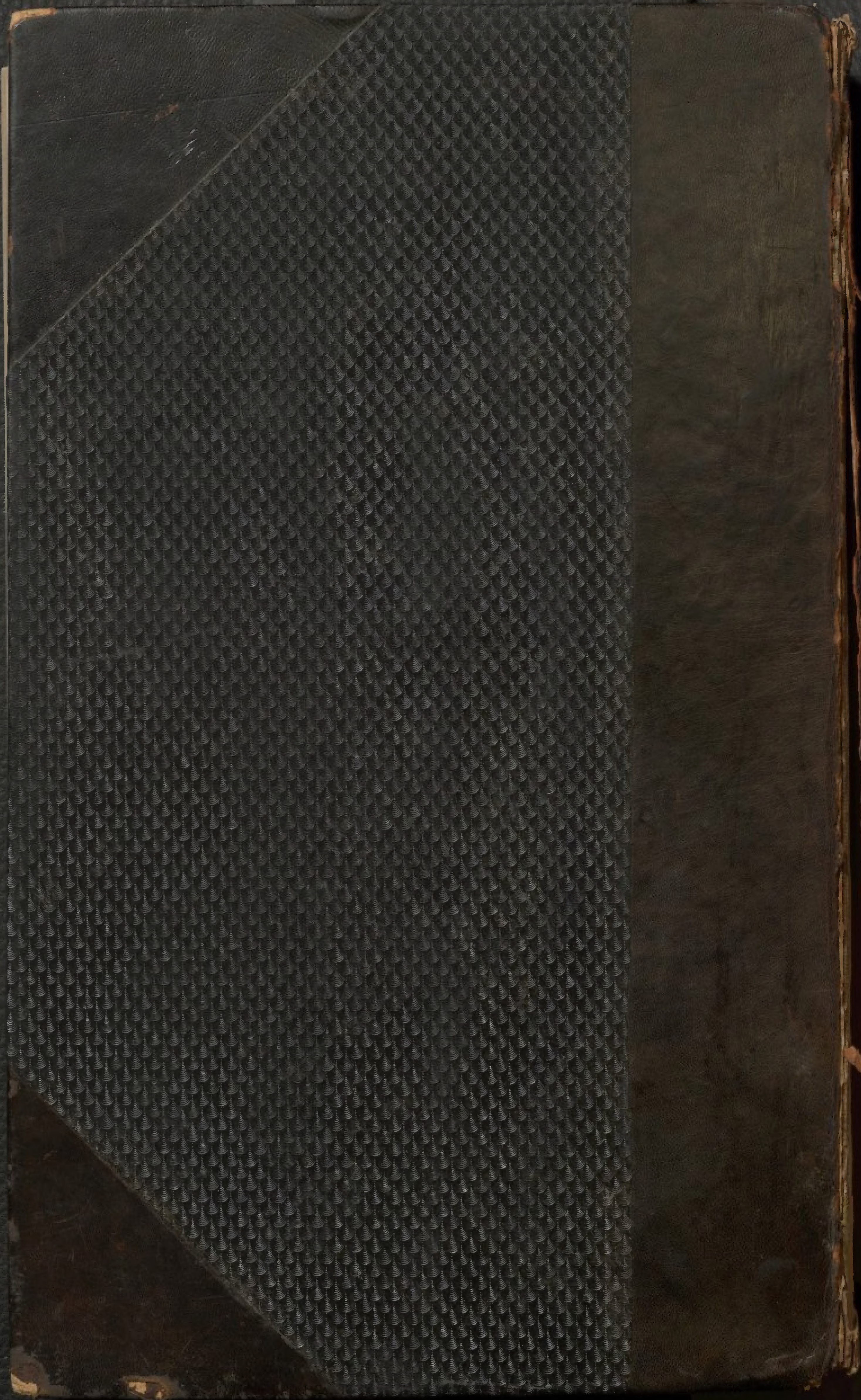
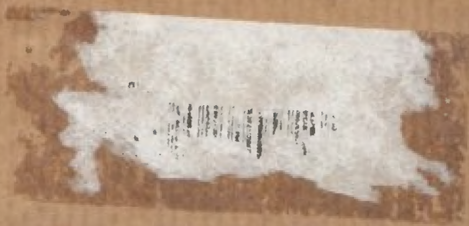




100/-

Ḥaydar ʻAlī Fayẓābādī
Izālat al-ghayn ʻan baṣārat al-ʻayn. Luknow, [1878].

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

الحمد لله که درین آوان برکت نشان [illegible] کتاب مستطاب

ازالة الغين عن بصارة العين باثبات شهادة الحسين



از افادات [illegible] حافظ کلام رب العالمین [illegible] مولانا مولوی

حیدر علی صاحب لا زالت شموس افاداته طالعة علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین

در مطبع ثمر هند لکهنؤ واقع مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

...نسه قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد و نیز ظاهر است که خلافت

یزید بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این مزیتی است که برای خلفای ثلثه حاصل نبوده انتهی بحروفه قال المجیب ادعای

مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر است بیت از کمالات مجتهد

چه عجب ٭ گریه شاشید گفت باران است ٭ زیرا که انفا بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بیعت اهل حل و عقد

بطوریکه مفید مدعا باشد صورت گرفته و نه استخلاف بر تقدیر صحتش مفید بوده و نه قهر و استیلا بر روی کار آمده بخلاف خلفای

راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشدهٔ ایشان وارد است که عند التحقیق نص بر مدعا توان شد معذلک فعلیت

امامت ایشان به بیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی پدید آمده که بنیان

سلطنت کسری و قیصر درهم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوهٔ ظهور گرفته چنانچه حضرت

امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک علاوه

مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات

داله بر حقیت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الهی در رنگ تربیت موسی علیه السلام بخانه

فرعون است و از ینجا گفته اند مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ٭ هر چند ذکر آن روایات درین عجاله متعسر است اما در گذشتن از اجمالش

درین زمان که مخاطب بلیغی بدعوی بطلان شهادت فرزند برگزیدهٔ سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم لوعهٔ قلوب مخلصین برافزوده

متعذر باشد پس بدانکه ملا خلیل قزوینی در ترجمهٔ کافی کلینی در حدیث امام صادق رضی الله عنه که براویت ابو عمیر زبیری است متضمن بر حال جهاد بذیل آیت کریمه اذن

للذین یقاتلون بانهم ظلموا آنچه گفته است از آن معلوم میشود که جهاد جمیع خلفا بجهت آنچه جهاد کرده بودند با اهل مکه همچنان در جهاد قبائل عرب و عجم و کسری

وقیصر نیز مرخص بودند و شروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی ازین جهاد راضی و خوشنود شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و حشمت آنها بایشان رسیدن حق برمرکز خود است و هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشدهٔ خلفا حالت منتظره باقی نماند و الحمد لله علی ذلک و مؤید همین معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوهٔ خندق صحابهٔ کبار رضی الله عنهم شکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تبر و تیشه بران کارگر نمیشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بران سنگ زد قدری ازان بشکست و نوری ازان پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند نوبت دوم لمعان دیگر مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر بر حسب تکبیر یافت ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و معنی بی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشدهٔ ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیدهٔ صبح ازان روشن و ظاهر است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند و قد صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقتی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقع حساب ایستاده شوند هر کس که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حامیه علی عدو الملة الاسلامیه که بجواب ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه پیرایهٔ تالیف پوشیده و هم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه و تحقیقیه مؤید و مزین گردیده رجوع نماید مسکن تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب الاشان را شوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث والآثار المرویه فی الصواعق و غیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت بیست تازیانه بروی میزد و ایضاً در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته و تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد خلع حضرت امام حسن صحیح است میگوید و لا تغتر بذلک ثم بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد منهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه یلحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر **اقول** اما قوله ادعای مزیت و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجایب افادات جناب مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخ عرض دوست باینکه اساءت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستغنی علامه که از جملهٔ علمای کرام و سادات عظام و سلالهٔ خاندان نبوت و رسالت و نقاوهٔ دودمان عصمت و طهارت است و تعظیم و تکریم جناب معظم نمودای حدیث الصالحون لله و الطالحون لی و دیگر احادیث اهل سنت بر کافهٔ اهل اسلام واجب و لازم است

از فاضل مجیب نظر بادعای ولای اهل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچه نظر بکلام ضلالت نظام
لیهجر که بعض اکابر او در حق سید انبیا و مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید
نباشد لکن الحمد لله بمصداق قول قائل ع ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمه قلت لایعینی اعراض از مقابله
خشونت او کردیم بالجمله آنقا بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براهین قاهره باثبات رسیده که وقت
نهضت جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا بیعت اهل مدینه و اهل شام که صحابه کرام و تابعین
عظام و قرا و قرآن بودند بایزید واقع شده و استخلاف بنا بر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر وغیره مفید خلافت
او گردیده و قهر و غلبه اش بیش از بیش بوده فلا نطول الکلام باعادته اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید مدعا اصلا نیست و معهذا معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثه
دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لا نفسهم و اگر مراد ازان احادیث مذهب
ماست حاشا ثم حاشا که در کتب معتمده حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد شده باشد
و فعلیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب ع که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد
بود و ترک بیعت سعد بن عباده سید انصار مادام الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطلان است و استیلای اهل اسلام
بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سنان و مصیصه وغیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
و غلبه تیمور وغیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
که معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور گرفته الخ پس قطع نظر ازینکه در آیت
استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگوییم که از
دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب
ایمان که او را قهر و استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول وقتیکه انصار گفته بودند منا امیر و منکم امیر
و زبیر وغیره انکار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که ما بموجب وعده الهی خلیفه هستیم انکار شما بیوجه است و دست
بدامن الائمة من قریش نمیزدند و نیز درینصورت قول عمر در حق ابو عبیده امدد یدک ابایعک بی معنی خواهد شد و هم
تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفه ثانی نموده لانحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر بود و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخالفة بعده ولیتنی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل للانصار فی هذا الامر حق و قول
عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها بی معنی می شود و نیز جناب ولایتمآب درینصورت
چرا ترک بیعت تا عرصه شش ماه می فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت و موعود بوعده
الهی خال المومنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهید نمودن حضرت
عمار اگرچه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان وغیره بلاد کفار در عهد او مفتوح
گردیده بالجمله اگر بنظر انصاف ملاحظه نمایند خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل
رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و مؤید قول ابن حجر ان خلافة کانت منصوصة فی الکتاب تسمیة
و ایمان خال المؤمنین باتفاق اهل سنت ثابت هست فیکون هو مصداق هذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت هست
کما یدل علیه استخلاف ابیه المؤمن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله والرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است
بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لامحاله داخل وعده استخلاف الٰهی خواهد بود خوشا بحال مجیب که در دیده همان عبارت
تحریر مینماید که دلیل حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بآن نموده
پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل عزیز هست که الحاق کرمه مذکور در عبارت مزبور فتلسیا بالخائنین الغادرین الکاذبین
علی ما فی صحیح المسلم نموده کما لا یخفی علی من شرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا و جستجوی
عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب آلخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زکیه مخفی و محتجب نماند
که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند
و همینی هر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه
در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همینی هست بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت
بالجمله هرگاه منصف خبیر بتتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و معاندین
جناب ولایتماب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما نص
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح وغیره فی غیره و غرض از نهمه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه
برین علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نمودند تا باین وسیله آبی بر روی کار آرند چنانچه باوجود تصریح
مسلم بفقره کاذبا غادرا آثما خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم
انی شئتم مختار ابن عمر را که فی نوشته مجرور را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب
لیسوا الی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص
و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس باوجود چنین اهتمام سلاطین بدین و محدثین محرفین موجود و مذکور
بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجائب قدرت الٰهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است و ازینجا گفته اند
مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمر های خود بخوف تلف جان در تقیه صرف
نموده اند و باوجود آن از دست ظلمه امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و همینی بحدی شائع و ذائع است که صاحب
تحفه نیز بذیل استدلال بآیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا
شدند چه حرف توان زد که هم در ان وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بزعم شیعه واقع نشده و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بفرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمده فرقه ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی در مدح خلفای ثلثه در کتب معتمده ایشان مذکور نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر جال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست و بعض فقرات آن اینست قال لما
نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن
لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الی اخره
ونهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند وحقیت خلافت خلفا ازان
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمده اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکورست عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد
حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری ونیز در همان کتاب مسطورست عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد برئ ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم حقهم
وسلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تامرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبره اهل سنت بیش از بیش
وارد ست وهمه دلالت واضحه صریحه دارد بر اینکه بعد آن حضرت خلفای جور خواهند شد واطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین بر جهاد کسری وقیصر دلیل حقیت خلفای جور نمیتواند شد بلکه حدیث کافی کلینی که دران ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی وعدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت آنهاست و درین مقام سری دیگرست که تعرض
بان ضرورست و آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل واعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد واجرای حدود وغیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع
خبیر ظاهر و روشن است وکلام صدق نظام خلیفه ثانی لولا علی لهلک عمر ومعضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمده اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر ماذون
بودن مهاجرین وانصار برای جهاد فارس وشام وغیره مستغنی عن البیان است وآنچه جناب امام جعفر صادق ع در بارهٔ آنها فرموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیت خلافت ثلثه وهذا کله بعد غض البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث وآنچه نوشته که موید این معنی است

آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوهٔ خندق الخ هیچ وجه موید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که نهایت
آنچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ممالک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمی شود که اینکه
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جملهٔ احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که
که ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر بادشاه فاجر و جابر و هو خلاف فرعوم المجیب و الکان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد
مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی صلعم بقیام امراء الجور بعده و ایضا یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود و النصاری قال فمن اخرجه البخاری و مسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الها کما لهم الهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی و قریب باین احادیث بسیار و روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا الشیء عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تتحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و بنام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلا عن حقیة خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا فتحت علیکم
خزاین فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون او تتباغضون او غیر ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتجعلون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور است که چون جناب رسالت مآب در حق شهدای احد
فرموده هؤلاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا اخوانهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب فرمود لا اعلم
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول می بود چرا این کلام در بارهٔ شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نبوی است و موید همین است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن مسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا و ان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقال ابوک لا انی لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم

وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو ذاک قال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیده لوددت
ان ذلک بیرد لنا وان کل شیء عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقلت ان ابا ک والله کان خیرا من ابی رواه البخاری
حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق بود چرا خلیفه ثانی قسم شرعی یاد کرد برینکه من زدوست
میدارم که اعمال سابقه بمن بر شود وامور یکه بعد از انحضرت نموده ایم عفو گردد ازینکلام ظاهر میشود که خلیفه ثانی الیقین حصول ثواب
بر اعمال سابقه خود نیز نبود خوف حبط عمل نبود چه جای اعمال لاحقه سبحان الله خلیفه ثانی با آنهمه دانی عارف نباشد باینکه حصول مفاتیح
شام ویمن بموجب بشارت رسول موتمن باعث حقیت خلافت مع حصول اجر وثواب رب ذو المنن است وفاضل محب
عارف بان ان هذا الشئی عجاب وصاحب تفسیر مدارک وامام زاهدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن
سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته ویک فقره آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک
باید که تمام علمای اهل سنت بنظر انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند وارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق ولایت منتهیه بطرف جناب امیر باشد
ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود یانه واعجبا حصول مفاتیح شام غیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد وتصریح بحقیت خلافت که
منتهی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که وجود چنین روایات در تفاسیر وکتب معتمده اهل سنت بمقتضای
آیت وانی هدایت یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون از قسم تربیت موسی
بخانه فرعون است **قوله** شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم انچه در عیون
آورده آلخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین وفقهای قدمای امامیه میباشند ودر جلالت وعظمت شان ایشان مثل
دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا از انکه
ینص علیه غیر واحد منهم در روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده وکورانه درصدد الزام گشته واقتصار بر نقل
محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج از ان فرموده وتمامش اینست حدثنا
ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدثنا سهل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم
بن عبد الله الحسینی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان ابا بکر منی بمنزلة
السمع وان عمر منی بمنزلة البصر وان عثمان منی بمنزلة الفواد وقال فلما کان من الغد دخلت علیه وعنده امیر المومنین ابو بکر وعمر
وعثمان فقلت له یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک هولاء قولا فما هو قال نعم ثم اشار الیهم فقال هم السمع والبصر والفواد وسیسئلون
عن وصیی هذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان الله عز وجل یقول ان السمع والبصر والفواد کل اولئک
کان عنه مسئولا ثم قال وعزة ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمة ومسئولون عن ولایته وذلک قول
الله عز وجل وقفوهم انهم مسئولون وهرگاه برین جمله آگاه شدی پس میگویم که اولا لانسلم که روایت
مذکوره صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از رواة آن نزد اکثر اصحاب جال محل بحث وکلام وقدح وملام است
از انجمله است سهل بن زیاد الادمی قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد
فیه وکان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب واخرجه من قم الی الری وکان

یسکنهما و قال ابن الغضایری انه کان ضعیف جداً فاسد الروایة والمذهب وکان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری اخرجه عن قم
واظهر البراءة منه ونهی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویروی المراسیل ویعتمد المجاهیل کذا فی الخلاصة وقال الکشی

قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال و لا یرتضی ابا سعید الادمی ویقول هو احمق پس روایت
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او وگواهی بر سفاهت او داده باشند از پایهٔ اعتبار ساقط و از
مقام حجت هابط است و درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا تلقی بقبول نکرده اند و ازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
وثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ اخبار احاد است معارضه با خبار متواتره متفق
علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با جماع عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یعبأ بامثالها
مع ما فی مضمونها من الرکاکة وثالثاً ظاهر مضمون صدر روایت مذکور که معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فهم مرام گردیده مخالفت مسلک کافهٔ اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان مستغنی از بیان
است و اما مخالفت آن با معتقد اهلسنت پس بسبب استلزام آنست افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواد بنسبت
سمع و بصر افضل است و از جملهٔ اعضای رئیسه محسوب پس درینصورت لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی
بین است و هو خرق للاجماع المرکب و مناقض لما اجمع علیه اهل السنة من افضلیة الشیخین وریاستهما علی الثالث
پس مستدل که در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده ذهب
الحمار لیستفید لنفسه قرناً فاب مالهٔ اذنان ¤ لاجرم روایت مذکوره مطروح یا ماول خواهد بود و رابعاً روایت مذکوره
علاوه بر مخالفت آن باجماع اهل اسلام منافی عقل اولو الالباب است من بخوض العوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم در حق کسانیکه ناصیه مودت شان
بتکرار فرار از غزوات موسوم و او بارشان بداغ تولی عن الزحف و محاربات مکوی بوده چنین کلمه که دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا اندم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت
رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید
کمال اسائت ادب بنسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول به کافر فضلاً عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه
صلی الله علیه وسلم کان اربط جاش غیر خائف ولا خاش و خامساً دلالتش بر اختصاص اند که دال بر فضیلت
مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که ارادهٔ تشبیه تام که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است
واز شواهد انتقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال انتقال نزد اهل بیت که مصداق هم ابصر بما فی البیت و اعرف بمراد جناب رسالتمآب بوده اند نظیر قول
مومن موحد انبت الربیع البقل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار و کشف استار و نصب

قرینهٔ جلیه بر معنی مراد و استنقاد ضعفاء العقول از غمرات عوائب فهم معنی ظاهری و جمود بران بوده و لبس و حال عقل
جواب با صواب جناب سالتماب السنت که حمل سماع و بصر و غیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
در خصوص احداق و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش مجدوق بصاحبش می باشند و لکن این احداق ظاهری
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب
مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فواد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را منشای اشتباه گردیده مدفوع است بانکه اضافت
درینمقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک بغلی و سادسا میگوئیم که بطریق موالف و مخالف بمرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتماب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی او ما بین العین ذا الانف
و بر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لا اقل که اقل
از ان نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان رض نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا و التی میگوئیم که درینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر محمل تقیه نیست بلکه در نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجه بدفع آنچه در ماده سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن حماشاة و تبرعا میگوئیم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتماب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات و احادیث فریقین بدلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه سلم فی الجملة وارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیر المومنین فی بیعة السلاطین و بزید کی بیانا ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث
قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من دار الارقم
و روی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی اخره و در سیر ملا معین مذکور است ابو بکر مبالغه بسیار نموده حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه بر خواند و ان اول خطبه
بود که در اسلام خوانده شده و دران خطبه دعوت باسلام فرموده و مشرکان را بغایت ناخوش آمد و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام بر خاستند و ابو بکر رضی الله عنه را در میان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة نعلین بر گرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار ها متمایز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا بسبب
استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء و همچنین بیعت ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه رض بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید آنمعنی است

روایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک الخ که نص صریح در باب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین و همچنین حدیثیکه در باب حدائق سبعه جناب لا تیماب ارشاد شده و یک فقره ان اینست فضرب بیده علی راسه و لحیته و بکی حتی علا بکائه قیل ما یبکیک یا رسول الله فقال ضغاین فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیهٔ آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان مذکور است عن عروة بن الزبیر عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ایذنوا له فلبیس ابن العشیرة او بیس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت تمام دارد و شان نزول ایت و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الایة که از ان ما ثم بعض امهات مومنین است نیز دلالت بر تقیهٔ آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود لیس انقیاد بالاتفاق ثابت است که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مولفة القلوب و منافقین بودند و آنحضرت با آنها اخلاق و مدارا میفرمود و این امر باعث حقیت آنها نشده و کذا حال روسا المنافقین و آنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حستا که جواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب ذو الفقار مذکور است لیس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکوره عنقا از قسم فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت ابن عمر بود گذاشته اند و وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و ان صاعقه را متر و سازد و یک دو صفحه انرا مطالعه می فرمایند همین کوه این میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند و لنعم ما قال سید الوصیین و یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قوله** و در باب بطلان خلافت یزید انچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارض است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع مسلمین که از عبارت سیوطی و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل سنت آنرا برای محاربه نفس رسول حجت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قران عارف بعدم استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب عارف بان و بر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع صحابه عبد الله بن عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمی نمود و لقطعیت فضل بخدم و حشم خود تحلیف نمیفرمود و ترک بیعتش را از اعظم غدرها نمی پنداشت دوم انکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح او دارد از انجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا و اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویه لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص اولا یختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویه وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واهانة
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بان
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره پس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر
تسلیم این تاویلات ثبوت مغفرت برای هیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث حجة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن البروحی
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هرکه از اولاد رسول با ایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب
مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را اراده کم
در قول رسول ع نبود و باشد و بشارت برخیزد زیرا که بشارت از احتمال مبراست و ازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر
فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل انتهی واز انجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابوبکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویه وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر ولم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که اورع صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس و صالح دانسته و کلام درع النظام لا یوجد مثله متفوه گردیده ونیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویه انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه و مماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقد مر بعضها سابقا ونذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویة لثلاثا مهلکات موبقات غصب الامامة فی هذه الامة وفیهم بقایا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وولی علیهم
ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیادا وولاه العراق وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر
وقتل حجرا واصحاب حجر ویل له من حجر واصحاب حجر واز اورع صحابه عبد الله بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی الله
علیه وسلم فسمعت یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویة وجمله از سخافت اعمال وخباثت افعال اوست
جناب ولایتمآب نفس رسول عالی قباب است چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که چون خلق از محاکمه
مراجعت نموده بخدمت امیر المومنین علی پیوستند بر روش منابر زبان بلعن معاویه و عمرو بن العاص و ابو الاعور السلمی
و حبیب بن مسلمه فهری و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و ابو موسی بگشادند و چون این خبر مسموع معاویه شد امر کرد
تا امیر المومنین علی و حسن و حسین و ابن عباس و مالک اشتر را رضی الله عنهم بر منبرها لعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة
الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل علیه عبارة التواریخ والسیر و در تاریخ الخلفا مذکور است قدم معاویة المدینة فلقیه ابو
قتادة الانصاری فقال معاویة یلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناها
فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرة قال معاویة فما
امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ و قریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار دلالت بر کفر و فسق معاویه دارد پس فاضل
مجیب و اهل نحله او را لازم است که مثل یزید بتفسیق و تکفیر معاویه نیز تمامی قیام نمایند و بعض احادیث که در مدح معاویه از قبیل وهم و
خیال و اخبار اغوال است زیرا که شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة می فرماید سیوطی گفته و صاحب سفر السعادت نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشده در فضائل معاویه هیچ حدیثی انتهی و نیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز
می فرماید در باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند آنچه ثابت شده است و روی کتاب و سنت از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و کتاب و نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول و غیره و دیگر احادیث است الی ان قال و امثال آن
بسیار وضع کرده اند و گفته اند و رسانیده ان جماعت اند که علم اند در وضع و افترا انتهی و عینی در شرح صحیح بخاری میفرماید
فان قلت قد ورد فی فضله احادیث کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد و نص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی و غیرهما فلذلک قال باب ذکر معاویة ولم یقل فضله ولا منقبته **قوله** و نیز درین کتاب در واقعات عمر
بن عبد العزیز آورده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیگشاید اولا می باید که خلافت عمر بن عبد العزیز با ثبات صداقت
و حجیت قول و فعل او نا بیان سازند و نسبت میان او و خال المومنین معاویه بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث
اجر و ثواب در باب محاربه جناب ولایتمآب و قتل حضرت عمار و دیگر اصحاب گردیده اظهار نمایند که آیا او افضل بوده
یا عمر بن عبد العزیز و ابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده و من ثم سئل عبد الله بن المبارک و ناهیک به جلالة و
علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال للغبار الذی دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرة اشار بذلک الی ان افضلیة صحبته صلی الله علیه وسلم و رؤیته لا یعدلها شیء و بذلک
علم الجواب عن استدلال ابن عمر بقصة عمر بن عبد العزیز ان قول اهل زمنه له انت افضل من عمر انما هو بالنسبة لما تساویا فیه

الخ پس هرگاه عبارات فرس معاویه بهتر از عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او از عمر بتانه بخانه عمر بن عبد العزیز افضل انه
و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز
و نیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید است
ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند و به بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت
مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
الخ پس قطع نظر از آنکه کلام ابن حجر انه خلیفة حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ
خلیفه بر او میگوییم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
ابن حجر و ولی عهده بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا بازیچه اطفال است
اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که روحا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و
اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد پس آن عنقا الیست که از بدو عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه بخانه
و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین با این علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
نظام لما رأیت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور پرتو نزول
نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب نجل نجل الخطاب و اهل المدینة من التابعین و الاصحاب کما لا یخفی
علی اولی الالباب بعد گزارش میشود که عبارتیکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة
یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول ملوک معاویة پس قبول کلام ابن حجر در
باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بحیز تحریر آمده میگوییم که فعل عمر
بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب مستقیم نیست زیرا که
کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه **اقول و**
افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام مورد ملام و مردود است بچند وجه
نخستین آنکه لا نسلم که اسائت ادب بنسبت بسادات در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجتهد کرده ام
بکلام شخصیکه بول کربلا بار آن قرار داده بود تا بر همگنان عیان گردد که بجز وی السبب آنکه خلافت یزید را بر اصول اهل سنت
بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بود دانسته و این مثل استعمال میکنند جائیکه کسی در مغلطه
صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده بما عرفت مجملا و ستعرف ان شاء الله
مفصلا و شاید که مقصود مجتهد ذو الوجهین که زبانش مخالف قلب وست آن باشد که من از حیثیة التشبیه خلافت یزید را بول
گردم و خلافت خلفای راشدین را باران رحمت الهی تشبیه داده ام بسبب آنکه خود حضرت امیر داد قدردانی داده اند و اوصاف کامله

ایشان را چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کلام منقول عن نهج البلاغه یاد فرمودند و ایشم باعتراف جامع کتاب مذکور
ضمیمه احادیث خود کردانیده اند که ثم ولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و مورخین اعتراف کرده
وشاعران بزبان دری در نظم آورده و در اتصاف باوصف رفض کما فی مجالس المومنین برکشاده بیت عمر کرد دین
نبی آشکار ۞ برآراست گیتی چو باغ بهار ۞ اینهمه یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نمونه آن در عبارة العین بمیمت ایراد یافته وبحول وقوت الهی این مطالب را بدان تفصیل و بسط
از کتب شیعه درین کتاب ما ثبات رسانم که هرکس عیانا بداند که خلافت این بزرگان بتعمیر قصر اسلام و دین و تخریب
شوکت کفر و کافرین و تذلیل فساق و منافقین بود واین است وجه سرگرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور و ازینجاست
که حق تعالی فرمود لیغیظ بهم الکفار اما وجه غیظ و غضب او بر من بجهت آنکه خلافت یزید را بحول تشبیه
نمودم پس اینست که یزید باعث وسعت رزق رفضه و رواج مجتهدات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذهب خویش را مزین و آشکار میگردانند و ازینست که
بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه در اثبات خلافتش زمین را باسمان دوخته آتش نفاق برافروخته اند تا عوام بدانند
که هرچه کرده اند بر اصول اهلسنت کرده اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق بعد ادعاء الاسلام والوفاق و بنده
بعنایت الهی اینهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم و از ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم
چه کفار میگفتند که سلمنا بقول مسلمین که قران مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی برخلاف آن قائم میکنیم که عقل چگونه
تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این مکیدت را حل نموده که
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل و ممثل له
وچون مطابقت بوجه کمال تحقق یابد حسن و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید و مجتهد عنید که
برانکار اجلای بدیهیات نطاق همت بربسته و برخلاف مذهب و اظهار فریقین خلافت یزید را معتبر از خلافت راشدین
گفته کما ستعرفه ان شاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود هرگاه مثال مذکور درینجا آوردم و خلافت
متقدمین را بباران رحمت مماثل ساختم یعنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال
میکردند به مدح این تمثیل لب میکشادند نه آنکه می گفتند که اساءت ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب که فی الجمله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بار بار داد فصاحت
و بلاغت شان میخواهند و از جمله آن عبارات این فقرا انست که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده
درینجا تشیع بالحاد و فلسفیت انضمام یافته و لولا برا از دخون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که اوجال هم بصد دل
آن اشک آن می برد و هم این جمله بیشتر بر زبان شان است که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه
زیب رقم ساخته که دلائل و براهینی را که نسبت بیان ذمی کرده و علق لغض گمان برده بیمان مضامین مستند له و خرق
حیض کهنه منقطع از مزابل هندرسه است که باربار میشوید خلعتهای فاخره برای شیعه از آن میدوزد و نذر دول

او هن من نسج العنکبوت و اسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پایمال نموده بناخن و انگشت فرسوده اند و هنوز مرزا صاحب مسطور بعنایت آلهی در قید حیات اند هر که خواهد بخدمت شان فایز شود و این کلمات تیز ظرافت آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود نیست حال آنکسان که مهارتی بعبارت شاشی دارند و آنانکه بمراحل از این امور دور افتاده اند چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالبا از تقلید حکیم آلهی بخش است که انا استماع آغاز رساله ابصارة العین منبسط گردیدند و بشنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی جناب نبیل اوحد مولوی سید محمد ادام الله فیضه و افضاله و جعل الی الخیر مآله باید نوشت انتهی مختصرا مسرور شدند و گفتند که چنان می نماید که مولف رساله ادب مجتهد ما مرعی میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند رو درهم کشیدند بلکه از جا رفتند و شورش عظیم پیدا شد کما فصلته

فی الدیباجه ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسند فکیف که فقط بتشبه طبابت دارند غلط گفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطره جانست و نیم ملا خطره ایمان **دوم** آنکه سلمنا که اسائت ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمه لیکن این اسائت بهزاران مراتب کمتر از آنست که در مواد ام نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و مرزا محمد رئیس الاخباریه که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزنا است کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای غلاظ مادر و خواهر و انهم بمحاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ابرام مکائدش برآن گواه است پس لازم آن بود که جناب مجتهد الزمان این پند بلیغ لا اولی الاید خود که بنا بر مشهور مجتهد جالسی بود با ضمایم دیگر که عنقریب می آید می آموختند و چراغ هدایت فرا راه او می افروختند و می گفتند که ای پدر ترا چه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و داد و دعاوی مزید ولای اهل بیت امجاد اسائت ادب با این خاندان عالیشان روا میداری و راه بغی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بتفضلات فاضل مجلسی مانند او می آری که در فتاوای خویش سید سنی را سگ و خوک قرار داده اند و از آبرو ریزی دقیقه فرو نگذاشتند و قاضی نور الله شوشتری طبل بوق در مصائب خویش با آنکه معترف است که مرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است لفظ مردود و مطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و پسرش نیز اقدام پدر خودش بمقتضای وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ در ترجمه آن می پیماید و میرزای موصوف را بلفظ خسران مآل و دیگر الفاظ ناملایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای النفس گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و عهد احترام خاندان مصطفا و ارتضا و دودمان مجد و اعتلا شکسته اند ترا نباید تقلید این سگان نمودن و خطوات این دریده دهنان پیمودن که علمای دین در مدح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کردند و شعرا در خصوص مضامین لطیف و آبدار و ابیات بلیغه گفته و در شاهوار نظم سفته اند حرفی از آن اینست **نظم** سادات نور دیده و اعیان عالم اند + از حرمت محمد و از عزت علی + **فرد** اطعام معده دوزخ بود کسی + کامروز از محبت شان نیست ممتلی + گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک + نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی + از بهر آنکه سید کونین گفته است + الصالحین لله و الطالحین لی + و نیز در **شهاب ثاقب** ثابت میکنی

جهنمی بودن سادات مثل کفار چون صوفی باشند وبی اندامیها درباره ایشان می نمایند وایشان را فضله خوار اعرابی
بزعم خود میکردانی واین امر رابنده وذواحتیاج میرسانی که ایشان در دوزخ خواهند سوخت وکاهی رهائی نخواهند یافت
ودر دیباچه ذوالفقار بکمال شد ومد تالیف کرده انچه دلالت بران دارد که هرکه بتعظیم وتکریم صوفیه پیردارد خواه
مشایخ باشند خواه سادات حشر او بایزید ومروان خواهد بود وناگزیر است تحقیر ایشان نمودن وبچشم حقارت دیدن
واگر خادمین مجتهد گویند که دران وقت که مجتهد جالسی صوارم وحسام نوشتند وذوالفقار بر تحفه بلکه اثنا عشریه کشیدند
مخدوم ما لائق این موعظت نبود تا منع میکرد دشنامهای غلیظ درباره صاحب تحفه که مادر مکرمش از سادات عظام
است وباز میداشت از ذم وتحقیر بلکه لعن وتکفیر سادات دیگر نیز گوهم لانسلم که او وقت تصنیف هیچ کتابی
ازین نوع کتابها لائق نبود چه از آئینه حق نما که بر تراجم فرزندان وشاگردان مجتهد جالسی شامل است پیداست که مجتهد
الزمانی بسبب قوت قدسیه در عنفوان جوانی کتابی در امامت نوشته وسیف ماسح بعبارت عربی تالیف کرده حالانکه
برای موعظت ونصیحت این قدر استعداد ومبلغ علم درکار نمی باشد کما لا یخفی بلکه از بیت خواجه حافظ که در کلام
نظیر دارد است انهم پیداست که آدمیت هم ضرور نیست وبعد از تسلیم چه باعث شد او راکه در کتاب طعن بالرماح زبان
تحقیر درباره علامه دهلوی قدس سره العزیز بر گشاد وبرساله ضیغمیه درباره الجناب زبان درازی کرد که از حضرت
حیدریه هم عیان میشود که مولف آن مجتهد الزمانیست نه فانی گر فهیم که مجتهد ماضی فقط برای ابقای منصب اجتهاد
وتکلم در نسل خویش وخوشامد وتقرب معتمدالدوله که ضیغم جنگ از القاب اوبود طعن الرماح را مثل رساله ضیغمیه
بنام فرزند خود قرار داد بارى بعد از لیاقت چرا خاموش نشست مهر بر زبان قلم هم قفل سکوت زد کاش با صلاح ورد شدید
ان کتاب می پرداخت که هنوز نامطبوع است وبعد از تجرید درطبع می آورد تا موج خاندان عصمت وطهارت فی الجمله ادا
میکرد پس معلوم شد که بمقوله حکماهم بیادش نماند بیت دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن وگفتن بوقت
خاموشی وو اقفین اسرار نیک میدانند که سلسله تالیف تا وقتی متحرک بود که مجتهد جالسی که در ایام قید معتمدالدوله
بر جنازه مادرش حاضر نشده وبعد از رهائی او بخیال کینه کشی وغیظ وغضبش بمرض جنون گرفتار آمده وبجاى او مستقر خود
رسید این فرزند ناصح وصاحب موعظت بلیغ ورفیع وواعظ دواعظ رفیع قبل ازان بمدتهای دراز بمرتبه تکلم واجتهاد
فایز شد تا همه ملائکه ارض وسموات بمدحت گستری وثنا خوانی او رطب اللسان گردیدند وجمله جن وبشر از اولین و
آخرین قربان او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینه حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتهاد وتکلم ودون مرتبه او تولیت
فضیلت چه جای آنکه مجتهد الزمانی رسائل صغیر وکبیر در قالب تصنیف آرد وهیچ از بی حرمتی سادات دقیقه فروگذار نه وجماعت
پریشان بدرخویش را با اهل اشتیاق سپارد تا همه را بهیئت مجموعی فراهم آرند واجوبه السائلین نامش گذارند عبارت
آن درینمقام شنیدنی ودر دعا دخاطر نگاه داشتنی وبلند آهنگی مجتهد یادکردنیست سوال بر سید سنی لعن کردن
درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد وطریقه مخالفان داشته باشد در اصول و
فروع واز ملاقات شیعیان اجتناب نماید ودوستدار شیخین بجدی باشد لعن بر او می توان کرد یا نه جواب لعن بر او

می توان کرد سوال بر غوث الاعظم که پیر دستگیر سنیان است لعن چون است جواب حال سائر
سنیان مع صوفیان یکسان است یعنی لعن درست است انتهی بلفظ المطرود والعجب ما در یک ما العجب که مجتهد نظر بصحت
حدیث الصالحون لله والطالحون لی بر وجوب تعظیم بر کافه افراد اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور از الجمله باشند حکم نماید و خود
از تعظیم و تکریم سادات دست بردارد و بطرفداری ایشان همت نگمارد و بلکه کلمات شیعه بر زبان آرد و از ینجا معلوم میشود

که مجتهد الزمانی قائل بصحت و اعتبار اینحدیث است کما یدل علیه ما اورده فی الخاتمه من الاعتذار فی بعض البوادر والامور
التواتر و بازعمل بران نمیکند و اگر خود قائل باعتبارش نیست و فقط حدیث را در مذهب اهلسنت صحیح و معتمد میداند پس باوجود
تنافی حکم بوجوب تعظیم که ازین حدیث مستفاد میگردد چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بر شیعه میکند چنانچه از تعمیم کافه اهل
اسلام هویداست لاجرم تفرقه ظاهر شد چه پیداست که محدثین اهل حق حکم کرده باشند بصحت این حدیث و مانند ان که ناچار
مجتهد مدلولش وجوب تعظیم و توقیر سادات است هرچند که باشند بخلاف مجتهد که دعوی صحت و اعتماد از کلامش پیداست
کماتقدم انفا لاجرم اینحدیث بر مجتهد حجت خواهد بود و مصرع ع این گل دیگر شگفت ظرفه تر آنکه حدیث مذکور بهمین الفاظ در کتاب
تامش جامع الاخبار هست موجود پس سادات بنی فاطمه صلوات الله علیها اشل خوک و سگ و النتن چنانچه شیعه از سگ و خوک
و معتقد بطلان حق بر نمی آید و مولف کتاب مذکور احادیث را من حیث السند بغایت ستوده پس اینحدیث نیز حجت ما بر مجتهد
بوده و یاد دارم که بعضی از علمای اهل سنت در خصوص الصالحون لله والطالحون لی بوضع حکم کرده اند از انجمله علامه هلوی
قدس سره العزیز گویند بعضی از رسائل فرموده که حدیث الصالحون لله والطالحون لی موضوع و بلا اصل است نزد محدثین
استدلال آن بلکه ذکر آن جائز نیست انتهی آری اینحدیث بدون سند بنظر در آمده که اگر مولا اولادی الصالحین لله والطالحین
لی الهی گرامی دار بیداد لا دنیگا که از بهر خدا و بدان از بهر من از ینجا بفهم بوضوح پیوست که بیچاره مجتهد الزمانی بسبب همین جا
مسند غلط شد درین کتاب هم در ضربت حیدریه که الفاظ انراهم چنانچه باید نه نوشته بلکه از افواه فراگرفته بالفهم معنی آن
چنانچه می آید چه سد و مقام حیرت است که چون این حدیث صدوق که در عیون است مجتهد کذب را الزام دادم در صحت
و اعتماد ان تاروج شد کما عرفت اجمالا و نه نیست که برین تقدیر قصر مذهب او متزلزل میگردد چنانچه مفصل خواهی دانست
انشاالله تعالی و در ینجا امراینحدیث که نه سندش بیان میکند نه نام جامع آن میگیرد قصد الزام می نماید سلمنا که حدیث
صحیح است لیکن لا نسلم که حکم تعظیم شامل باشد بان مردم که کتاب الهی را محرف و بسهل الاعتقاد کنند الی غیر ذلک من موجبات
الکفر بلکه خرابی در افعال شان راه یابد فقط چنانچه از لفظ صالح و طالح ظاهر هست و کسی ما در آتواند کرد از فریقین که اگر
یکی ازین دو دبان حیاذا بالله برادر و ترود اتوانتوان گشت یا زنش بازین نتواند شد و هرچند اصول و فضه نقضی است
اهل حق را از فساق شمار شد ولیکن بر آن احادیث کلینی اقتضای آن دارد که ایشان را بدایره صلاح و تقوی داخل نماید
کماسیجی بموضحه انشاالله تعالی پس شکایت اهل حق از شیعه که چرا رعایت سادات مانکردید بجای خود خواهد بود و اگر اولیای
مجتهد نطاق همت بر بندند و وضع همین حدیث بروایت صدوق و غیر او را از کتب معتبره ایمان خویش ثابت کنند
که حرفی از ان لطور نمونه می آید سفاهت مجتهد ثانی زیاده تر بمنصه شهود جلوه گر خواهد شد کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی

آمدیم بر ذکر نمونه احادیث پس بدانکه صدوق امامیه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که خاتمه آن بر نقل معتمدین اینست
که حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود که هر که مخالفت تو نماید بر این امر او زندیق است حمران گفت اگرچه حتی از
امامیه علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه محمدی علوی فاطمی بود و هرگاه مخالف شیعه در امر امامت ملحد و زندیق باشند
عموماً پس ناگزیر است تدلیل و تقبیح او چنانچه از دیباچه ذوالفقار هم عیانست چون بکتب اهل حق رجوع کنی خواهی
دید که بنیاد نجات و رفع درجات را جمهور علما بر ایمان و تقوی گذاشته اند و خوارج و نواصب و روافض را همشه ذلیل ساخته
و همین اعتقاد و اشته اند که حضرات ائمه اهل بیت بر مذهب سنت بوده اند و حاشا که را خروج یا رفض یا فرض کامی بوده و با
چنانچه تصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بر نهج گواه است و کتاب بیاض
و نهایه و منهج که هم از تصانیف امام المتکلمین است بر نهج اول دلیل توان گفت و قد قال شاعرهم برسنت بدا جمی
شان را ابوده باور بکنی که جمله سعی بعیده الی غیر ذلک من تصریحاتهم اینها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
الزمانی مانند مقلدیش چون و چرا بر زبان نیاریم ورنه بعد از استقرای کتب چنان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر نمیرسد که رفضه او را کذاب لقب داده اند و معاش تعقدا با تصریحات معتمدین ایشان که در علوم دینیه
مقتدی هستند نیست که مدعی امامت گشته بوده در ین وقت دانستی و در اصول کافی بابی منعقد یابی که هر کس
که غیر ائمه اثنا عشر دعوی امامت اغا نموده جهنمی است اگرچه صاحب تقوی و مجتنب از معاصی در مذهب خویش باشد
فلیست که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرة الائمه و حق الیقین گویند که قمار می باخت و طنبور نواخت الی غیر ذلک
من المطاعن پس چگونه تجویز توان کرد که پسر حضرت نوح مصداق لیس من اهلک شود و خاندان نبوتش کم کرد و در حضرت
نوح بحیث استدعای نجات او طلب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با نهمه فساد عقاید و اعمال در گروه ال اشنوه آل
داخل باشد بر ناظرین کتب مخفی نیست که او از نطفه حضرت نوح بود چنانچه عیون اخبار و غیره بران دلالت میکند
بداو اخاتمه روایت کلیه نیست که عدو طراقه به اختیار کند کو پسر صلبی بود زنهار از اهلبیت شمرده نخواهد شد
نوح کی در خاندان طهارت بحکم ایمه اهل خیست از نیجاست که صاحب ابواب الجنان مجمل احادیث این باب را بیان نمی
که حضرت آفریدگار عالم الغیب سفیدی دل و نیکی خو ست نه بر سیاهی چهره و زشتی رو و قرب درگاه حضرت احدیت
نا از کیست نه نجابت و بزرگ زادگی دپوشیده نیست که نسبی شریف تر و عزت ادمی بالاتر از پیغمبر زادگی و سیادت نیست
و آن پسر حضرت نوح را بود و طعمه هلاکت نفسی و اخروی نمود با نیده بجال جعفر کذاب که فرزندی و صلبی حضرت امام
علی النقی بود فائده نرسانید انتهی ملخصاً و علی هذا احتمال بزرگان مجتهد الزمانی بر اصول هم بوده اشند تحقیق ما راه و بیاره این
مجتهد که از وعات روافض بلکه سرغنه ثالب السنت و با کثر من اهل بیت عداوت تمام دارد همین قدر بس است
که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرموده لیستغفرهم الکریم الیطلم پس بحکم این آیت وافی هدایت ظاهر
آمد که بصحبت حضرت نوح بود و پیروی آنجناب میکرد ند از مومنین و عابدین مصداق اهل شدند لیسر
آنجنا فانه کان من المغرقین معهذا اکثر بنیاد و مباحث بر جدل و الزام است چنانچه میدانی پس شکایت مجتهد

الزمانی و ملاحظه مبحث معلوم یعنی از کرامات مجتهد چه عجب گر به شاه شهید گفت بار النسبت باقی نماند وانشاء الله تعالی عنقریب باغ فدک
امام الائمه رفضه از متقدمین یعنی کشی و غیر او ثابت میکنم که باعمار حضرات ائمه اهل بیت سگان بر پیشوایان مذهب شیعه که
بدیده و ذهنی معروف و بگرانی گوش موصوف اند چنان مسلط شده اند که در گوش و ذهن ایشان هم میشاشیدند چه جای
گربه که بروایت امام اعظم طوسی در تهذیب غیره از اهل بیت باشد و بولش بر مجتهدین جدید و کهن از مرده دلان زنده تن
قطرات آبحیات پاشد اطرف امور اغرب و بهور در مانحن فیه اینست که از دار الاجتهاد بواسطه ثقات امامیه که مؤلف
منهج السداد بطالب الرشاد و ام محبه از انجمله است چنان بگوشم میخورد که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزمانی و بعضی از
مخلصانش ثواب می نامیدند و اویلا واعجبا که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستور خواهند کرد و از روایات
مفتریات بیش از بیش و احادیث صحاح خویش را در باره جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود و غلط گفتم اهل غیبت و حیت را وجهها و
وسردابها بسیار است مثل وخمه در سرمن رای و به جهای بیشمار که دیلقا و جابلسا کنگره هایش بعرش برین پیوسته و بیخهایش
از تحت الثری در گذشته کما فی کتب الاخبار مثل البحار وغیره من الاسفار فی الجمله مقصودشان ازین خرافات و مهملات تعالی تعظیم
سیادت در دودمان خود است تا بدین وسیله و بکمیدت و حیله حقوق سیادت را از خمس و غیره بدست آرند و آتش بلا
حکام کوفه و شام را هر صبح و شام از سطح نیز مدیهور و عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن حنفیه بر احادیث امامیه کما فی المجلد العاشر
من البحار تناول فرمایند و کثرت دراهم و دنانیر القدر رو دهد که گنج قارون و دولت شداد ملعون رشک بران برد و آنچه
در حق حضرت جعفر گذارش داده ام بعد از اغماض از ان اصول است که مدلولش در شروح کافی و مجلدات بحار و تفاسیر
قدمای شیعه بعدم طیب ولادت دشمنان او باشد و قس علی هذا لوازم و عوارض دیگر که تفصیل آنها نیز باید اد نتوان کرد
ولیکن اگر مجتهد الزمانی درین امور مخصوص کلام شروع فرمایند کمترین خلائق آنچه درین باب از نصوص روایات شیعه
گرد آورده ام و چنان میدانم که هنوز در مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج نگشته و گویا گوش مس مجتهدین
علائعه که خود را مصداق صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فهُم لا یَرجعون ساخته اند لنشده چنانچه مقتضای تفصیل است بر دفتر تهم
و خواص و عوام عالم را صلای عام در دهم که الضرورات تبیح المحظورات است و این حوصله بنده است نه کسی دیگر
که آنهمه مو رکتب رفضه که بدنبال الحق مثل زجاه مکلبین برافتاده اندی ببینم و نزد خود دارم و آنهمه مواد را از کتب
ایشان براورده ام و به نتائج افکار خود همه را جمع کردم و در هیچ کتابی از تالیفات خویش بقدر یکی دلم میخواست وار و بکار نبرده ام
اینست حال فرزندان و جگرگوشگان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و علیهم بر اصول مدعیان ولا آری اینقدر زیر
مذهب مسلم است چنانچه صاحب فضائح الروافض آورده که ناگزیر است برعقاید ایشان لشکر خاص امام مهدی را که سیصد
و سیزده تن باشند حلال زاده اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص باین جماعت مخصوص بنا بر آنست که این مردم را
بحته زادگی متصف دانسته اند و نصوص گزیر همین امر را مقتضی است و اگر علمای رفضه در دین میداشتند
گواهی صاحب فضائح الروافض را برابر هزار گواهی میدانستند زیرا که او در مذهب رفض یگانه روزگار و حیلی
بر کار بود چون قائد توفیق الهی رشتش گرفت توبه نصوح نموده تصنیف همچو کتابی که اسمش بر مسمی دلالت است

وبداندیشی هر یکی ازین قوم ذلیل اصلاح وبیان را العمل آورده‌اند که مطاعین رفضه خارهای مغیلان در قلوب
شکسته و ریشهای علمای طائفه را قاطبة تراشیده بلکه در هر مقام بر ریشهای جگر ایشان نمک شور پاشیده لیکن
بعد از تتبع کتب امامیه واضح است که شیخ عبد الجلیل رازی که از دیدن فضائح الروافض پیچ و تاب بسیار خورده
در رد رفضش در کتاب نقض الفضائح بران آورده که برای تکذیب او همه کافران جهان را حلال زاده دانند و بوصف طیب
ولادت موصوف پندارد مگر فتوای مجتهد جائسی وغیره مقتضی آنست که بدون تسبیح و خواندن صیغه و ایجاب و قبول
بالفاظ عربیه حلت حاصل نباشد و از لطائف اینمقام هست که مجتهد جائسی که مادر مکرمش بر مذهب حق بود
تا آنکه پسر خود را که بپایه اجتهاد در مذهب رفض رسید مضل خلایق و مقلد شیاطین میدانست و در نفس بازپسین
هم وصیت فرمود که اهل سنت و جماعت سامان الخ وی مرا مرتب سازند و این رئیس المنافقین را نگذارند که دست
بجنازه رساند پس در لدار جائسی و جماعتی از هواداران و خبرگیران او بگوشه نشستند و اهل حق بتجهیز و تکفین او مشغول
گشتند قضارا سخن مجتهد مذکور با بعضی از مخلصین خود درین باب جاری شد که بدون شروط و امور مذکوره نکاح درست
نمیشود یکی از جماعت اهلسنت گفت که از امروز معتقد باینمعنی شدیم که سلسله طیب ولادت از فرزندان جناب
اجتهاد مآب منحرف گردیده و قبل ازین همه کس ازین وصف معرا بوده‌اند فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ کانه التقم الحجر او تحجر بماند
که هرگاه علمای اهلسنت بزرگی و هم صحت نسب حضرت حضور موصوف اجماع دارند بران بزرگان که در اولاد شریفش از اهل سنت
هستند حرجی نیست و همچنین میان اکابر که مثل این نسب را نصب العین داشتند و کمال تبرع و احسان درباره
مجتهد الزمانی بکار برده‌اند ولکن او در کل ولای مذهب خبیثش مانند خرفر و ماندار از قرآن مجید آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ هم نخوانده کما لا یخفی سوم آنکه اعجوبه روزگار است که مجتهد الزمانی برای الزام من میگوید که از رفض صلب
مجیب باد جای ولای اهلبیت الغایت بعید هست که سوی ادب نماید در حق مجتهد و ازین کلام عیانست که او نهایت
بعبارة العین الحمیر بصیرت شده زیرا که مراد من از اهلبیت علیهم السلام جناب سیده فاطمه زهرا و جگرگوشگان خواجه
پدر و سر او علی مرتضی و ذوات مقدسه امهات المؤمنین اند صلی الله علیه و علیهم اجمعین و هر که از سادات پرورش
ایشان بوده بخوارج مارقین و نواصب بی دین و روافض منافقین که دعوی سرپرستی اهل بیت طاهرین بر زبان
دارند و از دین و مذهب ایشان بمراحل دور اند و حضرت امیر الشهادة قطع جناب فاطمه زهرا اند
نشین و اند و مثل خائنین مخفی و مستور اعتقاد کنند و بسر سلطه در اصطلاح خود قرار دهند کما سیجیء ان شاء الله تعالی
و ذات نورانی حضرت مرتضوی را بسبب سلب نور جرم ظلمانی خوانند و روایات حضرات ائمه را از ابنان شیخ المشایخ و زبیل
عمرو عیار کما فی المجلد الثالث عشر من البحار آرند که مفادش اینست که جناب امیر بسبب آنکه ظلمتها صورت وَاللَّيْلِ
إِذَا يَغْشَىٰ بوده‌اند مصداق وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فالی الله المشتکی حاشا و کلا که من مدعی ولای ایشان باشم و چگونه
چنین امر از من صدور یابد حال آنکه روایات متوافره و احادیث متکاثره از ائمه اهلبیت طاهره رضی الله عنهم
اجمعین بلکه حضرت خاتم المرسلین در نکوهش رفضه طاعنین مهاجرین و انصار خصوصا لاعنین صنادید

این بندگان پرتو ظهور تافته موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متشیعین چنانچه نمونه آن در صواقع نقیه
اللهٔ الدین هم مروی است و اعتراف این امر کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین فخر الدین یحیی هم منطوی است پس اگر اسائت
ادب در بارهٔ فضه بعمل آرم زینهار از من دور نباشد و اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که برای خودی
او بکار آید نشان دهد و الا لهٔ ذلک چهارم آنکه تعریضی که در بارهٔ فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعهٔ قرطاس
داشته و مجتهد در ذکر آن بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از آن جنس است که قدما و متأخرین رفضه در کلمات
خود هزاران بار بزبان آرند و تقریرات مهمله و قیاسات ابالسه مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
و هر چند اهل حق بجوابش در کتب مطوله علم تحقیق بر افراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته روافض را برین مطاعن مبهوت
و محجوج گردانند لیکن مجتهدین تقویم کهنه را باز بدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را بتقلید بعضی از فرق شیعه
شبیه بابیه مانند مگسی گردانند که اگر هزار بار او را مطرود گردانی لیکن باز بچهره تو نشیند یا مثل کفتور سی آن قدر مهمل گوئی
اختیار سازند که هر که آن را بیند قائلش را بجای مسیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول ازین کتاب دانستی و علاوه
بران عنقریب خواهی دانست درهمین مقاله انشاء الله تعالی بلی امریکه متجدد است یعنی هنوز در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از تعریضات و تصریحات در حق آنجناب
آورده اند از نصب نواصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده پس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق وجوههم
مسودة گردانیده اند حرفی از آن که تعلق بدودمان زراره امام الائمه الشان دارد مطابق امریکه در مجلد اول
مجملا گذشته اینست که روزی حضرت امام موصوف یکی از قدمای رفضه که نامش عبد الملک بن اعین بود
و روافض او را بالعرش برین می رسانند و کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ ضریس
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و ضریس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با اینهمه از مدیحت و ثناگستری او خود را منع
نمیدارند و آنچه آن کور باطن شقی در باره حضرت امام باقر و امام صادق تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا بر کسیکه بمفاد لفظ جعفر و محاورتش مطلع است مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله و ازینجاست
که خود علمای این فرقه نودسی الاذناب باین دشنام وا رسیده اند از جمله ایشان خداوردی قاسم
افشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته در اصولیت علم اشتهار بر افراشته و مردم را از زمان
غیبت محصور در مجتهد و مقلد پنداشته و هر که خارج است ازین دو نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
صحت این روایت در نیم گام میگوید و فیها من سوء الادب ما لا یخفی و بعد ازین اقرار و اعتراف بلفظ
اللهم در تاویل آن افتاده داد کجروی داده اللهم فض فاه و اجعل جهنم مثواه مخلصش آنکه میانه آنجناب و عبد الملک
مطائبه و مزاح میرفت و بذله سنجی در میان می آمد و در مدایح او علمای متعصبین دفاتر دراز سیاه کرده اند بر حرفی از آن اکتفا نمود

که قاضی شیعه تراش در مجالس المومنین که موضوع آن عیوب پوشی مذهب رفض و حدوث از ابتدا م بدل کرده نسبت
از پیشوایان خویش در مدح او ایراد کرده که مانند عبد الملک هنوز کسی پیدا نشده و بنده میگویم که چگونه کسی مثل او در روزگار
پیدا شود که امام باقر و صادق ع را که از اجله دودمان اصطفا و ارتضا اند چنان گفته باشد که تکاد السموات یتفطرن
منه و شان او ست باز بنده قلیل البضاعت میگویم که رفضه را باید از روح مثل قاضی شوشتری کاتم عیوب
منافقین طاعن انصار و مهاجرین سوال کردن که آیا زراره برادر بزرگ عبد الملک که انتقام واجبی از حضرت صادق
که مطلع و مقطع سخن آنجناب این بود لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بدلالت کشی وغیره گرفته
و برملا آنجناب را بد گفته مانند عبد الملک مذکور تواند بود یا هنوز شکی و ریبی درین باب داری یا زراره بحضرت
امام اصدق الصادقین بقاش میگذاری چنانچه از مجالس المومنین و مانند آن هویداست و اگر متوهمی گوید
که اصل این امر بسبب آنکه در مجلد اول گذشته اعاده است نه افاده بایستی امری جدید را ذکر نمودن تو هم نمودن
کیش از تیرهای جگردوز و زخم از شعله های جانسوز خالی نیست پس بدانکه ابو عمرو کشی در کتاب خود که قاضی مفتری
وهب الله نوره در مجالس المومنین نام او را بزبان دارد میگوید محمد بن مسعود قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن
حماد الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبد الله ع لیطلب الاذن فلم یوذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
فجاء کلب فشغر فی وجه ابی بصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه هذا کلب شغر فی وجهک یعنی حماد میگوید که نشسته بود ابو بصیر
بر دروازه حضرت امام صادق تا پروانگی حضور طلبد پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طبقی می بود البته پروانگی
میدادند درین بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او ابو بصیر که نابینا بود گفت اف اف این چه واقع شد همنشین جواب داد
که سگی دوید و بر روی تو شاشید و ازین روایت انیهم صریح عیان شد که حضرت امام صادق پروانگی نداد و نه برای
آمدنش با وجود آن اخلاق عمیم که از جد بزرگوار خود مصداق وانک لعلی خلق عظیم میراث یافته اند بمحبت آن کور باطن
و ظاهران کلمه که تمامی طبقات زمین و آسمان بلرزه در آمد بهر زبان ناپاک خود آورد که خوارج و نواصب هم از ان خجل
میشوند و محصلش غیر ازین چیست که چندین تمسک برای اکل طبق معاذ الله امام موصوف داعی برای تحصیل زخارف
گسترده و ترک [illegible] دنیا برای دنیا کرده اکنون خدارا از روح شوشتری باید پرسیدن که عبد الملک هنوز بی نظیر است
یا مانند ابو بصیر ولنعم ما قال بعض الشعراء گفتیم جوابی نه کم از گفته سعدی * بلکه این دو غزل خوبتر از یکدیگر
افتاد چون حجت باتمام رسید حالیا اختیار داری از مذهب رفض دست باید برداشتن و غور و تامل بکار باید
بردن و بچشم عبرت بین دیدن که اکابر رفضه بی دین که مرتبه شان از عرش برین درگذشته و بدعت رفض ایشان
زینت داوند در حق سلاله اهل بیت طاهرین که مذهب و اکتساب کیشان برای فوائد دنیوی کا بهیجی نقلا عن الکشی بآن جناب
منسوب میسازند چه بی اندامیها کرده اند یا بتقلید رفضه عنان مذهب خود را بدست این دشمنان ائمه باید سپردن
انهمه لجاده رندفه را علمای روافض در کتب دین و ایمان خویش می بینند و دامن خود از محبت عشق
شان نمی جنبند و با انهمه در پوستین صحابه کرام که قران مجید بستایش و مدحت شان ناطق است افتاده

نقد دین و ایمان را از دست داده اند که اگر بر گویئی در عیب جوی ایشان کنم نتوانم تختی را بانجام رسانم در پیچاهم
سخنی و بحثی در مزاح و مطائبات از نظر بگذشت که دل میخواهد که ایراد آن مفصل نماید ولیکن عنانش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده شود که اذکیای ایشان در صدد آن شدند که تاویل مزاح و مطایبه بابرای حضرات ائمه اطهار
میراث عن اب عن جد خصوصا سلالة الاوصیاء با ثبات رسانند محصل آن آنکه ائمه بتقلید جناب امام الائمه که
مزاح بودنش مشهور و معروف است درین پیشه ید طولی داشته اند و بعضی بقصور فهم فاروق رض را درین معنی
مقتدی دانستند و هرکه درین باب تردد می دارد چه ضرور که کتب جهانده و قدما بر گشاید باید که از باب اخلاق
ناصری در آید که محقق در آن می نویسد واما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله صلعم
یمزح ولا یهزل و امیر المومنین علی ع مزاح بودی تا بحدیکه عمر و مان او را بدان عیب کردند و گفتند لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت بر مزاحیکه با او میکردند اخرک الی
الرابعه و این در حقیقت تائیدی نیست بلکه تجریری است که رفضه در ذکران دست از عاقبت اندیشی باز داشتند
و این هم نشنیده بدبرای قدما نیخ وکه بارش ما با هم بار فاعتبروا یا اولی الالباب باقی ماند آنکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود انیک مجالس
المومنین قاضی ششتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال کتب دیگر از نیز متبحرین
متشیعین حاضر است هرکه خواهد بدان رجوع نماید دیده اند که اگر او و برادران معنوی او که قدمعبود خود را به هفت
شبر جمع نمودند و از بالا پرواز پائین خالی میدانستند و بر علا جلاء ائمه پاسی محفوظین در امان خدا از ایشان تبرا میکردند
کما فی الکافی و الکشی و غیرهما میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند دعائم دین و مذهب قمن مصداق وهی خاویة
علی عروشها کرده و سلسله علوم دینی رفضه بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
من غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق ع را بدین عنوان بد گفته و دشنام داده
و دریای قهر الهی فقط یکبار جوش نزده واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من و ابی یعفور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و بسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از هر بابی میگذشت
ابو بصیر گفت آگاه باشید که صاحب شما اگر ظفری یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد ولیکن چون بدستش
نیامد ترک و تجرید برگزید خادم تایید آسمانی و تقویت یزدانی که باز مجال اهلبیت رسول ع باین متوجه گردید یعنی برین غبار خبر
مخدوره و کلاب ممطوره مسلط شد تا راوی میگوید که ابو بصیر بعد از ین بخواب رفت غافل شد پس سگی آمد و خواست که بسبا شد
بر ابو بصیر خیر اهتم که او را ابراهیم ابن ابی یعفور گفت بگذار او را ودع مکن پس آن سگ نزدیک شد شاشید در گوش ملعون رفضه اولین
و آخرین … فضیحت شیاطین … درین یک واقعه … معجزه جعفر … معلوم است … تسلیط قدرت ایزدی و منع او از [illegible]
صدور منع از هم مذهبش و غنی و طاعت خواسته اند که می شوید خود را که مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی واضل سبیلا شد شقی الاخرین بود و از ین عیوب پاک ساختند و نقد دین و ایمان عزوی خود را برای سر بیچ

در بازند پس هر یکے تمامی همت خود را برای رفع خجالت مصروف کرده بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ائمه خصوصاً حضرت امام بحق ناطق لبعل آورده و آن قدر چرخ و بازی در تاویلات و تسویلات نموده که اعمال حقه بازان رشک بران می برد و لکن لله در الشیخ حیث قال ؎ سگ بدریای هفت گانه بشوی چونکه تر شد پلید تر باشد ٭ و بنده این بحث خاص را به تفصیل و بسط تمام ذیل در بعضے از کتابها آورده ام و بادله قطعیه ثابت نموده که هر چه علمای طایفه فاحشه بر حمایت مذهب این سیاهی بی دین و بمزید محبت معنوی آن لعین سخن سازیها بکار برده اند و در رسائل مفرده بیش پا افتاده و همه اش کلمات مهملین ست و آنچه پیشوایان رفضه در بدگوئی ائمه هدی عموماً و امرة بعد اخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و جابر آن امیدواری از حضرت باری میرود که بزودی ازین مجلد فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر ببابت تالیف کنم یا بکتابی دیگر بعنوان تفصیل که دلم میخواهد ضمیمه گردانم و گردن هاے منکرین قوم را که لاف و گزاف از ذاتیات شان ست در شکنجه آرم و اگر دو صد کتاب دیگر بام نقاره فتح و ظفر درین باب خاص چنان نوازم که شرفاً و غرباً غریوش محیط گردد و گوش منافقین پیروان عبد الله بن ابی بن سلول کر شود الغرض کتب مذهب طایفه شیعه حقیقة بر مثالب و فضائح قدمای شیعه آن قدر شامل ست که استیعاب ان پهلو باستحاله میساید بخلاف ما نحن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کبار که آیات بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعه مثل کاشانی و غیره او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منهج المقال هم موجود ست رطب اللسان شده اند و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشته حتی که محدثین رفضه با نهمه عداوتها در کتب خویش آورده اند بامورے که تشبیه این بزرگان بحضرات انبیای اولو العزم از انجمله است و هم مورد بودن ایشان آیات مدح قرآنی را و بر تر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحے الهی گویا بودند عمر فاروق را بمنزله بصر مبارک خود میدانستند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این مبحث عنقریب بگوشت میرسد ان شاء الله تعالی و حال برگزیدگی مهاجرین خصوصاً صفا دیدا ایشان و متجمع بودن انبها البشر الیه جسدا و دعوت دنیی در همین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که کلینی آنرا باسناد خودش بتکرار الطویل کلام در چهار ورق روایت کرده و بدلالت مطابقی فوات عالیات خلفای راشدین اجمع محمد به مناقب و مدایح قرآنی گردانیده بعنوان انیکه باور آید و سعی تمامی مجتهدین رفضه رایگان رود و درین زودی بحول و قوت الهی خواهی دانست معهذا اگر کلام مذکور بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچه معرض آورده و داد هذیان داده و تمشیه حرف مذکور بکر فحش و دشنام کما صرح به اکابرهم و منهم الحلی فی نهج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فضیلتش زیاده از ابو البصر متوقع بود چه جای آنکه امر صحابه روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجمله کسے جز او افضل ایام بادو تتوانم کرد که اجله صحابه کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخه سلیم مقبولین لسانی رد بر دور سه دل بزدانی هر ترضی و ببالد

و تشخیص ایشان بدین دشنام نکرده و سخن تحت هم نگوید چنانچه محقق جیلانی امامیه اعتراف این معنی از اکابر علما نقل نموده و آنرا اسلام شمرده کما لا یخفی علی من نظر فی فسخ السبیل وازینجا فرق ظاهر شد و وضوح تا تا که از روایات کشی در حق ابو بصیر شقی که حضرت امام صادق علیه السلام را بد گفته بود واضح و لایح گشته که حضار واقعه کما اشرنا بتطییب خاطر خواستند و تجویز کردند که سگ بدهن و گوش او نشاشد بلکه بالنعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضاً در واقعه قرطاس با بطال تهمت رفضه ادله دیگر قایم ست از انجمله آنکه بتقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد شرعی عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نکردند حالانکه بالاجماع او لا مصدر این کلمه تاکید بلیغ میدانند و بدین هم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دشنام دهد او مرتد ست بحث قتله الی غیر ذلک من اللوازم کما فی البحار و حق الیقین و منجر هم که چگونه اکابر علمای ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند. آنچه بران دلالت دارد که محاربین حضرت امیر مثل عایشه صدیقه هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امهات المومنین بودند انتهی ملخصاً تا بخلفای ثلثه که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نه انجامیده و بتصریح محققین رفضه بر مخالفت مرتضوی قناعت ورزیدند چه رسد و حامل عرش تحصیل که او را سلطان المحققین هم میگویند چرا در تجرید العقاید ثابت کرده که فاسق مومن ست و هر که از مخالفین حضرت امیر که غاصبین خلافت هم بودند نوبت بقتال نرسانیده و بر مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالباً آنچه این ایمان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند گوزشته بود و المنة لله تعالی که در عبارت تجرید آنچه علمای مسئولین محرفین بفرمایش متکی ازیکه اقبال که حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال کرده بودند و هر یکی درین باب بادیه پیمای ترهات گردیده و بالآخر بعضی از سرغنه ایشان یعنی فاضل جباری آنچه بعضی احباب اقل الانام از راه تنجید بر مذهب تشیع گفته بودند بر دفتر زدند یعنی بتقیه و نفاق طوسی گردیدند و گفتند که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود و در کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر هم زده ام که کتاب را بر اسم در بخصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه همه فضلای لکنو حتی میر باد علی نیز عموماً خصوصاً سعی خود را بر تجه قصوی رسانیده بودند و این بزرگ که بتوفیق الهی از مذهب تشیع که مذهب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند مستنظر یعنی کرده بودند و برادر مهین مرزین بی بدان نبرد و برای تاویل آنرا غنیمت شمرد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بالجمله کسی از امت طوسی و حلی کمان نمی تواند برد که عمر فاروق رضی الله عنه برزبان گاهی رسول را فی حقیقت مرتد شد و حالانکه منافقان را مجرد گفتن آنکه فیصله شریف را قبول نمیکنیم میگشت کما اشرنا الی الغریجات علمائهم و منهم الکاشانی فی تفسیره ملخصاً و ازینجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب و رضای رب الارباب فانظروا الی قوة ایمان المقبولین و بحکم الرفضه بان الامر النبوی متعید الاصحاب فی واقعة القرطاس تخفیف بهواه ...

آنانکه هم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست من مارس الاخبار و الاثار علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا المقام

والمنصب فجری علی عادته عند موت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم رایه وتبرک ثم اتیت

واما ما قال انه شتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فذاک من جهله باللغة وجرأته علی الصحابة لانا قلنا فان الهجر کما بینا هو الکلام

الذی تکلم المریض به ولیس هو البتة شتما وهذا المتعصب لا یعرف اللغة ویحسب انه من اساءة الادب وکان عمر من احسن الناس

ادبا بالنسبة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما یعلمه المتدرب فی الاخبار انتهی کلامه بلفظه البطلان الباطل تمام شد حکایت

شنیعه بحروف مجتهد **اقول** اگر مراد مجتهد الزمانی از اینجا شیئیه که بر لفظ الهجر نوشته اند و مقامی غیر ازین برای آن نیست نیست

که صدر الدین اصفهانی در البطلان الباطل قائل بدان شده که عمر در حق حضرت خاتم المرسلین بدین کلمه خوگر بود

پس کمال بی دیانتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور تکذیب مجتهد می نماید یعنی که هرگاه شیخ علی امامیه که بجا

معنوی و تحسین خطی یا شیخ علی وارد قصه قرطاس را در مطاعن اصحاب عموما آورده فاضل مذکور چنین نوشته آن عمر

کان وزیر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحب مشاورته وکثیرا ما کان رسول الله یقدم علی اشیاء فیمنعه

عمر ویقول لا تفعل یا رسول الله فیسمع قوله فیما یتعلق ای النبی صلی الله علیه وسلم منها انه عزم فی غزوة تبوک ان یدخل دمشق ویحاصرها

ملکها فقال لا تفعل یا رسول الله فاطاعه وقبل رایه ومنها قصة الاساری وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یشاوره

فی امرهم فنهاه عن اخذ الفدیة ووافقه الله تعالی فی قوله مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ ومنها امر الحجاب

وکان عمر یبالغ فیه حتی انزل الله تعالی تصدیقه ومن مارس الاخبار والآثار علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم

هذا المقام والمنصب الی آخر العبارة یعنی عمر وزیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وصاحب مشاورت و بسیار میبود او که حضرت

اقدام میفرمود بر چیزی او منع میکرد و میگفت لا تفعل یا رسول الله و حضرت صلی الله علیه وسلم قول او را می شنید و

قبول میفرمود در آنچه تعلق داشت برای اتخاذ یا نه بوحی آن از انجمله انکه حضرت صلی الله علیه وسلم قصد فرمود در غزوه تبوک که داخل شود

در دمشق و محاربه عمر گفت یا رسول الله مناسب نیست و حضرت قبول نمود و از قصه اساری بدین مثل بدر است که آیت کریمه ما

کان لنبی نازل شد موافق او و از همین بابست امر حجاب که عمر مبالغه در آن میکرد تا آنکه نازل نمود حق تعالی تصدیق او لیکن

ازین فاضل اصفهانی یعنی فضل بن روزبهان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب ابطال الباطل همین عبارت است که ومن مارس

الاخبار الخ کما عرفت و اینجا بر نقل قاضی شوشتری کلام صدر الدین مزبور را در احقاق الحق حال تحریف معنوی و سقاهت

و بی دینی مجتهد بوضوح انجامید که عبارت ما قبل الا که محصلش وزارت او انتهی اسقاط کرد تا مردم بدانند که اشاره هذا المقال بلفظ

الهجر است و از عادات عمر انتقال بود هم وقت صحت و هم قریب وفات شریف نعوذ بالله من ذلک حال آنکه مقصود مقام البطلان

الباطل از لفظ هذا اشاره بوزیر بودن فاروق ست چنانچه بر همگنان بوضوح پیوست اینکه شیئی از تحریف معنوی بود اما تحریف

لفظی این نقل عبارت البطلان نسخه اختلاق عیان شد که مجتهد لفظ هذا المقام را لفظ هذا المقال ساخته و ترویج روح

شیطان الدقاق بدو انهمه ایام فریب نموده و گمان برده که مراد از هذا المقال لفظ الهجر گفتن است فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها

یا معشر المحبین الی صدر الدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام می پندارد و شتم نمیداند چنانچه از تصحیح آن می نماید

منه عمر عمن ولکن صدر عنه و معهذا الم تعمر علی مخالفته حتی شتمه بذا النته که بر تقدیر شتم و فاحشه ای بیان انهم فی ایه نحو آنچه

اشارتی بدان نمودم وخبری بعد ازین می آید وازکتب این بی‌خرف هم هویداست که او اصحاب کبار را فرزند میت تمار حقیقته
وشرعا چنانچه تصانیف شوشتری همبران گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها احقاق الحق اگر مرادش بر
فرض محال نا علی لابساعده الکلام اینست که صدر الدین مذکور لفظ الهجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد از فی
کلام او را در مطاعن فاروق رضی الله عنه ندیده و با عبارتش نفهمیده محصلش اینست که لفظ مذکور بصحت نرسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته و بر تقدیر صحت اسات ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و لعد
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین شکی نمی ماند
و موید او ست آنچه در جهمد در باره تضعیفه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلبه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکور ست و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غالب علیه الوجع و باشتاه
مهجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریره حتی ننظله بخد افره و من متحرم
که ایا اشتقاق هجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و بس و محصور در همین ست که شیعه بان خو کرانده هیچکس بس جایز است
که از هجرت ماخوذ بود یعنی آیا حضرت دنیا را وداع فرمود مدعا انکار ست یعنی حقیقتهً حالت احتضار و جدائی از
دنیا نیست که بازمانم و بسکوت گرایم یار ما حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرماید
بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن که شیخ حلبی بنا بر سلب جمیع اس آن اشتم
قرار داده و بهیچ گوش نه نهاده که ماضی مشتق می باشد از مصدرش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود در ماضی
هم و در ینجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد و غلبه تپ و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور را تائید میکند طرفه آنکه روافض
مصداق حمر مستنفرة فرت من قسورة آنچه در کتب سنیه مثل تفاسیر و احادیث می آیند در ینجا فراموش میسازند کاشکی
از مفسرین ایشان در خلاصة المنهج و غیر او در غرائب آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع انصار بود و دراز گوش
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول بینی خود بر گرفت و این کلمه گفت که خرش ما را اذیت داد و اصحاب ام جواب سخت
دادند و بهم برآمدند و بدست چوب مانند آن هنگامه کارزار را گرم کردند پس عمر از رفقة تا عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب ام خصوصاً مقبولین بسالی نگیری نگرفتند از ینجا عیان شد که روافض معاندین هم
عدیله مستغیر بقدر مستعار دین را هم از دست افگندند و طرفه آنست که چون کسی از حکام فدک تعریضی بحضرت امیر کرده بود دلالت
حضرت عباس شتی از دین لبو و ند چنانچه قبل ازین در مجلد اول دانستی فولاد بلا که مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت بدهند و
دشنام تلخ را در حق صدر کائنات ائمه عشر بی انکار ندادند آنچه بروایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجلس نشستن و سوی او
گفت چه اندیشه داری کسی که از دل نگرده اند و درین محفل نشیند امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بجهت
آنکه نزد قبطیان میرفت غرق شد پس انکم اذاً مثلهم شیعه مقبولین بسالی صادق آمده و فی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
تقیه خود مسلوب است والا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه نمودند موافق نمودند کما لا یخفی که ابن خطاب مثل عمر بود فقط
چه مطلب اسباب کتابت از موافقین خصوصاً امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متیابر

است فکیف که بقول رفضه ایشان تابع عمر گردند و اسباب کتابت نیاید چه جای آنکه دشنام راهم نشنوند لیکن توجه
بحال ایشان متوجه است کما اشرنا افسوس که رفضه سخن را از کجا بکجا رسانیدند معمول بیار آنست که از
قیل و قال مشوش میشوند سیما وقتیکه شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه کما فی البخاری
رح فی هذه القصة فکیف که قوم ما هم عموم را میخواهد نه خصوص عمر را و لیکن رفضه ترا نمیسر اید که زخمه بر رگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد و ظاهرش ترک اولی است اگرچه
در کبایر هم واره شود اما لن تضلوا پس زنهار محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ و از برادران یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است إِنَّ أَبَانَا لَفِي
ضَلَالٍ مُّبِينٍ فرق نیست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ایمه شیعه مثل
شیطان الطاق و هشام بلکه همه ایشان و امثال شان دارد و غیر از ین هیچ احتمالی ابد نمی تابد چه نزد رفضه
عدم معرفت امام البته موجب سلب ایمانست کما تقرر وافی حدیث المعرفة و تحقیق خفقریب انشاء الله تعالی
که از پیشوایان رفضه اثنا عشریه این ضلالت یقین صادر شده بخلاف واقعه قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست که هرچه نوشتنی بود از زبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد بامور ریاست و خلافت که مدار علیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی اینست که هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبد الله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آزمودیم که امام نتواند شد پس برآمدیم در حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم کجا متوجه شویم پس من و احول در بعضی از کوچهای مدینه
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم که سنی شویم یا مجوس گردیم یا مذهب زیدیه اختیار کنیم یا راه معتزله پیمائیم یا خارجی شده
بتکفیر امیر المومنین معاذ الله گرائیم انتهی محصلا سبحان الله باین پیشوایان رفضه چنان بر قرآن ایمه نشنیده
که از روز الست مضمون امامت ایمه نام بنام مقرر شده و انبیا علیهم السلام بایمان امامت ایمه مامور گردیدند
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقررست نه امامت
کافری معاذ الله که صورت بدین حالش میرسد تا این ملاعین بخوارج مایل نمیشدند پس تنصیص آسامی ایمه هدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ایمه رفضه منصوص شد نصًا قطعیًا باجماع اهل صحاح دو تقرر ان الیقین
لایزول الا بالیقین مسئله اما حضرت ابن عباس بکلمه الرزیة کل الرزیة پس از کسیکه بر مطاعن مطلع ام
رفضه و صغائر جبله دلالت دارد و تعظیم مصیبت به جهت آنست که حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین و حسن
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از سوم یا بیان ننمود و اگر بقید کتابت می آمد نسیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمقتضای جمع کردن روایات صحیحه خصوصا احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند بهوش
شدند و از ین جهت در آوردن پایان راحت گذرانیدن اختلاف و گفتگو پدید آمد و عمر فاروق اهل حسرت را تسلی داد
حسبنا کتاب الله داستان طالب را حسب که دکلمه علیه الوجع و حضرت این رای پسندیده و انچه نوشتنی بود زبانی فرمود

کما عرفت و بامور باطنی مشغول شد چون رفضه ضلالت پیشوایان خود را در کافی وکشی حیاناً دیده بودند کما عرفت آنفا خواستند
که ضلالت اصحاب را بزعم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان ازین
صحو اعتراضات جان بسلامت بر دند والحمد لله علی ظهور الحق و لمعانه وهذا التجهد زیادیانه **من بعد باید دانست** که مجتهد
گفته که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ از انجس ست که تیری در سرین پیری از مومنین که الحائک لا امتی در نقل مجتهد
جالسی ابصوارم و شان اوست تا پیکان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند بالجمله اگر چنین سلامت
روی اختیار نمودند و یاده گوئی و هرزه دورائی را پیشه خود نمیگردانیدند مشاهده این روز سیاه نمی کردند و تیر خار اشکاف
نیز سید جائیکه رسید و من زینهار مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب غیر از مباحث تحقیقه
وا از امیه نمی آورده بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقررست بزبان می آوردم
هم چنین درباره شیطان الطاق و زراره و ابوبصیر از ائمه اهل نفاق **قوله** بالجمله الخ ۱ **قول** در هر مقام
بدو قدح اقوال مخاطب آنچنان در مجلد اول بتفصیل و لبسط باد له و براهین بکار برده ام که قلوب شیعه هم نیک میدانند
که هرگز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلانطیل الکلام باعادته ؛ **قوله**
اگر مراد ازین احادیث الخ **اقول** مقصود من اظهار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین اکثر از خلافت
یزید دانسته به اثبات ادله خلافت خلفاست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده ست و نور وحی در
ضمن آن یافته و فعلیت به سبب انعقاد یافته و استیلای شان اساس کفر را برهم شکسته و استخلاف الهی باعتراف
حضرت مرتضوی جلوه ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط با حادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت درباره خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
با حادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات اپیش کند تا بر
هر حرفش رساله مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه بنویسیم و اولین و آخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشیم که بار دیگر این شیع
رجعت بکوفه نفرمایید و محتاج لشنیدن این مزخرفات نشوید کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
اما آنچه گفته که مفید با اصلا نیست پس اگر مراد وی اینست که محبت مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حالانکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ چلی کسی از ان مسرور نتواند شد
زیرا که مجیب مصیب آن احادیث را آنقدر مضر متشیعین میداند که گفتن لاحول در مقابله شیاطین مضر ایشان چون این مقدار
باعتراف این فقید الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقا باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا موید و مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر بطور مجازاً همین اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آید پس از
پیشوو براوانکه دعوی رفضه از قدیم الایام همینست که باصول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت لافصل مرتضوی و بی اصل بودن
خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که موکد بایمان غلاظ بود چنانچه کتب مطبوع و غیر مطبوع جالستی بران اول دلیل
ست بمیدان مصارعت قدم نهاده مجتهد الزمانی بنا بر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید پیدید دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اهل سنت در مناظره ایشان توانند گفت که تا حدیث موالات را مثلا بزعم خود دلیل
خلافت متقدمین و حقیت خلافت امیر المومنین دانستند و حالانکه هزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و بدعای شما را باطل میگردانند مثل منامات سرور کائنات و تعبیرات
آنجناب و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک انهم بعد از آنکه بحثی در تقریر
شیعه نکنند که مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع دو ولایت در یکزمانه لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی هذا اضمار بعدیت و آنهم بالاتصال و کسی هم نتواند کرد که اهل سنت صحاح خویش را در مقابله رفضه می
آورند و بمناظره مفید بود بلی رفضه هرچه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند باعتراف اولین
و آخرین ایشان مهمل است زیرا که همیشه الزام و جدل را بقول شان قصد کرده اند و ازینجا هم بنیان مذهب
رفضه مستاصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و محدثات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تعرف
مبسوطا اما آنچه مجتهد بنا بر سر پرستی یزید بد عنید گفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و استخلاف باعتراف حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتهدین آنچه برای
یزید قصد کرده اند لا بجد بهم نفعا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن انکار از آنها
ان علی الاطلاق نمودن چنانچه لفظ اصلا انبست بران دلیل است بر جای خود نتواند بود در نمقام آنچه مجتهد جالسی
که بنا بر مشهور پدر بزرگوار مجتهد الزمانی بودند در ذو الفقار مصنوع افاده فرمودند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش که از انجمله اینست که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس هر یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا امر بلعن او یا حکم بکفر او نموده شده
یقینا آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرمایند که بالجمله مخالف هر چند این را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذهب امامیه اینست که ایشان چنین بوده اند پس هر که بعلت رمد عداوت اهل بیت رسالت دیده بصیرت او کور
گشته و از جاده صراط محبت عترت بنی آخر الزمان دور رسیده بیاید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته بهر که خواهد از شیعیان ائمه دین
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و او نزد او ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن هستند انتهی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذهبش در مطاعن بکار آمد
اهلسنت را نیز احادیث حقیت و مقبولیت خلفا مفید افتاد و اینکه دانستی موقوف برآنست که قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بر ریش او تجدید هم نه ماریم سد که بر هر قدم مذکر بعض پیشوایان رفضه مثل زراره و غیر او مجتهد ثانی را مخنوق گردانیم کما لا یخفی فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تیر الضوص دانسته کما عرفت معارض است با احادیث مثل نسخه سلیم که در مدح خلفا و بعض
مقبولین لیسا الامامیه ادله قطعیه است کما ذکرته سابقا و لا اعتقادهم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مهاجرین و انصار
تابعین اخیار هر جا می نماید و آن بر طور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ائمه بطور خود معارض است با احادیث صحیحه اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه داله برین معنی که قول با مامت ائمه اثنا عشر مطابق محصور خیالیه متشیعین محدثات از

موروست چنانچه از اصول حیدریه مانند آفتاب نیمروز ظاهر و هویداست و درین کتاب نیز بهر قدم واضح و پیداست بخلاف احادیثی
که در مذهب اهل سنت است کما اشتهر تا که مثبت خلافت راشدین و موید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و یقینست و هم موکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشاء علوم اهل بیت در کتب
محشو و محکوم بودند کما عرفت مجملا و بجیئ مفصلا انشاء الله تعالی **مع ذلک** اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی با ذهان خویش تراشیدند مناط اعتبار باشد انهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کفار
و سعد و نحو جاودان بمانند و گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم فتذکر **قوله** واگر مراد ازان آنخ **اقوال** عنقریب
بر هر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان میشود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد بهمت
و جهای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین ست میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته انهم هیچ و بنیاد مذهب او میکند و خلافت راشدین را که بتبرین وجود ثابت میکند و این مبحث عنقریب
می آید انتظار شدند درمیان نیست من بعد خرابی درین است که تمامی امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مهاجرین و انصار بیعت باصدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر بر اریکه خلافت نشد و خلافتش
بانتها رسید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغت است که مهاجرین و انصار
وایشان را خلیفه گردانیدند پس انکار از خلافت ایشان وادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هم حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجائب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند بایدش اعتقاد کردن
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغة هم دلیل بر آنست چه جا آنکه خلافت عمر را
اصلاً انکار نماید و هل هذا الا مخالفة اجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث فتن بحار الانوار و حق الیقین و حیاة القلوب
و نهج المباهج و تالیفات شیخ علی و تصانیف مرتضای ثمانی و رازی هنوز ندیده که در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است طرفه تر آنکه مجتهد خرف را انهم یاد نماند که قبل ازین عبارت خطبه شقشقیه چه نقل کرده بود که والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه و انه یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی اکنون ازین مختل الحواس باید پرسید که فقره تقمصها و منها بکجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفتن که اکنون طریقه بعضی از شراح که بگواهی بدیت
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو در همین مقاله چنان منصلا می آید انشاء الله تعالی عدول و منصف بوده
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرغوبه
بو جمعت تاویل ملاحظه مینمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت انهم
میفرمائی باز هم مفید مدعاست که از حدیث امام الائمه ثابت شد بر نقل تو آنچه انکارش مینمائی معذلک جائیکه عبارت
شقشقیه نقل کرده انهم گفته که حضرات اهل سنت در عبارت این خطبه بلیغه تامل فرمایند که برچه قدر فقرات آن

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابو بکر و عمر نمودن بجمال اکراه دار د حتی این خلافت که از هر فقرهٔ شقشقیه ثابت شد
بقبول تو با شد هست یا عزرا شد که خلافت یزید نیز و توهبت از آن بود فسا التغفل و نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستاده اند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المدعا و اگر چیزی دیگر است بیانش بر ذمه این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامهٔ حضرت مرتضوی را که
بالمها جامع آن از محاسن مکاتیب هست هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت ان الخلفاء حسدت و علی کلهم بانذت حالا بیان باید کرد که آنخلفاء اصول
رفضه کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین رئیس ذوی الاذناب تنبیهاً و تادیباً باید فرمودن
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجهٔ ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بعقوه باردة و مناقشة غیر واردة عجب دارم از مخاطب لاثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یادنکرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال و لما حرم ماریة
القبطیة اخبر حفصة انه یملک من بعده ابو بکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی با
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کل واحد منهما
حدیث ابا ها بذلک فعاتبهما و ما فشتا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای حدیث امام الفهمیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی نقل می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله انه ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ماریه قبطیه بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود و گفت مرا سری دیگر هست باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن هست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این امت
شوند و بادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصر بمعنی خلافت راشده هست اکنون انچه ته نخط باید پرسید که این سلطنت
و بادشاهی با عزرا شده و بهر حال بدعای ناتمام ست کما لا یخفی و هرگاه در خلافت خلفا کسی از سوفسطائی هم
کلام نتوانند کرد لاجرم فاضل جاسی که علی المشهور پدر مخاطب بوده در عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجلد اول نقل کرده ام گفته که خطاء شیخ محیی الدین بجدی عیانست که جای جی به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نکردند الی آخره و نیز از عجائب هست که شراح کلینی صراحةً میگویند انچه دلالت
بران دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنی برای جناب مرتضوی
از جمله ایشان محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان الشافی فی حل احادیث
الکافی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کما فی الخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و باطنة کما فی علی انتهی حال یکدو کتاب از کتب معتمده بر تصریح رفضه داگر روایات دیگر را

را ایمه از هدی در معرض تعداد آریم که در آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است در
اصول معتبرهٔ شیعه و اقوال معتبرهٔ مفسرین ایشان رساله ضخیم میتوانم نوشت درینجا ازین هم سوال
میسر و دکه حضرت امیر را از ایمه و کلمات آنجناب را در احادیث می پندارند باآنکه چون آنجناب را
بر اصول خود بلفظ میر معطله ملقب کردند و وزارت آن عالیقبات را وقت خلفا هم یاد داشتند از ذخیر
امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقهٔ کاملیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بد می گفتند
واین معنی را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهره رضی الله عنها گمان می کنند پس معنی هادی
بودن محصور گشت بحضرت امام جعفر و لهذا دین و مذهب خود را بآنجناب میرسانند و این کیش را
کیش جعفری مینامند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتهی می پندارند
و در حقیقت نسبتی بایشان ندارند بنابر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفری و مانند
آن که اول دلیل توان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست آری میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق است
که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه بیک طور می روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری را حمل
می نمایند بر نفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواه است اکنون سند نیز معطله بر اصول مذهبین
دلا باید شنید که در مجلد اول کلینی اعور از حضرت امام کاظم مرویست آنچه بر زبان بعضی از متکلمین این فرقه محصلش در رساله
محکی است که میر معطله امام صامت را گویند و قصر مشید امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته و از بیم دشمنان بنشر احکام
نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از و انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین
و تشیید مبانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نماید چون قصری است بر افراشته که در سایه او از تموز آفتاب پناه
گیرند و فرو ماندگان بادیه حیرت بر دست حق پرست او اهتدا یابند و بر طریق مستقیم رسند و براه جنت روانه انتهی والحمد
لله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ اعور خود گذشته ورنه بعضی از اشعار در خصوص اینجا می آورد که کوران بینا
در آن افتادند و در غند ظلمت و مضیق مردند و زنهار جان بسلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشینیم و
خطای خود دیگر کنیم که باشعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب دینیه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و فخر
مباهات بر اهل نفاق بیفزاید حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین ملا رئیس الغابرین مجلسی که از تفاسیر قدمای
خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا وَاللَّيْلِ
إِذَا يَغْشَىٰ آنحضرت فرمود که مراد از امیر المومنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم باو احاطه نمود و نور او را خاموش
کرد و نا مور کردند که صبر نماید گفتم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فرمود نهار عبارت از قایم است زمانیکه قیام کند بر دولت باطل غالب
میشود خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده با نهایه پیغمبر خود خطاب نموده غیر از وکسی انها را نمیداند

شمس

اکنون نشنیده‌ام ترا ای کبریای الهی که گاهی از هیچ مسلمانی شنیده که گوید مراد از والیل اذا یغشی مسلمه هست چه جا
امام المتقین علی مرتضی که نزد ما نورش تا پایه عرش خداست قاتل الله الروافض انی یؤفکون ولهم بعد ملهم عا
فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکه قدوة المسولین مناقب و خصائص مهدی درین
کتاب جمع می کند و نمی داند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری مبتلا است
که ره بجائی نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپر تقیه از رو بر دارد و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را
وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذ الله در بحر ظلمات بر اصول اهل
خرایات پس ظلمتش نسبت بائمه دیگر زیاده تر بثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نهند و کوکب دری تر زوا
کنند الغرض بعد امعان ارجیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت مگر بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه نمیفرمود
و تهذیب و استبصار و گواه عادل است بر حمل صدها احادیث ان امام بر تقیه لیکن بهر حال باطول احادیث کلینی
از آنجناب ولین و آخرین مجوسیان بی دین را بسوا ساختم آل ائمه مذهب از جهت کمال ذات
و صفات بکاملیه رجوع کرده کما اشرت الیه بلکه مذهب اثنا عشر باثبات این ظلمات و سلب ایمانات امامت ازینه
کاملهم با فرتر نهاده و چون از ائمه کسی نبوده مصداق والنهار اذا تجلی حقیقه لاجرم وعداح را ذکر باید کردن
زیرا که او مصداق التقی هست و هر که اتقی است اکرم ست عند الله فیکون اماما و هر گاه امامتش خلاف
فریقین است فتعین الصدیق وهو الاحق بالتحقیق بازه متحیرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گذاشتند چنانچه مجلسی
وغیره از علما فودی الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که همه ائمه
دچار موج ظلمات غریق اند حتی که واللیل اذا یغشی حرفی از کتاب ست ولیکن فایده که بر دیگر انحدیث و امثالش
مترتب شد آنکه مخصوص ائمه منصوص گشت انچه اهل حق برای هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح صحایف
و مقاصد و مواقف و صواعق و نوافض و صوافع و غیر ان میفرمودند که رفضه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان باتباع یهود مخالفت اصحاب و اهلبیت ست پس بودن ائمه و جناب امام الائمه علیهم السلام
مصداق واللیل اذا یغشی لخشت از بام ست و اینهمه شومی رفض که می بینی از جهت تقیه و نفاق ست حتی که جناب
امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار ائمه مذهب پس نمونه آن در جلد اول دانستی جائیکه چه را
چند را از تفسیر دابة الارض بعنوان تفصیل کشیدم ولیکن شاید این همه امور ظاهر را تاویلات اسرار از ان نام نهادند تا
مقلدین ملا باقر مجلسی مثل لته ها این اسرار را بپوشند و از مزابل مدرسه برخیا و رده لباس فاخره برای شیعه بدوزند
آفرین بر وقت نظرش که هنوز اشاره باخفای این مضامین تنبه ل نمیکند و نعم ما قال الشاعر بیت زلف او رشته جان
گفتم و گشتم خجل زانکه امعنی چو زلفش پیش پا افتاده ست الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق می بالیدند و از پیرهای
معطله ظلمت واللیل اذا یغشی بسبب انتفاع و ضیاعی نالند درین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق مصیبت میگردانم ان
شاء الله تعالی و از ینجا انهم عیان میشود که کلام حضرت مرتضی بخطاب لشکریان خود که منم قرآن ناطق با اصول رفضه که آنجناب

را در خلافتش هم حسب مبالغه و پیر معطله گمان می برند چسپان نمیشود و معهذا خود به نقل قمی در فواتین از نهج البلاغت
ظاهرست که ناطق و صفت قرآنست پس خطای حکیم الملوک از ینجا نیز ظاهر شد کما ظهر سابقا **قوله** و مفلیت امامت شان
بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایت مآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد بود **اقول**
جوابش انچنان در مجلد سابق بتفصیل تمام زیب اختتام یافته که مزیدی بران بخیال نگذرد پس اعادهٔ این
حرف جز از لاف و گزاف چه توان دانست و اصابت آن جواب که من تقریرش بعمل آوردم بر علما مخفی نتواند
بود باز اگر عاقلی از رفضه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی و صاحب وافی هم آنرا
بعرض وطول تمام می آورد و دیگر ائمهٔ شیعه نیز بروایتش عذب البیان اند غور کند چگونه برچنین بیهودگی
اقدام تواند کرد که حضرت امیر دشمن خلفا بود زیرا که حدیث مذکور نص درین است که خلفای ثلثه جهاد با کسری
و قیصر و دیگر قبایل کفار نمودند و مورد اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ وَ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ يَقُولُونَ بودند
و حق تعالی از عبادات و مجاهدات ایشان خشنود شده پس اگر فیما بین این بزرگان مخالفت دینی و عداوت و دشمنی باشد
چنانچه اهل رفض مدعی اند احد الامرین لازم خواهد آمد یعنی جناب امیر از حق معترض و متخالف باشند و دشمن ممدوحین قرآنی
بودند و حال آنکه مرتضای رفضه یعنی ثمانینی هم در شافی و هم در تنزیه الانبیا و الائمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در حق مرتضوی فرموده که علی از حق و حق از علی جدا نمیشود و مجتهدهم اقرار باین حدیث دارد چنانچه در مجلد اول گذشت
یا آنکه خلفا و اتباع شان ممدوح قرآن نباشند و هو خلاف حدیث الصادق **قوله** و ترک بیعت سعد الخ
اقول حال سعد بن عباده نیز در مجلد سابق بتفصیل تمام گذشته اگر مجتهد الزمانی آن مطالب را فهمیده در دعای خاطر
نگاه دارد گاهی مثل این مقال کانیاب الاحوال بر زبان نیارد و مگر فتنه تقلید ابوجهل اختیار کنند و مصداق اختیار النار علی
العار گردد علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی بنقل مجتهدین رفضه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف است
مع ذلک حدیث اعلم الکتب رفضه را اشاره بدان نمودم در جوابش کافی است و بروایت دیگران مثل ملا محسن وافی است که بر تقدیر مخالفت
سعد با دوام الحیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدایح ایشان
آیات بینات سابقه فرموده آورده و هم معادات با آن کرده و الا شکوه که مجمع شرائط جهاد و دعوت دین حق بودند
پس البته سعد مذکور مستحق آن شد بنص جفری که دیگران او را امر بالمعروف و نهی عن المنکر نمایند و گویند که انحراف
از اعتقاد خلافت راشده صنادید مهاجرین مستلزم بغاوت است و حق تعالی فرموده فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ
إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ و فتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام برحق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از نهج
البلاغه خطبه و کتابه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدین تهدید شدید و وعید مزید که اصلاه جهنم و سائت مصیرا
خاتمه آنست بالجمله حدیث کلینی که محصلش از ترجمه قزوینی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سعد و انکه او بر تقدیر
اصرار بر ترک بیعت و دعوی خلافت خود واجب الجهاد بوده الی که بعضی از فقرات حدیث مشار الیه اینست که اگر شخصی مستجمع
شرائط ایمان نباشد او البته ظالم و باغی است مومنین را باید که با او جهاد نمایند تا که او باز آید و منیست او ماذون در جهاد و

دعوت بخدای عز و جل انتهی و همین ست آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده‌اند و در نهج البلاغة و غیر آن معهود است
کما اشهر تا پس سعد بن عباده هر تقدیر انکارش مادام الحیات باغی و ظالم شد بیعت نا کردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر از سر حضرت بسعد بن عباده وارد که از چنین شرف
محروم ماند و بشهادت معصومین بعاقبتش بغایت نصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه است چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منتصف بدان بودند بر ان گواه هست و او تقیه را
نیز از دست داد و مخالفت امام الائمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را نمود شکست دادن است ولیکن این امر از طلت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
گردان رستم نکرد دلیران دلاور بنکرد الناس رطب اللسانند و در نیجا المجاث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن
را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود لیکن بهمین قدر اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقة دالزام
قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل
اسلام الخ **اقول** اما آنچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش کاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام نزد
استادی نبرده و فیه نعوت نظر خود این کتب را نفهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت به تفصیل و اجمال آورده اند
چنانچه از آن عبارات که در اصل رساله بصارت العین نقلش بر داشتیم هم واضح است که فاقد شروط امامت
که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا فکیف غلبه امیر تیمور را از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو
و مشحون است و قلوب ناظرین از ان پر خون کاش بمطالعه کتاب دمشقی درین باب می پرداختند و حقیقت
حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسیده باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند
و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
آنچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرتست و هذه عبارته و فی الآیة الثامنة کانت

فتنة التتر لنق استقوب بالنسبة البها فتنة التتار علی عظمها واسئل الله ان یقبضنا الی رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة الثمانة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه **بالجملة** چون هر کسی از صحابه کبار سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیاوب یا صحابت و امامت نزد فریقین ملازمت نیست
و کسب فریقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذائذ دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک
بودند و تحصیل مدارج اخروی رغبتی کم نمودند چه رسد و من درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العین
این امور را برهمن لازم می گردانند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باستجماع

شروط وغیره است وبمجرد بیعت واستخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام گذشته واگر هنوزان عبارت را یاد ندارد بار دیگر بازتذکیر وتنبیه بعمل می آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح مواقف گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا آنکه گفتم وثبوت امامت به بیعت اهل حل وعقد واستخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره دروی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته **نظم** شور بختان بارزو خواهند ٭ مقبلان را زوال نعمت وجاه ٭ گر نه بیند بروز شپره چشم ٭ چشمه افتاب را چه گناه ٭ راست خواهی هزار چشم چنان ٭ کور بهتر که افتاب سیاه ٭ **قوله** پس قطع نظر الخ **اقول** این قطع نظر ازان قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود واز اعجاز قرآن مجید منکر میشد با وصفیکه از اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید **نظم** صبحدم چون در دمد دل صور شیون زای من ٭ آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من ٭ گوش اهل آسمان وحلقه ماتم کجاست شیون تا بر کشید آهنگ هایاهای من ٭ بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا وعملوا الصالحات درین آیت وارد است وخلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شق اول ملحوظ بود البته احد الخلفا گفت الی اخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به بیعت راشدین راضی نشدند ودر قلب ملول ماندند چنانچه شیعه میگویند بر شق ثانی لازم آمد حصر میعاد الهی بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و نحن علی موعود من الله مهند المجتهد امامیه اینچنان کور باطن وظاهر گردیده که حدیث کلینی را هم ندیده ورنه چگونه بعد ملاحظه حدیث کلینی می گفت انچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بجهاد مشرکین بلکه کسری وقیصر ودیگر کفار ماذون بودند وماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از انجمله است حافظ حدود الهی بودن واز ظلم وجور متنفر گشتن الی غیر ذلک من المدایح التی یجیی مفصلا انشاء الله تعالی وچگونه مجتهد قطع نظر از ایمان صنادید مهاجرین می نمود ودر باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد المنافقین کمتر ازان حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد ودر باره مطاعن مرتضوی مثل واقعه تحکیم طالب من مباحثه گشت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمود که باید همزبانی کردن وداد مناظره دادن پس متکلم نزدیک شد وگفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند بایکی را قرار دادند تا حکم کند که فلانی بر راستی وفلانی بر کجی میرود ونزاع فیصل شود چون خارجی تن درداد وبتحکیم راضی شد متکلم باواز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الحجة وحصول المطلب خلیفه فرمود که بدون قیل وقال وجنگ وجدال چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی از تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشت این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور ٭ بهرحال هم علمای رفضه داد مزقات شعریه وخرافات رطل بوقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرستی جناب امیر ایشان کرده اند و پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من طالع ماخذ البحار وصاحب تذکرة الائمه باوجود شدت عناد معترف شده که آنچه سنیان بفضائل ولوازم هجرت
کوشیده اند از دوستان هم بظهور رسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر معنی میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان هم
رسیدن و متجمع مدایح قرآنی گردیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیدانند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بران تمسک میخواهند دل من مبارز میگویند هرچه مخالف مذهب شیعه خواهد بر آمد
قبول کردنی است وخصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد کما قال مرار اخذ لوانا. که اکنون هم در یابد
باینکه چنانچه راضی شدن بحکومت شخصی مبطل طعن خارجی در باره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق مدائح
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داده
و حالانکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذابی
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود لشد و بدا افاده نموده اند
و انهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی مذهب جعفر نیست از ایمان انکار می نماید بار خدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع ست و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کامایه بران می تازند و مثل فوایه و غرایبه بران هجوم میسازند و مثل شوشتری بر تالیف آن
می بالند و بعبارتش بعینها یا بمضمونها بعد ازین در جا جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر دفتر خواهم گذاشت و استیصال این احتمال بجوتیرین وجوه درین نزدیکی می آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی قصه را مختصر کرده و دنبش نداده که تمامی افادات جعفری را نبولسید لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
سـ نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار از مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن مشتمل ست و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باستیفاء تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می پندارد و در کتب خود استناد بدان دارد و حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت اعمّا صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب ولادتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموما و حکم مجتهد الزمانی خصوصا عیان شد
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا به ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیرست و آن بدون ایمان
صورت نمی بندد و همچنان مناقب دیگر گویم قطع نظر از انکه عصمت ذلعدالت برمیگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگوئیم قطع نظر ازین تسلیم هذا مهاجر بودن بدون ایمان تواند بود و کسی ماذون بجهاد بدون شرائط معلومه تواند شد کما نص علیه ابو عبد الله
علیه السلام و مدایح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبه ایمانیست ورنه لازم آید در امثال این مقام که هر کسیکه از تقلید مجتهد غیر حصول اجتهاد
بانسیاجیتش استدلال کند هیچ بنا شد لاحتمال النااهلیة و عنقریب بمعرض وضوح می آید که حضرت امیر بخصیص مترجمین و شارحین خبره
نهج البلاغة خصوصا کاشانی و بحرانی خلافت فاروق را بذکر یا باشاره این آیت موعود من الله دانسته اند و خود را بعد از ان
بدلالت حدیث نهج البلاغة داخل کردند اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا و الا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی معاذ
الله **قوله** از دو حال خالی نیست الخ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موجود
بودند بزعم مجتهد که تخصیص خلفای ثلثه میکنند و باخراج حضرت مرتضوی را داد ناصبیت میدهد و لیکن انچه برین شق وارد کرده
از قبیل کاو تازیست چه اعتراض اول دلالت بر آن میکند که جناب مجتهد را مناظره بدبا اتفاق که مجمع علیه عقلاست بیاد نمانده زیرا که
بالاتفاق وقت مناظر مطارحه خصوصا چون چنین مقام هم در میان باشد و برپا شدن فتنه مظنون بود امری را بروی اهل خلاف
بر زبان می آرند که در ثبوت آن قیل و قال نکنند و نیز چون و چرا نگیرند پس افضل العمد بلفظ حدیث الائمه من قریش باعتراف
مجتهد بمقابله انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل است که باستفاضه و شهرت
احادیث نرسیده و این ترتیب خاص شهرت نگرفته باشد لاجرم بعض بطور اعمار رسیده انستند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچه
حدیث عدی بن حاتم که در تفاسیر مرویست دلالت بر آن وارد و بسا اخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر
استفاضه نرسیده بلکه بعد از ان چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استنباط مسائل فروعیه انها و ادله شرعیه عم تعلیل
کار اینهاست غالبا که انچه مقدمه را در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و
شاید که وقت تحصیل کتب درسیه در مسلم یا شروح آن و مصنفات فاضل متبحر عسقلانی نیز بمطالعه شریف گذشته باشد پس از نجا بکمال
تدقیق و مناظره دانسته از عاجضرت رسول ربانی پی توان برد که بتلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند
که بکدام لفظ ثابت میکنی که آنخلاف مهاجرین مراد است قیل و قال بطول خواهد کشید و اوشان خواهند گفت که آیا ما ایمان نداریم
و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه مدینه از ان ماست و شما نزیل آن هستید پس انها نمار حدیثی خواندند که قاطع نزاع شد و کسی
را یارای دم زدن و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل بنهد بهر جا کلامش مخدوش و مردود میشود **و العجب** که
مجتهد لازم میگرداند این مقوله را بر احد الخلفا که ما بموجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بیوجه است حالانکه این قول
مذکور فرع این معنی است که همه انصار میدانند که ما آیت میعاد را مصداقیم و هو ممنوع لاجرم اگر مجتهد علم شان ثابت
کرده خواهم گفت لله الحمد که بکوشش دشمن راشدین خلافت شان بآیت کتاب مبین بمعرض ثبوت می آید و کوشش وی بلکه
تمامی مقلدینش رایگان می رود فکیف که منصوص بچاره حق الیقین انصار سرپرست اهلبیت بودند و معلوم شد که راه
اعتراف بثبوت خلافت خلفا بآیت مذکوره میپویدند و اگر مجتهد از عهده بر نه آید پس مدعا بدست آمد یعنی ناگزیر
اقتناد ذکر حدیث الائمه من قریش که انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند که نشنیده ایم از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و این حدیث ساخته و پرداخته شماست و انکه شنیدیم غالبا حقیقة الامر است اما الزام پس بیانش بوجوه

بوجوه بسیار است بر بعضے ازان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکه رفضه در کتب معتبره خود از حضرات ایمه بطور وصایا مے آرند و احادیث ایشان را در هر باب وحی الٰهی میپندارند از جملهٔ آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الله بن عباس رضی الله عنهم وقتیکه او را برائے مناظرهٔ خوارج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و یقولون و لکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصاً یعنی مناظره بایشان باقرآن مجید مکن که احتمالات بسیار دران متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریزگاهے نیابند پس طعن مجتهد از کجا بکجا میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را باروح مترجمین و شارحین نهج البلاغت کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلابیب معاذ الله بتقلید حضرت فاطمه زهرا بر حدیث کافی اعور کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا نگفت آلخ پس هر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف ماهم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد معهذا اقول او ما بموجب وعدهٔ الٰهی خلیفه هستیم حقیقة دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و تمکن فی الارض و چون هنوز کسے در سقیفه بیعت نکرده بود پس صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهرا هم خلافت واقع است چه جاے فاروق رضی الله عنه چنانچه بعمیم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قوت و استعداد انصار هم میگفتند که ما بموجب وعدهٔ الٰهی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور و فکر رود هدا این اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بینندگان نهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند و خود را هم دران علی الظاهر داخل کردند حالیکه مے گوییم که مراد حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد و خلافت راشدهٔ خلفا که موید دین الٰهی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از آنچه سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشدهٔ آنها وارد نشده فارغ خطی دادن علاوه درانچه مجتهد درینمقام ایراد نمود هیچ عجبی نیست کما سیاتی ان شاء الله تعالی عجب اینست که حضرت امیر رضی الله عنه منزه باشند از سهو و نسیان در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم الفرمایند که من مولی هستم و امامت حق من است از وقت نزول انما و ورود انفسنا تا کار دین منتظم میشد و از چند صحابت که شیخ حلی و مانند او از نصوص خلافت مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر رو بروی کسی عمواً یا حضرت عباس خصوصاً ببرند که ای عم بزرگوار مگر هنوز تردد داری در امامت من و واقعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا همراه بری و از حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست و عوا که حضرت عباس در عماد الاسلام هم وارد است چنانچه ذالی و بسیاری از رفضه

هم بیان کرده اند کما لا یخفی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بود نه منزه از سهو و نسیان لاجرم هرچه او را یاد آمد ذکر فرمود فکیف
که اینهم در کتب معتبره رفضه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه را بروی
مردم بربست و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فراهم
آمده الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش انچه این بیهوده سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و هذه عبارة ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواهش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بیعت
از انحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدید ک
نبایعک در ان وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخره بلفظه و در نهج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی آلخ فتذکر و لا تغفل فافترقا و العجب که رفضه اینهم گویند که آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بشورانیدن بلوائیان کشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
چه بود ازینجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمه بر اصول رفضه مفترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکه از کتاب صراط مستقیم رفضه و مانند آنهم پیدا است که حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان برشمرند و در شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعهٔ غدیر را در مبادی امر هم ذکر نکردند و شارحین نهج البلاغت
خصوصاً ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذهب امامیه آنست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال نفرموده که من منصوص هم بقرآن و حدیث و خلیفه بلا فصل ام غرضکه تقریرات
رفضه آنقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هزار خبر صورت نه بندد و چه جای این کتاب که بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکه مجتهد او را از متخلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شده و متحیرم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بیعت نکرده چگونه چنین میگفت کما عرفت معهذا هرگاه
گفتگو در تعیین در آمد چسان احد الخلفا میفرمود که اول موعود منم حالانکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدهٔ مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بآن بودند یا نه بازهم انچه در بصارة العین گفته ام بی غبار است
چه محصلش غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم که وعدهٔ
صادقهٔ مذکوره این بود که در ضمن خلافتهای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظهور نمود پس مجتهد درین استفسار گر تطویل
گزیده و تحقیقه الامر نرسیده آیا مجتهد را بیاد نمی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی الله عنهما را انکار زار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی الله علیه وسلم باقی ماند و حالانکه یقیناً سید نستند که نه کسی از اولاد امام حسین اینگ امامت را بجلوه خود
زیب و زینت خواهند بخشید بلکه تمامی والا دراد اوصف لا تتناهی عداد و انتشار در مشارق و مغارب بلاد می شناختند غلط گفتم بمقتضای روایات اصول کلینی

وبحار وحیات القلوب وبصایر بر هریکی از افراد شیعه تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعهٔ شهادت امامین وقس علی هذا واقعات دیگر مثلا حضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از مغازی بنصرت و اعانت ملائکه مبشر بودند و دقیقه از شوری وجمیع اسباب جهاد فرو نگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوهٔ ظهور داد بالجمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کارخانه دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهدین رفضه از ادراک آن نیز محروم اند **طرفه آنکه** هر امام را علم اینمعنی که فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیره امام خواهد شد ضرور است وبا اینهمه بعضی از ائمه در اشتباه افتادند ونص امامت دیگری را ملحوظ نمودند وبعضی از اجلهٔ اصحاب خود را متحیر گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان رفته وتفصیل این اجمال بعد ازین مے آید انشاء الله تعالی **قوله** ونیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید او را بمعنی بودن بشر مفصل ذکر کردن واگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار وامتحان باشد چگونه بمعنی تواند شد الحمد لله که چنانچه خلیفهٔ ثانی بمجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از ماست وکسی نیست که از و بهتر بود واوست افضل اهل مهاجرین ابو عبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده وافضلیت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده وخیریت او را برملا ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال ردّ وقدح این مقدمات حقه نماند مگر ندیده که در کتب کلامیه مثل صواعق نصوص صریحه درین باب واقع است پس حجت خلفا باین اختیار وامتحان بر حاضرین سقیفه تمام گشت وخود علمای رفضه این مطالب را در کتب دینیه ذکر نمایند وچون وجه انمیکنند چگونه مجتهد الزمانی که حامل اسفار اند حساب آن نکرده باشند از جملهٔ ایشان فاضل متبحر ابن میثم بحرانیست که در ربع اول از شرح نهج البلاغة قصهٔ سقیفه نقل کرده وگفته فقام ابوبکر وقال هذا عمر وابو عبیده بایعوا ایهما شئتم فقال لا یتولی هذا الامر غیرک وانت احق ابسط یدک فبسط یده فبایعاه فبایع بشر بن سعد وبایعت الاوس کلها وحمل سعد بن عبادة وهو مریض فدخل منزله وقیل انه بقی ممتنعا من البیعة حتی مات بحوران فی طریق الشام پس محتمل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار فاروق وامین را گویا گردانید صدیق اکبر با و نوبت خود تا دران مجمع خلافی نماند واز ینجا هم عیان شد که بیعت نکردن سعد بصدیق واصرارش تا دم مرگ ضعیف است **قوله** همچنین تعیین شوری الخ **اقول** این اعتراض سیوم است بر تقدیر مذکور ومن متحیرم که آیا موعود بودن خلفا منحصر درهمین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانند وحضرت عمر یقین کنند که بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است وهمه کس او را خواهند برگزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید وضرور نمی نماید واصل اینست کما اشرنا که سعی ومشورت در امور یکه موعود الهی است بیجا نمی شود بجهت آنکه امور کائنه در عالم باسباب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع مردم ومشورهٔ شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکه از معدات واسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند عاقبت اندیشی نمیکنند **قوله** نیز درینصورت الخ **اقول** این اعتراض چهارم است وجوابش آنکه بباید نمی آید که کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه جای صحت آن یا در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید بالیتی که جناب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که در کتاب

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق فرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش مے آید وبعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع وهضم نفس ست نه بینی که فاضل جزری در نهایه انچه گفته در ماده
خلف محصلش اینست که اعرابی نزد صدیق آمد وگفت تو خلیفهٔ پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از ان جناب
وخلیفه کسی ست که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد وبجای او نشیند ومانند او لبود والحاق تا برای مبالغه است
وجمع آن خلفاست بر معنی تذکیر نه بر لفظ چون ظریف وظرفا وگاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
وظرائف اما خالفه پس کسی ست که در فارسی ورا هیچ وپوچ تعبیر توانند کرد انست انچه اکثری گفته اند در معنی آن
وقول صدیق محمول است بر هضم نفس وفروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله واز بین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خولش که در لغت نوشته توجیه اینکلام کرده ونقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل برین توجیه است
ودر مناظره قرار گرفته که الموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض یا یا بالعکس آنکه گاو تازی بکار برند وحق اینست که مجال نیافتند
که این احتمال را بر ناربندین پس تلمیع وتدلیس که پیشهٔ اهل نفاق است پرداختند واگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو وهمین میدان لیکن بحول وقوت الهی بار امید که دلیلی بر احتمال مذکور تبرعا واحسانا قائم کنیم
که بالزام مجتهد ومقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت واداء خطبه برای ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافهای است واستماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند وانصار را از ارادهٔ شان باز داشتند
وخلافت مهاجرین را ثابت فرمودند وبعد از ثبوت خلافت قریش منظور اولویت خود زبانی دیگران وبیعت اهل حل وعقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی وشافی سید مرتضی ثمانینی وبحار باقر مجلسی وحیات القلوب او نیز بران
گواه هست ودرین ورق مجتهد انچه گفت دلالت بران دارد که بسقیفه تشریف بردند وانصار را از قصد خلافت
منع نمودند وخلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
برحق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی وغیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که هضماً للنفسه فرموده باشند
وهو المطلوب وبر تقدیر ثانی ناگزیر ست که قایل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
وحق الیقین مجلسی وغیرهما بران دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بداند دون غیره
واین امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالیسی در شهاب ثاقب جائیکه نسبت رساله سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رسالهٔ مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز وقصور خود میکردند وفضائل وکمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند وچون بجای خود قرار یافته که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه لاجرم باید که مجتهد معتقد این معنی گردد که حضرت صدیق در حکم اخوی
مثل شیعه ناجی باشند وهو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل طعن الرماح وغیره وبر کسیکه کتب طائفه کا ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند که سادات رفیع الدرجات

واکابر خاندان عفت وطهارت را با ظهار شیعه زنده در گور دفن میکردند و بدست خود مے کشتند وچه ظلمها که براهلبیت طهارت نه نموده اند ومحصل اعذار شان همین است که انچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست وسلطنت کرده اند وعقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند ولیاقت امامت محصور بود دران عصمت وطهارت است پس اطرف امور واغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلاء مرتکب آن ظلمها قطعاً ویقیناً نشوند وبر تصریح اکابر متکلمین شیعه وکاسه لیسان ایشان که متکی از انجمله باشد خلافی نکنند جز در باب امامت برای حصول ریاست واز تشیع بهره نبرند وقضیه مبرهنه الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد وهرگاه تشیع صدیق باظهار واتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنا بر تواضع بر زبان جاری کردند فلا یعتمد علیه وازینجاست که شوشتری وغیر او در مجالس وغیر آن آورده اند انچه دلالت بران دارد که آدمی انچه روبروی احباب ومعاصرین خود این نوع مقالات مے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر عباری از ایشان نداشتند وانیهمه بزرگان مثل شیر وشکر بودند چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله **حال حضرت صدیق باید دید** که او باآنهمه مناقب ومفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود ونمونهٔ آن از کتب رفضه بازم آید انشاء الله تعالے خود را هیچ ولوچ قرار میداد وبیروی انبیا واصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس خود را نمیدیدند ومعائب را بر می شمردند وبتواضع وکسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزوی این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار وغیره باز هم رفضه ابوبکر صدیق را از راه سفاهت وتیره درونی زیر مطاعن میگیرند وداد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیات اعمالهم **قوله** ولیتنی الی اخره ۲ **قول** این اعتراض نجم است وجوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل وصواقع مفصل موجود است ومن درینمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم وانچه قلی کنتوری از راه حماقت ومزید سفاهت خود بران وارد کرده تعرض بدان می نمایم وبر تمامی عقلا واضح میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند واز جوابش که بعنوان تدقیق وتحقیق بکتاب مذکور که در مغارب ومشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بلا نفاق خارج از عقل ونقل باشد وخود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه عبارتش بعد ازین بالتمام بیاید انشاء الله تعالی ونتیجها که متفرع است بران صدور اهل ایمان را بکشاید وهر کس را اطمینان تمام بیفزاید وهر یکی از خاصه وعامه اقرار نماید که حجت الحق بر رفضه لئام تمام شد ولله الحجة البالغة لیس بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد وسوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک وتردد داشت بخلاف امیر المومنین که در امامت خود اصلا تردد نداشت وبر یقین وبصیرت بود از حال خود واتباع یقین بهتر است از اتباع شک وبرای اثبات شک خلیفهٔ اول وتوضیح نموده اند که در دم البسین خود

این لفظ می گفت یا لیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم هل للانصار فی هذا الامر شئی و شیخ ابن مطهر حلی بعد
روایت اینکلام خللی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده اهلسنت گویند
که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددی بود نص امامت بعد از خود بمهاجری
که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لااقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می نمود و اگر این روایت از خلیفهٔ اول
صحیح میشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب باصواب
آنجناب را می شنیدند و با من کدورت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر
از تحکیم حکمین که از جناب امیر المومنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج و حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند
و گفتند که اگر این امر در انکار خود یقینی می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بی نص و استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
که پیش نمیرود بصلح راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیر المومنین چیزی نیست که بتوان پوشید و نیز برین قول خلیفهٔ اول مفسده
متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از آنجمله آنکه خلافت
و امامت از خاندان اهلبیت نبوی برآمده رفت و هیچکس من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشان را
در نیکار حقی میبود جناب امیر المومنین چرا بتحکیم و پنچایت راضی شد و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط نواصب
و مروانیه بر دین و اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذلک صاحب صواعق نیز در باب مکاید رفضه بدفع این روایت
موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشا فرموده **نظم** اربع بصلعک یا ذا الافک و الحیل ۞ فانت اهون من عیر و من جعل ۞
ما شک قط عتیق فی امامته ۞ قد افتریت علیه الکذب و الخطل ۞ فاحش الا له الناس من کذب فالکذب مفتضیه بلقیک فی الثلل
الی الآخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهمل گوئی و لاف و گزاف و حیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب ابن بهار شافی همگو یه
که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح
عند ذی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست الخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض
از کلام او ضروری باشد و معهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از خود بر امامت عمر عهد و پیمانی بود که با هم در میان
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتم که مدعای او نیست الخ **قولنا** قرینهٔ حالیه
نفی این مراد نامراد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست که کدورت خاطر انصار بزعم ابوبکر بر حق بود یا بر باطل در صورت شق اول
همان آتش در کاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابوبکر را از
کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهوم می گفت **قوله** و بالفرض اگر این
کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد الخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
تحکیم حکمین از جناب امیر المومنین علیه السلام بانحتیار خود ش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** و معلوم است

کہ صدور این قول از خلیفۂ اول تا حال کسی آلخ **قولنا** صدور این قول از خلیفۂ اول صاحب مغنی تسلیم کردہ است ور و نقض
اگر مرویات خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میدادند چرا اینقدر در د سر میکشیدند همین قدر کفایت میکرد که
میگفتند جمہور شیعہ از ائمہ ہدی و پیغمبر خدا علیہ السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتہی کلامہ زید خزیہ و ملامہ بدانکہ
این حق ناشناس بلکہ کندۂ ناتراش ہنوز خبری ندارد کہ قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام کہ عبد الجبار نام اوست
از اہل اعتزال است و زنہار از اہل سنت و جماعت نیست چنانچہ تصانیف او کہ تعلق بالٰہیات و دیگر امہات عقاید دارد
بران اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بہم نرسد باری باید بتفسیر کبیر امام رازی رضی اللہ عنہ رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن کہ امام المتکلمین در جواب شیح قدر تعرضہا دارد و در خلافیات فرقۂ مذکور در بسیاری از آیات بیّنات کلام او را
ذکر میفرماید و برد و قدح آن میگراید پس او را از اہل سنت گفتن باجرای شگرف است چہ جای آنکہ او را از قدمای اہل سنت شمار د
کہ بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و لبسر کوبی آنہا برخاستند چون این بیخرد تہی مغز کتب دینیہ را از فاسیر و احادیث
فقہ و کلام بہ ابصیرت ندیدہ درین غلطہا مانند خر در گل فرو رفتہ و امید نجات ازان زنہار نداشتہ از جملہ مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین علیہ الرحمۃ کہ در آنجا برد و قدح میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذ اقیل المراد بقولہ تعالی کتب قضی فلا یجوز ان یرد الا الی من یتبع
الشیطان لانہ تعالی لا یجوز ان یقضی علی الشیطان انہ یضل و یجوز ان یقضی علی من یقبلہ بقولہ فہذا انہ عن الجنۃ و ہداہ الی النار
قال اصحابنا لما کتب فی لک علیہ فلو لم یقع لا نقلب خبر اللہ الصدق کذبا و ذلک محال و مستلزم المحال محال فکان وقوعہ محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضی فیہ دلالۃ علی ان المجادلۃ فی اللہ لیست من خلق اللہ و بارادتہ و الالما کانت
مضافۃ الی اتباع الشیطان و کان لا یصح القول بان الشیطان یضلہ بل کان اللہ قد اضلہ و الجواب المعارضۃ بمسئلۃ العلم
و مسئلۃ الداعی و اگر فہم اینکلام مشکل است باید بمطالعہ مجالس قاضی ذہبیب اللہ بنورہ پرداختن کہ از مصابیح القلوب آنچہ نقل
کردہ دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکہ لقب مؤید برای حارثی نہادہ است و حارثی را بر مسند خود نشانید و معتقد شد
تا آنکہ حضار مجلس رنجیدند و خفہ شدند و نیز سلاطین دکن یعنی اردستانی ہم این قصہ را در کتاب امامت آوردہ و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت بمفید نص نمودہ و از کلام قاضی نور اللہ شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیہ الاشارۃ فی المجلد الاول
در ترجمۂ حسن بن محمد بن العباس معلوم توانکرد کہ اہل سنت شیعہ و معتزلہ را یکی میدانند و ہر یکی را بنام دیگری میخوانند و وجہ این امر
نیز ظاہر است زیرا کہ شیعہ در اصول عقائد الٰہیات و مانند آن کاسہ لیسی معتزلہ اختیار نمودہ اند و خود منجم ملوسی در تالیفات خویش
تصریح باینمعنی کردہ چون در عقائد مذکور این ہر دو فرقۂ ضالہ بذکر اتفاق دارند تسمیہ یکی بدیگری مخالف رائی رزین نخواہد بود
مسلما کہ معتزلہ در فروع تابع ما بودہ اند لیکن اعتبار اصول بالبداہت زیادہ تر از فروع است پس این مہمل گو حیا چور اباید دید
کہ بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشتہ خصوصاً بمقابلۂ صاحب قوت قدسیہ مصنف تحفۂ
اثنا عشریہ سنخ نفی و ہرزہ چانی را شیوۂ خود ساختہ و بہ تلبیس عوام کالانعام پرداختہ مصداق آیت کریمہ
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیدہ
بالجملہ اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح مے گفت صحت آن نزد محدثین اہل سنت

ضرور نبود فکیف که او فقط بجواب تعرض نماید واز ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید الغرض روایت ابجرد
اجمعین که صاحب مغنی جوابش داده ونگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چه قدر مکذب علمای
روافض است از قدما ومتاخرین که هرچه درباب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
ثمانیتی در شافی وحلی در نهج ومنهج ودیگران درغیر آن مدعی گشتند ومجتهد جالسی در کتب مطبوعه از ان هم پا فراتر
نهاده وباشتراط امور دیگر هم مدعی گشته ولنعم ما قالت العرب اذا القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت والحمد لله
که هرگاه مجتهد جالسی بر طائفه خود دعای بد لقطع ید کرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتمده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست وپای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقةً خانه روی او را نیز خراب کردند انشاء الله تعالی
عبارت کتب جالسی لعد ازین بمقامی مذکور میکنم **اطرف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده وسکوت ورزیده ورفضه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
مویدش هزار حدیث از امام صادق در کشی وغیره موجود واین کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیه آنجناب درباره آن شقی بود که لعنة الله علی زراره وهو شر من الیهود والنصاری واظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول ومختلف فیه مردود وچون روایت یثبی را عبد الجبار جواب داد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود وکما عرفت فی المبحث
السابق ایضاً **اما انچه گفته که قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوابش آنکه غالباً
این یاوه گو چنان یقین میکند که هرکس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
وحالانکه قدمای معتزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسنن قاضی لازم نمی آید والعجب که خود خرافات مبسوط کنتوری در بسیاری
از مقامات مسلم آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض وتقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد واگر معنی ثبوت اراده کرده پس بایدش بدرستی کلام خود
کما اشرنا کوشیدن وعیوب کلمات اوستاد خود را پوشیدن اما انچه نوشته که ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد هرکس اضحوکه
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه ونقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هرجا که تناقض وتهافت در کلام
علما مظنون میشود بتوجیهات می پردازند وحالانکه بیقین میدانند که ان عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه درباره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند وبدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین ومحشیین سعی وافر درینباب مبذول مے نمایند واگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول وغفلت رو داده بارے انچه مقرر المحمد
در مجلدات نزهه که قلبی کنتوری را سرمایه تالیف هست بتاویلات کلمات شیطان الطاق

الطاق وهمچنین معتقدات ایشان تطبیق آن بر اعتقادات شیعه در بارهٔ توحید و تنزیه باری عزوجل فاتر
طوال را سیاه کرده شاید از انجمله فهم اول کلی و دوادوپس در مواعظ و غیره نظر باید نمودن واین مطالب را
دیدن الغرض این کوه باطن و ظاهر از همه امور انتاقض صریح بکار برده گویا گاهی بگوش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سر موی پیچی در بارهٔ ائمه خویش که شاهین زمانه ایشان بوده
بر روی کار آورده وبرای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زده چنانچه
ضربت حیدریه نیز ظاهرست وحالانکه باتفاق امت ائمه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر و نفاق شان اظهر من الشمس و ابین من الامس توان گفت و درینجا
بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکره بالجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعمل آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر معصوم نبود کمال خرافت و آنقدر بیحیائی است
که پایانش پدید نیست ولیکن کنتوری را کجا شرم و حیاست که ازین مهملات باز ماند و این قدر نفهمد که
قطع نظر از معتقد البودن این زنادقه و منافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در بحار و حق الیقین بیان
مے بالد و هر کسے از اهل اسلام بملاحظه آن مے نالد عصمت این ملاعین بر کنتوری و هوا خواهانش
لازم الاعتقاد و مرار ازین هوادران عوام کالانعام هستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست کما ستعرف
انشاء الله تعالی الغرض مهملات کنتوری مذکور تحریر اوراق در مقابله سطور بیست تا توام بدانند که از جواب
تحفه اثناعشریه بوجه ابسط خارج شد حالانکه باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته و بجمیع التفصیل ثابت است که همه علمای هندوستان بجوابش بالعجز و زبونی همقرین و بملالت
و ملامت غمگین بودند و علمای مشهد مقدس و فضلای ایران هم علم بر استان انداختند و خود را مورد نفرین
ساختند اما آنچه گفته مے بندامی گویم پس جوابش آنست که مهملات و خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
او را مغلوب و خایب و خاسر یافتیم این افترای دیگرست که کوچک ابدال تمیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی نموده و پرده آزرم و حیا از چهرهٔ ظلمانی خویش برداشته اگر این کذب و دروغ اول در
بارهٔ صدیق و فاروق رضی مطمح نظر داریم یعنی صدیق با فاروق رضی چنان قرار داده بود که اگر در بارهٔ خلافت من بگوئی
ترا جانشین خود گردانم یعنی بر خلافت تو نص بکنم و مقصود ازینهمه غصب خلافت امیر المومنین بود و در هر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصاً صنادید ایشان جابجا ثابت میفرمایند و انهمه بزرگان را وارثین فردوس میگردانند
و عنقریب از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولیش نیز توان دانست انهمه مدایح را بتفصیل تمام
نشان میدهیم پس ارتداد و نفاق را که کنتوری سیه رو و دریده دهن زشت خو بحضرات راشدین رضی منسوب میکند انهم
مخالف کتاب مستطاب و هم مضاد اصول اهل حق و هم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام و ایمان بآن

استغاثی کنند نعوذ بالله من ذلک اما آنچه گفته که قرینه حالیه پس جوابش آنکه کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود
و لهذا حضرت صدیق بر فرض روایت رفضه آرزو میکرد که کاش می پرسیدم روبروی انصار تا ایشان میدانستند حقیقت
حال را و مکدر نمیشدند و بیشتر این امور آدمی را روی می دهد در تندرستی و بیماری که آرزوها میکنند بامور یکه عادة محال
است فکیف آن چیزها که زیر امتناع نمی باشند مدعا بر فرض مذکور همین است که چه خوش می بود که سوال و برکت و انصار حضرت
از سید ابرار میکردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافهه
انصار خود از سیاق این عبارت جلوه گر است بسبب آنکه مقصود رفع کدورت انصار است چنانکه دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول است اما آنچه گفته که جناب امیر مجبور بودند درباره تحکیم پس جوابش آنکه این اکراه اگر از جانب بغات بود
بالیستی دست از خلافت ظاهری برداشتن همه گر صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچه مجبور نبودند
تا نائره فتنه فرو می نشست و درباره تقیه معذور می گشتند و اگر انقدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند که برای قتال درکار باشند و از کتب رفضه معلوم میشود که معدودی بیش نباشند تا بحدیکه اربعین هم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتبره دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و دمار روزگار باغیان بر آوردن که
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد که درین وقت هم مانند
اوقات سابقه بخذلان امام الائمه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اکراه و اجبار
شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم نمی کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالیسی استاد کنتوری
در مواعظ حسینیه تصریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قدوه شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین لسانی که بلعنت خدا دانداز گشتند و انیهم ثابت گردید که خروج
مرتضوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از جهت این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغ
و کلمات فصیح در نهج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محیط شدند و از جهت کثرت
خود تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی که جناب امیر نتوانستند که از اهل هلوی که باعث شهادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت نهج البلاغه ملاحظه کرده شود و ان اینست قریب نصف کتاب و من خطبة له
بعد ما بویع بالخلافة وقد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما ممن اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاه انی لست
اجهل ما تعلمون ولکن کیف لی بقوة والقوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا و لا نملکهم و ها هم هولاء قد ثارت
معهم عبدانکم والتفت الیهم اعرابکم وهم خلالکم یسومونکم ما شاؤا وهل ترون موضعا لقدرة علی شیء الخ اما فضیحت و رسوائی
مقلدیان متاخرین امامیه از کوران ظاهر و باطن که سگان با عجاز جعفری در دهن و گوش انها می شاشیدند و این
حیوانات خسیس آنچه ان بر ایشان می باشیدند پس اظهر من الشمس و بیت مشهور ست ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فاب
زمالا اذنان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست جابجا در کلام خود آورده اند در حق کنتوری و بزرگانش صادق
آمد اما آنچه گفته که صدور این قول الخ جوابش آنکه اگر از تسلیم یعنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب داونش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زینهار مفید مدعای
او نیست و آنچه گفته که اگر مردیات الخ پس جوابش آنکه روافض مکیدت پیشه نفاق اندیشه را در جمیعی سر مکتوم است
که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین در ذهن عوام را بدام فریب
گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه اتفاق فریقین ست فقط شیعه اینچنین نمیگویند و تهمت نمی کنند یا بحال مکاران
غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفضه که از انجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود هنوز
مخفی نیست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداختند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزیدند
و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و آن روایات را
شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهلسنت است از کجا بکار نیایند پس اگر علانیه میگفتند که روایت
یقینی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد چه شعار شیعه کذب بی افترا خصوصا بر اهلبیت سید انبیا ست
تا بجدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
اعتقاد کامل در بعضی از امور و امید تحقیق کماینبغی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب
می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیث شان هرگز مربوط نیست
و غیر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر دو سه ساله وکیل شد میانه پدر خود و علی مرتضی تا مقدمه غصب
خلافت را باصلاح آرد و عبدالله بن عمر نیز خواست که پدرش حق را با اهلش بسپارد و چون معاویه و یزید بعد مرگش
عبدالله مذکور را توقیعات فاروقی نمودند متضمن بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را
باید پوشید عبدالله ملزم گردید نعوذ بالله من هذه الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته
از ان پیداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالبا
حدیثی مروی نگشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را قولا و روایةً روبرو اهل حق می آوردند که منافق
در کتمان مذهب و لوازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهد که خود هم نداند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر
روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میدادند تناقض و تهافت مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد
و خرافات مهملات این مسلک با وجود اراده کتمانش بر منصه بروز نمیرسید و در آن وقت بظهور می انجامید
که آنچه امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و
لوازم و عوارض آن مانند لته حایض [?] تقیه که مزابل مندرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر این دعاوی بکار بردند که هر چه می نویسیم از کتب اهلسنت است
تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند لیکن بحقیقت نبرند و بعد از توجیهات در اکثر
از مقامات علمای رفضه جابجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتبر نبود حاجت تاویلات و
توجیهات نمیشد چنانچه کنتوری [?] در بنمقام این ترانه سراییده نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و جماعتی

ازین مکاران بر کار مقتدایان اہلسنت السوء تقیۂ تشیع کشیدند تا قدامت مذہب بثبوت رسد و ان منافقین را
که برای تذلیل مردم و تلبیس ایشان در لباس اہلسنت داخل گشته بودند و مرویات شان دلالت بر رفض میکرد
و نیز بیجانب تشیع نیاوردند تا در فایق فن مکیدت مخفی و مستتر ماند چون برین دو سه حرف احاطه کردی معلوم شد
که ازینجهت صاحب صواعق و صاحب تحفه این طعن را در مکاید رفضه ذکر کردند که آن مسبب همین ست و هرگاه کسوای
بی خرد و بی حیا پی باین و نایق نمی برد درین باب ام طعن بر انجناب کرده و در آغاز عبارت مرقوم همین
اعتراض وا نمود کما لا یخفی علی من نظر الیها الغرض حق و ل نمیخواهد که بر و کلام این مهمل گو پردازم ولیکن چون
حال مجتهد الزمانی هم مثل اوست گاه گاهی بر او کلامش او لاده و قدح تا بنیا خود را به هزار کشاکشی متوجه میسازم
بخلاف مجتهد که چون رساله لعمارة العین را رد کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده خر و رش که کلام
او را از آغاز تا انجام بر هم زنم و بیخ اعتراضات او را بر کنم اینست مطاعن رفضه لئام که اساس آن بر طرف
تمام است کرم ترانکه شیخ علی درین طعن هم حقیقة تکذیب هدگری کنند ببینی که از کتاب اردستانی بقول علمای رفضه توان دانست
که مقصود صدیق آن بود که در ذهن کسی راه نیابد که اهل بیت را در خلافت حقی هست پس طعن شکوک و بخود مندفع شد
و لقد صدق الله تعالی ان الذین جاؤا بالافك عصبة منكم لا تحسبوه شرا لكم بل هو خير لكم لكل امرئ منهم
ما اكتسب من الاثم والذی تولی كبره منهم له عذاب عظيم و چون کلام منجر الامام تا بانجا رسید و عده ذکر مکاتیب بیاد آمد
تا ظاهر شود عدم لیاقت کفش بردی با دیگر فواید عظیمه و عوائد فخیمه که بعد ملاحظه آن بالاخوانی رفضه در باره ادعای
مزید ولای اهلبیت حضرت سید انبیاء و اراف ایشان باتباع ثقلین یعنی قران مجید اهل بیت سید الکونین کالنور آشکار
المثبوت میشود نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتهد عنید بجناب قبله و کعبه دو جهان مرجع و ماوای
بیکسان مدظله العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکه پیش ازین استفتا بامید زیب ارقام یافتن جواب ارشاد
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم هنوز جواب حصول نشده ازینجهت نزاع هنوز قطع نشده بنظر
عجلت جواب همان استفتا از مولوی رشید الدینخان معتمد علیه علمای اهلسنت که در مذهب امامیه هم تحقیق کامل
میدارند نویسانیده شد بذریعه نیازنامه هذا ابلاغ خدمت است آن قبله دو جهان جواب معطوفه را ملاحظه فرمایند
اگر موافق مذهب امامیه و مطابق قول مفتی به باشد بعد از ملاحظه واپس فرمایند و مهر خاص همراه آن بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده بمهر خاص مرحمت فرمایند
که رفع نزاع هنوز گر صورت بند دو کتاب شوکت عمریه بجواب رساله ضیغمیه تصنیف مولوی رشید الدینخان بملاحظه
آن قبله رسیده باشد اگرچه هنگام مطالعه رساله ضیغمیه چنان یقین شده بود که اگر متقدمین و مجتهدین اهلسنت زنده شوند
سلف تا خلف مجتمع شوند هرگز جواب آن سرانجام نخواهد شد و هرگز حرمت متعه بر مذهب اهلسنت ثابت نخواهد شد لیکن
مولوی رشید الدینخان بکمال لطافت و متانت و استحکام جواب آن نوشته اند که چنین تحریر از اسلاف اهلسنت تا حال
بظهور نیامده بود و بعد دفع استدلالات آن قبله دو جهان مندرجه رساله ضیغمیه طرفه غضب کرده اند که حرمت متعه بر مذهب امامیه

از احادیث معتبره آنچنان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نمییابد معلوم نیست که اینقدر احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش ما معتقدان گم است برای خدا آنچه که شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی فهیم و نه در دیگر کدام عالم لهذا بخدمت جناب قدس انتجا نوروم و نیز آنچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و ذو الفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور نفرموده بودند تحریر جواب آن هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت بر ملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود خبر نیست که جا بجا بر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدینخان بنقل نمودن عبارات کتب امامیه آن انکارها دفع کرده جهل و نا واقفی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مضحکه می پندارند بچند تقریب یکی آنکه تا حال جواب تمام کتاب نشده از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم اینکه میرزا احمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب چند ابواب تحفه نوشته اند بران کمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب تایید قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم میرزا محمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب رقم فرموده در آن اکثر جا انکار است و الحال که باسناد کتب امامیه آن انکار رفع شد جا اجوبه کالعدم شدند معهذا مفتی **محمد قلی** و نیز حکیم میرزا محمد کاشمری مجیب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره لسانی دست کشیدند اگر توجه آنقبله و کعبه جواب اعتراضات صوارم و حسام و ذو الفقار که مولوی رشید الدینخان وارد کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند دوم از تحریر جواب تحفه نیز نقد دفع شود موجب سرخروئی ما معتقدان است زیاده چه عرض کنند فقط **فوائد مکتوب** **مولوی حبیب علی** بسیار است از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه متحیر اند که از احادیث ائمه حرمت متعه پدید آمد و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه بمرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میرسانند از دست رفت و غیر از منی بریده و لب و دست نماند کما لایخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب هر کتاب جالیسی نوشته اند و مجتهد جوابش ننوشت نه بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواستند خیال بست پس اهلسنت همه از هر طرف بتحقیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را مایه تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد عمر دراز هم جواب تحفه تمام نشده و هر چه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار صحت دعاوی جناب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید با اینهمه کشمیری و قلی بالاخر از تاب مناظره رشید و جالیسی بجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس و باختند اگر آن اعتراضات مجتهد را برداره دیهاور نه نزد همه عیان جمع آمد که مجتهدین شیعه بمذهب خود هم اطلاع ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کن میر حسب جا عزیز از جان سعادت

انشاء الله تعالی بعد سلام مسنون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
یقین است که بعد تحریر این خط بآن عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهب خود
نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند بکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب شوکت
عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هر کسی را طاقت نیست که اراده جوابش نمایند لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه
اثنا عشریه آنچه بر قائم شده صورتش اینست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی رافع الحقیقه استعداد لایق تحریر
جواب آن نبود حکیم میرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند
و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند مدح و ثنا الیش زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر
جواب تحفه اثنا عشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
عزیز است بعد از انکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شدند آن علمای اهل
سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سواله مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شرط جناب مبرور حامل المتن جواب جمله کتب تحریر شده بالفرض جواب آن
ارقام یافتی و این امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از آن عزیز را است
و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از آن دفع
انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه
نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه
و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و در آن ازمنه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جوابش بضرورت
تحریر جواب بالجماع کتب فریقین پرداخته شد و از همین باعث جناب مبرور اکثر جا در صوارم و غیره ارقام فرموده اند
که کتب محوله از نظر نگذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشد چرا که
در فلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نبودن کتب که متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
در هر ماه یک رساله و یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
که بمقابله علمای اهل حق بپردازد و زیاده الدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر یافت که سطرش زعفران زار کشمیر است بس بحکم

مالابد رک کله خبری اوان غیکارم و بعنوانیکه خاطرنشان عوام نیز برخی سپارم تحسین آنکه جناب مجتهد که در اختیار ننگ
وعار از ابو جهل و ابو لهب سابق الاقدام بوده اند اعتراف نموده اند بکمال متانت و استحکام شوکت فاروقیه عموماً و آنکه علمای
عصر طاقت بر دادن آن ندارند و از ینجا علم کردیم بکذب و نفاق مجتهد و عبارت عزت حیدریه نیز اکه در ان کتاب هجو آن نمایند و سبب
راشرکت صاحب تحفه قرار میدهد عبارتش اینست که بعضی تحریرات سابقه که منفرداً در بلده بنارس صاحبت بان فرموده بودند
به ازین مضامین تازه که بمعیت و معاضدت استاد خود فرموده اند بوده و هذا الطریف جدا پس سلب حواس مجتهد هم
دیدن ست چه هرگاه نتایج افکار رشیدیه در تشهائی بدرجه استحسان رسد البته شرکت استاد البریه که تحریرش باعث اعتراف
مجتهدوندان همه علمای رفضه را از هند تا ایران و مشهد مقدس گنده خوده زیاده تر باعث کمال استحکام و متانت
کتاب خواهد بود لا جرم کذب و نفاق و اختلال حواس او باهم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیه الثکلی طرفه
تر آنکه جناب مجتهد باوجود یعنی والد بزرگوار این فرزند سعادت کردار در باره افادات مذکوره بتقلید ابن سبا و شبک
کورخیال انهمعنی دارد که محررش عامی و نادان و اعتراضاتش خرافات مسیلمه کذاب معارض قران ست فاعتبروا یا
اولی الالباب و انظروا الی هولاء و هی الابصار دوم آنکه کابلی و قلی هرچند جواب بعض ابواب تحفه نوشتند
لیکن استعداد لیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری تقلیب المکاید و دیگر مهملات و منعوات قلی هم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چه بدیهی ست که تحریرات آنکسان که لیاقت مناظره ندارند البته لایق
التفات نخواهد بود و کیف که کمترین خلایق جابجا درین کتاب هم واضح گردانید که کلام کنتوری و امثالش
نعیق غراب و طنین ذباب ست پس اشعار مثنوی بمقابلۀ او باید خواند نظم مثنوی مه فشاند نور و سگ عوعو کند
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند ٭ ای سگ ملعون چه عوعو میکنی ٭ سوی را تو مشنو میکنی ٭ بالجمله هر قدر که رشید المتکلمین اثار
الله برهانه و این کمترین ثقل بالحسنات میزانه جوابش نوشتیم از راه تبرع و احسانست من بعد انهم عیان خواهد شد
که تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولة حیدریه علی المجوس القدریه در جواب ذو الفقار جائسی نصیرابادی از همین داست و درینجا سوالی
پیش آمد جواب طلب که مجتهد در عزت حیدریه که اقرار بتالیفش درین مکتوب نموده و گفته که علمای شیعه بسبب متانت شوکت
فاروقیه قدرت بر جواب ندارند و من جواب ان شروع کرده ام قلی ایکتا زمیدان مناظره دانسته و بدو عبارته
فاضل المعی و متوقد لوذعی یکتا کشور فضل و کمال مبارز میدان مناظره اشعریه و ارباب عز ال السید الجلیل و السند
النبیل الاوحد الیلمعی السید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین ماب طاب ثراه منتظم و کتاب سیف ناصری و
برهان السعادت و دیگر مجلدات ضخیمه ذو الابواب. کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلک است الی اخره بلفظه و جوابش
باب تمام همین است که دروغگو را حافظه نمی باشد و بنیاد تمامی دین و مذهب رفضه بر کذب و نفاق است و خواص و عوام
میدانند و خود مولوی حبیب علی هم تصریح کرده که قلی و کشمیری هر دو در مرتبه ثانی و ثالث عاجز آمده اند و هنوز روی امامیه سیاه است
سرخروئی وقتی شود که مجتهد الزامات اهلسنت را از میان بردارد چون هنوز ان الزامات برجای خود است باید برای علمای امامیه آیت
کریمه و وجوههم مسودة باید خواند و حکم ظلمات بعضها فوق بعض بر ای ایشان باید راند و از تحریر و تقریر مجتهدین صاف

صاف عیانست که حقیقة در مناظره اهلسنت عهده بر آن نمیشوند و برای ابله فریبی و تسکین قلوب شیعه مغلوبین را غالب قرار میدهند و بالآخر جرأت قلوب مجتهدین با وصف اهتمام در مزید جها مطابق ارشاد حضرت مرتضی بظهور میکشند و چه خوش گفتند ظرفا بعد ملاحظه افاده مجتهد رئیس شیعه که یکه تاز میدان مناظره برای امامیه همچو قلی بی استعداد و مجنون می باید یا بجیائی مثل مرزای کابلی نطفه حرام مابون می شاید چنانچه بتصریح مجتهد جائسی هر دو وصف او که بشرکت جنس و فصل حد تام توان گفت در جلد اول گذشت سوم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوب ست ولیکن نه چندانکه اهلسنت بجوابش عاجز آیند و این فقیر با خود است از حسن تقابل جائیکه در مکتوب گفته که حکیم موافق استعداد خود خوب نوشته و آنچه قبله و کعبه تصنیف فرمودند و آن سیمان اترنش کرده لاجرم جوابیکه جیش خارج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتهد فانی ست که سیمان بجوابش زبون گشتند و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلا جائیکه ثابت بشود باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوب چنانچه فرانی که پدرش وقت نوشتن جواب تحفه کما ینبغی کتب فن را ندیده بود و نیز ظاهر ست که چون تالیف صوارم و حسام بدون تتبع کتب کلام باشند دور عماد الاسلام که قبل از همه تالیف شد کما یدل علیه الصوارم و غیره چه خبطها و تخاففها از جناب مجتهد بصدور آمده باشد و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در صندوق تقیه مختفی ست تواند تبوراینان نمودن پس چگونه عقل تجویز کند که مجتهد همراه نقص تحفه عماد را برای اتمام حجت نزد مولفش فرستاده باشد چنانچه جائسی در کتاب خود مدعی آن گشته از پی شعار شیعه بود کذب و افترا و حال عماد اینست که عماید لکهنو ساکنین توپ دروازه از اولاد نواب شجاع الدوله بکوشش هرچه تمامتر مجلدی از ان بلطائف الحیل بدست آوردند تا غیره را از فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و در مقتضای الکلام یجر الی الکلام بجرح و قدح میرود و انیهم بدان جهت ست که میانه او و مجتهدین عناد شدید ست ورنه چه ممکن بود که عماد را قبل از رجعت شیطان الطلاق سوی کوفه هند بمن می نمود پس وقت تصنیف جواب تحفه چگونه جناب رئیس المنافقین پیش علامه دهلوی ارسال کردند لعنة الله علی الکاذبین و مویدات این مقام آنچه بلا واسطه زبانی مرزا کاظم علی صاحب الدبیر از احمد رضا متخلص به برق شنیدم در ملفوظات خویش آورده ام کما لا یخفی من بعد در مکتوب خود مولوی حبیب علی که بجواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی مذکور هر چند مجتهد الزمانی را در باب فرستادن عماد ندامت دهانیم افزود ولیکن او بر حیله و وعده هم حواله نکرد و دانست که اگر کتاب بدست خواهد رسید رشید المتکلمین تار و پود پدرش را بر هم خواهند کرد و این استبعاد و طالب فی هم عن المناظرة القلمیه بعمل آمده بود چنانچه بر ناظر مناظره رشیدیه مخفی نیست اولهم نیز بهار الکتاب را فرستاده چهارم آنکه جمله علما از هند تا ایران و مشهد مقدس همه عاجز بودند اعذار بارده در نوشتن جواب تحفه آوردند چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بران دارد معهذا اگر اعذار قمی و فضلای مشهد مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیت عجز علمای شیعه بر فخر زمانی در باره متحیر فانی چگونه صحیح میشد و هو ظاهر جدا و هر گاه جائسی بدون احاطه کتبیکه متعلق بایجات تحفه باشد کجا بها نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لاجرم عقلا حکم نمودند که اینهمه پیشوایان رفضه از مجنون و مابون تا الحایک الاحمق ملعون مانند ابلقه درین میدان معرکه الا انار خود را کرمند و انت ناقص نا گفته باقی مانده دعوی نجعی که هر سه کتاب اهلسنت را مغلوب کرد کو این حکم را بهیجت خرافاتست که بار بار در تشیید گفته که اقرار العقلا بمعذرت مسموع است نه بمنفعت پس از ان فیصل شد که پیران راه بر ابا کند منی بدرجعود از لعنت کرد امام ان صادق

درحق او بعینه انچه دانستی بتصریح گشتی به امام جعفر نسبت کردند که زرارهٔ میانه اصحاب علوم کالشمس بین النجوم است
ولیکن از انجهت او را بد میگویم و عیب دارم که تام سفیان گزندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس لعاید جیب
لکاکوری غلام حیدر خان بهادر دام مافیه کتاب تنبیه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بزرگان نقلش از لکهنو برده بودند و همه عقاید در باب الهیات تحفه که صوارم رد انست در بست و دو محصور است و این
کتاب از اغاز تا عقیده سیزدهم نزد من است و حرفی را از صوارم تا بمقام باقی نمیگذارد حتی مطایبات جالسی را
نیز پس از احامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقةً معنی حامل المتن را ندانند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کند حالانکه باعتراف پسر تجر و احاطه کتب نداشته و سنی هرگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از آثار قیامت
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط بر صدور خیالیه رجما بالغیب د
ریباق الظلام نوشته و تنبیه السفیه و رجوم الشیاطین و نفحة العنبر را نه بیند و از تحریر رشیدی پی برد و بار چنین گوید و حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده **پنجم** آنکه بگفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ والمعنی و از آغاز
تا انجام بود پس عذر تحریر کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مرا مثل کاشفة اللثام ملاحظه کند و عرق حمیتش با وصف
انواع تجمیل و تحمیق بجوش نشد حالانکه در ابتداء رساله مذکوره را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم الله
سنبهلی و در داک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه مدعی و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی باوجود مجتهد فانی و زمانی سپر انداختند پس است بگوید که کاشفة اللثام حامل المتن
بمعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا نه و تا فانی بهنوز دران تحقیق نیافته بهیچ دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را هدف گردانید سببش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند بهمراه
لشکریان بودند والا چه ممکن بود که مجتهد رو بروی شان کلامی کنند کما عرفت فی الدیباچه ولا حاجة الی الاعاده
ششم آنکه مناظره لسانی باظهار مجتهد الزمانی نمی باید و ازین سبب شیخ فانی بر او بنیاد نهاد لاجرم حجت اهل حق
تحریراً و تقریراً هر دو تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که نایب پیر خاتون
نرگس که بدلبری و دلداری شهره آفاق مخدوم الفحول باشد گزندی جز گزند مقرری برسد و از اینجا هم عیان شد
آنچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تلمذ رشید بمناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسمعیل را
حامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت هرگاه زبونی کابین رفضه بدینجا رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین اند و رفضه مثل بداریه و جلالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و میدانند
که اگر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا وغیره کما سیجیء من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الائمه شیعه چنانچه در کتاب مذکور است بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصول اگر فروعا بحث انمیعنی است که رفضه متبع ابن سبا و زراره و هشامین و اهل سنت تابع ثقلین اند و چون عجز رفضه

درجواب تحفه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و درینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت

احیانا آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ایمه در آنجا برده باشند و چون سخن باینجا

انجامید پس اهل سنت هم معترف اند که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هرچند در

تقریر و تحریر از عهده برنیائی خولش انکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت هم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان

بجهت انصاف و سنیان بسوخ چشمی بعد از انکه تحاشی از تقی می نمایند که حضرات اهلبیت بر اهل ایشان بملاحظه احادیث

شریف بیوفائی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین در لقب رفض و رجل بوق متعصب

در مصائب و لیس شن و در ترجمه و غیره اعتراف نمودند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه

و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قران مجید بر معبودان

باطله می آید بر زبان آورده مذهب پاک و چگونه دلیل شد بر انکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حال آنکه امام رازی

در ریاض و غیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیران هزار جا تصریح نمودند که رفضه بر قوانین ابن سبا لعین آمده

و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقة نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر نمودم که اهل بیت اطهار

مداح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تائید نمودند عقل نیز بران گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت کسی گفت

که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذهب شیعه مذهب

اهلبیت است معاذ الله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نفهمی باری بمثالی روشن میکنیم که شیعه هم ما را اهل سنت

و سنی میگویند و رد و قدح برین مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنانند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می روند چه سنت

بالاتفاق طریق امت محمدیست علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا میورزند قال شاعرهم ۵ ایها

السائل عن هی یسعی السنة لا کعکعه قیل و ما عدة ا ملافهم اربعة الربعة الربعة چون با وصف تصریح این امور مذهب یا ملت حضرت

سید انبیا نیست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد یا سنیان

شیعه را در مذهب اهلبیت بر خلاف کتب خود که نمودحش بزبان رفت توانند و تهمت و شیعه ایها اعتقاد توانند کرد و نیز آنکه اهلبیت

که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلا ریب میدانند کما فی الکامل البهائی و غیره بلکه بطور ایمه نیز زیرا که خود

معترف اند که ایمه بر مذهب اهل سنت بودند جائیکه اینها فقیهین آن مطهرین را بتقیه و نفاق نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم

ان النادر کالمعدوم مختصر آنکه مجتهد گفت که این امر محال است گویم اگر اشاره باینمعنی است که محال است که سنیان جواب حامل

المبین بونسید پس تبة السفینه و غیره مکذبه اوست که حرفی را از صوارم و امثالش تا مقام مذکور و غیره باقی نگذاشته اورا

حامل المتن بدانستن کار حامل الاسفار است و از ناباطیق غوامض عمیق حال اکنون مجتهد و برادرانش را باید صولة حیدریه علی الحجج

القدریه و غیر آن از بنده طلب نمودن تا بزودی به تبیض آن بپردازم و این کتاب را موخر سازم که برین تقدیر بمرتبه عیان خواهد

رسید که این کتاب لفظا و معنی حامل متن ذو الفقار و رافع خرخشاره کاوان بی سم و جمیع خران بی دم است بر طور ایشان نیز

فقس علی ہذا کتب دیگر از موثقات من و اگر مراد انست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جاهلیت تحفه الوفاق ونعم الاتفاق
علی محاوره العرب العرباء و ہو المدلل عند العقلاء فانہم یقولون ان المرتقیس علی نفسه مع ذلک مکرباً ونداری که چون نامہ (نامه) یا ایں
الہام جواب بعض ابواب انہم بطور رمی طلا الاضم بی ممارست علم کلام بو قوع پیوست خبط ناقه عشواء ورفض المحلی ظاہر شد فیہ عو
ماده جواب تحفه با وجود مرور دہور و امارت و حکومت کو نہ صورت نہ بست پس البته بطور التجا میدکه محال است که شیعه
جواب ہند چه جای آنکه اگر صولة حیدریه طلب نمایند و خطایای پدر علی الاخطه فرمایند جاهند دیدکه بهر ورق کتاب جالسی
تاکی یک رساله نوشته ام تا دعوی احتمال و اهمال که سخن نکیه جالسی نصب تحفه بود خصوصاً اگر کتب مطبوعه باقی نماند ودہن کننده
انش دوخته شود اما انچه فرموده که ازان وقع انکار نتواند شد پس عنقریب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که
این افاده ازان قبیل است که تیر جوانی رو ئین تن بر سر این جوالاهه ضعیف بدن آمد و او را هوز یقین نغو دو از جدا
تکذیب این واقعه میخواست **هشتم** آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الجاث تحفه حاضر نبود البته جواب لوجه لعبیته
نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکند این پسر سعادتمند بنقصان استعداد پدر مستمند والحمد لله یکه نجی هدیته المرعی
من اخیه وامه وابیه مسیلین لقراده و عجزه از رو تنه السفیه وغیره در دنیا بدین معامله صادق آمد یا قیمانه تستعاده
جالسی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه الزهر گز دلیل بر جنانت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهد الزمانی عمر خود را
ساعتی نگیر بیان نکرت فرو برد و غور کند که درین مکتوب قلی را بی استعدادی داده در ضربت یکه تا قرار سیده ده
درینجا بکمال متانت شوکت متعقد است و در ضربت ہیموان میکند و هرگاه باعتراف او تحفه ہمه را عاجز گردانید پس تحریرت
عزیزی چگونه موجب تحریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرفضة حیث یکذب کل حرف کلمة اخری باین استعباد
موہوم حاکم ملعون کمالا فی نعلیه لا یه چگونه شمرده جای او تواند بود زیراکه تمامی معتقدات و افعال و اقوال رفضه منهافت
ومتناقض است اگر در وی تناقض که اصل ماده تناقض است ازین قوم مورد لوم بود دلنشان مذهب نفس کجا یافته شود **نهم**
آنکه بخیال کسی نتواند گذشت که سامان تصنیف مجتهد الزمانی را بهم نرسد بلکه اہل عقل میدانند که انہم کذب وزور است جا
عوام شیعه پندارند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذور است صاحبان دانش و بینش بالیقین معتقداند که هر گونه سامان مجتهد
را حاصل شد و با اینهمه نتوانستند تحفه را رد کردن خصوصاً بدین جهت که ایرانیان در لکهنو از مور و ملخ زیاده تر اند و کتبها
النقد رفراہم شده در مذہب شیعه که در ایران نخواهد بود از کتب مولفه حضرات ائمه و دان کتابها که خود صاحب ایشان بوده تبعاً
خویش مزین گردانیده اند که صدق سلیم ونعم الکتاب کتاب حریز در کتبهای لکهنو یافته ام که مجتهدان رفضه در طهران و مازندران
نیافته باشند و ازینجا است که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم مجهول دیده در تصنیفات بر خود بالیده و اگر چنین نه بود من این
مواد کتب شیعه از کجا یافتم و برظاهر است که محنت خواه بالذات خواه بالوسائط باشد یک لقمه بحلق ادمی نمی رسد **بیت** ابرو
باد و مه و خورشید و فلک در کار اند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری بالغرض لغبایتا الهی حقیقت مذہب اہل سنت به ثبوت انجامید لیکن
از راه ننگ و عار طریقه ابولهب و ابوجهل اختیار شد چون مجتهد از بی سامانی خبر داده و تمام نقض تحفه را بران معلق کرده امید دیدیم حکایت الروی
بیاد آمد که شخصی با وجود وعده کرد که چون پای سلطانی رسم تجدید شرف گردم مالحباج اهم تو گوشم پسر الشخص باری علاج عاقبت تعلل وتسویف در میان نها ده و از او گفت

اگر آنوقت دل مرا دست آرسی که ترا بستان خیره نشانند و معقرین اشمان بر بین گردانند تسلط مجتهد تمام ملک هند را فرا گرفته
و دولتش از دولت قاهره بر گذشته و کتبخانه او بر کتبخانه سابقین و لاحقین زائد گشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و از ینجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده را عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه باچندی از کاملین و مصححین بجمعیت خاطر بهم میرسید
و اندیشه قید بند بلکه خوف جان زائل میگردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفعت بی رو و قدح نمیگذاشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق و تزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بر حالم وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها بتعلیم اطفال می پردازم شبها بمعاجت میسازم و این پرده وا برابد خلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتناف آن از مد تمامی در از تصنیف را
بر طاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آنا فانا در زیادتیست و عزای ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامیده
و هر سال صاحب الامر و افضل از بطن بادشاه مجاهد علی ما شهرنا سابقا بر منصه شهود جلوه گر گردیده و اچار تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوی پیر کمین اعنی منتظم الدوله بعد از یعبین متغیر رسیده و تعصب دشمنی عامه از یکی بهزار کشیده اما آنچه
گفته که فاضل مذکور الخ بحمد الله که مار الحاجت بجوابش نیست که هر گاه خود دیده و معترف گردید بکمال متانت شوکت التبة آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و این شبه مثل کتابی و رساله در هر ماه بکمال متانت استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بنا و کلام مخالف که بنا آن دروی کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد قمقام میخواهند که عبانا به بند بار
ضرورت مقالات صاعقه حسامیه که رد ضربت حیدریه است درین ایام از من طلبیداشتن این کتاب را بالحسن
از من خواستن و مشغول شوند و حال بعون … که حامل متن است یا موافق پندار حاملین المفاد اما آنچه گفت و نجم فاضل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن تبصرة العین هوش … چنانچه بعضی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب تشیع داشتند پیش رجال الاخبار شیخ مفضل امام صاحب را رفتهم … کاست میگویند اکنون مثنوی باید خواند
۵ نوبت بمن اتحاد بگویند که در آن ارالیش از تو کند … انتحال عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
فتاح الزکی … بر اینچه مجتهد بنا و در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دوجهان ملجا و مادای میکیسان مدظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض انیست اگر گرامی صحیفه وصول الطاف مشمول آورده سر افتخار را باوج افلاک افراخت
جواب استفتا موقت سید امداد علی وصول شد فی الحقیقت در امور دینی از فاضل عبر مذهب استعانت تار نیاست بخیال
قلت فرصت با آنقیله … نزاع بر کرید و ان جواب استفتا مرتکب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمریه زیاده از حد مسرور شدم و … مولوی رشید الدینخان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
… مظاهر ساختم او شان … منتظر هستند که جواب حامل متن تحریر شود یا نقد فعل قول میگویند که هر قدر مرتب
شود نزدم ارسال شود تا تحریر جواب آن تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نقیصه مناظر آیات
هر چند دل میخواهیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد هر کسیکه دعوی علم و تحریر کرد از مباحثه و مناظره تحریری
عاری ماند اگر چه احدی از علمای امامیه گاهی بکسی … بحث مسئله نکرده یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شدند تحریر را مو

خلاف بحث خواهان جواب آن شدند ناگزیر با جوبه آن پرداخته شد تا عوام محمول بر عجز مجیبت نکنند و امامیه را جای سخن نماند
بعد از آن هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف بحث به تحریر مطاعن وغیره مسائل که صدها جواب آن اینقدر مبین
تحریر یافته پرداختند و بعینه همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد بارکیه از هر جنس کیسه انها
بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغخطهای حکیم بو علی
ومفتی محمد قلی و حکیم مرزا محمد کاشمیری وغیره برین دعوی گواه است و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از خط جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است باوجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قابل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد و ناواقف از مسائل مذهب خود بودند غیر که استعداد فهم کلام
و اوای جواب بخوبی نمیدارند میسر نشد با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلوتهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند اجوبه کتب
جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود
و نیز میگویند که جواب ذو الفقار و صوارم و حسام طالب علم قلیلی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یکه تحریرش
زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این هر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جابجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است تا وثوقیت
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذو الفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خلاف داب
شرفاست دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از ان جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیداست همچنان در عماد الاسلام
خواهد بود معهذا ازین هر سه کتاب ما خوانده ایم نزهه حکیم مرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
مبرور پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فروگذاشته اند پس صاحب تحفه که
بمقابله ان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشودند بر جای خود است دوم آنکه میر باقر
داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل
امامیه از سب و شتم انکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است ظاهر است
که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند انرا با موقع و محل و مبحث آن عبارت لحاظ
کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام مایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه ان قبله و کعبه برای تائید
انکار فرموده اند بر ان چگونه کلام کردند که هر مذهب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر ان
معترض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه و امامیه چنانچه در بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابن عقیل در مسئله مختار شان معترض شده و این امر بعد خطبه در دیباچه تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دائره
کردن ارقام کرده است بتخصیص امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب
چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است بهمین باعث جابجا با انکار از مسائل دیگر مذاهب شیعه
هم می پردازند چنانچه جناب میر ور جابجا در کتب خود میفرمایند که اگرچه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چیزی
است و چنان است دباین فهم و استعداد دوم از تحریر جواب تحفه میزنند و هنوز ازین مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مزبور
میگوید که اگر در هر هفته یک سال یک کتاب خواهد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بدین شرط یکی آنکه نقل از کتب اهلسنت صحیح باشد
نه چنانکه جناب میر ور حواله صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان آن روایت پیدا نیست یا چنانکه از فتوحات
و معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحة یا کنایة واقع نشود سوم
آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو رود یکسوئی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا تصریح در اعتراف
از خطایانه تمامی استدلال یا غلطی مسئله یا جواب معقول بدون طی شدن یک امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و تا نتیجه مباحثه
و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریک شخص باشد گو هزار فاضل شریک و باشند اگر این شرایط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تحریر جواب طلبگار است توقع که بعجلت از جواب این عریضه
سرفراز شوم زیاده چه عرض کنم برا تفاصیل وافی عالم ازین مکتوب ظاهر شد که مولوی حبیب علی با وصف تشیع و مراعات
ادب نیاب امام ربانی در تجهیل مجتهد دقیقه فرو نگذاشته یعنی بتصریح تمام گفته که هر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید و کشیر
هر بد اندیش خالی شد تا بالآخر فاضل عظیم داد و نقد جان در کف تسلیم نهاد و هنوز رشید المتکلمین نطاق همت بر بسته لفظ
همین گو و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه محقرات از اهلسنت تمهید ورقی به سه کتاب مجتهد را نیز نقص گرفته اند
می توانند و چون عماد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از حسد و تقیه بر کمی آنند و هر گاه بر قضیه و در سب و شتم
از حد درگذشته صاحب تحفه که فقره چند تیز و تند نوشتند معذور باشند و اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه
مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و بر قول موافق هیچگونه اعتراض نفرمایند و ایشان با هر فرقه شیعه کلام می نمایند و مجتهدین
الی الآن درین مغالطه گرفتار اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه بار دیگر کنند چه شعر معنی عالم بالا معلوم شد
بحدیکه معنی لفظ تحفه اثنا عشریه هم نفهمیدند و هنوز که معنی دیباچه اش هم نگردیدند زیرا که در آن تصریح است که تحفه اثنا عشریه از آن
نامیده که بعد قران ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در بر گرفت و بذره عبارة و این رساله را تحفه اثنا عشریه
نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر التحیة والسلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور
در گرفته انتهی لفظه رشید المتکلمین معتقد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نمانند و قلم ایشان با عصای کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر
هزاران ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جالسی نباید کرد که معاویه بن یزید را
معاویه و یزید بن معاویه پنداشتند با آنکه پیرداخته و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دارم بگر نباید زد و داد عکی

شهداء کم ان کنتم صادقین و عماد را بزودی باید فرستاد و بعد ازین تخجیل و تحمیق که از مولوی حبیب علی بظهور آمده
کسی از سفرای غیبت صغری و کبری این جسارتها نتوانند کرد و مجتهدین امامیه جز آنکه دم بر دارند و دم بر نیارند و خود را بر جمها
سپارند و تا غیبت کبری حضرات ائمه را پیر معطله انگارند و مورد ظلمت بمقتضای وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی شمارند و صدر را مری نگشته اند
فلله الحجة البالغة الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت رو داد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا اما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة بصارة العین اعنی مع ان الامامة یتبعه الواحد
والاثنین آه فلیرجع الی ما کنا بصدده من نقل مقال المجتهد و رده **قوله** و قول عمر ان تبعه ابی بکر الخ ۲ **اقول** این اعتراض
ششم ست و بجوابش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر هر کس پیدا ست مگر مجتهد الزمانی خود را از دیدنش معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت و یقین را از دیدن نتوانند دید یا عادة مطلقین برای
فریب دادن عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم باز هفوات کنتوری در ماند اول
که جوابش نقاد یافتی و عطای او بلقای او بخشیدی در میان نهم خود را بر دو نقص آن متوجه ساز تنبیه جیناً مواطنها لیس
ناگزیر تیخی مختصر درین مقام بگویم که کید مجتهد الزمانی مانند انیاب غولانی نماید پس بدانکه مخاطب چون استدلال بر منع نماید
که بر تقدیر موعود بودن خلفا لازم می آید که مقوله خلیفه ثانی بمعنی کرده و البته ذکر دلیل این دعوی و ابراز صحت بر همه
بر ذمه او خواهد بود لاجرم او را صحت آن عقلا یا نقلا باید نمودن نه آنکه درین مقام اهلمن میاز گفتن داد عماد بحکم زبان
خود ساختن ما را درینجا ذکر احتمالی صحیح کافی ست و آن اینکه بسا باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین که انتظام
امور شریعت و الادیانه همت علیا بود تنظیم امور را التقامیفرمایند تا برای متاخرین تخوفی بدست آید بینی که حضرت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بر بسیاری از امور با صحاب کرام مشوره می فرمود حالانکه عقل و فراست و قوت قدسیه آنجناب بغایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن مطمع مقدس تلقین امتان
برای اتباع و اشیاع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود را ازین طریق معذور نپندارند و در کن بعیت مقرر شود و سلسله
انتظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ثانی که سیاست بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرماید چگونه این کلام باو عده حقیت
ملک غلام مخالفت نماید معهذا برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور فکر در موعود هم در کار
نمی باشد و از انجا که مقصود کلیت و تعمیم است هر قدر که درین باب تاکید فرمایند بهر جا خود ست و اگر غور نمائی التنبه موردات
آن بنیتر خواهی یافت یا حیرانم که تجسس متجمع شروط و شوری در امور چگونه مخالف استخلاف موعود است هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِيْنَ **قوله** و نیز جناب ولایتمآب الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
تارکین بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایت
امام المشارق و المغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
ابو بکر نه نموده و ظاهر است که بمقتضای حدیث علی مع الحق و الحق مع علی انفکاک زان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود و جوابش در دفاتر طوال باد التحفه و الزامیه بعنوان ادا شده که

قوت مجتهد الزمانی و قاسمین و سائقین او در فهم ان وانی نتواند شد چه جای جواب ان طرفه انیست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق ابن حجر مکی و صواقع سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب و فصول در امثال این کتابها موجود است برای
ترجیح آن روایات که جناب امیر در مبادی خلافت صدیقی بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند همچنین نیز عجم
بلکه اگر آدمی غور کند آگند و دانست که چون جناب امیر خود فتوی دهند که هر که منحرف از اجماع شود رده والی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
ما تباعه غیر سبیل المومنین کمال و فاحت دلی ادبی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن امور یکه مجتهد ذکر میکند و قبل ازین دانستی
و بعد ازین تر خواهد آمد که قول جناب امیر که انقاشتینه بی افتبا بس از احادیث صحیحه نبوت صلی الله علیه واله وسلم است هر که خواهد بکافه
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیده و عبد الله بن سبا را آب داده
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرم الله تعالی عما یقولون علوا کثیرا قائل باشند ایا مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عز و جل
در گذشته که دهیچ امری تامل نمیکردند و باشند او نمیکشند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه انجناب داشت یا چیزے
بندامت نیز داشته اند خود شارحین نهج البلاغت از انکسان که تتبع انها از کتب رفضه نمی آید و مجتهد جالسی و فرزنده
دلبندش ایشان را اثر کیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در انچه تعلق با مور امامت
دارد مدعی شده اند و کنتوری هم در هفوات جلیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طرفه انکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که صدکس ازان در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند طاعین
باشند پس به بیعت مرتضوی بعد تسلیم درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار متناقضه بزبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
بر کتاب الوصیه که در حقیقت فاحشی مکمل است کما مر مفصلا و صحیح مبسوطا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نماز است متعمدا معاذ الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی آلخ ا **قول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر تبرعا توان گفت که غالبا
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت تواند شد زیراکه از تصریحات صاحب مجالس المومنین و همچنین ازین
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان هویداست که آنمردم که زمام ریاست تامر در هو ید دست شان بود و حضرات ایمه را قتل
کردند یا از دائره تشیع بیرون نه نهادند دلان الک عقیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و تالیفات رطل بوق هویداست
و حالانکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبتها کشتند و هنوز مور و مدائح اند چنانچه عبارات مجالس المومنین
که در صدر تراجم ابن طالبین و قاتلین قلمی میشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بجید کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مزعوم شیعه موعود بوعده آلهی باشد
و زیر افراد مذکور اندراج باید مغذلک در همین نزدیکی گذشته که مقبولین لسانی با وصف لعنت کردن حضرت شیر یزدانی
بسبب خذلان اهل بیت رسول ربانی و احتیار رکیدت عبد الله بن سبای صنعانی کما مر تفضیله بزعم
رفضه از حضیض زمین به اوج اسمان برین رسیده اند و با وصف تخلف و سر نه تراشیدن

نتراشیدن مرتبهٔ شان تالی مرتبهٔ ایمهٔ هدی گردیده و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کما فی البحار وحیات القلوب وغیرهما و حالانکه راه ریا و سمعه برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشته و حصول زخارف دنیوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه زینهار بر مذهب رفضه اشرار مستبعد نباشد و هر گاه یزید پلید نزد مجتهد الزمانی با اینهمه فضائح و شنائع که میدانی مورد ترحم بود و خلافتش نزد او بهتر از خلافت مهاجرین باشد پس معاویه بن ابی سفیان که کارش باتفاق علمای شیعه و منهم مجیب لا ینفاح کما سیجیئ انشاء الله تعالی بدان درجه نکشیده چرا بمیعاد خلافت موعود نشود و حال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید مذکور شده **تازه تر آنکه** مجتهد خود اعتراف دارد که خلافت براشده و غیر راشده منقسم است کما مر و اگر در خلافت معاویه از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد با نیهم از مجرد لفظ خلافت اگرچه بکتب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برای معاویه به ثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین واقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامه جاودانی اقوم معجزات رسول یزدانی به ثبوت پیوسته و از توریت و انجیل مدائح و مناقب ایشان کزرع اخرج شطاه بتمثیل و تفصیل عیان گشته و میان این مرتبه و خیر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرقی است مثل فرق حدوث و قدم و لون بائنی است مانند وجود و عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینهما لایق خطاب علما نخواهد بود کما لا یخفی **و آنچه گفته** بلکه اگر بنظر انصاف الخ ماخوذ است از رساله که میرزا کاظم علی صاحب در دو جزو بجواب همین آیت استخلاف نوشته اند و ایشان در حقیقت از مجلدات جامعین بیاض علی ابراهیم خان بی سواد برگرفته اند و در زمان سابق بمدد قدح آن با الحاح بعضی از احباب در پنجره زن العمل آورده بودم لیکن بسبب موانع بعض آن معطل مانده بچاره موجهٔ چیرم که چون تا آخر زمانه خلافت دو از ده ئی برد بدایا مخالف آن ممکن است که در آیت استخلاف موعود گشته فان الوقعات النادرة کالمعدوم عند العقلاء قال الله تعالی فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع لیکن گفته اند که این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پایهای بسیار دارند تا آنکه بهزار پا موسوم گشته اند و جمعی از مفسرین فریقین بجواب این میگویند که این حیوانات نسبت باقسام ثلثه که در قرآن مجید مذکور است نادر اند والنادر کالمعدوم و قس علی هذا آنچه کلام در آن جاری گشته که اولی بحکم ندرت و شذوذ است فانه دفع مرة و اگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعهٔ شهادت خلیفهٔ ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شهید کرد تمکین دین کجا باقی ماند و امثال این از هفوات کنتوری علیه ما یستحقه بوضوح میرسد و نتیجهٔ تکذیب حضرت شیر خدا کما اشیر ثانی صدر هذه المقالة البتة و ثمرهٔ تکذیب مورخین برکنتوری و هر کس که پیروی او کند انطباق می یابد فلله الحجة البالغة والحمد لله علی ذالک **و قیدمر غوم شیعه** در مسموم ساختن امام حسن را افزوده که نصیر الملة والدین صاحب صواقع و امثال او بروایات معتبره باثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از یزید شقی صدور یافته و محدثین و متکلمین همین منقح کرده اند که یزید باعث این زهر گشته و اهل نفاق را از مرد و زن بر بیکار بر گماشته پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویه بن ابی سفیان جسارتی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق این باب است

زبانی بعضی از اهل کلام اداشد فلیتنبه که هرگاه برینقدر احاطه کردی حرفی چند دیگر در مغلطه مجتهد مرتب میکنیم که منطق استشفاء
شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا همچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است
و دلالت بران دارد که خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانه این و کلی لطوبت
که تهذیب خوانان هم اذعان بدان دارند که هر جاکه خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است و لا منعکس و از کلام مجتهد بمقام خلافت
این تحقیق بر آمد چه در شق اول که خاص بود برای مهاجرین اولین یعنی اخص اصحاب سید المرسلین ابوبکر صدیق رض هم
خلیفه شد و هم فاروق و هم ذی النورین و هم ابو الحسنین و در شق دیگر که عام است و منتهای احتمالات روافض است بعد
ازانکه بدعوی خلافت صاحب الامر که حال تر و تازه شان عنقریب می آید مقترن بعجز و زبونی می شوند خلافت موعود
در پدر و پسر یعنی معاویه و یزید محصور میگردد و هل هذا الا مخالفة اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات الناقصین
خدایا مگر مجتهد بر اجتهاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچه اجتهاد باوصف توسعه کثیر در مذهب
امامیه تا بحدیکه عقائد زائفه و اقوال فاسده پیشوایان خود را که تعلق داشت باصول و امهات عقائد الٰهیات هم زیر اجتهاد
گرفته اند کما سیجیٔ تفصیله ان شاء الله تعالی محصور شده در ذات پدر و پسر از مجتهد فانی و زمانی همین است حال خلافت
رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند که یکی از ملنگان مرید خود را امیدوار کرده بود بتودیع اسرار طریقت
و کشف استار حقیقت و او مدتها انواع خدمتش کرد و می تا روزی این وعده را بتذکیر آورد فرمود بشنو که هر چند حرف میم بر
بسیاری از اسامی مقدسه آمده مگر مورد انوار همین سه میم است که نام مولی و محمد و مدار بدان مصدر گشته و باز گفت که
مرد دیگر هم که تعلق باین دقیقه دارد خواهم فرمود باز آن مرید شب و روز بخدمتش مشغول شد گویند هرگاه ملنگ مذکور
بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر که منتهای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست که هر چند غور
و تامل بکار بری باز همین سه میم را یابی که تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکه و مدینه و مکن پور
بالجمله مجوحیر تم که حصر خلافت در معاویه و یزید غیر ازینکه بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر فرامیرسد
اما هیچکس از خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود باوصف این عموم نتواند شد
تا خلافت مثل اجتهاد این پدر و پسر یعنی مجتهد الزمانی و فانی دران پدر و پسر محصور گشت پس یکی بر یزید و صد بر مجتهد عنید
و شاید که مجتهد بنیاد حصر خلافت بذات معاویه که لفظ فیکون هو مصداق هذه الآیة باضافه ضمیر فصل بران دلالت دارد
برین اصول شیعه میگذارد تفصیلش آنکه اسباب واقعه کربلا بسیار است چنانچه از مجالس المومنین و مانند آن توان یافت
و بر همین امر علمای شان بنیاد نهاده اند که شیخین بانی مبانی آن بوده اند و شک نیست که امام حسین رض بمعنی سبب قریب اند
که از روز خلع خلافت بنی امیه ایشان را مسلط گردانیدند و باوصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچه قول
شهید کربلا لوجهالله بر روایت صاحب کشف الغمه که حال تبحر و محدثیتش بر زبان مجتهد عنقریب معلوم خواهد شد دلیل
بران است و هر که چنین باشد یعنی سبب قریب ذبح امام حسین رض را از میان بر دارد البته ایمانش قوی خواهد بود فیکون
معاویه بعد السم مصداق آیة الاستخلاف علی اصول اهل الخلاف آمدیم بر حال یزید پس بدانکه نزد اهل حق اگر کفر بش

مختلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
فکیف که روسای دین از ولی عهد کردنش دمنع باشند معهذا اثبات آمنینی که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکانست اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مبحثی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بمعنی که نزد یقین
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود وهو فی صدر البحث موعود پس اینست که برادر متکی ار یکهٔ اقبال در مقابله رشید الکبیر
نور الله ضریحه بعد از عباراتیکه در مجلد اول دانستی و دلالت بران دارد که خلفای راشدین هر چند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
باوجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسنؑ و دیگر عناد ها
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد و باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود و لهذه الدواعی جناب امیر المومنین و امام حسینؑ بر خلافت ایشان صبر و اطاعت
تقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام و بخیه بر روی کار افتاد و دین محمدیؐ جهاراً و علانیه مخذول شد که با محرمات
زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش برین شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سرزده صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انکارند مثل حال یزید میبود همه ائمه اظهار با هر خلیفه عصر
همان میکرد که امام حسینؑ با یزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بر این دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه ورنه جناب امیر هم جهاد می نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید خلافتش
ازان پیداست و هم از بحار بمذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و با اینهمه که داعی مجتهد الزمانی بنا بر
عداوت رسول سبحانیؐ خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگان را خارج میگرداند
و استخلاف موعود را بذات معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای ؎ انچه دانا کند
کند نادان ٭ لیک بعد از فضیحت بسیار ٭ مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
الفاظش درانمقام اینست که اگر آنحضرت زمان یزید را امثل بدیش میدانست تقیه میفرمود و تطبیق این تناقضات درین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تا می گفت که بهتر بودن خلافت
یزید مبنی بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافه خاص و عام هویدا شده بهتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که درینباب بقالب تالیف درآمده باز مجتهد الزمانی بنا بر عداوت دین و اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الضاح و تنزیه وغیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بود لیکن

هرگاه اصول رفضه از آغاز تا انجام متناقض است حال ایشان همانست که بر هر رطب و یابس دست میاندازند و وقت
قیل و قال خود را نزد علمای سوامی سازند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از میعاد استخلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه رذیل دربارهٔ فاروق و
مرتضی واقعهٔ شهادت باشد کما اشرنا ولیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعدهٔ خلافت در معاویه و یزید درست شود
غرضکه مثل مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر نمی آید الا ما شاء الله کسی که از خرمن فیض او و یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوشه ها چیده
و لصحبت های ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است
چنانچه خود مجتهد لعد ازین خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی مؤید است و شارح صحیفهٔ سجادیه از ائمه
خود نقل کرده که و الظاهر انا مامورون بقراءة ما فی هذا القرآن و لا یجوز لنا الزیادة علی ما فیه پس شما ناگزیر است
از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص الادانی و بر دوم باید که خلافت را
محصور شمارند در ذوات آنان که امامین ابلا واسطه زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خط نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیان است و کیفیت
که شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را بکشتن امام حسین باقصی الغایات رسانید مصداق انّ اکرمکم عند الله
اتقکم بر تفسیر ائمه چنانچه رسالهٔ اعتقادیهٔ صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح پر ظاهر است و هرگاه
آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر زعم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر سانحه هم خواهد رسید
فکیف که مثل مجلسی اول در لوامع و غیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از مفسدات تاویل دریغ نباید کرد و مخفی نماند که بر
اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند
چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور شد از تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جدید الاسلام
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفهٔ هند بایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات
مثل عبد العظیم اصفهانی حسب الحکم متقام حیدریه را انچنان از سر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از دهی بدهی میگریخت
و خود را بخمها متواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفهٔ هند برخیز بپای لنگ
گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نور دیدند و جائیکه با من یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه بحدی از ایشان صدور
یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقاً و لعبادت خاص و طاعت مخصوص
بحدی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبهٔ خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین رفضه بدان درجه رسید که در ماه محرم بکوچه
و بازار این شهر جز دشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیا و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس پیران
سنیان دانسته یا بسبب شنیدن احادیث حسد انبیا نسبت بائمهٔ هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمهٔ خلفا
گردانیدند و کثرت شیعه آنچنان مشاهده میگردد که قرصی از شیر مال همانا استخوانیست برای بسیاری از چنگال و تبدل خوف
با من بدینسان پدیدار گشت که کافی کلینی و عیون و علل شیخ المشایخ صدوق از صندوق تقیه بدر آوردند و علی رؤس الاشهاد

بزعم

میخوانند واجزای قرآن علی حده مثل سوره نورین و ولایت را برغرفها تلاوت میکنند وعبارات خطبه شقشقیه را در مجالس
ومحافل برزبان میرانند ومانند شتر میرقصند ودعای صنمی قریش را برملا روایت مینمایند وآنقدر عبارتش می آرایند که بیت
بتی دیدم از عاج در صومنات ✿ مرصع چو در جاهلیت منات ✿ بخلاف صاحب الامر که هنوز در سرداب سر من رای نشانی از ایشان
یافته نمی شود وهرچند ذکر جمیل ایشان در افواه خاص وعام شهر افتاد لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در موسم
بهار از بطن پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند وبدولت سرای پادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
وگلعذاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند کما اشرنا فی الدیباجه وعجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغایت
عن الابصار الحاضر فی الامصار کما فی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات وجلوات ادا میکنند اما بمقتضای شیخوخت
سن معاذ الله که بحضرت صاحب الامر راه یابد اگرچه سن شریف از هزار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یَا وَیْلَتَی أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهٰذَا
بَعْلِی شَیْخًا إِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ عَجِیبٌ مگر در رساله خواص ائمه ندیده که عمر امام هرچند بامتداد کشد بر حقوق نماز چون جوانان ادا میکنند
گو زنان متعه بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که پیرمردی وعجوزه عضوی سلیم ندارند وبدین کار
مشغول اند پس در ورطه حیرت فرو رفت وبعلاء امان فرمان داد تا بزودی نزد پایه تخت پادشاهی حاضر آورند پیر در لقمه ثانی وزن
حلوی پیشکش نمود پادشاه فرمود که چنانچه هر دو را بتوقیر حاضر کردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که پادشاه باهتمام تمام
طلبید وچیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب با صواب دادند وگفتند که
علت طلب امید نیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمه پیر اشاره بود که با چیزی بخورم رغبت
انکار دارم وجواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم این است حال رغبت تا بقوای ائمه هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن مگرد زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون نرجس بصورت مردان کامل یافتند وشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکنند
در کتاب حق الیقین بعد از آنکه از خاتون حکیمه قصه ولادت حضرت صاحب الامر بشدومد آورده از ظهور معجزاتش وفرو گشتن زمین
وآسمان از نور شریفش وغیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش وباز گردیدن بعجلت هرچه تمامتر الی غیر ذلک من العجائب
والغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوف که در هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چندروزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل واو را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر مینمائی
که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است وخلیفه من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
وامر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصه وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده وشیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده مو گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد ورداء جعفر را کشید وگفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد ورنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جواز کامل بود که دانستی وهنوز فراموش
نساختی اما گمان پیری وضعیفی پس بدیدن کتب معتبره شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کهن گشتی و همچنان تازهٔ بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسپ را جولان کرده و نیزه را بدست گرفته
ارادهٔ کارزار مصمم فرموده و نتیجهٔ این امور را بعد ادنی غور توانی دانست که اینهمه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث البیت
و نیز محافظت مکان که عم بزرگوارش در سر من رای غصب نموده و نیز در مقابلهٔ سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمهٔ مقدس
داشتند بظهور رسید و وقتیکه برادر معظمه اش بمصائب و محن رفت کما فصل فی البحار و غیره چیزی ازین آثار پدید نیامد الغرض
بیان واقعهٔ مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور غرفا مدخلی دران تواند بود همینست که علمای شیعه کتابی
نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام بهم نمیرسد بنقل بعض
حکایتی ازان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجهٔ صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود و گفت که من با شخصی
که او را عمار گفته میشد و از نواحی کوفه در بعضی از راه ها که از انجا سواد کوفه نمایان هستند بودم دران اثنا ذکر قائم علیه السلام گذشت پس گفت
که یا حسن میخواهم قصهٔ عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هرچه خواهی بگو گفت قافله از قبیلهٔ طی بکوفه آمد از مأ غلات میخریدند و در میان
ایشان مردی بزرگ بود سر قافلهٔ ایشان وقتیکه ارادهٔ وزن نمودن غله کردیم بکیسی گفتیم که از خانهٔ علوی ترازو بیار تا غله را بشمریم
آن بدوی گفت که در نزد شما علوی بهم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آئینه علوی آن بود
که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سیصد نفر سوار یا چیزی کم بودیم بجهت امر قرار نمودیم تا سه روز
در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی ما بمرتبهٔ شدت رسید در انحال بعضی از ما بعض دیگر گفت که بگذارید باین اسپها تیر اندازیم
هرکدام از ینها که تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و همه ما این را پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر با سپ من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز با سپ من برسید آن اسپ نزد من بهزار دینار
می ارزید و از پسرم دوست تر بود انگاه گفتم مرا انقدر مهلتی بدهید که توشهٔ از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز
میدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دواندم و بدامنهٔ
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت و در رفت درانحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را بخیر
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم ناگاه خیمهٔ در وسط بیابان دیدیم ازان خیمه مرد صبیح روی
که از همه مردان زیباتر بود و گیسوهایش هم تا بنافش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمد نزد ما و بما تحیه میگفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم انگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را ازانها گرفت و دست خود را بران گذاشت بعد ازان بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه ما
ازان دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم انگاه
خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقهٔ کوچکی که طعام دران بود در دستش برون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بران گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج ازان طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنچه

برکابی تعبیری نیافت وچیزی ازان کم نگردید وگفتیم که فلان راه را میخواهیم آنرا بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آئینه آن راه
نیست واشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از وی دور شدیم بعضی از ما به بعض دیگر گفت که شما از اهل وطن
برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید بیائید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم
انگاه دو فرقه شدیم بعضی از ما منع نمود وبعضی دیگر امر بعد ازان رایهای همه بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آن مرد
مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را با کمربندی بست وشمشیری برداشت بگردنش حمائل ونیزه اش را هم برداشت ودر اسپ سیاهی
سوار گردید وسر راه را بر ما گرفت وگفت نفوس قبیحهٔ شما به ترحمت وقبیح برای شما کند گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان بردی
وجواب قبیحی براو رد کردیم انگاه ما را چنان ترسانید که بدنهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم ورو بهزیمت گذاشتیم
دران حال خطی میان ما وخود کشید وگفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هر آئینه احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را میزنم پس بخدا
سوگند هر آئینه از پیش او با ذلت وخواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هر آئینه علوی حق همان سر بود که ما دیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما
آنچه نوشته که ایمان خال المومنین آنکه ایمان معاویه اتفاقی است چنانچه بغاوتش نیز بتفصیل آرد صواقع وتحفه واقع است لاجرم از زمره درین آیت موعود
نتواند شد خصوصاً چون که بغاوت تر بشهادت حضرت عمار یاسر برافتاد باقیماند تمرید جناب مجتهد هر قدر که برای او سرپستی کنند بوجه سابق
زیبائی نماید در حال تسلط او واستخلاف مانند آن قبل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن اینقدر عرض کردنی است
که مراد از تمکین وتسلط در آیهٔ کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران وشهوانیان است یا بالعکس خدا را سخن فهمیده باید گفت ورنه اندیشهٔ
احاطهٔ آتش جهنم است بر مجتهدین شیعه ومقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلایق چنانچه پیشوای ایشان را اتفاق
افتاد نظم ما نصیحت بجای خود کردیم ٭ روزگاری درین بسر بردیم ٭ گر نیاید بگوش رغبت کس ٭ بر رسولان بلاغ باشد وبس
اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول همه اش بر مجتهد وارد است نه بر جنیبهٔ مصیب که برای ابطال خلافت یزید لب بقا
بصارت العین نوشته واکنون کتاب ازالة الغین او رد ود صد جزو لتعاقب تصنیف در آورده **قوله** اما آنچه نوشته که حضرت
امیر آه **اقول** این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است واتباع هوا وحس نفسانی وخطوات شیطانی
بیانش آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضهٔ متوطن کشمیر در
بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغه وتراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند القصه از بعض
نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده بر آمد ومعلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث
مرتضوی که رضی در نهج البلاغت آورده داخل است ودر تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق
همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته وحال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که کلام
جناب امیر کرم الله وجهه را بهمین آیت استخلاف مدلل میگردانند وجابجا این آیت ذکر میفرمایند کما سیجیٔ انشاء الله تعالی
اطرف امور اینست که این مبحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزد شان نبود چنانچه باید در
کتاب ایضاح مرتب فرمودند بعنوانیکه غبار اعتراض رفضه از دامن تقریر ارشاد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه پاک نفشاندند
وذرهٔ را از خس وخاشاک باقی نماند وآن کتاب بمطالعهٔ علمای رفضه خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی مخلصانش نقش

کرشریک فریقین یعنی سبحان علیخان بمقتضای الکفر ملة واحده بودند درآمد و با این همه مخاطب لاثانی خود را تغافل زدند و دیده را
نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشتند و حق اینست که برد و قدح آن مقدرتی نیافتند پس باشارهٔ اجمالی هم بپرداختند
و تلبیس و تدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت انتقام را باید دید **اقول** کریمهٔ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ آمَنُوْا مِنْکُمْ
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ بعین بعض نسخ نهج البلاغه موجود است مثل نسخه که فتح اللّٰه بن شکر اللّٰه شیعی شرحش نوشته و عبارتش
اینست و من کلام له علیه السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه و از کلام آنحضرت است که فرمود
در حینیکه مشوره کرد با آن قدوه احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربهٔ اهل فارس بنفس خود و این در رفتی بود که جماعتی اکثر
اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض بیزدجرد شهریار کرده بودند و او بنهاوند آمده باطراف مملکت
خود فرستاده و مدد طلب کرد صد و پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بیست هزار مرد بر او جمع شدند و او رستم بن فرخزاد
را امیر لشکر ساخت و بانواع عاطفت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفه اینحال را دانسته کیفیت آنرا در نامه ثبت
کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده با ایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربهٔ ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان و توابع او گفتند که رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندید مشورت کرد بحضرت
امیر کبیر فقال ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا قلة وهو دین اللّٰه الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ
ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من اللّٰه پس آنحضرت فرمود بدرستیکه این کار نیست یاری دادن و نه فرو گذاشتن او
به بسیاری لشکر و نه بکمی مردمان یعنی نصرت این امر به بسیاری لشکر و خذلان او بکمی لشکر نیست و این امر دین خداست که غالب
گردانید آنرا بر همه ادیان و لشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا و در بعضی از روایات اَعَدَّه هست یعنی مهیا و آماده ساخت
آنرا و قوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنجا رسید از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی در آفاق جمیع
عالم با بد اخلاق علی الاطلاق و ما مستقیم بر وعده از خدا تعالی و آن وعده غلبهٔ اهل اسلام است بر سایر ملل و ادیان و عدم خوف مسلمانان از اهل طغیان
و عدواز حیث قال عز اسمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ آمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا
یعنی وعده کرد خدا تعالی آنانرا که گرویده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب
و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنانرا که بودند پیش از ین یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بایشان داده بود تا تصرف میکردند
در ان هر آئینه متمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است و برگزیده برای ایشان یعنی دین اسلام
و مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و بدل دهد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت
بعد از اندک زمانی بوعده مومنان وفا فرموده و جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید آنست
که جمیع اطراف و انحای مشارق و مغارب بحکم لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ بحوزه تسخیر ملازمان شده شرع نبوی و متابعان احکام
مصطفوی در آید **بیت** دمبدم صیت کمال دولت خدام او ۰ عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت ۰ انتهی و با قطع
نظر ازین غرض آنکه چون جمله و نحن علی موعود من اللّٰه اشاره است بسوی وعدهٔ آلهی پس اگر بالفرض عبارت حیث قال

عز اسمہ وعد اللہ الذین آمنوا الی آخرہ در ہیچ نسخہ از نسخ نہج البلاغۃ موجود نباشد بلکہ صاحب تحفہ از طرف خود اضافہ کردہ باشد درین صورت این اضافہ ادراج خواہد بود بیانا گو عد اللہ المشار الیہ فی کلام امیر المؤمنین وادراج را لاسیما ادراجیکہ برای بیان ابہام یا تعیین مرام باشد احدے از علماء نقل بل اہل عقل نیز خیانت در نقل نمیگوید فانظروا یا اولے الدیانۃ الے ما جبل المخاطب المتدین من افراد الخیانۃ انتہی بلفظہ کاش رجوع مینمود مجتہد الزمانی بشروح نہج البلاغۃ کہ بعبارت عربی بقالب تصنیف درآمد و متبحرین شیعہ ومعتزلہ داد سخن دانی دران دادہ اند کہ این آیت وافی ہدایت را در شرح کلمات مرتضوی سے آرند وجملہ نحن علی موعود من اللہ را بآیت استخلاف مبین ومعین میگردانند اگر کلمات ایشان را استقراء نمایم دفتر از مختصر بمطول واطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی کہ در آغاز کتاب خود عہد موثق لبستہ کہ حق را امداد نماید واز باطل اجتناب کلی ورزد ومرتبہ تبحر وتحقیق او در مجلد اول نقلا از کتب شیعہ برگذشتہ ودرینجا بلفظ قدوہ اشارے رفتہ بشنوان ہذا الامر ای امر الاسلام لیس نصرہ بکثرۃ ولا خذلانہ بقلۃ وبنبہ علے صدق ہذہ الدعوی بانہ دین اللہ الذی اظہرہ الی ان قال ثم وعدنا بموعودہ وہو النصرۃ والغلبۃ والاستخلاف فی الارض کما قال وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ آہ وکل وعد من اللہ تعالے منجز لعدم التخلف فی خبرہ انیست حال علماے طائفہ شیعہ مثل کاشانی وبحرانی برگمان این بادیہ پیمای جہل ونادانی ناعاقبت اندیش سفاہت کیش کہ خیانت بکار بردند وآیت استخلاف را درینمقام دخل دادند وہم جابجا این آیت را در امثال این مقامات آوردند چنانچہ مطالعہ شرح مذکور بران گواہ ہست اکنون معلوم نیست کہ دربارہ ایشان مجتہد الزمانی چہ زبان درازی ودر افشانی خواہد کرد ومیراث خیانت برای ایشان از کجا خواہد آورد غلط گفتم واز دائرہ اعتدال بیرون رفتم چہ برای او روایات بسیار است درین خصوص ہم از بحار الانوار وہم از حق الیقین واز منہج المناہج کہ حدیث فاطمی عبارت دران ہست ووہ دانند کہ الحق آنرا معتمد وصحیح دانستہ باشند فرق انیست کہ لفظ خاین ومانند آن در روایت اہل سنت بطور ظن وتخمین است ودر حدیث جناب عرش قباب فاطمہ زہرا رض ام الائمہ النجبا بطور قطع وتعیین چہ جای آنکہ در نقل آن کسی از رفضہ اختلاف نکردہ بخلاف الفاظ روایت مسلم کہ بعضی بعنوان دیگر ہم روایت کردہ اند کہ نص در خصوص نیست کما لا یخفی فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی ہفوات ہولاء الاشرار وجواب روایت کا ذبا نما در اگر بہ بسط تمام وتفصیل مالا کلام عنقریب خواہد آمد انشاء اللہ تعالی اطرف آنکہ بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر انیہم نگذشت کہ چون حضرت امیر نص فرمودند درینکہ دین عمر رضی اللہ عنہ وخلافتش دین واستخلاف الہی است وتمکین دین مرضی وترویج ملت مصطفویست پس البتہ استحقاق فاروق نزد اہل دانش وبینش عیان نشد اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید وتبدیل شریعت غرا وتحریم متعہ وترویج غسل بجای مسح پاو تشدید کردن

فاطمہ زہرا و غصب ام کلثوم و ظلمہای دیگر برای نفوس معصوم و گمان ہر کہ در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی ہنوز
ہنوز حالت منتظرہ میبر و دچہ خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی ہست و او بشبکت ریب باجماع قریب
فاروق را خلیفہ خویش گردانیدہ و زنہار کسی توہم نتواند کرد کہ جناب امیر فقط فاروق را موعود مید انستند
نہ دیگران را از خلفا فانہ خرق الاجماع بلکہ چون او را موعود دانستند دیگر ا نرا بطریق اولی کما اشتہر عند العلماء
و در ینجا ابحاث دیگر ہست حرفی از ان اینکہ من در ینمقام باعتراف مجتہد قمقام بر سالہ قدیمہ این عبارت نوشتہ ام
کہ مع ذلک فعایت امامت شان بہ بیعت اہل حل و عقد موید گردیدہ و غلبہ و استیلای اہل اسلام بر کفار نگونسار
بحدی بپدید آمدہ کہ بنیان سلطنت کسری و قیصر زیر ہم شکستہ و معنی استخلاف الٰہی در ضمن آن مطابق وعدہ صادقہ
قرانی جلوہ ظہور گرفتہ چنانچہ حضرت امیر علیہ السلام نیز اعتراف بآن فرمودہ اند تا آنکہ در کتب شیعہ مدون گشتہ
این مدعا بعد از پیچ و تاب مجتہد و چرخ و بازی و گاؤ تازی او ہنوز بر جای خود ہست زیرا کہ جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف الٰہی و تمکین دین متین و رواج این مذہب کہ در وقت فاروق بود بالیقین فرمودہ اند خواہ این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواہ نباشد پس اینہمہ سخن سازی شعبدہ بازی کہ جناب مجتہد بر روی کار آوردند و دست
تشبث بدان در از کردند چگونہ قادح عبارت بندہ تواند شد کما لایخفی و بر دعوی خود کہ غلط فہمی از مجیب صدور
یافت کدام دلیل قائم توانند کرد بالجملہ بعد از ملاحظہ عبارت نہج البلاغہ کید دیگر از مکاید رفضہ باطل شد و آن
اینکہ علمای ایشان ہمیشہ بر خلاف مذہب جناب امیر کما نص بر خلافت خلفا طلب میکردند و ہر گاہ بنص مر تضوی
این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب مذکور از عجائب
مقامات باشد و نعم ما قیل **نظم** سالہا دل طلب جام جم از ما میکرد ٭ آنچہ خود داشت ز بیگانہ تمنا میکرد ٭ **خدایا**
مگر قائل نشوند کہ ساقی خمخانہ معرفت یعنی حضرت شاہ ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرمودہ حل مشکل نمودہ باشند و برین تقدیر معاذ اللہ امامت و عصمت
کجاست کما لایخفی علی من طالع کتب الشیعہ **قو لہ** بر اصحاب قلوب صافیہ و ارباب عقول زاکیہ مخفی و محتجب نماند کہ
علمای حقہ اثنا عشریہ الخ **اقو ل** واقعی کہ جناب مجتہد الزمانی سخنی خوب فرمودند چہ آنچہ در مجلد اول ازین کتاب
فراہم آوردم و ہر چہ درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی مجتہد دلیل شافی و برہان کافی و حجت وافی است
مع ذلک مباحثیکہ در طعن لیتنی القا گذشتہ و در ہمین اوراق نوشتہ ام بملاحظہ آن مثل الشمس فی کبد السما ست کہ علمای
شیعہ مطاعن و مثالث خلفای راشدین از کتب معتبرہ اہل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکہ بمتواترات اخبار دست
میزنند و تا دلالت آن قوی نباشد بمعرض استدلال نمی آرند و ہمچنین ہر کسیکہ مطالعہ کتب کلامیہ علمای امامیہ نمودہ کالنور
علی شاہق الطور در کمال انجلا و ظہور ہست و عنقریب در مقالات آتیہ از کلمات مجتہد فانی اینہمہ لاف و بالاخوانی
نشان دادہ بتکذیب این تشنیعہا جس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات
بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف حلی و رازی و شیخ مفید و غیرہم نظر کردن کہ در ہر کتاب ثابت کردہ اند از کتب معتبرہ

اہل سنت وجماعت کہ خلفاء خلافت حضرت مرتضی غصب کردند بلکہ رسن بگلوی مبارک محکم بستند وتا دار الخلافت کشیدند ومحسن را سقط کردند وحضرت زہرا را تازیانہا بعد از تہمتیکہ از بیانش عرش عظیم میلرزد زدند تا آنکہ شہید شد وقرآن مجید را ناقص نمودند وانچہ باقی ماند آنرا اخراب کردند وام کلثوم را بخانۂ فاروق بردند الی غیر ذلک من المطاعن سبیر واقعی ہست کہ انچہ مجیب مصیب نوشتہ ووضع وافترا العلمای امامیہ نسبت کردہ سخت بیمعنی ہست واول دلیل برین امر انکہ خود علمای امامیہ بمقتضای مثل مشہور یعنی آتش زدن وآب پاشیدن درین مطاعن گفتگو دارند ومیگویند کہ زنہار خلفا در قرآن مجید ہیچ تحریفی بعمل نیاوردند واین کتاب ہمان قرآن است کہ بر خاتم پیغمبران بی زیادت ونقصان نازل گشتہ بلکہ ترتیبش نیز حجت ہست وحضرت محسن ہرگز سقط نشدہ واز بطن مبارک حضرت زہرا فقط حضرت امام حسن وامام حسین از اولاد ذکور پیدا گشتہ اند وہرگز ام کلثوم را غصب ننمودند بلکہ حضرت امیر دختر نیک اختر خود را بعمر تزویج فرمود وخانۂ حضرت زہرا را نسوختند الی غیر ذلک چنانچہ در مجلد اول ازین دستی از تصانیف ثمانینی وطبرسی وشروح شرائح وتصانیف حلی وتالیفات جالسی وہفوات کنتوری واز نجا آنشہیر متکلمین ومحدثین رفضہ بسواری اخس حیوانات وسیہ روئی ایشان وبروی ہمہ مکونات عیان شد قال اللہ تعالے يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

قولہ بل الی آخرہ اقول اگر این عبارت می نوشتم مشعر میشد بوقعیت مطاعن خلفای راشدین حالانکہ مخالف نفس الامر ہست زیرا کہ از کتب معتبرۂ فریقین مناقب جلیلہ ومراتب نبیلہ این بزرگان بجای خود ثابت ہست چنانچہ نمونۂ آن گذشتہ عنقریب مو آید انشاء اللہ تعالی **قولہ بالجملہ آلخ اقول** گواہی ابن ابی الحدید کہ تعدیل وتزکیہ او را مجتہد فانی در کتب خویش مدعی گردیدند برای جناب چگونہ درین مناظرہ مفید تواند شد کہ روبروی ماند کو میفرمایند خود مطالعۂ ذو الفقار وبحار الانوار وکلمات بسیاری از شیعیان روزگار با صف استتار این اسرار بر تشیع او دلالت میکنند وانچہ جناب مجتہد فانی در کتب خویش افادہ نمودہ اند مطابقۃً دلالت بر دعوی عدل وداد ونصفت ورشاد او دارد وبس تا گزیر شد کہ انچہ او در تصانیف خویش بگوید ومصرفی بمذہب شیعہ رساند در شرح نہج البلاغت باشد خواہ کتاب دیگر بر معتقدان وکاسہ لیسان او کہ شیعہ باشند حجت بودہ انچہ او خلاف اہل سنت نویسد بر اہل سنت حجت گردد چہ جناب مجتہد چنانکہ دانی درین رسالہ تشئید المبانی تصریح میکنند کہ اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است نہ نفع خود وبنیاد بر جدل می نہند فکیف کہ مجتہد درین عبارت بعدالت وانصاف شیخ مذکور اشارہ می فرمایند کما ستعرفہ مفصلا انشاء اللہ تعالی لاجرم بحول وقوت الہی مارا میرسد کہ بمیدان مصارعت در آئیم وکلمۂ ہل من مبارز درینباب ہم بر زبان آریم وگوئیم کہ ابن ابی الحدید در شرح کلمات طیبات حضرت مرتضوی کہ ای معاویہ بیعت من بر تو ضرور ہست زیرا کہ مرا خلیفہ گردانیدہ اند مہاجرین وانصار بیعت با من نمودند آنمردم کہ بیعت کردند با ابوبکرؓ وعمرؓ وعثمانؓ ومشورۂ خلافت برای ایشان ہست خاصۃً ہمہ کرا برای امامت بردارند موجب رضای الہی است واگر کسی منحرف شود با او در صورت اصرار باید مقاتلہ کردن ووعید شدید برای او ہست انتہی محصلہ صاف صاف گفتہ کہ مذہب شیعہ از یاد در آمد وانچہ در مذہب خویش ساختہ وپرداختہ بنیاد شیع بر ان نہادہ بودند کہ امامت از جانب خدا ہست وبرای آن طریقی از بیعت اہل حل وعقد نیست باطل شد پس بالنظر بعد ابست

وانصاف اوکه مجتهد الزمانی هم بدان قائل گشته وبدرش چنانچه دادستی علم برای آن نهاده ونقاره نواخته توانیم گفت
که للّه الحمد که منصفین وعادلین این مذهب را مستحدث وباطل وخلاف ثقلین میدانند وکلمات حقایق آیات
مرتضوی راکه مثل رضی امام رفضه در نهج البلاغة آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید
مذکور بحق معاویه گفته برای حجتی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثناعشریه حاضرست کلام او از دائره حجت برمی آرد
بلکه چنان مینماید که حالش بدتر از دیگران است عبارت کید بست سوم باید دید که شخصی از علمای زیدیه وبعضی از فرق
شیعه غیر اثناعشریه نام برند واول در حال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان
گویند که ناصبی بود بعد از ان از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان وتائید مذهب اثناعشریه نماید تا ناظران
بعلماء افتند وگمان برند که این سنی متعصب باوجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
ویران سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی ومعتزلیست واخطب خوارزم که زیدی غالی است وابن قتیبه
صاحب معارف که رافضی مقرری است وابن ابی الحدید شارح نهج البلاغة که تشیع را با اعتزال جمع نموده وهشام کلبی
که رافضی غالی است وهمچنین صاحب مروج الذهب وابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی وعلی هذا القیاس اینها را از فرقه
عداد اهل سنت داخل کنند وبمقولات ومنقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی وبرین مقدار اکتفا می کنیم که
در کتاب ... مصل امرای ممالک جنوبی اینک موجودست که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغة از مطاعن او شمرده وگفته که تعطیل حد خدای تعالی نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخر الطعن
المذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد فکیف که فاروق در بارهٔ اجرای حد بر فرزند
... دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امریست بدیهی علمای لکهنو مثل فرزین وبیدار ... از همین
مهان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کار بند تقیه گشته وبرینقدر هم چه موقوف که
... در رقعه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده ودر ورقی دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او یا جامع است میان تشیع
واعتزال یا فقط شیعی است وعلی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی واگر بر تقدیر فرض محال
ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرده باری بپاسنگ مکاید وافترات
عبدالله بن سبا نتوانند رسید واز ینجا مثل هندیست نه سو سنار کی نه ایک لهار کی یعنی زرگر که هزار مطرقه بزنند ان
نه برابر یک ضرب آهنگر نتواند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی وتاسیس مذهب محدث نموده
که بلاریب خارج از حوصله بشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین وآسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
روشن است مخفی تواند بود که افترات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال وبعضی از علمای رجال از محققین
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بر آن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود وهر گاه اصرار ورزید واز اعتقاد
الوهیت علوی ولوازم وعوارض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هر گاه عذاب دنیوی نمونه عذاب اخروی گشت
الغرض ... با آسمان برین مدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی باطمینان تام بحصول انجامید چه معذب کردن بنی آدم بالتش

خاصه جناب اقدس الٰہی ہست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بجہت اعتقاد الوہیت امیر و رسالت خود لیشر
عیان ہست پس رفض و لوازم آنرا چرا دخل دادی گوییم در مجلد اول باشباع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
روش الاشہاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین وحد وعید افترا بر مفضلین خویش میفرمود
در رفضه آنرا برخو شامد مہاجرین و انصار و تابعین اخیار که قدمای اہل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوہیت
امیر قائل نمیشد و خود را رسول آنجناب نمید انست باز ہم جناب امیر او را مکذب خویش بجہت رفض و تبرا دانسته عبرت گاه
خلائق که اصل ماده خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در ہزار حدیث رفضه در بحار و تصنیف
حسن صفار و کلینی امام المحدثین موجود ہست که ہر که بذلع اسرار ائمه باشد او قاتل ائمه ہدی ہست بعمد نه خطا ازین جہات رفض
و لوازم و عوارض آنرا دخل دادم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظہور میرسد که او را سوختند بجہت دعوی
الوہیت امیر و بجہت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظہور اتلمؤان
نجوز ذکر رفض ہست فکیف که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رجعت من و مجتہد
در دنیا رو دہد وقت ظہور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتہد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دارو گیر بر رفضه میفرماید
که ہمه امیه را العمد کشته خون ایشان ریخته اند و درینمقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال نام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتم باشد پس بدانکه منقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوہیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و ویل برای آنمردم ہست که افترا میکنند بر ما و البته قومی میگویند آنچه نمیگوییم و در
قلوب خویش بیزاری میجوییم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا عیان میشد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کناند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم ایضا روایت دیگر از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس ہر موبر تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا حدیث دیگر روایت ہشام بن سالم ہست که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد روبروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون بتوبه رجوع ننمود
آنجناب او را بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان ہست از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستاده امیر المومنین ہست و آنجناب خدا ہست که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوہیت علوی گشت و بلا تردد
روبروی حضرت امیر گفت که توئی خدا و مرا برسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این ہمه وسوسه شیطانی ہست
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو بنشیند ہرگاه ابا و استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه از و میخواستند

چون باز نیامد حضرت او را باتش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داد که نزد او می آمد و القا میکرد این همه افترا
از ینجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و نشیب و فراز خداع
و مکیدت بیهوده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تقنین قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعور نمونهٔ آن توانند بود و سیجیٔ بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
و در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بمزید حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص در بارهٔ امامتش وارد است پس دیگران که بودند و چیستند
که با وجود او سر آرای خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی **بالجمله انچه آن** یهودی خبث الباطن
دریناب اندیشیده و مضامین عجیب و غریب از ذهن خود تراشیده حقیقةً بجائے رسیده که مزیدی بران متصور نباشد
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر معاذ
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بیدین و منافقین ملاعین در بارهٔ
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد بجوی نمی ارزد که منارهٔ بلند بدامن کوه الوند نسبت نماید کما لا یخفی
وگمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا موجب مذهب رفضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس
و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند در بارهٔ تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیار بار
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و مارا پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت جواب داد و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا
باتش سوخت و زنهار کسی ازین ملاعین از افترا و بهتان خود باز نگردند و معاویه از بغاوت خویش هم ندامت می کشید کما فی
کتب الفریقین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغنیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و همه جهنم میگردیدند و الروایه للکشی الضا پس محصول آن بر دم اختصار اقتصار می ورزم
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس رد فرمود بزبان ایشان
بزبان شان تصریح نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بندهٔ خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند انت
یعنی جز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید ازین افترات و مقولات بجا میکشتم شما را پس زنهار توبه نکردند

لاجرم حضرۀ چند کندیدند همه را مهیا کردند و ایشان را در ان انداختند تا در بغداد به موبته شدند و کسی ایشان را توبه نه سپردود در همین مقام تو انگفت که ازین دعوی که مجتهد الزمانی زبانی جامع التشیع و اعتزال لعینی با ضلل مدائنی ادا کردند عیان گردید که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا برگماشت بخلاف بانیان مذهب رفض که خود هم شان آنقدر با ضلال خلائق و تخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مناقب جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت وغیره نقد جان در باختند پس کجا اهتمام قهری و کجا اهتمام ذاتی و آنهم بالاجماع و از وجود بنی آدم کسی را همچنین نشنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزاران کس داد اضلال دادند و دیده و دانسته باعتراف پیشوایان شیعه در آتش افتادند و بعد ازین بقول ایشان انهم سوید امیشود کرانیجا گفته اند که تشیع ماخوذ ست از یهودیت و از لفظ بعد جنگ جمل که در حدیث دانستی می توان بردکه ترقی مذهب رفض بعد ازین فتنه هاست که این منافقین برپا کردند و در آغاز باعث بلوای مردم بر ذی النورین گردیدند چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان ست و من در همین مقام متحیرم که ائمۀ رفضه مثل اعور و اعمی با وصف دانستن انمعنی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چرا کتب بینیه خود را باین مدائح و مناقب ساخته و پرداخته و صعین و جاعلین خلاف الله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون تقیه و خوف باوجود مثالث و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نمونه از الطول برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان عنقریب نشان میدهیم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز گرد این خیال نگردد که ادخنه و نوائر غلوی رفض منطفی شد و اکنون ازین افترات و بهتانها نامی و نشانی باقی نماند مگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلا ازمعلی سر آمد اولاد معنوی عبد الله سبا یعنی علامه کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کردند لکار بلاغت بسته و تشیع خویش را باسرار تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بقالب ترصیف ریخته هنوز موجود است و بآواز بلند میگوید هزاران کس از مخلصان او و در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم درین ابواب شریک اند و انتظام کار زمین و آسمان بصوابدید ایشان منوط و به آرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض علامۀ مذکور چه هفوات ماند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد تا بجدیکه هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند و حال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او از نیم بدتر است و کثرت ایشان در کرکوک وغیره حدی نیست ایمه دم غیر از کلمۀ علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند عبادات و ذکر ایشان همین ست چون سلاطین آن مرز و بوم حال این گمراهان شنیدند ارکان دولت و مدبران سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بارے

حیران قوم را ملبس نمودند تا آنکه بعد مجاهده وسعی بلیغ تکلیف نماز وروزه بزبان قبول کردند وبا اینهمه در اعتقاد آن قوم همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت وشوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی وتشنگی مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت وایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خرش در گل فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد برآورد که خدارا بر من ببخشا واعانتی بکن تا خر ازین بلا نجات یابد بارے این مسافر متوجه شد وباعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است که ما را بگرسنگی وتشنگی میکشی وخر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب تبسم کرد وگفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما بر داشتم وشما را مثل این خر ازین تکلیف خلاص کردم این بخیر دشادان وفرحان بخانهٔ خویش مراجعت کرد وبدین مژده همه قوم را همقرینا مسرت وشادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکائد عجیب وغریب را بنیاد نهادند وطرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگندند که هر کسی از خواص وعوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه خود کشی از اهل علم ودانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبدالله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد واظهار موالات حضرت مرتضی نمود وآن غلوها که دربارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود واول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلا فصل واظهار کرد تبرا و بیزاری از اصحاب وحکم نمود به تکفیر مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبدالله بن سباست وازینجاست که هر که مخالف شیعه است میگوید که اصل تشیع ورفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله اکنون انصاف بکن که آیا در بنیاد تشیع غیر ازین دو چیزی دیگر است که هر کسی بر همین منوال نسج کرد واین دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت وهر چند بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد ولیکن هر چه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را مهیا ورکردند وتا ایام بدعت بر صفحات هستی محدثات خود نگارند زیر همین دو حرف مندرج است یعنی خلافت بلا فصل وتبرا از اصحاب حضرت بشیر ونذیر است موضوع مذهب رفض که در کتب دینیهٔ خویش عوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله نموذجا آورده اند که یکی از اوباش در گمراهی خلائق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست وآرزومند لقای او بود تا روزی بمقتضای مصرع که یابندگان اند جویندگان * با ابلیس دو چار شد وگفت میخواهم که گرشتهٔ اضلال وتلبیس خود را بتو بنمایم تا داد قدردانی بدهی باری نزد مردم دهی آمد وگفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید وهنوز نمیدانید که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند ودمار از روزگار شما بر می آرند ما مسافریم وبوعظ وپند کاری نداریم چون حال آن مردم اینچنین دیدیم بمقتضای خیر خواهی از راه برگردیدیم وشما را خبر کردیم هر گاه این مردم سلاح بر تن است کردند بسا لکین آن ده همین خبر داد تا همدیگر قتال شدید واقع شد ورئیس هر گاه شنید که بوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد وبقیة السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید وبانواع مذلتها گرفتار کرد وباز جرمانه سنگین گرفت

این شخص با ابلیس گفت دیدی که یکبار دو حرف چه کردم و داد از تو میخواهم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد بیا تا کرشمه خود نمایم
پس آورد او را به مسجدی از رهبان که هر گناه در ما بود و چون گذرد ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که رهبانیت و ترک صحبت زنان
کار او بود بر خاست و بازنی بپرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در جهان شب و روز بوقوع می آید و عزا
ندارد امر بدیع آن بود که بد و فقره چیست خون هزاران کس ریختم و بر سر لقبه قوم خاک ندلتها بنجم ابلیس جواب داد که بمغز سخن
نرسیدی یعنی بنیاد عدم طیب ولادت از من است تا مثل تو بوجود می آیند و افعال قبیحه را در نظر مردم می آرایند و ازینجاست
که اگر فقط با آن دو حرف عبدالله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هر چه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال سخیفه و عقاید خبیثه خود بکار آورده اند با خود از همین بنیاد است که آن لعین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلا فصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر بحقیق روز غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن با ایشان بهمراه
نبودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هر گز بر ظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر نکردن نص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را بنگرند نیز بهمه پیروی میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقةً در پی هدم بنیان ملت دین و تتبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضروریست این یک بدر القدر
برگ و بار آورد که اینهمه بهاره ها بر رو نقض گل کرد تا آنکه مجیب الصباح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که محو سنت و
خرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند در آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر بهاو هر جزئان
فتوی دادند و از تقیه و مکیدت دست بر نداشتند تا آنکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از حمیت دینی
و حیائی ایمانی بسبب تقویت فلاسفه دست بر داشته در خاتمه تجرید هم رعایت این امر نمود و قایل بدان شد که خلفا مومن فاسق بودند
و از دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و انحکم نیز بر همان قاعده تقیه اند باج دارد بالجمله تا ظهور امام مهدی
منتظر ملونات و رنگارنگی و مختلط بودن تشیع بمذاهب باطله بر ضروریست انتهی محصوله و اینهمه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از همان اصول است که منشعب گشته انشعابات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب رفضه نگاه کنی در هر کتابی نشان نقش سید
در هر باب و فصل آثار مکیدت و نفاق هویداست بسبب آنکه عبدالله بن سبا هر یکی را بتقریری فریفته در خور استعداد هر شخصی مکیدت را بنفاق
آمیخته فاما هر کس درباره اعتقاد مذهب مهدی موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس میدمد که قوم فراموش در اعتقاد استتار بجمل گردید
ولیکن بمقتضای نص مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه کما آورده الکتوری آن اسرار مکنون آخر از اتهام نجات
قلوب بارگاه ظهور میرسد در ابواب کافی و کلینی و غیر ریخته منعقد است غیر از نقار بر غلاه حیث که حضرات ائمه علم ما کان و ما یکون
داشتند و هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقةً خوشه چنین خرمن فیض این
بزرگان اند علوم غیبیه القا میکنند و خدمت ایشان بجا می آرند بعضو اینکه حضرات انبیای متقدمین متحیر اند و تمام قرآن مجید علیحده نزد کسی
نیست مگر نزد حضرات ائمه آنچه نزد مردمان ست بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام و ائمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها و همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل میدانند الی یوم القیمة با آنکه در احادیث مجلد السماء و

والعوام از بحار خوارق یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولایت شد و حقیقةً در مرتبه ولایت نبود تکذیب میفرمودند
که تا آنکه دو راه ارواح مومنین دیده ام نه بدفتر اسامی متشیعین و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان با خشنا
خود می بیرند و هرچند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولو العزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بتصریح مجتهد حالیتی در حسام همین است و حضرات انبیا بر مدارج علیای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسد بردند و هریکی در بلا گرفتار شد و هرچه بر ایشان مصائب
گذشته از همین جهت رفته و درین باب آنقدر غلو دارند که در علامات امام از کتب اینها بر نگاشتم و استیعاب آن تنها دادم
کتابی علیحده تالیف توانم کرد مگر بروم اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت بآواز بلند بتوحید الهی و نبوت
رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد و چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و ملک با او سخن میکند و زره
شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گزیند و بول و غایطش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بهتر از
مشک و عنبر باشد و الفقه مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند برابر انشقاق یابد و نزد اوست سلاح خاتم
انبیا و ذو الفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر اسمای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
و هم جامعه و جعفر اکبر و اصغر که جمیع علوم اولین در آن مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد اوست پیمانه و عمودی است از نور که بر آن
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیها در آنست انتهی مختصراً و آنچه درباره ولادت امام لاحق عوارض و قرب رحلت امام
سابق نقل میکنند پیش از پیش مفضح قوم بداندیش است این امور را علمای اولین در رؤسای منافقین از غلو بر دل کشیده اند
و غلو در تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که هر علم ماکان و مایکون را
برای ایشان معتقد باشد و انبیا را بر انبیا تفضیل دهد و از سهو ایشان منکر بود ملعون و غالی است پاره از این
تحقیق جهابذه علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حصر مستفاد میشود و پس همه بنو
قبیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کردی بر آن بود که از کتاب کشی
منقول شد و بر افادات عبدالله بن سبا و شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر و مذهب امامیه جمع کنم رساله بر تهامی
باید غلط گفتم کتابی ضخیم می شاید و هرکس که در کتب رجال نظر دارد و خوب میداند که هزاران از روات این فرقه غالیانند
و جمعی از شیعه آن قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم درجه الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابوذر و عمرو بن امیه ضمیری شریک کار خانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب اهل تخمین است
و کتاب المخمس بران گواه است و همچنین کتب دیگر کالمخفی علی الناظرین و این روایت که السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ در شان اینهاست چنانچه اجمالی از وحصه التنقیص و کتاب تلخیص و مختار کشی بران گواهی میدهند
همه ملاحده و زنادقه اند که حضرت های ایشان را السبب کفر و افترا و نگی حضور نزد خویش شمیده اند و در و لعنت برای ایشان

میخواندند مگر یاو نداری که ابوبصیر که هم گل سرسبد است بروایت مختار کشی سگان با نجار ایمه علیهم السلام بدهن وگوش او شاشیدند
وزراره شقی را علمای طایفه فقه السنه نام گذاشته اند وحالش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرات ایمهٔ هدی افترا میکرد
که وقت مختاره نماز عصر بعد غروب آفتاب است وکشی هم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از ان مقام این امر پیداست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکنند تا آنکه آفتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و آن شقی زینهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان مامور فرموده باشد و ازینجا احد لامرین به ثبوت رسید افترای ملعون نسبت
اضلال بحضرت معصوم وچون ثانی باطل است اجماعا معین شد مدعا اکنون ای شیعیان سبا وزراره از کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بودند و مفتریات خود را بر فتراک ایمهٔ هدی می بستند وحضرت امام صادق را از محدثین و
سید عین قرار میدادند و هزاران هزار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت زهرا و متهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و تابع کثرة الاشیه او غیره او و دیگران گفته اند و بار ها دانستی که در تغلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب بمقتضای هر بهاره و خزان میساختند و از روایات دیگر
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص درین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسایل و افترا نمودن ایمه
اهل بیت و احداث بدعتها ید طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بنده عرض میکنم که از همین جاست که قوم رفضه او را
بامصدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده اند کما اشرنا الیه مرارا
هرگاه حال امام الائمه چنین است مناسب بود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بردن و دمی نموده نمیخی برای
مردم بی سر و پا مجهول الاسم و الصیت بتقلید شارح نهج البلاغت کردن که معاویه و اضعین قرار داده بود که مناصب خلفا
بسازند حالانکه کتاب خدا بیش نیست و العجب کمال مجتهدین هنوز همین است که چون خلافت بدست متقدمین بود و معاویه
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کم الشهور و السنین مسلط بود و مردم خواستند و الفت که البته وضع مناقب
درینجا معقول میگردد و بخلاف ایمهٔ اهل بیت که در زمره ایشان خمول مختفی و متواری بودند و راه ترک و تجرید می پیمودند و نزد ایشان
این همه مغلطه دیرینه و سفسطه قدیمه است که مجتهد جائی را بتقلید مجلسی و امثالش خمیش آید تا آنکه مدت العمر درین ورطه فرو رفتند و هرگز
بساحل نجات نرسیدند آیا حضرت مجتهد الزمانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ایمهٔ اهل بیت ندیده اند بجد
شعرای مادحین خود را بهزاران دراهم و دنانیر نواخته و کلاه گوشه ایشان با فتاب همقرین ساخته اند از انجمله قصه قصیدهٔ فرزدق هم
از یاد ایشان افتاد که در طعن الرماح آورده اند و بعد ازان میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید بتعصب در آمد و فرزدق را در عسفان
که مابین مکه و مدینه واقع است محبوس گردانید چون سید الساجدین بر این ماجرا مطلع شد دوازده هزار درهم در صلهٔ این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که مارا معذور دار که زیاده ازین دراهم نزد من این وقت نبود و بعد ازین جناب مختل الحواس در نقل نظم ملا
جامی عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته اند خاتمه آن نیست قصه مدح ابو فراش رسید چون بدان شاه حق
شناس سید از درم بهر آن ملوک داشته حالی روان ده ده هزار در کتاب و افتخار کرد مگر که الحجه مجتهد ثانی نقل کرده از آن شاه

وشیخ مفید دلالت بر کثرت خزینه حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت اینست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین وملول گردید و کسانیکه با زید شهید شده بودند که دینار لوث آنها حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود واگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانه امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت آنجناب سعادت خویش میدانستند
وباوجود عداوت آنجناب را دوست میداشتند چونکه قسم بسر مبارک او میخوردند کما فی تذکرة الائمه تسلیم وهم این تلبیس الفقیر من قصه
دیگر بنیاد ایشان میدهم که آیا سبب وقف بزعم شما بر حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت واقعی را در کتاب مذکور بعداوت
یاد میکنند وحق تعالی بزبانش مکذب وراجاری می فرماید از کتب احادیث و فن تتبعند مثل کشی ومنهج وبحار وعیون اخبار که
که جامع النفر دکامل است عرض میکنیم که مگر بیاد شما نمی آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امامت آنجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
اولادش انکار کردند وبزعم شما واقفیه شدند وان امام را مصداق سبحان حی الذی لایموت دانستند تا بدین وسیله دولت
لازوال ایشادل کنند یا بمطالعه مجتهد اولیای او بنا بده که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال آنجناب بروایات شیوخ
مذهب خویش بلاتناهی رسانیده واز یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر وکثرت
شیعه درینوقت از مجالس المؤمنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت آرادی حدیث که بسیع بن عبدالرحمن
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی او دعوت کردم واین هر دو ... دار پیام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نه پذیرفتم تا انکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بود که خزان
گنج شایگان بود وعثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاه بانی میکرد وهم شب و روز بخدمت کنیزان گلرو یاسمن بوفی میپرداخت تا نوبت بجایی
که امام رضا از مشاهده واستماع این امور خونجگر میخوردند وآخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند وبهر کر تقریرات بسیار و
مراسلات بیشمار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدین بنا نبود وبر روایت صدوق حرفی ازان اینست که پدرم مرد ومال او تقسیم شد
باید کرد انیمه ابن ذهی آن بدبخت نوشت که اگر پدرت نمرده ترا چیزی ازان نمیرسد واگر راست میگوئی مرا امر نکرده بود که
دیناری ازان بسوی تو فروخت کنم وکنیزان از او بودند و در نکاح من درآمده واگر خبر این دو قاین و دیگر را بر شمارم واساجی او قیته را
برزبان آرم دیگر طول انجامد و بهار زعفران زار کشمیر وقتی بهر کس بیایم دو چار صد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من اید بعد ازین غمرد نیست مادیکه تحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از حسد دشمن قرار دادند و
کنیزان صاحب جمال مثل چهوتیان باصطلاح اهل لکهنو رشک فزای خوبان دهر چنانچه در دیباچه دانستی ازانجا آورده شیعیان
بی باک دست از دامن پاک بر نداشتند واین تقرب را هم خرما وهم ثواب پنداشتند وبحیله تاویلات نزد خود بدو حضرات ائمه
در تفویض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از پاره کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود واین کنیزان حسینه تمثال که
مجتهدین را بار بار الزام داد مسئله وقف این امور چندان شیعه را آموختند که مذهب وقف نتیجه آن شد و بیت خواجه حافظ بیاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را فضرورت امور
مذکوره ازین نیست که بجای ماکثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود وان حاصل شد آری حرفیکه

کثرت مال ومنال را از حد گذرانند گفتنی وشنیدنی باشد ودر دعای خاطر نگاه داشتنی بود نیست که هرگاه چیزی برایمه مخفی نگردد خصوصاً
نفاق واخلاص شیعه کما عرفت پس از سپردن این خزاین کثیره وان امانات لطیف بدست هیچ متشیعین حال علوم غیبیه واسرار لاریبیه معلوم شده
واگر آنرا از ان جنس قرار دهند که دهن سگ بلقمه دوخته به معلوم شد وبر همه خواص وعوام عیان گردید که نزد مخلصین خزانهای
غیر متناهیه خواهد بود کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لاتعد ولاتحصی چنان ترتیب میافت که علمای اهل اسلام
تحقیق کرده اند بیت ثمر دانکه ماند پس از وی بجائی ÷ پل ومسجد وچاه مهمان سرای ÷ ولیکن مزید ثواب لعان نو حضرات
الطیاب بر اصول رفضه ذوی اذ امات اصرار بر کفر وارتداد است کافی جامع الاخبار واز ینجا دانسته باشی که خلفا
با وصف سلب این علوم در هدایت ضالین وجهاد مشرکین وتنبیه وتادیب کافرین وتذلیل منافقین واعلای شعایر شریعت
وافنای رسوم جاهلیت چها کردند وبکمال زهد وقناعت وجهاد چسان زیستند که خود شریف تماشیتنی بران تعصبها که از ان
که اعتراف بان نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که زید کم دورع احتیاط کرده اند که گیتی در جنب آن هیچ نماند اما افساد یا عظم کذا
بر علوم لدنیه وترک وتجرید ایمه اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند واشرت ائمه هرار احرقی انبیت که سنیه
ونمونه ان چنانست که دیدی اگر این خزاین را در عین قصر وفنا جمع نمیفرمودند سانحه ردت که هزاران مومنین مذهب وقت اختیار
کردند وهراخته عرید گردیدند چگونه رو میداد وانچه مفسدهای دیگر بر این علوم مرتب شده اظهارش بوجه تفصیل انجاد مناسب است ولیکن
بشرط بقای این مناظره تفصیلش بعنوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور نکرده باشم پس بر اصول دشمنان خدا ورسول است آن
انچه پیشوائی کوران ما ورزاد در حق سلاله دودمان اهل بیت امجاد یعنی ابوبصیر از فقهای امامیه محققین ایشان در وقت امام صادق
گفته بود که چندین مشکل برای کل نخواهید من ذلک واگر بر اصول موضوعه رفضه با فراتر نهی ده داد گوی هدی اهر کس
خواهد دانست که جناب سیده باجماع شیعه چنانچه از رساله تلمیذ حلی که در جزء بر هر مسئله می نویسد قالت الامامیه ایضا کذا عیان
میشود که حضرت فاطمه زهرا تا از فدک محروم ماندند دار الحزن قرار دادند ومدت العمر برای فدک زار زار گریستند پس برا عیمری این
امر توان خواند بی خبر بودند از حال درون استعیذ الله مما یقرون نگر انهمه زار نالیها تا وقت وفات بر اصول اهل خرابات
عجب نیست زیراکه در آغاز طایب ساعی کر لمعان ظهور نداد حتی که مصاعب نیز بعد از اجتماع نسا بنی هاشم سوی دار الخلافه برای
مناظره رو نهاده حالانکه ابوبکر صدیق بلکه دیگر راشدین نیز حقوق انجناب ودیگر اهل بیت از فدک بتقدیم میرسانیدند چنانچه
بحرانی هم بدان اعتراف کرده ودر شرح نهج البلاغه فاز غطی نوشته مملی ما عرفت فی المجلد الاول مفصلا طرف امور انکه
بانهمه ناصبیت وفجور اصحاب امام کاظم کیهیچ از بی حرمتی درباره ناموس اکبر فرو گذاشتند دشمنان اهل بیت از سر برده
عثمان مذکور دست بر نداشته ودر پوستین اهل حق افتاده اند امام اعظم ثانی ایشان هنوز درباره او از متوقفین است ولکن نحن
لانتوقف فی شانهم لعنة الله علی انصارهم واعوانهم انیست حرفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
برای جلب منافع خود ایلباس وقت ظاهر کردند وانجناب را از خزاین کثیره وامانات لطیفه محروم داشتند پس وقتیکه
وی عهد شدند ومردم انجناب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم بحار بران گواه
است اما برعطا فرمودن لکوک دراهم ودنانیر از خزاین مامون قدرت نداشتند ودر پای دلیها نکرده اند ورجع

تمام طائی را بحل نه نموده اند تیمار السر شیطان الطاق قسم میدهم که راست بگوئید که درین وقت قلوب عامه خلایق بوضع مناقب و مدایح ائمه که بوی غلو ازان می آمد مایل گشته یا مدایح خلفای ثلثه که عوام حقایق امور را کجا میدانند و بدقایق کجا میرسند نظر ایشان بر ظواهر می افتد و این تقریر را که شنیدی بحثی بود اگر بکتاب کشی و غیره رو می آری آنچه هست آری توانی دانست قطعا و نفسا که قلوب مردم بمقتضای کل جدید لذیذ بامور جدیده بسخت مائل می باشد خصوصا امور یکه بسیار لذیذ می باشند و بجا آوردنش هم خرما و هم ثواب بود پس فواید بسیار این ملاحده و زنادقه را باحداث بدعات که حرفی ازان شنیدی حاصل میشد تا بر آسانی بشر که اهل بیت رضی الله عنهم ازان مسائل مخترعه راضی است بنه بالجمله منقد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکند که گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از وی نگیرند گفت حال از من بشنو که حضرت جعفر صاحب تقوی و پرهیزگاری بود پس جهال ایمه و محیط کشنده هر وقت نزد او داخل می شدند و از نزد او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقوله ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هرچه نسبت باو میکردند همه کذب و افترا بود تا بدان توسل وجوه معاش بهم رسانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان هر محدثی و منکری مطالب و مقاصد خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افتراآت می شنیدند بحدیث زدایشی انکار مینمودند یکه رکس را از ایشان نام می بریم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر و نبطی غیره اینها مذکرا افترا نموده اند که حضرت جعفر بایشان آموخته و ببزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام می باید بر گاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابر است همراه هوا پرواز می نماید و معبود آسمان و زمین امام است پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم ازین جهت دست از احادیث بر داشتند و انجناب را در حدیث ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است ازانکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی حدیث دیگر آورده محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام پس گفتم که بر در دروازه مفضل آئیم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چار فرسخ از راه از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گذاردیم و مفضل همچنان سوار ماند پرسیدم که چرا نماز نکردی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل ازانکه از خانه بر آئیم و ازینجا خود آن محدثین پدید آمده که از روایات این امام عالیمقام دست بر داشتند و در اندیشه افتادند و اینهم عیان شد که محدثین رفضه را که هر محدثی را بآن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله وظیفه خود ساختند باعث چه بود و اگر بوهم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی محملی دیگر داشته باشد بنابران عبارتش بعینها قلمی میگردد

قال ابو عمرو الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتاب المولف فی اثبات امامة امیر المومنین قلت لشریک ان اقواما یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد صالحا مسلما ورعا فاکتنفه قوم جهال یدخلون علیه و یخرجون من عنده و یقولون حدثنا جعفر بن محمد و یحدثون باحادیث کلها

منکرات کذب موضوعات علی جعفر علیه السلام لیتاکلون الناس بذلک یاخذون منهم الدراهم و کانوا یاتون
من ذلک بکل منکر فسمعت العوام بذلک فمنهم من هلک و منهم من انکر و هولاء هم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر
النبطی و غیرهم و ذکروا ان جعفر حدثهم ان معرفة الامام یکفی من الصلوة و الصوم و حدثهم عن ابیه عن جده
و انه حدثهم قبل القیامة و ان علیا فی السحاب یطیر مع الریح و انه یتکلم بعد الموت و انه کان یتحرک علی المغتسل و ان
اله السماء و الارض الامام فجعلوا الله شریکا جهال ضلال و الله ما قال جعفر من ذلک هذا قط کان جعفر
اتقی بالله و اورع من ذلک فسمع الناس ذلک فضعفوه و لو رایت جعفر لعلمت انه واحد الناس و وجدت
بخط جبرئیل بن احمد الفاریابی فی کتابه حدثنی محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن وهب و اسحق بن
عمار قالا خرجنا نرید زیارة الحسین فقلنا لو مررنا بابی عبد الله المفضل بن عمر فعساه یجیء معنا و الباب
فاستفتحنا فخرج الینا فاخبرناه فقال استخرج الحمار و اخرج فخرج الینا و رکب و رکبنا فطلع لنا الفجر
علی اربعة فراسخ من الکوفة فنزلنا فصلینا و المفضل واقف لم ینزل یصلی فقلنا یا ابا عبد الله الا تصلی فقال
قد صلیت قبل ان اخرج من منزلی انتهی بلفظه و قبل ازین دانستی که افقه الفقهاء یعنی زراره و هو
شر من الیهود و النصاری عادت نماز عصر بغروب افتاب داشته الخ و نیز مجتهد الزمانی و هر که کان برد
که منشاء وضع و اختلاق مناقب خلفا آنست که خلافت ظاهری بطرف ایشان بود و بخلاف ائمه اهل بیت که در
خوف و ترس بودند و بزهاد نشستند و دراهم و دنانیر نداشتند و کاهی نکردند ایا در کتب خویش ندیده اند که چون
ابو خالد کابلی رخصت خواست حضرت زین العابدین فرمود باش تا مردی می رسد فردا مالداری طالب حاذقی برای
دختر خود بگو که من معالجه می کنم بشرط ده هزار درهم باری پیغام امام بآنجن رسانید و دختر تندرست شد و او عذر نمود
و کابلی بکمال حزن بازگردید بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه عود کرد ابو خالد شرط نمود که مبلغ مذکور نزد امام نهد
تا بمقصد خود رسید و این قصه هم در کشی بطول عبارت مندرج ست باختصار تمام آورده صعصعه انظافت هم سالی
چند بدست مبارک مرتضوی ماند و مقبولین لسانی امامیه هم بقدر حوصله خود انتفاع تمام ازان برداشتند و داد ترفه و تلذذ
بصحبت دلربایان و خوبرویان مثل عثمان بن عیسی که قصه او همین وقت دانستی دادند چنانچه قبل ازین در حال بعضی
از اکابر مزعومی شیعه بمجلد اول گفته شد پس چگونه عقل تجویز کند که گاهی این طالبین دنیا منت خشک بر اهل بیت
سید انبیا صلی الله علیه وسلم نهاده باشند و این مردم باوصف انجاح مرام و مطالب خود و رفع امراض و بلایا از خویش
چه معجزات و خوارق که معاینه نمی کردند و عجائب و غرائب نمی دیدند مگر ناظرین ندیده اند رجال روضة المتقین و مانند آن
که اخو ابو بصیر میگوید که عرض کردم بجناب امام صادق ایا قدرت برابر ازانکه احیای موتی نداری فرمود دارم باذن خدا
و این راوی از شکم مادر نابینا زاده بود حضرت دست بر رو او مالیده تا همه آسمان و زمین را عیانا دید و الحاصل جناب مجتهد استقرای
مجلدات بحار الانوار نموده اند تا دیده باشند که بعضی ازین عطایای مثل جبرئیل خدا بوده اند یعنی رجع اب در زیر آدمی بر پشت تا انکه یاعجبا جعفری
ازین اثبات نجات یافته اند همه ایشان و درین مقام ترک اولی است جای که مجتهد مستفیض نهمت شود و بقول خود بر سند و گرفتار اینها

احادیث آنجا مناسب می بینیم از نجهت این ملاحده و زنادقه دست از دامن ایمه نمیدارند چنانچه مگس از دوکان حلوائی
و هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورند کو سکان بگوش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شتاشیده باشند بالجمله آن
مردم که غیر از سحر کاری و شعبده بازی کاری ندارند هزاران کس طالب جاه و منصب همراه شان می شوند تکلیف حضرات
ایمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقةً اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجایبات و غرایب دنیا
و بدایع عقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و اوجاع بنی آدم در بلالی دادن حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم از
شدائد هر سه ام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و اشکار است و اردستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بحدیکه حضرت پیغمبر
بعد از شفا یافتن در حق مرتضی فرمودند ای علی ثبت الیقین از یادت داوند بر خلق بخصلتی چند. از انجمله اینست که
مرضهارا و دردهارا منقاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از ان روبروی
سامعین و ناظرین بگذارم دفاتر طویله وسعتش ندارد پس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ایمه همی باید در
شان خلفا و از نجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیا قرار دهد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین
کرداند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و همت از کجا یافتند که حضرات ایمه اهل بیت را باستعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هرچه از جمیع انبیا بظهور آمده نمونه آن
امور متواتر شد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم اسمهای ربانی قبل از همه پیغمبران آنحضرت امیرالمو ختم شد
و از نجاست که هر معجزه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها بکرات و مرات از آنجناب بحصول انجامید علی بدادعمای
تصریحش کافی کفیلند کما صرح بجمیعه الاردستانی فی کتاب الامامة وغیره فی غیره از این بیان عیان شد که منظنهای مجتهدین رفضه که
و سرچیات کذب افترا بدیع در مناقب این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاده تر است مگر برای فریب عوام
خلایق اینچنین تقریرات میکنند تا عیوب خانگی طایفه پوشیده ماند اگر مجتهد معروف اهل السنت درین امر خاص رساله
تالیف کند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بیند و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی وغیره بزبان آرم
و سلطنت مملکت امام مهدی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب ایمه نمونه امید هاست که از دیگران عشر
عشیر آن نیست و لهذا در سر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش
ایشان الی الان بر طرف نمیشود چنانچه از جواب اوراق ایضاح هم واضح است بوسیع علمای شیعه و حوصله های ایشان درین باب
تا ظهور صاحب الزمان خدا شاهد حال است که تفصیل آنرا رساله منفرده بر تابد و مردم از روی استماع آن سجدی کنند که گاهی
قصه عمرو عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت بانچه
امروز حضرت امام مهدی موعود را در حالت منتظره بحصول انجامیده عجایبات و غرایب که بدان مترتب گردیده است مثلا نیابان عوال
انهار بنا باید دانست چه نقاب مطابق دعوی مجلسی واز دستانی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی هر بندگان کثیر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بحدیکه هوش و حواس سامعین از ان پرواز نماید و مثل فتح علی شاه ایران شکوه
بلان بزد فریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بحشمتش نمی ارزند بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

مناهات چندار و بلکه هر که شک آرد باعتقاد مجتهدین کافر گردد و چون از طول و عرض بلده مذکور از مجلد مسمی بحار الانوار را
که مجلد چهار دهم است نشان میدهم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد از زمرد از یک باب تا باب دیگر مسیرت یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی که فرمانده
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازار ان نتواند شد اینست حال شهر او و عرض آنچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد و احفادش و حسن و سلوک ایشان تا سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متبحرین مذکور است آدمی را
را باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هر گاه سلطنت امامیه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد و هیچ یک با امام منتظر نزد
رفضه ملقب است چنین باشد که حرفی را از ان تو نشان و اوهام سلطنت ائمه را که بر خلاف و گزاف این نمایان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود گو از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد بعد آنچه وقت رحلت
حضرات ائمه پیش آمده ئی ست که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشیر آن نتوانند بود و نیز بحسب العین
باید گذاشتن و انهم بخیال راسخ نگاه داشتن که علمای اهل سنت در جمع بجامه مدایح حضرات ائمه هی دار تعبیر رسانیده قصه ها رسائل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به المجلسی فی غیره الکتب کرة و غیرها پس قیاس باید کرد که کرده شیعه را
در جمع و تلفیق و وضع و اختلاق در این باب چقدر کوشش خواهد بود که نحو بیان خارج عرب و مثل و گویند التمر بالبغداد
الطور غیر مانع سبحان الله خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جمالی داشتند کمالی نه ضعیفی از اوصاف حمیده نه شمه اخلاق پسندیده
از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و رذیل بودند الی غیر ذلک من الامور التی لا ینا سب
ذکرها علی ما تعرفه و هزاران هزار دشمن ایشان در کمین نشستند مثل عبد الله بن سبا و دیگر مجوسیان که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گذاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد کذب و افترا در مدایح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و درو غ وضع نمودن و مجموعه عظایم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لیام است
که بنیاد مذهب ایشان بر کذب و افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند اما مسئله تفضیل شیخین پس ملاک امر در آن اینست که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کائنات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام ذاتیات امامت که ظل نبوت است سابقه اولی و غایت الغایات و نزد
بر مماثل این مرا از قبل دیهیات توانند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان بر گزیدند که حق تعالی گواهی ائمه
که در کلینی و غیره مندرج است و عنقریب می آید مدایح الثلاثه در صدها آیات قرآنی و جو و حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان و عده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس است قبل از این
گذشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغة عیان شد که ترتیبیکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود پس معلوم شد که زنهار از اولیت تا ابعیت حیفی و ظلمی در آن نرفته و هرگز جوری و غضبی بدان متطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان باحسن
وجوه صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را باعتقاد اهل سنت راهی نماند و با اینهمه از کتاب صراط
مستقیم و غیره از تالیفات شیعه پی توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را شدید
مدبیان فرموده و در آیت هم تقضی النست چنانچه گذشت و ائمها شیعه نیز اقتضای آن می کنند که حضرت مرتضوی بنا
آنکه رفقای آنجناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضائل شیخین بیان میکردند کما مر تفصیله فی المجلد
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی تقیه پس ادعای او را که نافی القلوب است مراد از شد و مدآنکه جناب امیر بر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که حد افترا خواهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین آنجناب بلکه اولیای اصحاب آن عالی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم حارثی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از هنقه سابق الاقدام است
سبب افترا باتباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار داده اند که این افضلیت باعث آنست که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میر قصد و می نازد و حالانکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را یقیناً افضل از شیخین می گفتند معاذ الله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند متضمن از حضرت امیر و ذریت طاهره آنجناب پس حاش لله این غبار از کجا بکجا میرسد
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرموده انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعلمکم
بالکتاب والسنة وافقهکم فی الدین الی آخر الحدیث بطوله بخطاب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کما لا یخفی و قبل ازین دانستی
باعتراف علمای رافضه که آغاز تشیع مسئله تفضیل است فکیف که حامل عرش تحصیل و امثالش در تجرید و شروح آن بنصوص
این عبارت در باب تفضیل مرتضوی به متقدمین و بود زبان دارند که اکثرهم علماؤکم و علماؤنا الی غیر ذلک من التعبیرات لیس همه پیشوایان رفض
زیر حد افترا آمدند و از حد شرعیت عزاو رگذشتند خصوصاً عبد الله بن عباس بر تصریح مجتهد الزمانی که عنقریب از و این
تفضیل در مقاله سابقه خواهد آورد و از منهج المقال روایت خواهد کرد اگرچه بعضی از سفهاء در تسویلات نفسها سوخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب و طرفه آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیة چنین فرموده اند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقیه کرده اند از آنانکه جدید الایمان بودند در باره هدم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این سوال نگذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد زمانه بود
زیاده برین مرتبه که از مستحبات بوده باشد بخلاف تکذیب صادقین و تصدیق کاذبین و تکلیف اجرای حد افترا بر اهل صدق و صفا و اضلال
مکلفین و القای سلیمین بر عقائد فاسده که موجب دخول جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم قیاس
ابلیس خناس بد تر خواهد بود اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و اضعین مناقب خلفا قرار داده بود اما
دعوی انعقاد خلافت برای معاندین اهل بیت رض پس جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بعد سال کشیده

است لهذا خلافت عباسیه باضعاف مضاعفه بلکه زیاده ازان رسید و معهذا بعضی بجدی محب اهل بیت بودند که
هنوز محبت ایشان برفض و تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان باظهار تقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره وغیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعا و حال ایشان بتصریح قاضی حسن در کتاب
مذکور وغیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه می گرفتند و قبور ایشان
می کندیدند و جثهای ایشان میسوختند و هر که زنده از ایشان می یافتند میکشتند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر محبت هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می جستند و پی ایشان می بردند قضا را
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجلت هر چه تمامتر بمکه رسید و بنهان
بندهای خویش فرموده بود که چون از نماز جمعه فارغ شدم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بجو بیرون جستن و بمجرد ظفر بمطلوب نزد من آوردن براگاه این اهتمام شروع شد
هر کس که در حرم بود عجب حالتی رفت که بیانش صورت نبندد اتفاقا در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد و بعد ازان سر برآورد و گفت اینست حال من
که خلیفه روی زمین رو بروی حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بخون من تشنه گشته جا میابراهی حفظ نفس
پناهی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم بشنیدن نام زیاده تر متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود حالا بیقین انجامید سید فرمود هر چند پدرت بزرگان مرا کشتند لیکن اکنون با تو خیر نیکی نکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر تدبیری که از دست و زبانم بتو رسد گوارا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بالجمله
بانشاء سید برخاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که مردم از ان بود سید برد و اطراف عمامه او را بگردن و سر پیچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و در ازمنه بری و اشتر سواری نزد من بیاوردی تیز
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و لوامین یقین دانستند که این بزرگ جمال گریخته را گرفته و در پی انتقام
او گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو از ان هجوم و دار و گیر در گذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی هر دو پای سید بوسید و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دیناری
چند برآورد و فرمود مصلحت همین است که زر بگیری و از همین جا بفلان شهر بگریزی و بکار برگز اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد ازانکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین مهر
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان بر نیاید مسلما که بعضی از عباسیه شده و ذو وندرت نواصب
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در هر ازمان
کتابها در مناقب اهل بیت جمع می کردند بلکه بتصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بالا
دست می نشاندند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگویدکه درعقیده تشیع راسخ بود واز نصرت آن مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجلس هیچم گذشت همواره هشام
بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود وصاحب نفس قدسی وجامع کمالات انسی بود با علمای اهل
خلاف درمباحثه انداختی وایشان را در شکنجه مناظره مالید. وبازم ساختی بان مسرور ومفتخر بودی وهشام
را بجواهر عطایا مقرر فرمودی ازینجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین افاق وبرادران
شیطان الطاق را که وخامت اعمال وشناعت عقاید وافعال شان در جمیع کتب رجال وخود اصح الکتب
رفضه یعنی کافی جناب کلینی ابصر مذکور باشد این قدر بنوازند وتعظیم وتکریم شان پردازند لاجرم دیگر دواعی وقصص
هم در جعل وتلبیس ووضع ذمایم ومطاعن خلفا چهاکه نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با هتمام قسری آمیخته
گرد بلا از هر طرف عالم برانگیخت القصه تایید الهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند و
ازینجاست که امام رازی در رد هفوات وگاو تازی اهل خرافات که باوجود سلطنت وسطوت اهل سنت
مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب وافترای شیعه ومکاید ایشان در هر طبقه ونفاق
اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق بالحله غالب است وهمه مذاهب منقرض یا
مغلوب اند فلله الحجة البالغة بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب افترا ودیگر مناقب
وغلو لیشان ایمه ومویدات مذهب اهل رفض بجهات مذکور پیش از حد شمار بود فکیف که همین مناقب ایمه
بدانند که تمامی جن وملک مطیع ومنقاد حضرات ایمه باشند ونماشیه شکر گذاری وپرستاری بر دوش کشند و
در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند واگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مفتریان ایشان
به بینند که سنیان دل وجان در بث مناقب اهلبیت فدای نمایند ومحدثین ایشان اهتمام تمام بکار می برند
ونتوانند که بر وهای دقایق مکاید اثنا عشریه که جز خدای عز وجل کسی نداند بدرند چنانچه پدر یا قر مجلسی
ودیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتابها در مدایح ایمه پرداخته اند وباقر مجلسی در
تذکرة الایمه ایشان را درین ابواب نسبت بشیعه سابق الاقدام دانسته واین عبارت گفته که انچه مخالفان
در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند ومرسل متجاوز است وانچه دشمنان ضبط نموده اند
زیاده از دوستانست وانچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از اشنایان ست الی اخره وبلفظه بعد ازین بتعداد
این کتب مشغول گشته وغالبا یکصد ولبت کتاب را نام برده وسر العالمین ابو حامد غزالی باعتقاد او از انجمله
ست وچون دلدار ریش دراز در کتب خرلیفی با دله ثابت نموده که زنهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی
شهاب الثاقب این آیت در امثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنین القتال وبه یقین باید دانست که
بنیاد دین وایمان ایشان برهمین لاف وگزافست بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی درحق خلفاء علانیت
تشنع نموده بغایت تفت شده ودشنامها بر زبان آورده واین عبارت نوشته که بلی راست میگویدان گبری
جاییکه صدیق او باشد حیف ست که او نباشد ودرانمکان که فاروق او ساکن ست ملا دو پیچی ضرور دارد

وجاینکه گوساله باشد خر الاغ وگاو نیز باید که باشد پس بروید که خوب رفته اید واگر کسی آن مقام را ببیند یقین کند که این نافهمیدن را استعداد وی نیست که ظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق ودقایق او چه تواند رسید. **قوله** وغیره — وغیره

اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین ومتکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد مزبل نمایم واز حقیقة الامر آگاه کنم وپرده از روی کار بتوفیق الهی بر افگنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتیم وتازه تر اینکه سر آمد رفضه دریده دهن یعنی مفضل فرمان روایان دکن در کتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از قصیده اش مذکور ساخته ع ولیس نکیر فی حنین فراره وفی احد فقد فر خوفا وخیبر یعنی تعجب نیست اگر ابوبکر در حنین گریخت که در احد وخیبر هم گریخته بود واز ینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیرا که نام آن سنی که دلیل بر مقصود بود بر زبان نبرد وخود نام معتزلی شیعی بر دفتر زوند واگر مراد شخصی دیگر از جماعت رفضه یا جامعین تشیع واعتزال پس حجتی بر اهل حق قائم نشد بلکه بزد هر زی شعور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات این معنی که مناقب خلفای راشدین ساخته وپرداخته نواصب است حواس وهوش را یکسر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بدایع ومناقب ایشان در چار سوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی پس پشت انداخته وعنقریب این احادیث تکذیب اولین وآخرین طایفه میشود انشاء الله تعالی **قوله** وغرض آه

اقول اگر بعضی را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح نظر افتاد که مناقب مرتضویه را بپوشند ودر اخفای مطاعن خلفا بکوشند آیا تمامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد وکسی از ایشان لشکر هر دو سو نشد بلکه ظاهر است که بر عکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که دعامات مکلمین را در تضعیف زمین بعرش برین بردند وبرای ابوجعفر طوسی مطابق تصریح محدثین ومتقدمین مثل صاحب رجال روضة المتقین کرسی کلام بجهت غلو رفض ویعنی مناظره با علمای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین وتقوای محدثین اهل سنت خصوصاً بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتاب المسمی ببستان المحدثین نقلاً عن الاکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده بود مادرش گریه وزاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت داده اند که چرا گریه میکنی مدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت وکتاب وبدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه از وی بود هزار کس شنیده اند وبر تصریح مجلسی در تذکرة الائمه وبحار زیاده از سه صد هزار محدث از وی مستفید شده اند وحال زید او بجاهی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملاً اینکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسر انش پردازد بخاری قبول نفرمود بالاخر چنان قرار داد که وقت ندریس شان دیگران را بار ندهد بر نهیم راضی نشد وفرمود که این علم میراث پیغمبر صلی الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد بالجمله علما بحالش بر روایت مجلسی ونیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا ودیگر شهرها اخراج نمودند وخود تباه وخراب شدند کسیکه این قدر زهد دارد چگونه در احادیث تحریف کند وبیشی وکمی نماید وصلحای امت آنچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت وی وکتاب وی دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دیده که سید خافقین صلی الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرد وگفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمود انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید وتفتیش کرد همان وقت منقح شد که خوابش در بوده بود

بیت سحر کرشمه و ملش بخواب میدیدم بدزهی مراتب خوابیکه بر بیدار بیت بد و محمد بن احمد مروزی میانه رکن و مقام دید که حضرت
صلی الله علیه و سلم میفرمایند ای ابوزید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم
آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات وارد ست و قرائت این کتاب
در واقعات هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجرب ست بیاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامه دهلوی عرض کرد که
پدرم از روزی چند دیدیم نزده و بحال احتضار در شدائد سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
جمع شدند و فقیر را هم درین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم بر بالین محتضر رفتیم دمیدیم و حال شدائد او را بچشم دیدیم در
اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدران سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه گرد کرد
آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وبا بانحطاط آورد و از انجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل
حق درینباب نظر نمیکند درینمقام نیز ضرور یافتاد و از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین
اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصا محمد بن اسمعیل بخاری از آن بر آید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
میان علمای اهل سنت و در زعمنا محدثین ایشان را یافتیم که از فضائل امیر المومنین با آنکه مخالف معتقدات ایشان است
هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین تبادر میشود بجالعین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل افتاب بر ستارگان است
کما هو ظاهر لا سترة فیه پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصا بخاری از محالات است
فکیف که انوار لامعه این فن منیف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر در نیها بکنند و من درین
امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد و بخاری از طرف خود چگونه عذر کنند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
حدیث افزاید پس هر چه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرموده و در بعضی از تقدیرات محتمل است
که راوی در وقت تردد براه ایهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده بود
و بخاری بنا در روایتش کذا و کذا انها و بذمه مجتهد الزامی ست و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری
کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
انهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده دران روایت نیافته و مسلم چون ان شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان
بر می دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش می آرد و اگر مجتهد مانند تفکی ار یکه اقباس شروط بخاری را اجمالا هم نمیداند باری
عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین ببیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد درینجا جاری
تواند شد و ان عبارت اینست وکان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة یشترط شروطا غیر لازمة و ذکر مسلم بن
الحجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمة و از ینجا انهم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع
بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد رئیس المتجرین فهمیده اند که عکس مذکور از ان متبادرست و بظاهر این امر در رساله
مجتهد گزشته جائیکه یزید را قاتل ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد فانی

براى مجتهد الزمانى در ثانيه حق نماد عى گشته و تاريخ ذاتى هم بانگاهى رفيع و مكانى منيع مجتهد الزمانى را حاصل است و اين
تا اخر از تراجم اين محدثين خود ظاهر ست و از شروح صحيحين هم واضح و لايح كاش مجتهد رجوع ميكرد و بكتاب مستطاب بستان
المحدثين كه علامه قدس سره العزيز بعبارت فارسى سليس تاليف نموده و العجب كه شروح بخارى در كتبخانه او بكثرت
تمام جمع شده اگر بمجلد اول فتح البارى كه مقدمه آنست رجوع ميكرد و تا اخر مذكور بر بصيرت ميشد نعوذ بالله من الجهل
والغباوه و بالجمله بخيال نميگذرد كه مخاطب از عهده خيانت بخارى كه مدعى شده و تحريف و تبديل روايت را كه دعوى
كرده بر آيد و بعيد نى محدثين را ثابت كند بلى بى دينى و خيانت آنست كه رحمى امام الايمه شيعه مرتكب آن شده حتى كه شارحين
در عبارات نهج البلاغه پيچ و تاب ميخورند و خون جگر خويش مى نوشند و بهزار تاويل و تسويل ميكوشند و اخر مايوس
شده بتحريف جامع مذكور قايل ميشوند انيكه شنيدى حال آن شارحين ست كه بعدل و وداد نزد مجتهد فانى در زمانے
متصف اند لكا د بكنى لبوى شرح ابن ابى الحديد كه حال تشيع او از كتب فريقين جا بجا دانستى و عدل و وداد او را
شنيدى كه زير بعضے از خطب نهج البلاغه ميگويد هذه الخطبه من جلايل خطبه عليه السلام من مشهوراتها و قد رواها
الناس كلهم و فى ها زيادات حذ عنها الرضى اما اختصارا او خوفا من ايحاش السامعين و قد ذكره ما شيخنا ابو عثمان
الجاحظ فى كتاب البيان والتبيين اينست حال تحريفات در خطب مشهوره پس حال تحريفات او در آن خطب كه
از صناديق تقيه هنوز بدر نيامد قياس بايد كرد و نيز در حديث جناب مرتضوى نام نامى ابوبكر يا عمر بود جاييكه
او صاف برگزيده ايشان بعشره كامله رسانيده اند و اطوار جميله ايشان برشمرده و اميه رافضه در نهج البلاغه
بجاى آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلالى در يقين مصداق سهم سيد و قطب لا قطارب رفضه بان تاويل
و تسويل پرداخت كه مجبر و جاجله و تخجل ابالسه توان دانست و قد سبق فى المجلد الاول مفصلا والحمد لله كه خود
برهان الهى انچنان دران مقام قايم گشته كه هر چند روساى منافقين در تاويلاتش چرخ و بازى زياده از حد بعمل
آرند ليكن باعتراف شارحين نهج البلاغه از متجرحين رفضه منصفين و عادلين ايشان ان مبهم معين ميكرد و عقلا و
نقلا بر تعين يكى ازين دو بزرگ در حديث مرتضوى درايت عقلى بعنوانى موجود ست كه رفضه ازان ستر توانند
تا انت بيانش آنكه حضرت امير ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بيان محامد خلفا اكثر راه تقيه و بروى معتقدين چو سپرند
پس اول برين مداهنه و خوشامد و كه نام بود و على التعين نه ابهام آن برگروه فنحالمسوح و قس على هذا بر اصول اهل
حق و يقين لا جرم ممدوح معين شد بخلاف لقد خانا و غادرا كاذبا كه بر خصوصيتش دليلى قايم نتوانند كرد كه بيا
روى دهد كه آدمى مصدر غيظ و غضب ميشود و اين كلمات خاصه بر زبان نمى آرد تا نه ترا انيكه خود مقتدايان روافض
كذاب و ضاع بودن راوى ثابت ميكنند و كتابى را كه مملو ست از روايات كاذبه اصح الكتب اعتقاد مينمايند بلكه از
تقريرات عادلين و منصفين رفضه در شرح نهج البلاغه چنان بوضوح مى گرايد كه رفضه نام سليم راهم وضع ساختند كه در
اصحاب مرتضوى باين اسم كسے مسمى نبود تا بوضوح كتاب على ما افاده الحلى فى خلاصه الاقوال وغيره فى غير جه
رسد فانه ليس اول قارورة كسرت فى الاسلام كاش جناب مجتهد كتاب ابن بابويه فرو كاهل امامية بكشايند و دريابند

که مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم که از اکابر اصحاب امام الایمه رفضه که بکاوا کی و پری جسم و صورت باری تعالی معتقد بودند بر اسامی متبرکه ایمه اهل بیت می بستند
که این بزرگان توحید باری عز و جل بدین عنوان بما آموختند اکنون ثابت شد یا نه پیشوایان ایشان مفتری و کذاب
و مضل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردند که جسم باری
از بالا تا ناف پر است و ما تحت ناف پا اجوف و خالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عز و جل جسم نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه و حضرات ایمه قاتله
الله و لفظ شیطان برای این هر دو امام رفضه که حال ضلالت شان بر زبان رفضه نیک میدانی و روی خارجی نیز ابن سالم
میکرد مثل شیطان کمام میفرمودند چنانچه احادیث ما قبل و ما بعد این روایت دال بر آنست و اصول کلینی و
وغیره پر است از خرافات مذکوره شان و در توحید باری که اصل الاصول است و مقصود درین مقام افترای
امام رفضه لیام ست که جسم باری عز و جل را معتقد بود و میگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای رفضه
همین اعتقاد دارند که او مسایل توحید از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح الکافی
که از محمد صادق بن کلینی ست هویداست و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت طاهرین نیز او را مطرود و مرد
فرموده اند بعنوانیکه مزیدی بران متصور نباشد فالبته بر و درین زمان هم تحریف و تسویل بر علمای متحرین و مجتهدین رفضه
زیب اختتام یافته بگر یاد نداری که بروایت مشهوره موجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد جالسی از انجا مقابل شان است لفظ اهل بیت نهادند و از تکذیب حضرت امام رضا در باره خویشتن زینهار
منتبه نشدند و این تکذیب در کتاب عیون اخبار هم موجود است جاییکه حضرت امام رضا فرمودند که ازین اصحاب مفتریان
و مبدلین مستثنی هستند و اهل بیت بمذهب مجتهد فانی و زمانی چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کساء و ایمه
هدی و بر مذهب دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق احسائی اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگر چه کلام شهید ثانی رفضه که در
حکم نذکارت ندای جهوری بگوش هر کس میرساند که بودن ایمه از اهلبیت و جهت تقلیب ست و این امری است که
بداهت عقل عیان است کما لایخفی علی من نظر الی شرحه علی اللمعة پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان بغیر داین باشند تحریف عیان شد و برین قدر چگونه اکتفا ورزم
و مبادا این رئیس المغفلین نه هم که بر اصول شما کسی بود که مغیر نشد خود حضرت امیر در زمان بشیر و نذیر صلی الله علیه و سلم
رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن یریبنی ما رابها و یؤذینی ما آذاها چه قدر میفرمود و بعد از وفات شریف خود آنجناب
آنجناب را رایگان شمرد و حتی که غاصبین بابه و آنجناب را شکستند و شهید کردند اما تغیر و تبدیل مقبلین بسانی نیست
از بام است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح رئیس المحرفین یعنی مثل
عبد الله بن سبا را شاد کردند بعد ازین مخفی نماند که مجتهد قانی باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی با لتعقد
سر آمد محرفین بودند بحدیکه در یک یک حدیث و روایت قرآنی هفتاد و هشتاد جا تحریف لفظی و معنوی بکار برده اند بعضی

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه ایراد کرده ام واگر بر فرض محال او ولیا مجتهد ماضی وحال
واستقبال از عهده تنزیه مجتهد برآیند وکتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور از مجتهد
اصفهانی به ثبوت رسیده وبهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که **بادشاهی در هند** صد هزار روپیه تنهای
از سکه فرخانه داد وخریدن کبوتران پری پیره واز بر ذمه او نهاد وبرزگی نام او را در فصل حمقا نوشت بادشاه
فرمود تا او را حاضر کردند وپرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت انهمه مبلغ کثیر برو از
آمد وبر بادشاه ملک فرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب تقصان من جنبت بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر ایت ان نساءکم حرث لکم **اقول** چرا نی مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد و لفظ جار در ان مذکورست ومجرور محذوف دلالت بران میکند که جناب اجتهاد مآب
در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفامی نامند و
صاحب کواکب دراری وشل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاه است که عرب مجرور را حذف می نمایند
وبحرف جار اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرا از کتب امامیه هم این معنی پیدا وهویداست بلکه در دیگر زبانها هم در بعض مقامات صنعت
اکتفا بعمل می آید وبنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا ومفصلا انشان داده طوق این معنی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق وتامل عمیق مثال قبل ودبر را بر مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شمر سکاه جوانی از انصار که از فقهای
مفترین اشرار بجانه مقابل اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اعنیا پنهفتند تا برزگان دین از مرتبه اعتبار
برافتند حالانکه در اخر این مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم وحیا بود وجای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله
تذکره قبل ودبر چنان است که در حکایات آمده که پسر بادشاهی مغلوب الانوثت بود بحدیکه خود را ملباس زنان آراستی
وحنا بر دست بستی واز مجلس مردان تنفر کشتی وپیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان بادشاهی در زوال این سیرت
وصورت رای می زدند وجز این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابو القاسم فردوسی بیاد ش بدهند
چون پسر آن را یاد کرد ونش فارغ شد روزی بادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید وفرمود که چیزی از انچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار وتفکر بیشمار غیر ازین بیادش نیامد که ع منیژه منم دخت افراسیاب مخفی نماند که میانه حکایات آن پسر
مغلوب الانوثت وحضرت مجتهد سرآمد اهل غفلت فرقی است بین که از لفظ لم له نظایر چنان واضح میشود که درین امور
مبحوثه بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت معلوم دبر را میان نهادند بخلاف پسر بادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نه آمد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان وکاشانی وغیر او در تفاسیر خویش نص می نمایند که بسیار دیده که عرب عربا از حروف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال می نمایند پس ایراد فی بجای من مجوز شد واتیان ادبار نساء هم لازم نیامد چنانچه از تقریر بعض مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه وائمه ایشان درین باب قطعی در النست از جمله این امر خرفی است

آنچه امام اعظم طوسی طایفه در استبصار آورده و از غرایب آنمقام امری است که هر سه‌ی از ان نباید گذشت که
هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف محدثین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه بحجمه خود در تحریف
آیت قرآنی افتاده و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن بر آیت نساءکم حرث لکم افزوده و چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در دیباچه
کتاب دانستی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقهر خود جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ در همین مقام بلا مهلت
رسوا نموده لاجرم توان گفت که ایزد سبحانه در قران مجید بدون آن جمله مذکور را ارشاد نموده و روح الامین
بحضرت سید المرسلین همچنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
فرموده و نکته بیانیه تجدید را مقتضی گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود است گردیده نه بخاری رحمة الله
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بی کم و کاست روایت کرد و برین قدر هم موقوف
جائیکه مجتهد در نیمفاله کوری و کورانگی و تحریف فقره را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده بلای تحریف و
حذف و اسقاط مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی قطع نظر از نیهمه که ترهات
شعرا و فن انتشامی نماید بسیاری از اثناعشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ائمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعین توسط میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را برپشت خود سوار میگردانیدند و اوله علیه و
براهین یقینه بر استحباب آن بزعم خود بیان می فرمودند که پاره از ان در کتب تیعتد و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از الت
مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازد و کما لا یخفی پس فرق میانه
مجتهد که همین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهور است انکه بیچاره را حیا مانع شد از ذکر او له بخلاف قدمای او که
مجتهد
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد آمدیم بر عبارت قبل و دبر نهاده اند که مقصود
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح دادنست پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
طاشته خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته بودند تا جرایان نعوذ بالله فتوی بر وقف فروج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
مخلوط و افر بهمیده گشتند و دعاة مکلین نوجوان سینه را گرفتار میساختند درین ورطه کشتی فروشد هزار بنگ
پیدا نشد تخته بر کنار چند در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم آثار این قسم مسائل هویدا ... بعضی از تقریبات اعراس
بهرحال اتفاق می افتاد بجائی رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابله علیه مصداق شعر مثنوی
شعر از برون چون گور کافر پر حلل * وز درون قهر خدا عز و جل * بصحبت زنان نازک اندام مظفر و منصور میشدند و
داد شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میدادند و بسعادت جاودانی و مرتبه آصف زمانی فائز می گشتند بطوریکه
فردوسی میگوید نظم تهمتن چو یکتا شلوار بند * بنا نو در آمد یل ارجمند * چنان بر دو آورد و بردید * که داد
حسرت پس پرده مرد * و بعد از فراغ مثوبات آنرا از پس و پیش بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از انواع مسند اجتهاد توان گفت ایا بر غریبکه درین شهر جنیدی اقامت کرده مستور

تواند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام ادلهٔ خمسهٔ منصوبات لکن مرتبهٔ تقدم با شرف هم قبلیت زمانی
برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
الطاق و هم بعلو کعب مشهر فی الآفاق و اگر با دلادتش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش باقر العلوم کالشمس من النجوم بجای
پدر خویش می باشد و لو بحرف الالصاق و در همین مقام جز آنکه علاجی را بر دامن مجلسی در بحار نقلا از مصباح نشان و هم امری
بخیال نمی آید فی مجلد السماء و العالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل فقال له جعلت
فداک انی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته و ولی وجهه
عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا و اعقله عقالا شدیدا و خذ السیف فاضرب السنام
ضربة تقشر عنه الجلدة و اجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی و اشتریت جزورا و عقلته عقالا شدیدا و اخذت
السیف فضربت السنام ضربة فقشرت عنه الجلدة و جلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ و سکن ما بی
انتهی بلفظه و محدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی لقمه را بجا پایش نشانده
چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آمد انشاء الله تعالی اگر بکید و کتاب دیگر بدستم می افتد پرده از روی
مقصود بر می دارم و تحریف جامعین اصول امامیه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض که در
حقیقت محض بی سواد بوده اند چیزی بر نگارند بنده بقیاسات جلیه و روایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بروایات
کتب مستفیضه مشهوره و اسفار معتمده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بملاحظه اش محو و فه الا عجاز کردند و بی کلفت
دم بر داشتن پرده از روی کار بر اندازند و لیکن مقصود از تمهل آنست که شاید توبهٔ نصوح مختار شود و این کتب دینیه از این
امور خبیثه منزه باید یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم درگذرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا
یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه در همین محصور است چنانچه مجتهد غالی بکتاب آیینهٔ حق نما دربارهٔ مرزا محمد اخباری قرار دادند
کما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این مبحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا ازینجا بفراخ حوصلگی و درازدستی کلام وسیع بلا تنگی
و پهلوانی بانجام رسد و خلط مبحث روند و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعهٔ نظم تحفهٔ ایک
فتنه مگو که در دعوی بر معرفت سراغ آمده سوی لفظ و معاینش نگر هیئت دریا که در ایاغ آمده بسکه نور هدایت است و
بعین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظرهٔ شیعه و سنی علی الاتصال درمیان است و کتب ضخیمه فراهم آمده
و مقالات طرفین خصوصا امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات مفضحه رفته که نزد من هست کما اشرت الیه از نظر علما مسطور مانده
زیاده ازین اشباع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و ایلا که همه عامه خامه نیک میداند که از روزیکه در باب نجات
کلامیه قلم بدست گرفته صولهٔ حیدریه و صاعقهٔ حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارة العین و کاسف اللثام آغاز کردم مجتهد الزمانی
مجملا و مفصلا ازین گفتگو مانع نمود و اسباب تجدید را جمع گاهے اندازد فقرا کوشش نکرد بپایه کتاب سلخم ازت و بهر الجنس نمود
و از غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از ان آیت فخذل الله من نقض ایمانه و منع ایمانا
و لعن فرعون هذا الدین و هامانه و حال این اشقی الاخرین چنین است که همه اش بر اد با فحش وجوه بعد دیدن کافی

وجمال اعور بنز و هر کسی عیان نیست زیرا که خلیفه اول شان در نقص ایمان و تضییع ایمان چنان است که فاز عظمی روبروی رئیس
الکروبین یعنی جبرئیل امین و هزاران ملائک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار بمعیته ارتداد و کفر اظهار فرموده
نقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سور اندوه انکسنو رماند **قوله** و در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
این روایت باثبات رسانند باز دلیل بر آن آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شروط او که پدر مجلسی
بدان اشاره نموده و تو معرفت آنفا متضمن بود بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند فکیف که مراد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغة مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشند چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مزبور بران دلالت دارد و عبارت ترجمه اینست که شارح کتاب گوید که مراد امیر از ائمه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و هم
از منافقان جماعه که از برای جمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت دنیوی
کسب کردند و دین را برباد داده بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شانش فرموده که اللهم قه العذاب الحساب وعلمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتماب فرمودند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء انما ولیی
الله وصالح المومنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المومنین علی
بن ابی طالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سطل و حدیث انار و حدیث چاه دلوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث جمجمه و امثال ان باز گفته آنچه محصلش اینست که فرقه بکریه را بملاحظه آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث ابی الله
والمسلمون الا ابا بکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بسیار نمودند حالانکه در باره علی
مرتضوی و ابوبکر صدیق حاجتی بوضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج بساختن نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **الغرض** چون معلوم شد که مجتهد الزمانی هم فاضل مدینی را منصف و عادل میداند
اکنون ما را میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین و منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و بزعم بدعت ایشان بجهت این تخصیص بی مشقت استدلال بانها برابر گردیده
و مناقب صدیق در احادیث صحیح مثل ازین وارد است و آنچه از کلام مدائنی بر می‌آید وضع بسوی سنیان رسید جهت رانشاید که ام اسناد
اولیای مجتهد گویند که قبل زین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او در باره عثمان
معلوم نمیشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
زیرا که مطاعن ذی النورین را جا بجا دران تقریر کرده از جمله مطاعن او که از دستانی در کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغة آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و متنفر بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه بغاوت مستلزم افترا در روایت نیست
ورنه ازان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بحار و حق الیقین آشکار است بلکه اصل بغاوت تر و اهل شقاوت از حضرت صدیقه
و طلحه و زبیر و مانند ایشان است و باعث همه الف و مخالف اینهمه بزرگان مبین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق ابحه لمنیان شکی

نیست اما اول پس بر مبنیٔ احادیث مانند بلی اولی ست که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مرویست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامینی اینک حاضرست از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
گفتم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشد ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه به ثبت مناقب مرتضی
می پرداخت از آنجا که هم بعد. واقعه جمل بود نیست که کاشانی در خلاصة المنهج آورده از ابوسعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ بدر یا بیرون
نهادی گفت آن قدر و قضای حق تعالی بود پس او را از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوست ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه و حسنین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس ببر از ایشان رجس و پاک گردان ایشان را
پاک و پاکیزه کردن از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلبیت من اینها اند
والکر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود باظهار حق و خیر خواهی اهل بیت در سر زنش بنی امیه معروف
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان بر افراشت آنچه مجبر اهل درایت و روایت باشند بر اساسے
ایمه لیسه اند که غیر امام حسین کسی بر گم شدن عایشه واقف نگشته هرگاه مفضل سلاطین دکن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنیم و طلب جرح
انسان بر می ازم میگوید که کاریکه از معاویه بظهور آمده که شاید در روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
اوائل الاشتباه نقل کرده که روزی معاویه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید میگرفت عایشه سر از روزن دریچه حجره اش برآورد گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند برای فرزندان خود بیعت گرفته گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
و از منبر فرود آمد و بعد از سه روز کس فرستاد و التماس کرد که تو ام المؤمنینی اگر بدیدن من آئی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
برادران ترا هر کدام منصبی که فرمائی فرمان برداری کنم و چون عایشه بدیدنش رفت در جائی که پر از آهک کرده بود و بر ان فرش
گسترانیده و بر ان کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود فرو رفتن همان چون فرو رفت گفت هنوز زنخانی اش تا بچه جستوی ده عدم
مادر تو بچاه ذیل است در انجا صحبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت واو و این مهاجرت در ان روز
واقع شد و روایتی آنکه حسینش ضعیف بوده بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه راند چون خر خود را برو سے فر
قیمتی معاویه دید بگریه سید و بر مکی شاشیده و زان حمار را عرق حمیت بحرکت آمد از ان حماره ارزده گشته گفت مرا طاقت این قدر عمل
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در چاهی که در کنج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر تقدیر کسی علم و وقوف نیافت مگر
حضرت امام حسین که پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبر داد ایش گرد این سمت
معجزه گوشواره عرش برین در نامجوئی و خیر خواهی حضرت سید المرسلین و سر بریتی برگزیده امهات المؤمنین که هم متنفر ه
خلافا ناکرام البره یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز از ان تافته والعجب که رفضه قصه عمر و عیار را شهره ساختند
و در عداوتش تقدیرین را بکسر باختند و آنچه از بیماری آنجناب و عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه آنجناب نوشتند همه را لکان

رفت وطعنیکه در خصوص مدفن آورده‌اند نابود گشت یعنی خادمین خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمودمن روی آن بدارم
مرا به بقیع برند و همراه خواهرانم دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نالید و بدست تعنابن بایکدیگری مالید بالجمله
هویدا شد که این ذمایم نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بر روایت اطول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و
غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما حال طلحه و زبیر پس از تبرة
الانبیا و شافی و بحار و تذکرة الائمه هویداست که درعین مصاف هم بمنقبت مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که دید
تحریف و افترا بی نظیر اند نگاه می کنی درخصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی آنکه علی
خیر را بعد سوال صدیقه که یا رسول الله من از اهلبیت توام از حدیث انداخته و نار را بر عار اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان
طبرسی موجود است و کاشانی بتبع خطوات شیطانی ازهمین کتاب نقل میکند و معنی آن بر طور شیعه اینست که ای عایشه بالی
تو بخیر نیست و این خبر که مخبر صادق داده‌اند بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق وقوع گشت چنانچه از واقعه جاه که رافع
جاه و اعتقاد قوم روسیاه است واضح شد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و اگر حکم بوضع ازین جهت است که سلب ولایت از جناب
مرتضوی و دیگر برادران انجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان از ائمه المومنین و روساء المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل جنین و خائنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المومنین بدست نفس اماره
ذلیل بودند از باب ذلت یا عزت هرچه خواهی بدان که محدث بحرینی در مجمع البحرین و مطلع النیرین می نویسد در حال
عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر المثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما عابهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه
علی و خروجه الی معاویة حتی که ازین کتاب و هم کتب دیگر واضح است که صبح خاتمه ایشان نیز بر فاقت معاویه در شام بود
سلمنا که این هم گو بهتر میدانست برادر خورد خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام دران هست که افضل و که
مفضول بلکه اگر غور کنی یقینا خواهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ حلی که وکان افادات عجیبه برروی
سهو در رو بر روی بعضی از سلاطین مجوس کشاده‌اند و داد تحقیق در قول علوی مرمنیر داده‌اند که هرکه مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا برو
بزنم کما عرفت سابقا سزای سزای مذکور هم باشند کما لایخفی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بودند
که یکبارگی بر اصول بل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تفضل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی حدیث
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی ست که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت ذنورین که تلامذه دجال و مسیلمه کذاب نفتند و ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هرگاه مجتهد مثل مجالس بر
ایمان بکتاب ندارد ولاجرم میگوییم که غایة الامر به خیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی مداینی و استادش نقیب معتزلی معنی حدیث
اینست که بر قرابت من مغرور مباشید ال ابوطالب اولیای من نیستند تا به دیگران چه رسد ولی من کسی نیست مگر صاحب
صلاح و تقوی یعنی بعبادت و خلوص نیت بکوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمدند و همه
بطون قریش را آواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا همچنین

صحیفه عمه مطهره و بضعه طاهره خویش را ارشاد کرده‌اند و این احادیث بطریق صحیح در کتب فریقین مبسوط است و از کتاب صفات
الشیعه در کتب مجتهدین انهم وارد است که بگویید که محمد از ماست و اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس بانصاف
باید دید که آیا روایت عمرو عاص مگر محلی دیگر دارد الحاصل هرچند از بعض خلفای صحابه بغاوت سرزد لیکن در روایت
حدیث زنهار دروغ نه‌بستند بخلاف پیشوایان روافض کما عرفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبدالله بن سبا
سرآمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل
گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و در باره اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و الطفای
نور دین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق در
هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را مزین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه
دانستی و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت
موسیٰ بخانه فرعون است **قوله** و مذکور بودن آلخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس
سنیه آن بود که علما را در التباس اندازند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و روح عبدالله بن سبا را شاد سازند پس
بجدی در نفاق منهمک گشتند که تعهد مدارس و صوامع بقابوی ایشان در آمد چنانچه از حال مکی و عاملی و غیر ها
عیانست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و لعن برآمد چندان باعث عجب نباشد غرابت اینست که رفضه
باینهمه عداوت خلفا و تبرّه باینها مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجایب است معهذا
مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب سهر تش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که در باره حضرات
انبیا و ایمه روایت مینمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد والا لازم آید که کسی از انبیا و ایمه لایق تولا نباشد و
مطاعن انبیا و ایمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه بر گذشته و درین مجلد هم جابجا بجستجوی در بت گزارش
یافته و عنقریب مرحله مناقب راشدین از اسفار معتمده منافقین بطریق ممنوح نور دیده میشود انشاء الله تعالی **قوله**
و حال ایمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تتبع خبیر شخص مصنف است البته آنکس نیک میداند که حضرات ایمه طهار
هم عمرهای خود را در تقیه صرف نکرده‌اند در آغاز بقتال ماولین پرداختند باز دمار از مارقین چنانچه باید برآوردند بار
تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمرهای بخیر خود را صرف می نمودند و علوم
و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن فراره مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهد الزمانی
و مجتهد فانی اعتراض شدید از آن دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ایمه هدی جهد حق گویی دقیقه نا فرو
نگذاشته‌اند و بمقتضای جَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ و برو جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را معذور نداشتند مگر مجتهد
الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کریه الصوت بر منبر نحو اندا منهم یاد نماند که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شنیعه رسیدند رو بروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهره
آفاق بود چه قدر ذلیل نموده‌اند و نیز یزید را در دمشق علی رؤس الناس چه مقدار الزامات داده‌اند و اگر تقیه بود آن

اختیار می کردند نوبت بواقعه کربلا چگونه میرسید مگر بدیهیات جلیه نیز بر مجتهد امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهداء هم از فکرش افتاد جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مخفی نماند که چنانچه از دست ظلمه امت بعضی از حضرات ائمه نیز بر دم شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اظهار است نه تقیه و استتار کما لا
یخفی علی اولی الابصار فکیف که هر گاه قصه زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از دروغ گفتن و واهند کرد ان
بیزار خواهند بود **قوله** دانمیعنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آنست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعه رفضه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب پی برند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود و فقط امثال این آیات
نه بر کمان شیعه که ائمه را در پرده تقیه مستور دانند و ذاتیات امامت را از ذوات مقدسه شان مسلوب سازند
و بشارات الهی را در حق این بزرگان متاصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن ابکار
مجتهد بمی آید چه مجتهد قرنیه وضع احادیث را الجنوا الی انقل میکند که خصم او قبول ننماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس این عین کذب و افترا است بر آنجناب معاذ الله که او اهلبیت طاهرین را
چنین داند خصوصا حضرت شیر خدا را و المقصود زید ادون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و ازینجا
معلوم شد که هنوز دلی دو ربیت و ... عاق بصاحب تحفه بر رئیس طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
مذکور نیست که حضرت امیر اگرچه دران وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده او است
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده است بانکه حضرت امیر و شیعه
و همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده مخالفان گزرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر بودند چه جای
قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق عمال لشکریان آنجناب بود و معهذا حضرت امیر
یک فرد است از ان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل سه کس می باید
تا الفاظ جمع درست افتد و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که همه ایشان وقت حاضر
نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بزعم شیعه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که نه چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند بازنقاعلیه تیسیر نبوده
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه ایشان با
با ایشان و یاران ایشان غالب بودند حق میر سید انیمه که شنیدی کشف حال مذهب روافض است که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و ازینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا با ئمه هدی بر طور شیعه

بر مذهب اهل سنت معاذ الله من ذلک پس حال تقیه را بدین عنوان در مقابله اهل سنت نگاشتن هرگز مفید مدعی
مجتهد الزمانی نیست والحمد لله که ازینجا انهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه در کتب فرقه
حقه منقول شود مقام تعجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ائمه در واقع پیشه راستی وصدق وصفا مانند حضرت
سید انبیا صلی الله علیه وآله داشتند ملی اهل نفاق ایشان را تعلیم ملمکان گاهی مثل روباهان وزمانی مثل پلنگان
گردانیده اند لا حول ولا قوة الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هر چند جواب اینرا تفا
دانستی ولیکن تقریر دیگر اینست که جسارت وبی باکی مدعی اجتهاد باید دید که با انهمه مدایح ومحامد خلفا که از کتب
معتمده امامیه در بعبارة العین منقول شده وتفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضه عنقریب می آید وکدام
کتابی از کتب تفاسیر واحادیث وسیر شیعه است که بر ان شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری وکوانگی
مقابل گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بر ملا دروغ گویند و
از تکذیب کسی نه اندیشند واین میرانی ست که ازین سابمخاطب والا رسیده که در آخر این چنین مصلحت دید که
روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدائی ومرا برسالت فرستادی کما سبق نقله عن کتبهم المعتبرة معهذا اسلب
تعجب از ان نمودن انهمه کشش وکوششها که بانیان مبانی تشیع که تکفیر صحابه احداث کردند وامامت بلا
فصل را موجب گشتند وناظرین کتب شیعه از بچشم دیدند مقام حیرت است پس وجوه مناقب صحابه کرام
با وصف این عداوتها که موجدین رفض بعمل آوردند واز حوصله بنی آدم در گذشتند ازانجمله شمول فضل
غیر متناهی است ومانند تربیت حضرت کلیم الهی **قوله** لکن بحمد الله الخ **اقول** حمد یکه مجتهد بجا
آورد بطون نفاق وتقیه خواهد بود ولی ما را میرسد که حمد الهی ظاهرا وباطنا بجا آریم که الحمد لله اگر بنظر
انصاف تفحص کتب معتمده از تفسیر وحدیث وکلام رفضه نموده شود وآنچه در صنادیق پوشیدند ودر
خمها بودیعت سپردند وهنوز در تسوید مقید است وبه تتبع منیر وجلوه ظهور گیرد مانند آفتاب نصف النهار
آشکاره گردد که بسیاری از احادیث در مدح صحابه کبار عموما وخصوصا بعنوانی وارد است که زینهار تحریف
محرفین وتاویلات منافقین را برنمی تابد ذلک فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ **قوله**
آمدیم الخ **اقول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از طول حدیث کلینی داوند بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد
یصدق راست است ولیکن چون هر فقره از ان بر استیصال اصول وفروع مذهب شیعه مشتمل است ومنات
استدلال فقیر بدان منوط وتفضیح اکابر واصاغر شیعه بان مربوط است وعجز رئیس الطایفه الثانیه از ان بمعرض
ثبوت لهذا احسن پوشیدها در حدیث بکار بردند وخبر از طول آن داده حدیث کنان از میدان مناظره فرار نمودند
اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد لیکن
بنده بتوفیق الهی وتائید سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکه امام الائمه امامیه در باب من

یجب علیه الجهاد ومن لا یجب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن بکر بن صالح عن القسم بن بزید

عن ابی عمرو الزبیری عن ابی عبد الله عم قال قلت اخبرنی عن الدعاء الی الله والجهاد فی سبیله اہو لقوم لا یحل الا لهم
ولا یقوم به الا من کان منهم ام هو مباح لکل من وحد الله عز وجل وآمن برسول الله صلی الله علیه وآله ومن کان کذا
فله ان یدعو الی الله عز وجل والی طاعته وان یجاهد فی سبیله فقال ذلک لقوم لا یحل الا لهم ولا یقوم بذلک
الا من کان منهم قلت من اولئک قال من قام بشرائط الله عز وجل فی القتال والجهاد علی المجاهدین فهو
المأذون له فی الدعاء الی الله عز وجل ومن لم یکن قائما بشرائط الله فی الجهاد علی المجاهدین فلیس بمأذون
له فی الجهاد ولا الدعاء الی الله حتی یحکم الله فی نفسه ما اخذ الله علیه من شرائط الجهاد قلت فبین لی یرحمک الله قال
ان الله تبارک وتعالی اخبر فی کتابه الدعاء الیه ووصف الدعاة الیه فجعل ذلک لهم درجات یعرف بعضها
بعضا ویستدل ببعضها علی بعض فاخبر انه تبارک وتعالی اول من دعا الی نفسه ودعا الی طاعته واتباع امره
فبدا بنفسه فقال وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ثم ثنی برسوله
فقال ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی بالقرآن ولم یکن داعیا
الی الله عز وجل من خالف امر الله ویدعو الیه بغیر ما امر فی کتابه والذی امر ان لا یدعی الا به وقال فی نبیه صلی
الله علیه وآله وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یقول تدعو ثم ثلث بالدعاء الیه بکتابه ایضا فقال إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ای یدعو ویبشر المؤمنین ثم ذکر من اذن له فی الدعاء الیه بعده وبعد رسوله فی
کتابه فقال وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ثم اخبر عن هذه الامة وممن هی وانها من ذریة ابراهیم ومن ذریة اسمعیل من سکان الحرم ممن لم یعبدوا غیر
الله قط الذین وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهیم واسمعیل من اهل المسجد الذین اخبر عنهم فی کتابه انه اذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا الذین وصفناهم قبل هذا فی صفة امة ابراهیم الذین عناهم الله تبارک وتعالی
فی قوله أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی اول من اتبعه علی الایمان به والتصدیق له وبما جاء به من عند الله
عز وجل من الامة التی بعثت فیها ومنها والیها قبل الخلق ممن لم یشرک بالله قط ولم یلبس ایمانه بظلم وهو الشرک
ثم ذکر اتباع نبیه صلی الله علیه وآله وسلم واتباع هذه الامة التی وصفها فی کتابه بالامر بالمعروف و
النهی عن المنکر وجعلها داعیة الیه واذن له فی الدعاء الیه فقال يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
ثم وصف اتباع نبیه من المؤمنین فقال عز وجل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وقال يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اولئک المؤمنین وقال
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ثم حلاهم ووصفهم کیلا یطمع فی اللحاق بهم الا من کان منهم فقال فیما حلاهم و
وصفهم الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ الی قوله تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

هم فيها خالدون ثم حلاهم ووصفهم كي لا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال
في صفتهم وحليتهم ايضاً الذين لا يدعون مع الله الهاً آخر الى آخر الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان
على مثل صفتهم أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعداً عليه حقاً في التوراة
والانجيل والقرآن ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال ومن أوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم
فلما نزلت هذه الآية ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله
أرأيتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم أشهيد هو فأنزل الله عز وجل التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر
والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه
صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون
به شيئاً الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون
الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي
الخشوع فيها وفي أوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال
فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط
فقال عز وجل أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الذين أخرجوا من ديارهم بغير حق
الا ان يقولوا ربنا الله وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعه من المؤمنين من اهل هذه
الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه
وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله
فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كلما صار الى المشركين ثم رجع مما قد كان عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول
او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فإن فاؤوا فإن الله غفور رحيم اي رجعوا ثم قال وإن عزموا الطلاق
فإن الله سميع عليم وقال وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت احداهما على الأخرى
فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله اي ترجع فإن فاءت اي رجعت فأصلحوا بينهما بالعدل وأقسطوا
ان الله يحب المقسطين يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت
قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد
ظلمهم اياهم فذلك قوله اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا ما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن للمؤمنين الذين قاموا بشرائط
الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون مأذوناً له في القتال حتى يكون مظلوماً ولا يكون مظلوماً حتى يكون مؤمناً ولا يكون مؤمناً حتى يكون
قائماً بشرائط الايمان التي شرط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمناً
واذا كان مؤمناً كان مظلوماً واذا كان مظلوماً كان مأذوناً له في الجهاد لقوله عز وجل اذن للذين يقاتلون بأنهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الآية وان لم يكن مستكملا للشرائط الا بما فهو ظالم ممن يبغي ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله
ماذونا في الجهاد والدعاء الى الله عز وجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه
الآية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم
اياهم واذن لهم في القتال فقلت فهذه الآية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتالهم كسرى
وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
لهم الى قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال
من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الآية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم
اهل مكة كانت الآية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس
بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم
اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم
من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم في ذلك
وبحجة هذه الآية يقاتل مؤمنو كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط
التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مؤمن وهو مظلوم وماذون له
في الجهاد بذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بماذون له في القتال ولا
بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا ماذون له في الدعاء الى الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله
وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المؤمنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عز وجل
من امر بدعاء مثله الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قد امر ان يؤمر به
ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التي وصف بها اهلها من
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو ماذون له في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل في الاولين و
الآخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والآخرون ايضا في منع الحوادث شركاء
والفرائض عليهم واحدة يسأل الآخرون من اداء الفرائض عما يسأل عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون
ومن لم يكن على صفة من اذن له في الجهاد من المؤمنين فليس من اهل الجهاد وليس بماذون له فيه حتى يفيء بما شرط
الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فهو من الماذونين لهم في الجهاد
فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالاماني التي نهى الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله التي
يكذبها القرآن ويتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا يقدم على الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض
للقتل في سبيل الله منزلة يؤتى الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرء لنفسه وليرها كتاب
الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

علی الجهاد وان علم تقصیرا فلیصلحها ولیقفها علی ما فرض الله علیها من الجهاد ثم لیقدم بها وهی طاهرة مطهرة من کل دنس
یحول بینها وبین جهادها ولسنا نقول لمن اراد الجهاد وهو علی خلاف ما وصفنا من شرائط الله عزوجل علی المؤمنین والمجاهدین
لا تجاهدوا ولکن نقول قد علمناکم ما شرط الله عزوجل علی اهل الجهاد الذین بایعهم واشتری منهم انفسهم واموالهم
بالجنان فلیصلح امرء ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک ولیعرضها علی شرائط الله فان رای انه وفی بها وتکاملت فیه
فانه ممن اذن الله عزوجل فی الجهاد وان ابی الا ان یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی المعاصی والمحارم والاقدام
علی الجهاد بالتخبط والعمی والقدوم علی الله عزوجل بالجهل والروایات الکاذبة فلقد لعمری جاء الاثر فیمن فعل هذا
الفعل ان الله عزوجل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم فلیتق الله عزوجل امرء ولیحذر ان یکون منهم فقد بین لکم ولا
عذر لکم بعد البیان فی الجهل ولا قوة الا بالله وحسبنا الله علیه توکلنا والیه المصیر محصلش آنکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بخدا وجهاد مخصوص است بقومی یا مباح هر موحد مومن را فرموده خاص است بیک قوم
وقایم نتواند شد کسی مگر آنکس که از حمله‌شان باشد پرسیدم از آن قوم فرمود آنکه مستجمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
وداعین مقرر فرموده و آنکس که خالی است از آن شروط نه ماذون است در دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدای عزوجل در کتاب خود درجات قرار داده و اول دعوت خود واضح فرمود که وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ إِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله وآله وسلم که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ونیز فرمود وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ باز هدایت قرآن را ارشاد نمود که اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ باز دیگر گردان قوم را که ماذون است در دعوت و فرمود باید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را به نیکی و فرمایند بمعروف و باز دارند از چیز بد و ایشان رستگارانند باز خبر داد از این امت که ایشان از
ذریت حضرت ابراهیم و اسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی و مصداق آیه تطهیر گشته اند و مقصود
این آیت اند ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی که میخوانم بسوی خدا بر بینائی و هر که پیروی کرد
مرا یعنی اول کسیکه متابعت ایمان و تصدیق نمود و از شرکت پرهیزید باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصوف
را نام برد فرمود ای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مومنیان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خدا است و آنانکه همراه او بند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدیگر می بینی ایشانرا رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن
اینکه مذکور شد صفت ایشان است در توریت و صفت ایشان در انجیل است و فرمود در صفت ایشان روزیکه
خجل نکند خدا پیغمبر را و رسوا نسازد آن مردم را که ایمان آورده با وی نور ایشان می شتابد در پیش ایشان
و بجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المومنون باز توصیف ایشان کرد تا توقع لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشانست و از اوصاف ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند و از بیهودگی اعراض کنندگان
تا آنکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند و در آن جاودان مانند و گفت در صفت

این قوم نمیخوانند همراه خدا معبود دیگر را و نمی کشند جانی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا نکنند و هر که عمل آید آنچه
مذکور شد از گناهان کبیره می بیند جزای گناه خود و چند کرده شود برای او عذاب رستخیز و جاوید باند در عذاب و
بحالت خواری مانند مطلع گردانند که خریدار این مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کرده بر خود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن باز و با اساخت
بشارت ایشان و فرمود کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت گرویدبان و ان بیع رستگاری بزرگ ست چون فرود آمد ان الله اشتری
الایه مردی برخاست و عرض کرد که جزوه ما ابنی الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود و جهاد کرد مرتکب محارم گردیده آیا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنانکه عبادت نمودند مگر خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مستحق شهادت
و جنت ست باز خبر داد خدای عز و جل که امر نکردند بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین ست برای خدا و رسول او و مومنین ست که مستحق این صعب باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب یاست اند ظلم کرده اند بر این مومنین و هرچه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین ست که مورد آیت اذن گشته اند باقیمانده آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و جنس آنکه پروانگی جهاد نتواند یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود ورنه ظالم ست و جهاد او واجب ست تا توبه کند این شخص بعوض جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متاخرین
بر می خاست چه نه از ظالمین کسی ماند نه از مظلومین چنین نیست که گمان بردی و لیکن مهاجرین مظلوم اند
بدو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر زمان جهاد توانند کرد و لیکن اذن جهاد بهمان
مردم ست که مستجمع شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی بحصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم ست نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با او قتال کنند و امر بمعروف نتواند شد

اگر نموده شود که چنین ملکی و ناهی از منکر نتوانند شد کسی که مردم مامور شوند بآنکه باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع
آن شرایط شود که حق تعالی اول آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند و مظلوم ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بجهت
خصوص علتی و حدوث سانحه و ورود منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین چنین در فرایض و در سوال و حساب
هم برابر هستند و بدون اجتماع شروط زنهار مامور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بارزوهای خویش غره نشود و نفس خود
را به بیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مستجمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی
محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تائید خواهد کرد این دین را بآن
قومها که بهره ندارند بهره عاقل بمعانه و بدین این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع
قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تمام فواید و همه عوایدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لایترک
کله حرفی چند برای تنبیه غافلین میگویم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما در رفاقت حضرت
رسالت داده اند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش بر مشرکان و کافران کشیدند و بر مخالفین اهل
اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص بیزدانی القدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت
و انجیل مدح و ستایش ایشان به تنظیر و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب گردند
چنانچه تابعین زراره و ابوبصیر اعمی و شیطان الطاق و غیر او گمان بلکه یقین دارند لازم آید که امام صادق کاذب
باشند و قس علی هذا اختلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز نص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور
همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم اخروی هم آثار آن
مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیا و صدیقین بجنت درآیند و وارث آن
باشند و بر تقدیریکه خلافت مرتضویه را غصب کرده و فدک را از وکلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور است
که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و القضا بالمهاجر امام مفترض الطاعة بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بر آن شامل ست در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و از این اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد بیشتر نه حقیقة یا مجازا ابر تقدیر علم الهی لازم
می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا
چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بود و ایشان ماذون بودند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

اهم بخصوص جعفریه متحقق شد پس سبکه ایشان را مرتد گفته خواه بمعنی طریان کفر علی الایمان خواه بمعنی ظهور
نفاق چنانچه سروان شیخ علی و رطل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین ازمرین و برادرانش فضله خوارشان
و تفصیلش از ضربت حیدریه خواهد آمد درین کتاب یا غیر آن انشاء الله تعالی خود مرتد بوده و ایضاً از فواید مخصوصه
جعفریه است که کرشمه دوازده غدیریه را که شیعه خم طلسمات آن ساختند کما فی الیصافی وغیره در امامت محمدیه
اصلی نبود بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند هذا خلف و ایضاً بعض جعفریه
بوضوح انجامید که این گروه والا شکوه مورد آیت کریمه الذین لا یدعون و آیت اشترا بودند و از کفر و شرک
و گناهان کبیره و دراز دستی و عدد آن بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان بعوض
و جنت خریده بانواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد بلکه
تخلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعا و ایضاً بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکور آیت کریمه التائبون الآیة که بالاتر از آن در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادسه این زمره
طیبه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار بتکرار اینکه زیادت بران متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفتند
پس در استحقاق و اهلیت و حقیت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظاری نماند چه بارها مفصل
دانستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و بس که ایشان زنهار مستجمع شروط خلافت که در کتب اهل سنت
است نبودند بلکه خلافت از مستحق آن ربودند و داد احداث و ابداع دادند و مجتهد رفضه علی روشن اشهاد بیز
ترانه مثل و بکی می سراید و در استفتا و هم تشنید آواز انکه نهیق خران در خجالت است میگوید که خلافت خلفا از
خلافت یزید بدتر است و در خلافت یزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل ازین
دانستی که کسی را گفتگو دران نیست که ایشان سریرآرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان در
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حرف نتواند زد پس درین
مقام علمای رفضه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا دگویند که مطاعن خلفا و پیروان شان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود صدور
آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اهلبیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم و نسبت ایذا ایشان بآنجناب و دیگر بی ادبیها
و مخالفت شریعت مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بحالها باقی بود و زنهار این امور منافی آن نیست
که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً از فواید مخصوص جعفریه است آنکه رفضه بتقریر
آنکه در کتب درج کردند زیر حدیث ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق آن خلفای راشدین
اند بخاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مرد حسین دین اسلام ماذون بودند و موادات قرانی
پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که آنچه طوسی رفضه گفت مخالف و قنفذه خلفا

اتباع شان را اراده کرد و در طی بوق بیان نمود گو هی ست که از دو انش ... تجدید برادر دیگر اکابر مجتهدین امامیه
بطلان الله نور و افتخار نوش جان فرمودند که یَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و قس علی هذا انچه درباره
طلحه و زبیر از حواریین سید النبیین گفت که محاربه لغره چه ایشان نیز ماذون و مورد آیات بودند و مراتب امهات
المومنین بجایی رسیده بود که آیه آرزوی آن داشتند کما فی تفاسیر الشیعه الغرض فوایداین نصوص نجابت
کربالاستیعاب نتوانم کشید پس چیزی از آن برشمردم و باقی را برادر ان صافیه اهل بصیرت گذاشتم که غور کنند و بر
آرند که هر لفظ این نصوص گنجی ست شایگان و معدنیست فراوان ... الواصف المطری خصایصها
و ان یک سابقانی کل ما وصفا؛ بالجمله بعنایت ایزدی حجت ما تمام شد و بر هر عاقل واضح گردید اهلیت و استحقاق
خلفا و مدایح جلیله و مناقب نبیله ایشان بنص ... الحق ... و هر کس که دران گفتگو کند فضلات دشمنان
اهل بیت مثل زراره و اخوانش که ... آن ... چنانچه در ... بیت
میخورد و از ... احباء ... طاهره ... کما سبق الیه الاشاره ... خلافت خلفاء ...
مدرکه ... گشت الا ابواب و فصول کلینی و بصایر و بحار الانوار درین فن که اقوال و ...
اهل بیت ... باشند ... این قسم احادیث که موید بکتاب و سنت و موکد بدرایت باشند ...
... اصول ایشان موجود است که من ... محلات کتاب وافی را که جامع الاصول ...
... دیگر ... احادیث استدلال میکند و همچنین دیگر اکابر قوم ...
در لصارة العین المخلص آن بگذریدم که تا این وقت حق شرفی چند انداز ادا کرده ام چه در هر جمله هر فقره از ...
امام قیاس ... چار نیست که مذهب طایفه را زیر و زبر میکند و چون باینمقام رسیدی بداهتة معلوم کردی
که در اهلیت و استحقاق مهاجرین بخلاف هیچ غباری نماند مگر آنکه مجتهد زمانی بمقتضای هواجس شیطانی چنان خیال دارد
که از حدیث ثابت شد آنکه مهاجرین ماذون بجهاد و دعوت و مستجمع شروط آن بودند این از کجا که خلافت خلفای
ثلثه حق ست و این امر قابل جواب نیست زیرا که محصل قیاسی که از عبارت لصارة العین بر آید نیست که مهاجرین
مجاهد کسری و قیصر بودند و هر که چنین است لایق دعوت و جهاد است پس خلفا مثل امام لایق دعوت و جهاد گشتند
ولایق دعوت و جهاد بمنطوق کلینی کسی ست مستجمع شروط و صفات معلوم باشد پس خلفا مستجمع شروط و جامع صفات دیدیم
بحکم جعفری و نزاع شیعه در همین بود چنانکه دانستی اکنون عیان شد اهلیت و استحقاق شان و هو المطلوب حالیا
مخلصی برای مجتهدین امامیه نیست مگر آنکه گویند که خلفا کے مهاجر بودند و هجرت ایشان کی قبول گردیده چنانچه قبل
ازین بهفوات رفضه مجملا نشان دادم و تفصیلش چنانچه باید از حداب و دریست یعنی این بزرگان معاذ الله بجهت
عشق و عاشقی وطن خود را ترک کردند و بمدینه آمدند کما صرح به الفاضل الطبری فی الکامل و این تقریر تحریر
قابل آن نیست که محتاج بجواب آن باشم لیکن تا عرقی از عروق مذهب رفضه باقی نماند میگویم که خدا را ببیان
باید کرد که آن مهاجرین کیستند که جهاد با ملوک روم و شام و سلاطین ایران و دیگر قبایل کافران حبة الله

دخلوا هر نسبت حق طرح بیت ابتذل آورده اند و مورد حدیث کلینی گشته در حجر صادق امام ناطق نزد مجوسیان ایران مثل بنات
نمودن خواهد شد پس حضرت را دست از وجود این قوم نشان دادن و آنگاه بکثرت تمام با مقابله عساکر این سلاطین
صف شکن آیاتید و تا مدت تمادی در از میمنه و میسره ایشان تباه ونده و برسبیل عادت داد مقاومت داده جماعات
شان را پریشان ساختند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین ابولولو فیروز مجوسی یا باشجاع الدین
شیعه است که بتصریح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق رض بر دلدل سوار شده و بیکدم بلاد شیعه
از مدینه رسید و باشاره حضرت مرتضوی ع با ابن اهلوب خالص هجرت گزید و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی بمژده قدوم
وی بردند و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت بنص حضرت مرتضوی ع شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون بنص قطب کور آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبران ع بملک
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم برونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همراه صاحب
العصر و الزمان بدیار جابلقا تشریف برده و برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبق
ربوده و چون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه مراد ازین مهاجرین آن جهل کس را گیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین رض سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب رض ف جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر دلاوران بپوشند و اول تعداد ایشان بچندین هزار
میرسید با پنجصد انجامید با پنجاه اربعین گرائید تا آنکه از عشرات باحاد مستقرین گشتند و واقعه نادری بلا
وجه خاص تازه تر رو نمود صورتی نه بهمن نمی آید و لیکن میگویم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جماعه خبر شاذی لایعبا به از گروه مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان گروه
انصار بودند و للاکثر حکم الکل پس عجب است کز امام همام ز شاذی قلیلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصار
را دخل ندادند با اینهمه می نویسیم که حضرت امیر ع بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب قبل القرآن بر اصول طایفه
بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نمودند و صدق سلیم ورد زبان داشتند لیکن جماعت
ملیدیت پیشه عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد و نه بینی که سلیم مذکور جاییکه بمقتضای دیت بیهوت
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروائی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه و یا رسول الله لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر عیناک
لم تنفقیا فی قبرک تنادی باعلی صوتها فلقد رایت ابابکر و من حوله یبکون و ینتحبون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
والمغیرة بن شعبه و عمر یقول لسنا من النساء و رایهن فانتهوا الی ابی بکر و هو یقول انا والله لو وقع سیفی فی ید
العلم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا والله ما الیوم نفسی جهادکم لو کنت استمکنت من الاربعین لفرقت جماعتکم ولکن
لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی حاصل این حدیث مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه درآمد به فاطمه زهرا رضی الله عنها بعرش برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر و یارانش را که زار زار میگریستند
غیر از عمر رض و خالد و مغیره و عمرو درین وقت بقساوت زیاده تر از همه بود می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضی را کشان کشان آوردند بسوی ابوبکر و او میفرمود بخدا قسم نخوردم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخدا است که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر ان چهل
کس در قابوی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا باد بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین انشاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که ظلم حضرت مرتضی بلکه همه ائمه محیط
است بر جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود و ایا عالمین ما کان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او بر ایمان خواهد مرد حالانکه ازهی صاحب تبصرة العوام که اولهم علم الهدی لقب
داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را معهذا در کتب این واقعه جابجا مصرح ست چنانچه کتب احادیث ایشان
بدان مملو و مشحون است بلکه در مجلد سابق دیگر هم دانستی که این گروه آنچه با امیر المؤمنین قریبها کرده اند قومی نه اندیشیده اند
و بعمل نیاورده اند و هرگاه آن گروه شقاوت پژوه که ائمه عینا و جهارا لعن کنند انهار او خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که زینهار سرکشی و افترا و نقض عهد شان بدین درجه بود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق نداده اند و فواحش چنینی نکرده اند اگر با ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود و کیف که نصوص قطعیه جعفریه بر ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم این چه غفلت و بی تمیزیها ست که از ان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا و خاذلین حضرت اسد الله اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضی بآن اخلاق عمیم لعنت
بر ایشان برملا فرماید و علامت آن لعنت را خذلان و بیعت ایشان اعتقاد نماید نامری ایشان باین شد و مدید
بر زبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بران مترتب گردد باز دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و اینها را مورد آن آیات قرآنی پنداشتن و نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از تشیع کار
کسی از صحابین هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه متناقض و مکذب همدیگر است برای بستن زبان این [illegible]
خایان و بیهوده سرایان هرچه تقدم بالحفظ کرده شود بجای خود خواهد بود واویلا این قوم ملعون [illegible]
اوصاف [illegible] شده که بروایت کلینی و نصوص جعفریه دانستم بار بار و لیعنه تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین
و اگر باینهمه اعمال فاسده و معاملات کاسده مستجمع آن شروط و مجاهد نیز و رفضه باشند خلفا و اتباع شان
درباره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و ان خطبه بر فرض تسلیم
بغرض بداهته نمیرسد که از برای این قوم مقرر و متعین گشت چرا بر زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
اوفی تفحص در کلام عادل و منصف مجتهدین نمایند توانند یافت که جز بر ترک دلی محل آن خطبه نتوانند شد اگرچه بعضی از
علما رفضه خطبه شقشقیه را سند چکی پنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان بر منبر گفت مرد بست

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموش کن روایت آن از حضرات معصومین ست گفت من مردی ازان
مردان کمان بردم باقی ماند آنکه مولف قیما احادیث مرتضویه افزوده و هنوز در مطاعن دعای صنمی قریش با قاحات
آنجناب که امام الائمه ست موجود و خرقا کتابیک و بدلا دنیک دران مسدود ه خدا اگر بحکمت به بندد دری بگشاید بفضل
و کرم دیگری بگوئیم شمول فضل الهی بحال است که هر گاه باب مطاعن در مثل شقشقیه و شنی اقتاب مسدود است
در دعای مذکور که آنهم از ابن عباس ست و در ظلمتی ست که اذا اخرج یده لم یکد یریها انسداد باب بطریق اولی هر که
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی ست و حال راوی معاذ الله ست انه بی دینی
و سخن سازی خصوصا در باره جناب مرتضوی بر اصول طایفه درین کتاب جابجا مرقوم ست معهذا انماز دعا که تحریف
کتاب ست با ظهار قمی در رساله اعتقادیه و شماغنی در مسائل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان و غیر او در بیان موضوع
و مفتری و تحریف معنوی البته مراد نتوانند شد زیرا که هر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مراد صدق را که مقصود از اتقی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بجوهی نمی ستانند و عجب که
اتباع ابن سبا مدعی مزید ولا شقشقیه یاد مانده دعای صنمین بجهت محبت اصنام و اقامت ست و ازاله بدعت الی غیر ذلک من او
صاف العشرة الکاملة نسیا منسیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغة یادگار ست کما لایخفی بلکه بر اولویت
خلفا و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت دانستی بجهد اشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواهی و زاری تا
بدار الخلافت کشیده ند که تفصیلش از کسی جز رفضه کامخفی است و انکه ند حالانکه سطوت و شجاعت آنجناب آنچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمین و آسمان بر ده قیمیت تن در جنب آن و [illegible] باشد پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
و شاهان بحر و بر بوم ازین بزرگان البته متیقن و معلوم ست نه از ان مردم ملام و ملوم که در هر باره خود و جوشن پوشند
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و بر رفاقت امام ابن عم نیارند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بر دارند آورده اند
که سکنه شهری از صولت شیری که قریب ایشان در غاری منزل گزیده بود می ترسیدند و از حمله او مانند بید بر خود می لرزیدند تا
آنکه طلوب مسافرین خسته و راه کار و ایشان بسته شد بادشاه فرمود که هر که این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و اسپ و خلعت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود ببارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بدربار پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شاه هر دو
تا هر دو را بر قاضی بردند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر دری سخن بگزرانید تا قصه شیر بر زبان آورد و بران
شخص حمله کرد فورا غشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوت خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص مشتی
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و با نیمه
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا امور در حدیث امام جعفر بر صورت خیالی مجتهدین اعمی
و محدثین اعور نباشند پس جوابش آنکه تراجم واقعه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال بفضایل مذکور ست نه اینکه

انهمه مجاهدات کردند وما تفصیل حالات ایشان در بحار الانوار وخلاصة الاقوال وتنقیح المقال پس منحصر این امر
فعل وحصران مهاجرین درین یکدو کس از عجائب خرافات وغرائب اوهام وخیال ست وقیود وانفراد حدیثیکه مفصل شنیدی
ازین اراده آبادی نمی دارد حضرت سلمان کجا ورکه بود وچگونه مشرکین ازین بلدۀ معظمه او را با نواع ظلم وستم بر آوردند
ودر کتب قوم اصلا مصرح نیست که سلمان هم بر وقت موعود جبا و نزد امیر المومنین حاضر شد وغیر از مقداد کسے
اطاعت وانقیاد درین وقت نکرد چنانچه در مختار کشی وغیران ست پس کمال بی حیائی ست اگر رفضه این خیال محال
درباره شان بدست آرند معهذا مزید شقاوت است که علمای رفضه حق پوشی وتر فروشی را شعار خود سازند وکتاب
اختصاص را بکشانید وبیاد بیارند که این بزرگان دران چهل کس نه سالک بودند که نشست از بام افتاد چنانچه بروایت
سلیم دانستی ومدلول روایت اختصاص همیست که چون عمار بی وقت حاضر شد ضربت حیدری بر سینه وسر زد
هر تصویری بکوش او باین الفاظ رسید که مالک ان تستیقظ من نومة الغفلة دعوه مانجلا بل ودو سلمان وابوذر
چنین فرمودند که ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید اذا
حاجة فی لکم یعنی بروید هر جا که خواهید هر آئینه شما کاری نمائید هرگاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن وعهد
خود را بر ملا شکستید دیگر مرا از شما چه توقع باید داشت چون امام الائمه را باوصف علم غیب وشهادت توقع از
ایشان نماند دیگر را حقا چگونه از ایشان در شجاعت جمعی داشته باشند فکیف که چنانچه ایشان درین زمان داد
نامردی دادند در زمان سعادت نشان سر و سر نفس وجان همیشه می گریختند وآغاز وانجام ایشان بر
یک منوال بود مگر یاد نداری که شیخ مفید حارثی معلم شمانیمی چنانچه در بحار وحیات القلوب ست بسند معتبر روایت
کرده که در حنین همه صحابه بگریختند غیر از نفر از فرزندان عبد المطلب عباس ولپسرش فضل وعلی وبرادرش
عقیل وابوسفیان وربیعه ونوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند وچه خوش گفت علامه در حیات
القلوب که بواقعه احد غالبا انیسه دختر گفت مانند خاک بر روی گریختگان می پاشید ومی گفت از خدا ورسول
او بکجا میگریزید الخ ومجتهد در طعن الرماح در بیان جنگ احد گفته که غیر از جناب امیر کسی همراه حضرت نماند وخود
حیات القلوب ودیگر کتب معتمده رفضه دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد مگر شاید جناب شان بعد از انکه بر وعده
خویش شرف حضور نیافتند بلکه تخلف ازان نمودند چنانچه تفصیلش در کشی وبحار وکتب مذکور زیاده ترموجود لایق این
درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند وایضا از نسخه سلیم حالم ست که بعض
ارکان اربعه محکوم بردت ونفاق بودند پس عقل چگونه تجویز کند که این یکدوکس همه آیات خلافت وجهاد ودعوت
را باحسن وجوه سر انجام دادند ودر مقابله اهل شام وروم وایران مصدر دلاوری ودلیری وشور وشیری شدند
ومانند عمر وعیار همه امور را همواره کردند تا یا این جهلات کمتر از آن است که ملنگان ملکن پس میگویند که هرچه در عالم
تکوینات پدید آمده ومی آید کار حضرت بدیع الدین مدار ست خواه خلق سموات وارضین باشد خواه بعثت
حضرات انبیاء ومرسلین عجب نیست کار مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را دیوار یابند درین مقام مذهب

ملنگان . بالاتر از خمسین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت وانه مذهب اثنا عشریه دست بردارند الغرض اینهمه که میگفتیم
برای آن بود که دروغگو را تا بخانه رسانم وهر مقوله مهمل وهر سخن مزخرف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری
هیچ غباری در خاطر کسی نتواند برخاست وهیچ وهمی در ضمیر کسی نتواند گذشت که دران مهاجرین که موصوف بودند بصفات
جلیله حدیث جعفری حسنا وید مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نبودند معاذ الله پس استحقاق واهلیت ایشان بدعوت
وجهاد از کتب دشمنان جانی واعدای ایمانی بثبوت رسید والحمد لله علی ذلک علاوه مذهب کسی از شیعه وسنی
نیست که خلفا مهاجر نبودند وطلحه وزبیر وسعد وسعید وعبد الرحمن ودیگران مثل ایشان مهاجر بودند هجرت
ایشان بدرجه قبول رسیده وهجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق وکتب مطرود مین خلایق چنین
مقاله دائره هست که عیاذا بالله اینهمه اصحاب کرام یعنی خلفا وناصرین ایشان کافه مذهب نفاق داشتند یا اسلام
وایمان آورده در حیات سرور کائنات وبعد از وفات راه ارتداد گرفتند ونص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت وارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود واین مهاجرین انواع جفا از کفار مکه برداشتند
واز اقارب وعشایر خویش بریدند وتنعم وترفه را در راه خدا پشت پا زدند وفقر وقناعت را اختیار کردند ومظلوم
ومستجمع شروط گردیدند وبر اونگی جهاد یافتند بلفظ اذن للذین الآیه وجهاد ایشان مقبول شده هم وقت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم بعد آنجناب الی غیر ذلک وانیکه گفتیم هم بنظر رد هفوات قوم والا کسیکه نور ایمان دارد وقران
مجید با وصف ویدان إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ومانند این میخواند درین وهم نتواند افتاد که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود واز جهت نفاق مقوله مذکوره بزبان ایشان جاری بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید امیدوارم
که بعد از ملاحظه این اوراق هر کسی را از مجتهدین ومحدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یس میفرماید
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وبا اینهمه که دانی وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ **قوله** ونهایت الخ **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجرت خلفا نتوانست کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری وقیصر وغیرهم مستجمع صفات عالیه بودند حقیت خلافت
شان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث معتمده آه **اقول** اگر مدعای او اینست که ازین حدیث بطلان
خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع ست واینهمه مغلطه ایست که او را بارها پیش آمده بیان بباید کرد که ازین
احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضه چنین فهمیده که ازین احادیث حصر
خلافت بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت میشود در خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند واین ام
باطل ست بر مذهب سنی وشیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فهو مما لا یخفی اما بر مذهب رفضه فنقص علی هذا وزنه لازم
آید بطلان خلافت شیر خدا انکیف که درین احادیث در هیچ جا لفظیکه مفید حصر مذکور باشد وارد نشود وهر گاه
اینمقدمه صادقه بنص صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بدست ما آمد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند

پس قیاس باین عبارت مرتب شد که مهاجرین ماذون بجهاد بودند و هر که ماذون بجهاد است مستجمع شرایط است لاجرم این نتیجه برآمد که خلفا مستجمع
شرائط جهاد و عوالی الله بودند و انقادا انتهی که نزاع در همین معنی بود نه نفس خلافت که سوفسطای هم انکار آن نتوان کرد و اینجا هر
صغیر و کبیر بوضوح انجامید که بعد از غیبت ائمعی که مهاجرین ماذون بودند بجهاد کسری و قیصر مستجمع صفات برگزیده گشتند بحدیث امام معصوم
انکار از حقیقت خلافت و اهلیت خلفا سفاهت است که شیخ حلی و این هنفه هم از و عار و ننگ دارند و حق اینست که چون مجتهد طایفه گردن
بدعوی اجتهاد برافراخته و عامه شیعه را بدام و دانه گرفتار ساخته و اسباب تعیش و طرفه از هر طرف برای او آمده
و ابواب یسر و تنعم از هر جانب کشاده شد پس مجتهد طایفه خود را باین تلمیع تسلی می بخشد و بتسلیه مقلدین خود باین
بیهوده سرائی می پردازد و قال الله تعالی فَاَضَلُّوْا كَثِيْرًا وَّضَلُّوْا عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ و اگر مراد ازین نیست
که ازین احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم فی الجمله خلفای جائر بهم رسند و لیاقت خلافت ندارند
و از اعتدال با بیرون بگذارند و حقوق رعایا تلف کنند پس زنهار بر مذهب فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
زیرا که ما هم همی میگوییم و آمنا و صدقنا بر زبان داریم و در کتب خود اسامی شان را میشماریم که یزید و مروان
و عبد الملک و غیرهم مراد اند که باتفاق فریقین مصدر شرور و قبایح گشتند بعد از زمان مشهود بالخیر که نور ایمان
خلفا بر بلاد عظیمه تافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غور کنی از حدیث اول اینقدر به ثبوت
رسید که طاعت سلطان باید کرد در امور شرعیه اگرچه او مصداق این مثل باشد که صورت ببین حالش مپرس
و این مجرد فرض و تقدیر ست بطلان خلافت خلفا رض از کجا و زین حدیث را مجلسی در بحار و مولف کامل بهائی روایت
کرده اند و بجای راسه زبیبه لفظ مجدع آورده و بعد ازین عبارت حدیث بدین نمط ذکر میکنند که من اطاعه فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی لا تخرجوا علیهم و لا تبغضوا عهدهم انتهی مختصرا و ازینجا حال مقبولین لسانی حتی جناب
امیر که بارها قصد خروج بر دلالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رفضه نمودند بظهور انجامید نعوذ
بالله القصه چون مجتهد بحدیث متعلمه اختیار کرده احادیث راه راشدین بر خلاف نصوص ائمه محمول نموده حالانکه
سیمین برای تاکید هم می آید برای او و کرا این احادیث وبال عظیم شد که حضرت امیر رض این احادیث را نالسنت بلکه حکم
شریعت را قلب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپر مومن مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا رض و خانه برباد
اطاعت خلفا اختیار کرد لاحول و لا قوة الا بالله حدیث دوم قضیه شرطیه و ملاک امر و غایة ما فی الباب اختیار صبر
جور امرا فاین هذا من ذلک این السمک من السماک حدیث سوم که هم در کتب ما و شماست ما دنی غور برای شیعه
عین عقوبت و بلا چه اگر مهاجرین راضی باحکام خلفا رض نباشند روایت مجلسی و کلینی و تسلیم همه باطل شود کما لا یخفی
و هم تحقیقات سید مرتضی در کتاب شافی و تنزیه الانبیا زیرا که ازین همه به ثبوت میرسد که انقیاد ایشان بود برغبت و
رضا بلکه ازین همه کتابها انهم هویداست که خود مهاجرین خلفای ثلثه رض را بر روی کار آوردند و اجماع بر خلافت ایشان
کردند لاجرم مهاجرین کافر و منافق باشند و هو خلاف کتاب الله و احادیث ائمة الهدی و حدیث چهارم و پنجم
نیز بفکر بستر بر همین قیاس مفید مدعا بالجمله اضلال مجتهد را نهایتی نیست که در حق مهاجرین با وصف انهم

مدایح که بنص امام دیدی چنان بیهوده گو بیدا میکند که از خرطات بعیره فسو ات حمیر در گذشته الغرض خلفای جور ظلم
بنی امیه مانند ایشان بهم رسید بالاجماع پس سینه زوری مهاجرین اولین را درین زمره گنجانیدن نفاقی دلالت و
نگرانی ست که بالاتر از ان متصور نباشد واگر با اینهمه درجات عالیه و آیات متوالیه این بزرگان مصدر جور و جفا
باشند هیچ دلیلی از ادله شرعیه وثوقی نخواهد ماند بلی از این روایات باتفاق فریقین ثابت میشود که یزید و مانند
او از حدود شرعی پا بیرون نهادند طرفه آنکه رفضه در کتب کلامیه خویش بارها می گفتند که کار عقلاء آنست که متفق
علیه را بگیرند و مختلف فیه را بگذارند درین مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدید افتاد و معذلک
عاقل نتواند فهمید که بعد ذکر فقره از حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در جگرهای شیعیان شکسته و جهات غیر
متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر طرف برروی ایشان بربسته سبق حماری آغاز نیدن که حقیت خلفا متعارف
نمیشود که در احادیث سنیان خبر از تسلط خلفائی جور داده و دست کار حمقاست زیرا که محبت و صحبت درین
مقام هم با صول شیعه کلام بالزام می کند پس امریکه درباره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
باید نوشت ورنه مهر خموشی بر لب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جائیکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت
مرتضوی را از خلافت راشده قطعا بدر کرده و در آن مقام از جهاندیده متحیرین آنچه نقل کرده ام بر همه کس واضح میگردانم
که بر خلافت راشده خلفا از اول تا رابع هیچ غباری نمیرسد بلکه یکرساله برأسها بجواب مجتهد درین باب ترتیب داده ام
باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن و گران سنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بید بانی نفرمودن
و حال یاوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکه چاک
گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دود آه شان بگردون گردان چه بعد ازین
مناظره و مجادله طور مباهله با علمای رفضه بوقوع آمد امری دیگر متصور نیست بالجمله این قول کمتر از ان نخواهد بود
که دشمنان دین مثل یهود و منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن مبین میشود پس ای
معاشر متشیعین برای حدیث کلینی را بار دیگر ببینید بیشتر مقتولات بیهوده مجتهد خود را بشنوید و خیال کنید که قبول و قال
او در حدیث ایماء اهلیت از مهمات مجاهدین در گذشته آیا خلفائی راشدین مهاجر نبودند با انتظام امور دینی
و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن نجکس چنانچه
مذهب فضه محسنین ست و قدم قبل ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیت خلفا بر می آرد و درین اوراق
استعمال این مهملات با وضع بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد
این هرزه درآئی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستجمع شروط
است الی غیر ذلک ما انچه گفته والا انحضرت میفرمود که مهاجرین بمه حب لی آخره پس جائیکه آنکه معصود امام صادق
هدایت کاذبانست بعد از اثبات مدایح و اصحاب کرام از آیات قرآن مجید تا چشم بگشایند و پنبه غفلت از گوش بر آرند
و بشنود که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید النبیین صلی الله علیه وسلم بدرجه قبول رسیده و نهایت

مختلط السمعه در یافته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان و استجماع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان نباید پنداشتن که مهاجرین انهمه عرق ریز پهلو و جان نثار یها برای تحصیل خارف
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاهنین این مساعی تقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه رسوخ بدان دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرانی در شان این بزرگان
نازل گشته معذلک برین تقدیر قاتل را میرسید گفتن که بیان بغرنا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود مگر اذن جهاد مشرکین مکه برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر اذن
الهی که اصل بالبیت ضرور افتاد چون مجتهد از همه علوم خصوصاً علومیکه فهم قران مجید و حدیث شریف بر آن مستوی گشته
گشته مهمات امور از وی هر جا صدور می یابد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب است که درباره
مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را برهم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد و امجاد خود نمیسپاری چنانچه
قدمای رفضه باکابر اهلبیت بارها گفتند پس جر بقتل رومیداد و نوبت بلعن و طعن و طرد و ابعاد مثل زراره
و احول و اعمی و دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سودی بران مترتب نمیشد نمیبینی که سگان بر رود دهن
ناپاک این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة مضل خلایق بودند شاشیدند چنانچه درهمین مقاله دانستی این
اعدای دین زنهار منصرف نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
و نیز برین تقدیر غریور می توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب ست نه خطا پس از اغاز کلماتی را
حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیامد و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلب اهل ایمان مخراشید و پیش ازین مهمل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
با پسر خود صاحب بیاض سو رافضی ناشسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات اهل
رو بروی او گفته بود که علی مرتضی تزویج فرموده ام کلثوم را بفاروق رضی الله عنه انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
بالاخر فرمود تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان پدر قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت است یا نه پسر
گفت که محذور نفظ لیکن مگو از امر و مستیقن شد که عمر مومن بود بعد ازین امری دیگر بشنو که هیچ میدانی که امام زمان
چرا زمره انصار را با وجود یکه در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید بر افراشتند درین حدیث طویل
و عریض یاد نکردند سر مکتوم همین ست که خلافت در ایشان باعتراف جناب مرتضوی کامر نبود پس بار بار امام موصوف
برای مهاجرین سابقین استجماع شروط را بآیات قرانی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود انجناب اثبات خلافت
مهاجرین است چنانچه جد امجد انجناب باتفاق فریقین کما یلوح من جواب وراق لاایضاح ایضا الائمة من قریش ارشاد نمودند
و ازینجا مغالطه دیگر اهل تشیع یعنی ثبوت رسید که مجتهد نامی برخلاف حضرت امام انصار را درین زمره داخل گردانید
و حدیث را تحریف کرد و هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گردانم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

کذاب وجالبست حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد. ولیکن چه باید کرد که معارضه با کسی افتاده
که در تلبیس از ابالسه افزاتر ننهاده **قوله** و درین مقام سری دیگرست الخ **اقول** ای صاحبان فراست لطائف
این سر مکتوم ازین چند جهول و ظلام باید شنید که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد بلا واسطه در خلافت
خلفای ثلثه جناب امیرع بودند چو البته اینست که امام الائمه رفضه یعنی کلینی اعور احدیث مذکور را در باب من یجب
علیه الجهاد و من لایجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین ازمنه جهاد بر حضرت
مرتضوی واجب نگشته و نه بعد در آمده والا لازم آید وجوب وحد. و جهاد وقتیکه آنجناب بحدیث امام اعور داغ اف
اتفاق رفضه مصداق پیر معطل باشند چنانچه تفصیلش یاد داری هفت معنی. اگر بعد ور اذن این مجاهدات
از آنجناب باشد و مهاجرین ازینجهت ماذون میگشتند. و بر جواب یدبر مرتضوی سیر فتند لازم می آید احتمال دیگر
یعنی قتال ابع خلفا به تنزیل کتاب خدا باشد وکسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضیٰ بعد وفات
و سید انبیا تا آخر شبگرین نزول قرآن بودند فانه خلافت الثالث بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل
قرآن نمودند معهذا بر این تقدیر بایستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیرع
علاوه اگر مراد مجتهد از ماذونی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی دریافتند و بیان کار میکردند و عمل نمایند تا
جهل ایشان بر ملا گردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوی جناب امیر عاید شود والی غیر ذلک
و محنت تقریر از سنان برمی خیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت
بالفعل یا بالقوه ماتمی بردند و جهل ایشان بر همه کس واضح نمیکردند. و در انقلاب امت که اصل الاصول است گفت قوا
چه مصلحت دیدند. و اگر مدعا چنین است که خلفا مرضی حضرت مرتضیٰ در یافتند و بر خلاف آن عمل کنند پس مخالفت
تدبیر مطالب چگونه باعث سرسبزی و سرخروئی و آنگاه باین مدت دراز شد و جهل خلفا پنهان بر جمهور ماند
و در نیکی خلفا بر اصول شما که حق اصح الناس را غصب کردند و خون معاف هم نریخت سوفسطائی اهم
بیر سول زیب نمیگردد و ازین مقام بر اهل فطانت بطلان پندار مجتهد هویدا شد **اما خروج مقبولین**
الباقی پس قبل ازین معلوم گشته باشد تر آنکه همراه امام منصوب نبودند بلکه بالعرض رفاقت امام معطل
و صامت داشتند و هرگاه هر دو رای این را مسدود ساختیم معین شدند خلفا و هو المدعا و اگر مراد
آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله
اصحاب کرام میکردند و در مثوبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی است
خلفا آنجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بصدمه وفات شریف
جناب امیر مرتبه تجرید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق مسکینا ذا متربة گردند زنهار
آنجناب این یاران فرصتی ندادند و هرگز این تجرید را برای شان تجویز نکردند و بالاخر از غایت الحاح شان
حضرت مرتضوی این تعلق را عین ورود دینی و تضعیف مثوبات یقینی دانستند و شریک مهمات شدند که سنت

انبیا و رسل همین است ولیکن بر حال رفضه زار زار باید گریست که ایشان دعوی سرپرستی آنجناب بزبان دارند و بر اعمال
ایشان بطور اهل نفاق بر خود می بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سلب ذاتیات امامت است
و حصول مثوبات جهاد وغیره و ثبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و طور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه بر معطله باشد و غالبا که این اسرار مکتومه وقتی مکشوف میشود که مجتهد الزمانی در اکبر مساجد این
شهر نماز جماعت با مقلدین می گذارند و بمقتضای السحاب لا انتهی که پدر بزرگوار ایشان و کتب مطبوعه آورده اند
منتظر ورود وحی آسمانی می شوند لیکن بعنوانیکه مجلسی بیان فرموده در حق الیقین وغیره که حضرت جبرئیل وقتیکه نزد جناب
سیدة فاطمه آمدند بعد حضرت رسول خدا پای خود بر زمین نمیگذاشتند و باین جو سماوی ماندند یاد وقت معلوم که ایشان بر
دست دیگران میدارند ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در تفسیر کاشانی ست گر او اگر و استاده ملئکه حق
تعالی افتخار خود بملائکه الهام میفرمایند نعوذ بالله من ذلک و از آنجا که لطایف این سر دقیق محتاج بلبط و تفصیل ست
پس از تطویل هرگز نخیدیشیم دچند سطر دیگر تا کید للمرام و توضیحا للمقام می نویسیم که اگر مقصود متخالطب بلاوت کیش نیست
که خلفای ثلثه مید انستند که لیاقت خلافت مخصوص ست بذات والاصفات حضرت مرتضوی و خویشتن را فاقد الشرط
گمان می بردند و هرچه جناب امیر المومنین مصلحت می اندیشیدند بر آن کار می بستند پس این سر مکتوم که جناب مجتهد الزمانی
بر دفتر لیتقه البیانی هر قوم فرموده اند و دنامه رفضه را دعقلا دریبه خشک تر ایشان همه بسوخت بسبب آنکه اهل مطامع
بلکه بر قیاسات اهل ضعفا اشتن از هم بگسیخت و انقلاب عظیم رو داد و نامی تخفیه این روافض بیشه بر پای خود زدند بکلی اختیار در
عقود را مثل بخود ساختن سبزوار می از دست بیست جناب مرتضوی خراب ساختند و تشیع خانها هم لازم آمد و تعمیر او خ
علیه سابقا و ستعرف مابر و علیه الاعتقاد اگر مراد آنست که حضرت امیر در مهمات ریاست از امور دین و دنیا مشیر ایشان بودند
و نسبت بدیگران سابق الاقدام بجهتیکه لولا علی لهلک عمر در بار شکر گذاری و بعضی از امور بر زبان فاروق گذشته و فیصله
لا ابا حسن لها در بیان آمده پس زینهار مفید مدعای مجتهد نبود و بسبب آنکه جناب امیر طایب در زمان خلافت متقدمین منصب
وزارت داشتند از ینجاست که بعد از شهادت ذی النورین وقتیکه مردم بجد و جهد خواستند بیعت با آنجناب بکنند دست مبارک
کشیدند و محصل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که وزیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود و بهتر از آنست که امیر باشم
و فرمان روا شوم و عبارت حدیث انیست دعونی و اطلبوا غیری و وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالشی در عماد
اعتراف بدان کرده و خود صحی برادر مرتضای ثمانی در نهج البلاغة اورده و بر ظاهر ست که هرچند از وزرای نیک محضر که
خیر خواهی خلافت و الاوید همم عالیه شان می باشد مساعی مشکور لمعان ظهور میدهد لیکن عقلا حمد قدر مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بحضرات خلفا نسبت میکنند و میگویند که نصب کردن اساطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
ما ایشان در مهمات سیاست اخر نتیجه آرای جهان آرای ایشان است طرفه تر آنکه ابو اسحق اطعمه بعد چندی در یافت
که بوره نیست باذنجان و بادانجان ست بورانی و پیر نابالغ یعنی مجتهد الزمانی هنوز پی نبرده که در غزوه فارس
استشاره خلیفه ثانی در معنی بود که جهاد باید کرد یا صلح باید نمود تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه بر آیم یا

و درین خصوص علمای رفضه اختلاف کرده‌اند عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه با عبارت بحرانی با آنکه مقولات همه مترجمین

با یکدیگر کلام رضی در نهج البلاغه و من کلام له علیه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الخروج لقتال الفارس بنفسه نقل

قطعی هست که استشاره در امر ثانی بود و بعد از عبارت فارسی کاشانی که در غیره و سابق بعینها منقول شده حاجت نقل

عبارات عربیه و فارسی دیگر شارحین و مترجمین باقی نماند طرفه آنکه جل بن شکل در زبان قدیم و جدید از کلام کرامت

نظام جناب مرتضوی بوقوع آمده که مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام تفرق

در باب متفرق لم یجتمع بحذافیره ابدا فانک ان شخصت یقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استرحتم انتهی ما فی نهج البلاغة

مختصرا و ازین عبارت همه کس را معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود که امام وقت فاروق اعظم از

جای خود جنبش نماید ورنه تمامی مردم از چپ و راست خواهند ریخت و دل بران خواهند بست که بعد از کشتن

عمر که اصل عرب هست استراحت تمام هست بالجمله هنوز مجتهد الزمانی تا مدت العمر معنی این کلام فائز گشته و مضمونش مثل

قرأت خوارج خذلهم الله تعالی از جوف حلقش نرسیده و با همه علم اجتهاد برافراشته در اضلال خلایق کوشیده

پس ای معاشر مسلمین در جهاد بکوشید و از روافض طمع مدارید که مهتدی شوند و از نفاق باز مانند و برون دین و ملت

روند اَفَتَطْمَعُونَ اَنْ یُّؤْمِنُوْا لَکُمْ وَ قَدْ کَانَ فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ یَسْمَعُوْنَ کَلٰمَ اللّٰهِ ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ

مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَ هُمْ یَعْلَمُوْنَ و با این هم امید وار نشوید که متکلم سنی را کتاب مذهب خود دهند قال الله تعالی

وَ اِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْۤا اٰمَنَّا وَ اِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰی بَعْضٍ قَالُوْۤا اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ

عَلَیْکُمْ لِیُحَآجُّوْکُمْ بِهٖ عِنْدَ رَبِّکُمْ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ اَوَ لَا یَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّوْنَ وَ مَا یُعْلِنُوْنَ

بعد از خار عنان اگر فرض کنیم که مشوره فاروق تقدیر محال درین امر بود که جهاد کنیم با فواج ایران یا بگریزیم بدیار

جابلقا و جابلسا یا برای امن ان سواری بهم تواند رسید که مثل فیروز بکدم بمنزل مقصود برسیم و از دست رستم

بن فرخ زاد که شهریار ایران زمام کارزار بدست او سپرده و جهان پهلوان نامش برده برهم و از گرز گردان

که از نسل گشتاسپ و نریمان اند نجات یابیم یا بسواری ابر و هوا بعالم بالا روم و چندی زیر درخت طوبی مثل

حضرت امیر جابسایم کامر فی معجزة البساط لیکن از ان جهاد که لشکر اسلام را حاصل شده و مأذونی مهاجرین نخواهد بود

درین وقت بکجهت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند و کلام مرتضوی هم نص درین است

که خود را عیت فاروق میدانستند نه بالعکس پس چگونه ماذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستغنی از بیان

گشته و برای این روز سیاه روافض سیه کار را بکار آمده و این بدان ماند که هر چند کنند بدین خندق مطابق روایات

عجیبه در بحار باصلاح حضرت سلمان فارسی بود و لیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمده بفرمان حضرت

سید الانس و الجان قس علی هذا یه النزاع نزد عقلای جهان **قوله** و آنچه جناب آلخ **اقول** معلوم نیست که تمییز

المنافقین از این علم چه اراده نموده بر تقدیر یعنی که فاروق را فرمودند که تو جهاد مکن و لشکر را بفرست و خود در

مدینه مقیم شو و یا بیرون منه لازم آمد بربادی قیاسات رفضه که خلیفه بانی انده غایت چنین در اکثر فتوحات

بلاد و کارزار در جهاد مشریک نشد و از مدینه بیرون نرفت چنانچه از تقیید اصلاح هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خوارزم
ناعاقبت اندیش بر این معنی خواهد خندید زیرا که انقاعیان شد که مانع ازین امر خیر جناب امیر بودند که با تالیفی فاروق و دیگر
خلفا پرداختند و چون همه اعتقاد داشتند با فضیلت آنجناب و انکه صلاح شریف متمم سعادات و منبع حسنات است
ناگزیر افتاد امر تشریف را کار بستن و بمقتضای انما المامور معذور در غالب اوقات در مدینه طیبه ماندن پس حصول
ثواب بیعت او امر مرتضوی و کوشش در انتظام امور دینی هم صورت بست و هم اعتقاد بافضیلت آنجناب
و حقیت خلافتش در قلوب خلفا برسوخ پیوست و منع جناب مرتضوی فقط در غزوه فارس نبود که وقت غزوه
روم هم منع و امتناع بظهور پیوست کما فی نهج البلاغة و ترجمته اما شجاعت فاروق پس بجدی رسید که
شمشیر از دست زبیر در معرکه عظیم بیعت صدیق بر گرفت چنانچه مجتهد در سابق بتقریب تخلف زبیر تقریر نمود
و مزید شجاعت زبیر نه چنانست که کسی انکار تواند کرد زیرا که شریف مرتضی علم الهدی رفضه در تنزیه الانبیا تصریح ان
نموده و هذا کلامه فی ذلک الکتاب انه لا شبهة فی ان الواجب علی الزبیر ان یعدل الی امیر المومنین یبذل النصرة ولا سیما
کان رجوعه علی طریق التوبة ومن اظهر ما اظهر من المباینة والمحاربة اذا تاب و تبین خطائه و یجب علیه ان یظهر عند ما کان
اظهره لا سیما و امیر المومنین فی تلک الحال یحتاج الی نصره من هو دون الزبیر فی الشجاعة والنجدة انتهی مختصرا انهم
یکسو شجاعت عمر بجائی رسیده که بروایات رفضه که راوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
حضرت قالع باب خیبری در ربوده و آنجناب را بمذلت تمام بر اصول رفضه مدعین مزید ولای اهلبیت علیهم السلام
تا دار الخلافت برسن کشیده و کسیکه شمشیر ازین شیر بیشه وغا و نهنگ دریای هیجا بر باید در مزید تهور و جوانمردی
او چگونه کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را است باکافران و مرتدان ذلیل کند و عیدا و در کافی معلوم ست که چو نسبت و
اگر لعادت بادگی گوید که ربودن شمشیر زبیر و جناب امیر از انجهت بود که عمر فوج کثیر همراه داشته باشد فلا ید ل
علی المقصود جوابش بعد تسلیم آنکه این امر نسبت بسلاطین این زمان پیش تواند رفت که وقتیکه از دولت سرا برآیند
ترک سلطنت و سامان ریاست همراه دارند و چون در مشکوی خود باشند گویا در حصن حصین متحصن شدند و حال فاروق
باعتراف اهل وفاق و نفاق آن بود که تنها در شب و بجور که چهای مدینه میگردید حتی که رفضه نتیجه این حرکت را در بعض
از شبها بجهت لاف و گزاف در مطاعن او شمرده اند و بسیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای بیت هنر
بچشم عدو خود بزرگتر عیب است ❊ گل ست سعدی و در چشم دشمنان خار ست ❊ در نقائص او نام برده و دولت
سرای فاروق باظهار موافق و مخالف بقبل کلبه درویشان پس کسیکه بروایی در جنگ زبیر نکند و حضرت مرتضوی را
معاذ الله بدان هیئت مجموعی که رفضه روبروی اهل دانش و بینش دعوی آن میکنند و سر بگریبان خجلت فرو
نمیبرند در بازار مدینه بکشد چنانچه در بحار و حق الیقین ست البته شجاعت او از پایان تهور در گذشته باشد
و اگر صبر و رضا و مدارا پیش کنند بگو جوابش برگشت بارها و در خاتمه این مقاله عنقریب می آید انشاء الله تعالی
و این امر خود از کتب شیعه واضح ست که امیر کبیر در بعض اوقات از قبل دریغ نکردند اگرچه رئیس قوم باشد ❊ کما

هر رکه اگر حضرت امیر شمشیر بدست می داشت باز هم از خلاف نمی گشید که خود قول جناب امیر که اگر شمشیر میدید اشتم الخ چنان گذشت مبطل
این کمانست و نیز بر تقدیر اینمعنی که جهاد با کسری و قیصر بجهت اذن مرتضوی بوده از جهت فاروق سفسطهٔ عظیم بر مذهب منافقین لازم
آید سببش انکه جناب امیر را باینهمه که حکم رانی میفرمود بر قبائل عرب داد حکومت میداد بر خلفا این دشمنان عقل و دین امیر معطل ملقب گردانند
و از خدا و رسول و روح مقدس امام الائمه هیچ نترسیدند مقصود ازین تقریر آنست که بدانی که هر چه مجتهد الزمانی در رد عبارة الیقین نوشته
عین ضلالت و خیر منیت و اتباع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند که فاروق اقامت مدینه برگزیند و
لشکر اسلام از جهاد نفرستند چه کوشش کردن در جمع اسباب مخالف اعتقاد ان الله لا یخلف المیعاد هست چنانچه از عبارت صوارم
کز خدعقیده قرانی متعلق ست معلوم توان کرد و عبارت نهج البلاغة که قبل ازین درین باب انتی نظر بران دارد پس نقیض مدعا یعنی
عدم اذن بثبوت میرسد و مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نمیماند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب بناید که دزیرا که جناب
یعسوب المتقین از مدتها در کمین بودند اگر چه بنیک محضری وزار بالتقدیم میرسانیدند و اخر قابوی وقت یافته و کسی را
از نقیبه ولیس نفیه لا یقین این کار دو مردان بیکار نه پنداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا مهم فاروق را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل فادات شیوخ و تلامذه کلینی و صدوق موجود پس چه استبعاد است که خواسته باشند که از
فاروق ستی بظهور رسد و تکیه بر وعدهٔ الهی در نصرت و ظفر کرده آمدن تا ایشان از دست رستم کوفته شوید و در مدینه هم خلیفه
بتوسط مجوسی کینه طور باشجاع فیروز رفضه نفاق اند و بکفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود گویا خیرخواهی
فاروق و لشکریش بعنوانی بجا آورند که همه دانستند که قلب مرتضوی غباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروق این خیر
خواهی بکار اید و سرور و بهجت به بعضی وجوه پیشتر آید و لقد ظفر و فیروزی از دست لولوی لالا رو نماید لا حول
و لا قوة الا بالله انیست حال سر مکتوم مجتهد این مرز و بوم مرثیه خوان امام معصوم کافی بجا المجلسی الموم که هفوات شیخ حلی
و مزخرفات جعفر زنلی از سنگ بران می برد و هنوز هر خرافات شخص یعنی مزین نجات رفض آنرا بجان و دل می خرد و در حکایات ابده
له و نزی ابن جوزی سر منبر دعوی نمود در جواب سائلین که هر چه گوید از قران مجید بگوید یکی از حاضرین برای تعجیز گفت کجاست مثل عرّ
که با جهل بچه خود را بخوب صورتی می بیند جوابش او کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** و هذا کلامه الخ **اقول** آخر بعض
اهل خرد شمار بعد از انکه از چار سو باد بود چندی جستجو و عرق ریزی و تکاپو نا امید گشته بمقتضای کل شئ یرجع الی اصله بدمن تقیه دست
زد و لیکن بمجواى الکذوب لا حافظه له یادش نماند که در خاتمه این کتاب جائیکه برای اثبات اینمعنی که حضرت امام حسین از تقیه ممنوع بود
بروایت کلینی استدلال نموده است چه گفته که احادیث صحیحه در کتب معتمده فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعقوب محمد عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الوصیة نزلت من السماء علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم کتابا لم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل بیتک الی قوله لا شهادة لهم الا معک ففعل علیه السلام و نیز
در همان کتاب مذکور ست احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الی و اشتر
نفسک لله عز و جل ففعل علیه السلام ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده پس بهمین حدیث بر مجتهد الزمانی که درینجا
هم غفلت ربوده بکار برند احتجاج میکنم و میگویم که این بود زیر خاتم حضرت شهید کربلا امام زیر خاتم امام صادق پس این عبارت

بروایت کلینی اعور امام شما برآمد حدیث الناس و انفسهم و لاتخافن الا الله و انشر علوم اهل بیتک و صدق اباءک الصالحین فانک
فی حرز و امان یعنی احکام شرعی بیان کن و بروی مردم و مترس از کسی چه تو بند و علوم اهلبیت را ظاهر نما و تصدیق پدران
خود مشغول شو که تو در حفظ و امان هستی اکنون چگونه درست شد که حضرت امام صادق تقیه فرمایند و انگاه از راوی مذکور
بدین غرض و طول و اینهمه کذب و افترا که منتهای علوم ست بدین طور ترتیب دهند و بآیات قرآنی و احادیث رسول نیز وانی مدلل فرمایند
که تحصیلش را بهزار ایجاز و اختصار ورقی چند ضبط کردم که عین افترا باشد در باب نزول آیات مناقب شان مبایعین ناصرین
خلفا بر کتاب خدا و دعوی استجماع شروط کمال ایمان برای مهاجرین معلوم حالانکه بخطاب سائل این قدر طاشانش کافی بود که جهاد حاصر
است و جامع شروط و هر چند اذن بخصوص ست لیکن العبرة للعموم و هرگاه کسی را از شیعه این امور درست نباشد لانه مقید بقدر الضرورة
حضرات ائمه که عالم مکونات بقبضه قدرت شان ودیعت بود و ابرای اکمه و احیای موتی می نمودند و بر ملائکه سموات و ارضین حکومت
می داشتند کما سبق چگونه درست خواهد بود خصوصا کسی را که برای او کتاب آسمانی بگواهی هزاران فرشته بر مهر نازل گردیده باشد و حق
تعالی باین نصوص و حافظ و حامی او گردد عجب امور آنکه من کمترین انام بمجرد رؤیت غلبه خود در منامات بتایید ارواح مقدسه
حضرات یعنی اهلبیت سید کائنات علیه و علیهم افضل الصلوات چندان دلیر و قوی دل باشم که با جمهور علمای معظمین امید مثل میرزا کاظم علی
رئیس الفقها و میر آیة علی رأس المدرسین فضلای ایران مانند آقا محمد علی و میرزا احمد مهدی استرآبادی و غیرهم مناظرات کنم و مشهور شوم
و این کتابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن بقاب تالیف زیرم و برای بهم سایندن کتب شیعه شبهای دیجور در کوچهای
تردیک و دیگر دم و سوانح عظیمه که از تحریر رقعه چند در مبحث سنی و شیعه بر بعضی از صوفیه گذشته تا آنکه بجانهن متحقق شدند کما فطلع
الدیباچه بچشم بینم و امام صادق بحق ناطق با کیدات آسمانی و تاییدات ملائکه ذاتی و یمین بیداری ملاحظه فرمایند و احکام شرع
و عقاید یعنی بجهت خوف موهوم مغلوب سازند زینهار بخیال کسی از عقلا نگنجد و میزان فراست احاد نه سنجد و حاشا
که من بر مواعید اهل دنیا دلیر باشم چه انزاکه اگر واقعی هم باشد بجوی نمیگیرم معهذا چه خوش گفت یکی از متقدمین بجواب پادشاه عظیم که از
کوتوال بازار حتی تر بهم فرمود با اینهمه اقرب گفت تا چشم بر هم زنی خانه سوخت و با اینهمه که شنیدی امری دیگر را گوش مکن که مدعای
محمد و شمن حضرات ائمه معرض از حکم ایشان نیست که چون حدیث جعفری که سخن در تاویلات ان میرفت بر محل تقیه آمد حجت برای
فاضل مجیب نماند زیرا که حدیث محمول بر تقیه لایق عمل نیست بچنین قابل اعتماد چه لیکن انکه این هم خلاف نصوص آیه رضی الله عنهم خدا را
حرفی از ان نصوص بشنو گره و کلفت مگرو و از جهالت مجتهد اعمی بروایت برادر به بزرگ غافل مشو عن ابی جعفر الاحول عن ابی عبد الله علیه
قال لا یسع الناس حتی یسالوا و یتفقهوا و یعرفوا امامهم و یسعهم ان یاخذوا بما یقول و ان کانت تقیه درینصورت نیز مدعای
ما که اعتقاد و عمل بر حدیث طول ست تمام بنصوص جعفری باید که جعفری باش گر خدا خواهی اگر نه در به طریق گمراهی حاصل ست
که معتقد استحقاق خلفای راشدین باید بود و الحمد لله و نوید این مقام ست انچه عباد بصری را امام زین العابدین فرمود چنانچه
که در کافی ست او گفته بود در راه مکه معظمه که جهاد و صعوبتش را ترک فرمودی و حج را که ایشان بود برگزیدی حق تعالی
میفرماید إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم الآیه حضرت فرمود آیت را تمام کن التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ
الآیه چون آیت تمام شد ارشاد نمود که اگر این صفات یابم البته جهاد افضل ست بر رفاقت شان از حج

وشک نیست که سلمان فارسی باب الله و ابوذر غفاری صدیق امت و عمار که حق از و گاهی جدا نشده مثل جناب امیر منصوص بودند
و جهاد با کفار نمیکردند و نیز حذیفه و مقداد و متعین اهل بیت امجاد پس با تیقن خلفای راشدین حق بصحت دلائل او صادق با
و عیان شد که چنانچه صادق بخصوص خویش ناطق بودند بر رگان آنجناب نیز بلکه احادیث ائمه معصومین ما فقدما باشند
یا متاخرین به و جتبره و اعد میرود و اجماع معصومین بران واقع است و متانت دلیل محبت پوشیده نیست هرچند جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دوزند و آتش و فگار افروزند کیف که صد حدیث ائمه اهل بیت بدال ناطق باشند
از تقیه با ظهور مهدی نخواهد ماند چنانچه از اوراق جواب لیضاح نیز هویدا است **قوله** و آنچه نوشته که سعید آلخ
اقول اگر مدعا آنست که حدیث ان الله یؤید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و نزد شیعه نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گذشته و بسبب سلب البصارت یا قصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشا الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهل سنت
معتمد است چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم و جوابش میدهم که واقعی حدیث معتمد علیه است
مگر قصه اش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم ایمعنی را صراحة و اشارة
ترجیح داده اند و ما را در اثبات ایمعنی که حدیث بخاری اشاره بشخص معین است و زبانی بخلفا نمیرسد از جهت تائید اسلام
حاجت باشد دلائل نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی علامه دوره ای یا دعای همه دانی برین قول حاشیه نوشته اند که دلالت
قوی تر بر تعیین شخص میکند در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزوه
خیبر حدیثی از ابی الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب رسالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام و
همرکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرموده بودند امن اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر بآنحضرت رسید فرمودند قم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مؤمن ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته والذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا ولا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر و هو منسوخ و فی الحدیث اخبار
بالمغیبات و ذلک من معجزاته الظاهرة و فیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة یکون فیه و الجهر بها تعیین المنادی بذلک
بلال و وقع عند مسلم فی روایة قم یا ابن الخطاب فی غنه ایتعی ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا
جهات مختلفه انتهی کلامه از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر درین حدیث عام از فاسق و کافر است
و منادیان متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند قتال حتی اتاک الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله ازین حدیث هیچ
عاری بکمال خلفا نمی تواند زیرا که مثل آفتاب نیمروز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکه همراه حضرت پیغمبر صلی الله
و آله و سلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا فرمود که خدا تائید میکند دین خود
بمرد فاجر چرا که هیچگونه مضرتی بلا خلفا ازین حدیث نمیرسد اگر صد کس مدعی اسلام از مشاهد مشرفه بلا عذر تخلف ورزید
و از خندیدن زنان سلاح بر تن راست کنند و در معارک قتال ریا و سمعه داد جنگ و جدال دهند و بآنحلال معصیت ارتکاب ان وقت

شده باید و روح خود را گرفته بدوزخ روند مضر خلفای رسول الثقلین چیست فما ظنک بواحد او اثنین ورنه لازم آید
فسق و فجور مثل سلمان و ابوذر که رضی الله عنهما فی الجملة الشان را مسوده دین مبدا اند بعینها این دلیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
اما از حدیث جعفری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان به ثبوت نرسید و چنان نگشته که آیت معیت و اشتداد دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چنان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
در آن است بخیال خلفا منطبق شود و قبل ازین بگزارش رسید که حضرت امیر المومنین و خود متبحرین شیعه خلفه را مصداق آمنوا
و عملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات ناطقه قرانی است زنهار بطرف شنیدن
قابل نمیگردد و آمدیم بر بیان تائید از قصه سکستن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکار آن کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مگر و مالا اختصار بر چه فی چند خفتنا رسیکنم اول آنکه ممالک فدک چنانچه باید در دست خلفا در آمد
اجماعا حضرت صلی الله علیه و سلم هر سه بار فرموده یقینا که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران خواهد بود و قال الله تعالی ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بشارة
بخطاب اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و شعایر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود فکیف که این فاجران سلاله اهل بیت
را منهم بزنا سازند و تازیانه زنند و بر بطن مبارکش دروازه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از همه ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نمونه آن
در مجلد اول هر اصول شیعه دانستی سوم آنکه ارتفاع نور دین در هر خلافت و هر جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب از شماره بذکر این امور مملو و مشحون است نبود مگر بجهت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد او فرید
کار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور شکسته بگر سه ضرب که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه و سلم بر تنزیل قران شریف بود و نور انیش بر عالم تافته و از ینجا هم سمت ظهور یافته که جهاد بر تاویل
قران مجید آنچنان نبود که در بشارت درج فرمایند و اگر احادیث مختصه رفضه که در بحار و غیر آن درباره ظلمت و تنگنای
جناب امیر بکشاده پیشانی آورده اند ضمیمه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
اشرنا الیه کفایة الطالبین من بعد بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند علی الا
مگر از متقین پس چنان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
که انکار از تائید این واقعه کردن و خیال بدان بستن فتاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدم بذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام التعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را به بینم دادم الثنا شد روزی گذشتم بر جمعی که گرد او گرد
آمده حلقه زده بودند در جای استادم در روی خود پوشیدم بعد زمانی متوجه شد براهی و عوام متفرق گشتند

من به انار قیمت صبر قیمتم تا گذشت بر دوکان هنازی او را السبحنان خویش غافل کرده دیده بود و تا قرض نان و دیده من بعد
گزارش افتاد که انار فروشی دو انار همین طور بدست آورده روانه شد بدل می گفتم که شاید او را معامله بدین مردم
بوده باشد از دلم می آمد که بدین تقدیر چرا ایشانرا غافل کرده از بیماری را او دیدیم پس همه راه پیش او نهاده نگاه در قطعه خود
که در صحرا بود و بهر دیگش رفتم و حال پرسیدم گفت کیستی گفتم یعنی آدم و امت حضرت خاتم گفت از کدام قبیله گفتم از اهل بیت
آنجناب صلی الله علیه وسلم باز گفتم که این چه حرکات بود که در اثنای راه روداد پس مرا شناخت و سرزنش کرد که شرف
لعلم است و تو علم جد امجد خود را گذاشتی و باوجود داری که حق تعالی فرمود مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ
جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا از سرقه دو قرص و دو انار چار گناه مرتب شد و از تصدق این بر چهار چهل حسنه بدست
افتاد و چار نیکی با چار بدی مقابل گشت سی و شش نیکی برای من خود باقی ماند گفتم مادرت بعزای تو نشیند مگر که فرموده الله
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ از اکتساب چار گناه را خود اعتراف داری و ازین آیت بدرجه ثبوت رسید که بسبب تصرف در
غیر چار گناه دیگر ترتب یافته انتهی حدیث الصادق و هو مروی بالاختلاف الیسیر الغرض هر گاه بخیال اهل ایمان نیز این
که خلفا معاذ الله منافق و کافر یا فاسق و فاجر باشند و نور ایمان ایشان نهان و حیا نیان را افرا کرد و تکلیف که خلفا بر
تصریح سید مرتضی در شافی و شریف الانبیا بتمامی شریعت غرا متمسک شوند و التقیه را اختیار کنند که صحابه از زهد و تصوف
حسابی برندارند و فضائل آنجناب را در حیث آن شمارند و مجتهدین شیعه نیز ایشان نصاحت و خاسر خویش آزند این
احتمال محال است و درباره این بزرگان گنجانیدن همانا تقلید یهودیان بی دین در حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین است
پس نه نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای راشدین توانند شد نه نسبت فسق و فجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ و اگر اولیای تابعین نیاورش بر پا کرده اند در غصب حقوق اهلبیت و تضلیل جناب مرتضوی کامر
را کجا گنجایش دارد و سیما بر تفضیل حدیث مذکور که در کلینی مرویست آمدم بر آنچه مشغول بودم و آن خاتمه حدیث
جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز و جل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم اکنون از مجتهدین شیعه
می پرسم که حضرت ائمه بدی تائید دینی صورت ایستاده یا نه بر اول چنانچه دیباچه کافی بران مشتمل است قطع نظر
از آنکه این بزرگان خصوصا امام الائمه بمقتضای اصول شیعه پیر معطله بودند برای شان منقبتی نماند زیرا که خدا
نصرت میدهد دین خود را بان قومها که بهره اخروی ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزید حیرت انیست که کلینی
عور را چه افتاد و علم الهدی را چه پیش آمد که بشافی و مانندان حضرات ائمه خصوصا پیر معطله و منهمک الظلمه را
موید دین اعتقاد کردند و شیخ حلی را چه روداد که او هم بر مجاهدات سقی و ستانی و جهاد لسانی امام الائمه مغرور
شده ابواب فصول در نهج الحق و غیره منعقد نموده و این احتمال را که ان الله ینصر الخ نصب العین نگذاشته
و اگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گوییم اول عصمت کجاست و ثبوت آن برای غیر انبیا محل چون و
چرا و بر تنزل و تسلیم بقای عصمت بعد از صدور امور معلومه از ائمه بر اصول رفضه که تفصیلش را جلد اول
در بنقا و هشتاد جزو حاوی ست و صد و نود و عنقریب مبلغ نزار تا بیها از حضرت فاطمه زهرا و باره امیر المومنین چه معنی دارد

کمالا یخفی و اگر عدالت از گناه کبیر نائل میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صیغهٔ هم کمار و ت الامامیه عن ائمه

الهدی و ذا مع قطع النظر عن حقیقة العصمه فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهجی فی جوهر المراد تئول الی
العدالة الکاملة معهذا ابر هر صغیر و کبیر عدالت و تقوی خلفا ثابت شد از کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و
نفاق منافی مدائح کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور هیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث
بخاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور
ندارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف حدیث رفضه که بر لفظ مظهر و مضمر ش تعمیم را مقتضی است
چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتمدین رفضه بدان تمسک مینمایند نظر بدان میکنند پس شیعه را
بعد از ایجاد این تقریر ضرر شدید واقع شد من حیث لا یدری دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چار موجه
حیرت در افتاده اند که امام عامی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف حیثیت اگر مطلوب او چنانچه
از عبارت اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند بعنوانیکه فاسق
و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگوید که ازین حدیث که شمر لشکش بجائی رسید و که
منادی در چار سو گردانیدند و عمر فاروق که بر خلافش سفیان مفتخر اند این ندا در داده ثابت شد
که تائید نبی از دوست کافر و فاسق گاهی بظهور می آمد لاجرم ایمان و اسلام خلفا نظر بتائیدات
و سنیه که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش
تخفیف و الزاما بدرجه وضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص قطعی
بر بطلانش فرموده زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نموده اند
و حضرت امام صادق ایشان را مورد آیات مناقب قرآنی را اعتقاد کرده و به بیان اکابر علما عیان شد
که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصه او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان در حیز امکان
نماند چه جای نسبت شرک کفر و باعث حسرتست که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانند آن
از زهد و تقوی اجله اصحاب بلکه امام الائمه گذشته بود کما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه دارد و اگر خلفا
معاذ الله کافر باشند جواز نکاح نفوس قدسیه اهلبیت حضرت خیر البریه عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا
چگونه صورت بندد و امثال شرکت و اعتبار انحدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شرح کتب احادیث
شیعه و سنی و کتب سیر و تواریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کلینی و بسیاری از اصول رفضه بروایات
متعدده متنوعه چنانچه باید است کا رهست القصه چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق گشته
حال این حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد گو مقصود مجتهد بحریف تعلق نگیرد **قوله** و قد مضی فیما مضی آه **اقول**
لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المتعنت العنید لا یدل بوجه من الوجوه
علی ان الخلفاء الراشدین خلفاء الحق و الیقین امروا بالجور و العدوان و غصبوا حقوق اهل بیت سید الانس و الجان فهذا الحکم

افواه بلا امتراء عند العقلا فضلا عن العلماء فض الله افواه اقوام قیل فیهم انی یؤفکون وسیعلم الذین ظلموا من الروافض در جواب
ای منقلب ینقلبون من بعد مخفی نماند که چون مجتهد قاصر النظر بتقلید اعمی عموم حدیث شریف را که لفظ امرا و نیست
تنها مذکور دید و تفصیلش یاد نبود روایات نیز بنیاد درده و در حل این مغلطه افتاد و شرح این مجمل از اینجا ارتجالاً میکنیم
و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جامدش در آید و شاید که بسبب حل نجابت برشد پس بدانکه
اول از کتاب کشف الغمه بزبان مترجم میگوید آنچه اشعار دارد و مکنون خاطر محمد بن محمود صاحب کفایة الطالب در مناقب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را البطرزی جمع نموده که اسانید او را از طریق شیعه عاری نمودم یعنی
بطریق عامه تالیف نموده تا آنکه احتجاج باین محکم تر شود و از ینجا توانی دانست که مضامین اگرچه متفق علیها باشد لیکن
طریق عامه مختار شد القصه این کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی بعد از ملوک
جبابره باسناد خود از جابر بن عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفا می آیند و بعد از
خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره و بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصود آنست که آنچه مجتهد از کتب ما
آورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت مآل اتصال خلفا بهم رسند از امت حقیقی که اجله مهاجرین باشند کما عرفت
آنگاه با امرا باز ملوک جبابره و باز امام مهدی پس حضرات راشدین خلفای حضرت باشند و عقل هم دلالت بران میکند
که فیض صحبت شریف دریافته کان بارگاه الهی چنانچه باید در امت حقیقی جلوه ظهور داده و خلافت ایشان مطابق
روایات صحاح ظل نبوت بود پس راشدین خلفای حضرت شدند باز دوره امرا الخ لاجرم خلفا را در ملوک و امرا شمردن
کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال والعموم می بیند و طور علمائی گزیده و مرسوم ایشان تفحص کردن
روایات و تفصیل آنها امکان بیش نظر داشتن است راست گفت پسر ولیکن هم پدر بش ولدار اگرچه رعایت
رتبه خویش را هرکجا ملحوظ داشتنا و مقوله هر دو آنست که ع کار هر جولاهه و نداف نیست الغرض جمع روایات و
ملاحظه ترتیب و تفصیل آنها اهل اجتهاد است و از ینجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان
طور علم و عمل متعاند شده نیز اهل کلام میگویند که اجمال رنگی دیگر دارد و تفصیل رنگی دیگر علاوه مجتهد حرف یکرام دلیل احتمال له بعدیت منفصله
را باثبات رسانیده و خدوت خبط التقاد **قوله** و از صالح الخ **اقول** نهایت اینحدیث صور جنالیه مجتهد الزمانی
که خلفا فاسق و کافر بودند و خلافت ایشان باطل است موید نیست زیرا که غایة الامر که ازینحدیث ثابت شود آنست
که از بعض خلفا اتباع یهود و نصاری سر زند و مدعای مجتهد آنیست که خلفا درین بعض داخل اند فالمطلوب لیس
بثابت والثابت لیس بمطلوب و درینمقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفای بنیا و اهل کتاب را از یهود
و نصاری و امثال شان بنص امام صادق بروایت اصول کلینی که همه اش دیدی و دانستی کندیدند و حق تعالی
ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور
مراحل مناقب ایشان را بعنوانی نور دیده که مزیدی بران در وهم کسی نگنجد پس خلفای خاتم المرسلین را که قاتلین
یهود و نصاری تا استیصال کننده ریاست و خلافت مجوسیان ایران بوده اند اتباع و اشیاع شان خصوصاً

کافران دانستن کار مخبطین است غلط گفتم کار مجتهدین روافض است که مرتبه خبط و تفاوت ایشان از معاصرین هم
درگذشته و اگر سخن پروری کنند و گویند که جمع اصحاب مراد بود نه همه که خطاب مذکور اجله اصحاب باهم خواهر
گوئیم اکنون باید مجتهدنما عاقبت اندیش بلاوت کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین شیعه
تجویز کردن و معذرت نمودن فرمایند جواب اکمل فیه جو بنا بر قیاس آنکه حدیث چنانچه در کتب اهلسنت است اکابر رفضه نیز
در کتب خود می آرند و بطرق معتبره کثیره و اسناد شهیره روایت مینمایند پس انجمینی از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و مانند آن هویدا میشود و طرفه آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابوسعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه داخل اتباع و اشیاع شیعه و نصاری داخل نیست پس خلفاء قاتلین کفار با وجود احتمال خیبت چگونه داخل
توانند بود و تفصیل این اجمال آنکه از کتب حال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیرهم پیدا است که ابوسعید
از محبان و رفقای حضرت مرتضوی است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع میشود ولایت و صفوت خلفا را چه ضیر و ضرر و اگر منافات دارد ابوسعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل
و اگر حب ریاست و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرفش معذرت نهند گوئیم این امر نسبت بانچه خلفا را حاصل است
قطره از دریا و ذره از صحرا بود فلا یوصلنا فضل الکمال بدیهم نفعنا معذلک و در رفاقت مرتضوی نیز ان خیال ممکن است
پس خلوص کجا کما لا یخفی **حیرت دیگر** آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب حال ابوسعید را که از رواة این
این خبر و حضار واقعه بود در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابوسعید را در زمره آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایة الامر درباب او
مطابق تصریحات بعضی آنست که او چندی کاسه خلفا لیسیده و خلفا بالیقین بر طور مجتهد که مذهب منصور بجمیل
جمهور رفضه و شیعه است کافر حقیقی نبوده اند بوجوهیکه معلوم همگنانست و در اوراق جواب ایضاح مسطور گشته
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه سر مو در مذهب یهود و نصاری رد داده و در
اهل اسلام پدید آمده و حال آنکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می بینیم که از این احادیث مذهب رجعت را که باظهار سماطی قدوة المتشیعین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و او اتباع آن شقی مید هند و مرا الحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه المقاله پس رجعت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابوسعید کفر حقیقی سر زند و الا خبر مخبر صادق مطابق
نفس الامر نگردد و الکل مخالف لمذهبهم و در اینجا انحاث دیگر است که بیاد می آید که صاعقه روضت جیده
جائیکه اولیای مجتهد این نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و در مشکوة الخ
اقول عجب است که مجتهدین رفضه انچنین است چه جار از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام درآمدند و هنوز علم
و بینی را فرا نگرفته بودند و نابلد بودند تجویز میکنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافرین بیرون
ذبح و غبار چنین اشجار را بر اند تشنگان می برند و از دائره عقل و نقل پا بیرون می نهند و گواهی جعفری بلکه تمامی شیعه

طاهرین را بکمال ایمان خلفای مجاهدین قیصر و کسری را و شکند معهذا اتباع طریق اهل کتاب از اهل شرک و نفاق
مقبولین رفضه را می رسید که بعد سرور کائنات صلی الله علیه و آله بیعت با میر المومنین علیه السلام نمایند و قسمهای شرعی خورند که همراه
رکاب باشند و ما را از غاصبین خلافت پیر مرحوم رفضه بار بار باز این عهود و مواثیق را بجوی نشمارند تا آنکه حضرت
امیر بان همه اخلاق عظیم در مشاهد متبرکه روبروی اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرمایند و این مرحله در مجلد اول
بتفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب سلیم معلوم برگذشته هر گاه اینهمه فضائح و قبائح از مقبولین رفضه
در باره اتحاد و عمل و ترک وصی بحق صدور یابد برای مطاعن خلفا این احادیث را تجسس کردن و مصداق از یاد طاق
نسیان گذاشتن داد یهودیت و مجوسیت دادن است ورنه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اهل حق
خراب گردانیدن انیست شمه از حال قدما بزعم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب ضخیم متکفل
بیان آن نمی تواند شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش در اتباع یهود و نصاری نقد دین و ملت را در باخته خود را
غریق غلو و تعصب اهل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن مبین است و تا امروز جوالش از مجتهدین
و غیرهم بنظر رسیده و چگونه رسیده شود که خود مجتهد دران کا سبق هدایت نداده و لا حاجة الی الاعادة و بالجملة هر گاه
متعصبین بدلائل ثابت کنند که قائلین اجمل معاذ الله خلفای راشدین اند الوقت بر اهل حق جواب این اعتراض
تمرد خواهد شد و الا هر دلیلی که بدان مقبولین خویش را از ین وادی گریختات دهند آن دلیل بطریق اولی در باره خلفا
جاری خواهم کرد کما لا یخفی **قوله** قریب آلخ ۱۲ **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده اهل سنت
مروی است چنانچه محدثین متقدمین رفضه پیش از بیش روایت کرده اند فرق اینست که علمای ما هنوز از سبب
ایمان و عقل در فهم معنی آن راه نفس الامری سپرده اند و بر محامل آن فرو او آورده یعنی انقسیم امور از ضعفا
مسلمین که نا باید بوده اند صدور یافته و علمای رفضه بسبب تنگ قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه مصداق
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا باشد مورد می فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
گشته عروة الوثقای عقل را هم از دست داده اند زا که بر طریق پر خار ایشان صحبت رحمة للعالمین نگر باعث
تباهی و خرابی شد معاذ الله تا اخص الخواص و ملازمین و حواریین آنجناب کافه مورد این و بال شدند و ان انکه دو سه
دور از ین صحبت می ماندند و همیشه باین شرف مشرف نبودند از ین سوانح مبرا گشته نعوذ بالله من شرور انفسهم
و من خرافات عقایدهم سبحان الله تشبیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باعث خلافت بلا فصل باشد و تشبیه جاعلین
بنی اسرائیل در اتخاذ عجل بتقیه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان جنود و الفضائل شبیه بحنین و خائنین و نمل
بودن بنفس مقدس اجل اهل بیت طاهرین ببعض قطعی بضعه خیر الوری مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و بطلان امامت
خلیفه اول متشعبین دلالت نکند إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ **قوله** سبحان الله آلخ ۱۲ **اقول** کسی از عقلا تجویز نتواند
که حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت دهند اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اهل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان بر جهان و جهانیان

تافته وجناب احدیث الیشان را بگواهی امام ناطق مستجمع هزاران مناقب قرانی و مدائح احادیث رسول نبوی الی ساخته
پس اطلاق لفظ جور وجفا بر حضرات خلفا تکذیب قران وحدیث کردن وشریعت ودین را برهم زدن است وعقوبت
اتحاد وتجمل وترک وعنی بحق فرع اعتقاد تشیع است که بر مقبولین رفضه چنانچه باید بشهادت کتب معتمده شان انطباق
گرفته وتتریه خلفای ع راشدین نزد همه کس بظهور پیوسته **قوله** علاوه آنکه آنح **اقول** در فهم این جهنمیت
حنبلی عجیب حیوان لا یعلم را عیش آمده شرح این مبهم انکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفا و
نسبت مطاعن ایشان کردن وبغض همه کرویدن واز عبارت خاتمه حدیث ثم تنطلقون الی مساکن
المهاجرین بر هر کسی از عقلا هویداست که این تحاسد وتباغض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران درین امر
مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجا بر آمد انیست حال احتجاج واستدلال او که زنهار بطوری مربوط نمیشود قطعه
با آدمی نتوان گفت ماند این حیوان ✤ بجز دراعه ودستار ونقش پرونش ✤ نگر که درهمه اسباب ملک هستی
او که هیچ چیز نه بینی حلال جز خونش ✤ وحقیقت انیست نفس خبط مذکور از قدمای مجتهدین ومتکلمین شیعه این
رئیس المنافقین را میراث رسیده که در اثبات کفر ونفاق خلفای راشدین معاذ الله دست تشبث
دراز کردند واز غایت کوته اندیشی وکافر کیشی ملاحظه قیود والفاظش نه نمودند وهیچ ندانستند که انجامش
بکجا میرسد ومآلش بکجا میکشد حرفی از ینجمله میگویم که هرگاه تصانیف کلبتی وصدوق وطوسی وقدمای
ایشان رجوع کنی وخلاصه وفاتر موضوعه را در تالیفات ایشان بینی با احادیث کبیره وروایات شهیره خواهی
یافت که از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا ورسل یابی که حسد وجحد وبعض حضرات ائمه بنفقاد
باشد وحوا علیها السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انیک عیون اخبار ومناقب مرتضوی
که رفضه جامع آن هستند وتاویلات الایات که رموز قرانی با احادیث اهل بیت رسول ربانی دران مجموع است
دلالت قطعی برین مطالب دارد وانکه کار ایشان بغاصبین وظالمین کشیده بلکه از حد وحد دان وطغیان
هم درگذشته وبا نهمه کدورت وغبار وجحد وانکار این بزرگان بار واره صفوت وصفا بیرون نه نهادند
پس خلفا که بعد از تسلیم حسد شان همه گو چرا از خلافت وامامت بیرون روند ومسلوب الاستحقاق
شوند والصاف باید کرد که ازین احادیث کجا ثابت میشود که ابوبکر رض وعمر رض وعثمان رض غصب خلافت خواهند
کرد جمله اهل بیت خواهند نمود وبخلاف آن احادیث که بر اسامی مقدسه انبیا شامل است قطعا ویقینا
احتمال دیگر ندارد انیها که شنیدی بعد از فرض وتسلیم انیمعنی است که خطاب حضرت رسالتمآب ص
با جمله اصحاب رض تعلق گرفته والا محتمل است که خطاب با مولفه وضعفا باشد که عبد الرحمن رض بن عوف
که از ملازمین سید النبین ص بود واشارات سید کائنات ص را کما ینبغی فهمید ورنه از طرف مساق کلام
مذکور او رامی نمود وعقلا کی تجویز کنند که مهاجرین امت حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
ومصداق یرثون الفردوس بشهادت جعفری شوند الی غیر ذلک من الاباب ومخفی نماند که سید

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیا درین کتاب و مانند آن خطاب را در آیات بسیار بیان می برد بلکه بمقالات
ابن عباس و سوق نزول قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب تا عاقبت اندیش در مقاله پنجم این جمله
باین عبارت نور دیده که معلوم و شاهد است که انبیا را مدح برای تنبیه دیگران واقع میشود ایا نمی بینی که لفظ
عفا الله عنک در حق جناب رسالتمآب وارد شده حالانکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض ازان تنبیه شیخین
مثل ابو بکر و عمر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی واسمعی یا جاره ای در بتو میگویم دیوار تو ایم بشنود مشهور
و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس درینجا انچه گفتم قبول کردنی باشد تکلیف که شکایت فاطمی ع عترت
مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمده بر آنکه شاید این تحاسد و تباغض در سبب
انجمن مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد جوابش آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا آخر
حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار
روایت می نماید چه گونه حسد و بغض مذکور را باین گروه حق تیره نسبت توان کرد اکنون عبارت احادیث
باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین ص است و روایت از ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد
صحیح درجالیش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند و
و جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند و ازواج مطهرات به تمازانجناب معروف
اند پس انصار گریستند تا حضرت باواز ایشان چشم بکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کس است گفتند علی ع و عباس ر پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد رونق
افزودند و خطبه فرمودند که دران این عبارت است آگاه باشید که انصار بطانت و محل امانت موضع اسرار
و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن با ایشان پس قبول کنید از نیک ایشان
و تجاوز نمائید از بد ایشان و درباره مناقب انصار روایات بسیار مجموع است کو رفضه در دل اعتقاد ندارند و
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ را بزبان آرند و لیکن بفحوای تصریحات مجتهد یعنی اقرار
العقلاء علی انفسهم حجة حرفی چند دیگر بشنو که انصار ان چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام یعنی
تا حضرت امام مهدی ع را بواسطه بشیر انصاری از راه دور طلبیدند و بآن سعادت او را مشرف گردانیدند و بجهة
فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
بنوبت محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت عوام مقدمه چندی
فراهم یکی آنکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه بنظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
قرآنی و احادیث رسول سبحانی بالتحقیق میرسند و قد تعرزان الموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال
بطل الاستدلال دوم آنکه حدیث که بنقل مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیامد و بنیاد استدلال رفضه انهدم رفت
سوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه نیز مذموم شدند

فحوا بهم عن المقبولین جوابنا عن الانصار والمهاجرین سیما الخلفاء الراشدین رضی واحادیث تباغض وتنافس
در کتب رفضه مثل بحار وغیره بیش از بیش مرویست وازینجاست که مدعیین رفضه مثل حلی وجالسی وغیرهما
در تصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکه بمتواترات واگر باین اجمال قناعت
نمیکنی بجای اش بارع تو از عبارت جالسی که در صوارم جابجا التصریح برین مدعا نموده نشان میدهم
وهرانچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای انکه تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنم از انجمله در
ورق پنجاه وسوم میگوید که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثه رض واصحاب فی الجمله را مذکور میسازند وآنرا
ترجیح میدهند بر روایات فضائل آنها که از طرق سنیان وارد شده بجهت آنست که بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جهاد وشکستن نماز جماعت برای امر سهل دنیا وطعن وتشنیع نمودن آنها مر پیغمبر خدا را
وامثال ان از قرآن وحدیث متفق علیهما که بدرجه تواتر ثابت است بثبت می سازند واگر آیت وبیان
نباشد مطاعن آنها که متعلق باعمال واقوال ایشان دارد وانچه بدرجه تواتر رسیده وسنیان را در ان مجال
تنگی ومیمی نیست بقید قلم می ارند از انجمله در ورق شصت وسوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل حل آن
وآن انیست که دانستی که امامیه هرگاه بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبائح اعمال وخصال اصحاب ثلثه رض احتجاج
نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین واز جمله مسلمات ومتواترات است انتهی بلفظه وبر همه کس عیانست
که این طعن را شیخ حلی در کتب کلامیه اورده وبمذمت اصحاب رض ازان بزعم خود ثابت نموده وحال انیست
که اطفال دبستان این مزخرفات بیهوده را بناخن وانگشت فرسوده اند سوم آنکه ترس سعید بن عبدالرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد که او در حقیقت مخاطب بود واز دهم این حسد وتنافس شده بود
زیراکه خوف بر گزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند واهوال
وشدائد قیامت را خاصه برای خویش می انگارند ویاد داری باشد که حضرات معصومین مسکین ویتیم
واسیر را تا سه روز بر نفوس مقدسه ایثار میکردند ومی ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مردود وقبول
نرسد چنانچه عبارات کتب رفضه بیاید انشاء الله تعالی وبسط وتفصیل این امور در منتهی الکلام است
امیدوارم که بزودی مشهور کرده ومطبوع شود چهارم آنکه بسیاری از تابعین باعتبار زمانه که بلکم
مقصد تنافس وتحاسد شدند دران وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حجة الوداع ومانند ان
انقسم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناهی
مکشوف گشته بود واین کمترازان می نماید که مراد از عنکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیه
حضرات ائمه بودند تا حضرت مهدی ع که بعد صدها سال بوجود آمدند پنجم آنکه امامیه این احادیث را
بر غصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه واحادیث ایشان پیداست واین امر بعد وفات
حضرت سید کائنات صلعم بود بزعم ایشان واز حدیث عیان گردید که تنافس بعد از فتح بلاد فارس وروم

پدید آمد پس لا محاله محمول خواهد بود بر فتنه انگیزی متاخرین که باعث خانه جنگیها گردیدند و یکی را بر
دیگری برانگیختند نه محمول بر مهاجرین و انصار ممدوح حضرت سید ابرار و ایات بینات ششم آنکه بتصریح امام رازی
در محصول خلافی دران نیست که جمع معرف بلام جنس بسوی معهود آئل است اگر معهودی در انجا باشد و هرگاه
مراد معهود نباشد البته برای استغراق خواهد بود و نحو ازان و اقفیه و ابو هاشم کسی مخالف نیست هفتم آنکه مراد از
حمل بعض بر گردن بعض آنست که مهاجرین را با هم جنگانیدند آنکه تحریص ایشان بر قتال بغات هم جائی خوف
و خطر است و فیه من المفاسد بالایخفی باید که انمقدمات را ملحوظ داری که خیلی بکار خواهد آمد باقی ماند آنکه رئیس
المنافقین بسبب خبث باطنی تعریضی بخلفای راشدین رض نموده که خلفا رض بیچاره الخ جوابش آنکه جناب امیر ع
از غایت خیرخواهی و دلسوزی جدای ایشان را اکثر واقعات تجویز نمی کرد چنانچه بالا گذشت که از جنگ
فارس حضرت مرتضوی رض بدلائل ساطع منع فرموده لاجرم عدم حرکت از مدینه طیبه نسبت مذکور بوده شد
اکنون این تعریض از کجا یکی میباشد بالجمله خلفا رض که قبضه شمشیر بدست گرفته اند و از دار الاماره حرکت نکردند
بزعم الشیان در حق بقیه اولاد مجوسیان بیدین متکلم بکلمه مسلمین بکمال مراعات و عطوفت شده الا تا سے
و نشانی ازین ذریات در جهان نمی ماند و باجتهاد ذکائی و مجتهد الزمانی نوبت نمیرسید از غرائب حکایات
است انچه درینجا بتحریض قدوة الاشقیا بیادم آمد که ظریفی در دودمان امرا از سکنه دهلی در فیض آباد
آمده بتعهد بعض علائق متوسل شد و از جهت نقصان محاصل دهات و بقایای از سرکار جناب عالیه
محبوس شد تا بدستگیری بزرگان فقیر مخلص یافته بصحبت معتمد الدوله میسر میکرد و میانه ایشان مطایبات
میرفت قضارا روزی قطعات تصویرات از نظرش میگذشت چون تصویر امام ابو حنیفه بدستش افتاد
بان ندیم گفت ببین امام خود را که بپارچه فروشی مشغول است و درین امر عجبی نیست که اکل حلال است
غریب اینست که در پیمانش خیانتی دارد یعنی پارچه را اگر کوچک می پیماید گفت اینجا و بدعت امام ابو حنیفه رح
ازین جهت در حق شما احسانی عظیم کرده ورنه کر طویل از کاسه میرشیان و یکدست و با اینهمه که شنیدی که خلفای
راشدین رضی الله عنهم چون مصلحت دینی مقتضی میشد تا بلاد و در دست میرفتند عرباد میکنی و روایات
مورخین معتمدین اندیده که چون ابو عبیده رض نوشت که نصارای شام آرزو دارند که شمائل خلیفه روی
زمین را چشم بینیم اگر بکتب آسمانی منطبق شود مقالید ریاست و سلطنت فی استعمال سیف و نصال
با و تفویض نمایم والا بصدد جنگ برائیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل بیلاد شام نزدیک شد
روسا باستقبالش کوشیدند و ابو عبیده نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید بمعرض قبول
نیفتاد اورده اند که وقت قدوم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم رض مهار شترش میکشید
روسا و علما در تحیر افتادند و رهبانان و کشیشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق رض بکمال جلادت و تهور
کسی را از رفقا همراه نگرفت و تنها نزد شان تشریف برد و علامات را که علمای نصاری در کتب قدیمه بوده اند

همه منطبق یافتند ومقالید ملک را بدست مبارکش سپردند الغرض اقامت ونهضت ایشان همه لله بود وچون مصالح
دینی مقتضی اقامت بود سفر نکردند وهرگاه اقتضای سفر کرد مراحل را الفرسنگها پیاده نوردیدند علاوه کتب
کلامیه در مذهب فریقین مثل نهایة امام رازی ومحصل وریاض وشرح مواقف وصحائف وطوالع وحاشی بعضی وحواشی
این کتابها وشرح تهذیب وتجرید از علامه قوشجی وشیخ علی وشرح باب حادی عشر ومنهج الکرامة وسلامة
ونهج الحق والابطال واحقاق ومنار الاسلام ومسالک بحار وامثال آن بمطالعه آوردم وبیشتر از مطالب
ومباحث این کتب در ذهن دارم بیاد نمی آید که بیعت امام را در جهاد شرط کرده باشند وشافی وتمهیدی وکتب اهل اعتزال
هم بنگاه حضرات از بنی شیخ المشانی یافته نمی شود وقوله نیز در کتاب وطالع الانوار در نجاه المختص جدید وتحقیق شدید ثبت
[illegible] مضامین [illegible] رساله حدیث الحوض جمع کرده در کلمات سالبین یا حقین [illegible]
[illegible] کتابی [illegible] الی الانقلابی از مدینه [illegible] منتهی الکلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] در باعث ملاهی [illegible] بالحلال [illegible]
شهداء آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدلیل کلمه مولا وضمیر علیهم وقرائن عقلیه نقلیه حالیه ومقالیه بمجموع شهدای
احد واقع است بحیثیت لا اشتباه فرد واحد والوبکر صدیق نیز در مجموع اهل اسلام شامل شده کما هو الظاهر ومولف
در تحقیق التش بالبعضی از عبارات صحاب باثبات رسانیده که ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده
حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم برای شهدای احد نزدیک بزمان رحلت آنحضرت
از دنیا بود چنانچه تصریح کرده این شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت باین عبارت وچون از انجا باز گفت
واز دعای احیا واموات فارغ شد بمدارج [illegible] گشت بیمار شد انتصارا فی ذلک للبیاض فی موضع آخر فی هذه السنة زار
النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهداء احد فقال هولاء شهد علیهم فقال ابوبکر السنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا
وجاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم قال ءانا لکائنون بعدک
ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه الله بعد عدة ایام انتهی کلامه بعینه وبلاشبهه درین آوان کثرت اهل اسلام نسبت
بسابق زاید الوصف بود سعید وجفاة احباب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق رض
که هنوز علم او بحدیث الحوض در خبر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند فقط از اخص
الخواص اصحاب کبار وملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام وجهاد شما معلوم هست ولیکن حسن
خاتمه تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرانی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است
که درین سلسله احداثی سر زنند از ین لازم نیاید که حضرت صدیق رض ودیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم متصف باحداث گردند وسند انچه که حدیث الحوض بعد از قصه شهدای احد است
مخالفه بعضی از اخبار فریقین است ودرایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بیایة عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فی مرضه قدمت قبل ذلک القصه مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق رض ودیگر خلفای

راشدین امت خاصة ثابت شد و آنچه ثابت شد مدعای مولف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب
عالم راقب احمقا و اغبیا و که غیر از ابوبکر صدیق رض و شرکا از اواز غاصبین خلافت و دیگری از اصحاب رض در واقعه حا
حاضر شده ارادهٔ مخاطب بنود کما یدل علیه قوله هر گاه همین کلمات صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق
مخاطب و من عنایاد احاده فرموده پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و ما و الیکه اقامت ادله نتوانند کرد
احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر شریف
آنحضرت شرف صحبت داشتند نیز مخاطب باشند و آخر و صحت عنوانش اختیار اسلام بتکالیف شرعیه جهاد و امثاله
برانها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث جمیع افراد مخاطبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء رض
الراشدین تقیید یعنی امامیه بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست میروند و اگر خطاب بعض دون بعض باشد کما هو
المقصود پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد خواهند بود بتعبیر از انها بلفظ رجال و اتفاق
و حول ابوبکر صدیق رض و امثال آن در تعافات محدثین مثل افادات حاکم بخصوص خیمه سیران موجود است که ابوبکر
صدیق و یا غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله آنحضرت
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها که امامیه هم کلا اتش اعتراف بسانی دارند علی ما نقله بعض المحققین
انه قال صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحوض و ان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
و آنیته کعدد النجوم و انی رایت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری
کذلک فلم تفلت منهم الا کمثل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا و لکنهم یخرجون بعدی و
یمشون القهقری پس مستلزم تناقض و مخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجئی بعد ذلک مفصلا
انشاءالله تعالی گویا که این سوال ابوبکر رض باشد و لا نسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق رض در زمرة
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غائب
حمل میکنند و دامن حضرات امامیه را بزعم خود از لوث عصیان منزه میدارند و البته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب بآنها و بالکرامنی صدیق رض و باشتمالش از جواب بتیقین خاتم المرسلین صلعم پهلو نبطن بلکه
یقین میرند فکیف که بخصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق رض ازین تهمت
احداث و بدعت نماید و بسا است که خطاب بجماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن و الانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد از آنکه سوالش از جمیع افراد
امت بوده و جواب آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم صدور احداث از همه کس نیست

وایضاً محتمل است که وقت دعا بر شهدا بعضی از جفات اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث
آنها مخفی نبود پس گو خطاب بسوی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و بود احتمالا
از امثال آن مردم است و دانستی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث دعاست پس چون آنحضرت
بوحی یا الهام معلوم بود که بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد
لهذا آنجناب بتفاوت یسیر اینمضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد
جفات باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای ان جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین
میفرمایند وای برحال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط توید رجات اخروی عدم ارتکاب احداث
و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است **باقیماند خلجان عوام** که خطاب درینصورت بکسی است و مقصود
سرزنش دیگری صاحب بحار بکثرت وقوع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند
که خطابات الهی کو در بعضی از آیات مثل فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا بجناب خاتم المرسلین است
لیکن منظور تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد
اهل سنت عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز مرصوص
فتدبر **والعجب کل العجب** که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده بزبانی ابوذر غفاری
در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدح متاخرین حکم بحضر اخوت
نسبت بخود فرمود ابوذر بدر ره عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هم گزینید چنانچه تفصیل این
ماجرا در مسلک اخوخواهی دانست انشاء الله تعالی و حالانکه ابوذر را رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب داخل
نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند فاعتبروا
یا اولی الابصار بالجمله حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را منصف باخوت اسلام ندانند و ذکر جماعه که در حدیث
مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصة بکثرت تمام مروی گشته از ابوذر تمنا میکنند پس در باب
ابوبکر صدیق هرچه خواهند منقوه بآن شوند والا جواب هم جوابنا نعم فرق نیست که در جواب صدیق بلی ولکن لا تدری
ما احدثوا بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن نمیدانم که بعد از من چه احداث سرزند و جواب
از سوال ابوذر که بعضی در نفی اخوت ابوذر است کما سیجیء معذالک حیله لا تدری که مضمونش نفی درایت
احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل اینحدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
اهل حق پس از انکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه نموذج آن در ما سبق بسمت
گزارش یافته و انهم از نوز حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران
باجماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که موید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول
اهلحق باشد پس این نیز موکد و مشید اصول ایشانست چنانچه انهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنائش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بعلم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب
در باب درایت از نفس نفیس خود فرموده باشند الا آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آن وقت آنجناب را اجابه
نبود کما عرفت سابقا پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت
باحتمال راجح ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی صدور خواهد یافت گو مراد عام نباشد آنکه شیعه می [illegible] بود
ازان کتاب که از مدت دراز تصنیف کرده شده بنگاه میدارم و تا آن تقیید طبع آن منت می ورزند [illegible]
مواضع این باب تحفه [illegible] و تفصیل [illegible] حافظین اسرار کاملین این دیار خبر می [illegible]
[illegible] ازان کسی از عقلا [illegible] منکر [illegible] که [illegible] روایات و تائید النش همه [illegible]
مذهب خود را جمع کرده نخواهد بود و [illegible] هر دیار خواهد شمرد **قوله** و مورد اینهمی ست الخ **اقول** این مضمون
از رساله نفیس معلوم مشهور است و جوابش بتفصیل تمام در کتاب موسوم منتهی الکلام مبسوط ست از آن کتاب
[illegible] سطری چندی بکلام و بعضی از امور مناسب حال و مقام می افزایم بگوش دل باید شنید که معمول مولف
[illegible] آنکه والی [illegible] یافته که [illegible] خویش [illegible] تمسک می نماید که او را از بدیهیات هم ذهول وقوع
[illegible] حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است که این همان احداث [illegible] حفاظ آن
استعمال یافته و نه مسلم که هر جا که لفظ احداث استعمال یابد مراد از آن کفر معنوی باشد که تبدیل و تغیر
[illegible] آنست که در ما سبق جلوه ظهور یافته و بر او روشن تافته که این لفظ بسیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیای سابقین [illegible] آورده اند هرچند از قسم احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعض
[illegible] و بعضی دیگر مناسب می بینم نخستین حدیث حضرت امیر است و قدمی قبل ازین دانسته که در کتاب
[illegible] ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء مروی است عن المسیب بن حیر عن ابیه قال قام علی فقال خیر هذه الامة
[illegible] و [illegible] و انا قد احدثنا بعدهم احداثا یقضی الله فیها ما شاء و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی
در کافی روایت کرده و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام
یقول و هو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا لا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه
اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکا و از مجلد اول ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر ترک اولی استعمال
یافته و الا می باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
باشد هرگاه حال لفظ احداث باحادیث فریقین معلوم گردید که ضرور نیست که بر تغیر امر دینی محمول شود
پس برای تن مآرب هرگز مورد حدیث الحوض و متمسک به تبدیل دینی نتواند شد فکیف که در حدیث [illegible]

وارد شود که بدوزخ بروند و احدی از ایشان که زیر درخت بیعت کردند و دیگر مناقب وی نیز در روایات
معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او مثل اجلہ اصحاب جنتی است لیعمال است کہ بلا شک
عذاب بر وی مسلط شوند و او را بدوزخ برند و هر گاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براء بن عازب از اکابر صحابہ
اہل سنت است و اہل بیعت رضوان است و در عہد خلفائے ثلٰثہ جہاد کفار نمودہ پس قسمت احداث بسوی او یعنی
دعوی ترک خلیفہ حق نمودن فرع آن خواہد بود کہ جناب امیر خلیفہ بلا فصل بودند و این اعتقاد و دا
و این امر ہنوز مجتہد بدلیلی ثابت نکردہ تا برا کابر اہل حق حجت شود بلی حجت بالغہ الٰہی در ینجا بر مجتہد قایم است
و آن اینکہ صاحب رسالہ حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اہل بیت
میدانند و اینچنین اعتقاد میکنند اکنون کجا ماند گمان آنکہ حدیث احداث در حق خلفای راشدین و اتباع ایشان
وشان مقبولین امامیہ از نسبت احداث پس ارفع است و ہمچنین توہمات دیگر و نہایت بدل خیر در بارۂ براء بن
عازب و بری بودنش از قبایح و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شہادت واقعہ غدیر آنست کہ
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاہ اللہ تعالی با حمالۂ ثقل خزار عبید اللہ بن زیاد و عمالہ در خلاصۃ الاقوال
فی معرفۃ الرجال منعمدی القشد ہ است حیث قال البراء بن عازب شکو رایدان صاحبہ دعوۃ المیر
علیہ السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتہی بلفظہ یعنی اگرچہ بدعای مرتضوی شخص مذکور ببلای کوری
مبتلا گردیدہ ولیکن یا معاشر امامیہ بفضیلت کتاب اعتقاد نیک در حق او داریم و بیان بود نظر او میکند از ہم
والحمد للہ کہ کلمہ حق بر زبان مجتہد در حق مقبولین ثانی جاری شد کہ سوای ترک خلیفہ حق بعد آنحضرت
احداث نمودہ نیست رسوای مقبولین امامیہ زبانی مجتہدین الشان و حاشا کہ براء بن عازب با آنکہ از کبار
اصحاب است در اصول ما چنین باشد پس مقام آنست کہ از غایت ندامت و انفعال مجتہدین رفقہ خویش
پاس خود در انداختہ و روی مناظرین کردن ایشان نکنند ولیکن کیک کہ حلہ باب حیا از دیدۂ خود دریدہ اند
خواہد عمل آرد قولہ در مشکوٰۃ شریف الخ ۲ قول این نیز از ہمان مضامین مقتبس سرقہ است
پس جواب آن کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم کہ چون در قرآن مجید و حدیث شریف بجا
ثابت است کہ حضرات مقدسہ انبیا و رسل علیہم السلام با وصف بحال قرب و مرتبہ عصمت خوف و خشیت
ایزدی زیادہ از حد تحریر و تقریر بود داشتند و بسیاری از ایشان بکمال بیم الٰہی انشاء اللہ تعالی شب در روز بگاوز اری
بسر می بردند و از خوف عقاب الٰہی چندان گریستند کہ بر رخسارہای ایشان زخمہا پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از جہات خاص می ستاید و در
احادیث شیعہ و سنی مصرح است کہ ملائکہ مقربین از روزیکہ جہنم افریدہ شد کاہی بہ تبسم آشنا نشدہ
اند و بعد ازین بروایات امامیہ خواہد آمد کہ جناب سید المرسلین فرمودہ کہ اگر کسی را اعمال باہفتاد
پیغمبر حاصل باشد باز ہم باید کہ اعمال حسنہ را حقیر داند و از عذاب و اہوال قیامت ایمن نماند

بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش
من وحشتی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف وخشیت فاروقی آنچه درین مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضه و قدریه بچنین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باقی
انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشند خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر همین او یعنی فاضل اخباری و احمد قاضی ایمانی بعبارة خرفشان بسیار و در نوره گری از خدمت علمای اصول و اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی بلکه بتحقیر و توهین همه کر بیان قرار یافت که خواجه
ایشان درین کتاب و طریق مدنه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که نزد هم شان دلالت بر غلبه رجای خلقه داشته باشد باعتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان بر امامیه هویدا باین مذهب گشتند
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است بیت هنر بچشم عدو خود بزرگتر عیب است به گل است سعدی و در چشم
دشمنان خار است علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفه
کامله میفرمایند که لگام من در قبضه شیطانست دلیل بر آنست که عملی از اعمال آنجناب بزیور قبول محلی نگشته پس
اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد چرا که بکمال
طیبت خاطر دست به بیعت قدوه مروانیان دراز ساخت بلکه بیعت را بر استدعای آنها مقدم داشت تا آنکه
در واقعه حره جان جناب را از منحرفین یزید شمارند و نیز می پرسم که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیه و الثنا در
وقت شهادت گریه و بکا را بملاحظه آن آغاز نهاد چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی این همه مطالب را در
وقایع مبسوطه از کتب رفضه بر منتهی خواهی دید از جناب اقدس الهی طمع در قبول آن بصد تضرع و زاری میخواهم و امید
واثق دارم و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه فَالَّذِيْنَ يُؤْتُوْنَ مَا آتَوْا وَّقُلُوْبُهُمْ وَجِلَةٌ اَنَّهُمْ اِلٰى رَبِّهِمْ رٰجِعُوْنَ
می نویسد که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نشد و بآن مواخذ
گردند چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانروز روزه داشتند و طعام مستحق
دادند و بآن افطار نکردند و میفرمودند که اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَّلَا شُكُوْرًا اِنَّا نَخَافُ
مِنْ رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا انتهی الغرض حال اکابر دین همین است که در حسن اعمال بغایت قصوی
میرسند و آنرا بچیزی نشمارند و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی مجتهد بر همگنان
عیان شد که از نصوص اعتزال بغضب خروج کشیده و از کجا رسید نعوذ بالله من ذلک والحمد لله که آنچه مجتهد

از نهایت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
بلند کرده بود همه اش پراگنده شد کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف و صفای نیت و خلوص
آن بزرگان بآیات قرآنی و احادیث حضرت رسول یزدانی و روایات خاندان ظاهر گردید و انهم مانند آفتاب
اشکار گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیا علیهم السلام
سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین الزاماً و تحقیقاً همه حل شد و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا **قوله** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت
حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چرا وقت وفات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی
و شروح آن مبسوط است زار زار میگریستند و تاسیه حضار و ذکر مناقب او بار و خود چرا سخنی تکلم نند
و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر جهنم عبیر
کسی نباشد مستوجب آتشم و ابلیس را برای گمراه کردن من مهلت دادی بر من مستولی شده و در معاصی مرا ابتلا گردانید
چون لائق عذاب شدم روا از من برتافت و در معصیت تو مرا فرید بگذاشت نه شفیعی دارم که درین وقت
به و توسل جویم و نه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض
غفلت ورزیدم و از حدود تو درگذشتم و بهتک حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم زین کلمات
عیبات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
سبحان الله حضرات ائمه محیط عالم غیب و شهادت عارف بناشند بانیکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
جلیل عصمت موجب بشارت رسول موتمن و باعث حقیت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
ذو المنن است و فاضل مجیب عارف بآن ان هذا الشیء عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک الخ
اقول مجتهد غفلت شعار حامل اسفار که برین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است
که غیر تقلید جامعین بیاض بی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیز ه
استدلال را از دیگران استعاره میکردند بوم شوم یعنی اردستانی به از مکر در فن مغفل خلائق خصوصاً
سلاطین و کن غور و تامل می نمود عیان میشد که ازین حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد و بنهایتی
بطلان خلافت راشدین از حدیث نمی آید و بطلان مذهب رافضیان و خارجیان و سلب خلافت
از معاویه ابی سفیان هم بوجه رجحان و آن بصارة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
معنی انتها رسیدن چیزیست بغایت و قرار گرفتن بدان چنانچه قاموس و قابوس و صحاح و نهایه و دیگر کتب
معتمده لغت بیان گوله و اقتباد از نفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاودانی
است که این محاوره دران منصوص است و بنیاد معنی هم از آن مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احداً من خلقه

ونظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و نیز خود امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره والنجم میفرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
فهبوب تلک الریاح القویة من الامور الحادثة العجیبة لا بد له من سبب وتنتهی الی واجب الوجود فهم وافقونا
فی التعلق علی ارادة الله تعالی فکیف عارضهم ذلک و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
عبث را نشاید زیرا که برین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او اکثر آیات
ایمه را اکثرجا [illegible] میکند و بیشتر تفاسیر این بزرگان می آرد و معهذا که مؤید تفسیر حسن است آنچه طبرسی در خاتمه
سوره لقمان از ایمه روایت نموده ان هذه الاشیاء الخمسة لا یعلمها علی التفصیل والتحقیق غیره تعالی انتهی اگر فهم
این روایت مجتهد را مشکل است بار می باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی وغیرهما
که در ترجمه این آیت دران بدین عنوان ست الی ربک بسوی پروردگار تست منتهاها منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه داده چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در هزاران از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال در تراجم رواة بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه والکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و منهج
المقال در رجال و روضة المتقین وغیرها از کتب سنی و شیعه بران گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر را
می یابیم که بالاتر اند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکوره نوشته بودند
و نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر را باین آسمان بالاجماع انتهائی نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم ازین لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان علم باو تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیصی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا اینست که سیر بنهایت خود رسید و آنچه
شما میگوئید نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا بآسمان
دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل در گذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
بمرتبه دیگر نمی آمد و فقط همین قدر وارد می شد که از زمین بآسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و از اینجاست که قید نفس لفظ در بیان معنی اقدم تا بدانی که اگر بدلیلی ثابت شود و منافی
این تحقیق نخواهد بالجمله چون ازین مقام بر تو آشکار شد معنی انتها پس منطوق حدیث چنان متفرع شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت بنوعی
بادله قاطعه و براهین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
برآنجناب مختوم می دانند بر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

خلافت مرتضی و ما بینهما همه حق شد بجهت آنکه تعلیق نبود مگر باین شرط و وجود آن از کتب اهل حق
مانند آفتاب هویدا گشت و از کتب معتمده شیعه مثل صوارم و حسام و بحار و حیات القلوب و مسالک الافهام
و شرح این بیشتر پیدا است معنی انتهای خلافت سوی شیر خدا چه حضرات ائمه که بعد جناب امیر پیدا شدند در زوایای
خمول بسر بردند و مدت العمر خایف و ترسان و مضطر و لرزان در جلابیب تقیه مستور ماندند و درینجا حاجتی
بدان ندارم که عبارات این کتب بنگارم زیرا که خود این رئیس السفها اسمعی را شایع و ذایع دانسته جابجا
عبارت تحفه در سابق نقل کرده که از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد لیس و هیچ
وقتی از ذریت طاهره کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیده نه در عالم شهادت ترسید کو فرزندان جعفر
معلوم حقیقة حاکم کوفه گردیده باشند و ازین بیان حقیقت انتها و ختم بدلیل الزامی بظهور انجامید اگرچه
طایفه فاحشه که خاک بدهن خاک شان باد آنجناب را امام چنین رحم بدانند و لفظ خاتم الخلفا به
آنجناب بر زبان نیارند بلکه بر معطله نالش بگذارند و این بدان ماند که شخصی را جسم نامی و حساس
و متحرک بالاراده و مدرک کلیات و جزئیات دانند و لفظ حیوان و ناطق هم گویند لیکن لفظ انسان بر او
اطلاق نکنند و از انجا که مباحث این فن تعلق بمعانی دارد نه فقط بالفاظ لاجرم بعنایت سبحانی ثبت
خلافت راشده بر اصول فریقین بحضرت مرتضی رابع الخلفا والحمد لله که ازینجا النیت هم از کتب
معتمده امامیه در معرض ثبوت است بیاسی کسیکه منکر البیعت باشد آیا ندیده که حضرت خضر علیه السلام
عند الملاقات امیر المؤمنین را بلفظ رابع الخلفا خطاب فرمودند کما مر و اگر بکتب اهل حق نظر کنند
حضرت امیر میفرمایند که هرکه مرا خلیفه اول گوید و خلیفه چهارم اعتقاد نکند لعنت خدا بر او باد و تکفیت
امامت بتکفیر صحابه ابداع ابن سبا باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بحکم حضرت سید انبیا و انتهای آن بجناب
شیر خدا و خلافت حسن مجتبی وارد نمی شود زیرا که از حدیث کانت نبوة النبی که اصالة این امر بمهاجرین اولین متعلق است
معهذا خلافت مذکوره چند بیش نبود و انضمام و اثبات بخلافت اربعه و نقص اتابع و ضمیمه اکثر میدانند بکس مسکرده اند مخفی نماند که لفظ ختم
خلافت مقصود و ضمنی نیست که هیچکس بعد آنجناب بخلافت حقه نخواهد رسید چنانچه از ختم رسالت لازم آید بطلان خلافت
امام مهدی بلکه مراد ختم خلافت راشده است که بالاتصال بر حضرت مرتضی مختوم گردیده و طفره میانه آن هم رسید چون
منطوق حدیث انتها باین تفصیل و بسط در مده که عقلا جا گرفت با احتمال ظاهر مذهب رفضه و دیگر برادران شان انه یا درانده هم خلافت
معاویه راشده نماند پس هویدا گردید که مجتهدین مخالفت حضرت رسول مقبول و شیر خدا بر گزیدند و رفضه برای بدنگونی
دیگران چنین خود بریدند اما بیان اول این است که شیعه جناب امیر را بر خلاف احادیث نبویه صلی الله علیه و صاحبها
کما انتهینا خلیفه بلا فصل قرار داده سلسله خلافت و امامت را باز دو کس از اولاد امجاد آنجناب میرسانند و دیگران که ذات
امامت بذوات شان قائم بود محروم میگردانند پس ولایت انتهی نمی شود مگر بر آخر ائمه و اولیت مغوی است کی اعتبار از نوبت
خاتمیت و هرگاه باصول شیعه انتهای خلافت بر امام مهدی امری است تقرسی کما اشرنا الیه فی

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی با وصف اولیت چگونه منتهی تواند شد حقیقة اما امر ثانی پس از انکه چون جناب
مرتضوی منتهای خلافت راشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد برقرار بودن
جناب پایه دان عالی آفتاب معنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود واللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله
کلام الملوک ملوک الکلام یعنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اضافت شرط اذا انتهت الیک بکلام حظ
این حدیث که در واقع متفق علیه فریقین ست چنانچه دانستی لبطلان مذهب رفضه راجح میشود چه قدر تائید الحق
بتخریب بنیان مذهب باطل مدعی میگردد که دفاتر طویل بشرح آن دفاتر تواند کرد و اگر فقط الخلافة حق ارشاد
میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عناد الاسلام برین تقدیر ازین کلام
مستست و بر ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دیگر
مردم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون جنافت این تشر تمودند بلفظ انتهاء وصلت الیک
و جایت و آلت و آنت و مانند آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المؤمنین
بعد یدا گشت و این هم مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکتوبات هر نهایتی را ابتدائی هست خلافت
از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت
خاتم بپایان رسید پس باطل شد آنچه بر زبان بعض دیگر از رفضه میرسد که اینها کنایت ست از خلافت بلا
فصل حضرت مرتضی والعجب که ایشان انقدار ندانستند که مدعی ابطال خلافت راشدین ازین حدیث
چگونه این اعمال مقیدات فکیف که تا کار از اصل بر آید صبر درت بسوی فرع روا نباشد انکه حجت نبا
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما هفترین قوت و اتقان ست و کسی را در حجت آن خلافی نیست اما
مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین در کتاب محصول در باره آن فرموده فاقلنا ان المفهوم حجة
فلا شک ان دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود زیر آیت ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا هم چنین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجت انشاء الله سلمنا لیکن مطابق تصریحات
لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف این چنین ست که هر گاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بدین
عموم صحیح وقتی چند را مقتضی ست یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زینهار بر دست حق پرست
شان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با ثانویت و ثالثیت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سوم آنکه
بخیال مجتهد گذشته پس اگر این حدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مزعوم مجتهد متشیعین است
لازم می آید بطلان خلافت بلا فصل امیر المؤمنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی دین پس ضرر متشیعین ازین
ضرر اهل سنت در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر مزعوم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته
و استدلال بدان کردند بیت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی * گو مشت خاک ما هم برباد رفته
باشد نیز بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در از منه

خلفا است همچنان ثبت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی فتعارضا فتساقطا فبقی المنطوق علی ما کان او حجیته
مقترن بالبرهان کما نص علیه الفریقان اینهمه مبنی بر اطلاق معنی حق یعنی ثبوت و لیاقت قبول بود منطوق مفهوم
و با اینهمه در ینحدیث وجهی دیگر هست بیانش آنکه موجهین توانند گفت که لفظ حق اطلاق میکنند گاهی بر حق دائر
و زمانی بر حق مستقر نه بینی که چون از شیعه در اعتقادیات بپرسی کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه و جز آن
باطل است و هر گاه سوال کنی از مذاهب مجتهدین شان مثل حارثی و ثمانینی و قمی و حلی همه را حق نامند و به
ستایش بر خیزند و قس علی هذا وقتیکه از اهل سنت استفسار کنی و هر گاه از جواب سرور عالم صلی الله
علیه و سلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر رض از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اموری را در جواب آوردند که دران حق را ابدان گنجایشی نیست چه نتوان
گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قران و هم اوامر توریت و انجیل مخالف
آن پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور افزودند تا بدانی که خلافت در یوقت حق مستقر است
و قبل ازین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق اتصاف داشت بحقیت و هم خلاف غیر او از فاروق رض
و ذی النورین و مرتضی رض چه خلافت مفضول با وجود فاضل باطل نیست بخلاف وقت علی مرتضی رض که حق
خلافتش بعد ذی النورین رض متعین است کما عرفت و اگر ترتیب معکوس میشد حضرت صدیق رض خاتم خلفای شدند کما لا یخفی
و ازین بیان هم دانستی که هیچ آسیبی و زیانی بخلافت راشدین نمیرسد چه نبودن حق مستقر مستلزم نفی حق نیست
علی الاطلاق و هو ظاهر لا سترة فیه چون برین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که درخصوص
اینمقام ذکر کردنی است بگوش هوش بشنو که در مدارک علما و معارک حکما الحکم علمای رفضه و بتصریحات فضلای ملت
حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتجاج و استدلال حدیث را سند باید آوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
آن التزام صحت کرده باشد بالاحقین بر وثاقت مروياتش اعتقاد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
و احادیث مشهوره مطابق افتد و اجنبی نبود و اینهمه جائی است که از کتب دیگر مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل ملزم مخالف است
چه قبل ازین در آغاز همین مقاله وقت نقل کلامش دانستی که مجتهد جائیکه در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
آن گوشواره عرش رب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیه خلفای راشدین وارد گفتگو
کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علما آنرا بالتلقی بقبول نکرده و ازینجاست که علمای
فریقین برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
انتهی و ازین عبارت اینهم مستفاد گشته که بعد از در آمدن انحدیث در کتب محدثین هم حجت برای شیعه نتواند شد
تا وقتیکه صحت و اعتماد متحقق نگردد چه جای آنکه سندش هنوز هم نرسیده و اگر در تتبع روایات ملزمین با اسمان
و فرزند چه مجال که حدیث مذکور بدون ضعیف دستیاب شود کما صرح به المحققون من بعد انچه مجتهد دران مقام

افاده نموده‌اند حالا ازان ثابت می شود که حدیثی متفق علیه و مایه النزاع نتواند بود که دلالت کند بر مدعا
مستدل و سجد تواتر و استفاضه رسد و با اجماع مخالف نیفتد ورنه زنهار قابل اعتماد و اعتبار نمی باشد و عبارت
مجتهد دران مقام اینست که ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جملهٔ خبر آحاد است معارضه
با اخبار متواتره متفق علیها نمی‌تواند کرد و صلاحیت مقاومت با اجماع عترت طاهره و علمای ملت حقه ظاهره نمی‌تواند
داشت فلا یعبأ بامثالها انتهی بلفظه و در ما نحن فیه همه مراتب را که مجتهد فاقد النظیر در عدم اعتبار حدیث مذکور ادلهٔ تمام
ذکر فرموده موجود است **اما حال سندش** پس یقیناً هنوز مجهول است و معترض در اثبات صحت آن بعجز خود
زبونی تن در داده و علم برآستان نهاده آلیو دلش در مدارک زاهدی پس بر همه ظاهر است که مؤلف آن التزام
صحت هر روایت خود اعتماد بران نزد محدثین نه نموده نه متاخرین در بارهٔ کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
محدثین امامیه در بارهٔ عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی پس در هر روایت کتب مذکوره
صحت سند یافته نشود و اگر مناظری گفتگو کند بجای خویش خواهد بود و هرگاه باظهار مجتهد در کتب اهل حق روایات
ضعیفه و مطروحه و ما اوله مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نماید بر مبطلان خلافت
خلفای راشدین که میدان احتجاج را ازین خس و خاشاک بروبد ورنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد برآمد که
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال **الغرض** بر ذمه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
و اعتبار آن او اضح ساختن و انّی له ذلک با عدم دلالتش بر مدعای مجتهد پس والّتی و عنقریب عیان میگردد که زنهار بر مدعای او بوجهی
احدی ازین حدیث مفهوم مخالف دلالت نمی نماید و بحث انشاء الله اما در سندش بحد استفاضه و تواتر پس بالبداهت خلاف آن
معلوم است اما مخالفتش با جماع علما عنقریب انشاء الله چه بدلالت کتب معتمده امامیه معلوم گردید که ائمه اهل بیت رضی الله عنهم
اتفاق کرده‌اند بر حقیت اهلیت خلفای راشدین و مناقب جلیله و محامد نبیلهٔ ایشان زیرا که مجلسی در بحار و جالسی در مطاعن
و غیران و دیگران در دیگر اسفار ثابت کرده‌اند که ائمه بر طور واحد بوده‌اند اما مخالفت آن با جماع اهل سنت پس از اجلای بدیهیات
باید گفت بالجمله آنچه مجتهد الزمانی ازین حدیث فهمیده هم خلاف اجماع ائمه اهل بیت طاهرین است و هم مخالف اجماع فرقه محقه اهل سنت
اخبار متفق علیها معارض است امری را که ازین حدیث بخیال مجتهد گذشته پس انهم از اجلای بدیهیات تواند بود و چنانکه
عنقریب گذشته بروایات معتمده امامیه چه جای مذهب روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین هم می آید چنانچه می باید
انشاء الله تعالی و الحمد لله که بار حاجتی نماند درین مقام به بیان چیزی ازین امور مذکوره مگر آنکه واضح گردانم
که این حدیث دلالت ندارد بر مدعو خیالیه مجتهد چنانچه ائمه فریقین تصریح کرده‌اند اما امر اول پس بیانش آنکه این استدلال
است بمفهوم مخالف آن حجت انشاء الله حضرت امام رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر ذیل آیت کریمه ان تجتنبوا کبائر ما
تنهون عنه الآیه می فرماید آنچه بر ان دلالت دارد که ابو القاسم کعبی باین آیت استدلال کرده بود بر قطع
وعید اهل کبائر یعنی زنهار بخشیده نشوند و بجهنم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید تکفیر سیئات
را و ادخال بندگان را در جنات بر شرط اجتناب از کبائر پس معلوم شد که چون اجتناب

نکنند از تکفیر او خیال مذکور چیزی صورت نبندد و علما تخطیه کعبی مذکور نمودند که اگر انچه او ازین راه برآورده که مخصص شی
بذکر دلالت دارد بر نفی حکم از ما عدا پس این امر نزد معتزله باطل است و نزد اهل حق ضعیف است و اگر استدلال لشن باین است
که چیزی که معلق گردد بر چیزی نسبت کلمه آن معدوم خواهد شد وقت عدم آن پس این هم ضعیف است نه مبنی که حقتعالی
میفرماید وَاشْکُرُوا لِلّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ حالانکه شکر بهر حال واجبست عبادت کنی یا نکنی و نیز فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا فَلْیُؤَدِّ
الَّذِیْ اؤْتُمِنَ اَمَانَتَهٗ و ادای امانت واجبست شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فَاِنْ لَّمْ یَکُوْنَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَّامْرَاَتَانِ
و امثالها بسیار است بیکم و دو دور را بر عدم حصول و مردم موقوف نیست از این جنس اگر آیات اشمرده شود و آیات بسیار بخصوص
توبت سد در فواید طوسی رقم یافته از آیات کریمه بر کرده که اگر تفتیش بر گرم کلام باضافه دقایق اصول انجا بد مجتهد ابدا
هم ندیده پس علمای اصول و غیار بمعنی متفق شدند مجملا و تفصیلا انچه لقا و عجب انیست که قاضی عبد الجبار معتزلی این استدلال
را در کتب اصول ضعیف دانسته و درین مقام استدلال کعبی را ستوده لهذا التقریر شش را اهل حق بناخن انگشت فرسوده گفته اند
که حبک الشی یعمی و یصم انتهی خلاصه کلام امام المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین عنقریب می آید که حال مجتهد الزمانی
درین مقام مثل قاضی عبد الجبار است بلکه بدتر از آن ان شاء الله تعالی من بعد بدانکه تخصیص حرف آن
درین باب بنا بر آنست که ابو القاسم کعبی غیر او قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بودند اما امر ثانی یعنی تصریح
ائمه امامیه که خیال مجتهد ناتمام است پس بدانکه از کلام مرزا احمد که در مناظره رشید المتکلمین مرتب کرده و از ایشان
عیانست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رساله عزت الراشدین واضح میشود و کتاب زبدة البیان
ملا احمد اردبیلی اینک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را نشاید بر تقدیر اعتبار
معتمد نمیشود دیگر وقتیکه تقیید را وجهی دیگر نباشد و بر تقدیر موقوف خود امام اعظم ثانی رفضه انچه در کتاب
منتهی المطلب آورده از ان هم واضح است که دلالت مفهوم حجت را نشاید عبارتش اینجا اینست و اما
ان هذه الدلالة مفهوم وهی ضعیف خصوصا مع معارضتها للمنطوق و المفهوم و این عبارت در جلد اول کتاب
مذکور که اصلش از خانه همین مجتهد حامل الاسفار بهم رسیده موجود است و جا بجا امام اعظم شان در تصنیف
ادله مجتهدین و فقهای خویش این مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز انکار از حجیت آن نماید چنانچه از
حاشیه کربلائی پیداست و مجتهد الزمانی بایشان امور هنوز بسبب تهی مغز بودن از علم و خبر محروم گشته پس این قول
شیخ سعدی عم راست آمد بیت مسکین خر اگر چه بی تمیز است ❊ چون بار همی برد عزیز است ❊
قوله باید که تمام الخ **اقول** هرگاه بدین تفصیل از کتب معتمده فریقین بوضوح انجامید که
مقالات مجتهد خرف از نوع خرافات و جال و نزیات و معارضات مسیلمه کذاب است پس
تمامی علما را عذر کردن کمال وقاحت و بیحیائی و سمت مهمل گوئی و یافه درائی است چنانچه
مضلین خلایق از جامعین بیاض و از دستانی بی سواد در کتاب امامت نوشته اند بلی اهل حق را
تائید ساوی سزاوار است که صلاح دهند و گویند باید که تمامی علمای فریقین حقتعالی را حاضر و ناظر دانسته

حکم فرمایند که این بیخبر دشمن انصاف وین نقل مذکور لیاقت فہم حدیثی ندارد و بدون ترتیب المقدمات که مسلم نزد اہل سنت
باشد در پی الزام گردیده داد از علمای خواہد نماز کتب ائمه عظام خود ہم خبر ندارد پس اورا چگونه دعوی ریاست جہان
بکلام رو بروی فقہا و متکلمین میرسید و وجود بشارات فتوح راشدین و مضمون حدیث آنہا در کتب قوم آبروی مجتہدین
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتا از صنائع بدائع او تعالی است که گرگ قوی بچه ضعیف را اندرید یعنی حضرت
موسی را بکنار فرعون پرورید ہر که بمقام احاطه فرماید خواہد دانست که چیزی را که ہم برای مجتہد گفته بود درین
تقریر موجود زیرا که در اجماع مہاجرین و انصار باعتراف قمی در تفسیر اہلبیت بر بیعت صدیق رض شکی نیست و
ایشان بر بعض فروعی در شرح کلینی امت حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاہرین منصوص
جعفر نه بر گذشت که مجلسی در بحار و جلائیه در کتب مطبوعه و غیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کردند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اہلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکی نماند و
ریب بینی نیست که حدیث اینہا بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبا به پس حال رسوائی مجتہد
در خاتمه این کتاب دیدنی است که برای تائید خیالات خام خویش بیچ حمایتی آغاز نہاده و گفته
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **قوله** لاریب که
شیخ ابن بابویه الخ **اقول** قطع نظر از انکه اعتراض مخاطب به بحث لفظی میکشد و از داب محصلین نمی نماید
میگویم که انجا که مدعی اجتہاد و تکلم کتب نخلت خود را که از تالیفات اکابر مذہب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و نقل معجزات و کرامات او و تشہیر او دن است ندیده و
استعداد وی درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورق گردانی
ان کتب ہم قرین تشویش و حیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که غالبا مجتہد الزمانی
بمطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر مله واحده کما قالوا مانند ضعفای
رعیت ممد و شریک بوده نشان و ہم تا پسر نابالغ ہنوز در دبستان بماند الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ عزیز که تالیف شان ممدوح مجتہد جنیر سگال است در جواب چندی
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طہارت خمر را بر مذہب بعضی
از قدمای رفضه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت ہم مخالفت صدوق با اجماع مفہوم میگردد
چه مراد شیخ ابو جعفر طوسی ظاہر از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل اجماع نخواہد بود الی غیر ذالک انتہی قدر از غایت ظہور مثل بدیہی اولی است
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس انچه گفته که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقہای
قدمای امامیه میباشد و جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا ان نص علیه غیر واحد

واحد منهم بر جای خود نخواهد بود بالجمله حال علمای رفضه مطابق تصریح صاحب الفصاح کما مر من قبل
همین است که قابوی وقت می جویند وحرفی بر سبیل تصحیح در تالیفات خویش نمیگویند ودر هر مقام از
میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات وترویج مز
خرفات اقتضای کمال جلالت قدر ورفع ذکر برای صدوق الکواذب کرد آن امور را در مدایح ومناقب
او نوشتند که لفظ صدوق علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث وفقه
وتوقیعات مزوره ظهور معجزه صاحب الامر است وکثرت تالیفات او ورجوع ایشان بمقتضای تصریحات
محققین ایشان در عالم اظهر است وهرگاه عظمت وجبروت صدوق مساعد تقریر وتحریر مجتهدین رفضه بنقشاد
پیرامون انکارش گرویدند وچنین جاوید ند مجملا تناقض وتهافت کلمات تشیعین خصوصا مجتهد الزمانی وقلت
استعداد او ازین تالیفات القدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از متشیعین هم عند التحقیق
غریق بحر ندامت میشوند وبخطای خود اعتراف میکنند اینست حال امام المتکلمین ونظام المجتهدین

قوله وروایتیکه آلخ **اقول** کورکورانه آنکس بصد والزام بر آمده که بعبارة العین را بعین بصیرت
ندیده وفقط لا تقربوا الصلوة را آنکس بطمع نظر داشته که با اینهمه مدت طلب هنوز پیرامون عبارتش نگردیده
حالانکه هیچکی از شیعه در تالیف تشیید مرد دیگر را از هند تا دیار حجاز بلقا بلکه بسط بلاد وقوم هنود یعنی لنکا ظهیر
ومددگار نبود تفصیل این اجمال وتشریح این مقال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل واعراف مخالف است
که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون آورده مثل [illegible]
جمیع اذان روشن است که این بزرگان مثل گوش وچشم ودل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند وقد
صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی غیر موضع واین مرتبه که فوقیتی از آن متصور نیست بدون
ایمان کامل وتورع مفرط واختیار زهد وامثال آن ممکن نیست وهو عین استحقاق الخلافة الراشده که مثل دیگر نفوس
قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند ودرین عبارت قلیل معانی کثیر اند بمقتضای خیر الکلام گنجانیده ام اگر هیچ
مجتهد درین کوری وکورانگی مبتلا نمیشد البته بمانحیت گستری می پرداخت واز تقلید ابوجهل که قرآن مجید را اساطیر
اولین می پنداشت دست بر میداشت زیراکه درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام وهم دو حجت
علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که مؤدی
تمام حدیث همین است که صدیق وفاروق وذی النورین مثل گوش وچشم ودل نزد حضرت صلی الله علیه
وسلم عزیز بوده اند آمدم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تا وقتیکه ازین عبارت است که مثل دیگر نفوس قدسیه
در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگرچه بمقتضای عموم اخبار اهم مثل
باشند کما ستعرفه زیراکه البته حضرات ائمه در جمیع امت محمدی داخل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قسم برین خورده الله
که تمامی امت او در موقف قیامت از ولایت مرتضوی پرسیده شوند فکیف که در احادیث امامیه مصرح باشد که این سوال

از جمیع ائمه در موقف حساب خواهد رفت هرگاه معنی تمام حدیث از مبتدا تا منتهی گوش کردی اکنون تقریر اعتراضات باید
شنید اما اعتراض اول پس این است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
بجناب عزیز حضرت بشیر و نذیر بوده اند چنانچه تو گفتی ولیکن چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف و بیم
بودند لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بارها تصریح
کرده اند که تقیه برای ائمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم و این امر مبتدع مجمع البیان طبرسی و زبدة
البیان احمد اردبیلی که در آیات الاحکام است بر ظاهر است و صحیح عبارته فی هذه المقالة انشاء الله تعالی و نیز ابن عابد از تسلیم
سید انبیا از خلفا رض و عبارت اساس الاصول حاشیه مشتوانی یافت هی هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الائمة و وجوب
امتثالهم و وجوب التاسی بهم فعندهم افعال الائمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه وسلم و اقواله و تقریره فی کونها
حجة علی التفصیل المذکور بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه وسلم و کتب مطبوعه حاشیه نص صریح است در آنکه احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نمی یابد کما لا یخفی و هرگاه تقیه
برای آنجناب جائز نیست چنانچه بر زبان عمائد قوم رفته کو دلهای ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
زینهار مؤثر نگشته پس حمل حدیث بر تقیه چگونه درست خواهد بود فان الانسان یؤخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر رض و صحابه جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و افضل از تمامی امت
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول گردند اما تقریر دفع پس اینست که در اینجا گفتگو در استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت معلوم یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند استحقاق
خلافت راشده عیانست و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
حالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت مرتضوی ع بپرسند و معلوم نیست که
از عهده بر آیند جوابش آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا رض نتواند شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ائمه و انبیا علیهم السلام نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا را چه بلا پیش آید
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیا ع در باره حضرات ائمه نیک دیده و در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برآمدن مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت و دشوار است از عهده بر آمدن
از حضرت زهرا رض فردا خصومت باز کنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در حق خطبه امیر المومنین ع گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که در مانند خائنان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
از حضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آن مقام اینست و این یک حدیث همه امور
که بزبان قلم فقیر وقت تصنیف تحفة العین گذشته و قد عرفته انفا راست شد زیرا که امامت ائمه بدان

که اینها اولاد و احبای پیغمبر خدا اند فرع امامت آنجناب است چون خود حضرت پیغمبر ازین باب سوال کرده شوند دیگر که باقی ماند
و از ملاحظه این سوال انبیا هم بثبوت رسید که سوال کردن بعرصات قیامت در باره کسی دلیل بر آن نیست که آنکس افضل
باشد والا لازم آید که مثل حسنین علیهما السلام افضل باشند از جناب مرتضوی الی غیر ذلک ثم یتصل به احد پس خلفا که در باره جناب
مرتضوی سوال کرده شوند مفضول نباشند و درینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرات انبیا هم
سوال کرده شوند ازینجا چگونه لازم آمد که ازیشان در موقف حساب این سوال خواهد رفت چه فرعیت امامت ائمه از
امامت ابو الائمه مسلم است لیکن فرعیت انبیا غیر متوهم جوابش آنکه اینک حسام جناب مجتهد جائسی حاضر است و همچنین
کتب احادیث رفضه موجود درین کتب تصریح کرده اند بآنکه مذهب منصوص اثنا عشریه همین است که جمیع انبیا و رسل
غیر جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم افضل اند و انبیا طفیلی ائمه اند و از حضرات انبیا نیز این سوال در قیامت واقع شود
پس این اعتراض اصلا جای نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در رساله بصارة العین نوشته بودم و عوار فهم اولو العزم
آن هرگاه تفصیل معلوم درین عبارت قلیل بوقت تصنیف بصارة العین پیش نظر من بود و اعتراضات رفضه را
بهمین عبارت جواب دادم و تقریر مدعای خود را اتمام کردم و خندق یاجوج و ماجوج را از هر طرف بسته و عذر لنگ ایشان را
دیوار گردانیدم پس آنچه راس المفسدین رئیس المنافقین دعوی این معنی نموده که فلانی کتاب عیون را نکو دیده
و اقتصار بر نقل محصل بعض فقرات آن از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطالب باطل خودش احتجاج از آن فرموده
عین تقریر ملحدین است که حرفی را نفهمیده و از ملاحظه حرف دیگر چشم پوشند و بر دیگران از روی سفاهت تهمت دزدی نهند اما
حال اعتراضات این پیر نابالغ پس عنقریب معلوم میشود که و بدیانی پیش نیست لیکن با اینهمه میگویم که از فضل
احدیت چنان مدعی شد که باز این لعنت نهج زیر مشتق حیلوانان رستم نگر و مانند آن از محلات این شهر خوب است
که بیچاره کتاب عیون را با اینهمه کوری و کری دیده و شنیده بر خلاف و الا ادبی مروت که زیر مشتق مشغول ایراد
و کتاب عیون وقت تصنیف حسام هم نگشوده **قوله** الا الا نسلم آه **قول** مجتهد ما عاقبت اندیش بادا وت که مثل علم
تنقید را درین مقام دخل داده و بنیاد این مباحث بر جرح و تعدیل نهاده و باعث آنست که عیوب بزرگان خود را که
آشکار کنند مثل طشت از بام افتد و بر کسی از اهل حق بفضل ایزدی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواهد مگر
للاختصار حرفی چند بر ورق می نهم که بر اصول رفضه در اصحاب حضرت سید الابرار که صدر اول بود نه کسی غیر از مقداد باقی
نماند که از سابقه ارتداد و تلف کردن حقوق اهل بیت اطهار خالی باشد تا بحدیکه بعضی از سفها که گروهی را از صحابه تابعین
را هجین نشان داده و درین پرده تقیه است مذهب رفض را خواسته اند لعنت شان هم بار بار در زمان خلفای
راشدین و هم بعد از آن وقت خلافت امیر المومنین الخ زبان حیدر کرار و دیگر ائمه اطهار سابقا و لاحقا از کتب معتمده
امامیه حالی کرده ام و شناسی مقداد بسبب ظاهر روایات بنابر ارخاء عنان نموده ام ورنه ممکن نیست که رفضه
بعد از تقریر مطاعن صحابه کرام در باره انبیا علیهم السلام جان سلامت برند چه جای مقداد با بزرگ این قیاسات
سرشته نکرده اند که ملفا را فلان شهید گردانند و خاک چنین مذلت بر مفارق خود بیختند و جان خود را از حضرت

اصول کریم دروغ داشتند وعلم نفاق برافراشتند وحال آنکه این قضیه از مسلمات است و در بحار و حیات العلوم و مانند آن
ابواب و فصول در ذکر اسامی آن اصحاب معقود است که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و در احد او قرار دادند و جمیع
از امیر المؤمنین کسی پای ثبات نفشرد و جز سماک بن خرشه و مانند او متفق نگشتند چنانچه در همین مقاله عبارت
لب مسطور مذکور شده و پس نفاق و چنین تعداد هستم بعرض ثبوت رسید الی غیر ذلک من الخرافات انیست حال عدید است
از ائمه اصحاب ائمه علیهم السلام پس بر هزار بار دانستی که سر غنه تمام عالم بعض جعفری شش کس بودند و اعتقه همه زرارة
از حضرت امام صادق بود خلیفه لعنت او هم ناطق بودند و ائمه صامت هم مهر خاموشی برین باب از لب مبارک ابر داشته
و قس علی هذا اشباهین و شیطان الطاق و دیگر یاران ایشان کتب اصول اربع مولفه ابوجعفر ثلثه که خلاصه اصول الرجال
باشد گواه است لاجرم برای اخراج سهل از زمره معتمدین اینهمه کششها و کوششها کردن و آفتاب جلالت
صحابه کرام را انکار نمودن خلاف عقل رزین و دخول مجتهدین امامیه در گروه محاقین است آیا اخراج شخصی
از وطنش مستلزم آنست که او مطرود و مجروح بود مگر جناب مجتهد الزمانی علامه دوران که تنقید لمثل منهج المقال را چنانچه
باید بغربال نکردند و ندیدند که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از نیشابور نفی کردند و دیگران در ذم
وطعن او کوشیدند و ملا تقی مجلسی در رجال فقیه آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت دشمن فضل بودند بجهت این
که امامیه عداوت او داشتند بسبب بنای اعتبار و وجاهت او و بنده را عداوت اهل سنت چنانچه مجلسی در عین تشنیع سنت
بخیال نمی آید زیرا که از منهج المقال انیهم بر می آید که این کتاده شاد و در علم تفسیر و قرائت و مانند آن کتابها بمذهب اهل سنت
ساخته و پرداخته بود تا آنکه بتصریح متقدمین امامیه محدثین اهل سنت روایت از وی کردند و او در کمین بعد و لیس علم
و همین خاطرنشین نمیشود بلی دشمنی او وقتی تواند بود که بعد از یکمدت او بر می افتاد بهر حال مدعا انیست که چنانچه
فضل در باره سهل فکر کرده دیگران نسبت باو نموده که من حضر بن الاخیه فتقع فیه و توقیعا تیکه در لعن
و طعن او توقیعاتی رفضه بر آوردند غالبا که جناب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که ملخص خاتمه آن انیست
که اگر او از افعال خود باز آید فبها و الا او را نشانه تیر دعائی کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت القیام نیاید و هیچ
معلوم نیست که مخاطب جامع العلوم بعبارتین وعید شدید انهم و بدیدا ندیدند که تیر دعای او را مصیبتی شدید
او رسید تا آنکه زنهار از آن رهائی نیافت و بجاه آی خود شتافت و حال اعتقادش در توحید ایزدی آن بود که
ان الله عز و جل فی السماء السابعة فوق العرش کما وصف نفسه و انه جسم پس خرج او را مصداق مثل مشهور که چه خفته
وچه بیدار با سهل چه اعتبار اما تضعیف نجاشی و غضائری پس عنقریب از تحقیق نقال کشمیری
بمرتبه ظهور میرسد که بجوی نمی ارزد و این متاخرین را مجال آن نیست که مشایخ جامعین اصول اربعه را الطوعا خود
تضعیف کنند و مشکل تر انیست که هرگاه کتب رفضه درین فن جمع فرمای و فهرست امام اعظم اول چنانچه بنظر
تقصیر رسیده و هم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان و نجاشی و کشی و غضائری و عقیقی و تلخیص منهج و مانند آن
از رجال مجلسی و تنقیح لنی خواهی یافت که هر که نزد ائمه بد می در کذب و افترا و فساد اعتقاد و تقلیل بعباد فی نظر بود

نزد امامیه مرتبه او بازعش بدین در گذشته و این امر بر ناظرین هر دو مجلد کبیر این کتاب محتاج بدلیلی نیست
و اگر اولیای مجتهد گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهای و غیر
او در کتب اصول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که روایت
را بجوی نخرند گوئیم الکنون بفاصله یسیر از کتب رفضه خواهی دانست که این تقدم وقتی است که سبب
تضعیف بکمال قوت و وضوح رسد و در ما به النزاع آنچه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
اساطین مذهب شما بجو شیخان الطلاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان به جزئ
توحید باری عز و جل و منکران علم ازلی او بودند علاوه و یکدام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
و جرح او را پس پشت انداختند و بالاتر همه میگوئیم که گفتگو صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی انیقد رضرور است که ثقات محدثین به روایت راوی بنیان
استدلال نهند یا آنرا معتبر دانند و از کتب قوم حال ضلالت صدوق چنانچه گفتیم بعد م عیان شد زیرا که
اعقل چه بیزی نیکند که بدون اعتراف صدوق و مراتب عظمی برای او مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار داده
باشد و خود مجتهد اقرار کرده که صدوق از ساطین محدثین است الی غیر ذلک لیس البته اگر نزد او ایچ وثاقت
معتبر نمی بود در کتاب خود بهمچون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضره الفقیه است
وار دیگر و یا هم نمیگذاشت بلکه روایت با علت شذوذ و امثال آن نقل می آورد چنانچه معمول اوست
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است به روایت
راوی مذکور استناد و احتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول ازین کتاب بروایت سهل این بنیاد
وضعیت موسوی ثابت کرده و هم بروایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
آورده روایه و احتجاج بیان نموده اولا و بروایت دیگر ثانیا و همچنین در مقامات دیگر ش و چون کمال عظمت
و جبروت قمی صدوق نزد کامل بود نش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از کل
ائمه مجتهد سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تنقیح سفها سطری چند دیگر ان می افزایم بگوش
عقل باید شنید که نهان شیخ المشایخ در کتاب بهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل را
معتمد علیها دانسته که کلینی ثقه الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
به استدلال و احتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر باور نیاید باید اندک محنت را بر خود گوارا نموده
و بکتاب شیخ اعور خود نظر کردن و بدون قصور نظر ابواب آن را دیدن که او در بعضی از مقامات بابها
فقط بر ترجمه روایت او منعقد کرده مثل باب ما یفصل مرض المریض ببانش ابیت علی بن ابراهیم عن احمد
و عدة من اصحابنا و فی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن حمزة

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرئة تقعد عند راس المریض وهی حائض فی حد الموت فقال لا باس ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتاذی بذلک ودر باب حد حفر القبر از سکونی

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له ید در روایت سهل استدلال نموده ودر دعوی حد حفر قبر ولحد بشق فقط روایت اوست ودر باب ثواب من مشی مع جنازه سه روایت فقط آنرا نقل کرده ودر روایات دیگر ایشان نیز در باب الصلوة علی المؤمنین والتکبیر والدعا سه روایت از دست وچند روایت از دیگران وگمان مبر که کلینی اعوذ بالله و در مجلد فروع بر روایت سهل نه گویا استدلال میکنند در مجلد اول که از اصولست بیا که حال مجلد اول بیش است که از آغاز تا انجام بر روایت سهل مزین کردیده واز انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و جهل که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث اول که مصدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل بن زیاد بار و وحدیث دیگر اورده واز انجمله است باب فرض العلم ووجوب طلبه والبحث علیه ودر انهم روایت اوست و از انجمله است باب اصناف الناس که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست واز انجمله است باب فقد العلماء که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط واز انجمله است باب سوال العالم وتذکره که حاوی است بر روایت او از جعفر بن محمد الاشعری واز انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد مسطور در ان نشست واز انجمله باب روایه الکتب والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب که متضمن است روایت او در ان از احمد بن محمد واز انجمله است باب التقلید که روایتش در ان موجود است از ابراهیم بن محمد الهمدانی واز انجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی که روایات او بیش از بیش در ان مرویست از احمد بن بشیر برقی وابراهیم وغیر او واز انجمله است باب معانی الاسماء واشتقاقها که در ان روایت اوست از یعقوب بن زید هم از ابن محبوب وبعضی از او فقط بر روایت او مقصور ساخته از علی بن اسباط از حسین بن زید از درست بن منصور عمن حدثه عن ابی عبدالله علیه السلام قال سته لیس للعباد فیها صنع فی المعرفة والجهل والرضا والغضب والنوم والیقظة واگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الایمه قوم را بنظر در تمام کتاب را بروایات سهل مملو ومشحون خواهی یافت کما لا یخفی وبعد ازین که حقیقت حال وصدوق مقال بر تو هویدا شد احتمال انیمعنی که روایات او از قبیل تتابع واشهاد وتقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فروعیه بموضع مخصوص یا بطور ندرت وشذوذ است از هم باشید کاش علامتی براى معتمد وخلاف آن قرار میدادند واین هم صورت نه بست وشیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است در اغماز استبصار بر یونس قدح کرده نه بر سهل پس بر رفضه مشکل تر شد در

در باب رعاف که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده و ایضا در باب
وجوب غسل میت و غاسل میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که روایت
سهل معتمد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب و روایات دال بر استحقاق
خلفای راشدین در رساله بعبارة العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشته چنانچه
والسنتی گواه بر آنست یعنی علماء مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفاء حسب وجوهی عیوب ایشان
همه عزم خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات دال بر حقیت خلافت راشدین نیست والحمد لله که این
مدعا بعنوانی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند و الا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
و هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که کتب ایشان
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را بیش از بیش جابجا مبنا نهاده اند و ان
بینهم و بین و بعد حجت شمرده اند بجای متاخرین مرجع گردانیده ولنعم ما قیل بیت بی فرعت محکم آمد
فی اصول چه شرم باد ترا از خدا و هم رسول اما آنچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل
فرموده لیس غایة ما فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان است
که آن کیست از رفضه که غالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود را در بیان تقیه باب
و وعید مخالفان صرف کرده اند و مجلسی عمداً نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر بر فرشتین منهج می شود
عموماً و دیگران قتل و تاویل را خصوصاً نوشته اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
از نادر انبیست و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عدم وراثت انبیا
میگوید که اگر چه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انیمعنی که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت هابط است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب و بنیه الشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
از صدر اول معاذ الله زور و لعنت مرتضوی و اولاد امجاد آنجناب مانده اند و از دایره دین و ایمان
خارج بروایات ائمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لاقرارهم علی انفسهم و هشامین و زراره از ملعونین
و مسطرودین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این نکوهش
هم ملعنت و اغدار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ائمه زیر قدح و جرح بگیرند امر لیست بس مشکل علاوه لازم می آید مشکلی دیگر بالاتر از آن
که جرح و قدح ائمه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نهاده اند و حسابی از آن
هم نه داشتند و حال آنکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بدیهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثال آن

مثل در سهل آنکه شبه بعد از انست که رفضه نکیر شدید بمقتضای إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
کرده بودند ... ست که اخراج او از قم بجهت حسد با تقیه منفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
مجالسی هم عیان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بوده و کلام مجلسی در رجال دلالت بر آن
دارد و تا بطبقه متاخرین چه رسد که جهاکه بند **والعجب** که حال عبد العظیم اصفهانی و نبائی
صفهانی را مجتهد از زبانی یاد ندارد که بدر مجالسی او از راه حسد با ایشان چه اندیشه و چه کرد و بالا و
لا یقال ... و تا بنفاق بیس تقیه دو ره نمی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
در نفرت ایشان از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زنا نده اکوساریت و آنفا بادجت
سوید بوده است از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت ... گزین گردیده اند آدم بر جماعت اویس ولیلی و رنجا بر همه عامه کوه عیب نا بهم
که او چگونه با وجود محبت دین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هواجس نفسانی رشک افزای
تقیه مخصوص بان توانند بود و چه خوش فرموده اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که کشکاین
و محبت دین رفضه آنقدر هم ندارند که مورچه سلیمان علیهم السلام داشت زیرا که دانست که لشکریان
آنجناب بصحبت سر سری دیده و دانسته موران ضعیف را پایمال نتوانند کرد و در رافضه نتیجه
صحبت دائمی خاتم المرسلین را و رضا دیده اصحابش چنان اعتقاد کردند که ایشان جگر گوشگان پیغمبر خدا را
بر انواع ظلم گرفتند و باوصف علم و خبر هیچ از دقیقه از بیحرمتی فرو نگذاشتند و از ینجاست که ظرفا
در حدیث و الاشیا با چنین معنی اشاره کرده اند که نقل می کنم که الرافضی خوارج لعنت که از و میخیزد و بر او
نزید و از نیمه که در باره سهل شنید می مبنی بر تقریرات دیگران بود و اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند و بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تضعیف بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب ابوبست و در ثقه بودنش شبهه
حالیا عبارتش بعد از ادنی تتبع به بین که مخواهی او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را بعد از جستجوی بسیار
بقیمت گران یافتم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مقتدین مذهب تشیع از آن بر آوردم و لیکن
معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد و که هر چند جستم بنظر نیامد امید از باری عز وجل چنان دارم
که مضمون که بیان کرده دلالت قطعیه از آن بر آمده بیس صلا ست عقلای عالم را که بعد از این تمتع
استفاده نمایند بان ناطق است برای مجتهد ربابود که و رتق عجیب عجب چنین کلمات نوشته که دلالت بر آن
دارد که روایت عیون الاحکم بعضیه ثم بدینکو رانند و رصد الزام بر آید و بر لا تقربوا الصلوة کار بست لیس
با نصاف در استحکام نمایند که آیا او مصداق این امور نمیه هست یا نه که بخیال شان نمیگذرد و که ائمه فن حدیث

ازجامعین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام ستیزه هم از متاخرین بر روایاتش در اصول و فروع اعتماد
کرده وجابجا بر روایاتش استدلال نموده وتبعیت او وگواهی داده فکیف روایتی که درباره مناقب
اجابه امت حقیق علی ما اعترفت به القرون والائمة المهاجرین علی ما نقل علیه الطبرسی فی تفسیره وارد شود پس موضوع
الصحابة التابعین را زینهار درین باب چنین طعن نتوان گرفت الا اینها اکابر مذهب رفض مورد ملام می شوند که اخذ وثقات
آنقاد با اینهمه امری دیگر بشنو که در نهر کشمیر چنین نظر چنین میگوید که بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال رجال از مازندرانی و قزوینی و غضایری و علامه حلی و غیر اینها ست پس تضعیف ابن رجال
خصوصا رجالیکه در سند کافی ومن لا یحضره و نظایر آن واقع اند وطعن در آنها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایت و در شروح کتب احادیث تصریح بآن فرموده اند حاصل که
رجال مذکور نزد این مشایخ عدول و ثقات اند متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده اند غیر معتبر است
زیرا که جرح و قدح بغیر بیان و تفسیر مناط اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مفسر ثابت
چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته انتهی بلفظه **قوله** ودرج روایات ضعیفه الخ
۲ **قول** مقبولیت روایات وقتی تواند شد که محدثین کتب معتبره خود را بنهم و بین الله حجت بند و اهتمام
والتزام صحت آن روایات کنند در کتب خویش که در مذهب شان معتمد و معتبر است چنانچه از کتب معتمد
و کلینی وغیره واضح ولایح است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار نمی بردند و بدین امور در کتب
خویش یقین نمیکردند این تقریر صورتی میداشت و بعد از نصوص مذکور و تصریحات مسطوره مجتهد قائل
آن نیست که گوش بر آن نهیم فکیف که دل بر آن دهیم اما علمای اهل سنت پس حال ایشان بتصریح شهید الزمانی
درینجا مانند علمای روافض است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروحه ومأوله در کتب ایشان اندراج
یافته که علمای ایشان آنرا تلقی بقبول نکرده اند و از ینجاست که برای تمیز صحیح از سقیم و تفریق فاسد از غیر
تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بگفته مجتهد بدین
عنوان است پس استدلال مجتهد بحدیث صحاح مثل عدم بیعت جناب مرتضوی تا ماهی چند بر عدم
استحقاق اولین خلفا و نیز احتجاج او باحادیث و دیگر علما برای آن مثال درست نقل کرده یا ماول معترج
نموده اند خود بخود از معرض اعتبار ساقط خواهد بود چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر این معنی قائم کرده
باشند که صحابه و اهل بیت همدیگر حقد و عداوت نداشتند و تخالف ایشان مثل شیعه و سنی نبود و نیز بیان
نقدمه فدک و عدم بیعت بوجهی چند مدعای شیعه را مستلزم نیست حالیا کجا ماند آنچه مجتهد در حدیث
کتب خویش از شیعات بر اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بروایات دیگران اهل سنت در باب
معذرت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه زمسلم حدیثی می آرند این ترانه بر میدارند که مرتبه
مسلم به بخاری نمیرسد و چون حدیث بخاری روبروی ایشان نهاده می شود دست و پا گم کرده در رداه حرف

بیفزتند پس انهمه نیز زبانها بحکم مجتهد علین خرافت شد که برامه معقول ومطابق قواعد واصول طعن نمایند
و نیز زبان گیرند واین حماقت دیگر ومشکل اخر است که بجهت عدم اعتبار روایت سهل بر مجتهد لازم افتاد
قوله وثانیا الخ ۲ **قول** آن روایات را که متفق علیها بین الفریقین است و دلالت میکنند
بر کفر ونفاق وسلب استحقاق از خلفای راشدین چنانچه قبل ازین گفته بود که هذا معارض است بالآخبار
صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر ونفاق وبطلان خلافت اصحاب ثلثه ارد باید درین مقام اول
تا بر هر یکی ازان روایات یک یک ساله بر اسمها کرده آرم وباوله عقلیه وروایات موافق ومخالف ثابت کنیم
که زنهار تقریرات علمای شیعه دران بر قانون عقلا منطبق نمیگردد بلکه بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات وجاوید خرافات بر تبن افترات هر طرف متکلمین رفضه رسوا میشوند وعقلا متحیر اند بسبب آنکه
هرگاه روایات متفق علیها در کتب فریقین که برای مطاعن اصحاب کار گرشود موجود باشد رفضه چرا دست
بر موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد ووقت تفضیح قلی کنتوری هویدا گشت
فکیف که در کلینی اعور وبحار مجلسی روایات ایمه سرود وشود والباب وانمیفتی منعقد گردد باید که افادات
ایمه را بر قرآن مجید وحدیث شریف عرض کردن وموافق را بر سر وچشم گذاشتن ومخالف را ساقط گردانیدن
ولاریب که احادیث مدائح صحابه کرام که پاره آن از عیون وکلینی والتقی قرآن مجید موافقت دارد حیث ینطق
بانهم رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وانهم اَشِدَّآءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ وآنانکه ایشان را بکفر ونفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاه وحال شان خراب وتباه است اَکَفَرْتُمْ بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ
بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ وبدگوئی صحابه موجب حد وتعزیر است وکسی از اصحاب شجره هر فرخ نبود
واز دیگران بر ابرار بما الیشان نرسد والیشان نجوم هدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویه اما دعوی اجماع عترت طاهره در امر مذکور پس ممنوع است درین میدان باید بمبارعت قدم نهادن
وبدلیلی آن اجماع را ثابت گردانیدن والی لهم ذلک حیه اگر مجتهد بزعم خود یک لیل برین مرتب کند البته صنادید
کتب رفضه برخلاف آن مرتب توانم کرد وانیکه گوی نهیب میدان لی ازدین این مناقب که بر روایات حضرات ایمه
خصوصًا حضرت شهید کربلا وحضرت امام صادق است عاقلی تجویز کند که رفضه باجماع عترت طاهره
مطلوب خود سامیرهن توانند نمود **والعجب** که دالد ازبی مروت ولیزلی ظاهر گاه روایتی بی سروپا
یابد که ازان سراغی بکمالش بدینجنی تواند برد که حضرات امام صادق گوشت خرگوش نمیخورد یا حرام نسبت
تشیع آنجناب بتقلید جامعین حیاض ابراهیم خانی در صوارم باثبات رساند وتشیع تمامی ایمه بران متفرع
کردانند وشتر غمزه را با خرطات لبعو فسوات الجمیر بقول اخبارین ضمیمه سازد وشرم وحیا را جواب
صاف داده بر فعل الجلی پرداز وهمچنین چون این مجتهدین عباراتی از کتب اهل سنت که انهم بروایت
غیر موثقین در رغمیفتی بدست آرند که فلان امام مسح یا دره عضو میکرد وانحکم را مستلزم لوازم تشیع تمامی ایمه

دانند چنانچه از رساله سیف ماسح پیداست و عبارتش که در بابهای کاغذ نگاشته میشد و وقت ضرورت بیرون
نهادند عمل ایشان بعد ذلک امرا و علما میرسد که مناقب عظیمه و مدایح جلیله در کتب دینی رفضه برای خلفای راشدین
بدلالت یقینی یابیم و دو اجماع عترت طاهرین بر مدعای رفضه منافقین قدح کنیم و گوییم که چون خود سلطان
کربلا معتقد مدح جبرئیل و ثنای جمیل برای خلفا باشد و مطابق فرموده جد امجد خود ایشان را سمع و بصر و فواد حضرت
پیغمبر میدانند و نیز حضرت امام صادق علیه السلام که مثل شهید کربلا ممنوع از تقیه بودند کما یدل علیه اصول الکافی
معتقد نزول آیات قرانی در مدح مهاجرین که ایمه ایشان اصحاب ثلثه اند کما عرفت مفصلا چگونه انعقاد اجماع
عترت طاهره تصور کرده اند فضلا عن الاذعان والیقین فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا لشیء عجاب
و از اینجا بر عقلا واضح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین گوشواره عرش رب المشرقین و بصا
رة العینین و حدیث حضرت امام صادق علیه السلام که هر دو بر اصول رفضه امام ناطق بودند نه پیر معطله و امام صامت
رهبر گاه این هر دو جناب معتقد مدایح و مناقب لشکریان خلفای راشدین بدان درجه باشند که دانستی و خلفای
ثلثه را اجزای بدن مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کنند از ایمه صامته و آثار معطله چه نام توان برد
حکایت که در کتب کلامیه مثل مسالک الافهام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصرح است
که ایمه هدی بر یک آیین بودند هر چه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان اعتقاد نموده
همه نموده اند پس بالبداهة اجماع عترت برین امر منعقد شد که خلفای راشدین مصداق آیت بیعت و آیت تمام
نور و آیت استخلاف و حفظه دوالده و ازین جهت بلا شبه و منقبت و سمع و بصر و فواد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و اله و سلم بوده اند بر حرفی از ان احادیث بنقل کشمیری و نیز نشان میدهیم که حضرت ابو عبدالله فرموده اند
حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن
حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول الله
عز و جل باز میگوییم که مجتهد اگر دعوی همین که عترت طاهره اجماع کرده اند برامر مذکور و هم احادیث دلالت
دارد و بران بملاحظه کتب خویش میکنند با اهل سنت ضرری نمیرسد زیرا که این کتب برای اثبات بر اهل سنت حجت نتوانند
شد و همین مقاله مجتهد ناعاقبت اندیش گفته بود که اگر مراد درین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید اصلا نیست چه معهذا معارض است با احادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت
خلفای ثلثه دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول فمن اقرابهم لا انفسهم و اگر مراد آنست که در کتب
اهل سنت اجماع عترت طاهره بر مطلب تحقیق خلفای راشدین ثابت است و هم بقسم احادیث پس حاشا ثم حاشا بلکه
از کتب معتمده رفضه هم اجماع ایمه اهل بیت ثابت شد بر حقیت جلیله خلفای متقدمین کما عرفت تفصیله آنفا و لا حاجة
الی الاعادة ثانیا الغرض هر چند میخواهیم که جواب کلام مجتهد بمقام ابرو دهی تمام نموده ورق بانجام رسانم
لیکن خدشات و اعتراضات از هر طرف تازه تری خیزد و آبروی دین و مذهبش بر روی خاص و عام بر خاک فنا می‌ریزد

اما دعوی اجماع علمای مذهب رفض بر امر مذکور پس هر چند نظر بانچه زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسائل که شیخ المفضلین دعوی اجماع در ان نموده و خود مخالفت ان فرموده و مقصود شیخ از بیان
ان فصل این است که فقیهی بر کلامش مغرور نشود و همچنین کلام سید ابن طاوس یعنی شریف مرتضی نیز می توانم گفتن که
حال شیخ و سید شما چنین است وای بر حال مجتهد که نقشه این فضلا هم نمی رسد چه جای انکه در کتب قوم خود اجماع قرار
کرده باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است و علمای رفضه دعوی تواتر درین باب
دارند که اخذ علم مجتهد بر سماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب فکر که باعث اختلاف است
نزد ما نیست لیکن بعد از تسلیم صاحب قیل و قال نتواند رسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود کفر
دارند او شرعی است برای خلفا معاذ الله پس چیز لیس المنافقین و حضرت حیدر و تطویل بر کشوده اند از ان عمر
نموده و همچنین جنگ جمل و غیره و اگر مراد نفاق ایشان است لاجرم مخالف خاتمه تجرید است که بایمان واقعی ایشان حکم میراند
وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و اگر مراد اجماع این است که علمای شیعه در سلب استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون قول معصوم از ائمه هدا چگونه حجت تواند بود و حال انکه اجماع
ایشان باحادیث عامه محدثین رفضه بر مدائح خلفا بثبوت رسید اما انچه رکاکت را ادعی شده فلا بد علیهما من اقامة
البرهان این اجمال را سبب فرمایی او بر تصریح مجتهد فانی بر سه کتاب اعتقاد و کتم بانه سلمنا لیکن رکاکت اگر باعث
عقبا باشد هزاران حدیث امامیه رکیک خواهد شد مگر ندیده که شارحین کلینی مثل صاحب شافی صراحة گفته اند
که رواة چون از عوام بودند و از اهل لسان نبودند عدم بلاغت از این جهت اتفاق می افتد و عدم سلاست بدین سبب
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت و مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده در باب فدک تا لقیه عمر طول
و باوصف الحاح شیخین و بذل انواع مساعی و وکالت حضرت ابوتراب کما فی علل الشرائع ملال ارتفع نفرمایند و بیت
الحزن سازند و شب و روز بگریه و زاری بسر دارند و خلافت زنند و توکل و حسن وضع درین امر بعمل نیاید چنانکه
از جواب امیر المومنین که در مخاطب حضرت سیدة نساء العالمین قبل اتخاذ بیت الحزن و بعد از اتفاق این معامله
و محزون باشند در بحار و حق الیقین مبسوط است با هم معلوم نتوان کرد و یعنی زید و توکل پیش گیرد انچه گویم بپذیرد و در
امراد فرزندت را خدا ضامن است الی غیر ذلک و هو مما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و ثالثا الی اخره **اقول**
لا نسلم که مخالف مذهب امامیه باشد عموما کما هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما نسبه الیه التجرید و شرحه للحلی و در آمدن به بهشت بعد از عذاب چه معنی دارد و جمعی گویند چون
ایمان اولا و طریان ارتداد ثانیا و این مذهب هم اگرچه مخالف ثقلین باشد کما بینا بعبارة العین مجملا و سنفصل
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بر عموم شان بیانه مناقب و محامد خلفا و این مذهب مخالفتی نیست مگر بانکار
که مفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیعة الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نرود
کسی که این بیعت کرده و نیز از مجمع البیان و خلاصة المنهج و غیرهما ایمان صدیق و خلوص او بابت غار پیدا است

واهل این مذهب میگویند که این محامد ومناقب مثل آنست که راه ردت اختیار کرده باشند الی غیر ذلک من الهفوات
وهرچند بطلان این مذهب مثل مذهب خوارج ومانند آن منافقین که این بزرگان را مثل خویش میشمارند بدلالت
منطوق احادیث ائمه در کلینی است وقد عرفته سابقا ولاخفا بوجه مهمل باشد لیکن آخر مذهب امامیه است
بلکه مشهور ومتبادر پس کلام مجتهد بظاهر درست نمی شود وازین مقولات چنان می نماید که این بیچاره کتب
فارسی را هم ملاحظه نه نموده وخود را با وصف اجتهاد در علم طبابت هم یگانه روزگار می شمارد وهذا الخطاء الثالث که این
ترکیب مستلزم افضلیت عثمان باشد چه محتمل است که آنجناب او را بسبب امادی چنین فرموده باشند اگرچه
این مرتبه است که ذی النورین فائز بدان شده وشیخین را حاصل نگشته چنانچه حضرت امیر مطابق نهج البلاغة
بخطاب حضرت عثمان رضی الله عنه فرموده وقد بلغت من صهره مالم ینالا پس معلوم شد که شیخین بدین وجه نرسیده اند
اگرچه از ان مقام اعلى هست که شیخین در حسن سیرت ازو افضل اند وازین امر ترجیح لازم نمی آید مزید ثواب
او از شیخین در سن او حق غایة البیان این است مرتبت ذی النورین بر شیخین بحیثیت مرافقوی اما وجهش
بوجه مقامی ازین صحابه بوده پس عنقریب می آید سلمنا که این حدیث بر افضلیت ذی النورین دلالت
دارد ولیکن مضر اهل حق نمی سازد چه حدیث رفضه بالثنا حجیت آن برای استعمال مذهب شان
بکار نمی آید مگر یاد ندارد که آغاز این رساله ترانه مجتهد بنا بر تقلید جالسی صاحب صوارم همین بود که اقرار عقلا
بر ضرر خود مقبول است نه بنفع خود ظاهر است که ایراد حدیث عیون فقط برای الزام مجیب هر فنون است پس
اگر حدیث مذکور دلالت کند بر امری که فی الجمله منافی مذهب ما باشد ضرر ما چه خواهد بود آیا این حدیث را
از صحاح خویش نقل کرده ایم تا وچنین بگوید مجیب برای فرار خویش بجوید آری مذهب فرض ضابطه خاک شده
ازین آیه ثابت گشت که اصحاب ثلثه گوش وچشم ودل آنجناب بوده اند واین ضرر عظیم برای رفضه لازم است
چه بگواهی کتب معتمده الشان عیان شد حقیت خلافت راشده وهمه خلفائی واجب المحبه بودن ایشان
والا باید حکم کردن که آنمردم که العاصی جو اجزای ذات مقدس سید المرسلین اند قابل تبرا باشند وفیه من المفاسد
ما لا یخفی اکنون چگونه درست شد استدلال بر معصیت حضرت فاطمة رضی الله عنها بحدیث لشیعه مغالک
بعضو دیگر میتوان گفت که حدیث با اصول رفضه در عین تقیه مخالف نیست بلکه منطبق است زیرا که اصول
ایشان لیس آنست که الوف ظلم وصنوف مصائب در خلافت شیخین رفته از شهادت فاطمة الزهرا
و غصب فدک چشم شیعه وتحریف قرآن ودر میان بستن گلوی امیر مومنان الی غیر ذلک آری ضرب وشقاق
در خلافت عثمان بر ابوذر وعمار وامثال ایشان تصریح رفضه بوده وقد عرفت سابقا انهم احد توابعه سید النبیا
وتخلفوا عن المرتضی اگر ازین حیثیت حضرت ذی النورین عثمان را بلقب خود تعبیر فرمایند بجا خواهد بود بر اهل شیعه
نیز همین حکم با نعمی که مخالفت حدیث با مذهب ایشان ظاهر وعیان است ومستغنی از بیان بر متوطن استحسان جلی وا
گر نیست اما دعوی مخالفت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم فضلیت ذی النورین بر شیخین پس جوابش

آنکه شاید مجتهد درین دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد نموده اند بواسطه
در آن بمقتضای این حدیث همین ترتیب مذکور است که اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰٓئِکَ کَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا گو این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید در هیچ لفظی تصرفی نکنی بارے عین
موافق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ادای امانت گفت که هرچند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کار بستم
مگر در جا چند چنان مذعن شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دائره ایمان برآیم از انجمله است لفظ نادنیا لوح که بر جای
نوح ساختم حقیقة الامر اینست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
و زائد و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز اینست در اصلاح قرآن مجید باکی ندارند طرفه تر بعد از دیدن
این اعتراض گفت که مجتهد در حدیث چرا لست و من در آیت سرگردانم که حضرت باری را چه اتفاق
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند ترتیب
از اونی یا علی گوییم لانسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مربی خود گوش میکند و بتلفظ
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
لال میگردد و گویا انسانیت ازو مسلوب است بخلاف سالب البصر که هزاران از علما و حکما و قرا و
کاملین فنون انچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر معلوم میشود نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
بتجشمی افتد اما دعوی اینکه مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت سست
آلخ پس دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بجمارة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء رض نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات متعصبین
امامیه که در وضع قوائم خلفاء و جستجوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
داله بر حقیت خلفای راشدین نیست و از این عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خلفا رض
معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینهم که صدیق رض افضل است باز عمر رضی الله عنه باز عثمان رض یا آنکه این
هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بیهوده لب نباید کشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق رض از کلینی دارد و مفهوم این عبارت باعتراف موافق و مخالف
مرتب گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا و جهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسرے
و قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء رض حالت منتظره
باقی نماند ازین الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
و جهاد مقصود ست : اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و درینجا این بحث نه مطمح نظر است
نه حامی انفصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت بقلم آورده ام چنانچه مجتهد
نقلش نگاشته که ما معنی این آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکانی ندارد انتهی ومقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی وسیجیٔ
انشاء الله تعالی وبعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه وحدیث رسول الثقلین این کلمات
بر زبان قلم جاری گشته که انمرتبه که فوقیت از آن متصور نیست یعنی گوش وچشم ودل آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم گشتن بدون ایمان کامل وتورع مفرط واختیار زهد ومانند آن ممکن نیست وهو عین
استحقاق الخلافة الراشده واین کلام نیز صدای بلند حکم میکند که حقیت این بزرگان نیز عامت
کبری واهلیت ایشان بخلافت راشده مقصود است به تفاصیل بفهم افضلت ایشان بر سائر
امت وبر ظاهر است که مناظره بان مهملین افتاده که مدعی کفر ونفاق اصحاب کرام اند وسالب استحقاق
ایشان مینمایند پس ذکر مدایح ومناقب این بزرگان واثبات استحقاق درینجا کافی است ومناظره
با گروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت مد نظر باشد واگر هنوز مدعای من بخیال مجتهد نیامده
باری بمثالی روشن میکنم که حضرت سلمان رض وابوذر ومقداد را بر اعتراف لسانی رفقه میتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت وعادل ومزکی بودند وسیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
اعلی واوسطه وادنی فیما بینهم وکسی که مدعی عدالت ومقبولیت ایشان باشد وروایات مناقب
شان برای الزام منکرین مجاهد ایشان آرد واگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد یا سلمان رض
یا ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف است بسبب آنکه معتقد افضلیت
سلمان هستی بالجمله مقبولیت که با مفضولیت وافضلیت هر دو جمع تواند شد وچنان نیست که مجتهد
پریشان گو گمان برده ودر گل فرو مانده اکنون انصافت از وی میخواهم که خدارا راست بگو که بینی
وگوش کدام یک بریده ودرین شعر را من بخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من اختیار النار
علی العار من بعد بدانکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بود ومدعی مرتبتش بول ابا ران قرار داد
ودرین مقاله انمضمون جا بجا همیگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلفا را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقة بلی مجتهد مدعی مرتبت واکابرش که دعوی قرب شباب برای یزید در زبان
حضرت رسالت مآب دارند کما فی المجلد الاولی ضرور است مناقب آن پلید را ذاتا وخلافة بالاتر بر
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی وبر فرض محال افضلیت ثلثه چگونه تاوح نیمه ما تواند بود وسخن الانات
انبیا که بآب زر نوشتنی است چنین منقول است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
این هفوات ویاوه درای حدیث حضرت رسالت پناهی الهراوی آن گوشواره عرش عظیم کبریا یعنی
حضرت سلطان کربلا است مطروح گردانیده خبر خوارج ونواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله از ان شرمنده میشوند ولیکن مجتهدین رفضه نهارند همت نمی برند واگر شواهد وقراین صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگوییم که از کتب

قوم مور و لوم باعث انکار تقیه رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم هویدا است ونصا نبغت شیخ طوسی ماخذ
او اول دلیل بر السنت و عوالی ابن ابی الجمهور بدلالت مطابقی ندای آن بگوش هر وهی هوش میرساند که این
بزرگان اوصاف حمیده و اخلاق برگزیده مثل حضرات انبیا علیهم السلام داشتند و تفاسیر معتمده شیعه مثل
مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم باین معنی می نماید که خلفا در بعضی از صفات مانند انبیای اولو العزم بودند
پس چگونه تصور کنم که عزیز قلب منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نباشند و نسخه سلیم که معتبرتر آن از اصول
رفضه کتابی نیست چنانچه در بحار و دیگر اسفار است دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت رفیع
و مرتبه بس منیع برای اصحاب ثلثه مقرر بود پس گوش و چشم و قلب مبارک بودن ایشان بجای خود است چگونه
این مضمون قابل جرح و قدح تواند شد بلکه مویدها گر است و اگر تقیه را از اصول خویش برای حضرت
صلی الله علیه وسلم قرار دهند و انکار خود را کما مرت الیه الاشارة در پایه اعتبار نهند و معاملات نبوی
نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج آن همین است که آنجناب اصحاب را با انواع مدائح
وصنوف مناقب بستایند و به ثنای ایشان رطب اللسان و عذب البیان باشند چه مدار تقیه
بر خوشامد و مداهنه می باشد و هم حقوقها دران دخل تمام است بلکه می باید که برای دیگران مرتبه
بالاتر گذارند خصوصاً وقت حضور اصحاب ثلثه و چون معامله برعکس رود قطعا و یقینا تقیه منتفی
شود پس هر چه ازین جنس از کتب طائفه بهم رسد قطعی الصدور خواهد بود فان العقل لا یقول بعدها دیما
از هر چه مخالف آن بر آمد از قصیدین و حاعلین پندارند خدایا مگر به صولت و شجاعت دیگران شاید
مرتب خوف و ترس بوده باشد لاحول ولا قوة الا بالله بالجمله هرگاه این احادیث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم صادر و ثابت لاجرم حجت شیعه مخلصین بر منافقین تمام شد فرداً روز بروی
خالق ارض سما مائم و گریبان طایفه واویلا درین است غیر ازین مجابین کسی نتواند بود که رحمة العالمین
فرو الوجهین اعتقاد کنند و بناء دین و ایمان را بکنند معاذ الله من ذلک **قوله**
رابعا الی اخره **اقول** این افاده تازه قابل آن نیست که در رد آن کنجی جدید رود ودهد و مشقتی
قلیل هم به ترتیب مقدمات دیگر تازه پدید آید بلکه اعاده حدیثی که مجتهد در وجه سادس
بیان نموده و در جواب شش کافی و وافی است شرح این مجمل آنکه چگونه عقل تجویز
کند و چسان ممکن باشد که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم دارد بارشان بانواع
توسل از رخت و محاربات نکوهی بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص وعدم
افتراق دارد فرموده باشند که عمار جلدة مابین عینی وان من یعادی عمارا یعاده
الله من یبغض عمارا یبغضه الله ومن سبه سبه الله واین حدیث وقتی صدور یافت

دریافت که میانه خالد و عمار کلامی واقع شده و او شکایت عمار پیش حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برد کما فی منهج
المقال فی تحقیق احوال الرجال و همچنین کلمات دیگر که آنها بران در باره حذیفه وغیر او از مقبولین لسانی وارد آمده تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال و منازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنابر ظاهر
مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اسائت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین
لاتفاق الناس علی انه صلی الله علیه وآله وسلم کان اربط جاشا غیر خائف ولا خاش و این حدیث قطع نظر
ازانکه در مختار کشی و مصنفات شاگردانش هست باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه و سنی با استفاضه هم قرین گشته
من بعد مخفی نماند که در کتب محاورات و غرایب احادیث این لفظ بدین تخلیه بوده گویند اربط للجاش با رابط الجاش
برای کسی که در معارک و کارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و وقار مثل کوه الوند باشد فلا تغفل
اما فرار او از زحف بلکه از ان مشهد یکه که گزند عظیم بحضرت رسول کریم دران رسیده و از کفار در قتل
سرور ابرار دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم موقعی نیست بلکه این مرحله در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام
عن تلبیس المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده و بذه عبارتها بعد تضعیف علماء الرفضه و جرحهم لسلمان اما حال
بعضی دیگر بر اصول موضوعه متفقی پس ازینکه صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل الشرایع باسناد خود از
حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام لما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
وسلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام وابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصر الیش بنا بر مزعوم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتبه التی اشرت الیها فی الدیباچه چندی از اصحاب که بظاهر بزعم علمای اثنا عشریه
از مقبولین شمرده می شدند مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
بالطامع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند نعوذ بالله از مذهبیکه حال حواریین خاتم
پیغمبران دران مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات متشیعین آنها را مرتد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکدو کس
که بهزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب کما فی التذکرة در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار عمار
و دیگر مقبولین لسانی از جاهای بسیار ثابت هست مگر واقعه چنین را یاد نداری که بر تصریح کاشانی
در خلاصة المنهج و بحار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بدست
دشمنان گذاشتند و راه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویداست که واقعه چنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت فما هو جوابکم فهو جوابنا و این تقریر به تنزل و تسلیم است
که همچنین گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود بالجمله میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
است بیشمار که از کتاب بحار و کشی وغیرهما کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکاینات

راه آمده‌اند و شیخان پیوده که حضرت امیر را هم قریب سه ده و وقت خلافت مرتضوی بعد بیست و پنج سال که بسیار
حصول مقاصد صورت بست هشیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم صدر در حدیث مذکور در حق
او بخلافت خلفای متقدمین که تمامی همت خود با علای کلمة الاسلام مصروف ساختند و باعتراف اکابر فریقین بحظ
نفس و تن‌پروری نپرداختند و براه فریب‌دادن قدم ننهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
مجاهدات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیا علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانه ایشان و عمار
بعد ما بین السماء والارض پدید آمد خصوصاً چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت ضمیمه آن گرده و با نهمه
عجب ارم کار مجتهد که استبعاد وشاید کرد بدیدن این حدیث تعجبی ننمود از مناقب مرتضوی که حق با علی است
هر جا که باشد او نفس نفیست و نیز من و روح من چنانچه در تنزیه الانبیا و الائمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام هست و چون وجه معاش سیدة النسا را خلفا بر زعم مفتری از فدک
قطع کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید
یعنی مانند جنین رحم ای اخر ما ای نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روح اطهر وی و این کلمات تواند
بود و پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المومنین ع بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد و انی له ذلک
تا کیف که متحرین شیعه مثل طبرسی ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نمایند که خلفای
راشدین قوت جناب سیده و ذریت طاهره و مثل حضرت سید المتقین میرسانیدند کما سبق تفصیله
فی المجلد الاول با نهمه چون علمای رفضه همیشه باین نوع احادیث فضایل مرتضوی ثابت میکردند
حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوردم زیرا که بالبداهت بر کمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که دران قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته‌ام که
مراد از این حقیقت کلام است پس اسائت ادب چه معنی دارد **قوله** خامساً الخ **اقول** در نسبت
داین منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد معروف هم تحیدون مسموع است لیکن چون مستلزم ا
حدیث و ماءمی و لحمک لحمی و غیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ
ذَلِكَ زَنِيمٍ مردود و مدفوع است که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد و سمع
و بصر و فؤاد را گاهی جدا نمیکند بلکه بجدائی این اعضا کال شخص باقی نمی‌ماند بلکه مانند عدم میشود کما
لا یخفی و بآنکه تشبیه بروح است آیا احتمال حیثیت مسئولیت تطرق نمیتواند شد که مدار علیه سوال
مقارن بودن بدن بروح است هر چند اهل سنت هر جا امثال این تونا گفتند لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دگر میگوییم که مجتهد را باید ازین باره گی احتراز کردن چنان نشود گویند کفش خود بر سر خود خورد
بعد احتمال اضافت بار فی ما الیت در مقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود تکلیف که مثال
مفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خنده طرفه که وقتیکه تا ره مائل شود از پشت حمال یعنی قریب باشد

گردیدن بر آنچه برای اضافت مذکور بکار می آید کَشَجَرَةٍ مثل خبیثی اما تصریح آنکه مصاحبان امام
حسین شاهد مقال ست پس جوابش آنکه این تقریر برای تمامی رد افضل بالکل است که یقفد و سلطان کربلا
شهادتش دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست کما عرفت مجملا و سوف تعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی ان
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بحفظ آن پردازند و حدیث
موصوف مشهور شود که ع هو المسک ما کررته یتضوع والمنة لله تقدس که در آنچه جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرموده‌اند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید است هم متضمن امر جدید نه بینی که از حدیث روز
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب‌اند این از کجا که مرتبه مذکوره بزم
اصحاب در ذوات عالیه ایشان محصور است چنانچه از ضمیمه اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریم ترتب یافت و اگر حدیث مذکور
محل استعجاب حضرت امام حسین می بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکوره را در ذوات اصحاب کرام
حصر میفرمود و تعجب را می افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می انداخت زیاده از سابق هر چون نگرانی سبب
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می آمد مخالفت نفس حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی امت
من پرسیده شود از ولایت علی چنانکه خدا فرموده پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله شک و تردید
کوئی در جهان نباشد که با اینهمه عموم سخن در حصر مسئولیت آغاز کند معذلک عجبست از تعجب چه استعجاب وقتی لاحق
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آید و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامید یعنی امام حسین رضه بچشم خود مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس تعجب
درین حدیث چه گنجایش دارد آری تعجب بر مثالب خلفا بر لعو فریقین خواهد بود پس آنرا العقل و النقل موضوع
باید دانست و حال نسخه سلیم از جنس تصانیف تجار و ذکر علما هویداست که توجه حسنین صورت تالیفی گرفته
هر کسی از ایمه صدق سلیم در زبان داشته پس چگونه امام حسین رضه از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسین با اینهمه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا فیض
بمدایح ایشان انس گیرند ولیکن رفضه مساعی امام حسین را بجوئی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ اکنون سلسله امید منقطع شد فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ
اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ لله الحمد که درینجا هم سر مار را بدست دشمن کوفتم و چراغ هدایت بعد از کشتن افعی فرا
سر شان برافروختم و هرگاه بدین جمله احاطه کردی پس بدانکه درینجا امری دیگر است که تعرض بدان ضرور
و سرسری از ان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
اردستانی متبع خیالات خلاف بی ادب درباره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغلطه بعنوانی
فرو رفته که امید وصول به ساحل نجات نماند و عبارت اردستانی اینست که اما حدیث سمع و بصر با آنکه فریاد

میکنند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش می توان
گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم این شخص کند و گفته اند که خدمه و عبیده بمنزله اعضا اند که یکی کار دست
از وی می آمد و یکی شغل زبان عمر یا تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر نه یک رایش موافق رای رسول بود و نه یک جنگ گاه با خر رسانید که
از غیر حاضران و گریختگان نباشد. این را سمع و آن را بصر یا بعکس گفتن هیچ وجه مناسبت ندارد و اگر
مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر دیکجای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر
خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق و محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فظ غلیظ بچه
ساله و ابابکر پیری مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بغیر سنگها
و درست درنمیغنی ست بخدا که صاحب الضاف می یابد و قبول میکند انتهی بفواته واویلا وا مصیبتا
بر اصول رفضه هرگاه چنین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بر آمد و از اصافی هم
اصاف پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالا دست بهمین و یسار شریف می نشستند سمع و بصر توانند شد بنا بر اصول
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول الله چگونه توانند شد چه با وصف
دانستن کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المعاندین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارد
گویا از بدیهیات ست صلاح دید مرتضوی بعد از فصل فدک آن بود که بند ازپای صدیقه بردارند و زن دیگر
را بعقد ارند و طلحه و زبیر و امثال شان از معتبرین را که اراده جدائی مصمم کرده اند و مورد مثل مشهور اند یعنی دو جو
و ندم شان برابر ست گسیل باید ساختن و فلانی را چرا منفرت ساخته اند و فلانی را چرا آگاه داشته اند پس چنین معترض
معترض را از عقلای رفضه نفس ناطقه توانند بود فکیف شخصیکه دل بر مخالفت سخن مبو به نهد و قسم بران خورد
و آیت إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُهْتَدِينَ نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز مرتبه مخالفت
بدان درجه انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجرد منصب رسالت خود را آشکار فرماید و ندای یا
أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ بگوش تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را بتاکید بلیغ
بران بخیال کسی نگزرد و بدین سوره مدلل گرداند و لکم دینکم ولی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافرین بر زبان
راند کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه تا مدت
خلافت خود تا بیست و پنج سال تقریبا بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالب وزارت باشد نه خلافت و در زمن
سیاست خود هم راه تقیه سپارد و غلط گفتم تا وقت وفات کفر دارند او را اظهار فرماید و بکتمان ایمان چندان بکوشد
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه نحائشه تا امروز بهمین مفتریات معتقد شوند و باوصف اختیار تقیه از
آغاز اسلام و حیات ابوطالب کما فی الکلینی و تحقیق عنقریب انشاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش جهند و تهمت فاحشه معاذ الله بجناب جناب

در علل الشرائع و تذکرة الائمه هست گوش کند و مانند چنین رحم در پرده نشنیده و من از چون و چرا او چینید حضرت صلی
علیه وسلم بجبر و قصد از فکات منبر برآید و قصد تدارک مصمم فرماید و برامر دم کهمت نهاد ندحد و جاری سازد و به تنبیه
و تادیب شان چنانچه باید برد اند و وقت عدم تمکن خود از که هجرت گزینید و جناب امیر مانند خائفین بخانه بگریزد نعوذ
بالله از ند میکه مقتضی سلب مدائح مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا مذهبیکه ازین کدورتها پاک باشد قبائل حق باتباع
الیقین ولا تجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجائب خرافات فضله خوار فریان روای وکن آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز درنمی یابد که در خلفای راشدین کیسک تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر که تواند بود زیرا که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی بده سال
رسیده و نفس ناطقه گردیده بخلاف خلفای ثلثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد الحمد
بر صورتها لیه او زنهار حدیثی ازین باب درباره حضرت مرتضوی هیچ نخواهد بود و لقد صدق الله تعالی وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ وحیرانم که اگر این مجنون تصویر مقدس
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشر بحار از زبانی حضرت فاطمه کشیده که بلغات غریبه تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و شکایات
آنجناب باره صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و علل شیخ المشایخ رخش نصب العین گردانیده یا نه که اضلاع شکم
مبارک بغایتی منتفخ بود که از بیانی هزار باب علم کشود چنانچه می آید ان شاء الله تعالی وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ کرم تر آنکه جناب جهاد و تاب مولاهما
باوجود هارون و مامون هست میخواهند که با تمامی قوم میمون در اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش از بعید
و مثل لوامع را یاد میفرمایند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باوجود تسویف رای با اختلاف در خصوص واقعه غدیر
فرمود ندای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که از ابوبکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجتهد
نسناس مقلدین ناحق شناس در زمره ناس مصداق حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ است بعد ازین
باید دانست که مجتهد الزمانی بگرد آوری لغات قاموسیه مثل باقر داماد و طایفه امامیه پرداخته و از احصار آنچنین
و انسته اند تا شاهد معنی درین اسفار محجوب مستور ماند و این مخدره دعت از گزند مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه بمجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت بهتکی و حرکات عنیف نیفتاد آورده اند که هارون الرشید
کنیزی جریده بلند بالا و خوبرو و حاضر جواب بذله گو فرمود که هیچ دانی لَأُخْرِجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ کجاست کنیز بیدو زانو بکشاد و گفت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا قوله
سادس تالیع اقول حال اعثم کوفی ا نگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد بتحفه که مولفش قدس سره العزیز
و لیه و مطاعن جناب صدیقه میفرماید که تحریض نمودن عائشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات این قتیبه
و ابن اعثم کوفی و مساحی هست و این جماعه کذابان مشهوراند و در واقعه جمل و دیگر و قایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخت بی انصافی ست که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را برطاق نهاده دریی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی ایمان بردیم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم پس باید که مدار روایات در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق صاحب تحفه نهند و تصحیح سند القول خویش کما هو المراد ملحوظ دارند اما حال دفتر اخیر روضة الاحباب پس در مجلد سابق بتکرار تمام مذکور شده که بتصریحات علمای اعتبار را نشاید و محض بطور مورخان و منشیانست و محققین طرفین در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات واعظین و مورخین ست چنانچه تقی مجلسی در لوامع و مانند آن باین امثال تنصیص کرده اند بعد ترتیب این قیاس روشن مجتهد را رونسیا فیه پیش آمد یعنی هر چند جناب مصطفوی بل حضرت مرتضوی بحکم لحمک لحمی و دمک دمی الی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن چون جناب سیده رضی الله عنها توهین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک امور جبه از هجرت و اعانت بضعه طاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات رفضه مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر معتبرات مذهب دین آورده اند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود فکیف که رفضه میدان این لعن و تبرا را بحدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر ائمه این هم هست که از صحبت ایشان بر خیزند ورنه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی وغیره عیان ست فنحن لا نتوقف فی شان المجتهد واحترامه وقایه واجبه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیر با وصف علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسن از سید الخافقین که حدیث ریحان حبیدنی از ان کتاب و وصیت فاطمی در دلجوئی ایشان پر تو از افتاب باشد و با وجود اعتقاد عصمتش از روز نزول آیت تطهیر بتوهین بلکه تعزیر کوشیدند والحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم گردنهای منافقین قوم مغرور و لوم را بشکنجه ادله الزامیه میکشم و هم سرهای خوارج ملاعین و نواصب مارقین مدعین ولای اهلبیت الطاهرین بمقامع حیدریه می‌شکنم و روبروی هر یکی خاتمه آیت مباهله می خوانم و تقریرات ایشان را یقیناً از وساوس ابلیس میدانم **قوله** بعد الیتا والتی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام

شکر کردن کی توانم در خور یغمای تو * شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو *

یعنی رئیس المنافقین اعتراف فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات که حمقا انرا بی سود میدانستند رفته رفته اینقدر بمعرض ثبوت رسید که مدایح نبیله خلفا و فضائل جلیله ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قران مجید و حدیث شریف خواند بود و هو المقصود **قوله** لیکن ماشاء الله آنج **اقول** درین مقام ما را لفظ نقل عبارتی از کتب معتمدین امامیه کافی ست از انجمله ست ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات احکام القرآن و از منقولاتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الآیة که امامیه تقیه را بر انبیا تجویز نمی کنند و حیاتی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با مامیه غلط است

وریشهار مستقیم نمیشود لان الامامیة انما تجوز التقیة علی الامام انتهی و از انجا که این حصر حصر حقیقی نیست
والا لازم آید که نزد امامیه برای هیچ کسی از انبیا و امت ایشان تقیه درست نباشد و آن بالبداهة
خلاف مذهب و دین ایشان است پس مدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکنند تقیه را مگر برای امام
یعنی نه برای انبیا و بعد ازین اگر تقیه را برای انبیا جایز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد
شد چنانچه از رسائل مجتهد غیره او واضح ولایح میشود و مع ذلک در کتب مطبوعه جالسی تصریح است
بر این معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن حاشا قد
و بتر عامیگوییم از ان قبیل است که گفته اند بیت پراگنده گوئی حدیثم شنید * جز حسنت
گفتن طریقی ندید * هم از خبث نوعی در درج گیسه که ناگاه فریاد خیزد ز درد **قوله**
وقد مر بعضها الی اخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه وانه ما عرف مابه النزاع
فی هذه المسئلة وبالجملة قد مر جواب هذه الهفوات بحیث لا مجال للمجادلین ولم یبق لهم حیلة ولا مکیدة کما هو دأب
المنافقین فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** و یزید که بیانا تا آخر **اقول** ناظرین متحیر میشوند
که ضمیر اسلامه بکجا راجع است و واقعه چیست این ست حال فعل و خوش بیانی جناب مجتهد الزمانی
و من در چاره موجه حیرتم که این عبارات را در مابه النزاع چه دخل تواند بود زیرا که دروغ گفتن و خود
را مثل مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیاده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درین
وقعات جهاد نکردند با کفار قریش در مکه معظمه و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتمده ثابت نمودم که حکم جهاد بعد
ازان فرود آمده که هجرت بسوی مدینه فرمودند بر مذهب فریقین پس اشکالی در امثال این امور [illegible]
لازم آمد نه اختیار طور کفار و فجار چنانچه شیعه بحضرات ائمه اطهار نسبت میکنند و هر چه من برین قوم وارد
میکنم که تعلق باین باب وارد بعد از ورود احکام جهاد بدتهای دراز است اما آنچه گفته [illegible]
پس جوابش بر همگنان هویدا شد که نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکه درینجا شق ثالث [illegible]
حکم جهاد بر مذهب فریقین پس این قصه بدان ماند که کافران بر طبق نقل مخاطب وقتیکه پیشوای پیغمبران
در مسجد الحرام نماز میگزاردند با ستخلاف پیش آمد و جهاد بوقوع نیامد لاجرم عقلا میدانند که [illegible]
جهاد در باره نفس مقدس خود بجهت مذکور است ترک جهاد به جهت صدیق یار غار همین امر مسطور ست حالانکه
نه استخلاف بود نه تقیه بلی اگر حضرت همراه قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیه میشد طرفه آنکه [illegible]
این واقعه را یاد میکنند و بخیال نمی آرد کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و [illegible]
بحضرت مرتضی سپرده پس چنان ضربات رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه [illegible]
کلام رفضه همین ست که اگر حکم جهاد می بود شیر یزدان گویا در گله گوسفندان می افتاد [illegible]
حال بغیر [illegible] صدیق اگر گو منصفی که ازین جانثاریها که از صدیق بروایات مورخین فریقین بعد از

پرده ناموس وافض بر بود گوید که حقیقة این کفش کاری بر روی هفوات رفضه بود والا کافران امثال خود را
چگونه زیر ضرب شلاق میگرفتند. ولقد صدق الله تعالی وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و از نیجا است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق رض را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را برچیدند چون میدانستند
که در دعوت دینی سهیم من است و از جهت او صنادید قریش رو براه مستقیم نهاده اند و کافران در سر پید
عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من است همچنان دشمنی ایشان با صدیق است
لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در مکه نگذاشتند و حال مکر و بدعت رفضه بدان حد رسید
که این همه جان نثاری و جفاکشی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و برانهم اعتراف دارند که ایمان صدیق
بوحدت ازادی بود بدون درخواست هیچ معجزه نه قهری بود و لسبب انکه میدانست که تصدیق کذائی برای حصول
ریاست خیلی بکار خواهد آمد پس هم چون و چرا در دعوی رسالت نکرد و هم بر جفاکشی سابق الاقدام گشت قال امام الرفضه
ونظام السخرة من لیسمی عند با شیخ المغفلین بل کان اسلامه لطمع الریاسة الخلافة کما شهور انه رای فی المنام فاجره البحرا
وسال عن تعبیره فعبر البحر بالریاسة ثم قال یا ابابکر ان هذه الریاسة متوقفة علی بیعته ومتابعته فوقع الطمع فی قلبه ورکز فی ضمیره
فاعلم مقلد ابا الطلب دلیل دانسته عا معجزه وصاحب ثبات الجمع این حکایت را بسط داده و گفته که ابوبکر چند
دعوی نبوت خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب اگر ابوبکر پنهان میداشت بیان فرمود پس از صدیق رض هرچه از اطاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صدور یافته و صبر بر انواع مکروهات و جفاکشی بوقوع آمده همه برای
طمع و نفاق بود و تردد ارباب مکر وریا دنزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران ترتیب
یافت و انیکه گفتم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح در انمعنی موجود است که ابوبکر رض مراد را اغاز دعوت
هم صادق دانسته بخلاف دیگران که مراد و نگوید اشتند بالجمله اکابر اهل نفاق در انچه از سامری امت و سرغنه
کاهنین و ساحرین فرا گرفتند هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
نکردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زنیهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را مجالی بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات از ان مردم در
مقام مطرق است بلکه بنسبت قرابت و وصلت نسبت بصدیق رض زیاده تر پس معاذ الله نزد عقل محال نیست که خیال
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رهائی می یابم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه باریکه خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن همان را
روز بود و این خرافت فنگو لی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه کرام رض پیش آمد و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق رض ابلطائف الحیل بدست غیر وزیر مجوسی گشتند و عثمان را بتوسط ابن سبا یهودی در بلوی بحجت الماوی رسانیدند

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ حلی از قصه بر آن گواهی دادند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جابجا از کتب معتمدین قوم خواهد آمد انشاء الله
تعالی **قوله** و همچنین ست تبرک هدم بیت الله الخ **اقول** قبل ازین در همین مقاله دانستی که ترک مذکور را
با باب النزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد ست که مجتهد الزمانی ارتکاب آن کرده انم
کجا مناقب اهل ردت در وسای منافقین و آنگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من ست
و فلان کس چشم من ست و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی ست و نه باعث اکتساب دروغی و تلاحی
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات است
فلیف که در قرآن مجید جابجا وارد شود لا تطع الکافرین والمنافقین و باوصف امر جهاد لسانی و سیفی
سنانی ایشان ضمیمه گردد و اغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم مردیگر دیگر
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار ست چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین فتح آنهم به تفصیلی که بار بار گوش کردی و بچشم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموماً قادح ست و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین و ازینجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از دشمنان سرور عالم فخر جمیع بنی آدم عیاذاً بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه تا البغض نگاریده غث
بسته واضح ست که حضرت خاتم النبیین بجهت خوف تسلط فاروقی وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین بلا هل حق و یقین قیل و قال دارند که نشان دهید که از کجا و طریق ما ثابت ست جواز
امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقیه و عاقل نیز هوش نیک میداند که ازین امور صدور باب النزاع بار بار
از حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن عدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه رض را خبر دادند و قلب خلیفه ثانی رض بسبب کمال احتیاط محتلج بود تا از حذیفه استفسار نمود لیکن به آنکه نه تخصیص مذکور
دلالت بر مایه النزاع دارد و نه از سوال کنندی بحضرت فاروق رض بر سید آیا اول پس ز احادیث مصرح ست که چون
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امور یکه تعلق دارد
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا از ان پرهیز نمایم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا بدین
امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقاً او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصد کشتن نمودند
و او باواز بلند قرآن خواند تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب بهر رنگ اتقیا بودن کجا لازم می آید
که کلام در آن میرود بلکه از ان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر دادند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش تملق ایشان بوده اند و این **تخصیص بدان** ماند که حکیم

استعداد و شوق دلی را از تلامذه مناسب ریاضی ببیند و او را بحفظ مسائل این فن و دیگری را بالطبیعی و الهی برگزیند و ان
تحقیقات را با و درو غلگونی و دوره وری چه مناسبت و بازوی مقدس جبرئیل را با خرطوم فیل چه مشابهت بلکه
ازین تخصیص که در ربیعات القلوب هم مروی ست و فی النسیم که حضرت صلی الله علیه و سلم انهار ابا عیانهم می شناختند
و عقلا و نقلا مستبعد ست که برخلاف قرآن و حدیث خود مدح منافقین بر زبان آرند و نشناسند لاجرم کمال بدیه مدحت
ممدوحین که بمنزله اعضای مبارکش بودند به ثبوت رسید و تهمت نفاق و غیره همه زائل گردید اما ثانی بعضی از تعصبا
خلیفه ثانی رض بر صحت روایت مذکور که رفضه بعد ذکر آن در برین نمیگنجند و از ابرا بر هزار دلیل می تنجند پس از عبارت
ابو حامد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حذیفه رض تحاشی کرد و به تنزیه آنجناب
پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظهور پیوسته که حذیفه بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفه ثانی رض حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق رض اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب اوهام
و غرائب خرافات متقشفین لئام است بلکه اگر فرض نمائی که حذیفه رض نفاق را نسبت بفاروق رض کرد باز هم رفضه را مقام
این قیل و قال نبود زیرا که از کتب معتبره شان فی النسبی که عمر رض مورد هزاران مناقب قرآنی و مدائح اهل بیت رسول را
و کشنده منافقین [illegible] نامش فاروق رض میانه اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه حذیفه رض باین شد و مدعی نفاق او
و هنوز رفضه غبار را از زمین تا عرش برین رسانند اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بشنوند قیل لحذیفه
لا تزال تتکلم بکلام لا تسمع من غیرک من الصحابة فمن این اخذته فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر و کنت اسئله عن الشر مخافة ان اقع فیه و علمت ان الخیر لا یسبقنی و قال مرة فعلمت ان من
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر و فی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما لمن عمل کذا و کذا فیسئلونه عن فضائل
الاعمال و کنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا و کذا فلما رآنی اسئله عن آفات الاعمال خصنی بهذا العلم و کان حذیفه
ایضا قد خص بعلم المنافقین و افرد بمعرفة علم النفاق و اسبابه و دقائق الفتن فکان عمر و عثمان و اکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتن العامة و الخاصة و کان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی و لا یخبر باسمائهم و کان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم به شیئا من النفاق فبرأه من ذلک و کان عمر اذا دعی الی جنازة نظر فان حضر حذیفه
صلی علیها و الا ترک و کان یسمی صاحب السر انتهی کلام حجة الاسلام و از همین مقام کید باقر مجلسی بحار و جاء معتمدین
بیاض بی سواد و کشمیری نقال که مجتهد خافی از مقلدین او ست تا به اسیر شرح جامی مجتهد الزمانی چه رسد حل شد عبارت
در رد باب چهارم این ست دیگر آنکه امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت راوی داشته باشد
قدح در شان حضرت عمر رض نیز لازم آید بیانش آنست که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حذیفة یقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنافقین فهل تری علی شیئا من آثار
النفاق و فی روایة هل عدنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنافقین فی روایة قال حذیفه
لا یجوز لی و لا افشی سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بود عمر که سوال [illegible] کرد حذیفه را و میگفت تو صاحب

پیغمبر خدای در امر منافقین ایامی بینی بر من چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی یا نیم وده ست امرا ریعه
از منافقان در روایتی آمده که گفت حذیفه جابر نیست مرا که افشای سر رسول خدا بکنم چه سکوت حذیفه در روایتیکه
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینهٔ قوی ست در معدود بودن جناب
فاروقی نزد حذیفه در ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر ست انتهی لفاظه الشریفه
بالجمله جای حیرت ست که رفضه مدعی نفاق فاروقی شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بدامن بحر تحقیق
دست زنند و اگر عبارت منقوله کشمیری را بپذیریم امر منصوص عدم افشا و سکوت چگونه بر تواند بود وجه نقص
بالبداهت متقدم ست و اگر بفرض محال کشیرک الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال پس محمل است
که بذهن حذیفه چنین خطور کرد که بر تقدیر نجاشی دیگران را حوصلهٔ سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی ست که من سکت سلم و من سلم نجی از ان جهت که اثری از
نفاق در فاروق گشته منافقین بود معاذ الله و بهر کاحال قائلین چنین باشند وای بحال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکائد کوشش در امور دیگر نکرده اند کما لایخفی علی من نظر الی کتبهم **وکمان** مبرکه امر کتمان دلیل
تقیه ست زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عدم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق هراسد چنانچه
علما در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعید در ینجا کیدی دیگر ست چگونه از حل این اجمال
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال دلیلی دیگر بر نفاق فاروق مرتب میسازد و میگوید که صحیح بخاری
اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا مسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی
قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله
وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه وقد عرف
ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقهٔ عبد الله
بن عمر پس آمد حذیفه تا آنکه ایستاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بودند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر تبسم نمود و حذیفه
در گوشهٔ از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه سنگ ریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
از نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بودند پس توبه کردند پس خدای تعالی توبهٔ آنها را قبول کرد انتهی **بالجمله** اکنون
اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمهٔ لفظ عبد الله به
هیچ جا در ین روایت نیامده لیکن فقیر نظر بکمال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن جمع نموده
و زنهار لفظ مذکور در هیچکی از ان نیافتم و اگر کسی از متعصبین جفاکار و مفسد بوغ زرگار گوش بر کلام اکمل الانام ننهد
بحول و قوت الهی رگ گردنش از شکنجهٔ لوال الزامی میکشیم و آن اینکه فضل فریان داد الکمت مبنوفی در کتاب معالم

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فرزندش میکند و در هر جا مطابق روایت بخاری عبد الله مطلق
می آرد و قید ابن عمر نمی نگارد و نبث المدعا و سقط المدعی و قطع دابر المفتری ظهر من المجانس ان الکشمیری یتعمد
بالتلبیس اینکه شنیدی حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال بنا بر استقرار حال
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هر گاه عبد الله مطلق گردانند مصداقش عبد الله بن مسعود را میدانند چنانچه در
شروح بخاری بر آن گواه است و قطع نظر ازینکه لا مشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالاهم دانستی و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن ابن ام عبد
در باره او اتم و بلندتر است شیخ محقق در رجال میفرماید آنچه محصلش اینست که ابن مسعود از سابقین و
اولین است و اسلامش قبل از انست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر بن
و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب وی را از خواص خود گردانید با آنکه صاحب سر حضرت شد و مسواک
و نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و ما بعد آن از مشاهد و منفرد
و نماز گذارد بدو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و نیز فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت لها
ما سخط بها ابن ام عبد الی آخره علاوه آنکه نقال فهمیده که حذیفه بر فاروق طعن نموده و کسی را در توانند کرد
[illegible]ن که حذیفه از سابقین اولین را از مهاجرین و انصار ممدوحین کتاب پروردگار منافق گوید در پوستین ایشان
[illegible] و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت اندازد و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین زبانی رسول یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه بتو
آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هر چه حذیفه درین جمله مجمل گفت قطعاً
لایق تصدیق است و نیز بر فاروقی و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کشمیری نقال
و تلامذه این سیاه و حال حدی را این وهم و خیال در نگیرد مقصود حذیفه تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را بنظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از قوم بعضی
از اهل صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند و رنه مناظر میتواند گفت که اینهم لازم نمی
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسی و هارون ع مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا فتاب الله علیهم گشتند کما نطق به القرآن العظیم انه هو التواب الرحیم و موید این احتمال است صیغه
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا از اصول اهل نفاق رؤسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین باشد صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورین باشد حمل جمع بر فردی خلاف متبادر است قطعاً و نیز حکم قبول توبه منافقین و مرتدین امت
در وقت مذکور مشکل است بخلاف اینحکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
بمقتضای لا لحب علی بل لبغض معاویه مراد باشند فضل شان بر ابن مسعود و ابن عمر بنا بر زعم ا

اگر

مسلم است و الا بیشتر که هر فرد امت مرحوم بهتر است از اصحاب حضرت موسی و هارون ع و اگر این تعداد و برقع
اختلاج رفضه کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیر المومنین بود کما فی التلخیص وغیره
و شوشتری او را در مجالس از ارکان شمرده پس او را اعتقاد کیا ضرورت بود و تقیه در ... التی قسمی ...
بر سر مخالفین رسید و مطابق اعتقاد به صدوق ترک صلوة عمدا گردید و جناب امام ... در عین خلافت
خود گرد تقیه میگزیدند در وقتیکه عبد الله بن مسعود بر خاست دم در دم حلقه مستغرق ... بود مسعود ...
مسعود راح بتقیه خزیده و تو با متردد دم که رسخار بر معتقد متکلم اثبات نکرده و نبودند ظاهر ... بر رفع ... جناب ائمه
علیهم چنانچه از ترجمه کشمیری نقال هم هویداست پس این کلام از قبیل یک بام و دو هواست ... پس
مثل مشهور جلت علی الاسد وهلت عن النقد کما لا یخفی و اگر گویند ... سنت همان قدر حجت است
که گزندش به ایشان نرسد گوییم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه واضح
پس همه را فرا گیرید یا پشت بگردانید علاوه اگر ادنی تتبع در تصانیف مجلسی و غیر او و کلینی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با اینهمه یاد نداری که متکلمین رفضه و فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
نکرده اند مگر بآن روایات که فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه نفاق فاروق بودی بایستی که
عبد الله میگفت که ای حذیفه از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
یا دمی اری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات بسلک آن اربعین منسلک گشتی که پا از دائره ایمان بیرون نهادند
و امام بلا فصل را فریب دادند تا اینکه آن بیچاره بر تو و حریفان تو بلعنت گرد دار کلام تو نفاق تو با جمیع ... ثابت
رسید خان اقرار المرء علی نفسه حجة عند العقلاء اما دعوی تو به فانها کلمة انت قائلها چه جای آنکه ابن مسعود کلام
حذیفه را داند چنانکه دانی و هم بر کنند نفاق فاروق متغیر نشود فکیف ابن عمر و این اقرار از آن است که علمای قوم از صحیح
مسلم نقل کرده اند که عبد الله گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود را از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان فاعتذر و ... و الا ...
بلیست حال مضحکات کشمیری نقال که مجتهد ماضی و استقبال بعد از کاسه لیسی ... در کتب خویش بریخ زنی و دریده
دهنی مشغول گشتند هر که خواهد از یاران مرزا کاظم علی صاحب که درین نزدیکی رخت اقامت از جهان بربستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تاخر شان از کتب ایشان خود بر همه کس ظاهر و باهر است من بعد
مخفی نماند که در مجلد اول و سوم در کتب دیگر از معتمدات شیعه بطریق صحیح باثبات رسانیده ام بروایات ائمه ناطقین
و صادقین بواسطه استاد کلینی که محبت اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گفته ابلیس لعین که او را بالیقین
می شناختند که انه عدو مبین بر آن آورد که منصب امام همام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا بریدن
از نفاق و کجا صدور شرک ازین حضرات و درینجا استفسار میکنم که اگر کسی خود را بمرید خوف از دقائق نفاق
منافق هم شمارد و از معامله خویش حسابی بر نداشته و با خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از ارتکاب کبایر را بخود
نسبت کند یا بجهت خوف از احباب بپرسد و در اخلاق من یا الا خمی ببیند که چیزی از آثار النفاق می نگرید این امر

ولیل بر وجود منکرات و نفاق میشود یا نه بنا بر اول تقدس حضرت مرتضوی و حضرت زهرا و حسنین کجا باقی ماند که آنها
روزها هم روزه میگرفتند و مسکین و یتیم و اسیر را بر نفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از عدم قبول حفظ
عبادتها می ترسیدند و اعمال خود را بچیزی نمی سنجیدند چنانچه از تفسیر کاشانی دانستی و نیز اشد فسق و فجور معاذ الله
از دشمنان حضرت سید الساجدین یعنی امام زین العابدین رض به ثبوت رسید بسبب آنکه محصل بعض ادعیه صحیفه کامل قبل ازین
بنوشت بیاوریم اکنون باید عبارت مقدس شهرت شدن و بغور و امعان دیدن استحوذ علی عدوک الذی استنظر
لغوایتی فانظره واستمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته فاوقعنی وقد هربت الیک من صغایر ذنوب موبقه وکبایر
مردیه حتی اذا قارفت معصیتک واستوجبت بسوء سعیی سخطتک فتل عنی عذار غدره وتلقانی بکلمة کفره وتولی البراءة
وادبر مولیا عنی فاصحرنی لغضبک فریدا واخرجنی الی فناء نقمتک طریدا لا شفیع یشفع لی الیک ولا خفیر یؤمننی علیک ولا
یحجبنی عنک ولا ملاذ الجأ الیه منک اوست اتوسل الیک بفضلها. فلم تکن ما غفلت من ونالیت فروحتک انقا
من مقامات حدودک الی حرمات انتهکتها وکبایر ذنوب اجترحتها عالما انه قد صار ذا نشیمه واضح شد مفهوم تا ما
همانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر یزید علیه ما یستحق
گفته که اتفاق کرده اند بر آنکه ذو الوجهین بودن نفاق است و نفاق را علامات بسیار است این از جمله آنست
و مرویست که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرد و حذیفه رض بر وی نماز نگذارد و عمر رض فرمود که تعجب است
که مردی از اصحاب آنجناب صلی الله علیه و سلم مرده و تو نماز بر وی نگذاردی گفت یا امیر المؤمنین او منهم است عمر رض گفت قسم میدهم ترا که آیا
من از ایشانم یا نه حذیفه گفت خدا را شاهد میگیرم که از ایشان نیستی و من بر کسی ایمن نیستم در علامات نفاق بعد از
و نیز حذیفه رض فرمود که آدمی کلامی میکرد در زمان حضرت رسول ص بان منافق میشد بدآن تا مرگ خود را
من می شنوم از بعض شما آن کلمه را در روزی ده بار و بعضی از علما گفته اند که قریب ترین مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از آن گمان
کند و حذیفه رض فرمود که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بودند منافقین که نفاق خود
می پوشیدند در آن وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال ایمان است و آن مخفی است و بعید دور
از نفاق کسی است که خوف کند از آن و قریب است آنکه خود را پاک بیند و مردی گفت بحذیفه رض که من خوف میکنم از آنکه
منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف از آن نمیکردی زیرا که منافق ایمن است از نفاق و ابن ابی ملیکه گفت
ملاقات کردم یکصد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم و در روایتی پنجصد را خایف بودند از نفاق تا آنکه
گفت حجة الاسلام که ازین اخبار معلوم کردی که امر عظیم است در دقایق نفاق و شرک خفی و آنکه ایمن از آن نتوان بود
تا بجائیکه فاروق رض می پرسید از حذیفه رض و میگفت آیا من مذکور شده ام در منافقین و ابو سلیمان دارانی میگوید شنیدم
از بعض امرا چیزی پس خواستم که تکبیر کنم پس ترسیدم که بقتل من فرماید و من خوف نکردم از کشتن خویش و لیکن ترسیدم از آنکه
عارض شود قلب مرا تزین برای خلق در وقت بیرون آمدن روح من پس باز ماندم و این از آن نفاق است که منافی حقیقت ایمان
و صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان است پس نفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدمی را امیر سازند بکار

میگرداند بزمرهٔ ملحدین در دوزخ دوم میرساند بآتش نامدتی باد رجات عالیه راکمتر می نماید و بپست می گرداند از مراتب صدیقین و آن مشکوک ست لهذا مستحسن ست استمناد در آن نمودن و اصل این نفاق آنست که در باطن و ظاهر تفاوت بحصول انجامد و آمیختن از مکر الهی بهم رسد و عجب و غرور پیدا گردد و از این امور خالی نباشند مگر صدیقین انتهی محصل کلام حجة الاسلام مختصراً **قوله** و نویدا هم معنی ست الخ **اقول** باید درین مقام وجه تاییدرا مفصل نمودن که چگونه خبر مجمل از ردت جماعات اعراب دادن باعث تایید النزاع ست و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را دریابد به جمیع مقالات رفیعه الرایات تحقیقاً از پیچ برکند بجوابی که در هیچ کتابی نیاید پس لازم ست او را ملاحظه کتاب منتهی الکلام که مشتمت بر جلد کلان تالیف کرده ام و از بر خوری سخن رانده ام و دیگر دهای تمامی متکلمین قوم را در شکنجه کشیده ام و جواز حضرت رب العزت دعای مطبوع شده لشن بر معنی شب و روز میکنم **قوله** و همچنین حاشیه شکلا آه **اقول** ازین حدیث که از بیاض سید نقل نموده تسلیم صحت لیاقت احتجاج ثابت نمیشود مگر اینقدر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعهٔ خلافت بنی امیه منکشف شده و انجناب نام هر کس وقت حکایت مفصل ارشاد نفرمودند پس ازین بنیاد داحتمال ظاهر سید یکی آنکه نام هر یکی بتفصیل ندانسته بلکه بطور اجمال بیاققدر که زیان و ظلمات بنی امیه بر اهلبیت من الی ریسم چو ابنه و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و برعایت سوابق و لواحق در باره شان خواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل اسامی شان دانسته مگر چون مخاطب میدانست بیان نفرمودند و حاجت بیان نه دیدند پس است که حضرت مرتضوی می دیدند و آن نه در خبر جمع ست از این مقام هم هیچ محذوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بلغا مقتضای حال مقام گاهی مطلق و گاهی موجز با نی اسباب بکار میبرد و وقتی باید بجاز دانسته شود و کسی از عقلا این امر دا دلیل تقیه و کذب متکلم که نسخ و قرآن جاری نیست میگرداند و الا لازم آید تقیه حقتعالی چه در کتاب مجید اسامی حاملین دین متین مفصل نمیفرماید بلکم من بنیم مفاسد شتی کما لا یخفی علی اهل النهی بها تکذیب المجتهد المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعة بأن احتمال التقیة لا یتطرق الی کلامه تعالی و لا الی احادیث رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف مدح الخلفاء و انهم رضی عنهم ان معلوم فانه قلب الشریعة الغراء الغرض مستدل را باید که احتمالات را بدلائل بر طرف ساز و بعد ازین بعد لازم ست که حدیث را بر تقیه مرغوبی امامیه که سخن در آن میرود و حمل گرداند حالی ذو الکساچه بر کسی روشن ست که عدم ذکر اسامی مردم در شکایتی چیزی دیگر ست و در وغ گفتن و اقرار نمودن در حکایتی چیزی دیگر **قوله** و در بعضی صحاح الخ **اقول** قطع نظر از غلطی که در نقل عبارت حدیث بکار برده اند این در بن دلیل که بر تقیه حضرت سرور انام بزعم مجتهد درین مقام دلالت تمام دارد متحیر اند چه ملا محسن و بعضی دیگر از علمای امامیه که در باره بهولناک تقیه قدم نهاده اند بزعم خود از حدیث نوعی را از آن ثابت کرده اند و این بیچاره بسبب کوری و کورانگی یا ضعف دعوی اجتهاد تقلید ایشان کرده در بیابان پی بالیمعنی نبرد که سخن گفتگو در آن میکنم که حضرت صلی الله علیه و سلم بر خلاف نفس الامر روسای مرتدین و صنادید کافرین و منافقین را بر مذهب متشیعین بمنزله اجزای بدن مطهر قرار داده اند و از گمراهی امت مرحومه هیچ نترسیده اند و ازین حدیث اگر لازم می آید همین مقدار ست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و آله وسلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که او را مورد نساره و تلبیس میدانستند کردند از این امور دروغ و افترا کجا لازم
و مابه النزاع کی بثبوت رسید خدا را از این کجرویها دست باید کشید و زیاده از این جهلات نباید چاپید که تا طرفین
و سامعین به عیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام مجیب آن بود که حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را دروغ گفتن و ارتکاب محذور شرعی نمودن هم به تقیه درست نبود و بتصریح مجتهدین رفضه
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیفرمودند چه معاذ الله این امر از خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر قدحی فی الجمله افزایند فایده دیگر در آینده سودی
بر آن مترتب نخواهد شد و من چه گرانم که حاجت این همه طویل چه بود بایستی یک دو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
بر آوردن که معاذ الله حضرت سرور کائنات وقتی در مدح کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده مرتکب دروغی
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد زمان این مراتب نگردید بالجمله یادگار عبد الله بن سبا یهودی
گو چکاک بدال ابو بصیر برادر ابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نکرده و در مغلطه عظمی گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و هر آنچه مقتضای نفس است کار بند شود مثلا
تو واجب التعظیم باشی و شخصی درین باب تقصیر و تقاعد کند و تو تهم نیایی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
مدارا بکنی هرگاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم کامه بدان بستند و اهل بیت عظام و اصحاب کرام رض بر آن عمل نمودند و تابعین ایشان مطمح نظر
داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را
زیر ضرب و شلاق نگرفتند و خادمین و ملازمین را وقت تقصیر زجر نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت مینمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب سماوی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم
با وجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من در صدد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت ایشان فرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان سخت
بر زبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بجائی که گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بزور کشیدم و گفتم
برخیز و قرض ادا بکن فاروق تجاب هر چه تمامتر شمشیر از نیام کشیده و بر سر من رسید و بانگ برزد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و مطلوب ما را از این حرکات بجز آشتی جدا شود ورنه سرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر مرا چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض نیکوتر بوجوه
باید نمودن پس عمر شرمنده شد و عرض نمود که بیش از این طاقت صبر مرا نماند اگر فرمائی فرضا ادا کنم حضرت حکم
فرمود که هم چیزی بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در **روایات فریقین** آمده که حضرت در صحرای مدینه

پیرزنی را دید که قدرت برکشیدن آب نداشت حضرت رسن از دست او گرفت و مشک پر نموده بردوش
کشید و پرسید کجا میمانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من سزاوارترم که بار امت
بردارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرزن فرزندان را آواز داد تا مشک بخیمه بردند و پرسیدند که
چگونه این مشک وردی گفت آن فلان آورد که میرود و فرزندانش گفتند که این مرد آنکس است که بوی ایمان آورده
پس عجوزه دوان آمد و عذر کرد و آنجناب او را تسلی داد و دعای فرمود و از کشف الغمه نقل کرده اند که یکی از
شوامیح میگوید که مردی را در لباس فاخر بر اشتری نفیس سوار دیدم و آثار سروری از جبینش میدرخشید پرسیدم
این کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفتنیها گفتم و دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالآخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری و منزل لائق استراحت مسافران است بیا تا بخدمت تو قیام نمایم پس خارجی خجل شد و یکی را
از اجله اصحاب دشنام داد فرمود اگر پله ترازو سبک آمد بدتر ازانچه گفتی و اگر گران باشد بگفتن تو زیانی
بمن نرسد و از ابوحنیفه کوفی نیز این حکایت مرویست اینهمه که در کتب معتمده مسطور است از باب تتمیم
مکارم اخلاق است آمدیم بر مداهنه پس بدانکه مداهنه و تقیه مسامحت گردیدست در امر دین با وجود دیدن امور
محظور و شنیدن چیزهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را سبک دانستن و از واجب
شرعی درگذشتن چنانچه رفضه برائمه اهلبیت بستند که غاصبین خلافت هزاران نسخ قرآنی را در آتش نهادند
و ناگفتنیها بعمل آوردند و حضرت ائمه جنبش نکردند و نمازهای ایشان مثل زنا و لواطه بود چنانچه روایت اکابر
امامیه مثل کلینی موجود است و نمونه ازان در کتاب ابلیس ممالک جنوبی مرقوم است و با اینهمه ائمه هدی اقتدای
ایشان میکردند و پس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستایش
کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف کفر و نفاق خلفای
ثلثه بلکه با وصف سیاست کفار و منافقین آنچنان ستایش و مدح در حق ایشان نمود که سخن در آن
میرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش مسامحت کردن است و کجا دین را سبک گردانیدن و از حق شرعی
درگذشتن و امت را در تلبیس و ضلالت گذاشتن نعوذ بالله من ذلک و ازین تحقیق بسیاری از کلیات
و جزئیات مکائد شیعه حل شد که عوام کالانعام را بدام و دانه میگیرند و میگویند که حضرت امیر هم راضی برضا
هدف تیر قضا بودند هر جوریکه بر جناب سیده گذشت صبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و احراق بیت [illegible]
دیدند و در غار لب مبارک نه جنبانیدند و هر چند غاصبین و جابرین بازوی فاطمی ع شکستند قنفذ
بر لب زدند و وقتیکه خالد بن ولید خواست که گزندی بجناب امیر ع رساند او را از جماعت مصلین در ربود
و بر زمین زدند الی غیر ذلک مما لایتناهی اینهمه وقاحت و بیحیای مهمل گوی و راز چاهیست که از ابن سبا
و شیطان الطاق و دیگران از ارباب نفاق بوجه میراث بمجتهدین امامیه رسید چه اگر اینهمه صبر و مدارات و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابرین یعنی شهید کربلا از نهار بهره از صبر و تسلیم و رضا

نداشتند که با وصف بلوای صدهزار کس چنانچه اکابر شیعه از مقبل بن بابویه نقل کرده اند و بعد ازین در کثرت بلوا
روایات دیگر خواهی شنید کسی را از اشقیا در عزم شریف آمدن نداد ندو شمشیر کشیدند و چار هزار کس را ازین
ستمگاران بجهنم فرستادند و لطف شیعه را که در اصلاب ظالمین بود اگر مراعات نمیکردند نوبت ازین الوف
میگذشت و بلکوک میرسید چنانچه مفصل مسطور یعنی از روستان در کتاب معلوم اشاره بدان کرده و دیگران در غیران
صریح گفته اند و تازیعی در تن مقدس امام حسین بود بکمال حفظ و صیانت اهلبیت خود کوشیدند ای عزیزان
خدا را از ینکاید رفضه بر خدا باید بود و در حل کردن آن ثقلین یعنی کتاب و سنت رجوع باید نمود **قوله**
و شان نزول آیت وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ الآیه که از امهات زنانم بعض امهات مومنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد **اقول** تفاسیر فریقین از صغیر و کبیر اینک حاضرست زنهار از ان تقیه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ دلالتی ثابت نمیشود و هرگز مستلزم دروغ و دیگر محظورات شرعی و عقلی هیچگاه نیست
و چون مخالف کینه توز بران محل گوش نمی نهد و خود بر اجمال مخل در اکثر مقامات دادا اهمال میدهد لامحاله
تفاسیر رفضه ازین مقام کشادن و عبارات آن نشان دادن درینجا تمام عبارت کاشانی یعنی خلاصة المنهج
که بکار فارسی خوانان تواند آمد نشان میدهیم که بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسالت بعد از نماز
گرد حجرات زوجات برآمدی و بعد از ان بامور شرایع و احکام قیام نمودی وقتی زینب بنت جحش مقداری
عسل داشت هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی آمدی از زینب ترتیب شربت نمودی حضرت
حضار ان تهاون نمودی تا حضرت در خانه او بیشتر توقف آید الحال بعضی از زوجات از ان آمدن بخانه زینب
با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوییم که از تو بوی
مغافیر می شنویم و سبزوجات دیگر گفتند که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغفور درختی ست که از غنچه خوانند
و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از رایحه کریهه بسیار مجتنب می بود چنانچه تا
گرنه بر وی آید بوی ناخوش احساس نه نماید پس آنحضرت روزی شربت آشامیده بود و نیز دسعوده آمد
با خود گفت که سخن دروغ در ریگ پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است هیچ ازان مقوله اظهار نکرد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از انجا بیرون آمده بخانه عائشه رض آمد عائشه بینی با آستین گرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی
از تو بوی مغفور می آید فرمود مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبوران
عرفط چریده بوده است و چون در خانه حفصه رفت او نیز آستین در پیش بینی نهاده که این چه بوی ناخوش است
که از تو می آید و آنچه عائشه رض گفت باز گفت حضرت چون این خبر را استماع نمود فرمود حرمت العسل
و الله لا اکله ابدا یعنی عسل را بر خود حرام کردم بخدا که هرگز عسل نخواهم خورد آیت نازل شد که یا ایها النبی
ای پیغمبر رفیع منزل چرا حرام میکنی بر خود آنچه الله تعالی بتو حلال کرده باشد خدا امر ترا یعنی
مشهور آنست که سبب نزول این بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز بارا قسمت کرده بود و ما

اتفاقاً یکروز نوبت حفصه بود در خانه پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را رخصت فرمود و بعد
از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که بادشاه اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود
بخانه حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خود مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در را بسته دید هم آنجا نشست
تا رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قصه مطلع شد و بگریست و گفت یا رسول الله
کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای
حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن
سر است نزد تو بامانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و
مصادقت بود و در پس دیواری که میان خانه او و خانه عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه بوی
گفت ای خواهر مژده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه
عائشه آمد عائشه این حکایت بسبیل کنایه بازگفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا بر تو حلال
ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عطاء مکی و عبدالله از ابوجعفر صلوات علیه
روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود حفصه را گفت مرا سری
دیگر است باید که آن را نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن ننمائی و آن اینست که
بعد از من ابوبکر و بعد او عمر مالک این امت شوند و بادشاهی کنند حفصه از این سخن خوشحال شده و شادمان
گشت و این هر دو سر را با عائشه گفت و هر یک از ایشان این سخن را به پدر خود بازگفتند ایشان نیز او را در افشای قصه
ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و سرزنش نکردند حقتعالی این آیت نازل ساخت
که چرا حرام میگردانی بر خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه را انتهی ملخصاً الکاشانی اکنون
ناظرین و سامعین بطوفان حیرت در افتاده اند که تقیه حضرت خیر البریه از این روایات بکدام نحو ثبوت
پیوسته و میانه این شان نزول و تقیه حضرت رسول مقبول که سخن در آن میرود چه ملازمت است چنانچه
مجتهد الزمانی بکشاده پیشانی مدعی آن شد و پر ظاهر است که تعریف تقیه بمقتضای تصریح علمای امامیه مجاز فقط
نمود نیست از خوف اعدا ارتکاب امری که وقت وسعت درست نباشد در ملت بیضا و درینجا هیچ محظوری بر هیچ
شان نزول لازم نیاید زیاده برین نیست که درباره تحریم ماریه رضی الله عنها و امامت حضرت صدیق
و فاروق رض از اخبار منع کردند و این منع نهی است و علما اجماع نموده اند بر آنکه دروغ وقتی لازم می آید
که کسی خلاف نفس الامر خبر دهد و نهی از ارباب تقسیمات ناهی را بصدق و کذب وصف نتوان کرد و این
نهی اخفا نیست که حضرت یعقوب وقتی که خواب را شنیدند بحضرت یوسف فرمودند که پیش برادران مگو که
باعث حسد خواهد شد و شیطان برای فریب دادن راه خواهد یافت و کسی از عقلا نتواند گفت که حضرت
یعقوب از اولاد خویش تقیه میکردند و ایشان دشمن حضرت یعقوب بودند و ماریه قبطیه دشمن حضرت پیغمبر او دلی

ثابت شد اهتمام تمام در سلطنت پوشی و دریغجا [illegible] و اهتمام ست در خلافت شیخین تا حسد برادران
در آن راه نیابد و ترقی دین روز بروز حاصل شود [illegible] باید پرسید که چگونه تقیه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم لازم می آید چه دلالت و لزوم را بیان [illegible] شد که آنجناب در بین هرایا از علی مرتضی
کرم الله وجهه و ذریت طاهره خود و مانند ایشان تقیه میفرمود [illegible] رضی الله عنهم اجمعین و چون در منع اخبار
امامت ایشان و غیر آن امری ثانی هدایتی نخواند شد چه آن خبری بود مقرون ببشری از مصداق و ما ینطق
عن الهوی در اخبار باشد بالانتشا هم ارباب تتبع ست تقیه را چه گنجایش که ان لم تفعل فما بلغ رسالته و چون
منع مذکور عین خیرخواهی برای شیخین ست که آمر انفکا اول معین شد ولیکن دشمنان اهلبیت طاهرین را
چه باک که امام المحدثین شان در کافی ثابت کرده که علی امیر المومنین عند الملائکة المقربین و سید المرسلین و حضرت
شیر خدا با وجود آن صوبه دار فدک را کشته و خالد و لید را بر زمین زده کما عرفت سابقا و لاحقا پس تقیه حضرت
بجای خود افتاد تا مبادا در فوری امیر کبیر در جوش جوانی شیخین را بکشد و نذیری در عالم نماند چنانچه یکبار
بعرض حضرت رسانید که اگر فرمائی کار شان را کفایت کنم و در همین مقام مقتضای ان الذین فرقوا دینهم
وکانوا شیعا تقریری دیگر ست که هرچند بعض گفتن آن مصلحت ندانند لیکن از کتب شان استنباط توان
کردن زیرا که از اصول ایشانست که حضرت هرچند جهاد بر و میان میکرد ولیکن از شیخین همیشه می ترسید کما
قصه الغدیر علی روایات البحار والصافی و غیرهما که ای برادرم جبرئیل در بسیاری کار نصب مرتضوی نتواندست
و این لشکر که می بینی لشکر شیخین ست پس صورت تقیه از ایشان هم سید زیرا که تحریم ماریه قبطیه و خبر خلافت
شیخین برای تبشیر ایشان بود خوفا گوئیم بر فرض محال سلمنا لیکن فارغ علی را چه علاج که خبر بعد بود شیخین را
پاک بسوخت پس چگونه با وصف این همه خیرخواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف از شیخین بیشتر از ابو [illegible]
حال تحریم ماریه و امامت شیخین که هیچگونه مستلزم تقیه رسول الثقلین نیست که بحث در آن میرود تا تحریم عسل
[illegible] بیهوده گوئیانست که تقیه بحوث عینها نزد اهل خفست پس تقیه جمیع انبیاء و ملائکه
[illegible] اکبر [illegible] سبحان الله آثار قیامت دیده شود [illegible] جانان وجود فرشتان
شد عم خدایان گناهها در دین تضعیف کردند آدم بر حرف [illegible] ان نزول مذکور از امهات
نمایم بعض امهات مومنین ست پس بدانکه روافض از خدا [illegible] کنند که حقتعالی تعظیم ازواج
مطهرات رسول الثقلین بتمامه امتش فرض عین گردانیده حیث قال و ازواجه امهاتهم و شارحین
شرایع هم اقرار بدان کردند تا به مفسرین چه رسد لیکن غافلند که از کلام [illegible] نیست که افشای
سر اعظم مطاعن ست که باعث وجوب سر از امهات گشته و عنقریب خواهی [illegible] ان شاء الله تعالی
که این اعظم مثالب او بعین از نسخ عنا کب ست تا بدایم دیگر که بدین در [illegible] بدیس رفض
از این اغالیط اصل مذهب خود را مستاصل میگردانند و خبر خرة سری در دین [illegible] دنیا خبری جز [illegible]

می آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشره کامله بیان میکنم **اولاً** آنکه من در شکایت مذکور بر غلط خود متنبه گشتم
زیرا که امامیه در بعضی این نفوس قدسیه از دائره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون رفته اند تا آنکه بعض مشایخ
علیهم همچنانچه در جلد اول مفصلاً گذشت معلوم شد **ثانیاً** آنکه اگر حکم او یعنی افشای سر از اصول
مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرموده بودند که فاش مکن لاجرم گفته می شود که منع کی دلالت بر حرمت
دارد فکیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید وارد شده چنانچه داد و کتب اصولیه فریقین اینک موجود است
ایشان باید داد که کجاست که هر نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد و چه صدد در هر امر ممنوع
از کبایر است **ثالثاً** آنکه معلوم نیست که رفضه از نهی آنهی چه جواب توانند داد که ای آدم و حوا بعد از دیدن علو مرتبه
آل عبا پس خبردار باید بود و بر ائمه هدی بچشم حسد نباید کشود و بر اینقدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین علیهم السلام را
ضمیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حاملین اسفار آدم و حوا را بعد از تمنا عذاب ظالمین
و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابو الآباء و ام الامهات دست از حسد اولاد نکشیدند تا آنکه از بهشت برین بر روی
زمین بهمقرین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را بر ترک اولی
فرود می آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد فکیف که مقرر چنان باشند که حسنات الابرار سیئات المقربین
و کسی از ایشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان
خود با ائمه هدی عذری نهند بود و او لعنت برای شان به نهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند بالاتفاق
رابعاً آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور از فکر افتاد حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده بودند جناب فاطمه را تا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیر مده و با وجود یاد بودن شیر دادند کما فی البحار
و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین برارشاد نبوی کار بستند و غیر از تقتضای
بشریت یاد نتوانند کرد و درینجا محتمل است که ان تتوبا الآیه از جهت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا
[illegible] مجتهدین مزورین آورده اند نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمداً بود و تسلط
[illegible] بهمین سبب بر ایشان رو داد قطعاً چنانچه لفظ خذلاً لذلک بر آن دلیل است و این تفصیل هم در تفسیر
[illegible] ب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بسبب ائمه بود و بر حضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا
خامساً آنکه [illegible] هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المومنین را از دین
و ایمان [illegible] نا بر بند و سبقت در عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدر
ازواج مطهرات [illegible] در کائنات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبرا برین مزخرفات نهند که مانند فلان
و جال پامال [illegible] و از اینجا بالطیب ولادت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطانی حکم توان کرد چه
ابلیس هرگاه در [illegible] بیت طاهره مرتضوی شریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرده علی ما آورده
لا ار دستانی پس بطن [illegible] دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول ائمه

شریک خواهد بود چه جای آنکه طایفه امامیه بدشمنی اکثری از خلفات کیده بقول هم داغدار شوند و بسیاری را از
اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مرا دشمن دارد بهره ندارد از طیب
ولادت و چون در ازمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه از تفسیر طبرسی
و کاشانی هم وضوح می انجامد و ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع الفقه و غیره و مو[illegible]
ام المومنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد سادساً آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد بر زخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی ایشان هم به ثبوت رسید و کاشانی بر ایشان تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
در حق تهمت کنندگان صدیقه رض آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان کنتم
مومنین بر طور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه رض زینهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از قصه
تحریم است و لا یحل بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است فیجی البعض عنقریب لا جرم در محو گشتن آیه
ان تتوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عوعو سگان را باید دید که بعد از ینهم از مطاعن امهات باز نمی آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان آن را بر بداهت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان سابعاً آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران در غیر آن نص است بر آنکه اگر
توبه کنند از ین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذروه قبول نمیرسید سفارش حفصه معظمه ربانی چرا
که طلاق مده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید
و خود در جوع تشریف اول بهترین مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی امر است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نتوان کرد
ثامناً آنکه زینجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه رض و حفصه معظمه رض را ایمان کامل حاصل بود و منافقین
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترف به الکاشانی والحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوتاً و عناداً در صدد ابطال امامت
علوی و غصب خلافت ابای بودند از هم ریخت و سلسله ذمایم اهل طعن منقطع شد بجهت ثبوت کمال زهد و تقوی ایشان
از هم گسیخت ای برادر اگر کمی در قرآن مجید غور نمائی مانند اجلای بدیهیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی نگذاشت
که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا همخوابه باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز فرماید
که کافرات و منافقات مجمع خباثت دینی و دنیوی بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه بقلب شریعت باور نشد و متاع
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات اینهمه امور بظهور انجامد چنانچه از بخاری و [illegible]
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرماید
که حلال نیست ترا بدیگر زنان نکاح کردن و بدل نمودن اینها یعنی این ازواج برداشتن و بمقوله من اخو ذات از افاده
علم الهدی امامیه است که در بعض مقالات بتحقیق تلک الغرانیق العلی خواهد آمد اگر بر دانگی طلاق یافته بودند

معلوم شد که بر تقدیر فهم معلوم معاذ الله هم جنس شان باشد که انهار از خانه هدایت کاشانه بیرون نکرد و تدبیر
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از خطا[illegible]ت و غلطت محفوظ دارند و از این کلمات نعتیا محفوظ ندارند درینجا هم بر تمام
عبارت کاشانی اختصار می ورزم و باستیعاب عبارات دیگران کر تطویل نمیکردم و آن اینکه مروی است
که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد چون این خبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از غمگینی
دلتنگ شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند و جازم بانقیاد اوامر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی و آنچه مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و در یمباب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و لا یحل لک النساء
من بعد نازل ساخت انتهی **و درینجا** داد انصاف از تو میخواهم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن قوم
بیدین و هرگاه حضرت پیغمبر را لا یحل لک ارشاد کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضوی بود کما فی الشد کره للمجلسی علی نص علمائهم و مهدی غاری بر امهات المومنین معاذ الله حدی
را جاری خواهد نمود چنانچه مجملا در مجلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب وغیرها ست
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولیا
و امصیبتا که هر یکی از ائمه هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برد و خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سر آمد ازواج مطهرات فریب خورده اند ایشان را نه با دین و ایمان کاریست و نه ازین امور
ایشان را در بازار بی لیس و انجبادا است و که رفضه با وجود ائمه هدی با لوهیت ایزدی معترف شوند و ا
اینجاست که بانیان این مذهب [illegible] باید بر محو صحت و صرافت مذهب خویش بودند چنانچه دانستی و این فرق
بسبب خلط و تخلیط [illegible] وارد انسو خود مانده اند با لجمله چگونه بخیال عاقلی آید که رسول الهی صلی الله
علیه و آله و سلم بخلا[illegible] غاصبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشانست عموماً حتی خون یادیل
ذر کما اشعرنا و خون [illegible] بشارت دهند و با امهات المومنین که ایمان و تقوای شان در قرآن مجید
منصوص و بجای خود [illegible] ی مرصوص است و خود ایچنان اهتمام درچرا است خلافت شان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عم کابینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد آنهمی که
خلفای ثلثه سمع و بصر و قلب [illegible] خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و لمعه رشاد
ایشان عالم را محیط گشته [illegible] ایران و توران و شام و یمن و غیره یافته و بر هر کسی موافق استعداد
ایمانش چو شمع انجمن پر[illegible] ند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی [illegible] نشینند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات و ازینجا هم بسیاری از هذیانات قوم در دیده دهن و کبرای اینطائفه خانه کن بعد ملاحظه تقصا
امام اعظم شیخ حلی وقود جهنم شد و عیاناً و جهراً بر منصه شهود رسید انچه اهل حق درباره قصه اسامه تحقیق کرده اند
کما هو فی الواقع و مذکور فی قرة العینین و التحفه و الصواقع عاشر آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی بارے
یاد کن که آن چهل کس که هنوز لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای تلف شان از دست شیعیان
ستم برجان کاغذ و قلم میرود و مذیع اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بددلی آنها هریکی از خلفا ثلاثه
بیعت گردید و نوبت باحتراق و استقلال رسید و اگر گویند برین افشا شیخین را حوصله خلافت دست داد بلکه
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قد عرفتموه القائلین معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاهنین بودند اقاد
خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر مذیعین که باعث انتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند مرا یاد ست
ترا فراموش شد جابر جعفی انچه اندیشید و جمل آورد ما برناظرین مجالس مناقصین تقریرات ثانیه مخفی نیست بلکه
باواز بلند ندا میکند که خاموش و زراره خنقی خود پرده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زرارة فانه شر من الیهود والنصاری و این دغا و دغل و اذاعت و افشا
بالاخر نوبت به لعنت کبری رسانید و شیعه را لباس یهود و اشقیا مزین گردانید کما مر سابقاً و ازینجا ست
که امام منتظر هنوز بحرف و حکایت شیعه دل نمیدهد و با اینهمه افواج ایران و کوفه و هندوستان خبر بطور معلوم که در این
شهر ست قدم بیرون نمی نهد سبحان الله اکابر امامیه حقوق امهات المومنین بلکه حضرت سید النبیین و در
طاهرین و سرپرستی مذیعین و قاتلین ائمه دین چنانچه باید اداکردند ع هرکسی کز روبهی با شیر یزدان پنجه کرد
گریبان آهوی تاتار است در اصلش خطا است + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید
که خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در عرصه این زمان ست خون عمد ست باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود می آرد که داود رقی و مفضل و فضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب در
منزل آنجناب میراندیم چون برخاستیم حضرت بر در ایستاد و متوجه شد بر ما و فرمود که اذاعت و افشا مکنید
امر ما را که مذیع مدبر ست از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را ولیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر مثل
اینحدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد مذیع احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عمداً این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو باقیست خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسیم انشاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه رض از رد
هم دریغ نمیکردند و فعل هم شایبه النفاق بگو که اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه رض شربت می نوشانیدند
و صدیقه رض را در رنگ گران آمد با همه امهات غیر از ام المومنین سوده بوی مغافیر را نسبت کردند فحوای که عن

المقبولات جوابنا عن المبغوضات ومن حیرانم که جناب سیده با وجود شنیدن حدیث که اگر عصیان علی کنی
موا و غضب من خواهی شد وقتیکه سر مبارک مرتضوی بکنار گیر نفشه دید کما هو مذکور فی البخاری چه غیظ و غضب
که نفر موجه استغاثه و فریاد که نمود آیا مسئله شرعی میدانست اما از جهت غیرت و لوازم بشریت بعد و در آمد که
قسم شرعی ابیر را که هیچ نکرده ام راست نشمرده و تکذیب معصوم پرداخته برای تظلم سوی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
روانه شد و این قصه در علل شیخ المشائخ هم مرویست **و اگر گویند که لایحل منسوخ** ست بآیة انا احللنا لک
بآیة ترجی من تشاء بگو که سلمنا لیکن اینقدر اجماعی شد که حضرت ایشان را طلاق با وجود اختیار
چنانچه شما گفته‌اند و حقتعالی بتعظیم و تجلیل ایشان بلفظ امهات بکف اللسان بلفظ یعظکم الله ان تعودوا لمثله
ابدا ان کنتم مومنین امر فرموده و اگر جنگ جمل را ذکر کنند بگو که خود از کتب شیعه مثل کشف الغمه ابن
اثیر با وضوح انجامیده که فتنه جویان گرد بلا انگیختند و ابن سبا و هواخواهانش مصدر این فتنه گردیدند
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین رض کما فی مجمع البحرین فی باب النفاق و این الشقاق و انشاء الله تعالی
عنقریب در رد مقاله یا شعره از کتب شیعه منقول میشود که حضرت صدیقه رض وقتیکه خبر شهادت حضرت مرتضی رض
رسید چه قدر مضطرب و بیتاب شد تا بحدیکه بیهوش گردید و رواة قصه گمان بردند که وفات یافت
و نساء قریش آنجناب را دست بدست آوردند و این حال بیاد می آید که از مقبولات لسانی رقعه در
کتاب دیده باشم سلمنا لیکن حضرت حفصه رض که هیچ جنگی و جدالی نکردی از زبانهای منافقین نجات یافت
شعر ما نحن بلهند والرسول معا من لسان الوری فکیف انا چه جای آنکه از نهج البلاغه تعظیم صدیقه بعد
جنگ جمل هم مطابق زمان سابق بر می آید فسقط المطاعن کلها والحمد لله تعالی **قوله** واگر زوجین
بحال الخ **اقول** فرض محال بعد انکار اجله علما از تقیه ابنیا عموما و خصوصا چنانچه از زبده از رسیله
و کتب مطبوعه جالیسی که بروایت مشهور پدر مجتهد الیمانی بود از عجایب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آنفا
والنسق زانچه درباره مولفة القلوب اشاره اجمالی کردند راقم الحروف را در جوابش رو زنهار تحمی نیست
زیرا که در ساعت حسابیه این امر حله نور دیده ام از همین کتاب در ینجا عبارتی نقل میکنم **قوله** وضع
اعضله البصر عن ذالک چون طبعیت عمریه از بدو فطرت مجبر بنفاق بود چنانچه علینی وغیره اورا از حیله جدیده
از جمله مولفة القلوب محسوب نموده اند پس لا محاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اغراض فاسده مثل
ریا و سمعه و معادات ایام جاهلیت با سارای بدر که از انجمله عقیل و عباس بوده اند تا هد بود **اقول**
جواب امثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی ست بتفصیل هرچه تمام تر سابق گذشته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت ست بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین سید انبیا پرداخته و در گروه شیعه کما فی الکلینی اختلاف انداخته‌اند اولی بنفاق و احری باین
خبث طینت و شقاق باشند **و بالجمله** اگر مراد از عینی شرح صحیح بخاری ست پس هرچند در مظان آن

بار بار استقرا و تصفح رفت زنهار ازین نقل که مجتهد از سلف خویش نقل جامعین بیاض فی غیرهم بمیراث یا
اثری و علینی نیافتیم و اگر مراد از علینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست
و هیچکسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولفة القلوب داخل نکرده چگونه که محققین نوشته اند
که مولفة القلوب بعد فتح مکه همه رسیده بوده اند پس حضرت خلیفه ثانی که بتقویت اسلام اند قبل از فتح مکه بهزاران دلائل
تحقیقی و الزامی موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد علاوه لفظ مولفة القلوب فی نفسه
چند معنی دارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج والمولفة من اسلم و کان
ضعیفا او اشرف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان والمولفة کفار یعطون ترغیبا فی الاسلام وقیل مسلمون
یتمکن اسلامهم وقیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتالفوهم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقات
هم المولفة قلوبهم وهم قسمان قسم مسلمون وقسم کفار فاما المسلمون فقسمان قسم دخلوا فی الاسلام و نیتهم ضعیفة فیه
فکان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یتالفهم تالیفا کما اعطی عیینة بن بدر والاقرع بن حابس والعباس بن
مرداس او اسلموا و نیتهم قویة فی الاسلام وهم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم والزبرقان بن بدر فکان یعطیهم
تالیفا لقومهم و ترغیبا لامثالهم فی الاسلام الی ان قال و اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام
ظاهر و هویدا میگردد عبارته هذه الرابع المولفة وهم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد والاسلام و مسلمون
اما من سادات لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام واما سادات مطاعون یرجی باعطائهم
قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد واما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول واما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها وقیل المولفة الکفار خاصة انتهی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمت میان معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور تواند کرد مقصود
ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلام منفرج بیجا خلاف قانون است من بعد اگر روایات
موضوعه قوم را استقرا کنی و تاویلات مجلسی را در بحار به بینی ازان بدلالت مطابقی خواهی دانست که
ابوذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صدور می یافت اذعان نبود بسبب
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتمده قوم رفضه رجوع کند فتجده کما قلت انشاء الله تعالی [illegible]
حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره دینیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست انتهی
ما قلت فی الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد الزمانی بعد از هواجس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح است در معنی که زنهار تقیه حضرت را که نزاع
در آن میرود مدخلی درینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل هرچه تمامتر معلوم کردی که مکارم
اخلاق چیزی دیگر است و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین و کافرین بر زبان آوردن
افترائیست که عرش عظیم ازان می لرزد و حجت ما برین طائفه دشمن عقلی و دین تمام شد فلله الحمد اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

قوله و آنچه نوشته الخ **اقول** باید دانست که من رساله فدیه چنانچه وا دعوی اتمام جواب ضربت حیدریه
و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه موسومش نموده‌ام و جواب ذو الفقار که صولت حیدریه علی المجوس
القدریه نامش گذاشتم نکرده‌ام بلکه دیدن مناقب راشدین بر این کتب حواله نموده‌ام و معمول من بر
وتیره عقلا و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود و از التسوید بتبییض می رود آنوقت نزد مخالف خود میفرستم
و درین امر گویا مقصود اهم بود که احباب فقیر در تبییض آن تایید کنند چون شنیدم که مجتهد تشییه را اتمام کرده جهت
و آن گفتم کما عرفته مفصلاً فی الدیباجه لاجرم بشغل دل فتور تمام راه یافت ورنه اینهمه کتابها نزد مجتهد میرسید
و این امر خود عقلی است که الاهم فالاهم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد و تقدیم آن مناسب تر است دار
کلام الدالخصام همین وجه بر می آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قدح طلبیده و از طلب صولت حیدریه کو
نام در زید حالانکه مخاطب الثانی نسبت بغانی بر مشهور هم نسبت فرزندی دارد و هم نسبت شاگردی و اگر
بهور تردد دارند و در تصنیف یزد و کتاب قصه بوس مشهور مطمح نظر سازند باید نزد من آمدن تا معتمدی را
فرستادن و این کتابها را مجموعه و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اجزای ذوالفقار همین عنوان که بر
کلام مجتهد توسلی مهیا شد و نقص کتب قدمای رفضه کوس لمن الملک مینواختند و بدعوی خدائی لب
افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشته‌ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقص و جرح گرفته‌ام
مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن در چند مجلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد اختیار
کرده‌ام که هنوز رد کتاب مخالف تمام نشده و ایشان عجلت کردند هر گاه این امتداد پیش می آید غلط گفتم مجتهد
او را اکثر مقامات چنانچه دیدی سخن از رسیده است و کلام من بر آسمان و من فرو میکشم که در یکصد سال هم
سخن مجتهد را در ضربت حیدریه نقضاً و حلاً و الزاماً و تحقیقاً جواب مینویسم و غث را بود بکار نمی آید لیکن این طور
من در کتب خویش اختیار کرده‌ام البته امتداد را میخواهد زیرا که مالا و ما علیه را فرو نمیگذارم و در هر جا
ما امکن کلمات اولین و آخرین را که ماخذ اخذین و سرمایه شارقین باشد جمع کرده در میدان معارضت
بسیار زار قدم می نهم در جر شریف مرتضوی انا الذی سمتنی امی حیدره که شاید این رجز در نهج البلاغه هم
بر زبان می رانم و نعوذ بالله من سبار نمیرم و اگر جواب این کتب را بر تقریر زبانی محول گردانی بر خود لازم
گیرم که هر تقیه را از ضربت ذوالفقار در یک هفته آنچنان جوابی دهم که علمای طائفه بعد از مراعات مناظره
هیچ نتوانند کرد علاوه بی سامانی نه آنچنان است که توانم گفت گاهی نزد من کاتبی چند حسب خواهش
مجمعین فقط برای این کار مجتمع نشده‌اند چه جای آنکسی که استعداد درین فنون داشته باشد و در تحریر و تالیف
دستگیر شود بلکه اگر بخیه از روی کار بر افتد امروز آن علما را اگر خواهی یافت که تتریک تن تحلّه شیعیان یعنی
سبحان علیخان درین ابواب نباشند بسبب آنکه او مرجع خلائق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد
چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه که تعلق بلوازم نکاح دارد در دائر گشته بود بعضی ازین زمره که عبارت ائمه

الوصف دارند برخی از این مسائل برآورند و بنیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میدانند که کسی را
از امرا شوق این فن بالذات نیست و هیچکی از ایشان باقی نماند که در مقابله سامان مجتهد دم زده و دوی
و کتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر ست در آغاز این فن آرزو داشتم که حضرت حیدریه
بهمیشه اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز از چاشت
تا نیم شب آنقدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل و لای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم و پاپوش
نوازده مذکور پاره پاره شد **بیت** فرق ست میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در
چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارثی و نمایندی رشک بر آن برند
نسبتیکه احاد را بلاتناهی اعداد بود وهم ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و عنایت غیر متناهی و نفوس مقدسه
رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان فراهم آنهم زیر دیوار دولت
پادشاهی نوشتم **حالیا** برملا میگویم که اگر فرمایش احباب را در امور دیگر دخلی نباشد در این کار بطور من
سامان قلیل حیا نموا انتشارت کردم قرار گرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن پی رد و قدح نمیگذارم
نظم اگر دست یابم برابر ایمان * برم خرمن این سبارا در میان * نه آتش گدازم نه آتش کده
آتش از دستم آتش زده * و از عجایب آنکه کاشف اللثام را با وجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اکبرآباد
بکار کرد تا بار دیگر نقلش برداشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم دانست که طلب
در جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود **الغرض** هر که درین کتابها شک آرد چنانچه مرسوم بزرگان مجتهد
آنچه در تبیض آمده از من بستاند بخلاف عماد الاسلام مجتهد فانی که خود جابجا در توصیف آن لعوارم نگار
که هنوز با وجود هر در دهور بلکه احقاقا از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش
که بعضی از مجلداتش را نزد صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین فقر ست که هنوز کتاب مذکور بطور
کلینی اعور و صدوق اکبر ورنه اوده دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هند ست بصندوق نگاهداشته
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره دریغ میرود چه جای اسناد البر ابا هو بالطریق
و از ینجا ست که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معلوم نیز از فرزندش خلیفه
و بلا واسطه کسی از کنتوری مستدعی شدند بلکه هر دو را بر غیرت برانگیختند و لیکن این هر دو نیز به غیرت
آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت امامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من مدتها درین شهر هستم و با و
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم و الان بدین آرزو
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده و لیکن در فرستادنش
وقت دریغ میکند و درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جا بجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ با
فرستاده و با اینهمه تقیه را بحضرت عبد الله بن عمر و این احقر نسبت میکنند و پرده حیا از روی خویش بر میدارند

و متوجه نشود که من غلط میگویم مثلا صاحب منهج مذکور هم دریغ میکرد و لا تترک العلة زیرا که اگر میانه او و مجتهدین
صداقت و صفا میبود البته او هم در اخفا کوشیدی امری دیگر که تحریرش مناسب می بینم آنکه تعریضات
و تصریحات اینجا با اظهار جاه طلبی در آیینه حق نما درباره فرزندش بنهایت نازیباست زیرا که در ترجمه اش املا میکند
که مولف نقش در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه ۱۱۹۹ از هجرت نبوی در روز هفتم ماه صفر پلید و با میمنت لکهنو ست با وجود
کثرت امراض جسمانیه و عوارض جسدانیه که لاحق حال فرخنده مآل است اکثر اوقات شریفش مصروف است به تصنیف
کتب و تدریس علوم و رد و قدح مخالفین که داب علمای سلف بوده چنانچه از جمله نتایج افکارش رساله سیف ناصح است
که بعبارت متین با دلائل و براهین در رد شبهات الاباطیل و دلائل بی حاصل عبدالعزیز [illegible] استاد عالم گیر به
معنی صحیح رجلین اثبار بعض شیخ مجاهد الملة والدین رئیس ارباب عرفان و الیقین نوشته سفید تحریر فرموده
و رساله در رد مذهب اخباریین و نقض بر کلام میرزا مرتضی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و از تعلیقات
بر شرح سلم مولوی حمدالله و کتابی در رد اثنا عشریه عبدالعزیز در مبحث امامت نوشته انتهی بلفظه و نیز جواب
باب امامت را از تحفه مخلصین مجتهد هم ندیده اند با وجودی که زیاده از بیست سال قریب با برآن گذاشته لیکن
عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آنها با منسوبان و بسیاری از شیخ [illegible] اغول اربع مائة در صندوق قفل
گذاشته اند لیکن چون کلام رفته رفته بجواب تحفه منجر شد شبهی معقول دیگر بیاد آمد که از مدت چهل سال
بلکه زیاده تحفه اثنا عشریه [illegible] اشتهار یافته و خون رفضه در عروق خشک ساخته لیکن [illegible] نواب بنگاله را
برانگیختند تا او پیشکشها کتب و مستدعی جواب از علمای ایران گردید و نیک میدانید که بنص مجتهد الزمانی
[illegible] فی هذه المقالة که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس هم قرین زبونی گشتند و حال کثرت سامان
مجتهدین لکهنو بر روشن است و کسی از علمای هند در جواب هم نپایید و عذر مجتهد در باقی ماندن ابواب تحفه بلا رد
و نقض خود بچشم دیدی و هرنه احمد اخباری با وصف سامان بیشمار بغیر از سه چهار باب آنهم بعنوان بی معلوم نتوانست
پس جواب تحفه بعد از این کشش و کوششهای خاص و عام هنوز نا مطبوع و ناتمام است و بر من که از
سامانی چند قصد تحریر دارم و سامانی بدست ندارم این تعریضات و تصریحات میکنند و درین قول اگر
غور کنی توانی دانست که از طلب جواب ضربت سخاوت تقریرات ذوالفقاریه بعضی از وجوه انکار است
اگرچه قبل ازین بدلیل عقلی مبرهن شد که مجتهد فانی وقت تحریرش ضروریات فن را هم ندیده بود و تابش
تالیف مذکور به قصص الجلی [illegible] که نگلی با نوع عجیب [illegible] و ایضا مجتهد الزمانی بعضی اسامی و [illegible]
از کتب خویش آورده نشان تا اذعان فرمایند زیرا که بر محل بادشاهی میبایم در این کتابها تصنیف بعلم
و در هر محفل و مجلس او مناظره و الزام شدید لعلمای رفضه سیاه هم چنانچه همه کس میداند الغرض چون
حال جناب سید المرسلین با اظهار البدعة جا بجا چنین باشد که بلا خوف [illegible] ساختی ما فعلوه [illegible] صریحه
را معاذ الله بجا بدعی [illegible] شد کز [illegible] بر آن نباشد اگر بنابر [illegible] تخفیف [illegible] خویش مجتهدین رفضه

دروغ را راست وانمایند ودعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که دنبال ایشان تواند گرفت
زیرا که عین اتباع قدمای خود است مثل ابان وزراره وشیطان واسدی ومرادی ومشعر الجوال سگان
وهشام بن ... واقران شان که کتابها بر اسامی مقدسه اهلبیت بر بستند وانواع افترات از قوت بفعل آوردند
که مقصود از در آمدن وبر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته وبحمد الله که
مطالعه کلینی وشرح آن وکتاب التوحید وخلاصه وکشی وتلخیص هم آن گواه است واین نوع دروغ از عجائب
وضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب فوائد خواهرزاده مجلسی عیانست که علمای شیعه
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند وچرا نباشد که شکستگی قلوب سنیان بآن
منوط ودلبستگی رافضیان بآن مربوط است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت ائمه
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت ووسعت و پایه جابلقا
وجابلسا وشان وشوکت افواج قاهره وزیب وزینت ساکنین انجا از آنجمله است پس یقین توان نمود
که کتاب مذکور از قسم عنقا ووجود فرضی تقدیری وار دارد الی آخر ما قال **وعجب است** که صاعقه قرآنی
را که نور تایید در ضمن آن برای مومنین تابد وبر منافقین مثل صاعقه عاد وثمود باشد چنانچه اشاره کردم
به فواه خود سرد کنند واین خیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هر گاه جواب نوسه جزء رساله قدیمه در دو سال وآنهم بدین اجمال واهمال بروی کار آمده چه قدرت دارند که جواب مجلد
ضخیمه که هر دعوی را در آن بادله بسیار وبراهین بیشمار مقارن گردانیدم توانند نوشت بلکه اماده سر کردن جواب این
حکایت ابیاد میدهد که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقل بلندی ریش ودراز کردن شخصی این موعظه
در وقت شب شنید ومقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت وما بقی را بشعله چراغ زد تا زاید نسوزد وبقبضه
باقی ماند بیکبارگی شعله بریش آنچنان در گرفت که دست جدا شد وریش با تمام بسوخت بلکه روی وریش مثل روی حبشی
هم سیاه شد **قوله** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه **اقول** قبل ازین باستخلاف معاویه وبیعت اهل مدینه
وبیعت عبد الله بن عمر خصوصاً ومنع این مطبع در مجلد اول آن قدر تفصیل داده ام وکلمات مزخرفه اولین
وآخرین سیما آنکه طایفه را زیر وزبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود ومحسوب شده اگر جواب
اجتهاد وتکلم مطلب وافی شود باید شر باستعانت بعضی از فضلای اهل حق ویکان یکان فهمیدن وتوسل
بدفعات غیر مزوره مطالب آن را بخاطر گذرانیدن وگرانی هر یک را بمیزان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین التحقیق
والزام مناصبی ومفری مجتهدین ومقلدین شیعه را از خاص وعام باقی نگذاشته ام بعد ازین مزید
حیرت است که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد ومفصل
که عبد الله بن عمر بیعت یزید [illegible] استخلاف بر تقدیر ثبوت
هیچ فایده بجانبش رسانیده [illegible] جهل یزید مجمع علیه است

پس او با وجود فقدان شروط چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجرد منقبت ثبوت خلافت کجا فکیف رشد و
ہدی چه جای قربت برخلفای سید انبیا **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** درینمقام مجتهد الزمانی با وجود دعوی
اجتهاد و همه دانی بتقلید چندی از جامعین بیاض بی سواد گمان برند که حدیث یرکبون البحر در شان یزید و
رفقای اوست و حالانکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود و لیکن کلام درنیست که نوبت ببطاسش رسیده باشد
و اینحکم از جناب مجتهد حرف که در هر جا خیال خامی می پزد و بجواب رساله قدیمه در تشیید بیش با میخورد و عجبی نیست
زیرا که شیخ حلی عوج بن عوق علی بالتشدید به الصواقع و هم قاضی رطل بوق در پی این معنی شده اند که یزید در
زمان حضرت بشیر و نذیر کارگزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق رض و مرتضی ع اعتقاد کرده اند الی غیر ذالک من المضحکات وقد عرفت فی المقامات حال
مغلطه مجتهد که درینجا بلش آمد از کتب سنیه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور است آنچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین رض مفتوح شد قبرس است که حالا آنرا معاویه
بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رسانید یعنی هر سواحل بحر روم بلاد دو فری اتصال دارد اگر
اجازت دهی بسفر دریا در انجا رسیم و بر سر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق نیز این اراده بعرض حضرت فاروق رض
رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده و دولت ایشان رو بکم
گشته مناسب آن می بینیم که بلاد سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین رض این رای را پسندیدند و
صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و قرعه نزنی بلکه ایشان را مخیر گردانی هر که برغبت با تو همراه شود او را
درین جهاد ببری یاری معاویه بهمین طور لشکری سنگین بیارا است و روانه شد حضرت ابوذر رض غفاری و
عباده بن صامت رض نیز همراه بودند و زوجه عباده که نیز همراه شوهر بود و همچنین بسیاری از صحابه رض همراه گشتند
آغاز واقعه اینست که زورقی چند پر از تحف و هدایا از طرف حاکم جزیره قبرس بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری معرکه ها آراستند و جنگها نمودند و بعنایت ایزدی کار از
پیش بردند و سبایای کثیره بدست آوردند و بالاخر بمبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد و اجازت این سفر یکی از مرضیات آلهی بود که برای ذی النورین رض ذخیره نهادند اخرج البخاری
رحمة الله عن انس بن مالک قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نام یوما قریبا منها فاستیقظ
وهو یبتسم قلت یا رسول الله ما اضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ وهو یبتسم فقال مثل ذالک
مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن
صامت رض فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها واخرج البخاری ایضا عن

عمیر بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم الخ یعنی
زوجه عباده مذکوره گفت که روزی سرور انبیا در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پرسیدم فرمود
شگفت آمد مرا که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله که
من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دید و من
مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عباده با این زن و همراه برد در جهاد وقت
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و بخاری این روایت
روایت نموده مطابق حدیث اول از انچه مجتهد نقل برداشته بالجمله از کرامات مجتهد عجبی نیست که
یزید را چون در حقیقت خلافت مزینی نهاده اند قبل از فطام مجاهد فی سبیل الله گردانند و لیکن عجب از
حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفا مینماید بچشم بصیرت نمی بیند که علامه سیوطی در حالات
فرموده که در سنه بست و هشت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرام رض عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود او را باین لشکر و دعا نموده بود پس ام حرام را در قبرس دفن نمودند و از اینجا هم شعر فهمی عالم بالا
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان کردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون جناب
پیر نابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرور است که جواب رساله
بوالعجب خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسم این کار از تو آید و مردان چنین کنند من بعد
باید دانست که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که بمبحث جدید مصروف شوم فقط ملاحظه انچه در
رساله بصائر العین نوشته بودم در اینجا کافی است و این تائید الهی است که در رساله مختصری آن امور را با
قلم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهد از ان بر می آید وجه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم مخصوص است بر یزید پلید از روی دانی در رساله مذکوره چنانچه واضح آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید
بشارت است فکیف که سند از ان هم بنا شد نه بینی که مغفرت اینست که یزید مرد و مبدل دین است
و بر ظاهر است که هر مبدل دین وقود جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لائق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید اما بر **مذهب رفضه** پس بدانکه
مجتهد جائسی در خاتمه ذوالفقار بنا بر کتاب لبیبی از روستائی قصه محدثی آورده که دلالت بر آن دارد که توبه
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجیء انشاء الله تعالی لاجرم اگر رفضه روایت نماز غفیله که غیر ثابت است
البته می آید مخفی و مستور سازند یا الشهادت و نفی بر دارند بر این مذهب نیز انقسام بشارتها برای مریدین
که پیر خود را بتبرا راشدین ندانند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که انهمه تطویل در مقام کرده بیهوده است که برای حق غبار اعتراض بر افشاند

لاف و گزاف او ہمہ بسیار منشور راشد و بیہودہ گوئی و عیب جوئی أُوْكَانَ خَيْرًا لَكُنْ شَيْئًا مذکور را و چون در اصول
مقرر گشته که خاص را التقدم است بر عام بر یزید بشارت مغفرت منطبق نیفتاد و حاجت بتاویلی رو نداده
بخلاف رفضه که ایشان در امثال این مقالات مورد سرزنش گردیده اند و بمخالفت نصوص بتویۂ اعدا
گشتند **تفصیل این اجمال آنکه** از کتب طائفه بعد از تفحص بسیاری از احادیث که نمونهٔ آن در آغاز
جلد اول گذشت خواهی یافت که بنصوص صریحه بتویه علی صاحبها آلاف السلام والتحیه مامون قاتل امام رضا ست
و با اینهمه احادیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتمدهٔ شیعه بطمطراق تمام و تفصیل ما لا کلام
روایت کرده جمعی از اکابر روافض او را ملعون نمیدانند و فقط باستبعادات خیالیه او را سر پرستی میکنند
و درین مقام ساخته و پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه کاهنین و نحمین در بارهٔ افضل الصدیقین کما عرفت برباد
میدهند و صد با احادیث ائمه در خصوص وارد ست کما اشرنا لیکن ائمه رفضه خود در ابر مامون بنا براند بیشتر
خویش فدا میسازند و نقد دین و ایمان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر او مانند طاوس در جنت
می نازند چنانچه تفصیل این امر در خاتمه کتاب می آید انشاء الله تعالی **معذلک** در کتب اصولیه طرفین
مصرح است و مجتهد خود در خیر مت حیدریه بار بار میگوید که تعارض فرع تکافو ست و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح به العلماء ومنهم الفاضل المعاصر فی منهج السداد و در خاص احتمالی نیست پس هرگاه تکافو نباشد
معارضه [illegible] خویش
ساخته [illegible] ابو ذر [illegible] و دیگر اجلهٔ اصحاب مثل [illegible]
احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده والسیوطی فی بانتقانه [illegible]
من نظر الی تصنیفاته **آمدیم بر تعقب مجتهد** پس آن قیاس اول من قاتل ست چه یزید بالاتفاق
مصدر اموری شده که گفتگو در کفر اوست نه فسق او و لهذا علما بر تقدیر تسلیم یزید را خارج از بشارت گردانیده اند
و در مطاعن خلفا آورده ناظرین کلام میدانند که رنگ بر ریش خود در ماند فکیف که بشارت عشرهٔ مبشره
و در باب مطهره بخصوص اسامی مقدسه ورود یافته که هیچ احتمالی الا از احتمالات خوارج و روافض گنجایشی
نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذوی عقل مورد تخصیص ست **طرفه آنکه** رفضه در حق
مورد وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى تخصیصات میکنند و در ینجا تخصیصی که بنص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ علاوه اهلسنت را نظر باینچه عقلا قرار داده اند یعنی للاکثر حکم الکل
اخراج یزید پیر سعد و رفضه چون غیر از مقدار کسی از ارتداد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات اینهم نتوان
گفت بلکه اگر دعوی صد کس مثل شوشتری در مجالس المومنین بر زبان آرند باز هم بر ایشان وارد ست که
النادر فی حکم المعدوم چه صحابه بعدد بست هزار بلکه بروایت مثل مجلسی در تذکره یکصد و صد هزار ابیر بیشتر اند
الفرق بین التمر و الیقین چه جای آنکه تبحر مهلب در فن حدیث و کلام ممنوع ست فَلَا تَنْسَهُمْ وَلَا تَعْدُوا مِنْ حَوْمِهِ

و نیابت حجاج شقی و صوبه داری از طرف آن غوی قرینه نصب ست نه نسبتی اما آنکه مطلب گوی شجاعت بغرازنان
از رستم و اسفندیار می ربود نظم خلاو پسر پنجه کافر و کعب بود نقش شیر آن در افتاده شور گرفتی کمر بند جنگ آن ماه دگر کوه کوه
بکندی زجای ٭ زره پوش را چون شمشیر زدی ٭ گدرکرد می از مرد و بر زمین زدی ٭ در این میدان معرکه الا ابکاری آید
و هیچ فایده برای مجتهد می آفرایدے سعادت بخشایش داد رست ٭ نه در جنگ و بازوی زور آور ست ٭ سلیمان
بعضے همنام او هستند لیکن بتصریح علما مجهول اند و برای نسبت و قضیه مجرده موضوع نه محمول چرخ و بازی مجتهد
عینه باید دید که زهی کرده صدق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفاست در همین مقاله گفته که ازین ظاهر
میشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بحق خواهند بود چه از احادیث سفیان ست
إِنَّ اللّٰهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الفَاجِرِ حالیا چگونه درست شد و در اثبات مدائح یزید لعین فلیف که بالیقین
خول مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه بست چه جای آنکه فجور خلفا بر تصریحات اکابر رفضه هم درست نشود
زیرا که خود مجتهد معاود کتاب تنزیه گفته که عمر بسائر شریعت متمسک بود بخلاف یزید که اتفاقی ست بر فجور او
لاجرم برای مجتهد که در محبت یزید هنوز مخمور و خوش و خرم ست وَ اُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ العِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا
مَا يُؤْمِنُونَ باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احبه بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آن زمان کودک بود علا التسلیم الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب نواصب داده اند
که آیت کریمه مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ موجب آن گشته که حسنین رضی الله عنهما فرزند آنجناب نباشند این
بشارت سبب آن نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود فالحمد لله علی ثبوت الفضیلة لسیدنا الحسین و انتقض
بعد و اهلبیت رسول الثقلین اکنون بعضی از مطالب یگرفته شود که از احادیث غیر متناهیه کما مرت الیه الاشارة فی هذه
المقالة ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت ست بلکه بلا حساب پس باید که کلا
مسطوره و خمار ریز مجاوره لسبب حصول تشیع مستبشر باین بشارات باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم ضمیمه آن
گردد که حرفی از ان بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم نکنم بر محب علی اگر چه سراسر عصیان من کند
و رحم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه مجال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن
پردازند و ایشان را از دائره تشیع بیرون سازند خانه مفتوح علی کلواحد و لا نسلم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثنا عشر ست زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل مرتضوی حاصل میشود و برای محبین آنجناب
مبادرت الی الاذهان ست و چون حب علی از معتقدات آلهی جدیست و منعکس بالعکس کما عرفت فاظنک بالمتشیعین
و المتعاونین بالنسبة الی ائمة الدین معهذا احادیث اصول کلینی نص ست در آنکه پیشوایان رفضه که
را از ائمه امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکه اخص اهلبیت را هم نمیشناختند نام هم یاد نمیداشتند
که ائمه اثنا عشر فلان و فلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این مبحث در انکار اهلبیت
امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین ست در رساله المعروفة بالامر بد علیه در صولة حیدریه

علی المومنین القدریه مسرود ست ومجملا در آنمقاله هم در دفع طعن قرطاس گذشت واز نمقالات، واضح شد که اثنا
عشریه جوابی ندارند بخلاف اهل حق که بعد از نصوص نبویه در مثالب یزید بخصوص اسم محتاج اوبل باحتجاج
دلیستند **قوله** واز آنجمله است الخ **اقول** بعد از تسلیم صحت ولیاقت احتجاج قطع نظر از انکه اگر مراد
از صلاح معنی تقوی ست پس خلاف اجماع امت ست چه یزید بالاتفاق [illegible] در کفر او اختلاف ست
چنانچه بارها معلوم شده واگر مراد لیاقت خلافت ست پس عجب که عبد الله بن عمر و [illegible] جمعه از صحابه [illegible] طرفین
در بیعت او تن برضا ندادند و برای دفع انخلافت بسبب عدم لیاقت چه مقولات طراق تمام [illegible]
معاویه که رونکردند و دیگران نیز از اهل حل وعقد از صحابه کرام واهلبیت عظام همین امر نیز داشتند بلکه دست
از جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لائق احتجاج نیست نباشد فکیف که مرفوع هم نباشد **یاد آمد**
امری دیگر که صاحب منهج السداد در تحقیق إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ گفته و بذیل نجات آورده که احتمال
ندارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا انتهی اکنون عرض دست برین عبارت
[illegible] حقیقت خلافت یزید معاوضه حدیث زرین حین عناد اهلبیت ایجاد ست واز قبیل خرط القتاد فکیف
[illegible] مم شد کما لایخفی علی المحصلین **والعجب** که امامیه در بسیار
[illegible] ما را که مضمونش در بسیار از احادیث صحیح
در پایه اعتبار نیارند و حال [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولیین تصریح فرموده [illegible]
ان وکتب فقهیه مستند الیه شیخ حلی امامیه مثل منتهی المطلب نیز هویدا است **قوله** بر تقدیر صحیح با سبب [illegible]
الخ **اقول** این شرطیه اگر اتفاقیه ست پس اعتبار را نشاید لعدم اللزوم کما تقرر فی المیزان واگر لزومیه باشد پس
[illegible] او ست اثبات ملازمت اما آنچه از صاحب رساله مناقب السادات آورده پس مخالف قول المحقق
فریقین ست و مضاد اصولی ست که ایشان تلقی بقبولش کرده اند وآن اینکه مذمت یزید بخصوص
فریقین بجای خود ثابت ست واز کتب محققین در اصل رساله بصارة العین مذکور ست پس مدح عام
مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد که تعارض باتفاق ماو شما فرع تکافو است وتخصیص عام میتوان
بتعمیم خاص فکیف که حضرت نام یزید فرماید وخروج او بنص شارع بوقوع آید وهیچ قیدی از طرف خود افزوده نشود
پس قول من بیدل سنتی رجل یقال که یزید بلا معارض ماند پس ظاهر شد خطای کسیکه این هردو را معارض
دانسته بود وحقیقة اما بیان صاحب مناقب السادات را که مجتهد آورده پس لائق سماعت نیست زیرا که قید ایمان
در کتاب وسنت بالتعیین درین کلمات وقضایای عامه البته ماخوذ ست ورنه لازم آید بعد ملاحظه خاتمه سوره [illegible]
وغیر آن که اعمال حسنه کافران مفید باشد برای شان وهو مردود قطعا کما فی کتب الفریقین واز اینجا فرق میان
آن ابا بکر فی الجنه وآن السادات عموما فی الجنه واضح شد وضوحا تاما لا مریه فیه ودر معظم کتب اصول از معالم وقوانین

و شروح آن باید کشاد و هرچه درباره مجتهدان از آن بر آید یعنی غفلت و جهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد

قوله و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا آید **اقول** ذکر اخوان الصفا در مقامات مناسبه
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت بمطالعه او نرسیده باشد زیرا که بعد از دید
بالیقین حکم توان کرد که اهل کمیدت خواسته اند رهزنی عوام و بیخ کنی دین اسلام یاد دارم که جائیکه تاریخ مذکور
متعلق بانتظام امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین معظمین زیاده از حد امکان در
نصرت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام کوشش و اشتهار انتهایت قصوی و پایه علیا
رسانیده و لیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت باخس مخلوقات نباید کرد در
درباره اهلبیت خاتم الانبیا آنجا آورده پس مناسب بلکه واجب بود که ذکر این کتاب منیفر مود که شمول او بر
منافقین از مضامینش واضح است و کشف تلمیحات شیعه از آن بظهور میرسد آنانکه گرگ باران دیده و نشیب
و فراز میدان اندکی فرو دیده بودند از امثال این امور مجتنب اند تا دقائق مکائد علمای طائفه پوشیده ماند
امکان از کسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب همچو مجتهد ثانی متوجه است ع تا بدوکان خانه در گروی ای بیخبر
خام آدمی نشوی ع برو اندر جهان تفرج کن پیش از آن روز کز جهان بروی ه و متوهم نشود که مراد من از نظر
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل
گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند و لیکن بجهت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال
اهل دانش و بینش علما و عقلا گویا حال بر عالم محیط بودند **قوله** و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده الخ **اقول**
بدانکه حضرت واهب العطایا خالق البرایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد تواند
مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط
تواند فهمید از اوصاف مذکوره و آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه معنی میکند کما
میبد هذ زید را مثلا از جمیع ماعدای او و تمام کرده او حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ماعدا الوجود
و از اینجا است که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خالی از تعریه نبینی که در کتب کلامیه جائیکه
راشده را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود در اضبط
و در غیر آن چه قدر توسعه و تعمیم فرموده تا نوبت بجائی کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای الر
را ذکر نموده و هر گاه مرتبه عموم را لحاظ نموده بربنده و امثالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی ایراحل خلافت را بالاجمال و تفصیل طی کرده اند تا هر یکی مشتمل بر
ما به الاشتراک و ما به الامتیاز را بخوبی ترین وجوه بدانند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال زهد و عدالت
و رشد و هدایت فائز شده و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام امت و جمال
بعمل آورده و خلافت شان ظل نبوت بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب و روز سیرت

ایشان شتوده مومنین را باخبار شان مبشر فرمود خلفای اربعه عناصر دین آمده تا آنکه مرتبه اتصال و تعلق
با ایشان دارند فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقائق از جا نروند و اگر خوارج و
نواصب و روافض مطاعن ایشان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند ضرورست اهل دین را حقوق آن
بزرگان یاد کردن و نطاق همت بر دفع جملات و مزخرفات فرق باطله بستن و اگر دیگران از منسلک در
ملوک و سلاطین بودند زیر لوم و طعن فرا گیرند ضرور نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
بران جاریست که در هر امر مراعات امور شرعیه بجا نمی آرند و بحمد الله که علمای مذکورین جاینکه ایشان را
در بحث خلافت باعتبار فرشت داخل ساختند تصریح بمعنی عموم نموده اند چنانچه در صواعق و صوارع وغیره
دیده باشی آنمردم که پی بدان نبردند دانستند که مثل یزید و عبد الملک را در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
که خلافت نزد اهلسنت مقارن بفسق و فجورست و مجتهد المغفلین قصبات سبق از ایشان در ربود
و معتقد بدین معنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقیت دارد و بتر ست این پیران نابالغ
از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهم رسانیدند برای مطالعه کتب کلامیه تا بتحقیق میرسیدند کاش کتب خویش
را فقط میدیدند تا معلوم شدی شیعه نیز بر آنکار اقدام اهل حق در امر مذکور رفته اند مجلد ثانی را اگر از عماد الاسلام
کشای بسیاری از امور را ابهام و تیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کمالیه حضرات ائمه را دیدند
در زمانی توسعه تمام بکار بردند از دیدن این مواضع زبان درازی مجتهد که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارد دراز
شمردن ظالمین در خلافت استغفار میباید نیست و نابود میشد در ایامی که مرا از مذکور کتاب بعد محنت
مشقت بهم رسیده بود برای تذکیر خویش آن مقامات را نشانمند نمودم و جوابش بر آن نوشتم با ماده الزامی در مخصوص
نیز بدست متکلمین با ماند لیکن چون خالیط عبارتش زاید الوصف بود و کلمات او در التعبید کنایت نیاورم
هر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آن مضامین هیچ اعتراضات مجتهدین منهدم میشود با کلیه
بالجمله خصوصا در اول جائی چنان حقائق امامت را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و شروط مشکل
میشود چنانچه نمونه اش عنقریب از روایات متعدده اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیر از
قرشیت چیزی ملحوظ نمی شود و اعتراض فرزند دلبندش همه بر وی منقلب است و معنی حدیث علل شیخ المشایخ
نصب العین میگردد که قریش ائمه امت اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و حدیث الائمة من قریش را اگر
بقول چنان خواهی دانست در سقیفه بجز کسی بعد از شنیدنش دمی و ددی نداشته و هر گاه بر اصطلاح علامه
سیوطی در تاریخ الخلفا واقف شوی هیچ غباری در آن راهی نیافته که ما مفصلا قریب پیشتری از احادیث
امامیه امامت را بعدالت وصف کردند و بالاخر علمای شیعه شل الیمنی معنی عصمت را بعدالت گردانیدند
بمعرفت سابقه و لاحقه و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیر یزدان کفر را تا دم وفات
از مناقب عظمی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض مزمن ایشان بخیال نمیگذارد فبای الله یعز نرز

قدح و انتقام فردا مائیم انشاء الله تعالی و گریبان این ناصبیان بعد از آنکه احتقام ایشان باطل و بی کشوف ساختیم در آن
روایت اصیحم احتیم اختلاجی نماند ولیکن برای کسانیکه مصداق قراۃ ہم الله نمرضا باشند و این جنس ست
امامیه در تحقیق لفظ اہلبیت نوشته اند انچه دال برآنست که اطلاق آن بر آل عبا حقیقت ست و بر سائر امه از
تغلیب پس در روایت اصیحم اطلاق خلاف عرف بر شکان از باب مجاز باشد و بدیدان متعلبان از راه تقریب فکیف که حاجت
توجیه بعد از ان باشد در بخصوص که مرفوع باشد قصر جوابا بلم بر فعه احد بخلاف احادیث رفضه که به همه مخصوص مرفوع
و از غرائب آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد با کسی دیگر قائل بدان نشده که هر چه ابن عساکر آورده و تعقیب
و بیافت احتجاج پیوسته فکیف که ظاهر شن با عتبار مدح یزید که از لفظ ابنه مستفاد شد مضاد جامع غیر باشد که
صحت در آن باشد و آن برسوره خاتمه یزید بخصوص اسمه اول دلیل ست بر لیلی که بالا گذشت چه جای آنکه رد
مشعر بمدح یزید ست نص نباشد بخصوص مدحیت او کما لا یخفی **قوله** نیز در کتاب مذکور مسطور ست
اقول فصه انداختن منجنیق بر بیت العتیق و دیگر بی اندامیها نسبت با خانه تجلی آشیانه در کتب تقات
که در آخر حیات یزید پلید رو داد اول بر مذهب اوست و لیا باشد که منهمکین لذات دنیوی وقت جلوس
سلطنت بسبب غرور مقصد این امور شوند و چون تسلط و تمکین ست میدهد انواع کفریات عمل می آرند قال الله
تعالی فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ **قوله**
اقول شعر فهمی عالم بالا معلوم شد چه مقصود من در رساله آن بود که ضمیر عبارت صواعق یعنی و لا یقال نظیر ذلک
فیمن بعد معین کرد انم تا ناظرین و سامعین تشویش نیفتد که مطلب من عبارت و سیاق و سباقش چیست
لفظ ذلک و رجوع ضمیر مذکور بکیست و این داب اہل تصنیف ست بخلاف مجتهد که عیار ارتقابی در اقوال سا
نقل کرده و مرجع ضمیرش هیچ ذکر نه نموده بالجمله در ینجا سخن از خلافت معاویه نیز ست تا مجتهد این تطویل بکار
اصل سخن بسیار دو **مقام حیرت** ست که هرگاه مثالب معاویه برعم خود از کتب اہلحق ثابت نمود پس با
او چگونه الزام ایشان بثبوت امامت برای یزید بحصول بیامید چه جای آنکه اگر خلافت معاویه علی الاطلاق
و فعل او و حوت بیشتیه بلکه لائق قبول همانقدر میگشت که موافق قوانین شرعیه ای افتاده آنکه معاویه هر چند
و موانیق که ره بردی هزاران اصحاب و تابعین قرار یافته بعمل آرد قبولش هر مردم پر خرد درست و برین
حاجت چیست که امامیه جواب مطاعن خلفای راشدین اہل الحق و تقیین می طلبند پس ایشان بالاولی محتاج
محامل صحیحه و جوابات نباشند و این مذهب اہلسنت نیست مذهب اہل بدعت شده که امام از دائره تکلیف بیرون
و رعیت چون امام را می شناسند تکلیف شرعی رهائی مییابد چنانچه قدمای رفضه دعوی آن داشتند و کتاب
از آن مزین ست و چون امام خاتم صحیفه امامت می کشاید تکلیفی از شریعت قرانی بر او نمیماند یعنی بالاستقلال
لال کتاب و امیباید فرقانیست که عوام اثناعشریه به بانگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت از حضرات
و از رفضه معاصرین فسوات حیر صد و رمییابد بهذا السبب دعوی افرا تقیه حقیقة ائمه هدی را از دائره

بیرون کشیده‌اند اما آنچه از زمخشری از ائمهٔ اعتزال است وارد و پس بعد از تسلیم صحت منقول و ترتیب استدلال
بطور معقول همین مقدار از آن مستفاد شد که معاویه نسبت به بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب
لیاقت و انهم بالاضافت بدون سند روایت و کجا صدور تبدیل دین از یزید لعین بنص حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم که محدثین اهل حق به یقین نقل کرده‌اند که اولی درجه او فسق و فجور و اعلاه آن کفر و ارتداد است
عند الجمهور و در حدیث دیگر آمده من بدل دینه فاقتلوه الغرض طوق ذهان بگردن انداختیم که معاویه لیاقت خلافت
روبروی اصحاب کرام نداشت و یزید بهمت خود به تبدیل دین برگماشت شتان بین الامرین اما آنچه
مجتهد از یافعی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتاب است فاعتبروا یا
اولی الالباب کبر چند من خاتمه رسالهٔ التماس کرده‌ام که الزام ذکر اسامی کتب باید نمود مجتهد الزمعی گوش بر آن ن
نهاده و از اینجا عذر من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نمایم و پر ظاهر است که کتاب تشهیدیه یا ترده جزو معلوم
و ازالة الغین عن بصارة العین به دو صد جزو در مجلدی چند میرسد با اینهمه منقول مجتهد دلالت بر آن میکند که معاویه
در خلافت خود بر سنت سنیه حضرت نبویه علی صاحبها الاف التحیة نرفت و این عقیده ماست که سیرت معاویه
سیرت ملوک بود بخلاف یزید که به تبدیل دین میکوشید و بهره از زره و نمار نداشت و قمار میباخت و طنبور مینواخت
و لقب او سکیر و خمیر و لابس حریر بود چنانچه بزرگان جناب مجتهد بر تصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیرها نقل فرموده
بوده‌اند و از اینجا نیز آن معنی آشکار شد که سبب چیست که مجتهد برای اثبات خلافتش انعقد میکوشید و برای سیرتش
عرق ریزی میکند و هیچ شد و بعض ازین امور را در آغاز این مقوله دانستی و متوهم نشود که چون لفظ خلافت
بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفاء راشدین میدانند زیرا که لانسلم که هر که خلیفه باشد در دین است از خلفاء
راشدین محسوب گردد و از اینجاست که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا
تحقیق آن نموده‌اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و امامیه او را متعصب اعتقاد میکنند خود
ظاهر نموده که او بر سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب می‌آید پس مدلل شد آنچه آنفا گفتم اما آنچه از دفتر اول روضة الاحباب
نوشته پس بارها مقربین تذکره‌اش گشته که صاحب تحفه گاهی این قدر التزام دور کلامش نهاده از آن جلسی بر دو
نبوده و محققین از معنی که معاویه مرموز که سب جناب امیر بر منبر بگوید انکار میفرمایند در نهار نزد ایشان عین
روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی التحفه و در اصحاب صفین چون این امور
بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعمومات آیات و احادیث واله بر فضائل صحابه بلکه جمیع
مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار ستاری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا سب و لعن آن عالیجناب میکرد و او را بالیقین کافر خواهیم دانست
و چون این معنی حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان انها بالیقین ثابت است تمسک
با اصل داریم با جملة اجماع اهل سنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است و چون آنهمی در خوارج
نهروان بالقطع بثبوت پیوست انهارا کافر میگویند و از دیگران هرگز بثبوت نرسید و انهارا تکفیر نمیکنند این است
تنقیح مذهب اهلسنت و درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند برآنکه منکر ضروریات دین
کافر است و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودن از
روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان اگر از هوای
نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی یا فسق اعتقادی است نه کفر و درین اصل امامیه
متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه مجتهد جالیسی بمقتضای بو الفضولی و بو الهوسی تار
نسج عناکب را با خیالات خام خویش همه گر بافته بود بعنایت ایزدی در رصول حیدریه علی المجوس القدریه همه را
بادله قطعیه بعنوانی زیر و زبر کرده ام که هر یکی از ناظرین و سامعین بر ریش جالیسی میخندند و چون آن ابحاث طویل الذیل
است لیکن آن درینمقام صورت نمی بندد و صاحب ایضاح مینویسد که صدور لعن اهلبیت نعوذ بالله منه
از ان اشخاص که امامیه زعم قطعیت صدور آن از انها دارند نزد مالعین من قطعا ثابت نیست و صحابیت
بعضی از انها قطعا ثابت لهذا لعن کنند و بعضی از ان اشخاص را به بدی یاد کرده اند و انهمین منافاتی با ولای اهلبیت
اطهار ندارد انتهی بالجمله اینقدر مسلم الثبوت است که از کوفیان بیوفا و شاگردان ابن سبا هوای التشنیع
سب و تبرا در باره معاویه و غیره شروع گرد از تذکرة الائمه نیز بوضوح انجامید که اهل مکر و حیل و اهل عناد و غل که
فرصت را غنیمت می شمردند و راه نفاق می پیمودند و خونریزی و فتنه انگیزی را وسیله مذهب باطل گمان میکردند بار
این وادی گشتند و لیکن جناب امیر ازین بدعت و احداث درهم کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت عینه
معنی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرتضوی نقل میکند که فرمود که من بشما گفتم که عبدالله بن عباس
بتحکیم برود سامی گفتند نه باید ابو موسی برود واصلا از سخنان ایشان رو ترش نگرد و غلط و خشونت نجود و چنین
شامیان را لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را و بر ینقدر چه موقوف
کتاب نهج البلاغة حاکم است که جناب امیر را این امر ناخوش آمد با آنکه زجر کردند باخوت اسلامی برای معاویه مطابق آیت
قرآنی فَاَصْلِحُوْا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ برقرار داشتند و از بحار باقر مجلسی جا بجا هویدا گشته که مقصود رضی در کتاب مذکور ایراد
رنها یافته است که فریقین دل بر آن بسته اند و از اینجا باظهار فاضل مجلسی امام سیزدهم اثنا عشریه هویدا شده که منع سب و لعن
از اجماع فریقین است الغرض سخن در آن بود که معاویه امر نمیود بسبب حضرت امیر معاذ الله و هنوز این ما گو
مخاطب در مس استفها صورت نگرفته چه روایات شنیده صحیحه باید ذکر کردن نه فقط بر روایات مورخین بند که حال عدم
اعتبار شان از کتب شیعه بوضوح گشته است انداختن آری بعضی از روایات موهم آنست که معاویه بعضی از اصحاب
امر کرده چنین گفت مالک ان لا تسب ابا تراب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم سب
کما لا یخفی علی من مارس الاخبار و موید این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بحار و دیگر کتب و اسفار و هم کتاب اثنا عشریه

از افادات محمد بن محمد بن حسن عاملی الی غیر ذالک و در منعی هیچ شبهه نیست که نواصب خوارج خذلهم الله این
بدعت را از کجا بکجا رسانیدند و علی کرّ الشهور و مرّ الدهور بابن محدثات ردیه خود در اسیاه میکردند و اهل تقیه
بخوردن حلوا و قلیه مرغ و سفیده بر آمدند تا آنکه عمر عبد العزیز را توفیق استیصال این بدعت بخشیدند قوله
و در تاریخ حلا مذکور است آه **اقول** از علمای اهلسنت و در روایت همین قدر ثابت میشود که باظهار ابو
قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شده معاویه بن ابی سفیان باوجود صحابی
کبار لایق این منصب نبوده و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که بهم مضمونش در کتب فریقین مروی است
مایه افتخار برای شکلی اریکه اقبال مجتهدین است که در رساله که بالخصوص بیادری مجتهدین و علمای ایران همین
حدیث تالیف نموده باد لم غوغی از آن این نتیجه بر آورده که خلافت خلفای راشدین باطل بوده زیرا که
صبر نمیباشد مگر بر بلا و هرگاه خلافت راشدین بلای بود پس در بطلانش حالت منتظره نمانده نموده ثبت دا
کالفرق فی المثل دلالت کند این حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هو نقیض المقصود
و تشبیهی مزید توضیح او ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دفتر تشیید المبانی نمودند چنان حالی شد که بشهادت ابو
قتاده انصاری و مانند او از گروه انصار که عموماً وفاداری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از
کتب معتمده شیعه هم دانستی مصداق حدیث شریف زمانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم
حرف الاستقبال با انضمام لفظ بعدی بعدی بعید منفصل نخواهد بود و این مغلطه دیگر است که گفتنش رفعه
هر بین مذهب شیعه در آن منهمک گشته فیضحک علیه الثکلی فضلاً عن الفضلاء اگر سخن فهمی در آنچه گفتیم غور کند
بنیاد رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق فهی هادمة على عمر فارسم ساخواهد یافت و اگر زندگی
مسید بود و مساعدت شده مانع صورت می بندد تفصیل تام در آن رد بگوشم داخوان بعد تصریح بخاری بدرگاه حضرت
باری باین دعا که در زبان انبیاء و صلحاء و اتقیاء بود متیحر شیم انت مولانا فانصرنا على القوم الکافرین قوله
قریب لح **اقول** بسیار ازین روایات فسق معاویه هم بثبوت رسید تا بکفرش چه خیال تو انگر دید بلکه
تفرقه میان یزید و معاویه خصوصیتی بکتب اهلسنت ندارد زیرا که از کلام فاضل بخاری برادر همین شکلی صریح
معلوم شده که در خلافت معاویه و یزید و سیرت هر دو فرق بسیار بود و این عبارت را در همین مقاله مفصل
دانستی حاجت اعاده نیست و **گمان** میبرد که من عوی الغبی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است
از آنجهت میکنم تا اعتراض بر رفضه قلب توانم کرد و در کتب رفضه مروی است حاشا و کلا اینک مجلد جاشم مجلس
موجود است عبارتش بشنو عن سلیم بن قیس قال قدم معاویة بن ابی سفیان حاجاً فی خلافته فاستقبله اهل المدینة
فنظر فاذا الذین استقبلوه ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالهم لم یستقبلونی فقیل له انهم محتاجون
لیس لهم دواب فقال معاویة و این نواضحهم فقال قیس بن سعد بن عبادة و کان سید الانصار و ابن سیدها افنوها یوم
بدر و احد و ما بعدهما من مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین ضربوک و اباک علی الاسلام حتی ظهر امر الله

وانتم کارهون فسکت معاویة فقال قیس اما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم العهد الینا انا ستلقی بعدی

اثرة قال معاویة فما امرکم به قال امرنا ان نصبر حتی نلقاه قال فاصبروا حتی تلقوه و ازین عبارت انهم نظر بر انجام

که معاویه هیچ میگذارد و تابع شریعت بود بخلاف پسرش صاحب مزامیر و طنبور که مانند جعفری بود که پیشوایان شیعه

بگدایی و طنبور نوازی و قمار بازی او رامی ستایند و از عمده مریدولای اهلبیت رضی الله عنهم چنانچه باین

می آید الی غیر ذلک من الفوائد و اگر بشنیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی بار

بانه دیگر مجلد عاشر را از بحار بکشا و ببین که مجلسی در آن چه مینویسد قال الشیخ المفید فی الارشاد و در

والمدائنی وغیرهما من اصحاب السیرة قالوا لما مات الحسن علیه السلام تحرکت الشیعة بالعراق فکتبوا الی الحسین

فی خلع معاویة والبیعة له فامتنع علیهم و ذکر ان بینه و بین معاویة عهدا و عقدا لایجوز له نقضه حتی تمضی المدة فاذا

مات معاویة نظر فی ذالک و در همین مقام این هم مرویست که از اکابر علمای شیعه که یزید بمجرد جلوس

بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین را خاصة طلب کرده اگر از بیعت ابا فرماید و حضرت امام که بنائب او که حاکم

مدینه بود فرمودند ما اهلبیت نبوت و معدن رسالت و مهبط ملائکه را درست نیست که با یزید که فاسق شارب خمر

و قاتل نفس محترمه است بیعت کردن و ازینجا هم دانستی که یزید مثل معاویه نبود و اگر اندک تامل کنی تو دانسته

که یزید را بیک نمط فهمیدن و حکم هر دو را بوحدت منخرط دانستن به حضرت امام حسین اعتراض نمودنست

به دلالت کلام شیخ مفید با وصف خویش و خروش ساکنین عراق فوج نکشیدند چنانچه درین ورق دیده

امام حسین باهل عراق اول دلیل بر آنست که انجناب فرمود که معاویه بر عهد و میثاق بود و میر

مرا درست نیست و با او رنده است خروج نتوانم کرد انتهی حالانکه حقتعالی میفرماید فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا

عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ و ازینجا نیز دانسته باشی که معاویه در زهر دادن امام حسن شریک بود و قتل

بحرمه از یزید بوقوع آمد پس ناصیت رئیس النواصب را ملاحظه بکن که در عدم تفرقه میانه یزید و معاویه از راه

و شیعین معاویه را با جناب امام حسین قرار دیدند این اعتراض بحسن مجتبی هم میرسد که با وصف عدم مرضی لشکریان جدال

معاویه نمودند و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از همین مجلد بحار هویدا و آشکار است

سبب مزید و قاحت در کتب خویش نیاورده بلات آن شرمسار نیستند و با نفعال نمی آید کور کور آمیر و در هر گاه

حال معاویه از کتب شیعه امامیه دانستی حاجتی بدان نماند که باثر حمیلیه او که باعث مزید تفرقه میانه او و یزید گشته ذکر کنم

اما اگر قدری باید طویل و کتابی باید در ازلیکن مجملا انیست که لفظ فقیه و مجتهد بحق او در صحاح دارد

علی هم در کتب اسناد الیه مذهب او را در اختلاف فقها یاد کرده بخلاف یزید که مزید جهل او نزد همگنان بثبوت

رسیده و نیز توبه معاویه و ندامت او بعد از حرب صفین در کتب اهل حق و یقین موجود است و وثیقه حسن مجتبی

الهی روسای طرفین دانستی و شهادت امام حسین که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن او دل دلیل

عکس شقاوت یزید که بعد سانحه کربلا معلی بر ساکنین مدینه منوره چه ظلم و عدوان کرد و بعد در بنا مدت

صحابیت برای او بجای خود است و حسن اسلامش نیز در کتب مسطور و بخلاف یزید مردود کما فی تاریخ الخلفاء غیره
من تصریح العلماء و لفظ فئتین عظیمتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام حسن علیه السلام عدم خروج
امام حسین هم بر معنی مذکور محتوی معهذا بعضی از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور دعا در خصوص معاویه
مروی و اگر در حق یزید کلمات مقدسه مصطفوی را بر شمارم که دلالت بر آن ندارد قطعاً که او قاتل امام حسین علیه السلام
و راضی بدان بود و لیکن از هر روایت اشد فسق و مزید فجور او واضح و لایح است پس ناگزیر است بملاحظه این امور
که بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن از اینجا گفته اند که گر فرق مراتب نکنی زندیقی **قوله** و توهم الخ **اقول**
لا نسلم که فرقیکه میانه معاویه و یزید بیان کرده اند چنانچه مجملاً و مختصراً گوش کردی موقوف بر آن باشد که در مدح
او احادیث صحیحه وارد باید کما عرفت آنفاً و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس آنچه درین سطری چند
گفته بجای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب نباشد زیرا که اهل نفاق و تقیه اکثر برای آن کس
و پیالو این معنی را ملحوظ نموده اند و شب و روز کباب شامی و فالوده دمشقی میخوردند و بسیاری از اکابر شیعه نیز معتقد
تشیع و جلالت شان هستند در خیرخواهی او زندگانی بسر بردند و برخی بر نفاقش مردند و طریقه خوشامد و
کذب و افترا القول با مون امام المتکلمین شیعه کما ینبغی هم منحصر در ایشان بود هذا من میگوییم که هرگاه مقبولین
امامیه در صدر اول مرتکب خلاف و وفا با حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا ایمان بعمل آرند که تسمیه
متکفل بیان نتایج ثمرات آنست و در آخر شیعیان کوفه حبائل محبت و مزید ولا را در واقعه تحکیم بعرش برین رسانیدند
و وقت بیعت حسن مجتبی تلافی هر دو نشکر آنچنان کار بنیاد ند که پاره آن دانستی و پاره دیگر انتظار بکن پس از ریب باکه
و طاقت نسانی کیست که ایشان را مانع توانند شد و از اینجا که ادراک مکنونات خاطر در هر واقعه کار افراد بشر است
پس چه عجب که بعضی گول خورده باشند و نقد انصف من قال راحبا عمن مذهب التشیع حصول مذهب النفاق بعینه
است که بلفظ تقیه تعبیر از آن مینمائیم هرگاه مجملاً و مفصلاً دریافتی که حقیقت یزید لعین ما تم جملهٔ آن بدین هیولی
بالحق و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعار بذکر آن پرداخته بود هرگز دلالت
بر مکنون قلبش نمیکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایمان یزید را بر اظهار قصه مقتضی از کتب ایشان و احادیث صحیحه
پیشوایان این بد اندیشان استنباط میتوان کرد باید شنید که حضرت سید الساجدین علیه السلام بکمال عطوفت مهربانی
یزید را نماز عفیله که دو رکعتی خفیفی بلبش نیست تعلیم کرده و ارشاد نموده که اگر این نماز بگذاری توبه تو بدرگاه حضرت
باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهداء از ذمه تو باقی نخواهد ماند و خاتمه بعضی ازین روایات آنکه
هرگاه یزید میخواست که نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدید بر او استیلا مییافت و هرکس که بعلم تاریخ آشنا
شده میداند که بعد سانحه کربلا سلطنت این بیحیا منقضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشته
بکمال تفصیله پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق واضح و آشکار است که او نماز مذکور را گاهی به نیت
ادا کرده باشد چه جای آنکه توبه مسارعی ندامت است از ماضی و ترک فعل فی الحال و عزم ترک در استقبال این امور

اختیاریه از وی صدور یافت باقی ماند علیه اعراض این بالاتفاق امریست غیر اختیاری معهذا ادعای علم اداء تعقیل
بمقتضای اقوال آتیه معترضین کما سیجیء تفصیلها ان شاء الله تعالی شهادت علی انفی ست فکیف که مجتهد الزمانی جابجا در تشیید
المبانی افاده میفرماید که اقرار عقلا علی نفوسهم حجة مقتضا سیما وقتیکه این امر را بر صور خیالیه متکلمین امامیه مثل جناب صاحب
بجناب میر رسانیم کما لا یخفی و نیز چون در رساله بصارة العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته که تقریر
بتصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین ع در خروج بر یزید موافق اصول رفض
بسر حد کفر رسیده بود و قاتل چنین کسان البته باید که بجرارت دینی منصف باشد پس حکم بقتل آنجناب ع ما تقیه
یزید نیک بر اصول مجعوله رافضیان شاید ایمان یزید باشد فکیف که پدرش سر صوارم گوید صراحةً کما اگر کسی بوجوه
محسنه کسی از انبیا علیهم السلام بکشد مستحسن خواهد بود بعد آنکه دلدار جایسی جائیکه مباحث عدل باری عز وجل
نوشته و تعریف آن اولاً بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از انست که او سبحانه و تعالی مرتکب
قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باشد گفتگوی طولانی او ورقی چند گشته بیشتر متوجه گردیده بر
و نقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش میماند که مقتضای تکلیف ایمان نمود بلکسی که میداند که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف ست بالاطلاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الٰهی بعدم ایمان موجب
استحاله ایمان نمیشود باز تکالیف خالی از قباحت نیست بیانش آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی بدانند
بسازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه مقدر بالعکس
آن خواهد پس بعد سطری چند در بیان یک دو تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین والد هرگاه بداند
حال ولد خود که هرگاه بان سکین داده شود باد سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را بآن هلاک خواهد
و او با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان قلم تراشد
پس از نیجا ظاهر شد که هرکه امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون این ادا النستی پس بدانکه تکلیف کافر با
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن مثلات
و امثلة واضح نموده شد زیرا که مضرت لحظه واحده مثلاً سکین دادن مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از ان مومن لذا بر جرح
در جواب امام مینویسد که تمثیل رازی بجهت این نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر بکشد
و پس نسبت جناب الٰهی بمکلفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظر ما اگر با جهات محسنه نباشد بسیار قبیح ست لیکن بنی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کمال
قدرت و طاقت این دانسته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زبان آن نبی بدعا
نسبت خشم زدن بر مان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که آنهم پسر بجان

باشد مانعت نماند لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قبل خیابات اهدی آن پسر را که نبی ست عطا فرماید و پسند نیز در مخلوقات
بگرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع لاتعد ولاتحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و بهمان حال
سکین مستحسن میشود تجیتی با غلط با اینهمه که شنیدے شواهد دیگر ست از انجمله آنکه بارها دانستی و درین مقاله هم دیدی و از
اصول امامیه فهمیدی که بحکم حضرات ائمه در نماز نواصب تمام ایشان فرقی نیست بلکه هر دو مساوی الاقدام
اند کما فی الکافی و امثالهم در احادیث صحیحه موجود که چون مخالفین بنماز قیام مینمایند حقتعالی بر ایشان لعنت میکند
این امر محتاج دلیلی نیست بعد از انکه نماز ایشان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتمده کلامیه و کتب احادیث عموما
در فصول مهمه خصوصا بتفصیل تمام ثابت ست که ائمه هدی مثل حضرات انبیا علیهم السلام اجتهاد نمیفرمایند و
حکم ایشان حکم خدای عز و جل ست درباره مکلفین قد قال الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یَامُرُ بِالْفَحْشَاءِ پس از حکم امام
زین العابدین در ادای نماز عشا که میانه مغرب و عشا ست معلوم شد که یزید مومن پاک بود و مقتضا الملک عقیم [illegible]
الم و عدوان [illegible] و ورنه لازم آید امر بزنا معاذ الله و هرگاه حکم مساوات در نماز پنجگانه جاری ست فاطنک بهذا
ازین کلام الخ **اقول** این مزخرفات تازه و هفوات بی اندازه نیز مورد ایمانات [illegible] و ضبط ملام ارباب اخبار و
اصول ست بچند وجه اول آنکه حال عدالت و غزارت علم و زهد و ورع عمر عبد العزیز [illegible] المنت
ترجمه او و هم بذکر خلافت او این امور را بروایات ثقات شرح میکنند فطرفه السنت [illegible]
فضل و داد او شد و سداد و توقف دارند اگر شروح بخاری و کتب تنقید از تالیفات کرمانی و عسقلانی و
[illegible] شمس الدین ذهبی و غیرهم بدست نیاید الا هی تاریخ الخلفا که مجتهد الباقی دعوی تتبع آن جا بجا در شنیده
دار دباید گشتند که اینها اوصاف جلیل بلکه دیگر مدائح جلیله را برای ابن عبد العزیز بشهادت اکابر ثابت میکنند و اینجا
مال مطالعه این کتاب نیز بوید امیگردد که گویا مجتهد را نیز لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ صرف دیگر از قرآن المجید یاد نمانده پس آنکه
فاروق رضی الله عنه بعد از تقدیر تشخیص [illegible] بنوامیه بعبارت از وست مینمود که از اولاد من مردی بهم رسد
که زمین را پر از عدل و داد بکند و این روایات را ترمذی در تاریخ خویش آورده و گفته که همان بوقوع آمد و ابن سعد
این عبارت اخراج فرموده از فاروق لیت شعری من ذو الشین من ولدی الذی یملاها عدلا کما ملئت جورا و نیز از [illegible]
تخریج کرد که در مقولات ما بود که دنیا منقضی نشود تا حاکم گردد مردی از اولاد عمر عمل نماید مثل اعمال عمر آورده و بروی
هلال بن عبد الله بن عمر نشانی سیاه بود مردم خلیفه موعود را امید داشتند تا آنکه حقتعالی عمر عبد العزیز را آورد و او
در طبقه خویش محدث جلیل القدر بود و روایت کرده اند از پدر خود و انس و عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و ابن قارظ
و یوسف بن عبد الله بن سلام و جابر بن سعد و سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و ابی بکر بن عبد الرحمن و ربیع
بن سبره و گروهی که همه بری با اینهمه جلالت و ثنا همچنین دیگران از احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکدر و یحیی
بن سعد الانصاری و مسلمه بن عبد الملک و رجا بن حیوة و محدثین بسیار و او جامع کتاب مجید شد در حالت صغر
و پدرش او را بمدینه منوره فرستاد تا ادب حاصل کند و از مغیره مروی است که جمع کرد عمر مذکور بنی مروان را

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فدک انفاق میفرمود و زنان بیوه بنی هاشم را
تزویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گرداند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود
همچنان ماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه
بجناب زهرا عطا نفرمود مرا لائق نباشد بهره مند شدن از ان لاجرم آنرا بر وضعی میگردانم که در عهد سعادت
و محمد بن فضاله میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در غیریه گذشت پس راهب فرود آمد با او و نازل
نشده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت لب ... پدر تو از ایمه
او را در ائمه عدل بجای رجب از اشهر حرم راوی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذو الحجه و محرم ابو بکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است ازان عمر عبد العزیز است و جمعی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیرهما گفته اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند که گرگان همراه گوسفندان می چریدند در دشت
بیابان چون ازین استبعاد کردند راعی گفت اذا اصلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات گفته
که در خلافتش شبانان دیدند که گرگ و گوسپند در یک مرعی همه گر میچرند شبی دیدم که گرگ بر گوسپندی حمله کرده
اعین گوید که گفتم عمر در صالح مرد چون حساب کردند خبر رسید موافق افتاد و این بدان ماند که از امام
بسا خیرها ازین ابواب صدور خواهد کرد که از متقدمین مطبوع نیامده و الفضل للمتقدم کما لا یخفی لیا بن مسیب
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هر گاه از شیخ بنی مروان بر پا شود بر
رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می پرسیدم چون بمال و تحول خلافتهم
قایم شد پس بار خواب مذکور دیدم و حاضر شدم به بیعت او مشرف گشتم و حبیب سلمی گفته که سعید بن مسیب
که خلفا سه کس اند ابو بکر و عمر و عثمان گفتم شیخین را می شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده مانی میدانی و او را
فرسیده از باری معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرد و ابن عون نقل نموده که ابن سیرین را چون از
مهدی پرسیدند میگفت که می بود از ان امام مهدی یعنی عمر بن عبد العزیز و مالک بن دینار فرمود که مرا زاهد میخوانند مرد زاهد
عمر عبد العزیز که دنیا رجوع کرد باو و از بسیار قبولش نفرمود و نیز رها او بجای رسیده بود که ثقات گویند که داخل
عمر بدولت سرای خود با زن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر درهمی داری بده تا انگور بخرم فاطمه گفت تو خلیفه
باشی قدرت یک درهمی نداری فرمود این برمن آسانتر است از آنکه اغلال جهنم در گردن من افتد و گفته اند که چون خلیفه
شد بار از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه روداد گفتند که عمر جواری خود را مخیر گردانید و گفت که مرا فرضی نازل
شده که مشغول کرد از دیگری دوست دارد او را آزاد کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زن او میگفت در زمان
زر در خلافت گاهی غسل جنابت با احتلام نموده باشد و حال خوف و خشیت او از وجه اولی نقل کرده اند
که چون داخل میشد در خانه افگنده خود را در مسجد خویش سجده میکرد و دعا و زاری میکرد تا خوابش می ربود چون بیدار میشد باز
تضرع و بکا از سر میگرفت همه تمام شب چنین بطور رعی میداشت و ولید بن سایب میگوید ندیدم کسی را زاهد و خایف

تر از عمر و بگواهی عطار شب فقمار اجمع میکردتا ذکر موت و قیامت میکردند و میگریستند چنان میمود که غبار
بر روی شان نهاده ست و گاهی در ایام خلافت کسی از دست عمر نزد و مگریسته تا زیانه تخفیف را که درباره
معاویه بد گفته بود انیمه که از حالش در علم و عدل و زهد و ورع در مظالم شنیده ای حرفی چند ست عجب
دارم از مجتهد الربانی که بیچاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ الخلفا که خودی چند بیش نیست
اتهم مشرف نشد و تتبع این کتاب هم بدست سابقین بو قاعدین خود سپرد و نسبت تیره رای خویش و بی سواد
شان باین امور نمذکور شد و مورد استبعاد او بود پلی نبردبلی باد به مشتاق و محن تصنیف نو ر دیدن و گرد نقاب
و آلام گردیدن شیوه اهل بسالت ست نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال مجتهد فانی و دیرین علمای
غولان بیابانی نیز همین منوال ست که ریش های ایشان بدست تنگی اهل سواد آنست و سبب ننگ و عار گی
خود را یکه تاز میدان نبرد میدانند و چرسر گردان زمین و اسفندیار روئین تن زبان میرانند و هنوز یک
فن را با تمام نمی خوانند چنانچه از صولة عبدربه علی الجوس القدریه و منتهی الکلام و غیرها آشکار است ع تر ا باید
امی غول ابلیسان ✻ که بندی چو بندریج دست میان ✻ کمان لشکنی بر نریزی زره ✻ زره و بر روی بیوسته کرده
وگر بیخیانت و هم گوش هیچ ✻ که دانی که پیچی و کمتر ز هیچ ✻ ببیچان مرا تا نه جنبد زمین ✻ همین گومت بار گویم همین ✻
دوم آنکه بیاد نمی آید که اکابر ما نوشته باشند که هر اصحابی افضل ست از هر تابعی بلی آنچه از تصریحات ایشان
معلوم میشود اینست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع بهتر اند و علی هذا القیاس بس نه
لازم بیاید آنچه مجتهد در صدد آن گشته سلمنا که هر اصحابی اگرچه بطلب دنیا پرداز دخود را بجمیع اصحاب آن مشغول
ساز د افضل ست از تابعی که بلا خلاف باجتهاد رسد و با وصف خلافت در زهد و عدل و تقوی ید طولی دارد
ولیکن از کجا که بر فعل آن صحابی باوصف نکیر اهل حل وعقد عجب ست که خلافت معاویه میثاق عمل هم نه
بلکه مخالفت آن و ثیقه کند که بر بر وی جماعت مجتهدین و غیرهم من المسلمین بدو فرر دو انکار درباره
کسی که عاری از شروط باشد تابع مذکور بر چه بکنند باید بود و موید و موکد بود بسبب احادیث نبوی کما سیجی با ثبات
خود بیجا برای بستن زبان از جایان فار مخطی آل عبا و اراده فوج کشی بغایت قصوی و نسبت حضرت معاویه
حضرت امیر را ام باید که بر زبان باشند تا هر یکی از مجتهدان مبهوت و مبهوج گشته سر فرو دارد و دم بر نیارد تقصیر
بلیا داین لاف و گزاف ریشخند ابطور اهل حق نخوانند بود آری بعضی از رفضه بدان رفته اند که امام از دائره تکلیف
بیرون میگذارد و مکلف شرعی نمی ماند چنانچه در صواقع و تحفه و غیرها فقریب ست خدش گفته و شاید که قلوب ناصبی
ذوالوجهین بودن همین مذهب مائل باشد عجب آنکه در جمیع کتب فن بروایات متواتره المعنی ثابت کرده اند
که ائمه هدی ملاعین و منافقین را که تا قیامت اگرچه بلا تناهی رسند چنانچه باید می شناختند و قلیل گویا وقتی
توجه سیما امام کاظم و مالانکه خراص و دعا علی را با اهل حقائق سپرده اند اما بانات لطیفه و ودائع لطیفه را بدا من
آن ملاعین بستند که جمیع را از سرشته سوال بیگسستند چنانچه نموده آن را در همین مقاله دانستی و عقل هیچ عاقلی

تجویز نتوانند کرد که از مکلفین این امر صادر یابد و نیز نزد کسی ممکن نبود که امام عسکری رح حبس خاتون را صحبت سرفراز
فرماید و او وقت نکاح منکوحه باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند بلکه
رفضه اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود نهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغخطی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشته
و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم
آنکه **افضلیت** استخلاف بر تقدیر ثبوتش باوجود مخالفت و تقیه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که بغرض عمر بن
عبد العزیز بر مسند باشد بنص نبوی صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که مبدل دین و مخرب شریعت متین قمار باز و
طنبور نواز خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت و عام امت ست لاجرم باعث تعزیر خواهد بود چهارم
آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق مفصل گذشته و از آن مقام انهم ظاهر گشته که احتمال خوف
در آن متطرق ست یعنی اگر ناکشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت مانند ورنه فقط نفوس
ناصحین و ازینجاست که چشم و اولاد و خدم را هم وعظ نمودند تا واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف تعزیر بن
عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست فالرجحان ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره را هم یاد ندارد و در اینجا
جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام
حسین ع ثابت کرده هنوز سر مشق نیاموده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و باینهمه خیالپلاو
نمی نشینند و دامن از تحریر بمعنی نمی چینند پنجم آنکه **اصل** مدعا ازین عبارات همانست که دانستنی و با
ائمه میگوییم که معنی خلیفه حق و امام صدق نه آنست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم
می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تخصیص کرده که معاویه بر سیرت ملوک میرفت و هرگاه
قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه در چه حساب غرض که مجتهد را اختلال حواس
رو داده تا درین مغلطه افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش
باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد **صاحب ایضاح بعد عبارت** نقل کرده جناب مجیب
از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تخصیص کرده برآنکه غالب بود بر خلافت معاویه طور ملوک
و خارج بود اکثر تش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن ع خلیفه شد بایمعنی که
واجب و لازم شد بر مردم برای او طوع و انقیاد چیزیکه واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از اینجا که در حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیت راشدین باعتبار جمیع جهات ست و حقیت
خلافت معاویه بوجه دون وجه و الا حکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و
ختنین و امام حسن ع چگونه صورت می بست چنانچه هیتمی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه و محصل
ششم آنکه **سلمنا** که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب نوافتن امام حسن ع لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا خلاید من دلیل هفتم آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط پس
دعوی اجمال که مجتهد در کلام مجیب کرده بود و در هر جا میکند از عجائب توهمات ست شاید معنی اجمال هم
بذهن روشن در نیامد چنانچه معنی جمله لا نسلم بخیال ملک زاده کودن که چون ملک امتحانش خود بست
اوستاد او را آموخت که هر گاه علما گفتگو کنند بگو که لا نسلم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
و پرسید که در ثبوت کلمه توحید چه میفرمائی گفت لا نسلم اینوقت همه را حالی شد که هیچ تربیت نااهل را چون گردگان
بر گنبد ست **العرض** الحاق مذکور کافی بود چه جائی آنکه بتبرعا همه امور را بتصریح اکابر شرح نمودم هم مشتمل آنکه
از اعتراض بیمزه چنان معلوم شد که معنی الحاق هم ندانسته و خیال نکرد که ملحق را معنی تابع
میگویند چنانچه مجلسی در بحار ارکان اربعه را ملحق و تابع ائمه قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان است
او در امامت مرتضوی۴ متردد شد فکیف عمار که حالش طشت از بام ست کما عرفت مرارا و اکثر در اصحاب
حضرت امام باقر۴ و صادق۴ سرمایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب هفتاد هزار حدیث
در امامت کاظمی متردد بود کما فی الکشی وغیره بخلاف ابن عبد العزیز که در عدم تزلزل کوه الوند بود و از آنجا حرف
بیمزه ظاهر ست که حکم مذکور را بهر حال مهمل فهمیده و هل هذا الا الجهل و غباوته فان الکلام فی الرشد
لا نفس الخلافة و لا نسلم ان کل من کان خلیفة فهو داخل فی الخلفاء الراشدین الهادیین المهدیین و
درینجا نکته السیت بس دقیق بپایدش آنکه مجتهد که از فعل عمر عبد العزیز بیزار ست و از اعتبارش
دست بردارد و از تصور ضرب او بظاهر در آن باعث آن نیست مگر مزید ولای منکرین از امامت اهلبیت
اطهار ورنه این تغییر بسوی حضرت محمد بن حنیفه بر اصول و اخبار امامیه میکند زیرا که بر ناظرین مجلد عاشر
بحار هویدا و آشکار است که جناب شان یزید پلید را امیر المؤمنین۴ اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حالانکه مخصوص برای حضرت امیر ست حتی که اگر برای دیگران از ائمه هدی کسی اطلاق
کند بلی دین گردد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فضول وعیدی و رعقبی و علیه در دنیا چنانست
که بیانش بدین اشد ضرورت از حد ادب دور ست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهم که یزید بعد از آنکه
مدح جناب گسترے جناب محمد بن حنیفه فرمود یا نعنی یا ابا القاسم فقال نعم یا امیر المؤمنین و چون ایشان را
گفت سه صد هزار درهم برای شما اماده کرده ام تقریر جواب شان بطور ظرافت چنین ست که حاشا
کرمن برای اخذ زر این سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المؤمنین ست و بعد
از ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشته فانی قد قبلت یا امیر المؤمنین
قوله اما اجتهاد الخ **اقول** چه خوش گفته ست بعضی از شعراء ۹ ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه
تست ؛ عرض خود می بری و زحمت ما میداری ؛ یعنی مخاطب هرزه چانه هوده سرا که بر اجتهاد
معاویه که نزد اهل حق مختلف فیه ست چنانکه از صواقع و تحفه اثنا عشریه و صبح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی در کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است قاه قاه گریه همه اش با نحش
وجوه بر پیشوایانش انطباق می یابد چه در زمان ائمه پیشوایان رفضه چندان فراخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظه آن خون ناب جگر می نوشیدند و باوصف تقیه از گروه شیعه خود بیند
و بزجر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را مقرر میگردانیدند، این ملاعین هرگز حرفی را
از زجر نمی شنیدند کما مرت علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از امامیه از مجلد اول کلینی هم ظاهر و باهر است
جاییکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق ع آورده و سائلین را از شیعه خاص و مومنین
باخلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بی اعتدالی بد اندیشان و کورانگی ایشان جلاجل
می آریم و دستمایه پیش داور داد برس بر میدارم که اسلے یومنا هذا اجتهاد در رفضه القدر چه پیدا کرد
که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق ائمه امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید را بر وجهی شایان سخنی
قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرثیه ضمیر و دیگر و مناقب میران عنبر وار می بر زبان نمی رانند
و عمامه بلند بر سر می بندند و باوصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجلس قاری تبریزی را
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در انجا فراهم می آیند و باد ای
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند و لیکن زینهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو گویی
که کتاسنلی بر ابن سبا مدعی نبوت و خود الوهیت حضرت مرتضی کما فی المختار الکشی و تالیفات عمده
من العلما فرود آمده که آتش ازو یاد گرفته اند حرفی ازین باب بشنو که در آن روز جبر دیار زد
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُرُزًا که بجیم و رای بی نقطه و زای معجمه
واقع است بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجان آمدم و لفظ قرآنی را شان دادم
و اینهم گفتم که عجب است از مجودین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته در پی ادای مخارج و صفات گشته اند
کاش مجتهد خانی زاکه در ترجمه آیتی و حدیثی معد رهفتاد و هفتاد خطا میشود کما مر مجملا
و مفصلا خاتمة المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد و از جائش تا انتهاء جهان آباد
وحشت کربت و غربت نور دید و صورت بهبود ندید تا مشهور یکی از سادات باره یعنی پدر سید قاسم علی
برای تحصیل بیدبخم مراحل بعید طی کرده در خدمت طباطبائی و بهبهانی عمر در افتاد و بار ابناء
مقتضای یَحْمِلُونَ اَثْقَالَهُمْ بر پشت نهاد و لیکن قیامت اینست که مخاطب لاثانی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتی ندانند و این اجتهاد و لسم الله ایشان و خبر عطلی اجتهادی چیزی در خانه
ندارند و نتایج ان و هر بهاری چینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند حتی که قاتل ابن عمر یزید را می پندارند
و بیعت ابن عمر را در اصل استقتال از هفت شهید کربلا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

استخلاف بخلفا افراد کثیره و بر تعمیم خلافت را محصور در معاویه می انگارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
شمرده بر خود می بالند و حدیث قد اوحیو را بالضرورت بر یزید منطبق میگردانند الی غیر ذالک من الکرامات
حالیا طایفه اصولیه هم مطیع و منقاد اویند چنانچه در سابق زراره را پیدا انستند و بر جلالت بل کمال علمش اتفاق
پیدا داشتند کما فی التلخیص والمنهج وغیرهما بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت و اجتهاد
را ابتدا و طی مقیده کرده اند و بالاتفاق تا روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه فاضل
خیاری در مذمة الاجتهاد و مجلسی در بحار با اینهمه تعصب عناد اعتراف نموده و زراره هزاران محدثات اختلاف
ثقلین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم اهم رای خود جسارت می فرمود تا آنکه ابو عمرو کشی از ابن سکان نقل می نماید
تذکره کردیم نزد زراره در چیزی از امر حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
خویش حادث کردی یا از روایتی برآوردی گفت من خوب می شناسم ترا این امور چه کار ندانی که بسیار بهتر
است که بر روایت ترجیح دارد این همه یکسو اعجوبه روزگار داخو که هر بار باید شنید که در مدت العمر این
امر بگوشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسائل فرعیه است نه اعتقادیه و درین ایام خجسته انجام بگذشت
همیشه بهار کتب فضه گل دیگر شگفت پس چگونه درین زمان تحرز و شم و مثل غنچه تا کی خون جگر نوشم که
اکابر علمای طایفه الحاد و زندقه زراره را از انکار علم ازلی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیسی مجوس
در بر همزدن توحید و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریرش میکنند همه را بخطای اجتهاد حمل
کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدفترهای دراز لیکن مشتی نمونه خروارے اندکے از بسیار کشی در مختار
خود روایت کرده که از حضرت صادق ع در استطاعت سوال کردند فرمودند دین من ست و نه دین بزرگان
من راوی می گوید گفتم الکن ن عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانید خدا ج
ایشان را بر آتش گفتم قربانت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود مراد من نیست مگر
ل زراره و اشباه و انتهی مختصراً با اینهمه خیانت اعتقاد بر الهیات و اتباع خطوات دجال و مسیلمه کذاب که نتیجه آن لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری بود اکابر علمای سوء و تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و نقد دین
و ایمان را در محبتش باخته و این هم التطویل را مقتضی است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
پدر باقر مجلسی در رجال من لایحضره الفقیه درین مقام و از ناصبیت میمد بلعنی لعنه نقل این روایت
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق این ست که قول شان باطل است لیکن بدینجهت نیست
که واجب شود تبرا از ایشان و جز این نیست که خطای اجتهادی ست انتهی ترجمه کلامه و اصل عبارتش این است
ای قولهم باطل لیس بان یکون بحث البراءة منهم وانما هو خطاء فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود والنصاری باشد و هم مصداق خطای اجتهادی چنانچه متعه یا نکوحه بزرگی که در کمر ازش

ما و فرزندی سوء الخلافه بفوت اجتهاد و تنها یقین شوهر خود نماید و ابو داود وقت سرزنش برخ خود لیتنا
نمودو اعجب از رئیس المجتهدین باشی و از خطای اجتهادی خبر ندارد که از حد تواتر در گذشت و هر یکی از سنی و شیعه منتفع
بسبب کثرت فقه پشت دو تا گشت چون حال مسایل الهیات از توحید و غیره چنین است که مجتهد و ران مبین
است اکنون تکفیر یا تفسیق کسی از امثالش چگونه امامیه را ممکن است تا بآن مردم که در فروع مخالفت ایمه کرده
چه رسد فکیف که امر ریاست و حب جاه در میان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجالس المومنین
قاتلین ایمه معصومین و شیعه ایشان را که بدست خود مرتکب شده در گروه ناجیه داخل می کند و نیز
با اعتقاد تشیع می نهد و از ینجا حاصل مجتهدین صدر اول ایشان بر نصوص ایمه بر وضوح انجامید
که بدتر از یهود و مجوس بوده اند و لیکن تبرا از ایشان نه باید بلی اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم باشند و نص بوی نحن نبغض بغضهم کما یلوح من الکافی و غیره من الاصول همراه
کیف ما کان واجب التبری هستند و محبت بهما لزمانی و درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قدسیه میکنند
اجتهاد را باین امور سبب آنکه ادعای اجتهاد دار و مشروط میدانند و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَىٰ که در کتاب آسمانی است بحکم ایمه هرسه اینے استدلال شان بدان محرف نگشته
نے خواند نیارم بر عاقبت اندیشی پدر مجلسی که چون در کلینی و غیره ثبت و روز فریاد اصحاب ایمه دیده که
امام مسله توحید و علم خدا با ارشاد بکن که پیشوایان ما دران مختلف بودند همه را بخطای اجتهادی بر گرداند
بلکه با ولویت کما لا یخفی فلان زراره رئیس المتحیرین من الدنیا وافقه الستته و حاله کذا کذا اما قول ملا که
تبرا از ایشان واجب گشته پس برای خدا و حرفی چند از من بشنو که کشی از محمد از احمد از محمد بن عیسی از علی بن الحکم
رجالش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود چه مدت شد که زراره را
گفتم از روزی چند فرمود پس وا مکن اگر مریض شود عیادتش مرو و اگر بمیرد و بر جنازه اش حاضر مشو تعجب کردم و پرسیدم
که حال زراره چنین است فرمود بلی زراره بدتر است از یهود و نصاری و از آنکس که گوید همراه خداست ثالث ثلثه و اگر
باستیعاب مثالب میل داری باید که دست تضرع بدرگاه باری بر داری تا رساله منفرده درین باب جمع کنم و بر هر یکی عیان
گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره به ثبوت رسیده و ابن محمد بن عیسی از اصحاب امام صادق
است که بیاد می آید که علمای رجال او را بذم و قدح تناول کرده باشند سیما بعد از آنکه ملای مذکور چنان افاده نموده که
که بدان پی بردی اکنون از ملاح این رئیس النواصب نیز لروافض باید پرسید که تبرا ازین دشمنان اهل بیت
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا هنوز این ابالسه واجب المحبت اند بلی از ازواج مطهرات حضرت سید
کائنات و خلفه کبار رسول مقبول و حضرت بتول و مهاجرین و انصار سابقین و اولین واجب العذاب اند
قریب است که آسمان خون بارد و صاعقه قهر الهی خشک و تر ایشان را بسوزد پس بجا ماند سفارش امام و بار الهی
که صریح مناقض خبط امام است و این قسم احادیث بسیار است خدارا حرفی دیگر بشنو که درین مقام بار دیگر تکلیف

نخواهم داد اینهم روایت امام الرفضه ابوعمرو کشی ست از ولید بن صبیح باسنادش که من میگفت نشستم
در روضه مدینه ناگاه مردی سخن میگوید با من چون التفات کردم معلوم شد که زراره است گفت پروانگی طلب
کن از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام مشرف شدم و خبر دادم حضرت
ریش مبارک بدست گرفت و فرمود و بار که اذن مده او را که آن مرد میخواهد که در پیرانه سر مذهب قدریه
اختیار کنم و حالانکه از دین من و بزرگان من نباشد باقی ماند آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
سفارش فرمود و جواب تبرا ها آنکه محتمل است که قائلین بالاستطاعة مردم دیگر باشند و در ضلال اضلال زراره
نظر من الیهود والمجوس مخبل و ضال و مخبر ابلیس نباشند فکیف که زنهار در آغاز ذکر زراره نمود پس دیگران
متعین گشتند که بعض امام باقر حبیبی نمودند و امام صادق سفارش شان نمودند بخلاف زراره کاسه لیسی
مجوس و یهود و چه تصریح را نیک میدانی که امامیه بجا آموختند که کلام دشمن همانقدر معتبرست که مضرت
باو دارد و بالجمله جناب اجتهاد مآب خوب نکردند که درباره اجتهاد باب مطاعن را بر اهل سنت گشودند حالانکه
باستخلاف شیخ ثانی یا محض دعوی خریدند مجتهد جانشینی مسند اجتهاد و ریاست را مثل یزید مزین فرمودند چون مقام
تقیه سیی است زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندریده کرد تفصیل و تطویل نگردید [illegible] عامی پروازم و میگویم که لا
[illegible] اهل تاریخ این کلام از معاویه آورده اند بطور دعا که خدایا اگر چنین است او را [illegible] اگر که سگ کنم
بسبب علم محبت پدری است این کار را منقلب گردان و شاید که یزید بسبب مزید جهل و [illegible]
معامله میکرد که فسق و فجورش بر او ظاهر نباشد چه منافق بلوازم و عوارض نفاق بعنوانی استعمال میکند و [illegible]
که نخواهم خود هم نداند تا بدیگری چه رسد و چه عجب که اهل دنیا بپاسداری یزید و فریدیه مروتش که بروایات امامیه حضرات
اهلبیت بدان اعتراف کردند حالات او را تا بمعاویه نرسانیدند و انکار اهل دین و نکیر ایشان بر نفی کمال تقوی محمول
[illegible] نشد و الله اعلم بالصواب و اینجا تنبیه کامل حکم توانکرد که جانشینی مثل معاویه با وجود گرگ باران دیده بودنش فریب
[illegible] پسر خود تا فضایلش در آئینه حق نما منطبع گردانیده و انهم بحدیکه نه تنها ملائک ثناخوان او بلکه جن و بشر جمله قربان او
[illegible] رجال مملو او بعد از تمادی از منه چنین است که ازین کتاب پیداست سیما وقتیکه او بر مسند اجتهاد بقهر و استیلا با وجود دیگر نشست که
[illegible] نقمه اند بعینانگر پیری از خرفتادن بدیده مرده نشست بر اجتهاد و چگونه بر مالک اجتهاد مسلط نشود که پدرش بمقتضای مصلحت بامر
بحسب وصیت مذکور معاذ الله اجتهاد او گو و نیز ابر حضرات ائمه هم ترجیح داد و پس بر رد متعان [illegible] مذکور از معاویه بن ابی سفیان که مشتبه بود یا
نهاد و شاید بیچاره ندانست حال او را چنانچه سکنه ملیح آباد از بندهای حکیم الهی بخش مرحوم الصمد یعنی دیباچه کتاب ایشان هم دیدند و بحث نیست که
بعض علما بطمع در قوت اجتهادیه او وقت امتحان بدر رفتات پسر جلوه داده و در رسانیدند از اوراق کلامیه شیعت تالیفی پرداخته
بنامش مشهور ساختند و در روز سیاه دست او گرفتند و بادشاه و وزیر از سبب جهل و ضلالت که بعد از نواب صابر جنگ البرستان
مسلط بود و هم از رنجیت که فتنه بلند شب و روز پدیده مائل اند با آنکه پهلوانان ستم نگر نیز بدلیری او گرفتار اند مبادا فتنه برپا شود همین
[illegible] ندیس قهر و استیلا هم نسبت [illegible] واقعه [illegible] الله تعالی تحقق شد پس [illegible] اسباب حسد صاحب شد [illegible] مردم

بزر نیز جمع شده و نعم ما قال الشاعر **نظم** ای زر تو فی آنکه جامع اللذاتی * محبوب خلائق بهمه اوقاتی * بی‌شک تو خدا نه و لیکن بخدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی بود و شاید مطلب او رد اعتقاد ائمه هدی که بهتر از انبیا و رسل اند بر مذهب منصور اند چنانچه حدیث کا
قاصر نظر بر این نظر دارد و او را هم بدار و دارد و بهذه الالفاظ فی باب کراهیة التوقیت عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشتد غضب
الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله بعد ذلک
وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة فحدثت بذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال قد کان
ذلک شارح فرو دینی که ملیدیت او مقتضای شدت رفض از دیگران زیاده تر است از وحال ابو علی کلینی کمتر نتواند بود زیرا آن ملعون
کرد شیخ طوسی در کتاب الغیبة این حدیث را باین وضع ذکر کرده عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر
یا ثابت تا آخره و ایضا ذکر کرده که عن عثمان عن النواء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان هذا الامر فی سبعین فاخره الله و یفعل بعد
فی ذریتی ما یشاء سال هفتاد هجری زمان امامت زین العابدین بوده و عبد الله بن زبیر در مکه دعوی خلافت
میکرد و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت میکرده و با هر کدام جمعی بیعت کرده بودند و استقلال نداشته اند
و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجملة فراغتی داشته اند و آن وقتی بوده که عبد الله بن الحسن شروع در بیعت گرفتن برای پسر خود محمد
عبد الله کرده چنانچه مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم و وقتی بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده چه اهل تاریخ گفته اند که منصور
دوانیقی در سنه خمس و اربعین و مائة ابتدا عمارت بغداد نموده و بواسطه خروج محمد بن عبد الله بن الحسن و برادرش ابراهیم چند گاهی آن عمارت
ناتمام ماند چون منصور از آن مهم فارغ شد بار دیگر بتعمیر آن پرداخت در سنه تسع و اربعین و مائة با تمام رسید پس سال صد و چهل شده
بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلام است چه وفات امام محمد باقر در سال صد و چهارده شده
و وفات امام جعفر در سال صد و چهل و هشت شده پس این حدیث قبل از سال صد و چهل صادر شده مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل
استعاره تمثیلیه است که شایع است در قرآن و احادیث و مراد این است که وقت ظهور دولت آل محمد علیهم السلام معلوم ما نیست اتفاق معلوم
است که اگر قبل از قتل حسین امام علیه السلام میبود در سال هفتاد میشد و اگر فاش کردن شیعه اسرار ما را چنانچه با ائمه ضلالت و پیروان ایشان نمیبود
در سال صد و چهل میشد پس اراده حدیث فحدثناکم فاذعتم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه اسرار دیگر است مثل بیان تیسر کار ائمه ضلالت
و سرکوب پیروان ایشان یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی بالضم تا بی نسبت بثماله که پدر طائفه است نام ابو حمزه ثابت است گفت شنیدم
از امام محمد باقر که میگفت ای ثابت بدرستیکه الله تبارک و تعالی بتحقیق تعین کرده بود نزد ما شیعه نزدیک تعیین کرده بود ظهور این امارت ائمه را
در سال هفتاد هجری پس چون کشته شد حسین علیه السلام سخت شد غضب الله تعالی بر ساکنان اهل زمین پس تاخیر کرد در آن خدا تا آن سال
از سال صد و چهل هجری پس حکایت کردیم شما را با اسرار خود پس فاش کردید حکایت ما را پس کشودید پرده سر ما را مراد اینست که آن زمان نیز
ما شیعه را نزدیک تعیین شد و چون افشای سر گردید از آن زمان نیز تاخیر شد و نگردانید الله تعالی برای آن ظهور دولت وقتی معین نزد ما و محو
میکند الله تعالی از ذهن افضل خلائق آنچه را که خواهد از اعتقادات و ثابت میکند آنچه را که خواهد و نزد الله تعالی است اصل کتاب بیان این آیت

ر عد شد و در حدیث باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البدا ست گفت ابو حمزه پس حکایت کردم این حدیث را برای امام جعفر صادق پس
برای تصدیق آن گفت تحقیق صحیح و راست است این [illegible] که اینجا معلوم شد بعض امام که در معتقدات همه محفوظ است هیچ فرقی نمی آید با وصف تا خر احمد
اسلام [illegible] از وجوه حضرات همه مرتبه صدق و صفا داشته باشند جنانچه جناب امیر تصریح فرمود [illegible] در نهج البلاغة که علامت ایمان است که راستی صدق را
[illegible] بر دروغ که اسراء مفید باشد [illegible] و میخواهی جمع کن میان هر دو [illegible] تا نفس آید [illegible] و برانکه چون ائمه عمدا دروغ گویند چنین
خواهند شد [illegible] موافق افضل الا مرافق باشد گفتن صدق آن اگر مخالف واقع شود باز هم مقبول است زبان آورین [illegible] و بار داده شود [illegible] علی بن
یقطین راوی بینست از امام کاظم علیه السلام هم میخی ظهر ست که باز هم قرار شیعه تا گزیر خواهد بود چنین نیست که وی نشانها داد ان شاء [illegible]
میگوید که گفت امام موسی کاظم که جماعت شیعه خوشحال کرده شوند باز ده بار سال دویست هجری او سال بیست که مامون امام رضا
خود کرد شیعه را نزد او با جمیع خاطر را قرار داد [illegible] قبل از آنچه مومنین یک بعض آورده بود که لنا علی العلم است تر از شهر فرموده امام کاظم
در مرتبه صدق و خیر است و [illegible] که [illegible] و چه [illegible] کوه [illegible] امامت مذکور نکردند که اعتراف پس عقول است افعال ایمه بعض مذکور خطاء
باشد و انکه شیعه صاف رشید گو خواه موسی باشد یا دیگر خطای ح[illegible] بهم نصوص که رجائی تعمه است و لیکن معلوم نیست که ام[illegible]
مرتبه ست اگر چه توقع از جمیع البرهانی انکه نمایت نقض ایشان جهت به معنی نزد او هم از حضرات همه باشد چنانچه از سابق [illegible]
نیست مفهوم توان کرد بلکه چه بهی اولی تو اولیست آن و ما که تقید [illegible] حرفی بود از خطای اعتقادی که بحث خاتم المحدثین اهل نفاق است
تقابل این عمر باره و قات [illegible] و بجای حمیر [illegible] امری که متعلق است [illegible] اجتهاد
[illegible] در کلیه و افتراء باشد و تخصیص بعض [illegible] از زمان حضرت [illegible] و اهل
[illegible] لا الشرطی شد [illegible] از شرط [illegible] از فقه و غیر وجود [illegible]
که حال این تقشف باید بنید که بر اهل سنت چنین تهمت میکنند که جاهل کودن را مجتهد میدانند و بر آنکه [illegible]
کتب اصولیه مذهب است که برای اجتهاد شرط را ذکر میکنند و قوت استنباط مسائل فرعیه از ادله شرعیه فهم رعی [illegible]
[illegible] بلکه قوت [illegible] که خود علمای [illegible] بعضی [illegible] علم مذکور [illegible] کمال [illegible]
[illegible] او [illegible] علم الهدی [illegible] اول [illegible] عالم [illegible]
[illegible] علم الهدی [illegible] [illegible] و [illegible]
امام حسین [illegible] یزید [illegible] پس آنجناب تقیه [illegible] صاحب جاه و عزت
بود و [illegible] بخلافت [illegible] که جاهل [illegible] اهل سنت امام اعظم [illegible] منتهی المطلب [illegible]
مجتهد [illegible] خلافت [illegible] مسائل [illegible] و بالجملة در کتب اصول معنی اجتهاد و شرط و قیود
باید دید [illegible] چند [illegible] که کلامش [illegible] مباحث از مقولات شعراء ظرفا دیقط از پایه اعتبار در گذشته که گفته اند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از عجائب [illegible] مجتهد [illegible] قوت [illegible] دعوی اجتهاد [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] بحقیقت بر آن [illegible] از علماء و فضلا چنین خبری شنیده باشی
[illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible] [illegible] الدار [illegible] عبد العظیم [illegible]

همچنین فیما بین او و ارذل الاخباریین میرزا محمد فرزند عبد النبی این ایجادات اثر بود و مذاقش علی هذا میانه اصولیه و اخباریه متفرقین باهم مجتمعین الی
مثبت این باب و تفصیل شد اگرچه مجتهدین خاطر جمع می ساختند بر که حال این قیود معاویه بیدان ملاعنت آن بود که طابق النعل بالنعل بنفس مجتهد
و بیش منطبق شدند مهما که با بو بنشست آمد حال معاصرین داما حال مجتهدین شیعیان که بر کرسی مملکت فیضا حاطه و شستند و مختارند
بمقلوس خویش می ارشتند پس کلام و نسبت گمراه ایمان و اسلام را می نمودند بااین قیود و هم مطلق العنان و خلیع العذار و بعید دشمنان اهل
بدتر از مجوس و یهود اند و دیگر با وقت که زاده و اخوان بعضی مذهبی که با صدمات الصادقین هم اتفقه متفق من المقت شدند و شیعیان آن اهل
که قبله عالم المعنی امام صادق ع را در جمیعکم عروج کمال رسید و مجوسی کرده اند و ما امینه حضرات اینها مجمع و نادری لقتل عمد گشته و انسند
بر جمی بانها بیانید که بیا که بغیر عزیزی لا سیمائی ایشان خوبمنشان انه ۵ بنیاد نهید کسی که فی الجمله می گویم که بیکی تاج حضرات ائمه شیب و آزار
و طایفه ای که از آن بیان ما همین جواب اند که نسبت بدی بعضی از بزرگان اهلبیت ایشان را از مجلس شریف بیرون راند ناسزا بر ایشان گوش نمیکردند و مدد حق خدا
حوات به الکمینگاه می نشانیدند تا ایشان اه بصر اصلی بیان ما ننده چنانچه در مختار گشتی دیده باشی ۵ جهت که اکثر ایدیه باکه بیوستند و بنجهال
که این عبادت بسیار بقای اصلا حقایر رجال قلم زیته و درین قلم آمده و بعضاً اعمی و وجل آن انما کو شنو که مجتهدین فقیه خوسته بود
محجوبی می دانند که حقیقت حال ایشان انها همی نماند که خواستند چنین امام را که حفظ الهی نص کل فی بود گمراه نمائو لیبای اند از کار بطالت قیل ما التی
مجلسی و حرف آنها اجتهاد و بر گرفتند و ایشان امعان بلکه با وجود همه بشند و بعقیده صاف صاف گفتند که افعال ایشان موجب لعن
و تبری نسبت آنها بعد نقد روایی امامیه چه خوش فرموده که اگر بیند که مجتهدین بر عزل اهل فاذ و رات زیر مجدد و گلاب
مطور و بنجر نذر و متحقا شان از نواخت آمده و تخطیه خود خواهند شو و اگرچه حقایق تجدید فانی در کتب مطبوعه مطبوعه
این نوع امور را نسبت بصوفیه باز گردانیده اند بالنزاع گرفته تمکین دایره به بو و برامده و خلعت خروج پوشیده و شاید که در
زمین رسم و عادت باشند بقول و فضلات اعراف و هرچند بیر خرقه را همین کمان بوده که تصوف خاصه سنیان السنت لا
فی غیرهم و لیکن روح ملا محمد تقی مجلسی و دیگر شیعه را هنوز یقین این معنی است که خاصه شیعه اثنا عشریه است و هر که مخالف
ازو دروغ زبان است چنانچه رسالهٔ او حاضر است و الله اعلم و علمه احکم ان شاء الله تعالی در هر باب هم بد الاعمال از امیه بسیار زیاده
با ضمیمه این کتاب خاتمه مقالات و ابواب بیگردانم تا روح این پیر خرابات بگرداب عتاب این مباحث باند رسیدم با جا
توثیقات کلینی و تسویلات قزوینی پس با آنکه سوالات هیچگونه بسیار بدان متوجه است که بلای حسن شنیع آن باشد محقق باید کرد که آغاز
آن از کدام وقت بود که معلوم نشد ظاهر و متبادر النسب ورود هجرت است که مراد از سال ستین البته سال هجری است و مجموع فی
شرح و ازین زمان بظهار رقیقین حسب بود تقرر جهاد و ترقی دین اسلام بود و ازین جهت آن امام به اقرار داد و نه و بر ظاهر است
که در مکه شریف جهاد و مقابله کفار و شوکت کجا بود بلکه مشرکین شوکت و صولت داشتند و شهادت حضرت و ابطال ابتداء آنی
شدید خواستند تا هجرت بوقوع آمد و در قرآن مجید هم مصرح است الغرض بر قرار او شارح و مدقق گو رجز بلا جبری نبود و گذرانده و بنا
یعنی عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم که بتصریح این نا جبر ثابت بالمعنی المعلوم زمان فراغ حضرت ائمه و شیعیان ایشان
بود و العجب که جناب مصطفوی عالم امکان و مایکون زمان جلوس میمنت مانوس یعنی خلافت و فرمان روائی خویش را ذکر نفرموده
شاید بدین جهت که علیه عکسی رفته مثل سید مرتضی و دیگران خواهند گفت که خلافت معنی بود و ابی غیر ذلک منافقو هوا به و اگر آغاز بلا

مدین که شهر شعیب علیه السلام بود پس بسته در شهر بر روی ایشان پس شکایت کردند [illegible] و گرسنگی و تشنگی را
راوی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد بر [illegible] و بلند تر آواز خود ای
اهل شهری که ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که بر سل وحی کرده بامعنی که [illegible] مانده میگوید الله تعالی
در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر [illegible] بشان و نیستیم
بر شما نگاهبان وقتیکه عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری [illegible] سال پس آن پیر آمد
بد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی [illegible]
[illegible] بر بند بسوی این مرد بازار هر آئینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس [illegible]
اند مراد درین بار و فرمان برداری کنند مرا و دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود و بعد ازین از [illegible]
به پیریستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران [illegible]
در الیس پسید هشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را بسوی او پس برداشت او را از آنجا [illegible]
هشام پس مذ انسیه [illegible] لیکن تروینی و پیروان او را میرسد که بگویند این کمال خوشحالی و طیب عیش [illegible]
آن قوم در غایت [illegible] نعمتی با ایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر سر و شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه [illegible] مصلحی خود را ازین نوع احادیث که خودش بشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر تفصیل حال حضرت امام [illegible] حرف باز نمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و در و تیره می ما اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ماجور و سلم ظالمین زیاده بر پیاست که گفته ابد الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادق بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه او عده و اغلظ و قال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبغیه الغوائل قتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیدند و زکوة مالهای خود جمع کرده سوی تو
میفرستند در سلطنت من رخنه ها میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوریکه مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
هر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد در همین مقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز عیش
نگر انست که ملکش باد گر انست پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا میسر شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز باقی گوئیم درین ایام هر رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستغنی
گردیدنش آیا بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از همه مصائب عظیم تر است علی المعرفة الی غیر ذلک من الوجوه و درین مقام حکایتی عجیب
طرفه است که در ذیل اوراق توانی دانست ان شاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعضی از معصومین که قزوینی ادعا کرده

دشوار ایم درستی رفاه ورجا مینماید واگر احیاناً کالبرق الخاطف بعد از تنزل وتسلیم اتفاق افتاد نزد عقلا در شمار
تواند بود که جناب امیر ابلغ بلغا در تقابل بلاء در بلاء هفتاد سال باین عبارت ادا توانند فرمود مگر بدانی که اهل ملت ونحلت
حکم کلی داده گفته اند مصرع یکی بر صد آینه صد بر یکی ؛ پس رخا بعد از سبعین برای ائمه اهلبیت رضی الله عنهم غیر از خلافت
وکشور کشائی وجهانبانی نتواند بود واز ینجاست که در نصوص این بزرگان منصوص است خود شارح در حدیث اول باب
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که ای ثابت بالیقین الله تبارک وتعالی بفراغت ما وشیعه ما ظهور امارت ائمه ر
سال هفتاد هجری تعیین کرده بود باز او عجیب ور است متحیر میگردد که مراد فراغ امام سجاد است بخانه نشینی حال آنکه
که در باب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همین است که در خانه منزوی شو وخاموش باش که یقیناً وقطعاً بلا
تقیه است پس این را خوشحالی ورفاه ورخا توان گفت یا اشتداد مصیبت که ترقی دشمنان شب وروز
ونتوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی وسعت عیش وطیب خاطر اگر برای تشیعین باشد بر جای خود خواهد
که باب هدایت بسته وقلوب مخلصین خسته وطرق تلبیس ودروغ وافترا بر ائمه هدی بی تدارک وسزا گشاده شد نعوذ
من الاعتساف وترک الصدق والانصاف **الغرض همه حیرتم** که چنین محقق بیعدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث
بلاوجه بلا پیش آمد که بقول **حافظ** مصرع آنچه گفت برید صبا پریشان گفت ؛ وانمقدار را هم نصب العین نگذاشت
که حضرات ائمه چه منصب داشتند که هیچکس را از انبیا ورسل متقدمین نصیب نگشته لامر و در ذاتیات آن علما چه نوشته
از جناب ائمه درین خصوص چه مروی شده سیما جناب عون المحدثین از حضرت امام رضا در اصول کافی تحقیقات کرده حرفی از آن
مجملا اینست وتفصیلش عنقریب انشاء الله تعالی بعد ازین می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت ورفع
از ایشان امت است وآن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی
وائمه از عهدهای خویش که کمال دینی ودنیوی ایشان بود بر آیند وچون آن معنی صورت نه بست باید که آن زمان وقت
باشد نه وقت رخا فکیف که هرج ومرج در زمان عبدالله بن زبیر ومروان بن حکم زائد الوصف مظنون باشد و
در هر آن رو دهد که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بزرگان گفته اند ودر مثلها بر زبان اهل تحقیق دائر است
در بلا بودن به از بیم بلا است ؛ ودر قرآن مجید باید دید چه نازل است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا چنانچه
دلیل توحید باری عز وجل چه بیان کرده اند ودر تفصیل تمانع چه ذکر فرموده اند وشیخ در گلستان میگوید که ده درویش
بخسپند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند وپر ظاهر است که یکی از دو پادشاه اکرام بزرگی میخواهد ودیگری ذلت او واو کسی
حبس را ودیگری اطلاق او را واین اختلافات سرمایه فساد میشود وخون هزاران هزار کس می ریزد وگرد آشوب
در عالم می انگیزد وهرگاه این هرج ومرج موجب زیادت بلا ومحن وآشوب وفتن است رفاه ورخا را درین مقام چه گنجایش است
وچگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه وقتیکه عالمی در سوز وگداز باشد فرمایند مصرع که دوکان ما را گزندی نبود ؛ چنانچه
حکایت صاحبدلان بالا دانستی پس شارح قزوینی را هیچ معنی بی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین وناظرین را طمانینت
افزاید واعتراض ابوحمزه ثمالی لقمان حکیم طائفه غالی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که توقیت بداء به معین کردن وقت است

برای چیزی می و آن بالیقین در حدیث مرتضوی صراحةً موجود که تا هفتاد [illegible] بعد از آن خاو لیقان ثانی و تقریر ایمه
هنوز صورت رخا بعد امتداد او نیز بنظر نیامده اما آنچه حضرت امام باقر بجهة [illegible] اند پس چگونه کافی و شود و کاه
تقریر آنجناب که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل جابر بن عبد الله انصاری [illegible] تند کافی نباشد تقریر و تحریر
ز بزرگان مسلمین چگونه کفایت نماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ [illegible] نیست که در حدیث جناب
امیر باعتراف حضرت امام باقر و صادق اجلهٔ ائمهٔ اہلبیت توقیت مذکور بوقوع آمده و هر گونه مخالف [illegible] در ذکر حالات
ائمهٔ هدی از اصول شیعه بوضوح پیوست بلکه درینجا برہانی قائم ست بیانش آنکه از دو حال خالی نیست [illegible]
[illegible] بر اول بالیقین که میفرمودند کربلا تا هفتاد سال ست اگر واقعهٔ کربلا پیش نیاید ورنه تا صد و چهل سال [illegible]
[illegible] در صورت کلام مقدس از دائرهٔ عوائل بر می آید و بر مخبر از واجبات است که اگر خبر بچیزی دهد باید که مطابق
گردد آن نگر و وجه جناب امیر امام الصادقین نظام المتقین فکیف که پروردگار عالم بندگان را فرموده وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ کیا بر [illegible]
و بر شق ثانی حضرت امام باقر این اسرار چگونه دانستند که حکم اخذ علوم از همین در علم و حکمت بود و بس از هیچکس و اینمعنی را اطفال [illegible]
شیعه نیک میدانند پس محال شد که ائمهٔ متاخرین واقف اسرار بودند و اصل و منبع علوم بجز ازان باشند ذلک ظن المنافقين و اعدای
اهل البیت الطاهرین علی مانطق به رسول الثقلین انشاء الله تعالی در ذکر علوم معصومین بعضی از احادیث هم آمده و هیچ رگی و ریشه این وهم
و خیال باقی نمی ماند فانتظروا انی معکم من المنتظرین و مخفی نماند که هر که چندی از اوراق کتب شیعه و مختصرات ایشان دیده
میداند که عصمت و علوم لدنیه را از خواص و شروط امامت از راه غلو گردانیده امامت جناب مرتضوی را بر خلاف اعتقاد مهاجرین
و انصار امت حقیقی حضرت سید الابرار باعتراف شارح قزوینی بلا فصل قرار داده امامت متاخرین ائمه را بهمان طور بر ان متفرع ساخته
معتقد اینمعنی گشته اند که آن فرشته که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم ملازم بود برای حضرات ائمه نیز پس ایشان را حالت منتظره و [illegible]
نماند اگرچه حضرت را بود و پس با ولید احادیث علوم غیبیه را در بارهٔ ائمه بعد از تاویل و تسویل برین محمل نشانند که باوفی توجه ایشان حالات
مستوره غیبیه و بواطن امور لاریبیه مکشوف میشد و در کافی و دیگر کتب اصول ازین جنس عزیز الوجود خروارها موجود و رفع دخلها [illegible]
تقیه کما ینبغی میسر و چنانچه قصه مختفی شدن کنیز و عجز امام صادق و خشم آنجناب بر شیعه که با ایشان بار اعیب ان میدانند باز ادعای قدما در [illegible]
خلوت و قیل و قال معین مجیب بروایت کافی گواه است طرفه تر آنکه از مغیبات اسرار در عالم شهادت خبر میدادند و باو صف [illegible] که در زیر
ایشان سر با سمان برین کشیده و هر مخلص و منافق در ان تمیز گردیده و هم دانستند که طائف فاحشه از ندیمین فرید و لا ملکه تا کمین ائمه بعد به [illegible]
هر وقت برابر اهل بیت شیعه که کار ایشان جز ملازمت شریعت چیزی دیگر نیست کما فی مختار الکشی محیط اند مع بار بار بود از بار یار اندیشه کرد پس نظر
ما جار ابجا بسوی از ال حفا و کوفیان بیوفا آواز خوانده که چون کردند از خویشتن فاش شعراقی راجه ابعدنامه کردند عجب تر آنکه با ایمه علوم آنها غائب
معلوم بود ندر بوصف چنان مناہی از اذاعهٔ مذہبی جدا گانه تراشیدند و اگر بطور ائمه رفتگانی میکردند از مذہب اہلسنت بود باعتراف شیخین
شیعه تقیه ها برابر نجاست و این اختلاف ها که فرق شیعه بعد ها بر یکوتر میداد بلکه مذہب کی نمیماند و شیعه بر غرض خود تقیه بر عترت
و اہلبیت از کرده و بو صب جان سلامت می بردند این قوم عجلت شیعه بر خلاف عادت معصومین بمسائل خلافیه کتب نوشته [illegible]
و در برابر مواضع بکمال تیز زبانی عار اشتهار بر افراشتند و مصداق نجز بغض ائمه مثل سه گشتند حال آنکه ائمه بدولت تمام نگاه میداشتند بود و با چنانچه

نمونهٔ آن یافتی و آثار وضع و افترای ایشان به اسامی مقدسهٔ ائمه در خلاف اهل سنت و تعلیه اهل بیت شناختی بکافی و دیگر اصول این مرد که عنوا منصور است
که هیچ عاقلی را در آن اشتباه نتواند بود و حرفی در نموذجی عنقریب بحول الله و قوته رو می نماید و درین ایام خجسته انجام جنابان جلوهٔ ظهور داده مخالف حدیثیکه
درباره مواعید و تسلیه و تملق شیعه می آید ان شاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نموده اند و مطابق روایات اعور المحدثین مذاهب جمهوری
در داده اند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را معلوم نیست اینقدر هست که قطعاً میدانیم که اگر حضرت
سید الشهدا واقعهٔ کربلا نمیگذشت در هفتاد هجری نور دولت مذکور میتافت و اگر طایفهٔ رافضه مذهب ما را که در پردهٔ تقیه مخفی بود فاش نمیکردند
امارت ما را در سال صد و چهل هر کسی مییافت اینکه شنیدی خلاصهٔ اصل اول است کما عرفت سابقاً و شیخ امام اعظم اول از کبار
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که ابوحمزه ثمالی گفته بود که یقیناً جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد هجری است و بعد از رخا
است و هفتاد منقضی شد و هیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود آنچه آنگاه دانستی **اصل دوم آنکه** توقیت کنندگان
همه در ربیع گفتند و این تعجیلین هلاک شدند و مسلمین بسلامت ماندند اصل سوم آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکور را مقرر کردند
همه مفتریانند و اهل بیت ازین کذب و افترا منزه اند و ارباب دانش و بینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده پس در صدد توقیت و تعیین که بلا تا سال هفتادم هجری است و بعد از آن
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبت مبین است بلکه آن تعیین بلا و رجا هر دو عیان شد سیما
بر تحقیق قرین که بعد بت را بر اتصال حمل میکنند و دیگران شریک او گشتند و اگر بحار مجلسی و کتب دیگر متعلقهٔ اصول و تراجم آن
بر کشائی زیاده تر عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه و عیش و نشاط بیش آید و حاجت بروشنی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد و توقیت و تعیین این دولت و خلافتهای حضرات ائمه یکی بعد از دیگری
هشتاد هزار سال است و ازمنه سلطنت و کامرانی دیگران قبل از آن از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین و غاصبین
و عادلین بیست هزار سال باشد و برین مقادیر چه موقوف که بعد از دیدن روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمة الهدی و اگر بالفرض این توقیعات و تعیینات همه از ائمه متاخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن افادات
غیر ارباب حکمت و علوم کجا آورده اند اگرچه آن روایات خارج از دائرهٔ تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین الشیعه
باندک تتبع و استقرا روایات متعلقهٔ سلطنت قائم آل عبا و غیره را بشش صد رسانیده اند کما لایخفی علی
من رای مارواه الجزائری فی تالیفاته و یکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار و چون این روایات را با تعیین
و توقیت ادنی تلاش کنی بدایت و نهایت آن در ائمهٔ هدی بجناب امیر میرسد و بوعقلی و نقلی و اگر از ائمهٔ دیگر باشند
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهل بیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال عیانست که ایشان
حقیقةً در اهل بیت داخل اند و حضرت بتول بضعهٔ رسول مقبول مجازاً الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمه معصومین
چنانچه دانستی که زنهار اهل بیت طاهرین توقیت و تعیین نکرده اند و آن موجب کفر و لعنت است ضرور افتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائرهٔ اهل بیت بدر کردن و این امر در معنی مگر کمتر از قتل حضرات ائمه است بدست خود عمداً
حنر که این برگزیدگان بارگاه الهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند و صورت ذبح خویش را برای مذلعین

شیعی همچو تمامی لقمان حکیم کرده بلی وین گمراهی العین نموده اند چنانچه روایت قصه [illegible] سالم تلکو جناب
امیر عباد و باالله از فقهای سته زمان امام صادق در کافی مبسوط است و نیز از الیه [illegible] الاسلام سلمان
ار بعد از امثال فقهای سنه این بدعات را بترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب [illegible] فاطمه زهرا
بضعه حضرت سید انبیا را از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بابی در اصول [illegible] مستقل
بعنوانش نیست باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة و این خلیل بی عدیل با وجود [illegible]
ولای عترت جنابیه آن پرداخته هر که خواهد بمتن و شرح که شافی نام انست در عبارت [illegible]
بعد از وی بحث تو این دانست که دیگران از علمای رافضه علی آثارهم مهرعون یعنی برین جاده [illegible]
نهایت توجیه وجیز و این ناصبی و شمن غوی نیست که بضعه پاک شاه لولاک حقیقة خارج آمد [illegible]
بصدور در وقوع از حضرت وصی مطلق خلیفه بلافصل برحق چه رسد که محدثین ایشان اصل منافی
اظهار کفر و کتمان ایمان تا وقت شهادت برشمرده اند پس زین امور سبیل این دشمنان عترت طاهره را چه له در دهن تا پاک [illegible]
ستان خاک بدهان تو پاک هر چند خلیل در شرح فارسی که پاره از بهر اکو شش تنزه و من سیت تفصیل اخراج داد [illegible]
گو گویا آخر همان ناصبیت از کلامش مترشح است افلطش اینکه چنین نیست که اراده میکند الله تعالی که بر طرف کند
از شما چرکینی شک در ربوبیت رب العالمین را که اهل خانه نبی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم میخواهد با اهل
بیت ائمه علیهم السلام را و امامت ایشان را که داخل شد و در امامت داخل شده در خانه نبی صلی الله علیه و آله و در
کلام مختصر نیز اشاره شد که جناب سیده خاتون قیامت در اهل بیت داخل است نه عصمت ان جناب را
شامل و ائمه هدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی ست که در ربوبیت خداوند عالم شک نمیکنند
و اگر خلفا را داخل نمودند مضرت با ایشان چه اگر چه ایشان این نیست که حیوانات نیز در آن شکی ندارند و چه وده گار
خود را میدانند گونید قصه کرمی در تقریب شادی کتخدائی پسر گفت خوب شد که یاد انجان شد و اگر میل بودی
مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عدیل در اخراج حضرت بتول زهرا حقیقة
کمال مراعات ادب احسان عظیم بحال جناب زهرا نمودند و لفظ اشاره نظر باحتیاط اورده و الا لفظ دلیل خفی
چنانچه در بحث الخلافة حق اذا انتهت الیک مذکور است فلا الفضل مخفی نماند که شارح خلیل بی عدیل زیر بعضی
ازین احادیث بحر فی چند گفته که مراد نفی تعیین قبل از سال وقوع است پس منافات ندارد [illegible]
حدیث سی ام باب هفتاد و نهم و نزد احقر الناس کتاب اصول کافی النسخه کهنه صحیح است ولیکن نا هر بودا [illegible]
ست از مقامات متعدد پس این باب را هر چند جستم نیافتم و حال [illegible] علیهم السلام [illegible]
طلبه هم مخفی نتواند بود پس در حقیقت ثبوت بنا قضی دیگر [illegible] نقل پاره [illegible]
فارسی مذکور نیز دمن ست قریب بشش جزو دیگر [illegible] الجمله مبسوط و مشتمل بر فوائد است بر عند یا
شارح آنکه مراد بوقا تون جمع اند که دعوی [illegible] مستقبل میکنند بی اعتبار بوحی الٰهی پس دعوی

علم غیب میکنند آن موسی تا اخر استیناف است برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد و مصدق دراول بتشدید
دال و در دوم بتخفیف دال ست یعنی روایت ست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
حصول این امارت اهل البیت وقتی معین ست پس سه بار گفت دروغ گفتند جمعیکه دعوی علم بوقت چیزها
میکنند بی وحی اشارت است باین معنی که این بتوسط وحی و الهامات از قران بما نرسیده هنوز بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد رونده بسوی صاحب کل اختیار خود بمعنی
اینکه مامور بود برفتن باینجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده می کنند مردم باهم از
روی ظن بقدرت بر فعلی در وقت آینده و علما ایشان وعده انشاء الله میگویند موافقت قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و غیر علما نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی درنگ موسی را بر سی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد اینست که موسی کلیم الله عالم الغیب نبود وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه اینجا گوئیم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بر آن نهج که ما گفته ایم پس بگوئید براست آورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود و نیز که براست نیاورد
و اگر گوئیم شما را سخنی پس آمد بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بآن پس گوئید راست گفته الله تعالی لا یعلم الغیب الا الله
باین معنی که استدلال باینواقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوید دو بار اول بسبب ایمان بالغیب که مشترک
است میان هر دو قول دوم ایمان با امامت ایمه هدی که مختص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق
استدلال اختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بآرزوها از سال دویست هجری مراد سالی ست که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطرها قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت مهدی
شود و الله اعلم و نزدیک بهمین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال وقال یقطین لابنه
علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا ولکم کان من
مخرج واحد غیر ان امرکم حضر فاعطیتم محضه فکان کما قیل لکم وان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل
لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الاسلام ولکن
قالوا ما اسرعه وما اقربه تألفا لقلوب الناس وتقریبا للفرج شرح عللنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و مانند آن العل بفتح

العلل بفتح عین و فتح لام اشارت میکند بانکسی را تربیت بعد از تربیتی یعنی حیله گفت که و گفت یقطین پسر خود علی
بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد چنین و چنان میشود
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد چنین
گفت پس گفت او را علی بدرستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی علیهم السلام باشند
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشد
و به پیچ مشغول گردانیده شدیم بآرزوها چه اگر گفته میشد صحیح ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال
یا سیصد سال هر آینه سخت میشد دلها بآن معنی که نرمی ایمان به ربوبیت رب العالمین در دلها کم میشد
و اینقدر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ائمه را گفتند چه زود است آن و چه نزدیک است
آن برای طلب الفت دلهای مردم با ائمه و برای نزدیک شدن فرج مراد قدر مشترک میان
حصول ثواب آخرت بمردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
چنانچه گفته شخصی را اطال الله بقاءک گفت کفی بالانتهاء قصر الحقی نماند که نظر این تعلیل سست باحتمال
وقوع و آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل بعثت انا و الساعة
کهاتین عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر
ان الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة و لم یستاخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود و پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخریست که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشوند یکساعت و پس نمیشوند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که بانقراض دولت اولاد عباس
مهدی موعود شود و امیدوار باشند بدانکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاده نموده دال بر آنست
که حضرت موسی علیه السلام بطور ظن و خیال و امور عظیمه دینیه وعده کرده و مطابق واقع نشد پس معلوم شد که خود نسبت
انبیای اولی العزم هرچه فرمایند عین وحی الهی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از جماعتی بود
که ان شاء الله تعالی در این اوقات میگویند و بالآخر نقیصه مذکور که از فن عظماست نوبت رسید که گفتنی نیست اهل
اسلام را باید غور کردن در آنچه از علمای رفضه بی باکی و شوخ چشمی در هر مقام صدور می یابد که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم بر خلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
و رواج دین متین در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشتند. آنچه ایشان در تایید ملت و شریعت محمدی مساعی بلیغ بتقدیم رسانیدند از کسی بظهور نیامد با اینهمه کابر
رفضه و مطاعن و تکفیر و ارتداد شان غیر ازان کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس مرتضوی در نهج البلاغة اجماع اصحاب
کرام و مذهب امام حسب خوشنودی حق تعالی بود و چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد والحمد لله که در امکان
سابق و لاحق اینهم دانستی که ائمه بنصوص احادیث خویش چنین توقیع و توقیع لعل آورده اند که سنیان به پیروی ائمه خویش
بجا آورده اند و شیعه از پیروی ایشان پشت داده اند و بر زتافته اند بر افاده شارح خلیل فی الجمله حال حضرت موسی
لیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد از زمان دور در گروه شیعه داخل گشته اند چه بود چنانچه در تفاسیر شیعه
هست و این قصه طویل است از محدثات امامیه و در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتیم و گرد اطناب نگشتیم و فایده که در نقل این
بر تقریر شارح ترتیب یافته آنست که هر چه بر السنه مقدسه ائمه موعود شده باشد ضرور نیست که مطابق نفس الامر گردد
لاجرم همه امور را که در کتب دینیه مؤسس و مشید گردانیده و بکمال شد و مد آورده اند زیر و زبر شد چنانچه بعد ادنی غور
یافت این است حال مواعید ان بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و منصوص و ما
از جناب امیرالمومنین و حضرت ختم المرسلین است و اگر در مقالات راشدین گاهی چنین امور پیش آمدی علمای قوم
چه فتنه ها و آفتها بر پا میکردند کما لایخفی اما آنچه در متعلقات اصل نجم گفته که مراد وسالی است که حضرت امام بنام رضا
عهد ولی عهدیت نمود پس جماعات شیعه که مثل سنیان از آنجناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
که نام آنجناب از جهت رضا شد چگونه تن برضا ندهند که بر خزاین و امانات موسوی که در حقیقت تعلق بدانجناب
داشت تصرفها بکار بردند و آنجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
و فارغ البالی هر چه گفته شود بجا است فکیف که مکاران غدار بمقتضای تقلید مامون هم سیر و تماشای جهل
رو نمودن تن وقتیکه بر قتل آنجناب کمر بستند و هجوم آوردند و دیدند و هم در آخر چون شهادت ان امام بر سر متحقق
ماتمداری و سوگواری ورزیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل است و
سخن مختصر آنکه تراجم روایات بحار باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صاحب
تا قیامت منقضی نشود و تا روز جزا باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای ان دولت که اهل انزا از زمین
بر چین بسر رسانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذب این دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
ظهور صاحب الامر ان دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان بطور دلالت حدی و نهایتی نیست زیراکه
دیدنش واضح میگردد که هرج و مرج بیش از بیش شدنی است بعد از آنکه بعضی از جابرین و ظالمین از کمین بدر
و عقل و نقل آنرا موید است زیراکه در کتب فن جابجا ذکر کرده اند بلکه خواص و عوام هم میدانند که فریقین در اسفار
باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی وقتی رونق افزا نیند که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین
جز نامی نماند بعد ازین سیر تعجب انیست که در حال وثاقت و کثرت فضایل علی بن یقطین کتابها نوشتند و از هر در
کثرت مناقب جلیله او پیوستند و در هر باب سرسری نگذشتند و خود اعتراف بدان کرده که استفاده

از یک معدن است یعنی ایمه اهل بیت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله برا صول اهل فضول دیدن
است که حضرات ایمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بهم رسد وظهور مهدی زینهار بوقوع نیامد و
وعده موثقه حضرات ایمه هدی دروغ شد وقبل ازین شارح گفته بود که ایمه از توقیت وتعیین آن منزه اند
بلکه موقتین همه کذاب وملاعین اند پس درآغاز جناب ایمه هدی راپاک وپاکیزه ساختند وبعد ورقی چند اوایل مقدم
شان را چنان تر کردند که زینهار خشک نمیشود واین غوائل بکلمات مقتدایان امامیه طرفه تر آنکه حال مقتدایان
خویش در فضائل جمیله چنان محقق گردانند که نمونه آن بدفاتر ضبط نتوان کرد وحال قساوت بدین درجه رسد
که بدون استماع قصه های دروغ پیشوایان شان روبراه نه نهند و داد اضطراب وپریشانی بردهند وبی تابی
را بپایان رسانند پس طعنهای شرین علی ما اشرنا ومنهای این مذمین را حضرات ایمه طاهرین میده وختنمه
شان مبر که عوام شان چنین باشند نه خواص واکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیراکه آیا
از کلینی وکشی یاو ندارید که اراکین این تخلف ومحدثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند ومنتخبین از
تمام دنیا آنروی مذهب مکفرین حضرت امام الدمیه داشتند وبانواع تذبذب زندگانی بسر کردند کلان ترین
شان زراره مصداق وهو شر من الیهود والمجوس بئس المذبذبین بود تا دم قریب موت بامامت قران مجید
قائل شد ومعرفت امام نداشت وبموت جاهلیت مرد شما بر بیان مجتهدین وفرمیین کما عرفت مرارا پس از قبول
آن کو هیچ سودی باین گروه زینهار نمیرسد اگرچه ستم برجان کاغذ وقلم نمایند ودفاتر راشل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه مبعض مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار معاین ومشاهد شد که فتنا لی ایمان اختیار صدق
وراستی ست اگرچه مضرت شدید رسانند واجتناب از دروغ اگرچه متسلزم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت وعلوم غیبیه ولطائف لاریبیه که برای حضرات ایمه حاصل باشد درین مبحث جز آنکه کتابی میغز دیعنی
وتسلیم کرد لم میخواهد صورتی بنجام نمیرسد حق تعالی اسباب راهمیا گرداند وتوفیق تام رانصیب سازد از انجا
که هنوز مقالات دیگر باقی ومراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان بدان مقصد اصلی می برم وبرنگ
بسیار را برای کشف تلبیسات مجتهد میدهم وامید وارم که این مراحل بهمین طور اقتصاد قطع کنم قبالله التوفیق دیده
از منه التحقیق **قوله** ویدل آه **اقول** لما ادعی المجتهد ثبوت امامة یزید ببیعة عبد الله بن عمر فلابد علیه من بیان
عدة امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها وقد علم کل واحد من الناظرین انهم انکروا عنها حتی لو جری علی
لسان احد کلهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منعقدة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه وقد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته والواقع فی المغلطه بلا مین لتشان بیعة واحد من اهل الحل والعقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان متفقا مجمع علیه وکفره مختلفا فیه فکیف یکفی بیعة من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویه امیه وهذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من الطبع سلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب خاتمه
تحفه هم نکرده واگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغاز تا انجامش ندیده ودل برین مدعا بسته

ضرور شد تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن واین اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید
ابن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
و اول الملوک معاویة فلا تتوهم منه منافاة لا خلافة لمعاویة لان معناه ان خلافته وان کانت صحیحة الا انه غلب علیه مشابهة
للملک لانها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة وصحیحة من حیث نزول الحسن رض له واجتماع
الناس باهل الحل والعقد علیه وملک من حیث انه وقع فیها امور ناشیة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یاثم المجتهد
لکنها تؤخر عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع وهم الخلفاء الاربعة والحسن رضی الله عنهم فمن
اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها ومن اطلق
علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له ولاجتماع اهل الحل والعقد علیه صار خلیفة حق مطاعا تجب له من حیث
الطواعیة والانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله ولا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل
الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه
ملحق بالخلفاء الراشدین وکذلک ابن الزبیر انتهی وازین کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق
توجیه می کند وقد مر ان الموجه مانع وان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی ناگزیرست تدارک
آن فرمودن نه این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویه بر سیرت ملوک بود و بر سیرت
خلفای راشدین نیز رفت زینهار مخالف قول سفینه نیست ومن ادعی فعلیه البیان فکیف که در زمره ملوک بل
بعضی از اهل عدل می باشند وجماعتی با وجود ستمگاری وجفاکاری اصرار بر طغیان وعدوان دارند بلکه قریب
کفر میرسند من بعد متحیرم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است
چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارة العین این امر را نشان دادن واطراف وجوانب کلام ابهام
ومجمل نگذاشتن وقبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
تشویش نشوند چنانچه شرح کردم فتذکر واگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض ست فانه فی قوة الجزئیة
قوله علاوه برانچه سابق بتحریر آمد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی مدعای مجیب
مصیب زینهار نفهمیده مقصودش نقل نمایم یزیدست بعنوانکه خلافه او را که مجتهد بهتر از خلافه راشدین دانسته باطل
کند و روایت نماز عقیله که مریدین یزید یعنی رفضه آورده اند از بیخ برکند واحتمال ماول بودن مثل این حدیث نزد منالف
باقی نگذارد و برین امر دلالت دارد نقل حدیث مروانی و تازیانه اعدل خلفای مروانی و در حدیث حضرت
رسول ربانی صلی الله علیه وسلم خبر غیبی داده اند ومعجزه شریف نبوی نزد اهل فضل و نیر بظهور پیوست ازی
فضله خواران حلی و شوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین متولد گشت چه عجب این هستند که
او در زمان سیدانس وجان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران نابالغ کار بالغان هم کرده چنانچه تفصیلش
در جلد اول گذشته فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

یکسبون بالجمله از نص نبوی بدلالت قطعی بثبوت رسید که یزید زنهار لایق خلافت نیست زیرا که
[illegible] این و مخرب شریعت متین ست و هر که چنین ست لیاقت خلافه ندارد فان اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
قس علی هذا از تعزیر عمر بن عبد العزیز سلب خلافت او عیان گردید و هر که بعبارت من که درین رساله گفته بودم
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که از ان بطریق اولی می برآید هیچ کسی از فضه
وران بعد از مراعات قانون مناظره قیل و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیده ام که در باب بطلان
خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تقریح اکابر [illegible] مذکور ست اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر
باشد مختصرش بگوش دل [illegible] الروایات [illegible] خود فهمیده بود که عبد الله بن عمر
بیعت یزید قبل از خروج امام [illegible] یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
این تلمیع گفته که بیعت عبد الله بن عمر [illegible] رسوله [illegible] از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
و ملاحظه جور و جفای او [illegible] صلی الله علیه وسلم بجهت کمیانت نفوس و حفظ ناموس بود
و صلنا ضراکا لا یحبه [illegible] بعد [illegible] ح نموده [illegible] قبل ازین عبد الله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
[illegible] بار نقل میکنند القصه چون ثابت کردیم [illegible] یزید مبدل دین ست و اهل حل و عقد از ایمه و مجتهدین هم
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت [illegible] از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین بر ان عزم
[illegible] و از خلیفه گفتند تا زبانها زدند اکنون [illegible] اصول [illegible] که کلام در حقیقت خلافت یزید در عهد
ولی آخره بود هذیانی ست که پایانی ندارد [illegible] در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده که
هم شامل ست وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید هم بد و عهد او را که یک ساله کامل این امور منفرد او ست
واند شد اکنون بار دیگر پیر نابالغ را متعقد [illegible] طفل مکتب نمیرود ولی بر زندش کشان کشان باید برد
اثبات [illegible] کتاب سلیس [illegible] پیش [illegible] موافق [illegible] تا شهادت امام حسین [illegible]
[illegible] زلفیت [illegible]
یزید [illegible] بگر جواب [illegible] اوند و تکفیر شدید نمودند و [illegible]
واقعه کربلا و حره بود یا بعد [illegible] مقبول باشد با ثبات شروط خلافت
برای یزید و بیعت اهل حل و عقد [illegible] بر خلفا به ثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی الابصار [illegible] الذین یجهلون

بسم اللہ الرحمن الرحیم

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى إلى سبيل الرشاد

وبیعت عبد اللہ بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت خلافت اوست زیرا کہ جلالت شان و تورع و تقدس [illegible] است کہ صاحب استیعاب نوشتہ قال میمون بن مہران ما رأیت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و [illegible] جناب ایشان اینکہ بسبب فرط احتیاط و دوفور [illegible] از بیعت خلیفہ چہارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار [illegible] زیرا کہ [illegible] نمودند و لطیب خاطر و ضمیم فواد بیعت [illegible] بن ابی سفیان را از جہت تحقق شرایط خلافت [illegible] قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن [illegible] بایع معاویة ولم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی [illegible] یمنعها من جماعة ولم یبایع معاویة حتی اجتمع [illegible] وہر گاہ اہل مدینہ خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان [illegible] انکار و وعید فرمودند چنانچہ در جامع الاصول از بخاری و مسلم آوردہ قال لما خلع اہل المدینة یزید بن [illegible] جمع ابن عمر حشمہ و ولدہ قال سمعت رسول [illegible] صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة [illegible] وانا قد بایعنا ہذا الرجل علی بیعة اللہ ورسو[له] [illegible] وانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة [illegible] ثم ینصب له القتال وانی لا اعلم احدا منکم [illegible] خلعه ولا تابع فی ہذا الامر الا کان الفیصل بینی وبینه [illegible] قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان [illegible] از ین مذکور شد فلیتذکر و رشید المتکلمین اثار اللہ [illegible] برهانه الی یوم [illegible] الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعه [illegible] رسانیده اند کہ عبد اللہ بن عمر باوجود اعتقاد بحقیت [illegible] امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شده [illegible] ایشان مقبول جناب ولایت گردید و مستعد اغما[ض] [illegible] ایشان در آخر بر عدم بیعت آنجناب متو[اتر] [illegible]

است واین همه انصاف البته موجب تورع ومدح ایشان تواند بود کما نطق به القران المجید ان الذین اتقوا اذا
مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نه جای شورش وسرزنش والا اکثر مقدمات ممهده صدول سیاه
پوشان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد التماس میدارد که تخلف بعض
فرزندان امیر علیه السلام ودیگر بنی هاشم که مورد لعن وقتال است ودر طلب آنها چندان اهتمام مبذول شد که
وقت توجه بعراق وعده ووعید هم از امام مظلوم نسبت بآنها العمل آمد وسودی نکرد وعلاوه بران بیعت یزید اختیار
کردند حالانکه گناه ایشان که موجب ضعف عذاب است کافی در تورع وتقدس آنها تواند بود یا نه والعاقل یکفیه
الاشارة [illegible] ایا اگر مراد از لعن رحمت ورافت ائمه اطهار یا ابعاد از مقام ابرار واز لفظ قتال ومنع
[illegible] کمال باشد وفضلت وبزرگی عبد الله بن عباس که طوق احسانهای جناب امیر ع در گردن داشتند و از
فضائل وکمالات ائمه بسبب قرابت لزوم صحبت آنجناب واقف تر بودند غالباً ناشی از همان امر باشد که در
وقت خلع امام حسن ع از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر امعان موجب واقعه کربلا است فان الاقرب مع آن
اقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم معیت شهید کربلا بوده که روبروی شان منعت فرمودند واز رویای صادقه
خبر داده بودند متاثر شده بنا بر آن [illegible] مثل عبد الله بن عمر زار زار میگریستند وبمنطوق آیت کریمه اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون نمی نگریستند [illegible] بسماع تقریبست
این بزرگان که پاره از وصف شان بقلم آمده دیگر نصوص معصومین دالت بر فرعیت امامت دارند
[illegible] علمای ایشان را غیر ازینکه بنا بر تطبیق روایات وسلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت امام [illegible]
[illegible] سلوک دارند وگویند دلالتش بر وجوب امام در هر زمانه ممنوع است ووضع اضافت برای عهد است
[illegible] برای استغراق وترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد ومعرفتش حاصل نکند یا وعید با وجود معنی
[illegible] محمول بر مبالغه وتاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا اعنی قران است ودر حقیقت
[illegible] فیست والکان بعض هذه التاویلات مخدوشاً فی زعم بعضهم وظهر مما تلونا علیک ان تخلف [illegible]
عن نصرة الامام من اهل الکوفة المتخلفین علی انفسهم واموالهم واولادهم ولسانهم من سطوة [illegible]
[illegible] عبید الله بن زیاد ونصبه لم یخرجوا من دایرة التشیع فکیف یعدون من جملة المرتدین علی اعتقاد
[illegible] الا کرسول عند الله لاختیارهم التقیة وقد قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم قوله
ایشان پیش ازین مذکور شد فلیتذکر الخ اقول حال رضای ابن عمر بر بیعت یزید وعدم رضای او بر بیعت
[illegible] در ماسبق بدلائل واضحه بحیز تحریر آمده فلیتذکر وکلام فاضل رشید که در ایضاح گذشته لا یسلم
[illegible] تثبت باشد فضلا عن کونه دلیلا [illegible] خلاف [illegible] واعتقاد ابن عمر
[illegible] خلافت جناب ولایت مآب [illegible] ومن لم یکن فی
[illegible] بیعة تقی الله ولا حجة له [illegible] بیعت وترک جهاد بغات وخوارج

ودر کتاب سعادت انتساب سید ابو حنیفه گو عجیب کرده حالانکه در کلام مستغنی علامه مذکور [illegible] بسبب فرط محبت این عمر
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد او بحقیت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ای
که دلیل عمده بر سوء ظن ابن عمر نسبت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد و در کتاب سعادت انتساب تحفه
است لا قبول عذر و ندامت ایشان پس امری عجیب است که از قلم مجیب چکیده زیرا که اگر کسی عذر شرعی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
سقوط وجوب از میشود و معذور میگردد و پس باوجود قبول عذر و ندامت اخر عمر معنی ندارد و طرفه آنست که فاضل عزیز
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا شمرده
سبحان الله قتال مانعین زکوة و قتل سیف الله مالک بن نویره را بجنبیکه مثل عمر بن الخطاب الذی ینزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام هدر دم المسلم نکام میفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد و در کتاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل الاولین والاخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب ازینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عزیز نیز حاصل نبود والا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شمه انصاف البته موجب تورع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک بیعت [illegible] انصاف دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت لسانی را که در اخر عمر منقول است و بر ظاهر است
[illegible] ولا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
[illegible] نموده کذب صریح خواهد بود من بعد ملتمس است که ترک بیعت امام بحق کثیر
بیت یا صغیر [illegible] باشد مدح او و تورع و تقوی و دلیل فسق او هست یا نه و استدلال مجیب
بآیت اذا مسهم طائف من الشیطان بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر است آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد بعدم حقیت جناب ولایتماب است و آنچه نوشته که والا اکثر معتقدات عمده شیعیان
درهم خواهد شد غلط فهمی مجیب است زیرا که اصول جمیله شیعیان بواسطه ائمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین است و درهم کردن آن از فاضل مجیب اهل سنت او غیر ممکن و از خلافت
لا اقوال امریکه باعث ابطال اصول [illegible] اجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و
و تعریض بلبس سیاه پوشی که از [illegible] راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار [illegible] خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر خال
المومنین بوده ان نشان را نشان جناب [illegible] صلی الله علیه واله وسلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد
قوله من سیم التماس میمه [illegible] بعضی [illegible] امام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال
است **اقول** از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان [illegible] و بیان پوشیده نیست که عباسیه

مجیب غیر منیب سراپا مملو و مشحون بمعتقدات نقیضه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و اجمال مفضی الی
الاجمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز ملحوظ و مفهوم می شود و لعن و قتال چه قدر ها دور از محاورات فصحاء و ارباب کمال است
با اینهمه مجیب مذکور معتاد بذکر مسلمات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند
اقتصار می نماید و این طرز غیر سدید که مجیب مفید در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که همین عبارت که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد. بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثناعشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از مساوات مصاحبت جناب سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا نمودند و قبول دعوت
[illegible] نکردند از دایره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
[illegible] اوران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان حسب
[illegible] نص قرانی و من یأت
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب [illegible]
[illegible] بال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالتماب است [illegible]
[illegible] تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد عجب تر آنکه
[illegible] پوشیده [illegible] تخلف از بیعت امام حسین علیه السلام
[illegible] بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل میفرماید الخلاف
[illegible] انه قال جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة
[illegible] و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا یسع قلوبنا المفارقة و الحالة هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
[illegible] امره انتهی کلامه بار خدایا اگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت زبر دستی
[illegible] ابن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن انداخته اند آلخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها
[illegible] وارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد مستند [illegible] احادیث
[illegible] قابلیت معارضه ندارد [illegible] منافی اصول مذهب حق اند [illegible]
[illegible] البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
[illegible] علمای فرقه حقه عبد الله بن الافطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیده تش بد دیده اند پسر عباس
[illegible] چگونه می نمی دانستند اما چون مناقب ابن عباس بعرض ثبوت رسیده جای اعتراض
[illegible] ابن اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است از
[illegible] از انجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره [illegible]

فرمودن جناب ولایتمآب ابن عباس را بعد فتح جمل نزد عائشه وارد هست و بعض فقرات آن مذکور میشود ان
امیر المومنین بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة وقلة العرجة فقالت رحم الله امیر المومنین ذلک
عمر بن الخطاب فقال ابن عباس نداو الله امیر المومنین وان تربدت فیه وجوه وزعمت فیه معاطس اما
والله لهو امیر المومنین وامس برسول الله رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا واکثر
آثارا من ابیک ومن عمر الخ ونیز دران کتاب از مدویه منقول ست قال اتینا ابن عباس نعوده فی مرضه
مات فیه فاغمی الیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق آن خلیلی رسول صلی الله علیه وآله وسلم قال
انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول الله وهجرة مع علی وانی ساغمی فغمت
ساغرق فاحه ابتغی حکه فطر حتی اهل فی البحر فقتلوا اعنی فغرقت ثم استخرجونی بعد وامرنی آن ابرا من
من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن
القدریة وهم الذین ضاهوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجیة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم
فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابیطالب واموت علی ما مات علیه
ابن ابیطالب قال ثم مات فغسل وکفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران ابیضان فدخلا
کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که ازین روایت حسن عقیدت ابن عباس
نوعت شان ظاهر میشود ومثل این هردو روایت احادیث بسیار در کتب تواریخ وارد گردیده
ذکر آنها باعث طول ست واما روایات اهل سنت پس محب طبری در ذخایر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح والبغوی فی معجمه والبو
اخرجه البخاری وقال ضمنی الی صدره وفی روایة له اللهم علمه الحکمة والکتاب اخرجه ابو عمر وزاد
القران ولم یقل ضمنی وفی حدیث آخر اللهم بارک فیه وانشر منه واجعله من عبادک الصالحین
علما وفقها فی الدین قال ابو عمر وکلها احادیث صحاح وفی روایة اخرجه الحافظ الثقفی زاده فهما
وعلما انتهی وابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که درباب مناقب ابن عباس ودعای جناب رسالت
در حق شان منقول ست می فرماید وهی کلها احادیث صحاح وقال مجاهد عن ابن عباس رای
جبرئیل عند النبی مرتین ودعا لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحکمة مرتین وکان عمر بن ا
یحبه ویدنیه ویقربه ویشاور مع اجلة الصحابة وکان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس فتیه کهول له
رسول وقلب عقول الی اخر ما قال واز کلام شاه عبد الحق دهلوی مستفاد میشود که عبد الله بن
در بعض مسائل رجوع با بن عباس می نمود و عمر بن راشد گفته که عائشه رض نزد ما اعلم از ابن عب
نیست قال فی شرح المشکوة فی بحث الردة وبعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس ست ومتعین ست که وی این قول را بخبر سماع از حضرت نبوت گفته مر دو ابناشد که همچنین قول عظ

بالظن واجتهاد گوید و ابن عمر در این مسئله مراجعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بر پس وی گفت آه پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعاً براه تردد و انکار نرفته و عمر بن راشد نگفته که عائشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضائل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احاط
بهمانموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین روایات ضعیفه را
که در مذمت ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط ساخته اند چنانچه جناب علامه العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان محبا لعلي
عليه السلام وتلميذه حاله في الجلالة والاخلاص لامير المؤمنين عليه السلام اشهر من ان يخفى وقد ذكر
الكشي احاديث تتضمن قدحا فيه وهو اجل من ذلك قد ذكرناها في كتابنا الكبير واجبنا عنها انتهى كلامه
اعلى الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جملة ما ذكره الكشي من الطعن
فيه خمسة احاديث كلها ضعيفة السند والله اعلم بحاله انتهى و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشيعة
الى تحصيل المسائل الشرعية میفرماید عبد الله بن عباس حاله في الجلالة والاخلاص لامير المؤمنين اشهر
من ان يخفى روي فيه مدح وذم وهو اجل من ذلك قال العلامة وبعض الذم الوارد فيه محمول على انه
في ابنه عبد الله ويحتمل ان يكون الوجه ما في زرارة انتهى پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذهب فرقه
حقه بسبب خلاص ایشان از جناب سید الوصیین و بر مذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
خلیفه ثانی ایشان ثابت است نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمر که منافق بالاتفاق است
بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی با اینهمه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول وله قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک جلّه صحابه
نمایند و در بعض جماعت خلف رشید خلیفه ثانی در مسئله روایت و غیره رجوع بابن عباس نماید و عمر را شد علم
ایشان را مساوی یا زاید از علم عائشه داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل آن الاقرب کالعقرب در حق
ایشان فرماید آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالبا ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه [illegible] پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب را لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
بر معرکه [illegible] دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گردید که باعث
شهادت حضرت [illegible] من آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص است [illegible] حضرت سید الشهداء بدون اثبات عدم عذر شرعی بسبب عدم
بیعت ابن عباس نمیتواند شد [illegible] باش بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله عمر ندارد که این
لعین بجهاد حضرت سید الشهداء [illegible] دنیا نموده بودند و معهذا از نار میگریختند و بمنطوق آیت
اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون می گریختند و

وانچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت دارد دعوی
بلادلیل ست و در مقابله خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید واگر امامت از قسم فروع
می بود اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبدالملک جواب نمیفرمود کما ستطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب
در احوال طلحه که من جملهٔ عشرهٔ مبشره است مذکور و در بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ ست که قبل از مفارقت
روح سواری در گذار آمد و درینحال چشم طلحه بران سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
که از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحه گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت
امیر المومنین را تازه و خود را شایسته رحمت الهی اندازه گردانم و چه مناسب این محل ست وانچه شاعر
گفته قطعه یک سر مو دولت سفید نشد هیچ مو برتنت سیاه نماند ای حسن توبه آن زمان کردی …
که ترا طاقت گناه نماند سوار چو طلحه را بیعت داد دل بساخت و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت …
بجانب جهان جاودان روان گشت سوار بازه بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید
وکیفیت حال مصرعه را بعرض آنجناب رسانید فرمود که حضرت عزت شانه نخواست که طلحه را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من به بهشت فایز گرداند والله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق وهو کاشف الکرب
انتهی ومطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکورست پس اگر امامت از جمله مسایل فرعیه بودی
آن مقبول اهلسنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد **قوله** حالیا علمای …
غیر ازینکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف و حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند
که حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیها ست و علمای فریقین …
بطرق متعدده اخبار روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفة الرحمن عجل الله ظهوره ست و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام انیست که بدون قرینه …
جلیه معنی آیت و حدیث را از ظاهر ان صرف نمی نماید و ازینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث
مذکور را محمول بظاهرش نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلع یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع آتاه ابن عمر فقال …
ابن مطیع اطرحوا لابی عبدالرحمن وسادة فقال له عبدالله بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا
سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لا حجة له ومن
مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبدالله بن عمر طرق
بابه لیلا لیبایع عبدالملک کیلا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة
الی غیره من الروایات پس هرگاه اورع صحابه این قدر اهتمام در بیعت … نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرماید
و استدلال بر عدم جواز ترک بیعت باحادیث مذکوره نماید چگونه صرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود و دا …
اضافت برای عهد معنی ست و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون علوم دارد و احتمال ترتب وعید و …

وجود امام که مجیب نوشته اگر مراد از ان وجود عام از ظهور و عدم ظهور ست فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده محتاج به بینه هست و احتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمراحل بعید
واینکه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجاب ست زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
خبر بود من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیام ست پس تغیر امام
از اضافت امام مستفاد میشود و دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت وارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و هذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن
بید از امام زمان بعید ست او لا بسبب دلالت اضافت بر تغیر امام و القرآن لا تغیر و لا تبدیل و ثانیا باینکه
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام دران شریک نه و اگر مراد از معرفت
معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اهل سنت ازین خارج معرفت و داخل در موت جاهلیت
خواهند شد **قوله** ولهم ما تلونا علیک آن المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام الحق لا یغیب عن علی و آله
من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار و لا عذر له لقلیل شیء منا فهو هالک یستحق النار فکیف
بید من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول هؤلاء النوکی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان من الصحابه و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل بیعة
رضوان فانهم مع عدم الخوف و عدم جواز التقیة عندهم لم یخرجوا عن دارة السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنها مع انهم سید المرسلین و افضل الاولین
و الاخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یظنون
انهم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال انه
یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم بنی اسرائیل و یاویلهم
حیث بالتاویل الم یشف العلیل و لا یروی الغلیل فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین
انتهی کلام المستانف بلفظه **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد** مخفی نماند که مجتهد الزمانی بتبع خطوات شیطانی در اصل استفتا مستدل
است یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبدالله بن عمر بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
میکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بغاوت ست نه شهادت و قس علی هذا چون کلام متحیر شد
بخلافت امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال ست که ابن عمر بیعتش نمود و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بود نه جناب
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد قدح اول نوشتم که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب [illegible] شریک نبوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار نکرد

جرح و قدحش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردم پس فقط گفتن مجتهد که آن کلام لایق نسبت
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید المتکلمین انار الله برهانه توجیه ست از طرف عبدالله بن عمر کما هو مصرح
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شده که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال نهایتش که در ایضاح لطافة المقال
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده سند باهم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن متوجه
نتواند شد و ذمه او را در مقام فارغ نتواند ساخت باید او در ابطال آن احتمالات دلائل قایم کردن و
و سرسری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی است انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر امامیه را سد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آمدم بر بیان این معنی بتبرعا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
است در آن تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبر ست نیز پیدا است
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند مبنی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرمود
و اراده خروج مصمم نمود و خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقر مشوری کند امام موصوف نهی
بالا از حد گذرانید و صورت خروج را زینهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد یا
نکرد و بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش نه نهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داد و شهید
شد بسبب آنکه مدعین مزید و لا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشتند و بر آنچه حکم نمود عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد غالی در ذو الفقار چندان بی خبر بودند که از آن واضح ست که زید شهید دعوی
امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبد الملک بود ولیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب امامیه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آیینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن الجارود و عن موسی
بن بکر بن دراب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی و معه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یامرونه بالخروج فقال
له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم
لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و لما یجدون فی کتاب الله عز و جل من وجوب
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین و کذلک یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد
منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور
و اجل مسمی لوقت معلوم فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فلا تعجل
الله لا یعجل لعجلة العباد و لا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و ثبط عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته و جاهد فی سبیل الله

حق جهاده و دفع عن رعيته و ذب عن حريمه الى آخر الحديث بطوله يعني زيد موصوف بخدمت امام باقر
رسيد و همراه داشت مكاتيب اهل كوفه كه او را مي طلبيدند بسوي خويش و خبر ميدادند كه ما گرد آمده ايم براي جهاد
بايد كه بزودي خروج فرمائي امام محمد باقر رضي الله عنه پرسيد كه اهل كوفه آن مكاتيب را باوجود نوشته اند يا در
جواب نو عرض كرد از طرف خود آغاز نموده اند چونكه حقوق ما و قرابت حضرت صلي الله عليه وآله وسلم ميدانند و وجوب
مودت در كتاب الله مي يابند و فرض طاعت ما ميشناسند و خبر كلفت و تنگي و بلاي ما ميشنوند امام فرمود كه خداي عز و جل طاعت
را فرض گردانيده و طريق را جاري ساخته در پيشينيان و همچنين در متاخرين و فرض طاعت براي يكي است از ما فرض
است بلايه و امر الهي جاريست بحكم موصول و قضاي جداگانه بعنواني كه در ان هيچ مانعي نيست و اندازه معين و حدي
نامه نهاده پس بايد كه ترا بر نه انگيزند آنانكه يقين ندارند زيرا كه ايشان از تو دفع هيچ مكروهي نيستند پس عجلت مكن
خداي عز و جل بعجلت نميفرمايد بعجلت بندگان و سابق قدم مشو از تقدير الهي پس عاجز كند ترا بلاهاي و ترا بر زمين
بيفگند راوي گويد كه زيد بن علي درين وقت بغيظ و غضب در آمد باز گفت كه از ما اهل بيت آنكس امام نتواند شد
كه در خانه خود بنشيند و در پرده در آويزد و گزنيد و درنگ كند از جهاد وليكن امام از ما كسي است كه حدود اسلام را
حافظ باشد و در جهاد در راه خدا بدهد و از رعيت خويش شر مخالفين را دفع كند و از حريم خود فساد را دور گرداند
از افادات امام محمد باقر و زيد شهيد رضي الله عنهما واضح شد كه زيد ميخواست كه برادر خود را در جهاد شريك كند پس آنجناب
شريك نشد و اگر آنجناب امام بود و او اطاعت نكرد و بلكه مناقبات امامت را بر شمرد و اينكه شنيده مي از زيد شهيد حرفي
در از حالات و صفات امام نسبت بآنچه از امام رضا در كافي مرويست و چون افتخار علماي رفضه بر آفت انتشا
نند تعالي بذكران او هم خامه چنان جولاني مينمايد كه ميمنه و ميسره ايشان را ته و بالا ميسازد و رخشك و تر ايشان
اثري باقي نگذارد و اما قدماي رفضه مثل هشام و احول پس لاف زني و دريده دهني شان از كافي وغيره در كتب
مذكور معروفست و بيوفائي ايشان نسبت باهل بيت بر اسند علماي فريقين مثل عند رشيعه كوفه مفيضين شهيد كربلا
خود در كافي مسطور گشتن بر رضاي ايمه نداوند و هر چه خواستند بر اسامي شان وضع ساختند و بهرحال مدعاي
اين فصل از اصول رفضه بي غبار است و بهر طور يعني خواه معامله هر دو برادر باشد و خواه خذلان قدماي رفضه
نسبت زيد بود بر عبدالله بن عمر صادق نمي آيد چنانچه دانستي و خواهي دانست ان شاء الله تعالي صورتي ديگر آنكه
كسي معتقد امامت باشد و معذرت منده و در قتال شريك نشود و امام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زيد
را اتفاق افتاده و اين امر بر حال عبدالله بن عمر منطبق است بلكه بطريق اولي زيرا كه اسامه براي تفهيم
معاويه بكار رفته و در كدام وقت با وقيل و قال كرده و نه بقول شكي اريكه اقبال منقول ميشد كما في رسائله مرة بعد
اخرى و اگر كسي را از [illegible] خلافت حوصله باشد نشان دهد كه اين امور مذكوره را براي اسامه زيد بن حارثه كلبي
گر نوشته بعبارات [illegible] فضل و [illegible] ايزدي از نظر گذشته و اين امر هرگز بنظر نيامده لاجرم توان گفت
را سعد و [illegible] ترك [illegible] كردن ظلمي ديگر هست نكيف كه اسامه مدعي خلافت خويش باشد

كانى تاليف الحلى وهفوات الكنتورى وقد تقرر فى الاصول كالكلينى وغيره ان من يدعى الامامة لنفسه وهو ليس من
الاثنى عشر فهو كافر باقيماند عطاء عدم عطا پس احتمال فقر وغنا دارد وكسى اخس حيوانات را سيراب كرد واو را بخشيد
كما لا يخفى واگر كتب ديگر بينى صورت هاى ديگر در تعداد احتمالات بهم ميرسد كه ناظرين بعد ديدنش لاحول خواهند
واستهزا كنند وبدون غور وتامل هم بگويند كه سخن سازى وشعبده بازى هست وصاحب فطرت بريان
جرات نتواند كرد ديگر براى تخجيل قوم ناعاقبت انديش شوخ چشم بكيش اقبول حافظ ع اين همه شعبده با عقل مى‌كنيم
اينجا * سامرى پيش عصا و يد بيضا ميكرد * ومثل آنكه در اصول ايشان ديده باشى كه محمد بن حنيفه زنهار منكر امامت
حضرت سجاد نبود اگرچه انكار او از حد درگذشت واز كجا بكجا نوبت رسيد كه با استشهاد حجر اسود انجاميد حالانكه
مقصود او نزد متكلمين ومتبحرين ايشان عين مصلحت بود يعنى ظهور معجزه از برادرزاده خويش چنانچه در كتب
مبسوطه محدثين طوائف شيعه كه از همه فرق متاخرين باشند چنانچه خود تعصب اثنا عشريه بران شاهد است
گويند گواهى حجر اسود براى امام سجاد بوده وديگران بعكس قائل گشته‌اند وآنچه در لال كتاب مذكور است از سكوت
وخاموشى وانزواى حضرت سجاد ودر استدلال ميكنند در كتب مبسوطه مذكور است كه تفصيلش را دفترى بايد
دراز وشايد كه قلم فقير بشرط مساعدت وقت جولانى كند واهل خرد ازين اختلافات البته يافته باشند كه اين
امامت مخترعه در حقيقة انكار ختم رسالت است وقطع نظر ازان چگونه متخيل شود كه محمد بن حنفيه با وصف كثرت
علوم وحامل گواهى مرتضوى بودن بى خبر ازان باشد غلط گفتم استدلال فرمايد بر ابطال امامت مذكور
وليكن صد آفرين برهمت خدام امام زين العابدين كه در طلب حق خود قصورى نفرمودند وبراى نزاع عم
بزرگوار نطاق همت بربستند ومعجزه را كه امامت بران موقوف بود پيش كردند بخلاف امام الائمه كه نصوص
ومعجزات همه را فراموش فرمودند شايد فارغخطى را بياد آوردند كه وقت نزول لاال كتاب نوشته بودند كه
الملائكة المقربين با ملاى جناب سيد النبيين اگرچه احياناً باحاطه سهو ونسيان بنقض ان عمل فرمودند
كه بعضى را از اراكين خلافت بالاى سر برداشتند وبرزمين فرو كوفتند وبعضى را از بار سر سبكدوش فرمودند
حالانكه امام بر اصول موضوعه سهو نميكند چنانچه اين مباحث قبل ازين دانستى بالفعل اصل قصه حجر اسود بايد
شنيد روى الكلينى عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن على بن رئاب عن ابى عبيدة وزرارة جميعا عن
ابى جعفر قال لما قتل الحسين ارسل محمد بن الحنفية الى على بن الحسين فخلا به فقال له يا ابن اخى قد علمت ان
رسول الله صلى الله عليه وآله دفع الوصية والامامة من بعده الى امير المومنين ثم الى الحسن عليهما السلام
وقد قتل ابوك رضى الله عنه وصلى على روحه ولم يوص وانا عمك وصنو ابيك وولادتى من على فى سنى وقديمى
احق بها منك فى حداثتك فلا تنازعنى فى الوصية والامامة ولا تحاجنى فقال له على بن الحسين يا عم اتق الله
ولا تدع ما ليس لك بحق انى اعظك ان تكون من الجاهلين ان ابى يا عم صلوات الله عليه اوصى الى قبل
ان يتوجه الى العراق وعهد الى فى ذلك قبل ان يستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله

عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر وتشتت الحال ان الله عزوجل جعل الوصیة والامامة فی
عقب الحسین فاذا اردت ان یعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه ونسأله عن ذلک قال ابو جعفرؑ
وکان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله
عزوجل وسله ان ینطق لک الحجر ثم سل فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین
یا عم لو کنت وصیا واماما لاجابک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسینؑ بما اراد ثم
قال اسألک بالذی جعل فیک میثاق الانبیاء ومیثاق الاولیاء ومیثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی
والامام بعد الحسین بن علیؑ قال فتحرک الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عزوجل بلسان عربی مبین فقال
اللهم ان الوصیة والامامة بعد الحسین بن علیؑ الی علیؑ بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فانصرف محمد

بن علی وهو یتولی علی بن الحسینؑ هرگاه از اصول امامیه این احتمالات متعدده پیدا شد پس چه باعث است که تقریر
و تحویل بنده را به پذیرند یعنی آنرا دو مناظره زیر حساب نگیرند و ازینجا مغلطه مجتهد الزمانی واضح شد و خوضوا
بالامرة فیه چنانچه در اول جهل پدرش مجتهد فانی که صاحب تحفه را باوجود نادانی خود دشنامها مینمود
و دروغ ملامت بر پیشانی خود می نهد و انکار می نماید که زید شهید را با امامؑ باقر مناظره و انکاری نموده
و یارانش نیست چون عبد الکاذب العادر درمیان هشام بن الحکمؒ و هشام عبد الملک تمیز نموده این
مناظره را بر مناظره امامت رجما بالغیب حمل نموده حالانکه عدم امتیاز نیز از همین ابو جهل صدور یافته
و بانهمه دشنامها داده دروغ چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد و العجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
معروف امام صادقؑ اند مثل ابن حکم و سالم و شیطان الطاق که با زید پرخاش و مخالفت کردند در امر امامت
نه هشام از بنی خلفای امیه ولنعم ما قبل ع هر آن جولاهه کو خود را معلم پیشه میداند سخن از آسمان
چند گر کلام از ریسمان راند ۵ اکنون امور دیگر یوجوهی چند باید شنید که برای تفصیل مقالات متکلمین بکار
آید و قوت بیانی برای ایشان بیفزاید فاقول و بالله التوفیق این لاف های فرسوده و گذافهای
ناشنفته دو مردود است بوجوه بسیار و تقریرات بیشمار مگر بقصد اختصار بر وجهی چند اقتصار میکنم

اماولا پس از آنکه هرچه مجتهد الزمانی بسبب استیلای جهل و نادانی درین باب نفس سوزی و کینه توزی
جهل او در دوبود ند بهره او را آغاز مجلد اول مانند دو دفتر دومردود که از تند باد چون توده رماد نیست و نابود
گشته گردانیدم بعنوانیکه هرکس که آن آید کاهی نام مزخرفات مجتهد که درین اوراق ترتیب داده بر زبان نگیرد
بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش بی اجل بمیرد و لیکن از آنجا که کتاب از ادعیغین
تحت تصارة العین رفته رفته باصرار متعصبین و لی استبداد و مستر شدین که بدو صد خرکشید در هر باب تفصیل و بسط
را طلبگار ند و مکاتب از نزدیک و دور می فرستند و منت خشک بدستور این زمانه بر گردنم می نهند و گی
تا امروز از شاگردان باوصف امیری و مسند نشینی نه پرسیده که هیچ سامانی برضرورت نا دین تعات

وشریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید ملکیت چنین تالیف که برای شکار روباه سامان شیر درکار بهت پس
بمناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدد ذکر نمایم تا اگر کسی را مجلد اول بهم نرسیده
با نچه درینجا بجوابش که از وعایم تحریر مجتهد بهت بینه مول خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این وجه
مجمل بدین گونه بهت که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و رسفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انظر الی ما قال او ولو یده بعاده متقیهم و شرح فاضل مدائنی بر نهج البلاغت
او تصریح مجتهد الزمانی در تشیید المبانی و تصریح مجتهد ثانی در کتب مطبوعه معمل و حزکی ست و قصیص این هشم بحرانی
و در شرح کتاب مزبور هم از کلام یکتا زمیدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبد الله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و معزز گردیده و نیز اشارةً و صراحتا از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت باعدگان تا دم
دواسپه شتافته و در هر منزل مردم را از رعایای آن بد نهاد شورانیده کما فی البحار والاروستانی
وغیره وخود بار و بروی امراء شام توبیخ و سرزنش آن بی سعادت بد انجام مثواب جاه وافی نثار گردیده
وصولت و دبدبه و فتاکی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از فقهای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او با پدر خود دین
باب وعظ و نصیحت بغایت علیا رسانیده و قد اشرت الیها فی المقالة السادسة ایضاً و از اثبات الحق
ایراد نموده ام که عبد الله مزبور برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرده و مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در آغاز مجلد مسطور از ان تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی در مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بهار بست بیرون
قبین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عبد الله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سودی نبخشید در
صلات نزد او خود انکار کرد تا آنکه بملوک در ایم رسید لیکن ان امام الزاهدین اتفاقی بدان نفرمود با لجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بعنوانی دران مقام متصلا ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از ان این حرمت نصب العین خود ساختن که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صوارم مجتهد ثانی جابجا
تازه تر امریست که اگر علمای رفضه از آن ببینند یا بشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیانش آنکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از و که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزاره بودند اصحاب جمل زیاده از صد و بست هزار همراه علیؑ از مهاجرین و انصار قریب چار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قلیلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبودند بلکه اسلام آورده بودند بعد الفتح معظم آن چار هزار ناصر آنجناب بودند و اکسی را بر جهت خود اگر اه

گردند در جنگ بلکه بطیب خاطر همراه او شدند از اهل بدر قریب هشتاد کس و یکصد مرد از انصار حاضرین احد و حدیبیه و تخلف
ننمودند از مهاجرین و انصار کسی و نبود از مهاجرین و انصار کسی مگر همراه او بود بخواهش خود و دوست میداشتند او را و دعای
نصرت و ظفر او میکردند و غلبه او را بر مخالفین میخواستند و ایشان را هنگ نگرفته همه بطیب خاطر متابعتش کردند و همراه آنجناب
رفتند مگر چند کس که بیعت نمودند و در وقت جنگ متردد افتادند محمد بن مسلمه و سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
انتهی ملخص عبارت سلیم که اهل استعداد را از دیدنش حیرت می آید و سلامت طبع از دست میرفت ولیکن چه توان کرد که امت
این سبا را امت ابتر مجلسی آنرا وحی آسمانی می پندارد و از این کتاب هم هر کسی دانست که عبدالله عمر ببیعت خلافت مشرف گشته
لیکن در حرب اهل قبله مثل اسامه بن زید و غیره متردد گشته پس از غزوات معصلحت شده و اگر با جناب عنادی میداشت اجر مساعی
جمیله در باره آنجناب نه و صدور میافت چنانچه مجملا و مفصلا سابق او لا حق اداء انتهی اما ثانیا پس از آنکه مدعای من حواله مطلب
بر تحریر رشید المتکلمین رحمة الله علیه بود چنانچه معمول منصفین فریقین است آپس می بایست که عبارت ایضاح را نقل کرده
بعادت مناظرین گفتگو میکرد عقلا یا نقلا مخدوشش می نمود و آن صورت نه بست و بنیادش بر اجمال مخل فراگرفت الله
بر انتحال که عبارت ایضاح را قلمی کنم پس بدانکه رشید المتکلمین انار الله برهانه در رد هفوات محکی ایرکه اقبال متبعین چنین
می فرماید که احقر البرایا در جواب شرح استفتا در مقام توجیه تقاعد ابن عمر از بیعت حضرت امیرالمومنین این عبارت نوشته بود که هم
بیان وجه تقاعدش از بیعت خلیفه چارمین پس میگوییم که آن نه بنا بر انکار بود بل باین که اجماع مسلمین تردی در امر و دین
میدید که ... جهت بعضی اسباب در اول نظر بعضی مردم را صورت تردد میشود و بعد خوض تام زوال آن میشود
بود و چون خلیفه وقت از کرام ناس بودند لهذا ابن عمر عذر خود را صاف بتواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه ابوحاتم در
... از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید قال لا ای لعلی علیه السلام ابن عمر انشدک الله والرحم ان تحملنی علی ما لا اعرف
آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی خود بعدم توقع فنا از وی عذرش با دیگر متوقفین قبول فرمودند چنانکه در
جواب و ترجمه حضرت امیرالمومنین علیه السلام میگوید تخلف عن بیعته نفر فلم یجبرهم و لم یکرههم انتهی پس جناب عالی در ابطال
... جمیع قیود ما خوذه در آن لازم بود و ملازمان توجهی بطرف آن نفرموده باز همان سخن مجتبی بعض نتیجه تقاعد او
از بیعت جناب امیرالمومنین اعاده نموده اند و کلام بر تقریر موجه عذر که از جانب ابن عمر کرده اند و سمع مقبول افتاد
ابن عمر بجناب امیرالمومنین حیدر علیه السلام با جائیکه مصداق المعنی فی بطن الشاعر باشد ارشاد کرده اند پس بجواب ماده تقاعد
ابن عمر از بیعت حضرت امیرالمومنین بدون اعاده ... که در شرح استفتا نوشته بودم اگر بر عبارت جواب شرح استفتا
نقل کرده اند اکتفا نمایم نزد اذکیا این سخن فهم استبعادی نداشته باشد لیکن بنابر عموم افاده اندکی بشرح آن می پردازم
عرض میدارم که تقاعد از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بر سبیل انکار اعم از آنکه انکار بجهت طلب خلافت برای نفس خود
باشد یا از جهت عدم لیاقت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا از جهت دیگر مثل آن و این قسم با نواعها از ابن عمر واقع نشده
چه او طالب خلافت برای نفس خود نبود چنانکه در تاریخ طبری متعارف قصه تحکیم مذکور است و کان ممن هم ای من تحکیم
عبدالله بن عمر بن الخطاب حاضر الا انه لا طمع فیه و کان عنده کلهم یریدونه انتهی و توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارم

و برای خلافت هم زعمی دیگر مماثل ازین از اوهام باطله است که همیشه بروایات فضائل و مناقب جناب امیرالمومنین
بواله به لیاقت آنجناب برای خلافت اند و بالمشافهه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بود اشتغال میداشت
و از انجا که آن اخبار از قبیل اخبار غیر معارض بمنافی و منجمله بینات و نسبت بابن عمر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
علیه و آله وسلم بود لهذا توهم نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد او خصوصا شان عمر بان نزد او نبود الا انجاز احتمال از
پس با وجود روایت اخبار کذائیه توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر مشابه این نعوذ بالله بسند
از عاقلی پیروز غیر متصور و قسم دوم از قواعد آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مورث اطمینان تامست میشود
نه بجهت شائبه انکار گو مطالب قریب بضرورت باشد لیکن بجهت جحود بعض منکران کدورة ما بوجه صافی ان در
بعضی نظار پیدا شده باشد و بعض محتاطین برای ازاله آن محتاج بتاویل شده باشند چنانچه تذکرة الخواص و عقیده

الاختصاص فرماید فان اعترض معترض على صحة امامة على رضى الله عنه لقعود من قعد عن نصرته قيل ليس في قعود من قعد عنها

يقبل امامته ونقض على عقد الى القاعدين هم معتقدون لصحة امامته ووجوب طاعته لكنهم قعدوا وتورعا عن قتال اهل القبلة انتهى مختصرا
این عبارت هم در کلام رشید المتکلمین در سیاق سست من بر قدر بضرورت اکتفا ورزیدم و در باره این کلام متانت الهیا
که در کتب ارفضه خصوصا کتابیکه تالیف یکی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه بپایه آن نمیرسد چنان تفصیل و تاکید
موجود باشد چنان بیهوده گوئی نمودند که قابل نسبت نیست لایق آن نمی که آدمی بجوابش پردازد و نقل این عبارت خود
مشغول سازد عقلا را باید که بی انصافی و جور جناب مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استعجاب و استغراب فرو روند
الغرض هیچ متتبع نیست ازین گروه مکیدت پژوه زیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید المتکلمین را که از بنارس تحریر کرده
قابل جواب نداشته بود و الحمد الله که اگر چه کلمه انصاف از مجتهد بجهت شیعیت و دشمنی و سعادتمندی نسبت پدر خالی محال بود لیکن
بر محال از دست تو ممکن شود که آن اشکالات را دانسته در حضرت حیدریه متین و بتوصیف آن نگار بلاغت
تثبیت بکتابیکه فریقین آنرا بتصریح مزین و بیراویش متین میدانند غرضیکه مجتهد الزمانی انده تنها مسلوب الحواس شده
و اکنون حال جنون ایشان که از پدر خود بمیراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن
ابواب فصول در باره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میچاوند که اعتقاد ابن عمر بحقیت
جناب لاکتیاب با وجود ترک بیعت آنحضرت الخ الغرض این قسم کلمات هرکسی نسبت بخصم خود تواند گفت ازین امید
ترهات مجتهد مکشوف لقد لکن اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت یا ما شئت پس از آنکه هرگاه در سابق از کتب
فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغات تکلیف نکشیدند و دانستند که او از اهل بغاوت و فتنه نیست
فکیف که در خواص امامت نزد شیعه دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند پس او را معذور نداشتن و اینرا
را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن مخالفت صریح با جناب سید الوصیین نمودن
فکیف در حق چنین معتقد دودمان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه بمحبت اهل بیت رضی الله عنهم
شاهی داده باشند پس مصراع مشهور را باین طور ملاحظه باید فرمود ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند اهل خرد

تو صد آفرین کنند امام العابس ازانکه مجتهد الزمانی هنوز تشنه است خلوص مودت عبد الله بن عمر حالانکه استفسار
معتقده فریقین دلالت دارد برانکه ابن عمر مداح حضرت امیر بود و زنهار در لیاقت جناب مرتضوی بخلافت شک نمیکرد پس
مثل مجتهدین کمثل الحمار یحمل اسفارا ست که بکتب رجوع نمیکنند و در نمی یابند که عبد الله بن عمر بیعت خلافت آنجناب کرده و اتصال
بهم مجتهد الزمانی و اتباع و اشیاع او چنانچه باید در سابق بظهور پیوسته و جابجا در مطلوبات عبارت بتفصیل تمام بر گذشته و
روایات فریقین و مقالات طرفین زاید الوصف رفته و چنانچه معلمین بحال کودکان نافهم بار بار متوجه میشوند مدارج تعلیم
شیعه مجتهد اخراج از حد بیان باشد در نوردیده ام پس آن شیعه که اندک خیا داده مجالی نمی یابند که مثل مجتهد الزمانی آنجناب
تهمت خرافات نمایند و تراشیدنهای خلاف اصول بر آمد چه جای آنکه از کتاب تسلیم بیعت عبد الله بن عمر باین شده و مدبر ایشان
بر دیگری باشد ولیکن این تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هنوز مرهم است یا دفتر پا بالجمله طوق بیعت مرتضوی کرم الله
وجهه در گردن عبد الله بن عمر بود حاشا کلا و خلیع العذار و مطلق العنان باشد غایة الامر مهر سکوت کار او در حروب بغایت بجا
بوده از عدم معیت درین امر لازم نمی آید انچه برای عبد الله بن عمر مجتهد الزمانی معتقد آن گشته و من ادعی فعلیه البیان
و اثباته بالبرهان والعجب که مجتهدین رفضه عبد الله بن عباس شیعه پاک قرار میدهند حالانکه بر طبق روایات
ساقوله جابجا مقتدایان شان در کتب معتبره خویش آورده اند حضرت مرتضوی او را بشر زیر لعن و طعن گرفته اند بسبب آنکه بال مجاهد
گشته در بیت المال بادیه هوس و مخالفت امام وقت نموده و بران اکتفا نکرده دختران نازک بدن مثل نسرین و نسترن
بمهمان مال ثمن نمالی بخرید و بکرد و تعیش تلذذ میگردید حجره با نکال آراسته و مشروبات اخروی پشت پا زده تحصیل لذات
دنیوی خود مشغول ساخته و آن کلمات نسبت بجناب لائیت مآب نوشته که عرش عظیم از ان لرزیده و آنجناب با وصف خلق
کریم و لطف عمیم غیر از لعن او آنهم بر ملا مصلحت ندیده و از نهایت غیظ و غضب خون و جگر نوشیده خوشا بحال شیعه که کار رسالت
شان بجای رسیده گذشته که چنین کسان را که دشمنان اهل بیت بر اصول رفضه بوده اند مقبول گردانند و عبد الله بن عمر بسبب آنکه
بر یزید خروج کرده و تعظیم معاویه گفته و در بیعت مرتضوی منهمک گشته زیر طعن گیرند باز مواعظ متکلمین اثنا عشریه زنهار نه پذیرند
الحق دلیلی محکم است برین سوء ظن بن عباس نسبت بمصداق حدیث من یکره و بعض علی خیر البشر من ابی فقد کفر نیز باشد که در وقت
غصب خلافت که بمعاذ الله هادیین و اسفار را اصول حامل اسفار بحال و رفضه و نزد عبد الله بن عباس بیعت صدیق کرده انزا اعلام
و سالها پرستی میگویند چنان دل مود علی با آورده القمی فی تفسیر هو و یند ایحی العقربیا لعن کتب الشیعه انشاء الله تعالی یاره عضب
از بیت المال نمودن حقوق بعقیدم مرتضوی خوردن و بخذلان آنجناب پرداختن و بر مواعظ خاتم الخلفاء الراشدین گوش ننهادن
بالاتر از همه انکه جناب مرتضوی اسفاک خون اهل اسلام و انفس نزد ایشان معتبر ایشان که معاذ الله گناه مذکور اکبر الکبایر باشد
بلکه دشمنان اهل بیت را بسر حد کفر رسانند باز در وقت حسن مجتبی آنچنان داد ظلم و جفا دادن یعنی لشکست گوشواره عرش
برین کوشیدن و در وقت امام حسین بجلعه عظیم دل دزدیدن و حالانکه ابن عباس بزعم طایفه اعتقاد میکرد که حضرت شهید
کربلا در آیات بینات قرآنی مامور بجهاد یزید بودند و از ینجا بعد تسلیم بعضی از امور فرق ظاهر شد میانه عبد الله بن عمر
و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم بر اصول موضوعه بالسنه ناسناس نکیف که نزد ابن عمر امامت از فروع باشد و نزد ایشان اصل

عجبا سه بر ترهات امامیه از اصول قرار یابد فاعتبروا یا اولی الالباب تو دانی نه دانی الشی عجاب اما خامسا پس مجتهد از نادانی لبیت استسبال و
جهل و نادانی چنین نفهمیده که هر گاه امر به متابعت واجب شد و تبعیت امام غیبت مقبول که دو ندامت بی وجه و بی معنی ست حالا که لیت
اکابر شریعت و طریقت بر توندی مبتجات هم مشغول ست که حال انبیا و ائمه و بزرگان را نشنیده تا چنین مزخرفات بر زبان آرند کار می آری و این نقل
را پایانی نیست لیکن بمقتضای مالا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی آنقدر
گریستند که پای ایشان بگلابه فرو میرفت و سیل اشک از هر چشم مبارک آنجناب در طوفان بود که گویا دو چشمه
از خیال سروار سی میجوشید و من حیرانم که مجتهد ما گر صحیفه سجادیه را هم بنظر بیاورند که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در ترک اولی با وجود آنکه معاتب از بارگاه الهی نشدند چه چها
مضامین که از شنیدنش جگرهای سامعین آب میشود و عمارات هستی خراب میگردد بکمال تضرع
و زاری ادا میکردند بسا بود که غذا از کثرت اشک با استیلای مزید خوف به آب تر میشد و در دیگر
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که انچه
حرف از انست که خدایا اگر معاون آهن بودن ان جسم و زمین را بمژگان خود بروبم و از خوف تو انقدر بگریم که دریاها
بحیط زمین و آسمان از خون و ریم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از کثیر ان امور که واجب ست از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا بعذاب همه مخلوقات اندازی و دوزخ غیر از من کسی دیگر نباشد و جثه قعر جهنم را پر کند
البته قلیل بود و نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده ام انتهی مختصرا و هر چند قضایای شریعه تحریم
وقوع را مقتضی ست لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف خدا قابل چون و چرا نیست و اگر حال با
طریقت را که بسبب اتباع انبیا و اولیا بحقایق اشیا فائز شدند بتفصیل بیان کنم از انچه مقصود ماست محروم
مانم شیخ در بوستان نظم کرده **نظم** شبی دود خلق آتشی بر فروخت * شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت * یکی شکر گفت اندران حال نود * که دکان مارا گزندی نبود * جهاندیده گفتش که ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس * بپسندی که شهری بسوزد و نبار * اگرچه سرایت بود بر کنار * و گفته اند که سری سقطی
روزی گفت که من یکبار الحمد لله گفته ام و از ان باز سی سال ست که استغفار میکنم مردم پرسیدند
تفصیلش بکن فرمود وقتی بر بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دوکان من در ان بود همه سوخت چون خبر
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر بر خلاف مروت از من صدور می یافت که بر مصیبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا اینمدت بندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد بهر تقدیر چون عبد الله بن عمر که پای
خود بعبادات خالق الارض والسموات شکسته و در کنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توکل پیشوائی خلایق
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروفست خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید افسوس
من درین امر او فتادم که شمشیر بروی مسلمانان نکشیدم و احتیاط همین ست که ازین جنگ باز مانم حالا با بغاوت

بغاوت باغیان وصواب رای جهان آرای مرتضوی عیان گردیده این ندامت چگونه باعث معذور بودن
ممدوح بجهاد منافی است مگر ندانی که اگر همراه جناب مرتضوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیشتر
از بیش درین خصوص هم می یافت نسبت بانچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فرماید
تا تدارک مافات بوقوع آید و دیگران را سرمهٔ بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بمناقب مرتضوی بجان و دل گرایند و ببینند که حال اجلهٔ اصحاب چنین است و ندامت مذکوره را منظور دارند که
وقت از دست رفت و تردد می زمانه تحکیم درگذشت و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت آنفاً بعد
از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت **بالجمله** هرچند حضرت مجتهد
رفضه از غایت خرافت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و ره روی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بر جای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند و از حروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطای
ایشان متحقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند و تا نهایت پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمدهٔ امامیه واضح و لائح میشود که در
آن وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ المثنیا
لو جوابی بر زبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
بحار از اصحاب آثار می آرد که عبدالله بن عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی بر قتال باغیان، و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه ما قدم و ما اخر و قلق
و فرق وقال والله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبوا و هرگاه وارد شد بر معاویه او گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه عذرش پذیرفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ باو نکردمی انتهی محصلاً **و از کرشمهای تقدیر**
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی بامدادان بر مصلی بودم و اجزای این کتاب قریب نظر نهاده بود که
تقریر روایت صاحب رقعهٔ مزوره بخاطر آمد گفتم برای قلب تقریر مجتهد الزمانی خوب فرصت است پس صوارم را
از مقام رویت کشادم که جناب مجتهد فانی پیرو دهقانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضا را ذکر نماید
و محصل العبارت مطنبه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس آلهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و هر یکی گفت باورم نمی آید تا بر هم نمی آید پس آنجناب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانید و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند و کلام باری که بخطاب آنجناب بود از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیاناً نه بینیم
پس مصداق فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ شدند و حق تعالی العذار موسی ع همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و به بین و خبر ده پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا ز غبار عتابی و عذابی نیست درین وقت طلب نمود و کوه
شق شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ اِلَیْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب ثانی بلکه بحضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه گشته که قبول
عذر و توبه موسوی امری عجیب است که از کلک ثانی چکیده زیرا که اگر کسی [illegible] باشد حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز پس حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ اِلَیْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ آیا قومش که پیشه عناد داشتند باز می طلبیدند
و خدا امر میفرمود و موسی علیه السلام توبه خود را می شکست ۵ بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها ۵ چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ائمه طریق علیهم یاد
آمد که رب العالمین با چنین میعاد موثق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با هیچکسی از اخس کائنات
نفرموده باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از بیان نفس
درگذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نقیضه است و لیکن قال الله تعالی کُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ آمدم بر آنکه چرا از آغاز ندانستند که صواب بجانب حضرت مرتضوی است و جواب
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیاء ع اعتقاد میکردند وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب را
جنتی میدانستند و لیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا خصوصا سرور عالم افتخار بنی آدم بود
نه بینی که چون صدیق اکبر خواست که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه به اختلاف نمودند و خود فاروق
با صدیق گفتگو کرد نه چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هر گاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او
بر صواب است همه باتباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او اجماع متحقق می شد حاجت
گنجایش و ضرورت بمناظره می افتاد الغرض عبدالله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه بزبان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خوردند از جهت
عبدالله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی و قصور عا
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بهم داشت و معنی آیت کریمه که در
بصارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از خنده اش تعجب شد نه تحقیق یافت فرق این است
که آنقدر عبدالله بن عمر یافته بود که معاویه بر خطاست و او را نمیرسد بجنگ و جدال پرداختن
و قیاساتش مربوط و دلائلش مضبوط نیست ازینجهت برای تفهیم او بهمت حیثیت نسبت و مراتب و مدارج
حضرت مرتضوی بر شمرده چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه

اما سادساً پس گویا مجتهد الزمانی انهم لتفهمیدند که الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امر بیست که درین در خصوص
مثل این مثل عذر کرده بود کما لایخفی علی من رای مکاتبه الی رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون بسیاری
وجوهات که زنهار تعلق بابحاث ندارد و محتاج الیها نیست بلکه در حقیقت سخن از ریسمانست در کلام مجتهد
یافته کما عرفت مرارا و ستجی ان شاء الله تعالی الغرض مجیب را بذکر اینمعنی که بکدام وجه ابن عمر گوشه قرار
گرفت در رفاقت مرتضوی درین وقت نکرد به تفضیح ابن عمر حمل کردن و او حماقت دانست زیراکه معمول
محققین اینست که کلام را بعنوانی ادا میکنند که اعتراض متعرضین و شور و جدل مشاغبین بعد ازان صورت
نبندد پس این امر نزد عقلا در باره هرکسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
حمل توان کرد نه بر غلا ان کما لایخفی و مجتهد شیعه را مقصود اینست که مقلدین بدانند که رساله
العین را جواب داده و رد کرده و هرگاه کلام من مثل حدود الاشیا که شیخ رئیس حکمت مشائیه
جامع و مانع بود مجتهد الزمانی تا امروز که زیاده از نصف کتابش را بادله عقلیه نقلیه بیدخل و جرح
رد کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در دیوان تحیر و تردد ره
بخلاف مجتهد که در هر جا بر دو این رساله صغیر پیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل باخبار اهل
عار بجائی نبرده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل مسقط و مطرح کلام کنند و
جناب مرتضوی برخیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعتراض
کتاب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعاً پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بعنوانیکه رفضه روبرو بروی آن تقریرات سر نتوانند
کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین نیز بایراد آن راه فرار
عنوان خویش دیوار رویین ساخته و محصلش همین است که هرکه وصیت نکند بموت جاهلیت می میرد
وصیت از قرآن و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبه فرضیت نمیرسد اما ثامناً
آنچه صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت گوری ... اهل علم
دانست و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم ... گردانیدن تفصیل
اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بران دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف آنچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت آن ندارد بلکه حکم می نماید که آنچه عبد الله بن عمر
نمود که تخلف پیروی مسلمانان همراه مرتضی نکشید بهتر بود و بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش این نیست
بلکه مدعا همانست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور ازان جهت بود که
امیر المومنین را لایق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون نمافتش برآمد
است کشید پس آنچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نمود عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند ولبر شکنی نواصب و خوارج همت میگمارند ادم برینکه **از کلام صاحب تحفه** چگونه باثبات
رسید که عبد الله بن عمر بعد ازان نادم شده وجوابش آنکه در تحفه اثنا عشریه بنصوص انمیمنی تصریح تمام موجود است کوری
ونادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن وتشنیع اغاز نهاد ومعنی آن ز نکر الاصوات را نزد همه
کس عیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جزاه الله خیرا در جواب طعن هشتم از مطاعن اصحاب عموما بعد از بیان جان
نثاریها که مهاجرین وانصار همراه شیر خدا بجا آورده ومساعی بلیغ در حروب بغاة بجا بتقدیم رسانیدند وجراحات کثیره برداشته
شهادت رسیدند حال عبد الله بن عمر بیان میفرماید که عبد الله بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است وصحابی است
بالاستقلال واز عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب بغات شریک نشدم ورفاقت نکردم
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه انچه مجتهد از راه خبث فهمید
وبتقلید خوارج دشمنان حقنین در صدد جفا کاری ودل آزاری برآمده وازینجا بمقتضای الکلام لغیر بعضه بعضا حکم
کرده میشود که مدعای علامه ممدوح همین است که عبد الله بن عمر معتقد خلافت راشده مرتضوی بود لیکن چون حروب
با شرکای اسلام واهل قبله پیش آمد بخیال احتیاط اقاعد نمود وحضرت امیر اعذارش قبول فرمود وبا اینهمه که تقاعد
کرده بود در بحث مدائح ومناقب انجناب میکوشید ندامت وتاسف میخورد که چرا داد رفاقت نداد **اکنون**
مطالب همه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریه خواه عبارت فقه
خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است وازین است که صاحب قرة الخواص گفت لیس فی قعود من قعد عنه نکیر
اما مته رضی الله عنه فیقدح طاعته بل القاعد منهم معتقد لصحة امامته ووجوب طاعته لکنه قعد والتورع عن قتال
اهل القبلة کما عرفت سابقا **اما تاسعا** پس ازانکه قیل وقال حضرت فاروق در باره مالک قبل از تحقیق
اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسرود است وازانجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویره واز
او از زکوة نقلا عن کتب الفریقین بکمال بسط وتفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است وتکذیب اکابر مفسرین ومحدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که روافض آنرا از اجل مطاعن اکابر خلفای راشدین میدانند بسیار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت
حرف ازان درینجا قابل گفتار اول انکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروق مجبول بر کمال الفت
بود درینهار غباری باعباب مرتضوی نداشت والا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری
یعنی نور الله شوستری در مجالس المومنین وغیر او در غیر او تشیع او را بلند ترینها ولاف زنیها بآسمان
رسانیده وزیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند واگر درینمقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خولش کما اشرنا ابن ملوکین دست از تشیع او بردارند بهر حال این قصه برای احدی
کالراجتین خالی نباشد دوم آنکه چون فاروق در قتل مالک که از احاد الناس و
وآمدگان وبانکار زکوة از راه دین برگشته بود چنانچه از منهج الصادقین هم عیانست

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و رسن محکم بر گلوی آنجناب
بیت بازوی فاطمی شکسته بلکه معاذ الله دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که رفضه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان افترا نمودند که عقل سرسری هم باور
نه کنند ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن ٭ **بالجمله مولف تحفه هرگز حکم نفرموده که قتال**
در رکاب سعادت انتساب خاتم الخلفا الراشدین خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
هم سنت که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت از ان باشد بلکه اشاره بسوی
امت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر دائر باشد در نزدیک و دور اولی اقرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن انیکه بعد از ان گفته
بود الا اکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در هم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
به عنقریب هویدا میشود که معنی این عبارت بدون انکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد و لیکن ازینجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البعیر و فسوات الحمیر از وصد
می باید و دماغ اهل خرد را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک **و برین قدر مقصور نیست** بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش انکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون معین شدن ندامت درست نمیشود
چرا که حق تعالی مدح میفرمایند از روی تذکر و تبصیر که عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ائمه کما ستعرفه چه معنی آن آیت
چون اتقیا را وسوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصر سبب
رفع میگردد پس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آید مدح ابن عمر بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است و انچه در اینجا تقریر کردم عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق آورده حاصلش
آنکه از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند **و من در امواج حیرتم**
از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود انچه عبارت من نقل میکند در ان لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ اخر را بر ظهور بغاوت معاویه چرا حمل نمینمایند که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه آخر عمر با وجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواقف و
شرح تجرید بنجم آسمانی فضله خوار دولت جنگیز خوانی هم ندیده بلکه ابتی از مامه جاودانی هم نشنید که
از ان تواند فهمید که فرعون اگر قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتَّیٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ
بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ
مِنَ الْمُفْسِدِينَ **حیرت دیگر** انکه ندامت عبدالله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ائمه
بری و محمد بن ابی صدق و صفالیس منافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعے

المنافاة فعليه البيان **حیرت دیگر آنکه** ظهور بغاوت اهل شام از زور قتل عمار است در صفین بخلافت امیر المؤمنین
وخلافت حسن مجتبیٰ بعد حضرت مرتضیٰ است ومعاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته ودر جلد اول نقل مجتهد گذشته
که ریاست معاویه به بیست سال کشیده وخلافت راشدین سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم هجری بیست
وسلطنت یزید بچهار سال منقضی شده وبر بنا بالغ فرموده که ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک در آمده
وخلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً ببستی
سال از او در آخر عمر فهمیدن ذو القرنین را با امام حسینؑ جنگ نامیدن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارتی
مقید باخر حیات است لیکن دلالتی ندارد بر آنکه این ندامت حاصل گشته مگر عند الموت چه پیدا است که
چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در آخر حیات هم خواهد
بود واز این تطبیق اعتراض وقوع انفکاک میانه علت ومعلول یعنی ظهور بغاوت معاویه وندامت ابن عمر بر
میخیزد حالانکه کلام ابن عمر که در شان شمائتی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با بغات مصداق
حدیث تقتلک الفئة الباغیة جنگ نکردم ونیز اعتراض دیگر هم موجه میشود که تقیید وتعمیم منافی هم دگر است چنانچه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت آخر عمر توان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا آخر حیات مانده حالا روایات
اطلاق وعبارات دوام وامتداد ودر روایتی از تقیید همه مربوط شد **حیرت دیگر آنکه** چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمرؓ معتقد حقیت خلافت مرتضویؑ بود وباز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیره وصغیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر آنست که مخالفت امام مقصود باشد وهرگاه کسی نظر
با دله منزوی شود وعذر او را امام بشنود واو را از اهل فتنه نداند ومعذور دارد پس نه صغیره الیست نه کبیره
بلی ندامت او بر مافات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قررنا **حیرت دیگر آنکه** لطایف عام است
از زلت وصغیره وکبیره پس آنچه گفته که استدلال مجیب بآیت اذا مسّهم الآیه مغالطه محض است که مخصص را باید دلیل
آوردن ودر مقاله ثامنه از تصریح ثمانتی در تفسیریه وطبرسی در مجمع خواهی دانست اطلاق وسوسه بر مجرمین
بکلام مرسلین انشاء الله تعالی وبا اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غور بعضی مغالطه ها در کلام بیخبر باقی کما لا یخفی علی
المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جهل ونادانی نه حدیث وتفسیر را پیش نظر دارد ونه بدین مقدمات کلامی
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی ومزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته ودر تیه ضلالت گرفتار گشته **وَمَن
يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ** توبه وندامت از کرده متعرّین کجا می اید این امر شیمه اتقیاست نه شیمه اشقیا
نعوذ بالله من ذلک **قوله** وآنچه نوشته والا الخ **اقول** حال اصول اصیله شیعه نزد عوام که بدانند دوام رفضه لیام گرفتار
آمده معین است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز باوجودیکه علمای امامیه غایت مساعی درین باب تقدیم رسانیده
قدم این مذهب مستحدث ثابت نگشته زیرا که خود از کتب معتمده رفضه پیدا است که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی را خلیفه
بلا فصل اند وحضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند وانمردم را که راویان کاذب این مذهب ساخته خود را کابر رفضه ایشانرا

[illegible] گردانیده‌اند هم بهتر که نعیمه و هم بجهت لعن کردن امیر المؤمنین برایشان و لیکن بوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه جو بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
مقام نیز هویدا باشد که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان بر تمیمی که دوازده صحابی در رسیدای خلافت
صدیق شبهه بودند یعنی سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهیثم و خزیمه و مانند ایشان و ابوبکر را بمناظره
مبهوت گردانیدند نظر بآنچه در سابق بوضوح انجامید مهمل بر آمد چه جای آنکه ناظرین و سامعین همه در تمیمی محو
[illegible] شدند که عمار در آن وقت حق را بر کرسی نشاند و صدیق را ملزم گرداند و بعض حضرت امام باقر و صادق
[illegible] خاموش [illegible] گردد و در خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند پس
[illegible] آن راویان جگرسوز که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مطارحه کردند همه دروغ بفروغ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت بلافصل امیر نزد اهل انصاف زینهار است نمی‌شنید و
[illegible] در حال خالد بن سعید صراحه گفته‌اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بودند
[illegible] الارض غدیر و احتجاج او بر ابوبکر با کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده بسر
[illegible] اهل بیت بلکه فتنه پروانه‌ی کرده و آتش در خرمن انداخته باز منصب خود برگزیده و هرگاه مجلسی
[illegible] تجار داردستانی در کتاب امامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العباد
[illegible] بلند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی عثمان سکوت
[illegible] بسیرت شیخین عمل بکن چنانچه از نهج البلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذر
ابوبکر را ناصب و منافق و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
[illegible] ظاهر و روشن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم وقتی که در صفین و او رفاقت دادند در مود که ایشان
[illegible] را ناز هم [illegible] کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر خصوص مرتضوی تا اهل بیت در
[illegible] بودند پس چگونه خواستند که صدیق از خلافت باز ایستند و دست از زعامت کبری باز دارد چون این مدارج را
ملاحظه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لا حافظة له **معذلک** اینکه نهج البلاغه جامع مقالات
[illegible] مرتضوی کما اشرنا من قبل حاضرات بعد الغرض و التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی [illegible] صدیق
ادله [illegible] امامیه اگر از قرآن مجید و حدیث شریف دلالت برین و مطابقت دارد و از نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی مقرر ما شده که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند معین نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغف آغاز نهند و از اطاعت ایشان سر تابد باید با وقتال
[illegible] و او را باغی شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصوره باشد و منعقد نشود تا حاضر نشوند عام مردم
باید که [illegible] برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد حکمی نمایند بر غائبین باز اختیاری نماند حاضر را که رجوع کند و نه غائب را [illegible]
[illegible] ازینجا مثل بدیهی اولی بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این اصحاب اثنا عشر معرکه قیل و قال از طرق اخبار قصه طی کردند بار [illegible]

لاف وگزاف شان از قسم توجهی خواهد بود که لا یرضی به الامام اینهمه که شنیدی جناب امیر روبروی اصحاب
و هواخواهان و جان نثاران کما سبق نقلا عن سلیم وغیره در کتب خویش افاده نمودند نه فقط بجواب معاویه نوشتند تا قصه
مصلاقی چند را درین باب گردانند واینهمه را از باب الزامیات مداهنه وخوشامد اصحاب شمارند بالجمله بر ضرر اینهمه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن وقسم ها بران خوردن واز عدو وضرورات بمراحل بعید و دور دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هرچه بمعاویه نوشته اند انهم امر تحقیق است ومن غیر انکم آیا
بجناب امیر را در باره امامت خویش دلیلی بهم نرسید که جامع بین الحقیقة والالزام باشد خود آیات قرانی قطعی المتن
وقطعی الدلالة مثل آیت اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اَنْفُسَنَا الی غیر ذلک من الالت بل الالوف همچنین هزاران حدیث مثل موالات
ومنزلت وقس علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات ومفید امامت بلافصل در مناظرات می شمارند کاش در این
دراز که سی سال باشد هرچندی از ادله قناعت می رفت افسوس که اینهم صورت نه بست پس بسیاری از مطالب الحقائق
مسمی باسم نقیضه ومصائب قاضی بر باد رفت ع این که گویند که بر آب نهاد است جهان ٭ مشنو ای خواجه که تا در
نگری برباد است ٭ واز ینجا اینهم عیان شد که خلفا در مناظره نیز گوئی مسابقت بودند که با وصف ضیق وقت وفقدان
فرصت هرچه از ادله تحقیقا وتفصیحا تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب دار الندوه بود دسر تائید کردن از
بیان شان نه پیچید وآحدی بنا رست دم زدن در رد وقدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ما کان وما یکون دا نشتند
و نه امتداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلافت جناب امیر که تا بست وپنج سال در کمین بودند ومعرکه ها دداد
ومناظره ها پیش آمد ودلیلی مرتب نفرمودند وچندی بر اصول رفضه خلافت را هم زیب وزینت بخشیدند ولیکن بپائی
هرکرسی بیان نه نشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب انکه چون مردم از نزدیک ودور جمع شدند وخواستند
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی والتمسوا غیری وزارتی خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جالیس عماد الاسلام
بدان فرموده وارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست ایا امامت به بیعت ثابت میشود امام را هزاران خواص علامات است
که معصوم میباشد واز پس وپیش برابر می بیند وسایه اش بزمین نمی افتد کما سبق نموذجه فی المقالة السادسة وانتهای
علامات نبض نبوی صلی الله علیه واله وسلم کما رواه اهل الدجل والدغل فی الکافی انکه امام بدست خویش سنگریزه های
زمین یا انگشتری مالد تا مثل دقیق میشود یا از عجیبش بهشت میخرماید ومهر خود ان عجین را فرو مینماید چنانچه من قبر دی
تو نمودم وزن مخاطبه بدون تیر از جناب امیر تا امام ابن شحنان نمود وزن کانی کثیر یافت تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
در انتهای راه و تقیکه ارشام مراجعت فرمود نشناخت انجناب هم باوصف قلت فرصت آن علامت را با نمود چنانچه
اباهی صالحین شفاها بسنت سنیه حضرت صلی الله علیه واله وسلم سلوک نمودند وعبارت کتاب مذکور برای دفع احتمال
اینست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله
بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو فی منزل ام سلمه فسالتها عن سول الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعة یجیٔ فانتظرت

عند ام سلمة حتی جاء علیه السلام فقالت ام سلمة بابی انت وامی یا رسول الله انی اقرأت الکتب وعلمت کل نبی ووصی
فموسی کان له وصیا فی حیاته ووصیا بعد موته وکذلک عیسی فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام سلمة وصیی
فی حیاتی وبعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام سلمة من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة فی الارض ففرکها
باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیاتی وبعد مماتی فخرجت
من عنده فاتیت امیر المومنین فقلت بابی انت وامی انت وصی رسول الله صلعم قال نعم یا ام سلمة ثم ضرب
بیده الی حصاة ففرکها فجعلها کهیئة الدقیق ثم عجنها وختمها بخاتمه ثم قال یا ام سلمة من فعل فعلی هذا فهو وصیی
فاتیت الحسن وهو غلام فقالت یا سیدی انت وصی ابیک فقال نعم یا ام سلمة وضرب بیده واخذ
حصاة وفعل بها کفعلهما فخرجت من عنده فاتیت الحسین ع وانی استصغره لسنه فقلت له بابی انت وامی انت وصی
ابیک فقال نعم یا ام سلمة ائتنی بحصاة ثم فعل کفعلهم فعمرت ام سلمة حتی لحقت بعلی بن الحسین ع بعد قتل الحسین ع فی منصرفه
فسألته انت وصی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین وحال آنکه صحت انقصه زبانی
ام دیگر او با وصف ارتعاش از جهت رسیدن عمرش بیکصد سیزده سال درین واقعه جوان شد عنقریب می آید
بعد که همه ناظرین وسامعین را انتعاش افزاید ومضاحیک ایام جوانی رو نماید تا آنکه برسر محفل از زبان شان بر خوانی
وما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا فلا تغفل بالجمله این مذهب را بحضرات ائمه نسبت کردن کم از آن نیست که حالیه مدار بر هفوات
خویش را باین بزرگان انتساب مینمایند وبران مینازند حاشا که این بیهوده رایان توانند که مذهب خود را پایه متاخرین رسانند بمعتقدین
که اهتمام شان در جهاد کفار واعلای شعائر دینی بحکم حضرت رسالت بود چه رسد لیس انجناب عرش قباب حضرت
سید المرسلین که خلفای ثلثه را سمع وبصر وقلب جگر گردانیده بودند کما فی عنوان الاخبار الی غیر من الاسفار چه
اعتقاد دبرای جبرئیل امین که بار بار باشتباه همقرین شد و بالآخر امور آسمانی را سوی حضرت سیده نساء عالمین
بر وجه اعتقاد نیک افزاید پس فکر کسی تا بحضرت دیان یوم الدین که مدائح انصار ومهاجرین در قرآن مبین
یاد فرمود چگونه مراحل پیماید اری اصل الاصول رافضیان معاصرین بعد از تراش وخراش همین دو امر است
خلافت بلا فصل وتبرای بی اصل که باعتراف اهل علم کما نقله الکشی مستحدث رئیس المضلین ومبعوث راس
المنافقین قدوة الاشقیا عبد الله بن سبا است فانتهی الامر الی من حید رعنه وآثار محدثات هم در اصول ایشان
الستی که القبه حضرت فرمود که امام کسی است که مثل افعال حضرت از وصدور یابد وآن اعتقادات حقه واعمال
صالحه ومردم را بدان دعوت کردن وحوزه اسلام را بانتظام شرعی نگاه داشتن وجهاد با کفار ومشرکین نمودن
حدود وقصاص را جاری فرمودن نه آنکه خس وخاشاک وحصاة مالیدن وخمیر کردن وجهر زدن وفارغخطی نوشتن
که اگر چه قرآن مجید را تمزیق کنند وکعبه را هدم نمایند الی غیر ذلک جهر از لب برنخوا لرند چنانچه واقع شد باز
فارغخطی در ادای امور پائمال نمودن بگشتن صوبه دار فدک ومصارعت الی غیر ذلک کما عرفت وسیجی

مفصلا پس زنهار بااین خرافات وحال آنهم متناقض کما عرفت مرا را قایل مشو بلکه بگو ا باللّه وایاته ورسوله کنتم تستهزءون
وبر فرض محال بایستی بروی جنگ برین این کرشمها روبروی شاهدین بمعرض شهود آوردن وثبات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ اللّه تا تابعین اتباع شان گشته آمدم
بر بنیکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر میشود جوابش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش بجواب نقل
نگرویده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه دفاتر مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی وپیشوایان وبعض
از اصحاب را فقط باین معنی که کلمه ندامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند واکثری را باین جهت
ورمعتدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضیٰ داخل شده وبرخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته اند که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده غفلت وعناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده وچه مرض
شقاق ولجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه این مقبولین
لسانی که رفضه افتخار بر ایشان دارند ووقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقةً از اهل بیت منحرف بودند
بسبب فتنه گری وجفا کاری وبدجوئی وهمه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول وآنفا در مقاله سادسه
دانستی حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنا می از ایمه عاقبت نیک برای شخصی بدانند باز او را لعنت نماید نه ازینجاست که علم الهدای دوم یعنی
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکنند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه ایشان را
در عداد امامیه وصلحا واتقیا نام برده وعبد اللّه بن عمر رض را در دشمنان امیر المومنین شمرده حالانکه عبد اللّه بن عمر
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نموده وخواست که آورا از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر هجو یزید
بی باک سفاک خروج کرده وهزار درهم دو نانیز را که معاویه فرستاده بود رد فرموده وبر ولی عهد گشتن یزید را
نشد واز بیعتش انکار کرده هجرت گزید از عجیب نوشتم انچه دلالت بران دارد
که اگر رفضه ندامت عبد اللّه را نظر نداشتند واورا بلحاظ این امور از مقبولین بشمارند اکثر مقدمات ممهده واصول
موضوعه شیعیان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال وازین بیان وجه اول
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبد اللّه بن عمر بصدور رآمده خود اولاد امجاد مرتضوی مثل محمد بن حنفیه
از ان محروم مانده اند چنانچه مجملا میدانستی وبعد ازین مفصلا هم خواهی دانست انشاء اللّه تعالی
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معارین وکاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساختند
وبرای مقبولین لسانی خود انقدر هم نظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس وهتک ناموس
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید المرسلین
بود وهیچ عاقلی تجویز تواند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند وصورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه وصوبه داری بصره چه میکشاید بلکه این امور اول دلیل نفاق وطلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم بر سفره دوست نمایند واهل نفاق برای تحصیل دنیا بجا نگفتند **نظم** بد اندیش را لفظ شیرین مبین ٭ که ممکن بود زهر در انگبین ٭ منه در میان راز با هر کسی که جاسوس همکاسه دیدم بسی ٭ وازین بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شرطیه است زینهار معنی آن درست نمیشود تا ضمیر بندامت راجع نشود زیرا که چون تقاعد وترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود که از ترک بیعت یا تقاعد از حروب باعث تورع بمدح ابن عمرؓ نباشد فساد اصول مقدمات ممهده رفضه لازم آید وبطلانه مما لا یخفی مبین رجوعه الی الندامه وهو المطلوب وازینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهد بمعانی این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از اولویت وتقریر دیگر که بر دران ملحوظ است یعنی ندامت وتوبه امری پس سترگ وخیری است بس بزرگ وصاحب خلاصة الاقوال با وجود انفتاد یمنی ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده وحالانکه بگواهی جهابذه رفضه بثبوت رسیده که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره حروف رواکرم از گروه مقبولین میداند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند کجا ندامت وتوبه که ماحی ذنوب است وکجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری یا درمی یا وی دهی بلکه متوقع سازی اختیار خوب از نیکی یعنی مقبولیت کجا لازم آمد هزاران کس را دیده باشی که بر مشاهره قلیل بکمال شجاعت در میدان کار زار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نانی نقد جانی میدهند انهمه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم از آن جهت است که ایشان کتاب خدای عزوجل را که وسیله محکم وعروه وثقی از ارض تا سما بود از دست دادند وتحریف لفظی ومعنوی آن پرداختند کما عرفت وسوف تعرفه نقلا عن الکافی واحادیث رسولؐ را بپایه اعتبار نه نهادند بخیال آنکه مهاجرین وانصار دین وایمان نداشتند وبرین اصول بنیاد مذهب خویش گذاشتند وخلافت بلا فصل وتبرای بی اصل را مذهب خویش ساختند وثقلین را از دست بر تافتند ودر لباس اسلام بنفاق در آمدند نعوذ بالله من خباثة مکائدهم وقبائح عقائدهم **قوله** وتعریض بسیاه پوشی **اقول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده در مجلد اول باید دید ومغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان نبیاد گذاشتن از عجایب است وغیر از نشان سیاه دادن خبر از زنگ قلب میدهد آیا انهم بدین مجتهد نیامد که گفتگو بطور تعریض است که رفضه سیاه می پوشند ولفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه هست لیکن قربان بر گمان ذکاوت وفطنت وجلالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از گروه عقلا خارج گردانید وچنان دانست که ایشان چوبین را هم شامل است آمدم بر وجه **تعریض** پس بدانکه در اصول امامیه مثل کلینی وفقیه وغیرها از حضرت امام صادقؑ در حدیث طویل مرویست که فرموده اند که لباس سیاه لباس اهل نار است طرفه آنکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را در احتجاج

می ارد باوصفیکه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده ازان معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در درج کردن انیمردم بسالک مذکور تشیع و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از همین جهت
عبید یمین را که از دائره ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق عمائد
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه شیعه معمول و مرسوم است رسم دیرینه حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و روسای کامگار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الابصار به تصریح شوشتری در مذهب ... نوره
در مجالس المومنین بودند و تقی مجلسی و غیر او در لوامع شرح من لا یحضر و تذکرة الائمه و غیرها جابجا گفت
انچه دالّه بر تشیع جمهورشان میکند و اینهمه طومار ان خرابیست که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبر
روزی بلباس سیاه خنجر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب آن پرسیدند
خبر دادند که عباسیان همین لباس اند انتهی مختصرا این استدلال بر اصول رافضه البته بهتر ازان معارضه
است که والتشی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که
جبرئیل مرتکب آن شدند روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار و غیران آورده معهذا چون مجتهد ایشان
فرزند دشمن صاحب الامر یعنی جعفر کذاب فاسق علانیه شریب ماجن کمافی الکافی رساله در ابطال شهادت
امام حسین و حقیت یزید پلید و انکه خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بود نبولیده و بجهالت بگو
عرش عظیم قائل شود کما سیجئ و حال درونش از بیرونش ظاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام
وقت سیاه پوشی سراپا بظلمت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می ارند شیعیان
بر اصول خود باید که خنجر هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود بپذیرند به نیت انکه هنوز اولاد امجاد
مطهره سید کائنات و ائمه هدی در ملک حجاز بقید حیات اند ه ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه * نمرود این
که توشداد کرده * و حقیقت اینست که سیاه پوشان این مرز و بوم بس دماغهای نازک دارند که تا ده روز بلکه قریب
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در بدبوئی مثل مردار بافتاب مرداد است بسر می برند و مانند جعل
زندگانی میکنند ارے الخبیثات للخبیثین **قوله** از حسن مبانی اه **اقول** برین بالا خوانیها هم صنوف ملام و ضروب
وارد است بیانش انکه حق تعالی باعتراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و مرزا
استرآبادی و مرزا قتیل هندی ازانجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کما ینبغی عنایت فرموده بود
الزمانی و بدرفانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه نامربوط می نویسند و بعضی از مقلدین ایشان اعلا
را نشان میدهند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بربنده درین خصوص می نمایند گویا
فقیر را در فن انشا قرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند و درین باعث فخر و مباهات من است
نه کسر شان تا النفس در شورش آید لیکن نزد عقلا انکار مجتهد باعث استغراب است که ز تنها
مقامی که بر عبارت رساله بصارة العین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود مذکور نساخته پس چنانچه در

... با برفن موصوف شده ... بریائی نمود زرنند اما اثبات تقدیر ...

... وقت دانند آن بتفصیل هرچه تمام باصول خود جگیه نه تنها ... نمایند و بتقریب ... از کتب

... معتبره برزبان خامه رفته وجائیکه اشد ردا یات مذهب خود ... الله تعالی ... اثبات آن نموده ام و از کتب فریقین

... را که میانه حسن مجتبی و معاویه ... انام را در تحقیق ... اوراق کتاب ... تحفه کلام وا ذیال مقام تبرعا و تطفلا مغالطات

... وافرین رفضه را بمعرض جلی آورده و نیز بر بطلان قهر و استیلای یزید پلید وقت نهضت امام شهید عقلاً و نقلاً اعلام اقامت

... را برافراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان رفضه مد نظر داشته ام و در جائیکه مجتهد الزمانی

... بزعم یزید را بقضای عنایات رسانیده و بر جمال حقیت خلافتش جان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین سید المرسلین

... علیه وسلم را باتباع خطوات شیاطین کفر دانسته ملاحظه فرمایند که چه اولا از کتب شیعه خالص بر بطلان آن اختصاص یافته و عکس

... مجتهد بدلائل موکد و مشید گردیده و قس علی هذا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کاوش جابرین را

... امامت معزول گردانند و نمازهای خود ... اعمال را کما لا یخفی تباه کنند و خواه بتدارک مافات بپردازند

... بصارة العین ...

من چنیان ... بودی انزا مطبوع ساختن ...

گردانیدن تا عقائد عوام ... و دل فدای اهلبیت ...

گویا آغاز مناظره با مجتهدین است چین ... عبارت را موجز گردانم و اسا...

شیعه را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون ...

گرگوک علی با عرفت قصتیم در کل فرد مانند تا تکذیب مولف متوجه شوند و مانند طامی سنبر داری بانگ بر...

بردارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کو شیعه نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار...

و شیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی بضاعتش ابله فریبی و تکذیب صادقین ...

وانمید عابدون این نوع تحریر بطور تمیز سید لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شده و کمد ال...

مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشتم و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما دعوی و نازید...

... بریانی خود زدند اما اثبات عدم ...

... دبر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و مختصر بیب ...

... جمعه و مناقب او بر دلایات مذهب خود می آرد ان شاء الله تعالی ا مختص وجود ...

... بدانکه درین مقام کمترین انام را در تعلیق ... راق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح عشر اید
... در تالیف تفرقه افتاد بیاد نماند که ازین ابحاث ... شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگرفته داین
... تفتیش کردم هرگاه اتفاقا اوراق سابق بدستم آمد مطلبت آن دیدم که هر دو لاحق گزارم زیرا که مشتمل بر تنا کرده
... نفس نعت و فرقیکه میانه هر دو هست اجمال و تفصیل است حالی مفصل باید شنید که صاحب تحفه اکمال
... ین فن هم حاصل بود که بارها با مرزا علی اکبر شیرازی و مرزا محمدی استرابادی شده را صحبتها بهم رسیده او دائم
... ایشان انچه میگفت محصلش انکه کمالات صاحب تحفه قدس سره العزیز زبانی مسافرین می شنیدم و هرگاه
... تالیفش دیدم و خوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد و لیکن در دهلی آنوقت رسیدم

مجتهد ثانی که علی المشهور پدر مجتهد الز...

...س با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی رطل...

... بود بعید در ورد آب علمای کرام و سنن ارباب کمالات والا مقام میگوید که بخلاف ...

کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض ...

و بعد از ان آنرا منقص سازد و حق آنست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او ...

بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار هر یافته و حلا...

الحاصل هر مردی و هر کاری انهی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مرد میدان ...

و زد ... ن چوگان سطر هر گوی و لداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چو...

بازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین مید...

بقوت هر چه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو می رباید و قلب او را شاد مینما...

[illegible] در بین ادعا سالک مسلک جهل و نادانی سفر در نیز ایم با غتباع هوا جس ظلمانی پرداخته والا باید بدلیل ثابت
[illegible] که در بحق ام و جا ها ی دیگر تعقیدات لفظیه و معنویه چگونه بعبارات فقیر واقع شده و ترکیبات غیر مانوسه کجا راه
[illegible] ضعف و تالیف و اجمال منتفی باهمال کی بظهور پیوسته و هیچ ندانم که لفظ امور و لعن و قتال که ام قباحت
[illegible] گشته و خلاف محاورات فصحا کچه عنوان لازم آمده تا من مبلغ کثیر را در تصانیف مجتهد فانی از صوارم حسام
لفقار و غنا و الاسلام عموماً و خصوصاً پیش کش کنم **دوم انکه حکم کردن** باینمعنی که در هیچ جا شاهد
[illegible] رساله نیاورده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگرداند و حیرانم که نماز
[illegible] پاک پشت سر این فتاک بیباک چگونه جائز الثبوت فانه او افات الشرط فات المشروط **اما بیان دروغ**
[illegible] لا العد و لا تحصی تواند شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله میرود که در مبدای آن سخن بر مذهب
[illegible] بر رفته و در انجا انچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
[illegible] بر اهند در انجا چنانچه باید موجود است و اقترانیات و شرطیات همه باعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
[illegible] آنجناب مجتهد الزمانی ازین فنون تهیست که دامن بر چیده اند و وقت تحصیل و درس هم نوت
[illegible] جگه نه بدان رسیده و دلیل و برهان را دریا بد باز
[illegible] آغاز بعبارت [illegible] مشکوک است
[illegible] با شد لائق با ست اهل اسلام بدلیل کلام قدس [illegible]
[illegible] کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل در باره سلب یا ست یزید بطریق اولی جاریست [illegible]
[illegible] بن عمر الخ اشنیاف و دفع و خل ست و هرگاه نوبت بطلان خلافتش بمذهب مفسقین رسید آنهم بدلائل و براهین
[illegible] اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نه پذیرفته و این آنهنر مقبولات
[illegible] مکان [illegible] و چنانچه باید بسلب شروط امامت از یزید بمرتبه بداهت مقرن گشته و تفصیل ماده امامت از شرح
[illegible] همست به [illegible] علی المر [illegible] بقلم آمده و وقتیکه نوبت بمنع استخلاف و قهر و استیلا رسید در انجا هم سخن [illegible] ایده
[illegible] لطا استخلاف را مدعی گشته ام از روایات بهانده فن انثا [illegible] منقلب
[illegible] ذلک مرجوحا [illegible] چون مهار از بینی او وقت
[illegible] رفت بالیقین مثل [illegible] ثبت و موکد گردیده بیان کرده ام و درقه [illegible]
[illegible] بو [illegible] خبطها اشتد یکه آنچه بعنوان شالیت
[illegible] ادکنی او در سطری چند نتواند ترتیب دادن [illegible] این [illegible]
[illegible] بروی اهل نظر پا بر زمین نمی گزارد و در قص الحلق آغاز نهاده [illegible]
[illegible] چند خرامی دستگیر کنی ٭ دولت پارینه تصور کنی ٭ پیش [illegible]
[illegible] باز بران کن که خریدار تست ٭ حالانکه مدتی در خدمت [illegible] سر زمین
[illegible] الوی ادب فرسوده و تار زمانی زیر مشق شان بوده [illegible] عبارت بقیه
[illegible] تهید که موجب رشنحند در تبه عبارات فرزندش [illegible] هم بلند
[illegible] چنانچه حالش از تشنید مبانی امانش خوب [illegible] گلستان او بهارش [illegible]

وکار جناب مجتهد الزمانی در رسالهٔ طعن الرماح درباب عبارات کتاب مذکور از راه
هنرشناسی تقلید مجتهد فانی ست که جابجا خرابی بیان در دوات عبارت صاحب
تحفه را بدلالت مطابقی بر زبان می آرند و ابرام طعن قرطاس بر فاروق اعظم
می گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبیین وجوه طعن نپرداخته اختصار بر ذکر بعضی از ان
بالاجمال ساخته در دوات تحریرش از سمای هر وجهی که نقل کرده پرظاهر ست الی آخره
بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد ولیکن عاقل بلیغی حقیقة الامر را از تذمیم مجتهد
فهمیده باشد که چنانچه رشک وحسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
عرق رشک وحسد بسرش در جوش وزبانش از زیادگی گودر خروش آمد و هرکه در
کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یکی آنکه عبارت مجیب
سراپا مملو بتعقیدات لفظیه ست دوم آنکه ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمالش مفضی الی الاهمال ست اکنون
بمقتضای قول بزرگان ؏ نگفته ندارد کسی از تو کار ❊ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ❊ اوّل
جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و بجمیع اقسامه مخل بلاغت ست یا ببعض اقسامه
و اگر در جائی از متکلم صدور یابد آیا از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
یا نیست و حال هر شعرای مشهورین بعد ازان چیست و درینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
و صفت اخلال بالمهاره در آید و در بیت عرفی که خاتمهٔ قصیدهٔ اولش باشد ؏ منکه با ستم
عقل کل را ناوک انداز ادب ❊ مرغ اوصاف ترا از اوج بیان انداخته ❊ بتعبیر شارح [illegible]
به مجرد تقفیع و اعتراف کسیکه مایهٔ ادراک داشته باشد تعقید لفظی لو [illegible]
من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه با [illegible] اوصاف کل [illegible]
ادب عقل کل را که بهزاران زبان اوصاف [illegible] بیان [illegible] عجز [illegible]
فرو انداخته بس منکه مرغ وصف [illegible] الی الطرفین اولی [illegible] اکنون بفرمایند که عرفی را از بلغا و فصحا
شمارید چنانچه اهل [illegible] اند که در نظم ید طولی دارد و خصوصاً در قصیده گوئی
چنان [illegible] ی یا نشماریم و درینمقام خاص چگونه تعقید لفظی ازینده وقوع یافته
یا بضمیر منیر [illegible] العصر و الزمان سیاح زمین و آسمان نور سوق اللیل تافته چنانچه قدمای ایران بسیار لغو
بزبان بندگان [illegible] بکار یافته اند هرگاه جناب مجتهد ازین عهد بابر آیند البته ضرور ست در
رعایت لفظ سراپا [illegible] نقیصه در تمامی کلمات او ست کوشیدن و در بیانش نگار بلاغت
بستر و از انجاکه تعقیدات [illegible] تعقید بلفظیه نموده بنابر آن گفته میشود که ازینمقام توان [illegible]

بدان واقع نشده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست ؛ و مراد از درازی عمر یافت معلوم است
اگر گوید که لفظی مستلزم معنوییست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کنند
بیت مذکور را گوئیم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رسالهٔ لشان بده و هو محال
هذا با گر گوید مخل ست من حیث المجموع و هو کما ترى قال من ادعى وقوع الجمیع فی کلامی
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است اینست
ع و ما مثله فی الناس الا مملکا ؛ ابو امه حی ابوه یقاربه ؛ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا اودر افتاده و موجب این هرزه درائی گشته باری
بفرمایند کدام کتاب و کدام رساله ست که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل هم در مکتب
نشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد فانی در باره که صاحب تحفه که مشعر بفرومایگی که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک ایمیدان را از اغاز تا انجام برو بید ناگزیر است اوله و عدی
دوم انتقاص فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرورست که اغات وحشیه اجنبیه
در رسالهٔ لشان وادن باز دفتر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ و بذات اجمال پر طوامیر
عادات نهادن و بدون این امور بقای ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانی ندارد
و هر که عادات این والد و مولد و شاهد و مشهود را نیک میدانند و یقین میکنند که مجتهد فانی کار
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیدند و مانند مار بر خود پیچیدند
و دادن چند دشنام سکوت تام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله که تحفة
نام من تحمیق المجتهد القمقام ملاحظه نمودند و قتیکه باشارهٔ بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه روبروی حافظ غلام محمد صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا کن نقلی دیگر ازان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت ازنیاب
بعد ازین پاسخش بر نخاستی پس زنهار امید نیست که مجتهد الزمانی دم وروددی داشته باشد که غنقریب
جوابی دانست که معمول این ذی الوجهین دروغگوئی و افترا سازیست و در تصنیف کتب دینیه
مقلدان را ابرام و دانه گرفتن نه امری دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق بعبارات انالحق
ایشان که در هیچ جاد لیلی و شاهدی نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی روبروی
سفاهت و نادانی خویش قصه های باستانی را از صفحه هستی یکسر زدوده حکایت عارفی را
که روز عاشورا از وزیری پرسید که ذوالقرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از زیاده مردم ربوده چنانچه دانستی که بیعت عبد الله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین بود نه قبل ازان پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتهد در آغاز استفتا بر بیعتش متفرع کرده چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمده وآنهم لظاهر ورنه محتمل که درویش استفسار کرده باشد تغیر آنخلاف مجتهد فانه ما افاد هذا الا الزاما وتحقیقا بعید از نصفت کتاب زوید ن مباحث بی حساب چنین سے گوید که فاضل مجیب هیچ جا دلیلے مے آرد نه شاهدی برائے کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفهیم این بزرگ که بنده رساله العبارة العین بعبارت سلیس بار دیگر بنظرش آرم و پیر نابالغ بمکتب بنشانم پس بداند که اساس رساله العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علمائے اهل سنت در استفسار خود یاد کرده اند یعنی تکفیر یزید وتوقف درباره او وتفسیق وبنده در دلیل مذهب اول نوشتم لصدور امر بقتل امام والبته این استدلال بکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش نقل کرده فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه وباوجودیکه برین دو مسلک حاجت بایراد دلیلے نبود لیکن بهر حال تنبیها از انهم در نگذشتم جائی که گفتم چه احدے از کفار وکسیکه در اسلام او تردد باشد لایق ریاست اهل اسلام نیست وَلَن یَّجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکٰفِرِیْنَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ سَبِیْلًا واگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر تحقیق والزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نهج نوشته اند از جمله ایشان فاضل کاشانی است چنانچه بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند وهرگاه کلام در مذهب مفسقین یزید جاری شد در آنجا چون نظر بتیش در میان بود اوله بطلان خلافتش بدلگیری تمام سر دکردم آغاز دلیل بطلان درباره حقیت یزید ازین قوی تست که بیعت اهل حل وعقد ولو کان واحد بر نهج که مثبت خلافتش ومبطل شهادت سید الشهداء بزعم مستفتی باشد وقوع نپذیرفته ودرینمقام استدلال بکلام علامهٔ دهلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز آه این دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی است که مستجمع شروط را بر داشته باشد لیکن چون یزید بے بهره ازان بود وفسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتواند شد فکیف کرحال شر معلوم همگنان است باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد والاثنین موقوف الی آخره واین عبارتے است که مجتهد از اختلال حواس بفهمش نرسیده ودر عقده هیچ در هیچ که در حل آن ره نبرده بهیچ در افتاد وهرگاه نوبت گفتگو باستخلاف کشید در انجا هم برائے المعنی که آن استخلاف بکار نمے آید دلیلے تحقیقی الزامے

مرتب شد که وثیقهٔ حسن مجتبیٰ را بر هر دو مذهب ذکر کردم که در ان مذکور هست بگواهی اهل بیت عظام و اصحاب کرام که معاویه را درست نیست کسی را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب الله و سنت رسول مقبول و سیر خلفای راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر قهر و استیلا باز کرد بعد از منع آن بتبرعا گفتم که بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلا فلما مر آنفا و اما عقلا پس از انکه بر تقدیر قهر و استیلای یزید بایستی کوفیان را که شیعه بودند تقیه کردن کما فی المجالس وغیرها چنانچه بعد از آمدن عبید الله زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر اینکه درین قیاس مندرج شد بر ظرفا مخفی نمی ماند بسبب نوبت بشروط امامت از کتب کلامیه افتاد در انجا دلیل بدین مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفای شرط بانتفای مشروط استدلال میکنند و هرچه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین پی بآن میبرند و لهذا الفاظ من ثم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و هنگام طعن و ملام بر طایفهٔ شیعه نیز ذکر کتب درمیان آمده الا احیانا مثل حکایت جوان انصاری شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسل خویش که اهتمام نگاهداشتش بامید لی فضه بر زنه اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلی که در مکهٔ معظمه حاصل شد خلاف بوده است که در ابواب الجنان وغیره مذکور هست لیکن علما که از نام اسامه بر فاروق خجلی زبان درازی کرده و منافی وزارتش و السنه در خصوص خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اهل بیت اطهر را بدان سرفراز فرمودند حال انکه ضرورت هم آنرا مس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست چه جای کسی که متعلقاتش را درین کتاب دیده باشد بلی درینجا هم برای بدگوئی فاروق و اصفین حکایت خانه روی خود را مانند موذن سبزواری خراب کردند کما هو المشهور فی الحکایة المنظومه و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش مزید جهل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه مد نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عمد التطابق مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش جناب ثمانی نامهٔ جادودانی در رو یابد چنانچه واقع شد و موجب مزید فضیحتش کردند و مبلغ علم او در فنون ادب و متبحر در علم تفسیر زیاده تر بوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتهد الزمانی کما مر الاشارة الیه و هرگاه نوبت مذکرا و آله حقیت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از کتب و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعا و یقینا مرتبهٔ استحقاق داشتند بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

وجناب ایمه اجماعا وراثت جنة الفردوس برای شان از کتاب الله بدان تفصیلیکه مزبور
بران در وهم وخیال بلیغی نگزرد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوالبش درپیچ وتاب
بلکه بی خورد وخواب وجگرش خوناب وزهره اش زهراب وکارگاه دین ومذهبش
هنوز بی انتظام وخراب که دست وپای خود را درین مصاف گم کرده ومانند گاو بی سُم
گشته وبکمال عجز وبیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب دُم برداشته وزعفران از زعفران
نشناخته وازین گفتارها عیان شد که کتر مقامی باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال هزال که انکار بحث از ایراد شاهد ودلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا متکلم
لفظ دلیل واستدلال در کلام خود استعمال بفرماید دلیل صورت نمی بندد وهر چند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دهد وبراهین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت ای بیخبر دلیل آن نیست
که مستلزم مقصود باشد ومطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معبران بود یا نه بلکه هزارجا اهل
خرد در کلام بلغا وفصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند وصاحبان گیاست وفراست
بمغز سخن پی می برند که استدلال وانتهاض دلیل است چنانچه در قرآن مجید وحدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جای آنکه در رساله بصارة العین حروف مذکور بسبب
ذکر دلیل وتعلیل غالبا گاهی آرند نیز بقلم آمده کما عرفت واگر مجتهد الزمانی بکلام دیگر الهی
رجوع نمی کند باری اورا باید که کتاب پدر مشهور خود را به بیند که در صوارم می نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین است که اتعبدون ما تنحتون وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ وشک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ در معنی حجت وبرهان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتهی والفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتم زنهار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر هزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتهد را تعلیم وتفهیم کسی سودمند نیست هرچه بخیالش مرکوز شده همان میگوید واز جهت
تسلط جهل مرکب زنهار منهج حق وانصاف را نمی جوید وهمان خرق کهنه از هم ریخته را انقلیا
قدما از مزابل مندرسه بقول روسای متکلمین فراهم می آرد واز چاه یهودیان ومجوسیان مثل
سگ بدریای هفتگانه بشوید چونکه تر شد پلید تر باشد این یکدو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق وبیان اموری بود که در رساله بصارة العین جلوه ظهور گرفته اما اگر درینجا هم طالب
ادله الزامیه باشی وقلوب دشمنان بذکر کلمات مجتهد از رساله تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دهم هر سامع وناظر
گوید که چنین خرافت وبلاهت کسی را محیط نشده باشد چنانکه براو مسلط گشت وآن

تکذیب نفس خویش ست که هنبقه هم گاهے مرتکب آن نگردیده باشد بر آمی خدا ملاحظه
بکن که با این همه تصریحات یقینیه و نصوص قطعیه که مجیب هیچ جا دلیلے و شاهدے ذکر
نمی کند ادله را در کلامش خود نشان میدهد و از تکذیب خویش نمی اندیشد پس بنده بعد ازین
سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان دهم درین بودم که بتائید
ایزدی و توفیق ازلی نگاه من بر ورقے افتاد بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
شیخ در گلستان میگوید ع همچنان در فکر این بیتم که گفت ٭ پیلبانے بر لب دریاے
نیل ٭ زیر پایت گر بدانی حال مور ٭ همچو حال تست زیر پای پیل ٭ یعنی بے مؤنت
تجسس و تلاش این عبارت در تشئید بر آمد که اول دلیل تو ان گفت که میگوید مخفی نماند
که این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکه بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
بداهت عقل باطل ست زیرا که کسے از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم آنکه
اگر بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه مے بود لشکر یزید بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا
را در باب ترک جهاد افحام مے نمودند و الزام مے دادند انتهی بلفظه بعد ازین انطاق همت برآ
از این ادله بر بسته و هر گاه در مقامش که مے آید ان شاء الله تعالے غورے و امعانے بکار بری
سر خود را به سنگ خارا بر شکسته و کوهے کنده و کاهے بر نیاورده و در روبروے عقلا ذلیل گشته و بنده
درپے اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام ورنه درینجا نیز مفصل گفتمے که ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
و ثابت کردی که مجیب دو دلیل هر یک مدعا قائم کرده اکنون اندک شرم بکن و ببین که لاف
زنی تو که او در هیچ جا دلیلے و شاهدے نمی آرد دروغ بفروغ و تکذیب نفس خود ست شدیا منه
باید سر خود را بگریبان خجالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرف بیهوده نزنی و بنیاد اجتهاد خود
که بقول تو سابقاً بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود نکنی چنانچه بر زبان گوساله خو
بقر شاه در ضربت حیدریه آورده ای انیست حال مجتهد نسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیه الرحمة ع نصیحت کن در ان چندانکه خواهی ٭ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ٭
و از جمله مقاماتیکه در تشئید او ست و ثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که ادله الزامی
در انجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینکه از نهج البلاغة استحقاق خلافت راشده براے
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان براے قلب ادله اهل قلب یکدو حدیث جدیده ذکر کرده
گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که در حقیقت بدتر از مجوس و یهود
نزد ائمه هدی بوده اند پس باید که آنقوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

وجناب ائمه باشند وخلافت باکفر نزد ایشان جمع شود ودر استدلال عبارات کتب معتبرهٔ شیعه از کافی ووافی نشان داده وتلخیص مضامین آن نیز وارد کرده ونتایج آنها بدلالت شکل بدیهی الانتاج برآورده ازان مقام هم سمت وضوح وارد استدلال وترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات والا صفات خویش دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته وازانجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً جاییکه عبارت نهج البلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مدح دلیل خلافت عمر رض نیست پس میگوییم که سلمنا که آن استدلال در فکر ظلمانی مجتهد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت شد

که مجیب درین رساله دلیل آورده وهو یکذب نفسه وما ارد نا فی هذا المقام الا هذا ازانجمله آنکه نزد سنیان عمر رض بهتر از علی است واو گواهی داد که جناب مرتضوی شیخین را کاذب وغادر میدانست پس مدح او چگونه دلیل حقیت عمر رض شد وانهم تقرب ما تقدم مثبت مدعاست ازانجمله آنکه درین مقام بالخصوص چنین جا دیده که لفظ اقام السنة وذهب نقی الثوب برای دیگران هم ورود یافته که مثل شیخین نزد سنیان نبوده اند انتهی ملخصاً انهم دلالت بر مقصود این فصل میکند لعین ما ذکرنا الفاظ ازانجمله آنکه برای تائید افقه الفقهاء السته یعنی زراره که حضرت امام صادق ع قیاماً وقعوداً این وظیفه را لیلاً ونهاراً بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیره لعنة الله علی زراره وهو شر من الیهود والنصاری میگوییم اما آنجاییکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس جوابش صوارم ونزهه موجود انتهی انصاف بکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قدح وتندید بانی مبانی رفض لاسیما بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیده ودلش مثل جثه ابن سبا با تش حیدری خاکستر گردیده بلکه بایستی گفت که بی دلیل است ودرین مقاله چون لبعضی از عبارات را بایجاز نوشتم خود را بتغافل وتجاهل زده ودعوی اجمال مخل آغاز یده و بر فکر مجیب نه تازیده که چگونه در چند سطر گلزار وبهار زعفران زار نزهة کشمیر وعیش نخلبند حرفش را بطیش خریف مبدل گردانیده چنانچه از شرحش که درین مجلد است بر همگنان واضح میشود وحال استقراء و تحیر مجتهد الزمانی نیز لطور سے آید که با آنقدر بلند است که هرگز نفهمیده لسبب آنکه ماخذش ندیده یا تبغافل وتجاهل خود را زده وحقیقةً بر روان قادر نگشته تا عقلا لعد از دیدن آن مقام درین مجلد لفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج است ٭ وازین بیان عذر پر گوئی بنده درین مقامات وامثالش واضح شد تا مجتهد برای فریب عوام ومعتقدین نافرجام نتواند گفت که بطور قلت وبحث واتفاق چنین رد داده و مرا معذور باید پنداشت اگر شمهٔ انصاف داشتی بالتخصیص این مقام را ستودی وگفتی که ناخن بدل میزند وحلهٔ براعت

بر خودی تنها بالجمله بدون آنکه آدمی شمۀ انصاف حاصل کند داد سخن از وی صورت نمی بندد بخیال خویش
مثل میرزا کاظم علی صاحب کمتری را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سببش غیر ازین نخواهد
نیست که مدتهای در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیهما شرف تلمذ یافته بود و اخلاق حمیده
برادر نافه سالی چند بر مجالست و محادثت گذشت که بانتخاب کتب امامیه صحبت بایشان داشتم که اگر خلوت
بهر سید بانتخاب پرداختم ورنه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفته
و شنیده رخصت شدم و هر روز مشتاق آن بزرگ را دیدار یافتم و اگر چندی اتفاق نیفتاد فرزندان
عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از آنجهت بود که راز تصنیف من فاش
نشود و در رفضه ای نیز بند که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکنند و ماده
فن الزام و انقلاب را جمع می نماید هر چند میرزای موصوف از زمان مذکور نابینا بود مگر حواس او مختل
نبود گاهی از مطالعه انتخاب که بقرینه حالش دانسته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر فضایل
صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود با وجودیکه کتاب صواقع خود خریده
قبل ازین بصاحب صوارم داد و طرفه آنکه لطایف و ظرافتهای صاحب تحفه قدس سره العزیز همه
بر زبان داشت و بعد ذکر [illegible] چند مرا القدر اوتمام از آن می یافت [illegible]
ابا غ زدامن خشک دماغ با [illegible] اگر اهل انصاف ست تا مغز سخن [illegible] انصاف کند خلاصه
خلاصة المرام آنکه اگر بکتاب او را استیعاب تمام از رساله او صد مقام را نشان توان داد ولیکن [illegible]
ذوی الوجهین و لسانین را هیچ اثری نیست که یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ اگر گوید که
مراد من از نقول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد آنست که در اثبات آن
دلیلی و شاهدی نیست اگرچه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عامه
الورود است زیرا که سنیه هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرماح و بارقه ضیغمیه و غیرهما از
تحیراز و عادی لا طائله هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتهد ثانی طعام عماد و ذو الفقار و صوارم و حسام
جوابش بر ظاهر است که هر گاه نزد مجتهد ثانی در زمانی و غیرهما امام رازی علیه الرحمة الله نتوانسته
که هیچ دلیلی بدون تلمیع و تلبیس بر امامت خلفاء رضی الله عنهم بلکه خصایص مذهب خویش قائم کنند
بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ مبحثی از مباحث
النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
و علامه قوشجی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ شهیر عسقلانی و شارح قسطلانی و در متاخرین
و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح سلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ
مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان محدود و عبارات نامربوط و بی تادیه مقصود و من نجار

درجه حساب شمار باشم که دلیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد الزمانی آنرا در شمار آرند و هرگاه درباره آن هر دو بزرگ
جناب خانی و زمانی مصدر لعن و بیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که هر ابلغظ
فاضل مجیب یاد فرمایند و ازین بخصوص چگونه در پیرامن گنجم و کسی را از معاصرین برابر خود سنجم و از اینجا اهل دانش و
بینش پی می برند که در خدمت این بزرگان چه فکری و عقیده کرده ام تا نتیجه اثر این الفاظ شد و چندان خائف
شدند که از دشنامهای غلاظ دست کشیدند و محصل سخنم اینست که چون من خدمت ایشان بطور هی کرده ام
که دلهای ایشان خوب میدانند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوار آنم و هر عیبی که نسبت بمن بلکه بهر
عقوبتی روا دارند مستوجبم و در جواب آن بتبلا او یا فحش و جوبه مختارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا به بخشم ولیکن بعد
ذکر این بزرگان که حق ایشان بر خود دارم عفو نفرمایند چه جای اهلبیت مطهرین و اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اکنون بجوابش همین بایدم گفتن که براهین قطعیه و دلائل یقینیه در عالم نیست مگر مجتهدین امامیه خصوصا
خانی و زمانی در تالیفات خویش منتظر بگردانند دیگر ترا چه مجال که برهانی برای تائید مدعای خود اقامت کند
واول دلیل بر این معانی کتاب ازالة الغین ست کما لا یخفی سه کمال بکمال ار کافرم خوانند بچراغ کذب را
نبود فروغی مسلمان خوانمش بهر مکافات دروغی را جزا باشد دروغ از آنجمله آنکه در اثنای این ابحاث همین
مقاله بوده ام که بر لفظ استدلال نظر انداد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استفتای خود حقیقت خلافت یزید
بامری چند که بیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجمله باشد ثابت کرده ور فته رفته کلام بطعن آن بزرگوار
جاری گشته جائیکه مجتهد کلام متکی آنرا که اقبال را برای ریب و زینت نقل کرده که ادرع بودن عبد الله مذکور
مبنی بر آن تواند شد که به بیعت جناب امیر در بنا عذر برای بیعت ظلم رفت و بنده در جوابش ثابت کردم چنانچه در مجلد
اول گذشت که او به بیعت حضرت مرتضوی مشرف گشته و به بیعت ظالمین قصد نکرده لیکن بقتال مسلمین
شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متحسر گردید و بر عدم
موافقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون پس مجتهد ثانی للثانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکوره بعید از
انصاف ست و بعد سطری چند زیران همین نعیق و شهیق آغاز کرد که مجیب هیچ جا شاهدی و دلیلی
نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذب لا محافظة له و اقتضای قول معروف بر عکس نهند نام زنگی کافور
صدوق الطائفة لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفا بدات او منتهی گشته **قوله** چنانچه درین عبارت
پیداست **اقول** من کجا بفصاحت و بلاغت و محاوره نویسی در عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا برمن
این اعتراض وارد شود و نشان باید داد و اگر نباشد خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتب خویش
بدلالت مطابقی میگویم که این امور را از من توقع ندارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول شد ذلک تقدیر
العزیز العلیم و الا فلیست هذا التخییلات من داب المحققین شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که کودکان

لهذا بهدف زندتیری ونیز تیری هم بدانسان که سرین الد خصام را بهدف رقا بسوفار غرق شود واین بدان مانند

کسی بعد جواب شخصی گفت که قافیه درست نشده پس گفت انچه گفت و مجتهد المومنین هنوز بر سبیل یقین

بانظار دو با اینهمه که شنیدی و در کتب فقیر دیدی مجتهد رفضه رار دبروی بلغار سواگردانم که آیا نظر این متبحر

کتب لغات قرآن و حدیث هم نیفتاد که محدث در مجمع البحرین و مطلع النیرین زیر لفظ قتل که ماده قتال است

میرید قوله تعالی قاتلهم الله انی یؤفکون قیل معناه لعنهم الله وقیل عاداهم وقیل قتلهم الله ومثله قاتل الله

یرید فاعل وان کان سبیله بین اثنین فربما یکون من واحد کسافر وسفر فقال بعضهم الصحیح انه من المفاعلة

یعنی از مضعف بمحاربة الله تعالی ومن قاتله فهو مقتول ومن غالبه فهو مغلوب پس بر قول اول قتال

اول لعن است و هیچ کتابی دیدی که شرح منتهی مبنی و جواب سوالات باشد و از مرادفات خالی بود

و بیرانه ای نگاه کن درین مقام که مجتهد لفظ ملو و مشحون آورده و در محاورات فارسی مترادف می آرند

قس علی هذا در عربی و از ینجاست که لفظ مشحون را بمعنی مملو در آیت قرآنی تفسیر کرده و نیز درین عبارت

... با اینهمه عجب معتاد بند که تحکمات و دعوی بلا بینه گردیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مرادف هم دیگر است

... بجای دیگری مستعمل میشود و قس علی هذا درین عبارت که بمقابله خصم مینویسید میماند و بر خود ...

... ما اینما هی و اگر بر محاوره دوم حمل کرده شود بمعنی معادات است چون مجتهد مخلفین ...

... آیم بجای خویش یعنی بتخلف عثمان از امام حسین موجب معنی معادات ... است

... خارج از دایره ایمان . اگر بر معنی ثالث حمل کنند آنهم درست چه بزرگان آن بزرگان مخالف ...

... ایمان بدر آمدند کما اعترف به المجلسی الاول رحمه الله ان شاء الله تعالی چنین ...

... کلام ... باقی ماند کما لا یخفی چون اینقدر ... که ناظرین و سامعین ... قول ...

... جناب مجتهد یاقوت رقم کلیه میگردانم که به اهل فطانت ... مخفی نیست که مجتهد ... امام

... ... در بجای نسبت آنکه زنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلاغت مسیحائی ...

... از محاورات فصحا و ارباب کمال است با اینهمه عجب کو معتاد بدنگ تحکمات و دعاوی بلا بینه

... هیچ جا درین سفر ... شاهدی و دلیلی آورد و بر بعضی ادعای بلا سند اکتفا

... این طرز غیر سدید که عجیب معتقد مفید در تحریر عبارت مختصر ساخته از عبارات

... المحققین ... بمراحل دور افتاده طرفه اینست که ... عبارت ... از ...

... بمقابله خصم خود می نویسد می نازد و به خود می بالد **اقول** با ... اعتقاد فرقه

... اثنا عشریه از ... زندگی این مفتاق درهمین اشتیاق میگذرد که از طرف

... عبدالله بن عباس با وصف آن کردارها که از ایشان نسبت بارکان از اهل دین ...

... جناب ... وحضرات ریحانتین ... وحضرت علی بن الحسین [illegible] معاذ الله ...

وخذلان در عین خروج کشیدے و تخلف از جناب سید الشہدا بمقابلہ یزید شقی و آزادگی کان خروج بمقابلہ امام
زین العابدین ثانی آدم صفی علیہ السلام صدور یافت بمقابلہ یزید شقی چه مانده علمای ملت
عبد الله ابن سبا یهودی چه مغفرت رحمی نخود و چگونه بر اصول خود آن بزرگوار را در دائره ایمان داخل
میکنند بلکه دیگر بزرگان که صراحة هنگامه مجادله و مکابره را با امام زمان گرم کردند و در خلوت و جلوت
چها گفتند که ای برادر زاده برابر و بروی من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بودم و در جهاد و دقیقه
فرو نگذاشتم و میمنه و میسره وشان را بر هم زدم و معرکه ها آراستم و دعوی امامت نمیرسد من عجا
باشم و امام نشنوم و تو هیچکاره از امور ضروریه امامت نگنی با وجود من امام باشی پس اینهمه باده حسد
بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعجاز خود با هدایت او ولی یافت
و او را خصوصاً با استماع وصیت اخیر روز وفات خود بنواخت و صراحةً فرمود که باده
که موجب کفر و عناد هست در قومی یا بم و بمقتضای من شر حاسد اذا حسد بر تو خوف میکنم
روی الکلینی باسناده عن ابی عبد الله قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام ال
قال یا قنبر انظر هل ترى من وراء بابك مؤمنا من غیر آل محمد علیه السلام فقال الله و رسوله و
رسوله اعلم منی قال ادع لی محمد ابن علی فاتیته فلما دخلت علیه قال هل حدث الا خیر قلت
اجب ابا محمد فعجل علی شسع نعله فلم یسوه و خرج معی یعدو فلما قام بین یدیه سلم فقال له الحسن
علی اجلس فانه لیس مثلک یغیب عن ان یسمع کلاما یحیی به الاموات و یموت به الاحیاء کو
نوا اوعية العلم و مصابيح الهدى فان ضوء النهار بعضه اضوء من بعض اما علمت ان الله تبارک
و تعالی جعل ولد ابراهیم علیه السلام ائمة و فضل بعضهم علی بعض و اتی داود علیه السلام
زبورا و قد علمت بما استاثر به محمد صلی الله علیه و سلم یا محمد بن علی انی اخاف علیک الحسد و ا
وصف الله به الکفرین فقال الله عز و جل کُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِم مِنْ بَعْدِ
ما تبین لَهُمُ الْحَقّ و لم یجعل الله عز و جل للشیطان علیک سلطانا یا محمد ابن علی الا اخبرک بما سمعت من ابیک
فیک قال بلی قال سمعت اباک علیه السلام یقول یوم البصرة من احب ان یبرنی فی الدنیا و ا
فلیبر محمد ولدی انتهی مقام الحاجة بطوله و لیکن این ماده حسد که بظاهر و باطن تعلق داشت
در باب امام حسین هم تخلف بروز کرد چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و درباره فرزند آنجناب
که بقیه اولاد طیبه او بود با انکاریکه مزیدی بر آن متصور نباشد و نزاعیکه دلهای سنگین بر آن رقت
اگر تاب استماع آن داری باید که شنیدن قصه بروایت جناب اعور المحدثین روی توجه باز آری که
نزدیکی تمامش دیدی و مضمونش فهمیدی روی باستاذه حقیقت اینست که اگر چه
آن روز بحال امام موصوف بقیه اولاد امجاد حسین بمقتضای وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ

رفت و دعم سے کرد این بزرگ را که معاذ الله بر اصول رفضه مصداق او شد قسوه توان گفت
خواسته بود که نشانی از افادات آدم ثانی هم بگذارد و لشکر شقاوت اثر شیعه کوفه بر حال زارش
رحم کنند و زنده بگذارند و صاحب خصومت نشد باید که امام حسین ع کے فرصت یافت که ترا وصی
نماید و آنانکه این بزرگ را امام دانند و قول آنها بر قواعد مقرره مجتهد فانی فی ذاتها نیز قابل اعتبار
باشد چنانچه از عوام طعن الرماح وضربت حیدریه واضح است بدلیل آنکه معتقدیان حال امام خود را
نیک میدانند خصوص آن مردم که بعد از وی سلسله امامت را با عقابش جاری نمایند و در
اولاد حضرت زین العابدین تا امروز به پرستی او مشغول مانند و رجوع نکنند متفق بر آن باشند که
او امام مستقل بوده و گاهی به امامت علی بن الحسین ع قائل گشته و هیچ عاقلی قلب خود را متوجه
باین نزاع و ظهور معجزه مذکوره در روز روشن تواند کرد که غیر از رفضه کسی بدان قائل نباشد علمای
اهلسنت جامعین علوم و اخبار اولین و آخرین بتتبع این کمترین خبری تحقیق از ان نه بهم رسید
چنین واقعه عظیمه را در کتب خویش معتقدانه ذکر نه نمایند و از کتب روافض یکسوے گوشه گزینے
امام سجاد بر آمد حتے که خود کتابے مختوم مهر از لب صامت خود نبرد و در زبان مبارکش زنده تحقیقاً
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق حکم کنند که اطرق و عصمت و الزم منزلک واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
و صاحب اثبات الحق گوید که در بروی مردم بست و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسبب خود را
نمیداد و این علما مطابق کلینی درین باب مبین عزلت را شرح کنند چنانچه کتاب مختوم بمذهب احمد بن
حنبل مقفل شد بخلاف کار مدعیین امامت محمد بن حنیفه که روز بروز در عروج و ترقی بود و او همیشه در افاده
و ارشاد شاملین و مسترشدین کوشش می نمود و این امور را شیعه او بسط میدادند و در هر کوچه و
بازار این ترانه را می سرائیدند و چون جناب امام زین العابدین بحکم روایت کلینی قاهر النفل چنین
باشد اگر شیعه محمد بن حنیفه بجا موسے گرایند و سر فرازی نمایند و بخویش بنا نهند و برخته ناله بر جب
طرفت خواهد بود القصه میانه اثنا عشریه محمدیین و شیعه آنش این امر هنوز و اثر ماند اثنا عشریه بشهادت
حجر اسود را برای امام زین العابدین قرار دهند و طرفداران محمد بن حنیفه مثل زرامیه
اورا بدلیل آنکه در بصره بلکه جابجا لوای لشکر ظفر انتمای حضرت مرتضی بدست او بوده وصی و امام
دانند و کارهای نمایان در حروب از وی نقل می نمایند چنانچه برای جناب مرتضوی در عهد کرامت
عهد حضرت نبوی از کران رکابی و جان پهلوانی و گواهی حجر اسود را مختص گردانند با امام خویش
بحضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند که یکی بر دیگری را لا تنسی میگوید فالله یحکم
بینهم فیما کانوا فیه یختلفون و امام بعد از وفاتش پسرش ابوهاشم را قرار دهند و دیگری را از اولاد
امام حسین و کریبیه اتباع ابو کریب گویند که امام بعد از جناب مرتضی اوست و بس و او از نظر مردم

غائب گشت و بار فقای خود رکو در ضوے اقامت گزید و بر وقت موعود ظاهر خواهد شد و این مصالح
را امام داند نه کسی دیگر پس اصل این مالیخولیا و ضلالت ذکرا نیست ابو کریب ست که محمد ابن حنیفه را
و امام منتظر قرار داده و اثنا عشریه چون دیدند که امامے باقی نیست درباره فرزند خاتون نرگس گاسه
او لیسیده بعبارات دیبهشت نرگسی را در غیب آن بزرگ نموده بجهت افترات مستحق دروغ می شوند
و نیز از طرفداران او اسحاقیه اند که در امامت نام امامین همایین بر زبان نیارند و او را وصی حضرت
علی پندارند و سلسله امامت را باولادش میرسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنین در اربند
و زینهار در وقت محمد موصوف بامامت کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبیٰ بجهت خلع خلافت و
و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین هم از جهت اطاعتش اگرچه بقلب نباشد معاذ الله
از استحقاق برافتاد پس تا به امامت امام زین العباد و شهادت محمد چه رسد و نزد دیگران اگرچه نزاع
محمد و علی محمد و حسن را اصلی باشد ولیکن گواهی مذکور را هیچ جاے که باشد بنیادے نبود و اگر مقلدین مجتهد گو
رد دلائل علماے اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بردیم به جهت خطای
ایشان و مبادے و مقدمات و نه بسبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات ست بلکه باین
اعتبار ست که ایشان از مذهب حق عدول کردند و عجیب از هر امر مرا اجل بعید دور افتاده و بسبب
باصف لا شیئے محض گشته و جوابش آنکه بر تقدیر مذکور ذمه مجتهد بود که جهل عجیب از قواعد نیز اینه
مناظره و از طرق وصول مجهول بتصورے و تصدیقی ثابت میکرد تا طشت از بام می افتاد و همنان
میدانستند که اولیا فت در استحقاق تالیف بجواب مجتهدین ندارد و برفضیه تضیع وقت بخطاب او
نمی افتاد و الحال هر جمیع مجتهدین و متکلمین امامیه این نقیصه مسلط شد که شخصے لا شیئے محض است
هرچه میگوید تقریرات مجانین است و مجتهدین و اهل قوت قدسیه در پی رد کلام او گردیده شب
بجواب کلامش زندگانی خود را ضائع میکنند و درین امر عوض مینمایند و حقیقة الامر اینست
که چون مجیب در زمان تحصیل کتب دریسیه که بعضے از ان بخدمت علماے امامیه اتفاق افتاد
که رفضه باندرآهنگے شروع کردند که بجوی پلنگے عادت گرفتند و در هر مجلس مطارحه مذهب میکنند
و با اهل حق پرخاش مینمایند و اصول دین نجات و خود را از راه خبث و عداوت ائمه خواه بالذات
یا بواسطه قدماے خود فراموش میسازند و یاد میکنند که حضرت ائمه که رفضه دعوی مزید ولا و اطاعت
ایشان در هر امر دارند از مناظره سفیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند لاجرم پاره از عمر
خود در مطالعه کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرده و در رسم مناظره تحقیقی والزا
و انقلابے را بجاے رسانید که هر که بجوابش کردن را برافراخت سرش را آنچنان نگون گردا
که دیده خود را بپشت پاے خجالت بردوخت تو گوے که گرز آهنی بود که بکاسه سرش فرود کوفت

باسالقه نبذ غرضش را پاک بسوخت کلام او را لاشئ گفتن آفتاب را بگل اندودن ست و برای
نویش بلکه تمامی قوم بجل سفاهت را مزین کردن و علمای سابقین را ضرورے نبود که بمناظره
رفضه چنانچه باید بپردازند که از جهت فقدان ظهور وجود و عدم ایشان را برابری شمردند مهمذا کتابهای
ایشان کما انشانے خبره جمها بود بایدیار جابلقا و مانند آن با اینهمه هرگاه چیزی ظاهر شد بقدر استطاعت جمع
کردند و قیل و قال لا یشر و ع نمودند بهمت عجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان یعنی
کروه بمهند اقامت ورزیده و نقد جان شیرین بر نصرت ملت بردین نثار گردانیدند که همه کس میداند
دریوقت کسی بکار نمی آمد و این کتابها تالیف نمود که تا امروز درسویک رساله مختصر بش مجتهد مختل
الحواس گشته و در جوابش از دانش و بینش دست شسته کسی را از رفضه مجالی هست که با مراعات
علوم عقلیه و نقلیه در رد رساله صغیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام همزبانی کند
بجای میدان داری و عربده رانی و انگاه در کتب مبسوط مع نهرسنے با واز بلند توان گفت که مجتهد نسبت
متقدمین خویش که تلونات البسه بلکبین بودند و بجعل و تلبیس در روایات انهماک داشتند و عدم التفات
علمای اهل سنت را غنیمت شمرده لعب جوئی میکوشیدند هیچکاره محض ست و غیر از تقلید اهل بیاض
بے سواد گردآوری افسانهای پیشین و خدمت ناقصین که اگر راست پرسی مجیب همه را از بر در کرده
آثار بود اولین و آخرین را برهم زده از دامان خویش چه دارد که مصداق آنست که زده را میتوان گفت
از ینجاست که چون از راه ورسم الزامات و تقلیبات مجیب را عموما سیما در تیغ تیز رسالهای خویش بریده اند
نتوانند مثل مجتهد فانی و مانند او را زنفسی نمودن که میدانند که جنتیات و اعتبارات از نصوص
حضرات الله درین باب چنان بر آورده که آثار موت را برای ایشان بعد از بستن حصار آهنین برادے
مفسدین فی الارض نمایان کرده پس غیر ضرطات بعیره و فسوات حمیر از رفضه و می و دوده ے
در جوابش بر نمی آید اکنون وجوه فقره که مجتهد بملاحظه آن عبارت مجیب را از دائره فصاحت و بلاغت
بیرون کرده باید شنید و بر استماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن و قتال از بحث بر زبان قلم آن
در احادیث ائمه برای بانیان مذهب رفض مثل زراره و هشامین و احول بارها آمده و هم متقدمین
این بزرگان دین و هم متاخرین بارها ارشاد کرده اند مهمذا عبارتیکه بعد ازین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم تعلق دارد که قتال کشمیری سیرے عجیب و غریب بذکران نظارگیان
بدائع روزگار را نموده و بزعفران زار وطن خود برده و نیز ذهن عقلا بلفظ قتال بدان رفته که ابن عباس
و برادران امام حسین از متلعفین بر اصول ناسیه کمال استراحت بردند و حقیقة بیچاره جندا و رسوائی
مشغول گردیدند لاجرم برای الزام شیعه که مصلحتهٔ کما اشرنا این جماعت را نیک میگویند مناسب
نر شد کما لا یخفی آمدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصیب ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی الله عنه و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و این امر موقوف ست بر تفصیل
حالات ایشان بالاجتماع و الانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اهل عناد و متعلقات آن
و لیکن مجملاً بیانش بر طبق تقریرات قاضی رطل بوق و غیره آنکه بزرگان مذکور بخصایص حضرات
ائمه خصوص امام حسین ع که شب و روز بصحبت آنجناب و شیع آن عالی جناب مشرف بود اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی روبروی اکثر ایشان قرار یافته و نور خواص امامت
در کتاب الله و احادیث نبوی صلعم شرف نزول و صدور تافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند انتهی حاصله و با اینهمه فاطمیه از فاقت آنجناب دل در نمیدیدند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت او
بلا فصل امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش این احادیث آنند که
حضرات ائمه هدی فرموده اند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم همه اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعمل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند بنی هاشم
که اهل قرابت بودند و در ایشان سخن نیست و دون آن اصحاب که حضرت دور بودند و ملازم
صحبت نبودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلا واسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند و ضرورت را بر ایشان اطلاق نمودند و هر چند اینجا
بیان دارد و همیشه و پر ظاهر است که قاضی در مجالس مانند و چشم از کتب خویش پوشیده جائیکه علما
مذهبش آن مردم را از آنجمله شمرده اند که از فرضیت زکوة سر پیچیدند مثل مالک بن نویره و غیره را حق
و ارادت بری می نماید چنانچه از مصائب و او هم ظاهر است حالانکه ایشان کرشمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام تشریف را بهمه کس از نزدیک و دور رسانیدند که همرکاب
شوند و تخلف نکنند و از اینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی بصد
و پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشد و بر فرض محال این قصه را که از حد تواتر درگذشته بود بالیقین نشنیده باشد معهذا
این کجا مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه برحق رسانیدند پس بهر حال مقصود مدعائی دیگر
مذهب رفض خبث الباطن یهودیست تتبع بر بیان قاضی حاصل شد که این طعون زمانه شیعه بجائی
رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و نقد ایمان
بسلامت بردند و در تالیفات بنده حال بر همه مقبولین مسلمانان یکسان بر اصول ابن سبا
ضعفائے عیان گشته و طشت از بام افتاده و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام پیش ازین
در گذشته و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب معارض نیست

پس شناعت این مذهب و وبالا شد که بر اصولش حال اهل قرابت و اهل صحبت هر دو از نزدیک و دور بسبب
ترقب للعالمین چنین ست و فیض آنحضرت اگر باشد مخصوص بهمین فرقه متاخرین ست که صاحب الامر از نفاق شان
غیبت گزیده رو پوشیده و ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمه از خوان الوان صحبت نچیده اند لیکن
حاضری غلدا یعنی حضرت عباس رضی الله عنه که بالیقین میخورند و نوازشش که سب و تبرا است در باب
ملازمین رسول مختار از مهاجرین و انصار میدهند و بر سر خویش خس و خاشاک میریزند و از سینه
کوبی شور رستخیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه بگیرند که هرچند صد بار دل شیعه چنان
بودند که مراتب جانداری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان هستند و هرگاه
شنیده باشی که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بعد از ان درویش لاجرم ضرور افتاد که ابن عباس
و دیگر بزرگان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآنی اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا
ثُمَّ آمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا دانستن که اولا بتصدیق حضرت رسالت مآب الطیب قلوب نمودند
بکاسه لیسی خلفا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شدند بغره فریب دلاوری تقرا تشیع ابن سبا سرایید باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی ساز
و نیاز با اهل شام در پیش شان آورده از لشکر احباب بگسیختند تا بسبب خلع خلافت خنجر شمر بخون جمان کربلا سرخ شد
منتهای کفر و شقاوت بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین ع تخلف نمودند لیکن جناب
محمد ابن حنیفه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین ع بودند که بیعت یزید می نمودند بعد از ان که
اسیران از مدینه منوره تا به شام بر بارتش رفتند و هم و او را بخلوص اخلاص امیر المومنین منفر مودند
کافی بحار و غیره بآن عیدها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلی مستهجن ست اگرچه در اصول
شیعه مبین ست و هم وصیت شهید کربلا تخصیص کردند و تا مدت ها بنعار لا تعد و لا تحصی از احسان یزید چگونه
بار بار دانستی مشمول بودند بخلاف عبدالله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریدند چون خبر شهادت شنیدند
زبان لعنت و ملامتش خروج نمودند رفضه هنوز از بدگوئی او مصداق شعر مثنوی هستند
از برون طعنه زنی بر بایزید * وز درونت ننگ میدارد یزید * از عجائب آنکه در کافی آیت کریمه مذکوره را
که حرف ثم در بیان ایمان و کفر دارند و از زیادت آن چار یار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قائلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جبا دمی کردند چنانچه از کافی دریافته
و نیز بعض حضرت ائمه کمال تقوی و عدالت شان با استدلال معلوم کرده میخواهند که تطبیق
گردانند و انی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعه النهار ست بالجمله از جهت غضب ولد ادین طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حد در گذشته سخن بطول می انجامد و شبدیز قلم جولانی می کند

به جاهلی او را از تو ستی در میدان تعصب و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از مضامینش می پردازم
تا کسی را توهم نشود که در ینجا محض تیز زبانی و بالاخوانی والا دید همت عجیب مصیب گشته
و کلا نیس آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنیفه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائب
عجیب اعداء اعاده المحمد و مر التستر اخفی شئ فو اتقصه **اقول فیه نظر** اما اولا فلان قوله تعالی کنتم
خیر امة الایة لا ینافی ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة ههنا من عدا ذوی القربی من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم ومن ادا ما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه
واله المستمعین للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
و ههذا لم یذکر علیا و فاطمة و السبطین صلوات الله علیهم ومن کان معهم من بنی هاشم و تابعیهم و موالیهم
مع الظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة مستمعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم وان دخلوا تحت تابعة المرتدین لاشتباه الامر علیهم بعد از دیدن
خاتمه عبارت قاضی دل بجوش آمد که محصلش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد العزیز کشی
که همه اصحاب در روت در آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبا و تابعین ایشان و همچنین
بسیاری از اصاغر اصحاب که نص جلی را نشنیده بودند مستثنی از روت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
را استثناء رو داده بود که دانسته بودند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین در ره نجات یافتند
پیروی جناب امیر نصب العین نمودند و وجه جوش و خروشش در بیان حقیقت چند امر است
برای اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رفضه چون بنا
اصول خود اصحاب سید المرسلین همه غیر سلمان رحمه و ابوذر رحمه و مقداد مرتد گردیدند بلکه در کتب تنقید
منهج و غیره این هم هست که راوی با امام صادق گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی ارشاد نمود
که او هم در آن شد باد در آمد و اگر کسی را میخواهی که بر طور شده ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر جویندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی رطل بوق دلالت دارد که در استثنائیهم مقصود است یعنی اخراج آن دو گروه
مسطوره قبل ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تقریرات امامیه که بود شرف حضور
و نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر نشنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب بر
چنین از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث منیف است و ناقلین اصول و فروع
همین مردم اند اعتمادی نمیماند این تاویلات را شروع کرد و فریب و حیله سازی آغاز نهاد و نمیداند
که لکل فرعون موسی اما بقای بنی هاشم بر طور سابق پس در اجله ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
است که نزد جناب امیر المومنین ماند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریاء بود و غاصب

حقوق مسلمین و خاذل امام المؤمنین بوده کما عرفت سابقاً و الحال پدر بزرگوارش که بر بعضے
بنابر عهده سقایت چاه زمزم در غضب ام کلثوم طرفدار فاروق شد کما ذکرنا فی مقامه هم
ظاهر و باهر است از رؤسای بنی هاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المؤمنین بود و در
رفاقت معاویه بن ابی سفیان بسر میبرد خواهند که لم یخلق مثلها فی البلاد قرار دهند و حال مقدمه
مذکوره چنانکه حضرات ائمه را اصول شمنان اهلبیت لبشر مگانه تغیر کردند کما فی مصائب النواصب القاضی ایضاً در
من الشمس و درین مقام از نقال کشمیری تقلیدی علمای رفضه متعلق مباحث تفضیله و تقیه
بوقوع آمده لایق آن بود که در رساله منفرده درج شود و مشتهر گردانیده آید که چنین خرافاتها
از علمای طلبه صادر نگردد ولیکن چه توان کرد که کلام بطول خواهد انجامید الغرض جمله بنی هاشم را بایستی
بیعت خود کوشیدن ورنه زبانی گفتن که اینها همه نامردانند که پا وندارند که بجز دگفتن ذوالفقار
خلاف متفرق شدند روزیکه خواستند که قبر فاطمه بکنند برای نماز جنازه اگر از تو انعدم نشود بر تیغ
بابا پایداری بگیرد کاش حضرت امیر لشکر خود را که ملایک شاکی السلاح بودند بفاروق مینمود چنانچه
امام علی النقی علیه السلام فوج خود بر متوکل علی الله ظاهر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرده فصار
المغشی علیه من الموت چون او نود هزار سوار مسلح را برآنجناب ظاهر گردانیده تا امام مرعوب شود
از اراده خروج باز ماند کما فی البحر بحر الهیج که دریصورت خون اعاف هم منیه بحیث و مجال
الباقی نمی ماند بلکه حضرت عباس بار منت بر فاروق نمی نهاد که ترا با ممالک محروسه و مقبوضه
مالک کردم و گرنه بمه ریاست تو لطرفة العین فانی می شد و نتیجه سقایت زمزم بهر حلال بیشتر
عبد المطلب از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که برفاقت امیر شام بود
بعد آن با داعی اجل را لبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منقول
با عرفتنی هیچ سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود دلیل برگوساله
پرستی او یعنی اطاعت خلفا بطیبه خاطر و پدر بزرگوارش نیز برهمین مذهب جان بجان آفرین
سپرده تا امروز از فلک کسی نگذشته باشد که مذهب این خاطر خرد دان بزرگ در این
باب مختلف بود و اگر باشد رهبری فرمایند و ازین بیان هویدا شد که قاضی را خبر شیعه و بازی
کار و بازی و نمودن طلسمات چیزی منظور نیست تا عوام ... اند که هنوز او در صدد
الزام و تکفیر مرزا مخدوم شریفی رحمة الله علیهما میرود و از غوغوی خود دنبالش نمیگذارد
بگو بد ظفر بگوشش شیعه میرساند حالانکه خرافتش از الفاظ و معانی عیان است و اراده او بر هم
مذهب را بهم غیر محتاج به بیان کما اشرنا پس بالضرورت یاد باید کرد که لن یصلح العطار
ما افسده الدهر بعد از من اهل جدل و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال با قسمت

که البته شان آل عبا از اصول شیعه ارفع ست آنکه ردت را بسوی ایشان بگرداند و کشی بسبب
المتقدمین چگونه مخالفت آن تواند کرد و فرق حل این امر آنست که بنظر روت تقدم ایمان اصحاب
را میخواهد پس اولا قاضی ثبات رساند که کشی و امثالش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از مصدقین توحید و رسالت شمرده شدند تا ارتداد که طریان کفر بعد ایمان ست تحقیق پذیرد
و این کلام را هم بی سند نگفته ام بر عین که جناب مجتهد ثانی لاثانی در ضربت حیدریه که اهل ظرافت نامش
خرطه زرارید نهاده اند بر زبان قیصر که بتهقه روزگار مصداق عجلا جب الحر خوار در خطاب رشید الفضلا انار الله
برهانه چه افاده می نماید که اگر عبارت مذکور را در تایید این امر آورده که کشی بمذهب مذکور قائل بوده
اثبات آنهم از کلام مذکور خالی از اشکال نیست چه محتمل ست که سید نور الله یعنی همین قاضی فارطل بوق
اینکلام را بنا بر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعر ست بقائل بودن کشی باین قول حیث قال
و من بیغوا تهم تکفیر الصدر الاول روی الکشی فی رجاله الی آخره فرمود باشد و مقصود اضعف العباد
از نیمه نفی ارتداد شیخین و نظرای شان از جناب کشی و دیگر اجله علما نیست بلکه مقصد آنست که قاضی
متعرض در نیمقام سالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را نا تمام گذاشته انتهی چه
احتمال دارد که نزد کشی ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئه و شمول
سینوانیت که اهل رفعت و علو منزلت را فرو می گیرد کما ستعرفه انشاء الله تعالی و نیز از جملة قرینها
او ست در کتاب مذکور درین مقام که بیگو تسلیم که مراد قاضی ازین عبارت صحبت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه
شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بروز یافت و
عنه بالارتداد کما یدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فا
قلت قد علم من فحوی کلام المصنف لی الشیخ الجلی و صریح کلام بعض علماء مذهبه فی
هذا الموضع اعتقاد ان الذین غصبوا الخلافة من علی علیه السلام و خرجوا علیه و بغوا کانوا فی
النبی صلی الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذکورة علی ا
ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ لا معنی لارتداد المنافق لانه کافر بالمنافقة
لما کان نفاقهم فی ایام النبی صلی الله علیه و آله مبنیا علی انکارهم الاصل الخامس
الاصول و سوا امامة علی علیه السلام و لم یظهر و اذا الک الانکار الا بعد النبی صلی الله علیه
حکم بوقوع الارتداد منهم بعده فانهم بعد وفاته غصبوا الخلافة عن امیر المومنین
السلام و خرجوا علیه و سلم نقاوه و آله و جحدوا ما جاء به النبی صلی الله علیه و سلم فی حقه
من النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعة و العهد الذی احکم الله تعالی و رسوله فی حقه

فلا تقدح فی رقابهم ربقة فی اعناقهم کما نطق به الکتاب والسنة الی آخره مقاله فتامل
هرگاه بسبز زعفران زاهد مرکز شمشیر بر روایت کشی وغیره او درباره ردت صحابه معاذ الله
تو بشوے خواہے دانست که بتطویل مقالات همین راهے مفتوح نموده که اصحاب کرام انچه
اخلاق کریمه نسبت بجناب رسالت واهل بیت داشتند بعد از وفات شریف انرا به
اخلاق سیئه بدل کردند واز دائره عهد ومیثاق سابق بدر آمدند حاجتے بدان نیست که در
باب المهیمه بسبب بذکرش زیاده تر راه تطویل کشایم وشارح قصر دینے انچه در شرح فارسے
عقیدت بطور اختصار خواهے دانست ان شاء الله تعالی که بر اصول شیعه زیاده تر گفتگو
اشراف ورست چون انعقاد اجماع شد که مراد از ارتداد ارتداد شرعی نیست یعنے
کفران کفر علی الایمان پس از مقلدین قاضی باید پرسید که آیا کشی ازین قاعده منکر در
مذهب امامیه که در اصول جابجا مفصل است ودر کافی کلینی هم ندید که در آن بابے
معقد است باحادیث معصومین مجلس نزول کتاب مختوم مشتمل بر دوازده صحیفه است که
از آسمان بهمراه جبرئیل علیه السلام بود بنظر قوا آخر جو از ایشان بوقوع آمدنا
در عهد وے غیر از حضرت نبی وجناب وصی کسے باقی نماند وبعد از جوش وخروش
اقبال عبادا خواندند واز یکان فارغ خطے نوساخته ند ومهر بر آن کنانیدند
بجبر انعدام کنند بنا بداف گفتن ودم زدن انتهی مختصرا ولعلک عرفته مفصلا فی
الاول وکتب اصول از اولین وآخرین رفضه مثل نسخه سلیم وحق الیقین بر آن گواه است
از وفات شریف جناب سیده را بر دلدل بے زین سوار گردانیده بتمامی اولاد وخویش
کلثوم وغیر خوارده برای اظهار بیکسی وفوج کشے بجهت کارزار با امام المهاجرین والانصار
گردیده چون تظلم سکنه فدک که بهو دبودند بگوشش حق نیوشش رسیده تا بانه بازوقائے
برنائب صدیق تاختند وهمراهیان بیک اشاره شریف بازسرش از دوش او
داشتند کما فصل فی المجلد الاول ودر واقعات دیگر در دو انگشت خالدین ولید را
بدان فشارے دادند که جامه خود را پلید کرده وقریب بود که مسجد امام المطهر بن نجس شود وچنانچه
در حق الیقین است ودر روزیکه اراده نبش قبر کما عرفت قبضه ذوالفقار محکم گرفتند علی
العلل واز بحار بروایت صدوق ظاهر تر شد که قبر جناب زهرا معین بود نه بطور فرد منتشر
فاروق را بیرون شهر دیدند وخبر بسماع شریف رسیده بود که مومنین پاک را بد میگوید
جناب امیر علیه السلام کمان بے تیر را اژدها ساختند که فاروق خبر یا ابا الحسن از کنیے چیزے
کذلک کفایة المومنین ایا ابن امور خصوص فریاد رسی بود از هدم کعبه وتحریق

قرآن مبین زیاده تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب مختوم را شنیده بودند البته در وحی و نقض مواثیق
روبروی حضرت سید الانبیاء و ملائکه مقربین بلا واسطه قرار یافته بود و کوشیده بودند و آنچه در وقت
مطالبه فدک و ضنعت معارضت جناب سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنه بر اصول معارین منافقین
بعد فوج کشی یعنی رفاقت مسار بنی هاشم بعمل آورده بودند هم فراموش شد که وجال
امور و مجلسی بدگر در کافی و بحار خبر از ان بروایات اکابر شیعه داده اند و آنهم یاد ست تا نسیا
منسیا گشت هرگاه روحی و نقض چنان مواثیق در احادیث کافی وغیره موجود باشد پس کجا
استبعاد آنهم بلا استمناد که کسی چگونه روت خلفی را با آل عبا نسبت تواند کرد و سواری دلدل
بی زین از ان گفتیم که تا اولیت برای عایشه صدیقه رضی برغم ناصبیان بی دین و مدعیین
ولای اهلبیت طاهرین باقی ماند و طعن علمای قوم خصوصا جناب اقدم الاقدمین در کتاب
معلوم واعور المحدثین در کافی بر جای خود باشد ورنه اولیت حقیقتا برای حضرت زهرا و آنحضرت
یک قرن لازم می آید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا پس لفظ بی زین که در سواری جناب فاطمه
رضی الله عنها بر اصول مدعین مرید ولا نوشتیم خالی از لطافت نیست کما اشرنا به جای آنکه
این سواری که قریب وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ست بلا اختلاف فیهم فی ذلک
روحی و نقض عهود موثقه بود بخلاف تبغل و تفیل بر غوم رفضه اصحاب فیل مصداق سفینه
الحلوم الطویل کر اگر باشد و فرض کرده شود لائق تر برای مادر مکرم صاحب الامر بود که در قید
موکلان عباسیه نزد قاضی سوراب در کمال ذلت و خستگی روانه کرده شدند که در انجد و سواری
قبیل هم امکان بلد تر بود و فرزند سعادت کیش حمله های حیدری بزعم خود بابت غصب مکان
و در منوقت از حقوق مادری دست برداشت و هیچ غیرت کاری نفرمود لو فرضنا المحال لکان التفضیل
القرون والدهور کما قلنا و این امر در باره جهاد و فوج کشی که شب و روز حضرت فاطمه رضی الله
جناب امیر عبدان مامور می ساختند چنانچه از کتب شیعه هویداست و از علل شیخ المشائخ
واصلش پیداست هم از اولیات آنجناب ست بحدیکه اگر روز مطالبه فدک جناب
معاذالله بر اصول دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین نمی شدند و مثل خائنان در خانه
و شجاعان میدان وغا یعنی بنی هاشم دست بدامن صدق و صفا میزدند و ایمان
بر اصول شیعه بن سبا رئیس اشقیا بر طاق نسیان گذاشتند البته کارزار سام و نریمان و جهال
از یاد مردم بلکه پیر دهقان هم میرفت لطف اینست که اینهمه در حقیقت او وحی و نقض مواثیق
و عهود باشد و شب و روز بر تبغل فرعمی طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه
را در هر دو جا رعایت نفرمایند نه در زوجیت ام المؤمنین نه در بنتیت سیدة نساء العالمین

و عنقریب نمونه طعن سوار صدیقه بر زاویت و جلال اعور می آید که در واقعه حسن مجتبی بیان خواهد کرد
و بنده قبل ازین درین خیال بودم که سوار شدن بر زین که روز وفات حسن مجتبی بسوی ام المؤمنین
نسبت میکنند تا کسی نتواند آنجناب را قریب ضریح مقدس. برون از روایات ست که نزد محققین
معتبر نباشد ولیکن اعور دجال بجال طمطراق می آرد کما عرفت انفاً که اینجا از دن فرمایش برادر دینی
خود التزام صحت روایات در آن کرده و احادیث کتاب را مبینه و بین الله حجت پنداشته و جائیکه اجمال
تفصیل را بر مساعدت وقت حواله ساخته و دیباچه نسخه صحیحه بسبب کهنگی مخدوش و موصول بود و بنیاد
خصایص از درایر شمرده القصه سخن درین بود که صدور آن امور را از جناب سیده علیها السلام که
بیانش سواری دلدل بی زین بقصد جمع فوج انصار و مهاجرین و حقیقه نقض عهود رب العالمین
و سید المرسلین نزد ملائکه مقربین واقع شده الیه در روت شرعی میگیرند یا در تبدیل اخلاق می نهند
معاذ الله و قس علی هذا احوال جناب امیر که تا زندگی جناب رسولخدا بر اصول رفعه خاطر داری
جناب سیده در غور احدی نبود چنانچه قصه کنیز جمیله و اعتاق او برای مسرت جناب فاطمه
بر آن گواه و طلب کنیز هم تا مشقت تدبیر منزل بعد بهم رسیدن کثرت اولاد کم شود و عذر خواه
و آسیا کشیدن و طعام پختن بدست حق پرست فاطمی بود یا تعبادات که از حوصله بشری خارج است
و بعد از وفات سرور کائنات حال اخلاق خلیفه اول رفعه بدان درجه رسید که استغفر الله
مقابله تهتکه از تصورش قلوب مخلصین میسور و عرش عظیم می لرزد کما فی علل شیخ شیوخهم
و بدالک ستم ساختند و امر کردند با رشتمان آنجناب که تا زیانه بزنند و آخر نوبت بقتل رسید
کشتن ناد جناب امیر از جای خود بجنبند و قس علی هذا وزیک لشکر بنی هاشم همراه رفتند
حضرت ممدوح بجای منزوی و مخفی شدند که جناب سیده با آنهمه اخلاق عظیمه که از وراثت یافته
ارشاد فرمودند آنچه امر واقعی بود کما عرفت و سجده اطراف آنکه قریب وفات در بر روی شیخین
از بهار آمدن شان بعد ازین جور و جفا تجویز نمودند و جناب قایع در خیبر تکفل غسل
این مشکل بجا آوردند یعنی در کتاب خذلان این وکالت را بمبالغت بمعترین ساختند که فقیر
در ویش مرجان در ریش اقتدا و که شیخین را همراه برو ند کما فی العلل حالانکه بالغ اگفته اند میخواهم از
خدا و نبیه هم از خدا دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را و شرح این تبدل اخلاق که اگر بدیه ایات
مفصه نایم مجلد فتن مجلسی خانه خراب را نیز بهار کسی بخوبی بخواند از قلب مبارک فاطمی نظر بدلالت
حال و مقال باید پرسیده بود و بلاد الله اسفی باید گریست که خانه چگونه سوخت و محسن چگونه سقط شد معاذ الله
از اینجاست که اول داهیه که در دنیا بعد از رحلت رسولخدا رو داد مقدمه سقط جنین یعنی حضرت محسن
خواهد بود کما فی البحار که در حقیقت فرع اختفای حنین رفعه بود و مفسرین معاریین قول او تعالی اولئک

المودة سئلت تقلید ائمه معصومین همین استغاثه گردانیده اند اگرچه بکذب ایشان در کافی جناب اعور الجن
دیده باشی که لفظ مودت نازل گشته بود که آنرا بدل کردند بموده سا ختند و الفاظ افاده خاص جناب
امام صادق انیست ثم قال واذا المودة سئلت بای ذنب قتلت یقول اسئلکم عن المودة التی نزلت
فی نسخه انی لت علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتموهم عن ذلک از عجائب خرافات
رطل بوق و ما بنت الله آنکه در مصائب خویش دفن صدیق و فاروق را که البته بے کندیدن زمین حجره
شریف ممکن نبود تقلید الدجال کما ذکرنا افتراء ائمه لا موجب کمال سارت دانسته اینهم نفهمید که آیا آنرا که امام حسن
مانی کتبهم گرفته حائل نمیگشت بے کندیدن و استعمال معاون چگونه حاصل میشد نیز از عجائب اقتهای
قاضی رطل بوق آنکه اینهم در آن نوشته که رفرهی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاد و ابرے از حسبهای
شیخین باقی نگذاشت در روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اهلبیت پامال ساخت
که صاحب الاعراف خواهند فرمود و این هر دو مصاحب حضرت را از آنجا خواهد بر آورد و در خود خواهد
کمافی جمیع کتبهم فی ذالک فاعتبروا یا اولی الابصار و النظر و اسلے تحقیق الحال و غیره من حامل الاسفار
روایت کلینی اعور در کافی که حال همتش والبته با انتظار و فای وعده هستی باید شنید و بهذا الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هارون بن جهم ... بن مسلم قال سمعت ابا جعفر لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیکم بوصیة فاحفظها فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلی الله علیه و آله لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی فاطمه ثم ردنی فادفنی بالبقیع واعلم انه سیصیبنی من حمیرا
ما یعلم الناس من صنیعها و عداوتها لله حال وقت وصیت روانه کرده شد
قبض الحسن علیه السلام و وضع علے سریره فانطلقوا به کجاست اے حیدریے بزعم خود بابت صلی الله علیه و آله
الذی کان فیه علے الجنائز فصلی علی الحسن فلما ان صلے علیه حمل و ادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم بلغ عائشة الخبر و قیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع الرسول الله صلے الله علیه و آله و سلم فخرجت مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امراة رکبت
فی الاسلام سرجا فوقفت و قالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء و لا یهتک علی رسول الله
علیه و آله حجابه فقال لها حسین بن علی قدیما هتکت انت و ابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله و
ادخلت بیته من لا یحب رسول الله صلے الله علیه قربه و ان الله سائلک عن ذالک یا عائشة عن اخی
امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیحدث به عهدا و اعلمی ان اخی اعلم الناس
بالله و رسوله و اعلم بتاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستره لان الله تبارک
و تعالے یقول یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و قد ادخلت انت بیت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق

صوت النبی ولعمری لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم المعاول
وقال الله عز وجل إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ
ولعمری لقد ادخل ابوک وفاروقه علی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله حرم من المومنین امواتا ما حرم منهم احیاء وتالله
یا عایشه لو کان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه صلوات الله علیهما جائزا فیما بیننا وبین الله لعلمت
انه سیدفن وان رغم معطسک قال ثم تکلم محمد بن حنیفه وقال یا عایشه یوما علی بغل ویوما علی جمل فما
تملکین نفسک ولا تملکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنفیه هولاء الفواطم
یتکلمون فما کلامک فقال لها الحسین و انی تبعدین محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلث فواطم فاطمه
بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمه بنت اسد بن هاشم وفاطمه بنت زائده بن الاصم بن رواحه
بن حجر بن عبد معیص فقالت عایشه للحسین علیه السلام نحوا ابنکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی
الحسین الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع یعنی امام باقر فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر بیاد
چون بمیرم سلطان اخروی بساز و روبروی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم باز برم انزد مادر
بساز و ببقیع دفن کن عنقریب ست [illegible] من برسد که مردم میدانند عداوت او را
[illegible] با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد [illegible] صلی الله علیه واله وسلم
[illegible] جنازه مجاری قبر شریف گذاشتند عایشه را خبر کردند که امام حسن را برای
[illegible] ام الستر [illegible] کنند وامر کردند تا زینت آنجناب را و کسی از زنان بزرین سوار شده بود قبل
پس امیر از جای خود بجنبد و قصد رسول کرد امام حسین گفت که از سابق پیغمبر
مقدس تو [illegible] حضرت و داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت
و اخر [illegible] از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردم و برادر
[illegible] را چگونه تجویز میکرد حقتعالی فرموده ای مومنین در خانهای پیغمبر در نیایید مگر بعد از پروانگی و فرمود
بلند مکنید آوازهای خود برآواز پیغمبر و تو برای پدر و فاروق او کلنگ نزد گوش حضرت زدی و خدا میفرمود
بدرستیکه آن مردم که پست میکنند آوازها نزد رسول الله خدا قلوب ایشان را آزمود برای تقوی بالیقین
پدر و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش و رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود
حرام ست از مومنین در حال موت انچه حرام ست از ایشان در زندگی نیز قسم شرعی میخورم که دفن امام حسین
مکروه داشتی اگر جائز بودی میان ما و خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگرچه
بینی تو بخاک می آمود بار محمد بن حنیفه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شده
مالک نفس خویش و زمین نیستی بجهت عداوت بنی هاشم عایشه گفت این گروه فاطمین کلام میکنند

تو کیستی ای پسر حنیفه امام حسینؑ جواب داد چگونه بعید میشماری او را از فواطم که پسر فاطمه تعلق دارد فاطمه
دختر عمران و فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زائده عایشه گفت ببرید جنازه را که شما قومی هستید که خصومت
دارید بنده را در انچه ناصب عداوت اهلبیت بر امثال ان اقرار کرده بوجوه بسیار بلکه بیشمار نظر است ولیکن
اختصار مد نظر نخستین آنکه احادیث نهج البلاغت و شروح آن دلالت بران دارد که جناب علی مرتضیٰ ع
بکمال تعظیم و توقیر نسبت بام المومنین پیش آمده و کسانیکه نسبت بآنجناب گفتگو میکردند بکمال ادب
تنبیه و منع فرموده کما سبق فی المجلد الاول و چگونه چنین نباشد که بر همه مومنین از جهت مادری
و حرمت ناموس اکبر رسول تعظیم و توقیر واجب است و علی مرتضیٰ رئیس مومنین و یعسوب المتقین است
وانهم بزبان مبارک آورده که حرمت ام امروز یعنی بعد فتنه جمل هم چنانست که در زمان حضرت صلی الله
علیه و سلم بود اگرچه بعض حمقا بر حرمت نکاح حمل میکنند و نمیدانند که کلام در تعظیم و توقیر بود و الا کدام
از زمره مسلمانان که درینوقت با وجود وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا چنین خیال کند که حرمت نکاح
باقی ماند یا نه عیاذا بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که اعور دجال بروایت ابن
اقرار کرد محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت است و ابن عباسؓ در روایات دیگر و نظم و نثر این بر دو در
حساب دوم آنکه ... [illegible] ... خدا و رسولؐ و اهل بیت بود چنانچه در بحار از وقت حضرت
[illegible] کرده نکاح جناب پیغمبر با وجود کفر و ... چگونه درست شد فکیف مزید محبت پس از
حضرت سر میکشد و جعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و علم علمای امت ابو
لازم می آید و برین قدر چگونه اکتفا توان کرد که معاذ الله تقریر امام حسینؑ برا قرای اعور دجال
حرف منقلب میشود که صدیقه خصوصا و دیگران عموما رسولؐ خدا را اقرب ابوبکرؓ و عمرؓ اذیت دادند
و جناب امیر که بعد از جنگ جمل صدیقه را در آن حجره مقدسه آباد نمود و مقیم و متولی گردانید چنانچه از
نهج البلاغت و شروح آن هم ظاهر است باید ایذای شدید شدیا نه میبایست از واقعه جمل که مدار بوقت
دیل هذا الانقلاب فاعتبروا یا اولی الالباب رجال اگرچه خود قاصر نظر بوده غالبا شیوخ او مثل اسناد
ثقه باشند لیکن درایت هم مقتضی رعایت ادب است پس دروغ کذب و افترای او راه شبهه باقی نماند
و انچه واقعی است و هم مقتضای درایت مذهب اهل حق است که امام حسنؑ بکمال مراعات ادب چنانچه شیوه
مسلوک ست آنست پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیقه قبول فرمودند لا
لیکن چنانچه صد بار روایت ام المومنین بار ه فضائل و علو مدارج امیر المومنین سیاهین در کتب صحیح موجود است کذا هم چنین
مروان مخالف این و در زمان حکومت در آنوقت داشت مانع شد و اصحاب بخدمت امام حسینؑ عرض کردند که
جنگی مناسب نیست معاذ الله که سواری مذکور و منع جناب صدیقه را بسبب باشد سفهای قوم بلباس نفاق
نفاق هرچه خواهند افترا کنند قطعه سخن چنین است ... خود نگویم او چه چنین ... از مقتضی

نتوان براندش او از خود سخن می آفرینید چهارم آنکه باتفاق محققین طرفین واقتضای درایت ولفظ کتاب مستطاب ابوبکر رفیق ویار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب امثالش آفتاب را جرم ظلمانی دانستن است وامام حسینؑ به کلمه مهمل لب مبارک نتواند کشود وامام باقرؑ بیهوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن تکیه فرزندارجمندش امام صادق بود ولدنی ابوبکر مرتین فکیف که از افادت ائمه در تفاسیر برمی آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را برگزید وشرط صحبت اینست لفرموده مرتضویؑ لا تصحبن فی سفرک من لا یری لک من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرمائد یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ فکیف که علمای رفضه ومنصفین وعاولین شیعه ازین نوع آیات انیم استدلال فرمایند که حضرت ایشان را باعیانهم می شناخت واز کتب فقیر انیم ظاهر است که حضرت او را درین سفر مختار فرمود واختیار هم نمود واو همه صعوبات را عین راحت دانست وطالب ثواب شد چنانچه در منتهی باشیم آنکه امام حسینؑ از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثهؓ را چنان درجه قرب ومنزلت عنایت فرموده که این هرسه را گوش وچشم وقلب خود قرار داده بود کما عرفت والبته از قرب چنین مصاحبین مردم در زندگی وموت خورسند می باشند وازینجا بروایت حسینؑ اجازت شریف برای هریکی از خلفای راشدینؓ حاصل شد پس لفظ هتک حرمت وناموس [illegible] از عقلا بر زبان تواند آورد که البته [illegible] نسبت بخود [illegible] بلکه از کلام [illegible] من تتبع آن [illegible] کمال حیرت است [illegible] بالسنه داخل کردن کسی را در خانه خود که حضرت [illegible] بعنی ظاهر ابر جناب مرتضویؑ صادق می آید که حضرت نخواست پس [illegible] درخواست برای صدیق که از قول لصاحبه واین وقتی توان گفت که حضرت خواسته باشد صحبت او را نه وقتیکه [illegible] مکروه میداشت پس رفضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه اقترا کرده برامام حسینؑ وایضا اقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن حنیفه را سرزنش فرمائد که خمیرش از حسد بود وفساد منش بحکومت حجر اسود شد تخلف کرد از امام حسینؑ وبزیارت نیز یزید رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او [illegible] که هزاران درا هم ودنانیر برای تو مهیا دارم فرمود برای تحصیل زیاده آمده ام فتعین المطلوب الحی نیجم آنکه حال [illegible] برای فوج کشی ولکاوری قبل ازین بالاجمال عیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد [illegible] جناب بشیده خواهد بود مگر فرق اینست کما عرفت که آن خلاف فارغخطی نه کور وردوی واین مجرد [illegible] سواری دراز گوش مرا یاد وترا فراموش واگر عقل رسا داری بر ملاحظه این وجوه ردی الکفار آری [illegible] خود را متوجه روایات مفتریان نسازی نعوذ بالله من مکائدهم واگر مشتاق مهملات قاضی رطل بوق باشی در صاعقه قهر منتقم حقیقی گرفتار شد وانواع عقوبتش را شرح کردن مستحسن می بندارم پس نمونه آنرا بگوش دل بشنو وخاتمه آیت نوع انبائکنا تلاوت بکن روی ان فی بعض السنوات القدیمة قد نزلت

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلى الله عليه واله وسلم من شدته بعض تلك الارض المقدسة هذا
ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزائر بما فعلاه من الظلم
والشين ولتطهير الجنث طينتهما عن ساحته نبي الثقلين واما ثالثاً فلان احتمال نقل على صلوات الله عليه الى
جواز النبي صلى الله عليه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة
فلا يتاتى للملك النقال الاقدام بنقل على عليه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتى ذلك في الكفار والفجار
الذين لا حرمة لاجسادهما في شرع السيد المختار صلعم فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتالموا باستماع زفيرهم وشهيقهم في القبور
الخ يعني در رسالهای قدیم قریب ضریح مقدس نبی کریم صاعقه چنان بشدت افتاد که قطعه زمینی از ان خلل
پذیرفت وما گروه شیعه بالبداهة یقین کردیم که برای سوختن اجساد شیخین واخراج ایشان از قرب سرور
عالمیان این آفت واقع شد چونکه ظلم بسیار کردند پس ساحت قبر شریف را از خبث طینت این هردو پاک
ساختند تا ذره از جنابت دران ضریح منور باقی نماند واثری را ازان نامی نباشد چنانچه از عبارت
مصائب قاضی ظاهر وباهر شد سویم آنکه احتمال مزار مخدوم شریف که بر حدیث ملک نقال نقل جثه جناب امیر
لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوابش آنکه کندیدن قبر مسلمین در شریعت مطهره درست نیست خصوص
قبور حضرات ائمه طاهرین پس فرشته نقال را ارتکاب آن حاصل نباشد بلی نقل اجساد کفار فجار حاصل است
که حرمتی ندارند در شریعت از جهت بیرون کرده میشوند از قرب ابرار تا دماغ این بزرگان از فریاد شان
ورقیب بد ایشان نشوند، انتهی حاصل قول القاضی مختصر آنبده در ینمقام طبیعت خویش را از توران واوهم قلم را
از جولان که دادن دشنامهای سخت است بر عادت شیعه باز داشته باین حرفی چند قناعت میکنم که البته دعا
حضرات ائمه که بر طور امیر المومنین ع بودند واجعلني عند قبر نبيك محمد صلى الله عليه وسلم مستقرا وقرارا وران
ماثور است ووقت ازان قراتش معموله قبول شده باشد پس این استقرار وقرار ائمه وشیعه بیان فرما
که چگونه بود معذلک از تحقیقات مجلسی عیان است که چون حضرت مستدعی بود برای دیدن عذاب
شیخین معاذ الله دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تناقض لازم آمد
کما لا یخفی سبحان الله قاضی میگوید که شیخین در خطیره مقدس نیستند تا دماغ شریف مشوش نشود دیگر
دغیرا و بحضور شان قائل آند تا قریرت عین باشد فهم في كل تيه يهيمون وفي الجيل والسهل يجيئون شاد
رطل بوق را یاد نمانکه نقل تخت بلقیس رضي الله عنها در کتب او چگونه بود فلا تغفل ومراد من از کتب
نصوص امام جعفر ع است که مامور باحکام نفس الامر بودند وعمائد مفسرین ایشان حکم بدان کردند ومخصوص
آنکه هرچند تخت را که مکلل از جواهر والنفس اشیا بود وکمال حراست نگاه داشتند لیکن ملائکه بحکم الهی وطی ارض
پیش حضرت سلیمان ع نهادند وسرعت وعجائب ملائکه بتقویت ایزدی در عقل هرکسی از مسلمین تواند آمد که چون
علاقه را که برادران در مکر حضرت یوسف لسته بودند وقت انداختن آنجناب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئیل ع

از مقام خود بکلی ایزدی چنان بعجلت در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
این امور بخرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نمایند پس نقل جثه‌های ائمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشده و ظهور آن بر حواس بشری
ضرور نباشد که رطب و یابس برای رد سخن میرزا مخدوم شریفی بهم و تا بها دارد و طی الارض و قدرت ایزدی را حقیقة
انکار میکنند پس جثه‌های مقدسه ائمه از جناب مرتضوی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریف خواهند بود
لاجرم قبل ازین شیخین فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ائمه هم شدند بعضی اتفاقات
نور علی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا برپا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
عطا و خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم اوده آمد
چون بر اهل شهری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
عمارات مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند نقالی
گفت چرا دریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند همت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
بینته والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه ادخال را و برین تخصیص لازم
آمد که حوی ائمه از آنچه تمنا میکردند وکفی بذلک دلیلا علی بطلانه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
در غیر این روایات که متعصبین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مغرور
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قلب او را شق کرده بودی وقتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا است
و از روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکنند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
بیت نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه هدی بود و هم بر سادات دیگر تا بحدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دائره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد خدایا بود نفس
خبیثه ساعتی در قبر آنچنان زمین مقدس را خبیث کرد که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک نبوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه وسلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر اخیهم الشیخین باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه و زگناه قابیل را عذر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است و رعدل و داد امام مهدی پس اسباب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذمیه را که

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی بظاهر هم اختیار نمیفرمایند تا اهل شرع داد این بزرگان از رفضه چنانچه باید
بستانند و انتقام کشند غرضکه داد این هفوات و کوبات جز از خالق ارض و سموات از که توان خواست آخر
انکه ظلم شیخین معاذ الله جز بر یکذات یعنی حضرت مرتضوی نبود کما یدل علیه نهج البلاغت چه از ان واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر و عاقل میداند که این مبنی بر افترات بلکه از
جواب ایضاح واضح که هنوز در بر دو مات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
وگرنه واو و کالت و کفالت میانه شیخین و حضرت زهرا رضی الله عنهم چگونه میداد و لنعم ما قیل ع گرچه ما جرم
بیعدد داریم : یار بالطف بیکران دارد : الغرض در جهان قبور ظالمین را رفضه تجویز نکردند که صاعقه
بر ان افتد مگر خطیرهٔ مقدس سید المرسلین صلعم را از جهت قرب شیخین رضه و در زعم حقیقة ابالیقی حضرت ع نیز داخل کرده اند
و بعضی نظم هم نموده اند و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارتست اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجمله بر ایمان ایشان محکم تر از ان دلیل نباشد که رطل بوق
بدان افتخار میکنند یعنی روایت صاعقه را از مؤنث خود کافی میدانند نزد اهل سنت همین جهت صاعقه
قهر الهی بر او و بر اکابر آبا او افتاد که فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۝
این امور تعلق داشت بقاضی مفتری نور الله شوشتری ذهب الله بنوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
باید که بی اندازی رطل بوق را بجناب رسول مقبول آگاه کنند که با افتادن صاعقه بر مقبرهٔ مقدس قائل
شده ثانیا ندا که از شیعه که نوشته از کاملیه باشد یا ذمیتا قاضی خذله بابائی ایشان کرده که آشنا از بدگفتن
نبی ع و صحبه نبی ع نعم دریغ نموده اند کاش بیان میکرد رطل بوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید البشر
صلی الله علیه وسلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه هائله پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بضریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان میشد که این بی
ادب کیست از زمرهٔ قوم تیره بالحق و کفار و فجار ماجن که این سیه روی را به نیت خبث معلوم صدر گشته
و چهرهٔ او مصداق قِطَعًا مِّنَ الَّيْلِ مُظْلِمًا گردیده ولیکن چون مقصود افترا است بر بدنیت رفض اگر
تمامه کتب رفضه را غربال کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بتقیید سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشد و انهم قرینه بر ایجاد و محدثات نابکاران و اهل فریب و مکاران است انیکه بگوشت رسید
سخنی بود افتراعی و خطائی که این قوم بی حیا از ان خجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت براهین
قطعیه بقدرت ایزدی و تائید الهی بدانسان قائم است که رگهای اعناق این طائفه فاحشه خصوصا
رطل بوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذهب و دین این معاندین می کند زیرا که از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوه اهل شر این قدر مثل بدیهی نزد شیعه قطعا ثابت شده که از خبث این هردو

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد و کسی از فریقین سر خود از ان نتابد
روز نیمهار جای قرار از ان نیابد و دل و جگر این قوم موردلوم را بسوزد و آتش جهنم بجز من ایشان بر فروزد
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم و فخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
مدت خلافت فاروق اعظم به ده سال کشیده پس تا زمان ممتدان مقام مقدس بر خیال این دجال ناپاک
ماند از خبث طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خودش تصریح کرده و تا مدتی دیگر بعد شهادت
و دفن فاروق زیاده تر ملوث ماند بالیقین تا ادوار امامتها و خلافتها نه بظن و تخمین فالخزی والبرخ علی من
یلزم من هفوانه کذا و کذا و لعذاب الاخرة اشد و ابقی و هر که در افاده حضرت امام جعفر ادنی در حدیث کافی
بنده تا ید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
رفتن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرت را با حد الامرین خواهند دید یا
تنها یا توجه بعض ازواج و از مجمع البحرین عیانست که حال مومن در برزخ مانند اهل دنیا است از اکل و مشارب
و ملابس و زیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
جعفری رض عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید و مقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگرچه منافق نظام
گفت که گزند بقبور شیخین حاصل شد ه ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب و ماله اذنان ۵ و بر تان
اگر همین خبیث معتقد است و اعتراف دارد بلا انکه نقالین ۔ عمده شان باظهار رش همین است که خبیث را
قرب قرار ابرار دور کنند و آن امکنه مقدسه را از الواث پاک سازند تا اکابر دین از زفیر و شهیق شان
ایمن شوند با خدا بر ان قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بیند بی انکه صیحه شان معاذ الله
بشنوند استعیذ الله مما تقیرون پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است و از قلم او بر آمده
باید گفت که ای مطرود شیخین کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
شیخین کردی و پیروان تو همه حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة و کسی از
شیعیان نمیتواند گفت که بجز جبین را از ان مکان اخراج کردند اذا اخراج المخرج محال فلزم من اعتقاده
الباطل بالاقدر الانسان علی تعبیره الا العبد تکفیره و اگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل و
تاویل ملائکه مذکوره لازم می آید تلوث مقبره شریف تا افتادن صاعقه و هل هذا الا اقرب من الاولی
کما قال الله تعالی وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هرگاه این
ولی الدلیل از علمای طائفه فاحشه کسبیه کما فی النزیهة الکشمیریة و یدی اکنون ادعان توانی کرد
لهذا الیک از دست اشقیا برادران و پیروان این سبا در زمان قدیم نسبت بقبر یح منور مقدس گذشت
ی شیخین غلط گفتم بمقتضای حدیث بعض الغضهم بعد آوت شان بحضرت اهتمام ما رفته و مورخین
ظاهر بود و محققین هم نشان داده اند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نمونه ایست

همه لنفس الامری شد تا از انجهت حفظ و حراست من حیث العمارت هم بجای کشید که گرداگرد قبور مقدسه ثلثه چنان سدی محکم بربستند که پای کوشش کفار فجار را شکستند قال الله تعالی فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا و تا زمانیکه عقبه شرایع از بالا محکم گشته بود اهل اندامیهای گروه شقاوت پژوه را حدی و نهایتی نبود که کدام زبان تعبیر کرده شود پس اکابر دین و اصحاب یقین جمیع اهتمام بحفظ و حراست بعمل می‌آوردند حتی که از اصول فقه که کتاب کلینی از انجمله است نیز توان یافت که در زمانیکه سقف مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از رفقه چنان در دل رسوخ یافت که همه بالا روند و مشرف بر قبر شریف شوند زنهار حضرت امام صادق تجویز نفرمود که ایشان بر سقف مسجد بلند شوند و نظر کنند پس ایشان نیز العنوانی تسلی بخشید که نتوانستند سر باز زدن و مخالفت نمودن لسبب نابینا شدن و کور ظاهر هم گشتن چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید آن اینکه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی ابی عبدالله ع اللیلة للیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه واله فلما کان من الغد لقینا هما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا آمنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه واله و مراد از بعض ازواج که روات مبهم اوردند و قلوب شان اجازت نداد که ممتاز گردانند البته عائشه صدیقه خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب شد چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف آنکه اقامت و اوامت هم دران شد و مزید محبت و انس انجناب با عائشه چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین و خوارج مارقین دران مقالی داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم آشکار است که آنجناب بحجرات دیگر بیمار شد و متمنی نبود مگر باقامت درین بقعه مقدسه چون از ازواج مطهرات اینمعنی را یافتند استدعای شریف را کار بستند و هر چند مرضی بعض صحابه بلکه اکثری آن بود بعند الاختلاف که جنازه شریف را به بقیع برند و لیکن صدیق فرموده که من شنیده ام از حضرت که النبی یدفن من حیث یقبض و لیکن نظر بهره و رایی اتباع ابن سبا اخول آن بود که صدیق برای نفع دختر خود این حدیث را وضع کرده و لیکن بنازم بحجه بالغه الهی که خود اینحدیث بر زبان مشکل کشا جاری شد و زخم قلوب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا کاری شد و مدفن شریف تجویز فرموده مگر همین حجره منیف را پس مزید محبت و انس بهر طوریکه باشد عیان گردید خواه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خبط و جنون برال دلالت دارد خواه بجهت مزید مثوبات و علو درجات و چنانچه اهل حق بملاحظه قران شریف و حدیث حضرت بشیر و نذیر میگویند و شکر ایزدی درباره تنزه صدیقه از تهمت مذکوره زبانی حضرت ائمه معصومین بجامی آرند چنانچه

[illegible] کافی کلینی می آید و خاتمه قطع هفوات قاضی رطل لوق آنکه فعل ملائکه تقال را در حدیث نقل و تحویل که مفتاح
[illegible] از این یافتنی دران حصر کرده بود که جثهای شیخین را از ساختهای مقدس طیبین جدا می کنند کما مرّ و درینجا
[illegible] حضور بعض ازواج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس انچه قبل ازین گفته بودم بافاده آن آیام
[illegible] عیان گشته که رفضه اگر اصول خود را رعایت کنند آنجناب را مثل نمود ذو اللسانین و ذو الوجهین دانند
[illegible] آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس مجمع جمیع آیمه
[illegible] مقام است که صدّیق و فاروق هر دو مصاحب و زیر همراه حضرت دران جا از قدیم باشند و حق مصاحبی
[illegible] ایمه را امامیه تنگ میدانند فکیف حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در مدح قصیده حمیری که
[illegible] متقدمین شیعه روی او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقرر ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة
[illegible] آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم با امام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر و ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
[illegible] امام بیدار شد و هر چند تجربه در نظر تنگ ظرفان تنگ باشد مگر در وسعت بروایات فریقین
[illegible] من الیمان کما لا یخفی عبارت حدیث جعفری بروایت کلینی برای آن امر خاص بدین الفاظ رسیده
[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
[illegible] اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بقیع المصلی وان یؤمهم رجل منهم فخرج امیر المومنین علیه السلام
[illegible] الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امامنا حیا و میتا وقال انی ادفن
[illegible] فی البقعة التی قبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم یخرجون
[illegible] تشنیعات منافقین اتباع ابن سبا بی دین کجا ماند که جنازه را گذاشتند و تا دو سه روز بسامان
[illegible] پرداختند این امر بفتوای جناب امیر بود که آخر شب روز سوم دفن شد و با این همه اهتمام جهاله
[illegible] و هم است مقبره شریف که شنیدی درین زمان هم انچه زبانی ثقات بگوش میرسد تفصیلش
[illegible] بودنش مستحسن نمینماید که بر زبان اهل اسلام بلا اشد ضرورت رود و بمعرض بیان در آید
[illegible] است که رفضه را بار نمیدهند و درین امر مزید اهتمام بکار می برند که بسیاری یافته اند که هنگام زیارت
[illegible] داشتند پس حارسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
[illegible] خصوصا وقت مغرب که باهتمام تمام و بکمال حزم و هوشیاری نبودی از تنویر فارغ میشوند که مبادا
[illegible] ابن سبا یهودی اندرون مشبک شریف کیدی اندیشد و روی خود را وقت روشنی آنخطیره
[illegible] رطل لوق سیاه کند بالجمله اگر به لقای آثار مقدسه شیخین قائل اند چنانچه از افادات ائمه طاهر
[illegible] از افعال امام نرگسی فقد اشرنا الیها سابقا آلوث معنوی زاید الوصف و پریشان دماغی
[illegible] به ثبوت میرسد که بر اصول شان حرفی بقول رطل لوق دیدی و شنیدی که هنوز نماسی ندارد و خبر
[illegible] کیست که جزا و اشرار در کنار شان نهد سزای قوم نابکار چنانچه باید و بدهد

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
و در ینمقام طبیعت بنده علیه التحیه پر جوش و خروش بود و میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلا ثابت
شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان
کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط بر دو حدیث دیگر که قریب انحدیث در کافی بود
قصر کردم عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکه والمهاجرون
والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما
انزلت هذه الآیة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند همین در معلوم
که چگونه از عمده های غیر متناهی معطل مانند جوابش از آیت وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
واضح است و هم از تجلیات حضرت جبرئیل که گذشته و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد گویا تمام
دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین و رنگی نمود جناب امیر ع
ده ده کس را در حجره داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد درنگی حضرت امیر ع میانه ایشان ایستاده و این
خواند إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ تا تسلیما پس ایشان نیز میخواندند تا همه اهل مدینه و عوالی آن فارغ شدند
ازینمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی ع صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و این
بلفظ امام محمد باقر است لما غسله وکفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی وسطهم
فقال ان الله وملائکته الایة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینه واهل العوالی و هرگاه
تناسی ریکه بروایات ائمه ضبط کرده اند نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم بر وصی است که
اورا بجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مفسر این آیت است و فوائد این احادیث بسیار
است ولیکن اختصار مانع از آنست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه که
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند کجا می کشد والعجب که حضرت عباس استغاثه عجا
نمودند و روزیکه بر جناب زهرا چها گذشت بدولتخانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر مجا
خویش سکوتی نمودند و با وجود اجتماع اصحاب عجلت دفن آنجناب از دست دادند حالانکه در ثبات حواس شان شک
کما لا یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین در ان مقام منفرد که مسلط کردند همین ملائکه و منتهای آرزو های تشکیک
علی الارائک است نشستند پس اینهمه اهتمامها که حرف و حکایتش را پایانی نیست در رفضه مانند نامه اعمال
دفاتر را سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق تغافل شدند برای چیست زیاده ازین
که گویا کتاب را نجاست آلودن است و زبان را بذکر قاذورات آلودن مگر ازین دو حرف که اتفاق
جمیع رفضه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب در دشمنی

کما عرفت و ذریات آنجناب صدر یافته و بال آن همه در نامه اعمال این هردو بزرگ یعنی شیخین نوشته میشود
معاذ الله لب بنجاسات و جنابات آنمقام مقدس را سابقاً و لاحقاً انتهای نیست و حال مسجد نبوی که تاسیس
آن نزد اهل اسلام بر طهارت و تقوی و ذکر و حمد او تعالی است بر اصول رفضه که احکام ظلم و ستم دران منعقد میشد
و مبدا جمیع شرور عالم باشد ناگفتنی است که آئمه ناصبین دران می نشستند و مهاجرین و انصار که ایشان را
بر مسند خلافت بحکم پیغمبر نشانیدند بهجوم میکردند کما قال الله تعالی فی کتابه العزیز حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ و جناب امیر با مقتدای شان تا بیست و پنج سال پشت سر خلفای ثلثه نماز میگذارد
در مجلسی و اخوان الشیاطین دیگر را مثل قاضی رطل لوق در مصائب همین خیال است که گویا امام مثل ستونی بود و
نیت اقتدا مفقود و برین تقدیر این ملمعات که علم الهدی بلفظ مازال تجفیه و در تنزیه و شافی تعبیر ازان میکند چگونه
قرون و دهور مخفی ماند که بر حاضرین جماعت خصوصاً کسانیکه اعدای جناب امیر باشند و عیب جوئی و حسد و دشمنی
بدگوئی و تیره شان بود در یکدو وقت واضح تواند شد که اقتدا بحضت یا انفراد لاجرم این رؤسای منافقین را
اهل سنت را مثل اساطین مسجد قرار داد و از خود را کالخشب مسندة مشبه باشند و هو المطلوب علی ان الاتمام
المستطاب شاید برای تنبیه غایت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ازان
سید هنیانچه مضمونش از من لایحضر واضح تواند شد ولیکن نصوص جعفری را در اصول رفضه که نماز و زنای
... هردو برابر توان گفت چه علاج بهر حال از کتب شیعه عیان شد که ابوطالب تقلید رسول الله صلی الله
علیه وسلم را برای تحصیل مزید ثواب گذاشتند و اصحاب کهف را مقلد شدند و بر تقیه اهل بیت در روایات کافی
مقام شان بران بود که زنار می بستند و با عیاد کفار مثل مقتدایان خود شریک میشدند و در روایات دیگر موافق
روایات آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تا دم وفات شان همین آرزو بود که کلمه توحید از زبان شان
بشنیدند کما عرفت آنفا از ینها رصورت نه بست و کتب شیعه درباره حضرت مرتضوی بدان ناطق که جناب امیر تا
زندگی شان مقلد شان ماندند الغرض طور جناب شیر مردان سابقاً و لاحقاً بعنوان واحد بود کما مر اما البحره
... فانه عند البعض کان مخلوطا و مقام حیرت است یعنی سلمنا که با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
درونش کجا معلوم ولیکن چون بدلیل عیان شود و در جواز قتلش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین وقت
او را کشت و حضرت منبسط و قاتل ملقب بفاروق گشت فکیف که طشت از امام افتد و در تحریم حلال و تحریف
قرآن و انواع ظلم و ستم بر اهلبیت علیهم السلام دقیقه باقی نماند نعوذ بالله من ذلک پس این آیات اقتباس باید کرد
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
و اگر بعد از ادراک نقض آن عهود و مواثیق که از حضرت امیر و جناب فاطمه زهرا اصول یهود اشقیا صدور
یافت یا تبدیل اخلاق بظهور پیوست و نمونه آنرا دیدی از حال المامین رضی الله عنهما غیر فی را احتیاج باقی
حالانکه حاجتی نماند باید که بجلد اول این کتاب روی توجه آری و خود را از مطالعه آن معذور نداری

که خود مجتهد الزمانی وامثال ایشان را در تشیید المبانی از متخلفین اولین خلفای راشدین و هم خلیفهٔ ثانی رو
بشمار د گویا از کتاب خواتیم و صحف ائمهٔ طاهرین و فاریخطی این بزرگان و خردان خبر نیست لقد کذا و ترا عظهم بیقیم
کانهم لایعلمون و دلیل متخلف بودن آنامین آنکه یکی بعد دیگری دامن صدیق و فاروق را کشیده که توکیستی که بر منبر
جدم قدم نهادی و هرگاه امامین را بران امور که در مدارج ظلم اعلی تر باشد کما عرفت سابقا تعرض نمیرسید
مزاحمت منبری که مقبولین لسانی نسبت بصدیق بزعم قوم بجا آورده و مثل مشهور عیان شد که مدعی سست و گواه
چست چگونه درست تواند بود و پس بعنایت ایزدی مسافت قصه های طویله که در کتب شیعه پیش از پیش دیده بودم
بوسیله خلاف عهود و مواثیق بوده نزد وی لورد دیدم و بخیال من در القای مواعید این فضول انچه باقی است

عبارت ترجمه و شرح کافی ست اما بیان اول پس اینست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قال نزلت فی فلان و فلان و فلان
امنوا بالنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله
علیه و اله و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة امیر المومنین ع ثم کفروا حیث مضی رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهولاء لم یبق فیهم من الایمان
شیٔ روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز و جل در مضمون ایت سورهٔ نسا و روایت سورهٔ آل
عمران بدرستیکه جمیع که ایمان آوردند بعد ازان کافر شدند بعد ازان ایمان آوردند بعد ازان کافر
شدند بعد ازان زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان بانمعنی که توبه از شرک پیش
از حالت نزع نمیکنند و چون عالمند بحکایات قران توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان
در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از مشرک قبول نیست اصلا یا از انتها نمیکنند
برای بی توفیقی امام گفت که این آیت نازل شده در ابوبکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه و سلم
در اول کار و اظهار کفر کردند حالیکه واجب بود بر ایشان ولایت امیر المومنین علیه السلام و قتیکه گفت نبی
صلی الله علیه و اله و سلم هر که بودم اقای او پس علی اقای اوست بعد ازان اظهار ایمان کردند به بیعت
برای امیر المومنین علیه السلام اشارت است بانچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابوبکر و عمر
در روز غدیر مصافقه کردند و بعد ازین بامر نبی ص سلام کردند بر علی علیه السلام بامیری مومنان بعد ازان
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده بودند
بعد ازان زیاد شدند باعتبار کفر نسبت فرا گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المومنین ع
را باینکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفهٔ بنی ساعده و پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
بانمعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود بانکار مبدل شد مثل ائمهٔ ضلالت و بعض تابعان ایشان
و هر کدام که در باطن مومن بود مرتد شد و مثل اکثر تابعان ائمهٔ ضلالت این عبارت شارح قزوینی بمنطوقها

دلالت بران دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی انهام تدحقیقی شدند و خلفا و بعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند مبدلین اند و از اینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلیمان
فارسی مورد مناهل البیت و ابوذر صدّیق کما فی البحار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب و مواطات
لسانی و جنانی داشتند بر وقتی مبتلا شدند که ظریان کفر برایمان باشد که بجب قتله و بانت امراته ولا یقبل
توبته فی هذا المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بخوبی بدست آمد ورنه آیت خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ
ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آمد که کسی بعد این از پیشگاه
خلافت رد و کسی قاضی نمادند شود و ترانه دیتومی باصول آن لب آمد و اگر بر فرض محال و اعتبار مکابره و
جدال و بیهوده سرای مجانین بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از ردت حقیقی باز دارند پس ردت وم
بعبارت نزهه کشمیر منظر اهل تماشای آرم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود درین مقام باکی ندارم به مجال که
لب انکار کشایند و اگر ترددی داشته باشند باید که بتماشائی نزهه کشمیر درایند و رجائی که این تقریر
اکرده و گفته هشتم انکه انچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه واله وسلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد ازان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار در روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم هست از ارتداد دینی وارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه واله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل ردت و نظائر انها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و اعمال حسنه و آثار
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
اجر رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بران مجبور و معتاد
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
دین و ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین مساهله و مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
امت ممدوح و محمود است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده و غصب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة والثنا
و رنجانیدن خاطر عاطر ان بضعه خیر الوری صلی الله علیه واله ازینها وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
بان ناطق است و در اکثر مظان این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی
در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
المذکور علی السنة الثقات تدل بظاهره علی أن بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق والباعث
له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی
یعنی انچه واقع شده است درمیان صحابه از محاربات و مشاجرات بروجهیکه در تواریخ مسطور و بر السنه
ثقات مذکور است بظاهر خود دلالت میکند بر انکه بعضی از انها از طریق حق انحراف ورزیده لب حد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران کینه وعناد وحسد ولداو وطلب ملک و ریاسات ومیل بلذات وشهوات بود
چه هر صحابی معصوم نیست وهر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه السلم نمود بخیر موسوم انه قال المولوی الجامی
ع هر گرا روی به بهبود نداشت * دیدن روی نبی سود نداشت * ازین عبارت ولقیم ارتداد که کشمیری
نقال بیان کرده بر طور علمای شیعه کسی ازان نجات نمیتواند یافت واگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت
عظام وهم اصحاب کرام که بر گرانه می ماند ومحقق تر قوم می گشت غیر از جناب مرتضوی ع وحضرت فاطمی ع بقبیل ربا
وچون بر اصول رفضه حال این بزرگان ار افت قصه وایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هر چه توقع دامی
تواند شد که از اقسام اخیر خصوصا از ادنی آن مجتنب باشد ودانش نیالاید ونزد ما روایات موافق
در آیات است یعنی کسانیکه حق شریف صحبت نیافتند واز ملازمت دور دور ماندند بیلای ردت گرفتار
شدند وحضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدت تاهم همه را چنان کفایت فرمود که ع فلک گفت احسن
ملک گفت زه * بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله وتنویر دین متین کو
چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند وکسانیکه از نواصب وخوارج وروافض در مطاعن این برگزیدگان
ایزدی وخلفای نبوی گام می سپردانند گردنهای شان در شکنجه انواع عذاب ونکال بطوری می پیچند که کسی را
مجال که بار گردنهای شان راز است گردانند فَلَا يَجِدُونَ لِأَنْفُسِهِمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا الا الحق بلکه هر کسی از فر
مذکوره مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى اما عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است
بدان مراجعت کنی در بعض نسخ یا بی خواهی دانست که مهاجرین وانصار خود مستثنی هستند وازینجاست که
کشمیری بعنوانی عجیب کندی کرده یعنی بایراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده وموجب تردد عوام گشته وباینهمه
عبارت برهان الهی وحجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفا
میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم وفسق رسیدند اگر مجامل صحیح گفته نشود و باب قیل وقال مفتوح نکرد
ورنه بسر حد ظلم وفسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات در خطا مبتلا شدند ودر مابعد شان که زمانه یزید پلید بود
ظلم وفسق بلکه کفر بوقوع آمد ولاشک فیه عنده کما فی کتبه الاخر چون درین مقام خاص غرضی بدان متعلق نبود
بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتمی بعنوانیکه رفضه نجد
وخسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آغازش نمودند وگفتند که بکمال جامعیت نوشته ودلدار
فرزندان دلدار فانی را به تشنیعات از خواب غفلت بیدار کرده وبهر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت
که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین وفرین وغیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفا
راشدین مبدلین دین اند لاحول ولا قوة الا بالله کیف که کتاب الجهاد از کافی بخصوص جعفریه گشاده شد
وتا درین معرکه میمنه ومیسره قرار داده اند عیان گردد ایمان وتقوای راشدین وتابعین ایشان بعنوا
بیانی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین حَتَّىٰ يُؤْتُونَ الْفِرْدَوْسَ در شان این بزرگانست که دین اسلام را رو

دادند و برای همین نیت سلطنت کسری و قیصر همه را ... هر کسی از قوم نسناس که عوام
کالانعام باشند هم چنان قایم شد که کان حین مناص و آنهم اجماعی ... زیرا که بافتی کتب شیعه این بزرگان اختلاف
نداشتند کما فی الصوارم وغیره و این بحث که تعلق داشت مخصوص ... از ... مجتهد الزمانی بالا
نه علیه و التی و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مزید عناد همین است که روایات ... تابعین ایشان قابل اعتبار نماند
پس روایات مقبولین ایشان که مرتد حقیقی گردیدند و در زیارت ... را از ملاعنت ...
شمردند کما سبق تفصیله و سوف تعرف الواعه ... باید نمود ... الحال ... شد چاره
نخود نمانده علمای رفضه مثل پدر باقر مجلسی خاتمة المحدثین و المتکلمین ... تصریح کنند که ما را انکار ... اصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نمانده کما عرفت و سیجیئ ان شاء الله تعالی پس باغ سبز ...
شعبده باز انقال کشمیری آنرا آراسته بود و هم گلزار و بهار و زعفران زارش به بساط و نظار ... همین دوی از
مجالس این کتاب همه پامال شد قال الله تعالی حَتّٰى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا
حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و این حرفی چند متعلق بعبارت علامه
... بعد التسلیم عبارتش بوده و الا بعد جمیع نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
بعضی از آن موجود و از بعضی مفقود و چون این خدشه را مجاول کینه توز و محدثات افروز کی باور میکند
... وجه علاجش بدانسان میکنم تو گویا صاعقه مصائب که بر قاضی رطل بوق افتاد و خرمن علی الد الخصام مجتهد طعام
... باد داد و گرماد اشتدت به الریح فی یوم العصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید باینکه
در باره ضیغمیه مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی در باره حلت متعه النساء کرده بود و حالانکه نسخ را
تنقیح کردند و زنهار بر بنا مدلس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب معذرت بزبان باقر شاه که
او را مولف ضرطه زراری قرار داده کما اشر نامیکشاید و راه انفعال بر خود می بندد که پوشیده نماند که نسخ کتاب
مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
ابراهیم خان طاب ثراه بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنا برین محتمل است که اسقاط حکایت از قبل بعض نواصب لجوج آمده باشد
چنانچه در بعض شرح مقاصد مشاهده و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربات
و المشاجرات الخ بالمره ساقط کرده و حذف نموده اند انتهی و شاید که مختلج شوی که واحسرتا آن حکایت ظریف
چیست پس بدانکه رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
گذشت و می آید ان شاء الله تعالی الحاق کردند که یحیی بن اکثم الشیخی از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بکر اقتدا
میکنی گفت نعم گفت او رضی الله عنه سخت ترین مردم بود و تجرمش گفت بسبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

عناد وحسد ولداو ... واهی اورا قبول کردم نه تحریم اورا الغرض آنچه درکلام
فرموده است خدا ورسولش من آنرا اما بغیر فضول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف وحکومت دنیوی دیگر چه
بنده ممهد شده اینست که مقبولین ب...
مقصود بود که گوساله پرستی برا... ح محدثین محدثین نمودند وعهدهای جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را متخذ عجل والز...ن والیشان را مجتنب قرار دادن ظلمی دیگر است ورای آنچه درباره
عبدالله بن عمر لقب... ند که از عوام مقصور نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طرفه تر آنکه قاضی رطل لوقا در مجالس خویش ظلمهای خلفای
بنو امیه صراحة واشارة نقل کرده باز ایشانرا در امامیه نمیشمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خراسان از آنجمله باشند وعنقریب ظلم دیگر که تعلق
بذبح امام محمد تقی ع وپاره کردن اجزای بدن مبارکش دارد می آید ان شاء الله تعالی وبنای این امر یعنی از شیعه
ناجیه دانستن شان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست ودر آغاز حیث
امام دانستی که فرش عدالت گستردند وظلمت عالم را زدودند وبنور اسلام نورانی کردند چرا از شیعه ناجیه اهل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرمودند که حذف واسقاط عبارات کار سنیان است که باصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش بر ظاهر است که هر که منافق وذو الوجهین ولسانین باشد برنگهای بوقلمون در آید ودر هر عبارة خرابی
وپهلوهای تحریف در کمین باشد وحضرت سید المرسلین را اریب واد نمین قرآن مبین نویسد کما فی عناد الاسلام
الله تعالی کار آن مطرود است ولیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده باشد
وحرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده ولیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام واز ینجا احوال کتابهای اهل سنت
توانی دانست خصوصا آنکتابها که بدرس وتدریس شهرت نیافت ومخالفین در گوشها بخبث نیت والزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب درین بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سه سخن چنین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چیز؟ ولی از مفتری نتوان بر آمد
که او از خود سخن می آفریند اگر رفضه بلباس خویش می ماندند ولباس تسنن بر خود نمی آراستند کما فی مجالس المومنین
من اوله الی آخره وخبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف واسقاط وتبدیل والحاق بهم نمیرسید وبا اینهمه یقینا
انیره می مذهب ما مثل آفتاب روشن وتیر جگردوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در پیست پس در خصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق والزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنا بران چند سطر دیگر
می نگارم باز ادهم خامه را از جرونی باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصره بیرمی نا بالغ
بدفتر جامی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در بارقه ضیغمیه آورده وبزعم خود دستش ثابت کرده که
استدلال شیخ بصره بعد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدنش مرده ونتوانست دم زد کما یدل
علیه المقام بخیال فقیر نمی شنید زیرا که علم وفضل اورا کسی انکار نتواند کرد وبا اینهمه در مناظره هم جبارتی تمام

دانسته حتی که بدولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بجوی نشمرده نطاق همت بر اعلای کلمة الله
بر بست دقیقه که منادیان برای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات زبانها برگشادند پس او بعد از دیدن
این حال اراده بحث مصمم نموده و فرستادگانش محمد بن منصور و ابو العیناء در آمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و
شنیدند کلام خلاف ادبش در حق فاروق اعظم چنانچه می آید پس قاضی بر طبق وعده خویش فرا رسید و بمناظره
مشغول شد و بآیت قرآنی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و امان دست بر داشت و مجال رد و
قدح بلکه راه فرار نیافت و معنی الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست تاریخ یافعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی بقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله
سامری رجوع کردن تا بتجسس برآوردم و مظفر بمدعا گشتم چنانچه درهمین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی
دفع الطعن را باید که مامون را از خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علومش خصوصاً در مباحثه و مناظره ارباب
ادیان بجائی رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین لقب مالش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن
و مطمئن گردانیدن مناظره شروع کرد و بانتها رسانید یعنی هر یکی ملزم و محجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال
و اختلال حواس توقع نداشتند که بجا نهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
ببینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او
افتخار دارند و ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
بتحقیق و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیدها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند و لیکن از جهت
اعتقاد تشیع او چگونه مفتخر و مباهی نباشند که آنچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعمل آورده
یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین اینهم روایت نموده که بار حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجناب نبود و آنهمه رو بروی دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
او در معجزات آنجناب شمارند خواه بر رئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ بصره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی نمی ارزید ورنه چنین یکه تاز میدان
سخن گفتار العینی مامون را سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمی ساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
من اهل الدخل فی مقام عجز راس المتبحرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
والحمد لله که ما را حاجتی بادله دیگر برای اثبات متبحر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
و برو بروی عقلا زبان را میگشاید و ذلک هو الحجة البالغة عبارت موعود از کتاب معلوم الهنیت روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعة فقال یحیی بن اکثم لی و لابی العیناء بکرا غدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا والا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه و هو یستاک و یقول و هو مغتاظ

متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعهد ابی بکر رضی الله عنه وانا انهی عنهما من انت یا جعل حتی

انتهی عما فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم والہٖ وسلم دیگر بعد ازین ذکر کرده که یحیی بن اکثم آمد وبآیت الا علی ازواجهم

وروایت مزوره مفتعله بر تحریم متعه استدلال کرد ومامون الرشید را ازان حکم باز داشت وبر ارباب لبیب

ظاهر وروشن است که اگر کلام عمرؓ دلالت بر تحریم متعتین نمیکرد مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود

واز جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است واعلم واقعه بنسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح نموده

واز جمله عرب عربا واقحاج اهل حجاز بوده چگونه همین معنی متبادر که شیعیان بان طعنه بر عمرؓ علی زنند از کلامش فهمیده

زبان طعن وملام بر او کشاده بخطاب صدق آیات من انت جعل درحق ان بو الفضول متفوه میگشت آیا عربیت

وانی مامون خلیفه با انهمه وانی مثل عربیت مولوی صاحب وتفتازانی نبوده ولا یرضی به احد من العقلاء انتهی مقالہ

الفرورة من کلام جعل الذی هو رئیس اهل الدغل لیس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی یحیی بن اکثم از کلام

شیخ بصری اگر روایتش به ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من تعبد بابیه والسنت که چون سامری امامیه بر

گوساله خویش بمقتضای مرض مرکب که ازاله آن از اطبار حذاق هم نتواند شد بعضی از مهملات وتشنیعات نموده

مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند تطفلی باشد وان اینکه دعوی اینمعنی که روایت تحریم

مزور ومفتعل است بحضرت امام الائمه وحضرت امام رضاؑ میکشد زیرا که چون بکتب حضرات معصومین که خود تالیف

ان برای هدایت امت کرده اند وعینی ازان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نماند که جامع امور دینی باشد رجوع

کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بران دارد که جناب امیرؑ تفصیل این معنی نمودند که حضرت رسول کریمؐ بعد از انکه

متعه را حلال فرمودند در سفر جهاد وقتیکه جوانان متحیر گشتند که چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غروبت گرفتار

شده بودند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خیر فی المتعه اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه

فقلت جعلت فداک یروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی الله علیه وسلم حلل المتعه یوم فتح مکه وحرمها عام

خیبر ونهی عنها فقال صدقوا فی الروایات انها والله منهیة حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث الی

ان قال ع وانما حللها النبی صلی الله علیه وسلم لشبان عرب کانوا معه فتنکوا الیه غروبتهم فاطلق لهم المتعه ولا

مثالهم فی تلک الحالة لکیلا یقعوا فی الحرام واما من تمتع وهو قادر علی التزویج او علی شری الامته وهو بالحضرة

او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح

لنفسه ما قد حرم الله علیه من فروج الحجر ابر بغیر ما قد امر الله فی کتابه ثم تلا والله یقول فَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ

فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ وقال فقد ظلم نفسه ما بنی بالمتعه الا عند الاضطرار والضرورة للمضطر فمن امکن

له غیرها فلیس له ان یتمتع ومثلها مثل قول الله تبارک وتعالی حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِیْرِ الی قوله

فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امام راؑ که

قربانت روم حال متعه چگونه است روایت کرد جد تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر و نهی کرد ازان فرمود راست گفتند در روایات بدرستیکه متعه
بخدای عز وجل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت و بعد از نیظر هی چند که بعضی از الفاظ دران مخدوش بود از میان انداختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت حلال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در عزوبت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان و دیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
اضطرار و سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد بر او
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الهی پس ایشانند ظالمین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من بوده است جواز متعه
بگر وقت مضطر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را جایز نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد در غیر باغی و عادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و ان عین حدیث نبوی است پس آن
سلسله قطعاً و یقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم و حسام
نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ایمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه هر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه همایونش مزین بنام
مبارکش عبدالله علی بن موسی الرضا باشد و ائمه متاخرین ازان عدول نمایند لا والله ثم لا والله
بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ایمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یادداشتنی است و بر صفحه خاطر باب از نوشتنی تا اگر کتابها را در فضائل این کتاب غربال کنی در بسیاری
از کتب محققین بدخینا خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار مذکور نگشته مگر بر نام کتابی نشان و هم تا بر مبالغه
حمل نکنی پس بدانکه خواهرزادهٔ مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده آنچه در مدحتش گفته ازان
واضح است که صدوق که در محدثین قم بی مثل و بی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجح میداند الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب و این امر خود بهدایت عقلی مبرهن است که کجا جمع کلینی با غوری تلامذه اش و اساتید
الکفر بر زبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خر و کجا تصنیف حضرت امام رضا که بر نام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب و حضرت
هر چه می خواستند بعمل می آوردند و تقیه را در خلافیات سپر خودی ساختند فارجع الی البحار و تراجم با تالیفات
الصدوق و تلامذته و نیز بجهت اینکه درین امر خاص کسی ازان مردم نبود که امام صادق را دشنام دادند مثل
ابوبصیر و تسلیط ایزدی سگان بردهن ناپاک شان شاشیدند ما ائمه در حق انها مثل زراره و لطیفه لعنت ر
بخواندند و باوجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خودکشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورقی دیگر از کتاب آنجناب که این شیاطین را دران دخلی تمام باشد فکیف که نیز آنروایات بهمدگر
مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بلا باس معتبر گردد و نیز با انکار متعه بنا مدکرد و تحذیر شدیدات
وضمایم دیگر بر عدم تحذیر دلالت دارد و هم شناگر عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و حال هفوات جمعی رابدین
کشد که چون بزبان امام باقر لفظ حلت متعه آمد روای گفت امیرالمومنین عمر بتحریمت رفت و آخر تقریر شیخ مذکور بعربده
کشید و نوبت بلاعنه رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زنان و دختران انت متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرره است که از خدا انتم
دار و شرم مدار و نیز آن ائمه هدی بندای حبوری مخاطب خویش را فرمودند که بلیه مکن بار کتاب متعه نفس خود
را و بعلی بن یقطین ارشاد شد تو غنی هستی ترا با متعه چه کار و انهمه بافاده سابق راجع است که فقط مضطر متعه
تواند کرد چنانچه گوشت خنزیر تواند خورد حالانکه بنفسه حرام است معهذا لازم میآید که حضرت امام رضا شناگرد
این مطهره دین و مجوسیین باشد کما اشرنا و چون میدان برخاره دشوار گذار پاک شد پس اعتماد بر همانست که در ورق
اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بمجرد بدلش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ آنیکه گفته
مذهب ائمه است بر اصول شان و لاف زنی نواصب یعنی مجتهدین مجلای آید که تحقیق سابقین و لاحقین ائمه را باطل
میگردانند معاذ الله بازمره خویش را ثواب ائمه دین قرار میدهند و حال تدین این امام چنان بود بدلالت
روایات صدوق در عیون که آنجناب زینهار از مامون تقیه نمیکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشتن
و فرستادن پهلوانان عراق بسرکردگی عمایه شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ رانی شان چرا می رسید کما فصل
فی المجلد الاول چون این امور ممهد گرد تو در آمد اکنون از مقوله مجتهد الزمانی که بر مسند زراره نشسته و از
سر انصاف برخاسته و تمام نیابت صاحب الامر بر خود بر بسته در سطری چند از من بشنو که این سامری یقینا بنا
گوساله خود در ضرطه زراریه که نزد او بعزت حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در فایده ثامنه ذکر میکند
و قلیان می کشد که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخبیری ثم التحلیل الاوطاسی موبدا او غیر موبد هیچیک
قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف
مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد خانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زنها
نزد هیچکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش بعد التحریم
نگشت و بنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال نطاق همت بر بستند لاجرم فواید افادات جناب
امام رضا را در رد این مذهب پایانی و استنتاج نتایج را از آن حاجت بیانی نیست مگر بر چندی از آن تعلیما
للمتعلمین اقتصار میرود و درین عجاله نافعه نوشته می آید از انجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق خفیه
رضوی دیده بزرگوار عالیمقدارش در روایت شهسوار میدان لا فتی و صاحب ذوالفقار مصداق سوره هل

وحدیث حضرت رسول مصطفی صلی اللہ علیہ وعلیہم کہ ہرگز تجویز نفرمودند متعہ را مگر برای جوانان غرب وآنہم در سفر
وانگاہ در حال اضطرار نامی ونشانی نماند زیراکہ اجتماع این ہردو مذہب اجتماع بین النقیضین است وقسم ائمہ
طاہرین ہم برین مذہب پلید دروغ شد چنانچہ از کتاب حضرت امام رضا آنستی و ہل ہذا الا عداوۃ الائمۃ
الاطہار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفہ آنکہ علمای اہل سنت وخلفای راشدین را نواصب واعدا اہل بیت در ہر کتاب
نام نہادند چنانچہ از احقاق قاضی وصوارم وحسام جالیسی وکتاب گوسالہ سامری از ہر باب وفصل ولفظ ومعنی آن
پیدا است وحقیقۃ الامر اینست کہ ہرگاہ تحقیق آن برگزیدگان بارگاہ ایزدی بر وفق آمد کما نقلنا عن الکتاب المستطاب
یقین بکن کہ ہمہ ہفوات این تاریک طائفہ رقاص کہ رفض ورفض مذہب وشیوہ ایشانست ہبا منبثا شد جاء الحق وزھق
الباطل ان الباطل کان زھوقا فسواء کان من خرافاتہ او ہفوات ابیہ او مما قال القاضی رطل لو قا این حرف بود
از فواید العبارت سراسر افادت وبشارت کہ از ہر لفظش بنا ہیچ حکم در جوش ومطابقت عقل ونقل وتشبیہ
متعہ بلحم خوک نزد اہل ہوش دانستہ رفضہ در فریاد وخروش چہ مجال کہ ہمہ فواید را چند ورق ازین کتاب برتابد
آنکہ شنیدی با قطع نظر است ازینکہ اکابر طائفہ کتابہا ورسائل در رفع اختلافات فریقین نوشتہ اند کہ اکنون
بعد نوشتن افادات رضوی لتطویل می ہنماید پس ہمان بہتر کہ بکمال ایجاز اشارات اجمالیہ نمائم باز بیزودی
بلعبس ہم ماگرایم از انجملہ آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با ماریہ رضی اللہ عنہا در مدینہ طیبہ متعہ کردہ بود
این خرافات را گویا شان نزول آیات کریمہ سورہ تحریم قرار دادہ اند چنانچہ عبارت کتب معتدہ قوم باید دید
ازل بجلا بار مفصلا روی الکلینی فی الکافی وقد نقل فی الصافی عن الصادق علیہ السلام التحریم نزل بہا القرآن
وجرت بہا السنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وتفصیل را در کتب ایشان باید دید کہ متعصبین قوم حیت
حضرت را با کنیز یعنی ماریہ قبطیہ رضی مادر مکرم حضرت ابراہیم رضی اللہ عنہما را برای ثبوت دعوی مذکور کہ متعہ بود چہ
انواع خرافات آوردہ اند کہ آدمی منصف بعد از دیدنش متحیر میشود ووجوہ تحیر بطور اجمال عنقریب معلوم میشود
علمای عمامہ بند ایشان با آن رتبہای بلند زنہار از احاطہ سفاہت نیندیشیدند کہ تکذیب امام رضا علیہم
السلام ثابت میشد
حکایات فاسدہ ایمہ ہدی لازم می آید وسوزش جگر مخلصین میافزاید واویلا وامصیبتا کہ با اینہمہ غضب
دیروی ہمچو عوج بن عوق گرد سہامی آفرایند وہنوز دعوی مزید ولای اہل بیت سید الانبیا صلی اللہ علیہ
وسلم بر زبان می آرند از انجملہ آنکہ بیان کنند کہ رسول خدا در کدام وقت لغزوبت گرفتار شدہ حالانکہ در وقت
تلفظ آیات عالیات امہات المومنین را نوبت بنوبت ہمراہ می بردند پس عزوبت واضطرار تشریف وانہم در مدینہ
طیبہ باشف نہ مجرد مشہورہ تا آنکہ شعرا ہم نظم کردہ بودن ماریہ قبطیہ از ملک یمین رضی اللہ عنہن اجمعین از
عجائب مضحکات یَا أَیُّہَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰہِ أَنْ تَقُولُوا
مَا لَا تَفْعَلُونَ شاید بروایات نواصب وجہ اضطرار چنین باشد کہ اگر باقی است در کثرت ثواب اعلی درجات
مرتبہ خدائی استو لَوْ کَانَ فِیہِمَا آلِہَۃٌ إِلَّا اللّٰہُ لَفَسَدَتَا ولیکن این آیہ کریمہ نزد ایشان از ملحقات

بدست مثل بعض آیات سورهٔ بنی اسرائیل در هجو جناب خاتم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرئیس اهل الخذلان
واللجاج واز عجائب آنکه مع جمالتی آنچه در عناد اسلام درباره تحریف قران مجید آورده ازان نمایان است
که امید تجویزات این ائمه غیر این است که برای ناظر اصحاب خود دلیل آورند فاعتبروا یا اولی الالباب که این
امر مستبعد است از ائمه و کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد و از آنجمله آنکه تقریب اتفقی است
حال حضرات ائمه که معصوم بوده اند و معیت ملائکه و تائید بدیشان بسر برده اند و خدا شاهد است وکفی بالله شهیدا
بار بار شیعی امامیه که باروداوی نتوانستند که متعه امیه از کتب معتمد خویش که لائق ساعت باشد
مناظره بکار برده ثبوت ساخته مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنگاه دانستی و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شده متوجه آن گردیدند که برایشان نتوانند آمده امام حسن مجتبی بطلاق شهرت یافته و بدین طرف که هم خرما
هم ثواب بود القاقی زداشته از کجا قیاس کن مخاطبه طائفه دعیه بیز طلبیده و شوخ چشمی این جهل سیرتان که تقلید
صاحب نما هو المتعه اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در روز قیامت مانند رافضی برخیزد که بینی او بریده باشد غیاذا بالله
از آنجمله آنکه مجتهد دشمن عقلا این حدیثی نهی متعه را مزور و افتعل گفته بود و چون عیان شد حرمت متعه بروایت کما
مستطاب است گوکه باب انتقال باتفاق مجتهد مبدل شد باشد و حضرت ائمه از امام بقفا تا جناب امیر مرور گردیده
یا انکه دیدند و سلسله از کجا بکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزمهم من کتابه کذا ارتج ع و دوستی با خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایه ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم روزه و افعال حضرت ائمه بود نزد او فرستاده داد خواد شده گفتی که این ناصب عداوت را
بدرگاه حیر کار را باید فرستاد تا قوم علوم بخدمت او مشغول شوند و داد دل خویش لیتا نند باید سند اجتهاد و افتائش
از آنجمله آنکه چون فرید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین میرسد کما فی
نما هو المتعه [illegible] رسائل [illegible] احادیث [illegible] آن تالیف آن چنانچه [illegible] بیان آن
[illegible] امره از گروه رفضه که قریب شش محل میمانند دیده شد پس جناب امام محمد باقر حرا مخاطب خود عبد الله بن
[illegible] گفت چرا نمیکنی الخ امر مودند که موجب علو درجات و شرف دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کرده
[illegible] اگر امر متعه بخصوص دیگران بود مقاصد دعوی مذکور برای جناب سالتماب ائمه الطیاب
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از آنجمله آنکه مجتهد لاثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میداند کما فی الاصول و قد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا مؤید است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن خبر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذو القرنین را با حضرت امام حسین در خیال خود یگانه دیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

شیعه برای مجتهدین امامیه و در حقیقت برای نفس خویش ادعا نمود علم تاریخ را هم چنانچه باید فرا گرفته و از روایات
چنان ظاهر است که حضرت جبرئیل این تحفه را وقتی آورده که حضرت سلمان رض فارسی در ان وقت شرف صحبت پیغمبر
حاصل می کرد و همه حیرتم که واقعی در صدر اسلام در مباحات بود که آیت سورهٔ مومنون و معارج از احرام گردانید
ایشان میگویند چنانچه والنسی که گاهی حرام نشد فاعتبروا یا اولی الابصار والنظر والتهم خصوصا الی تدا عماره
لیکن بعد غور و امعان در نمیعنی که تو انکار اباحتش در صدر اسلام نکرده باشی و اگر کردی اصلاحش بکن که اباحتش
سابقه درست است تا حرام شد بعد سوره مومنون و معارج تا روز مقامات مختلف مباح شد و حرام کرده شد بالاخره
بود و در حاشیه تقلیب المکاید چنین گفته قند کرد لا تقعل عن عبارتها تحصلش آنکه چون برای مردان توقع
شد با چهار بازام متعه ظلمی است برای زنان که بر یکی قناعت کنند و او در کوچه بازار میگردد برای متعه عبارت
شیعه انیث و روایات فضائل متعه که حرکات مرد و زن را در ان بمناسک حج و عمره در ثوابش داخل کرده‌اند
سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تصریح کرده اند که در ان ایام از زندگی حضرت صلی الله
علیه وسلم جز دو سه سال باقی نبود فلا تغفل از انجمله آنکه رفضه جا ادعا همین دارند که حضرت ائمه هدات
در حقیقت حکم شرعی را منقلب میگردانیدند و سخن تکیه اولین و آخرین رفضه دیده و شنیده باشی هم در
امام اعظم اول در اصولش مثل تهذیب و استبصار و هم در تالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی و مجلسین
بلفظ محمول علی التقیه در لوامع و بحار و از مناظره امام ابوجعفر با عبد الله مذکور و لفظ الاعنک عیان است
در بیان مسایل خوفی منفیر مود ولی کم و کاست بیان می نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از اسمان
ایشان نازل شده می آید ان شاء الله تعالی پس همه ائمه اعظمین امامیه دروغگو شدند بسبب حمل کردن
احادیث ائمه هدی بر کذب کما لا یخفی و از انجمله آنکه مجتهد الزمانی و فانی جا بجا همین ترانه بر زبانه میسرایند که
نفعی که ذوات ائمه مذهب تسنن داشتند از اولیات صاحب تحفه است و قدما این بزرگواران را چنین
نمیدانستند باطل جرات آمد بدلالت کتاب مستطاب امام رضا و نه عبد الله مذکور نگفت اعیذک ان تحلل شیا قد حرم
ولیکن آن جناب راستی ندانست چگونه بدین عبارت جواب داد و لیکن بسیار از اولیات متاخرین مثل صاحب
تحفه نیست سنیان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکردند و حجی کنند و بنده در مطولات
نفسه تمام باثبات رسانیده ام و تکذیب این والد و مولود و شاهد و مشهود قوم چنانچه باید نموده ام
الحمد لله تعالی این امری چند را با حال از کتاب موصوف نشان دادم و استنتاج نتایج دیگر را بر طبعیت
ناظرین و سامعین واگذاشتم اما آنچه مجتهد بعد از عبارت یافعی علیه الرحمة گفته بود پس جوابش آنکه
بسبب اجمالیکه آن روایت وارد فهم مامون از ان قاصر شد خصوصا بجهت تسلط سلطان القوی که عبارت
از ان غیظ و غضب است کما فی التاریخ المذکور شیخ مصلح میفرماید س ۵ نه مرد است آن نزد یک خردمند ٭ که با
پیل دمان پیکار جوید ٭ ولی مرد آنکس است از روی تحقیق ٭ که چون خشم آیدش باطل نگوید ٭ به بین حال تسلط

غنه مامون اگه دخترش هرگاه ازجناب امام محمد تقیؑ استغاثه درامور خانگی تقدیم رسانیده بزودی شمشیر بدست
گرفت ودوید وبرسر امام رسید وبدن مبارکش را لضربات تیغ بیدریغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانید وبعد ازانکه
صبح شد وخادم خبر سلامت وصحت امام رسانید شاید هزار دینار باو داد ونادم شد وتفصیل این واقعه در ترجمه
خرائج وغیر آن خواهی یافت واین بعد آز انست که بسیاری از اقوام برای کشتن امام رضاؑ همراه مؤمنین پاک سرشت
تا ایشان بکمال خویش مثله نمودند وبر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود شوخ چشمی وکورانگی وبیهوده سرای
وهرزه چابکی مجتهد باید دید که باوصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ وغضب او خود را معذور ومامون ندا
وسفلگی وفرومانگی خویش را به بنگره جعل وقت سلامت حواس بظهور آورد ولعنوا انیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی
فی قصائده ــه که جعل دروسر از رایحه گل یابد ، بلبل از بهر مداواش لسان صندل ، من بعد مخفی نماند که در تالیفات
قاضی رطل بوق مثل مجالس المؤمنین ومجلسی قدیم وجدید دیدیم که شوشتری این خلفا را بزمره شیعه ناجیه درج کرده
ونقد عمر عزیز را بکوشش تمام بران خرج ودیگران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند ولیکن
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد بر طاعت وعربیت آدمی نازد حتی که از فحوای
کلامش صاف ظاهر است که بنهایت غرابت وار وتفهیمدانش معنی روایت منبری بحالانکه لسبا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جد وجهد می نمایند واز تحصیل علوم عربیه فرو می مانند بغرور انیمعنی که خود اهل لسانند
بمعانی ومحاورات نمیستند حالانکه عرائب قران مجید وحدیث بلکه بسیاری از تراکیب عبارات بلغا را بدون
ندانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت اینست حجه بالغه چنانچه
ندانستی نه انچه باوی بدا ور ذهن او آمد وغیظ وغضب او را در گرفت لبا منشیان غریب را دیدم که چون
در معانی عبارات پیش آمد وماخذ را ندیده بودند وخاصیتهای ابواب را بخوبی نفهیده الستند لنگل ماندند وفضلا
هندگوی سبق ربودند چون علاج از من پرسیدند سبب مغالیط را بهمین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی
وکتب صرف را از بنده شروع کردند وهر روز اعتراف نمودند که بغرور رند کور ازین دولت محروم بودیم
حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صبحدم بمدرسه میآمد وعرب را می خواند
بیایید وزبان خود را بیاموزید پس بعد ازانکه کتاب قاموس را باور اک اصطلاحات واسلوب تالیفش
گرفتند حرز جان ساختند طرفه آنکه مجتهد در مورد همیه خود چنان منهمک شد که از واقعات حدیث هم اغماض
صریح بکار برد مثلا رطل بوق در تالیفات خود مثل مصائب خویش نیز می نویسد که مردی از مخالفین آمد و از

صادق رضی الله عنه پرسید حال صدیقؓ وفاروقؓ حضرت امامؑ جواب داد هما امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق وماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة وخواص اصحاب متغیر شدند وبعد تمامی مجلس معنی این پرسید
بسبب آنکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد وبازار تحقیق گرم
اگر فهم مامون همچنان کمیم مراد نرسد عجبی نباشد ومنافی عربیت او نگردد والحمد لله که از تحلیل متعه با

گردیده ودرین مقام امور دیگر از حسرت عرب عربا که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قران مجید یاد دارم
وا هیم بخیالم هست که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله امور یکه بخاطر دارم و بدین خیال نتوانم که همه را بسلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دربار خبرهای موحش می شنوم و در پی
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم لبشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطر رسید و ذکر ان مناسب میدانم انکه
انچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آورده اند آغازش اینست که امام بمعنی پیشوا است
و کفار هم پیشوا دارند و مرادم همین هست پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گمراه شد و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان هست چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم اینمعنی ظاهر متغیر شدند و بال
این گمراهی بکه آمد پیشو دلیس بر مقولات رفضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک بد ازینمقام
هم عیان شد که ائمه هدی را سنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین ادب
می بوسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین نیست چنانچه مجتهد فانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و اخرت افتادند و انیقسم اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه سنیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهد رسید
فانتبه و لاتکن من الغافلین اما انچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
است پس جوابش انکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل عقد باثبات رسانیدن لاجرم نتوان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محلق از محلقین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد ا محلقین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تخلیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان باب الله و ابو در صدیق امامیه درین فصل همراه او نتوانند گنجید از عمار چه نام میاید
بر نقل قاضی رطل بوق در مصابیش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را جدا کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی نابکار ناهنجار فکیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می آید مراد در ایت کریمہ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ اکابر مذکورین باشند نه کسی دیگر إِنَّمَا الشُّورَىٰ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ
ذَٰلِكَ لِلَّهِ رِضًا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و بر بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمه عن معرفة الائمة معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد از ان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند لعنوانیکه مامون از معارض
باشد که از انجمله عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

اقران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واصحاب کرام این بحث بنود مبتلا کنند وخون جمعی بریزد البتہ بمراحل از عدالت دور باشد
واجتهاد را نیز در ذات او ثابت کردن بیرضرور و مجتهد آنرا مهمل گذاشته وچنانچه باید نیرداخته تا بیعت اهل حل وعقد
کاشف باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه بمعرض تبیان آمد که بیعت موجب امامت نیست بلکه کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراهم شد استعداد و قابلیت بهم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اهل حل وعقد باقی چون
او را برگزیدند وبیعت کردند امامت بالقوه بفعلیت رسیده هرگاه این امور هنوز در پرده اختفا است و مجتهد بر اثبات
آن مقدرتی نیافته لاجرم گفته میشود که انچه بر اهل سنت لازم می گرداند وکاور وزی بلکار می برد الزام مالا یلزم است
بلی بر طور مجتهد توان گفت که چون او یزید عنید را در باره امامت وخلافت بهتر از خلفای راشدین میگوید و میداند
چنانچه درین مجلد بالتفصیل دانستی و قهر و استیلای مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از یزید بود که امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت علیه السلام بسوی خود کشید و زینهار آنجناب نمیخواست که جدا شود کما فی البحار وغیره و
در رائت نیز آنرا مقتضی است باز دربی آن شد که بدن مبارکش را پهلوانان شیعه عراق باتباع شیعی پاک پاره پاره
کنند و شمشیرهای زهرآب اصفهانی وخراسانی از سلاح خویش بایشان بعد از وعده عطای تنخواه مقنطره
و تقرب مجلس خاص بخشید و بعنایت ایزدی و برکات اسم اعظم کارگر نشد و بالاخر بخوشه‌های انگور بعد انه لقب
زهر هلاهل علی مانقله المجلسی فی تالیفاته بدست خود شهید کرد و چون خراش وسوزش در امعا و جگر شریف
بهم رسید وآنجناب بقضای حاجت درد و ید پرسید کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز جسم مبارک امام
را از شمشیر خود ریزه ریزه نمود اگرچه آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی انکی دو باره یافت
و در ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود واگر برجعت دوم اکتفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
باجازت شریعت باری مامور شد که وکالت قوم قَائِلِيْنَ لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً ادا نماید و در سوال
رویت زینهار او اگر ندی نخواهد بود بمجرد تجلی برکوه طور از هیبت بر سنگ افتاد و جان بسلامت بردو در
زمان رجعت همراه جمیع انبیا از دنیا خواهد آمد ورنه رجعت ائمه بار بار خواهد شد چنانچه از تفسیر قمی و بحار ظاهر
الی غیر ذلک من الکتب المعتبره واین افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بهتر از امامت یزید خواهد بود
که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته فکیف که بر اصول طائفه فاحشه عنقریب می آید اجماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با کفر و شرک کما لایخفی علی المنتظرین و مخفی نماند که لفظ جمیع خلفا از ان گفتم که
بر اصول شیعه جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد که بجائی خویش بطیب خاطر شریف آمر و ناهی باشند زیرا
دران وقت از قبور شیخین علیهما می پرسید نه اگرچه قاضی رطل بوق نه ترسید و گفت انچه گفت حتی که در القاب
بدعات متقدمین معاذ اللہ مداهنه میفرمودند حالانکه در آغاز ارشاد نموده بودند علی ما فی کتب الفرقه
که تقلید کسی نخواهم کرد ولیکن بر مذهب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف هم از یاد شریف
رفت حالانکه امام منزه از سهو و نسیان میباشد بخلاف مامون که هرچه کرد بی تقلید کرد چنانچه رئیس مستقل

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را دخل داد و کجی مناظره قبول نمود و علم و فضل او بحدی بود که رفضه
در مباحث کلامیه بر منوال او می رفتند و از کاسه لیسی او باز نمی آیند و این تحجر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مترشح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذوب عیان است کما مر از نیجا اهل سنت را باید که تصریحاً
بگویند نه تعریضاً که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود بر باد داد و خیر باد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا بر طور شیعه بود فکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم پدرش نیز مد ملل
و افتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این بید و لیسر بعید ادراج مامون و هارون
درین مجلس و تقیه ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام سلاله ورثه شیر خدا و دیدن معجزات لاتحصی بر دو بید و در زعم خود بلکه نفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایه المومنین منقولست انیهم بالامزید علیه را کفایت گرد و سابق ازین بنفوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی ظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور فرق
نیست که مهاجرین ممدوح و نصوص جعفریه مذکوره بر مذهب و اطاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
از اهل سنت و غیر هم در باب اثبات تشیع و سنفصله ان شاء الله تعالی کما قلنا ۵ چندین قدر نتوان گفت در جمال
تو عیب بجز که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را ٭ و لیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق
در شاید که ازین مقامات پی می بری که هر جا استیعاب عبارات کتب فضه نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات شان طبیعت بنده جوش نزند و اوهم خامه لوستی نکند چنانچه در نیجا هم دیدی
و بمیزان فراست سنجیدی **قوله** و انچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند به اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی
نگیرد علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
قال انا نخاف علی المسیئ منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی صلعم وروی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی
من ان نکون کما تقول انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الآیتین یَا نِسَاءَ
النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا
رِزْقًا كَرِيمًا **انتهی** محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم
تا جناب مجتهد الزمانی بمعنی آن پی برند یعنی من امید وارم که از برای نیکو کاران ما دو اجر باشد

از ثواب وی ترسم بر بدکردار تا که عذاب او دوچندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بان موعود شده اند وعلی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آیده مغفور یید وحق تعالی شمارا مواخذه نکند آنحضرت در غضب
شده فرمود تا سزاوارتریم آنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشند
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما می بینیم برای نیکوکار خود دو مقدار ثواب از برای بدکار خود دو مقدار عذاب
بعد ازان این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه **باقیماند** تذکیر مطاعن جناب صدیقه و جواب آنکه اینهمان
طعنهای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش برآوردند پس بدون روان عقلا یا نقلا چگونه یاد
کردنش مجتهدین می زیبد و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزال لکنوری ایشان را می فریبد دیگر
میگوئیم که اگر طعن ازنجهت است که صدور گناه از ام المومنین عائشه لازم آمد بحکم این آیت پس علمای رفضه
قابل خطاب نمانند زیرا که این ایت قضیه شرطیه است نه بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود ولیکن آیه
جزای شرط افتاده مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تالی عبارت از انست مطابقت واقع
ضروریست پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد ک
ان کنت حمارا فتکون ناهقا البته برجای خود خواهد شد و حماریت مجتهد لازم نخواهد آمد واگر فی المثل معتقد
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که ازان نیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم بپردازد وقتیکه فاحشه
را بر امر قبیح مستهجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه رض و حضرت امیر محا
به وقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند گوئیم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مورخین نوشته اند که روسای
هر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت عائشه و دیگر بزرگان بمسالمه راضی شدند و انتقام ذوی النورین را به
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدو روز چنان قرار یافت که بامدادان روسای دین بخلوت نشسته
و بالاخر منادی ندا کرد که زینهار کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه نفاق پژوه سخت متحیر شده
و چاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غا
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افگنند القصه بصلح و صفا انجامیده و مدعای جناب
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جویان و فتنه انگیزان کردند آنچه
داده بودند و هر یکی بخیال انیعتی ماند که عذر از جانب دیگر هست واز کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی وغیره عیان
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او را ملت نامه فتنه انگیزی دانسته اند وغیر او را در حینه
او برابر غازی نشمرده و قبل ازین کوشش این مطرود و اتباع او در بیرهمی دین و اسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردیده که مزیدی بران متصور نتواند شد تا بحدیکه این مضلین عالم و مخربین مذهب بنی آدم
دست از جان خویش برداشتند و علم اضلال برافراشتند واز کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

ثابت است پس این منافقین هر امری راکه فیصل بشند بهم می زدند و نائره بلوی راکه قریب الانطفا میگشت
ذات لهب میگروانیدند **الغرض** چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نبود چرا معذور نداریم بی
... را باید از طرف حضرت زبیر اعذر نهادن که بر خلاف قران و حدیث و تمکین و وقار آنهمه فوج کشی
... ین و انصار نمایند یعنی لنسا بنی هاشم را بر تصریح مجلسی در بحار جمع فرمایند و خود مقدمة الجیش
... مجالس اصحاب سیف زبان بر کشند و بالآخر چنانچه در کتب مجلسی وغیره است امام الائمه را
... اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا و شانا عهاد هند کما سبق مجملا و سوف تعرفه مفصلا و حالانکه وبرگ
... ان ملایک مقربین و جناب خاتم المرسلین توثیق شان این بود که بهر ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
... نمود و قفل سکوت از لب نخواهند کشود کما عرفت نقلا عن الکلینی وغیره و با اینهمه عهود مولقه و مواثیق
... چنانچه مجلد فتن از بحار بر روایت کافی گواهست کشتی و کشاکشی با فاروق که رئیس المرتدین بود معاذ الله
... یعنی باخذ تلابیب عمر و کشیدنش بسوی خود مرتکب شوند نعوذ بالله من شرور الرفضه و مکایدهم
... کتاب الله در باره صدیقه رضی الله عنها باید کشاد و غور باید کرد که حق تعالی باوصف تفضیر
... وَلَا تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا ... قرار ... حکم تعظیم حضرت سید المرسلین ...
... فرمود پس ثابت شد که گفتن ایشان حرام شده و ... یَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ
أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ از تعمیم لفظ مثل ... انجا مید که هیچ گناهی را مثل ان بسوی
... نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لاریب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبیره بودنش
... نیست و از اینجا نیز حکم نمودیم که قصد انجناب محاربه بحضرت مرتضی نبود و الا باید که رفضه باحد الامرین قائل
... شوند جنگ با جناب مرتضوی با وجود تصمیم کبیره نیست حالانکه از خاتمه تجرید حامل عرش تحصیل کفر محارب انجناب
... است یا انکه حق تعالی عالم بانجام نبود تا عموما تعظیم امهات المومنین بر همه امت واجب نمود بالجمله چون
... ضرورت تذکر این مقدمه مطابق اصول رفضه چنانچه دانستی داعی شد که بر مثل عبدالله بن عباس بر تقدیر
... مخالف ... گونه عذاب مسلط شود اکنون استحباب حکم بفضیحت خویش و نصیحت دیگران غیر از جهل و نادانی
... توان کرد یا در تحقیق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا علاوه ذکر حرب جمل مبنی بر آنست که
... غفلت یا التغافل اتفاق افتاد بلکه بر عادت خود دشمن رو داد زیرا که دانستی بمیزان قرانی که قصد
... کردند و جمع لشکر با انتقام بلوائیان که مثل موره ملخ بودند واقع شد و اصلاح ذات البین پدید آمد
... فتنه چنانچه با نبار امر موحش باعث نهضت امیر گردید مطابق آن عمل نمودند و حضرت امیر در آن وقت
... نهج البلاغت ظاهر می کرد و محکوم شان بودند کما مر سابقا تا یک ناگاه فتنه برپا شد و لفظ فتنه
... ... بران دارد که گناهی باشد قصه آو جهراً مثل انچه لد عبدالله بن عباس صدور یافت که کشی
... مجلسی وغیره بالظهور آن اقرار دارند کما سیجئ ان الله تعالی **قوله** عجب تر آنکه الخ **اقول**

حکم مجتهد با علم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین
کتب کلامیه در جال مخفی نیست کاش منهاج السنت را میدید **با قیماند** آنکه مجیب که درینمقام ذکر تخلف ابن
عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفضه لیام حسابی بر نمیدارد و بر جای خود است زیرا که مجتهد
در ابطال شهادت امام حسین ع سخن رانده پس درینجا باید نامهای آن مردم را گرفتن که زبان رفضه بمناقب
شان میگردد و حالانکه از امام حسین ع متخلف اند پس عجب اینست که مجتهد انمعنی را بر حالش نداند و دعوی تخلف
اصحاب نماید معذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که بلفظ لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه درینمقام میفرماید انچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است
ولیکن چون مجتهد الزمانی سباق وسیاق کلام علمائی اعلام را نمیفهمید انکر الاصوات را از سر می آغازد و خرفی
را بنیاد می نهد **تفصیل** این اجمال آنکه درین شهر متکی آریکهٔ اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود لقه
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رقعه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش النسل که
داشت در پیرهن نمیگنجیدند و قطعا چنان می فهمیدند که او پشت شمیر بر زمین نهاده چون جوابش در ایضاح دین
مبن ان گرفتند دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان
عقل باید سنجید **قوله** و هم انکار تتمه [illegible] تتمه که در ملل و نحل موجود است انتهی **اقول**
حضرات امامیه تتمهٔ حدیث اسامه را [illegible] بجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل السنة
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار [illegible] خود آن تتمه در کتب مسنده محدثین معتبرین اهل سنت لقینه
که استدلال بروایت در هیچ مطالب موقوف بر آنست فرموده پس او مانع صحت آن جمله باشد در نحال اثبات
صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی
که نه ان کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله دران باسناد مرویست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات
امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود ان جمله در مثل کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه ناموجه باشد انتهی
انیکه شنیدی تقریریست مجمل در نقصان تحریر که از متکی آریکه اقبال رافضه صادر شد که بر یکدو
اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بندهٔ مستمند در شرح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که
با رفضه این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را رو بروی اثنا عشریه گذاشتم و گفتم که در افادات علا
قدس سره العزیز تامل بکار برند و بید ماغی نفرمایند پس هر چند کاوکاو بسیار کردند و اصوات منکره آغاز
نهادند لیکن بالاخر مطلبی غیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده والتی منقح شد ندیدند که عبارت
چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد
انست که اسامه را تنها گذاشتن و از همرهی میان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام است
وچون ابو بکر بخدمت امامت متعین شد از جمله او او را استثنا واقع است بلا شبهه قال الشهرستانی

فی الملل والنحل آن ہذہ الجملۃ موضوعۃ مفتراۃ وبعضی فارسی نویسان کہ خود را از محدثین اہل سنت شمردہ اند ودر
تفسیر خود این جملہ را آوردہ برای الزام اہل سنت کفایت نمیکند زیرا کہ اعتبار حدیث نزد اہل سنت بیافتن حدیث
در کتب مسندہ محدثین است مع الحکم بالصحۃ وحدیث بی سند نزد ایشان چون شتر بی مہار است کہ اصلا گوش
بران نمی نہند انتہی کلامہ اعلی اللہ فی الجنۃ مقامہ وپر ظاہر است کہ چون رفضہ را در احادیث مسندہ
صحیحہ ایمہ ہدی کہ در تصانیف صدوق صاحب رقعات ومقبض توقیعات ومانند دوست خرفشار باشند کما عرفت
ازین جملہ کہ زنہار در ہیچ کتابی از کتب مسندہ حدیث با وجود ذکر قصہ تامیر اسامہ وحدیث تجہیز جیشش موجود
نشدہ ونہ سندش ہنوز پیدا شود ومحدثین ومتکلمین در کتب کلام واحادیث انکار نمایند چگونہ کلام نکنیم ولب
سوال برای طلب صحت سند نکشاییم چہ جای آنکہ فریقین برای اتفاق کنند کہ بعد از ثبوت ایمان شخص ہفتاد
سال برای او باید کرد کما لا یخفی من اللوامع وغیرہ من تالیفات المجلسی الاول وہکذا صرح علمائنا فریبا منہ
چنانکہ توہمات رفضہ در بارہ منافقین مثل شیطان الطاق رد وکلام ما بمقدمہ صحابہ سیما خلفای راشدین
امثال ایشان جاری شود کہ باعتراف ملا خلیل در شرح کلینی کما ستعرف امت حقیقی باشند کہ ہزاران مناقب
شان از آیات قرآنی واحادیث رسول یزدانی بظہور انجامد چنانچہ در مجلد اول خصوصا در مقالہ سادسہ از
الافادہ ایند جلد نقلا از کتب معتمدہ رافضہ عنقریب گذشت پس چگونہ عقل ازین در مطاعن بزرگان قرین
الاحتمال تجویز کند القصہ مجتہد الزمانی کہ بہ تمام ہم تشبث بجملہ لعن اللہ نمودہ عبارت شہرستانی
را ذکر نمودہ و نقل کلامہ گفت حقیقۃ تقلید کنتوری وکاسہ لیسی ونقل جاری است بوصف امینی کہ خود را رئیس
المجتہدین می پندارد واورد الاتی جواب تحفہ بیاید کہ سبق تحقیق المقال الساوسہ ومن ہرچند در نقل
این تاریخ اکراہ شدید دارم لیکن الضرورات تبیح المحظورات لہذا انکہ کنتوری شیعہ عبارتہ بجملہ از تحفہ
نقل کردہ شمردہ چنین میگوید کہ اما آنچہ گفتہ وجملہ لعن اللہ من تخلف عنہا ہر گز در کتب اہل سنت وجماعت
نیست دلیل جہل ونادانیست زیرا کہ جملہ مذکورہ در کتاب ملل ونحل شہرستانی اشعری کہ در شرح مواقف
اقتداء الامدی ودر رسالہ عقاید ملا یعقوب بنبانی بر سبیل تسلیم ودر کتاب شرح نہج البلاغت ابن
ابی الحدید معتزلی مذکور است وچون در نقل وجہ الہ این ناصبی صفت کذب واقعہ البیان است بنابران ما ورینجا
بر ذکر عبارات الکتب مذکورہ اکتفا نکردہ بنقل عبارات انہا می پردازیم پس بدانکہ در کتاب ملل ونحل در ضمن
اختلافات تصحابہ مذکور الخلاف الثانی فی مرضہ انہ قال جہزوا جیش اسامۃ لعن اللہ من تخلف عنہا فقال
قوم یجب علینا امتثال امرہ واسامۃ قد برز من المدینۃ وقال قوم قد اشتد مرض النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فلا تسع قلوبنا لمفارقتہ والحالۃ ہذہ فنصبر حتی نبصر ای شیء یکون من امرہ انتہی واین کلام کنتوری کیاد مضحکہ
صبیان است بچند وجہ اول آنکہ لفظ انتہی دلالت بران دارد کہ تمام کلام شہرستانی نقل کردہ حالانکہ چنین
نیست بلکہ حقیقۃ مقولہ شہرستانی را در شکم خود بردہ تا عوام بدانند کہ این جملہ در ملل ونحل مذکور است

بی آنکه تعرضی بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عباراتی را که صاحب تحفه و دیگر جماعه من کلام و حدیث از ملل آورده
ولفظ صریح در موضوع و مفتری بودن جمله مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد این جمله
باعتبار معنی از عبارات شهرستانی بی تکلف برمی آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جمله معلومه را از نظر
اعتبار ساقط میگرداند پس بنیاد بدگوئی و طعن و عیب جوئی اشد بر امثالش گذاشتن نزد هیچ عاقل معقول
نیست **والحمد لله که آنچه** این مکار غدار برای علامه دهلوی گفته بود دران گفتار رسته و تفصیل عبارت
ملل و شمولش بر عدم اعتماد و خلل عنقریب مفصل می آید ان شاء الله تعالی و این شمول محض شمول تائید الهی
است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم و تا دیار
ان احیانا نه رد و قدح بران و در نیمقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفضه دل بدان بسته‌اند **دوم**
آنکه چون باعتراف کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
در السنت کجا لازم آید ایا در کلام صاحب تحفه جواب بر تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
ذکر نکرده‌اند **سوم آنکه حال** ابن ابی الحدید بجو بترین وجوه درین کتاب از سابق و لاحق الزاما و تحقیقا
عیان گشته اکلامش استشهاد نمودن ماجرای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
قلیل کلادحبا هاد و مطاعن شیخین علی ترکش خود را خالی ساخته و در برخی از مقامات نزد دعا و دخل باخته خصوصا
وقتیکه هزل انقیب استاد خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کرپرهی و یاوه گوئی چرخ و بازی
بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز بدرجه ثبوت نرسیده **آمدم**
بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم درین ایام منقول شده است از نسخه که نزدیک از رفضه
کشمیر بود و گویند که او در زمان مجتهد جائسی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و روباهی است کوه و هامون نوردیده درین نسخه
درین عبارتیکه کنتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن نموده انداخته مقوله شهرستانی اینست و انما

قدمت هذین القاطعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات المؤثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک

بل کان الغرض کله اقامة مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب و تسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتهی
کلامه **و محصول انکلام** چنانست که قصه قرطاس و تجهیز را تقدیم از ان دادم که رفضه این هر دو را از ان
خلافیات مقدم دانسته‌اند که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم
شرع بود وقت تزلزل قلوب و تسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول ص فکیف در امور دیگر
که کمتر از انست انتهی بالجمله اسامه همین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را درین حال بگذارم و لشکر گران درینوقت که
غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه برایم لطلب مادر خودش پس از کوچ بازگشت و علم بر در دولتسرا
نصب کرد و بمجرد وفات سرور کائنات ص اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکور بتقدیم رسانیدند

تا آب رفته بجو آید وکسی را از مرتدین واعراب حوصله کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و بر دین ایشان خرا
زنبات النعش سازد بالجمله این عبارت عربی وحاصل ومحصولش بفارسی مطابق نسخه جدیده بود اما النسخ قدیمه پس چون اکثر
اکابر علما متصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون راهم آورده اند که جمله اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش ذالنتی از انجمله است صاحب صواقع محرقه مولانا نصیر الملة والدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی واز انجمله است صاحب سواطع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع واصول که برای تائید افادتش این شرح نوشته واز نظر ناظرین برگذشته واز انجمله است علامه
دهلوی خاتمة المحدثین وقدوة المتکلمین واسوة المفسرین واز انجمله اند بعضی دیگر از علما که تجرد در حدیث وفقه
داشتند و بر کتب فریقین نظر می انداختند و بر این نسخه قدیم معنی عبارت صاحب ملل ونحل بر این طور مربوط
میشود که قول او واین جمله موضوع ومفتری است دفع دخل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه وسلم متخلف را ملعون فرمود وتو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد محدثین
این جمله بجز از بلکه موضوع ومفترا است **الغرض بوضوح پیوست** که گفتگوی رفضه درهمین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبور می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
ومعلوم ذکر نمودم که دران کلامی نیست وچگونه کلام توانند کرد که مجتهد عنقریب در مقاله ثامنه هرچند ترجمه
عبارتش بالنقل نکرده ولیکن آنچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیلی باشد معین
میکند وصاف صاف از ان بوضوح می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی آنچه میگویند که این
رواه از ان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از لاف وگزاف رافضیانست ودر واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هرزه درا دیدنیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت وانتهی کلامه بزبان خود جاری ساخت وحماقت مجتهد ریش
استهزا تماشا کردنیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید بذهن او چنان راسخ گردیده که تضعیف
حاصل نمیشود بالفاظ مذکوره تا استعمال نشایند طرفه آنکه کنتوری در بدیه ذهن تلمیذ گرگ کهن
ابدا عبارت منقوله وتفصیل اجمال کذب وافترا را از مزید نادانی واتباع خطوات شیطانی باوجود دیدن
صواقع وشرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما آنچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذه الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح وافترای فضیح است واصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است آنفا النقل نموده شد اما آنچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
ودر سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن نصر الله فی حاشیة الصواقع وجوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
را محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحال هم

اگر برای الزام اہلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابرہ ایشان است انتهی کید این مکار غدار با وجود
که دامن خود را با وجود خیانت شدید چگونه پاک میکند یعنی مدعی انیمعنی است که از عبارتیکه نقل کرد
صحت جمله به ثبوت رسید اعوذ بالله زنهار نه سندی بهم رسید که روافض برای خاتمه حدیث در
توانند آورد نه صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این
وخیانت کتوری وحماقت مجتهد مثل نیم روز روشن گشت **اینها که گوش کردی** لعبارت
لاحق تعلق داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی خویش عرض دانستند اما عبارت سابق که
را از مطاعن راشدین عموما مسلوب گردانده وبالخصوص خاتمه حدیث تجهیز را از بیخ برکند پس
قبل حدیث از قرطاس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعه فی حال مرضه وبعد
بین الصحابة رضی الله عنهم فهی اختلافات اجتهادیة کما قیل کان غرضهم فیها اقامت الشرع
مناہج الدین بار قضه قرطاس بروایت بخاری آورده وخلاف ثانی بعین تجهیز جیش را قرار
شهرستانی که افعال اصحاب حتی رسانه را خیرخواهی ورد دینی ودر اجتهادات می آرد چگونه
لصحت لعن الله من تخلف از اہل سنت داشته باشد **واگر گویند** واز مقوله شهرستانی
وتخصیص آن دوام با دامت مناہج شریعت معلوم میشود وتو تعمیم کردی گوئیم هرگاه قصه قرطاس
در بجا رازان روز صحابه را در مرتدین شمرده ودرین تخلف هفت طبقه زمین را با آسمان
شهرستانی چنان باشد تعمیم مذکور برامور دیگر که فروتر از انست بطریق اولی خواهد بود کما
تلخیص مقاله فکیف که از کلامش اما الاختلافات آه صراحة ثبوت رسد که غرض صحابه کرام در
احیای مراسم دینی بود چنانچه مذکور میشود وشرح آن امور دیگر عنقریب می آید بعنوانیکه
واخرین اہل بکیدت رونما **اگر در عبارت** ملل غور کنی واستیعاب اینتقام نمائی خواهی
که مولفش مزید اہتمام در دفع مطاعن نموده حالانکه ذمهٔ او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات
را جمع کردن کار اوست نه رد وقدح واماطت اشواک وتاک ساختن خس وخاشاک کما
تقریر او از سابق امنیست که شبهات زمانه آخر بعینها مانند شبهات زمان اول است واکثر شبهات
است حال امم سابقه اگر بسبب تمادی زمانه مخفی است باری درین امت مستتر نتواند بود که منافق
نهی حضرت صلی الله علیه وسلم راضی نبودند وخلاف آن بجا می آوردند ذو الخویصره گفت عدل
عدل نکردی وحضرت فرمود اگر من نکنم کیست که عدل تواند کرد پس بهوای نفسانی مقابله
سید الانس والجان گذشت که قوم مارقین از وبهم رسند وگروهی از منافقین گفتند هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ
شَيْءٍ ونیز لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا ولَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا
که صریح انکار قدر است وقول گروهی از مشرکین لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهٖ مِنْ شَيْءٍ

بمعنی أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ أَطْعَمَهُ تصریح است بجبر و دیگران راه جدال پیش گرفتند در ذات مقدس
باری عز و جل تا ممنوع و مخوف گردند بقول او تعالی وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ الآیة و این امور در شوکت و تمدن
حضرت بود منافقان از مخادعت دست بر نمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
سرور کائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و فروع
در اینجا معترضی میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه با احیای
مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را بآسمان بردند
چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شریف است که مسقط راس منیف است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة
و دار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند پنجم تقریر امامت در سقیفه ششم
امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال مانعین زکوة هشتم تنصیص بر خلافت فاروق نهم اختلاف امر شوری باز
اتفاق بر ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اهل ضغاین را بر خلاف دأب خود نسبت گردانید
و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل بظهور آمد کما قلنا الکنون
خرافات رفضه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را از میان برانداختند و از هر طرف شور و غوغا
برداشتند و مثل زاغ و زغن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کاو کاو کردند و داد مکاید ثعالب دادند
از انجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود
و در فتح السبل وانمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانهاست
و روئید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از انجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین
قوم که کنتوری هم فضله خوار ساز تست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که همت بتحقیق حق میگمارند ضرور
است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و بیزاری از نفاق اهل شقاق
جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن و حق اهلسنت که در زمان متوسط نقص متغلب که او را
محمد مکی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از آنکه اهتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وجاهت مالا کلام
او را بهم رسید پس در تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بر کار و جاسوس هر شهر و دیار
گویا غائب عن الاحساس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد ظهور مکاید او بباد
افراه رسانید و زین الدین عاملی را در پهلوی او نشانید که ندای سروش یعنی لو کنت عبدی فاصطبر بعد از خروش
رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله اش می سرایند و قلوب مومنان می ربایند باز در تلبیسات قاضی مذکور
را به اصطلاح هندیان بسبب آتش سرکار نور جهان شهید ثالث بالخیر و امام المستولین و خاتم شهدای متشیعین
توان دانست که از تالیفاتش پیداست که علمای شیعه چندان وجاهت در ندمای سلاطین بهم رسانیدند

که شیخ الاسلام را کشتند و مهلتی ندادند و دیگران را در دودینی و غمخواری بر قتل او کشادند و افسوس کردند
و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه حضرت امیر ام کلثوم را بفاروق دادند باز بتعلیم فیروز بر چنین خلیفه اعظم
فیروز گشتند باز دختر مکرمه خود را بدولتخانه بردند و لبسوگواری انشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بلکه ائمه هدی او جنیه بود که از خانه فاروق برخاستند و مثل مادر خود بر هوا نشست و ایام
عدت را بر باد گردانید و مامون با وجودیکه از فرقه ناجیه اهل الاعتبار بود کما فی مجالس برطل لوق بزهر دادن
امام ثامن برضا در داد و امور سلطنت ظالمین و مامون شد هم در سم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس شیخیت و التصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از پیش رفتن بدعت رفض ظاهر شد و بر
اظهار قاضی تمرد در رفع گشت باز بضمیمه تقیه داخل شد چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
شد قضارا نابینا رهبر ان افتاد افیونی بغیره زد کیستی که در خانه در آمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانه
خویش ندانی انگاه دانست که حقیقت حال چونست پرسید چه پیشه داری گفت قندفروشی گفت دانگی بگیر
و قندی بده بالجمله **زمین و آسمان** و خمیر طینت این بداندیشان غیر از مکر و طور منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی **لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي**
الظَّالِمِينَ و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را نخواهی یافت که بفرمائش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان برداشتند یعنی در تحریف و تبدیل ازواج بانیان مذهب رفض را شاد ساختند مثل
سماطی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک اری در باره کتابها که مثل آفتاب مشهور بود کید
ایشان منتشر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است ببین که درین شهر عظیم بهزار جهد
جهد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز نه و سه نسخه زیاده نیست **مدتی میگذرد** که درین شهر
بشیوع رسید و بر زبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات اجله صحابه را که حالش دانستی
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که انچه ایشان در واقعه قرطاس و جیش و سقیفه و مانند آن تقلید
ابلیس کردند بر خور همه محدثات دفتن و اصول همه مبدعات زمن بود لیس طالبین و مسترشدین در چاره موجه حیرت
افتادند و اضطراب و قلقها داشتند باری العبد شفقت کتاب ملل و نحل برای نمودن شان بهم رسانیدم
و کید رفضه از نسخه جدیده چنان حل گردیدم که هر عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و اهمال او بیش نبود
که اقرار العقلاء حجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه دفتنه فرو نشست و حیرت و وحشت از میان برخاست فالحمد لله
اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و **درین مقام گمان نباید برد** که کیش من از سهام جگردوز خالی
شد زیرا که بعنایت ایزدی عنقریب میشود که چون مجتهد در مقاله ثامنه باز این آتش رزم را خواهد فروخت تیرها
خار اشگاف بنهای هرزه درایان بی انصاف را باز خواهد دوخت یعنی بعنوانیکه طعن و تحقیر جیش را از زیر و زبر میکنیم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف زینهار خواهند و کلمه الامان المفر بخوانند

وعلم الرد امی تمامینی مثل ابلیس حدث کنان از اوازاذان بگریزد و مجلسی مقنن قوانین خاکستر مذلت بر فرق
رفضه بریزد **قوله** بار خدایا الی آخره **اقول** مخاطب لاثانی علامه دورانی درین مقام فوج خود را
خود شکست میدهد زیرا که جمعی کثیر از اکابر مجتهدین مثل حلی و شوشتری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم نموده و برد وحی بدفعات پرداخته بلکه از انجهاد که حضرت برای آن رخصت نموده لعن الله
من تخلف فرموده بود رو برتافته زیر رحمت ورافت مندرج گردیده فرق اینست که نزد ما جمله لعن الله زینهار
ثابت نگشته و جمله اکابر رفضه برین جمله بر محاوره سر خود تراشیده اند اگرچه ارکان مزعومی شان تخلف ورزیده بودند
وچون نفس تخلف از تجهیز موجب لعن است رد وحی وانهم بتکرار بالطریق اولی باعث لعن خواهد شد و هرگاه هنوز
مجتهد و بزرگانش با اسامه حسن ظن دارند باید که این لعن را بر رحمت فرود آرند چنانچه سخن تکیه امام صادق علیه السلام را
اعنی لعنة الله علی زرارة وهو شر من الیهود والنصاری بر مزید رحمت ورافت آن امام حمل نموده اند چنانچه صوارم
بدر فانی مجتهد الزمانی وشروح کافی وغیرها بر ان دلالت دارد چه جای آنکه اسامه باعتراف مرتضی ثمانینی در
شافی جواب مغنی از احادیث ومعاملات حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم فهمیده بود که امر جهاد علی الفور است
و زینهار تراخی درست نیست و باظهار شوشتری اسامه خذلان اهلبیت طاهرین هم نموده در شوت هم گرفته
و به تحصیل زخارف دنیوی مصروف گشته وان شاء الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتمده رفضه چنانچه باید در مقالات
آتیه باثبات میرسانم واین همه عظام مجتهدین را بجاوی مستقر شان همقرین میگردانم و بآواز بلند نعره فلیبک
متوی المنافقین بخوانم **رسیدم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست** میان عبارت عبارت

شرح مواقف است وهی هذه قال الآمدی المسلمون عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم علی عقیدة واحدة
وطریقة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا
ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین واقامة منهج الشرع القویم الی ان قال وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف
عن جیش اسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلی الله علیه وسلم جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه

وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه انتهی موضع الحاجة من کلامه وابن
ابی الحدید معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده منه لا عفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه
صحت جمله لعن الله از ملل عیانست صحتش از عبارت مذکور در معرض تبیانست جوابش آنکه هنوز سندش را مجتهد از
کتب حدیث پیدا نکرد تا بصحت سند چه رسد آیا نمیداند که سند عبارتست از رواة وصحت از ثقات واحیانا که مجتهد
چون مار سیاه بر خود می پیچد واز قانونیکه در سابق برای تنقیح یاد کرده میگریزد وان شاء الله تعالی در مقاله آتیه
از کتب کلامیه همقرین لعین میشود که انکار از صحت جمله مذکور نه کار متاخرین است تا مجتهد بر تقریر بدر فانی در
صوارم برای خوشنودی خاطر خویش وچندی از مقلدین بلادت کیش بگوید که این تعصب از عادات معاصرین
است نه از متقدمین که چنین باوه نبوده اند بلکه خود محدثین ومتکلمین از قدما تصریح می نمایند که این جمله را هیچگاهی

مقرون بسندی نیافته ایم واز ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش بگوش میرسانیم وانیم ضمیمه
دیگر دانم که از شیخ علی وغیر او سند را طلب داشته بودند وائمه ائمه عظام رفضه چون خر در گل فرو رفتند وهرگز ازین
عهده فارغ نگشتند واگر مراد انیست که نقل ان از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد
چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا ادله در کتب فریقین اندراج یافته وبرای تمیز صحیح از سقیم
کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تنقید درایند وهرگاه
مجتهد برای تحقیق حدیث مسند ابن بابویه کتابهای کثیره ایند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند
معهذا احتمال دارد که آمدی برطبق رد وطعن رفضه آورده باشد وقرینه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش
مثل کلام شهرستانی پیدا است زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت
ومراد ایشان برتقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه وصواعق بظهور پیوسته و
لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نکشاد واین تقریر هم او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق محنت
برباد وگرنه لازم افتاد **قوله** بر اصحاب فهم وفراست اه **اقول** ارباب عقل وکیاست نیک میدانند
که برین هفوات نیز اعتراضات واشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی ازان ندارند وخلاصی نمی یابند
اما اولاً پس از انکه ظاهر الفاظ احادیث متفق علیها دال برانست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من
با حضرت عبد الله بن عباس حسن اعتقاد ندارم وآنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم
حاشا وکلا بلکه این تحاشی از همه عقلا است یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که حجیت
دربی الزامست اگرچه مجتهد را نبا بر پیشه بزرگان خود یقینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه
لیام است چنانچه ناظرین ببصارة العین از هر خاص وعام باینمعنی معتقد اند گو جناب پیر نابالغ خود را تغافل
زنند واساس دانش وبینش خود را برکنند **اما ثانیاً** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ باینمعنی برجای
خود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جهابذه مذهب متشیعین مثل کشی
از قدما وتقی مجلسی پدر باقر اصفهانی ومجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین درا اعتماد واعتبار ساقط
الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب
قد یصدق راست گفت که انتقام از معارضه عار است **اما ثالثاً** پس از انکه بنیاد تقریر مخالفت بر انست که
قدمای ایشان صاحب عمل وداد ورشد وسداد بودند واین کلام را رو بروی فقیر گفتن از عجائب وغرائب خواهد بود
آیا بخیالش نگذشت که علمای سنت توانند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است
ومتبنای خلیفه چهارم از مراتب جلیله ومدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی ومخالفتش با صدیق
ومرتضی که اولین باتفاق روایات فریقین در خیرخواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او داشت
حتی که فرزین بتبانت متقاضی الاضلاع تغیر میکند وچهارمین بحفظ وحمایتش سعی بلیغ میفرمود تا انکه اولاد

امجاد خود یعنی حسنین گوشواره عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و وآمدن
ایشان بمعارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفا می گشتند چگونه می ستودند
واگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته بر قدمای ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که
روافض تهمتها کردند نسبت باصحاب کبار بنابر وجوهیکه در صواقع و تحفه اثنا عشریه مسرود است واین طور
مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد فانی است که محبین آن ستمظریفی هم بکار برده اند هرکه خواهد بدان رجوع
نماید واعتقاد خویش لفضل و بلاغت این پدر و پسر بیفزاید اما رابعاً پس ازآنکه دعوی مجتهد باینعنی
که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
بودن کتب معتبره شیعه بمدایح او پس عنقریب تکذیب آن می آید و بر عقلا از ان واضح میشود که این دعوی عین
بیهودگی واعتساف و یاوگی ولاف و گزاف است و زینهار بر اصول موضوعه شیعه شنیعه انطباق نمیگیرند و
بجهت ظلمت و فساد نیت این سیه کاران برکسی نمی نشیند اما خامساً پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام
وانچه بزبان عبد الله بن عباس بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زینهار بر مدح او دلالت
نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه در باره ایمان وجهاد وجانفشانیهای مهاجرین وانصار خصوصاً صنادید
ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهر داری نمیکرد حضرت امیر المومنین را که محیط اسرار
غیبیه وانوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خود می آورد و تنعم و ترفه را رونق
می بخشید و مویدش همین است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی بکار تصنیف آن بر بسته نیز که از مطالعه
آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل
بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت از و چگونه بعید تواند بود خود شیخین که صنادید اصحاب سید المنافقین که
که در اعانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و نصرت دین و شکست کفار و مشرکین حیله
بر روی کار می آوردند حتی که از معذرت شریف واستعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل
تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خدا م لشکر مهاجرین وانصار را لشکر شیخین ع میدانست
وحکم را حکم ایشان وخود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تصدیق میفرمود واین هردو
درخانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهمه
نوشتها برای امید دنیا منید ول میداشتند وآنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت
از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمده شیعه بوضوح پیوسته اما سادساً
پس ازآنکه مجلسی در مجلد السماء والعالم از بحار الانوار تصریح بر نمینمی کرده که برادر مرتضی جامع
نهج البلاغة را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب ومواعظ جناب امیر
جمع کند که شیعه وسنی بر آن اتفاق دارند و بجان و دل آنرا خرند و همچو کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هرچند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر ازان بمعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نهج البلاغة اتفاق رفضه حاصل است وعنقریب از کلمات طیبات مجتهد فانی ثابت
میکنم که مکتوب نهج البلاغة که دلالت بر انواع مطاعن واقسام ضغاین دارد بنام عبد الله بن عباس است
نه برادر او کما یدل علیه الشواهد والقراین اما سابعاً پس آن انکه بعد از ادنی غور بملاحظه این روایت که
مجتهد مختل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس بقلم آورد تفتیش مدعا به ثبوت می آنچه مدحیه در مقاله
سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المومنین که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد
حد مفتری بر او خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات نبداشته واین تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شرکت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است وعبد الله بن عباس با حضرت مرتضوی ابوبکر و عمر را در علم
وسابقت ایمان ودیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس البته نزد کاسه لیسان شیخ حلی وامثال او که تاویل
مذکور تراشیده اوست قابل حد و تعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
برای ایشان بخوانم ؎ ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرناً فآب وماله اذنان ٭ اما ثامناً پس از آنکه هرگاه
در روایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر نقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدح او
زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تبر التعلیم فرماید عبد الله مذکور را از ام المومنین
وطلحه و زبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد وغاصبین خلافت را که قران مجید را تحریف کردند و هزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نهادند ومهبط وحی را سوختند وام کلثوم را بالغصب بردند وتمامی دین و
شریعت را برهم زدند وعالمی را بمزید نفاق بدام ودانه گرفتند ودر سقیفه خون خامس آل عبا ریختند
چنانچه در زعم بسیاری از مضامین بر فتراک ائمه بستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی
شوشتری انیست که لهذا منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر و عمر را از حضرت
امام باقر سئوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما فطرت قطره من دمائنا ودماء شیعتنا الا وهی فی
اعناقهما الی یوم القیامه وهمچنین منقول است که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت هما
اقاماني بهذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی ومخفی نماند که حدیث امام باقر هم از آن قبیل
است که برای مقوله ابن عمر اما بایعنا بجلاب خالعین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقر
شریک نبودند ونظر بامثال خود گفتند من دمائنا همچنین ابن عمر نظر بمخاطبین که احباب وهم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشرت سابقاً الی کثرتها لا جرم معقول نمیشود ومناسب وظاهر
است که حضرت صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت ومحدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله
بن عباس درین وقت هم بعیادت محمل در ساختند یعنی از رعایتش خود را معذور نداشتند وچگونه
تجویز کنم که ابن عباس در نقص باز پسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

از گوساله پرستان باشند فانهدم اساس مذهب الروافض ولزم تبدیل المدائح بالنقائص واین خود تخیل که مقوله ابن عباس اعنی اللهم انی احیی واموت اصنعه استقبال توبه و استغفار است در وقتیکه مردند و مرضیکه از آن جان بسلامت نبردند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اعاده آن درینمقام بطریق اولی واجب گشته ع مکیسر مودلت سفید نشد * هیچ مو بر تنت سفید نماند * ای حسن توبه آنزمان کردی * که ترا طاقت گناه نماند و از ینجا بر هر عاقل تیز هوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی بطور استنتاج از روایت ثانی که از نجدیت حسن عقیدت ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود نظر سرسری بلکه خشک دماغی وغیره سر لیست وچرا نباشد که اگر مراد ازینست که روایت مذکور دلالت بران میکند که او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فهو تنافی ما روی استاد صاحب الکافی و قدم محصوله سابقا واگر عند الوفات است فقد عرفت جوابه آنفا **اما تاسعاً** پس حال آنمردم که احداث وابداع بعمل آورده بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی توبه شان مقرون باجابت باری نیست ومضل ملوک جنوبی در هفوات خود بخصوص این امر میگوید و جابتی هم بعد نقل این قصه درباب علامه دهلوی قدس سره العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مضل مذکور اینست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لکل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدعة انا بری منهم وهم منی برآء یعنی هر گناهگاری را توبه است بغیر از کسانیکه بدعتی پیدا کنند که من از ایشان و ایشان از من دور توبه صاحب بدعت درجه قبول نمی یابد چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی عیالمند و پریشان بود شیطان او را وسوسه کرد و بدعتی چند بهم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر براو گرد آمدند و صاحب سامان شد چون بفکر خود افتاد و اقرار کرده پشیمان شد وحی به پیغمبر آنزمان آمد که آن مرد تا بر آنجماعت اثبات حق نکند و آن مردم را براه راست دعوت ننماید توبه او قبول نشود پس آنمرد مجلسی ساخت و آنجماعت را بحق دعوت کرد و هرچند گفت که آنچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از و نشنید و همه گفتند که آنچه اول گفتی درست است و ما ازان برنمیگردیم و چند روزه تضرع و زاری کرد که جان بدادو فائده نکرد در قیامت عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محدثین عجل و خاذلین اهل بیت چگونه مقرون قبول گردد چه جای آنکه انجمن بیارایند و کوششی دران نه نمایند غلط گفتیم و در وقت موت هم رعایت بدعت بلکه کفر معنوی فرمایند و ترانه سابق سرایند **اما عاشراً** پس از آنکه علمای رفضه دست سخن دراز کرده بودند و اوراق کثیر درین باب سیاه کردند که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیه فریقین است آنمردم اند که قدر را ثابت کنند نه آنمردم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که تعلق بامرام معنی ثانی دارد مضحکه می پنداشتند الحمد لله که بحدیث ابن عباس که او را مجتهد از عیوب پاک میکنند تصدیق اهل حق مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد و لطائف و عواید دیگر این روایت بسیار است ادنی غور ناظرین و سامعین دران کار است لیکن فیما ذکر تکفایة للمسترشدین و هدایة للمهتدین **قوله**

مثل این ہم در روایت الخ **اقول** اگر حوصلہ تقریر و تحریر باشد باید کہ روایت دیگر را از اعیان ائمہ عظام
خویش برآری و دقیقہ درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم کہ نقیض مدعای تو از ان در ثبوت
است و آنچہ فہمیدہ سست تر از نسج عنکبوت والبتہ عقلا میدانند کہ اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعایت
اول می بود البتہ از ذکر میساختی و بذکر این امور نمی پرداختی بحمد اللہ کہ من آن روایات را جملۃً در تالیفات
بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی درگذشتم و بر
استقرا و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتدبروا یا اولی الالباب **قولہ** اما روایات اہلسنت الخ
اقول اگر منشاء ذکر این روایت آنست کہ من استغفر اللہ منکر مدائح و مناقب عبد اللہ بن عباس رض
و ذمائم و مثالب آنجناب را کہ بزبان آوردم و در بصارۃ العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جواب شر
نجہ از تحاشی حیثیت چنانچہ در سابق گفتم و تازہ تر آمری کہ موید تحاشی باشد آنکہ خاتمہ فقل تعالوا در مقام
مبنجوانم لعینی لعنت اللہ علی الکاذبین بر زبان میرانم و اگر سببش اظہار تبحر و کمال تتبع خویش است پس جواب شر
آنکہ بالقبہ یا شیعی معتقد تو انیم شد در بعضی از جزئیات کہ تبحرش زیادہ بر تبحر والد فانی اوست کہ بیچارہ
عیون اخبار را ہم ندیدہ و بمطالعہ مجالس المومنین فرا نرسیدہ و ہمچنین کتب دیگر بملاحظہ نیاوردہ دامن
بمصارعت برچیدہ تا مدتی زیر مشق فحول علمای اہل حق گردیدہ و این ہمہ بعد از آنست کہ اول گاو نازی
او با حضرت امام مرا ہے بود پس در غبار دار الاسلام حقہ بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات
عرب باید سنجید و از نیجاست کہ قلب مزین در مکاتیبش خوناب است کما لایخفی علی من نظر الی رسالۃ المکاتیب
لرویۃ الثعالب والغرایب و انصاف آن است کہ جناب مجتہد الزمانی را درین مناظرہ چہ حاجت است
کہ تبحر خود را باین امور اظہار فرمایند زیرا کہ ہر کہ از طرفہ مقولات جناب ایشان در تشنید بچشم عبرت بین می بیند
وقت خیال انمیعنی کہ این مقالہ با مقالہ دیگر چہ نسبت دارد این بیت را یاد میکند ؎ گفتیم جوانی نہ کم از گفتہ
سعدی ؛ بلکین دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاد ؛ و اگر مقصود آنست کہ مدح ابن عباس متفق علیہ فریقین
است بخلاف ابن عمر چنانچہ مجملاً گذشت و عنقریب مفصل خواہد آمد پس در ہمان مقام واضح خواہم ساخت کہ
انکار مجتہد از فضائل و مدائح عبد اللہ ابن عمر علی الاطلاق مہمل است زیرا کہ مدح او در احادیث معصومین
موجود است بخلاف ابن عباس کہ مدح او در مذہب رافضہ انچنان است کہ میدانی لعینی معارضاتش
بیشتر از بیش است چند انکہ در احادیث اہلبیت میخوانی **قولہ** چنانچہ جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم
طائفہ شما اینست کہ ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچہ محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
کہ امام اعظم شیعہ شنیعہ او را لتماید زیرا کہ ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء
الحاذقین والعلماء الراسخین ان بہ الامتیاز غیر ما بہ الاشتراک و اگر مدعا اینست کہ او محب و تلمیذ مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اہلبیت است کما سبق ذکرہ آمدم بر دعوی اشہر بودن پس اگر مرادش

اینست که در مذهب اهلسنّت واصول شان مزید شهرت یافته وتواتر واستقامه رسیده التبه قایل آنست که هر یکی
از سامعین وناظرین گوید انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهر بودنش در مذهب رفض واصولش پس
در خبر منع است وسندهای منع بسیاری گذشت وبسیاری عنقریب بعد ازین می آید وحال کتاب کبیرش از مجالس
المومنین معلوم میشود که اثری ونشانی از آن کسی را بهم نرسیده با وصف فاصله چند صد سال از شیخ حلی تا طلوع قاضی
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه به بیاض رود در فترتی که بعد
از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد خدا بنده ماضی واقع شد بالعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه ازان بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده ونشانی ازان ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
دهر بعد از دیدن دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این هنقبه ازان می آید و در خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور در زبان می دارند ع قیاس کن زگلستان او بهارش را ؛ اما
انچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی وپیروی شیخ حلی است ایا ناظرین نهج البلاغت یاد ندارند
که هجو ومذمت ابن عباس دران لشد ومد مذکور است ومکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی وقبل ازان نص امام سیزدهم رفضه یعنی صاحب بحار الانوار در نهمین گذشت که هر چه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغه است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المومنین صدور یافته ومرتبه اعتماد رسیده پس همه
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت وجرات است غلط گفتم سراسر ناصبیه است که از
امام اعظم وشهید ثانی غولان بیابانی سر زده **قوله** ومحمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام اوست وعمرش نسبت باین مجتهد القدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم وتازه از عتبات عالیات برگردیده ومن وقت شنیدن انواع مشاجرها که
میانه ایشان دایر است ودیدن زبر وبیتاب ایشان زیر ترجمه هندیه که آثر التفسیر قران مجید قرار داده اند
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نموده اند وبحسن اتفاق روبروی مرزا مظهر علی که بیشتر از ندمای
مجتهد انساب فقیر خوانده بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم ؎ حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه بیچاره خار میخورد وبار می برد ؛ ودر حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللثام او در زبان دارم ؎
تراکی میسر شود انتقام ؛ که با ابن امّت خلاف است وجنگ ؛ **الغرض** جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
از این نزدیکی دانستی اما انچه نقل کرده که بعضی از ذمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است بر آنکه
درباره عبید الله برادر اوست پس مارا حاجتی بجوابش نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
محققی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواعظ حسینه او موجود است که برای تقریب امرامی
این شعر مانند وب اکبر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعض جاها مزید علم وفضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از و بعض قصور ها صادر شده از انجمله اینست که چون حضرت امیر عبد الله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متصرف
شد و نامه نوشت باّنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دار و بعضی گفته اند که عبید الله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر انیکه
عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبد الله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد همه خدا
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و اداء امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن را
دیدی گر وای ایشان را و سلوک بر باد کردی و با او خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از پنها مطلق نیست قربت منظور نبود و گویا که
تو در دل اراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه و سلم خیانت کنی یا انیکه فرمودند فسبحان الله
اما تومن بالمعاد و ما تخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان مسخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را باز ده و کن انتهی بلفظه بالجمله چگونه
بخاطر کسی از فضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدا ای با برادر رشید
سید رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
لعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای هیئت مجموعی مگر هنوز مجتهد الزمانی با دعوی عزیه و لای شیر یزدانی
متردد است در کاینت کبری که هر که خاذل مرتضی است ملعون است پس آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی را یکسر
فراموش کرد چه جای آنکه کورنمکی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر ضمایم
بر زبان مقدس رود آری مثل مشهور المرء یوخذ بما قراره را درمیان آوردن و ترک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لایخفی علی اولی النهی اما آنچه از صاحب وسایل نقل میکنند که تحمل آن یکون للوجه ما فی زراره
انتهی پس البته بر اصول مذهب رئیس المضلین که نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات توجیهی
خوب و تاویلی است بغایت مرغوب بیانش آنکه درین مجمل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره دلالت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنه الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری و من قال ان الله ثالث ثلثة و علی جنوبهم یاد میفرمودند او هم
بر ملا بکمال هیج و تاب و غیظ و غضب داد سب و تبرا میداد و این جمع منقضای درایت بود که حاجت بروایت هم
نداشت چنانچه فیمابین حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نما تا آنکه

میرسیدند و حکایت کردند و میان آنجها بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه انیست

پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد انچه ایشان در خلاصة الاقوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن

عباس محبت امیر المومنینؑ میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و حضرت امیرؑ او را معتقد خود می انگاشت

و این امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغییر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت

امام صادقؑ چنانچه معایب زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مثالب ابن عباس بیان نمودند پس بر همه

تنبیه اصول امامیه چنانکه می گفتم هویدا شد باقیماند تسویل و سخن سازی و خشک دماغی و گاو تازی

یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کردند برای آن بود که مبادا او را مخصوص دودمان اهل بیت

دانسته ایذا بدهند و بمقتل ببرند و این امر تائید سابق می نماید کما لایخفی و از ینجا انیهم و النته باشی که طاعنه

حضرت صادقؑ و زراره پیر مغان مصلحة بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکرد او هم حق حفاظت امام از ین اعدا

بجامی آورد ورنه معنی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ کجا ماند پس گو نزد متبعین هواجس شیطانی باعث رفض

و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و بینش باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که در حفظ

و حمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغة وغیره اهتمام بسیاری رفت و چگونه تردد که خود فاروقؓ معاذ الله روزی

قابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالباً فی جلاء العیون وغیره گاهی

باعوان رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند و این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی

از ین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و نواصب داد قدردانی میدادند

دیده انستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی هذا پس هر مصلحتی برای زراره و

امثال شیطان الطاق بود و هر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین مع ذلک

خون سلاله اهلبیت مثل جناب سیدةؓ چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند و بازوی

آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بطیب خاطر و بخوبی تمام دیدند انچه دیدند و شنیدند انچه شنیدند و

برای ابن عباس اینهمه کرامات و اکرامات بوقوع امد و اینهمه در آوان خلافت خود شان روداد که حروب

بغات و خوارج در پیش بود سبحان الله قربان برین سخن نسازیها که بلغای امامیه بلکه علما و دانشمندان ایشان

گوی سبق از سحبان وائل می ربایند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند بخوبی

لعنت الله ورد زبان گردانند و به تقلید امام صادقؑ بوظیفه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست

که قرین طائفه شیعه این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور و کر گردانیده یا از غایت

ننگ بمقام قارون رسانیده و من درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباسؓ

بکفالت و حمایت و صحبت مرتضوی بودند و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر و بنی هاشم مانند بید

بر خود میلرزیدند و در وقت امام حسنؑ بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند و حق خیرخواهی بجا آوردند و تخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان و ناموس لعن و طعن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم بر ثبوت رسید که چون مصدر خیانات شدید
گردیدند و داد جور و جفا دادند و بتخذیل امام الائمه پرداختند و قتل زده و تفرقه نینوی را پیش نهاد همت ساختند
مورد مطاعن و ملاعن جناب امیر گردیدند اما بین هما مین که در وقت شان عبد الله بن عباس مصدر این
کبائر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قدح و ذم معذور داشته باشند کما لا یخفی این ذمایم و مثالب
حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بوده بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضای روایات مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر کتب اصول از زبان ائمه متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع و امام باقر ع و صادق ع ناطق بوده و هم از زبان ائمه لاحقین مانند امام رضا ع
و دیگر بزرگان و درین ازمنه اولاد عبد الله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند و جناب موصوف
بملک البقا رفتند پس ضرورت بیان ذمایم و قبایح برای حمایت و صیانت ابن عباس رض کجا راه داشته باشد
و انچه از روایات فرقه ملعونه امیر المومنین ع که مجملا در مثالب ابن عباس رضی الله عنهما شان وادم تبرعا
بوده ورنه نیک میدانی که بعد ورود مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بدان نخواند زیرا که نه
بگیه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذ الله که مخالف جد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه
سن مذهب الداهرین و مکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتهد از کتاب وسائل نقل کرده تقریر جناب مین است تا از
فضلات ملاحده و منافقین که احداث در دین نمودند و خطوات ابن سبا پیمودند و همین است حال زراره
که ورود لعنت بر او از طرف ائمه لاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطل میکند سوم آنکه بعد از تلفیق
روایات کتب شیعه مثل کشی و غیره درباره زراره توانی یافت که آن مطرود بامامت شخصی قایل بود که رفضه
برای او میگویند که صورت بهمین حالش میرسد و عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند
و درین کتب انهم بجای خود است که کثری از اصحاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق هم خندید
و متحیر گردید و اصول کلینی و بصائر الدرجات و اکمال الدین و دیگر کتب معتبره دلیل بر آنست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود و کافر است همین است حال کسیکه او را امام داند پس با وجود ضلالت
و اضلال زراره انهم بشنو که بر روایات کشی و مقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر سرگشتگی واقع
شده و زینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قرآن مجید را کشاده و بر سینه
خویش نهاده و مردم را بمقتضای مکیدت خویش بلکه خدای عز و جل را نیز بمقتضای عقیدت خود کما قال
الله تعالی یُخٰدِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا این خبر از گمراهی زراره اعجاز امام صادق ع بود که قبل از موتش
نیز چنان دراز صورت بسته و آنجناب ایشان ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده و نام شان
معارین است زراره بمیدین از همین کرده بی یقین است هرگاه حال شیعه و مشبه به مجملا از اصول اهل

فضول دریافتی حال ابن عباس از ینجا قیاس بکن که چه بود واگر چندی کتب این مذهب باطل را استقراء
کنی گراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال شبه را بر حال شبه زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجلت در تبییض این کتاب نمیگذارد که تفصیل ضلالت و اضلال او پردازم
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره براندازم که مهم طبع منتهی الکلام درپیش دارم
در جناب فقیر تعلیل و التسویف اظهر بمصارف کثیر العمل می آرند و معلوم نیست که شب حامله فرداچه زاید پس
تکمیل این مبحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عزوجل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه باتمام ضمیمه وفضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر نهم تا حال
ائمه قوم که زراره از بهترین شانانست روشن شود و تقریرات صدوق و کذب شان مانند شمس روا نماید
قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس علی اصول
متشیعین البیس خناس مثل زراره است پس درین تفریع کلامی باقی نماند نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
ومن النفاق بعد الاذعان قوله و بر مذاق اه اقول مذاق اهلسنت را ذکر کردن بذکر مقوله
حسان عجم است و سیاه روگشتن مجتهد مثل زاغ و زغن ع خاقانی آنکسان که براه تو میروند نه زاغ اند
زاغ را روش کبک آرزوهست نه قوله قیاس حال ابن عمر اه اقول مختصریست در مقاله سادسه گذشته
که حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
گر او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
هویداست و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که مناقب
او متفق علیه بود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد فکیف که هرچه درباره او به ثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده واگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول رفضه حرفی مرتب شود مخالف حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود جائیکه بر فساد بیعت و نفاقش نصوص قطعیه فرمود و از نجست اطول
روایات کلینی آن را بر شماید چه جای آنکه عبدالله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهر بجان کوشد
و بر مثل یزید سفاک خروج کند و خود کشته شود و بر وقت خود را از اتباع معد فرزندان دور و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد قوله سبحان الله اه اقول سبحان الله عجب عجب شما را الزام میدهد بر اصول
شما و شما خود را بتغافل می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از ینجا گفته اند که سخن از آسمان و جواب
از ریسمانست قوله اما انچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود احاطه دارد پس ضرور نیست که دلیل بر اندکور کنم مع ذلک اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد و من بعد از ان دلیل بران مرتب خواهم نمود و روبروی عقلا مزید جهالت او بثبوت خواهد رسید
والحمد لله المنعام علی حصول ذلک المرام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

ایجاشی آن را از تالیفات عالم مذهب خود یعنی سماحلی بو االسنة وبمقتضای الکذب قد یصدق راست
گفته میگوید که عبد الله ابن عباس ع بر بنیای معاویه غره شده رفاقت امام حسن ع گذاشت وباو ملحق شد
ومتوهم نشود که درین باب جز این دلیلی ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم
وحاصل ترجمه آن انیست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیه السلام بمعاویه رسید ومیان او وامام حسن ع
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن ع خواست که لشکر را آماده نماید وآنها دانستند که صلح میخواهد در اثنای
راه عذر کردند تا غایتیکه یکی مصلای آنجناب در ربود ودیگری کلند بران مبارکش زد ومعاویه درین وقت
خواست که عبد الله بن عباس ع را از رفاقتش جدا کند پس او را فریفت بکثرت دراهم ودنانیر وبسیاری از
نقدها بسوی او روانه کرد ولصف آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب در آمد عبد الله بن عباس
باتنی چند از خاصان خود سوار شد ورفاقت امام حسن ع بگذاشت وسوی معاویه روانه گشت وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبد الله بن عباس را نیافتند وآخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن ع
مجتبی حال خواص دید که چنین بیوفائیها بکار می برند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقوله راوی این قصه
زیاده شد ومعلوم گردید که روسای قوم بخذلانش ساعی هستند الغرض چون عبد الله بن عباس نزد
معاویه رفت بآنچه وعده کرده بود وفا نمود پس عبد الله بن عباس بکمال سرور وابتهاج بمقربین شد
وقیس بن عباده را هر چند معاویه در مکاتیب خود فریفت او زینهار بحطام دنیوی فریبی نخورد وجوابهای
درشت نوشت وزینهار دست از رفاقت امام حسن ع بر نداشت بعد ازان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده آنچه حاصلش همین است واز روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویه
نزد ابن عباس ع آمده بود چون آن بدره اهم کثیر را دید هوش وحواس وعلم ودین همه درباخت وبخذلان امام ع
پرداخت وعنقریب خواهی دانست که تعیین این دراهم مبنی بر مبالغه است وزینهار خطی از واقعیت ندارد
ودرین باب اردستانی نیز از کتب خود همین قصه را شرح داده ونصوص قطعیه بخذلان بن عباس ع را
باثبات رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران گواه است ومقصود او غیر ازین نیست نزد احدی
از عقلا واز این کتاب وکتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم یا دینار بود ولیس وآنهم نسیه نقد
واز نیجا ارزانی دین متین حضرت ابن عباس ع بر اصول کاسه لیسان ابن سبای لنناس عیان شد پس چرا
مجتهد الزمانی علامه دورانی بر عبد الله بن عمر حکم بدنیا داری نفرمایند که صلات معاویه را که بلا مبالغه صد
هزار درهم بود رد نمود والتفاتی بدان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر یزید نکردن همراه حضرت
امام حسین ع وکجا خذلان گوشواره عرش رب المشرقین **وگمان مبر** که در توصیف وتعریف ابن عباس
همین قدر در کتب طائفه کسبیه دیده ام ولیس زیرا که محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال روضة المتقین
بعد ذکر عبارة خلاصة الاقوال ومانند آن مینویسد که واعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرة

عنه فی مدائح امیر المومنین وغیره من اصحابنا والعامة رووا عنه فی فضائله عم اخبارا کثیرة تدل علی جلالة قدره

ولیس فی اخبارنا خبر ینتهی الیه لایکون طریقه ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه

واله وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمة المعصومین فلا تحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشی

یوید باخبار الکثیرة من طرقنا وطرق العامة وتخلفه عن الحسین ع علیه السلام ظاهر وکذا عدم ارتباطه لعلی بن الحسین ع

بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم والله تعالی یعلم والظاهر ان مارواه اصحابنا عنه فی امیر المومنین

کان لمجرد الرد علی العامة حیث یعتقدون جلالته وثقته انتهی بلفظه ازین عبارت آنچه محصول انجامیده بزبان فارسی لشنود از هر فائده آن که از مزید تاب بزهره ومشتری برابری دارد غرض خود بجو که ابن بابویه صدوق آمامیه در امالی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وغیر صدوق نیز از اصحاب ما ازو روایت نموده اند واهل سنت روایت کرده اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست که منتهی شود با بن عباس رض که طریقش ضعیف نباشد زیرا که اصحاب ما را پروای نماند باصحاب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وهم پروای نماند باصحاب مرتضوی بلکه کار ایشان بائمهٔ معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف درو بهتر است زیرا که اخبار کشی که در قدح ابن عباس آمده موید شش بیش طرق ما وطرق عامه رسیده وظاهر وروشن است که ابن عباس از امام حسین ع تخلف تمام بکار برد وبرین قدر چه موقوف که با حضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشت ودوکان افاده خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد الله انصاری که او بدامن اهلبیت متعلق بود چنانچه گذشت وظاهر اینست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس در باره مدیح مرتضوی بود برای رد کردن اقوال اهل سنت والزام ایشان بسبب آنکه ایشان بجلالت ووثاقت او اعتقاد کلی دارند واورا مقتدا وپیشوا میشمارند چون خلاصهٔ عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آنرا بطور نمونه بر صفحهٔ خاطر بآب زر باید نوشت **اول** آنکه اگرچه صدوق فضایل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس میآرد وهمچنین اهل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست که ماخذش ابن عباس رض باشد وضعیف نباشد بجهت آنکه مارا باصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله ویاران جناب امیر ع کاری نمانده وحاجتی نیست مگر بائمه پس چه حاجت اورا بشناسیم ووقت خود را ضائع کنیم پس اولی آنکه توقف نمائیم چنانچه در اخبار فساق وقد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا واز آنجا که بقرینهٔ سباق وسیاق مراد از ائمه اصحاب ایشان اند پس رفته رفته کاری نماند مگر بمثل زراره وشیطان الطاق پس بروید که خوب رفته آید ؎ کبوتر با کبوتر زاغ با زاغ ٭ کند همجنس با همجنس پرواز ٭ **دوم** آنکه قلب ابن عباس علی باقی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر ع وامام حسن ع بامعنا بود وقت امام حسین ع همراه نیز بید رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید **سوم** آنکه کاش با امام سجاد ع ارتباط پیدا میکرد حالانکه دکان خود را بر خلافیات ائمهٔ هدی بر چید تا آنکه این طاهرین المعصومین

مثل امیر المومنین او را بد میگفتند کما فی الکافی لثقة المحدثین **چهارم آنکه** مقصود علمای شیعه از احد روایات
او در فضائل حضرت امیر الکرام سنیانست که مقتدای شما چنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خلیفش **پنجم آنکه** ازینجا بظهور رسید که خطبهٔ شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیرا که
ماخذش ابن عباس است بخلاف فضائل مقتدیین مثل ازال الخفا عنه و اقام السته در حق راشدین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان هرمان مرصوص و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش **ششم آنکه**
هر چه گفتی در فضایح و ذمایم او آورده موئد است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که بطور تموج در مجلد اول و این مجلد دالتتی برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هر کس را از سامعین
و ناظرین کلمات جعفر زتلی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که هیچ عیب شرعی جز پشم است که بنده
اینجاه عیب طبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیش لیاقت پابوس
ندارد بسرش باستان شان از دور باش ادب نمیرسد چگونه برا ثبات عذر شرعی در تخلف از امام حسین
برای ابن عباس قادر باشد و درین فوائد اگر مزیدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود و درین کتاب هم جا بجا مذکور است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمار باز و طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمة علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جمله سادات است او را بعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در آغاز
این مجلد بحث اتصال النسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی وغیره برگذشته پس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر بگریبان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر بمعنی انحراف نیست و اگر ذمایم او را با ذمایم
حضرت عباس بالمنار او ست و کلینی و تفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث دیگر جمع کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شورانیدن لشکر حسن مجتبیٰ و تخلف از شهید کربلا حرفی از ان ذمایم و مثالب
لا تعد و لا تحصی است که از عبد الله بن عباس سر زد بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
گوش ننهاده دست از محراب عبادت بر نداشت ازینجا مجتهد الزمانی را زیب میدهد بدین دارای ابن عباس
و بدنیا داری ابن عمر حکم راندن و آیات قرانی مثل وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ خواندن
اما آنچه گفته که ابن عمر جهاد امام حسین را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه حمل نقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول الباب فضول در نقض کلام این بو الفضول مرتب شده فوا دبلا دا عجبا نسبت
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصاً مجتهد بیهوده سرا بریزد و دمار روزگارش برانگیزد
او را برین تالیف نالائق محدود و سازد چه گاهی طعن او اکابر مذهب شیعه میرسد و زمانی ملامتش باولاد
امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بودند اگرچه بامامت فائز نگشته انطباق میابد و وقتی اعتراض

بیهوده او بجناب سلطان کربلا کما سیجیئ بیانه بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جهل دشمنان آنجناب
را ثابت میکند و چندین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فما قال کامل الفرقة الکاملیه
فی مرتبة اثنا عشریه فهو وارد فی شانه و منطبق علی هذیانه ؎ مرحبا ای فقیه دالنشور ٭ ای تو مجموعه کمال
هنر ٭ با خدایت گهی است قال و مقال ٭ با رسولت گهی است بحث و جدال ٭ کلک طغیان تو گاه جدال ٭
میزند طعنه بر پیمبر و آل ٭ خفتار از کلک تو آزار ٭ روح شان از جدال تو بیزار ٭ شافعی حنبلی دگر حنفی ٭
با همه بحث داری از دغلی ٭ مالکی خالی از جدال تو نیست ٭ خارج از خیطه مقال تو نیست ٭ هست چون با همه ملل
کینت ٭ کس ندانست چیست آئینت ٭ قول تو جمله حشو و طامات است ٭ نزد تو گرچه از کرامات است ٭ گر نه نجی بگویم
ای ذلیشان ٭ هست قول تو لعبت صبیان ٭ نی غلط هست مایه تلبیس ٭ مقتبس از وساوس ابلیس ٭ مرحبا
مرحبا زاده غرور ٭ گشته از ره هدایت دور ٭ گشتی از راه کر و نخوت و جهل ٭ با همه فضل نائب بوجهل ٭
متصدی شدی معارضه را ٭ با جناب شهنشه دوسرا ٭ قول او را که هست وحی تمام ٭ میشماری تو از خیال
کلام ٭ به یهودیت ای ظلوم و جهول ٭ میکنی نسبت کلام رسول ٭ آنچه آن مقتبس ز قول نبی است ٭ لعن
بر وی نمودن از دغلی است ٭ طعن آن طعن بر رسول خداست ٭ قدح آن قدح آن شفیع روا است ٭ قول
او را الفحکه انکاری ٭ باز دعوی دین او داری ٭ دین تو طعن سرور دین است ٭ این چه دین است این چه
آئین است ٭ رد وحی است رد قول رسول ٭ کی بود قول اهل رد قبول ٭ الحذر الحذر ازین گفتار ٭ وقنا
ربنا عذاب النار ٭ تفصیل لبعض ازین مجمل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن مجتهد که بزعم
خودش درباره اجله اصحاب رض رساله تا به ترتیب داده بود حقیقة ابواب رسوائی بر روی معتقدایان شیعه
می کشاید اگرچه قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکه متوهم نشود که حضرت امام حسین ع بنی هاشم را از معاملات
خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بودند لاجرم عبدالله بن عباس رض و امثال او بسعادت رفاقت
فائز نشدند و ذلک ظن المسولین و من شکوک الملبسین نه بینی که باقر ع مجلسی در مجلد دهم از بحار خطبه حضرت
امام حسین ع را که از کشف الغمه منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیداست که حضرت امام حسین
تحریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل انمردم که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب ع بدرجه
شهادت رسند چنانچه بایه بیان مفصر مودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ما شاء الله و

ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی رسوله وسلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة
وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه کانی باوصالی یقطعها عسلان
الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله
رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له
فی حظیرة القدس تقر بهم عینه و ینجز لهم وعده من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل

معنا فانی را حل معنی ان الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت
یعقوب بیوسف اشتیاق دارم واین سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا تر گردد و آنچه
بر قلم تقدیر رفته زینهار سر سرکشی نمیرود و بر جور و جفا صبر میکنم وامیدوار مثوبات صابرین ایم و برفاقت
حضرت پیغمبر ص در حظیرة القدس قرار میابیم و موجب خنکی چشم مبارک میشویم هرگز القاء الهی و ثواب آن تمنای
منظور باشد باید او را همراه من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب
لتنبو که حضرت امام حسین ع بجد وجهد سوی بنی هاشم عموما و محمد بن حنفیه خصوصا فرستادند و از ایشان امداد
طلبیدند و حجت را باختتام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هر که
لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکند از حضرت امام باقر ع که کتب
الحسین ع بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی
و قبیله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی
است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابوجعفر که کتب الحسین ع بن علی ع الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم
من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی و قبیله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الآخرة
لم تزل والسلام واگر ازین قسم مکاتیب مقدسه که به برادران و بنی هاشم از عبد الله بن عباس وغیره
نوشته اند و دران مکاتیب ایشان را از دنیا ترهیب نموده بآخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع بیسر گرد
کنم کلام بتطویل آنجامد واهل این زمان که همم قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم و حالانکه اینهم از آنجناب در همین مجلد
از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده
ما را بشنود که بقتال تعلق گرفته یا ببیند سواد ما را و اجابت نکند و همراه ما نشود و بفریاد ما نرسد ضرور است
بر خدای عزوجل که او را سرنگون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی
گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را
که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه ترا گوش کند و اجابت ننماید و یاری
نکند و مددگار نشود ولعبه دیدن این چند سطر کسی را تو هم خواهد شد که عبد الله بن عباس رض و محمد
بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند و عذر های شرعی داشتند
تا حق تعالی ایشان را بوعیدهای مذکور برا اصول رفضه مبتلا نگرداند و بیاد اقراه نرساند مگر خدای عزوجل
تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر و باهر میگردد که حضرت
مرتضوی ع ابن عباس رض را آن صحیفه نموده بودند و بروی خوانده که مثل لوح محفوظ بر هر رطب و یابس
شامل بود خصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال چنین

چنین باشد البته محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
و متخلفین هم دیده باشند فتذکر طرفه اینست که عبدالله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود و زار زار بگریه و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدو
منزل مماشاة کنند و سعادت دینوی دریابند مگر یاد نداری که ملا باقر علیه مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
نهضت داشتند پس دفتر موعظت و نصیحت کشاد و زیره پیش شاه کرمان نهاد و انگاه بعنوانیکه خانه روی
نفته خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
چه کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
برهم باشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابانان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمیابد
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه در آنچه
راه آمد و آن وقت مانع شد و بی ادبانه عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امریکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که می بینی پرسید وجه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشریف فرما دند و ارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید ببیند محمد بن حنفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ و قطره
از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
ببیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبدالله بن عباس ع ازین هم عجیب و طریف
است که گامی چند همراه آنجناب برنداشت و عجلت کنان درگذشت خدا شاهد حال است
وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جان گزا لوعه قلبی برمی انگیزد بالجمله حال این برادران چنین بود که به تصریح ائمه قوم
تهم دینی و قطعاً و یقیناً بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سرپرستی ایشان بعد از تامل
مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دایره ایمان است کائنا من کان شرمی
نباید حال مجتهد چه مانا است با قصه برهمنی که مکاید زنان همه دید و از اعتقاد بعفت زوجه خویش
بنهاره نگردید اکنون ازاله وهم دیگر میکنم که شاید نصوص قرآنی درین باب بوقوع نیامده بود
حضرت عبدالله بن عباس ع و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقها و المحدثین بر السنه این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا بحلق این بداندیشان مثل خوارج

نمی رسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگنزدید پس گوش فرا دار و بشنوش بهمت بگمار که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع او جان نثاری بدهند پس برای ادراک
انیطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ائمه کبار نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
قرانی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصاً براقربا و احباب و اصحاب
که همرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هرچه حضرت امام حسن ع بجا آورده و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرده و قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند آنمردم
قتال را هرگاه واجب شد برایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا
أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی برما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را تا زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران
تو می نمودیم یعنی اراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد ع و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم و لا نسلم برزبان آوردند و آرزوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
قران مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
و الا نظر بر روایات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر نشد که آیت سورهٔ نسا را بسورهٔ ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و بخت ربود بر او وصول رفضه بکار بردند و انیقسم امور خود از کلینی پیدا و هویدا
کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر ع مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتک و نتبع الرسل بعد از دیدار
عذاب چنانچه از قران مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبر آن ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضاً ملای مذکور از اصول خویش روایت امام
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد با
امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
در روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القتال نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا یعنی آنجناب

فرض گردانید حق تعالی جهاد را بالشکر یزید پلید و فرض کرد برامت که همرکاب وشوند و دمار از مخلصین
یزید برآرند برین چند حرف اکتفا نمودم و برای تتبع روایات کرد تطویل نگردیدم اکنون کجا ماند وهم
متوهمین که بدلالت کتاب و احادیث عترت این بزرگان مامور بودند بجهاد کردن و رفاقت امام حسینؑ نمودن
والا مرتکب میشوند **قوله** وآنچه نوشته اه **اقول** این قول نیز بدستور ترهات سابقه تهویلی و ترهیبی
نیست بچند وجه **اولاً** آنکه اینهمان صور خیالیه است که مجتهد مهمل گو در هر جا ترتیب میدهد و مشاهده
روز سیاه میکند یعنی هرکس باولیای میرد و بیقین میداند که در بصارة العین آنچه حکم کرده بودم براهین
بران هرجا قایم میشود جهل و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید **ثانیاً** آنکه درین مقام انچه
برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقةً خود بند کرآن دلیل گشته تفصیل این اجمال آنست که این روایت
را فاضل مداینی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و برانصاف و عدالتش این پسر و پدر تصریح
نموده اند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفضیح بزرگان خود می پردازد
پس بر اهل سنت احتجاج از ان نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح نهج البلاغت وغیره
که بفرمایش وزیر علقمی که حال تشیع او از کتب فریقین سمت ظهور دارد نوشته و گفته پدر مجتهد فانی
فرمان که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یؤخذ باقراره **ثالثاً** آنکه
دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبدالله بن عمر خواب نکرد بدون بیعت ولیکن مجتهد الزمانی را
دانند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فریقین به ثبوت میرسد
که تا خلع خلافت امام حسنؑ عبدالله بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از یزید سر زد
ما انکار سپرده و بحرم مکه التجا برده و هجرت کرده و بفهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
زمان دراز رو داده لفظ بایعنا بر زبان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان به ثبوت
میرسد فرعیت امامت والا برمزعوم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب درربایید واگر درین امتداد
زمانه خوابش نبرد پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عادةً بلی این کار حضرت صاحب الامر باشد
که در هر شهر سیر و تماشای باشند و رفو بهدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
و شب در سوق اللیل رونق افزایند و در جهاد نفس بسر برند که جهاد اکبر است و بسبب تکثر فعل
دور از الوهیت یا فراتر نهند فاعتبروا یا اولی الابصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش پیدا
نیست پس با وجود آن امور که از اینجا و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
ثابت شود لاجرم روایت فاضل مداینی را درین مقام کسی عقلا بجوی نمی خرد غلط گفتم که مجتهد الزمانی
اهل الاسفار وانگشت نمای هر شهر و دیار و بهتر از شیخ حلی درین روزگار اند مهملات او را بجان
و دل می خرند آری آنانکه یوسف ع را فروشند تا چه خرند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اہل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان مفتریان مثل صاحب مروج الذہب انہم تمتنا بر عبید الله
بن عمر نہادہ اند وکم له نظایر فی کتبه را العجا آنچه از روضة الاحباب در احوال حضرت طلحہ نقل کردہ آنهم
دلالتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در جا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند که گوئے
واجب میدانستند پس زیادہ برین نیست که اہتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که ہر چیزیکه
اہتمام در آن رود ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و ہر چیزیکه توبه از آن
کنند حرام باشد حضرت موسی ع بعد از بیہوشی توبه کردند حالانکه گناہی نکردہ بودند اما بر خیال امامیه
پس از انکه وکالت آنحضرت نمودند که خدا را جسم کثیف رنگین متحیز دانستند الی غیر ذلک والیچی را زوالی
نیست اما بر طور اہل سنت که تجویز الغرض رویت رفته اند و از ین واقعه سوال ہم دعوی خود را باثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر و غیرہ دیدہ باشی پس از قبیل بدیہیات است یعنی بہتران بود
که آغاز درین سوال نمیفرمودند و عجلت نمی نمودند در طلب رویت و بعد الاجابت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و در یغا که ہنوز مجتہد را خبری نیست که از
مواظبت چیزیکه ائمه ہدی ع میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکه جوازش ہم
ضروری نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد رفضه مثل لعن زراره کما عرفت مرارا اما التقیه پس چنانچه
ائمه بزعم رفضه از سنیه تقیه میکردند از شیعه ہم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان و قد عرفت
مرارا و من بمقتضای حدیث وصیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاہلیت بمیرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دالستی میگویم که ای مجتہد اگر کسی آن را از دست دہد راست بگوید
فتوی میدہی بر کفر او و بر فرض محال اگر این فتوی خواہی داد از ہزار کتاب خلاف آن ثابت خواہم کرد
وکفر بسیاری از اکابر مجتہدین رفضه باثبات خواہم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
بر زبان نیاوردند معذلک این روایت اولی نیست ازینکه مدلولش را اصلیت امامت قرار دہند
زیرا که در زعم شیعه طلحہ و زبیر نقض این بیعت کردہ بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
مہاجرین حضار جنگ بدر مبایعین تحت الشجر ممدوحین ائمه اطہر بدلیل اطول احادیث اعور از اصول
دین باشد با بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان باین معنی تصریح کردہ اند
گمان توان کرد که ستی این واقعه را نوسیمه و بر حضرت طلحہ چنین یاوگی آغازند و لو ید و لبشارت مرتضوی
در حق او کان لم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد نعوذ بالله من ذلک علاوہ از روایتش معنی
استحبابات واضح است که مزید رحمت مقتضی اینست که قبل از ان وجود رحمت بود فثبت المقصود و مخفی
نیست که خلاف عہد حرام است در ادنی امور **قوله** ومطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در ہزار کتاب
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد ہمان بیان که در نیجا دانستی **قوله**

محقق و محجب نماند الخ **اقول** عجب است دلیلی برین دعوی نمی نگارد که انحدیث چگونه دلالت دارد برو جود
حضرت صاحب الامر شیعه که فرزند ارجمند بی بی خاتون نرجس بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد شان
با خاتون مذکور در حال شرک وقوع یافته است او رویدی اولین و آخرین انبیا و مرسلین از حضرت
خاتم النبیین ع در خواب صدور یافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک مافات
بعمل آوردند یعنی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه
مفصلا چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد درانجا آگاه کند که چگونه رگهای گردن
قوم را در شکنجه اولکشیده ام و بنجهای طائفه موردلوم را سراسیمه پیچیده ام که تو گوئی ع عمر پنچه بر پیچ
دلو مرید شود شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی و با آنهمه میگویم تفریع مجتهد الزمانی یعنی
ازینجا ابن عمر الخ وقتی صورت کردد که او لفی بر آن کرده باشد که در حدیث موت کفر مراد است تشبیه
بنوعی از جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبدالله بن عمرؓ با عبدالله بن مطیع بحث را بهنا در کند و صاف
صاف گوید که از دایرهٔ دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه واله وسلم بجهت نقض بیعت
برآمدی که حال و مقال هردو مقتضی آن بود تا بعد ازین بر گوئی مخاطب دست از کمث باز میداشت
با واقعه نویسان در اخبار بسیط کرده بیش بر مید منبر ستاده نه و موجب ترحم بر حال عبدالله بن عمرؓ
زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لایخفی و چون زینهار این مبحث را طول نداد
و زود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته تخصیص بر کفر
خالعین نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بترهیب
تا خود را بتهلکه نیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر ابن عمر ناقض بیعت یزید و تارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بان فتاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او
نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و علی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که یزید
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروقؓ بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال
نه اهل الحق فتعین تشیعه و هو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسینؑ از راه
ملک و سلطنت بود و لس و مامون مقلد او گشت و در جه او از و در گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داد و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المومنین است **بالجمله درین روایت** و حدیث
لفظ ما میتة جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو دران جاریست که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیامد الغرض
حمل کردن انحدیث برامعنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ایا عبدالله بن عمرؓ این

بزرگان را که طعمهٔ تیغ بیدریغ بنی امیه شدند کافر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آفتاب
نیمروز روشن است کما عرفت بموضعه مشار الیه آنفاً و اگر در سیر و تواریخ نظر کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد
مذکور از گزاردن نماز جنازه و استادن بر قبور و دعا و مزید ولا که لوازم ایمان و اگر معتقد کفر شان بودی
گفتی خوب شد که بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابو بصیر لالوفی را که کور مادرزاد و بدتر از
اهل کفر و الحاد بود بنظر نمی آید مَن کَانَ فِی هٰذِهٖ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَ اَضَلُّ سَبِیْلًا
القصه حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و پر ظاهر است که احکام مشبه و مشبه به در هر چیز یکی نمی باشد بلکه وصفی
جامع باید میانه هر دو که در آن شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از انجمله ملای
مجلسی در بحار تصریح میکند جائیکه در مجلد چهاردهم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابله ابن طاوس بعض
افادات گفته و نگارهای بلاغت بسته که حرفی از آن اینست اما قوله لم یحکم بکفر المنجم الخ فرد علیه ان الظاهر
من التشبیه بالکافر انه لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکه معه فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتهی
مختصراً اما آنکه در حدیث مات میتة لفظ میتة بالکسر است و مراد معنی تشبیه است پس در حواشی شرح عقاید نسفی
و اگر باور نیاید در شروح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و بمغلطه مجتهد که بنوشتن
از الفاظ حدیث چیزی نیست باید گردید و برین مقدار چگونه اقتصار ورزم که ملا خلیل قزوینی در صافی
شرح کلینی بتصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته آنچه من گفتم الفاظ او اینست المیتة بکسر المیم
مصدر نوعی من باب نصر میتة جاهلیة ترکیب اضافی او توصیفی انتهی مقام الحاجة اینقدر هست که جمعا
بین الادله اخیر اینقدر اثر تشبیه معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد کما لا یخفی علی الماهرین **قوله** و احتمال
اضافت الخ **اقول** کجاست منصفی که در قول مجتهد غور و تامل بکار برده و بداند که جواب اول را در بارهٔ
حدیث معرفت الظاهر هم رد نتوانست کردن و نه برهانی قائم میکرد اگر یارای آن داشتی پس عجز و زبونی
او باقصی الغایت رسید که قفل سکوت برلب زده نتوانست برای مقلدین حمقا دامی گستردن و دانه افتادن
چنانچه در مقامات یافته نگار سحر کاری برای فریب شان بسته **معذلک** کمیت عادلی که قول او را بتنبیه
پستیر در ینمقام عاده نماید و گویند عجب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را نصیحت مجتهد مذکور معتاد بذکر
تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده بهیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلاسند اقتصار مینماید
و این طرزه غرس دیده که مجتهد الزمانی مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده
طرفه اینست که بحنین دعاوی که از شواهد و ادله عاریست در مقابله خصم می نویسد می نازد و بر خود میبالد
آه در نیجا باید اقامت دلیل بر جهالت و اجنبیت مجیب از فنون و علوم قایم کردن و این احتمال را بمعنی
گردانیدن و چگونه تجویز توان کرد که این امر بی معنی است حالانکه این احتمال را علمای عربیه برآورده اند
و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بمرتبهٔ قصوی رسیده ذکر فرموده از انجمله است علامه دهلوی قدس سره

العزیز چنانچه از افاداتش که درین امور فرموده ظاهر است وتبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد
خاصه وعامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعه النهار بلکه از طعن الرماح نیز لبعضی این امور
پیدا میشود مگر شب کوری وجهل مرکب را علاجی نیست **قوله** واحتمال ترتیب وعید الخ **اقول** هرگاه
امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال با اهل بغاوت کردن وحوزه اسلام را از شر
کفار نگاهداشتن وفتوی بمذهب حق دادن بغیر معطله توان گفت چنانچه از قدردانی غولان ایرانی در باب
حضرات ائمه که کسی را در وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی وغیره در
مقاله سادسه پی بردی حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد وبعد از تسلیم صدها سال بران بگذرد
و امور ضروریه امامت همه از وی مسلوب گردد غلط گفتم از هزار سال نشانی واثری نزد عقلا از و یافته
نشود چه گمان توانی کرد اگرچه مریدان او بپیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند
وخود را مورد فاغرقوا وادخلوا نارا گردانند لاجرم نزد عقلا وجود وعدمش برابر خواهد بود وقبل ازین
در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی ودنیوی است وسیاست
بدن وجهاد کفار وتنبیه وتادیب اشرار از من است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور فعلیت امامت
وخلافت حقیقه نمی ماند وا ورا بالقاب ناسزا قدمای رفضه معتبر توانند کرد کما اشرنا چه جای عدم ظهور
که باتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشتان وکاکین تنگ ساپایان بران واقع است ودیگران تولد آورا
منکرند هنوز خواص شیعه در تجسس او باشند وره بجائی نبرند وانهمه طالبین ومسترشدین بالاخر خاک
بیابان بر سرها بیبیزند وخس وخاشاک حرمان بر روی خودها بیزند ومدعیان ملاقاتش که بعیش
پیش از واردین وصادرین قبل از خروج سفیانی وندای آسمانی وملعون می شوند حالانکه بنقل
بجای خود قرار یافته ولو تایید حکما هم بران تافته که انتفای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است
که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد **ومخفی نماند** که سخن در وجود من حیث الامامت است
یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الرماح بمبحث وراثت انبیا میگوید ودرینجا
بسبب سلب حافظه یا تجاهل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا التبتی
جناب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه وآله التحیه والسلام واز اینجا عیان شد که مراد
از وجود امام مقارن ظهور است بالحاظ وصف مذکور واز عجائب خرافات مجتهد آنست
وآنکه شق اول را با اینهمه امور ظاهره عین مطلوب میداند وخیال نمیکند که چون برانگیختن او برای
اثبات ولوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود بقای وصف او مستحیل است از ان قبیل که زیدا
انفی بلده گردانند وگویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید ونتواند دید سبحان الله **بیت**
در میان قعر دریا تخته بندم کرده ٭ باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش ٭ وبرین تقدیر جمیع

عقلا بر ریش دراز فتح علی شاه خواهند خندید واین امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود عدلیه نهاده اند وهو نیپی (؟) تبر دند که عدل باری عز وجل چنان شد که هر حکیم از گوشه قیل وقال سر بر آورد وبرای ملامت حضرت جهان آفرین بر خاست بدنامی فتح علیشاه از قوم قاجار که نام بد بر قبیله مذکور از شیطان مشهور تر است لطف تمثیل وایهام است که ؎ گفتمش سلسله زلف بتان وانی چیست ؛ گفت حافظا گله از شب یلدا میکرد ؛ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست ودیمقام نیز شبدیز قلم در توسنی بود بیزار کشاکشی او را باز داشته باصل مدعا که زبونی مجتهد مقلد کون آبادی صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم واز سر اطناب درگذشتم دریغا که طالبین ومشتاقین انعیمه مساعی مبذول دارند وبمشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آید که که قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دید گفته بود ؎ یار در خانه وما گرد جهان میگردیم ؛ آب در کوزه وما تشنه دهان میگردیم ؛ اگر به لبتان سرای این بادشاه جیجاه ره می نهادند پی بانیمغنی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر وتماشای سوق اللیل در مکه معظمه همقرین معجزات وکرامات مراودت بصاحب کوشکی می نمود الکنون شب وروز بحکم ضرورت نزد ازواج قادسات نزول اجلال میفرماید وفرق انیست که برای حضرت پیغمبر وحضرت امام صادق بار اوی را تردد می بود که در قبر شریف متوجه بزو جات خود باشند یا به نماز ودرین خصوص غیر ازین امری نیست فرق دیگر انکه حق نرگس روا می نماید لیکن از بعض امهات المتشیعین خورسند است واز بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی وسروش لاریبی ؎ بیت چرا چون لاله دل خونین نباشم ؛ که با ما نرگس او سر گران کرد ؛ سر گرانی دارد واز آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب اکمال الدین واتمام النعمه وغیران ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است ولقب الحاضر فی الامصار نیز مقتضای همین است گو از نظر مردم غائب باشد انچه این بادشاه یعنی نصیر الدین حیدر وموالیانش اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین واتمام نعمت خواهد بود وچگونه تجویز توان کرد که دیگر مرزها را حضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند وبلده لکهنو را که مجمع اهل تشیع وموضع مخصوص آل المومنین (؟) جالسی است خصوصا برای کارگاه اجتهاد وخصوصا لبتان سرای پادشاهی که بانواع زیب وزینت آراسته وخاص برای ورود مسعودش پیراسته وبصنوف عطریات معطر ووقت شب بروشنی شمع کافوریها منور شده ودر لطافت وصفا ونضارت وبها از اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِيْ لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ درگذشته رونق افزا انجمن نشاط وسرور اند ونگاش انبساط نشوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات خضر علیه السلام کردی وزنش گفتی کاشکی من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا لیاقت داری بعد چندی زن با مردی نعمتی خوشروی درساخت واز لقای فرحت انتمای او در

ظلمت کلبهٔ احزان خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمهٔ الحیوان از ظلمات
بدر آمد تفت شد و صیحه برزد زن گفت مگر غصه را فراموش کردی که برمن تهمت می نهی من کی لیاقت دیدنش
دارم اینکه گفتم حکایتی بود باستانی درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر بعادات قدیم همراه مریدهٔ خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمرهٔ قاوسات رو برگردانید دگره برابرو زد هرچند پادشاه می پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هرچه هست بفرما تا من در اصلاح و تدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین حیدر
بگیر و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو نه دهد یا دیر کند سلطنت او را برهم زنم پادشاه او را زود دمی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم و دنانیر از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
مافات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است و بی تجویز مجتهد که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته بظهور نپیوسته و درین امور و تقریب عقیقه هزاران درهم و دینار و اجناس و لباس فاخره برای او
قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است و رجای دیگر
شرح آن میکنم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه و ارا کین سلطنت فریب
آن نخوردندی **الغرض** بر حال آن گروه از فرقه اثنا عشریه که بتلاش امام غائب منتظر سر بیابان
و کوه نهادند و درین باب ستوه شدند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت ؎ صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را ٭ که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ٭ زار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم و بلیغ در هر زبان و دعوی فرستادگی و از
طرف نیابت امام غائب نمود و مدتی باظهار کرشمهای جدید و اخذ و جبر مشغول شد انهمه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن باید شنید در یک صحبت و حرمان هر مفارقت شان
باید بخت و النعم ما قبل ؎ آفتاب اندرون خانه و ما بدر بدر میدویم ذره مثال ٭ ٭ که اگر شیعیان [illegible]
علت است که مذهب رفضه مخالف مذهب امیه هوی است و ایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود اتقیا
این المواعید من الرجعة جای الوفا لیس یهودیت مجتهدین و مقلدین از کوفه هند تعیین لکهنو تا ایران
زمین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین ورنه امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در حسام
و منهج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور لوازم شد
امام را ضرور است نه هر نبی را دارد لوازم امامت است نه نبوت و اگر در خصوص این امور ضرورت
منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریرات کنند و بکشف و مراقبه مایل گردند حشر الیان همراه [illegible]

نشر خواهد بود کما اثبت الجالسی فی تصنیفه الغیر المطبوع ولیکن هذا العلاج قبل الوقوع مخفی نماند
که چون در بعض مجالس ذکر این امور از لوازم امامت در میان آمد جمعی از ایشان لزوم را انکار کردند
و گفتند بلکه گاه هست و گاه نیست پس ضرور شد که درینجا نام کتاب معتبر بر زبان آرم تا زبان ژاژخایان
تتیره گویان بسته آید و آبروی این هرزه درایان روبروی روسای شان بریزد پس بدانکه قلع
کتوری در تشئیه المطاعن از مجلسی نقل می نماید آنچه دلالت بران دارد که امام مبعوث میشود برای
رفع اختلافات از امت و رفع اختلافات از مخالفات گوناگون بدون جهاد و تنبیه و تادیب و حد و قصاص
چگونه ممکن تواند بود و ازینجا سر انیمعنی آشکار شد که در ثبوت این امور ضرور نیست بخلاف امامت که دران
انتظام همه امور باید کردن و هم از طرف خدا و رسول احکام شریعت رسانیدن پس تو تحقیق سر نبوت
گویا بر اصول شیعه محتاج بدلیلی دیگر نماند و مذهب منصور قوم نیز همین است والاساس علی ذلک کمافی الحسام
والصوارم لاجرم کجا ماند که گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعه حتی مجلد اول کافی و مجلد ثالث آن
یعنی روضه هم پیداست که بعد از تحقیق حضرات ائمه آراده هم نداشتند چه جای کوشش و دیگران را
ز سادات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارند جز نرگسی ریحانی که بهارش هنوز زیر تسلط بهمن دوی
و حقیقة لاشئی که تا قرب رستخیز ذات آن بیچاره بر مذهب یکباره عین انتظار است و از فعالیت هیچ بهره
ندارد نعوذ بالله منه الغرض از دایره امکان بیرون است که آدمی امام بالفعل باشد با وجود السلاح ازین امور
بنیهم وانسته باشی که شیعه را مناسب آن بود که تقیه را برای امام که برای اختلافات مبعوث گشته زنهار
تجویز نمیکردند بخلاف حضرات انبیا و العجب که طبرسی در مجمع البیان عکس آن از محققین خود نقل فرموده
زیاده تر ازین حکمی که موجب سلب حواس سامعین ناظرین تواند شد در عالم حیرت نباشد که از علمای
شیعه صدور می یابد که حضرت صاحب الامر و رجا بلقا و مانند آن چنان تسلط یابد که مالکان اقالیم شیعه را
درخواب هم نبوده باشد باز از برای او دعوی تقیه اکابر شیعه بندای بلندی سرایند و گاهی خجل نمیشوند
در چنین نزدیکی عبارت عماد الاسلام مومن جالسی همراه حدیث حضرت امام رضا علیه السلام هم قرین التقریرات معلم
ملکوت استاد شیخ و سید بحول الله و قوته می آید و حیرت مذکور را در قلوب متحیرین الضعیف مینماید و درباره
دعوی فقیر المتمنیان تمام می افزاید **قوله** احتمال مبالغه در وعید الخ **اقول** بارها گفته ام
و بار دیگر میگویم و این چیز نا بالغ را باز بمکتب می رسانم که مجیب مصیب را که موجه است فقط ذکر احتمال لیکه
عقل آنرا تجویز کند کافی است او محتاج باقامت دلیلی بر الثبت نیست بلکه مجتهد را باید ذکر برهانی بر ابطال
این احتمال نمودن چون دلیلی نیاورده از قانون مناظره بدر رفت و آنچه گفت بر او منقلب شد
یعنی طلب دلیل درینجا از فهم و فراست او بمراحل بعید است هان مجیب مصیب را میرسد که بگوید
این تقریر از قوت بفعل آوردن در تذلیل خویش بلکه دیگران نیز از معتقدایان تشنیع کوشیدن است

زیرا که علمای رفض قدیما وحدیثا برای اثبات اینمعنی که اعتقاد امامت بر مکلفین مانند اصول دیگر است
از توحید خدا و نبوت انبیاء وغیرها و برین دعوی اصلیت مثل ثمانینی وکراجکی وشوشتری از احقاق ومجلسی
ودالسی در تالیفات خویش اینحدیث را دلیل آورده اند پس باید که دران احتمال معارض یافت نشود
زیرا که چون معارض ومخالف دران راه یابد والتقش برمدعا کجا باقی می ماند ودرینجا احتمالات بسیار
پیش آمد لیس طلب دلیل از خصم خلاف مناظره است بلکه از کتب درسیه هم پیدا است که موجه احتمال را دلیلی
درکار نیست بلی هرگاه سندی می آرد کلامش قوی میشود ولیکن که تقویت بران اسناد کثیر بلکه اوله نیز ساخته
شود تبرعا چنانچه عنقریب می آید بالجمله ذلت مجتهد که درین معرکه پیرایه میسر شد به ثبوت رسید باید برای
تکمیل مجتهد قول او را درینمقام یاد کردن که برای مجیب گفته بود که هیچ جا دلیلی نمی نگارد حالانکه باید
ورا دلیلی بر ابطال این احتمال انتهاض کردن واو بران قادر نشد اما ذلت دیگران پس قطع
نظر از انکه ذلت سلطان العلما که لقب مجتهد است ذلت شاگردانش است بدین جهت حاصل که اهل رفض هرچند
وتنش خود را مثل فرهاد در کوه کنی صرف کردند ولیکن لقمه شیرین بحلق فرو نبردند بلکه کوهی کندند وکاهی
بدست نیاوردند وخر تیشه بر سر خود نزدند وخسر الدنیا والاخرة گشتند وحاشا که حجتی دیگر را در اصلیت
امامت وقعیه چنانکه اهل حق گویند یا تراشیده خیالات خویش نشان داده باشند والحری یا ختند
دروغ میکردند که اساس نجات از عذاب اخروی بر ایمان است وبنیاد ایمان نزد ایشان
امامت وانگاه امامت محدثه دین سبا که هیچ ایتی بدلول خویش بر این امامت مخترعه نص نیاسبی
ت ابن سبا که علی روشن الاشتهار روبروی جناب مرتضوی دعوی رسالت خود کرد چنانچه در مقام متر
دیر نیا دراق مذکور است آنرا السبئیه زوری لعن میدانند وقران مجید را این قوم خالی از عقل برینید اته
نقیعه نعمان یعنی شیخ حنفی امام اعظم حمقا چنین لغو را بآیات میرسانند واو افتخار میدیند وصدر الدین حقیقت
ابطال الباطل چنان در رد کشف الصدق کذاب مذکور بیان میفرماید که ابلهان هم امام اعظم
فقه را قطعا شیخ حنفی اعتقاد میکنند وقاضی در ابرام آن وبنکهای نوازد بکتب مجتهدین اورا باید دید
تلمیعاتش چه قدر داد تفضیح او داده اند **ومن میگویم** که اگر این کتب که نزد ایشان درینمعنی قرین
هم رسید بابی اساس الاصول ولدار بی مروت که در بلده لکهنو ان لقیمت هم دستیاب میشود از اهم
تعرضش سمت وضوح دارد که زینهار معنی نص در آیات آن نیست بلکه اساس وبنیاد آن باعترافشر
ظواهر آیات واحادیث است پس بعد ازین دعوی در کتاب مذکور که ظواهر ولغویص کتاب حجت است
اصل خویش را ذکر کرده زیر دلیل هفتم بعد ذکر احتجاج جناب سیدة نساء العالمین از کتب خود با فضل التحیة
باب فدک وقتیکه ملزم شده از مجلس مهاجرین وانصار برگشتند وجناب امیر آیتی چند در میراث
خواندند چنانچه از کتب رفضه در منتهی این کتاب منقول است میگوید فانه لولم یکن ظواهر الکتاب

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابى قحافة بترك الكتاب فان وراثة سليمان لداود عليهما السلام
اضافى وراثة التركة بل يحتمل ان يكون المراد من الوراثة وراثة العلم وكذا وراثة زكريا ع وهكذا اولوية الارحام
وهكذا آية الميراث فان العموم ليس من باب التخصيص فانك علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على
معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش آنكه اگر ظاهر كتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمى واعتراض بر صديق بترك
كردن قران مجيد تمام نميشود وصحيح نميگردد زيراكه احتمال وراثه علم باقى است عموم چيزى ديگر است و
نص الست كه احتمال ديگرى را بر نتابد وزير دليل يازدهم كه حديث امام نقى است رضى الله عنه ميگويد
آنچه دلالت بران دارد كه اين حديث صريح است در حجيت ظاهر قران مجيد زيراكه ولايت كه از انما وليكم
الله وحديث مولى وغيره معلوم شد نص در خلافت نيست بلى بقراين معلوم توان كرد كه مراد خلافت است
چنانچه در كتب مسطور است اينكه شنيدى باعتراف مجتهد ست كه نصوص نيست بلكه از ظواهر آيات
واحاديث است پس اين مذهب كجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدايح مهاجرين وانصار وميراث
فردوس يافتن ومتبوع گشتن ايشان براى تابعين اخيار وتبع تابعين الى يوم القرار باقرار طبرسى
در مجمع وغيره واعتراف ديگران در ديگر اسفار وهرگاه ادنى غور كنى واضح خواهد شد كه چنانچه نص نيست
ظاهر هم نتواند بود مگر بضم مخترعات خياليه طائفه رقاص كه آب نديده موزه بر كشند وداد پاى كوبى
ورسخ زنى دهند تفصيل اين امور جابجا در كتاب خواهى دانست انشاء الله تعالى وليكن آنچه درينجا
مناسب مى بينيم سخنى چند ميگوييم تا سينه ناگى همه رفضه از ملاحظه آن زياده تر بدريد آيد كه حضرت رسول خدا
صلى الله عليه واله وسلم هميشه نصب امير المومنين ع را با وصف ورود تذكرات وتاكيدات غير متناهى
جناب اقدس الهى تا از صد بار بر گذشت خصوصاً در معراجها وتسويف مى انداخت وباظهار رفضه كما
مبحث تحريف القران من عناد الاسلام قدرت بران نمى يافت بسبب شدت خوف وتقيه ومعلوم است
كه اگر كسى برين اصول موضوعه مقدمه كليه ضم كند نتيجه آن البته چنان سر زند كه هيچ مسلمانى بلا ضرورت
بر زبان نتواند آوردن زيراكه از ان صريح مژده فتح وظفر بگوش خوارج ونواصب ميرسد بلكه از
تصورش قلب اهل اسلام مى لرزد ودر روزهاى غدير بعد از نزول يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ چنين اعذار مرتب فرمود كه قطع نظر از
مثالب مرتضوى كه اگر او را نصب كنم همه مرتد شوند وسعى بيست وسه ساله رايگان رود مزيد حيرت افزا
بديد آيد كه همه بحيثيت انفرادى وهيئت مجموعى كذب محض بود كه اى برادرم جبرئيل اين لشكر كه بعدد چهل
هزار كس رسيده لشكر شيخين است كه احاطه كلى دارند پس چگونه على ع را در تنهائى نصب كنم بگذار تا بعد
رسم واين مهم را سر انجام دهم حالانكه در مدينه طيبه غير از متخلفين يعنى منافقين ونساء واطفال
مسلمين كه بود كه اتشى كند ودست مبارك بگيرد باينهمه معذرتهاى غير واقعيه كه حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داده ونقل وتسویلت را بنیاد نهاد اگر مقبل آن فقط از معانی بپردازم ورق چند دیگری باید نوشت
اما سخن تکیه حضرت علی رئیس الاشهاد همین بود که بلغت وحضار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه قصوی رسانیدم یا نه واشهار رب العالمین را گواه میگرفتند که لما کما ینبغی از این عهده برآمدی ودقیقه
دران فرو نگذاشتی مجتهدین ومتکلمین رفضه افترای دیگر راکه سیه نکی ایشان را باسمان برین رسانید لیل
آورده اند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرده فرمودای جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الهی
زبن رسالت کذامی مستعفی شد الی غیر ذلک من المزخرفات التی لا القول لعبد سوتیما الوسماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث بنوا قصرا وهدموا مصرا ثم خربوه ایضا وجاؤا بهتان عظیم تستحیل عند اهل
العقل صدورها عن احد من الانبیا سیما عن سیدهم واشرفهم ولقد صرح الخائن الکاذب فی صیاصیه مطلقا
وانکر عدم ورود روایته فی باب استعفاء نبی من الانبیا کما عزاه انشاء الله تعالی فکانه ما رای کتابا من
تصانیف العلما، ولعلهم سالوا درجة الامامة لما راوها افضل من النبوة والرسالة عند تولا ال الاختیار فاعتبروا
یا معشر العقلا وهذا الذی ذکرنا من قصة الغدیر قطرة من البحار وبا اینهمه اگر تشکی ورینی داری کتب
معالم الملکوت یعنی شیخ حارثی ثانی باری بتفسیر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه وعلوم متعارفه قدما ست
بجو تا بگن که استعفای حضرت صلی الله علیه واله وسلم لفظا ومعنی هر دو در امر غدیر مذکور خواهی یافت
واستعفای معنوی را در صدها کتاب خواهی دید که بانیان ومروجان این مذهب در ها لباس مشهور
ساختند والله عزیز ذو انتقام واستعفای شریف بهر دو حیثیت بر صافی چه موقوف که کتب تو عیبل
یعنی لقب مجلسی فتنه انگیز مثل بحار وجلاء القلوب ولا و نیز در استعفای لفظی ومعنوی وافی وشافی
است اینست نمونه از آیات قرانی وشیخ علی قوم برادر بزرگ این هنفه غالبا قریب صدها آیت
را در نهج الحق آورده وبخیالات خویش گوی سبق از دیگر متکلمین برده واز تالیفات محدثین ایشان
توان دانست که چند صد آیت را بهمین مخترعات وضم موضوعات ومفتریات بر شمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل وبیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا
چون تاکید وتشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند وتا زمان ورا از جناب وصی مطلق را
در غدیر بر داشتند ومیگردانیدند ومیفرمودند هذا الحاکم بعدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب
ورگردش مستوار قاه قاه میکنند ونعره واه واه میزنند ودرحق مدعیان ودرد تسلسل وآنهم از ازل تا ختام
بحدیکه اگر رو بین تن بودی دعائم بدلش درهم شکستی مطابق ایت سوره الفتح علیهم دایرة السوء بهم چنوا
ونقاشان همین صورت دائره مسطوره را بر دفترهای قلوب میکشند ونمونه تصویر گردش مذکور که در
کتب طائفه است بکمال نمیرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول زبانی
پس حدیثی را نیز نشانی نتوانند داد ومگر بملحوظ کردن سرور محمد شه چرا نباشد که خیر کالبد عنصری الشیان

بالمنیت نواصب آمیخته کما فی علل والشرائع لصدوق الکواذب وکذوب الصوادق اینها که شنیدی
متعلق بدان بود که ظواهر آیات واحادیث را ائمه عظام رفضه نصوص دانستند اما رعایت این ظواهر پس
کیست که خلافیات رفضه بدین قاعده بیان توانند کرد که عمر اهل بیان بپایان رسد ولقد آن بختم نه انجامد
درینجا هم نموذجی می آرم که در آیت استخلاف نص لیستخلفنهم وعد الله الذین آمنوا منکم الآیة از ضمیر خطاب ظاهر است
باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر مسند خلافت نشستند از جمله حاضرین باشند و ایشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا که تمکین دین تشیع که مرضی الهی نزد ایشان بود وهمچنین تبدیل خوف بامن
صورت نه بست بسبب آنکه آنجناب لعوذ بالله اظهار کفر وارتداد می نمود و اکراه تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس ایت را برای امام مهدی که هنوز غایب است واز مخالفین می ترسد قرار دادند وبرای اثبات این معنی
استدلال بدان نمودند ولاریب که رعایت قاعده مذکوره پایمال شد کما اشرنا وقس علی هذا مثل ایت انما
ولیکم الله ورسوله گویند که چون حصر از انما به ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثه نماند وعیانست که ظاهر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاهر درمیان آمد البته امامت یازده امام رفت وگذشت ودرینمقام
آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه اراده کردند ونتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی وحقه بازی
مشغول گشتند ویازده انگشتری طلا که هیچ غالباً آتشی در آن اثر نکرده وکتاب مختوم بدان مذهب بوده
پرداختند وهر اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند والعجب کسی از قدمای
رفضه هیچ حله که کلینی مفتری راوی آنست که آنچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حله هزاران دارم
ودینار بود نه پرداخت وبنده میگویم که هرکسی چگونه پردازد وبا قدکه بقول مجتهد فانی پیر دهقانی کار هر
جولاهه وبزاز نیست یعنی بمثل خود اشاره میکند واهل عقل وفراست نیکو میدانند که ادای نماز بخشوع
وخضوع بهتر است واینها در عین فرود آوردن حله وجدا کردن انگشتری در زدنش بکف دست سایل
چنانچه تیر حکمی برنشانه قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار **بیت** از کمان ناجسته در چشم تحیر کرده جا
شیعیان گو تیر حکمی برنشان انداخته ❊ وبر گروه انصاف پژوه پوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
چنانچه دانی جابجا صواةً ومعنیً تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته ولیکن تا
به تنقید نرسد اعتبار را نشاید واحتجاج را نباید فکیف در مهمات عقاید سیما در امامت ائمه خصوصاً
امامیکه اصل همه ولایتها وصایتها باشد وزعامت دیگران مبنی بران بود اما احادیث پس
آنرا برهمین طور قیاس باید **فرق** اینست که قران مجید را از بنهار بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در تبلیغ روز حجة
الوداع بار بار بهل بلغت روبروی صد وپنجاه هزار صحابی فرمایند وانها اللهم نعم عرض نمایند که کمال
تبلیغ هر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرانی نامه جاودانی معجزه رسول یزدانی

فکیف چون آن روایات احاد راکه بوی تحریف ازان بدماغ جمهور رفضه می آید بر منسوخ التلاوت کرباجماع
فریقین وحکم قطعی ما ننسخ من آیة ثابت است فرود آوردیم که البته منزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل آفتاب
نصف النهار هویدا میشود نیز اکمال دین واتمام نعمت فرود آمده وواضح شد عدم تحریف ومخالفت آیات قطعاً
ویقیناً باقی نمی ماند مثل وانا له لحافظون بخلاف احادیث که خود وآیت کریمه لا یاتیه الباطل الی غیر ذالک قدما
ومتاخرین در کتب معتبره مثل بحار وغیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد وعلاجش اینست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید ومردود
را مطروح گردانید واز همین مقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا زیراکه در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه واله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا واگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها مارواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه ومحمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات والشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز وجل فالعمل به لازم ولا عذر لکم فی ترکه وما لم یکن فی کتاب الله عز وجل وکان
فی سنة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی وما لم یکن فی سنة منی فما قال اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی وبای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم واختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهل بیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله فرموده است بران عمل کردن وشما در ترک آن معذور نیستید واگر در کتاب نباشد ودر سنت من
بیابید دران نیز همین حکم است واگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید واختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من وچون امت را ناگزیر شد رجوع با جمله اصحاب ملازمین صحبت بحکم این حدیث ودر دو
دست غرض آن بر قرآن حمید بحکم حدیث ومشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
دین وملت خراب شود مثلاً اگر زر بدست آید ومحک درست بهم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً ومعصوم هر وقت کجا بهم میرسد
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار الا لرسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند وبجایش
نقطه علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس وبل دینی ومصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
بتحریف قائل شدند واز هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند واینکه شنیدی
مخفی بود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین از تصنیف

ثقة الاسلام وصدوق اکه از بجنوانی گذشت که قلوب شیعه نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
تر میخواهی بیاد آور حدیث امام نقی را که در آساس الاصول زیر بحث مذکور می نویسد انچه بر آن دلالت
دارد که آنجناب قائل افضلیت صدیق بوده اند و مقام تقیه نبود زیرا که یحیی بن اکثم قاضی بغداد ازین
حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
میفرمائی درین حدیث که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید که بپرس از ابی بکر که از من
خوشنود است یا نه که من از و خوشنودم امام ابوجعفر داماد مامون فرمود که من منکر فضیلت ابوبکر نیستم حضرت
صلی الله علیه واله وسلم در حجة الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز بروز زیاده شود هر که بر من دروغ
بندد بجهنم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یابید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و اینحدیث موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب ترم بانسان از رگ جان پس عقل
تجویز نکند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ الله و هرگاه این امام همقام اقرار بفضیلت
صدیق داشته باشد پس البته نخواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه واله
وسلم است و اگر از ابطال فضیلتی و حدیثی ابطال فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
صحیح نباشد و نه کسی فاضل و حکم شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لاجرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چون مطبق مجتهد الزمانی به بین که جابجا دلیلی بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ایمه قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق و ارتداد نتوانند شد و اگر چنین هزرها تجویز کنند اثبات
عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لفظ حبطت اعمالکم از آیات بینات هم یاد
ندارد آری سخن همین است که بزرگان گفته اند **بیت** اگر خود هفت سبع از بر بخوانی ٭ چو آشفتی الف با
تا ندانی ٭ ولیکن چون رفضه خباث لاتیماب را مظهر کفر نویسند و فضائل ائمه بالوهیت رسانند اگر بعکس سند
قابل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحدیث نجوم در بخصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس حرفی چند از ان مضمرات نیز بشنو و باینجا زمائل شو که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت دخول او
در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر بنا بر
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعه متناسبه اهل عبا و بر طبق تقریر مجتهد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان
پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در ردت و نفاق درآمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکلتر انیست که حدیث نجوم را چنانچه ایمه عظام رافضه مثل ابوجعفر
طوسی از امام صادق آورند صدوق امامیه در عیون اخبار بدینگونه روایت فرموده که چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نسپردند و دین را متغیر نساختند پس اکنون بنده سه حرف وا

گرشکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جواب کلمین فرموده‌اند که مراد از اصحاب
اهلبیت من اند امام رضا م عالم ماکان ویکون ولی عهد رئیس المتکلمین مامون کما فی العیون چگونه تمهید النستم فلعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بکوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب کسا که محصور در چهار کس
بودند نیز این تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر و حضرت سیده که باشد که عهود را دیده و دوالنسته شکسته و وثیقه
حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل دربدر گردیدند و اطفال
مرفوع القلم بیچاره را نیز بر دوش گرفتند و بعد محرومی و صعوبتهای مصارعت بعمل آوردند و جناب امیر بمقتضای
الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه ها نگفت که روزی ترا و فرزندانت را خدا متکفل
هست صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند جنین و خائنین والنست پس تغییر و تبدیل
بمرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همه بگیر بر اصول مدعین مزید و لادین فروش دنیا خرد و املا و معینا که اثری
و نشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه آل عبا چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بهایا یاهای باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه نرسیده
و بمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه باینهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است کی باب و فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب و
فصول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب وغیره مخفی نیست و با اینهمه شیوخ حشمها بر محدثین اهل
تا طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جابجا در تراجم اکابر
خودشان نفی جعبه یلم آورده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس
وقاحت هم برین پایه گویا ان ختم شد چنانچه بحث مطاعن ائمه هدی عیاذا بالله در نخصوص خواسته بودم
که رساله بر اسمها نویسم ولیکن از تنهائی و بی سامانی فرصت دم زدن کجا و حال امام حسن ع را در کتب مدعین ولا
دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شروح جامع الریاذات که از سبع مسائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی بوده اند فالمستعاث الی الله تعالی فی هذه الدنیا والعقبی ولعذاب الآخرة اشد وابقی پس
تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر
از آنکه گاهی در اغماز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه والتقیه کسی که مظهر کفر
باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکان نیست الا من سبعهم آمدم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم
گفته اند بالوجوه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بجهت مزید صحبت و لزوم معیت شریف الی غیر ذلک لفظ اهلبیت
وارد گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد نه بربان که از ائمه تسعه و ابوذر و سلمان یعنی بر دین نبوی باشند
و بعضی متغیر طرفه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابوذر در اهلبیت مذکور باشد در باره سلمان لب

اقرار کشودند و براحوال ابوذر انکار نمودند پس کتب معتبره رد بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه اعاذش روایت
ابوالاسود دؤلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
وکسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین در پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از امام را
بطور وصیت فرمود و در انتهای آن بتاکید تمام که تو از اهلبیت منی هستی تا سر همه فرد شد و از دی زمان حدیث
سر معین کرد که دران وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و ارشاد نبوی در آغاز ملازمت بود نه نشر
مزید صحبت و لزوم از سیمای حدیث پیدا ظاهر و آنچه از وی بر اصول رفضه صدور یافته از روث و نفاق و مخالفت
اهلبیت و آنچه بدان تعلق دارد آیا بر ناظرین مخفی و این کمان مخفی است پس رفضه چرا سر که بر روی مالیدا اگر
اولویت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تغیر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینند بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
نگیرند چه بدی کرده باشند مراد اجله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر شریف
که داد رونق دین محمدی دادند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
و اجماع بطریق اولی انهمه ادله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه ولیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تغیر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اصغا میفرمایند بر یکی مصداق کانما یغشی
علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قومی فانهم عن الصراط
ناکبون و من دایره الایمان خارجون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند دور تر چرا باید
رفتن و دوست سخن را دراز کردن که پیر دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می آرد که میانه ایشان
اختلافی نبود و مجتهد ناشسته رو درین کتاب میگوید چنانچه می آید بحول الله و قوته که ائمه مثل انبیاء بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و بر
فتوی میدادند و احیاناً بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون ولکن یفتون الشیعه بمر الحق و ربما افتوهم بالتقیه فما یختلف
من قولهم فهو للتقیه والتقیه رحمة للشیعه پس ائمه بر ملت مرتضوی بودند و هی اظهار الکفر و ابطال الایمان
و اگر ماثور نمی بود تا هم عقل بمثل مشهور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شناوری آموختن دیگر
چه گوییم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است والعاقل یکفیه الاشاره و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحجیت ظواهر سخن پیر دهقانی میرود چه مساعی
که دران از وی بعمل در نمی آید کما لا یخفی علی من رای اسماعه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدللا
و مبرهنا که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بهاء بی طائل
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده برین نیست که عمل بر هر قول شان نمود چنانچه ا

لفظ امی اقوال هم ظاهر است بعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه اینجا
بحث ابتدائی و انتهائی انیهم واضح شد که مزین بچاره نا واقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دفاتر را مثل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا ماهی بر جهل و ضلالت او بعید دیدار
منتهی گواهی داده مقصود مرا که الزام رفضه است در خصوص یا تحقیق است درین نصوص و فصوص هم نفهمید
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر بنده چیست که حضرت ائمه هدی
صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه بدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بدانسان روشن باشد که رابعه النهار توان گفت قال الله تعالی وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست و این شرف شمارا حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور گوش نفرماید افسرده خاطر نشوید و لیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم کار جهاد و تعلیق فارغ شدند و بجای
سیفی و سنانی پرداختند نه قومی دیگر مصرعه کو خویشتن گم است که را رهبری کند ؛ و اگر خرافات رفضه زیر این
ایت کریمه نشان و هم وقت ضائع شود و روح این سبا شاد گردد مگر حرفی را از ضلالت ایشان در خصوص
یاد باید داشت که بر حضرات ائمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار ؛ و حالانکه فخر و تمتی شارح کلینی باوصف کثرت تعصب و خود
رایی و خودبینی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هرچند رفضه هیچ و تاب از شنیدن مدائح ایشان زاید الوصف میخورند و لیکن خداوند عالم کلمه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سابت مصیر ادرشان الست میروند حکایت آورده اند
که ملنگی از گروه مدار پیش مریدین خویش رخوری را سر بسته گشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
و محمد و مدار باز چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکن پور حمقا گفته خود را باین مضامین
پر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را برا رانکه خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اهلبیت کردند اکنون رفضه نقیض آن قرار داده‌اند که دوست میداشتند او را و دشمن مینداشتند ایشان را و پیر دهقانی در محبت ظاهر قران مجید و حدیث شریف چه قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد که ظاهر آیت کریمه اینست که ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا آنچه اهل حق بیان نمودند پس برای استاد کلینی که در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیهم السلام باید کرد که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت و برای پیر دهقانی پیر و غولان بیابانی قول شاعری بتبدیل حرفی یاد باید کرد ع که هنر کند حمله و قابش ندهد یاری علاوه راه اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت که تفسیر ایمان بذات والا صفات جناب مرتضوی اولی است که از آغاز تا انجام ایمان شان نبود مگر قلبی یا بذات مقدسه دیگران که هم اقرار لسانی داشتند و هم تصدیق جنانی کما مر من النصوص الجعفریه نقلا عن الکافی وغیره بالجمله بعد ازین بیان که مبرهن از کتب رفضه دانستی که بر هر تقدیر حقیقت و مجاز هر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمه مراد اند و سلمان و ابوذر بجهت صحبت و اختصاص پس انصاف از تو میخواهم که خداوند عالم را حاضر و ناظر دانسته بگو که علمای رفضه خصوصا شوشتری مفتری رطل یوق آنچه در کتب خویش داد لظم و نقل داد ند و این بیت را آورده‌اند که ع صحابه گرچه جمله کالنجوم اند * ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند * یکجا باز میگردد و ازینجا از بزرگان شنیده باشی که ان الرفض تستلزم النصب والخروج نعوذ بالله من هذیاناتهم و خرافاتهم القصه هرگاه این نواصب معاندین ناصبیت را تا بجناب سید المرسلین رسانیده‌اند که در غضب مرتضوی لعلل میفرمود بلکه مفاسد آنرا بکمال شد و مد مدلل مینمودند و بالآخر نوبت استغفار بی نشیدن لادعوی رسید پس چگونه این گروه اعتساف پژوه خود را از ناصبیت پاک سازند بلکه اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب بمجاز میکشد و این ناصبیها بحقیقت می انجامد زیرا که سنیان چون خلفای ثلثه را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی گردیده‌اند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت که موجب حرمت است و همچنین روایت استغفا کردن و خار نخطی نویسانیدن و آنرا در کتب دینی بطمطراق مثل اعور دجال درج کردن و چون در کتاب الله که سراسر اعجاز و مخدوم اهل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل داده‌اند در کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که آخر کلام البشر است اگرچه تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اهل انصاف چگونه دریغ توانند کرد و این لفظ برای آن افزودم که ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت قران مجید ترجیح میدهند و بر جلوه طاوسی در نظر الف از آغاز تا امروز می نازند غلط گفتم زیرا که بلاغت بعد از ان است که محاورات یقیناً و قطعاً صحیح باشد حالانکه در قران مجید چنین نیست چه در اصول ایشان مانند تفسیر اهلبیت افصح در یمعنی بر مرعوم جهانده این بدانند ایشان مرصوص که در قران اغلاط کثیر واقع است چنانچه از آیت کریمه که در ان مستخف باللیل و سارب بالنهار وارد است سمت ظهور دارد

واین دفتر هم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهم والله ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت وقتی درجه صحت داشته باشد که از اغلاط خالی باشد کما لا یخفی و لعبد اللتیا والتی
باید دانست که مقصود مجیب مصیب در رساله النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه مفصل نتوانند گفت که فلانے از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید النبین ع تخلف نموده پس لعنت بر و باد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه بمنصه ظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانه ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ایمه هدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ ماند طرفه تر آنکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس آنمقام را هم نفهمید بلکه از قواعد مهمه مناظره دل
در دید و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه در باخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است والموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدر رش در صوارم و حسام عرضه کلام داده و جا بیجا ذکر می نماید مثلاً در آغاز
الهیات جائیکه سخن از وجوب معرفت الهی عقلاً و نقلاً رفته لفظ رسول را در ایت کریمه و ما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکنند حالانکه مدعی اجتهاد بار ها شنیده باشد که در کتاب مجید نازل گشته
اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون
ولی فهمد که خصم او بالضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قران مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشمی و لدار بی مروت و خیره سری
دلبر بی فتوت مداح پدر خود چنانچه مفصلا بر گذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت بیضا سندی در
دست ندارد و این خرافات پیش علمای آرد حالانکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه باثبات
رسانیده که الفاظ قران مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند و این حمل حامل خواه باجتهاد
باشد صوابا یا خطا یا خواه بتقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بهر حال بدان ماند که ملحدی ایت کریمه
حرمت علیکم امهاتکم را بر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و خواند سخن
لطیف گوید داز فضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردانیدم واز راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و اهل ایمان تا بمنزل مقصود بسلامت بردن و از ینجاست که در بصارة العین باثبات شهادة الحسین ع
الفا سلوک مسلک انصاف افزودم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت و آنچه از دلایل عقلیه
مستند گا الی النقلیه عیان شود کما قال المزین بلسانه لا بجنانه فی رساله دل بران باید نهاد و با آنهمه
اجمال و تفصیل بر مقامهای خویش مجتهد جلیل و نبیل میداند که بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعتبروا یا اولی الالباب واگر چشم بکشاید و از انهماک عقلها به رآید خود را با علامات بینه
در باب اصلیت امامت مستدل خواهد یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کند جماهیر علمای سنیان
را نخواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند بانحدیث یا بامری دیگر که فرض کرده شود وجه
ظاهر است که اگر استدلال میکردند چرا چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصولیکه جا بجا
در قران مجید مذکور میشود و از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيِّيْنَ وچگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از اغاز مبعث شریف تا اخر ان که بیست و سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا در آورده و بقرمنه
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی ع و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند با صدیق و فاروق
وذی النورین رضوان الله علیهم و مرتضی ع را پس اهلسنت انچه در ملت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و مخالفت ملت اسلام بر خاستند و خویشتن را بتقلید مثل خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول و تضلل اهل الاحداث والفضول و مقصود من از تقریرات سابعه در حدیث معرفه هدایت
گمراه اهلسنت تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از
شر و د حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود باشد
در قران مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
انچه مضمونش اینست که مبالغة چنین ارشاد فرموده چنانچه از کلام مجلسی نیز جا بجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضا در کتاب مجید در حق بخیل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُوْرًا
الَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ وَيَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُوْنَ مَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا
گفته فسمی الله البخیل کافرا و قس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
وانیهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حضرت
سلیمان مروی است کما لا یخفی و ایضا جا بجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل
واحادیث ائمه را در محمل مبالغه می نشانند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو و سه غرفه آب تواند بود بلکه بدین بد
عبارت از السنت و دو و سه غرفه هم ضرورنیست و علما زیر آن نوشتند انچه حاصلش این هست که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و از انجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

چنان قرار دادند که بر حشفه قرار گیرد و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاودم است و مائل به نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لایخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد و لا تحصی و اینکه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
نصب العین باند که حضرات ائمه یک مثل اثر بول آب قرار گردانیدند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میرود و شیخ بدوم فتوی میدهد و اول را بدالنسان تاویل میکند که اگر سنیان بوهم راوی
تغییر کنند رفضه موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حالانکه کجا دو رایکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک مذکور فلا تغفل و نیز مقام
حیرتست که درباره خمر بنص کتاب لفظ رجس که درباره خنزیر است فرود آمده و خمر عین نجاست شده فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای عاصرین
را درباره صدور تا امروز خیال همین است که طاهر نمیدانند بلکه نجس معفو میگویند و چون امر استطرادیست
بتکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصفح برمیآید
از کتابش دهم دیگران تصریح کرده اند باید دید که طاهری نویسد نزد صدوق و اگر مذهبش نجاست
معفوه بودی البته خلاف آن ننمودی کما لایخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بحبه ذلاتجری تعبیرش کنند
مبتغر خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد ولیکن چه توان کرد که شیخ صدوق نطاق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و جائز میگوید
نماز آنکس را که خمر بخورد و بدنش برسد انتهی محصلا الغرض هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در مابه النزاع که بر اثبات آن تبرعا بسیاری از ادله قائم تواند شد و امثله را تناهی نیست بعید
ال... واز صاحب احتمال و موجه حدیث رسول ... استدلال طلبیده ند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
تکلم خود را نزد طلبه برباد دادند چون سیاقت جواب تا اینجا رسید صدر کلام که سابقاً دانستی باعتبار معنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز بدست
ندارم وقس علی هذا اسباب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعادهٔ معدوم محالست
بالطاق همت بمحض فضل ایزدی بر بسته ام که بزرگان در محامد شان نقش بدین مصراع رطب اللسان اند ع هر محال از دست
تو ممکن شود ۞ و نزد عقل رسا فلک فرسا هوا هون علیه الکنون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسیط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بعبارة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان بقلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که نموذجی از احادیث امیه را امید واریم که بیان فرمائی اگرچه استیفایش
دشوار باشد پس بدانکه درینمقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع السنت ونامش وتمامش در تحفه
اثناعشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قلمی میشود واستیفایش درینجا مصلحت نیست بدانکه المراد
بمحبته من یحب وبغض من یبغض محبته حقیقته ومقامه وبغضها کما التصوره فی انفسه دون تشخصه الجزئی یدل علی ذالک
ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة وفیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته فلیس فیک خیر فغفیک خیر
واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته والله یبغضک المرء مع من احبه وفیه عن الصادق ع قال ان الرجل
لیحبکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة بحبکم وان الرجل لیبغضکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار ولا یخفی ان الحب والبغض من جهة الطاعة والمعصیة یرجع
الی محبته المقام والحقیقته وبغضها دون التشخص الجزئی ولا سیما اذا لم یر المحب والمبغض محبوبه ومبغوضه وانما
سمع صفاته واخلاقه ومن هنا نحکم بنجاة کثیر من المخالفین الواقعین فی عصر حفار امام الحق المحبین لائمتنا وان لم یعرفوا
غدرهم وامامتهم کما یدل علیه قول امیر المومنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع واما الثلثة ابوذر و
المقداد وسلمان فثبتوا علی دین محمد ص وملة ابراهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة
غیرک وغیر شیعتک قال فان الحق والله کما اقول وما هلکت من الامة الا الماضین المکابرین الجاحدین المعاندین
فمن تمسک بالتوحید والاقرار بمحمد ولم یخرج من الملة ولم یظاهر علینا الظلمة ولم یشک فی الخلافة ولم یعرف اهلها ولا تهاونا ولم
ینکر لنا ولایة ولم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم ضعیف له الرحمة من ربه ویخوف علیه ذنوبه وفی الکافی باسناده الصحیح
عن الصادق ع قیل له ارأیت من صلی وصام واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب فقال ان الله یدخل
هؤلاء الجنة برحمته وفی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن اخذ بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
ورد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم ونجاته من النار ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن علیه واحتج علیه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم ومعدن العلم این هو فهو عند الله سعید ولله ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مومن یعرف حقنا
ویسلم لنا ویاتم بنا فذلک ناج محب لله ولی ومن ناصب لنا العداوة ویتبرأ منا ویلعننا ویستحل دماءنا ویجحد حقنا ویدین الله
بالبراءة منا فهذا کافر مشرک فاسق وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یشرک بالله
بغیر علم ورجل اخذ بما لا یختلف فیه ورد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا ولا یاتم بنا ولا یعادینا ولا یعرف
حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له ویدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف وقال رجل للصادق نتبرأ من قوم لا یقولون ما نقول
فقال یتولونا ولا یقولون ما تقولون قال نعم قال وهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرأ منکم قال وهو ذا عندنا ما لیس
ما لیس عندنا افتراه اطرحناهم قال فتولوهم ولا تبرؤا منهم ان من المسلمین من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة

اسم الحديث لطوله ورواه في الكافي وقد مر ما في معناه في كلمه مراتب الايمان والكفر والدليل على هذا من كتاب الله
عز وجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها ولا يكلف الله نفسا الا ما آتيها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتى
يبين لهم ما يتقون قال الصادق ع ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم يعرف شيئا هل عليه شيء قال لا وندا واضح يجد اليه
فمن ليس له سبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبه نجاته وعليه محياه ومماته وليس له الخوض فيما لا يعنيه ولا التعمق فيما لا يهديه
بعد ازان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجية نصير الملة والدين محمد بن الحسن الطوسي في بعض رسائله اعلم ايدك الله الاخ العزيز
ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغي ان يصدقه
في صفات الله واليوم الآخر وتعيين الامام المعصوم كل ذلك مما يشتمل عليه القران من غير مزيد وبرهان اما في الآخرة
فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في صفات الله فبانه حي قادر عالم مريد ليس كمثله شيء وهو السميع البصير
ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما حادث او قديم بل لا يخطر بباله ومات
مات مؤمنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التي حررها المتكلمون بل مهما خطر في قلبه تصديق الحق بمجرد الايمان من غير دليل
وبرهان فهو مؤمن ولم يكلف رسول الله صلى الله عليه وآله العرب باكثر ذلك و ايضا هرگاه بكتاب نهج البلاغه رجوع كني خواهي يافت
كه خلافت وامامت بر مشوره اهل حل وعقد قرار يافته يعني ماده مجتمعه در ذات شخصی از شروط آن بعد از بیعت بفعلیت
می گراید ومنکشف میشود وبدیهی است که اهل حل وعقد در امر مذکور مهاجرین وانصار بودند کما هو مصرح فیه واین
موید مذهب اهل تسنن است ودلالت بر فرعیت امامت دارد ورنه در اصول عقائد کسی را چه دخل تواند شد کما فی اعتقاد
المبدا والمعاد والملائکه والنبیین والکتاب ماخذش آنفا دانستی واز حدیث مرتضوی کرم الله وجهه انهم عیانا بثبوت
رسید که اختیار کردن این اصحاب یکی را از میان خویش ونشانیدنش برای امامت پسندیده است نزد او تعالی
وتقدس وعبارت این حدیث قبل ازین معلوم شده چه ضرور که بار باز عادة آن بعمل آمد وضم ضمیمه مقدمه مذکوره آنکه
هرچه مرضی اوست تعالی شانه البته موجب نجات است پس مذهب اهل تسنن موجب نجات خواهد بود وهو المطلوب واز تمام
مقالی دیگر ارشاد وهدایت حضرت مشکل کشای واز همین بیان حل شد که امامیه از راه هرزگی چون لفظ خلیفه
رسول الله در باره افضل الصدیقین میشنوند دلهای ایشان مجروح شده وزبانهای ایشان منجر شد که حضرت او را کی خلیفه
نموده بود وعقائد المستند یا خود را بیتا قلی زده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بر روایات فریقین در غزوه خندق بخلافت
شیخین الله اکبر فتحنا ابواب خود را بشارت دادند وهم بشارت خلافت شیخین بحفصه مظلمه بذکر نام هر دو جزء که
ارشاد فرموده پس خلیفه رسول الله او را گفتن عین اتباع حدیث سرور عالم وبارشاد مرتضوی عین رضای رب العالمین
خواهد بود واری بیعت راستی موجب رضای خداست پس نمیدانم که کم شلز رواست مگر طایفه رفضه که مثل ایشان
ازناست که برباست زیرا که چنانچه مضمون رضای ایزدی از کتاب نهج البلاغت پیداست خلافت ایشان در مجمع البیان
طبرسی مولای مجتهدین هویداست والحمد لله علی ذلک و ایضا موقوف داشتن جناب امیر بود خلافت خود را بر
حضور بدر منین بیعت ایشان بر عین بیان مذکور که فرعیت امامت ازان در ظهورست و ایضا ارشاد امام سجاد رضی الله عنه

ومحن آبائیہ اجمعین کہ امید وارم کہ از برای ماچنان قرار یابد کہ از یکی از وبع مطرات سیانامہ یعنی دوگونہ ثواب بنسبت
بدیگران در عبادات وحسنات وتضعیف عذاب معصیت پس شرط عصمت از میان رفت واز فوت شرط فوت
مشروط است وہرگاہ مذہب شیعہ باطل شد حقیت مذہب ما بحصول آنجا امید والیضا نجات یافتن مختار از دوزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ در احادیث امیہ کہ بتالیفات مجلسی وغیرہ مذکور است حالانکہ او بمقتضای
روایات ہمین محب شیخین مکرمین بود وبہ اصطلاح مقلدین اعور المحدثین ورکافی از جملہ مشرکین معدود پس
اگر او راسنی دانند ثبت المقصود وعند العقلا واگر خارجی وناصبی گویند وطلب ثار را برای سلطنت دنیوی
قرار دہند چنانچہ از جلاء العیون ہم عیان میگردد بطریق اولی واگر شیعی بودی با انہمہ حسنات چگونہ در دوزخ
رفتی بلکہ مثوبات از حد درگذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالۃ الشیخ المرتضی والیضا از کتب علامہ حلی عیان نسبت
کہ یکی از مقتدایان سنیہ نیکی کردہ بود اورا در بہشت درآوردند وہرگاہ عمل سنی بکار آمد ثابت شد ایمان بلکہ اتقاء آنہا
زیراکہ از حضرت صادق ع باستفاضہ وشہرت رسانیدہ اند کہ عملی کہ صادر شدہ از غیر متقی نزد او تعالی بدرجہ قبول
نمیرسد واین روایت در منتہی الکلام واین اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنۃ للہ تعالی کہ اہلسنت از جان
بود ودل فدای اہل بیت اند خصوصا جناب سید الشہداء امام حسین رضی اللہ عنہ فکیف کہ بتقیہ ہم اعتقاد ندارند چنانچہ
معتقدان بنود بخلاف رفضہ کہ بسبب خلاف آنجناب افترضیت وجوب آن بظن ضرر واانگاہ باموسہل قائل اند ودر
ہر کتاب فن احادیث را از راہ دشمنی آنجناب کہ کردن تقیہ زدہ قلع اصل اصول شیعہ از وسر زد بکمال زیب ونیت
وطمطراق روایت میکنند کہ ہرکہ تقیہ نکند دینی وایمانی ندارد وچیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشہادت چہ رسد
الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال ایضا فی کتابہ وغیرہ فی غیرہ بالجملہ سنیان تابع حضرت امام حسین اند
وقد تقرران تابعہ تابع البتہ وقدرت الٰہی دیدنیست کہ واقعہ شہادت آنجناب اول دلیل برای خلافت راشدین است
کما بینا فی رسالتنا القدیمۃ وسیجیئ ہذا البحث انشاء اللہ تعالی واین احادیث وروایات در تالیف شیخ حلی وشوشتری
ومجلسی وسرہ نقال کشمیری وغیرہ موجود است والیضا ثبوت وراثت جنۃ الفردوس برای اصحاب کرام خصوص
اجلہ ایشان بروایت ثقۃ المحدثین امامیہ کہ اطول احادیث است از فصول امام صادق بحق ناطق محترز از تقیہ لشہادت
کافی ودعوی انمیعنی کہ آن اصحاب جوع کردہ بودند تشیع خبطی است کہ پایانی ندارد چنانچہ کذاب شوشتری در مجالس
المومنین وغیر آن برای بعضی از ان اصحاب نمودہ وقس علی ہذا البعض دیگر از رفضہ مفترین مگر ابن مطہر ودین نہج
وشروح آن خصوصا شرح بحرانی وعادل ومنصف خویش را ہم ندیدند کہ فاضل بحرانی کہ تشیع او اجماعی است زیرکلام
شریف جناب مرتضوی اقام السنۃ وازال البدعۃ وقوم الاود وداوی العمد الی اخرہ کہ بمدح حضرت صدیق یا فاروق
وارد است میگوید کہ رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب رعایت واستمالت ایشان میفرمود
مستوردن عنین لیس ثابت شد کہ کذاب مفتری ذہب اللہ بنورہم وترکہم فی ظلمات اذا اخرج یدہ لم یکد یراہا
رہ بود از افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاہر شد کہ امامیہ از اصحاب نجی ومرتضوی ہردو بریدہ اند و

ـدا اند پس اگر آنها که در صدر اول محسوب اند و مزین بیچاره همت خود بر نفی برگماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شد شیعه بودند چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له خط من تتبع الکتب للقدماء والمتاخرین وقد اوردت نموذجه من قبل وهو یکفی المسترشدین و این نوع اداراکه
حسنی چند از آن گفتم و نظر بتطویل و قصور همت ناظرین از استیعابش درگذشتم برای فرعیت امامت بابایی نیست و اگر
استیعاب میکردم البته آیت کریمه ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الایه نیز می آوردم که رفضه در آنهم ظاهر کتاب و باطن آن را بر طاق
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فلنرجع الی هفوات المجتهد رئیس المضلین **قوله** و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر
زمان انست الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و آنگاه تا بقیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعده قضا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غایب
بودند الی غیر ذلک من البلاد والحرب والجهاد بر آنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است مدعا
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر در پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد و چگونه نباشد که آنجناب نص خاطمی طرفدار شیخین کردند و تا دم وفات
و تیره وکالت و کفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گشته من شاء فلیرجع
الیها و نیز جناب امیر همیشه پشت سرش نماز میگزاردند الی غیر ذلک مثل اجلة المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد ورنه معاذ الله موت جاهلیت که وعید آن شده است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد و چگونه این کوه الوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طالعه نیفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تا روز
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی اجماع ایشان بر آن حاصل است بدیهة و اگر از جهت تقیه امیر دختر
خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت مهاجرین و انصار و آنگاه در مقابله
صدیق مرجع اصحاب کبار پس با وصفیکه مخالف احادیث منیف اوست که آنها از نهج البلاغت در اثنای خلافتش
والنص از هم در آغازش بروایات جمة چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل فرمود خلافت خود را بر بیعت یزید
باوجود لزوم ردوحی و نقض میثاق یعنی فار نخطی که بسبب مصارعت با خالد بن ولید و دشنام فاروق نیز المبور رسید
از حق الیقین و هم بروایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود والمواثیق وقت نزول الکتاب المختوم
فان الذاتیات واللوازم للامامة التی تطهر من الحمام و نهج السداد و غیرهما حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء والمرسل المتقدمین علی المذهب المغضوب فکیف که حق تعالی در کتاب مستطاب فرماید فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ
هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ مع هذا کلام درین است میانه فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام یا افضل از بن هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما فی ملل شیخ المشائخ پس گواهان با رفعت
مدعی چرا الطاق همت بر گواهی بدین چالاکی و چستی بر بستند و زبان بشهادت زور بر کشادند و در خار زار ضلالت

و بیج سفاهت در افتادند و هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید الحمقاء ظلا و نیز بذهن عقلا در نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند جنین رحم فرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که برین تقدیر وعید حدیث نبوی صلعم را احدی
کی ماند الی اخر ما افادت و اجادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام میباشد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بنفس اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمرو باید تغیر مضاف بفهمند و هرگاه آن مال و کتاب بدها افتد باید که زید و عمرو
گویند مال و کتاب ما متغیر شد بجهت اضافت حالانکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمانی هم بر ریش مجتهد فانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از دراهم کاسته
و در ورقی از کتاب زینهار تصرفی روا نداشته کما فرضنا باز این گستاکشی از بهر چیست مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرحی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفصیل او در امضر میدهد و باعث کشف تلمیع او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا با جمالش ادا کرده بزودی رفت و گذشت چنانچه بر ریش در صوارم میگوید و
بگمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تاثیر اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت آنست که چون
بر سر تحریر آیند براه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و ایضا
مجتهد الزمانی را در تغیر که مدار نما یاد نماید ع کاتش چو بلند شد جهان سوخت ثه یعنی متکلم سنی در پی خواهد شد و شقوق را
مفصل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته برباد خواهد داد چنانچه درین کتاب بتائید ایزدی اتفاق افتاد و اکنون مجتهد تواند از هیچ طریقی درین مبا
قرار نمودن و راه مخلصی پیمودن و اگر خلاف متبادر را خصوص در حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و بضمن مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر بدهد قطع نظر از آنکه زمان از گردش [illegible] اسما
پس ضرور است دلیلش بیان فرمودن که بذمه مخصص البته میاید و اینمعنی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امروز برهانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بران دارد و کما لا یخفی معهذا باید که در زمان نصیر الدین حیدر
حقیقة و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه امامی دیگر همچنین در آن منه فرمان روائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیر آن پس لعنت خدا باد بر کسیکه با وجود دعوی تشیع و فریه ولاء و روایت متغیر امام
باشد و چنین اعتقاد دارد حالانکه هر که بزیادت و نقصان ائمه قائل شود در کفر و جهنمی بودنش بر اصول اثنا عشریه هیچ
شکی نیست کما فی الکلینی و روضه و غیرها و بتقریر دیگر تفهیم این مجتهد مینمائیم که شاید این مدهوش در صورت از خواب
گوش بیدار و از غفلت شده هشیار شود و بیانش اینست که آن امام از ائمه هدی و خلفا که بود که متغیر نشده ظاهرا
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی به پیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزیده و در زندگی بارها بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت نیز بسا امور اصل تغیر و تبدل بالظهار

واختفا نور و شب نور دید عرضه که تغیرات را خصوصاً بر اصول اهل فضول حدی نیست که حرفی از ان بغیبت که اختلاف در امت
میان انداخت خصوصاً در شیعه امت ابن سبا کما یدل علی هذا الاختلاف حدیث الکلینی و کیست که تبدل و تغیر جناب امیر را شرح تواند کرد
از کافی و بحار و دیگر اسفار خبر برساله منفرده که ایمان آوردند به نبی کریم و مقلد شدند باصحاب و کشف رقم بر نجوم منافقین زیرا که
آنها بدلالت قران مبین مجتنب گردیدند از صحبت کافرین و هجرت گزیدند از قوم بیدین و حضرت امیر منهمک بودند بملازمت مرتدین
لیس وجه لفظ زعم نیز انتکار شد مثل رابعة النهار و اگر تجدد امثال را شرح کنم بطول انجامد و یقین شود که کائنات و موجودات را هر آن
تجدد و تغیر است غیر از ذات واجب تعالی که الان کما کان صفت و شان اوست ولیکن بر تحقیق مجتهد الزمان کما سیجی انشاء الله
المستعان و اگر تنزل کنی و حضرات انبیاء علیهم السلام را بر شماری نظر بسیم و عادت همین تغیر در ایشان هم جاری و اگر اندکی غور
کنی بر اصول رفضه درین خصوص نیز گوی ایشان گوی سبق از ملاحده ربوده اند که بر طور ایشان اختیار نبوت ضروری بود و تصدیق تمنا
و استعفا از ان بکمال استدعا کما شرحنا علاوه در قیاسات عقلیه ضروب منتجه دیده باشی که العالم متغیر و کل متغیر حادث پس اضافت را
در تغیر چه دخلی باشد که زمانه خود بقول حریفانش نام تغیر و گردش آسمانست و متعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرر
و از همه بیشتر که بیاعثی هم معنی حملت خفیفا خفیا و هم حملت جلیا ثقیلا باز طلق بر طلق و قلق بر قلق بامداد علی رونق الملائکة الامجاد
باز نفخ ولادت و شیر دهی و رفتن آنجناب باسمان و آمدن از ان و بامور معاش و معاد پرداختن حال حمل نرکسی خود از بحار و حق
الیقین و غیر ان بروایت عمه اکابر صاحب الزمان در شب موعود که بخدمت اعانتش بود خود معلوم که چندانکه اثر حمل جست هیچ نیافت
و لید با آنچنین چند در آخر شب پدید آمد کما عرفت و چون پیدا شد غیر از اقرار بوحدانیت و شغل عبادت و قرارت جمیع کتب آسمانی و د
و لای المعراج جسمانی از امور دینی و دیگر چه بود باز در هر هفته معراج مذکور رو بالیدگی در هر روز محسوس تا بحدیکه خاتون حکیمه عمه کبری
که برای زیارتش بیامد روزی در خود لا او را دیده و القاب شبیه بخیال آنکه مردی اجنبی است و امام حسن ثانی خندید و تفقرقهما میان المقال
نیست و اطفال الهیه که از آثار امامت دارند بیان فرمود ع گل او در سعدی سوی بوستان ٭ گویا حافظ لسان الغیب در تخصوص ملهم شد
و گفت ع کین طفل یکشبه ره یکساله میرود ٭ من بعد تشق معکوس بر داد که پس از نه جوانی و بودن مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت امام
عسکری را رو نمود به یکبار طفلی بسیج و صلح در آمد و چنان سجیه بر عم بزرگوار که بعد اعلای مجتهد عفیف روزگار که قمار باز و طنبور نواز بود من حیث
بر اصول مجتهدین زرین فروش دنیا خر بزرگ تام عیوب گشت و باز لیس گرزید حالانکه در سکر ام الخبائث خواسته بود که امام جنازه شود
با برادر ان از نهم ام فارغ شد خبر شناختن درهم و دینار و جید کم عیار چه رو نمود و اگر میشد بود که امر و در برین سانحه قیامت را معدوم
دارید و فقط بریکی و علامت امامت قناعت کنید بقول قرین قد رسایل چه بلا نازل میشد و اگر بغور بنگری اول بر صدور معجزه دیگر
باید داد الیه بلکه امام سابق را بالیستی درین همراهی پیچی از دینار سیجی منع کردن و تقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حزن چند
اندوه اگر بدین بود تا موجب زیادت رجوع شیعه میشد و اطمینان قلوب میگردید و شیعه مرتد نمیشدند وار بعد من خرم نمیاوردند ولیکه
عجب نیست که تا رفضه مردارند و گویند که امام از انجهت در انوقت از سنج بالکل گنج شد که جناب جد ماجد مجید و دفن حضرت رسول ع
رب ذو المنن و دعوی فدک تا از یه کما فی المنتهی و غنی درینمقام تواند گفت این گل دیگر شگفت فاعتبروا یا اولی النهی و امر
در عالم شهادت و حضور واقع شده در افادات امام شیعه و تعلیم و تلقین ایشان که طوایف شان بما رسید هنوز مفتوح بود در غیبت

صغری توقیعات و مکاتیب مزوره مهر سفرا و پیدا شد بازار اهل مکیدت گرم و قلوب اهل عقیدت همه سرد گشت دو زمان غیبت کبری اجرای
آن در بحار و انهار بران کثرت انجامید که اگر برای جناب شهید کربلا زیاده از صد هزار بکمال بلاغت ترتیب دادند کما فی روایاتهم
در خصوص اضعاف مضاعف را از کمال انزرو نیاز بلا تناهی میرسانیدند. لیکن بهار و باغ جابلقا جیان دل مبارکش در ربود که گاهی
تا شیان خود را بقول شاعری زینهار یاد نکرد که سه نی فرده وصلی نه بپای تحدیتی بدر کوی تو بستند مگر پای صبا را» و از آن تتم
و ترفه و سیر و تماشا میسر نشد تو گوئی که آنجناب از انجا گاهی بر خود بجنبید و لیکن سخنی محقق بتحقیق محققین خصوصاً صدوق الکواذب
مترفعین اینست که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و با اینهمه گردش دوار بر جای خود برقرار و انهم بعنوانی نه عد اولاد
امجاد لعبد ها رسیده نه و هر گاه بآیات یا الوف بحجه ی سنند که در جنات الخلود دوماخته آنست عه دیعنی همه لفوج کشتی دمیدان داری گران
رکابی مشهور کرده ند از پرده غیب بیرون آید اکنون که هنوز از بیم یهود تقیه میکند و میلرزد چنانچه عنقریب بر ذفر میرسد جناب مجتهد تابع
او را اختیار است خواه اینهمه حرکات و نشیب و فراز و کرشمهای امامت او را در تغییر شمارد و خواه در تمکین و قرار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینهمه لیسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی در قصص الانبیا که بر نبی زمان چنین وحی آمد بلکه در صوارم جالسی در
بعضی از مقامات صوارم قاضی رطل بوق صاحب تمات نیز بیاد میآید و هیچ بوی تغیر از ان مشموم نمیشود و قس علی هذا دیگر کلام که بری
این زمانه چنین فهمود هرگز تغیری در ذات و صفات عالیه بطلان ختم نبوت نتوانی یافت و رنه لازم آمد که گوینده اینکلام منکر ختم
نبوت شده با جالسی بود یا کسی دیگر پس تحویشی جناب مجتهد الزمانی بحکم تنبیز از جهت اضافت هم از اینجا بوضوح میانجامد چنانچه تا تحدانی از
مباحثت باستانی لاجرم جناب امیر متعین شد بالیقین فکیف بعد الاستثنا پس و معاینت کجا فان نبوت شیء لشیء فرع الثبت که عند العقلا
متحقق الاستعمال اللا بعید البتیه والتدبیر اکنون تو انگفت تمادی خاص انچه غرائبه و ذبابیه از گروه شیعه بدان اعتقاد دارند بلکه
به معتقدات اثنا عشریه نیز انجم باولیه زیرا که چون کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شرح جامع الزیارات را بینی خواهی فت
که غیر از جناب امیر مصداق الا من ارتضی من رسول لیس توانند شد که وحدت ماده و هم قرینه السنت و هم دلیل ان زیادت علم امیر
نسبت بجناب بشیر و نذیر الی غیر ذلک که در مناقب مرتضوی مبرهن نموده اند چنانچه در مقاش تفصیل این مجمل تا اوردهام
و اگر قرآن المبین بدست آید تا فقط سوره الولایت بهم رسد برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس کجا ذوق فان نظر
بانهم بحرف تو دیگر با نبوت و رسالت و شان بنیانی یا ایها النبی آشکار شد که استاد بنده جناب میر نجف علی صاحب فیض آبادی جهد ایران شخص نقت
نشسند با دعیت حق غلط که سوره مذکوره از ملاحظه ایشان گذرانید قال الله تعالی یا علی جاهد الکفار و المنافقین و لقد آتیناک حکمة من قبلک المرسلین
وجعلنا لک منهم وصیاً لعلهم یرجعون بحسبکه تعلق نماند و در زمن مرتبت انا انما یا ایها النبی انشا الله تعالی منه اخذ استعفا از رسالت دلیل به سلب علم فرود است
مزید علوم داشتند و از حسام مجتهد ظلی استعفا عموماً مستحیل و قطع نظر از دیگر انبیا عموماً از جناب سید المرسلین در کتب شیعه امامیه مثل معانی
و حیات القلوب و غیرها بثبوت میرسد انجاهل کودن انکار نموده و در عقیده هشتم از باب نبوات تحفه که هیچ نبی از رسالت استعفا نموده و از
ادای احکام الهی عذر نیاورده و همین است مذهب اهلسنت و امامیه گویند که بعضی اولوالعزم از رسولان استعفا از رسالت نموده اند
و تعلل و مدافعت پیش آورده و عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی آخر العقیده میگوید قول هذا بهتان عظیم نسبت
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مرید کاذب خائن بهره از صدق میداشت

چه اقوال احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی است که مولانای طبرسی در ذیل
قوله تعالی قال رب انی اخاف ان یکذبون گفته لیس ذلک سؤالا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلبا لان یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و همچنین
در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابوبکر از حیث استقالت
او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من مذهب الی ان الامامة تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه
الی الامة ان یختاروا غیره لعذر یعلمه من احوال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان الامامة بالنص وان الامام
یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لمتعینه خاصة دون کل واحد من المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از
حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده ایشان در باب نبوت الی آخر ما تفوه به یاد دارم که در قدح این اف
زنی و [illegible] در تالیفات خویش بکمال بسط التفصیل نموده ام و اگر سپهر در بقای از امید بد رابقیه تمنای قطره ای [illegible]
پیدا لازم که بدان از سر تو التقای نمایم و اگر خداوند عالم میخواهد عنقریب میبایید فکیف که غرض اصلی آن بود که دلها از ترهات خویش
چون اقاله از امام مستحیل میدانستند آنرا از احد الانبیاء بطریق اولی و این غرض بعنوان شایسته صورت بسته و اگر راست پرسی این مباحث
ابنای [illegible] توانی گفت که این قیاس بالاولویت هم [illegible] راه صواب [illegible] خفی نماند که یاد دارم که از تحقیقات [illegible] بودم
علامه دوانی قدس سره [illegible] ذکر [illegible] چنانچه اصح شده استقاله
از احد الانبیاء [illegible] الانسان [illegible] کتب [illegible] معتبره [illegible] باتمام رسانیدم و رگ جان [illegible] شکسته [illegible] تکذیب [illegible]
[illegible] سنت ولیکن [illegible] را علاج نیست و [illegible] وغیره حضرت امیر فرموده است
[illegible] دیگر [illegible] بقول امام الائمة یعنی علم الهدی ثانیا ارتکاب حرام شده عصمت امامت رفت [illegible] عادل [illegible] بوده و اگر گویند
امتحان بوده گوییم اقیلونی [illegible] ذلک [illegible] اصل [illegible] نیست که امام [illegible] قلوب اخلاص مردم [illegible] اصول رفته که امام [illegible]
اقیلونی [illegible] تحقیقات قول امیر فافترقا عنه الصحابة و نماید که تفصیل این تمام [illegible] اگر [illegible] بالجمله الکون
[illegible] که دران مشغول بودیم که [illegible] جبرئیل امین [illegible] جناب سیدة النساء [illegible] شب و روز [illegible] متصل [illegible]
جناب امیر [illegible] در ان ایام [illegible] که جناب [illegible] ایشان بودند قطع نظر از انکه قرآن مجید [illegible] ناطق است که
الرجال قوامون علی النساء و [illegible] از انکه [illegible] جناب [illegible] گاه گاه [illegible] چنانچه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] مصحف آنجناب [illegible] القرآن المجید [illegible] چگونه [illegible] قلیل [illegible] اهتمام [illegible] گویا از [illegible]
[illegible] از اصول [illegible] جبرئیل امین هیچ کاری [illegible] ماه مشغول [illegible]
باشد چنانچه [illegible] عظیم [illegible] جمعیت [illegible] عهده تعلیم [illegible]
پیامبر [illegible] هم [illegible] و از مقام توانی دانست که کسی از رعیت [illegible] که بعضی امور از امام [illegible] الاقدام [illegible]
[illegible] کارگذاری [illegible] ندارد تا انکه جناب امیر [illegible] وحی [illegible] مصحف فاطمی یافت و [illegible]
رسید که کتابت کتاب الله عز و جل یعنی وحی حضرت رسالت [illegible] دیگر [illegible] آیات [illegible] بودند کما هو مذکور فی الاصول مثل البحار و غیره
[illegible] از اعلام الاصابه باعلام الصحابه که مختصر استیعاب است توانی دانست که [illegible] مثل ابی بن کعب از قرار [illegible] اصحاب [illegible]

بزرگ را زبین المنافقین و فاعتبروا یا اولی الالباب اگر نباشد کار مذکور ز سفرهای جناب امیر چگونه بانجام میرسید خدایا چنانچه صوم را غسل میکند
تا معصوم حضرت امیر البطلی رض طفرها میکردند و جناب امیر بر جنازه سلمان فارسی بچگی رسیدند همچنین فهم کتابت حق را نیز سر انجام داده
باشند الغرض اگر صدیق را در انتظام امور صحابه کبار تمت نزید تجربه و سوالی خدمتنا کما نقل فی السیر و التواریخ مقدم داشتند استغنا هم
نباشد نکیف که ثمرات آن هر دو مرتبه بعد اخری عیان گردد کما ستعرف من شرح المذهب ایضا الا فقد لیس ترانی بالاخوانی علمای شیعه
هر جا عیان میشود و قواعد ایشان کالنص المنقوش در روی آنها مانند نقره مسکوک میگردد و درین باب یعنی امامت مثال مذهب زنده
پدیدار است که در کتب خود بنیاد مذهب بر فضیلت علوم لدنی و مانند آن گذاشته و ذاتیات عرضیات امامت کما ینبغی را بر طاق انداخته
نماد امش آنکه افضلیت شیعیان اگرچه کار امامت بر باره منکوس گردد و متحیرم که مجتهدین رفضه در باره ملک طالوت بسخنی معقول میگویند که
حضرت داود در لشکرش بود بلکه رسول گردد با وجود بیعت او آنی در لشکر امام مهدی خواهد بود و نیز چه علاج خواهند از برای عادل منصف
و حکیم بیاد خویش فاضل ملاهی که هر جا کلامش ورد زبان دارند حفظا در کتاب الطعن الرماح و ازتیغ البرماح فی کبد النباح فاضل اند و حکیم
و عادل در آغاز شرح نهج البلاغه خدای عز و جل را میستایند ابوبکر را با وجود مفضول بودنش امام گردانید برای مصالح الخ که مرید از آن
توان دانست که اگر او تعالی منصب امامت دهی در آن وقت جناب مرتضی را مین منادی لهو دی کما مر از آنکه شنیدی آغاز شرح است
و لیس مرا اول کار وره کثرت اربی سبحانه حکمت ممکن است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بمدد مصلحت عام را باید صرف ترا اگر کند بکند
اهل رفض حاجت مناظره نیست رومی و لا ام را بنده ز رتبه های تحکمت کلیه توان دانست که جناب امیر را در رتبه مذکور تکلیفی نداده باشد
دعوی مزید تحزن بر وفات شریف داشت چنانچه مزین در رساله حدیث النحو بعد الخوض آورده ظاهر از کتاب طعن الرماح مراگرفته و او بکار سیده
دیگران مشغول گشته بحال جناب سیده را بغزول صحن الظلم نواخته و برای انتساحین متحرن انی بالله و فانی رسول الله متا و سفیانه
هم نازل النساختند فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا وادیلا و اسفی انیکه شنیدی سخنی بود و رنه خود کلام مرتضوی در خطاب جناب فاطمه که بمرگ
تو کل مرگ بیمر ور دوری تر او پور زنده انت را خدا ضامن است الشهادت میدهد بر آنکه جزع و فزع و نوحه و بکا بر فتن فدک از دست مبارک
حضرت زهرا الی بزنده بر مفارقت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن با اینهمه لیتا و فناکه بهر که ناظرین و سامعین ثبوت کلی یافت
بعد از تفهیم شیخین مکرمین و دیگر احبا یاران و غمخواران طور ایشان برگزیده و یقینا و قطعا دانست که اشرف انواع اتباع حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم همین است اینهمه در مهمات شرعی چنان ساعی گردید که خارج احصای تقریر و تحریر توانند شد تا آنکه بسیاری از امت این سعادتمند
معتقد اند که دور از اعتقاد مخلصان تا دم شهادت خود در کفر زیست منها لله و لا حول و لا قوة الا بالله قوله و بذا مع قطع النظر عن
استدلال این لکم را اقول از کجا ثابت شد که استدلال آن بزرگ بر مقصود مجتهد و بزرگان شمن اتفاق افتاده که مراد از موت جاهلیت
موت علی الکفر بوده با وجود معنی تشبیه نوعی از جاهلیت چنانچه باعتراف شارحین کافی کلینی همچو خلیل قزوینی مفصل دانستی بخلاف زعم
منافقین که در کتب ایمان و دین خویش موت علی الکفر را بدلالت مطابقی آنگاه در مناقب علی مرتضی شیر خدا قالع باب خیبر بکار
جد و جهد روایت کردند و دعوی مزید ولای اهل البیت طاهرین را برای نفوس خبیثه خویش ثابت کردند که قلب کیمیا بعد از
رویت با استماع این کافر کیشی کرد ربیمی نمیگردد که لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و هر ناظر و سامع باین مصرعه مشغول است ع
سکر مسیحای عاقل از عقل و دین بخ وازینمقام در حق صاحب جامع الاخبار که حدیث موت علی الکفر را برای اسلوب المقتضی

آورده لقین مضمون این باید کرد که قاضی رطل لوق بن الهیثم والبانروه و درتالیفات خود بحق دیگران آورده که بر زبان شوان
آورد بیعت محبت شمردان مجوز بی پدری ٭ که دست غیر گرفت است پای مادر او ٭ بالجمله در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این خبیث به کفر فهمیده بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیاید و سد باب تباهی و خرابی برای سکنه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة والسلام باشد و کم له نظایر فی کتب الفریقین تهدیداً و ترهیباً و قدم عضیاً منقولاً عن کتب
القوم فکونوا علی البصیرة والیقین و لا تعتنوا الی الاعتراض مقبلین طرفه آنکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی بن عبد الله بن الحسن
رضی الله عنهم نوشته و مضمونش آنکه خبردار از خلیفه منحرف مشو و اطاعت او بکن و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین فی نفسه در کافی او رده خبر
نیست و این افادات کالمیه القا است بدست خلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبد الله بن عمر نمود که بخطاب عبد الله بن مطیع که بیعت یزید
شکسته اراده مقابله نمود گفته بود که عهد نباید کرد و خبر بیعت یزید و تعرض با این عمر نمود و فرق اینست که درین مکتوب اطاعت خلیفه الملم یزید شقیه
و دعای ابقای اوست و در کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحدید نوعی از جاهلیت که کراهت را هم شامل است و هم لقسمی از ضلالت که همچنین است
بنی امیه که چون راوی تحدیه مراد کفر است فرموده بلکه نوعی از ضلالت و از کفر الکار نموده کما فی الکافی آدم برانکه تقیه لازم آمده و بالنسبه
به ظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات یا بعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس اینچنین کلمات جائز بود در رساله التقیه چرا ذکر کردی
الغرض مخاطب ابن عمر نادان بود که او ولایت برای عهد یزید قبول نفرموده و ضلالت حاوی را ذکر نکرد زیرا که در آنزمان کسی کفر دانستن یزید نگفتن
و تفهیم تنفیح کما لا یخفی و لفظ پیروی هر چند بر شیعه شاق باشد ولیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم برهوا
و بمنع تا لیه بر قدر لزوم البته مشکل این کرده تواند شد بجای آنکه در آن منهم معترض تحقیق آمده که حضرت فرموده اختلاف اصحاب من رحمت
و در نقل هم نوشته شد الحمد لله علی ذلک تا بار اندک غور بکن که این مقتدای شیعیان فدا ایمان اهل بیت و صحابه حضرت سرور عالمیان و در
میان تا قعین بیعت یزید را کافر میدانسته که ولی عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود و بسر الشقی تا حیت
و لبسیاری را از شوریده ساخت و بعد از بیان شهادت شان مسکر لیست چنانچه بر ناظر سیر و تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست
و از اینجاست که این قصه از رو متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون پشه و غیره پرسید او را عبرت گاه خلایق گردانید
که ببینید حال اینان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پشه میپرسند پس او چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین
گوشواره عرش رب المشرقین بموت جاهلیت مرد حالانکه چون بکسر شنیده که آنجناب بسوی عراق سفر کرد بفاصله منزلی چند متعاقب
در رسید و از فرط محبت هر چند که خواست که باز گردد آنرش بر پدید نیامد و رو برودی تقدیر مشیت الهی کارگر نیفتاد پس آنجناب را با غوش
گرفته مستودعک الله من قتیل گفت و زار زار بگریست و حقیقة الامر را چه میدانست که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
و زار بجه بوقوع آمد و کی نظهور رسید بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگر چه دور بود نزدیکی فرا رسید و بنصرت آنجناب
پرداخت و بسعادت ابدی فائز شد بالجمله انهمه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی توجهی از سفر مانع شد و کسی که بر حال ایشان قدرش
ابرار مطلع شد نقد جان بر او نثار کرد یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما قوله مراد و قرآن مجید از امام زمان بعینه اوست الابسبب دلالت اضافه بر علم
امام النهاقول مقام حیرانی است که بار بار اضافت مذکور را سبب اتمام مراد دانی آنکه دلیلی و برهانی بر آن ذکر نمایی پس آیه مصیبت از مطاعم
واده بود که ظاهری مینگارد و هیچ دلیلی نیارد و چشم و پیشی کرد جهل یا تجاهل نموده بود برای لوای مشقت و رنج بتقدیر الهی انتظام یافت

که تا بشر منجر با بتلا بغضیست او دیگر اثر نصحت نجوین سنمقام بار دیگر اضافت امر موجب تغیر امام و نفسه ضرور افتاد تقریر دیگر بدایت
کردن که شاید از جهل مرکب اجرا بقدرت ایزدی نجاتی رسد و حاصل آن اینکه در کتب طالب بلیغه که در فن حدیث مشتمل بر موالید و وفیات والقاب نفیس
حضرات ائمه هداة است مذکور شده که حضرت امام مهدی را لقبی چند مقرر کرده اند مثل المهدی والقائم والمنتقی و بعضی دیگر در تفصیل ذکر کردنی و
نوشتنی است و گذشتنی و گذاشتنی نیست و ملقب بلقب عین الله است که در ترجمه و زیارات آنجناب عالی القاب مذکور میشود و چون اضافت تغیر را
منجر به قول مجتهد الزمانی بیش نا گزیر شد تغیر عین الله شمعاد الله و کارخانه آسمان و زمین و ما بینهما بلکه سائر مخلوقات و انتهای سلاسل کائنات بسوی
ذات کبریا زیر و زبر شد بطریق اولی و هو ظاهر علی مذاق جمیع المتکلمین والحکماء الحاذقین زیرا که در تحقیق این امر ایل از کتب قدیمه شنیده یا دیده باشی که بر سبیل
از غفلت و خواب حکم شد که از شمار و کشش زنده دار بجای ایلیاء شوند و بدست هر یکی شیشه مملو باشد از چیزی ثقیل به بیند که آنجا شستن
آمل شد و بار دیگر انهمه شروط یافته بمنکه اونی غفلتی با ایشان رخ داده هر دو شیشه بر زمین افتاد و فرمودند که اینست حال شیشها بدون
قلیل که با این غفلت زیر و زبر شد آسمان و زمین را با وصف غفلت کسی هست که حرز آن کند و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم قال الله تعالی
فی کتابه المجید ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا پس چه حال خواهد بود در تغیر
در ذات باریتعالی تغیری بهم رسد و مجتهد مجنون بدان قائل باشد و از انجا که ترکیب عجیب کوره حالیا کلام در امیر و ماخوذ از تراجم زیارات
معصومین است البته مجتهد را از ان عینی نخواهد بود و مبالی ندارد که بگوید که تزویرها ساخته و پرداخته اهل فضول است و از شطحیات صوفیه است که وقت جوش
و خروش از ایشان منقول شده که پیر ترش ترشمات ثابت قبر آمر احتیبر و نشر با این زیاده شمرده است چنانچه انجحث در آخر کتاب باندک بسط و تفصیل
خواهد آمد انشاء الله تعالی و ایضا بتقریری دیگر که چون حدیث شریف محیط بر غایبت حاضر هست جناب پیغمبر را هم شامل خواهد بود و گو هم تبلیغ ظاهر
از خروج متکلم ثانی کتب الفریقین را هیچ مقام مکر و اندیشه نیست که در قران مجید نخوانده اند آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل
آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر الی رفضه نیمقام نیز از سر تا پا بعقل سلیم در
روز روشن فرو رفته اند بسبب آنکه محققین ایشان استفاضه از حضرت سید المرسلین آموزند چنانچه گذشت پس آنجناب اعتقاد بر رسالت خود نا
سیداشته فقط اقرار زبانی را چه اعتبار که یعرف بعد مقاصد لغضب سلمنا ولیکن فاز غلطی ایا دکن هوش مرا با دتر افراموش و اگر مراد جانشین
امام بکر عزیمتی پس قطع نظر از اشکال سابق در حق جناب امیر و عدم رهائی رفضه از آن در ترکیب ابعه که از صولوم و غیره نشاندادم ما لقیه
متکلمین ساعیین فهمیده باشند که بعد از ین که وحی بر حق بر زمانه آمد دیگر بلا فاصله خواهد رسید حال آنکه بعد از محققین ایشان لا اگر فته که اگر خدا دو عالم در تصرف
کسیه بر سبیل رسالت ابهر سید همین عنایت ورنه جای شکایت هست پس لزوم تغیر و تجدد مبنی نخواهد بود و دیگر بر اصل رفضه که زمانه خالی از ثبوت نبیا نشده قرار
تو انگفت که لازل ابنا اصل برا باستبار که هیچ نه حرط انضاحه زکتاب السنه و تو عرفت قطعیا ثابت انه کی اهم مبسوط فی الکتب الکلامیه العربیه والرشیدیه و در منهاج
مقیده تحیم است یعنی وحی نازل شد بر نبی آخر زمانه باز اگر با خلافت بر رفضه نبیا شد زیرا که منافقین بختم رسالت از زبان اقرار دارند و قران اهلبیت و اخبار انبیا
در تکلم بدان انکار سبق الیه الاشارة و غالبا که تفصیلش و بیرون کتابه باید بحوله وقوته تعالی و چه ما یکذب انستم بمعنی مجتهد را باید در رشته تاویل افتادن در تشریح
و ترجمت الترنی کشادن و اعتداد را بآیه علی ما فی الفیاد نسخه اهلبیت یا دو نسخه کرد و فید و یکی را بدست شیعه و دیگری بسنیان بطور خوشامد دادن فاتحه و اما حالی
و الکلام این حق است خاصی یعنی هر که بعد از زمانه ارتشار ... پس ختم نبوت با عتقاد لیاقت جناب امیر کبیر ثابت گردید اگرچه از راه غلط الامین مجاز فاتحین
مصحف کبیر حضرت سیده تمام شده خواهد داد از ابن حضرت جبرئیل گشته فاتیه ... الرز زوجه یا بو عنده ... آخره بجز حجر علی ما اول الکشمری فی التزیه پس معلوم شد

که مجتهد الزمانی فقط باینمعنی که عوام را ابهام و دام صید کنند و از زمین شان بگویانند که قبله و کعبه یا مصدر هزاران کرامات شد که جواب چنین رساله
را که در شکنجه دلائل ائمه کس گرفتار بودند و صد پیچ و تاب میخوردند از آغاز تا انجام یکه لکه و دوش بدوش با وجود ثبات حواس
و هوش نوشته و بزودی قبل سانحه رحلت فارغ گشته و حقیقة الامر اعراز صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب کرده بود
و مجتهد را در جوابش چه خرافتها و در ترتیب و درستی آنچه افتتاح پیش آمده و چه سفاهتها رو داده و درین مقام وسعت شمار بود هم در بیان امثال
و هم تقریر شواهد داده و لیکن گرد تطویل نگردیم و بزودی بمقصود رسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تفضیح قاضی رطل الیوق مقلده عوج بن عنق
شواهد مباحث دیگر متعلق انجمدیه کمین تیغ تو انگفت باید قوله القرآن ولا یغیر ولا یبدل اقول این مقولات هم دلالت بر آن دارد که
مجتهد الزمانی باد عوی اجتهاد و تکلم بلکه قوت قدسیه و همه دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدیل و تغییر کتاب الله است
بمعتقد الحق پس امریست نفس الامری چه احدی از اهل الحق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن المجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغییر و تبدیل نماید یا معتقد آن باشد تکفیر او می پردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست کما من فی موضعه پس حاجتی نبود و بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است باینمعنی که اراده قرآن المجید از امام بحدیث معرفت بخوبی توانند شد فکیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا جهت
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر با دراک امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرآن قال بنا کم [illegible]
قرآن کریم را بعمه عزیزه خود طلبیده بر سینه گشاد و اعتقاد بر امامتش بربست و عهد الست را بشکست گفت و امام من هست چنانچه امام
المتقدمین در مختار خود آورده و بالجمله عدم تغییر و تبدیلش در اعتقاد اهل الحق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهد که از
تغییر بوده و ظلمتش پیروی او میکند نخواهد شد بلکه تغییرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغییر است و حدیث دلالت بر تغییر
امام زمانه اعتراف و القصه اهل الحق اعتقاد همین معنی دارند که در قرآن المجید بعد از نسخ که رو بروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانا ای او
[illegible] در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نیز بیان کرده بجای خود محفوظ
دفتر [illegible] است بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعض آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخواندند که درین وقت نمیخوانند
بعینش آنکه در ابتدا و بیست سال یعنی زمانه رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت و اصحاب
که نجوم هدی اند مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات امت تغیر ساختند معاذ الله و چون اندگان این امور قطعا و یقینا الا زمین
صحبت و مخصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از مایه النزاع خارج شد که این تصرف المعیت کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالتمآب
و را آن اختیاری نبود و مجالی نمیابند که دخلی در آن توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرآن المجید منقولست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ الغرض ازین آیت وافی هدایت عیان است
که حضرت اگر از طرف خود زیاده و یا کم کنند درین وعید که مزیدی بر آن متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی برپا ساخت البته میگرفتیم از دست
راست او باز میبریدیم رگ قلبش پس هیچ رستگاری نیست که از و منع شود پس وای بر قومی که از عناد و الاسلام ایشان واضح شود که رب العالمین نازل
[illegible] و حضرت [illegible] گردانید یکی با منافقین داد و دیگری بمنافقین فاعتبروا یا اولی الابصار آیا این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی که فرماید که شما را عیب هست
[illegible] و از آن هرگونه امتی عمر را منزه نماید چنین تصریح [illegible] تقدیه [illegible] دیگر که نسخه خاصیین با کلام خدا چگونه ماند که بر تنزیل آنحضرت و خلفا [illegible]
[illegible] و لیسر او دخل و تصرف نماند انشاء الله تعالی جائیکه موقع سخن بیابیم به بسط و شرح متوجه خواهیم شد بالفعل سخن اجمالی همینقدر بود که اهتمام جمیع ائمه

مدار دینی بر سنت خلفا بحضرت بجای آورند باحادیث فریقین که سمع و بصر و قلب و روح مطهر انجناب بود و میراث فرود و من خصوص جعفریه یافتند که عرفت
کمال مساعی ایشان در بنیاد المعان لمه بر بود و نوبت بدان رسید که کسی هیچ قریه و دهی حرفی نتواند افزود و لفظی نتواند کاست و باز از تکیدت نتوانند را
عیاذا بالله غایة الامر اینکه آن آیات و الفاظ منسوخ را بعد الثبوت خارج از مبحث توانند دانست که بلا تنبیه تصرفی از منصف است و اختیار دارد چه جای آنکه بسیاری از
محققین آیات معلومه را بجهت عدم تواتر و مماثلت سابقا از اعتبار انداخته بالجمله چگونه تجویز توانکرد که خداوند عالم با اختلاف امور سازد و بدانجو شنود باشد که
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا باز متفرق شوند بیشتر ایشان را بر هم برده گردانند
و بیکار ستم و سعید را به اماده اسباب تعجب آنکه حضرت در مدت عمر از فرید تقیه برای صاحب امیر قالو نیابد و نوبت باستغفار ساند و تفریق قرآن مجید کم و لا اسلم نخواند
فیه که کتاب کافی حکم کند که بیامه نسخه اهلبیت منسوخ است امروز به آیتی را تلاوت نتوان کرد و بین جمال آنسخه را که چندان اهتمامش لکار بر بزند و چگونه قوم منافقین از آن
رو بر تافتند بر خلاف راشدین و پیروان ایشان که بر قرائت و لقای تلاوت و حجیت قرآن مجید جانهای خویش را فدا ساختند و اگر ادنی فکر کنی در لقای آنسخه که و فنای
آنحجت الهی که از پرده غیبت ظهور نمود چه مجتهدین هم تواتر را شرط قرائت میدانند و نسخه امیر مقتضای صافی و حق الیقین بکار و غیر آن خبر و رهی نیاید بر
ابوبکر بر اصول انتشار فرمائیم مهاجرین و انصار دیده و باز پس گردانید و امر فرمود که از امروز بجز امام کسی نخواهد دید و ظاهر این حدیث همین است که امر در جناب امیر
از ملقین انقطاع شده بود و فاذا فات الشرط فات المشروط و ثابت شد مذهب صحابه که بر انجام شان این نسخه برداشتند و نزد ماند مذهب اهلبیت و اصحاب کیست چنانچه عبید
شیعه مختلف اند و یکمذهب دارند فرق نیست که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و العلم اند و ایشان در اجتهادیات و سبای نهاد عبارت حدیث

اینست علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد بن حمزة قال کتبت الی الرجل یسئله ان موالیک اختلفوا فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء و
قال بعضهم لا نقول انه لم یزل الله عالما لان معنی یعلم یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل شیئا الخ و همچنین در توحید مقوله موالی چنین است که با امام تعلیم فرمودند
و در توحید مختلف اند الی غیر ذلک و از این باب است روایت سهل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا من موالیک قد اختلفوا

فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة فکتب بخطه سبحان من لا یحد و لا یوصف الخ **و درین مبحث هم حیرتهای بسیار است** حیرتی را
دارد که بسیار بکار خواهد آمد که در جلوتها و هم در خلوتها گفتیم کاش شما بکلمات محققین خویش رجوع کنید مثل شما لائی که در بحث نکاح خواهر حضرت امام حسن
یعنی ام کلثوم صاف صاف گفته که عمر بسبب شریعت متمسک فلا اشکال بود و کس از رفقه بر خلیفه را مساوی الاقدام میدانند و فرین که عقل کل
است در معاصرین باصطلاح خود مثلث متساوی الاضلاع میخوانند پس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب مقدس را که حال اهتمام تبلیغش را قبل از این
نمونه شنیدی متغیر و ناقص گمان دارند و بدر قرآن سبب در تحریف و جهی باشد و مقتضای تمسک سایر شریعت آنبود که حفاظت کنند و برین امر اعظم یعنی تبدیل و
شریعت بلوی تحیر و خون عاف هم نریزد و سینه بر دان شاهم دان در آن ایشان باشند بلکه تائید فرمایند چنانچه در عماد و طیب خاطر منقولست همه سرهای خود
رایگان بر بیان انداختند و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنانقرار دادند که چون آن آیات دال بر مناقب و فضائل اهلبیت بود محو نمودند و متبع
ساختند بار هم از اکثر آن روایت نشان دادم که خیال نکنند که درین آیات بسیار اثری از آن بمشام عقلا نمیرسد مگر نذره و شد و دال علی غیر ذلک
احیانا مثل فی عمل درایت ملیع مجتهد فانی که حقیقة تحریف را در عباد و الاسلام بسوی جناب سید المرسلین بر گردانیده اقرار نسخ
از کلامش مستنبط است کما لا یخفی علی من نظر الی هذه المباحث فی الکتاب المذکور سر چنانچه درین خصوص توان گفت که در زمان
سعادت اقتران وافقین میخواندند و غیر و اتقین میخواندند و مقام نصب سه رسانی دانستند و هر دو در آن زمان تنگ نکی وقوع آمد یعنی تغیر آن بطریق
اولی محتمل است لا استبداد فکیف منسوخ بودن که نخواندنش بحکم امام جعفر متعین باشد که در کلینی ممنوع از تقیه بود و از قرائت اهلبیت منع فرمود دیگر

ازان قبیل که فرموده‌اند که وانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد و مانند آیت انذار بر اینکه بیان کمن ما است
و اراکه اوست مستحق نه دیگری زیرا که عام ست محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیر المومنین ع
و ابطال خلافت متقدمین و اگر بیان آنرا بروایات رافضه بپذیریم اشتمال آن بر استعفا از رسالت ست که
کیفیتش مجملاً دانستی که بنیاد دین راکه ابن سبا قصد هدم کرده موافق کتب شیعه نیز بر میکند چنانچه در صافی و حیات القلوب
و شرح استقصا کرده‌اند و مکاید ابلیس را جلوه داده‌اند و امام اعظم علی را دیدی یا نه که در خلاصة الاقوال بسبب شمول
نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاد ندارد و باری مجتهد
نابالغ بیت گلستان هم یاد نمی کند که ع اگر بر که پر کنند از گلاب سگی در وی افتد کند منجلاب
و هرگاه آیت کریمه عام و مبهم ست یعنی مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ هر یکی از طائفه فاحشه در معنی آن چیزی
گفت یعنی شاید که معاذ الله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می‌آید و موید تشیع
از کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم وغیره موجود که ای عائشه رض اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
ای اینها حضرت علی ع و عباس رض پیدا شدند استغفر الله این حدیث را دلدار بی مروت بتقلید عادل و منصف خویش
کاسه لیس نا فهمی دین فروش جهنمی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رافضه گفتند کما عرفت مرار اکثر
ازان ست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده‌اند بلکه زیاده بر آن ست زیرا که چون از جناب
رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد طیب خاطر شریف نماند از خلافت و امامتش
ما ازان گرفت که تفرع بر آن ست و بسا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم
متسلط تمام او را مجبور میگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه در بعض نصوص لال کتاب مختوم کار جبر
تمام کرد فاعطی کمل از شاه ولایت رو بروی ملائکه بتاکیدی نویسانیدند بر تحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی
گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه عما الافات الطائفة الرافضه که از روضه کلینی منصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفاخرت هست و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جماعه محدثین
ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این لقب را در هیئت یاد
نموده‌اند و ازین ست که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رافضه این
سنت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود هست ارشاد ائمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند الخ و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طور رفضه
ثابت اند بود زیرا که در حقیقت بنص غدیر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصیب امیر را در برو
جبرئیل بار ها فصل نمود مصرع چنان کی ماند آن زاری کز و سازند مخلصها و هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد
مثالب او نیز کما قرر وافی باب زراره الذی لقیوه بافقه السنه واصدق الصادقین و هو شر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان مثالب بجهت محافظت مرتضوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت حدی نداشتند و نیز متوهم نگردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی مستلزم خلافت بلافصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بودی
حضرت امام محمد باقر العلوم بخطاب برادر جود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فردی از افراد اهلبیت است و محبت
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را بجا کنند عبد الله بن سبا
برابر کرده که در کتب فن بغرض استدلال مرتب کرده بودند که هرکه واجب المحبت است متعین ست برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نیست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی القول بدرش در صوارم
ازین قبیل خواهد بود که قلب او را انقشانش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب مصیب تاویلات حدیث عترت
بر طور امامیه ست کما یدل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم و طعن الرماح و غیرهما مدعی تبدل و تغیر هرگونه آمده و دل و جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتارید و دیگران را فضیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله قایلید انقت جزرم توبیت دباره مجمل ساختن
عقلا را روزگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه ایشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیت
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
رو بشهود نماد و هرکسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دوتا گردید بالجمله افسوس که مناظره مذکوره
در انفشدن ره امید این معنی بود که از تشیع هم انکار مینمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
که قدمهای یاران مرددند و لیکن از چندی در پرده تقیه بسر بردند اگر عماد الاسلام را از مسائل الهیات بفحص
حکم خواهی کرد که خود بت سنگین دل یعنی دلدار ریکار قصه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را حقیقة موقف قرآن مجید نداشته و مجازا اصحاب کرام را مبدل و مغیر انگاشته که نزد او
تبرا از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین هر دو فریق بوده اند که بدست ظلم و عدوان اهلبیت
رضی الله عنهم کشوده اند و این مرتدین و غاصبین تا مرور دهر جگر پاره های حضرت رسول را بانواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگرده کافرین هرچه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود تنگرا اطلاع الکفار
والمنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اولی را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین ودیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد و شب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برآرند و شموع کافوری
روبروی آن برافروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین دفترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در الوقت
مقربین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعور بخطاب قاری آیا قراء اهلبیت نیست که باز بمان ازین قرآن
بخوان مطابق تلاوت این امت چون امام برکسی قیام ورزد آنگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفتند که
دران وقت نیز همین قرآن شریف خواهد بود و کفی الله المومنین القتال الغرض بر اصول اهل رفض اینهم خالی

از خرافات نیست چون بعضی استبعاد کردند گفتم مگر قول صدوق و اتباع او را یاد ندارید که این بساط را یعنی تحریف
چنان میوه برکرده اند ع که ترکان خوان یغما را، یعنی چون قائلین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن مشکل اینست که
منافق از بد رفتن خود هم پرده دار است مرادم از آنکه شاید صدوق و پیروانش بجو علم الهدای تمامی را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شد چنانچه صاحب تجرید گفت فی القوة فسقه و ازین بیان گفته رفته چنان هویدا شد که معاذ الله حضرت صلی الله
علیه وسلم محرف کتاب الله بما تهوی انفسهم بود و کلام رب العزة دلالت بران میکند که زمره مقاربین پیغمبران دین و شریعت
بارگاه حضرت احدیت اورده ندو بی کم و کاست تبلیغ کردند نه که موافق خواهشهای آنها بود فلعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب و افتری علی الله تعالی و علی رسوله المصطفی بلی نسخ آیات البته ازین تحریفات که کلام دران
میرود امری دیگر است که هیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضه نیز چنانچه از مجمع وغیره دانستی معهذا از خود حق تعالی
میفرماید مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا و از ملاحظه آن جمیع شبهاتیکه رفضه در مطاعن اصحاب کرام میکنند
در حقیقت اهل بحضرت مهبط وحی میشود و تمام لفا باطل و بی اصل میگردد و بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست
که اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می بودند اول بایستی که آیات نقایص و معایب خویش را که نزد امامیه اول
دلیل بر اینست که مهاجرین و انصار حضرت را در وقت کفار خونخوار گذاشته رو بفرار می نهادند الی غیر ذلک می پوشیدند و قایم
نشان میگردانیدند و همچنین عیوب اولاد خویش را حالانکه درین امور هم داد راستی و صفا دادند مثلا آیت کریمه وَيَوْمَ
حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا الآیة و آیت فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا
که بمعتقد علمای رفضه در نکوهش اصحاب کرام رض و صدیقه رض و حفصه رض که معظم از کبیره هم در گذشته و ایشان چنانچه نازل شده بعینها
در قرآن کریم بجاهایش باقی گذاشتند و هیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد که نسبت تحریف بسوی صحابه رض
دین تهمت و افتراست و خلاف کتاب الله و توهم نشود که با وجود خطاب با مهات المؤمنین اصحاب چرا اخلال در
میرا که درین رعایت اصول قدمای شیعه هست که تفسیر قرآن مجید بر روایات ائمه میکنند و آیت موصوف را بطور دیگر
می خوانند که از ان واضح می شود که در زهر دادن پیغمبر شریک شان بودند معاذ الله و هرگاه کتب شیعه از غرایب
به بداهت می انجامد که در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود اختیار کذب صراحة برای شان
مفید بوده ترک کردند و صدق را که از آغاز تا انجام مضر بوده اختیار ساخته اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
بجوه کمی که زیاده بران طعن نیست ایضاً مقام انصاف است که چون حضرت مدة العمر نشنوانند که امیر را بنا برین که خلافت
نشانه و برای خاطر اصحاب نسخه دیگر پردازد کافی عناد السلام مطاعن ایشان را چه گونه درین نسخه باقی گذارد و هم چنین نصوص
جناب امیر را که مدار نزاع میرا گشتند آیات انهم انه خاطر شریف محو شد که ایشان اهل لسان بودند و بقای نصوص را از پیهار در کتاب
میکنند و ازینجا هم کالشمس فی رابعة النهار است که بمذهب رفض نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید است نه خلافت و امامت
رفضه و شیعه ایضاً قطع نظر از آنکه خاتمه حدیث معرفت یعنی نوعی از جاهلیت دلالت بر کفر دارد تدادند که فتح هم
به لفظ لا حجت بر اثبات کجا در امور مذکور نص معنی صفوان مستلزم آن هم نیست حتی قیصو اصلیا الا مامة و من ابوحنیفه وعلینا

رده باقامة البرهان و از ینجاست که حضرات ائمه مراعات عهد خیلی میکردند کسی از ایشان هیچ عهد نشکسته و جهاد
ایشان مقتضی کسر آنکسان نگشته و نتوانند گفت که من حیث التقیه بوده زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید الشهدا سلطان
کربلا علیه التحیة والثنا آشکار شده که نقض عهد درست نیست و در آنجا تقیه اگرچه گنجایش بوده که باقرار مجتهد الزمانی
در صحیفه آنجناب که در لال کتاب بود چنین حکم بر آمده که قتال کن با لشکر یزید و شهید شو و بیاد نمی آید که از کسی محدثین نوشته باشد
درباره حضرت امام حسین نقلاً عن الصحیفة المسطورة تقیه و اظهار باختلاف اوقات و عقل هم تجویز میکند که چون در آن مصالح
تمام اظهار حق باشد در آوان دیگر محکوم مفسده باشند که هزاران مدارج کمتر از مصائب کربلا بود و لو فرضنا و از اینجا که این بحث
در حکایت معرفت امام سر دو داماً به در آن منشق سخن بسیاری زاید او صفت بعمل می آرند و بهر رطب و یابس التفاقی دارند بعضی
مفضل تقلید العدد بائم برای ترجیح معتقد خویش درباره حضرت غائب الدار چنین افاده کردند که امام ما اگرچه مفقود است و لیکن
جابالقا موجود و باوصف طول مسافت خبر پایین خویش از مجتهدین با میکرد و با نامت و تائید ایشان مشغول است بخلاف
شما که امام هنوز در دنیا قدم ننهاد پس بعضی از ظرفا گفتند که اگرچه روح مطهر امام ما با وجودیکه تا حال با تن مقدس تعلق
نیافته ممکن باعتبار اوصاف ذاتاً و نسباً که مجملاً شنیدید بهتر از امام شماست که بدان اعتقاد دارید انتهی و شرح این کلام
تمثیل به بعضی از وجوه دجال امامت و دستگیری امام شیعه درباره علمای شیعه عنقریب می آید که معلم من معلم ملکوت استاد
شیخ و سید رفضه درین باب چه میگویند بار مقتضای عصبیت و تلون رفض چه قصه‌ها و غمزه‌ها میکنند و پیر دهقانی بران
از قدر روانی خیابان داد با کوبی بجو سی و شادمانی مید به سبحان الله مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
و جهانچه دانستی و محدثات عالم سیما اختلافات رفضه در زمان امامتش از حد درگذشت حتی که طائفه ذمیمه ربوبیت
اجه بر دو منبر را اندمت کردند و کاملیه امیر المؤمنین را ندبا یم یاد نمودند تا بدر چه کمال رسیدند و غرابیه ذبابیه غلط التحن
حضرت جبرئیل بر زبان در آشتند در کتب ملل و نحل و فتن مفیده مثل منهج المقال و غیره مندرج گشت پس از آن لطف ملال
پیچ بعیده نماید که چنان تقریرات کردند و هزاران تهمتها بر اسامی ائمه ای نهادند و عهود را بارها شکستند و با اظهار
در بحار و حق الیقین مانند یهود گشتند تا بحدیکه امام زمان از مکاری و غداری ایشان روپوش گردیده در لعاب
منکرین از دست رفضه بجابالقا جان بسلامت برد و معهذا هرگز بخیال کسی از اهل فطانت نمیگذرد که بمقتضای
وجوب اصلح که امامی را برای رفع اختلاف و حفظ بلاد کما نقل الکتوری فی تشیید المطاعن و غیره فی غیره عن الصفائی
مبعوث و آن امام بدون کور نمکی شیعه بدریای محیط مالح یعنی غیبت کبری غوطه زند و در کان نمک رود و از اصل بنیاد
مرتبه امامت بکند و از ینجاست که ائمه واحد بعد واحد و قائم بعد قائم اولاد و اخوان خود را وصیت میکردند که
شیعه خصوصاً رفضه عراق پرحذر باید بود و بر بیان رطل لوق در مجالس المؤمنین اخلاص انداد و صف
و از ینجا بر اصول معتبره شیعه هویدا شد که تباین و تخالف را میانه حضرات ائمه و ایشان حدی نبود و اینهم سخن
این بزرگان در هر کتاب بخواهی یافت که بر حرف و حکایت شان گوش نباید نهادن ۵ غره مشو بعشوه
شیعه که این گروه چکاره می نشینند و مقاله میرود و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً که بر هر کسی از این تباین و اضح ش

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای زنخمه عذاب عظیم و نکال الیم است بعد از
تحریر اینمطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیرا ینحدیث گفته تکمیلا للمقام نقل و نقض آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای عجز حریف در میدان مصارعت سیاقت سخنی چند بکار رفت
حاجتی بر دشمنان نامربوط او هین از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار و انش و بیشتر
رطل بوق قرین سوق السبوح مینویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستار خوان
مجلس سید محسن در میان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن نمود و گفتم که چه میگوئی
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درین حدیث قرآنست و تاویل او انست که من مات ولم یعرف
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنابرین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یکی از مردم واجب عینی
باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آن شرط
صحت نماز و این واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت درینحدیث امام را مضاف بزبان ساخته
و گفته من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زبان چنانچه درحدیث واقع شده دلیل است بر اختصاص
آن زمان بامامیکه معرفت او با ایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است
تخصیص مذکور را فائده نماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر ازان تاویل علیل برگردید و گفت
بنابر حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال بر ینمنوال باشد که تو گمان
بردی بلکه مراد درین زمان امامیست که اعتقاد بامامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما و تو برابر نیستیم گفت آن امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را دیده و جا و مقام او دانسته و
در دین خود ازو بهره و نفعی یافتی و فتوای مسائل خود را ازو شنوی پس من و تو درین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
ازو باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امت
مینمایم و دانسته آنچه بمقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت نفرموده که من لم
یاخذ من امام زمانه الفتیا و همچنین نگفته که من لم یعرف مکان زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد آنست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکنند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

او را بدانم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال و در غیبت ترا امامی نیست پس در غیبت از اهل جاهلیتی
و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت است زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شده سفره برداشتند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
نمود و فاضل هروی نیز با ایشان رفت انتهی کلامه زیدت خذلانه و ملاء میر پس از تسلیم حکایت با جمیع امور
بعدم ملاحظه مصراع مشهور ع که بکین علم در کف دشمن است میگوییم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام
در باب معرفت امام است پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب بتمامه کلام حضرت باریست
قوله تعالی وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰہِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِکَۃِ وَالْکِتٰبِ وَالنَّبِیّٖنَ زیرا که انکار بعض انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت نمیکند و درینجا هم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجائب آنکه حضرت قاضی رطل بوق
مصداق عوج بن عوق خود فرموده اند که ازین حدیث غیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید پس
اعتراض تعلیم مذکور که ترتیب کرده و آموختن قرآن مجید را واجب عینی قرار داده حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت تعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری ندارد و ازینجا پیش نیست قاضی را باید کاوتازی نکردن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی در گذشتن عجیب که قاضی
رطل بوق در هندوستان بر مسند قضا قضاه مربع نشستند و در شهدای امامیه ثالث بالخیر گشتند و از دعوی
تشیع دست شستند و لباس حقیت برخود آراستند و مواطات قلبی را خیر باد گفته نفاق را نصب العین گردانیدند
آمدم بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بحسن مجتبی
و قس علی هذا الشهید کربلا که اهتمام درباره ایشان است یعنی ائمه اثنا عشر و ازین اختصاص و تخصیص لازم
آمد که رفضه از آغاز عهد امامیه ذکر نامش در خلوت موجب لعنت است کما فی الاصول مثل البحار و غیره و معرفت کسی
از ائمه سابقین مامور نباشد غیر امام زمان خود که وصف او معلوم است که نامعلوم است و همچنین در ازمنه دیگر
ائمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شد نه معرفت سابقین و لاحقین و هل هذا الا ترک المذهب
و بر تقدیریکه همه اهل زمانه را عموما واجب گردد معرفت تمامی ائمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل هروی نموده بر ذات حضرت رطل بوق وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده بلکه
بر اختصاص اهل زمان بامامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ائمه بر جمیع اهل زمان
تخصیص مذکور را فائده نمانده پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهلبیت اطهار که وجوب معرفت ائمه
سابقین و لاحقین را کلامش برباد داده و دعوی مزید آغاز نهاد و اینک اصول کافی کلینی و تفسیر قمی
و کتاب البصائر و مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصا کتب مصنفه مجتهد

و فانی شل و ذوالفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضروری بود بر خلفای ثلثه و اخراب
ایشان در زمان سید الانبیا و امکان بعد الاستغفا هم در وقت شیر خدا و در اوقات
دیگر ائمه هدی مجموعاً و عبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این ست که پس
بنابرین می گوییم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه و طلحه و زبیر
و معاویه و اخراب آنها مخالفت هر یکی ازین اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه
امامیه ست چه باتفاق معلوم ست که ایشان و تبعه ایشان بامامت ائمه اثنا عشر قائل نبودند و نیستند
بنحویکه شیعه قائل اند انتهی بلفظه کما فی الحسام وازین عبارت عیان شد که معرفت همه ائمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفا و هم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیده اند و تبرا
روشن ست از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر صلعم را وقت بیان امامت امام الائمه نوبت استغفار سید پس بامامت
دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجلسش حدیث موالات
و مفصلش قصه استغفا پس همه کس دانستند از عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه و همه اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مخترعه اما مجرد من کنت مولاه فعلی مولاه فدلالته علی مقصوده هم
ممنوع و وجوب محبته رضی الله عنه مسلم لکن لا یسمنهم ولا یغنی من جوع ولو تری الکافی لوجدت روایاته دالة علی
ان جمیع اهل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم واجب المحبة ولکن دعواه للامامة عین الکفر
ومن اعتقد بامامته فهو کافر علی اصولهم یقینا یدل علی ان زید بن علی کان منکرا امامة اخیه وخرج علی نهی
ابنه انه منع منعا شدیدا و اگر گویند که وجوب معرفت سابقین ولاحقین بدلائل دیگر
ست گوییم از مدتهای دراز مشتاقیم که آن ادله را به بینیم مگر میسر بازی نیست که بعنایت باری باصول
معتبره شما ثابت کنیم ببسط و تفصیل نقیض مدعا یعنی غیر عارف امام نیز مغفور و مرحوم ست کما لا یخفی و ستعرف
فی هذه الصفحة پس این ترانه که جناب مجتهد بدان بانگ بی هنگام در مباحث آنمقام بر داشتند که گمتر از آواز زبانه نیست
و بزرگان فانی در زمانی در لشکر سید سالار مسعود غازی بی اصول می نواختند و از بلاد حجاز نهادند میر فتند
و شیخ میگویند مصرع گفتن که تو میروی بتر کستانست پس هذا اصدق الصادقین رطل بوق یعنی زراره منتخب از
منتخبین دنیا آن ادله را ندانند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینه خود گشاد و گواه گردانید
که محمد شریعه خود را که حزین کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی وغیره از هزار سال بر اولیای رطل بوق و مجتهد
بر نوق آن ادله مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر این حدیث قبل از غدیر ست لازم آید کفر کسیکه
نشناسد امام را قبل از بیان و تذویر او بر خلائق که بعد از استغفا و خرابی کوفه و بصره پدید آید و بل هذا
الا الظلم والعدوان و اگر بعد از انست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق و گردید از صدیق کما
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار ست یعنی لا یتصور منه الضلال باطل

اصول ابن سبا و دجال است فالحق مع عمار و هو مع امام المهاجرين والانصار طرفه تر آنکه ترجمه فقس بجا
از علمای نامه از تا مرض وفات شریف نص ست بر تقیه نبی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت بشیر
و نذیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیه عند الوفات و عدمها فی زعم الرفضه یوم العرفات و هی
منقسطه اخری اشد من الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه بنت اسد مادر مکرمه امیر المومنین کرم الله وجهه
که در جواب منکر و نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من ست در میان آرند گوییم
تعالی علینا چه حجت بمرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط از این حکایت بمرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست ورنه آنجناب جاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارف
بجنان که سکندر ذو القرنین را با امام حسین ع بجنگانند یا از بچه گیرد و از اهل حق خود را برهاند اما تأویل شرم و
حیا پس از عجائب اشیاء و موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز تا بار مبارکش
پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشیده و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کلینی و غیره واضح است و در
مبارکش همراه شرح قزوینی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد النبی مکث ایاما لیس له لبن فالقاه ابو طالب علی ثدی
نفسه فانزل الیه فیه لبنا فرضع ایاما حتی وقع علی حلیمه السعدیه فدفعه الیها میتواند بود که مراد بثدی نفسه پستان
ابو طالب خودش باشد و میتواند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المومنین ع ست چنانچه می
در حدیث سوم مولد امیر المومنین که رسول ع او را در زبان خود گرفته و گفتن او امیر المومنین ع را برادر خود بسیار واقع
شده و منافات نیست میان این و میان تزویج فاطمه چنانچه متفق علیه ست حرمت النکاح با دختر رضاعی و خواهر
رضاعی است ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق ع لا یحرم من الرضاع الا ما کان
مجبورا روایت کرده در شرط حرمت اینست که رضاع با ستیجار و مانند آن باشد رضیع بعینه معلوم باب فهم
و علم ست یعنی روایت ست از امام جعفر صادق ع گفت وقتیکه زاده شد نبی درنگ کرد چند روز بر حالیکه نبود
برای او شیری مراد اینست که بسبب مرض والده او بی شیر ماند پس انداخت او را ابو طالب بر پستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرود آورد در پستان ابو طالب شیری پس شیر خورده از آن
پستان چند روز تا فرود آورد ابو طالب دیگر دیدن بر آطلب ایه بمنزل حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه انتهی پس مادر مطهر جناب
مرتضوی چرا در باره آنجناب آنچه بایستی فرمود قدرت الهی ست که هر جا بمقتضای ان الباطل کان زهوقا
رفضه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران را از عصفر
نمی شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند و اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بر بیعت و اطاعت فرود آرند هیچ عائله پیش نمی آید و معنی چنان قرار می یابد که هر که خود
باشد و بیعت و اطاعت نکند امامی را که در زمان او بود بنوعی از جاهلیت مرده زیرا که قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهت رئیس قبیله میشد لیکن همه کس بهیئت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید النبیین خلفائی راشدین و مؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده الی غیر ذلک و محصل آن روایات همین ست که امام یکی ماند و دیگر اجزا تبلیغ و نبوت
و شاید مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال دنیوی و نکال اخروی می افزاید و خاتمه
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رائیگان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر و عدم جاهلیت اطاعت
خود بینی و خود رائی و با طاعت شخصی نبودن ست قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ
ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ببین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد و انکار و عاقبت مفسدین را عبرت گاه خلائق ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و افادات
حیدر کرار مثل آن تو امر و الخ و انما الشوری للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد ذی النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه و ترجمه آن ست الی غیر ذلک از اول
بلقمار مانند آفتاب رابعة النهار ست که اهل حل و عقد در برگزیدن مستجمع شروط اختیار دارند
و چون از زمانه دراز ایشان را مدخلی نماند فسکی گناهی برایشان لازم نیست بلی گناه وقتی بود
که اختیار میداشتند و کسی را لائق می پنداشتند و مختار نمیساختند الغرض امامیه باضافت ضمیر
خاص و معهود میگردانند امام را ابتدائی نه بوجود و اجتماع ناس در ذهن عام و خاص پس معنی
کرده اند بزمانه مکلف تا معلوم شود در زمانه وجودش و عیان کرده اوصافش پس هر که نداند او را و اطاعت
نکند و بمیرد نوعی از جاهلیت همراه برد و نه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در عبارت
بر ذوق مولای مجتهد یعنی رطل یوق بوضوح پیوسته و مغالطه مجتهد از آن بظهور در آمده اعلام
مینمایم که عجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد است الخ و مجتهد بجوابش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد مبنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و علوم دارد از آنجا که جناب قاضی رطل یوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده بود بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را بیک معنی در باب معرفت
می گیرند لاجرم بشهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس حجت بالغه الهی باید دید که مجتهد در عبارت مذکوره مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
هر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم بشهادت چنین شهید که در حکم زندگیست
که قول میت کالمیت ست هم در حق او نتواند گفت و اگر مجتهد الزمانی برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه از این کتاب و ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت ست
زیرا که مدعی اجتهاد اند و هر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر ست که قاضی رطل یوق را اعضای
الفاظ مذکوره کرده اند لیکن معجم شوم خود بیرون از نکر ع یکی همیرد و دیگری همی آید قوله گفتم

چه میگوئی درین حدیث آیا اے قوله پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجود وی در هر زمانه و آن ممنوع ست لا بد علیه من دلیل و سند منع ورود بسیارے
از احادیث ست از انجمله حدیث حضرت ابو ذر رضی ردیف حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم شنید
پرسیده بود در آن حال که یا رسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود که این تو اهم
بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت فکیف که قاضی رطل بوق بدان آفرا نمود
که اهل سنت قائل نیستند بوجود امام در هر زمانه و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند حتے
که قاضی هروی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و مناع الخیر معتد اثیم برا و صادق آمد
و آن بیچاره بر نیت خود ثواب جزیل یافت که نیة المومن خیر من عمله پس سوال قاضی
که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاهت او باشد و هو لا یشعر بذلک ختم الله علی
قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون قوله
گفتم بنابرین لازم آید که تعلم قرآن الخ معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل دادند که خود اعتراف دارند که فقط معرفت ضرورست و این اعتقاد هر سنی ست اخد
این کتاب الله بر حضرت نازل شده و فائده تخصیص باهل زمانه قراءت ضروری آنست که
با نهمه حقه بارے انکارش نتوانست کردن و قصه انقه الستة منتخب از دنیا یاد نه نمودند که
بر امامت قرآن کریم و نفی دیگرے از ائمه متاخرین قائل شدند و سیمئے انشا الله تعالی علی رد
امام المتعدیین وما کان هذا وقت التقیه لذلک المنافق الا من الله تعالی در آیت یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک نے علی هم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را باعوان ملک
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری ست
اسلام و ایمان کافی ست قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین
الغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و اموختن قرآن عظیم را درین مقام
زلتے بیش نیست که وجوب اموختنش بقدر ضرورت بحکمت علی تعلق دارد
بحکمت نظرے سخن میرود جناب قاضی را باید کا وتارے نکردن و از قرار ما
نگذشتن و جواب فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تا
خویش شل احقاق الحق اعتراف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظره
آوردن هیچ ضروری نیست آدم بر تخصیص که نوشتند که تخصیص مذکور را فائده نمی ماند جواب
کما قلنا بر فطن مخفی نیست که فاضل هروی که تمثیلش اول گذشت کی کتب فقه دیده بود تا بر نگ

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او فرماید
بلکه حرف درین ست که کتب دینیهٔ خود را هم کما ینبغی ندیده بود یا نه و خدا داند که آن بیچاره
چه گفت و این شوشتری مفترے چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة مع هذا ع ما را باین گیاه
ضعیف این گمان نبود ** که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آورد اگر از اغماض بحث میگفت
که بمجرد رسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت و از حسنات این عصر
بود مبهوت شد که زبان او را مے بست و گردنش را مے شکست و مقام حیرت ست
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاص
میرود یعنی امام مهدی ع چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامے ست
که اعتقاد به امامت او دارم الی قوله معرفت او بدلیل حاصل کرده ام الی غیر ذالک
و لیکن نه رسیده که بیان فرماید شاید فاضل هروی در خاص و عام سخنے گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مردم بر داشتند و قدم بر نداشتند و قدرت ذکر دلیلی نیافتند
و اینجا بعد بر این بیشتر جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ** هم تابع و متبوع
چنانچه مجملا و مفصلا گذشت و شاید که باز بمقتضاے مصلحت و حال و مقام نموده و بگذارد
حالات این امام منتظرین و مدعین پیروے او برائے مزید بصیرت سخ گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروی گفت که امام را هرگز نمی بینند و فتواے مسائل خود را از وی نمی شنوند
و مقام او را نمی دانند و هیچ نفعی دینی از وے برمی قاضی در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالتے بر آن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اول دلیل بر آنست که وجود امام هم برائے
انتظام دنیا و هم انتظام دین ست تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر اضلال امت قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه حدوه و بر ائمه صادق نیاید
کما مفصلا و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار ست و تناقض و تنافر آن بدایتے
و نهایتے ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمے ماند حتے که در آغاز تهذیب ست
که جماعتے از علماے تشیع دست بر داشتند و سُنّی شدند و البته شخصے باید از جانب خدا برای درستی
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم ورنه باید براے او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضرورے نبود حاجت مردم بسوے امام چیست آیا فقط همین مراد است
که تبنا شند و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد او مجتهد بعمل مے آوردند که امر ارا و از ینجا
منزین مذهب رفض تحریرات خود را که براے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث ست
متابعت چنین امام را ضرورے شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا امین شوند

وگوش بر کلمات مضلین نه نهند و به ملاقات امام مهتدی شوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
کجا میباشد و اهل سنت که ضرور ندانند وجود امام را در هر زمانه اوله بران خطا قایم کرده اند و
ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبینا و علیهم
عموما و خصوصا و دلائل این باب در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست
فلا حاجة الی الاعادة و آنچه درین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را با دلهٔ شرعیه
ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار یابد مگر معنی همین ست که مجتهد فانی در حسام آورده و از جمله
محدث نخعی در مجمع البحرین میگوید قوله اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ای یاتم بک الناس
فیتبعو بها و یاخذون عنک لان الناس یومون افعاله ای لقصد و بها و یقتدار
خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و روایات متواتره اقل قلیل باز محدث
مذکور مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یوم ای یقصد و یتبع قوله و
انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح والامام الکتاب ایضا قال تعالی یَوْمَ نَدْعُوْا کُلَّ اُنَاسٍ
بِاِمَامِهِمْ ای بکتابهم ولق مدینهم و یق بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب الغرض هر اطلاق
بجای خود می نشیند و مستدل را برامینی که امامت مثل نبوت از اصول است و هرکه اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر اقامت دلیلی ضرورست و شرط
اتباع ملحوظ بالجمله کار رجل بوق عجیب است که میگوید این حدیث خبر بمعرفت دلالت ندارد
سلمنا ولیکن دلالت عقلی دران موجود است بجهت آنکه امام البته مقتدای مردم ست و شناختن
او واجب ست تا استفاده کنند که قول و فعل او همه حجت ست چنانچه جالسی و غیر او نیز گفته اند
لاجرم ضرورست ملاقات کردن و در ایام سفارتها از مدتها منقضی شد بمجرد غیب نامه پس
معرفت مقام هم لازم افتاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل غوامضه بجهت
آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حال معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ سابق هم
بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم ابن سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولایت
بلاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیارے از علما و ممدوح و مقبول ائمه
کمانی کتابه رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدای ناسوت خود ندانسته
که علی ربه امم ربه الصمد و ابن سبا که دعوی رسالت می نمود علی روس الاشتهاد و بود و
حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که نگر بیاد جناب نیست که مرا برسم رسالت فرستاده
تا بالوهیت جناب دعوت کنم و این عهده را چنانچه باید بجا آوردم طرفه آنکه مرا بسوختن
می ترسانی من اینک حاضرم ع هرچه رود بر سرم چون تو پسندی رواست القصه چون نوبت

تراق رسید صحیح برزد که بخدائی تو یقین داشتم اکنون مطمئن گشتم زیرا که عذاب کردن باتش خبر خدا
کسے را نمیرسد ودرین امور هرکه شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدین و مانند آن و تنقید وجمع
محدث نجفی رجوع کردن تا دل او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
گفتم حاشا ثم حاشا جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رافضی که امام ... بدولت هلاکو از بطن
سلاله مشرکین دانند و العباس جناب سید المرسلین را از قوم کردند و از فاطمه ... امام بشمی
بران نکاح پندارد که در حال شرک و انهم منام وقت نصرانیت ... الی غیر ذالک
علی اصولهم بایشی که امام مهدی را آبا و اما از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع
و امام حسین ع معتقد بود و مادر مکرمش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و مفتی سوی او
ذویه چگونه برابر تواند شد ممکن است که حمار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود لا والله ثم
لا والله قال الله تبارک و تعالے هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ لَا یَسْتَوِی
اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُوْنَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود از آن حاصل کرده اند اگر غیر از خرافات احول و اعور و دائمی و شیاطین جن و انس
بود باشد از وی بانه اشتیاق باستماع آن داریم و کسے را از رفضه قادر بران نمی پنداریم
پس همان بهتر که مانند لتهای معلوم در مزابل مندرسه مخفی و مکتوم ماند فان البدعة انما
تات ترک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انهب
... والمنة لله تعالے که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث
... از ره مے شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد و مغالطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بروایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهے دانست و آنچه قاضی رطل بوق
نا زده نمودند که من او را ایشناسم غالب که تقلید اوست با مامش یعنی معلم بن معلم ملکوت که
خود را عارف نامند و عارف برسول الله ص و عارف بالائمه قرار دادند حالانکه حرفے از دفتر
معرفت نخوانده اند و بر ظاهر است که آن شخصیکه خدا را نا عاقبت اندیش قرار دهد و او را منبع
اندعیه بداند و بسند رسولان او را بر وحی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معارف تواند کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او در انخواهی یافت پس هر دو ممنوع
... همراه مامون کشیده و آنچه محسور خواهند شد و در یک مقام دوزخ معذب مے شوند
و آنچه برای اکابر اصحاب افترا میکنند نعوذ بالله جوابش آنکه زینهار بدلائل سابقه انجناب را

نمیدانی بلی او ترا کما ینبغی سید انند وهمه طبقات آسمان وزمین بر او روشن است پس زبان حاشر
باین کلمات رطب اللسان است که قرآن مجید دلالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یکدو بار براه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان راست ایشان را هم دروغ
پنداشتند رطل بوقی که در مجالس المومنین اکابر صحابه وتابعین وعلمای متبحرین مثل غزالی ورازی را
رفضی قرارداده ودر هر مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاده که دجال وابلیس رشک بران می برند چگونه
درین دعوی راست گو پنداریم ودیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
در امثال این تحکمات صادق انکاریم وپر ظاهر است که اگر مدعیین فرید ولادرین دعاوی
صادق می بودند وبینات ایشان در اعتقاد این بداندیشان مغشوش نمیگشت چرا غیبت
کبرے بعد از صغرے پیش مے آمد بالجمله این امام عنقا صفت که کتاب احمر یکتا را وست وعمود
نورانی بر دیوار او ونه کرسی آسمان زیر پای او وعرش عظیم متکای او ولامکان دولتسرای
او ودر هر هفته بنص امام عسکری بر اعتقاد طوسی ومجلسی معراج او وجاء الحق وزهق الباطل
مهر امامت ودرة التاج او مخلصین خود را از منافقین امتیاز میکرد وبرای بلند آهنگی بالا آوازه خفی
رفضه گوش مے نهاد واین گروه را که در طلابش از عقل ودین دست برداشتند در خواب
یا بیداری تسلی می بخشید واطمینانے مے افزود وهر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
نے بود ے عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
وانچه قاضی صاحب داد هدایت داده اند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه امنا وصدقنا
آن چون قاطعه ودلائل ساطعه داری ولیکن دعوی لزوم متابعت ازان قسم است که یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتمة المحدثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند که تمام عمر را در تقیه ونفاق از گروه یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن وحدیث مبین است
واین امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت برپا کرده اند که تشبیه یهود ازان در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان اوست کما لا یخفی اما آنچه رطل بوقی گفته
وتجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد با اهل سنت مسلم است که مودت
اهل صفا چه در رو چه در قفا واینهم از قدرت الهی است که لفظ سائر است معین این مدعاست
ولیکن دعوی ملاقات اهل رود ریا از ذریه ابن سبا در خیر منع است چون خود باقرار اکابر شیعیان
آن امام توقیع مے فرماید که هر شیعی که نام من گیرد ملعون وکافر است وکسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد نمیکند چگونه با چنین کافرین وملاعین ملاقات تواند کرد
که شب وروز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی بلباس دوستے در تقیه ونفاق بکوشند وانواع

بداید از دست حکام نوشند و مانند مامون و اتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بدنیا فروشند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و ثمانینی باتباع هشام
شیطان الطاق میپوشند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل بعمل آمده و بزرگی را از اهلبیت
اطهر در هر زمانه بپرانند و بدست نواصب سپارند ع در برابر چو گوسپند سلیم ٭ در قفا همچو گرگ
مردم در ٭ چنانچه بحار مجلسی و لوامع تقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است فکیف که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بران
باشند که بکرامت امامان طاهرین سگان بر روی عماید رفضه مثل ابوبصیر مے شاشیدند و ائمه
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمناے یهود و نصیب الشیطان
بیهوده است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب
یعنی اللهم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده درباره
قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی ع از سبب تبرای این
گروه هدایت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ رانده و غبار رطل بوق
بوسل دمنهامی بیت نور جهان گرچه بظاهر زن است ٭ در صف مردان زن شیر افگن است
بمستقر الخلافه رونق افزودند و به پنجه تقدیر گرفتار آمدند یعنی بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
در دماری لاطائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص مجاورین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند وز زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است
اما غیبت ایاد ولے الثنی من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است ما بعد ازان لکن الاول باطل کما عرفت و یحیی فتعین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدد رای توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
نیز که فواید بود و بعد ازین تهای ورزش جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
و اقران مجلسی در حق الیقین و غیر او در غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که ما در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
تو که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نخواهم شد از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی

واین ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده و پیش خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغ گو و افترا کننده است انتهی بعینه پس
تجویز ملاقات خود با ... در ... مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا و انکاه
در هر وقت همین ... ... با ائمه هدی سست بنا رضی هذا رطل بوق از وطن شریف
تشریف آوردند ما ریش گفتیم چنانکه شاعری از امامیه میگوید ریش باید دو سه موی
و نخدان پوشی ... نه بد النسان که دران بچه دهد خر گوشی ... و در اکبر آباد همه ریش و بروت را
تراشیده‌اند و آخر در دل خود بر خلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه را خراب
کرده او ست چنانچه خطیب ... گفته بود وقتیکه جناب مرتضوی ... او بریده بودند و ان
فوائد عظیمه ... است که خدا این فساد تها در دل رفضه پیدا کرده و این حرفی ست از
فوائد غیبت ... ازین تعصب ملاعین اینقدر ... دختران جمیله خویش نکاح سفیان
میدادند و ... حال ... هقانی ... نشستند و در کوچها و بازار کجا کوه خر ...
... در باب تصویرات مآب المومنین کی بے ادبیاں ے موذند و وجوه خود را
مثل ... سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت ے شنوم و در تهذیب کتاب
مشغول و انچه گفته ... الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است حاجت را بمعرفت امام دمعرفت
امام است پس ... کجا ... خاصه ولایتی وارد فلیعت که نصوص متواتر امامیه مخالف ان فرارسید
که حرفی ازان ... دیدم و ... آوردن آن بتطویل نگردیدم و انچه نوشته زیرا که حضرت ائمه
جوابش آنکه ... درجه معرفت تام است وآن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش
بر زبان ... بخلاف اهل حق که هم نام و الا مقامش بحکم حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ے شناسند بقید اهلبیت و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند
و بیان آنرا ... ... کما مر تفصیله لا جرم دعوی عدم مساوات میانه خود و فاضل هروی
علی الراس و العین ... حکم ... که ما مور نیستم تا آنکه احکام از امام بگیریم از عجایب
و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری با کور انگی داده زیرا که افادات امامیه دلالت
بران میکند که هدایت بدون عصمت تمام نے شود و از ینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگر
هدایت کند چون او هم ... نیست ناگزیرست از هادی دیگر و هلم جرا فیلزم التسلسل و هو محال
و نیست قطره از دریای محیط علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که پاره آن در مجلد اول و ...
بیش تخصیص میکند بر انکه مقصود از افتراض حج زیارت امام و ادراک احکام ست بلی چون قاضی

رطل بوق و دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ وجر از شیعه می نمودند و دین خود را که بکمالش مذهب جعفری
بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند تا گریست ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آید تیمم
برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چها نکرده اند که
همشان در تقلید نواصب بسر شد که نعلین ابی هاجی معاذالله بعمل می آوردند و صدها روایت بر تراشیدند
که ایمه بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم تعین کرده باشید و هجرت را واجب نگردانیدند و قبل ازین
دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله بعن جد امجد خود می شنید و شیعه خود را بهمین و تیره امر میکرد حالانکه
یکی گفته بود که می خواهم که مینی الاعن را به دندان گزین کما فی تراجم الجرایح و آخر چون ضبط اسرار
ایمه عظام بزعم علمای شیعه شیعه ابس مشکل افتاد باظهار آن بیسکدوشی و رفع قبض پرداخته اند چنانچه
در مقالهٔ سادسه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هو المسک ما کررته یتضوع بار دیگر مجملا و مختصر
بشنید کتابت می آرم که بسیاری از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام دوانه میگرفتند
و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیفی از عبادات
بر او نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترات شیعه عراق و غیرهم با متباع
کل نعیم لذیذه در رفع تکالیف هزاران دراهم و دنانیر این عرضه را میدادند اینکه شنیدی حال
است حضرت امام صادق است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بود نه سپ
در اوقات آن ایمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصا غیبت کبری پیش آمد
و کسی نماند که تدارکی فرماید چه خواهد بود که هر غرابی نعیق و هر حماری نهیق آغاز کرد و هر گوره
سوادی دام اجتهاد گسترده و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
در برونی ساده لوحان زاید الوصف کوشیدند و بعضی از ایشان پا فراتر نهادند و داد متاع [illegible]
دادند یعنی زنان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هبت کردند * فغان کین لولیان
شوخ و شیرین کار شهر آشوب * چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را * کما مر مجملا
در الصواقع مفصلا از روایات اخذ و جبر لقرائن اصولیکه بکرار بهمین شد و شیعه از ان جهات این
بیمه روست بر مفید تشنند حیثی از کتاب [illegible] گویم [illegible] را از آفتاب جو [illegible] امام اعظم طوسی باعتراف
خاتمة المجتهدین یعنی مجلسی در حق الیقین می فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگویند که
[illegible] گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه روزی
التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوی با او همراه است

بهیات تجار و متاعی در آستین خود دارد و پس عمروی اشاره کرد مرا بسوی آنجوان که او ست آنکه بجوای
من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نموده اعتنا بآو
ندا شتم خواست داخل خانه شود عمروی گفت که اگر سوالی داری بکن که دیگر در انخواهی دید چون رفتم سوال
کنم گوش بندا داد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره ها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستاره ها بر طرف شود انتهی بلفظها یعنی
از اخلاق اولاد مصداق انک لعلی خلق عظیم تواند بود که شخصی بعد مشاق و محن و صرف اموال جزیل
و خدمتهای وکیل پیش مشتاق آمده خواهد که تکمیل استفاده بردارد امام گوش ندید و نماینده
باغ سبز فرماید که بازاو را نخواهی دید و غیبت تامه بنا شد پس معلوم شد که این حقایق بلنگان بازی
میکرده که در نمودن و پوشیدن امام فاعل قبولیت و رقعات مزورات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان وانمودند که مشک و زعفران میفروخت حالانکه بحر امامت هر بیعوالم
اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جابلقا و جابلصا ست بر ترجمه فروشی بسر میکند
که ابوبصیر گفت امانیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کرده
آیا ندانستی که دنیا و آخرت از امام ست میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد آنرا هر که میخواهد جائز ست
امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام نمی باشد یک شب هرگز هر جاییکه الله تعالی
را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه پرسید که با اهلبیت و قرآن مجید چه کرده با امور دیگر از دنیا چه رسد فَإِنَّ فِيهَا سَمُّ وَلَه
دارین یکروایت دو فائده ظاهر بحصول آمده هم اتحاد هم لعنت بر قوم اکفر و آنگاه تبکر از غلبه ابای اولاد
اگرچه جناب مجلسی لعنت را بر خیال مزید فضیلت در حدیث امام ریحانی حمل کرده و مثل سفر
بعد از دم بر داشتن سبزه زار نمودند و بابها دانستنی که اقرار بر حصر رجعت ست فقط آنکه شیعه
هم فی از غیبت صغری بود و اولاد معنوی قدمای ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه بر انسداد طرق هنوز مقلدین شیخ حلی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگرداند و تحیر بین
ضلالت را باغهای سبز مینمایند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی العجب که بارگاه بی ابهیه
نصیر الدین حیدر بادر امام را معاذ الله بلیده لکهنو نشان نمیدهند و شاید که در مخصوص کلامی مجتهد
سماعی بلیغ مبذول میدارند و غالباً جناب قاضی رطل بوق نقصانش مرضا داده باشد
تا ائمه امام شکنجه قضا مختوق شدند و اسیر پنجه تقدیر گردیدند و معنی مَكْرًا قَدْ أَوْ مَكَرَ اللهُ كَ
خَيْرُ الْمَاكِرِينَ بعد از تسلط ملائکه معذبین فهمیدند و در مستقر الخلافت بادوسه دستمه
و هنوز دو جا و مسلوم نگاه بانی قبر شریف و او ملازمت میدهند اما شکر و سپاس

ورزیدی که حضرت رسل بود زیاده از طاقت بشری در معرفت امام ثانیا سعی بلیغ بجا آوردند
شاید که در راه خاصه معرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم حارثی هرچه بود کماهی نگر فتوای بر مذهب حنفیه نمیداد و بخلاف جناب رسول بود
که درین تعصبه هم گرفتار پس سگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روزبازار است برای
بالبداهه که امام را مے شناسند و امامے دارند و فاضل هروی نمیداند و مے شناسد و بر معتقد شیعه
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند
جد امجد او حسن مجتبی است و اهل تحقیق نوشته اند که ماده امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
و درین خصوص نکته تدقیق و سر عمیق اینست که جد مطهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست برداشته بود پس حق تعالی در جلدوی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر بکرمش
حسینی باشد خلیفه روی زمین گرداند و بجهان داری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف فرقه
که ایشان را در ادخال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
حرفشان عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه باعتراف مجلسی در بحار هم در ترجمۀ آن
مثل جلاء العیون وغیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفری پیش آمد پس وقتیکه
ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسرے متولد شود پس او را
شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه هرچند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت افسوس فرمود والعهدة علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمود
شیر مدهی اگرچه بکما منقضے شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را بکنار مبارک نهادند تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله دروغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سید پیغمبر خیال نمود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و دانند اری و دقائق و حقائق
مذهب ملنگان و اولاد معنوی ملنگان همین است و عجبا که رفضه این امر را سبب وجوه
داشته و باعث سلب قرار و همند و نمی دانند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
مهر بود شیر بده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و ازینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساختند و یافتند سلمنا
که امام حسین روزی چند استفاده غذا زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جد و طبائع مخالف است
یکی دو سه بار خواهش دارد و دیگرے زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه در انثی و زیادت
دیگری را در او دیگا و میدانستند یعنی از اولاد امام حسین اگرنه امام هم سیدند در فرزندان بسبط

اگر یفت پیدا میشد نمیکه حساب دوستان در دل نه انکه آن بیچاره‌ها از سبع سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه نیز خارج نوشتند پس خروج خارجیت بر ایشان ختم شد خذلهم الله تعالی
و از عجائب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی بطل بوق بالوصفیکه در مناظره
تشخصی در افتاده‌اند که بر اختلافات شیعه و مزخرفات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه منالیطش بی ره و قدح میگذاشت و میگفت ع ای سگ ماعون چه غوغو میکنی ۞ مگر از
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
بجاوای تو یعنی جهنم سر انداز دپس حال فاضل هروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
رئیس بوبی معاصر فقیر که تا در وطن خود بود از بمان اینمعنی داشت که جز شیعه اثناعشریه کسی از اهل
مذهب در جهان نمانده چون این بزرگ ابتداء در بلده لکهنؤ داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید بگفت عجب است که این موذن مسلمان است و کلمه امیر المؤمنین نمیگوید که اشهد ان
امیر المؤمنین و امام المتقین الی آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره
بعنت کرده اینهم در کتب خود ندیده بود پس متعجب کنان بمسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
باکمال اجلال و تعظیم یاد نمود هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه آئین
گفتند مذهب سنت تحیر او از یکی بهزار کشید که میدانست از سنیان بجز نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از وهم زیاده بود کاین بزرگ مگر بوبی است که از خرابه در آباد
افتاده پس بعضی میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می‌تمالطیدند بالجمله حضرت قاضی بطل بوق
نابلد بود با جناب شان دست و پا گم کردند و از انچه محقق است نزد محققین شیعه کما ستقف
که امام از برای رفع اختلافات از امت مبعوث میشود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل میفرماید خود را به تغافل زدند و چون بجواب ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هرگونه اشکالی پیش آید لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور
تحقیق کردی و از حضرت امام پرسیدی نیست آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال اینمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هرچه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بداند که تعداد آن مقامات با استیعاب درین اوراق
خارج از دائره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که ارباب جهل مذکور است که در
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ علی بمجالست معنوی مثل مجانین مشغول شدند و کمتر از ان نبود
که قاضی ماضی برای تواضع و شکستن نفس ثقل نام قدیم را برداشتند و بهر حال بار عظیم را

…سباب گردانیده و مقولهٔ شیخ حلی در معنی ظاهر است که یزید فرزند سعادت نشان حضرت
سید الانس و جان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذر ها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صریح
در کلام شیخ حلی امامیه یقیناً در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین و شبیه
و در جای دیگر انکار ازان نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد غیر ازانکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دم بردارند و حدث کنان ازمیدان راه فرار پویند بلکه مانند جنین در پرده
نشینند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خر لنگ بو حل در افتادند حالانکه بقوت هر چه تمام تر هم
از جام بنگ مشغول بودند و ایضاً چون ابن همفه یعنی شیخ حلی این عقیده را برای فریب عوام
خود ها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امر نمی باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمند همت بتائید آن آویختند. و از روایات واقعات غدیر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابی بود بر اصول شیعه یکسر خود را تغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئا
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفی بود و مفاسد خلافت
و نصب علوی بزبانیکه ناطق بوحی بود می شمرده می فرمود که بمجرد نصب در نصب توشش
برادند و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بست سه ساله رائیگان خواهد رفت پس حضرت
برنایت ادرهم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهدهٔ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفی شد لفظاً و معنی در تقلید
به موقوف که روضهٔ مفید هم این عجائب ازهار را اشگفانید که رشک افزای بهار باغ شد و دنیا
ما لا یخفی و بعد از تحقق شد نشش درین خصوص انچه بر مجتهد جائسی و اولاد و مقلدینش توانند گذشت
خارج از اندازهٔ تحریر و تقریر تواند شد که او در حسام چوبین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعهٔ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی راچه مجال که آنهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند بچنین نصب این دشمن اہلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت از دست یا یافی نخواهد بود زیرا که
در مصائب خویش انچه در بارهٔ خواهر مطهرهٔ شهید کربلا یعنی ام کلثوم ابداهی و لی اولی کرده روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و علیهم را آزرده
نموز بالله من ذلک و لکن النقله لا شد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را ازینهمه مصیبتها
بهمت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد تکیت که باوصف اختیار کما عرفت
بفقدی نکر یعنی امام گم شده را باز نجست تا او علانیه یا من و رای الحجاب بحل این مشکلات پرداختی
و معویات اجنبه کتاب او را آرستی و قاضی رطل بوق را بعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه شبل امروز آن روز جوان بود و در گهواره خود لب از شیر مادر نشسته بود و مشکلات رفضه را
حل میکرد کما اشتر نامراد او چون دران آوان دستگیری حسرت زدگان فرماید و یکون فی المهد صبیا
تکلیف افواکان بشر استویا بهرحال یکدو حرف را بطور نمونه از اکاذیب جلی و رطلی نشان دادم بلی
اگر کسی دل داده استیعاب آن پابغرها باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو در مجمع خلق اولین
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر مزین و اخوان معنوی او جستن که این دو کتاب هست نام یکی تباین الحق و نام دیگرے
غرر و درر و این امر خود از اوراقیکه مزین و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیدا است
حاشا که گذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار ازان باب باند
که رفضه توهم کنند که سنیان نام این هر دو کتاب را افتخاراً مثل معارج السالکین وضع کردند
حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الایمان از معاصران در بلدهٔ بنارس بر آمد و
اگر میسر گردد ببلدهٔ اله آباد رفتن و بدائرهٔ شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که آنچه در آنجا بدست
آید جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده ام بالجمله چون قاضی ملاقات
صاحب الزمان برای اولین و آخرین امت عموماً و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور و
ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس ارتکاب محدثات و خرافاتیکه ذره ازان بطور
نمونه جی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن بار شایع کردن چنانچه قدمای
رفضه مفترین برای ترویج محدثات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات ائمه بردند لعنة الله علیهم
بعد از عرض حضرات ائمه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی کسے دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ائمه از راه تقیه
دنبال گذاری ازین گفتار شعاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ بلقمه دوخته به ولیکن
چون لاف و گزاف علمای رفضه حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
با کیفات قاضی از افادات مهدی غازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب در ازبیت و
درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب یقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را میدانست که جز دل خراشی
و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی پیش نیست حتی که موید ایشعنی شد و در معایب خود
که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقه آسمانی بر خطیرهٔ مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
کمام سابقا بس او را امام زمان با جمیع مقلدین بقهار حقیقی سپردند و قالوا ذوقوا جهنم خالدین
درباره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیده می بنی بر اعتقاد مذکور از قاضی رطل بود است

ورنه اصول از شیعه کما مرت الیها الاشارة خصوصاً بحار و حق الیقین بلکه روایات مثل طوسی هم
پیداست که در غیبت صغری بدون محن شدید و صرف مبلغ خطیر و گذشتن ازمنه مدید ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چه رسد بلکه توقیعاتیکه از ناحیه مقدسه باسامی
سفراست ورود یافت دال بر انست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً کذاب مفتری و ملعون
ابدیست و ازینجا احاطه لعنت را برین قاضی رطل بوق شوشتری قیاس باید کرد که غیر از آیت
کریمه وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ هیچ عبارتی مبین آن نتواند شد حرفی ازین توقیعات بعینه
در دانشنامه که بنام محمد قلی قطب شاه دارای سکندر دستگاه رفضه پیرایه تالیف در برکرده
و در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه اش گذاشته برای مزید تحقیق
اینست یا علی بن محمد السمیری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بینها ستة
ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض
جوراً و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
والصیحة فهو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قوله تعالی فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ برای آقای
مجتهدین و مقلدینش نه دیگران که شیعه تراش لقب گذاشتند که هر وقت مشاهده امام را تجویز
کرده و بی اجازت امام ترک تقیه کافر شد حالانکه شیخ المشایخ رفضه شیطان الطاق را حضرت
امام صادق ع از مجلس شریف بهمین علت رانده اند و سفارشش را نیز بما قبول نکردند مگر این
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظره غالب بود و قد روی فی الاصول ان کلیهما مستوفی
قطعاً و یقیناً و کفی به عذاباً الیماً و اثماً مبیناً و حال خرابی رفضه و بی وفای ایشان و عدم اتصاف
بشروط جها در زمان حضرت صادق خود از کلینی وغیره معلوم است که اهل اخلاص و شیعه
پاک اعتقاد در زمانه شریف نبودند که به بست رسند بلکه بروایت دیگر بعشره کامله کشند پس درین
زمان که بارشاد جناب ملای متبحر محمد باقر طشت از بام افتاده مشاکلت شیعه با یهود از حق الیقین هم
بثبوت انجامید چنانچه ماخوذ بودن تشیع از یهود را مختار گشتی و قسوت قلبی را حدی نماند چه گفته آید
خواجه حافظ شیرازی میفرماید ؎ همه کس روزبهی میطلبد زین ایام ٭ مشکل اینست که هر روز
بتری بینم الغرض چندان مدهوشی و حق پوشی بر دل و دماغ این الاغ بمثل مشهور قاضی
چون یوز مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاهل و مجنون گردانیدند و بکار خود هشیار شدند که بزرگان گفته ؎ دیوانه باش تا غم تو
دیگران خورند ٭ آنرا که عقل بیش غم روزگار بیش ٭ اکنون محنت اصلاح کلامش که مولانا

مجتهد الزمان شد و به راو دست برین مجتهد افتاد با وجودیکه از مدتها در رد رساله قدیمه این رئیس
اهل دغل با عجز در زنوے دست دبغل بود وغایت حیرانیها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
که نتیجه دلالت بران دارد که عرض فتاوی وپرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست مگر رطل بوق اینهم بغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر با وصف اتمعنی
از کثرت ابواب علوم بطین شدند و از ضلاع شکم مبارکش حقیقة منتفخ شده معتقدین عمر و عیار
ولیکن هزاران مشکل را بعد از رجعت شریف حضرت پیغمبر بدنیا پیش کردند و گنجایش آن در بطن
شریعت نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید در ان وقت بودند رتبه علم الطالق مگر ازان جناب هم
در گذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن نامش هم وعید شدید در دست تشنا شد بازار
جهل کوری هیچ نمی هراسد چنانچه مشهور است امام را شناس وار کناهی مهراس فاعتبروا یا
اولی النهی ولو ان هذا شی کالعنقا وبعد ازین اجمالا تفصیلا سے آید انشاء الله تعالی
که آنهم صورتے نه بست اکنون در تنبیه قاضی گامے چند فراتر نهند بگو که تا کافی کلینی هم از بطالعه
و نگذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجه پابوسی شان هم ندارد بار بار مشکلات
خویش را پیش ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود بها رقهار حقیقی عبارت از انست خود را هم
بیان میکردند کما مر و لقمان حکیم ایشان ابو حمزه ثمالی وغیر او با آنهمه علو درج بعرض امور
مے پرداختند و این مبتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضروری نیست و امرهم همین لفظ بمعرفت است و بس و هیچ دانے که چرا بدامن چنین معرفت دست
آویخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعث امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن وانگاه او را بجدی معلوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی در بابه امامیه بدین طور تشکیکے نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفته ضروری رویته صنوبری و بنده از غلے
مشاکل اطمینانے دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانے بر در دولت مثل آنکه نشسته

بودن در آمدی بلابد البته سے فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله افاکه هم
مولای پدرش در صوارم است وهمچنین امثالش را نوشته اند که تا از مزار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بروقت او را زیارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد لزاندک
غور چنان مذعن شد که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود خواهد راند نزد آباء و هیئت
او را دانسته و مخلصه نزد او مطابق اصول انسانی ممتاز نبوده لاجرم عرض مسائل را چگونه قبول

کنند هرچه باو اباد گو ضروری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیری پرسیدند حالانکه آنجناب
امام وقت نبود کما سمی وایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میدانند ضرور افتاد
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقهٔ ناجیهٔ ذوی البصائر
شمردن و ازینجا بالاولی می باید که یزید ازین زمره باشد و بعد از تفحص این اوراق بلکه پیدا است
وجه اولویت بر طرف هر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد چنین خرافات چاپ و در خزینه خوانند
و نزد دیگران تنگ آورند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و آنکه شنیده شد سیدی
ما قطع نظر از آنست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابوحنیفه حالانکه رفضه در دو اب سمعنی
آناء اللیل و اطراف النهار رشل پیره دهقانی در تالیفات خویش برزبان دارند که صدها حدیث را
رد کرده معاذ الله من الافتراء و از علم الراوی خویش خبری ندارند که از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقض آن کلمه لا یوجب علما و عملا برزبان داشته و این امر خود از کتب معتبرهٔ
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیدا است مگر معتقدین علم الهدی بودنش
برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب او
صد هزار حدیث ائمه هدی پایمال شده و از تقریر مومن جالیکی در مبحث خلق افعال واضح است
که روایات و قواعد و اصول بر ضرر است اگرچه محل مالا حادث از دست رود پس او هم مانند
مقتدای مذهبش در مقام قارون کما فی البحار غرق رفت و ظاهر است شیخ المتقلین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدم لقب ایشان است در کتاب عده سبب معذرت از طرف علم الهدی خواجه تاشانی بود
یعنی مدرس بودن بر یکی نزد خلیفه حارثی پسر معنوی عبدالله بن سبا یهودی که برای رونق مجددات
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقه و دیگران چگونه
بگویند در حق او آنچه در حق امام ابوحنیفه بی اندامی میکردند و ازینجا نزد عقلا واضح شد که این
گروه طالب دین و حق نبوده اند لا حول و لا قوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علم لدنی
چنان دارد که کسی احاصل نتواند تا بحضرت خضر درجه حساب که بدرجه تلمذ هم نمیرسد گاهی قاضی را
الهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل
میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فکیف لا تهاجر فیها اما در اقامت
وطن پیشه جنازی باب نانی نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که محاورهٔ ائمه در بارهٔ مقربین است
خلعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت تفت کردی و طوفانی آسمانی بردی
و لباس فاخر قاضی القضات برخود راست نمودی ای مرد دل نشنیده که بدست
اهالی لفه کردن خمیر چه به از دست بر سینه پیش امیر و ای مرد که من ترا سگی قاضی منشی

گردانیدم ع برو هر چه بایدت پیش گیر * سر ما نداری سر خویش گیر * واگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت سفر کن کو هم علوم لدنی معلوم شده
وهم دشمنی امام ما او را شهید ثالث بالخیر در اکبرآباد گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
صولت برو آرمید و دولت در و فرار رسید یکی از ظرفا تر دو دستی آمد و گفت ع گوشهٔ زاهدانه
بازگذار * وازظلمت بدر آی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین بخرامیم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سری جنبانند و برخی میرقصند تا بر در باغی یکی را دیدند که نبدای
جمهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر میشمارد هرگاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران ببینیم ع سالیکه نکوست از بهارش پیداست * پس یکی را
دیدند که بالا دست نشسته و بجهت فرید تمکین و وقار از سر هوا و هوس برخاسته مطلقا بچیزی التفات
نداشته ظریف گفت از سیمای او چنان مینماید که بدعوی خدای مغرور گشته پس بکمال ادب
هر دو دست بربست و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت برزبان دارد مگر فرستادهٔ شماست لعنت شد و تیز تیز نگریست که بر خیز آن قرم ساق
من برسم رسالت کی فرستاده ام بزنند و برانند و بعضی از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
و کافی کلینی را که بینه و بین الله حجت ست در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند بحدی
و موضوع ضعیف دانسته که شاید بضعف می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بگشاد و دولت قدمبوس بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل فتوی حل خواهد شد سوال را پیش کردند حضرت سلطان کربلا
فرمودند مرا اجازتی نیست و این امر تعلق ندارد بکسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت آنجناب بخدمت
امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان حال
خالی ست یکسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ایمه هدی ست و این خر نا شخص برای
خبیث خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر نمازی میشمارد ای متکبر دنی
ع مر او را رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم است و ذاتش غنی * چون این شهید ثالث
بر عدالت باری مغرور است که بر مادر و پدرش گیر و داری رود و او را کس نپرسد پس چنین
ازو سر زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجوه
قتل کند نزد خدای عز و جل بر منظر استحسان جلوهٔ ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد

نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول عبید في الصوارم وغیره علوا کبیرا و اصلا ها
و سارت مضیر عجب ست که ملمر دو جانشی اینهم نه انست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا

بغیر حق معروفست یعنی بهیچ وجهی قتل شان حق نتواند بود کما بسطه الشماینی فی الدار و او عید
مفهوم مخالف والسنه و حفظ خود انه نارًا تلظّی لا یصلٰها الا الاشقی الذی کذّب وتولّی نتوانسته
او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرده دانسته بود که او التقاء فی
تقوی بدین ملت مثل پدر خود ندارد و پس در اثنای محادثت تعریضی بفاروق اعظم کرده بر خویشتن متعالی
شود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس خود نوشته نزد او برخوانده محبت شه مردان مجو ز بی پدری * که دست غیر
گرفته ست پای مادر او * طرفه تر بلکه مشکلترین جمله تکلمها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه قاضی
ملا الحق بمعرض فاروق چون روبروی نور الدین جهانگیر بادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبرآباد برای مناظره نشستند و مروت بالیدند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عن
کشفنا غافلون و یاد نکردند که تغنه بطن ضربه واجب میشود چه جای تعیین در دو مسئله کرامة الاولیا
حق از جهت عادت دریده و هنی در حق مربی بادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصدر
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند و حق اینست بر صور خیالیه امامیه که او را صاحب الامر
بسبب تکبر و غرورش که دانستی که بقهر الٰهی سپردند القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهودهٔ اثنا عشر
نموده شود که هر جا که نمایشش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و بدایتی از اعم
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که جابجا این یهود و شیعه مجوس مقتدای ائمه را ابیاد و فنا
درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رو دهد باید که رسائل متاخرین را ببیند که حالات آن
مجتهدین نوشتند که در عتبات عالیات باز از افادات علوم دینی بر عوام خود کرم داشتند و گویا
آن دیار مقدسه را از اعمال و مضافات مملکت ایران تصور کردند و او رقص شروع نمودند
بالاخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرف حضرت کبریا جلت عظمته بواسطه سلطنت روم
ادامها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مقتول را در ماتمش مانند غرایب شهود مشاهده
میکنم تضارا درین ایام روزی با میرزا محمد اخباری ملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرط
فسق و فجور زوار آن حدود مقدسه و تنبیه جناب امام حسین رضی الله عنه و تخویف و نزهت که ازین
عمال باز آیند ورنه فتنه پیش آید که از دفع کسی مندفع نخواهد شد چیزی نفرمود والله علی ما اقول
شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما آنچه نوشته است راست
نفرمایید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفضه انجدو و مطهره بقول خواجه حافظ است
هر چند آزمودم از وی نبود سودم * من جرب المجرب حلت به الندامه * و همچنین تراجم
برای مثل کفایة المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصاً مجلد
سیزدهم ازان بمطالعه خود آری و بی دماغی نداری که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود با گبر بیان خجالت فرو برند واگر بر دارند صورت مذہب خویش درین دبستان
مذہب وکیش مشاہدہ فرمایند که آیئنه سکندر وجام جم است بنگرند تا بر تو عرصه دار واحوا
مالک دارد چه من بعد عقل کی اجازت میدہد که چنین مجتهدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین بکشایند پی نبرند که امر قضاوی تعلق ندارد
مگر بحضرت امام مفقود وحضرت سلطان کربلا علیه السلام معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین امامیه که برای استفاده آمده بودند
از در خود محروم گذارد ومعذرت فرماید که من مجاز فتوی نیستم که زمان صاحب الزمان است
پس رفضه دیروز امام حسن را ببعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که شیخ سنابل
عبارت از آنست برآوردند واو خروج ونصب باخر آتش دادند وقصور شان هیچ نبود مگر
صالح بارئیس بنی امیه که نزد رفضه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین وانهم بطریق
اولی زیراکه شیخین از امثال این امور ابعد بودند وهو الاقرب وامروز جناب امام حسین
با وجود او خال در سبع سنابل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از دائره قضا وافتا باز داشته
واین امام بیچاره مظلوم شهید بخیر ازین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرموده واولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
از اہلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریه طاهره ایمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند سرفراز کردند وهنوز حال شان همین ست
که بتسویل نفس می پردازند وتدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید میخواهند وندانستند
که المسود هو العدو والمبغض هو العدو الغرض گناه شهید کربلا واولاد اطیابش همین بود ورنه
که جناب امیر هم آن مجتهدین را که در فتوی متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت
واولیس فلبیس وقس علی هذا شروح وحواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند وکدورت
آغشتند ومثل تغارهای طنبب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آید متعلق بود
مجتهدین ولیکن صاحب غور وادراک را این قصها موجب بصیرت درین فن می شود کما
اما جناب مجتهد یعنی مومن جائسی نائب اول امام در زمان ذار المومنین شیعه که بقصبه
رنگی دیگر داشتند ودر باب فراغ مزعومی وسفر تحتانی خالیات بیرنگی دیگر همت گماشتند
تلونات بیش نیاید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه حتی که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ
آنچه میگفتند رشک افزای اخباریین مثل غلام حسین وفد اعلی وبرادر کمترین از معاصرین
وچون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دهلی بمقتضای المستشار موتمن

که تحصیل معاش بهترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد غیر ازین نمی ماند که چندی زیستن مغول ایران
باید شد و کتاب شرایع وغیره بخدمت شان گذرانید و کوس اصولیت در دار المؤمنین لکهنو باید نواخت
که امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب و فرط اشتیاق سفر کردند و بزودی
معاودت فرموده و نقارهٔ تکلم و اجتهاد نواخته بر مسند تفقد زیب و زینت افزودند و بدلیری تمام
تا در کتاب حسام در بارهٔ امام بعمل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از انها
کند با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهانم
که مجالس المؤمنین و غیره اهم نظر نکردند و ندیدند که هولے و آقای شان چه خرافات دران
نوشته پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که مؤلفات قاضی
که درین شغل مطالعه آن بر ضرور است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یکدو مجلد
الاسلام را دیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند ؎ معلمت همه
شوخی و دلبری آموخت ؎ و غماز و ناز و عتاب و ستمگری آموخت ؎ و از اوراق فقیر که در مقالهٔ
تمام جمع نمودم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره ماخذ تحفهٔ اثنا عشریه و ماده
بعض ابوالبشر بلا واسطه بهم رسیده و لاجرم توان گفت که مجتهد ربقهٔ تقلید از رقبهٔ خود
کرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آرای عمل کردند الغرض چون بر تحدید
چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
می نویسم تا خود بخود عیان شود که انچه مومن جائسی در کارگاه خود تار و پود تحدید تنقید
اصول و قواعد مذهب رفضه به هیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنة الی الان
شد و اینهمه سعی مجتهد اگرچه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
رایگانست و این تعمیم ازمنه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت کبری
علم الهدی و کاسهٔ لیس او در تنزیه و مجالس خلافت انجناب را بی مغز و بی معنی قرار دادند
صاحب الامر که غیبت هزار و چند ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفتیم
که در احقاق شوشتری ذهب الله بنوره و هم در کتب دیگر مرقوم است که شخصی اختلاف
در بارهٔ شیخین معظمین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمودند هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

و ما تا غایه فعلیها رحمة الله یوم القیمه و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین با بنا
دیگر در کتب بابیش ازبیش از ائمه اهلبیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم دفتری باید
و آنهمه اظهار زبانی مطابق شهادت کتاب است و بتواتر انجا میرسد و بآیات بینات قرآنی م
پیوسته گردیده که طالب دین و اهل یقین را اضطرابی ازان امکانی ندارد که ع بحر ز کره
هیچ عزت نیافته چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض بقلب وفا همچنین امثال ایشان
از اهل صدق و صفا در تالیف خود ها مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرسی علمای رفضه
در اخفای مناقب راشدین زائد الوصف کوشیده اند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز
ازان در کتب معتبره مرویست که اگر بکه چندی بطور نمونه قناعت کنی جزوی از کتاب
و آنهم از افادات امام صادق ع بلا شرکت دیگری از ائمه بحق ناطق چنانچه در مقاله سابق
از نصوص جعفریه که در کافیست بمنصه شهود جلوه گر شده و عیان گردید که هر فقره از
احتیمال جمیع رطب و یابس رفضه از وقت مذهب محدث شان یعنی این سبا
تا با فر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی و وافی است و لیکن جهم مخترعات و موضوعات را چه
تو آن کرد بمقتضای قول شیخ مصری ع هم از جنت نوعی در ان درج کرده پس رفضه در
میگویند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه هست که بعد انقضای صحبت
بعضی از تمارزان را از نهانی یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شدند و تعجب ک
که ازین مجاهد که درباره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرموده مرا
پیشوائی کفار است که عدا فرموده وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ معاذ الله الی آخره
بنفاق و طول خرافات و متوسل نفسه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار
نبودند بلکه کلام درباره صحبت است ورنه البته عادت تقیه را میدانستند و تعجب نمیک
همه احادیث آنجناب ع برین محمل می نشاند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان
پس معلوم شد که امام ازین تعجبین که بمکر و زر در افتاده بودند تقیه فرموده دانسته
یافته و همین سگان با تمه بر دوخت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که ائمه شیعه
از قتل عمد رفته از دست نواصب بلا واسطه بر ایشان نیامد و پس خوف از دشمن خانگی
خواهد بود و هم نزد عقلا و هم نزد منصف محمد خانی باشرم و حیا کما فی ذی العقار والیضا عکم
که شاید مجتهد باستماره طباق در هفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این
و بار ده امام نقل آورده و لفظ مومنین را دخل نداده بلکه مسلمین را بهر خاندان
فشان داده و باز اگر او سنی غور کنی رعایت این توسعه در تمه تحدید جا بجا ملحوظ

میگویند که مذهب ما آسمانیست و قرآن ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست
و تادیب مردم معبودان ما تعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شر و رد از کتب مجاهدات
معبودان ما مهابهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر آن نتواند شد و مراد از کفار مخالفین اند
و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
کفار و مشرکین نزد ایشان صدق و رود یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که رام دین
و شیو دین و گنگا دین در لکهنؤ و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات
مسموع شده که در دهلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
از اسماء مشرکین عرب پرسیدند عبد مناف و عبد اللات و العزی و غیر آن بران اول دلیل
و لیکن مخفی در خصوص یاد آمد که نام علمای سنت در هیچ جا بدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه
تنبیه ملبوبه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جائسی عبارت از انست که مطهره و نام صاحب تحفه
عابد العزی و عابد اللات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا رضی الله عنها آن الفاظ را در حق
امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از روافض باید اندیشید که چقدر توسعه در تسمیه
دادند فرمودند لطیف که اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کردند کمافی جامع الاخبار
و ابا اولی الابصار و فایده تعمیم در تجدید امام انچه مکنون خاطر این مدارست اکنون
برداز کیا انکار شد یعنی چون مجتهد از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ائمه صادق
نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ائمه هدی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج شوند
معاذ الله بدان معنی که رفعت او و غاوی آن بر اسامی ائمه بسته اند و لهای خود را انگشتا نیند
ذو متوقت شوند و در صدق آن بعلت تلبیس و اضلال امت و انداختن اختلاف در طوائف
روافض که فرق ایشان بصدها رسید تنگی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ائمه که
ضلالت در گروه شیعه ما انداختیم فلا تغفل اما بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با امامت و عدالت
شیخین بکر بن وارد پس در کتاب صواعق حسامیه چنانچه باید زیب ارقام یافته و لیکن بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک جمله حرفی ازان میگویم که مدار علیه رحی الجواب تا بار محنت منتظرین سبک شود
و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین عظیمین دلالت می کنند
و از عزمی بران در امت نباشد حتی که خواص مرغوبی عیانا دانسته و تعجب کردند کما اشرنا
سابقا بیانه و آن احتمال دارد که شاید متعجبین را خیال اینمعنی باشد که امام دشمن شانست
و تقیه ائمه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللوامع و غیره و سیجی انشاء الله تعالی فی التقیه سلمنا
لکن الی نزد این امر خود ثقلیست زیرا که هرچه با اهلبیت از شدائد و مصائب رسید از بیوفائی

نمیشد بود کما تبین فی هذا الکتاب خصوصاً از افواعه و اظهار چنانچه در هر اصلی از اصول موجود
پس البته وبال تلبیس و اضلال سائل وغیره بر همین فرقه و دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
... بینات قرآنی و احادیث رسول یزدانی همین است لاجرم قول حق تعالی وَجَعَلْنَا
هُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ نیز اَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا الی غیر ذلک
همه بسوی علمای مفترین منافقین منقلب شد حال این قوم موهوم بر همین عنوان است
که افادات ائمه را بمخترعات خویش بازیچهٔ اطفال و پایمال هر پیر و زال گردانیده اند و کلمات
طیبات ائمه در حقیقت پاک و صاف است و اینجا مثل هندیست که دریا کا هگا موت برا ناهی
یعنی هر که بدریا قضای حاجت کند نتیجه‌اش همین است که غائط بر روی او میرسد وقتیکه سخن
مذکور بعنایت ایزدی باعجاز تمام انجام یافت اکنون وعده این فصل که عدم انطباق حد
مجتهد بر ائمه هدی بود وفا کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی در آن نیست که متفرع بر اثبات
که امام موجود و محسوس باشد تا به عقیده که طور او و معراج المؤمنین یعنی نماز چگونه است و قس علی هذا
و در شروط و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانها مبنی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و دوائر باریک و تیره میمانند یا در موسم زمستان
مسح پا میکنند و در تابستان میشویند بلکه در مقصد و معتقد قالب میرویده و ایشان در مخالفت
بزرگان خود بنحو قوم عجلت میفرمایند که بر موزه مسح نمایند و انهم مطابق مثل مشهور
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جابلقا و جزیرة الخضرا دوره مسح او تا روزی تمام میشود
و در سفر و سیاحت دنیا سه روز را نشان میدهند حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از انجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما بر کشائی
کذب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا البعض
بکشاورست در نماز رکعتاً یا شرطاً الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم من تلقاء النفس
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی در دست نداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز یعنی تکذیب
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی رازی است که متبحر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را کوجات بدال اول آن گفت
که بعد از ملاحظه نسبت فرار مذاهب فرقتین در تتبع بالغ و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب بتوسط جناب مولوی
میرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در متوسطات کتب در سلسله استاد من اند و بعد از تحقیقات بسیار از مباحث

فریقین اصولاً و فروعاً و براه مستقیم اهل سنت نهاده‌اند و او تبرا از مذهب رفض چنان داده که بیانش مفصلاً هر بار مستوجب
می‌نماید نزد مجتهد فرستادم تا درین بر دو آورد و حیرت مجتهد که قابلیت هر گونه در ذاتش محصور باد و تر منکشف شد و تعصب
مذهبی بر دو مانع را صاحب صوف بمقتضای کشمیریت مثل مشهور نه چندان شهرت داشت که در دفتر نگنجد و بمیزان
بیان نسنجد حکایت جد شان آرزوی فرزند داشتند و بر نمی‌آمد باری کنیزی باردار شد قضا را روز دوشنبه اول ربیع
شروع شد و آن روز نزد شان منحوس اکبر بود بزعم اینمعنی که روز جشن بنی امیه است حالانکه موافق روایات ائمه روز تیمن بنی امیه را
سه‌شنبه توان گفت و دوشنبه را روز ائمه چنانچه صاحب اثبات الحق با وجود رفض او تکذیب مجتهدین شیعه نموده و این کتاب را جز
نزد مجتهدین لاهور با رساله مسطوره ابلاغ داشتم و نزد دیگرین توسط قدرت علیخان و آغا حسین علیخان تا اولین و آخرین مبهوت
گشتند و … دو امیه در خصوص هم بر ایشان سر بازنمی شد که لا تعادوا الایام فانها تعادیکم القصه جد مرزای ممدوح فی مولد
کنیز مذکوره در انجا قه آهن سقف و آن گون آویختند و بسی بر نیامد تا مادر و پسر هر دو نقد جان بجان آفرین سپرده انکه
تشیعی از موسم زمستان تا تابستان برای مسح و غسل پا و غیر آن بکند و مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدی … ایشان
اوران درج کرده که برای اختصار در سطری چند از آن خبر داده‌ام و رشد او رعایت بهار و خزان و صیف و شتا … خیلی
نصب العین گذاشته که کتاب مذکور را گلزار همیشه بهار توان نامید بالجمله موجود و محسوس بودن امام که مقتدای ناس است
ضروریست تا مردمان که در مذهب او … نشسته طور واحد و از پهلو به پهلو بر نمی‌گردد و در مانند دل داده و لی نسبت علما و آثار اعتقادی
… آنکه او را از جان و دل عزیز نمی‌داشتند و همین معنی مقتضی آن بود که او با ایشان زندگانی نماید و عمر خود را اگر چه
طول رسد در اینها بسر فرماید و هر گاه او غیبت کبری اختیار کرد بعوام که ایشان هم با و نتوانند رسید معلوم شد که بوی از صفا
و اخلاص هیچ نداشتند و تابع عرض و هوا و محدثات ابن سبا اند دیگر هیچ زیرا که بر اصول رفضه مفروض است که او مطابق عمو و نوعی و غیره از
خواص ائمه نیک میدانند که فلانی با خلوص مومن و خالص و فلانی در حقیقه نفاق می‌ورزد حالانکه احتیاب … چنانچه از توقیع …
مقدسه دانسته قطع نظر ازین برهان عقلی عیان شد که نه تنها مقتدای ایشان نبود بلکه تنها معتقد که ای … کسی را …
… که زمان انقطاع در رسید سلسله ملاقات گاهی ماهی هم باقی نماند و از آنجا که بزرگان امام نیز بعد از تجربه کثیر دانسته که
… این گروه ضلالت پژوه تحصیل دنیاست نه اطاعت امام نصب کرده خویش کما لوح من الکافی و سیجیء انشاء الله تعالی
… و خزلت مذکور زیاده از هزار دلیل است بر آنکه نه ایشان مقتدی او باشند نه او مقتدای ایشان بلکه بیچاره در مکائد
ایشان مفقود الخبر و مسلوب الاثر شد که نه رفضه با او توانند رسید که هر فرد انواع مصائب از ایشان بکشند نه روی این بدبختان
… هر چند ایشان … بلند بالا و خوبرو و یاسمن بو از هفت اقلیم بر چینند و در اینها نگسترند … او در قصور … نشانند
… که حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان او بمقتضای ع بدام و دانه نگیرند مرغ دانا
… بود منافقین اعرض نمود مفید باشد یا مستفید مرید باشد یا دیو مرید و بر وصایای بزرگان خویش کار بست
… اگر چه بظاهر از علامات … در باطن است عبدالله ابن سبا و عبدالله بن ابی بن سلول اند بخلاف
اصحاب رسول مقبول که در جان و دل خدمت آنجناب میکردند و چون دانستند که مدینه دارالهجرت است بر دنیا و مافیها

پیست باز وند ور رفاقت شریف را برگزیدند و حق تعالی در کتاب مجید داد قدر و اینها داد و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
همراه ایشان در مکه و مدینه زادهما الله شرفا و تعظیما زندگانی تمام نمود و شیخین مطمئین دران عالم نیز همراه حضرت گردیدند چنانچه کتب حدیث
از جناب امیر است که این رفاقت را از کلمات طیبات سرور کائنات می فهمیدیم که در اکثر احادیث شریف همیشه مضمون بود من در فلان
فلان مجلس بودم و ابوبکر و عمر هم و من چنین کردم و ابوبکر و عمر هم اگرچه مفید حارثی معلم الملکوت که بوی نصب حارث انگو بنا بر اهل محبت
میرسد دیگر مدت ابلیس از تالیفات او مشاهده میشود و هم مستفید رشید او که خلافت امام الائمه بر جمیعی میداد چنانچه جابجا
باین امور اشاره میرود و شاید که عبارت مفید فنقلا از عمدة الاسلام باضمام فوائد دیگر بمقام مناسب بیاید و ملمع این استاد
شیخ و شیخ الف فاحشه زیاده بر در بحث غیبت امام بر کسی کل شود انشاء الله تعالی و تلون در نگارنگی رتعالیه نهایت عن الابصار الحاضر
فی الامصار نباید دانست که جد امجدش و رفقه الرضا مدرج فرمودن بعضی از مسائل بار احسانهای عظیم بر سر و دوش سنیان
نیز هوش نهاده اند این امر خود تقلیست زیرا که از تالیفات صدوق مثل علل سنت وضوح دارد که سنیان هم از انجناب
راضی بودند والبته رضای ایشان بی حسن ظن در باب اهلبیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار انجناب اطوار تحسین
چگونه معقول میشود و ازینجا هم دانسته باشی که قدمای سنیان هم حضرات ائمه را بر طور خود میدید نستفنا نه چنانچه کذاب
جائی گمان برده کما ستعرفه انشاء الله تعالی و این نوع امور که نیچ کن تالیفات جاعسی و استاد شیخ کشمیری باشد
در تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس در ضمن عناگر شدار و بدانکه چون قلم بدینجا رسید یاد آمد امر یکه درین بحث مفید است
و آن اینکه حدیث جعفری هما امامان الخ فوائد بسیار دارد که بعضی از انجمله بدیهی است که چون امامت و عدل و انصاف
و علو مدارج اخروی ازبرای شان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فدک و قرطاس و امثال آن که
دران پرداخته شهر ساختند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طویله و عریضه از هم گسیخت چنانچه نصوص جعفر
که در کافی و تهذیب و وافی و مجتبین النصوص دیگر از ائمه هادی که قبل ازین بکر ربطور نمونه دانستی و برخی از ان
نظری که اندک غور دران در کارست از انجمله آنکه امامیه آنچه از فرزند خبیث خویش در اخران ضمیمه گردانیده اند که
صحبت منقضی شد و سنیان برخاستند یکی تعجب کرد الخ دلالت بران دارد که آن مردم و سائل از رجال شیخین
حضرت امام را سنی دانسته استفاده حاضر میشدند و اینها همه از قدمای سنیان بودند نه متاخرین و دو من جانب
در کارگاه اجتهاد هنوز بر وقت می بالند و در صوارم می بالند و از سهام تقریرات صاحب تحفه قدس سره العزیز تحفه
که قدمای او باهم انصاف داشتند و بالمره دامن بضعف از دست نمیگذاشتند یعنی ائمه اهل بیت طاهرین رافضی
کبروی و احداث صاحب تحفه دیده نیست که برین دعوی سر خود بر داشته که حضرات ائمه بمذهب تسنن داشتند پس کجا
این استغاثه و تظلم و فریاد و نزد عقلا بلکه باید که همه تکذیب و پروازند و گویند که هنوز این مخبط قدما را از متاخرین
ممتاز نگردانیده و تقلید درویشی نموده که سکندر ذو القرنین را با حضرت امام حسین جنگانیده فاعتبروا یا اولی
اما رضای حضرات امامیه از جناب امام رضا که شیخ المشائخ در علل خود آورده پس چرا نباشد که ولی عهد خلیفه وقت
بودند لاجرم شیعیان توقع دنیوی بیشتر از پیش ایشان درباره خویش داشتند و از تقریر شارح قصه دیگر

معمول کافی این طمع و توقع واضح است و در وقت دیگر توقع این امور چنان برای ایشان بود که متوقع لقمه برای کلب عقور و در همین
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکر آن مانع است ورنه بخوبی مطلعین مشتهی در باره قدمای شیعه که بفقره
چندین مشکل از برای اکل حذام ایشان توانند بود چنانچه بیان جالسی در کتاب حسام حیدر امام عموماً خصوصاً برای
آن امام که جالسی در حل بنابتش زیر گلیم میگوید و فقیر امیدوار آنم که از انچه در خدمت جالسی عقیدین گذشته آمده بید با عجمی
که پیشوایان امامیه مثل ابوبصیر در حق حضرت امام صادق ما که بر حدیث فقه الاسلام کلینی در صحیفه خویش از تقیه
ممنوع بودند این مضامین از غلبه هواجس نفسانی تراشیدند و با اظهار آن نکردند تا سگان بعترت الٰهی بر عدهای امامیه
مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بران گواه است
و هست که اگر رفضه نیت خالص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
متبع بودند عقل چگونه تجویز میکند که مامون سرغنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق پیداست آنجناب
بدست خود شهید میکرد و این امر از انچه اکابر شیعه انکار آنهنی بدلیل دامادی کرده اند قوی تر است زیرا که اینها
یاد نکرده با خود را تغافل زدند که امام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلا واسطه خواه بتوسط حضرت عباس
عم جناب اشرف الناس باز جناب امیر معاذ الله بتوسط فرزند ابشهادتش فیروز گشت و علم البغی خفیه مبدل بعیض
فرود شد زیرا که بر داشتند کسی را که عالم را از عدل و داد پر گردد و بر دیگر کار آوردند کسی را که ظلمش باعتراف جناب امیر در
نهج البلاغة و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهلبیت و سائر طبقات مردم درین بلا مبتلا بودند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بروات مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمای فرنگ بخلیفه کسانی
را ندکه دیگران را بر مسند نشانیدند و نواب سعادتعلیخان مبارز جنگ را رئیس ساختند که در مهمات ملکی باد
نمی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود هارون الرشید
که در مجالس المومنین بتقلید جناب امیر در قتل داماد نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته و کیف که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمند حضرت را نیز که امام محمد تقی بود
بدست خویش به تیغ بیدریغ کشته اگرچه باعجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کما فی ترجمة الخرائج و این حکایات
بدان ماند که درشتی که از غایت وحشی و عوی رابعة النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعین مزید والا سبب
معراج توانی گفت بحکم آنکه مامون متقرب بارگاه خویش و علمای مناظر زیر سرغ آن نکو کیش را مدعو ساخت
و همراه او تهمتنان و تنومندان فرستاد و آنرا بسی پهلوان یا جهل بودند تا مهم رضوی را کفایت کنند و همراه آنگروه ان
آلات حربی را بر آنجناب میزدند و اثری از ان بر بدن مبارکش ظاهر نشد ٥ چو مامون بدید آن چنان دست برد
شد نادمش از زخم باخورد و خرد به حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی دید
مثل طائفه منافقین که هر چه از دست ایشان ظلماً و جوراً بر حضرت ائمه گذشته بر هیچکسی از ظلمه بر مظلومین نرفته
از آغاز و انجام را هم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که ارکان ثلثه مزعومی در مائة اولی بعد از وفات شریف

و وقتیکه مهاجرین و انصار به بیعت صدیق اکبر مشرف شدند چه جنگجوئی و فتنه انگیزیها بروایات رفضه از قوت بالفعل
آوردند و مومنین ذوی الالباب و البصایر شب و روز در قتل اهلبیت چه اندیشیدند اطرف آنکه در واقعه کربلا رسم ماتم
و شیون را هم بتقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
سوگواری بجا آرند باید فرمودن که باز اهلبیت را که کشته و رسوا و ذلیل ساخته کما فی المواعظ الحسنیه و همین بود
حال مامون بعد از سم امام رضا حقیقت اینست که در پرده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و هنوز از داد بیهوده
دست بر ندارند تا آنکه مهدی ع الی الان ظاهر نمیشود ملکه بیقین میکند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند او را هم از ان
لطائف الحیل بکشند و قریب باین معنی امور دیگر عنقریب می آید این کلام که رفته رفته منجر باشهادت شده و هنوز متعلقاتش
بنوبت تطویل متروک ماند بتعلیق و هست بلفظ اقتدای ناس که جناب مومن قدیم و مجتهد جدید نوشته‌اند و گویا از معنی آن
خالی الذهن بوده‌اند و شاید که بسبب سکر بتقلید کسی اتفاق افتاد که او را معتقدینش بلقمان حکیم تشبیه داده‌اند کمات
اساس الاصول ایضا اما قیود دیگر یکجا مجملا که میباید که قائم بامور ریاست باشد الی آخره پس درینجا اول بجواب اجما
اشاره کرده میشود که قیام مسطور و سیاست و تادیب امت و اجرای حدود و حفظ مردم و حدود اسلام و جهاد بدون ظهور
و ساعی مشکور بلکه حکومت نیز هیچگونه در دائره عالم اسباب با وجود قعود در زاویه یعنی غیبت کبری دیگر تواند گنجید
که اگر غور کنی بتقیض یکدیگر اند و حدود مذکور را ضروریست ظهور و عکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق امامت
برای امام مطلق که خاتم الائمه است بایستی از آغاز نه آنکه حالیا هم بعد از هزار سال حالش مثل عنقی است بکمال معلوم
و در عالم مجاز چنانست که اعصر خمر انتشلیش بیداری و آنهم در خواب نه بیداری پس معلوم نیست که و لدا رهیروت خاتمه الا
که منسوب عنه است و درین تحدید یا ده اشتند یا امامش را بجهت سلب ظهور بر طاق که اشتند و دست از نیابت بر داشتند
و مثل ناصبین و ظالمین زبانه دم استقلال زدند ؎ باوفا خود نبود در عالم ه یا مگر کس درین زمانه نکرد ه کس نیاموخت
علم تیر از من ه که مرا عاقبت نشانه نکرد ه و درین مقام ظرفا توانند گفت که این اعتراض مخصوص ت و لدا رتنها نیست
زیرا که مجتهدین در بلاد ایران دیگر اند از قدما و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه شان لیسیده و درین تجد
بتقلیدشان گردیده پس حرکت بنده را خواه در احسان فقیر تجویز کنند خواه در اساءت ولیکن بهر حال و لدا ز خود
درین سیر و سفر تنها نگذاشتم بقول شیخ ؎ دیده سعدی و دل همراه تست ه تا نپنداری که تنها میروی ه علاوه
اگر امروزه از تجرید و دیگر متون شروح تتبع کنی تدراهم نوشته‌اند که امام را قیام بامور امت و سیاست و تادیب و اجرای حد
و جهاد با کفره و فجره بر ضروریست و شاید که امام مفقود نکیت یعنی از هزار سال معدوم دار و یعنی نزد امامیه پس ایشان
این وصف را هم برای ذات شریفش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بجبر اگاهی بود که حدود آنرا انجار بایستی نبود
و دیگری از بیرون قرض خود را از و میطلبید پس گفت که من درهم ادای قرض تو میکوشم که موی چند از سر گوسفند
در خاره‌ها خواهد پیچید و وقتیکه ازین راه دشوار گذار خواهند گذشت پس جمع نموده کلیمی بافم و قرض از قیمتش
ادا کنم و تو اینهمه کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بعد ازین نظر تقریر مولوی و آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

میباید گفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام بر وجه خواهد بود یا بتعیین اوصاف خاص و در صورت تمام شقوق واول
اول البته مسدود است چنانچه بارها گذشت پس خبر راه و مسلوک نیست و آن هم دو قسم خواهد بود معرفت بتجلیات یا بعرضیات
علمای امامیه آنچه بعد از تحقیق و تفتیش در کتب کلامیه گفتند و حضرت مجتهد در کتاب حسام درهای شاهوار سفتند همانست که
دیده گوشهای مخاطبین شده اگر اندک غور کنی البته پی بدان میبری که ذاتیات نسبت بعرضیات رجحانی دارد
و لا شک فیه سیما در مقام که هر لفظ و معنی آن موجب فر و شان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون تر است
چنانچه ایشان در آن کتاب بجای خود مبسوط و اگر بالا تر ازین میجویی برای آنکه مومن جائسی در تجدید مذکور لوازم ذاتیه را
یاد نموده بیانش نیست که متصل حد نام عبارتش یاد دارد می نویسد که هیچ راه ضرور نیست که بجمیع این مناصب موصوف باشد
لاجرم ضرور افتاد که این امور مذکور از لوازم ذاتیه باشد که از امام انفکاک نیابد تا امام افضل باشد از انبیای متقدمین مثل
انبیاء اولو العزم شان نیز مثل حضرت موسی و عیسی علیهما السلام که فضیلت مدارج شان در کمال وضوح و ظهور رود و در بیجا کلام در ... نشست
که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون پس عیان شان که خدا نام هر امام خصوصا خاتم الائمه
که بر زبان قلم نمایش یعنی حضرت مومن پاک جائسی قناک بی باک جاری گشته و از راه شوخی و دلداری و غنج و دلال
دلبری تو به نفر بوده که انجامش بچه میکشد و دیگران هم ملکوری کورانگی به پیروی شان در افتادند حالانکه بزرگان
گفته اند نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج نکی رود اهل نظر از پی نابینای چنانچه حال مقالات دیگران
مثل صاحب منهج السداد و لطائف الارشاد دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علمائهم المعتمدین الراسخین اما اگر
تعجیل اجرای حد تمام میخواهی باید که بشنیدن این سطور ضعا فرمای که سیاست و تادیب هست نیز موقوف بر ظهور است
بلکه تادیب و سیاست الوف مردم و ملوک بنی آدم را لشکری مطیع در کار است که برای تنبیه و تادیب هر جماعت سرکش
روانه شود و کار بر امر شریف البته آید پس تا که رو به پیروی نیارند لشکریان امام و بنال آنها نگرانند و اما تا امثال این
امور عظیمه مطابق مذهب شیخ بوعلی نیز بر ذمه مجتهد نیست و ازین بیچاره چه گونه متوقع باشد که یکه تاز میدان تعزیر و تحریر
بد جال و تلبیس کمتری امثال او در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نفس معدوم النظیر توان گفت و در بیچاره و حق التقیه
و تالیفات دیگر عرق ریزی ها کرده و در محنت اقلام پیکر عنصری خالی نموده تا بجای او رسیده هر که خواهد او را ... ق
تالیف او را یگان یگان بلکه حرف حرف بشمارد اگر جناب امام زمان از حسود و یعنی مکاید مجوس و یهود نجات یافتی
دل بیاسته در رتق و فتق اقالیم پرداختی و همت برای انتظامش بر گماشتی بلاد ایران که ساکنیش دعوی مزید
ولا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است چرا ملک شان تباه میشد و نوبت بخرابی و ویرانی بجهت
احاطه محمود اصفهانی و شاگرد ... میرسید و مصداق طوائف الملوک چرا میشد و بسیاری از ان بدست سنیان
مثل محمد شاه درانی چگونه می آمد بعد از انکه نادر شاه کشته شد و هنوز ترکمانان همیشه براه ایرانیان میزنند و قوافل
ایشان را تاراج میکنند و صدها مغول را بعقوبت تمام گرفتار کرده ببازارها و کوچها میفروشند بر
حضور اسد خان تخلص منوادر سفر بلاد عجم مصیبتها گذشته روزی او را در مکان بعضی از احباب دیدم و حالش

بی کم وکاست شنیدم وازاستماع آن زحمت کشیدم القصه بدست قوم مذکور گرفتار شد ومصیبتش بجایی رسید
که درسمرقند وبخارا اورا فروختند که وتیزوده ثمن بخش وراهم معدود ومن بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شد وزهی استاد او در دبستان تعلیم قصاند بچاج از بیان بلاغت ولطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد نواسنجی داد تا اهل استادانش شاباش وصد آفرین گفت وطفل را یکدو تازیانه
زد ونفرین ونکوهش کرد که چنین ملا را بغلامی گرفتی واین نواد صحبت رفضه مذهب شان اختیار در هند وستان
کرده بود بی آخر فتنه بطویها واگر بر حکایات واقعیه اعتمادی نباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع بکن وبدانکه امام
منتظر که در تحصیل همه فتنه وحدت تمام ذات شریف او عین انتظار ست ونظر بهر یکی از ان اشد الموت تواختند
ودر نتیجه کشاکشی عم بزرگوار خود کاورا خران بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند وجناب مجتهد الزمانی نظر لعین
از وجه بعضی وجود نسلش از نسل او بعد از سماع این لقب نیز که بر رومی بالند گرفتار بسبب این کشاکشی غیر از طلب ...
دنیوی وانهم بطور موهوم که سرا بی بیش نیست امری نبود که ... دو عاقل را نباشد کین وپیکار ... نه دانا
ستیز د با سبکسار ... وان قضیه مکانی ست که بوجه میراث مال صاحب الامر بود وچون حمل خاتون نرگس
چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی هم خاتون حکیما پی نبرد تا بظهور امور دیگر چه رسد کا ...
فرزندامام حسن ثانی ومورد ملائکه آسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب خوف ...
شد وهم نشیمن حسینی را در قابو آورد ونعره صفدری وحمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی دسوسی
در صد زبان بظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه ست از ان جمله انکه جعفر مسطور که بدین خم را اصول
شیعه بود دعلی روس الاشهاد در شب ها بکشتی نشستی وقمار باختی وطنبور نواختی چون دعوی مکان کرد
وانبوهی گرد آمدند وگروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی مملکت ودار الامامت خاتم الائمه
در آن وقت از دست رفته بود حدود اسلامیه وبلاد مسلمین ومومنین را چه نام توانی برد المختصر جعفر ...
در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است ونگاه رسوی او میراند باز او
هر چند جست خایف ومرعوب شد وباینهمه صفدری وحمله حیدری که در مقابل عم خود کرده شد صنوابیه در شبان
اوست وآن هم برای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست از ان سوانح که بر مادر مکرمه وخاتون نرگس گذشت
ولایق تفصیل نیست تغافل برگزید ولیکن بحکم لا یترک کله حرفی از ان مطابق کتب نعتید وبحار وغیره گفته
نقاره زیر کلیم نواخته میشود انشاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست کاز ارتکاب خلاف امر که جناب
امیر آنرا عالم شهود علامه لا ایمان نهج البلاغة میدانستند ومیفرمودند علامة الایمان اختیار کا لصدق حیث
یضرک علی الکذب حیث ینفعک هم از ان ریحان وسوسن باغ صدق وصفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
باردارم واین امام فرزند حیدر کرار صاحب ذو الفقار همه عار وشنار را گوارا کرده مانند جنین رحم پرده
نشین شد ومثل خابیان گوشه گزین گشت وازین مقام این هم توانی دانست کا اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرو دارند وگرچنین حدیث مثلا کشریک لباری در واقعات پذیرند توانند گفت کاین امام الانجبین مادر
معظمه خود را چگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت وبرای رهائی مکان مسلح گردید وچستی وچالاکی بعمل
آورده مر التقاء داد از شجاعت او سرموی نکاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جا بجا مذکور ست از انجمله
والذین معه اشداء علی الکفار واز ان جمله اعزة علی الکافرین واز انجمله لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله الی غیر ذلک
فیکیف که نصر جعفر علی ما سبق خاصة آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با کسری و قیصر
جهاد کردند وموجب ترقیات دین وملت شدند وقد سبق کمانی الکافی مفصلا اگر راست پرسی واز قهر
خدا بترسی آن نونهال چمن نصرانیت وگل تازه بوستان قیصریت راغم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود که این همه دواهی جانکاه ومصائب هوش ربا از مزید شور وحیای فرزند امام واقع شد اگر اوتی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را کانوقت بیرا بر ضعف
بیمار بود گرفتار سازند و ان سروان ادرا بقید و بند اندازند پس حرفی از نوحه خاتون مذکور تواند بود وانچه
در گلستان منقول است ـ گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی امروز
با من درشتی که تو شیر مردی و من پیرزن هم زین زیاده تر حد تام برای این امام موصول رقعه بیام نخواند شد
که در باره در و دیوار وسقف وکنف چنان شور فرماید ودر واقعه ناموس اگر چنین بی پروائی بعمل
در آرد لیکن چه توان کرد که ماده محبت ابن سبا یهودی نه چنان در رگ وپی این طایفه تاثیری کرده که کسی نشان
انکار دران تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هنوز جاه ورسم ارکان دولت آصفی میروند از خواب سحری و
دیوانی پیدا کرده اند تا از خمار هر دو چشم فتان آن یهودی شیطان که سحر سامری در طنب داشت علم الهدی که
نکات می بافت رفته ونظر افتخار نظم دو الذمه می گذشت داعیان قال الله کونوا فکانوا فعولان
در الباب ما یفعل الخمر وافتخار علم الهدی به بیت شاعر بدی چنانچه که دانستی که خدارا از ظلم منزه گرداند
در احتجاج داشته ـ لال بر عرش نمود ونزد عقلا چنان ست که خادم یکی از رفضا وتعالی را بنجات داده بود
فرموده اند که او در سفر بود وماه محرم پیش آمد پس اقامت کرد ویکی را چاکر نمود وتیش تصویر گلی آراسته
یا وسپرد که هر روز یکی را پیش آرد وخود غائب شود اول روز بر تخت نشست وتیر بدست گرفت و
گفت آن بیارا وصورت نخستین روبرو گذاشت ومخفی شد می شنود که میگوید از بیمای تو دانم که ابوبکر رض
ستی که تو در خدمت حضرت وملازمتش بسر شد تا چه افتاد که حق فاطمه رض غصب کردی بعد از غیظ تا نه تیر
بر بهر زده در هم شکست روز دوم وسوم صورت فاروق رض وذی النورین رض را همین وتیره ریزه ریزه
ساخت وچارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی ع میکند
با وجود قلع باب خیبر مانند چنین رحم پرده نشین شدی وچون خاتنان در به خانه گرستی وهمه
دین وملت ته وبالا شد بر خود نه جنبیدی این گفت وهم معلوم بکفایت رسانید روز پنجم با تصویر حضرت

بشیر وند بر عتاب نماز کرد که چندی از منافقین را باوصف دانستن چنان نواحی که بر اهل بیت عتاب
شد نه و خدا همیشه می فرمود و تو در نصب میر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی که بامت خود که خود او امام است پس
از من اطاعت او بکنند تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضل ترین عبادت را که متعه بود حرام
کرد اینه این همه گفت و بی اندامی نمود در شوشم تحیر خادم از یکی بهزار کشیده که این صورت کیست
و که باقی ست تا شنید که غیظ و غضب آن لعین یا رب العالمین است در عتابها می کوشد و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که تبتر نبرند و تصویر را بشکنند که خادم از پس دیوار بر جست
و صورت را در ربود و مغل نابلد در عقبش دویده و در خانه دوستی خزید پرسید این چه حال است
قصه را اعاده کرد و گفت ام و خدام از زین ملعون نجات بخشید گفت لا والله که تو خدا را از زین کردن نجات دادی
نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تنه کرها ساخته باشند ولیکن کاملیه از فرق شیعه بذم و طعن
جناب میر علیه السلام چنانچه در کتب مقالات می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت جبرئیل علیه السلام را
برملا لعن میکنند و ذمیه انهایه تنفیعات حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو جهان روی
خود را سیاه میسازند و حضرات اثنا عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا رض گمان توسط جبرئیل علیه السلام
اعتقاد دارند مگر از مذهب غرابیه کمتر است چنانچه در تالیفات کثیر زبرایه قطعه خواهی یافت که بمراتب از آن
زیاده تر است و اگر حکایت بعض معقول در تالیف بنده مکرر شود بیدماغی نفرمایند بلکه مطالعه طعن ارحام بر ناز
و هر که بتالیفات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب میر معاذ الله بر صد از اهل
اهل فضول بعذر خواهد یافت بقیاسات بدیهی که مطاعن خلفا در جنب آن هیچ و نابود است زیرا که
مقدمات مخدوش نظری و اینهمه بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد آن
نیز صلی الله علیه و علیهما بر اساس مذهب کفره که استعفا از رسالت حرفی از آن گفت پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و هر کتاب کلامی رفضه متضمن آن ست تحو جوارم بپیر دهقانی نا اهل مام نرگسی و ریحانی
دلیل بر آن ست که اگر خدا بران طریق نرود که عقل انرا ساخته و پرداخته هر حکیم او را ملامت کند و آن
می زیبد بعد از ین به بین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد انصاف مکن که وقتیکه عدا
بر ما رکیل امر معروف و نهی عن المنکر فرد و می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شاغل
می باشد کما فی خلاصة المنهج و غیرها پس هر کس برین عدالت که تابعین عدیلیه اعتقاد آن دارند قاه قاه
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعده این رئیس الحمقا در صدارم دفتر را بانه گشتا
حرفی از آن این است که قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسلین بعض از صور مستحسن است آنچه علم الهدی رض
در غرر و درر میگوید نقیض صریح آنست پس لعنت بران قوم که پیشوایی او در باره است هو شر من الیهود والنصاری
طرفه تر آنکه گویند که ترک امر معروف و نهی منکر موجب چنین عذاب است و حضرات ائمه که بجای هدایت

شدید عہد نبوید و غیرہ و مختلف گردانیدن شیعہ صرف نمود مانند کافی و غیرہ و ویلاسے گر مسلمانی ازین است
که حافظ دارد آه گر ازپی امروز بود فردا ی فہذا الامور وقعت فی الیمین فلنرجع الی ماکنا بصدده بالجملہ
این ہا که شنیده می درباره صاحب الامر خاتم الاوصیا و خاتون نرگس است که ابا سه مضلین رفضه را
مانند بابیه باغ سیر نمودند و آن مراتب که قبل ازین بار شاره اجمالی ادا شد درباب حضرت مرتضی رضه
و خاتون قیامت فاطمه زہرا است که رفضه را پیش آمد که از ازل مردم بعد از یاد کرد نش وظیفه لعنة
الله علی زراره وهو شر من الیهود والنصاری موافق مختار کشی سے خوانند و این اشقیا هنوز شادان و
فرحان اند و بر عیوب خانگی خود می بالند و بر و تهامز بیحیائی خود می بالند و هنوز درین خیالند که این لعنها
که درباره پیشوایان شیعه سیما افقه الستة عمل بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتاب اصول مبنی عمل بران حضرات ایمه را کی بایستی کردن که مقام ائمه درجه موسی کلیم الله بود نه
رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی مذہبهم کہ یکه حال ائمه او طشت از بام باشد
و هیچ فرد هم از افراد امام تحدید مذکور صادق نیامد نائب و قائم مقام او را چه حاجت است دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت وقتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هنر سببی هم
نیاید اکنون براین تمیز او چرا احتیاج خواهد بود که دیگر اجزا را باعتبار مغنے تلاش کند و راه اطاله پیماید و بیهوده
کشش و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پرده حیا از
روی خود بردارد نعوذ بالله من کفرهم و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواقع محرقه و بوارق
موبقه و فضایح الروافض و نہج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنے می نگاشته
در صواقع المطالب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غلاه شروع کرده
و کفریات شان برشمرده و چون نوبت باماميه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از هیچ مسلمانی سر نزند حتی که رد وحی از انحضرت صلی الله علیه وسلم
بار بار صدور یافت و هم مجادله و مناقضه که رب العالمین بتاکید یکه مرتضی بران متصور نباشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را تنکرا سر بر شمرد و چون بزار جا تصریح کردند که و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را معاذ الله بکذب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک مما فصلناه فی
الاوراق کم لابد من مطالعه تالیفات ابن المعلم سیما کتابه المسمی بالروضه فانک لتقول بعد رویته ان الحارثی
لطرود هو معلم الملکوت و کاتب الحروف این کفریات را لفظا بمعنی که منشعبه است بانشعابات کثیره
سیاقی نیست و اگر همت ناظرین و سامعین بدین اوراق که بفارسی سلیس نوشتم تعلق گرد و بار جهات
کتب دیگر نمی ماند انشاء الله تعالے و در امر که سیاقت سخن بود از حد نام هر امام خصوصا

صاحب الامر و فصلے کہ مقوم ماہیت بدست آمد یعنے امام برامے رہائی مکانی حماء حیدرسے آغاز و
و برامے مخلص مادر مکرمہ معظمہ ہرگز نہ پردازد و این وصفی است کہ بالاتر از ہمہ باشد وگریہ و زارے
و فرما و و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بودہ است کہ اگر صد سال لعد از رحلت بگرید حرفی از آن
استغاثہ و ندبہ بتواند بود و از باب ندبہ اوست بدلالت حال انمضمون کہ لعدازین من کن فیکون شد
شدہ باشد و ایضا تا تو ہمین صبر سے من بخدا میر سبحان اللہ آن بیچارہ در عشق امام حسن عسکرے
چہ محنتہا کشیدہ و چہ بلاہا دیدہ حتی کہ سلطنت روم را گذاشت و از آن عیش و کامرانیہا دست بر داشت
وآوارہ کوہ و دشت گردید و بہ فروختن خود و آنہم بثمن قلیل راضی شد و رفیق یعنے فروشندہ خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در ہلاک خود میکوشم من بعد
در انتظار معاودت این فرزند سعادت مند چہ خاک حسرت بر سر خود نہ بیخت و شب و روز خوناب از
سر و چشم بر بیخت کہ اول زحمت نمیدید کہ تفصیلش بگوییم و عرصات آلام و مصائبش را باقدام
اقلام بپوییم کہ واقعات نگاران محنت اشد الموت را تا مدتی در مقام عیشش کہ سرداب سر من رأے
باشد نقل میکنند ولنعم ما قال بعض الشعراء ؎ نی مژدہ وصلی نہ پیامی نہ حدیثے در کوی تو بستند مگر پاے
صبا را الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست کہ اگر صبر کند وامن از دل صد جا چاک میشود و اگر داد
و فغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میگردد و نیز منافقین و منافقات و مزورین رقعات مکر
بازار ہای خویش کامیاب اند و او درین پیچ و تاب نقد جان بسلامت نمی برد و نہ ازین زندگے کہ بدتر
سکرات الموت بود نجات می یابد بس بے اختیار در ہمقام جانگداز ہوش بر دار شعر مشہور بدین طور
بر زبان خامہ میرود ؎ علی رو رسیاہ نرگس خاتون تماشا کن کہ روشن ساخت نور دیدہ اش
چشم سفیران را یعنے رنگارنگی زمانہ را ببین کہ مادر معظمہ در فراقش خون بگریدہ و ہر یکی از سفیان
آن بہو د بتوسط سفرا بمد عا رسد و حال آنملاعین چنان باشد کہ خدای عز و جل در بارہ شان فرماید فلما جاءہم
ما عرفوا کفروا بہ فلعنۃ اللہ علی الکافرین کما ثبت ہذا المضمون فی حق الیقین و متوسطین
ہزارہن دراہم و دنانیر بگیرند و اہل رقعات مزورات کیسہ ہای خالی را پر کردند ؎ کام سفیر داد
از غیبت امام در ماع دین چہ بالکل دشمشاد کردہ اے زاد و کند و ب نکر د است ہیچگاہ نمرود
عمل کہ تو شداد کردہ کاش ہمہ ہفت بند کاشے را بخیط او کردہ ہفتاد را خود در مصیبت خال او
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت بنگ میشد حاشا و کلا و اویلا و اسفی چون حال برین منوال
است و خوف اطناب در پیش و ملامت لائمین در پس بنابرین توجہ را از دست گذاشتم بلے خیال
انیمعنے بمقتضای اطوار جہانیان دامنگیر خاطر است و انہم بنوع افسوس و خیر خواہی کہ اگر خاتون در آن
وقت سلاح می یافت حقا کہ فوج غلامان خلیفہ را کہ ہجوم کردہ بودند مے شکست بلکہ رخنہ غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می بست و هم خود از قید و بندهای سے یاقت و بسیر جا بلقا می
پرداخت و بروانگی کوچه گردے و بادیه پیمائی بفرزند نمیداد و میفرمود که بیابان نوردی و کوچه گردے
کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان برید ند این امور از خاتون
نرگس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول
انجامد که در تب و تاب عشق شب و روز میساخت و می سوخت و سواد هرگونه حسرت و افسوس
نی اند وخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام او ردن برا سے زیارت امام بروے کار بست و چنانچه
جناب خاتون جنت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدها انبوه کردند لقوت هرچه تمام اینهمه را از کشیدن
جناب امیر باز نمید است غلامان خلیفه را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش هیچ مردانگی
بانیهمه احیا صدور نیافت بجهت آنکه او مقلد جنین و پرده نشین بر اصول اتباع ابن سبا لعین بود
کما لا یخفی معذلک پر که درباره امام لفظ بی ولے و مانند آن گوید کافر میگردد و درباره شجاعان و هر اشداء
علی الکفار و مقاتلین اولی باس شدید که در محاوره قران مجید اهل تهور را گویند و عقل هم بر شجاعت
ایشان گواهی میدهد که بدون دلاورے و دلیرے چگونه هر کافران شدید غلبه کردند و زمین نبرد و شت و
ایران بردند و شام و روم را از ترسایان پرداختند مختنث و نزول معاذ الله هرچه گفته اند بجای خود
بوده بود فاعتبروا یا اولی الالباب و بحمد الله از روزیکه من بتتبع استقراء کتب شان مثل علل الشیخ اشتغال
دارم آن این معنی برآورده ام که در اجتهاد همه ارکان رفضه گرنجینه جز حضرت امیر کبیر و با این همه
ارکان مذکورین هنوز دین پناه و تهور دستگاه اند بالجمله مجتهد الزمانی بعد ازین
تکان و فشار جامه اش را انجس کرد و حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
بسوخت و اکنون نتواند که طبل زیر گلیم نوازد هرچند از انفتاح اضلاع
لطیفین شده باشد که حاجت بدهل هم ندارد ولیکن فراخ حوصلگی او را باید دید که هنوز هر صورت اصلی است
بالیدن امام واجب الاطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی رؤس الناس حقیقة در بیجای هوس
تا مستور نیز اکرد و این ثمرات از سابق او را حاصل ستکه هم حامل سنیانست و هم شکایتے ندارد و خوردے
نا کشد که از مطالعه اصول عیانست که حضرات ائمه فرقیکه درباره نصب امام میانه ناصبیان و شیعیان
بوده فرو نمانیست که هردو امام نصب کردند ولیکن انها آطاعتش کما ینبغی بجا آوردند و شیعیان
گر اطاعت نکردند و ازینجا هم مثل سابق نصب شیعیان لشمول عنایات الهی هویدا تواند شد اگر دل بسته
بنا بر وجه در معنی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیه من الطرفین و عبارت حدیث
از اصول معتبره شان بودن ناظم جالسنور و حکایت عم اند و زانست علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن محمد بن عبیده قال قال لی ابو الحسن علیه السلام یا محمد انهم اشد تقیه

ام امیرهم قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسئلک عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال

ابو الحسن ان المرجیة نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه وانهم نصبتم رجلا وفرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم

تقلیدا و ازین حدیث فواید بسیار بر می آید از انجمله انیکه اطلاق مرجیه بر اهل سنت هم کرده اند یا بمعنی که جناب

مرتضوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از خواص شیعه در ثمانین

واضح میشود و شکی نیست که چون کتب ما راجع کنی تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم

میشود بلکه از مجمع البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که لفظ

مرجیه بر چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن و قدان العصار هم قد نبه

والجواب قد یکنیو فلا تغفل و از انجمله انکه از فرض طاعت صاف صاف بر آمد انچه قالع اصول بلکه اصل الاصول شیعه است

یعنی هم نصب ایشان هم افتراض اطاعت باوجود عدم اطاعت همه ازین بدکیشان و کفی به حدا اثاعظیما و عنادا لها بعد ان همان

خلاصه حدیث بدین دقیقه هم پی توانی برد که آن قوم مورد ملامت و لوم همین است که امام را برای خود برا نمکنند

و کلام او را انبار خصوص مخالفت استعمال سیف و نصال نشنیدند و دعوی فرید شلای اهلبیت بر آسمان سانیدند

و وقت تلافی عسکرین نتوانستند بر زمین قایم شدن تا انکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا داشت که ایشان

با صحاب معاویه بدل سازد و در امتثال این تمنا با بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های شان که دل

جگر شریف را خون ساختند عذر خواه حقیقت انیست که اگر نه قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی

می بودند این شیعی بی وفا هزار بار قصد خونریزی انجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که قید کرده

بدست معاویه سپارند و تشیع محدث را با شتهار سانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند

چنانچه بعد از نیم ازین جنس چیزها می امد و با عتراف جهابذه قوم موید این جور و جفا در حق ایمه هدی

می باشد اگرچه الیزن باسه از سیر هو حضرات به عین و لا محمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی انشاء الله

تعالی من بعد در مهمانی مسافر کربلا انچه بجا کردند و قتل و شهادت ائمه متاخرین بر روی کار آوردند

کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و اخری بیحیایی علمای قوم ملاحظه کردنیست که انهمه تقریر کا

بر نگوهش و نفرین قوم ملعون می بندند و نور فرمطاعن اهل بیت اظهار مهاجرین و انصار و تابعین

اخیار میشوند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بی خوف و هراس میگویند

و هر گاه درین تقریرات بمغز سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان ندا شته

پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام

علی الاعلام است کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف والحمد الله علی ذلک

حمدا کثیرا و انچه جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من

وجه هم رو باطاعت نمی آوردند و در نهج البلاغة مروی گشته و چنان است

از حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ایمه مختفی میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرف و حکایت این منافقان گوش
ننهاده نهاد از حصه واقعه دختفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماست
و العجب که همه ایمه با الحصار زبانی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
واجب الاطاعت و مفترض الطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از آن
بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و مفترض الطاعت و قس علی هذا در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگری
کوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعاده
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعذیرات پس ایراد ان تجدید مسطور در وقاحت مجتهد
از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه رافضیان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار بداهت درین مقام نتوانستند کرد در
حق ایشان گفته اند المسکون لبنائر الشریعة پس جبر شیخ نجدی و عبد الله بن سبا یهودی
حق کسی که مدعی حدود و تعذیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرموده آنچه دلالت
بران قطعا دارد که اگر ایمان بمبدا و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت او ست پس رسول خدا با وصف یا فتن
سبب حد اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجود دیگر
در جه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی پس ضرور
بود بطور وصیت میفرمود یا علی اول این کار بکن که مصداق اَلَّا یَخَافُوْنَ یُوْمِنُ لَا ثُمَّ هُنَّ شَقِیَّ
تحقا که انجناب وقت تظلم یهود فدک از کسی بپرو انکرد و سرزنش فدک جدا که کرد انیست حال
سیدا او صیا و شیخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی بر نخاستند بلکه در مجمع البیان
طبرسی و دیگر تفاسیر معتبره روافض موجود است که وقت شکر ریختیها در امور خانگی بتادیب
و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را زنهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
نباشند که امیدوار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد الطاعت شریف برمذهب
است که صاحب مجمع البیان نیز همی نویسد و مجالی ندارد که در ان گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میانه فاروق و دخترش ام المومنین حفصه او دختر خود را بجرد تعریض کشته بود

الغرض چون خاطر داری خلل اندازد در ایمان دیگران در رسالت وختم آن بطریق اولی
معاذ الله ولیکن این امور باکسی توان گفت که رسالت را با وجود منافقتها با حضرت
رب العالمین ودست بر داشتن از ان چنانچه بار بار والتتی نشانی بر اصول و یا بند وازتالیفات
معلم ابن معلم که در حقیقت معلم ملکوت بوده وعلانیه حکم بوضع اخبار موید محدثات رفض
کرده کما ذکر صاحب الصواقع لزوم انکار رسالت وازتالیف دیگر اکابر رفضه اثرے
از آثار وضع وافترا بهین در حدیث طویلی که امام حسنؑ در معامله بیع وشرای ناقه همراه امیرالمومنین
قبل از جنگ بدر بود واین مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرماح قاسمه ما نحوی ذلک البناء کما هم کوان
وضع الاخبار والحاکم لصحتها هذ الحمار وهر گاه استعفا از رسالت بدین شد وبوقوع او آمده وایات
روضه حارثی شقتے هم دلالت بر ان دارد ودر مجلسے امام سیزدهم بدعی آن ودر تالیفات
خودش باشد وتفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت
وبے معنی باشد کما نص علیه الرجل بورق فی المجالس متبعا لعلم الروی فقس علی هذا حال
الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا معذلک عشق وعاشقی در نماز خود جنون ست که با رسالت ممتنع الاجتماع است
وهو الظاهر عند العقلاء تکمیل المقام وتتمیم المرام بدان علمک الله تعالے که جناب مومن جاسے
اگر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد وباب نادر را از مجلدا صولش که از نوادر روزگار مبین فضائل
ومعرفت خواص وآثار امام است وسرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر
پیشتر حواله مے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره باقی نگذاشته بیان انواع
اوصاف از ذاتیات وضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشایند هیچ حاجتی نبود که تجدید تشنیع
بر دارد بلکه همه اصل وفرع بر کردن راوی می افتاد ومختصرش را بایستی نقل کردن بروایت ابومحمد قاسم
بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فادار وا امر الامامة و
ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز
جهل القوم وخدعوا عن آرائهم اوبانهم ان الله عز وجل لم یقبض نبیه صلی الله علیه وآله حتی اکمل
له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل شیء بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع
ما یحتاج الیه الناس کملا فقال عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء وانزل فی حجة الوداع وهی
فی اخر عمره اَلْیَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا وامر الامامة
من تمام الدین ولم یمض حتی بین للامة معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام
لهم علیا علما واماما وما ترک شیئا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عز وجل لم یکمل دینه فقد رد
کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر هل تعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلى مكانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان يبلغها الناس
بعقولهم او ينالوها بارائهم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة خص الله بها ابراهيم الخليل بعد
النبوة لاحاجته الى الافكار فانها خيط الانسان بل الحيوان قالت نملة وقد رأيت انتظام امر
الى غير ذلك فكيف اذا خبر النبي والخلة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره
فقال إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فقال الخليل ع سرورا بها ومن ذريتي قال الله تبارك
وتعالى لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فابطلت هذه الاية امامة كل ظالم الى يوم القيامة وصارت
في الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلها في ذرية اهل الصفوة والطهارة فقال ووهبنا له
إسحق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم فعل الخيرات
واقام الصلوة وايتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض
قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي فقال جل وتعالى إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فكانت له خاصة فقلدها
عليا بامر الله عز وجل على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الاصفياء الذين اتاهم الله العلم
والايمان بقوله جل وعلا وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فهي في
ولده خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن اين يختار هؤلاء الجهال ان الامامة هي منزلة
الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام امير المؤمنين وميراث
الحسن والحسين ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المسلمين ان الامامة
اس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء
والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله
ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل الله بالحكمة والموعظة والحجة البالغة الامام كالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار الامام البدر المنير
والسراج الزاهر والنور الساطع والنجم الهادي في غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج
البحار الامام الماء العذب على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار على
اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه فهالك الامام السحاب الماطر والغيث
الهاطل والشمس المضيئة والسماء الظليلة والارض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الانيس
الرفيق والوالد الشفيق والاخ الشقيق والام البرة بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية النآد الامام
امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والداعي الى الله والذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب المبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ
المنافقين

المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب
فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وخسئت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصير وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه
ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين
العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلوات الله عليه وآله كذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا الا بعدا وقال الصفواني في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون
تم احتجاجا في الرواية ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة و
زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله رجع الى النبي حيث واوحى واستغنى
معاذ الله ودا خرام المومنين بان الله اخبار الشيخين بعدي ثم امر آل العباس ان يكتبوا لينا الدعوى في الامامة
فعل الملائكة احاطوا امين في المجلس يوم افادة الرضا فجعلوا على الابصارهم واسماعهم غشاوة كما جعل جبرئيل غشاوة
الصمد تقية حيث لم تطلع في اي آل جهلوا على اخباره النبي وهي ارادت الصلوة فكيف اخبار جبرئيل بالفعل
وانما قال الله تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى واختيار رسوله اختيار القرآن يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما
كان لهم الخيرة من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الاية وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم
ايمان بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل
افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون
وعصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار الامام والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدين الله ان الانبياء والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله جل
تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون وقوله تبارك وتعالى

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وقوله في طالوت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وقال لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وقال في الائمة من اهل بيت نبيه وعترته وذريته أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا
وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمه العلم الهاما
فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مويد موفق مسدد وقد امن الخطاء والزلل و
والعثار يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه وَذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فهل يقدرون على مثل هذا فيختارونه او يكون مختارهم
بهذه الصفة فيقدمونه تعدوا وبيت الله الحق ونبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون
وفي كتاب الله الهدى والشفاء فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالى
وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فقال فَتَعْسًا لَهُمْ
وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وقال كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وصلى الله على
محمد وآله وسلم تسليما كثيرا حاصل این روایت آنکه عبد العزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم دگر دادیم در مسجد جامع روز جمعه در آغاز ورود آن دیار پس مسئلهٔ امامت دائر شد واختلاف
مردم در آن من حاضر شدم وامام را خبر دادم تبسم فرمود وگفت ای عبد العزیز قوم علم ندارند وعقول خود را
در امور دینی دخل دادند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین او را کامل نگردانید ونازل کرد قرآن
را بیان هر چیز بوجهی در آنست حلال وحرام را بیان نمود وظاهر ساخت حدود واحکام را وشرح کرد
اموری را که مردم محتاج بران بودند ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی هر چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نمودیم ودر حج اخیر که عمر شریف بآخر رسیده بود فرود آورد این آیت را اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا راقم الحروف میگوید که درین حدیث
تمسکیست بسیار قوی ودعوییست که مقتدایان طایفهٔ رافضی خبیث نتوانند از ان راه فرار جستن
بلکه نقد جان ازین معرکه بسلامت بردن وبیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانم واز رشحات آن متعطش را سیراب گردانم که علمای طائفهٔ سیه کار خلافا للائمة الاطهار
زعمی این معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین وبیان هر شیء کما ینبغی در کتاب مبین
شرح آن را احادیث خواسته بود که چنان کاغذی بنویسد که گاهی در سمت سه سال اتفاق
منفتاد بها آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال را از امت مرحومه همراه خویش برد وبمنع فاروق ازان
ممانعت داد از تبلیغ چنین امر که در وجوبش بر اصول این طائفه شکی نباشد ورنه بمنعت قرطاس

پاره پاره شود دست بر داست چنانچه روز غدیر مستغنی شد پس در حقیقت طعن قرطاس دلیل
استغنای رسالت است مستلزم کفر قوم معدوم یوم چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته
عین کفر می باشد لاریب فیه و آنگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عادل و منصف
مجتهد فانی و زمانی که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مداینی بوضوح می انجامد که در
همان روز جبر و بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامید حالانکه بعد از نزول عصمت
آیه وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور زنهار جائز
نتواند بود پس اگرچه قبل از آن تقیه عمر شریف بسر کردند ما از رسالت باقی نماند یا خاتمه آنجناب
چه جای امامت که متفرع بر آنست و هو بدیهی جدا و الحمد لله که باتقی نبود با اعتراف طائفه
خاص وقت طلب قرطاس مکرام امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان است
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرمایند بمقتضای فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نصیبنا حبیب و شتابی منکرین را و خلی نتوانند شد یا دندارے که کفار قریش خصوصاً ابوجهل و ابولهب
حضرت را سنگسار کردند کما فی مجمع البیان و هرگز آنجناب در تبلیغ رسالت قصوری و فتوری نفرمود سبحان الله
چنین پیغمبر بالغرض از منع فاروق ممتنع تواند شد عرع این خیال است و محال است و جنون + الغرض چون
رفضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان و در ذکر دند قرآن مجید بنص امام کافر شد بمذهب
البحار آه باز تلخیص روایت راوی مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان
برای امت خود نشانهای دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام
احتیاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر ص در معرکه غدیر بعد از مامور شدن بنص
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از ترهبت کفر و ارتداد و غیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید
این امور روشن در اطفال هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعاے است خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تَحْسَبُهُمْ جَمِیْعًا وَّقُلُوْبُهُمْ شَتّٰی با وجودیکه اهل لسان
بودند بعد از حدیث موالات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن هیچ مجمعی نیست که آیا وجوب محبت مراد است
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار و غیره من الاسفار اینست حال اجله اصحاب ملازمین
پس چه گمان دارے بدان قوافل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت ببیان
از احادیث که نموده آن از ارکان اربعه امامیه در تفسیر استاد کلینی مر دلیست نظر باول وارد و قسم
قیاس است زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله ثقل اکبر است کما فی التفسیر المذکور
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث موالے امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بود و جناب مرتضوی پس صدق و دلالتی در شیئی اجماعا کجا و اگر گوئے وقتی که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن تضلوا بعده نزد فریقین مردود نیست پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوئیم قطع نظر از آنکه مشترک الورود ست کما اشرنا جوابش در بر کتاب فن موجود که ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن و امر دنیوی باشد یا آخرت قال الله تعالی و وجدک ضالاً فهدی
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت توهم باید کرد که واجب باقی ماند معاذ الله چنانچه بحدیث امام فرا نسیی
کرد کتاب الله ست و ان بعض امام کفر ست بلی بر رفضه اشکالی عظیم ست که گویند ترک امری
که واجب تر بود کما لا یخفی بار خدایا اگر مقلدین دجال اعور گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
کفن شریف را محکم در گرفت و تجربه کی داد تا بدنیا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود
تریاق چگونه بر طاق ماند و لیکن چون اینهمه حال منفصلات در خلوت بود غیر از جناب امیر که علوم ایشان
زمان قدیم داشت آن نسخه عزیز الوجود را که تواند یافت و دفعش بر ظاهر ست که حضرت رضا فرمود که گمان تقلبی ضلالت
بر رد قرآن و موجب کفر ست پس عمر چه حضرت را تحریر آن در قرطاس مقصود بود و هم
اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد ازین راوی حکایت کرد که هر که گمان
کند که خدا دین حضرت را کامل نگردانید او رد کتاب الله را و هر که رد کند او را کافر ست بنده
انفاد انسته که آن قوم روافض اند که گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بخت برد و هر گز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و مفاد آن
ازین تحریرات بوضوح پیوست که حسبنا کتاب الله اعتقاد هر مسلم ضرور ست و هر که آن را
رد میکند مخالفت ائمه هدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
دیگر دو جان خود را سوای سازد و حال فاروق بر همه واضح ست که جان و مال خود را
در تکمیل دین فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مثل تفسیر
الرضا هم واضح ست که رفقا و ندما و تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علم
بعلم برادرش بحدیث اقتدوا و ذکر احادیث نبوی پر ظاهر ست و نمونه فضائل شان اگر خواهی
بکتاب الکفار رجوع بفرما اما مفردات قرآنی پس مجمع البیان و مجمع البحرین بر دو مقتضی اشتراک ست مبینا
و بعضهم مع ان معانیها لا تعد و لا تحصی علی اصولهم حتی ان لکل لفظ سبعین المعانی المعانی
کما فی تالیفاتنا علاوه غیر از مهدی که هنوز بر او در هر شب قدر معانی قرآن مجید مجدداً وارد
می شود حقیقة کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمه هدی بر اصول رفضه نتواند کرد کما فصلنا
فی تالیفاتنا و لا حاجة الی ذکره کما مرت الیه الاشارة ههنا و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از هجا عمر بایجاز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام نرگس
را پر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی

علم معانی قرآن مجید بر امام نیز کسی علی المشهور مرامر تقریبی ست و تحقیق بر اصول امامیه مثل کتاب الغیبة و رخالة اتش از امام
صادق آنکه بعد از قایم یازده مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین ظاهر شوند و نزد اکثری از محدثین با اصلی ندارد و اگر
کسی گفته محققین اینرا تضعیف کرده اند و بقاعده عدم خلو ارض از امام نزد رقبقه مقتضی صحت آن احادیث ست لیکن
معلوم نیست که ترا اخر ایشان نیز معامله شب قدر خواهد شد کما هو ظاهر بالبداهة و تفصیل هذه المباحث فی صولة الحیدریه علی
المجوس القدریه جیح و بازمی مجتهد در کتاب طعن الرماح دیده نیست تاویلات او را میزان عقل سنجیده نیست که نزد اهل خرد
هیچ وزنی ندارد بمقتضای قول او تعالی فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا و باوجود مستدل بودنش بر کفر و فسق فاق ردو
که تمامی ملل اقرار کرده در تنزیه و غیره که او بسائر شریعت غرا متمسک بود چه جهالات جا دیده و این هم نیست ندا
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جانبین مفتوح ست اگر اهل خلاف بر آن
قادر اند ما نیز قدرت بر تضعیف آن داریم چنانچه از حواشی فقیر که بر طعن الرماح جا بجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیت مبسوط هر کسی تواند دانست که مغالیط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
باز راوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتبه امامت امت را در آن چه دخل ماند شان امامت ارفع از آن
که دریابند مردم بعقول خود و کسی را بنشانند باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را برای خلیل
خود که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و او از غایت سرور عرض نمود وَمِنْ ذُرِّيَّتِي جواب داد لَا يَنَالُ
عَهْدِي الظَّالِمِينَ پس امامت هر ظالم تا قیامت باطل شد و ماند امر امامت مگر در اهل صفوت و صفا
و فرمود حق تعالی وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و همیشه
در این دودمان ماند تا نوبت بحضرت رسید که إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس برای حضرت بود خاصة و آنجناب قلاده اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را داد و گفت الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ پس در اولاد امیر کبیر بود خاصة زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر سم رسالت نیامد فقیر بعد نزول و تسلیم میگوید که این امور با چه ضرر تواند رسانید که ضمن در
نبوت و رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیست از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل ست
در نبی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و نیز ورسا باینکه از تصورش پر
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رقعه فرزده و حارثه برزه در او تمامی علم الروح و طوسی امام اعلم
البیت که این رنگ شب تاب را عند الشیخ بیفروزد و الغرض درینجا امری دیگر ست یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را بر اصول رفضه القیاس رد و اقتا مول فرمود خلافت خویش را در بیعت خود و بعد ذو النورین
بر بیعت بدر نیین کما ینبغی نمود چه پس امام رضا اگر بر حکایت راوی حبت بلغزد عجبی نباشد لیکن عنقریب

واضح میشود که قران اهلبیت دال بر رسالت جناب امیر است که وقت مهدی ظاهر شود و ظهور رسالت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی ست از نسخه اهل بیت که سوره امام حسن و حسین ست
چون آن نسخه کامل جلوه ظهور را بد باید دید که الوهیت حضرت رب العالمین ماندیانه تا به ثبوت نبوت اجلی
از انبیا چه رسد گویا همین ست معنی کلمات عمر بن وبراوردش در چند سطر از اجرا که بجواب ایضاح
لطافة المقال نوشتنیکه حاصلش اینست که مذهب امامیه مخلوط خواهد بماند همیشه و خلوص و محو متنش نخواهد شد
الا وقت ظهور مهدی راقم الحروف مینویسد که ازین آیت قران دانست که حکم صاحب تحفه که امامیه
منزل داریه و هلالیه اند عجیبی نیست زیرا که حق تعالی از کفار یکه دم از اقتدا دعوت حضرت خلیل میزدند
و معتبر نداشته ما نیز همین حکم در باره این شیاطین مینویم که همه کید در یاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواهند کرد که ما کی گفتیم تا پرستید فلا تعقل بخلاف امامیکه سفیان باطاعت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد تخییر شریف که ان تو کرمتا فاوکلا نا فکذا میگویند که مهاجرین و انصار و مانند ایشان
در اختیار کردنش دخلی ندارند بالجمله در امامت اولی اگر دخلی هست برای انبیا است که تو انند
ترویج کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه ان از کتب
طایف کسیه علی طرف النزیبه الکثیره گذشت پس انبیا علیهم السلام بر اصول این کفره فجره کافر
شوند و اولیاء و اصیفیا اللهم العن من یجوز کذا لعنا وبیلا و قتلهم تقتیلا و ازین قران مجید
با بجا ظاهر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف احکم الحاکمین در زد عذاب روز
عظیم بران مرتب ست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ الغرض راوی حدیث که پیر نابالغ
بود و هنوز از آن نست که هر سی را اصطلاحی داده اند یکی را بجای دیگری گرفت
و از مضامین راسخه ضمیه خود حدیث را بر ساخته شروط امامت نزد علمای اهل اسلام
حریت و ذکورت و اجتهاد و عدالت و مانند آن هست چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط است و شروط امامت که افضل از همه مدارج لبشری باشد و خوارق ایام
را مهدی نبود چنانچه نمونه آن می آید و کیست که شیعیان این تواند کرد که خود علمای کبار
در رسایل منفرده اورده اند و بعضی را از شروط که کتاب اند بران شامل بکمال
شان مثل حله هزاران دراهم و انگشتری که معمول شام و منتش کم شود کافی الرجعة
و غیرها من المناقب المرتضویه در عین رکوع لسایل بخشیدن مطابق مثل مشهور
نرده گذاشته در بحر حیرت فرو رفته اند چون با عتراف راوی اول را کش از عقول
متواند شد عجب نیست که مقوله حضرات ملایکه مقربین درین باب چنان باشد که

ـه اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم پس پیر نابالغ مذکور هنوز در تفرقه
بر دو اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه علم پس بقول
بزرگان ـه توان شناخت بیک لحظه از شمایل مرد که تا کجا ش رسیده است پایگاه علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره آغاز کافیه بحث میکردند شخصی عمامه بند بارتبه بلند میان ایشان
بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام جار میباشد سبب چیست لمعنی
باوصف لام منصوب است پس منکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراض
خطای محض است زیراکه مجرور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس معنی چگونه
مجرور شود الغرض از مراد اهل حل و عقد علما و مشایخ اند که حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جهت بود که جناب سر تفویض خلافت خود را
بر اجتماع بدر همین موقوف نمود کامر نقلا عن کتبهم بلا ادراک عصمت و آنگاه از ولادت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بدر همین بایستی سوال کردن عصمت مذکوره را
که چگونه دانستند و بعد از آنکه جناب امیر تماشای عجیب دیدند در وقتیکه بر سر منابر
شتمها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانه زدند و پهلو ها شکستند تا آنکه قتلها عمر در
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمه موجود و نزار نالی جناب سیده از دست مرتضای
شیعه از زمین باسمان رسید گویا مانند جنین رحم الی آخرها فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه اوند
بود لاسیما که العواصف ثم این کانت المعجزات و النصوص علی ما یدعیه الاعمومی و درین چه
شک که ظالمین را مرتبه امامت چگونه تواند رسید فکیف که در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعه سید النبیین را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این فرار نالی در دنیا
فرمود و همچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسماء باز گشاید به همین قدر چه موقوف
که روز رستخیز مخاصمت رو بروی پروردگار فرماید و اوراق روز نامچه همه با جد
یگان یگان باز نماید کما فی الکتاب المذکور و درین مقام نظر بفهم
عوام طلبه سوالی ست جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرة الائمه را دیده بود
که بعد چند و هزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف در آمد و جوابش آنکه کلام در ان روایات و احادیث
نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او در ظاهر است که معانی آن احادیث ایماء از جناب امیر باب مدینه علم
ایماء و فرا گرفتند و او از جناب رسالتماب چنانچه اصحاب الغرض هر جاکه این شبه عوام رو دهد به تقریر کافی
باز راقم اوراق بخطاب اوی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در بنی اسرائیل جدا جدا
باز در اهل بیت محمدی صلی الله علیه و علیهم بر مثل مشهور در این بزرگان جمع نشد الا ندرة

وبالانفصال وغضب الٰہی بخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دنیاطلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دختر خود قرار داد چنانچه
غیرت مذکور نخواست که پیغمبر او در طفلی بمکتبے نشیند و علم و ادب اموزد که امروز را دے
دت لیس خاصه حضرت را درین حدیث پایمال نمود والله شدید المحال وانشاء الله تعالی قعه
کتب شیعه بعض ائمه که باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید که جروی
این طایفه ناهنجار باید دید که یکے را از اسباط نبوی تمامے مراتب بالاستیعاب بخشند
واولاد دیگرے را از علم هم وایمان محروم گردانند وعلیه علیه بر آن تفاخر کنند
ان هذا لشئ عجاب فکیف که حضرت رسالت یقیناً بداند تقرر
خلافت شیخین حتما وبابطال آن بکوشد چنانچه در مجمع البیان
وبحار است بترتیب وخلاف قرآن مجید بعمل آرد که این آیت در سوره
هود باشد ویهود ونوبهی بدان نبرده که یٰاِبْرٰهِیْمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهٗ قَدْ جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ
اٰتِیْهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُوْدٍ واگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد دست الحق در اتفاق فضول
معنی مفقود که مخالفت نهی بامر الٰہی غیر ممکن وغیر موجود واینچه راوی در باره حضرت
جناب امیر لفظ خاصه بوتیره بانه الاشتراک آورده مگر فرق اینست که اول را بدیهی
ت واقامت دلیلی بیان نتوانسته بخلاف ثانی که دلیلی هست که بوی استلزام
عصمت در آن نیست بلکه ربطے ندارد وزیرا که ختم رسالت را چه ضرر که ان امر مخصوص باشد بجناب امیر
واولاد امجاد وکار استرنا الا آنکه غایت ما فی الباب فذلک الحساب اتباع حضرت خلیل بود که تا
سول خدا امومنین امت مرحومه شریک بودند چنانچه وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اذا امیقر باید چندانکه
بایان مرتضوے اورا نزد شیعه مخلصین قایم است برائے خلفاے متقدمین نیز بلکه بطریق اولے که
بیان شان با اعتراف جناب امیر ع و حضرت امام صادق ع تصدیق دل واقرار زبان در
بعد ذکر اصول مثل کوه الوند است بخلاف جناب امیر ع که بالمسار طالفه فاحشه فقط بضمیمه کما
مرقوم ولهذا حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کسے ازینها تقیه نمودند چنانچه آنجناب و
دین حکیم نمود پس باید که هر چهار عنصر دین حامل آن باشند نه فقط جناب امیر ع که اولاد اطیابش
وفرزندان حضرت رسالت بوده اند و حال قلادة بر همه کس از کتب معتبره رفضه ثابت است از بام که
بعد از روے واستعفا از رسالت که عین کفر است معاذ الله بر اصول اهل کفر ونفاق اتفاق
افتاد واگر از خوف مالک الملک حکمے بر سبیل ابهام بر زبان رفت در حدیث موالات بار عند الوفات
فارغ خطے از آل عبا برروے کار آمد چنانچه ثقة الاسلام رفضه در کافی بیان نموده فاعتبروا یا اولی الابصار

پس افتخار را وے رئیس الاسرار بعار بلکه اختیار ما بعد ازین راوے خیال
که مقدمه امامت وریاست خیلے آسان است بلکه این امر در سایر حیوانات هم معل
است چنانچه می آید وحضرت بارها فرموده لو بویع الخلیفتان فاقتلوا الاخر کائنا من کان حتی عا
حجة الایمان رفضه بعد از توبه کردن از تسنن در سر العالمین آورده وهم چنین ا
افادات رضویه که در علل است توان فهمید وازین کتاب یعنی ابند ظاهر است
که افاده مذکور رضوی از قبیل دلیل تاریخ است وظاهر کتاب سنت موافق آن
مقتضاء همین است که امامت از اصول نیست زیرا که دال بر آن است که غیر
عارف امام نیز بجنت خواهد رفت وبعد از دخول جنت خروج بسوے غد
عجب است اگرچه علم از وے هوس پز و ولغزشی خورد مبدل شد باز بنده
را ورا بعد هم نظر است که آن امر معلوم در اولاد امیه کبیر بود خا
زیرا که رسالت ختم شد وبعد حضرت رسول مقبول کسے برسم رسالت
الخ پس میگوییم آمدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفضه از
تقیه و نفاق وبسبب خوف اهل حق نتوانند که مکنون ضمایر حیث ذخائر خود
بدون ظهور مهدی عاری شرح دهند وخصایص مذهب خویش را
وصراحت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین وبرادران صوری
او بوے این معنے بمشام اهل فراست مے رسد که ان بدون دولت
از زمان امکان برتر نیست چنانچه نمونه آن در زمان بعینه پس وقت
مذهب البته غیر از فضلات ابن سبا وقاذورات دجال دیگر محو
وصراحت چه خواهد بود پس بدانکه بعض نصوص قرآن اصحاب کرام
دلالت وارد نگمان رفضه بر رسالت جناب مرتضوے در تالیفات
بدلایل دیده باشے جائیکه آیت کریمه ذکر کرده ام الا من ارتضی من
رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان ومعلوم نیست که گروه بنی
بچه حیلها قلوب اصحاب را که اهل لسان بودند بر آن آوردند تا منصب
رسالت را برای جناب امیر در نسخه خویش باسے گذاشتند یا خود
ساختند که سحر سامری وطلسمات حکمار شک بران نمی برد
غضب که به امامت ان جناب همه آفتهار وداد چنانچه حضرت اندیشه
شب وروز میداشت وتقریبا استغفا مهمد میفرمود پس برای ذکر رسالت

بدون لطائف جهل تن بر عناد روا ونذکه در جواب دعا محصور بود نش در وزیات
جناب مرتضوی یمن مقدار بمقابله اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصًا ریحان
آنجناب کفایت مے کند کهای کاش بر نیهم این طایفه بعد از نیت را وی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصًا طاهره و گوشوار و عرش عظیم استقامت مے ورزیدند و گرد
تلونات مے گردیدند و لیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب قاسیه ایشان پدید آمد چه حسن مجتبے را
از صفت شرف اولیت در ذریت طاهرا و از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة والثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح مے پیوندد و پر ظاهر است که بر آوردن امام حسن از ولد محصوره
ثانے و داخل کردن در فرزندان دلبند مرتضوی هیچ معنی ندارد و کیفیت
امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
در رساله منفرده کافل آن نتوانند شد و ضیق دقت و قصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیلے از ولای اهلبیت سید انبیا
گوش نمیدهد چه جای مزید و الا الینیت حال نسخه صحابه به مزعوم رفضه مجملا
از رسالت جناب میرازان برمی اید اکنون از قران اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
که در کتب شیعه مثل تذکرة الائمه وغیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذهب حکایت میکنند و منقول ایران از علما و اتقیا جز از آن میدهند
و هزار انکس تلاوت ان بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بر ان میکنند که
از دوی جامعین قران مجید به ثبوت رسید و ان آیت این است که وَلَقَدْ آتَیْنَاكَ حُكْمَ
الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِیًّا لَعَلَّهُمْ إِلَیْهِ یَرْجِعُونَ
و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلك گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
دیگرے کسے نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلایل بیشمار اثبات عاییان کرده اند
از انجمله آنکه هر نبیے اوصیے بوده اند در زندگی شخصے دیگر و بعد از وفات
شخصے دیگر و حضرت سید انبیا را یکی خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و ان جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
از ان بمشام اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلے الله علیه و آله

وسلم برسم رسالت مبعوث گشته بود اکنون باوصف رسالت مثل حضرت ابراهیم بدرجهٔ امامت
هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذهب شیعه چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
شد و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البته عزل رسول لازم آید و ذلک
باطل باظهارهم فی باب الامامه فحصل المطلوب به بین مفتریان را که چه دواهی و مصائب
بر حضرات ایمه هدی برانگیختند که اگرچه سوره اما مین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کرد ولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمود و نیز سفاهت علمای شیعه را
حدی نماند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات لستند که از نسخه قران اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صد تا آیت ثابت میشود و شیخ حلی که علامه این گروه و امام
ثانی این قوم باطل پژوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط و نهج الحق قرار
داده بے آنکه آیتی از یره آیات گرندی بکسے از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
و علیهما برساند پس شور شوری و بے نمکی علمای رفضه باید دید و هم مثل هندی باید شنید
که اولٹا چور کتوال کوڈانڈی که خود آیات قرانی را بجا کیت و افترا نسخ کنند و الحق
را دو قرار میدهند و مبین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در ترجمه کشمیری نقال
از کافی آورده و دیگران الخ غیر آن که امام صادق منع کرد کس را که آیتی از آیات
قران اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان ببین قرآن را که اصحاب جمع کردند
مردم تلاوت سے نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت مهدی
کسانیکه سورة الولیت و سورة النورین و سورة الاوصیا را باهتمام تمام از خطاطین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذهب و مطلا گردانیدند و در معارضه قران اصحاب
کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در مخالفت اخبار
و ایمه متقدمین گرفتار و ملعون اند که قرانیکه تا منسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا والفسهم من حیث لا یشعرون لاجرم افتخار
فجار عین عار و شمار خواهد بود و الحمد لله که رفضه بر طرف که فرار میکنند
لعن و بیل و نکال نمیگذارد و اگر رمقے از ایمان ایشان را حاصل میشد پای
کفریات نمیگردیدند و بعنایت ایزدی درجه میحیثیکه مهاجرین و انصار
رسول المختار طعنے کردند لوازم آن برای نفوس خبیثه ایشان ظهور نے اخبار
سے نام نیک رفتگان ضایع مکن ٭ تا بماند نام نیکت یادگار ٭ و ازین جا
عیان شد که راوے مطرود هرچه از خرافات مضمر و داشته بر نام امام

بر لبتہ: ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشادہ معہذا احتمال تقیہ چنانکہ قبل ازین
ارشارے از تصریحات شیعہ رفتہ ہنوز باقی زیرا کہ بطلب ما مون کہ تشیع او را
جناب رئیس المومنین در صوارم ثابت کردہ اند میرو ند پس اگر از اثنای راہ
رعایت ان کردہ امامت را مثل نبوت و رسالت بلکہ الوہیت سازند چہ عجب و کدام
استبعاد پس ازینجا نیز بیبری و نابالغی راوی معلوم توان کرد کہ بسبب تلاوت کثرت پی بحقیقت نبرد
و جابجا پیش پا خوردہ بعد ازین راوی غاوی نتیجہ کہ از کلام بر آوردہ انیست کہ این جہلہ را
چگونہ اختیاری باشد در امامت کہ امامت منزلت انبیا و میراث ایمہ ہست و خلافت خدا و
رسول و مقام حضرت امیر و وارث امام حسنؑ و حسینؑ و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
دنیا و علیہ مومنین و بنیاد اسلام نامی و فرع سامی ہست و بجہت امام نماز بکمال میرسد و ہم زکوۃ و روزہ و حج و
جہاد و زیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انتقامات کہ اندیشہ اجتماع شان باشد
نگاہ داشتن و کنارہا بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان مے کنند از دین خدا و دعوت مینماید براہ پروردگار بحکمت و موعظت نیک حجت
کامل باز کمترین انام گوید کہ امام بخیال راوی اختیار امت را از جملہ اہل امامت بالمرہ برگشتہ بود و شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافتہ باشد انچہ امروز رفضہ بر زبان دارند بتقلید مجتہد در استفتا
است ہر کرا از میانہ خود بیعت کنند بدرجہ امامت میرسد و شرو طیکہ در کتب کلامیہ مبین ہست از ان
غفلت تامہ ورزند پس ضرور او فتاد نبذہ را بیان نشان کردن در بصارۃ العین و این کتاب
از کتب معتبرہ نشان دادن چنانچہ دیدہ ہی و دانستی و این امر نیست راجع بجنابت و ہم
تکذیب امام الائمہ در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود و قتیکہ بیعت بدرتین
اب یا جمع شدند و چنانچہ بارے آید انشاء اللہ تعالے و شان امام ازان ارفع است اگرچہ باب
تقیہ نیلی وسیع باشد حتی کہ از شیخ شیخ الطائفہ یعنی شیخ مفید ہم دریغ نتوانکرد چنانچہ نمونہ ایمباحث
با عنوان معلم الملکوت حارثی بہر حال انشاء اللہ تعالی خواہی دانست راوی از امام نقل کرد کہ
جہال چہ مجال دارند کہ اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی کہ مذہب
اہلسنت انیست کہ اہل حل و عقد یعنے علما و اتقیا و خلی دارند نہ جہال و فساق و ازینجاست کہ جناب
امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمہاجرین و انصار شاگردان و ندمای حضرت سرور
کائنات راجع فرمود ایشان را جاہل دانستن تکذیب جناب مرتضوی ست معاذ اللہ من ذلک
و این امر چند بار بایجاز و اجمال گذشتہ باز اگر فراموش گشتہ بتقریری مجدد و تجدید باید
گوش فرا داشتن کہ اگر از کتب اہل سنت میخواہد پس بکتب ایشان کہ در ہر اقلیم مانند افتاب بلند نشستہ مثل

مشکوٰة شریف رجوع باید کرد حضرت فرمود اگر ابو بکر را امیر گردانید لایق آنست و علی هذا القیاس عمر و علی
و لا ارئکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو بود و جناب امیر
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذو النورین
محول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل بدر از صحابه مهاجرین و انصار و هر چند دیگران اصرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تنصیص از
کتاب و سنت در باره خلافت ضرور بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات گشتی این خفیه
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث بنص مرتضوی که در کشف الغمه هم مذکور است و حال
جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشیید مجتهد واضح از کجا پیدا است تا آنکه عما و ل
و منصف این پدر و پسر در شرح نهج البلاغة مجبورانه گفت که مذهب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند اهم طریق انعقاد
امامت است و العجب که معجزه هم در ان وقت ضروری که بعضی میخواستند که خلافت بسوی عبد الله
بن عمر باز گردد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و مزین در رسایل نقل نمود که
لشکر بسوی روم میان میرفت حضرت فرمود در مرتبه سوم اگر فلانکس شهید شود
را لایق دانند امیر سازند و بر خلاف این احادیث امر مذکور چون آفتاب النهار است و شب و روز
سد را اول بوقوع آمده است و جبلت انسانی است که یکی را برای سرداری میانه خویش بر میدارند
بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سرداری نحل در قرآن مجید حکایت است و حال را انتظام
معاش شنیده و نسنیده که مهمات را رئیس ایشان سر انجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم
مگر گروه رفضه که هر چند یکی را از ائمه نصیب کنند به تقیه خود و گر جا شاکه اطاعت نمایند چنانچه منصوص
امام الائمه و اولاد و امجادش و اینهم بر روایت ثقة الاسلام شان دانستنی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاهده کنی که ذو الجناحین بر ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مورچه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس هم نیست نقد
الطالب و المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته باید
که امام گاهی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم با آنهمه جفاها که از کفار بر داشته گاهی
دروغ نگفته بخلاف امام بلافصل که مدة العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
شمه او بوده باظهار صاحب جامع الاخبار تا شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
اما بودن امامت عترت دین و مسلمین پس کسی را از اهل حق در ان کلامی نیست و لیکن افضل
سیرت در اینجا خلافت بنصوص صریحه ایمه میمانند چنین که جناب سلطان بوق امامیه در دیباچه مجالس المؤمنین تحقیق فرموده

بعد از آنکه در اوصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور وان امرتم علیهاو لا اریکم فاعلین زیب رقم نموده مختصر
این ست امابعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علی مرتضویه علیه الصلوة
والتحیة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله براهینهم الجلیه در میان شیعه علیه علیه تقیه اشتداد تمام داشت
و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای
سحاب شقاوة شقاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و آنچه در اوصاف
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین راوی غاوی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته و این همه
ابواب را کفایت کرده و العاقل یکفیه الاشارة و الغافل لا یجدیه الف العبارة اما حال عبادات خمس پس انتظام
آن از ایمه نا گفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمائیم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز در تمامی نواصب بر دو برابرست که امام الائمة قتند ادر ان زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن از ان عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده و ست ناصبی می پوشیدند
کما فی کفایة المومنین و غیرها معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد و الا
فلا اما العبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن ایا از علما صادر نمی شود پس کجا ما به الاشتراک و کجا
ما به الامتیاز و شاید که هیئت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است و درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده لیکن الا عجب
دید نیست و بالاخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر کردن راویان گذاشته اند که فقیه
مراعات ادب آغاز و انجام این باب را بهمین وتیره ادا کرده که دروغ بر کردن راوی غاوی کما لا یخفی علی الماهر
المتادی و انا بجاکه در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه ان کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و غیران قبل ازین بطور نمونه دانستی فالاعاده موجب للاطالة
لیکن درین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث ان امرتم کنم خوبست که جناب قاضی رطل بوق آغازش را که استحقاق
تحسین منطقیین مقدم بود حذف کردند و ندانستند که مقتضای عطف چیست و این هم از ان بوضوح گرائید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشادند تا بالاخر
مفاسد بر ملا فرمودند و این حدیث مستغنی شدند و خاتمه ان بر حدیث کلینی آنکه فاعلین کامل نوشانیدند که غرضی
بر ان متصور نباشد بالجمله تعسن حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی اساتذه شنیده که کما بودند
و لیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امیه باشند و موید انست که مهاجرین و انصار بالحاح و اصرار
بیعت با آنجناب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین و بنی امیه راضی نبودند اگرچه علمای امامیه این حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکورست و الله اعلم بما ذا فرغ من التقات النقین پس تواند بود
که لفظ مذکور اشاره باشد بانچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شنیعه مشهوره که ذکرش جابجا در تواریخ و شروح اخبار وارد ست پیش آمد یعنی که آنها طرف مقابل شدند

و این معنی که حضور بنی امیه را وقت ارشاد حدیث مجوز ست وجه عدم ذکر ذی النورین ثم توان فهمید که هر قوم میخواهد
که خلیفه از ما باشد و حال بلغا بر ناظرین علم بلاغت خود معلوم همگنان ست که مقتضای حال و مقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خاوبین آیات بینات و احادیث سرور کائنات انچه میدانند نیک فهمیده اند و علمای
رفضه هم در احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب المتصباح شرح اختلاف شب و روز می آید از انجا که استعفای جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمد و از دیربار در خاطر بود که مومن جاليسی در حسام بملاحظه استعفای حضرت موسی بنیق
شهیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیا و حضرات ائمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود حتے
عوام طلبه الکارش نتوانند کرد ولیکن جناب مجتهد که مدتها بر مشق مغول مانند و بر مسند اجتهاد نشستند هر چه
فرمایند بجاست که گویند مغلی جاهل از مفتی پرسید مادر زن زن می شود گفت زنهار گفت من بارها کردم و تو
میگوئی زنهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پس اولا نقلش بر می دارم که عقیده هشتم آنکه هیچ نبی از رسالت استعفا نموده و از ادای احکام عذر نیاورده
و همین ست مذهب اهلسنت امامیه گویند که بعض اولوالعزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و عذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ما
فرمود و ارشاد نمود که ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از انکه مرا بدروغ نسبت کنند و از قیل و قال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد تقریر
گو تاهی می کند و نیز من تقصیر دار ان قوم و یکی را از انها کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من ست رسالت داده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حال انکه استعفا از رسالت متضمن بر رد وحی است و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و در
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده این هم
خویش فهمی این فرقه نافهم ست آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دل تنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنابر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر
و تمهید عذر در طلب معین و این خود حجت قبول ست مشابه آنکه بادشاه شخصی را بمهمی معین سازد و آن شخص
قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید با ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرضش انکه از حضور بادشاه با و مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر این مبهم وارد شده که عرض ایشان بشریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین أَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ محض برای استدفاع بلا و

استجلاب حفظ از جانب خدا بود نه دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن لاسیما فی
حق الانبیاء خصوصاً اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حاتک جالبنی شروع میشود که هرچند این بیت
گر بیت در اوصاف او ولیکن هو المسک ما کررته یتضوع حاتک کجا و فهم رموز سخن کجاست کورا هنر
شناختن تهان ململ ست یعنی رتبه تجارت و بزازی هم ندارد که اورا نا آلوده گیها صاف کرده در مکانی یا بردکانی
عرض کند یا نزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد و نماید چنانچه پدرش در فیض آباد می آمد و نزد اعتبا و امرای تهانهای
اثواب میکشاد و می نهاد مثل جواهر علی خان و دلراب اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شیعیان
اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میداشت چرا
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی آنست که مولانا
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الایة گفته ولیس ذلک لعلامنه و توقفاً تلقی الامر بل طلب
ما یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره وهم چنین در مواضع دیگر نیز گفته وهم مکذب قول اوست اینکه ابن
ابی الحدید بعد انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابوبکر از حیثیت استقاله او یقول اقیلونی
مذکور ساخته جواب گفت که من مذهبه ان الامامة قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن جواز استقالة الامام
وطلبه الی الامة ان تختار واغیره لعذر یعلمه من احوال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان
الامامة بالنص وان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من
المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان داری
در عقیده انها در باب نبوت آری این عقیده کسی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم وعلی فیکم می زیبد تا شیعیان را بسبب ناسی امام سنیان بحضرت موسی محال این نشود که بر زبان
ناحق کشاینده و اورا نظر باین استعفا منهم بعدم استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خرفه بلامه اقول
و بالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که تیر به کجا رسید و تکذیب صاحب تحفه
قدس سره العزیز شروع کرد و حقیقة مصداق آیه وعید ویل یومئذ للمکذبین شد که اگر در تالیفات عارف
اسرار علم الملکوت استاد شیخ و سید ندید و در روضه او نخرامید باری انهم بخیالش نگذشت که بسیر و بچاره پروانه دو
خود را از این تماشا معذور نسازد و اگر در شناوری و غواصی ان امید نجات نداشت و مید السنت یعنی
مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا من دون الله انصارا واضح خواهد شد و بالا اخر این ندا بگوش
هوا هر سید آلان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین یا لیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای مخلتشر
در آیات کریمه الزام افادات ایمه هدات نموده اند ومن ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم صورت نه بست یا ادراکش از فهم عبارتش قاصر شد
اقتداء بعقب بعبارتش تنبیه چنانچه بر دیگران روز یکه برای صدور استعفای لفظی و معنوی پس علمای رفضه

از حضرت صلی الله علیه وسلم بر اصول قوم غوی نطاق همت بربستم واز کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
وتعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبهاست ولعیداً از مطلوب بار تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقلدین
پرده نشین کافی حق الیقین که تراجم بحار عبارات از ان تواند بود وفارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند وبمطلوب
میرسند میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق در کتب دیگر وبعید افتخار درباره نصب جناب امیر مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید وعرض نمود که درین مقام بایستم واعلام نمایم بر سفید وسیاه را بانکه علی بن ابی
طالب برادر من ووصی من وخلیفه من ست وپیشوای امت من است بعد از من ومحل وازمن محل هرون نسبت
از موسی مگر انکه پیغمبری بعد از من نیست واو ولی بامر شماست بار بیان فرمود وقصه زکوة را در عین رکوع ذ
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزکاران کم اند ومنافقان بسیار انتهی بلفظه اخرا الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
که دهم ودوومی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلاً عن
الکتب المعتبره عند الشیعه باثبات رسانیدم واگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المؤمنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما وبرآوردن روایتی درهمین خصوص صاحب تحفه قادر نشده
تار وپود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وار داین یاوه گو بهانه جو را درین مباحث
دینی ومناهج یقینی با حضرت پیغمبر وال اطهرش چه کار پس میگوییم که این از روی آوهم بعنایت ایزدی مردود
است اگر چه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیاء مستغنی شد حاجتی بدان امر باقی
که او طلبگار آنست معهذا بعد از او فی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان ست که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتقریریکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده لیکن
یالیتنی بنسخه صحیحه محشی اعنی الصواعق المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن واصلاح وبیان
عمل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست وپنج
از سکندر بیگ دلال خریده اورا بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله تسلیم الله تعالی
معظم آباد یعنی گورکهپوری اول آنرا من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از اتمام نداشت
وبالای ان لفظ صواعق محرقه نوشته ودانستم که در وطنم فیض آباد بجای پنج روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر ازان جناب استقراض کنم ومن در آنوقت همت بتحصیل کتب درسیه میگماشتم وصواعق محرقه را هم ندیده
القصه چون اورا صواعق مذکور بهم رسید روبروی مردم این ثور علف پیش من سنگ شب وروز
ان منهمک بود تا بمرزا فتح علیصاحب امی افتم میگفت که نفهمیده ریم که عبارات صواعق را بر حواشی صواعق

درج کنم تا دردمندی بظهور انجامد ومدتها زیست وبعمل نیاورد وغالباً بعد از فکرهای عمیق واندیشهای دقیق فهمیده باشد
که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد از ماخذ صوارم وغیره سرقه رانشان خواهند داد وداد او دادش که درخور و
خواباند این نکته را نداسته در حضرت حیدریه بعد ذکر عبارات صواقع مسطور مدعی سرقه شدند وحمقا دیباچه
تحفه اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از آن اقتباس مولفش بر می آمد نه سرقه بخلاف حایک که از اسباب
معده او استقلال ذات خویش واخفای ماخذ خصوصاً تر بیدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلداتش نیز وقت
زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت دلدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری وسرزوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که
بر نایب امام نرگسی انطباق دارد یعنی دلبر بی مروت ودلدار بی فتوت ~ دل از من برد وروا از من
نهان کرد ❊ خدا را با که این بازی توان کرد ❊ چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجلدات نزهه و
کتب دیگر ماخوذ است با وجود دعوی استقلال و در تالیفات ونتایج افکار ابکار وشاید که مزین تقلید او کرده ودر خاتمه
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک ولدا شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
تلذذ خویش بر روافتاده نعمتخان علی ایچه گفته در ینجا می زیبد ~ هر چه گفتند فقیان همه باور نکنی ❊ حمله دالند علط بالیده
نزد ما پنجه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر الملة والدین در کتاب صواقع میفرمایند

المطلب الثالث والعشرون فی ان نبیا من الانبیاء لم یعتذر عن الرسالة ولم یستعف عنها وزعمت الامامیة
ان افضل الرسل من اولو العزم اعتذر عن الرسالة واستعفی عنها وهو باطل والحق ما ذهب الیه اهل السنة وجماهیر الامة
من ان احداً من النبیین والمرسلین لم یعتذر بشیء عن الرسالة ولم یستعف عنها لان ذلک رد للوحی وعدم القبول امر الله تعالی
والانبیاء علیهم معصومون عن ذلک فتمسکهم قوله تعالی وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ
فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ فانه یدل علی انه اعتذر عن الرسالة بضیق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفی عنها

واراد ان یکون المرسل اخاه هارون وخاف من القتل والتکذیب کذا ذکر حسن بن سلیمان العذری
فی ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیب اولین واخرین مکذب کفایت میکند ودیگر اینکه حکم مکذب صاحب
مبنی بر قصور نظر بلکه کوری وکورانگی مجتهد جایسی بتقلید عور وجال واستعداد اوست که دیباچه تحفه را
ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی ست که مذهب شیعه را اصول وفروع آن نیک دیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب بر این مذهب ثابته وارد است ولات حین مناص پس اگر ذکر ماخذ در بعضی از مقامات
نباشد که مباحث عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که بمذهب شیعه واهل سنت
اصولا وفروعا با هر دو آشنا باشد هر که یک مذهب را می شناسد ومذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قابل مطالعه

این رساله نیست و اگر عبور کسی شیعه بوجه اتم او را میسر و با مذهب اهل سنت چندان آشنایی ندارد نیز از این
رساله منتفع خواهد شد و اگر بعکس این مذهب شیعه را کما ینبغی نمیداند و مذهب اهل سنت را باستیفا فرا گرفته است
اصلا از این رساله بهره نخواهد برداشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با خال خود بود که مولوی رحم علی نام داشت و بصحبت
رفضه و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم طبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود بلکه صاحب تحفه را هم بسوی
الحاد شتافته دعوت این مذهب می فرمود چنانکه گفته اند ؎ وکم عم یکون النعم منه و کم خال عن الخزاب خال و در
مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نمود که در قرب یکسال باوصف
مهمات تدریس و دیگر اشتغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر ماند اینست که خال مذکور در اثنای
تحریر رخت اقامت از دنیا بربست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر
این بود که ماده تالیف را در اماره مناظره تمام مصرف نباید کرد و احیانا اگر عبارات ترک باید نمود
کلا گر تکذیب کنند موجب رسوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده و قصد مناظره و تالیف
کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش چنانچه مجتهدین را بجواب تحفه و نقض رساله قدیمه گیر
پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد خیس خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب
صواعق عزیز الوجود کمیاب بود شاید مقام استعفا بود مخدوش و ناقص باشد نه بینی که نسخه صواعق که
بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدان مرحوم بر آمد اگرچه در صحت و تحشیه نظیر خود نداشت لیکن
از اعاره ناقص بود تا آنکه بسبب معلوم دانستم که صواعق محرفه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان عزیز
میدارد که هر چند احباب فقیر بالذات و بالوسائط طلبیدند معذر تها بر انگیخت نسخه او دیگر جدید فرستاد بهر
حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و با وصف بیم آمدن چنین نسخه ترک تذییل مرا کرد و اصلاح
بیان آن در حاشیه نه نمود نه اولادش بران کار بستند چنانچه به ذو الفقار اتفاق افتاد جای
مجتهد فانی از وفیات الاعیان عبارتی نقل نمود و گمان برد که وان بر آنست که نشستن با صحبت
امیر ممتنع الاجتماع است بالجمله اگر مجتهد جالیتی استخفافی حضرت در کتب پیشوایان خود بطمطراق تمام
همین است چنان انکار کرد که دانی پس کید او را فیما بین باید کرد که با یالنش پدید نیست و در عیب
این مذهب پلید از زنان هم در گریستند ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها را گرفته زیر بغل تا چه خواهی
ای مغرور تر دور مانده گی ابهم نخل الغرض در نسبت غایت بکر غلط کردم زیرا که از کافی وجال
بر می آید که این خاصه جناب میر است که خود میفرمود اگر مکروه در شریعت جائز بودی مثل من کسی بدرجه مکر نرسید
و چه ظاهر است که یکفقره گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف آنجناب در نهج البلاغت ترویج دین
بود سر دو فرمود و در این وقت متعلم آنجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او رو نمود و در شهر

ذوالنورین در کمال بی‌رسبا یهودی بود بانه اثارت فتنه اثر نمود فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ ظاهر شد
دیم از صبر حضرت عثمان معنی ایات اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِیْبَةٌ قَالُوْٓا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رٰجِعُوْنَ اُولٰٓئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰتٌ
مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ بوضوح پیوست ولیکن هنوز قوم مورد بهم باوجود چنین امور و ملح او را قتیل الله
گویند و چنین دغایب الدار علمای امامیه بنه فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک و مما یجی بعد هذا من بیان
المهالک بهر تقدیر روایت اعور و حال انیست باب المکر والعذر والحدیقة علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المومنین لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس و ازین نظم و ترتیب
اینهم بر عموم شیعه خصوصاً شیخ حلی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند و بر المهارش در نهج الحق قاتل عثمان
جناب امیر بود معاذ الله ظاهر شد که حضرت امیر خود را ازین امور پاک صاف میدانستند و متصف بصفات
حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِیْنَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ
صنعا و اگر و فر احسانات ذی النورین عموما بمردم وخصوصاً بحضرت مرتضی از کتب فریقین بجشتایم تطویل لازم
آمده اوزدل بیر کلیم میگوید آنگاه بر ملا نواختند بلکه منادی می گردانیدند آگاه باشند که تحریر فلانی المنان
البیان دارد پس هرگز نه بینید و اگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیوب کتب امیر المومنین و اولاد دست
ایچمن سطری چند ختم کنم ایشان در ورقی نتوانند کرد و اگر عبور بر کتب شیعه میسر نگشت رد تحفه نمودن قبل
استعداد کار کسی جز این خبیس نیست ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ﴿ راست گفته اند که اگر دانا بودی
قانونی اختیار کردی که در تکلمش رسوائی بر دو جهان برای او مرتب شد که خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ
سامعین جاگزین شد بنظر جلی بود و اگر غور و تامل بکار برده عیان خواهد شد که تار و پود محجی و ذهابت بر
المحائکین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی زیر مشق معول ایرانی محض بیکار بلکه عذریست بدتر از گناه
وصحت معتقدان در بر دو جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند الخ که خود
هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست و آنچه از مجمع البیان مولای خود آورده مضمونش قول
حکایت از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را السر چشم گرسیت و در پذیرفتن ان قیل و قالی نفرموده واز
مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از طائفه امامیه چنین گویند
و موالی مومن جاالتی نقل کنند کفایت نتوانند کرد و مکذب صاحب تحفه نتوانند شد زیرا که دعوی اجماع نقل
در نقل اینمعنی در صحت حکم از یکی کافی ست و مکذب نقل آن از چند کس کفایت نتواند کرد زیرا که تحدیث
دلالت بران دارد که مجلسی از رفضه چنین نگفته و در هیچ روایتی نیامده و ازینجاست که مومن دهقانی
درخواسته که بالیستی نام احدی میگرفت در روایتی بر می آورد چنانچه عبارتش باره دیگر دیده شود که اگر مزید کاذب
تعاین بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد عین و کاسه لیس خائنین است و انگاه
بر نقل مرتضای ثمانینی کالمجی فی المقالة الثامنه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و ازینجا بدریافت

میرسد که بیچاره دهقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی هم نفهمیده که طلبه آنرا بظهر قلب
می خوانند پس اکنون همه اطفال بر ریش دراز او میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد اوست واین مغلطه ایست که اوستاد او را جابجا پیش آمده بلکه در باب نهم
از تحفه که واقعه هست بیشتر نقال کشمیری پیش پا خورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق مبحث مسائل
فقهیه زنان برگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجه شیراز درین مقام مبین حال اوست
۵۶ ما مریدان روبسوی کعبه چون آریم چون ٭ روبسوی خانه خمار دارد پیر ما واگر این مغلطه را که استادش
هرجا دران لب کشاده بجشایم البته خواهی گفت اطف المصباح فقد طلع الصباح ولم درباره اظهار بود بلیت
آدمی خواست که درین مقام از فتاوای منطقیه مثل شرح مطالع وشرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
مگر خود را ازان باز داشتم که این امر نیست که طلبه کتب اوایل اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت رایگان
است وتفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته ام وبجمله تنبیه السفیه بغایت قصوی تواند بود معلوم
خواهد شد وقس علی هذا النقیض آنچه گفته که موجب تازگی عقاید بشیعه گشته نیز بوضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در جواب
نوشته موجب روسیاهی ست برای رفضه روز روشن ونظاره بهار گلشن اهل اخلاص را باید بخلوص دل دعا کردن
تا چنین توفیق بخشند که انهم پیرایه جمع وتلفیق بپوشد رسیدیم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید ست بخیال آنکه او را مجلسی امام ثالثه عشر هم از اعاظم اهل سنت گمان می برد بلکه یقین می کند چنانچه
در حق الیقین هست واو واولاد معنوی او از عبارتش کتب خود را پر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوارم
وحسام که بمقتضای طبع الله علی قلوبهم فلا یفقهون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پس پیش پا افتاده اند
اما کتب اولاد وش پس کتاب طعن الرماح که رفضه بران دارد افتخار میدهند وبعد از ذکرش در پیرهن
نمی گنجند کافی ووافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را دران یاد نکرده وتشیعی او ترتیب
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم وان را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجا من الله
ان یوفقنی تبیضها وطبعها یاد دارم که مزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان وسام نریمان
تنها باشند چه توانند کرد پس ازین جهت که احباب فقیر نداخل در فرمایشها نمودند وبازار رسم تایید یکه اگر بر دفتر
زنم خواهی دانست که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیده اند وبا اینهمه در تنهایی اشترکت کسی که صاحب شده دیوان
منصور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کردم واز تلوهمات مزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
شنیده ام که مزین تنخواه گاهی چند وهم مصحح از روشن الدوله در مقالش که یکی از ایشان خواجه میرانسی
هم بوده بیگرفت حال بنده آنکه از مکانی منزوی شده بودم ولیکن اکابر بلده آمدند وکسی پایم بوسید وکسی
کفش بپایم پوشانید تا بجز وفسر در شهر کانپور در آمدم باز مشهور کردند که خدمت فلانی را می کنیم بلکه
یکدو بار مردم جمع گشتند وخبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند ومبارکباد می گفتند چنانچه

فرموده که چو نهند که اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر سر نهند واین همه منت خشک بر گردنم نهادند و حقیقهٔ موجب مضرت
عظیم برای فقیر شدند کما لا یخفی زیرا کان مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته یا لکهنو می فرستادند
قاصر شدند و دانستند که حاجتی نماند والغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی خواند
کراً تمهاکیرمن یفعمه وآن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از انکه متضمن بر مغلطه ثمانینی ست که او را بحکایات
موضوعه از حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجالس
رطل بوزغالبا و نیز در تالیفات دیگران با طناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه
جناب امیر کبیر زده اند که این قیاس تقلید ابلیس است وحضرات ائمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این
روایات ام مثالش در کافی بروایات متعدده مروی هست علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
بے باید واهل سنت که این اقاله را مستحیل و حرام میدانند که نزد شان اجتماع اهل حل و عقد در امامت کفایت
مے کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را بیانی یابیست
اما ثانیا پس از انکه بیچاره علم الهدی که درین مبحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که درینصورت جناب امام
رضا ترک واجب و مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمودهٔ این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیاید
انشاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل و حکیم مجتهد درین کتب مطبوع وذوالفقار مصنوع درین باب کافی

وافی است که دان الامام یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من المکلفین
این حال امام رضا بر اهل فضول اصول کر یکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
نمیرسد از انجا وقاحت پیشوای ملنگان که خوی پلنگان دارند وکسے را در معرکه زر برابر خود نمے
پندارند باید دید وخرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید اما ثالثا پس ملنا که امام موصوف
فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر
خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم واگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم ولیکن این اصل
رفضه تقریر در حقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد والکاه لطریق اولی بیانش
بالاجمال انکه خلیفه وقت نداده بود وآن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را ه میکنند شاید قدر
اسالکان ناغصب کرده بودند باز پس نذهد لاجرم حق او یا شد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تقریر
امام رضا باقی نماند فکیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لا محاله بالبتی گر
که مدار شریعت مطهره بر ظاهر ست فکیف که فیض خلافتش بر هر کبیر وصغیر میرسد پس چرا دریغ فرمودند و گناه
عظیم دیده ودانسته اختیار نمودند واین امر بدیهی ست که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی که ودائع بدایع
حضرت رب العالمین اند جلت نعمائه وعظمت آلائه از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن و امان
پرورش مے یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی براحادیث فریقین بلا تناهی میرسد پس چنین

مثوبات عظیمه باقی و مستدام را از دست دادن کار علما نیست فکیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او
بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
گذشت چه جای مرآنکه او در وزری بجلت افضلترین عبادات یعنی متعة النساء کما فی تفسیر الکاشانی
و رساله المجلسی حیث حکم فیها بصحة فضائلها من حیث الاسناد منادی گردانند عموما و هو مخالف لما فی فقه الرضا
و روزی معتقد حرمت شود قطعاً حالانکه هر که حلت آن را انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر
المذکور بحکم الحدیث النبوی صلی الله علی صاحبها الف الف تحیة کیف فعل المرتضی رضی الله عنه بالفاروق مع انه کان
اعدل زمانه علی جمیع المخلوق الا علی نفسه کما فی کتبهم مثل سفینة النجاة عند المشتعین بخلاف المامون حیث
کان من الغاصبین اما بعد پس از آنکه ما را حاجتی و تجشم منوقتی بجواب مقاله باقی نماند بعد از آنکه مغلطه علم الرأی
ثمانیتی بانی و مبانی نجات شیاطینی کالشمس فی رابعة النهار بکشف فاضل مدائنی حکیم مذهب جدید رئیس المومنین
لکهنو بظهور انجامید بسبب آنکه خلاف از اصول زندقیه نیست پس حقیقتا اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب
شد معهذا از غواصی بحار چنان منتظم و مرتب می شود که بعض ارکان اربعه با ثلثه امامیه فضیلت امامت
مرتضوی را اگرچه فتنه پرواز و حقه بازی بود و تقریبه هم کرده‌اند پس صدیق را قید و حبس شدید و ترهیب
و تادیب بطریق اولی میرسد فکیف کالزام هم نه به و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نگردانند
که چون آنها گفتند شما را ابو بکر اماما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که بحضور سامعین و ناظرین
و علی رؤس الشاهدین فرماید لست بخیرکم و علی فیکم بلکه علما بروایات احادیث و سیر گفته اند که صدیق در خانه
نشست و در خانه را بر روی مردم بر بست بلکه این هم فرمود که از فتنه و فساد و ارتداد اعراب ترسیدم و خلافت
را بر گزیدم امروز اگر بیعت مرا بشکنند و دست به بیعت دیگری بگشایند من اول مبایعین خواهم بود
و بر علی هیچ حرجی نیست بیعت کند بانه بین که چنین تواضع کند و منکرین خواهند که او را به [illegible] ملامت نمایند
پس و بال همین مرقوم است علم الهدای الیشان باشد با علم الروی ناصب عداوت اصحاب بود با
اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه وسلم و این بدان ماند که این پیر دهقانی در قفا وای خویش بر سادات
اهل سنت زبان بر کشود قد نا هم کا و الو و قدم فی مقتح هذا المجلد بالجملة حال صدیق بسلامت روی
معلوم شد تا آنکه اجله اصحاب و را بکمال زاری و الحاح از خانه اش بیرون آوردند و باز بر مسند خلافت نشانیدند و اینکه
اهل بیت عبد الشیعة جواع جمیع مهاجرین و افضل قبل از وفات جناب سیده بدلالت مطابقی تهمت و ضوح دارد و اگر روایات
این باب بالتفاق باشد چنانچه از صوارم عیانست که تا روایت متفق علیها و متواتره نباشد در مطاعن نمی آرند
محصل التحقیق و الالزام جمیعا و الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا و المنة الله تعالی و تقدس که از حرف [illegible]
زیر او بالا شد که بر هر تقدیر صدق و کذب استحقاق خلافت رفت زیرا که منصف و عادل پیر دهقانی بعد از
کشف تلمیع علم الروی این هم گفته بعد بعلمه من قال نفسه یعنی و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فتنه پردازی وحقه بازی بارکان مزعومی رفضه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بلکه غلط این ست که لعن را با اصول رفضه مطرد دین ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انهم عیان شد که پیر حرف دهقانی چرا در تیر اول متردد ماند وبار بار دست بر سرین خود می مالید وبدرگاه باری دست دعا دراز کرده می نالید وچون در تایید علم الروی دمی دو دوی نداشت آبی هم بجز دو کرم نکشید وسر نیز بتابید ورنه عادت او بود که اول دشنامی چند می داد بعد ازان قدم در معرکه می نهاد باقی ماند آنکه پیر دهقانی حرف در آخر می گوید پس هرگاه حال شیعیان اه جوابش بعد ازین اجمال وتفصیل بر ظاهر ست زیرا که این تفریع است وحال المتقدم اینکه موقوف علیها ست یکان یکان آشکار شد باعتراف شخصی که پیر خرف او را حکیم عادل قرار داده بلکه زمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید ع رشته در گردنم افگنده دوست می برد هر جا که خاطر خواه اوست واز کتب فقیر مدلل وخود از بحار ومجمع البحرین تشیع او پیداست هر که خواهد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع کند مگر بنده از اعتزال او منکرم زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم وکتابهای ملل ونحل ظاهر میشود که اکثری از ارباب اعتزال [illegible] ونسوه وبعضی فقهیه تابع اهل سنت اند وبعضی برفضه راجع اند وامامیه در اصول عقاید کالنسه لیس اهل اعتزال اند ودر فروع تابع حضرات ائمه با اظهار [illegible] طوسی کما نقل پس معجون بنیت الحدید مرکب از اعتزال وتشیع ست وبتکلیف رفضه که پیشتی او نیز مقابل اهل حق [illegible] تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی کو رای نگردانیده بر پشت خود نشانند طاقتی [illegible] از ینجا بر این معنی آشکار شد که رطل بوق عالمی را بسوی خود کشیده واو را بر پشتنم راسخ قائم گردانیده این حرفی بود از اینجه علمای رفضه اندیشیدند وبعد ازین کماشتها چنین مصلحت دیدند وملاک مرانست که مقصود [illegible] کوتاکون [illegible] بود تا در مناظره فتح وفیروزی با حصول انجامد ولیکن آخر پوشیده ماندنش تا کی که بزرگان گفته اند گل سر جاوز الاثنین شاع وما اضمر احد منهم شیئا فی قلبه الا وقد ظهر فی فلتات لسانه هرکه استهزاء وسخریه ابن ابی الحدید در شرح بیند بر او مخفی نماند که او درین پیرایه استادیست بیکار واعجوبه روزگار امثال واقرانش بالای هر شهره دیار الغرض فاضل لمعی از ینجا می تواند برد که خبث الحدید امثال واقرانش در تحفه مذکور اند وخبث نیت شان از تالیفات شان واضح ایشان را بسبب بر حال [illegible] راسخ دم وثابت قدم گذاشته واز اعاظم علمای ما فهمیدند چنانچه مجلسی [illegible] او حالانکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر نظم کرده ورفضه بران شرحی نوشته اند فاعتبروا

یا اولی الابصار قوله چه گمان داری آه جوابش نگاهی پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعاً ویقیناً حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شما استعفای لفظی و معنوی رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم در کتب معتبره و غیبیه از رسالتی ثابت کرده اند که مدار ایمان بر آنست و هر کسیکه کتب رفضه دیده بالیقین میداند که طعن قرطاس اولین وآخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله حکم کتاب بعد وحی را رد کرده و هر که رد وحی نماید کافر ست پس نتیجه این قیاس انچه در مابه النزاع بر می آید بزبان جاری نتوان شد دهقانی مهمل گو گمان و وهم را می پرسد و نمیداند که از انروز دیدن روز احداث ابن سبا بکفر بانیان مبانی تشیع یقین کلی و اطمینان قطعی حاصل ست چنانچه درین معنی که زوج منتقم مهتدا و مین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت ناسخ نسخ عنکبوت و هن البوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت است باوهمفیکه را که پشت او ابن ابی الحدید است منتشر گشته و معنی بهت الذی کفر ازان مثل آفتاب رابعة النهار آشکار شده علاوه اهل حق بر تیقن بلکه اطمینان خویش استقرار تام دارند و زینهار متزلزل نیستند و میدانند که از جمله اموریکه که کفر رفضه بدان ثابت میتوان کرد همین مقام ست علاوه آنکه پیر دهقانی متبع هواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب نبوت ظاهر ست حالانکه قیاس مذکور درین جا زینهار وجودی ندارد و زینهار حرف را درین مبحث دم زده زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثناعشریه این ست که اعتقاد دارند که جمیع ایمه از جمیع انبیا و رسل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب منصور درین مسئله آنست که جناب امیر و اولاد طیبین آن حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه کو ناصبی اشعار باین مطلب نکرده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قایل بتفضیل جناب علی بن ابی طالب و باقی ایمه دین بر کافه انبیا و رسل ماورای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی ست و معهذا مختار متاخرین علمای امامیه نیز همین ست بلکه میتوان گفت که درین زمان واین عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی آخر ما تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود قوله آری این عقیده آلخ جوابش از کلام عادل منصف و چنانچه باید مستنبط شده و انقا درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حرف بسبب جمود و بینی بران قدری نیافت با خود باو درین معارک تغافل و تجاهل زده و کتاب و بدین امور پر ست و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر ناظرین تلبیه السفیه و فضیحت العنی واضح ست و از حواشی کمترین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که انچه ابن ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه صاحب او موجود هست گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور تقلید اولیای نعمت که لطمت از مام افتاده و بلند بود و لیکن زینهار انرا منکر اشعار گردیده باشد نفهمیده جاییکه صاحب تحفه فرموده انبیا بهترین مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب و قرب و منزلت عند الله نمیتوانند شد چه جای آنکه از و افضل شوند و همین ست مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرخشه

بسیارست آنچه بقدر نحو و اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل نماند زیرا که اجماع مذکور واضح شد که بعضی از
انبیای متقدمین افضل و انتساند چه هرگاه انا و الی العزم افضل ابعا از غیر بطریق اولی و این امر خود اشعار بی غبار است زیرا که
یقین متقدمین بعضی هستند نه کل ایشان و از ینجا حال سفاهت او واضح تواند شد و بخصوص که گفت اشعاری نکرد اما اینکه یافتی
ایرا بحال اهلبیت پیروی دن شان و در علم جناب امیر از سایل صخره همت و شوخ دارد تا بحث کثیره رسد و قبل از ین علوم شد که تالیف کتاب
برای عارف مذهب لهو نه جاهل و نه کودن ختم الله علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون **قوله** معهذا
انچه گفته سنیان راهی نیست جواب آنست که این هم غلط است چنانکه گذشت کلاتمام حجت و الزام نقض بود و اکبر علما و اتقیا یعنی اهل حل و عقد
اختیاری در باب برگزیدن امام از جمله اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب ثبوت از کجا آیا نزد این مجنون جبرئیل
اختیار دارند چنانچه ملامان طایفه اسمعیلیه وقت موت کسی را امر توانند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیار
یا بدون رشوت هموار توانند کرد و معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح با ام کلثوم دختر جناب بضعه حضرت عباس
اشرف الناس منزه عن الادناس را تهمت و تحویف نزاع خدمت سقایت از مردم سوی خود کشیدند تا او وکیل شود ثم
خدمت فاروق بجا آورد و هرگاه روح الامین را نتوانند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی و چون برین حیث
احاطه کردی آفرین تشیع که پیر دهقانی مصدر بالاخوانی و لو ترکنا و یا فحش وجوه منقلب شده بیان شد که اگر حسن بن سلیمان
بجای علم الهدی گردانند بسبب آنکه ثمانینی و خلل در مغالیط غوطه خورده و بساحل نجات نرسید بنهایت زیب می دهد زیرا که
هرگاه روایات استعفای حضرت سرور کائنات را در کتب دینیه خود پیش از بیش دیده بود و آنچه از آن لازم می آید
بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید که امر لا اشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که
بنا استغفار حضرت موسی که از انبیای اولو العزم بود علیهم السلام در کتاب لن ثابت است یعنی بعد ازین هیچ
است بادی استعفای شریف نبوی نمی باید نمود پس این اقدام بالخفظ او پیش بندی لایق آنست که او را بلقب ثمانینی مشرف
زاینده دارند که پیر دهقانی رئیس المحاکمین ابمعزل ابش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نموده مطابع حیات
مشهور رسانند او کار گاه اجتبا و نگاه دارند ع ما چه از ین قصه که گاو آمد و خر رفت سبحان الله تقریر استغفار فقیه رفته
بجا رسیده و در مصنفات راوی مختصری و در افادات رضوی بر صوی خیالیا و هنوز باقی فلیرجع الی ما کنا بصدده اما آنچه راوی از
زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با بیان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه و نیز ظاهر است که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین و من ملحق بهم نه
بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد و بلکه سر پرده های ظلمت یکی بر دیگری تو بتو می پیچد و موجب زیادت
ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود بعین مزید محبت و ولا میگویند که باری عز و جل بکتاب مستطاب خویش در باره
امام الائمه واللیل اذا یغشیٰ فرموده و خود تفصیل آن بخامه فرسائی و هرزه درآئی کار بستند و گفتند که حضرت امیر در
زمان امامت خویش چون مغلوب اهل ردت گشته و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکور شدند
اهل خرد بدانند دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه نمیگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بود واو بر پیغمبر اصحاب کهف مشغول یعنی شریک مشرکان ماند بازتا وقت شهادت اظهار کفر معاذ الله می نمود
معهذا احقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که جناب اللیل اذا یغشی را و تمثیل کافران نوشته اند
یا در باره اجله اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق
است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از نفس الامر ندارد و جمهور المحدثین شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیب نیست چه جای
آنکه در کشتی اہلبیت مجال جلوس قرار یابند و اگر دروغگو باشد پس اعتبار و اعتماد از و مسلوب شد اکنون برہنمائی عقل رجوع باید کرد
و باید یافت که این قدر خود مجمع علیه ایشان است که حضرت امیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیرو کافرین ده
بوده بجهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانطور مر گزیده که دختر نیک اختر خود را معاذ الله بر رئیس النواصب داده که بحبس العین بوده
الی غیر ذلک من انواع الاتباع بعد از ترتیب این مقدمات که از اجماعیات محققان ایشان باشد البته کسوف دایمی واحاطه ظلمات
بعضها فوق بعض به ثبوت می رسد پس نور روشنی از اصول اہل ظلمت بفرسنگها دور است اکنون بجا ماند که امام مثل آفتاب
منور عالم بی قید لکهنو و طهران فاعتبروا یا اولی الایمان همچنین در بر وصف امام بر اصول اہل طعام گفتگو باید که امامیه می باید
او ضوحی این تمیز ان اشکنها اگر چه وضوحی بی تمیز خالد ار نجاسات هم نشکست چنانچه شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه
بی نظیر ست و باعتقاد معاصرین همچو پیر دستگاه تصوف هم که شعبه آنست از تنن کافی العوام هم نداشت در رواة اصغر حرم
تر الیقین نظم کرده و هر گاه بر مقالات رفته دانستی که امام الایمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و لشکر کشیها در میدان دار پها لعل
و ایمان را پوشیده و کفر ظاهر فرمود برای ایمه دیگر که بدین درجه هم نرسیده اند چه گمان تنویر بر عالم داشته باشند که امامت ایشان
منفرعات امامت آنجناب بود و قضا را این تقریرات و نتیجه این قیاسات آنکه انهمه متاخرین غیر از حضرت شهید که بلا لازم
طریقه ماندند و این از عقل دور است بغایت بعید است که جناب امیر در مدت عمر شریف خویش متحمل شرو ط جهاد و لابد رفته
بجه هم نیافته باشند تا بلا تقیه بجهاد کوشند ذلک ظن الظاهرین و اعتقاد الغابرین و ازین مقام شیعه تراشی و افترا سازی
اهل بوق در مجالس و محافل مشهور که عدد کسر را در مومنین پاک بشمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اهل دانش و بینش نیک
گرد صاحب اجتماع شرایط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه و منتهی و غیره دیده باشی که اشتراط بوجود مجاهدین
کس میر سد و انهم بهم نرسیده اند لاجرم بر طور بد کیشان در جنگ صفین و وقت شرایف در خلافت نیز ضایع شده
و در کتب فقه مانند مدارم و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب
و هم شروح و حواشی اینها ثابت که اجتهاد بر پایه عین حرام بود که موجب اختلاف است و آن محظور و ممنوع و با اینهمه اختلافات
در روایات فتاوی ایمه که بلا انتها می میرسد و این کتاب کفیل نمونهای آنست و در صور خیال امامیه هنوز زمین است که بر
مدینه علم الحال آورده و دیگران بر همین جاده رفته اند الا اشد و قالیس جمهور حضرات ایمه صاحب هدایت امت و تنویر
نبوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند احدی را منزلی
پس عیان شد افترای راوی رسیل اہل و غبار امام رضا و هو الالحاد عوی آنمعنی که امام مثل مایه معین و عذب و شیرین
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده و نیم برا اصول مصنوعه اهل خرابات سطری چند می نویسیم که هرگاه بینه

لقب امام مستقی است یعنی مردم ازو منتفع نشوند پس آب شور از ان بئر معطله بیرون نمی آید آب شیرین و صاف چگونه اگر ان
برای اهل مروت و حیا مقام غیرت است در عالم مگر رفضه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت رجال کلینی برای بیان
شوکت و شان حضرات ائمه آنکه محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی و بئر معطلة و قصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق و مثل
آن از دیگران هم روایت نموده اند و در مناقب مرتضویه و غیران از کتب امامیه شرح ناطق و صامت باظهار و تقیه
کرده اند کما لا یخفی علی العقلاء ایضا زیرا که بدیهی ست که جناب امیر بعنایات ایزدی همیشه ناطق و ابلغ بلغا بودند ولیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه و ذی الوجهین که بر یکی از ایشان مصداق سعد او الوجهه فی الدارین است بنصوص
سؤال الثقلین و این هم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط و آلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر و لا حاجة الی دلیله بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت از حق خواهند بود و متحیرم که پس یعنی کدام وقت رتبه نطق یافتند که رفضه در روایات
مناقب آنجناب درباره کفر خویش قید موت بیان کردند چنانکه شب روزه انتهی و بعد الموت نطق کجاست خدایا مگر بعد از آن
تکفین نسبت نبوی صلی الله علیه و سلم جمیع شبهات عویصه و مشکلات دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در ان
زمان بر اصول فرومایگان ناعاقبت اندیشان بحصول انجامیده پس پیدا است که این مباحث لغو الغو بلا کلامیه است [illegible] از
خلفا ان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود و هو المقر حقیقة بار بار انتهی که عمرهای شریف حضرات ائمه در
گذشت و نوبت باظهار حق نرسید پس آب شیرین از بئر معطله کجا جاری تواند شد و تا کتب بیان راوی که آن شمس [illegible]
باشد مراد از ان افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشینه ائمه هدی چنانکه دانستی قریب است ولیکن مشکل تر آنکه
در کافی هویدا است که یکی از ان دو شهر که امام مهدی و اولاد و احفادش بران تسلط میفرمایند در مغرب و دیگری در مشرق است
پس با وجود غیبت لقیه درین کشمکش نیز گرفتار است کاش غیبت تا قرب قیامت چنان بودی که اهل شهر کبرای اکابر
خویش قایل شده اند که مشعر باستراحت است و راوی میگوید که [illegible] حالانکه در هیچ وقت [illegible]
بار خدایا معنی آن میباشد که هرچند راوی ست ولیکن از تناول هر دو دفعه واحده مخلوط است و نزد اهل خرد این [illegible]
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام اهل بیت از جمله اجزا رحمة بود که آنجناب را اصول فرقه پیرایه بکشاکش [illegible]
بهر فوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد ولیکن بغایت شد ان که هنوز بعد از هزار سال
از نشان پیدا نیست و بسالت مادر که پیش تقلید حضرت زهرا رضی الله عنها باید دید که برجای خود و مانده و جناب [illegible]
در صفت مصارعت با فاروق بر روایت اعور المحدثین در کوچه و بازار بغل آورده گریبان گرفتن و کشیدن [illegible]
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه درین اوراق ست که یابند کاشند جویندگان گر درین مقام که واقعه
افتضاح است در کافی کلینی است جناب ملا خلیل قزوینی بمقتضای حیا و مروت بر زبان آورده آنچه خلاصه اش اینست
یعنی افتضاح است آنکه کسی را فرمودند او گریبان فاروق محکم گرفت و بسوی خود کشید و این کوری [illegible]
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله رفقای خلفا تخلف مواعید نمایند ما آن جهان پهلوان تا ان

اما آنکه مذکور کرده بود که گریبان غلو و تعصب و محاربه و مجادله کشند و سبب چیست که باوجود مفاخرت در مقام حضرت خلیل
فروتنی نامش نگرفتند و روح او را بفاتحه بود روو شاد نساختند که چنین بزرگ در زمره شیعه کار سترگ نماید مجهول الاسم
والجسم بقول پیر دهقانی مانند بالیستی شیعه را نامش را هم در دفتر نوشتن لیکن معمول رفضه همین است که بعد از انکه در اکنان
عالم آتش بیزند چون بلند شد خواه خود را معذور ندارند قطب الاقطاب ایشان این راه و رسم و رافاق پیدا کرده
مصداق اوصاف عشره کاملا الله بلاد فلان را برای شخص مجهول قرار داد و خلیل فروتنی را بطریق او نهاد که فهم
علی آثارهم یهرعون ولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون و لیکن بر طور خلیل آن ماموریت ترک تقیه بخیهم
رفته باشد و امر را که رفضه بی پیر خویش بدر نمودند گمی پرسید سبحان الله جناب امام الائمه در پس خلفا اقتدا کند
و نماز گزارده و معروف مشیران و خیرخواهان باشد و دیگران او را دلیل کنند نشان بی خبر بودند از حال درون ٭
استعیذ الله مما یفترون القصه مراد از گریختن و غائب شدن بالخصوص این غیبت هجرت نیست که هیچکسی را از
حضرات ائمه نوبت بدان نیفتاده و نه کسی از علمای رفضه مدعی ان شده و اگر بشید المقال و مجانین فرقین بر
ریشهای موهوم و موجود می خندیدند و رفضه بجانی میگریختند که نامش هم کسی نمیدانست بخلاف مامن امام سوسی
که بالاخر نامش معلوم شد پس بالیقین حضرات ائمه هجرت نکرده اند بلکه خود تقیات نواصب بمقتضای روایات شیعه
گوش میکردند و در وقت برخاستن دستهای شان می بوسیدند کما عرفته حالانکه در قران مجید منصوص ست انکم اذا
مثلهم کما غیر مرة حتی روزیکه امام رضا بسوی شیعه مسافر شد یاد داری یا نه بکمال جبر و قسر نزد مامون بن هارون
رشید رفت و اگر اختیاری می داشت زینهار سفر نمیکرد چنانچه از تالیفات صدوق و مجلسی مثل عیونین هم عیان ست
و دعوی اتحاد درین جا هم مثل دعاوی سابقه و افادات سابقه ست لیس ابا شد ضرورت بخطاب اوی مصراعی از
گلستان بر صول عدای دین درین مقام کافی ست او خویشتن گم ست که را رهبری کند و از انجاکه رفضه با نهمه دغای
مزید ولا که در عالم شهادت دارند از امام محروم اند و از غایت اجتناب نفرت از ایشان بنیا و حصار آهنین گرد
کرد جابلقا ریخته و از بعض روایات معتقدین کتاب مختوم مذهب حصار ملا ثابت میشود بهر حال برای حفظ جان
و مال و ناموس خویش از دست یهودیان بدکیش اندرون قلعه نشسته و با نهمه از نظر شیعه اثنا عشریه غائب گشته در
بلده مذکور اگرچه از ذهب باشد لیکن چنان محکم و بلند ست که لا یستطیعون ان یظهروه و لا یستطیعون له نقبا
هر برج دوازده هزار سوار سلح بر گماشته و بر خوشامد این منافقین و صاحبین رقعات مزوره در عیون جابجا گاهی
نه البته و التفاتی نکرده و نجیبه بین وجوه دانسته که بر تملقهای دشمن تکیه کردن ابلهی است ٭ پای کوس سیل از
پا افگند دیوار را ٭ الغرض بعد از ادراک حال اخلاص این نکوکیشان خیر اندیشان و انهم بروایات ایشان
هر که شکی آرد او را از زمره مردودان باید شمردن و نام او در دفتر مجانین در سطر اول ضبط کردن و کلام در
دیگر اوصاف چنان ست که سامعین و ناظرین را تعلیم کردیم و قانون الزامی بدست ایشان سپردیم باندک
غور و فکر عامه هم از ان جوابها استنباط توانند کرد و انشاء الله تعالی آب شمشیر دبار که آتش صدور تشنگان فرو نشانند

دیگری را از ایشان سیراب گردانده و بعمر جاودانی رسانده واضح گشته ولیکن بقول صاحب بیانی شب ریزی ع بهار
عمر ثبات دوست تا ابان است ؛ چه خضر و خضر از عمر جاودان تنها ؛ اما بودن امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پس مشهور ظهور بر مثل دود و داغ سوز هر مخلوق است و برای رفع گزند هر ما منیر وقتی بکار می آید که ملتهب باشد و کسانیکه
مانند جنین در پرده های ظلمات مخفی باشند و مثل وی دانا ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روزه به بود و هر چند
فقرات روایت بجهت ظاهر مقفی و بسیار نغزیست لیکن باعتبار معنی خلاف واقع و بی مغز از افقره من فارقه فهالک پس
حقیقة بسیار درست و عجب خاد و خیلی چیست که بر رفتنه محروم من از فیوض امام کما ینبغی شامل و ما را ابطال خطان لقد جا
حاصل فنحن علی ذلک من الشاهدین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین گرم ترا نیست که دعوی مزید شفقت برای امام
در تحدیث حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بوله صغیر و دراینجا قصوری از نگیختمان
ناظر نظران البته بعد غور و فکر در اصول موضوعه بظهور می انجامد یعنی راوای مقالاین سبار اقیدیمهو دمی بالیست زیرا که
امام الایمه بمجرد شنیدن تظلم سیده فدک با خواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار شده و بار بیمن بایت
صدایق از دوش بر داشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زمان عالم رحمی بناورد کانی بغیر الفقیر
و درد این نظم رانی خواندم ع دوستان را کجا کنی محروم ؛ تو که با دشمنان نظر داری ؛ و نیز در اداء امانت خصوص
گزاری امام خصوصا امام الایمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت
بایت بکار برد ؛ بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
کمال الدین واتمام النعمت هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آورد ؛ زیرا که گاهی در جلوتی
ظفر بودند که امام بلا فصل منم اصحاب گیسند که دم استقلال میزنند و نهبا و انصاف همیکنند و او دلیل بران دعوی
منافقین بتقیه و عذر خواهی است یعنی اگر چنان ارشاد میکردند وامن عروه و تقاهی لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
بمان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه و آله این فرقه بکنند دیگری کیست از نواصب
شقرا که چنین ادعا آغاز و که بر یکی از ملایکه و جن و بشر بلعن ایشان به پردازد و پس مقام حیرت است که راوی
ناوی با چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و از این کذب و افترا شرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را از آغاز قصه ظاهر کرده دعوی تشیع و مزید ولا از کلام او بر هر قدم ظاهر ست لیکن این
سفیه یاد نمی کند که حضرت رضا سلاله دودمان اصطفا و اولقد است بر نام او این تار و بود را چگونه نسج توان
کرد و قد تقرر ان اهل البیت ادری بما فیه بازآ اوصاف دیگر که حکایت نمود بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
میگریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ایمه که هنوز اوصاف ایشان با نیها نرسیده بر کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده ها بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از بیانش قلوب اهل اسلام می لرزد که قبل مساکین این بلده طیبه چه بی ناموسی را هدی بنود
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شده و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود متحیرم که درین واقعات رئیس العابدین اعنی حضرت محمد بن حنفیه خلف الصدق حضرت قالع باب خیبری چرا در گوشه نشستند و هر جا که باشند آخر اراده یزید پلید شنیده باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد داشتند بر اصول شیعه که امام همان ست که مانند جنین در پرده نشیند و درین واقعات خاموشی برگزیند و از مثوبات آخروی کلی نه چینند پس امام بر این اصول یعنی قواعد امامت عبد الله بن سبا و عبد الله ابن سلول چگونه ذاب عن حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعمل آمد که در پهلوانی بی نظیر بوده حتی که عوام ما در مکرمه او را از نوع البشر نمی دانند و علاوه ارشد تلامذه ابن سبا در باره پدر بزرگوارش انچه گفته اند نیز از همین قبیل ست یعنی از نوع البشر نبوده اند و رنه آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصدور نمی آید لا والله ثم لا والله و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر ست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت سجاد را روبروی خویش طفل مکتب مید انست و بزور خود و شجاعتی که در صفین از و صدور یافت می نازید و شاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلهای مخلصین هنوز از آن خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در او صاف شریف امام این همه راوی غاوی ضمیمه گردانیدند لیکن تکرار که امام مسلمین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلمین همین ست که نزد رکن رکین تشیع علم الهدای امامیین خلافتش همینی باشد و پر ظاهر ست که عیاذا بالله اگر خودش همینی و همینی نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش چرا همینی شدی و نیز شهید ثالث ایشان رطل بوق چرا گفتی که از ان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول انجامید که غیر از لباس تبتن یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدل لباس و تلبیس و البناس معذرة از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت میفرمایند وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و رفضه بودن امام نیز از ان قبیل ست که بتصدیق آن لب باید گشاد که از هزار سال بخوشبوی گلهای نرگسی و سوسنی در بجائی تمامه عالم معنبر ست و دماغهای نظارگیان از ان معطر و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه نا دوبوده ست بعد از انکه جناب امیر گواهی داده بودند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کما فی وقعة الرضا تا این جسارت و دلیری در افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که طرفا گفتند ای متعه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه شیعیان صاحب بصر و بصیرة قائل دو امام کافی العیون والکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هر چه تمام تر حکم ندای حلت متعه در داده و روز دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق وغیظ الکافرین والمنافقین منصوب رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که لیغیظ بهم الکفار روشان شانست و جناب امیر در ایشان داخل بود نزد ما و بر اصول شیعیان در باره آنجناب هر چه هست معلوم همگنان یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و انچه در باره بی مثل و بی نظیر و بی ندید بودن امام عبارت آرائی نموده البته بتصدیق نقض باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که خدام نواصب اذی قید و بند ما در یکرمش هجوم نمایند داد بادجود
هر گونه اختیار پرده غیب برندارد و برای رهائی مکان سکونت خویش تکاپوری و میدان داری فرماید و
جوهر شجاعت و دلیریها بمردم عموما و عم بزرگوار خود خصوصاً بعمل آورده است و درست است که نزد این قوم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقاست کسی هیچ جای ندید راگاهی بچشم ندید بلکه بگوش هم نشنیده
ساخوش کارنامه ایست که آمد بروی کار از این کار از تو آید مردان چنین گفته اند بیت گر بسخن خنجر و کمان
بردست و بازروی تو هزار آفرین کنند بتر فته تر آنکه مایه الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خامه حضرت خاتم المرسلین است که او ماهر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الایمه بکذب او ست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکه اداب حضرت امیر فرموده در علت البطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از ان بکشود و اضلاع شکم منتفخ شد و من البطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر بر سر منبر میفرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا السبعی بلیغ
تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بالکمال جد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام در پی طلب علم
نباشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویداست که طلب علوم از جناب
برادر بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه ان هم شیعه بمنیده که با بچه خود بگیرند
بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید چه انتظار باقی ماند
و درین قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را ملحوظ باید داشت و نیز آنین داوریست که بزرگان گفته اند
تا نشنده فهم سخن مستمع بقوت طبع از متکلم مجوی فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی و بلی این بحث
در خامه رسول خداست صلی الله علیه وسلم که در مکتب نزد معلمی ننشستند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
و حکمت عدم تعلم را هم در کتاب مجید بیان فرموده اند کہ اِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای لو کنت تقرء کتابا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک القاء
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرء علینا ما جمعه من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
المنشأ ثم اتیت بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا عنه من عند الله تعالی ولیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره ویرانه فی حضره وسفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشیء یعجز الکل عنه ومن بعضه ویقرء علیهم اقاصیص الاولین المختط الی الشرایع
در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و مدتهاست که از صندوق برآمده و امیران فیض آباد با اهتمام
ترجمه بشر از حافظ علی اصغر درخواستند تا بدان مشغول شده اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
این است که فقیر در آغاز تحصیل اسمش شنیده بستر ازین باغ و بهار زاید الوصف فیضیاب گردیده این

واین بزرگ حافظی کامل بود در صحبت رفضه مذهب پیشه شد پس حال حفظ بدان درجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
برآمدی مرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست تا نشان میدادم که شغل حفظ نیز داشتم درین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر را نزد او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسید نظر بحق استادی و رعایت مذهب خویش که دران وقت تعصب
شدید داشتند والحال از ان آیت شدید جواب دادند که از قلت فرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس بتحقیقة الامر پی بردم و دانستم که بقای کتاب مستطاب موقوف حافظ بلی اعتقاد صحیح درباره قرآن مجید و جامعین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب امام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه جناب ثقة المحدثین شیعه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل و ادبر پس شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
و سلام الجناب و بشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
ا... فما که کلام در آن می رود و افترای راوی در هر دم بظهور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب نمی کند و علم او دینی نمیباشد لیکن نمیبینی بیچاره و جاهل اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش هم
واستاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه و الحاد انهماک داشت ع عالمست خفته است و تو خفته خفته
را خفته کی کند بیدار چه اکنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در دودمان
ایمه موشگاف دقایق بوده با تناقض و جهال قاصر النظر بر همگنان ظاهر کرده عبارت حدیث اینست عدة من

اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله قال ان جابر بن عبدالله
الانصاری کان آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وکان رجل منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله وهو معتم بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة
یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه و آله والذی نفسه بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه و یقول بابی انت و امی ابوک رسول الله یقرئک السلام و یقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون واعجبا لجابر یاتی هذا
الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه من علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس یحدثهم عن الله تبارک و تعالی

فقال اهل المدینه انا احادیثهم هذا فلماذا لا یقولون حدثهم عن رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال اهل المدینه انما احادیث اکذب من هذا یحدثنا عمن لم یرلما ذا لا یقولون حدثهم عن جابر بن عبد الله
ال نصدقه وکان جابر بن عبد الله یاتیه فیتعلم منه وشائد بهمن سامعین وناظرین بگذرند که مقصود
بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرده وتطویل پرداخت وانا لاین دهم ورسالة الغیر
تا حال محدثین محدثین زیاده تر بوضوح انجامد که سعی ایشان در ابطال حق واحقاق باطل چگونه میره
دبریکی ازین اعور واعمی در تیه ضلالت چسان می دوند هر چند جا برخود در دره بجائی کمی برد خصوص
این قاصر النظر که پس وپیش را چنانچه باید نمی بیند وباوجود سعی او در ابطال دین وشریعت وظهور آن
بر پهلوئے نشینه آری مقتضای طبیعتش انیست بدانکه حدیث مذکور بی کلفت دال بر آنست که امام محمد
باقر در مکتب می نشست وبرای طلب علم تکاپو می کرد وان ازدو حال خالی نیست که نشاندن ایشان
بر گواریش بود یا خود تخود می اگرچه ظاهر اول ست ولیکن بمنی باید در باره نفوس قدسیه گفتن که طفل
بمکتب رود ولی بزندش واز ینجا حکما گفته اند که بر حمنی نرسیدانکه رحمتی نکشد پس مکتب هم تجویز نموده تعلیم
هردو جناب بوده بعد ازین حرفی از غلو اهل عتو وغلو یاد بکن که حضرات ائمه در بطون امهات قرآن
مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه اهلبیت کا ابطال ختم نبوت خاتم المرسلین
عرفی از آنست که ازین اوراق توانی دانست مدللا واگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدمای
ومعاصرین ما میکنند عین کفر وعدوان خواهد بود چنانچه در سایر نحلت ایشان انیست حال ائمه اما
امام ایشان پس حال جناب شان مشکلترین جمله مشکلها تو انگفت که روز ولادت قبل از نزول قرآن
مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود در حقیقت بتعلیم حضرت پرداخت پس ایشان را بمکتب
چه حاجت واین حرکات لغو بجناب امام زین العابدین وباقر العلوم میکشد وحجج الهی ازین عیوب
منزه اند پس ان امور که حرفی ازان شنیدی مقتضای غلو وطبیعت ایشان بوده است وعیان شد
الایه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده وطالب آن بجد وجهد بوده اند لاجرم کجا ماند قول
راوی افتر علی الامام که بار بار دانستی دازین حدیث یک متعلم ودو معلم بوضوح دریافتی یکی معلم مکتبی دوم
جابر بن عبد الله انصاری وعادت بر همین جاری است که چون فراغ از مکتب دست میدهد نزد علمای
محدثین می آیند وبکمال میرسند ولیکن دجال اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یا قدمای
خود موید گرداند وثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت فذلک عجب
عجاب لعد هذا الفضل والباب قد لکه الحساب فصل الخطاب غالبکه در تقریر مکتب تعلیم ملای مکتبی منظور
شده وشاید که مدعای شارحین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصلحتی افزاید وفروماند
خود را بتصریح صاحب صواعق ظاهر میکند امام هم باشد ودیگری عجب تر بیب می آید ازین حمقا من تنبی

بعید نباشد که معامله استادی جایز را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل ده دیگر علما بصوب خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیدند و صاحب عقل میداند که همه مردم لفظ مصلحت توانند گفت از ین گفتن مشکل حل نشود ای بی خرد
چون مکتب از برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزید
که صریح عجز و زبونی قائل از آن بر می آید و لنعم ما قیل ع طرفه شاگردیکه می گوید سبق استاد را ٭ فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولاً و ثانیاً پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در آغاز افادات و حدیث السنن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است وَهُمْ یَحْكُمُوْنَ بِظَاهِرِ الْاُمُوْرِ وَاللّٰهُ هُوَ الْعَلِیْمُ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ دوشه
از آن جهت افزودم تا بدانی که از فراست امام با قریس بعید نیست اگر چه حدیث باشد که توسط ابای کرام خود
یا اساتذه دیگر که اول را محدثین سنت سلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امر
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر افزاید انشاء الله تعالی بهر حال الافادة فی قاصر النظر و امثال
عیان شد و این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بر ذمه رفضه ماند که هر چه از علوم حنفیه
فرا گرفته همه اصل از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم همین یکدر وازه بود و حکم قرآنی نزد شان اینکه از همین
و بدر دیگر نروند و بطلانه ظاهر معهذا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خوشه ها از خرمن اصحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ائمه دینی است و زنهار در مکتب
نشسته اند باطل گردید و چون صحابی امام باقر العلوم را تعلیم کرده دیگران از ائمه متاخرین بیک واسطه
و شده و هیچ و انی یا نه که برا اصول رفضه امت عبد الله بن ابی ابن سلول و عبد الله دیگر زندیق ظلوم
جاهل مذکور از جمله چهل یا چهل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین ع را تازمانی مجتهد فریب می دادند که دیر
خویش در غدیر دیدیم که رسول خدا تا ابر سه صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشاد می نمود و هذا هوا
کما فصله صاحب لصافی و غیره ٭ بالاطالة الامر و ز نطاق همت بر گشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر خیز و جهاد بکن و العجب که حضرت ع فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نه انکشد کما فی سر العالمین
و کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آید انشاء الله تعالی و جناب امیر می فرمود که مخالفین کوه
اند و جواب میداند که بیت دو دل یکشود بشکند کوه را ٭ پراگندگی آرد انبوه را ٭ و کسی بر وقت معهود
جز مقداد که در آن زمان داد جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که از ایشان می
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد هر چند با ظهارش حاجتی نبود قال الله تعالی وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب الغرض چون کار
به دماثنا و همیشه نفاق بوده برا اصول رفضه که قبل از آن حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند و حق تعالی فرموده فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَهٗ پس رجوع
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ائمه از گروه حق شده مهاجرین که ع

هم در زمان حضرت صلی الله علیه وآله بجهاد صرف کردند وهم بعد وفات شریف دین خدا را بایران و روم

رسانیدند کما فی الکلینی بالاولی وقد ذکرت هذا الحدیث مطلقا عن الکافی فی عده اوراق فی المقالة السادسه و

هذا حال لا اجله کما افصحت علیه لا اوله اولیک هم الراشدون فضلا من الله ونعمته ودرین مقام امری

از متعلقات این بحث یاد آمد که رفضه تقریرش می کردند وتفصیل آن موجب اطاله کلام است ولیکن از جوابش که

می آید استنباط آن تواند شد وآن اینکه برای قصر مسافت بصوارم وهقانی رجوع باید کرد که قلت استعداد

وفرومایگی ثابت مے کند برای کسیکه کم مایه باشد وتالیف شروع کند کاین بدنامے تا قیامت خواهد بود

پس نعوذ ممکن که حضرات ایمه که صدها نسخه اصول الترتیب تالیف دادند بعینه اینکه فقه الرضا صرفی از انست

برین انداز که از کتاب وسنت ظاهر است کاری نه بستند بلکه بر اصول لاف زبان وکالکین خویش را بکالای

دیگران آراستند چنانچه شمّه نمونه از خرداری واندکی از بسیاری وضرور بود که اول مجتهد وهقانی بران عمل

مے کرد بحکم لم تقولون ما لا تفعلون وتوفیقی یافت کما بینا فی هذه الاوراق ایضا سبحان الله فراست

طایفه فاحشه کبیه که ماخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید که استفاده از ایمه صحابی موجب چار روانت متعدد پر کردن

تالیفات را باعث هنر فقر دامن المطر و فقوا المحب لمیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معنه انکار از اصول

اهل فضول چنان مبرهن شده وشاید که از اوراق سابقه پی برده باشی که امام وقت مسندنشین چار بالش فضل

وکمال فتوی مے دهد برامام که قوت برامامت دارد وفعلیت او را حاصل نیست وشان تصنیف از آن

ارفع است وشان سافل نسبت بعالی همین است که دخل ندهد اگرچه بکمال تفقه رسیده باشد ومراعات

ادب تقضای آن دارد چنانچه از کشف الغمه اربلی که عظمت وجبروتش ازین کتاب هنرور پیداست بدانکه

حضرت امام حسین را روبروی جناب امام حسن همین طور بود وگمان مبرکه شرط است بحضور بلکه عام است

از حضور وغیبت چنانچه بنظیر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید که بخصوص

از مذهب متکلمین امامیه در سطری خبر دادن مصلحت ایشان که امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت

تا وفات برضرور است وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا بموت برابر می باشد ودر بطن مادر مطهر تلاوت

کتب آسمانی مینماید کما فی تالیف الاروستانی ومؤید بروح قدس است وخطا ونسیان از وی بنظهور

نمی انجامد واز حال امام نرگسی وسوسنی وریحانی هم پی برده باشی که مهوتین را چگونه وقتی که در عهد بوده است

دستگیری فرموده که شخین بطیب خاطر به پیروی کاهنین ایمان آورده بودند ایا اما این همایین دابو

هما خبر منها از مهدی هم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکتب امامین هم مذکور است چنانکه بکتب امام محمد

باقر بلکه بالاتر یعنی نام معلم امام حسنین رضی الله عنهم اجمعین ابن عقب مشهور بود لیکن رفضه سیاه

درون را چه علاج توان کرد که از بدیهی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکه از آغاز وانجام شان هیچ

کوری وکورانگی وتلبیس مهره چانگی وباینهمه توان گفت که رتبه شروط مقدم است واز جمله علم ما کان

دیگون تسدید داعی ملک اعظم که بیچاره در عهده تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر آسمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پردازد که فرصت کی یافته التماس هر گاه بکتب گوشواره عرش رب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است تا خطاب لمتاخرین بلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستثنی
است که گاهی در مکتبی نه نشسته و نزد معلمی برای تحصیل علمی نرفته سوی عالم آمد رخ افروخته بهر علم علوی
در آموخته و جهش نیز انفا از قرآن مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته فَیُوجَدُ فِیهِ وَلَا یُوجَدُ فِی غَیْرِهِ
اللهم صل علی محمد و آل العظام و اصحابه الکرام باجمله هر که ادنی شعوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که عور و جاهل با قصور نظر اند هرگز میراثشان از کور باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یافته مثل خر تسمیه
ابوالبحار و اعمی شیطان البحر و الرفضه المتحیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم یهدی
والا یهتدی چه باغ و بهار ست نماید که سابقًا بدعوی نزول کتاب الاحمر المذهب المختوم بر معصوم را بوده
صحیفه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای منسوخیت قرآن مجید بحصول تقدمش و مخالفتش دلیلی
بی‌بدیلش نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت ص را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب نه فرموده باطل ساخته
افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب ابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صد جزو گفتمی و درهای ظرافت همی سفتمی و از آنجا که استفاده امام باقر علوم در چهارم باب
این واحد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سنیان نشتر جهان پهلوان و شریان میخلید و فرو
بود که مثل استادان خویش گرد و درین عبارت که دانسته بزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد که امام
باقر شاگرد جابر رضی الله عنهما بود بلکه جابر اخذ علوم از و کرده چنانچه در شرح قزوینی است و دیگران نیز همین
می گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین ع سفر آخرت بر گزید بنابر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
بود امام را آنکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تحصیل علوم بود که قاعده حکمای اسلام همین است سالم
باید که گیرد اندر گوش بهر درست ست پند بر دیوار هرچه جابر بن عبد الله از کرده الضرار تلمیذان و جانثاران
حضرت سید ابرار که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی پیش امام باقر زانوی جابر از گلهای افادات سید انبیا کنار و دامن پر کرد
وازین حیثیت عظمتش نزد آنجناب ثابت میشود و بعین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت همین عور منصوص ست و الفاظش این است و فی النسخة المعتبرة عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال والله انی لجالس عند علی بن الحسین ع و عنده ولده و جابر بن عبد الله
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بید ابی جعفر فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی انی سادرک رجلا من
اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاذا ادرکته فاقرءه منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابو جعفر و جلس الی ابیه

علی بن الحسین علیه السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای شیء قال لک جابر بن عبد الله الانصاری

فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی اباجعفر فاقرأه منی

السلام فقال له ابوه هنیئا لک یا بنی ما خصک الله به من رسوله من بین اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما

کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بمکتب مرو متفرع شد بحدیث جابر انصاری

که از حضرت نقل کرده و اگر آن جناب این حدیث را امید انست و ملوازم آن اهتمام سیگرد و بعد از ادای بشارت و رحفظه

و صیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شو می ترسیم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا ابتلا سازند باوصفیکه نسبت

کار بحمایت الهی مامون است و حالی بارشادش معتقدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت خواهند بخشید

پس شیخین مغطیین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب مجید رب العالمین است چنانچه فرموده و انا له لحافظون

اندیشه بلقبال آن نموده بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سفیان مورد سرزنش بعد از

استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از هفوات مجتهد و حقانی روشن است و اگر این قسم

امور را تتبع کنی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که لبهای این هرزه درا میدوزد لیکن این بیهوده گو نا شست

رو نا بعد از تالیف رساله ذو الفقار مصنوع و اختیار سکوت مجلدات نزهه نقال کشمیری بسعی مرزا کاظم علی بیست

وفتاده و صوارم چو بین شمشیر و خنجر ظل بوق بدست گرفت که ملعبه اطفال شد او را کی مطالعه کتب چنانچه باید اتفاق

افتاده باشد که بحقیقة الامر پی برده و رنه چنین بیهوده گیها کمتر سر زدی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان

تعلق گرفته غیر از این فکر کنی غیرت بیشمار و فواید بسیار از آن توانی برآوردن از آنجمله آنکه حضرت امام زین العابدین

را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعور

حضرات امامیه عنقریب بتعلقات این فایده بتفصیل می آید انشاء الله تعالی از آن جمله آنکه چون در مکتب

بشارت ربوده البته بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا با خبار معلم و اطفال

ایشان علوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه مجانین بودند که درآمد رفت جابر نزد باقر العلوم

سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت

تا آنکه انقطع الینا در همین حدیث بر روایت جناب عور موجود و جابر بعنایت الهی تردد کو چها داشت

چنانچه از مواتش این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت

برد از آنجمله آنکه هرگاه خود و ابای امجاد امام بدین شیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله

عز و جل بعینه سبب بسیار کان جناب بر مسند پدر بزرگوار نشستند و این هم بداند که مالش بلوای مردم و دیگر اهل مدینه است

بوسط اساتذه خود را خواه ابای کرامش باشند و خواه دیگران بر اندازد و این طریق محدوثش را برگزیند و

نیز علی هذا سمعت عن رسول الله شیوه خود سازد تا آنجناب را هر یکی از سکنه مدینه دروغگو گویند و کذاب

پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان همت خوف و تقیه بوده باشد لا و الله ثم لا و الله پس اگر

اہل مدینہ و نو فرضا درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سرزنش اعور شقی و اتباع او آن غوی نخواہد بود و بخیال
نمے آید کہ اہل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولا جوابی سبب نباشند مگر امام از مذہب اہل سنت مثل سید محمد مہدی
نہ پوری چیزی انداشت کہ دنیا ازین مذہب تبریست در حرز گانم ہمہ برین طریق سنت بودہ اند از آن جملہ اگر
چون جابر چنین شیعی باشد کہ از دیگران مہر و پیوستہ با اہل بیت پیوندد و در مسجد شریف امام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کردہ بباقر علم ندا نمودہ باشد حالانکہ او را برہنمای و ندائی چہ حاجت بود و آدمی عامی مجبور و تشیع نام ایمہ
را فراموش نمے کند جابر را این ہم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدہا محدث از وی روایت کنند
و ہاو فالتش از وی استفادہ نمایند پس معلوم شد کہ مذہب اثنا عشریہ قدیم نیست حالانکہ رفضہ بکمال جد و جہد گویند
کہ ما فی البحار و غیرہ کہ اہل کتاب ہم نامہای ایمہ محفوظ ترتیب داشتند و یعرفونہم کما یعرفون ابناءہم بلکہ ہنود
در محاورات خویش ایشان را یاد مے کنند کما فی تذکرۃ الایمہ بلکہ یاد دارم کہ در مجلسی بودم و ہمہ کس دران
معتقد مجلسی بودند اتفاقا نام کشن و بشن بتقریب ذکر مذہب ہنود آمد گفتم و علیہم السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرۃ الایمہ نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرۃ الایمہ بنام مجلسی
از علمای شیعہ دانستی قندکہ ولا تعقل و ہرگاہ اشروح کافی رجوع کنی خواہی دانست کہ امام محمد دران وقت
بامن مع رسیدہ بود و بیچارہ از جستجوی او گاہے بمسجد مے آمد چنانکہ دانی در زمانی در کوچہا متردد باشد چنانچہ از
کافی مے خوانی و کسی حیرت او را رفع نکند کہ غیر از محمد بن علی دیگر کہ تواند بود کہ ینابیع حکمت بر زبانش جاری قطع
نظر از امور مذکورہ جز نیۃ تعجب انکہ امام سجاد ہمیشہ ملازم مسجد نبوی باشد خصوصا در اوقات نماز پنجگانہ و لغرما
ای جابر بہوش تو کجا رفت ہمیشہ او را نزد من دیدہ ای و شمائل او را امید ابی بازو ملبس حیران می مانی
بار در خانہ و تو گرد جہان میگردی ⁂ آبچہ در کوزہ و تو تشنہ دہان مے گردی ⁂ و در احادیث نبوی
اگر یاد نداری کہ از ارتکاب این امور منع نمودہ اند کہ ایشان را مردم تہمت کنند و نوبت بدان انجامد کہ اہل مدینہ
ترا دیوانہ میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکہ بعضی از ثقات دیرا چنین ہم
مے فرمود کہ مے دانم کہ مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام
بیا ہمراہ من و شمائل حضرت و گو را او بہ بین و ہرچہ از امانت در ضمیر خود داری بگو و بزودی ازین
تحمل فارغ شو این معما و پہا از ہر حیثیت و حقیقت این است کہ چون بشارت معلوم شد از ان روز در
تجسی و ز باب خصوصا مکنب سید و شد تا دشمنان خانگی دست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقہ
قصہ را یاد کردہ و گفت کاہی در کتابی ندیدہ باشی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای کسی سلام فرمودہ بشارتی
دادہ باشد کہ غایت اجلال و اکرام ست گفتم راست و درست و لیکن گفت استند باک دلیل بر آنست کہ انہم از خصایص نباشد گفتم
چہ تو انکار کہ حضرت امامیہ چنانچہ خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین مبحث داد نیچا انجامہ را بہ اویس رحمۃ اللہ علیہ نشان دادہ
از جملہ صاحب منہج المقال ست کہ در اہل تقیید طولی دارد و عبارتش را بجوان کہ از آن چہ بر می آید و قاضی شہید

تا لب بالخیر بیار و قدح چه می نویسید باز گفتم مرا حیرت دیگر است که ابلغ بلفظ با همه عظمت درباره امام محمد باقر بشما بن
اعتراف دارید بلفظ رجل فرمایید حالانکه صد و آن از فاروق بشرط صحت موجب بی ادبی و بی آدبی میدانند
پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنود شد تعظیم و معنی نیست که چنین مرد معظم را که دنیا را وداع میکند آنوقت که کلفت
هند و بیدا سازند و علاوه این لفظ را علمای شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و شارحان اصول هم بان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیق باهی از ائمه
تحقیر غیر امامت لازم است کما لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم بتطویل
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه برهمین قدر اکتفا رفت و از ان جمله انکه از رجال صاف ظاهر است که امام باقر
در تحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهلبیت
البته در این معنی حجت بالغه باشند که محققین باعتراف محدث نجفی رجل را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق غلام پس
اگرچه در کلام معصومی نیست ولیکن عرب به کهول هم اطلاق می کنند و از کتب محاورات پیداست چنانچه
از مجمع مذکور هم توان فهمید بهر حال کمال حرص امام بتحصیل کمالات واضح شد تا بجای قربت علوم نوبت رسید
در گلستان دیده باشی که چون از حجة الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی بدین درجه علوم فرمود بهیچ
آنچه ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجمله افترای صریح راوی بر امام رضا بهر حال معلوم شد و الحمد لله علی ثبوت
مدعا الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر میشد و هم متر
بصیرت دیگران ورنه استفاده دو معصوم به ثبوت رسید کما اشرنا و ازین جاست که این هر دو بزرگ
تعظیم جابر نایدالوصف می نمودند و او رعایت مراتب ایشان همیشه می نمود چنانچه رفضه برا و افترا کرده اند
که ذکرنا وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مُقْمَحُونَ و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلال و تعظیم جابر
پیروی جناب پیغمبر مینمودند که از بعض از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی بر خاستی
و از ان جمله انکه امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت
در حدیث مکتب بار بار میفرمود پس بر آنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند مراعات
مذهب ایشان ضروریست ورنه طوق مخالفت ائمه اهل بیت البته در گردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ائمه هدی سلاله عترت سید انبیا بطریقه ادب مسلوک داشتند و از جدل و جدال مجتنب بودند و رفضه
بزنک و طور مذکوره خلاف اهل بیت عقیده نجات راسخ کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز لکهنو و
ایران دار الصلح است تا ظهور حضرات مهدی و تارک ... تارک نماز عمدا الکافی الاصول المذکوره سابقا نان
حالانکه هرگاه مدعای رفضه بحجة بالاخوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
امر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خبث نفس و مختلط بودن طینت شان با خمیر نواصب که امر غیر مرده
مراه نا فصل فتادند زیرا که مقصود امام دفع طعن اهل مدینه بود تا دیل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد ورفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم وحصول سند خواهد بود کدام
است بر مدعا وازینجاست کاثار هم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکاریعنی کی آمدی کی پیرسد
خوباقی از تصدیق مذکور قصور بلکه اذعان توان نمود که اهل سنت امام راستی میدانستند ورنه بقول مرزن
سنیان را لشیعه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند ومجتهد دهقانی در صوارم وغیره چنین اعتقاد دا
که قدمای نیها را بیمه راسنی ہمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است وتکذیب ودرین خصو
زیاده تر از تن بارها نموده ام والله ولی التوفیق وبعده از عمته بعدازین فواید چند ودلیلی دیگر بر تلمذ ایشان اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیاد دارند نزد اهل فراست مجالی نخواهند یافت که مدعای خود را از تشتت
بحالت بر دارند وبیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه اسم الله حدیث او معاذ الله
خواهد بود وپس واقعیت سند محصور درهمین است که او استاد وامام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کجا
الدعا سراسر حیف باشد که رفضه معنی مزید والا باشند وگوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه روی بر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختاروا انهما ساؤا آنچه درین روایت وجا
اعور تقیه امام خیال بسته وابواب غیظ وغضب برروی شیعه مخلصین کشاده جوابش خود از روایت
ودیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یکد واخراج حدیث کرده است پر ظاهر است تاخواهی
که خیال وجدال اعور بدیهی البطلان است مگر مرض جمود ذهنی وتصور نظر لاعلاج بود ومختصرش در فاتحه
آنکه هشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید وبا حاضرین گفت که چون امام بیاید و
از توبیخ او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصوصا بر خیزد وسرزنش نماید بالجمله چون درآمد وبدست خود
یک سلام کرد عموما وبنشست زیاده تر بر هم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت و بی اذن
جلوس فرمود توبیخ شروع کرد که همیشه از شما یکی خروج مے کند بدعوی امامت از جهت قلت علم
سفاهت وهم چنین پیگوئی کرد چون فارغ شد هر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد چ
ساکت شدند امام بر خاست وفرمود بتوسط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را وبما باید امید
ختم مے کند آخرین شما را ودنیا چند روز بدست شما آمد وملک عقبی بدست ما که از ما زوالی نیست
فرمود وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد وکلامی شروع نمود هر یکی میلا
خبر کردند که مبادا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب ورفقای او را بی آب طعام بدینه بر
وروزی چند گذشت وباب مدین رامسدود یافتند وکلفت نایدا لوصف برداشتند امام بر کوه
برآمد وآیت کریمه بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَّکُمْ الآیة خواند برزنگی ندا کرد که این بلده وقول حضرت شعیب است و

تدارک نمایند و نه بسزای خود میرسند باری اسباب علتش بدست آمد و خبر بشام رسید شیخ را بلا بیند و معلوم نیست
با او چه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را
بنظر نیاورد و التفاتی بجان خود در تقاء در راه خداوند تعالی نکند و هم الله حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم را بدروغ
یاد نخواهد کرد که از جابر شنیدم که می گفت رفضه که رسول خدا چنین فرمود هیچ بهتانی و دروغی را نگذاشتند که در
دین خلط نکردند و تهمت آن بر ایمه نه بستند جزی ربه عنا مفضل الخلایق جزاء الکلاب العاویات و قد
نقل از آن جمله آنکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از آن ندامی آید که این مقبل اعو و هر گاه
دید که بعد از ثبوت مکتب ای حضرت امام باقر لاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود و اوصاف امام
تهٔ بالا میکرد و انچه از نا عاقبت اندیشی درین امر باز زبان خود تراشید نیست نابود میگردد و لفظ مصلحت
برای تقرر مکتب افزود که اشعر با سابقا و صحیح معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرومایگی او جابجا از
موارم خواهی یافت بعنوانیکه از صفحات کتابش محو نتواند شد که هم دعوی و هم علتش هر دو بشارح مذکور
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام بر اصول شیعه طلب علم نمیکند و او را حاجتی
بتعلیم زید و عمرو نمی افتد پس تقرر مکتب چه معنی دارد و طلب معلم از بهر چه باشد گوییم مبنی بر مصلحتی خواهد بود پس
راه گریز برای خود پیدا کرده و ندانست که اگر در مطاعن صحابه کرام جاییکه قلت علوم برای شان ثابت میکنند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ و تا بها خواهد که خود کرده را درمانی نیست الغرض ملا
خلیل با اینهمه دانی و خوشی بیانی راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرده و کید روباهی آغاز نمود
بجرم می پرسم که اگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند دانست که این هم مثل ما
و چنان نیست که نتایج حکم لی التعلیم بر زبانش جاری شود و بمسند امامت قرار کرده مرجع خلایق شود
ما محروم مانیم و هدایای شیعه عراق و خراسان نیابیم پس چرا او را قتل کنیم و از نزد به جدا سازیم گویم درین صورت
جابر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت و دشمنی گروه باشد که از آن روز مکتب [illegible] موقوف و در
معلمی مسدود شد [illegible] برادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از آن جناب چنانچه کتب ایشان از بران دلیل است
[illegible] همین یک مکتب بست و اگرچه دوازده باشد مستعد و به برادران چگونه مخفی توانند بود خصوصاً از
برادران که روایات از آنها بسیار مرویست و از الجمله اهل علم بودند و حسید [illegible] الکثیر الحرف ان که
ذریعه فرزندان امام سجاد که به اظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بودند جمیع اگر شیعه نباشند در تعصب
در رفضه کلامی نیست پس چگونه نام امام خامس و خصایص او را آنکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة نمیدانستند و بدون اعتقاد برگزیدگی او بر تمام عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند و اولا علمای فقه
برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموش نمی شوند و در هر باب کلام ایشان رنگی دیگر دارد
از نظر جهد کرده پیدا نمی شود و قال الله تعالی ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء

وچون این اسرار شیعیان رسید به برادران بطریق اولی و اگر چیزی دیگر نه و مقلدین خلیل باشد باید
تقریرش کردن نادر و تحکم گویان را بخانه شان رسانیم و اگر حواسی باقی باشد از آلان نمایم تا آیت کریمه بی اختیار
از زبانش برآید که فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ از آن جمله آنکه بار بار حیرت و عبرت می افزاید که حضرت امام درین چه فایده
تصور نموده که طومار بزرگوار را از دست داد که شیوخ را ذکر می نمایند مثل جابر مطعون شده و درین تبدل و تحول
قطع نظر از بلاهای ایشان قریب بود که دامن عروه وثقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود با
طریقی دیگر مختار کرده یعنی سمعت عن رسول الله و آن هم همان آتش در کاسه اقدس پس سمعت عن ابی را که مانع
بود با وجود واقعی بودنش بر اصول امت عبدالله بن ابی بن سلول اکنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد کرده
محدثین محدثین درست باشد تر سهم سرزنش رو بروی رفضه توالی خوانده ؏ آنچه دانا کند کند نادان لیک
و بعد از فضیحت بسیار و مخفی نماند که از حدیث مکتبی بعض امام صادق این هم ثابت شد که همه نگارنگی و بوقلمونی
یعنی سمعت عن رب العالمین و سمعت عن سید المرسلین و بالآخر سمعت عن جابر بعد از آن بود که امام
امامت و افادت نشسته و از پهلو به پهلو گردیدند و از نص حدیث هم بلوغ آن جناب در مکتب نفاً معلوم
و هر چند در صحیفه و دستور العمل خود از تقیه و خوشامد ممنوع بودند لما رواه الکلینی فی الکافی ولیکن چون شیخ
المغفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزند ارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما یدل
علیه دستور العمل ببدیع در تهذیب الاحکام و هم در استبصار بر تقیه حمل می کنند تقیه را دخل دادم بالجمله در
معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده و بعضی را از جابر چنانچه محدثین ما نوشته اند و هذا
الصریح رفضاین مضامین را شنیدند و بعد از تحمیق ثقة الاسلام خویش که زیر حدیث بکیت قصه عدم تقیه آن
از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیدند از تاب خود را پیچ و تاب دادند و استبعاد را از غایتش در گذر
بخیال آمد که عبارتش بعینه نقل کنم اگرچه بطول کشد تا کید او را کلیةً زایل نماید و برای ثبوت حماقتش کافی

الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزة عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر
الشام الی هشام بن عبد الملک و صار ببابه قال لاصحابه و من کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد و
محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یوذنوا له فلما دخل علیه ابو جعفر
قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة و جلوسه
اذن فاقبل یوبخه و یقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین و دعا الی
و زعم انه الامام سفها و قلة علم و وبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون و این یراد بکم بنا هدی ا
اولکم و بنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا موجلا و لیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول
عزوجل وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه و حن

فجاء صاحب الجسر الی هشام فقال یا امیر المومنین انی اخاف علیک من اهل الشام ان یمیلوا بینک وبین
مجلسک ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو واصحابه لیردوا الی المدینة وامر ان لا یخرج بهم الاسواق وحال
بینهم وبین الطعام والشراب فساروا ثلثا لا یجدون طعاما ولا شرابا حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب المدینة دونهم
فشکا اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا لیشرف علیهم فقال یا علی صوته یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة الله یقول الله
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مومنین وما انا علیکم بحفیظ وکان فیهم شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه والله دعوة شعیب النبی والله
لئن لم تخرجوا الی هذا الرجل بالاسواق لتوخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم فصدقونی فی هذه المرة واطیعونی وکذبونی
فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی واصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن عبد الملک
خبر الشیخ فبعث علیه فلم یدر ما صنع به داند تقدیرات خالق لیل و نهار انکه این حدیث هم برآن دلالت دارد که آن شیخ
بزرگوار که مصائب را بکوشش تمام از حضرت امام و رفقایش برداشته اسباب زندگانی بصحت خویش نزد شان
فرستاد حضرت امام را بروایت ثقة المحدثین بهذا الرجل تعبیر فرموداند اینجا هم مغلطه لاف زبان و هزار چاپان ورقصه
قرطاس عیانست یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار وکجا بزرگی حق پرستی مجهول
الاسم وکجا فاروق قدوه اصحاب که جان نثاری وخدمت او حضرت صلی الله علیه وآله را شهره آفاق که خود آسمه
بود قبای غیر خویش را بمجرد تعریض نسبت بحضرت رسالتمآب از امثال این فصل است قول بزرگان ع ای مرا
تو مصطفی من چون عمر از برای خدمتت بندم کمر بمحاوره لفظ رجل اگر در آن کتابها بینی که در بیان واقعه کربلا تصنیف
شده اند در مذهب شیعه بیش از بیش خواهی یافت که در مقام عطوفت و ترحم امام حسین بر زبان آورده ولیکن
معلوم نیست که با وجود ذکر حلیه لوجع چرا علمای شیعه از ظلم و حیف باز نمی آیند و بمهربانی و رحم عمل نمی کنند واشربوا
فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا ما یومنون بعد از ان آنچه راوی حکایت کرد از جناب امام رضا در اوصاف امام
و تقریرات طولانی مقتفی و مسجع تا اختلاف بنسخه صفوانی آورد وخلاصه آن این حرفی چند میرسد که چنانچه عالم کنه
ذات وصفات باری عز وجل متحیر اند و بعد از سرگردانی وکشیدن مشاق و محن زیاده تر در تیه وحشت گرفتار
میشوند دست و پا میزنند و پایانی نمی یابند قس علی هذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونه کسی را توانند
برگزید حالانکه بکنه او زینهار نتوانند رسید و محصور ست امام در آل حضرت رسول پس دیگران را که از طرف
خویش معین نمودند از راه حق دور رفتند و خلایق را در غار نار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخه صفوانی
رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نموده قاتلهم الله انی یوفکون درباره اهل حل وعقد فرموده جواب این
بعد از دیدن اصول موضوعه وعلوم متعارفه بسیار سهل است ولیکن هر یکی از طایفه شیعه در خطابات اهل
تقریبش آنکه در اصول ایشان امام مهدی را عین الله گفته اند چنانچه بر ناظرین ادعیه زیارتش مخفی نیست
پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی زیرا که خود آن جناب فرموده انا عین الله و درین خصوص ما را
منتهی بمبتدا منتهی در کار هست چنانچه اشارتی درین باب می آید غنیمت دیگر اگر باشد فبها والا فلا بلی حضرت

البته نتوانند بود ایضاً چه ان الفتنه لم تثبت بالجبا کما اصول قوم دال بران ست که کنه ذات حضرت مرتضوی
غیرازخدا ونبی کما عهد از مخلوقات کسی نشناخته وهیچ کسی نشناسد که فضایل وکمالات جناب تضوی زیاده تر از جناب
مصطفوی نزد شیعه رسیده چنانچه از گوهر از فیض توالغیم پیر نتیجه این مقدمات نزد اهل حل وعقد چنان دیدند که مرتبه
الوهیت کجا بر قابوی ایشان است بکنه آن چگونه توانند رسید لاجرم ابوبکر صدیق را که هم ذات او را می شناختند
وهم اوصاف او را می یافتند بر ایه یک خلافت نشانیدند که بیچاره برای انتظام دین وملت ایشان کفایت کند وهمچنین
دیگران را چنانچه واقع شد وازانجا که شیعیان پاک از طینت حضرات اند کو ساقل باشند وایمه عالی بودند برای ایشان چنین ایمه مناسب
اند که غیر الله باشند لهذا اما ایشان جمعیت ستر او فساد تا انتظام ایشان در آن زمان متبرک که اثار برکات وانوار آن را از کثرت
اولاد واموال وعمارات وزراعات وثمرات وکثرت تمتع وتعره هل من مزید احاطه نتوان کرد بدست ایمه واحد بعد واحد
وقائمهم لا بد قاعد وبیر معطله وقصر مشید سپردند تا قوایات امامت را در هشتاد هزار سال بلا التعارض وتراحم
سرانجام دهند ولیکن مشکل همین است که باز شیخین زنده شوند وعلیت را بغیرت مبدل کنند یعنی یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات عیان گردد والغرض حیرتهای این مقام را کما صرح به الامام تا کجا بیان
کنم حرفی دیگر باید شنید که راه امامیه ثابت کرد که آدمی بکنه امام نتواند رسید وچون عینیت در میان
آمد با وجود قید شریعت وانکار وحدة الوجود که بالاتر از ان کفری نباشد کما فی الشهاب الثاقب
پس البته کرفنه بانتهای کنه امام رسیدند که ما فوق آن متصور نیست وهو العینیة زاد میت بدر آمد
ونقصانی نماند مگر بجان خود واگر گویند که حضرت را چرا مستثنی نمود گوییم مراد ما مبدا منتهی در امامت است
یعنی خلافت وان متصور نیست در آنجناب ایضاً عبد الله بودن برای حضرت در قران مصرح
است وایضاً بکنه امام رسیدن با دعوی عینیت که ادراک کنه ست تناقض صریح است وهم
لا یشعرون قاتلهم الله انی یؤفکون وهم یقولون عن الایمه لا یختلفون فالعنة والنکات
منقوله عن الواحد لکنها مجمع علیها فلا تعمل یعنی چون حضرت رسول وبنده بود
بجای او بنده خدا را نشانیدند ومعذور شدند که لایق وعبد نشنیه صفوانی غول بیابانی
وپر ظاهر است که تخصیص علیت ایمه هم خلاف تصوف است وهم خلاف کلم فاعتبروا
یا اولی الابصار ونیز تقریر آخر که چنانچه حقیقت جناب مرتضوی را اصحاب
ندانستند وادراک ان بدین وجوه یا بوجه سابق که البته بدر که سامعین هنوز راه
باشد نشناختند پس صدیق را متصف بشرط مثل ایمان وعلم واجتهاد وتدبیر وعدل
وغیر ان دانسته خلیفه کردند وبیعت نمودند انهم بشر بودند خود عاجز شدند حق تعالی اثر سبب من الاسباب
این امر پیش آمد که بعد وفات سید کاینات بسوی خویش فایز وبهره
گردانیدند حضرت بتول زهرا را ومصحفی برا او نازل نمود که از هر کتاب فن خواه

خواه کبیر حالش مجملاً یا مفصلاً توان یافت پس رای مهاجرین و انصار با تدبیر الهی قریب تر باشد
چنانکه با تقدیر ایزدی موید و موفق شد که سنگ لاخ بضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
با امهات المومنین بشارت داده بود و هم در جاهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
کما لایخفی علی اهل الحدیث حکیمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهرا از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت قد شغفها حبا چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مفاسد خلافت بلافصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
نمود که اگر او را نصب کنم محنت بست سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و
نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس از اینجا هم اصحاب الخیر
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند فکیف که با آنحضرت
حضرت از آن جناب و لقیه ال عبا بعد از حدیث مولی فارغ خطی مکمل نویسانید و بر روایت ثقة المحدثین
و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة خلافت متقدمین را موثق گردانید ذلک عجب عجائب که در نظام هر بذا العالم یا
ولی اقتاره شب منت تاریخ داشت * سحرگه تن سر تاج دو شب * اینک کروش چرخ نیلوفری * نه نادر بماند و نه آن
نادری * تا آنکه گفته اند مذهبی کسی نمی آید که شب حامله فردا چه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه دال نفاق نسخ حضرت امام رضا پس از نسبت ضلال و اضلال باصحاب سید انبیا
و آنکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امام را
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمودند حالانکه
آن آیات نه منفرد ایشان عامست مجموع را و هر که مدعی باشد البته اثبات آن بر ذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا همچو ابن عباس را نظیر شاگرد اهل بیت جناب
مرتضوی بود کما یدل علیه اعتراف کرم الله وجهه بذلک و قدم قبل ازین از استدلال بآیات قرآنی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغت مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از یاد داشت یا نسیاً منسیا فرمود
و بهر حال با امامیه مضرے شدید رو نمود چه اگر یاد بود مخالفت ثابت شد عمداً و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید وَهُمْ يُنْكِرُونَ وَيَعْتَقِدُونَ بِأَنَّهُمْ مُنَزَّهُونَ پس بر ذمه
معتقدین اعور المحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن فکیف که لعنت
کردن امام صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
و غیر از افادات صدوق رح واضح است که هر که انکار سهو امام نماید ملعون است زیرا که شهره

از سهو برای هیچ کسی جز باری عزوجل ثابت نیست و هم ذمهٔ این معتقدین بدان مشغول است
که مدلول هیچ آیتی ازین آیات که در حدیث مذکور است و دلالت قوی بر مدعای این فصل دارد و کما
وبنده برای انکار این معنی ورقی چند قرار می دهم تا از آن ظاهر شود بالاستقلال که ذکر آیات
قرانیه در این حدیث شوربایی بیش نیست که راوی ومانند او بکمال جسارت در آن نموده‌اند و مدعای
ایشان از آن آیات هرگز بثبوت نمی رسد ان شاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک پاسخ آن
سلفی کرده اند بنصوص ایمه موافق حدیث کافی که ائمه نصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را لازم
دانند و آنها منتند مگر رفضه بمقتضای ان الرفض یستلزم النصب والخروج که ایمه را منصوص
و مفترض الطاعت گردانیدند و از پیروی بیچیده ملعون ابدی گردیدند و بعد از آتش زدن
بخبث و نفاق برای طلب ایب اطفای نوائر هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرده که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل نه
فقیر میگوید قطع نظر از تکرارات مهمل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبر
و قدر غیر مره منقولا عن کتبهم باز برای شیعه چه مفید بلکه حضرت که ذات مقدس واو واسطه
فیض‌ها است نفرماید و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نکرد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت او بنزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ
لا انفصام لها و برو وی ملایکه مقربین نویسانیدند پس ذکر امام و مزید علم او و داد خود
برای هیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد. ورنه لازم آمد
در شریعت مطهره نبوی صلی الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشد
بان درست گردد مجلسی درین معنی نصوص بسیار از حضرات ایمه در علین الحیات غیره آورد
این معنی سبب ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ عقات کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت و اولوالعزمی آنکه توریت و انجیل منسوخ کرد و کجا باقی ماند مع
طلسم خم غدیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد سا
و از هر حال صبر بکن و همین است تطبیق این طلسم و فارغ خطی چنانچه مجتهد
الرماح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریف دلیل
می باشد فافرقا و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا بدر چنین بیعت
نکند پیر یکی خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضی

اجماع قدمای اهل سنت را معتمد دانسته نه اتفاق اهل بلوی که اهل بدعت بودند و حجة الاسلام
غزالی وقتیکه بر معتقدات باطله اهل رفض مذهب سنت را گذاشت وتشیع اختیار نمود و در رساله
سر العالمین نوشت و حالش را من در تالیفات خویش بیان کردم حدیث اذا بویع الخلیفتان
الخ کما اشرنا سابقاً در آن آورده و صاحب مجمع البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
اهل حل و عقده بامامت از آن محترز او و بلکه از تحقیق سید مرتضای ثمانینی چنانچه در تمادی الاسلام
منقول گشته واضح است که شد. عاذ نهار درست نیست تعدد امام اگرچه عقل تجویز کند
پس خدای عز وجل زنهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند. پس اختیار علما
بحکم اذا بویع الخ که محدث حنفی از سر العالمین نقل مے نماید یکے ظاهر شد و عیان گردید
که در اختیار یکی متجمع شرائط باید انقیاد کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند با ایشان
قتال نمودن و اگر فرضنا زمانه بیعت هر دو یکی است زیادت فضایل را من حیث الصفتے
باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگریستن و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
عباس وقت غسل شریف فرموده دست بکشا تا بیعت کنم و کسے منہ نپیچد. جناب مرتضوی
فرموده حاجتے نیست که متهم نه دیگری درین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و امیر ندامت
کشیده و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معهذا عمر شریف بچهل نرسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت بگذشت و این از آن گفتم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چهل سال
مبعوث شد پس ولے آنکه خلیفه حضرت نیز و این قتیبه رافضی هم از ابوعبیده مزید تجربه صدیق
آورده که در مجمع اصحاب فرموده وقد تقرر ان النادر کالمعدوم حیرت بر حیرت می افزاید
که حدیث بیعت دو خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسیده تا معاذ الله مشتغل اشغال نگفته ارکان ایمان
چنانکه وا لی انجار فتند و اماده کار زار گشتند و کار بر آیت کریمهٔ مَا اٰتٰىكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ
وَمَا نَهٰىكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا زنهار نه بستند و زبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد و بلا بقاء او تنزل
نشده و او حالانکه بایستی که اگر دیگران بر پیکارے برانگیختند او و او تذکیرا بحدیث او منتاش
سے داد تکلیفت که پشیمان گروه گردد بلکه بلا واسطه آنجناب را برانگیزد و بخلیفه وقت
که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهو ائمه جمعاً
امام الائمه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذهب شیعه آمد این هم یکسو بر تقاعد
رفقا که بمقتضای قاعده شریعه صد بار اگر توبه شکنی باز درست تواند شد و هم بجهت حدیث بیعتین
لعن چگونه روا باشد کما عرفت سابقاً و انفاً پس سهو در سهو متداخل شد. و ناصبیان و خارجیان
اگر بشنوند گویند که جهل مرکب بود و عیاذاً بالله. بخلاف صدیق که مروت او را حدی نیست

که بر روایت ابن قتیبه رافضی در امامت و سیاست فرموده که علی مرتضی را مختار کردم بیعت کند یا بخانه نشیند
حالانکه او را تعرض با متخلفین پیر سید بخاتمه حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است مبلیعین صدیق وقت و در جناب سیده با بواب شان و قتیکه بر اصول رفضه برده دلیل
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری از دولت سرا بر آمد چنانچه نسخه
سلیم و هم روایت دیگران بران گواه هست انچه روبروی شان گفتند ترجمه حادیث هست که اگر در آغاز
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قابو بدر رفت
باز سلامت روی صحابه باید دید که پس از اراده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت ورزید
اگر چه ابن قتیبه مطرود نده به فاطمی رضی الله عنها را در امامت و سیاست بعرش برین رسانید
و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمرد عجبی نباشد که احادیث فضایل اصحاب هم دران
ذکر کرده و آنفا بر اصول امامیه در حدیث امام نرگسی بهاره فدا و الوجهی و پرده داری دیده
که مرتضی علیه السلام از هزاران کس هفتاد مرد را برگزید حالانکه مبتلای نفاق بود و تدلیس التباس این علما
که تتبع تمام کتاب نکرده باشند هیچ بعدی ندارد بلی بعید این ست که قدمای رفضه ندانستند که دعوی بیه
شهیده برای امامت خویش هست یا با مور دیگر و پیر دی ایمه حالانکه او ستناظرهکرد با امام محمد باقر رضی الله عنهما
و انکار امامتش نمود و او این خروج انکار شدید فرموده کما فی الکافی و این امور مجملاً و مفصلاً سابقا
و لاحقا در تالیفات فقیر درین کتاب و غیر ان ناظرین دیده باشند حاجت اطاله نیست معهذا هزاران
کتب را از اول تا باخر چگونه میدیدند که زندگی وفا میکرد بالجمله مکاشفی در امامت و سیاست انهم ندا نسبت
امیر کبیر مسئله تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودیم در آغاز و هم درین انجام حالانکه کنیزان
اهل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرموده التقیه جنة المومن پس از مقتضای ایمان چگونه پهلو تهی توان کرد واویلا و امصیبتا که رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب بانود
از کافی کلینی و غیره واضح هست و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذهب چیزی نبود عیاذا بالله
القصه ذکر بیعت مردم بجهت امامت هر جامی آید و اتفاقا گذشت که اکبر دودمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
در آغاز این کار همین بیعت را ذکر فرموده می بایست بر اصول اهل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعاوی امامت هم نمود و اصحاب بنود تا بذکر او له یعنی نصوص و معجزات چه رسد معجزه
هم چنان بالیتی اشکارا کردن که انشق القمر پس بیعت چه در کار و اگر باشد دوازده کس کافی بودند و مثل مشهور است اهل
خویش ابعدزنان در ویش حالانکه بر ابر بنی هاشم عدو او شجاعت هیچ قبیله عرب نبود کما هو مصرح فی کتبهم بالجمله در باره بیعت چندی کتب عدد
عیر فی را باید به محک عیار زدن و پیش پیران دینار سنج همچو کاغذ زر برای سره بردن که روزی عرض کرد بحضرت صادق

که حالیا نباید بنماز نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت موالی پرسید چه مقدار باشند ملوک را آهسته آهسته میشود
و آنجناب استبعاد میکرد بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام او را الصحرا برد و بعد نماز گله گوسپندی را دید و امر
نمود که بشمارد گفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیدی خروج کردمی و علمای شیعه
راویان آنجناب را بهفتاد و هشتاد هزار کس میرسانند و عیان را چه بیان که جعفر فی راز دار موالی را نصف
دنیا گفته بود و از ینجا بوضوح انجامید که چندین شکل برای اکل که خود این ائمه را حدی نبود کما فی العیون
و با وصف کم بودن ظاهر شان هم خراب بود ورنه امام مثل دیگران فریب میخورد پس شیعه در هر زمان تا فوق بود
و ذلک هو المقصود اطرافت در جبر تمام آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب بوده است مگر
مانند خوردن میته وقت مخمصه پس وقتیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیر ع مجبور بود را
درحق خلفا منبر ستاده و انها شرط خدمت بجامی آوردند مثلا فیروز قاتل فاروق را برسواری برق آسما
روانه نمودند خبرش تبار برقی فرستادند و آنم دم در دعوتش از زن جمیله هم دریغ نکردند پس بیعت
خود بخود شکست چنانچه حکم مخمصه وقت یافتن طعام حلال که در مثل گویند آب آمد تیمم برخاست پس عذر یکه
می آرند که عهدشکنی بود چگونه توان شنید آیا این همه میثاق از فاطمه که به دبیری سید المرسلین
و ملائکه مقربین نوشته در روز دیگر پایمال نمودند زیاده تر بود و گفت که بجز تهم اند و سست رفت قطع نظر از آنکه احادیث
متعدده دال بر آنست که اگر جناب امیر خواستی این عالم را ته و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق
بران گواه است و نمونه آن در کتب دیگر نیز هم قدری از ان در مجلد اول آوردیم و ان احادیث را پایانی نیست
حتی که از ان عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهراء و امامین و ائمه متاخرین است
و امر واقعی آنچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد در بیان آیات مندرجه حدیث رضوی در سطری چند
عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض بعض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفضه
وضع کردند سبب غلبه امامیه شده و حوضه لعنهم الله بقول صدوق دین و ملت خود را زیاده تر خراب ساختند
و امامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من التحیر و التقیه توانی بر آورد و القصه زمانیکه امام صادق در آن بودند
زمانه جهاد بود که کار او شان بطور ملوک بنا میرفت و سادات این دودمان عالی بمقابله شان در زمان
بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بگلگونه شهادت سرخرو میشدند تا تقیه و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان
خلفا متقدمین که جهت شان چندان نزد ائمه مستحسن افتاد که امام الائمه بر آن رفت و حسن مجتبی رضوی شیعه که بالاتفاق
امیر المومنین گم فرمود یاد کرد که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه این سبابیتن که بیعت باکراه بود چه جای آنکه
در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتبة فلم جمع الیه
بجده کذلک بحول الله وقوة والاکراه را اکثر یک الباری فرض کنیم با آنکه صدیق الجناب را مختار کرده بود در بیعت

کما مر الفا پس کشتی جناب عمر با خالد بن ولید تا آنکه جامه اتش بخش شد و کشتی میتبره حضرت سیده را
با فاروق با خدا تعالی تسمیت بعد از فارغخطی چه جواب میرینمقام علمای عامه بند و اهل شلهای بلند مصدر تسمیه بالی که تند بلند
چگونه از ان بالمره اغماض کنم حنفی انسان اینکه ملا خلیل قزوینی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما مستند
گشته بعد از پیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود گریبان فاروق بسوی خود نکشیده بلکه دیگری را
فرموده تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلابیب عمر بافادات امام محمد باقر و امام
جعفر صادق در قصه فدک موجود هست و دیگران هم بهمین طور در کتب دیگر از این ائمه معصومین چنین آورده اند که حال
مزید حرص دنیوی درباره حضرت جده ماجده شان بعد از نوشتن فارغخطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
اینست که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شد که در حق
اهلبیت مطهرین افتاده اند و کفر و ردت را ثبت کردند انصاف باید کرد که چو حضرت امیر بگواهی فاطمه زهرا
رضی الله عنها مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند وقتیکه فرج صدیق آنجناب را از ان
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمت کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند ان بزرگ
و جوانمردی که بحکم جناب زهرا اینقدر تهور بر روی کار آورده بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفتر امامت را از نامش زیب و زینت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند و شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از و ترک تقیه به ثبوت رسیده کسی از جنبیه متعهد داد
تبرا بدهد و او را بدنام و طعن همراه حاضر کند حضرت عباس علم بردار و بحل و بعیل و خام تناول فرماید گو چه می باید نباید که قطب اقطاب و دوی
را سبب چه بود که نام شخصی پوشید که در زمان ثبوت بلاد را فتح کرد و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عمر حضرت نبیا
از بدعات بروفت الی آخر اوصافه فی نهج البلاغت خدایا مگر بحبت آنکه گوی سبق از سید اوصیا ماند
و مداح موردا نقی و رزا اللیل اذا نعشی ور ربود و لیس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان قطب را و ند
گرگ باران دیده شیب و فراز گیتی نور دیده یکتا دنیا اولاد معنوی مثل قمر دینی او بر آثارش میروند خوشا بحال
شخصی که ذاتش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغت شد و خوشا بحال حضرت
که مقامه خلافتش بدان رسد از کفر و ارتداد که دانستی خوشا بحال کسی که گریبان همچو عمر کشد و لیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بعمر که سر خود به حکم فاطمه فرود آورد غالبا که از کاهنین و منجمین انجمن
کشیده باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموعه خوبی در کلام مستطاب
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمانی جبر مقتضای هواجس قوم خود بر آرایش زنی از غایت خوش بیانی در
طعن الریاح مشغول است یعنی آنچه باب پاسی جناب فاطمه بر اصول طائفه عمد و ریافت در ورود
فهمی در اتمام حجت را بتقلید باقر مجلسی از ان استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب امیر
که مخالف حضرت زهرا بود چه فتوی خواهد داد الغرض کسانیکه نزد شان فضائل سلالة اهلبیت این امور باشد

از نقض عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بصد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس کبریاری در زمره چنین نواصب پامال کنندگان حرمت اهلبیت کجا باشد که اینقدر فهمید که معاملت
با فدک ملاحظت خلاف رتبه فاطمه خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبهه و بلا مظنت بود اینقدر
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت نگذاشتند و دوزخ برابر خود واجب گردانیدند
غنیمت باید شمرد و باید خواند ع کز عهده شکرش بدر آید + ولیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود بعد ازین فاغتظی که برحه خلفا العمل آرند و م نخواند در چه بوده
و نیز در باره حضور جناب سیده بعد از جمیع نساء بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله و سر منبر در مجلس
تابعین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیرشان حرفی باقی
نگذاشتن و گردن تقیه زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقض عهد و خلاف دستور مذهب و قصد جمیع
دل و کل وا هم سر منبر بود یا نه اگر گوید که انهم دیگری بود از نساء بنی هاشم روح ملا را از بهار نیازی دمی بلکه تبسمی
او دل بستمی که حضرت زهرا ازین تبعیضه سم پاک نمود و لیکن چه علاج تواند کرد که رفضه اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلاغتها از سحبان وائل بصد دور نتواند آمدن چه جای کسی از زنان اگرچه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکررات را بسیار دخلی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و طرفه مصرع که دشمن به پای خود آمد بگو یعنی
این زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها بوضوح
نمایید که حضرت مفاسد نصب با بر شمرد و بعد از حدیث مولی فاغتظی نویسایند پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و مذهب رفض را نشانی نیست کما لا
یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخنی که گفته
است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک نبود و پس عند الشمر و بنی امیه اورا
چگونه بی نام و نشان تواند کرد و همچنان حادثه موت ابوطالب را بر شرک که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در بحار
و غیر آن رفضه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جا بجا دیدی و
دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین راهم یاد نمود و حضرات ایمه از امام
الائمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین
از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
ختم رسالت را اثری نمیماند کما مر مشروحه و ازینجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن
ظاهر نکردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار را امامت خود بنماید و گلهای
تر و تازه به اصول رفضه بشکفاند باید دید که در آن زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نه ع قیاس کن ز گلستان او بهارش را + و آیت قرآنی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی انتهی

یحیی حتی الایة تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول الله وقوته ولیکن دو حرف بالاجمال باید شنید که هرگاه
حال ایمه از امور مذکوره بطور نمونه معلوم گشته که بکمال جد وجهد حاجت بتعلم داشتند وپیش
معلم الصبیان می نشستند ومتحیرین بعد البلوغ نیز مکتب را نگذاشتند وبعد الامامت هم لحاجت تحصیل
سند نزد اصحاب میرفتند وتالیف ایشان هم بدون استفاده از اوائل صحابت بپایه اختتام
پذیرفت فمالهم کیف تحکمون وانی یذهبون وپیداظاهرست که قیاس غیر انبیا بر انبیا بهیچ وجه درست نیست
پس چگونه حکم توان کرد که چون حضرت از مدرسه علما [illegible] تعلم خطوط یافت خلفا وایمه نیز چنین
مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه وعلی آله وسلم زنده می ماند
امام نیز می بود که همین رتبه او را حاصل میشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وآنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را برمی گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینه او را برای آن الی آخره ازین حدیث توقیت معلوم شد ورفضه هم مرتبه را میگویند با ایمه در جمیع
اوقات داو فی درجه مطابق تصریح شراح کلینی انکه انکشاف هر امر که پیش آید بر توجه شان
موقوف است بانه حالت منتظره نیست واین هم ندانند که خود جناب واحد العین از ایمه چه اتفاق
آورده حرفی از آن اینکه خواستند جناب امام صادق تادیب کثیر راوی متواری شد وبا وجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه نبود بانکشاف حالش حتی که مثل
مشهور هست در همه محاورات که علم شیء بهتر است الغرض غلوی رفضه بجای رسید که از
بدیهیات اولیه منکر میشوند وایمه برین اثر همیشه تنبیه وتهذیب میگردند ولیکن اندرزشان هم
گوش نکردند وهمین اعتقاد دارند که ایمه در هیچ وقتی محتاج هیچ کمالی نبوده اند وفریقین بیان
می کنند که حضرت صلی الله علیه وسلم در آخر عمر شریف خواستند که جناب مرتضوی بعهده قضا
بسوی یمن برای فصل خصومات روانه فرمایند عذر آوردند که من این امر عظیم را نمیدانم پس
حضرت متوجه شد بدعا وحاصل شد مدعا ونزد رفضه برای حضرت مرتضی شروط امامت بجمیعها
پیوسته بود در مکه معظمه قبل از هجرت حضرت مصطفی لیسالها چون در قران مبین آیت وَأَنْذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد وجمیع اقربا حاضر شدند واز امامت سه بار انکار کردند وجناب
شیر خدا اقرارش برزبان آوردند وقس علی هذا در مواضع متعدده وحال قضا که ضرور لبعض
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت وعلی هذا القیاس حال جمیع الایمه بالطریق الاولی
واگر تسلیم کنیم که جناب امیر روز ولادت قران مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
درکنار مبارکش پس آیا برا استنباط مسائل هم از ادله شرعیه که اجتهاد عبارت از آن است تا
آن وقت قدرت یافته بودند که رفضه اجتهاد را برای اولاد امجاد هم از جهت انحطاط

مرتبه تجویز نمایند فاعتبروا معشر المسلمین امّا اینکه امام گاهی در هیچ امری متحیّر نماند و هر سوال
را جواب میداد پس در اختیار قضا چرا توقف بود که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند
از امری که حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رفضه چها میگفتند و از کجا بکجا
جهل او را میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتار مثل جنین آلخ خطا و خطل و سهو و زلل واقع
شده باشد یا جناب سیده رض معصوم ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عمد
مدعا یعنی تکذیب رفضه حاصل کما لا یخفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیها محجوج مثل
مبهوت میگردند مگر متبصر نمی شوند والله لا یهدی من یکون من المنافقین و در آخر حدیث
که دعوی عصمت و توفیق وغیره بعمل آمده حالش از شکایتهای جناب عصمت مآب عرش قباب
فاطمه زهرا بر همه عوام و خواص از بحار و حق الیقین وغیرهما اظهر من الشمس و ابین من الامس گشته
امروزی همین است کسیکه حق زهرا برون و دین پیمبر داشتن زیاده ترین عصمت و توفیق و تایید و تشدید
ملایک چه خواهد بود که فوج مهاجرین اذاء علی المومنین هجوم نماید و حضرت شیر خدا اسد الله حضرت را صلی الله
علیه و علیهما در مقابله شان برگمارد و فن مصارعت در دورانهای آنجناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت
معرکه آرا بود و بها انجاز آن لازم می آید مفصل نتوان گفت لا حول ولا قوة الا بالله استغفر الله مما
یقولون و لفظ او یکون مختارهم بهذه الصفة دلالت بر آن میکند که جناب امام رضا فضه اجماع بر خلیفه
ام باد شود که ایشان مختار خود را بار یکه خلافت نشانیدند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردیدند
پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا او هم ازین صفات عاری بود
معاذ الله و راست بگو که آیت کریمه فَتَبَّتْ ذُرَّةً دَاءً ظُلُوْمِهِمْ بر اهل حق صادق می آید که شب و روز کتاب
الله را قضا بعین گذارند و حسبنا و حسبکم کتاب الله گویند یا کسانیکه سور موضوعه مبطل ختم رسالت
مثل جد و جهد بجویند و حسبنا را که از ضروریات اسلامی است کما عرفت موجب تکفیر فاروق گردانند
الیس الله بنفسه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذهب قرآنی و هم مورد مقت و نقص قرآنی
میشوند مصادق ملعونین و الحمد لله رب العالمین باقیماند نظر در آیات بینات که راوی بمقتضای عنوا
داعوان را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را که امر سابقا از نظر
بسیار از آن بالیست که بدلوش هیچ تعلقی تصور خیالیه رفضه بدار و دو دلیلی بران تار و حشر قایم نتوانند
کما لا یخفی پس میگوییم که اما آیت وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِيْمَانَ پس بلا اینکه این وصفی است که مهاجرین و انصار
بدان چندان موصوف اند که غیر از اهل سفسطه کسی انکار نتواند کرد زیرا که بلا واسطه تلامذه حضرت بوده اند
در ذاتی ایشان اصحاب اند ایمه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و موید این مدعا ست

که هستاد کلینی نے کتاب مقدمه و انسته علی ما فی صافی و وجه تایید به ظاهر است اما لفظا پس از آنکه بحث تقدم
آن معنی چنین شد که آنانکه داده شدند علم و ایمان در کتاب یزدی آنها خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام که شب و روز با ایشان در جهاد سیفی و سنانی هم در مجاهده لسانی بودند الیق باشند بقول مذکور در رد منکرین
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب میر بر اصول ما درین رمز
مفسده داخل بود بخلاف اصول شیعه که بمقتضای آن زینهار داخل نتوانند شد بلکه منکرین توانند گفت
و اعجبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان آوردی که همه اقرار بدان دارند و هر امر
مخفی عیان است و نیز کتاب لتد چنانچه بر ایمان شان گواه است بروایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب میر به اصول رفضه خروج از دایره است خروج دیگر امامیه متاخرین
بحکم اولی نکیف که لایق ادای این سرزنش روز بعث همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که هست
برای اصحاب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیان است که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هر گونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات بر اسے تکمیل دینی
گوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد تفسیر مذکور بدون کلفت
استغفار رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نکارنگی شیعه عراقی
حکم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصر بر آن اول دلیل حق که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزین این مذهب در کوفه هند در بعض مکاتیب خود جائیکه در باب عدل باری و مانند آن از طرف شخصی گفتگو
کرده گفته که او مستبصر است یعنی شیعی ولیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدا را دستگیری من
بدین مسایل فرمایند تا من بجوابش لب کشایم که چون عذاب می آید بگناهان را هم در میگیرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان
فَتَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حال
بیوفایی و غدر رفضه نسبت بائمه خصوصا امام ریحانی حتی که آنجناب از ایشان برید و در حجر غیبت کبری فرو رفت
قبل ازین دانستی فلا حاجة الی الاعادة والا یلزم الاطالة والملالة هر کس که باین نکته پی برد و لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بیند مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خم اند بود که قَاتَلَهُمُ اللهُ
أَنَّى يُؤْفَكُونَ اما آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ پس بجز آنکه دو نیاد و احتمال بودن لفظ ما حرف
نفی و موصول و طبرسی مولا این پدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموما میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
است چنانچه بعد اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آید عنقریب ان شاء الله تعالی تقریر او آنکه خدا پیدا میکند آنچه را

آنچه را میخواهد واختیار دارد و بندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن منزه
است و این آیت وارد شده برای رد مشرکین که گفتند بایستی که قران مجید نازل میشد بر ولید بن مغیره مکی
و مسعود بن عروة ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه واختیار میکند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
اختیار در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بدو راجع است غیر او را اختیار نیست
زیرا که اختیار او را باید که مختار خود را بهر وجه بداند و این شان غیر او نتواند بود و معهذا اختیار گرفتن امر نیک است
و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلف
فی الآیة وتقریرها علی قولین احدهما ان معناه وربک یخلق ما یشاء من الخلق ویختار تدبیر عبادة علی ما هو اصلح
لهم ویختار للرسالة من هو الاصلح لعبادة ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم وعا ...
یکون ما نفینا و یکون الوقف علی قوله ویختار وفیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم فاختار الولید بن المغیرة من مکة وعروة بن مسعود الثقفی من الطائف والآخر ان یکون ما فی الآیة
بمعنی الذی ای ویختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة وهذا اقوی فی
معنی الاول لان حقیقة المعنی فیهما انه سبحانه یختار والله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان
یبنی علی العلم باحوال المختار ولا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار ولان الاختیار هو اخذ الخیر وکیف ماخذ الخیر
من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس وتنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه
واختیاره القصه بر ناظرین بعادت طبرسی معلوم است که جائیکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می باید آنرا فرو
نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشاره یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقه نه تضمنا نه التزاما دم فرو
برده تعرض بدان نساخته و بذکر مهملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود دانسته که رسالت چیزی
دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هریکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و مجالس و اکمال را ندیده
که جا بجا التعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزی بزعم او بکار آمد البته آنرا بدفتر می سپارد پس اگر دلالتی
بر مدعای یافت چرا خاموش می نشست و از ذکر او له قویه بر مذهب امامیه بر می خاست و متاخرین رفضه
که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور و اعمی این آیت را در باب امامت بردند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر
تصرفات ائمه مطابق ذات خود بر بستند جبریه تمی استاد اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگر کسی و در کافی
و مجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیاتش میرود بکمی و زیادت درینباب آورده و در صدوق
اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود
مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند و مفسد براید گفتند بلی فرمود سبب همین است و برانکه
عقل تو قبول کند آنکه موسیٰ با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را در حقیقت منافق او ...
لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة قول ایشان بود و هرگاه حال پیغمبران چنین است مهاجران و انصار را که میبرند

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان هم آیت کریمه را دو معنی است یعنی
نمیرسد احدی را که اختیار دارد بر او یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچه در مصباح الشریعة
از امام صادق ست که نواصی خلایق بدست خداست نیست عباد را هیچ نفسی و لحظهٔ مگر بقدرت و مشیت او و از ین
کمتر ایشان نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و ارادهٔ او و این آیت خواند وربک یخلق الایه عبارت صافی هم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته و مشیته
و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد و یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن الشرکهم القمی قال
یختار الله عز و جل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فضل الامام و صفته قال بل
یعرفون قدر الامام و محلها من الائمة فیختجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا
بعیدا و وقعوا فی الحیرة او ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم وربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عز و جل و ما کان لمومن و لا مومنة اذا قضی الله و رسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن العالم علیه السلام عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی
قال فهی العلة و اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله عز و جل و انزل علیهم
الکتب و ایدهم بالوحی و العصمة اذ هم اعلام الامم اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ
بالاختیار ان تقع خیرتهما علی المنافق و هما یظنان انه مومن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقعت خیرته
علی المنافقین قال الله عز و جل و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عز و جل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح
و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و ینصرف
الیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح
اقول هذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعة عن الصادق
کلام له قال و نعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء
مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الآیه و از ین بیانات که حضرات ائمه بزرگوار
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا اختیار
برای رسول خدا ثابت نمود جائیکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الآیه پس اگر

حضرت که براصول متناقضه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدر نمیرسد که فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشد باوجودیکه نطق آنجناب نبود مگر وحی الهی که فلانی را
اگر برگزینید بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد افلعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون ما انت و مکان
المؤمن و لا المؤمنة لهن الله انکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عزوجل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی ست که کسی را از مومنین اختیاری نمی ماند و قیاس را مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلا فصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر لیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت داده
کما فی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه نام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور عیل یعنی امام اعظم
شیخ حلی امامیه نمونه آنرا زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
گرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود نفهمید یا کسی از اهل لسان نبود حیف و عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را باین کثرت بعد وفات شریف در نسخه بخود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جزو دو نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لهب و اگر کافی را گشایند از انهم همین برمی آید که نام ائمه
دران نباشد که بحث در انست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی برملا گفتی انچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگری چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چست وانهمه بعد ازان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فریدالدین عطار گشته ؎ بر در آمد بنده بگریخته ٭ آبروی
خود بعصیان ریخته ٭ و غایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه لیست بخیرکم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر لیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور بر این هزار دلیل تواند بود بر انکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
نا بهره و اتباع ملعون عبدالله بن سبای غالی است و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هرکه در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائرۂ ایمانست با لجمله یا جازت
حضرت و بشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پی سعد بن عبادة میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کاننا من کان در سنت انرا
مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در انوقت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان دین برغبت دل واستحقاق صدیق بود وایضا اگر این آیت مخصوص بامامت بودی یا تعلق بدان
داشتی البته طبرسی در مجمع البیان ازان باب چیزے گفتی حالانکه ناظرینش میدانند که حرفی را ازان امور
خاص بنیاورده وسکوت تام ورزیده وبالاتر ازهمه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند وشب وروز
دلهای خود رامی سوزند وزمین را بآسمان میدوزند وصاحب صافی ازانجمله است او هم جز عموم چیزے نگفته
والعام لادلالة له علی الخاص کما مر مرارا وعرفته لیلا ونهارا الی امریکه گفتنی ست آنکه راوی معلوم دربردقایت
من امر ہم آورده انہم دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را حافظه نمی باشد وامام را برا اصول امامیه عدلیه
تبعین عدیله نسیان عارض نمیشود خصوصا در کتاب الله که کلام الله المجید را جزین بزرگان که جامع وحافظ تواند شد
چنانچه جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند ودر ترجمهٔ آن احادیثی چند تخریج فرموده عبارتش
ملاحظه نمایند وعصبیت راہم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب ست باب انه
لم یجمع القرآن کله الا الائمه وانهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام
عن جابر قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذ
وما جمعه وحفظه کما انزله الله الا علی بن ابی طالب والائمه من بعده وروایات دیگر ہم درینباب آورده که حا
بذکرش نیست وازینجا توان دانست که لفظ جمع بمعنی حفظ ہم می آید وموبدان روایا تست که جمعه علی را بمعنی
تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد وغیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بہم رسید تا حفظ قرآن
کامل کردند ورنه لازم آمد که ہریکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرز جدید تالیف کرد تا با بطال ختم رسالت
نوبت رسید کما عرفت ودرینمقام بعد نقل باب وترجمه بحدیث واحد نیز اوہم خامه عنان میگسلد ہر حال عنان
بجد وجهد گرفتم وتفصیل امور را بر اوراق دیگر محول گردانیدم که قبل ازین نوشتم یعنی تا بزودی این مید
طی شود ومباحث تشیید باز بنظر در آید اما آیت کریمه مالکم کیف تحکمون پس درانهم چیزے نیست که ل
راوی غادی آید ودر مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال
می ترساند واین برجای خودست که معتقد اند بدان ونزد ما وقوع حشر ونشر بعد از مردن نیست
ظاہر ست واگر فرض کنم محال را بما ضرری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوش عیش ہستیم ما را دران عالم نیز خوا
که نواخته را نباید انداخت ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا + خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از
نازل شده که دران چنین حکم رفته وشما را بر ما این مواثیق وعهود ثابت گشته که آنچه برای خود خیال دا
ہمان پیش آید واز مجمع وصافی ہمین مضامین توان فهمید وامری نیست که در بارهٔ امامت شیعه را
آید تا بعد از ادراک آن در سیرمین نگنجید وآنرا از عجائب لیل ونهار وغرائب روزگار دانند و
دیگر بر محدثین شیعه حجت ماست که گویند تا امام نفرماید ہیچ آیتے حجت را نشاید وقرآن مجید نسبت
لغز ومعماست که جز ائمه کسی نمیدانند گوئیم قانون نهادهٔ امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خوا

نه اجتهاد طيبين که در خمر احاديث نجاست و طهارت آمده در متشابهات لفظ رجس در قرآن ست و رجس
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداريم رجوع کرديم بمخالفين ايشان شراب را نجس ميدانند پس ظاهر شد نسبتم
چه احاديث بر طهارت آمده و احاديث نجاست را بر تقيه آورديم سبحان الله اتباع ائمه معصومين طيبين و طاهرين
همين ست که ايشان خمر را طاهر گويند ع چو کفر از کعبه برخيزد کجا ماند مسلمانی * انهم مسلّم که بسبب اتباع شيطان طاق
دامن ائمه هدی را بامثال اين فتاوی ملوث گردانيدند وليکن هيچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی ست که نماز در خانه که شراب دران باشد روا نيست و اگر بدن يا جامه
ملوث باشد رواست فاعتبروا يا اولی الالباب آری نتيجه اتباع زراره لعين بدتر از يهود و نصاری و صيرفی و احول
يعنی شيطان الطاق که اين لقب برای او در کتب ايشان موجود ست کما فی المنتهی وغيره همين باشد شاباش
و صد آفرين چنين ايمان را و ملامت ايشان را که کلام دران ميرفت چگونه علاج توان کرد که بينی خود را برای مخالفت
سفيان بريدند و ائمه که ايشان را بسبب بيوفائيها دشمن خويش ميدانستند پرده ناموس اينها دريدند که ادم الفاظ ست
که لفظ يک معنی دارد مدعا اينکه اکثر لغات عرب در معانی خويش مشترک آمده قرائن را بايد جست و سخن فهميده بايد گفت
و اگر چنين بودی قرآن مجيد محک نشدی پس در کتاب مجيد باوجود تحريفات که نمونه آن در تفسير قمی و کافی و احتجاج
طبرسی و ديگران و کتب معاصران مذکور شده غير از متشابهات چه باقی ماند و در ينمقام چون گفتگو دران جاری شد
کار اماميه فتوی بطهارت خمر دادند چه گويم که مسئولين چه مهملات گفتند و اول باب تکذيب کشادند تا بنا بر ان
تن در گرفتند و حقيقة قرار دادند که خمر طاهر نيست زينهار ليکن بعضی فتوی بنجاست معفو داده اند و طهارت گشتن
مذهب فقهای ما نتواند شد جماعتی چون ديدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادم باوجود خشک لبی رفع خجالت
بر زبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفيه قائل بدان شده اند که اگر دم موشی از چاه برآيد تمام آب
چاه بايد کشيد و اگر تمامش بحال خود برآيد نسبت دلوی بايد پس از قضايای بديهيه مثل الکل اعظم من الجزء هم
غافل شدند يکی از حنفيه گفت که سلمنا وليکن خلاف قياس نيست زيرا که هر کسی ميداند که چون دمش بريده
می شود دم مسفوح ازان برمی آيد ازين جهت حکم مذکور نمودند نه در تمام آن چون منفسح و منفتح نباشد الی غير ذلک
و از عبارت فوائد حرفی اينکه نزد محدثين تجويز اجتهاد بر ائمه روا باشد تا مجتهدين چه رسد حالانکه حرام ميدانند و ندانستند
که کار مجتهد اختيار قواعد و استنباط احکام ست برعايت آن و ازينجا تجويز اجتهاد بر حضرت نبی توان برد وليکن صورت
قسمی ست از وحی و احيانا اگر خطا افتد رب العالمين بيان ميفرمايد کما لا يخفی علی من طالع الاصول و در ينمقام
بيزار هم خامه جولانی مينمايد چون امر تطفلی است از مقصود اصلی که نقض تشيع ست دور افتاده ام لهذا بر آوردم
در بلاهت شيعه باقرار علمای شان نوشته بقيه آيات را بنظر اجمالی ديده در پی مقصود ميروم پس بايد دانست
که صاحب دبستان بعد سطری چند مذهب محدثين شيعه را مينويسد که ايشان نيز لم لا نسلم ابلهانه هرچه از امام
بشنوند دليل قطعی دانند پس عمل بر راه ايشان طريق قطعی ست و قطعی بالظنی چه نسبت و متاخرين شيعه گفته اند

مجتهد را رسد که بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل باجتهاد
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوهم نشود که صاحب دبستان که خود را نامه نگار جا بجای گوید از فرقه
مجوس هست اگرچه شیعه مجوس امت باشند کما فصلنا فی مالیفاتنا سیما فی الصولة الحیدریه از جهت قدریت بلکه او
از امامیه هست چنانچه از دیباچهٔ برهان قاطع که در کلکته بمساعی بسیاری از علمای ایران نگاشته بر اصلاحش زیاده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جهلا
کلامی نیست و یقینا نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیه و اخباریه ثقل اکبر را که محک صحت
و غلط اخبار بود و معجزه یافته محرف و متغیر و مبتدل دانند و پیر دهقانی جناب رسول یزدانی را معاذ الله در عناد امام علیه السلام
چنان گوید که بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر هم تعلقی نمانده و لیکن بجای خود
هرچه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و مرید و لا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگی
بکوچهٔ خود عوعو میکند شیر غرّان هست الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف هست و نسخهٔ اهلبیت در پردهٔ
کتمان هست و غیر ائمه کسی نمیداند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از هفوات ایشان عموما و خصوصا اثری نماند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دبستان مذاهب نقل آن میکند و ضلالت اهلی
ایشان از آنهم پیداست میگوید نقلا عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذهب است مثل امامت که همه
میدانند که در مذهب شیعه ناگزیر هست چون احادیث بسیار ضد یکدیگر اند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که رجوع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن بر آید عمل کنند و مخالف آنرا بران حمل نمایند اگر در محکمات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بمذهب مخالفین هرچه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان را بالتقیه پیدا انند و اگر هر دو حدیث را
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و ازینجا معلوم شد که بی آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کاری بر نمی آید و آن از قوم مذکور چگونه توانند شد پس سلسلهٔ دین و ملت از هم گسیخت باز نقل میکند که اگر کسی
گوید که ناگزیر هست عمل کردن تا چند صبر کنم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار هست که اینکلام بعد از غیبت
کبری هست و بارها گذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه ع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ٭ باز جواب آن سوال حکایت میکند که معنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهاد است و توهم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام بشنوند چه
بعد از غیبت کبری شفاه و رفاه کجا و خود از عبارت مذکوره اینمضمون هم بدلالت عقل پیدا هست و این علما
که تقریر شان منقول شد بعد از غیبت امام بصدها سال پدید آمدند پس عموم متعین شد قطعا و یقینا
و در استماع روایات از حضرات البته وسایط باشند و حال پر اختلال شان ازین کتاب هم معلوم شد که بتخمینه
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند با این همه خیرگی و شوخ چشمی مجتهدین طایفه را باید دید که آنکس که از مصر در دو جهد

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده بر او دارد گیر میکنند وجیب دراست مذهب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد بےتاج در کتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد و حق تعالے کمترین انام را
چنان توفیق بخشد که حواشی که من بران نوشته ام وشیعه را در هر باب بهار این فن نموده ام صورت تبییض نگیرد
تا بوے که اَعْمَى اللّٰهُ اَبْصَارَهُمْ وَاَطْفَاءَ اَنْوَارَهُمْ فکیف که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه حل و غرایب احادیث ائمه مثل مجمع و شروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور تار و پود
خود را بهم بافد و در کارگه دار الاجتهاد یعنی لکهنؤ از کسے نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
با آیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعاے شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمے آمد و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ے نگفته ندارد کسے با تو کار ٭ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ٭
اقامتش بر ذمهٔ اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان ست که بهیچ وجهی هیچ آیے
تائید این امامت محدثه که از مخترعات ابن سبا ست نمیکنند و از عبارات منقوله ابلهی محدثین رفضه
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت مے کند و دیگری
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیومین که نابیناے مادرزاد ست بیان
مے فرماید از جا رفتند و گوش بران نهادند و بحکم کل جدید لذیذ دل دادند و خیال
کردند که اولین ایشان بدتر از یهود اشرار بود و دوم اسم با مسمّی بلکه از ابلیس در چستی
و چالاکی و مخالفت نصوص قصبات سبق میبرد و ثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بدگفته و بکرامت آن امام سنگے بر دهن وگوش او شاشیده تا عاقل
بداند که توسل او بائمه فقط براے انجاح مرام دنیوی بود و هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود
قابل اعتبار نیست کما قال اللّٰه تعالے يَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُوْنَهٗ مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ
يَعْلَمُوْنَ پس رفضه ابلهانه بدان موضوعات دل میدهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلے بود با فراتر مے نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را چنین بمید انست که
گاہے بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودے
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق صحبت زنان بچه طور مے باشد باری خوشوقت
شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد
برادری او خندیدن بارے شیخ روزی بر لب چاہے هجوم زنان دید و فرمان مادری بتقدیم رسانید
باکاران هیچ خوانده بود التفاتی نمود پس شیخ خر سنگی بر وزد تا بچاه افتاد شیخ بمادر خود خبر داد گفت علاجش همین است
که خاموش باشی و بخسپی مادر از بازار بخود بریان آورد و نقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید و بر بالین
آمد و گفت برخیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد روزے دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا مے کند کیست که زنے را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
دوان آمد و گفت بپرسید از و آن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل باریده
ومن بحرص تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه ست فرق این است
که او را جنون مذکور بکجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کرده اند ؎ بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ✿ او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد ✿ دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست ✿
و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد ✿ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ✿ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ✿ و این فرقه را بتعامی و کوری از آیات بیّنات که صاحب مجمع ازان بتدبیرے که دلالت
و بغور و فکر امر مے نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان مے دهند و قس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی را نقل اورا بتائید تفسیر خویش مے آرد جائیکه در سوره
ن آیت کریمه فَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِیْهِ اخْتِلَافًا
کثیرًا است هم امرے دران نیست که فهم راوی را تائیدے باشد و در مجمع البیان
زیر آیت مذکوره بیش از ان گفته وارد و قدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
و اضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرموده
که نزولش در بنی عبد الدار است که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر و یکے دیگر حلیف الشان که سویبط نام او بود و اگر بنده درباره ضلالت رفضه
بعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گسسته عنان تطبیق و تقریب
مد نظر نداشته و بر طاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالیٰ
ما را از فضول کلامی بر حذر دارد و اهل فضول را سزاے اعمال شان بدهد تا حسرت
و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
تلفظ به قال عز و جل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
هست یا نه چنانچه درباره آیت وَرَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ اشارتے رفته حالانکه نسخه
اصول کلینی بسیار صحیح و کهنه و معرب و جا بجا محشی وقت تحریر اینک حاضر است و بی کم و کاست الخ
نقل بر داشته میشود و جاے در سوره آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند داده اند و شارحین در تدارک آن افتاده
و با عذار لنگ راه تنگ را بصد خرابی طے کرده اند چنانکه شیخ میفرماید که مصرع خر لنگ جان بمنزل
و بحضرت ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن توانگر دم افتد

قرآن شیعه از مخلصین این میراث یافته اند و رفضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از ایشان کسی
نگذشته باشد که او در زمان مشهود بالخیر از فرار شمرده شود و مراد از حافظ کسی هست که او از اغاز
و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نه کسی که در حال تستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشسته
و از سیه درونی او بمقتضای یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ این دولت جاودانی از و مسلوب شد
در رفضه بعجز و مباهات این لقب را برو راسخ گردانید ند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهمین منوال
عیان شد و در نیمعنی قصه هاست که شاید بعضی را برای تفضیح اولاد مرین یاد نموده ایم و از قصه های
دیگر بسبب اطالت کلام اغراض مینمائیم ؎ نصیحت کن و را چند انکه خواهی ؛ که نتوان شستن
از زنگی سیاهی ؛ و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین معمول التلاوت می آمیختند پس
باحداث این گروه باطل پژوه پی باید برد زیرا که بحکم امام صادق خلط آن و قرارت و تلاوت سازج
آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در تنزیه آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد اینست که ائمه نشان میداد ند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الهی بدلالت آیت کریمه
مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا اینچنین ماند پس اینطور را هم محدثین ما بمیراث علوم از ائمه
بدست یافته اند و در صحاح و غیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی
از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفضه اینهم
هویداست که ذکر نام کسی جز دو نام در قرآن مجید وارد نشده کما لایخفی و چون حال اغالط راوی و تجربه
در ذکر آیات بدان درجه رسید که در نستعن احتمال اقتباس لعه از قال الله تعالی کجا ماند فاعتبروا یا اولی الابصار
رسیدم بر آیت أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي فِي الْقُرْآنِ يَنْفَعُ که خفای شان بدامنش
آویخته ؛ حالا چه احب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصا مولای این پسر و پدر یعنی مجتهد الزمانی
و پیر دهقانی زیر آن سے گوید انچه حاصلش این ست که در حق بتان که اموات اند
وارد هست و تفصیلے که کرده نقل آن موجب تطویل هست بلے در صافی از ضریه قمی از امام باقر
رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی افمن یهدی حضرت صلے الله علیه وسلم
و آل اوست و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیر هم قطع نظر از انکه
حال این کتاب بسیار سقیم ست خصوصاً از جهت ابو الجارود که حالش مے آید
عنقریب با مذهب ما چندان منافاتے ندارد که ظلمه بنی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استجماع شرائط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب لوامع مے نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از امهات و تصریحات می نمود کان ظلمه لایق اینکار نیستند و اعانت سلاله اهل بیت می کرد و گفته اند که این
موجب حبس یکمدت او گردید و بعضی گفته اند که بیعت هم فرمود و هر گونه مددی نمود و آدم بر ذکر
حال اجمالی ابو الجارود پس بدانکه ایمه از آغاز ملاقاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علوم
لدنیه او را سرحوب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه برا و لعنت کرده اند
و حال این محروم مثل مگسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دو بنال دوکان حلوا فروش
نمیگذارد کما سبق مفصلا فی المقالة السادسة و چگونه حضرات ایمه اولاد آخر ابر او لعن نکنند بخصوص
اسمه که ملعون نسبت فعل حرام العیاذ بالله بجناب صدیقه رضی محبوبه مطهره حضرت سید انبیا وقت
سفر بصره درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و امثال آن قطعا و یقینا موجب کفر اوست
و ایا ممکن بود تلقیب کور و لعن ایمه بتعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الهدی ازاری الیتان
در تبصرة العوام گفته و برا امثال خود مجتهد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچه میدانی و در تشنید
میخوانی که کسیکه بصدیقه رضی فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فلعنة الله
علی المفترین و علی من یمدح ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ندیم چنین کتاب یا خود
است از امام اعظم ثانی رفضه که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلاف واقع یافته
در خلاصة الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر شامل است تا کی امثال آن بر
شمارم مثلا اعتراضات ایمه بر آیات قرآنی می نویسید و باقی میگذارد و کافر می شود الی غیر ذلک من
امثال پس شعر ناطق باین طور باید خواند که بر شمارند اگر گفته یکروزه او روز داد ایده وان گفته نباید پس تا الیس
معلوم شد که ان مطرود در عموم اتهامات بکفر و احداث منصف بود خصوص و فتنکه تغییر آیات کتاب الله
بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اسامی ایمه هدی خصوص باقر العلوم تهمت بر بسته لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخدای عز و جل که هر که این آیات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود که هیچکس جز او وی غاوی تواند گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بود
که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید و رنه هر کسی آیات
بینات را در هر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قرب آن ایام کتب فلسفیه را از زمان یونان
بزبان عرب نقل کردن و مامون دل داده آن بود و علماء آن قواعد را در مناظره صرف میکردند سیما مامون
از خلفا عباسیه چنانچه از عیون هم ظاهر است نقلا از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
کنی البته معلوم شود که صدوق را افتخار بر آن منظور است و آن مقدمات را که در کلام او بجناب علمای
جمهور آورده و افتی میداند و اگر احیانا پای مناظره معلوم جای بزعم صدوق لخشیده اصلاح
و رونق بر آن بخشیده و دگر تدارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خاتمه از اقل نموده

سر داراز ناسره وحق را از باطل ممتاز می گردانم انشاء الله تعالی اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت شامل است که او را
از ان باز پادشاه و امام وقت گردانیده ند و نبی آنوقت انچه در وصف او فرمود و بسوی حضرت ایزد می نسبت
نمود بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست مدن و ثبات قلب
بلکه شجاعت در معرکه ها چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثالش پس آیت کریمه برای
ما حجت است نه برای شیعه که وصف امامت را باعتبار شروط از زمین و آسمان بهنادر گردند چنانچه
نموذجی را از ان درین اوراق دیدی و استیعاب شروط و اوصاف انرا مصداق لاتناهی توان گفت
بین که با وجود حضرت داؤد طالوت خلیفه شد و در ترجیح می باید رفتن و با وجه فلک چرا خرامیدن
و حال امور خانگی چرانه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله واصحابه وسلم و جناب مرتضوی اول
متابعین باشند و بیعت امام مهدی پردازند و بهار گلزار امام نرگسی و ریحانی از سیاست بلاد
و گیتی ستانی ملاحظه فرمایند کما فی تالیفات المجلسی والاردستانی و تالیفات قدمائهم من رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت را بر هست بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلی الله
علیه وسلم با مهات المومنین خبر داد و بشر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در ثبوت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هردو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابو بکر رضی عنه را خلیفه کنند اولی
آنست و همچنین عمر رض و بر همین قیاس است علی ولیکن اجماع تمامی امت بر او بخواهد شد کما ذکرناه
سابقا اولا حقا الغرض آنوقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق رض را بر مسند امامت
نشانیدند باز دیگران را وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که مدوحین کتاب مجید بودند محوال گردانند و نص نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید اهم مهمات بود اجماع
بر اصحاب گذاشتند و قس علی هذا اخراج متشرکین الی غیر ذلک بل بر طور شیعه وصی حضرت که از مرسلین بعد موجود
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل آنکه بخیال راوی اگر حضرت خدا تعالی
برسالت امیر نزول وحی بود هر چه استدلال فرماید بجاست و کسی نتواند دران شکی نمودن عیاذا بالله و خواه برا اول
نسبت دارند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر با وصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
بجز به و فضائل اودیره امام گردانیدند و بیخ و بنا و کفر را بعنایت الهی استیصال نمودند و نزد دانشمندان عین مصلحت بود
که واقع شد حتی که منصف عادل و حکیم عند المجتهدین در خطبه شرح نهج البلاغت انمعنی یعنی اختیار ابو بکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردید که رفضه بصد دل از جهت
نفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از غور و تامّلی بوضوح می انجامد که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول رفضه و مباحث حسد حضرت
آدم و دیگر انبیا و مرسلین در بارهٔ امامت ائمه گذشت و عناد شان در اصول رفضه مسرود است انتهی الکلام
و مجلد اول این کتاب واضح است چونکه کلام تا به انجا رسید و هر کسی دانست که انچه باقی ماند
از افترا آت بر روستی متّصل جهلات سابق است و هنوز افادات جارشی معلم ابن معلم ملکوت که آن را
خاتمه محدثات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دارد باقی و رفضه بران می زند و دلدادی
مروت تکمیل بسیاری از امور امامت را و رعناد الاسلام بران موقوف دانسته می نگارم و خدمت
او بجا می آرم و درین یوم که افادات او را نقل کنم که یکی از احباب گفت که حال غفلت علمای بدین
درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا برادر بهان شان گذاشته شود
لاجرم حرفی چند دیگر افزودم که حال ایقسم آیات ازین ادراق بخوبی معلوم گشته که اول باید صورت
استدلال درست کردن و تا اینوقت بظهور نه پیوست مع ذلک اختلاف مفسرین رفع فرمودن حالانکه
طبرسی در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و
مراد از فضل نبوت است و در آل ابراهیم مراد امامت است اکنون مباحث معنی آل پیش آمد و حال حسد
انبیا در بارهٔ این بزرگان هرچه بود نمونهٔ آن کفایت دانستی پس کجا معنی آیت قرآنی و کجا دعاوی
دلبن تراشی متبعین خطوات شیطانی از آنجمله آنکه قمی در تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد است و
مقصود از امن جناب امیر ع و سلمان و ابو ذر رض و مقداد و عمار اند حال ایمان جناب امیر ع بار بار معلوم شد
که هر جا بر زبان نتواند آمد تا بدیگران چه رسد که طشت از بام است که گر این دفتر کشاده شود باب جمیع مطاعن
که منافقین برای اصحاب می کشایند مسدود گردد بلکه بر اصول شیعه در امن به وحدعیه انقلابی عظیم لازم
آید و عصمت در چه حساب که از فسق تجاوز رود و به کما فصل سابقا من رد الوصی ونقض العهود وغیر ذلک
و نبذوا الکتاب وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ همچنین تقیه یکدو آیت بر رفضه برگردد و فتعسا لهم واحل
اعمالهم لیس بعد ازین سطور مینویسم که عبارتی نزده و قد حقق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رغا لانف المخالفین
فنذکر عبارته توضیحا للمقام وتتمیما للمرام قال الشیخ ادام الله عزه قال لی شیخ من حذاق المعتزله واهل التدبر بمذهبه منهم
ارید ان اسالک عن مسئلة کانت خطرت ببالی وقد سالت عنها جماعة ممن لقیت من متکلمی الامامیه
بخراسان وفارس والعراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل علی اسم الله ان شئت
فقال اخبرنی عن امام عندکم الغائب اهو فی تقیه منک کما هو فی تقیه منی او من اعدائه خاصة
فقلت له الامام فی تقیه من اعدائه لا محالة وهو ایضا فی تقیه عن کثیر من الجاهلین به ممن لا یعرفه ولا یسمع
به فیعادیه او یدل الیه هذا علی غالب الظن والعرف ولست انکر ان یکون فی تقیه من
جماعة تعتقد امامته الان فاما انا فانه لا تقیه علیه منی بعد معرفتی به تحقیقه المعرفته والحمد لله

فقال هذا والله جواب ظريف لم اسمعه من احد قبلك فاحب ان تفصل لي وجوهه وكيف صار في
تقية ممن لا تعرفه وفي تقية من جماعة تعتقد امامته الآن وليس هو في تقية منك فقلت له اما تقية من
اعدائه فلا حاجة الى الكلام فيها للظهور واما تقية ممن لا تعرفه فانما قلت ذلك على غالب الظن
وظاهر الحال وذلك انه ليس ببعيد ان لو ظهر لهم لكانوا بين امور اما ان يسفكوا دمه بانفسهم ليسالوا
بذلك المنزلة عند المتغلب على الزمان ويجوزوا به للمال والرياسة او يسعوا به الى من كل هذا الفعل به
او يقفوه عليه ويسلموه اليه فيكون في ذلك عطبه ودوني عطبه وهلاكه عظيم الفساد وانما غلب في
الظن ذلك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه المعرفة التي تمنعه من السعي على دمه ولا تعتقد في الكف
بما يعتقده المتدين بولايته وهو يرى الدنيا مقبلة الى من اوقع الضرر به فلم يبعد منه بما وصفنا
بل قرب ولم يبعد منه خلافه واما وجه تقيته من بعض من يعتقد امامته الآن فلان المعتقدين لذلك ليسوا
بمعصومين من الغلط ولا مامونا عليهم الخطاء بل ليس مامونا عليهم الفساد والارتداد فلا ينكر ان يكون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام عليه السلام او عرفوا مكانه ان يدعوهم دواعي الشيطان
الى الاغراء به والسعي عليه والاخبار بمكانه طمعا في العاجلة ورغبة فيها وايثارا لها على الآجلة
كما دعت دواعي الشيطان امم الانبياء الى ارتداد عن شرايعهم حتى غيروها وبدلوها اكثرهم وكما عدل
قوم موسى منهم والامام هارون عو وارتدوا عن شريعته الذي جاء به هو واخوه موسى عليه السلام و
اتبعوا السامري ولم يلتفتوا الى امر هارون عليه السلام ونهيه لا فكروا في وعظه وزجره واذا كان
ذلك على ما وصفت لم ينكر ان يكون هذا حال جماعة من منتحلي الحق في هذا الزمان لارتفاع العصمة
عنهم فاما علي نفسي فانه ليس يخفى لانه يعم كل من شاركني في المعنى الذي من اجله حكمت وانما
خصصت نفسي بالذكر لاني لا اعرف غيري عينا على اليقين مشاركا لي في الباطن فادخل
معي في الذكر والمعنى الذي من اجله تقيت ان يكون صاحب الامر متقيا مني عند المعرفة بحال
لاني اعلم اني عارف بالله تعالى وبرسوله صلى الله عليه واله واصحابه وسلم وبالائمة عليهم السلام
وبهذه المعرفة تمنع من ايقاع كفر وغير مغفور والسعي على دم الامام بل اخافته عندي كفر
غير مغفور واذا كنت على ثقة بعصمتي من ذلك لما ذهب اليه في الموافاة فقد امنت ان يكون
الامام في تقية مني او ممن شاركني فيما وصفت من اخواني اذ التقية انما هي الخوف على النفس
وا اخافة الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قدمت قال فكانت انما جوزت تقيته امام من
اهل النفاق من الشيعة فاما المعتقدون للتشيع ظاهرا وباطنا فانهم كما لك وهذا يؤدي الى
المناقضة لان المنافق ليس بمعتقد للتشيع في الحقيقة فكيف يكون هذا فقلت له ليس الامر كما
ظننت وذلك ان جماعة من معتقدي التشيع عندي غير عارفين في الحقيقة وانما يعتقدون

الديانة على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخبرية عن ابقا كفر من صاحبه ليستحق به الخلود
في الجحيم فقال لي ذلك ثم قال المعتزلي اخبرني الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
نفسه بالمشاهدة ويريك معجزته ويبين لك كثيرا من المشكلات ويؤنسك بقربه ويعظم قدرك بقصده
ويشرفك بمكانه ان كان قد امن منك الاعزا وه تيقن ولايتك ظاهره وباطنه فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهبتي بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن في ذلك مذهبي وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنه
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك وبالمنام
الذي يصدق فلا تخلف ابدا او لسبب عن غيره افقد سقط سؤالك من اصله لان الامام اذا فقد
ذلك من جهة الله تعالى اجاز علي يخبر على غيري ممن ذكرت فاوجبت الحكمة تقيته مني وانما نفيتها على الشيء
الذي ذكرت انفا ولم اقطع على حصوله لا محالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فيتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان لترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه ع قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لنحو اسنا اصلح لنا في تعاظم الثواب وعلو المنزلة باكتساب الاعمال وان كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر
مما يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبهة التي يكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا ضد بالما
مع ان اصلك في اللطف يؤيد ما ذكرناه ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعة الامام يكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس يكفر القول
به في كلتي الحالتين وهذا بين لا اشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا
جواب يستمر على الاصول التي ذكرتها والحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته لا نظر كلامك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان استوفي ما في هذه المسئلة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال افتطلق انه في تقية
منك كما هو تقية ممن يخالفك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني على حد خوفه من عدوه

وان الذی یحذره منی هو الذی یحذره منه او مثله فی القبیح واذا قلت انه یتقینی ومن محالفتی ارتفع هذا
الابهام فقال فمن ای وجه اتقی منک ومن ای وجه اتقی من عدوه فصل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیة من عدوه هی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاره من سعیه علی نومه وتقیه منی
من اجل خوفه من اذاعتی علی سبیل السهو والتحمل والتشرف بمعرفته بالمشاهدة وعلی التقیه منی من
ادعیره الیه من اخوانی فی الظاهر فیتعقبه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فقال ما انکرت ان
یکون هذا یوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یثق بک کما لا یثق بعدوه فقلت له قد بینت
الفرق واوضحه هذا السوال قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی اننی اقلبه علیک فاقول لک الیس
قد هرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال بلی
فهل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومکانه کما عرف ابوبکر رضی الله عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهب عرف عمر ذلک اعراف ذلک جمیع اصحابه والمؤمنین به قال لا قلت فای فرق
کان بین اصحابه الذین لم یعلموا بخبره ولا عرفوا مکانه وبین اعدائه الذین هرب منهم وهلا ابانهم من المشرکین
باتفاقهم علی امره ولم یستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون لا فرق بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیه والا فما الفصل فلم یأت بشیء اکثر من انه جعل
یومی الی معتمدی فی الفرق بین ما الزم ولم یات به علی وجه من نفسه العجز من ذلک و مخفی نماند که ترجمه
این عبارت طویله با لفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند بیتقم لنسخة چنانچه خواهی
دانست انشاء الله تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
وهمچنین تحقیق بدرش بلکه با لغزهای ایشان را نهایتی خصوصا مجتهد ثانی نهایتی نیست بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپارد وپس برای عوام طلبه نور علی
نور خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس بدانکه مجتهد اول دار المومنین لکهنو
در عماد الاسلام میگوید که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکر می کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله که بانی
مبانی مذهب اعتزال بود روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که بر دل من گذشته واحدی که
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعراق جوابی که سامع بشنیدنش قناعت ورزد ومطمئن گردد
نداده از متکلمین امامیه گفتم بپرس بنام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام غایب
که دوستان او از او تقیه میکنند حالانکه شیعه هستند چنانچه از من که من حکم الغم با تقیه و خوف او
از دشمنان است گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند و از جاهلین هم که او را نمی شناسند و منتعش

کوشش نمیکند با او یا او دشمن دارند یا او محبت او بسیار دارند و انکه میگوییم گمانم است و انکار بتوانیم کرد که از
جماعتی که اعدا و با امامت اند اکنون نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه منتهی اند کرد که حق معرفتش
دارم شیخ معترله گفت که تو تسلیم میخواهم بجز اکه چنین جوابی شنیدم از کسی نشنیده ام پس میخواهم که اجمالا
تکرار سخن مبسوطه تفصیل وجوه معتبره بر کار سخن که چرا تقیه میکنند از ان مردم که او را امام شناسند و هم
چگونه تقیه میفرماید از ان مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از تو هیچ خوفی ندارد گفتم اما وجه انکه تقیه نمیکند
میان اوشان و ایشان او میان است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را امام شناسند پس این قول بالغلبه
ممکن است و ظاهر حال نتوان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی از ان نمی
تواند بود یا خویش از دست خویش بر پرند تا تر و خلفای غاصبین و متغلبین عرضه بیدا کنند و بعد از حیات
و مال بر سند یا انکار برند از اشغال سلطنت و او تمامی هدیه را او اگر فتار گروه با ایشان بسیار ند و در
انواع عقوبتش و اگر از بد و بر هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که
آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقاید
امام دارد از ما نده ان مثل کسی که اعتقاد می نماید با امامتش حالانکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه است
بکسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از واقعه تقیه از کسیکه حالیا اعتقاد
امامتش دارد و لیس بیانش انکه معصوم نیستند از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند او در دنبال سبب ان البته
موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش بدانند بکوشند در ضرر
او برای حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش امد از تداد امتهای انبیا را که شرایع را ابطال
ساختند اگر شان به بین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از اسمان خلاف کردند و از موسی و هارون برگردیدند
و لیسامری گرویدند و التفاتی نه نمودند با مر حضرت هارون و نهی او و فکری نکردند در موعظت و نصیحت
چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب انکه معصوم نیستند اما انچه برا
نفس خویش حکم کرده ام و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شریک من باشد
در این معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از نجهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم انچه بر
خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت ائمه و این معرفت
مرا مانع است از کفر ملکه بر کر نجید ند دلشوند و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او ضرر من کفری است
که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در انچه بیان کردم شیخ معترله گفت
گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
پس حال شان مثل نیست و این تقریر باعث تناقص می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جواب دادم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی کار معتقدین تشیع
نزد من حقیقة عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر با دله و عمل کردن بحجت
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که ملزم باشد بدلالت احادیث از صدور کفر از صاحب
استحق خلود باشد در دوزخ پس تامل باید کرد در تمام باز شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه آنچه چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناساند و ذات خویش نماید نمودن معجزه و دلیلها از مشکلات
ترا حل فرماید و از قرب خویش ترا مانوس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدهد گاه ...
افزون است و میداند که تو موجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان داری بدانم گفت ولی ترجیح
اینست که اعتقاد ندارم که امام علم غیب دارد و مذهب من اینست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بر بواطن ندارند اگر باطن را دانسته پس با علام خدای تعالی میباشد یا بر
زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام ودیعت گذاشته بهان یا در خواب صادق پس
خلافی در آن نمی باشد یا چیزی غیر از این پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر آنچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
آنگاه اگر ده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر تعیین نیستیم بر حصول آن البته و نه گفتم که خدا مطلع
گردانید امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین بودی میتوان گفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد وجهی میشد و آن هیچ غیر از تقیه و آن اینست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
هیچ نتوانند کرد و از اعتقاد امامتش و شک نتوانند نمود تا وقتیکه عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که هر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم گردد
نسبت بسهولت و آرام چون امام این امور را دانسته از احوال ما هم خبر بود واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب بیابیم نسبت با تمام ظهور و مندفع شدن شبهها که در غیبت باشد در دلها و این چیز
نیست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف موید امریست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
تا که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن شرف باشد
بنده پس خدا آنرا همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور و رهبر و حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امریست که اشکالی در آن نیست
چون شیخ الاعتزال این جواب رد و می یافت ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد باز گشت قسم بعمر خود هم
باور دارم که این جواب تمام بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی با استقلال است گفتم بعد از این جوابی دیگر میدهم
ایمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بر آن وارد نشود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که در این

مسئله برگوی بگفتم اگر گویم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض کن بران هرچه خواهی گفت
آیا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف هر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست مابین هر دو
گفتم فرق این است که چون گفتم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالف من ترا وهم می شود که خوف در هر دو
جا برابر است و حذر او هر دو جا یکی است یا مانند آن در قبح و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالف من ابهام
بر میخیزد معتزلی گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از دشمن خود پس تفصیل کن هر دو را تا بفهم نزدیک
تر باشد گفتم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد امام را و ضرر خواهد رسانید و امام
احتراز میکند که مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش و تقیه او از من ازان جهت است که خوف اظهار دارد از من از اراده
سهو یا از محبت که من بزیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است یا ازین جهت که عیار یار را بیاری
بود از یار یار اندیشه کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردمی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون برگوی دران بی فائده است این بدان ماند که ملحدی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مدار صاحب آتش را خواست افروختن دودش آسمانی و خاکسترش زمین شد ملحد را استاد
کان و دود شعله آفتاب و ماهتاب گسی گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای
حجتی لامتی درباره مدار حجت میار که من ازو دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض از قلب
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیا جدا شد از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت بلی
گفتم آیا معرفت عمر باین امور چنان بود که معرفت ابوبکر بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت را همه میدانستند اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میانه آنکه نمیدانستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردمی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنان خود
از هر دو برابر بود ورنه فرق چیست اما آنچه مفید حارثی وضع احادیث ناصب عداوت ائمه بجهت آنکه
علوم لدنیه ائمه و شهادت الکبری را از ایشان سلب میکرد و چنانچه در ضمن ابحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
بشیعه خود اجازت وضع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش هجوم رفضه و شیعه بر جنازه او و اراحنا الله
منه میگویند تا اشاره باشد که بر وسمعه و ترویج محدثات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیها اللهم
پس کمترین انام را دران نظر و کلام است و آنکه ضریر قمی که استاد ثقة المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ائمه هدی بطرق متکاثره و روایات متظافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهده بزرگ بجا نیارند که مبعوث
نگشته اند مگر برای انتظامش پس هرگاه امام منتظر با وصف گذشتن صدها سال تخمینا بقیت این
تقریر میانه رئیس الرفضه و المعتزله تقیه از اعدا میکرد قطعا و یقینا دوست از مواعظ و نصائح

وامر نهی بر میداشت بلکه بیچاره بطور خوارج در نماز روزه وغیره عمر خود میگذارد عیان شد که این تحقیق
نه بنیاد بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بر طور
بود که نهی منکر و امر معروف را بحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر خاصه خویش
میدانستند و لفظ ائمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امة وچون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا اثبات ائمه هدی است امر معروف نهی از منکر وان باقرون و دهور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار است که هزار سال بران دیگر گذشت و بوجه
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نمانید که اگرچه قرائت مذکور موجب
خجلت ماست ولیکن قهر درویش برجان درویش و ثمره این وبال بر محرف بدکیش افتاد که داد تحریف
داد و لفظ ائمه بجای امة نهاد وافسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
هنوز ندید ورنه ایشان درد های دل یاد گفتندی و درمان آن از و جستندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ع مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش * کو بتائید نظر حل معما میکرد و شاعر هندی
در حال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است ع رہی منتظر منتظر بار کی یه دیدی ندیدی ہین دیده ارکی و چون
درینمقام تقریر همانست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده از ان مغلطه بر میدارم که بقول
اولین و اخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل هارونی برای جناب امیر علیه السلام حاصل
بودند یاران بلکه عمده همه منزلتها اینکه بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در فتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مثلش ندیده بود و توجه برادران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور حضرت هارون مراتب خیر خواهی و مدارج اوامر و نواهی در جهاد رسانید چنانچه باید بتقدیم رسانید و
قرآن مجید بارب العالمین در بیان ده عنقریب انشاء الله تعالی می آید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب
امامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذ الله بشهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت برابر
بزار شهادت برا قرار زبانی شیعه تواند بود مانند جنین در پرده نشستن و گوشه گزین گشت الی آخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ائمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقةً وست حیا گم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیر باد گفتند
دا معول حضرات ائمه درینمقام را دیده و دانسته پامال گردانیدند واقعی انچه در تفاسیر و احادیث از حضرت
اهلبیت در فوائیات و خواص ائمه بدرجه ثبوت رسانیده محو شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق جا نو گفتم
و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیعات راوی حقیقةً درین باب رساله بر اسما ترتیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن ترہات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس و خاشاک شان

مبرد بدو اگر متعصبین قوم تجاهل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدم باید صاف صاف گفتن تا
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون در هدایت گوساله پرستان که هفتاد هشتاد هزار بودند زیاده از
بدل و جان کوشید چنانچه در نصوص قرآنی است یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری و در تفصیل آن مفسرین خطبه هارونی نقل نموده‌اند و جناب امیر بامامت خویش دلالت نفرمود
تا بانشای خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجهش آنکه چیزیکه در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است و انهمه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانکه
نبوت مستثنی شد لوازم آن نیز فان الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و اذا انتفی انتفی بلوازمه و غبارے باقی
نماند زیرا که حضرت هارون ع را تقیه روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که تقیه
واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی تقیه که مفید حال ثانی نمود برای امام منتظر
اعداء و بهم اهم قطعا و یقینا در صحت آن انتظاری نماند و بنده میگویم که قطع نظر از آنکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه بنص رب العالمین از قرآن اهلبیت ثابت کردم چنانکه
و بدیهی و دانستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که باعتراف مجیب ضرور افتاد چنانکه
لسانی و آن صورت بست پس سلب آن سلب نص شد والحمد لله معهذا از احادیث طالعه هم
داده‌ام که تعیش همه شان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و هدایت گم گشتگان از خصائص
است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافته که انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است
از امامت ائمه خود بر اصول شیعه نشانے یافته نمی شود و چون حال اصل الاصول چنین است
فروع را بران قیاس کمن که بطریق اولی و اگر آن رساله را که بر حدیث رضوی نوشتم و خطا
و اغلاط راوے آن را پیشکش نمودم ملاحظه کنی و بشرط انصاف به بینی خواهی گفت که اکثر او
و خصائص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ و هر معنی آن مخالف مذهب
روافض است مثلا از اوصاف امام است در آن حدیث امضای حدود و اجرای احکام و
ثغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت
بست کما لا یخفی و قس علی هذا دعوت براه دین الهی بدون اوامر و نواهی چسان متصور فکیف
که هر یکی از بنی هاشم علیه السلام نهنگ دریای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان
بوفور موجود و مذهب رفض بحدی رواج یافت در ایران و هندوستان که اگر سنی نام سیادت
بگیرد بروی می خندند پس ذلت و بینی و نبوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدد راه
قبول کرده باشند حالانکه بالا دانستی که حضرت ائمه ده یازده کس را از شیعه در مهم جهاد کافی
دانسته‌اند و شجاعت جناب مرتضوی از همه زیاده تر بود اگرچه از دستانی از غولان بیابان

ثابت کند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی الله عنه
زیاد مردم رفت الحمد لله که انمیطرو در اصول خود دم تحریر یاد نیامد ورنه آنچنان گفتی و آب بے
لجام خوردے که شیعیان اراده میکردند که حاضرے حضرت عباس رض علمدار مهیا نمایند
تا داد تبرا از دستانی و اقران او بخصوص اسامی بد هند و دیگران بیاموزند بیش با حالی یوم التلاق
وایضا حرفی از ان اینست که امام بانند بدرستیقیق مے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوے
علیه السلام بدرامت باشند و از تبدا فیر زندان ببینند و خاموس نشینند وا یضا ر الذاب عن حرم الله والداعے
الے الله صفت امام است پس آ مرونا بے بودنس لامحاله یکی از ذاتیات آنست والسلاخ ازان
امکانے ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند ان از امام منتفی بدلیل استنبا شد
دشمنان امام رضا ع از بزمره تو اصب اشقیا خواهد بود که امام رضا ع در وع گو دانند معاذ الله
بالجمله کسے که عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت راهم سلب کردن یعنے امر
و نهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس امام بیچاره البته بر طور او مصداق صم بکم خواهد بود و یفقد و
یستفید او را که شریف ثما بنسے است چه گوئیم خواه معلم اباسه باشند خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و ذهب الله
بنورهم و اعجبا که بیر دهقانے در صوارم و حسام جا بجای گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و جهاد
با عدو وغیره می باید و ضرور است نه در نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود فاعتبروا
یا اولی الابصار که و مجیب ینمقام قلب کرد این تقریر را که از اصول امیه که نمونه ان گذشت با خود است
و هم از تصریحات جهانده متکلمین شیعه را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آمد یا ابنة آرے راست
گفته اند ۵ انچه بس جستیم وکم دیدهم و در کار است و نیست ✽ نیست ✽ سعالم بحر النسان که بسیار است و نیست
الغرض علماے رفضه بهر طرف می گریزند و از ین رو رسیاه جان بسلامت نمی برند درینجا صاف صاف
قائل بهاانست میانه مستخلف و ثابت شدند که امیر المؤمنین چگونه با جل از نداو گفتگو می کرد که امام بود
ما از منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و یعنے را تقیه جائز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر به نهم استقامت وا رند و کرد فرار نکر دند رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعه مجمع البیان
و غیره که از انهم صراحه بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جابر نیست بطلان صریح بدیر فت و حاجتے
نماند که در جوانب قلم بدست کریم و ساق و محن بسته ایم والحمد لله علی ذلک و فانه ما یبقی شتی بنا لک
معهذا چون ان رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید از ان پیدا است که رفضه در غیر مایه النزاع
تطویل لاطائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سرفراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند و غیر ذلک من المنهیات فی وقت الخوف بانه رفضه در رسائل خوف انبیا عدرا

ثابت میکنند نه امر نزاعی را حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
اما لحوق خوف و حزن پس کسے چه تواند دران کلام کردن که مابه النزاع نیست و احدی در جهان نیست
که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالے بیشتر است و تقیه
کجا و چه انکه معرفت زیاد تر است خوف و ترس زیاد تر و شان انبیا علیه السلام بعد از نبوت این است
که لا یخشون الا الله یعنی نتوا گفت که تقیه از خدا میکنند و انچه مابه النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت با ئمه میکنند که منکان را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
و در حق منتخبان تمامی حیا و طیقه لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری میخواندند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب و یم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و اینها ال کیست در افرادامت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان حذف نمیکند حال انکه
ان امری دیگر است پس ان مسائل که افاده مابه النزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف درباره کسانیکه بر مروانیه خروج کردند و همچنین در خلافت بنی العباس و بشهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کما فی اصول الکلینی و ستالیش و محمدت شان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تلندیر چنانچه بایدبجا آوردند
ایا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد یا از جماعت ایمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور انکه هرچه رفضه در کتب خویش اورده اند و دلالت
بران میکند که جناب امیر در فلان وقت مقام چنان افاده نمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرانی و قدم ننمودند چرا برآمده بود و جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هرز چرا
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت سلمهم الله فریقین چرا چنین اعتقادی نمودند که حضرت امیر رضی
منازعت و تذکیر نفرمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلے الله علیه و آله و سلم بودند القصه هر گاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون علیه السلام بهرنگ دیگر که بر تفضیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد می گوییم
که کسے حضرت هارون را بطین ننوشته سیما طوریکه شیعه مرتکب آن شده اند کما فی علل الشرائع و همچنین
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدیگر نگفته بلکه انچه جناب سیده در بیان صورت جناب تقوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوییم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگ مابه الاشتراکی صورت نباشد
و نیز ظاهر است که کما لشو و نما بوجه طبعی بتدریجا و کجا بطین بودن فقط بر تحقیق ما بوده قمی حقیقه که حضرت بابی یا ابواب
از علم خود تعلیم فرمودند و اضلاع مبارک متفرغ شد معاذ الله چنانچه از کتاب کور عیالست مجلسی امام سیزدهم تفصیل

صورت جناب مرتضوی در بحلا آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ معاذ الله از آنجهت گفتم
که باصول امامیه از انتفاخ مذکور فوائد بسیار بر آمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز حمل
امامت و باب مدینه علم بودن از ینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلکشا حل نشد مگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدنیا رجعت نمود و حال ائمه را بدفترے از حضرت مرتضی نویسانید و شاید وجه کتابت
آنکه مبادا بطن مبارک از کجا بکجا رسد فلا تغفل و ارجع الی اصول ثقة المحدثین الذی کان من
الکافرین مقصود از ین حرفی چند متعلق بحدیث منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البته منتفی ست ا
ز بودن وصف تذکر و نزهت و مناظره لسانی با اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
نبوت ست و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه مجیب گفت الکنون بفرمایند که غیر از
خبرگیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبرے
ثابت میفرمایند فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المتحقق قطعا فکیف که خود گفته باشند در
ذاتیات و اوصاف امام انچه بیان آن بکمال شرح و بسط دانستی پس تمامی صفات را احدی نماند و فرضه
برائیرا عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزد شان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید مفید باشد یا مستفید و مزید باشد یا مرید و علم الهدی باشد یا علم الردی من جملة فوائد تقریر معتقد
عارفی علیه ما علیه را چگونه استیعابا بنقل کنم و چرا عمل گذارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته منتظم
در پایکی از علماے کاملین مفترله چنانچه خود وش برائے خودستای گفته تا عیان شود که چنین کس را مغلوب
و کوچ گردانید بعد از انست که حضرت امام بسیر گلزار و بهار جابلقا وغیره خرامید که عجائبات ولا
سمت او چیزی حقیقته معبر نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و بکلفات تزئین
تشرح کند که بر هزاران برج شامل و بر هر برج دوازده هزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل
آن اخیر تالیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در توصیف لنکار شک برانند
که بر دو جیب و دامن راحی درند و لیکن برائے تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنه
ایشان که هفتاد و هفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشند
حدیثے چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان
لله مدینتین احدیهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف مصراع
فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما
و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر ست یکی جابلقا و دیگرے
جابلسا که حصار هر یکی از تختهای آهن مقرر شده و بر هر یکی از ان هزار هزار در مسقور گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار زبانست که سخن میگوید هر قوم بزبانے بخلاف اهل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن زبانها را

و هرچه در آن دو شهر نیست و هرچه در میان آن هر دو شهر هست شارح قزوینی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد باجهل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد و نیست بران دو شهر مجتبی از خدا غیر از من و غیر از حسین برادرم بعد از من
بیفاصله و آنها تصدیق بامامت ما کرده اند انتهی مختصرا و مقصود من ازین فقره اخیر آنست یعنی نیست بجز من
و امام حسین بر هر دو شهر امام و آنها تصدیق که امامت ما کردند که بدانی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند و ائمه را مفترض الطاعت میدانند و هرگاه از کلام معلم این علم جارتی پیداست که امام زمان
بالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین ان هر دو بلده که مومنین اند و طاعتش را فرض
میدانند امامیه در لباس تقیه خواهند بود و تشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص است و قس
علی هذا تمامی فوج که لاتناهی عبارت از ان باشد و شاید اگر کسی را توهم در گیرد که در فوج هزار از قسم بعضی
از مردم مخالفت ملت دین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوئیم کلام مجلسی در سر کتاب بین
جابلقا و جابلسا تحت اثبات کثرت رفضه نص بر نفی است که احدی دران شهرها از رعیت باشد با فوج
سنی نیست تا بخارجی و ناصبی چه رسد و ازین جهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکنند چنانچه در تالیف آخر
الانام این امور منقولا عن المجلسی مدبار دو قدح آن بر جای خودش ثابت و مقید طائفه عشر الملاذ الدنیا
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میدانند اکنون تقیه امام که آن ملکها زیر نگین اوست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب است و حضرت امام ربانی از صولت
و دبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند و مانند بید همی لرزند و مجلسی و غیراو بادگ
و هرزه درآئی میکنند و هو المطلوب و از اینجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز و بیچارگی متکلمین رفضه
در تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب اند اگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست ع اینکه در هیچ جانداری جا ٭ بو العجب مانده ام که هر جای ٭ پس از عجز و زبونی ثابتست
اگر گوئیم درین جواب تحمیق مفید عیانست زیرا که این الاغ هنوز ندانسته که تقیه بجهت خوف و عجز میباشد
و هو اصحابه من حیث لا یبرون و با اینهمه تقیه میکنند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته
جابلقا و جابلسا نیز تفاذ الامر کما کان و سبحان الله ابن سبا چه کوشش نموده در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد و جناب امیر او را بسبب غلو و تکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود بدلیل آنکه
بر مفصل خود بر ایشان هشتاد تازیانه تقرر فرموده و مما انکن هم تلامذه او را کنده دوزخ گردانید و آنکه
میگوییم از تحقیق کیشی در کتاب مختار رعایت مزید ادبست ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر
باوصف قرابت جلیله هیچ دقیقه مکر و خدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق و ذی النورین
را شربت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنابر حسد و عداوت از دنیا محو نمود چنانچه از سا

ولاحق بار ها عیان گردید نقلا از کتب قوم اشقیا و ازین بیان این هم ظاهر است که رفضه بینی و گوشهای خود از راه
حسد بریدند و دفتر دین و ملت را دریدند اما آخوند ستای معلم الملکوت حارثی زبانی شیخ مفترے وامنهم
شرعی که بغداد و خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و همه را غربال کردم و کسی بر جوابی قدرت
نیافت که بر آن قناعت توانکرد و غیر از جواب ناصواب تو که مهر خاموشی بر لب اهل حسد میزند و حیله تحقیق بر
جد اهل تشکیک می تنند فرق اینست که عطای اینجا اگر در رکوع بودی امروز غیر ترا خلیفه بلا فصل دانستیم
پس این امریست که هر یکی از علمای رفضه برای نفس پروری خویش یا تعصب مذهب میکنند و از ینجا
هم توان پی برد که خشن پوشی و کثرت عبادت ادراکه نقل میکنند از ان قبیل باشد که پیشوای ایشان
یعنی زراره شر من الیهود و النصاری رو بروی مردم عمل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی الله عنه وقتیکه این خبر شنید فرمود انهمه بجهت رو و ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی ارزد
وحق در امثالش این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
مَّنثُورًا کما فی الکتاب المختار و اینهم از عادات ایشانست که مناظر خود را میستانید بلکه در هیچ علمی
بعرش برین میرسانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواه خود شان باشد یا کسی
از ائمه اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحة از ان یعنی جعل و تلبیس پیداست و ملک
حجة بالغه تندیدے که زندیقی هر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
امر متکفل جواب نفیس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب و امثال قصه نسبت دادند
که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او با انهمه زندقه و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاه
در جواب اموریکه اگر طفل مکتب می شنید میخندید اینست حال سفاهت طبرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داد و تفهیمیکه انحو که هر شهر و دیار خواهد شد و امریکه در آن بودم یعنی مناظره
قاضی رطل بوق با فاضل هروے نیز از همین باب طنین این ذباب ست و باعث قاه قاه است
بر ریش این خانه خراب چه اگر او بمذهب شیعه واقف نبود این همه حرف را چه احتیاد که از اموریکه در مذهب
رفضه جبانست که ناظرین احادیث و حق الیقین در از زبان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزیده
و مطرود نزد اهل علم رسوا گردیدند و این بدان ماند که پیر دهقانی مجتهد عانی بدان اموریکه اشاره کردم
پیش برد و مناظره حضرت مرتضوی که یقیناً مفعول و مفتری است از احتجاج طبرسی بقدر ضرورت از کتاب
اورده تکمیل مقام عنلؤالاسلام اهل اذکران قصه کرده آری چون کتاب او عین دشمنی ملت و دین ست
کمالش همین ست که بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با انهمه میگوید و اویلا و امصیبتاه
که امروز با وصف اهتمامها که رافضه در امامت مصنوعه هر کتاب نموده اند و حضرات ائمه را در آن شریک
غالب گردانیدند آیتی بهم نرسید که بی تکلف بر امامت مذکوره دلالت میکرد و هر چند گاهی بصنعت

زرگری دوازده انگشتری که محصول اقلیم شام در ثمن هریکی ازان گم شده که بودش نگینی در انگشتری
فرو ماند در قیمتش جوهری بهر صع گردید چنانچه تفصیل مشهور است آن بعین رکوع ناگزیر افتاد وانهم نصب العین
خواهد بود تا شرط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری های قلب این قوم متعلق
برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین بربایده وضع کردند درین جعل و تلبیس و ترصیع و تکمیل
اهتمام تمام برنام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صافی دیدم بروایت خودش
وانهم تقسیم شرعی که چهل انگشتری ترتیب دادم و هریکی را در رکوع نماز بسایلی بخشیدم و صفای تیتش مرا باید
که گفت که برای علی مرتضی آیتی در قرآن المجید نزول اجلال یافت و برای من فرو دینامده عبارته روی

عن عمر بن خطاب انه قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما وانا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب
فما نزل و باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی در زمره ایشان است همه ائمه باقی نیز این امر عظیم بجا آورده
و صیغهای الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ برانها متضمن شد پس اگر بر خلفای راشدین
خصوصا فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که منصوص جعفریه این مهاجرین مجاهدین
کسری و قیصر بر روی دریا جامع آیات فضائل بی انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر رفضه
این روایت را نزد ما بصحت و اعتماد رسانند و بفرض محال ثابت گردانند که هر در سیت امام را چنین انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گوئیم شمول بطریق اولی و آنهم منصوص جعفریه سعد لک فاروق اعظم جناب
بوده بخلاف ائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبود و هر ظاهر است که داماد بی بلا
وشبهه در تقدیر آنکه بوده داماد بمنزله فرزندی باشد علی ما لا یخفی العرض علمای رفضه گاهی
صناعت زرگری چنانچه باید بتقدیم رسانیده اند و زمانی مثل مجتهدین روسای مومنین را
کوفه هند حلهای زرین تیار زرد و ختند و بسائل تنیده اند چنانچه از کافی کلینی اعور وغیره روایت حله
هزار دینار می آید مخفی نیست که شیوخ و نیارسیج هر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف بحله
سرقه میفرمایند و هریکی را از ان کامل العیار رسیده اند و صاحب صافی میان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوع حله بسائل بخشیدند و در رکوع دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که معامله حضرات ائمه عطای هر دو بود یا قناعت بریکی و از شرط
امامت دادن هر دو معا یا واحدی علی التعیین یا علی التخییر تا شرط امامت بالاتصال عطای هر دو
یا بالانفصال عطای یکی از ان ه هر مرتبه از امام حکمی دارد ه گر فرق مراتب نکنی زندیقی ه بهر حال
اهل این انگشتری بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زری ازین قران مجید
نتوانستند بدون ضم ضایم در خلافت متقدمین رخنه گری نمایند و در خلافت متصل برای کنند
در خیبری بگشایند چه جای آنکه دعوی علم و معرفت صد و چهل هزار زبان را دلوکان بالاستنباط

من هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم برای حضرت امام حسنؑ که در اولاد خاص جناب سیدهؑ یعنی در
سبع سنابل بربیان شارح جامع الزیارات داخل نموده، بدبار خدایا از قرآن مجید اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین بر استنباطش قادر باشد که نص بطلان ختم رسالت درباره سیده کونینؑ در آن بدلالت
قطعی نازل شده تواند بود بر بعض تقدیرات که مراد فاروقؓ از نزول آیتی مستقل باشد بے شمول
و عموم و شاید که نزول آن را تمنا میکرد بعد وفات حضرت رسول مقبولؐ چون ملاحظه نمود که مصحف اگر
بر جناب زهراؓ فرود می آید و جبرئیل بآید و رفت در شب و روز مشغول نه بطور وحی سابق که متبوع بالانفصال
بود و معاذرت مقرون کما اِنَّما نَتَنَزَّلُ بِاَمْرِ رَبِّكَ و شک نیست که بخشیدن چهل انگشتری در عین رکوع و
سوال سائل در نماز عادی نیست بلکه اتفاقی ست اشتداد و زمانه را میخواهد و لا عقل مدتی باشد که شیعه
در عمر شریف جناب زهراؓ هبوط وحی خدا بعد وفات سید انبیا علیه و علیها التحیة والثنا تحقیق گردید که بر
اعتقاد بانیان رفض بدو نیم ماه میرسد و شاید که فاروقؓ بعد درستی چهل انگشتری معلوم مصداق
انگشتری جناب امیر مصرع کو سلیمان زمانست که خاتم باو دست سایلان را رشوتی داده
تا بلطائف چهل آماده ساخته و طریق سوال و طور اخذ چهل آموخته باشد و خود هم تمرن پوشیدن چهل
انگشتری نموده باشد که در عین رکوع از تمامی بدن بیک اشاره خفیف جدا شود تا مفسد صلواة رو ندهد و هم
بر انگشتری بهدف نشیند و خطا نکند چنانچه عرفی گوید ؎ از کمان ناجسته در چشم تحیر کرد جا ٭ معرفت گوی
علمی بر نشان انداخته ٭ چنانچه انگشتری جناب امیرؑ و هنگام بسوی سائل پرتافت زنهار خطا نکرد و در راست
و چپ مائل نشد و بی کلفت بر بعض روایات در رسید الی غیر ذلک من الاحتمالات فانظر [illegible]
که رفضه امامت بلافصل را که مدار ایمان قرار داده اند براین ضمایم می نهند و بعد ذکر آن بر خویشتن
می بالند و در دبر هم ماجرای ابطال خلافت راشدین بروت می بالند که به بینید از قرآن شاهر و مدعا
ثابت کردیم حالانکه ظاهر قرآن و سیاق آن بیان مراد نیست کما فی الکتب الکلامیه سیما الالزامیه آنچه از روایات آورند همه ضعیف بلی
اثبات است انهم بخلاف جنگ زرگری بداهته عقل هم از آن اباء صریح دارد که و اثبات امامت و اوصاف از آن
جناب امام رضا بروایت راوی معلوم چه قدر داد شرح و داد و بسط در این تیرها را در آن هیچ دخلی ندا
مهذا آن امور ضروریه در هیچ امامی بالفعل بر اصول شیعه یافته نشد کما سبق مفصلا پس مناسب همین است
که قول خواجه اثیر فنامه در اینمقام یاد کنم و بعد فراغ این فصل مشغول شویم ؎ جهودی مسی را زر اندوده کرد
دکان عارتیدن بر آن سود کرد ٭ و چون بنیاد این مذهب مطابق کتاب مختار ابن سبا یهودی نهاد
این حکایت چه مناسب افتاد و نعم ما قیل ؎ نظم نظامی بلطافت چو در ٭ از گهرش جیب جهان گشت پر
و این نگار در استغنای نفس خودش که هم ارباب خود فروشی و خود نمائی ست حرفی دیگر باید شنید
که میگوید که خاص بگردانید هم نفس خود را بکرمودن مگر از جهت که غیر خویشتن را بر سبیل تعیین مشارک

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نمیدانم تا ورا ذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفارسی جواب آنکه
معرفت خلفا همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین مقدر در بنده قدرتی
بدارد و دیر ظاهر است که اگر این نقل مطابق اصل نبود در مبس الحاکمین یعنی مجتهد فلانی در صوارم
مطابق ذات خود دشنامها دادی وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوْا مَا قَدَرَ اللّٰهُ عَلَی الْمَقْدُوْرِ اَلْبَتَّةَ
هذا حال معرفة قوم الکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین است که در
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواقع انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار دادی
و بر همه قدر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی و غیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس راست
بگو که چون حضرت رب ودود آلهی نسبت دادی بے شبهه کافر شدی یا نه و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودند ایا نگفته اند که حضرت طلب نمود اسباب کتابت
ما بنویسید و قرشے که گمراه نشوند امت حضرت بعد از وی چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس را
شان تو و تلامذه تو که شیخ و سید بعد از ابن سبا یهودی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جای
میکنم که هر که پیغمبر را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی را دو دحے قرار دهد البته در کفر او شکی نیست و
هرگاه کفر تو باقرار علمای شیعه عیان شد پس میگوییم که کافر چگونه معرفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دارد مگر
انهم نشنیدی که خدا میفرماید وَجَحَدُوْا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَّعُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ
آثار قیامت دیدنیست که چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه چار و
شیخ المفتری له مخاطب ابن علم الملکوت هنوز نداسنت که این پیشوای امامیه و غیر او در باب حضرت سیادت
چنین تحقیقات درباره حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت در ملاحظه حاصل
وحے مفاسد خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود و از ین رسالت مستعفی شد
ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه ابا حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مرد و حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید ادا گویا حق صاحب الامر را خوب تو
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا در رفاقت افواج قاهره غیر متناهی
در تقیه بسر برد و چون بجای خود قرار یافته که هرگاه چیزے ثابت شد با گر بر ست ثبوت لوازم آن انجا
بوضوح انجامید که در دیار هند کور خطبه خلفای راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بحال باعث میخواهد و افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد بر
منبر بیان میفرماید و در نمیے استبعادے هم بخاطر کسی از رفضه که کتب خویش دیده باشند راه نمیابد
زیرا که در آن پیروے جد امجد خود امام الائمة اهل البیت میباشد که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من او را هشتاد تازیانه خواهم زد چنانچه در صراط المستقیم

نیز ہم مذکورست وانچه جناب نصیر الملة والدین در تقیید کلمهائے اتباع ابن سبا لعین سفیان ناکثر متعلق را بجه
نفوس مومنین پاک مقایسه کردند از قید و بند امام و نمامی و سفاهت پس ما را بجوابش قطع نظر از انکه
از قبیل قیاس شیخ نجدی ست زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کردند که مانند یهود اند چنانچه از حواشی [illegible]
پیداست و هم تالیف دیگر و کتب مجلسی حدیث کافی از حضرت ائمه که عالیا لنقلتش هر گز گذشته در جوابش
کافی ست که دیگران امامی نصب کردند و در تقلیدش کوشیدند شما مارا نصب کردید و پیروی بجا
نیاوردند و بر ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چه از صدر اول شیعهٔ اهلبیت
گذشته و میگذرد از دست امامیه بود و هست در ایام صفین بسیارے چنان اندیشیدند که امام الائمه را
قید و بند کرده بدست امیر شام سپازند و هزاران هزار بالمارا کابر شیعه آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آورد ند
گفتند و نه ترا میکشیم و حضرت امیر انچه در طعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از نهج البلاغت پیدا
و هویداست و در تر جراحی باید رفت که معتمد الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بر روایات
رئیس المتقدمین در کتاب مختار سبب شکست دولت شد معاذ الله پس از دیگران چه تمام توان دید
از اینجاست که جناب نصیر الملة والدین بالآخر این مقدمات را یاد فرموده خود متعقدین امام ربحاست یے
را غیر از امامیه اثنا عشریه فرقهٔ دیگر باشد در شقوق مذکوره داخل فرموده اند و اگر عذارے و دغل ثانیان
یا منفی بوده اند بر ورق قلم ایشان را الجام میکردم که هیچ علت علے تجویز تواند کرد که در بسیاری از بلاد
و اقالیم اولو و مدعیین مرید ولاء و افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازد که نام و
نشان مقام خود را بر ایشان مخفی بماند پس راست گفته مجلسی در حق الیقین که شیعه این زمان
مثل آن یهود اند که منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
و که خوابد این دلیل عقلی را کما اشرنا از ان کتاب در حال امام منتظر بیند و حاضرے حضرت عباس
علمبردار بجور دد و داد تبرا از ایشان داده بیشتر باو بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقلا و
نقلا ثابت ست و ازینجا بر کسے اعتماد نمی فرماید و بر مثل مشهور در تر سایه خود میگریزد و از کافی عیان است
که در وقت امام صادق اعلیٰ اصحابش نصف دینار اشتعیه بیدا استند و هفده کس قابل میدان
بیداندرو اے برین زمان که جز سجه خاک پاک کربلا و نشان سیاه بر پیشانی نورانی چیزے دیگر
از علامات تشیع کرند و از صفات ائمه بعد المشرقین نصیب ایشان شده پیر دهقانی در رساله ذوالفقار
خوش که از دشمن خانگی حذر باید کرد و برین علامات فریب نباید خورد و الغرض علما امام زمان
بر نهین است و پس که اعتماد ندارد بر هیچکس چگونه بار دیگر در قابو ایشان بیاید که ع من جرب المجرب
حلت به الندامة پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقدمین او چند سے از سطور نوشته اند آمنا و صدقنا
و نحن علی ذلک من الشاهدین و بالاخر آثار یهودیت این قوم بر زبان مقدس شان هم جاری ست

چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث آورده بود که انبیا مرا ازین پس انصاف باید کرد که معتقدین امامت
این بزرگ سوسنی در بیابانی غیر از اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید و بند
او نمایند و تجویز ریزے او سجه کربلا معلا بگردانند و چها نمایند که فکر این استاد شیخ و سید با ایشان بجا انجا
رفض نخواهند رسید وقتیکه در مکتب بودم چنان می شنیدم که وای بر کسیکه زیر پای الغر نباید این شخص
هرگز عاقل تبعیت و امر در چنین کس را که از فریب پرحذر باشد نادان میدانند الغرض گویا که
اختیار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیوخ بر فض جاری شد از قصه سامری و گوساله پرستی
و ترک رفاقت حضرت هارون و انهم علی العموم و حال خود فرد شئی این شیخ نجدی انکاکوش رس
شد که حاجتی باعاده ندارد و دیگر آنکه این نایب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین و لاحقین شیعه بعمل آورده اند فقد قال الله تعالی فلا یامن
مکر الله الا القوم الخاسرون کما فی الکافی عند بیان الکبائر چون ازین آیت خود را تغافل
زدند باستثنای نفس خود دیر دانستند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه با تو گفتم
ایشان را از دغا و جفا و ریختن خون شهر نفیس مانع خواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر و
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و برخلاف آن جلوه ظهور داد و بر اصول اهل ریا و عنا که ابن شیخ الشیوخ
رفض لیاقت پابوسی او ندارد و الی غیر ذالک من الامثله و الشواهد شیخ درین هیجان دفرهی نفس
که معتزلی حاذق را مغلوب کرده از بدیهیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آخر گفت
که از من تقیه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش دارند
یقینا سبب تقیه امام ست علی ما عرفت انفا و پیداست که کسی که در حق حضرت استعفا از رسالت و
وحی در کتب دینی خود بنویسد او البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و العجب که شیخ رئیس لاابالی را اینهم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلی الله علیه وسلم میانه سلمان محمدی باب الله و میانه ابوذر غفاری صدیق امت نزد رفضه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پی می برد بانچه در دل سلمان بود قتل میکرد و ابلیس در باره
دیگران چه گمان توان کرد یا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه بالغ ثلثه هم در گذشته بود که میگوید که اطمینان
دارم که تقیه از من نمیکند و انهم بدین عموم که از دیگر شرکای من نیز و مقام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلمان و ابوذر در سبب صدور امر مذکور در شرح کافی
عنعن افاده فرموده اند که طفلان هم ازان میخندیدند و برای کافریب او دل نمی بستند آنکه سلمان
حاکم مداین بود از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را بآنجناب می فرستاد و او میداد
و افتخار بران میکرد که از جانب من ست و خود را درباره محاصل تغافل میزد و اعتبار میکرد

اگر ابوذر رض برین راز آگاه می شد و از کم حوصلگی و مزید عداوت فاروقی روزی برای افتخارش حقیقت
را ظاهر کردے باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان رض با وصفیکه قبل ازین بسبب
تخلف و سر تبرا شیدن در وقت معهود مستحق لعن جناب امیر شده بود و لیکن بیچاره تدارک فی الجمله
بعمل آورد تا فاقه شکنی اهلبیت و شیعیان ایشان بر زعم رفضه صورت بست حالانکه فاروق آنچه
مقرر کرد برای مرتضوی دیگران را موجب غیظ بود کما لا یخفی علی من لاحظ السیر و التواریخ لیکن
بشرطیکه سکندر ذو القرنین را با حضرت امام حسین جنگانند و قصه عارف مشهور را تازه نگردانند اما ابوذر پس
از کم حوصلگی باعتراف شارحین کافی بحال خودش مبتلا ماند انیست حال صدیق امامیه با وصف
استحقاق لعن کما مر فی المجلد الاول طاعن اصولهم معاذ الله و دیگران از مقبولین بسان رفضه
هم بحال سابق ماندند پس شاباش و صد آفرین بحال سلمان رض و چگونه خدمت اهلبیت اگرچه در حقیقت
خیانت باشد نکند که منا اهل البیت در شان او در یافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
چون سلمان رض تقیه کند از ابوذر با وصف مواخات که از سرور کائنات ص اگر امام تقیه فرماید از شیخ نجدی
صاحب نزهات هیچ نکرده باشد و زنهار استبعادی ندارد و خداوند که شیخ المتوهم حاذق که مدبر مذهب
بود دیگر از دریاے عمیق جابلقا آب بی لجام خورد که نه آیتی یاد داشت نه حدیثی و بر هر تقریر شیخ جی
مباهات می نمود اگرچه ضرطه بعیر و فسوه حمیر باشد کما لا یخفی و قصارای این باب آنکه بر اصول رفضه
که در تالیفات فقیر جا بجا مسرود است حضرت را در باره ارتداد و بر هیچ کسے از امت خویش خواه
صحابی باشد خواه از اهل قرابت اطمینانے نبود غیر جناب مرتضوی شیخ جی مگر دعوی مساهمت
با امام الائمه دارد که چنین خرافات هیچ اد دو مثل طوطے در حق خود چنین الفاظ بر زبان آرد ؎
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست * عرض خود میبری و زحمت ما میداری * و در ینمقام بعضی
از امور که از خاطر رفته بود و بیاد آمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول محدثین است که اصول قواعد
فن حدیث شریف را نصب العین میدارند سیما وقت شرح کتاب احادیث خصوصا کافی
که اقدم از کتب ثلثه است و اعور دجال بر فر و شور علم خود که ابلیس از دیدن و شنیدنش غرق
عرق انفعال است در بیست سال جمع کرده حتے که قران مجید مسلمین را حکما نسبت ائمه هدی
منسوخ ساخته بعد از انکه بدعوی نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن
اهل بیت تبلاوة منسوخ گردانید چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و مبرهن است و قبل ازین
بارها یافته متفرقات جمله قواعد مشار الیها یکی آنکه زنادقت راوی را اعتبار میکنند و اجمال را
از ان بر تبه تفصیل می آرند الی غیر ذلک و از انجمله سیاق حدیث را زیاده تر در نظر میدارند
تا بسلک ربط نشود و ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینی و غیر او از اکابر و تاویلی که در کتاب خود

سپرده در آنوقت این هردو را از یاد برده اند و از نحوست کلام شان مخالف حدیث گشته زیراکه حدیث
درین ماده خاص باعتراف جهابذه محدثین و متکلمین امامیه بدین الفاظ وارد شده تقصّا او دعاتی
واین طور منافی بیان حکایت اوست زیراکه او در آن اعتراف کرده که ابوذر غفاری عداوت بافاروق
داشت و هرچند برای ثبوت این امر سندی درکار نبود که هر شیعی رافریه عداوت باو پر ضرور است که
بزعم رفضه اصل ماده غصب خلافت و ایذاهای اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین او بوده و چون
صدیق امت نزد امامیه عداوت شدید با فاروق رضی میداشت محال است صدور دعای نیک
برای چنین دشمن از چنین دوست جناب مرتضوی که از محاوره عرب واضح است که دعا بلا
میگویند در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس این معنی زینهار صورت امکان ندارد که
اگر ابوذر غفاری در بضمیر سلمان گاه که من از طرف جناب امیر حاکم هستم و ازین جهت محاصل ملک را نزد
آنجناب میفرستم نه نزد فاروق رضی البته سبب این معنی باشد که فاروق رضی او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
در حق فاروق رضی که قاتل اوست فرماید و حق مواخات حضرت صلی الله علیه وسلم را رعایت نکند
و این امر محال است و اعجبا که گوسپندی از غنیمت گم شد فاروق تلاش کنان بصحرا رفت و او بر
بالینی میدوید و فاروق نیز پس مضمحل شد تا فاروق رضی او را بر دوش برداشت و میرفت امیر در آنجا
او را بر خود دو حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تموز که آب دهن خشک شد و مغز در استخوان
بیهوش شد چنین جزای عرق ریزی از کسی نخواهد شد و علی مرتضی مشکی را دید که خوب چست بست و
سوی قبر تیز و تند نگریست گفت فرزندت حسین برای حمام قدری عسل گرفته بود فرمود در
حقوق مسلمانان بدان شامل بود نزد و او را ابیار و تازیانه بدست گرفت الی آخر القصة انتهی تقصّا
من قبل پس ازین نفوس قدسیه چه ممکن که در چنان امر عظیم قبل از تقسیم خراج تصرف کنند و فاروق
خاموش بنشیند قطع نظر از آنکه مثل آن از اطفال اهل اخلاص زینهار صدور نیابد فکیف از سلمان
و برادرش اما اول پس اینقدر این هشیار بکار خود و دیوانه بر مذهب امامیه نمیداند که اگر نیز اسم
و بیعا در مر از دست عمر گشته شوم اگرچه از سه صد سال از عمرم گذشته باشد پس تخلف نمود از حکم جناب
و حکومت ما آمنا و صدقنا گویان یعنی بجبر و اکراه قبول فرموده اما برادرش پس با وجود اعتقاد
خلافت بلافصل امیر و آنکه سلمان از اهل بیت است او را عمود را قتل کناند یا دست دعا در حق ملتفر
بدرگاه کبریا برداشت و این خود امری است بدیهی البطلان دشمن نفس لامر آنکه صحیح
حکومت بادشاه فاروق بود و فرستادنی خراج ملک نزد بزرگی دیگر از باب خیانت و مثل مشهور است
که نان کسی خوردن و شکر دیگری بجا آوردن در هیچ ملتی جواز ندارد و در نه ابن عباس که میداند
که هزاران دراهم و دینار که از بیت المال بصره گرفتم حصه منست کما فی المختار انتهی نباشد

بلکه تهمت بجناب امیر عاید شود و معاذ الله از نجا نسبت دیوانگی بحضرت سلمان باب الله بر مذهب امامیه
نمودم چنانچه دانستی بار خدایا مگر گویند که سیشش انیست که امام بر اعتقاد سلمان جز حضرت امیر کسی نبود پس
آنجناب در حقیقت مالک تمام روی زمین باشد حتی که در تفاسیر امامیه که محدثین تالیف کرده اند امام را باآیه
ارض تعبیر نموده اند و فاروق که منصب خلافت بظلم و حقا گرفته و جوابش پر ظاهر ست که در مقاله هشتادوسه
از کتب اصول رفعه منصوص جعفریه که در کلینی ثقة الاسلام و امام اعظم اول شیعه و غیرست بمعرض
اثبات رسانیده ام که استحقاق خلافت اقالیم برای آن مهاجرین بود که جهاد با قیصر و کسری نموده اند
و لاریب که از ایشان و فاروق رض اعظم بود مستقر و مجاهد در دین خدا کما فی نهج البلاغت لیس اعتقاد سلمان فارسی
که تکرار معلوم شد هم جهل مرکب باشد و هم دیوانگی بر نقل شارحین کلینی مثل قزوینی که قدمای رفضه
بر بعضی از نقاد برحیین حکایات ر ابتة للتمدید این خیال وضع کردند که مذهب ائمه چون مذهب تشیع ست
هرچه برای دفع روز سیاه اخلاق نمایند نور علی نور خواهد بود و تا ئید ائمه بعد ازین غور بکن که آیا افتخار
فاروق باین امر بود که سلمان فارسی از طرف او حاکم مداین باشد ای دشمن خرد همه اجله اصحاب
ناصرین و کارگذار او بوده اند و هرگاه خود حضرت امیر المومنین وزیر نیک مضر او باشد و این عهده را
طالب شود کما عرفت از دیگران چه نام توان برد و این وزارت بر مذهب فریقین ثابت ست چنانچه از صحاح پیداست
و از مطالعه کشف الغمه نیز هویدا است غرضکه تمامی امور رفضه بر همین مکائد و موسس ست و خلاف
بداهت عقلیه و نقلیه که مجانین را هم از دیدن و شنیدن بی اختیار لفظ قاه قاه از زبان می آید
بل وقاحت بمقتضای تزیین شیطان اعمال شان را مسرور اند اذا القیت جلباب الحیا فاصنع
ما شئت الغرض ملا خلیل قزوینی را بایستی که روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچه در شرح خود بکلینی
مثلا در باب کراهت توقیت و غیره در اینجا کوری و گورانگی اختیار کرده و توجیه را بر کم حوصلگی صدیق خود بشیر
زیر قصه که بداهة مهمل ست بنیاد نهاده و گاهی ناظرین اوراق را وهم نخواهد شد که از تعمات اقوال نزد اصحاب
اهلسنت او لا یعبا بها است زیرا که این امر مشترک ست بین جمیع علما هم که ابطال الحق و احقاق باطل
مطمح نظر ساخته اند ایا مهملات نزد و علم الهدی در شافی و تبصره و مزخرفات امامین اعظمین علاد دله
قاسطین علیهم ما علیهما یوم الحشر و الندامة و زیاد سماحت و سخواهد که باز تالیفات ایشان بر کشایم
و حساب از سر بگیرم و کسی نیست از رفضه که بگوید که لا اعتبار بها طرفه تر آنکه روایات جهنمی بودن اصحاب
خصوصا حضرات راشدین عیاذا بالله خود ابوذر رضی الله عنهم نزد رفضه روایت کرده و حال عمر و هر دو
برادرش بلا واسطه از حضرت مخبر صادق صلی الله علیه و سلم شنیده که ایشان هرگز از کفر و ارتداد خود
تائب نشوند و در فلان مقام از دوزخ در شداید عذاب و عقاب باشند و گاهی نجات نیابند الی

غیر ذالک من الاحادیث الموضوعة التی رویها ابو ذر صدیق الامامیه فی انهم سیاقون الی النار ظلما

مطعون یعنی ایشان را از حوض کوثر برانند بسوی دوزخ در حالت شدت تشنگی و تفتیده لبی
و خشک زبانی کما فی تفسیر القمی و استاد اعور اهل الضلال و هذا قطره بالنسبة الی البحار پس چگونه
عقل هوشمندی در مذهب فقه تجویز کند که ابوذر دعای برای قاتل سلمان محمدی رحم فرماید و چنان توفیق قلب
کرد که دعای مغفرت و ترقی درجات نماید آینده چنانست و محالیست و جنون استعیذ الله مما یقربه ان
اینکه شنیدی تعلق داشت بجمله او دعا لقائله بحیثیت مذکور اما امر دیگر که متعلق باشد بسیاق حدیث
و پس از آنهم چیزی بطور نمونه گوش بکن بیانش بر سبیل ایجاز آنکه بعضی از قدمای رفضه که حال شان را
عبد الحمید مدائنی جامع اعتزال و تشیع عادل عند المجتهدین در شرح نهج البلاغت آورده از دنیا
طلبی و خوشامد اوراد ادنی امور از ملوک دنیوی و در حقیقت این بانیان رفض کاهی پرده تسنن بعهد
خلافت رسیدند و زمانی وقت مجهول در دل آشکار ابوده اند و مقتضای بر بهار و خزان را رعایت میکردند
کما فی شرح اوراق الایضاح آن علمای شیعه اعوا الواقعین چنان ثابت کردند که جمله تقیله جزای شرط لو علم ابوذر ما فی
قلب سلمان کنایه از فرط محبت است پس عیاشی کلینی وغیره راهم ندیدند و سیاق حدیث راهم
نفهمیدند که بر ضرب و در صحبت شریف حضرت امام زین العابدین ذکر تقیه در میان بود تا صادر شد
حدیث لو علم ابوذر الخ و در روایتی بکثرت دیگر آمده که دعای نیک در حق قاتلش بجا آوردی حالانکه
عقد مواخات داشتند تا بسایر طبقات چه رسد پس سیاق حدیث هرگز باقی نماند و چون قتل بر
خودش باشد مدعا صاف شد که سلمان تقیه میکرد تا ابوذر با وصف اخوت پس تقیه از سایر مردم
بطریق اولی و هرگاه کتب شیعه را اینک ببینی تقیه ائمه از اجله شیعه بیشتر بود نه بینی که لقمان حکیم شیعه
کلهای حارثی یا اقسمت عتبه بوسی او ندارد و او دعوی انا خیر منه بر زبان حال می آرد غلط گفتم
بدعوی همسری امام الائمه گردن می فرازد و گوی چوگان میبازد کما عرفت مخاطب شد بلفظ اذکهم
و ریاسی بدا و قهر خدا جوش بر شیعه زد بسبب آنکه اذاعت قتل ائمه ست عمداً خطأ پس از قاتلین خویش
تقیه حضرات ائمه را واجب تر شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچه مجتهدها پیسے نائب امام بر کسے
وصیت فرموده الیضا کم حوصلگی صدیق امامیه بظهور آمد و نوبت بقتل سلمان منا اهل البیت
منصوص ائمه رسید دیگر چه دقیقه باقی ماند که شیعه فرو گذاشتند نتیجه این همه امور آنکه ائمه بالیقین
باعتراف اکابر شیعه از خواص خود تقیه میکردند پس ما را در بطلان این مذهب همین قدر کافی و برابر صد
دلیل پس تمامی خرمن مذهب رفض همراه خاکستر ابن سبا بر دست حضرت متکلمات و ائمه هدی
بر باد رفت که سخن تکیه شیعیان تقیه ائمه از ما و اظهار حق نسبت بخویش بود بخلاف ما گاهی نمیگویم که حضرات
از سنیان تقیه میکردند بلکه بر این باشیم و بر همین بگذریم که ائمه بر یک و تیره بودند و نیمار
بودند که حضرت پیغمبر برا ایشان لعنت فرموده کما فی الکافی فی حدیث انبساط و انس و افاده ملت

بر اهل حق داشتند و هم افاضهٔ انوار طریقت و حقیقت و الحمد لله که این امور مثل آفتاب بر خط استوا
در رشن و مثل شگفتگی گلهاست در گلشن اکنون احتمالی از جملات شیخ با وصف تناکر کلمات متناقضات
او باقی ماند مگر آنکه شیعه سهو اکنند انچه کنند جوابش هم عنقریب بسمع خراش میشنوع خود تو در ضمن عبارت گوش دار
القصه هرچند رفضه در ابطال امر واقعی یعنی مزید الطاف الٰهیه بر اهلسنت بکوشند و دین را بدنیا بفروشند
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکه پردهٔ ناموس مذهب و نحلت خود نزد عقلا می درند
بعد ازین شیخ جی انچه در بارهٔ معرفت خود بامام منتظر امامیه داد خواه از دست اثنا عشریه فرمودند
که این معرفت مانع ست مر او را از ایقاع کفر که هرگز بمغفور نخواند شد و کوشش در قتل او نیز چنین ست
بلکه او را تخویف کردن نیز کفریست غیر مغفور شاید که این شیخ الاباليس بانی مبانی قواعد مذهب شیعه
متفرعات قاعدهٔ عدل را که امامیه عدلیه بدان مفتخر و مباهی اند یاد نداشت چه از مقتضیات قاعدهٔ
مذکوره و صوارم یکی اینست که اگر پیغمبری را بوجوه مستحسنه قتل کنند ارباب امتحان خواهد بود و ظاهرا
قتل او وسیلهٔ ابتیاع الطریق اولی کما لا یخفی و از بیان شیخ جی صفای نیست و اخلاص اعمال خود نیز
بر ظاهر ست و انیم که دل در پایش از شوائب نفاق پاک و پاکیزه ست پس اگر تخویف بر جهت امام
بلکه قتل او از دست شیخ الشیعه صدور یابد بهر حال مشتمل بر مصالح خواهد بود که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند که امام بیچاره درین مدت مدید شداید انتظار را بیش
از بیش کشید و مثل مشهور است که الانتظار اشد من الموت معهذا ظالمین و جفاکاری شیعه شب و
روز در انواع مصائب رسانیده در مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيىٰ گردانیده اند پس مستحسن
اینست او را بلطائف حیل شهید نمایند که هنگام خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد آنجناب بلا مهلت بعیش ابدی
میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچه از صوارم هویداست و چون این احسان از دست
چنین محب اهلبیت صدور یابد از گناه چه حرف تواتر دیا بکفر و انکار غیر مغفور چه رسد و بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یاد کلامش اظهر من الشمس و ابین من الامس خواهد بود
و العجب که چون شیخ المعتزله اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کما ینبغی پرداز و دو از این
متفرعات که من حرفی را از ان مطابق اصول بگوشش رسانیدم و اطلاع دادم حسابی بر ندارد
باز مسئله ثواب دائمی را دخل میدهد اگر تخوف مغلطه در عبارتش عیان بود چنانچه از عبارت
هنا دار الاسلام و ... هویداست و اکنون نسخهٔ آن نزد من نیست تا متعلق کنم و اغلاط را از میان
بردارم البته کلام تفصیلی کرده می و روح شیخ جی را شاد نموده می که بر عکس نهند نام زنگی کافور
دید که چون شیخ جی از آغاز در وحل افتادند معلوم نشد که مخاطب خود را امر بتامل چرا امیفر مایند
که ان بیچاره چون کتب شیعه را ندیده بود هرچه او را فرمایند اختیار دارند که رشته مانند ابلیس در گلویش

ندارند و بهر طرف که میخواهند می برند و دماغ او را خالی کرده‌اند از تقریرهای پریشان تا از جواب جز آن
نتوانند. مزدوران و تفصیل نتوانند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که در قتل ایشان
خلے شدند زیرا که در خوابش چنان گفتن که امام انام قتل ما و شما ست بلکه مانند علام خاطر امید ابد
به باطن را حال آنکه ائمه هر دو را امید انستند بگریا و ندارند که کسی مثل ایشان بار بار لاف دوستی [illegible]
امیر فرمود روح ترا در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و قس علی هذا
اصول دیگر مما تواتر معناه و در ترجیح اینجا باید رفت که علمای اصول و اخبار قائل بمصحف جناب سیده شدند
که در آن علم ما کان و ما یکون است که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و ضرور است بودنش نزد هر معصوم کما لا یخفی
علی من طالع احادیث البحار و عمود نوری چه کمی دارد که بجنب مستقیم سر بفلک میکشد از ابتدای کره بعد
به امام برافراشته اند. شیخ جی و اثر گون گردانیدند و جفر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
و رسول خدا بعد رجعت الی الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب مرتضی داده اند و آنجناب ایشان
ابا عن جد بواسطه ائمه رسانیده بکار رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات بجدیکه از تعلیم شان
فرصتی بجسم نرسید که بسیر آسمان پردازد چه شد الی غیر ذلک مما اثبتوه للائمة حتی که بخوردن اناریکه معلم امام حسین
از دست آنجناب یافته بود خبر غیبات در حال ضمایر میگفت و حضرات ائمه بارها این میوه‌ها خورده‌اند بلکه دلالت
ایشان از سیب و تربت بهشت است کما مر من الاصول همه را شیخ نجدی کان لم یکن شمرده‌اند و حضا جسب
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین مالوف رسیده در تعلیم برابر عوام گردانیدند و غیر از
نصوص نبیّ و منامات چیزی را یاد نکردند و حکم ایشان در منامات مقدسه که مانند نصوص امر یقینی
میباشد و غباری ندارد و تخلف نمیشود دلالت بران میکنند که قصه دیار ز الکنام جناب سیده
موجب التباس شد و در تفسیر استاد کلینی که ندیدند تا میگفتند که انبیت علی الشیاطین بمقتضای تفسیر
حضرت در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمنامات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه و غیره ایشان را در آل عبا
حکما شمرده‌اند بحقیقته و الله این حکم هم سندی قدیم و قوی داشته باشد که شیخ جی از ان غفلت
گزیدند تا بدون این علوم و نصوص مقلب بشیخ مفید گردیدند پس آنچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را نتوان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعاً و محصل این امور بعد از تاویلات
امور چنانچه بارها گفتیم آنکه این امور بالای توجه ائمه را حاصل میشود پس بمقتضای علم شیء از
حبل سے امام التفات کفر مودند بدینمعنی که کیست از مجتهدین تا بدو النفس کریم و مقرب گرداند
و اگر لایق هدایت امت هست او را الشرف نیابت رسانم و بدون سوالش ارنی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهم و اگر بجواهر و بخطاب لن ترانی او را مایوس نکنم اگرچه بطور وکالت
بوده باشد الغرض تمام آنست که شیعیان در امام باره با قرجمع شوند و حاضرے علم از رضی الله

همه وجوه مرتب کنند و بر نام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق بر نام زراره لعین و او تبرا و هم
اوصاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شود
با مکان ایذا دانند در قتل او سعی کنند و بدین فروشی متاع دنیا را نخرند چنانچه امم انبیا علیهم السلام
ارتداد پیش آمده و اظهر این بود که شیخ جی حارسے از نهایت سراسیمگی دور دور می دویده واقعات
امه را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا بعد
از وفات امام باقر و صادق رضی الله عنهما تمی زراره منتخب از دنیا چنانچه در منهج المقال و مختار
کتب تفسیر الرجال بعد از ان نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان یهود
تشبیه داد که گوساله سامری را پرستیدند و حضرت موسی و هارون سلسله دین و ملت را
بریدند و انداز قدیم نشنیدند بیت چون سامری مباش که زر دید و از خری بموسی مثبت و از پی
گوساله میر و دوازین بیان ایهم عیان شد با ظهار شیخ جی که حضرت هارون با وصف آنکه قریب بود
او را ایمک شدند و گردانیدند و ضعیف گردانیدند کما نطق القرآن المجید اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ
کَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ نبیے از زجر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
از کردنا بجهاد و سنانے با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برائے آنجناب
باقیماند غیر از نبوت کما شرحنا انفا اینست حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابت است
بار روایات احاد غیر صحیحه در نمط البب عمده که مدار ایمان ست پس چه گفته شود و آنچه از کلام
شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام الهی بلا واسطه محروم ست بنده را در آنهم از جهت
نصوص ائمه نظر ست زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
پیداست که امام از وقت ولادت با شهادت هبط ملایک بود و چون در آنوقت او را
صدها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانی بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولے پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ جی
واضح شد کمال ناضعیف خواهد بود که یا و را العرش برین رسانند یا از حضیض مین بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعه چنین کنند و ازینجا سمت وجوه میباید که تشکیک قاضی رطل بوق با فاضل هروے نمود
ان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید معنے شد زیرا که
حال پیشوا آن در بلده متقدم شیخ الطائفه چون چنین ست فکیف حالش که بعتبه بوسی اولیا فتی وارد
بود و درینجا شیخ جی تقیه امام را برائے خود ثابت فرمودند چنانچه برائے غیر خود ثابت می نمودند
باید که غافل نشوے اما آنچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ جی و جمیع مشارکین
مرتد نتوانند شد پس بالا دریافتے که حضرت صلی الله علیه وسلم یقین انمعنی بسلمان فارسے

باب الله و ابوذر صدیق شیعه نداشت تا شیخ جی و امثالش چه رسد فکیف که امام حال و عامه علما
شیعه هزاران بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد باوجودیکه
انتظام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تعقید غیبت که از ما دام غائبا ظاهرست و الا
بر آنست که بظهور آفتاب رسالت بر آن بود که مصداق فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به بود و ند ترک اصلح
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق امثالش
بطریق اولی و ازینجا هم پی توان برد مهمل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ملاقات
کنند و مهبط لعنت خدا میشوند چنانچه دانستی سابقا و غیبت از ان جهت خلاف مصلحت است که اختلافات
شدید بهم رسیده و راست خصوصا که صدها فرق در تشیع ظاهر شدند و ضلالت و اضلال را حدی نماند
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراهی و بدعتهای هزاران هزار و لنعم ما قیل حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء و ایضا بتقریر آخر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قاضی رطل بوق که مدعی
مدعی جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتاب های مناظره در عین جهالت
نوشته و نیز بجهت ترک بعده روبروی بادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار الله برهانه مصدق
لات میته جاهلیه شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف است بسبب اجتهاد کما فی الملل
خصوصا اجتهاد مثل مجتهد الزمانی که حال فقدان علم و استعداد او ازین کتابها ابین من الامس است
پس الطف و اصلح همین است که بر شیخ جی ظاهر گردد و او را از عامی مذهب نجات فرماید که از ریا
نیز اگر ملاقات من میخواهی و از موافقت سنیان احتراز مکن و تقلید شان انکار علوم ما مکن
انکار شهادت ائمه غیر ذلک مما لا ینبغی و ایضا مقام تحیر است که آن کیست از ارباب ایمان که
بدانند حال او که چون امام را نه بیند بر ایمان ماند و بعد رویت معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای ترا بلقای تو بخشیدم و ما چنین
حال حضرات اهلبیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم است ای لقای تو جواب هر سوال
ای اخره و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کرده مناسب نیست درین وادی قلم برداشتن
که تا یقین درینباب القدر نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانیده
که احاطه آن مشکل است چون تار و پود اهل اعتزال را ته و بالا کرده اند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول
اینها چه وجودی دارند که بمقابله اهل حق ممتاز شده درینجا هم حاذق مذهب اعتزال و مدبر آن حیران
نتوانست در جوابش نهادن و دمی بنا رست راست کردن آری بزرگان گفته اند تیغ ولیکن
در کف دشمن است اما آنچه شیخ جی در تفرقه تطویل لاطائل بکار برده بنیادش در تعقیبات
حاجما مختل شد و حاجتی نماند که باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور نمونه تلبیس کردم

از جزئیات را از ان اخراج توانکرد من بعد چگونه مناسب بود امه را که شکایت شیعه نمایند از انچه
بعد وریافت باشد ازینها بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بسبب کلینی رجوع کنی خواهی یافت
مراد لفظ اذعتم و متفرع شدن بدا بر ان بحدیکه بگذشتن هفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دنیا مقرر بود و باز بجهت اذاعت بر امتداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
شیعیان بظهور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقتعالے ایشان را خوار
و ذلیل گردانید مثل یهود یا یسید ارے که احاطه علم باری در آنوقت کم شد تا بدانست که شیعه
از راه سهو باذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذا بالله پس معلوم شد که اجله این قوم که طینتش نفاق
آمیخته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور اذعتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
آنوقت مهمانے حضرت مهمان کربلا بخلوص و اخلاص عمدا چنان بجا آوردند که بقول شان شداد
و نمرود هم نکرده باشد الے غیر ذالک من الوجوه التی ذکرها الشیخ النجدی فی هذا التقریر و غفل
عن مثله بل افکه فی مقام آخر کما لا یخفی علی من نظر الی تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلکه در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها ندانستند بمعجزات ائمه پس وبال شان
هم کمتر باشد و شیعیان چون میدانستند و چنان کارها کردند که میدانے بیزاری ائمه و تقیه و تقریب شان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن است بنصوص ائمه و کتب حدیث و مفقید مبسوط
جا بجا که ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد و نسبت خوارج
و نواصب الے غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن و التخمین پس میگویم که انچه شیخ نجدی
عار شے پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال هم
تاریخ و سیر را قدرے دیده اند میدانند و توانند دانست پس عیانست که البته انچه بعلم الملکوت
در تهمت و صداقتش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواجس شیطانے بود تا بنیاد خود فرو نشستے بر آن نهند
لاجرم گفته میشود که اصحاب مجملا از هجرت آگاه بودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر و ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود در عزیزه نوشته
حالانکه نیز در رقعه چهارده طبق زمین و آسمان برائے تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم
بجناب مرتضوی کرم الله وجهه فرموده که الشاهد یرے ما لا یری الغائب فکیف که پیش از هجرت
ابوبکر صدیق مشاورت این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بامر حضرت که هجرت
پیر رفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدرم فدا و مادرم فدا تو باد

امید هست فرمودند و این حدیث در صحاح مردلیست وارد شده آمده که در خواب دید که ماهی فروزان تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و در آنجا اقامت کرد و بسیاری از کواکب همراهش بجنبش درآمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب بهوا رفت و در مکه فرود آمد و زمین مدینه همچنان لامع بود دیگر سیصد و شصت خانه یا کعبه هر گاه تمام در مکه نازل شد باز برفتنی او تمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد و زمین خانه بشگافت و ناپدید شد پس ابوبکر که در معتبرین مشهور بود دانسته دانست که دخترش بشرف صحبت حضرت مشرف گردد پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت نوشته اند که چون اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند و رفقا بهم رسانند و دلها را از عداوت برست بجنگ حاسے نماید یا در دار الندوه مشوره درآمدند و متحیر شدند که با وصف بستن در سرے چگونه درآمد پرسیدند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت باشد یاوه شاطرم نه بار خاطر از کجا دستوری داده دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که او قدیم قرآن شیخ نجدے جدید باری بعد گفتند در حقی که اکنون گرفت است پای به زنجیر و مردی برآید ز جای دیگر همچنان روزگاری بلے بگردنش از پیچ بر نکسلے کسی گفت بقید آهن در اندازیم و سد نمایم و از روزے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ باز خود هلاک شود شیخ نجدی علیه اللعنه گفت بدلم نمے آید شاید یارانش روزے برهانند دیگری باخراج اشاره کرد شیخ جنی از اول جملہ ست که هر جا ببلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل رزین دارد تا ابوجهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس بیت ادهیم و برهیم پس شیخ نجدے درست نشست و گفت رائے متین همین ست تا اتفاق کردند جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت چادر خود بعلی مرتضے داد که بپوشش بر بگرفته نرسد و از دولت خانه برآمد اداغار لیسین تا فهم لا یبصرون خواند و خاک بر سرشان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عائشہ کارسازی غذا نموده بود و پسر صدیق و غلام آزاد او عامر بن فهیره بر بحرے و رسانیدن غذا مامور گشتند و از این بیان که کتب شیعه از تفاسیر و غیره مصدق آنست آنچه بالا گفته شد همین شیخ نجدی را از آن بر دو ختم عیان شد و این امر خود بدیهی ست که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابوبکر صدیق و علی مرتضے را همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن بایشان تعلق داشت میدانستند با غلام انجناب که اشب هجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از جستجوے کفار و احاطه ایشان کرد اگر غار و غیره داننده صدیق در باره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکر از زیاده تر معلوم بوده چنانچه دا

درهم اسرار باو از دینارها و مهرها که در مدت سفر شب و روز داد که خود حق تعالی فرمود که باو
کسی نبود مگر صاحب انما مومنین چنین نصرت کنند که ابوبکر کرده بیاد آرند قصه هجرت را اِذْ اَخْ
رَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الآية وحضرت چون پیدا است که مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
سبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را همراه برد و بر اصول رفضه چون علی مرتضی مقلد اصحاب
ضعف بود چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که مبادا بکفار پرداز و چون بغار محیط شعوذ
لیغیر ذلک و از ینجا گفته اند که کرد که نیافت و باور سید از دست کفار انچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
پوشیده نیست که کسی پیدا اند که نقل کفر کفر نمی باشد و هرگاه هجرت در شب مذکور وقتی بوده امر تدریجی حضرت
پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البته زمانه دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضای
ل هر جا در الاثنین شایع کافران را که در پی شهادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راه شدندی
و نوبت بشمشیر انجامیدی حالانکه هنوز امر جهاد دنیا مده بود بلکه باتفاق فریقین بعد از اقامت در
مدینه طیبه دائم پس از مدتی آیت کریمه اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا چنانچه در کلینی ست از ابشیر
مهاجرین باتباع امر جاسے کار بستند پس اگر چنان میکردند کشته میشدند و مدعای شیخ نجاری علیه اللعنة
العذاب بمی آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگرچه میان شان و کفار فرقهای بسیار ست و
بعد المشرقین کما قال الله تعالی لَا يَسْتَوِيْ اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمُ الْفَائِزُوْنَ لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
مثل ضروریات ستة اسلے غیر ذلک که از خصایص نوع انسانیت و نیز ظاهر ست که روزی بعضی
حضرت یار غار بعنایات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری هجرت کرد
کردهی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالا دریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بمعیت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بر غیبت
از فرد بلکه حالات عجیبه او بر مذهب پلید شیخ المشایخ چنان بنظر آمد که امام سوسنی مادر مکرمه
خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز همراه نگرفت باوجودیکه کسی نبود که او را حفظ
و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه عنقریب می اید حالانکه هر امرے را که از ضروریات
دیگره بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بظهور رسیدی و از ینجا قیاس بکن
که چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثانی عسکری رضی الله عنهم اجمعین
داشت البته بخصوص ائمه هدی که نمونه آن در مجلد اول ست پرورش و انتظام عوالم اربعین باو
تعلق یافت با اینهمه رفاقت مادری اختیار نکرده او را در تهلکه عظیم درگذاشت که زینهار نه گفتنی ست
و زهر از تدبر بعضی که ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش سے علے

علی بوس الاشتهار نشان وارند و قطره از بحار و مانند آن پیشکش میکنم کران بیچاره را گفت که بجا
خود باش که می آیم پس قطع نظر از محن انتظار غلامان خلیفه عباسے و محبوس گردانیده و تقا
شوراب سپر دند و همه این مردم باظهار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلم جفا
بودند پس قساوت قلبی و بے ناموسی راهنمائی نماند و مجلس از اهل دانش و بینش به کفر و اس
چنین بے پرواے و عذر و بیوفای در حق ما در خود نتوانند کرد آنچه ازین امام صاحب مروت وحی
صدور یافت و انهم بعد از حصول علوم لدنیه باذنی توجه بانکشاف کما ادرطنا مو ذوجه فی هذا
الطرف آنکه براصول موضوعه طائفه عم او جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز مدمن خمر لا غیر ذلک
الکبائر بود اتیم بخیال تیا مد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس
استتمار اینمعنی که امام حسن ثانے و لدی نگذاشت آنچه واقع شد خبر فی ان این است که امام
پناه متور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حمله
وا یغما و قتیکه چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه آرای و جولا
کرد تا همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس جز تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس بر
حفظ مکان و اثاث البیت آنهمه مجاهدات بوقوع آمد و بجهت حراست و نگاهبانے مادر معظمه و ریعا
شریعت غرا هیچ کوششے و کششے و گران رکابی و سپه انداری بظهور نرسید و هنوز انتظار در
بقول علامه دهلوے قدس سره العزیز ع این امامت نشد قیامت شد؛ الغرض اینجا بی جر
و بے ناموسی ست و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا هجرت ست از بلاد کفار و علماء مشرکین
که از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلے الله علیه و علیهم اجمعین و نیست نزاع میان
و تو در مجرد خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری ست کما لا یخفی راست بگو که علماے امت
پیسر شریف چه نوشته اند از انتقامات دین و دانش را استعاره بکن که با وصف ریاست کما
و دشمنی شان حتے که روساے شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان وغیره
دعوت دینی دست بر نداشته و گاهی مدح مذهب شان نفرموده و سیزده سال از
خویش در مواعظ و تذکر و بیان خرابی مذهب کفر و شرک بسر کرده در مقابله شان پای
فشرده و در جهاد لسانے افزوده با انهمه سفر شریف و هجرت منیفش را بتقیه تعبیر میکنی و هیچ
د بجلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خداے عز و جل نمی ترسے
هجرت ابراهیمی پیسے کتب خویش را هم نگر ندیدی که تقیه بر انبیاء روا نیست و محققین مذهب
شیعه گفته اند که تقیه بر حضرت انبیا حرام ست و بر ائمه واجب ست چنانچه اخباریه هم مینویسد
متقدمین اما ابو علی طبرسی که ست کماره و بالیسه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند اما ایشان

وبے سند وبی رفع روایت بحضرت باب مدینه علم یا بی سماع از حضرت ائمه دیگر این احکام برای نفس
اجتهاد خویش جاری کرده اند حالانکه نشان در علوم اصولیه و فروعیه هزار بار گفته اند که اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی که تقیه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیه ترس و خوف ست و حضرت
سطره انبیا و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر بغض ایزدی در کتاب مستطاب نازل است
گر ترا و دیگران را از اساتذه و تلامذه بوجه اندیشه که رد وحی و استعفاے رسالت را بسوے حضرت
سر در کائنات نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن باز قدم درین
ابحاث بنه و داد حماقت پیش ازین مده که قبل ازین ترا می باید پرسیدن ~ آنکس که بقرآن و خبر
زو نرهی ۞ انیست جوابش که جوابش ندهم ÷ معهذا هرگاه امام تنها روبرو می چند صد سوار در راه
دنیوی از اثاث خیمه وغیره متعامل شد اکنون در مقابله چندین هزار چه انتظار که آنچه از سر گذشت
چه باید و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکه امام جعفر صادق ع وجود هفده کس
را از موالے در جهاد دشوار مینداشت کما فے الاصول الکافی للکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
که از لطف خویش صدها مجاهد متعه زاده که اگرچه براے ائمه از فقه الرضا حرمتش بر می آید برآورد
که از هجوم مبارزان روئین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سر نه پیچند بلکه نکاح زادگان و بنیاد
ثبت ستور شان همه هیچند پس انتظار دو هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فے الاصول مثل
حیات الخلود ازین باب لزوم مالایلزم خواهد بود که هر فردی از متعه زادگان بدان زیادات لب گشود
از این بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعه بثبوت رسید که علماے شیعه مرد این میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید همه بنفاق و ریا مبتلا هستند ~ ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش ÷ ریاے زاهد سالوس جان من فرسود ÷ قدح بنوش و بنه
مرهمی بر آن دل ریش ÷ ورنه امام روز بروز بدریاے غیبت منهمک نمیشد که بر گمان شیعه ترقی دین سست
ما هم می بینیم که تعزیه دارے و سوگوارے شهیدان کربلا درین زمان از عشره محرم شریف بدو ماه کشید
و در ایام باره آغا باقر شور و شر چندان است که گاهی گوش رس نگردیده بود و در هر سال کثرت شیعه زیاده
از سال سابق شد و هیچ تقریبی از شادی هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نمی باشد حتی که مجانین دانستند که
ببینین ذاکرین چگونه اهلبیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین ع بر زبان
می آرم که اگر شما ماتم اهلبیت نکنید دیگران کما بودند که اهلبیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
نوشته پس اگر امام تو از شما مدعیان بمولاے اهلبیت مطمئن میبود البته روز بروز در غیبت ترقی نمیفرمود
در حصارهاے آهنین پناه میگرفت و دیر و هار وبروی خویش فرو نهشت و باوجودیکه بر روایات مجلسی
عمر او در اقصاے عالم گشته و تا امروز بهر پست و بلند بر صحراے غیبت نور دیده اعتقاد شیعه شریک دین و ملت

او را ہم نرسیده اند از جاے خود نجنبند و نطاق ہمت بر کمر بندد و پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعہ مثل یہود اند و بمجرد ظہور مقابلہ امام در میان انداختن خواهند گفت اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ
مَا هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ و ازینجاست که چون حال اثنا عشریه را عیانا دیده مثل بزرگان خود بر شما اعتماد
نمیکنند و ہمه را مصداق فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَّا عَرَفُوْا كَفَرُوْا بِهٖ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْكٰفِرِیْنَ میدانند و بنفاق و ریاے شما یقین
اگرچه عرضها بمضامین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسند و در اشعار جاریه بما بلقا میفرستند و ہر چند
ناله را در آن میکنند ولیکن اداکنون بدام و دانه شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریه گرفتار نمی شوند
و اتفاقی نمیفرماید الغرض دیروز دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای جهانی طبع افسرده
و تذکیر زنده شان دل مرده روبرو بود یک ناگاه مجدد انگاه برین غزل که از لطائف عتبه و مارات
که ہم برزار و ناله اہل نفاق شامل دہم توقیع و قیع بعنوان بدیع در آن حاصل ست اگرچه زبان صاحب
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین ابواب بمضامین دلربا متضمن تسلیه و استمالت
بتر اشد و قلوب اہل اخلاص را انجذاب کاسے کتاب التوقیعات بالجمله از خالی و خیر سگالی محررین
تغیر نکند و لفظا اینست نظم از خون دل نوشتم نزد امام نامه ۔ انی رأیت دہرا من ہجرک القیامه
من از فراقت در دیده صد علامت ۔ لیس دموع عینی ہذا لنا العلامه ۔ پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدہا عذاب فی قربها السلامه ۔ گفتم ملامت از دگر گرد دوست گردم ۔ و الله ما رأینا حبا بلا ملامه ۔ حال
درون دریشم محتاج شرح نبود ۔ خود میشود محقق از آب چشم خامه ۔ یا د صبا ز حالم تا که نقاب برداشت
کالشمس فی الضحاها تطلع من الغمامه ۔ اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع سطر از ناحیه مقدسه
از استمالت رفضه اثنا عشریه از اولین و آخرین توان شمرد بعبارت بلیغه موجزی و کلامی مختصر
۵ ہر چند از ہود دم از وی نبود سوم ۔ من جرب المجرب حلت به الندامه ۔ ان حاصل حارت
الملکوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در باب النزاع تقرب امام و گوشه گزینی ست از رفضه
راشت در روز صحبت و انس دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام
امام بود حتی که خطبه آخرین موافق روایات در بحار رفضه ہم ستایش و در عین ہجرت رفیق گردانیدن
صدیق غمگسار و سفارش امصاحبت و شیخ نجدی چه مجال دارد از اہل قلب که در قلب این
عقیده لب خود گشاید و از در الزام و افحام اہل حق در آمد از مجرد انیمعنی که حضرت را از خود را دریت
ہر کسے از اصحاب نفر مود بقیه باب النزاع چگونه لازم می آید بینوا تو مجرد این مشکلات که دانسته
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل ست خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه باد و عقیله
که میتوانند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره تنها بر دارد و با صلاح تعلیقات
ہر چند علم الہدی و اہو فخر بر آن پدید در داده تربات تفاده بکوشد که فی عناد الاسلام طرفه تر آنکه

این اشکال را گویا خبر ناصم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از اینجا هم توان دانست
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمامه شب حکایت را شنید و تا بامدادان بیدار است
که زلیخا زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت العمر پی قصه ببرد شاباش و صد آفرین بس
باید مجدداً قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند حکم
هجرت در رسید نیش که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر است که با هر کسی که درست
معاملی و راستی اختیار کنی امین گذار و درست کردار خواهد دانست فکیف که در روایات فریقین هم
یک میدانسته پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه او صدیق را همراه گرفت که
پیروی حضرت و دعوت و دین بودند تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین جهت بار امیر المؤمنین
بجان فی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت بیش از بیش داشتند چنانچه عداوت حضرت
بنابران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم بفراست از وجوه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از اینجاست که رئیس ایشان ابوجهل بر سر بلندی و
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در نصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را انتهای
آرزو ایش رسانم و همچنین مخبر حال ابوبکر او هر گاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرد و برای ادای امانات و حراست اهلبیت بگذارند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم نخوابست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت عذر در
در دادی که در سر دست بانگ بزد که لعنت نامردی باشد خفته را کشتن اول باید او را بیدار ساختن تا
... باقی نماند و میانه ما و او جریه رائی دائر شود پس سنگریزها انداختند حضرت علی مرتضی هر گاه چادر
از روی مبارک برکشید گفتند و اعجبا علی را فریبیده خود گوشه گزید پس هر طرف دویدند که اگر یابند بکشند هر گاه
رفاقت ... امی و صحبت قدیمی و دعوت وی ابوبکر را میدانستند تجسس کنان بر در دروازه ابوبکر آمدند تا حال
شریف ... یابند اسما دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت میدانم کجا رفته ابوجهل لعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد هر گاه مایوس شدند دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت آنچه دانستی این امور را البقیه با به النزاع
توان گفت ای بیخبر این هجرت ... را ... از کتب قدما و متاخرین تو با حادیث حضرات ائمه جمع کنم
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می آری الغرض چون امر هجرت
تدریجی و در شب اتفاق افتاد نه روز و اگر حضرت در آنوقت تمام اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان غار روی میبرم برای تهیه اسباب سواری وغیره بسر میبرم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

بعد از آنکه بسیاری را بالتصریح روانه فرمود و بسیاری را امید آنست که متعاقب می آیند پس بجناب
شیخ نجدی ایشانرا تواند گفت که برای بیماری خود دوائی بطلب طاهر الطبیب حاذق جز علم طاهر که تو اینقدر در حسب
تو بیش از بیش ما تو رسیده درمانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن رعایات را هوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول بجو و بزودی از مرض خود فارغ شو که این نسخه برگشتن جروری هم موقوف نیست چنانچه در مقاله
سادسه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل تواند شد ولیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکلتر است که با اینهمه بلوه اینها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول صاحب
مواقع آنجناب را مستعفی از رسالت نوشتی هرگاه رد وحی را نسبت بوادی بیشبهه کافر شدی فاین
از همه امور اظرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آنرا کماینبغی نشان دادم لیکن
جهل مرکب در جهل مرکب ستند اخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در سر داری و کمان مبر که شاید شیخ مذکور
در باره باری عز و جل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر عاقبة الامر را دانستی البته
بر سم رسالت بفرستادی که اثقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز او را از اندازه
حاصلست که باوجود خیال سلطنت دامن و حراست و افواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
و عجبی نیست که خطبه خلفای راشدین و افضلیت صدیق را مشتمل جد امجد بر سر منبر میخواند بلکه ایشان که هرگاه او را
معصوم گوید هشتاد تازیانه بزند کما فی الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدا النظور باشد که رفضه در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی صفیر بود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز ابوبکر تمنا کرد پس دست
بر چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
بالغ است از کفر یا باعث آن فاعتبروا یا اولی الابصار چون قلم تا باینجا رسید و عبارتش یاد مخدومی کرد
حذی که مجتهد دهقانی پس از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسید لکن حیث کانت نسخة مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتم و بر بین ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت لجاجت مذکور و نیز لطفی بود نه مقصود اصلی تا بار
نپندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
تکلیف که ایشان معلوم نشد که پیر دهقانی در آن باجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شد بذکر حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لاجرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند میشود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه بهمراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کنند برای انتقام از اعدا بگیر و دیگران مبر که مجلسی در کتب خویش بتفسیر ترجمه آن کسنند و زید

فرزند حضرت خلیل است بلکه پسر خر قتیل است علیهم السلام که گوشش بر روایت کامل الزیارت در رسائل
رجعت پوست او کشیدند و ایذاهای شدید دادند و حق تعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن برضا ندادند مگر آنکه همراه حضرت امام حسین ع وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت برخیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین ع بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب عقاب الشیعه که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن میکند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است معنی و هر که در ان
شک کننده است در حشر و نشر و محض بیدین است و رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه است اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید النبیین ص احادیث از آنهم زیاده تر است و در رجعت امیر المومنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بمحدثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بیشمار در بیان
ولیکن در بعضا ز انچه با حادیث ائمه مدلل و بروایات جابذه مکمل است مقدارش چهل و چهار هزار
سال است و اینقدر یکه شنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر است که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغاز د و با اینهمه کشش و کوشش قریب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای فَرَقَعَا اِذْ نَّهُمْ فَكَاَنْ اُتِّبِعَا يا العلت
نفاق و تقیه مصداق کی لی امد صیوحیق کردند چنانچه مقبولین رفضه را دساحد و غیره رو داده علی یا تقیه
علل الشرائع و غیرها و طعن رفضه درباره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای طائفه قیاس مستقیم
کرده بودند که هر که از میدان جهاد بفرار آید بالضرورت دشمن حضرت منافق است حالانکه محدثین الف انجمعی برده بودند که در
حدیث فرار شیطان از سایه عمر تمام مقدس تصوری بود در مقامات دیگر نیز و این جمع امر عقلی که ترسیدنش از شاه مردان نیست
و از خائفان بر دلان جمع ایا مگر بعید عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه میگریخت
در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مرد آزما فشرد و حالات روز سابق ازیاد برد و الغرض چون
شکست کنند و در غیر تقیه نماند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فراتست غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بسلامت نبرند
ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هزاران ملائک سواره بر ابر هزار رسند و حربه نورانی
در دست حق پرست گرفته باشند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپیماید ولیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شوند تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز و جل را بیگانگی بپرستند و بی اندیشه
بسر برند و هر شخصی را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی چپ و راست مسجد نجف اشرف قلوب ناظرین بربایند و هر یکی را نضارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید با اینهمه گلگشت فردوس و جلوهای طوادیس در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

ولیکن نگه و دیدیه را کمی پرسد که اجساد ساکنین آنجا و دعمیر شوند بعد از ان بعذاب دائمی می رسند دهر گاه
آن گفتگو میان آنجمعی که اکنون از شیعیان سر برآورده اند گفتند طرا التقیه رجعت در شیعیان واری اعتقادی نیست
که کشتی شیطان با امیر مومنان در زمان عسر و رجیع الشمس حیان هم در کتب امامیه و لیست سنی گفت ضعیفات
شیا و غائبه عنک اشیاء یعنی از اصطلاح حدیث ان الشیطان یغیر من ظل علی الثری بما ذیه بدیهی است
که شیعیان چنان تسد و با کشتی کند وقت حضرت قبل از رجعت بار پیش مشمشیه بجنگید پیش از رجعت تا ثبوت
شدند و بار و صف بشیتها بشت رد تا گر رعد بدر و بیت گرد اینده و سنی لیست یار و کرفا و خلو دار البوار بحکم
حدیث رواه الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار اطرف اینکه دابة الارض معاذ الله آنجنابست که
بروایات جابیده رفته طعام میخورد و به بازارها میرود و بازنان جماع میکند اینست حرفی از سان بعض که اخص
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی در اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از چشم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول بهم نرسد
بکتب مجلسی تراجم بحار و حق الیقین حیات القلوب رجوع بکن تا دریا که ازا فیه ناهین را با طنات تمام بپایه اهتمام رسانیده
و من دریای رخار ناپید اکنار لکوزه گنجانیده ام و باینهمه جلوه طاوسی و افادات طرسی و طوسی مشهور
باقیست حرفی از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت وغیره که نگارستان خیال و بهارستان جمال بات
بخصوص خبر میدهند که عمر دنیا بست هزار سال برای مردم دیگر ست و هشتاد هزار سال برای ائمه
اثنا عشر سلمنا که حضرت امیر درباره خلافت تا بست و پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب را بهر قدر که بفزایند بجای خویش است و لیکن متحیرم که قصه ثانی امام منتظر را که وجود شریف
سراپا انتظار است در چند سال از وچگونه ضبط کرده که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
بگذرد پس بهتر آنکه بهره از خلافتش را مصداق الف سنه مما تعدون قرار دهند چنانچه بعضی
ان برونند بار از زبان کیلی اعتراض کنند طرفه آنکه رجعت قیصر را که باز باز روح خاسه صاحب الامر بگردانیده اند بلکه
مشترک نمیدهند چنانچه بر ناظرین مجلس اول مخفی نیست بین حال امام منتظر شب و روز باید گریست عمل جهاد برا اصول خوش
باید آمیخت جناب معلم الملکوت یعنی حضرت مجتهد الزمانی که چهارده طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چه عجب که این کتاب بحار را مطالعه فرموده باشند پس زیاده ازین تحریر و تقریر مناسب نیست
۵ گل آورد سعدی سوی بوستان ۔ بشوخی و فلفل بهندوستان ۔ اگر حضرات امامیه ائمه را در
پیر معطله قرار میدادند و مثل یهود براه نفاق نمیرفتند و این بزرگان را در ظلمات منهمک نمیدانستند
و آیت کریمه واللیل اذا یغشی که اهل اسلام در شان روسای کفار میگویند برای امام الامه صرف
نمیکردند علی ما المجلد الثالث عشر من البحار و معقر این جنانچه گشتیدند و با اطمینان تمام می آرمیدند
بحار از ضلالت مانند هشام و شیطان الطاق بنی نهادند و بدرستی تبهای تناقضات بنی افتادند

کلما یجد تعمیر لنا رجل بنفی عمل در انجمنه تحقیق ان حمد الله که از تکمیل و تتمیم نیز فارغ شدم الکنون اجازت باید داد

تا در انچه قصد اصلی بود یعنی مناظره با کوچک ابدال قاضی وهب الله سنبور که مجتهد الزمانی ست رجوع کرده

ببے التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قوله** لا یعزب عن اولے الابصار الخ **اقول** لا یخفی علی احد

ان من تخلف عن نصرة قرة العین المصطفے علیه و اله الصلوات الملک الاعلی ایا کان من اولاد العباس

من الاوناس او علی المرتضی رضوان الله تعالی علیهم فهو هالک علی ما اعترف به المجتهد الرفضه و قد تخلف عن

شهید الکربلا محمد الحنیفه و کثیر من اخوانه و مثل عبد الله بن العباس لتصریح جهابذة العلما من اتباع سواء

کابن السبا و لیس لهم عذر یقبل فے التخلف امع انهم سمعوا النصوص متواترة صدرت عن سید انبیاء

واله الهدی کما بیناه مرة بعد اخرے و کرة بعد اولے و الرفضه النوکی علی ما لقبهم قدوة العلما سلالة سادات

الوری من الذریة الطاهرة النجبا مولانا نصر الله انار الله برهانه فے الدنیا و یوم التلاقی بعدوهم من الصحابة

اهل البیت و محبیهم و معتقدیهم و موید الملة البیضا دون خلفاء سید الانبیاء الذین اسسوا الدین و شیدوه

بالیقین فلیت شعری ما هذا القول هو الا السفه سیما هذا الحائک علی السنة الائمة اعنی المفتری علی اهل

ادعی نیابة صاحب الامر فی الدنیا و هو لنا نک من الزمرة الکسبیة کما بین الفاضل الکشمیری الذی

فرقة الاثنی عشریة و مدح مذهب الکسبیة فلا عن اتباع اهل الجعفریة و انه المختار عند الدهریة الغیریة علی

ان اسلام الحقیقے اهل المدینة مع انهم بدلوا سعیهم فی حقن دم امیر المومنین عثمان و قصدوا محاربة

اهل الجور و بعد ان منعهم کما منع علما ئهم اصرارهم و الحاحهم فا ولئک الصحابة من اهل بیعة الرضوان و علی

المرتضی و الحسنان المکرمان قد حفظوه و دفعوا البلاء عنه حتی خرج بعضهم مع استداد البلاء علیه لا کما

اهل النفاق و الشیعین من فرے الوجهین ان امیر المومنین علیا کرم الله وجهه ایقاتل الخلیفة وهو

ما یقی من قبله فے سهل او جبل یقول اسے اقسم بین الرکن و المقام ما قتلت عثمان

و ما شرکت فی دمه قط و هو الصادق المصدق و مع ذلک الشیخ الحلی الکذوب حیث لقو ... کذا و ... یقول

بین ابی العقلا فی کتاب ... فی الاصول و الفروع و قد عجز عن جواهر القاضی ... نوق فهو عند

اهل الحق فے احقاق الباطل کالعوج بن عوق و لکنه قد فرسه و مر کما کان الشیطان یفر من ظل علی

بالجملة الاجلة من الاصحاب ثبتوا علے الدین القویم و استقاموا علے الیقین یعنی لم یلیق العاصیین و الحاصرین

فکیف کرهون من ... سید المرسلین فالعجب من بعض علمائهم ازعم من روایات ... علی ... منعوا ...

ذو النورین و ذودوا عنه اهل العدوان و الحیف بعد ما منعوا من استعمال النصال و السیف و الاعتد علیه

زمان یقدر شهر او شهرین ثم ان الذین لعنوا علیه و کر و امکر الکبار او نقضوا البلاء و خلوا ابنیه ثنارا و قتلوا ابنهم

صلی الله علیه و سلم و وصیته جهارا و ما نذکر ... الجاهل من اهل العین ان التنازع ... الا فی الامر المشکلة

و ما عرف ان جمعا من الطغاة و قوما من الصفاء علوا عند نصرة ذی النورین فی ایام البلوی و لذا ما رایت

فلا يصح عن ثقات والاعلى انه شكى جلاء اصحاب رسول الثقلين انهم صاروا مقصرين في اعانته وتركوا في قتله فكيف حكموا
او رواتين وما نظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فاخذ ما هو مثل التمام وترك تيسا فوقا شعور ابين العقلا
الاعلام فحال فهي النورين في نفيه البغاة كسيدنا الحسين حين حصر في الكربلا وقال للمقاتلين حينئذ ان قتلوني
لا تجدوا الراحة في الحيوة الدنيا ابدا واما قتل الاصحاب الكبار من اهل الحديبية في واقعة الحرة فلا يدل على شركهم
في ذم ذلك الملهوف والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبرة كذلك افعالهم ولم يزل تلك السفينة اى قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا
منكم خاصة فالظاهر انه حرف الكلم عن مواضعه كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست النفي بل
هي لام التاكيد المشبعة فالاية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص الظاهر المتبادر منها العموم معارضة
حقيقة فيه وقد فسره الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات ونسبوا كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى بالقاع
الاختلاف فلة في الشيعة على ما في الكليني الى ان وصل عددهم الى المات ثم هم لا يندمون فبقي روايات الاصول
ان سلمان الفارسي لما راى ميل سلطان المدينة الطيبة الى الانهدام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
فلعلها رتبتي او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنيد الى حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المومنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
ما دعوت عليهم ليلا يصل البلاء من لم يدخل فيهم والحال ان اهل الظلم اكثر كانهم طلاع الارض كلها
ومن لم يرض به اقل من تعبته في البيداء افلعل ذلك الجاهل يرائي عدل الباري عز وجل على ما اورده
رئيس اهل الدغل في مباحث الصوارم ولم يبق شيء بعد ملاحظة تلك الاية الكريمة والروايات البليغة
عن بضعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هذا موضع التفصيل ولكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك مطالعة المجلد الاول من ازالة الغين فالعجب من هولاء ذوي العقول انهم
في اصحاب الرسول المقبول يمدحون بعضهم بالخصوص يسمونهم بالاركان الاربعة ثم قد خرجوا على اصولهم من محيطها
وتركوا النصوص فرفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعدما اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لن يفروا ابدا كما
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم مراجعتي بعضهم رئيس الوصيين علانية وجهارا ولكن لا ينطق اللسان ان شيعتهم
كانوا منافقين او صاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين وان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي فيوخذ
بهم ذات الشمال على ما في نسخة سليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البحار وغيره فيقول الشيعة ما به حق
حتى انهم جعلوا بهلاء الدجال وعزازيل وقد نطقت اصولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر منهم بموانع شتى والطول الامتداد في طبعه هولاء
لا بغيا في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع القصور في طبعه واشتهاره من غفلة الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب الصيانة انك انت السميع العليم واجعله
مطبوعا عند الاولين والاخرين وتنويرا به قلوب المسترشدين وداعين بذا العالمين والقشيرة للمشارق والمغارب بجاه سيد المرسلين صلى الله عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة الثامنة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جمله خلفای اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده
لیس لا بد که هر که با یزید محاربه کند از جمله محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهر
این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده لله بلاد فلان که در تعیین
مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه
آن سخنی گفته لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلافت
اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق اذ المراد مطلق الخلافة التی فیها کمال و غیر لما مر ان من جملتهم یزید بن
معاویة الخ و من ادعی الاستلزام فعلیه البیان و علینا التسلیم اورده بالبرهان علاوه برین تقریریکه
در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بخوبترین وجوه کارگر خواهد بود چه از ان منکشف میگردد
که شرک و کفر و هم منافی خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد
بیشتر باشد استحقاق و فعلیت خلافت راشده جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم زیاده تر خواهد بود
تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المؤمنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
بار خدایا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلفای تو چه کسانند فرمود آنانکه
بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند
که زراره و هشامین و مؤمن الطاق در اصحاب ائمه شهره آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

و تفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند اما زراره فقال او امی جعفر بعد البته زراره و اما هشام فانه
فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم و حال مومن الطاق وغیره او عموما از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود و بعد ذکر
اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و کتابها تصنیف کرده اند
و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء
اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بروی لعنت خدا فرستاده
و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که بشهادت تکفیر ائمه
این روسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا
تا ناف صمد و بیره و باقی اجوف و خالی است و ائمه از استماع این عقاید زائغه به ملاعن میکردند و بیزاری
از انها می جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده بتغیب صلی الله
علیه وسلم باشرک و کفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش بامامیه نمیرسید با انکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید بعبارت
مخالفان نیست قول برجعت شالنست کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
بحمل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقة الحقائق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه کلیا
و اعلی یار و حانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة ما دل ساختن
در معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تعمار سے و من بعد و خذ و هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه
از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قیل کم لا
یکون فی الارض امامان فی وقت واحد و اکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره
والاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهم والاراده فاذا کان اثنین ثم
اختلف همهما و ارادتهما کان کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی
ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا و هو عاص للآخر فتعم المعصیة
لاهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان و یکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع والذی فتح لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذا امرهم باختلاف المختلفین انتهی بلفظه
وازین تعلیل امامت مامون مالعض دیگر از عباسیه که هم جنبت و دوش بدوش او باشد لازم
چه سوال از امامت متغلبین باوجود امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن بفقدان عصمت
بالبتی فرمود ترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشت
باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان الغایة الاجتهاد و

باب اختلاف واما عبد الواقع فلا يخفى ان ذلك كذلك الا ترى ان داب المامورين باظهار الحق ان يحسبوا

سلط الشيء والاحر بخلافه والثالث بمخالفهما مصرحين بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الى المخلصين فما ظنك بالمخالفين واما مقدمه ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقراء در معصومین مخالف نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سير الماضيين من انبياء بنی اسرائیل فکیف یخفی علی المتبحرین ثم بنی که چون موسی علیه السلام برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دود انحراف بدماغ آنها پیچیده بود از شاهراه هدایت بخارزار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت با امامت هیچ فتنه بر پا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود فانهم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون بلکه وهنگام اتفاق می باید که اصلاح امور امت از معاش و معاد انها زیاده تر متحقق گردد و کما عرفت نه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوى ان الطاعة احدهما علة العصيان الآخر فاز اینجا دریافت گردید که سوال از امامت معصومین هم واقع نشده پس متعین شد که سوال از خوارج خلفاء در وقت واحد بوده واین کتاب از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است و کمال قدرت الهی در ضمن آن جلوه گر چون ذوق سخن تا بانیجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سامعین و نظار

واجب الاظهار است قال امير المؤمنين واما كبر بطني فان رسول الله صلى الله عليه وسلم علمني بابا فتح لي

الباب الف باب فازدحم في بطني فنفخت عن ضلوعي ملخص آنکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک چرا مرتفع شده فرمود در روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا یکباب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم ازان در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ و ارتفاع بطن از کثرت علم امریست که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میکرد از اینجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود علاوه آنکه هرگاه دماغ که مقام حواس است ازینگونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین واثق است که اگر سید ابن طاوس و علمای سبزوارے امامیه در قضای تاویل و توجیه این حدیث بعد از رخصت قهقرے بلند پرواز هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شائبه تکلف مجتهدان امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا با ایران زمین منادی میکردند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید که جناب امیر رضی الله عنه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بغض کنک یا ماکیان میباشد بنقل اینگونه خرافات بشکل عمرو عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلك و آنچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد اگر زمانه مساعدت کند و این قال و مقال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجائب دیگر که ملاحظه کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی

علما نیامده اندک بیان نموده حدائق آمالی و آمال المحق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد
انتهی کلامه **قوله** ظاهرا این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده
اعنی لله بلاد فلان الخ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغة واقعست بنابر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیران بعمر کرده اند بر هر دو
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقهٔ حقه است زیرا که اینمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود وارد
شده و در حق خلفای بنی عباس رض روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت اصبتم اصبتم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق
بیان اورع صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان ابا و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع ممتاز از همامل خود و دیگر اشیاخ قریش میداند و ازینقسم احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه انکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت بانکس دارد و همچنین
لفظ قلیل العیب صریح است در اثبات عیوب برای وی و اینمدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان رض و غیره رجحانی داشته و لا ضیر فیه باقی ماند لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شد و خطبه شقشقیه بنابر
تصریح ابن اثیر و فیروزابادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و در آن کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما در ینمقام از حضرات اهل سنت سوال مینمایم
که فرقه ثانیه خلیفه دوم الذی نزل علی رأیه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا ثانی

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب و غادر و خائن میدانست پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
قطاهر است که کسیکه کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق نفی الثوب نمیتواند شد علاوه برین میگوییم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهم لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
برانحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر باوجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا الشیء
عجاب انیست حال حدیث لله بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر معنے برهم می خورد پس تشبیه تاویل اهلسنت در حدیث اثنا عشر بعش طلا و پیازه بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص و زیر خاص و نائب باختصاص حال المومنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده آنست انیست **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل محیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بنقل عبارت رساله ثمرة الخلافة حی تمایم وان انیست او لا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و جهل
مذهب خود شانست فی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناوهم
علیه الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما وله طرق و الفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا و منها
لا یزال هذا الامر ماضیا رواهما احمد و منها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا و منها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه و منها عنده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفه و منها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش و منها عند ابی داود
بزیادة فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج و منها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم تجتمع علیه الامة وعند احمد و البزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفه فقال سألنا عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اثنا عشر بعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام وفیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لا یهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفه کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهلبیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع برینجمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امر که خالی از تحقیر نیست نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان بعدة نقبا
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محملی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است برانکه همگی ایشان عامل بهدی و دین حق

خواهند بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیاً ظاهر است حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستحق
در استفتای سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند والا چنین توجیه غیر وجیه و تاویل رکیک که از قسم
تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض ولعل المراد بالاثنی
عشر فی هذه الاحادیث وما شابهها انهم یکونون فی مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة اموره
والاجتماع علی من یقوم بالخلافة وقد وجد هذا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر بنی امیة ووقعت
بینهم الفتنة زمن الولید بن یزید فاتصلت بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث وارجحه لتائیده بقوله فی بعض
طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس وایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته والذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر رض ثم عمر رض ثم عثمان رض ثم علی رض الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویة
یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین علیه السلام
امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام وتخلل بین سلیمان ویزید عمر بن عبد العزیز
فهولاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین والثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه
لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن وتغیرت الاحوال من
یومئذ ولم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر آنکه معاویه و یزید را در سلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساخته
اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثاً
هرگاه حضرت مفتی یزید او را نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جاده اقتفای علمای بار سابق
وابن حجر عسقلانی پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن اوصاف
چند که در آن اخبار مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است
و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله یزید بن معاویه است یافته شود و در زمان یزید امر یکه
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اهلسنت توانند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم آن قتیل بوقوع نه پیوسته چه معرکه حره و قتل و غارت مدینه
بزعم اهل سنت باعث عزت دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکة الطف پس وقتیکه قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقة دانند و ان هذا الا جمع بین الضدین و قول
بالمتنافیین **قوله** علاوه برین تقدیر آنچه در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه بوجوه متن
وجوه کافی و وافی خواهد بود الخ **اقول** بحرم کم چرا این قدر تعب و مشقت ورزیده چرا کتاب الهی

که آنرا ملقب بباحث عثمانی ملقب نموده رجوع نکرده که میفرماید وَجَعَلَکُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ پس بهتر آنست که بخلافت تمام خلق قایل شود واز مذهب فریقین دست بردارد ومعلوم نیست که باوجود این امت چرا ابوجهل وابولهب وشمر وعمر سعد وهر فاسق وکافر را خلیفه نمیدانند وگاهی باشتراط اجتهاد وگاهی بشرط عدالت می پردازد خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی ریاست عامه زعامت کبری است وعجیب غیر مصیب هر جا که لفظ خلیفه نبی بمعنی آن برده قیاس بر مانحن فیه ومبحوث عنه میکند ومعلوم است که احدی از فریقین بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما ایمائیکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات وتزهه اثنا عشریه مذکور است در ینمقام مجملاً نوشته میشود که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و دیر ظاهر است که هرگاه لعن جناب رسالتمآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت مصطلحه متخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه حرج خواهد کرد و بر همین منوال است لعن آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها از اعدا استطراق است ومثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسره حدثنا سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زراره بن اعین بالقادسیه فقال ان الی الیک حاجة وعظمها فقلت ماهی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد اقرأه منی السلام واسئله ان یخبرنی انا من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک ولم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زراره فاخبرته بانه قال انه من اهل النار فقال کان ذلک من جراب النوره قلت ما جراب النوره قال عمل معک بالتقیة انتهی پس روایات مثالب از درجه معارضه روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف هلاک نیست ومعاضد باجماع فرقه حقه است ساقط واز منزل قبول هابط خواهد شد وایضا این قول شریف بدان ماند که گفته شود بمقاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه وبعضی از تابعین وتبع تابعین بوده اند برابر انبیا بودند پس مثل معاویه ومضر وکهمس وجهمی برابر حضرت موسی علیه السلام وعیسی علیه السلام خواهد بود وحال کفر معاویه سابق بتحریر برآمده وحال کهمس وغیره از بحر المذاهب تحریر نموده میشود قال ومنهم المشبهه الحشویه کمضر وکهمس والجهمی قالوا جسم کالاجسام من لحم ودم وله الاعضاء والجوارح ویجوز علیه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا ویزورهم انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقائد نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت مجسمه بودند حیث قال اکثر المجسمه هم الظاهریون المطیعون لظواهر الکتاب والسنة واکثرهم المحدثون ولابن تیمیه ابی العباس احمد واصحابه میل عظیم الی اثبات الجهة ومبالغة فی القدح فی نفیها ورایت

فی بعض تصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل ان یوق وهو معدوم وبین ان یقال طلبة فی جمیع الامکنة فلم

اجده ونسبت المنافقین الی التعطل آه پس لاجرم اخذ احادیث از کتاب مسطور اهل نحله مجیب خواهند بود

نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع انها با ما میه یعنی زید بهمان کلام مجمل است که بمخلصین مومنین

نمیرسد و تاویلات کلام رواة که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاویلات آیات و احادیث

داله بر تجسیم و تشبیه که غیر مجسمه از علمای اهلسنت نموده اند پس اگر کسی از مجسمه بگوید که این تاویلات مفید ما نیست و در معنی ابطال حقیقت

ولایت و توثیق نصاری و من یحذو حذوهم است البته فاضل مجیب جواب با صواب بآنها تجویز خواهد نمود فهو جوابنا

بعینه **قوله** علاوه در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق

اقول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغرابی هست در صحت خطاب صدیق

است نسبت بقائل ان لی شیطانا یعتریني با وجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم وغیره و با وصف حدیث صحیح

متفق علیه الصدیقون ثلثة حزقیل مومن آل فرعون وحبیب النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب

بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل در حدیث

از سبب عدم اجتماع دو امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او ارشاد

فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور

باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آید و اینجواب عین صوابست و آنچه مجیب توهم نموده

که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کالاهما مفترضی الطاعة صریح

الی ازان اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان لوهی مثبتین نیست

زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات

متعدده پس چون حکم الهی بنا بر زعم اهل سنت باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول

موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و باختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان

فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف آنکه دو مجتهد فی وقت واحد واجب

الاطاعت باشند چه درینصورت اگر اختلافی فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید

که مقلد نقیضین را اختیار نماید ایا نمی بینی که بزعم اهل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین والآخرین

و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف نمودند

پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود ازینجاست که علمای

اهل سنت رای معاویه را خطا میدانند و رای جناب ولایت مآب را صواب اما آنچه نوشته که این جواب

واقع نیز نیست لان داب المامورین باظهار الحق ان یجیبوا السائل بالشئ والآخر بخلافه والثالث

بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کان

احکام النبی وکله علی طبق حکم الله وظاهر است که ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وهذا
فی الظهور کالنور علی شاهق الطور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ وانچه نوشته که مقدمهٔ ثانیه
یعنی ان الاثنین لایتفق فعلهما وتدبیرهما ظاهر السقوط است زیرا که لانسلم که در انبیای بنی اسرائیل بعضی بعضی
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند ویکی مامور باطاعت دیگرے و بوجهیکه نبود والمدعی مطالب
بالبینه واختلاف رائے حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسے علیه السلام درباب گوساله پرستی
قوم از کتب ثقات معتمدهٔ اهل سنت ثابت است علی انا لانسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسے وکان
بنابراسه واختلاف راکبین سفینه از کلام الهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بخر فشار
نمودن دلیل و نیداری وحسن اسلام مجیب است خلاصه انکه این حدیث بمشابه دلیل تمانع است که در آیت فی
هدایه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا اشاره بان واقع شده وعلمای فریقین درباب ابطال نیز یکبار بے
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب را در پردهٔ ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد
آلهه منظور است صاف بفرمایند که در تعدد آلهه از کذب وظلم و مقتضات البشری مبرا و معصوم اند چه
اختلاف هرگز معادم نمیشود بلکه درهنگام اتفاق وتعدد آلهه می باید که اصلاح امور امت از معاش ومعاد
انها زیاده تر متحقق گردد چه جای آنکه موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد **قوله** این کتاب
از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است **اقول** مخفی نماند که ایراد این مورد بروایت مذکوره دلالت
بران دارد که انکس از مشرب فریقین دست بر داشته زیرا که مثل مضامین روایت مذکوره در قرآن
مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانه
تعالی در قرآن مجید فرموده أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم نفسحه حتی وسع مناجاة
الحق ودعوة الخلق فکان غائبا حاضرا اذا لم نفسحه بما اودعنا فیه من الحکم وازلنا منه ضیق الجهل او بما یسرنا لک
تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انه اشارة الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی صباه او یوم المیثاق فاستخرج قلبه فغسله ثم ملاه ایمانا وعلما ولعله اشارة الی نحو ما سبق انتهی
بر طبق کلام این مجیب نافهم می توان گفت که سینه علم خزینه سید مکه و مدینه به نسبت دیگر سینه ها وسعت
داشت وعریض بود وقلب که بشکل صنوبرے و اجوف نیست چگونه از علم مملو کرده شده معلوم است
که مثل عبارت ازادراک است وان تعلق اردماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان وعلم چه معنے دارد و سید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده وعن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مره عن ابی البختری قال رایت علیا کرم الله وجهه صعد المنبر بالکوفة وعلیه مدرعة کانت لرسول الله
صلی الله علیه وسلم متقلد السیفه متعمما بعمامته وفی اصبعه خاتمه فقال رضوان الله تعالی علیه سلونی
قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جسیم هذا سفط العلم واشار الی بطنه وجوانحه هذا لعاب رسول الله

صلی الله علیه وسلم هذا ما رزقنی رسول الله صلی الله علیه وسلم زقا من غیر وحی اوحی الی انحصلش انکه جناب
ولایتمآب فرموده سوال کنید از من قبل از انکه نیابیدم پس بدرستیکه درمیان هر دو پهلوی من علم بسیار جمع
است و اشاره کرد بطرف شکم مبارک و هر دو پهلوے خود و فرمود که این جامدان علم است و این لعاب
رسولخدا صلی الله علیه وسلم است و این است انچه جناب رسالتمآب مرا خورانیده مثل خورانیدن پرندگان
جوجه هاے خود را پس موافق تعریض ابن مجیب ناواقف توان گفت که شکم جناب امیر علیه السلام نیز
جامدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتمآب جامدان بزرگ بود مقر علم دماغ است نه جوانح و بطن
پس چرا انحضرت اشاره بطرف جوانح و بطن خود نموده فرمود ههنا علما جما و چرا انحضرت که افصح عرب
بود لفظ زق را که بمعنی خورش دادن مرغ جوزه را بدهانست کما فی الصراح وغیره درحق خود و جناب
رسالتمآب صلی الله علیه استعمال نموده و نیز درهمان کتاب مذکور است و عن علی رضی الله تعالی عنه قال قلت
یارسول الله صلی الله علیه وسلم اوصنی قال صلی الله علیه وآله وسلم قلت ربی الله ثم استقم قال قلت
وجه قُلْتُ رَبِّیَ اللهُ وَمَا تَوْفِیقِی اِلَّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ فقال لنهنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم
شربا و نهلته نهلا رواه الحافظ ابو نعیم فی حلیه انتهی پس مجیب انصاف نماید که علم عبارت از اذراک
یا از لبن و آب وغیره مشروبات و شرب آن چه معنی دارد و کسیکه زیاده تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن او خواهد شد یا نه ظاهر المجیب غیر معیب ادریده و اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر و جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاهر چنین استعارات در کلام
علام نیز بسیار واقع شده اما نمی بینی که بسیاری از علماے اہل سنت در مدح اکابر خود لفظ عالی
استعمال نموده اند پس بر طبق کلام مجیب میتوان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امر است
سامعین را از کثرت خنده لپشت دوتا میکرد اند اینجا ارتفاع و علو کعب جناب رسالتمآب قیاس
باید کرد که درجه مقدار خواهد بود و عجب تر انکه هرگاه دماغ که محل حواس است از کثرت علم مرتفع
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی داشته باشد و ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کرده
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و ابوبکر رضی الله عنه اساسها و عمر حیطانها و
سقفها و علی بابها و ازین روایت بنا بر مرعوم مجیب ثابت میشود که لوازم سقف از قسم چوب و تخته
اهنی در خلیفه ثالث هم موجود باشد و همچنین لازم می آید که لوازم اساس در خلیفه اول و لوازم دیوار
از قسم خشت و گل و آهک در خلیفه ثانی موجود باشد و عجب تر انکه با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینه
فکر بدر رود و بیت الخلا درین بیت موضوع نه نموده اند اگر ابوهریره رضی الله عنه را که از عظماے
محدثین است بدر رو این مکان و معاویه را بیت الخلا قرار میدادند انسب می بود و یقین است
که اگر دیلمی با فردوس برین برود و باز بر زمین آید وجبت قهقرے نماید و تاویل این روایت

بجای نخواهد رسید معهذا اگر امثال این حدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه تعیید و تفخیم میکردند بلا شائبه تکلف علمای
سنیان در کوچه و بازار از هندوستان تا بلخ منادی میکردند که ای بندگان خدا التعصب فرقه شیعه را ببینید
که خلیفه ثالث رض را بمنزله سقف قرار داده و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان جاری
میشود ظاهر اخلفای ثلثه رض را مشکل عمرو عیار ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث
سنیان است اگر زمانه مساعدت نمود و بدون این قال و مقال مافی ما ند انشاء الله تعالی عجائب دیگر مثل
مشابهت عائشه رضی الله عنها با پایان شکسته در تنور باد و کور شدن ملک الموت بیک طپانچه حضرت
موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امانی و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد
داد و الله ناصر عبده و معز جنده خلاصه آنکه البطین از القاب شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه
علمای فریقین بان تصریح کرده اند و وجه تسمیه آن اشعار نموده شعرا در اشعار بان تخصیص فرموده اند
من ذلک قول القائل فی البحر الکامل **نظم** من کان قد عرفته مدینه و هره ✽ و مرت له اخلاق سم
منقع ✽ فلیعتصم بعری الدعا و یبتهل ✽ با مامه الهادی البطین الانزع ✽ رعت عن الآثام طرا نفسه ✽
و من کالانزع المنتزع ✽ و حوی العلوم عن النبی و انته ✽ فهو البطین بکل علم مودع ✽ هو الوسیلة
فی النجاة اذا الوری ✽ رجفت قلوبهم بهول المفزع ✽ و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب المسئول
چنین فرموده و حیث التفهم ما اتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمة فیا عتبار ذلک وصفت
بلفظ البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصف با متلائه و کان علیه السلام امتلا علما
و حکمة و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمة ما صار غذاء له مملوا به و صف با عتبار ذلک بکونه بطینا
فاطلقت هذه اللفظة نظرا الی ذلک هذه هو المعنی الذی اهدته هداة الرواة الی السنة الاقلام و وراد
نفس اطلعت زهرة بروج هدایة الالهام و انبعث زهرة مروج الی ورایة الافهام یطرب سامعیه و یعجب
من لغیه و لا غرو ان اطرب و اعجب بلیغ المعانی و فصیح الکلام و تقریب تقریره و تهذیب تحریره ان
لفظة البطین هی فعیل و لفظة فعیل مختلفة فتارة یکون معدولة عن فاعل کشهید و علیم عن شاهد
و عالم و تارة عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارة عن مفاعل کخصیم و ندیم عن مخاصم
و منادم و تارة عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدولة عنه
و اقسامه مفعل فیکون لفظة البطین ههنا معدولة عن مبطن و قد انتشرت الاخبار فی الاقطار و
ظهرت الآثار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفة وافرة و دراته فقیه
الم یعطها الشمول معرفته و مصلحته و عموم منفعة والبطن بعضها الی حین حضور حملته و کان مما اظهره
فی بعض القضایا ما حقن به و ما قد النفس بسبب ارا منه و ما انقذ به خلقا جما من الحیرة
و الاشکال و اقعه حتی حصل له الاعتراف لعلمه و معرفته فانه و حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب رجل و هو

حینئذ امیر المومنین علیه السلام امراة زانیة وهی حامل فامر برجمها واقامة حد الزنا علیها فقال له علی
انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها فدرءها عمر و قال بمحضر من الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی
در ملل و نحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان
والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از ضمیمه
این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد و شرح مواقف و جامع الاصول ثابت شد که یزید خلیفه برحق
است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا
و کذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا و بحمد الله که استیصال این استدلال از سابق و لاحق
بر ظاهر است زیرا که خلافت و تسلط نام یزید هنوز ثابت نشده بود چه جای حقیت آن اگر نزد مستدل
ثابتش باشد عجب نیست که علمای مذهبش در باب مختار از روایات معتبره قوایم و قبایح او بالخصوص
دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند و کفر شخصیکه مدعی
نبوت کاذبه و یا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر بمدح یزید و حقیت
خلافتش و مقبولیت کوفیان بو فا نیز قائل شوند و حمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست و عجب است
از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل
بکار نمی برند و در نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
برحق با نکار لیاقتش معتبر است و برحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان و دغابازان اگر باشد باشد نزد یک اهل سنت
که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل و عقد برای
او اتفاق کرده باشند و هو ایضا کما تری و فساده فیما نحن فیه مما لا یخفی سوم آنکه خروج بر تابعین فی
مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند و هر چند یزید از روی زمانه تابعی بوده لکن
از قید مذکور از عدالت و امامت برآمده و مراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره مصداق
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون باشند نه مثل وجعلناهم ائمة
یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون غالبا این همه زکون نقص و تشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید
که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوهٔ ظهور میگیرد و بمقتضای حب الشیء یعمی و یصم
همراه می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب اجتهاد مآب والد ماجد خودش خواهد بود
که درباره او خال پدرش در زمره قادحین خلفای راشدین و اخراج امیر المومنین چه تحریفها که بکار برده اعاذه
الله عن شر النوائب جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت
آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسم دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی انعقدت الجماعة علیه
و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل سنت
لاجرم مجابداد مصداق آنچه شهرستانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا و کذا آنکه مجیب مدعوی بلا دلیل
با وجود غفلت از عبارت ابن مالکی نزاول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است
تحریر نموده بظاهر اشاره است بطرف آنکه مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب و غادر
و خائن است کما فی صحیح المسلم و یدل علیه جوابه و الله یعلم انه بار راشد الخ و آنچه نوشته که استعمال
استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر ماهر ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و روایات
اهل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار با وجود در
روایات ذمایم و قبایح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیرا که
احادیث در حق مختار مختلف وارد شده بعض آنها دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر بدی
و سوء عقیدتش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت ترجیح داده و اکثر او ترجیح داده اند
بعض بالعکس و بعض توقف نموده اند پس ورود اثبات آنکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست
نکه مجیب بجائی نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر
ندانسته و کسی از اکابر شیعه نگفته بلکه بعضی از اعظم عذرها شمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابوالطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بردار مختار بود حیث قال قالت اسماء بو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل و قال
کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابوالطفیل فصحابی لا شک و لا یؤثر فیه کلام احد انتهی پس معلوم شد
که با وجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه باشد چنین صحابی جلیل القدر جلیل الشان به دارے و حمایت
مختار افتخار نموده و بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان اقتدا با بوالطفیل
نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهند شد و سابق بخیر تحریر آمده که مغیره و کمس
و غیرهم مخبثهم مخبث بودند و در روات صحیح بخاری و غیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
اثر و قاتلین فرزند خیر البشر بود و بنابر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث و ثقه بوده چنانچه در تهذیب
الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبدالله العجلی کان یروی
عن ابیه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة انتهی و عمران بن حطان
از جمله خوارج بوده و مدح ابن ملجم نموده معهذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بآن تصریح نموده و ابو داود و نسائی از شبث ربعی
که رئیس و سرگروه پیاده های لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بود روایت کرده اند چنانچه

در تقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوع ابو عبد القدوس الکوفی
مخضرم کان مؤذن سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرطة الکوفة ثم حضر قتل المختار و مات بالکوفة من حدود الثمانین
اخرج له ابو داود والنسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج و مجسمه و قاتلین سید شباب
اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار نظر با حادیث داله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود بلی بمقتضای الانا یترشح بما فیه انهمه عناد و عداوت از مختار غیر ازینکه او قاتل قاتلان فرزند
رسول بود وجهی وجیه ندارد **قوله** عجب است از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه و نقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علیه نفسه بسبب
غایت نافهمی و سفاهت اسا و عدم غور بسوی دیگران می نمانداینچه گفته که در خارجی بودن شخص
خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش آنکه عایشه رض و معاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند
از خوارج خارج سازد وابن خیال محال است چه هرگاه انها جناب امیر علیه السلام را منسوب بحمایت قتله عثمان
رضی الله عنه بلکه شریک خون میدانستند پس لااقل که سلب عدالت ازانجناب می نمودند وان مستلزم
انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سائر اهل سنت
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان
ناهنجار ثابت است و ادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدمای آنها بعضی بسبب فرط احتیاط
از معیت رکاب سعاد انتساب جناب والا یتماب محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه باان
حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت انحضرت ترک نموده با وطان خود روانه شدند
و متاخرین انها محاربین نفس رسول را بحیله اجتهاد مورد ثواب الارباب دانند و کسیکه بالای منبر سب
انحضرت نعوذ بالله می نمود او را مخاطب بخطاب خال المومنین سازند و معاندین انحضرت صلی الله
علیه وسلم و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانیکه انحضرت رض را وصی بلا فصل میدانند و محاربین انحضرت را
تکفیر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذا الشئ عجائب و انچه نوشته که اهل حل و عقده برا و اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ماسبق ظاهر گردیده و انچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع
نظر ازینکه اطلاق این لفظ بر مخصین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین
میگوییم که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص الخلافه بود و لعا

بیعت اورع اصحابه و نیز ه خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراء قرآن و تابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن نیز در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره الخ کلام مجمل است صاف بیان نمایند که از جمله خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه و منصوص دانسته کدام امام مصداق وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بود و کدام مصداق وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ و سوء ادب نسبت بمستفتی علامه که از جمله سادات علمای علام است مثل اسناد
هجر و هذیان بنسبت سید انس و جان است ولنا فی رسول الله اسوة حسنة و نسبت تحریف بطرف جناب علیین
مآب انه الله فی العالمین و وارث علوم الانبياء والمرسلين بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط و باطل است انتهی کلام العین بلفظه **اقول** وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ باید دانست که آنچه من در جلد اول با بحاث متقدمه بغایت ایزدی نوشته ام
و کلمات مجتهد بلکه بمقالات اولین و آخرین او را زیر و زبر کرده ام بتفصیلی است که این مکاید جدید مجتهد
عیار را همه زائل میکند و لیکن برای تشحید اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارند زیر هر قول
مخالف باید سخنی میگویم با بحثهای سابق رفیع الشان میدهم و بتذکیر و تنبیه می پردازم تا ابلهان بر عجز متکلم
حمل نکنند و شاید اگر جلد اول بدست نیاید مجلد ثانی رافع انتظار گردد کما اشرت الیه فی المباحث
المتقدمه **قوله** کلام معجز نظام که در نهج البلاغة واقع است الخ **اقول** بودن شخص مجهول
الاسم والجسم از کرده انصار که تا امروز باوجود مرور دهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
و مصدر اینهمه اوصاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سید انس و جان بود احدی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول و بیقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید اذعان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفضه بجید و از مقولاتش خشتک
در شان هباء فنا به بند زیرا که در ایجاد خویش قطب ما سیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایص مرتضوی
در جناب مصطفوی صلی الله علیه وسلم بجهت عداوت خلفای رضی الله عنه متقدمین یکسر برباد
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** و بعضی تفسیر ان بعمر کرده اند الخ **اقول** چون عمر فاروق رض
نفس حضرت مرتضوی علیه السلام مقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم و مزیل بدعات
اهل فضول و مداوی عمده معقوم او دانست الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده والمحامد الجزیله پس
هیچ عیبی و اثری از مذهب رفض باقی نمانده چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق رض کسی را مجال انکار نیست گفتگو درین نیست که او دین نبوی صلی الله علیه وسلم را
رواج داده و اقامت سنت کرده یا بدعت و احداث بروی کار آورده و چون نفس امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سید المرسلین پرداخته و بازاله بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنا بر خشک دماغی و خیره سری تقریر میکردند بر احداث ابداع و تبدیل و تغیر
او منهدم شد و از هم ریخت و انتشاری در حقیقت خلافتش باقی نماند و درینجا نکته ایست دقیق و آن
آنکه مجلسی امام سیزدهم در بحار و مانند آن اقرار می نماید که هرچه در نهج البلاغة گرد آورده اند احادیث متواتره
است پس بحکم دلالت التضمن عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشره فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب موید این اوصاف است زیرا که بخلوص ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار میسازد و حضرات ائمه بروفق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که برین نقد
احادیث ما را قبول کنید ورنه بر در و دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارض آنرا که
خلاف کتاب است بر میدان شیطان الطاق دادیم و انعم ما قیل بیت ما ز قرآن مغز را برداشتیم
استخوان پیش سگان انداختیم * چه جای آنکه در مقاله سادسه انهم بمدارج تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند کما سبق
و بمسلمین کاملین و امهات المومنین بشارتها بخلافت این بزرگان داده اند کما ستعرفه مرة بعد اخرے
پس از شقشقیه و دیگر ترهات شیعه شنیعه اثری در میان نماند کیف لا و قد قال الائمة واحد بعد واحد
و قالهم بعد قاعد و اورده الصدوق الابواب و الفصول فی علله و اماهم الاعظم فی تالیفات مشتمله
ان امام الائمة ما دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف و نهم و سبهم علی روس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و ازین کتاب بارها دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را با آسمان دوزند
و قلوب خویش را باتش فکرت بسوزند سعی ایشان بجای نمیرسد و نتیجه ثمری نمی بخشد و درینجا برای
بیان مزید ولای رفضه تقریرات بسیار است حرفی از آن باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامری رفتند ثابت شد که اتیاشته زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسله امامت بلافصل را از شروع کردن و هرگاه فضیلت
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی ما فی الاحقاق محل خرخشه قوم و مدار است پس انصار
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربوده چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بدان ماند که مصداح الانصاری باظهار اجله رفضه مورد اعطی و صدق و اتقی
است درینجا هم موصوف بدین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت و استغناء عنه اجتناب
ابوبکر صدیق علیه السلام نه حضرت مرتضی علیه السلام پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه ناپاک
بپای عداوت خلفای رضی خود را پاک بریدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا با صول رفضه واقع

شاعری دادند البته وثوق خود را خود بر هم زدند کما یظهر من مجمع البیان و بیجی عبارته ان شاء الله تعالی
من بعد مخفی نماند که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلا است که هرگاه بحکم مجتهد دم دار اقامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا رض که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شد ندولالتی بر حقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چسان نصی از النصوص را بر منقبت و بر حقیت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید و تا کجا مثل سایر مدعی سست و گواه چست را بر خویش خواهند چسپانید پس پای احادیث
ظاهر در هواست و معارضات ان درباره احقیت صدیق در کتب علماست و حدیث تحقیم میانه خود
وحدیث موالات خود مشتبه است بنص الفصار نزد مدعین مزید و لای اهل سنت اظهار کما فی تفصیله
المجلسی مثل النجار وحدیث منزلت بمنزلة لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکا
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که ثمامثنی علم الرومی در شافی رد مغنی
وشوستری در احقاق الباطل ومجلسی در بحار بذیل طعن تجهز صریح میگویند انچه بران دلالت
دارد که امر خلافت امیر تا اخر حیات البشیر و نذیر ناقص بود خواسته بودند که بحیله تامیر اسامه
ایشان را از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث غدیر را بر سریر نشانند کما سیجی ان شاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بدان مرتبه ستودند فلان بمنزلة السمع الی اخره چنانچه تفصیلش
بهمین طرق در مقاله سادسه گذشت در بیان مناقب و حقیت خلافت مرتضوی کجا وثوق
شاید باد ندارد که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنصر
قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بجوی نیرزید فکیف که آنجناب چون
را ابوبکر و عمر باوصف چنان بودن شان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
باشی زیاده تر نرسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمر عبد ود رسید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکردند
ذوالفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بطول تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنم نکوش
دل باید شنید و هی هذه پس خدا را از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کور و کورانه مرو که برسیل
خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف از آن بد دلان شاید که بار ها
در معرکه فرار از ایشان سر زد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جا
گویند و شروح کلینی و ترجمه علل الشرایع هم بران اول دلیل است قوله چنانچه روایات دال
بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت انها نیست اقول امیدوارم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفائی بنی امیه و عباسیه وارد و نص در ذم ایشان باشد و از حضرات معصومین بدرجه صحت
و استفاضه فایز بود چرا که وجاب ابدال کفره مقلدین عباسیه و بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابنان
حارثی معالم الملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در نمیعر که بمیان نمی ارند و از کتب اهل حق نشان نمیدهند
اما انچه در مقاله سابق لبعضی از عبارات بی سرو پا و مدح غازیان دیار قیصر بر دفتر آورده جوابش بطوری
ادا شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد گاهی ازین و آن حرفی بر زبان نیارد **قوله** ایلیمنی بینی الخ **اقول**
خوب می بینم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینم باو صفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن دیده
سا وسه نوشتم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقض و معارضه ان تمامی همت خویش بلکه تمامه هم قایدین
و سابقین هم بر گمارے مع ذلک هیچ عاقلی تن بر ضا ندهد که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح او لب مبارک بگشایند
و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قوله و در حق خلفائی بنی عباس الخ **اقول** از خدای عز وجل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
در نیمقام کجاست و انچه هست چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست در خاندان
اولاد ایشان با متداد خواهد کشید و لا نزاع فیه در ینجا بر مجتهد سفیه مشتبه شده با به النزاع و یاد نماند او را که کلام
در حقیقت خلافت میرود نه امتداد و قصر ان پس مقصود بدست نیاید و انچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون و عماد و نهج الرشاد و غیره معلوم توان کرد و انهمه حجت ماست بر رفضه
که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کاشفه و غیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه
کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صعوبت بعض
اولادش را سهمی و ذکر محدثین اورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص اینمعنی است که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموماً و از تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجامد و بروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارد است بلکه نص است درینکه روزی بخانه انجناب رونق افروزند و همه را زیر گلیم گرفتند
و هؤلاء اهل بیتی بر زبان اوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بخاری نیز دلیل است
زیرا که حضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود از اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصا ابن لسیر و پدر شکست بر شکست
افتاد که در عماد و طعن الرماح گفته انچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و منبوعین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را ذم و طعن تناول کردند و کسی را از اهل بیت بدون

نوبت نگذشته مستند بعد از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث غریب ذکر امارت و خلافت لبعض
اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست
ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت در بارهٔ اکثر عباسیه
اعتقاد نیک ندارند و برا صول رفضه که در زبان ایشان ست همه اولین و آخرین خلفای عباسیه
غاصب و ظالم و قاتلین ائمه اند کما لا یخفی **قوله** اصبتم اصبتم الخ **اقول** جوابش نیز در مقاله
سادسه بتحقیق و الزام و التی اکنون چرا بفضیح خود و قایدین و سابقین خویش زیاده تر می پردازد
و خود را مثل هبنقه انگشت نمای عالم میسازد **قوله** و سیوطی از نافع الخ
اقول ازین روایت کجا ثابت شد که عبد الملک بن مروان افقه و انسک
و اقرا بود در خلافت و درین اوصاف جلیله تا آخرها این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبد الله
بن عمر قبل از آنکه عبد الملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و
شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواة هویداست که عبد الملک در علم و فضل و تقوی و عمل
قبل از خلافت یگانه روزگار بود و بس اینهمه محامد و اوصاف او قبل از تسلط بخلافت است
چنانچه در مجلد اول جائیکه مجتهد الزمانی در باب عبد الملک سخن را دراز کرده و کلمات متکی اندکه اقبال
خویش را دخل داده و لبوحدت طینت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به پشتی او درپے
چند نوشته این قید را مهمل نموده امر طرفه آنکه در همان مقام که جلال الدین سیوطی قول ابو الزناد
نقل کرده قید مذکور یعنی قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد کان
عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتهد الزمانی بر اقاصی و ادانی مثل آفتاب روشن شد
و معلوم گشت که جامعیت او صفات مذکوره او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد از ان بالجمله
مجالست ایش علم و فضل عبد الملک که از عبد الله بن عمر و مانند او در کتب اهل سنت وارد است در انهم
قبل از خلافتش و مجامع مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنه که جناب امیر المؤمنین رضی الله عنه بتاکیدات بلیغه
ادا کرده اند و از بعد بلاد فلان علی ما آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را بالعنوان
ستوده اند که هفوات کافه شیعه مصداق ع کانت هباء منثورا یعنی اقامت سنه و ازاله بدعت و اداء حق تقوی و طاعت
و مانند آن از محامد نبیله و فضائل جلیله علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات
شیخین بیان کرده اند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبة از پا در آمد که خلفا در زمان حضرت سید انبیاء
مومن بودند و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر میبردند و در عهد و در خویش احقاق
جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند
حقوق اهل بیت را بغصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بمرضی کار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد گواہے حضرت امیر انیهمه خرفشار حامامین اسفار مانند غبار از ہم پاشید و مخفی
نماند که تاریخ الخلفا کتابیست صغیر که حکایات و روایات دران مجملا ادا میشود و با اینهمه اگر حال خلافت
عبد الملک ملاحظه کنی خواهی دانست که در زمان او ظلمها و ستمها انقدر بر صحابه کرام و اہل بیت عظام
رفته و امراے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتاده که بعد از ملاحظه آن
جز تکرار استعاذه چیزے بر زبان نخواهی آورد و من بعد اگر در مجلد اول چنانکه نشان دادم ببینی خواهی
دانست که انچه رفضه در باره بنی امیه عموما و عبد الملک خصوصا در زنبیل عمر و عیار یعنے مولف بحار
و ابنان ائمه عظام خود در و انتها دارند از عجائب افادات است که زینهار بیانش بطوریکه من در انجا آورده ام
در ہیچ کتابی نخواهی یافت و از غایت قاه قاه و عروض تعجبا محو حیرت خواهی شد قوله پس اگر
مدح عمر الخ اقول بعد ازین کشف تلمیحات که خود از مطالعه تاریخ الخلفا تواند شد کسی را این توهم
عارض نمیشود چنانچه مجتهد را عارض شد زیرا که مدح نافع و غیر او در باره عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نه تخمینا و مدح حضرت مرتضوی رضا در باب حضرت صدیق با فاروق رضا بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی دشتان بینهما قوله علاوه
انکه الخ اقول این جواب را بجهت اجمال و اهمال نفهمیدیم باید پرده از روے مغلقش بر داشتن
و اجمال و اهمال را تدارک کردن تا معلوم گردد که مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این چه
چگونه است و لفظ فلان که بودنش در حدیث مرتضوے رضا ممنوع است چسان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشته که در حدیث مرتضوے نام مبارک احد الشیخین بود بلے علماء اہل حق مطابق
ایراد رضی لفظ فلان بہر زمان می ارند لیکن اعتقاد این معنی دارند که حدیث الجناب این لفظ نبود رضی
بجهت جبانت رفض خود که از اغاز وجودش بحکم فاعقبهم نفاقا از لوازم ذاتے بود بکمال تشهد در کتب
الرجال این لفظ آورده و داد تحریف در کلام مرتضوے داده قوله و همچنین الخ اقول
این بحث خاص در مقاله خامسه که مقاله اخیر مجلد اول است بما لا مزید علیه گذشته و الزاما و تحقیقا
چنانچه باید بهر زبان قلم رفته و با دله قویه و حجج قطعیه ثابت گردیده که قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
ولیکن جناب مجتهد که بدولت قاروئے مست و تکبر نمرودے متصف گشت بکتب عقلیه و نقلیه
کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب اوست و صغیر و کبیر این دیار او را از راه جهل و غرور
قایم مقام ولد خاتون نرگس قرار داده اند مهملات او همپایه مزخرفات سلیم که بهتر از وحی آسمانی
است نزد رفضه خواهد بود و در همان مقام از کتب شیعه مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبولین لسان الشان بمعنی عدیم الکبر آورده ام من شاء التفصیل فلیرجع الیه و این مدح
باضافت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجانی داشته باشد ولا ضیر فیه قوله باقی ماند

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمعنی این عبارت هم پی نبرند که درین
هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیارے از مخلوقات دعا برائے متوکل می نمودند و مبالغه در ثنائے
او میکردند کسے انهم گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد درینجا هم
راه اجمال و اهمال سپردند و فرو مایگے را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او را تا بدرجه
رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش
این سفاهت و خرافت را پایانے نیست که چون روایات شیخ صدوق رح و مانند او را از آن کتابها که
در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد
چه حیلها که دران بر نمی انگیزند و چه پیچ و تابها نمے خورند و چه هفوات که درانجا خلاف مناظره نمی خایند
و درین مقام انهم بجانبش نمیگذرد که قائل که بود وقتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی رض را درباره صدیق رض
و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانستے و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورده و مجلسی روایتش را
متفق علیه فریقین اعتقاد کرده کما مر غیر مرة باین لفظ بی سر دین در یک پله نمی نهند و داد ظلم و اعتساف
میدهند عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا
مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود و لله الحمد که حتی قال قائلهم باعتراف
نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل پایان مبالغه مذکور هست و دلالت ندارد مگر آنکه
کسے از اللسان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که المتوکل فی احیاء السنه الخ شاید جناب مجتهد که
رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را انتهاض دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت مے نماید
قوله و عدم رضای آنحضرت الخ اقول جواب هر قول و هر روایت را انچنان بتفصیل
و بسط بعنایات ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب
خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده از دیدنش متاثر شده که اگر گویم
حقیت مذهب سنن بر او متیقن گشته براه غلط رفته باشم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره
با فاضل معاصر صاحب منهج السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه تحریر
کرده ام زنهار بر جوابش قادر نیافته اند قوله خطبه شقشقیه اقول چون بجای خود مقرر است
که خود کرده را درمانے نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جا بجا پیدا است
که رضی برادر مرتضی رض آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار
آن منعقد است لا جرم چنانچه اشاره کردم اینقدر به ثبوت پیوست که رفضه براو صاف غشره

که سخن دران میرود و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صدور ان از جناب معصوم خلیفه رابع بلا فصل است
واهل سنت از سابق ولاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبهٔ شقشقیه بر ما حجت باشد این بانجاح
وبهو خواهد بود که داعی مکلب از طائفه رفضه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید وان را بر
اهل سنت حجت شمارد وقد عرفت مرارا ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب بان ادعاء العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء لانفسهم ازین لغو مبین مولوی این خطبه را مطابق داب خود حمل کرده اند و فی حدیث
علی گفته اند وبعضی چنین فرموده اند که منسوب الیه رضی الله عنه هذا الخطبه ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است ایا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند باعتبار آنچه بر زبان شیعه
شب و روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جا و وانی لفظ الیه برای بیان ندیده اند
آیه مفسرین در تحقیق ان همین میگویند که من گفتم سلمنا لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و امثال آن و صحت قسمی از انست و بارها گذشت
که وجود عام مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست نتوان برد که دیگران این نسبت کرده اند
وشان حضرت مرتضوی ازان ارفع و دامن آنجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علماء شیعی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفاء و ذمائم ایشان بارها به ثبوت رسیده
و رفضه هم در تراجم نهج البلاغة و در غیر آن این امر را نقل کرده اند و درایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور رسید و مردم
ازو نه بنده که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کردند و شما بیعت نمودید و در حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الآیات والاحادیث و شیخ و صدوق +
درین امور ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد کرده اند و علم الهدی از رفضه در تنزیه
صاف صاف گویند که زنهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب انکار نشده و ایکا
ماند و معدل جابلقی امامیه یعنی شیخ مدائنی در شرح نهج البلاغة صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضوی مذهب خود را از جهت خوف معاویه پوشیده و از نصوص امامت خود تذکر
نفرموده چه یگونه عقلا تجویز کنند که ذمائم و قبائح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رود و معاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفضه و دیگر ائمه عظام الشان همین بود که نه دعوت
کنند امامت خود واز مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند منه از دار الخلافه خلفا تا بیست و پنجسال هجرت تا زمان
هر چند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب و اولاد آن عالی قباب بنا بر روایت سعد بن عبد الله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که وسعت آن خارج از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر یکی
بطرف مغرب و دیگری در جهت مشرق پرداخته باشد و هر یکی را حصاری از آهن محصور و محاط

گردانیده باشد که به هفتاد هزار باب مبوب کرده و ساکنین این شهرها به هفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بوده
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله دوم نیز بر اشاره آن مشتمل است لا حول
ولا قوة الا بالله **قول ۱۷** دوران کلام آه **اقول** بعد از آنکه روایات امامیه را تفحص و تتبع نمودم
و کتب ایشان را غربال کردم چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبدالله بن عباس است و خود
نهج البلاغه در این مخصوص دلیلیست منصوص و چون قسمتی از کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
بصیرت از نهار تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر نصوص هم میسر نساختند و دعوت مذهب
خود نکنند و نکات ناست ضمیر مقدس را در جوابات معاویه پوشانند چنانچه آن الفاظ دلیل و مبرهن گشت چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را روبروی هر مرید کامل بد گویند پس البته اتباع ابن سبا بر نامش این تهمت
نهاده اند اما آنچه مجتهد بخیال سخیف خود تمسک باشیخ فرموده که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا آنکه فریبی چیزی دیگر متصور نیست اما بحاله مشروح من لا یحضره مطالعه مجتهد نرسیده تا
دریافت که ائمه از فضه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت جبرئیل
علیه السلام مطابق احادیث بحار روبروی بلباس و صورت خلفای مذکور در آمدند و خنجر در کمر بسته
دلیل الخبر کالمعاینه را بیاد رسول صلی الله علیه وسلم داده پس اگر از راه تقیه بر اعدا بسته و خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار روبروی تمام کوشش بران
دل بر زعم خلفای راشدین نمود [illegible] در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی ان شقشقه [illegible]
نخوردم آنچه افسوس بر مجتهد بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده به انجام نرسید اگر
فی کلینی عورا بهر دو چشم به بیند خواهند دانست که ائمه هدی بروایت زراره تقیه از ان مخالفان
نموده اند که اگر ائمه اشارت میکردند بدریای محیط غوطه میزدند و به آتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجملاً و مفصلاً خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان بغارت بردند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خوردند که تقیه
از این مردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررته فی مجلد الاول **قول ۱۸** در این مقام
اقول در جائیکه مخاطب مفصلا این بحث را در اخر کتاب تنبیه خواهد آورد [illegible] تنقیح آن العجم
خواهم آورد تا از آن منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق الزام حضرت عباس و طرفداری حضرت
مرتضی و دفع تطرق بعضی از اوهام دران باب بود که حضرت عباس و جناب مرتضی مخاصمت نمودند
پس چون وعده عنقریب بوقوع انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خواند که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام نباید تعجیل کردن و قریب این مجتهد که هر جا این حیله
را بهت جهل و یا تجاهل بکرمی نماید خوردن چه از تقلید ابوسفیان میکند و قتیکه در معرکه احد می گفت

افی القوم محمد افیکم ابن ابی قحافه افیکم ابن الخطاب و حضرت صلی الله علیه وسلم در آغاز میفرمود که
خاموش باشید و هیچ جواب ندهید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند ناگاه فاروق رضی الله عنه مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا همراه خود
رسیدی که همه ایشان موجود اند که نام بروی این توهم درین معرکه باید که خاموش باشی و عجلت نکنی چون
مجتهد مقلد ابو سفیان و مرید یزید و مدعی مذهب او کلیةً بحصول مراد خویش یعنی عجز علمای اهلسنت یقین کنند و
باطمینان فرا رسد که کسی در میدان نمانده که اراده مصارعت نماید و نعره هل من مبارز بر زبان ارد و دیگران را
یادی شجاعت درین معارک فشار و قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ولا تحزن علیهم
ولا تکن فی ضیق مما یمکرون و ان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا نگید و حرف بطور الزام و معارضه باید شنید که عجب
دارم از مجتهدین رفضه که قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لا ثانی نائب صاحب
الزمانی هم اقرار بدان دارد چنانچه دیباچه ثمرة الخلافت دلالت بران میکند و قدوت جبابره زمان صد
الکتاب و لی بدان نمی برد که احادیث مذمت رفض و رفضه در کتب دینیه ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین هم بران شهادت میدهد و آخر در معنی و این محاوره چیزی معین نمیشود مگر آنکه رفض عبارت
است از بدگوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که بمنزله فصل مقوم شیعیان است
چون اینقدر دانستی حالیا میگوئیم و سوال مینمائیم که نزد شما جناب سیده که بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
حضرت روح الامین صلی الله علیه وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد که زنهار بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیاورده اند ازینجاست که در اصول کلینی انهمه امور موجود است و بشهادت
جناب مهبط جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نهجة المباهج و غیرهما جناب امیر مانند جانبین چنین بود
پس چگونه مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواهد بود و کسی که مثل جانبین مکرر بود و مانند چنین
باشد و واجبات شرعیه از و متروک شود کما فصله سابقا او چگونه واجب المحبت تواند بود و چسان
مولای تمامی امت بمعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برای امامت او نازل خواهد گردید چنانکه
شیخ حلی صاحب امامیه در کتب کلامیه و دیگر حمقا و سفها مدعی آن گشته اند و زنهار گمان نباید برد
که هر دو تقریر مجتهد نحریر و این فقیر بعمل آورده از یک باب است و فرقی میانه این و آن نیست زیرا که
غایت امر یکه مجتهد از صحاح یا بتقلید جامعین بیان فهمیده سواد برآورده این است که فاروق رض برای الزام
حضرت عباس رض و طرفداری جناب مرتضوی که همه گونه پرخاش داشتند و قد اورده صاحب الاحتجاج ایضاً
فرمود که بگیر شما ابوبکر رض را و مرا چنین گمان کرده بودند پس اعتقاد و جزم جناب مرتضوی رض بغدر و خیانت
و کذب این بزرگان کجا لازم آمد بخلاف شهادت جناب سیده درباره کلمات طیبات فاین

فان الخمين من اليقين كما تقرر في القرآن المبين ونطقت به السنة الانبياء والمرسلين آمدم بر بيان
اعجوبه روزگار واضحوكه هر شهر و ديار كه تا من عبارت حق اليقين را كه بسياري از علماي اماميه انرا
در كتب خود مثل بهجة المباهي وغيره بهمين الفاظ ذكر كرده اند براي الزام رفضه براورده ورو بروي
صغير وكبير البتان در بلده فيض آباد ولكهنؤ همچنين در بلاد نزديك و دور نهادم زنهار كسي سر خود را
برنداشت و هيچ تاويلي را در نميعر كه سپر خود نساخت ليكن جز فشار حاملين اسفار خصوصًا مجتهد بار برار
بايد ديد كه در جواب مكتوب اخير كه در ديباچه اين كتاب ذكر همه اش مجملاً ومفصلاً نوشته ام چنانكه داني
هوس خام را پخته وبعد از ناميدي چنين گفته كه تلامذه مجلسي در وقت تصنيف حق اليقين بيش
با خود تحسيبات عظيم كردند وهذا كلام زاده الله خزيه وملامه زيرا كه هرگاه در اصل روايت ذكر قرار منقول
نشده باشد بلكه حكيم الهي بخش صاحب كه حال شان در آغاز جلد اول دانستي تبرا نمودند از كسيكه حق
حق اليقين تصنيف كرده يكي از اقرباي شان گفت كه با وجود تشيع از ملا باقر مجلسي كه مقنن مذهب ماست
تبرا ميكني فرمودند او باشد يا پدر او هر دو نزد من ملعون اند كه براي بدشگوني ديگران عيني خود را
بريده اند بر مجرد مسامحه قلم مترجم بناي طعن وتشنيع نهادن از عقل وديانت بمراحل بعيد است خصوصًا
هرگاه ثابت نباشد كه ترجمه از مصنف كتاب است يا از غير او چه بسا است كه علماي اعلام تقليلا للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنيف كتاب حواله بر تلامذه ومستفيدين مجلس گرامي ميفرمايند سيما
وقتيكه قرينه عبارت كتاب بحار موكد اين احتمال باشد پس چه بي ديني وبي ديانتي است كه بمجرد
ملاحظه چنين عبارت كه اصل استناد آن بعالمي از علماي موثوقين غير ثابت در صدد الزام بر آمده
الي آخر ما تفوه به وانيكه شنيدي خاصة در لفظ گريخته بود كه بنياد الزام بران درين مقام خاص نهاده ام
بلكه سوء اعتقاد جناب زهرا رضي الله عنها درباره حضرت مرتضي رض ازين كلمات طيبات باثبات ميرسد
كما عرفت آنفا اما در لفظ خائنان پس مزيد حرافتش اينست كه در عبارت حق اليقين لفظ خائفان
از خوف بود بجاي آن لفظ خائنان از خيانت نهاده اند انتهى محصل هذيانه جعل الله سرابيله
من قطرانه **اقول** اهل بحث ونظر را شرم مي آيد بر داين مهملات برداختن مگر چون عوام سكوت
را بر عجز حمل ميكنند لاجرم حرفي چند بر زبان قلم مي رود وايقاظًا للنائمين وتنبيه غافلين نموده ميشود
تا كسي بعد ازين هم منكر حق اليقين نشود پس بايد دانست كه ملا حيدر علي بن ملا عزيز الله بن علامه
محمد تقي بن فاضل محمد كاظم كه در دودمان ملا مجلسي است وكتابي در اجازه مشايخ واساتذه نوشته
نام كتاب حق اليقين وهم تذكرة الائمه را از مصنفات او ياد نموده ومجتهد با انهمه ادعاي تكلم واجتهاد ومكر
فهم بانداز ويابديش همت نمي گمارد كه خود مجلسي انچه نوشته در فهرست وامثال آن گفته دلالت بران ميكند
كه كتاب حق اليقين خاص از تحرير اوست وكسي دران شريك نبود واين امر را عقل مي پذيرد زيرا كه كتاب مذكور كه كثير

است صغیره و قطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که به بست و پنج جلد اختتام یافته پس شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض مناط درین کتاب لایق تقبل نیست بلکه از آن جنس است که معاندین کفار معبودین خود را شرکاء الله
میگردانیدند سلمنا لیکن چگونه عقل تجویز کند که آن مترجمین تحریر خود مجلسی در هیچ مجلسی نه نمودند و او
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گریخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگرے راهم توفیق
نشد که تدارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد هفتم را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شیعه که خود شریف مرتضی انجمن نجبت آمد
نصب باطنی دل بران بسته و در کتابتش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب می
انشاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی آن هیچ و تابها خورده و بعد از مشقت بسیار
ساده بجامی خیره بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جزو کلان
سر داخته بعد از آنکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علما کار سهل را بر شاگردان حواله
می نمایند نه آنچه مشکل ترین مشکلها بوده چنانچه از نگارش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه جنابست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویداست که بنی
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خزیدند و افواج ازواج مقدسه
خود را که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقاتله مهاجرین و انصار و متغلبین روزگار فرستادند و امام اهلبیت
طاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون بی نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند اینست حرفی از آغاز و انجام آن
بنازم بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزیها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات بستند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نزد حمقا نیز یکان یکان
بشمردند و در رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید الابرار
و راویان حکایات عمرو عیار هر گراه در کلام فقیر تردد می رود بمجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
بیکدو جزو که خطبه فاطمی در آنست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده و بنده را بهر از جستجو باز این مجلد عاریة بهم رسید
لاجرم از آغاز سخن نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبل لاف گزاف است و در نمودنش عاجز

شوم الغرض مجلسی میگوید و لتوضیح تلک الخطبة الغرا الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی تحیر من الفصحاء
منها والاعجاب بها احلام الفصحاء والبلغاء و بنی الشرح علی روایة الاحتجاج ولنشیر احیانا الی روایات اخر

قوله اجمع ابوبکر ای احکم النیة والعزیمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبه و جمعه یقال لاث العمامة علی راسه

يلوتها لوتا اے شدہا وربطها اقبلت فی لمته عن حقدها اللمة بضم اللام وتخفيف الميم الجماعة قبل ہی مابين
الثلثة الى العشرة وقيل اللمة المثل فی الجنس والتراب وقال الجوهری الهاء عوض من الهمزة الذاهبة
من وسطه ويحتمل ان يكون تشديد الميم قال الفيروزآبادی واللمة بالضم الصاحب والاصحاب
فی السفر والمونس الواحد والحفدة بالتحريك الاعوان والخدم بطاويولها ای كانت اثوابها طويلة تستر
قدميها تقع عليها قدمها عند المشی بالجرم شبها مشبه رسول الله صلی الله عليه وسلم والحرم الترك التقصير
والعدول والمشيه بالكسر الاسم من مشى يمشى مشيا ای لم ينقص مشيها من مشيه صلی الله عليه وسلم
شيئا كانه هو الحذر بالفتح وقد يحرك الجماعة انگه بحذف واختصار شنيدے فاتحه خطبه است كه تصوير
لباس ورفتار باشد وهرگاه تفصيل گفتار را بعد ازانكه جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقبول
تشريف دادند ودرين جهاد سيف زبان بركشادند بشنوے خدا شاهد حال است كه خواهی گفت
كه هرچند غم وفات خواجه كائنات هوش وحواس را يكسر ربود وليكن دعوی فدك طلاقت لسانی
بضعه رسول ربانی را اصول تعين خطوات شيطانے چندان افزود كه بلاغت سبحانی و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت كه ذره را بصحرا و قطره را به دريا باشد پس بآواز بلند
كه غلغله گوش ملا اعلی كرديد آن خطبه را باين طوالت و وقوع توقف بعد از هر فقره مقفی و هر
جمله مسجع بسبب مزيد بكاء حاضرين ادا كردند اگر در تمام روزے اتمان ظلمے شده باشند البته از عهده تحريرات
حضرت زهرا ضبط مصحف اعظم آسمانی خواهد بود يعنی كاركنان قضا و قدر را از روز قيامت ساعتی
كم كردند و باين روز اضافه فرمودند تا همه خطبه را بطور معلوم كه گريانهای سامعين بر هر فقره از
شوق شنيد و آه وناله مهاجرين وانصار باعث سكوت خطيب بر بار می گشت تمام فرمودند و من
محو خيرتم كه چون اين حركت قسری با طبيعے وارادے در آغاز خلافت صديقی بود مشق
وممارست مناظره وتبحر در جدل والزام چگونه حاصل شد خود در روايت كتاب اختصاص كه از فقه
آن از اجله دودمان اصطفا يعنی حضرت ابو عبد الله است برابر هزار دليل است بر آنكه حضرت
زهرا ازين فنون حرفی نميدانستند يعنی بمجرد شنيدن حديث لا يورث هيچ جوابی ندادند
و مهر خموشی بر لب زدند ومشكل را پيش مشكل كشا بردند لاجرم دو آيت قرآنی آموختند و باز
برای مناظره فرستادند چنانچه الفاظ اين روايت را در ديباچه كتاب دانستی و از خصايص روايت
اختصاص حرفی ديگر بشنو كه اگر حديث لا يورث صحيح نمی بود چرا حضرت زهرا انفر مود كه ساخته
و پرداخته شماست پس صحت حديث بر اصول رفضه عيان است وحاجت با يراد حديث كلينی اعور نيست
ليكن اگر اهل سنت ميگويند كه صديق مسئله را درست گفت وحديث صحيح بر زبان آورد غولان بيابانی
انياب اغوال برمی آرند وركهای گردن قوی ميگردانند بالجمله سادگی ذهن حضرت زهرا از كتاب اختصاص

هویدا است بار خدایا چنانچه تعلیم بابی موجب فتح هزار باب و انفتاح تکلم مبارک مرتضوی شد کما سیجیئ مفصلا
علی اصول الامامة العلیة الجلیة بجاز مرتضوی و روایت قرآنی هر چهارده طبق را نورانی گردانید تا داد مناظره
و مباحثه دادند و مهاجرین و انصار را همقرین زبونی گردانیدند ولیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
خواهی گفت که در ربطش مثل افادات ائمه و روایات زراره و هشامین مضبوط و در متانت مانند بیان مذهب
ابن سبا مرصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحدی در ان راه یافته که در هر صفحه
بلکه هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تضمین و تایید و اختلاف قراءة و تصحیف الفاظ و توجیهات را در ان دخل
رسیده و چرخ و بازی بلکه سینه زوری و تازی بعمل می آرد و لفظ امکان و لیت و لعل و ایصال و حذف
و تاویل و احتمال را در وی زبان دراز غرضیکه بدین رساله مذکور در مجلسی فتن حکایت ظرفا بیاد می آید
که چون با قراول یعنی داماد شیعه را بخاک سپردند در جواب منکر و نکیر از لغات عوایص بر زبان آورد
آن بیچارگان بی حواس شدند و گریختند و از صورت واقعه خبر دادند که خدایا فلانی مرد و این عبارت در جواب
گفت که زنهار حرفی از آن نفهمیدیم و سر او حل این مشکل بر کردیم جواب آمد که حق بجانب شماست من خود
در فهم ان حیرانم مصلحت همین است که او را بحالش بگذارند و بار دیگرش زحمت سوال ندهند راقم
الحروف میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه معین و معانی آن در کتب خصوصاً بحار بدون شد خطبه ابن شهر
مجتهدی بهم محال ندارند که بدون غور و فکر مطمئن شوند و مخاطبین را تسلی بخشند و ترجمه آن بسلاست
بکنند انهم بیکطرف اگر عبارات این خطبه را با اعراب صحیح مثل دیگر کلمات بلا تامل بخوانند و بدون فلتت
لسانی و لغزش زبانی تلاوت کنند طوق اعتقاد ادیب بوبش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
تجویز نمایند که ترجمه این خطبه املای مجلسی مستفیدین خویش سپارد و خود را از ان تقلیلا للمؤنة معذور
دارد و بفرض محال باز بدیدنش سر دارد و آنگاه در مدت عمر خویش گاهی تدرک آن نسازد و دیگر علمای
این کتب را تتبع نمایند و همان ترانه را مانند جنین رحم الخ لب رانید نعوذ بالله من هفوات الجاهلین و خرافات
المجانین و سفاهة الغابرین و بلاهة القاصرین لیس نسبت ببیدینی و بی دیانتی که مجتهدین و مقتدین
اخوان الشیاطین بعلمای اهل سنت نمودند بعلمای رفضه اکل شد و بدعای فرقه حقه حاصل گشت
والحمد لله من حفر بیر الخصمه فقد وقع فیه بحمده من بعد عقلا متحیر اند که بعد ترتیب این خرافات
و تاسیس این مضحکات که هزال کاسه لیس کشمیری نقال مرتب گردانید که ترجمه از مجلسی نیست
اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعه از احیای غزالی حجة الاسلام و المسلمین
و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین برای الزام آورده اند
احتمال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود حالانکه رفضه در لباس تقیه
بمدارس و در باطلات کاسه این بزرگواران می لیسیدند و حاشیه بساط این نامداران می بوسیدند

ولیکن می بودند شرکت او در تالیف از خدای عزوجل استدعا می نمودند و مردم را بدام و دانه میگرفتند و روباه پرفن و گرگ کهن را شرمنده میساختند و مادام الحیات نام تشیع بر زبان نمی آوردند و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف متاخرین مثل بوائع نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهرها با وجود ظهور دعوت رفض و آشکار شدن محدثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه های مانند و ولدایه بیروت تا مدتی درس دادند و بلبلباس متعبین عدیله ماند یعنی کتابها بتقیه در انجا خواندند و قبیل این زمان بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنو حج و عمره بتوسط مجتهد مذکور بعد از اخذ و جر کردی حج اولش همراه والی رام پور نواب غلام محمد خان انار الله برهانه بود بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت اکثر تمام عمر خود بصحبت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرتضوی بر زبانش بسهو هم نمیرفت چنان بلکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهات بیان می نمود که همراه رئیس افاغنه درکشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع اطعمه لذیذ در این سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود که مرا الحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای لذیذ بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر اهل سنت وقت تالیف بر متقدین خود اعتماد نمودند و این تمکین امان که قابو وقت یافتند خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نزد هر کس عیان است که سنیان عادت تقیه ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارتیکه آوردم آغاز قصه مطالبه فدک بود و از خطبه مذکور که منافقان استهزا بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان با فتند ولیکن چون سلف شان ما نفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس ما اصلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان وغیره من تفاسیرهم و تفاسیرنا اگر خلف هم بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ اکنون حال خاتمه مفتریات شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقه سخن در السنت بشنو که مجلسی در مجلد ثامن از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر رض حین ابا عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی برحاشیه

کشف الغمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود بعد ایراد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت یافتم بخط
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا رض از نزد ابوبکر رض بی نیل مطلب برخاست حضرت امیر المومنین باستقبال
پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا رض در درشتی و غیظ و غضب باز بعد از مهلتی چنین فرمود که مانند
نحم الخ و ازین کلام هویدا شد که امام الایمه رفضه یعنی ثمانینی معتقد این کلمات طیبات است و بکمال چنین
اهتمام در ضبط آن نموده و بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب و ایراد لفظ ثم پیداست که جناب سیده وقت لحوق غیظ و غضب آنچه از درشتی بالفعل آوردند
عنفت و خشونت کردند از اثنای عبارت ساقط است و ناگفته به است آنهمه در کوچه و بازار اتفاق
افتاد چنانچه از سیاق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیمه لما خرجت من عند ابی بکر رض ظاهر است و این
دشنامها یعنی تشبیه با جنین و خائنین قطره از عمان و برگی از درختان است چه لفظ ثم دلالت بر
تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از ثوران حقانی و جوش و خروش جنانی آن قدر غیظ غضب
کجا باقی می ماند و از عبارت مجلسی هم در حق الیقین پیداست که آنچه را ملا مجلسی بر زبان آورده بعد
از آنست که جناب سیده در خانه قرار گرفتند و از آن جوش و خروش باز ماندند اکنون معنی عبارت
حق الیقین بعد زمانه دراز حل شد و آن عبارت این است پس حضرت فاطمه رض بجانب خانه برگردید و حضرت
امیر المومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی قدس و تفتیش درباره استقبال شیر خدا چنان ثبوت میرسد بلکه مانند
آفتاب عیان میگردد که استقبال شریف مرتضوی حقیقة بجلبه فاطمه زهرا رض بود و موید آنست
آنچه مجلسی در حق الیقین از امیر المومنین در خطاب سیده نساء عالمین آورده و محصلش بایان رسید که
زهد و توکل اختیار کن و دست از انهماک و رطاب فدک بردار مدعای جناب امیر آنست که هر چند همه
تدابیر کردی و کوششها را باقصای غایات رسانیدی چه ثمره دیدی و بنقض عهود و شکستن مواثیق
چه حاصل شد بعد از آنکه بر کتاب الوصیت مهر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه
رب العالمین را گواه گرفتی که صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود و هر چند خلفا حقوق را پایمال نمایند
و هتک حرمت کنند و کعبه را منهدم گردانند الی غیر ذلک و حال کتاب الوصیه و عهود و مواثیق مع اصول کلینی
و غیره بارها دانستی و آنچه از جناب امیر در حق الیقین بجواب درشتهای جناب سیده شنیدی انهم دلالت
بران دارد که اینهمه حرکات خلاف زهد و توکل و قناعت بود و هم خلاف رای جهان آرای حضرت امیر
و از اینجا اینهم معلوم گردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا دست از عهود و مواثیق بعد تاکیدها برداشتند بعض
حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی
کرم الله وجهه حضرت فاطمی را طریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می آموختند و بار بار بمجالس اصحاب

سیفر ستاند عمر خشمگین داد این کور نمکی و شیطنت پیشوایان رفضه که در لباس دعوی مزید ولا بکار بردند غیر از احکم الحاکمین از که توان خواست کاش رفضه برهمین مقدار قناعت میکردند و بر فتراک یا کلان نمی بستند که من بعد حضرت بتول بیت الحزن قرار دادند و مدت العمر در ان میگریستند و بجا حاصل فدک مے گریستند که حدود ان بر نصوص کاظمیه کما فی البحار تا سمرقند و بخارا میرسید واویلا بعد از انکه علمای رفضه با بروریزی و بیحیائی دشمنان اهل بیت و دعوی صدور نکث عهود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من الکبائر العظیمه از ایشان کما عرفت انقا مدعی نیفتی شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مفارقت رسولخدا صلی الله علیه وسلم بود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَقُولُوا إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وازینجاست که فاضل متبحر یعنی بحرانی در شرح نهج البلاغه چنانکه دانی و از مجلد اول می خوانی بخط علمای خویش در بحث فدک قائل گشته فروا من المطر ووقفوا تحت المیزاب چه بر اصول رفضه نه از علم فاطمی نامی نه از زهد و صبر بعد از مهر نشانی نه از حیا و مروت اثری نه از ادای واجبات برکی و ثمری خصوصا چون حدیث قاصر النظر کلینی اعور و مقالات کاسه لیس او یعنی مجلسی بدگهر در مصارعت و کشتا کشتی حضرت زهرا با فاروق ورود الهی واحول الغضب لعین وارمی کما مر پس چرا علمای رفضه درا اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خبط ناقه عشوا نشوند والحمد لله علی هذا انهمه قهر الهی است که از هر طرف آتشی می افروزد که خشک و تر رفضه را از هر جانب میسوزد اما انچه جناب سیده برای جناب امیر الفاظ معلوم مرتب کردند و نص قطعی وارد فرمودند پس عین مقتضای اصول موضوعه امامیه است غلط گفتم مقتضای ان را هر چند درین کتاب بارها بیان کرده لیکن ادب از شرح و بسط ان باز میدارد ایا ممکن که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت گزیند چون بزوجه عفیفه او را بتهمت زنا کنند و خاموش نشیند چون داد و ضرب و شلاق دهند و برای اهل نفاق فرصت جست بندد و رتق و فتق ارض و سموات او را بحصول پیوندد و غیرت و حیای او مقتضی آن باشد که زوجه خود را بمقابله ظالمین فرستد و خود جامه زنان بپوشد و بهیچ وجهی از وجوه برای او نکوشد و انهمه بعد از ان صدور یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه فرموده ای علی آزرده میکند مرا انچه آزار دهد او را و اول او کسی ملحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکو سلوک کن چنانچه از بحار و جلاء العیون متموج و اشکار است حقیقت این ست که انهمه حوصله جناب سیده بود که برین چند لفظ یعنی مانند جنین اه اکتفا کردند چون از نوران حقانی قرار گرفتند و غالبا بتقیه نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنی بر اصول رفضه انهمه زار نالیها در بیت الحزن بقیه عمر شریف معاذ الله تظلم از دست مرتضوی بود اما تهمت زنا بر اصول و امهات رفضه پس [illegible] می اید انها که شنیده می تعلق داشت بلفظ کرو نحیه و غیره اما انچه سیر حرف در باره من تحریف زاده عی شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و بجای خائفان خانیان نماوم

پس تحریف بزرگان خود که واقعه چه میباشد وچه روایت میکنند وآخر بلعنت حضرات ایمه اطهار
میشوند یا دوها بینید تا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان دران باشد وخدا گواه است
که دم تحریر این اوراق بالتتبع نسخ این کتاب را جمع کردم وغیر از لفظ خاینان خبرے دیگر نیافتم ودر کتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است درانجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرنا
الیه فی صدر البحث ومن حیرانم که هرگاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق علل الشرائع قرار خود را
بدلیل فرمایند حضرت سیده مصداق اوزی چگونه دریغ نمایند ومجتهدین قوم چرا از شنیدنش نفس مے
گیرند واین بحث در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه درینجا بحث بلفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی بازهم این ملامت
وتوبیخ وتذلیل اصول دین وتحلت رفضه را بر کندی ودر بسیارے از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی واین تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توان یافت
خصوصاً مردود شدن خرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است وکسی از طلبه باور تواند کرد که مجلسی در جوابش نفسها سوزد
وزمین واسمان را بهم دوزد کما لا یخفی علی من نظر الی حق الیقین واینهمه دو حرف نگوید که فقط برای
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بحمد الله که پرخرابات
این حدیث را بدستخط خود باهتمام تمام نوشت وتوقیع او را ایمه عظام رفضه بچشم خویش دیدند
وگواهی بران دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار شناعتی میدان این احتمالات را
بروفت وهمه خشک وتر ناپاکان را پاک بسوخت ومخفی نماند که مجلسی شقی بعدازین جای که
برحاشیه کشف الغمه چنین یافتم درحل لغات کلمات طیبات متوجه گشته واز بیانش پیداست
که شیمه چنین بروایت شریف بیدین است که خود را فرع این شجره وثمره این دوحه قرار
میدهد پس بنص حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه وعن ابائه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
وخلاصة المنهج بالاد نستے تضعیف عذاب وخلود عقاب را مصداق میگردد قال الله تعالی
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا واز انعامات یزدانی وتائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی انیست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم واز نعیم
انعقام فراغ یافتم وقدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنها خاتم الخلفا
مشرف گشتم ودیدم که در مکانی اراسته برفرش مکلف نشسته اند وجماعتی از صلحا وعلما
گرد انجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بتفاخر تمام در آمدم ونجوبترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخر روبروی جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب برلبته و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف رفضه
و معائب مذهب شان میرود و چنان مقین می نماید که انجناب بر تحلت الیشان استهزاء اضحک
میفرمایند و الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً ۱۲ **قول ۸** علاوه برین میگویم الخ ۲ **قول** بر
همگنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغت است
و نوشتن این عبارت که ظاهر اینحدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در اغاز
این مقاله دانستی الزام است تا شیعه سرتابند و راه فرار بر خویشتن مفتوح نیابند و از انجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی لیدیلا دو حدیث دوازده خلیفه اختلاف است مغ
شیعه که از لفظ رنگ پیدا است بحصول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بعبارت العین آمد
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه دانستی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه دانستی تدرک ان توهم تا بدانی که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجای نبردند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذناب دل بران
بسته و پای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو المطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
از فرع خلافت صدیقی رض است مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولی
چه هر گاه خلیفه ثلثه بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزیله و محامد جمیله باشد ابوبکر رض بطور
اولویت مورد آن خواهد بود و این بحث بعنوانیکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
و باعث استلزام مدعا گردد در مجلد اول بما لا مزید علیه گذشته باقیماند انکه اهل حق در جواب این
اشکال که رفضه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه برایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
مضطر نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب است را ک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و مثل بدیهی اولی بر تو حالی خواهد کردید که زنهار از ینحدیث حقیت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید و از معانی انحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیت یزید فهمیدن غلطه
ایست که تهذیب خوانان می خندند بعد از ادراک اینمعنی که ترتیب اجناس متصاعد است بسوی عالی
و ترتیب انواع متنازل است بسافل و بسا الانواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و افراد
همه وجوه همه کبر برابر نمیباشند الغرض بعد از ذکر لله بلاد که در نهج البلاغت است ذا نرا علمای
شیعه بر سر و چشم میگذارند بلکه باظهار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم مدح بتان کرده اند و درحقیقت الفاظ تلک الغرانیق مفید مدح بتان نشده ولهذا بلا دچگونه باعث
مدح خواهد بود و سراسر شعار جاهلی و بدبان سرای است زیرا که باتفاق شیعه و سنی کسی از اهل هر دو مذهب
احادیث مرتضوی را از قبیل تلک الغرانیق نمیدانند و از باب القای شیطانی نمی خوانند لاجرم این قیاس از دیار
اول من قاس درگذشته بلکه وفضه قائل نشده اند که شیطان در وقتی از اوقات این کلمات را القا نمود
امیر سید کاین قیاس مرتب میکردند و اولیس فلیس فکیف که قصه تلک الغرانیق نزد محققین
فریقین باعتراف فاضل جالبی در صوارم قابل استناد نباشد پس مجتهد الزمانی را بر این حکایت
تشبث کردن و بدلیل این واقعه خود را استوار کردانیدن چسان درست بود و سعادت مند
فرزندیست که رضاجوی پدر روحه همت علیای او باشد اکنون عبارت صوارم باید شنید که گفته
مذهبی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل با او لی در ان مذهب نباشد مثلا روایات عدیده از
طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین سوره والنجم را تلاوت می نمود چون بدینجا رسید که افرأیتم
اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری شیطان بر زبان وی انداخت که تلک الغرانیق العلی و ان
شفاعتهن لترتجی پس می باید که مشرکین بمجرد این روایت بر اهل اسلام احتجاج نمایند الی **قول**
پس عقلای دین دار باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از مقتضای آن قدم
انتهای جدال و مخاصمه بیرون نگذارند و آن اینست که احتجاج و الزام بر خصم بانچه خلاف مذهب
در کتب او مسطور باشند یا رواة و علمای آن مذهب مذکور نموده باشند باید مسلم الثبوت طرفین باشد
یا آنکه بتواتر و شیوع رسیده باشد که باز اهل انصاف از احتمال بر کذب نمایند انتهی مختصرا ازین کلام هما
هویداست که القای مذکور نزد محققین مسلم الثبوت نیست و مخفی نماند که چون جالبی در صوارم و غیر
جائیکه میانه کلام علامه دهلوی و کلام والد ماجدش مخالفت می پندارد تشنیع می کنند و دلیل
را اقتفا و لا تباره می نماید فتذکر ولا تکن من المستعجلین دیگر آنکه علمای سنت آنچه در تزییف و توهین
این روایت و رواة گفته اند اگر کسی خیال استقصایش نماید و جمع اقوال اهل تحقیق پردازد کتابی علیحده
بایدش پرداخت بنابران بمقتضای خیر الکلام سطری چند از ان می نگارم که قسطلانی در مواهب اللدنیه
بعد از ذکر عبارتیکه مجتهد الزمانی در حاشیه منهیه آورده و عنقریب خواهی دانست میفرماید آنچه محصلش
که محال است که عمداً یا سهواً حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چیزی در قرآن مجید بیفزاید خصوصا
آنچه مغایر یگانگی حضرت احدیت باشد و آنکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بسبب مقدمه نوم بود قاضی
عیاض ازاد کرده و گفته که زنهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان و جواب داده همه که از مواد
باختصار تمام شنیدی بعد از ان ست که از امام فخر الملة والدین رازی نقل فرموده که این قصه باطل
است و رواة مطعون اند و در بخاری باوجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند بر پیغمبر

صلی الله علیه و سلم تعظیم اوثان البته کافر است پس اگر اعظم سعی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ابادۂ میدید بود امان را
از شریعت محمدی مرتفع میگردانند و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب لدنیه آنچه فرموده حاصلش این است
که جمهور مفسرین برآنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
و سوی تاویل که جناب نبوی ازان بمقتضای نص قرآنی زائل میفرماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه منیف
حدیث شریف طعن در قدح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید و از متکلمین و فقها و محدثین بتضعیف و انکار این قصه را بیان میفرمایند
و ملا یعقوب بنانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را دخل دهیم قطعا و یقینا از بحث
بکمال تطویل کشد این است سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان مدح بتان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند مجتهد جابلسی چنان گوید که
که ذالنتی و داد سعادت مندی بده و هر چند روایات شیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
ازان هم زیاده ترکه علمای ما آن را رد کردند لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل و زبان
دارند اینک تنزیه علم الهدی رضه که بعد از تجسس بسیار از دوستی بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
باین بحث دارد آنکه اگر گویند چه معنی دارد و ما ارسلنا الآیه آیا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم و بدگرانی
ایشان دید آرزو کرد در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و النجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق العلی قریش خشنود شدند و همه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاد و سجده کرد و جبرئیل
عتاب آورد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد و ما ارسلنا الآیه گوئیم آیت دلالت ندارد و بحسب ظاهر برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی این است که هر گاه فرستادیم
چون تلاوت کرد آنچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود به انبیا لیکن
شیطان منسوب شد بسبب آنکه وسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را درین امر ا
گر گفتند پیغمبر مدح نمود بتان را و چون بمعنی آرزو گیریم معنی آیت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبری شیطان
وسوسه داد بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه شامل آن امور است که انبیا ازان منزه اند نزد عقل فکیف ضعیف و مطعون
باشند نزد محدثین و خدا آنجناب را از خواطر محفوظ دارد و از مدح بتان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسید بر لفظ والعزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بمعارضه گفت تلک الغرانیق العلی پس بعضی
دانستند که حضرت فرموده و ممکن است که در نماز باشد که کفار قصد لغا دران میکردند و بعضی گفتند که حضرت در فصول
آیات توقف می نمود و احتجاج میکرد بر قریش پس برای انکار فرمود تلک آه و کلام در نماز بآغاز اسلام شنیع بود

وبعضی گویند که تلک اشارة است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند وبعضی گفتند که تلک آیه ایات قرانی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید وانچه مطابق انست که ذکرش کردیم از تاویل اذا تمنی ازین کلام تمامینی که بیرمعان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه بیرپایان منوال دارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همان ست که در تقریر آمد غرضکه قیاس مجتهد بر مذهب کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذالله فرمود موجب ستایش انها نشد پس بعد بلا وچگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آمدم بر حاشیه منهیه که مجتهد یکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترنیت داده کما لایخفی علی من نظر الی کتابه احقاق الحق وعبارتش اینست **قوله** علاوه برین میگوئیم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده وتفاسیر معتبره فرقه اهل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده واگرچه علمای انها اکثر طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات منجر بکثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته وکلها سوی طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرة الطریق یدل علی ان للقصة اصلا مع ان لها طریقین اخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ وازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر می شود که طریق سعید بن جبیر دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه کا عفا الله عنه

اقول مغلطه مجتهد درینمقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را اصلی باشد وازین لازم نمی آید انچه شقی دارین دعوی کرد یعنے رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم مدح بتان بر زبان آورد نه زیرا که بسا دیده باشے که اصل ذره بیش نیست وعامه انرا کوه ابو قبیس میگویانند وقطره را در تعبیر سیلاب میرسانند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی و ذوالفقار میگویند که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند و در خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند و دیگران آخر درین باب چنانچه دانی وتفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل همین قدر است که بر زبان عمر تهدید رفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید وترهیب هم چنان گفتن کجا متضمن است بر وقوع سوختن وکوفتن الی غیر ذلک مما افتری علماء الطایفة اللیام علی الصحابة الکرام **مع ذلک** هر چند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج نیست بجهت انکه مخالف معتقدات واصول است ومضاد قطعیات قرانی وادله عقلی کما عرفت چگونه مناط اعتماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان بر زبان انحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین یا بتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضابطه را قرار داده بار بار فرموده انچه بر آن دلیل ست که مطاعن سنیان وپیشوایان ایشان بروایات مسلمه ملی ازاو عالی

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام الخ شرک و کفر مجتهد بتصریح اجله علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند آری راست فرمود عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون عور
بسیاری را یزید خواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هرچند مردند و کشته شدند و کنده دوزخ
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده سلمنا که
ابلیس پر تلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن انهم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشمنانی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود اینهمه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزمانیست نه دیگری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از انکه بمعارضه قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قران گوش نمی نهادند بلکه
تخلیط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر بعلاقه سببیت بشیطان نسبت نمودند و این علاقه
علیت و معلولیت در زمان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت کردند فکیف که از روایات دیگر که در تفاسیر آخر مذکور است چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و تیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
خفاش صفت مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوة والسلام جاری گردید و از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا انکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا به زمین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین رسید نعوذ بالله من الکفر والزندقه و ازینجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این ست که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و صحتی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی آنمعنی نمیشود الا تکذیب پدر مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی ندارد و او در صوارم چنانچه دانستی تصریح میکند که اصلی
ندارد و برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا بافاده مجتهد قانی دل بندیم بعد ازین
بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان آنچه در امثال این امور توسعه کرده اند
تفصیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هر گاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت
روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیرمغان مجوس چگونه باعث
تحقق روایت عند الشیعه نگردد و ببین درینجا کنتوری دریده دهن و مجتهدین پرمکر و فن بعد از ملاحظه
تنزیه ثمانینی چرا نمیگویند که روایتیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردیده
و اگر روایتیکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ما چرا این گرگ کهن نمی گفت بلسان ملکین
که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بجوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زینها ما بجواب
دادنش محتاج نیستیم سنیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت بر خود
کشیم و بر فرض محال جوابش اینست بالجمله ظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکور حدیث
امامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر چه موقوف که مغ دیگر پخته و پرورده با کرم و سر گیتی
بسر برده در تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و آنکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه
صحت نرسیده پس نتوان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و اصلیت روایت از دست
نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهرش نزد مجتهدان سنت
که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن اصح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه
کما هو وجیه مرا اطرفه تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان ابعض وقت تلاوت
مشابه آواز آنجناب این کلمات برخواند که سخن در انست و بر ناظرین روایات این باب عیان است که این
قید برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند
در التباس افتادند پس او و ملا واسعی که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی
اهل تشیع نیست و در عین تفسیر بلکه ترجمه بوساوس شیطان ابعض قائل شده و قید ابعض افزایند و حقیقة الامر
آنست و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان لقب ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بود و الغرض آنچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص در ان نیست که شیطان
بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس غزنین
بیابانی در خلاصة المنهج القای شیطان ابعض را طیب خاطر قرار داده و آنچه بران متفرع شده یعنی انبیا
حضرت پیغمبر بیان راضی شود نعوذ بالله من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما و مجتهد

خصوصًا باحادیث جناب پیغمبر صلعم تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه هیچکسی را در انبیاء و مرسلین
از عداوت و حسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارد و مدایح سلمان و ابوذر و مقداد بطوریکه خصوصیات عمومات
مطهرین را برهم زند کما لایخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام و اصول دین را بر بعض ان بنیاد و نهادن بنای
قصر عمده مذهب رفضه بدون استیصال فقیر از یاد در آمد بار خدایا مگر گویند که از قران ثابت شده درباره
هر نبی و هر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی لیکن جناب امیر بر مقتضای اصول رفضه
مثل احادیث کلینی اعور و اقرار مجتهد جالسی در حسام و غیر او در غیر آن لنفس سید المرسلین بودند و رتبه ایمه
از انبیای اولوالعزم هم درگذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجح گشته پس احادیث انجناب و ذریه
طاهره آن عالی قباب هنوز برجای خود است و انیکه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است پس ایشان را
حقیقه باحادیث رسول اطهر کاری نمانده و ازینجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان بخواهی یافت
الا شاذ و نادر تا آنکه در تخصیص تاویل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی و من لایحضره الفقیه
مخفی نیست و این ماولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
میگویند که اهل بیت قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بجهت خوف اهل سنت و تقی مجلسی و دیگران
از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتماب کاری
نمانده اگرچه ابن عباس مانند او باشد که در حق او و پدر او نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
از اهلبیت النبی سرور بودند چنانچه فقتن بحار هم بران اول دلیل است کو لی خرد جالسی و این مجتهد انکار اطلاق
اهل بیت جز بر اصحاب کسا نمایند کما فی اطعن الرماح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابوذر یا کسی دیگر را
مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع فراگیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
ایشان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل استثنا از ائمه هدا خصوصًا جناب شیر خدا
جابجا منقول است و قتیکه ایشان با جناب حضرت امیر عهد بستند و بزودی شکستند و سوختن بیت
و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هر جا نمی باید بچشم دیدند و غیر از مقداد کسی دل با بیفای
معاد نه بست حالیا کسی نماند که حدیث از و گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و چون
بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند و عهود و مواثیق را رو بروی
ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین شنیده کردانند و بردوحی بار بار پرداخته و همه مواعید موکد را
برابر غاری نشمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانستی
و این مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
السلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام و جناب سیده علیه السلام از انهم کمتر بود و حال
قران مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست و چون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

ایمه چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مداهنه و خوشامد کردن است و القای امثال
این گفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن پس بر زبان ایشان وثوقی نماند و ازین تحریر که نزد عامه تطویل
بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی انچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و تحیت
بتان ثابت نشد همین است حال انچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرفا حرفا
منطبق است بلی امریکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
که نکاحش با امام حسن عسکری عم در حال شرک و نصرانیت صورت بسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار والغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواه است چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم کردید بهر مجتهد اصولے و محدث اخبارے اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
همدگر باشد میرساند بعنوانیکه فریب شیطان زنهار دران مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا را
فریفته باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی لعو جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افادات
خود را بشیعه الجنان القاسیه فرماید از مکاید شیطان ابض فراغ کلی رو میدهد اگرچه حضرت پیغمبر را بدین لبس التباس
شدید واقع شود که جبرئیل عم است یا عزرائیل عم چنانچه آنفاً دانستے والحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ نجدیه در بسیاری از کتب کلامیه از هم
پاشیده مفهوم این شیاطین از تیز زبانی در حق علمائے سنت سنیه آن بود که فریب دهند مقلدین خود را
و راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه حینے و اثرے از قصه تلک الغرانیق نیست
واگر می بود جهابذه علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
فانه مبرهن بالحجارة من کان بیته من زجاجة من بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم مجیب
در تقیه حضرت رسول یزدانے می افزاید تا بدانے که تقیه انجناب نزد مجتهد متبع خطوات شیطانے ثابت
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبے و شهید
کربلا و تقیه ایمه هدے تقیه فرمایند دیگر کیست که بالای اعلام دین بر دارد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا لشیء عجاب **قوله** اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ ۲ **قول** جواب روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العارض است در مقاله سادسه مذکور شد مفصلا چنانچه داب این فقیر است اما آنچه
هنبقه بحکایت ملا دو پیازه اشاره کرده و بکلامش تشبیه داده پس انیهمان اجمال و اهمال است
که پدرشان موجب فرومایکی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن وانشا
الله تعالے عنقریب معلوم بشود که این مضحکه هم بر رفضه راجع میکردد قال الله تبارک وتعالے
حکایة عن نوح وکلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون

والچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخیل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالے در قول اینده

قول ۱ جواب الخ **قول ۸** چون فاضل مجیب درین جواب الخ علاج خلل دماغ مخاطب چنانچه باید میکنم
مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت ثمرة الخلافت دست تشبث دراز کردند لاجرم من جواب
آن را از رساله اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه که حالش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بجنت
گدایی مجتهد مشغول میشوم بعضی از تبلیغ جدید را با اثبات الخرافه ضمیمه میگردانم و خود شنیده
و رسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع هرج و مرج
چنانچه باید بمبداء اول نگشته و در قلب طبع نیامده و حال هم مردم بجائی رسیده که اکنون
منتظر اند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایان خرج کند و کتاب را
مطبوع گردانیده خود حصه های مردم برساند بلکه بر ایشان هم توفیق مطالعه کتاب دہے
الٰہا خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله لجبارة العینین و کاشف اللیام را
تقسیم کرده جامع اوراق ادراری معین نماید و اگر باری این بار هم به دارد باز هم محنت این
بیچاره رایگانست که زر را خواهند خورد و کتاب را بیازار خواهند برد فالمشتکی الی الله تعالی
کساد بازار علم بدانجا انجامید که امروز درین شهر با وصفیکه آبادی آنرا نهایتی نیست کسی را
لائق آن نمی بینم که ساعتی نزد او نشینم و القاب و الام را که بسبب تنهائی درین تالیفات من
است پیش او شرح کنم و او بداد من برسد دوست از ملاعب و ملاهی بردارد و چیزی
ازین کتب و بینه بشنود و علما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعیین
و منطقیین است یاد گرفته اند و امثال مراکه و بعنان جوانی به طبع آزمائی این فنون را دیدیم
درس دادیم و مانند سرقات شعریه پنداشتیم و اکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بچشم استحقار می بینند عیاذاً بالله مقتضای الکلام یجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن
درین بود که از اثبات الخرافه جواب مجتهد بر نگارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته محصل
دو حرف است یکی آنکه بعد ورود این روایات چرا لفظ امیرا آورند و این **بحث** قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در آن
کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء
علی نفسه بیان این مغالطه بقدر ضرورت این ست که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
لم اسمعها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بکلمة خفیت علی فسألت
ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری و مسلم رح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا ثم و در صحیح بخاری است حدثنا

محمد بن المثنی حدثنا شعبة عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی صلعم یقول یکون اثنی عشر

امیرا و ازین روایات که شتی بنو خانخواره اند کی از بسیاری بود عیان شد که تعبیر کردن بلفظ امیر

هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسطور است پس اعتراض را

بنیادی و بحث و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان اینهم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ دوازده مرد

نیز اعتراضی وارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب بطرایف ابن طاوس که در ان هم امیر او رجال منقولست

طرفه تر انکه بیچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکواذب را هم ندیده و نه احادیث

او را از زبانی کسی از ثقات شنید که او حدیث میکند باسناد خود الفاظش اینست حدثنا احمد بن

الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشاپوری قال حدثنا ابو القاسم هارون

بن اسحاق یعنی الهمدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و اسناد

دیگر اینست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی

قال حدثنا سهل بن عمار النیشاپوری قال حدثنا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن

سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر این است حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو الحسین

احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف

بن الولید البصری عن اسرائیل عن سماک و انیمه احادیث جابر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ

کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی بر نخبه حاصل می بود این اعتراض نمیکرد

پس از علامات قیامت است که چنین مهمل گوی حیله جوی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله الصلاة العقیده

را رونما یاد می آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ار زد یا بر وی بافحش و جوه منقلب

نکرده و درینجا نکته ایست دقیق و لطیفه عمیق بیانش انکه غایة ما فی الباب از طرف شیعه این مسئله تلویح

سنیان بخلفای جور مائل شده ورنه این احادیث را بایستی بر دوازده امام حمل کردن و منکه بکو

که انچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث اخیر را نقل کرده نص است در تخطئه رفضه و تصویب

اهل حق که خلفا را از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث

مسند کبیر بر دفع بدگمانی مجتهد حمیر دلیل اقوی است و انچه مجتهد نقل فرمودند و حرفی درین باب افزودند

برای اهل سنت من و سلوی چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس از ان منجمله اصحاب کساءاند حضرت

مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در ابر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل

تواند بود به بعضی از وجوه الغرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه این خلفا

قرشیت است و بس که منصوص است در اخبار فرقتین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت می بود

تعمیم نمیکردند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند واهل حق را مداهن می پنداشتند مانند
زقوم وحمیم گشته که همه امعاء مطاعن ایشان درنخیصوص فرو ریخت ومخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشر را
متفق علیها بین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه دانستی وکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
ولا ینبئک مثل خبیر ودرینمقام باوجود انهمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
ازانجمله آنکه مجتهد الزمانی باوجود بلند پروازی ولن ترانی برهان قطعی مرتب کردند برانکه احدی از ایمه درین
احادیث داخل وباین خلافت واصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
وآنفا دانستی که جابنده علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل برالسنت حال این استدلال درست شد اگر ایمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر وتذلیل ایشان لازم می آید واللازم باطل فالملزوم مثله وازینجا هم حکم توان کرد که مجتهد وقدمای
او همه مرفوع الاقلام ومنصوب الاقدام اند حقیقةً وعداوت شدید ایمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ایمه را بتحقیر وتذلیل کرده اند لیکن فقیر را التعجبی نیست چه قدمای ومدار ایشان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الایمه را خصوصًا بدابة الارض تعبیر فرموده
وخود ابن جمیعا گفته اند که دابة الارض ریش دارد ودم ندارد ودر میانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله وازانجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او بمقتضای
نقل مجتهد در رساله ثمرة الخلافه چنین فرموده وشمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب ودفع این اعتراض از خود واضح کردیده یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه وامیر ورجل اتباع سنت
است وهیچ غباری در میان نیست بلی غبار وخس وخاشاک بلکه غوایل واشواک همه بر فهم مجتهد بیباک
است که از لفظ امرا تحقیر فهمیده وبجهت لفظ رجل تذلیل ایمه هادی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود وجوابش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا کمان برده
که او انهمه خلفا را قاطبة بد میداند پس ممنوع است لا ید علیه اقامته البرهان کیف لا وفیهم معاویه
بن یزید وعمر بن عبد العزیز واگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
ولیکن تکبیر مجتهد تحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قدم عزمه ان فسق یزید
مجمع علیه وکفره مختلف فیه وبویده ما فی الکتب الکلامیه وغیرها من قطاطة امره والاتفاق علی فسقه
والاختلاف فی کفره درینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای وامرا نمی توانند شد
چگونه که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیرا که حمد وحین یعنی خلفای اربعه با حسن
مجتبی وضمیمه ابن زبیر وابن عبد العزیز ومعاویه یزید وحضرت مهدی لعدد ثه میرسد ونزد

دیگران سه کس از ثقات عباسیه نیز شامل شده بیک ملة عدد تمام فایز میشوند فانطبق الالفاظ علی المعنی
والعجب که حدود فدک از اقالیم ریاست و حکمرانی پا بیرون نهد و بسمرقند و بخارا رسد و ملای مجلسی غیر
برای فدک که دهی بیش نبود حتی که شوشتری و هزاران کس از علمای رفضه بیاغی هم تعبیرش کنند تا بر
تغلیب و رفتن بکار بلفظ امیر بر زبان آرند و این تغلب را عقلا و نقلا و ذاتا و وصفا ملحوظ ندارند چه جای
آنکه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود پس مدح یزید و امثال
او از خلفای جور و عنید لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است تغلیبا و هدایت و رشد برای شان
است یقینا بخلاف قرشیت که برای هر کسی از ایشان با دلهٔ دیگر هم بجای خود منصوص است و ابرار الابرار
و فجار الفجار در روایت علل الشرایع هم منصوص مع ذلک میگویم که انچه در اعتراض ثانی
تقریرش نموده تخسلی است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانستے که آن بزرگان که یزید را از جملهٔ
این خلفا شمرده اند سببش اینست که خلافت را بمعنے عام فرود آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم احادیث
اثنا عشر امیر او خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر باورت نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافت مجتهد را الیقین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا و تطبیق آن بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر گوئی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوئیم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است دران پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم دران داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول او ازینجا اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضے از خلفا ممدوح و بعضے مقدوح باشند پس رشاوت
و مدح یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جملهٔ خلفا بمعنی مذکور شد یعنے غلبه
و حکم راند و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه آن ننگ نوع انسانی و این بمقام انکار است و نه مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمرهٔ خلفا بایمعنی چیزے دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امرے دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک آو در زمرهٔ خلفاء باعتبار جهانبانی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او ست
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هرگاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیث و کلام که خلافت درینجا عام است و زیر این عام انواع مندرج است بعضے

قایل مدح وجمعی مستحق قدح و مناط تعداد این کرده عموم است و خصوص بنابران تفریع بدیع
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم
هم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع را
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلا گوئیم که انسان و نفر و غنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امریست مشترک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
صنفیه ازکجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فراگیریم و گوئیم زید و عمرو
و بکر عالم اند زینهار لازم نخواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون منظر حکم ائمه
و نبودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه ثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد
وان کان مخفیا علی المجتهد و این مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بر طور
علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی
فرگیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام برده‌اند و هرگز حقیت خلافت برای هر یکی در احدی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر
مذکور و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب و امثال من الامور **و اگر مجتهد الزمانی** بداو معروضات
کمترین فرا رسد مثالی درینمقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی مولف
سمع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشیعین آرم که آیا جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسید نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع و امام
حسین ع و نه حضرت سید المرسلین ص یعنی جناب مرتضی رض امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب و در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر اهل بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال بر آنست که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت ص فرمود چار گوهر را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
عبد الله و ابو طالب و برادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر آبا و فات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هفتاد هشتاد باشد و لیکن صاحب الامر
چنان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر این همه افعال بود نیز پوشیده نه دیده با می غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمیناً یک غوطه شان است پس بسبب مذکور تا قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و هم بمؤمنین
البدیهیات وحالانکه توقع آن بود که شاه امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم ومشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی وکیمیای سعادت ابدی ومعراج
المقدسین ومنهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیده مگر فرزند خاتون نرگس که از نسل ائمه کفرین
ونصارای روم بهم رسید یعنی نکاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار وغیره من کتب المجلسی انتهی بمرتبه‌ای رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی وهم مرتبه علانیتش
در حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضی رض ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
از اول مبایعین او باشند ودر لشکریانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که از اصول منافقین سید
المرسلین بودند وفضائل مصطفوی بقبضهٔ انگشتش بمنبر رسید کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
وحالانکه عزل موجب منقصت ونفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون اثنا عشر
خلیفه بر منوال واحد باشند این مزیت ونقصان از کجا تربیت یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت ومنقصت ونفرت خلق دارد یا نه وهی هذه فان قیل لم قلتم انه لو بقی
هارون بعد موسی لکانت خلافته ثابتة بعد موسی قلنا لانه اذا ثبتت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلا
ان یزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی التنفیر
والتنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحیرم که این دیوانه یکبار خود را
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بیند وآنرا شاید موجب تعظیم و
تکریم می پندارد ولیس وهب الله نوره برین مضمون صادق آید یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر را تا دم شهادت ظاهر کند وهیچکسی از مدینه
از و مستنیر نباشد بلکه او را پیشوای خود داند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بدترین جمیع اشیای عالم یقین می کنند امری را که کلام در آن میرفت لاحول ولا قوة الا بالله علاوه
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از انکه همه
ائمه چراغ سحری باشند ومهدی رفضه کوکب دری بود اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
بهدایت فرزند خاتون نرگس ثابت گردانند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت وحدود بلاد
اسلام وانتقام از کفره ولئام وبجا آوردن حدود وقصاص واجرای احکام وانواع سعادت است
واین همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حقی که جده مطهره خود یعنی جناب صدیقه
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه با وجودیکه بیر معطله بودند بسلب ان
ذاتیات از ایشان تشریف برد که چسان وغیره چگونه است با این قصر شدید منتقم از اعدای دین وامام بحق

ونیز خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کتبهم مسلک توان شد
و اگر کتاب ابن بابویه صدوق را که کمال الدین نامش گذاشته از صندوق بکشایند بسیاری را از موهومات
این تقریر یابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی بر افراد مستلزم سو ادب عیبها شد گوئیم
فقد تم الدست و حصل المطلوب فرق این است که گنجانیدن پیر معطله در انجمن پیرین نشاط و نمودن سیر تکے
در جهانیان کمتر از ولوج جمل سفی سم الخیاط نیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
الٰهی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی قال الله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْ حَاجَّ اِبْرٰهِیْمَ فِیْ رَبِّهٖٓ اَنْ
اٰتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ و ایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت برغم عوام شان منقول است دیده باشے
که حق تعالی یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و عظمت کربلا
معلی را در کهیعص می شمارد نام می برد و آنچه در کتب قوم بمعذرت این امور دیده شد اینست که چنانچه
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلاء بالغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی انجا رسیده لهذا
مراد از یا یزید است فانتهوا ایها الناظرین محصل مرام و خذ لکم الکلام انکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
برینگ نه بر حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنة و حدیث ملکا عضوضا و حدیث وحوه و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیرے اراده نمودند و دیگران بملاحظه
غلبه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیامه بدون توالی ایام برشمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق رض و ذوی النورین رض و مرتضی رض و مجتبی رض رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبد الله بن زبیر و عمر
عبد العزیز و حضرت امام مهدی باز لقیه الزنقاته بنی العباس رحمة الله علیهم نشان دادند و رای
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر باین مناقب برسند و احوط اینست که تعداد ضرور نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد در خلافت بلکه در نفس احادیث حتی یقوم الساعة موجود کما فی تهج الشیخ
الکامل الثقا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر متمم عدد مذکور بهم رسند
و اینک خلافت محموده را زیب و زینت دهند و ایضا پنج و شش و ده و دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمی شود قال الله تعالی فی قصه نوح ع فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا یعنی استثنا
برای تنقیص عدد وارد گشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمایة و خمسین میفرمودند ماهرین میدانند
که استثنا برای تنقیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد والا احتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مورد وَتَرَکُوْكَ قَآئِمًا لاجرم محصل کلام اینست که خلفای جامعین اوصاف
جمیله و مدائح نبیله با وصف ازمنه ممتده بلکه تا قیامت بسیار کمتر اند و مآل فهم رفضه که لن ترانی

و بالاخوانی شیعه واین محدثین است کما ستعرف انشاء الله عنقریب اگرچه ایمه هدی بر اعتقاد مدعین مزید ولای
انتظام ذاتیات امامت از جهان تشریف برده بودند آمدیم بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثناعشر کلمه حمل کرده اند وجوابش
قطع نظر از سابق آنکه خلافت را بر آن بزرگان که مستوری بودند و بالاتفاق حکم رانی نفرمودند حمل کردن بعید
از فهم و فراست و خلاف ظاهر است و از حسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لا یخفی و قد مر قبل
ذلک و اگر از خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
اتفاق و اندراج امثال شیطان الطاق نزد اهل بدعت و نفاق و این بحث عنقریب بما لا مزید علیه می آید ان شاء الله
تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا و تعیین امور بما به الاشتراک نیاید بلکه
ما به الامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و افصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
نشان دادن خواص امامت از هاشمیت و فاطمیت و حسنیت و اخراج حسینیت بر قید کلهم من
قریش اکتفا فرمایند و اسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند و خصایص امامت را که
از عشرات بلکه مآت درگذشته نام نبرند از حصول عصمت و علوم لدنی و مسرور پیدا شدن و مختون
بوجود آمدن و از کشیدن ران بهم رسیدن و بجرد ولادت سجده کردن و انگشت شهادت برداشتن و کتب
آسمانی و صحف یزدانی همه در آن وقت خواندن و عمودی را که سر باسمان برافراشته و نورش از فرش
تا بعرش تافته بقضیب العین گذاشتن و انگشتری در عین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فاحفظ
هذا التحقیق الذی لا یشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیرا فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیر
ازین حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد بکنیم ولیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غبی سطری چند دیگر زیر کلمات
بیهوده اش می نگارم **قوله** تا لثا آنکه هرگاه مفتی الخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
ندارد بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت و قوت دین در زمان خلافت یزید لعین و مع آن بلعنه
بر مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور امریست باطل کما سبق تحقیقا و الزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
جوابی باشد انقلابا پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم جوانپور هند گفت که هرگاه مستفی حضرت امام حسین
در نظم امرای دوازده گانه برخلاف مذاهب بلکه نصوص داله بر معنی که هرکه غیر حضرت امیر را امیر گوید بر
مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش اولی است منتظم فرموده جا داده اقتضای قمی و طوسی و حلی و ملا محمد مجلسی
بیهوده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم آن او صاف چند که در آن اخبار
مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور امت و مانند آن حتی که کلهم
اعور و رکافی نگار بلاعنت مذکران کسته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود و در زمان خلافت انجناب امری که باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر ندای
اهل نفاق تواند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم

بوقوع نه پیوسته وعلت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره وقتل وغارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار ولتشعر به ماسبق من عباره الفاضل الاخباری لله وعلی کلام
حامل الاسفار فانحصر الامر فی معرکة الطف لیس وقتیکه قتل دشمنانش باعث عزت ومناعت اسلام
باشد ومبنیاد بمن ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند وقتل او را شهادت دانند وهل هذا الا جمع بین النقیضین
وقول بالمتنافیین بالجمله تقریر مجتهد درینجا نیز بالکل وجوه منقلب شد فرق انیست که بر اصول موضوعه
رفضه ماده اشکال بجای دیگر هم میکشد وآن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه است
یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین وآن سلاله دودمان اصطفا دار تقیه بحکم روایات کلینی و
بتصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند بشوکت ومناعت اسلام ودین بسبب ظهور از روی ابن سبائیین وقتیکه هزاران کس از
ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة والسلام قتل کردند ونوبت بتعطیل مسجد نبوی ودیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد باین خلافت را مثل خلافت یزید ومروان شمارند ودست از مدح خلفای اثنا عشر
بردارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان وبر عاقل المعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین احیا
باصول موضوعه بتواتر واتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه بازواید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت ومناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیده ع
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر کنند وتازیانها بر آنجناب زنند وبازوی مبارکش بشکنند وخانه
کاشانه را بسوزند وام کلثوم را بغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول والنتیجه صاحب شافی هم در حل
عاقبتیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده واین همه تائید دین و ملت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه وسلم در نفس بازپسین سفارش فاطمه با جناب مرتضوی نموده بودند که انی علی آزارا وآزار من بایست
بر ودی بسوی من خواهد آمد باید که باوی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس از ینجا حال
حسن سلوک ودین داری وحیا ومروت وعصمت وطهارت وحسن تدبیر خلیفه اول وامام الائمه معاذ الله
باید دید واز اصول رفضه بهزار دل وزبان تبرا باید گزید وچون تفصیل تهمت زنا خاصته بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان داده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب مینویسم که ابن رئیس المفترین
راس الابالسه والشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الکبایر سبع فینا انزلت ومنا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم وقتل النفس التی حرم الله

اما اکل مال الیتیم وعقوق الوالدین وقذف المحصنة والفرار عن الزحف وانکار حقنا فاما الشرک بالله فقد انزل فینا ما انزل
وقال رسول الله فینا ما قال فکذبوا الله ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتلوا الحسین
بن علی رضی الله عنه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا واما عقوق الوالدین
فقد انزل الله ذلک فی کتابه فقال النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله
فی ذریته وعقوا امهم خدیجة فی ذریتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة علیها السلام علی منابرهم واما
الفرار عن الزحف فقد اعطوا امیر المومنین بیعتهم طائعین غیر مکرهین ففروا عنه وخذلوه واما انکار حقنا
فهذا ما یتنازعون فیه یعنی امام فرمود که گناه کبیره هفت است در حق ما نازل گشته واز ما باستحلال سیده
شرک بخدا وکشتن نفسیکه خدا حرام کرده وخوردن مال یتیم ونافرمانی مادر وپدر وبزنا متهم کردن زن عفیفه را
وگریختن از جهاد وانکار حق ما اما شرک پس نازل کرد خدا در باره ما آنچه نازل کرد وحضرت هم فرمود پس
تکذیب خدا ورسول کردند وشرک بخدا آوردند وقتل نفس کشتن امام حسین علیه السلام است وخوردن مال یتیم
گرفتن فدک است که خاص برای ما بود دادند غیر ما را وعقوق والدین مطابق ارشاد قرآنی نافرمانی
پیغمبر است در ذریت او ونافرمانی حضرت خدیجه است در اولاد او واما تهمت زنا بر عفیفه صالحه پس
البته نسبت آن کردند بفاطمه زهرا بر سر منبر وفرار از زحف اینست که بیعت مرتضوی بطیب خاطر نمودند
واو را شکست دادند وانکار حق ما اینست که نزاع در آن دارند وآنچه در اوقات خلافت بقیه خلفای
اثنا عشر امامیه بوقوع آمد که رفضه شبستان حرمهای محترمه شکستند بعد از آنکه عهود ومواثیق با این
خلفا بستند وائمه هدی باوصف علم غیب وشهادت در فریب این حرامیان گرفتار گشتند ومعاذ الله
بسابسه مغفل گشته نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِهِمْ وَمِنْ سَیِّئَاتِ اَعْمَالِهِمْ هیچ عاقلی تجویز نتواند
کرد که این بزرگان که هزاران معجزات بدست داشتند وآفرینش عالم دیگر را مانند خدای عز وجل سهل
می پنداشتند خلفای پیغمبری باشند که در تبلیغ احکام وجهاد کفار واعلای السلام تا دم باز
پسین زاید الوصف بکوشد وگاهی لباس عزلت نپوشد مگر یکدو روز برای دوستی یاران
در غار همراه رفیق غمگسار در راه رفضی بملاحظه اش بخبر شد واین خلفا دعوی
خلافت وقت اشد ضرورت هم بر زبان نیارند ونام نصوص هم نبرند وهمیشه در پرده تقیه
از بیم فرمان غصبه باشند واز هجرت وگرد آوری اهل اسلام که سنت سنیه سید الانام بوده هم دست کشیده
الا ما فی افادات السید مرتضی المدنی تلمیذ الحلی وعلل القمی حالانکه بدلالت کتاب حسام این امور ناگزیر
برای امامت نه نفس نبوت ورسالت وهمین سهت باعث افضلیت امامت وبرجای خود مقرر است
که هدایت اهل اسلام آسان تر است از هدایت عابدین اصنام وبا اینهمه این بزرگان هیچ کوششی
وششی نکردند پس ایشان خلفا نباشند یا رفضه مانند سهو وانند قطعاً ویقیناً نه ظناً وتخمیناً کما فی البحار

وحق الیقین وغیرها وعلی ای تقدیر مدعای ما حاصل است ومذهب رفض شیاطین بهود اهل لاجرم
حصر زعامت در ایشان که حال سیر خلافت ایشان معلوم است اعجب خواهد بود ازانکه چند کس از ظلمه در زمره
خلفا بطور اصلاح شمرده شوند **قوله** بحیرتم تا آخر **اقول** چرا جناب مجتهد از زمانی قبل از خروج سفیانی
تا استماع ندای آسمانی خود را بحار موجه حیرانی با وصف عالی کعبه بودن سرنگون می سپارند واز غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب هوش ربا بساحل نجات نخواهند رسید که من بمقتضای
شعر باستانی ؎ گفت او کلیم خویش بدر می برد ز موج :: وین سعی میکند که بگیرد غریق را + پایه او میکنم
ونمی گذرم ومیگویم که زنهار درین ورطه نمی مانی بچند وجه **اول** آنکه معصوم وحبیب از لفظ بیاض عثمانی
تحمیل طائفه شیخ نجد حیف ضیعا نیست تا رفض را بگذارند واز رقص الجملی دست بردارند وپنبه غفلت از گوش
هوش برآرند وخود را غریق لجج مخالفت ثقلین پندارند وحریق لهب مخاصمت رسول رب المشرقین
شمارند بجهت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد فالی وخود این تشیید المبانی وتفسیر علی بن
ابراهیم قمی اعمی وکافی کلینی اعورش موجود است ودر منهج السداد ونقائب الرشاد بتفصیل مذکور است وتبدیل
کلمات الهی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد وتفسیر اهل بیت الحاق الفاظ را
نیز ثابت میگردانند واحتجاج طبرسی در ساختن آیات والحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد وهنوز مجتهد این امور خود را دیده ودانسته تجاهل
میورزد تا بدانی که بیچاره از معانی خبری ندارد وحبیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا وکلا علاوه بتقریر دیگر توان گفت که هر چند اولین جمع کردند مگر اهتمام زائد الوصف
ذی النورین بجا آورده وکافی الصوارم ایضا داولین هرگونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن حیات القلوب توگوئی که
عیانست وجمعی از محققین برانند که این قرآن مطابق هواجس نفسانی ووساوس شیطانی است پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی شد چنانچه از عناد الاسلام بر می آید واین اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکه پدر میرزا محمد
بخاری اکبرآبادی بر اظهار مجتهد جالیسی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت دران شهر بکاروان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمده دفتر شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معذوری واز دست زن مجبوری گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمد وعرض کرد که منعامی از رویم آمده است که فلانی چندی در خانه من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند ومیخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
چیز نزد وی بفرست ودر دال ماش چرا تاخیر میرود زن دانست که حال چونست یعنی دوست خود را آگاه میکند
بغلبه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در کاویش مطوق شود پس تمامی
لباس وبدن آلوده گشت ودرین اثنا کنیزی دیگر در رسید ومشتی زد تا خبر گسست از کردن بیفتاد مسافر گفت ای

برمن بارہا این شد اید رفته لیکن محال نداشتم که طوق را از گردن جدا کنم و ریش و بروت را پاک کردانم پس این
ساده لوح درست نشست و بروت را تاب داد و گفت که والله گاهی در خانه من از جانب زن انعقاد حکم
رانی نمیشود و زن بهر حال مغلوب است و من غالبم حال جناب مجتهد با اینهمه تصریحات بنده چنین است که اعتقا
دارند که بودن قرآن مجید بیاض عثمانی بمذهب شیعه نیست بلکه عند المجیب است نعوذ بالله من تلک السفاهة
والبلاهة تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که هر که آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است دوم
آنکه مطمح نظر بلند مجیب امیست که هر چند رفضه را بحجت بالغهٔ الهی و بمقتضای المرء یوخذ باقراره بکتاب مستطا
رام توان داد دیراکه در شروح کلینی مبسوطست و خود کتاب کافی هم دال برانست که ائمه شیعه را بقرائت و
قرانیت همین نسخه مشهوره که حالش دانسته تا قیام دولت آل محمد امر فرموده اند لیکن تا کار از اصول موضوعه
ابن سبا و دیگر اشقیا برآمد استدلال بآیات کریمه ، و بروی این اغبیا نشاید فکیف که در کتب شان محدثین
تصریح کنند که سوره اخلاص یعنی قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ، در مناظره رفضه اسفیا نیابد افاده توحید نمی کند تا امام
نفر باید و تا وا نبند منع میکنند از انکه چیزی او قرآن مجید گرفته شود اگرچه نص باشد و هذه عبارة تو الکربلائی فی حا
الاصول نقلا عن المحدثین قد کان بناء من افتتح هذا الباب و شتد دار کان منع من الاخذ لشیئ من الکتاب الکا
نصا اعنی صاحب الفوائد الاستح الحر و من تلاهما علی ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا جمیعا حکی عنهم صا
منبع الحیوة وهو غیر منهم جلیهم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله عز من قائل قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یحتاج فی فهمه
الی الحدیث مع ان کلامهم صریح فی ذلک انتهی مختصرا غرضیکه علمای رفضه بسبب احاطه نفاق اولین
و آخرین خود هوش بجا ندارند و در باره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرایند که اهل کتاب نسبت
تورات و انجیل از زبان بر نمی رند سوم آنکه مجیب را انهم ملحوظ است که حضرت امام الائمه چون
ابن عباس را بمناظره خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرآنی بسبب آنکه وجوه بسیار دران محتمل
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هرگاه دلیل از حدیث آری راه
خلاص نخواهند یافت چون دانستم که خوارج بمقتضای سگ زرد برادر شغال اخوت بروافض دارند
و بدگفتن اجله اصحاب و اهل بیت شریک همدگر اند و فرقه را از ایشان در قرآنیت سوره یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نه در سور و آیات دیگر و روافض در دعوی تحریف قرآنی عموما برادر کلان
خوارج نهروانی هستند و بدعوی تحریف قرآنی زیاده تر هنجار پیمای نادانی می شوند دوقت استد
بآیات ربانی بالاخوانی ولن ترانیها میگویند و زنهار از هفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقنا
لائق خطاب فرقانی نباشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی که وصیتی بود برای ابن عباس
باید شنید لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج قال لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه یقولون
ویقولون ولکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا این حدیث مرتضوی رضی الله

بر نہج البلاغت آوردہ و مدعاہمانست کہ انفاً بعبارت فارسے دانستی و درینمقام کہ ذکر رفضہ
واعتقاد تحریف بر زبان آمد آنچہ برین عقیدہ دربارہ ایشان باعتراف اکابر رفضہ
در مناقب مرتضوی لازم مے آید بدو حرف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در مدرکہ خویش باید گزید کہ من لوازم تصدیقہ ان من ینکر حرفا من فضلہم مما وجب اعتقادہ فہو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن لکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن موءمنا بالکتاب
لان اللازم لہ تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا نقول
فی آل محمد ان حکمہم حکم الکتاب دلیلہ قولہ ع انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی اہل بیتی الخ
یعنے از ضروریات تصدیق انست کہ انکار حرفی از فضل و بزرگی اہل بیت کہ اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمہ فضائل است نہ بینے کہ ہر کہ ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قران مجید و گوید کہ این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس ازینجا حال رفضہ
قائلین تحریف آیات و تنقیص ہزاران کلمات و تبدل بعض آن ببعض بلکہ اعتقاد بزیادت
بعضے از الفاظ چنانچہ استناد کلینی و طبرسے نیز بدان مشغوف است عیان شد والحمد للہ کہ خود
بزرگان رفضہ تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثل مشہور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این مطرودین را قابل آن ندانستند کہ قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کردہ شود
کما لا یخفی چہارم آنکہ مجتہد الزمانی مقتضے قول من کہ بنیاد تقریر بر آنست نفہمیدہ اند و ان
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافہ آن ہمین است کہ چون خلافت در مرتبہ لا بشرط نیست
و ناگزیر است برائے آن ملاحظہ شروط چنانچہ تفصیلش از کتب کلامیہ در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتہد ہم اشتراط بمعرض ثبوت رسید و قد تقرر انہ اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فاتت الشروط فانتفت امامۃ یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العلیم افادہ این معنی کرد کہ چون شما مثل یزید پلید را خلیفہ برحق
پنداشتید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را بر خلافت خلفای راشدین رض ترجیح دادید چالیه
من ہم شروط را ساقط گردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم کہ خلافت باشرک و الحاد
بر مذہب شما جمع گشتہ کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق اینست کہ چون یزید را
از میان برداریم گوئیم خس کم جہان پاک و رفضہ مجال ندارند کہ ازین ملاحدہ قطع نظر
نمایند و ساعتی بر رفض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ بصارۃ العین بوجہ البصیرۃ و راہی شرح عبارتہا
فی المجلد اول علی ہذہ الوتیرہ ششم آنکہ مجتہد از راہ جہل یا تجاہل تقریری کہ کردہ بافحش وجوہ برادر جاریست
زیرا کہ سخن در مطلق فرمان روائے و کشور کشائی نبود بلکہ در حقیت خلافت بود کہ بعد از بیعت با استخلاف

استعداد سابق که بشر را حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج را که بحد بمیرساند
و مجتهد هر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بیند بے معنی بمی برد و قیاس میکند که یزید
نزد صاحب صواعق و مانند او که یزید را از نجمله شمرده اند خلیفه برحق شده و معلوم است که همگنان را
که این علمای نهلرا و را خلیفه برحق ندانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید و میدانند و بخلافتش خبر
حکومت و ریاست و یگانگی در حکم را سے چیزے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را دربن
باب نشان دادم پس حقیت که بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین علیه السلام را در بعضاز
صور گر بحدے تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا با وجود این آیت و آن حدیث
بتخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و ناصبیت +
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثال نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد سے
فروشد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و انانکه مقبول شده چسان درجه
شهادت یابند و چرا نم که با وصف معامله عصمت مآب نسبت بضعه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله
آنجناب چرا عصمت را دخل میدهند و با وصف قریب خود ان ایمه هدی از دست رفضه تا آنکه شکستند
حرمهاے محترمه شکستند و بدار البوار پیوستند کماسبق مدعے علم ماکان و مایکون برای ایمه هدے
گشتند و زمانی ازین نیرنگی و قلمو ننهایتجاوز کرده امامت را افضل از نبوت و او لو العزمی دانسته
وایمه را از انبیای اولو العزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران با لوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انی یؤفکون **ششم** انکه مجیب معیب آیت کریمه خلایف را چگونه ذکر نماید که باعتراف انصاف
همقرین آیت اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَه است و خلافتیکه سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه و سلم یعنی جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجراے حدود
و قصاص و نصب مفتیان و قضاة الی غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی صحایف طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صوارم محقق کابلی و کتب
مثل نهج الحق و مسالک و احقاق و هفوات گشمری و تمهیدات جالسی از صوارم و حسام اینک حاضر و رفضه از ایمه
ایمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابی بصره و آبادی کوفه این قرابات و اوصاف
سلب مینمایند و از خلفاء میدانند پس بر نشان خلافت مذکوره که مجیب معیب دران بمقدمات
الزامیه مرتب کردانیده و لازم افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد فکیف
که آن فاهم حال عصمت دانستے چه جای انکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ایمه مامورین باظهار
حق مدت العمر راست گفتار و درست کردار نبودند تا بجوهین بتقیه و استتار چه رسد باید حیدر
شرح کافی را که از محمد صادق است تتبع کردن و شرح قزوینی را بغور دیدن و انچه ملا صدرا

بزور بازوی معقول خامه فرسائی کرده نصب العین گذاشتن هفتم آنکه مقام حیرت انیست
که حلی وطوسی وعاملی ومجلسی در کتب خویش مثل نهج الحق وغیره استدلال میکنند بحدیث مثل سبعلبی
که علی مرتضیٰ رافرمودند روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تابنی عبد المطلب را جمع فرمود وطعامی قلیل
پیش نهاد وهمه آسودند واعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین وطلب
من کند وخلیفه من باشد کسی ازین جہل مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرد مگر حضرت
مرتضوی که حدیث السن بود حضرت فرمودند این خلیفه من است در شما پس اطاعت کنید وگوش
فرادارید ووجه حیرت انیست که اگر مراد از خلافت مابه النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر بانحدیث که امام اعظم رفضه وحلی وغیرهما باسناد خودها آورده ومتفق علیه فریقین دانستند
زیراکه عیان شد ازینحدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست ورفضه انچه از لاینال عهدی
الظالمین فهمیده اند برهم کردید وپر ظاهر است که بنی عبد المطلب همه مشرک وکافر بودند وکسی اسلام را
آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرده واگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلفا است چنانچه
فرموده اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لادلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث ونظرا بمقتضی
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفای فرق انیست که درینحدیث لفظ خلیفه را بلظهار محققین اهل سنت
اهل بیت درج کردند در حدیثیکه من آوردم لفظ خلفا اجماعی است یعنی زنهار کسی انکارش نکرده واگر
کتب رجال را بفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار انشاء
زنهار بران اعتماد می نمی باید ومزید حیرت در انست که چون کتب دین ومذهب رفضه برکشایم
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم نصوص مرتضوی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمودند
پس در نصوص وآنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات ست که در آغاز اسلام روداد در اصول مرویست دلالت برنقیض آن دارد زیراکه چون
از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو برامت حضرت فرمود من ندانم تو نیک میدانی ودر غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب اجله اصحاب هم عدم وراثت بود چنانکه
امانی شیخ بران اول دلیل است ونیز اصول کافی نص در انست که بعد نزول الیوم اکملت در حجة
الوداع حضرت باستتار امامت منمتی بودند وسیفرمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة ومنی اخیر ثم بهذا فی این
عمی بقول قائل ویقول قائل الخ طرفه آنکه رفضه ازینحدیث به بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند وانعقاد آن فقط برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث وقد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتفی لخصوص التخصیص پس ایشان راچه خیر وخبر وماآل
چنین باشد که خلیفه در اهلبیت من علی مرتضیٰ است دون غیره وهذا صادق لانه خاتم الخلفا وتتمه خلفا

خلافة الحسن المجتبی هشتم آنکه رفضه حسبنا کتاب الله را رد و الزام اهل حق میدانند و می پندارند
که زنهار کتاب الله کافی نیست و در واقعه قرطاس خیال نمی کنند که در صحیح بخاری و کتب دیگر نیز آنچه محقق
شده این است که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از طلب سامان کتابت بسبب شدت مرض بیهوش گشتند
از آنجهت اختلاف در حاضرین بمقتضای جبلت انسانی در آوردن و نیاوردن بهم رسید و مجالی بران نماند
که حضرت را حرکت دهند پس امر دوم را که تحیر شدید لاحق گشته بود و میدانستند که اگر کتابت
رو نماید ضلالت دینی لازم آید فاروق تسلی داد و اشاره کرد باین معنی که ضرورتی نیست تکلفت و از
و حسبنا حسبکم کتاب الله بر زبان آورد و بیهوشئ آنجناب در مرض بحد می بود که بمقتضای
روایات بحار و تراجم آن مثل جلاء العیون که به حسنین رضی الله عنهما نشناختند از ور و فتنه الواعظین
و بصرة المتعظین نیز عیان است که ایشان اضطراب میکردند فرمود کیستید و کافی بودن قرآن مجید
البته از احادیث رفضه نیز کما ذکرنا فی المقالة السابعة بلکه خود از آیات رب المشرقین مثل الیوم اکملت
و رای بر محدثین رفضه که دست از کتاب مستطاب برداشته و تحریف قائل گشته تمامش را متشابه
دانسته اند کما مر آنفاً و اهل اصول معتقد تحریف و تبدیل مانند توریت و انجیل اند بحمد الله که هزاران حدیث ائمه اهل بیت
خواهی یافت علی ما روی المجلسی فی مجلد الاول من البحار وغیره فی غیره من الاسفار که ممیز میانه حق و باطل
و معیار احادیث همین کتاب است که موافق آنرا باید قبول کردن و مخالف را بدر و دیوار زدن پس رای فاروق را که خواجه کونین پسندیده
و سامان کتابت را در وقت هوش با وجود پرسیدن اصحاب نه طلبید قائل استحسان باشند نه لایق تعریض
و اگر کلمات صحیحه فاروق را خلاف شان آن سرور دانند آنچه بران لازم می آید که ناموس علی و طوسی
از آن برباد میرود در مقاله سادسه برگذشته و آنچه در جامعیت کتاب آسمانی در کتب فریقین مرویست
تا بحدیکه ائمه هم اعتراف بدان فرموده اند و در حق الیقین هم وارد است پیدا و عیانست که لا یحتاج
الی البیان و حاجت اعاده هم باقی نیست مگر درینجا که بعنوان تجدد مثالی چند سطر دیگر مبین میشود
تا بدانی که لا رطب ولا یابس الا فی الکتاب مبین معرف جامعیت این کتاب است صاحب مستطرف
من کل مستظرف از عبدالله بن مبارک آورده که به نیت حج و زیارت از خانه برآمدم روزی در بعض
از بیابانها زنی عجوزه را دیدم پرسیدم چگونه درین مقام افتادی فرمود وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ
دانستم که راه گم کرده گفتم کجا خواهی رفت گفت سُبْحَانَ الَّذِیْ أَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصٰی پی بردم که حج گذارده و اراده بیت المقدس فرموده گفتم چند روز
است که درینجا بسر میکنی فرمود ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا گفتم از طعام نزد تو نشانی نمی یابم از کجا میخوری
جواب داد هُوَ يُطْعِمُنِیْ وَيَسْقِيْنِ گفتم بچه چیز وضو میکنی این آیت خواند فَلَمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَيَمَّمُوْا
صَعِيْدًا طَيِّبًا گفتم طعام همراه دارم اگر حاجتی باشد پیشکش کنم تلاوت نمود این آیت را که

وَاَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ گفتم ماه مبارک رمضان نیست تا روزه داری فرمود وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وَاَنْ تَصُوْمُوْا خَيْرٌ لَّكُمْ
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قراءت کرد مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيْبٌ عَتِيْدٌ پرسیدم
چه کسی فرمود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ گفتم خطا کردم مرا معاف دار و مواخذه مکن ارشاد
نمود لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ پرسیدم حاجتی داری که ترا بر ناقه نشانم و تا قافله برسانم فرمود وَمَا تَفْعَلُوْا
مِنْ خَيْرٍ يَّعْلَمْهُ اللّٰهُ عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قُلْ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ يَغُضُّوْا مِنْ
اَبْصَارِهِمْ پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه برجست پس عجوزه
بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وَمَا اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ گفتم قدری صبر کن تا زانوی
اشتر را بندم پس این آیت خواند فَفَهَّمْنٰهَا سُلَيْمٰنَ تا عجل گشتم زانوی ناقه را بستم و گفتم حالا سوار شوی چون سوار شد
آیت این وقت را بیاد آورد که سُبْحٰنَ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِيْنَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا
لَمُنْقَلِبُوْنَ عبد الله میفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او با فتخار تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه بر زبان راند وَاقْصِدْ فِيْ مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ پس آهسته آهسته همراه او
باشعار عرب ترانه می کردم فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ گفتم لقد اوتیت خیرا کثیرا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ چون پاره راه رفتم پرسیدم
شوهر داری این آیت برخواند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ پس درین
وقت سکوت ورزیدم و بغایت خجل گردیدم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله نیست کیست که ترا بشناسد و با تو معرفتی دارد
فرمود اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را در حج بیان بکن
این آیت قراءت کرد وَعَلٰمٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُوْنَ دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند و بادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او قصد عمارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من آواز
دهم فرمود وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰى تَكْلِيْمًا يٰيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ
بِقُوَّةٍ پس من باواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی و ای موسی و یحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاهی بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند و بجمال صورت و کمال معنی که از پیشانی ایشان لامع است فرا می
رسند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فَابْعَثُوْا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖۤ اِلَى الْمَدِيْنَةِ فَلْيَنْظُرْ
اَيُّهَاۤ اَزْكٰى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ لاجرم یکی برخاست و طعام پاکیزه آورد و پیش روبرو
من نهاد و عجوزه ارشاد نمود كُلُوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْٓـًٔا بِمَاۤ اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ گفتم طعام شما
برمن حرام است تا قصه او را مفصل بگوئید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال کلام نمیکند مگر با آیات قرآنی بخوف اینمعنی که شاید لغزشی روی دهد

وباعث خشم الٰہی گرد و سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ این حرفی بود از سهولت آیات بینات جامعیت کلمات طیبات که در کتب بدام
واگر یابی از متانت وایجاز کشایم اطناب نماید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر کبیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخار ناپید اکناران جواهر زواهر عجیب در دامن
غواصین مستنطین مجید داده هم میرسد ع کر تاب میکند تا نجم بار برمی آ واگر امور غریبه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان وتفسیر امام ابو
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست و کفاک شاید اما من قول امام الائمه یقول ویقولون واگر مرد
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مگر مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد وچون کلام در چنینها
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب وی بر توحی از انتساب کفایت میکنیم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را بهمین لفظ جواب داد وچون اتباع ابن سبا مطاعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد انیست که از آیت غار و مدح
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمد وقد تعودن الیقین لایزول الا بمثله واحاد معارض نتواند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لعین قرطاس پناه بردند مناظر خندید که در مقام
حسبنا هم موضوع و هم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
واین سادات انجبت تعریفش بمرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه نقد ایمان بسلامت برند پس این قیاس کاسه لیسی اول …
ماست حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ وَحَسْبُكُمْ مَا يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر در کیش نماند هر یکی همین اواز برداشت که یکبار این حرف قدیم رافضی … دل
داده مذهب قدیم دست ازان برنمی کشیم شما که جنگ بدامن پیمبر زدید باید شمار او دست از اهلبیت و اصحاب
برداشتن پس رفقه مبهوت شدند زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رضا نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب ومناقب خلفا پیش می نهد ومیگوید که حضرت امیر رضا مقتدای ماست والله
هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَثَبَتَ الْمَطْلُوبُ كَالنُّورِ عَلَى شَوَاهِقِ الطُّورِ قوله اما ایام
الخ اقول ازین کلام هم مترشح میشود که زنهار مجتهد الزمانی بمعنی کلام من فایز نمیشوند یا خود را
سیر سند و جائیکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را درباره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
وماجوج امامیه از زراره وشیطان الطاق وغیرها بر هم زده اهل بیت … نمی برند تفضیل ابن میثم از شرح
عبارت بعبارة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی بعنوانیکه مزید بران متخیل نباشد وتمامی مزخرفات
ترهیبه نیز که تعلق باین مبحث دارد بملاحظه آن از هم باشد وهر یکی اعتقاد کند که تحریر آن عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً التسویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند ۵ منعم
کنی زعشق وی ای مفتی زمانه معذور دارمت که تو او را نه دیده اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بید رفانی
برزبان برد بلکه از اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد
از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که او افرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جابجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده که ماهر بر اصول رفضه مثل آفتاب نیمروز گشته پس حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی در باره
رد احادیث بطریق اولی روشن شد اینست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و به ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست ایا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع
والتحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای باسامه
و اقامت فاروق عیان میکنیم و انیهم که صدیق جیش اسامه را بر مهمات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته لهذا اسامه تا ابوذر و سلمان همه نیکوهش
و اعذار نه و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست بظهور عجز
بالجمله خارج از دایره امکانست که صدور لعن و حیفی در خلافت اصطلاحی خلل اندازد و لعن کردن حضرت
صادق قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زراره و هو شر من
الیهود والنصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرفه تر از کذب ائمه بتقیه تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگوئیم که تذکار حدیث تجهیز مکررا این نمکست
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش بارها گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه لشد و مد ازد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مؤلف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی در رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من به بحث خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین صلعم که بما

گوشوارهٔ عرش رب المشرقین حضرت امام حسینؑ است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که باعجاز حضا حبب
الزمان پیدا شده و شیخ و سید طائفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از تیهار نشان نمیدهد و میخواهد که انچه در ملل سند نگشته کالوحی
المنزل من السما پنداریم و در تبرای صنادید اصحاب سید انبیا بجر دا این الفاظ بی سر و پا دست از عقل
هم بر دا ریم حالانکه علمای کبار امامیه نظر بمقتضای هشیاری یا بدمستی در کتب دینیه خویش کلمه حق بر زبان
می آرند در ینجا حرفی از تذکرة الائمه که ملا حیدر علی در کتاب الاحامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده مینویسیم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداد و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرد انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجلهٔ اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
ترانکه این بحث امروزے نیست اگر مطالعه کتب شیخ حلی نمائی واین باد یه را تقدیم تحقیق بپیمائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریاد بی هنگام بر داشت
واین طعن را بطمطراق تمام در منهج نوشت بعضے از علما که هفواتش را بر محبر دبا دخویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت سند طلبیدند حالانکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا گرداند
و کلام شیخ حلی را ازین نقیضه وا رها ند از جمله آن عبارات که تعلق دارد بانکار خاتمه حدیث

این حروف ست ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه

وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه ولم ینقل هذا باسناد ثبت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و برین کتابها که علما در رد شیخ حلی رفضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ حلی این رد و قدح را دیده ولیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و متاخرین
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا از باده ترآب بی لجام جوشنده و هوسهای خام را پختند نیز درین مرکب سیرانداختند
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق شوشتری باید دید و کلام او را درباره عجز از تصحیح خاتمه حدیث که مشحون
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس تقیه بکار برده و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حال انکه قوله بی سند انگاشتی و انهم دریافتی که شهرستانی برخلاف داب خود
درامثال این مقام جواب میدهد و سخن رفضه را که درباب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کردند رد میکند چون
عدم صحت جمله مذکور پیداست از کتب فریقین انهم هویداست که صدیقؓ انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان بربان می آرند واو تخلف از ایمان میدهند انهمه که
شنیدے بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سنے که به بحث حال علاقه دارد

ودر زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مسترشدین که بنوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند بشنو که
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بالوف حیل و صنوف مکاید و دغل مشغول بتوجیهات
سازند پس طعن تخلف ساختند و سخنی چند بهم بافتند تا عامه بدانند که امامیه بادلهٔ الزامیه
ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران
می بودند البته علمای شیعه اینهمه حیله را بدلایل الزامیه نمی پیمودند و بعد از تفحص بکتب امامیه
هویدا میشود آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
محدثات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی است بس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً اوراق
مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در امامت و مطاعن بجز
ازان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار والجابلسی فی صوارم الالهیات
وقد عرفت العبارات مرارا ونظرت الیها لیلا ونهارا و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب وغیرهما
در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و اینهم غنیمه گردد
که در زمان حضرت سید الانس والجان بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب الفرین بکر
برلعن کسیکه متخلف بود منادی میکردانید نه آری فرق اینست که علمای ما بوضع جمله اخیره تصریح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لایخفی علی من
طالع البحار وغیره و مجتهد فانی در عماد الاسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد امامتش نزد دوستی بچشم خود دیده ام
و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آرای و در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی نیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تامیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید
بن حارثه و اهتمام شان این واقعه و برآوردن دمار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغاین دیرینه یا ظهور ردت و نفاق اسامه
صاحب عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانی است زیرا که هر چند شیخین و اتباع و انصار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن اینقدر از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان مرد
میدان و مقاوم گردان روم و شام بودند و کمال مرتبه تهور داشتند تا لقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضه ازینجا نیست و نابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه جنگ ها ایشان را از آغاز جهاد
تا این وقت تجربه نموده و بهادری ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین برای این مهم بزرگ و امر سترگ برچینند زنگیف که چار هزار منافق طلقا را
بلکه زیاده ازان برای حمایت اسامه برگزینند بلکه بتصریح قدوه اهل افترا یعنی مجلسی شقی و غیر او کما ستعرف
احدی را از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد ازین حکم با استراحت همت گمارد و فرصتی دهند که در مدینه
طیبه بنفسی برآرد چنانچه از مجلد فتن بحار الانوار اینچنان مبرهن است تو گوئی که شمعی است در انجمن و آفتاب
نیمروز روشن و هذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر و من والاهم علی علی و طالبهم
علی عداوته و من کان من الطلقاء و المنافقین و کانوا زیدا من اربعة الاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه و امره علیهم و امره بالخروج الی ناحیة الشام و باقر مجلسی در همین مجلد انهم نوشته که قیس بن عباده را
مامور فرمودند تا همه کس را که مامور شده بودند باسامه ملحق گرداند و گفت ای اسامه هرگز ترا رخصت ندادم
اندکه تخلف کنی و در نهضت درنگی روا دارے پس همین وقت برو بالجمله قریب است که چاک گریبان
عقلا در ماتم سلب حواس رفضه تا دامن رسد و سرهای ایشان بسنگ خارا ریش گردد که مقصود
شریف درین حادثه انتقام زید بن حارثه و جعفر و دیگر اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعات منافقین
و طبقات حاسدین و معاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد و فرار از رزم مصاف بود برین کار
بر دارند فاعتبروا یا اولی الابصار معذلک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود
که چون بمدینه بازگردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبید باید گفت لن تخرجوا معی ابدا و لن
تقاتلوا معی عدوا و مفسرین شیعه و منهم الکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود ازان نهی منافقین از نیر
جهاد است اگرچه بدستوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله فکیف که متنفر ازان باشند و دل برقامت
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بالاستقلال بجهاد مخصوص گردانند و کسی از رین
تشکر از اهل ایمان و اخلاص نگذارند که در آید و قصد حرب و کارزار نماید کما عرفت و ستعرفه انشاء الله تعالی
علاوه حدیث اصول جعفری که از اصول کافی در مقاله سادسه گذشت دلالت قطعی بران دارد که از نشر و طاجهاد
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون لاٰیة برای مجاهدین پس طعن رفضه از اصل مقلوع شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد که روافض با صد الامرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تحبیر و تنفید با جناب امیر
بوده بدعا رآمدن سلمان ابوذر و حذیفه و مقداد و عمار یاسر و غیر ایشانست که بزبان نفاق ترجمان شیعه داو

خلاص میداوند تا بزودی همراه اسامه عرق ریزنده گرد هلاک از رومیان برانگیزند فکیف که تجهیز لشکر و اماده
کردن اسباب جهاد تعلق بکسی دارد که او را بزعم شیعه بارها امام بلافصل گردانیده‌اند و در تخصوص هم فرمودند
که باید قرضی را ادا کردن که برای درستی اسباب این لشکر گرفته ام چنانچه قدمای شیعه اورده‌اند و اگر کتب
ایشان بهم نرسد باید بکلام کنتوری رجوع نمودن و بارها دانستی که از رو حدیث منزلت نزد جمعی از شیعه حضرت
امیر امام بالفعل بودند و دیگران بیافه درایی دهلی زیر کلیم میگویند پس اگر شیخین الحدیث تجهیز مخاطب میاندند در حقیقت
انقلاب منصب لازم آید چه از حکم تجهیز بوی خلافت بدماغ اهل فراست میرسد بالجمله چون جهاد از ذاتیات امامت
است کامر مرا او تجهیز مقدمه آن پس لامحاله تعلق یافت با جناب امیر و کارزار تعلق گرفت بارکان او لیعنی اتباع
و اتباع این مخلصین که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ناصرین و تابعین شان نیز برای رونق بازار لشکر همراه باشند و چون بالاتفاق
مقبولین لسانی برامر شریف رسول ربانی کاری نه بستند و از خانهای خود هم در انوقت بیرون نرفتند انچه لازم
عیانست که بیرون از حد بیان است اکنون شیعه را راهی نماند مگر باختیار اعز ثانی از الامرین بمقتضای من ابتلی
ببلیتین و آن اینست که درنگ اسامه و همراهیانش مبنی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خواطر بادای
حال شریف و شاق بودن جدائی در اشتداد بیماری وغیره چنانچه اهل حق میگویند و چون مراعات این امور را
در خصوص انتقام پیشوایان رفضه تجویز نکنند چنانچه تمامیتی در شافی گفته و حلی و مازندرانی و کرکی و مجلسی و جا
و کاشانی مقلد او گشته اند لاجرم احقر العباد از تعلیقی که جابجا بر کتابش وقت مطالعه نوشته ام سطری چند
می نگارم که لیت شعری ما ذا یقول علم الروی فی ما امر الله تعالی و وحیه الی رسوله المصطفی صلعم فی نصب ... لتسلیط
علی الزعامة الکبری و تسویفه صلی الله علیه و سلم خلافة امیر المؤمنین حینا الی حین حتی نزل العتاب الشدید بصد
المعاندین علی سید المرسلین ثم ما قال البشیر النذیر فی حدیث الغدیر لیس یقیانی امامة الامیر و ایضا قد نص
فی الغدیر ما یدل علی رعایة المصلحة والتفکر لحدیث سید الوری خطابا الخاتم الخلفا حیث سال النبی صلی الله علیه
و سلم امضی فی امرک فورا ام التفکر مصالحه فقال صلی الله علیه و سلم بل یری الشاهد ما لا یری الغائب
و از انتقام بذهن هر خاص و عام در آید که تاکید شریف در تنفیذ برای آن بود که مبادا اصحاب بجهت
ارتداد اعراب و بلوای هواخواهان مسیلمه کذاب و دیگر فتنات گوناگون و دواهی روز افزون غفلت
ورزند و در تنفیذ جیش متقاعد گردند و الحمد لله که صدیق رضی بعجلت هرچه تمامتر اسامه را فرستاد
و این همه تاکید شریف بود که   و دے رو داد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی انیمه که گذشت
در اندحال شق اول بود که تناقض اقوال رفضه و تهافت مقالات ایشان بظهور پیوست
اکنون بر بیان شق دوم که امام اول ایشان سید الطائفة النوکی یعنی تمامیتی علم الروی
دل بران بسته و پای ارادت بدامنش شکسته و فرو بنی بر آثار قدمش رفته و مجلسی
از غایت بوالهوسی بزعم خود درهای لطیف ابدار را سفته و شوشتری ذهب الله

بنور وخس وخاشاک انمیدان بمژگان روفته وچون بر حقیقت احوال واقف میشوی
خواهی دانست که هر یکی ازین حمقا مایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
والفاظ ایشان روبروی تو بخوانم لیتر بر حماقت وبلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکوره دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست وپیشوایان رفضه سرمایه افتخار میدانند واهل حق آنرا التهای ملتقطه
از مزابل مدرسه میشمارند وتاویلات تسویلات او را بناخن وانگشت فرسوده ثمانینی را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب مغنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب واعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لا یمنع من ان نختار والامامة فیدل علی انه لم یتبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
الطاعن لایقول انه ابعدهم لیلا یختار والامامة وانما یقول انه ابعدهم حتی ینتصب بعده فی
الامر من نص علیه فلایکون هناک من ینازعه ویخالفه انتهی وازینجا هویدا گردید که او موید این
مطلوب است واگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی به بینی باید برای
تتبع مجلدات بحار خصوصا جلد فتن دامن فراچینی بعد ذکر انمعنی که همه منافقین وطلقا را
اسامه گرفتند وتحریض تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی مینویسد که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بما صنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم ولا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا وکذاب مفتری قاضی
رطل بوق شوشتری در احقاق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ جیش اسامه و
جعل الثلثة تحت رایته لبعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتواثبوا علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم ولهذا جعل الثلثة فی الجیش ولم یجعل علیا وقس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجزخوانی میکنند وزینهار بحقیقة الامر پی نمی برند ومنطوق مفوات
ایشان همین ست که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفیذ اخراج اهل النفاق وحسد مقصود داشت تا جناب تقوی
بخوبترین وجوه تخت ودیهیم خلافت رابیارایند وهیچ منافقی وحاسدی قابو نیابد هر گاه این امر را احاطه
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسیم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدینمعنی اشارت رفته
وهزاران بار وحی الهی ورود نمود که خلافت خلفای ثلثه شدنیست وزینهار هیچ مانعی ومزیلی برطرف نتواند
شد چنانچه از بحار وحیات القلوب وکافی وبصایر مثل آفتاب است وحاصل واقعه کتاب الوصیت
که کلینی بطمطراق آورده اینست که اهلبیت المطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که
خلافت غاصبین اگر ظلم وعدوان بغایت قصوی کشد وچون وچرا نکنند وانهمه بامر شریف

نبوی رو داد پس چگونه این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که میدان مدینه
را بردیم و علی مرتضی را بر سریر امامت نشانیده سرهای دشمنان بکوبم و اگر اندک غور در کتب رفضه نمای
توانی دانست که ما را ضرورتی نزد این خرافات و لاف و گزاف که تمامتی و مقلد پیش گفتند نیست
زیرا که ائمه ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را بجان برابر کرده اند ردما للاختصار در ینجا بر عبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنم و اولا آیتی از قران مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرموده اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم آتيهم
عذاب غير مردود پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حتمی کردن خلاف آن از حضرت باری
زنهار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه
نه بندند گوئیم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالی انك لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
قبل نزول فی ابیطالب فان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحب اسلامه فنزلت هذه الآیة وکان یکره اسلام
وحشی قاتل حمزه فنزل فیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فلم یسلم
ابوطالب واسلم وحشی وروا ذلک عن ابن عباس وغیره وفی هذا النظر کما تری فان النبی صلی الله
علیه وسلم لا یجوز ان یخالف الله سبحانه فی ارادته کما لا یجوز ان یخالفه فی اوامره ونواهیه واذا کان الله
تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب واراد کفره واراد النبی صلی الله علیه وسلم ایمانه فقد
حصل غاية الخلاف بین ارادتی الرسول والمرسل وبسیاری از مفسرین تصریح انتها کرده اند و کاشانی
نیز بنابیدان پرداخته چون کلامش بفارسی ست نقلش بر میدارم تا بخوب ترین وجوه بذهن هر کس
خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چه رسول صلی الله
علیه وسلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و قضیه
برعکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنی ست بغایت ضعیف
ورکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد همچنانکه جائز نیست مخالفت
اوامر و نواهی او هرگاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد
و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم نعوذ بالله من هذه الاعتقادات
الفاسدة **اقول** قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغلطه شدید رو داد چنانچه بعد از دیدن نهایة العقول
و تفسیر امام المعقول والمنقول وغیر آن از کتب کلام و اصول ظاهر و باهر است می پرسم که کمال مخالفت
در این ست که اهلسنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علمای رفضه ارداوند او عین
و آخرین ایشان بنیاد حدیث بحجیر بر آن نهاده اند که مقصود شریف از روانه کردن تیغ همراه اسا

رفتن میدان امامت سید المرسلین و صاحب لولاک ازین خس و خاشاک بود که عین منازعت و مخالفت
خالق الافلاک ست چه جای آنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعی آنند ثابت ست و خود
طبرسی مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید انستند که خلافت شیخین شدنیست و زوال نخواهد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بوی بدینمعنی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبل
از نزول انک لا تهدی ممنوع ست و کجا مخالفت در امر مذکور که انچه از اصول موضوعه متقدمین تعالی
دقمی و کاشانی و مجلسی و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله هم درگذشته حتی که بر اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را برهم زنند و علم
الهی را بجهل و دروغ منقلب گردانند کما ستعرف تفصیله انشاء الله تعالی و از اینجا بتصریح طبرسی
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم مورد لوم ست حکم کردیم که طلسم خم غدیر از قبضه شیعه در هم شکست زیرا که از
کتب شیعه طائفه خود می آرد که حضرت رسول مقبول قبل از حجة الوداع باز منه در از یقین میفرمود که خلافت
شیخین امریست مقطوع چون ازاله آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبرئیل علیه السلام
همه واقعات را مفصل می آورد و در فرا فردون میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوی و تلف حقوق اهلبیت خود قبل مفصل و مجمل
خبر داده و آن روایات بحدی رسیده که لاتتناهی اعداد عبارت از انست از مجلد فتن که جلد هشتم از بحار
الانوار ست باید شنید و انچه ثمانینی و مجلسی و غیرها از راه نفاق در تجهیز جیش و تامیر اسامه تا عاقبت اندیشی
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب اخبار الله تعالی نبیه و اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما یجری علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثی آورده که تلخیص آن
در فارسی آنست که روزی آنجناب نشسته بود و اربعه متناسبه آل عبا را مشاهده نمود و پس باشاره
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یکان یکان
می شمرد و آنچه بر ایشان از دست اعدا جور و جفا و ظلم تمام می برد چون نوبت بمناقب و مصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند ربود
و بچه شکم او را اسقاط خواهند ساخت تا آنکه او ندبه یا محمداه و فریاد وا مصیبتا از زمین بعرش برین خواهد رسانید
و کسی این تظلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد بعد از ان ست که در حق مرتضوی فرمودند
که البته اصحاب غدر نمایند و خلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ و مجالس مفید از ام
الفضل رضی الله عنه روایت نمود که چون گران شد بیماری حضرت چشم کشود و وقتیکه ما میگریستیم
پس سببش پرسید گفتیم میگرییم بجهت اینکه تو و انقطاع خبر آسمانی و برای امت تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمود آگاه باشید البته بر شما قهر و ظلم رود و از جناب مرتضوی باسناد پیشوایان خویش

روایت کرده که لب را از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته بمن
حدیث نمود که ناگزیر است عهد و بیوفائے قوم و این قضائے ست مقتضی و تقدیری ست حتمی و هر که
انکار کرد به خیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ باسنادش مرویست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد بسته و از من توثیق گرفته که اصحاب را در بیوفائی و عهد بعد از من و هم درین
کتابست که حضرت صلی الله علیه وسلم روزے زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غصب و نیز از امالے محکی ست بروایت ابو سعید خدرے که خبر داد حضرت
صلے الله علیه وسلم علی را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالے او را بهمسایگی خود طلبد فرمود می خواهی که دعا
کنم برائے قضائے مختوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس مفید از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی و بیماری موت بکنار ام الفضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
در امامت برائے ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب میشوید
بعد از من و نیز از نسخه ابان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با ابن عباس رسید بهائے هائے
میگریست و حسد را گواه میگردانید بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجادش و عداوت
خودش بدشمنان ایشان باز گفت که روزے بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد و از بر
من فرمود که پیغمبر صلے الله علیه وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید برخواند و آنکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد باز بشدت بگریست و مرا هم گریانید و بود در آنچه قرارت نمود در حال غصب خلافت و شهادت
یافتن حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی بانازکی و صحیفه را حالانکه بود در آن خبر آنچه واقع شد و آنچه شدنیست تا
قیامت و حال خلفائے ثلثه و مقدار زمان از خلافتهائے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضے و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و فناهائے شیعه که مقتول شوند انیست حرفے چند از مجلد فتن که باختصار تمام بمنزله قطره از بحار
و پرتوے از انوار وا نمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه برشماریم خواهے دانست که هر امر را که
بزعم رفضه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات رو بروے اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و ایشم ارشاد نموده که زینهار زائل نتواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی و عهد
و کتاب علی و جفر جامع وغیره را وانمائے اعتقاد خواهے کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برائے حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون اینهمه از وحی الهی بود و سر مکتوم و قضای مختوم که هیچ تدبیرے ارتفاع نگیرد و بهیچ فریبے
زوال نپذیرد کما سمعت مفصلا پس اگر از تحمیر جنبش قصد اینمعنی کنند که علی مرتضی ع بر تخت خلافت نشسته
وحق برمرکز خود جا گزیند گاو زمین بلرزد و عرش عظیم بجنبد و طناب آسمان بگسلد و اخبار الهی
که بواسطه جبریل امین رسیده و بقول حضرات ائمه طاهرین که روے جدنا عن جبریل عن الباری ست از ہمه
باشند و خلاف نفس الامر گردد و تباین کلے میانه رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق باید فاعتبروا
یا اولی الالباب و قولوا ان هذا لشیء عجاب و متوهم نشود که علم تعصب خلافت و سایر این واقعات
هول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک روداده زیرا که از مطالعه کامل و غیره خصوصا مجلد مذکور
از کتاب بحار هویدا است که در معراج شریف ازین سوانح خبر یافته بودند که البته شدنیست چنانچه حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت مے نماید که چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکه گفتند که البته آزمایش
در سه چیز بوقوع آید یعنی حقتعالے اول بیازماید که صبر تو تا کجا است در گرسنگی حضرت قبول فرمود و دریق
توفیق از خدا طلبید دوم تکذیب کفار و مشتاق محو جهاد و ایذاهای اشرار درین وقت هم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اهلبیت خصوصا مصیبت حضرت مرتضے
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و داهیه حضرت فاطمه از ضرب و شلاق و هتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانه ملائک آشیانه بغیر اذن و اسقاط محسن و در همه این امور وعده صبر و تسلیم رفت
و اکرے فی المثل درین امور روایتی نمے بود مگر حدیث کلینی اعور که در جلد اول مفصل و در تمام
گوشواره آن دانستے البته کفایت میکرد پس محال عقل ست که خود حضرت سید المرسلین عهد مذکور
را بر هم زنند و تقدیر مبرم و قضای متحتم را منقلب گردانند و لاراد لقضائه و لا مانع لارادته را
نسیاً منسیا سازند لاحول ولا قوة الا بالله اگر چه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین ائمه
هم مطلوب باشد چه دانستے که بنیاد این امور که جا گزین مدرکه سامعین شد متعلق بود بشق دوم
هر کسے از عقلا دانست که دعایم تقریرات ثمانیه و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم نماند بلکه شق
سوم یعنی مقصود اصلے ظهور نفاق و ارتداد اسامه بود و تقریرش مجملا آنست که اقرار العقلاء علی
انفسهم حجة فقط بیانش آنکه از مجالس المومنین و بحار و هفوات کفتورے آشکار است
که او امامت مرتضوے را بر طاق نهاده و در خلافت خود افتاده بلکه بتصریح حلی چنانچه در مقاله
گذشت از دعوی خود دست نه برداشته و هر که مدعی امامت باشد غیر اثنا عشر یا مثل اصحاب منحرف
گردد از اهلبیت اطهار او مرتد و منافق ست کما عرفت مرارا و از عبارت شوشتری اینقدر بیان توان
یافت که او چشم بر دنیا دوخته و بکدورت و نفاق را از اصحاب آموخته و این امر بطور تبرع ست
در اینجا ورنه از روح ثمانیه باید پرسیدن که چون سخن از منافق و طلقا گرد آمدند و از نسبه بسلیم متذکره

نمان ظهور رسید هند که تمامی اصحاب چار صد هزار بودند و همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب این همه
کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوبی اهل روم چنانچه واقع شد هزیمت تحت
درهم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محیط میشدند و کلمه توحید هیچ
باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که بانظار صدوق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت امامت
نمود و نکرد و جهاد با خلفا ننمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال دبستان که بر ثبوت شیخین
یالش نعز یزید و بد و فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس هر کلام تمامه
مجلسی در بحار آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوانیکه
منازعی نباشد چنانچه علم الهدی گفت چگونه متصور شد از ینجا حکم توان کرد که خود ثمانیه نیز بی ادراک مطلوب
صاحب معنی نطاق همت بر دو قدح آن بر بسته بالجمله اگر مقصود نام امامت بود پس بروز غدیر هر آن
کس نص مزعومی را بگوش خود شنیده بودند برابر دل انگشت تضعید ندکما یقطر من الصوارم پس تحریر
بی را که در غیبت اتفاق مے افتاد که قبول میکرد خصوصاً بعد از آنکه لشکر سنگین که بدرستی
سابقش حضرت قرضه ارشاد شد و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرد دو شیخین بر روی میان
هم ظفر یابند و گوش شاهیان بمالند و در پیراهن نگنجند و برخود ببالند لاجرم آنچه ثمانیه و متعقدین
از حدیث تجهیز بخیال آورده اند کمتر از آن حکایت نیست که واضعین برای صاحب الامر که در جابلقا
و جابلصا سریر سلطنت را می آرایند و ساعتین قصه های عمر عیار و کرشاسپ و اسفندیار را انتساب
می افزایند وضع نموده اند ابتدا او بقیاس اولویت بی ادعای امامت هر همین است چه او صریح
بار بار مخالفت وحی کرده و از اشتار راه برگردید چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
این معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوی در اعلی روس الاشهاد فرا رسید که زنهار توقف و تخلف مکن
خصوصاً چون اصول رفضه مثل بحار مجلسی را بنهی که تا دم باز پسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت
در پی سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر ننمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشتری
شناس بتغیر یسیر عبارت احقاق چنین خواهد بود الثانی ان النبی صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی فامره باسامه یکون واجبا و کل من خالف الوحی یکون کافرا لقوله تعالی و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و قد تخلف اسامة فلا یکون مستحقا للامارة والامامة الثالث

ان رد کلام النبی صلی الله علیه وسلم یکون ایذاء له قطعا و ایذاءه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالی
بقوله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة فلا یکون مومنا اما و عو
پس اول دلیل بر نفاق است و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی
المبارقة الضعیفة پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما ستعرف باعتراف الحلی پس سراسر ظلم و

وستم است صدیق را از متخلفین قرار دادن در اسامه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جهت نرفتن است پس
جوابش آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیریکه برای این سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چنانچه صحاح
روایات و کواکب دراری و فتح الباری و عمدة القاری و مانند آن از شروح جامع بخاری و تصانیف
ثمالینی و بحار مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیهی اولی است که خاتمه تقریر خلافت در سقیفه
که کیست از شما ای انصار که دل خوش کند بر تقدم از ابوبکر حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را امام
مسجد گردانید و کسی را برای این امر نه پسندید و اهل نزاع حرفی نزدند و زینهار احدی نگفت که این آقا
نهاست حضرت صلی الله علیه وسلم که او را امام نماز مقرر کرد بلکه او بنص نبوی متخلف است از جیش
بلاریب ملعون است چه جای لیاقت امامت صغری و آنگاه زعامت کبری و هرگاه انصار دم نزدند
استثنای صدیق بر تقدیر معلوم مجمع علیه شد و به ثبوت رسید که رفضه در بین طعن فقط تهمت نهادند بلکه خود
تخلف دادند سبحان الله بر مذهب قدمای شیعه از خدای تعالی بوقوع آید که مکلفین را بامری فرماید
مصلحت نه بیند بخلافش حکم نماید و باتفاق است خلیل خود در ذبح حضرت اسمعیل امر کند باز فدیه
و حضرت را با وجود بشریت روا نبود که شخصی را نامزد کنند بجهاد و باز بامامت نماز برگمارند سیما وقتیکه چند
با این امر او یاد داشت از آنجمله آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم شیخین بود تا مردم بدانند که این امر شریف را هم بر سر و چشم
بلکه خواستند که بعد اجازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب شد که غلام زاده را بر خدا دیده
امیر کردند چنانچه در کتب سیر و کلام مبسوط و در مغنی قاضی القضات بنقل ثمالینی مضبوط بلکه ابهیم از آن
معرض ثبوت که عمر بجهت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی رد دیار زد من همراه
میروم و از آنجمله آنکه حضرت چنانچه عالم بود بقرب وفات عالم بود بایشان یعنی که خروج شیخین صورت نخواهد
بلکه این هر دو بمهمات دینی خواهند پرداخت لهذا صدیق را بامامت نماز برداشت پس تخییل بر بعض تقدیر
که مقصود از تأمیر اسامه بر شیخین آن بود که کسی استنکاف نورزد و باب توقف مسدود گردد
که زینهار ما نمیگوئیم که هر تأمیر جزئی بر فضل کلی دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که زید بن حارثه فضل
دار و بر حضرت جعفر که مامور بود و او امیر او لی غیر ذالک پس مرتبه عمر را چه تغیر و ضرر چه جای آنکه برین
لازم می آید که حضرت ختم المرسلین کمتر باشند از فرزند خاتون نرگس زیرا که در حق الیقین هم
رسیده که آنجناب در لشکر مهدی از اول متابعین خواهند بود و مجلسی از رفضه بر زبان نهاد
که امام مهدی بهتر از پیغمبر خدا است آری فرق اینست که امامت بر تصریحات قوم و منهم صاحب
بهتر از نبوت و رسالت است و ائمه اطهار افضل اند از انبیا معاذ الله من ذلک از آنجمله آنکه در تأمیر
تسلیش که پدرش مقتول گردیده و او چون ماهی بی آب طپیده محتمل بود و بعد الاحتمال این استدلال
در طعن الرماح گوید که افضلیت اسامه را نشاید که سفیان قبول نکنند و بعد از نمیگویند آنچه ظاهر

اینمذهب کسی نیست و باجماع باطل ست و اگر اساس کلیت کبری که هر امیر بهتر ست از مامور بر مذهب خود
نهند فلا یقوم حجة علینا و این احتمال به از آنست که کلمات فاطمیؑ یعنی مانند چنین آه که بارها شنیدی شکایت از تحکیم بیعت
و معرکه محمد حنیفه با علی بن الحسینؑ تا نوبت بگواهی حجر اسود و برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و مع هذالک مساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهلبیت اطهر بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
مسرود بخیال کسے نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر بسائر شریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بر نقل کشوری وغیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود چنانچه
علمای شیعه دعوی میکنند التفاتے نکرد و هرگاه شیخین با انهمه فضائل که دانستی که روبروی جناب مرتضوی
امام نخواندند شدا سامه را درین دعوی غیر از حصول کفر و جحود چه نقد بود و تفصیل بعضی ازین امور که ضرورست
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ التسلیم از ان آوردم که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و تمامینے با وجود صرف تمامی همت در رد منع جزره هیچ
بے سرو پا درین باب بیاورده و اهل حدیث انمیقوله بر زبان داشته اند که صدیق بجیش اسامه نامزد نبوده
و اگر کسی گفته محتمل ست که از لباس ملبسین فریب خورده و بخبث نیت شان پے نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جهاد فی سبیل الله در و هیچ تحواهی
بود مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر این امیر ست والله اعلم بحقیقة الحال والحمد لله که در
شروح صحاح مفصل ست بلکه در کتب معتمده فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر فرد ے تمام جیش اسامه
را برار است و این امر از جهات دیگر بزعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر متشوش میبودند و از بلوای ما حسابے برسید
این لشکر عظیم را بمقابله روبمیان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین بر دینا یے
دنیا و آخرت حاصل میکنند امیدی عی فرید ولای اهلبیت احماد تخلف اهلسنت که اسامه بعمل آورده که حضرت
صلی الله علیه وسلم هر چند خواستند که برودی کوچ کند گوش ننهاد بلکه اجماعی است که بعد نهضت از مدینه
باز گردید و رجعت قهقرے گزید پس بطور توبه نصوح انجامید که مقصود از تامر بطور ارتداد و نفاق اسامه
بود تا مردم بر آن فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین ست چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بآن
کرده اند و بر ظاهر ست که هرگاه امیر باز گردد مامور البته معذور ست و هرگاه تخلف از اسامه در نیجناب
ملعونست پس اسامه بسبب درنگ کردن و باز گردیدن بطریق اولی مطرود و مطعون و از اینجا ائمه عظام
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران در تلخیص مردود گشتند که هر چند طشت از بام افتاد و مخالفت
بلکه عداوت اسامه با شیعه روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و نداند که او بو صلی بایسته
هم کار سنی بسته بلکه بنواصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته نکرامی والدامی اعاذنا الله از حد گذرانیده حالانکه بیدرش

غلام ام المومنین جناب عرش قباب خدیجه کبری است رضی الله عنها و اسامه غلام حضرت زهراست و شوشتری
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب در ذکر این روایت که عمر از برای او پنجهزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله دو هزار که عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی و حالانکه من از غزاهای حضرت
دیده ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و نیز عبارة ذلک الکذاب
مولف گوید که عمر در تعلیل تفضیل کاذب است بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد اللتیا و التی
بسیم و زر و وعده امارت فریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود متوقف ساخته بود و در غیاب
عظیم منت داشته آورده اند که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با او خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنی علیک فمن استخلفک علی بعد از آن معاینه و مخاطبه ابوبکر
و عمر بیعت او رفتند و از رضا و تسلیه او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر را بردار و متوجه طرف شام شو گفت
آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من ده تا ایشان آ
وردم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و آنها که امروز اعوان و انصار تو اند ابوبکر از این سخن رنجش نموده او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از نبی شده
نصب چگونه میرسدش دعوی وفاق نبی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرد تجرع می نفاق
یعنی علامه حلی و حسن بن داود روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرموده
که اسامه آخر رجوع نمود پس بگوئید در حق او الا الخیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فئی که عبارت از مال خراج
و غنیمت است چیزی مده و اسامه زید را بده که او را تهمتیکه بر او بود و سعد عذر داشته ام لیکن شیخ علامه در آخر
فرموده که در طریق این دو روایت ضعیفی هست که بیان آن در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفت که اولی
آنست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نماید انتهی و از اینجا هم دانسته که همه بغض و عناد
رفضه با اجله اصحاب کرام است عموماً و در خصوص طعن تکفیر بخشیشی هم بغض و عداوت با صنادید قریش
است و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید ابلیس و عبد الله بن سبا رئیس الاشقیا است و اگر نظیر
بحقوق اهلبیت سید انبیا می بود بایستی مطاعن اسامه در کتب خویش بیاب بشد و مدنوشتندی عوض
حضرت خدیجه کبری و جناب بضعه پیغمبر خدا یعنی حضرت زهرا که از اسامه سرزد حالانکه هر دو غلام ایشان
بغض اکابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بودند کما سیجی انشاء الله تعالی یکان یکان شمرده
و آنچه بر آن مترتب گردیده باد آوردن و از نمقام انهم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

بر اصول اهل ضغاین مستند و موسس است و ائمه رفضه هنوز در تنزیه او بعجز در بوی همقرین اند پس غزل او
ز شوشتری خانه خراب مفتری کذاب ذکر کرده از صدیق عین کرامت است نه جای شورش و ملامت
عجب تر آنکه شیخ حلی با اعتراف قاضی رطلبوق روایاتی را که در تنزیه اسامه است ضعیف داند و دیگران عطا
و نوال ائمه را مزیل مثالب او اعتقاد کنند و پی بدان نبرند که حکمای ملت اسلامیین در امثال ساتره چه
گفته اند و باید اندیشان هم احسانها کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذهب الله بنوره هم عیان است
زیرا که بالا دانستی که او دین را به بنیا فروخته و در اسم و دنانیر شیخین را ابراندوخته و از ملاحظه این امور و امثالش
بسیاری از محققین رفضه او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبد الرضا است که او را مهذب
الدین لقب نهاده اند در تفسیر مبانی البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نهد و پیشانی او را داغ نفاق میدهد و صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مبسوط نوشته و امرا
با اصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچه محصلش اینست که تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا که او بلا ریب میدانست که طاعت امام فرض است در حروب خصوصا
که از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من لا جرم
زینهار او معذور نتواند شد و نفاق او بر جای خود است انتهی بخلاف عبد الله بن عمر که در مجلد سابق معلوم کرده
او را بفعلات معاویه که از انوف گذشته و بلکه همقرین گشته التفاتا مقرین گشته اتفاقا نفرمود و همین است احوال
سعد وقاص که در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعده گذشته باید شنید که دلالت بر آنمیکند که شقاوت
ابدی بر اصول اهل خرافت از اسامه بسبب تکرار رد و غیره نمود و رجعت قهقری بعد از تاکید تام کرد باید دانست که تقطیع
از اظهار شیخ مداهنی که متکلمین رفضه مثل حلی در فتح السبل برای عیبنا زنند و در تالیفات خویش مرویات او درامی آرند
آنچه از تقریرات مجلسی در بحار و مجتهد خانی در عماد و دیگران بغیر آن جلوه ظهور دارد اینست که حضرت صلی الله
علیه وسلم امیر گردانید اسامه را بر لشکری که اجله مهاجرین و انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانیدا و را که بوادی فلسطین قیام کند و بلا
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در هر گرانی و سبکی مرض
بر درنگی او و روانه کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامه گفت قربانت گردم مدرزه مادر خود در اثنای بیماری
تو درنگ کنم حضرت روانه ساخت و بعجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
که مکروه دارم که خبر تو از دیگران پرسم فرمود زود تر برو و بیهوش گشت و اسامه بنا چاری تجهیز کرد
چون حضرت بهوش آمد پرسید از اسامه و رفتن او گفتند که سامان درست میکند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد که خدا لعنت کند متخلف را از وی و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

اسامه بیرون برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب رو بروی او هر گاه در جرف نازل گردید و همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودی بیا که حضرت در نزاع ست پس اسامه تعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد حضرت در آن وقت انتقال فرمود کامل مداینی این روایت را معتبر و معتمد دانسته و برای تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس ناصح ترشد که آنچه این حقارا در باب اسامه بر اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند بلکه با فترا می نهند حالیا از کلام نقیب استاد مداینی که مایه فخار طائفه نوکی سست و استاد در طلبوقا توانم چیزی گوش کن که جابجا در کتابش دیدم و مجموعا در تتبع تا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را نعمت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها بود پس عطوفت زاید الوصف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست رومیان شهید شد شب و روز دل فرزندش که اسامه بود برای انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین در آمد و چنان طور اختیار کرد که ایشان پیشبان شدند اتفاقا مرض شریف بادشاه آمد و او باستماع این خبر بمدینه داخل شد و شیخین را چرا سنی زیاده بحصول انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان ست و اگر برابر و گره زنی حرفی چند از تحقیقات مجلسی بتو درین باب بگویم پس بدانکه آن روایت خدیفه ست و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر آن میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت نمیداد تا آنکه عایشه و حفصه بمشوره شیخین آمدند و دلربایها و دلبریها بکار بردند و حضرت علی مرتضی را مختار فرمود در نگاهداشتن و طلاق دادن ایشان و چهار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانید و مقصود تخلیه مدینه بود درینوقت حضرت بیمار شد و ایشان هم درنگ کردند و قیس راننده لشکر جناب نبوت بن منذر ایشان را به لشکر تحکم بسوی لاحق گردانید پس شیخین و ابوعبیده با اسامه گفتگو کردند که در غیبت ما باید مدینه را خالی گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا از سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد بعید نشود امور یکه اصلاح آن از دائره امکان بدر رود پس انتظار کنیم و به بینیم حال پیغمبر باز در رفتن اختیار باقیست لاجرم لشکر باز گردید و فرود آمد در منزلیکه از انجا رفته بودند و فرستادند شیخین نزد صدیقه رسید او پیام فرستاد که پیغمبر بنابر رفت و من خبر بر وقت دشنام پیغمبر ساختم چون مرض سنگین شد جمعیت را صدیقه نزد ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او خدمت عرض را بیان کرد و ایشان بعد از اسامه طلبیدند پس او پیروانگی داد و گفت بعنوانی بمدینه روید که کسی نداند اگر عاقبت شد نزد من بیائید و خبر کنید تا من داخل شوم در جماعت شما شیخین وقت ست آمدند انتهی مختصرا از ینجا هم عیان گردید که اسامه امر فرمود

بباز گردیدن شیخین و تخلف کردن از امر نبوی در رد وحی نموده و بش با اینمردم بود اینست ترجمه بحار ربانی مجتهد
حامل الاسفار والمنة لله تعالی که من از تحریر انتقام بعنوان موعود فارغ گشتم و مخالفت اسامه و تکرار
رد وحی کار دیگر زد بر اصول اهل تشیع بگوش هر کس رسانیدم و انیم بر هر عاقل عیان گردانیدم که او
چون بمدینه باز گردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد و زبیمار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده
و برین قدر چه موقوف ست عبارت حلی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلافصل صدیقی و مرتضوی حسابی بر نداشته و برای اظهار شوشتری
مفترے چشم بر زخارف دنیوی دوخت و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
مراد حضرت صلی الله علیه وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالی شود از اسامه مدعی زعامه و این
معجزه نبوی بود اسے متخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سرزد
و هم از دیگر مقبولین لسانی که بتجهیز کردند نه بلشکر رفتند و نیز تخلف اینست که در اعانت و تقوی
بکار بردند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و داوری بحضرت داور رسانیدند کاش جناب
امیر و مقبولین لسانی چون درنگ اسامه از نزدیک و دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
و داد جهاد میدادند و برابر یکه خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
میمنت مانوس روزی نمیشد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی معذور میشدند و هیمه کشی متعقد
باحراق و تهمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفتی ورنه خلفا مجالی نداشتند که دروازه بر شکم مبارک
بکوبند و صحیفه وحی را بسوزند و تشبیه جنین و مانند آن هم بر زبان نمیرفت و کلمات شنیعه درمیان نمی آمد
خدایا اگر گویند که تجهیز جنازه شریف میکرد جوابش آنکه شیخین چنانچه انکار از وصیت حضرت امیر المومنین
کرده بودند خود بسقیفه رفتند چنانچه ملا عینی گفتند جناب حسنین را مکلف میگردانیدند و اینهم را از دست
ایشان سرانجام داده بودند بلکه امید آن بود که حسنین رضی الله عنهما بتعلیم الهی محتاج نمیشدند و قصد عریانے
تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر و علن علی ما روی المجلسی فی مجلد الفتن
تکلیف امامین برتقدیریست که بر آمدن انکار از سلمان و مقداد و حضرت عباس جائز نبوده چنانچه اولاد معنوی
ابن سبا یهودی نگار این قانون در بحار و دیگر کتابها بسته‌اند که ناگزیر ست که غاسل نبی و امام معصوم
باشد معذلک این هم کمتر از غسل سلمان نبوده بطی الارض بجهت تغسیل تا مداین باهتمام هر چند گام رود و داد حالانکه
بامامت سلمان کسے قائل نگشته اگرچه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد
بن حسن عاملی به ثبوت می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از شغوات بگمان آمرین ملکوتات
مگر آنکه در تمهید جایش تعصب و تشریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بروبند و هم سر مار را بدست
دشمن کوبند و هر کار فیصله گشته شود و سود اسلام جوابش آنکه اگر بطاری کلام سابق فلاحق غور کنے

چنین جامعیت و مبالغت بکار رفته که هیچ رطب و یابس رفضه بی جواب نمانده زیرا که درستی سامان لشکر منافقین
که همه مائل با بو بکر بودند و صحیفه ملعونه طائفه مطعونه نوشتند دادن تیغ بدست راه زنان فکیف وقتیکه بر روی میان ظفر
دار حصیص زمین بعرش برین رسند کما عرفت سابقا پس فرض شق مذکور شکست لشکر مومنین بیست ایشان
توحید رب العالمین که جناب مرتضوی برای حفظ آن دست از دعوی امامت برداشت پس آنچه فی الحقیقه منظور بود
امر و صورت می بست علاوه منافقین را که عادت قرار داشتند که میگشت چه ایشان مجبور دیدن لمعان
شمشیر مهر بینه میگریختند و بمکائد مصروف میشدند و کار صحیفه مرغومی می بستند تا بکه می نشستند همراه ابوسفیان به
عبادت لات و عزی بر ترتیب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم همه آن بود که حضرت اشاره میکردند تا شمشیر جدا
سرهای غاصبین خیان می برید که کسی از قاتل ایشان نشانی نمیدید چو صلاح اصحاب صحیفه تنگ میگردید و قبل
اهل نفاق بجز و تعریض منافقی بحضرت سرور کائنات امریست بزرگ کاریست بس سترگ کمانی خلافت المومنین
فکیف وقت تبدیل دین و قصد رفتن بالیقین چه جای آنکه بعد از مهر کردن بر کتاب لو صیته سر موبه دار
و پرده ناموس تقیه امامیه را بدرند و او یلا شیخین و ذی النورین سمع و بصر و قلب را طلع حضرت پیغمبر باشند چنانکه
در مقاله سادسه مفصل از کتب شیعه دانستی و حضرت در تفضیح و قتل ایشان بکوشند و متحیرم که اکثر متعرضین
المعترض للمذهب له درباره فرستادن جناب امیر در جهاد و همین ترانه می سرایند رفضه همگو از عمده جواب برآیند
درین مقام اشعار مثنوی فقیر را بیاد باید آورد نظم ازینجا بندگرای صاحب هوش ✤ که شیعی را نه یکبا بشنو بگوش
مطاعن را چنینم خویش دیدی ✤ ضغاین را بگوش خود شنیدی ✤ بحرفی یا بی از بدگوئی شان ✤ که گردد منطبق بر پیشوایان
نگر جنبی که جان شان خبر باشد ✤ اصول رفض را در هم بپاشد ✤ کند او ربی شان را بدتر آرد ✤ نهد بر جیب ایشان داغی از
بر ایشان هنگ لعنت را بیازد ✤ دمار از روزگار شان بر آرد ✤ قوله ✤ بر همین منوال است الخ اقول تو
در سابق بعنوانی ادا شد که هوش طلبوق از دماغ بپرید حواس عرنوق برهم درهم گردید و سر عوج بن عنق از
آسمان بزمین رسید تا بمشاهده آن عقلا این مصرع بر زبان آورند مصرع عصای تیندی که عوجی بکشت ✤ دالا
این کلمه را بار دیگر بر زبان آوردن داد وقاحت دادن است قوله معهذا الخ اقول دشمن ترین اهل حق یعنی
مجلسی با وجود عادت مزید فضول و بوالهوسی مصداق اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ در تذکرة الائمه نیز اقرار کرده که
حقیقة الامر مبنی از بدیهیات جلیه است که اکثر علمای سنیان نزد حضرت امام باقر می آمدند و فیض دینی تحصیل میکردند
و بعد ازین بفحوای ع نیش عقرب از پی کین است ✤ مقتضای طبیعتش اینست ✤ مجلسی پس از ادعای علاوه
اهلبیت بقلوب سنیان میفرماید که آنحضرت را دوست میداشتند بحدیکه قسم مبارک او میخوردند و پدر مجلسی دیگر
شارحین اصول اربعه در تواضع در روضه و بیان شافی و غیر آن آنچه گفته اند اول دلیل بر آنست که بزرگان کس از
اهلسنت بخدمت امام صادق از نزدیک و دور می آمدند و بآداب حسنه و حقائق علوم بهره ور میگشتند و آنجناب
مقتدای خویش میدانستند پس تا دیل رکیک مجتهد که مدعای ائمه در ذکر فضائل مقتدایان امامیه از راه تقیه بیانست

نفوس و حفظ ناموس شانست امیٰ الزمان نیست که خون ایشان رایگان باشد چه هرگاه تلامذه ائمهٔ هدی اهلسنت
و بر فرض محال شیعه شنیعه باشد البته دانستن که زراره و شیطان هشامین ملعون اند برانسته اهلبیت عظام چنانچه حق
سبحانه میفرماید لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ پس بایستی که گوش این دشمنان دین
و اعدای اهلبیت سید المرسلین را پیش زاغ و زغن می نهاد هذا اجرم آنچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در صوارم آورده
کشمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی ست که در چاهی افتادند و افیونی از ایشان هنوز مید انست که من بجایم چو یکشم
شخصی گفت این چاهست و من قند فروشم که بجهت نابینای افتادم گفت خدا را قصه در میان منه و دانگی بگیر و قند
ده الغرض چندانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و بحالهٔ مقصود طالب آن شد همین ست حال مجتهد که گفت ائمهٔ هدی
بنابر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر میشمردند نعوذ بالله من مزید الغفلة والسفاهة **قوله** و مثل ذالک الخ
اقول درین مقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفته بلا
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفضه و خود دوزخی بودن ایشان خصوصاً و عموماً بهم و محمل ماند و کسی که این بهره
که در کتب فریقین اهلسنت حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان کتب دیگر وارد ست بعد از ارشاد
جعفری هُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ اینست فوقع فی نفسی مما قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار اد من اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق ناریت تمامی فرقه امامیه را اثبات فرمودند بالعموم و ناری بودن زراره بالخصوص و مسجل و
مدلل گردانیدند که ناریت دائر شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از انهم معلوم میشود که حکم امام بناریت ا مطر و دو قوم مردود به دلیل بطلان اعتقادشان
درین عبارت مبرهن ست و در تحفه هم منقولست آمدم بر دعوی تقیه که جناب خلد قد العصر بر و قر رزندو مثالش
بر روایت ذهبی آورده اند جوابش آنکه صدور این دعوی آز ان کس ست که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرت ائمهٔ هدی ست بآن نصوص قطعیه که پاره از ان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کرده اند
در دلیل و شاهد و انستند البته نزد اهل فراست ذلیل شده اند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
تقیهٔ آنجناب را بخنجر ستم مثل خنجر که شهید کرده خدا او را بجهت آنکه قبل ازین در مقاله سادسه با صول معتبره رفضه
دانستی و کتاب تنبیه پیر مغان نیز هوید انست که تقیه از ابرار ائمه ست و آغاز بحار دلالت بران دارد که
مذیع اسرار ست ائمه را بدست خود ذبح کرده و باز خون عمداً ایشان بر گردن خود گذاشته ست بگفتم در نیابت
احسان بسے + و لیکن نشترست با هر کسی + بجور مردم آزار را خون حلال + که از مرغ بد کنده به پر و بال + چو گربه
نوازی کبوتر خورد + چو فربه کنی گرگ یوسف درد + و تازه تر از جلوه روایتیکه در اصول کافی اعور باشد و
دلالت نماید بر آنکه مذیع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود ست آنکه حضرت صادق فرمود فی تفسیر

کہ نیست آن ناصبی که میگفت با با شد بد تر از آنکه افشا نماید و نیز این امام بحق ناطق فرمودہ معلی بپوش امر ما و فاش
مکن که موجب عز تست در دنیا و نور یست در عقبی که میکشد صاحب خود را بجنت و هر که فاش نماید ذلیل شود
در دنیا و ظلمت او را بجهنم رساند الے آخره محصلاً و چون امہات المومنین قبلہ ایمان و دین نزد رفضه منافقین سبب
افشای رازیکه حضرت پیغمبر علیه السلام وعیدی قطعی بر آن کرده فرموده واجب التبری باشد پس زراره مخصوص
اللاعن و ذابح ائمه هدی را چگونه از دست توان داد چه جای آنکه مطرود و مذکور تقیه را بجناب امام صادق نسبت داده
که کتاب الوصیت بر خلاف آن گواه هست کما فی الکافی و الوافی و بحار المجلسی و بر هیچ اصولی تقیه مذکور درست
نمی شود بلی معمول ان متقی چنانچه بر ناظرین سرکشی او واضح و پیدا است هم از سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
منیکرد و نمونه آن در مقاله سادسه دیدی از نماز عصر وقت مغرب پیوسته گذاردن و نهی امام را نشنیدن و برای
خود عمل کردن و روایت را بگوش خود جا نه دادن کما نقله عن المختار الکشی و مخفی نماند که من این سوال زراره و جواب
حضرت صادق را در کتب قمی و مجلسی هم دیده ام و مویدات آنرا خود کشی بیش از بیش آورده پس محو حیرتم
که آیا زراره رافضه الستة اصدق الصادقین رفضه نمیدانست که امام تقیه میکند و بر دین آبای امجاد خود است
واز اینجا توان دانست که دعوی تقیه از محدثات متاخرین ست و زراره بمقتضای لیس الخبر کالمعاینه بدلالت
خود اعتقاد ابیعنی مثل ابوجهل داشت که امام امین ست دروغگو نیست ورنه پسر خود عبید را برای تحقیق
نزد آنجناب نمیفرستاد که چرا امر بد میگوئی مرا چنانچه مردم من روایت میکنند کما فی الصوارم معذلک اگر معتقد تقیه
میبود چگونه امام صادق را بد میگفت و غبار بهم میرسانید چنانچه در کشی ست بزعم شان سلمنا که معتقد تقیه بود
لیکن توسیط سنی که منکر علم مذکور بود بیان شد و مدیکه خود درین روایت متردد ست چه معنی دارد بار خدایا اگر
اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقوله امام اعتقاد خواهد نمود و این امر چه مانا ست بحکایت دجال لعین فلعنة الله
علی زراره و اتباعه و اشیاعه الی یوم الدین و العجب که طبرسی مجمع البیان آنچه درباره کذب بیحاشی میکند از آن بابت ست
که اگر برگزیدگان بارگاه کبریا مرتکب دروغ شوند امان و وثوق کلام شان برخیزد چنانچه در حدیث کذبات ثلثه معاریض
کلام را دخل میدهد و نیز به انجماعت فادسه باین الفاظ مینماید که تنزه حضرات ائمه هدی از کذب بقیاس اولویت از آن
بر می آید و هذا عبارته الانبیاء و الاصفیاء اجل من الکذب الا ارتفع الامان پس اگر کذب را راه باید بکلام ایشان
البته این بزرگان از دائره صفوت و صفا و نبوت و اصطفا خارج شوند کما لا یخفی پس حقیقت اینست که چون
زراره را مفری نماند و بروی راوی حبسی بودن خویش اگر امام را دروغگو پندارد چگونه خود را از عهده جواب بدر کند
گزیدای که محدثین را بلباس گوناگون بر آمدن کلمات متناقضه گفتن و بهر رنگ رنگین گردیدن عین مصلحت ست
زراره علم باری را قبل حدوث اشیا انکار میکرد و ائمه اعاذ الله عالم ما کان و یکون میدانست مگر میگویند
که زراره که لهدایت متوسط درین وکالت منظور افتاد لیکن از خیالش بدر رفت که چون امام تقیه کند دم از باری گوید
و بعد از استبعاد سائل علت ثانیت هم بیان کند پس متوسط چگونه مهتدی تواند بود بلکه متوسط البته ناپت

من بایصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس اهل تقیه را بسبب خوف راهی و خود بینی در گوشه یک بینی هم نماند اگر جابر
و هند درینجا شعر ظریفی برای حضرت زمانی و فانی باز نقل کنم ع ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب مالاذنان له
الغرض آنچه مخاطب لاثانی برای تنزیه زراره مجمل و جا جا تاویل میباشند ارشاد کردند و دل بر کذب حضرت
صادق گذاشتند شعله بود که در پنبه زار صبر و قرار من افتاد و یا استدراجی بود که دجال و شیطان الطاق شک بر آن برده اند لاکم
ابلحق شعر مذکور را باین طور میخوانند ع ای زاده زراره نکرد ست هیچکاره دجال این عمل که تو شد اد کرده اما آنچه
مدعی فرمودند لاجی اهلبیت سید انبیا گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا که
از آن مباحث بثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه که از امامیه هم تقیه میکردند
و اگر مختار گشتی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شیعه ست و هر گاه مثالب مذکور محمول بر تقیه
خلاف نفس الامر پس وثوق کجا ماند کما افاد الطبرسی و قد عرفت کلامه انفا فما ظنک بالائمه فی روایات مناقبه
بعد التسلیم ممن راوا قوما اکثر ایحبون زراره و اخوانه و یجری علیهم امره و سلطانه **اما دعوی اجماع** پس قبل
ازین واضح گشت که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعوم قوم ملوم و حال امام از کتب اولین و آخرین
امامیه لائح ست که از ملاحظه معتقدات و مبدعات آنها دود و داغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و مستغیث الی الله
بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچه فرزندان صوری و معنوی آنملعون بر قراک حضرات ائمه هداة بر بستند بوی الهی ازرد
قوله و ایضا الخ **اقول** عجب ست که جناب مجتهد از زمانی رساله موضوعات که ملا علی قاری نوشته هم
ندیدند و نه در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و دمیری و عسقلانی نظر کردند پس قیاس ایشان بلا اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث
بثبوت نص در مدعا توانند بود زیرا که محتمل ست که مراد از تشبیه کثرت باشد چیزی دیگر و آن بر جای خود است
هم برای امت مرحومه رسول جلیل و هم در باره حضرات انبیای بنی اسرائیل و اگر ادنی تتبع در کتب امامیه رود
بلکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده شود خواهی دانست که درینجا هم صاعقه قهر الهی بر سر رفضه
افتاده و خشک و تر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصرف کرده اند
که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث
علمای امتی این بحث مرا یاد دهانیدند که از آن فضیلت شیطان الطاق و زراره انگشت نمای آفاق بر
انبیای اولو العزم لازم آید نعوذ بالله انه مذهب ابن سبا سر الاشقیا و من تبعهم که مفر و کهمس
و جهمی که مجتهد فانی هم زیر مشق ایشان در صوارم بودند گفتند ابا بمذهب بالحق پیشوا در علوم و یلیه اند و هم
پایه زراره و شیطان دبستانین و ابو بصیر بیبانشند در مذهب امامیه که بتصریح امام سیر و هم رفضه رؤسای
طائفه شنیعه بودند درین علوم و برای رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله لعبارة العین و ایسے
تر تازه تر اینست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی معاذ الله
نقل میکنند بشر المخبتین بالجنة یزید بن معاویه العجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارة

اربعة نجباء امناء الله على حلاله وحرامه لولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة واندرست و نیز بفرماید امام صادق
که ان اصحاب ابی کانوا زیننا احیاء وامواتا اعنی زرارة ومحمد بن مسلم ومنهم لیث المرادی وبرید العجلی هؤلاء
القوامون بالقسط هؤلاء السابقون السابقون اولئک المقربون و از جمله این کلمات هویداست
که اگر این مذکورین واسطهٔ فیض ائمهٔ هدی نباشند و در ایصال علوم ائمه بسوی شیعه متوسط نگردند علوم دینیه
همه مندرس کردد و آثار نبوت منقطع شود و امتیاز حرام از حلال باقی نماند و ناظم قوانین انصاف وعدل
ایشانند و مقربین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین در مدارج علیا و مراتب قصوی
این بزرگانند **بالجمله** بنیاد خلافت را بدینمقام بر مقتدای و پیشوای در مذهب سبائی نهاده ام و دیده بجا زنیا
من حیث الروایة گفتگو نکرده ام ولهذا در آخر این روایت نوشته ام که از مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشرک کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره و ازین عبارت بوضوح انجامید که مبنای قیاس بر پیشوائی است
و پر ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی و پدرش و
همچنین دیگر جهابذهٔ رفضه سلسلهٔ علوم دینی از هم بگسلد و لفظ چه جای فسق و فجور الخ دلیل بر آنست که این امور
را در خبث شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که خدا را جسم میدانستند بمعنی ابعاد ثلثه بمعنے
استقلال خود در رسالهٔ قدیمه مبرهن ست و تازه تر آنکه علم الهدای دوم در تبصرة العوام وغیره من الخواص
تصریح کرده اند که امام لعنت میکند بر کافر ابلیس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب مصیب دارد
باید که اولا پیشوای و مقتدائی اینچند کس را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چنانچه او از کتب معتبرهٔ شیعه
اثبات رسانیده حالانکه اگر چند کس مثل معمر وغیره از رواة بدر روند ضرری بالحق نتواند رسید بر خلاف آنکه زنادقه
و شیطان از گروه قدمای رفضه بدر کرده شوند **الغرض** حال مجتهد بزرگوار گستاخ کار جسارت شعار
دیدنیست که بدون اثبات پیشوای معمر و همسر کردن بمعارضه بر می افرازد و حقیقة خود را در برابر
عقلا رسوا میسازد و معذلک نفس روایت مستلزم تسنن هم نیست تا به پیشوائی چه رسد آیا در روایات اهلسنت
شیعه نبودند یا شیعیان از سنیان روایت ننمودند و مفهوم حدیث موثق عموم و شمول دارد بایه و جامع
کتابی که غیر انبار کان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از سلیم که امام اعظم رفضه در حق ان الکتاب موضوع
میفرماید کیست و دلیل دعوی مجتهد باختصاص انیر دم بروایات اهلحق چیست و از کتب رجال رفضه
پیداست که در رواة اثنا عشریه بسیاری از واقفیه اند که ائمه هدی بنابر آنچه در روضه و منهج المقال وغیره
النست و مجتهد کربلای هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد بنصوص قطعیه ارشاد کرده اند که واقفیه
از خوارج و نواصب اند و اگر نفس اخذ روایت مستلزم تسنن بود بخاری والد مجتهد الزمان چرا در صوارم
وغیره تصریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تشیید نص نموده که سنیان

خوارج نیستند اہل سنت دیگراند و خارجیان دیگر پس تسنن این رساۀ را اسم مجتهد الزمانی ثابت نکرده مقام حیرت
اولی الالباب ست که چنین حیله جو یاوه گو که مطلوب را اسم معین نتواند کرد کتابها تصنیف کند و بر مسند صاحب الزمان
نشیند بلکه اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست که این دشمن خرد کور و کور از مطالعه صوارم پرداخته و نتوانسته
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب ست بی تحریف بنویسد و پدرش کاسه لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و
هزال نصب العین گذاشته و او آثار اقدام چندی از زمره بیسواد مولفین بیاض بیهوده درینمقام از کتاب
فاضل ملتانی که تنبیه السفیه نامش نهاده و در گوشمالی مجتهد فانی داد زجر و توبیخ داده عبارتی نقل کنم
بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زمانی و فانی باید خندید که هنوز در نفس تسنن ایشان بتصریح
اکابر علما کلام ست تا بمقتدائی چه رسد **قوله** مثل مصر و کمس آن **اقول** بارها گذشته که مدار تسنن بر قول
بخلافت خلفای ثلثه یا متبعض نبودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت نبویه ست در جمیع عقاید
و اعمال و ظاهر ست که مسئله خلافت خلفای ثلثه و ترک بعض ایشان در فروع عقائد ست و تنزیه باری تعالی
از جسمیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکه این اصل عمده را منکر شده اتباع سنت نموده ممکن
نیست که از اهل سنت معدود شود و این رافضی پلید هر گاه قائل بخلافت خلفای ثلثه یا تارک بعض آنها میشوند
مثل معتزله و نواصب و قدریه و مجسمه همه را سنی میداند و اهل بیت می شمارد و بر روی مثل مشهور صادق آمد
هر چه گرد ست نه طاس نه هر سفید کرباس لیکن محال تعجب زیادت او انیست که ملل نحل شهرستانی را دیده ست
و در آن کتاب ذکر این فرق ضاله را شنیده و اهل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانسته باز این
بصیرتگی می نماید اذا جاء القضاء عمي البصر و بودن انیر دم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از تابعان
فروع فقهیه او انیها را از اهل سنت نمی گرداند چه جمیع نواصب در فروع فقهیه تابع ائمه اهلسنت بوده اند
و معتزله قاطبة در فروع حنفیه اند و معتد اجهمیه و دیگر قدریه در فروع تابع مالک و کرامیه تابع ابو حنیفه
و مجسمه تابع احمد بن حنبل اگر تبعیت اهل سنت در فروع شخص را از اهل سنت گرداند می باید که جمیع این فرق
از اهل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اهل سنت قرین حال هشامین و شیطان الطاق علاوه
آنکه جماعه معدودین در اصحاب مالک هم من حیث الروایه معتبر نیستند بعد ازین صاحب تنبیه السفیه
از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون نسخه سقیم بود محصلش نوشته می آید که از عبارت
کتاب مذکور معلوم شد که دار قطنی مضر را النسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن
عطارد اللحجی لفظ متروک و مانند آن فرموده و از علی بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد ست که
او را بر کذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوة و السلام تفضیح کرده انتهی بعینه و محصله من **بعد**
گذارش ست که جمعی بنسبت نام هیچکسی از چنین رواة بیاد نمی آید و بخیال نمی گذرد که در میزان
و لسان و تهذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمه او نموده باشند چه جای توثیق و بهمه حیرتم که از

کسی کہ را ارادہ کردہ ہلاک امر انیست کہ مسامی این امم صادق اللہجہ باشد وبدروغ در روایات متصف نگردد
اگرچہ بعضی مصداق رمی مایقدر بودہ اما مضر پس باید اورا ہم معین کردن چہ مضر بن محمد بن عبید را بجوے
نمی سنجید واز دیگرے بعضی از روایات آمدہ ودر حق مضر بن نوح لا یصح گفتہ اند مجتہد را باید اولا نام معین کردن
باز صحت روایتش باثبات رسانیدن والا ہمہ عقلای عالم خواہند گفت کہ مجتہد در دو مضر مفید امتیازی ندارد
اما جہم پس چنانچہ بعضی نزد شیعہ باین نام از اصحاب ائمہ مثل امام کاظم اند وموثوق گشتہ اند ہمچنین نزد اہل سنت
بالجملہ درینمقام نیز باید مطلوب را کہ جہمی ست معین کردانیدن از علامات قیامت ست کہ چنین بزرگ بامام مستخف
کتابے در جواب رسالۂ قدیمہ نویسد وتصنیف آن سر کشد وپایش در ہر مقام بلغزد وہر یکی از سلاطین این شہر
خلعت فاخر وجواہر زواہر باو بخشد وہر رضینا قسمۃ الجبار فینا + لنا علم وللاعداء مال + فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال + اما دعوے کفر معاویہ پس جوابش بتفصیل تمام در مجلد اول گذشتہ ہر کسیکہ آن
مباحث را دیدہ بالیقین دانستہ کہ مجتہد مانند خر در گل بسر فرو ماندہ اگر اولیای او دمش فرا گیرند ودیگران
بابہای او را مستحکم بدست آرند وحرکت عنیف نمایند نتوانند اشان خلاب بدر آوردن اگرچہ خر اہل کرکوک
بمشقت وجہد از گل بدر آمدہ باشد چنانچہ قصہ اش دانستی وانچہ از بحر المذاہب نقل فرمودہ اند پس
بعد از تسلیم صحت نقل وعدم وقوع التباس در کتاب دلالتی بر تشنیع شان ندارد چہ جاے علم وفضل
حلیف مقتدائے وپیشوائے کہ کلام من در آن بود وتقریر من بر آن مبنی گشت وانگاہ مثل مقتدائے
وپیشوائے ہشامین وشیطان در مذہب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مضرت شدید بحال سنیان
لاحق شود چنانچہ بحال امامیہ لازم شد معہذا از عبارات تماشئے وعذر در دو طرسے در مجمع البیان فی غیر ایشان
از ائمہ عظام شیعیان بوضوح می انجامد کہ مشبہ حشویہ در گروہ شیعہ بودند فطائر اثر کہ نتوان کرد مگر بدلیلے
قاطع وحجتے ساطع امیدوارم کہ ان دلیل را مرتب فرمایند تا ازین یاوہ گوئیہا واجمال واہمال کہ دلیل فریبندگی
علی با صرح بر ابوہ فی الصوارم ست بدر آیند ہا اگر گویند کہ جناب مجتہد را سامان تصانیف وفارغ البالے
وکثرت کتبخانہ زیادہ از انست کہ بحساب وشمار در آید وہا از مہارت چہاردہ علم چہاردہ طبق زمین وآسمان
برادر روشن ست چگونہ تجویز توان کرد کہ او در شناختن کتاب بحر المذاہب کہ در وقت بعضی از متاخرین
سلاطین دہلی تصنیف شدہ بالتباس افتد نا قید بعد از تسلیم صحت نقل آرے وعدم التباس را ضرور بدا
گوئیم قطع نظر از خطایا وخرافات گذشتہ بلکہ معراج ہر ہفتہ کہ برائے مستخلف او قرار یافتہ بود کما عرفت آن نقل
بمعرض تبیان مے آید کہ عبارت دیگرے را مجتہد شما کلام علامہ تفتازانی در شرح عقاید نسفیہ گمان برد
وچون حالش در کتب درسیہ چنین باشد از نعمت بر نقل او در بیمار اعتمادے نماند پس لفظ مذکور بجائے
خود خواہد بود علاوہ مناسب ان بود کہ جناب مجتہد مرجع ضمیر منہم را کہ آغاز عبارت منقولست معین میفرمود
افسوس کہ انہم بحث افرو ماندگے صورت نہ بست **قولہ** از عبارت علامہ تفتازانی الخ **اقول**

بعد از دیدن انیمقام تحیر شدید بود فظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمه باشند نه اهل سنت مگر جناب مجتهد
بعبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپرونده چه زینهار این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخیال احقر الربه
نمی آید ولیکن بنابر احتیاط ما بر انیمعنی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم هرگز نشانی ازین عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرورافتاد که شعر مذکور بر زبان ارم سه چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا ؛ الا یا
ایها الساقی ادر کاسا و ناولها ؛ و بعد ازین پیر نابالغ را باز کشادن کشان بمکتب نشانم و از حقیقت
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه اینست الحمد لله المتوحد بجلال ذاته و کمال صفاته المتقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص و سماته والصلوة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحجج و واضح بیناته
و علی آله و اصحابه هداة طریق الحق و حماته و فاتحه شرح عقاید عضدیه چنین ست تا من وفقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیه و عصمنا عن التقلید فی الاصول و الفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجة
و البرهان المشید بلوامع السیف و السنان و علی آله و اصحابه الاعیان المبشرین بالدخول فی غرف الجنان
و درین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتهد امامیه که بر عکس صاحب قوت قدسیه
بدیهیات اولیه حکم نظریات حقیه نزد او در کتاب تشئید پیدا کرده و این نوع التباس برای صحت
انتساب مجتهد الزمانی بمجتهد فانی برای هزار دلیل توان شمرد اگر مضطر فاقید علی ما هو المشهور بنغز ابیل
و اصرار فرمایند و بر بنیده کتب فانی خاصه ذو الفقار شان آشکار است که او درین التباسات یگانه زمان
است بالجمله بعد از اندک فکر بیادم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدیقی
دوانی ست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن ازان عبارت سنی بودن آن مجسمه هم ثابت نمیشود
فکیف مقید البودن شان در مذهب سنیان که سیاقت کلام در آنست آری انیقدر از عبارت
افضل المحققین به ثبوت میرسد که اکثر مجسمه محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و ما که گفته ایم که محدثین
شیعه بودند همانا مین مقربین و زراره شر من الیهود و النصاری و شیطان لطاق و حال تمام آفاق
که بشهادت کلینی امام الائمه رفضه خدای عز و جل را جسم تحقیقی و صورت تحقیقی قرار میداد ندو از سر تا
ناف و از ناف تا پایئن اجوف و مصمت اعتقاد میمودند و قد معبود خود را هفت شبر نفس او می پیمودند
و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر لوازم هیولانی و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواهی میدهیم
که چنانکه از محدثین اند هم از محدثین اند طرفه آنکه جناب مجتهد الزمانی عبارتی را از آغاز عبارت منقوله
ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
این نوع کافران را محقق مذهب سنت چگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم ادخال ایشان
در گروه رفضه بگواهی کلینی لائق تر باشد کما لا یخفی و سیعرف ان شاء الله تعالی و متوهم نشود
که من درین خصوص بخیانت مجتهد قائلم حاشا و کلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

گوساله یا پیر شد و گاو نشد با یا برای رفع ابهام و تفصیل مقام مناسب افتاد که تمامی عبارت محقق
دوانی علیه الرحمة را تا اینمقام نقل بر داریم پس بدانکه شارح ممدوح زیر عبارت متین ولا یشار الیه بهنا
هناک ولا یصح علیه الحرکة والانتقال میفرماید لما سبق والمشبهة منهم من قال انه تعالی جسم حقیقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مرکب من لحم ودم وقال بعضهم هو نور یتلالا کالسبیکة البیضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه
ومنهم من قال انه علی صورة انسان فمنهم من قال انه شاب امرد جعد قطط ومنهم من قال انه
شیخ اشمط الراس ومنهم من قال انه فی جهة الفوق ومماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه
الحرکة والانتقال وتبدل الجهات ویأط العرش تحته اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وهو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنهم من قال انه محاذ للعرش غیر مماس له وبعده عنه بمسافة متناهیة
وقیل بمسافة غیر متناهیة ولم یستنکف هذا القائل من جعل غیر المتناهی محصورا بین الحاصرین ومنهم
من یتحیر بالبلکفة فقال جسم لا کالاجسام وله حیز لا کالاحیاز ونسبته الی حیزه لیس کنسبة الاجسام الی احیازها
وهکذا ینفی عنه جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وهولاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیة واکثر المجسمة هم الظاهریون الی آخره بالفضل الجهة از این عبارت ناظرین وسامعین را معلوم
که فرق مشبه را بیان میفرمایند زیر متن مذکور چنانچه داب شارحین ست این از کجا که مشبه از اهل سنت
باشند بالجمله بیان مذاهب مشبهه مقصود ست عام از آنکه سنی باشند یا شیعی وخارجی بودند یا ...
و این عموم بعد از السنت که تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت ورنه سنی کسی
که هر سنت مرویه از اهل بیت واصحاب رد دو حاشا که در احادیث ایشان اثری از گوشت و پوست
و مانند آن از مقولات مشبهه که نص در مدعا ست وارد شده باشد و هرگاه اصول کلینی و کتاب ...
و غیرها دلالت بر آن کرده که هشامین و زراره و احول درین امور سابق الاقدام در فروع الاعلام
اند و بار ها دانستی که پیشوای مذهب شیعه باسامی ایشان مسلم ست و ائمه هدی دقیقه از تکفیر
و تضلیل ایشان فرو نگذاشته اند و ما هیم در کلینی مسبوط است پس تکفیر و تشنیع برای ایشان
باشد اللهم زدو لا تنقص و درینجا بر حرفی از ان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل البرمکی عن الحسین بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراهیم بن محمد الخزاز و محمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی الرضا فحکینا
ان محمدا رای ربه فی هیئة الشاب الموفق فی سن ابن ثلثین سنة وقلنا ان هشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والبقیة صمد فخر ساجدا لله ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذالک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت به نفسک سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک

سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا تجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توهمتم من شیء فتوهموا الله غیره ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی وجل ان یکون
فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذاک محمد صلی الله علیه وآله کان
اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر ومنه احمر
ومنه ابیض ومنه غیر ذالک یا محمد ما شهد له الکتاب والسنة فنحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم و محمد
میگویند که نزد امام رضا رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و میثمی که حضرت پیغمبر دید
خدا را جوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی و آنکه ایشان ایهم میگویند که نصف جسم خدا خالی و نصف
پر است امام رضا بخوف الهی سجده کرد و گفت نه معرفت تو حاصل گردید ایشان را نه بتوحید تو قائل گشتند بجهت آنکه
خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر می شناختند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله
بهوای نفسانی ترا بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیه تو با تمام
مخلوقی تو اهل هر خیر هستی مرا با این مشرکین حشر نکنی باز بما خطاب فرمود که هرچه در وهم شما بگذرد بدانید
که غیر خداست ما آل محمد افراط و تفریط نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید بصورت
پیغمبر چنان بود که جوان سوی الخلقت سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در صفت مخلوقات باشد
گفتم قربانت شوم آنکه بود که هر دو پای وی در خضرت بودند امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون
نظر قلبی بجانب کبریای خدا انور سی افروز مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مر او را آنچه در حجابها بود البته
نور خدا سبز و سرخ و سفید و غیر آنها است ای محمد هرچه را گواه است کتاب و حدیث ما بدان قائلیم
انتهی محصوله و از این حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بجا لعنت
معنوی اهل بیت علیهم السلام قرار داده اند بجهت تجسیم حقیقی کافر و مشرک گشته از دائره توحید
بدر رفته اند و چون این حدیث از حضرت امام رضا است کالشمس فی کبد السماء واضح و هویدا شد که خاتمه
ایشان بر شرک و کفر بوده و چه ایشان وقت امام رضا را دراک نکرده اند و همین است حق تحقیق نه آنچه کشمیری
نقال مضحک و هزال بیان خیال بسته که این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد نا ائمه بودند بعد
از آنکه ببیعت حضرت علیه السلام رسیدند رشد و ابتدا یافتند انتهی عجب عجاب آنکه رفضه همیشه یاد میکردند
مردم را از راه می بردند اکنون یاد میکنند که الیقین لا یزول الا بالیقین مثل طرفه آنکه این ائمه شیعه
بدلالت حدیث کلینی و کشی بعد وفات امام صادق مصدوق ضال و مضطر و دشدند و امام رضا
را بعد از حضرت کاظم امام گفتند بتخصیص بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

ایشان راست آمده راه رشدی و شیخ شده‌ی دانشمند ؛ این جمله شده و لے مسلمان نشده ؛
انشاء الله تعالی عنقریب تفصیل این امور بداستان تربیت دهم که هر کسے از سامعین و ناظرین گوید
که فریدے بر آن متصور نیست بلی اگر در ذکر هشامین در باره خصوصاً شیطان تکرارے مظنون گردد
دربن معنی شعر مشهور را بد منظور باید خواند ؎ اعد لعن شیطان لعم ان لعنه ؛ هو المسک ما کررته
یتضوع ؛ اما حال ابن تیمیه پس آنهم چنان نیست که الحق الزام بدان خورد اولاً از آنکه غایة الامر از کلام
او بلاکیفیت ست نه تصریح بجسمیت و انکه جهت علو را اختصاصے هست لیکن مجهول الکیف و ثانیاً بوجه
الزام چنانچه غالباً پیر نابالغ را در مناظراتیکه میانه علمای امامیه و علمای اهل سنت بعد از جلوه
و این تتمه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را چنانچه علمای فن چندان وقعت نمی نهند اگرچه او را
بکثرت علوم می ستایند ولیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکه ناخنها مے زنند و له جسارتهائے از
خود شنوده هستند حتے که بعد از ملاحظه تقریراتش خشمناک می شوند و این مختصر را اکثر گنجایش تطویل
بسیار بیشتر باید پس برای اهل انصاف همین اجمال کفایت میکند و مزید توضیح و تفصیل در کار است
که کتابها بدیگران پیرست و ناظرین از آن غافل هستند و ماهرین از آن اعراض می ورزند و مستعجلین
از حد و در تجاوز مے نمایند و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین است که در مثنوی
سیف پاینده مرد آخر بین مبارک بنده ایست ؎ نعوذ بالله من الحقد و اللداد و العصبیة العناد
قوله اعتدا احادیث از کلمات ممطوره الخ اقول شعر فهمی عالم بالا معلوم شد زیرا که مدعاے
من در رساله قدیمه آنست که بر اصول رفضه خلافت ابی بکر و کفر جمع شد کما عرفت بیانه و فسق
فجور رواة و گرفتن احادیث از کلاب ممطوره خارج از باب و بیرون از حساب است مقصود اینست
که درینجا ازین حیثیت بحث نیست که امامیه از آن فرق که بکلاب ممطوره ملقب اند روایت میکنند
و بر روایات واقفیه اعتماد می نمایند گفتگو در آنست که منکرین توحید بلکه بر بهر شده کان معرفت ائمه را
المنکر خویش گردانیده اند و حال عداوت ایشان با ائمه هدے و بالعکس آنچنان نیست که بهر اهل
حیله توانند پوشید سماعه ابن مهران را که واقفی ست بتکرار تمام ثقه نوشته اند و بر روایت او فتوی
داده اند و بر مذهب مذکورش کتاب تلخیص گواه ست و حسن بن محمد بن سماعه در وقف متعصب
شدید ست و او را توثیق میکنند و بر مینم کتاب کور شاید عدلیست الی غیر ذلک من الکتب الا اکاذیب ان
خوارج و نواصب پس کتاب مجتهد کربلائی محض ست مدینه باب که اصحاب ائمه ایشان را بدتر از نواصب مبانیه
اند و بناقه و کفره و مشرکین نام ایشان نهاده اند و بیادم می آید که عبارتش بعینها در سابق گذشته مخفی نماند
که ایشان از نیز بتصریح مجتهد مذکور کلاب ممطوره میگویند و قبل از زین مقالات سابقه غالبه تعالیه ساختن پیرایه وضوح
در بر گرفته که سبب وقف کثرت بال و مزید حسن و جمال کنیزان صاحب غنج و دلال بود که حضرات ائمه

نزد شان بود بیعت پسر و ند وآن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جناب
رفضه شکستند و در باره مطالبین مثل حضرت امام رضا عم چیا نگفتند که هر بار ذکر تفضیلے آن خلاف
ثواب بالجمله مقصود من آن بود که حیثیت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بجهت پیری
بنا بانی پے ببرایان نبرد ند و همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را تقابب کنند و کتب خویش را هم فراموش
فرمایند بر دعوے کمترین انام مقرون بدلیل و برهان ست و دعاوی مجتهد خیالات دجال و وساوس
شیطان **قوله** سفینه نجا بهمان کلام مجمل ست الخ **اقول** عبارت رساله قدیمه علی ما عرفت بعد
نقل المجتهد اینست و حدیث رجوع بعضے که ذکرش با امامیه می زیبید بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شما لیست کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون بدانکه حدیث رجوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم روایت کرمیه دلیل بطلان رجعت ست و قوله ذکرش با امامیه می زیبید جمله
ایست که صفت مبتدا است و قوله بانکه نافع دیگران دیگر ست برای موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم ست برای موصوف مسطور و
باے بحکم از برای تعلیل ست و ازین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هرگاه اینقدر را بالاجمال احاطه کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتبره شان ثابت کردم و الزام الغایت قصوے بردم بخیال آمد که مرزا محمد کامل
طائفه کاملیه تو انگفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکوره میرود و بجهت دعوے غضب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین بهم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را بر باد داد پس چرا کامل کاملیه
نشود این امور و تزئین کشمیری حسرنج و بارے بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جاے پسی و کنتوری کاسه لیسی او اجمالا یا تفصیلا اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این نزال و تحریرات این کشمیرے نقال را که مخالف مرضی ائمه هدی و حضرات اهلبیت سید انبیاست برهم
زنم و بیخ بنیاد آن بر کنم زیرا که این مطرود دین را ائمه هدی با وصف اخلاق عمیم از مجالس می راندند
و بعد از سفارش اصحاب نزد خود می خواندند کما سبق مرارا پس ناگزیر شد در رساله قدیمه که تفصیل را نتوانم
برتافت براه اجمال رفتن و ذکاوت مجتهد را امتحان کردن تا اگر نفهمد جوابے دهد نزد همه عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید الکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را انما عبارت من که ترکیب آن جا گرید
بعد که سامعین ست کلام مورد ملامتش را از اصل بر کند پس بدانکه او در روایات پنجم تحفه ز پیر خواه اقات
مقتدایان خویش از رهنمایین و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی بر باد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال رفضه ثابت ست و نمونه ان دانسته

می نویسید دانچه بعضی رجال ورواة احادیث قول بجسم وصورت را منسوب ساخته اند بهاناً این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد وتلقین ائمه هدی علیهم من الصلوة افضلها ومن التحیات
اکملها از اقوال نحو الفه اجتناب ورزیدند واشتهار این اقاویل بایشان وعدم اطلاع از قدم رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده واین اقوال را مطلقاً بایشان منسوب ساختند ودر حقیقت ساحت ذمه عقائد آنها از لوث امثال این
هفوات منزه ست چنانچه شرح کتب احادیث وارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص میفرمایند
اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة من الاسماء هو لاء ونفی الائمة علیهم السلام هذه العقائد
فیمکن ان یکون سوالهم اما لانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة ورجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصراً وملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم تبیین
فرموده ست قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسید بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره بهشام
بن حکم ظاهر است در آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانکه
سابقاً از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید وکلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید وبمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرمایند قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید کان ابن
اخی هشام مذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثاً فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل ما لم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت رداءته وخبثه فانصرفت علی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته رداءته
وخبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی وعلمت انی قد عثرت فخرجت مستحیاً
الی هشام فسالته تاخیر دخوله واعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن ودخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه سال ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام وبقی متحیراً فساله هشام ان
یوجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاماً فلم یقف علیه فرجع الی ابی
عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل اخری فسال جملة وعقد مذهبه فخرج هشام مغتماً
متحیراً قال فبقیت ایاماً لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثالثاً فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام لینتظرنی فی موضع سماه بالحیرة
لالتقی معه فیه غداً ان شاء الله تعالی اذا راح الیها قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته وامره فسر بذلک
هشام واستبشر وسبقه الی الموضع الذی کان سماه له فبینا هو اذا بابی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به وقرب منی هالنی منظره وارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئاً اتفوه به ولا انطلق لسانی لما اراد

من مناظرته و وقف علی ابو عبد الله علیه السلام ينظره ما كلمه و كان و فوقه على لا يزيد الا تهيبا و تحيرا فلما رأى ذلك مني
ضرب بغلته و سار حتى دخل بعض السكك من الحيرة و تيقنت ان ما اصابني من هيبته لم يكن الا من قبل الله
عز و جل و من عظم موقعه و مكانه من الرب الجليل قال عمر فانصرف هشام الى ابی عبد الله علیه السلام و رجع
عن مذهبه و فاق اصحاب ابی عبد الله كلهم و الحمد لله يعنى گفته است ابو عمرو كشى از عمر بن يزيد مرويست كه برادرزاده
من هشام مذهب جهميه داشت و در آنجماعت خبيث بود پس سوال كرد مرا كه او را بملازمت حضرت صادق
عليه السلام مستفيض گردانم تا با آنحضرت مناظره نمايد و او را اعلام نمودم كه بغير اذن آنحضرت اينكار نخواهم كرد
پس بخدمت آنحضرت فايز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور برخاسته چند گام رفتم كه خبث و رذالت او بيادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رذالت
و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانيدم پس آنحضرت فرمود اياى مى ترسى بر من از قول خود
شرمسار گرديدم و دانستم كه لغزشى از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت بر آمده نزد هشام
رفتم و نويد اجازت ملازمت باو رسانيدم و گفتم كه درباره ملازمت تاخير ننمايد پس هشام مبادرت نمود و
دستورى خواست و بملازمت اقدس فائز شد من نيز همراه او بخدمت اشرف اندر گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت حضرت از و مسئله پرسيد هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهى از جواب او را
حاصل نشد پس باز بخدمت آنحضرت باريابي گرديد آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله ديگر از وى پرسيد او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحير بيرون آمد هشام گفت چند روز
از حيرت با فاقه بماندم عمر بن يزيد گفت كه باز هشام مرا گفت كه بار سوم از براى وى دستورى از آنحضرت بخواهم
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستورى براى وى خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حيره منتظر
من باشد كه در انجا با وى ملاقات ميكنم فردا هرگاه روز بر آيد انشاء الله تعالى عمر گفت از نزد آنحضرت بر آمده
در پيش هشام رسيده او را از حكم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر
گرديده پيش از آنحضرت در آن موضع رفت كه در اين اثنا آنحضرت سواره بر اشتر خود اقبال بر او نمود
هشام گويد چون آنحضرت را ديدم و نزديك من رسيد از ديدار فائض الانوار آنحضرت رعبى و هراسى
بمن عارض گشت كه تا مدتى نمى يافتم چيزى كه با آنحضرت بگويم و زبان من روان نشد بچيزيكه ميخواستم كه گفتگو
كنم و آنحضرت تا مدتى بر من استاده منتظر كلام من بود و استادن او زياده مى كرد مرا كه هيبت و تحير
پس هرگاه آنحضرت اين امر را از من مشاهده فرمود اشتر خود را از دور روان شد تا داخل بعضى از كوچهاى
حيره شد و يقين كردم كه هيچ كه بمن رسيد نبود مگر از جانب خداى عز و جل از بزرگى قدر و مكانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جليل عمر گفت پس هشام از آنحضرت برگشت و مذهب خود را ترك كرد

و معتدین بدین حق گردید و برهمه اصحاب آنحضرت فایق گشت و الحمد لله انتهی کلامه زاد الله تعالی خزیه و ملا
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بعد از حضور فایض النور برگشت و بدین
جعفری پیوست و این جواب خود از نص امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانستی از هم پاشید زیرا که از
حدیث آنجناب آشکار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه مانند یدبرخود
از زید و بر و دی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاید الوصف ترسید و در مقام معذرت بکتاب
و بنص صریح گفت که نه ایشان خدا را شناختند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در خاتمه مناجات بتلاوت آیت
کریمه إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ اشاره فرمود که لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و هرگاه در اصول اربعه ثابت
باشد که آنچه از امامی صادر یافته طور ائمه دیگر همین بوده پس باجماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاحده
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود چه جای آنکه از ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان بجلد اول کلینی ثابت باشد
کما ستعرفه پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر آنکه شیاطین و شیاطین مذکور را از قبور خویش برآمده ازین عیوب متنزه گردیده باشند وقتیکه فرزند نرگس
بعد از تیره مردگی سر بغیبت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات فروره
دنیا پاک شد و حق تعالی جا بجا بتخصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود پس در
بطلان این رجعت هر که تمسک دارد کافر گردد و ادعای رجعت این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم موردلوم معین ست سیما رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان صرافی خویش در وطن
شریف یعنی کوفه بیاراید چنانکه گفته اند ع چه وی مسی را زر ساند و دکرده دکان عطاریدن برافسوده کرد
عبارت کتابها از مطان آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی ست که مقصد شم در اثبات رجعت ست بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محققه حقیقت رجعت ست یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای اینکه بدیدن دولت ائمه خود دیده
روشن کنند و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والعذاب و زراره شر من الیهود و النصاری و هشامیین که خدای عز و جل را با وجود تجسیم اجوف و مصمت اعتقاد
میکردند بر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و مدارج علیا رسیده اند پس ناگزیرست که ایشان باز افادات خود در ابرای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهای مناسب ترتیب نهند آری هر کنده پر زیر اکنده خوریست و این جواب
بعد تسلیم این حرف ست که در مذهب جهمیه این همه خرافات بود و در نه چون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بخطاب ائمه موجود باشد که هشام بن الحکم روایت میکند از ایشان ان الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه بروی عنکم صریح دال برآنست که بعد از صحبت مزعومی این افترات بر ائمه هدی کرده و جعل این
خرافات بسته و نیز لفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافته و مکاتبته چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جابجا است صریح ست در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
دران با مذهب جهمیه آنگاه خبث و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر نیز با بالغ بالجار و اضطرار زبانی
مدعی موالات و انتساب بوده اند فلا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین جا ظاهر
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بوده اند و توسل ائمه طاهرین نموده اند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر و غلو در باره آنجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام باز ازین
افادات را گرم میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه میرسید همچنین فرقه سالمیه و شیطانیه و میثمیه چگونه پیرو این اباطیل میگشتند مهذا اسمه حیرتیم که کامل
عالمه کابلیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بهفت شبر ش می پیمایند و
برو خالی اعتقاد میکنند الی غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع ست باید برهان و دلیلی قایم فرمودن
زانچه بیاد من می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان وقت انقضای دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عز و جل صفات ازلیه ندارد و او را جز بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیرنده و مقصود از خلود که جابجا در قرآن وارد ست مبالغه و مجاز ست حقیقت خلود
نزد اینها مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق ست و بعضی از کتب دلالت بران وارد
و جهم مذکور در مسائل الهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز رفاقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی کاسه اتباع او لیسیده پس ظاهر را که معامله بالعکس ست و استادی و اضلال هشام از ان بر می آید چگونه
نتوان گذاشت اطرف از همه آنکه خود نقال ازال در اوراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان درین قول موافقت هشام بن حکم فرموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلایل
قایم نکنند نزد اینها بر سخن جهل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن در آن جاریست در عداد مذهب
جهمیه بود و از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی که ملل
و نحل ابو عیسی الوراق و زرقان و ابن النوبخت و غیرهم بران دلیل ست و از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

بعد او تالیف کردند هاین هم عیان است که وراق و مانند آن رفضه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
بر استادی و تقدم هشام قول نقال و نهرال را چگونه مسموع کنیم و بروی عشکم را پس پشت اندازیم
و روایات کلینی را بخطاب لمّا اختلف موالیک و اصحابنا فی التوحید برا دقیکه هشام و غیره در دنیا بودند بلکه
بزمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن شان از هم ریخته و فضله مور و ملخ گردیده
از نظر ساقط نمائیم علاوه برین جواب که نقال کشمیری در غایت رفض ادا کرده علم رفضه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا و هم ائمه دیگر که او را تکفیر کردند و قال له الله گفتند الی غیر ذلک و علوم ائمه مرجوع شد زیرا که رفضه
هنوز همین اعتقاد دارند که هشام و برادرانش از عیوب و نقایض پاک اند و از نیجا ست که زمام مذهب خویش
و در علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند و الحمد لله علی اتمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسهم باظهار الرفض
دلیل و من ادعی لنفسه بنفسه فهو عاجز عن دلیل ایماً که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول الکنون
جواب دوم را شرح میکنم اعنی ذکرش با امامیه نمی زیبد باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان کفر
درباره صنادید قریش ست که از بت پرستی رو بروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطن ایشان بکفر و
شرک مخلوط بود و بجادل سرپایئی و انیمه کشش و کوشش که همراه جناب پیغمبر نمودند و حق تعالی از ان خبر داد
برای تحصیل زر بود پس وقت دعوی رجوع هشام ازین خرجات مورد ملام بعد از تنزل توانیم گفت که
تحیل چون در اختیار بدعات جهمیه که سن بیانش کردم دنیا بدست او نیامد لاجرم بصحبت امام صادق فایز شد
که هم جمال صورت و کمال و معنی داشت و از علوم غیبیه و ترقیات مردم در امور دنیه و دینویه اعلام لدنیه
خبر میداد و خراین لاریبیه بدست آنجناب بود بحدیکه ملوک در بایشر در بعضی از تقاریب خرج میفرمود جناب
نمونه آن مقاله سادسه از کتب شیعه سمت وضوح یافته باد جود مرتبه ایثار که یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّه
مِسْکِیْنًا وَّ یَتِیْمًا وَّ اَسِیْرًا تا بحدیکه سعو شنیدم که مردان راه خدا + دل دشمنان هم تنگ نکردند تنگ آن با خبر باقرار
تعاضی در مجالس و دیگران و غیر آن نوبت بقرب خلفا بتوسل حضرات ائمه بدان درجه رسید که هشام مذکور بر کرسی
می نشست و از خلفای عباسیه جواهر و عطایا بدست می آورد پس بجاده عوی رجوع از مذهب جهمیه ثابت بجعفریه
امامیه را زیب نمید هد ورنه کمال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که درباره صحابه مهاجرین اولین مصداق حدیث
اصول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی و ساوس شیطانی را بنیاد نمند و درباره این شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس اولی و دلیل اقوی حالش پیدا و هویدا است چشم بپوشند این تقریری بود
در شرح لفظ معلوم حالا که درینجا تقاریر دیگر ست بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اقتصار میکنم بیان اول
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم همگنان ست که مجلسی ملعون در تذکره این عبارت مینویسد که قوم وی تمام مرتد
شدند و چهار صد هزار صحابه از دین برگردیدند الا قلیلی انتهی بلفظه ایا فیض صحبت امام صادق که

صاحب قاطع النصوص باعتراف نقال کشمیری مدعی آن گشته ودیگران هم بدان خیال بسته اند برابر آن
خواهد بود پس احتمال ارتداد درینجا بطریق اولی متطرق ست چه جاے آنکه از روایات رفضه در اصول
کافی ومختار کشی کما سبق نموذجه فی المقالة السادسة ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب
جعفری گمراه شدند وهشام جوالیقی وشیطان الطاق بجز دو فاتش تکفیر وتنقیص مرتضوی هم خیال
بستند ودر جلد اول کلینی اینهم موجودست که جملے گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم
فرمود لعنت خدا برو باد من تبرا میکنم ازین اعتقاد الی آخره چه مخال معتقدایان امامیه بدین عنوان
لعنت ازبام ست دعوی رجوع هشام که با امامیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه
وفرعیه امامیه مقرون بلاف وگزاف خواهی یافت که فلان امر قطعا ویقینا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی
وحلت متعه بروایت واعتراف اهلسنت والیقین لایزول الا بالیقین مثله پس میگوییم که اینهمه کفر والحاد
باعتراف کاملین رفضه بثبوت رسانیدیم واین یقین برجاے خودست از اوهام فاسده وخیالات
کاسده کے متزلزل میشود پس ذکر حدیث رجوع براے رفضه در سرپرستی این ملحدین منقی زیب میدهد الی غیر
ذلک مما لیا شرح وصف دوم که جواب سوم ست یعنی بآنکه نافع دیگران نیست بگوش دل باید شنید
مدعا اینست که چون بجای خود ثابت ست که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر ورزد ومحدثات اختیار کند
منفعتے نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتے هم رسانیدند براے شیطان الطاق
وبرادرانش چگونه مفید خواهد شد ودیگران را از ملاحده آفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت
سخن بطور عوام ست نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب ست چه اگر احادیث بالفرض دلالت
برامامت بلافصل لیکن مخالف اجماع صحابه حتے سعد بن عباده ولاحاجة الی الاعادة منهما اصحاب ائمه
ایشان را حزب توحید بگواهی کلینی وتکفیر ائمه میدانستند کما لایخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این
عبارت آنست که اینهمه را ارادت ای بالتفصیل وکاسه لیس ومجتهد جایسی بالاجماع در خاتمه فواید اتفاقا
وار ذکر ده و آن بتفصیل واجمال قابع جواب کامل طائفه کاملیه ست ذکر کنم تقریرش مجملا اینست که توبه
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود وبعد از استقرار دلیل بمسئله خمس اکنست که رجوع آنمردم که بسبب
بدعت الشخص گمراه شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که سخن مر آن میرود چگونه
باوصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق ومغارب باختیار بدعت این
مضلین تابعین وجاهله فارتین ابا السبه گمراه شدند واصرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکور
ایشان یعنی هشامیه وسالمیه ومیثمیه وزراریه وغیرها کافیست ودر شامه او الحاد ایشان بتصریح مجتهد جایسی
کلامی نیست بالجمله مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حکمیه وتیمیه وغلاطیه وغیرهم کرده

الهیات و نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطور و نجس العین
گردیده مانند عبارتی نوشته که سه فایده از ان بر می آید احداث و بدعت این فرق و پاک دامنی مضلین و خوار انجمنی که ائمه
هم در تشبث باذیال طاهره و مزید محبت اهلبیت سید انبیا شمل شان باشد و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از عبارات اهل فرقه باکسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبه ابو حنیفه و اشاعره با ابو الحسن اشعری پس از کجا که انچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الاخر
و در ینمقام امری عجیب عجاب دیگر بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگزرم یعنی جاسیسی فرزندان او در طعن الرماح و بارقه
ضربت حیدریه انچه گفته اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت جمان فرخرفات تکفیر بنمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشد و مضلین بدان مدارج عالیه برسند که پایانش بدید نباشد و ااسفی اتباع ائمه برحق
امامیه ختم شد که نزاعی هشام که او را بکنار خود پرورید و خاق اصحاب ائمه الله کلم سرا لیه برهان قرار دند و زبانه سابق
مینوازند و نصوص علوی و کاظمی را پامال میسازند اگر این ائمه باوجود پاک بودن هشام وغیره تکفیر و تضلیل
شان مینمودند کفر از کعبه برمیخاست بجهت آنکه کذبی ست نمایان و اقترائی پایانی خلاف سعادتست در حیات
غیرت حال این پیرپرستان هشام و خدویان زراره شیطان الطاق مخصوص ائمه بار دیگر میگویم ان شاء الله تعالی
اینست اغاز مناظره من درین ساله صغره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و بانفت را قطعاً و یقیناً
ملحوظ داشته ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها که کسی از علمای فریقین حاصل نیست هر جا بگواهی بدر خود
فرومایگی داده اند و از سعادت مندی محروم گشته اند و شاید که در اجمال و اهمال تلاوت آیه کریمه لم تقولون ما
لا تفعلون ورد دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم دانسته باشد که مجتهد
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را برباد دادن است لیکن جمالی نیافت
که کلامی درین امور بکند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلم می کیرم و ان اینست تنزیه محل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را تشبیه بخلاء و اعلی را رو حاد ممد
و ادن و لفظ لعن و قتال را تاویلات کیکه کما مرت الیه الاشارة و اول ساختن معنی ابطال حقیقت ولایت ائمه و توثیق
نصاری و من یحذو حذوهم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین بیانکه قوله و تنزیه معطوف بر حدیث جمع
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام وغیره و تنزیه بحث محذوف پس مضاف با مضاف الیه متعد شد یعنی پاک گردانیدن هشام وغیره
بدین طور که جسم را که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت ان طول و عرض و عمق اراده نکرده معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم
و پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان و مگر کمانی الکافی درباره حضرت احدیث تعالی
عمایشرکون گفته اند و مطلوب ایشان اینست که خدا حقیقت جمیع حقایق است و قوله در منع ابطال حقیقت و لایت ائمه و توثیق نصاری که

خدوهم خواهد بود وخبر مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل مسطور باطل کردن امامت ائمه هدی است وتوثیق وتعدیل سیما
یهود وامثال ایشانست وقوله ومجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنزیه واسفلش معطوف بر مجموع ولفظ فعال نیز
معطوف است بر آن وخبر این هر سه مبتدا ابطال حقیقت الی آخره است ولفظ در معنی بجای فی الواقع است ویخدو خدوهم
بجای الیوم منا مم که یهود ومجوس ومانند شان باشند ومراد از کتاب ثانی صوله حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذوالفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق در آنست ومذکورین تنبیه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر وکتابی بود
که را نام برده بودم دوم جواب ذوالفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت وترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطبنه نایک طالفه کاملیه وآن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی وصورت است مثلا بلکه مراد از آن موجودیست قائم
بذات مستقل در وجود واین معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل وموضوع باشد واکثری
از علما اطلاق آنرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیرة والذی نقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود غنی عن المحل والموضوع
وواجب الوجود بهذا المعنی جوهر وباوجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شناعتی بر او عاید نخواهد بود وموجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت ولو توقیفی بودن اسماء الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی الهیه اذن شارع اطلاق بطریق التسمیه است نه بر سبیل توصیف وهمانا منشای وقوع انها درین ورطه
الف وعادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بآن فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند واعتقاد میکنند که آنچه بحس مدرک نگردد حقیقی ندارد والتصدیق بوجود نفسانی
وعقل وصورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا آنکه فعل طبیعت وفعل نفس وفعل عقل را بطریق معاینه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
وعقل آن قدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند وافعال طبیعت را در ظاهر می بینند وفعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است وهمچنین فعل عقل که تجردش از آن شدیدتر است
وهرچه فعلش در اجسام ظاهرتر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی حقیقی ندارد چه معقول بجهت آنکه مجرد است حس از ادراک آن عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است وغیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند واز ینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود وغیر معلول است خصوصا فلک اعلی بجهت بساطتش وبعضی از ملیین واسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع واقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد باو منسوب نسازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تحیز وتبعیض باشد بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره و هریک از جسم وابعاد ولظایر آن را که بر واجب تعالی اطلاق میکنند مجهول
الکنه دانند و در ورود متشابهات کتاب وسنت که در بعضی از ان اثبات العاض واجزای جسم مانند ید
ووجه وجنب وعین ویمین وقدم وامثال آن بواجب واقع شده ودر بعض عوارض اجسام مانند صورت
ونزول وصعود بجناب اقدسش اثبات شده موجب وهم وعبارت ایشان برین قول گردید چنانچه برخی
ازان هم درین مسئله وبرخی در مسئله سیزدهم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد ومراد از صورت در
قول انها صورت جسمیه وصورت نوعیه وصورت ذهنیه نیست بلکه مراد انها از صورت حقیقت است ولفظ
صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا التصریح بان فرموده
فاضل هروی در شرح رساله قطبیه نقل ازو نموده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا وقد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی واطلاق صورت باین
معنی بر جناب اقدس الهی محذوری ندارد ودر عبارت عرفا نیز تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقائق
واقع شده وهم برین نهج الفاظ دیگر که اتصاف جناب باری جل مجده بآن جائز دارند مراد از انها
معانی انها نیست بلکه محامل وتاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا المعرض بیان می آید صدر المتالهین
در شرح کافی بعد نقل اقوال هشامین از ملل ونحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
اقوال باطله وآرای سخیفه متناقضه اند وهمانا که این اقوال رموزات وتجوزات است ظواهر اینها
فاسد وبواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات ومحامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای
سلف در باب مبدا ومعاد ورود یافته وناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات
از مواضعش تحریف نموده اند واینها را در تقول بان اقول مصلحت دینی وغرض صحیح بوده باشد والله اعلم
باسرار عباده بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتالهین فرموده است
استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد وفرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام انها
الحاق وتدسیس نموده اند ودر حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس وتحریف حسد داعی شده بعض دیگر را
تعصب وعداوت دینی بران کار آورده تا باتهام بعقاید فاسده اضرار بلکه قتل واهلاک اینها بدست آویز
حیله شرعی ممکن باشد پس درینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
جواهر ولواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده
اش تدسیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینمعنی موجب فتنه
میگردید ونیز کتابی بنام مجد الدین فیروزآبادی در رد ابوحنیفه مشهور ساختند وچند مسئله
بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند همچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورد چند
مسئله وعقیده فاسده کرده شائع ساختند موجب هیجان فتنه گردیده نیز در کلام شیخ محی الدین

عربی لنبی عقاید مدسوس ساخته در فتوحات و دیگر کتبش درج کردند میگوید و جمیع ما عارض من کلامه ظاهر الشریعة وما علیه الجمهور فهو مدسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاهر المغربی نزیل المدینة المشرفة ثم اخرج لنسخة الفتوحات التی قابلها علی لنسخة الشیخ التی بخطه فی مدینة قونیة فلم ار فیها شیئا مما کنت توقفت فیه وحذفته حین اختصرت الفتوحات وقد دس الزنادقة تحت وساده الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زائغة ولولا ما کان اصحابه یعلمون منه صحة الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوه تحت وسادته وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفة وتکفیره وکذلک دسوا علی الغزالی عدة مسائل فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورود جملة من العقاید الزائغة واشاعوا تلک العقاید فی مصر ومکة نحو ثلث سنین وانا بری منها کما نبهت ذلک فی خطبة الکتاب لما غیرتها وکان العلماء کتبوا علیه واجازوه فما سکنت الفتنة حتی ارسلت لهم النسخة التی علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدة دسوا علی الشیخ فی کتبه کما دسوا علی فی کتبی انا فانه امر قد شاهدته من اهل عصری فی حقی انتهی نیز شیخ مذکور در کتاب یواقیت و جواهر اکابر بسیاری را ذکر نموده که از مکر حسادة بیلای قتل و جلای وطن مبتلا گردیدند مانند سمنون و سهل بن عبد الله التستری وابا سعید خراز و جنید و یوسف بن حسین رازی و ابو عثمان مغربی و شبلی و نسیمی و مانند محمد بن فضیل بلخی که مذهبش مانند مذهب اصحاب اجرای آیات صفات بر ظاهرش بغیر تاویل وایمان بان و تفویض علم بخدا بود و وجوه تاویل کلام هشام بن حکم را صدر المتالهین در شرح کافی برین نهج بیان فرموده است که لفظ صورت در اصطلاح علما سوای معنی که در عرف شائع است که بمعنی شکل و خلقت باشد مشترک است در چند معنی چه صورت را گاهی اطلاق میکنند بر ماهیت شئ وگاهی بر وجود عقلی او وگاهی بر کمال هر شئ وگاهی بر موجودی که تعلق بجسم و جسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد و اجسام و میگویند که ذات خدای تعالی صورت و حقیقة الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود و باطل الحقیقت است بجهتیکه محتاج است بمصور که او را به پیرایه صورت بیاراید و از حضیض قوت و امکان بمنزل فعل و وجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسیم لازم نمی آید خواه اطلاق آن از طرف شارع ماذون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و نیز در حدیث مشهور میانه عامه و خاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق آن وارد است و مراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانه جل شانه و میان مثال و مثل فرق است چه مثل شئ مشارک اوست در تمام حقیقت او و مثال مضاهی اوست در سلوب و اضافات و جناب قدس الهی از مثل در ذات و صفات منزه است لکن مثال و مضافات در سلوب و اضافات که خارج از ذات مقدس اوست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

غرمن قائل وله المثل الاعلى فی السموات الاية انتهى كلام ذلك الطغام زاد الله تعالى خزیه وملامه اهلبیت
حال شعبده بازی وسخن سازی نانک طائفه حائک مقالات زائفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خیانت رفض چه هنگامه برپا کرده ولقصد حمایت زنديقين ودشمنان ائمه دین نطاق همت برمیان جان
گرفته وپا برزمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده وپس زمانی باشارات ابن سینا وعبارات
میرزاهد هروی وکلمات قطب تحتانی قصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده ووقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام وبرادرانش بالیقین این امور ودقائق را نفهمیده
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت وجواهر مائل گشته وانیهم ندانسته که اینهمه کفریات در کلینی
که براصول طائفه فاحشه که اصح الكتب قبل از بیاض عثمانی است وبقول مجتهد فانی در ائمه حق نما اگر مذهب
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود وبخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
اش افترائات ملاحده بود کما نقل المطرود وکافی را اشرف از قرآن مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه ولازم مبین است مگر نداني که جامعین کتاب الله مرتد وکافر ومنافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد ورشیدیه که امام المحدثین است والبته مجموعه چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود وغرض اعورکان من الكافرين ترویج وتهذیب
آن ابلیس قبلیت که یقینا مقصود ازان زیادت شرف است عیان شد وهویدا وبیاض چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان درازیها در باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه وآگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل القوف درآمده کما سیجیء
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه بدبد وشر واین زیاده در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بنا موخته که عقیده مذکوره وتصوف تائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر والحاد است چنانچه فرقه اصولیه واخباریه از کلینی وغیره مدعی انیمعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خود جابجا که درین ابواب نگفته ودیباچه ذو الفقار مجتهد وتمام شهاب ثاقب
او حاجتی بذکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته وبا اینهمه چرخ بازی وسینه زوری وکاوتازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سنبر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال وجوهریت اراده میفرمایند واز صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الکنون انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب وشهادت این امور را که رقاص امور دقیق واسرار عمیق نام ان نهادند
وبر ذکر آن بالیده اند ودر پیراهن نگنجیده اند فهمیده یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت نمودن

وتلخیص مقالات راکه در چند حرف سلیس بیان کردم فهمانیدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بالعکس ونقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند وکانه
لله ولا تجعلنی مع القوم الظالمین بر السنه مقدسه راندند ور و بروی حضرت ایزدی زار متابلیها کردند
وعرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بلی اندائی وبی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او دع عنک خیره
البحران واستعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه طاهرین
است وهم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
وحدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
ومانند آن که برای ایشانست رفع عین الکمال چگونه نخواهد بود کما سیجیئ فی کلام المرود بعد ازین اگر نقیاس
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هرکه چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رفاض
انهم صراحة گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوئی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق انمردم که منصوص الکفر اند واللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل وانچه مقصود
من بود در رساله قدیمه لقد عاجل است با جمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش ونفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
الکلم وابحاث دیگر را برزد کاوت سامع و ناظر بگذارم وآن اینکه هزال درین نقول جدیده که نتیج ودلال
بلکه نشتر غزه او افزود انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا غلط عهم وجسارت بر جاهل
وعامی بودن هشام وغیره دلالت میکند زیراکه وقوع در ورطه و پابند شدن بالف و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ع نه هر هوشمندی باد رآب
تا نه بیند نخست پایابش ٭ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلافا للائمة الطاهرین
والقدماء الماهرین نه انچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین وروضه المتقین طرفه اینکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بلی هنگام آورده که از ملل ماهر بود ولش در کلام به نبوت میرسید
پس کشمیری نقال در همین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و خاتم
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم علیه السلام هم او را یاد نکاید الغرض
نقال بسبب رقص درین رقص و پای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بودن برای ایشان ثابت میکند

بحدیکه اگر در آنچه از تعلیقات شیخ بجای ما نید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این جاهلان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است واحساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بودند وصحبت ائمه هدی ایشان را هیچ فایده نرسانید واین هزال وهرچه آورده مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف [illegible] اهل هزال. نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائی
وزیر علی بجهت امتداد لیالی وایام در نقالی بستوه آمده ودید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر ومهاجنی مالک زر خطیر ومولوی یعنی ذنب کبیر ورئیس فوجی جم غفیر واز هر طرف این اشخاص
وازدحام هل من مزید میدید نقلی شروع کرد که اهل خبر جالسیش همه هوش وحواس باختند پس بخطاب
نواب گفت آنچه اوند هرگاه برلشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد وایرانیان تاراج لشکر
نمودند ودست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد فرو برد واجرم مغول لشکر را زیر وزبر نمودند
مقتدا را چار کس بود یک رنج وراحت در لشکر بودند جماعت ایشان نیز پریشان شد چون فتنه
فرو نشست ولیکن برخاست از مهاجن پرسید خیر است بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت وگفت هم تاراج کردند وهم مسخرگی ها نمودند وکشمیری که عادت سخن سازی ولاف وگزاف
دارد اگر مثالی انگشتی خلانیده بود وگفت که دست از اباعد رسانید وسپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد را [illegible] که انگشتی [illegible] نشد و[illegible] گفت قربان سر بروم لعما وتاراج که همیشه نصیب دوستان باد
[illegible] الاقوال دیگر از اقوال هزال در باره [illegible] مقصبت بودن [illegible] مقتدایان او وآنچه اصل وفرع
آن باشد باید شنید تا لاف وگزاف این کشمیری که انگشت را با اباعد [illegible] کرد عیان شود واستماع
آن نیز بر ضرورست که [illegible] اهل کیمه [illegible] عبارته وآنکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی [illegible] مثالی است مر حق را واین عالم طبیعی یا آسمان وزمینش
آنچه در آنها ودر میان آنهاست مثال مثال اوست [illegible] عالم غیب با آنچه در وست گویا حاوی
[illegible] صورتیکه مطابقت عالم شهادت را [illegible] عالم [illegible] ذات [illegible] عالم است لیس ظاهر شد هر
صورت که عالم [illegible] ان حیثیت که [illegible] صورت جوهر یا جسم ذات اوست واز حیثیت
[illegible] تعلق [illegible] وجود اوست واز حیثیت [illegible] اثر ان است سرمدیت اوست واز حیثیت کم
عددی عدد اسمای اوست واز حیثیت کیف سمیع وبصیر بودن او واز حیثیت این [illegible] اوست مستوری بر عرش
واز حیثیت متی بودن اوست در ازل واز حیثیت وضع وضع فرمودن اوست شرایع را وگشاده بودن
[illegible] اوست قدرت اوست برحمت واز حیثیت اضافت بودن او آفریننده خلق واز حیثیت حدت ومالک
مالک الملک واز حیثیت فعل کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَانٍ وَسَنفرغُ لَکُم اَیُّهَا الثَّقلَانِ واز حیثیت آن منفعل بودن
[illegible] التوبه عن عباده ویاخذ الصدقات یعنی میکرد [illegible] ودعا را [illegible] علیه انما صور تعالم است بر وجهی که اعلی واتم

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا تصور نموده آید در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ماسوای
او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر نفرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئینه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر ازان نیک دریاب که این معنی مغز معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پس تر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی وجیز النظم که جامع و حاوی است بر
همه معانی آن بر الملک وجوه اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خدا است و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی أَلَمْ تَرَ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل بفرما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجد اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتیه از
شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بران قول او تعالی و لو شاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس ترنیض کردیم او را الیه ی
خود اندک قبضی نیز صدر المتالهین میفرماید مارا در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و آن اینست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
بعضی از انها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر انهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
او و در ما اند اندر بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفة الحدود که هر یک
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگوئیم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل الابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

از آن اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی لیس بعضی از آن جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط وبعضی از آن جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده
ایم لیکن انکه فقط جماد است نمو وحس وحیات ونطق ندارد وبعضی از آن جسمی است که متغذی ونامی ومولد
است وجسمیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی از آن جسمی است که با وصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی ونامی مولد وحساس صاحب حیات حسیه است وبعضی از آن جسمی است که با وجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق ومدرک معقولات است که در و بانتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بحیث بودنش بر وجه الطف واشرف وآن وجود
انسان است وانسان در عوالم متعدده موجود می شود وبعضی از آن اشرف واعلی است واز بعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی از آن نفسانی وبعضی از آن عقلی اما انسان طبعی
پس او را اعضائی محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه
موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
او را اعضای متمایز اند هیچیک از انها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال یا حس
باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشد ولمس میکند ومی شمد واین اعضا در جهات
واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیرا که
درین عالم ودر جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بینند او را انسان در خواب وخواب
جزوی از اجزای آخرت وشعبه از انست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی وحواس او عقلی است او را بصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی اما جسم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن
من یایم ابوی الرحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله یکفی همچنین او را دست وقدم عقلی وپهلوی
عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجود اند واین است آن انسان که مخلوق است بر صورت
رحمن واو خلیفه خدا است در عالم عقلی که مسجود ملائکه مقربین است وبعد از و در رتبه انسان نفسانی
است وبعد از و انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است او را چندین انحا از وجود است که در شرف وحسب وعلو ودنو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسمای الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه با آنکه
نیست که در واجب تعالی فقد امری از اشیاء وجودیه باشد ودر ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی جهت وجوب وجود باشد ودروی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقایص دیند

وجود او بعلم بجمیع اشیاست وجمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن وجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره انها که بوجود واحد قیومی صمدی
موجود اند **بیان صدر المتالهین** در توجیه اقوال انها اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده اینها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک اقصی با آنچه در وست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچه در وست از معنی قوت امکانیه
وظلمت هیولانیه که شبیه بخلاء و عدم است وقسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است مؤید این معنی است که سید الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر ما فیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و حکما این شخص جملی را بسبب آفاق شمالیه
و بحسب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال و یمین بجانب مغرب و ... بوسط سما یا
بجانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر که ماهیت خوابیدن بر روی
یا جانب قطب شمالی الست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنابرین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفل و بحسب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجه بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل انتهی و توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است بانیکه اضافت العاد باو سبحانه و تعالی رمز و کنایه است از راسعت او تعالی
شانه و بودنش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او و قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات با آنکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شائبه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیاست با جمالیکه فوق آن اجمال نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندمج و منطوی است مانند انطوای نواه بر شجره و انطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس بالبساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرات امکانیه تکثر در ان نیست
اولیت واسع در نهایت وسع مترتب میشود بر ان انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اشیا بیک نهج و نسبت که تغیر دران متطرق می شود و بودن العباد او متساوی کنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساوی است و هیچ جهتی از جهات فقر و امکان و نقص و حدثان در و نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد از دست بنابر مشهور قدرت کامله است و بود لش مانند بیضه بیضا که از هر جانب تلالو و لمعان دارد و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ممسه اشاره است بسوی جهتی که سالک آنرا در مبادی سیر و سلوک قطع میکند و ایماست بسوی بوارقیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس باد نی ملابست است الی آخره ماقال ناصب عداوة العترة الطاهرین ما ول خرافات الهشامین والشیاطین انیهمه تاویلات که دیدی و تسویلات او که شنیدی ناتمام است و هنوز دفترها مانند نامه اعمالش سیاه و با انیهمه المناب عبارات و اسهات نقول و حکایات ملحض آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیدند و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شد و احکام وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رو نمود تا دانستند که مجموع عالم با انیهمه تن و توش و جوش و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه ایست بسیط و در عالم تفصیل بحر یست محیط و با انیهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از تقایض زوال و معایب تجدد و انتقال منزه ایست و هو الان کما کان و الکان کُلَّ یَوۡمٍ هُوَ فِی شَاۡنٍ والحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و قس علی انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت ارائی و خامه فرسائی نمودند که زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیۡطَانُ اَعۡمَالَهُمۡ مصدق انست **تازه تر** انکه سخن من با جناب مجتهد قمقام میرود و او باتباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مردان است لاجرم مدعای ما بمرتبه بداهت اولی رسید و کفر و الحاد هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین بظهور انجامید و لیکن چون حال متعصبین قوم چنان است که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل نکنم دامن از دست نمیگذارند و گره بر ابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه این نقال بجا و ماوای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از انکه ثابت نموده که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتباری بیست و انیهمه موجودات با این همه شیون مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهور شش

درحروف است وامواج وطوفان وتلاطم باشیون رنگارنگ عین دریاست در مذهب صوفیه میفرماید
منها ما رواه الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسناده عن الامام علی بن محمد الهادی علیه السلام فی جملة
حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفونا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه
الامة ومنها ما رواه ایضا فی الکتاب المذکور باسناده عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة ومنها ما رواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناده
قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم
ویلقبون انفسهم بلقبهم ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا وانا منهم براء ومن انکرهم ورد
علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومنها ما رواه ابن حمزه والسید
المرتضی عن الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینه فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت له منزلة عظیمة
عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه وجلسوا فی جانبه مستدیرا واخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام
لا تلتفتوا بهولاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان
احدا منهم فکانما اعان یزید ومعویه وابا سفیان فقال رجل من اصحابنا وان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیه شبه المغضب وقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا الی آخره لطوله ومنها ما نقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیه السلام انه کلم ابا هاشم الجعفری فقال یا ابا هاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة
مستبشرة وقلوبهم مظلمة متکدرة السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم محقر والفاسق عندهم موقر امراؤهم
جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکر بلسانه
او بقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله صلعم ومنها ما رواه الشیخ بهاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
صوفیه لیسوا منی وانهم یهود امتی اضل من الکفار وهم اهل النار این چند حدیث را وانهم باختصار از کتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل تصوف بکشند وذائقه کلمات
ایشان بکاسه لیسی ببخشند وزنهار این کتب را نه بینند وامن از اوامر ونواهی حضرات ائمه فرا چینند
وطوق لعنت باعانت متبعین اهل تصوف در گردن اندازند وبا ابن زیاد زنازاده ویزید پلید لب باز
ولعنت بران قوم تا قیامت باد که بصحبت حضرات ائمه هدی فائز شوند وهزاران لغو منش ورز

بشنوند و نکوهش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش ازند و یکی را برابر غاری نشمارند و توحید باری
عز و جل را بجائی رسانند که متقشفین مجوس مصداق ببیت بوستان شوند ع کشیشان هرگز نیازرده آب
بغلها چو مردار در آفتاب ٭ از تصورش حیران بمانند و از مضمون هفت شیر و خانی و به بودن بخلاب
خجلت فرو روند و اینهمه مهملات و خرافات را که مجیر ابلیس و مخجل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خار زار ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
اکنون محصل این نصوص بحرفی چند می گنجانم که امام نقی ع فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا بمکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه بهم رسیده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
بایشان مائل شد محشور گشت بایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما نمایند و مائل
بصوفیه باشند و اقوال ایشان را تاویل سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هر که اقوال ایشان را رد نماید
گویا همرکاب رسالتماب صلی الله علیه وسلم جهاد کرده باشد و امام نقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و بلیغ بود در آمدند
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات مکنند ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هر که بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابو سفیان است شخصی عرض
کرد اگرچه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هر که بحقوق ما معترفست عقوق ما نمیکند و امام عسکری
فرمود ع ای ابو هاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هر که وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان یا بالقلب او از ما نیست و هر که انکار نماید گویا در روی حضرت ص جهاد می کند و حضرت ع
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه بهم رسند یهود امت من اند گمراه تر اند از کافران همه اهل دوزخ اندر مانعه
ایشان که مخرب توحید الهی بودند و المنته لله تعالی که از نصوص معصومین الحاد پیشوایان رفضه و ماولین
به ثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی نقال گشت و مجتهد قانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع نصب عداوت اهلبیت است و بیاد فقیر نمیاید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه وسلم منصوص باشد اینهمه اوراق نزهه کشمیر تمهیدی بود با تمام بالمناب محل و چون باصل مدعا غور کنی تمامی
مخل و غرض از استیعاب مباحث بنیت که تعلق بتحفه دارد لیکن بالاجمال نشان میدهیم که نقال درین مقام ترجمه عبارت
صدر المتالهین نموده الفاظش اینست که بالجمله این مرد یعنی هشام بن حکم رتبه اش از آن جلیل است که جاهل
باشد از آنچه میدانند آنرا اکثر مردم در حق او تعالی از سلب جسمیت و صورت او سبحانه یا افترا کنند بر ائمه و اولیاء

پس باقیماند که کلام او را وجهی صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه اینمعنی بر او منکشف و بیانش بر او مفتوح
شده باشد یا نه والعلم عند الله ازینجا اینهم عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چیست و علمای امامیه روز علم بمردم نمودند و بدوستی ایشان درهنیم افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب ابن بابویه که نصوص در افترای او بر اهلبیت طاهرین است باینمعنی که این عقاید از حضرات ایمه بما رسیده
و بگوش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده ایم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد ازین انچه گفته مالش
بدان نمیرسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام وغیره حمقا و جهلا بوده اند ازینجهت ایمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را قاصر ازان یافتند و جوابش دانستی که تلخیص آن امور بدو حرف
سلیس چنان اوردم که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحریفات حالانکه اصول کلینی دال برانست که
ایمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ایمه هر بار بتکفیر و تضلیل
ایشان پرداختند اما انچه از طل دربارهٔ هشام نگاشته و دلیل بر غور و امعان او در کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سرهٔ العزیز و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب
که ایمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی اینها موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود باحسن
طرق بحصول انجامید معهذا حاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ایمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما انچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نقری دیگر این کاسه لیسی نیز بیدوشم گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
سادسه بتفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ایمه و فتاوای جامعین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود و مع ذلک
بار احاجتی درینمقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب باب چهارم تحفه انچه نقل تازه
می آرد مصداق کریمه نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشائخ
عظام از ضعفا عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی انکه تخریج و ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
ورای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت اوست نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال اینها زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر اینهاست پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایران واقع اند و طعن در اینها بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انتهی
قدر الضرورت و المنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمامیکه کلینی

درکار نموده وتا مرور دهور در همین بحث وتفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص ومنهج وغیرهما مانند آفتاب
عیانست وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر ومحرف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر وتضلیل نموده‌اند وشیطنت انها باثبات رسانیده‌اند وبه بارگاه الهی استغاثه برده‌اند ونفی توحید
از انها کرده‌اند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که مسلب فهم وادراک شان نصیتی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانسته‌اند وبه روحانی قرار داده‌اند وسائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در ورد
افتاده‌اند ویقین توحید ندارند از توحید بیگانه‌اند واین مزیتی است که بعنایت ایزدی بهم رسید اما انچه
گفته ومحصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن فواویلا زیرا که چون این
الحاد وزندقه با وجود کمال خبث وتعصب دران کما عرفت مرا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا نکلیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار ناصرین دین مختار بنصوص قرانی
هیچ کلامی را در تاویل وتوجیه بلکه اوله قطعیه را در کمال عدالت وتقوای شان نمی‌شنوند ودر باره
این لاحد چنین یاوگی دارند وقبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را جهابذه علمای شیعه توثیق
تکرار نموده‌اند اما حال مفر ومانند اولیس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی پیر نابالغ آورده بود وجوابش بتفصیل
تمام ادا شد وحماقت وسفاهت مجتهدین از فانی وزمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده‌اند یا ز حدیث از ایشان گرفته‌اند لاجرم
احتمال تولیست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکفه برآورده در انمردم داخل کردند که علمای
تکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته‌اند باقیماند انکه رفضه باهل سنت تحریف وتبدیل را النسبت توانند کرد چنانچه
در صواعق از سید مرتضای رازی باتباع نقالین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر بانمردم اولی باشد
که لباس نفاق در بر کشند ودر مدارس ما ائمه مجتهد فانی بمانند وبر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه ونفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد واینچنین نشستها نمود ومردم او را از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد واین نستها را مشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف دیدن که رفضه خوگرند
بنفاق وتقیه اند انهم یکیدون کیدا بخلاف اهل سنت که این عادت نداشته‌اند واگر آن علما را بشمارم که
عمر ایشان درین مکابره گذشت رساله منفرده می‌باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنیم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی ویری رأی الشیعة الامامیة فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین وله علی
المذهبین کتب صنف یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت ودر
باطن شیعی بود ودر هر دو مذهب بحسب ظاهر وباطن فقیه بود وبر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
فقیر مبنی بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم از این احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطبی و یابسی از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت و مالغیت فارغ شدم
اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجسمین خسولین و ماولین اقوال ملحدین بنصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنو و داد انصاف بده که آیا همه رافضیان در صحبت هشامین و شیطان الطاق
وغیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند و او را جسم و صورة قرار دادند و لطف را بر و لطف را خالی
الشتند خصوصاً از نقال تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه و شیاطین و یزید و شمر
و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا بجهت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
انیست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبوننا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
بالتشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه براء
فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم
فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن
اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء
الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه **قوله** و تاویلات کلام
رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت در نهاده هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام در غیر آن بمقاله مجسمه هرچه تقریرات نموده اند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

خطیبار مخالف نیست ما سنت مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم واهلبیت اتقیا واصحاب اصفیا
وانچه ایمه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری است بخلاف انچه شارعین کلین
پیچ وتاب خوردند وباظهار استعداد فلسفیت وکاسه لیسی ملعبین خیال خام پختند بالاخر سپر ودم کو
وعلم بر آستان انداختند وبرای پیشوایان خود لعجائب بیر داختند وحال انقال وهزال وکاسه لیس او
در صوارم خود معلوم شد که انچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی نیست بلکه خنجر بگلوی حق
جوی حضرات ایمه هدی راندن وکلمه شمر وابن زیاد خواندنست کما عرفته مفصلا واز تاویلات اهل
سنیه بمقابله مجسمه دعوی البطال حقیقت ولایت ایمه که پیمبر تا بالغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه هردو
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول ایمه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه وهم مذهب اهلحدیث
که مفید بلاکیف است چنانچه از تنزیه هم عیانست واگر باصول کافی در احادیثیکه لعن وکفر پیشوایان
رفض دارد است غور کنی نیز واضح است که هرچه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر رفضه
وقت سرپرستی وتاویلات هشامین لازم می آید البطال حقیقت امامت ایمه چنانچه مرة بعد اخرے
تفصیل واجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که براو اشکالی نیست
فقد متین ان الورود لا یتصور بهنا والالم اتلته فضلا عن الغنیه غنیه مبدل الغیه وخیره مبدل الشنیه
قوله در لقب صدوق الخ اقول وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است رومالانحصار
هرچند می ازان اقتصار می کنم اول آنکه رفضه در معائب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند وایمه اهلبیت را اعظم نگویند لیس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بر دیگران این طعن کنند وحضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند وصاحب تعات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند دوم آنکه الذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد وغبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت آنکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین وافقه الستة وغیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال با غبساط خاطر ذکر کرده اند سوم آنکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
مجیب اشاره باینمعنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه خود او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بجهت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند ومجتهد انچه درینباب عقیده دارد وهم مجتهد فانی
از کتب ایشان عیانست که در تحقیق نصوص امامت ایمه ومدائح ومناقب اهلبیت شکی نیست فلیکن علی
اعتقاد هم گذ و بالاعتقاد تا دالصدوق ثابت ها چهارم آنکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی وغیران
نقل میکنند که نماز را جائز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد وتجویز می نماید نماز را در خانه

اگر استغنای **قوله** ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و حمل هذا الا الکذب علی بعد الرسول که خمر دران بوده باشد
هست النخ **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند آفتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه
الله صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشروط
صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم برفض
است و اگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن و گواهی حضرت رسول مقبول را اثبتوا اثبت احد فانما علیک
نبی و صدیق و شهیدان و بحدیث مسلم و ابن ماجه این ماجرا بر کوه حرا هم رو داده چنانچه مفصلا در ازالة
الخفا عن خلافة الخلفا و قرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور است و بعنایت باری عزوجل کتب رفضه
هم بران گواهی میدهد و چهاینده علمای ایشان بدون رد دیگر و تحقیق حرمی آرند از انجمله صاحب
منهج المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویداست یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان
آنحضرت مثل صدیق کسی را نمیدانستند و قس علی هذا و باین لقب ملقب میساختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقة بشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث اطول کلینی هم در مدح او و هم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد و این امور ازین احادیث بدلالت قطعی هست اما ایمانا پس خود دش معنی
ثلثه است از منطوق و مفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله و حال این حدیث قبل ازین
گذشته باز بطوری آید که رفضه را عجز فی افزاید انشاء الله تعالی و صدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اهل عناد استاد دجال اعور در تفسیرش و دیگران در غیر ان سمت ظهور دارد و لیکن اهل نفاق
و جدل بوادی فضول و هزل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق آیت کریمه وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند و لیکن در باره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت و بر زبان
فقیر آمد انه لقول فصل وما هو بالهزل ثم یکتبن فنکیدا بیاد می آید که این بحث جائی از تفسیر قمی نوشته ام
فلیرجع الی انه الغار فی روایته اما اغرای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق و عدم دخل مکیدت اهل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغرار شیطانی برای حضرت آدم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد
برای صدیق چرا مضر تواند بود فان النبوة ارفع شانا و اعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد ازان لحوق
غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در همین مقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشری در تفسیر کشاف بذیل
تفسیر آیت واما ینزغنک من الشیطان نزغ الآیة نوشته و جعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب والغضب فنزل و اما ینزغنک و یجوز ان یراد
بنزغ الشیطان اعترار الغضب کقول ابی بکر رضی الله عنه ان لی شیطانا یعترینی و مطابق این عبارت

در تفسیر مدارک نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبهٔ خلیفهٔ اول نقل نموده که بعض فقرات

آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول الله لم اقم به کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم عبدا اکرمه الله بالوحی وعصمه به وانما انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا ایتمونی

رغبت فقوّمونی واعلموا ان لی شیطانا یعتبرینی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است پس بعض علمای اہلسنت که انکار صحت روایت ان لی شیطانا یعتبرینی نموده اند بعید از انصاف واعتساف صاف است منه لا عفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابو بکر صدیق را که صدیقیت بود موکد ومثبت میگرداند زیرا که مادهٔ آن صدق است پس ابو بکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد ومحصل اینست که نتوانم مثل حضرت صلی الله علیه وسلم در هر امر بجا آوردن زیرا که حضرت پیغمبر موید بود بنزول وحی ومن کجا و این مرتبه دارم وهمچنین معصوم نیستم پس مراد را اعمال وافعال مثل انجناب ندانند باید مارا اعتقاد بصدق وسداد ابو بکر بهم رسانیدن که حال خود را مقرون براستی بیان کرد والبته صدیق به تقریر طبرسی مولی وافامی او در مجمع البیان کسی تواند بود که ملازم صدق وصفا باشد نه مرتکب کید وریا فلا تغفل واگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان وتصدیق قرار گیرند اینمعنی هم بر حضرت ابو بکر صادق است وهم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چه درینجا اتفاق امت است بر اظهار ایمان وتربت آثار معنی صدیق از جهت بنا مسجد ودعوت الی الاسلام وراه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط او الی غیر ذلک وخود جناب مرتضوی داد این قدر دانی در بارهٔ حضرت افضل الصدیقین داده اند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما آنچه از نتائج این حاشیه صحت این کلام برآورده پس هنوز دران نظر است بلحاظ امریکه در مقاله سادسه گفته بود وقد بینا مرارا بالجمله از سلف تا خلف معمول همین است که در رطب ویابس علمای رفضه بمطاعن اصحاب کرام می ارزند قید صحت از ان می افزایند کما انهم یکیلون ذکیلا ادبلعیون درصیعی خصوصا بعد ظهور مکاید اهل نفاق الصمام این قید ضرور می افتد والعجب که بیربابالکه را مرة بعد اخری بمکتب لث نیدم وبارها فهمانیدم لیکن او هنوز اعتقاد اینمعنی دارد که صواعق محرقه تصنیف ابن حجر عسقلانی نیست واین پیروی غولان بیابانی است فتدبر ولا تغفل وهر چند از حضرت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز کالشمس فی کبد السماء تکرار صدور خطا در صوارم ثابت نکرده بلکه در تخلیه او راه بجای نبرده لیکن با انیهمه مجتهد ثانی این دشنام میدهد که یک خطاء وخطا بار سوم مادر بخطاش می توان گفت خوا مصیبتا که خود مجتهد جالسی در ذو الفقار ممنوع النص براینمعنی کرده که دشنام مادر وخواهر هیچ مسلمان وکافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا لشیء عجاب

اما جواب از حدیث الصدیقون ثلثه پس بعد از تسلیم صحت ولیاقت احتجاج وعدم صدور تکمیدت از اهل لجاج اینست که اگر حصر مراد نیست درین هنر بزرگ لاجرم منافاتی با صدیقیت

ابوبکر ندارد واگر مدعا حصر است پس وارد میشود اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب خصم مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت وحضرت جعفر را گاهی صدوق نه نامند وترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است، انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف وسوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند واگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خضر قبل را علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا یعنی در خاتمه وهو افضلهم مرد لیست وحاصل حدیث انکه در امم ماضیه وانبیای گذشته همین سه کس صدیق اند وعلی افضل ایشان لکن پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد زیراکه هم صدیقیت انبیا دران منصوص است کما اشرنا وهم افضلیت ایشان از صدیقین وشهدا، وصالحین وچون بدلیل اخبار صحیحه وباجماع اهل حق کما لطفت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترینی از انبیا نتواند رسید چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جائی قبول وتاویل وتوجیه انکمال احتیاط خواهد بود کما لایخفی وبر بیننده تصانیف ثمانتی رفضه مثل درر غرر عیاالسنت که او بر روایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعیه واحادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته احادیث کثیر را رد کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب انچه مینولید وکافی ووافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقداً للاصول الخمسه وضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلاً فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد بعمومات الایات وصرایح الاحادیث الکثیره السابقه شطر منها واذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث وقول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح ولا یلتفت الیه ولذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثاً خود اصول متناقضه شیعه وشروح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد وانیهم منافی ظاهر حصر است کما لایخفی واهل فراست نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه واستاد کلینی در تفسیر اهلبیت ومسعود وقزوینی لفظ صدیقین را که در قران مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند ومومن آل فرعون وحبیب را از دست میدهند واگر بذات مقداد حصر میکردند بجای خود بود چه حال جناب مرتضوی بر اصول رفضه کاملیه مانند آفتاب عیاالنست وقس علی هذا ابوذر وسلمان بل مقداد قبضه شمشیر گرفته در سرپرستی اهلبیت میکوشید ومثل شیر غرین می خروشید را الیعاً هیچ عاقلی انفی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده باز صدیقیت

ابوبکر را بآن شد و بدیهیان فرمایند و برخدای عزوجل نهبندکه قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه دانستی واگر گویند که اینحدیث در کتب سنیا لسنت بگو که از امام محمد باقر رضی الله عنه عنقریب منقول میشود بضمیمه دعای بد بهرکسیکه معتقد صدیق بودنش نباشد واز مطالعه صوارم و سیف ماسخ وغیرها پیداست که ایمه هدی لفنس واحد بوده اند قول اول ایشان قول اخر ایشان است و در بعضی ابواب و فصول در کتب اهل فحول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بآن خصوصیات که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ایمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید وحصر مذکور باطل گردید خامساً از ایت کریمه وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ عیان میگردد کثرت صدیقین درامت مرحومه سید النبیین واز حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی الله عنه اری تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را متقضی است داو چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم در حیات شریف از ریعان اسلام بوده بجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت در نسبت که هم از کافی اعور روزگار ولصائر حسن صفار تاکتب مجلسی صاحب بهار بلکه تالیفات حاملین اسفار بود یا والنکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین وملت قیام ورزد و تحریفات مبطلین وتاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد بدو حصر ایشان در سه عدد دانهم لشمول لنسوان کما ستعرف لعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود ایا در امم سابقه واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوحدت ارادی مشرف باسلام گردیدند و هرگاه در ایتیکه برای ترتیب مراتب اربعه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی تو دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که ابنیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای امامیه که اروستانی خطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هرچه اربلی در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و تبحر اوست غلط گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تبدارک آن نپرداخته هر دو را در طوفان لعنت و چار موجه سفاهت انداخته کما سیجیٔ مفصلا انشا الله تعالی واین حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه قدس سره العزیز آورده از عروه بن عبدالله است پرسیده بود که ایا جایز است شمشیر را بزیور مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو بار فرمود بلی صدیق میگویم هرکه او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون اینحدیث

بر کمال مدح ابوبکرؓ دال است وراه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم مخفی ع عدؓ شود سبب خیر گر خدا
خواهد درینمقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل لوق که انکار آن راساً نمودند ومجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند را اعتساف سپردند وبانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند وزیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ تثبیت بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود وحالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر بر اموال
منافقین موجود بالجمله باوصف متغیر شدن امام از سخن عروه واستقبال قبله ودعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن وحدیث همین یافته در رای اغاز یده تر انها

رفض سرائیده اند فلا صدق الله اقوالهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجله والاجله
واز نجدیث هم حصر مذکور باطل شده وهم انمعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بددعای ایمه درحق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز ومجتهد را اختیار است که سینه پر کینه را هدف تیر دعای خامس ایمه هدی سلاله خامس آل عبا گردانند
واز وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بسازند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه وبعضی آسیه زن
فرعون را نشان دادند وجمعی خرقیل را نام بردند ودر بعضی از روایات وهو افضلهم آوردند ودر
روایات دیگر از افضلیت وفضیلت ذکری نکردند وجمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم یکفروا
طرفة عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق ولاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
از انکه ملتزمین صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایةً وروایةً بجای خود مرصوص است
واین روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چار چیز اظهار وافشای اسلام وتقدیم هجرت ومصاحبت غار واقامت نماز ومن دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد ومن می پوشیدم واز ین روایت لقبدر دانی
جناب مرتضویؓ درباره صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
مؤید گشت زیراکه دعوت الی الاسلام ونیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت واعتبار وتجربه وتمول همه درکار است وکتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد وانحدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

داد او ماکنتم علی ابن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت در حالت صبا
رسیده ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور شرط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی وصوارم الجالیسی بالجمله اگر احصای روایات کنی واندک مقالات علمارا
لقصفح نمائی نخواهی یافت خلافی را در اینمعنی که صدیق انواع کوشش در افشای اسلام اولاد آخرا
لعمل اورده وبازی از همه افراد امت برده از انجمله انکه محدثین مثل بزار در مسند وغیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قصه جنگ بدر که تنها ابوبکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی از شجاعان
عرب میخواست که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیر می غرید و شمشیر در دست داشت
و هر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان میفرمود
ومیگریست و از سامعین پرسید که ابوبکر افضل است یا مومن ال فرعون که مقوله او مقوله ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللهی روبروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
داد که ابوبکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قران مجید ناطق است باینمعنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم و در ان وقت اظهار کرد بخلاف ابوبکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود ومساعی مشکوره
او لمعان ظهور داد از انجمله انکه ابن عساکر وغیر او از ابوهریره اورده اند و مضمونش از اجله اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که تباشرت الملائکة یوم بدر فقالوا اما ترون ان ابابکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
و ازینجا به ثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر دان رفاقت و شجاعت او بودند
وقد تقرر ان الملائکة لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلثة بجهت فریب خوردن از اهل کید آورده اند لیکن اعتقاد اینمعنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بخطاب
کسی را بدان نام در نظر موده از جمله آنخصال انیست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب شریف او را برگزید
و لیبا دیده باشی که محدثین روایات بسیار می ارند و اعتقاد به بعضی از ان میدارند وقد سبق شطر منها دهنا حب
صوارم بتقلید کامل کابلیه این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و ازینجا انهم بوضوح انجامید که رجحان
بطرف این احادیث است هم من حیث الصورة وهم من حیث المعنی و اگر فقط روایات اهلبیت طاهرین را
استقرا کنم باید مرا چند ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا باینجا رسید بعضی از معارضات را
بشنو و بخطاب پیر نابالغ بگو که انچه امام سیزدهم شما در حق الیقین بطمطراق آورده و علم الهدای رفضه لگار
بلاغت لبته یعنی حدیث فاطمی علیها السلام دلالت بران دارد که صدیقیت بمراحل پست و مجتهد را زینهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل نیست مگر آنکه بر اصول ابن کذاب اشر جناب امیر را لبب قدرت سفر لقم و
کاشان و جابلقا و جابلسا است گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق نیفتاده علاوه در حدیث

مذکور بجناب مستطاب حضرت امیر علیه السلام وارد است که خود را ذلیل کردی انیست صغرای قیاس و کبری از هزار حدیث مستنبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب ما را منتقی پیش نمی اید زیرا که زیر مشق منقول رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده واد تبحر در فن حدیث در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و درفشانی اوست پردازم در شهاب ثاقب رد بر وی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می ارد ابراهیم ادهم را گفتند گاهی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند و مسخره دران جا بود هر ساعت امدی و مو میکندی و سیلی بر روزدی من خود را بمراد خود یافتمی موجی عظیم برخاست و هم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بینداز ند طوفان ساکن شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفتند و میکشیدند و مسجد را شش پایه بود بهر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی پایها بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد انجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا اکنون مقوله مجتهد فانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و انکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی میفرماید مر ربی را عزت است و رسول او را و مومنین را لکین منافقان نمیدانند پس مسلمانی را چگونه جایز باشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل آورده و این کار لصید و دنیا بود مگر از دلیل انکار کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور او را مگر ذلت لنفس او را نشنیده که فرمود ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین پس مومن عزیز می باشد نه ذلیل و همچنین روایت دیگر از ان امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهر اشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عبد المومن انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود کسانی را که اهل عیال را بگذارند و بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ایمه هدی علیهم السلام بعمل ارند الی اخره از ینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سرزنش مذکور بران دلیل است چندان ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بربندند و در بازار مدینه بکشند و در را بر شکم مبارک معاذ الله بگویند و فرزند را سقط کنند پس وجوب رعایت ذوی القربی هم از دست رفت و حجیت اذلال النفس که عین اذلال اهلبیت طاهرین بود معاذ الله نشانی از نعش امامت باقی نماند تا بصدیقیت اعظمی و دیگر مدارج اعلی چگونه توان رسید والحمد لله که خود مجتهد فانی انطریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل التقلید ازین ادب برو بستند و باندرز مجتهد بکوشند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منزلی ارفع و مقامی است پس مثبت

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما به بینی باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریر
کلمات نامربوط که بجرفی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده بر حذر
باش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم مذلت منیداز ع در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن **قوله** بالجمله
این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** بر جای آنکه موجب ضلالت
و فساد بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را کشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین نیز هنوز هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم **نخستین** آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس تشنیعاتیکه بر من ازین راه کرده بود بسوی اوایل و فروماندگی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد جزو کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه ادله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که بعبارة العین را الفهم حق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و لو کان علم الهدی و صدوق القوله تعالی قل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا **دوم** آنکه نقول بانیعنی که آنچه مجیب توهم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است دلالت بران دارد که بعبارت رساله مذکور زینهار دهنش نرسیده و اقتباس از
شرح شقوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله اعنی و ازین تعلیلات
مامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میآید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیداست اولا آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب و ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر بالیستی فرمود که امام را عصمت ضرور است و اذا فات الشرط فات المشروط و در جواب
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترکیب تقلیل و چون امام رضا چنین نفرموده و ندانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبوده اما صورت سوم پس به بسط تمام در عبارت مرقوم ابطال الشق والنسق یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لا یعصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در حقیقت وقت اجتماع ایشان شده بود و بعد از جدای گشتند لاجرم هویدا است که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از آنجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین به اصول مقتدایان
بدرجه ثبوت رسید و تشنیعاتیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت بیغرض را با

میگوید که آنچه مجیب گفته دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
ذوی الاذناب واز مویدات اجتماع دو امام با وجود بر پا نشدن فتنه بران امور لیست بسیار که در کتب
رفضه موجود است ولیکن بر روم اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ثبوت فرض الطاعة کفرض طاعة رسول الله فان قیل هذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوة النبی والمنقول عن السلف خلافه قلت الظاهر یقتضی ذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلة الامامة کانت ثابتة فی الحال باز بفاصله سطری گفته که ممتنع است اجتماع خلیفه و
مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد انه یمتنع اجتماعهما لاختلاف مقتضی اوامرهما
فبطلانه فیما نحن فیه ظاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکما بمجرد اشتهائهما کالحکام الجائرة
او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی ووصیه المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المومنین باب مدینة علمه وعیبة سره فلا اختلاف الخ واین امر در هر دو امام از ائمه اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب وهو المدعا ومقصود ازین
بیانات الزام رفضه است بمسلمات عقائد رفضه شان ورنه آنچه درباره دو امام نزد ما محقق گشته
بنصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته سوم آنکه فقره وکانا کلاهما مفترضی الطاعة را صراحة الی آخره
از سوال مذکور مستفاد النستن دعوی دیگر است که دلیلی همراه آن نیست واین هم بر قلت بضاعت وانهم
مرجات دلالت دارد چنانچه مجتهد قائل در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشته و بهمین عقیده جان داده
وچون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی بیقین خواهی دانست که وکانا کلاهما الخ معطوف است
بر شرط یعنی فاذا کان اثنین ودر ذهن جناب مجتهد از قواعد ضروریه خالیست که ضرور نیست صدق مقدم
وتالی وتواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
موضوعه رفضه خلافت مرتضوی را غصب نمودند وصحابه ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بجهت
موافقت شرع ونزد رفضه بجهت تقیه وهمچنین الطاعت مادر وپدر با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفه آنکه احادیث وجوب طاعت خلیفه وانکار مجتهد در مقاله سادسه چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
مشهور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش معهذا اگر وجوب الطاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بعینه رسول مقبول قائل گشتن نکیف که کتاب آسمانی زیاده تر از ضخامت قرآن
بر آنجناب فرود آمد وهر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه ایجاد خلفا بر انگیختند وهیچ که نگفتند آنجناب گوش
مبارک بران ننهادند واگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطنین ذباب وتعیق غراب دماغ اهل حق را
پریشان سازند وکدورت را شرط گردانند گوییم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صاحبها
الاف الصلوة والتحیة از اهل البیت علیهم السلام بود وکل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیذهب

عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا معنه اقراض طاعت کجا واگر بسبب احادیث دیگر یعنی ایمان بسلمان
واجب است وجوب طاعت را مدعی شوند اثنا عشریت را نامی ونشانی نماند وقد تقرر عندہم ان الائمہ

لا یزیدون ولا ینقصون وارکان التسلیم واتباعه بخلاف ما یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
وہم یعقلون ودرینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد ازان بر امر ثانی انزال
ہمینی شده و بر اول چگونه حضرت امیر را ہجا نیز باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از شش سال
متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطہیر است خواستند که زیر تازیانه
بگیرند بجہت صرف یک رطل از عسل وانہم برای اکرام ضیف نه از راه جور وحیف پس عصمت کجا ماند وہمچنین
وقتیکه خود را الشہادت جناب سیده ذلیل فرمودند کما عرفت انفا وازینجا ہم لاف زنی وانصاف
دشمنی برای رفضه ہویدا شد که بجہت سلب خلافت از خلفای راشدین وتقلید ابن سبای لعین
شرط عصمت تراشیده ند و برای بدشگونی دیگران بینی ناپاک خود را پاک بریدند چہارم انکه
مقصود مجیب قبل ازین دانستی که او درین عبارت خلافت وامامت را بر اصول شیعه که از حضرات
ائمه بوساطت صاحب ثقات فرد کامل علی الاطلاق مرولیست با جور وفسق جمع کند چنانچه قبل ازین
باکفر والحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود وجوابش بر اصول امامیه باید شافی ودر الزامیات اختیار
باقی است ومزید حیرت انیست که جناب مجتہد کلامیکه در اجتہاد رانده اند بر ہیچ مذہبی راست نمی نشیند و
ہرگز انطباق نمی گیرند زیراکه درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتہاد را کجا مساغ
ماند فان المجتہد یخطی ویصیب البتة والمعصوم لا یخطی ابدا واگر سخن مقدس درباره متغلبین میرود باری
انصاف فرمایند که چگونه بدون عدالت مجتہد توان گفت مگر مذہب اہلسنت را ہنوز با وجود دیکه کتب اصول
ایشان از مجتہد فانی فرا گرفتند واو توضیح وتلویح ومسلم الثبوت وغیر آن را در مدارس ایشان خوانده
وتا مدتہا زیر مشق ایشان مانده نفہمیده اند والعجب که ہرچند حال مجتہد این شہر نزد خواص وعوام
الشت ازبام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتہاد گردانیده اند چنانچه قوانین قمی نیز
بر ان دلیل است فدعوی الاجتہاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود
متغلب قرار دادی ودر ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نہادی بگو مجیب
این عبارت باعتراف مجتہد گفته فان الغایة الاجتہاد داه وہو فتح باب الاختلاف یعنی غایته ما فی الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتہاد است وآن کلید در اختلاف است کما قال الائمة الامجاد بالجمله ہرگز
بوحی وورود ملائکه وتسدید ایشان برای راشدین قایل نیستیم پس متغلبین که بہوای نفسانی حکم
میکنند چنانچه حضرت قاضی رطل بوق افاده نموده اند وقد عرفت عبارته بطریق اولی از سلامی
خواہند رنجید وبدشنامی خلعت خواہند بخشید وباعث فتنه وفساد خواہند گردید وامام

واحد در مسئله واحد بزمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داد و زراره که از هفتاد هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظه تشاجر
رفضه بجان بخشیدند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن پر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود کافی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتب رفضه باربار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد و لا لیت بران وارد که کلام معصوم تفهیمه
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی جا بضرور و
تشاجر و اختلاف و اثر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایتها اقرار بلا امترار چهارم آنکه اختلاف مجتهد را
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفیه
و علمای راسخین منقح گشته بیاد جناب نمانده اگر منطق الشفا و شروح و حواشی آن از خواجه نصیر و رازی
و شیرازی و محمود و غیر هم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
السوی منطق بدو حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد رسد و از حواشی متعلقه آنمقام اطلاع افزاید این ست که عقلا همه گر نزاع دارند و تناقض
در آرای ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بخوبی ببیند بیابد که معتقدات امور نیست متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر متناقض نیست گوییم درینمقام دو زمانه است زمانه
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه القاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انیست محصل افاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امیدانند ولیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشتغال باطنی بمقتضای واعظان کین
جلوه در محراب منبر میکنند چون بخلوت میروند آنکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهد اخیر

واقع نشده و لا یمکن مثل خیبر ثم آنکه مسلم نیست که با اختلاف فتوی اختلاف فعل مجتهد لازم نیاید لیکن کلام در تشاجر بود
که بلا ریب بر اختلاف احکام متفرع شده و اسفی که حضرت مجتهد یا از مقلد اعور و اعمی گردیدند و این الفاظ
مختصر را هم ندیدند فاذا کان اثنین ثم اختلفا ادتما فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر الخ قال الله
تعالی فَاِنَّهَا لَا تَعْمَی الْاَبْصَارُ وَلٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوْبُ الَّتِیْ فِی الصُّدُوْرِ والعجب که دلیل مجتهد در دو مجتهد بلکه صد مجتهد نیز جاری نیست
لان فعلهم انما هو اثبات المسایل الشرعیه عن ادلتها التفصیلیه و اگر فعل مجتهد به جهت اختلاف فتاوی مختلف
شد دلیل مذکور هم غلط گردید بالجمله درینجا هم کلام مجتهد فرزانه از حدیث بیگانه است زیرا که حضرت
امام رضا لازم گردانیده اند تشاجر و اختلاف مخلوقات را بر دو بودن و دلیل مجتهد مقتضی آن است که اگر
دو مجتهد مختلف نشود و درینجا باید دانست که اختلاف علمای مجتهدین نزد ما رحمت است و اتفاق بطریق اولی و
نزد شیعه بحکم معصومین اختلاف بدعت و زحمت است چنانچه بسیاری از اکابر امامیه آورده اند خصوصا
صدوق الکواذب حیث روی فی علله ششم آنکه درین مقام مجتهد الزمانی علامه دورانی قصه را مجمل فرموده
و اطراف و جوانب را مهمل گذاشتند یا بیتی از کتب اهل سنت نشان دادن که حکم الهی آن است که اتباع
مجتهد باید کرد هر چه فرماید بلی انچه درین شهر نسبت بمجتهد دیده میشود ازین هم زیاده تر است پس مقام
حیرت است که مجتهد را آغاز بحث دعوی کرده بود که سوال از معصوم است که چرا در وقت واحد
منصوب نمی شوند و درینجا از اجتهاد و مجتهدین وان هم به بیهودگی سخن میراند. کما عرفته و اصول خود را
نمی خوانند که اجتهاد بر امامیه حرام است و حکم ائمه از نصوص قطعیه است بلکه ایشان مختلف الملائکه
و مهبط فرشتگان اند و باری عز و جل امور دینی را علی الاطلاق بر صوابدید ایشان تفویض فرموده و در
هر واقعه و هر جزئی از جزئیات غیر متناهیه امامیه هدی حکم قطعی معلوم دارند و ملایکه مؤیدین ایشان مصروف اند
و ایشان حکم را الی بر ملایکه میفرمایند و معدن علوم و شجره نبوت اند و جامعین تمامی قران مجید ایشان اند و بر تمامی
علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسیده محیط میباشند و بسبب علم ما کان و ما یکون مکلفین نتوانند که چیزی را از ایشان
بپوشانند و درین امور ابواب اصول کلینی آنقدر منعقد است که اگر این دفتر را بر کشایم از بیان مطالب دیگر
باز مانم هر که خواهد بکتاب الحجه رجوع نماید و برای مزید بصیرت کتاب خود را که بصایر است و تصنیف بزرگ بزرگان
ایشان نصب العین دارد و العجب که در اصول کلینی لعمرو انهم از اجله اهلبیت الطهر ثابت است که ایشان خواستند که
کنیز را تنبیه فرمایند و او بحجره از حجرات خانه متواری شد و امام را معلوم نگشت پس بیرون تشریف آوردند و ملاقات
با کوهی میکردند شیعه را که با ائمه برما اقرار میکنند که ما علوم غیبیه میدانیم حالانکه غیر از خدا علم غیب را کسی نمیداند و عبارت حدیث
اینست عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبدالله علیه السلام اذ خرج
علینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عز و جل لقد
هممت بضرب جاریتی فلانه فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و ازینجا انهم باطل شد که رفضه تاویلا

باکتبو باعلام ما کان و یکون را بعد از و ار و گیر اہل حق چنان قرار داده اند که هر چیزیکه ایمه هدی آشند را
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکه کنیز معلوم نشد با وجود جست و جو پس اثری ازین گفتگو نماند الی غیر ذلک
من الامور التی خفیت علیهم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتهم وهم قد خانوا فیها
کما عرفت سابقا والعجب که پیشوایان رفضه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجهت ضبط ماده خبیث بدرد شکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فضله ریختند هفتم آنکه کتب خود
را جناب مجتهد بکشایند و به بینند که حضرت عقیل چه کردند هم در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید برداشتند و هرگز این امر را ارتداد و کفر نپنداشتند
و لاجرم حکم کردیم که رفضه آنچه در حق معاویه فتوی داده اند غلط است والا لازم آید که حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند در آن وقت مرتد
و منافق باشند معاذ الله من ذلک آری امر دیگر تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکه آنچه محدث بحرانی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غرایب کتاب ایمه در احادیث
معتبره منقول است بر آنکه ملازم معاویه و لشکرش بوده اند و هم در شام نکح کردند برفاقت رفیق
اعلی یعنی داعی اجل را لبیک گفتند و آنچه در رفع تحقیق سفتند دلالت بر آن دارد که فعل
ایشان که ملازمت معاویه بود زنهار ارتداد و کفر نبود و امید خیر و خوبی آخرت داشتند و غیر
انداز کرده اند اصرار بر مفاضبت مرتضوی با اینهمه فضایلش میکردند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ اگر از مدارج علیا که در نصیب شیعه اولی قدمای اہل سنت در امداد ازان محروم باشند
و ان عبارت باین الفاظ مرتب است وعقیل بن ابی طالب کان اسن من اخیه جعفر بعشر سنین کان
انسب قریش و اعلمهم بایامها و لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مغاضبته لاخیه علی
وخرج الی معاویه حتی قال یوما بحضرته هذا ابو یزید لو لم تعلم بانی خیر له من اخیه لما قام عندنا و
ترکه فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی وانت خیر لی فی دنیای وقد آثرت دنیای واسئل الله خاتمة الخیر
توفی بالشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعودی العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست که برفاقت
کسیکه نزد شیعه از کفار حربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب جنت برای او کشادند و اجماع
اہل حق البته بر صدور خطا از معاویه واقع است بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شد همگیان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مانند
آن بجای خود مبسوط است هشتم آنکه جناب مجتهد خرف اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین باو لہ قاطعہ مشید و مرصوص ست کہ اختلاف این احکام کاہی بودنی شدہ است چنانچہ اہل کفر حیث بنزول
آیت سیف بعد ازانکہ قتال درمیان نبود والی غیر ذلک من الامور کاہی بنوا ہی دیگر چنانچہ اصولیین وہم اخباریین
بیان کردند وبرین مقام اتفاق دارند کہ منسوخ میشود کتاب بکتاب وحدیث بحدیث چنانچہ محصول و تنقیح و توضیح
وتلویح وتفاسیر آیات الاحکام وصحاح اخبار بران گواہ ست اکنون مبین فرمایند کہ اختلاف احکام ایمہ چگونہ توان
بود واگر نسخ میگردید معاذ اللہ احکام سابقہ را کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادہ بودند پس این امامت نشد
قیامت شد جائیا کفر بدعلین نسخ لازم آمد کسبب انکار نص قرانی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن
رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا واین اختلاف احکام البتہ بتلقی وحی بودہ باشد
خواہ در بیداری خواہ در منام وعلی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا کہ اینہمہ اقسام وحی است واطوار نبوت
چنانچہ در بحار مجلسی وغیر آن مفصل ست ولیکن رفضہ تواند گفت کہ رسالت جناب مرتضوی در قران البتہ
طاہرین مذکور ست ودرین کتاب بیانش بر جای خود ست الی غیر ذلک من الخرافات وحضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم ہر چند بحسب ظاہر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بجدیکہ بروایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق کہ مجلسی در بحار وحیات القلوب آوردہ روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بباغی رفت وحضرت را در خواب یافت خواست کہ معلوم کند کہ حضرت در خوابست یا بیداری
چوب خشکی را گرفت وشکست حضرت سر برداشت وفرمود ای ابوذر ایا مرا بازی میدہی مگر نمیدانی کہ من
میبینم اعمال شمارا در خواب چنانچہ می بینم در بیداری چشمہای من بخواب میروند ودل من بخواب نمیرود
وہمین ست حال حضرات ایمہ ہدی بر اصول شیعہ چنانچہ والنبی سحر کرشمہ وصلش بخواب میدہیم چہ نہی مراتب
خوابیکہ بہ بیداریست ٭ واگر خواہی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو کہ مجلسی در حق الیقین می نویسد کہ
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کردہ کہ امام را دہ علامت ست پاکیزہ وناف بریدہ وختنہ کردہ متولد میشود وچون
از شکم مادر بزیر می آید دستہا را بر زمین میگذارد وصدا بشہادتین بلند می کند ومحتلم نمیشود وجنابت
وروہم نمیرسد ودیدہ اش بخواب میرود ودلش بخواب نمیرود یعنی آنچہ واقع شود دران حالت میداند الخ
بلفظہ فکیف کہ انتقال از کلینی وغیر آن عیان ست حضور ملایکہ وملازمت روح عظم شب وروز پس اختلاف احکام
انہم در وقت واحد ومسئلہ واحد بعنوانیکہ فقہ الستہ متحیر بودند دران امور چگونہ بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضہ باقی ماند **الغرض** حضرات ایمہ اگر علم ناسخ ومنسوخ داشتند پس اختلاف وتشاجر میانہ طوایف
شیعہ چرا انداختند چنانچہ در بعبارۃ العین گفتم وباصول شیعہ اشارہ کردم ورئیس المجتہدین دیدند ودم نزدند
واختلاف ہم تا بحدیکہ رفضہ در اصل الاصول اسلام می جنگیدند واز کلینی ہم زارنالی ایشان واضح ست کہ با امام
مسئلہ توحید را بیاموز کہ اصحاب اختلاف دران داشتند وہمہ عقلا اتفاق بران دارند کہ اضلال وتلبیس البتہ
منافی امامت ست خصوصاً باعتراف حضرت امام رضا واگر نداشتند امامت چگونہ بجعول انجامید ودرین باب

خود حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی است و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتابیکه در میت شعبه
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور است و دوای شافی بهرحال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی با وجود نصوص
قطعیه در باره ختم نبوت آن بزرگان را مرة بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر و تنازع ما بین ایشان
در احکام شرعی را مختلف گردانند و نائبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم با وجود عصمت و افتراض طاعت باشند
در رفضه ایشان را بهتر از انبیای اولو العزم قرار دهند بلکه احادیث در تعیین هم وضع کنند که علمای شیعه کام بهتر از
انبیای بنی اسرائیل انتفاعتبروا یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از رسوائی اصول و فروع خود ترسیدند و درین مقام اطراف
و جوانب کلام را باجمال و اهمال هم ادا کرده از خوف تواردان حدیث کنان بگریختند سیم آنکه بعد فرض و
تسلیم میگوئیم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسید و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد بانص جناب شما هی البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد ایا ما کان و چون دلیل الزامی
است نقصان با هیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قلیل البضاعت
آنست که اجمال و اهمال بکار برند پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورند و دو تر بغمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند آیا جناب مجتهد در قرآن مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوكَ بِاٰيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اِذْهَبَا اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى و بعد از
فاصله یکدو آیت ارشاد نمود فَاْتِيَاهُ فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ الآیه ازینهمه بعیان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فَاَرْسِلْ اِلٰى هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِاٰيَاتِنَا اِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَاْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا اِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و ازین آیات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون پادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید باقی ماند اینست که بعض از علمای شیعه
سورة و ثنا حضرت موسی را که من خوف قتل از ایشان و هم لکنت زبانی الی آخره بر استغفار حمل میکنند چنانچه در صواعق مدلل
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینمقدار خود اجماعی است که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر بی شبهه و
و آنکه هر دو مثل یکنفس بوده اند و ازینجاست که درینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب و سنت لمعان ظهور
رسید هر که در هر عصر اشتراک یکدیگر بوده اند و خود دعای موسی اشرکه فی امری مقبول گردید که ناطق به القرآن المجید است
الطاعت و انقیاد با هم و مثل شیر و شکر ماندن عین مؤید است که چیزها در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که جوابها دنیا
و آخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط و چیز عجیب آنکه مقصود من از ذکر این دو بزرگ تنبیهی [illegible] بود
کردن دو امام معصوم است بعنوانیکه یکی مر دیگر را مثل ایشان اعانت کنند و احد همانند [illegible] دیگری باشد یا رد هم
آنکه زنهار بیادی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتمده اهلسنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

یکی ازین دو بزرگان منع میکرد و گوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة المورد
ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ٭ از قطعیات قرآنیست که حضرت هارون گوساله پرستان را
منع فرموده و ایشان بر نصیحتش گوش نه نهادند پس حقیقةً هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
ذلک بین التقیه والدعی مطالب بالبینه قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام اخر حکایةً عنه ابن ام
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و از عجایب آنست که با مجتهد چرخ و باز شروع کرده و گفته علیا انا الاسلم البر الخ ضرور افتاد که از آیات دیگر نشان دهم
که دلالت دارد بر انکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند نه تنها و این هر دو نبی در یک معنا
هم شریک بودند قال الله تبارک و تعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر در علم گفتگو رود حضرت هارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت که
اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ انهم گفته اند که مراد حضرت هارون است بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی هو افصح
منی لسانا کافی است و قس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با آنکه میدانستند که دیدار خدا محال است
و طالبان خر دجال جامه و کالت ایشان بر مذهب فضه در برکشیدند و رب ارنی گفتند و نزد بعضی ملتمس
موت هم چشیدند و بالاخر توبه کردیدند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب لمناقب ابن شهر آشوب درین باب کافی است زیرا که دلالت
بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربوده و استقلال نبوتش و غیره در کتب اهل سنت
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور است و قس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد الزمان
از اهتمام عماد مذهب خود مثل عبید با باشجاع الدین غولیش و ابناع مکاید ابن سبا بد اندیش و عید تولد
صاحب الامر از بطن بادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیابند و گاه گاه
مانند یهود قران مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینند که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگر چه بسبب
تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشد پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
روبروی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از ان بر آید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و از وهم انکه هر گاه خود در قران مجید وارد است که حضرت موسی

علیه السلام فرمود لاتواخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجالی نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری برامامیه اشکالی است ظاهر
که انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب درین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته و رفیقه بسبب انکار نسیان رد و قدح بسیار کرده و کفی الله المؤمنین القتال و با اینهمه غالیان در حقیقت
صدوق خود را کذوب قرار داده یعنی لفظ سهو برای ابقای حرمتش آورده که نسبت سهو بانبیا خود مستلزم
و نابی است چنانچه مخفی نیست بر کتب ناظر قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بودند از نسیان
و استاد و معلم خویش را بالای دند بر زمین فرو کوفتند چنانچه تفسیر اهلبیت یعنی افادات قمی بر آن او دلیل است
و هر چند در غلبه صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن درین خصوص بر خلاف حکایت گلستان عملش
از حد در گذشت و آن جناب بکار خود کرد و سران دالنتی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب بدین غرائب امور وعده خاموشی نسیا منسیا شد که حضرت خضر را بهم رسید ورنه از صدمه مذکور
چگونه جان بسلامت می برد و بلی کشیدن گریبان فاروق در که کلینی اعور و غیر او بجناب فاطمه زهرا و حاشا
جنابها عن ذلک نموده نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود بعد نوشتن فار غخط چنانچه حدیث اعور مذکور
وقت ورود کتاب الوصیته در کافی دلالت بران دارد اطرف از همه خواهد بود عبارت اعور راهل ضلال
در اصول کلینی اینست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمة علیها السلام لما کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما و الله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له بعلمت
انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة طرفه تر آنکه بعضی از آنان رفضه را باغ سبز میانند عوام متنفر ازین
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار داده اند که کسی را شیعه امر فرمود با او فاروق را رسوا کرد لیکن در اظهار
نام آن شهور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بیاید ان شاء الله تعالی و ازینجا انهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قائل بوده اند که عادت شریعت او تعالی بر همین جاریست که همراه عاصیان اتقیا راهم معذب میفرمایند
بیچاره مزین درین وحشت و جنون مطبوع گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه و اختلال حواسه فی رسالة المکاشفات
و هرگاه بحار مجلسی از واقعاتیکه متصل وفات شریف بر اهلبیت طاهرین بزعم او گذشته بکتابی و اندک تامل فرمائی خواهی
یافت که اخذ تلابیب وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت یهود امت محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این یهود
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طیبین ملایکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زنهار دم نزنم و لب بر خلفا
نتابم و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند اطرف آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میکردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیادش آمد لال کتاب وصیت سالهاست
فجعل لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین بیشتر و هم آنکه حضرت مجتهد خر جسته رفضه خر جسته

ابن سبا که مثل خر نر حین اند و خرچال وار اند و خرشین وارند و بجهت بدمستی و بازی خرچال اند و بمناظره اهل حق
خرخر میکنند و بالاخر خر بار میشوند و در لفظ خرفشار که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در تحفه اثنا عشریه
و غیره موجود هست خرخشه کرده اند و اخر کلام ایشان که مثل خر توت هست بمغلطه شدید مربوط است و چنان
می نماید که حامل الاسفار چون خر در گل فرو رفته اند یا هنوز بخواب خرگوش اند یعنی فهمیده اند که
کالعه در انبیا علیهم السلام هست و حاشا و کلا بلکه سخن در دو امام مجهول و آنگاه بعد از تسلیم و امر مفروض
منطوی ابته شق مذکور اول و دلیل بران آنست که بعد از تفریغ گفته ام که سوال از امامت معصومین
هم واقع نشده و آنست حال خرموش که ظاهرش بلباس زیبا مثل خرچکوک هست و بنفس الامر مثل
خرچنگ میرود و در هر جا باراده جنگ مقابل میشود و مثل خرکوف که خر الانع یعنی مجلسی در بحار او را بمرثیه
خوانی ستوده خر در و خر ویله دارد سبحان الله ذکر حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خر
سیح فهمیده اند که لفظ خرفشار در باره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خربنده ره شنیعه بصدور آید که
شعب ابوطالب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دران تشریف داشتند با تقدرحم و سید المرسلین را
بتقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ الله مثل جنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفه
و آنگاه مفروض و مجهول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در ینمقام سلباً و در آنجا ایجاباً و از مز
عبارت مجلسی شق القرابه و از مجتهد خرکس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی و هر کس که آن بی ادبی
را دیده گفت خدایا برین خر لور خر سنگ لعنت ببار و این خر را از سادر چاه جهنم مثل خر هوا زمعلق بدار
باقی نماند فایده بلفظ تسلیم و مفروض پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معهذا در معصومین و جا اختلاف
و خرفشار هرگز معلوم نمیشود فَاِنَّهُم لَا یَعصُونَ اللهَ مَا اَمَرَهُم وَیَفعَلُونَ مَا یُؤمَرُونَ آنست که هر گاه دو معصوم بیدا[illegible]
خلق منسوب شوند و انچه یکی اندیشد دیگری اراده آن کند خرفشار و تشاجر غیبت بران مترتب نخواهد شد
بلکه هیچ وجهی در خرفشار مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر آنست که علت
شیخ المشایخ امامیه را برادرم و دامن حضرت رضویا از غبار و کدورتی که صدوق الکواذب برا بجناب
فشانده پاکسازم که ناگزیر است بر تعدد حکام اختلاف احکام و ضرور است بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
نسبت خرفشار بانبیا و ایمه فهمیدن کار مجتهد نافهم و بی ادراک خرسلاک هست و ازین تحقیق انهم معلوم شد
که خرفشار در دو خلیفه مفروض هم نیست بلکه نسبت سلبیه در رغبت دو خلیفه مفروض هست و انطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بودن این مقصود هیچگونه ممکن است جائیکه گفتم نمی بینی که چون حضرت موسی برای اخذ توریة بوا[illegible]
ایمن رفته گوساله سامری چیزی کثیر را از بنی اسرائیل که ده هزار نفر بودند با آنها انچه بود از شاهراه هدایت [illegible]
ره ضلالت مبتلا ساخته و در اجتماع ایشان سببی هیچ فتنه بر پا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه نشدند
و توحید را گذاشته بضلالت نرفتند و تشاجری میانه ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر آنکه نسبت کوسه

بر رعیت هست عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد و کما عرفت یعنی چنانچه مصلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و با انیهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت نیز
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار بر رعیت و قد تقرر ان الافادة خیر من الاعادة و غایة الالزام
انست که اگر مجتهد سواد ب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر کرده مانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نکردم هرچند بر من دایره قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عدیم المثال تنگ کنند و تشنیع
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب * شاید که کند ز آب توبه * پس فرقیکه میانه من و مجتهد خریط است
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین با صرار تمام سرکشی کرد و گفت خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
بر عقلای عالم مخفی نیست که آنچه من از غایت انصاف بر زبان آورده ام بعنایت ایزدی آسان است لیکن مشکل
اینست که جناب مجتهد که در خربازی منهمک اند و در تحریر جواب عبارة العین طوق خرمهره بگردن انداخته خرمک
از تکلم نکشاده اند و نزد مناظرین مثل خر در گل اند تقلید مجتهد قالی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
نموده و در خاتمه تحفه مشتمل بر رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست و اگر اندک غور کنی در باره
خرفشار هر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریضات بعمل آورده نور چشم من است زیرا که مثبت ایمان است و هرگاه صدور بی
ادبیها و بی انصافیها بهر نوعیکه باشد از رفضه غرابتی ندارد و ما را شکایتی از و بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی در
اینمعنی شکوه فقیر آغاز نهد که در خرمی حضرت مجتهد الفاظ و محاورات بسیار را دخل داده و خرواری را ازین باب
برشاوی گوئیم که لفظ خر بر کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالتی عجیب دارد و فقط خساست و ذلت او
مقصود نیست فتدبر **چهاردهم** آنکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که انبیا مقتضیات بشر
یه اند و لا ریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و نیز مدنی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم بقول
تعالی قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لاجرم میگوئیم که اتفاق را در وجوه معبوده فرض کنی و گوئی که هرچه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری هیچکاره
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جابجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درینمقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی افتاده او را هم اینجا عبرت
رو داده و این مقام هم خالی از هیچ تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستعمل کرده و بیادش نمانده که تکمیل

تابع میانه و واله است پس بجای امت لفظ عباد می باید و لنعم ما یقول العرب من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه حسبه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه والحاد و زمانی بالتغلب واحداث جمع کردی واز ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
جو که قطع نظر از انکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شد لی نیست عدالت واجتهاد را یا شرط امامت
نزد ما نبود وتا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نمودی آری که کرد که نیافت و که نسبت دیگری
بدانداشته شد که خدا او را خراب لساخت **قوله** مخفی نماند که ایراد این امور بر روایت مذکوره دلالت دارد
بر آنکه این کس از مذهب فریقین دست برداشت الی اخر المقاله الشامته **اقول** بعد از کشف تلمیعات
مجتهد الزمان واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته وچه کس اعلام دین وملت برافراخته
پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تخجیل مجتهد الزمان بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشایخ امامیه
که علل الشرایع است وجه عظمت وبزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم وشیعیان را از ان خجل
گردانیدم مجتهد الزمان انرا به مجاز حمل کرده وبعضی از روایات که صریح است در کنایه ومعنی مجازی ودقایق
ان دوار کرده وندانسته که این راه در روایت ابن بابویه نی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میر ررواست
محدث مذکور بیان فرموده اند که سبب بطین بودن من انست که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزمانی از علوم
خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من گشاده شد واز ازدحام شدید نسبت مضیق شکم بتوسع ابواب
واطراف شکم منتفخ شد ونوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی ان
هرکس بلکه اطفال ومجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا ویقینا وچون بر نام جناب امیر شیخ المشایخ
وچنین افترا کردند البته تخجیل علمای رفضه نزد عقلا خوبتر بن وجوه صورت بست اگرچه علمای رفضه
کلاه گوشه خود را بعرش برین رسانند ورو بروی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند بعبارت رساله قدیمه
مجتهد بار دیگر باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق تصحیح وتنقید میکردند بلا شبهه تکفیر مجتهد
امامیه در کوچه وبازار از هندوستان تا بایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا المتعصب سنیان را ببینید
که جناب امیر را کرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد مثل این گونه
هم بشکل عمرو عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض وعداوت به بیضه کبک یا ناکیان
قاضی رطل بوق در عنوان مثنوی او جابجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید وشکل عمرو عیار را استاد
وقصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر بزم وبوم پنهان بتوضیح میگویند که اعاده ان فضول مینماید وخالی از
ادب هم نیست بسبب عدم ضرورت ولزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی در نشوونمای ان اعرکه
وتناسب اعضائی باشد وچون عضوی خاص یکباره زیادت پذیرد ومنتفخ گردد ودیگر اعضا بحال خود باند البته
نظر هرکس بدنماست وکراهت منظر عبارت از ان ست لا حول ولا قوة الا بالله هر چند در رساله مذکور این
نوشته بودم که انچه مذکور شد قطره از ان دریای زخار وذره از ان صحرای ناپیداکنار تصور باید کرد واگر زمان
مساعدت کند واین قیل وقال باقیماند واقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر که بلا

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده و اندک اندک بیان نموده حدایق
و آمال اهل حق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد و پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که آغاز سخن بهمین ابحاث تعلق دارد و که خلفائی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد او بحکم روایات چنین است میکشادم و
بالاستقلال کتابی بتحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که بحر آیات
رفضه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از ذریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک و تقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخره و شیوع
محدثات در کمین بوده اند حتی که بر اعتقاد در طل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس سنیان
بود پس شیخ چه خوش فرموده ع چه داند هر دم که در جامه کیست * نویسنده داند که در نامه چیست که
امام اعظم ثانی و اتباع او از ابو جه معاش تعبیر نموده از رزاقی او تعالی و آیات هجرت غفلت گزیده محمد
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها او تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بیان چیزی
بفرماید لاجرم بر احاطه شان توانی خواند المجتنبات للجبین الغرض چون امر مذکور موقوف بر جبر ثقیل بود و بعضی
اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
فانه اذا فات الشرط فات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
بتخالی می زند حالیا بجواب مجتهد ثانی لا ثانی التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله ان بحکم مجتهد در طعن الزاج بتقریب بحث میراث متعلق اند که از معنی حقیقی
تجاوز نتوان کرد و پس معارضه بذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوشتر ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
مخاطب فقید الفهم آورده غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز و جل این است
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی آنست که بفراخی حوصله از معادات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد که
بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بتاکید یاد و نمایند و سبب انزا مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مولانا فانی و زمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوالی نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را تسخیر
هوا نواختی و بعضی را قدرت احیا موتی عطا ساختی فرمودند یا یتیم نبودی که ترا جای دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه در آوردم یا شرح صدر و وضع وزر از تو نشان دادند پس هر جا عرض کردم که بجاست مدعا انیکه ادای این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من است باید شکر آن رطب اللسان بودن و نیز از ابن عباس ورود که اصحاب عرض کردند

که علامت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبدا و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
نقص ظهر که نه تمثیل بحال کسی است که بار گران بر او نهی و آوازی از پشت او بر آید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آن یعنی بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم از وحام در بطن مبارک پدید آمد و
ضیق مقام بود و انصلاح من از هر طرف منقسم شد اگر سنیان چنین مهملات روایت میکردند البته رفضه آسمان
زمین میگردانیدند که بمقدار عداوت سنیان از بیضه کبک ماکیان بمناره بلکه بلند بمقدار کوه الوند رسید
رسیده و در تعداد بیضه های پرندگان در کتب این درندگان بیضه سیمرغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حد و پایانی ندارد تا کجا کسی شرح آن تواند کرد و بخدای کریم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ که هر گاه
از معارف شنیده ام که مذهب محدث اختیار کرده بودی گفتم که راست بگو قبل ازین مودت اهلبیت داشتی و … بودی
بودی قطعا و یقینا محبت ایشان بخلوص دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کی … می گفت الان کما کان و کم
میشد و لیکن چون وساوس ابلیس لعین و در هر صحبت سیه کاران بدین محیط بود روشنی اندرز علما کجا فایده می بخشید
و این همان حدیث حضرات ائمه است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و بدان مستقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی آخره پس پیدا است نتیجه پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود نظر می آید پس این تشبیها
که کلام بلغا از آن پر است و لیکن مقامات را بالفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
و درین مقام که گفتیم خواه آیات بینات خواه احادیث سرور کاینات خواه از روایات ائمه هدات گنجایش مجاز است بلکه متعین
بخلاف ما نحن فیه که بجز حقیقت صورتی ندارد و این را مجتهد هم می باید و لکن وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ حافظ شیرازی فرموده ع چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی گوساله …
معهد الفرقه در … است که در شرح صدر … بدان قایل شد و امریست که کیفیت آن غیر از علام الغیوب نمیداند
و در ینجا نخست کاسه لیسان ابن سبا اتباع محمد … بمقتضای هر گنده … خوری است و چون … نموده بود و …
مرتضوی از انکار او بستند بهر افترا که ممکن شد پرداخت و … احادیث ائمه که ابن سبا چنین میگوید و دشمنی او را …
دلنشی و در ینجا هم پی برده باشی که بی تکلف دقیقه بحکم مقدس مرتضوی محبوس شد گفت که من رسول تو ام مرا بعوث
بدوست خویش فرستادی و آن یهود خواسته بود که حضرت امیر را با این تملق بمکانه خویش فراگیرد چنانچه زراره … او …
که حضرت امام صادق را در پیرانه سری مجوسی گردانید فلعنة الله علی ابن سبا و تلمیذه زراره و هو شر من الیهود و النصاری
کما فی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب امیر چنان بیان فرموده یعنی از وحام علوم و تنگی بطن بازار انفلاح اضلاع خویش
… کجا گنجایش مجاز و تشبیه است ورنه لازم آید … حقیقت پس دلالت نص صریح قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست و بنا
مبنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است و این ملام قدمای شیخ صدوق را که پیشوای او بوده … شیطان الطاق و خود
در پیش آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و بهفت شبر قد او را می نمودند و … اعتقاد می نمودند
و اسفلش را اجوف و کاواک تو او میدادند تا ویلات نقال کشمیر و دیگر این از قوم بی پیر را هرگز دخلی نماند فکیف که شرح

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ایمه ایشانرا لعنت کردند و باوصف اخلاق
عظیم از در خود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که آنرا کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و مثلوع آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قرب وفات
باجناب مرتضوی سرگوشی فرمود تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المومنین بعدام حضرت پدران خویشانرا
طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرا رسید سر مبارکش لسبینه قدس کشید و چنان اموخت
که حالش دانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینه مبارک کشاده شد مگر زینهار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل و گفتن بر روایت و ازینجا رفضه اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب کردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مسترشدین میگرداند درایت و لو ردوه الایة
کما یجی عنقریب ثقة المحدثین ورزیده ذهن بر خلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدینار رجعت نموده باز
از سر نو تعلیم مرتضوی مشغول شده و بالیقین لطین بودن الجناب قبل از ان بود که حضرت هنوز از نیجهان انتقال
نفرمود پس باید که بعد ازین لطینی را حدی نباشد ولیکن توانگفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا باید فرزند
اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ع علمیکه حقیقی ست درینه
درسی نبود بر آنچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود والهی پناه میجوییم از ان شیاطین
که صدر جناب امیر را بجهت عداوت و تنگ ظرفی به کمال تنگی گردانیدند پس عالم قبر را بر اینها تنگ بگردان و اربحا
ایمه بر اندیشه بودند که فی الاصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید درنگ در دفن چنان شد که مزین
نا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را از یر مطاعن
گرفته و کتب خویش را ندیده که نماز جنازه شریف را چند چند کس گذاردند تا باخر شب روز سوم نوبت شریف فرو
رسید بفتوای جهان آرای جناب مرتضوی لیس از تکمیل و با همه کوچکی حوصله بار رفضه بحدیث زمان و غیره که هم در کافی
هما نند المعتقاد ذائمه که علوم هر دو جناب برابر بود بلی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را محصور بجناب [illegible] ساخته اند
بلکه صدیق مذهب حنف و ابوذر را نیز در کافی نواخته اند که اگر بی بر ضمیر سلمان او را قتل کند یا دعا برای قاتلش نماید و قوت یقین
در شرح ان قصه مهملی طویلی آورده و لفظ کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبه ایشان تالی درجه ایمه هدی ست و سلمان
من اول دیار لند ست و ارکن دوم و صدیق امت هست سبحان الله این امور اپیش نظر ندارند و بر شیخین معترض که بعض
از مسایل اجتهادیه اختلاف کردند تهمت می گمارند و نقایص حضرات ایمه مطاعن بلکه امام الایمه را در کتب دینیه
که از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و در مقام اعتراضات رفضه بسوی
جناب جلال مشکلات زیاده تر آنست و مدعای این منافقین تعیین حاصل نگردانی که روز طلب قرطاس که هدایت
تامه عالم بدان منوط بود هر چند رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم دبیر بودند سامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

در حیث داشتند و بعضی از رفضهٔ فکر رسا فلک فرسا چون دیدند که درین معارک بر امامیه شکست بر شکست است گفتند
لا نسلم که جناب امیر درین عصر که بوده باشند و ندانستند که محنت بربادی گناه لازم افتاد زیرا که کلام محمد به نقل و حکایت اهل مور
و اطلاع ابن ابی الحدید المعتزلی بر آن دارد که علی مرتضی در وقت رحلت شهر اینجا حاضر نباشند چنانچه وقت وفات حضرت
فاطمه کما فی کتبهم مثل الی یابی الشیخ فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ولات حین مناص و انمعنی از طعن امام حمت ظهور دارد
چه مجتهد دران کتاب نیز بتاثیر معجون خبث الجدید حواسش گم کرده و نقل نموده حاصلش آنکه او به پیروی بعض
محدثین که روایات خاصه او و عند المحققین بیکی مرجوح است از عمر میگوید که روز قرطاس بجهت برخاستن اصحاب حضرت رسالتمآب لتقال
فرسود و قبل المقصود بالجمله طایفهٔ ذمیمه از طوایف شیعه هر چند در مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کافی منهم المقال
روی خود را و هر دو جهان سیاه کردند لیکن درین مقام کم حوصلگی را با جناب نسبت نمیدهند بر خلاف اثناعشریه که صورت
وصیت هر دو را القصه کشیدند و با وصف اعتقاد ایمنی که نفس رسول بود مذمت کرده اند و ذمیمه بافترا ترک نهادند و لکنت
هر دو فرقه را مستحق لعنت میدانند و جه انمعنی آنکه حضرت فارغ خط گرفت و جناب سیده حسن ظن نداشت من بعد اگر
غور کنی درین فصل بالیقین توانی دانست که رافضه چنانچه تناسب اعضا و حسن و جمال ظاهری حضرت مرتضوی از زاد
عداوت باطنی کما مر از دست داده اند استعداد معنوی آنجناب را نیز پامال ساختند که با وصف انفتاح هزاران ابواب علوم
قدرت استنباط و حل مشکلات نبود و تا سامان آخر وی حضرت را در تراخی انگنده اند الی غیر ذلک و حق تعالی در کتاب عزیز
خود مدح استنباط میفرماید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و عیاشی و دیگران از علمای رفضه
مثل فاضل کاشی اهل استنباط را که از کتاب الله احکام را بر می آرند محصور در ائمه پنداشتند و چون مناظره بپیش
می آید اجتهاد را بر ایشان حرام میگردانند موجب نقصان مرتبه ایشان میدانند و گویند که احکام ایشان از نصوص
قطعیه بود و حالانکه مرزین بیچاره تا امروز بیکار یا بتای مشغول است و حقیقت استنباط از آنچه گفته ام بخوبی بهترین وجوه هویدا
میشود و عجایب رفض ای رفیق بسیار است که تا حساب قیامت با تمام نرسی عبارت کتاب مذکور اینست زیر آیت
کریمه که والتی متصل بلفظ منهم قبل ای تستخرجون تدبیره بتجاربهم و انظارهم فی الجوامع عن الباقر هم الائمة المعصومون
والعیاشی عن الرضا یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون من القرآن و یعرفون الحلال و الحرام و هم حجة الله علی الناس فی
الاکمال عن الباقر من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله
عز و جل و جعل الجهال ولاة امر الله المتکلفین بغیر هدی و زعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله و زاغوا عن وصیة
الله و طاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک و تعالی فضلوا و اضلوا اتباعهم و لا یکون لهم یوم القیامة حجة و باینهم
وعیدها که شنیدی محققین مذهب شیعه که مجتهد ثانی و زمانی بدون لفظ معلی نام ایشان بر زبان نمی آرند بحث
خویش را از اقوال مفسرین اهلسنت پرساخته اند کاش اهل انکار تفسیر صاحب مجمع البیان رجوع آرند و هم کتب
دیگر تا بدانند که بدون انمعنی چاره ندارند و ناگزیر است در امور دینی توسل با ایشان کردن و استمداد جستن
چون حضرت امام رضا احادیث را از ایشان در کتاب دیگر نقلند و شاگرد و ادانی اصحاب تبع سط دیگران باشند

ولیکن اهل ترهات هرچه خواهند گفته باشند که از ائمه تا اخر مرد زراره که اهل سابقه امام رضا بوده‌اند عیاذا بالله
فانهم فی خرافاتهم یعمهون بعد ازین خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله که در وجه نزول سوره الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از فوائد آن
استنباط نماید که موجب ندامت گردن فرازان قوم گردد اگر ایشان شرم وحیا را مستعمل نمایند ولیکن
بحکم ما ابا ترک کلمه حرفی گفته میشود و آن اینکه رفضه بعضی از مطاعن راشدین را بدینمعنی نقل میکنند و دا
کاسه لیسان شان مزین مذهب نغض است در دیار ما که میگویند ایشان بالاخر ندامت کشیده گفته‌اند
ای کاش چنین نمیکردیم وندانسته که این دفتر اگر در کتب شیعه برگشایم بسیاری امور در تعجب از متقولین
شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینهمه را برطاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که من در جناب قدس رب العالمین دران روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت ولیاقت احتجاج و عدم خلط متقین امامیه که در لباس اهل حق قصد خون خواری شیعیان
و در مطاعن اصحاب جهانگرد نه و باو صف سیرا وجز اکه با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعد از
الاخر شده و اقوی توانگفت که در کلام خلفا پیروی انبیاء مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
بوذره از خطا را بجای کوه الوند قرار داده‌اند که معمول اهل زهد و طالبین مقامات عالیه اخرویه همین است
عمل عبادات را برقم نسیان زدن و زشتی اعمال را بلوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی و عقوبات یقینی در کتب
ملت می بلند البته ندامت را اصل الاصول عبادات خواهد یافت و کنتوری و غیراو نوشته‌اند که جناب امیر بر گفته
حضرت عباس حسن دست بیرا اخذ بیعت نکشاد ندامت برده و نیز ظاهر است که بعد از ان هم تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجود دست نبود وانهم درین اوراق گذشت که رفضه بران گناهان که اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک اولی
قرار داده‌اند فلا تغفل باری دیگر فواید حدیث شریف نبوی را که شان در دو سوره مذکور بود بر اذهان صافیه اهل
استنباط حواله کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین بیضاوی هیچ فایده نشد که یقینا بر حقیقت خود محمول
نیست و در انشراح بطن مبارک مرتضوی متعین است پس انچه درباره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
که بیشتر در تالیفات او خواهی دید که خطای منگرار دو صادر است و صاحب تحفه را بیدی بعلت بدگهری یاد میکند
و این میدان را در صوله حیدریه علی المجوس القدریه چنانچه باید طی کرده‌ام و از اتفاقات حسنه و حجت بالغه الهی
انکه چون نام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و تیر وقت مجتهدانه رسیدند و پیش ایشان
بیان کردم اینکتاب برای رد رساله ذو الفقار مجتهد فانی نامزد شد قریب هشتاد جزو رسیده ولیکن از استعانت
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتهد الزمانی را حوصله دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نمایند
خواهم فرستاد و هر قدر که فارغ شود بفرستند باز دیگر را الطلبند در مضمر الهیم در لعی نیست که مقصود اصلی خطاب
با ایشان سعد میر اکبر بعد از مدتی مدید از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسید تا شروع کردم و در زندگی

شان هرچند جستجو کردم غیر از حق الیقین وجلاء العیون وامثالش چیزی نیافتم وکسی دستگیری نکرد ولیکن مجمع مجتهد
از تالیف فقیر بحقیقت پی برده بود حوصله او نویسانیدن کتابش کو رسا قط شده وانهم دانست که بجهت استدعا
مقلدین و تقاضای ایشان شب و روز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد التفاتی بدان امر نه نمود بهر حال از عجب دار
مضطرین هنوز امیدوارم که چنان سامانی از کتب فریقین خصوصا کتب فضه وبیضین و صحیح بیابم تا در معرض طبع
در آید و آنچه باقی است اورا تمام نمایم رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بالجمله آنچه در ملامت و سرزنش کمترین انام
گفته در جوابش میگویم که بلی سینه حضرت بمقتضای تناسب اعضاء النسبت باشکال دافران خود وسیع بود چی که
حضرت رابعیل المنکبین نوشته اند وحسن صورت آنجناب بیان زد خاص و عام است ولنعم ما قیل ع آفاقها گردیده ام
مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری و اعتقاد من بجناب تصنوی چنانچه بارها ظاهر شده است
شده ام نیز همین است که سوی الخلقت بود نه چنانکه مجلسی در بحار زیانی جناب سیده و در شمایل جناب امیر المومنین
آورده که ترک ذکرش اولی است و شکل صنوبری برای قلب که علما در کتب اخلاق و سلوک هم نوشته اند مسلم است و چون
اجوف نیست اول بیان باید کرد که ایمان و تصدیق خدا و ائمه هدی که ادعای آن داری چگونه در دست جا گرفته
و اگر حلول است از دو قسمش کدام و معنی معجبات مشهور را که ایمان تصدیق قلب است چه فهمیدی اگر معنی آن خواهی نوشت
تو اگر چه بخواهی فهمید مگر ناظرین توانند گفت که سخن همین است و حیرت این است که گفتگو در شکم است نه دل و جمیع متکلمین و
متفلسفین برای جماعه دارند که محل ارادات و خطرات دلست در این پاره لحم چگونه انهمه ارادات و خطرات گنجد و مبدای
انفعالات غیر متناهی میگردد و در مردمک چشم تمامی محسوسات منطبع میشود و جانوران صغیر که جثه شان اگر بجزء لایتجزی تعبیر کنی
درست آید مگر که چشم آنها چگونه عالم گنجائش دارد والغرض انهمه را اگر کسی بحتا الفهما ندانند بقول خواجه حافظ که کس نگشود و نگشاید
بحکمت این معما را ولیکن آنچه علوم متعارف است مطابق آن سخن میرانند و از حضرت آدم تا این وقت کسی نتواند گفت که چون علم کثیر
تحصیل کردم بطین شدم و اضلاع آن انتفاخ یافت پیشوای قوم رفضه که بر امیر المومنین از وساوس جنونهای خود چند افترا
کرده و مجتهدین مضلین ایشان چنین تاویلات رکیکه شدند انهمه را بدتر از گناه توان گفت بالجمله هرگاه امور مذکوره ثابت شد
که قلوب مومنین نور ایمان دارد و مملو به النت و پر است از علوم و قلب مبارک حضرت را بمزید علوم و معارف پر کرده
و هیچ کدورتی و کثافتی در آن نگذاشتند تصدیق خواهد کرد و لیکن این معنی را تجویز نتواند کرد که کسی بگوید که
بعد از مزید علوم و ادراک و انکشاف اشیاء بطین شدم و غایت بطین شدن این است که شکم بسیار بلند شده است
بحضرت شاه ولایت نسبت میکنند و بر آن می نازند که صدوق چنین کتاب نوشته که هر امر دینی را چنین علتها و غلطها و
ادله مدلل ساخته است از مصرع هرچه گیرد علتی علت شود شاید که روح شیطان الطاق که او هم مثل زراره از ملتجیان دنیاست
در آن وقت که این کتاب را صدوق تصنیف میکرد بوی تعلق گرفت زیرا که او جسم اسفل معبود خود را اجوف
اعتقاد میکرد کما مر و تفصیل این امر هم مناسب نمی بینیم بنابر آن به بقیه کلام مشغول می شویم که آنچه گفته که سید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس الخ کبیر بود نیز

در علمای اهل سنت شهرت و اعتبار کنایش چنانچه پدرش در ذوالفقار می طلبد باید ثابت کردن و بهر قیدی از
قسودش اتفاق نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به بینید و انتم سکاری را بر نگیرید من بعد انچه دیر
روایت است اشارت است بطن مبارک و جوانح آن پس للبتا اشاره شد بقلبش لیف و عنقریب گذشت
که در معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال در اصل لطین گشتن و انتفاخ اضلاع الست از کثرت علم پس از مطلق
و در عبارت انشائی طنیت و همچنین لفظ زق که برای مزید اهتمام دارد فرموده این تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور تقدیم میرسانند در بعدی هم این تشبیه مستعمل است تا مانده فقیر چون
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ قباحتی نیست قبیح
نیست که کسی نسبت کند یکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدنجید رسیده و ضلوع ان منتفخ
گردیده پس انچه ثابت شد مقصود نیست و انچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد حدث کنان بجهت غایت
تنفخ از مناظره بگریخت و هرچند او در کاره که اجتهاد و قیام و اقامت دارد دیگر چون مقصود را یاد میکند و
یاوه گی می آغازد حقیقه بر خردمندان راه فرار پیموده است کالا یخفی علی دانشمند الست که بمعنی سخن سید
و مابه النزاع را فراموش نساره و کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلبش لیف شد البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هرچه گویند بر جا خود از ان صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب سالتمآب ریعبارت زنهار مذکور
نیست مجتهد خوکرده انشده بموش جزای اخروی دار البخا یافته چنان در مجلد اول مفصل گذشت و در
جاهای دیگر محل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب باقتضای قلت و کثرت درجات
در مذهب و روایات ماست و لیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده دال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایش نباشد
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبوت
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهر است و همچنین مهاجرین امام نشده اند بدون اینها امر پس
علم همه برابر است و بنده از اصول شیعه و در تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله جداگانه است اگر کسی را هوس دیدنش باشد تقریراتش
میتوانم چند مش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویسانده و باز پس دهد بالجمله انقدر برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه و سلم درین عبارت و خص است که آن جناب استاد بوده و کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی میداشت
میدانیم چنانچه در زق ظاهر بچه خود دو لا تب فیه و انیهم ظاهر است که در زید مانند شیر است لازم نمی آید دیگر امور بلکه الشتی بحیا
و در خصوص تشبیه حضرت در مزید اهتمام است و بس مقصود مجتهد بحث این معنی است که صدوق لکو از جناب امیر است

که علامت بطینی من آنست که حضرت امیر را باب علم آموخته بود پس از دحام کردند علوم جمعه بسبب مشوق ظرف چنانچه اهل لغت
نوشته اند و آن موجب انتفاخ اضلاع شد و من بطین گشتم فان هذا من ذاک و ابن السمک من السماک را ما روایت
حافظ ابو نعیم در حلیه پس انهم بر جای خود هست زیرا که تشبیه هست بکسی که تشنه باشد و باسودگی آب ننوشد و این معنی در آیات
در قرآن مجید و احادیث شریف موجود هست و تشبیه در کثرت و آسودگی هست درینجا هم علت انتفاخ بطین و
گشتن نیست مگر مرض جهل مرکب مجتهد را دوائی نتوان کرد بی خردی او باید دید که با نا اصل تشبیه را نمی فهمد حاشا
که مجیب یا احدی در پی اعتراض باشد بر جناب مرتضوی فکیف حضرت مصطفوی بلی کالیشه و ذمیه از فرق شیعه
پیشوای مجتهد نظر با صول رفض و حیث تشیع معترض نتوانند بود و محبت بر هر یکی از لی اویان لعنت میکنند
کا تنا ما باشد یا ذمیه خواه اثنا عشریه خاتمه فرق ناریه چنانچه جابجا درین کتاب و تالیفات دیگر میدانی و دو قلم
بر طوال درین باب همی بطینی و همی خوانی گاگاهی رفعه افترا آت بر جناب سیده بلکه امام الائمه مینمایند و بر تصنیف صدوق
می بالند باز درینمقام غور باید کردن که مردم چه پرسیده بودند سوال از بطین گشتن علیه تا جناب میر بر خیال صدوق
الکواذب چنین فرمودی ورنه لازم آمد بودن صدوق زیرا اگر سوال از کثرت علوم باشد باید اهتمام حضرت بر بیان
فرمودن یا مزید شوق خود را نیز ضمیمه نمودن از آن سوال چنین جواب چگونه توان گفت که کثرت علوم از دحام
در شکم من بطین شدم لا حول و لا قوة الا بالله دیگر بدانکه در وجه اصلع بودن جناب مرتضوی انچه افاده نمودند
انهم بر معنی حقیقی محمول است چنان نیست که آنهمه خوابست الا دروغ باشد دیکبار دو هوادار دل حب پیوسته کا جبر المؤمنین
تار و دو امیر المؤمنین مرتضی هر دو اصلع بودند که موی بر آغاز سر نداشتند چنانچه در کتب هر دو لیست مگر بر زلی از حفاظ
علمی شیعه اگر بجا ایس چنان رسوخ یافت که اصلع نمیشود مگر وقتی که جناب امیر بر سر مسلمانی دست مبارک کشید چنانچه
نقله و می آید از شیخ ابو علی بر سبا حسب تا مجمع البحرین نقل کرده که زنان اصلع نمیشوند بجهت کثرت رطوبت و همچنین خصیان کرام اهل
شان قریب ایج زنانست و دیگر حافظ را اعتقاد ند کو سخره داشتن مختصری از قصه و آنکه هرگاه از حفظ کتاب مجید فارغ شد
و ساعتی در تراویح درکار بود حافظ فارغ نبود بار یکی قبول کرد این بزرگ مردی انا فاتحه معمری ضعیف البصر بدلیل معمول
آن بود که چون متشابه پیش آمدی دو سه آیت را گذاشته آغاز دیگر آیت را نشان دادن روزی از این سبب سیدم گفت
خداست که قدم من در جمعه که هم پیش میرود و منزل هم زود طی میشود شبی بعد از نماز از مزید گرمی منتظر و سر برهنه بود
باران هر وجه جنبانید ند ظریفی گفت که اینوقت معلوم شد که موی سر نداری گفت این کرامت حضرت مشکل کشاست در خواب دیدم
که آنجناب بر سرم دست مبارک میکشد از آن روز بچه حضرت مرتضی بسر دارم و موی ندارم پس غبار برخاست [illegible]
کنید افغان شیعه جنبانید که ای عجبا که نه روشنی نه گلدسته انه شرطینی باری ظریفان از آن شب سامانی مذکور را بعد از نماز
هر شب میکردند و پیر هر دو هر شب [illegible] هر کس بزیارت فایز گشتی بالجمله چنانچه جناب مرتضوی اصلع
بود حقیقه بوهم بطین بود در حقیقت و چنانچه در صلعت اصلی ست در نهایة الندرا نیز نوشته اند که بعضی دیگر نیز از
اصحاب کرام بطین بوده اند مثل اسامه صدوق الکواذب با قدمای مذهبش در بیان تعلیل مانند صحابه

خواستند از دو وند علوم نیست اگر احادیث فاطمه را که مجلسی و ربنیا حلیه مبارک آن ورده یاد میکرد چه وجوه فتن ظلم میکرد و تحریم که در بیان این
ابراهیمی چنین بی سواد و کورنمک جمع شدند و برای خلفاء راشدین بمقتضای الکلام یجر الکلام لیکن قلم در کف دشمن است ابهمتمو تیا کشیدند و کسی را
عیوب خانگی منظر نیاید و از ینجاست که مزین بد کاوت شان اعتقادی ندارد کما ذکرت فی رسالة المکاتیب در ینمقام قلم خوش مزن
تصویب ادیگر را برای تخیل قصه بسبب نشان دهیم ولیکن ضرورت رفع شد تفصیل آن خالی از سواد نیست نعوذ بالله من اقوال
النواصب و اقوالهم اما کسیکه زیاده تر شرب نماید او را البطین خواهند گفت بر تحقیق مجتهد اعزام امر نظری است باید اثبات کرد که
هر روز آدمی گرسنه و تشنه می شود پس باید که در وقت گرسنگی و تشنگی البطین البطین نگویند و همچنین در الانزع البطین گویند وقت سوکی
ازاب یا طعام الحاصل اکنون مجتهد در جواب رساله قدیمه این جنونی عارض شده که باید او را مسلسل کرد زن فرزانیست که مجتهد فانی تابه
بازار لکهنو پیاده پادر و وید و زنجیر در پا نداشت و پس شرح چنین حالت ولی را بهم رسانید فاعتبروا یا اولی الابصار و قوله ان التمثیل عجائب
آنچه گفته و نظایر چنین استعارات در کلام اعلام او بسیار است آنکه در دیگر کلمات چنانچه خود گفت التشبیه استعاره و مجاز است و در مانحن فیه
ممنوع است لابد علیه من اقامة الدلیل و چه مجال است او را که بعد از دیدن این اوراق دلیل اقامت کند که مانند فلق صبح روشن
گردانیدیم که آنچه مستند و الکواذب در علل خود آورده زینهار جز معنی حقیقی و معنی دیگر ندارد آنچه گفته ایا نمی بینید الی آخره که
جناب مجتهد بسیار اهل الفهام زیاده تر داد سفاهت داده اند زیراکه عالی الکعب بمعنی عالی قدم است و کنایت است از کمال علو و بلند
مقامات او بداهة کعب علو لازمست و تحریم که در ینجا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چرا ذکر کرد ایا علاقه استادی
بود چنانکه در افترای صدوق تا بدان نسبت قیاس نموده شود چنانچه در بصارة العین برای بدیع شیخ مذکوره معتقدان
او اتفاق افتاد چون در مجالس اول ذکر شریف راه خلافت سپرده از راه نفاق بدان خو گرشده تا کیست از اهل اسلام
که تدارک آید و او را بحث سواد باشد و مقام رشتابار عالی الکعب قطع نظر از سابق مجاوز شد بمعنی کو مجر حقیقی ان چه ضرور و مجال مجاورات
خود معلوم است که هر چه زمان زده شده تمام معنی بسبب رعایت هر چه تمام بدر می آید و معنی حقیقی را در جنب آن اعتبار نمیباشد ایا البطین مجاوره شده
از بر اکثر العلم بعض علما اگر البطین باشد در صفت او و توان آورد ان که البطین از کثرت علم و کوه علم گوید یکی از علما اسب تیز رفتار
البسته میرفت و بعضی طعن کردند کسی در تاویلش گفت که چون او کوه علم است اسب اگر چه تیز رفتار باشد نتواند دوید
الحاصل این تعبیر تمام صحیح المعنی نمیشود که بر وسوسه صدوق علل مردی گشته و در تخصیص بعض الفاظ عالی الکعب بالی انقاب چنان بکوشم
رسید که بعضو از اکابر اهل سنت که این لفظ را در مدحیت این مجتهد آورده کتاب الیه مبنی نیست که مفصل در هر مقام شوا گفت و ازنجا
شهرت بمنتوان سنفت بلی اگر هست بلبل گلستان شیراز بدفتر سپرده شود که خود باشد گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست
محبوبی بدستم آمد و گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم الی آخره بر این قدر کفایت کرده شد زیرا که حضرات ائمه
اطهار حالی و جسمانی بودند برای شیعیان خود از بر معالجه دریغ نفرمودند چندان حاجت نیست که نسخه آن قبل
ازین گرما گرم دانستی باوصفیکه اصول دیگر حضرات افاده نموده اند که مومن ناچیز نشود دو دو ریز ابواب کتب شیخ
نشوخ ایشان دیدن است تا بدانی که ان علما که این بزرگان شیعه خود را از ان منزه نموده اند تغییر
در زمره مومنین پاک خصوصا اولاد اکبر مجتهدین خواه فانی باشد خواه زمانی زیاده تر یافته

میشود پس ازینجا نیز حکم توانکرد که این گروه از شیعه امیه هدی نیستند بالجمله بلفظ عالی الکعب در کلام آن بزرگان
بر معنی حقیقی در باره جناب مجتهد از محالی محول است که غلو کعب و رافضیت و بجاهای دیگر که احتمال فکاهت
و ظرافت دران نباشد و مطایبات و مضاحیک را دران راهی نتواند بود حمل آن بر معنی اول است ع هر سخن
وقتی و هر نکته مقامی دارد ؛ و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که باضافه میانه لفظی نه سائر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدم بعد از نسیان بر انمعنی که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی داده و از غایت اعتلال و نقصان در
خوف و مهموز بودن خود حکم فرمودند که قلب اجوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استغنا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب ازان بیعت
عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب امامت برند علیه ما استحقه قرار داده و الّا اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان سنت انگاه بدی و راز پس تقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گویا مثل
تاریخ سکندر ذو القرنین را بامام حسینؑ چسپانیدند و تاریخ ذاتی خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و درینجا خاصه حکایت بزرگی را از مقامات تازه گردانیدند که مسافری در دهی رسید و فرودگاه
را جنبانکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می بازد گفت این چه حرکت است قاضی جوابش داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نماز می باشد و اوقات
نماز در پنج محصور است پس چرا ادمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی است باصواب لیکن در ازای
شواب را که لب نیز بر را پوشیده چه جواب قاضی گفت محور سفری هم رسد شوار نجس خاشاک بنگ که دفع میکند گفت
حضرت خادم جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت بسرسام
رسیده بود در کتب طبیه جنبار خیره دیدم پس تخیر در کردنش انداختم و خیار را در شرمگاه او گذاشتم نقد طلب
قاضی نباید دانست که بپیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود مجتهد از
قصب السبق از زر بود جائیکه حکم فرمود درباره قلب جوفی ندارد چگونه از علم بر کرده شد اکنون بسط از
اجمال بقدر ضرورت نموده میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده است میانه دو تجویف در
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح تواند شد فا یعنی میشود پس انکار
اجوف بودنش از عجائب و غرائب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سابقین خانوده بود
اتفاقا او را لاغری شروع شد چند انکه علاجش کرد سودی نداد با انکه بمرد شکمش چاک کرد اعتقاد هم
بود چون دلش برا ورده دریده و خوف سنگی خرد ظاهر شد دانست که مرضش این بود و سنجم نشد اگر جناب مجتهد
که قلب را مصمت میدانند برین مقدار ظهیر نشوند و عبارت کتابی جویند اینک عبارت شیخ الرئیس حسین بن علی از
مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الافات منتسج فیه اصناف اللیف

قوة شدیدة الاختلاف الی ان قال بعد عدة سطور ونبت الشراینین منه من التجویف الایسر من تجویفی القلب
انتهی مختصر العبد ازین علاء الدین علی بن ابی الحزم قرشی در شرح می نویسد و آنهم طولی دارد پس محتاج
الیه اکتفا نموده میشود ان فعل القلب کما بیناه اولا ان یولد الروح الحیوانی ویوزعه علی الاعضا
کلها وتولیده ذلک یکون بان یسخن الدم ویلطفه حتی اذا خالط بما فی الرئة من الهواء صلح ذلک المجموع
لان یصیر روحا حیوانیا وذلک انما یحصل فی القلب لابد من ان یکون له تجویف یحوی الدم الذی یحتاج
الی التسخین وذلک مما یحدث فیه من الغلیان الذی تلزمه تخلخل الجرم وانبساطه فلذلک لا یکفی فی ذلک
ان یکون ذلک الدم محوی فی العروق لان العروق لا تتسع لهذا الانبساط الذی لا یحتاج الیه لاجل ترقق القوام
جدا ولابد من ان یکون له تجویف اخری یحوی الروح الحیوانی ومنه ینفذ فی الشرائین الی جمیع
الاعضاء وهذه الروح لابد من ان یکون شدید اللطافة هوائیة الخ اما دماغ پس تجویفات آن
مشهور است و در کتب مسطور عبارت هدایه شیخ عمر ابهری باید شنید که اما التی فی الباطن فهی ایضا خمس
الحس المشترک والخیال والوهم والحافظة والمتصرفة اما الحس المشترک فهو قوة مرتبة فی مقدم
التجویف الاول فی الدماغ تقبل جمیع الصور المنطبعة فی الحواس الظاهرة وهی غیر البصر لانا نشاهد القطر
النازل خطا مستقیما والنقطة الدایرة بسرعة خطا مستدیرا ولیس ارتسامهما فی البصر اذ البصر
لا یرتسم فیه الا المقابل وهو القطرة والنقطة فاذا ارتسامهما انما یکون فی قوة اخری واما الخیال فهو قوة مرتبة
فی موخر التجویف الاول یحفظ جمیع الصور المحسوسات ویمثلها بعد الغیبوبة وهی خزانة الحس المشترک واما الوهم
فهو قوة مرتبة فی اخر التجویف الاوسط من الدماغ تدرک المعانی الجزئیة الموجودة فی المحسوسات کالقوة الحاکمة فی
الشاة بان الذئب مهروب عنه والولد معطوف الیه واما الحافظة فهی قوة مرتبة فی الاول التجویف الاخر من
الدماغ یحفظ ما یدرکه القوة الوهمیة من المعانی الجزئیة الغیر المحسوسة الموجودة فی المحسوسات وهی خزانة القوة الوهمیة
واما المتصرفة فهی قوة مرتبة فی البطن اعنی التجویف الاوسط من الدماغ من شانها ترکیب بعض ما فی الخیال او الحافظة
مع بعض وتفصیله عنه مقصود ازین بیان آنست که هرگاه بجهت خلو دماغ که بوقوع تحمل کثیر در جواب سائل قدیمه حاصل
جناب مجتهد درباره دماغ ترانه انکار بر زبانه خویش آوردند بالجمله از کلام نافرجام مجتهد طعام دماغ شده که قلب برآن
مصمت است وجوفی ندارد لاجرم پر کردنش از هرچه باشد محال است و خداوند عالم در کتاب اکرم میفرماید آنچه دلالت
دارد که دلهای اصحاب با ایمان و اخلاص پر کردم و شیطان اعمال شنیعه را در دلهای ایشان زینت داد پس اعتراضات او بر
قرآن مجید نیز منجر میشود که این آیات مجعول باشند زیرا که دل جوفی ندارد و این امر باعث خشک چشم مجتهد فانی او میگردد
که در ذو الفقار و صوارم و طعن الرماح مدعی هر گونه تحریف و تبدیل و نقصان کتاب الله اند بتقلید شیاطین خویش و
آنها احادیث امیه در باب و تعبیر هم زیادت در کتب دینیه آورده اند بلکه زیادت آیات را تحریفا والحاقا بر نام مبارک
امام الائمه برای تفلوب اهل اسلام انگاشته اند چنانچه طبرسی در احتجاج وغیر او وغیر ان بر تحریم آن می بالند و دلایل حروت

غنج و دلال خود را بتکذیب علامهٔ دهلوی درباره لفظ زیادت داد یاگوئی در قفص بعلت جهل و رفض صید بد
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافرست بقوله تعالی فی سورة البقره والکتاب والنبیین به بیانیکه بار باین
کتاب مانند آن یافتی و نیز حق تعالی میفرماید فعلم ما فی قلوبهم در شان اهل بیعت الرضوان و بدلیل
فریقین مدح ایشان و سیاق آیت در ان وفا و اخلاص را مظروف ان ظروف قرار میدهند پس باید
بخطاب ... این پلید گفتن که تیر معصمت که هیچ جوفی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شدند
و کدورت زا الغین و زنگ قلوب منافقین مقتضی انمیعنی شد که معاصرین مادر حیوانات ناحقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص همقرین نشده حتی که در عهد کرامت مهد سرور عالم گرده
نفاق مخفی بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه جابجا دانستی پس این
اهل زیغ و دغل باقتضای المرء یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غابرین منافقین دانستند لا حول
ولا قوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید وزینه فی قلوبکم
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد انکه شنیدی از غرایب و عجیب و صفات کیفیت
بود اظروف انکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر فترا کاملیه هدی خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب تقوی می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر اینها در قلوب رفضه باوجود خفت جثه نگنجیدند البته غرابتی داشت
لیکن نماند انکه جناب میر با وصف ان تن و توش و لطین شدن بر حدیث صدوق بی هوش و مشبه
بودن بیشتر در کتاب البقرار جناب سیده بقعه سید البشر بتقریب شکایت درباره صورت مقاسن امیر
بصدر یر چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در براهین حکما
تحت ابطال جزء لا یتجزی دیده یا شنیده باشی البته محال آنکسی از متکلمین هم از ا تجویز نکرده و بقد صدق الله تعالی
فی کتابه المتعال لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم
مهاد ومن فوقهم غواش وکذلک نجزی الظالمین لو نزد مجتهد هر قدر که جواب عجیب بر گوئی بیکند از هر گوشه اعراد و بال عظیم و سفاهت
جسیم پیدا میشود اولا مجتهد نایب صاحب الزمان تداخل اوصاف را بدون جوفی در قلوب تجویز نکرده
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث طول
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیدند باز ایشان را عین کفر و فسوق عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم نتواند گنجید لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب
عظیم گزار اده و هو شر من الیهود و النصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قادسه حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کرده گرتاه ... و تناقض خمیر شانست حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع از انست

ع موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش ع امید و هراسش نباشد زکس همینست
بفضل خدا هست و بس **قوله** ابن حجر الخ اگر دل رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته و
کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته بایدش در حد تنگی که دلش رفضه بروایتش دل بسته در آن
نظر کردن که مآلش غیر ازین چیست ع که من شهر علمم علیم در است × درست این سخن قول پیغمبر
است یعنی حکیم طوسی فرزند که چون اختلاف در تحدیث یافته به ثبوت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهن ما یتعلق
بذلک منتظم ساخته اند چون رومی دروازه و یمین بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک پٹنه سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
در هنگام حضرت روح الامین مجیبا و ذهابا گردیده پس اعتراض مشترک الورود هست و تطبیق
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
برنکشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگی تنگ چشم صدر تنگ باید دید
و این خود بر صور خیالیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکذوب طعنی است که بار بار گفتنی نیست
مگر بتعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و گوزن بودی اینقدر دماغ اموزنده خود را پریشان نساختی
که رساله شان پیر شده و گاو زنده نبود عبارت بعبارة النص نبود و اشاره کثرت و قلت موجود نیست شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد ببین که بعد ذکر حاصل حدیث علل شیم الشوخ گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم امیر مست
سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگردانند ازینجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
یعنی علت بطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از آن دریا است لیکن ادعا ضعف قلت انتفاخ اضلاع و کبر بطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فرزندی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بطور رمز وجه ذر و فهیم کرده ام
که رفضه گویند که صدیق شان که از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المؤمنین بود و حاشا که اهل حق اخبار را چنین میگفته باشند
الحق بارها اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد بجمیع نهج اند که اینهمه فیضان دریای ناپیدا کنار است که علی مرتضی و همه تو فاروق و ذو النورین
و دیگران ازان بحر العلوم بهرهای وافر اندوختند و همه اصحاب مانند نهرها واسطه فیض رسالت گشتند این نکته را لایق دار که چون
از جناب امیر رسیدند فرمود بگو از غلامان این یار گارهم و قس علی هذا دیگران بهر لفظ و معنی رطب اللسان بوده اند و ابو
صدیق خود را خاک گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی پی حقیقت امر اینهمه غلو و عدوان اعتقاد
روافض است که علوم هر دو جناب را مساوی قرار داده ابواب علم را بر روی خود گشاده اند و آنچه حرف تواند بود از
ترهات و خرافات شان که زیاده تر از هر دو هر علیه این کتاب از اصول موضوعه شان نشان داده ام که هوش

وحواس از سر اہل اسلام بشنیدنش می برد و هر کس از عقلا در ماتم جنون رفضه گریبان خود تا دامن می دردیا
دارم که چون سفر گورکهپور پیش آمد و اہالی آن مرا برای مدرسی طلبیدند روز تعطیل یاران در مجلس نشسته
وازهر دری بفکاهت و حکایت پیوستند تا سخن از جانکین و حماقت شان میگذشت یکی گفت که چون
پیر یکی ایشان بعد از ماهی چند بر دستور قدیم آمد پس بزودی برخاست و مرغ را ذبح کرد و پخت و پیرش
بخورد و سر می جنبانید گفت حضرت این مرغ تسمیگی بود و این مرغ بامداد آن کردن گوسفندی پر گوشتی می نمود
و در لفظ بسم اشاره کرد و بحقارت مرغ و در کردن اشاره نمود و بعجلت حتی که کاردی بر کردنش بدون
تسمیه خواهد زیرا آنچه پیر شرنیت ذبح بران دمیده باشد سخن بدینجا رسیده بود که یکی از آنجماعت گفت که
اینحکایت را نقالین ساخته باشند هیچ مدعی اسلام به پیر خود چنین تواند گفت و آن گوشت تواند خورد
پس نوبت بدان رسید که آوازها بعداوت بلند و صحبت نسبه شد گفتم که تندی و جنگجوئی مناسب نیست
ازین زیاده تر آثار عصبه جهل دیده میشود اتفاقا بعد چندی یکی را ازین منکرین حاجت افتاد بمعمار مسلمانی
تا منبری کوچکی در مسجدش بخشت و آهک بنا کند از معمار پرسید که گاهی چنین منبری ساختی گفت حضرتا این چه
پیشم ست من منبرهای ساخته ام همه خندیدند و منکرین خجل شدند این حرف و حکایت بچشم دیده بگوش خود شنیده
ازان آورده ام که در باره آل عبا بالاتر از آنچه رفضه بر اصول خویش تحقیر و تکفیر کرده اند جابجا بحکم ضرورت گذشت
و برای هدایت گمراهان بار دگر نیز می آید ولیکن کسانیکه شکمهای خود را از شراب محبت و پیروی رئیس یهود و مجوس
پر کرده این بدمستان را بمنزل مقصود رسانیدن کار ما و شمانیست ورنه بارها از عبارت عجیب بحکم از لوازم عبادت
یعنی چوب و تخته و خشت و آهک لازم نمی آید چنانچه بالا گفته شد که در حدیث هذا مارقتی مقصود جناب نقوی کمال اهتمام
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم و تربیت است و هم اهتمام علی مرتضی کرم الله وجهه در امر ختن و علم الحکمت
وشوق تمام در آگرفتن فرق با جز بچگان کهایران چون قوی شدند هیچ کلفتی بمادران و پدران نمیدیدند و
مادر و پدر کلفت میکشند و در مذهب رفضه حال جناب امیر در قرب وفات شریف نیز کلفت فزائی بارز خامه رسانی
بود بحدیکه رسول خدا ایشان را رسیدن حضرت مرتضوی بیست و سه سال پس از وفات نیز خواه براه تلملا از طرف خود
خواه بدانستن حسن طلب بحال کامه با کثیر حتی که در منزل اول دیر شد و رفضه بلکه باعث آن شد بر گردن شان
نز یقینا دفاتر مطاعن را همچو نامه اعمال خویش سیاه کردند و هم لا یشعرون بذلک بل هم لعنوا علی روایاتهم
هنا اگر از خلفای متقدمین حرکتی ازین امور بعید در می آمد رفضه تنگ ظرفت تنگ ... و سفید
چشم و سیه کارشل و لذا مجتهدین رفضه و اهل قاضی هیدا و ندا این خود از یا خیالات واد تا منیت بر بین
که در کتب کلامیه خود بطوریکه مجتهد درین کتاب تصنیف کرده و بارها دانستی در باره فاروق آورده که
سوره بقره ۱۲ از حضرت در دوازده سال یاد گرفت و شادیانها کرد حالانکه از کتب معتبره
شان بالا دانستی و هنوز میخوانی که هر هر نقطه قرآنی هفتاد و هفتاد هزار معانی دارد که اگر جناب

حلال مشکلات وساده آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحه باز هفتاد شتر میشد چنانچه در مناقب
مرتضوی هست حالانکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیر ست بلکه نصف عشر عشیر ست پس چگونه بیلگی
رفضه بد اندیشه عجلت پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواختند و علم وقاه قاه را بر آسمان بر افراشتند
یعنی فاروق چنین کودنی بود و اعجاب بر روایات اصول طایفه کسبیه کما هو فی النزهة الاثنا عشریه
نوبت بکم حوصلگی و تنگ ظرفی دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت و انهم ملحوق اشد
حاجت گفتنی نیست و حمقا او را که انمعنی نکردند که چنین و برادرش را بلیه همه مهاجرین و انصار را او بستاد
الکلینی فی التفسیر بزعامت گبری رسانیدند و این مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
در شرح کافی است و نیز عادل و منصف نزد والد و مولود بلکه مجلسی و اکابر او نیز در شرح نمود در نهج البلاغت
اعتراف جناب مرتضوی بعدالت و اجتهاد و دریا دلی و سبقت او در ولایت و امامت اعتراف فرمودند
پس لازم آمد که همه این بزرگان دین چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات متصف
باشد و دیگران عاری ازان و با انهمه آن روایات هم منقولا از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه
اثنا عشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیدم و شدم از
امری که ندانم و آن بزرگ که مثل او در اهلبیت کسی و بغایت بکمال در رشاد رسید یعنی حضرت عبد الله بن عباس
در بیان معنی لفظ فاطر بعجز و زبولی هم دوش گردید کما فی مجمع البیان و صدیقه بنود کما فی منهج البلاغت
لطم النفس علم الهدی و الرضی الولی و المختار للکاشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عنقریب الفتی از دا
کم حوصلگی بدر بنیاد و سلمان رکن رکین مذهب شیعین که باب الله بود کما فی البحار و تراجمه و باب مدینه بودن
او را پر ضرور چنان در جهل مرکب و ماند که معاذ الله قصه سابق الشیخ علی دور بود که این بیچاره و تمله ب
و لا خویش بخیالات نفسانی متغیر شده و سبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقاد و شاهین بود که آنچه
به پیغمبر بود که ان امر که پیشه تجارت و کدخدائی و بهم رسیدن اولاد و تقاضای شان در باره شیرینی است مملوک
ستارلیست که یار آدمی برد و حضرت سلمان معاذ الله از نهایت جهل انهم منیا لسنته سوید این کسری بجام فارق
حاصل شده و او از غایت جهل مرکب میدانست که بحکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال
مشکلات خواهد بود که کشره علما و انتقلح ابطنه کجا مانده بسیاری از احادیث رفضه در کتب شیعه بعضا تغییر
متاخرین مثلا کلینی شان در بطون الاشیا طیبات کتب سالی بخنامه جاه و الی تلاوت میکردند سلفنا و قتنا
لهو بوت حق نسی فر غالمئت له و لیکن قیامت اینست که در بروز دلالت خویش بکنار حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم قران مجید را تبص از نزول بدو صال بگوش مبارک سایند غلط گفتم بلکه اموختند بار تحصیل علوم
چندان جبا و فتاد که مشهر جه فرمودند یا ایمه ایتنا نسیا ساختند و فقط الفاظی بود بدون فهم معانی بار نها لا ماز فی
رسول الله چه پیر آمدن مشقتها و تعلم و چون رفضه دین کفر را در کتب دینیه با یجاب آیات شهادت رسانیدند پس غالبا

منحرف بود که شیخین خوالیش کرده‌اند با قرآن اهلبیت که تبلا و نقش رسالت خود اثبات رسانیده‌اند الغرض چنین امور
شیخین را در نسیان غالباً پیش بنا دره حضرت این کلفتها کشید که بر منبر مبین شد فاعتبروا یا اولی الابصار لکن
و لا یکن من تغافلین استعیذ بالله من مکاید الشیاطین فانهم ارادوا ان یجعلوا امثل هذا مشترکا تلبیسا للمسلمین
الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی و قد سمعته و تسمع غیره ان شاء الله تعالی بعد ازین جیرتها آنست که رفضه چنانچه
مساوات علوم را میانه حضرت مصطفوی و مرتضوی مدعی هستند همچنان درباره تعلیم همه هدی از وی تعلیم
دعوی مساهمت دارند مگر تفریق این است که امام الائمه روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از ورود
وحی بده سال قرآن مجید را تلاوت کرده‌اند غلط گفتم بتعلیم آنجناب پرداختند و دیگران بعد از نزول
بمدتها و چگونه تجویز توان کرد که فقط مانند طوطی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی بردند پس اینها بعد از
تمییز یا بعد از بلوغ نیز این همه علوم را النساً منسیاً می ساختند و بمکتب بر فرمان استاد مثل حضرت باقر العلوم فی
کمال نموده چه دوری بی پروائی از حفظ کتاب الله و عقاید و علوم شرعیه حاصل باشد چه مقدار وعیدهای
شدید در احادیث فریقین مرویست آیا امثال هم بگوشهای این بزرگان دین نرسیده بود که محنت یاد کرده
لازم و حال محنت خود از بحار و دیگر تالیفات مجلسی ظاهر که امیر المؤمنین تا وقتیکه قرآن مجید را جمع میکردند چنان
مشتغل بودند که بکارهای دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت در عهد کرامت مهد حضرت
چون فرصت از جهاد نبود آنوقت تکمله فرمودند و اگر کسی برای ضرورتی آمدی ردا بر دوش مبارک
می انداختند و کلام ضروری فرموده بکار خود مصروف میشدند و علم الهدی کما فی مجمع البیان نقلا و فی تالیفا
اصلاً ثابت کرده که رسول خدا و اصحاب با صفا بهمین ترتیب قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الهدی قرینه مانند امید بود
و کتاب الله اصول و فروع را هم خوب میدانست لاجرم باعتراف مجتهد حکم توان کرد که همین قرآن اهل اسلام حافظ و مانع
بودند که حضرت از التحریف نمودند حقیقةً و اصحاب مجازاً کما فی عماد الاسلام و لیکن بخوبی از بر کتاب مجاز
و غیرها ظاهرست که تلاوت این قرآن از راه تقیه بوده و هم تحریف آن معاذ الله و خود شیوه جناب امیر اظهار کفر
بوده و آنهم تا وقت شهادت کما فی ماخذ البحار پس آنهمه مسائل بفوت شد و دیگر ائمه چون بر همین جاده استقامت دا
پس تا امروز که صاحب الامر در تقیه هست کما مر مفصلا تلاوت همین قرآن سنت بود امام الائمه از آغاز حافظ همین کتاب بود
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلم خود که تعلق بکتاب آسمانی داشت چنان تکلیف میدادند که خلفا
طایران و حضرات خلفا اینقدر مشاق و محن را بر داشتند و نداوند به بین که خلافت را که انتظام همه امور بدان
منوط بود کلام در همین مباحث خیر و سر انجام دادند که خود جناب امیر نقل فاضل امهنی هم در شرح نهج البلاغة
که عدالت و انصاف و نزد این بسیر و پدر ثابت است چنانچه تالیفات این هر دو دلالت بران دارد معترف بودند
کما عرفت از ینجا انصاف بکن که کثرت علوم متعلقه امامت بکدام جانب زیاده ترست و انهم لکمال فراخ
حوصلگی و عدم وقوع اختلاف در امت و بدون حصول مشقت در تعلیم شان کما لا یخفی و رفضه برمی بعت

امور واقعیه نفس الامریه مانند سوفسطائیه کمر بسته خود را و بروی عقلا ذلیل و خوار گردانیده اند آری وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ
فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و تخمین عدل و داد و ترحم بر حال امت محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که اصحاب سیر و
سیر جمیله ایشان راشد و خلافت میگفتند و در خصوص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده بود
ثقة کلینی بر آن باسناد اساتذه خود وش والنسخ سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نعیت الی النبی صلی الله علیه و آله
نفسه و هو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلوة جامعة و امر المهاجرین
و الانصار بالسلاح و اجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه و آله المنبر فنعی الیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا یرحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم ضعیفهم و وقر عالمهم و لم یضر بهم فیذلهم و لم یفقرهم
فیکفرهم و لم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم و لم یخبزهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت و نصحت
فاشهدوا و قال ابو عبد الله هذا آخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی نبی صلی الله علیه و آله خبر مرگ خود وش بر حالیکه اودی
بیماری بود و نبود و با او درد امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر جبرئیل امام گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بیراق پوشیدن شاید که
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشیده مباد که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار بیراق پوشیدن شاید که
تجهیز جیش اسامه باشد منافی تفسیر مجتهد در طعن ازواج که در بیماری حضرت بود و لش قول است بزعم مجتهد حسیر کنید
شاید و این ازم محال بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام انشاء الله تعالی
وقت بر آمدنش و درین کتاب صریح حکم ما بعد از دیدنش بگوئی که واقعی این نکته بغایت دقیق است و در اصول شیعه
نهایت منطق است کالنقده بالنقده بار رجوع کردم بنقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث منبری وارد یعنی جمع شدند مردم
پس بالا رفت صلی الله علیه و آله منبر را پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از آن گفت بیاد والی
بعد از من بر امت من سی اندازم الله تعالی را با همین معنی که قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که
هیچ کار نکند مگر آنکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لی خبر نکند ایشان را که کافر کند ایشان را با این معنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بند و در خود را بی دخول ایشان بخانه او خورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و بیخ بر نکند ایشان را در فرستادنهای ایشان بجهاد که بر و نسل امت مرا
اشاره بانیست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از آن گفت رسانیدم رسانیدنی
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این آخر سخنی است
که سخن گفت بآن رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خود بدانکه هر زه به پیروی سرور عالم نه حرج

هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیا است می گوییم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار رسانی امت
بر اعتقاد ملا خلیل در خطبهٔ اخیر فرموده بود بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حضرت امور چیزی
دیگر نمیخواهم فقرا از رفضه همین میجویم که این حرفی چند از حدیث شریف بوعا خاطر نگاه دارند و ببینند
که درین معرکه بازی میرود که گاو و تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین مغطین را که تمام آفاق را
تیره داد و تیره خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و عدل
و داد بر افراد عالم چنان گستردند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عز و جل میخواستند
که امام چنان بهم رسد که بر سیر شان رود و از وشیمهٔ حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که بسیرت خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است که اگر
د : فقه غدیر بی را اصلی می بود در رضب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کافویه العیاذ بالله چه الظهور نمیرسید که ای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع دشمنان من است امید
مهلت یابم که بمدینه رسم و این مهم را سر انجام دهم حالانکه جابجا معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چندانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاد که حجة الوداع عبارت از آن است خبر در مدینه
طیبه مان و طفلان و چندی از منافقان دیگر که بود الی غیر ذلک پس ما بسبق فرمود بر منبر یا علی لبعد از خود از تو نخواهم
مگر این امور و چون چنین تفسیر مودند معلوم شد که تعیین کسی بنص صریح نکردید بلکه تعیین امام را بر رای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قرآن مجید را خود متکفل نشدند و بر امت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک غور کنی برهانی در اینجا بر امامت
غیرم تفضوی قایم است و آن انبیا و معصوم بود پس او را چگونه قسم دهانند و فرمایند که خبردار غیر این کسی
مکن پس معین شدند شیخین مطابق آنچه در السنه بودند که ارادهٔ الهی بخلافت ایشان متعلق گرفته کما فی
مجمع البیان و الا لازم آید مخالفت مرسل با مرسل و هو محال کما فی نهج الحق وغیره که حق تعالی تابعان
شیخکان را الی یوم القیامه تابع ایشان گردانیده چنانچه طبرسی و چگونه اجماع اصحاب خصوصا شیخین
بدان نباشند که اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند روایت فریقین کما فی المنتهی مولای ابن بوده
و در مجمع البیان اعتراف بدان دارد زیر آیت کریمه والسابقون الآیه و هذه عبارته قیل نزلت فی الذین
صلی الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
وهی بیعة الحدیبیه عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر
عطاء بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که بهر معنی که دلدهی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه بهجرتش همراه سید البنین بلکه امام المهاجرین کما مر باعتراف ائمه الرفضه بار افاده میکنند
که سبب ... ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق الی شی متبوع غیره فیکون متبوعا و غیره تابع له فهو امام

فیه وداع الی الحجر مسیفة الیه وکذلک من سبق الی الشیر یکون اسوحالا بهذه العلة من المهاجرین الذین هاجروا من مکة الی

المدینه والی الحبشه والانصار ای ومن الانصار الذین ان سبقوا نظرائهم من اهل المدینه خلاصه آنکه بعضی از مفسرین گفته اند که از
سابقین آن اصحاب اند که نماز گزارده اند بسوی کعبه معظمه و بیت المقدس و بعضی گفته اند آنکسانند که در بیعة رضوان شریک بودند
پس هر که مسلمان شد بعد از ان و هجرت کرد از اولین نیست و جماعتی گویند که اولین اهل بدر اند و گروهی گویند که آنانند که اسلام آوردند
قبل هجرت و سبب مدح ایشان آنست که هر که سبقت کرد دیگری پیرو او شد لاجرم اول متبوع گشت و ان دیگر تابع پس متبوع امام است
و دعوت کننده به نیکی بسبب آنکه پیش قدم است و هر که رسم کفر و گمراهی نهاد حال او بدتر شد بهمین جا جهت مهاجرین آنکسانند که از مکه بمدینه رفتند یا
بسوی حبشه و انصار باشندگان مدینه که از امثال خویش سبقت گرفتند و کسانیکه پیروی کردند مهاجرین و انصار را در نیکی و داخل شدن
در اسلام بعد شان و راه مهاجرین و انصار گرفت تا روز قیامت خدا از فعال شان راضی است و ایشان از خدا که ثواب ارزانی داشت بر طاعت و ایمان
و تعلق شان و مهیا نمود برای ایشان باغها که زیر آن نهرها جاریست در حالیکه همیشه در ان بمانند بقای الهی در نعمتها این فلاح عظیم است که هیچ
نعمتی مقابل آن نتواند شد این آیت دلالت کرد بر کمال بزرگی صحابه غیر شان بسبب آنکه بر دو شتند انواع محنتها در تایید دین که اقربای خویش را گذاشتند
و دین قدیم آبائی خود را پس پشت انداختند و نصرت دین خدا بجا آوردند و با وصف قلت از کفار نترسیدند و سبب ایمان سبقت کردند و دعوت
دینی آغاز نهادند و فواید کلمات طبرسی را نیز نمیتوانم که در این اوراق گنجانم بطوریکه بعد از ملاحظات چیزی از مطاعن اهل خلافت بداند قال الله
تعالی کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ الآیه کنون که قایل باید کرد که این امری چند که حضرت
صلی الله علیه وسلم از کار سنا امور امت بدان چه عهد خواسته بودند و که فرموده که غیر از آن امری نخواهم از که به انجام یافت اما
منتفی اجماع بر ان وارد که اچه تحسین معطلین کردند از پس انجام نیافت و اگر سوا از محالیفند اهل اسلام گویند که جناب امیر نبود که هیچ خلاف عدل
از ایشان سایه گستر و جور نمود دیگر من گویم که این نقل خود از ان قبیل است که خورشید را به ظلمانی گویند و از ایام معاصر علاج مرض خویش بجویند
منه الحجت بالغه رب العالمین و شوایان منافقین در جواب رقعی چند از ایضاح رشید المتکلم مویه حق و سفیر توارث خبر که الی یوم الدین اقرار بدان دارند
بحمله تعظیم و تکریم امیر المومنین منصب الغیر نوشتند و از سیدیم ب مطاعن بر بدیده ی که بالاخر علمای ایشان و وزیر و از خسر بدگمان گرفتند بهم
باکشند که اگر بهی در باره فدک و قرطاس مارا عاجز کرده اند باز هم و دودی برای باقی نهمانده و انچه احل در بیرونکتب خصوصا حواشی طعن الرماح
و سدی کتاب زندگی او بعد از انتخاب قصه فدک و رسائل جم مطاعن نوشته جواب علامه دهلوی قدس سره العزیز در چهیر همگی بجنبد و بنده چنان
خیال دارم که اگر تمامی آن اوراق را کتابی میسر صاف کنند و حق تعالی اهل حق را از اعقباشان توفیق بخشد تا ترتیب و تهذیب آن مشغول شوم آنهم
بلد جز کلان آن برسد هر قایلی قران مجید برای طعن الرماح کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَكَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ را تا واقف گردند
نقل خطی اکابر رفض را بالاتر از تمنای خود به بینند و اگر از فضایل این امت حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی در کتاب الجهاد که اهرفی
التعال السادسه حدیثی بر نگرند بغیر خواهد که دعوی جور خیر برای از انحلو تا مستحیل است چه جا امام ایمه اهلبیت ورنه باید که خلفای ایشان شدند
باینهمه وارثین فردوس باشند و هو محال اکنون خیال بکن که از جناب امیر بر اصول اهل فضول چه صادر شد پس بدانکه
حضرت از والی امت در آغاز وصیت ترحم و عطوفت خواسته بودند بر روایت کلینی مقتدای محدثین طایفه
و حال جناب تضوی اینست که چون بگوش حق نیوش رسید که صدیق را مهاجرین و انصار برای یکه خلافت

نشانیدند جناب سیده را بر دلدل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و اراده خون ریزی امت
حقیقی واتبهم در مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف صلعم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم بلالی در نسخه خود آورده و دیگران بسر و چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین ولا ایمان لمن لا
تقیه له وخود را با جمیع اهل بیت بکشتن در دادند وخون خود را معاذ الله بدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه این
حدیث را در کتب نبینه می آرند چون بیعت کرده شود دو خلیفه اخیر را باید کشت چنانچه از رساله سر العالمین حجة الاسلام
ابو حامد غزالی که بر مزعوم علمای رفض سیما مجتهد جی درین کتاب از ایشان است وقتیکه مذهب تسنن گذاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است ونزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود کما لا یخفی اگرچه مجتهد قائل نیی بدین افترا و شبهات
ما قبل بر دو اند وایضاً حضرت امام رضا اجتماع دو امام را محال دانسته و دیگری را کشتنی یا ابیاری پنداشته چنانچه عنقریب
می آید ان شاء الله تعالی و هرکه گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند واین انحراف جناب امیر را بر اصول قوم بی پیر از تمنای حضرت شبیر قدیر اگر اول شمارند
بجای آن دارد بلکه بهتر است آن انکه اول گردانند قول آنجناب بخطاب حضرت عباس که ای برادر زاده دست
خود دراز بکن تا بیعت کنم و دو کس هم از تو سرتابند محصلش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود جز من چالانکه
رسول خدا بر اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق
صادق فان ما بالذات اقوی مما بالعرض نماند انحراف دوم آنکه ابوبکر صدیق در مهاجرین اگر بود از همه بایت
عمر و اسلام ومحنت قدیم ونصرت ومواززت حتی که مصیبت حضرت را بار بار بر خود گرفته و نمونه آثار باری
عز وجل مصداق الطوق کل شئ بر اقلام رفضه جاری ساخته که تکرار در این کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین بر گذشته که شیخین معتقد کار نشین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش بر تقیت وطیب خاطر بود
نایند ومواززت وانچه بدان تعلق دارد تا روزی بخلافت رسیدند بنده در انعام نوشتم که جناب امیر را بر اصول
رفضه بر قیاس اولی که لیس الخبر کالمعاینة کما مر مفصلا الحاصل تمنای دوم حضرت آن بود که قوالب برگان قوم را لفظ
نماید و بر قرار داد رفضه معامله بالعکس بلکه بالنقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمه زهرا کیست که الضعف
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه به مخاطبه حضرت امیر فرمود که عالم بدین درجه رسیده تو از جای خود حرکت
نمیکنی و زور دلاوری بجدیست که گردان جهان را بر خاک و خون افگندی واکنون بر نصرت و دستگیری من مظلوم
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم ابوبکر را اعلم امت حقیقی
میدانستند چنانچه زید که حضرت در خطبه فرموده مردی را اخبر کرده بودند و او سفر آخرت برگزید والبته مقتضای قرار نداد
مهاجرین نیز همین بست چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب عامت گری کمتر می باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویه علی مصدرها الاف السلام والتحیه و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی وغیره گفته که مهاجرین وانصار ابوبکر را چندان می ستودند وحسن اعتقاد داشتند که در جمیع او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرت امیر را وزیر ملک عالمین منسلک گردانیده بتوقیر پیش می آمدند بلکه
بجای طلبه علوم می پنداشتند و نحو کافی ناطق است یا آنکه ملائکه تعظیم شان میکنند و اصول رفضه برخلاف آن دلالت
دارد که بسبب آنکه با وجود چنین منصب که امامت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار مقید گردانیدند و خود
برای ادای شهادت در مقدمه فدک برخلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طعن الرماح
المجتهد الزمانی استنباط توانکرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و تحقیر او از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک عاقبت
اصل الاصول یعنی تقیه از دست رفت و بالاتر از همه آنکه فارعنظمی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملائکه
مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و آنگاه دیده و دانسته نه سهواً او نسیاناً فانهم لا یجوزون
علیه و لا علی زوجه المطهره و لا علی احد من اولاده المعصومین اما حال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشمنان شیخ دانند
وهم گریبان چاک شدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف شعب بجم آنکه چیستان ایشان را با چیز گردانیدند
باصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زن ذهن مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفضه بانکارش
زبان برکشایند که خود حضرت فرموده بودند کای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی سبب سه ساله من رایگان رود و مردم
مرتد شوند اگرچه خبر مولی و محبوبیت و ما یتعلق بها و انهم بی سر و دلی و آنگاه بعد الاصحابه هر نفر مرتد دانند مجلو برتر
اصول معنی دیگر برای ولکن لا الریکم فاحلین بر می آید کما لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب عم امکان شما چگونه
کیف ما کان بیاد دارم که این حدیث شیعه هم فی آرند لی چون وچرا کالمشهدی فی تالیفه و هو عند حکایة السلوک و غیره فی غیر
پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود باقی ماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه وآله پس در بادی
الرای چنان می نماید که جناب امیر بحفظ این امت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قروی کما سمع مرار انجان
در گوش ندرتا آنکه تو خواندن العاقبة للمتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتماد بلیست مگر
متواتم کما فی القرآن المبین سیما فی الحوامیم ولیکن چون وقت نظر را کار فرمائی و از دایره تقلید برای خواهی
والسنت گر چراغم دین و دولت کشته شد تفصیل این اجمال در هر دو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست بمشوره دیگر
اصحاب برای عزم سفر برای جهاد نشد امیر المومنین ببلاغت خویش چنان تمهید از مقدمات عقلیه و نقلیه مینمودند که عزم
فاروق فسخ میگردید و اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعا و یقینا میدانستند که مزید خیرخواهی و عقده کشائی
همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار
پرداز می فرستادند بالاخر او بر روایات ایشان در نقبی که معاول عقول رفضه از اکندیده بحیث آنکه
از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از آن نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این مقربین را یاد نماند
که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و برایت دیگران در دیوانخانه فاروق او شمری زد که بصورت ذوالفقار جناب
حیدر کرار ساخته بودند در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر صولت کاذب بهر حال نفتریان ختم و فیروزی قالع
باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرموده که از هیجا انهم بلقلوب عقلا می نشینند که ارکان اربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخر امام المتقین فیروز را یافت تا بکفایت این مهم بر داخت ولیکن علم ما کان
و یکون چنان مقتضی شد که ذی النورین رض همه مخلوقات را عموماً اهل بیت را خصوصاً مظلوم و ملهوف گردانید
و زمانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عیاذاً بالله من وذی الوجهین علی ما افاده بنی الحرمین
کما فی الکلینی وغیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عزوجل دو موت را بر تو نخواهد پسندید و تعزیت اهل بیت مطهرین بجا آورد
بر منبر بر آمد و از انجا که دسامان اخروی عجلت مامور بهاست خطبه شروع نمود و از آیات قرانی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه وسلم بجنت خرامید حتی که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
ورنه بر جنازه شریعت شمشیرها از غلاف بر می آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت ان موقوف بود و بدیهی است که هر گاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تب شدید و درد سر بشدت بود و پس کرا مجال باشد که تدبیر غسل نماید و درین حالت
بیهوشی بیدری عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی نقد در خانه
داری ام المومنین عائشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی درین اثنا حضرت بیهوش
شد و چالی نیافت که بگوید حاضر است آنچه طلبیدی لیکن انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
وا گفت اورده ام باز بر احتجاب غشی محیط گشت القصه غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی بفرست
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی پیوندد و بخانه او درهم و دیناری باشد
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عزوجل
فرا نرسیده و در روایات رفضه هم بر بیهوشی عظیم دال است اگرچه در طعن قرطاس از ان بگریزند آمدیم بر خود
بر خاک مذلت بریزند که اما مین هامین بر حال حضرت میگریستند و استجناب و از ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشان البته خود چیپایند و دوا اسا داد و سیدم بر مدعا که صدیق اکبر چون آمد ان
اطلی نمود فرمود اکنون بسامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه وسلم ظاهر اظهر آنا این اختلاف را هم بر داشت که حضرت وصیت امیغی بلی زنده بود و انکا عباس او باز
با عانت و کو شند و عبدالله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را که در شام لکثره اخوانه من الانبیا باشد یا مکه
معظمه بوطنیه یا جنت البقیع لمدحها نیز بدلائل رفع کرد بحدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض و امیر المومنین شهادت معنی
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر از ان نیست که روح شریف دران مقبوض شد و رفضه درین امر بلحاظ روایات بجز نشست دو
مقتضی آن همی است که آن مقام مقدس بهتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان با همیت را از دوش
ابر داشتند و دعای بسیار برای او وشتند ثابت نمودند و از ائمه مرفوعاً احادیث معتبره آوردند که ذکر قصه

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین می‌بندند که ابوبکر بسامان جنازه شریف نپرداخت و حدیث مذکور در باره تعیین مقام
دفن را خود وضع کردند تا فضیلت دختر خود ثابت نمایند و حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق باشد چون این حدیث امر ویا
عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه وغیره برادرم گویا دهن ایشان بلقمه گرم بر دوختم غایة الامر در جواب ایشان که قائل ایشان
بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند و هم اہل اعانت او را و خود برای خلافت فرو دویدند تا او و همراهیان خود بیشتر
بغسل مشغول باشند و میدان خالی ماند و جواب اینمقالات هزل از آنچه گفتیم بر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم
غسل نمیدهد پس اگر ابوبکر غسل شریف را بدست خود میداد میگفتند که این بسم الله کتاب غصب و جور است زیرا که متولی
این امر علی مرتضی بود و او اینمنصب را در ربود لیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیش آمدی غیر او که بجای او نزد عقلا
این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگرچه اینقاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم هزار اعتراض بر جای خود
مخدوش است کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه ولیکن بار وصیت شریف بعلی مرتضی در خصوص من ابی شانی یعنی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید کما شیخین مکر بین پیشیاب چه باشد پس طور رفضه بدین است
توانگفت که حضرت رسولخدا صلی الله علیه وسلم در بیکو محکم تدبیر بمقاصد خلافتش بیان نموده اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
بعد از اصلاح مجتهد طعام وحی الهی بود کما فی طعن الرماح الحاصل اگر جناب امیر وصیت و تمنای شریف را القبد العمل
گذاشته وقت اختلاف اصحاب در موت خطبه میخواند و آنچه صدیق رضی کرده بود قبل از ان بعمل می آورد و بر اخلاق حضرت کار
می بست از تکریم علما و خیرخواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد و اگر قول آنجناب را قبول نمیکردند نفوس
امامت خود را بطور وحدت از ادعی بنیاد ایشان میداد و رنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار معجزات ائمه را
ترک کردن و برای فوج کشی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین و دنیا همین اصول رفضه مرتب شد پس شیخین
اگر اینچنان خواسته باشند عین اتباع وحی الهی خواهد بود یافته واقع نشود فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ **قوله** و ابن حجر مکی در صواعق الخ بباید دانست که عجیب معیب تکرار تمام نوشته
که هرگاه حدیث علت کبر بطینی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقی
نص قطعی است کما ذکر مر سبنا ضرور است که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود راسخ
گردانیده باشد که نزد او اصل باب و فذلکه الحساب است و اینهمه را سنیان برای مناقب خلفای
ثلثه موضوع گردانیدند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار دادند چون لوازم در از عمارت
در انمقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در انمقام بخیال نمی آید که اصل و فروع همه مناسب
و مطابق شد **قوله** و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی
ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بیند چنین بیهوده سرا نمی تواند کرد یعنی در زمان حضرت
که این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن بایستی نمود و اول دلیل بر اینکه
بیت الخلا بعد از ان قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحبت تواند بود بر تسلیم قول ایشان توان گفت که باری واضعین احادیث ملاز
اهل سنت چنین خیال میباشد که مخالفت امور متقرره ونفس الامر بزبان نمرود بخلاف محدثین رفضه به
اتباع ابن سبا که خلیع العذار وکسسه عذار بودند واین امر از ان قبیل گشت که از خرس موی بس است
که بسیا خبرها در اصول موضوعه درآوردند که مخالف واقع میباشد وکشف تلمع میکند تا فرو شد برای
مدعی اجتهاد که حدیث دیلمی خویش را حکم بصحت واعتبار دادن واز تعارض خیال نکردن که در آن الخ
مذکور است باجماع امت حقیقی ومجازی قطعا ویقینا اقرار است تفصیل این مجمل آنکه علامه دهلوی
در تحفه اثنا عشریه فرموده بود بجواب قصه قرطاس قول عمر از ثلث عرض مصلحتی بود جناب امیر هم
معصد این امور بارها شده پس مثالی چند برشمرد از کتب خود وکتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بطور شیعه چنانکه جناب رسالت مهبت در دم فاطمه زهرا را اعانت
فرموده ارشاد نمود که علی را بده وبگو که حضرت عنایت فرمودند تا طعام از بازار بخرد جناب امیر
آن را براه خدا داد پس مجتهد این حدیث را العبد از حکم باعتبار آن تماش را در طعن الرماح نقل نمود
وبدعوی ناشیت اولب کشود وآن متضمن بر اینست که حضرت در اثنای راه ناقه بر بقرض دیگر
گرفت تهد وگفت مقصود نیست که بر آن سوار شوم ودر جنگ بدر در آمده جهاد بکفار نمایم امیر المؤمنین
فرمودند تا امام حسن استیفای دراهم نمود وعجب است از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در احوال
خودند بدید جناب مجتهد ثانی الاثانی هم ندیدند ببین که کلینی در ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی فی
شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنین بعد الهجرة وروی انه ولد فی سنة ثلث وبهر حال امام حسن چگونه
شریک معامله مذکوره شد از اینجا که امام حسن در آنوقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
که کوچک بود از وچگونه کما لایخفی سبحان الله رئیس المغفلین این خبرها ندانسته وکتاب تصنیف نمود
ولیکن هرگاه حال پیرش چنان باشد که ضروریات را نداند وعماد الاسلام تصنیف نماید وذوالفقار
بر دستور دلربایان خاخ ره لونتاد وقتیکه بنت رسپرش البته بسعادت تواند رسید که گفته اند میراث
پدر خواهی علم پدر آموز امر عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماند وقتیکه غفران الدهات تعلب عبارا
گردانیدند که رجعت بر مذهب سنت ست یا رفض وبدعت بعد ازین خیال نکردند که چون
دیلمی بگلگشت جنت خرامد اوچگونه بدنیا توجه فرماید ۵ شبهه نیست درین واقعه کاصحاب
بهشت من وسلوی نه فروشند بقوم وتمیم ۵ خواجه میفرماید ۵ ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاد است ۵ که ای بلند نظر شاهباز صدره نشین ۵ نشیمن تو نه این
کنج محنت آباد است ۵ بالجمله حقیقت منصوص چیزی دیگر است ومجاز وتشبیه چیزی دیگر است
ومجتهد تغافل میکنند ودر مغلطه فرو می روند وتفرقه میانه روایت محدثین ملیعنی ابوبکر اسا سها وعمر حیطانها وعثمان

مستفاد و علی بابها که دیلمی سنیان نمود در روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین عنه نیز که دیلمی شیعیان در
ارشاد ارشاد کرده مانند آفتاب نیمروز روشن ست و اگر چنین التفرقه در هر دو دیلمی که او نیز فردوس برین است
و دیلمی رافضه چون بجزاے افتراے خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور ست که تمناے
رجعت نماید و کلمهٔ رب ارجعون بگوید احدے از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زنهار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب قوت قدسیه علی ملفی هذا الکتاب والضربة الحیدریه روایتے را که موضوع باشد مضمون آن
باجماع تمامه است حکم باعتبارش نماید پس ضرور شد نقل آن از طعن الرماح برداشتن و درین کتاب
یادگار گذاشتن تا هر کسے از ناظرین تا قیامت ادراکوهش نفرین فرماید بلکه یکی مر دیگرے
را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرمودند که از فتنه بر حذر باید بود خصوص اهل عراق
عالم اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت و جود و سخاے جناب امیر المومنین
و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد و فاضل معاصر بسبب غایت عصبیت
و عناد آنجناب نقل آن بحدیث را بتمامه گوارا نکرد بذکر بعضے از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
تاسی و اقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقهٔ کلام رو نموده است فرموده لهذا اولا بنقل
آن روایت بتمامها می پردازم بعد از آن انچه تعلق بجواب ناصب عداوت اهلبیت دارد بمعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته انچه ملخص آن آنست که وقتی جناب امیر المومنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابے را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمود اے اعرابی چه میگوئے او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
اسمم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا که حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت
خودرا گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که با آن
خانه بخرم و هزار درهم که بآن تعیش و زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکه فاسئل دارے
بمدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی زیاده نه طلبیدی چون از مکه بیرون آئے در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس آن اعرابے هفته در مکه توقف کرد و بعد از ان در طلب آنحضرت بمدینه آمد و ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المومنین رهنماے کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه باو برخورد و فرمود که
ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابے از اصل و نژاد آنحضرت استفسار نمود چون دانست که آن گوهر شاهوار
بحرین نبوت و ولایت ست استدعا کرد که نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعرابے که تعهد
حاجت گذارے او فرموده بود بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین بخانه رفته
آمدن او را بعرض اقدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسے را فرمود یا سلمان حدیقه که رسول خدا
برای من کاشته بر تجار بجهت ازان عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرد و بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود پس مومنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود در مشت مشت
از ان برمیگرفت و به یکان یکان عطا می فرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیدة نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بسبب دنیا و آخرت از ان بهتر است حضرت خیر النساء در حق آنجناب دعا
بعد از ان گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان سازد و در آنحالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه داشتند و فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفت فرمود که این
را بگیر و چون پسر عمم آید وی را بگو که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید و چون آنجناب بیرون رفت امیر المومنین علیه السلام
باز آمد و فرمود بوی خوش میشنوم همانا پسر عم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن
و آن هفت درهم هجری بود. آنچه آنحضرت فرموده بود باز گفت فرمود ای حسین خیز و با من بیا پس ببازار آمد مردی دیدند
و میگوید که من یقرض الوفی الملی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزانه کن مکانش از ما
و نعمت بر هست یعنی هر که بمن عطای دهد چنانست که بخدای تعالی آن را بقرض داده باشد
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن عطا فرمود یا بنی بعطیه الدراهم یعنی ای فرزند
در هما را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده به
مردی روانه شد که چیزی از وی قرض طلبد درینوقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود پس میتسنها یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر باو برخورد
و گفت ما علی ناقه را می فروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت صد و هفتاد درهم بتو میدهم حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن و ناقه را بوی تسلیم کن صد درهم از ان اعرابی
که ناقه را بما فروخت و هفتاد از ان ماست امام حسن علیه السلام صد و هفتاد درهم از وی گرفته
ناقه را تسلیم نمود پس جناب مستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از وی خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم
در مکانیکه قبل از ان ندیده بودم کنار راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابو الحسن اعرابی را می طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتم آری بجدا
فدای تو کردند پدر و مادر من فرمود یا ابو الحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهما از نزد
رب العالمین بود که ملے و دفے اشاره بعبارتے ست که آن سائل گفته بود که من تعرض الوفی
للملی بعد ازین مجتهد الزمانے که این روایت معتبره از ارشاد دیلمے آورده و اقرار کرده که در
کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهے اینست روایت دیلمی در ارشاد القلوب
اکنون مکترین مے نویسد که در موضوع بودن این روایت چه شبهه باقے ماند که امام حسن ع درین معامله
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد بکوشند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز غره
پدر را معاملے باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب ست که بر سر مقربان و مدعیان فرید ولاے
اهل بیت سرور عالم صلے الله علیه و علیهم صاعقه شرربار افتد بعد ازین اگر آوے بعقل خود
رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم نهیبے که امامین در آخر عمر شریف صفوف را بر هم می زند
و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
ایشهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اکبر گفته بود
ابو بکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود بتاکید تمام که این سخن بتعلیم من نیست همه میدانند
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهے مختصر الملخصا اگر زمانه ممتد برین امور گشتے
این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفتے و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشادندے که
تقلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهورست مثل شرح مواقف و از رسائل مرین نیز
واضح ست که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بوده و یاد دارے یا نه که مجتهد الزمانے درین
کتاب یعنی تشیید المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده والحمد
لله که درین مقام نیز حجت بالغه الهیه در کمال ظهور ست که و زیر نیک مخصر هم در کشف الغمه مے نویسد
که عمر بر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد و دیگر بست و گفت راست
میگوئے که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین را در کنار گرفته بپهلوی خود نشانید و در فضائل او برشاد که حضرت پیغمبر مرا محافظت کنید
در باب عترت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از آزار
ایشان انتقام الهے متوجه باد لطائفه شوم که چنین محسن و فدائیان اهلبیت مکرمین را دشمنان
قرار داده اند و بالجمله اگر عبارت اصول کلینے را که درینجا نوشتم نفهمیده بارے بشرح فارسے آن که
تحقیق جلیل قدر وقتے ست رجوع کند تا بدانکه او بعد از روایت ثانی در ولادت امام حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت ومضى فى شهر صفر فى آخره من سنة تسع واربعين ومضى وهو ابن سبع
واربعين سنة واشهر امه فاطمة بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام ودرزمان
یزدجرد ودرماه رمضان درسال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت ومنقول شده که از دنیا
شد درسال سوم ورفت از دنیا درماه صفر در آخر آنماه ازسال چهل ونه ورفت از دنیا درحالیکه او در
چهل وهفت سال وچند ماه بود ومادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه وآله است بدانکه درینجا بخاطر
میرسد که از کاتبان کافی سهوی شده باشد وبجای واشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا وفوت در آخر صفر سال چهل ونه باشد عمر او چهل وشش سال وپنجماه خواهد بود واگر
گوئی جواب بر دووجه است اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام وبعثت او وهجرت او ووفات
او در ربیع الاول بوده مبدا تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر باستصواب
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرده مبداء تاریخ هجری را از ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده وشاید بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق است وبه اصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول میشود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت ورود داخل باشد ومرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید در حدیث سوم پس ومضی در اول بتقدیر وانه مضی است ودر دوم ابتدای کلام مصنف است
گوئیم تدقیقیکه در جواب اول باشد بجای خود است وبآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
اثنین وسنه ثلث باشد اما درینمقام خوب نیست چه سن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هفت سال
بوده وبعید است ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور است که تزویج فاطمه در سال دوم بوده
وجواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این مساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
واولی در جواب آنست که قائل شوم باینکه سهو کاتبان در سنه تسع واربعین شده چه آن منافات دارد
باحدیث دوم انتهی کلامه وبعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن
بعضی در سال چهارم نوشته اند وبهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع وچون سبط اکبر
چنان نباشد که واضعین روایت از تلامذه ابن سبا لعین نوشتند وپیروی شیاطین کردند پس معلوم
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات ایشان وارد است که حصول تعلق آنجناب با
کشیده بود علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد
در غزوه اول حضرت است وآن بالاتفاق همین جنگ بدر است زیرا که بعد از رسیدن امامین بسن
توقع شرکت بجنگ بدر داشت آیا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای معیت جناب سید الشهداء

چون مصیبت وتمنای او و ید او عرض کردند و حکم شد که برید و مار از لشکر یزید برارید و ایشان در جمیع اسباب
دیر کردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه صوافی مخفی نمی ماند پس گویا تمنای میکائیل علیه السلام نیز ازهمین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بائع باشند خواه مشترے ازین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیت آن حرباندارند لاجرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بے لجام خورد
چنانچه قدمائے فریقین باعترافش در مکاتیب و راه بجای نه بردند خوردند و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین
عشره را بر مذهب حکما یافتند ولیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نیت نیک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ایا در کتب شیعه
فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصاً رئیس الکرومیین بر جناب حضرت سید الاولین
والاخرین همراه این گروه والاشکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصاً
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند و ایشان اری و بلی گفتند و هرچه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقی ماند انچه مجتهد از آغاز تقریر بر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله مجتهد فرقه
مطروده و محذوره هرچه در عالم بے حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سید ها بکسانیکه بلقب شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشامین و مشهور
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوی خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواقع نور الله
ضرائحهما هزاران احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت مطهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش درج
در رفضه ازین خیرها ذره سے کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار ایا احادیث
معتمده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الٰهی مفقود بود یا مثل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و در
نورے بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خمیر نواصب طینت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند که الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ و در
کار فرین بی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در هر دم و هر قدم
تلمیعات ادعیان گشته همچنین حال مجتهد فانے وغیر او که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در معارک
بحرخوانے پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز شان مقتبسین وارده مضامین عبارت عربیه
را بفارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هر کسے از اهل فراست سلیمه
و باوصف شان مقتبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل می افزاید عفا الله عن نشر الثواب اجرا
و الله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور بار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شاه

سشنیدان وصف شکون عثیمان ازکتب غیبدان نموسیم بلکه انچه در تاریخ حسن عقبی از کافی آوردیم کافی بود
تکلیف کیا بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد ازمانی ثانی ـ لاثالث نیز بپردازیم ولیکن زیادت عبارت فیض
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از ان اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جای احیاناً نیخیزد ام
در بعض الفاظ معلی آریم بگوش ظاهر هم نمیشود تا بگوش دل چه رسد فضلاء اهلسنت گفتند در روایت غضب فاطمه
الخ که در اصل وحدت بود و راوی بفهم خود در روایت بالمعنی نمود پیغام یعنی طلب را موقوف فرموده بار در آن
کلام نکرد لائق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر برجا ماند که هر دو در اصحاب و اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الامور التی
یلزم هیهنا ذلک و برین امور اوله و براهین تبرعا قایم هست چنانچه در مجلد اول این کتاب بلا خطه آورده باشد
که رکهای گردنهای سرفرازان قوم ضلالت و گمراهی درانجا هیچ و تاب شکنجه عذاب الیم پیچیده و هیچکسی از ایشان
راه فرار هم ندیده ولیکن بوجهیکه از طرف علمای رفضه خصوصاً ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب جبال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد نتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها که حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین اجل بود معاذ الله بلکه انتظامش درین سلک زینهار نتوانند شد مگر مجاز الغرض عارضین را عبارت
معتبر عن غویل یوم یتذکر الحجتین فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین اینست حال شارح
قزوینی و کلینی و اگر تمهید شیخ المتکلمین ابو شکور سالمی بساخواهی دید که او به تحریف رواه هم حدیث را حمل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردیم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار بردیم و متحیریم که مواد الزامیه تا کی بپایان
رسانیم و غالباً که اینقسم توجیهات قبل از ینهم گوشزد کس گردیده باشد که کار با تخمینی افتاد که بسیاری از امور
تنکرار تمام در رساله چندی از اجزام ترتیب فرموده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش وا نموده من بعد حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت مکرمین رجما بالغیب در منافی الظلام هست عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فایده اندیشیده شیطان چون بعضی را بیدار
کرد که رو و بر خیز ورنه آفتاب از مشرق برمی آید و نماز صبح فوت میشود در خانه که به نیت خود مضمر داشته بود در کتب
درج شد مولوی معنوی از ابن نظم کشیده از روح قزوینی باید شیعیان را سوال کردن که ان بیده را ایمان بکجی ورنه کار
در نفاق از شیطان همیگیرد و ظاهر اینست و بر خیالات رفضه باید که این تاخیر از برای حضرات اهلبیت عظیم
ضرر باشد خلفاء مکرمین بکار آید ورنه در باره قزوینی توان گفت ؎ این گل دیگر شگفت یعنی محبت بر باد و گناه لازم
لیکن دیگران را و این امر محتاج فکر و غور است و فرصت کجا که نقد مدعا ازین باب بدست آمد ولیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگذرد که محرم را مبداء سال هجری از ان قرار دادند که شاید چون وقوع اینمصیبت عظیم تعداد
و تاریخ شنیده بودند اینهم بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه در اهل
که امامت را بالعرش برین رسانند و باز از تیغ بیدریغ خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا بریزند

پس سیده نبی شان در عالم زیاده تر مشهور کرد داین امر خود از شرح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها وهم
ثبت دیگر جابجا پیدا است که معامله ائمه و شیعه واحد ست نسبت انکه اصل فطرت یکی از طینت ست الغرض علمای رفضه
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده اند در بیان مطاعن هیچ پندار ندارند و انچه زبان زد هر خاص و عام آنکه چون هجرت
سرور عالم مبدا و منشای ترقی دولت اسلام شد هجرت را ملحوظ داشتند و سبب برای محرم آنکه این ماه از آغاز
مشهور غریبه بوده ست چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می انجامد نیز در کتب لغات و محاورات تو اند
که محرم از ان گفته اند که قتال درین ماه حرام بود مختصر آنکه شارح درین مقام کلام بکمال شوخی و بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
وار انجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بمشوره میبود که ما خاب من استشار و تدارک مافات شیوه
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی درباب تعرض لب کشادن نه و لهابرا امثال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و نطق بانکم اذا مثلهم زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابو بکر را انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شد کما فی جلاء العیون اگر زهره هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت و اخبار و مناقب
اصحاب سرور ابرار را برهم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکاید ایشان را باد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محنت از هر گوشه به اثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین رضی از جهات
اخلاص همدگر موجود نگشته و بینک محضری از هر یکی برای دیگری بظهور پیوسته فاروق اعظم باعتراف این ناصب
عداوت امهات المومنین و اصحاب سید البنین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این مقدمه را بما بگذار تا انتظام امور مسلمین نمائیم و داد جهاد کافرین بدهیم ورنه خلافت را باز ستان و
جناب سیده از اجمال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که چو بخیال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کما ینبغی از عهده بر نیایند و بگوشه نشستند و خاموشی برگزیدند حتی که
اگر گرگان بافراس برو از ندایشان بر خویشتن نجنبند پس ضرورست که عهده خلافت بدست شان مسلم باشد
چون حال مجتهد محله دار خریف فریبن کناس دانستی که حکم او درباره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع ست بجوی نمی ارزد و خلاف واقع ست اکنون اگر یاب شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی
او داری بشنو که از ینهم در جعل و افترا افزونست و بعضی از هوا عید راقم الحروف که درین مقام بود بو قاتقرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بقضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حایل گردانید چون فاروق از نعیم
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میایید الحال از مجتهد حائل اسفار باید پرسید که اگر بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هرگاه این امر
را بحسب ظاهر این ناصبی و دشمن تمامی اهلبیت طاهرین و هم مجتهد شانی تجویز نتواند کرد پس اعتراض او درباره

بیت الخلاء بدر رفته که در کتب قدیمه ایشان مذکور ست و من ایتوقت نام کتاب یادم نمانده از دائره انصاف البته بدر
رفت و حاجتی بیان نماند که طلبه علوم دینی فکرے بجوابش نمایند بلکه حکایات ظرفا کما سبق براے تاریخ دانے از بر
بزبان آرند و از اراذل هر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق ع عجلت پیشگی در
مکابره مینمود و انتهایش طرد آن سطر و دار صحبت انجناب شد بحدیکه سفارش اصحاب را در حضور او نشنیدند
چنانچه از کتب معتبره شیعه مجملا و مفصلا بارها آورده و زبان کتره گویان و دهانهاے ژاژخایان و عیب جویان
بربستم آمدم بر ذکر افتراے مجلسی پیشوایان او که مدعی اجتهاد شده که فاروق معاذ الله بعد از تهدید و ترهیب خواست
که طپانچه برروے مبارک امام حسین ع بزند فوباله علی المفترین من الاولین و الاخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی مقتداے قوم مفترین اگرچه جمله بد نقل را آتش قهر الهی
مانند این سباهیود بآتش تعزیر اسد اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت اویند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق ست یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه ست در بحار وغیر آن مفصل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که ایضا قطب راوندے بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزے
امام حسن و امام حسین ع براے قضاء حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صداے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنی دوے
روز با مادر ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردے
و حضرت امام حسین ع نیز سخنان درشت با او گفت پس دست راست خود را برداشت که طپانچه بروے
آنحضرت بزند حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طپانچه بزند دست چپ
و خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالی مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را ازین بلیه رها کن و آنرا عبرے
گردان براے او و حجتے گردان بر او پس حقتعالی دست او را رها کرد با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع بمخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها را اینجا فرستاده بودے که براے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضاء حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود رداے حضرت را کشید تا رداے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع با آن
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قرمساقے کنے اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق و خنزیر خود را براے مردم مے برد تا آخر این قصه گویا داستان عمرو عیار ست
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مربوط و دلکش ساخته اند که هزاران کس براے شنیدن آن
مشتاق میشوند و براے این مزخرفات باوجودیکه مجلس خوانه دار باشد و اصطلاح اهل لکهنو کتان

کستان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکیه بیدار فضه چه صورتے پدید آید اگر دیدہا به پشت
بدوزند و از کاوکاو دست بر ندارند عقلاے ہر قوم را مخو که بر دیار گردانند که از ملهم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بازیه بین اصول و جال کلینے را چنانچه بارہا
دانستی که چون جناب سیده روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت ہر چه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الخلو ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله وقتیکه اینها مخنوق گردند
جناب امیر را و خوار سند که به یزید عاجز شدند پس فاروق وراو سر فرو و انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
و راه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی هذا کما عرفت انفا و الحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
و رعین مابه النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و رو نفرمودند و درین وقت نیز خیر عرض و التماس مصلحت خیرے نگفت و ہر گاه امام حسین و امنش
گرفت سر سبز خیر ملاطفت و مهربانے امری از وی بعید و ربیامد کما عرفت انفا و این امور در آغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال یکدو حرف تعلم آورده م بالجمله فاروق اعظم عادت ہمین داشتے که خود را چون
غلامان بنداشتے چنانچه جناب امیر نفس نفیس خود را یکے از عبید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کمانے اصول الکلینے و ہر گاه کسی از فرزندانش راه غبطه سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان بکشادے
و این امور بحد شهرت و استفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالاخر علماے لکهنو از مرشدین و مجتهدین سرکاے ایشان در حقیقت فارغخطی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در بعض اوراق ایضاح مندرج ست و قدمره غیره و مدلولش غیر ازین نیست که بجز چندے
از مطاعن که مابه النزاع ست و سخن در آئمه و طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لهذا صورت فوج کشے در کوفه واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند ہمراه ایشان آنچنان حضرات معامله
الله میکردند که امام حسین با یزید کردند ایمه یکسو معنے اَنْزَلَنِیَ الدَّهْرُ ثُمَّ اَنْزَلَنِیَ الدَّهْرُ حتی قیل
علے و معاویه چه تواند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق سازند و دخترش را
غضب کنند و زوجه اش را تازیانه زنند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاد آرد و ازینجاست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیر کردن نه خوردن حبه از درخت گندم و با اینهمه که تعقل
و فراست داشتی ہنوز دلایل دیگر ست که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنچنان با امام حسین
فروتنی کرده اند که کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
فاروق از تکبر شمر با نواده تیز زبانے او بهم بر آمد و خواست که او را بفروشد و حضرت امیر فرمود که باید
او را اختیار ساختن ہر که را قبول کند او شوهر او ست گویند اول عمر رو برو ے او گذشت بلکه گستاخے

کشتابی و سربلندی شهربانو فرموده بسیر است بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد باز جناب امیر
با انهمه بطلبش بود شخص روبرو آمد و هرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش علی ما فی البحار
نقل کرده بود مگر شهربانو پسندید و گفت خوب ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توانم داد و هرگاه امام حسن
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق است یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین
گذاشت بهمین ما صفین و معتبرین امامیه تشیع او را العرش برین رسانیدند حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و بهمین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و خطبه نکاح خواندن میانه او و فرزند خویش امام حسین بعنوانی که جب آنکه کهلی تو کچه ندیکها
و عشق و عاشقی شهربانو و بعجلت تمام دست قبول بر دوش مبارک بیچون و چرا نهادن فرع آنست
و طولی دارد و صد در التباس و نسیان از جناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری
با خاتون نرگس نصرانیه باوجود آیت وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ و تدارک مافات که در پرده مقام
از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجائب روزگار توان گفت
بخافت تطویل و اندیشه بمعنی که خاطر فقیر بعد تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
لیکن اینقدر بکه درین فصل ذکرش بر ضرور است و مقصود اصلی انها با لیست آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق رضه ترتیب شادی
حکم فرموده امام حسن را سه روز بر اسپ سوار نموده نشانده و او را بر دوش خود کشیده بجلو داری هر روز
حاضر می شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روی زمین خادم است حضرت امام حسین باشد
کوکبه سواری و اجتماع خلایق در چه مرتبه خواهد بود و بهمین قیاس تعظیم و تکریم را در باره حضرات اهلبیت
سطحی بن بخلافت عمر حدی نبود اطرف آنکه چون فی کراین کتاب بتقریب بیان شادی کدخدایی برزبانم آمد
بعضی از معتزرین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
از مجالس المومنین قاضی رطل بوق ضرور بینداشتم تا حال عمامه بندان و سربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود و غفلت و بی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شخصی در مطب علویخان نشسته بود
و مرض بواسیر داشت چون روبرو آمد او دانست که آن مرض دارد و بیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار برآمد فرمود که مرض بواسیر داری ورنه از نشستگاه خود خبر داری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آدمی نویسد که مجلس شریف مجمع فضلای حق جعفری و محط
رجال او باد فصحای اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه دراز
ناصل مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ و بعد ازین رفقه

اختیار دارند خواه فاروق را بمزید عداوت اہلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و ہرگاه
حال دشمن ترین دشمنان بلکه چنین ست حال صدیق ازینجا قیاس بکن و از عجایب ترہات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در ضربت حیدریه با اینهمه اورا مجنون متصف میدانند قاتلہم الله انی یؤفکون ہرچند اہل کتاب
نیز او را دشمن میدارند ولیکن اینهم میگویند که چنین جاہل و نادان در اہل اسلام پیدا نشده ست اری ہرچه دانا کند
کند نادان ؛ لیک بعد از فضیحت بسیار ؛ ہیچکسے از عقلا در جہان باشد که حال فاروق بروایات شیعه در بینه ان
فراست بسنجند و ایشان را ابلہ ترین حیوانات ندانند و از اینجا ست که بعضی از شعرا الہم شدند در تاریخ مجتهد
فلنے تا ماده خیر بر بصیر اباذی بے کم و کاست بر آمد و ہرگاه که جانور مذکور بر قاذورات حریص تر ست او
انچه در طامة صوارم و خاتمة ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و نه بر یدان می لیسید
و جنونش که بارہا بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بار از ہر ازان پیاده یا بر آمدی و چون طبیبے
را خواندند که دست شفای او مشهور بود با راقم صدق مودت میداشت و او در آن زمان از غایت
علم و قار و صدق گفتار اولیای شمرده بیان میکرد که طشت روبروی پیش آوردند و عاد الاشکال کما کان
ولیکن ہرچند خواست که بیند بمطلع آنکه ورقے چه بر آمد و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات پس
بر روی بر وند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاکستر
ابن سبا لعین را بر او میریخت و در آن مکان نبود و این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلام +
در افترای مجلسی مقتدایان او بود که عمر خواسته که امامین را در صغر ایشان ہلاک نماید پس میگوییم که در
زمان حضرت اگر رعایت قول کاہنین و منجمین مانع بود تا بسبب اظہار مودت و آتش بهتانے از روے
خود درسید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از ہیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را می خواست و الحمد لله که این امر موقوف بر توبه دارد و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طپانچه بزند پس عین خیر خواہی تواند بود
تا از شر اعدا و سیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت م با وصف
مزید محبت باین فرزندان بضرب دنیک تادیبها پرداخته و امیر المومنین در عین جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته وقتیکه قدری عسل برای مهمانے از مشکی بدست قنبر گرفته و قد تقرر آن النظر الی امثالهم
و کالغضب ایضا تغیر بر فکیف که تازیانه بدست گردد قنبر فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا بار رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس او دلے انیست که برای مزید محبت و خیرخواہے باشد تا ایشان انتهانگار در حالانکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگنجد روزیکه کمان [illegible] تیر را بر زمین انداخت [illegible] اژدہا گردید مثل عصاے
حضرت موسی کلمه الخراج و ترجمها شد که خوفش تا مرگ در دل داشت و با امتثال اوامر مرتضوی

بعجلت تمام طومار کربلا سے پرداخت من بعد درره خرافات مجتهد تقریر جامع باید شنید تا هیچ قولش که خلاف عقل
و نقل باشد باقی نماند و آنهم با قامت او لا نه فقط این هرزه چانگی که هرچه میگوید پریشان و بدون دلیل و برهان
کما عرفت سابقا و لاحقا و انهم از عجائب آفریدگار است که تحریر بنده را سابقا چنین دانسته بود تا بقدرت
الهی و انتقام نامتناهی گرفتار آمد بس بدانکه از مشرب فریقین آنکس دست بر داشته که صدوق ادعا یا قائل
گشته به بطنین شدن جناب مرتضوی و انتفاخ اضلاع آن و فتق و کم و حملگی شان و قلت استعداد قطعا
معاذ الله بحدیکه در تعلیم بابے از علوم تشکل عمر و عیار فایض شد که همه اعضا بر اصل خود ماند مگر بطن مبارک
که بر جای خویش نماند و نیز پدرش از مذهب فریقین یکسوی اختیار ساخته که رفضه تحریف قرآن المجید را با صحاب
راجع میساختند و آن مسطور و دین وریده و دینیاب ترقی برگزیده یعنی دریده گوئی بحضرت سید المرسلین رسیده
و این خود بدیهی است که اهل سنت قرآن مجید را منزه از آن میدانند و دامن اصحاب را ازین آلودگیها پاک اعتقاد
میکنند چه جای ختم المرسلین مهبط وحی رب العالمین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین و پدر این نکو بحث
نسبت تحریف را بصحابه مجازا میگوید و حقیقتش بر تحریر او آنکه رسولخدا این نسخه را که الیوم بدست اهل
اسلام است تالیف نمود موافق خواهشهاے اهل نفاق معاذ الله دریغا کسیکه برای الزام رفضه گوید که اینها
در علت بطنی جناب امیر را بشکل عمر و عیار ساختند و از مذهب فریقین بیزار شد و آن شقی که پدر این خبیث
خود در سب خدا خاتم الانبیا صلی الله علیه و علیهم را محرف القرآن قرار دهد رئیس المومنین پاک باشد ان
هذا لشیٔ عجاب عبارت پیر دبقانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در جلد اولش باید دیدن که تعلق به
الهیات دارد این کتاب نزد من بعاریت بود وقت ضرورت بدست نیامد هر که او را بهم رسد باید آن عبارت را دیدن
و فهمیدن که معنیش همین است یا چیزی دیگر و اگر حمقا گویند که بحکم ایزدی چنان بعمل آوردند و صحف مقدسه
امه بدے که برای ایشان نزول جلالت یافت بدان حکم نمود گوئیم که همان کتب مثلا مذهب و صحف احمد حکم نوح
که از هرچه خلفا بعمل آرند نیز بنا بر تابیدن و از جاے خود نباید جنبیدن بحدالک نجیر نبوذ در راه و رسم مزامیر
و انجیل برای امام الامه و بقیه اہل عبا بود حتی گرفتن فدک غلطی از ایشان فکیف با و شما دانشمندان آن بے بهره
از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجود علو کعب که نزد شان روایتی
که بالاجماع و اتفاق فریقین موضوع و مفترے است معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بتطراق شد
بر دارد و قاری ابی بن کعب را که قرائتش نزد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین معمول بها با
ابی بن سلول بر شمارد و قائل بوفاتش در زمان حضرت رسول مقبول باشد الی
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل منه الرجال و غرا زرسل علی ما شرحنا فی کتابنا الطویل
اعنی نقض الرماح فی کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آهک و سنگ در تشبیه شان ضرور گوید
و چوب و آهن و تخته تخصیص ذی النورین بچوبید و انهم بر مذهب اهل سنت که گاهی غیر از استعاره

در تشبیه چیزی دیگر درین ابواب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که اضلاع شکم شریف را منتفخ
گوید ضرور نگردانده و نزد او فکر بیت الخلاء و بدبو اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان مشهد
مقدس او را در کتاب مستطاب خود استناد خویش گردانند یعنے استناد برده ایا آنکس فرمایند زیاده برین
نیست که بعضے از اهلسنت به تقدیر یکه بکیدت رفضه را بر عمر رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطن شریف بے دعوی انتفاخ آن حقیقه از جهت تعلیم یک باب راجع سازند پس فکر بیت الخلاء
زنهار ایشان را ضرور نباشد بلی برائے محدثین شیعه که با انتفاخ اضلاع و نفخ شکم حقیقه قائل شوند
درینجا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره بیچاره را بدترین
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر بر بای دشمنی را دخلی نداده و بمقتضای
نور ایمان بجان و دل بعمل آورده یا از آن سبب که ابن قتیبه رافضے چیزی از معایب او در معارف خود
برشمرده و دل از بهروت بتقلید بعضے از منافقین از احلوای بی دود گمان برده هیچ بخیال نیاورده که ابن
قتیبه درینباب دو کس اند یکی دینوری که تسنن او در کتب منقول و دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاده در فضل او و در تشیید رفضه چنانچه باید سعی و دو فقیر بقصد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی هست که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان سنت است
با طلست انچه مدعی گوید غرض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بیعت
ریا نمودند و تایقیب کردن امام الائمه در حق ایشان کما سبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب این تقریر ست و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد البیب جمود
ذهن و قلت تاملی که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد بیانش آنست که معاویه را در آن
جنگ وجدال شبهات بسیار پیش آمده و قرائن آن بکثرت بهم رسید خصوصا بر طور این فرقه یعنے
شیخ حلے صاف صاف نوشته که جناب امیر قاتل عثمان ذی النورین بود پس جنگ وجدال او
صورتے دارد کما لا یخفی و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود تشیع همراه او بودند و از طرف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دائره رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله لایق هر دو ام معلوم گشتند یا نه و دیگر و دیگر مقبولین لسانی امامیه حضرت
حالت اختصار گذاشته از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنے محقق لاهیجی ذکر او بدان
دار نا پس مجتهد هرچه در شان ایشان گوید ما بدان ماخوذ نیستیم ولا تزر وازرة وزر اخرى طرفه
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برائے انهدام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت کہ قریب انطفا بود از طرف ایشان بجبر طبع
خویش سر کشید و حالات شان درین کتاب جابجا پیدا است موجبات پریشانی دماغ اہل
انصاف از مقامات آتش ہویدا پس محبت رسول مقبول در ذوات شان کجا بود تا از مطاعن
مجتہد نجات یابند بہ بین با سامہ بن زید و دیگر اصحاب کہ باتفاق فریقین برای سفر
جہاد خیمہ بیرون مدینہ طیبہ زدند و چون خبر اشتداد مرض و حالت احتضار شنیدند بچشم گریان
و با دل بریان باز گردیدند پس یقین است کہ اگر دیلمی و غیر او بارشاد قلوب و زہرۂ دل
و جگر قداوت را می گذاشتند و از وضع روایات و اضلال دست بر میداشتند و این
طاؤس بجلوہ خود و غیر او مانند زرارہ و شیطان الطاق در زمان امامت نونہال نرگسی
وسوسہ در بیجاسی یا بغضارت ہای تازہ و رنگارنگی بی اندازہ رجعت قہقری نمودند
و بعلت رفض و او رتلف میداد و نداز ان رہگذر کہ مذہب رجعت دارد در تاویل حدیث علی
فکر او بجای نمی رسید بلکہ بفریاد رسوای می کشید اینکہ دیدی الزام روافض است بسبب
آنکہ قائل برجعت اند و مجتہد خرف کہ در پی انقلاب عبارت رسالہ قدیمہ گردیدہ کلامش
ہمچنین است نہ شگرف و نغز آن را کہ ہنوز ثابت نکردہ بہ دلیلی کہ مذہب صاحب فردوس
دیلمی رجعت است و کیف تمکن کہ او از اہل سنت باشد نہ از اہل بدعت و قول برجعت
کہ محدث ابن سبا یہودی است کما فی الترجمۃ تاریخ السمساطی الرافضی اختیار کند فاعتبروا
یا اولی الابصار فان التشبیہ بصورۃ عمر و العیار لا یمکن الا فیما ذہب اللہ ہو لاء الاشرار اما بحسب
ظاہر پس دیلمی ما کہ بسیر فردوس مشغول است بحکم آنکہ متبع مہاجرین اولین
چنانچہ عنقریب حال متبوع بودن شان از مجمع البیان دانستی و آن زمرہ مقدسہ
بحکم حدیث اطول کلینی وارثین جنت الفردوس بودند و بر ہزلیات رفضہ تمنای رجعت
خواہد نمود فکیف کہ فرزند سعادت مند نگہ از بطن آن لفرا بنہ زایدہ باشد کہ کاہش
در حال مشترک اتفاق افتد و تجدید در دو نہ و ہد بزندہ کردن اجلہ اصحاب ہمخوابہ حضرت رسالت
مآب و امہات المؤمنین از ازواج مطہرات سید کائنات متوجہ باشد و اینہمہ بزرگان
دین را برا صول رفضہ علی ما فی بحار و حق الیقین و غیر ہما من کتب
الشیاطین بشکنجہ عذاب کشد حالانکہ اصحاب و امہات المؤمنین بر ہمہ
بنصوص قرآنیہ واجب التعظیم اند و بالیقین از آیت کریمہ وَ اَزْوَاجُهٗ اُمَّهَاتُهُمْ
معنی حقیقی مراد نتواند بود فانہ بدیہی البطلان چنانچہ در ابوت آنحضرت صلوات
اللہ و سلامہ علیہ پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر امت مرحومہ است در عظمت و بزرگی

وقبله وکعبه اهل اسلام وایمانست ازواج مطهرا تش که بنص قرانی انیست دنیا را پشت پا زدند ودار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امهات منافقین که منحرف از ثقلین باشند وقران مجید را منحرف دانند وجناب سیده
را بالیقین از اهلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی وشرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف انکه در باب صدیقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند واز کتب ایشان مثل تجرید شیخ طوسی وغیرهم عیانست وکافره حربیه را بازه دران
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر ازان مقامی مقدس درجهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد گردانیدن هذا لشئ عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا وامثالش بود از علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمده ومراتب خیرخواهی وخدمت لایق حرمت وناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا آورد حالانکه
کافر حربی نزد شیعه نجس العین است فکیف حربی معهذا فقط نخواندن کلمه پاک میشود اگرچه نجاست عینی وارد
الحاصل ویلمی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قران مجید واضح است یعنی اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ پس البته ویلمی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد وزار
نالی اوراکسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم گور رهائی یابد عجبی نخواهد بود
که ائمه درین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب بنیاد
نهاد یافته اتباع او برای فریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادر است ع خاقانی انکسان
که بره تو میروند زاغ اند زاغ را روش کبک آرزوست **قوله** مشابهت عائشه با یان شکسته در شوربا
ورشدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** وبالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا وطبیعت فلک فرسا دارد والبته نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد واو را اضحوکه هر شهر ودیار مقرر
خواهند نمود ودر حق او خواهند گفت که کسی برین عظام رمیم که علما جوابش بکرات ومرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر پامال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس وهند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت ونان حصه است
که بهم آمیخته وهضمش آسان گشته که در التذاذ از اقسام دیگر در گذشته واین طعام در حقیقت سر دفتر جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل ان نقل کرده شود رساله جدا گانه باید تصنیف کردن مختصر انیست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب وخوب است مناط التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را ادا فرمود گویند
چون بعضی را حکما منجر گردانیدند که یک غذا باید خورد هر چه نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
غذا مخوره وتندرست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ نزق مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است وازان لازم نیاید که منقاری باشد برای معلم وهم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن وحوصله را بکلفت تمام جنبانیدن ومعنی

می کردن تبکلف بهم رسیدن هیچ ضرور نیست درینجا هم شکستن اعضا و مایتعلق به جراحت ضرور باشد اما تامل لیس هر کسی میداند که اعتراض شیعه کمنگی وارد و هم مقتضی السنت که ناظرین و سامعین بهم نمایند که مجتهدین و مقلدین شیعه غور و تامل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنابر سلب حافظه یاد دارند و نه آگاه میگشتند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمه از آنچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز هویداست صریح عیان است که قصه طمانچه زدن حضرت کلیم الله و کور شدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت است تا بران تفریع نمود چنانچه می آید و حال غزارت علوم و مقبولیت کتابش هم از تالیفات ارد تالی و غیر او واضح است و دو چاره ندیدیم که ازین کتاب مجتهد ثانی لا ثانی بقلم آورد خواهد اما انشاء الله تعالی ب ای که حمال عیب خویش تن آید بلعنه بر لفظ دیگران فرستند مجتهد ضرف با مجیب مصیب مقابله دارد کجا نتایج افکارش که بعد از تتبع کتب رفضه بهم آورد و کجا هفوات ناکارش که عین تقلید جامعین بیاض بی سواد مصداق سواد الوجه فی الدارین است ولیکن مزید بیچایی مجتهد راچه علاج که هنوز بتقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل یلمعی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت از دست کلیم اللهی بس باشد که این واقعه بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا بر حضرت موسی چگونه لازم آید و متفرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که طبیعه طاهره شد اید بیماری حضرت میدید و خیلی میگریست و بر مفارقت آنجناب جان بلبش میرسید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از اهلبیت بمن رسد تو باشی پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا نشد و در جوار و همسایگی رفیق اعلی تن برضا نداد و با فرشته فرستاده خداوند مضارعت آغاز نهاد و ازین مقام واضح شد که جدل و جدال با ملک الموت بعد از دو النسق آمنی بود که این فلانی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع فلا یفتهم ولا یغنی من جوع و اگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من درآمده و با من در اوفتیده او را دفع باید کرد دست مال عیسی بر مفضولیت حضرت کجا پیش میرود لیس درینجا بر صور خیالیه او تلاوت نکن که خر عیسی صفتانه الضا ظاهر شد که آنچه در روایات صحیحه آمده و علمای ما فهمیده اند تقریر و تحقیق غیبت بر دو النسق ملک الموت بود نسق بخلاف روایات رفضه ورنه تقریب دلیل کجا فلیحفظ هذا التحقیق فانه قاطع ماده التشکیک و من هاهنا تبین عدم کونه الزاما و درین مقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید و دست و پای مجتهد از دیدنش گم گردد از گوشهای خاطر فاتر سر میکشد بیش از بیش است و حرفی از آن اکتفا میکنم و بر دفتر میزنم و میگویم که محتمل است که شاید بخاطر ملک الموت خاری ازین وهم خلیده باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس حق تعالی که دو کونش یکی قطره در بحر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دستی که در حق ان دار دست

فوکزه کا موسی فقضی علیه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت
الهی بران جاریست خصوصاً نسبت بندگان مقربین از ملائکه وانبیاء و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را
چون خدا برگزید و تورات عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم فرمود
من هم چنانستم کما فی الصافی وغیره یا پرسیدند که اعلم خلائق امروز کیست و بخیالش افتاد که منم و حق تعالی بجبرئیل فرمود
که در باب بنده مرا دریاب که سفر مجمع البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
را تاویل ازین خیال فارغ شوی پس صحبت بهم رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری صبیح و ملیح و اقامت دیواری
که مشرف بر انهدام بود معلوم شد و صحبت نبردی به پایان رسید ورنه بیش از بیش کرشمهای علوم لدنی جلوه ظهور میگرفت
الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازین کثرت اشاره کرده ام بانچه دیده ام در مناقب بعض ائمه که فرمودند که اگر من بودمی
العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج بتذکر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم نیست
که قصه الفرشته که موخرش بالا درین مجلد گذشته باشد و خبر عاملی در فضول همه یاد کرده در نظر مجتهد جامع کمالات
در آمده یا نه که در دقیقه ای از آسمان و زمین اثری نبود یک فرشته از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر
آورد که منم و قهر الهی جوشش کرد و او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را بجهنم میبرد که مانع تواند شد که
لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون شان اوست قال الله تعالی و من یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم
کذلک نجزی الظالمین من بعد درین مقام یعنی کبر البطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر رشیه
قبل ازین در هفوات مجتهدان باقی مانده هم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسیادتش اگرچه مسلم ولیکن
بودنش از مشاهیر و مرجعیت علما به تحقیق او و استنباط و انها یکتابش از نظر حقیر نگذشته و من کتابش را انکار نمی کنم
چنانچه پدر فانیش در کتاب مشهدی در رد ذوالفقار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده ولیکن اینقدر میگویم
استنباط و علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد قائل طلبید باید از کتب معتمده ما ثابت کردن معهذا مجتهد الزمانی انچه
نوشتند و پرسیدند که کسیکه زیاده تر شرب آب نماید باعث ارتفاع البطن او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهر اکبر البطن
بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل بشه وغیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از امتداد
فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را البطین نخواهند
بلکه با الفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تمثیل بشه وغیره امری مستهجن نیست اری تطبیق می باید قال الله تعالی
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها و درین مثل نیز مطابقت علمای رفته است که در حق
جناب امیر لفظ البعوضة آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید منتهی الکلام
رجوع کردن و العجب که مجتهد میری و سیر الی را یاد کرد که او را البطین خواهند گفت یا نه و البطن او مرتفع خواهد شد
یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که درباره گرسنه و تشنه که منکسر البطن شده چه خواهند فرمود خلاصه آنکه
و البطین در تمام عمر چنین است البشر طبیکه از بیماری یا لاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه البطین

ابناست او را همیشه بلا غزی وصف خوانند نمود اگر بیماری او رام او را در نگیرد جناب امیر در هر حالت بطین
بودند نه انکه بابی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتفخ شد معاذ الله و اگر بطین کرسته شد
یا اسوده طبیب حاذق اللبه از نبض او بی تواند برد بخلا و امتلا چنین نیست که بطین را غیر بطین گویند و اسوده
و سیراب را بطین بدانند و علما و شعرا انچه در باره جناب امیر آورده اند غیر ازین چیست که لفظ بطین را
توجیهی کردند که مشتمل بر منقبت شاه ولایت است نه انکه بطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
بطین بود و چون علمی نزد شیعه نداشت بلکه از غایت جهل مرتد و کافر شد چنانکه مدعی خلافت شکم ام
نقلا عن کتب الشیعه اگرچه بواسطه است تا حضرت رضا بوده باشد کما عرفته انفا در ترجمه اش بطین میگفتند
وانچه در بطین بودن جناب امیر توجیهی کردند بر قومی النست که در بارهٔ مولوی اصغر علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصرات و متوسطات کتب درسیه نسبت تلمذ
باجنابش دارم و او در کتب درسیه خصوصا مدرسین فواید جنابیه خیلی مشهور و بعد از وفاتش یکصد و هفت
حاشیه کتاب مذکور از خزانه کتب وی برآمده بود و شرح سلم هم تصانیف اوست که نزد خود دارم و در گردنش ورم
بغایتی بود که تا سینه میرسید و دوستانش وقت تدریس میگفتند که صندوق علم است که از آن بر میآرد
و بر مستفیدان تقسیم میفرماید و در واقع هرچه بود معلوم همگنان است و مطالب السئول بلکه مطلب السئول
کما فی کشف الظنون را دیده ام انچه در باره صاحب الامر شیعه نوشته ازان پی توان برد که حضرت امام حسن
عسکری فرزندی گذاشت حالانکه از تحقیق معتمدین ثابت است که میراث بعم انجناب رسید چه ممکن که پسر را
میراث نرسد و هرچه باشد عم بزرگوارش ببرد خصوصا شخصی که مدمن خمر و رقاص و قمارباز و در کوچه بازار
طنبور نواز بتصریح اهل تنقید خصوصا صاحب حق الیقین و غیران باشد و قضاة و حکام فرزندش را محروم
گردانند ان هذا لشیء عجاب پس انچه در باب کمال الدین بن طلحه میگوییم کمال احتیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشاهیر علما است مثل بخاری و مسلم یا امام غزالی و امام رازی چنانچه مجتهد فانی گفته که مشاهیر علما مانند کلینی
هستند و حالانکه از سنیان خوف تقیه نداشته که از مطالعه کتب رفضه غافل بوده اند بخلاف اهل التشیع که عمر
ایشان در لباس مکاری گذشت که خود را سنی میگفتند و فریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب نکوهش و نفرین خویش حقیقة یادگار گذاشتند رجوع کن بکتابی ضخیم که مولف آن خود را سنی و صوفی قرار داده و سخن
تکیه او جابجا این است ع شیعه ام سنی بی کینه ام ؛ و بالاخره چون سبب تصنیف بعد از غور تامل مبنی باوجود
مناقب اصحاب که اگر جزو کتاب تو منکر دکه از جهلا در دام وجدانه اش گرفتار شده این امور است که میگویند که اول
آن چهارده معصوم که طفلان ائمه و فرزندان شان قبل از بلوغ از دنیا بجنت خرامیدند محسن بن علی مرتضی
هست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از بطن جناب فاطمه زهرا اسقط شد و اهل خرد او را غدار و
مکار میدانند و نکوهش و نفرین او تقربا الی الله تعالی میپردازند و عوام این امور را چه میدانند فانهم کالانعام

بل هم جهل ابتسل الحاصل اگر تملقات اینها ایشان نیز البطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه
صحاح است می نویسد که البطن محرکة کلان شکم شدن والبطین بزرگ شکم ومحدث نجفی که غرائب لغات احادیث ائمه را
حل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فهو البطین اذا اعظم البطنه ونام کتاب البش باب ها والنون که مجمع البحرین ومطلع النیرین
است وانچه مجتهد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به بطن مبارک پس باید گفت در رجوع البش که مجتهد
بنده شکم مور اهل دلان همه میدانند فکیف رئیس اهل قلوب لتعجب این است که الفهمید که اشاره بشکم اشاره
بقلب شریف وسینه بی کینه بوده باشد واهل صدق وصفا ازین اشاره همین معنی را عیانا وجهارا میفهمند
اگرچه کسی ذکر بطن کند ومخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین الفاسست نه لقاف برای رفع مغلطه
تصریح کردم تا کسی لغزش نکند وصاحب کتاب مطالب السئول درین فقره فانما لفظ توصیف بها من هو عظیم
البطن منتفخ یا ممتلا نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده ولفظ اعتبار دلالت بر داخته دارد واگر معنی
چنین قرار دهند که جناب امیر البطین نبودند ولیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در رجوع البش
حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت با ضمیمه اهل البیت البصر کا فیه کافی ووافی است کما لا یخفی
وتسلیه جناب زهرا هم موید کلام ماست وهو الظاهر عند اولی الالباب ورنه لازم آمد که جناب سیده از کثرت
علوم وتناسب اعضا بیزار باشند وهو بدیهی البطلان ودر هر کتاب تقید مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ البطین
امده بر حقیقت خود محمول است واگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت ومنقبت انجناب کرده اند منافی مانحن فیه نیست
بکثرت علوم خاتم الخلفاء الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد مبادی آن ظهور اختلافات در است بسبب
این زمره محدثین ما انکار کرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السئول نوشته
مراد اهل السنت که زمان حمل وقت اخر صدی بودند فاروق پس ممنوع است معهذا بالیقین انکار کردن
وتکلم نمودن چون قیل وقال نفرمود بلکه شکرگذاری بر واجب معلوم شد که مسئله امید السنت واز حمل
اخبر بود وجناب امیر چون حمل را شنیده بود بجان نخشی برداخت ودر فضه در پی اثبات حمل فاروق شده اند
او نکما جهل عظیم وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان حق تنقیح
مشتمل است وهمچنین بر اسم دلالت بر حقیقت خلافت نیز بیدار رجوع البش هم در نظرت رسیده وقتیکه منشاء
این کتاب را از کاتبی نویسانیده نزد تو فرستادم پس هر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بجا
نوشتن فرموده ع معذور دارمت که تو او را ندیده ؛ ولیکن من چگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
قطعا ان کتاب را دیدی فکیف که چون دلدار دوم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین بالفاظ تو نیز دا نوشته
بعد ازانکه بتقیین اهل السنت که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاده واو در خلوت تمامی بیند و چنان
می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند بادی لرزد وبا انهمه از غایت بیحیائی واو عیش وکامرانی
رسید ومتوجه بجواب نمیشود وهرگاه تذکره ان در خلوت می آید رخ میگیرد تا یاران از ذکرش

باز مانند و عوام و خواص شیعه لطلب جواب هجوم نکنند پس او موقعی در تقریبی لعبه از فاتحه بعضی از اقربای
تو انچه یافته اند در رین محدث گفته و برای بر انگیختن تو هرچه در دلش آمده بزبانش رفته حتی که داد
تیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقلا کمتر از دشنامها نبوده باشد ولیکن چون درباره طلب جواز
بود در پی تذلیل او نشدی و وعده حتمی نمودی و اثری از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور للهو
انجا میدکه بنیر کند حمله الی اخره پس اگر اکنون پوست خدعه و رحید اکردی و لعجلت هرچه تمام بر جله گردش
نشستی و از مرض مزمن بهدایت و علاج طبیب صادق حضرت امام صادق کما لقلاعن اصولک فارغ گشتی پس متوجه
شو و ببین چه افواج بر سر تو ملکه اولین و آخرین تو از زراره مجوسی و عبد الله بن سبا یهودی کشیده وا
میدان وا ی داده ام چنانچه سکندر ذو القرنین بتائید اسمانی در مقابله دارا بن بهمن گیانی که اکنون
زبان حال باین ابیات متکلم است ؎ تو آن انکه کوهی بنیزه منم ✽ کجا تیز و یابم که بازی کنم ✽ نه شمشیر و ناچخ
نه گرز گران ✽ همین گو میت باز گویم بهان ✽ مهذا مراد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
که اولی الامر اند و از میانه خویش یکی را مستجمع شرایط دانسته برمی گزینند و بعد از اتفاق ایشان امامت
آن شخص از کمین لطون که ماده امامت است بارگاه فعلیت و ظهور می آید چنانچه امام رازی بشرح و لبسا
بیان فرموده و بنده همراه بیانش باظهار مغالیظ مجتهد کمی نموده بقول خواجه نظامی ع که سستی نکردم در آن کار
هیچ ✽ و در حقیقت کار اهل حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه ماخذش بارها گوشت رسید و جناب امیر آنرا
کلام خویش بعد از اقتباس از ایات بینات و احادیث سرور کائنات بیان فرمود و چراغ هدایت فرا راه امت
روشن ساخت که انما الشوری للمهاجرین والانصار الخ وقس علی هذا الفصل که زیرا فراات راویان و مقصر
بر امام رضا در این اوراق نقل کردم و این امور در آن اجزا که نزد مجتهد ارسال داشتم چنان مشروح و مبسوط
که اگر مجتهد احاطه نماید و کج فهمی را بگذارد و البته بشرط حیا روی خود بمقلدین هم نه نماید تا با اهل سنت چه رسد زیرا
از آن واضح است که هرچند معاویه بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد بر ولایت عهد یزید می خواست و بسعی
حرمین شریفین پرداخت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبد الله بن مطیع و امثال او ست
ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از ظهور افعال قبیحه از ظلم و فجور یزید بیعت آن پلید را شکستند و خود را از بن
بارگران رهانیده عازم قتال گردیدند و حال عبارت شیخ جلال الدین سیوطی انچه در مثل تاریخ الخلفا
ضبط فرموده بطوری در تفصیل آوردم که قلوب ناظرین نیک میدانند که در انجا تیز بنیاد تقریر مجتهد
هرزه چاهی و خود بینی و خود درائی است که شاید در هیچ کتابی آن شرح و لبسط نخواهی یافت و لیکن
از انجا که مجتهد خود را در لجج لعتیش و کامرانی سپرده علاجش در حقیقت نزد حذاق هم موجود نیست
طبیبان کاملین چه توانند کرد چون مریض عمل بر رهنمائی شان نکند و گوش بر اندرز کسی نه نهد
الغرض اگر تمام کتاب را نمیدید مگر بعض این مقامات را آنهم مرضا و را خفیف میگردانید و مقصود

زیفش السنت که میزان عقل گران سنگی انها می سنجید پس نسبت رویتش و عدم رویت هر دو برابر است و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند بحفظ جان و ناموس خود کوشیدند چنانچه از بعض روایت برمی آید اگرچه نفس در مدعای رفضه نباشد بنا برانچه علمای شان در روایات گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلدینش باید دید که بران می خندند و دل بران هم نمی نهند که عبارات تحفه را همه ملاحظه کنند و ما به النزاع را در باره تقیه دریابند و درین ابحاث هم کلام محققانه چنان اوردم ع فلک گفت احسن ملک گفت زه ؛ یاد نمی اید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه بکار رفته باشد که بر هر مقاله اش بغایت ایزدی مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش همابتند غالبا که از آسمان آتش بارها ببارد و بعضی حفظ بفکر جان و ناموس افتادند که مبادا لشکریش بر ما بتازد و لهذا انزوا و هجرت و للناس فیما یعشقون مذهب و مقصود از پرگوئی و درین مقام تعلیم این پسر نابالغ بود تا اگر مجمل را العهد تفصیل کار خود کند هرگاه حال چنین باشد اگر باز اعاده ان مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد و اوراق اینده مجتهد بجواب خواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین ع بر کمال التقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان جابر ظالم بی باک خروج فرموده و درین وادی بغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی کمر بران بسته که شهادت انجناب را باطل گرداند و از راه خدعیت بخاطر عوام اندازد که هرچه کرده بر اصول اهلسنت کرده تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل هست بسبب انکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع است که بیعت فرمود با مخالفین کتاب الی غیر ذلک و ابا امام حسین کردن تقیه زد و معاذ الله از دایره ایمان برامد خواست که ابطال شهادت را بتکلف تمام بر سنیان نهد که امامت یزید ثابت شد بر بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین ع دید لیست که اگر بیعتش بعد واقعه کربلا بود و عیان شد تلبیس او ؎ در بسته بروی خود زمردم ؛ تا عیب نگسترند ما را ؛ در بسته چه سود عالم الغیب دانای نهان و آشکارا ؛ **قوله** و لفظ کذا و کذا که مجیب اوّل حال عبارت قاضی ابوبکر مالکی پیش ازین مذکور شد و ماخذ بحثش هم دلیل بران گشت پس که او را مثل سابق و لاحق مغالطه پیش امده و این امر خاص دوم را بدرش ورصوارم اورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه برباد من اغییت که این شهر آشوب ماتند را این مدح امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود باضافه یای نسبت بر ناصبیت خبیثیت خود بدل گردانید انتساب نمود حالانکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم خروج فرمود نه انکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین ع است و بنده میگویم که این معنی خود بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسین

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میداننست چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر سنت سنیه
حضرت نبویه میروند و محدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
انجناب البته از دایره تسنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و این شهر اشوب مفتری پیشوای
رطب و یابس شوشتری است که بر یه بابات او عمل نمیکنند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد
و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام ابن شهر اشوب ازان جهت نمودم که پدر
مجتهد الزمانی مومن جالیسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکنند در مباحث صوارم که ابن شهر
اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت قتیبه
هم بر یه قبل ازین در مجلد اول العنوان مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را آگاهی فراموش نشود که قلت کمیه
مجتهد کوفی هر دو کتاب شامی شد فتذکر و بیاد دارید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض بهتان
و داعی بودن بسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای ابن شهر اشوب باقتضای نقل
مشهور بسه نیاز ندران تا پدالا د جیز بیکی دیو مردم دیگر دیو نیز ثابت فرموده و محصل آنتر بیش بعد
ازان انیست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امام حسین
دارد و خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابل سلاطین ستمگار در آمدند
حضرت امام حسین است یا زید بن علی باز نفس به کمه و قس علی هذا بربین که از راه بهتان لفظ خارج را آن
ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یار نسبت خارجی ساخته نیده میگوید که چون حضرت
صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کما فی عماد الاسلام شاید که درین تحریفات متوقع مزید ثواب
باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع
او را در نهج البلاغت به برابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت دامادی او میفرماید که
قد بلغت من صهره مالم ینالاه و بر شیخین معظمین ترجیح میدهد و برهمین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه
از ایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبوبه مطهره او مثل رفضه مصداق
سواد الوجه فی الدارین است الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلا که جناب امیر نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه
جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین ع نزد ما البته بر دنیره پدر بزرگوار خود بود لازم نیست
اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی بکمال خلاف میانه جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین ع
باشد که او تا دم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
را بر کند کما ذکرنا مجملا و مفصلا مرة بعد اخری ذکره بعد اولی و از عجائب و غرائب آنکه محدث بحرانی
در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج
لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قبل منهم یوم النهروان الفی الف و کان بدخل والضرب بسیفه

حتی نیتهی ویخرج وذکر الخوارج عند علی ع الکفار هم فقال من الکفر فروا فقیل هم منافقون فقال ان المنافقین
لایذکرون الله الا قلیلا وهؤلاء یذکرون الله بکرة واصیلا قوم اصابتهم فتنة فعموا وصموا بالجمله
نزد ما بهر حال که معنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسین ع بدان آلوده نتواند شد
بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه دانستی ولیکن بعد از ملاحظه اینمعنی که محدث مذکور افاده جناب امام الائمه
نقل فرموده و مجلسی دیگران هم بنیت شان و نسبت بدیگران نستوده اند و محصلش بدان میرسد
که خارجی نه کافر است نه منافق بلکه گرفتار شده و تناهی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفضه
باید گفت که حضرت امام حسین ع که تارک تقیه بلکه کشنده آن بود کما لا یخفی در زینه اسلام کمتر از خارجی است
بسبب آنکه تارک تقیه تارک صلوة است عمدا کما فی الاصول و هر که تارک الصلوة باشد عمدا کافر است
کما فی الاحادیث پس وای بر مدعیین ولای اهلبیت طاهرین که با اینهمه لوازم هنوز از دعوی محبت شان
دست بردار نشدند بلکه عجب تر انیست که دعوی مزید ولا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اهلسنت
را برابر کاهی نمی شمارند پس توان گفت که از نسبت خارجیت که بوی اسلام از ان می آید دل مجتهد
ناصبی سوخته و آتش عداوت در سینه این لعینه تیز برافروخته اکنون لاحول باید خواند اما آنکه اول خارج
فی الاسلام بزیادت های نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچه مجتهد ناصبی مفتری دعوی
کرد پس دامنش بعنف و استدلا باید گرفت و تا دلیلی و برهانی بران نقل نکند و مبالغش نماید گذاشت
و انی له دلیل فانه فی هذه المعرکة لمبهوت و ذلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد الله
که دین مقام تقریر دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصه از کلام مجتهد طغام مرتب توان کرد که چون خود اعتراف
کرده که خارجیت امام حسین ع معاذ الله مدلول احادیث سنیان است در حقیقت این معذرت از طرف
ایشان توانند بود که تابع طریقه و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذور شدند که سالک بی خبر
نبود ز راه و رسم منزلها * و این بدان ماند که خود در باره مختار عذر خواهی میکند و او را از سر اجرا
نجات میدارد و محصلش چنانچه دانستی باز می آید النسبت که از انجا که احادیث حضرات اهل بیت در باره
او مختلف مروی گشته شیعیان تا آنکه بیبا و ابا اعتراض وقتی بود که ایشان بر خلاف احادیث
ائمه چیزی میگفتند پس بنده میگویم که از اعتراف مجتهد بدلالت احادیث دامن کسیکه معاذ الله چنان
گوید بفرض محال هم پاک شد چنانکه دامن رفضه باعتقاد مجتهد از تقریر مذکور شد و این فرقی است
واضح که اول الزامی است ثانی تحقیقی مهمند امید نه انعام و آنچه در باره مختار گفته فرقی است دیگر جمیع
اهل اسلام بران اجماع دارند که مدعی نبوت کاذب در دین و دنیا جمیعا بالیقین کافر و مخلد فی النار است
و محمد شدند میکه اهل آن حضرت امیه را مستحق امامت ندانند و بحکم کفار بدار القرار اند و این اجماع در مخصوص
ممنوع است کما لا یخفی و ایضا مجتهد اقرار دارد که خارجیش اولا فی الاسلام مدلول احادیث سنیان است

ونزد ما حاشا که احادیث ائمه اهل بیت بر مدح مختار کذاب دلالتی داشته باشد که ع چو کفر از کعبه برخیزد
کجا ماند مسلمانی ٭ و ازینجاست که حضرت امام زین العابدین هدیه آن رئیس الکذابین را قبول نفرمود
و صاف صاف کردار نالایق او را مذمت نمود چنانچه روایات این ماجرا شاهد بر آنست و اگر قتال امام مقاتلین
امام حسین به نیت تائید دینی حق بود البته امام موصوف پیشکش او را دستگیر دود داماد امام حسین
برای قتل ابن مطرود نطاق همت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیگشاد و پس حاشا
که ائمه اهل بیت با وجود آن علوم مداح او باشند بلی اگر با وی بد امرا و بر غیر ائمه اهل بیت ملتبس ماند
بر جای خود تواند بود که مختار سر برست این دو دمان است علاوه مخلص او باید گو شید علاوه درین اوراق
انهم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم مرد لیست چنان نیست که مخصوص
باشد بکتب اهلسنت حتی که اگر کتب شان را غربال کنی فاقتلوا الاخر کاننا من کان معهذا نیز خواهی یافت
علل الشرائع کتاب صدوق رفضه نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و مجتهد الزمانی
انرا بحکم امام رضا مثل دلیل تمانع معید اتحد و این بحث قبل ازین بکمال مزید علیه گذشته پس مرویات سنیان
در حقیقت مشترک شد و برای رفضه بغنایت باری سرباری گردید آمدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
مذکور برساله قدیمه آورده بودم برای اتمام تقریر مجتهد درباره امام حسین رضی الله عنه چنانکه دانستی
پس میگویم که ظرافت و هنرگی مجتهد باید دید و ناصبیت او را بمیزان انصاف باید سنجید که اگر کذا و کذا میگفتم
و تصریح به نتیجه قیاس او می نمودم در تمامی بازارها و کوچهای این شهر منادی میگردانید که ناصبیت مجیب
دریابید که درحق جناب خامس آل عبا این الفاظ شنیعه می نویسید و مردم کی می دانستند که این نتیجه
قیاس از مجتهد ناصبی شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و تصریح را گذاشتم باز مرا مورد اعتراض
و اتهام بمعنی مینماید و وجه مهملیت آنکه مدار اعتراض بر صورت گذاشته بمعنی تفصیل اجمال آنکه بعد از ادنی
غور توانی دانست که در واقعه تولیت فدک چون جناب امیر مطابق حکم شیخین مانع از تقسیم شد و حضرت
عباس انقسام آن بالتنصیف میخواست و آن موهم تقسیم میراث بود سیما برای متاخرین حضرت عباس را
غیظ و غضب درگرفت تا آنکه الفاظ کاذب و غادر الی آخره درباره جناب مرتضوی بر زبان آورد، و تدافع
بر روایت شیعه فیما بینهما نیز وقوع یافت که عادت همین است که مدافعت بعد از سخت گوئی می شود بخاری
چنانکه از استاد خود شنیده بود بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هرچه بهر حال در انجا کاذبا و غادر اندکور
است و در ماده نزاعی و قیاس مجتهد ناصبی الفاظ دیگر مستهجن می باید که هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد و ظاهر است
که غدر و کذب را با امام حسین راهی نیست آری یزید عذر نمود و هم کذب و هم خلاف وصیت پدری الغرض
بنده که متحمل و مؤدی روایت نبودم بر من منطبق چگونه شد بجا روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجه قیاس
مجتهد در مادة النزاع بر آوردن و این کنایه و انهم بحسب ظاهر مبین آن تواند بود که غادر و خاین مراد است

در حدیث بخاری ای بی خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقه
قهر الهی است که در هر قول بر مجتهد می افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلا بجزای انمیعق
که در ضربت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتهد صوتا
کصوت الحمار لیکن بنابر مهملاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا الظاهر اشاره باشد بامریکه جناب سیده مظلومه
بخطاب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بسبب آنکه حضرت امیر از
وصیتهای رسولخدا اعراض نمودند چنانکه بارها دالتی الطرف آنکه ببسیاری از نسخ حق الیقین دیدیم و زنهار
دران نیافتیم که بجای خائنان خائفان بوده باشد چنانکه این رئیس المحرفین قرار داده و مکتوب اخیرش
بسوی مولوی سلامت الله سلمه الله تعالی دلالت بران داشته و این تحریف قهر الهی حقیقة بعنوان دیگر است
که پدرش دلدار اهل ستم تکفر مقطوع الاصل بدگهر در عناد الاسلام انچه گفته از ان واضح است که جناب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله درباره قران مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در مثل می گویند که کرد که نیافت د
هر که ادنی غور در شکایت جناب معصومه نماید که رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
باعاده حالش ناگفته به بالیقین خواهد گفت که لفظ خائنان را خائفان ساختن هیچ فایده برای این
دشمن خدا نتواند کرد که عبارت سابق و لاحق گنجی نمانده جنین برحم پرده نشین شدی و کرگان میدیدند و میدیدی
از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر من
است و مخاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده لیکن اگر جناب شیر خدا اعانت آن مظلومه می نمود و حراست نسبت
ناموس اکبر نمیمود کسی مجال می یافت بتازیانه زدن و پهلو شکستن و خانه را باتش سوختن و بتهمتها متهم
کردن طرفه آنکه چون لباس خشن حلقه در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیدة بقوت باطنی
تعلیم علمها شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه برروی خود می افتادند پس خلیفه اول
و حقوق امامیه با دیر درین دو کشاکشی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سیدة صدور یافت که این
بیچاره جان بسلامت برد و اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و الحکایت خادم و حکیم رست آمد که امروز
خدا را از دست او رهائی دادی انیهمه حجت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و اخرین می فتد
هنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال الله تعالی أَفَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا
مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اینها که بگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودی ولیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذهب اعدای رب العالمین
وسید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باظهار نتایج ادله البنان که قیاسات ابلیس لعین است

وبرہم کردنش بعد ازان البتہ ناچارم واگر مجتہد اندازمراد درخاتمہ رسالہ قدیمہ وجدیدہ بگوش ہوش
می شنید زنہار در ذکر اسامی مجتہدین براعات ادب ہیچ دقیقہ را فرو نمیگذاشتم ولیکن دلدار در مقابل
علامہ دہلوی و فرزند دلبرش در مقابلہ بندہ براہ دلازاری نرفتند بلکہ طریق دلازاری سپردند پس مقتضای
جوانمردی ہمین شد کہ در بلدہ ایشان جہاد کنم و ہرگز گرد خوف و ترس نگردم پس چنانچہ قدمای اہلسنت
دل و جان در تائید اہل بیت مطہرین بمقابلہ نواصب پرداختند در دار الحکومت رفضہ داد جان نثاری
برای اصحاب کرام دادہ باشم لاجرم اقامت لکھنو در جمع کردن کتب شان و جہاد تالیف در کتب دوازدہ گانہ
بعدہ حضرات ائمہ قریب بست سال گذشتہ و اگر مراد از دلالت عبارات در روایات مجرد سلطان و فرمان
روای یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لا نسلم کہ برای مجتہد فایدہ دہد کہ او لیاقت یزید را برای امامت
السنیہ زوری و کری و کوری ثابت میکند و اگر مراد السنت کہ آن دلالت دارد بر حقیت خلافت او پس
ممنوع است لا بد علیہ من اقامۃ البرہان عقلا او نقلا و فرق میانہ ہر دو ظاہر است ولیکن در مجلد اول تبرعا
بیش از بیش اولہ قایم کردم کہ زیادت بران متصور نباشد تا ہمہ ناظرین با حیرت ہمقرین شدند و گفتند حالا
یا مقالا کہ از مجتہد انمیقدار کوری و کورانگی بخیال کسی در جواب رسالہ قدیمہ نمیگذشت با انہمہ سامانہا کہ از
برای او مہیاست کما لا یخفی **قولہ** اما آنچہ نوشتہ کہ علمای مذہب شیعہ در حمایت مختار الخ واقعی کسیکہ انتما
علمی در کتب شیعہ و عبور بر دفاتر اصول ندارد کہ حضرات امامیین در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
دینی و دنیوی ایشان با خلوت از عطای دراہم بمجتبا جان و ابتیاع قیمت ناقہ و اخبار اعرابی جناب امیر
کہ بر در دولت ستادہ و مانند این از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است ما ازان متاخر و ابی
بن کعب قاری از اجلہ اصحاب رسول مقبول عبد اللہ بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجہول
و در زمان حضرت امیر و یا بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نقد جان بجان آفرین سپرد و واقعہ کربلا مقدم است
یا زمان بیعت عبد اللہ بن عمر اگر بغرض ثبوت در آید تا میر اسامہ در مرض شریف بود کما فی طعن الرماح
یا در صحت آنجناب بہ روز بیعت حقیقی خود یعنی مہاجرین و انصار را ہمراہ براق طلبیدند و ہیچ عماری
ندا شتند چنانچہ در کافی لثقۃ الاسلام کلینی ہروی و بشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی اخیر ذلک مما لا انتہا
فی تالیفات المجتہد الریب او زیادہ تر اطلاع دارد یا عجیب عجیب کہ کلامش ازین مثالہا پاک و صاف
است و سیوہ لاف و گزاف گرد تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمہ مخالف نصوص این
بزرگ السنت زیرا کہ باظہار مجلسی نایب امام ستر کسی از محدثین و متکلمین رفضہ و دلدار و خود مجتہد الزمان
حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار و صوارم وغیرہ رسیدہ کہ ائمہ زنہار اختلافی ندارند و برای دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچہ مقلد ایشان نیز بلبرام طعن قرطاس در تشیید المطاعن لتصریح بان
ام نمودہ پس ہرچہ اول ایشان فرمودہ متاخر ہمان جادہ پیمودہ پس ثابت شد کما لا یخفی کہ این اختلاف

هرگز از ائمه بصدور نیامده بلکه ائمه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند و او را مثل مسیلمه کذاب می پنداشتند
و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بوده و رواه رفضه شیاطین از زراره و هشام بن شیطان
الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یعبا بها بل لا یومن بها و این مقدار عقلا و نقلا نزد خردمندان
دور بین مثل بدیهی اولی است که حضرات ائمه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
دین متین **قوله** تقریر جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و ریحانی
مستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند صح که نکته دان
نشود کرم گر کتاب خورد زیرا که این جهاد را با وصف اظهار اخفی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ائمه
وارد است اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب بغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور
فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از نازان جناب امیر گفتند و در تحفه
و غیره مرقوم نیست چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه وسلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن
جهاد مختار ثقفی برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره در مذهب
مجتهد جمع نشود نضارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضا می توان گفت که هرگاه
بدر مبین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفضه آرزومند معیت ایشان باشند
و بنص جعفری و کلینی بر روایت اطول احادیث ایشان مجاهد هرگونه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در ممالک
و غاربه منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را برهم زنند و امام جعفر ایشان را وارثین فردوس گرداند با وجودیکه
رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست مانی علوم بزرگان خود را درس بده و از مجلس مترس
نزد رفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود و الخبیثات للخبیثین و نیز
چون مختار محبت شیخین در دل داشته پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل کشی و کلینی و غیره بایستی او را در
فلق محبوس داشتن نه از بند گران رها کردن که حضرت امام حسین ع او را از دوزخ جهان برآید بروایات محدثین
ایشان کما ستعرف نعوذ به لعینه خیانت عشق شکار خود را دفعه پس سنیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت
حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا مدد نفرماید که خود از
جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر رض و عمر رض هر دو بمنزله گوش و چشم من اند و هیچ و تابی که مجتهد درین مقام داشته
و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله و اثر گون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویداست
و اینهمه که شنیدی با قطع نظر از الست که جناب مجتهد اند از پدر خود را لبب اختیار انکار و اجمال پس پشت
انداختند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را بالغزو مانگی داغدار میکنند بناءً علی هذا ضرور افتاد
اهلسنت را سر منبر عبارات پدرش از صوارم و غیران بر چیدن و سفلگی و فرومایگی فرزند لیث با بانگ انما
بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا

میدانسته‌اند که بدین ادله خاص مدح و قدح مختار بروی کار آمده و درمیانه علما خرخشاری پدید گشته تا ترجیح قدح
او خود بخود در ضمن آن به ثبوت رسیده و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردید و لطلان این معنی که فکر مجیب
بجای نخواهد رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد تو گوئی که سفیده صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن بالاتفاق
فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر ندانسته الخ جوابش نزد اهل خرد بیرظاهر است که چون
خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بمعنی قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده‌اند و شیعه ما چه
مختار محل طعن نمیستند بلکه سفیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و اینهمه کلمات
دال بر آنست که او طرفدار مختار است پس اگر او را نیز از ان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه نفع
بهبود که مباحث کلامیه مبنی بر تأمل است نه بصورت لفظ کما لایخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم
بلکه تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را لنور دیده عصمت را بعدالت
آورده‌اند و محقق لاهیجی ازین جماعت است در گوهر مراد پس دائره خلافت وسیع گشته و العجب که کلینی بمقتضای
بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشستن است و در طفلان نرنان بسر کردن و از
جهاد دل در دیده ان و پرده‌ها فرو هشتن و تدارک امت ننمودن ولیاست نه پرداختن اگر مدار امامت
بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع
مدار آنرا کجا بر عصمت گذاشته بلکه جهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بده که مهاجرین
بالخصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قران مجید بوده‌اند و بعصمت شان که قائل شده اگر مختار
را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم اطناب
است ورنه بار دیگر گفتمی و از آغاز تا انجام آوردمی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
و اگر قران مجید برکشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائبون است بلکه اگر
ادنی غور کنی در ان حدیث نیز خواهی دانست که غایته ما فی الباب و فذلکته الحساب در امامت جهاد است
در راه خدا و سیاست امت سید انبیاء بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شروح هم مدح او ظاهر
است که ریاض السالکین نام آنست یک دو سطر از ان می آید که تا بدانی که عصمت که بینه و بین الله است
و برای مهبط وحی الهی در کار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت تراشیده قلوب الحق را
باخراج راشدین خراشیده‌اند و بالاخر خود لغزنده در دحل افتاده‌اند بکید و سطر از کتاب مذکور در حق
زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات
را غیر از عبدالله بن سبا یهودی که امامت بلافصل و تکفیر اصحاب ایجاد اوست کما فی الکشی مرجعی
و اغازی نیست و مجددی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

نموده تعریضی بسوی اهل حق فهمیده میشود وجواکش در سابق ولاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میدانند وظاهرست که آنانکه یزید شقی را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیدا ست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از انها مستحق باشند وخلیفه برحق وبعضی ازان غیر مستحق
زینهار گاهی نگفته اند که یزید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل ودرهمین مقاله
بحث آن مشروحاً ومبسوطاً گذشت چندان ودرهم نیست که باعث سهو ولنسیان نشود وازانجا که مجتهد حروب
مختار را جهاد اکبر قرار داده پس البته تکثیر بحثش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب ادمان آن
کنند واز زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شانست ودر احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
ذو الوجهین نامیده لعنت کرده اند وازینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اکبر شش ضرورست
که اورا بزرگان بر اصول خود ترجیح دهد که در پرده نشستند واز مسند امامت ولوازم آن برخاستند
واند زید شهید که سیف مسلول ورمح مصقول وفرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه از نهیم با فرا
نهند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه بظهور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان ته کافر بودند منافق
پس جهاد مختار البته جهاد دیگر نازل خواهد بود ومثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون جهاده اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که نسبتی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انیست
که صاحب ریاض السالکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد وقال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه واله للحسین یا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو واصحابه رقاب الناس
غرا محجلین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بکشا وببین که حضرت سید المرسلین اورا بدین اوصاف
ستوده وامام حسین سید الشهدا از الوجود او بشارت داده وهرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم ایشان مامون بردند واوجرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا وخطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین وچنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود واگر
رعایت منزلت تو درمیان نبودی البته اورا قتل کردمی که انچه کرد امری صغیر نبود امام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادرم زید را بر زید بن علی قیاس مکن که او از علماء آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا وجنگ نمود با دشمنانش تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصر افوائد این سطور بیش از بیش است بر اندکی ازان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پر ظاهر است که چون امام رضا بطلب مامون سفر نمود وبعجلتش رسید تا مدتی
تمنا داشت که امام عهده خلافت را قبول کنند زینهار حضرت رضا تن برضا ندادند وخلاف او می نمود
تعمد زمن انکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه درمیان نبود وبا این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت واگر این خطاب را در کتب رفضه بجوئی در کثرت حدی ندارد پس سیاه دلی طائفه فاحشه

کسیه کما فی النشرة الکشمیریه باید دید که در اصول خود جابجا بالطمطراق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصة از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لبنرای خود خواهد
یعنی ملعون خواهد شد پس ملاعین بینی خود را برای بدشگونی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملا گفتم و به تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند محال
است که غیر معصومی برآرند و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی تواتق دالسنت که از نواصب گوی
سبق در ربوده اند زیرا که تقریرات و تفرعات مذهب نواصب نیز عقلا و نقلا دیدم و لیکن این کفریات
زمینهار خطر نرسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد آنکه فتح چنین بزرگ یعنی
زندیقه مید البته محال خواهد بود چه جای کفر او لاچنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار امامتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اصلیت امامت محمدیه عبدالله بن سیار اصلی نماند والحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و از اینجا باطل شد صور خیالیه مومن مجتهد اول که در ذوالفقار یافته و تافته بود و تفصیلش در صولت
حیدریه علی المجوس القدریه خواهی یافت قوله طرفه آنکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری گفته
الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انحدیث بر می آید پس ممنوع است لابد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد ذالحمله است پس ابوالطفیل را از ثقه بودنش بر می آرد و لی باری از اجله
قبیل از دعوی شنیعش احسانات بر مختار کرده اند و چه میدانستند که شب حامله فردا چه زاید اما تخصیص
حدیث بجوم سفیان پس دال بر آنست که جناب مجتهد الزمانی با آنکه قوت رسیده داند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم را نهاده فی هذا المحاد بگرد راه هم محیط اصول و فروع خویش بلکه فر لقلین نیکما عرفته
المجلد الضیا عیون اخبار الرضا را ندیده یا نفهمیده اند پس اختصاص حدیث لسفیان خارج از آهنگ خواهد بود
زیرا که طور علما در کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که هر قید و احتراز به شامل میباشد
پس متبادر اذهان شد از لفظ حدیث سفیان با آنکه شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
و سلم نمیدانند و آن منافی تحقیق امام رضاست رضی الله عنه که حدیث حدمن است کوساله رفته
هنوز حال این حدیث از عیون الاخبار نزد السنت و این معرکه در کتاب منتهی الکلام لغایت ایذی لی
شده و بر هر ناظر عیان گشته که حضرات ائمه عموما و حضرات امام رضا خصوصا تصحیح این حدیث فرموده
و لغو اصحاب را بر غیر مترین منطق گردانیده و آن موجب خنکی چشم ماست هر که خواهد حوصله خود
را بیازماید که آن صحابه کیستند که راه دست نمودند و آن بزرگان کیستند که خاکستر شان بر باد
دادند اکنون الضاف را استعاره بکن و ببین که تفوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المفحکین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرارات میشود که ذکرش مستهجن است و لیکن بحکم آنکه

مگذار که زه کند کمان را بدوشمن بچوبه تیر بتوان دوخت ۰ اگر موقع سخن باشد در مناظره ناگزیر است
بیان آن نمودن و که دلش فرمودن طرفه تر آنکه درین اوراق هزار جا دیده باشی که رفضه مخالف تقلید
کرده باتباع شیطان واقتر التشی پرداخته اند پس بیایم ابو الطفیل چه رتبه دارد که او را اعتقدی گردانند
الکنون تقول وتقوه بامعنی که چرا محل طعن نخواهد شد بر جای خود نخواهد بود و درینمقام لفظ باحیه
مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علماء شیعه مثل صاحب استغاثه وغیره او موضوعیت
مضمون این حدیث از طرق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام مجتهد کجا ماند بلی ما اورا الزام توانیم داد که
که نص رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کردن که او از اجله بود نزد مجتهد
و هرگاه مطابق کتب مجتهد کسی نبود که تردد نکرده باشد در امامت بلا فصل مرتضوی بجز مقداد و اسود کندی
الکندی از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدحت دارد تا امامیه تقلیدش
کنند پس ذکر حدیث مذکور بهر حال مجتهد را از بیب نمیدهد بلکه صریح دوستی منبان و عداوت بنی آخر زمان
ازان ترشح میشود و اگر مراد انیست که ابو الطفیل از اجله اصحاب است نزد اهل سنت بدلیلی که درین مقام
نوشت از مقدمه فتح الباری پس لانسلم که از عبارتش برمی آید بلکه نفس صحابیت البته مسلم است
بامعنی که در جنگ احد پیدا شده و بزیارت حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف گردیده پس از ثبوتش اجله
صحابه بثبوت میرسد نه بینی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبد الله بن عمرو
بن جحش اللیثی ابو الطفیل وربما سمی عمرو ولد عام احد و رای النبی صلی الله علیه وسلم و روی عن ابی بکر فمن
بعده علی الصحیح و هو آخر من مات من الصحابة قال مسلم وغیره پس اجلیت را جناب مجتهد الزمانی افزودند
و ظاهر است که هفت ساله را انقدر صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرابت و هم خانگی هم نداشت که همیشه
صحبت شریف هم میرسید و این امور بدیهی است ۰ و اگر مراد از عبارت مقدمه اجلیت گیرند منافی ترجمه او
خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و ان کان مخفیا علی رئیس السفهاء الغرض چون مجتهد
در مزید محبت مختار منهمک است نشان برواری و ثابت کرد و اجلیت امیر عم خویش پس برای سفاهت خودش
نشانی گذاشت کما لا یخفی **قوله** و سابق بجه تحریر آمد الخ جوابش در سابق چنانچه باید گفته شد درانجا
بنظر انصاف باید دید که هَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۰ معهذا مذهب
بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرتکب بدعتی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللهجه بود روایت
ازوی توان کرد چنانچه از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای و رهبری و آنهم بقول آنجناب در پیرانه سری
چنانچه در کشتی است مقتضی آن شد که رفضه او را از منتخبین دنیا برچینند یعنی با ثقة الثقة لقب دادند
و خطابش اصدق الصادقین گذاشتند که انجناب این تعظیم و تکریم را از رفضه گاهی در خواب هم نشنیده باشد

وقس علی ہذا ہشامین وشیطان الطاق واخوان واقران شان کہ پیشوای شیعہ گردیدہ اند حالانکہ
مخجل ابلیسہا و دجال و منکرین علم ازلی ومخرب توحید حضرت باری بودند وجسم اورا معاذ اللہ ہفت
شبر می پیمودند کجا برہم کردن توحید رب العالمین واختلاف شان دران وکجا بعد از تسلیم ہمہ امور
مذکورہ مرتبہ فسق مقاتلین یقینا نہ آنکہ اینہا از دنیا منتخب بودند بلکہ قدوہ المتبحین واگر باورت نیامد از
علمای سنت بپرس کہ مضر وکمس وغیرہم کیستند نام ایشان ہم ندانند وکجا تقریر رفضہ بر قول مجتہد کہ
علمای امامیہ اجماع کردہ اند بر پیشوائی ومقتدائی شان وبر بزوغ شموس کمالات ایشان کہ دلدار
و مدار باین الفاظ در صوارم یاد میکنند وکتب تنقید دلالت بران دارد مثل منہج المقال وغیرہ کہ اگر
این قدما واسطہ نباشند میانہ اثناعشریہ وائمہ ہدی سلسلہ علوم سرور انبیاء ازہم بگسلد واز جمیع
افادات پریشان گردد اطرف آنکہ از عبارت وافادات دلدار بی مروت ودلبر بی فتوت کہ در صوارم
بحث عدل باری عزوجل مندرج گشتہ دلالت بران دارد کہ اگر معاذ اللہ کسی حضرت خیر البشر شفیع
محشر خلاصہ موجودات وسرور کائنات یا احدی از انبیاء ورسل ہادیان سبل را بوجود محنہ بکشد
مستحسن خواہد بود چہ جای فرزندان کہ بطریق اولی فان ما بالذات اقوی مما بالواسطہ عند العقلاء
وآن عبارت درین الفاظ مرتب گشتہ ہر کہ خواہد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عدلیہ شیعہ
میگوید بباید دانست کہ یکی از اصول خمسہ کہ بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانہ وتعالے
ہست وآن بحسب اصطلاح عبارت از انست کہ او سبحانہ تعالی مرتکب قبیح نمیشود وترک واجب نمی نماید
ومراد ما از قبیح انست کہ فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود ومراد از واجب انست کہ فاعل آن مستحق
مدح وتارک آن مستحق ذم بار مجتہد جالسی نائب امام نرکسی در دار المومنین لکھنو ورقی چند از سیاہی
گرفتہ بجواب امام رازی رضی اللہ عنہ مصروف شد کہ فرمودہ بود کہ تکلیف خالی از قباحت نیست بیان
آن اینکہ عقلا قبیح میدانند فعلی را کہ برای غرضی واقع سازد باوجود اینکہ فاعل عالم باشد بانیکہ
این غرض ورعایت بران فعل واقع نخواہد شد بلکہ مقدمہ بالعکس آن خواہد بود این ترجمہ عبارت امام
موصوف بود کہ مومن جالسی نوشتہ باز ترجمہ عبارتش بعد از سطری بقلم خود کتابت میفرماید کہ ہمچنین
والد ہرگاہ بداند از حال ولد خود کہ ہرگاہ باو سکین دادہ شود بان سکین پیغمبری از پیغمبران را خواہد کشت
ویا خود را بان ہلاک خواہد کرد واو باین یقین وقطع سکین بدست او دہد وبگوید کہ غرض من از دادن
سکین این بود تا او بآن قلم را تبرا شد پس ازینجا ظاہر شد کہ ہر کہ امری برای صلاح بکند ودانند
کہ آن صلاح بران مترتب نخواہد شد بلکہ عوض آن فساد بعمل خواہد آمد آن امر قبیح خواہد بود
نہ حسن باز مومن جالسی یکنیم ورق نوشتہ میگوید کہ تمثیل رازی بجہت این در نظر عوام تکلیف
مستقبح میسازد کہ غرض این نحو دکہ پدر یک پسر دارد ولبس نسبت الہی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که ان پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر ما اگر با جهات محسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این [illegible] که چون ان پسر ان نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان ان نسبت با بد الاباد نسبت چشم زدن بزمان لا یعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسر ان پدر باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع نعم لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکین بحسن منتبود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین امام و مقاتلین ان عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بر همین که کوفی الاصل بودستیم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابوحنیفه کوفی بود چه مدار تشیع بر اعتقاد است و آن تعلق بقلب دارد و امام را بدوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول هجرت فرمود بمکه معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل کبشی ذبح کنند و همراه خویش بی حرمت حرم شریف ببرند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایش نماند و معنی وَضَاقَتْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحاب در شکنجهای مصائب دنیوی می کشیدند از نیجهات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر جان و ناموس بترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بیش نیست پس آنجناب را بدین نیت خالص بجنات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم یقین است که چون خدای عزوجل عادل است و نیز دلدار و بدار کما قال فی صدر الصوارم چون نیک نجات ایشان ببیند اینهمه را بالشهدای کربلا لاحق سازد و امروز در بلاد مشهوره بیگو بر همال بسیاری از شیعه و سنی موجود اند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بر زمین می افتند چنانچه سنیه را وقت ماتم از دست میگویند الشیت را الشمدت و سرین را بسرین بغایت جد و جهد میزنند و روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و طلاقت و بلاغت و مثل روز عید سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این افعال پرسیده شدند گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم و رنجها برداشتیم آنکه از آنجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن زیران مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل ایشان دادم و دیگر متفرعات بالاستیعاب نگر دیدیم و آنچه در باره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری لقال بتقلید پدر خویش لیسیده بجوالیش در رجوم الشیاطین

وتنبیه السفیه مبسوط است ومن امیدوار آن بودم که مجتهد نتائج فکر را بترتیب آورده بصورت صغری
وکبری جلوه خواهد داد تا من خبر اینها خواهم گرفت افسوس که این آرزو صورت نه بست ومجتهد از قریبا
آنچه آورده در رسالهٔ ثمینه قطع النظر از تحقیق والزام که استنباط آن توانی کرد مقلوب است مراد او بوی
که افحش باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند وآنگاه بعض صاحب معامله یعنی
حضرت امام تقی محمد بلکه از کفر ونفاق پاک وپاکیزه ساختند وزیاده برین نیست که آنها در فتنهٔ مذکور بهوش
وحواس در باختند ودیگران از عمائد محدثین ومتکلمین مثل مجلسی نیت شان را که مبدای افعال
است مخلوص ستودند بلکه بدین حیثیت گوی سبق در مدح شان ربودند وحال مجسمه خود معلوم که خبر نیز
توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از هفتاد هزار در وقت
امام صادق فقهای سته باشند که زراره شر من الیهود والنصاری رئیس آنها شد وحالش چون
طشت از بام والبیس در انتشار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف
را مجوسی گرداند کما فی مختار الکشی قاطنگ بغیره ونیز اگر در زمرهٔ محدثین رفضه ادنی غور کنی واقعیه
ممدی ونهایتی ندارند ولفضول همه را هم پایانی نیست که اینها بدتر اند از نواصب خونخوار دشمنان
اهلبیت اطهار ونیز ظاهر است که آنچه از اینها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این
امانات ائمه را خوردند وحرمت حرم ائمه مثل لغما بردند در آبروی شان بر خاک مذلت ریختند واز
هر گوشه بر ایشان بلائی برانگیختند تا اثری از مدعیان آن نماند وعلمای رفضه در اخذ احادیث
از ایشان کمی نکردند چنانچه مجتهد کربلائی یعنی سید محمد طباطبائی در حواشی مدونهٔ کبیت اصولیه داد
بیان وتحقیق در داده واین کتب بدولتخانهٔ حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض آبادی برادر
میر علی صاحب ولد اصغر شان هنوز موجود مهند اکجایکی مثل شبث وکجا لبیاری از اهل خبث واگر خود
از ان میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد
وفرزندش یعنی امام تقی را بتیغ بید سریغ ازخیال ناصبیت گشته چنانچه ترجمهٔ خرائج نیز بران مشتمل
است مهند اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او
در قتل این هر دو امام وحده لا شریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما ومتاخرین این مباحث
را به منبع تحقیقات او اساس نهاده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند وبسیاری برتبت
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که درباره مجتهد حقیقت اینست
که برقیبان بزرگان گذشته ت چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
عجب تر آنکه علم الهدای رفضه صاحب غرر درر توجیهات روایات ابوهریره وغیر او از مرتدین ودشمنان
اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده وکتاب خود را بدان پر ساخته فاین السمک من السماک

واین هرا من ذلک **قوله** انیمه عناد و عداوت از مختار غیر از ینکه او قاتل قاتلین فرزند رسول بود وجه
وجیه ندارد باید دانست که مجتهد را ضرورت است برین همه دلیلی قایم کردن ورنه اهلسنت توانند گفت
که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و هدیه او بدرجه قبول آنجناب
نرسید پس معلوم شد که نفرت امام ازو بدرجه قصوی بود حتی که او از دایره اسلام خارج شد ورنه
بخیال کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد امجد خود بمیراث یا بدو هدیه مجاهد اکبر را که بروایت
صاحب منهج المقال بست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجوه نفرت بسیار است از دعوی نبوت
وادعای آمدن جبرئیل بوحی وایجاد واختراعات مذهب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجب
ان بودن کما لا یخفی علی اهل التنقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین را از عهده امامت معزول
گردانیدن و غیر معصومین را بر روی کار آوردن که بالیقین بر اصول امامیه کفر است بالاجماع ورنه
باید که مذهب مذکور زنده گشته باشد هف کاش مجتهد جمع کردی به کتب تنقید و کتاب صغیر را که منهج
مذکور است دیدی و مذهب مختاریه بردی و بالش پلنگ مغلطه برنخوردی که از برای آن رساله
جداگانه میباید نوشتن این وجوه را گذاشتن و دریکی حصر کردن ستم بر جان انصاف است وانچه
که کلام بنده با مدعی اجتهاد و تکلم میباشد عجب است که این وجه وجیهی را هم هنوز ندیده که در اصول
ثابت شده و از نصوص حضرات ائمه موید گردیده که حق تعالی چون چنین مقام میخواهد پس
بر ظالمین کسی را بر می انگیزد که بدترین کائنات باشد نه بینی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی
بر انگیخت بخت نصر را تا دمار از آنها بر آورد و بانواع عقوبتها معذب گرداند پس قتل مقاتلین و قاتلین
جناب سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و قرینه هم درین مقام موجود که در آغاز شیعه اولی
برفاقت کیسان از برای اغراض جاه و کشتن قاتلین امام الحسین رضی الله عنه برخاسته بودند
الیشان خود درین کشش و کوشش شربت شهادت چشیدند و حق تعالی قتل قاتلین از دست مختار
گرفت و بالاخر چون کفر و احداث او بر اتقیاء و صلحا عیان شد در قتال او لشکرها آراستند و اورا
داماد امام شهید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سکینه است خر التش بوزیجهنم فرستاد و از ینجا است که گفت
که اهل البیت ابصر بما فیه این قصه بسیار دراز بود ولیکن بقدر ضرورت او را تا فرومانگی و هرزه جایگی مجتهد
ولفاق او و پیشوای او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر
فی الجمله طالب تفصیل باشی و بدانی که او در جهنم معذب بود باوجودیکه بتصحیح حدیث در بعض رسائل
موجود که شیعی بی حساب در جنت میرود و از ذوالفقار واضح میشود که شیعی غیر اثنا عشری و ایماندار در جهنم
معذب میگردد و محصل حدیثی از منهج المقال گوش باید کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صراط بر آید و در
پس او علی مرتضی و متصلش حسن مجتبی و برابر قدمش امام حسین شهید کربلا باشد مختار استغاثه کند

از حضرت امام حسین که یا امام مکر یاد نمیکنی که کشندگان ترا چگونه کشتم و انتقام تمام از ایشان گرفتم و اکنون
در عذاب دوزخ گرفتار گشتم و کسی بداد من نمیرسد که رهامی یابم حضرت فرماید ای حسین او را بر زدی
در یاب پس امام حسین مثل عقاب در رسد و مختار را از ان عذاب بر آرد و اگر قلب او را شق میکردند البته
محبت شیخین در ان می یافتند چنانچه از نزهته و غیر آن بیاد می اید از ینجا هم ثابت شد که دل آدمی خفی دارد
ولیکن بمقتضای المرء یقیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت در آب و گل وارد
و ازین امور انکار شدید می نماید و سنیان اگرچه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
و رسولش مثل متبنان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذاشته اند اگرچه
بعد از لقا محبت شیخین داشته باشد و قرابت بعبد الله بن عمر ؓ راستی موجب رضای خدا است چکنم
ندیدم که گم شد از ره راست ٭ و اگر در باخد امری حیرتی بیش آمد علاج بس ازین سطور باید جست که از
تالیفات خود که بنور بجهت فقدان اسباب ناتمام و بی نشان و نام است بچشم انصاف باید دید و گرد
عتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بدان جاری است که انتصار و انتقام نمیگیرند مگر با شرار حالا مجتهدین رفضه را دو گوش و یک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله ان یدعو الله لی ان یجعلنی
ممن تنتصر به لدینه فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ما کتب
فاجابه و کتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما تنتصر لدینه لشبر خلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرض
نوشتم با امام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از ان مردم گرداند که انتصار دینش بر دست
ایشان میشود پس جوابی نیامد و من مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق بیمران توقیع فرمود که خدا رحم کند برآخرین هست که خدا
انتصار می فرماید و کینه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود و از حال مختار لفظی که معلوم شد
که چه عقاید زایفه داشت که به دوزخ در عذاب شدید مبتلا بود از ینجا عیان شد که انتصار محصور
است بگروه اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر علمای شیعه آب در چشم دانشمندی بالیستی که نام آن
در حق ائمه نگرفتندی بلکه اگر روسای قوم سفها ادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
خالی تواند شد غلط گفتم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه هدی خارج گردانید بسبب انکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جور و جفای ظالمین که از دست ظلمه بحضرت

اہل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در روز اول ولادتش بحصول
انجامیده و ہمچنین احادیث بکر ازین باطل بر السنت که وجود با وجودش فقط برای انتقام از اعدا است و سفرا
یا ائمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و میدانند که چون در باره خلفای راشدین خلفای حق یقین
چنین بیهودگیها بر خاطر سپردند فاین الافتخار لصدر رحما عن خاتم الائمه الاطهار بالجمله عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن دار دیتز زبانی میدادند و در پیراهن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
میگرفتند و مجتهد رئیس الطائفه الثانیه که مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دفتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را مطمح نظر نداشته و چه خوش گفت
صاحبدلی بعد از ملاحظه این امور ع تو بر اوج فلک چه دانی چیست ✽ چون ندانی که در سرای تو کیست ✽ قوله
بمفاد المرء یقیس علی نفسه الخ **اقول** قیدی که مجیب مصیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بران الحج بر
ز براہین قطعیه قایم گشته بر یکی و از ان التفاسیر و د مثلا حق تعالی در کتاب مجید در حق عائشه صدیقه و صفوان
ز بر تہمت منافقین اعده بودند میفرماید که لهم مغفرة ورزق کریم چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوسته و هذه عبارته بحث قوله تعالی الخبیثات للخبیثین الآیه قیل فی معناه اقوال احدها ان معناه الخبیثات
من الکلمات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک تقول انک لتسمع الخبیث من الرجال
الصالح فتقول غفر الله لفلان ما هذا من خلقه ولا مما یقول عن ابن عباس والضحاک ومجاهد والحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والجبائی وهو المروی عن ابی جعفر
وابی عبد الله ع قالا هی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیه او مشرکه الا انه ان اناسا هموا ان یتزوجوا منهن فنهاهم الله
عن ذلک وکره ذلک لهم اولئک مبرؤن مما یقولون ای الطیبون مبرؤن ای منزهون من الکلام الخبیث عن مجاهد و
قال الفراء یعنی به عائشه وصفوان بن المعطل وهو بمنزله قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
جاز علی تغلیب لفظ الجمع لهم مغفرة ای لهؤلاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبهم ورزق کریم
ای عطیه من کریمه فی الجنه انتهی بلفظه و آنانکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی را گیرند آیت
کریمه را از کجا بکجا برند یا وصفیکه مفسر مذکور احاله بران دارد و اصرار بر آن میدانند لیکن بخوبی نمی شمارد
فلله الحجة البالغه هرگاه وعده مغفرت و حصول جنت برای ایشان بثبوت رسید پس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند وهو خلاف القرآن العظیم پس معلوم شد

که سفر مسطور مبنی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بود نه از عداوت خلیفه برحق که محبت او از واجبات باشد
و آیات ناطقه و احادیث صحیحه دران وارد شود و ایضاً بر طائی دیگر بیانش باختصار و انجاز آنکه خدای
عز و جل ارشاد نمود که یَعِظُكُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖۤ اَبَدًا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ پس معلوم شد که حرام است فعلی بجانب
صدیقه نسبت کردن که مانند آن باشد و آن گناهی بود کبیره و خروج بر امام برحق نیز کبیره است اگرچه
پس اگر قید مذکور درمیان نباشد نسبت گناه کبیره بسوی ام المومنین لازم می شود و نقد ایمان از دست
می رود لاجرم ضرور افتاد این قید افزودن تا دامن عائشه پاک کرده و از کافیه تا بیضاوی دیده باشی
که لفظ مثل و مانند آن دربیان می افزایند برای تعمیم و شمول پس البته لفظ بمثله و الگاه لفظ ابداً تاکید
تمام دلالت بران کرد که آن گناه باشد یا مانند آن انتساب نکنند یا و اگر ایمان دارید پس اهل ایمان را
ضرور افتاد قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن اما رفضه که لفظ مومن برای خویش
خاص گردانند و از حقیقت آن بهره ندارند و کار ایشان جز ریا و سمعه و نفاق چیزی دیگر نیست ایشان را
با قران مجید و حدیث شریف چه کار پس مواغذا ما چه رو بار ار سه مستی و دیوانگی جام سیما شکست
صرفه درین بزم نیست ساغر جم داشتن ؛ انهم خیال نکردند که طرف ثانی موعود بمغفرت و جنت است و محبوب
حضرت سرور دو عالم و اهلبیت اوست که فریقین در واقعه افک نقل کرده اند که حضرت سر منبر فرمود
که بعضی مرا در اهلبیت یا اهل من میرنجانند و اذیت میرسانند و محدث نجفی در مجمع البحرین و غیر او نوشته اند
که اهل یعنی اهل بیت است علاوه چون عداوت خلیفه در زد بایدکه امیر المومنین واجب المحبه و برحق نباشد
سف و نیز صدها حدیث مناقب مرتضوی از صدیقه مرویست و همچنین مناقب او از حضرت مرتضی و تعظیم و
تکریم و آباد کردنش و اقامت نمودنش در حظیره مقدسه الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی و نیز بر مذهب تعظیم
لازم می آید کافره حربیه را دران بارگاه باز داخل ساختن ایا شرط ادب آن مکان ملایک آشیان همین
بود معاذ الله این حرفی چند تعلق بحضرت ام المومنین داشت اما معاویه بن ابی سفیان پس صحبت و رفاقت
او که حضرت عقیل بن ابی طالب برادر عینی جناب امیر المومنین بجا آورده حتی که در رفاقتش بشام رسوند
درباب مذکور کافی است عقل خردمندی چگونه تجویز کند که همچو حضرت عقیل دیده و دانسته انکار لیاقت
نماید و مثل خوارج مکفر آنجناب باشد که الناس علی دین ملوکهم و هل هذا الا انکار البدیهی و ماخذ این معنی
در سابق در لاحق این اوراق از کتب معتبره رفضه یافتی پس چرا وقت را باعاده آن ضائع گردانم تکلیف
که صاحب حامله در نهج البلاغه خود فرماید که اصبحنا نقاتل اخواننا و بر طور شان بر ظاهر است که چون اخوت
نفسی میان آنجناب و خوارج نتواند شد زیرا که نواصب و خوارج از طیب ولادت بهره ندارد کما ثبت فی محله
حتی ان بعض الاحادیث مروی فی مجمع البحرین ایضاً پس اخوت اسلامی متحقق شد لاریب فیها و ملاحظه
قید مذکور ضرور افتاد و آنچه درین مقام یاد کردم حقیقه تبرعی بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از اخواننا درین باب

نمودند کو رست فیتبعو ما قلت بلفظ المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذاً بالله
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اهد قومی فانهم جاهلون و عن الصراط ناکبون و اعجبا که اصحاب
صفین بیشتری از اصحاب باشند اگرچه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و آنجناب را بر مسند خلافت
نشانیدند و بر روایات رفضه چنانچه دانستی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند امرار ورزیدند و
بران کشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه نیز از کمال بشهادت کتب شیعه این احکام و روایات منجر به
بغض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً مبنای بغض مذکور آن باشند که اکابر این نحلت بر ملا در کتب
دینیه استعفای حضرت از چنین رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی وغیره
وآن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و نمیدانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اسباب همین بحکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت بر می آید و
حضرت امیر خود رائی از غلامان آنجناب مید السنت لیس مستغرب نبود که چنانچه عبدالله بن سبا و اشباهش را
سوخت و بدریش نیز در صوارم نوشت ایشان را هم همه دوزخ میگردانید که البته تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر شیخین هشتاد تازیانه برای زعضه منبر مقرر فرماید برای
تکفیر شان هر سزائی که تجویز نماید کمتر خواهد بود قوله بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المومنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او نشنید و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هر قسم در
کتب فریقین مندرج شد لیس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصولا باید در کتب فریقین مذکور نیست که آنجناب لعنت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل والجبل ایسرا ام المومنین
که صدها مناقب امیر المومنین را روایت کرده چگونه تکذیب تواند کرد و ازینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ جار
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک او قرار داد و بعد ازین در همان کتاب نهج الحق انچه گفت صریح الکذب
ان بود و چون فضل ابن روزبهان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی رطل بوق شوشتری
غیر ازینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزد و آبروی خود نزد عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لفقیه بر نیز د خبری نتوانست کرد لیس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فاز مخطی
جناب میرو بیروی ملایکه مقربین و حضرت البشیر و نذیر بر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون
فاز مخطی عند نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بارها معلوم شده حاجت باعاده باقی نگذاشته بخواند
توجرداوا الیقنا چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق اعظم را که کم کسی بود که از موائد احسان او منوال
گشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و قرباً ذکر رفتند و دیگران که
دریای امانت شان شدند برحق باشند با حضرت امیر که وصیتهای رسول البر دی را معاذالله پامال نمودند که ازانا

مراعات فریادرسی مظلومین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتقریح آن پیش نمودم و عنقریب گذشت حقیقة الام
امنیت که چون مجتهد از ملاحظه کتب خود را معذور گردانید زیر بهر قول و اسباب فضحیتش مهیا میشود و هر کسی زبان
دراز و کوتاهی حوصله و مجتهد و ابیر یکه جناب امیر فرمود که اگر در قول من متردد اند میانه رکن و مقام ایستاده میشوم و
قسم میخورم که نه کشتم نه شریک قتل گشتم نه امر نمودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
بکمال جد و جهد بجال شتر را نزد عثمان رسانید و چون خود لفضر ورات رفتی اولاد امجاد خویش را برای حفاظت
مقرر فرمودی و بر در دروازه عثمان گذاشتی **قوله** و حقیت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار و کوفیان ناهنجار
ثابت است کوفیان را که قدمای شیعه بودند و در هر واقعه خدمت گزار امامین بلکه پدر بزرگوار ایشان
شوند بالخصوص حق مهمان کربلا چنانچه باید ادا کردند یعنی هم تیغ بیدریغ ستم بر انجناب آهیختند و هم در
کوفه ماتم شان از هر گوشه بر انگیختند و امام سجاد فرمود چون شما سوگوار باشند راست بگوئید آن کیست
که ما را بدین روز سیاه رسانید کما فی المواعظ لابیه ناهنجار گفتن کار مجتهد است نه دیگر لسبب آنکه راه و رسم
حضرات اهل التشیع همین است و همین بود که در اغاز آتش افروزند چون بلند شود برای ریاد سمعه آب پاشی
و قصد کنند صدر اول از ارکان اربعه سعه لهذا را درین اختصار گذاشتند و انهم خیال نکردند که
بر حضرت و بر اهلبیت بعضرت چه مصائب رفته باشند که آثارش عیان می دیدند و لباسان اخروی
جنازه هم نپرداختند حالانکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مضافات نیز در و قتیکه
فرو رسید جز فتنه انگیزی چیزی نبود با خود امام الائمه در فریب ایشان گرفتار شد و هر گاه تخلف
بار دید ملعنت و بیل در رفتنان گذشت و دیگران که نزد صاحب صوارم در تشیع شان شبه نیست کما فی
و حاکم کوفه باشند مراتب مهمان نوازی بدست خود بجا آوردند و دو امام معصوم را بخیال خویش بجنت
رسانیده لسوگواری پرداختند و چرا چنین نباشد که مطابق هزاران روایات اصول در روز ازل
محبت ائمه و امامت ایشان از روح کشتی نوح آنکه در حق انبیا الا نادرة و شد و خاک اهل کوفه حتی که کوفه
دلیل تشیع شد چنانچه سابقا باشاره دانستی و انشاء الله تعالی بقیه را به بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
خواهی دانست و اخر علمای شیعه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همه این مردم در نفاق یکتا
دلی عدیل بودند و کار ایشان خرد و ابو حنفی چیزی دیگر نبود و این نفاق پیشگان درین جوش و خروش
انهم یاد نکردید که حال دوازده کس از ائمه سادات و اهل بیت بر اصول ایشان چیست و مقصود ازین
مناظره همین بود که بدون کنج و کاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خوب مجالس شد جناب
دیگران را که طرف نقیض شان باشند از کجا هم خواهند رسانید شاید که جناب شان مشکوی شاهی و کا
اجتهاد بدار المؤمنین لکهنو گذاشته لسفر جابلقا و جزیره خضراء تشریف برند و قبل خروج سفیانی

اسمانی بزیارت مبارز نرگسی در رجالی بصورت مجهول یا هیکل معروف نوع ناس لبناس مشرف شوند ولیکن مشتمل بر
اینست که امروز نیز درس همین قران خواهند شنید و جز تقیه و ذوالوجهینی امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچه
بعضی از وجوه وقت خدمتگزاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند واگر خواهی که مشکلترین
حیله مشکلها بر رفضه در نهاده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد صادق
تتبع کنی که خواهد برآمد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید همین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
پس سنیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر همه فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش
الهی بگزارند و رفضه بدانند که قران اهلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی النزهة دران زمان هم
بیکاره خواهد بود پس اصل تشیع که در قران اهلبیت نصوص قطعیه امامت بلا فصل موجود است و رفضه در توقع آن بودند گاز
میکردند و آنهم از دست رفت و از هر طرف مایوسی بظهور رسید بموجب سپوست فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین من بعد حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر
الی برده بود که در مقابله عمرو بن عاص حکومت ابوموسی اشعری قرار یافته داد مردی واهی زمانه است مناسب
آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند و گفتند که اگر رای شریف بعمل کنی اول تر
میکشیم پس حضرت اجار شد چنانچه اکابر جلیت عمدة المنار میفرمایند و بید مجتهد بزرگ البتانست بالجمله این مردم همیشه
روی خود را بهمین عنوان در نافرمانی جناب شاه مردان سیاه میکردند و چون اجتناب را زرد میساختند که برای
تفصیل آنکتابی دیگر میباید نوشت ناچار تقیه اقوال رو به مجتهد امامیه را لتعرض مینمایم و درباره مختار هم بحث با لغم
الهی چنان مرتب تواند شد که اگر رایی الضاف درمیان باشد مجتهدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرهای
خود بگریبان خجالت مد اللسان فرو برند که باز فرصتی بیابند تا روبروی اهلسنت بردارند بیانش آنکه اینقدر مسلم
اجماعی است که مختار مذهب کیسانیه داشت و گردن بگردون گردان میافراشت و نزد اهلسنت مدعی نبوت بود
و رفضه اگرچه صاف صاف نگویند مگر در دل زهر کلمه می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انفا معلوم شده که
حضرت علی بن الحسین او را ملقب کذاب یاد فرموده و هدیه او را قبول نموده پس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام درین است
که او خود موجد مذهب کیسانیه است یا نه از کتب معتبره رفضه مثل منهج المقال بی کدورت ظاهر است که او خود احداث
نموده و دیگران پیروی او کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید والمختار هو الذی دعی الناس الی محمد بن علی
بن ابی طالب بن الحنفیه و سموا الکیسانیه و هم تبع المختار و کان لقبه کیسان و بهر تقدیر خواه موجد این مذهب باشد
خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات و محدثات بر همه عیان شد الکنون در نمیعنی که او در امور آخروی مثل کفار
است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیما و حدیثا خصوصا
تالیفات مجلسی محفل افروز مذهب و ملت ایشان و عناد الاسلام و ذوالفقار و صوارم و حسام فاضل جالبسی مجتهد
اول در کوفه هندوستان و افادات فرزند اکبر او که کیسانیه و ناووسیه و واقفیه و دیگر فرق باطله از شیعه بر مذهب مختار اند

زینهار ایمان ندارند وامام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید و کان تحقیق عنان میکشاید
که ایشان در آخرت مثل کفار نعوذ مخلد فی النار و عیان بلاجه بیان که بودن مختار در دوزخ درهمین نزدیکی بوضوح

انجامید که تقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار بئس الورد المورود و العتوا فی هذه لعنة و یوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی
ماند انکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه وآله همت علیا بر گمارد یعنی او را از عذاب دوزخ بدرارد این خود
امریست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که
اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضیغمیه بر می آید و رحلت متعه مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده اند
جابجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه انچه مفید باشد مثلا امیر فرمود
زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی انچه دال بر انست که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن
بودن تو دران محتاج بدلیل است که من انکار میکنم برهمین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در نار
ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید انرا بدلیلی ثابت کردن قطع نظر ازان عقل چگونه تجویز نماید که علمای
شیعه حال فرق ضاله مبتدعه خصوصا کذابین شان را نیک وانند که مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
نداند و امام حسین عاقل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که ادنی ایمان باشد بسبب نیب واورا
از دوزخ برارند بلکه بعد او سحقا بالیستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زینهار لائق
شنیدن نیست و برین قدر چه موقوف که ناووسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را موقوف
کردانند و انجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات ستانست
که زرارة نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید و لیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت بر خیزد و یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و لیکن خوبتر معلوم نشد که این
همان وقت است که دابة الارض برآید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه
و لعن المشرقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه
چه شرح دهم که گفتنی نیست لیس اشارتی که کردم و مختصری که گذشت کافی است و درباره ناووسیه هم
طریق اجمال سپردم و بر همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث بحرانی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدارا باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر
حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمان
تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن آبان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبه او را تالی متقدمین میدانند از هشام
و زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقه
بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از اجلهٔ اصحاب کرام بود روایت میکند

والحاد و زندقه مثل ابو الجارود که سه نیز از استاد کلینی اعور نیز ملاحظه بکن که در روایات کیست و این
تمجید و تمثیل است بحث در ان نمیرود که دفاتر طوال در ان وفا نمیکند پس به انکه امام المنتقدین
شیخ العزیز کشی میگوید و دیگران داد پیروی او می دهند قال الکشی بر زبان دارند اگر چه با امامت
و اخطمت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة
وکان یسکن الکوفة وکان من الناووسیة ثم قال تسمیة الفقهاء من اصحاب ابی عبد الله اجمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح من هولاء وتصدیقهم لما یقولون واقروا لهم بالفقه من دون اولیک
الذین عددناهم وسمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج وعبد الله بن مسکان وعبد الله بن بکیر وحماد بن عیسی وحماد بن عثمان وابان
بن عثمان و کتب دیگر نیز بر ان دلیل است که اجماع علماء اثنا عشریه بر توثیق او جمی نمایند واجماع
او را بصحت می ستایند و حکم به ایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
سعد نزد بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود و بالا اکبر کبایر
و بالا گذشت که نزد دلدارم دار قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوه
مستحسن بود و از انجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عز و جل و ان امریست که جمیع فرق
عدلیه بر ان اتفاق دارند و چگونه این بزرگوار ان شغال و قومی الاذناب اجماع بر ان نکنند که بدون
ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلالت قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
مشکل کشا بیش حضرت روح الامین رئیس ملائکه مقربین مدلل فرموده است از چنین رسالت
بار کشید که انهمه امور و داعی وجوب قتل شریعت عیاذا بالله بر اصول امت رئیس بعید خواهد بود
و از این اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه مستثنی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
حیث العدل سخن همین است و گرچه هرگز خدا به درین میدان ملکا دری نماید و به بیند که فتح و
فیروزی برای کیست و سبب شکست ذلت علمای اثنا عشریه از بهر چیست نعوذ بالله
من هذا المقالات [illegible] اصول اهل الترهات من [illegible] باید آورد که رفضه نیت خوارج
راستوده اند که بکفر جناب تقوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکه
او کفر نبود ولیکن حب دنیا او را بران آورد چنانچه رطل بوق بن عوق [illegible] در بار [illegible]
و مامون مانند ایشان وا دبلاغت میدهد و مشهوری هم بیش از بیش میگوید و در بلاد اعتقاد
بنا می جوید و این باب اگر بکشایم عمر بپایان رسد [illegible] رفته [illegible] این حرفی
بود از توثیق نا وسیلها و اقتضیه پس عدی و نهایتی ندارد و تالیفات مجتهد کربلایی از رسایل
و کتب طباطبایی باید دید که چه می نویسد که مضمون روایات متواتره از ائمه طاهره

یقیناً دلالت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
السلام انقدر مذمت ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که
بالیقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گزشت که زنهار
آن امور از خوارج و نواصب بصدور نیامده و آن همه دشنامها را که تواند ضبط کردن و
بے اندامیها را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تنقید ابراهیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران هم توثیق می نمایند و هم واقفی میدانند برای تمثیلی برین دو حرف اکتفا ورزیدم
دگر در تطویل نکردیدم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رویه مجتهد دراز دم وگاه بی
هم نظر نمایم **قوله** غرضت آنکه عایشه و معاویه را الخ ظاهر عبارتش موهم آنست که این هر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرای نمودند این امر از
کتب فن بر نمی آید بلکه دران زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان
الشیاطین والضلال والزندقه هم بوضوح می انجامد و نسخه صحیحه محشی انان که مرزا کاظم علیصاحب
از سکندر بیگ لال خرید بدست مجتهد اول گزرانیده نزد او موجود و هر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم
نسخه دیگری فرستاد و انماز نهاده و سبب این و هم ازین مجلد هم ظاهر هست یعنی تجر مجتهد از
در هر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقالاتش پیداست و امریکه بعقل و نقل در سفر بصره [illegible]
واقعه جمل سودید باشد آنکه اخبار مختلف که باعث سفر امیر المومنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین رض بر بارگاه جناب امیر المومنین بود حتی که عنقریب می آید انتهی آنچه آنها باظهار علمای شیعه در
باره تحکیم بجناب امیر گفتند و باوصف دعوی تتبعش تحکم بر آنجناب می کردند و از نهج البلاغت هم مخالفت
ایشان چنان بر می آید که جناب امیر را در قتال بسوی خود آورده بودند و تنقیح آن جناب
وقتی شد که جناب امیر یکی از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بی
کم و کاست معروض دارد چون حاضر شده و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شهر چیست
فرمود اصلاح امور امت و اهم مطالب آنکه طلحه و زبیر رض از ظلم و عدوان قتله عثمان و
وخوف بربادی ناموس و جان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطمئن شوند در انتظام خلافت
مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام یابد و کسی را مجال بغاوت باقی نماند پس
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از هر جانب در مسلمین برانگیخته اند جواب
داد که چون آنها شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد اگر امروز به آنها
دست اندازیم فتنه دیگر برپا شود و رخنه اخر پدید آمد پس همدگر ترسل و رسایل چنان
کار اگر گرفت که در مجلسیکه خالی از اغیار باشد بنشینند و همدگر درین باب شوری نمایند

وهرچه دران مجلس قرار یابد بر آن کاربندند ابن سبا شقی و دیگر هواخواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این در بار را زنهار اگر دست
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و پیش از آنکه هرکسی بداند که غدر از جانب
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح است یا خر دجال و موافق آیات
قرآنی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل وقائع مبسوط
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر از مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی یا شیعه
نیز آورده‌اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که تحقیق مبلغین
هذا قول الغوغائیین وذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و سر دفتر
اهل فساد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کما فی مختار الکشی بسبب
ضلالات شیعه تحدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث کشی در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
از سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان ع بلند نمود و باز قابو یافته جهال شیعه را بر آن آورد که معتقد معبودیت
و الوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیرالمومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
ایشان قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود و
از نجا انهم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او [illegible] از کتب دیگر از محققین شیعه مثل کتب رجال
است که هفتاد هفتاد را حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا والاخرة شدند و بجاوای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب شیعه
جابجا مذکور است که امیرالمومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای جناب می نمود و علی رؤس الاشهاد بجناب
شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد که مگر یاد نداری که
مرا برسم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری او و پس از اخراج بسوی
مداین هرچه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعزیر او عین مصلحت بوده باشد نه از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفا و آنگاه بعد اظهار اسلام عود بدین
کار او از مختار رفضه هم درگذشت و هرچند محدث کشی رعایة لمذهبه برای تلامذه او فتنه جهال افزودند تا
دامن علمای قدیم خویش را پاک سازند ولیکن باد بی غور هنوز از عبارت ایشان بوی [illegible] می‌وزد

اہل فطانت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الٰهی طبایع مختلفه و اوضاع جداگانه دارند عامه را باعتقاد الوهیت رسانند و خاصه را مقارن این درجه گردانند که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و خلفای معتقدین و منتقدین شان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است و ازینجاست که محققین این فن معتقدین الوهیت امیر المومنین را بوسوسه آن ابلیس لعین از شاگردان تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارج اعلی و اوسط و ادنی نوردیده شود و قدمای رفضه بدرجه توسط باشند و ادنی برین تلامذه آن بے دین مطابق واقع فرقه تفضیلیه کردند و لاینک مثل خیر **قوله** لا اقل که سلب عدالت از آن جناب می نمودند و آن مستلزم انکار لیاقت امامت است

اقول معنی لا اقل نزد وی هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد پس این مغالطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی دقیقه شناس اجرام آسمانی صدور یافت تفصیل این مجمل آنکه ادنے درجه درینمقام عدم تنفید احکام است و آن احتمالات دارد یکی آنکه سبب عدم تنفید حکم بر قائمین و اہل بلوی شوکت و جمعیت شان بود که بدون اتفاق و اجتماع اہل اسلام باعث رخنه میشد عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کمترین عدد شان دوازده هزار است پس مقابله و مقاتله شان جنگ ایرانیان و تورانیان نیست و معلوم است و مثل مشهور که جنگ دو سر دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اینمقدار موجب تسکین محبت مهدین شیعه نباشد باری بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یاد دارم که در سابق در مقاله سادسه غالبًا عبارت بلیغه خطبه شریفه نوشته ام و مضمونش بدان ماند که اہل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک و ما را مملوک توان دانست و از شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کرده اند و نوبت بجائی رسیده که شما را بر گونه مصیبت و عذاب میرسانند و انواع مکر و حیلات و واقعات می چشانند و مقامے باقی نماند که دمی بیاسائیم و تدبیرے معقول شویم و از همعانے عیان است آنچه محققین اہل سنت درباره حواریین حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم در تحفه وغیره بتقدیم رسانیده اند و خواص و عوام چنانچه باید بفهم آن بے کلفت رسیده اند که بلوائیان که اصرار بران داشتند و بعد قتل ذی النورین در پے دیگران افتادند و خواستند که حواریین را بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار اینها از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد آنچه شد و از باب لوازیخ و سیر داد تحقیق داده اند و درینمقام دلم میخواست از تالیفات محققین که عبارت شان را جمع کنم و لیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امتناع مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست که زنهار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را با یشان نسبت کردن آفتاب را جرم ظلمانی گفتن است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزاران احادیث فضایل حضرت امیر وارشد
بذات آنجناب را خود این حواریین وامثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اند که شیعه بجهت شامت رفض قدر دان ایشان شدند و بیت
ایشانرا که از مبادی افعال و اقوال شان است بد وندانستند و سر پرستی خوارج که از
امامیه بعهد در آمده جابجا دانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
بحقی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و از ینجا انهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرا و جهرا مصروف است عیاذا بالله دوم آنکه تفتیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
کشته پیوند کرد ، و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط بلوائیان از اجبار مرتفع شد و
فرستاده امیر المومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه و حواریین در رسید و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه ایشانرا رای زیبا پسندیدند که قصاص بعد از قاتلین عثمان بدون
اتفاق اهل اسلام نتواند شد ولیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است نعوذ بالله من ذلک بالجمله درینماده عدم
تنفید حکم است باوصف اقرار این معنی که قصاص از قاتلین می باید ولیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت **قوله** علی زعم المجیب **اقول** درینجا سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جابجا در صوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگرداند
چه معنی زعم مجیب که متبادر الی الاذهان است آنکه آنچه گفتم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت در
اخوانش حکایة عنهم مستلزم انکار لیاقت است بر گمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو مناقض **قوله** سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض او بعد از امریکه آنفا گذشت
پر ظاهر است که کلام در تنقید بود و چون عذر شنیدند انهم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین و سایر ناقلین
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت ازین جهت نمود و قید زعم المجیب افزود که خود قایل لعصمت امام
است فکیف امام الامامیه و شیعه اثنا عشریه خصوصا عصمت را شرط امامت میدهند باید گفت لابد من البیان

رح خدا بارها معلوم شده که مباحث کلامیه از مباحث نقطیه نیست بالذات محققین رفضه بالاجمر عصمت را
بکمال عدالت ارجع ساخته اند علی ماسبق تفصیله و با انیهمه می توان گفت که هرچه مانع عدالت
است مانع عصمت است علی المشهور عندهم ولا عکس تحقیقا لمعنی العموم فی العدالة والخصوص فی العصمة
واگر وجه تخصیص اینست که مجیب عدالت را شرط امامت میدانند و دون غیره پس این معنی خلاف کتب
کلامیه است که عدالت را مصنفین آن مشروط امامت گردانیده ادله بران قایم کرده اند چنانچه از
شرح مواقف وغیر آن برگذشت و همچنین از ازالة الخلفا و تحفه اثنا عشریه و امثال آن واد
چنین فهمید که این زعم مجیب است فقط حاشا که چنین باشد آری در امور اختیاریه و اضطراریه
فرقی است ظاهر پس از رفع اشتراط از ثانی رفع آن از اول لازم نمی آید و این ابحاث
در سابق بعنوانی گذشت که لامزید علیها پس باید بدان رجوع کردن و دنبال این دمدار گرفتن
و برا اصطلاح او در طعن الرماح تفوق جستن واگر مقصود از زعم المجیب آنست که نزد او ثابت شد
که ایشان منکر لیاقت امیر شدند بخلاف امامیه که نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا که وصیت مصطفی
در فارغ خطر را اهلبیت پایمال نمودند بر تقدیر یکه مجتهد کلینی را دیده و مضمونش را فهمیده باشد فالامر عظیم
والمشکل شدید و مجیب فلا یبغی للمجتهد مفر ولا مفر الا الهاویة وَمَا أَدْرَاكَ مَاهِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ وقوله وصیت خلافت
یزید الخ جوابش در مجلد اول انجنان گذشته که اگر اولین و آخرین همه رجعت قهقری نموده هرگاه
امام نرگسی رونق افروز بهار و گلدار کوفه شوند بهیئت مجموعی قصد کنند که ابجاث آنرا الیقوت علیه برد او زند
کاری از پیش نخواهند برد بنابران اعاده آن مباحث تطویل دانسته بقیه اقوال مجتهد الذا او انتقا
ته و بالای نمایم و اتحش وجوه این ابواب را از کتب رفضه برای مزید بصیرت مشتاقین بدفتر
می سپارم و میگویم که جناب مجتهد ادعای تشیع خاص برای قدمای مرغوبی خویش می نمایند که بعضی از آنها باعتراف
اعور المحدثین مصداق کان من الکافرین ولد الحلال نباشند و هو مستور و بعضی را از یران
قصه درج کنند که علانیه دشمن اهلبیت بودند و معلوم است بر اصول شیعه که هر که دشمن اهلبیت
است از طیب ولادت بی بهره است پس باید دید که این شناعت از کجا بکجا میرسد زیرا که غم امام
نرگسی جد امجد مجتهد دشمن صاحب الامر بحدی بود که از زین اوراق هم عداوتش پیداست و از بجار
وغیر ان عیانست همه حقوق آنجناب را تلف کردن و مکانش را هم غارتیدن و خمر خوردن
و داور قاصی و طنبور نوازی و قمار بازی دادن و بر ظاهر است که تالیفات مجلسی خاتمة المحدثین و
المتکلمین و همچنین تالیف دیگران لقبر یبا بعد هزار سال هشتصد و نهصد سال است کما بیش که ایشان
حال او را بدین عنوان نوشته اند و هزاران کس از قدمای رافضه جناب امیر را در قابوی خود
گرفته داد شقاق میدادند و در واقعه تحکیم انچه گفتند عنقریب معلوم شد یا آنکه خود آنجناب بحکم شان

را تطویل وعرض تقریر فرموده از وقت وقوع بلوی بر جناب ذی النورین و واقعه شهادتش
و مسند نشینی خویش بیان نموده و در نهج البلاغت ارشاد فرموده آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکم رانی
از آنهاست پس نه دامن مبارکش میگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مریدی را چنان بر ملا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر و نذیر در مناجات نماد و نه محکوم شد بدعای بد نمودن
تا آن ملاعین پامال شدند و بیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعیان تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرده کسی
مصلای شریف در ربوده و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المؤمنین نام نهادند با وصف
آنها آنکه امامت اصل الاصول ست بایمعنی که بدون آن اعتقاد توحید و نبوت و دیگر اصول بکار آخرت
هیچ نمی آید و اهل تسویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
شور و خیر خواهی حسن مجتبی قرار داده اند و هزاران هزار از قدمای مجتهدین در بیعت حضرت شهید کربلا
عهد محکم بربستند و بمجرد آمدن ابن زیاد آن بیعت مبرم را شکستند و همراه یزید شده حضرت امام حسین را
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط احتیاط
آن جماعتی کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران کیستند که ما را کشتند و بعضی تخلف نام از آنجناب
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن پلید داد عیش و کامرانی دادند و جمعی غفیر بعد از
وقوع واقعه کربلا همه مرتد گردیدند الا الندرة کما فی منهج المقال و بعضی دو امام ابد بست خود کشتند و با تم کشتند
بعیج و ملحق مذهب بسیاری از پهلوانان را برای زیر کردن بدون امام رضا همراه برده و این سیر و تماشای
بیدیده و علمای رفضه مدعین مزید محبت قاتلین امیه و این نظارگیان را در اهل تصاویر داخل ساختند و زرارهٔ
شقی را که میخواست که امام صادق را در حیره مسری مجوسی گرداند اصدق الصادقین لقب گذاشتند و
امام صادق را بدالعم در فروغ نوشتند که بدان را نیکت نیگانه اید میگفت کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
مردان و شیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از آغاز اسلام تا وفات مظهر کفر ثبت کرده اند یا جناب امیر بر اصول
قوم لعنت پیغمبر زنار بگردن مبارک می انداخت نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که آنجناب کافران را می گشت آیا صورت و لباس هر دو را از
تغیر میکرد مانند امام نرگسی بی وقت کما فی حق الیقین و البحار غرضیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
خر سار بسیار و نهیق و شهیق حمار چنانچه از تالیف قدما هم انکار است چنان نگفته اند که آدمی مطمئن شود بسبب
آنکه در لجه عداوت امام الائمه چنان گرفتار اند که امید ساحل نجات ندارند و در باب مجتهدین رفضه خصوصا
رطل بوق چه گفته شود که تبلا و تیلا در مجالس المؤمنین چها نوشته که آخر الشیعه تراشی ذوالجناح نیز در رفضه
هم طعن گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه در باب من گفته باشند کما فی الاصول ومنفوجه فی الوافی والصافی وپلاو قورمه بر دستار خوان نواصب بخورند اگرچه عمرها در ان بسر نمایند بخلاف النبی واصحابه حیث ناجره داد ترکوا او طانهم وحضرت امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند و دستهای نواصب می بوسیدند وتبیین لنز دیگران را مامور میگردانیدند کما فی ترجمة المزاریح واگر حضرت عقیل فاقت معاویه را مستحسن نمیدانست چرا بقیه عمر در صحبتش ماند وهم بر فاقتش وفات یافت چنانچه در مجمع البحرین ومطلع النیرین است ومحمد بن ابی بکر را باوجودیکه در بلوی شریک شد وجناب امیر بلوائیان را ازمنع منمود وآب ودانه بعثمان میرسانید باوجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند وعلمای امامیه این فصل حسبة الله نظم کردند گر تر اخال باید ناچار ٭ پور صدیق را تو خال شمار ٭ اینکه شنیدی در وقت مذکور بود وهرگاه گفتگو در قتله عثمان شروع شد امیر المومنین فرمود مرا میان رکن ومقام ابراهیم روبروی کعبه ببرند تا قسم خورم که شریک بلوی نبودم تا بامر قتل وبشرکت خون چه رسد ببین که ازینجا حال سنی ورافضی عیان شد که اهل ایمان قسم شاه مردان وشیر یزدان را قطعا ویقینا راست میدانند ومتعه را وکان دروغ محض می پندارند وبتقلید امام اعظم ثانی می نمایند کما مر منوجه وبرین قدر هم موقوف که ابن بابویه صدوق الکواذب قسم آنجناب را که غباری ازین چنین ندارم وهر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرایع واصول دیگر آورده پس معلوم شد آنکه وکه همه دروغ بود وای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فیکف دعوی مزید ولاد اطاعت واتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین او دارند و وافقیه که هم خزاین ائمه بودند وهم بر حرمها شریف تصرف نمودند وبدتر از خوارج ونواصب بودند ونا دو سیه بی ایمان را که باعتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب وثقات نحلت خود گردانیدند وآنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فهمیدند وبر تقریرات شان نازیدند کما فی عیون الاخبار وغیره ونیز جناب امیر را پایمال کننده همتهای رسول اشمردند چنانچه نمونه آن از کافی دیدی وبگوش هوش درین کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشیء عجاب وکسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کما فی شرح الهدایه اعتقاد کنند وگویند علی حبه قسیم النار والجنه ووصی المصطفی حقا امام الانس والجنه ودر غیرت وحق گوئی وحق جوئی واشالش ثقه وخاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند واجتهادات آنجناب را مقرون بصواب ومخالف او را بر خطا اعتقاد نمایند ونواصب را بدترین کلمه گویان دانند ونیت خوارج را نه ستایند خلاف اکابر امامیه کما عرفت مرارا شیعه خاص نباشند فاعتبروا یا اولی الالباب **قوله** جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در ما سبق ظاهر گردید **اقول** بتایید الهی وتوفیق نامتناهی جوابش کما ینبغی پیرایه ظهور پوشید واز مدتی بتوسط احباب ثقات پیش مجتهد ومقلدین او قرار رسیده وحوصله ایشان از دیدنش تنگ ومطالعه ان صدگونه مورث عار وننگ گردیده

قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ **قوله** بقطع نظر از
اطلاق این لفظ بر حسنین تابعین محتاج بدلیل ست الخ دلیل این معنی خود از قرآن مجید بذکر آیت
کریمه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ و تفسیر آن از مجمع البیان عنقریب گزشته که رگهای گردن مجتهد
شکسته و راه نفس را بر ایشان بربسته اگر مقداری انصاف را استعاره کنند و بمطالعه آن پردازند
البته ایشانرا بمنزل مقصود رسانده و هرگاه مجتهد و مقلدین او از جهت غلبه جهل مرکب نابینا شوند
و کورو کورانه درین بادیه روند حال شان مانند امم سابقه و مغربین سالفه خواهد بود قال الله
تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ **قوله** میگویم که بعد استخلاف الی قوله عدل اصحاب منصوص الخلافه بود **اقول** این اوصاف را از
کتب اهل سنت برای معاویه بن ابوسفیان بروایات صحیحه باید ثابت کردن باز بر زبان آوردن کما عرفت
و هو کما ترى و فساده مما لا یخفی نه بینی که از کتب معتبره در سابق عیان گشته که معاویه بن ابی سفیان
مثل خلفای راشدین نبود و در فوج کسی و میدان داری و بغاوت راه خطا پیموده و در کتب کلامیه و تحقیقات
امور دینیه این امور جا بجا مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقه در تحریر و تقریر هم آمده و از ان
غفلت نمودن کار مجتهد الزمانی از متبعین خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متکلمین محدثین
اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافة ندانند معاویه را چگونه بدین درجه رسانند
چنانچه در نهایة العقول امام فخر المله والدین الرازی و تالیفات علامه سعد الدین تفتازانی
و سید سند علامه جرجانی مفصل مذکور ست که حضرت سید المرسلین بتعیین خلیفه را بر صوابدید
امت حقیقی خویش برگذاشتند که باعتراف ملا خلیل قزوینی در شرح فارسی اصول کلینی
مهاجرین و انصار بودند عقل و عقلا هم تائید آن میکنند که این بزرگان حاضرین مشاهد عظیمه
و بیعة الرضوان و ملازم صحبت سرور دو جهان و صدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفای
راشدین و خلفای حق الیقین را برگزیدند و زنهار خلافت معاویه را در مقابله شان نپسندیدند
و جناب امیر استدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه فریقین میدانند
چون مجتهد خود بکورانگی زده و هرزه چانگی از و بجای فراست و فرزانگی در مقابله
مجیب منیب سرزده پس علاج او جز نعل طایر طیار نتوان کرد که بلند پروازی او از حد در
گزشت معهذا بر روایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست کما مر **قوله** و بعد
بیعت اورع اصحاب الی قوله محل اشتباه نخواهد بود **اقول** یزید بد نصیب را از تابعین لهم
باحسان دانستن کرامتی دیگر از کرامات مجتهد توان دانست پس او من حیث الاجتهاد و بزرگان
از جهت تصوف در کرامات شریک شدند و لیکن فرقی که مطابق روایات حق الیقین و بحار الانوار

وکتب متفقدند مثل منهج المقال وشرح کلینی از ملا خلیل قزوینی میانه بزرگان باستانی وخود مجتهد
الزمانی تواند شد چنان مینماید که آنها خم میخوردند وعربده میکردند واین بیچاره گرد خم میگردد ولی از
باده عشق وعاشقی در کمند بسم الله مخمور ومست می افتد تو گوئی که در نشانه بنگ داده هرزگی داده میگیرد
مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود که از کلام چنین بد مست که مثل نامه اعمال خود سیاه کند ام
واقعی هم برآید که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند وزنهار قول کسی درین باب نشنیدند پس مجتهد
اکنون این ترانه مثل ومبکی می سرائید وآنرا فی سبیل الله موجب صواب میفزاید ومیگوید که یزید
از جمله تابعین لهم باحسان بود لاحول ولا قوة الا بالله گویند ظریفی از شخصی پرسید که فرزندان
را چه نام گذاشتی گفت یکی را انشاء الله ودیگری را ماشاء الله ظریف گفت مصلحت چنان دانم که اگر دیگری
پیدا شود نامش فی سبیل الله باشد وحال شیخ جلال الدین سیوطی واصطلاح او در بیان
خلافت خلفا بیشتر عیان گردیده که در جنب خلافت اینهمه خلفا را جمع ساخته واین بدان
ماند که هر چند افراد نوع انسانی مراتب مختلفه دارند وکسی گوید که در انسانیت شریک اند
واین بدمست چنان در کیفیت اجتهادیه خیال کرده که در حقیقت خلافت برابر گشتند عن المغالطه
نکته باریکتر ز موابنجاست نه هر که سر تراشد قلندری داند نعوذ بالله من هذا
چندی کتب سیر وتواریخ مطالعه نماید تا خود بخود واضح خواهد شد که
انیمرم زیرا یه آیت مندرج اند وآن کسان مصداق آیت کریمه دیگر اند
ولیکن شرط همین است که تنبه وبیدار شود وخود پرستی بد مستی
را نگذارد وازکمند ند کور وسحر الیش بدر آید وهر که اغاز مقاله
سادسه درین مجلد دیده بود مخفی نیست که در مبحث عن
تیز زبانی همه امور متعلقه تحریر مجتهد القرمانی
وبیرقانی دهقانی بعنوانی علی شده که ضمیر
بر آن مرضیان حد ی از عقلا خطور
نکند وبمیزان اسلام در نگنجد
نقد علی التوفیق
؎ ؎ ؎

اغلاطنامه ازالة الغین

[illegible] اغلاط کاتبین [illegible] معلوم هست که در کتب چه می باشد و چه می نویسند و در کتب دیده باشی که بنابرین نظم کرده اند [illegible] نقطها گرفته زیر و زبر [illegible] عاقلان بیرون نقط نکنند و قس علی هذا زیادت و نقصان حروف مغرده وسر و دنباله را که [illegible] در سد الحاجه ازین امور قطع نظر فرموده طالب قرائن صحیحه باید بود تا نقد مدعا بدست آید ❖ ❖ ❖ ❖ ❖

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	[illegible]	ث	ب	[illegible]	[illegible]	اجبال	اخبار	[illegible]	[illegible]	للغر	للفر	[illegible]	[illegible]	آغا	آغاز
[illegible]	[illegible]	لائی	لائق	=	[illegible]	ظاهره	طاهره	=	[illegible]	خیاثیت	خیانت	=	[illegible]	اور	از
[illegible]	[illegible]	وفی	وقی	=	[illegible]	سبمت	نسبت	=	[illegible]	نضیر	نصیر	=	[illegible]	ازو در	از در
[illegible]	[illegible]	خلاف	خلافت	=	[illegible]	باول	ماول	=	[illegible]	تکفر	تکفیر	=	[illegible]	نقه	بود
[illegible]	[illegible]	یده	بدره	[illegible]	[illegible]	استنقاد	استقاذ	=	[illegible]	کغفته	گفته			هویداشد	مذهبش
[illegible]	[illegible]	یاتیهاقی	یاتیهافی	=	[illegible]	یای	بای	=	=	شرح سعر اسعا	شرح سفر السعا			مذهبش	هوایدشد
[illegible]	[illegible]	آن	ان	=	[illegible]	استبعاو	استبعاد	=	=	تیز	نیز	[illegible]	[illegible]	بولیش	بولش
[illegible]	[illegible]	انظلم	انظلم	=	[illegible]	العقبی	العقبی	=	[illegible]	کغفته	گفته	=	[illegible]	ملقا	جا یلقا
[illegible]	[illegible]	غز	غیر	=	[illegible]	اسلامیه یوم	اسلامکان یوم	=	[illegible]	رایاهتو	راهویه	=	[illegible]	تعا	ابقا
[illegible]	[illegible]	تقا	نقا	=	=	عین کان	عین ظهر	=	[illegible]	ماثیات	باثبات	=	[illegible]	دام	دم
[illegible]	[illegible]	اوا	اا	[illegible]	[illegible]	دیگی	دیگی	[illegible]	[illegible]	بیابع	بیابع	=	[illegible]	مور	امور
[illegible]	[illegible]	ف	مز	=	[illegible]	مایکنک	مایکیک	=	[illegible]	تقوه	تقوه	[illegible]	[illegible]	لیسبب	لنسب
[illegible]	[illegible]	الکا	انکا	=	[illegible]	لابید	لایبد	=	[illegible]	ترک وقول	ترک قول	=	[illegible]	خلانکه	حالانکه
[illegible]	[illegible]	للیتی	للیتی	=	[illegible]	فرضی جو	وجود فرضی	[illegible]	[illegible]	براه	ایراد	[illegible]	[illegible]	اوگجروی	کجروی
[illegible]	[illegible]	نهم	لهم	=	=	گنج	گنج	=	[illegible]	برند	نرید	[illegible]	[illegible]	اقطع	منقطع
[illegible]	[illegible]	مطلعون	تنطفون	=	[illegible]	تاکلین	ناکلین	=	[illegible]	ادجال	دجال	=	[illegible]	ر	در
[illegible]	[illegible]	یطفوا	لیطفو	=	[illegible]	غضل	فصل	=	[illegible]	واهل	اهل	[illegible]	[illegible]	تنشاو	اوفتاد
[illegible]	=	موسی	حضرت موسے	[illegible]	[illegible]	ابن المیر	ابن المنیر	[illegible]	[illegible]	شناشے	شناسی	[illegible]	[illegible]	اور	او
[illegible]	[illegible]	شیخ	وشیخ	=	=	لاتحلیف	لاتحلیف	=	[illegible]	دشنام	دشنام	=	[illegible]	ازنیز	نبزار
[illegible]	[illegible]	+	×	=	[illegible]	تقبل	تقبل	=	[illegible]	ادعاو	ادعاے	=	[illegible]	می شوی	پیشوای
=	[illegible]	دکرانه	گوروگورانه	=	[illegible]	حنبل	حنبل	[illegible]	[illegible]	همد	یمد	=	[illegible]	فاضل	و افضل
=	[illegible]	بث	بث	=	[illegible]	القفقه	الفقیه	=	[illegible]	نگذار	نگزارد	[illegible]	[illegible]	عبث	مبحث
=	[illegible]	کهاولا	اولا	=	[illegible]	تذکیر	بذکیر	[illegible]	[illegible]	سد	رسد	[illegible]	[illegible]	فسح السبل	فتح السبل
=	[illegible]	قم	قم	[illegible]	[illegible]	ملبیس	ملبس	=	[illegible]	اودایه	آوانه	=	[illegible]	اوزاا	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب	۳۴	۱۶	رواند	روند	۵۵	۲۳	ودو	درو
۲۷	۱۰	امی برا	براهی	۳۵	۱۶	د	در	۵۶	۱	یرآن	برآ
//	۱۷	محاربه	محاربه فتح نامه	//	۲۱	چرا	حربی	//	۲۱	بودن	بود
//	۲۵	برذند	برند	//	۲۳	له	که	۵۷	۱۲	تانجام	تاانجام
۲۸	۷	درمجتهد	مجتهد	۳۱	۱	زمی	قمی	۵۸	۵	حوش	جوانش
				۳۷	۲	ر	از				
//	۱۵	مذکورا	مذکوررا	//	۹	المحات	انجاث	//	۱۱	صواق	صواعق
//	۲۱	طرف	اطرف	//	۲۲	لنق اسعوب	لنق النبی مستفتی	//	۱۶	صلی علیه	صلی الله علیه
//	۲۳	لموالی	فوا	۳۹	۲۳	ویدان	بدان	۵۹	۵	الاحطه	ملاحظه
۲۹	۲۲	یقین مسئله	یقین مثله	۴۰	۸	تنها قانون ملزه زنهار	مناظره قانون	//	۱۳	دلوند	داند
۳۰	۲	ازین محو	ازهیچو	//	۱۰	چر	چرا	//	۱۹	تابقین	بالتقین
//	۴	اعتراض	اعراض	//	۱۷	از	بار	//	۲۱	دوال	وآن
//	۹	زراوره	زراره	۴۹	۶	ضربت	ازضربت	//	ایضاً	صاحب	جناب
//	۱۲	اقوال	اقول	//	۱۳	مرار	مراد	//	۲۶	سانی	سامانی
//	۱۷	معافضات	معارضات	۵۰	۴	وانصار	انصار	۶۱	۱	محنت	مجیب
//	۱۹	مبعثول	مبعثون	//	ایضاً	حضرت	ازحضرت	//	ایضاً	اسخن	سخن
//	۲۰	مجبب مفسد	مجیب مفید	//	۵	ازسید	سید	//	۲	غلافت	خلاف
//	۲۵	لافصل	بلافصل	//	۲۵	آبجوان	آبجیوان	//	۳	نکیه	که
//	۲۷	وثابت	ثابت	۵۱	۶	لرنايد	لرزید	۶۲	۱	خفی	جعفی
۳۱	۱۹	انحرف	انحراف	//	۱۳	حیت	چیست	//	۷	بیک	بایک
//	۲۰	معاطبه	معارضه	۵۲	۱۳	کسرو	کبیره	//	۱۲	تحرتیک	تحریک
۳۲	۷	مقبوان	مقبول دون	//	ایضاً	سفر	احقر	//	۲۱	تحفه با	تحفه را
//	ایضاً	اقوال	اقول	//	۲۲	همران هران	همران	//	۲۳	قران	قرن
//	۲۵	یعنی	تعمیم	//	۲۳	مفتی	مفتی به	۶۳	۱۶	نظرمطبع	مطبع نظر
۳۳	۴	درست	وراست	۵۴	۸	ارقائم	ارقام	//	۲۰	ولیت	اولیت
۳۴	۵	کافلیه	کاملیه	۵۵	۱	اوان	ازان	//	۲۲	تحس	تجسس
//	۱۱	مجتهدرا	مجتهدین	//	۸	اوباهم	اوهم	//	۲۶	انفکاک	انفکاک حق
//	۱۲	نیمز	بیر	//	۱۶	سوم	ثنویم	۶۴	۸	کیشر	کبیرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۱۴	میدنم	میدانیم	۸۹	۱۶	اسقبا	اشقیا	۱۰۴	۵	مداہند	مداہنہ
۷۲	۱۹	[illegible]	[illegible]	″	۲۲	اسلب	علیات	۱۰۵	۱	مدے	مدعا
۷۳	۲	کوعداللہ	لوعداللہ	″	۲۳	مرا	امر	″	۱۵	کلیم اللہ	کلیم اللہی
۷۷	۵	رسوال	رسول	″	ایضاً	ویہیات	بدیہیات	″	ایضاً	حمدبکہ	حمدیکہ
۸۰	۱	مران	پیران	″	ایضاً	گواہی	بگواہی	۱۰۶	۱۴	وہابون	ویامرون
″	۱۹	اباد	آیا	۹۰	۱۳	یقنا	یقیناً	″	۲۵	لولیک	اولیک
۸۱	۲	رہا	رہبا	″	۱۸	العقرات	الفقرات	″	۲۶	اشم	ثم
۸۲	۱۴	حعفر	جفر	″	۲۷	المسداد	امتداد	۱۰۷	۴	بیاکم	ربیعکم
″	۲۴	اوبو	ءابو	۹۱	۱۳	متفیر	متغیر	″	۱۳	ولنا	وانا
۸۳	۷	سیعاین	شیعہ ابن	۹۳	۱۶	سس	تدین	″	۲۴	ظلمہم	ظلمہم الکفار
″	۸	محرثات	محدثات	″	۲۱	زیداوبجای	زہداوبجائے	۱۰۸	۳	مجاہر	مہاجر
″	۱۸	والسمن	والسنن	″	۲۲	دگر	دیگر	″	۱۵	ہدیجا	یجاہد
″	۲۰	درطیبر	ورطہ	۹۴	۵	مکرات	سکرات	″	۱۶	بجہاداو خطر	بجہاد و خطر
″	۲۲	باوچین	ماوچین	۹۵	ایضاً	بغادہ	بغاوہ	″	۲۰	حادیث	حادث
۸۴	۱۳	امانت	امانت	″	۱۸	مبتحیین	مبتجرین	″	۲۱	ایفرائض	الفرائض
۸۵	۹	ذوی اذا مات	ذوی الاذہات	″	۲۱	مخاطبسن	مخاطبین	″	ایضاً	الااولون	الاولون
″	۰	تمانینی	ثمانینی	۹۶	۴	ارتکانات پا	ازناف تاپا	″	۲۲	لیس	ولیس
″	۲۱	طرف	اطراف	″	۲۰	بیداہیت	بداہت	″	۲۳	الماذواغیر	الماذوغیر
″	۲۴	تیوقف	نتوقف	″	۲۳	ازنہا	اذنہا	″	۲۵	یتبرآبہ	یتبراء
″	ایضاً	تفتہ	لعنتہ	۹۹	۲۰	ہیت	ہست	″	۲۷	بالمراء	بالمرء
″	۲۵	اناث	امانات	″	۲۱	یعمن	یقین	۱۰۹	۴	المغون	القرآن
″	۲۶	درح	روح	″	۲۳	وواملا	واویلا	″	۱۳	صلی الصد	صلی اللہ علیہ
۸۷	۱	مجل	خجل	″	۲۵	کتاب ساعم ار النسنت	کتاب ار سب و تبرا	۱۱۲	۴	ایصافی	المصافی
″	۲۰	برسدم	برسیدم	۱۰۰	۲	مفرمین	مقربین	″	۷	لعوض خنت وخرابد	بعوض جنت خریدہ
۸۸	۷	حدمی	حدثنی	۱۰۱	۲۰	رواز	از	″	۱۱	طیبہ	طیبہ
۸۸	۱۹	ہلت	ہاست	″	۲۳	وقوت	وقوف	″	۱۵	روشن شہا	روس الاشہاد
۸۹	۱۹	ہوا	ہو	۱۰۳	۲۷	ونیزبد	ویزید	″	۲۲	ہذایان	ہذیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۲۲	دین	این	۱۲۴	۱۳	تعاقون	یتعاقبون	۱۳۱	۳	الهداله	العدالة
۱۱۴	۱۱	بیدریار	بدیاره	″	ایضاً	بدبشد	بدبند	″	۱۲	التقسف	التقشف
۱۱۶	۱۹	گزیده نه	گزیده	″	۱۴	واذا	واذا خر	۱۳۳	۲	کفندد	کفند
″	۲۰	کارپروانیان	کاروانیان	″	۱۵	عنقی	به عنقی	″	۴	فیوجوبا	فهوجوابنا
″	ایضاً	مکشد	بکشد	″	۲۱	آنکه بمت	بهمت	۱۳۴	۱۸	موردی	مورد
″	۲۳	ماه‌ی	بادی	″	۲۳	فارسی	فارسی	″	۱۹	زاکه	زیراکه
				″	۲۵	ماناییه النزاع	بدا بابه النزاع				
۱۱۸	۳	دخیمه	درضمیر	″	۲۷	ازنهایت	از نهایت	″	۲۱	میر	میرا
″	۱۲	قت	وقت	۱۲۵	۱	انمتن	ازمتن	″	۲۵	منتعین	منتشعین
″	۱۵	اوسیده	امیده	″	۴	طیبر	طیبه	″	ایضاً	تواند	تواندکرد
″	۱۶	به	هرکسی	″	۷	گمگل	گما	۱۳۵	۶	همه‌گرد	همه‌گر
″	۱۸	سوّاء	سوّاء اعراج	″	۸	ذبیرور	ذبیرپرور	″	۲۲	کر	گردد
″	۲۶	وو	وارد	″	۲۰	[illegible]	[illegible]	۱۳۶	۵	اقوال	اقول
۱۱۹	۲۱	قفطه	قضیه	″	۲۲	بمثل	مثل	″	ایضاً	باجاره	باجار
″	۲۲	ذلک	ذاک	۱۲۶	۱	مبر	مبر	″	۱۸	محعوطع	محفوظ
۱۲۰	۱۴	جیدمانی	جیدماغی	″	۳	نمر	بیر	″	۲۶	رفضنم	رفضنا
″	۲۷	بشنود	بشنوند	″	۵	خیرنیست	حیرانیست	۱۳۸	۲	نضار	النضا
۱۲۱	۲	زیرپهلو	زیرپهلو	″	۱۸	نبر	منبر	″	۱۹	مرنشان	سرالنشا
″	۱۱	اخوان	احول	″	۲۰	بدمن	بدامن	″	ایضاً	ویکدست	میکدست
″	۲۰	ثابت است	[illegible]	″	۲۲	کینی	کلینی	″	۲۲	جیشم	بچشم
۱۲۲	۲۷	[illegible]	[illegible]	۱۲۷	۱	حدیث	حدث	۱۳۹	۶	اغرال	اعتزا
″	ایضاً	مهات	مهمات	″	۲	قدرط	قدرو	″	۱۰	نرا	آنرا
۱۲۳	۸	گرداواگرد	گرداگرد	″	۱۴	مطلبه	فصلته	″	۲۳	نیغین	تیقن
″	۱۵	نبودن	مؤذن	″	۱۹	مجهد	مجتهد	۱۴۰	۲۱	جواهرتین	جوار
″	۲۶	باوانجان	بادنجان	″	۲۰	اعتقاء	اعتقاد	۱۴۲	۹	مود	بود
۱۲۴	۲	تقتال بفاک	نفتال بغا	۱۲۸	۶	بداست	هویداست	″	۱۷	من مر	من
″	۹	یقوراد	یقورلوا	″	۱۴	منه	منهیه	۱۴۳	۲۱	بجمال	کمال
″	۱۱	محتدی	معتدی	۱۲۹	۲۴	تاب	آفتاب	″	۲۲	بکمال	کما

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة التاسعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد

غزالی که از اعاظم ائمه اهل سنت است روایت ماجرای شهادت حسنین علیهما السلام حرام دانسته وگفته یحرم علی الواعظ وغیره روایة قتل الحسن والحسین رضی الله عنهما وحکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی بالفاظه

قال الفاضل المجیب

چون قصه زهر امام حسن و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت بواقع ندارد و ضعیف وسقیم است وبسیاری از مقدمات انخلاف تمکین وصبر وشکیبائی اهلبیت واقع شده بلکه موجب اهانت وتحقیر ایشان گردد وهمچنین اخبار تخاصم وتشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست اگر بجهت ذکرش برکسانیکه بتقیید حدیث … بین الرطب الیابس ایشان را میسر نباشد وقوت بیان محامل صحیحه بهست ندارند بنا بر مزید اهتمام فتوی … نباشد ومخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیما وحدیثا همچنین بوده اند ولهذا اهل تقیید در بیان روایات موضوعه وضعیفه میگویند کما هو داب الواعظین وحال الجهمی اند و اغلاط ومقاصد فاسده انها در بعضی تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی برامثال این واعظین بزبان تعریض بر گشوده ودر حق ایشان گفته ع واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند ؛ قول ما نیز همین است که او آدم نیست ، بالجمله غایت قول ابوحامد غزالی تا نیست که هیچ او برای هر دو امر معا ممنوع است کیف لا وقد قال … المحققین الله عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببه واما ذکر قتل الحسین رض فلما رای من غلو الرافضة فی نقل اشیاء تعقر … یجب ان یلتفت الی لا انها تبطل الی ست الاعتقاد الی ذهن عقاید العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة الکذبة

[illegible] رجوع بدیرقه رواج دادند این اظهار واحقاء من بیدهی بر لدام سانحه بوده است
آیا از عبد امجد خود انحراف ولبسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند یا عیاذا بالله مطابق مال البعض از اخبار
شیعه کمام محمل اضلال وتلبیس امت مدنظر ایشان بوده ومنع از قرارت قران مجید اگر از دلایل وقراین
نفی قرانیه است پس جمع بین الضدین لازم آمد والا منع غزالی یکدام دلیل مستلزم نفی شهادت باشد هر که
که از اذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر راقم مهند نگرلی ها ابذل توجه وصرف همت در خصوص اخفای
قران مجید تا قرب قیامت مبنی بر اهتمام شان است وغالبا ازین وادی است انچه از معتمدین امامیه شنیده مشهور
که جوانی بحسن صورت وسیرت الضاف داشت روزی باستماع عذاب زانیان اعضای تناسل خود ببرید
وحضرت امیر حفظ این امانت ونمودنش بهر وم عند الحاجت قیام ورزید قضارا در زمان فاروق جوان
مذکور عازم زیارت حرم شریف شد جناب امیر در باب اعزاز واکرام او سفارش ها بامیر قافله نمود اتفاقا در ان
میان زنی بحسن طلعتش مایل شده مکرر عورض خود را جلوه داد و الحاح بسوی او نمود آخر الامر شبی زن
نابکار کیسه خود را در امانت او پنهان کرد [illegible] گاه تجسس کنان بمکانش
رسید [illegible] را البته الحال رسانند
[illegible] درگذشت هنگام معاودت زن را باره دار
[illegible] جوان است او را متقیه نموده بمدینه رسول صلی الله علیه وسلم آورده با جناب امیر شکایت کردند
مجملا بلم ان حضرت اهل مدینه جمع شدند وامانت سالق وچوب دستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وزن مذکور
جناب سلمان فارسی همراه آورده زن را زیر گلیمی بر بیا خوابانید چوب را بر پهلوش نهاده از جنین
نام پدرش بپرسید باواز بلند وزبان فصیح افشان دادمن لعد حقه سر مهر را بر کشود واعضای تناسل او را
بهر کس وا نمود وشهره از خلایق بر خاست وفتنه فرونشست یعنی جوان نجات دادند وزن را بعد از وضع
حمل محدود نمودند انتهی ملخصه وبر کسیکه ادنی بهره از کیاست دارد مخفی نیست که در نگاه داشتن ذکر
وخصیتین در خانه اهل بیت طاهرین وانهم ما انیدت ودراز غیر از اهتمام شان حاجتی متعلق نبود بلکه
همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقطوع الاعضا است قدرت بر زنا ندارد واگر سخن مرا گوش
نمیکنند اینک جوان حاضر است والنظر والیه لیس له ما للرجال لا قلیل ولا کثیر والضا در توفیقات

صاحب الامر صاحب رقعه مروره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی الجمع من الناس فعلیه لعنة
ولوقیعی و دیگر باین الفاظ برایه که ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس واز بین همه عام تر و صریح تر خبریست
که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر بار خدایا اگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود
که این همه مخصوص بزمانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه فلینتامل حالیا
ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در
حق الشأن بپیرایه ورود پذیرفته بنا بر عظمت و اجلال است یا بجهت اعراض و انحراف لکن الاول
باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف
نمی شمارند و قول ابوحامد غزالی بحرمة علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض
از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما تواند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال ولیسا عندهم با آورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة وغیره
فی غیرها **قوله** چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت
بواقع ندارد الخ **اقول** قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب وغیره و تواریخ
معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ماجرای کربلا بحیثیتی مشهور است که کتب سیر مؤالف و مخالف از ان
مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت ان از ذکرش ممانعت نموده کیف
تخصیص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام در صورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات
و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
صحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد
شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق
محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیأتی لبسط قصته انما هی
الشهادة علی الدالة علی مزید خطوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک
الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و الاخره ازا بما رتبه الله تعالی علیه بقوله
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ولا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس
من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و اله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که
هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتمآب و اسمان و آفتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده
باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

محلی ندارد و غوث اعظم سنیان که پیر پیران الیشان است از کلام ابن حجر و غیره نیز ترقی کرده و حکم فرح
و سرور دین روز منحوس نموده چنانچه در کتاب غنیة الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح
جامی و ملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات اوست می فرماید و کذلک یوم عاشورا لا یتخذ یوم المصیبة
و لان یوم عاشورا ان یتخذ یوم المصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و ازینجاست که اهل
مکه و مدینه تا حال بر روز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنابندی و لبس البسه فاخره و معانقه و مصافحه
بعمل می آرند کما نقله الثقات و انچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبائی اهلبیت
واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است و اهانت اهلبیت مشابه و مماثل به اهانت انبیاء
سابقین است که از دست ظلمه امت بانها رسیده اما نمی بینی که کلمات سوء ادب نسبت بحضرت مریم که بنی
اسرائیل بر زبان می آوردند در قران مجید مذکور است فکما لا یمتنع ذکر ذلک فکذا هذا و انچه نوشته که
اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب تیز خالی ازین امور نیست معلوم نیست که مراد ازین امور چیست اگر عدم
مطابقت اکثر ان بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم با خبار کذائیه لازم بود و اگر مراد ازان اهانت
صحابه است پس لا نسلم که این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف و قد ذکر الله سبحانه
فی مواضع من کتابه المبین قبائحهم و اکثر قبائحهم التی موجب اهانتهم و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه تنقید بینه
و تمییز بین الرطب و الیابس الشیان را میسر نیامده لعید تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه
القول بما لا یرضی به قائله است و انچه مجیب درباب مبالغه و کذب و اغلطین مبالغه نموده تطویل لا طائل
است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص و اغلطین نه نموده تا این تاویل علیل الی بیرونی کار آرد بلکه
اللفظ مجرد علی الاطلاق ازان ممانعت فرموده و لیس خرمت و اغلطین بیاس قول حجة الاسلام نفی عاید
مجیب نخواهد کرد و بعض افاضل عصر که نسبت این رساله الطرف ... میکنند و درین بلده بوعظ قیام مینمایند
معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخصیص ذکر شهادتین بی وجه
است بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی بغض الصحابة
تعلیل جمله واقع شده و جمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن و الحسین و حکایة ما جری بین الصحابة است
لیکن هیچگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا هر قول قائل یحرم علی الصائم الاکل و الشرب و الجماع
علی الجنابة عمدا فانه نهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن و موید ما ذکرنا فی شرح المقاصد فهذا
فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک و تزید
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما روی فی ادعیتهم و یجری
فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد

ماحال ونقل فی الی فی قوله یهیج الی لبعض الصحابة ایماء لطیفا الی ما اوناما الیه فکن علی لطف القریحة واما
العبارة التی نقلها عن بعض مدققی اهل السنة والجماعة فهی عارية عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والرکاکة فان القتر الی حرم روایة شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کما زعم
هذا المدقق کان ینبغی له ان یجرم روایته فوت سید المرسلین وامیر المؤمنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
ان استنادذلک الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل مودة النبی الاواله خیر ال فریة
بلا مریة وادعا بلا بینة واما اهانة اهل بیت سید المرسلین فهی مماثلة باهانة الانبیاء رال الیقین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین قالوا یامریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء وما کانت امک
بغیا وبرائة ام المؤمنین عن قول الافکین مذکورة فی کلام رب العالمین ثم نقول ان الاستدلال
علی الدعوی لعبارة المدقق المجهول بعید عن الفحول فانه لیس بحدیث والا فانه فلیس للخصم ان یعتمد علی تلک
العبارة قوله علاوه لعضی از ائمه محفوظین که اصحابه خود را از قراءت قرانی که حضرت امیر المومنین بے
کم وکاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند اقول اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین با وصف اطلاق
آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تهافت وتناقض وتکذیب مفاد آیه تطهیر است بالجمله این افاده
تازه واین وقت بی اندازه که مجیب آنرا از افکار دالنته نترد اولو الابصار مضحکه نسوان
وتلعبه صبیان بیش نیست زیرا که بروایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شهید الحیا مقبول
جور وجفای شیعه ادنی برای ترویج دین وترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر تر امثال را احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قران خود نمود
ضرب وتادیب فرمودند پس ائمه معصومین واوصیاء مرضیین که قران اصل را اخفا فرمودند بحیثیت
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قران مجید از احراق خلفا بود ومعلوم است که ظلم وجور خلفای
بنی امیه وبنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتماب زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولایتماب بود
چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر وتواریخ معتمده اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و
اشکار است ایا نمی بینی که با وجود ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین وزین العابدین
نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زبان او رع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بقید غل وزنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السئول میفرماید ومنها
ما نقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
بن مروان من المدینة الی الشام فاثقله حدیدا ووکل به حفاظا فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی التسلیم
علیه والتودیع له فاذنوا لی فدخلت علیه وهو فی قبة والاقیاد فی رجلیه والغل فی یده فبکیت
وقلت وددت انی فی مکانک وانت سالم فقال لی یا زهری او تظن هذا مما تری علی وفی عنقی مما یکربنی

اما لو غشت ما کان وانه ان بلغ بک من امثالک ثم لینه کرن عذاب الله ثم اخرج هذه النقل ورجلیه ان القید
الخ وخلف رشید ابن خلیفه بلید ابو فراس شاعر العوض انشاد یک قصیده در مدح انحضرت تذلیل نموده
ومحبوس ساخت ومتوکل ملعون که بتصریح محیی الدین قطب ظاهر و باطن بود در باب حضرت قبر مبارک جناب سید الشهدا
وخامس ال الکسا اهتمامیکه نمود مشهور وبر السنه خواص وعوام مذکور است وصاحب روضة الاحباب که
تاریخش بهترین سیر است در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام چنین نوشته در بسیاری
از کتب معتبره مسطور است که ابو جعفر منصور دوانقی روزی ربیع حاجب را با حضار ابو عبد الله جعفر الصادق
رضی الله عنه مامور گردانید وچون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا کی خواهی که فتنه
انگیزی وخون مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه فرمود والله که من هیچ نکرده ام وداعیه ندارم
اگر بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده واگر عیاذا بالله انچه گفتی کرده باشم پس یوسف علیه السلام
ظلم کردند عفو نمود وایوب علیه السلام چون ببلا مبتلا شد دست در دامن شکیبائی زد وسلیمان را
عطا دادند زبان باداء شکر بگشاد واین جماعت پیغمبرانند ونسب تو بدایشان می پیوندد ومنصور گفت صدقت
وانجناب را بپهلوی خود نشانید پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن رسانیده است انگاه
فرمود تا ان شخص را بمجلس اوردند وازوی پرسید که انچه بمن گفتی تو خود از جعفر شنیدی جواب داد که
اری گفت سوگند می توانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من اورا سوگند میدهم گفت همچنین کن انگاه امام رضی الله
عنه با آن شخص گفت بگوی برئت من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا جعفر
وان لعین اندک امتناعی نمود وبالاخر سوگند خورد وهم در مجلس افتاد بمرد ومنصور گفت تا پای
ویرا کشیده بیرون افگندند ودر مطالب السؤل مذکور است فلما دخل جعفر علیه اوعده واغلظ وقال
ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون الیک زکوة اموالهم وتلحد فی سلطانی وتبغیه الغوائل
قتلنی الله ان لم اقتلک الخ ومقید ساختن مهدی عباسی جناب امام موسی کاظم علیه السلام را وشهید
جناب امام رضا علیه السلام نسبت انگور زهری که مامون ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود
است واگر احاطه ظلم خلفای جور نموده شود دفترها سیاه گردد پس بر اهل انصاف وتارکان
اعتساف ظاهر و روشن است که در چنین حال اخفای قران مجید از اعاظم طاعات وافاضل
عبادات مستلزم حفظ قران ناطق وقران صامت که ثقلین اند از دست ظلمه امت است خلاصه
اخفای قران مجید لسبب ضرورت شدیده وعدم اختیار واقع کردند در تحریم روایت شهادت
حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان لنفض فایده دیگر نیست فان قیاس علیه قیاس
مع الفارق علی ان الائمة الاثنی عشر معصومون عندنا ومحفوظون عندکم بخلاف القرآن فانه

معصوم عندکم ایضا فاین هذا من ذاک واما التحریف فتحریف قرانیکه الیوم در دست مسلمین موجود است
و فاضل مجیب آنرا بار بار تحریر مینماید وکل تبر سید عجائب میداند پس ناشی از عدم اطلاع او بر روایات
معتمده مذهب خودش نیست زیرا که احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمده اهل سنت
دلالت بر حذف و اسقاط قران مجید وارد و لا نعنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام تطفلی است
لهذا بالاجمال لتعرض بذکر انها نموده میشود در صحیح مسلم باب قرء الذکر والانثی روایت کرده عن
ابراهیم عن علقمة قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قراءة عبد الله فقلت
نعم انا قال فکیف سمعت عبد الله یقرأ هذه الآیة واللیل اذا یغشی قال سمعته یقرأ واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا والله هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرأها ولکن
هولاء یریدون ان اقرأ ما خلق فلا اتابعهم ازین روایت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ
ما خلق از ملحقات است و در اصل قران نبود و نیز در همان کتاب روایت کرده عن علقمة قال
لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اهل العراق قال من ایهم قلت من اهل الکوفة
قال هل تقرأ علی قراءة عبد الله بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال
فقرأت وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰی مَا خَلَقَ وَالذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی قال فضحک ثم قال هکذا سمعت
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرأ و جلال الدین سیوطی در اتقان اززین روایت کرده
که گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورة الاحزاب قلت اثنتین و سبعین آیة او ثلاثا و سبعین آیة قال
ان کانت لتعدل سورة البقرة و انا کنا لنقرأ فیها آیة الرجم قلت وما آیة الرجم قال اذا زنیا الشیخ
والشیخة فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم و نیز در همان کتاب از عائشة روایت کرده
کانت سورة الاحزاب تقرأ فی زمان النبی صلی الله علیه مائتی آیة فلما کتب عثمان المصاحف لم یقدر
منها الا علی ما هو الآن و نیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کرده اخرج ابو عبید
وابن الضریس وابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القران
کله ما یدریه ما کله قد ذهب منه قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظهر منه و ازین قبیل احادیث
بسیار در کتب معتمده اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم شدن قران مجید دارد و ازینجا است
که اکثر علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شده لغات سبعه گرفته اند
چنانچه شاه عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة بذیل شرح حدیث انزل القران علی سبعة
احرف میفرماید و شرع را اختلاف است که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست اکثر بر آنند
که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی
و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قران نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وچون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لغت خویش بخواند وهمچنین میخواندند
تا زمان امیر المومنین عثمان رض وچون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنولیسانیده ببلاد اسلام فرستاد
قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق رض واستصواب عمر فاروق رض جمع کرده بود وامر کرد
بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر تکفیر بعضی بعضی را ونماند ازان لغات مگر چیزی
اندک ومتفق شدند بران صحابه وباقی ماند بعد ازین ان تا رسید بقراء سبعه باسانید متصل
وباقی ماند اختلافی که درین لغت مقرره بود از ادغام واماله ووقف وجز ان از انچه میان این قراء
حسب اختیار وترجیح مختلف افتاده است انتهی اینست حال تحریف که در قران مجید واقع شده ایا عدم
مطابقت نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه وادبیه داشته باشد ظاهر است واما عدم واقعیت
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق میفرماید
فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب العثمانی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم
النساء ثم ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی اخر المکی ثم المدنی
والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابو بکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی صلعم
هو الذی امر بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی اخره وجلال الدین سیوطی
در اتقان فرموده واما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه خلاف فجمهور
العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابو بکر فی احد قولیه ومما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول وهو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرأ ثم المدثر ثم النون
ثم المزمل ثم تبت ثم الکوثر ثم التکویر وهکذا الی اخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم
النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی وغیره پس هرگاه حال روایات وعبارات اهل سنت برینموال
باشد بمنید انم که این لاف زنی عجیب از چه راه است واطلاق بیاض عثمانی بر قران مجید بنا بر مذهب
فرقه حقه که بالاجماع مامور باطاعت وتعظیم همین قران در زمان غیبت اند صورتی ندارد داری کتاب
خلیفه آنها قران مجید را بیاض خود دانسته تحریف وحرق نموده واز هتک حرمت آن اصلا خوف
نکرده صورتی دارد اما آنچه نوشته که ایا از جد امجد خود انحرافی وبسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که به مصداق کان معاشهم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر میبرد
نعوذ بالله انه درین حق انحرافی وبسوی فرعون واخراب میلی داشت وجناب رسالتماب که در مکه معظمه
انتهای امر هدایت مینمود نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هر چه فاضل مجیب در بیدہ اعتراض بر شیعیان انتسابی

نماید از فهم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیتواند شد و کم
له نظایر فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والاخرین قال الله سبحانه فی کتابه المبین ذرنی والمکذبین
اولی النعمة ومهلهم قلیلا و قال تعالی فی سورة الکافرون لکم دینکم ولی دین ازانجا ظاهر شد که منع از
قرائت قرآن در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرآنیت نیست بخلاف منع از ذکر شهادت جناب سید الشهدا
در صورت اختیار و عدم ضرر و هذا فی الظهور کالنور علی شاهق الطور نعم من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور **قوله** و غالبا از همین وادی است انچه از معتمدین امامیه شنیده میشود که جوانی بحسن صورت
و سیرت الفاف داشت الخ **اقول** بعد اغضای بصر از ینکه این روایت از جمله اخبار احاد است میگوئیم
که بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک می باشد ایا نمی بینی
که در حرمین شریفین شائع بود که زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امهات مومنین
نیز همین عمل میکردند و از همین سبب خلیفه ثانی ام المومنین سوده بنت زمعه را شناخت و رعایت
حق ام المومنین ننموده کلمات سوء ادب بانجناب بر زبان آورد و وحی الهی مخالف رای ان ثانی الاثنی
نازل گردید چنانچه در صحیح بخاری مذکور است حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامه عن هشام عن ابیه
عن عائشه رضی الله عنها قالت خرجت سوده بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها وکانت امراة جسیمة لا تخفی
علی من یعرفها فراها عمر بن الخطاب فقال یا سوده اما والله ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین
قالت فانکفات راجعة و رسول الله فی بیتی وانه لیتعشی وفی یده عرق فدخلت فقالت یا رسول الله
انی خرجت لبعض حاجتی فقال عمر کذا وکذا قالت فاوحی الله الیه ثم رفع عنه وان العرق فی یده
ما وضعه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتهی و بر ظاهر است که درین بلاد بپیاده رفتن
زنان بنهایت معیوب است و از همین باب است انچه در صحاح اهل سنت وارد شده که جناب رسالتماب
عائشه را از لباس خود پوشانیده امر به ملاحظه مغنان نموده بود زیرا که هیچ یکی از اعزه بلکه غیر اعزه
مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از همین وادیست اینکه ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه روایت کرده
عن ابن عمر قال دخل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی القبطیة ام ولد ابراهیم فوجد عندها نسیبا لها
قدم معها من مصر وکان کثیرا ما یدخل علیها فوقع فی نفسه شیء فرجع فلقیه عمر فعرف فی وجهه فساله فاخبره
فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریة وقریبها عندها فاهوی الیه بالسیف فلما رای ذلک کشف عن نفسه وکان
مجبوبا لیس بین رجلیه شیء فلما راه عمر رجع الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فاخبره فقال رسول الله ان
جبرئیل اتانی فاخبرنی ان الله قد برأها الخ زیرا که کشف محل مقطوع برای خصی و مجبوب و نظر کردن
بطرف ان درین بلاد بنهایت معیوب است و معهذا حضرت خلیفه ثانی بان غرتیکه تو میدانی از ملاحظه محل
مقطوع الصلاحیین بحیی لشد نعرلا افلح الله حاله علاوه برین میگوئیم که نظر بطرف ذکر انسان برای معالجه

وختنه نمرد اکثه علمای اہلسنت جائیز است فی الفتاوی السراجیه یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة
والطبیب عند المعالجه و بغض البصر ما استطاع و در اکثر روایات اہلسنت وارد شده که جناب حضرت
ابراہیم علیه السلام در سن ہشتاد سال ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم اختتن ابراہیم بالقدوم وقال بعضهم مخففه وقال ابو الزناد القدوم موضع مشدده اخرجه
البخاری ومسلم وزاد وقال اختتن ابراہیم وهو ابن ثمانین سنه پس ہرگاه نظر بطرف ذکر انسان که متصل بجسم
او باشد محل استغراب و استعجاب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع و منفصل چگونه محل استعجاب خواهد بود اری
محل استعجاب و استغراب و مصداق ان ہذا لشئ عجاب انیست که مجتهد اکبر سنیان
و امام اعظم ایشان نظر کردن حمامی بطرف عضو غاسل تجویز نموده اند فی جامع الرموز کان ابو حنیفه
یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه کردن حمامی بطرف ذکر و خصیتین فایده بجز تذکر عمل قوم
لوط ندارد و سبحان الله امام اعظم سنیان رویت عضوی که متصل بجسم است بدون ضرورت جایز دارند و مہند امحل
الطعن و التشنیع نباشند و امر یکه در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل الطعن و التشنیع باشد و انچه نوشته که در نگاه داشتن
ذکر و خصیتین بخانه اہلبیت طاہرین حاجتی متعلق نبود پس ظاہر است که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت
صاحبت شان نموده شود و اتمام حجت براو کرده اید امری دیگر نبود و اینهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شد
فما اجراه قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول و آل الرسول و علت عمری که شاه عبد الحق دہلوی در شرح
مشکوة اثر السبب البیتاوه بول کردن خلیفه ثانی قرار داده اند و عبارت حاشیه قاموس و قانون مویدان
الفته در ذہن مجیب قابل حجت بوده باشد والعاقل تکفیه الاشاره این توہمات و افترات غیر از ذہان
رفضه جای ندارد پس ذہن کسی از عقلا آنرا در نمیگیرد بلی قیاس جلی که شامل باشد بر اصول کفره فجره یعنی رفضه
بر ائمه کرام ہرزه معاذ الله در فکر مجتهد مخصوص ارئیس المنافقین رشیه باد و انیده باشد قطعا و یقینا کلام
مرا اضرور شنیده ومن بعد این بریده بینی و دریده دہن و خشک دماغ و تر دامن ہنوز نمی اندیشند که نسبت ختنیت
بحضرت فاروق باین قرات در ذہن ہیچ عاقلی نمی اید که او مقاعد جمیع اہل ایران را که گرد آتش پرست بود
مشق کرده اینهمه سخن سازیها از انجهت است که از زخمهای نمکین در دلهای خود دارند بخلاف ان علل که احادیث
مستفیضه ایشان قیاسات جلی الشکل اول بدیہی مرتب گردانیده در ہر کتاب فن موجود است و رفضه تر از آن
زبان خوانند زیرا که انرا از مناقب عظمیه حضرات ذریه طاہرین قرار داده اند و چون علقیت اندیشی ایشان
از حد بیان افزون است گاہی چنان بکردند که ولا التش قولیست واین بدان ماند که کتاب الوصیت را ہر وقت بر
زبان آورند از طرف حضرات ائمه و وقتیکه مباحث اقوال و افعال ائمه شروع شد وند النستند که دران چه مذکور است
و معنی آن چیست باز دعوی فدک و غیره و ہم فوج کشی اراده نمود یعنی چه و ازینجا تفرقه ما میانه لوازم احادیث معصومین
و انہم در کتب معتمده الکه انکار آن انکار مذہب خویش خواهد بود چنانچه برمقامش مفصل مذکور و کجا العبارات که تا امروز

یا وصف کوشش ما حقدان یا غنم لیس بعید ما بین السما والارض میانه جرح و تحقیق است
فلا تعقل انچه نوشته که النظر والیه بالرجال اگرچه النظر بانچه قطعی از حلیفه الثیان احمل آورده باید تقدیر
دارد لیکن بدون اثبات جواز نظر الیه ثنا محل مقطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه صورت ندارد و توالیفا در
توقیعات صاحب امر صاحب قعه مزوره و دیگر حدیثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنة الله **اقول** شعر فهمی عالم بالاعلوم شد احادیثیکه درباب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله فرجه مورد وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
آنحضرت بالقاب شریفه غنعضه ندارد و لهذا دعای تعجیل بظهور انجناب اقرار بامامت آنحضرت و ادعیه ماثوره
بعقاید فرقه حقه بکثرت واستفاضه برزبان سلف و خلف جاری و در کتب مدونه ماثوره مندرج است
پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح تخفیه وارد یافته بر نهی از ذکر احوال شهادت
حضرت سید الشهدا و تشفیع یوم الجزا علیه افضل التحیة والثنا بر منابر قیاس مع الفارق قیاس شیطانی است مفسد شیعیان
درین ماده متمسک باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که لشبهیا عن النفس نهی از ذکر شهادت جناب
خامس آل عبا منفور گشته و بران اکتفا نکرده متابعت بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالبا
توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل تحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
نشوانده شد و کسیکه از علماء النعش [illegible] بوجه تحقیق قائل احرمار روایت شهادت فرزند رسول را حرام دانسته
البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و النتی که در اکثر احادیث عزت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
الزمان و قائم آل محمد و غیر انها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جائز میدانند و ظاهر
است که این القاب قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع الی فکسی سوای آنحضرت انتقال
نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
شهادت آنحضرت بالمره میشود فاین هذا من ذاک وانیمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است امابر تقدیر حمل انها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و اوان طلب آن امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین
پس ابطال این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است
میفرماید قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید
قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی وکنیته کنیته وهما یظنان انهما لم یذکرا اسمه ولا کنیته وهذا
عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسؤال عنه فاما الآن
فلا والله اعلم و از اینجاست که علمای ما در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور میسازند کما لا یخفی من تتبع
کتبهم اما آنچه این نجیب غیر مصیب درباب آنحضرت اشاره به بحث و منع کرده لقوله تقیه ما فیه پس ناشی از جهل
و تجاهل اوست زیرا که اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است باینکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواهد النبوة مذکور است که شخصی گفته که معتقد مرا باد و کس طلبید و گفت حسن بن علی در
سر من رای وفات یافت بروید و در خانه وی را فرو گیرید و هر که را در خانه او بینید سر وی را بمن آرید راوی
گوید که رفتیم و بسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در انجا پرده دیدیم فرو گذاشته آنرا بر داشتیم سردابی دیدیم و انجا در آمدیم دریای دیدیم
در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده بما
هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد تا من دست وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود وی را
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدا تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال چیست و بکجا می ایم از انچه کردم بخدا تعالی باز گشتم هر چند گفتم بما التفات نکرد
باز گشتیم و قصه را پیش معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارند و الا بفرمایم که شما را گردن زنند انتهی و مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل بهتر بن سیر است مذکور من شاء فلیرجع الیه اما انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگوئیم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال اما بجهت
که اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و ازینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری الکلام لطالت ثلثام الست نبی الله حقا الخ مفوه میشدند عجب دارم از حضرات اهل سنت که اینهمه
امور را باعث انحراف و اعراض نمیدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب
آنحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند ان هذا لشیء عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال تستر اعن ظهور الافتضاح فالبه عند اولی الباب فعلیه ان یفصل
ما زعمه من المناقشة و الجدال حتی یتبین حقیقة الحال و حقیة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر**
بالعباد بر اہل عقل رزین که مباحث رسالة البصارة العین را ملاحظه کرده اند مخفی نیست که مجتهد در اصل کلام
و الائمه بر ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اہلسنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه نغم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را هم دران ادله نهاده و مجیب مصیب نیز انرا بتوجیهات بر داشته
و مجتهد الزمانی هر چند بکوشش خود دست و پا بسیار زد و رشید المبانی زده و لیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد تفصیل این اجمال آنکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش اینست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه

یہیج الی بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی از تخصیص واعظ جواب مستفی ظاهر است حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنا بر توضیح
وتفهیم ان ذہن جامد مجتهد شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی تعمیم نهی ضرور بود انکه فرماید یحرم علی کل واحد مالا
یجوز لاحد روایة قتل الحسن والحسین رضی الله عنهما و هر گاه چنین نگفت بلکه گفت یحرم علی الواعظ التصریح حرمت
شد بر صاحب وعظ و هر کس از شیعه وسنی وامثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را حرام است
بیان ان و وجه این حکم مخصوص غیر ازین بخیال نمی اید که واعظ بنا بر مشهور ہذا القول الواعظین شخصی است
که سرمایه علمی ندارد و نشیب و فراز میدان علوم دینیه ندیده است و میخواهد که کار معاش او تمشیت پذیرد و در علما
نزد عامه شهرت کرد چنانچه اگر تتبع کرده شود خود از احیاء العلوم این امور بر می آید وایضا از کلمات ومحاورات علما ست
که این کتاب واعظانه است ومحققانه نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید که حضرت سبب
چه بود که جناب امام حسین ع را شهید کردند او گوید که بیعت یزید نکرد پس سائل سنی گفت
بر مذهب شیعه که امیر المؤمنین بیعت با کسانی نمود که مرتبه فسق وکفر انها معاذ الله از یزید در گذشته بود زیرا که
با وصف قتل امام حسین بحکم ان کشته شقیقه و شوری و کربلا قران مجید را تحریف کردند و حضرت زهرا را
کشتند و خانه را سوختند ودین محمدی را مبدل نمودند وراه ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تفوهوا به پس
اگر واعظ رافضی باشد سر بجیب تفکر حیران فرو برد که شاید وقت نفخ صور هم سر بر ندارد و سائل اعتقاد قطعاً
بداند که امام حسین مخالف دین و مذهب پدر بزرگوار خود بود زیرا که در مجلس وعظ عوام وخواص مجتمع می شوند
واکثر عوام الناس بیشتر می روند کما لا یخفی پس شهادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکور چگونه وچرا لیاقت
درجه مذکوره از کجا و قدر التقریر فی الصوارم والحسام والتصانیف المجلسی وغیره انهم ما کانوا مخالفین فیما بینهم
فکیف که انجناب محکوم بصبر وسکوت بود وحالانکه چندین هزار کس را از فوج یزید بکشت واگر قطره آبی می یافت
همه را به تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر هم اتفاق افتاد و هم نقض عهد سابق که بار شهادت برای
بخشایش امت بر داشته بود روداد چنانچه بنا بر رسایل شیعه کافی وکلینی واضح است وعنقریب نمونه ان می آید بلکه هزاران کس
را از امت جد امجد خود بجهنم فرستاد و بر قدر ضرورت اکتفا نکرد مثلا بر در خیمه خود همراه فرزندان و رفیقان برای
حفظ جان و ناموس اکبری نشسته بود و داد حراست میداد و وقت یورش مخالفان تیر ہیبا ذو الفقار را از غلاف
میکشید و مانند مظلومین شربت شهادت می چشید واگر طالب خلافت بود بایستی همراه رفقا یکباره بر لشکر
یزید ریختن و کربلا از چار سو بر انگیختن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد کما یظهر من نهج البلاغة
والامامة للاروستانی واگر واعظ غیر رافضی باشد و سائل عود کند و گوید که خدا فرمود که خود را به تهلکه
میندازید و دیده ودانسته در چار موجه هلاکت مسپارید پس او اگر چه مثل اول لا جواب نگردد و بگوید که ظلم
وفسق یزید ثابت بود لهذا امام خواست که او را دفع کند تا خلایق از ظلم او نجات یابند فلذا که وثیقه سابق
هم موید امام حسین باشد لیکن کار برا وهم مشکل باشد و سلسله با نتها نکشد یعنی بوجوه دیگر هم اعتراض پیش اید

کچون مصیبت وشتکی با احدی و نهایتی نبود شادی کتخدائی را دران وقت چگونه گنجایشی باشد و این خبر که متفرعات اشرار اتقیا و لقرسجاد خلیل بوجه من الوجوه چه ماند که مورخین برادران واعظین می نویسند وخلاف عقل ازین حکایت میکنند دشاید که بوخبرد قدیم در لباس لیتن احتمال این حکایات را ذکر کرده و یافتند واگر واقعه خوانی مرسوم را دخلی باشد مجلس العظمین بحفل پادشاه نصیر الدین حیدر مبدل شود که چون نوبت کتاب خوانی در مشکوی سلطانی سر منبر آمد زنان محلات لشنیدن اصل واقعه شهادت تمام شدند و در استماع آن همه تن گوش گردیدند پس آهنگ خبر راویان جگر سوز تا فلان روایات غم اندوز بدینگونه بمسامع الیشان در آمد که روزی حضرت روح الامین از بارگاه رب العالمین بحضور حضرت سید المرسلین درود گویان فرا رسید و سلام خداوند جهان و جهانیان رسانیده و بقچه سربسته پیش حضرت نهاد حضرت پرسید ای جبرئیل این چه راز نهانی است بایداین رمز مخفی را بحکم جهان آفرین آشکار کردن فرمود که هر یکی را از آل عبا الغرض تا این بار را بردارد و بر سر خود گذارد و مدارج عالیه عالم اخروی بدست آرد پس چندانکه هر یکی از اصحاب کبار بر داشتن آن کوشیدآن بار از جای نشود نه جنبید تا حضرت خامس آل عبا آمد و از جاییش در ربود و بکمال آسانی بر دوش کشید و بر سر گذاشت و نوبت تا باش و آفرین بدید آمد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه پس حضرت روح الامین با دل بریان وچشم گریان این دفتر شهادت کشاد و پیش جناب رسالتمآب نهاد تا بخشنودی جهربران دفتر زند هر بار که بر قتل حسین راضی شدم چون مستورات این مضمون شنیدند نعره وا واویلا وا مصیبتا از فرش زمین با آسمان رسانیدند و هوش و حواس را بخیر باد گفتند از انجمله زنی سر خود را میکوفت و میگفت که اگر خداوند نمیگذارد که پیغمبر بکشتن چنین نواسه دلبند و فرزند ارجمند مهر کنند و بنویسد که بران راضی شدم گرفتار از اغیار و سنگین دلان روزگار این کار بعمل نیارد ناگاه واعظ کتاب خوان ندا در داد که حضرت خیر البریت فرمود که بجان و دل پذیرفتم زن فریاد بر آورد که یا رسول الله مرا از تو چنین توقع نبود که بر طومار شهادت مهر کنی و حسین جان و دلم را بکشتن دهی هر چه کردی کردی ببینم که دل مادر و پدر چگونه این واقعه دل گداز هوس پرواز را قبول تواند کرد که سینه سنگ خارا با وصف صلابت از شنیدن آن شق میگردد که درین هنگام صدای دیگر بگوش رسید که جناب امیر المؤمنین هم تن در قضا در داد زن بر روی خود را خراشید و گفت الهی مردان از قوم عرب چه قساوت دارند که در قبول شهادت چنین فرزند هیچ در یغی نمیکنند اگر هزار روایت در کتاب باشد باور نکنم که فاطمه زهرا قتل حسین مرا تجویز فرماید زن درین حرف و حکایت و شورش و سوزش مبتلا بود که فریاد کتاب خوان زبانی جناب بتول شنید که راضی برضا شدم و هدف تیر قضا گشتم زن چنان نعره جان کاه بر آورد که دیگران هم همراه او در خروش آمدند پس شیون و فریاد را حدی نماند چنانکه فی گویند گوش اهل آسمان

شنیدم تا بر کشید آهنگ ها با هامی من ؛ زن ندای جهوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا که رضای فاطمه زهرا
زنهار بخاطر خطور نمیگردد ولیکن چه علاج که زنان عرب بنزول سنگین دارند خوریتهاء بدین غم و
اندوه متاثر نمی شوند الحاصل اینها که شنیدی تعلق نداشت بتخصیص حکم مذکور بواعظ که اصلا اغراض مجتهد
را در حقیقت ورودی نیست بلکه نتیجه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
وبینش برآید و اگر مدار التعمیم حکم مسطور بران می نهد که لفظ و غیره ضمیمه آنست پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
میگوییم که ضم این لفظ نیز درباره التعمیم نفعی نیست و لبطلان شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید بتخیل که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
باضافه لفظ غیر ان وهم زائد میان بر داشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که وی بلا صحت سند نمی باشد
وبرای تحقیر او میگوید بنابر القول المورخین نیز شامل باشد و تحقیر واعظین خود در رساله العباره العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گشته و مجتهد هم ازان با وجود عصبیت سر نه پیچیده و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض آباد و لکهنو در جواب فاضل مازندرانی نوشتند و لکار تحقیق دران بستند و نامش
وسیله العصاة للعفو والنجاة گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند بهم رسانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجید مورخین
را چه اعتماد که باین و ان مایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی تسنن اختیار کنند تا آنکه ظرفای سابقین
در حق مولف حسب السیر گفتند ؎ خواند میر ما کمی سنی گهی شیعی بود ؛ چون غلیوازی که شش مه ماده و شش
مه نر است ؛ از ین کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای برای سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیران است بالجمله لفظ غیرهم
موجب آن نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم پدید آمد و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لا یخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطب میم و کتب صحیح هنوز موجود بقول عرفی ؎ از نقش و نگار در و
دیوار شکسته ؛ آثار پدیدست صنادید عجم را ؛ چنانچه مجتهد در اوله سابقه از برآوردن نتیجه لغضب عداوت
خویش درباره جناب سید الشهدا بر گیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و درین استدلال
هم کوشش او بجای نرسید لا جرم اگر سالقین ؛ قائدین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
درین کتاب وطعن الرماح وغیره جا بجا می ارد بیرخانم واورا درین معرکه مرد آزما بمقتضای قول
بزرگان بیهوا گرداند ؎ سوم پرده بیرجیای بتن ؛ که خود می در دیده خویشتن ؛ وان شعر اینست
؎ ذهب الحمار لیستفید لنفسه ؛ قرنا فآب وماله اذنان ؛ الغرض معنی اینست که غیر محقق را روایت کردن
درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان وعظ خواهد نهاد و موجب قیل

که حرفی هم از نمونهٔ آن نوشته‌ام در ورق نخواهد گردید و مزید توضیح برای تفهیم مجتهد آنکه چون واعظ باطلاقش
به بینی نسبت عموم و خصوص هم میرسد که شخصی هم واعظ باشد و هم محقق چنانچه علامهٔ دهلوی بود قدس سره
العزیز در قریب این زمان که روز جمعه و سه‌شنبه مشتاقین در مدرسهٔ او جمع شدند صحبت وعظ قریب یکپاس صحبت
نی ابست و علمای تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و کشاف دیگر تفاسیر مشکله در دست میداشتند و میدانستند
که درین وقت فلان اشکال را ازین تفاسیر حل فرمود و همیشه میدیدیم که هرکه را اعتراضی در دل بهم میرسید و تقریر
کرد او را مطمئن میگردانید و از فیض صحبت شریفش اکثری از کفار مسلمان میشدند و مترددین قوت اعتقاد میافتند
و سفر فقیر برای تحقیق مذهب بود چون بدین صحبت التزام کردم همه شکوک و اوهام رفت و گذشت که لو کشف الغطاء ما
ازددت یقینا پس فقط برای الزام رفضه نقل کتابی چند برداشتم و در حقیقت مذهب اهل السنت را هیچ شکی و شبهتی نماند
و این نقل و تحریر فقط برای آن بود که اگر کسی از رفضه سر خود بجدال بپردازد بعلاجش بپردازم و شخصی دیگر آنکه
وعظ میگوید و فقط طلاقت لسانی دارد و برای شهرت خویش مجلس را می‌آراید و زیب و زینت میدهد و از
تحقیق علم و عمل بهره‌ئی ندارد بلکه مصداق این کلام بلاغت نظام است ٥ واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند ٭ و در خصوص مجتهد پایگاهی رفیع و بارگاهی منیع دارد که در رمضان روزه
نمیگیرد و از برف افطار میکند مثل حاجیگی سحرخیز چون کسی گفت حیف باشد که روزه نمیداری و سحور میخوری گفت مگر
تجویز میکنی سحور هم نخورم و مطلق کافر شوم و یکی دیگر که تحقیقی دارد و فقط واعظ نفس خود است نمیگوید چنانچه
بعضی از اهل تحقیق چون از علوم فراغ یافت با شیخ گفت که مردم مرا تکلیف موعظت میدهند و اصرار میدارند مصلحت
چیست فرمود مناسب آنست که اول در خلوت قرآن مجید بکشا و ببین که رب العالمین به پیغمبر ما در سه آیت کریمه نخستین
در سوره بقره أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ دوم آیت سوره هود که
از زبان حضرت شعیب حکایت فرموده وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ آیت سوم
سوره صف يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ روزی دیگر
حاضر شد و گفت بعد از دیدن این آیات دل من لرزید و ستاز ان ترسیدم خراب و وعظ در خود نیافتم پس ثابت شد بعضی از محققین چنین
است که رسم و تعلیم و موعظت از جهان بر نخیزد چنانچه گذشت پس اقدام آن پیغمبر مانند به هدایت خلق میپردازند و در
زمان مشهود بالخیر چنین انتظام بود که تدارک این امور بوقوع می‌آمد حضرت خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله
علیهم اجمعین چون در بصره داخل شد و واعظان را دید و شنید که به بیهوده‌گوئی و قصه‌خوانی مشغول و مصروف اند ایشانرا
از مساجد بیرون گردانید تا باز قدم در میدان جسارت ننهند چنانچه بر متتبعین روایات مخفی نیست و حال
این زمانه هرچه هست انچنان پیداست که چون بر جمعی واعظی رفت خانهٔ ایشان از رشک اغراق خرابات دیدند و آثار
فسق و فجور انقدر یافتند که مثل مشهور از زبان هر ناظر عبرت بین برآمد که ابلیس اول قاروره کسرت فی الاسلام
روزی در مجلسی که مشایخ و علما هم دران مجتمع بودند و شیعه و سنی فراهم آمده بودند من دران مجمع هر جا که می نشستم

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان میشد بالاخر ازان مجلس بدر رادم و نیز یاد دارم که بزرگی بشوق مجاهدت
در مجلسی ما طلبید و بجهت مذکور امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز عشا برود
رخصت کند که مبادا خفیه حال اهل مجلس دریابد و کلفت کشد و راه طاعت پیش گیرد و نوبت بر سوالی شان رسید
شب دیجور بود و کید و کس را همراه کرد بگمان آنکه هوش و حواس در سر دارند و فقیه ازینحال خبری نداشتم پس
رهبر بمقتضای ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند راه گم کرد پس ازان کجا بکجا افتادم غرض که امید نبود
که تا غرودگاه برسم ناگاه قائد توفیق رفیق شد و روشنی در انتهای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
و مشکل آسان شد و قس علی هذا در لفظ و غیره که این شقوق در انشم بطور استیعاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی اند تقیید روایت بدست دارند و مجاهیل را دخلی نه بنند و حکایت را بدون سند نیارند و لیسا باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند و گروهی باشند از محققین و شغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب برای
نبه و لبست مذهب الحام عوام اهتمام بطور خود میکنند امام غزالی انچه مصلحت دید به روی کار آورده و عقل انرا تجویز
کرد و لیکن بر اصول رفضه بنید و لبست حضرات امیه چنان بود امام چراغ هدایت می افروخت و دال افقه الستة یعنی زراره
بران میسوخت و بالاخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که سه کس از امر واحد پرسیدند و هر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت ابقای ما و شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
گویی بود در هر صورت امن و خطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واویلا که امام اهتمام مذهب فرمود بجز یکه
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب شنید الطاعه لقه و دال افقه الستة یعنی
زراره بران سوخته ازینجا فرق آسمان و زمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام اهلبیت بهدایت و اهتمام شیعه بضلالت
و درین باب امثله بسیار در دلم جوش میزنند خدارا حرفی ازان بشنو که محرفی ذکر کلفی کنید هم امام اعظم اقدم امامیه در تهذیب میگوید

فی الشیخ زیده الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عن ادیم بن الحر

قال سالت ابا عبد الله عن المرئة تری فی منامها ما تری الرجل علیها غسل قال نعم ولا تحدثوهن فیتخذنه علة یعنی راوی هم پرسید که زنی
دید در احتلام انچه می بیند مرد صادق فرمود غسل بکند و نگوئید این حکم را بزنان ما غلبه گیر داشته انرا و دلالت اینحدیث را محتاج
کتاب اعتراف کرده اند بر اینمعنی که نباید تعلیم کردن پس لازم آمد جواز نماز زنان در حالت جنابت برین این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زبان الهی و ممنوع از خاموشی در صحیفه آسمانی و بخوان ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین مجتهدین دست و پا گم کردند و گفتند که اینمعنی را زمان وسیله خروج بجا بها نخواهند گردانید [illegible] که در تنزیل جیه دارد
ازین سبب که الرجال قوامون علی النساء و اگر اندیشه باشد که خفیه بجز لفیان پردازند پس حرف طلاق [illegible] را یاد نماند [illegible]
این ائمه مامور باشند به بیان احکام و چه بادر اهتمام دینی کوشند و آنانکه مامور باشند برای تقیه اهتمام شان انکمیت که
بیان کند و کمیت ازمشتاقین نشنود نعوذ بالله من المفتریات این امور که شنیده اطلق دانسته نیابهر مقالات قاضی ابی الحق
و دیگران از اساتذه و تلامذه او که ایشان را ار [illegible]

تا اهلسنت بمکنونات ضمیرش پی نبرند وندانند که او مذهب شیعه در دل خود برگزیده چنانچه شواهد این معنی در کلمات مجتهد الزمانی موجودست نهو جاها
جائیکه رسالهٔ سر العالمین را بان بزرگ یعنی غزالی اسناد کرده و از تقلیه بیرون برآمده و دکان لبسی قاضی مذکور الطبیب جان فر و اخل کردیده دلیل
بر سعادتمندی او توانند شد و اصل این سعادتمندی از تالیفات مومن جالسی واضح توانند شد و چه خوش گفته از شعراء که گفت یا لیعیت لیو عدم رفتت
مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود انتهی حال حاتمهٔ استدلال مجتهد مثال در بارهٔ ابطال شهادت امام حسین که هیچ بهره‌ای ندارد قوله قصه زهر دادن
جعدهٔ ملعونه بحکم خال المومنین سابق از روضة الاحباب وغیره تواریخ معتمده الخ اقول لعنت جعده شاید مبنی بر تقیه باشد که مبادا اسنیان
دخیانتش نکیرند و بمقتضای اصول سابقه و اقوال سالفه که جناب امام حسن لایق امامت نماند و انهم بمقتضای قیاس اولویت کم رفته
انسبت کردند قتل جناب سید الشهدا را البتحین کما عرفت لیس این لنسبت بجناب امام حسن اعلی تواند بود فان القرب علی من بعید
که در نسل آنجناب امامت هم نماند بلکه بسیاری از مطاعن آنجناب در کتب شیعه مذکورست که قصه شهادت از جملهٔ عقائد سنت گرفته وفات
میگرفت چنانچه تفصیل آن در منهی برای تفضیح شیعه خصوصا امرین ناعاقبت اندیش دانسته باشی و غیر از اولاد مخصوص حسین
جناب سید والا ان ریحانی رسول الثقلین را خارج کرده کما فی شرح جامع الزیارات الی غیر ذلک لیس ضرور شد از راه ریا و خوف اهلسنت
لعن جعده کردن تا این لعن بی‌اثر و بی‌اثر و رد دواع عتیا را بر دارد و این خیال چنان مطبق است که با دعاء المحکم برای فاروق اعظم
در ضربت حیدریه قائل شده بالجمله لعن مذکور رفته رفته مکنونات خاطر دلبر دلدار را از قوت بفعلت می آرد و رانتای نهانی
او را از ریا و سمعه بر ملا فاش میکند و بیت خواجه حافظ را بیاد مردم میدهد ع بیوی نافه کاخر صبا زان طره بکشاید ز تاب
جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها ع و هم از این ره گذر ها مقوله این بزرگ بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بر زبان
دارم والتداد تمام از ان بر میدارم ع در میخانه ببستند خدا یا مپسند که در خانه تزویر و ریا بکشایند العرض مجتهد الزمانی زبانها
الکنون از گنبد و لفوف با لمعه محراب بسم الله بیرون بر آیند و باز بخواب خرگوش داخل نشوند و بر تقریرات سابقهٔ خویش الکنون اعتمادی
نفرمودن بذکر رفته حالیکه قصه‌ست برتقریری که قبل ازین در تشنیعه بجا آوردند بعنایت ایزدی همه اش مردود شده و مانند دود کرده
همه پیشانی گردیده و گزه صریح باشیان سید معنی ایت کریمه کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف العنوا مده هیچ بدلیلی و تبلیکان
نیاورده‌اند که باعمال نشد حالیا جمیع مقلدین و سابقین را باید بجهت باید در سوگواری و ماتم داری نشستن از سر جدال و مکابره برخاستن
وازعجائب بلند بیان حالیکه باسیه بر کردن بر او زخود بیدار ابا معنی سه جهت فراموش گردانیدن در جهت اول مومن بدو جهت سوم از فراخی دولت
المقته در ایام عوام به زرق و عظمت جاه اینها ابواسطه بید او است و این جود بخشی در هیاب کافیست چنانچه الوسی بر ابن عقبات حج الی آنکه انبیا
علیهم السلام با شخصی قتل کنند هر گو من جانب سید النبیان علی المشهور جائز بلکه مستحسن باشد کما سبق بنقل عن حواره فی المقالة السادسة ایضا چنانکه
دیگر که تا کی بیانش در رقم اعتبار و انکار حرفی از ان باید شنید و سه بکر جمان فکرت بباید انداخت که بحملا انجناب تقوی گذشت منقولا از کتب معتمد
شیعه که آنجناب بتیمای شرع و انهم بعقبیه توجه بیت الله والستادن میانه رکن و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که در بلوای عثمان شریک بود
و نه شورای قتل داده و چه جای کشتن شمده که الفته در بلوی شریک نشد لیکن از قتل باز نماند بهر حال الفته با جناب امیر کلام تمام ندارد حالانکه
را به نسبت کردن بعضی از اشعار سعدی حکیم سنائی خلاف خویش قرار داده اند چنانچه از کتب متاخرین هم سمت ظهور داد لاجرم برشته که بحث
شیعه را بابه بحصول انجام بسیار منسیا بناید ساخت و هر گاه بنقل خود رجوع کنی و از حکایت و روایت زهر دست بردارے

توانی دانست که حضرت مبتلی به یعنی حسن مجتبی ورا ظهار نمیمنی که زهر که فرستاد و سبب آن که بود که
دا د احتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار بودند و برزبان خود نیاوردند ازینجا امر گور
مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست ورنه سوال تمیفرمود و عقل برهمین دلالت میکند
که چون یزید سفاک و بی باک بود البته از ملامت بیش مبتلا ورست که امثال این مقولات از مهفوات
اوست **رباعی** روبر سر افلاک جهان خاک انداز ٭ می میخور و گرد خوبرویان می تاز ٭ چه جای عبادت
است و چه جای نیاز ٭ کز جمله رفتگان کسی ناید باز ٭ و آنچه گفته که اکثر روایات ماجرای کربلا بتواتر
معنوی رسیده کلامی است مجمل که باظهار مومن جالیسی در صوارم وغیره قلت استعداد و فرد بیکی قایلش
از آن پیداست تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر برامد و راه فرار از انسو پیماید و از
نتایج این اجمال و ابهام حرفی نیست که استیعاب آن نتوان کردن و ثمر آتش رایگان یگان نشمرد
بعد ازین عجب نماند که هرگاه جناب حجت مهدی الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بدر ایشان
از صوارم و حسام وغیرها طعن الرماح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و اتهم بصیغ عموم
برگشته و هر کسی آن را دانسته و بالحاق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبرسی پی برد ند فکیف که بسا کس
از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت معجز نظام است پس باید که بطلان
اولی الایق تحریف و الحاق تبدیل بنا شد حال آنکه یا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان بالکتاب است دست
بشویند تا ازین تقریر حرفی نگویند که اهتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب بجهة مطابق وعده مهیمن
الهی اَنّا لَهُ لَحَافِظُونَ زیاده از حد بیانست و جهابذه رفضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسایل طرابلسیه
نموده اند رمیر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را بر امر مذکور مسلم داشته بلکه خود بدان استدلال نموده چنانچه
از مجلدات نبریه واضح است الی غیر ذلک **قوله** علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر آن
ممانعت نموده الخ **اقول** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیداست و بر ظاهر بیننده که موجه مانع است
رمنع بر منع در مناظره درست نیست پس قول او که لانسلم اه بجای خود نخواهد بود و تقریر منع مجیب در مقابله
استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین بقول المجرم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تفریع کرده
یعنی پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه مجیب آنکه لانسلم که وجه تحریم
عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیاری از امور نفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد
لهذا الاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار لعن یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفته
و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین پس حال جمعه ذهن
مجتهد باید دید که جا بجا در مقابله مجیب مصیب مصدر مغالیط گشته و هوش و حواس او از جا رفته

وتحریر اوراق بمقابله اوراق برای تلبیس عوام مد نظر داشته وخواسته که ایشان بدانند که مجتهد از مهم جواب
رساله قدیمه فراغ کلی یافته نعوذ بالله من اختیار النار علی العار علاوه بحز و استلزام فهمیده میانه تحریم
روایت شهادت امامین وذکر وفات شریف حضرت سید المرسلین و وفات خلفای راشدین یعنی چون عزای
ذکر روایت شهادت امامین بر واعظ ومورخ حرام میداند باید که ذکر وفات شریف وخلفا را نیز بر واعظ حرام
گرداند پس باید دلیل استلزام راند کو رساختن بعد از آن این اعتراضات نمودن بالجمله بر ذکر وفات مذکوره
هیچ ظهور مفسده نیست ومن ادعی فعلیه البیان بخلاف ذکر شهادت هر دو امام چنانچه نمونه بعضی از مفاسد
مذکور شد ولا حاجة الی الاعاده اما تایید یکه بدو وجه آورده پس در حقیقت تخریب است تایید بقول
بزرگان ع این عمارت بینت ویران کرده اند زیرا که محاوره جا بجا در قران مجید اینست که یقتلون النبیین
بغیر الحق ویقتلون الانبیاء بغیر الحق دکا کیب که این قتل بهر طوریکه باشد یقینا بغیر حق خواهد بود زیرا که
قتل بدون ارتکاب کبیره نمیشود وانبیاء بالاتفاق معصوم اند پس قتل نبی البته بغیر حق خواهد بود پس در شهادت
شکی نماند وانرا جناب غیب قتل تعبیر فرموده نه چنانکه جناب مفتری لصواهم در مغالطه افتاده وشرح آنی
در جاها دیگر کرده ام عنوانیکه اگر بینی خواهی گفت که جالیسی کلاغ مانند الاغ چنان در وحل مغلطه فرو رفته
که هر چند دمش را بقوت تمام بر داشتند از تحت الثری که مقام قارون بود نزد اهل سنت و مقام حضرت یونس بود
نزد اهل بدعت کی انبیای ایشان انقلاع از اصولهم عقیده هر که خواند کجید ورثنا عنی رجوع آرد که در حقیقت هر چند او
چراغی فرا راه گمراهان برافروخت لیکن جالیسی که منهمک در ظلمت جهل مرکب است بهره نیندوخت آری هر گاه از نور آفتاب
چیزی نبیند در روشنی چراغ چه بیند الغرض اگر لفظ قتل مشوش بود یا چنانکه مجتهد فهمیده در قران مجید یا انکار شهادت
بلاغت در کلام معجز نظام واحادیث حضرات ائمه علیهم السلام باقی نمیماند که بوی انکار شهادت از ان بر میاید
نعوذ بالله من ذلک والعجب که هر کسی نقل مقتل برای رساله شهادت شاد شهید اند هرگز انشاء ابا این مظهر شهادت منکر شهادت
ان جناب شده اند لا حول ولا قوة الا بالله طرفه انکه بنو شیعه مقتل ابن بابویه ومقتل ابو مخنف میگویند ومجتهد نیز پیروی
ایشان میکند فَانْقَلَبَ الْاَمْرُ عَلَیْهِمْ بِالْیَقِیْنِ ذٰلِکَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ علاوه بعد از این خواهی دانست که کتب
شیعه پر است از ذکر لفظ قتل بالجمله بر فهم ردی ابن ابی خرد مفاسد عظیمه بر می خیزد کما لا یخفی اما وجه دوم پس
معلوم نیست که اکثریت از عبارت صاحب صواعق از کدام لفظ فهمیده در عبارتش زینهار معنی اکثریت را اثری
ونشانی نیست بلکه نزد او از کتاب الهی آنچه بر آمد بر ان حکم نموده اعم از قلت وکثرت ومجتهد که دعوی اکثریت میدید
وتخصیص میکند البته دلیلش بر ذمه اوست که نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار کما مر با انکار
وبسا که کثرت را از نفسها مراد گیرند وبسا باشد که بمعنی اضافی ارند چنانچه از کتب بلاغت پیداست وچون هنوز بر
اکثریت مطلوبه دلیلی قایم نکرده مدعا هو یقینا ثابت نباشد کما لا یخفی معذلک مجتهد الزمانی در اصل استعفنا لفظ اصول چنانکه
والی افزوده وبنده چنانچه باید مدلل گردانیده ام که اصول فقه مقتضی حرمت خروج است بر یزید صحابه از انکار و در

وشکر بعثه آنجناب محصور شد در کربلا معلی بوجوب التقیه والختم علی کتاب الوصیة پس هرگاه شهادت بر ثبوت
رسیده است به وجهی که متفرع بر آنست نامی و نشانی نماند فانه اذا لم یکن رأس المال فکیف یرتجی الربح فما
ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز ثابت
خواهد بود و بیقین ثبت هذا الدلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل اینست حال اصول اهل فضول اگر گویند که کتاب
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه و آن صحیفه که نامزد بود بحضرت سید الشهدا حکم صریح نمود بخروج
و قتال و استعمال سیف و نصال گوئیم کتب شامله و رسائل منفرده علمای رفضه اول دلیل بر آنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرآنی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی و رتبه اعلی رسید که ما فوقش متصور نباشد
و تارک تقیه خصوصا در وقت تعین بحکم کافی کلینی و غیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
له و لا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمده نهایتی نباشد پس
اگر حکم کتاب وصیت آنهم بصیغه امر که استعمالش برای معنی ندب بسیار می آید لا یثبت ذلک فی الاصول بر حکم قرآنی تمام
آیات معتبره کتاب الله متواتر و مشهور فی الآفاق الی یوم التلاق معجزه مستدامه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
برمی خیزد و اگر حکم این نامه جاودانی غالب شد عزت کتاب مختوم که علمای رفضه برای حفظ ناموس مذهب ساختند
و بافتند کابنیانی تالیفا نثار و بر کوه عالم می ریزد و نزد عقل و عقلا همین امر محقق است که از آن وجودی بلکه اثری
و نشانی هنوز یافته نمیشود و خود از کافی ثقة الایمان والمومنین در آن باب که از ائمه خبری بعد در می آید مگر
آنچه بدان مامور اند و همدران قصه کتاب احمر را در حدیثی چند آورده مانند انتظار ابو البهار پیداست که امام موسی کاظم
آنرا با وقت سوال ندیده بود پس دلیل رفی ولیکن ترانی هر دو نشانی ندانسته باشند پس معذور شمار رفضه از هم باشد
بالخصوص نزد این علما که علوم ائمه را از طفلی با پیری قلیل و کثیر ندانند بعد ازین مخفی نماند که لفظ بدع الرافضه منفقی
جابجا بر هزار دلیل بر آنست که طور ایشان را صاحب صواعق منع میکنند و تحذیر شدید مینمایند بلکه چون کسی یاد آرد واقعه عاشورا
امام حسین را و بگرید از آثار رحمت الهی و مر محبوب با ریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود و بدلیل گریه حضرت
بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه فریقین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک فرق اینست که حمی بد گوهر ستان
اعور در تفسیر مرغوب و محبوب خویش که در حقیقت تفسیر شیطان محبوب است از ادراج خبث خود بمقتضای مصرع کل اناء ابدا خبطا
خطا نکنند و تقصیر نکرده و تهمت فاحشه بر ماریه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عایشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریح بود پس حضرت نگفته که او نیز شیعه و تبرا کرده
تهمت بستن و در افترا و فتنه گری کشادن بود و بجبر شنیدن کلمه مذکور از وحکم قرآن بگناه و بحضرت مرتضی پای فشار
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره ولیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود برجم حامله بعد از ثبوت زنا و
حضرت امیر در بهر و جا تدارک ما فات نمود یعنی بعد از برداشتن گامی چند باز آمد و عرض کرد که در هر امر شریف عجلت

بکار برده باشم یا تامل و غور و فکر نمایم فرمود بل الشاهد یری ما لا یری الغایب و این قصه را ثمامنی هم در غرر
آورده کما لا یخفی و بعد از ملاحظه مضمون این حدیث تهمت رو وحی از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب می شود
بلکه توان گفت که فرق است به بین زیرا که حکم خلیفه ثانی بر حبش بعد از اثبات زنا بوده است ورنه شیر خدا کی سکوت
میفرمود و نمیگفت ای عمر زنا ثابت نشده و تو گفتی که سنگسار کنید و دلالت عقلی هم از اینجا جبری میکنند
یعنی زیادت همین است که شهادت شاهدان بر منهج شرع بعد از تزکیه و تعدیل مع الشروط بوده نه آنکه بدروغ
زنی زنی فتنه انگیزی نفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفضه گویند فرمان روائی فرمایند که یا علی سیف مگیر
و برخیز و قطعی بینداز دخولش بریز عیاذا بالله و از ینمعنی هم مانند آفتاب نیم روز روشن گشته که رفضه
در مطاعن خلفای متقدمین بلکه جمیع خلفای راشدین هم خون خویش و هم آبروی مذهب و کیش میریزند
من بعد در عبارت صواعق هر که ادنی غوری بکار برد باید تقریر مین که در معنی عبارت امام غزالی نوشتم
میکنند زیرا که او میگوید که از وتیره رفضه پرحذر باشید و با نهمه واقعه شهادت حضرت امام حسین را بیان میفرماید
پس عیان شد که این طور محققین است در مذهب اهل سنت و عموم باقی نماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس
چنانچه مجتهد از سبب جمود ذهن بلکه تزویر و نفاق مدعی آن شده والحمد لله علی حصول التطبیق و اگر چیزی بعد از ین
بگویند ناظرین میتوانند که با ایشان باور بحث و جدال ویزند و بعضی از مقدمات را که درباره امامت محرر نموده ام زائد
در کتاب عماد الاسلام مذکور است هم پیش کنند کما لا یخفی علی الناظرین و المناظرین و اینکه گفتم محض برای الزام
مجادلین است ورنه مطلبی که بعبارت محدث دهلوی قرار دادم بی غبار است پس مقام واویلا است که دل این ناصب که
معاند اهل بیت طاهرین است اجازت نداد که تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب که نماید چنانچه تحذیر او
از راه و رسم رفضه ذکر نموده باعث تمویه و تلبیس بهم رسد و کسانیکه اینکتاب را ندیده اند یا سرمایه علم ندارند متردد شوند که
چنانچه علمای اهلسنت از طور رفضه بیزار اند و تحاشی میکنند از نواصب چندان بیزار نیستند برای دفع این توهم چه
مناسب بود دیگر عبارت صواعق محرقه درباره تحذیر از اتباع نواصب نیز ببین آنکه مولفش بعد از عبارتیکه مجتهد بحث
نقلش بر داشته که اما ما احدثه نوشیده و عطف میکند برانچه گفته بود و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم
الناصبة المتعصبین علی اهل البیت او الجهال المقابلین الفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غایة الفرح واتخاذه عیدا
واظهار الزینة فیه کالخضاب والاکتحال ولبس جدید الثیاب وتوسیع النفقات وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادة
واعتقادهم ان ذلک من السنة والمعتاد والسنة ترک ذلک کله فانه لم یرد فی ذلک شیء یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه
وقد سئل عن بعض ائمة الحدیث والفقه عن الکحل والحناء وطبخ الحبوب ولبس الجدید واظهار السرور یوم عاشوراء
فقال لم یرد فیه حدیث صحیح عنه صلی الله علیه وسلم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبه احد من ائمة المسلمین لا الائمة الاربعة
ولا من غیرهم ولم یرد فی الکتب المعتمدة فی ذلک صحیح ولا ضعیف وما قیل ان من اکتحل یومه لم یرمد ذلک العام
ومن اغتسل لم یمرض کذلک ومن وسع علی عیاله فیه وسع علیه سائر سنته وامثال ذلک مثل الصلوة فیه وان فیه کان

توبة آدم واستواء السفينة على الجودي وانجاء ابراهيم من النار وافداء الذبيح بالكبش ورد يوسف على يعقوب
فكل ذلك موضوع الا حديث التوسعة على العيال لكن في سنده من تكلم فيه العلماء فصار هولاء لجهلهم
يتخذونه موسما واولئك لرفضهم يتخذونه ماتما وكلاهما مخطي ومخالف للسنة كذا ذكره جمعة بعض الحفاظ وصرح
الحاكم بان الاكتحال يوم عاشوراء بدعة مع رواية خبر من اكتحل بالاثمد يوم عاشوراء لم يرمد عامه ابدا لكنه قال انه منكر ومن
ثم اورده ابن الجوزي في الموضوعات من طريق الحاكم قال بعض الحفاظ ومن غير تلك الطريق المجد اللغوي عن الحاكم ان سائر الاحاديث
في فضله غير الصوم كفضل الصلوة فيه والانفاق والخضاب والادهان والاكتحال وطبخ الحبوب وغير ذلك موضوع
ومفترى وبذلك صرح ابن القيم ايضا فقال حديث الاكتحال والادهان والتطيب يوم عاشوراء من وضع
الكذابين والكلام فيمن خص يوم عاشوراء بالكحل ويامر ان التوسعة فيه لها اصل هو كذلك فقد خرج حافظ الاسلام
زين الدين العراقي في اماليه من طريق البيهقي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اوسع على عياله واهله يوم عاشوراء اوسع الله عليه
سائر سنته ثم قال عقبه هذا حديث فيه لين لكنه حسن على راي ابن حبان وله طريق اخر صححه الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
وفيه زيادات منكرة وظاهر كلام البيهقي ان حديث التوسعة حسن على راي غير ابن حبان ايضا فانه رواه من
طرق عن جماعة من الصحابة مرفوعا ثم قال وهذه الاسانيد وان كانت ضعيفة لكنها اذا ضم بعضها الى البعض اخذ
قوة وانكار ابن تيمية ان التوسعة لم يرو فيها شئ عنه صلى الله عليه وسلم وهم لما علمت وقول احمد انه حديث لا يصح
اي لذاته فلا ينفي كونه حسنا لغيره والحسن لغيره يحتج به كما بين في علم الحديث يعني چنانچه بنا بر محدثات رفضه مثل كردن
واستعمال كردن نبايد اتفاقى باعمال نواصب نمودن از دشمنان اهل البيت رضي الله عنهم اجمعين ومقلدين محدثات كه مقابل
اعمال فاسده رفضه بجا آرند ودرازى بدعت ديگر بخلاف آن اقامت كنند وارتكاب شنيع نمايند يعني روز عاشورا
چنانچه رفضه داد نياحت وماتم دهند ايشان آنروز را روز عيد گردانند ليس بيث زينت كنند وسرمه كشند ولباس فاخره
پوشند وزيادت بر عادت خويش انفاق خرج كردن وطعامها پختن بكوشند ومعتقد اين باشند كه روش حضرت كه سنت
است ميروند وطريقه حضرت صلى الله عليه وسلم ترك آن همه بود كه مروي نشده از انجناب روايت معتمده واثر صحيح درين
وارد نگشته كه علما بدان اعتماد كنند ورجوع آرند وچون از امامیه بن حید وفقیه هردم سوال نمودند از سرمه
كشيدن وحنا بستن وحبوب پختن وپوشيدن لباس جديد واظهار سرور در روز عاشورا همين فرمودند
كه حديثي وارد نشده ونه اثري از اصحاب كرام ونه ائمه مسلمين انرا مستحب گفته اند ونه از مجتهدين اربعه
واز غير ايشان كه علما باشند ونه در كتب معتمده مذكور شده وانچه گفته اند كه هر كه روز عاشورا سرمه در چشم كشد
دران سال گزند رمد برندارد وهمچنان است اگر غسل كند دران روز مريض نشود دران سال وهر كه وسعت
نمايد بر عيال خود تمام سال تنگدستى نبيند وفضيلت آن روز بوجوه بسيار است كه توبه آدم منظور شد
وكشتي حضرت نوح بر جودي قرار گرفت وحضرت ابراهيم دران روز از آتش نجات يافت وكبش عوض حضرت
اسمعيل فدا شد وحضرت يوسف بجناب يعقوب پيوست اينهمه از موضوعاتست مگر وسعت كردن بر عيال

لیکن در سندش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانسته اند و روافض و ز ماتم و هر دو فرقه
در خطا افتادند و مخالف سنت رفته اند چنانچه بعضے از محدثین کاملین شرح این امور فرموده اند انتهی
محصله بقدر الضرورة پر ظاهر است که اگر ازین عبارت محذوفه چیزی مجتهد الزمانی نقل میکرد دانید عاجلگونه
ازینکتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقد ماتم آن روز نبودند بجد ثبات کرده دیگری هم باطل هستند
و از هر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و لطور اقتصاد میانه هر دو فریق می روند
چنانکه طریق اهلسنت است پس نزد مجتهد مصلحت همین بشد که عبارت صواعق را که ذکر کرده دم خذف نماید و کار
بدین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطائفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیبش جمع آوردن و غفلت
این شیخ المغفلین ز نظر خویش داشتن و او را مثل اطفال و مخانین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب
مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که جناب مرتضوی فرمود که روز عاشورا بدارید هم
روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مروی است بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و امام جعفر
روایت فرموده از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفاره یکسال است و ایضا حضرت ابوجعفر فرمود که آنروز کشتی
حضرت نوح بر جودی قرار یافت پیر جن و انس که در سفینه بودند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود
میدانند که این روز کدام روز است توبه حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریای اسرائیل را راه داد و فرعون
و لشکرش را غرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شده و لادت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت یونس
را درین روز پذیرفته و حضرت عیسی ع پیدا شده و ظهور حضرت صاحب الامر نیز درین روز است اما روایات کراهت پس
از زراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرده که نه روز عاشورا مانند عرفه در حرمین نه در وطن توبه و ترحم
و نه شهرها و حادثه عطا میگوید که پرسیدم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چه چیز است فرمود متروک شد بنزول روزه رمضان
و متروک شدن بدعت شد راوی گوید چون آنجناب وفات یافت پرسیدم از امام جعفر چنان فرمود پدر بزرگوارش فرموده بود
باز تصریح نمود که این روزه در کتاب خدا نیست نه طور حضرت بران جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین ع روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بخطاب جعفر بن عیسی که رسیده بود از صوم عاشورا
آنست که می پرسی از روزیکه آل زیاد روزه گرفتند بقتل امام حسین و این روزیست شوم نزد آل حضرت و
نزد اهل اسلام و روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه نحس است که حضرت
دران وفات یافته و هیچ مصیبتی ما را نرسیده مگر درین روز پس شوم شد نزد ما و تبرک نزد دشمنان ما و روز عاشورا مقتول شد
امام حسین ع و ابن مرجانه بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم است کسیکه روزه عاشورا و دوشنبه دارد و ملاقات خدا کند
درحالیکه دلش ممسوخ خواهد بود و محشور خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را مقرر کردند و عبید پسر زراره
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سائل که از روزه عاشورا که هر که بدارد او را حصه ابن مرجانه و آل زیاد است

گفتم مراد از حصه و نصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المغفلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد به نیت
حزن بر مصیبت حضرت و آلش مصیبت شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین ما به نیت تبرک و فضل و ثواب
گناه و خطاست فاعتبروا یا اولی الابصار و امر عجب تر عندی باره نامک علانیه امامیه و ازین جهت که هم
که آن ایمه جد تکمیل دین و شریعت و تقریر ناسخ و منسوخ اختلاف در امت عموما و خصوصا در طوایف
شیعه انداختند و ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان
بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا همه را در شکم خود فرو برند
و انجم نگاه نکردند که سر دفتر رواة در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او
که بحدیث کشی امام المتقدین مصداق لعنه الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری گشته و زیاده ازین در مدارج
علیای او چه تواند شد که آن ملعون بنظر حدیث پیشوای اهل تقیه نه کوه خواسته بود که امام صادق مصدق
را گمراه کند و انجم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخره در عین ضلالت جان بخازن جهنم سپرد
علیه و العذاب کما لعنه امامنا الصادق الناطق بالحق و الصواب اما آنچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرموده اند
چنانچه مخالفین ما الخ پس پر ظاهر است که مراد از ان پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که انجاب خطوط
شان برای اتمام حجت اظهار می نمود که فلان و فلان به بینید مکاتیب خویش را که شما مرا طلبیدید و اکنون تیغ بر روی
من کشیدید و بارها گذشت لا اهل بیت ما تمداران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
شما چنین کنند بیان کنید مارا کشته بالجمله اهل سنت بر سنت نبویه طریقه رضیه و مرتضویه میروند و ثواب می یابند
بحول الله تعالی و قوته آن نیت بد طویت که شیخ احداث نمود عموما البته دور تر است آری چون شیخ شده
درین خان معتقدین زراره بمقتضی آن نیت باشد عجبی نخواهد بود و اینجا در مثل میگویند آن المرء یقیس
علی نفسه الغرض سخن محقق این بود که فتوی بر ثواب روزه عاشورا که کفاره یک ساله است بر نهند و
گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده مناط
اعتبار بر آن نیست زیرا که برای این بزرگان در صحایف ایشان بحکم احادیث کلینی حکم همین بود که مسایل
و احکام دینی را منتشر فرمایند و خبر ندارند از کسی ترسند بخلاف دیگر ایمه که با طلاع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت
دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین از شیخ المغفلین نمونه آن
بر گذشت اما حکم نحوست دوشنبه خصوصا پس تقریر کتاب اثبات الحق در جواب مهملات شیعه کافی
و وافی است زینهار بخیال نمی آید که تناقض و تهافت با فادات آن دو امام که حال دستور العمل
شان مدلل معلوم کردی راه یابد اگرچه بر بصارت شیخ المغفلین پرده ها کشیست بمقتضای وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ به تنده صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعا روز دوشنبه باشد و خود علمای
شیعه منوبیسید که اصح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود چون نحوست عظیم دوشنبه

از وفات شریف باشد روز شهادت آن امام که از همه روزها زیاده تر بود چگونه روز جمعه مبارک تواند شد فکیف
نجسا معاذ الله والعیاذ روز ولادت شریف و روز بعثت که اصل الاصول جمیع سعادات باشد چگونه نحوست
دوشنبه را محو نفرماید القصه درین باب سخن محققانه همان است که کتاب اثبات الحق بران شامل است و تمام
اهل اسلام شب و روز همین مقاله بر زبان دارند که مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشت است پند بر دیوار
وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ این است بعضی از مباحث این مقام که از اصول حیدریه برای هدایت امامیه
بقدر ضرورت مبین شد تا کیدات و مزخرفات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از غولان بیابانی مانند خاک گشته
در تندباد روز گرم از هم پاشید کما لا یخفی علی من القی السمع وهو شهید و فواید این اصول را تعرض نکردم
و بوجودی از ان در گذشتم تا وقت فوت نشود دیگر حرفی بالضرورت می نویسیم که حضرات امامیه هدی قصر مشید با
پابر معطله چنین شهادت حضرت خامس آل عبا را که در حقیقت شهادت رسول خدا بود کما بینه صاحب التحفة
القدسیه فی سر الشهادتین تعبیر از قتل میفرمودند پس معلوم نمیشود بر تقریر مجتهد الزمانی که ایشان قایل بدان
بوده اند یا مثل مفید حارثی که از شهادات بسیاری از ائمه هدی و خواص و خصایص ایشان اعراض
کامر بار بار رجوع باصل مطلوب کنم که نظر در تشنید مجتهد الزمانی است نقض هفوات پسر بسر دهقانی است رسیدم انکه
حضرت رسالتماب صلی الله علیه وسلم و آفتاب جهانتاب تنک حسرت دران دوریختند و جوالش برظاهر است که بحضرت
خود ابراهیم و هم زید بن علی گریسته اند وقتی که او را شهید کردند و نفس مطهر او را بردار او آویختند و نیز فرائض مبارک
بجنبش در آمده یعنی چون کتاب احمر مختوم و پیام حی قیوم و حکم نولیسا یندن لا دعوی عنده او بوفات همراه ملائکه مقربین
فرا رسیده و عصا شریفت لرزیده چنانچه از روایت کلینی در کافی معلوم ناظرین میگردد و هر دعوی رفضه از طرف اهل بیت
الطاهرین ساقط گشته و این ایام را زنهار روزهای ماتم و نوحه نگردانیده اند و عبارت صواعق
نص و رمعنی است که از محدثات رفضه اجتناب باید کرد و دلالتش بر مدعای مجتهد کجا است که ثبوت عداوت اهل سنت
باشد با اهل بیت امجاد یا انکار از شهادت ریحان رسول رب العباد حالانکه صاحب صواعق مبین واقعه شهادت
برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت درجات برای آنجناب و مزید ثواب نیز برای ان عرش قباب
کما عرفت لیس ادعای عناد و انکار شهادت کمال ظلم و عناد این معاندین دین خواهد بود و عقلا اینک میدانند که انچه رفضه
میکنند که خیمه در میدان نصب نمایند و تیر و کمان دران می نشانند و فوج می آرایند و هرچه مقاتلین امام حسین بعمل آورده بودند بعمل
می آرند حتی در خیمه میدان را بیند و دست تعارض میکشند که تفصیل آن بدفاتر طوال حاجت باید که البته کار معاندان و
دشمنان اهل بیت طاهرین خواهد بود فرق همین است که یکسان بر یزید کرده و ایشان هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
بلاد مجتهدین است بظهور میرسد کما یرویه الثقات و قبل از ان بکی را امام حسین میگردانند روز عاشورا امام را ذبح میکند
و این مذبوح که بیری میرسد پایوسی از زندگی می بود بسبب آنکه مزید ثواب اخروی میدید و ترقی اولاد خویش بمواعید
سلاطین و امرا بیقین میدانست خود را بکشتن میداد و اتفاقا کاهی از فاجعه قاتل او در گشت لیرا و را گرفته بیادشاه میدادند

افغان گفت عجب است که من شمر را بکشم و تو مرا بکشی و دعوی ولای اہل بیت بکنی بادشاه حق بجانب او دید و از آن راه در این
رسم را گذاشت و آنچه اکنون رواج وارد و تشابه بیزید و لشکریان او و جفاکاران کوفه است کما عرفت و نزد فریقین مروی است
من تشبه بقوم فهو منهم کاش بر آن علمای شیعه نکیر میکردند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر ماخوذ میگردیدند چنانچه
این مجتهد و برادرانش که هرچه نصیر الدین حیدر محدثات را بر پا کرد و از همه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر
روایات موضوعه خویش را بیان میکردند که هرچند ملک و سلطنتش در جابلقا تقرر یافته ولیکن او سیاحت میفرماید
و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک نا اہل نمی نماید و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از ریاضت
بگزند و بالوف رسند چندانکه لایق جهاد دشمنان دین شوند دمار از روزگار شان بر آرند از پرده غیب بدر آمده
و لقب مبارکش از هین الحاضر فی الامصار و الغایت عن الابصار است پس این قسم مواعظ و روایات بادشاه
مذکور را بران آورد که بسیاری از معتمدین را در تجسس نان دلدار و دلربا برانگیخت و جمعی را که ایشان که شاهدان خلج
و نوشاد و رشک بر آن می بردند ایشان بجاوره خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
است که لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و لکوک دراهم و دینار را برای تزئین مکانات و لوازم آن صرف کرده در هر
صبح بابا در خودش خدمت ایشان کردی و بانواع ترفه و تنعم پروردی و نظر با مور مذکوره صاحب الامر
منقد نسبتی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شرقی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر برگذشته و شواهدان
که مصداق هاء هبا و تریدون گشته اند هنوز این امور را دیده اند و فقیر در آن آوان این کتاب را تصنیف می کردم
و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنو بدکان کاغذ فروشی رو بر روی کوتوالی تماشای
زیب و زینت این تقریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب شام بود و هنوز سواری بادشاه جمجاه که صاحب الامر
در آغوش او شیر می مکید و او بجخفه نشسته میرفت نرسیده بود و ثقات میگفتند که از ابتدای صبح صادق این کرشمها
شروع گشته و هنوز ناتمام ست الغرض بچشمی خود دیده یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندرز بادشاه
رفته گفته باشند که چون متوسل این شوکت و دولت ام اگر خاموش نشینم گناه است یعنی تقریبات فرحت انبساط
برای ملوک بلا تناهی میرسد پس مناسب نمی نماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات بر زبان آمد
می اندیشم که اگر روزی آنجناب را این امور بغیظ و غضب آرد در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
تصور کرده شود تا بتصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر او را معزول کردی بلکه او را خیر خواه حقیقی دانستی
و از محدثات مذکوره خصوصا از رسم ولادت وضع که مجملا شنیدی که در شبی و هر یکی از کرام کاتبین جزید ثواب
را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در بنا یدا رفتن و دست سخن را دراز نباید کردن که درین روزها ماجرای عجیب
گذشته که یکی از بن پیری بیگمات وقت سحر چون دید که بادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید آثار
رنج و ملال بر پیشانی نورانی پدید آمد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با این همه
ناز و نعمت و ادی خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گوئی مشکل دگر

بگوئی مشکل درین وقت اصرار از حد درگذشت تا گفت ندانم که از من چه قصور بوقوع آمد که صاحب الامر
شب مرا اطلاق داده اند و ارشاد نموده اند که مصر خود بالتمام از نصیر الدین بحساب جو جو بگیر و برو و بگو که
اگر شرط این فرمان بجا نیاوری در طرفة العین سلطنت را برهم زنم و همه را ته و بالا
نمایم پس بادشاه ترسید و مانند درخت بید بلرزید و تمامی مصر را رد کرد و اورا نهاد اجازت
داد تا معنی قول شیخ عیان شد که در مغاره دزدان بجای بنشست و حامی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این پیدا میکرد و بالفرض اگر خود رونق بفزودی کسی را
بسبب آنکه محض این صورت نسبت از این حکایات که تعلق بمجتهدین واعظین دارد و تفصیلش بدفترها
نگنجد مقصود هم آنست که هرچه در لکهنو از ساختن تابوتها و رسم دلدل و تیرها در پرافشانی خلایق
و رنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در دفاتر اعمال مخاطب
خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات قمی و کاشانی هرچه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد که غائب عن الابصار وقتیکه پرده غیبت از نظارگیان بگشاید و بمدینه حضرت در آید و
ملایکه مقربین همراه او باشند اول ابوبکر و عمر را که زود بر شیخین بکه مین خواهد بود پس میرسد انبیا که ایستند
که همخوابه رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابوبکر وزرای حضرت پیغمبر و عمر که بود که این دولت
فایز گردد پس فرماید که ایشان را از قبور بر آرند پس جسدهای ایشان چنان نماید که گویا امروز مرده اند
سنیان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر درختیکه برکهانداشته باشند و بد
آن درخت خشک همان دم تر و تازه گردد و برگ و بار آورد و بسر در سنیان از یکی سبزی اکثر آمده باز فرماید
که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید که دا و تبرا از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد شیخین بودیم اکنون چگونه بیزار شویم بلکه
باید ما را تبرا از تو کردن پس تند بادی سیاه بحکمش چنان وزد که تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمانش آن درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام در ان جمع گناهان جمیع امم ظالمین اولین و آخرین را برای شیخین براهین
قاطعه و دلایل ساطعه ثابت گرداند تا بحدیکه گناه قابیل نیز و هم گناه نمرود در وقت که گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد بود
و این امور از کتب کبیر و رسایل صغیر لقب مجلسی پیداست و چرا نباشد که این عدیله امامیه در اثبات عدالت
باری عز و جل در بحار وغیره زیاده از دیگران کوشیده مولف عماد الاسلام که عدیله رفضه لکهنو بود
از هم گوی سبق ربوده و طرفه آنکه شیخین اقرار از هر گناه کنند در انوقت هم از ایشان کفه العبد و نیاید
چنانکه از کافرین الله ما کنا مشرکین بخلاف جناب امیر معاذ الله که روز حشر وقت سوال حضرت

اگر با اهل بیت من چه کردی جوابی دهند که بالیقین کذب محض است کما فی تفسیر القمی رئیس المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر گردانند و در هر شب و روز هزار هزار بار این عذابها بر ایشان بگذرد و این همه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و هویداست از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجاست
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل تفسیر قمی و مسعود عیاشی و ذخیره این محدثات و بدمعاشی دیگر ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش رشک فزای بید پنجم زنانست و با در نگنجی که حکایت آن زن محتاله از قبایل
اکابر شیعه کمتر نیست که صحبت هر روزه حریف را بانواع مکاید و حیل خود و جهل شوهر خویش را برملا گفت
و چون حیرتهای حریف را دید بیک فقره چیست او را ازین بیم نجات بخشید که هرگاه بیدار شدم اثری از آن
نه دیدم و شاهد که شیخین از بنی آدم هم نبودند تا همه ظلم و جورهای اولین هم بر گردنهای شان در بین تنها
موضوع و محمول شد معلوم نیست که وان او را امام که این همه ظلم و بیداد را عین عدل و داد گردانید از بیاض
بیاض عثمانی بود یا نسخه اهل بیت رسول نیز بانکه هنوز بحکم کافی کلینی منسوخ التلاوت است و بعضی از شارحین ان
ترویج همین نسخه در ان معلمین بازبان هم نشان میدهند و شاید که دلالت آن آیات برین عدل ایزد عز و جل
که از توره چنگیزیه هم درگذشت از نظر اهل اسلام مخفی باشد بخلاف متشیعه اما احادیث پس چگونه مخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود غرضیکه محدثات ابن سبا و زراره و دیگر شیاطین کلدارهای عجیب در نظرهای مدعین حب
ولای اهلبیت طاهرین جلوه دادند که مقلدین ایشان این ترانها بر زبان دارند و در تالیفات خویش
الی الان میسرایند و هنوز درین دانه و دام گرفتارند خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بعلاوه برین بوجوه زائده
بیان آیات عکسیه را از فریقین نزدودی باشد که هر چه از وقت اول ملوک تا آخر این آوان احداثها
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه بخاتمه ائمه لنا انهم بر قانی و زمانیست و این قیاسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه آنچه رفضه درباره شیخین مکرمین ترتیب دادند غلط کنم چرا لایق اعتقاد و استماع
نباشد که عدل باری عز و جل مصداق لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ انسان که در کمال ظهور است حتی که بقول پیر و فی مقتدا
مجتهد قانی در صوارم که نامش نیز مسروقت کما اشته است بابقا کسی مومن نمیشود تا بعدل ایمان بیارد که از
غایت این اعتقاد امامیه را عدلیه نام نهادند فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ بالجمله عنان قلم را بقابو آورده باصل
سخن متوجه میشوم که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ام المؤمنین ام سلمه در خواب دیده دلالت برین ندارد
که هر روز عاشورا برای ماتم باید برگزیدن زیرا که در اصول فریقین بیان مقرر است که خواب غیر نبی در باب نسبت
بغرض مسافر نقطه ... و چون این شریعت زمانیست چگونه تصور کرده شود که بار ثقافی دیگر نهادند و قرار
داد حالت باتفاق فریقین مجملا اگفتار و راهد زیادت بران بنابر عقوب الطرفین چنانچه از بار نجمیه مجتهد واضح تواند
زینهار بدعت شنیعیست که لازم آمد چه هر زیادت و نقصان درباره قواعد شرعیه ان بالاتفاق جایز نیست اگرچه

طایفه شیعه برای حضرات ائمه هدی چنان معتقد باشند که قواعد ملت و دین لیپا شند بلی در استنباط از ادله شرعیه مضایقه نتوانکرد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تحقیق آن فرموده کما لا یخفی و بیاد می آمد که بعضی از علمای رفضه بدین معنی تمسک نموده اند هزاران ملایک گرداگرد حظیره مقدسه شهید کربلا تا امام رجعت برای بکا و زاری قرار داده اند پس ما اگر تقلید شان نماییم چگونه مستحسن نباشد بلکه واجب باشد گوییم لا نسلم که هر چه برای ادای آن ملایک مامور باشند افراد انسانی هم و هرگاه این مقدمه نظر باشد بیچاره ها چه جز این نیست که بدلیلی مقبول کما اهم ازنا باثبات رسانند ولنعم ما قال الشیخ فی نظمه ۵ قضا قصه التشود با هزار ناله و آه * بشکر یا بشکایت برآید از دهنی * فرشته که وکیل است بر خزانه باد * چه غم خورد که بمیرد چراغ بیوه زنی * حالانکه اگر تشنیع کسی بر اصول موضوعه توان درست کما ستعجلاً که این ملایکه چون حال قلت اسباب قتال برای حضرت شهید کربلا دانستند عرض کردند که توقع داریم که اجازت بحصول انجاد تا مددها و این بنده بیکس مظلوم نماییم و در جنگ و کارزار بدهیم که لشکر یزید ظلم و ستم او را نهایتی نیست حق تعالی فرمود بروید و مدد کنید ایشان در تهیه اسباب جنگ سستی و درنگ نمودند تا کار از دست رفت یعنی ایشان در میدان کربلا متعال فرود آمدند و چنگیه شهادت شاه شهیدان واقع شده بود پس عرض کردند که الهی مامور شدیم که بکربلا فرود آییم و عجلت نماییم و نصرت امام بجا آریم پس نازل شدیم و توقیفی در حضرت نمودی قبل از این کنون چه حکم است ارشاد شد که لازم گیرید قبر او را تا آن زمان بیرون آید پس وقت مدد کنید اکنون بگریید براو و برانچه از شما تقصیری و تقاعدی رفت که شما مخصوص شده بودید بنصرت و بکا بر او پس ملایکه گریستند تضرعی و اندوه بر فوت نصرت چون برآمد از قبر خواهید کرد نصرت او عبارتش بالتمام زیر چه شکه طویل است و مشتمل بر فارغ خطی

انتهت وفی نسخة الصفوانی زیادة علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال قلت لابی عبد الله جعلت فداک ما اقل بقاءکم اهل البیت واقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی ینعی الیه نفسه واخبره بما له عند الله وان الحسین قرأ صحیفته التی اعطیها وفسر له ما یأتی بنعی وبقی فیها اشیاء لم تقض فخرج للقتال وکانت تلک الامور التی بقیت ان الملائکة سألت الله فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال وتتأهب لذلک حتی قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل فقالت الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار واذنت لنا فی نصرته فانحدرنا وقد قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه وقد خرج فانصروه وابکوا علیه وعلی ما فاتکم من نصرته فانکم قد خصصتم بنصرته وبالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا وحزنا علی ما فاتهم من نصرته فاذا خرج یکونون انصاره

الحاصل این طور ملایکه چه قدر زمانا است بانچه انبار کار مامه بصدد آمد که رونق افزوده و در مدینه بعد از انکه ابو بکر رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس فرمود و جناب مرتضوی گوشه گزید چنانکه معاذ الله علمای رفضه مثل مجلسی تشبیه میدهند و حدیث جناب سیده نقل مینمایند پس گفتند واحسرتا که روز غدیر مسئله خلافت بنام تو آوردم الحال اگر همت کشادی فرمود اگر رفاقت کنید و سحر تحلیق رؤس نموده بیایید تا مقابله کنم و جز مقداد کسی بر وقت نیامد و دیگران بمقتضای بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره عذرهای بدتر از گناه برانگیخت که اسباب بهم نرسید تا وقت از دست رفت و شد آنچه شد چنانچه در مجلد اول تفصیلش یافتی صاحبت با عاد ولیست وایضاً از نقص

بالکیه ناصرین و ما کثیره بحال شیعیان کوفه با تمداران حضرت شهید کربلا چه درمشابهت دارد که
آن چنان عرضداشتها فرستادند و هرگاه آنجناب بکربلا رسید مراعات و مدارج مهمانداری چنانچه باید
بتقدیم رسانیدند و خود سینهای خویش را میکوفتند و وقتیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
رئیس و اهلبیت فرمودند چون شما ماتم ما مصروف باشید نشان دهید کما را که کشته و تاراج نمود بنوبت رسانیده
الی غیر ذلک من التشبیهات علی اصولهم الموضوعة انصاف باید کرد که این ملایکه بعید تمنای نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالے استدعا کنند و هرگاه حکم شود در دید و نصرت کنید
مهیا اسباب و آلات انجنان متوجه شدند که دانستے که محروم گشتند مگر ایشان را درین امور
استغفار یا استے کشیدن و در مجاهدات حضرت علی الفور حاضر شدند و هرچه بدان مامور گشتند
بجا آوردند ایشان را چه بلا زد که در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظ یکت که بمعنی
درنگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تقصیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
و عذر کوفیان عرب دکوفیان عجم عجب نیست که قبول شود بدین معنی که هرگاه از ملایکه این امور سر زند فعال
کوفیه در چه حساب باشد و در روایات اهل سنت اینقدر دیده شد که حق تعالے بعد از واقعه شاره
شهیدان ملایکه را فرستاد که مونس شوند و گریسته باشند این حرف و حکایت در تقصیر نصرت
بنظر فقیر نیامده غرضیکه در هر سانحه امری تازه محدثین محدثین و رافا دات ائمه از طرف خود
اماده کردند که نوبت سامعان اهل اسلام آنها بر بمی یابد و نوش ره میدهد چنانچه در تهمت بر ماریه قبطیه
هم دانستی وندانستند که عاقبتش چیست و بکجا میکشد فصل ابتدا فوا بهم و عجایب قدر تهای آلهی را
تا کے شرح کرده باشم که مجتهد ناصبی چون لفظ قتل در کتب امامیه حضرت اما حسین دیده
از آن چه نتیجه برآورده و درین یکجا حدیث دو جا لفظ مذکور موجود است که بر عبا و شیعه و
انکار شهادت دلالت دارد و حال اصول مجتهد بار ها دانستی که هرچه انقلاب دلالت میکند آری
من بیراحقر الخصمة فقد وقع فیه بحسبه بعد ازین التماس ست که امید شفاعت از سید الشهدا در
روز قیامت برای شیعیان هست یا سنیان اثار اول خود در بخصوص یافته نمیشود بلکه خلاف
آن موجود زیرا که جناب امام حسین علیه السلام اصل الاصول مذهب شیعه را که تقیه بود چنان برانداخت
که عیان راچه بیان لاجرم بے کلفت گفته میشود که سلے که نکوست از بهارش پیداست
تکلیف که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
برسد با مام حسین فرمایند که تدارک بکن و او را در باب بس انجناب و را از دوزخ چنان
برآید که عقاب شکار خود را حالانکه او از دل وجان محب شیخین مکرمین بود چنانچه در بیان
اصول خود مصرح است و نقال کشمیری آنرا در نزهه آورده و دیگران هم بدان اعتراف

دارند معهذا رافضه بعد از اعتقاد خلافت بلافصل و دعوی و ولای اهل بیت مطهرین خصوصاً
محبت جناب امیر المومنین علیه السلام یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث ائمه
امجاد به داب قدیم خویش کما عرفت روایت میکنند پس البته این امید وار شفاعت
از برای ما خواهد بود **مصراع** که مستحق کرامت گناهگارانند ؛ که بزرگان ایشان یعنی شیعه
مخلصین اساس مجاهدات با لشکر ابن زیاد بدنهاده چنان نهادند که هیچ کسے از ایشان در میدان وغا
با وصف قلت فوج خود لشکر کثرت مخالفانش که از مور و ملخ بیش بودند روبر تافته و رتبه شهادت
را اگر دیگران این کار باخلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
عرفی چند باید شنید و در کتب کلامیه نیز مثل صواعق و تحفه اثنا عشریه باین امور مجملاً و مفصلاً
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی و رفاعه نطاق همت برین کار بستند
و با لشکر ابن زیاد شقی داد گران رکابی و میدان داری دادند و علمای شیعه در رسائلیکه
در واقعات ما بعد واقعه کربلا معلی تالیف نمودند در آن هم این امور را شرح کردند کما لا یخفی
علی الناظرین و از کتب تنقیه سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
ابن صرد مذکور صحابی حضرت پیغمبر صلعم است و از کتب دیگر هم پیداست که از شیعه مخلصین بوده
لشکری آراسته و داد دلیری و شیر مردی و شیری داده و با رفقای خود شربت شهادت چشیده
و بمدارج علیا رسیده و انقدر او بقتل لشکریش کوشیده که بیانش درین اوراق نتواند گنجید
و احسرتا که هنوز علمای شیعه داد افتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سنیان مترددند پس کجا درجه اهل یقین و کجا رتبه متردد دین و از اصول و
روایات خود بنجر گشته اند و درین باب قصه های بسیار ست از انجمله حکایت زراره است
که منتخب است از مخلوقات دنیا بلکه افقه الناس است در زمان خود که درین کتاب دانستی که مجتهد نقلش
نموده که او بتوسط بعضی آرزو داشت که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار است والحمد لله علی وضوح الحق کالنور
علی شواهق الطور یعنی هرگاه حال زراره چنین است که بمقر اصلی خود میرود دیگران بطریق
اولی و ایضاً لظهور آمد آنچه بر اصول شان بار بار دانستی که ممانعت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت امجاد یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد محملی ندارد **قوله** و غوث
اعظم سنیان آلخ **اقول** این امور در کتاب صوارم حیدریه چنان مفصل است در جواب
ذوالفقار پدر این فرزند سعادت مند که مزیدی بران در خیال ناظرین و منا ظرین نگنجد
پس بجهت قصر مسافت بر بعضے از وجوه آن قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

یعنی ترقی و آن از حکمیکه به بیان صاحب صواعق ثابت شده زنهار از عبارت غنیه
مسلم نیست بلکه مدعا اینست که اذا تعارضا تساقطا و آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز
عاشورا روزی عظیم است بسببی جوهیکه خود بروایات شیعه از ائمه خصوصاً از امام باقر
و صادق ے آمده یعنی ذبح بسیاری از مظلومین از دست ظالمین الی غیر ذلک پس در عاشورا
نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرت اهل بیت دو جهت جمع شده و مقرر است
که اذا تعارضا تساقطا قطعاً پس نه اتخاذ ماتم باقی است نه اتخاذ عید کما لا یخفی علی اللبیب و چون
این معنی در عبارت غنیه محتمل است استدلال باقی نماند فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موید و مسند
باشد الغرض آنچه غنیة الطالبین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق و زنهار ترقی در غنیه نمیست
که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم دلالتی بر تاریخ دانی مجتهد الزمان نمی
میکند و نه بکمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علما هنوز انتساب غنیه بدان مختلف است و یقیناً
حکم برای آن نتوان کرد که شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن است
آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
می انجامد که سعادات با ایام نباید کرد فانها تعادیکم یوم القیامه چنانچه مولفش بخطبه اخر دم مینماید که روز
دوشنبه را مخصوص دارند و روز بنی امیه قرار دهند از افادات ائمه خلاف آن بظهور می آید از عجائب
آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدرت علیخان سلمه الله تعالی داماد حسین علیخان برادر عزیز رسیده بود
پس من چنانچه نزد او فرستادم و او قفل سکوت برلب زد و دنیاست که بر خود بخنید مجتهد مثل مار کوفته
بر خود پیچیده و جوابش هیچ نه اندیشید که فتوی او درباره منحوسی روز دوشنبه معلوم همگنانست پس یک
بار را بر عار هرگز نه توقع رجوع از وی بس بعید و مقلدینش الخ درین باب مبالغه میکنند از سابق و
لاحق میدانی پس بگمان خویش همچنان در باب منحوس بودن روز عاشورا حکم رانی مینمایند و روزه از ابا نمود
ثبوتش بروایات مسنده منکر و حرام میدانند و حبس القاع میکنند که نزد عقلا بجوی نمی ارزد چنانچه نمود
آن می آید انشاء الله تعالی و اینهم از جمله نا عاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان نه بند
علامت شد برای آنمعنی که روز عید قرار میدهند اگرچه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری
دوستی بی خرد خود دشمنی است یعنی هر چند میخواهند که داغهای عناد اهلبیت امجاد را از پیشانی خویش محو نمایند
لیکن داغهای دیگر بهم میرسد و آنچه محدث مذهب ایشان قصد کرده بود دنبال ایشان نمیگذارد
فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ من بعد محقق شد که من از ثقات
جناب ایشان شنیده ام و بدان اعتقاد دارم که اهل حرمین شریفین جد مساکین میکنند و بکثرت طعام ملحوظ میدارند در روز و مطابق
احادیث میگیرند و اتخاذ ماتم و سوگواری را محدث میشمارند و گرد آن نمیگردند و طریقه تعزیت

میت نزد شان همان است که در سابق اشاره بدان کرده شد ونیز چون تقریب یارت حضرت حمزه رضی الله
عنه سید الشهدا پیش می آمد با وصف آنکه در احد سانحه عظیم گذشته و مصیبت شدید بوقوع پیوسته بود گاهی ماتم
و شیون را شعار خود نساخته و با تخاذ مجلس سوگواری نپرداخته هرچه در همان ایام گذشت که این واقعه
دران روداده امروز اگر کسی آنرا در کتابی بیند و زبانی کسی بشنود بگرید آثار رحمت الهی خواهند و همین است طور یه الشان
در باب واقعه کربلا و رسم جداگانه نیست و انیهمه گفتگو متعلق باهل علم و ارد و عوام را به پیچ اعتبار و طریقه اجتماع
مردم و انعقاد مجالس برای تعزیه و تعزیه رسم و راه معاینین نبود و نشان آن باید داد که حضرت امام جنا
بولی محمد یا مون دو امادی او رسید و شیعه تشیع مامون را جا بجا مثل پیر دهقانی در صوارم وغیره باثبات
میکنند ولیکن مجالی ندارند که باثبات رسانند که حضرت امام رضا ازین مجالس و لوازم آن دران
ایام بعمل آورده و زینهار بنظر قاصر نگشته واگر امام رضا درین باب قدم نهادی مثل هندیها مسلمان
و قصاب کی دوکان یعنی کسیکه ازهنود جدید الاسلام گردد برای خوردن گوشت گاو ملازم دوکان قصاب
میشود البته مامون این منزل را بکمال شوق پیموده بود و داد سوگواری دادی هر که اینطریق و رسم
باثبات رساند بکمال جسارت او خواهد بود کما لا یخفی علی اهل العلوم و قس علی هذا حضرت امام باقر و
صادق علیه السلام بران عمل نفرموده با وجودیکه مامور بیشتر احکام دین و محفوظ بنزد آنان
رب العالمین بوده اند الحاصل طور اهل سنت طور قدیم است که در شریعت غرا قرار گرفته که چون
کتابی درین واقعات بینند و در مجلس علما شنیدند تا انقدر میگریند که رفقه متکلمین در تمامی عمر نگریسته باشند
و این طور سنیان نزدیک تر باخلاص است و ازینجاست که در قتال لشکر ابن زیاد علیه ما انستحقه ما
گویی سبق ربوده‌ند کما اشرنا **قوله** و انچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات آن خلاف
صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است و
شنوید ای دوستان این داستان که جناب مجتهد انچه درین قول افاده فرمانید
از آن همه عقلای عالم حال کتاب بیت جناب شان می یابند که هیچ نیست و زندگانی
این مجتهد ثلاثه لاثانی باخر رسید و حال جناب شهیده هم ندید از عظمت و جبروت
حضرت سیده عالم و عالمیان باقی و نشانی باقی نمیماند و این امر را اگر بر روایات رجال بینی
معلوم توان کرد که انجناب با وجودیکه ام الائمه النجبا بوده راضی نبوده نه در آغاز امر نه وقت
ولادت امام حسین علیه السلام زیرا که جبرئیل علیه السلام آمد و خبر رسانید بولادت
شریف او بضمیمه اینمعنی که امت او را شهید کنند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بعد از شنیدنش راضی نشده و این الفاظ فرمود و حضرت جبرئیل گریه ثواب و بودن ائمه رضی
الله عنه در اولاد طاهرین او شنید راضی شد و جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها

دتن برضا درندا دو شاید گمان بری که او هم بعد از مراجعت راضی شده باشد زیرا که نص حضرت امام جعفر درین
خصوص بدین کتاب موجود است که هیچ زنی در جهان نیست که پیری را بدو ناخوش باشد جز جناب سیده
و در کتب دیگر کمال شد و مذکور است که امروز هم جناب سیده در ماتم امام حسین رضی الله عنهما در بهشت برین
بسر میبرند و شرح اینمعنی از رسائل فقهای شهر باید جست که شاید در رسائل دیگر بهیئت اجماعی این امور بخواهی
بلکه از ان انجم ثابت است که حال حضرت نیز چنین است و البته شعرا النظم کرده‌اند که راضی نیست در آنجا نه که جای
هست فکیف که چنین ماتم برپا باشد و قلب هر کسی را بکر لک الآلام و عموم بحر اشد و نیز شیخ در بوستان میفرماید
که بر خاطر بادشاهان غمی * پریشان کند خاطر عالمی * چو حال این بزرگان دین و شمع مجالس حق و
یقین چنین باشد دیگری کیست که او زندگانی برا و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی و انبساط منتظم و مرتب گردد ولیکن نیست بیماری چو بیماری دل و ایضا از رسائل این متاخرین
از کتب معتبره اصول جمع کرده‌اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهربانو جان شاه خود را بدریای
فرات انداخت و بدین موت رهگرای عالم قدس گردید و حالش در مراعات مزید شئونات و تشیع و احتیاط
بجای رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر که را پسند د شوهر اوست و جناب امام
پیش آمد فرمود سبحان الله ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توان داد این وقتی بود که هنوز دین و ملت را انتظام
پس علم و تقوای او بعد از تشریف بنکاح شریف امام حسین درحق مرتبه خواهد بود و حالانکه بسیاری از علما روایت
کرده‌اند که خود را بدریا هلاک کرد و اختیار صبر و شکیبای لازم بود و بعضی روایت نموده‌اند که خاتون موصوف
مادر مکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را برهم زد
سوار شده و بهری از دیار کوهستان ری غایب شد و اولاد خویش و تمامی حرم محترم امام را در پس حوادث
مصائب گذاشت و برای خود تن آسانی بگزید که خلاف عقلست و گفته آید که اینهمه از تعلیم آنجناب
بود معاذ الله حالانکه جناب امام حسین ع بعلوم لدنی میدانست که تکالیف و محن درین واقعه از حد
طاقت بشری بیش است ولیکن چنان نخواهد شد که امت عبد الله بن سبا در باره خواهر امام حسین رضی الله
عنهما مثل دجال اعور روایت میکنند و بار بار باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم از ان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین جفا شنیده‌اند و مصائب چشیده‌اند و چه سختیها کشیده‌اند لیکن
چنین جزع و فزع نکرده مصدر معاصی نگردیده‌اند بلکه همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا مانده‌اند و از ینجا
است که رب العالمین جابجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استقامت و شکیبایی ستوده
و در عطای ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعمای فردوس برای شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان عرش مرصوص نموده بحدیث و کلمه مقدسه که اَللّٰهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِيْنَ و در بیشتری از مقامات وارد شده و کلام درین اهانت و تذلیل بود که زمعه ان را وظیفه خود

گردانیدند و در ظلمها که از اهلسنت بذوات مقدسه مقتدایان دین رسیده و اگر بتوانی بکتب دینیه رجوع
کردن پس موافق استعداد خویش مرثیه چند از دلگیر و ضمیر باید کرد و در دن و نظر نمودن که هیچ امرے
باقی نمی ماند آنچه در سکنه محالات بادشاهے درباره عشق و عاشقی و رشادے کتخدائے امام
قاسم ع بیش نمی آید از بیان عروس و داماد که تفصیلش نه بسیار دل نمیخواهد اگرچه نزد رفضه این دیار
موجب افتخار و اعزاز گردد و اگر مرثیه‌هاے احسان و دیگر برادرانش را بنظر در آرند که بقول منتظم الدوله
اچار تعزیه میساختند و اکنون درین بلده عموماً بعمل می آید ابلیس و شیطان الطاق هم از شنیدنش شکل
خجل میشوند بالجمله با اینهمه اظهار و افشاے واقعات مذکوره که درباره او ساط الناس عقلاے اهل
اسلام تجویز میکنند انتساب آن باهلبیت رسول رب العالمین و حرم محترم سید الشهدا او در دفاتر دین
و باز لب انکار کشادن از قوت قدسیه اجتهادیه جناب رئیس المجتهدین پس تعجب و حیرت می افزاید قوله
و آنچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر نیز خاے ازین امور نیست معلوم نیست اه مقصود ازین امور
اهانت و تحقیر ست که بر بیان تفضیلے متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متحیر میشوند و بسوء ظن
میروند ما ماموریم بکشف اللسان مگر در اصول خود ندیدی و درین اوراق هم نشنیدی که حضرت
در آخر خطبه درباره اصحاب خود چه فرمود که تجاوز کنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسه خود فرموده و مضمونش بتواتر معنوی کشیده که حق صحبت مرا در ایشان نگاه دارید و حضرات ائمه این
چنین امور را هم در حق اصحاب هم اهل قرابت بشیعه خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
مصرح ست و بر ناظرین روایات و افادات ائمه هدا مخفی نیست که اینها اولا نسلم که حق تعالی ذکر
اصحاب را که در کتاب مجید آورده مقصود از ان اهانت ایشان باشد ایا کسی از اهل تحقیق تواند گفت
که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نسبت ظلم غوایت و عصیان براے اهانت ست بلکه مدعا نیست که بنی
نوع انسانے را باید که توبه و ندامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرند چنانچه پدر ایشان بجا آورده بدرجه
اصطفا رسید فکیف جائیکه واقعه احد را ذکر فرمود بچه مقدار تاکیدات ادا نموده عفو گناه کسانی را که جمعیت
ایشان از رخنه کوه موجب سانحه احد شده بود و لَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ
تا بدانند که دیگران بچنین حد نرسیده بودند در گذر ایشان بطریق اولے بود و در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیه از بیمعنی بود که بر کثرت خویش مغرور نباید گردیدن که در چنین جه پیش آمد ممکن تواند که حقیقتا
هم مهاجرین و انصار را در سائر آیات قرآن مجید به اخلاص و منقاد کمال دلیری و صدق و صفا بستاید
و هم اهانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اهل الریا و الدغل که
گویند که امیر المومنین مجموعه نسخه قرآن خود را التصدیق نمود و علی رؤس الاشهاد در مجلس مهاجرین و انصار
چنانچه صاحب حق الیقین و بحار بکمال آب و تاب آورده بهمان حدیث روایت کرده که چون ابوبکر آن قرآن مجید را

برگشود آیات هجو مهاجرین و انصار آن برآمد و شرم میکنند و از روز حشر و نشر نمی ترسند مگر خدا عز و جل را حسب
سهو و نسیان قرار داده اند اگر آیات نامه جاودانی المحفوظ نداند و معذور اند باری حدیث جعفرے را بلکه لفظی را
ازان هم نسیاً منسیاً ساختند که صدوق ایشان روایت میکند إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُو هُوَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
پس برین تقدیر تو انگفت که بر اصول رفضه ائمه هدی چنانچه در کثرت ثوابات و درجات عالیات از انبیا و رسل
حتی اولو العزم سابق شده اند که خدا هم در استجماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق بوده اند
که ایشان از لحوق سهو و نسیان منزه باشند و حقتعالے پاک و پاکیزه از ان نباشد پس لعنت کردن بامر کسیکه
از سهو پیغمبران در نماز که مثلا نماز چهارگانی را دوگانی خوانند خبر با اثنا عشریه فرقه حقه ناجیه کجا انطباق داشته باشد
چنانچه در حق ابن بابویه صدوق درین مقام مرویست و العجب که ایشان درین مقام سرانجام کار را اندیشیدند که آخر نتیجه
برای القرآن تناقص مجموعه جناب امیر هم بود که تا ظهور امام منتظر قرآت ان بحکم امام جعفر در کافی کما مر فی
غیر موضع حرام ست و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه
ضاله باشد حالانکه هنوز مختلف ست کما یظهر من التبیان فی دیباچته و مجمع البیان و از شراح کافی کلینی هم
انچه بظهور میرسد و ازینجا ست که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن مجید اهل اسلام
که در تمامے عالم تابان و درخشان ست و حاشا ثم حاشا که مجموعه جناب امیر نسبت باین قرآن کریم بیش
کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود بذکر عبارات اکابر رفضه باثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب
مستطاب مطابق قرائت حضرت رسالتمآب باعتراف اکابر رفضه همو تنها نیکی کار خلفای راشدین ست و بس
و اگر ثابت و صحیح باشد انیکار از جناب امیر بدون اختلاف پس اینقدر مثل آفتاب روشن که هرچند مشتمل بود
بر ترتیب نزول ولیکن بدین خوبے کجا که ترتیب نیز حجت و موافق قرائت شریف باشد از اول تا آخر کما لا یخفی
و رعایت غرفشار صدوق و غیر او اینست که تسمیه سوره والضحی و الم نشرح و سوره الم تر کیف و لایلاف در
قرآن اهل اسلام زیاده ست و الحمد لله که رفضه اقرار بدان دارند که بسم الله آیتی از قرآن مجید ست
نه کلام بشر تا لازم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس منتهی اینست در غرفشار شیعه
که یک آیت مکرر شده و ازینجاست که ائمه قایل بدان بوده اند که قاری فصل کند بیان این سوره و تسمیه
نه نماید و برای الزام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر ست که الهام ربانے تو انگفت یعنی اگر بسم الله
تعداد سور قرآنے و در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود شش باقی نماند کما لا یخفی بلی میانه
سوره انفال و توبه تسمیه نیست چنانچه در قرآن اهل اسلام ع دادیم نشان نه کنج مقصود ترا پس غفلت
نباید کرد و در خصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که اینوقت بیاد من نیامد شاید بحول و قوت الهی
در وقت دیگر آید پس همانوقت باید نوشت مثلا ائمه به تسمیه قرارت کردند و در تقیه بودند الی غیر ذلک
باز رجوع کردم بامر اول که سخن در آن بود که خداے عز و جل ذکر فرمود در کتاب عزیز را امورے را

که مستلزم قبائح ست از تناقض و تناکر یعنی هم مدح مهاجرین و انصار و هم قدح ایشان اگر این مسلم دائم
پس لازم آمد مثالب و مطاعن ارکان رفضه نیز که آنها را از چند صد هزار اصحاب کرام برچیده اند و
بالیقین باظهار پیشوایان رافضه مثل مجلسی در بحار و غیر او و غیر آن اصحاب مقبولین مدام آن واقعات
شریک بودند و حضرت امیر را بقول شان در دست دشمنان گذاشتند و نفاق و شقاق خود را ظاهر
ساختند نعوذ بالله من ذلک و اِذْ لَیْسَ فَلَیْسَ یعنی چو مجتهد قائل بمثالب شان نیست پس
مکذب خود در حکم مذکور خواهد بود و هر جوابیکه از مقبولین خویش تقریر خواهد کرد همان جواب ما کافی
خواهد بود و کمالاتیکه علاوه بر آن معنے اهانت و تحقیر را نفهمیده بلکه بر آنچه لشکر یزید نسبت بخیمه مخدرات
اهلبیت طاهرین از نهب و غارت بعمل آورده بودند حمل کرده و مراد من نیست که امام حسین ع قبل از شهادت
وصیت ها کرده بودند و در وقت ترخیص نیز ارشاد فرموده بودند که خوفیان عصمت و طهارت را در آن مصائب
مبتلا شده بودند که هیچ قومی در آن گرفتار نشده که ماتم نکنند و طابچه برو نزنند و سینه را نکوبند و مو
پریشان نه نمایند و لیکن گریه و حزن را منع نمیکنم و رفضه چنانچه در کتابها و مرثیها برای اهلبیت مطهرین
اینهمه امور بتفصیل تمام و خود هم آنرا بکمال فضیحت و رسوائی و شور و شغب نقارها بجا می آرند و هر که ایذا
بر آنمزید میکنند و این ماتم و سینه زنی و غیره را بآن بزرگان دین منسوب می نمایند پس اهانت و تحقیر
آن بزرگان از دست ایشان با وجود ارتکاب نهی و اعتقاد نبوات آن واقع میشود پس باید که
بخطاب مجتهد الزمانی این مصراع برخوانی ع سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست فو ایضاً اگر مدعا این
باشد یعنی ذکر قبایح و مثالب اصحاب پس البته حدیث جعفری که مدایح قرآنی را برای مجاهدین
کسری و قیصر ثابت کرده مناقض آن خواهد بود و این احادیث عموماً اطول احادیث کافی خصوصاً
قبل ازین باتمام مذکور شده و الحمد لله علی ذلک قوله و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه
منعقد حدیث و تمیز بین الرطب و الیابس الخ قبل ازین بتفصیلیکه فوق آن با ذهان ناظرین مخیل
نباشد بر گذشته که تعمیم و اطلاق حجة الاسلام را منظور نیست و متحیرم که مجتهد بار بار همین گوید و معهذا
که برین تقدیر کافی بود لا یجوز لاعدائے غیر ذلک من العبارات المختصره و اذ لیس فلیس بالجمله
از تفصیل مدعائے ابو حامد غزالی و انهم مدلل چنین حکم کردند که کلام مجیب توجیه القول بما لا یرضی
به قائله ست سفاهتے ست شدید و لیکن کسیکه در مرض جهل مرکب گرفتار باشد او را چه علاج بیان
آن درین اوراق باستغناء وجوه غیر محتاج قوله و آنچه مجیب در باب مبالغه و کذب داغ طعن بمبالغه
نموده تطویل بلا طائل ست اه از اینجا حماقتی و غفلتی دیگر برای مجتهد الزمانی بدست می آید بر
آنچه از تخصیص باقی میماند برای آن بلقاعدا رک مینمایند و در تحقیق مجتهد در بخصوص عبارت کافی
از مقام غیر متصرف کافی ست و لیکن برای الفراغ و انفے عبارت شیخ علامه عثمان بن حاجب

ان العلية لاتجامع موثرة الا ماهي شرط فيه الا العدل او وزن الفعل شارح آن در فوائد ضيائيه ميفرمايد اعتمنا وجاء في
من الاستثناء الاول اي لاتجامع علية غير ما هي شرط فيه الا العدل او وزن الفعل لان العلمية تجامعهما موثرة كما في عمر واحمد
غير طافيها كما في ثلث وجمع بلی کلام حجة الاسلام ما تند کلام معجز نظام نیست که جامع جمیع وجوه بلاغت باشد ما فوق
این متصور نگردد چنانچه مفسرین اهلبیت کاسه فیض الیشان در بیان اسرار بلاغتش سعی وافر بتقدیم رسانند
وبلاغت آنرا قطعاً معجزه الست الی یوم القیامه اتفاقی میدانند و کلام هیچکسی را بهیچ وجهی برابر آن نمیگردانند تا به
فوقیت چه رسد بخلاف حبابذه روافض که کلام حضرت امیر را ببعضی از وجوه فایق دانسته گفته اند که بلاغت کلام الله
اختلافی ست بخلاف بلاغت مرتضوی که اتفاقی ست برابر بهزار دلیل نیست حضرت پیغمبر که بنصوص قطعیه
صاحب جوامع الکلم بود نتوانست مثل ان گفتن دیگری را چه مجال وهو ظاهر لاستیره فیه الغرض ناگزیر شده بود
در خصوص توجیه کلام و بیان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه باید صورت نبست و در مقصود مش بکتاب تفصیلیکه
مجتهد اگر سمته انصاف را از دیگران بستاند بار تحقیقات در وهم و خیالات او دخلی ندهد و آمنا و صدقنا گویان
بیند هر دو هر که نیزه باطن نیست و بر و تیره نگان میرود و نیک میداند که هر چه در باب واعظین و مورخین گفته ام
لی سند و بیوجه نگفته ام و الزام و تحقیق را چنانچه باید در خصوص هم رعایت نمودم جائیکه حال مورخین را
از کتب معتبره شیعه نشان داده ام پس نسبت مبالغه بسوی بنده لانفی و گزافی خواهد بود و اضافه
لفظ و غیره دلیل آن معنی نیست که بخیال مجتهد الزمانی جا گرفته ست فمن ادعی فعلیه البیان و بعد ازین تطویل
نافی و نشانی از مکاید مجتهد باقی نمانده کما لایخفی اندراز ذکر این امور جمله هیچ فایده مترتب نمیشود
قوله بعض افاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دهلی میکنند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود که مصداق
کلام امراند عجبی نیست زیرا که باربار حالتش معلوم همگنان گشته که در مرض فرمن و علت مستحسن گرفتار ست و
بحمد الله حجت الهی دریجا هم قایم ست که این بزرگ را بفضیلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس در
ثبوت جهل مذکور از برای مجتهد حالت منتظره باقی نیست در سابق تبرعاً مدلل کرده ایم که مراد از واعظ
وغیر او اسم دوم اند و قلیل الاستعداد باشند و تحقیق حق در خصوص که بسبب استغنای مجتهد از شهادت امام حسین
چه بود و چگونه ان دفتر بزد من رسید و مجتهد را در فهم مضامین جواب شیخ بلا ازد و از جهت فرومائگی او نوبت
بآن رسید که اعتراض او بر بعضی از عبارات رساله بر الفاظ قرآن مجید کشید و هر کسی از علما بر ریش در از شر
خندید در آغاز مجلد اول گفته شد حاجتی باعاده آن امور باقی نماند و از ان ایهم عیان شد که مجتهد در
مقابل او سراسیمه گشت تا بجواب رساله مذکور چه رسد و از انجا که بنیاد و بر تقریرش درین اوراق کنده ایم
پس چگونه میرسد نام شهادت سید الشهدا امیر منبر گرفتن و سر رشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود
قوله علاوه اینکه هیچ سبب تخصیص ذکر شهادتین چنانچه باید مبین شده و تحریم ذکر جمیع قصه ها حجة الاسلام را
چگونه لازم می آید دلیلی بر آن قایم نکردند و چون ما نعم البته اقامت دلیل بر ذمه اوست زیرا که نفی اثبات

که ذکر چیزی ممنوع شود بسبب علتی و آن علت در چیزی دیگر نباشد پس اول ثابت کنند که این علت در جمیع
قصه ها یافته میشود و نه حرط القتاد مثلاً در کتب فریقین محقق نیست که حضرت امام حسین چون بزمین کربلا با اہلبیت
طاہرین و اصحاب خود رسید و عبید الله بن زیاد بدنہاد قبل از رسیدن آنجناب عجلت در شہید کردنش
میکرد تا مبادا از اطراف دیگر فوج کثیر ہجوم نمایند و رخنه در سلطنت یزید پلید بوقوع آید و سای این
لشکر نیز بعد از محاصره جناب سید الشہداء انظر بامر مذکور کمال عجلت پیش نظر داشتند و میخواستند که ویرا مہلت
فرصت ندہند تا به قتیل و قتال تمام فرصت عبادت در آن سبب ہم رسید که تفصیل آن موجب تطویل است
پس بمجرد دمیدن صبح الظالمین نقاره جنگ نواختند و میدان کارزار آراستند و فرصت ندادند تا آنکه
در کلینی از حضرت محمد بن حنیفه فرزند جناب خلیفه اول امامیه مرویست که چون دعوی امامت خویش و انکار
امامت برادرزاده خود یعنی حضرت امام سجاد نمود گفت که امام حسین کجا فرصت یافت که امر عظیم امامت را
در واقعه کربلا بتو تفویض فرماید پس در آن ہنگام که ہمه تشنه و گرسنه باشند و برای قطره آبی جان بلب بودند
و اطفال شیرخوار بگریند و تلاطم عظیم در خیمه حرم شریف برپا شود و حکایت کتخدائی قاسم بن حسن مجتبی و قیل
و قال داماد و عروس کجا گنجایش داشته باشد که سراسر ساخته و پرداخته معلوم میشود و ان گفتگو
که شیعیان نقل میکنند و تعلق بلوازم ایجاب و قبول دارد موجب تحقیر و اہانت اہلبیت طاہرین است
ای غیر ذلک من صدور امور لا تلیق بشانهم و مجتهد فعتقد الادراک شوخ و شنگ بیباک تحقیر و اہانت را
بر ظلم آن جفاکاران حمل کرده کلام در بیان این قصه با د تحقیر شان و اہانت آن بزرگان بود که
و اعظان جہله آنرا ترتیب میدہند پس مجتہد براه دیگر افتاد چنانچه تنبیه میفرماید که نرسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کین راه تو میروی بترکستانست **قوله** ناشی از عدم اطلاع الخ **اقول** و باالله التوفیق و هو
ذکرنی التوفیق ازین عبارت پیداست که مجیب تشنیدن عربیت را میداند لیکن صدور انچه از بیخبری
است که ہنوز از ترکیب مبتدا و خبر و احکام و شروط آن بیخبر است و اعتراض میکند که قول مجیب ان الائمة
بنعیة الواحد لا اثنین موقوف حقیقه خیلی از عربیت بعید چنانچه این انجاث مذکوره را چنان بقلم آرم و بدفاتر
طوال سپردم که قلب مجتہد الزمانی بینک میداند و ہم قلوب شیعه مقلدین مثل دلدار حسین
برادر تبارک حسین وغیره که در تقریبی شریک بودند چون ہجوم مردم کم شد از مجلس برخاست
و ہر دو دست بسته امان خواست و زمین ادب بوسیده گفت که مولف ازالة الغین از دست
بر کار زاری مارا زخمهای کاری رسانیده و در تصویر جوابش دیوانه شدیم اگرچه ہوشیار بودم
و از ہر طرف لشکر ادله و براہین او برای نہب و غارت مذہب دست تعدی عدوان کشاده راه گفتگو برما
بربسته و ملازمان حضرت خود را تغافل مینمایند و بداد ما نمی رسند آفرین بر علو ہمت صاحب ذوالفقار
و صوارم در کم مایه مدت با وصف فقدان اسباب فرصت و ہجوم اشتغال از تعلیم فرزندان

مثل حضرت و نوشتن فتاوی و استنباط آن از ادلهٔ شرعیه و انچه بتقریبات احیا و اموات تعلق دارد که لا
تناهی عبارت ازان تواند بود و کتب کثیره در فن دینیه تصنیف کردند جناب سامی با مهیا شدن جمیع اسباب
در جوابش قلم بدست نمیگیرند و با اینهمه خبر یاوه و زار نالیهای شیعه چندی از اجزای ازاله بر نقض و جرح
نمیگیرند این مضمون که بگوش رسید باظهار بعضی از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه است چون صورت
و لباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبردند که از ماست و ایشان بعد از معذرت مجتهد بر خاستند و
و محصلش آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم بتحریک شما میکنم و شما انچه گفته اید در دو هیچ است و لیکن کثرت تعلقات
حوصله را پست کرده اگر دست بردارم مخالفت بادشاه گشت و با وجود همه امور فرصت کجا می ماند و لیکن
بهر حال این کار را باتمام فرصت میکنم مطمئن باید بود و بعد ازین روایت دیگران آنکه جناب مجتهد باز
چنین معذرت نهادند که مشکل آنست که تحریف پر کوئی میکنند و بر زبانی اورا حدی نیست بر هر لفظ
و معنی او چون در عروق میجوشد سائل عرض کرد که اگر عادت مذکورش جناب چشم بپوشند اخلاق حمیده
حضرت از کران باکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
که حریف مغرور شد و شیعه شکست خوردند و عجب نباشد که بادشاه نیز متغیر شود و اگر بدشنامهای
غلاظ لب کشایم در شریعت جائز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از ماه صیام موافق بتمام میگویم
بهر طور یکه مناسب دانند تعلق بعبارت شما دارد بنویسید هر چه بتوانند کاش جناب مجتهد مباحث
لفظیه گرا نیند تا مشهور شود که کتابی آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را که میدانند چنانچه در فن اهل عرب
در مکاتبات خود معامله منتهی الکلام اندیشیدند و مباحث لفظی را پسندند و حقیقة الامر آنکه در آن هم
عاجز شده و شان امامت شروع کردند که سن مجتهد را اجازت مباحث لفظیه وا دم که ازین فریب
هم در نه گذرند که دست ما بگریبان تیره رسد پس صدور دعوی فن عربیت و انشای محاورات خاص
از ایشان چنانست که کسی از دعوی خدای باتباع فرعون مورد لعنت و لوم باشد و بر وی هم از اضلاع
بلده تسلطی نداشته باشد در سال گذشته که بتنصیص این مجلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مصائب هجرت
برمن گذشت اول در سواری صندوقچه مکاتیب فریق تشیع یعنی سجا... بکمال حراست و حفاظت
باکتب مولفه دوازده گانه خویش نهادم چندی ازان خطوط دلالت قطعی بران دارد که گفتگوی تحقیق
بعضی از محاورات عرب در میان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نور الدین جهانگیر
و جهانگرد و جهان پهلوان و جهان ستان شده برای تصحیح مقال خود از عبارت پیر دهقان او در فن
مذکور بدفع ان پرداخت که فن تکلم اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم است و لیکن در تحریر شما محاورات
عرب سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استنباد نباشد و از اینجا دلیل الزامی بر تحریر مجتهد در خصوص بهم
تقریرش آنکه چون سرمایه تحصیل علوم شان بدین پیر دهقان میرسد پس البته مجتهد از نابیگانه ازین فن خواهد بود

اگرچه خود را از سحبان هم بهتر دانسته باشد و چرا چنین اعتقاد نکند که هنوز از علل خویش خصوصاً جهل مرکب بیرون
نیامده چنانچه ازین مجلد هم دانستی و ازاله علتش نتوانستی و اگر با همه این فرزند سعادتمند خود را از سوابق قدم
واند پیش قطع نظر از نقل مشهور ع طرفه تماشاگر دکه پیش گوید سبق استاد را * توان گفت که معنی آن اینست که در اجنبیت
ازین فن گوی سبق از پدر در ربود کما هو مقتضی القول رسیدم بر آنکه ضرور ست که عبارتیکه بعد از دو امر آید
تعلق بهر دو داشته باشد خواه دلیل باشد خواه تمثیل بنده این قاعده را زینهار در کتب عربیه ندیدم از نحو باشد
یا بلاغت بلکه در زبانهای دیگر نیز از فارسی و هندی و این امر با دنی تصفح عیان تواند بود اگر بنده بسبب امور
مذکوره فرصت سر خاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار داد که از خاک تیره هند بر آیم و باز قصد مراجعت نکنم
بسبب آنکه روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا اگر قاعده مذکور را در کتب علما بود
چرا نشان نداد و بر مجرد ذکر مثالی در انجم صناعی قناعت ورزید بلکه باید گفتن که قرینه را باید دید و تعلق آن از سباق و سیاق
رعایت کردن تا قضیت ملاحظه نمود تا خلاف نفس الامر نشود و مذهب متکلم را باید نصب العین داشتن از ان نوع بنا شد
که گویند ادلة بالا یر عن الی غیر ذلک من المعائب قائله چنانچه از احیا و کیمیا و بسیاری از کتب مصنفه امام محمد غزالی
توان یافت که او زینهار از شهادات و مدائح عالیات این گوشوارهای عرش عظیم انکار ندارد و معاذ الله کیف یمکن
که او متتبع جواهر الملتقی ست و در کتب او فضایل این بزرگان درین بکثرت موجود بالجمله بنده منع میکنم چنانچه علمای بگویند
گویند این منع من مطابق رساله قدیمه یعنی بعباره العین ست که جائز ست که دلیل مذکور برای منع ذکر نشاند
باشد و دلیلی بر دعوی مجتهد که تعلق بهر دو دارد میطلبم و انی له ذلک زیرا که در مجلد اول دانستی که مجتهد با آن
همه اسباب جمعیت خاطر مجالی بر آن نیافت که بر تغلیط عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات موهومه قائم کند
معهذا آنچه موید احتمال بنده ست که تعلق دلیل بسوی قریب ست آنکه علمای فریقین در جواب اعتراض متعلق
بحدیث ورود شریف کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم که مشبه به اقوی میباشد فلا یبقی افضلیة النبی
گفته اند که محتمل ست تعلق آن بلفظ آله پس لازم آمد اعتراض مذکور ان ابراهیم افضل من النبی صلی الله
علیه و آله و سلم محصل کلام و قد لکه المرام آنکه گاه باشد که دو چیز را ذکر کنند و اول یا ثانی را سبب امر
امور دیگر معلل نگردانند و گاهی دلیل را بهر دو متعلق سازند و این امر خود ظاهر ست که از عداوت حقه
یزید و عبد الله بن زیاد این امر متحقق شده نه از جهت اصحاب امر زهرا را خود حضرت امام حسین نظر
با این احتمال معین نفرموده و گفته که ای حسین اگر بسبب زهر است که مظنون من ست فالله عز و جل
ذو الانتقام ورنه در قصاص من چرا بیگناهی گرفتار شود و چون واقعه شهادت اصحاب تعلق
بداهة حاجت دلیل نباشد و غزالی را بالزام رفضه چه کار که خلیع العذار و مطلق العنان
حتی که در کتب ایشان وارد واقعات را که در وقت حضرت آدم بوقوع آمد بر گردن تشیع نهادند و چندان
با دراک وی بصر شدند که چنین تقدم و تاخر را هم ندیدند و در اعتقاد عدل باری که بقول پیر دهقان در صوامع

شیئی نمی شود تا بدان معتقد نباشد منهمک شدند که خدا اعلم قرار داده نبینی افعال و اقوال مجانین
قابل التفات نخواهد بود و الحمد لله علی ذلک چون این همه را شنیدی شاید بگوئی که از مجیب نتواند شد
که از کتب معتبره احتمال خویش اقوی گرداند پس باید شنید که این علم سر دست حاصل تواند شد که
بیاد می آید که در خصوص سراسیمگی داشتم و بالهام الهی بخیال آمد که در وقت تلاوت منزل قرآنی
خیال بکن چون نوبت بجزو ثانی رسید این آیت بیاد آمد وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ الا ای اُولٰئِكَ
يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ تا یکی بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاه ایزدی بقدر طاقت بشری بکدام زبان
گویم که بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکه جناب احدیت بکتاب مستطاب میفرماید که نکاح مکنید که بازنان
مشرکه تا که ایمان آرند که کنیز مومنه مسلمه بهتر است از زن آزاد مشرکه اگرچه مال و جمال او شمارا در شگفت آرد
و دختران خود را در نکاح مشرکین مذهب یعنی کافرین خواه اهل کتاب باشد خواه غیر ایشان تا وقتیکه
ایمان آرند که بنده مومن بهتر است اگرچه مال یا حال و جمالش شمارا خوش گرداند که این کافرین دعوت
خواهند گردان زنان را بمذهب خود که آتش دوزخ است و این ارشاد الهی بعد بیان سبب و علت است
زیرا که بشتر اینست که هر زن خود را بمذهب خویش دعوت میکنند و تمام آیت کریمه که بیانش بطور بطرے
از تفسیرش بود مراینست وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ
وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ
الکنون مجتهد الزمانے را باید از روح مولای خود و دلدار خود که ابوعلی بود سوال کردن که حقتعالی در حکم
فرموده بود که نکاح مشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدهید تعلیل را یکی از هر دو تخصیص چرا
کردی زیرا که اولئک یدعون الی آخر الآیه تعلیل جمله واقع شده و جمله و لا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن و لامة مومنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم و لا تنکحوا الا آیه است پس تعلیل به نصف جمله
خواهد بود مثلا در قول قایل یحرم علی الصایم الاکل و الشرب و البقاء علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل
تمام جمله است نه بعض آن پس بر جوابیکه ابوعلی طبرسی گوید جواب ما خواهد بود شاید که مجتهد ظاهر
عبارت را که یحرم علی الصایم الاکل و الشرب و الجماع و البقاء الخ بود چرا گذاشت تا تفضیح
برای علم الهدای رفضه زیاده تر نشود زیرا که او در کتب خویش قائل بدان شده که وطی و غیر
غلام بدنه الحی نشکند پس برای او زیاده تر رسوائی نیست اگرچه قلیلی بالاتفاق باشد چنانچه حواشی
مختصر نافع وغیره نیز دلالت دارد بر آنکه او میگوید که مراد از منهی از ارتکاب آن سه چیز است بطور عادت
پس اگر کسی عمدا بر گمان او خود خلاف آن که عادت بدان ندارد بجور د شکم خود در اپر کند روزه او
بجای خود است و این در حقیقت عجب بار هندو الفست که علم الهدی شیعه در باب اکل و شرب آمرا

مختار خود گردانیده واگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لوطی غلام پسر را از دبر گاید اگرچه حرام باشد
لیکن بقطر صوم نخواهد بود و العجب که بقار جنابت را من حیث الصوم نیز منهی عنه میدانند حالانکه کتاب الله
باعتراف اکابر ایشان دلیل بر آنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست اینهم حرام نباشد
و چون شخصی با زوجه یا کنیز خود صحبت کرد تا دم صبح جواز بقاے مذکور البته ثابت شد زیرا که استحاله از بول و
غسل بآب گرم در زمستان و ضعفا در تابستان نیز بدون امتداد زمانه نتواند شد فیکون مجوزا و حراما فی
وقت واحد عیاذا بالله درینمقام نیز قلم میخواهد که آنچه از کتب فقیه خصوصا از رسائل و کتب امام اعظم
آنمائے ایشان بیاد دارم و هم اختلافات رفضه اثنا عشریه در لطافت و نزاکت روزه و صلاة تنتش که از
سنگ برگذشته و بحر در خوانده نشعری سکندر دیده ام بیان سازم و لیکن کیست که داد سخن دهد و از تطویل
ندانند پس قهر درویش بر جان درویش است اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ ایماے بفضل الصحابة
ایماے لطیف باشد و لیکن ان ایماء محدث اول سلاله اهلبیت میرسد یعنی امام حسن که خلافت مستقر را
که درخانه اهلبیت بود از دست داده بکافر حربی بر اصول رفضه سپرده و ولایت بجهت آفر بیت برگذاشت
حتی که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادق روزی اجازت داده بودند که از
یکی بعد دیگرے نباید و بجواب شبهات خویش مطمئن گردد سد بر بستر رفت چون ذکر امام حسن آمد عرض کرد
او را چه منزلت توان بود که خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد فرمود خاموش اگر چنان نمیکرد فتنه عظیم بود
و اینحدیث از علل الشرائع که صدوق جامع سیت مختصرا منقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان خزفام
در معامله آن جوابے نیست و من متحیرم که بران واقعه کربلا ترتیب یافت در جهان ازین زیاده ترجیح واقع
بر اصول امامیه تواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار و فتنه هاے ارتداد شیعه آنچه بران ترتب یافت گفتنی نیست
هر که را اشتیاق ملا باشد کتب معتبره روات را ببیند که از سانحه کفر و ارتداد که باقیماندند درینمقام جناب مجتهد از
فارسی ملایان ملتبے گذاشته و درپی کلام عربی شده و بیاد من از کتب عربیت چنان که اینهم هست که صلاه لفظ املو
بلفظ عن از نظرم نگذشته و بنده بصدد مباحث لفظی از وقتیکه اینمباحث دوقوع آمد بفقظا کلام و احیانا به
صدد ریافته بضرورت شدید بود درانیجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
پسند فرمایند مشکلست البته تحریر عربے چگونه از ما بدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب بدان
آسان ترست و بفهم عامه هم نزدیک ترست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسانے باشد بر مجتهد سر چنانکه دانستی
مباحث لفظیه که موجب تضیع اوقاتست کمتر خواهد شد و العجب که درینجا نیز مثل سابق قدرت نیافت تا دلیل
دعاوی خود بیان کند و تحریم بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید واعظ بغیر ودی بلفظ و غیره
بموز چنین اشاره نفرمودی چنانچه تفصیلش بما لامزید علیه گذشت و قس علی هذا آنچه بعد ازان گفته و آنچه نوشته که
آن بسوے شیعه حق رفض کردند از قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از مجمع البحرین نجفی و غیره پیداست که

که این لقب بر زبان سلالهٔ خودمان اصطفا و ارتضا یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او افسوس فرموده جاری گشته و فتیکه قوم این جو فروش گندم نما او بیوفائی ورزیدند و از رفاقتش پهلو تهی کردن پس انهمعنی ارشاد تقدیر توان دانست که ایشان نفس اعتراف مجتهد نیز به ثبوت رسید اگر چه قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانسته استعمال نمی نمودند و شان خود را نسبت آن محفوظ و نسبت خود از مسلک مهیدآ کما فی مجمع البحرین و الحمد الله و جواب عم مجتهدا از قران مجید پیداست جاییکه فرموده اند مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی نسبت و مرید محبت حضرت خلیل اللهی بودند اولویت را سلب نمودند اگر چه خود را اولاد و فرزندان جمند بعض مهیدا استند خویشتن را برآنجناب فدا مینمودند پس ثابت شد که دعوی محبت بگمان دین بدون اتباع شان امکان ندارد و چون پیشوای رفضه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو انکسب شد اگر چه بار دمعه گشت و روز تذکر حضرات اهلبیت نمک بر جراحت مخلصین بپاشند الغرض عصبیت و غلو پیروی ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که ازین افراط در صحین غالی به پیروی ابن سبا منهمک گشته مصداق این قول گردیده اند که گروهی با آتش برد و آب بنیل :: کاش بمطالعهٔ نهج البلاغت بدون فساد نیت و عناد مسیر داختند و سیدید که خود جناب اقدس امیر المومنین در بارهٔ مفرطین چه فرموده و بالاتر از همه آنکه در نکوهش ایشان از زبان حضرت سید المرسلین چه وعیدها شدید جاری گشته قوله در برائت ام المومنین عن قول الافکین الخ

اقول برائت جناب صدیقه را رب العالمین در قرآن مبین با اهتمام تمام و تاکید مالا کلام نازل فرموده بیان و طهارت و عفت بودنش اثبات نمود تا آنکه عامهٔ مفسرین شیعه بدان اقرار کردند چنانچه از مجمع البیان ظاهر و انسته بالیقین و انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصة المنهج وغیره گفتند که عذاب معترین برعایت ناموس اکبر حضرت سید المرسلین بدان درکات رسانیدند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرمودند و با اینهمه اقرار و اعتراف علمای رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد بقعه کفایت نکرد یعنی از بد گفتن و عیب جوئی کردن دست بر نداشتند سه بیکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب دانست که کلام در آن بود و انهم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلوة و السلام مجتهد میفرماید مماثله با ایته الانبیاء السابقین و دیگران بهمت بحضرت مریم نسبت کردند ذکر میباید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق سرزنش حضرت مریم دارد مشتمل بر ذکر هارون نیست فهمند که هارون نبی بودند الست که این هارون مرد صالحی بود که در امثال این مقامات در ایام دیگر یعنی مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بودی این چه کار کردی و قمی استاد کلینی چنانچه الخ این هارون مردی فاسقی بود یعنی آغاز سرزنش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فسق او دائر است نبوت کجا گنجایش یافته در کلام مجتهد صحیح شود و محتمل که دعوی ذکر اهانت انبیا کردن در حال حضرت مریم را بیان نمودن مبنی بر اصول خودش باشد که تا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل میشد مصحف آنجناب تخمینا سه مقابل

وهشتاد هزار آیت رسید باوجودیکه نقض عهود و مواثیق مرة بعد اخری بصدور آمد کما فی اصولهم و فی استاذ کلینی
هر چند از برای حضرت مریم اعتقاد برائت دارد ولیکن درباره مدح محبوبه حضرت سید المرسلین هر گز معتقد برائت نیست
بلکه درباره آنجناب وقوع فعل حرام را در انهم نسبت بجواریتین آنجناب ثابت میکنند و بحث مذکور در تفسیر اهلبیت
عبارات این قرابتی انگیز و کلمه اسلام به بحر تطویل ما نشد مفوضه بعضهم الله علی ما من لا یحضره الفقیه خواهد بمثل قیل ما و این
بر مثل هندی لشکر خود را شکست میدهد چنانچه خاتمه سوره تحریم بر کمالش دلالت بر آن دارد و در جلد اول کتاب
عبارات اتش را دیده باشی پس این گبر گاهی مسلمان نشده و در براه ایمان نیاورده سبحان الله از شان مجوس فی
شان مجتهد پیدا و هویدا است که خدای عزوجل انواع عطوفت با برای زوجه محبوبه سید المرسلین بعد قبل دانسته
چنانچه ابا بدان کردم و او از باب اهانت میشمارد بر آل عبا که خدا اراده تطهیر ایشان از رجس فرماید معلوم
که این خر بیدم دیگاه دبی سم چه خواهد تجویز کردن که رجس عین نجاست را گویند و از نجاست که صدوق
رفضه در تصنیف خود غالبا معانی الاخبار ستبرک و مانند آن تعبیرش کرده فواسفی علی حماقة
الاشقیاء و یلتی علی سفاهة السفهاء و مخفی نماند که مادر شخص متقی باشد یا فاسقی شقی بهر دو صورت چنان
نیز دی تطهیر ذیل حضرت مریم است که فرزندش در مهد بدان منطق فصیح گویا شد یعنی حصول نبوت و عطای کتاب
برای خویش مامور بود و پس نسبت بمادر مکرم خود باحسان اخبار سلامت خود تا روز حشر ثابت گردانید
فی الجملة مضمون عبارت رسالة القدیمه جواب استفتای مجتهد درین بود که نزد علمای اعلام واقعه کربلا شامل بر روایات
خلاف نفس الامر و موجب تحقیر و اهانت اهلبیت است از جهت و اغلبین پس نزد او این مردم را که
بر تعیین روایات قدرت ندارند و تحقیق نرسیده اند بیانش درست نیست انمضمون را مجتهد از بیانات
شوخی بکجا برد تا نوبت بدین امور رسید گفته میشود که نعمان خانی از زبان شاه اورنگ زیب انار الله برهانه
نظم کرده چنانچه می آید قصه اش آنکه بادشاه را روزی صدمه سقطه بپا رسید و طبیبان و اهل معالجه عاجز شدند
سیف مود اگر بحی کردن باز علی که ندیم و مشیر او بود به شود مرا حسم ف یده خواهد بخشید و نعمتان از جهت
حسد بود در دل داشت و این قطعه مرتب کرده روغنی چون به ید فرمایند امتحان از لوازم دار و ست ٭ بهر پایش
به بیش باز علی ٭ آنکه یکسان بود به پیش دشمن و دوست ٭ گر کنند این علاج کردن او ٭ بشکن بهر پا نیکوست
یعنی از رفر نکته گفتم ٭ که نهان چون اشارهٔ ابروست ٭ فتنها ئیکه ما بپا کردیم ٭ وزر آنها همه بگردن اوست
و مراد من گردن مجتهد است زیرا که در کتب مذهبش مرویست که امام مهدی جمیع وزر گناهان اولین و
آخرین را شیخین معطلین بنسبت خواهد فرمود بنده اینعمل را نسبت بمجتهد بیان ساختم و از انتقام فارغ گشتیم قوله
بعد ان الاستدلال علی الدعوی الخ اینقول هم دلالت بر آن میکند که هنوز جناب مجتهد الزمانی مدهوش نزد
علمای مناظرین در نوم غرق و خواب خرگوش گرفتار اند و با وصف الفاظ تنبیه بیدار نمیشوند زیرا که هر
در سند منع این عبارت اورده بودم و او هنوز منع را استدلال قرار میدهد حالانکه احکام استدلال

قرار رسید بدحالانکه احکام استدلال وجمع مختلف اند در استدلال قطع احتمالات میباید بلکه بوی احتمال صحیح از استدلال ایمان
مے منماید یا بجمله تا دلیل از غبار نقض ومعارضه پاک وصاف باشد بکار نمی آید ومانع را منع مجرد کافی شود که
لایخفی الحال کار بکجا بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این فرقه را دروغ گردان خود را
خالی کردن ست ما نصیحت بجای خود کردیم ٭ روزگاری درین بسر بردیم ٭ گر نیاید بگوش رغبت کس ٭ بر رسولان
بلاغ باشد وبس **قوله** اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ **اقول** جناب مجتهد از اتباع محدثات این
سبای ضبعای درین افاده حوا دجهل ونادانی بوجهی چند داده اند اما اولا پس از انکه اطلاق لفظ محفوظین بر آن
موسس بر حدیث مروی جناب اعور المحدثین ست که در کافی آورده وبحضرت امام محمد باقر وصادق رسانیده
وحال این کتاب بهتان را معلوم که نزد روافض بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد فانی در ائمه حق نماز احباب خویش
نویسانند انچه دال برآنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبنای آن کتاب شبهه نیست
پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هرچه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان بتوسط سید
انس وجان از آسمان نازل گشته وبرای دیگران هرچه باشد باشد ولیکن بالخصوص این دستور العمل در صحیفه حضرت
امام محمد باقر وجعفر صادق مندرج بود که خوف مکنید جز خدا از کسی نترسید وعلوم خاندانی خود را بی کلفت بیان
کنید وشما در حفظ وحراست ما هستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
امامین خواهد بود که مرا یاد وترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که نفهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت
ائمه معصومین کجا باقی ماند واین جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنوز در آن محبوس بلکه در بدیهیات از ان بسیار
بهم ندانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست وبسیاری از کلیات را برا وحمل توان کرد قائم وقاعد ودرا حمل
وراکب وکاتب وشاعر الی غیر ذلک مما لا یتناهی پس در اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر وصادق که عبارت
صحفهای ایشان را کلینی روایت کرده حفظ وآیات حضرت رب العالمین برای ایشان نشان داده
کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را موید شد واین مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرده که دریا
از خبر نشناخت وکتب خود را امانت رصاف هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرود آمد
وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پس حفظ از شر شیخین وعصمت حضرت موید یکدیگر شد واو منافات
دانست ومانند الاغ در وحل مغلطه افتاد وهوش وحواس را خیر باد گفت اما ثانیا پس از انکه
انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از یجهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش بر ظاهر که محقق لاهیجی درگوهر مراد انچه میگوید
از ان توانی دانست که عدالت وعصمت قریب المعنی ست ومجتهد آقیسم خیال نفرمود
که حفظ وامان ایزدی اصل ومنشای جمیع محامد واوصاف برگزیده واخلاق حمیده ست
چون مجتهد از ین اصل ومبنا بمراحل دور گشته ست وبهوس وحرص منهمک ادر حقایق را

چه میداند ولیکن در نیابت او نسبت با امام نرگسی کلامی نیست هرگه شک آرد نزد رفضه کافر گردد
لا حول و لا قوة الا بالله که ابلیس باز معلم ملکوت شد امامنا لقا پس از انکه نشان دهد و بیان کند
که اهل حق کجا خلفای غیر راشدین را محفوظین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین و ظلم ظالمین
مطابق نفس الامر مذکور شده تا هر کسی را بمقامش چنانچه باید گذاشته اند هیچکس را با امام حسن از راشدین
میدانند و بعضی را از مخلصین بایشان و کسی را از ملوک و جمعی را از امرا ایشان و این مابه الامتیاز است
و باعتبار مابه الاشتراک یعنی نفس حکومت و قرشی بودن بکجا هم آورده اند مقصود آنست
هر مرتبه از وجود حکمی دارد ؛ گر فرق مراتب نکنی زندیقی ؛ الغرض رتبه برزخیت برای اصحاب کرام
ثابت میکنند که متوسط اند میانه انبیا و امت کاش رجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه
ملقب بنصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین که شب و روز این پسر و پدرش علی المشهور در مطالبه
آن عرق بودند و هر فقره کتاب مذکور را اشتری هید النستند که بمنزل و جگر ایشان تا قیامت رسیده
عبارتش زان مقام اینست که سب و طعن انبیاء از آنجهت کفر و حرامست که وجه سبب یعنی معاصی
و کفر در ین بزرگان یافته نمی شود و موجبات تعظیم و تکریم قطعا حسن بوفور موجود دارند و چون
جماعه باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر بنص
قرآن ثابت شده باشد بالیقین ایجماعه در حکم انبیا خواهد بود در حرمت سب و تحقیر و اهانت و
بد گفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست و انبیا را بعد از وجود معدوم شد
و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیست در ین باب لقد تاب را گناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحاب این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی و تنزیل
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الٰهی باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ آمد در میان انبیاء و امتیان اثار العا پس از بیان مذکور عیان شد
که اطلاق محفوظین بر جناب معصومین مطابق حدیث کلینی است چنانچه دانستی که این اصطلاحی
مطابق اصول شیعه باشد از استلزام تناقض و تنافی و تکذیب معنی آیت تطهیر دانستن خطای اکبر
و منشای این خرافات همانست که مجتهد در جهل مرکب گرفتار است و با کتب خود نیز آشنایی نماند
اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق حفظ مخالف آیت کریمه مذکوره است پس دانستی که آنرا
راهی بکلام بنده نیست و اگر هست باعتقاد مجتهد تواند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که چیزی از
رجس در اهلبیت بود که خدا میخواهد که آنرا ازین بزرگان محو نماید و رفضه بزبان خود میگویند که از
روز ولادت تا وفات عمدا و سهوا صغیره و کبیره منزه بوده اند و صدوق در معانی الاخبار
آورده که مراد از رجس شرک است کما مر پس تناقض و تنافی و تکذیب هر چه هست در

فهم مجتهدین امامیه ست بالجمله این افاده تازه زیاده تر موجب ظهور جهل فناداني مجتهد الزماني شد حتي كه
بعضے از معتقدانش از راه افسوس نظر بامور یكه از و برای تحصیل دنیا صادر شد و نه آن یافته آمیختن
بر زبان آوردند ؎ هر كه هست از فقیه پیر و مرید ۰ و ز زبان آوران پاک نفس ۰ چون بدنیای دون
فرود آمد ۰ عسل در بماند همچو مگس **قوله** بالجمله این افاده تازه و این وقت بے اندازه الخ هرگاه
ناظرین خرافات مجتهد را ببینند که تلمیعاتش از هر طرف مكشوف گشته البته همین الفاظ از زبان شان
خواهد بر آمد که انچه را جناب مجتهد الزمانے حصار آهنین پنداشته اند مثل نسج عناكب معلوم شد و ان اوهن البیوت لبیت
العنكبوت و برابكار افكارش چون در خلوت نگاه كنند عجوزه فرتوت و مضمحل همچو اوراق توت
كهن برند زیرا که قبل ازین بتفصیل هر چه تمام تر بدفتر سیوم چنین نیست كه او فهمیده و بر حضرت عثمان رضه وارد
نمیشود انچه مجتهد از غایت بیحیایی پیش میكند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن گران سنگ
جواب را در میزان عقل سنجیدن جائیكه قصه شهادت حضرت عثمان مفصل اندفلیرجع الیه و عجبا
که مجتهد غفلت شعار بلوائیان را که از مكر و تزویر عبد الله بن سبا و فتنه گری او فراهم شده بودند كما في مجمع
البحرين وغیره و دل بر قتل ذي النورين نهادند و قابو یافته بعمل آوردند شیعه اولی قرار دادن زیاده
بر همه خبطهای مجتهد ست زیرا که شیعه اولی چنانچه از منهاج و تحفه وغیره عیان میشود كسانی هستند که دعوی
رفاقت مرتضوی داوند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و پیروی جناب امیر از
قاتلین عثمان مسلوب ست نسبت آنكه جناب مرتضے انهار العنت میفرمود حیث كالوا
فے السهل والجبال چنانچه بار بار معلوم شد و در نهج البلاغت واضح گشت که بسبب كثرت خود حكم را
بر جناب امیر ع میکردند و آنجناب قابوی وقت می جست و بهم نمیرسید و بالآخر چون دست یافت بر هفتاد
هفتاد هفتاد را کشته و دوزخ گردانید کما فے المختار فاعتبروا یا اولے الابصار پس تشیع
جناب مرتضوی کجا باقی ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او كه شیعه اولی نسبت بعثمان كفیتین جنایت
کردند خبطے ست که مثل آن بعقوا سے یافت نعوذ بالله من وساوس المجتهد و خیالاته وافرائه وخرافاته
وانا اشهد بالله و آیاته اما نسبت احراق آیات قرآنی بذي النورين پس اگر مراد انیست كه از نسخ
التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند و سوختند بجهت برپا شدن فتنه که هر كس قرأت خود را
قرآن مجید میدانست و از قرأت دیگر انكار مینمود در ان ذی النورين بران قرار یافت و اصحاب دیگر
نیز همین رای زدند جناب امیر هم فرمود که اگر عثمان این اهتمام نمیكرد من نمودمی و مگوئید در حق او
مگر نیكی که رو برو سے مان این اهتمام برای دفع فتنه بعمل آورد و معهذا شیخ المشایخ وسید السادات اثنا عشریه
اگر این ادله میدیدند چگونه دست ازین طعن که از همه مطاعن زیاد تر ست برمیداشتند كمالا یخفے
ولبطاهر اثبات ان معنے از كتب شیعه لغایت مستبعد ست ولیكن بمقتضای مثل مشهور مشكلے نیست

که آسان نشود هر دبابد که بر اسان نشود برای حل این امر بعض عماد الاسلام پدر مجتهد الزمانی را
گشادن و بملاحظه عبارتش پرداختن تا بدانی که هر چند از کتب الحق نقل میکند ولیکن در رد آن دم فرو
مانده اساسی نه و بحو که ندار و بعد از غزوه اعمان در انتقالات خواهی دانست که اهتمام شیخین مکرمین بار
جمع کردن قرآن مجید از آن بود که در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای امتین در
جهاد کفار شربت شهادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات را بسیار غنیمت شمردند ولیکن تجرید قرآن
معمول التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجهت تیقن داون حضرت خلیفه که شمر بکر باز
آن از زنده و نا از اختلافات مسلمان آن وقت آن بود که یکی مر دیگری را در قرارت تکذیب میکرد فقط قرارت خود
قرآن مجید میدانست نه قرارت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانه جنگی بین المسلمین بود
حالانکه این اختلاف محض برای توسعه امت وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاد یعنی نازل شد
بر لغت و محاوره قریش و این محاورات با کلمات دیگران مثل بنی تمیم و قبائل دیگر در تذکیر
و تانیث و خفت و تشدید اے غیر ذلک قدرے مخالف بود پس حضرت در آن اوان ابی بوسعه
عرض میکرد تا اجازت آمد که در محاورات خویش بخوانند و هر گاه در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بهتر دانند پس همیشه مستدعی ماندند و اجازت حرفی بعد حرفی و لغتی
بعد لغتی از حضرت مسهل مشکلات تعالی شانه فرا میرسید و انتهای آن بهفت عدد نوبت
کشید که عرب در بلغا هفت قبیله شمرده می شدند و خود را ے وخود بر ست بنودند که بدون
تحویز حضرت در قرآن مجید دخیل شوند و در نفس الامر ذلیل کردند پس رای ذی النورین
بتجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قرارت یافته قرار گرفت
و جمهور اصحاب خصوصا حضرت مرتضی بر تقویت فرمودند الا چه ممکن بود که برا صول رفته
برای تدارک تظلم بهود فدک علی مرتضی شهسوار میدان لافتی با جماعتی از رفقا سوار شود و
تدارک ما فات بعمل آرد و تدارک قرآن مجید که در آتش سوزان گذاشتند هیچ نفرماید بلکه تجویز ذی النورین
را مستحسن گرداند تا مثل عرب بر مدعین صرند و لا ینطبق شود صملت علی الاسد و بلت عن النقد و عجب تر
از اهل بلوی که برای حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند که زمانه در از بران
بگذرد و برای نامه حاوی دانی و اصل الاصول دین و ملت رسول پروائی از جا نه جنبند لعقل رسا
فلک فرسا انبیا از دیس چنانچه اختلاف قرارت را حضرت پیغمبر علیه السلام برای توسعه و آسانی خواست
رای ذی النورین جمهور اصحاب اهلبیت برای دفع فتنه عامه الورود و بر تجرید قرار یافت که تا این امور هیلیه حرف
و بهای عوام رسوخ یابد بنیاد قرآن مجید را بقرارت مختلفه تلاوت نکنند و اصلیه لغت قریش را نصب العین دارند تا فتنه
و نزاع برخاست اختلاف قرارت بر حواشی ثبت نمودند و منسوخ التلاوت را که هیچ کاره شده بود جز ضمن حواشی دخلی ندادند

و در ازین پیر دهقانے چون پیره طریق منافیست و بوقوع هرگونه تحریف در نامه جاودانیست
بیانی جدید و نقشهای تازه گفته زنهار زنهار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه نمی نماید که در کتاب مستطاب چه میفرماید
وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ
الی غیر ذلک والعجب که رفضه در معنی ذکر حضرت را ذکر نمودند و رایت إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
و لفظ نزلنا را هم ندیدند که مقتضای ان حیثیت علاوه تخطیه علمای شان نیز لازم آمد که باین ایت کریمه بر تحریف
تمسک فرمودند بر ابطال کالباقر الاسراق کما فی النزهة وغیرها الحجه وحصل المطلوب لرابا و تحقیقا
پس این نصوص را نهار نمی بیند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
می نهد و می نویسد که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد و از خوف ایشان نتوانست که حضرت
مرتضوی را بر بلا خلیفه خویش گرداند و نیز میدانست که این اصحاب بیهار باصل نسخه قرآنی نازل من السماء که
مشتمل بر اسامی ائمه هدی و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه و ریاست رجوع نخواهند کرد و عمل آن
نخواهند نمود آن نسخه را بمجرد اسرار خود مثل جناب امیر تفویض فرمود و این نسخه دیگر را بخاطر داشت
و بقای ایشان بر اسلام بحکم الهی تالیف نمود پس ازانجا که اصحاب باعث این تحریف گردیده اند تحریف
قرآن مجید را مجازا بایشان نسبت مینمایند ورنه در حقیقت محرف نسخه اولی ثانیه خود رسول خدا بوده فاعتبروا
یا اولی الابصار که همیشه زبانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر قمی و صافی و اصل
الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرسی می دیدیم که اصحاب وقت ترویج نسخ
قرآنی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آورده اند و از عناد الاسلام اکنون بسعی مجید جالسے
چنان برآمد که حقیقة رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذا بالله و تفصیل این معنی باعلی
دیگر تذهیبین مذکور در باره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء الله تعالی بالجمله
پیر دهقانی بعد ازانکه در معرکه این مصاف می دویدی نداشته اعتقاد تحریف قرآن مجید و استناد
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام حقیقة و مجازا می نماید و وجوه انراد عناد الاسلام
بیشعار و هنوز از راه نقصان علم و ادغان مترددی نماید و عجائب امور و غرائب هور وجوه را
ترتیب میدهد که بدان هیئت مجموعی در هیچ کتابی ندیده باشی و ازینجاست که کتاب او را بعناد
الاسلام تعبیر میکنم که هیچ متکلمی بکلمه اسلام اثرا بر زبان نتواند آورد مگر آنکه در نفاق منهمک باشد
و قد لقران نقل الکفر لیس بکفر از انجمله آنکه چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعه حرف نازل شده
و متفرع بران شده که کار بهی در آیت بلغ فی علی می خواندند و بدون آن و خلفا ازان مانع آمدند و
این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را ازانچه بران نازل شده بود و از الجمله
آنکه حال حضرت بخوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگی خود جناب امیر را خلیفه گرداند و از زندگی

حضرت بمرند خوف و تقیه از اصحاب بر بنا بر باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمار است که مقام
انجایش آن ندارد و پس نزد عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی را که بر اسامی
ایمه خصوص امامت شان شامل بود و هم بر باطنهای منافقان متضمن گشته بود باهل اسرار مثل علی مرتضی سپرد
بامر ایزدی تا جمیع اصحاب مرتد نشوند که میدانست که تحمل اینمعنی نتوانند کرد و که ایمه هدی بدان درجه اعلی رسند
و ایشان منصوص النفاق باشند پس بر ایشان ظاهر فرمود و قران مجید را مقداریکه مصلحت دانست و چون
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را بایشان نسبت کردند و بجای خود افتاد و ازین وجه که دلایل
آنرا مدلل و مکمل میداند صاف ظاهر شد که قران مجید نسخه بیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
اصحاب منافقین بپرداخت و از انجمله آنکه مراد ائمه هدی از نسبت تحریف باصحاب نسبت حقیقی باشد
که اینهم مستبعد نیست بسبب آنکه آنقدر نسخ قران منتشر نبود که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان و از انجمله آنکه مقصود حضرات ایمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی گردید چنانچه بعضے از فضلا گمان بردند
ولیکن حصر دران بعید است لیبا نظر به بعضے از اخبار و از انجمله آنکه اینهمه باختلافات مقامات و
پذیرفته باشد و قائل شدن باینمعنی که روایات تحریف در کتب معتمده امامیه نیست لائق آن نبود
بود که کسی گوش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان پس بعضی ازان گذشت و بسیارے باقی ماند
که اگر ذکر کنیم کلام طویل خواهد شد بستر یاد می آید که پیر دهقانی بر فضلای مذهب خویش برد و قدح برد
افسوس که نسخه نقال کشمیری نیز از باب الهیات تحفه اثنا عشریه نزد من نیست تا دیده که مفصل
ببینم که پیر باقر اشراق در وقع تحریف قرآن مجید چها گفته ولیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
صدوق فارغ خط نوشته و سخن محقق آنست که از ما کسی معاشر سنت قائل تحریف تا امروز نشده باشند
بخلاف رفضه که بحبت قول بتحریف ایمان بالکتاب از ایشان برخاسته و در رفته بعد ازین باید دانست
که گفتگوی بنده و را اعتقاد اینمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف و مبدل و زائد و ناقص است
از کتب و دهقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات شیطانی و هم پیر مثل مجتهد تالی نقل و اقفا
و صوارم و طعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشیع احقر الانام در ورود روایات نیست تا توهم شود که این روایات
احاد معارضه بانصوص قرآنیه کند که حرفی ازان بخاطر گذشته برگذشت پس چنین روایات کاری بر نمی آید
زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون هر دو قوی و از یکجا
باشد سقیم را چه مجال که با صحیح مقابل شود و احاد را چه یارا که با متواتر المعنی بجنگد فکیف با متواتر
اللفظ و المعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشد پس روایات که ائمه را درین باب ملحوظ نظر
و اگر درین باب سخن مرا گوش نکند عبارت مومن جائیے در صوارم و حسامش باید دید و بعد از

از غور وفکر مراجعت بران باید کرد که جا بجا همین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است
و اعتقاد امری اخر بهت و استلزامی درمیان نیست و چون کتاب نزد رفضه بکثرت موجود و صاحب
فکر عباراتش نماید تکلیف که در طبع ورانده صحت و غلط نامه نیز همراه داده و علاوه که اکابر شیعه مثل شیخ
صدوق و علم الهدی رفضه و مولای طبرسی این پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم
اعتبار آن روایات می کنند و آنهمه را اهبث مجموعی بخوبی مجز ند و چند و به نمونه مجامل صحیحه ان نیز اشاره
می کنم و عنقریب بوضوح می انجامد و لدا بی مروت و نزد دیگران روایات در صوارم وغیره بنجار بجایی دانی
گشته و پسرش باوجودیکه مخالفت پدر خود جا بجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق محتجب نخواهد ماند
درینجا او تقلید و کاسه لیسی او میدهد و اجمال بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
راه نفاق خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمغز حقیقت نرسیده اند
بحیران دین و دنیا همقرین گشته قوله مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمایی در ترشح مجتهد ثانی
ان دو سه حرف که بر مقام خود بود و باشد این حرف چند نیز از باب تسلیم تواند بود و بمقتضای مثل مشهور که
الشیعه نسوان هذه الامة و چون پیر زنا بالغی مجتهد مسمی بگوساله سامری بعد از ملاحظه حال کتابش
مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول آنچه افاده نموده
که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از دو وجه نخواهد بود یکی آنکه چون حذیفه از مقبولین مسلمانی شیعه است
و او اخبار بلاد را همراه فتح ارمینیه وغیر آن به پیشگاه حضرت عثمان رسانیده فرموده از اختلافات اقوام جدید للایمان گردیده
بود که نزدیک است محمدی صلی الله علیه و سلم را تدارک بکن مبادا احوال ایشان بسبب هرزه اختلاف چنان باشد که یهود
و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع اجله مهاجرین و انصار رای خود بیان کرده
جناب امیر المومنین بکمال طیب خاطر همراه دیگر اصحاب آن رای رزین را پسند فرمود پس الفاظ مذکوره عبارت
مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او از برای رفع اختلاف کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شرع حضرت سید المرسلین
الخ دوم آنکه دیگر خواهد دید که طعن احریق عبارت قرآنیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود
من حرق شهرا و سحریه چیزی نبود پس این ذوالوجهین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش اچنان در دفتر
نوشت که بهر حال راه فرار دران موجود است تا از آن طرق تواند گریخت قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ
اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ مفسرین شیعه در صافی وغیره از کافی حدیث امام باقر رض آورده اند که مصوبش باین حرف
چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و برسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند ترددو نزد حضرت
آمدند و گفتند که اگر فائده دنیا از مال و اولاد و عافیت زیاده شد رسول و انهم ورنه فکر کنیم پس خدا فرمود چنانچه
دانستی و بر طور استهزا آیت شان منافقین باید خواند که وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ

وازانجا که مخاطبین گاهی چنین مطالب ادر تحریف قرآن مجید ندیده و نه شنیده بودند اندیشه دارم که رفضه سیه کار
درین مقام شاید کاو کاو کنند و دماغ سنیان را پریشان گردانند که مولف درین مقام داد تیز زبانی داده مناسب آن دیدم
که نقل عبارت پیر دهقانی را بعینها بنوعی از اختصار بقلم آرم و از ان مقامات که مولف عناد از کتب اهل سنت برای
معذرت از طرف ذی النورین آورده دران کلامی چند برنگاشته و تیر و کیش از دست برانداخته پهلو تهی سازم
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصاً بعد از اقرار پیرش بترویج دین که گویا تقلید پدری باشد پس بدانکه
پیر دهقانی در عناد الاسلام میگوید که بالجملة بعد اللتیا والتی فمقتضی تلک الاخبار ان التحریف فی الجملة فی هذا
القرآن بین ایدینا بحسب زیادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الالفاظ وبحسب الترتیب فی بعض المواضع
قد وقع بحیث مما لا شک فیه مع تسلیم تلک الاخبار نعم لا مجال لعقولنا فی هذا الزمان بحصول الجزم باحد الوجوه المحتملة
عند العقل لکیفیة وقوع تلک التحریفات بعینه فان الاحتمالات فیها کثیرة منها ان یکون المغیر من التحریف
ان القرآن لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد وکان نحو مثلا ان یقرأ تارة قوله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی وتارة بدون اسمه فلما منع الخلفاء عن القراءة الاولی ونسخ اسمه الشریف
فکانهم حرفوا القرآن عما انزل علیه ومنها انه معلوم من حال النبی صلعم کما لا یخفی علی المتفحص الزکی ذی الحدس الصائب
انه مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا کان فی غایة التقیة عن قومه ولهذا عندی دلیل وامارات لا یسع المقام ذکرها
فیحتمل عند العقل ان النبی حفظا لبیضة الاسلام الظاهری اودع القرآن الشامل المشتمل علی نصوص اسماء الائمة ومساوی المنافقین
مثلا عند محارم اسراره کعلی بامر الله لئلا یرتد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلک واظهرهم بقدر ما علم
المصلحة فی اظهاره ولما کانوا هم الباعثون للنبی صلعم علی ذلک کان الاسناد الیهم فی محله ومنها ان یکون مرادهم عم
من تحریف الصحابة التحریف المتحقق فانه لا استبعاد فی ذلک نظرا الی عدم انتشار نسخ القرآن فی ذلک الزمان
کانتشاره فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا یکون للمتسلط مجال التحریف الیسیر اصلا ومنها ان یکون مرادهم
عم من التحریف هو التحریف المعنوی اعنی انهم فسروا بعض الآیات بخلاف مراد الله تعالی منها کما قد ذهب
الیه بعض الافاضل لکن القول بالحصر فی ذلک النحو من التحریف بعید جدا نظرا الی بعض الاخبار المسطورة ومنها ان یکون
کل ذلک واقعا باختلاف المواضع والله یعلم والقول بالجزم بعدم ورود تلک الاخبار المسطورة فی الکتب المعتمدة عند
الامامیة عنهم عم غیر مسموع والطعن بورودها فی الجملة بل السکوت قادح فی حصول الجزم بعدم وقوع التحریف فیها اصلا
اما الروایات العامیة الدالة علی بعض التصرف الثانی منه فیه مر شطر منها وقد نفی اکثر منها لکن الکلام یطول بذکرها
انتهی درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانهم تحکم جناب احدیت عجب نکری
و خبطی بظهور انجامیده پس برای مزید توضیح میگوییم و ناواقفان را ترسیمه ازان مطلع میگردانم که در آغاز این بعض
وجوه زیادت را بر اصل قرآن مجید ببعض حروف و غایة نافی الباب ببعض الالفاظ و عدم ترتیب را محیص
مواضع میگرداند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود از ملاحظه ان روایات که صاحب احتجاج

بلمعراق تمام زیادات ایات طویله بمناظره جناب مرتضوی همراه زندیقی بچند ورق نوشته واین سفیه بکمال اهتمام
نقلش برداشته معذور پنداشته حالانکه اگر بکتابش یعنی عماد الاسلام رجوع آری مانند بدیهی اولی است که ان
اوراق مناظره را تکمله وتتمیم این مباحث گردانیده که متضمن است بر الحاق ایات موضوعه وانهم در بحوسمر ور
کونین تش وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس بکروز دراین حیله سال وعقه بازیکجا میرسد که از غایت وعل ولطائف حیل
میخواهد که نفاق وشقاق خود را خود هم ندانند تا بدیگری چه رسد واین ایت را مانند آیات دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم گلیته به بعض حروف معبر میسازد ودرین مضافات مر دازها گوی وچوگان می بازد واگر عام قریب
بدین مقامی کتاب الله را که بعضه با تقدیم وتاخیر منجر می شود خیال داری بتفاسیر قدمای ایشان رجوع آری
واگران تفاسیر به مجموعها بست تباید باید که بملاحظه کتاب مرتقی همت گماری که بیشتر در بلاد دیافته میشود وتا بلد بیقین
خواهی دانست که ان مقامات بیش از بیش است که چون بدان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ وغضب
لعنت خواهی کرد هر چند مجتهد فانی کوشش بلیغ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند وچنان مخفی باشد
کسی ازاند خوب فرموده رئیس السالکین در مثنوی معنوی ع ره مرده مرد را احمق کند بی عقل را
بی نور بی رونق کند · واین کلام بطور محاوره واصطلاح است که ناظر احادیث امامیه ومتصفح کتاب کافی کمهارت
تمام خویش میداند کما لا یخفی وایضا حال بی انصافی علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث در بارۂ آیات بینات
قرانی اقرار وعلی ایمه امه بی که این لفظ ساختند و پرداخته جامعین قران مجید است در اصل چنان لفظ بود حصر
نمودند تحریف ایات قرانی را تحریف معنوی وبرای عیب پوشی بانیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نمودند وبمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز برخاستند ولطائق همت بر لستند زمان بدین ناگه اشتباه ذند
... هیچکسی از شیعه وسنی معنی دیگر برادر آیات بینات متعلق امور خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
کما لا یخفی پس گفتگو در التعلق نیست غالبا مگر تحریر لفظ فکینت که انها همه کتب خلیش دیده ولیکن بسبب حقیقت
انکار تحریف هیچ ندیدند حالانکه کلام در ورود روایات تحریف نیست بلکه در اعتقاد امامیه است بتحریف ایات بینات
بکمال صحیحه روایات خویش واضح می کنم تا بدانی که بر تحریف دلالت ندارد کما شتر نا واگر اندک فرصت یابم
ان روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهم · والله ولی التوفیق · قوله آنکه قرآن را احراق نمودند الخ
جمع کردن قران مجید غیر از چند کس را اتفاق نیفتاده بود کما فی العماد وغیره واحراق بانچه در سینه ها محفوظ بود مغفی
ماردلاجرم معین شد کلامیکه منسوخ التلاوت گردید وچنانچه لفظ ماسواه در صحیح بخاری آمده وتحریق باتحریق
نا محکم محفوظین بلکه معصومین برای دفع فتنه عین مصلحت بوده چنانچه لقا عمارت کعبه معظمه باوجود خرق
حطیم باقی ماند انکه اطلاق لفظ قران مجید بران کرده اند یا نه وجائز توانند بود یا نتوانند بود پس نظر بر روایات صحاح
وغیر صحاح لفظ قران برای ماسوره موجود بجدیکه در صحیح بخاری ومسلم نیز اطلاق دران بر منسوخات

و دلیست و حاجتی به این نیست که در اثباتش کلفتی و تجشم ان کشیده شود واگر خواهی که بدو حرف بران اطلاعی یابی
اعتقاد کنی لیس باید شنید که در کتب رفضه هزار جا این طعن دیده باشی که جامع قرآن السوخت اگر مراد مجموعه
خویش است لیس بدیع عاقلی چنین کار کنند که خود جمع ان بکوشد و باز آخر انرا بسوزد و لیس معین شد ما ورای ان قبیلا
که منسوخ التلاوت بود و به ثبت المدعا احکم بجلیل بودن عبدالله بن مسعود در زمره صحابه لیس این حکم بعد از ثبت
نقصان بجد یکه عاریم لایق استثنا نماند لغایت عجیب و غریب بلکه مخالف نصوص امیه هادی است که جناب مجتهد انرا
بعمل اورده اند از شنیدن قول محصل جعفری خود را معتقد و گروانیده اند که همه اصحاب مرتد شدند الا مقداد و حدیث
ان جناب را برابر برگ گیاهی بلکه کاهی قرار نداوند بالجمله بودن عبدالله بن مسعود از محدثین اصحاب بطور شیعه
اگر کسی را منظور باشد کمال تصفح مجتهد نیست که با فادت سلطان خراسان رجوع نماید که انرا فقه الرضا می نامند
و حال محدثات آن بزرگ معاذ الله که حضرت قرائت او را استوده اند و او را جلیل القدر گردانیده اند باید دید که امام رضا علیه
التحیة والثنا کجا رسانیده اند یعنی او را از زمره محدثین گردانیده اند که کفر معقول نزد مجتهد بر و مرتبین توانند بود چنانچه کلام
مزبور معلوم در رساله حدیث الحوض حرفی از ان گذشت و اگر بر طور علمای اهل سنت میخواهی باید که بتصانیف امام نووی
رجوع فرمایی که او را به براهین نقلیه این محدثات میسر ساخته و دور تر چه امیری که خود مجتهد اول گمنود و عماد الاسلام
خویش نقل ان برمیدارد و اما رای من حتما لیس نزد او بهتر آن بود که بطور قدیم میگذاشتند و هرگاه این امر خلاف
ارای جمهور حتی رئیس المعصومین بود و اگر نبی بود تا نبی بوقوع آید خلاف قوانین شرعی نتواند بود کما لا یخفی
و کم نظائر فی مذهب الفریقین فما لا تعد ولا تحصی نه بینی که چون جناب امیر المومنین علی مرتضی شنیدند که عبدالله
بن عباس بر بیت المال البصره تصرف نموده بطائف رفت بر سر منبر بجز از حجر متی او دقیقه را باقی نگذاشتند نسبت
حال حضرت امام الائمه معصومین نسبت با فضل اهل بیت کما فی المختار الکشی تا بدیگران چه گفته اند و او را یاد عجاب
لعن و طعن دین امر بدیهی را بنقیض آن منقلب گردانید که گفت که حضرات ائمه معصومین در کتمان قرآن ...
از جور جفای خلفا قصد کرده اند حالانکه حفظ دین و ناموس در تقیه می باشد و از انجاست که حضرت سرور گوشتن تقیه
سید مومن قرار داده و هر که در چنین وقت خلاف تقیه بعمل آورده او را از دایره دین و ملت باعتراف مجتهد خارج
و از انجا که این امور در هر دو مجلد کلان این کتاب سابقا و لاحقا بر گذشته مجملا و مفصلا باید که درین مقام مراد ذکر
آن بعد ورود از بعد ازین گرد خیال نگردد که چون هر دو مال اهل بیت عموما و خصوصا بر بضعه پاک جناب سرور کائنات
این امور گذشت علی اصول المرء اغتش لیس بعد از بی ناموسیها و تهمتها و زبان تا نیابها بلکه قتل آنجناب نیز ابا و فیه از دو دانق
ناموس جمیع اهل عبا بلکه تمامی بنی هاشم نیز باقی بود تا انرا رعایت فرمودند ع سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست
اما انچه از ظلم و جور خلفا سخن رانده و لیس بر بیان این رشید الحجامین سخنهای بسیار است که مکرر نوشته اند که قاضی نور الله
درین امور چه گفته و از منقولات مامون خلیفه عباسی چه ... های شما بعوار سفته و حاصل همه عز ازین حیثیت
که الملک عقیم بیا خلفای بنی امیه اگر بطور قاضی رطل بوق شیعه باشند ظلمها و جور را بعمل آرند منافی تشیع

ایشان چگونه تواند بود پس محقق است که قتل حضرات ایشان را قرار داده بودند چنانچه بر ایشان بدلائل و براهین ثابت
گردانیده ام یعنی در باب دهم و دوم آن مطرود که مولای این پسر بدر است البته بیرون میدانیم والحمد لله بر این قدر را اقرار دارند
که ظلم خلفای متقدمین بیمقدار نموده و در تحکیم سر جور و جفای جیلی با تجاهل کار بسته زیرا که مجلسی در حق الیقین
و دیگران از معاصرین از زمره قرنین در جواب بعض اوراق ایضاح اعتراف بتعظیم و توقیر نسبت باهل بیت
طاهرین نموده اند پس عجب آن بود که حضرات راشدین را ازین دائره بیرون می نمود و برهان انیمقام سابق
ازین چنانچه باید مرتب کرده شد و خیلا که به هدایة للمسترشدین و بصارة المستفیدین و آمری دیگر که هوش ناظرین می رباید آنکه
عبارت امیمنی گفته که مقصود حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بود و جنده در حرف درین مقام میگوید بغور شنو که آن قرآن
که نزد اهل بیت بود و بنوعی پیش صاحب جابلقاست آنچه زائد است بر قرآن مسلمین بحکم احادیث ائمه خصوصا
آنچه در کافی است منسوخ التلاوت است و در تخصیص نصوص ائمه نقل کردم و خود نقال کشمیری که استاد معنوی
مجتهد اوست کتاب تقضای تالیفاتنا در نزهه آورده پس منسوخ التلاوت البته سوختنی بود یا پاره پاره کردنی
بجای آن امیمنی اهتمام صحابه چه پس باید اکنون بجنون مجتهد قائل شدن و این امر البنسرای امیمنی که مقتضیه گفتن
این مطرود در حضرت حیدریه بفاروق اعظم را مجنون گفته بود آری من تمسک بمتمسک ومن افتاک افک و مقام
حیرت است که شب و روز قیام و قعود او علی حده بهم از رفضه غیر از آنچه مثل سائر بران صادق آمد یعنی مدعی سست
گواه چست معه دور نمی آید و اهل حق را التعجب تعجب می افزاید یعنی چون خلافت و ریاست در خانه حضرات
ائمه می آید بلکه قیام می پذیرد از ایشان دشمنان میدهند و خود را با وجود یکه میدانستند که بدل نفس نفیس داهل خلاف
موجب هر گونه ظلم و جفا و قاتل خصوصا و صدور مصائب بر حضرات اهل بیت طاهرین است از آن منضرر میکردانیدند پس
قطع نظر از آنچه در سابق بوقوع آمد که اشرار رفضه گاهی باکراه و اضطرار تعبیر میکنند در زمانی خلاف این حال حضرت
... بر ایشان منهم کردند این است که بعد اثبات تشیع مامون و طلبیدنش آنجناب را بهزار نیاز و اشتیاق و تعظیم
بلکه بمکه زیاده از هر بیانست بحث را و امیمنی وارد کرده که ای فرزند پیغمبر چون عزتو لائق امامت نیست باید که قبول
کنی حضرت هرگز قبول نفرمود و گفت اگر تو مستحق این خلع خویش از آن درست نباشد و اگر مستحق نباشی گرفتن این
منصب مرا چگونه درست افتد و انهمه امور تا مدتی دایر بود هرگز امام رضا تن بر ضا نداد و ولایت عهد نفرمود مگر بعد از آن
شرط که در هیچ امری دخل ندهم بار شکایت و حکایت ... روز بروز بلعن و طعن مشغول بودن بعید ازین نفوس قدسیه
خواهد بود کما هو بدیهی لاحاجة لنا الی بیانه اما آنکه قلوب بشان صاف نبود و دیانی امیمنی می بودند که ائمه
اهل بیت را ذلیل کنند و همه کس بدانند که ایشان ترک دنیا للدنیا کرده بودند پس جوابش بر ظاهر است که دفع
آن ازدیاد می توانند شد ... قعره حیثیت و انهم یعنوانیکه رعیت از خلفا منحرف میشدند و از شجاعت و حسن
تدبیر ایشان دشمن خلفای گشتند جناب امیر را بر هیچ که بر اصول رفضه در باره قتل خلفا چه اندیشید و چه
بعمل آورد که ندانستند که آنجناب فاروق و ذی النورین را کشته و هرچند رفضه نظر بحال حالیه مرعوبی

صاف صاف نگفتند و همه را بدنامی اندوختند ولیکن بعد از ان مثل حلی و غیره دلایل زیر گلیم نگو فشد و انهم
بعد از ثبوت انمعنی که عمل بعلوم لدنیه بر ضرور رهست حالانکه شیعه انکار میدارند و نسبت بحضرات ائمه تیز هم
میگویند که یحکمون و یعلمون بعلوم الامور والله هو العلیم بذات الصدور و دور مرحرامی باید رفت
که عنقریب این اعتراف بر زبان مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد آمد انشاء الله تعالی پس ضرور بود
که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند و مثل حضرات شیخین بکرمین از عدل و داد خویش جهان را پر میساختند
و ذخیرهای مثوبات اخروی زائد الوصف برای خود جمع میساختند و بعد از تقریر حضرت امام رضا رضی الله عنه
توان گفت که این اعتراض حام الوادو . است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین و معاویه بن
ابی سفیان سخن بتفویض قاتلین عثمان رض دایر شد و بالاخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از ریاست
اقلیم شام بر میداشت و بحضرت خاتم الخلفاء میداد البته الجناب حاضر بود که فرماید که اگر مستحق آن هستی
تو ام گرفت و اگر نیستی باز هم زیرا که مالک ان نگشتی لاجرم نزاع بجنگ شد و قس علی هذا چون اقاله کرد تهمت
اکبر فرمود لست بخیرکم و علی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن اوآورده اند که بهر تقدیر صدق و کذب خلافت
رفت دگر شست در جوابش بمقامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را اگر فتنش بهمین وجه
که امام رضا تقریرش فرمود فکیف که امام کاظم از مهدی فدک را خود طلبید چنانچه اعور المحدثین در کافی
روایت نمود و شارحین تفصیل ان بکار برده که عجب باشد یا امیر المومنین که مظالم دیگران واگذاری
و از مظلمه ما خبری نداری پرسید آن مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود و حد و دش بر شمرد درینجا هم این اعتراض
نازل است چه او مستحق بود و مانه طلب از و چه معنی دارد که مکذب روافض است که غصوب اهل بیت نمیطلبند
و این امور را تا کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار میزنند و مانند
بوم شوم خانه ها می کنند و بدعا مسند الغرض اصل درین ابواب فار غلطی معلوم است یعنی که ائمه را تحفه
که جمیع سلاسل از ان منقطع میشوند ولیکن بنور رفضه بمقتضای او ستادی ابن سبا سلسله عنبائی را از دست
نمیگذارند مقلدین او را همین مناسب است که خاکستر شوند ولیکن از مقولات خویش سر نه پیچند آری کار
مردان همین است شاباش و صد آفرین الغرض از اغاز سلسله خلافت بالیستی صبر فرمودن و عهد و پیمانه
رانه شکستن ولیکن قوم رفض بد معاش و بد کیش اند هر چه او محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته
بدان آویخته از هر گوشه شورها بر انگیخته اند و هیچ دانی که مجتهد الزمانی لفظ اهل بیت چرا بعد ذکر بنی امیه و عباسیه
گفت و جناب امیر را تنها چرا ذکر کرد وجهش نیست که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان دردمیده اند
که اگر گویند عدل و داد شان جهان را آباد نکرد انید انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مستثنی گفته باشند
یعنی غیر از ذات حضرت امیر بر همه داد و عدل پس محدثین محدثین این وسوسه را بسوی جناب امیر راجع
ساختند معاذ الله چنانچه و تبره و تبره الشان نسبت داوند و عاقل تیز هوش میداند که الشیطان ان لکم عدو مبین

وتابهانی لکمائمن لناصحین ببینید که اگر بر جناب امیر عدل و داو نبود چگونه جناب امیر بکمال نیک محضری و حسن
خواهی شرط الوزارت را بتقدیم میرسانید چنانچه روز بیعت خویش این امر راهم اعاده فرمود و بالاخره
تا غایة الانجام اِلَّآ اَيَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ تمنا قرار شیعه نیز بیعت به بین محول نمود و زنهار درین سطر که گفتم امری
واقعی است پس بالبیتی مجتهد مجنون را نام سیده بر زبان آوردن که آنجناب از دست عمر معاذ الله
مقتول شد نه استثنای جناب امیر و از ینجا هم حکم توان کرد که حواس شریف مجتهد الزمانی مسلوب شد کما
لا یخفی و از لفظ اصل قرآن فهمیده باشے که مجتهد بعضی از مطالب که پدر ششتم بوده در عناد الاسلام و آنفاد انسته
یعنی سوالخ الاصل نسخه امثل جناب میر سیره و نسخه دیگر را بعضی به عنایت نمود ثانیا میداد و نفظه اصل به عنایتش
نمود می افزاید ولیکن بیچاره نصوص جعفری را فراموش کرد که ان نسخه هنوز منسوخ اتصال و تست بکه بعضے
از شروح کافی وال بر نهست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود نیز همین قران ما
مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود از محفوظ کردانیدن بکمال آنکه خواهند سوقت بعضے
محض است که مجنون هم بکار خود هشیار باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب چون نقل کلام پیر دو عمائی
بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظهار هرزه درائی و خود بینی و خود رائی مجتهد ضروریست در عبارت
پدری او بش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرزین بخیال در دو دینی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود دراغ ندارند و زنهار از جماعت فرزندانش با انهمه جمعیت خاطره آبادگی اسباب صورت نبست
و بر ظاهر است که چون اغلاطش را احدی نباشد این بیچارگان چه کنند بلکه استعداد از کجا آرند پس درین عبارت که
از ان نسخه منقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدری نقاش از کاتبین کرفتند و برای نام آوری با عتنا
فرستادند عیان شده که مولفش از علوم عربیه بیگانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و شدابر
[illegible] حذف و آنچه حضرت نوشته مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی
می آرند بلکه در معنے اعراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القرآن المجید والحدیث الشریف قال تعالی
وَمَنْ يَّرْغَبُ عَنْ مِّلَّةِ اِبْرٰهٖمَ و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید در صلاش
زنهار علی نمی آرند بلکه فی داخل قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عناد همه کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور نزد خود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است ولیکن ۵ ان تهی مغز را چه علم
و خبر که برا و غیرم است یاد منتر و ایضا لما کانوا هم الباعثون و نه دانست که الباعثین می باید در حال النصب در حالت
رفع چنانچه در سوره شعرا است الی غیر ذلک ولیکن شیعه او را می بیند که چون گوید و از نصب خیلی بیزار بود
رعایت ان لقرموه و بنده درین کتاب نصب نصبه جا بجا با اثبات رسانیده ام کما لا یخفی و ایضا بعد لفظ
مراد هم عام من لفظ التحریف اور دلیس پیر دهقانی را محاوره اهل هندیا و ماند و بکلام مجید التفاتی نماند که يُرِيْدُ
اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ الی غیر ذلک من الآیات در ان نازل گردیده ولیکن چون مجتهد ثانی

سیر سیر معین دهقانی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کردی و از روزه رمضان شریف خود را معذور
داشتی و بعد از فروختن تماشاهای ململ و غیره و کرداوروان قمیها قریب ماه شوال گفتی اب ہم بھی اپنا قافلہ
لے ہی سفر کرکے گھر کا جائیں ہمیں گلگیا کی آنتہ سے کے عید ہے زن ظلم یہ ہی سے کہ لائیں جو پایا مانند
که بدین لهجه بعضی از الفاظ و عبارات عربی استعمال کند و صله من بعد لفظ که خود در عبارتش بسیار است و اگر
استیعاب کنی در کتاب صحیحش برین قیاس نوبت این لقلقه هزار بلکه بیشتر ار تواند رسید و مطری چند
واین اغلاطی چند راو بحمد الله که شهید الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرده دلیلی بران نتوانست
ذکر کردن کلام مفصلا مقصود من کشادن باب پیبارت تنبیهات لفظی نیست هان فخر یکیه از کلام او در فن ادب
واضح بوده است در ابطالش بطوری پرداختم که قلوب شیعه نیک میداند و من درینجا نسبت بهرین میر
مصراع برزبان دارم که ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود و وجه این تضعیف بر ناظرین مکاتب
شریف پر ظاهر هست حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتب را وقت تبقض
این کتاب نوشتم و مشاقین دست بدست و نوبت بنوبت بردند و مشهور کردند علاوه انچه گفته چنانچه بعضی
هر کسیکه الخ میگویم که بر ذخیره این شیره در دن اجمالی و اهمالی اندرون عبارتش راه یافته زیرا که معین نیست
که ازین اشاره چه اراده کرده و لیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل فانه را در کلام امام غزالی بسوی
هر دو امر برگردانیده درینجا نیز برهان و تیره خواهد رفت پس واضح میشود که هنوز او از کتب ما ثابت نکرده
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اہلبیت طاہرین و ہم بنی امیه و عباسیه و لیکن ظلم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه این معنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود چاپیده رفضه مثل ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغت
وغیره گفته اند که اہل سنت اجماع بران دارند که از جناب مرتضوی در باره خلافت هیچ شکایت از متقدمین
بثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده باثبات رساند وقوع ظلمهای قلیل را [illegible]
کما لا یخفی بلی بر اصول معتمده رفضه وانهم در کتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
شریف بر جراحتهای حضرت زهرا نمک از بیش تمک پاشیدند تا نوبت بدان دشنامها رسید که تکرار
دانستی که مانند جنین در رحم الی اخره و چه ممکن بود که ان صدیقه ملازم صدوق صفا بدون اذیتها بدین
دشنامها لب کشاید و از در کذب و افترا در آید ع چه کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی تو خود مجتهد
بکمتر بودن ظلم های متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد و ورنه از هر طرف
برای احجار لعنت ببارد بخلاف خصم او که تواند گفت که انچه از جناب امیر خلاف دیانت و تقوی و خیانت
در تنفیذ خدمت نسبت بجناب بتول زهرا الفسعه خواجه هر دو سرا صدور یافت از هیچ کسی خواه بنی هاشم
خواه بنی امیه بر اصول امامیه بصدور نیامده باوجودیکه بکمال شهرت رسیده اند الا قرب کالعرف
طرفه آنکه نمک پاشیهای مجدی اشتداد یافته که عند الوفات انجناب هم بوقوع آمده که حضرت

همراه میخواست که کلام شیخین من وکاد الجدار هم گوش نفرمایند تا در دولتخانه را بربست و جناب امیر برای
کفالت و وکالت ایشان حسبة لله برخاستند پس در بسته را بکمال کشش و کوشش کشادند و همراه دو
ناهمراه بردند و بدان مقام رسانیدند که جناب همراه بر بستر بی آرامی افتاده بودند و بزبان حال در فراق جعفر
ستر و کونین این بیت بر زبان داشتند بیت در وقت آه در زمان بر بستر ناکامی بوی یاد توام مونس در گوشه
تنهایی غمیس این ابتدا از نمک هاشمی هم در گذشت و نوبت کارد باستخوان رسید و معاذ الله بهر دم
اتفاق افتاخ چنانچه این همه امور در علل الشرایع الشیخ المشایخ و غیره بجای خود مرصوص و بکمال بلاغت و خوش
بیانی منصوص و هر کس میداند که در یزه و تقسیمها از اقارب آنچه از ایذا اگرچه قلیل باشد بقدر قرب بعد زیاد و دشوار گوار
الوقوع می باشد فکیف که بجای نمک زهر هلاهل بریزند نعوذ بالله من تلک الاصول التی رواها اهل الفضول
کالمجلسی فی تالیفاته وغیره فی غیره اما آنچه مجتهد بر جملات سابقه تکیه کرده جوابش آنجناب بزبان قلم رفته
که کسی از رفضه و لو از حسین باشد یا تبارک حسین با دیگران مدتها در هوش نیامده و بعد از افاقه چه ملامت
باقیمانده که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصابون زدند جز بها اطیرا و لیس چیزی در دست نداشتند بنهمه
درین و غیره ای نام و نشان کرده اکنون بجوابش با حیرت همه دوش اند که نتوانند بر بام فلک رسیدن نه بمقام
قارون در تحت الثری خزیدن و بهم در وی پیوستن و این همه سزای ایشانست در دنیا و لعذاب الاخره اشد
وابقی و هیچ معلوم نیست که آنچه جناب سید الساجدین با عبد الملک بن مروان در بادی تخت نشینی
او نوشتند و او برای آنجناب خدمتی بجا آورد و نیز به همین این مرده دل و زنده دشمن باقی است که شارحین
کتبی هم از آن دریغ نکرده اند حالانکه حالش از آغاز تا انجام بر آنجناب مکشوف بود بخلاف دیگران که آنچه دیده و بوده اند
از کثرت علوم و مزید عبادت او یاد داشتند و آنچه شدنی بود از اچه میدانستند و از اینجا گفته اند که حشمت
بر نفس نگردد ولیس الها معلوم اما آنچه در باره قید و بند حضرت امام زین العابدین و جنسو این شهاب زهری
و ترحم او بر حال امام رضی الله عنه و گریستن بر آن جناب نقل کرده پس مقام آنست که شکر ایزدی بجا آرد
که این وجوه از آثار محبت پیشوایان اهلسنت است درین وقت نازک بخلاف رفضه که ایشان حال
امام بپرسند و شرف حضور یابند و رفع وحشت نمایند و باعث انس آنجناب گردند که شان انصار خصوصا
قائم الروافض بعض فرزند ارجمند آن امام است و از آن وقت این داغ بر پیشانی همه قوم ایشان و فانیا
بظاهر شد و اگر از کتب تنقید رفضه همین امور نگاه کنی خواهی دانست که بعد از واقعه جناب سید الشهدا
کسی از مدعیان مزید ولا نبود که مرتد نشده باشد همه از اهل بیت طاهرین برگشتند و آنچه ایشان کرده اند
نه فرار فقط خطا نبود بلکه بنحو عبادیه قتل عمد بود یعنی کلمه نواصب میخواندند و در محبت عثمان شب و
روز جان فرسا میشدند و غیر از او مان حرمه و سعید بودند و آنگاه در حق اهل بیت گویا چیزی دیگر از ایشان بعید نه
که آنجناب به زهری نقل کشمیری هم و متعلقات بی تو از بر در اهل منقبت شیعه نام زهری را مانند او

از علمای اهل سنت است در زمرهٔ مستثنی گرفته اند فرحمة الله علیه علی من اتبعه ولعنة الله علی من طلب الامام
الشهید الیهم فقاتلوه وقتلوه وطرفه آنکه بعد ازین گواری و ماتمداری را شعار خود ساختند تا مبادا کسی از مجبرین
خالص را و فرار را بر ایشان سد سکندری کردند چنانچه شیعهٔ مخلصین در معاونت ابن زیاد و نصرت این
دودمان عالی لشکرها آراستند وانقدر کشش و کوشش کردند که همه بدرجهٔ شهادت رسیدند کما او مانا الیه زن
قبل وحال ابو فراس نیز قبل ازین دانستی و چرا دران وقت بمقابلهٔ ظالمین واجبا ولسانی ندهد که از مخلصین بود
نداز رفضه منافقین و آنچه متعلق بود بحال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوانی دانستی که
مکائد علمای شیعه ازان نیز حل گشته و این قصه بما لها و علیها در فقرهٔ گوربه گزشته بنظر بصیرت باید دید و بار
پیرامون ذکرش نباید گردید اگر مخافت اطناب درمیان نمی بود البته چیزی ازان نوک قلم می آوردم و امر
دیگر بران می افزودم و آنچه درباره روضة الاحباب عموما بارها تکرار کرده تحقیقش و چند جا العجل آمد و هنوز تحقیق
ازان اسود نمیشود پس علاج او جا بجا نموده شد حتی نسخ را از اصول معتمده او نشان دادم ولیکن سود ندادفان
العادة طبیعة ثانیة و آنچه درباره کرامات حضرات ائمه نوشته ما معتقد آنیم که صدور این امور از غلامان ایشان
بعید نبوده فکیف از این نوباوهای ریاض جنت و نونهالان گلستان عفت طهارت بلا مظنت ولیکن
هرچه بر ایشان از دست خلفای بنی امیه و غیرهم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود که رفضه
برای التقرب خویش عند الملوک مخبر بها العجل می آوردند و سر این مصائب میدیدند معهذا چنانچه جابجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعه نشان دادم و ادنی محنت در تتبع روایات طائفهٔ شیعه توانی دانست
که دران زمان پیشهٔ رفضه همین نمامی و جاسوسی بود تفصیل عمده در احادیث ائمهٔ هدی معتبر است هم
در کافی و غیران بتعاقبه جناب امیر اصول خویش امیدوار مزید ثواب درین پیشه می بودند در باب کراهة
التوقیت از کافی و غیران از ابواب دیگر خوانده باشی که هرچه باهل بیت از مصائب و قید و بند و شهادت
رسید از جهت اذاعهٔ اسرار شان بود حتی که ائمهٔ هدی بخطاب لقمان امامیه که او مانند زراره پیشوای قوم
خود و نکوهش ولوم است ارشاد فرمودند که شما اذاعت اسرار کردید تا این مصائب بنتیجها رسید یعنی فاد
ال مطهرین که نزدیک بود و اکنون قریب حشر نیست انجا میبد الغرض هرکس که هفوات و منقولات اورا می
اورا بر صراط مستقیم نمیدانند و خواید این نقول مجتهد و قصه‌ها که شیعه پیش از بیش نوشته اند بسیار است از انجمله آنکه
امام قسم خود بر آنکه نیت خروج برین ظلمه ندارد و ان از دو حال خالی نیست در صورتیکه نیت جهاد نداشت
لازم آمد رضا بجور خلفا پس ضرور افتاد که جمهور رفضه قائل شوند بضلالت امام بلکه ضلالت اکثر ائمه معاذا لله
و بطلان شان بر طور واحد بودند وامروز عقیدهٔ امامیه منکشف شد و قبل ازین مردم میدانستند که نزد شیعه حضرات
ائمه بر مذهب بزرگان خود بودند که بظاهر محبان راشدین باشند و در باطن دشمنان پس صورت ایمان نزد
ایشان برای ائمه باقی نماند و چون قسم خوردند که داعیهٔ خروج ندارند البته در حکم اینها شدند بهمین حال امام ابو حنیفه که حسب

لوامع انچه می نویسد ازان لمعان ظهور میرسد که راضی نبود بحکومت خلیفه وقت و سعائب او را میشمرد و هرگاه
امام داعیه جهاد نداشت ایمان امام بر اصول امامیه کجا باقی است و از کتاب مذکور انهم عیانست که از سبب
مذکور امام ابوحنیفه را محبوس گردانید بلکه موجب شهادت او شده اگر داعیه داشت لازم آمد که قسم
امام دروغ باشد و برین امر جسارت نتواند کرد مگر کسیکه رافضی باشد و از ایشان چه دور که اظهار حضرت
امیر را که حاشا که بشیخین غباری داشته باشد دروغ می پندارند چنانچه از عمل شیخ الشیوخ مستفاد است
و قدم مفصلا بعد ازین کلام درین است که شیعه اگر بداعیه مذکور مطیع امام شدند پس ترک جهاد
با وصف جمعیت رفقا گمراهی است عیاذا بالله و اگر مطیع نشدند پس بعذاب دائمی گرفتار آمدند بر
معرفت امام و پیروی او کجا که امامیه هر وقت مدعی بدانند معهذا از قران مجید واضح است هجرت در
این اوقات پس چرا جائی نرفتند که فیروز بعد از فتح و فیروزی بدان رفته بود و جان بسلامت هر دو فیروز گشت
و نیز کلینی و رجال جابلقا و غیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین ان و هم کثرت
محاورات که بهفتاد هزار زبان می انجامد و عبارتش اینست ان الحسن بن علی قال ان لله مدینتین احدیهما
بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل احد منهما الف الف مصراع و فیها سبعون
الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری
و غیر الحسین اخی انتهی شارح بعد نام هر دو که جابلص و جابلق است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید یعنی
امام حسن فرمود که بدرستیکه الله تعالی را دو شهر است یکی آنها در منتهای عمارت مشرق و دیگری منتهای عمارت
مغرب است بران دو حصار است از آهن باینمعنی که بر هر یکی ازان دو حصار است که بجای خشتهای ان باجهای
آهن است و بر هر یکی ازان دو حصار هزار هزار در است و دران شهر هفتاد هزار هزار زبانست که سخن میگویند اهل
زبانی بخلاف زبانی دیگر که پهلوی آنست و من شناسم جمیع ان زبانها را و هرچه دران دو شهر است از مشرق
تا مغرب باینمعنی که جمیع آنها از قران مستنبط میشود و من جمیع قران را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی
بالفعل و نیست بر دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین برادرم بعد از من بفاصله مراد اینست
که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام مفترض الطاعة که مصداق الوهیت رب العالمین او ست و جست اوا
بر ایشان عمل بمضمون آیت سوره براءت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة خواه ان آیت بایشان
رسیده باشد خواه نه چه مضمون ان معلوم است بشواهد ربوبیت از زمین و آسمان یا مراد اینست که ایشان
تصدیق بامامت ما کرده اند و مومن اند فکیف که اگر میخواستید هر روز بر بساط امیر رفتند و کسی پی بدان نمی برد
کما لا یخفی و هرگاه هجرت باختیار خود نکردند پس وعیدهای قرانی را در ترک هجرت چه علاج که فاولئک
ماویهم جهنم و ساءت مصیرا و از انجمله انکه غریب تر که حضرت ائمه زمان خود را محفوظ میداشتند از لفظ امیر المومنین
سیما در حق این ظالمین پس ذکر متفرعات ان بدون لحوق اشد ضرورت بر زبان نتوانند برآورد کما لا یخفی و این

بحث بجهت اشد ضرورت قبل ازین برگذشته و اگر گویند که امام الائمه هرچه کردند مطابق صحیفهٔ آسمانی بود گوئیم چنانچه از ابوا(ب)
همه این کتاب بکار آمد و مانند سپر شده زیاده تر برای خلفای راشدین بکار خواهد آمد زیرا که برای ایشان نظر باین معنی که هر چه
کنند تعرضی نباید کرد ازین زیاده دادن اختیار و برگزیدگی و رتبهٔ عالی جهانبانی باشد و این بدان ماند که برای مهاجرین و انصا(ر)
بدسین روز فرمودند اعملوا ما شئتم چنانچه در اصول شیعه نیز وارد است حتی یاد دارم که در نسخه سلیم دیدم و این معنی بطور محاوره هم مو(افق)
تواند بود چه کسیکه بر او کمال اطمینانی دارد او را اشارةً یا صراحةً بعبده جلیل القدر میگوئی که هرچه خواهی کن حالانکه القضا امید(?)
و بد معاشی نسبت گاه باشد که دیگران می پنداشتند که ما را سرفراز خواهی کرد و پس علی حسن میمائی(?) بر بنده دفتر
مهر بکنند که گاهی خلاف آن نخواهیم کرد و نقض میثاق نخواهیم نمود و اگرچه آن شخص که بر آن عهد قائم خواهد شد بیا(ض)
یا سفید بر خود نه خواهیم پیچید و زنهار بر خویشتن نخواهیم جنبید و ذکر آنکه بر خوانیدن و حبس امام کاظم هرچه باشد در اخفای
قران و خلی نماره(?) خاصة تعرض با نکور که نسخه از احضرت محمد بن عمر رازی رح در فن فلاحت مذکور ساخته و بقول
بعضی از محققین شیعه دال بر مزید محبت با امام رضا بوده نه دشمنی و منبع این اختلافات میانه علمای طائفه واقع است
یعنی چون آن امام را رغبت بسیار بود و مامون اهتمام در آن بیش از پیش نمود روزی در مقدار زیاده بود تا
اذیت بسیار حاصل شد و سبب وفات شریف گردید و در عبارت مجتهد هم اشاره به این معنی میتوان یافت که ما
را درین قصه دخلی نداد و پس بعضی میگویند که از عقل بسیار بعید است که مامون آنجناب را از راه دور بعد از میثاق
طلبید و در تکریم و تعظیم و خاطرداری هیچ دقیقه باقی نگذارد و در خلع نفس خود مصر باشد و هرگاه به درجه پذیرائی
نرسد بولایت عهد رساند و دختر خود دریغ نداد و باز چگونه آنجناب را زهر خوراند و حال این استبعادات جمیع
رفضه در تالیفات کمترین دیده باشی که این چنین امور نسبت ما عالی شب و روز در کتب شیعه دیده میشود چه جای
اوائل باوجود یکه لادعوی وفا بخطی نوشته باشند پس با وجود تشیع مامون عدم اظهار قران اهل بیت چه معنی دا(شته)
باشد و بر فرض متبعه اگر او بر حکم احراق مصحف مجید اصرار کردی نقصان دین و شریعت چه بودی که بلا باد
که آن نسخه از منسوخ التلاوت پس در محو آن چه کرده چه جای آنکه نسخه مذکور دلالت بر امور می کند که باعث
ابطال دین محمدی صلی الله علیه و سلم قطعاً و یقیناً گردد و از انجمله آنکه نسخه مذکور ثابت میگرداند رسالت جناب
امیر را پس ختم رسالت کجا می ماند و این راهم خیال کرده باشی وقتیکه این امر باثبات رسانیدم پس قول مجتهد
و اطناب او و امثال این حکایات بعید از درایت عقل است بلکه مناسب آن بود که امام رضا ع اظهار این امور نموده
و رفضه را در مناظره عاجز و مبهوت گردانیده چنان میکردند که گاهی کسی نام آن قران بر زبان نیاوردی
تا بذکر سور و آیاتش که مفاسد اصول بر آن متفرع میشود چه رسد تا باصلاح آن متوجه میشدند و مطابق قران
مجید مسلمین میگردانیدند کما لا یخفی برای حفظ و حراست چنین کتاب کوشیدن و آن را بر حالش گذاشتن از مقتضا(ی)
دانش و بینش بغایت بعید و مستلزم تائید بد معاشان عنید و مجتهد در عبارت خویش حکم ناطق نموده که ناطق
از ثقلین که امام یک است و همچنین صامت ازین هر دو و از فتوای این مدهوش و همچنین از حکم دیگر علمای جلیل الشان

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب فیل حنین قرار گرفت که قرآن مجید ثقل صامت است و ثقل ناطق
بالحق والصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اظهار نیکی بدان و بدی نکار
بر اصول فضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل و ایضاً ازین مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت نرسید بلکه باجماع تمامی اهل سنت
جناب امیر علیه السلام روزی بخلافت رسیدند و نسبت با متداد خلافت صدیق رض زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند پس چنانچه
روا بر دوش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع آن خود را مصروف ساختند. در زمان خویش ترویج
آن بایستی پرداختن و چنین غمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبل معذور بلکه ماجور میگشتند پس
قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان و زمین
گنجایشی ندارد و مهمل محض است چه حضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین رض
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشیدند کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول فضه دیگری نبود کوشش درین باب زیاده تر واجب بود
و انهم صورت نه بست بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که نتیجه اش
میرساند و نتیجه آن بنص قرآنی أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ پس برای رفع فتنه و فساد و نفع مسلمانان کما عرفت مجملا
و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوای قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و الوب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قرآن که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا امروز
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سر من کن فیکون شمار شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی عجل
عبدیه خوار و ازین بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که نهیقی که از قیاس مع الفارق برداشته عین اتباع
اول من قاس و پیروی شر الخناس فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک مع هذا غوری در کار است که بر
تسلیم انمعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست اصحاب از تیز زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده هرگز از هیچ حقیقی ندارد حالانکه حضرت امت خود از همین تحذیر شدید کردند
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده آنچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و نصرت
من آنچه کردند نباید الوصف است پس ایشان اگر کسی باشد باید از و در گذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه صبر
نمودن از جهت من پس و در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیز زبانی
و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجود مسی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود و لمزند شر فهم چه جای سو ر جامه ایشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال ما تفوه به که مزیدی بران متصور نتوان کرد ورود نقض اقوال ائمه تقیه

قابل تادیب و تنبیه و درین ورق نیز بخوبی معلوم شد که کتمان قران مبین زنهار درست نیست بلکه گناهی است
که همداستان شرک و کفر است که از رافضه قبر از تحریر مصاحف الغدر بت از تغنیه بحجت امیر کرده سینه وی برده و جهان برای
بر گزیند جائیکه در جمیع کتب فن ذکر کرده اند که جناب امیر فرموده که اکنون این قران مجید را کسی نخواهد دید
مگر امامی معصومی از اولاد من پس سلسله قائمه و نزول آنرا از همه بریدند معاذ الله کما فی الصافی وغیره من الکتب المعتبره
لاجرم مجتهد عند درین مقام نیز بمغلطه شدیده افتاده کما لا یخفی و در کتب شیعه نیز مثل جامع الاخبار
وغیره مذکور است حدیث حضرت پیغمبر خدا که هر که مرا ایذا گوید او را قتل کنید و هر که در حق اصحاب من بد گوید او را
تعزیر نمائید پس معلوم شد که مجتهد هنوز کتب خویش را هم ندیده و بدون آن بشغل تالیف در آمده و این امریست
خلاف انچه پدرش در صوارم وغیره لاجرم قطع نظر از کتاب مغالیط سعادتمندی او نیز مثل رابعة النهار
بظهور پیوست وانچه در حلاوه گفته امریست که عوام طلبه که تحصیل شان تا قطبی و حاشیه سید سند علامه جرجانی
رسید بر عکس راز مجتهد قاه قاه میکنند و او را نقل مجلس قرار میدهند شاید که قطب یعنی تحتانی قطب الدین رازی
نزد محشی معصوم بود تا جا بجا بتاویل کلامش می پردازد و اگر مجتهد بسبب فقدان حافظه ازین کتب و سینه غفلت
نام برگزیده صوارم پدر خویش بعد از غور و تامل ها به بیند که درباره شیطان الطاق و هشام بن حکم چه قدر داد سخن ادای ملکه
تسویل و خود رائی می دهد ایا ایشان با وصف اقوال سخیفه و عقاید زائفه کثیفه و انهم در ذات و صفات باری عز اسمه که اصل
الاصول باشد رتبه عصمت حاصل کردند که پدرش بعد از دیدن تدمیم و تضلیل شان چه قدر بر خود و مثل افعی می پیچید پس
هرچه دران مقامات مقالات او باشد همه هیچ است و العجب که این دلدار دلبر زیر مشق افاخته رسیم نگر انهم شنید که بد رتبه
در شرح من لا یحضره الفقیه که در فارسی نوشته چه می فرماید که بعد ثبوت ایمان شخص معتقد تاویل برای او بایستی بجا نمود
و کوشش ها بتقدیم رسانید و نصوص ائمه هدی قبل ازین هم گذشته که ائمه مهاجرین اعضای رئیسه حضرت
رسالت و مصداق آیات مدحیه قران مجید بوده اند و انمی‌شد بدون کمال ایمان ایشان را چگونه حاصل شد پس
چون برای شیطان و زراره تاویل باید کردن برای مهاجرین صد تاویل باید نمودن که باعتراف شارحین
کلینی مثل خلیل قزوینی است حقیقی این مهاجرین و انصار بودند که هم اساس دین را محکم کردند و هم عمارتش را
بلند نمودند خدایا مقام حیرت است که این جاهل گو مگر قسم خورده بود که هرچه گوید در جواب رساله قدیمه یعنی اجارة العین
مهمل گوید ناظرین لشنید مجتهد زمانی از راه انصاف راست بفرمایند که هیچ جا دیده اند که این رئیس کاسه لیسان
آتش پرستان درین میدان قدمی درست نهاده سکندری نخورده باشد بلکه هرجا در معرکه مردانها
رو برو می مخول برو افتاده و داد تولی ادبار داده ه وصاحب تراکر کند و نکند اهل فضل را حاجت
مشاطه نیست روی دل آرام را **قوله** واما تعریض بتحریف قرانیکه الیوم در دست
مسلمین موجود است و فاضل مجیبان را الخ اگر یعنی انیست که چون مجیب مصیب گفتگو در تغیر
قران مجید است و روایات صحاح صحیح بخاری و مسلم نمی بینید پس مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق زیراکه

گاهی چنان روی دهد که روایات نزد علما معمول می باشد بر نوعی از تاویل و محامل صحیحه چنانچه درین قسم روایات عنقریب مبین می شود ان شاء الله تعالی و در اصول عقاید بکار نمی آید زیرا که ان عقاید بادله قاطعه قرانی و احادیث متواتره مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادلة الشرعیه و این کلام بمقولات پدرش در صوارم و حسام و غیران موید است و حاجتی بران ندارد که تتبع بالغ در کتابین مذکورین یا عماد الاسلام نمایم ولیکن برای حصول اذعان عوام چیزی از مسلم نقل می کنم بگوش اصغا باید شنید و دم باید کشید میگوید که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در روش اعتقادات حقه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق داب محدثین اخبار احاد را هر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین انچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد هم داشته باشند و الا لازم اید که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث مخالف اهل اسلام و یا مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این هم بمرتبه عیانست که شائبه احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان احبیت و افضلیت باز محتاج به توضیح و بیان است و ازینجاست که با وجود انیکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن انست که احب الخلق الی الله علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت انحضرت قائل نمیشوند الی اخره بلفظه و درین عبارت ماجرای عجیب انیست که در عماد الاسلام و هم رساله ذوالفقار اعتقاد تحریف ایات قرانی را که متواترات قطعا و یقینا بلا خلاف ان روایات که باعتراف صدوق و ثمانی و غیر ایشان لایق ملاحظه نیستند یا ماول اند ضروری نپندارد و بوقوع هر گونه تحریف دران قایل است الیس قول بتحریف قران المجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد مجالسی بران بروند و اولاد و دیگر اوصیای او و مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ بهم رسیده اند همین اعتقاد تحریف زندگانی میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بدان نیست که قران مجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت و فلان سوره و کلام تصرفی راه یافته است او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجمله توقع از اتباع اهل بیت که نحن نکته شیعه خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که فارغ خطی او از عقیده تحریف قران داخل است بر سر چشم میگذاشتند و دست ازین کفریات می برداشتند نه انکه وقت بیان و بحث این مسئله آن را رد کنند و اجماع اهل بیت را پایمال سازند باز دعوی زین جعفری بکنند این شوخ چشمی را حدی نماند و اگر مراد انیست که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قران مجید بر حال خویش است و تحریفی در زیادت و نقصان و تغییر و تبدیل دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و جواب ایشان انکه از وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و میخواندیم یافته نمیشود تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف از ان لازم نمی آید که جمهور مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته که چیست و از تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

وتبدیل بعض الفاظ وایات را ببعض دیگر وانکار اہل سنت اینست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را بعمل
اورده باشند که خود تمامی عمر در ترویج فرمان و دین و شریعت وعدل وداد بسر بردند و بر این تقدیر حفظ الهی
باقی نمی ماند و قول تعالی اِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ دروغ میشود معاذ الله ونیز قوله تعالی وَاِنَّهٗ لَكِتٰبٌ عَزِیْزٌ کما مرت مرقبل
باقیماند در روایات قلیل ما بسیار زبانی روات که قبل ازان چنان میخواندیم واین سوره زائد بود وان آیت طویل
بود واکنون چنان نیست وجوالش بیک حرف تمام میشود که مفسرین ما وشما گفته اند که بعضی از ایات هم معمول
الحکم ومعمول التلاوت می باشد مثل اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وبعضی معمول التلاوه ومنسوخ الحکم چنانچه
وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَیَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وَّصِیَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا اِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ اِخْرَاجٍ
ومنسوخ التلاوه ومعمول الحکم چنانچه ایت رجم اَلشَّیْخُ وَالشَّیْخَةُ اِذَا زَنَیَا فَارْجُمُوْهُمَا نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ هر که
خواهد که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات وجزئیات دیدن باید بتفسیر معانی البیان رجوع کند که مولف الفشر
متعلقات این امر را بیش از بیش آورده که ان تفصیل در کتابی دیگر از نظر م نگذشته واین کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است ودر باره نسخ تلاوت فرموده اند مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰیَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَیْرٍ مِّنْهَا
اَوْ مِثْلِهَا وهرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است وانیهم که ناسخ خبر باری عز وجل کسی نیست پس
تحریف وقتی به ثبوت میرسید مخالف اعتقاد اہل حق که روات میگفتند که بعض ایات چنان بود جامعین انرا
زائد ناقص گردانیدند اینک گو وانیک وهمیدان بیاسید وثابت گردانند که از روایات صحیحه مسنده این
قطعا ولعیتا به ثبوت میرسد حاشا وکلا جمیع مرویات این باب را دیدیم ولغی بران پیدا نشد سبحان الله مستدلیم
ومدعین تحریف ندکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قرآن مجید را اخراب
کردند حالانکه بالاتفاق جهاد ایشان بر تنزیل قرآن مجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر وخدای عز وجل
بنصوص صادقه از جهاد ایشان راضی شده پس این محو واثبات لنسخ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین وراویان انچه از قلت وکثرت سخن رانده مراد شان لنسخ ایات است بلی بعضی را فرمو
که حقیقت را دانستند وبعضی خبر نداشتند واین امر بطور تحقیق کار بلا زمان صحبت بود مانند خلفای راشد
که شب وروز باین سعادت شرف اندوز بودند علاوه ذکر عهد سعادت لفظ این نیست که اصحاب بعد از وفا
شریف بعمل اوردند واز طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بیست سه سال بود پس هم آن عبارات نازل شده و
محو گردید یعنی نزول آن سور طویله وبقای آن در رجال قصر در اوقات مختلفه شد در مدت نبوت به قبل از ان
ازین چنین معنی مدلل را ببداهت عقلیه ونقلیه واعتراف صدوق وثمانتی وغیر او در کتاب الاعتقادات وجوابات مسائل
طرابلسیه ومجمع البیان از دست بر تافتن وبخیالات شیاطین شتافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر وتبدیل وزیادت ونقص
کتاب الله خراب کردند کار همان گمراهانست که به پیروی شیاطین کردند وبنوز در تیه ضلالت گرفتار اند پس معنی همانست
که گفتند که انچه قلت وکثرت در عهد حضرت بوقوع امد در بیست وسه سال نبوت اصحاب کرام منسوخات ابدا کردند واختلافی درین که

اله انتهى والحمد لله والعجب که مولفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات وافر دیگار عالم
را در کلام خود اختیاری نباشد العرض زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو در زمانه حضرت بود و این محاوره
بدان ماند که در قران مجید فرمودند فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان حالانکه سوال بر اعمال ذره ذره
در قیامت شدنیست وانهم یحدی که سید انبیاء در موقف باشند و از جناب امیر ع پرسند بالقلین چه کردی و هم
این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا کله اینبغی ان تحقیق هذا المرام والله هو الفضل المتعام و
از این چنین روایات در مقابله آیات قرانیه متواتره بخیر اعتبار در اید قوانین کلیه شرعیه هم میشود
نقل بین الفریقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح
مروی باشند ولیکن تواتر ش کجا مثل قران مجید پس یقین ان کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد
یکی روایات ائمه بدین مضامین در کتب رفضه غالبا دیده میشود که نازل آیت کریمه شد چنان و جامعین بدین
هیئت گردانیدند اگرچه مغلطه معتقدین تحریف یعنی رفضه در تخصیص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب متواتر چگونه
زائل شود ولیکن چون بتحریب امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نمودند و از جاده
مستقیم برگردیدند کما لا یخفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است
اما عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرانیه متواتره را از اصلش برگردانند و موحد باشند
و پیروی دین و ملت زائد الوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند
و ایمان بر نبوت جمیع انبیاء و مرسلین خصوصا حضرت سید النبیین و تقرب ملایکه مقربین و منکر آیتی از قران
مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیاء دانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قران منزل از آسمان بالشکرهای
سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر و اد جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد لسانی خصوصا همه بدهند و خون
ملوک متکبرین بریزند و آوازه دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم از اطراف و اکناف عالم برانگیزند پس بر
ترتیب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی و باعثی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دیده کتب
ایشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اساسی و نصوص امامت را
مستاصل گردانیدند و ازین قران مجید بر آوردند و ائمه اعظم رفضه در هر کتاب این ترانه را بر ده می ساختند
و درین قران مجید نصوص امامت شان قریب بر صد نمونه موجود است و کتابها در آن نوشتند یا جامعین
کتاب کریم اهل لسان نبودند و نصوص را التفهید نفرسید چون این امر بدیهی البطلان است متعین شد اغالیط
منافقین و بسیاری از روایات که این گروه شقاوت پژوه بر تحریف قرانی نصوص پندارند نزد
احدی از اهل کتاب و غیرهم هیچ دلالتی بر فضائل اهلبیت طاهرین ندارد تا بامامت چه رسد چنانچه در
کلام ابن رئیس السفها عنقریب می آید انشاء الله تعالی و عقود مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوة المرسلین
بلکه حضرت رب العالمین برای ابتلا و لنشاط شان نسخه اصلی قران را محرف گردانند و خوشدلی این صحابه را

پیش نظر داشته تحریف کلام الهی را بتقدیم رسانند کما عرفت لقد اعرض عناد الاسلام الرئیس ابل الطغام فاین بیز بمون
دانی یوفکون سبحان الله شیخین مکرمین جاییکه دختران ایشان باخفای راز رسول ربانی ملغر بند
ان را تحریف نکنند و برقرار دارند بلکه مطاعن نفوس خود را که بزعم فرومایگان بی اضاعت جا بجا نمیف
این مجتهد مجمع سفاهت تمام در قران مجید باشند عنقریب بحذف و اسقاط آن نپردازند و دشمنان اولاد
و نفوس خویش باشند حقیقت همین است که اگر حکما و اطبای یونان باز در دنیا بیایند نتوانند علاج این
امراض صعب نمودن و رنگهای قلوب ایشان زدودن ع زنا پاک زاده مدارید امید؛ که زنگی بشستن نه
نگردد سفید؛ بالجمله چنانچه حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و در
حرفی از ان خیانتی نکردند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ همچنان شیخین معظمین در ترتیب و اظهار کلمات ربانی آثار اقدام شریف
پیموده اند تا انکه بزرگان نظم نمودند ع هرسه شده یک نهاد و یک راه؛ چون یک الف و دو لام الله؛
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر التعجب رو میدهد که او مقدمه تحریف قرانی را بالغایت سهل میشمارد و بخیال
نمی آرد که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه بالظهور صاحب الامر مامور باتباع و تعظیم آن هستند
و هرگاه چنین است انرا محرف دانستن در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الهی مشتمل بر کلام لغتند
شد قطع نظر از انکه اعتبار و اعتبار رسش یقینی نماند و از همین است که امام جعفر اینتی را از آیات محرفه
تلاوت فرمود و انرا باستحقار برتافت چنانچه بی کلفت از اصول شان بر می آید اما سخن سازی این از
حدی نیست زیرا که برخصم نیز در تاویلات باز است کما قال العلامة التفتازانی حالانکه ایمان مکلف به بالم
نمی شود تا بران یقین بیارد که از اغاز و انجام کلام باری عز و جل است مثل انکه ایمان بجمیع انبیا نیز
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسانیکه ایمان ببعضی آرند و از نبوت بعض انکار دا
و در حق شان موجود است أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ایس عجب مصیب که بار بار تعرض مینماید و این حج
را بچشم حقارت می بیند نبوت در رود مینی و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نه محل التعجب بلکه
ایمان بر کتب نمی دارد البته این تعجب از وی بعید نخواهد بود طرفه انکه بعد از حذف و اسقاط میگا
که و لا یعنی بالتحریف الا ذلک و نمیدانند که پدر رئیس در ذو الفقار قایل بتحریف قران مجید است و به
تمیم لفظ هرگونه می نویسد و در تبدیل و تغییر یعنی لفظی را به لفظی دیگر بدل کردن روایات را
او در اصول بحد تواتر میرسانند پس این حصر را هیچگونه گنجایش ماند و هل هذا الا تکذیب لابیه بل لنا
لنفسه و علمائه ایضاً و لیکن این به بیست را هیچگونه کسی هوشیار نتواند کرد عاقلی اگر در ینمقام ادنی غور
بکار برد تواند دانست که در الحاق لفظ و ما خلق هیچ فایده برای جامعین نبود زیرا که قبل از
دانستی که مقصود شان ان بود که مناقب اهلبیت طاهرین را از قران مجید بر کشند و الحاق آن

برای رسول خدا وائمه هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی وازین هر دو دور
الحاق لفظ وما خلق در آیت وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ بر اصول مجتهد محقق نامی ونشانی یافته نمیشود پس معلوم
نیست که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش چرا قیام نمی ورزد وایضاً درینباب تقریری
دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از نصوص امامت ائمه اثنا عشریه رضی الله عنهم با تحریف
قران مجید متصور نمیشود فکیف وجود نصوص طلحانه چسیون زیرا که گذاشتن ان نصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند الجمع ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
وجود النصوص کجاست واگر نصوص موجود است تحریف معنی ابی اگر انها اهل لسان نمی بودند این وهم بیش توانند
وهو بالحل قطعا وبداهة بالجمله علاج مجانین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بهر محال از دست او رسان شود فتنه کنزد لا التفعل اما حال عبد الله بن مسعود پس چندان
استبعادی ندارد زیرا که قراءت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قراءت اموختن
او این لفظ در وی نیافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد از ان بمدتی اورده باشد و او را اتفاقاً از ان اطلاع
نشده و شاید که مطلع هم شد لیکن بخبر احاد والیقین لا یزول الا بیقین مثلا امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل خبر ولا ینفک بود ولیکن اخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بودند وان واقعه را بچشم خود دید و بگوش خود شنید و بر طور شیعه هیچ استبعادی
ان راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفضه این واقعات بنظر در امده که در بعضی از اوقات خفقا عرفی
با خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمد وانهم بعد روزی یا کما بیش مگر یاد نداری که از عناد
اسلام هم اشاعتی بدان رفته است که حضرت همیشه متمنی ایمعنی بود که امیر المومنین را خلیفه گردانند وصورت
نیست و وقتیکه حضرت جبرئیل ایت بلغ تا فی علی اورد حضرت انچه در معذرت تقریرها فرمودند مطابق جبائی
ولمانالش غیر از ذکر مفاسد خلافت مرتضوی دران چیست وازان هم تصدیق جالسی توان کرد
حضرت متمنی بود ومی توانست یعنی تعلل می بود بالاخر وان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آنوقت
بجناب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر را لشکر شیخین باید دانست ومرا
تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین جهم فارغ توانم شد وبا این همه معذرتها اگر این حکم از
جناب الهی است استعفا ازین رسالت از طرف من باید کرد بار حضرت جبرئیل را صعود و هبوط و داد و خدمت
انتظاری گردانید تا والله یعصمک نزول اجلال فرمود بهم حضرت مطمئن شد تا بعد روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی تبرا از شیخین معاذ الله چرا است خواهیم نمود پس
برین طور بعضی از الفاظ سوره واللیل اغازش منقبت جناب امیر است کما عرفت قرار شد وبا تمام
انجا بسر عجبی نخواهد بود فکیف که از عناد الاسلام انهم واضح است که انچه در صدر ایت نام مبارکش بود

منسوخ گردیده و هذه عبارته مکرره ان القران لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد و کان یجوز
مثلا ان یقرا تارة قوله تعالی یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ فی علی و تارة بدون اسمه فلما منع الخلق
عن القراءة الاولی و نسخ اسمه الشریف فکانه حرفوا القران مما انزل علیه و بعد ظاهر است که چون مقصود
حضرت رب العالمین و سید المرسلین بر اصول منافقین ان بود که اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح
همین که از نامهای ایمه هدی نامی در نامه جاودانی مذکور نباشد و ظاهر روایات کلینی در مجلد اول بر همین دلالت
جا یکه اجمال ایات احکام را بثبوت میرسانند و بیان و تفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگردانند کما لا یخفی
معهذا اگر نسخ را هم بخلفا نگردانند قطع نظر از انکه انها بر مذهب کسی از قوین ما نسخ نتوانند شد غرض محتمل
حالی که نسبت حقیقی تحریف بسوی حضرت است و نسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکه لفظ کانهم نیز
برین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی و هرگاه غوری دیگر بکنی توانی دانست که در جامع الاخبار انچه مرویست
مختصرش دلالت بران میکند که نور لامع که شعشانی ان را حدی نبود و خود حضرت بعد دیدنش در پهلوی عرش
شب معراج فراوان حیرت داشت و از نص جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است و سبب مرض
معان انکه ایمان را پوشید و کفر را اظهار کرد تا وفات باز بحار مجلسی دلالت بران دارد که ظلمت بر جناب
معاذ الله در وقت خلفا چنان محیط شد که گفتنی نیست حتی که وَالَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی مبین ان است و فاروق میان
هر دو امر یعنی نزول و ما خلق بعد از قرارت عبد الله مسعود و نزول من الناس در واقعه غدیری
از معذرتهای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم است که حضرت از پهلوانان جهان نترسند و برای
سوی مصافات روم تشریف برند و در مکه شریف حضرت را ابولهب وغیر او سنگسار نمایند و حضرت عمل
تقیه بفرمایند و در تبلیغ قاصر نشوند و در معامله غدیر با وصف اجتماع اصحاب که لعبد و پنجاه هزار صحابی
کند حضرت مستعفی کردند و مجتهد خان گوید که حضرت متمنی تخلیف می بودند و کتب معتبره دال باشد هر انکه
ضب را ایمان می کرد تذکرة تَذْکِرَةً لِّاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ و بزرگی عبد الله بن مسعود بر مذهب و روایات ما
لیکن بحکم او دران وقت مقبول تواند شد که خویش مخالف جمهور اهلبیت و اصحاب نباشد کما هو الظاهر و این قرا
مخصوص با دست فلا یجدیهم نفعا و بر مذهب شیعه و روایات شان قطع نظر از ردت الصحابة کلهم الا فلان
که او یقینا در این استثنا داخل نیست میتوانگفت که حال ابن مسعود لایق ان نباشد که بر زبان قلم در اید
احداثهای عجیبه و ابداعات غریبه چنانچه در فقه الرضا هم موجود و اینقدر خود معلوم است که برای الزام
اهل سنت نیز بکار نمی آید بسبب مخالفت جمهور و هرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین درد
این روایات سودی برای مجتهد نیست و اهل سنت چگونه بالحاق جمله و ما خلق قائل توانند شد و زیاده
بکلام ربانی دخلی توانند داد که تجویز اسقاط لفظی هم هیچکسی از ایشان قائل نگشته خواه متکلم باشد خواه محدث
یا اعتقاد تحریف چنانچه گذشت مذهب مخالفین ماست چنانچه کتب قدیمه و جدیده شان مثل ذو الفقار و طعن

ز تالیفات مجتهدین اول دلیل بران است اما استبعاد انیمعنی که از چنین صحابی جلیل القدر امر مذکور بعید در آمد
پس بر مقام خویش نمی نماید که خدای عز و جل میفرماید وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا توجه شو بحال حضرت ابوذر
صدیق امامیه که در مسئله کنز ذهب و فضه چه اصرار ایشان بعید ورآمد وانهم در مقابله اهلبیت و اصحاب حتی که
حلم و وقار را بر روی خود بستند و شریعت اخبار را بید بیضا و عصای معجزه اهما بحضور ذی النورین شکستند
خلاف ابن مسعود که نه کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با صف
استداد و را محقق نشد که لفظ و ما خلق می باید خواند که از کتب فریقین خصوصا تهذیب الاحکام که شیخ الطائفه امام
ظم اول قوم تالیف کردند عیان است که حضرت امیر را بعد از کتخدای و قریب سی سال معلوم نبود که مذی ناقض وضو
نه یا نه و فی حد ذاته نجس است یا مانند نخامه تا بتوسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
روزی بروایت صدوق بحدیثی مخاطب شدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور مکن و بران طور مکن در صدد مقاومت
امر دلیست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اجله اصحاب ابن افسوس محکی که زمانه نبوت شریف به بیست و سه سال
کشید د نالوفی شنیدیم که طلاق امر را چنان بایستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعبد الله بن مسعود
محل بیت جلال الدین سیوطی را ازین بشنو که ابی بن کعب فرمود چه قدر آیات سوره احزاب اکنون
تلاوت می آید گفتم هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرمود قبل ازین برابر سوره البقره بود و میخواندیم دران آیت
رسیدم که آیت رجم چیست گفت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم ازین
یعنی مجتهد ملفه بپرداز که لایق آن است که حکیم مرزا محمد علی یا حکیم الهی بخش برای او نسخه عمل ظاهر نمو سینه
موجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر مدعای
نقل کردن نه مانند فرومایگان کم بضاعت آن القول پدر خود فروگذاشتن اما معنی این چنین
سوره کلان بعد از نسخ تلاوت اینمقدار باقی ماند این از کجا که جامعین آنرا از قران مجید اسقاط نمو
باید بران قایم کردن و تا وقتیکه انتهاض دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
النسان که آیات کریمه چنان گذشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند و فریقین باقسام ثلثه نسخ کما
اند مزید تفصیل آن در کتاب معانی البیان است کما عرفت سابقا و شاید که مجتهد خرد اجر اهم از کتاب الله
بلکه تلاوتش نیز سهمت نمیگمارد به سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ و طور نسخ تلاوت یا نحای شتی بود
مثلا یاد کرد شب هنگام وقت صبح هیچ بخاطرش نبود افریدگار عالم متصرف است و بر همه چیز ها احاطه
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ آنچه در وهمت نیاید آن کند و ایضا ما نا باین فصل است که حضرت
صلی الله علیه وسلم بحال شب قدر مطلع فرمودند و میخواست که ازان خبر دهد و امت را ازان مشرف
ناگاه دید که دو کس از انصار با هم گر خصومت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقایق ان اطلاعی داشته باشد

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را سبحان الله عقد بر لطی
هم بذهن مجتهد باقی نماند که در کتب رجال است حضرت امام رضا در سفر خود امانت قران مجید را نزد او فرستاده که
بگیرد بجهة خود نگهدارد و لطیفه برین روزی آن قران مجید را گشاد و سوره لم یکن و ران بسیار طویل بود یاد نمود
اتفاقا شخصی آمد و قران مجید از دستش گرفت و بزنطی هر چند خواست که حرفی را از ان یاد کند زینهار بعد
از ان بخاطرش نیامد و انهمه از کرشمه حضرت امام بود مقصود از حکایت بزنطی محو شدنش بود آنچه حفظ کرد
باستیعاب این قصه چنانچه دانی پس بهمین منوال سوره طویل احزاب را القدر باقی گذاشتند که اکنون
مسلمین میخوانند الی غیر ذلک من انها مختلفة لا تعد ولا تحصی از انجا که مجتهد غفلت شعار تیره روزگار مسلوب الحج
شد این امور را بطور حکایات بیاد دشمن میدهیم که شاید خبری از ان شنود و یاد گیرد ورنه حالش از مدتها
چنان است که شیخ فرمود علیه الرحمة مصرع نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال ؛ بالجمله از مقالات مجتهد
حیرت بر حیرت می افزاید که مجید و این روایات قران مجید متواتر ما بین الدفتین را همین چگونه محرف
دانیم و آیات کریمه اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَلَا یَاْتِیْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیْلٌ مِنْ حَکِیْمٍ حَمِیْدٍ و کتاب
مستطاب نخوانیم و باقامت ادله عقلیه هم ثابت می شود فالغلط فی کلامه مقدار اصل فی الغلط بسبب
برای مجتهد درینجا هم توان خواند خود غلط انشا غلط املا غلط اکنون از تفاسیر رفضه مثل قمی
بما فی حیزی منقول می شود تا بدانی که مجتهد الزمانی از انهم چنانچه باید حیزی ندارد قمی که نزد علما
شیعه صاحب منهج السداد از غالیان است هر زلوم هست بتحریف قائل است در قوله وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی
قال حین یغشی النهار و هو قسم وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰی اذا اضاء و اشرق وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی و
یعنی وَالَّذِیْ خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی وجواب القسم اِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی قال منکم من یسعی فی الخیر ومنکم من یسعی
فی الشر اخبرنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن
محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن قول الله وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی قال اللیل فی هذا الموضع الثانی
یغشی امیر المؤمنین فی دولته التی جرت له علیه السلام ان یصبر فی دولتهم حتی ینقضی قال وَالنَّهَارِ
اِذَا تَجَلّٰی قال النهار هو القائم منا اهل البیت اذا قام غلب دولة الباطل والقران ضرب
الامثال للناس وخاطب نبیه و نحن فلیس یعلمه غیرنا یعنی وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی قسم است و مفعول یغشی
بیه است یعنی قسم است وقتیکه نور را بپوشد و مراد از تجلی نهار روشنی اوست و ما موصله است
یعنی قسم بشخصی که نر و ماده پیدا کرد و جواب قسم انیست که کوشش شما مختلف است یعنی بعضی
در نیکی و بعضی در بدی بار باسناد خود دستش روایت میکند از محمد بن مسلم که پرسیدم از
باقر ع تا فرمود که مراد از شب دیجور خلیفه ثانی است که در دولت خود امیر المؤمنین را با انهمه
مثل چراغ سحری گذرانید و مراد از نهار امام نرگسی است که غالب شود بر دولت باطل و

ودر قرآن مجید ضرب امثال است برای مردم وخطاب بحضرت است وبا غرباین امور را که تواند دانست
تمام شد حاما دبند وقسم توانم خورد که این افادات را بجزامیه که تواند گفت واین دربای شناهوار
را که تواند سفت که کتب دیگر تصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر تمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد والبته بر عاقل یلمعی ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخراز ین معنی منوره تواند شد
گاه در دل ساز وگهه در دیده جا؛ هر دو جای لست یا بدر الدجی؛ سبحان الله جناب امیر ع را
این قوم بی پیر چنان در قابو آورده اند چنانچه قدمای شان بانجناب خود را مملوک وانها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغت است ودر جاهای دیگر است که می نالید وچنان وعاها برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ مقصود ازین نقل وحکایت ان بود
که بهمین چنین عالی را که اگرچه معنی را با قرارت قدما خراب کرد ولیکن قائل تجزی لفظی شد که کلام
دران جاری نیست وبالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق وماخلق یا صرف ماید ون
علی بار بار ابرای تکذیب بدر این مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی العوارم
ورواه امام المومنین صدوقه پس انهم لی غبار است زنهار صدور تحریفی از وی النورین ثابت
نیست وتبین ذلک البیان وقبل ازین بدین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از طرف
بزرگان متکلم ومولف هرچه خواهد تصرف بکند انرا کسی تحریفی نتواند گفت خبر مجتهد الزمانی که تحریف
بخدا ورسولش اسناد میکند حقیقة پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد ونسبت ان بجناب
رسالت ورب العالمین است که نسخ بی حکم صاحب کلام وبیانش بر زبان رسول علیه الصلوة والسلم
نوری دیگر ممکن نیست والبته جمهور علماء ازین صحبت تحریف انرا اینک میدانستند معهذا اینهم ثابت
شد که دران آیات که زیر اسقاط وحذف امد در مناقب اهلبیت ونصوص خلافت شان بود که
اصحاب همه امور را بذیرفتند غیر ازین امر که انرا تحمل کوه الوند همین دانستند هیچ گونه قبول آن ممکن
نبود بهمین مرتبه اصحاب را که خدا ورسولش چقدر دلجوئی وخاطرداری شان ورعایت دین
واسلام انها نمودند تحقق شد که امری متاصل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس شان حال میکنند
همراه میبودند واگرچه جناب امیر پاسداری وابقای مرتبه اسلامی را لقب الیمین میگرداشتند
ولیکن رفضه میگویند که این همه بزبان بود نه بقلب وکشتی انجناب بخالد ابن ولید ودیگر بیان
فاروق اوختن ودشنام دادن وایشان را ذلیل گردانیدن وبرای قتل انها در کمین گاه
بودن متفرع بران شد که انرا العقض مواثیق وعهود بعد توکید ها توان نامید وبر تقدیر اینکه
رفضه درباره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند روحی وکفر توان گفت العیاذ بالله رفضه

در کتب کلامیه ابواب و فصول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که کافه امام مرسل بود مخالفت امر
روا دارد و همچنین آل عبا محال است که خلاف حضرت نمایند و با مامت رسند باز چنین روایات و مقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا ذلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت انست
که از اصحاب کرام خصوصا جناب امیر منقول شد که قطعه ذیل حضرت عثمان است یعنی عثمانؓ باوصف کشش
و کوشش تمام که در ترویج قران نمود چندین مقدار دستگاهی نیافت پس نسخ ان ظاهر میشود ورنه
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر شیر نر حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی بلوی کنند بر اوانی
امور و اسقاط و تنقیص قران و تمزیق و تحریق ان قران حسابی بر ندارد حالانکه اشد کفر و ارتداد بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصا است مثلا در واقع سبب خروج حضرت
ابو الآبا و ام الامهات حیدال عباد اهلبیت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بلاحظه دلیل بلکه ادله و براهین براورده ایم تبرعا جابجا
نیز متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قران مجتهد باین روایات ازیم باشد اما انچه از درمنثور سیوطی
نقل بر داشته علما در جوالب نوشتند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیدند که قید کله را باید که بر زبان
نیارند که موهم کذب است بهمین جهت از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
گرفتم زیرا که موهم است که در شبهای رمضان نیز خود را از مضطراب صوم باز داشته و در اصول
دیده باشد که ضرور نیست که هر نهی وال بر تحریم باشد کما لایخفی معهذا بر امتناع صور خیالیه هر دو جنون
از فاقی و زمانی ادله عقلیه قایم است که برین تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قائلین تحریف قران
دانسته باشند و از واضح نسب را نقل کنند و اولی تلبیس و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و فرزند
انرا در رسائل خود جابجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قتل سالکین کتنو اگرچه انرا شهادت علی النقی
در تالیفات خود خصوصا التقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور المتین مصحفه گذرانیده و السنة والعجب
که اعور المحدثین بر حضرات ائمه در اصول کافی در خصوص افترا نموده که میفرمودند که غیر مالکی حاوی
تمامی قران مجید نیست پس توان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تضییع اوقات معاد او
اختیار نمودن کار هرزه درایان ست حاشاهم عن ذلک پس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم الیتان میروند و مختار در حفظ این نامیره
می گشتند بجدیکه حضرت امام الائمه تا عمر دراز خود بغل مبارک نفگنند و اگر مراد حفظ نسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر نیم دلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قراءت انرا رد
نمیداشتند پس بدون تلاوت و کشیدن کما اشرنا الیه مشقتها چگونه حافظ کردند و تلاوت و حفظ قرآن
منسوخ چگونه جایز شد فضمن الاقراء و هو المطلوب انهما که شنیدی بیاز ده امام است اما امام

دیگانی که دعوی نیابتش مجتهد الزمانی میکند پس احتمالی دارد که روزی این منسوخ التلاوة او او وقت
ظهور و خروج یکبار خواهد آمد ولیکن بر کلام بعضی از شراح کافی انهم ابیج ولوع است کما مرارا و تازه و تولیکا
صدوق و مرتضی ثمانیتی و صاحب مجمع و دیگر اکابر ایشان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند و نیز
لازم آید که امام مهدی متبع حضرت رسالتمآب و کتاب مستطاب نباشد بلکه تتبع مسیلمه کذاب و مستقل در دین با
باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود و هر گاه جناب امیر را مورد این سوال
کرد بالثقلین چه کردی کما فی تفسیر القمی گردانند حقیقة او در چه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
نقل استنباط فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
شدن قران مجید دارد پس جمیع وجوه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در پیکر قبیح بود با سباب
نهایت حتی از اکسی تحریف نتواند گفت مگر بعنوانیکه زمین را از اسمان بستانید ولایق طوق و زنجیر ابنی با
کمال الکفی و ازینجاست که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه این تمهید افرموده و در بیان
عقیده قران مجید این عبارت فرموده عقیده دهم آنکه قران مجید کلام الله است و در وی تحریف و زیاد
و نقصان راه نیافته و نمی یابد اثنا عشریه از امامیه میگویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام آن
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ زایده مردم داخل کرده اند و نه تمام قران است که بر پیغمبر نازل شده و تا حین
پیغمبر باقی بود بلکه سور و ایات بسیار ازان ساقط کرده اند و ازینجا ظاهر است که گفته که چون این قران
جمیع ایات منزله مشتمل نیست اتفاقی در ان اهل حق را هم کلامی نیست و چگونه این امر لایق نزاع و قیل و قال باشد که
روایات صحیحه بران دلالت میکند که بعضی از ایات بحکم رب العالمین منسوخ التلاوت گردید چنانچه در احکام هم
مذکور شد داده که شیعه و سنی هم قایل اند بران گفتگو درین است که آنچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گفته استثنا
آن زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قران مجید بوقوع آمده قدمای رفضه از صریح قمی و تلمیذ او
کلینی و صاحب احتجاج و غیرهم و متاخرین رفضه خصوصا معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم به نقصان
قران و هم بالحاق و تبدیل قایل اند و هم درین باب روایات مفتری در کتب خویش نقل میکنند و از غایت جهل
بهتان برای فریب عوام پرداخته اند که سنیان شریک ایشانند عیاذا بالله کلام در عقیده است چنانچه
گفته عیان شده که کلام و نفس روایت بمعنی نسخ تلاوت فتتان بینهما اما آنچه تصریح کرده و گفته و ازینجاست
علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شده لغات سبعه گرفته اند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی
پس میگوییم که اگر مراد شما اینست که فایده قران مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین به مشوره
اصحاب مانند علی مرتضی و حذیفه و غیرهما العمل آورده در اصول و فروع ناقص شد پس این فهم و ادراک
مجتهد فتاک بی باک باطل است بمقتضی حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم در روایات فریقین مرا که
ما این حدیث متفق علیها نزد فریقین اینست کلما انتاف ... پس صاحب غم مذکور البته مخالف نص

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شده باید که ازین بیهوده گوئی و بدفهمی توبه کنند بخلوص و اخلاص و براه آرد و نظر به اصلاح
و بیان آن مقصور دارند و نیز باید که ابناء الاسلام بدر خود رجوع کنند و هم کتب دیگر شش که این خاتمه در آن
یقینا منقول است و بنده میگویم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هر یکی از آن کافی و شافی نباشد
اما نزول قران مجید که هادی و هدی و نورانیت و ضیا نام است برای ضلالت فرد و آمد و حضرت که رحمة للعالمین
و برامت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن غیر از سهولت و بقای فایده ایشان دیگر چه بود
و اصل همه حروف محاوره قریش بوده و خلفا اصلیت آن را رعایت کردند و حروف دیگر را تابع و فرع
آن گردانیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره اندیشید
هم مقصود قران مجید که کفایت و سفاهت بحصول انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مر بعضی را رفع شد و زعم
بدیهی البطلان گشت و اگر مراد شیعه چیزی دیگر است لابد علیه من انتقاص البرهان و مخفی نماند که چون
میانه محاورات اهل لکنو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلا اینها جعرات را مذکر
میکنند و دیگران مونث دانند و بعضی گویند وهان و جماعتی میگویند هوان و جماعتی صرف می زنند و
و برخی میگویند [illegible] مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام پادشاهی در حکمت نظری و عملی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که بهمین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قلع سلسله
عادات خود بر ایشان شاق خواهد گشت دفعة مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف
شد سهولت مع ابقای وحدت معانی ظاهر شد و چون درین توسعه در یک زمانه مخصوص چنان [illegible]
که هر یکی محاوره خویش را کلام الله میدانند و محاوره دیگری را انکار میکنند البته برای رفع آن کوشیدن
شودن ضرور تر شد معهذا آن محاورات [illegible] شده و اصل قران مجید محفوظ گشته که هر کس بلا اختلاف
بالضرورت که کلام باری عز و جل است که بدان نازل شده بود و معنی انا له لحافظون مثل آفتاب به لمعه النهار
شد بخلاف کتب آسمانی دیگر که این محافظت برای آن کجاست که هرگاه رسیده شود نتوانند بالیقین اصل
را نشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف در آن قران مجید ناطق است قوله این است حال تحریف
که در قران مجید واقع شده و حیف است که پدر شیعه خدا را حقیقة محرف نسخه اصل قرار دهند زیرا که الا
که عرفت مفصلا او حقیقة ذی النورین را مرتکب آن گویند درین کتاب قطعا و یقینا و خیال نکنند که چون
دانش و بینش خواهند دید درباره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که مابه النزاع بود زینه
به ثبوت نه پیوست و اصل قران مجید بی اختلاط و بی غبار باقی ماند بخلاف آنچه این پدر و پسر گفتند که
قران مجید که ترجمان اسرار راداده بودند اثری از آن و فایده آن باقی نماند و بود دانش در جابلقا
نیز اید بلکه انهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قران اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان با قرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت ما را کفایت میکنند که مابه در التبیان [illegible]

...زیرا این دعوی هیچ فایده برای رفضه برنمی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل
...میکردند وحق تعالی تکذیب ایشان فرمود واهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه بلی کم وکاست
...کیف که انهم ازین مقام بوضوح می انجامد که متبع اهل بیت اهلسنت اند زیرا که ان قران که ائمه اهلبیت حضرت
...تلاوت آن میکردند وشب وروز بتلاوت وتمسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان لبنیه
...نمودار دارند بخلاف رفضه که قران اهلبیت را منسوخ نوشتند وگاهی حافظان نبودند متعهد او وچند حدیث شان
...که بر قران مجید احادیث ما را عرض کنند موافق را بگیرند ومخالف انرا بر دیوار بزنند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان
...است تحقیق دین چگونه توانند کرد که گرفتنی است وکه از دست انداختنی است کما لا یخفی واما انچه گفته که عدم مطابقت
...جواهر ایشان ۵ کمال بیکمال از کافرم نخوانده چراغ کذب را نبود فروغی * مسلمان خوانمش بهر مکافات * دروغی را
...باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیانست چون در خدمت پدر خود بکمال عربیت
...علوم ادبیه رسیده هرچه درباره نظم قرانی گوید عجبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در قمیین پیدا
...نشده وقس علی هذا تلامذه او بیواسطه یا بواسطه مثل سید مرتضی تمامی که او تصدیق کلامش توان کرد چنانچه تحریر درس
...برانشاهد است وهم مولای پدرش یعنی طبرسی که جابجا در بیان نظمش انچه میگوید مصدق این تیسیر تواند شد
...پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سری جنبانده ومیگوید هر جا که در کتابها عبارتی از قران مجید می آید
...بطور باشد مانند جواهر میانه ان می درخشد پس البته این رفض بنا بر همین است که نظمش خراب است ومستجمع
...بکمال درجات بلاغت فایز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبات حضرات انبیا ورسل این است که افرا
...ماضی ماشنت وانچه نوشته واما عدم واقعیت ترتیب پس ان نیز از الخ طا ها را جناب مجتهد الزمانی الی نظم وترتیب را
...بباب تفهیم واز متبر اوقات نمد السنته پس تطویل پرداخته در بیجا النظم وترتیب ازان جنس است که شیخ در گلستان
...فروع کاند سالها این نظم وترتیب بلی پس فقره نه ترتیبش واقعی از باب ترادف است وکلام علما ازان خالی
...باشد چنانچه در سابق تلبیت وبلند آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلات ان برگذشته لاجرم گفته میشود
...درین مقام راه تطویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق
...ان ترتیب موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارت ازان است که اگر حرفی را ازان بردارند گویا
...است که سلک جواهر ز واسرا ته وبالا کردند چنانچه از بیان طبرسی وغیر او پیدا ظاهر است در کتب امامیه والعقل
...الاعدار بحمد الله که انهمه دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند وهرجا بر ربطان می پردازند وسوره را
...روایت را با بیت منضم میگردانند وتفسیر عزیزی نمونه این نظم ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله ها منسوق النظم
...بر ناظر عیانست که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده وتفسیر باراده
...تفسیر عزیزی خیال دارم ومبادی ومواد ان جمع میسازم اگر توفیق دست دهد خواهی دانست که من حیث الجا
...بلاربط ونظم وترتیب ومباحث اصولیه کلامیه وفروع وفقه وعلوم حکمیه چنان باشد که ناظرین خوشوقت شوند وهیچ

کاغذ زدست بدست برند و مثل اصل از جان و دل عزیزتر دارند ولیکن دشمنان دین هرگاه اعتقاد
کتاب الله ندارند و بلطافتش بسبب فقدان بصیرت نمیرسند و چنان از انصاف بدشمنی حکم میکنند که بی انتظام است معا
یعنی نظم و ترتیب ندارد و پس در رساله قدیمه گفتم که بر اصول شما انهمه معائب درین نسخه حاصل است و ایمه اطهار رواج دا
و بمخاطب خویش گفتند که همین قران را بخوان و نهی کردند از قرائت آنکه امیر المومنین جامع آن بود و این ترجمه حدیث که با
که بارها والنسنه باشی و خاتمه ان قر کتاب الله علی حده است و حاصلش آنکه یکی قراءت کرد آیتی را از قران اهل بیت
جعفر صادق منع فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قران وقتی که خوانده شود که امام غائب حاضر شود ا
و درین عبارت مدعی این معنی نگشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا گوید که نقیض آن ثابت است و ترتیب
سنیست و هرگاه علمای اهلسنت نگفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف بدایت است بگویم
هم شعر فهمی عالم بالا معلوم شد و کید مجتهد ازین تطویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد ما چنانچه بر زیدیت جهد اطلا
دارد باحاطه کتب اهلسنت نیز همت میگمارد **قوله** پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته
که قرآن مجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا اینهمه مشقتها در نقل عبارات علما بر خود گوارا فرمائی و عیش خود را باح
منغص گردانی و لاف فلانی وقتی توانا بود که گفته هم که ترتیب این قرآن مجید باعتبار نزول سور و آیاتست و اولیس خلا
قوله و اطلاق بیاض عثمانی بر قرآن مجید الخ معنی بیاض عثمانی اینست که نزد رفضه خلفا لیاقت علمی نداشتند پس ج
شان البته اعتبار را نشاید خلیف که معاذ الله مرتد باشند و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کرده
نزد اهل سواد کتابی باشد که ترتیبی ندارد چنانچه از مکاتیب غرائب اسالیب قرین هم واضح است چون بر اصو
قران مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از السنت پس مذهب رفضه البته همین است برنا
یا نگویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفضه بدان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که ا
و تکریم قران حضرت باری تا غیبت مهدی عار است و هرگاه زمانه صاحب الامر پدید آمد کجا تعظیم و کجا تکریم پس چنان
حافظ رحمة الله علیه میفرماید ؎ بنده پیر مغان هستم که لطفش دایم است ٭ ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گا
چنانچه بر جامعین آن وقتیکه مهدی در مدینه منوره آید و بیدادها و دار و گیر بارود که شاید درین کتاب بر حسب گفتم
از اوراق نوشتم نمونه آن هم بنا شد حتی که وزر تمامی ظلم و عدوان بنی ادم بر ایشان باشد و از جهت عدالت
عزوجل که لا الظلم مثقال ذره شان اوست هزاران دران مدتها از روز نسب دفن زنده گردانند و بمیرانند
؎ هزار بار زخم و کوزه کرده اند مرا ٭ هنوز تلخ مزاجم زمرگ شیرین کاره عقوبتهای دنیوی مانند حضرت جرجیس
مبتلا کنند معلوم نیست که درباره نسخه ایشان چه بی اندامیها رود و چه بی ادبیها پدید اید که گفتنی نیست بالجم
چون اهل کتاب و آتش پرستان دهند و انرا هم دشمنی راشدین در سر است ولیکن بمقدار دشمنی رفضه نسه
که ابلیس هم از ان شرمنده میگردد **قوله** قرآن مجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده الخ ولیکن جناب امیر المو
و دیگران هم از مقبولین لسانی بچشم دیدند شریک دران گردیدند چنانچه قبل ازین فصل عیان شد و صاحب عمد وا

مجالی نماند که گفتگو دران نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب تکیری میگرفت و صدای الصدوره
می آمد البته در اظهار آن دریغ نمیکردند چنانچه تظلم یهود و سکنه فدک هیچ دریغ بعمل نیامد تا آنکه سر نایب صدیق اکبر را از
دوشش بر داشتند و انرا جهاد فی سبیل الله پنداشتند و وقتیکه جورها و انواع بلی اندامیها النسبت بجناب سیده بوقوع
بخلاف کتاب الوصیة می آید حضرت امیر و جمیع شیعیان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز تواند کرد که کسی سعی خود را به یادفتا و رد به چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار داده بود و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زنهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قرارت خود را قرآن مجید می پنداشت و قرارت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زنهار قرآن نیست و ازینجاست که پدرش حقیقة تحریف قرآن مجید را در عناد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هر چه جامع القران
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتماب هم بوده بلکه بالطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عناد الاسلام انکه چون انجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشان را برابر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت وغیره را که سبب تکفیر همه گرد امت محمدی شده بود بر حالش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق بمعنی سوختن بر می آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج آن فتنه و بقاء امت بر کفر لازم امدی و هرگاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که ترویش برگفت
پدرش بود باقیماند و ترک آن متفرعات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس سترگ بحصول انجامید معهذا
هیچ خلل یا غلطها در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه مذکور از جهان برخاست و الحمد لله علی ذلک **قوله** لیس
پنهان نمی ماند که حضرت الخ ازینجا هم فرومایگی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که ایا
مو الثبت حضرت موسی کدام وقت بوده بر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفت پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از انست که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و کتخدا شد و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را دران برف ریزی و تاریکی شب دلحوق
دردزه همچنان به حفاظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رونق افروز دعوت
دینی اغاز کرد چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت آنجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حینیکه پرورش
فرعون نام شد محل انکار نخواهد بود و رفضه از ان چه سود که دعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
ظهور اشکار بود بدون تقیه و استتار و العجب که مجتهد این هم نمیداند که انجناب دران زمان بدرجه رسالت
نرسیده و انهم اورا ایا و نماند که مولای او طبرسی صاحب مجمع البیان علی رؤس الاشهاد چه گفت که انبیا علیهم السلام
تقیه نمیفرمایند و اهل اسلام در نجیله نظر فرمایند که طبرسی افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی دران هست یا نه و بیجا
تعجب رومیدهد که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه تطویل السلام

درطعن الرماح کرده ودر بخوا ائمه را بخاک برابر گردانیده ولعالسبهم بالتقیه را بیش نظر داشته مع حفظت اشیاء
وغایت عنک اشیاء هرکه بخواهد تفصیل این محل باید و بطعن الرماح رجوع کردن ورد وجوه النقش را در نغض آن
که بعنایت ایزدی بدو مجلد رسیده بچشم انصاف ملاحظه فرمودن پس طبرسی مولی واقای این پدر و پسر اگر درین اظهار
راه کذب نمی سپارد البته عیان شد که وقت معاشیت حضرت موسی زبان پیغمبری هرگز نبود و صاحب النقش
ونبیش اگر در عبارت جناب مجتهد لاثانی ادنی غور فرماید بی کلفت تواند دانست که قطع نظر از وصول قوت قید
که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب وضربت حیدریه بران اول دلیل است تاریخ دانی
هم برین قدوه متکلمین رفضه ختم شد زیرا که دعوی تقیه حضرت موسی از بنی اسرائیل فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام نماید ومیگوید که پس بدان می ماند که حضرت موسی که مصداق کان یعالیشهم بالتقیه از بنی اسرائیل
بسر می برد و ایضاً صاحب فهم وادراک از انچه درین ورق هم مرتب شد نیک میداند که هرگاه درباره انبیاء
عموماً بتقیه حکم نمیتوان کرد چنانچه طبرسی در مجمع گفت جناب پیغمبر سید المرسلین چگونه تقیه فرماید که مابه النزاع
میانه سنی و شیعه است یعنی کذب و دروغ از ان لازم آید حالانکه طبرسی اقرار میکند که حضرت را کفار مکه
خصوص ابولهب شقی سنگسار میکردند وحضرت از مواعظ زینهار دست حق بدست نمی برداشت طرفه تر انکه
میگوید انچه حاصلش اینست که حضرت در مکه معظمه امر هدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون هنوز آیت
جهاد نازل نگشته بود شمشیر دران بلده نکشید ولیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میکوشید وصدیق امت
نیز دران تائید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلوای کفار بارها بهم رسید و بر ابوبکر صدیق چه مصیبتها که نگذشت
حالانکه درین کتاب نقلش برداشته ولیکن شاید که بتحصیل معنی آن همت بر نگماشته یا بسلب حافظه مبتلا
گشته بلی جناب امیر المومنین البته بر اصول رفضه با تباع یدر خود می کوشید و او موافق و مطابق کتب اصول موضوعه
مقلد اصحاب کهف بوده و در اعیاد و عبادات مشرکین شریک و دخیل می ماند اهل نفاق هرچه درباره
این خرد و بزرگ نسبت کنند عجبی نخواهد بود کما فصلنا فی حواشی طعن الرماح فی کوفته المند والحمد لله
که بنده کمترین از روزیکه این جهاد بر امت این سبا شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از مانی مطالب
دران ملحوظ بود مبسوطاً و مشروحاً گفته هرچه گفتند هرگز هرگز مقام استتار و پرده داری نبود پس
گمان مجتهد ذی الوجهین صاحب نفاق و تقیه و سواد الوجه فی الدارین بر جای خود بنا شد و امر واقعی این است
که در انچه حضرات ائمه بر اصول رفضه بجا آوردند که اصل قرآن را پوشیدند و اگر کسی از شیعه بصد گفتن و گفتگو
پی بدان برد و قراءت آن شروع نمود او را نهی کردند و مثالب زراره منتجب از دنیا واقر النقش آنچنان
بیان فرمودند او را درباره اضلال ومکر و عذر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تلبیس
تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التی شرحنا فی هذه الاوراق وقس
علی هذا مثالب الهشامین وشیطان الطاق اما ذکر ایات کلام شریف پس جوالنقش از تفاسیر شیعه خصوصاً

مجمع البیان و مانند ان عنقریب در مقامات اتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
که مجتهد اگر در مدت العمر احیانا تا لقران مجید التفاتی نموده انهم برای ادعای او لفی بنوده وانچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن و تذلیل کردن و همچنان بر متشیعین
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و شیعیان امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا الفصوص جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
انرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافته اند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوری بها با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از صحف
کتاب مختوم هر دعوی کلینی بر ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بد او در بهای قیامت گرفتار گردی
و در دست ملایکه عذاب محاط شوی غیر از ضنین رحم که بعد از ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوال الانصار بر انجات بخشید که همدرد تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت و افسوس بر
بر سرت خواهد بیخت و ازینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیرع سوار شوند و بنی هاشم را بر فاقت برگیرند و سر صوبه دار فدک را از دو نحس بر دارند
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بدارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
مرور خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون ما هم بر سبیل امتحان بگوییم
رشمارا انجا زار ضلالت بکشم ان وقت ما من چه معامله خواهید کردن جناب امیرع فرمود لضربنا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت انجناب
مصاف کارزار راحدی نبود ان وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردکه در طعن الرماح تصریح نموده
جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواقع و تحفه و غیرهما ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منتهی الکلام و ازالة
الغین فار غخطی کامل از اکابر شان ظاهر رسید که رساله المکاتیب مبین السنت از ان روزها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زنهار در واقعات زمان سعادت نشان یادنی ایدا موریکه بکثرت ان درین
عبارت تخصیص کرده که حضرت صلی الله علیه واله وسلم دران اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ایمه از ان دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخار زار ضلالت سپرده اند وابتا
و فصل راحدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعظلین که نطاق همت بر ان
بسته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بپیماید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ایمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

ثقة المحدثین در کافی بصیغه غولیش در کتاب مختوم بامر محقق کولی بوده اند پس شیخ تبرکاً از وهب بن وهب
از امام ابو عبداللہ علیه السلام در مسایل متعلقه بقضای حاجت روایت می نماید و میگوید فاما ما رواه
احمد بن محمد عن البرقی ذهب بن وهب عن ابی عبداللہ علیه السلام قال کان نقش خاتم ابی العزة لله
جمیعا و کان فی یساره یستنجی بها و کان نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام الملک لله و کان فی یده
الیسری یستنجی بها فهذا الخبر محمول علی التقیه لان رواه ذهب بن وهب و هو عامی متروک العمل
بما یختص بروایته علی ان ما قدمناه من آداب الطهارة و لیس من واجباتها یعنی اگر کسی درین مقام
حدیث امام صادق را ذکر کنند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر بزرگوار من امام محمد باقر ابن
بود و در دست چپ آنجناب می بود و استنجا بدان دست میکرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
وجهه الملک لله بود در دست چپ و استنجا از ان دست می نمود پس این حدیث بر تقیه محمول است یعنی بخوف
روای مذکور که شیعی نبود حضرت امام جعفر حکم شرع را که عدم استنجا در ان حال بود متغیر فرموده ما الشر
انکه بر پدر بزرگوار و جد عالی مقدار افترا نمود این اضلال و گمراه کردن خلایق کار شیاطین است نه ائمه معصومین
معاذالله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از ان پاک و پاکیزه است رفضه هر چند آسمان را بزمین بدوزند
و دل و جگر خود را درین مذاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب الله یا احادیث سنیان چنین
روایات ارند و شیخ جی امامیه که شاگرد رشید ابلیس لعین اند علاج ایشان غیر از احتقان چه می باید کرد
کمام مرا را که هم خرماست از برای شان و هم ثواب فاعتبروا یا اولی الالباب با قیماند امری آخر در اینجا خود تقریر
علمای رفضه مانع از النسبت اگر مقلدین شیخ المعقلین و رئیس المضلین و دشمن اهلبیت طاهرین ادنی امعان
در معانی ان کار بربند تواند یافت که حکایت راوی مذکور بلفظ کان یستنجی و فی یده خاتم کذا و انهم
هر دو جا ظاهرش دوام و عادتست پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین معصومین دشمنی اهلبیت
است البته عادت ایشان برین امر زشت بخیال هیچ عاقلی از محبان عترت طاهره نمی آید و از عجائب ائمه
امامیه بعد از ان اصلاحی دیگر فرمود درباره روایت ابوالقاسم از همان امام عالمقام مامور بارشاد احکام
لفنس الامری که پرسیدم که شخصی بخلا اراده کرد و همراه دارد ان انگشتری که نام خدای عزوجل بران نگین
منقوش فرمود نزد من خوب نیست گفتم اگر نام رسالتماب باشد ارشاد نمود که هیچ مضایقه ندارد در
معلوم نیست که جناب شیخ جی ابواب تقیه را چرا بروی خود بستند که دیگران دهلی بسبب عجز زیر کلیم لوخته
و نهایت کار سخن ارائی و هرزه درائی ایشان اینست که استنجا در ان نیست فقط استصحاب است
وضعف این سحر کاری نظر بعادات ائمه معصومین که خاتم در دست چپ میداشتند و امام الائمه شیر خدا
عمل استنجا میکردند و حمل بر تقیه موجب مضحکه است کما عرفت عنوان پوشید پس اگر شیخ المعقلین نام
کتاب سحر سامری یا طلسمات الخیال یا تخریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از انکه نام تهذیب

الاحکام نهادند و دعوی مزید ولای حضرات اهل بیت علیه السلام اغاز کردند درین حال سحر کاری
ایشان وعداوت حضرت اهل بیت بوضوح انجامید و برین قدر هم موقوف که خود علمای امامیه با وجود
اتحاد مذهب بر شیخ الطائفه زیر لب تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شرکا
خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم ندانند تا بدیگری ولوکان شیعیا چه رسد بالجمله چون راه
انصاف درین معرکه مسلوک شود نسبت باین هیچ ان کلماتی بر زبان می آید که در دیباجه دانی و دیده
یا شنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب انچه در باب تبدیل نام تهذیب گفته است
سخنی است قرین حق و صواب امری است لا جواب بعد ازان مختاری خواه در دل خود نگاه داری خواه
در مجلس مدعین تشیع نیز بر زبان آرنے برخلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که بهیچ حدیثی
کی و مدتی بجایی که تلبیسی و اضلالی را راهی باشد و زنهار از هیچ آیات که مجتهد درینجا از سفاهت و حماقت
خود لیث یا بار مراجعت تفاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم امر هدایت را در مکه روبروی
معاندین قریش که آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود یا امری نازل شد و حضرت تقصیری
در تقاعدی نمود سبحان الله مجتهد انیم ندانست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در اغاز بعثت
بود امر جهاد در مکه کی نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی دخل دهد و انیم در قرآن مجید نمیخواهد لا یسئل عما یفعل
وهم یسألون و تا زمان صدور جهاد اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول
مذکور است بدیهتا حدیث الجهاد ماض الی یوم القیمة در کتب فریقین است فاعمی الله ابصارهم پس در
اضلال امت و مانند ان اوردن سینه خود را البته گیو سفتن و حق را بباطل نهفتن است بلی بر اصول زیاده
با جله التقیه بر زبان حضرت معاذ الله در واقعه نصب مرتضوی هم تعللات بود و هم استعفا از رسالت چنانچه
با درین اوراق دانستی و دور تر چرا روی که غیر از خلافت بلا فصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
پرزد و چیزی از عقاید و اعمال در اخرت بدون ان عقیده بکار نمی آید معهذا حضرت هرگز ان امر را بگوش
سوی امت نرسانید و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور
است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امر امامت مرتضوی را بحاضرین نرسانید و بگوش
ایشان ندمید مگر در اخر عمر چون زمان غار غخطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب اعم المختوم و انعم
در بیان مفاسد این خلافت که نتیجه ان ارتداد امت است بر تقدیریکه جناب امیر را غصب فرمایند بارها
سنی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت بدانند دشمنی اصحاب و رعیت را با جناب مرتضوی پس
خود قتل بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد آیا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
تابع او نباشد یعنی اطاعت او نکنند الغرض دو آیت قرآنی را بعد از یکدو سال هم رسانید و انهم
بود امام حاضر فی الامصار غایب عن الابصار که برای خبر گرفتن ازواج طاهرات خویش مصداق

لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان نزول و انزال و مكانات تفسيري ميفرمايد ظرفه آنكه در نيمهٔ اخر بيشش هم تمام نكرد
كه چگونه اين ايات دلالت دارد بر اخفاى هدايت و اضلال امت معاذ الله خود مفسرين رفضه مثل طبرسى
رئيس و قدوه ايشان در مجمع البيان ان آيت را تهديد كفار دانسته و چون ايت بتهديد كفار وارد است
و بر دلالت ترهيب كفار دارد مبشر گشت براى حضرت و امت مرحومه انجناب چنانچه بر ناظرين تهذيب مذكور
مخفى نيست يعنى اى پيغمبر از تكذيب اين منحرفين چرا غم ميخورى كه يگانگى خدا را قبول ندارند و حشر و نشر
را اعتقاد نمى نمايند كه من رئيسان ايشان را بدادن علم جهاد در روز بدر كه عنقريب مى ايد پايمال
ميكنم چنانچه همدران ايام بدون انكه كسى گويد بعد از سر من كن فيكون شد شده باشد ذلت و ادبار ايشان
صورت بست كه روز جنگ بدر از شوكت و ابهت خود بدر امدند و ترقى اسلام چون انجناب از ظلمات بيد
آمد كه هفتاد كس از صناديد كفار طعمهٔ تيغ بيدريغ گشتند و بماواى خود رفتند و هفتاد كس از سركشان
گردن فرازان كافران بدست مسلمان اسير شدند پس تهديد كفار و تبشير سيد الابرار را اخفاى هدايه
و معاذ الله اضلال امت دانستن و تدبير رب العالمين را حقر بنداشتن چنان گمراهى باشد كه ساحلش پيدا
نيست و با انهمه اگر قول مرا باور نكنى بارى باز بمكتب نشين و مكتب خويش رجوع بكن قال الطبرسى صاحب مجمع البيان
المعنى ثم قال سبحانه مهددا للكفار فذرني يا محمد و المكذبين الذين يكذبونك فيما تدعوهم اليه من التوحيد و
العبادة و فى البعث و الجزاء و هذا القول العامل و عنى و اياه اذا اراد ان يهدده و هو نصب على انه مفعول
معه اولى النعمة المتنعمين ذوى التنعم فى الدنيا اى كل خبر اسهم الى و لا تستعجل فانى اكفيك مجازاتهم و مفسر كاشى در تفسير
خود مسمى بالصافى بعد از نقل انمعنى زيادت حضرت ائمه را بيان ميكند يعنى صاحب كافى از حضرت امام كاظم
كه مراد از مكذبين كسانى هستند كه تكذيب امام الائمه نمودند راوى گفت چنين نازل شد فرمود بلى از احتجاج نقل
كرده قول امير المومنين در منافقين كه رسول خدا اين مكذبين را مقرب خود ميگردانيد هميشه تا اليف ايشان
بانكه مى نشانيد يمين و يسار خويش بانكه بيروانگى و او به تبعيد گردانيدن ايشان كه در ايت سابق
كه واهجرهم هجرا جميلا تمام شد خلاصه ان و در حقيقت آن تفسير بعرض توان بود لصاحب مجمع كه انچه در اصول
از ائمه انزا انگيخته است و حيرت انست كه اين از سور متقدمه است و در نسخه جناب امير سوره چهارم چنانچه از نقل
دانستى و مفسرين هم اشاره بتقديم ان كرده اند و از مجمع هم توان فهميد و شايد كه ترتيب تمامى سور قرآن
درين مجلد يا مجلدات حواشى لحن الرواج مفصل ذكر كرده ام كه نزولش در مكه بلكه اغاز مبعث شريف بود
در مكه قضاياى مكذبين كجا پيش امده كه بوصايت و امامت بلافصل تعلق دارد ايا صاحب مجمع مجيد گفته بود
از كلينى و شروح ان پيداست كه ابو بكر و على همه مثل شير و شكر بودند چون حضرت بحوالى مدينه رسيد و در شهر دا
شد ابو بكر صديق گفت حالا چه انتظار فرمود منتظر قدوم على هستم از ان روز غبار حسد در دلش پيدا
وليكن شيعه را با مطابقت واقع چه كار كه اعور المحدثين ايشان در روايت فارغ خلى كه حديث چهارم باب

روایت کردانچه اول بر اهل سنت که این معرکه در شب معراج پیش آمد وهم اشتها و ملایکه مقربین بران و نزول
کتاب احمر موافق وعده شریف بود فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین پیغمبر و حشر و نشر مراد باشند نه مکذبین
دین کما لا یخفی اما ایت دوم پس مجتهد معنی ان چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی انهم از قبیل تهدید است نه اجابت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤ دینکم ولی جزاء دینی فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفر
کم بالله ولی دین التوحید والاخلاص وهذا وان کان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاؤکم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما لقونا لقینا
هم ودناهم مثل ما اقرضونا وقد تضمنت السورة معجزة لنبینا من جهة الاخبار بما یکون فی الاوقات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بالوحی من قبل الله سبحانه العالم بالغیوب فکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم المذ
موم علی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمبطلین والبراءة منهم وروی داود بن الحصین عن ابی عبد الله ع قال
اذا قرأت قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فقل یا ایها الکافرون واذا قلت لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ فقل اعبد الله
وحده واذا قلت لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ فقل ربی الله ودینی الاسلام تقدیر تسلیم که خبر از عدم اعتبار میدهد در حقیقت
پس مذهب خود را کنده یدن است زیرا که مدار مذهب شیعه واصل الاصول ایشان تقیه است و افعال ائمه در تبدیل
ظاهر مزور و هرگاه این امر درمیان نباشد تشیع حضرات ائمه مانند آفتاب رابعة النهار است وچرا چنین نباشد که خود
ایشان هم میدانند که ائمه هدی اگر خوشامد و تقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد ترقی دنیوی
بشرت و کامرانی بسر میبردند پس تشیع ایشان بی شک و شبهه متعین است بلکه در بحار بتقریر گر تو انگفت که نصب ائمه
نواصب در هر دور بتقدیم رسانیدند و ایشانرا مفترض الطاعة گردانیدند باز داد افشای راز حضرات ائمه تخلو
نان داده کما فی الکافی وحقیقه ائمه را القتل عمد نیست و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انقا مفصل
حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق رو بروی ذهبی بن ذهب چنین موهبت فرمودند که در آن اقرار صریح
بانه یعسوب الیقین ع حضرت باقر العلوم اولین و آخرین است که بر خواتیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
بدست که انگشتری در آن بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم و حسام بر مذهب
این قدر اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی بهم کرده استند پس البته بثبوت امری و صدور آن از امامی بحکم دلدار
تشیعین علم اجماع تو انکرد لاجرم ائمه ایمه بلکه تا امام نرگسی در این شناعت گرفتار گشتند معاذ الله و سعادتمندی
امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه آنکه باوجود حفظ قران مجید مدد ذوات ائمه کما
آیه وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا هم از یاد آنجناب رفت و ایشان بخیال منیف نیامد که افترا برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین و بر جناب سید المرسلین است واین امور از جناب امام صادق و اقتدای ائمه القدر
دلیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و شروح و حواشی آن بدان پر است تا از ذکر عبارات آن

پہلوتہی کردن سر فرو افتاد و اگر گویند که تحمیل که برین تقدیر استنجا بدست یمین بوده باشد گوئیم قطع نظر از
که مرجع ضمیر بها العبد لفظ ملیتنجی غیر از ید یسار دیگری نتواند بود پس ما تز انقلاب بالقرر فی الشرع عمثال خ
منافقین بمیگرارد و از اینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که آدمی بر اصول الحیوانات بعد از حصول امامت حقیقی
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت هست نه بالعکس و این کلام
بر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب هم گمر گردانیده اند کما اشرنا سابقا و لا حقا فی
الاوراق و غیرها من المؤلفات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک و تیره فهمیده اند مشغول در ترهات
و خرافات مذهب تشیع مصروف اند و لن یصلح العطار ما افسده الدهر ثم العجب العجاب آنکه حضرات ائمه چون زبان
بر سادات حسینیه کشایند همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند و هیچ مضمونی را از
فرو نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بلا سهو و نسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت ندارد
و از وعدهای اهل کتاب زینهار شدنی نیست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و هرچه از عمل زشت خواهند کرد
جزای آن داده شود و رعایت حسب و نسب در میان نیاید که یا بنی انک مسئول یوم القیامة فاذا کسبت
بمن اثبت و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرع هیچ ازین امور لحاظ نفرمایند شاید که رافضه
را بر نفوس خبیثه خویش قیاس میکنند پس با وجود انکار قیاس بتقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهمه احادیث
درینجا بغایت اختصار وارد کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تنقیح
هست و علمای فیض آباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید بازندرانی ذکر کردند و
او بطمطراق تمام با معالج خان مناظره کرده در رد بروی اولین و آخرین دعای توبه از و استدعا نمود و
با نابت و قرارت آن دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم بند و بست فوج هم بود تا اهل نفاق باین لطا
حیل بجان بسلامت بردند و او مظفر و منصور از شهر بر آمده براه خویش افتاد و بعد ازین کنکاش مجتهدین
نوبت بتحریر رسانیدند یعنی مشتمل بر گلهای خود زدند و اصول را در ان یاد کردند و بر قرار خویش استقرار نورزیدند و خدا
اصول مفصل موجب اطناب میدانم و عنان به تقیه هفوات مجتهد میگردانم اما اظهار این معنی که حضرت ائمه وقتیکه
احکام را بدلگر میباسر کردند اختیاری نداشتند در جوابش ملاحظه عبارت صحائف ائمه موصوفین که از آ
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملایک مقربین نزول اجلال فرمود کافی و وافی و نزد مجتهد
از کدورتها صافی هست که در آن مواعید شریف الهی درباره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شده
هست آیا ایشان بشنیدنش متوجه نشدند یا بران مواعید دل نه نهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند و بگریه و زاری داد تضرع دادند و ندای آسمانی در رسید که سر بردار
عذاب برهانیدم و با انهمه سر برنداشتند تا این ندا بگوش آمد که من هرگاه وعده میکنم تخلف از ان نمیکنم عرض کرد
اگر عذاب لی کمیست که مانع تواند شد پس این ائمه هدی چگونه با وجدان مواعید لفظیه و بشارات قطعیه بی اعت

بودند معاذ الله تا باضلال امت کوشیدند و مقام مزید حیرت است که با وجود چنین بی اختیاریها که بر زبان نالایق
مجتهد نسبت بایشان جاریست احادیث تبرا خصوصا از شیخین مکرمین چگونه ازین ائمه صدور یافته باشد
چنانچه در رشلیل بحث فدای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نمودند که هر ظلمیکه از زبان حضرت
آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته در نامه اعمال این هر دو بزرگ ثبت گشته و قد
تقرر ان الله لا یظلم مثقال ذره و ازینجا خود را العبد الاثیم ملقب کرده اند آری ع بر عکس نهند نام زنگی کافور
و ازینجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ آن بطیب خاطر نشسته بود چگونه میکند و نیز معلوم شد که
مقالش از موضوعات و مفتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبرا بر رساله جدیده کاشف اللثام
عن تلمیع المجتهد القمقام نشان داده ام بلکه انیم که رافضی لاعن را خود جناب ائمه لعن گفته اند اما دیگر ائمه منهمک
در تقیه بودند بقول مفتریان چگونه مجال آن باوجود بی اختیاری عقلا و نقلا میداشتند قیت اقرا کما قرء ابهم و هو المطلوب
کاش جناب امام صادق قاری قران اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل بدین نسخه وقتی است که تقیه
نماند و حالیکه کرب اهلسنت است همین بیاض عثمانی را باید که نصب العین گردانی که اینهم صورتی داشت کنهی صریح
از قرارت نسخه اهلبیت که رفضه بعد از تحقیق آنرا مثل تذکرة الاولیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت
بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عناد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده اند بلکه محرف بیاض
عثمانی نیز و تعیین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه کم شد چنانچه باب کراهیة التوقیت از کافی دیده نیست
و یاد داشتنی چون افشای رازهای ائمه ازین مفتریان و مفشیان بار بار صورت بست پس هیچ بهود درین ذلت
و مسکنت فرو مانند تا آنکه اگر کسی از رفضه بهره خود بر فروخته و کلاهی کج نهاده و تند بر تخت نشسته راه و رسم
سلطنت و جهانبانی و گیتی ستانی نمیداند بلکه کاسه لیس و غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ائمه قران المجید جناب
سید انبیا و حضرت شیر خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ائمه هدی میدانستند و قد قال الله تعالی حمانزل
الی سید الوری فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی فکیف که چنانچه مهلت و تعین قیامت کسی ندانند حتی ظهور صاحب الامر کسی
و بر کجائی بر اصول غولان بیانی تقیامت همدوش بلکه هم آغوش و از نیجا شهسواران معارک امامت چه خوش گفته اند این
امامت لنشد قیامت لنشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک دیدیم و میزان خود چنانکه باید سنجیدیم
اهل کی درین با پیچ و تاب منخور دو اسباب کوشش خود را از حضیض لعن باسمان برین میبرد دیگر بجواب حرفی از آن که این
مدارع و لا دیر مبین الست زنهار نمیرسد اگرچه بگوش صاحب جا بلقا خروش فریاد خود را برسانید یا بر عرش برین پرواز کنند
در مقام مبحث چند ما دام لقصد اختصار بهر یکی از آن قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه
سنیان دیده میشود که نوشتن قران المجید بخون حیض و مانند آن درست است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عز و جل
و جوابش آنکه حاشا و کلا که فقهای ما آنرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه بحکم شرعی
از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقران المجید نماید مثلا آنرا در قاذورات و نجاسات اندازد بحکم شرعی کافر خواهد شد بلکه ذلک

پس نوشتن آن معاذ الله بخون وقس علی ہذا بلا ضرورت کفر کاتب است لاریب فیه ومعاذ الله که فقہا بدون امر قرآن
در حالت صحت تجویز کرده باشند واین معنی ہرکسیکه کتب فقہیه دیده باشد مخفی نمی ماند پس باید متون کتب فقہیه
وشروح انرا بمطالعه خویش آوردن وصورت ضرورت که دران انحکم را تجویز نموده اند بلیاسهای متعدد لوا ہند
مثلا در ہفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته در انها کرده اند که اگر اسامی صنادید اصحاب کرام را معاذ الله
ہمراه لعنت بنویسید و تعویذی ازان بسازد باعث شفای مریض است واین امور زیر قاعده عصبیت عناد مندرج است
چنانچه یہودیان مصداق باشد عداوة ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد انشان
بجہت سوء اتفاق بکر دو الیشان او را مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نباشد
اگر فرمان برد و در حالیکه میداند که ایشان مرا خواہند کشت مضائقه ندارد و اگر کشته شود البته بدرجه شہادت خواہد رسید
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر و مادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود چون امتناع نمودند از انچه
کفار قریش میخواستند و ہرگاه عمار یاسر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر و مرتد نگشتی وایت کریمه نازل شد
الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان در ینجا از اصول رفضه انچه معلوم میشود زیاده برانست که سنیان بر اظہار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نویسد و کشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان وکجا حکم وجوب که از مجتہدین
رافضیان صدور یافت وشتان بینہما الحاصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی وبی اندامی نسبت بکلام
شریف موجب کفر وارتداد واضلال و نزد شیعه لانسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در تہذیب می نویسد انچه دلالت بران
میکند کو درین اوراق مطالعه ان اتفاق افتاد که این المرام اکثر است از القای قران مجید در قاذورات والقای
اسامی متبرکه ایمه ہدی در نجاسات پس انچه نسبت باہل سنت خواسته بودند برای نفوس ایشان به ثبوت رسید غلط گفتم
در امر مذکور که تعلق بکتب سنیان دارد بضرورت شدید است چنانچه گفته اند وہم اگر حاذقین فن تجویز کنند که شفای مریض
بدون تعویذ از خون مذکور با نوشتن ترجمه مریض نتواند شد چنانچه بعضی از فقہا تجویز کرده اند وانہم غیر از ایمه حنفیه بنا امام
اعظم نه صاحبه ونه دیگران در مسئله استنجا که از حضرات ایمه رسیده وامامان بیان انکرده اند ضرورت کجا است لاحول
ولا قوة الا بالله ومخفی نماند که فقیر را یاد می اید در زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضا ی برق زنده بود
کتب فقه برامده بود که تجویز نوشتن قران مجید بخون مذکور بقول کا وجابیر است قلا النقل علاوه اگر امر فوق بنا بر مسایل قریبه
در تہذیب امام اعظم موجود است کما عرفتہا قوله وازینجا ظاہر شد که منع از قرات قران در صورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قرات نیست الخ اقول درین خصوص حکم مخصوص جناب مجتہد تالی لاثانی را حدیث طویل نزول لال کتاب که فذلکه عمل
جناب ایمه الطیاب است که مشتمل بود بر دوازده صحیفه بر اسامی مطہره دوازده امام محفوظ نماند زیرا که دران صحیفه
امام صادق رضی الله عنه امری است موکد باید که از اہل خلاف بترسی وغیر از خدا خایف نباشی زیرا که در حفظ دا
ہستی پس علوم اہلبیت را بسط مکن ومنتشر گردان برای ہدایت مردان وخایف مباش لاجرم حکم جناب مجتہد که ازینجا ظاہر
که منع از قرات قران در صورت عدم اختیار دلیل عدم فرضیت ہا نیست مهمل خواہد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موسی

ثابت شد که قران اهلبیت منسوخ التلاوت است وعلمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قران گوید
کافر است و درینجا برهان عقلی قطع نظر از انچه در تنزیه کشمیر جنت نظر استقامت توانند یافت بیانش بالاختصار انکه بر
اصول رفضه در کافی ووافی وصافی چنان قرار یافته که قران اهلبیت را تلاوت نکنند تا وقتیکه امام نرگسی در بهار
وگلذار بحسن وجمال خود بسبب قول خواجه حافظ ؏ ساقی حدیث سرو وگل ولاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت * کار این زمان ز صنعت دلاله میرود * بوده باشند پس هر که قبل از ان تلاوت
این نسخه بوارد البته مبارزت با خدا میکند پس کسیکه جنگ میکند با خدا وحکم او را برباد میدهد البته کافر است اجد ازین
بهات مجتهد لاثانی را اختیار است هرچه خواهند برای نفس خود اختیار نمایند واولی نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
نیکی که حکمای سلاطین نوشته اند ؏ مرد باید که گیرد اندر گوش * ور نوشته است پند بر دیوار از اولی محقق ومتقی بر ذات والا
صفات خود گوارا فرموده بکتب معتمده خویش که جابجا ابن حمید ملحوظ دارند چنانچه از طعن الرماح پیداست رجوع فرمایند و
ببینند که نسخه اهلبیت درین زمان منسوخ التلاوت هست یا نه و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت هست بحکم
حدیث کلینی البته انچه گفتیم مثل آفتاب بعیان شد رسیدیم بر انکه غزالی رحمة الله علیه انچه گفته که حرام است بر واعظین که بیان
تحقیق ندارند بیان واقعه کربلا معلی وان مستلزم انکار شهادت است گوئیم که کتب مولای واقای خویش مجالس المؤمنین
ببینید که جناب مجتهد الزمانی وغیر او مدلل ومبرهن کرده اند که ابوحامد غزالی تشیع اختیار کرده انکه رساله سر العالمین
دلالت بران میکند که اصحاب روز غدیر به بیعت در امدند وبمجرد وفات سرور کائنات نکث نمودند واز ان هرگز برنگردید
الا الرفض چون رفض او به ثبوت رسید تقیه از وجه دور وجه بعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شهادت جناب
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم بسبب چیزی دیگر است وحکم بالاضطرار
دیگر وبنده را یاد میاید از تالیفات مجتهد که او قائل بدین است وانچه قاضی رطل لوق در باره او حکم کرد
تشیع وان را مبرهن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی مقلوب شد والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا چون
تقریر تا باینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفته که مجتهد بجائیکه درباب قرآن مجید عدم نظم وتشویش کلامی نوشته این
حاشیه بران مرتب نموده وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖٓ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً اول هذه القصة قوله تعالى وَاِذْ قَتَلْتُمْ
نَفْسًا فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا وانما فكت عنه وقدمت عليه لاستقلاله بنوع اخر من مساويهم وهو الاستهزاء بالامر والاستقصاء
في السوال وترك المسارعة الى الامتثال وقصته انه كان فيهم شيخ موسر فقتل ابنه بنو اخيه طمعا في ميراثه وطرحوه على باب
مدينة ثم جاؤوا يطالبون بدمه فامرهم الله ان يذبحوا بقرة ويضربوه ببعضها ليحيى فيخبر بقاتله بيضاوي **اقول وبالله**
التوفيق وهو نعم الوكيل پس از مطالعه این مقام جنون سرشار برای مجتهد به کار پریشان روزگار بظهور می آید زیرا که
درین مقام فک النظم باین امور ضروریه پدید امده در کتب معتبره دیگر از تفاسیر فریقین مثل تفسیر کبیر امام رازی علیه الرحمة وتفسیر مجمع البیان
طبرسی این تفسیر وبیدا هویدا باشد که بوجوه تاخیر متقدم وتقدیم متاخر را چنانچه باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بنظر بیند رازی
تفسیر ملی ومقتدای همت بر گمارند که او درین مقام چه میفرماید این تفسیر کبیر که متقدم است حاصلش در فارسی میگویم تا بفهم مجتهد که حال فهم او در کتب هم

نزد یکتر باشد بالجمله مفسر مذکور سیلدید که امثال این تقدیم و تاخیر در کلام بلغا بسیار می‌آید و در قرآن مجید در جاها یافته میشود واقع است
از آنجا آنکه حق تعالی فرموده الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا قیما و تقدیر التقدیم و علما همین است
انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا را مفسر مذکور شرح آن کرده که غالبا جناب مجتهد در محل آن پیچ و تاب افتاده راه بجائی نبرد
و هم ازینجهت شرح عبارت ناصر الدین بخفا و موقوف داشتم که بدون المناب جا گزین مدرک رئیس المجتهدین فقیه آل داود
نتوانند شد و مراد مفسر طبرسی الی بیان تحریف نیست یعنی جامعین قرآن مجید این تصرف نمودند خدا چنین نازل فرموده بود انزل علی
عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا و چون هر یکی میدانند که مفسر مذکور از معتمدین شعرا و بلغای عرب و همچنین شیخ صدوق
الکو ذب و دیگران از اتباع او تکذیب قائلین بالتحریف میکنند و قس علی هذا سیما امامیه بانی مبانی تشیع که بقول مجتهد قبله
زمان امام بود و انهم تصریح میفرمایند و مدلل میگردانند که قرارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم همین ترتیب بوده که درین مسلم
است پس انتفای تحریف و تبدیل چگونه سوی قرآن مجید راه تواند یافت و رنه لازم آید که این همه اکابر مفسرین و فقها و امامیه
و متکلمین ایشان کالمه لیس خلفای راشدین باشند ازخلف و این استحاله از قسم بدیهیات اولی است کسی چنین تواند گفت لیس چون نیک
بر اجتهاد تیره درون به ثبوت رسیده و معلوم گردید که کلام مجیب مصیب الفهیاه و گردمغز بخشش هرگز نرسیده و این تقدیم و تاخیر را
که عرب عرباء در کلام خویش میارند آن تقدیم و تاخیر بدانند که از اقسام تحریف است معاذ الله من ذلک بلکه تقدیم و تاخیر
که در آغاز سوره کیف دانستی و در کلام اوستاد کلینی واقع است که او را الحکم نص سید با دعلی نصیر آبادی از غایت
درباره تحریف قرآن مجید میشمارند نیز ذال التحریف نتوان دانست بسبب همان وجه که گفته شد از مجمع البیان هم نقل گشت
لهذا است که بسبب غلو او بر تحریف حمل تو انکرد و چون در کلام این باقی عالی تقدیم و تاخیر مسطور درین امر نص نباشد در کلام نقر چگونه
راه یابد که سرهنگ معتقد تحریف را مطلقا پسندان بتحقیق الزام ما میگویم و بتوفیق ایزد بچراغ هدایت فرا راه تحریر می افروزیم و دانچه
از غربال کردن بالتفات قدما و متاخرین قوم مستنبط میتوانند شد آنکه در ماتة ثالثه رابعه علمای نکورین در چاره حیرت افتاده
که اگر گویند احراق یا تحریق مصحف مجید و انهم علانیه نه اخفا برای تغیر دین و ملت بود لیس جهاد حضرات راشدین بر تبلیغ کتاب مستقیم
چگونه متصور شود که هر که قبول کند این کتاب را ما او را یک نگیم و هر که منکر شود تا دم واپسین با او بجنگیم و نیز حق تعالی وعده حفظ و حراست او
تباکید تمام فرموده ضرور است که وعده صادقه الهی در ضمن این اسباب و مجاهدات بظهور آمده و رنه بعد از شکستن قلعه کون شده باشد
معلوم شد که تجرید قرآن مجید از زواید مثل منسوخات منظور افتاد و دیگر هیچ تبدیل در آن زمان عین مصلحت شد و رنه در نقش نامه جاوید
و کتاب آسمانی چنان اختلافی مشهور میشد که غریبی بران مخیل نباشد و فیما بین المسلمین تا قیامت این شور و شنعت رو میداد پس شاید
بایو نه از علمای شیعه در اعتقاد خویش فارغ علمی نوشت و جمعی از ایشان اتباع شیخ المشایخ لازم شمرده
و تتبع تحقیقات او گردیدند معهذا امور دیگر نیز که جوهر ذاتی این طایفه باشد در آن ملحوظ چه
از تلبس تلباسات وثوق کجا فکیف دروغ هاے بی انتها کما هو ظاهر عند العقلاء و لیکن
حال این علماے قوم ازین طعن احراق که تقریرش دانستی دست بر داشتند و المر
یو خدا با قراره و از عجایب و غرایب آن که پیر دهقانے کتابے چنان طویل و عریض

و بعضی نوشت و در هر کتاب فن از مطبوع و غیر مطبوع تذکرش داد افتخار داد که در مجلدی چند پرداخته از
نوشتن ابواب مطاعن بر رسم و عادت علمای خویش دست برداشته و بیان تعصبها و سنگین دلی که از لوازم دلدادگی و دلباختگی
است سر تا پا ید حالانکه غرضه کلمات مقصود اصلی و بالذات در مباحث امامت ائمه هدات او ... و بنده در رد آن
آن مجلدات زائد الوصف کوشیدم و چندین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات است ذاهب نموده تا به آخر
تمامش بهم رسید و از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حالانکه
التزام رسوم است و هر کتاب بدیگران مضبوط و مختوم بلی البیرش دو طعن را که فدک و قرطاس باشد در
طعن الرماح برگزیده بمقتضای اینمعنی که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و بخصوص ما را ملزم و مفحم سازد و بعد ازین دم و ودی در علمای مانمی ماند
والحمد لله که من در خدمت گذاری آن کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح جوابش دادم
... بر داشته مغز او را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ع چو
برداری از رمله دو دراز خوردت پشه مغز نمرود را ÷ و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیمودم
چنانکه در رد قادح تشید ادو تیره ... اختیار ساختم بلی قلی کنتوری که تائید مطاعن زنگی ...
بسیار کرده و در رد تحفه دماغ خود را سوخته ولیکن معلوم ناظرین و سامعین هست که قطع نظر از آنکه مجتهد
ثانی و اسحق اینمعنی نمی داند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد که با مفصلا
مطالبه او را بهم و هر قدم چنان مختون تواند کرد که عوعو خود را فراموش کند ولیکن افسوس نیست که کسی را
تا توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که آنهم ذخیره مباحث کلامیه است مثل این کتاب در چندی
... نظم و ترتیب نمایم تا در ... تا رب و مشارق الی یوم القیامة مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمال
... و ترتیب آن نه خود ظهور نماید و ضمن آن هفوات کنتوری هم مجملاً یا مفصلاً کان لم یکن شیئاً مذکوراً شود و چون
... مجتهد جالسی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که سرفتر مقاصد غضه تواند بود تماماً از نظر انداخت و قدر ماهی او را زمانیان
... طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود به نسبت پاره نمودند و رنه بجز کتف قرآن مجید که از آن فارغ
... ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تا التفات فقره از
... نقض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض بنوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند
تقبل منا انک انت السمیع العلیم قوله بعد اغضای بصر ازین که این روایت از جمله اخبار
آحاد است الخ بعد از تسلیم اینمعنی که روایت مذکوره از آحاد است و هر روز اثبات چنین با خبر
واجب علماً و لا عملاً چنانچه مرتضای ثمانینی گفته بلکه جابجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
بر او تمسک گرفته اند و بنده درین پرده مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان فیل برای خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار نمی آید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر و مثالب حضرت فاروق مضبوط و دعوی پیر دهقانی در هر دو کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
همگنان افتاده است که موجب رسم مجتهدین لیتنایل است پاس سخن نمیکنید و چگونه مراعات کنند که حافظه ندارند
بار میگویند که اتفاق فریقین بران میباید و آنرا پامال ساخته اند و نیز از کلمات ایشان است که دلالت قوی دشتید
حالانکه وضع آن نزد عقلا مثل رابعة النهار است و از دیدن و شنیدنش خود را بکدری و گری منصف گردانیده
و بر ظاهر است که اشتراط تواتر بهر معنی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع و مجعول
بودنش بادله عقلیه و نقلیه بر جای خود مشهود و کالسلنا و تکلمنا علیه سابقا و لاحقا و از صوارم نیز آن امور بوضوح
می گراید که لایق قاه قاه مخالفین نکیف که پیر دهقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار میگوید اما دعوی السیدین ان
معظم الفقه یعلم بالضرورة من المذهب و الاخبار المتواترة فعلی تقدیر صحته لا یصح هذا الا بالنسبة الی نفسه و معاصریه
بالنسبة الینا بحصر الدعوی نح متضمنا لانکار البدیهیات و مناقضا للحسیات و الضروریات فان من تتبع کتب الفقه
لا انکار وان یجد لغیبه المسائل التی هی من ضروریات المذهب الی ما لیس کذلک کنسبة واحد الی الالف و قد رایت فی
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذهب فی نحو ورقة او ورقتین مع ان حال بعض المسائل فی
علی الاحتمال و الحال ان مسائل الفقه لا تکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب المعالم فی جواب کلام
لا ریب ان ما ادعاه من علم معظم الفقه بالضرورة و باجماع الامامیة امر ممتنع فی هذا الزمان و اشباهه فالتکلیف
بتحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک دو سطر عنقریب و کذا دعواه العلم بالمتواترات فان وجود السنة المتواترة
الاخبار المتواترة فی زماننا شاذ نادر و النادر کالمعدوم **قوله** و در اکثر روایات اهل سنت وا
شده که جناب حضرت ابراهیم الخ از مجتهد ثانی الاثنانی محل تعجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت
که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب ختان حالانکه در روایات این قصه
بیاد می آید که هر گاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراهیم مشغول بود بچیزی که در دست
آن محتاج بقدوم یعنی تیشه بود پس بعجلت هر چه تمام ختنه خود از ان فرمود و لاجرم
مدعای مجتهد از کجا به ثبوت رسید که ختان آمد و هر چه بایستی کردن کار بر آن بسته
چه جای آن که خودش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم در آن وقت
به هشتاد رسیده بود پس حاجت ختان چرا باشد بلکه بادلی حبس تیشه بر تخته چوبی حاجت
شده باشد پس مدعای مجتهد که از عبارت خویش برآورده که هر گاه نظر لطرف ذکر النفس
متصل که بچشم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر لطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استعجاب خواهد بود و حصول نه انجامید و فرید حیرت آنکه در محل نزاع نه قصبه ختنه
دخلی هست نه بیماره و طبیب را پس تفریع او فضول باشد نه قابل قبول و اگر ادنی تدبر
در حدیث همین کرد یا جمع البحرین محدث نجفی که در حل غرائب احادیث ائمه است میدید

زنهار درین مغلطه بیچ الائے ودرقعر کل سیاهی فرو منیرفت بیان آنکه لفظ قدوم به تحقیق
او بروزن لفظ رسول است که تیشه نجار باشد هرچند مطرزی مجرمشدد هم گفته باشند که نام
موضعی هست پس دلیلی برابر هزار دلیل بدستیاب شد برانکه اختتان بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
بود خاتن هیچ دخلی نداشت زیراکه اگر خاتن می آمد البته آله موتراشی می آورد چنانچه در
امور عقلیه و عرفیه قرار یافته نه نجار همراه تیشه خود و خصوصیت تیشه ازان است که نجار هرچند آلات
دیگر هم دارد لیکن آنچه موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه زاید رنگ بسیار می برد و سبب
آلام و شداید است والنسان میگریزد ازان و عادت عاقلی نیست که تا کار بسهولیت برآید بطرف مشکل بگراید
و دست افشار دیگر که همراه نجار می باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بضرب آله دیگر است بر دو بنا آن
بی تامل متعین است که آنرا بعربی قدوم گویند و بهر حال خاتن را درین باب دخلی نبود چنانچه مجتهدگان بزوه
و ازوه با وصف القصال الفصال را اولی و ما ینبغی دانسته فاعتبروا یا اولی الابصار که ایشان انسب است که
در قصه جوان انصاری اولویت برای هما است که قبل ازین تقریرش بعمل آمده خواه حضرت باشند خواه جوان
انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زنهار بگرفتن امانت ثلاثی مجرد بدست
مبارک محتاج نبود پس با مثال این تفصیل ضرورتی در میان نیست مگر چون پیری نابالغی را در مکتب نشانیده ام
ناچار کوکی بکار بردن بلکه گلستان شیخ روبروی او گذاشتن و انتقام ازان کشادن سه بوریا باف گرچه بافنده
است نبرندش بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم بزعم مجتهد اگر بود حجامتش بود پس ذکر قدوم بقدوم
مناسب نباشد چون قول شیخ را پدر دهقانی بهر کس با معان دیده بود بیچاره جا بجا آن مصراع در تصنیف
خود نوشته تقریضی سوهی علامه دهلوی میخواند که کار برجولاهه و نداف نیست و رعایت قدامت این پیشه ها برای
دانشمند یعنی البته برای کاری که صاحب تحفه اختیار کرده و نداف و جولاهگی عادت قدیمی و کهنگی ندارند زنهار نخواهد برآید و انهم
مسلم است دون غیری و هرچند مصراع مذکور فرزند سعادتمند او نیز میخوانند ولیکن جز تقلید پدر راست و کمن معدا
حضرت صلی الله علیه و سلم کا اورده علیه الشیعه و بعد ذا المحول فی الصوارم الی انک لا اتی چیزی بدست ندارد و اگر
از ابحاث دیگر را آرزو داری که علمای فضلا انجمنها بخویش را بدگران امور روشن میکنند و للاخر و مباهات بران میکنند
تا دیگری شریک نیستم باکه میگوییم که انبیا علیهم السلام از بطون امهات مقدسه مختوم و مسرور پیدا می شوند و قس علی هذا
است که آبای کرام الشان مومنین پاک باشند و مشرک و کافر نباشند و جالسی دهقانی در عماد الاسلام
از قواعد راهراجه برشکسته نقش تحقیق خود را بران بسته کما لایخفی علی من نظر الیه باید که روی توجه گوش صفا
این سطری چند آری که محصل احادیث محاسن و علل الشرائع را از مجمع البحرین محدث نخفی لنشان میدهیم و بعد ذکر
متن الفارسی عبارتش را نیز بر قتر میزنم پس بدانکه راوی گفت بحضرت صادق که قدمای ما میگویند که ابراهیم ختنه
کرد خود را بقدوم عزون حضرت امام تعجب کرد و فرمود دروغ بر آنجناب بستند پس راوی طالب تفصیل و وجه تکذیب شد

لاجرم امام گفت معمول چنان بود که بعد ولادت انبیا پوست زایه از شرمگاه و علاقهٔ ناف روز هفتم نزد بخود جدا شدن
حضرت اسمعیل را این دستور پیش آمد من بعد حضرت ساره حضرت هاجر را سرزنش و توبیخ بسیار نمود چنانچه خاتون
بر کنیز تا او میگریست و حضرت اسمعیل از گریستن مادر گریه افتاد چون حضرت خلیل در رسید سبب گریهٔ اسمعیل
بیان کرد آنجناب بر مصلی آمده دعا نمود تا این غم وگریه از هاجر بدر رفت بعد از مدتی ولادت حضرت اسحق
اتفاق افتاد پس روز هفتم رشتهٔ ناف ساقط شد و پوست شرمگاه باقی ماند حضرت ساره مغموم شد
و حال باز گفت باز حضرت ابراهیم بر مصلی مناجات نمود وحی آمد که از جهت توبیخ ساره بر هاجر چنین کردم قسم
خوردم که اکنون پوست دور نشود پس ختنهٔ اسحق بعمل آوردند باهن باین سبب از آن روز جاری شد و مقام
حیرت است که بیان امام چگونه منطبق شد به تکذیب روایت مذکوره که راوی گفته بود که قدمای ما چنین گفته
و امام فرمود که دروغ بستند زیرا که مقدمه صحیح چنین است اکنون اصل عبارت کتب مذکوره باید شنید و فی

صحیح البخاری ابی هریره باسناده الی ان رسول الله قال اختتن ابراهیم بعد ثمانین و اختتن بالقدوم مخففة قال
ابو الزناد و القدوم موضع و فی کتاب المحاسن و علل الشرائع ما هذا لفظه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن قرعه
قلت لابی عبد الله ان من قبلنا یقولون ان ابراهیم اختتن نفسه بقدوم غرون فقال سبحان الله لیس کما یقولوا
کذبوا علی ابراهیم قال کیف ذلک قال ان الانبیا کانت تسقط عنهم علقهم مع سررهم الیوم السابع فلما ولد لابراهیم اسمعیل من
سقطت عنه علقته مع سرته و عیرت بعد ذلک هاجر بالتعریه الاماء قال فبکت هاجر و اشتد ذلک علیها قال فلما رآها اسمعیل بکی
لبکی ابراهیم فقال یا بنیک ما اسمعیل قال ان ساره عیرت امی کذا و کذا فبکت حبکت لبکائها فقام ابراهیم الی مصلاه فی
ان یلقی ذلک عن هاجر فالقاه الله عنها فلما ولدت ساره اسحق و کان الیوم السابع سقطت عن اسحق سرته و لم تسقط عنه علقة
ساره من ذلک فلما دخل ابراهیم علیها قالت یا ابراهیم ما هذا الحادث الذی حدث فی ال ابراهیم ع
اولاد الانبیاء هذا ابنک اسحق قد سقطت عنه سرة و لم تسقطت عنه علقته فقام ابراهیم الی مصلاه فناجی
یا رب ما هذا الحادث الذی حدث فی ال ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا اسحق ابنی قد سقطت عنه سرته و لم یسقط
عنه علقته فاوحی الله الیه ان هذا لما عیرت ساره هاجر فالیت ان لا یسقط ذلک ان احد من اولاد الا
بعد تعیر ساره هاجر فاختتن اسحق بالحدید فاذاقه حر الحدید قال فختنه ابراهیم بالحدید فجرت السنه بالختان فی

ذلک اکنون کجا ماند مجالس را آراستن و کتب را فرین ساختن بافادات حضرات ائمه هدی که قواعد و عقاید
امامیه بلا شرکت غیری و انضمام دیگری چنین زیب و زینت یافته و انوار فیوض ایشان بران تافته
ولادت انبیا از بطون مقدسه امهات مطهره مختوم سر و میشود این بیچارگان را کجا شرکت توان
با حضرات ائمه قادسه خصوصاً امام نرگسی ریحانی که از بطن نرگس نصرانی پیدا شدند و ببارگاه وجود
آمدند و بیکدهٔ عظمه جابلقا و میر جزیرهٔ الخضراء رفتند زیرا که انچه من از عبارت مجمع البحرین نجفی انقال
بر داشتم نص است بخلاف آن یعنی ولادت انبیا بدون ان بلکه همراه غلاف سر سوا انهم همیشه آمی ر

منتهم آن علایق بطرف میشد آنهم تا چندی ورنه جائی حضرت اسحق بعد از ان الفاق چنان شد که و بیکی
اسحق پس ظاهر حدیث حضرت امام ابوعبدالله صادق ناطق است که برآنجناب سید المرسلین
هم مجنون و مسرور بودن اتفاق نیفتاده بلکه حضرت رب العالمین اعلام فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیا بمقتضای وقوع نکره در نفی امر اول صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل اسحق حضرت
دیدند آنچه دیگران میدیدند اینها اگر گوشش کرده طوعا یا کرها امر می بود از امرین که رفته رفته رنگ اختیار برای
میرسید و در حقیقت کربلا و فتنه بود که از هر گوشه می انگیختند اما امر ثانی پس چون ریشهای بسیار برنهاده
کتب دوانیده پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت ایجاب لغایت مشکل است ولیکن طباع
مستقیمه و اذهان سلیمه تکیه نموده باجمال و ایجاز گفته می شود که افتخار بر آن نمودن مقتضی آنست که والدین
از مؤمنین باشند و آن ظاهر مقتضی آنست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات بیّنات شرک
کفر پدر حضرت ابراهیم عیان است کما لایخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و اینست تعیین کنند
که از اصول شیعه نیز ماده شرک و کفر به ای از منصوص خواهد بود بلکه او را منجم و علم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باسناد خودش روایت میکند از حضرت معصومین و این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جا بجا در کتاب مستطاب یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی فردی از افراد آن تواند بود که گهه آزر خلیلی ز تبخانه کنی آشنائی ز بیگانه و این امر فی نفسه مستحیل نیست
تا که مقدورات الهی را حدی نمی باشد بخلاف آنچه تعلق دارد بعقاید الهیه داده شود و در شرع محمدیه صلی الله
علی صاحبها و ادله عقلیه مخالف آن باشد معهذا عنقریب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
تعلق باین گرفته که مکان را از بدان کسوت ظهور پوشانند اکنون بشنید پس متوجه باید شد که استاد کلینی زیر
آیت کریمه وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ روایت میکند باسناد او
از ابی عبدالله فرمود که مکشوف شد از زمین و هر که بر آن است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
که حامل گشته و مکشوف شد و از عرش و هر که بر آنست و آنچه کرده شد بحضرت و جناب امیر و محصل حدیث
آنکه هرگاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین التفاتی کرد و دید یکی را که زنا می کند پس بر او نفرین
کرد و همچنین دیگری را باز سه کس را اینها نفرین کرد وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگانم و دعا مکن بر
ایشان اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را بر سه صنعت پیدا کردم صنفی هست که عبادت میکنند مرا و نمیکنند
ثواب خود هم داده ایشانرا و صنفی عبادت میکنند غیر مرا ایشان از دست من کجا فرار توانند کرد و صنفی ثالث
که از صلب شان خواهم برآورد عابدین خود را و زیر آیت کریمه فلما جن علیه اللیل الایه باز حدیث آن امام
پدر ابراهیم منجم نمرود بن کنعان بود روزی با و گفت که من می بینم در حساب نجوم که درین زمان پیدا شود مردی
که این دین را محو کند و دعوت دین دیگر آغاز نماید نمرود گفت در کدام شهر خواهد بود جواب داد که درین بلاد

... نمرود در کوثی بود پرسید که پیدا شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه بکن میانه مردان و زنان
... ان را حامله شد یاد حضرت ابراهیم و آثار حمل هویدا ننمود چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیمار
... خواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت بیماری از شوهر خود پس در غاری در آمد
بعد از بیرون رفتن از خانه در آمید آنجناب را و در غار محکم بر بست از سنگها و شیر از انگشت او جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگاشت نمرود برای هر زن بار دار شخصی را تا هر فرزند پسر را ذبح میکرد پس در بود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را بخوف ذبح و در غار حضرت ابراهیم نشو و نمای یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما ماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد از ین مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
او بخت که مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی ذبح کند ترا چون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غائب گشته بود و زهره روشن شد در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من بود زایل نمیشد و آفل غائب را گویند پس ندا کرد لا احب الافلین و چون نگاه کرد مشرق طلوع کرد
قمر گفت رب من این است که بزرگتر است چون زوال یافت فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین چون
صبح شد و آفتاب برآمده و دنیا را روشن نمود گفت این است رب من که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عز و جل
منکشف کرد و انید آسمانها تا دید عرش را و کسی که بر آن بود و خدا او را ملکوت سموات و ارض نمود درین وقت فرمود یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین و ابو عبد الله فرمود
راوی را که شرکت بود از غیر او نه از و چنانچه قبل از ین دانستی و از ان استبعاد فرزین در بعض رسایل دفع شد که بیاد می
که گفته بود مقتضای عدول و داد عموم است خصوص حالانکه مرتبهٔ انبیا تا رکتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او
داخل کرد بخانه و از ر دید گفت این کیست که باقی ماند حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادر شر
گفت این فرزند تست و قتیکه جدا شده بودم از تو از ر گفت اگر پادشاه بداند عهدهٔ ما را سلب کند
بود از ر وزیر او اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را با ولاد خویش پس منعقد
و از ر متکفل بر بتخانه با بود از ر گفت بر تو هیچ نیست اگر نمرود مطلع نشود باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکند ترا دلیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد و بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادرانش حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن بتان و می کشید بر زمین و می گفت
که میخرد چیزی را که نه نفع دهد نه مضرت رساند برادر آن خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نه فرمود با او را از محبوس کرد بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الایات الکریمه الخ
ازین احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام باسانید معتبره استاد کلینی در تفسیر الهیه
مرتب کرده پدر حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویدا است که شمس چارم آسمان رو در کشم
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرمود البته مخالفت وحی نمود

وصیفہ آنجناب باطل شد کہ از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکہ مقربین و بوسط جناب سید البشر
فرود آمد و رب العزة حافظ و نگاهبان او شد کہ عرفت ہمراز البتہ اضلال امت و افترا بر حضرت ابراہیم
از ان لازم آید بداہتہ و در بطلان مذہب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیہ بقواعد مقررہ ایشان
البتہ لاف و گزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما خبری دیگر از ان بدفتر سپارم و نظر را بر
بر لازم و با اینہمہ حرفی می گویم کہ ہذا ربی سہ بار برای انکار تواند می بود چنانچہ بعض ایمہ متاخرین ارشاد
کردند حالانکہ در ہیچ جا ہمراہ انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحہ در واقعہ قرطاس استفہام انکاری
داده باشد و رفضہ از حمل روایات کہ دران محذوف شد بر تقدیر ہمزہ مانع شوند و برای اثبات ہجر معاذ اللہ
وارد کردند مع قطع النظر عن استقامة المعنی لو جزکما عرفتہ سابقا فقولوا ان ہذا الشئ عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخطاب راوی کما عرفت جا باقی می ماند و این نیز از قسم مذہبی اولی است اگرچہ
ملعون باوجود فلسفت آنرا قبول کند و زیر تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بگشائی خواہی یافت کہ امامیہ
از ان کتاب کشفی حاصل نتوانند شد تا باب افتخار بر روی خود بگشایند و از در احتجاج در آیند و اجد
از دیدن این مقامات ہر عاقل دور اندیش میداند کہ تعیین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین
کہ مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از ایقاد نار است تا قیامت درست شدنی نیست
حقیقت اینست کہ کاری ہم ایشان را با انبیا و مرسلین بماند است پس ہر قانونی کہ اختراع آن بہ ہوای
دلخواہ و محدثہ نمایند در بارہ آن بزرگان ہیچ گوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ایمہ
سی را چہ مجال کہ لب انکار گشاید و در طلب حجت افتد کہ ہر شکی آید کافر گردد و این ہم بعد ازین معتقد
باید بود کہ ایمہ در افادات خود ہا ہیچ گاہی اختلافی نداشتند و ہرچہ علمای امامیہ در کتب دینیہ تقییہ
دانند ہمہ از تعاقبات و حجاعت است پس عیان شد کہ نزد در دروغگو ہر کس لاجواب است فاعتبروا یا
ولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجلد حفظ دارد توقع دارم کہ علاج کشمیری نقال سیہ کار مشعبد
روزگار و دلدار بی مروت سنگین دل مردم آزار بغنوالی کند کہ بار دیگر کسی از رواج این مطربین و نقالین را
کہ ترانہ بر ربانہ می سرایند و حلق خود میدرند و دماغ ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
معزول دور ازین مجستہ سرای کہ ہمہ دو بارش ندید در یک جائی ہکلفت حضور ندید **قولہ** آری محل
استعجاب و استغراب و مصداق ان ہذا لشئ عجاب نیست الخ **اقول** مغلطہ کہ درین مقام
مجتہد الزمانی متبع خطوات شیطانی را پیش آمدہ برادانی طلبہ بعد از ادنی غور مخفی نماند مگر چون
بر بہیا حکومت حلیہ در نظر این صاحب قدسیہ حکم نظریات محضہ پیدا کردہ بیانش میکنم چنانچہ
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکہ مجتہد تخصیص نماید عورت را بمراد خویش کہ
... باشد تقیید ملا رفیع الشان بلیغ البیان در حکایت بوان انصاری حالانکہ عورت عام است

و اطلاق آن خصوصاً نزد حنفیه از زیر ناف تا بر کبتین میشود لاجرم او را بر مراد خویش که دیدن ذکر و خصیتین
باشد و بحث در آن بحکایت جوان انصاری کما عرفت میرود و انتهاض دلیلی بر مراد مخصوص او در کار است
و دونه خرط القتاد پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات
الثلث که بارها در مغالیط او از آغاز دانسته فالعجب که وقت تصنیف تشیید کسی از قایدین خصوصاً سنا القلم
جناب مجتهد اصولیین از بیدار دلان اینهم رهبری نکرد که آیا اینمعنی نتواند شد که مقصود امام ابوحنیفه از اجازت
مذکوره نیست که حمامی را نظر بان اعضا درست است که بیا لنش دالنتی عورت بود نش و اتفاقی نیست
بلکه اختلافی است الغرض هر کسیکه تواریخ حال عرب دیده یا ز بانی ثقات حال شان شنیده باشد نیک
میداند که دران دیار بهر یکی بشیر ضرورت بحمام دارد حتی که زنان نیز در هر هفته بحمام می روند و برای ایشان
وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را دران مدخلی نیست و خادمان
آن غیر از زنان نمی باشند و همگنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فراهم می آیند و حمامی برای خدمت هر کس
حتی یهود هم حاضر می باشد و میکوشد که پیشه او همین است خدمت هر شخصی بجا آوردن و وجه معاش بهم
رسانیدن و رفضه درین باب بغایت توسعه دارند حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود
چنین احادیث از حضرت ایمه هدی مسنداً روایت کرده که نمونه آن در کتابش دلالت بران دارد که حقیقة
ویرا هم در اندام نهانی بشمارند و گویند که آن خود در هر دو سرین مخفی است پس ذکر و خصیتین را فقط عورت
مردمی پندارند و واجب الستر می شمارند و آنهم بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین و اگر نزد بعض
دیگر اثبات نمایند موید این فصل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم دیر
رخصتی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن لفخذین و السیتین درست
و این تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در مرثیه خویش میگوید و محصلش بدان میرسد
که خمر بخش بود و لیکن چون بنی امیه در خوردن خمر مولع بسیار بودند و بنسبت صحبت ایشان آمد و رفت مردم
از بیش بود و اجتناب از ان مشکل افتاد حضرت ایمه هدی تجویز فرمودند که بجامه سگ که طاهر کم می شست و شو نمار
گذارد و لنعم ما قال الحافظ الشیرازی ؎ در عهد پادشاه خطا بخش و جرم پوش ٭ حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله
و در کلام فقرا آنچه در تشبیه تردد مسئله لفظ بحسب ظاهر دیدی و هیچ در حقیقت بون بین است میانه هر دو زیرا که حمامی
دیگر ندارد و اگر مورد رخصت باشد میسر و این امر اظهر است که عامه در انجمن خلفا و امرا اتفاقاً دخل می یابند و
ندرت حکم نتوان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فکیف که تاویل کشمیری نقال را خود متون احادیث
میکند و پایمال مینماید چنانچه بخیالات خواهد بود که قبل ازین محققین قوم اقرار طهارت خمر جا بجا زبانی هم کرده اند و
گر احادیث شان نص در طهارت است و اگر هران مقدار کفایت نکند از امام اعظم و اقدم ابوجعفر طوسی که گفته
چنین مفتی بعد از و پیدا نشده و از ینجا است حالانکه این مکار غدار برای تحصیل علوم در دار السلام بغدا

وتا مدتی در لباس اهلسنت خصوصاً شافعیت بوده مردم او را تعظیم و تکریم میکردند به مکر و فریب او از نهایت تقیه و نفاق
پی نمی بردند چون او را در بلاد خویش و حاشیه بهم رسید دل جوع بمذهب رفضه و صحبت معلم بن معلم بالکیه حارثی زیره
الکیم مکوفت و مردم را از راه برتافت و انستند که از مذهب سنی رجوع کرد قال الله تبارک و تعالی وقالت طائفة من اهل الکتاب
امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النهار واکفروا اخره لعلهم یرجعون تا مثل بر کذب جعفر بن ایشان قرار دادند که حضرت امیر
تابع ندانند چنانچه استعمال صیغه تفضیل بران دلالت دارد واین معنی عظیم بود از ایشان بر اهلسنت که ابو حنیفه را امام اعظم گویند
و این حرف بر ایشان نگردیم بلکه بر ایشان منقلب گردانیدیم با وجود ظهور فرق باعتبار اصول شیعه و سنی زیرا که اهلسنت چنانکه
ائمه اهلبیت کسی را معصوم نمیدانند مجتهدین خود را نیز بخلاف رفضه که همه را معصوم دانند و با ائمه مجتهدین خویش را اعظم پندارند
مثلاً زراره گون بخت را اصدق الصادقین لقب نهادند و امام جعفر را الصادق یاد کنند و در نهاده خاصه مناقب ائمه
امام اعظم و اقدم فوصح الفرق وضوحاً تاماً بوجه مع ان الفرق بوجوه لاتحصی بادنی تامل کما لایخفی هر که خواهد این اجمال
را تفصیل داده اورا باید بمولفات احقر الانام رادیدن و خوشه ها از خرمن فراچیدن روی هذا الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسناده عن ابی سارة قال قلت لابی عبدالله ان احباب ثوبی شئ من الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله
قال لاباس ان الثوب لایسکر و نیز باسناد از همان امام عالی مقام از ابن بکیر قال سأل رجل ابا عبدالله وانا
عنده عن المسکر والنبیذ یصیب الثوب قال لاباس ونیز از ابی سارة قال قلت لابی عبدالله انا نخالط الیهود والنصاری
ونأکل ذبائحهم وهم یاکلون ویشربون فمر ساقیهم فیصب علی ثیابی الخمر فقال لاباس الی غیر ذلک مما روی مصرحاً من
ان الخمر طاهرة وهی حرام من جهة الاسکار والثوب لیس بمسکر فلیس بنجس واز مرور ساقی و دور جام
این شاعری چنان یاد آمد ﴿ بیزد و صاف تر حکم نیست دم درکش ؛ که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است ﴾
انا نخالط الیهود والنصاری که درین روایت و روایات دیگر هست توان دانست که مخالطت حضرات
شیعه مومنین پاک با بنی امیه خصوصیتی ندارد بلکه مخالطت فرع به اصل از بیان نیز بهم رسید و نیز معلوم گردید که تعطی انتسابان
شیعه منکر ندانید ند که نزد یهود و نصاری نیز این طایفه نقل مجالس شرات کبابی دند و لیکن شاید بگویند که در بنی امیه
نسبت جمع شد یکی آنکه وقت مردن فزع علیشوند و بصورت و جسم او مسوخ میگردند کما فی الاحادیث نقلنا البحار عن الائمة الاطهار
که ثابت است ابن سبا اگرچه در زندگی هم تبرا و لیای حسین بن علی خیر بیا گشتند نقل صاحب الفتوحات و هم محکومین فی مقالاتهم شیعه
ودو آنکه اهل کتاب و دشمن حضرت رسالتماب اند بخلاف نواصب که عداوتش اهل بیت الجناب و معلم جات رسالتماب اند
در ولادت قرآن مجید قبل از نزول بده سال آموخته کما فی المناقب المرتضویه للامامیه من العجائب انهم جعلوه منتر کالنصاری المتنصرین
بالوا المنافقین و هذا من عاداتهم فی لباس المحققین کما ذکرنا فی ترجمه امامهم الاعظم فاعتبروا یا معشر المسلمین اما الاشتراک فهو ایضاً ماخوذ من
مذهب التشیعین حیث کلموا بان اهل السنة مشرکون لاذجانهم فی الخلافة غیر المعصومین علی فی المجالس وغیره و اگر تباد اهل
دین حضرت باشند رفضه نیز دشمن آنجناب از جهت خواهند بود زیرا که ایشان قطعاً و یقیناً دشمن صحابه
انصار اند که نزد شراح کلینی مثل قزوینی اینها امت حقیقی حضرت رسول مقبول بودند و هم دشمن ازواج

مطهرات بلکه خود حضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده وهم حضرات ایمه که دشمن ایشان دشمن ماست کامر کثیر من هذا الباب ومن عجب الاتفاق
من حیث البحث آنکه نزد شیخ الطائفه زیرا که چون العیاذ بالله فعل حرام را نسبت بصدیقه که دند الغیه دشنام داد بجناب سید المرسلین حالانکه
آنجناب اخبار طهارت محمول انست بر تقیه امام صادق که حال آنجناب از صحیفه شان بار بار معلوم گشته که بالطبع را هو الحق مامور گشته اند و
مدت العمر بر همین طور گذشته اند یعنی تقیه نکرده اند وصدوق اسناد استاد شیخ مذکور بطهارت خمر رفته وگفته که احادیث نجاست خمر یعنی
بر تقیه اهل الجحیم بما می ما قطع نظر از شناعتی که درینجا لازم آمد چنانچه باقی القا نیست که حضرات ایمه بر مذاهب ائمه اخوان الشیاطین از
حمله مغیلین بیت آنجناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله بودند پس بحکم البطلان لازم رفض باطل شده وهو المطلوب فی سایر الکتاب
عند اولی الالباب باز برای مزید توضیح نیز حرف وامیگیم که آنچه مجتهد بار بار از دهن بیرون می آرد واجازتش دلیلی می طلبم
سببش را بحجیت فهمانیدنش التماس میدهم که چون نیک ببینند درین بحث منصب استدلال فرار یعنی ثابت میکند
که امام ابوحنیفه رحمة الله علیه اجازت نظر مراد ولش داده من در توجیه آن میگویم که تحمل که مراد ازین چنان
باشد که گفتم وقد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس ثابت نشد آنچه گفته وآنچه ثبوت میرسد مدعای
مجتهد نیست یعنی مخصوص است بجامی که اگر محمد بن العین را مثلا به بیند گناهگار نمیشود ازین لازم نمی اید جواز نظر
کردن بمجبوری که بحث دران میرفت کما لایخفی قوله وآنچه نوشته که در آگاه ساختن ذکر وختنین بخانه اهلبیت
طاهرین حاجتی متعلق نبود پس ظاهر است که حاجتی سوای آنکه بعمر فاروق رض بوقت حاجت شان نموده شود واتمام
حجت بر وگروه آید امری دیگر نبود اقول هرگاه چنین رسم بر خلاف چنین رفتند که روز دهیه کبری وحادثه عظمی
غضب فدک که پرده نشین بود نهار از نشیمن خود بدر رفتیا مدو هرچند جناب سیده فاطمه زهرا باعث بر خرد
شده دشنامها داد وبر غیرت شدید برانگیخت وعبر تمام مرتب نمود ولیکن از جای خود حرکت نفرمود بنطق فرد
حال خود گفت که نطفه فلان بن فلان است که در رحم این زن بزنا ریخت واز ترس مردم بلکه بخیت وحیا
ذلت بر سر خود ومرتبه خودش به بخیت وشخصی را که این زن متهم نمود محض بیگناه وپاکدامن است حالانکه بارگناه
کبیره آلوده دامن بود عقل سقیم مجتهد مطرود باید دید که قایل باین معنی شده که باین همه شهادت جنین
وآن هم به تفصیل نه اجمال واهمال مدعی رو برو هزاران هزار کس این معنی است که ضرور شده که خلق
اول توم بدگهر ذکر وختنین او را اعلی روس الاشهاد دیده خود نمانده وبه کمال بلاغت قصه است
از آغاز تا انجام بگوید وآن را بخبنانند تا نظر هر کس بران افتد وازینجا حکم لوآمکرد این نمالیش
فرمائیش وحرکت بی برکت خاکستر این سپا بدین رفتند باد بمقتضای همت بلند بر بلندی بوده باشد
بلکه الثنا از نظم شیخ سعدی باقتضای علوم لدنی نیز س ۵ دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ظ صلابت عقلای عالم را ببلاهت وسفاهت مجتهد
ملاحظه فرمایند که اعتقاد ضرورت این نمایش دارد وان را اتمام حجت می ماند حال
این امر بشهادت مردم آنکه است یعنی متعلق از ان حاصل نیست وهنوز در ال

مطرق تواند بود که چگونه به ثبوت پیوندد که این اعضا جزو بدنش بود تحمیل که او با وصف نکاح دختر خود با عمر از بهر آنکه
تذلیل بکمین فی نشستند حق مصافاتیکه میان او و این جوان خوبصورت و خوش سیرت متحقق باشد بجای خود
و شاید بکسی از چنان اشارتی کرده باشد تا آلات تناسل کسی از میت کنده جدا کرده بز دوی آورند
زیرا که همه عالم زیر نگین اوست بلکه جمیع عالم را میپرورد و بهر کسیکه اشاره نماید از ملایکه مقربین انیکار سمعا و
طاعة بجا توانند آورد فکیف شیاطین جن و انس که زیاده تر دم اطاعت و فرمان برداری درین امور میزنند
و هر چه فرماید بر آرند معهذا درین مجمع اولین از صحابه مهاجرین و انصار سابقین کسی باین واقعه پی نبرده و
امن بچشم خود قطعاً حکایت قطع را اینک دیده ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود و الغرض اتمام
حجت دانچه در خیال خام مجتهد طغام مر شهادت است همان چنین است نه طلبیدن درج مدرج از ثلاثی مجرد و لیکن بر
آمد بران مزید کرد و از انجا که این معجزه در مجمع عام بود خلایق از هر طرف مجتمع شدند و در خلوت بیوت لم یتفق
اتفقا پس اتمام حجت بخوبترین وجوه واقع شد و هر صغیر و کبیر دانست پس زینهار درج ثلاثی مجرد را بر شودن
و از ابهر کس نمودن که خلیفه شیعه بعد از آن مرتکب شد هیچ ضروری نباشد کما لا یخفی لیکن این امانت بنفس
نفیس رفضه خبیث ضروری الاهتمام بود پس مقام آنست که رفضه تقدیعا بهای لطیف بر مسائی مشکور
دانند که تمامی همت و الا نهمت خود را به رهائی آن جوان خوش طلعت و نیک اخلاق مصروف ساخته و بدین اهتمام
تمام نجات او را از قید و بند در خواسته و او را از تعزیر باز داشته و امانت حضرت رسالتمآب که بصیغه مطهر
شد بالاجماع آنچنان ذلیل دانسته که خونش بدر گردانیده چنانچه بارها دانستی و بالاخر انجامش بهور تحریر
خواهد شد که بعین قمی در تفسیر اهل بیت که حقیقةً آغازه و انجامش از شیطان سر حوب با خود دست میگوید که چون جناب
نوبت رسد که از جناب امیر مجلسه طلبند و سؤال فرمایند که یا علی ما ثقلین چه معامله کردی ریش و پیر و
الامیه شیعه بمالد و در جوابش بر خویشتن ببالد و فرماید که حق اطاعت و حفظ دهر است بجا آوردم فانظروا یا
اولی الابصار الی ما نقل هذا الحمار عن الکرار الغیر الفرار و هو باعث غبطة الدجال و المسلمة الکذاب رئیس الکفرة
الاشرار و انهم و ال آنست که سر حوب بعین زینهار در هیچ وقتی از اوقات بر طور اسلام نبود اگر چه رفضه تا امروز
فضلات محدثات آن شقی بمقتضای یأکلون فی بطونهم نارا نوش جان میکنند و الله او تمام بر بهر لقمه اش زمینه ارند
کلوا هنیئا مریئا لقد جئتم شیئا فلوا ازین حکایت جوان انصاری که بحکلیبی میان اصحاب بتصدیق قصه قطع اعضای
تناسل وقتیکه خلیفه اول رفضه بیان فرموده در تصدیقش لبی نجنبانیده و نگفته که من هم از آن صحبت شریک بودم
یا علی شنیدم راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب ایشان از زبان سرور دو جهان شنید و اعضا
تناسل را پاک ببرید و مقام اینگناه آن بود که او را سزا بدهند که خلاف شریعت غرا عمل آورد حالانکه وحی الهی
بر حضرت رسالت پناهی در وقع بر کردن او فرا رسید که علاجش بجا آرند و بخشیده او پدید آنند فرمایند تا علی مرتضی اعضای
کمال احتیاط بخانه خویش نگاهدارد ای سخن همین است که مصراع هر عیب که سلطان به پسندد هنر است

ولیکن از جمله اشکالاتیکه بر مذهب شیعه وارد ست انیهم یکی از آن جمله باشد کما لایخفی علی من طالع تنزیه الانبیاء وغیره من کتب الاصول واگر شیعه بملاحظه تمرد اجتناب از فاحشه زنا خواجه سرای اختیار فرمایند البته مورد تحسین وآفرین خواهند بود اما حصر حاجت در ممنودنش بفاروق پس در حقیقت تکذیب این ناصب مسئله کذا لسیت زیرا که بر عموم دلالت دارد آن روایت وجمیع خلایق در ان فکیف که در آن انیهم فلما راه همراهی ضرورة جنازه عند النبی واز همان وادی است که آنفا معلوم همگنان گشته چه درین مجمع خلایق البته او هم شریک خواهد بود که خلافت زیرنگین داشت واگر او نباشد کذب مجتهد زیاده تر ثابت صریح مذکور شده که امام بلا فصل عمل شیعیان حقه را بر کشود واعضای مقطوعه را بهر کس می نمود وتذکر قوم لوط العمل آوردن تصور اکان او تصدیقا الزاما کان او تحقیقا وبعد ازین اعجاز عظیم حاجت بدان چه بود که امام اول رفقه از ارتکاب این حرکت شنیع فرماید ودرج را کشاید وثلاثی مجرد بدست گیرد وبهر کس برای مزید بدکردن عمل قوم لوط چنانچه مجتهد قبل ازین گفته بود ونماید که این حرکت از سجانین با اطفال هم نتواند بود وحضرت فاروق سلیع برا اظهار رفقه مجرد قول جناب امیر را تصدیق میفرمود حتی المخدرات فی المجال پس بعد از تنزه جوان باین معجزه قوی چگونه خاطرش محتاج خواهد شد حالانکه سلامت روی وتواضع او همه را معلوم است که اهم وخود شیعه در مطاعن او این امور را نیز ذکر کرده اند لتوقع ثواب وارند وبر فرض وتسلیم اگر کسی با وجود روایت معجزه مذکوره نیز قرین ریب وشک میگردید بالیقین بدان صرت وحکایت لب کشودن وبرای حفظ جان آن جوان گفتن انتظروا الیه لیس له ما للرجال لا قلیل ولا کثیر کما ذکر فی الرسالة القدیمة عند ذکر هذه الروایات وقد تقرر فی الشرع ان الضرورات تبیح المحظورات **قوله** واینهم بحکم حضرت سید انبیا واقع شده **اقول** از قران مجید این الفاظ هم از ذهن حامد او برآمد که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ هیچ عاقلی که حسن وقبح اشیا را عقلی داند واین انجاث را چنانکه باید از کتب خود ذیغیرها وتطمیرها بخواند وچنین حکم در تالیفات خویش بر الته ده حکم حفاظت این امانت ونفس اشیا از جناب سید انبیا بو بلا ضرورت کاعرضه همه او در مجمع خلایق ذکر حقیقتین بعد از وقوع چنین معجزه عظیم را بهر کس نمود بر عمل مذکوران جوان را لایق تفرین وتکومیش بود چه حکمت الهی را در باره تناسل باطل وکیک اعضای خود را ببر دحال واز دین وملت معلوم که ارتکاب کبر حکمه درجات آنست او در امور چنین تفضلات گرداند که بزشرمگاه او دست مبارک بمالند وانواع تفضیل واکرام مبذول دارند وجناب امیر سفارش او بامیر قافله ارشاد نمایند انهمه اهتمام رواة واضعین قوم ست که برای تذلیل خلفا جمیله شان بعمل مجرارند با عوام بدانند که هیچ حرفی را از مسایل فقهیه یاد نداشتند وبخیال نیارند که انجام این موضوعات بالاخره میکشد که اجل امت حقیق حضرت سید السنن که مهاجرین وانصار بودند ودر صحبت حضرت بمدارج کمال رسیدند بدین درجه فایز شو اجمعین جاهلان را منخلافت فشاندند اگرچه در باغنا بهمه چنین جاهل تواند بود که حال نواقض وضو را هم ندانند چنانکه حال آنحضرت بیان فرموده که من کثیر المذی بودم واز جهت شستن ان مادی حاکردم ونه پرسیدم وبتوسط مقداد حال مذی معلوم

کما فی التهذیب وغیره من الاصول ومقام شکایت نیست مگر بر مسلک روافض که تصریح کرده اند که امر رسالیه الاشیا
که علوم حضرات ایمه هدی از طفلی تا بجوانی و از جوانی تا به پیری یکسان می باشد بیشی وکمی را مدخلی دران نیست خنا بخه
از دستانی هم در کتاب امامت می آرد و بران می نازد و برین غلو وتعصب بسیاری از مشکلات متوجه هست که عمر تا انتهای
رسانند مسایل وطهارت یکماهیتی بدانند **قوله** فما اجراه قاتله امیه الخ **اقول** خود اکابر علمای شیعه می نویسند
و جناب اعور المحدثین در کافی نوشته اند که معاذ الله و برخیزان دوشیزه حضرات اهل بیت غاصبین و کاسه
لیسان شان تصرف کنند و جناب عمر را سر منبر بتهمت امور فاحشه بهند و انچنان نویسند که هیچ کس از اهل اسلام
طیب خاطران امور را نقل نتواند کردن الا باشد ضرورت و در احوال حضرات ایمه هدی چنان محقق
کرده اند که تا مدت العمر عادت ایشان ارتکاب کذب بود و نیکان را بلعنت و اغدار گمره دانیدن و
بدترین کاینات را بانواع مدایح علیا ستودن چنانچه کتاب مختار عام المنقدمین بران گواه وشس علی هذا
کتاب الجهاد از کافی اعور المحدثین ونسبت انواع مکر وحیلها در باب کشتن فاروق اعظم وذی النورین بعمل
آوردن و انتساب آن بجناب تقیه نمودن بدین ضمیمه هم که جناب امیر المومنین میفرمود که حاشا که من شریک
خونیان بوده باشم اگر خواهند مرا در مقام حضرت ابراهیم خلیل ایستاده گکنند تا قسم شرعی بخورم وتحاشی نمایم و جهتها
نیز نویسند انچه بران دلالت کنند که انجناب شریک قتل عثمان بود کما فی نهج الحق وغیره وخلفا بانواع عقوبت مبتلا
شده سیده را دیتمار رسانند از ضروریات تا زیانها و دیگر بیدرمات که گفتنی نیست امام محمد تقیر شیعه در کتب دینیه نویسند بانهمه
کمی می ارند که حضرت سید المرسلین وشقی را و بر وی تمامیه غیر ملتمس از ملایکه نویسانیدند که هیچ دعوی نکنند خواه دعوی
تاسنت باشد خواه دعوی فدک و مانند آن باشد باز خلاف آنرا در کتب دینیه انچنان لشدید می آرند که نمونه ان
کتاب جابجا دانستی وبقیه را خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نواصب در ین کار مرز بنا بر
انها لباس تشیع پوشیده اند و قدما و بانیان این مذهب همه منافق بودند چه باقی ماند تا کسی معاذ الله در پی انتها
بر باشد الحاصل سخن مختصر انکه عزت و حرمت آدمی محصور درین هست که مقیدیه قوانین شرعی شده رعایت ان لازم
دارد و هرگاه از ان بیباکی وشوخی بدر آمد هر چند در دنیا اسباب معاش جمع کند از کثرت عمارات و گنجهای شایگان
نزد وعاقبت بیر هیچ و پوچ در انکه انست حضرات ایمه هدی را یا معامله با خالق هست یا مخلوق اگر گفتگو دران
معامله ان امیر و دلیس چنانست که در هر دم وثیقه که حضرت از آل عبا عند الوفات نویسانیدند و ملایکه مقربین
نامزد بودند و بار بار اشهاد ایشان بوقوع آمده پایمال کردند انیست معامله حضرات اهلبیت با خالق ارض و سما و معاملات
بندگان خدا هم پوشیده نماند زیرا که بر اصول فقه غیر ازین چه بود که اختلاف فهما در ایشان می انداختند حال آنکه
نسبتشان بدلالت کتب رفضه مثل تشید گستوری رفع اختلاف بود و ایضا بر قرار داد مجتهد بی یقین تو انگفت که چون
علیه ولتر دران مجمع اولین و آخرین ذکر خصیتین آن جوان را بهر کس نمود البته آن دیگران نیز شریک
حاجت مذکوره خواهند بود و تصویر حاجت غیر ازین چیست که دران زمان لفظ امیر المومنین بر فاروق اطلاق میکردند

واین صغری بدیهی است و در جمیع کتب من موجود که هر که چنین است بر اصول مجتهد مابون مابون است
تا کریه شد همه شیعه انوقت را نمودن و بر ظاهر است که ابابت دیگران بی روایت چگونه تواند بود معاذ الله فالاستقلام
ضروری عنهما کیف که وقت تقریر این لقب نکیر نفرمانید که این درست نیست مگر بباهی یکی کالالخفی و همیشه خود او
باین لقب یاد فرمایند عیاذا بالله وایضا تا فردن و دو موبدان راینک گفتن و نیکان را بدی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان بمراتب عیان گردید پس عزت و حرمت این بزرگان را دشمنان
اهل بیت بقدر ذره باقی نگذاشتند پس زبان درازی مجتهد کذاب مخجل مسلمه و دجال اهل سنت معاذ الله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجایب خرافات خواهد بود پس ضرور است درینمقام بسزای این یافه
رییس الاشقیا ورقلتے چند از توقیعات بحار بملاحظه آورده ن و ان را نصب العین گردانیدن و
لعن و نکوهش او و آن مضامین را درجای خود نیاوردن تا رفته رفته هر کس را تنبیه از انتظار رو
یاد آمده و غفلتے از آن نرود که سزای لایق بدگویان و تبراییان چون درین زمان بقا بونیست نسبت
عدم سلطنت و وقوع ضغطه دربند و لیست قواعد مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیة محو و منسی نگردد و وجه تخصیص نقل آن در بحار و غیره اعانت الزام است که در سایر این
ذخیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است و از عجایب غرایب دیگر آنکه درباره انقلاب اعتراضش اگر
کسے ادنی التفاتی بکار برد میتواند که بی کلفت یعنی بلا زیادت و نقصان منقلب گرداند و ترتیب مقدمات
دیگر حاجت نیفتد مثلا چون بداهة عیان شد که قطع الات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیره پس امر نگاه
اعضا نمودن تش تجلیق خدا حضرت سید انبیا چنانکه دانستی زینهار عقل این قوم نیز تجویز نمیکند پس انتهاک حرمه
البسوی مجتهد بی تکلف قلب توانکرد و در حق او توان گفت قاتله الله علی انتهاک حرمة الرسول
وآل الرسول خصوصا نوح التبول قوله وعلت عمری که شاه عبد الحق الخ درینمقام برای خلل ملکه
این کیاد شیاد ضرور میدانم که عبارت شیخ دهلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن و هم عبارت
دیگر شارحین نوشتن که هرجا از اختصار کار تصنیف خصوصا در امثال این کتابها بمعنی آید اما اول
انیست وعن عمر رضی الله عنه قال رانی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا ابول قایما
بول میکردم ایستاده فقال پس گفت انحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از انکه انحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد
الترمذی و ابن ماجه و امت همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریما یا تنزیها بجهت لا
آمدن کشف عورت و نجس تن و جامه و ترک مرقت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الا
محی السنه رحمة الله قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر بر سباطه قوم جا کروبه گروهی فبال قائما پس بول کرده ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک

عذر گفته شده است در توجیه این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری زیرا که این
عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل وخیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق ومحامد افعال زوال پذیرفته وبول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلبی که بدان نشستن دشوار بودن وطاقت نشستن
نداشت وبعضی گویند که عرب استشفا میکنند وعلاج مینمایند در رفع وجع صلب بایستاده بول کردن وامام شافعی رحمة
الله علیه برین رفته وحاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون
زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر وبعضی گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
مکان از یک جانب بلند بود وجانب دیگر پست ونشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پشت کنند ودرین
هنگام کشف عورت لازم آید به جماعه که از آن راه میگذرند واگر جانب بلند را روآورد وهم افتادن دارد وسباطه در
غالب هم بلندی باشد وقابلیت نشستن ندارد وبعضی گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز
وتعلیم بود واساقی کردن بر ایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
ودر فعل آن نیز رخصت است ودر عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده
تر است مر ابرازش را توانند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که خروج از جانب دیگر بدر آید وبادو خوان نهی کرده
اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد ولکم توان نمود والله اعلم بعد از دیدن عبارت شیخ
ابن حجر رحمة الله علیه آنچه در خاطر مجتهد بابون ومقلدینش از راه ناعاقبت اندیشی وکافر کیشی خطور کرده بود وتهمت محض بر آمد
مجتهد سیه دخاطب وخاسر سر کردید زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که عذری که برای فاروق تجویز میکنند در
نزد ارشریعت جایز است ولیکن بقای جاهلیت چه عنه شریف از جهت ابطال آن وتکمیل مکارم اخلاق بود وهمچنین عذر
فاروق را اندیشه بود که در نشستن چیزی از پشت برآید وموجب حرج گردد در نماز ودیگر عبادات وشیخ از آن نگاه
حضرت محترم است ازین امور که آدمی نشیند برای بول وحاجت غایط وسباطه آن تیدیش آمد پس اهل نظر را باید که گوش
چشم نمودن که بسبب اندیشه فاروق را علامت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهور است چور کی داڑھی مین تنکا
چنانچه مشهور است که برشتمه ی گفته بود که اگر خود باز نخواهی اهل مظنه را فراهم کن ودزد را نشان میدهم بار مجلس
آن بزرگ همه را دید واین کلام گفت داد بر ریش خود دست نگرداند تا پاک کند دانشمند اشاره کرد تا او
گفتند دزد ورنه تراپیش همه رسوا کنم ازین باید کرد که این الحاث از مسائل مطاع
است وعلمای محققین وتابعین ان گفته دارند ولیکن باندارم که غیر ازین بابون ومقلدینش صراحت
کسی بر زبان آورده باشد واحدی امانداورسوا شود کا عرفته واغنی علت در
معنی الاطلاق دیده باشی ایا اعراض خورست درین عرض که

در آن گرفتار اند خصوصاً باقر که از فرزندانش داروغه عدالت است و درین مرض انگشت نمای خاص و عام و روزی
حسب اتفاق بعضی از اولاد و اتراب و احباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هند به قسمی از زیور سیم
بازوی و گلوبندش مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرموده مصراع اینهمه زینت زنان باشد گاهی این مضمون
در خاطر میگذرید ؎ خط بلعلش و سیاهی ندارد ٭ جای طوطی لب شکرستان نیست ٭ چه گویم که بر نوجوانان افاعته
بعد از عیش چه تلخکامیها و تلهفها و تاسفها پدید آمد که اگر ایشان خاتمه فتح را یعنی فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یاد میکردند او برهان حال یا قال آغاز سخن را نشان میداد که انا فتحنا لک فتحا مبینا چنانچه
در حال هارون الرشید و کنیزه نوخریدش روایت کرده اند عجبتر آنکه عبارت شیخ دهلوی را با آنهمه سلاستی
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب ضربت حیدریه خود مبین آنست عقیده تفهمیده اگر
دران برهان قطعی یقینی بر ابطلان خیالات ردیه مجتهد اصولیه موجود است جائیکه فرموده که در عذر عمر رضی
الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که تعویقش بول مذکور احرس است پشت راپس تواند که در آنوقت او را علت
عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اقامت دلیل
بدینطور است که اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد بمقتضای المرء الیقیس علی نفسه قصد آن کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد منافی آن شدی و تفصیل آن محتاج شرحی است بحمد الله کردن این
ر و برفو مجتهد محتاج الیه نیست که او شرح و بسط آن از اینکه میداند اگرچه براد از قرودان دو بود میگذرد و میراد اعادان
و نفخ است که آدمی را با قتضای بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و بلغم و غیره از
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق کسی را دید که بول ایستاده میکند با تباع حضرت
صلی الله علیه وسلم منع نمود چنانچه آنجناب را منع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود کما لا یخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه مانا است بحکایت
افیونی که موی زهار می تراشید و نقاش چنان او را در ربود که عضو تناسلش بر زمین افتاد
چنانکه مگسی را از بینی خود در اشغال چنان راند که بینی هم جدا شد پس بیدار شد و بیاد آمد که زخم تا
بند و دی به بشو د عضو را بر جای بینی چسپانید و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند گفتی
که ادرنگ بینی بر آمده بود و اگر بر مجتهد این ساخت رفتی البته بقلیه قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
آنرا اندرون بردی و امانت خود را النفس اشیا شمردی و بانال زخم تکرارانه طلبیدی پس گویا این نظم از
زبان اوست ؎ بی منت مخلوق مرا روزی داد ٭ تا از در خود بر در ایشان نشدم ٭ بعد ازین اگر
هنوز در خاطر مجتهد اختلاجی باقی است و در بعضی از خصوصیات میخواهد که تشفی و تائیدی را بشنود
مرقات شرح مشکوه از ملا علی قاریست متوجه شود و مجملش در فارسی بشنود که مرویست از فاروق
که حضرت مرا دید در حالتیکه ایستاده بول کردم فرمود ای عمر ایستاده بول مکن نزد خطابی نهی بیرون

و علتش ظهور عورت بکثرت ست نسبت به نشستن تا اندیشه رجوع بول نبس ایستاده بول نکردم بعد
ازان بامتثال امر شریف ترمذی اینحدیث را بروایت کرده تضعیف و ضعف آن بدو وجه ست یکی آنکه
رافع آن عبد الکریم بن ابی المخارق ست که محدثین او را ضعیف میدانند و سجستانی او را تضعیف
کرده و دیگران را نیز درو کلام ست دوم آنکه فاروق گفته که بول نکردم ایستاده از وقتیکه اسلام آوردم
و این اصح ست از حدیث عبد الکریم و میرک از ابن ماجه نقل کرده که ابن مسعود گفته که ایستاده بول کردن
خلاف مروتست بروایت ترمذی و مرا در وجه دوم نظر ست زیرا که جمیع تواند شد باینطور که فاروق
نفرموده مراد آنست که از وقتی که اسلام آوردم نهی شریف شنیدم بول نکردم ایستاده زیرا که حسن
و قبح بدون تصریح شارع چگونه معلوم تواند شد روا ابن ماجه امام مجتبی السنه فرموده که بصحت پیوسته
از حذیفه رضی الله عنه که حضرت امد خاکروبه گرو نهی را و بول نمود ایستاده و محدثین درینجا چند گفته اند
و بعضی بر آنند که نهی تنزیهی بود نه تحریمی و جمعی گفتند که برای حرمت بود و فعل آنحضرت عذرے داشت
که مکانی نیافت برای تحقیق ماملتی بود و از قعود و در پای مبارکش واو اللمعات گوید بعضی تجویز کرده اند
ایستاده بول کردن را و مکروه پنداشتند بعضی مگر بعذری و حنیفه بدین فته اند و زبر لفظ متفق علیه
در تحقیق سباطه قول کند که شیخ میگوید که اگر اینحدیث صحیح بودے بے نیازی بود از جمیع ما تقدم و بیکر
دارقطنی و بیهقی ضعیف دانسته اینحدیث را و اظهر آنست که فعل حضرت برای بیان جواز بود چنانچه
این نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک لعذر میفرماید که سید جمال الدین گفت که گفته اند در اینجا
از نجاست محل نشستن نبود و گروهے گفته اند که اگر پشت میکرد بجاکروبه احتمال کشف بود
از گذرندگان اگر استقبالش می نمود اندیشه فقط بود و هم بار گردیدن بول و جماعتی گویند که اندیشه
بوده باشد در نشستن بجهت برآمدن چیزے از پشت و جمعی گفتند که زخمی بود در پای شریف چنانچه
حاکم و بیهقی از ابو هریره آورده که زخمی داشت بود اندرون رکبه شریف که کلفت میشد در نشستن برای
بول و از امام شافعی رح مرویست که عرب چنان میدانند که بول قائما درد صلب را رفع میکند
پس ارتکاب خلاف عادت شریف نمود بدین جهت ورنه عادت شریف همین بود که بول قاعدا میکرد
کذا همین ست و در احیا گفته که چهل طبیب اتفاق کرده اند بر آنکه بول ایستاده در حمام هفته
واقع است چنانچه زین الدین عراقی گفته مقصود ازین قسم ازین تکرار و تطویل عبارات آن بود
که بعد از دیدنش باز در مغلطه بد اندیشی و کافر کیشی چون خر در گل فرو برفرود و انقدر بداند که در
باره فاروق انچه گفته بودند از برآمدن چیزے از پشت از جهان جنبش امراض ست که بعضے برای
حضرت صلی الله علیه و سلم تجویز کردند و شیخ عبد الحق دهلوی انسان انکارش نموده و درین ابواب
میانه علما البته اختلاف هست که بعضے تجویز کنند امرے را بر فسخ تجویز نه نمایند مگر تکفه اثنا عشریه

را از مقام تحقیق بحیز هذیان ندیده که چه قدر تفصیل در آن بعمل آمده که جماعتی بعضی از اقسام آن
تجویز دارند و جمعی تجویز نکنند و صدوق شیعه وقوع سهو را از حضرت در نماز جائز نه پنداشته و دیگر
ازان انکار می نمایند و می خندند پس غایة الامر گروهی از اهلسنت ممکن میدانستند برآمدن چیزی
از نشست وقت نشستن برای بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتهد بنابر الحاد ذرّه
خود در فضلات و قاذورات افتاد عیاذ باالله من ذلک و برعادت خود رسوا شد در امر یکه
فاروق انتساب آن کرد لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و اگر میخواهی قدم خویش
فراتر نهی صحیح مسلم را برکشا و در شرح اندکے غور بفرما تا بدانی که ایستاده بول کردن از عادات
عرب عربا د منا دید ایشان بود اعم ازینکه بلاحظه جناب مذکوره باشد تا بعضی ازان که احتمال
آن خارج از دائره امکان نیست در جاهلیت قوم عرب در محل عبارت چه انمیکردند تا بی بیکه طفل
را برهنه بجانب او در دند و درین باب حکایتها در کتب فریقین دیده باشے از آنجمله آنکه نوے آمدا
و جمالش در عرب مشهور بود پس هجوم کردند و هر یکی او را مشتاقانه در آنحال دیده بود و از غایت
بر همه گرمی افتادند و هر یکی پیام میداد و او خطبه کسے را قبول نکرد اے عیر فریک در سم بول تا
در لسان شاعرے مدید بود حتّے که رواة بجناب امیر هم نسبت داده اند و من متحیرم که هرگاه
و ساکنین حجاز شریف بت پرستے میکردند و مشرک بودند و خبر شاه دے دمعد و وے مشتہے بود
پس این امور را که میپرسد و آن را که بخیال می نه آرد به بین که هرگاه بکمال خلوص توبه نصور
که قول او تعالے شَتّٰی فَعَلِمَ مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ حرفی ازانست علو مدارج ایشان در آثار آن به پهلوے
عرش عظیم همقرین شد فرق انیست که بر اصول ما در همه اوقات دل و زبان همه از تصدیق
بود و بر اصول رفضه بد اندیشان تا وفات مختلف افتاد پس کار اخس حیوانات سبت ایشان را همیشه چنان داند
و شهادت ایزدی را از دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف انچه در روایات صحیحه خصوصًا از ارشاد حضرة
ام المومنین صدیقه وارد ست و در کتب معتبره مثل تحفه و غیره بیان آن نموده کفایت میکند که هر که گوید که عا
و در حال قیام زنهار تصدیق او مکنید عادت آنجناب همین بود است و خلاف آن بر وجوه مذکوره محمول
کما لایخفی **قوله** و عبارت حاشیه قاموس الخ روزی چند میگذرد که چون براین بحث نظر افتاد
بسیارے از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از وعده تقرب و فواید دنیوی برانگیختند با این جمع اشتیاق
که تواند بود استعاره کنند خواه از قاموس باشد خواه از قانون بلکه انیهم نگویند که بسیارے از متعصب
اهلسنت بعد از دیدن عبارتش مذهب شیعه اختیار خواهند کرد با انیمه تشلے ازان بهم نرسید
هر چند ارباب طمع زمین را با سمان دوختند زنهار فرشته در ذکر مولفات جلال الدین
بدست نیامد که دال بر حاشیه قاموس و قانون باشد اینقدر البته بعد از جستجوے بسیار معلوم

تتبع بعضے از لغات یافته که ذکر آن در قاموس نیست درین باب رساله نوشته و همه کس خصوصاً مجتهد قافله
سالار مجانیست میداند که بیان لغت آتی در قاموس موجودست پس شرط ذکر هم یافته نشد نشان شرط
از کجا دعمر فقیر درین شهر که مجمع برخیز توانگفت برای دیدن این خوان مجهول بسر میشود تا امروز که سنه هجری
مقدس بهزار و دو صد و هشت و چهل رسیده تبلاش این امور مانند آن افتاده ایم اثری پیدا نمیشود
دار هر طرف انواع گرد و غبار رسوای بلکه ظلمت قهر الٰهی زردی دروغگویان و مفتریان را سیاه میسازد
تا بلد دعوی تائید آن برای تیز زبانی مجتهد ادعای دیگرست ولیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشه
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم النقش فکیف که دشمن عقل و دین مدعی انمیغی باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون موید آن البته در ذهن محبت قایل عجیب بوده باشد والعاقل و
تکفیه الاشاره مقام حیرتست که هر گاه عمر ما در طلب ماخذ هفوات مجتهد رئیس الخرابات بسر شود و هم نرسد
ماخذ موید آن در ذهن محبت چگونه مرتکب باشد عنقریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات تقیه و دلایل
رفیعه در خاطرست زیاده بر جلوه افروز انجمن رفعه میشود و بیانش بر غایت ایجاز و اختصار آنکه
هر مرد با ایمان هر دو کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصارست نیک ببیند و موجبات
غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد بنساء ملاحظه کند تواند دانست که حضرات ائمه هدی شیعه را
آنچه باید اجازت وطی فی الدبر بطیب خاطر داده اند بلکه از اکثر بعضے از آیات قرآنی باثبات رسانیده
... و عادت مقرری زنان که بر دانگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً بمقتضای
... بدید دو بهره وافر از آن بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب طبیه دیده باشند که
... زن هم بدان عادت گرفت او نیز متلذذ میشود و بعد از منع حمل بر فرزند را ماءبون و بابونه
... و از نیجا هم حکم توان کرد که هر صاحب این مذهب چنین ست و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
که دلالت بر آن دارد که بعض قدمای رفضه بکمال انبساط بلا کلفت از عادت مقرری خویش خبر داده اند
حضرت ائمه نسخه مجرب برای شان تجویز فرموده اند پس تبرعاً ذکر آن برای مجتهد تازه وار اولاد و نسل شریعت
... در آغاز این مجلد نوشته شد ولیکن از هیچ کسی گوش رس نگشته که مجتهد بر چنین ... بی زده
... که مس را شیشه خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت علاج ائمه
فراموش گردند علاجیکه با معشر اهلسنت تجویز کنم چگونه بر آن کاربند شوند قیاس دیگر که منطقی بدیهی الانتاج
... باین اوراق ماده آن بر گذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد صدیق اکبر
لقب امام گذاشته پس همه اصحاب این را قبول کردند حتی جناب امیر نیز ائمه متاخرین خصوصاً حسنین نیز در
... و در مجلس شجاعان دهر یعنی محمد بن حنیفه که حال پهلوانی ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند
... برای زیارت یزید در دمشق رفتند و مدتے بخدمت اقامت بودند و از لفظ مذکور وقت خطاب بزبان

نیاوردند حالانکه از غایت خیرخواهی و امر بالمعروف و النهی عن المنکر میفرمودند که حیف باشد که خطبه
بر منبر بنام تو گسسته شود تو از حرم توبه نکنی و جز این عیبی برای او تجویز نکردند و اولاد و امجاد امام کاظم
حضور صفا حضرت امام رضا شب و روز مامون را همین لفظ یاد میفرمودند و بسیار روز که نکاح باد ختر
بست پس هم خرما و هم ثواب بحصول پیوست حالانکه در آغاز و انجام زنهار هیچ اکراهی نبود و اگر تعرض
مجال مذیریم این بلفظ دیگر تلفظ مینمودند که موجب زیادت انبساط خلفا و سبب احتراز وعیدها شده
یعنی این لفظ در میان نمی آید حالانکه ماهر فنون بلاغت الفاظ هجو را چنان در صحبت خلفا
که زنهار گاهی بدنبر وند بلکه بمزید اتفاقات پرداختند و این قصه ها در تواریخ مبسوط است از انجمله آنکه
آمد و قصیده خود را بتقدیم رسانید و امیر و مولای او همه سر جنبانیدند بعد از آن مدتی ماهر انیفن آمد صنعت را اکتفا و امیر المعالی
که هر تشبیش مادح و قادح ست تا او را جستند و نیافتند ۵ هست در سلسله خاقانی مهر دارد
ندارد ثانی؛ در سخن چونکه ظرافت آمیخت؛ از زبانش گهر بحد ریخت؛ همه اش را برهمین وتیره
نظم کرد و گوی سبق و صله در ربود و در جهان یادگار گذاشت و ازینجا عیان شد که هیچکسی از
اکابر شیعه خالی در الوقت ازین مرض مزمن نتواند بود زیرا که در اصول اصلیه رفضه بروایات
صحابنده علمای ایشان چنان قرار گرفته که این لقب خاصه جناب امیر ع بود که از آسمان نزول
اجلال یافت و روایات؛ او در اصول موضوعه مثل کلینی و بصائر و حق الیقین و کتب مناقب
مرتضوی و مجالس المومنین حدی نیست و اگر چنین نمیکردند عناصر مذهب ابن سبا العین چگونه معلوم
و بمقتضای احادیث متواتر المعنی چنین لمعان ظهور یافته که برای دیگری زینهار این لقب را تجویز نکرده
پس هر کسی که شیعه باشد برای غیر آنجناب این لقب بر زبان خود آرد ضرور است که درین مرض
گرفتار شود که مرض جناب مجتهد ثانی و اولاد و امجاد ایشان است پس این قیاس عقلی و نقلی کار
تمام کرد و ما نیز ثابت شد که ایشان در باطن از نواصب اند چنانچه جابجا در بحار و رسائل
کبار علمای شیعه مبین است باز شوخ چشمی این بحیا باید دید که دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده
و معلوم نیست که این اشکالات را معاذ الله ائمه هدی و هزاران افراد شیعه را فرا میگیرد بلکه هیچکسی
از انها باقی نمیگذارد چه جواب خواهد بود و غایة الامر غیر ازین نیست که مثل شیخ المقلین بلفظ ملا
بر تقیه حمل کنند و جوابش در ضمن این تقریر عیان است که هیچ اکراهی در میان نبود و در ما
حضرت امام رضا بالخصوص نصوص قطعی قایم است که اگر آنجناب تقیه میکردند دشمنی مامون چرا از یکطرف
و از هر آن به شمار میرسد با وجود آبادی و جبل هاشمی پهلوان را چرا متمله کردن آنجناب همراه صبح دیلمی میفرستاد
و بالاخر بعد از پاس چرا اهتمام نمود در زهر خورانیدن و البته امام میدانند ضرر را از نفع و مقام تقیه
غیر تقیه پس نیم خواب راست نیم دروغ چگونه تواند بود الغرض مقدمات قیاس در هر جا ملتبسه

اصول امامیه مثل بدیهی اولی توانگفت پس البته جناب مجتهد لاثانی غیر ازینکه بروح ابن سبا متوجه شده
بگویند اورکنی دیگر چه میتوانند کرد و امروز اگر کسے ازین مجتهد الزمانی و دیگران انار باب جهالت
... دانی بعد از آنکه تقیه را شعار و دثار خود گردانیدند هم در اعتقادات وهم در عبادات و معاملات توبه و انابت که
... لایق آن نمانده کا انابت ایشان پذیرفته شود مگر بعد از اصلاح و بیان و حصول اطمینان بر دو قدم جیب
... چنانچه صاحب تصایح و غیر او را اتفاق افتاد در تقدم معرفت نموده پس سخن تکیه ایشان خود ایشانرا در
... باکت آورده دائره نجات دنیوی بدر کرده خود ادعای تقیه کردن ایشان خود ازینجا معنی قول
... هر کس عیاننشه فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ وهم حدیث مرتضوی که زوال نفاق اول بر منافق است
... اگر کسی در عبارت تلبیغش نزد امامیه دلی غوری بکار برد و امور دیگر مستهجن الذکر وانهم متناقض و
... زان بر می آید بر حرفی از انجمله مطابق مرحوم اکتفا می ورزم کا فقط ملامت بسیار نمودن ذکر
... نگاه داشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نسبت بفقیر نموده بودند الفت کا آنهم بر صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل منبر السنت آل میشود فقیر کمترین انام که بنا بر ضرورت الزام از کتاب بیستونمان
... شان رفیع شان نقل نمودم و در هدایت بروی ایشان کشودم و بحمد الله کا و را زو بیت
... سخرای کرد ... خود رسید که روزی او در کوچه گذشت که زنی صاحب جمال و لطافت و
... داشت و در آن ملا رفیع بعلت پیدانی نزد او آمدی چون اسپ و ابرو رش دید لطائف الحیل
... محبوبه ملا گفت است بگو که بیست چیست گفته سه اشرفی یکی بجایش و دیگر بخط شیعیا که
... سوم تعلیم او و ملا چون تقریرش شنیده دانست که امروز مرا نزد و هم سوا میکند تا گفت یک اشرفی
... دارم هم وصل و کمالش را بجوی میتانیم ورنه ... ملا رفیع چرا نمیدهم ملا بر خود پیچیده و عیش او
... محمد علی مسر خویش گرفت و ابواب الجنان را بر ملا ابواب النیران گردانید بالجمله در عبارت مجتهد
... ست که حاجتی سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان الخ وجه لزوم تناقض
... سابق دلالت دارد بر پوشیدن و این دلالت میکند بر نمودن و عبث هم لازم آمد زیرا که
... عبارت کتاب بوالجنان که تمامش عنقریب می آید معنی اینست که جناب خلیفه اول امامیه بعد
... امام دوم حقه مهر را بر کشود و اراده معجزه ذکر خصیتین آن مرد جمیل الخلایق نمودن عبث
... اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذ الله بایستی نمودن بجناب فاروق و ...
... که معاذ الله وقت خلوت بود و پس آنچه واجب بود بر ذمه این امام اول هنوز باقی از ...
... معنی واجب نیست اجماعا مگر آنکه تارکان معذب شود و در فسق بمیرد و اگر بی توبه ...
... آنوقت در مسجد کتابی ندیده باشی که او توبه کرده از ترک این واجب معاذ الله که بلم شریف نبوی صلی الله
... ضروری الاداء بود چنانچه خاتمه عبارتش بران اول دلیل سنت کما قال علیهم بحکم حضرت انبیا

واقع شد الخ اکنون لیاقت خلافت داده آن علی الاطلاق کجاست تا به خلافت بلافصل اولیت آن
چه رسد و وجه عبث پر ظاهر است که مقصود بالذات امارت آن صرکسی را بود که حکم بجم دارد و قبل ولایت
چنین که البته مستلزم موتش بود تکلیف چنین چنین که بالیقین بهتر بود از چنین رفضه که جناب سیده او را
تشبیه کامن بچنین داده بود الی غیر ذلک فان من حکم حکم الملوک ان الناطق افضل من الصامت کما عرفت
فی المجلد الاول و بالاتفاق جناب مرتضوی در آن زمان صامت بود اگرچه صاحب بواب الجنان آنجا
مثل قاضی روز جزا مقرر ده بدفاعتبروا یا اولی الابصار و برارتکاب عبث و لغو هم بقای امامت صوری
نمی بندد زیرا که چنین معجزه ظاهر شد اکنون خلایق البته مطمئن شدند و درود بر حضرت فرستادند و عدم اطمینان
که رافضه او را امید انستند که آنمعجزات را از انواع سحر بنی هاشم خصوصاً قافله سالار ایشان میدانند چه اعتبار که دو
وهم را بمثل مشهور حضرت لقمان هم نیافت و انکارش از معجزه کمان بی تیر که در خرایج قطب الاقطاب رفضه موجود
و متیر جمین هم آنرا بصراحت نوشته اند پر ظاهر است پس کسیکه این معجزات را برابر کاهی نشمارد از نمودن ذکر خود چه بعید که او
اول رفضه بدان کار بیست هزار احتمال تواند بر آورد کما عرفت بموذجه و در کلام مجتهد اجازت ضرورت رفتن خلیفه
شیعه و نمودن امانت هم ظاهر است زیرا که مقید کرده بوقت حاجت در آن نبود دیگر بزعم او معاذ الله وقت خا
والبته در وقت خلیت رفتن بجنبی درست نیست ورنه لازم آید انقلاب طعن فاروقی بجناب مرتضوی که بشی مم
در ابواب بر جهات گذشت رفضه دست سخن برا او دراز کرده و در کتب ایشان مبسوط
و علما جوابش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یخفی و لا یفلح الساحر حیث اتی و اگر
در عبارت بلیغ مجتهد کما اشرنا تاملی نماید و درین عبارت بسیار دقایق و حقایق
تناقضات کثیر جلوه ظهور دارد و شاید که اکنون سخن فقیر را از فضول دانسته باشی پس
چون وثیقه یعنی فارغ خطی بعد از واقعه بریدن اعضای تناسل بود در قربات شریفه و
در حضور ملایکه مقربین و املای جناب سید النبیین حالیا در اشاره فقیر خط اختلاج باقیماند زیرا که مضمونش
بخاطر تو خواهد بود که ای اعلی اگرچه کعبه را منهدم کنند ساکت باش و چیزی مگو و اگر قرآن مجید را پاره
کنند خاموش شو پس انصاف بکن که وجوب حفظ و حراست چون انصاری که بلاریب مرتکب گناه
از قرآن مجید و هم از کعبه شریف را و بما الله شرفا و عظمته زیاده تر بود والله ثم لا والله پس غور بکن که خدا
رفضه بر اصول ایشان از مقاصد شریعت غراچه قدر دور افتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا
داد و از حفاظت و حراستش دست برداشت الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از برای حفظ امانت معلوم
انصاری که قطع نظر از ارتداد و مرتکب گناه بود در تخصیص چه کوششها از مکمن قوت بفعل آورد و از اینجا
ابواب النیران را در رساله قدیمه نظر بعضی از وجوه بعینها ایناً ورد ما بلکه تمامش منبر دم کما اشرت
جملاً و صحیح مفصلا و حالیا آن عذر باقی نماند لاجرم مناسب معلوم میشود که درینمقام تمامش ایراد نما

الیمنی را التفته اطراف باقی نماند و هر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحه خاطر خویش بربندد و بر صاحب دراکت
ریش می بینن شان که برای جهل فارغ ذاتی اقرار کردند بجهت قصه جوان انصاری که اعضای سل
یش را بر بدیده بود در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله جوانی بود از اولاد انصار صورت
والش بزیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی بر خاسته بزیر دستی قوت
یان نفس اماره را بر دست خود کرده و روی دست وساوس شیطانی نخورده و پشت پا بر لذات دنیای
فانی زده بود و همچنان رقم طاعات بر صحایف اوقات میکشید و در مضمار زندگی باحراز قصب السبق بندگی کردگار
میکوشید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سالی اراده حج کرد در وقت رحیل قافله کاروان اهل یقین حضرت
امیر المومنین علیه السلام سفارشش بمیر حاج نمود و باعزاز و اکرام او وصیت فرمود و تفقد احوال آن جوان را حتما در خور
صورتی مناسب انسیرت کرامت کرده بود از اهل قافله زنی دیده او دید عاشق جمال وی گردیده در نوبتی
حب عالش مدتی بتلخکامی گذرانید تا شبی خود را باو رسانید و پرده از راز خود گشود بزبان لابه و حیا بلوغ
نمود جوان گفت در شواهی ما ... گرنه فریاد کنم در میان قافله ترا رسوا سازم زن ناچار بازگشت و در
دیگر آمده زمزمه ساز کرد در تحصیل مراد نفس اماره دیگر باره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان امتناع
در منزل سوم آن زن گوهر و یک زرد گردن بندی و دو انگشتری یاقوت که نام شوهرش بر آن نقش
برداشته شب در وقتی که آنجوان مشغول نماز بود و نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
اسباب انداخته بمقام خود بازگشت چون صبح شد و وقت رحیل رسید زن فریاد برآورد و دست بر سر
گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان خوش بود
از من دزدیده اند کاروان سالار فرموده تا بارهای مردم گشودند و اثمال را در میان اسباب یکان یکان
تفتیش نمودند الا آنجوان صالح که حضرت امیر المومنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی دامن عفتش از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنابر آن شرم میداشتند که اسباب او را
تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آنجوان آمد و گفت مالی از این زن گم شده است
بار و اسباب ترا بدان سبب بجوئیم میخواهیم تبرئه تو کنیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت اینست
مال من چون نشان از وی خواستند نشانها یکیک باز گفت اثمال بزن دادند در میان قافله آوازه
افتاد که آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده ... بسیار زدند و قصد کشتن
او کردند یکی از ایشان گفت اینجوان ابن عم رسول خدا بما سپرده است و سفارشش کرده سزاوار آنست که
او را مقید ساخته نگاه دارید تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بریم و از
اراده آنحضرت را اختیار کنیم تا حد شرعی بر او جاری نماید آنگاه دست و پایش ببستند و بر شتری افگندند چون آن
رسیدند او را همچنان بسته بپای کعبه انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا از تپش آفتاب نفس

چون کباب بر تابه سنگ چسپیده و از حرارت هوا پیکرش ماهی دریای عرق گردیده بود بر چنین حالتی آن زن
بیحیا نزد او آمده گفت کام من بر آر تا ترا ازین عذاب هائل رهم جوان همچنان ابا نمود و زن مأیوس بازگردید
و در میان کوهستان ملک میگشت اتفاقاً غلام سیاهی از عنیزه دچار شده با وستاریخ ده بعد از چند روز
اثر حملش ظاهر گردید نزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که آمد و نزد من زنا کرده و من از و آبستنم
بگفتند چرا با حال گفتی گفت نخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شده کار بفضیحت انجامید ناچار اظهار
آن کردم تا شما را بر آن گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افگنده
می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باستقبال او از شهر بیرون آمده از پیغمبر و
کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیر المؤمنین صالح مگو که او دزد و زانی است اینک از
دنبال میرسد آنحضرت چون بآخر قافله رسید او را دید مقید بر شتری انداخته امیر المؤمنین علیه السلام
آنشتر را امیر انداخت تا بدر مسجد فرود خوابانیدند و آن جوان را بمسجد آوردند پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیهما السلام
را فرمود که بسقیفه بنی النجار بروید آنجا در خانه بزرگی ببینید در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آید شما او را گوئید
مرحبا بکما یا سبطی رسول الله بگوئید قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوئید
ید الله علی بن ابیطالب مجملا چون زن نام امیر المؤمنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان
روانه شد چون بخدمت آن امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق این مرد چه میگوئی گفت چه گویم
یا ابن عم رسول الله در حق او که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من از و آبستنم و اهل قافله همگی بر آن
شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رو و چوب دستی آنحضرت با حقه که در فلان
موضع است نزد من آر چون چوب دستی و حقه حاضر شد آنزن را به پهلو خوابانید و گلیمی را بر او پوشانید و آن چوب
را بر پهلوی او نهاده فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو باد ای جنین
حکم نطق آفرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا ابن عم رسول
آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پدرت کیست از او دست نابنده
یا پیدا از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که جز خدای تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسو
و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی است از عنیزه و میان من و او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا
نه بحلال امیر المؤمنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود یا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو
فریاد برآوردند و در حضرت بسیار کائنات فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار میکنیم از خطائی که
ورزی که بر این جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت سر بمهر را برگرفت از ان
و آلتی خشک شده باد و خصیه از آنجا برآورده حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بر سر منبر خطبه خواند و این آیت را تلاوت فرمود

هایکیکها را الا ان آن جوان از مسجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را برید جبرئیل امین این خبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نزد او رفت چون از ورثان گشتند حالت بریده در پیش وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیت زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را
قطع کردم پس از طبیب علتهای درون آمر بهم ریش جگرهای پر خون دست مبارک نهای خود را بر آن
موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این حقه نهاد و فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من بچنین کاری متهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در این
حقه است بمردمان بنمای تا گناهی او معلوم شود پس آن مجرب ثبت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده است معار مقصوره دین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را از ان حکم
باصواب منع نمود و فرمود که درینوقت او را رجم نتوان کرد چه او آبستن است و رجم او باعث هلاک آن
طفل بیگناه میشود پس ترک آن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام بسر کرد آنگاه سنگسارش
کردند انتهی بحروفه بعد از انکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات مرتضوی
حاله کردی باید دانست که در خصوص گرسی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر زبانه غیر الهام
بیت تصنیفش :: دلم ز صفحه فهرست برگرفت سواد :: از انکه بعد بریدن تمام شانه شود بگره کشاده نگردد در طره استاد
بیانش مفصلاً مقتضی اسهابست لیکن موجز آنش آنکه از جمله وصایای علامه دهلوی قدس سره العزیز که زمانی از جناب
شنیدم بحمد الله که درین شغل از ان بالمره در نگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تا ممکن
یکبار نباید رسیدن و خاک مذلت و رسوائی بر سر ایشان ریخته بلکه آنا فانا و زمانا فرمانا که حال ایشان
قطعاً مانا بکلابی ست که لیاقت فهم قواعد شکار ندارند پس همینکه نوعی صنفی کامل را دیدند عو عو صدای
آغاز کردند بر روی او نمائی آیند بلکه میگریزند و لیکن از ندای مذکور خاموش نمی مانند خود را از آن
بعد دور میدارند وانیم از آنجناب بلا واسطه استفاده نمیتوانند که باوجود عادت ذکر کتب در بعضی از مقامات گلو
... باید سکوت ورزیدن با بعملات هر چه تمامتر گویند که ماخذی ندارد به اقرار دادن پس از هر طرف هجوم نمایند
... لشکر زاغ در عن حاطه کنند با این نعیق شقیق صماغ را پریشان گردانند که از مقربات ملائیست که چنین امر عظیم را
بفرقه حقه نسبت کرده و ماخذی نزد خود نداشته و هر گاه نام کتاب بعد از این انکار وقت مجلس مناظره یا تصنیف
بریدند بعد انکار مخالفین بمیان آید و از عبارت نشان داده شود البته موجب فرار بدر سوائی مجتهدین تواند بود
... طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط یکتاو تاری قدم در میدان مناظره می نهد از تصفح و تتبع روایات
... دیار دنبا بکتب اهلسنت چه رسد و آنچه بگفتار در آمد بتقصیر نیست که ابتدا از زمانه بمقتضای آن باشد در زمره مگر از
... کنندگان را او دشمن چوبه تیر میتوان دوخت :: لاجرم بمقتضای وصیت شریف درینباب خود را اعدا از ذکر
نام کتاب باوجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه را از غرائب

وسبب ننگ وعار دانسته تکیه نشد بمصداق ان اکرمکم اتقاکم التقوی الحمید آغاز کرد ولیکن چون بنا
وقت درس رسالهٔ قدیمه که با مرا از بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث درباره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شده بود و باعث بر ذکر نام این کتاب گشته بود در نحیجه و صحن چیزی از کم حوصلگی فخر اوساسا قلیلی از آن
بطور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بمجرد برآمدن نام کتاب از
زبان شان طلبه کتب درسیه که استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار این حکایت بعمل آورد ورنه آنچه من درباره استیعاب استغراب این قصه تقریری کرده ام و انهمه موجب
عار و ننگ ست خود را از ذکر آن بتقریب معلوم معذور نمیگردانید و صاف صاف میگفت آنچه از عادات پدر
دهقانی او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بصدور استعفا از حضرات مرسلین دارد
میگوید آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصا از دیگر انبیا عموما و انکار سخت
از روایت آن مینماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت درباره نصب جناب مرتضوی باثبات
رسانیده ام و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استعفای موسوی نیز بطور آمده
بالجمله مجتهد خود ببانگ بلند میگفت که ما قایل بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شیعه نیز دلیل
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود بریده باز برای استماع
علاجش وحی الهی نرسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست مبارک خویش بر شرمگاهش مالید چون
در هانوقت زخم به شد باز بدست حق پرست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بدرجی نهاده
مهر بران زده بحضرت سید الوصیین این النفس امانت سپرده حکم فرمود که در هبوط وحی از آنگاه دارند
الغرض مجتهد بنابر اخبار طلبه از حقیقت حال خود مطلع شد و از سر خطبه عجیب و تیز زبانی در حق او چنانچه دیر رسم
قدیم بایشی در گذشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از جهالت و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس اعتقاد در دلها قیامانده که شکایت مثل سابق بدست نماند اکنون بعضی از عجایب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز عباز و آمد رفت آغاز کرده و روز بروز در شب بی شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوبان امر اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد ٭ بسا کین دولت از گفتار خیزد ٭ فکیف که شب و روز صورت
صبیح ملیحش بچشم ببیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی سخن وطر داد چه مناسب بود که از
جوان بصدور آمد که او بی تابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم جاری دل را می اندوخت سیخواست
که سوز بس آتش قلبی را بشربت وصالش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر بگوش نشنیده که من از ترس
جوش شباب هم عذاب بعضای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سربمهر نگاهداشته مقسوم پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای آن حاجات میبافت که مرد آخر بین مبارک بنده الیست ٭ داگر با

می ورزید جایز للمضطر ما لا یجوز لغیره و ما یجوز فی ذلک لوقت یتقدر بقدره دوم آنکه از قافله کسی را زنی بیگانه
میگفت که همین صحبت تو ازین بلا محفوظ خواهم بود که دارد همین دیده از دیده شرم و این امر بسیار
آسان بود که خود در پیش قافله بسبب وصیت جناب امیر اعزاز و اکرامش اجمل می آورد و خدمت میکرد اگر او
زین ماجرا حرفی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشانید و زنان محامل نمیافت که با وی مراوده
کند و سلسله محبت و فرهاب را جاری دارد سوم آنکه جوان با وصف تهمت دزدی آنهمه جور و جفا و ضرب
شلاق مردم بکشد و حرفی بر زبان نیارد که دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن
بوقت خاموشی حالانکه اینهم میتوانست گفتن با اهل قافله در پیش ایشان زن طالب هوا و هوس بود
بسبب عداوت قتلش انیست و هنوز دنبال مرا نمیگذارد و حال من بعد از شنیدن عذاب ایشان بدینجا رسید
و کسی قرب رخت من در قافله تو باشند و بشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین بلا تنها بوجه شرعی نجات یابم
درین ایام متبرکه هم آمد و رفت او کم نمیشود نمیکنید وقتی که با مردم قافله زن مذکوره اظهار حمل آن جوان نمود
بگفت که من التستم چهارم آنکه ماجرای عجیب تر ازین همه انیست که این صالح را انچنان نماند که برای حج و ادای
مناسک از خانه خویش برآمده و ازین مصائب این عبادت خاص از دست میرود تا سال دیگر می که خود
نند که مانند طفلان و مجنونان هم چنین نکنند که مردم او را بزنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت در
اوقات خاموش باشد با وصف صلاح و تقوی حقوق الهی را برهم زند اهل صلاح و تقوی انچه کت
توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوی او همه متفق اند در روایت ملا رفیع از ان پرست پس از روح او
باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسایی او شمرده شود و چگونه عقل تجویز نماید که عفیف
صالح این ضرر را بخود می را از بر اخویش تجویز کنند لا حول و لا قوة الا بالله و از اینجا که ملا معتقد این امور است
پارسایی و زهد او را بر ملا میگوید پس چیز ز اخلف چه تو انگفت پنجم آنکه بخیال عقلائی اند که مسعود تعریف محل
اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصه قطع را قطعاً یا ثقتاً یاد نکنند و نگوید که
است متقی و پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجملاً یا مفصلاً حالانکه حضرت امانت او را بکمال
حفاظت به سید او صبیا سپرده کوشش در ایمنی داشته که مبادا این قصه نسیا منسیا شود بلکه باید که
بپذیرد که حفظ و حراست ذات او اهم امور بوده بر قدری که مشهور سازند ضرور تر است هم امانت را چنانچه
نصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهلسنت از چنین واقعه غریب حرفی ذکر نکنند و از اجماع خلایق
تلق چنین سر تنگنای رحم مادرش خبری بر زبان نمی آرند حالانکه ادانی کرامات و خرق عادات را از دوست
ارند پس بسا تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ایشان بدفتر یادگار نگارد بلکه بر زبان نیارد و دوست
سلم را رنجه نفرماید و هر سوم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهلبیت خصوصا جناب امیر باشد
کاست نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جوهر المراد وغیره فی غیره من اهل السنة اهل العناد و هو ظاهر

گر نه فقیر اینحکایت را دیده بلکه دیگران شیعه کتب تصفح تام و استقرای ما لا کلام داشتند بهتر آنکه بمقام مزید جر نیست که بلا ارتفاع
ایشان تبلیغ البیان را که رفته از شنیدن عبارتش و او رقاصی و پائی کوبی کنید بهر دو طرف و تقلید بعضی از
سالکان باره توانند گفت که اگر ممکن باشد باید که ضمیمه نهج البلاغت باید نمود ضمیمه قرآن مجید که بلاغت خدای عز و جل
اختلافی نیست بخلاف بلاغت جناب امیر که اتفاقی نیست کما لا یخفی علی من طالع الفاظ او رسوم عنهم من الالا و الالاد
و الوظائف و درین امر خاص موجب حیرت عوام و خواص آنکه محسنات لفظی و معنوی از علم بدیع مراعات بعد
از ان است که کاتب و شاعر اول در بیان امری رعایت بمقتضای حال و مقام چنانچه باید کرده باشد و در اثبات است
گفتاری و مطالعت حکایت بنفس الامر را اهم مهمات پنداره و ورنه او را آیات مسلمه کذاب توان گفت حالانکه
کلام ملائی مذکور اگرچه نقلا باشد از قبیل مثل مشهور است که دروغ گویم بر روی تو و یا نقش بر سبیل اجمال آنکه
خود او الا بینو لیسه که هر گاه زن ناپاک قابو یافته در فرودگاه جوان معنوانی رسید که او بی خبر بود از ان مشغول
عبادت پروردگار عالمیان کیسه خود را با اثاث او تعبیه کرده و بجهان رفت که گفته اند شعر ای دل حدیث ما
بر دلدار با بگو و لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود و چه و صبحدم فریاد کرد که سرمایه معاش مرا دزد برد و امیر قافله
فرمود تا بار هر کس را بگشادند و کیسه دزدیده را تلاش کردند و نیافتند پس ملا مینو لیسد که بار همه کس گشوده شد مگر
الا بار این جوان که امیر المؤمنین در اعزاز و اکرام او مبالغه می نمود بنابر غایت صلاح و پرهیزگاری لیکن به استیلای
قافله سالار حاضر شد و گفت که قطار اولی [illegible] که اعزاز [illegible] بار تو باشد پس از روح ملا [illegible] او هم [illegible]
عشق محبوبه خود علی الشرط [illegible] این زن بود کما قال العرفی شعر گوید منع لب کن عشق گوید فرد [illegible]
کی تو هم در راه عشق خود عنان انداخته بار پیر سید که ای هرزه سرا راست بگو که کشادن بار بجوان [illegible]
مذکور در اغاز بود یا انجام و هم بمقتضای حال و مقام فاعتبروا یا اولی الاحلام پس شاید که وقت و شتن [illegible]
قلب و جگر و هوش و حواس ملا العیش [illegible] گرانی نزد محبوبه خویش باشد که هم جا داشت هم کمالی و نزد حریف ملا کمال [illegible]
نمی ارزید و رنه حریف ظریف سر من الله [illegible] می نمود چنانچه یوسف فرج زمان و منتظران فرج خویش بتعلیم و تلقین [illegible]
معنوی نیست کما لا یخفی بالجمله اگر امر اول راست است از جستجوی [illegible] دم پس [illegible] قافله سالار [illegible]
و بالعکس حالانکه تبیح حلی امام اعظم امامیه کتاب سلیم را از خلاصه دفاتر [illegible] معتقد موضوع گفته بسبب
بعضی از امور موضوعه در نسخه او پس وضع این روایت بطریق اولی و از انجا که قطع نظر ازین کذب بیت
مشتمل است به خلاف عقل خطرا است چنانچه دانستی هم خلاف صلاح و تقوی قوت قدسیه مجتهد را که ازین
حضرت حیدریه بار بار نشان داده ام امتحان [illegible] انکه درین که چنین مناقضات افترات در ان مجمع جمع نباشد و ا
غیر دوار [illegible] وانجوابه نتوان برد [illegible] اگر کسی از علمای تقلید طایفه رفته که او در رقاصی بشنیدن خیا
سید هر ان قافیه سنجی [illegible] خورد و از ملا عقلش بلا حد چنان پندارم که در مستطرفی منقول محمد علی مذکور باشد
خود در حکایت دعوی جوان انصاری بعدم رعایت مقتضای حال و مقام که اساس بلاغت است و

نزد خواص و عوام ست بمقتضای مثل مشهور مشتی نمونه از خرواری واندکی از بسیار هست آنکه ظرفا میگویند که مجتهد
بیگونه در روایت مناقب جناب مرتضوی قیل و قال نماید باین امر مامور میگردد که بیا فسق گذشته و بقیه می آید
همه اش حرف بحرف دلالت بر جنون واضح باجوان انصاری وارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را هنر بر هم میزند
آنچه یقیناً بالاجماع موضوع ست آن قصه را بعد از حکم بصحتش در مناقب آل عبا می پذیرد کما لا یخفی علی من
جمال تالیفه من طعن الرماح وغیره وهو موضوع باجماع الامة موجب تم که ایا مناقب عظیمه جناب مرتضوی
در روایات صحیحه نزد مدعیین فرزندای اصحاب عبا بمعرض ثبوت نرسیده تا علمای شان روایات موضوعه
و ارجاف در دل میخزند پس حقیقه پرده ناموس مذهب خود در و بروی اهل دانش و بینش میدرند بحمد الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب آنچه بصحت انجامیده چندان بکثرت رسیده
که بیشمار ست بخلاف شیعه منافقین که ایشان را بهمین موضوعات و محدثات در دین موقوف و عادی محدثات
درین مباحث رونق بازار ست کما لا یخفی علی اولی الابصار نعم آنکه مضمون این روایت بهر طوریکه باشد
که زنی آن جوان بیگناه را متهم خواهند کرد ای علی آنچه درین حقه نگاه داشته باشد بمردم بنما تا بیگناهی او
پیش ناظرین ثابت شود دلالت بران دارد که حضرت این واقعه را چنانچه بوقوع آمد میدانست بوجهی
که احتمال نمیبعنی را تجویز نمیکند که جناب امیر از علوم غیبیه در خصوص مفصل خبر داد و وقتیکه امین همین را بطلانه
ارشاد داد آنچه بدان اختیار نمود همه بترتیب وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان مطلع
باشند پس چون از افعال جوان آگاه بوده هم آنچه بروی گذشت از مصائب زد و کوب لاجرم در حقیقت
سعایت از و خواهد بود از ماست که بر ماست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب سکوت
آن جوان بود چنانچه دانستی و اگر اد اشاره باصل قصه نمود که زن طالب حرمی همراه بود چون بار بار او
انکار کرد بجهت عداوت مرا متهم گردانید غالب آن بود که به مجرد قولش اعتماد کردند که او را در زهد و تقوی بلند
دیده بودند و بجهت سفارشش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصاً رئیس قافله اگر مجرد قولش باور
نمیکند باری چه جهت بر شرمگاه می نسبت تا بعد از نظر البته بین التجلی والاستتار باور میکردند که سخن او
راست ست ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر مثل مشهور ضرورت
نمود که الضرورات تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند به بین که چون فاروق بسیف اشاره کرد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت بر دو زانوی خود کشود و فاروق نگریسته
تقرر شد که سبب برات او شد کما نقله المجتهد فی هذا المقام عنه و نقل فی الدر عنه عند علی کرم الله وجهه فبانت
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بشارت دادند بالجمله خود اشتهار
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که این واقعه شهرت یابد و بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج
پیش از وقوعه بر طور ساما میه نموده آید و اینجا هم حکم میکنم که رفضه بر تجاهل حضرت فاروق چه تو و ثنا از اقرامات

برپا کردند ورنه بسیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود نه حاجت بارادت ان امانت فالعجب وما ادریک ما العجب اصول و
فروع دین وملت همه وبالا شود کما عرفت مرارًا و جناب امیر نه معجزه نمایند نه نفی را از زبان
منصوص بر زبان ارند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و هم آنکه آنچه کلامی واعظ از راه عداوت
و نفاق کلمات بی ادبی در حق فاروق اعظم جاری دیده حق اینست که او بمصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند * قول ما نیز همین ست که او ادم نیست
از دائره انسانیت بدر رفته و کمال عصبیت از برای خود ثابت نموده زیرا که تحقیق مباحث دینی از قرآن مجید
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه آنچه بکوشش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتی
بوقوع نیامده پس بر منبر محراب و منبر وزیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بی ادبی
کردن سواد الوجه فی الدارین ست و کذبی ست که نزد هر صاحب دانش و بینش پیداست
و این تیز زبانی و بی ادبی را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه ما بونیت او
چنانچه قبل ازین بالطار محمد علی واعظ بکید و دینار عیانت و ابنم بظهور پیوسته که او لایق خطاب
نماند مگر بخطاب حافظ شیراز ع برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است * یازدهم آنکه استقبال
امیر المومنین برای آن جوان رئیس الزاهدین مهار شترش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن و
زن را بفرستادن هر دو فرزند دلبند خویش طلبیدن و خلائق را جمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن حقه
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیاء طلبیدن و این معجزه عظیم را مرتب گردانیدن با نفراد یا مجموعا
دال بر آنست که حضرت مرتضوی در خلافت فاروقی حاکم بود بالاستقلال که بی علام خلیفه تا ابد در خصوصیات
فیصل این چنین واقعات مشغول میشدند و رفضه یقینا آنجناب را جاری و بیش نظر دارند آنجناب را از جمیع صحابه
و زیاده از خلفای راشدین شمارند پس از وقوع این واقعه بعنایت ایزدی اعتراف کابر قوم کذب ایشان عیان شد تا
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرده ابن مسئله حایل بود که رحم زن بعد از وضع ولادتش میباید نه قبل از آن
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح جنین جواب سوالات امیر المومنین این هم از عجائب و غرائب خواهد بود
فانه لا ینسب الی الاطفال و المجانین و ذالک ظن الخاسرین سبحان الله کسانیکه وارثین جنت الفردوس نصوص جنیم
باشند و قس علی هذا امور دیگر و مصداق آیات مدحیه دیگر کما عرفت فی المقالة السادسه مفصلا در حق شان چنین
خیالات خام نمودن کمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان میفرماید دماغ بیهوده پخت خیال باطل بست اکه از
رفیع الواعظین از امیه صدور یافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین است و موجب لعن علمای نافقین اما
واقعه دیگر که بر فی زنا به ثبوت رسید و خلیفه ندانست که او حامله است پس ممکن است که در ان تغیر رود و ور نیم پیدا
لیکن ثبوت حبال ان مسئله در اینجا هم نتواند شد ورنه قیل و قال بوقوع می آمد که جناب مرتضوی میفرمود که رحم بعد ولادت

نبایدداد میگفت معاذالله قبل از آن وحاشا که نزاع دایر شده باشد اجماعا پس مرتبه عیان رسید که
هر گاه میدانست حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او و حال جنین پس بمقتضاے
سوال از فضول بر جایش رجم آورده و زن را در انوقت از رجم باز داشت که بار دار است اعلام انان عمر
فاروق سمعا و طاعة شکر گذار شد و گفت لولا علی لهلک عمر ؎ تواضع کند هوشمند گزین ؛ نهد شاخ پر
میوه سر بر زمین ؛ باقیماند آنکه اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت و فراست هر دو محتمل است و صدور
کرامت و فراست از علامانش بعید نیست ؎ وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه ؛ فلیحفظ هذا التحقیق فانه لا
یشوبه شیء من التشکیک ؛ دوازدهم آنکه آنچه واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمه حکایت موضوعه در حق جناب امیر
متکثره الزامی غیر مترقب بکار برده و لفظ معمار مقصور دوین آورده اگر بر اصول اصیله اهل سنت است
تشیع حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید و از در اعتراض در آید که ؎ بے دیوار ایمان بود
شده چاره از چاره یارش ؛ و اگر بر اصول خود از راه قصور نظر گفته پس توان گفت که اگر بعکس
توجیه ان اقتدای که ان الله یوید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید اعور المحدثین را در کار
حبیب نبوی زیرا که انجناب بر قتل حضرت زهرا کما فی علل الشرایع للصدوق سکوت تمام ورزید
بلکه حرمتهای ناموس اکبر را بچشم خود دید و از جای خود نجنبید بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک سابق
از دست رفت و فتنه بر فتنه بین المسلمین پدید آمد تا بجدیکه رفضه انخلافت را معنی گفته و بیان کردند که احکام انجناب
تقلید شیخین اتفاق افتاد پس هر کسی بعد از دیدن کتب شیعه در جواب ناصبی قزوینی معتقد کلینی مصراع
بر زبان آورد مصراع این عمارت سنیت ویران کرده اند ؛ بخلاف فاروق اعظم که دین اسلام
او قوی شد و جمیع محدثات و رسوم کفار ضعیف گشت و سلطنت کسری و قیصر درهم شکست و اگر باورت
نیاید باید به تاریخ رجوع آوردن و نیز رساله سلطانیه که فاضل کرمانی نوشته و در ایران هم متداول و هم مطبوع
است کردن که در آنهم این اعتراف موجود است و از مضامین عبارتش چنان بر می آید که چون خلفا
بر طریقه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفتند نور اسلام در بلاد احاطه کرد و ظلمت کفر بر طرف شد
اسلام تا باینجا رسید امور دیگر را که هنوز در زردابای روایت واعظ قزوینی موجود است و ایجاد آن در
افزون است از تعداد و شمار بیرون بر ذکاوت ناظرین مناظرین گذاشتیم و نظر در اقوال آئینه مجتهد
بنابر عجلت ضرور پنداشتیم. قوله شعر فهمی عالم بالا را حق اینست که یا هرچند تمامی اللوازم و عوارض
مذهب رفضه واقف و اتت ائمه را در کتب ایشان بشگافیم و الفقره متخالف
بانتسابا فهم کسی و انشیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام مذهب تر ایگانست حتی که
طاهرین ناماندار کامگار جابجا بر اعتراف بعجز و قصور یاد می فرمایند و کتب مجتهدیم بر آن دلالت
شارحین در اکثر جا بر ارق است گاهی به تاه تاه میخندند و گاهی بملاحظات بول و بتورمی گرید یعنی توجیهات

وتاویلاتیکه در تهذیب و استبصار مسطور است چنانچه باید صورت نمی بندد و بنده بیشتری را از آن که مجلس
بر تقیه ائمه باشد بر اضلال ایشان منطبق می یابد که از خدام شان هم بعید باشد خدا را داد انصاف بده که چون
سنی حاضر شد و پرسید که آن انگشتری که اسامی مقدسه باری بران کنده شده و صاحبش بدست چپ پوشیده
از آن در بیت الخلاء استنجا توانکرد آنرا مدلل فرمودند و مبرهن که بزرگان ما همچنان میکردند و قس علی هذا
فرق دیگر پس و رامت چنین مبدعات را عادت کردن و دل بدان بستن پیشه ائمه بر اصول اهل ضلالت
وغمه بوده و هرگاه شرح و حواشی بهم نرسد باید بدیباچه وافی فاضل نامدار کاشی توجه فرمودن و واضح شود که
که در باره شیخ الطایفه و اعتقادی ندارد و حریا بکاس امور شریعت وکیست که بشرح و حواشی پردازد و
وحقیقت کار را انکشاف دهد حواشی شیخ حسین غیر کاشی نیز درین در کشف حالش کفایت تواند کرد پس اینچه
برای مجیب مصیبت یعنی مولف بصارة العین درین هفوات گفته بود که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد تقلید آنچه
غیر از خاتمه حکایت مشهور نیست که بدین غلیوا از بلند پروازی و رشید نش در علو مجتهد شعبده باز در آن
واحد نخواهد بود و این امر مبرهن و مدلل است کما اشرنا بخلاف دعوی مجتهد در شعر فهمی عالم بالا که بی حال
قعال و سلاسر مقرون باجمال و اهمال که به تصریح پدرش در صوارم دلیل فرومایگی است و مخفی نماند که خو
هبوق حدثیکه من از رساله نقل کرده بر تسمیه است یعنی هر کس که نام امام زمان بر زبان برد کافر است هر چونکه
باشد خواه در مخفی گوید خواه غیر آن و فرق شد از اولی با علی زیرا که در لفظ ملعون هم نقال کشمیری اوستاد
هم شاگرد او میرزا بالغ و بمقامی مدعی اجتهاد بگمان خود در تاویل نتوانند کشاد که مراد از آن را بعادتی که مسلمانان
از مقام ابرار است چنانکه ناظرین نزهه کشمیریه مخفی نتوانند بود و هر چند سید مرتضای رازی علم الهدای ثانی
در تبصره و غیره صریح گفته باشد که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس این هر دو ناصبی اند زنهار تصریح او را گوش نمیکن
اکنون که امام رضا را نفی بر ضا خود لفظ کا تری نیز اد نمود البته در تاویل بر روی هر دو مانند در رحمت الهی مسدود
شد و باب رحمت و قهر تا متناهی فراخ گشت طرفه تر آنکه مجتهد ثانی فرزند پیر دهقانی و بدینهم اعتراف دارد که
که خود علمای شیعه نام نامش در کتب مذکور نمی نمایند پس قیاس هر دو مقدمه صغری و کبری بایجاب از دل
و کلیت ثانیه بدین طور منتظم شد که اساتذه امام اعظم اول و سید مرتضای انجم قدیم نام مقدس او را در
تالیفات خویش که برای شهرت و دوام است ذکر کرده اند و هر که چنین باشد ملعون و کافر است و معتقد
علما امی باید که از ملاحظه این تقریر بیبر که برید و مالند و از دست معاشر اهل حق بنالند چه این ذاکر
نام امام البته بعد ازین قیاس بر تالی از برادران زراره دشمنی که ائمه هدی خصوصا حضرت
امام صادق بطور وظیفه میخواندند که لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری پس ز
قسمت و جهی نصیب که علمای شیعیان مهتر بن رافضه فقهاء سبعه گشتند و کمال تقرب ائمه ایشان را
مثل زراره و هم سر گردن اعجب اینکه از همه تحقیق تر ازان و چون لعن و تبرا از ذاتیات مذهب رفض شده تا بجدیکه شیعه

مشهور زبان زد عوام و خواص گشته ه در مذهبی که باشد لعنت بنیاد مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم نیس کرده
لعنت میان ایشان دایر شد و از عجایب اتفاق آنکه در محاورات گفته می شود که فلانے گهه می خورد
و مراد می گیرند که بزرگان را بد میگوید و در حال شاه جهان بادشاه دهلی نوشته که ملا دو پیازه بجهت
حاضر جوابی و بدیهه افروبلیغی نامزد شد تا بخدمت و امتحان شاه ایران در آمد روزی امنا و قدر پیان
قرار یافت و خروسی مالک کرد شاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدم که گهه میخورد پادشاه و ارکان سلطنت تحسین نمودند
جواب دادن و نیز در تواریخ گفته اند که روزی در شکارگاهی کسے خواست که باز را از برگرگسے سر دهد بادشاه منع
فرمود که شاید زمان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر کرگس دراز می باشد ملا عرض کرد که
خاطر جمع باشد گفت چگونه گفت چون اینقدر از مراعات ادب درباره جانوران آن زمان نسبت بر
درجه صحابه کرام خصوصاً بجوانه سرور امام بطریق اولی خواهد بود فرمود که رسم بدگوئی محو شد پس
از اینجا علم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی در بن شهر بدو رنگی واعظان مشهور اند و بدین معنی العنیو
نسبت تمام دارند حتی که صاحب وسیلة العصاة در حق طایر مذکور این مثل آورده مصرع چون
علیو از همی که شمس نماده و شمش مه نر است پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن بچال علیو از شیر بن کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و نعم ما قیل ه حسد چه می بری
ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا داده است و حکایت زبان زد مردم آنکه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ه برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار و این بیت بدرگاه الهی مقبول شد و نورانیت آن بعارف شیراز محسوس گشت
گویند که یکی از اهل هوش دنیا پرست طبع خود را آزمود و گفت ه هر گیاهی که بر زمین روید وحده
لا شریک له گوید پس رو بجانب آسمان کرد و منتظر آثار قبول گردید تا عنی چنان رید که بجوف خلقش
فرا رسید و ایراد این حکایت بعد از آنست که کفر و زندقه ائمه عظام مجتهد و مقتدایان ایشان بصیر و غیر بصیر
را بسکان بگوش و دهان شان شاشیدند همچنین معتقد و غیر معتقد زبانی علما دو حضرات و افادات ائمه معصومین از
تبره و رفضه مثل رابعه النهار اشتکار ساختیم تا به جای مجتهد فلا العقل قوله ولا الت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر
سوال آنحضرت بالقاب شریفه مختصه ندارد حتی یاران برزه گی مجتهد الشیعه باید دید که در رساله قدیمه نوشته
بودم که ذکر نام صاحب الزمان از رفضه در اصول خویش کفر نوشته اند و هنوز اکابر خویش را محبت آن اهل
بیت میشمارند حالا درین اوراق واضح شده که نزد شیعه هرچه از ذاتیات امامت شد نیست او تعلق
دارد که کوکب دری و شمس من النجوم است و هرگاه امام غزالی برای هند و لیست مذهب الیجام عوام نوشته
که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن و بر واعظین و غیر واعظین الزحقیقة

بهره ندارند ذکر ان و ذکر مشاجرات صحابه حرام است و را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر از محمول بر تعبیه شان می پندارند انتهی حاصل
مقصود آنکه باید آن مرحوم را زیر زبان گرفتن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر میشمارند و معلوم نیست
که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان مینماید چون ذکر نام و ذات ایام کفر باشد از عوارض چه
چه نام توان برد پس اگر غرض اینست که هر چند ذکر نام کفر ست ولیکن امامیه ذکر غیبت و غیره میکنند کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموما هر کس را اگرچه محقق بوده باشد
و بار باراین ندامت بر روی کار آمد ولیکن عدیله شیعه هنوز قبول ندارد و لیس بصحیح غبار هی و اعتراضی نیست
و لازم نمی آید از تحریم ذکر شهادت برو افتاد انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقا کما لایخفی اطرافت
آنکه ضمیمه کلام منافق هم دلیل آنست که اهل امامیه اجازت نمیدهد که نام مبارک بر زبان رود چنانکه خودش بنوشت
و اگر ذره از مودت این دو مان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و نقاره علم گذاشتی بلکه همقیرین قسم زعم حقا امامیه کافر
میشوند و بدیقولون علی ابائنا الیما و سیصلون سعیرا و این خود از دیر باز مدعای ما بود که امامیه از نام نامی
چنان متنفر هستند که شیطان از نام این بزرگان و بنا بر نیست که حضرت ابلغ بلغا نهج البلاغة فرموده اند
در خاتمه کلام بلیغ انتظام خویش در حق دوستیان و کثرت گویان که با ضمیر لعدو حبا نه الا و قد ظهر فی فلتات لسانه الحاصل با همه
کفریات قول مجتهد که امامیه نام نمیگرفتند بلکه ذکر غیبت و مانند آن می کنند یعنی تقلید بزرگ بزرگان خود است
که تیر جار اشکاف تا سوفار غرق شده و آن بیچاره میگفت حدا این واقعه را دروغ گردانند و خود مجتهد از جنس
کشف الغمه چنانچه گذشت و باز می آید مفصلا در حال مشایخ نقل میکنند آنچه دلالت بران دارد هر دو شیخ
طبرسی و مفید در طایفه شیعه از منبعه و شیخ جلی بوده اند پس دانش و بینش شریعت مجتهد ختم شد القصه هر کتاب
در سیر و اخلاق حسنه تصنیف شده خالی از مناقب حضرات اهل بیت و برانگیختن بر محبت ایشان که غایت کار بعض
اتباع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکتاب ها چنانچه در تذکره الائمه دیده باشی بعید ها و هزار ها انجا
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرا کرده شود خود علمای شیعه مثل اخبار و غیره را نیز در مناقب اهل بیت
گفته اند و چگونه چنین نباشد که آل عبارا اجله اهل بیت نامیده اند و امامین را گوشواره عرش رب العالمین نمیده اند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخر و مناقب این بزرگان بیش از بیش ست و استفاضه آن بر زبان سلف و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ماثور شده کو یحد تحکم وجوب محبت و اتباع ایشان که عمده تر
باب است بدلایل قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است و همه علمای ما بیان آن مساعی زایدا لوصف تقدیم ساخته
شیعه را بر اتباع طریقه اهلبیت بر اتباع اهل بیت برانگیخته اند و درین ابواب فصول چه تاکید ها و چه تهدید ها که نکرده
و از عارفین کاملین ماثور گشته و بعلت اختصار و انهم که در لعلیه بعضه نابکار از غایت عناد اهل سنت را ناصبی نام
نهاده اند و خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند حق تعالی بر مسلمانان ابراز میرانند و زنده گردانند

فرق نیست که رفضه در شکر وجوه هنوز در تتق مضمرات خویش بسر میبرند و چهره تقیه بر روی خود گذاشته بی سپر مغفر تیغ
اندوانها هنوز بر شبابان بمی آرند تا مبادا از زیاده تر موجب رسوائی نشوند و اهل حق بثبوت دین اسلام و اظهار حق
بابلاغ جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیه الفدا لعنه حیدری هی آغازند و به بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فرا راه مسترشدین روشن می سازند بعنوانیکه تتمه از آن سابقا مع لاحقا دانستی پس از تحریم
ذکر شهادت آن امام همی معلوم که از همت علمای خود مثل عقاب خود آن مردم را از دوزخ بر اصول شیعه بر آورده
که قلوبشان پر از محبت شیخین مکرمین بوده هست و اعمال دیگرشان سیاه و سمعه قیاس انکار شهادت حضرت
کردن نسبح از قیاس ابلیس خواهد بود که ابی و استکبر و کان من الکافرین معهذا اهل سنت در ماده مذکور
که هرچه موجب اهانت و تحقیر باشد بهای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرآنی و احادیث متعلق علما از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
مجتهد که تشهی نفس اماره را برگزیدند و بهر دریکه رفتند مخرج نیافتند و زنهار نور ایمان بر تحقیقش که
بین تشکیک بوذ نیافته و انه مدلی بدین هفوات متعوه گشته که تحریم مذکور مستلزم انکار ابوحامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت هست بلکه یزید شقی نزد شان اصولا معاذ الله معتبر از راشدین است کما ذکرنا فی
بدء الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق یزید مذکور است و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلی اختلاف در کفر و لعن اوست باسمه کما ذکر فی الدفاتر المبسوطة اما آنچه گفته که این الفاظ
بم مقام اسم مبارک الخ پس دلالت دارد بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
مبتغشکه آنچه کار از نام بر آید از اسم پس باید که لعنت بران نیز دایر باشد که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه
زیاده برین نیست که دوران لش بر علمای طایفه برابر باد و خبثه زراره بنا شد که در نهایت اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گرداند که هنوز بطور وظیفه
این القاب بر زبان نالایق طایفه جاری که نزد شان حکم نام دارند و ذکر نام موجب کفر اکبر است پس لعنتهم
آنچه از آن قرار کرده همان رو سیاه او را در پیش آمده و آنچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت
نموده علی سبیل الاطلاق نموده جوابش نزد اهل تحقیق غیر ازین چیست که لعنة الله علی الکاذبین این
لعنت در حقیقت از دهان خودش بر می آید و بقول ظرفا در حد دو الاشیا کالرافضی فوراه لعنت کرد انش
رهنما شر نکوهش و نفرین می خیزد و بر خودش می ریزد زیرا که عبارت امام ابوحامد غزالی را
بجاییکه نقل نموده بقید و اغلاط است بالاتفاق و ازینجا سلب حافظه مجتهد صاحب قوت قدسیه نی نیابة امام
بیکانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدیمه هوش و حواس او گم گردیده باز این کاوش
نیم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر به هفوات عبارت بمیکده قدری حالش مخفی میماند
اکنونکه نوبت بدین رسوائیها انجامیده بلقاء تلمیعات او در اخفا ممکن نیست راست گفته اند که نادانرا

جز خاموشی علاجی نمیباشد و اگر او علاج دانستی نادان نبودی و بعبارت دیگر نیز باختلاف پیری توان گفت
که تحریم و منع از ذکر نام نامی حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المنافقین و اخزاهم الله
تعالی یوم القیامة علی اعتقاد المؤمنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد و زندقه موجب ابطال
قرآن مجید و سبب هرگونه ظهور محدثات است چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کشیدن قبور
هم خوابگان حضرت رسول مقبول و فضیحت و رسوائی امهات المؤمنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
دلیل بر نفاق و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که ممانعت ذکر نام دال بر آن نیست که ذکر
غیبت و امثال آن از احوالش بالقاب مختصه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
الفاظ قائم مقام اسم مبارک آنحضرت نحویکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکنند
کما عرفت بیانه و لا نسلم که دعای تعجیل ظهور و اقرار بامامتش در ادعیه ماثوره از عترت طاهره برای این
شخص که بربادی دین اسلام از وی نقل می کنند کما اشرنا الیه متوجه وارد شده باشد و نیز علی
هذا لقب مهدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصرع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد و اقامت حد و تعزیر برو نماید با وجودیکه در قرآن مجید عفت و پارسائی و ایمان و بزرگی
و قطعیت جنت تصریح فرموده باشند باعتراف جهاندیده علمای این گروه چنانچه در مجمع البیان است
و شاید که بالا گذشت و از متعلقات ظهور میرسد که عترت طاهره البته خلاف آن ارشاد کرده
باشند چنانکه این ملحد زندیق آرزوی آن دارد از استیصال بنیاد دین سود الله وجهه و وجوه مقلدیه
فی الدنیا والآخره و ذلک جزاء النواصب المعاندین لیتیر عجب شیعه آنکه عجب مصیب در نام و ذات
آن ثمره فؤاد رئیس روم گفتگو دارد و لوآخر ایا به صاف می بری و درین لطایف حیل برده
مذهب خود زیاده تر میدارسی و بعد از یوسف فروشی القصه خاتون نرگس علمای شیعه بهار زعفران
را از کشمیر نظارگیان را نموده نظارت و نیا می خری و دعای عجلت ظهور و فرح و گشایش
شیعه چگونه در روز بان تدارسی که لکوک دراهم و دنانیر شیعیان عراق و خراسان در زمان
قدیم حاصل گردانده و آنهمه را بوسیله سفارت و رقعات مزوره بمقتضای یاکلون فی بطونهم
نارا در شکم فرو برده و درین زمان مزید دولت و زینت دنیا بتوسط از دواج این
امام حاضر فی الامصار والغایب عن الابصار تر حاصل می شود پس در دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسی پیرامون شک نتواند گردید و قبل ازین درین اوراق دفاتر پارینه معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جائیکه یکی از کالجها بمنزله بجمالش در دبیانش افتاده بود طی
کرده شد بلوازم دعواهن از آنچه می باید یاد کردن مصرع کان قدح بشکست و آن ساقی نماند

وہر گاہ بر اصول تو شہادت جناب سید الشہدا درست نباشد بلکہ شہادت مذکورہ بربان خلافت
راشدین کرد چنانچہ از رسالہ قدیمہ گذشت تفصیلش نیز بعضے از وجوہ خواہد آمد اکنون باید دید نسبت
حضرات ائمہ ہدی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن کہ تجویز گزاردن نماز زنان و حالت احتلام
داد تفقہ مید ادند چنانچہ از تہذیب امام اعظم اول نیز بے تکلف برمے آید پس البتہ از واج قائم
صاحب الزمان در مشکوی نصیر قطعیاً یقیناً مرفوع الاقلام خواہند بود معاذ اللہ نہ مصداق آیت
قرآن لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ نیز و تو بعد ازین در خطاب شیخین امامیہ از طرف وجانب مجتہدین لکھنو
زنانی و زمانی باید تلاوت کردن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و لفظ شیخین از آن آوردم کہ قدمائے
شیعہ خطاب این آیت کریمہ درحق شیخین معظمین قرار دادہ بودند کما لا یخفی علی الناظرین و آنچہ
بلفظ مصالح تحفیہ بر زبان آوردہ یعنی لفظ مذکور گفتہ و سخنے نکردہ شرمش نمی آید کہ اکابر مذہبش
از افشای اسرار گردند و سبب حبس ائمہ شدند بلکہ خود حضرات ائمہ افشاء را قبل خویش دانستند
نہ خفاء بلکہ عمداً این امر را بارہا بر زبان آوردند کہ از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما مر سابقاً
پس اظہار ان مصالح کہ نزد اہل نفاق ہنوز مخفی است آیا از نہیم زیادہ تر تواند بود و مقام
از دیرت است کہ در اصول ایشان نہ آن قدر مر دلیست از صدور بیوفائی ہای شیعہ کہ
ربانی داشتہ باشند کہ ہر چہ با دفتر زدم حقیقتہً نمونہ آن ہم نیست پس ہمان بہتر کہ بر ان اجمال
ست در زدم و ہر جا کہ کردم تفصیل نہ کردم کہ زنگ قلوب رفقہ از تعصب و عناد مانع حق بینی و حق
نیت گشتہ و بیان مصالح مخفیہ چگونہ باعث مفاسد تواند بود این حجاب و این نقاب بعد ازین
بہا کہ در بیان مذہب مجتہدین دیدی تکے بگوش در آید الغرض این نابہ شیا دیبان
بالندیانہ کند بر عقلا از ہر کتاب واضح است ہم از بحار الانوار و ہم از تصانیف مفید و غیرہ
جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت لشکر متشیعین کہ از مور و ملخ
زیادہ تر باشند و اقامت بروج فعلہای مشیدہ کہ سنان ہرمان بوی آن
مخفی است بسبب خجالت کہ ہر برج بلند آن کردن بکوہ الوند بر می افزاید و نیز از کثرت
زراعت و محاصل ملک و مزید دفینہا کہ گنج قارون ہنوز از مزید غرت تحت الثری فرو
زد اکنون حکم قطعی توانکرد کہ روز ظہور چہ تواند بر حی نکارہ آورد کہ شیخین باتفاق روایات شیعہ
ہمراہ حضرت رسول بر ایند و کہ امتہا داشتہ باشد و در لباس چنان برہنہ مصداق
بامہ عید ملکیختان گردد و انچہ را باعتراف دشمنان است باز انکار ایشان لاف زنی را چہ
اعتبار آوردن چون با اینہمہ سامانہا و اسباب ہمہ تنہا کہ اطلاع آن مطابق احادیث کلینی معلوم
ست پس انچہ مر مین و برادران صوری و معنوی او در اوراق معلوم نوشتند کہ مختلط بودن

بمذهب اثنا عشریه بمذاهب باطله قطعی یقینی هست باعتراف شان اما آنکه بعد از ظهور صرافت و محوضت این مذهب
عیان شود پس نظر بلاوت و کذا افت شان همین معنی دارد که حضرت مهدی بعد از ظهور ایشان کسی را زنده
نگذارد و تیغ بیدریغ در ایشان نهد چنانچه از کشتی هم توان دانست و اینقدر از مصلحتها برای همین بود تا
پرده های نفاق ایشان بر طرف گردد که منافقین بودند در لباس اسلام متواری پس حال ایشان باید
که محفوظ مانده و هر گاه در این قرون و دهور حال ایشان بهر وجه عیان گردد و کفر ایشان هیچ وهمی
و خیالی باقی نماند حیا تنگ بلند فرماید تا قتل یا مریخ و زمین را از لوث ایشان پاک سازد و باقی ماند طعن
انما اجبنا مباحث انرا در این اوراق چه سر دهم که آمدن من کمترین انام از بلاد مشرقیه در حقیقت
برای تائید شوکت فاروقیه و محو ساختن ضربت زنانیه بود تا بغایت الهی تواند نگفت آنچه خواجه نظامی
گنجوی فرموده مصرع ع که سستی نکردم درآن کار هیچ پس تفصیل این مجمل را بر کتاب کبیر صاعقه حسامیه علی
عبدة الائمة الاسلامیه موکول گردانیدیم و در شکستن و کندیدن بنیاد ضربت مذکوره طوری اختیار کردیم
که در حقیقت جواب تمامی کتاب از آن حاصل تواند شد یعنی چون صاحب مستقصاه در کتاب مخالف یعنی
ضربت زنانیه غور کنند خواهد یافت که بیشتر اعتراضاتش مبنی بر آن بود که بر غیر معنی صاحب شوکت فاروقیه
حمل میکند و در فهم آن او را اغلاط پیش آید چنانچه از دوالیش در کتاب تشدید انتهی بکه از فهم معانی تباه
است یا دیده و دانسته خود را تغافل میزند پس مقاله اولی بند و بست اکثر مقامات نموده جوابش راشد
گردانیدیم و هرچه نوشتیم جامعیت را در آن نصب العین گذاشتیم چنانچه با اهل انصاف عارف حقیر مخفی نیست
هر که خواهد بدان رجوع نماید لیکن چون این وقت آغاز تکلم بود در تسویه آن تکرار بسیار بعمل آمده
والاخیر هو المعتمد علیه کما تقرر عقلا و نقلا و هر گاه در قصه تحریر بنده هرادر بعض رسایل و لوا نهایا مشکک
گردون شیعه یافتند و کرا ان کتاب شروع گردید بگمان آنکه هنوز در تعرضات اهل حق سلیم ست یعنی مجتهد
الزمان چنان مواد تحقیق و الزام در آن ریخته که کسی را مجال دم زدن باقی نگذاشته و بنده نام خود را
ظاهر نکرده چون کر مباحث انرا در میان نهادم مجالی نیافتند که مغالیط مجتهد را تدارک نمایند
حوصله باقی نماند که از آن اموری که تعلق بمتعه داشت حرف و اکتنید و از آن بیان مترشح بود
شخصی خدمت آن کتاب بجا آورده ولیکن دیلی طلب گشتند که پنهان بود دلش بهتر از آنست که پیدا
و کشف تلمیعات مجتهد نماید دمی چگونه با تامش می پرداختم که بعضی از احباب فقیر عن اسیوی رسایل حمید
متوجه ساختند و بعضی باشارت شهاب جناب سید الشهدا الملتفت گردانیدند و مغنی از اغلی و طبعه برای علامه
تنهائی در معالم جمیع علمای شیعه بهم نرسیده و نه مواعید امامت پدید آمد و نه شرح کتابی خصوصا از منتاهی
نمی یافتی که بسلامت ماند معهذا اکنون خبر هجرت از این دیار بناهی جمع بینیم و البته ناگزیر است که طرز لایه مرسم
در نیابت نیز هرگز نیم و باید دید چه پیش آید که بنگام مرور بودی آنچه در فر داشتند که سه زدان طریقت گفت

در بلا بودن به از هم بلاست ولیکن اینقدر بعتبر این معلوم است که درین تکاوری ومیدان داری کسے
شریک نشود با اینهمه در تحقیق انا انهی یا احرم حرفی میگویم که متکلم گاهی نفسه را مجمل میگوید وگاهی مفصل
جمع کردن روایات ندایان از اجمال وتفصیل وتفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت نموده
یعنی از ان معنی صحیح خود بخود پیدا خواهد شد که فاروق فرمود من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل مراحل
است بعین حرمت انم وقرار داد حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته بر قرار داد الحق اهل سنت
شیعه را از بطلان ختم رسالت ونبوت چه اندیشه که صراحة از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور
شرعیه همیشه در ازمنه امامت ائمه بوقوع مے آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیر دست نسبت بکتب
مسائل الیها از هفوات دلدار سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر انچه گفتم
در ان هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از شهر
معن مذکور شوریدند و حضرت ابوعبد الله آن شوریدگی را رفع نمود ومجملے قرار داد که قوت اشکال باقی
نگذاشت وحق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را نتوانند ترتیب دادن ودرنمی ان میان رطلب
صادق تحصل المدعا الزاما وتحقیقا بما افاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب وانه جو بعد الرجوع
الی ذلک الکتاب ان لا یبقی کید من الکیود ولا عرق من العروق وراز اتفاقات حسنه آنکه هرگاه
جناب راحسن ظنی با حقیر بود هرچه از کتاب مذکور در نقض حضرت زراریه از خامه چکیده ایشان
است دانستند وهچو کاغذ در دست بدست بر دند در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود بردا
بحقیقت رسید کما اشترت الیه که نقاش نقش ثانی بهر کشد ز اول والله ولی التوفیق وبیده ازمة
التحقیق **قوله** وانیمه به تقدیر حمل روایات بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق است واما بر
تقدیر حمل آنها الخ **اقول** زادیلا جناب مجتهد الزمانی را انچه علمای امامیه بر صاحب الزمان
در ان وقت تجویز کردند وروایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آوردند که
حضرت امام سوهنی در یکجائی تکاوری وحمله جر به رانی نمودم وداد کشاکشی داد چیزی نیست که موالی او
از متاخرین که امام سیزدهم مجلسے در بحار مطابق این تعداد بروایات هم قدما قطره زنی وهم نورافشانی کرده
چون عم بزرگوارش داروگیر در عمارات ومکانانش شروع کرد خیلی مقبرا رشد ودرین اوامان پرده
سبب بی محابا درید ودر ان معرکه بکمال شیری ودلیری تازید ودرین تکاوری از آغاز تا انجام رسید
ناظرین وحاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند وچند انکه جستند نشانی نیافتند این حکایات
منقوله وروایات ماثوره بنفسها وقطمیرها برابر هزار دلیل بر السنت ۵ که چون کردند ساز خونریز
ناکس عراقی تا چرا بدنام کردند ولیکن تعلق خاطر اجارات مرتفعه ومکانات عالیه وتجارات
والباقین مثمره ورایجه بمقتضای اَحَبُّ اِلَیکُم مِنَ اللهِ وَرَسُولِهٖ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهٖ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی

یا نبی الله پیامبر برآن آورد و این بدان ماند که هرگاه امیر المؤمنین رو بروی کفار در
مکه ندا فرمود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند قریش ازین مصیبت عظمی مصاحب دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی هست فراموش کردند و واویلا بر زبان آوردند و گفتند که دریغا تجارت
از دست ما رفت و عیال ما ضایع شدند و خانهای ما ویران گشتند تا این آیت وافی بدایت نازل شد
اینهمه خواهشهای دنیوی و میلهای نفسانی حضرت امام نرگسی ریحانی را بدان جهاد و جولانی حکم
فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید ولیکن آنچه بر انجناب از واجبات و فرایض و هم از راه
دنیا عار و ننگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش و کامرانی خود را بالمره گذاشت و بالاخر خود را بادیه پیمایی بدشت و کوه آورده ساخت و
و در مفارقت این فرزند سعادتمند وقت تفتیش حبالی القاب آلام دید و تا مدتی بر سر دوابه متحیر و منتظر ماند
باز مقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زبان راست گویش محمول بود از کجا بکجا رسید
باینهمه از فرزند دلبندش نه جولانی در میدان بود و نه هیچ حربه برائی این تقریرات نیز گاهی باجمال
و زمانی به تفصیل برای هدایت مجتهد سابقاً و لاحقاً بعمل آمد ولیکن زنهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
و از هرزه گوئی و قلم فرسائی باز نمی آید و میدانند که آبروی مذهبا و زیاده ترازین یاوه گوئی بر خاک لیت
میریزد و غبار بلامت برای او از هر گوشه می خیزد الغرض مصلح تحفه اثنا عشریه در تکفیر اگر نام نامی هم چند
در عزال قدمیه مخفی بود ولیکن از غایت لطافت و نظافت نزد قوم خبیث پروز نمود یعنی چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرایند که هیچ وقتی از نبوت یا
امامت خالی نمیباشد و درین قرون و هنوز از امامت و زعامت اثری پدید نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت امت بدو محتاج و ظهورش خصوصاً بهنگام اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلا تناهی میرسد و هر کسی دعوی اتباع اهلبیت در سر دارند و از اذهان خویش تراشیدند
و نه فهمیدند که باینهمه حاجت شدیده یا درین زمان که سر کلاه رشد و ارشاد و هدایت و سداد کم شد این غیبت
و انگاه بدین امتداد یعنی چه معنی دارد از زمان غیبت صغری بغایت قلیل و امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
ظهور و سفرا در آن ایام ترویج توقیعات بلیغه و افاده رقعات فصیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت و وفور و سوق
اللیل از مجیی و ذهابش مصداق نور علی نور و درین زمان بسبب ورق قرون و دهور اثری از آثار مذکوره
نماند مدعی ملاقات مطرود و ملعون کما سبق شطر منها پس معامله بعکس اولی بود و فیلم در سفاهت کمتر از آن
حکایت نیست که زنی صاحب جمالی بیسه بجم شنیده و سرد و گرم این فن چشیده هر چند می از جوانان عرب گذشت تقاضا
بایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که التفات و سلام برای من بود تا نزد وی دویدند
و گفتند خدارا انصاف بگو که این تخصیص برای که بود خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز نمود و گفت هر یکی را باید قصه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا من حکم کنم که
ثقات و سلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکورین قصه حماقت خود چنان گفت که سامعین
ناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة بطولها گاهی چنین خرافات در هیچ کتابی ویدی یا از زبانی کسی شنیدی که
… ین رفقه خود نام نامی او گیرند و فتوی بکفر خویش بدهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آثار البطیب خاطر قطع
… ند که این حنفیه شیخ حلی از شنیدند نقش در تاه تاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص نانا
حکایت چندی کسی است که نماز جماعت میگزارد یکی دیگر برادیدا و گفت ای مرد نماز تو این نماز نیست نه دیده بازی
… گفت نماز تو باقی نماند چهارم گفت منم که هنوز خاموشم بعد ازین. مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصا شیخ مفید
… شنید و ببیند که بانی مبانی رفض باشند و در لباس سنیان داد تقیه در بغداد دهند و معنی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و روایات ایشان چنانچه باید تحقق گردد بحدیکه بعضی از سنیان ایشان را نسبت شامت
… حیث المذهب نیز نسبت نمایند و گویند امنوا بالله و الیوم الآخر و ما هم بمؤمنین
یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون فی قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون ملحوظ ندانستن و صاحب کشف الغمه اربلی در این باب ترجیح دادن
… امور است فکیف که بقول مجتهد الزمانی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الهدی اقرب بزمانه
… ائمه باشند و استاد و غیره در این باب رعایت نکنند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
… شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کسی بوده باشد چنانچه از لفظ اری که در کلام اوست بوضوح
… علی ما نقله المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام انها بر زبان راندن
… کتاب مغالیط او را حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد توان کرد و بعد ازینها جماعت کثیره نیز در
… مشهور شدند این گل دیگر شگفت و بر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت کم است
… از آن نام نامی امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود زیاده بغاو شهرت
… لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایما میرسد کما لا
… منقص منه شیا و ازانجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در زمره محققین دارد که قول
… مردی تدقیق او هیچ است پس ضرور است نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و شیخ
… جندی باشند خصوصا شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود و زیاده تر از ثمانینی پس هرگاه سگان
… ان لعنت خدا رو تر افزون باشد و بنده را در بودن طبرسی اندک تاملی است زیرا که اگر او
… صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الهدی چه او در تفسیر دیگر خود
… دلالت بران میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست که در
… سنین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وشیخ حارثی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بوده وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
وامام حسین را نزد او آورده وتعلیم شان درخواسته وشیخ در مدرسه خویش متحیر بود تا زمانی از سادات
رسیده دو فرزند همراه داشت یکی رضی ودیگری مرتضی وبعد از استدعای او دانست که
تعبیر خواب همین است راست ودروغ بگردن راوی بهرحال چون ان هر دو مدعای ما بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد یا زمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه درباره
تحقیق حال امام او فتاده در وقتیکه خوف قید وبند بود و مخالفین در جست وجوی او زیاده
تر میکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند واگر مراد طرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثباتش بر ذمه مجتهد است کما لا یخفی وآنچه بیاد من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته والله اعلم
وعلمه احکم واقتران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد وشاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ها ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج وهم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بخوبترین وجوه پیدا است شهرت واتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قوله مهدی وصاحب الزمان وقایم آل محمد وغیرها مذکور است وعلمای ما بالاتفاق ذکر آن
آنحضرت را جایز میدانند ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیه
ذهن سامع بطرف سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در فهم نظر است زیرا که اکثر از
مذکوره وغیر ان برای محمد حنفیه مقرر گشته نسبت با ان ائمه که بزعم شیعه بر زمین محقق گشتند
ورنه اولیت غیبت برای جناب امیر است نزد غلاة ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلافصل نزد شیعه وعنقریب بیان این غیبت ابتدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
وهم غیبت دیگران ائمه تا بدانی که این تقلید سابقین است فانهم علی آثارهم یهرعون پس
گویند ما را با ایشان واستاد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را از
آزرده خواهند ساخت که او ابن سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته
کفران نعمتش نه ورزیده وغیبت بر زمین برای آن بزرگ وار چنان پدید آمد که سید حمیری هم قایل بدان
که حضرت صلی الله علیه وسلم در حق انجناب امام رضا فرموده شاعرنا و ندیمنا چنانچه در کتب کلامیه
وحاجتی به برادردن فضایل قصیده اش نیست که حافظ وقاری وسامع ان الا غیر ذلک مطابق روایت معصوم
بجنت خواهد رفت وشاعر مشهور شیعه در حالش میگوید وغیبت او را در کوه رضوی ثابت مینماید واعتقاد دارد که
تا الحال آنگاه با قیاس تمام بوده که لو حد فیه ولا یوجد فی غیره در شعار شر نیست ۵ الا ان الایمة من قر

ولاة الحق اربعة سواء علي والثلثة من بنيه هم الاسباط ليس بهم خفاء فسبط سبط ايمان وبر و
وسبط غيبه كربلا وسبط لا يذوق الموت حتى يقود الخيل يقدمها اللواء يغيب فلا يرى فيهم زمانا
برضوى عنده عسل وماء پس انتقال ذهن سامع بسوی حضرت امام نرگسی وریحانی فقط و
ممنوع است و تفصیل این اجمال از مقالات اهل عالم و کتب کلامیه و مباحث اهل سنت
و امامیه هویدا تواند شد پس کسیکه جاهل باشد از ان امور سابق و انچه در کتب ضبط کرده اند
و دراو کلامی نیست که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و اما اذهان آنمردم که علم باین مقالات
دارند و کور و کورانه نمیروند پس ذهن ایشان البته بمحمد حنفیه و حضرت امام محمد باقر و مهدی و
و دیگر بزرگان مقدم میرسد کما لایخفی که اصل درین باب محمد بن حنفیه بوده که روز صفین صفهای
میمنه و میسره اهل خلاف دریده و بعد از آنکه علم لشکر جناب مرتضوی بدست او بود و چنین
شجاعت از و صدور یافته که همه متحیر بودند بخلاف امام نرگسی که چنین بجنگ آزموده نه دار
میدان داری گردان رکابی داده هیچ معرکه مردانه را بچشم خود ندیده ناز و تنعم و نعمت و ترفه و
عیش و کامرانی و مطربهای اسمانی بر دوخته شد لیکن اینقدر البته مسلم است که چون
بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشته بعادتش غیر قماربازی و طنبوره نوازی
و مطربی و رقاصی بر اصول رقاصی امری دیگر نیست پس هر حمله که نزد ایشان درآمد بر جای خویش
و ذلیل انفسه بدانند نیز و این خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمین شیعه در تالیفات کاشانی و
مجلسی وغیرهما با استفاضه و شهرت رسیده بخلاف اخبار دیگر که محض افسانهای و اخیین
است که شیعه هم گوش بران نتوانند نهاد و ببین که شارح مقاصد چه نوشته و از ماموان که تشیع
در کتب موجود و دیگران چه نقل میکنند که خلاصه ان بدان میکشد که اگر آدمی را سیر و
تماشای روایات کافیه منظور باشد روایات شیعه را بشنود و قرینه عقل و نقل هم بران دلالت
میکند که گاهی امام منتظر ریحانی را نوبت بکشیدن شمشیر نخواهد اصفهانی باشد یا خراسانی و از نیست
دور کنند بسم الله یعنی فاعه جابلقا و اسم بلباس هیبة و تلقیه زندگی خود را بسر می برند کاهر قدیما
و چون وقت رزم و کارزار هنوز نرسیده هر چه امامیه مثل مجتهدین لکهنو یافتند یا مانند دیگر
تعزیه خوانان یافتند همه باده و هرزه خواهد بود و ایضا تقریر دیگر باید شنید که اگر مراد از سامع
جاهل است که ذهن او بدیگری انتقال نکرد پس او را چه اعتبار بلکه خس کم جهان پاک و غایة الامر
از ان قسم شد که لا مشاحة فی الاصطلاح لکل ان یصطلح بما شاء علی ما شاء از اینجا گفته اند
عکس نهند نام زنگی کافور و ازین فصل نیز هویدا اشکال امور است زیرا که حال
امام زمان از تحقیقات شیخ مفید که بر ان مجتهد فانی در کتاب خود نازیده و بدان تحمیل

مقام اگر دو قبل ازین معلوم گشته و نیز حال حدیث کلینی راوی بر نام امام رضا رضی الله عنه افترا کرده و با تمام
تمام فصاحت و بلاغت را بپایان رسانیده زیاده تر عیان شده و که زینهار صاحب الزمان را بذات اثبات
امامت مثل نائب خود علاقه نمانده بلکه معامله بالعکس بوده و هنوز بتلاوت همین بیاض عثمانی اگر
از ضروریات خویش که اشاره آن گذشت و می آید فارغ می شود می پردازد بلکه خصوصیت
بمذهب تشیع ندارد و منعم ماقبل ع هفتاد و دو ملت گردش چشم تو بسیار زد همه یک پیمانه رنگین کرده همه
شهر و محفلها نگر همین مقدار است تا از دور و تسلسل متعه یک هزار یا چند هزار فرزند مجاهد بهم رسانند تمام عفت
و مانند سفیده صبح صادق اظهر است که چون آل امیه که در عالم شهادت حکم رانی و جهانبانی بزعم
متبعین خطوات شیطانی داشتند و هر کس را موافق مسالک و فتوی میدادند و اصحاب کاملین شان
که بنص حضرات ائمه لولا هولاء لاندرست العلوم الشهود در شان شان بود و اختیار مذهب خوارج بکفر من عنده
دشمنان مرتضوی را آزرده کردند و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزدیکان حق عالم
چگونه با ضلال امت نه پردازند که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی بنظر نیاید تا بگفتن چون و چرا گرا آید و اگر مرد
از سامع کسی است که نشیب و فراز علوم و فنیه نورزیده باشد پس لانسلم که ذهن او انتقال بکند از آن
اوصاف و القاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام و صدها سال تقدم بر او
داشته باشند و انتظار شان وافر و محن و مشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل و نحل علمای
مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کرده اند و این خصایص بر السنه علما دایر و سایر ماند پس حال
محمد بن حنفیه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه و مختاریه که تشیع دران زمان گویا دران محصور بوده
و هم در زمان متاخر باید دید که هر کسی دم از آن می زد و افتخار بران میکرد حتی حمیری مصداق غزلها
و ندبتها مبنا اعتقاد خود بران ریخته و سور غیبت او در قلوب دیگر شیعیان برانگیخته و چرا چنین نباشد
که او را از قبیله گفته اند که پادشاهان زمین بعد ازو از اولاد او خواهند بود چنانچه مجمع البحرین و مطلع النیرین محدث نجفی بران دلالت تمام
دارد و می آید انشاء الله تعالی صاحب ملل و نحل اعتقاد او را می نویسد که سید مذکور نیز معتقد
بود که محمد بن حنفیه هنوز نمرده بلکه بکوه رضوی پناه برده و حق تعالی شیری و یوزی را برای
حفاظت او برگماشته هر یکی که پاسبانی او بجای آرد و دو چشمه آب و عسل نزد او می جوشد و بعد زمان
غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد داد
اکنون بجا ماند لاف و گزاف اثنا عشریه که غائب از زمره ائمه امام مهدی ابن حسن است که فرش انصاف
و سیاست بر عیت خود خواهد گسترد و دیگر هیچ پس محنت و فنای محمد بن حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
بر بیان معصومین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرموده باید دید که در غار کوهی تنها
چنان زندگانی فرماید و بدین تنگی بسر کند و فقط بر آب و عسل از هزار سال بلکه زاید قناعت ورزد و هم

امام نقل وقوم وبعض هنوز بر زبان بیارد و نوبت سرزنش أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي
هو خیر برسد باز ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری خمار که نه در کوه مونسی و غمخواری دارد نه
یاری و مددگاری ازینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط مذکور بر وسیاهی مرده و رفته
در معنی افترا بر جناب امیر گردند که رونق افزوده و در آن وقت وسیاهی بسفیدی مبدل شد ورنه
لازم آید حجت بودن غیر اثنا عشری و هو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در ابنای
جنس باز هم امیدوار بعطوفت و کرم میباشد شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زارش
بی رحم آرند درین زندان غیر از حیوانان و انهم متغیرش دیگر کیست بخلاف مزید تنعم و عیش
و کامرانی امام نرگسی و بیحالی که هر جا اسم با مسمی است حتی که بعد از عیش و کامرانی در جابلقا و جزیره
کفر اسبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر بهوی خدائی آغازه نهد می زیبد کما عرفت نموذجه
بمقتضای قدر دانی و فیض رسانی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار محن و مشاق
نجات دهند و عنان او هم زمانه را بدست او دهند یا لوای فتح و ظفر مثل سابق از مزید
یاوری و قوت خویش آسمان برین بر افرازند و اگر اکابر و اصاغر کسانیکه را در محدثین
شمرند که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصول ائمه فرا گرفته اند مفصل
شمارم این مجلد به صد جزو هم تمام نشود ولیکن عاقل بدین اجمال پی می برد که تعظیم و اکرام
بدانجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش قطعیت جنت وا میرسد دیگر از مراتب عالیه و مدارج
او چه باید پرسیدن و ضرورت اثنا عشریت را در مرتبه مذکوره واجب لازم فهمیدن کاحد البدیهیات
امور بدیهیه توان گفت که بعد از ائمه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند و او را قائم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
صد سال تخمینا بر امام مهدی تقدم داده و موضوع الدین الفاظ شد و از دیگران که در غائبین معلوم مشهور
متقدم است کما لا یخفی از غائبین بر اوی زمین و چون غیبت وغیره متحرش شد بدیگر این امور و ان را
جامعیت در دفتر گنجانیدن و انچه منظر کمترین و زملها گذشته تو از کتب رفضه بیاری بطور تاریخ
این قاصر آمده و دخل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر رجوع باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
اعضا فرا داشتن تا وعده اقل الاتام بوفا انجامد و آن بیان اجمالی تتمة الباب و فذلکة الحساب گردد
آنکه قدمای رفضه مثل هشامین و احول شیطان و میثمی و زراره امام باقر را حی لا یموت دانستند و بامامت
البیر الجناب قائل شدند اگر چه از کلینی امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب مقالات بجوی نیز زد و باز
مثل پدر بزرگوارش غائب اعتقاد نموده و برخی بامامت امام صادق قائل گشتند و برای خویش
سنت گذاشتند و کثرت ایشان نسبت بدیگران زیاده شد باز تا مهلت جدا جدا انها وند هشامیه سالمیه

شیطانیه را بیه واگر کسے را استبعادی در تسمیه شان بشیطانیه پدید آید باید چندی تتبع کتب تنقید نمودن
و تجار مجلسی ره آوردن تا اصلاح قلبی زوال پذیرد و باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت
دادند و نبیا در رواج مرغوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام داشتند
باز مختلف شدند و او را خاتم الائمه لقب گذاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
و در فرق سه وی گانه امامیه قدر مشترک اینست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نمیباشد و فرقه
نفسیه از نشان امام محمد نفس زکیه نبیره امام حسن مجتبی گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند که او شهید
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قائل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابو جعفر
کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کیسانیه گیری تعقید و گویند که او نخواهد مرد و امام منتظر خود
اوست و حاضریه اعتقاد نمایند که پسر امام باقر غائب ست در کوه حاجر پس وقتیکه او را اذن الهی خواهد
ظاهر خواهد شد و ناوسیه پیروان عبدالله بن ناوس بصری گویند که امام صادق غایب ست و مهدی
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیه هشت فرقه اند اتفاق ایشان برینست که بعد حضرت صادق پسر
اسمعیل ولد اکبر امام ست زیرا که او نص فرموده که امامت حق اکبر ست تا عیبی در خلقت خود نداشته
معتمد او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر مکرمش فاطمه ست دختر حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم
و فرقه اول از اسمعیلیه که مبارکیه ست بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمه میدانند و مهدی موعود
و قایم و منتظر نزد ایشان اوست نه کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت
و زنده ایست که نخواهد مرد و هر چند هر غایب و منتظر ازین مذکورین که غیبت شان برزمین سه
بر منتظر و غایب اثناعشریه متقدم باشد و لیکن از همه غیبت جناب امیر متقدم ست زیدا که فرقه ا
از غلات گویند که آنجناب از دست ابن ملجم شقی شهید نشد بلکه در ابر مختفی گشت و هنوز در بین ابر
بسر میبرد و بتدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در همین مقام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظام
را ذکر مینمایند و اکابر اثناعشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با ثبات میر
تمامتر و نا هموار شهادت شریف معاذ الله در حالت کفر می نویسند کما فی جامع الاخبار بلکه نزد
در جمیع کتب ایشان مسطور حیث نسبوا التقیة الیه کرم الله وجهه الی شهادته والا کلها تا دلیلے چنان علماء اب ک
وجه صحیح ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر کسے که دیده بالیقین دانسته که نص ست در
کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که بعثت شریف را نیز مبدای آن خفا
گفت فضلا عن اخبار الاسلام و ابتدای بعثتر از وفات رسول علیه الصلوٰة والسلام
فاین هذا من ذاک و این السمک من السماک و بطلانش بدیهی ست که مدت ده سال
بلقی ماند که به اظهار کفر باشد و ران نه کتمان ایمان پس ابتداے معکوس از آ

شعور باشد تا ولادت حالانکه در ان روز قراءت قرآن مجید بود قبل از نزول افزون بده سال پس
سعین خواهد شد عالمی اِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِی بُطُوْنِ اُمَّهَاتِکُمْ ورنه لازم آید که تلاوت کتاب الله کفر باشد
واز ایشان هیچ مسلمانی دیگر تجویز نتوانکرد فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا اصول هولاء الا
شرار واز عجائب آنکه چون مطارحه این روایات در قرب این زمانه شروع شد و مستمعین متحیر شدند
چاره اش جز این ندیدند که باخبار و آثار امامیه مشغول شوند تا نوبت بدان انجامد که ماخذ را یافتند
و در پی توجیهات شتافتند اگر این ابحاث را درین دفتر نگارم از انچه در آن بودم
محروم مانم و العجب که برخی از حمقا بتوجیه قراءت قرآن مجید قبل نزولش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا اشتراک الورود گردانند محترم که بطل بورق و مقلدین او چنین کس را
رافضی نه نوشتند پس کید شیعه ظاهر نشد یعنی به بقای بعضی از رافضه بر زمین و هزاران سال
الطرف خود کشیدن و داد جز تعقیل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین مفوات
سنیان را الزام داده اند پس قاضی مذکور و مانند او را جائیکه خرالاغ رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت ائمه و اوصیا بود بر روی زمین از کوه و هامون در تواریخ ایشان
مذبور قلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را تمام کنم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقات
ابر هست در رعد آواز اوست و برق چابک او و بر وقتی از جانب فوق بر زمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیلیه بر همه تقدم دارد و آغاز غیبت
از شیعه از محمد بن حنفیه است و موجد آن ابو کریب ضریر و موید و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معلوم سید حمیری خمیر شهره آفاق شارب مند رستاق ولیکن چون محب
جناب علی مرتضی و ناظم قصیده لام عمرو باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بتعظیم او حضرت امام رضا را مامور فرموده حالانکه اثناعشریه گویند
جمیع شیعه غیر ما در حکم کفار اند و تازه تر امری دیگر یاد داشتنی است که این بزرگ
از ارکان رفضه سید حمیری خمیر که نهیق و شهیق او قصیده مذکور است بربیان محدث
شیخ در مجمع البحرین و مطلع النیرین چه درجه عالیه نزد حضرات معصومین داشته مختصر
گفتار سید آنکه حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا مثنی ابو قبیله است در یمن و بزبان
قدیم در ایشان پادشاهان پیدا شده اند و سید اسمعیل حمیری ثقه است عظیم المنزلت و
رفیع الشان از شعرای اهلبیت ابن شهر آشوب در مدح او دراز لفظی بسیار کرده ناظم
قصیده لام عمرو باللوی مربع همین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناظمش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

فرمود خدا رحمت کند او را عرض کردم من بچشم خود دیدم که مینوشید فرمود خدا
رحمت کند او را باز گفتم بچشم خود دیدم که شراب بتاق مے خورد فرمود مراد تو انیست که خمر
می نوشید گفتم بلے خمر می نوشید باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیهم ارشاد کرد که مگر بر خدا
مشکل ست که بجشد محب علی را باز مولف کتاب مذکور میگوید که ازینجا ضعیف شد قدحیکه علما
در حق او میکنند و از شیخ مفید ست که انحراف از امیر المومنین در قبیله سید حمیری بیشتر
بود علیا نا و چهره بد رستیکه در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمد و او در غرقه خویش نشسته بود
گفت درین قبیله تا بسیاری از سالها امیر المومنین را لعنت میکردند و پدر و مادر من
نیز او را لعنت میکردند و در هر شب و روز بمرات کثره تا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
ورطه نجات داد سبحان الله این کلمات را از بلائے دایم الخمر مے بریزند جائیکه از اصحاب المومنین
انیقسم کلمات مے آید که قبله دین و اسلام اند بآیات بنیات آنرا مضحکه میسازند فاعتبروا
یا اولی النهی و اصل حقیقت اینست که چون این بے خرد اصحاب کرام را و راوان قضیه
بد گفته و همه رفضه از متقدمین سیما متاخرین در بد گوئے این بزرگان صدر دین و اسلام و
منهمک اند و شب و روز در فضله ابلیس میخورند ازین جهت هر کسے طرفدار او ست وندانند
که اگر او از ثقات جلیل و کملا نبیل حقیقةً بودی روی او چگونه وقت موتش سیاه گشتی و این امر
خود از کتب معتبره شان در تالیفات بنده مبسوط ست پس چون سیاه روی او امری است یقینی هم
بروایت شیعه و هم باعتقاد اهلسنت پس لمعان و درخشانے چهره اش که بعد از ان سبهر دنی نباو ولیا
سخیفه در روایت ضعیفه آورند چگونه بثبوت رسد علی ما اشرنا الیه رسد مگر نماید و اولی ازین باره منفیه
مجتهد الزمانے که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع عبارتش تائید بر نوشته
که وجود ان در تالیفات کمترین و شاید درین کتاب کبیر نیز مسرود شده باشد ندیدی یا چنین
خیال داری که امری متیقن را امر ظنی نتواند بر داشت زیرا که در ان منصوص ست که امری که اجماعی
باشد مرتفع نمیشود تا بروایت اجماعیه بثبوت نرسد و الا و ذلک تنبیه عظیم بنده را قطع نظر از آنکه
چون القاب امام ربیحانے باعتراف مجتهد ثانی بجای علم قرار گرفت پس مخدوم این باب دنبال
شیعه نمیگیرد و لعنت آسمانی بر سر ایشان محیط میشود مقام حیرت بوجه دیگر ست که مجتهد چنان
دیوانه شد که یکبار خود نیز هوشیار نیست بقی تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالات
صریحه و بینات واضحه نزد هر کسے از افراد انسانے اعتراف کرد که البته ذکر نام شریف امام
ربیحانے موجب کفر ست و منقالست که در دلالت احادیث این باب هیچ گفتگو نماید در اوقات
حضرات معصومین که خود این امام سوئی و حضرت سلطان مشهد مقدس مبیر قدح نمود آمده ولیکن

بمقتضای مصراع هم از خبث نوعی در رود بیج کمرد و چنین گفت که لیکن این تحریم نام نامی
ت میکنند با آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریف بالقاب مخصوصه او حرام است و فیه نظر زیرا که چون
ر نام محرم و کفر شود علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بزعم مجتهد که تحقق یافته بود باید که موجب کفر
شد چه مقصود از تحریم نام حفظ و صیانت او بوده است مثلاً شخصی نام مبارک گرفت و مخبران خبر رسانیدند
و سپاهی وقت در یکجا افتادند که فلانی اگر میداند و نزد او مجهول مطلق است نام چرا بر زبان
ند پس لا محاله معتقد شوند و بعد از کشش و کوشش و استفسار حال و پرسش تا بسفرای
ند و آخر نوبت بگرفتاری امام می کشند چنانچه سابق ازین بعضی از وجوه و سلسله مذاهب بوضوح گرائید
ر ذکر غیبت و سرداب و اهل قرابتش خصوصاً والده معظمه خاتون نرگس چشم و چراغ شاه دمی و
احوال مختصه زیاده برین امور و راز نهان روسا مجمع شود یعنی دختر یا پسر او بود مثلاً اگر کسی
ینکه بزعم امامیه بدانند که قاتلین و دشمنان اهلبیت طاهرین و قالع اساس ناصبین همین طفل یا جوان است
تقیه کفار قدیم مثل نمرود و فرعون نیز همین بود چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قرب زمان
آنکه دین و دولت ما پیدا می شود پس برای معدوم کردنش چها کردند و هزاران کشتند و هر جا که مظنه
ستند دست خود را کوتاه نکردند قس علی هذا هر کسی در طلب دشمن میکوشد در روز و شب بر غایت حفظ و حراست
شد و لیکن طور عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند دوستی بی خرد خود دشمنی است
س چون ذکر نام مجرد موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالاولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اعتراف
کرده باشد که القاب مختصه مثل مهدی و صاحب الزمان قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیتی که هر
بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و درینجا هم قیاس بالاولی جاری توان شد یعنی هرگاه نزد مجتهد
لات مختصه چنین است و غیره مختصه یعنی مشترکه حرام نخواهد بود فرض کنیم که زید وصفی دارد که در شهر او دیگری چنان
ست پس البته محکوم خواهد بود که معدوم النظیر است در آن و نیز او را وصفی دیگر حاصل است که او را
گران نیز مثل او یافته میشود البته برین تقدیر محکوم خواهد شد بوجود نظیر این چه معنی دارد
اعات مختصه و غیر آن از اوصاف مشترکه حکم واحد داشته باشد پس در باب النزاع قول آن
ست که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر اوصاف مختصه او بزعم
مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر مختصه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر
آن هر کس بهر طرف منتقل میشود نه بیک شخص بعینه و ازین بیان جنون سرشار برای
مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعه النهار بحدیکه پایانش پدیدار نیست کما اشرنا
الیه فی الصدر **قوله** اما آنچه مجیب غیر مصیب در باب طلب آنحضرت
اره به بحث منع کرده الخ اقول مجیب مصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بینقیت و حلیت شیخین امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمانی بر اعاظم محققین نیز که علیهو
اربلی باشد هم حماقت و سفاهت مذکور شامل شد و امیدوارم که اگر مجتهد زنده ماند و بالم بجواب تقریر ربنب
لب کشاید حماقت محققین او روز افزون گردد زیرا که از حماقت شیخین هیچ حماقتی زاید الوصف
در خیال و وهم کسی نمیگذرد و لا عین رات و لا اذن سمعت که خود را امیه اعظم رفضه مهبط لعن نمانه
و هم لا یشعرون ندلک حتی که گویند نام امام حضرت رسول خدا است مثلاً و ما را اعتقاد بدان دارند
که هنوز نام او بر زبان نیاورده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و
پی توان برد که شیخین امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که با
مجتهد در صواب هم نقاش برداشته که انسحائک لاامتی و در تمیعنی شکی نیست که استاد جناب
المحدثین یعنی علی بن ابراهیم قمی ظاهرا همان اعتقاد داشته که از تفسیرش بیدا است که چون
مذکور روز ولادت حضرت عیسیٰ وقتیکه خاتون مریم مادر مکرمش نخله یا سبه را از اسهال
که کجا است وان کرده بر او خندیدند و دعای او دربارهٔ مقبول شد بحماقت و زوال
اما سفاهت اربلی مذکور که روبروی تقریرات و افادات شیخین امامیه هیچ و پوچ است نزد مجتهد اصو
پس از آن که نسبت غیبت صغری که هفتاد سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت متنا
بغیر متناهی است نسبت ذره ایست بکوه الوند معهذا چنین نصوص دربارهٔ آن بعید و رسیده که هر که مدعی ملاقات
ملعون است مگر بعد از خروج سفیانی و ندا آسمانی و با اینهمه خود امام پردهٔ غیبت را بقوت خود میدرید و بر
جعفر که جد اعلای مجتهد الزمانیست بجمله حیدری می نازند و صفحهای حاضرین و ناظرین میدرید
و دیگر هر یکی از سفرای او تا حین مرگ خود توجه بر اشاعت سفارت و اظهار توقیعات مقدسه میکوشید و تسبیح المثل
یعنی صدوق الکواذب بر عبارت بلیغه خودش بزبان قال و حال می نازید پس در لعن و کفر بحد اکثر نا
در غیبت کبری می باید یا در غیبت صغری میشاید که هم خلاف عقل است و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان
که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد هر در و بوی احتجاب امام از استتار غیبت مانند آب حیات از ظلمات
آید و از اینجا در محاورات اهل هند میگویند که جد هر مولی او دهر و دلی و افسانها که علمای امامیه در ذکر
این امام که مقیم عالم غیب است و دربارهٔ ساکنین عالم شهادت چون موضوعات ایشان را حدی نباشد در بر
دریغ فرموده باشند الغرض چون هر افسانه غایب عن الانصار بشکل حکایت عمرو عیار و مولای نامدار اوست و مر
لسا ولنش الوصف دارم چنانچه مکرر اشاره بدان کرده ام ازینجهت جسارت بدیگران نگردم و اختصار
پنداشتم و بزودی متوجه اقوال دیگر مجتهد گشتم تا مقصود اصلی از دست نرود قوله و اکثر تواریخ معتمده اهلسنت الخ قد
از آنکه لفظ اکثر دال بر نسبت موافق داب مولفین که بعضی از آن بر خلاف آن لا الت دارد و از آنجا که قول الحق
گشته که ایشان قایل بوجود غیبت او هستند و عقل هم دلالت بران دارد بلکه تالیفات قلمی کتوری نیز بر آن

که غیبت امام برای رفع اختلاف از امت است خصوصاً لیس البته در غیبت او این مقصود بر هم میخورد چنانچه
هر کس علانیه دیده و در تلاطم امواج حیرت فرو رفت پس ذکر عبارتی از کتابی که حالش عنقریب می آید
چگونه برای جناب مجتهد در پی که الزام اهلسنت است مفید تواند بود که جابیر شمان مذهب یکی از معمدا
درین نزدیکی خواهی دانست انشاء الله تعالی که مجتهد درین کتاب نیز در باره چنین احتجاج تمشیه بر پای خود
زده باشد و مجرد ذکر عبارتش چنانچه بارها دانستی امثال این دلائل را از هم پاشد چنانچه باز خواهی دید
در حال مجتهد بیچاره خواهی گریست که از پای خود بگور افتاده و بنده ای یا عبدالله بن سبا در کتنی
در داده **قوله** در شواهد النبوة مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید الخ باین
روایت که راویش نیز مجهول باشد چگونه حامیه اهل حق را الزام توان داد بلکه فرق شیعه را نیز که خلاف
ان معتقد اند و زینهار بحجیتش قایل نگشته اند و این امور را از محدثات اثنا عشریه می پندارند و کسی که نظر
او منحصر بکتب فارسی باشد او هم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل رجعت و غیبت و مانند ان
تکذیبش یقین تواند کرد که مجلسی برعایت قاعده کلیه که بارها منقوض گشته بروایات اکابر شیعه شان
کائنا فی تالیفاتنا مبسوطا یعنی معصوم را غیر از معصوم و غسل نمیدهد میگوید که ائمه دیگر بر روی آب
حصیری گسترده و بنماز مشغول گشته وقت غسل امام حسن طفلی بود و پس دلیلی دیگر برای وضع این قصه
بهم رسید اکنون جز خیال و وهم چیزی دیگر بنظر نمی آید که گستردن سجاده بر روی آب چه حاجت
داشتم تا که خواب ... و شاید که بجهت سفاهت از طرف مجتهد خود بگوئی چنانکه ملنگان گفته که کسی
گفته بود که اگر زمین قبل از بدیع الدین مدار بود بارے بگو که آتش مدار بر چه چیز بود که تو حکایت میکنی
در عالم هیچ نبود مدار آتش افروخت و دودش آسمان و اخگرها ستارگان شدند و دود شعله اش زمین
و آفتاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ برهم شد و گفت ای حجتی لا امتی بار دیگر در حق
چنین مدار مگو زیرا که خود مجلسی خاتمة المتکلمین و محدثین چنین گفته بلکه روایت کنند که جناب امیر
بعد از جنگ احد گفت امام حسن را که ذوالفقار بسر و بمادر خود بگو که بشوید چون بعد از شستن آورد فرمود
در لفظ خون باقیست ذوالفقار بگفتار در آمد که من این لفظ را جذب نکرده ام تا چون مرا بر کسی
زدند جدا دلا که حقه تو یاد کنند و در ده بر تو بخوانند مجلسی میگوید که بخیال نمی آید که طفل ز ... سال
را فرمایند و بسر دو نمار ... منتهی مختصر او توهم نشود که این امور در کتب شیعه کمتر است زیرا که چون
جمع کتی بنتیم خواهی یافت بلکه از صاحب کشف الغمه که تشیع او مانند روز بر روی او با وجود بلند
بعض مجتهد بیتی میگویند پس چگونه بذهن کسی در آید که آنم در وقت غسل پدر بزرگوار خود طفل باشد در
... زمان جوانم شود و لیکن غیر ذلک من الآثار معهذا مولف این کتاب ملا عبدالرحمن جامی رحمة الله علیه
... باین گونه اشاره فرموده که از ان چنین برمی آید که این نقول و آثار در کتب شیعه است نه اهلسنت هر جا که خواهد بیان جویه نماید

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودے باز هم مرا میرسید که گفتمے که بر ما چگونه حجت باشد که تو
خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات ست که هنوز بعیار نرسیده باید سند آنرا نوشتن
در کتب تنقید بر کشادن اگرچه صدوق امامیه جامع آن روایات باشد که در ترجمه او در تحفه القسیمین قبله
در کتب شیعه از ائمه اعاظم شیعه یاد می آید پس باید تنقیه آنرا بعد از تنقید بعنوانے نوشتن که بر طور ثابت و صحیح
باشد و اولیس فلیس خود معنی خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعا که میراث حضرت امام حسن ثانی جد اعلای
مجتهد ناصبے بلکه رئیس النواصب گرفته اگر امام پسر حسن بودی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزند دانم
سعادتمند که باعث خود چنان کرد که پاره از ان تنبیه و هیچ دالّه بسبب تحقیق درین باب بازه تر باید
ملتقے چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رحلت اقامت بر بست و بهمسائگی خداوند عالم پیوست
و غلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند در انوقت از زنان راست گو
خاتون سوسن چنان بر آمد که بار دار است تا نواصب احاطه کردند و نوبت بقید و بند رسید
و بالاخر بقاعدے شوراب رسانیدند و لیکن در خصوص این امور جسم انعکاس شدید رو داد
که امام بمقابلهٔ خویش پرداخت و ورا دای حق مادری حیله تمے ساخت ورنه چنانچه در مقابله
عم یکے از جمله های حیدرے کفایت کرده درینجا یک تکا وری نیز می نمود زیرا که بر اصول رافضه
کماسف البحار مقابله با مطربے رئیس الرقاصین جد اعلاے مجتهدین بودے یعنی جعفر کذاب و در نبوت
با نواصب نخشب شعار دیگر چه گویم که رعایت دودمانش قفل سکوت بر زبانم زده و لیکن بلفظ
کذاب چون در کتب رفضه بار بار خوانده یافت مضایقه ندارد و بخلاف امر یکه اشاره بدان کردم
که تا ضرورت شدیده تر نباشد ذکر ش مناسب نگردد و العاقل تکفیه الاشاره و الغافل
لا تجدیه الف العباره **قوله** و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنابر نبع
اقول ازین جواب حیل یا تجاهل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را بهترین سیر نگفته اند پس اکنون
بیاے این دعوے را ثابت باید کرد و علاوه ما را حاجتے بدان نیست که محتاج جواب
آن باشیم چنانکه گذشته که از روایات مجاهیل در وقت احتجاج و استدلال چه و زیادت ازان چون
بیاید که آن روایت مطابق این عبارت ست پس چون راوے روایت مشوا بد مجهول ست
باید سندش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن در آن عبارت این کلام جار نیست و الحمد
لله تعالے که بحشم منونی و اشکال فرعونے مجتهد را حقیقتے باقی نماند **قوله** پس میگویم
که یعنے الخ در آنجا باجماع فریقین بلکه باجماع امت که حضرت رسول التقامی نوشتند جنگ عظیم در پیش بود
خدا و رسولش خواستند لقاے طرفین در آنوقت و آنکه مکه معظمه بعنوانے فتح شود که
هر کسے پسند نه و تکر قیمت عظمے صورت نبندد و درینجا هیچ جنگے نه مورث ننگے کما لا یخفی پس چنانچه

احدیهاہ آخر از چه باب باید فهمید طرفه آنکه هرجا میگوید که اول من قاس ابلیس فهذا هو التلبیس و انچه از
حال حدیبیه بر طور فرومایگان قلیل البضاعت و مانند غیر ماهرین فنون دینیه و این صناعت که علم
کلام و مناظره تعبیر از انست نوشته چون در حواشی طعن الرماح دفترها مفصل سپرده ام باعاده ان
درین پریشانی الیه معذورم هرکه خواهد بدان نظر کردن و فرومایگی هرزه چانگی مجتهد دیدن
باید رجوع بدان حاشیه آوردن که موجب تسکین قلب او خواهد بود انشاء الله تعالی نامش
نفل الرماح فی کبد النباح گذاشته ام اگر زمانه اندک مساعد شود خواهی دید که آنهم مشتمل
این کتاب ذخیره مباحث کلامیه و سوزنده اکباد جمیع علمای امامیه ست قوله و ازینجا است
که خلیفه ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام دانستن کمال سفاهت مجتهد ست که شیخ کلمه گوی
چنین بیهوده گوی نکند تعیه این کلام درباره جهاد از عترت طاهره بخطاب حضرت امام حسین
صد دریافت به بحار غوطه بخور و چشم خود بر مقاتل علمای خود بکشا علاوه کسانیکه با
گلستان وغیره در دبستان خوانده اند آنها نیز معدا انستند که الست بربکم در قرآن مجید آمده
البته بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کرده و در جاهای دیگر نیز اینطور وارد گشته
مولای مجتهد یعنی قاضی طلبوق شوشتری بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و غمخواری
نائل کرده و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتهد قدرتی بدان داشته جز الغرض بدان نکرده و غیره
بر این اجمال قناعت کردن بکار این فرومایه و سفله هست و دون غیره و آنهم نبض بدرش و رسوائی
ولیکن چنانکه شیعه اهلبیت از ایمان اجر انجا حاصل ست و من یضلل الله فما له من هاد الغرض
نبات ایزدی این مسئله را در شرح طعن الرماح که بطور جرح مبسوط نوشتم باید دید و عجب
اگر دریافتش آرند و همه حواشی را ترتیب دهند مثل این اجزا بود و چند کتب لیکن قلت
فرصت از ان مانع ست چه کنم که نه معینی دارم که در تبیض الغیه همت بربندد و نه شخصی که چند کس
دستگیری کند تا به بیاضش بربندد و چند کس را در تصحیح آن نگاه دارد که دران عرق ریزی
کنند طرفه انکه چون طلبه در کتب درسی استدعا می کنند و من اشاره با صراحة می گویم
که درین باب ذمه ی کنم که شما را در مدتی قلیلی و انگاه با سانی تا منزل مقصود بسلیم و شما
معونت من اعانت کنید کانما یساقون الی الموت و هم ینظرون و بعضی بوده
در تصحیح بقول بعضی از کتب فقیر وعدهای حتمی نمودند و بعد روزی چند ملاقات را هم ترک نمودند
بسانی را که برین کار نوکر گردانیدم وعده خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات
فاکرده دالا شافی ندرة و اتفاقا بعضی از کتب را نویسانیدم و حساب آن اگر
بل روپیه بود بصد چه کشید و مکرر به تصحیح کتابی پرداختند بنده وقت مطالعه آن کتاب

را ممسوخ یافتم چگویم که وقت من درین غم و غصه چون میگذرد فَاِلَی اللّٰهِ الْمُشْتَکیٰ و بعضی را
یافتم که در کتابت نزد من اقرار نامه نوشتند بحساب اصل و فرعش راچنان در کتابت پریشان
ساختند که حسابش مضاعف شد چون نوشته پیش کردم گفتند نه فهمیده بودیم و دانستم که در
قیل و قال وقت ضایع شود اجرت بحساب شان دادم وقت مطالعه دلم میسوخت که در
آتش افگنم و یا در آب سلسلهٔ تصنیف بسبب تعلیم الفاظ از دست رفت و اکنون از کثرت مطالعه
کاتب صحیح نویس بخط ما یقرا بار موصول بهم نمیرسد مگر بارتافته و مشکل اینست که هر روز بیشتر مرهم
واجبیت از کتب دینیه بجدی رسید که فضلا بتقریب تعلق آمدند چون وقت امتحان رسید توانست
عبارت فارسی را بسلامت بخوانند و در تصحیح عبارات و اسامی روات متحیر گشتند چه گویم که برین
از ما نافت اسباب چه میگریزد و بعد تصنیف بر کتابی خصوصا درین زمان که اقامت در بلدهٔ حیدرآباد
که فرخنده بنیاد نام آن گذاشته اند چه پیش آمده که منتهای آرزویم این بود که هرچه بقید تسوید
در آمده بتوسل امرا به پیرایهٔ تبییض در آید تا اسباب داهیم در آفات مثل تالیفات قدیم برباد نشود
مدتی بعضی را برین کار برانگیختم که بیک اشاره تو ممکن است کتب را فراهم کردن و جمعیت کاتبین
مصححین بهم رسیدن پس چنان میثاق و عهد بربست که هرگز برآن بوهم و خیال نگذرد پس اجزا
چنین کتابها که پاره حالش گوش کرد طلبید و کاتبی هم که غالبا صد جزو را بصد روپیه تواند نوشت
وداد و بطور بشارت پیام داد که مدعا بدست آمد لیکن قبل از انکه قلم بدست گیرد این قدر مبلغ زر
ان میطلبد پس وزری فرستادم و از اندکی آن عهود و مواثیق فراموش ساختم و گفتم اگر مرا قدرتی میبود بر
که چند نسخه بنویسانم و بعد از تصحیح و مقابله مثل اصل گردانم ترا اجر آن تکالیف میدادم مداخل من بر روزی
قبایل و اقربای خویش که از ویرانی هند تباه شده اند وفا نمیکند و همچنین دیگران اغنیا و اهل ریاست
گردند و همیشه نکث آن نموده خزانهای خود را برباد دادند خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
از اینجا بالجمله مجتهد غادی بیادم داعی کیاد درین مقام برملای نامی عبدالرحمن جامی این تهمت نهاده که
بدانست و از کتب اهلسنت نقل میکند که امام دوازدهم فرزند سعادتمند حضرت امام حسن بن علی
و بعد زمانه غیبت اختیار کرد بسبب آنکه معتمد خلیفه عباسی خواست بتوسط کاربرداران سلطنت خود سر مبارکش را جدا
پس او مختفی شد حالانکه ملای نامی قدس سره السامی بر مذهب شان این بنیا در ریخته و هرچه او در العبد از آن
بر مذهب سنت دست آویخته پس ناگزیر شد که این منافق بدکر عبارتش حک کردن اگرچه باطنا باب کنند
در خصوص نیز از قلم فقیر چاشنی عذاب ذلت و خواری بخشید پس بلکه انکه ملای موصوف در شواهد کرده که
ترجمهٔ الحسن بن ... میفرماید محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنهم وی امام دوازدهم ست کنیت وی ابو
ست و بعقیده الامامیه بالحجة القائم والمهدی والمنتظر و صاحب الزمان و سو عندهم خاتم الائمه

اما اما اسم یزعمون انه دخل السرداب الذی بسرداب الذی بسرمن رای وامه تنظر الیه فلم یخرج الیها وذلک
فی سنه خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو الاصح فاختفی الی الآن علی زعمهم مادر وی
ام ولد بوده است صقیل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک وولادت وی در سرمن
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنه ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنه خمس وخمسین ومائتین ام حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه در آمدم فرمود که ای عمه امشب در خانه ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی جز وقت ولادت ظاهر نخواهد شد الشب
چون شب نیمه رسید برخاستم و تهجد گزاردم و بعد ازان با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید و نجیر
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن بآنخانه که نرجس آنجا بود
بازگشتم مرا در پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده وی را بسینه خود باز گرفتم وقل هو الله احد
وانا انزلناه وآیة الکرسی بر وی خواندم از شکم وی آواز آمد که هرچه من خواندم فرزند وی نیز
خواند بعد ازان دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بزمین آمده بود و در سجده افتاده
بر گرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجره خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند و زبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گوای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة
ونجعلهم الوارثین بعد ازان دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی ازان
مرغان را بخواند و گفت خذه واحفظه حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که این
مرغ چه بود و این مرغان دیگر کیانند فرمود که آن مرغ جبرئیل و دیگران ملایکه رحمت اند بعد ازان فرمود
که ای عمه وی را بمادرش باز گردان کی تقر عینها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون
وی را پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب که جاء الحق وزهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا و از دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
در آمد و انگشت سبابه بجانب آسمان برداشت و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و از دیگری
روایت کرده اند که گفته است که بر ابو محمد در آمدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمد
پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی این فرزند را بتو نمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم و کنیت این کنیت وی هو الذی یملأ الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگری می آرند

که گفته است که روزی برابومحمد رضی الله عنه در آمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بان
فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد ازین که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردار برداشتم کودکی
بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی بر رخساره راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار
ابومحمد رضی الله عنه نشست ابومحمد فرمود که این است صاحب شما بعد ازان از زانوی وی برخاست
و ابومحمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بآنخانه در آمد و من بوی نظر میکردم پس
ابومحمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که درینخانه من کیست بخانه در آمدم هیچکس را ندیدم از دیگر
آرند که گفته است معتقد او این روایتی است که مجتهد نقل کرده و بران رنگ التزام حیث
زیرا این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مر او را دو غیبت اثبات میکنند یکی
غیبت قصری یعنی کوتاه از زمان ولادت وی است تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
دراز تر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
و در غیبت قصری وی را سفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگری که واسطه بودند میان وی و سایر
خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت
بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرین و ثلثمائة بوده و آن
آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنه
نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد لیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض جورا الی
من شیعی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت نه نمود بعد از آن
غیبت طولی در آمد الی ما شاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار است از آنجمله
یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی بر آمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند
که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق اکحل که از قطع آن حیات منقطع
میگردد نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رای
بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب در آمدم و از حق تعالی استغاثت جستم و از ائمه استمداد
نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کرده
پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیر بالسته
نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرجی در برگسان بودم که مگر از شرفا

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار بایستاد
وآن دومی دیگر بر طرف یساروی آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود خواهی رفت
گفتم آری فرمود پیش آی که ریش ترا ببینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و در ریش مرا بیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا وافلحتم انشاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم ویرا در بر کشیدم
وزانوی اورا بوسیدم پس روان شد ومن نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت بازگرد مصلحت آنست که بازگردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که بازگرد تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
وفرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد از ان بمشهد آمدم واز احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را باو نمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد وآن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دهشتی که داشتم در شک
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود ومردم بر من ازدحام کردند وپیرهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند واز مزاحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدحام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد از ان مرا پیش مستنصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت ویرا هزار دینار بدهید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستنصر بگریست از پیش وی بیرون آمدم وهیچ نگرفتم بعد ازین الا میفرماید
که بدانا قالوه یعنی این حکایات وروایات از شیعه بود باز گفت وفی جامع الاصول فی اشراط
الساعة وعلامتها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
اواهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما
وجورا وفی روایة اخری لا تنقضی الدنیا حتی یملک العرب اهل بیتی رجل من یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داؤد رحمة الله تعالی وفی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
ونظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا السید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه وسلم وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه وسلم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصه یملاء الارض عدلا اخرجه ابو داؤد ولم یذکر القصه وقال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی وانه یکون موته ثلثمائة وستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

وایا ان الله تعالی خلیفة یخرج وقد امتلئت الارض جورا وظلما فیملاها قسطا وعدلا ولو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه وسلم من ولد
فاطمة رضی الله عنها یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله وکنیته کنیة جده الحسن بن علی یبایع بین الرکن
والمقام یشبه الرسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلق بفتح الخاء وینزل فی الخلق بضم الخاء لانه لا یکون
احد مثل رسول الله فی خلقته والله تعالی یقول فیه انک لعلی خلق عظیم ثم قال ویبایعه العارفون
بالله تعالی من اهل الحقائق عن شهود وکشف بتعریف الهی رجال الهیون یقیمون دعوته وینصرونه هم الوزراء
یحملون اثقال المملکة ویعینونه علی ما قلده الله تعالی ثم قال وان الله تعالی یستوزر له طائفة خبأهم
فی مکنون غیبه اطلعهم الله سبحانه کشفا وشهودا علی الحقائق وما هو امر الله علیه من عباده فبمشاورتهم یفصل
ما یفصل وهم العارفون الذین عرفوا ما ثمه واما هو فی نفسه فیعرف من الله تعالی قدر ما یحتاج الیه منزلته من رتبته
لانه خلیفة مسدد یفهم منطق الحیوان یسری عدله فی الانس والجان وقال الشیخ رکن الدین علاء الدولة
احمد بن محمد السمنانی قدس سره فی ذکر الابدال واقطابهم وقد وصل الی الرتبة القطبیة محمد بن الحسن
العسکری رضی الله عنهما وعلی اماته الکرام ائمة اهلبیت الطهارة رضی الله عنهم وهو اذا اختفی دخل
فی دائرة الابدال وترقی متدرجا طبقة طبقة الی ان صار سید الافراد وکان القطب علی بن الحسین
البغدادی فلما جاء نعیه دفن فی شونیزیه صلی علیه محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما وجلس مجلسه
وبقی فی مرتبة القطبیة تسع عشرة سنة ثم توفاه الله تعالی بروح وریحان ثم اقام مقامه عثمان بن یعقوب الجوینی
الخراسانی وصلی هو وجمیع اصحابه علیه وهو فی مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم فلما جاء الجوینی نعیه
جلس احمد کوچک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مجلسه وکان توفی الیمن وصلی علیه ودفنوه ثم
لاصقه بالارض غیر مشرفة ومبنیة لا یعرفها غیرهم وهم یزورونها کل سنة باز در آخر سفر مایدکه چون حضرت
حق سبحانه توفیق اتمام بیان بعضی احوال وافعال وکرامت وخوارق عادات ائمه اهل بیت رضوان الله
علیهم اجمعین داد باز رجوع بذکر بعضے از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین کرده مے شود
می باید که فضیلت وکمال ولایت وکرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن بدانی اگرچه
انسان بمزید فضیلت وکمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت وکمال از اهلبیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ائمهٔ مذکورین وچه متاخرین از ایشان وبعضے از متاخران
ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیه مذکور شده اند چون ابراهیم سعد
علوی وسیدی عبد القادر گیلانی وغیرهما قدس الله تعالے ارواحهم والتوفیق
من الله تعالے تابه حال سعد. زید بن عمرو بن نفیل که یکے از عشره مبشره است ومناقب
وفضائل او شروع کرده ازین عبارت که از آغاز تا انجام برای اطمینان وناظرین نوشتم

لی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان نقل آورده که اثنا عشریه
شان بر وجود و غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکر حالش ابواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر بر
طلع شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و بعد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشف
شراق صوفیه سابقین راهم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز بغیبت و متعلقاتش
به کرده باز اصول خود را انچه در کتب معتبره بود نقلی فرموده و ضمائم را نیز تعرض نمود پس اگر
جهة انست که ذکر حکایت معتضد و غیره از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لابد
ن دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بی محابا بدولتخانه
آمدند مگر بمراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری
منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیده اند که میانه حضرت امام در عیش
واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد غیبت
ولا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
کایت خلیفه برین نمط نمود تو و صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود غیبت
ثبت مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است ولیکن چه توان کرد
قول عرفی سه تا بعد قرن دگر امر بدیهی بکند * عقل اول براهین تبیینش تفهیم * اساس این
ثبت طویله و مطنبه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غائب عن الابصار
بر روزگار شروع فرمود که امامیه برای او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
داشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در
سردابه که در سر من رای است و مادرش میدید و انتظار او میکشید پس بسوی او باز بنیاد
غیبت در سال دویصد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است
امام مختفی است هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی توانند نمود از برای
طور شیعه سخن میرانند و این امور را بر طور شان میخوانند و در اثنای روایات ایشان آورد
آن واضح است که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود
راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابومحمد در خانه درآمد و من بگفتهٔ آنجناب داخل شدم
نیافتم پس بنا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داده چنانچه در تاریخ آن در همقام و بعد ازین
اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داده یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود
هنوز پیدا نشده و ایشان در مابین این هر دو جیان نوشته که شیعه امامیه برای او دو غیبت ثابت میکنند
یکی طولی الی آخره ایشان نفس غلطی است برانچه گفتیم و با این همه یادگی [illegible] ندانید که [illegible] از دکه حکایت

معتقند ورفتن ته کس برای شهید کردن امام از روایات اهل سنت هست و لصحت هم
پیوسته ورنه در محل استدلال چرامی آورد و نیز عبارات ملای مسطور در اثنای بیا
که چنین اورده اند واز دیگرے آرند الی غیر ذلک این افعال اگر شیعه مسند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال والزام سمت وضوح دارد واگر مرد او مس
بسوی اهل سنت هست پس مجتهد لایق آن نماند که عوام طلبه نیز باو خطاب نمایند
متکلمین اهل سنت ولیکن بیچاره گان چه کنند که هر گاه کتابی از مولف کارگاه اجن
بر آمد هوا خواهانش که شب و روز او رالعیش و کامرانی و خواهش های نفسانی
شور و غوغا بر آوردند و غلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ
ظاهر نشده و اگر راست پرسی باین معنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین هست که
مولفی مرتکب چنین تعصبات و هفوات ولاف و گزاف نشده و نخواهد شد پس ضرور
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانۀ او گرفتار نگردند وایضاً چون ملای
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذهب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده
ما قالوه تا سامعین و ناظرین آگاه شوند که ترهات شیعه بانجام رسید و معتقدات اهل سنت در بارۀ
موعود که از نسل امام حسن هست شروع شد الغرض کوری و کورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانکه
من بعد اگر ادنی غور کرده شود و بیچاره مجتهد درین امور معذور هست که خود قدما
درین تار و پود بصری و بصیرتی نداشتند زیرا که وجود سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام هم توسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رقعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
دران جمع کردند و توقیعات نامش نهادند پس درین صور تنها اندیشۀ فتنه بالب
بود زیرا که چون سفرا که بر غیبت خود قابو نداشتند گرفتار مے شدند و حکام می
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته
که جناب امیر را بدست معاویه سپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در
چه مهانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و بعض امام سجاد که امام برادر اسبط
شهید نموده گریه و زاری و فریاد و بیقراری آغاز کردند و ماموران تقلید شان ماتم هم بجا آ
پس امام را خود بایستی لذات اهتمام فرمودن که غیبت و ظهور بدست او بود بخلاف
که چون گرفتار مے شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن و بدلالت سوی
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد و امام این مهمات را تقدیم

واگر این امر را مجتهد نتواند فهمید بارے تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
و ملک اعظم برای تشدید و تائید او ملازم باشد بحدیکه گاہے بسیر آسمان نیز داز د جهت لیفری
نیست چه جای سفر السن بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه
منافقین رفضه برای حبس ما قبل جمع شوند چنانچه صبح ویلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد
که همه مثل جعفر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور میتوانست در پرده
تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نیست و نابود نمودن به بین
که بیک نعرهٔ حبیت امام معاصر هارون غلام حبشی که بنفس الامری از رفض وزیر داده بود هلاک شد
روز بر را با وجودیکه بخیر خواهی امام داطاعتش معروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه مذکور از وعده رفض او
فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش او قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد او را هرگونه اختیاری
و قدرتی هست چنانچه از حدیث بساط در مجلد اول بوضوح پیوست او هرچه خواهد بعمل آرد بلکه
توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که هر معامله
که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انکاش امور شرعیت و طریقت
موجود گشته لاحول ولا قوة الا بالله پس تر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای ممدوح
نتائج دیگر بر آوردن یکے از آن این هست که از ذکر عبارت فتوحات که نسخهٔ آن پیش رو
بوده و بسیار بیرا فقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور
در نسخ همچنین یافتم که خلیفهٔ ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان جمعا
لشکری آراید و تائید سماوی و توفیق ایزدی مجاهدات سیفی و سنانی را بپایان
میرساند و دین قویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر ست و در جاهای
دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعیه بر آنست زیرا که در نکته اینمعنی که آن بزرگ از اولاد
سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون او حسبةً لله باعث حقن دماء عسکرین عظیمین
در دفع خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان گوشیده حق تعالی از آن راضی
شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت
عنایت کرده تا داد عدل و داد بدهد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این
دلیل برابر هزار دلیل ست بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبدالله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم
رفضه گویند نامش حسن ست و نام مادر مکرمش را اهل حق آمنه نوشته اند و در باب النزاع نرگس و سوسن و ریحانه
و صقیل بیان کردند چنانکه بارها دانستی بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق
یابد و الیضا هر گاه باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که ابن عطاے خاص در جلد دوم

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی الله علیه وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته پس محال است که او از اولاد
امام حسین ع باشد زیرا که خلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفضه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور است که بطلانش از کتب فریقین بدرجهٔ ثبوت میرسد
صدق آن بر جناب امام حسین ع از جمله محالات است و ازین حرف و حکایت بوجوه بترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زنهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ع ثانی است که امام یازدهم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح است و این از امثال او خارج از دائرهٔ امکان و العجب که رفضه بدین تناقض و تهافت
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین است الی غیر ذلک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکردند و بنده چون خیال این معنی
داشتم نسخ کثیره فتوحات بهمین طور یافتم که خالی از تناقض و تهافت باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رسالهٔ عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا ببینی البته با عقائد جمهور
اهل حق مطابق است و زنهار مخالفت ندارد و هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون همت
بران گماشته اند که کاملین ایشان نیز السوی مذهب خویش بجد و جهد تمام گشتند تا قدامت مذهب محدث
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی ثابت شدنی
نیست و عقلا البته در دام و دانه ایشان گرفتار نمیشوند اگر عوام بد بدیش از جا روند عجبی نیست که بصیرتی ندارند
و درین مقام بعضی از امور که امامیه معتقد آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعی گویند اجماع امامیه بران است که حضرت امام حسن ع ثانی
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصا حضرت صاحب الامر که اگر بر
جمیع حالاتش آگهی رود بها الیقین حکم توانی کرد که در معراج شریعت نیز از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبقت برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالی مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیة توجد فیه و لا توجد
غیره فی حتی ابائه قال الکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام بعد از تفتیش
و تنقیح میراث امام ابو محمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و آنچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم ازان شرم می آید کما مر الیه الاشارة و الصراحة جمیعا و ایضا اجماع

و از عجایب آنکه در علمای ایشان یکی را بر چیده‌اند که از متشیعین است چنانچه نامش می‌آید و او همین قدر گفته که حضرت ابو محمد والد محمد مهدی قایم منتظر است نزد الامامیه و این الفاظ و عبارت را بلکه عوام نیز از نص دانسته و در اجماع ایشان وحال فهم و دانش او بعد از تتبع در اکثر مقام همین است و این امریست که اطفال دبستان فن منطق بران خندیده میزنند اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی و بحر فیکه سور موجبه کلیه باشد مصدر نکردی و از انجاکه در فهم معنی عبارات تحفه بر جاده غلط سپرده که لفظ امامیه گویند را بر اسجاث حمل میکنند و در اینجا هیچگونه براه صواب نرود و هر چند او را فهمانیده‌اند از غایت جهل مرکب گوش بران ننهاده و داری سے تهیدستان قسمت را چه سود از بحر کامل ؎ که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ؎ برین معنی نقل کرده‌اند که از خاتون نرجس پیدا شده تمام مفصلا مع وجوده النصایح والقبایح علی علماء الرفضه و گفته‌اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظم خود در شان غایب عن الابصار بلکه ائمه از کنیزان بوجود آمده‌اند و از قدرت باری عز و جل کسی را چه مجال انکار است و هیچ استبعادی نباید کردن چه در و لادتش از ان نحران نگشتن که ؎ یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحی الارض بعد موتها و کذلک تخرجون شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و دو کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که از کنیزان پیدا شده‌اند پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف الشمار ای بچندی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شد در ملاقات اول چنان یافتم که هر چه او گوید او را هی نسید و از مخلصین کسی را چه یارا که در دعاوی مذکوره تکلم کند بعد چندی در معاملات حال لاف و گزاف و حستی و چالاکی او نوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان ما گفته‌اند ؏ شنیده کی بود مانند دیده ؎ و لیسی بر بنیامد که از روایات ثقات نیز بتواتر انجامید که در اوادی و دین گزاری انگشت نمای آفاق و رضا جوی ملوک و لطایف الحیل بدر بار شاهان و تیره تیره دست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را برابر او قیاس نمایند بلکه هر که در بمعنی شک آرد از نوع حماقت باشد الغرض هر چه امام عسکری فرماید علی الراس و العین لکن بشرط ان لایکون مرویا عن اصول ذوی الوجهین فان ذلک بعید عنهم بعد المشرقین والمغربین و برخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را بمولف عمده الطالب فی نسبت آل ابی طالب نسبت کرده‌اند و بران افتخار دارند و بنده برای اظهار حقیقت انچه از کتب معتبره امامیه بعیار صحت و شهرت رسیده بیاد اهل نقل مباهات میدهم که ایا شمار اعفلت تام رو داد از انچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بر زبان ارد او ملعون و کافر است خصوصا در زمان که غیبت کبری عبارت ازان باشد و عینی و اثری از صاحب غیبت پدید نشود فکیف که صاحب عمده الطالب نامش را یادگار گذارد و چنین نهی شدید و وعید اعظم در نظر نیارد پس در کفر و لعن او هیچ غایله نماند بر کلی از رسایل و النتی که چنین کسی با اظهار معصومین و شیخین الامامیه مستحق لعن بود پس کفر آنکس بدلیل الزامی بمنزل ثبوت رسید و نیز بحکم احادیث معصومین و هم باعتراف علم الهدای رازی که هر چه عیار کند کیست که او را

شهره داده اند یعنی هیچ نیستاند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام جهل علمای طایفه باظهار شیخ الطائفه امام
اعظم طوسی مثل رابعة النهار عیانست که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امر لیست تقریبی و
تحقیق السنت که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا اعنی زمانه
تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال
مذهب اهل سنت هر کس را معلوم است که متکلمین و متفقهین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد
ازین تخصیصات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین مختوم شده و هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهرا یا
باطنا که بر من صحیفه و دستور العملی نازل شده بران کار می نمایم احکام ان مخالف قران مجید بوده باشد یا معتقد
نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کائنا من کان
و دیگران هم همین معنی را مشید و موکد می کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت بخلاف دلالت و گویند لیکن بعد
تا قیامت ان ولی خواه از نسل عمر خواه از علی و درینجا بتحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در سابق گذشته باشد
بیاد آمد که شعر خود را الحاق کرده لیکن از نسل علی اکثر بود زانکه تسلسلش نسل پیغمبر بود و این اشاره
شد بحدیثی که محدثین انرا روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و الف
چون جعفریه قائل اند بامامت عم بزرگوار غائب عن الابصار پس اجماع کجا متحقق شد هر انکه امام حسن عسکری محمد فرزند
خود را گذاشته زیرا که چون هیچ فرزندی دلبندی سعادتمندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند
که از اصول معتبره پیدا و هویدا است که اینمعنی خبر برای امامین همامین یعنی امام حسین بعد از وفات امام حسن
کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا دبرین قدر چه موقوف قبل ازین باید که فاصله هر کسی را معلوم شد که طوائف
دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه
توانند گفت که این گلزار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی و سوسنی در یکجا
فقط و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله میخندند که ذاتیات امامت جهاد و دفع اختلاف و حفظ حدود الله
است چنانچه در سابق به بسط و تفصیل دانستی پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین فرماید
که بی نام و نشان شود بکار خود مشغول باش لا حول و لا قوة الا بالله و هر گاه صاحب عمدة الطالب چنان مغلوب
پیش آمد و از بدیهیات اعراض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال
غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه متاخراند چنانچه محمد کلینی کشی که ائمه شیعه
از روی خارجیت میکردند برابر هزار دلیل است بر تاخیر شان محدثات ایشان و تناقضات این گروه
را نهایتی نیست حالانکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و درینجا امری دیگر باید شنید و بر
موجوده و معدوم ایشان باید خندید که کتاب اول ایشان که از همه مقدم میباشد و معانی اضافی در ان
بخیال کسی نگذرد نسخه سلیم است که بفرمایش امام الائمه و رعایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرات ائمه

ز و بعد اخری صدق سلیم بران نوشته اند باظهار ایمه عظام اثنا عشریه مشتمل است بر امامت ثالث عشر نیز پس
کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات فقیر دالستی باحصر امامت در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از احدی
الراجبین خالی نیست که دشمن راکشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تصفح و استقرا اندادند و در ریج زنی وخیره سری گرفتار شدند ف فتادند در عقده
پیچ پیچ ۞ که در حل ان ره نبرند هیچ ۞ و ایضاً بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلد ظاهر
شریعت باشند دوم لفقه زنند و طوق تصوف با باطنت را درین مباحث زیب عناق خویش گردانند و
حکایت این هنقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابوجعفر پسر او و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را بباطن نخود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکهنو باختیار این امر شتر خویش
را بایزید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذوالفقار اول مجتهدین مومن جالسی اشکار است و باظهار
یعنی از کافی ثقة المحدثین جابجا پدیدار و این امور را از غایت بیحیائی رو بروی ما تقدیم میرسانند
علی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بدمعاشان لکهنو توان گفت که گویند ملنگان ما
بوجود و بقای اثار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
شهادت کسوت وجود می پوشد و جام مستی می نوشد به ترتیب و پرورش و کمال عطوفت و فتوت
است و هر که دران مناقشه و مجادله کند ذکر وعید حجتی لا امتی مراو را نیکو است بلکه بعد از تتبع روایات
بار و حق الیقین متعلقات ان و دیگر کتابها که تعلق به سفرا و نگارزنگی و شعبده بازی ایشان
نسته غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی دران گفتگو نتواند کرد اگر چه
المدای تماشای بازازی و سلار قافله سالار ایشان باشند حکم جازم باید نمود که سفرای ایشان
برای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوبی یلنگان گرفتند و روباهی را بانهار سانیدند
یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
تحصیل نساخته بعد از انکه در انواع مشاق و محن اوشان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
الطالبین و متوسطین بر احاطه لعنت راهی نگشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از حسرت ان
زین چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار بخطاب من این بود که ملعون است ملعون است هر که تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند اری هر چه کرد لعنتی لعنت شود و درین خصوص هم حدیث اسفار هم در تهذیب شیخ الطائفه
افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز سحر پرسیده بود
فرمود که صورت شخص نظر آید و البته درین حدیث وقت ستاره گان نمی باشد
و این ازین سبب گفتم که خاتمه امام نرگسی اینست بتکرار لعنت که ملعون است ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد و وقتیکه ستارگان بر طرف شوند فلا تغفل پس اگر سفرای رفضه عادل باشند و رفضه معتقدین شان
باشند و اشرق بالمنیت پی بران برند بالیقین مشتق از عدول و عدلیه شیعیان خواهند بود لاجرم درین
معرکه بطور رخیز چیدری توانیم خواند ۵ که عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است ؛ زانکه این مسیل
تحقیق شد از باغ فدک ؛ و اویلا بر اصول موضوعه و علوم متعارفه طائفه کیسه فاحشه مدعین مزید ولا
جناب شاه مردان و شیر یزدان مانند جنین رحم در پرده نشینند و خاتون قیامت معدن عفت و طهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر از فار عظمی فایق تواند بود دبیته اخذ تلا بیت علی ما فی الکافی بیه طلا
برگزیند و بر کتاب فتن بحار اکابر طائفه نتواند که جوابی دهد و سکوت تام اختیار کرده عقده ابیقیر
جناب امیر بیان فرموده و روایت قرانی بتعلیم انجناب یاد گرفته باز نطاق همت برای مناظره بندد
و ناظرین و حاضرین گوینده بنده معلمه که هر جا این محاوره رائی اشد ضرورت شرح نتوان کرد پس چه
وهم روحی و نقض عهود لعبد توکیدها برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد و سلامت روست
فاروق نیز باوصف اوبختن دگر بهان کشیدن با انداختن چادر بکردن و کشیدنش سر فرو افگند
و کردن نتابید و شاعر بر چنین شخصی سلیم اعتراف کرد و علمای رفضه انرا مانند قصیده حمیری حمیر ور
زبان و شعر مذکور را برای او نظم نمود ساختند و امیدوار میراث فردوس شدند و اگر علمای
قوم شاعر نباشند و در غاوی بودن هر کس از ایشان ترددی نیست کما قال الله تعالی وَالشُّعَرَاءُ
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پس غوائب را دیده و دانسته اختیار کرده مصداق خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ گشته
فرق این است که ظرفا در حکایات معجبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید و غزلیات انشاد کردند و نعمتهای فراوان یافتند و مرخص شدند
ناگاه نگاهش بر طفلی افتاد که اثار اقدام شان می پیماید فرمود تو کیستی و بچه کار امدی گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه در بازار گفت
مگر نشنیده که خدا العبد ذکر شعرا غاویان را یاد امیفرماید که وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پس پیرو
ایشان کردیم که هرگاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک
سخن طفل لتعریض امیر پسند امد خلعت و نعمت بخشید و از صحبت شاعران اجتناب ورزید بهر
حال رفضه که از غایت غوائیت فساد رنیست که بخسران معنوی انجامید و طفل لعبش هم کام را
رسید و نیز درینجا افتراق دیگر است و ان این که چندان که تتبع روایات کنی بیشتر خوا
باعث که مدعی رویت با رشاد حضرات ائمه عموماً و جناب صاحب الامر خصوصاً ملعونست پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی ایت کریمه وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ پیدا است و الانسلم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

لیس هردو جدا شدند الغرض بعد از رجوع بتصنیف مجتهدین هند و عتبات عالیات این قصه‌ها
را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از نصف
لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهداء فرمودند مرا اجازتی
نیست که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیابان صاحب الامر دلالت کنم پس
بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسید و ازین قصه‌ها که حرفی گفتم نیز احاطه لعنت از فوق
و تحت و یمین و شمال بر علمای رفضه بر ظاهر است زیرا که مدعی روایت از مدعین و لا قبل
خروج سفیانی و صیحه آسمانی ملعونست کما مر الحال پس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که
منافقین مثل شیخین من شیعین دران گرفتار اند و انهم باعتراف اکابر و اعاظم متکلمین عیسی اربلی
و زیرو بدتر مذهب شیعه از انجمله باشد که اسم و کنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یشعرون
عجب عجاب آنکه چون نیک بینی وقت شیخ مفید را از جمله همان زبان خواهی یافت که قرب
صاحب الامر باشد که باز از غیب صغری اکرم و دلهای شیعه از مخالفت عباسیه سر دلبود
و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس روز افزون بلکه لا تحصی و لا تعد باز میگوئیم
که اگر مراد متکلمین اثنا عشریه این هست که خلاف انصاف است که سائر مدعین رویت را از
روایت مانع شوند و خود روایت بلا وری را قبول نمایند و در فصل مبین یعنی مسلسلات
زند و جوابش بنظر سرسری آنکه وجه انکار از سایر مدعین اینمعنی تواند بود که ایشان
نصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعین رویت را و مدت راهم باجمال
خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول روایت چه معنی داشته باشد بخلاف سنیان
یعنی و اثری ازین امور در کتب شان نیست و اگر می بود مجتهدین شیعه از حلوای
بید و دمید السنتند و تنهائی نخوردند و فقیر در باره بلاوری الیقین واثق ندارم و در باره
کمال الدین محمد بن طلحه شافعی وثوق من بتشیع از او هست یعنی علماء بمکیدلش پی نبردند
و شیعیان کلام او را بیشتر در مناظره آوردند که ایشان بحقیقت امر مذکور محیط شدند
و بهم براینها احاطه کرد اما ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البته یقین واثق بسوی
تشیع او میکشد بدلیل آنکه شیخ حلی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات و بیان
حالات بباطن اولی بردم و گفتم که چه اظهر نکنی تشیع را جواب داد که مولانا علم و میل از کجا
آرم و وجوه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کید و بلا همیشه عام بود که علمای
رفضه آغاز و انجام مذهب لعنتی را دیده عالمی را بسوی خود کشیدند حالانکه در السنن
شان شکی نیست با قدامت تشیع با ثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مقرر گردند

که ایشان سنیانند تا بملاحظه اقوال شان از گیرودار در باب معارضات از اهل حق نجات یابند و عوام بدانند که سنیان را از کتب شان عاجز کردند و ذلک کید المنافقین من بعد این بعض اهل التصوف مکاید ملاحده را در مولفات خویش چنان نقل می نمایند که هم کنایتی از تالیفات محققین خواهد بود که بپرسش نیاید و مبداء اول نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد الغرض بتصریح او محرفین همیشه داد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند و در این امر نسبت بامام احمد بن حنبل چها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب این بزرگ را که بحکایات تحریفات ملاحده و زنادقه مذکور کردند نیز خراب کردند حکما گفته اند ع خوی بد در طبیعتی که نشست ٭ نرود جز بوقت مرگ از دست ٭ و کار مردان راه خدا انیست که چون قائد توفیق ازلی مدد فرماید ایشان جهاد اکبر بنفس خود نموده از عادات قدیم بازمی مانند و از عذاب الهی می ترسند و ازینجا است که برای اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر بشنوی که کوه از جای خود منتقل شده باور بکن و بازماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین ادعا نکرده اند که آن بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت صغرای او ثانیا و غیبت کبرایش ثالثا و بدرازی عمرش رابعا و آنگاه بدین حد گشته اند او همین است که رفضه بامامت و تغییب او قائل اند نه سیرا که هم بنص ایشان او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قائم مقامی او از کجا بکجا کشید و اولیاء الله مدر را و اهل ریاضت لیاقت اختفا می باشد بخلوتهای اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیب غائب عن الابصار الحاضر فی الامصار را چه مناسبت و لیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار وانهم یکد روز و آنگاه برای آمادگی اسباب معیشت علیها گردانند و این فارسین سید و شیخ قوم باشند و از ابلیس پا فراتر نهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت خویش در خلوت و حمام و مانند سفر آن را نیز مشابه غیبت امام قرار دهند لف برین تحقیق که شیخ و سید و غیرهما که مخجل دجال و مسیلمه کذاب باشند پس بالجمله باز همان مغلطه در پیش آمد که بیشتر علمای رفضه در آن منهمک می باشند که مزیل آن قضیه مذکور است مرارا که لا دلالة علی الخاص للعام باحدی الدلالات الثلث الغرض از آغاز این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو لعمل آمده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه مانند خر اهل کر کوک از گلابه این مغالطه برنمی آیند و تحت الثری برای لقای فرحت

انتهای فاروق می روند درین مقام که عبارت شواید از نوشتن بضرورت معلوم
اتفاق افتاد این اطناب و اسهاب بعمل آید کیست از ناظرین که این مباحث را بشنود
از غایت انبساط گوید که هل من مزید پس عنان ادهم خامه را کشان کشان بنقض و
اقوال اخر میکشم و میگویم قوله با وجود جواز ذکر القاب آنحضرت و توفیقی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا لشیء عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
امام نرگسی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گزارش یافته وانهم بعنوانیکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود و متعلقات آنرا
درباره سفاهت شیخین طائفه نیز بجنبری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شیخین خولیش را از ان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه ان بپردازد
و خود را از ان معذور ندارد با وصفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیرخواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون راه اعتراض را در مجلد اول از هر
جهت مسدود یافته بیچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی ذا و سخن اینست
که اگر در آغاز این امر وقت تحریر استفتا باز وقت تالیف تشیید خیال پیش آمدی هیچنین مدتها
بن امر کشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند ع که
آنچه دانا کند کند نادان * لیک بعد از فضیحت بسیار * وانچه در توفیقی بودن احکام شرع
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر آنجناب آنچه قرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
دیدن و شنیدنش می لرزد و درون مجتهد از ان خوشنود میشود اگر توفیقی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سنی چرا ذکر فرموده اند و حضرت ائمه برای اغیار
چگونه یاد نموده اند با وجودیکه از سهو منزه بودند و مرا ازین معلوم شد که سعی امامیه در تنا
ان یوما فیوما متکامل است و تناقض هم دران متداخل قوله اما ما قال من انه فیما نقل
عن الغزالی الخ جوابش آنکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر
بتقدیم رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد با وصف خطا در فهم ان از جوابش دریغ نکرد و درینجا
با وصف انتراک است چرا خود را بتغافل زده هیچ جوابی از خطا و صواب افاده نکرد حالانکه
بر عاید اهل فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین وغیره دیده اند مخفی نمیاید
شاید بتقلید پدری در ذو الفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جابجا موجود است و ان آنکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوق داین مقلد

مدہوش اہل السنت کہ غزالی از اہل السنت توبہ کردہ در رسالہ سر العالمین وکشف الدین نوشتہ وجناب مجتہد العصر
این رسالہ مفتری بر نام غزالی الصیغہ جمع عالم میخوانند و درین مغلطہ دست و پا میزنند و قمرنیا نزا
کہ من برای تغلیطش نوشتم ملاحظہ نمیکردند تا قاضی زادہ فیض آباد جدید الایمان را ازان
مطلع گردانیدم وخدا داند کہ بعد ازان از خواب خرگوش بیدار شدند یا بر جہل مرکب ہنوز مصر
اند پس اگرچہ درین افادہ تکذیب وتفضیح بدرا دست کہ در تالیفات خویش انکار رسالہ مذکور
کردہ و دلالت انزا بر تشیع معتبر ندانستہ وگمانم اینست کہ این بحث شاید در شہاب ثاقب مرقوم
ومن در تالیفات خود جائیکہ بحث تصوف کردہ ام نشان دادہ ام ولیکن ما بعد تصدیق مخاطب
درینمقام برای الزام میگوئیم کہ ہرگاہ غزالی از متشیعین است لاجرم مناقشش را میرسد کہ او منکر شہادت
باعتراف مجتہد بودہ و واعظ را در ذکر واقعہ شہادت مرتکب حرام دانستہ پس معلوم شد کہ
شہادت کہ بر زبان شیعہ جاری میشود غالباً محمول بر مسامحہ ومماشاۃ تقیہ وتوریہ بودہ
والا وجہی وجیہ بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشہ کہ ہنوز در ذہن
مجتہد بلکہ زبانی کہ در گمند بسم اللہ مانند جنین رحم در پردہ می نشیند نیامدہ وجمود تر
برای او ثابت گردید درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد کہ خاتمہ ذو الفقار نیز دلالت
بران دارد کہ توبہ اہل بدعت زینہار مقبول نیست وقصہای این باب
کہ در روایات مذکور است موجب المناب یعنی ہزاران کس کہ
از مریدانش معاذ اللہ ضلالت مرزندی رجعت کردند و باہتدا رسیدند
تا بدرجہ قبول رسد وانچہ فہمیدہ کہ برای التسراج اقتضا
بکار بردہ این کلام را بندہ البتہ توانم گفت کہ با وصف
شغل تالیف مباحث شیعہ وسنی مطلب
این مقام را نفہمید وعند العقلا زیادہ
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی
الالباب





بسم الله الرحمن الرحیم



المقالة العاشرة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

پس اطلاق لفظ شهادت در مانحن فیه که احیانا بر زبان اهل سنت جاری می شود غالبا که محمول بر مجاملة و تقیه و توریه بوده باشد والا وجهی وجیه بنابر اصول موضوعهٔ ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از اذکیای علمای شان متفطن بآن شود به بیان آن ممنون سازد بینوا توجروا **قال المجیب المصیب** هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته حقیقت خلافت یزید علیه ما یستحقه بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین بر هر یکی از طرق محرز بوده ثابت گشته نتیجهٔ مقدمات مجتهد الزمانی کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود در تفصیل جواب لفظ احیانا که اطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از ان مفهوم میشود ملاحظهٔ اداب و القاب جناب سنگ راه عزیمت هست لکن از اقتران سابق و لاحق مجملش بر فطن عارف المعنی مخفی نخواهد بود و ادعای تقیه و توریه و مماشاة فرقهٔ امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش است بدو وجه اول آنکه این معنی موقوف برین است که لفظ مذکور فقط بر السنهٔ متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین شهرت رسیده بودند جریان یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمهٔ اهل سنت مطلب بعد عهد ایشان مملو از ذکر واقعهٔ شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب سالها از بیعت ... تالیف شده و اکثری در ازمان در قالب تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلاد میخزیدند و ره بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاهی در
زی اعتزال و زمانی در لباس نصب و خروج منحصر بود و اولیس فلبیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اہل حق در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین رضی الله عنه وقتی منصور باشد
که شهادت امام حسینؓ بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و عنقریب واضح گردانیده میشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از مدتی بلباس دوستی در آمده بکار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شهادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتوانند زد الیضاح این ابهام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه
اثنا عشریه در اینکه شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت هست یا نه در صورت اولی
وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
مکه معظمه زادها الله شرفا و هم از مکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز ندا شت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه داشته باشد و آنهم در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
صمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الآیه بوده ورنه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه موجود بودند
باز تقیه و مداینه ورزیده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حصن تقیه رو داد و این معنی
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
است لیکن اگر انها بر وقع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش هوش باید شنید
ابن بابویه بسند معتمد از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد
و یزید پلید بعد از وی بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معائب و ذمائم یزید علیه ما علیه ملا بر و شمرد و گفت چگونه برد و بیعت کنم
باآنکه هیچ حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سانحه خیلی
بر آشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر مخالفت امر من میفرماید زود سر مبارکش باید فرستاد من بعد چون مروان
در اثنای راه تلاقی شد در باب بیعت یزید تاکید شدیده آغاز کرد حضرت در نیوقت نیز عدم استحقاق آن
ملعون ببانگ بلند ظاهر نمود و هرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
محمد بن حنفیه بنا بر خیر خواهی و ادای مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد که اگر
هیچ جا ملجا و ماوای خود نیابم باز هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد این است حال ایشان در مدینه
طیبه بعد از خلافت یزید قبل از خروج از ان اما در وقت توجه بعراق پس آنکه در جمع
بحار الانوار و غیره موجود است روایات محدثین امامیه که در ان مذکور است

حالت وارد بیانیکه غیر از معدودی همرکاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
بیوفائی کوفیان بدکیش درباب خلع بیعت بابت خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت
مسلم و هانی و عبد الله بقطر در اثنای راه متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب نمودند
که از شما هر کس که ارادهٔ جدائی داشته باشد بر وحرجی نیست که شیعیان دست از یاری ما
برداشته اند پس مقارن اینحال غیر از اهل بیت وچندی از مخلصین کسی دیگر همراه
آنجناب باقی نمانده با این همه قلت اعوان و انصار وکثرت اعدا که در وقت محاصرهٔ آنحضرت
از مور وملخ بیش بودند هرگز بیعت یزید تقیهً اختیار نفرمودند و معائب ومثالب او را اعلی رؤس الناس
اظهار فرموده هنگامهٔ جنگ وقتال را گرم نمود وازینجا مثل آفتاب نیمروز روشن وهویدا گشت
که جناب امام حسین رض باوجود وجوب تقیه بهرحال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب واباحت
وامثال آن از قواعد شهید اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج
قسم است قسم اول واجب وآن وقتی است که در ترک اعمال آن علم باطن بضرر باشد و هلاک خود
یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب وآن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل
یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
وترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد واز ترکش ضررے
عاید نشود وآن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه وآن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر
عاجل وآجل عاید نشود وخوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام وآن وقتی است که از ضرر
عاجل وآجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم
فاذا بلغ الدم فلا تقیة انتهی و هرگاه صور چهارگانه تقیه که استحباب ومباح ومکروه وحرام باشد
ممکن فیه بداهةً باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود ولا معنی للوجوب الا ان یکون
تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للخزی والعقاب آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که درباب
کمال ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در
قول او تعالی لا تستوی الحسنة ولا السیئة تقیه واستتار است ومقصود از سیئه اذاعه واظهار ومفاد بعضی از احادیث
که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزے محبوب تر نیست
هر کس که اختیار کند خدا مرتبهٔ او را بلند گرداند وتارکش را خوار وذلیل می‌بی مقدار ومفهوم
اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین وایمان ندارد وتقیهٔ دین ائمه ودین بزرگان
ایشان است واز جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل
کار وبا سر چیزی دیگر اباحت ندارد باقر رضی الله عنه فرمود که مومن مبتلا می شود بهر بلای

ومی میرد بهر نوع مردنی غیر از آنکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مراد اعم از آن دعن یونس
بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه
اذله الله واین چند حدیث در کتاب وافی وترجمه کافی مشتی نمونه از خروار است وهرگاه از حقیقت
امام حسین رض هم اذاعه و اظهار وترک تقیه و استتار در وقت وجوب آن وهم کشتن خود بهر عنی
که فرض کرده شود وهم منافات از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم مخالفت مسلک حضرت
امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملا وهم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد وهم
خروج الیشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض وموجب خلجان بعضی از شیعان گردد پس بنای
اصول واخبار موضوعه حضرات امامیه دین وایمان دشمنان آنجناب مقام بحث وتفتیش خواهد
ومثوبات آخروی وحصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذا لم یکن راس المال فکیف مربح و
این امر مزیفی است که تنها در حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق از ان بی بهره
وازینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی وهویدا اگردید که اطلاق لفظ شهادت یا املای آن که احیانا بالسنه علمای
امامیه واقلام مصنفین الیشان جاری می شود از قسم زلت لسانی ولغزش قلمی تصور توانکرد که در پایه
نیست وبر فرض وتقدیر اگر تعمد را دران دخلی باشد بلا شک وشبهه از خوف اهل حق وتوریه وتقیه از ایشان
یا محاشاة وخوشامد سنیان وسیاه پوشی باآنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواه
واز مویدات این معنی بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم بتوسعه طعام وشراب وطبل نوازی وجلاجل
وتغنی ترانهای موسیقی که از اسباب سرور وانبساط وآلات شادی ونشاط است ورو ایت
فضائل عاشورا وثواب روزه آن وانکار وصول رنج بجناب علی مرتضی وفاطمه زهرا وقت استماع
سوانح کربلا است وحکم باستحبات غسل وپوشیدن لباس نفیس واستعمال عطر در روز مذکور
ودلالت آیت کریمه خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ علاوه بران وهمچنین زینت فروش وروشنی قنادیل
وطیاری شیشه آلات وآراستگی مکانات وجریان آب وجوش فواره ها ودیگر تکلفات معمول وم
عوام در حساب وشمار نیست وبا اینهمه لاف زنی علمای قوم بدینجا تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه
غیر از آنکه ورد امثال انتقام تکذیب روایات سالقه بر دازند وبجامد خلفای راشدین مائل شوند یا
بنسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش سر بنهم پای ثبات وقرار نهند وداد فرار ندهند واگر احدی از علما
منفطن بتوجیه وجیهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد واین معامله که جناب سید الشهدا را بالشکر
سر آمد اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر ومتوقدان بصیر درباره اثبات خلافت خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین دلیلی است روشن وحجتی قاطع ومبرهن بیانش بر سبیل
اجمال آن است که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه واجبار بودی باآنکه خلافت

بامامت عقل حیرت زیرا که سعد را که مختلف از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی
از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او نشده لشکر یزید بلکه تمامی حضار آنوقت از نزدیک و دور و خویش
و بیگانه در جواب امام حسین که بیعت یزید را بسبب فسق او جائز نمی دانست می گفتند
که والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
بودند مرة بعد اولی وکرة بعد اخری بیعت بکسانی نموده اند که قرآن مجید را بتحریف و شریعت را
بتبدیل و جناب سیدة النساء را خوار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی ازینها
روا داشت و هم در نماز با آنها اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل آنها شنید حضرت را
از مسلک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف مکنت و مقدرت صلح معاویه اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید اما بر شما حکمی دیگر نزول یافته و شریعت جدید مقرر گشته
در مسلک بزرگان قباحتی بوده و چون اینکلام از زبان احدی از اعداء و احباب بر نیامد
بالیقین دانستم که اصل فضائح مذکور ساخته و پرداخته سرآمد یهود اشقیا اعنی عبد الله بن سبا است
که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و مذلت بر سرش
بیخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو بیان حاله اظهر الاسلام ابتغاء لفتنة
و تضلیلا للاسلام فسعی اولا باثارة الفتنة علی عثمان ثم انضوی الی الشیعة فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی
اعتقدوا فی علی المعبودیة فاستتابهم فلم یتولوا فاحرقهم مبالغة فی النکایة و دریجا اگر شعر مشهور را
باین عنوان خوانند نهایت زیباست ؎ هر خس و خار که در راه نمودی دارد ؛ آخر ای ابن سبا
همه آورده تست ؛ و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتاده همان
برای پیروان شیعه اولی مفید بوده فللرحمن الطاف خفیه علاوه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
خود نموده از دست مردانیان و اخلاص و وفای فدای شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شده و قد شنت ان
مدعی الامامة سوی الاثنی عشر فهو کافر مخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصبیت مسلم نباشد
فی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
شهادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزیست که هیچ تدبیر نتوانند و شیعه
از اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفتها قطع نظر ازینکه خروج زید شهید نیز بنسبت
به ... رضی الخصمان ولم یرض القاضی باشد هر کدام شق ازین شقوق مذکوره محمول خواهد بود بنوا و جز
قائمه هرگاه راقم بیچیز را از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلافت

بلافصل جناب امیر و ما یماثله از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته اهلسنت را مبهوت و مجوج
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص الشان نمایند
و لعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای شیعه بعینه او بمثله او باخس وجوه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة
من کان بیته من الزجاجة دوم آنکه کلام مستغنی با وجودیکه علمای مذهبش بتوهم ادنی لحوق ضرر شیوه تقیه را
مختار میدانند مشتمل بر بعض تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شده و اگر
در جواب این عجاله که ظاهر ا ملاحظهٔ آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد
یا سخنش مهمان عنوان بلکه زیاده از ان خواهد رسید ؎ کین سخن را خود تمهید ابود ہ گر فزون گردد تواش
افزوده ؛ و اگر بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از شطط هم مراعات آداب القاب ... نمایند
بطور خواهد پیوست گفته اند ... ازان کم تو ... حکیم ... خود
... مقامات استفتاء ... بوده ... بدان ... محفوظ
... معتمده التزام نمایند مونت طرفین کمتر خواهد شد ؎ من انچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ و السلام علی من اتبع الهدی انتهی
قوله هرگاه درین اوراق مطابق انچه درعنوان اشارتے بدان رفته اه **اقول** بر اهل انصاف و تارکان
سبیل اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب
بنا بر هر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهداء او خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا بنا بر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لاجرم
لمیعات شیخ الاسلامی بمصداق آیت وافی هدایت وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر متتبعین کتب و عبارات اهلسنت
مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال تقیه و توریه ما ماشاه فرقهٔ امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت
در جواب وجهین مجیب ظاهر خواهد شد و تفوه بکلمهٔ یَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا بر زبان کسیکه مجتهد
و خلیفه زاده او جهاد حضرت سید الشهداء المحمول بر طلب دنیا نموده باشد و بعد شهادت انحضرت خروج عبد
بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم عذرها شمار نماید از قبیل تفوه خلفای متغلبین بکلمهٔ طیبه شهادتین است
اللهم الا ان یحمل علی التقیة و التوریة **قوله** وجه اول آنکه اینمعنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر آن
متاخرین اهل سنت آنخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که در اکثر کتب معتمده علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهداء علیه
افضل التحیة و الثنا ست تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی هذا الحدیث و ارجح

تائیده لقوله فی بعض طرقه الصحیحة کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان رض ثم علی رضی الله عنهم الی
ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویه یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویه
عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ و پر ظاهر است که اهل
فاضل درین عبارت که متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شهادت دارد ابن عبد البر در استیعاب
در ترجمهٔ آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دینا کثیر الصوم و الصلوة و الحج قتل علیه السلام یوم الجمعة
لعشر خلت من المحرم یوم عاشورا سنه احدی و ستین بموضع یقال له کربلا من ارض العراق بناحیة الکوفة و یعرف
الموضع ایضا بالطف قتله سنان بن انس النخعی و هو جد شریک القاضی و یقال بل الذی قتله رجل من
... و قیل بل قتله شمر ذی الجوشن و کان شمر ابرص الخ و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته و لما قتل الحسین
... الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة و الکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتله
... و کسفت الشمس ذلک الیوم و احمرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة تری فیها بعد
... و لم یکن تری فیها قبله و ابن حجر گفته و نقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضافه رجل بکربلا فتذاکروا
... انه لم یشرک احد فی دم الحسین الا مات اقبح موته فکذب المضیف بذلک فقال انه ممن حضر فقام آخر اللیل یصلح
... فوثبت النار فی جسده فاحرقته قال السدی فانا والله رأیته کانه حممة و عن الزهری لم یبق ممن قتله
... الا عوقب فی الدنیا اما بالقتل او عمی او سواد الوجه او زوال الملک فی مدة یسیرة الخ الی غیر ذلک من الروایات
... لفظ القتل فی حقه کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران
... حسین تا آن وقت اول من الیهود بودند و در لباس تصوف و غیره خود در تطورات مختلفه ظاهر میساختند لفظ
... بکاهی شهادت در کلام اهل سنت وارد است قبل از ان چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود
... مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعلیه البیان هر چند که در صورت ورود عبارات و خطب قدیمه
... لفظ شهادت قبل از غیبت صغری و کبری احتمال فریه و تقیه باشاه یا اختیار شیخ مکر که بنا بر تصریح فاضل عزیز الدین
... الی باقی خواهد ماند انتهی پس اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب آن در تحریر جواب
... ظاهر خواهد شد **قوله** فی الاستفتا چه بنا بر اصول موضوعهٔ ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه بسوی
... زاده الله شرفا و هم از انجا بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز نداشت الخ **اقول** اما اولا
... گوئی و تراشی مستلزم ابطال صحت تستر و اختفای سید ابرار در غار و قعود آنجناب
... در بدایت حال نبوت است چه معلوم است که این امور منافی اظهار و ترک
... است که نزد سنیان واجب و لازم است پس بر طبق مقالش بتوان گفت

که بنابر اصول موضوعهٔ سنیان اخفای آنجناب بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز نداشت خلاصه آنکه تکالیف الهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد و از اصول اصلیه فرقه حقه اینست که قول و فعل و تقریر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک کند عین حکمت و بیان حکم الهی ست در باب آن امام چنانچه حال انبیا بر همین منوال ست و اینکلام او ناشی از اجنبیت او باصول شیعه بلکه باصول اسلامیه ست کیف ایا نمی بیند که در غزوهٔ احد جناب رسالت مآب میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنابر مصلحت قبول مشورهٔ اینها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولتسرا تشریف آوردند در آنوقت که صحابه آنحضرت را بآن هیئت بدیدند و همه پشیمان گشتند از داعیه خروج و گفتند یا [illegible] الله هر چه خاطر مبارکت میخواهد آنجناب بکن ما را نمیرسد که خلاف رضای تو کنیم آنحضرت فرمود اول باشما گفتم نشنیدید سزاوار نیست پیغمبر که چون سلاح پوشد آنرا از خود دور کند تا زمانیکه خداوند تعالی حکم کند میان او و دشمن او کما ذکر فی الکتب المعتمده چه ظاهر است که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلحت شدن حکم خروج و مو[illegible] آنچه گفته شما احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من السماء علی محمد صلی الله علیه و آله وسلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی فذریتک من صلبه فقال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و مضی لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام و نیز در همان کتاب از احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن محمد بن احمد بن عبد الله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال و ما النجبة یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب و ولده علیهم السلام و کان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه النبی الی امیر المؤمنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المؤمنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک نفسک لله عز و جل ففعل الخ ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده و این احادیث آنقدر مشهور و معروف که فاضل عزیز تیر در عقیده سیزدهم باب نبوت تحفهٔ مسروقهٔ خود بآن تصریح نموده حیث قال و از آنجمله باری تعالی کتابی نازل فرموده بود مختوم بخواتم ذهب بسوی پیغمبر زمان و آن جناب بامر رسانید

بحضرت امام حسن و هکذا و هکذا الی المهدی و هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا هم ازان کتاب نگین نماید
و بمضمون آن عمل نماید و علم ائمه از همان کتاب است آه پس هرگاه بنابر اصول اصلیه شیعه امامیه حکم هر یکی از ائمه
معصومین علیحده مختوم باشد چگونه جهاد جناب سید الشهدا منافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواهد بود فظهر ان
ما ذکره المجیب اوهن من بیت العنکبوت و اسخف من ورق التوت و اما ثانیا پس بعد تنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
و امثال آن و فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاهر حال است الا ماندر و ظاهر است که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر همین امور ظاهریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و بنا بر ما اتفق علیه الفریقان
و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود و محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام السبط العلی حضرت
امام حسن شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهدا را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر باینکه
زمان سلطنت معاویه طاغیه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه نامهای
متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند و مسلم
بن عقیل را آنقدر اطمینان از طرف ایشان حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آن جناب بلاچارگی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء والائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه والقیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک وان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها تحملها وسیدنا ابو عبد الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفة الا بعد توثق من القوم وعهود وعقود
وبعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرهین ومبتدئین غیر مجیبین وقد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفة واشرافها وقرائها
تقدمت الیه فی ایام معاویة وبعد الصلح الواقع بینه وبین الحسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب بما وجب ثم کاتبوه
بعد وفاة الحسن ومعاویة باق فوعدهم ومناهم وکانت ایام معاویة صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی
معاویة واعادوا المکاتبة وبذلوا الطاعة وکرروا الطلب والرغبة ورای من قوتهم علی من کان یلیهم

فی الحال من قبل یزید وتہجم علیہ وضعفہ عنہ ما قوی فی ظنہ ان المسیر ہو الواجب وقد تعین علیہ ما فعلہ
من الاجتہاد والتسبب ولم یکن فی حسبانہ ان القوم یغدر بعضہم ولضعف اہل الحق عن نصرتہ وتتفق
من الامور الغریبہ فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفہ اخذ البیعۃ علی اکثر اہلہا لما وردہا عبید اللہ بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم ودخولہ الکوفہ وحصولہ بہا فی دار ہانی بن عروہ المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک
بن الاعور بہا جاءہ ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضورہ
لعیادہ شریک وامکنہ ذلک وتیسر لہ فما فعل واعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فتک وان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قتل ابن زیاد ما تمکن منہ
ووافقہ شریک علیہ لبطل الامر ودخل الحسین ع علی الکوفہ غیر مدافع عنہا وحسد کل احد قناعۃ فی نصرتہ
واجتمع لہ من کان فی قلبہ نصرتہ وظاہرہ مع اعدائہ وقد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد ہانیا سار
الیہ فی جماعۃ من اہل الکوفہ حتی حصرہ فی قصرہ واخذ بکظمہ واغلق ابن زیاد الابواب دونہ خوفا وجبنا
حتی بث الناس فی کل وجہ یرغبون الناس ویرہبونہم ویخذلوا عن نصرۃ ابن عقیل فتقاعدوا وتفرق
اکثرہم حتی امسی فی شرذمۃ قلیلۃ وانصرف وکان من امرہ ما کان دائما اردنا بذکر ہذہ الجملۃ ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لائحۃ متوجہۃ وان الاتفاق الشنیع عکس الامر وقلبہ حتی تم فیہ ما تم وقد ہم سیدنا
ابو عبد اللہ الحسین لما عرف مقتل مسلم واشیر علیہ بالعود فوثب الیہ ابناء عقیل فقالوا واللہ لا تنصرف
حتی تدرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعد ہولاء ثم لحقہ ابن یزید ومن معہ من الرجال
الذین انفذہم ابن زیاد ومنعہ الانصراف وسامہ ان یقدمہ علی ابن زیاد نازلا علی حکمہ فامتنع ولما رای
ان لا سبیل لہ الی العود ولا الی دخول الکوفہ سلک طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویہ لعلمہ بانہ علی ما
بہ ارق بہ من ابن زیاد واصحابہ فسار حتی قدم علیہ عمر بن سعد بالعسکر العظیم وکان من امرہ ما قد ذکر وسطر فکیف
یقال انہ القی بیدہ الی التہلکۃ وقد روی انہ قال لعمر بن سعد اختار منی اما الرجوع الی المکان
الذی اقبلت منہ او ان اضع یدی فی ید یزید فہو ابن عمی لیری فی رایہ واما ان یسیرونی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اہلہ لی ما لہم وعلی ما علیہم وان عمر کتب الی عبید اللہ
بن زیاد بما سئل فابی وکاتبہ بالمناجزہ وتمثل بالبیت الی آخر ما قال ازین عبارت جناب
می بینی ظاہر میشود کہ آنحضرت را ظنی بر عہود ومواثیق اہل کوفہ وبیعت آنہا با مسلم بن
عقیل حاصل شدہ بود ونیز ظاہر ہست کہ اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان معاویہ
مید انست تقیہ میفرمود پس لاجرم روانہ شدن آنحضرت بطرف کوفہ منافی تقیہ نخواہد
باقی ماندہ اینکہ چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیہ نمودہ بیعت نفرمود پس دران دو احتمال است اول
آنچہ بنابر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را کہ ہرگاہ سلاح پوشد آنرا دور کند تا وقتیکہ حق سبحانہ وتعالی

کنند میان او و دشمن او سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
دوم آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب کینهٔ دیرینه و ضغاین بدریه و احدیه آن قوم کمینه ثابت بود که این ملاعنه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال است اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر رؤسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا زنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا رخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور امّا آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمیبود در مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که باهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی هو المطلب
بنده اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالتمآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و ذات الرمل و فرار اکابر صحابهٔ اهل سنت بران دلالت وارد و آنچه صحابهٔ جناب ولایت از قسم ترک
بیعت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آورده اند مشهور و بر السنهٔ خواص و عوام مذکور است پس معلوم شد
که برای امام و پیغمبر اتمام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست و از اینجاست [illegible]
حضرت امام حسن علیه السلام اوّل ارادهٔ جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و چون
آن مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینهٔ منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از ابن بابویه
نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید ارادهٔ قتل
آنجناب نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلام که
بجناب مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و معیت معدودی چند هم رکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در آن حال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجائی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز گردید
یَا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً و علم قطعی آنحضرت بباب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الّا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا اظهر غایة الظهور و آنچه
آنحضرت بنا بر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبوده **قوله** اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت الخ

اقول مردود است اولاً بانیکه لانسلم که جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا رامقام تقیه
بوده باشد چه والتسنیکه دربدو حال بنابر اجتماع اعوان وانصار وعدم انتظام ریاست یزید وتتا
وتتابع رسل ورسائل اهل کوفه شرائط قیام بجهاد واتمام حجت بران حضرت لازم گشته بود وسا
مفصلاً بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه والا انبیای طلب
از مدعی واخلاف سنکر وغیره احکام شرعی را سادر عهد معصومین ساقط باشد وهو خلاف الواقع و
حصول ظن ضرر فلکثرة عدد القوم مورد لوم نیز مقام تقیه نبود لما اومانا علیه سابقا وثانیا لبعد تسلیم کون الم
مقام التقیه لانسلم کونها واجبة علیه علیه السلام کیف وجهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر وبرهان با
بر عدم وجوب تقیه است لکونه معصوما عن الصغائر والکبائر عندنا ومحفوظا عندکم فلا حاجة ا
شاهد آخر وانقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شهید اعلی الله درجته در نمقه
ناشی از عدم فهم مرام وعدم وصول ذهن او بمؤدای کلام علمای اعلام است زیرا که آنچه از اف
هر قسمی از اقسام دران مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر والشاهد علی ذالک عدم
للتقیة فی سبب الائمة علیهم السلام نعوذ بالله منه وشرب الخمر وحاشا کلها وثالثا بانیکه این شبهه دامنه بد
میماند که کسی گوید که قتل نفس مومنه حرام است وحق سبحانه وتعالی در قرآن مجید فرموده مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود معاذ الله مرتکب
حرام [illegible] اق آیت مذکور شده وچه ظاهر است که نزد فرقه حقه اثنا عشریه حال ائمه دین وراجه
[illegible] بمثل حال انبیاء سابقین است کما اومانا الیه فیما سبق پس فرق میان ایشان منصوص من الله در
نخصوص وارد شده باشد تطبیق آن بالعمومات ممتنع گردد وچون فاضل دربن استنباط کلام ابن عم ناقص خود د
اصلیه فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده ترک واجب نعوذ با
نموده سعی او ثمری نخواهد گردید وانه لذالک وبر همین منوال است جواب استدلال او بروایتیکه دلالت بر وجوب تقیه
ونظیر استدلالش باین احادیث استدلال بآیات واحادیث است که درباب عدم جواز نکاح خامسه بعدم حلت مود
ورعاک یمین مثلا وارد شده زیرا که بر طبق کلام ابن مجیب ذی فهم می توان گفت که از کلام
ملک علام واحادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
پس از جناب رسالت مآب حکم خلاف حکم الهی درباب ازواج تسعه وحلت مو
واهب نفسها واقع شده واین امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما
وهمانا این فرقی است که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق
برین نهج مورد اعتراض نشوند وهمچنین می توان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق
واجب است قال الله تعالی وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ الایه وفا

اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ
اِلَّا اللّٰهَ پس جناب رسالتمآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمودند اسباب آنرا شورانیدند معاذ الله خلاف
قواعد شرع بعمل آوردند ماذکر اعمال مقبوله پیغمبر که اشاره بطرف تقیه کردن آنحضرت است و اسناد تقیه بطرف
جناب بلا تیماء که این مجیب بطریق تعریض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت است و سابق
در همین رساله اشاره بآن نموده شد فلا یطول الکلام بذکرها و سوی ادب که در لفظ کاسه لیسی از
نفس رسول و سید عرب نموده و باوجود اینکه اهلسنت آنحضرت را خلیفه چهارم و واجب الاطاعت
میدانند دلیل ظاهر است برینکه مجیب بجهت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شده و مذهب
خوارج و صروریت اختیار نموده فجزاه الله شر الجزاء و انچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت با ملا ازان
جیانا بر السنه علماء امامیه الخ از قبیل بناء فاسد علی الفاسد است گویا معارضه او باین الفاظ آوان
منیست و الا تمسک فرقه حقه اثناعشریه بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سنیان
بابن عمر و بکر امر نیست که از عناد علماء فریقین ظاهر میشود امانی بینی که این اثر در جامع الاصول
حضرت علی بن موسی را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین اهلسنت و فخر رازی در کتاب نهایة
العقول نوشته و العجب انهم یزعمون ان الـتقی و النقی و الحسن العسکری انهم کانوا عالمین بجمیع المسائل
الاصولیة و الفروعیة جلها و تفاصیلها مع انهم کانوا فی زمان کثیر الخوض للعلماء فی اصناف العلوم
و اشتهرت تصانیفهم و مع ذلک لم ینقل من احد منهم شیء من العلم الا بالقلیل و لا و لم یحضر ... و لا تکلموا
فی شیء من المسائل من المخالفین و لم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر من الشافعی و محمد بن الحسن و غیرهما
من الفقهاء و المتکلمین و المفسرین پس متمسک بحبل المتین محب اهلبیت شیعیان خواهند بود که ائمه دین کامل
و افضل و اعلم از تمام خلایق دانند یا سنیان که چنین حضرات را از شافعی وغیره کمتر دانند لاکن هر گاه
چشم انصاف کور باشد چه چاره است اما طعن او بر سیاه پوشی پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی است
... الله سرمه کشیدن و حنا بستن و رسوم اعیاد را بعمل آوردن محل طعن نباشد و سیه پوشی که از
... است جای طعن و ملام باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت اینها بنا بر تصریح سیوطی
... علیه بلکه منصوص به بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و انچه نوشته که بسبب آن
... نسل سید عالم است پس مفاد المرء یقیس علی نفسه عیب خود و پیران خود را بر دیگران می بندد
... آنکه جناب سید و سرور عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند اما
... و ابقاء حیات انجاب و اولاد امجاد دشمن بوده اند و کذا من تبعهم و اقتفی آثارهم قوله و از مویدات
... بمقتضای کل ما اتیح مباح فیه حکم بتوسعه طعام آنا قول الله شادی و نشاط است اقول اگر
از توسعه تقسیم نمودن آن باهل مجلس و دیگر سادات و مومنین است پس استحسان استحباب

ن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت ست و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح تا از کمال سفاهت
[illegible] است که بتقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج ست و اگر
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود ست لا نسلم که کسی از خواص شیعه بلکه عوام ایشان
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن دارند بلکه اکثر مردم ترک لذائذ می نمایند و گوشت و روغن وغیره ترک میکنند
اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رائج ست پس تمسک بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام ست و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که باین
باب بنا بر روایات [illegible] و تقلید جناب رسالت مآب نموده اند ثم چنانچه در صحیح بخاری مذکور ست حدثنا
خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس
علی فراشی کمجلسک منی و جویریات لنا یضربن بالدف و یندبن من قتل من ابائی یوم بدر حتی قالت
جاریة و فینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقولی هکذا و قولی ما کنت تقولین پس هرگاه
جناب رسالتمآب که افضل اولین و سید انبیا و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات بر
مقتولان کفار می نمودند مسموع فرموده باشند [illegible] نیز اگر نوحه فرزند آنجناب بآواز طبل وغیره
استماع نمایم چگونه مورد الزام باشیم و علاوه بر آن [illegible] نامودة اقبح و اشنع
[illegible] اشرف الایام [illegible]
از آن در میان اهل سنت و جماعت شایع ست ایام عید که در [illegible]
[illegible] لباس نفیس [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] که از اسباب سرور و انبساط و آلات
شادی و نشاط است [illegible] مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان مثال
ماه وشان شیرین مقال ست میخوانند و بعض مشایخ که اظهار معرفت باطنیه مینمایند با ریش کثیف
که از لحیه ثقیله دو بالا گشته رقص کنان و دستک زنان با مردان دست دیگر همان میشوند و مصداق و ما کان صلاتهم
عند البیت الا مکاء و تصدیة از کفار جاهلیت گوی سبقت می ربایند و در همان حال بحال [illegible]
مستانه و غیر محبوبانه که معبر بلفظ حال ست مینمایند و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکات شان را از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز [illegible]
که از اعیاد مذهب ایشان است بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر اولیا
می نشینند و چند گل با شگوفه گندم در آبخورها گذاشته بر قبر شان می نهند و به تغنی و ترانه
موسیقی همان حال خلاف قال است بعمل می آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه
و اهلسنت هست که عوام شیعیان مرثیه و نوحه را بغنا شنیده میگریند و جلاجل زن
وغیره را عبادت نمیدانند و اهلسنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نموده در ترانه های موسیقی

غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و حرکات مستحر لعبل می آرند فکیف یرمی بالحجارة و من کان بنیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد و غیره مشایخ اهلسنت لباس نفیس پوشیده بان رکش و از سرمه خار چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند و بسیاری از امردان اهلسنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را بالبسه فاخره اراسته حاضر میکنند و زنان اوباش سر راه جمع انداخته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان می آرند و همه کس تا عرصه دوازده روز از سرور و انبساط و شادی و نشاط افزامی کنند بنا بسبب فرح و سرور وفات سید کائنات ﷺ انتزاع خلافت از نسل طاهر آنحضرت ﷺ بسوی خالفه اولست و در ستم قوله و روایت فضایل عاشورا الخ **اقول** پیکه تتبع کتب معتده فرقه حقه نموده میداند که تمام کتب مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت انحضرت و استحباب گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بحیثیکه حاجت مومن برآورده میشود و اگر براورده شود برای او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن از برای بعد هم چنین در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب غیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست آری [illegible] اهلسنت و کبرای ایشان بسبب کمال محبت و ولای آل رسول ﷺ متعال [illegible] [illegible] ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال خود را نیز در بعضی کرده [illegible] چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین ایشان است در صحیح خود حکم صوم عاشورا بعنوان مذکور ساخته که جناب رسالتمآب ﷺ از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن باصحاب [illegible] و پیر پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی علحده در غنیة الطالبین برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و دران فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من صام یوم عاشورا کتب الله له عباده ستین سنة صیامها و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له اجر اهل سبع سموات و من افطر مومنا یوم عاشورا فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صلی الله علیه و سلم و اشبع بطونهم و من مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له فی کل شعرة علی راسه درجة فی الجنة قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا و الارضین کمثله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کمثله و خلق العرش یوم عاشورا و الکرسی کمثله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کمثله و خلق جبرئیل یوم عاشورا و الملائکة کمثله و ولد آدم فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشورا وفدی ابنہ یوم عاشورا وغرق فرعون یوم عاشورا ورفع ادریس یوم عاشورا وکشف الضر
عن ایوب فی یوم عاشورا ورفع عیسیٰ فی یوم عاشورا ونزل الضانی یوم عاشورا تاب اللہ علی آدم یوم عاشورا
غفر ذنب داود فی یوم عاشورا واعطی اللہ تعالی الملک لسلیمان فی یوم عاشورا واستوی الرب تعالی وتبارک
علی العرش فی یوم عاشورا ویوم القیامۃ فی یوم عاشورا واول مطر نزل من السماء یوم عاشورا واول رحمۃ نزلت یوم عاشورا
ومن اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت ومن اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینہ تلک السنۃ کلہا ومن عاد
مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد آدم علیہ السلام ومن سقی شربۃ من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص اللہ تعالی
طرفۃ عین الحدیث ونیز در ہمان کتاب مذکور است عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ وسلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنۃ وہو یوم عاشورا العاشر من المحرم فصوموہ ووسعوا
فیہ علی عیالکم فمن وسع علی اہلہ من مالہ فی یوم عاشورا وسع اللہ علیہ سائر سنتہ الخ ونیز غوث مذکور
در فصل دیگر نوشتہ وقد طعن قوم علی من صیام ہذا الیوم العظیم وما ورد فیہ من التعظیم زعموا انہ لا یجوز
صیامہ لاجل قتل الحسین بن علی رضی اللہ عنہ فیہ وقالوا ینبغی ان یکون المصیبۃ فیہ عامۃ علی جمیع الناس
لفقدہ فیہ وانتم تتخذونہ یوم فرح وسرور وتامرون فیہ بالتوسعۃ علی العیال والنفقۃ الکثیرۃ والصدقۃ علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس ہذا من حق الحسین رضی اللہ عنہ علی جماعۃ المسلمین وہذا القائل مخطی ومذہبہ
قبیح فاسد لان اللہ تعالی اختار لسبط نبیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ و اعظمہا
داخلہا وارفعہا العبدہ نیز یدبذلک رفعۃ فی درجاتہ وکرامتہ مضافۃ الی کرامتہ ومبلغہ منازل الخلفاء
الراشدین الشہداء بالشہادۃ ولو جاز ان یتخذ یوم موتہ مصیبۃ لکان یوم الاثنین اولی بذلک
لانہ قبض اللہ تعالی نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فیہ وکذلک ابوبکر الصدیق قبض فیہ الخ پس
انچہ مجیب استاد ان بطرف فرقہ حقہ نمودہ وبآن طعن فرمودہ احق بآن محدثین ومفسرین [illegible]
خواہند بود نہ علما ومحدثین فرقہ حقہ بلکہ بطلان برکت روز عاشورا وبعض احادیث فرقہ حقہ
مصرح است چنانچہ ابن بابویہ در امالی روایت کردہ عن جبلۃ قالت سمعت میثم التمار قدس اللہ
روحہ یقول واللہ لتقتلن ہذہ الامۃ ابن بنت نبیہا فی المحرم لعشر یمضین منہ ولیتخذن اعداء اللہ ذلک الیوم
یوم برکۃ وان ذلک لکائن قد سبق فی علم اللہ تعالی اعلم ذلک بعہد عہدہ الی مولای امیر المومنین صلوات اللہ
علیہ ولقد اخبرنی انہ یبکی علیہ کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار والطیر فی جو السماء ویبکی
علیہ الشمس والقمر والنجوم والسماء والارض ومومنو الانس والجن وجمیع ملائکۃ السموات ورضوان ومالک و
حملۃ العرش وتمطر السماء دما ورمادا ثم قال وجبت لعنۃ اللہ علی قتلۃ الحسین کما وجبت علی المشرکین
الذین یجعلون مع اللہ الہا آخر وکما وجبت علی الیہود والنصاری والمجوس قالت جبلۃ فقلت
لہ یا میثم وکیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیہ الحسین بن علی یوم برکۃ فبکی میثم

رضی اللہ عنہ ثم قال سیزعمون بحدیث لیضعونہ انہ الیوم الذی تاب اللہ علی آدم فیہ وانما تاب اللہ علی آدم
فی ذیحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبہ داود وانما قبل اللہ توبتہ فی ذیحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی
اخرج اللہ فیہ یونس عن بطن الحوت وانما اخرجہ اللہ تعالی من بطن الحوت فی ذیقعدہ ویزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینہ نوح علی الجودی وانہ استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذیحجہ ویزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شہر ربیع الاول ثم قال میثم یا جبلہ اعلمی ان الحسین بن علی سید الشہداء
یوم القیمہ ولاصحابہ علی سائر الشہداء درجہ یا جبلہ اذا نظرت الی الشمس حمراء کانہا دم عبیط فاعلمی ان
سیدک الحسین قد قتل قالت جبلہ فخرجت ذات یوم فرایت الشمس علی الحیطان کانہا الملاحف المعصفرہ
فصحت حینئذ وبکیت وقلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی انتہی ازین حدیث مستفاد گردید کہ اصل
روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعہ اہلسنت است پس اگر احیانا گاہی در کتب شیعیان
موافق آن وارد شدہ باشد محمول بر تقیہ و مماشات با سنیان بودہ باشد مع ہذا محتمل است کہ بعض
فضائل این روز قبل از سنوح سانحہ کربلا بودہ باشد ہرگاہ چنین رزیہ عظمی و مصیبت کبری دران روز
واقع شد نحوست و شومی الفضائل سابقہ را محو و منسی گردانیدہ باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار وصول
رنج بجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولا باینکہ
سابق خودش تصریح نمودہ کہ خطب و عبارات قدیمہ اہل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعہ اکثر
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمہ زہرا است چرا قدمای اہلسنت
برارتکاب آن اقدام نمودند فما ہو جوابہم فہو جوابنا وثانیا باینکہ لا نسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج و ملال ایشان
است زیرا اوقات ماتمداری عزیزان مسکن احزان اقربا و بزرگان می باشد آیا نمی بینی کہ بعد از غزوہ احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ و زاری نمودند جناب رسالت مآب فرمودند اما حمزہ فلا بواکی
لہ چون انصار زنان خود را بخانہ حضرت حمزہ فرستادند آنحضرت آواز گریہ ایشان شنیدہ دعای خیر
در حق ایشان فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ ماتمداری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود ابن جوزی نوشتہ انین عباس وہو ماسور ببدر منع النبی النوم فکیف ما بین الحسین ولما
اسلم وحشی قاتل حمزہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غیب وجہک عنی فکیف بقاتل الحسین
ونیز باید دانست کہ احادیثیکہ بطرق فرقہ حقہ وارد شدہ محصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیدہ را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیدہ عرض کرد من بکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد و زنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ در بہشت داخل
خواہم کرد اما رسمیت تعزیہ خانہ بفروش قنادیل و شیشہ آلات فی الجملہ خالی از تعظیم ضریح و شبیہ ضریح

نیست واز نیجاست که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوت المصلین چنین
زینتها و روشنی قنادیل معمولست و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین رسم جاریست پس اگر این امور دلیل
فرح وسرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از ان ممانعت مینمودند ثالثا حال انکه تعرض باین امور وانچه
بدان مانند شایان علما و داب محصلین نیست **قوله** با جمله مجتهدان امامیه غیر از جمله اشمال این نقل
بتکذیب ایات سابقه پیدا نمودند و مجاهد خلفای راشدین مایل نشوند الخ **اقول** معلوم نیست که موافق
فهم ناقص خود کدام وجه وجیه مخترع و تقییم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که لغی امکان که جواب انها نموده
خواهش نقل بطرف خلفای خود کرده بیچاره سنی نمیداند که پیران صاحب منزلت با نبی رالا
رسالت پرستی چه کار و متوسلان عزیز مصر را از حبشی چه روز بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قابل
و ولیتکم و لست بخیرکم و فیکم علی کجا صریع نشین چار بالش اوکسرت الوسادة کجا جاهل ابّ و کلالة و کجا صعد اقتطعنا
علی خیر البشر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر این القرآن الناطق واین ممن جمع للقرآن سارق آیت من
الله الولایة و الامامة واین المتخلفون عن جیش اسامة این الثریا من الثری واین الساقون من اللکع
انیست مجملی از حال شق اول مدعا اما مجیب مفید اما شق ثانی تردیدش کرده قول بنسخ محکمات قرانیه
پس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است کاش بیان مینمود که در صورت اتکار خلافت خلفا پس نسخ کدام
ایت محکمه لازم می آمد و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار در مقام چون مرکز فراز مشایخ کبار از جنگ احد و
حنین وغیره است باعث شگفتگی خاطر گردید **قوله** بیانش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه واجبا بود الخ **اقول** مخفی نماند که این دلیل متضمن دو مضمون است اول انکه
جناب امیر از راه اکراه بیعت کرد بداهت عقل باطلست زیرا که کسی از صحابه تعرض حال سعد عباده
دوم انکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود تشکر میکردند بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا
ترک جهاد انجام مینمودند و الزام میدادند پس میگوییم که هر دو امر مقدوح است اما اول پس از
جهت که اگر وقوع بیعت نکرده و جبر خلاف بدایه عقل بودی لازم آمدی که محدثین و معتمد
اهلسنت سوفسطائیه بوده باشد چه بیعت نمودن آنحضرت باکراه از احادیث معتمده اهلسنت
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بحیز تحریر آمد و بعضی دیگر درینمقام نقل میشود
مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده بعض فقرات آن اینست وکان لعلی من الناس
جهة حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته ولم یکن بایع
تلک الاشهر فارسل الی ان ائتنا ولا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابی بکر
لا تدخل علیهم وحدک فقال ابو بکر وما عسانی ان یفعلوا بی والله لاتینهم فدخل علیهم ابو بکر
علی بن ابیطالب ثم قال انا عرفنا یا ابا بکر فضیلتک وما اعطاک الله ولم ننفس علیک خیرا ساقه الله

یک ولکنک استبددت علینا بالامر وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله صلی
الله علیه وسلم فلم یزل یکلم ابا بکر حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیده لقرابة رسول
الله احب الی من ان اصل من قرابتی واما الذی شجر بینی وبینکم من هذه الاموال فانی لم آل فیها عن الحق ولم
اترک امرا رایت رسول الله صلی الله علیه یصنعه فیها الا صنعته فقال علی لابی بکر موعدک العشیة للبیعة فلما
صلی ابو بکر صلوٰة الظهر رقی علی المنبر فتشهد وذکر شان علی وتخلفه عن البیعة وعذره بالذی اعتذر الیه ثم
استغفر الله وتشهد علی بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر وانه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی ابی بکر ولا انکارا
للذی فضله الله به ولکنا نری ان لنا فی هذا الامر نصیبا فاستبد علینا به فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون
وقالوا اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر المعروف انتهی باید که حضرات اهل سنت
بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام معجز نظام آنحضرت للیک استبددت وکنا نحن نری
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت واستحقاق خود دارد وهمچنین لفظ
فلم یزل یکلم ابا بکر صریح ست درانکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت
با ابو بکر بیان فرموده ولفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد و عقیلی از ابو الطفیل عامر بن واثله روایت نموده ست قال کنت علی الباب یوم الشوری
فارتفعت الاصوات بینهم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر وانا والله اولی بالامر منه
واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف
ثم بایع الناس عمر وانا والله اولی بالامر منه واحق به فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذا اسمع واطیع ان عمر جعلنی
فی خمسة نفر انا سادسهم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونه کلنا فیه شرع سواء وایم الله
لو اشاء ان اتکلم ثم لا یستطیع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرک ان یرد خصلة منها
لفعلت ثم قال انشدکم بالله ایها النفر جمیعا افیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله واسد رسوله و
سید الشهداء قالوا اللهم لا قال افیکم احد له اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث ودرین روایت نیز لفظ انا والله
اولی بالامر منه واحق به منه واطعت مخافة ان یرجع الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت به بیعت خلفاء ثلثه دارد
وجلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبه روایت کرده عن اسلم
حین بویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کان علی والزبیر وغیرهما یدخلون علی
فاطمة بنت رسول الله فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة
فقال یا بنت رسول الله والله ما من احد احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک
وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت فلما خرج عمر

جاؤ ہا قالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللہ لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت انم اللہ لیمضین

ما حلف علیہ فانصرفوا راشدین فراؤا رایکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا عنہا ولم یرجعوا الیہا حتی بایعوا لابی بکر

دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیانست وجمال الدین

محدث در روضۃ الاحباب نوشتہ جمعی از اہل تواریخ آوردہ اند کہ چون از مہم بیعت فراغت حاصل شد

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ از وجوہ مہاجرین واعیان انصار جمعی ساختہ کس فرستاد و علی مرتضی را بمجلس

طلبید وی اجابت فرمود و در آن مجمع حاضر شدہ در محلی لائق خود بنشست و از موجب طلب لش پرسید

عمر فاروق رضی اللہ عنہ فرمود موجب آنست کہ بحو ... تخلف

علی رضی اللہ عنہ گفت ... ـبے اسے عمر ... قصد ... نکثی الملعۃ ... سابقہ رابسح من ... ڈرکلہ

ت کہ صحت آن درین رسالہ شہادت علمای اہلسنت ثابت شدہ بذکو

راست گوئید کہ بحضرت رسو ... الا ایلیتی فضنت بہم عن الموت فاغضب علی الذی دخربت علی ...

علی گفت اول این سخن مرا ... احر من طعم العلقم انتہی کلامہ صلوات اللہ وسلامہ ابن ابی الحدید

ابو الحسن تو بواسطہ سبقت ... ن ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما فاتہا من طلبت من

حسان ... وحکومتی ... بالانبایع الا علیا و ذکر نحو ہذا علامۃ عبد الکریم المعروف بابن الاسیر المد

او نیز ... معین الا ابل بلیتی فضنت بہم علی الموت لیقول ما زال علیہ السلام

راستی ست در گفتار ... رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو وجدت اربعین وذی عزم ذکرہ

نقل کنند مہبط قرآن و وحی ... ب صفین وذکرہ کثیر من ارباب السیر انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ عبا

راشائستہ و امامت را سزاوار ... بشرح ... الفارسی ...

اگر معلوم مردم شدے برآئینہ کہ با تو مضائقہ و منازعہ نکردندی الی ان قال ابوبکر صدیق چون دید کہ کلمات

رضی اللہ عنہ جملہ محکم و استوار و ہر یکی از انہا مقابلہ صد کلمہ بلکہ صد ہزار کلمہ مسکت ہست از راہ رفق

وگفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود کہ ترا درین امر با من مضائقہ نباشد و اگر میدانستم کہ از بیعت با من تخلف

خواہی کرد ہرگز آن را قبول نمیکردم اکنون کہ مردم برمن اتفاق نمودہ اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی

مطابق واقعہ ساختہ باشی اگر حالا توقف کنی خواہی کہ درین امر تأمل و فکر نمائی ہیچ حرجی بر تو نیست

برخاست و متوجہ خانہ خویش گشت انتہی دلالت این عبارت نیز بر ما نحن فیہ ظاہرست و در کتاب امامت

ابن قتیبہ مذکورست فبایعوہ علی التسلیم والرضا وشرطوا علیہم کتاب اللہ وسنۃ رسولہ قال فجاء رجل من

علی بایع علی کتاب اللہ وسنۃ نبیہ قال لا ولکن ابایعک علی کتاب اللہ وسنۃ نبیہ وسنۃ ابی بکر وعمر

وما یدخل سنۃ ابی بکر وعمر مع کتاب اللہ وسنۃ نبیہ انما کان عاملین بالحق حیث عملا فابی الخثعمی الا

وعمر وابی علی ان یبایعہ الا علی کتاب اللہ وسنۃ نبیہ فقال لہ حیث الح علیہ بایع قال لا الا علی ذکر

فقال لہ علی ما والعد لکانی بک قد نفرت فی ہذہ الفتنۃ وکانوا فرجعلے قد شخصت وجہک قال

الخوارج فقتل یوم النهروان قال فبصه فرابته یوم النهروان قتیلا وقد وطئت الخیل وجهه ورأسه ومثلت به فذکر
قول علی رض وقلت الله ابو الحسن ما جرک شقیه لیس قد الا کان کذلک انتهی و مؤید این روایت ست که ابن
ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان و
ترکتم علیا قال ما ذنبی قد بدات بعلی فقلت ابایعک علی کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وسیرة ابی بکر و عمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم و دلالت این هر دو روایت
بر عدم رضای آنحضرت و ظالم دانستن خلفای ثلثه اظهر من الشمس است اما روایت اولی پس ظاهر ست و اما روایت
... الا اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی و نامهای خال المؤمنین که بجناب
... بر عدم رضای آنحضرت دارد چنانچه
عبارت نامه نامی جناب سید ...
... من عبد الله معاویه بن ابی سفیان
... الله علی ...
... رشیدا حمیدا قد بلغ ا...
... ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
... قال الله تعالی سبحانه الصحو...
... و المسلمین منزله خلیفه الذی
... الفتوح و مصر الامصار و اذل رقاب
المشرکین ثم الخلیفه الثالث المظلوم الذی نشر الملة و طبق الآفاق بالکلمة الحنفیة فلما استوثق
الاسلام و ضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل و نصبت له المکاید و ضربت له الامر فظهره و و
علیه و اغریت به و قعدت من حیث استنصرک عن نصرته و سالک ان تدرکه قبل آن یمزق یوم الله
فما ادرکته و ما یوم المسلمین منک لواحد لقد حسدت ابا بکر و التویت علیه و رمت افساد امره
و قعدت فی بیتک عنه و استغویت اعصابته من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر
و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و اظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک و لا ابن عمک عثمان نشرت مقابحه و طویت محاسنه و طعنت
فی فقهه و فی دینه ثم فی سیرته ثم فی عقله و اغریت به السفهاء من اصحابک و شیعتک حتی قتلوه
بحضر منک لا تدفع عنه بلسان و لا ید و ما من احد الا من بغیت علیه و تلکات فی بیعته حتی حملت الیه
... بحرایم الاقتار کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافه و جواب
این نامه که جناب و لا یتماب نفس رسول صلعم فرموده بعض فقراتش اینست و کتاب الله

یجمع لنا بانشد عنا وهو قوله سبحانه و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
وقوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله
ولی المؤمنین فنحن مرة اولی بالقرابة وتارة اولی بالطاعة ولما احتج المهاجرون علی الانصار یوم السقیفة
برسول الله صلی الله علیه وسلم فلجوا علیهم فان یکن الفلج به فالحق لنا دونکم وان یکن بغیره فالانصار علی
دعوتهم وزعمت انی لکل الخلفاء حسدت وعلی کلهم بغیت فان یکن ذلک کذلک فلیس الجنایة علیک فیکون العذر
الیک وتلک شکاة ظاهر عنک عارها وقلت انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع ولعمر الله
لقد اردت ان تذم فمدحت وان تفضح فافتضحت وما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن
شاکا فی دینه ولا مرتابا بیقینه ونیز
ح و در کتاب نهج البلاغه
منفرت فاذا لیس لی معین
وصبرت علی ... الکظم وعلی
... تشرح آن نوشته
الحادثة قالت او قال بعضهم
فی تاریخه فاما قوله لم یکن لی
بقوله ولقد قال عقب وفات
ذلک نصر بن مزاحم فی کتا
این خطبه و عبارت ابن ابی الحدید بر دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفاء
و تدابیر خلیفه ثانی که در باب اخذ بیعت نموده و مکالماتیکه فیما بین آنحضرت و ابو عبیده واقع
و آنچه در رساله علیه که شارح مقاصد شهادت بصحت آن داده وارد است و عنوان
رساله اینست امض الی علی واخفض جناحک له واغضض من صوتک عنده اعلم ان
سلالة ابی طالب ومکانه ممن فقدناه بالامس صلی الله علیه وآله وسلم مکانه وقل البحر مو
... الی مغرفه الی آخره دلیل صریح ست از انکار آنحضرت از بیعت و ترک محاربه و مقاتله آنحضرت
یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازه و قتیل الدار و عدم شرکت در تجهیز و تکفین آن مقبول شیعه آن
و خرابی جسم شریف آن رئیس قوم شوری از زمین شواهد بر غاصب والستن آنحضرت است
الی غیر ذلک من الروایات والمقدمات پس با وجود چنین احادیث متفق علیها دعوی رضا
جناب امیر ع بر بیعت خلفای ثلثه از درجه اعتبار ساقط ست و در چنین مقدمه صریح البطلان است
دعوی ندامت دلیل سفاهت ست اما عدم تعرض سعد عباده پس ممنوع و سند منع قتل او

نیز تدبیر یکه مصداق إِنَّهُ كَانَ مِنْ عَمَلِ الْجِنِّ بوده و چگونه آن سهم از عمل جن نباشد چه بلاشبهه کار شیطان
بوده و الشیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بجانبش از قسم رمی السهام فی الظلام
بلکه انکار بدیهیات اولیاست و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عباده
قیاس مع الفارق است زیرا که سعد عباده از انصار بوده و سوابق او در اسلام مثل سوابق آن جناب
نبوده و قرابتی با جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیده
بوده پس کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمة من قریش از کار این بیچاره فارغ گردیدند
اگر چنین شخصی بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب ولایت مآب که بنص آیه
نفس رسالت پناهی و در نسب صنو پیغمبر آخر الزمان و شوهر سیده نساء عالمیان و
والد سیدی شباب اهل الجنة بوده و سوابق اسلامیه و احیانا تمام در حرب با کفار
لئام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت
آنحضرت می نمود و پر ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه نمی نمود رخنه عظیمه فی الواقع و سلم بالرساله مستقل
و الجیب بنظر [illegible] ل نماید خواهد دانست که اهتمام بزرگانش در باب اخذ بیعت از آنحضرت ع و
نموده اند دلیل واضحی بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
بیعت سعد عباده میدانستند ابو عبیده را بخدمت آنحضرت نمیفرستادند و غلظتیکه اغلظ اغلاط از
آنحضرت نموده نمی نمودند اما ثانیا پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم تحت نفی است
و شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیا بعد تسلیم مفید مطلوب نه لان السکوت لا یستلزم تسلیم المسکوت عنه
آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از اعداد احباب برنیامده و الا نستیم که اصل فضایح
ساخته و ساخته عبد الله بن سبا ست الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عداوت
اعدای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیده نساء عالمیان رض و سلمان رض و ابوذر رض و مقداد رض
سعد عباده و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبد الله بن سبا فایده
بر حال خسران مآل اهلسنت نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرين فقولنا لا علينا چه آن نص صریح بر برائت
شیعه از آن ملعون است فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه قوله غبار بر زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم
نیز امامت برای خود نموده اقول چون فاضل مجیب بنای استفتا بزعم ناقص خود بر اصول اصلیه
فرقه حقه اید هم الله بنصره قرار داده بر او لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتبره فرقه ناجیه
ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده و نمود و لیکن چون معتاد بتحریر دعاوی بلا بینه است
اینجا نیز اجمال و اهمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم دعوی زید و نموده
کتب معتبره مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین مد ظله در شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر

اما الامامة فلا شك انه كان عارفا بصاحبها فقد روى الصدوق باسناده عن عمرو بن خالد قال قال زيد بن
علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام في كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على خلقه وحجة زماننا
ابن اخي جعفر بن محمد عليهم السلام لا يضل من تبعه ولا يهتدي من خالفه و روى الكشي باسناده عن ابي الصباح
قال كان سليمان بن خالد الاقطع خرج مع زيد بن علي حين خرج فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية وزيد واقف في ناحية
ما تقول في زيد هو خير ام جعفر قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد ايام الدنيا قال فحرك دابته
واتى زيدا وقص القصة قال ومضيت نحوه وانتهيت الى زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحلال والحرام انتهى الى غير ذلك
من الاحاديث عن الصادق والرضا عليهم في صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما ترميه الزيدية انتهى و در كتاب منهج المقال
في تحقيق الرجال در ترجمه زيد مذكور است وفي ارشاد المفيد كان زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام عين اخوته
بعد ابي جعفر ع وافضلهم وكان ورعا عابدا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يامر بالمعروف وينهى عن المنكر
ويطلب بثارات الحسين ع واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه بالسيف
يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها لمعرفته [illegible] باستحقاق اخيه الامامة من قبله و
[illegible] ابي عبد الله عليه السلام انتهى موضع الحاجة من كلامه [illegible] مرقده در مجالس المؤمنين
نوشته مؤلف ميگويد كه تحقيق آنست كه زيد بن علي مدعى خلافت نبود و بعضي گفته اند آنست كه مستحق خلافت حقه
در زمان او حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است بلكه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام
كشيدن ثارات اهلبيت عليهم السلام بود و بهر طريق ميخواست كه مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمن
خاندان خود بپردازد پس هرگاه از احاديث و عبارات علماى فرقه حقه دعوى امامت زيد ثابت
نشد و آن بطرف زيد بمقتضاى عصبيت عناد خواهد بود نه انكار ان كما زعمه هذا المتعصب در نصورت
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زيد قبيح نخواهد بود واما آنچه نوشته كه نهي امام وقت از اين خروج و لهذا
موجب زيادت و حصول مكروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهي تحريمي از ايشان فوق
تقيه است و دونه خرط القتاد والروايات الداله على حزن الامام بقتله اين شاهد على مطلوبنا ففي عيون
ولما قتل بلغ ذلك من ابي عبد الله ع كل مبلغ وحزن له حزنا شديدا عظيما حتى بان عليه وفرق من ماله على
عيال من اصيب مع زيد من اصحابه الف دينار انتهى **قوله** هرگاه راقم هيچ مهر از جواب استفتا
اول آنكه مطابق ارشاد والد ماجدش الخ **اقول** آنچه جناب عليين مآب آية الله في العالمين علي الله
ارشاد فرموده مطابق واقع است و هر كسيكه تتبع كتب كلاميه علماى اماميه نموده ميداند كه الا
نقل مطاعن خلفاى ثلثه و روايات داله بر امامت جناب ولايتمآب از كتب معتمده اهلسنت مو
پس اگر علماى اهلسنت پرده عصمت و عناد از چشم بصيرت بردارند البته ملزم و محجوج خواهند شد و هنا
اهل نجران مصداق آيت وافى هدايت فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ الآية خواهند بود

که در افراد بنی آدم کسے افضل و اعلم از سید عالم نبوده پس اگر چه بتقرر از متشنفین
نصارے از تقریر آنحضرت مفحم و مجوج نشوند این امر دلیل حقیت نصارے نمیتواند شد
و بحمد الله جناب معلی و مقدس القاب علامه فهامه مجتهد العصر و الزمان دام ظله در
تحریر فرموده مراعاة للطریقة القدیمة القویمة از مسلمات اهلسنت بر اینها اعتراض کرده و بتوهم
تمام بآن بر امامیه باشی از سفاهت عجب ست کما لا یخفی علی من طالع هذه الرسالة و پر ظاهر است که هرگاه
تحریرات رشید الفضلا که از شیوخ و اکابر مجیب است در جواب رساله متعه مضحکه صبیان باشد پس ای بر
تحریرات این مجیب که خود بشهادت اسمعی هم بهم نرسانیده و لنعم ما قیل از همه پوشیده و تر فحاش بوده
و آفتاب فاش بود قوله دوم آنکه کلام متعنی با وجودیکه علمای مذهبش تو هم آن لحوق مزید شبوه
به اختیار ... اقول ... عن الحق و اجرمی بحال او ورع صحابه ست که از عهد خلیفه
ثانی تا بیعت یزید بوده ... علی الخصوص یوسف ست که برای هارون رشید تجویز دخول بجا خواهد پدرش نموده
... تاریخ الخلفا ... در رساله الضعاف فرموده روی ان ابا یوسف و محمد الکاذبان
... ابن عباس ... ان یکان بحیث تکبیر جد اهل الهدایة صاحبان عالیشان توهم او
... امور ... بلکه برای تحصیل زر و شغع واقع نفس
... مولف الرساله ... در خصوص تحریر بعض تعریضات و الهامات که در آن ... علیت
... ازان تعریض بحال صحابه عظام ست پس تعریض بلکه تصریح بمطاعن شان طریقه فرقه حقه است
... التزام و بار دیگر میگویم از منع ... اثبات امتناع ازان معلوم داد نمیتوانند که در مقابله اش حرفے
... انکه در ازین حقیقت سلام نماید کما فرمن فرد اگر مراد تعریض نسبت بعلمای عامه ست پس اگر
... از حال مولف ... مصالحه بعدم تعرض بشان علما امکان داشت ولیکن ... ست
... غدر کافرین غادرین احتمال و فا راسخ در مراحل بعید هیهات هیهات الیس منکم رجل رشید
... سوال نموده ... مقامات این رساله مرعی ست و اگر جای احیانا ذکر اسم کتاب
... باشد نظر بعدم حاجت بآن بوده باشد بظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر کذلک من فعل من اعدل
... الحجة و لتتمیم الکلام بحمد الله الملک العلام و الصلوة و السلام علی سید الانام و آله البررة الکرام سیما
... عشر شفعا یوم المحشر اللهم ان المتمسکان بهم ... فاذقنا الجنة بهم نتولی و من اعدائهم
... یوم القیامة و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد اگر مراد از اشاره در کلامش که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب آمده رساله قدیمه جواب
... خودش که بعبارة العین باثبات شهادة الحسین نام انست باشد پس کلام او از کلمات
... در سفاهت و بلاهت گوی سبقت ربایند زیرا که موضع آن رساله همین ست که بر هر یکی از

از مسالک حقیت خلافت یزید شقی ثابت نمیشود و شهادت جناب سید الشهداء را اگر بندی یزید قایم
با دلہ دعوی این محقق فقط برای آلسنت که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی راه انکار بدیعات اولیه پیش گرفته و در تعصب
مذهب بمنزل ابیجاد عبد اللہ بن سبا بسوفسطائیه پیوسته و اگر مراد ش از رساله مذکور همین تشئید المبانیست
پس چشم خود را باید که بکشاید و اندک غور نماید فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ بیلے از
آغاز کتابش تا این خاتمه هیچ کلامی از او نیست که نشانے و اثری از وبر وفرش مانده باشد بلکه همه رفقه بمراد
مجتهد مصداق این آیت کریمه شدند حالانکه شب و روز بذکر این واقعه مشغول اند و هیچ تقریبی از
غم و شادی نیست که در آن این واقعه را بترانه موسیقی نسرایند گویا این همه اهتمامات برای آلسنت که
انچه بزرگان شان درباره جناب امام حسین ؑ بعمل آوردند حقے که متاخرین هم میگویند در کتاب فنون
که شیعه کوفه جمع شده هزاران مکاتیب فرستادند و مراتب مهمانداری چنانچه باید مرتب نمودند و
تدارک آن فرمایند و نزد عقلا برای بربادی همه خویش علم بر آسمان افراختند و نقاره بزمین کوفتند چنانچه نمونه آن بعنایات
ایزدی در این اوراق دانستے و در تالیفات کنتوری کیاذکر حال زیاده ہمه او بر ہمگنان ناخزندگے
فقط ادکر قرآن مجید مرحتا دکرمن شئے امر و کا بے خوبے بر افادات الله مدات ندایدواضح ست
که بنیاد وار لفا شیعه قدماییه اثنا عشریه باشد والقبا در دلیل الحقیقه کما قال المجتهد
الثنا فے ایضاً فے طعن الرماح وغیره مرار الاجرام تلمیعات شیخ الائمه مصداق بهان آیت کریمه
خواهد بود که در اصل رساله همه سمت تلاوت یافته وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا و ندرت بلکه غرابت
اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهداء خامس آل عبا علیه افضل التحیة
والثنا بر اصول موضوعه مدعیین مزید ولا بر اهل دانش و بینش مانند رابعه النهار هویداست
و قوت احتمال تقیه و توریه و حاشا که اهل حق در باب اطلاق شهادت از ناصیه بر ورق
این کتاب عیان و پیدا باشے مانند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمانے که خود را از سادات
کرام و اولاد امجاد ائمه عظام میدانند دیگران هم بلغت سادات او را فریب میسازند تا آنکه از دربین
میگنجد و حق انیست که شیخ در گلستان منیفر باید در آستانه سیمین میخ زربزند به گمان میبرکه
هیدوی تحریف خواهد بود پس حضرت جعفر که رفضه او را کذاب میگویند و مولا و آقاے او بد
مجلسے علیه ما علیه در حق الیقین وغیره قمار باز و طنبوره نواز محقق هم کردند و بعضے از منقدمین
رفاض ودیگر مدمن وخمر رقاص نوشته اند کما عرفت مرارا سلسله او را هم قطع کرد اگرچه مجتهد الزمانے
امروز او را برای سلسله جنبانی تواب می نامد و بکافی جناب امام اعور المحدثین رجوع منیفر باید جانے
نزد له امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی بس طویل نقل کرده که در اثنای آن این عبارت است

فقال له بعض من حضر مجلسه من الاشعريين يا ابا بكر فما جزاء جعفر فقال من جعفر فقال عن خبره او نفرين كان من
جعفر بعلن الفسق فاجرا جبن شريب للخمور اقل من رايته من الرجال و اتهمكم لنفسه خفيف قليل فى نفسه
الخ طرفه آنکه بعضی از لفظ امام اعور کرده برآورده‌اند باید گفت که اعوریت او در کتب تنقید موجود است کما فی المنتهی
لفظ امام در رساله اساس الاصول و نحوه بکلمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بر زبان کسیکه فرزند خلیفه
... حضرت امام حسین مانع از سفر عراق شد با وجودیکه جهاد بر حضرت امام حسین واجب شده بود بر روایات
نام سطر سفار از قبیل نفوه افقه السنة و شیطان آفاق که اولین خواسته بود که امام صادق را در پیرایه سالی
... گرداند معاذ الله و دومی از جهت سلطنت و فتنه پردازی بر آنجناب از عقبه علیای بارگاهش
... دگر دیده بکلمه طیبه شهادتین علی ولی الله معلم رسول الله ست اللهم الا ان نحمل علی التقیة من الله تعالی
حیث وضع الاول کتاب الله علی صدره و قال هذا هو امامی دون غیره وقت الاحتضار کما فی
کتاب المختار فذهب الی النار علی عقیدة المجتهد حامل الاسفار ایضا حیث تعتقدان من لم یعرف امام
زمانه لعد من الکفار طرفه آنکه فرزند ارجمند خلیفه اول قطع نظر از آنکه خود از رفاقت امام
... محروم شده بود مانع خیر هم شد و نشاید بخیالت آید که آن بزرگ مدعی امامت در برو...
حضرت سجاد گشته بود فقط زیرا که تعلیلش دال بر آنست که او داد جهاد در حروب داده فلشان
... بوده چنانچه جناب امیر در صحابه حضرت بشیر و نذیر اگرچه دیگران هم شریک بودند
... ابن حنفیه که درین باب وحده لاشریک بود و تخصیص نشان بر داره برای آنکه عرو مقاصد
... جهاد آنست با اهل فساد و چون ماده انحراف و عور اعلای از ایشان مرتضوی بخیال
... بوده بود حضرت امام حسن انحطاطش چه در این باب جلوه وقت احتضار یا دلنشین بود
... مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها تا بکیف که نوبت حکومت ذات ...
... سود کشد و معنی نقصان مایه و شماتت همسایه بود فرقه مختلفه شیعه کاسبق لظهور رسید
... را با عبد الله بن عمر اما چه نسبت که عبد الله بر یزید خروج کرد بعد واقعه کربلا و برای
... وز اسپه بشام رفت و بر صبح و شام از موائد بدش محفوظ بود و نقد و جنس سه لک درهم
... بعطای امام حسین علیه السلام حاصل فرمود کما سبق مفصلا فی المجلد الاول الثالث مطلع حضرت
... امیر لبوی امیر نیس امر لیست که علمای امامیه در مناقب مرتضویه بخیال شده اند از افادات
... شیطان الطاق و بغوایتش بطمطراق بر دفتر زده‌اند و معامله را برعکس کرده‌اند که حضرت در تعلیم
... جناب امیر مشتاق و محو باظهار مجتهد درین کتاب و اعتراف دیگران در کتب ایشان گشته
... زائران در خورانیدن غذا به بچه‌های خویش ولیکن کاسه لیسی ... ایشان از افادات
... خویش کما مرت الیه الاشارة قرار داده‌اند که چون خبر ولادت جناب مرتضی بحضرت محمد مصطفی صلی ...

علیه و علی اخیه رسید حضرت رونق افزوده در کنار شریف گرفت پس علی مرتضی تبسم فرموده تلاوت قرآن مجید نمود
و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود و قبل از نزول سوره اقرا یا فاتحه بده سال هرگاه این واقعه دروغ صریح بود
و آتش افروز و گلوسوز علمای منافقین در توجیهاتش نطاق همت بر میان جان محکم بر بستند پس بعضی
لوح محفوظ را مطالعه جناب امیر بایشان نمودند و برخی باثبات قدم کلام نفسی متمسک گردیده گفتند که اگر مقدم
ده سال باشد چه بعید و اگر هزار سال بوجه عجیب بسترد بی آن شدند که انجلو بدیهی را بتائید فکر نظر مشترک گردانند
مجملا یعنی ثابت کنند که محدثین اهلسنت هم آورده اند و پس امری مشترک شد و خصوصیت اشکال بحال
شیعه نماند و کسانی را که برای رفو رسیدن بر مرمه سینهای کشکول مکر فراهم گردانیده بودند قصه مذکور را با نهار بنا
در رفع شهادت مقتدایان شیعه دغا و دغل و طوال این بحث را در تحقیق کلام باری عزوجل پایانی نیست
و مسئله هم از معضلات فن است الغرض کسیکه جناب امیر را معلم کلام الله دانسته قبل از نزول وحی
و مبعوث شدن حضرت سید ﷺ دانند در کفر او شکی نتوان کرد لعنهم الله تعالی قال الله تعالی و لقد نعلم انهم یقولون انما
یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین و مراد از اعجمی عیسی نصرانی است
چنانچه صاحب صافی گفته و بر ظاهر است که طفل تا بحد آن نرسد و بدرجه کمال علوم فایز نگردد چگونه بآن درجه
نتواند رسید که بالای رفعت بیان باعث جناب امیر شده مجالس نقش نگار خیال خویش بسته اند
ولیکن بعد از فور رسید بحد کمال فرید یا در بلاغت که برای آنجناب حاصل شد بملاحظه آن البته توان گفت البوحیه
باشد چنانچه قمی در تفسیر خویش گفته یا بلعام رومی نصرانی بروایت عبدالله بن عباس یا سلمان فارسی بقول
ضحاک یا یسار و جبیر بقول عبدالله بن مسلم کما نقل صاحب مجمع البیان حاشا نسبت با آنجناب هیچ نمی بندند
خصوصا مرد ابن طاوس بر جلوه دیگر محققین شیعه که در بلاغت قرآنی اختلاف نیست نکات بلاغت قرآن
کریم و بهمه که قطعا اجماعی و اتفاقی است بعد ازین شکی در آن نیست که چون تلاوت کرد جناب امیر قرآن مجید را که
هر کسی معنی ستا در آنرا نیک میدانند چنانچه می آید قبل از ده سال از بعثت شریف پس البته رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که ابلغ بلغا نیز و ما بود حقائق و دقائق آنرا دانسته بکمال شوق آنرا یاد کرده باشد بلکه از اسرار و ضمیر به گردانیده باشد
مذکور شب و روز بتلاوت آن حفظ وافی گرفته باشند پس بر نهایات فریقین قصاید دوباره اوقات بتوسط روح الامین حضرت
نزول آن بار بار نوبت ختم ضمیمه لزوم عظیمه رسید که کافی کتب الفریقین که میتوانند از مسلمین چنین گفتن که حضرت
قوت حافظه نداشتند یا بالمره فراموش ساخت چنانچه نتوانند کسانی ایشان حرف زدن که شکوری داعراض دور نتوانند
تا آنجناب را بسواری براق پیش خود طلبیدند و حضرت مرتضوی بر بستر خود همه عجائب غرائب ملکوت عوالم اربعین
و دریں سیر و سفر هم ندیدند پس حقیقة الامر آنکه بعد از تعلم و تعلیم مسطور حاجت نزول وحی بتوسط حضرت جبرئیل هم معقول
و حاجت بدین معنی می شد که جوابات مسائل مردم را بر حسب نقش بوقت آن دیاید تا طاعنین محققات اغیار زبیند و حال تلاوت
القرآن مجید ختم آن از جناب امیر بار ها در کتب فریقین بمناقب شان مشهور چنانکه گویا حضرت رب العالمین تلاوت فرموده

دفتای دیگری را دران مدخلی نباشد بلکه تا پای دیگر در رکاب داخل شود قرآن مجید میشد
تعلیم و تعلم و قوت حفظ و وظیفه کردانیدن قرآن مجید را قبل از وحی و نا تعلق بذلک معین شد
بمقتضای العبرة لعموم الالفاظ لا لخصوص السبب از آیت کریمه سابقه چه لازم آمد و پیداست که حال
در طفلی و جوانی مختلف است چون در طفلی متعلم بود در جوانی بطریق اولی فالعجب که بدیگران تعلیم
ثبت کردند بجناب امیر و امیر مذکور نظر بحکایت ولادت شریف اوست ورنه مشهور که علما در کتب
آورده اند چنین است ﴿ب﴾ پیر مکتب خانه تعلیم یعنی جبرئیل با همه ذهن و ذکا طفل دبستان شماست پس
بتحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحث طویل الذیل بود بر قدر ضرورت
بفقه نیز ظاهر از ان تواند شد و حصول رسالت برای جناب مرتضوی بوضوح تواند انجامید و سلب
حضرت معاذ الله و مؤید نسبت قرآن اهل بیت جمع کرده جناب امیر بر بطلان ختم نبوت که بارها معلوم شد
بتقیه کلام مجتهد الزمانی میشوم و میگویم **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زکیه
قول این مغالطه از جناب مجتهد بعنوانی صدور یافت که عوام طلبه الی التعلیم هم پی توانند برد که او را
ثبات آن نیست که الفاظ قرآن مجید و احادیث شریف تواند فهمید تا بدقایق چه رسد بتفصیل اجمال
دلیل در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
قرانی از قتل تعبیر فرموده اند قال عز من قائل وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
حق وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ الی غیر ذلک واگر مراد اذاعه آن
باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی اذاعه
کردند و بالاخر نوبت بشهادت شان رسید پس مال هر دو بوحدت کشید یعنی بیان شهادت قتل حضرت
بجای لفظ قتل آوردند و لفظ شهادت نیاوردند پس بر فهم این رئیس السفها توان گفت که آیا خدا و
در شهادت انبیا ع بدست یهود و امثال شان متردد بود یا منکر شهادت چنانچه بعضی از سنیان
اولی فرق نیست میانه یهود و شیعه بر تفسیر یکه اشاره کردم که انها اذاعه کرده بودند و نیز نقل
شیعه با وجودیکه هزاران مرتبه تاکید نامه شنیدند که دین ما را افشاعه نکنند و هر که چنین کند خدا او را ذلیل
کرداند و هر که بپوشد او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی و ایشان بجای این عهد و وصیت را
برباد دادند که هزاران رسائل و کتب در روایات و مسائل خلافیه سب و تبرا که انرا از مذهب امامیه
ما و امثال ایشان وانمود نوشتند و بدین جداگانه از مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی از افشاعه
با قتل پس یاد بکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل بوق از اهل تشیع و ذوی البصائر
بقول مجتهدین و غیرهم نیز دو امام را بدست خود کشت کما عرفت مجملا و مفصلا و رسم ماتم نیز بجا آورد و اینهمه تعلق
قرآن مجید داشت اما احادیث پس ما را باثبات ان از کتب رافضه ضرورتی نیست بسبب انکه خود

از نقل و حکایت این قصه واضح است مثلا در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواذب از حیله با عبرات
روایت کرده و ببین آن نزد او میثم تمار بوده در پنج مقام لفظ قتل و مشتقات ازان مرتب اخو
معدر است بقسم شرعی و الله لیقتلن هذه الامة ابن نبیت بنیها و جائیکه بعد چندی از
حدیث جناب امیر دیدان ذکر نموده این جمله وارد است وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین و آخر
در کتب فارسی عربی تحقیق لفظ قتلة گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن ماخوذ از قتل است
معروف که از قبل صیغه ماضی آنرا ساختند و لفظ قاتل ازان برآوردند بحذف علامت مضارع
چنانچه بر خوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهر است شاعر هندی چه خوش گفته
درس تها مکتب مین محبوآه کا ٭ یه سبق تها پهلی بسم الله کا ٭ یعنی روزیکه در مکتب نشسته
از همان وقت آه عشق از در وتم برمی خاست مجتهد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل را هم
که در عین بسم الله بسم الله محبوبه خود را نیز گذاشته اعوذ بالله من ذلک و نعوذ بالله من
هذه المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول راوی مصداق
زوجه فاعلمی ان سیدک الحسین قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جمله که و قلت والله قتل سید
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا ندیده باشی که در روز روشن از
الفاظ را در حدیث نقل کرده خود نه بیند و چنین اعتراض را بر علمای اهل حق بر گزینند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کالش انکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
اگر این لفظی آرند آنچه بر مدح آنجناب و آل است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شیخ
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
مکثت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة الخ و این چه ضرور که
بالبعد لفظ قتل مناقب هم باشد و اگر جناب رئیس الحمقا را و رین تمیم شکی باشد باید که رد
بحال اهل محمود درستم نگر نیز داژند و از محله خبره خود بهره نبرده بکافی حضرت اعور المحدثین
مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم بی بینند بعد ازین حدیثیکه قاصر النظر مذکور تلمیذ
شاکرد ابو الجارود سرحوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی بعبارت خود شرح
نویسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سنة ثلث و قبض فی شهر المحرم من سنة احد
و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و اشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنة الله فی خلافة
یزید بن معویة و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التی حاربته و قتلته عمر بن سعد بکربلا یوم الاثنین
لعشر خلون من المحرم و امه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم دشمن اهلبیت باشند آنکه اول لفظ قتل نوشته باشد

قبض آورده بهر حال لفظ شهادت مجرد یا با مزید استعمال فیدان نکرده و بر شومی صورت و معنی خود اصرار
ورزیدکه اَبٰی وَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ اثاثانی پس بعد آنکه متصل آن عبارت سابق اینست سعد و احمد
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن ابن مسکان عن ابی بصیر
ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسین سنة
ببین که بر حضرت امام صادق عجبه تهمت نهاده یعنی حضرت صادق چون منکر شهادت یا مترود دران بود چنین
افاده نفرمود که آن روز درجه علیای شهادت یافت غیر از قبض و قتل که برای قبلة الجناب نیز می آرند بعد ازین
حدیثی ازان امام عالیمقام باید شنید بروایت همین قاصر النظر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشاء و الحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة علیها بالحسین جاء جبرئیل ع الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فقال ان فاطمة رض ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لم ترفی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه و لکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال و فیه نزلت هذه الآیة و وصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی امام صادق ع فرمود
که چون حضرت فاطمه رض باردار شد بامام حسین ع جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا شود طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس ازین الغرض کراهیت جناب فاطمه رض هر دو وقت بود هم وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و ازینجاست که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندیده شد که براند
پسری و ناخوش کرده دیگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشتند موافق اخبار حضرت و
کراهت به پیدا شدنش بوقوع آمد بعد از آنکه راضی گشته بود بشنیدن درجه علیای امامت در اولاد
و این اعور دجال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبع یهود است عادتش نسبت
کمال مرتبه رضا و تسلیم برای شان بگفته حضرت ع مسلم می دارد و بعد ازان نسبت روحی و نقص عهود
و مواثیق اطهار آل عبا با ثبات میرساند چنانچه در قصه نوشتن وثیقه و فار غخطی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین باز گشتن جناب فاطمه رض با مهاجرین و انصار خصوصا بوجه اخذ تلابیب با عمر فاروق
عیان گشته در غیمقام نیز نصب و عداوت اهل بیت هم پیش آمد که تفصیلش بعض وجوه از حدیث دیگر
عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از همین امام ابو عبد الله صادق قال ان جبرئیل ع نزل علی
محمد صلی الله علیه و سلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من ولد فاطمة یقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة یقتله امتی فعرج جبرئیل ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک

بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فقال قد رضیت ثم ارسل الی فاطمه ان الله یبشرک بمولود

یولد لک یقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود یقتله امتک من بعدک فارسل

الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت

فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی

ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضه واصلح لی فی ذریتی فلولا انه

قال لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا البشارت میدهد که پیدا شود از فاطمه

فرزندی که امت تو بعد از تو بکشند او را بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا چنین مولود حاجتی نیست

و دو بار چنین فرمود و صعود و هبوط حضرت جبرئیل روداد در آخر فرمود که امامت و ولایت و وصایت در ذریه

او خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه زهرا نیز بعد از انکار نص نمود بر رضای خود و نص امام صادق

برابر صد دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه در وقت تولدش راضی نبود و قاعده رضا بقضا از دست

بر یافت محدثین مع مجتهدین رفضه احادیث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین والاخرین را مگر

ملفوظات مجاذیب و بعضی از سالکین قرار داده اند که چون خلاف مدعا شان در حق مریدان انطور پیدا

گفتند بخطاب ایزدی والعهده علی الراوی خرقه فقر را که بر تن مارسیده کردی نکر الی غیر ذلک من

هذا الباب و رفضه بر آن طعن وارد کنند و آستین انصاف را کوتاه کرده اند و وقت مذکور انهم

یاوندارند که حسنات الابرار سیات المقربین واکراه ازدواج مطهرات با خلفای راشدین ترضای قصادر

نمیدارد و مورد حیا مطاعن رفضه می شدند بالجمله عبارت اعور را باید دید که رب العالمین مبشر گرداند

و او نسبت کند نقیض آن از انجناب سرور عالم حالانکه مقام رضا و تسلیم بود پس بایستی گفتن علی الراس والعین

که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة زیاده برین نیست که بعد از آن سوال میرفت و میفرمود و لکن لیطمئن قلبی

غرض که بدا سلوک مذکور هم دال بر آنست که قاصر النظر نسبت خالص ندارد و این معنی از کتابش ابدا روشن

کتابت چنان وثیقه و نقص آن که میدانی عیان است معنی اطفئ المصباح فقد طلع الصباح فکیف

که معنی رضا چنان قرار دهند که انرا باطمینان تعبیر کردم باز جناب فاطمه زهرا بضعه خواجه بود و مرا وقت ولادت

عدم هم بر معنی اطمینان و رضا پی نبردند پس بهر حال ادراک آن فرمودیانه ولیکن مجتهد رئیس المنافقین

باید که خود را بر ناصب اعور فدا سازند که انکار بشارت را اگر بحضرت دو بار در مقام اسناد کرد بجناب سیده

فقط یکبار پس از خرمن هوی بس است کتب ما را اگر تصفح کنند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور

نماند و بدگهر او مرد و بمعنی بتیکه مجتهد درین کتاب آورده که ۵ بد احوال ان مرد تیره روان که مرگش بود

شادی دیگران چنانچه قبل ازین بجایش بدانستی در حق ایشان بوضوح انجامید و چون مجتهدین از رفقا

این نو مذهب هستند و تناثر نجوم بالا از برای ایشان معتقد اند قائل علیهم ما جاء فی القران المبین مکروا ومکر الله والله

خیر الماکرین من بعد مخفی نماند که مقصود فیصلی صاحب اعور را غالبا طلبه علوم هنوز نیافته باشند یعنی در مخصوص
هم اشارتی که بیت التمل بعد از امور سابقه میکنند که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر بانمیعنی حاصل است
هیچ کس در ذریتش لیاقت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه انمیعنی مخصوص بسبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و بذریات اکبر مایل نگردد و در ضمن ادا اشود آنچه در احادیث
دیگر وارد شده که حضرت حسن مجتبی از اولاد مخصصه جناب سیده نبود که سبع سنابل نزد حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی ازین نوع احادیث و از شرح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر اندکی غور و تامل بکار بری خواهی دانستن که با وصف بذل عنایت
اعور بحال حضرت خامس آل عبا بطور خود کما اشرنا ثابت کرد که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود و پس حال حضرت زید شهید هم ازینجا معلوم توان کرد بلکه بضم حدیثیکه بطور مجاله
بر اصول شیعه واقع شد میانه زید شهید و حضرت امام باقر و اعور آنرا در کافی بشدید ذکر نمود صدور انکار امامت
باقر و دعوی امامت خویش و لا اقل اصرار بر خروج با وجود منع شدید امام باقر از آن مثل آفتاب نیم
روز روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که بهیچ حیله رفضه از جای خود نمی جنبد
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفیدین من المحققین بل هو نقیض ما ثبت من القرآن المبین و احادیث
سید المرسلین و ائمه الدین پس به بین که اعور با وجود قصور نظر چه مرتبه از غضب و عداوت اهل بیت
در ضمیر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد در بست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قرآن مجید رو بروی کتاب مختوم بی حقیقت گردانیده وَاللهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ بالجمله سخن در آن
بود که برگمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل برای
آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز احادیث
دیگر هم مضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت از آن جمله قصه ام کلبیه است
اکثر مردم از آن غافل اند و امریست که فی الجمله عجیبی و غرابتی دارد بنده آن عبارتی مینمایم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج قادسیه جناب امام حسین امراه کلبیه است که او را
سفر کربلا همراه نبردند جناب اعور دجال باعتراف شارح قزوینی در اصل و هم روایت میکند و در آن
لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت ابا عبد الله یقول لما قتل الحسین اقامت امرأته الکلبیة علیه ماتما و بکت و بکین النساء
و الخدم حتی جفت دموعهن و ذهب فبینا هی کذلک اذ رأت جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام و الاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت چون کشته شد

امام حسین علیه السلام رحلت کرد زن او دختر امرء القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا بود و بعد و ماتمی
و گریه کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالست ترا که تو از میان روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا ناتوانی اشتها میدهم یک شربت قاوت امام گفت پس
امر کرد آن زن بخوردنی و قاوت تها پس اول خورد و آشامید باز خورانید و آشامانید تنان دیگر را اقال و اما عن

الی الکلبیة چون لتسعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام ذمارات بحون قالت مانده قالوا هدیة اهداها فلان

لتستعینی بها علی ماتم الحسین ع فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن

من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و هدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار باید و جوید
بکشتن آنها بر طلع آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دیدان مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند هدیتی است که فرستاده آنرا فلان کس تا بدو جوهم جان بر ماتم امام حسین ع پس گفت نیستیم ما در عروسی
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد از ان امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون برده
شدند از خانه پس چون بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد از برای آن مرغان آوازی با آن معنی که کسی
از شدت ماتم بانها ملتفت نشد که بذخیره برای وقتی دیگر نگاه داشته شود و مردم بتاراج برند چنانچه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدینجا کشید یاد آمد امریکه اکثر سالکین از ان می پرسند و آن اینکه حال حضرت شهربانو زن
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعلامش نقل می کنند و تحقیقیکه در زمان
حضرت فاروق اعظم رض در سبی آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را با امام حسین ع ادوقر مودگه بازار مدینه را
بیارایند و خود آنجناب در جلو دار حضرت سبط اصغر همراه شد و از ا سعادت خود دانست و رفضه مطرودین
همه ظلمها را باو نسبت میکنند و قاذورات شیاطین در حد او لش میخورند که خود مجلسی این قصه را در کتب خویش
روایت مینماید که من باختصارش نشان داده ام الغرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که حضرت امام سجاد
عقد نکاح خود با مخففه علام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود بر بست و درین باب عبدالملک بن مروان که خلیفه
وقت بود خرخشه اشتی فرستاد حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بجوابش
داد لقصه واتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می اید اظهار این مطلب است که آن امام و همچنین آبای کرامش بر روش حضرت جد امجد
خود زیستند و وفات یافتند بسنت جد امجد شان ره او درپیا و رنگینی که حلیه سنی بود بند و رفضه بعد از دعوی

التقیه یعنی ظاهر ائمه نشستن بود واگر آسمان برین را با طبقه اسفل سافلین بدوزند نتوانند چراغ رفض را برای انحضرات
برافروزند زیرا که دعوی مذکور بتقیه بدون قید نیست ببین که شیخ الطائفه امام اعظم اول در صدها مقام همین
ترانه می سراید که محمول علی التقیه هرکه خواهد بکتاب صغیر وکبیر او رجوع نماید که هیچ شرطی از شروط و قیدی
از قیود در انجا خواهد یافت، و هنوز کسی پی نمی برد که اصحاب را بد جاوی کا فه متغیر و مبدلین و اگفتند و اهل بیت
بلکه ایمه عظام را بالطیب خاطر بر جا معزز و مبدل دین دانستند و مدار مذهب خود بران نهادند و هم یحیبون انهم
یحسنون صنعا و ورستر حیرا روے مگر یاد نداری در حق امام الایمه نائب و خلیفه حضرت پیغمبر علیه السلام
بلکه امتثال اصل امامت همه ائمه است که لمعان نورش در پهلوی عرش بتابید مگر چرا انکه از روز ایمان تا وفات مظهر
الکفر و کاتم ایمان بود و بر اصول امر و بیدین تا بایمه متاخرین از اولاد امجادش چه رسد که آثار اقدام آنجناب
نبودند و زندگانی بران بسر نمودند چنانچه در هزار کتاب دیده باشی و آن موجب مباهات و افتخار شیعیان
بود اللهم الا ان یکذبوا انفسهم پس بعد ازین نسبت دائمی وقتی کجا ماند که برای اسناد و رفض سوی حضرات
به بکار آید فرق نیست که در بحث ثم متکلم بکتاب طعن الرماح که محل زمان و رازی مجتهد الزمانی است بر روایات
شد تعیین کلام جانبین را در انهم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و ابحاث جمله مذکور را بمتوجه کردن نفی
غیبت فی هذا المال مثلا بدلایل بیان کردم بخلاف اظهار کفر تا بشهادت که انی وران نگنجد و اگر بفرض محال ثابت
نموده باشند وحی را رد کرده باشند فانه صلی الله علیه و سلم مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ الحدیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار را بسر البقا بو گرفتند و او لعبار دیدن مصیبت
شدیدتر برضای کفار دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشد و آن ان سیال بدرجه
اعتبار ماند و امثال او کثیر ایمان و اسلام او را مانند نسن ایمه در عمرهای شریف اعتباری نباشد معذلک از ام
می آید در صورت مذکوره که نایبان معصومین سرورانام معاذ الله ذوی الوجهین باشند یا لعنت
حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث خویش بروایت ثقه المحدثین طایفه ذوی الوجهین را لعنت
فرموده فکیف که هر یکی معاذ الله مدة العمر را دروغ بیماید و گاهی هجرت نفرماید و احکام شرعیه
تغیر کرده اند مثلا سفیان را بگوید که استنجا بدستی در بیت الخلا کرده باشند کا سامی مقدسه الهی
بران خاتم کنده باشد و بزرگان ما هم چنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الاحکام
تفصیل آن پرداخته حالانکه بعضی از ایمه بخلافت بلکه دولو العزمی هم رسیدند و میدان داری
به نهایت کمال آوردند و مسئلا امامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که بیعت
ثابت متیو سبب آنکه یعنی و معجزه در میان باشد و اجتماع اہل حل و عقد در وقتی ضرورت
ورنه امامت صورت نه بند و اگر از اجتماع مومنین کسی سر تابد باید او را کشتن و خدا او را سزای

اعمالش رسانند الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملاحظتها فی نهج البلاغة وغیره انها لا تعد ولا تخفی
اکنون مطابق وحده عبارت کتاب وقباب الاعیان که مجملا معنی آن دانسته بودی مفصل بشنو تا تو مستشیر
اول دلیل بیان توانند شد که اهل بیت متبعین سنت بودند ولغایت فهمی منزه از محدثات رفضه داشتند
چون حال خاتون شهربانو یافتی پس کجا باقی ماند روبروی طالبین حق که بعضی از غالیان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم وقلعوا خصائص
النبی خصوصا در باره ما در معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چها میگویند
که استماع این اهل دین را موجب دل تنگی وگرانی است واصل حقیقتش نزد رفضه اینست که بعضی بر عایت
قاعده مذکوره گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نسبه بر خیال مد که از جهان انتقال فرمود وجمعی بر آنند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهربانو اضطراب زاید داشت
تا بحدیکه بخدمت ابن امام الصابرین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفا کار بخیمه در آیند ندانم که بر من چه بیداد
رود حضرت سید الشهدا فرمود غم مخور که بعد از شهادت من ذو الجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
وکودکان واناث وخواهران مشتغلین مرا بحافظ حقیقی بسپاری وسوار شوی که او سست رهبر تو گویند چون
ذو الجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر راه بگیرند و
طریق شوند شهربانو متوجه بدعا بدرگاه مجیب المضطرین شد وسواری را دید که بجانبش متوجه است وفوج
مخالف از آن وادی رو بخیمه نهادند وآن سوار با عظمت ووقار حضرت امام حسین علی بود که بالا ساده ادعا غایب شد
وذو الجناح به تیز رفتاری مد از آن دشت رو به جبال می آورد وناپدید گشت وامروز در آنجا بنائی از
غلاة مد رفضه خواهی دید که آنرا مقام غیبت جناب شهربانو قرار داده زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سر من
رای سرداب قصر امام حسن عسکری ثانی را موضع غیبت غائب عن الابصار گردانیده اند وقبل ازین با هجوم
شیعیان بر وقت در آن بود که شاید حضرت صاحب الزمان از آن خروج فرمایند واعوان وانصار را
بیابند ودرین انتظار بحدی بسر می بردند که رعایت اوقات نماز پنجگانه هم فوت میشد انتها که بگوشت
در آمد جاه وجلال احوال رجال بعد وبتقریب خانه های اهل دغل اگر حال او وبالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقع دا
باری بکتاب ابن نجاح که نامش طعن الرماح است ومتکلمین وفقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح وبهتر می دانند
بدرجه کفر تواند رسید بیانش آنکه مجتهد جائیکه بحث منازعت حضرت مرتضوی وعباسی یاد کرده وقوا الحد
آنرا در کتاب مذکور بیرون بیانش چنین است سیوم فسق وکفر قائل قول زند الطلب میراث امراته من
ابیها زیرا که مشتمل اسائت وبیست بحضرت فاطمه که تعبیر از آنجناب بلفظ زن کرده وهم بخدمت جناب رسالتمآب
که تعبیر از آنحضرت بلفظ پدر او نموده واز آنجا که اعور المحدثین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اسائت ادب باشد باعتراف او در باره رباب کلبیه آورده البته در فسق او شکی باقی نماند فکیف جنین

زوجه که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام بآن اهتمام بجا آورده وگریه در گلوی مبارکش گره گردیده تا بحدی درین ماتم عزا نده و جانسوز گریسته که هیچ تری در چشمانش باقی نمانده و اگر باشد ضرورت سویق را باب امیخته و اشامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم تواند کرد که بر مجرد تباکی وجبت له الجنه مرتب شده پس ناصبیت این دشمن کهنه باید که لفظ امراة آورده و در باره چنین محبه و محبوبه دیرینه بی اندافی صریح نموده عداوت خویش را مبرهن گردانیده و گرفتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده و کجا رتبه رعایه کلبیه و لیکن اساءت ادب نسبت بکلب آستانه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب و ازینجاست که اگر علوی را بی ادب و بسوء ادب علویک گوید تکفیرش میکنند و حقیقة الامر اینست که لفظ مذکور زنهار در محاورات عرب دلالت بر تحقیر و تذلیل ندارد و غایة سفاهت مجتهد است که بنیاد دعاوی خویش بر امثال این خرافات از راه حسد و عداوت خلفای راشدین میگذارد و با قرآن مبین و احادیث ائمه معصومین کاری ندارد و مگر یاد نمیکند که باری عز وجل در تنزیل می فرماید در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که و امرأته

فصكت

قائمة فضحكت الی غیر ذلک من الایات و الاحادیث و لیکن چون اساس کلام احقر الناس بر الزام و جدل با مجتهد طغام است برای تحقیر و جال اعور بکار آمد این مغالطه مجتهد از ان قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجید گذشت که محاوره عرب این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند و مجتهد این محاوره را از غلبه حسد که نسبت علمای اهل حق دارد نفهمید و نیز می توان گفت که این نوع مغالیط او را میراث پیر دهقانی صاحب صوارم علی الاتصال میرسد و کسیکه کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد خویش در بیان معانی قرآن با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی قرآن مجید برای خود نگوید و این پیر خرف چون در کتاب الله دید که قید بغیر الحق در قتل انبیا مفید این معنی است که در بعضی از صور تهار یختن خون حضرات انبیا عین حق باشد پس از کتاب مذکور حکم باین معنی کرد که بوجوه محسنه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود از اضافه این کلمه بر محاورات عرب عرباً نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل هیچکسی از حضرات انبیا درست نتوانند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر شیعه تفصیل این امر می آید بحول الله و قوته الحال عبارت پیر دهقانی را ذکر کنیم تا بکشف مغلطه او پردازیم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه دهلوی قدس سره العزیز بدین عبارت معهود است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه مذهب اهل سنت است و شیعه قاطبه متفق الکلمه اند که چیزهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل شریک غالب کارخانه الهی

وخدا محکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این نمیفهمند که بادشاه را محکوم بحکم رعیت بودن نقصان مرتبه
بادشاهی است همچنان خدارا محکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی هرگز این مرتبه شایان مرتبه الوهیت
نیست هیهات چه بایا که بر مالک حقیقی خود چیزی واجب داشته باشند هر چه و بفضل او ست و هر چه نرید عدل او ست
الغرض مجتهد جالسی در رد این عقیده و تمهید میکند باز متفرعات آن را ذکر خواهد کرد تمهیدش آنکه باید دانست
که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه وتعالی است وان بحسب اصطلاح
عبارت از انست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل ان
نزد حکیم مستحق ذم میشود و مراد از واجب آنست که فاعل ان مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ورقی چند
گفته که ترجمه کلام امام رازی انست پس دران این عبارت اورده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه
میدانست که او ایمان نخواهد اورد و این تکلیف است بمالایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم
ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیان ان انکه عقلا قبیح میدانند فعلی راکه برای غرضی واقع
شمارند باوجود انیکه فاعل عالم باشد بانیکه این غرض و غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود بازیکی از ان تمثیلها
این است که همچنین والد هر گاه بداند از حال ولد خود که هر گاه باو سکین داده شود او بان سکین پیغمبری را
از پیغمبران خواهد گشت ویا خود را بان هلاک خواهد کرد و او با این لعن و قطع سکین بدست او دهد و گوید
که غرض من از دادن سکین آن بود که بان او قلم تراشد پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری صلاح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد ان امر قبیح خواهد بود به حسن و چون
این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح
تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واضح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده مناسبت
ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد ازان پیر دهقانی در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت ازین در نظر
عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر یک پسر دارد و پس و نسبت جناب الهی بمکلفین عبا(د)
چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظرها اگر ما جهات محسنه
نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر راز کمال قدرت طاقت این
داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن ابد الآباد نیست و بسبب چشم ز(دن)
بران لاتعد و لاتحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسر همان پدر باشد ما نعمت
لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتلی حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلو(ق)
گرداند و سلطنت لازوال باو بخشد و بانواع لاتعد و لاتحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان
دادن سکین مستحسن می شود هر گاه برین مقدار احاطه کردی پس چه گوئیم که در بیان مغالیط این
پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند و چون آن مغلطه ها در بادی النظر بر عوام طلبه

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل برهمین مقدار قصر کرده شود تا هر کسی بعد از دیدنش بداند که اکابر مذهب بیشتر
بر فهم و ادراک این پیر دهقانی داد تنبیه و تفضیح داده‌اند و بشد و مد بیان کرده‌اند که برهیچ تقدیری قتل
انبیاء تجویز نتوان کرد چه جای استحباب و استحسان و آن اینکه علم الهدی رضه در غرر و درر می نویسد
مجلس آخر تاویل ان سال سائل فقال ما الوجه فی قوله تبارک و تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وفی موضع آخر وقتلهم الانبیاء بغیر حق وظاهر هذا القول یقتضی ان
قتلهم قد یکون بحق وقوله تعالی وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ وقوله تعالی اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وقوله تعالی وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وقوله تعالی وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا
قَلِيلًا وقوله تعالی لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا والسؤال عن هذه الآیات کلها من وجه واحد وهو الذی
تقدم والجواب ان للعرب فیما جری هذا المجری من الکلام عادة معروفة ومذهبا مشهورا عند من تصفح
کلامهم وفهم عنهم ومرادهم بذلک المبالغة فی النفی وتاکیده فمن ذلک قولهم لا یرجی خیره لیس یریدون ان فیه
خیرا لا یرجی وانما غرضهم انه لا خیر عنده علی وجه من الوجوه ومثله قل ما رایت مثل هذا الرجل وانما یریدون ان مثله
لم یر قلیلا ولا کثیرا وقال امرؤ القیس ؎ علی لاحب لا یهتدی بمناره اذا سافه العود الدیافی جرجرا
یرید طریقا واراد بقوله لا یهتدی بمناره انه لا منار له فیهتدی به والعود المسن من الابل والدیافی
منسوب الی دیاف قریة بالشام معروفة وسافه شمه والجرجرة مثل الهدیر وانما اراد ان العود اذا شمه عرفه
فاستبعده وذکر ما یلحقه من المشقة فجرجر لذلک قال ابن احمر ؎ لا تفزع الارنب اهوالها ولا تری
الضب بها ینجحرا ولیست بها اهوال فیفزع وقال النابغة ؎ تحفه جانبا نیق وتتبعه مثل الزجاجة
لم تکحل من الرمد یرید لیس بها رمد فتکحل له وقال امرؤ القیس ایضا ؎ وصم حوام بالقیین من الوجی کان
مکان الردف منه علی رال تعصب حوافر فرست وقوله بالقیین من الوجی فالوجی الحفا ویقین ای
یوقین یقال وفی الفرس اذا بات المشی فاراد انه لا وجی بحوافره فیقیها من الارض من اجله والرال فرخ
النعام وشبهه اشراف حجره بحجر الرال وقال الآخر ؎ لا یغمز الساق من این ولا وصب ولا یعض علی شر
سوفه الصفرا ولیس بساقه این ولا وصب فتغمزها من اجلهما وقال سوید بن ابی کاهل ؎ من اناس لیس
من اخلاقهم عاجل الفحش ولا سوء الجزع ولم یرد ان فی اخلاقهم فحشا آجلا ولا جزعا غیر سیء وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقهم ومثل ذلک قولهم فلان غیر سریع الی الخنا وهم یریدون انه لا یقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب قال الفرزدق وهو یهجو بنی جعفر بن کلاب ویعیرهم بقتلی منهم اصیبوا
فی بعض حروبهم تحملت النساء هؤلاء القتلی حین ابین فهم الحی فقال ؎ ولم یات غیر المها کالذی
اتت به جعفر یوم العقیبات غیرها انهم بعیر لم تکن هجوبه ولا حنطه الشام المزیت جمیرها یعنی ان
العیر انما تحمل التمر او الطعام الی الحی فحملت غیر هؤلاء القتلی وقوله لم یکن هجرته ای لم یحمل التمر وذلک

لكثرة الهم ليجر ثم قال ولا حنطة الشام المزيت خميرها ولم يرد ان هناك حنطة ليس في خميرها زيت لكنه اراد
انها لم تحمل تمرا ولا حنطة ثم وصف الحنطة بما يجعل في خميرها من الزيت وعلى هذا تاويل الآيات التي وقع
السوال عنها لانه تعالى لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ دل على انه لا يكون قتلهم الا بغير حق
ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهي وقوعه على خلاف الحق وكذلك من يدع
مع الله الها آخر لا برهان له انما هو وصف الدعاء وانه لا يكون الا بغير برهان وقوله تعالى الله الذي
رفع السموات بغير عمد ترونها فوجه ايضا انه لو كان هناك عمد لا يهتدي به فصار نفي الاهتداء
بالمنار نفيا لوجود المنار وقوله تعالى ولا تكونوا اول كافر به تغليظ وتاكيد في تحذيرهم من الكفر
هو ابلغ من ان يقول ولا تكفروا به ويجري مجرى قوله فلان لا يسرع الى الخنا وقل ما رايت مثله اذا
اراد به تاكيد نفي الخنا ونفي روية المثل المذكور وكذلك قوله تعالى لا يسئلون الناس الحافا فمعناه لا يقع
منهم مثل الآول ولا تشتروا باياتي ثمنا قليلا والفائدة ان كل ثمن لها لا يكون الا قليلا فصار
نفي الثمن القليل نفيا لكل ثمن وهذا واضح بحمد الله تعالى ومنه الغرض كلام اين پیشوای رفضه از نصوص
قطعیه همین معنی است که قید بغیر حق که در قتل حضرات انبیا واقع است مفید این معنی نیست که در هیچ صورتی
قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مبالغه است در عدم جواز وپیر دهقانی خلاف ان بجواز نبیره وبلکه
انما در صورت مذکوره مستحب ومستحسن قرار میدهد وهیچ مدعی اسلام که دین متین در دلش موثر باشد
چنین نتواند گفت پس معلوم شد که پیر دهقانی در خرابات مغان از باده غلو رفض مدهوش وبعجوه
دنیا مغرور شده کما قال الله تعالی وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ واز نیجا
غرض اصلی این پدر وپسر بهمه کس روشن شد که مقصود فانی فریب عوام است که جواب باب پنجم
الهیات را از تحفه بکمال طمطراق نوشته و مدعای زبانی انکه شهرت یابد که جواب رساله قدیمه را
از آغاز تا انجام بتفصیل تمام رد کرده حالانکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام پخته وآب بی لجام
خورده ودر هیچ مقامی گوی مدعا نبرده ومخفی نیست که انچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر درباره
ثنا و شهیدان نوشته ابحاث متعلقه آن مقام را در مجلد اول بتفصیلی دانستی که غالبا مزیدی
بران در وهم وخیال نگذرد پس بهتر آنست که در رد وتقیه هفوات او سخن گوییم وطریقه اقتضا را
دران هجوم **قوله** پس هرگاه بعد وجاهت وسلطنت سلاطین صفویه در ایران که تسنن
دران وقت الخ هرکسیکه فی الجمله بعلم تاریخ خصوصا واقعه خروج اسمعیل صفوی
نظر دارد مخفی نیست که اینهم از قبیل مغالیط عظمی مثل سابق ولاحق است بلکه ناظرین خنده را
از مجانین واهل خبط خواهد شمرد بلکه نام او را بدفتر اهل جنون ملحق خواهد برد زیرا که خود مثل
کثرت ثواب شهادت را برای خامس آل عبا علیهم التحیة والثنا از کتاب ما نقل کرده که در فتح

تا نقش نامی از صفویه بر صفحهٔ عالم نبود ما را حاجتی بدان نمانده که از کتب خویش مثبوت نماییم و دانیم علما
که از غایت سفاهت از من طلبیده برآرم و دفتری جداگانه درین باب از کلک تحقیق بر نگارم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده ع سوم برده و بر بجای من که خود میبرد بره ز خویشتن
تفصیل این مجمل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمانی شهادت حضرت سیدالشهدا را بزیادت شیوع نسبت
بهمت روز عاشورا از سلطان العارفین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه بزعم خود می نویسد درینجا
واین خود فراموش از آن غفلت می کنند مدام مقصود او فقط گرفتن عوام است بدام دوانه یا آنکه چون
در این کتاب مصدر اکاذیب بکثرت شده حافظه را بمقتضای مثل مشهور از و مسلوب ساختند
ان الحفظ القلیل من الله و فضل الله لا یعطی لعاص و قید زعم از آن افزودم که نسبت این کتاب یعنی
غنیة الطالبین بسوی حضرت شیخ اختلافی است نه اتفاقی مگر یاد نداری که در کتب اهل سنت در خصوص نقل
میکنند آنچه دلالت برین اختلاف دارد و آنکه نسبت کتاب مذکور یقینی نیست از انجمله آنکه شیخ عبدالحق
دهلوی در آغاز ترجمهٔ سفر نماید که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگرچه انتساب
آن بجناب شهرت دارد و بعضی رب مشهور لا اصل له و اگر کسی گوید که تضییع وقت از بهر حیثیت شیخ موصوف
نمود چنانچه میر حسین میبدی در دیباچهٔ دیوانیکه نزد عوام بحضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه
منسوبست معذرت کرده که شاید چیزی از کلام آنجناب باشد بلی در بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را بجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب را قادر ندیده باشند والله اعلم
بحکم چون اختلاف معلوم شد توهم مکن که مدعای کمترین انام فوت شد زیرا که مدعای این فصل
بر او لفظ شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
واین سنگ بلقمه دوخته و خرمن هفوات رئیس المجتهدین سوخته شود و آن عالم است که از کتاب حضرت
شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قبلیت کتاب مذکور بر زمان سلاطین پس اظهر من الشمس
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجمله تقدمی دارد چنانچه از شروح گلستان هویدا
بنا بر نابالغ از اهم نه دیده و از استادی شنیده که نسخه صحیح نیست که شیخ عبدالقادر را دیده بلفظ دیدم
حالانکه نسخه دوم نیز دال بر تقدم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلاطین مذکور
نبود حالیا چه حاجت که بتر اسم مشغول شوم و قصه کوتاه را دراز نمایم و در آن وقت از شاه اسمعیل
ثانی داتری نبود کما لا یخفی و آن عبارت که این مخبط بعد از نقلش درین کتاب بلکه در همین
مقاله از آن غافل شده اینست که نیز غوث مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
هذا الیوم التعظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده و انهم

تتخذونه یوم فرح وسرور وتامرون فیه بالتوسعه علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس ہذا من حق الحسین رضی اللہ عنہ علی جماعة المسلمین وہذا القائل مخطی
ومذموم قبیح قاسد لان اللہ تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی اللہ علیه وسلم الشهادة فی اشرف الایام
واعظمها واجلها وارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته وکراماته مضاعفة الی کراماته ویبلغه
منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة الی اخر العبارة لطولها انیهمه را مجتهد الزمانی
بقلم خود نقل کرد لیکن غشاوه رفض ونصب چنان بردیده او تنیدکه هیچ ندید وَفِی اٰذَانِہِ وَقْرٌ فَحَقَّ
عَلَیْہِ ہٰذَا الْوَعِیْدُ یَوْمَ یَقُوْلُ لِجَہَنَّمَ ہَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُوْلُ ہَلْ مِنْ مَّزِیْدٍ اما آنچه در دولت اہل حق یک وحرف چادیدہ
منقلب است براو با محسن جوه بیانش بالاختصار نیست که اول اصل خروج اسمعیل صفی است و بر ظاهر است که او از
صوفیه بوده ومریدان بسیار او گردند و نزد مجتهدین صوفی در کفر بحد رسید که هیچ کافر نرسید چنانچه از حیات
والنقار وکتب دیگر از فانی هتل شبهات ثابت .... باقی نماند وحال کفار دنیا آنچه هست
خوب معلوم ولیکن .... چون شد در ملک هستی یکه وجهلان گرد ورفت صفویه از اکابر علمای
ایمان پیدر تو .... یعنی تقی مجلسی بود واو خود رساله در اثبات تصوف نوشته وآنچه از آن مستفاد میشود
از تصوف مسلک اہل بیت علیهم السلام بود واہل یا صنف از اصحاب آنرا قبول کردند ومشیخت پیری ومریدی
ومتعلقات از اخود .... وتکلیل ساخته ودر آن رساله ثابت گردانیده ومجتهد فانی دیگر علمای رفضه بدان
اقرار نموده اول این رساله را وقتیکه بتوسط بعضی از شیعه بهم رسیده بود در فیض آباد نوشتم خلاصه آنکه چون
اینها بدتر از کفار بودند در حقیقت اول خلایق ایشان خواهند بود چه اجماع اہل اسلام برآنست که اشرف ایشان
است چنانچه اول همه کفر است فکیف کفر یکه باطنا مجتهدین حالش معلوم گردید ولباس تصوف در بر کردن وراه
اضلال شیعه وغیر ایشان سپردن ودر اطوار مختلفه زیستن وکاسه صوفیه لیسیدن بر مجتهدین رفضه عموما ولا تقی
پدر باقر مجلسی خصوصا ختم شده بیمار از روزیکه رساله گاؤ بیره واری در لکهنو شهرت گرفت که متعلق باعتقاد
اوست واعتراضش در آن موجود است که مدرس لباس تصوف برخود راست کرده بود چنانچه عبارتش عنقریب می آید
وعقدهای قلوب شیعه را می افزاید واگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش که پدر خود را در آن رساله لباس
نفاق پوشانید کوه الوند افتاده که دعائم بنیانش بر آن سر مه سا گردیده زیرا که قبل ازین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بودنش بنحوه حالیا گشته از بام او فتاد وآتش هر اعلام روشن شد زیرا که هر عاقل
دانست صوفیت او را قطعا ویقینا فَاِنَّہُمْ یَحْکُمُوْنَ بِغَوْرِ ہٰؤُلَاءِ بِالْمُہْمِلِ وَاللّٰہُ ہُوَ الْعَلِیْمُ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ
مع هذا مجتهد الزمانی درینجا اقرار نمود بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم باقی ماند آنکه در باطن
ملای تقی مذکور تکفیر صوفیه بود این اولا بلا دلیل وتاویل علیل انهم بعد روسیاه ومصیبت
ثقیل فالبعیابه وهرگاه رساله اعتقادیه ثور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسیدم از دیدنش ملول شد پرسیدم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکوره انقلاب و لیل مسطور
بر فرزندش بعنوان مزبور یاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خبیث خویش را
که درین باب بر وقاحت ریخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هر که مایل بتصوف باشد او نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علیه‌صاحب مرتبه
عنوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
نوشتنی باید فرمود تا مبحث تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصاً ابوجعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر بیانات مستعار باقی است در خاتمه این کتاب خواهی دانست
هیچ و تابی و حرج و بازی مجتهدین در مباحث آن خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بقیه قصه باید شنید که بعد
از شنیدن وجه ملال رسیدیا و علی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای رفضه چیست
که در نمواد پی باین امور می برند و چون بهمین دلیل ما ایشان را هدایت مینمایم هیچ میگویند
بیشتر گریه می آرند و از رفض حضرات امیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رودی
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از آن روز تصلب تشیع باقی نماند
ولیکن تعصب تصلب مجتهد بمقتضای اختیار والنار علی العار روز
فزون است چنانچه مجتهد دهقانی منجم چنگیزخانی بجهت شرکت در مرض واحد
این بلازده بحال مزید ضلالت مجتهد الزمانی ازینجا خصوصاً پی توانی برد که خرابی جهل اسفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب البشیر
حضرت امام حسین دیده بازچنین کلمات مهمله جا ویده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بمعنای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِ وَسَمْعِهٖ وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ غِشَاوَةً طفل دبستانی هم بعد از
دیدن نویسش بدو حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بعد آبادی ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و حاشا که نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هر گاه مجیب
مصیب از تطویل می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
با اعتراف این هرزه گو رگهای گردنش شکستم و از هر طرف راه تسویل با بر ردیش بستم ورنه از صد
کتاب تکذیبش بذکر عبارات نموده قلوب مقلدینش را می خستم و در کثرت تصانیف کتب فضایل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای با صد و ریافت مطالعه تذکرة الائمه
ثابت است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این عمل از اهل بیت است

که در مقابله خوارج و نواصب قایم کردند دیگران چه مجال داشتند که این جهاد ظلمی بر روی کار آرند که بوجوب
کذب بلقیه قایل اند که امر شطر منه و این جهاد بجدی رسید بالاخر محققین رفضه بلی اختیار بر زبان آوردند
که مجتهدین سنت این امر را بکمال امانت و دیانت طی نمودند فاقول الفضل ما شهدت به الاعداء بخلاف
رفضه که جز قزاقی و سرقت و ضم مخترعات خویش بانواع لطایف الحیل و دغا و دغل کاری نداشتند
و ازین کتاب و لا دا آخر امسکا یدا یشان و نصب این بداندیشان نه بعنوانی پیدا است که کسی را امر
[illegible]ن و چرا باقی بلکه الی یوم التلاقی باقیماند تقیه از مختار پس امر یست که تا رسید الی مجتهد
[illegible] سر نو پا دمیده اند مگر هنوز این منقبه ایشان همیخوانند که مختار خوف از اهل حق داشت تا مکاتیب جعلی
بنام بزرگان دین پرداخته صورتی پیدا کرد و ازانجا که اهل حق از فدائیان اهلبیت بودند امور این
جرو بر رست شد و شاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که آغاز این سعادت از اهل حق بود و لیکن انتقام
امام حسین بمقتضای احادیث از دست مختار بر گرفتند و العاقل تکفیه الاشاره و هر گاه ملعال و مکشوف شد
و مضمر آتش ظهور انجامید راست بگو آنکه بر سرش نشکشید و سرش از تنش برید از اهل سنت بود یا از فرقه
دیگر پس سنیان چگونه از و تقیه کردند اکنون این قول هم غلط است هر که خواهد بواقعه قتل مختار کذاب
که حضرت امام سجاد او را بدین لقب خوانده و کتب معتمد و امامیه بران اول دلیل است چنانچه هنوز در ذهن ناظر راسخ
باشد رجوع نماید و برویش این سیر نا بالغ بخندد و رسم ماتم خود کوفیه از راه نفاق بر دوختند تا خود را از زاع بیوفائی
وا رهانند چنانچه این روایات از کتب مجتهدین بر خوانده و ازین در هم چنان سخن راندم که فبهت الذی کفر کانه القم
الحجر اگرچه رسم تعزیه مصطلح مختار نهاده باشد مگر سخن همانست که کوفیان بلا زراه طمعه در یا بجا آوردند وقتیکه
اسیران اهلبیت را باعتراف مجتهد غالی و مواعظ حسینیه بکوفه بردند و او اک انمعنی که کتب جمیع شکی اتفاق دارد
و غیبت صغری و کبری بعبارات صحیحین البها و راز نزد رفضه در قرن سوم رو داده و در زمان امام رضا رضی الله عنه این کتب
در قالب تصنیف در آمده و هنوز غیبتها را مهلت دراز بوده که آن در زمان امام تاسع دو داین غیبتها در زمان ثانی عشر
رو نموده و از امام هشتم تا دوازدهم امتداد بعدیت بسیار است و درین مقام خاص تقریرات دیگر است که اصل و بنیاد
فتحا مجتهد سیه کار را بر مختار میکند که صاحب انش و بنش آن را از اشارت سابقه استنباط تواند کردن بر صحو
موضوعه رفضه و علوم متعارفه ولیکن ضیق مقام رخصت تفصیل نمیدهد **قوله** اما اولا الخ این یاد که گوئی در زبانی
جائی الخ سبحان الله سنیان کجا گفته اند که جهاد در حضرت پیغمبر قبل از هجرت واجب گشته بود اگر در جائی دیده
بر مجتهد واجب است جمیع کتب سیر از فریقین بکذب اوست زیرا که اجماع ایشان بر آنست که وجوب جهاد بعد از هجرت
است پس اقامت دو سه روزه غار برای آمادگی اسباب سفر مثل سواری و غیره و جهاد نکردن در مکه
سبطل و منافی باشد این همان جنون ست که او را از پدر و حقانی بمیراث رسیده و درین کتاب
ضرورت بر زبان قلم آمد چون حافظ از و مسلوب است باز و کر تشنه کرده میشود که غازی الدین حیدر اول

لکھنو وزیری در مبادی سلطنت بر وزیر خود معتمد الدوله خشمناک شد تا او را بزندان بردند و در آن
ایام مادر او رخت اقامت از دنیا بر بست مجتهد فانی بملاحظه آنمعنی که امید رهائی نیست چه ضرور که برای
سامان آخرتی او رود معهذا اندیشه صدور عتاب از طرف پادشاه بود ناگاه بعد چندی بتقدیر
ایزدی رهائی او صورت بست و باز بر مسند وزارت نشست پس مجتهد را وسوسه در دل پیدا شد
و بیشتر کینه ست باید دید که چه آفت پیدا شود و درین بود که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و
فرمایش تالیف تفسیری نمود که منهج السداد نام آن ست که بقدر دو سه پاره از قران مجید نوشته
شد آن اندیشه مبدل بیقین شد که دشمن مرا نواخته و مقرب گردانیده لهذا شب و روز میکاهید
و شده شده نوبت بجنون رسید دیوانگی اسپرش باید دید که مقصود مجیب اینست که از اصول رفضه
وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسینؑ ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
و عدم لیاقتش بیان فرموده یزید بر آشفت و بزودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید گشت و
امام هر تا بید و از مدینه بمکه آمد بعد از انکه بمحمد حنفیه فرموده بود که اگر ملجاهم نیابم بیعت نخواهم کرد و هیچ
... را با او در وقت توجه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعاً و یقیناً میدانست که
کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هر گاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و مختار
گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اہل بیت و معدودی از مخلصین کسی همراه نماند و تنها
آنچه نفرموده محارب شد و تقیه را با وجود وجوب آن از آغاز ترک نمود بر خلاف ما تقرر فی الرفض
الی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیدا کما فی الکافی و قد مر بحثه فی المقالة السادسه
اکنون بشنو که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه
و سلم در غار و جایز نباشد پس دانشمندان زمانه را ازین مجنون باید پرسیدن که مجیب التزام میکند
بر اصول تو پس عذری بر مذهب خویش از برای امام حسینؑ بنه لیش ذکر مذهب سنیان چه
در کار ۵ تو کار زمین را نکو ساختی ؎ که با آسمان نیز پرداختی ؎ معهذا قبل از هجرت شریف جهاد
بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از
دایره امکان بیرونست لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لا جرم اشتد جنون برای او به ثبوت میسد
صاحب بذل القوه فی سنی النبوه میگوید فصل فی غزوات من السنة الثانیة من الهجرة انما لم تذکر السنة الاولی
فی باب الغزوات و السرایا لما قدمنا ان القتال لم یکن ابیح فی السنة الاولی فلهذا لم یقع فیها شیء من
غزوات و السرایا و ازینجا بظهور پیوست که جهاد مباح نشده مگر بعد گذشتن سال اول از هجرت پس
حضرت صلی الله علیه و سلم جهاد قبل از اباحتش چگونه شروع مینمود تا این مجتهد گوید در مکه در بدایت نبوت
جهاد نکرد الی غیر ذلک و ایضاً بتقریر دیگر و آن انیکه مجیب مصیب درین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

امام حسین رضی وجوب بیعت یزید بحکم او در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس آنچه مجتهد گفته اما
اولا شبهه ابست عامة الورود زیرا که هر کسی از سنی و معتزلی و خارجی و ناصبی در باره کتاب مخالف خود
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب تو صحیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی نرسد و حضرت
سید المرسلین را دعوت امت باسلام نرسید فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود بعد ازانکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استفتای جدید مستلزم آنست که اقامت حضرت
در غار و قعود شریف در مکه معظمه از حرب کفار سمت اباحت و جواز ندارد پس حضرت درین اقامت
و ترک جهاد مرتکب حرام شد معاذ الله ملازمت ابابیه بیان کردن و چون ازان دست برداشت
بر هر شخصی عیان شد عجز او ازد دلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل **قوله** خلاصه آنکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و افادات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد این کلام مجمل
است بر داب فرومایگی او پس بیان نکند در بار حضرت امام حسین ع کدام اصل مختلف افتاد و کدام امر
جدید نزول اجلال یافت تا نظر نموده شود که سخنی متین است یا امری است که بلاف و گزاف مجتهد و عادت
او تعلق دارد هرگاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدری مهلت درخواست و او اجازت داد
حضرت برخاست در وجوب تقیه حالت منتظره باقی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد و مردان در اثنای راه درین باب کوشید و حضرت شهید کربلا قبول نفرمود
و آنچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ ملجا نیابم باز هم بیعت او نخواهم نمود انا اول هم صریح تر
و مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرا رسد من از قالب شان بدر میروم معلوم
نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است و اگر اولی غور کنم
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل بآنجناب نمود زیرا که حکم یزید او لا
بود مشتمل بر آنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ مکن و چون آنجناب رفت به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لامحاله باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل بآنجناب از دین بدر رفت
و بمرتدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول اصیله فرقه حقه بلکه قلبیان نیست که قول و فعل و تقریر
بر امامی حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را بعلم الهدی لقب دادند و بند و بست
را بدست او نهادند چرا برین اصول نرفت و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهل
مرتب فرمود چنانچه عنقریب می آید و معلوم می شود که او را هیچ اعتقادی برین اصول
هرکه آمد بر آن مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمی اصول خود را نصب العین گزارد و به نهان
خلاف آن نگوید و رای برعکس آن نجوید چون رفضه هنوز در تراش و خراش
خود گرفتار و تابع بر خزان او بر بهار اند و در هیچ جا امری محکم و مبین نگفته اند جا

دعوی امری کنند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بعقدهای پیچ پیچ درافتند و راه بمنزل مقصود
نبرند و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ایمه را نیز مثل خویش ساختند و در بحار حیرتها سیر دهند
بحدیکه ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بکمال
زیب و زینت می آراید و دیگری باهتمام تمام پامال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کند که خود آن
یکی زیب و زینت داد سعی در ضد آن شروع کرد عنقریب ابواب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب
میگشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد و مبادی یقین ها
بر مسند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ایمه دعوی
نیابت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دارند و انیهم تصریح نمیکنند که امام را نسخ احکام
میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتابی ندیدم که کسی از علمای
ایشان ازین عهده برآمده این تناقض را از میان برداشته بجای خود میدان را اروفته
باشد چون خود اصول ایشان همه گر ربطی ندارد بیچاره مجیب را از راه تعصب و حسد اجنبی قرار دادن
خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و درینمقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
آمد بخیال گذشت که مبادا حاسدین لم ولا نسلم جل دهند تا ازین داروگیر چندی بیاسایند پس ضرور
افتاد بعضی از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگویم که از انجمله
است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بخدمت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم
چه حال است قومی را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
متهم کرده نمیشوند بدروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن
منسوخ میگردد و منصور بن حازم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهیم مردم را بزیادت و نقصان راوی گفت
گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند
گفتم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب
میداد او بار بچیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعض او ناسخ شد بعض دیگر را و
زراره بن اعین منتخب از منتخبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد
کرد شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرمود
آنچه مخالف جواب با هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشنده عراق
آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
است و اگر متفق میشدند بر امری واحد مردم تصدیق شما میکردند بر ما این موجب کمی بقای ما و شما بود باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را اصول فروعی پیشانهای نیزه دانش
بچون وچرا انگیزند دامر شریعت را ببدیرند و چون میرسند از تو وشما اختلافات در اندرسید بجواب داد
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود این حدیث چند از کافی نشان دادم که پیر و حقایق مجتهد
اول بسر حلقه ارباب فصول در کتاب خود اساس الاصول نقل بر داشته بود وسبب مختلف گردانیدن
شیعه غیر ازین نیست که گفتیم ورنه لازم آید که امیه بدعی معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
نا مفصل مخارقات خدا باشند و این لزوم هم بافاده معصومین است نه از علم ما وشما زیرا که ابن بابویه
در کتاب علل خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب خلاف است و اختلاف عین ضلال است
لاجرم بر اصول رفضه عیان شد ناسخ بودن امیه بعد از ختم نبوت بر اصول خدا فاعتبروا یا اولی
النهی سبحان الله خلفا باشند بامیه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین ما بودند یعنی استنباط مسایل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند و چراغ هدایت فرا راه امت افروختند و منبر و تاکید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما اچه حال که شیخ چیزی از احکام تمام وجه تبلیغ و بیان مقصود
نداریم اینقدر هست که در بعضی از احیان انتظر بعم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن دراز داشتن انصاف کوتاه نمودن لا حول ولا قوة الا بالله
ومثالیکه از غزوه احد آورده در آن هم جای ابحاث و ابطال است چه از نیجهت که چون هر کلام حضرت
وحی الهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند والی هم ذلک
کما اشرحنا فی بعض طعن الرماح و بازدرین وحل و رانند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فارغ خلی برگونه دعوی مسجل فرمودند و جمیع آل عبا سیما حضرت علی
مرتضی و فاطمه زهرا نقض ان عهد موکد و میثاق مشید نمودند پس انحرکات بطریق اولی رد وحی
الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود عصمت را از جمیع صغایر و کبایر عمداً وسهواً الی اخر ما قالوا
نشانی و اثری بجامی ماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آمد و نبود ذیرا
کلمات و اراده شریعت مگر وحی الهی و اتباع ان و همین صورت معین بود پس حاجت مشوره
چه باشد مگر آنکه برگمان این منافق معاذ الله در وحی الهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لقص را نشناختند و شد انچه شد علی ما نقلنا عن کنتهم و با اینهمه بر ما
طعن الرماح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب بکفار ضرور شد که برای
خونخواری ما و محو کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس بگویید که
اندر مدینه بیرون رویم یا در مدینه قتال کنیم و چه از نیجهت که ایشان چراغهای جهان آرای قبول سید انبیا
نکردند یا مقصود ایشان کمال تهور بود که گروهی باطل پژوه از ده منزل برای جنگیدن آمده

و اهل اسلام انتخابهای خود بقدر گروهی بر نیایند بایستی مارا تکیه و منزل رفتن و داد شجاعت دادن
یا مقصود ایشان آن بود که زیر سقفی و سایه دیواری و درختی صورت استراحت یابند بخلاف دشت
بیابان که ؎ نه آبی درو سرد جز زهر ناب ٭ نه مهری درو گرم جز آفتاب ٭ اگر کفار مغلوب شوند
فبها ورنه قفل بر روزها زنیم و بیاسائیم و اگر مردم لشکر ظفر ها نمایند و بر در و دیوار ما برآیند و داد
غارت و نهب دهند بهتر از تقیه و اختیار عبادت لات و عزی چیزی دیگر نیست و چه از ین سبب
که مقبولین بسانی امامیه درین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه بر اول رای
ایشان چه بود یا از ایشان در مهمات هیچ استشاره نمیفرمود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنید و
لیکن از گوساله پرستی دست نخواهند کشید و باین معنی مرتد خواهند گردید اگر چه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه نفسش را باب الله مطابق احادیث بحار گذاشتند و غیر از کثرت علوم
دیگر چه مراد خواهد بود اینقدر هست که جناب امیر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم الهی
و از بشر تا خالق اکبر فرق بسیار است ع در فرق مراتب نکنی زندیقی ٭ در آن وقت حاضر نبودند
بشرف اسلام و صحبت شریف ظاهرا نرسیده بودند و بالفرض اگر می بودند البته از سیمای ایشان
نشان لامع بود که چنانچه در دیگر معارک که زمین با وصف کشادگی بر ایشان تنگ شد کافی
است و غیره من الاستقرار البته مثل حضرت عمار و مقداد و میگریختند پس عجبیکه ایشان اتباع حضرت
درین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر نمیداشت بعدم و وجود ایشان
اعتبار نمی پنداشت و چه از ین علت که جناب امیر از آغاز امر مزاج شناس بلکه معلم آنجناب
و متبع حضرت شدند یا بلحاظ اصحاب او در رفاقت و تقیه و خوشامد دادند تا روزی مرا بخلاف منت
نهند و اگر پیغمبر بودند که من باب علم و جبرئیل بحکم اِئْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا از ین در میگذرد
ما لباب چنانچه ملا تقی در لوامع صاحبقرانی بشرح و بسط بیان نموده پس یقینا حضرت هم
از عین وحی و صوابست و امری لاجواب باید بحکم خدا و رسولش زمین خدمت بوسیدن نه کاسه
لیسیدن اما آیت و آفی هدایت در باب استشاره حکایة عن علم الهدای میگویم پس
امر برای وجوب باشد کما ذکر فی الاصول فما تعین الوجوب بالفرض اگر واجب هم بود
در شان چه ضرور بلکه بایستی باین آیات لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ برابر بود
و حال البته بانی صحابه گفتند و چیستن طرفه آنکه از خدا و رسولش شرم نکرده میگوید که آنها خلاف رای حضرت
نمی دادند و آنجناب بنابر مصلحت قبول فرمود و مجتهد نساس درین کتاب بار بار دعوی مصلحت نمایند
وقت بیان آن زنهار چنانچه جابجا دانستی مدار و این لفظ را عوام هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
دیگر مجتهد چون از تفضیح مذهب خود می اندیشد قفل سکوت بر لب می زند حالانکه چون قضیه فسخ

منعکس شده وبسبب آن اصحاب بودند بالضرورت بجد وجهد بایستی خلاف رای ایشان نمودن وهرگاه ذکر آیت کریمه
وشاورهم نمود یاد آمد که مجتهد نباح در طعن اطراح با برام طعن قرطاس جواب ازین آیت آورده ودر انتقام
باوجودیکه کاسه مفید حارثی معلم این ملکوت لیسند مصدر مغالیط گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل
کنم باز آنرا بقدر مساعدت وقت از بیخ برکنم وآن عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
اینست **قوله** ونیز در صورت امر بمشوره صحابه که در آیت وشاورهم فی الامر وارد ست چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در رد این کلام که نشانه طعن وملام است کلام شیخنا السعید المفید طاب ثراه که در وقت مناظره
بعضی از نواصب با ام افاده فرموده وبنده حکایة که روزی جناب شیخ بخانه شریف بغدادی ابو عبد الله محمد
بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت ویکی از متفقهه که او را ابن ثابی میگفتند حاضر شد واز شیخ پرسید که مذهب شما
آنست که حضرت رسول معصوم از خطا ومبرا از زلل ومامون از سهو وغلط وکامل بنفس خود ومستغنی از رعیت
خود بود وحال آنکه خدای تعالی او را باستعانت ومشورت از رعیت خود امر فرموده وگفته وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود از جهت احتیاج
او برای ایشان وافتقار او بآن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از رهگذر امری دیگرست که بیان
آن خواهم نمود ظاهرست که هرگاه معصوم از کبایر باشند باتفاق ومامون از صغایر
باشد نزد مخالفان تو وباتفاق نیز اکمل خلق باشد ورای او بهتر وعقل وافرتر وتدبیر او محکم‌تر باشد وموادوحی
والهام میان او وخدای تعالی متصل باشد وملائکه متواتر بر او نازل شده باشند واو را از غیبها آمور
اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس [illegible] خود که بچندین مرتبه در
صفات ازو کمتر اند ومقررست که حکم کاری از دیگری بطریق استفاده واستعانت متفرع میشاید
که متیقن داند یا ظن کند که آن دیگری در رای وتدبیر وکمال عقل ازو بیشترست واما هرگاه داند که
پایه او در امور مذکوره فروترست استعانت از او بظاهر وجهی نخواهد داشت واز مضمون آیت کریمه
نیز تنبیه برآنچه گفتم حاصل ست زیرا که خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ وقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت ایشان واگر امر خدای تعالی
بمشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل واذا اجتمع رأیهم
علی امر فامضه وامثال آن از عباراتیکه دلالت کند بر معلق ساختن بمشوره ورای ایشان میفرمود نه
آنکه او را معلق سازد بعزم آنحضرت که مختص باوست واما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشورت
ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که از ان مشوره سبب
الفت ایشان گردد وازین جا طریق تدبیر امور را یاد گیرند وبآداب خداوندی متادب شوند نه آنکه
بمشوره ایشان حاجت بود وایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت

ساخته بود تا آنکه بعضی از منافقان صحابه در فساد مقام و مددکار اند و دوستی او را ظاهر میسازند و خلاف آن را
پنهان میدارند و هر چند منافقان رسمی بسیار آمدند و ایشان را باعیانهم آنحضرت نشناسانیده بود چنانکه و من
اهل المدینة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الى عذاب عظیم
از آن خبر میدهد و قوله عز و جل و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الى بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا
صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و بعد از آن فرموده یحلفون لکم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم
فان الله لا یرضى عن القوم الفاسقین و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و اذا
رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب
مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم
قاتلهم الله انى یؤفکون و قال عز من قائل و لا یأتون الصلوة الا و هم کسالى و قال جل ذکره و اذا قاموا
الى الصلوة قاموا کسالى یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا و بعد از آنکه على الاجمال احوال
منافقان خبر داد آن رسول متعال را خبر داده با و گفته و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم
و لتعرفنهم فی لحن القول پس آنحضرت را باین آیات راه نموده با نشان و سیمای حال ایشان و عبارات اقوال
ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد از این تفاصیل و حمل آنحضرت را امر مشورت ایشان
نموده تا آنکه سخنان بیهوده غرض آلوده که از ایشان ظاهر شود و بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون
ضمیر یک ناصح خیر اندیش و منافق جفا کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر شود و چون خدای
تعالی مشورت آن جماعت را طریق معرفت حال ایشان نموده و مشورت ایشان و راسا رای بد ناشی از
اغراض آلوده بود لاجرم در آن مقام کشف اسرار و تابک ستار از ایشان نموده و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش
ایشان کرده و فرموده ما کان لنبی ان یکون له اسرى حتى یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
و الله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم
انتهی و امن حکایه ایشه علیه الرحمة و ایضا علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
مفسرین تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک بیننا و بینهم کما یظهر من الرجوع الى التفسیر الى انهی
پس لا محاله کریمه مذکوره صلاحیت احتجاج در این مقام نداشته باشد تفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاوره آنجناب از کبرای اصحاب ذکر کرده از آن جمله است آنکه مشاورت رسول خدا با ایشان موجب
دلجویی ایشان و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بآنجناب
رسالتمآب متوقع بود و لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود اهانت انها متحقق میشد و تحریک
بر غلظت و فظاظت انها میگردید و از آنجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و آن اینست که غرض نیست که
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران با او اقتدا نمایند و این طریقه مقبوله در امت آنحضرت سنتی جاریه باشد از جمله اینکه

مامور بمشاورت برای آن نبود که رائی و علمی از صحابیان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد بر آنحضرت
مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طویت و اخلاص طاعت شان تا فاضل از مفضول تمیز یابد
و جناب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر وفق قدر و منزلت هر یک ویرا در مرتبه او جا دهد و از آن جمله است
اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر و منزلت صحابه نیز نزد خدا و رسول او بر همگنان ظاهر شود و این
وجوه اربعه که مذکور شد پیر و مرشد سنیان در تفسیر کبیرش ذکر کرده و اصلا منافات با معتقد
شیعیان ندارد و هرگاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شود هرگز دلالت بر انتفای حق در مظان
مشاورت نمی نماید پس ازینجا معلوم شد که قول شاه جی اگر همه اقوال آنحضرت مقرون بوحی باشد
پس آیت وشاورهم چه معنی خواهد داشت چیزی محض است و دلالت بر جهل و یا تجاهل او از کلام علمای اعلام
اهل نحله او دارد **قول المجتهد علیه ما یستحقه** کافی است در رد این کلام که نشانه طعن
و ملام ست الی اخر الهذیان مردود است زیرا که عنقریب بشواهد و دلایل مکشوف و مبرهن میشود
که کلام پیشوای مجتهد طغام حارثی که از کلاب حارثی مطرود توان گفت که چه پا بنا شد که او معلم
بن علم ملکوت است و ابلیس رئیس المضلین است بالاتفاق مغلطه صرفست و عین دغل و درین نزدیکی
واضح میگردد انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات او نامربوط و مهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
قبول و نزد عقلا محقق استماع است و درر کلام علامه قدس سره العزیز که سطری بیش نیست و مصداق
کَالْجَبَلِ الَّذِی لَا یُحَرِّکُهُ الْعَوَاصِف باشد کفایت نتواند کرد و در نقض آن وانمی تواند شد **قوله
علیه ما یستحقه** و هذه حکایة که روزی جناب شیخ الخ نص صریح است در آنکه شامل در آن مجلس
ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد و خونخوار و
لاعن ایشان عیاذا بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد بآن معنی دیگر که عداوت با شیعه ائمه
هدی دارد و با غض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهلبیت دارند پس البته از
عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرفات کثیره و خرافات شهیره در تقریر خویش ترتیب دهد و آن دشمن
خونخوار و نابکار را ورانده بگذارد و بعد از آن هرچه باد اباد و کلام او را که بطلانش از هر گوشه واضح میشود
و درین عبارات طویل رد نکند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین باشند
ابولهب و ابوجهل باشند گرداند و مخاطب بنقش دیوار باشد سبحان الله امام نرگسی او یا وصی که
در عالم غیب بود و او را مردم نه بینند و او همه را بچشم سر معاینه کند و صاحب ملک بلاد باشد که بغیر
مرج متشکل بود و سلطنتی دارد که ذو القرنین در خواب نبیند و با اینهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب
عماد الاسلام پیر و مقالات تقریر حارثی مطرود دیدی و او در بغداد بخانه نقیب الاشراف که
که البته سنی خواهد بود و یا در میان ایشان تقیه رونق افزاید و تقیه نکند و مخالفت قواعد خویش روا دارد و هر چه خواهد

از تعریضات نماید که الکنایة ابلغ من الصراحة بجا آرد و بر مذهب خود مرتکب حرام گردد و در آنوقت محال بود
که بغیر عهد وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود تا تسنن او را نماند خدا اگر در تقیه بازی برد چنانچه گفته‌اند
را بعد از حلف در هر کار انگریزی اتفاق او فتاد پس بهر دو صورت مستبعد است که خانه سنی باشد و
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر بکشاده پیشانی بزعم خود منتظم نماید و رطل بوق چنان تقیه را البته و هر که بر عالم
سایه گستر دو اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که از کافی اعور نیز استنباط
میکنند یعنی امیه از راه شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنها یعنی مخالفین یکی را امامی گردانیدند و مفترض الطاعة
داشتند و فرمایش بر وی بردند و شما را امام مقرر گردانیدید و مفترض نداشتید لیکن اطاعت نمیکنید که از جمعی
میان ایشان هم شایع است پس بطریق اولی این حکایت را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب پرداختند
حالانکه امیه اصحاب خود را ازین امور منع نمودند و هر که خلاف آن ورزید مثل کشتی از فقهای سته روحی او را
ندیدند و او را نیع و قاتل خود عمدا پنداشتند کما سبق هذه المباحث و صاحب خانه بطیب خاطر چنین تقریرات
نشنید و از ایشان نفرمود که مناسب نیست که مسجد را کلافت میشود پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز افترا افتند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم براه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته‌اند ع تجاهل و لطف توان کرد صید اهل نظر
را هم دوانه تکبیر بند مرغ و انا را شعهد اعبارت سوالش شاهد برانست که سائل جناب رسالتماب ص را نه معصوم از
خطا و مبرا از زلل میداند نه مامون از سهو و غلط نه کامل بنفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود حال
آنکه میگوید که او یکی از متفقهین و مثل فاروق رض بود و اگر این کلام را بتکلف محمول گردانند پس
با شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و ملزم فرماید از که پیش چه میکاهد و با زا تا کاهی بر رفقا
برونق می افزاید بلکه ولیکن احتمالی بر بعض نقاد بر او میدهد که شاید آن جاهل شیخ را اجهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل و مامون
از سهو و غلط و کامل بنفس نفیس مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رسائل
منفرده مثل فتاوی زر رابعة النهار است همچنین از سفای قاضی عیاض و شرح قصیده همزیه و کتب معتبره
دیگر محدثین سنیه کثرهم الله تعالی فی البریة وضوح تمام دارد و از آنجا که حضرت آفریدگار عالم هر یکی را از بنی
آدم علی الطبع آفریده و هر نبی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا نمود چنانچه حدود و جامعه و مابعد آن برآن
دال و دلیل است می توان گفت که حضرت در غذا و لباس و در دعوت دینی از وحدت ارادت و وحدت قهری محتاج طباخ و ندا
خدام و فوج و لشکر بود و هم تخمین و تشفین امثالهم حاجت داشت و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
در تبلیغ احکام و ادای پیام از ا قامت و اثبات نبوت در رسالت که ذات والا صفات او را مستقل نموده
برای آن مبعوث و مبرا از احتیاج او گردانیده‌اند لیس در اموریکه متعلق بوحی باشند و منصوص کرده حاجت استشاره

چیست بلی حاجت مشوره بامور لیست که تعلق بحروب وامور دنیوی دارد و بیشتر که هست فینا و بینهم مثل انتظام
وسیاست و رئیس لشکر گردانیدن و معزول ساختن و امور دیگر انتظامی دولت اسلام و غلبه کفار بخلاف آنکه
نماز را شرایطی واز جمله آن وضوست و فرضیت روزه بماه رمضان متعلق هست نه شوال الی غیر ذلک من
معالم الدین والعبادات وامور یکه اشتراک دارد نیز بجای خود مذکور ست وازینجاست که حق تعالی متعلقات
بشریه را در کتاب مستطاب برا جمیع انبیا و رسل خصوصا و عموما ثابت فرموده بگفته وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
ونیز کانا یاکلان الطعام الی غیر ذلک من آیات لا تحصی کنایةً و صراحةً صاحب تحقیق را ضرورست که در
سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی وسبکسیری نه نماید **قول الشیخ النجدی** مشوره حضرت رسالت با صحابه
خود نه از جهت احتیاج او برای ایشان و افتقار او بآن بود چنانکه توهم کرده بلکه از برای امری دیگر است
که بیان خواهم نمود انتهی شاید که سائل از نفی امامیه حاجت شریف را از آنجناب بمراد و معنی گرفته که حضرت را
چنانچه حاجتی بمشاورت نبود در امور دنیوی وامور متعلقه وحی در امور دنیوی نیز هیچ امری حاجتی نداشت
جواب آن از آنچه تقریر کردیم واضح شد که اگر در امور دنیوی باشد هیچ مضایقه ندارد چنانچه فرمود انتم اعلم
بامور دنیاکم و تفصیلش عنقریب می آید انشاء الله تعالی و هرگاه وعده خود را شیخ جی وفا کنند بجوابش آنچه لایق
تواند بود خدمت شان بجا خواهم آورد و بحمد الله که شیخ الرفضه اینقدر را اقرار کردند که آنجناب از کبایر معصوم بودند
بالاتفاق یعنی اجماع سنی و شیعه بر آنست پس بعضی که از جمعی هم انکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود و عین
عداوت و عناد بلی راست گفته اند که از خرس موی بس ما اینکه آنجناب نزد شیعه معصوم اند پس نظر باصول [illegible]
المعنی بنده را اوران کلام است زیرا که نزد اکابر شان مثل مجلسی و فاضل کاشی مستعفی از رسالت شدند وقتیکه محکوم شدند
بنصب جناب امیر در معامله غدیر و این امور که ایشان در حیات القلوب و تفسیر صافی الطراق آورده اند معلوم نیست
که جناب شیخ نجدی آن را از صغایر میدانند یا از کبائر و بهر حال تحقیق شیخ جی از پا در آمد و بر ظاهر است که هیچ
عاقلی از هیچ عهده دست بندارد و مستعفی نمیشود تا آنرا ناقص و کمتر نشمارد و موجب مضرت نداند پس از استعفای حضرت
اینهم به ثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مقرر بود از همین جلیس بنزد ناقص بود
تا آنجناب بتوسط روح الامین خواهش سلب آن بالحاح نمود که دست از آن بردارد ولیکن زیر دست باز بر دست
چه تواند کرد کما لا یخفی و این امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعللات شریف در نصب جناب مرتضوی با وصف
مزید تاکید ها خود استعفاست معنوی فکیف که در کتب معتبره لفظ استعفا هم موجود باشد کما اشرنا پس کامل بودن
رسول خدا بنفس نفیس و کمال نبوت و رسالت بر کتب معتمده نیز مقام بحث و تفتیش و حاشا که در تعللات و استعفای
مذکور احتمالی دیگر اینجا نمی تواند بود مثل امتحان وغیره که بنده را چه یارا با حضرت رب العالمین بلی شان اوست
که يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ پس بهر صورتیکه خواهد بنده را آزماید چنانچه کتاب الله از مضمون پر است
و مقصود از آن اظهار فضائل یا رذائل او ست در عالم شهادت عیانا کما لا یخفی نه اینهم بر عقلا مخفی نیست که اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کرامی جبرئیل در شبهای چگونه علی را خلیفه کنم کاش جازت باشد
که در مدینه رسم و ازین مهم عظیم فارغ شوم الی غیر ذالک این بود که جناب مرتضوی کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حرص علی الامارة بحدی بود که چون کتاب احمر آمد و مشتمل بود بر صحف اثنا عشریه و بر دو از ده مهر ائمه
پس هر گاه مهر از صحیفه خود بر داشت دانست که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبند خشمی طاری
شد و بر زمین افتاد دور نا بعد آن با خالد رض و فاروق رض نوبت سب و دشنام و صنعت مصارعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود دیگر چگویم از علل و معدات آن که رعایت ادب مانع سخن است
ماندم اندر اسرار و فهم درست * اینکه میگویم بقدر فهم تست اصول رافضه مقتضی آن امور یست که
خارج از تقریر و تحریر است اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند ذکرش از جهت اشتهار ضرورت
جسارت توان نمود که در هیچ مذهبی از مذهب کفار تا هم نخواهی یافت لاحول ولا قوة بالله العلی العظیم
و بعد ازین چون شیخ جی دعوی کردند اتفاق را بر اینمعنی که حضرت اکمل خلق بود گوییم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله باقیماند اتفاق رفضه بران جوابش آنکه آنچه کمال است تا باکمالیت
نرسد که شخص محتاج باشد بقرارت و تلاوت قرآن مجید برغبت خود و با شیخ جی او را اکمل دانند خود
اعتراف دارند بسلب آن از کسی محتاج باشد شکی نیست و از اینکه روایات شیعه موجود است که جناب امیر وقت
ولادت خویش روبروی رسول خدا قرآن مجید را با نجناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود و را
حضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش برغبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نزد رفضه کجا بهتر بود و تدبیرش
بکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چون ابسانه تهمت در باب عائشه صدیقه رض پیش آمد و حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر جی می باید کرد ان چنین هدایت نمود که عائشه رض را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلی الله علیه وسلم چنان انهماک داشت در صحبت او که رای معلم خود بلکه استاد و استاد خویش را نپسندیدند
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شمایدیر بودند عائشه صدیقه در دولت سرا متمکن گشت زیرا که ترتیب این بود دیگر
غصب خلافت از حضرت مرتضوی و مبدا آن قطع نظر از امور دیگر داب و بود که در بیماری حضرت به بلال گفت که حضرت
پیغمبر باید بامامت صدیق پدر را و امام شد در نماز و آن دلیل شد بر و تر شقیقه و نیز سانحه شهادت حضرت از دست
او بود چنانچه از تفاسیر شیعه موسسه بر اصول امامیه پیداست و در تالیفات فقیر غالبا در نقض طعن ایراد مفصل
شده و شاید که پاره از آن درین محل هم آمده باشد و آن ادیم زهر هلاهل بود و دو سه حرف تو گفتم و شرح آن
آنچه منافقان در کتب خود آورده اند کرا طاقت باشد که بالاستیعاب فقیر بنگارد الغرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آنچنان بر عائشه شغفی داشت که غمخواری و خیرخواهی حضرت امیر را نه شنید وقتی علیه ها چون چشم
بد زاحد بر شکم حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند حضرت اجازت نفرمود و امیر بعد از غلبه
وقت فرموده اجازت بده که وجود و عدم ایشان برابر است چنانچه تفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور یاد می آید درحق

نه حضرت بر مشوره اتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک ننهاده و اگر کار بران می بست بسیاری از مشکلات را
میگشاد مثلاً جنگ جمل که وقوع آمد و این نوع فتن بکجا رسید و منود الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از ینجا انهم واضح شد که عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از صغایر و کبایر عمداً و سهواً قبل الامامة و بعدها حضرت معتقد نبود ورنه تخلفی از ارشاد جناب امیر
در هیچ امری نمیفرمود و همه امور بجای خود منتظم گشت که شرح آن در مطولات هم نتوان نمود و از ینجا همه ظاهر است اعتقاد این
نداشت غیر از مقلدین ابن سبا کسی نیست که درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشته باشند و انجناب را بدرجه الوهیت رسانند
از تقریر شیخ جی چنان مترشح است که از اصول خود هم خبری ندارد و در مناظره هنوز طفل دبستان است بلکه
ابجد فن هم نخوانده و آنچه درینمقام گفته اساس آن بر مغالیط افتاده قوله مواد وحی و الهام میان او
و خدای تعالی متصل باشد الخ درینجا جناب شیخ المغفلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
هم یاد نماند که در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر و ما نتنزل الا بامر ربک و سوال حضرت
این بود هرگاه روح الامین رونق افزود و بعد از مدتی گاهی جبرئیل مانع چه بود از زیارت ما پس بیان نمود
آنچه درین آیت کریمه نازل شد که آمدن ما نیست مگر بامر پروردگار و مجالی نداریم که نقل کنیم از مکانی بمکانی
دیگر و در زمانی و در زمانی دیگر مگر بامر خالق لیل و نهار و هر چند طبرسی و کاشی و غیره متاخر باشند از
شیخ المغفلین بزبانهای دراز ولیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بر شیخ نجیب صاحب تحفه است
کما لا یخفی و هر جا که مبتدی را چنین وهم و خیال در گیرد جواب همین است و غیر از مجتهد و امثالش کسی را امروز نخواهد
یافت که فوراً تقریبی یا امام حسین بجنگاند الی غیر ذلک من المغالیط استاد شیخ المغفلین انهم ندانستند که آیت مذکوره
که جواب سوال رسولخدا بود درین قران موجود است و قاطع مواد تقریر او است یا اغماض صریح بکار بردند و خود را بتجاهل و تغافل
زدند باعتقادی خلاف این قران میبرد و داشتند که حضرت پیغمبر علیه الصلوات و السلام هرگاه اراده فرمایند روح الامین
حاضر شود و او بقبضه اقتدار حضرت است ای دشمن عقل این مرتبه بغیر جناب مشکل کشا نیست و بر ظاهر است
که حضرت پیغمبر ملایکه را گاهی بر خدمات شان مامور ساخته و بجا بر عهده های آنها مسلط گردانیده و این امر جناب مرتضوی
از مکمن بطون ببارگاه شهود آوردند پس انجناب را می رسید که بهر فرشته که اشاره فرمایند بان را بجا آیند مجالی
ندارد که سر بتابد بخلاف رای صورت انهما در هیچ امری نماند چنانچه استاد شیخ جی یعنی ابن بابویه در معجزه بساط
مفصل گردانیده و دیگران هم از اساتذه صدوق از اساختند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زبان
راست گوی جناب مرتضوی آوردند و این مجمل و کلی را بذکر جزئیات هم شرح و بسط دادند حتی که بارشاد انجناب انهم
دران مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسی رود و بیا دم پری دم زند بدون پروانگی من همان دم بیاد آتش
آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الهام نزد شیخ مفید برای رسولخدا چه مفید و حال هر دو جناب در هیچ
ورق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی بخیر خواهی مرتب می فرمود و حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد و علی مرتضی منقبض آن امر میفرمود پس

استبداد را کجا بود تا بعیت چه رسد تا اختیار جناب مرتضوی رضی را عین اختیار حضرت مصطفوی دانند و بران
حکم رانند و از ینجاست که جناب امام رضا ارشاد نمودند و استاد شیخ حمی در علل الشرائع روایت
کرده‌اند که دو کس را لشان تتوافق و اتحاد در عالم که هر دو در هر باب متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
پس خیال شیخ حی تمامه باطل بر آمد و ثابت شد که در اموریکه از معالم دین و از جنس عبادات
باشند و تعلق دارد و بنصب امیر عساکر و افواج و فرستادن و نگاهداشتن لشکر اگر در مدینه مشوره فرمایند
از احد اصحاب و قتیکه وحی الهی دران وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب کرام بجویند
و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشد بگویند هیچ اندیشه نیست و اگر از کسی در مشوره طالب خیری
باشد و رای خود نگویند و باظهار رای خویش نیز مکی را پیروانگی ندهد هیچگونه آنرا مشوره تو انگفت
و قرآن مجید بدان ناطق است و مفسرین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ائمه بر کرده‌اند می نویسند زیر آیت مذکوره که
[illegible] و هم لا ینفرون بروای حتی یستاذنوه الخ و در مجمع البیان نقل است از حضرت که یا من رجل
لیناور احدا الاهدی الی الرشد که مشوره میکردند و حق تعالی جا بجا بندگان خود را ستوده خصوصا
در سوره شوری که درین خصوص چنین فرموده که و امرهم شوری بینهم و انچه گفته هیچگونه گنجایش دارد که ادرا
حبافند الخ امی دشمن عقل مگر ابهم ندانی که حضرت رسول اگرچه خاتم المرسلین بود و آخر جمله البشر است
لیکن گاهی در کتاب این دیده باشی پس اگر با موریکه بار با بدان تصریح کرده‌ام حاجتی که دوید یعنی وحی
نازل شود چه اندیشه و چه باک و اگر اصول [illegible] نظر نداری و قصور نظر را دخلی نمی به اصول اتفاقی
نازل میشود زیرا که مسائل نی تو از گذشت دلا التسلیم که اهل مشوره کمتر بودند بچندین مدارج در صفات حمیده ابا
بانی که حضرت امیر معلم قرآن مجید بوده سال بیشتر از وحی و خود در جوارم و حسام قواعد مذهب شیعه را بیاد
نداده و بالیقین پس این اصول قواعد از بیشتر که نشتند و یکی از ان قواعد و حرفی از ان عقاید است
بحضرت امیر بیشتر جناب پیغمبر بوده اند و امامت از رسالت هم بهتر است لطیف که اگر صفات را بر شماری
اگر سبق برده اند اگر در بیاب علم را اعتبار میکنی جمیع علوم دینیه راجع بیک کتاب مستطاب است و آن قبل از
نزول او نخستین حضرت مرتضوی است و اگر شجاعت را مد نظر داری رتبه آن بدانجا رسیده که اگر نه جبرئیل پر خود
را بر ذو الفقار ملحق کنند اندیشه آن بود که ذو الفقار گاو زمین را دو پاره گرداند پس زور و شجاعت را پایانی
نباشد در هر غزوه بر خرافات رفته در فتح و ظفر وحده لا شریک او بوده و در خیبر را او قلع کرده و سپر خود
حضرت پیغمبر و در راه خدا او خود را بار با فروخته و مثوبات اخروی را که زیاده از بیان است او اندوخته
کسی دیگر بیچاره شیخ المفضلین از عقاید خود هم خبر ندارد و با انهمه بی خبری با همت بر جبل بر میگمارد و انها
در صحبت ائمه بودند و ماهر این فنون همه بر انها از جهت جدل و جدال لعنت کردند این عمل کورا
بطریق اولی که ضروریات فن را فرا انگیزد و برای مجادله و مطارحه بر می خیزد قوله و مقرر است که حکم کاری

از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره می نماید الخ درین افاده هم شیخ جی از امور نفس الامریه غافل شده ندراست
بفرمایند که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباب عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود واما جناب
موصوف را قطعا یا ظنا در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اول بالیستی اتباع فرموداً
حالانکه خلاف آن صورت بست و مفاسدی بران ترتب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه وبالش برنامی خلق
محمدیاست که خلفا مذهب و ملت تبدیل کردند و باتباع شان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بخار زار ضلالت
گرفتار اند و آنانکه اقل قلیل و اذل ذلیل بر مذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنها را کافر و فاسق میشمارند
پس آنچه بر اصول شما لازم آمد معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد و بر تقدیریکه در آن حکم جناب امیر
است لعبه الشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصاً پیر دهقانی پدر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند و اگر
کمتر از خود در صفات مذکوره فهمید قاعده که درینجا شیخ جی قرار دادند باطل شد و از عجائب آنکه ضعفای عقول
هم پی میبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محبت اهلبیت است و فلانیه دشمن و ناصبیه واجب الطلاق بلکه
با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صادر یافته کما فی الاصول سیما فی البحار وحیات القلوب رسول خدا با وجود آن صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد نصب پیغمبر معاذ الله دنبال رفضه
خاسرین نمیگذارد و تکلیف که حلت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند طرفه برآنکه چون حفصه
زوجه دیگر را که حفصه بود شرکت نصب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود انها صوامه
قوامه و چگونه بخاطر کسی بگذرد که این سفارش برای ناصبیه بدون بهره وانکی بجناب حدیث باشد پس این نصب
از کجا بکجا میکشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات بر شیعیان افتاده جمله الشیعیان گفتند
که خدا رافضی شده و در خصوصیت علمای رفضه از نصب این بزرگان و خداوند عالیشان خبری نیافتند بلکه حسن
بر بندگان داشتند و اگر کسی را دغدغه باشد بمجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل بهمان الفاظ خواهد یافت
ان شاء الله تعالی و ازینجا بوضوح پیوست که روزه و نماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه سنیان
و دیگر عبادات خالق الارض والسموات بطریق اولی که محب اهلبیت اند و نواصب را بدترین کلمه گویان
میدانند و عصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین بهره و حشیم باید نگریست که حدیث امام صادق بدین معنی
روایت میکند که نماز و زنای ناصبی هر دو برابر است فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ که رفضه مطابق
حق الیقین و بحار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب دین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه هدی ماخوذ از امیر المؤمنین است
و علم آنجناب از جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین ولیکن درین خصوص که بروایت
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکور از هم گسیخت و خاک مذلت بر سر مدعین ولای اهلبیت طاهرین نشست
زیرا که از نص حضرت جبرئیل عیان شد که نماز و روزه نواصب مقبول است پس رفضه هر چه میگویند از مفید تا مستقف

وزاره باین سبا پایمال هر بیر و زال گردید والحمد لله رب العالمین و درین مقام بسیاری از ابحاث شیخ که
مذهب رفضه دریده و من در حجره خاطر استقر موج زلنست از لوازم باطله مذهب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه حال حکیم بر کلام شیخ نجدی چنین است که استشاره نمیکند مگر بکسی که او را بهتر از خود داند پس در علوم
دینیه حیان آن کسی استفاده خواهد فرمود که از و کمتر خواهد بود پس کتابی که از تصانیف ائمه هدی نسبی صدیق و
رواج یافته بود این شیخ الناصبین آنرا زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکه هر دو صدیق
بالذات و بالواسطه اوستاد او بودند زیرا که اسامه که از اوانی اصحاب است و در ابتدا او وقت خلفا مشکی و
منست که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود کما روی الحلی فی نهج الحق و صدقه الکتوری و بارها گذشته
که غیر از دوازده امام هر کسیکه مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
البته دلالت کرد بر قاعده شیخ جی که ائمه بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی
پس کجا ماند انکه ائمه هادیان سبل بهتر اند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فانظروا یا اولی الابصار الی ذاتی
تب هولاء الاشرار **قوله** واز مضمون آیت کریمه نیز تنبه بر انچه گفتیم حاصل است الخ درین مقام نیز شیخ نجدی
از اوج زحل در قعر گل سیاه بحال تباه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده ع پاکدامن چون زید
بیچاره زاوفتاده تا گریبان در وحل ز تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه معنی محدث اوست
د قائلش میگفت که هر چند کنده ولیکن ایجاد نبوده پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
از ان باشد او را در قعر گل سیاه مصداق ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها از مقام
تا دون بر اصول مسلمین بگذرانده بر اصول منافقین بمقتضای معجزه باهی که از دست حضرت امام سجاد زین العابدین
صدور یافت تا مقام حضرت ذو النون رساند زیرا که رفضه هم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در بیان معنی آیات قرآنی رای خود را دخل دهد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت براهین کشاید
از دایره ایمان بیرون خواهد بود و این وعیدها را پایانی نیست از انجمله انکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
وغیر او اورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من فسر القران برایه فاصاب الحق فقد اخطا و از انجمله
انکه من فسر القران برایه فلیتبوء مقعده من النار و امثال این احادیث چنانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از بحار الانوار و غیر آن نیز واضح است الکنون رجوع بکن بتفاسیر ایشان
پس بسیاری را خواهی یافت که معانی قران مجید را از هر مفسر آورده اند و هر چه نزد ایشان مقبول نیست در قدح آن
میکوشند ورنه بر حالش میگذارند و جمعی هر چه حضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا میورزند از جمله گروه ثانی
فاضل کاشانی است که مدح تفسیر خویش را در دیباجه آن بدین حیثیت اورده بالجمله در معنی مذکور از دیگران
گوی سبق در ربوده آمدم بر انچه درین مقام مقصود است یعنی منتره گردن دعیار قوله استاد الشیخ والسید را
ربانا پس بدانکه محدث مذکور در تفسیر صافی زیر آیت وشاورهم فی الامر نوشته فی امر الحرب وغیره مما یصح ان استشاد

فيه استظهار برايهم وتطيبا لنفوسهم وتمهيد السنة المشاورة للامة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا وحدة
اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة وفي نهج البلاغة من استبد برايه هلك ومن شاور
الرجال شاركها في عقولها وفي الاستشارة عين الهداية وقد خاطر من استغنى برايه وبعد ما سطري زبير فاذا
عزمت قلبي فيما يد خاذا وطنت لنفسك على شيء بعد الشورى فتوكل على الله في امضاء امرك على ما هو
اصلح لك فانه لا يعلم سواه وازين عبارت چنانچه مي بيني امري چند بر آمد يكي انكه مفسر مقيد وخاص گردانيد
امر طلب مشوره را بمهمات حروب وامورى كه لايق شورى باشد از غير معالم ديني كه راي اصحاب را دران
بجويند وهرچه در خاطر شريف باشد روبروي ايشان بگويند وان نيست مگر وقتيكه وحي الهي دران
نازل نشود كه درين جنگ چنين طور مي بايد كرد وبعد از ورود وحي وبيان آلهي طور آنرا از صحابه پرسيدن
چه معني داشته باشد كه حاجت مشوره باقي نماند بديهي است كه در شعاير ومعالم ديني بصحابه مشوره نتوانند كرد
كه نماز صبح قبل از طلوع گزارند يا بعد از ان وزكوة بقدر حصه چهلم دهانند يا زياده بران وفرضيت روزه متعلق
بشهر رمضان است يا شوال الى غير ذلك دوم انكه عزم شريف را مفسر مذكور مقيد گردانيد بعديت از مشوره
اصحاب كرام سوم انكه فوايد استشاره بسيار است بعضي را بيان كرد كه قوي گردانيدن است امر بيرا
كه دران راي يا راي طلب فرمايند وايشان نيز خوشوقت خواهند شد كه حضرت سرور جهان از كمال عنايت
وفور شفقت راي ما ميطلبيد واگر راي كسي پسند آمد مفتخر ومباهي خواهد شد چنانچه علماي شيعه از جناب مرتضوي
در دو سه امر روايت كرده اند وانشاء الله تعالى درين اوراق مجملاً يا مفصلاً ميايد وديگران هم براوصاف
جليله ومناقب جميله او مطلع خواهند شد واو را فيمابينهم ممتاز خواهند كرد نزد ايشان وهركه متاخر است تا قيامت
او را مطمح نظر خواهد ماند كه مشوره طريقه حضرت است بايد آنرا محكم گرفتن واز دست ندادن وانچه شنيدي از تتمه
معاني امر است محقق كه المحقق در تفاسير مفصل آورده اند از انجمله صاحب لباب مفسر مايد انچه حاصلش در فارسي بدان
ميرسد كه علما اتفاق دارند برانكه هرچه نازل شد دران وحي از جانب رب العالمين تنها رجاين نبود حضرت صلى الله عليه وسلم
را از امت خويش راي جستن ومشورت طلب ساختن وخبر بن نيست كه حكم مشاورت دران بود كه وحي شريف دران تشريح
اجلال نيافته وانهم از امور دنيوي ومصالح اخروي كه كدام ميدان مختار گردد وفوج جابجا متفرق يا مجموع ان مقابل
دشمنان باشد وراتم مقابل از ان ميگويد بيرون شهر يا اندرون آن اتفاق افتد ومانند اين امور ودر مقام وسبب
است اگر عبارات مفسرين بلكه محصل معاني آن نقل آيد البته اوراق كتاب تطويل كشد الغرض چون انقدر زبين سامعين راسخ
يافت بكلمات عليات حضرت معصومين مويد ومشيد گشت اكنون بكلام شيخ الشيوخ رفضه ناگزير است توجه نمودن وسره
از ناسره ممتاز گردانيدن پس بعد از شق اول ميگويم اگر مراد اتنيه السنت كه مويد باشد باقوال عترت طاهره از حضرت
معصومين پس انچه محقق بود در تفسير مذكور دالستي از تخصيص مفسر مذكور عمل آورده وبنقل احاديث از ان خبر دار
كه مشوره در امور ديني نمي بود بلكه در امور جهاد وحروب واين امر از اجلاي بديهيات است بعد از وحي حاجت باستخراج

رای اصحاب نسبت به شیخ جی انچه گفتند نه امری بدیهی است زینهار مستند خود را بر زبان آورده و صریح گفتند
باطل و عذر لود حتی که دلیلی بر تنبه تراشیده خویش ترتیب دادند اهم ازین باب است که یک دو حرف
بر نقیض مدعا لیش آکل میگردد و آن اینکه خدا تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
وقوع فعل را بالعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت شان لیکن عزم نمیشود مگر بلحاظ اطراف نسبت
و قرار فقین السورة عند الاطلاق فصح ما هو ضد المفید والمستفید کلیهما که و تحقیق عزم چنانکه گفته عزیمت علا
از کتب رفضه میاید علاوه در کلام شیخ جی هنوز گنج و کاو باقی است نه بینی که بعبارتیکه شیخ جی نوشته‌اند
و بتقلید حضرات ایمه در گمان خود اصلاح قرآن مجید بعمل آورده ازان عبارت پیداست که هرگاه جمع شوند و
متفق الرای گردند آن امر را جاری بکن و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فدا دراسارای بر رد داد
حالانکه مشوره فاروق و سعد بن معاذ قتل اسارای بود و در روایات فریقین آمده که حضرت فرمود که اگر
عذاب فرود آمدی عمر و سعد بن معاذ فقط نجات یافتندی که ان هر دو بر قتل اساری رای میزدند و فدیه را
تجویز نمیکردند رسیدم بر آنکه شاید متوهمی سر بر آرد و گوید که حاشا که ایمه اهلبیت گاهی بر محاورات اعراض
کرده باشند تا صحیح شود و آنچه مولف دعوی تقلید ایمه برای مفید میکند و جوابی مختصر آنکه قصور متوهم است
که اصول خود را نمی بینند که در بسیاری ازان خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعراض کرده‌اند
و محاورات قرانی را التغلیط نموده‌اند بر گمان رفضه بعیدین و کار مسلمین نیست که تعزیرات اعتراضات می نویسید
و جوابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن میرتب مضر باشد آنها بر ناظرین تفاسیر الحق این امر
مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین ابواب ساخته‌اند و از عجیبه کتاب شیخ عبد القادر
فرزند قدوه اهل مفسرین ابوبکر رازیست که صدها اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای رفضه که گویند و از تحریر
شان پیداست که ایمه اهلبیت طاهرین تحریف معجزه باقی جد امجد خویش را در زمانه یادگار گذاشته‌اند حرفی ازان
بالو میگویم که تحریر قمی زیر آیت کریمه که مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
می نویسد قرأت عند ابی عبد الله فقال لقاریها الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه انما یعقب
من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف فقال هذا انما نزلت له مُعَقِّبَاتٌ مِنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَمَنْ ذَا الَّذِي يَحْفَظُ الشَّيْءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ
بالناس و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار رو سیاهی قمی رد کرده‌ام تا عقلا و نقلا دانی
که این منافقین خواسته‌اند که بابطال قرآن مجید پردازند و ظاهر سازند که الثناء [illegible] غلط است
تا دین و شریعت همه برهم شود و لا حول و لا قوة الا بالله بلکه بر ابطال آن دلیلی قایم توان کرد
و آن اینکه حرف فا بر فا و اتصال و بعدیت را میخواهد و چون مترتب شد بما قبل بعدیت بی تکلف
برآمد و ازینجاست که در صافی بعد از دیدن احادیث و نور دیدن نسیب فرار مقام قید مشوره

افزوده که صاف ازین کلام پیداست وکلفتی در فهم ان نیست یعنی بعد از مشوره اصحاب امضا بکن و نظر بر توکل
بدار چنانچه حضرت باعرابی اموخت که شترش رمیده بود که نیت توکل کن و زانوی شتر را به رسن محکم گردان
مثنوی ترجمه آن نظم فرموده ع بر توکل زانوی اشتر ببند ۞ این حدیث که با دیگر ایات آیه بعد در اصول
شیعه [illegible] اباد نماند و تحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه و شروح آن ازان پر است
با [illegible] منکر اند شیخ جی را لقب مفید بحصول انجامید و این از حضرات رفضه بعید
نیست [illegible] کتاب ناگفته بکجا رسانیدند حتی که نام اورا از مزید
العظیم [illegible] سالانکه او از طعن الرماح که همه کس از شیعه
بر تالیف آن مینازند اینهم ندانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رونق افروز [illegible]
ناقه شریک جناب امیر و کارگزار توانند شد و انهم قبل از جنگ بدر [illegible] اولی الابصار و این چه
مجال مر [illegible]
[illegible]
[illegible] فی تعقیب والقتال نداری
[illegible] کر آن حزم مرتب است بمشوره اصحاب کرام معهذا از قراءت اهلبیت عزمت
[illegible] است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم و در مجمع البیان بصیغه
متکلم ایاد کرده و معنیش باعتراف کاشانی طبرسی آنکه چون ترا من توفیق بخشم و ارشاد کنم پس توکل کن بر خدا و حاصل
قول باری عزوجل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره و استخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
و از هیچکسی چیزی مپرس ورنه با اصحاب خویش استشاره بکن و بعد از صفاء فیه کلام بالیشان امری را که
محقق و متعین گشته بجا ار ۞ الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع ادا شد و از شیخ جی بسیج استنادی
بظهور نرسید و شاید که شیخ نجدی چنان به سخن پروری متهوک شده اند که ازان هم خود را متجاهل و متغافل
ساخته اند و بر هر کس عیان است که نسبت با سباب منافی توکل نمیباشد و شیخ جی از صیغه خطاب چنین
عبارت فهموده اند که حالش نیز از قراءت معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
حال ایفای وعده که با مخاطب تولیش فرموده بودند مختصر آباید شنید که حقیقت انیست که مرا توقعی ازین جانب
نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا گشته که هر بلائی که بحضرت ائمه رسیده از نامی و بیوفائی
رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل ایشان عمدا نموده اند نه سهوا و انهم در بیز
تحت بیان گردیده شکایة از اقوال ائمه که کمتر از هزار دشنام نباشد که مارا نصب گردید برای امامت و
مفترض الطاعة والتسدید ولیکن زینهار بدان وفا نه نمودند و در اذاعت چه عهود و تاکیدات از جانب
ائمه رفته که همه را یگان یگان شکستند و بر اصحاب کرار و نقش مطاعن بر بستند پس ازین مجاسین
توقع ایفای مواعید و عهود بمراحل دور است لاجرم ایفای وعده رافضی در خطاب ناصبی الفقیه ارباب کرام

نمایند بود خرق استار وانا علی ذلک من الشاہدین وانچه گفته که وجه امر مشاورت آنست که مراد او تعالی
آنست که سبب الفت گردد و طریق تدبیر امور را بیاموزند و باداب خداوندی متادب شوند الخ بالبتی اول از
معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رای باشد و هر چه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد و هر دو باقی نماند
بلکه وجه بیجا ازند و شیخ جی بی انکه اینمعنی را معین گرداند در پی تعلیلات گشتند و در مغالیط بروی خود در
افتادند و شکی نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود و ان مشتمل است بر فواید یکی انچه الفاء
النسبی وازینجاست که اهل لغت نوشته اند و محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نیز تصریح کرده که اصل
مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل منه یعنی استخراج کردم شهد از نخل و مشاوره و استشاره
بیک معنی می آید پس معاوضه کلام برای قرار یافتن امر لیست و رفع تردد و همچنین فواید دیگر که بعضی جایز نوشته اند
و بعضی نیح الی غیر ذالک چنانچه مفصل خواهی دانست و معنی وشاورهم فی الامر ای فی امر الاسلام لطیبنا العلوبهم
چنین است بر بیان او که رای اصحاب را استخراج بکن و مطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امر
بنا عباید اقرار یابد و شیخ جی این راه را قبل ازین مسدود کردند که زینهار جایز نیست حکیمی را چیزی از
دیگری اخذ کردن پس شیخ رفضه در محل مخالفت قرانی افتادند بعد ازین باید دانست که
اهل لغت صراحة گفتند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلا و صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
آیه کریمه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما میگوید رای
عزموا علیه یقال عزمت عزما و عزما بالضم و عزیمة اذا اردت فعله و قطعت علیه حدیثی را هم بلفظ
مقال آن از حضرت امام محمد باقر نقل مینماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد و صحبت
... و عداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا و عترت معصومین ثابت گردانند و ازان واضح شود
... روافض که نواصب بر جاده قدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکه ماجور اند وان
حدیث اینست عن الباقر قال عهد الله الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم
هکذا العزم والعزیمة ما عقد علیه فلیک انک فاعله و صحیح دانی که حضرت امام محمد باقر که در کتاب
... الذهب الاحمر مامور باظهار حق بودند لفظ فترک چرا آوردند و داد بلاغت دادند تا معلوم
شود که لفظ فنسی در آیت کریمه مذکوره بر نسیان و سهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بلاخطا
ازین لوث پاک توان ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از وعده و میثاق گرفته بودیم که باعث
... این سیروه تن چنان اعتقاد مصمم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند و بدرجه
رسالت و امامت رسیده اند و عهدی نرگسی چنان و چنین است کما فی الاخبار المستفیضه
... نام جناب امیر و فاطمه و امامین و ذریات درین آیت نازل بود حتی که در بعضی نادر
... تقسیم شرعی موجود پس آدم این عهد را نقض نمود و ترک کرد و زینهار اعتقادی

چنان نداشت که بدان مامور شده بود پس شیعه که ناصیت شان در سابق ولاحق میدانی و شب و روز منقشوی چگونه درباره حضرات ایمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً دفا العهد فرمایند و این بحث را پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد پس اجازت بده که در انچه بودیم یعنی خدمت شیخ المفید توجه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب است ان را باستشاره چنان ربط و مناسبتی است که بدیهی الاوّل گفت که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه دران ترددی باشد بتعین می انجامد و غباری باقی نمی ماند و بعد ازین غیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ایمه معصومین برگذشت که مصالح امور را غیر از جهان آفرین که میداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در اغاز که فلان امر مصیبتی جانگاه بود و بعد از ده سال بلکه چهل سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسٰی اَنْ تَکْرَهُوْا شَیْئًا وَّهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ وانیکه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را میدانستی میگفتی انرا بدایتی و نهایتی نیست واماانکه بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و از مخزن حال ... و حالات ... انها گاهی چشم ... هم ... حضرت میرسد زبان ... گشادند ... شنیده بودیم ... باقی ماند درین ... [illegible] ... آقای این پدر ولیه تحقیق کرده پس بدانکه زیر این کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ میگوید ای استخرج رأیهم واعلم ما عندهم واختلفوا فی فایده مشاورته ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال احدها ان ذلک علی وجه التطییب لنفوسهم والتالف لهم والرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق باقوالهم ویرجع الی ارائهم عن قتادة والربیع وابن اسحق وثانیها ان ذلک لتقتدی به امته فی المشاورة ولم یروها نقیصة کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینة وثالثها ان ذلک للامرین لاجلال الصحابة ولتقتدی امته فی ذلک عن الحسن والضحاک ورابعها ان ذلک لیمتحنهم بالمشاورة لیتمیز الناصح عن الغاش وخامسها ان ذلک فی امور الدنیا ومکاید الحروب ولقاء العدو وفی مثل ذلک یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی واز ضمیمه این خامس ظاهر است که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست واصل همانست که باره بار گفتیم معنی استخراج رای صحابه کرام و توثیق و تقیح مرام با وارده کلام و بدین مشاورت فواید بسیار است غیر محصور بالجمله طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد وعن جابر بن یزید فاذا عزمت بالله فعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک ووفقک وارشدتک فتوکل علی الله ای فاعتمد علی الله وثق به وفوض امرک الیه اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِیْنَ یعنی الواثقین والمعتمدین

المنقطعين اليه الواكلين امورهم الى لطفه وتدبيره چون برين عبارت اطلاع يافتے
وانچه داب بهترين مفسرين است بتصريح احقر الانام بالاشناختي از سكوت ورزيدن در
انچه مقبول است وبرد وقدح لب جنبانيدن درانچه مقدوح است عيان شد
مولاى وآقاى مجتهدين را در هيچ مقامى جاى سخن نبوده ورنه باب قيل
وقال را مى كشاد وبنياد جدل وجدال مى نهاد چنانچه زير آيت كريمه إِنَّكَ لَا تَهْدِي
مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ در تفسير مذكور ديده باشى الى غير ذلك
من الآيات پس عيان شد انچه بالاى اين مقام بخوبترين وجوه تمهيد يافته كه حكم مشوره در
حرب بود يعنى استخراج آراى صحابه وعلوم ايشان نه در معالم دينى كما بينا امثلته و
در فوايد استشاره مذكور كمال عنايت بحال اصحاب ورفع درجات شان ملحوظ انكه اين
وده ولتقى را از دعت ندهند كه خداى عز وجل مدح كسانے ميفرمايد بلى مصلحت ان بود كه نهيا
م را درجه تقرب بمنيادند ورازى باايشان نميگفتند كه حلما گفته اند خبيث را چو لفهد كنى بنوازى
ت تو نكه ميكند بانبازى وغير از جناب امير ع كه چنان معصوم بود كه دانى هرگز راه مشاوره
ن الكثر مشاورت باشيخين بود والتيه مذهب رفضه باطل گرديده وطريق الفت با اهل دنيا غير
بود كه زهرها بسران اهل نفاق را غيمت خوادان را ميخشيده نه كه شے هر كه زر ديده فروآورده ورنه ازوى
دوش است پس كه برين سنت ميروند ونيز نمكر ناصح از غير ناصح وحضرت را استعانت در امور
جايز بود وامر جديد انكه خود حضرت در بعضى از امور مثل تابير النخل باصحاب كرام فرمود انتم اعلم بامور
دنياكم پس استخراج راى اصحاب وبعد از مشاورت خان امضاء امر منافى شان حضرت نباشد
ون ثبت وتابود شد انچه رئيس الغناكب يعنى شيخ نجدى تبار ديد خود بافته وتافته بود ورئيس اهل
حيالب يعنى فرزند مومن حالسى لب افتخار كشود واين وجه اول بود متقدم الشرف وموعود واگر
راست پس براصول ما موجب مزيد الفت شد وهم سبب ارتفاع مدارج اصحاب كرام كه با داب الهى
ورسالت پناهى متادب شدند وانهمه را ياد گرفته آنچنان بعمل آوردند كه به بركت آن عالم
بنور دين اسلام منور گرديده ودنيا را باغ وبهار گردانيد وبراصول رفضه وخيالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذكور زياده تر موجب نفاق وشقاق وعصمت
مخالفت شد كه زراه ارتداد گرفتند معاذ الله پس قصه مصلحت لقاد كشيد كما لا يخفى حالا باقى
ماند از كلامش بجمع كردن آياتيكه در كمال مذمت اهل نفاق وارد شد وتشنيع مضمون
كه براه رفض قدم نهاده انرا بر رسائى مهاجرين والانصار از راه نفاق رائج ساخته
ورنديم اين امت حقيقى كما عرفت از در مثالب برامده كمافى البصائر والنجار وغيرها پس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم قوله والیضا می تواند که وجه آن باشد الخ
تا آخر قول شیخ المهلبین که بعد ازین تفاصیل وحمل آنحضرت را امر بمشوره ایشان نموده
بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که
دران نازل گشته و فساد ان خود از کتب ایشان و تصریح و قبول قدوة المفسرین ایشان
فی کمبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعض خاتمه
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تک دو آیت بیش نیست و زینهار دران دخلی ندارد
نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآن است و مفسرند که هرگز این قول
نکرده و از مطالعه تفسیر مجمع البیان که رفقه ابته بخبر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صا
عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته و اگر با اینهمه درین باب
داری باید که بحفظ این دلیل همت برگماری که سورهٔ توبه قطعاً و یقیناً بذکر غزوه تبو
است و اهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشان است که در ماه رجب الثالث
و این غزوه را بسه نام نهاده اند غزوة العسرت و ساعة العسرت و فاضحة [illegible] المنافقین
و در سواد [illegible] تبوک [illegible]
[illegible] این غزوه را و جاهای دیگر یاد کرده اند [illegible]
[illegible] قریب [illegible] این سفر بسیار شاق بود
و راحله بسیار قلیل و تعداد افواج کفار بیش از پیش و دشتی عظیم یعنی دشت شا
که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین را
که کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول
و کار منافقان بکمال فضیحت و ذلت انجامیده و جمعیت لشکر شریف درین سفر بسی
میدهند و بعضی هفتاد هزار و غالبکه این شمار با همراه خوادیم و اتباع باشد و اول بد
و برای تصدیق آن در مذهب شیعه جلد سی از بحار الانوار فاضل مجلسی و اسفار
سیر شریف است کافی و وافی است الغرض چون در مذهب ما رساله بدل القو
النبوة بتنقیح پیوست حال تبوک آخر غزوات حضرت دراین سوره مذکور شد مدعای
چنانچه باید بحصول انجامید که سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است درین مع
شیخ جی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین
مذکور شده است حکم استشاره بحبیب خود فرموده نه ته و بال و بر هم
ونقل قول شیخ سعدی که مجتهد و تالیف خود آورده اند بر شیخ المهلبین منطبق ا

[illegible]اگر تو قرآن بدین نمط خوانی ❊ ببری رونق مسلمانی ❊ قطع نظر از تحجر شیخ و کرامتش لبسیر و تواریخ دانی
[illegible]ر به جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمانی از وهم یا افترا می نمید و ذو القرنین را با حضرت امام حسین
[illegible]اند یعنی در تشیید المبانی چنین افاده می فرماید که نص قطعی باشد به نزول آیت مشاوره
[illegible] راحد که در سال از هجرت ست وان عبارت این است ولکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
[illegible]ن مشوره از صحابه فرمود و اینها بر خلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند
[illegible]ا معلوم شد با حادیث معتبره که کار عقلا مشاورت است و حضرت اعقل الناس بود با عتراف
[illegible]سفهانیز و العقل چون اینمقدار کلیه در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات تبفصیل
[illegible]ن قیل و قال می رود که دوم آنکه آنچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا الهام نسبت
[illegible]ا که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد و مدد کفار و در هدم بنیان ساعی بسیار الخ
[illegible] نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد باصول اسلامیه باشد و ربالنش
[illegible] وجود نفاق [illegible] غلا سمی من الاصحاب بمنافق و لا مرتد خفیف که
[illegible]س اسلام را برانداز دو چنا [illegible]ض خیال خام [illegible] ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
[illegible] چه در ترجمه عبارت [illegible]
[illegible] فرمود اینقدر هست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند [illegible] حضرت رئیس المجتهدین
[illegible]سلمان و صحابی می تواند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکار ایشان [illegible] ونفاق
[illegible]رمود کالایخفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای [illegible]
[illegible]م نمودند یا آنکه راه ارتداد برگزیدند [illegible]ین بطیب خاطر عقد
[illegible]ست و کارش [illegible] چه [illegible] روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
[illegible] سوفسطائیه در انکار هدایت برگزشته چون ایشان ائمه مومنین
[illegible]یر به بود که اساس دین و ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه
[illegible]س القدریه بجهتها در ازطی شده بسبب تحملتها که از آثار هجرت پیش آمده و بارها
[illegible] آنکه ما اینها بکردم پس در تقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنم اما آنچه
[illegible]فرمودند که ذوات منافقین را بحضرت نشناسیده بود پس در ان هم نظر [illegible] است
[illegible]رمین سوره این هم به حضرت حکم رفته وَلَا تُصَلِّ عَلَيْهِمْ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ
[illegible]ت پیدا است که آنجناب این قوم خانه خراب را چنانچه باید با عیان هم میشناخت
[illegible]ان بود که نماز بر جنازه منافقان نگزارد و بر قبر ایشان استاده دعا نکند پس اگر
[illegible]نافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا میفرمود نازکا
[illegible] معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که لعب. ازین هرگز بر جنازه

بجنازهٔ هیچ منافقی نه ایستاده نه دعا فرموده هم چنین آیات دیگر مثلاً بار بار فرمودند یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ
جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِیْنَ وَاَغْلُظْ عَلَیْهِمْ ظاهرش دلیلی بر آنست که گفتم و ازینجاست که معتقد ایان
رفضه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه وسلم در روز جمعه منافقین را
بکمال فضیحت و رسوائی از مسجد شریف بیرون گردانیده و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب روز
بروز در ترقی بود لِیَغِیْظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ اینهمه را رفضه و برادران شان در قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال آئمه
می بینند ولیکن دانه و دام خود را می چینند اما آیت اولی پس حجة الهی در آن بر اسلام [illegible] و دو
هر سه کانه زیرا که برای منافقین ومن اهل المدینة فرمودند و الثالث [illegible]
امروز شیخ الغافلین ازین هم عجیب است که سبب وجود نفاق چه بود [illegible] مسلمان
عیشه کفار را با جماع امت اذیتها میدادند پس نفاق بکفار که در [illegible]
و این خود دام نیست هم عقلی و هم نقلی و ازینجاست که چون علی [illegible]
ایمان شیخین در مکه شریفه بطیب خاطر بود [illegible] و ساعة العشرة [illegible]
اول ایمان حقیقی برای شیخین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ورت نفاق بوجود نیاید بلکه [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول [illegible]
الکتاب داشتند و ذلت خویش دیده راه مکر پیش دادند و از در تقیه و نفاق برآمد [illegible]
علما مثل صاحب منهاج وغیر او کتب خویش مسبوط گردانیده [illegible]
خلفای راشدین نیز کلان ترین بهود [illegible] اهل اسلام و رسم دیرینه را جلم کتاب [illegible] الخجر تا
یُوْفَضُوْنَ عَلٰی اٰثَارِهِمْ یُهْرَعُوْنَ معهذا این ایت دانی هدایت ایران ایت کریمه اگر رفضه تا امروز در جواب آن هیچ
مساعی نام عی ننگ داشتند و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف [illegible]
که بعد از سابقین و اولین مهاجرین و انصار همه اهل ایمان و اخلاص بالغ ایشان و حق تعالی بر آیت
خویش را اماده فرمود پس ازینجا شان [illegible] باید دید و غالبکه این بحث لفقص طعن الرماح مفصل قل
خیال النفاق سوی ایشان بدیهی البطلانست علاوه برانیکه رفضه دعوی اینمعنی در هر کتاب فر
رسول خدا صلی الله علیه وسلم انهمه را اعیانهم قبل از نزول سوره توبه بتمام از خیشناخته در احادیث بسیار از
شانجر داده بود و ابوبکر را بحکم ضرورت همراه گرفت تا کفار را براه عار دلالت نکند الی غیر ذلک پس حق ا

یفهم چگونه ادعا توانند شد من بعد حق تعالی ارشاد نمود سنعذبهم مرتین یعنی دو بار عذاب کرده شوند و بعد از مهلت
عذاب دایمی گرفتار گردند و مقتضای وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ نیز که در شان منافقین در این
سوره واقع است آنست که در دنیا عذاب ذلت و خواری ایشان را فرا گیرد و خلفای راشدین و مهاجرین و
انصار و تابعین اخیار ریاستی و جاهی که در عالم دنیا یافته اند کسی از ان انکار نتواند کرد حتی که
مجوسیان ایران نیز والحمد لله اما آیت دوم که در اخر این سوره واقع است و شیخ جی رعایت ترتیب
قرانی هم ملحوظ داشتند که شاگرد رشید ایشان را در جواب مسایل طرابلسیه محب میدانند پس ازین
آیت ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن مجید تا رسوائی ایشان زیادت نرسد فرار بود
بطوریکه اهل ایمان ایشان را نه شنیدند محرم که فایده شیخ جی در ذکر ان چیست بلکه القدر هم نیست
در اول بخیال اورده باشد که ازان ثابت شد که حضرت ذوات شان را نمی شناخت پس حکم مشورت
نمودا معرفت حاصل شود حال انکه چو الشمس بوضوح انجامید که ایت مشوره مقدم است و این ایات
متاخر پس خیال شیخ طغام محض خیال خام است ع دماغ بیهده پخت خیال باطل بست از ین آیت
چه فایده ابلیشده و چگونه لمفید برای جارئی مفید گردیده شرحش باید کرد و فرومایگی را باید گذاشت
فایده این ایت برای اهل حق السنت که بذکران رفضه را مخنوق گردانند که اصحاب حضرت شب و
روز ملازم حضرت بودند در مدینه وقت و نزول آیایات قرآنی گوش دل بران نهادند بخلاف منافقین
ازان بعید بودند که کسی ایشان را نمی شنید مگر نکشتند لاجرم حجت الهی درینمقام نیز بر رفضه قایم شد و اگر ضرر حجت
برای شیخ نجدی و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
تنها گذاشتند بلکه از مدینه گریختند و بعد از مراجعت گرد فتنه و ها میانه اصحاب و اهل بیت بر انگیختند
این روایت را محدثین ایشان آورده اند و صاحب گوهر مراد محقق لاهیجی بودن ایشان وقت سانحه
ساحت شریف بدین تقریب اورده که اجماع کجا شد که ایشان داخل نبودند هر که خواهد بدان رجوع
نماید پس عدم ذکران اولی بود ولیکن شیخ حارثی زینهار باین و آن نمی پردازد و حالش مثل
ان کیا است که حواس گم کرده درین لجه ها دست و پا میزند دخل دادن ایشان در مهمات حروب
و مهمات سراسر برای انتظام امور مذکور و برای حضرت مضر که برراز شریف واقف شوند و مجالس
ایشان مقرون نماید و بکفار خبر رسانند که امروز در محفل مقدس چنان قرار یافته و انها تدارک
آن نموده و ازینجاست که حضرات معصومین برای القوم که استشاره ازانها نمایند چنین فرموده که
از ترس باشند و عبارتش در کتاب خصال مروی از حضرت امام جعفر انیست وشاور فی امرک
الذین یخشون الله و صاحب صافی نیز این حدیث را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
اسلام شروع شد لباس مکر و فریب بر خویشتن راست کردند و برای فتنه گری کلمه اسلام بر زبان

آوردند که واز خلق ترسیدند واگر خوف خدا می داشتند مصدر قرارت چرا میشدند وقسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشا که مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین ودیگر مهاجرین رازدار وهمگسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد وابوجعفر اول وثالث در کافی وتهذیب بورق
چند بطمطراق تمام روایت کنند وزاید برهمه آنکه حق تعالی مهاجرین وانصار را وهم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الهی برای شان است ثابت میفرماید واگر بنور شیخ
المنافقین وماوصین اولی بمقصود می برند باید که بصافی تفسیر این ایت را ملاحظه نمایند که معنی این
اینست محصلا در عبارت سلیس فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می آید منافقان بجهت انکار
چشمک میزنند می خندند بالغیظ وغضب می آیند که عیوب ما را اشکار میکنند وباخود با میگویند از اهل
اسلام کسی شما را می بیند اگر برخیزیم که صبر نداریم بر سماع آن وتدبیر خروج می نمایند پس اگر
ندیدند برخاستند واگر کسی دیده تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس با دل منقبض می خیزند وآبروی خود می ریزند اینک
حال منافقین بود وبنده میگویم که بخلاف اصحاب درین امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده کما عرف
اما آیت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشامد واگر شما راضی
بسبب آنکه حال قلوب ندانید خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از حدود شرعی برگشته اند یعنی چون خدا
از انجا بیزار باشد رضای شما فرضا چه بکار آمد بعد ازین فرمود که اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّنِفَاقًا واجدر
برالست که مهاجرین وانصار که صاحب استشاره حضرت بودند ضادیه قوم عرب بودند اهل بادیه
داشتند وصحبت علما را ندیده الی غیر ذلک وحال اصحاب ممدوح از ایت اشدا واوصاف الشیعه
اَلْعَابِدُوْنَ ... معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که بنیاد
نفاق و نکول را از کسری وقیصر کندیده اند کما هو مشروح فی اول هذا المجلد و برظاهرست که ایت کریمه
بجمیع شرط کما اشرنا الیه برصدق وی هم دلالت ندارد وحاشا که ایشان بعد از علم بنفاق
غلیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در همان ساعت گردن
وخدا ورسولش مستحسن داشتند ومرتبه او را بلند گردانیدند القصه رفضه انهمه ایات را در حقیقه
که بحضرات خلفا برگردانند وحق تعالی در کلام مقدس خویش در هر مقام رفضه یهود امت را
رسوائی گرداند قاتلین منافقین ومرتدین را ایشان منافق میگردانند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند برای شیخ المنافقین وبال ونکال دنیا واخره
زیراکه محصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد در تخصیص که ایشان را در زمره مومنین

سید المرسلین داخل اند وحال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و آنچه میگویند از راه تقیه است چنانچه از
بیان صاف عیان میشود و از این آیت انهم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کافرین نبودند
بلکه فرمود که ای اصحاب بنی انما قسم میخورند که از جمله شما هستند حالانکه از جمله شما نیستند شما خلوص
ایمان دارید و اینها خوشامد و تقیه می نمایند والحمد لله که در اینجا بهتر به ثبوت میرسد که رفضی مرطوب میشود
که منافقین باشند میروند و اما راقدام شان نمی پایند و هرگاه با ایشان النصیحت میکنیم که به بینید
مذهب و دین شما است که منافقین سابقین ایجاد میکردند بکمال غیظ و غضب در می آیند وکاتل رفضه
بوده قهر میکردند انهم نیستند بلکه ائمه دین و اسلام راکه گاهی خوشامد و تقیه نکردند و در انواع مصائب
و بلاها افتادند بر نفوس خبیثه خود قیاس کردند بلکه از انهم درگذشتند که دین و ملت را متغیر ساختند و هر
یک دیگر فرا افتند و دیده و دانسته اختلاف در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
الا فی ذالک عزیز ذو انتقام و حق تعالی در کتاب مستطاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
ایمان آرید باین پیغمبر در اول روز و بالاخره از آن برگشته رفتند و بگوئید اوصاف رسالت و خاتمی در او
نیافتیم از دین او برگردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شیعه
[illegible] اعادهٔ این مکاید بهم و آیت کریمه اینست وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي
أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وحال راستی اصحاب کرام خود از کتب رفضه و شیعه
ایشان پیدا است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در باره فدک خاستند که حضرت
سیده غبار یکه دارند از خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی شفیع شد و ایشان را نزد حضرت فاطمه بردند
بجناب ایشان ارشاد نبوی را پرسید که بیان کنند که تو فرموده بود فاطمه پاره من است هر که او را ایذا دهد مرا ایذا داده
شنیده بود شیخین حضرت شنیدند با ایشان وانت بهمان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و شرفی
استناد نفرمودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت هبه فدک
گفت که تا ابو بکر را در تقریر حضرت علی گواهی نداد لیس حدیث مناقب خود او پذیرد و گفت از حضرت شنیده بودم
ایشان الوقت هم از راستی دست نه برداشتند و هرچه بود اقرار کردند [illegible] بیان فرمودند و از
همین صدق و راستی صدیق بر می آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلشان داد و
تجدید نمود قبول کرد و بر سخن دیگران گوش ننهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شده و بر من تحریم
الغرض راستی موجب رضای خدا است و کسی ندیدیم که گم شد از ره راست و این از ان قبیل است
که رفضه از جناب مرتضوی در نهج البلاغة می آرند که علامت ایمان آنست که هر جا که در دروغ سر امر مفید
باشد تو راستی اختیار کنی ولیکن ای برمذهب و دین ایشان که دین جناب امیر را عادت الحیات
بالتقیه دروغ آلوده دانند حالانکه جناب ایشان مضمون حدیث دیگر دانند و همچنین را متبع آن بیان کنند

دشب و روز در تبری از ایشان بسر می نمایند پس بعد از امور علمای ایشان لایق آن نمانند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه این مطالب زبانی اهل استعداد
بشنوند در عقاید خویش قوی شوند و درین مقام آنچه فردوسی گفته حقیقت اینست که در بهای بلاغت سفته
و از آغاز تا انجام بر طایفه فاحشه رفضه تبعیره و قطمیره منطبق گشته ع اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت ۞ الی آخر ما قال اما آیت پنجم که شیخ جی بسیاری از آیات و ما بین را ازین سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طفره کردند و نظام را گذاشته طفره
نظام اختیار نمودند پس خاتمه آن دال برانست که حق تعالی حبیب خود را از صحبت ایشان ترسانیده
و بر حذر گردانیده و دعای بد و کمال مذمت نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبد یعنی ازیشان رای جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و نظر بی بهره
اند چنانچه باین معنی در صافی تصریح کرده و تشبیه کانهم را منطبق گردانیده این دو امر ضد یکدیگر بلکه با هم
هر دو نقیض اند و این امر از آیت کریمه خود ظاهر است وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ
آیا صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشینند بلکه منفرد بین باشند
و این را اطفال خود و بسال میدانند ولیکن شیر نابالغ ازانهم محروم بودند و از مواعظ بلیغه پیر دهقان
هم از ذو الفقار عیان است که ع از دشمن خانگی حذر باید کرد ۞ و خود از تقریرات شیعه جائیکه اخبار
سقیفه را جمع کردند و از تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال این معنی راسخ شد
که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هرچه کرده اند راه صواب خواهد بود اما آیت ششم و هفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بایستی بملاحظه آن ازیشان حذر فرمودن و احتراز نمودن و درینجا غلط
از غفیر صادر شد که مقصود شیخ جی نه اینست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امر
در کسی فراهم شود لائق صحبت شریف بلکه غیبه اسرار خواهد بود پس محدثین شیعه کلهم اجمعین مجانین شد
که در کتب خویش مثل بحار و حیات القلوب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار آورده که این عیبه اسرار
و محل مشاورت من اند احسان کنید بمحسنین ایشان و تجاوز نمائید از بدان طرفه آنکه چون حال خوارج را از
شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند آنجناب فرمودند که از کفر دور ترمیروند پرسیدند مگر منافق
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا خوارج ذکر خدا مینمایند بکرة و اصیلا پس لوا
فهمید که منافقین بلا ریب بد تر اند از خوارج بکفرین حضرت علی مرتضی و عین رجس اند لاجرم مقام تحیر آید
که کفار نزد امامیه نجس العین باشند سبب آنکه لفظ نجس در حق ایشان آمده و لفظ رجس که عین نجاست را گ
در باب منافقین وارد است و انهم بدین تاکید انهم رجس ایشان را لطلب حضرت محل مشوره باشند و حال
ایشان معلوم شد که متنفر بودند و می گریختند چنانچه قرآن مجید بدان ناطق است در سوره مذکوره یعنی آ

ایشان باشند که در مشوره طلبیده شوند معاذ الله عاده و اینجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
بسبارت بقول خوارج نکرده اند باید که کارشان بخطا و اشتباه کشند ورنه لازم آید بمقتضای انجدیث
عمار المتالش که در مجمع بحفی هم موجود است انقلاب امر عظیم که تکفیر این مخلی باشند و اوشان کافر مجاهر و
بیت عقیل رالعید ازین چه می باید گفت که ناموث هم اوشان بوده اند و امید حسن خاتمه میداشتند
چنانچه در کتاب مذکور است اما آیت هشتم که بعد از فاصله یکیه و سطر آورده نوشت الایه پس دران تحریفی است
که بجای و نوشتت و نوشتنا می باید چنانچه لارینا ولیکن حقیقت اینست که این شکایت بی اختیار صادر
شده و از باب اغلاط مین است زیرا که شیخ نجدی و مقلدش را باقران مجید چه کار تا در وقوع غلط ملاحظه
ایشان متوجه باشند و قبل ازین بعضی از امور موید اینمعنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا بدو اینهم می شناخت فکیف که عادلی و مصنف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر ایلاد
این آیات را آورده و این کتاب از خانه مجتهد ببتوسط احباب فقیر رسیده بود و اکنون نزد
برادر انیمقام موجود نیست معهذا از ولتعرفنهم توان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
بعلامات نسائی و انیضا خود آیت ماقبل اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ
اَنْ لَّنْ یُّخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغَانَهُمْ دلیل برانست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهر نمود حضرت
و مومنین هم شناختند که ایشان اهل نفاق اند و نیز معرفت حضرت از و لتعرفنهم فی لحن القول
واضح ظاهر است و اینمقدار قبل ازین بوضوح انجامید که حکم استتاره بعد از سوره توبه است و تعلیم علامات
سوره توبه در آخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه وسلم نیز مدنی است و قبل از سوره توبه است
بدو کما تبین من البیان پس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
و مشاورت لطلب شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتهای بسیار بود و فایده
نبود و اینهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می ترسیدند و تقیه میکنند پس رعایت تقیه
بعد اگر بر یکه از ذاتیات شان پس خلاف آن بیگونه صادر باشد بخرق عادت توان گفت و اینمعنی علمای
ایشان خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المجتهدین بوجود بسیار خوشتر میدانند حاجت شرح و بسط نیست خود در
این موضع بیاد آمد و آن اینست که جناب امیر افتخار بدان میکردند که چار قول من مطابق وحی
شده از انجمله المرء مخبوء تحت لسانه فاذا الکلم ظهر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفنهم فی لحن
القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول شان واضح میشود که این آیت کریمه نص دران هست
و آن را بعض جناب مرتضوی نیز تعبیر کرده اند از انجمله روایت ابوسعید خدری که صاحب
مجمع البیان هم آورده و بریاد من در صافی هم منقول است و از انجمله روایت جابر انصاری که انهم بریز
درین دلالت دارد که مراد از آن عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

می آزموده‌اند انکه محب آنجناب بنود می شناختیم که رشد ندارد و نفی رشد را لبعضی بران حمل کرده اند که او
از طیب ولادت بهره نیست و نطفه حرام است و برین تقدیر انچه لازم می آید عموماً لایق ذکر نیست و خود معلوم
است که اهل قرابت و ردودمان اهل بیت نسبت کرده بحضرات ائمه بجا کرده اند و نتیجه ان بکجا می رسد
حتی که این عار و ننگ بحضرات ائمه میکشد معاذ الله وانچه باقی است یعنی سه امر دیگر که در افتخار جناب
تفضیلیه در امالی شیخ المشائخ است چون این کتاب در لکهنو نولیسانیدم وقت تصحیح و مقابله استیعاب
نمودم عیان شد که بعضی از ان هم از اختلاف خالی نیست چنانچه نمونه ان و النستی واز نیجا روشن
که مطابقت رای فاروقی با وحی الهی بدون تصحیح باضعاف ان میرسد و رفضه بران میخندند و ستم
دران نمیکنند و بجه قصر را سجر طویل میگیردانند ولیکن مطلب الصلاف و فکر میدانند که انهمه هرزه درائی رفضا
عصبیت و عناد و حسد دلداده است درباره اهلبیت و اصحاب بلکه از کتب ایشان چنانچه القاب راشده
یعنی صدیق و فاروق و ذو النورین در صدر اول ثابت است کما مر فی المنهی مطابقت برا و تنه
در خبرهای لبسیار بدرجه ثبوت میرسد لیس لقب مطابقت اورا با وحی و کتاب انکار کردن لشیعه نمی
وما درباره جناب امیر هم آمنا و صدقنا میگوییم ولیکن درین خصوص فاروق از اقران خویش قدم
سبق در ربوده بدیدم برامر یکه مقصود اصلی این بابست وان اینکه علمای شیعه مثل کاشی در صافی از
بن مالک درینمقام آورده اند که بعد از نزول این آیت راز منافقین بر ملا افتاد هیچ منافقی نماند که
نمی شناختند لیس حضرت صلی الله علیه وسلم که اعقل و اذکی و اعرف باعتراف شیخ جی از جمله دانا ان
بالاولی می شناخت لیس شور و منافقین را سبب معرفت شان گردانیدن رایگان و تحصیل حاصل
شد و بعد از تسلیم نیز لایق آن نماند که بر زبان شیخ حارثی رود و مجتهد انز الکافی برای رد تقریر مجاهد
قدس سره العزیز زائد فانظروا یا اولی النهی الی هولاء الفوکی الحاصل ز تقریر شیخ نجدی و نقل نز مجتهد الزانی جیدا
که در سوره مهمات جهاد و امثال آن منافقین را که اوصاف شان از کتاب الله و احکام شان از قرآن
عیان شده حضرت جمیع میفرمود هرگاه ایشان در صحبت شریف متفق میشدند یعنی گلهای متفرقه گلدسته
میگیر دید و مجالس شریف بوجود ایشان زیب و زینت می یافت با وصفیکه میانه حضرت و ایشان خفا
بود حذر و احتراز مالاکلام در مهمات سخن میرفت و مشاورت بوقوع می آمد ولیکن بنور از کلام شیخ
علیه ما علیه معلوم نشد که ارکان اربعه یا ثلثه امامیه در زمره صحابه انتظام و انسلاک می یافتند یا که
منافقین معاذ الله با انکه چون رئیس ایشان مدت العمر لباس کفر بوده‌اند و ارکان مذکور تقلید
می پرداختند بحکم انکه ۵ مریدان بسوی کعبه چون آریم چون بسوی خانه خمار دارد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را بسنت مذکوره تکلیف حضور نمیداد که خارج از مجمع
کو منصفی که استیعاب کتب رفضه نماید و لبسیر خرابات مغان بپردازد و حقیقت حال شیخ جی ملاحظه

ع در خرابات مغان نیست چو او شیدائی ٭ خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی ٭ یا ازین سبب ایشانرا دخیل میکردد و اهل مشورت که هرگاه با رئیس ارکان استشاره نمود او هر چه گفت مشتمل جلب مصالح و دفع مفاسد بود کما اشرنا الیه سابقا ولیکن حضرت در محبت احب ازواج مطهرات و حوائین خویش چنان مشغول بود که گوش بران تواند نهاد لیس رسالت را بر اصول بیهودگیها گنجایش و علاجش بغیر از استعفا چه باشد کما فی الصافی وغیره من تالیفات المجلسی **قوله** تا انکه بسخنان بیهوده غرض الود ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون ضمیر هر یک از باصح خیراندیش و منافق بداندیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدایتعالی مشورت انجماعت را آلهٔ معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در اغتشاراء بد ناشی از نیتهای الوده بود لاجرم در مقام کشف اسرار و هتک استار ایشان نمود و جهت تنبیه انحضرت سرزنش ایشان کرده فرمود مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ الی اخر ما فی حکایة المفید و ترجمه المستفید جوابش انکه العجب و ما ادراک ما العجب که حضرت رسول مقبول استشاره از منافقین باعتراف شیخ جی برای ان میکردند که بکارایشان پی برند و عمل بران نکنند حال انکه حضرت بگفته ایشان بر اخذ فدیه از اسارای بدر کار بست و هر یکی از ایشان بحکم حضرت فدا داده رها شد طرفه تر انکه چون واقعه احد بعد از ان پیش آمد انحضرت گفتند که کارزار در مدینه باید نمود از مدینه برامدن و جنگیدن با انحضرت برای ایشان قبول نمود و شد انچه شد پس طور هدایت و نتیجه ان منقلب گردید هر کس را از رفضه باید به تقریر شیخ بجهد برهمه و اختیار مجتهد الزمانی انقدر جان نثار کردن و گفتن ع ای شیخ اگر جان طلبی جان بتو بخشم و زجان چه عزیز است بگو ان بتو بخشم ٭ و هرگاه تفسیر قمی که بزعم شان تفسیر اهل بیت است رجوع کنیم در یافت که اخذ فدا و رها کردن قیدیان بحکم انحضرت بود و عقل هم دال بر الست و تجویز نتواند کرد بدون صدور انحکم تشریف چنین کرده باشند فکیف که انها باعتراف رفضه تقیه میکردند کما عرفت و الفاظ قمی الطالت کلام زیر ایت کریمه وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ الایه و قتل نضر و عقبه و شفاعت انصار در حق بقیه چنین است که فَاَطْلَقَ بِهِمْ اَیْ بِلَا نَصَارِ اَنْ یَاخُذُوا الْفِدَاءَ وَ یُطْلِقُوهُمْ و از ینجا صریح معلوم شد که این امر بعد و حکم تشریف بود اگر چه بدین شرط باشد که بعدد همین قدر اصحاب شهید شوند پس عمل بر همان بود انچه منافقین معاذ الله حضرت را راه می نمودند معاذ الله حال حضرت بر اصول اهل فضول چنین است که حضرت پیروی منافقین کنند با وجود جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و حال خلیفه بلافصل و قتیکه خلافت یافتند این بود که در نهج البلاغت منقول

وحاصلش اینست که من اختیاری ندارم ایشرهم مرا مغلوب کردند یعنی اهل علوی بر عثمان بر من غالب اند
و من مغلوب الشانم و ایشان مالک من مملوک ایشان هستم پس بطور ایشان ابرای اظهار قبایح
و فضائح مذهب این بد اندیشان توان خواند که ع وزیری چنین شهریاری چنان ٭ جهان چون
نگیرد قرار چنان ٭ این نمونهای لوازم رفض است که هر جا آنچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفته می شود چنانچه باثنای تقریر پی می بری و اگر مجتهد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
اهل هند مشهور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفته برای جنگ برمخیزد
خواهی دانست که اگر زندگی باقی است آنچه بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشته هر مجلی را مفصل گو
ورنه احباب تلامذه خود را وصیت کنم که دقیقه از آن بجهت لحوق آشد ضرورت باقی نگذارید و هرچه
ستامیگذارم از مباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام بیدگیان رفضه از مجتهدین و متکلمین ایشان
همه در مناظره و جدل و جدال ایشان صرف کنید و در همین مقام آنچه پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصه بدر گفته اگر بعینها طاقت استماع آن نداری قلیلی از آن بشنو که چیست پس زیر این آیه
کریمه ما کان للنبی که شیخ در آخر کلام خویش آورده می نویسد که جایز نیست پیغمبر را و نه عمدی از خود
نبوی آورده که مشرکین را مقید کند تا فدا اگیرد از ایشان یا احسان نهد بر آنها تا مبالغه کرده باشد
در قتال برای آنکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان باز مانند که این قتال اول است با مشرکان
پس مید بخیل با انتقام کله و عدوان باز ایشان ابتدا این خطاب بحضرت پیغمبر بود و اکنون باصحاب
متوجه گردانیده که شما مید داغد فدا در قتال اول که هنوز مشرکین چنانچه باید گشته نشده اند و خدا میخواهد
مرد نیارا برای شما و خدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از افعال
خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گشتی که عذاب بغیر ما دیده بر قومی تا بیان نکند البته تا
می رسید عذاب بزرگ و نیز مراد آنست که خدا فرمود تا نبی در ایشان باشد معذب نشوند پس بخورید
آنچه غنیمت گرفتند از اموال مشرکین در حالیکه حلال و پاک است و از خدا بترسید و خلاصه قصه آنکه در جنگ بدر
باختلاف روایات از رؤسای قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده کس شهادت
و حضرت چون بر کفار و گرفتن و حال محبوسی شان دید حالش تیره بود و اصحاب پرسیدند فرمود ناله عباس مرا پریشان
تا از قید و بند ورا برداشتند با مرادان مشوره فرمود و ارشاد کرد فدیه بگیرند و شهید شوند اصحاب بقدر آن
خواهند قتل نکنند و اصحاب خصوصاً انصار بر خدا راضی شدند بعد ازین آیت مذکوره نازل شد و فدیه بکمتر هزار درهم
چهار هزار درهم معین آمده که نزد حضرت آمده اهمیت داشت درین باره سعد معاذ و عمر قتل ایشان عرض کردند یعنی ایشان قوم
کردند از وطن پیشوایان کفر اند و عمر اینهم گفت اقارب مرا بمن بدهید تا قتل کنم و اقارب علی را بعلی و ابوبکر عرض
فدیه بگیر تا اصحاب قوی شوند و شاید که ایشان بعد ازین مسلمان شوند حضرت درین واقعه

اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که فدیه جمیل
دو برادر او فدیه چهل مثقال بگرفت و فدای حضرت عباس که صد اوقیه بود بیست از وی گرفتند و عقیل اسیر کرد
حضرت فرمود این غنیمت بود فدا بده از طرف خود و از برادرزاده خود یعنی نوفل و عقیل در پاسخ عباس گفت
من هیچ نیست فرمود مگر فراموش کردی زری که با ام الفضل دادی که اگر نوعی دیگر شود ترا و فرزندانت
بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
بر آن واقف نبود مگر خدای عز و جل ازین بیان معلوم شد که حضرت بمشوره صدیق حکم نمود با فدا
اطلاق قیدیان و بمدایح اصحاب عفو نمود و درباره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و نیز
معلوم گشت که محل مشوره اجله اصحاب بودند قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقیه را
از دست دادند از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد مراتب عالیه جناب
نزد نجدی معین گشت که کسی استیعاب آن نتواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه سمت گزارش یافته
گزاف مجتهد رئیس اهل اعتساف و یاوه درای این قوم الضاف ریزه ریزه گشته و هم آنچه
مومن جالیسے بافته و تافته هرگاه حال این آیت و شان نزولش از تفاسیر معتبره قوم نشان
اکنون بر دیر فتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو ازین
تصریح ظاهر است که ثابت میکنی و شاورهم برای آن بود که مشوره فرماید با منافقین و رای
حالانکه از آیت قصه مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجله اصحاب در خواستند
حکم تعریف در دادند که حکم بجمیع بود و نیز ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات وحی باشد حاجت
دیده باقی نماند کمال مفضلای حق فراموش حاجت مشوره در همانست که وحی نیامده باشد صلی الله علیه و آله
و قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود نخبه بود و مجتهد با احتیاط تمام ترجمه آن نمود
اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود **قوله** علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
علیه و یقین است آنچه بالا دانستی که اتفاق و اجماع اهل حق بامعنی آنجا است که جمیع کتب ایشان
گواهی میدهد ولکن اهل انصاف میگویند که رفضه بر آن کما اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
که بپیر شدی محال پیران قوم و شیخ سید و شیخ هرگاه چنین است از دیگران چه حساب بردارم که
در بیع لغزیدند بلکه در قعر کلی تحت الثری فرو میروند مجتهد را باید اول در رد اشکال را بر مذهب آیت کریمه
سنت بیان کردن باز شرح آن نمودن که امام رازی هرچه فواید شوری بیان کرده ذیل
حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فواید اختلاف است و اهم
و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن آن یعنی که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هرگاه
این مباحث گوش کردی حیرت خبط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس واضح شد

پس لامحالا هنوز قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی باشند امر مشوره صحابه
که در آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وارد هست چه معنی داشت مانند کوه الوند بر جای خود قایم است و بسعی
شیخ نجدی متزلزل نشد تا بکوششش این کوچک بدال کفر چه رسد و بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
واحتجاج ره بر روی اهل خصومت ولجاج وارد کما بیناه وشرحناه والحمد لله علی ذلک **قوله** تفصیله آنکه فخر رازی
در تفسیر خود چند وجه اتی قبل ازین علوم شده وقت نقل عبارة طعن الرماح که مجتهد چار وجه نقل کرده اگر امام چیزی بران
می افزود برای ما چه نقصان و مضر بود و کاسه لیسان شیخ را چه مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که این
تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء باز حکم آید در قرآن المجید که مشاوره با صحاب خود بکنی این
ازان گفتم که در ما قبل این آیت وارد گشته فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی از لغزش اصحاب بگذر و برای ایشان
استغفار بعمل آر و باتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه آنفقود که مغفرت نیست قال الله تعالی
اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس معین شدند اصحاب کرام برای ضمیر وَشَاوِرْهُمْ ونیکه
میانه اصحاب منافقین هست و قبل ازین گذشت **قوله** از انجمله آنکه الخ از تحقیق این وجه عیان شد
که مشاورت با اصحاب بود نه آنچه شیخ نجدی گفته بود که مشاوره از جهت قرار یافت که حضرت مضرات
منافقین بدانند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آید وهو باطل قطعا پس معین شد امر مشورت به
اصحاب کرام و مراتب جلیله ایشان نزد خدای عز وجل و رسولش علیه الصلوة والسلام وهو یؤید ما
یؤید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقا ولاحقا واز بیان طبرسی کاشی هویدا گشته که ایشان ازین امور
چیزی را رو نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی ردو قدح انوجه نهفتادند و درین ورق معنی
آیت کریمه مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ الآیه و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مختصرا آورده ام اگر تماشش ببینی ازان هم
واضح ست که جانیکه میداند که از مخالفین او خطای او صادر گشته تعرض بدان بنماید در مقام نیز
با خطه تُرِيدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ نیز بر آرد قول مجیره بر داشته بخلاف این امور که دم
وردی در نقص آن نداشته حتی که کمال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز زاده قیل وقال
نیافته و نیز از بتوجه که اگر چنین نبودی اهانت اصحاب متحقق شدی عقلا به بردند که منافقین را درین امور
دخل نمیدادند ورنه لازم آمدی عدم اهانت منافقین حالانکه حضرت اهانت آنها بحدی فرمود که حین
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر طبرسی بخوبیر وجوه میدانند
فتعین المطلوب و عدم دخل منافقین و متعلقات آن همه بدیهی بود و مقتضای عقل تبر عا هر جا
دلیل هم آورده ام و هر چند گزیده ام و هر چند بر رفته رفته بیان آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ بطول انجامید و من
شرمنده گشتم لیکن دو حرف مختصر بخدمت شیخ جی دیگر گفتنی ست که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در مهماتیکه بعد ازان پیش می آید ایشان را از دور یا نزدیک باز مطلبید

هرچه خواهی بگو اگر گوئی حاجتی نماند بعد اخراج و مدعا حاصل شد گوئیم قبل از ین نیز کما عرفت و ایضا در
بقیه کتب شیعه مذکور ست که وقت تجهیز جنیش اسامه مدعای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستد
و امیر را در مدینه نصب کند ایشان باز از کجا آمدند و در غدیر از عهده خود مستعفی شد و اکنون نصب بعد
ظهور نصب و عداوت امیر معاذ الله یاد آمد و پس از گرفتن فارعظی از آل عبا باز در فکر خلافت و نصب
مرتضوی بود تا وفات لاحول ولاقوة الا بالله یقین ست که روح شیخ جی که صدر نشین جهنم بود اکنون در
سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد و مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ و حیرت بر حیرت اینکه اسامه چه گناه کرده بود
که همراه او همه منافقان باشد یا بگریزند و او کشته شود و هر قتل بار تسلط یابد و بار از اهل اسلام بر آرد و الحمد لله
که خلفای راشدین مستلزم طور استشاره بودند و روایات فریقین در کتب هر فرقه تائید این معنی میکند پس
شکر ایشان بایستی گذاردن و ایشان را مستلزم سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتقاد کردن
چشم بد اندیش که بر کنده باد ٭ عیب نماید هنرش در نظر ٭ قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقه
نیز جاهل بودند و مقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان فبس
ازین معلوم شد که کسے بر طور متعرضین و طاعنین از معصوم و غیر معصوم اصحاب پاک امن نمانده
بلکه کلام در انبیا علیهم السلام ست حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شد و بیان آن درین
اوراق آمد و گذشت حالانکه ناصبی هم ملعون ست و هم بحسن العین زیاده برین چه میگوییم و از تصنیف امام
رفضاء مرظاهر ست که مسائل فرعیه را نیز از دیگران یافته اند در رتبه تحقیق در ذات عالیه نداشته در زینباب
چه گوییم که قطع نظر از اوائل اصحاب از امثال رواة امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زرارة
ولعن شیطان الطاق حرفے از ان خواهد بود و حال غلو رافضه در باره آنجناب نیز چنین ست که علم
ما کان و یکون و عمود نورے مشتمل بر همه جزئیات و تسدید روح اعظم همراه خود در وبرو داشته اند
قال عارف الشیرازی شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد
معلوم نیست که اخذ علوم دینیه ازین دیگران که بقول فردوسے از ان دیگران مرمرا کار نیست
چگونه بوده ست ایشان را بهتر از خویش یا برابر میدانستند معاذ الله یا کمتر الی آخر ما نقل المستفید
عن المفید **قوله** از آنجمله ست وجهیکه از حسن و ابن عیینه نقل کرده الخ بدانکه انچه صاحب
مجمع البیان نقل کرده و از ان معنی حصر زینهار پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافتے
و از انجاکه بر حافظ ذهن مجتهد اعتماد نتوان کرد للکثرة اغلاطه لاجرم حصریکه در معنی آن آورده مقبول
تواند شد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد لیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
نص در معنی حصر نیست و این بحث در نهایة العقول موجود ست و بیر و همانے مجتهد فانی در عماد الاسلام
آورده و دران گفتگو کرده و این بحث نیز بطول مے انجامد پس تطویل مناسب ندانم العرض

نزد این مفسرین چنانست انچه در کتب خویش نوشته و علمای ثقات نقل آن کرده اند نزد اکابر
مفسرین همین قرار یافته بلکه نور اجماع بمقتضای تصریح مفسرین بر آن تافته کما اشرنا که بعد نزول
وحی در امرے هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دینی
در استشاره هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در فوائد آن بیان کرده است
و حصر را مد نظر نداشته اوامر الٰهی فواید بسیار دارد ما را چه مجال که حصر آن نمائیم **قوله** و از انجمله است
اینکه آنجناب مامور بمشاورت برای آن بود الخ چون نفی استفاده درینجا واقع ست بر امور
دینی محمول تواند بود و احتمالے باقی نه ماند و مخالف اصول هرگز نشد بعد ازین انچه درین ابراد نیست
لفض بر نفی ست که شوری زینهار از منافقین نمیکردند مختص بود با صحاب و مقصود ازین نیز
هم باشد که هر که در نزد ایت رای او بیشتر باشد توقیر و اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل صافی و ملاء
بظهور میرسد که مجلس صدیق و فاروق یمین و یسار حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام می بود دیگر
در مزید توقیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده تر
از بر همه اصحاب شکے نیست و انچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود دار زینهار ازان لازم نمی آید
والمدعے مطالب یا لبتة والبرهان قس علے هذا انچه باقے ست کما لا یخفی **قوله** و این وجه از بعد
الخ منافاتے که با مدعای مفید و مستفید دارد زیرا که النشر اصالۃ و لقلاً مبین گردید و با انهمه باز
بشنو که در ما قبل آیت مشوره این کلمات طیبات در قران مجید وارد ست که فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ پس قطع نظر ازینکه چون ضمیر منافقان بازگردد البته
انتشار ضمایر خواهد بود و استغفار برائے منافقان کجا درست ست که خود قران مجید بدان
ناطق ست اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنے اگر هفتاد بار برای ایشان
استغفار کنی و آمرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمائر همه با صحاب راجع است
و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین بعمل آید در موارد مذکور بر طور شیعه بیروی
و موافقت بود دیا و حیفیکه قرآن مجید جا بجا منع کرد ازان کما لا یخفے **قوله** و هر گاه آیت الخ باید
مفصل گفتن که مراد از محامل صحیحه چیست آیا انچه شیخ نجدی رد بر روے مشتاقین بعد از وعده
بیان وجه اول افاده فرمودند و در وجه ثانے آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
کردند یا مراد وجوه اربعه ست که امام در فواید امر مشاوره اورده الغرض مجمل نباید گذاشت
ورنه فرومایگی لازم خواهد آمد و سعادتمندی او نسبت بپیر رش نیز باقی نخواهد ماند معذلک انتفای
وحی از آغاز معلوم شده و در انجا زینهار احتمال نزول وحی نمانده بیدا ایت و دلالت عقلی
حتی که اطفال هم فتوانند تجویز کردن که از وحی تعین امری شود باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفه بالیقین مانند کوهی هست لایحرکه القواصف ولایزیله العواصف قوله قول و فعل و تقریر هر امامی
حجت هست الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود که مذهب اهل سنت حق باشد زیرا که هزاران
کس از ایشان در خدمت همچو ائمه هدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام بحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابوحنیفه باستفاده علوم دینیه مشغول و مصروف البته افادات
این بزرگان ازین شقوق ثلثه خالی نبوده و اگر تصنیف فقها و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی که شهرتش مستغنی از توصیف و بیانست و حاجتی نیست که از تراجم
ایشان کتاب را بس صحیح گردانم مثل لوامع صاحبقرانی ینگ بینی و فواید را از ان چیزی بوضوح خواهد پیوست
که زیاده تر از شیعه اهل سنت بزمین خدمت می رسیدند و از بلاد دور دست برای استفاده می رسیدند
و این سخن از قبیل بداهت توان گفت زیرا که شیعه اگر در بند استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود حتی اگر
دران وقت بدلالت کافی کلینی آنمقدار در بلاد نبودند که بتعداد بیست کس برسند و لایق آن باشند
که بیعت امام در واقعات اختیار کنند و از بیعت نشستند پس نزد هر عاقل و منصف بندرت و شذوذ اتصاف داشتند
و ظاهر است که چون فقهای عامه را حضرات ائمه از صحبت خویش راندند و وظیفه لعنت برای رئیس شان
می خواندند فما ظنک بغیره و نهذا الحکم الکتاب المختار بعبد العزیز الکشی و امثاله انهم از لوامع می تابد
که تقیه ائمه رتبه عموم داشت هم از سنیان بود و هم از شیعه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلم
بن معلم ملکوت در غیبت امام نرگسی این بحث یاد داده براهین و به بسط و تفصیل کما ینبغی نور دیده و احقر
العباد چنانچه باید از عماد الاسلام نقلا وجوابا فارغ گردیده و مجتهد الزمانی درین قول نص فرموده که
قول و فعل و تقریر امام هر امامی حجت هست اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت الخ و چون
حال چنین است پس افعال ائمه اهل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند گاردزی که شایه دد خیاط و حمید او
آورد نیکی آنکه سبب هر سوزنش در دو بر حضرت و آل امجاد خواندند بود و چه دیگری نبراهی و ایشان بر روایت
رفضه و هم را بر گزیدند حالانکه در قران مجید منع شدید است عین حق خواهد بود لاجرم مانند شیر غرزمی عزم و
بالفوره حکم میکنیم که مذهب تسنن حق است و بالغرض اگر چیزی موید رافضه باشد النادر کالمعدوم مع
احتمال التقیه کما لایخفی پس باعتراف مجتهد مذهب سنیان حق و حجت شد بعد ازین دعوی حقیت
رفض و ما یتعلق به بلا دلیل بر حسن اهل الحق بی مسموع. فَاِنَّهُمْ لَا یُسْمِنُهُمْ وَلَا یُغْنِیْ مِنْ جُوْعٍ:
بالجمله روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود که خدایا این بزرگان هر چه بما آموختند گرفتیم
و مذهبیکه ایشان دران بودند بر گزیدیم پس دست ماست و گریبان پیر دهقانی و مجتهد متبع خطوات
شیطانی آن خر وقت جز شیطان الطلاق و زراره مفضل افاق کیست و خوناب بر ایشان بگرید
و ابوبصیر مشغر کلاب بر ریش شان بخندد و طرفه آنکه از کلامش معلوم شده که مجیبان از مذهب

شیعه اجتناب دارند حالانکه نظر بانچه وصولی و اقامی او یعنی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق
کرده از آن اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیرا که درین قول بعد از بیان انمعنی که تقیه ائمه و ترک
آن عین صواب و حکمت او میگوید که همین ست حال انبیا و مفسر مذکور بلفظ انما حصر میکند تقیه را برای
امام و آنهم معتقد از فتوی دهی بنی که ابو علی جبائی زیر آیت کریمه فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفته بود که
دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه بر انبیا و ائمه جایز ست او در رد کلامش میگوید که امامیه
جایز ندارند تقیه را بر امام انتهی مختصر الحال لیس الانصاف باید کرد که مجیب اجنبی شد یا مجتهد لیس
پیر دهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته باشد گویی و شرائح جائی را بر اجنبیت افزوده دال از این
قدر که در صدر نزلش واگذاشت بر قدر ضرورت ور نه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر دهقانی یاد
ے آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتم پس سعادتمندی
او نیز در افزون ست کما لا یخفی قوله آیا نمی بینید که در مجتهد احد آلخ مجتهد لی خمره در عین تقریر
دلیل خود الزام متهور در است گفته اند ؏ اگر نا خدا جامه بر تن دارد و خدا کشتی آنجا که خواهد
برد بتفصیل اجمال آنکه از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ضرور بود بحکم آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مشوره با اصحاب نمودن اه و عاقل خواهد گفت چون قرار دادی این باب عقلا و نقلا
باجماع عقلا و هم بیداهت عقلی چنان ست که چون پادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
برو هر چه فرمایم بجا آر لیس او را برین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه
خاص باید گام بر داشتن که پادشاه آنرا خاص فرموده فکیف شاهنشاهی که همه حاضر و غائب
نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد لیس بکمال مخالفت و عدول
حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و نیز برین تقدیر او را مشوره از زید و عمر که من از ان راه روم
یا از راه دیگر و رای شما چیست معنی که الیست که بالا تر از ان نزد عقلا نتواند بود مگر مجتهد لی تیر حوصله را که
پرده از چهره ظلمانی خویش بر انداخته هر چه خواهد گفته باشد کلا قد القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت
فکیف که در انوقت که آن قاصد را بسیر آن راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود اینهم نفرموده
که با یاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره با یاران
بکن و لیکن بکجا عام و کجا خاص آیا قصه حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر در قرآن مجید نخوانده
که حضرت خضر ع با آنکه میدانست که قتل نفس زکیه که نه کسی را کشته و کسی را ایذا داده کبیره ست از کبائر و لیکن
چون حکم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان و چنین ست بکش حضرت خضر ع در بجا آوردن
آن دریغ نفرمود و از ینجا گفته اند ؏ که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها و آیا حضرت ابراهیم ع
نمیدانست که اجنبی را ذبح حبی حرام و گناه کبیره ست پدر را ذبح پسری خاصه چو حضرت اسمعیل ع چگونه روا تواند

لیکن چون فرمان الهی متحقق شد در خصوص بعد از آن هیچ تقصیری و تقاعدی در انجاح آن نفرمود
بخلاف جناب سید الشهدا بر اصول طایفه هرزه دراچه کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات
خود را یکسو فرماید چنانچه عنقریب می آید والعجب که مجتهد در باره جناب امام حسین خواهد گفت که هرگاه امر خاص
قرار شد ملاحظه عمومات نمیفرمایند و عنقریب خواهی دانست که در باره جناب امام حسین معذرت نکه نهاده در بنا بر
اصول موضوعه رافضه دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش یافته نشود الی غیر ذلک
چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی و اطراف آنکه خود گفته که سیر معتبره آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تقریرا و آنست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد آن
این مزاج شناسان خیر اندیشان فهمیدند که آنجناب مکدر است پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در
مدینه طیبه باشد و آنمسئله که حضرت فرمود نمیدانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست جناب
امیر با آن احاطه علوم نواقض وضو را احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال
اصحاب چنین بود و در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرارت نسخه
تورات نداشت تغیر چهره مبارک را و صدیق شناخته منع کرد و او چون سر برداشت باز ماند و رضینا بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا نخواهد پس این اطلاعات خود مشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بودی
زنهار مشوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت و رای مارا می جوید اگر ظاهر نکنیم نوعی از
خیانت خواهد بود و هر چه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهار آن دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است
لقصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کنندگان انظر علی رؤسهم در روایات تقریر
شان ایشان بوده است و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المومنین که بالا ذکر دیدیم بگذار یاد
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوحی می فرمائی و شفاعت شوهرم می نمائی سر برآستانم ورنه چون ام المومنین
مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود نزد او مصلحت ندانم **قوله** کما ذکر فی السیر المعتبره الخ **اقول**
لا نسلم که در سیر معتبره چنین وارد شده باشد و غالب آنست که اگر مجتهد کجا دیده میدید مجمل نمیگذاشت
بلکه بکمال لن ترانی و خوش بیانی تا جاها می نوشت و عبارت را نقل مینمود ولاف زنی وکاد کاد
این ذهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت معذلک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف
حکم الهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرمود و هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب
المعتبره بار چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول شنیع تر و چون مجتهد
غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل است با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی می باشد و آنجناب مامور بود
بقتال در شهر مدینه و حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم بکفر و ارتداد و فاروق اجرا
در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چون مجتهد دعوی آن نموده که آنحضرت

گفته است مطابق سیر معتمده است مناسب آنست که بکتاب مجلسی که باعتراف علمای فیض آباد و لکهنو
در نقض اقوال فاضل مازندرانی از سیر معتمده است حال آغاز جنگ احد باید شنید میگوید که برگشتیم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشانرا خبر داد که حق تعالی مرا
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند و ترغیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون مرو باید که در کوچهای مدینه با ایشان جنگ بکنیم مردان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان در دهان کوچها اگر بندرو از بامها سنگ بر ایشان بیندازند همه اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه در قلعهای خانه خود
بوده ایم و هرگز از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شده و گویند که حضرت باین رای مائل بود
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی
البته از مدینه بیرون میرویم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرد و بیرون رفت با گروهی از
از اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعیین نماید چنانچه حقتعالی فرموده است وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ
تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون رفتی
از اهل خود میساختی و مهیا میکردی برای مومنان جاهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفتار شما
و دانا است به تمنای شما الخ رسیدیم برآنکه گویند که حضرت مائل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار دارد بتضعیف جماعت
راوی در وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عزوجل مرا امر فرمود که مرا مامور نموده اند باقامت مدینه تا کسی بگیرد خلاف آن نگفتی
دیدی حال سیر معتمده و اصول رفضه را و با اینهمه مخبط چه گفت که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و اینمعنی را گوارا نکرد که نسبت خلاف حکم الهی بجا آورد و معاذ الله بمشوره اصحاب
که حال شان بر اصول شیعه معلوم است عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
زینهار حکم الهی در اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحه **قوله** هرچه ظاهر است الخ این ظاهر
هنوز مخفی است زیرا که ما اینجا مجتهد الزمان بهیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود آیا در وحی متلو علی الامامیة متواترا یا غیر آن و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد از ثبوت
حضرت را در آنحکم مشوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلح شدن این امر منافی [illegible] اجلال نموده
یا آنجناب از سابق مید الست که بعد از مصلح گردیدن اضرار حرب نباید کشودن امری را این امور
تفصیل باید کرد و فرمایش را بحکم بدر خود و در صوارم و غیر آن باید گذاشت ورنه سعادتمندی هم برای
مجتهد الزمانی روز افزون خواهد بود کما اشرنا **قوله** در موید انچه گفته شد الخ **اقول** مرتبه تائید بعد از

شبهی نمیباشد هنوز سالار ان تغافل کردن و در پی بیان مؤیدات گردیدن مغلطه دیگر است که از مجتهد الزمانی
بظهور آمده خدای عزوجل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح است
که وصیت بمعنی امامت تعلق ندارد دیگر بر جال پس شکی نیست که جناب امیر از اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که روات بنام حضرت وضع کردند که آنجناب از جبرئیل ع پرسید که ای جبرئیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزار جا التصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و هم خلافت بلا فصل
آنجناب وتفریع امامت دیگران بران حتی که از احادیث کلینی وغیر او بر می آید و در خاتمه منتهی الکلام اشتباه
بران رفته و مفصلاً در صوله حیدریه وغیره بحث آن گذشته معهذا مشعر که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
ی شده یعنی حضرت اهلبیت خود را بزعم رافضه در آل عبا حصر فرموده ازین سوال مذهب شیعه باطل شد
که این سوال حضرت صریح است ورنه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله و ذریتش از جمله
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم ثبت قول اهل السنة و بطل قول الرافضة و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را معین
نکن و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که همه مراد اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بالطراق وضع شده و مدوضع نمودند که حضرت هرکس را تا مهدی غازی نام می برد و متواتر نزول کتاب
موعود برای عثمان بی سهو و نسیان عبد السنة کما هو مبسوط فی الاصول و هرگاه این امر مقرر بود و منصوص
حضرت حتی که اهل کتاب در سر آن عهد اند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس چگونه درین وقت بر حضرت
مشتبه و ملتبس گردید فکیف که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب امیر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر آمده اکنون عذری نیست مگر آنکه برای تفهیم دیگران بود چنانچه مجتهد جائیکه مفتیانه
درین کتاب گفته که آن مراد ازان قبیل است ع که ای بتو میگویم دیوار تو هم بشنو تا بدانند که جبرئیل جناب مصطفی
نجیب الله نام نهاد وارث علوم نبوت گردانیده وقت عطای کتاب مختوم مهر ابر درین حضرت ابراهیم از
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر است غیر ذلک گوییم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده و امامین نیز
بیجا بودند چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص برین معنی موجود که حضرت جبرئیل ع چنان اهتمام کرده بود که
کسی دران خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد اقارب باشند یا
اصحاب و انشاء الله تعالی عنقریب بیان آن می آید و بر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوای ائمه اولی
دلیل است که اگر درین اوراق لعبارات تفصیلی تحریر میکنم زیاده برین نیست که سوفسطائی این امت معمولی
آنراکه هر چند اهل خلاف بدم کعبه نمایند شادخل نه دهند دعوی کنند این وثیقه امانت نام نهند و چون غیری را

و خلی نبود و در آن خلوت احتمال تفهیم دیگران سوال حضرت وسعتی ندارد لاجرم جهل حضرت بر اصول شیعه از
معنی اهلبیت و مصداق آن هویدا شد معاذ الله من ذلک لعلهم یحیلون علی الله کما لا یخفی مع هذا علمای شیعه
وقتیکه فرزندان همه را معصوم دیدند و کار خود گردانیده در رسائل نوشتند و همه کس اصلاح آن که شنیده موجود است و هم در رساله
تحفه او که اطلاق لفظ اهلبیت بر واحد درست نیست پس میباید که آن جماعتی باشد که این نجیب الله و
در پیش یازده امام بر اصول شیعه بعضی از آن جماعت شود این صورت نمی بندد مگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان از اینها خاص کرده شوند و ازینجاست که امتحان عالی بر کمال ذکاوت و فطانت
او مینازند علمای شیعه را تخطیه نموده یعنی این غرض که پیش نهاده شده است بر نمی آید مگر وقتی که جماعتی
دیگر نیز اهلبیت باشند مثال عبا از اینها چیده شوند پس شیعیان که جا بجا گفتند که غیر ایشان کسی ثابت ابنای
حضرت نبود غلط شد و راقم گوید که البته باید که بحکم این آیت همه معصوم باشند زیراکه در قرآن مجید به لفظ اهلبیت
حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر بعضی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین است و بعضی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود و باز در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و صنف افراد بلکه مزاج
شخصی را هم بر حی کار آرند و گویند که برای علاقه زوج کیفیت و کمیت تطهیر مفهوماً و مصداقاً اینقدر است و برای
عمیت اینقدر الی غیر ذلک من زهیر فهو مندرج کنند و معلوم نیست که برای جناب امیر که از آغاز اسلام تا وقعه
شهادت اظهار کفر دارند و ابطال ایمان و اخلاص مطمح نظر داشت چه قدر قرار یابد مثل خردلا یحیی یا کوه الوند
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم واپسین حضرت مخالفت و حسد از و صدور می یافت کما عقبهم
نفاقا الی یوم یلقونه کما ستعرفه نموده غرض که هر جا غلو و تعصبات را دخل ساخته دین قویم را از تحریفات
و تغیرات بمزاج معجون اهلبیتی خبث الحدید ساخته هر جا غلو بود را ضمیم گردانیدند و بتقریری دیگر قریب بمدلول ادا
قرآن کرده شاید که مجتهد چنانچه باید بفهم آن رسد او را احتیاجی بپیش نیاید و مدعا در دلش بخوبی رسد
باید که اذا تکرر تقرر و آن اینکه سوال حضرت ای اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه دانستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من نداشتم اهلبیت خود را پس علاقه کن کیستند و این بدیهی البطلان است چنانچه گذشت
و نیز گویا قلب موضوع است یعنی بایستی فرمود که ای برادرم جبرئیل من اهلبیت خود را فی الجمله میدانم نجیب الله
کیست که نه در قرآن مجید دیدهم نه در حدیث قدسی و بظاهر است که در جواهر الحدیث علمای شیعه احادیث
قدسی را جمع کرده اند و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بجا برای ایمه یعنی فضیلت و برگزیدگی
مذکور است پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المؤمنین مدعی همانشهد الله
سوال حضرت از آن ضرور بود الحاصل آنچه از آن سوال بایستی کرد از آن سوال الی لغو نمودند و آنچه پرسیدنی بود
از آن سوال نمودند که هم در قرآن مجید است جا بجا و در احادیث چنانست که نهایتی و پایانی ندارد در ثبات
فریقین دوم آنکه اهلبیت من بسیار اند آل عبا و عباس و اولادش و دیگر بنی اعمام کو نجیب را معین بکن و القیام

آن بود زیرا که عنقریب از اصول اهل فضول خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عم بزرگش قبول نماید
دیگری را از بیمار عهده وصایت هرگز عطا نماید پس جبرئیل ع فرمود که حضرت نجیب الله در تعیین از
آنها مستعد او ایشان مراد اند پس از بسم الله حدیث مذهب شیع باطل شد علی لسان الرفضه و ثابت شد
قول اهلسنت زیرا که ذریتش بسیاری اهلبیت آن داشتند که رفضه منکر اند والحمد لله سوم آنکه اهلبیت
من که امامت و وصایت با ایشان تعلق دارد و فی الحال سه کس اند مراد از بینها کیست جبرئیل فرمود
همه مراد آنند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اولست که حالش معلوم کردی
که مملو باستحاله میز بلد زیرا که بیانش را احادیث ائمه که مخازن علم نبوتست در ابواب بحار الانوار و کتاب
مسن منفکار حارثی طوسی و طبرسی متکفل انست که حضرت چنانچه باید یقینگا و قطعاً آنچه را میدانست
دهم ترتیب با اکه اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان کیفیت امامت هر کس و آغاز و انجام
و حال و عده این کتاب در شب معراج و تخصیص اسامی مقدسه ائمه در اجزای این کتاب این مباحث
بعنوانی یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل امری باقیست احوال
حضرت عباس است از تنگ حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبد القادر
بامیدی هوی لیبرا آن را از کتب معتمده رفضه بقدر یک روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب
باب بیست و سوم ۶۳ که تعلق بمرض و وفات شریف دارد مینویسد که حضرت تندرست بود وقتیکه خبر وفات
خود را از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را بیاد کسی
میدهم که والی شود بر امت من که رحم نماید بر ضعفای امت و پیران را بزرگ شمارد و علمای ایشان را تعظیم
نماید و غافل نشود از حال ایشان و بسرحد کفار چندان مقیم گرداند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود
بعد از ین مجلسی اکثر جهابذه مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
رقم میکند که ایشان سندهای معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت
کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا ص شد و بیماری آنحضرت ص سنگین شد حضرت امیر المومنین و عباس را
طلب نمود و خانه پر بود از اصحاب آنحضرت ص از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیر المومنین گذاشته
و عباس در پیش روی حضرت ایستاده بود و بطرف دامن خود مگس را از روی آنحضرت ص دور میکرد پس آنحضرت
چشم گشود و فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن
دین مرا و وعده های مرا بعمل آور و ذمه مرا بری گردان عباس گفت یا رسول الله من مرد پیر عیالدارم و تو از
ریح عاصف با دست تر از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعده های تو و بخششهای تو این را
از من بگردان بسوی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد و هر مرتبه او چنین
جواب گفت پس بعد این طلسم غدیر هنوز وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی را که خلیفه بلافصل شد حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی هم که قبول کند تا آنرا چنانچه حق قبول
کردن است سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگوید پس با حضرت امیر المؤمنین خطاب کرده فرمود
که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را دران نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بعمل آور وعدها
مرا و ادا کن قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود که چون نظر کردم بسر مبارک حضرت را دیدم که در دامن از مرض میلرزد و بیتاب شدم
و آب از دیدهای من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس بار دیگر آن
سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد با بهنا است و دشواری بصدای ضعیفی گفتم که بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا نشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسپانیدم
پس گفت یا علی توئی برادر در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا انتقام انچه بلفظ
مجلسی آورده‌ام و اکنون از جهت تطویل محصل میگوییم که بلال را فرمود تا خود و زره و حمایت شریف که نامش
عقاب بود و ذو الفقار و دو عمامه و برد و ابرقه و عصای کوچک چوب دستی نعلین شریف و دو پیراهن
شب معراج و زره احد و کلاه سفر و عید و هر روزه و دو استر شهبا و دلدل و دو ناقه عضبا و صهبا و اسپ
جناح و حیزوم و یعفور دراز گوش با همه را حاضر گردانیدند جناب امیر بحکم شریف قابض شد و همه را بخانه برد حاضر
حضرت دید و انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی و خلیفه من است در اهل
و امت من وای مسلمانان حسد نکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت مرد پیری را
برمیخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس
عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الاخبار انتهی بعبارت مجلسی بود
یعنی مخالفت وی با وصیت حضرت عباس با جناب سرور دو جهان و انچه در خلافت فاروق داد و در کالت
و کفالت بنکاح او با جناب کلثوم بعمل آورد نه گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی آید این علما را
که از راه تلبیس و اضلال خلائق زیاده ترکوشیدند که انچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آغاز تا انجام
را وحی ست با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او بر اصول این شیاطین از فاروق هم درگذشت
که او قطعا و یقینا نگفته بود بکر حَسبُكُم اَی حَسبُنَا کِتَابُ اللهِ و آنهم بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را
در آنوقت حرکت دهند و بنویسانند حالانکه مشقت عظیم بود دایار فضه ندیدند که حضرت طلبید حضرت علی
و عباس را نخواستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض را دانسته بودند پس و در قیامت دست
اهل حق ست و گر بیان این مطرودین و این قدر فقط نمونه بود از مطاعن حضرت عباس در دین و در
اصول رفضه . فجره چسان گویم انچه دیده‌ام لیکن در بعضی از تالیفات بلحوق انشد ضرورت چندی
ازان ایراد کردم سبحان الله با عصمت پرضرور بود در وصایت و امامت و آنهم بطور یکبارها در من

اوراق دانستی وہم شرو دیگر عضائلے آخر که در رساله منفرد درہ نتوان گنجانید یا نوبت امامت بجای رسید
که مرتدین و کافرین را بار بار عنایت میکردند و بالاخر بالش بہر فراخ و ستبیل نتاد که اگر قلیلی از سیم و زر ترو حضرت
عباس ع می بود که تعدادش در بعض مقام کردم حضرت عباس بازی می ربود معاذ الله بہمه امور فقه کلیۀ بعین
از فروع تا باصول بر مخالفت ظاہر و باطن ست دگر ہیچ خواه انبیاء و رسل باشند خواه حضرت نجیب الله
صاحب ہدایت سبل ع ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین صبر بردیم گر نباید بگوش قوم یہود
لعنت الله بحال ہر هر دو د انیکه شنیدی آغاز حدیث کلینی ست رسیدم بر عبارت ما بعد که حضرت جبرئیل در
نواید کتاب مختوم بیان فرمو تا وارث شوند حضرت نجیب الله از تو علم نبوت را چنانچه وارث شد حضرت
براہیم آنرا و میراث او برای جناب مرتضی ع و ذریت تست که از پشت او ست اجاث آنمقام خاص نیز از
ضبط و احصا بیرون ست مگر بالاختصار چیزی از ان باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم دینیه و احکام شرعیه
ست پس چون آنجناب را قاضی یمن گردانیدند و حکم سفر دادند و او عذر نمود یا رسول الله من فیصله خصوما
را نمیدانم دیده عاسے شریف نوبت بدان رسید که اقضاکم علی در حق او ورود یافت در قصه بدان شد لال
کردند که چون قاضی را جامعیت علوم دینی می باید پس از نجدیت کمال جامعیت جمیع علوم ثبوت انجامید
معذالک در اصول شیعه که مناقب آنجناب ضبط کردند بتواتر رسیده که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر ع بار ہفتاد و ہشتاد شتر را اماده مے نمود و جمیع معانے قرآن المجید را بسط گشته بود و بر ہر لفظ قرآن شریف
باناره حضرات ائمه معصومین ہفتاد ہزار معانے دارد پس تبحر آنجناب چگونه برین کتاب در علوم مذکوره موقوف باشد
واگر علوم لدنیه اراده کنند یعنی علوم باطنیه که ببطون تعلق دارد پس درین صورت که دیگران تعلم این علوم مثل سلمان
فارسی باب الله گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه پدر مجلسی در رساله تصوف نوشته و بطین نقشبندند
البته جناب امیر اگر بطین شوند معاذ الله تنگی حوصله و تنگ ظرفی لازم آید و ما اعتقاد بدان داریم که تو چون
ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها لاجرم معین شد اکثریت علوم باطنی که
اضلاع بطن شریف بر تحقیق شیخ المشایخ صدوق الکواذب کامراز الکثریت ان علوم قبل
از نزول کتاب مختوم بر تمامے در ان مشتمل کردید چنانچه از روایات بحار ہم این قبلیت عیان ست اکنون
بجا الیتس کجا معہذا الازم آمد که ہنوز بکمال علم نرسیده بود و قصه عطاے این کتاب بفک ان خواتیم
و تفتیش ہر صحیفه بنام ہر امام خاص ظاہر و دال بران ست که جناب امیر ع مطلع بود بر صحیفه خود
واز مضامین صحف دیگرے چیزے نداشت بلکه ہر یکے از ائمه اطلاع حاصل نفر مود با نچه در
صحیفه دیگر بوده ست ورنه حکم فک خاتم خاص ہر امام معنے نداشت و قرار داد در قصه مقتضائے
اصول شان اینست که جناب امیر ع ہمه را امید انست و جمیع ائمه متاخرین مراتب علمیه رسیدند
از ان جناب واز خرمن آن علے قباب قبض ماب و خوشه چین گشتند معہذا آنجناب را علوم

حاصل بود که آنحضرت هزار هزار ابواب علوم کشاده شد انهم مقتضی آنست که گنجایشی نماند القصه
دروغ زنان را بر اصول موضوعه شان با وجود اختصار و ایجاز تا بخانه شان رسانیدم و از هر طرف
طریق بر روی شان مسدود گردانیدم و اگر معنی چنان قرار دهند که بجیب الله از تو میراث برد
علم نبوت را چنانچه حضرت ابراهیم ع میراث برد از سابقین گوئیم پس بر بیان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی ع بهتر بود از حضرت ع زیرا که حضرت خلیل بعد تمنا در شیعه علی داخل گشته بود بتصدیق آن
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که سخن در کاوش میرود نازل شد وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ
إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ چنانچه قصه آن در کتب اخبار نقل کرده اند و بعضی هم در مجمع البحرین
آورده و شیعی را بمعنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت با براهیم خلیل
و او شیعه و تابع حضرت امیر شد وَقَدْ تَقَرَّرَ أَنَّ تَابِعَ التَّابِعِ تَابِعٌ بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود که
حضرت ابراهیم ع بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود کما هو الظاهر حالانکه خود در کافی
از حضرت ائمه مسطور است که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و رسول خدا صلی الله علیه و علیهم میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابراهیم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام یکی را ازین
احادیث اعتقاد باید کرد و لله در الانصاف باید داد و کج فهمی را باید گذاشت و ایضا در قرآن مجید
موجود است خطاب شریف که اتباع ملت احنفی باید نمود چنانچه فرموده اند ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالا و صار منعکسا
نیست حال افادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضه وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوه احتمالات دیگر بر اصول شیعه بسیار است و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمونه اش آنکه چنانچه ابراهیم وارث حضرت گشته بود تا بجدیکه میراث و فیض او به بجیب الله و ائمه
رسید بواسطه او که میراثه لعلی آد اکنون که این کتاب میدهی او را و بگذا ای المهدی
وارث تو خواهد شد بجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه تا بیست سال
نبوت رایگان میرود گوئیم آن فیض قرآنی بود که اعتبارش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم که بر هفوات شیعه قطعا معمول به است اگر فیض سابق برده رفته باشد بار اگر گوئی
که مشکلات مرتضوی حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بابینا کما فی الکافی
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در بیماری و گریه و زاری
اهلبیت کجا فرصت تعلیم یافت بلی بعد تعلق دنیا و حصول خلوت بعد الرجعت
همه مشکلات این لال کتاب را حل فرموده اگر بعد ازین کسی گفتگو کند صوارم

علیکم ایہا الکرام امتی وبران این فقرہ چیست می افرایم ان محتی لامتی فاعتبروا یا اولی الابصار و کید
الیہودی الحمار و شاہد و انی سقالاتہم عجلا جسدا لہ خوار اینہا کہ شنیدی مبنی بر آن بود کہ از لفظ ابراہیم
حضرت خلیل اللہ مراد باشد و اگر مراد از ابراہیم فرزند رسول خدا باشد صلی اللہ علیہ و رضی اللہ عنہ
پس حال موت او قبل از ین ہیچ مدت دراز از ہمہ کتب در سیر مذہب فریقین واضح ست بالاجماع
بنزول این کتاب مذہب بمذہب احمر جنت را محدثین رفقہ در قرب وفات در عین بیماری
حضرت می نویسند مگر نداننی کہ مجلسی ہم در حیات القلوب در ین ابواب آوردہ کہ متعلق بوفات
شریف ست و بعد ازین معلوم خواہد شد کہ فارغ خطی از دعوہای امامت بمجرد نزول الال
کتاب مختوم بود پس ابراہیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار بردہ کہ را میراث عطا
کردہ اما این امر کمترست از حکایت عارفی کہ اعتقاد میکردید عوام ناقلین کہ سکندر
ذوالقرنین در کربلای معلی با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیہ و عموم نوبی
لدنیہ و روح اعظم والفتاح لوح محفوظ دائما حال تاریخ دانی بر اصول مطرود دین نیز بوضوح
انجامید چنانچہ با عتراف مجتہد محدثین ایشان نوشتند کہ امامین در عطا واستیفای قیمت ناقہ
بیتی دستی جناب مرتضوی در عہدہ کرامت محمد مصطفوی بجا آوردند کہ شرح این بار بار چگونہ
توان کردہ بار حنا ایا اگرچہ عبارت ترجمان الوحی کہ از عہد حضرت آدم این عہدہ برادست
ذاتی نباشد لیکن چنین درہای ناسفتہ را باید سفت و براے اور اج معانی دو
دران الفاظ باید گفت کما عرفت کہ معنی چنین ست کہ مقصود ازین کتاب مختوم آنکہ علم نبوت
را از تو حضرت نجیب اللہ میراث بگرد چنانچہ فرزندت ابراہیم گرفت اگر زندہ می ماند لیکن
تو گفتی کہ چون اجتماع ابراہیم علو حسنین نتواند شد در تقدیر اسطے ابراہیم را فدا کردم
برایشان کہ اگر ایشان نمیبرند من بپدر و مادرشان ہمہ ال عبا اند و نگین خوابہم شد اگر
نخواہد ماند وہ فقط برمن خواہد بود پس اگر زندگی او امتداد یافتی کلی ہم و ذریت او ہمہ وارث
می شدند ہر گاہ واسطہ نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب اللہ صاحب و ذریت او
خواہند شد بدون واسطہ احدی دفاصلہ کسی اگر برین کتاب کہ در شب معراج موعود
شدہ بود عمل کنند و آن را نصب العین گردانند پس معلوم شد کہ قرارت و تعلم قرآن
وانچہ بدان تعلق داشت موجب حصول این درجہ علیا نبود و ہر مرتبہ عظمی کہ ہست یعنی
تکمیل علم نبوت برین کتاب ست و بس و حَسْبُکُمْ حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰہِ و در تمغی
انچہ فریقین آوردند ہمہ محل دسیمعنی مبودزیراکہ این لال کتاب متاخرست از ہمہ بر احکام
مخالفہ قرآن ہم شامل ست خلافا ظاہرا کما یدل علیہ حدیث الجعفر الصادق عن ابیہ

موسی الکاظم رضی الله عنهم و سیجیٔ انشاء الله تعالی نقلا عن الکلینی ثقة الاسلام و مخفی نماند که ضمیر میراثه یعلی
در هر صورت بسوی ابراهیم گردانیده شد که متصل ست ولیکن احتمالے دارد که بسوی علم نبوت ائل شود
ولیکن بهر حال سالیکه نکوست از بهارش پیدا ست این امور که جا گزین اذهان ناظرین و سامعین شد
تعلق داشت بمیراث که از ارث ماخوذ ست واگر ماخوذ از ارادث بمعنی نمودن باشد معنے آن چنین خواهد بود
که فرود آمدن این کتاب مختوم برای آنست که بحبیب الله ترا مهار علم نبوت بنماید بعد از عمل کردن برین
دال کتاب و از کتب امامیه صراحةً خواهی یافت مثل بحار و حق الیقین که حضرت را ملائکه خبر اعمال بندگان
خصوصًا شیعیان میدهند پس حضرت شکر بر اعمال نیکان ادا میفرمایند و از بدی بدان استغفار مے نماید
پس اخبار از حال صبر و رضا و تسلیم ائمه برای خوشدلی حضرت بطریق اولی و مراد از وارث شدن
حضرت ابراهیم ... آنجناب ... ول نفس برآتش نمرودی تا مقام توکل محض بظهور پیوست
تا توسل جبرئیل قبول نفرمود که اما الیک فلا علمه بحالے حسبی من سوالی و در کتب سیر و هم تفاسیر
... که نمرود ... زبانے حضرت ابراهیم که حال دوزخ می شنید از نجبت قرار یافته بود که مناسب
نیست کار ... آتشے ... انداخت ... محترم باشد بنا بران بحکم او در دشتے که عرض و
طولش ... مشتعل شد ... عدی از ذوجی انجیات را مجال نبود که از چار فرسخ
سمت آتش ... بهند ... النزاع و تشبیه تام حاصل شد که گوئی حضرت امیر المومنین را محکم بسته
تا دار الخلافت چنان کشیدند که بهایم را می کشند و او زبان سر تا بید و در اثنای راه را خواند یابن
اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَكَادُوْا يَقْتُلُوْنَنِیْ بخطاب حضرت او غیر ذلک اگرچه بمقتضای قتل مشهور
دروغگو را حافظه نباشد اکابر شیوه صبیعبری ورد وحی اهم نقل میکنند از کشتی با خالد و یختن بگریبان عمر رضی و دشنام
وا دنش که از جناب میر صد که یافته مجالس شیخ زکار تحقیقش در حق الیقین غیر بر بسته بر ایت دیگران نوبت بشمشیر رسید چنانچه در مجلس
سابق دیده باشی و این اظهار علم نبوت میر بود که از حضرت ابراهیم برای حبیب الله و ائمه حاصل گشته و ما این امور را تفصیل بیان کنیم
که یکی از هنروران باب سخن آرای برای آقای خود که عادت لاف و گزاف بصحبت امیری داشت میکشت تا آنکه روزی گفت
که در شکارگاه امروز بر آهو تیری چنان زدم که پایش را با گوشش بدوخت امیر و ندما بحث نمودند که تیر بر خط مستقیم میرود
او چگونه متصور و سخن آرا جواب شکی ابود در آنوقت گوشش را از پای خود میخارانید بر عادت جانوران پس همه گفتند که
سخن خوب گفتی و او بامداد آن چاکری را گذاشت که امری انتهایی هست مگر در دروغ پای جناب ابن تاکی جمله
تا دیده کرده باشم و تعرض باین نسخه اخیر بدین سبب ست که بعد مجتهد کتاب تمهید به مرسید و لبود که مجتهد
آن را دیده و بدست خود درست کرده و نقاط و حرکات لفظ مذکور را بدین طور معین گردانیده و بتقلید حیله
چنانچه عادت اوست لیقولوک و قصه حصول این نسخه بگوشش احباب در آغاز کتاب دانستی حاجت ذکرش باقی نماند
بهر حال خواه نسخه اول باشد خواه ثانے از افادات مجتهد ثانی لا عجائب و غرائب مشاهده مے شود

ولیکن بضرورت ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد باضافت علم سوی نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در هر وقت که اعلی مدارج حضرت نجیب الله و ذریتها هر دو بیان فرموده
ولکثری رانشان دهد و از مطالعه کافی و هم صوارم بیر و سقانی عیان می شود که برابر مرتبه امامت
هیچ مرتبه از نبوت و رسالت و خلت نیست کیف که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین ساقط گردانیدم امور را که تعلق دارد بتخصیص امامت باولاد
حضرت شهید کربلا دون اولاد الحسن المجتبی الخ که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمه زهرا بر آورده اند و پس علی هذا آنچه با براهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش امتداد
می یافت و به نبوت میرسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش و بهر صورت
اگر فرصتی و اطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه می گفتم تا دعوی عزیزه و ولای این همه
بزرگان عموما و خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون نبذی
درینباب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریعت آنچه کرد برخیال فاسده رفضه مطابق آن کتاب بود
و اصول اهل فضول حالیست که هرچه فرمود آنهمه مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر التطویل بانیست اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد که اگر تقیه نکند نوبت بجان میرسد
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است و اخبار متواتره بر زعم شان دلالت بران میکنند که تقیه
بر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سیر حضرت حرب در پناه
می باشند و ایشان عیان اند از قواعد شیعه که چون نوبت بقتل کسی رسد تقیه حرام میشود و جناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیده زنده بود چون فاروق معاذ الله آنجناب را لعنة الله علی الکاذبین قبل کرد
و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره آنوقت تقیه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد ازان سبب
که قرآن مجید بر تحقیق شان در کتب دین و ایمان اول دلیل بران است که در صورت مذکوره تقیه را ترک کردن
ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مرویست که تارک تقیه تارک صلوة است عمدا و هیچ عبادت از وی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی اذعان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرده به تقیه چنانچه از شروح نهج البلاغه معلوم می شود و من می گویم باید که این
گروه قائل بدان شوند که در خلافت صدیق اکبر راضی نبود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود و ذلک
من الله و الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی بعد از نزول لال کتاب یکسر مفقود و حضرت امام الائمه
بیان مهار علم نبوت بهر کس عموما و بجناب سرور دو جهان خصوصا بتوسط ملائکه نمود چنانچه جبرئیل
خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد و وسوسه پیدا شود که چون بعضی از صحابه رجوع کردند از طرف امیر کبیر
نوشته بر تحدید و انکار یافت در از تقیه دست بر داشت و جوابش بر اصول اهل فضول بعد

ازملاحظهٔ کتب معتمدهٔ طایفه خصوصاً مجلسی امام المتاخرین نزد علمای ظلوم وجهول اول مراجعین ابوساسان
وابوعمره وشبر بودند چنانچه مجلسی درحیات القلوب که مرجع فضلای امامیه ازکتب معتمده در فن سیر است
جابی میگوید که تمام اصحاب نقل میکنند بعدازوفات حضرت در زمان خلفای راشدین وعبارتش
درباب بشصت ویکم این است و ایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده یعنی کشی که آنحضرت
بعدازرسول صلی الله علیه وآله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان وابوذر ومقداد وراوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد وزود باز گشت پس فرمود اگر کسے را خواهی که هیچ شک نکرد
وشبهه اورا عارض نشد مقداد است اما سلمان دردل او عارض شد که نزد امیر المؤمنین اسم اعظم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن هر آئینه زمین این منافقان را فرو می برد پس چرا چنین مظلوم در دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند و رسنی در گلویش کردند و پیچیدند
تا آنکه کندهٔ در حلقش بهم رسید پس حضرت امیر المؤمنین بر او گذشت و با او گفت که ای ابوعبدالله این کنده
گلوی تو از آن چیزیست که در خاطر خطور کرد بیعت بکن با ابوبکر پس سلمان بیعت کرد اما ابوذر پس
حضرت امیر المؤمنین امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملامت کنندگان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از ان بعضی
از صحابه برگشتند بحق واول کسیکه برگشت از ایشان ابوساسان انصاری وابوعمره وشبر بودند پس
هفت نفر شدند ودر انوقت حق حضرت امیر المؤمنین را بغیر این هفت نفر نشناختند ازین حدیث صاف
صاف عیان شد که چون خلافت بعثمان رسید و مدتی مدیده بران گذشت و از دست او جوری
با ابوذر غفاری رفت ابوساسان واین دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند وظلم وجفای اورا برزبده
بجناب امیر رجوع آوردند ودر خلافت صدیق حضرت امیر همچو سلمان محمدی باب الفتنه را بر بیعتش برانگیخت
پس خود چگونه دست از بیعتش برداشته تقیه را گذاشته باشد و ایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین ولاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بران نهادند که جماعتی از صحابه
هفت ده یا هجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر بر منبر شریف
برآید وخطبه خواند ایشان داد حق گوئی دهند و او را از زیر منبر آورند و رسوا سازند
و مدار مذهب رفض بر ایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه بخاک برابر شد
زیرا که هفت کس بعد از چندان تلاش اولین وآخرین شیعه در خلافت
خلیفهٔ سوم بهم رسیده اند آنوقت کجا بودند وکے این حوصله داشتند وازبعد بیعت
مذکوره این معنی هم ظاهر است که عثمان چون این امر شروع کرد قلوب
یک دوکس از اصحاب متنفر شد تا به سبعه سیاره نوبت رسید واین لفظ

ازان گفتم که محقق لاهیجی هم ارکان مذهب خویش را وقت احتضار شریف میداند که گریختند
در سیر و سفر بودند سبحان الله اسامه بن زید همیشه مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید لبسته او کشاده گردد بمجرد خبر احتضار
شریف افتان و خیزان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
که رفضه نقد جان خود بر ایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذهب قرار می دهند آنها
از مدینه برای سیر و سفر روند یا بگریزند و ایضا عیان شد که ابوذر همیشه تا که در مدینه بود مخالفت
جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را بانی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بر غرم
امامیه مخالفت مرتضوی کنند احیانا چگونه کافر شوند حالانکه بیچارگان در هر مهم از گفته جناب
مرتضی سر نتابیدند الی غیر ذلک من الفوائد المهمة والفوائد الجمة القصه سخن درین بود که قدمای
رفضه گویند که جناب امیر هرچه کرد بر وصیت شریف عمل نمود پس ما میگوییم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب الله حبل ممدود من السماء و عروة الوثقی
انفصام لها چه خبر توانا بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که جدا نمی شوند
ازینجا بر اصول شما واضح گردانیدیم که هرچه از جناب امیر بعید در آمد قلب موضوع بود که ترک
تقیه بر همه پیش و از ارتکاب در وقت حرمتش و اگر بنور متردد باشی باید رجوع کردن حدیث را بعبارات
شهید که در قواعد است یعنی امام باقر فرمود که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة کیف
آن خانه سوخته شود و جناب سیده را قتل کنند و صدیق گوید در علل خود که قتل کرد او را عمر و امام حسین
نظر بر رفاقت برادران مسلم انهمه مصائب را در کربلا بر خود و اهلبیت خود قبول فرماید چنانچه می آید معاذ الله
جناب امیر حق خدا و رسول را بدینطور بجا آورد که جناب سیده را که امانت رسول باشد حفاظت نکند حیف است
از طایفه فاحشه کسبیه که دعوی اسلام کنند چه جای تشیع ۵ دوزخ از شعله زند آتش دل را از سد نیا
که نمی میرد اگر جوش زند دریائی ؛ بارها در دلم آمده که کسی از سنیان همراه من شود تا به
بلندی تنها نزد مجتهد رئیس النواصب روم و برابر او داد جهاد دهم که صد یزید و ابن زیاد را
کشته باشم که مطرود آن امور را نسبت می کنند بجناب شیر یزدان که کسی
از کسی از اهل اسلام نکند پس طایفه بیچاره اگر لال کتاب از زنبیل اعور المجذوم
ایمان مشایخ خویش بر بنیاد ندراست بگو سر پرستی ائمه سمعه در پای چگونه شود و لیکن
البته ما را باتفاق عقلا می رسد که صلای عام در دهیم و رد بر دی خلایق ایشان را
رسوا گردانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز جابلقا نشانی
هست تا زیارت آن پردازیم از اولین و آخرین رفضه تا امروز کسی ندیده

و خود واضع حدیث آنچه قصد کرده از آن صاف ظاهر است که هر امام را صحیفهٔ خود بود که صحیفهٔ امام
دیگر و نتیجه مساعی رفضه همین است که مدار دین و ملت همان کتاب است و پس دشمنان دین همین قصد کرده
رفضه را ابدام و دانه گرفتند و بجانب ضلالت کشیدند و این بومهای شوم تا امروز بکر شبهه مضلین بهر دیار
ای وای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد * آمدیم بر فقرهٔ دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را کشاد
از صحیفهٔ خود و آنچه در دستور العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جملهٔ اعمال حضرت حسن مجتبی
این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بر طور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
بخطبه نمود و در و ساء لشکر موجب عار دانستند و بر طبق کتاب کشف الغمه و تراجم آن آنچه فرمود
صاف صاف از آن بر می آید که این خنجریست که بر گلوی من میرود و رفقا بملاحظه خلع مذکور حضرت امام حسن
مجتبی را عار المسلمین گفتند و آنجناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
باعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور است مفصل گشته و در کتب شیعه چنانچه
از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه و رفیقان بر اصول شیعه چنان گفتند حتی که
لفظ مسود وجوه المومنین از جمله آنست و اینهمه دلالت قوی دارد که زنهار خلع مذکور بنا جاری نبود
ورنه شکایتهای مسطور زنهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
که در جای دیگر بکار ما می آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب بنده دیده باشی فکیف صدور آن
از حضرت شهید کربلا و اگر بافراز منهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای روافض بکتاب
مختوم پی برند و جناب سلطان کربلا ندانند که خلع مذکور اتباع صحیفه است پس آن الفاظ تفصیل را
کجا گنجایش ماند غرض که قدما و متاخرین همه خلیع العذار و مثل شتر بی مهار میرند هرچه در جواب
سنیان مناسب دانستند بنام ائمه موضوع ساختند و اساس دین و ایمان خود را بران گذاشتند
و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل سنت را دیدند و یاد داشتند گاهی بتامل تدبیر
نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و دانستند که مخاصمین بر هر قدم نسبت بامثل
عرب را یاد خواهند کرد یعنی قصر ادبدم مصرا چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی
و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی و تاویلی در افعال
امام حسین بکار برند اتباع اهل سنت و کاسه لیسی شان است و اگر لال کتاب را دخل
دهند بنیاد دین اسلام از پا در آمده اندک غور کن تا دریابی که درینمقام
نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که جماعهٔ متکلمین ایشان محاربین
جناب مرتضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان
اول ملوک اسلام بزعم اصل کافر حربی شد و خدا می فرماید

وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ ؔ و پُر ظاهر است که با کفار حربی چون حکم مقابله و مقاتله
باشد خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرای عجیب و غریب خواهد بود کجا صلح
مجرد و انهم مقید بقیود و اشتراط شروط کجا از ملک و خلافت دست بر داشتن پس
مخالفت قرآن مجید را که غایتی نداشته باشد باتباع کسانیکه امام حسینؑ آنرا اندام کسا م
برگزیدن امرے است که طفلان مکتب نیز بران قهقهه مے کنند و در تفاسیر سبعه از مجمع
تا صافی ببین که این آیت کریمه را ناسخ آیات دیگر دانسته اند. کما لا یخفی الحاصل مدار اینهمه
عظایم امور بر لال کتاب است و بس ؎ این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه مے گفت
بر در مجتهدی با دف و نی ترسائی ؛ گر مسلمانی ازین است که شیعی دارد ؛ آه گر از پے
امروز بود فردائی ؛ بعد ازین راوی بر نام ایه بیست کیوار امام حسینؑ مهر نام مبارک خود بر کشاد بعد از حضرت امام حسنؑ حکم لال کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکش لشکر یزید را و کشته شو و همراه ببر آن چند قوم را برای
شهادت که شهادت شان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود و برین امر وارد میشود ضروب من الکلام ولیکن بارادهٔ اختصار میگویم
آنکه لا نسلم که جناب سید الشهدا معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
و سند منع الحفا گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای عیسی شما فرموده بود که معاذ الله اگر بنی
امی بریدند بهتر می شد از انکه برادرم حسنؑ بعمل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود را نداند و تخطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند و از طرف امام حسنؑ منافقانه معذرت نهند ولکن المرء یؤخذ باقراره و انکاره اقبح
علی قلبه و این اخوت ایا اخوت اخوه حضرت یوسفؑ بود که دیگران بر حالش رفیق شوند و رحم
آرند مراد آنکه سنگین دلان امت یعنی رفضه که اشک ایشان بر شهید کربلا نریزد مگر وقتیکه
همچو میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزا باشد بلکه ترانهٔ او هم بکار نیاید تا بزنهای رسمی معین نشود
غرضکه امام حسینؑ آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نمایند باوجودیکه حسن مجتبیؑ متبع صحیفهٔ خویش
باشند و شیعه که مخرج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب معذرت کشایند ان هذا لشیء
عجاب فکیف که مجتهد بر تحقیق اربلی جابجا درین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
نثار کنند و اعتراض او را بر همچو شیخ حارثی که استاد شیخ و سید بود قبول نماید
و اردستانی در کتاب امامت باتفاق فریقین کتاب او را کشف الغمه عن معرفة الائمه است
معتبر بنداردا اگر دعوی اتفاق اهلسنت بر جای خود نباشد باری در بارهٔ دعوی اتفاق شیعه هر که شک آرد
مومن نباشد و اینهمه که شنیدی علاوه بر الست که لال کتاب احکام کتاب الله را منسوخ می گرداند و بهار ملت

ابراهیمی ومحمدی علیهما السلام بنظارگیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهداء پس میگوییم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسینؑ در زمانش
برای ذاتیات امامت در آنوقت مبعوث شده ومجاهد کفره شده وخون شیعه کوفه بجوشیده
وامامت امام از مکمن فعلیت بظهور رسیده وانتظام حدود دینی ودنیوی در انوقت بذات والاصفاتش
متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا وقد عرفت بیانها وحال معاویه بر همگنان
که او خون هزاران کس بر خطار نخته وغبار طغیان وبغاوت از هر طرف بر انگیخته وهر چند
حضرت امام حسنؑ زهر دهنده خویش را معین نفرموده ولیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه است
که اذعان بدان دارند که این کار از معاویه بوده وازین هست که شیعیان در کوفه بجوشیدند
وبملاحظه این ظلمها بخروشیدند وحضرت امام حسینؑ را بر جهادش برانگیختند والحاح را بزاری
آمیختند وآنجناب زنهار قبول نفرمود بلکه حکم امتنعی نمود که عهدیکه میانه آنجناب ومعاویه رفته
هنوز برهم نگشته واز کتب شیعه مثل بحار وغیره بوضوح می انجامد که آن عهد بارها شکسته
حالانکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرور بود امام حسینؑ را بر معاویه
خروج فرمودن وهرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی وشبهه نبود ضرور شد اورا هم کشتن
که سر افعی کوفتن وبچه او را نگاهداشتن کار خردمندان نیست فکیف که امر فاعتدوا در کتاب
مستطاب ورود یابد وتا مدت قریب هجده سال درین امر ضروری درنگها بوقوع آمد وهیچ مانعی
درمیان نباشد وفوجهای شیعه منتظم شود بجناب امام حسینؑ ذاتیات امامت تعلق کرد وزبان بنقض عهود
مثل زبان جاهلیت ماند پس علمای شیعه درین معنی که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسینؑ
از حد مت متنزل گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمی آید
قال الله تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ واز کتب اصول رفضه واین هر دو حدیث
مجملاً ومفصلاً بید است [پیداست] که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
می بیند وآنرا نصب العین می گزارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف امام ختم می انجامد وبشارت همسایگی
رفیق اعلی فرا میرسد پس زمان چنین مجاهد فی سبیل الله باشد وامر دینی معطل ماند لاحول
ولا قوة الا بالله وبر صوابدید وتحقیق وتدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب وکجا صحف مستطاب
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی عن الحق شیئا پس ملاک امر امامتش در زمان مقدس
شهید کربلا بالاتر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر جسته مدت وقت می آید
ان شاء الله تعالی واهل عقل را بعد دیدن عبارت علم الهدای رفضه بملاحظه نظر دقیق نه بمطالعه نظر سرسری

بصیرت قلبی مرا افزاید بالجمله یزید شقی اگر بعد ازان زد و خورد باقی میماند باز خروج بر او وقتی میفرمودند
که او نوشته بود بحاکم مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرماید فبها
ورنه سر مبارکش باید فرستادن واین تقریرات که گوش زد گردید مبنی بران بود که زهر ازتدبیر
معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد شیعه
امر جناب امام حسین ع بر کتاب مختوم و صحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایستی
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شهید گشتن بعد از امر قطعی یقینی مشوره و استشاره
و سستی در عزم و تصمیم اراده بر بلکه گشتن از مشهد خویش ببلاد و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا اگر رفضه گویند که تهمل و اهمال در امور دینی خصوصا انصب مرتضوی کار نبوی بود معاذ الله
واما نور دیده خواجه هر دو سرا و علی مرتضیٰ و فاطمه زهرا با وجودیکه از هر جناب امر شهادت شنود و اینهم
ز کوچکی مرة بعد اخری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد و بکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و هدف تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطایف حیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از محبانین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش بخسران
دین و دنیا جمیعا رسیده بعضی از سفها که مجتهد او را بنا بر اغراض باطله خود بعرش برین رسانند البته
بالهار اردستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
و والدینش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
بزاند و غمگین گرداند ولیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال و انکار ازان جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که پابند عیش و کامرانی دنیا باشند
و این بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند در بخصوص برای ایشان چه استبعاد باید کردن
و من میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامین با وجود کوچکی بدلالت آیات سوره هل اتی
باوصف آنکه هنوز قوت از شدائد بیماری نیافته بودند فی سبیل الله بعطای حصص خویش مسکین و یتیم
و اسیر چه مشتاق و محسن و سخیها الطیب خاطر کشیدند پس تعجب از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر انست که پیشوایان رفضه بلکه مجتهدین نیز کلیةً از ملاحظه خصائص اهل بیت اطهار علیهم یقینا و قطعا کور
بودند وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ الغرض بحث هفوات مجتهد عنقریب بتفصیل می آید انشاء الله تعالی
قصه حضرت ابراهیم و سمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالی عنهما فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ
إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ که این از ایمان و ارجاع
جناب سید الشهدا از شیع مجبول هم دست شسته سبحان الله حضرت سمعیل ذبح خود را

بکشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالا فراز و نزد
مدعین ولا باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی بر گردن و دوش مبارک بکشد و خدای عز و جل از وی عهد و میثاق
موکد بر گیرد از اشترا نفس فی سبیل الله متکاسل شود آری راست گفته اند که ان الرفض یلزم النصب
آمدیم بر روایت دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا قرب وفات خود نجبه اهلبیت را
ندانست که کیستند و جبرئیل علیه السلام بیان نفرمود و لفظ اهلبیت بجای اهل از انجهت نهادم که محدث
نجفی این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهلبیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه بدانند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنوقت از مصداق
نجبه غافل باشد و افاضل و برگزیدگان اهلبیت خود را نداند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب و نیز ظاهر است که درین
رسول خدا بیهوش نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض و زمانی حسنین رضی الله عنهما میگریستند
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی و عنقریب می آمد که در تخلیه
چندان اهتمام ملایک رو داد که تجویز نکردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سید در انمقام نشیند فتذکروا التفضل پس مجتهد دیگر اتباع او از مقلدین نخواهند
که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا بعظمت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذو الجلال
پی برند و انکار نمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این راه هم مسدود شد پس عیان شد حال سفاهت
و رفع و لیکن بکار نمی آید که اکابر مجتهدین و محدثین آنرا بر سر و چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
از آن میجویند وقد اقتران المرء یوخذ باقرانه و ایضا تمام غور رفته است که در هر روایت تمام از بهر حدیث مذکور را
که چون حضرت امیر با امام حسن وقت شهادت خود الا کتاب عنایت فرمود او بکشود عمل کرد بصحیفه مذکور حضرت
امام حسین وقتیکه مهر از آن برداشت بلا مهلت بحکیم را در آن دید که همراه هر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب ایشان این نخواهد شد مگر بتبعیت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
و از مرگ خود می ترسید و در ادراک این معنی که اول من یدرم پیمانه عمر شریف لبریز شود و بمنزل مقصود میرسید
و مدبرین دندان بعجز در دادند و بالآخر خود معاویه پی بحل این مشکل برد پس بوزیر خود حکم نمود که سه کس
بفاصله روزی بکوفه روانه شوند و هر در کوفه ازین سمت چون برسند البته سوال کنند از کجا میرسی پس هر کسی
باتفاق لفظ و معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چیست تا گمان کشی خواهد نمود و بر سرها
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شما را خبر موت او نرسیده پس البته از مرض و طبیب و تعبیر و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بوده طبیب فلان موضع قبر فلانجا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرادارند که بالآخر
بعد شهرت خبر در سه روز حضرت مرتضوی چه فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف سید مذکور رسید دلبودند

روز دوم هر کسی ذکر کرد روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس بر ملا گفتند حضرت امیر فرمود زینهار گوش منهید من اول وفات کنم و او را هنوز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته‌اند که او را برای خلافت خود اطمینان کلی بحصول پیوست پس پسی بر بناید که حضرت امام حسن خلع خلافت نمود و او را بخلعت حکومت بنواخت و بعد از امام حسن بظلم و عدوان او را حدی نبود اگرچه تفضیح این سخن طایفه دریده دهن قبل ازین دانستی ولیکن بمقتضای نظم مشهوره خصم از سخن تو گر نگردد ملزم ؛ او را بسخنهای خودش ملزم کن ؛ جناب امام السعداء الظاهر الشهداء ذاتیات امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمدا ترک فرموده الا که طغیان و عدوانش از یکی بهزار کشید حتی که حضرت مجتبی ع را بزهر شهید گردانید کما عرفت فی هذه الاوراق اوراخروج بر هر ظلم و جفای معاویه درست بود فکیف که اینهمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسید و حضرت امام حسین اینهمه نقض عهود و جور و ستم را میدید و باوجود تحریکات و تحریضیات اکابر و عمائد کوفه از جای مقدس خود نجنبید اینقدر مهلت در حکم مذکور که جناب اعور المحدثین و دیگر جهابذه قوم روایت کردند چنانچه از قول مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در حدیث اینهم تصریح بود که و انتر نفسک لقد عز و جل باز مهلت در ان بعد از سفر کوفه هم واقع شد و عزم بلاد دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا اگر گویند که حضرت حسنین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رفضه قبل ازین اتراز بارث و فی در دیر صفحات بیسرائید اند که امام معزول نمیشود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز مهلت مهنا و دور و دراز باقی و در باره بعضی از اولاد و امجادش حکم خاموشی فرارسید آن چه حقیقت دارد و اگر گویند که حضرت امام حسین در مدت بهدایت گمراهان امت می پرداخت گوئیم در حقیقت این شان علماست معهذا اصول خود را جمع کنید و ببینید که مرویات امام حسین ع ابرای اصول افاعیت میکنند یا برای فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه و اینهم در تهذیب اخلاق و چندی از مسائل متعلقه فقه دیگر چه از اصول شیعه بر می آید و حق اینست که چون انجناب دشمن تقیه بود و بها او را که قلب مبارکش تا زمان یکی بود که میرسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل برانست چه دران مصائب لا عین رات ولا اذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس افادتش را که میشنید و از خرمنش که خوشه می چیند الغرض بیباکی و فتاکی این نامشخص را باید دید که بهیچ امر را یاد نکرده و انجام را نداشته براه الحق که هنوز کاسه لیسی الشان اعلم الهدای نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد بلعن نمود که قائل شهادت امام نیستند و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه می نمایند اکنون باید که در هر کوچه و بازار که سواری او بگذرد و نیکیان بکار خود مشغول شوند **قوله** ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین ترهات و خرافات

از ائمهٔ اهل بیت ورود یافته باشد که وقعی را برای کتاب الله اعظم ثقلین باقی نگذارد
اهل افترا چو بپوید که بر طور شیعه هر امامی مخالفت قرآن مجید برگزیده این روایات صراحة وضع نموده
که هنوز آثار وضع از سیمای آن واضح است که فقیر بطور نمونه آنرا ابد فرنهادم و آنچه باقی است در
ابحاث وانظار مشتی از آن خروارها مبین می شود بحول الله وقوته فکیف که ائمه هدی با دیانت آباء شان
و محاورات اکبر ثقلین را تغلیظ فرمایند کما مر نموذجه و مضمون آیت کریمه كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ الی الآیة تکذیب فرمایند هر که خواهد تفسیر قمی را که نزد ایشان تفسیر اهل بیت است به بینند و دسیسهای
که خود حمقا از طرف خود تراشیده اند و نام آن بزرگان گرفتند ملاحظه فرماید که آدمی را از ذکر آن
شرم می آید **قوله** و این احادیث الخ مقصود علامه دهلوی قدس سره العزیز ذکر آن الزام این طائفه فاحشه است
تا بدانند که ماخذ علوم حضرات ائمه نزد ایشان چنین موضوعات است که کلینی در بیست سال آن را
جمع کرده و مقصودش ابطال دین و شریعت بوده که چنین دعوی کرد که دستور العمل ائمه اکبر ثقلین نیست
بلکه لال کتاب است که بچنین اهتمام حضرت جبرئیل همراه امینان ایزدی آورد و مقام حیرت است که کتاب
برای استقرار دین و شریعت بدین طمطراق نازل شود و کسی آنرا نه بیند حتی که چون فاضل معاصر صاحب
منهج السداد که تفسیر دو سه پارهٔ از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاهد حال است وکفی بالله
شهیدا گویا خون در عروقش خشک شد بجهت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند
که اذا لم یکن راس المال عند رجل فکیف بربح و وجوه آن اندک معلوم شد و اندک اندک مناسب
مقام گفته میشود ان شاء الله تعالی و در حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکه عقل هر کس بے مشقت
تعلیم بدان پی میبرد که کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف و احکامش مخالف قرآن مجید
پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب همینقدر کافی شد و جز دستور العمل که نزد امام مقصود است
نامی نماند و این امر خود یقینی ست که چه او خویشتن گم است کرا رهبری کند تا کسی دیگر ببیند و بخواند
الغرض قرآن اهل بیت کسی تا امروز ندید معهذا بحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشت
کما قال صاحب النزهة باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بے اعتبار گردید و مثل توریت
و انجیل گشت فثبت ما قال صاحب التحفة العیاذ بالله رفضه اگر هزار دست و پا زنند و کوه الوند را بر کنند
گاهی نتوانند بر آورد **قوله** پس هر گاه بنا بر اصول اصلیه شیعه امامیه الخ تناقضیکه صراحة در ینجا لازم آمد
بیانش باختصار تمام باید شنید که آنچه پدرش دلدار علی مروت و دلبر بے فتوت در کتب مطبوعه
غیر مطبوعه و هم این فرزندش مصداق بالتیه کان من شابه لیستر فی حدر اخوانه نیز در
تالیفات خویش از غایة کافر کیشی و بدا و ناعاقبت اندیشی مطابق بحار مجلسی
و حق الیقین و غیره آن بدرجه تحقیق رسانده اند اینست که در احکام ائمه زنهار

اختلافی نیست و از روایات و بیان علل شیخ المشائخ علت این حکم هم پیدا است و آنکه
اجتهاد فتح باب اختلاف است و بر ائمه زینهار مجوز نیست پس احکام ائمه انام اختلافی ندارد و ایضاً
اختلاف موجب گمراهی است و انما الدین واحد و در حکمیکه مجتهد الزمانی درینجا افاده نمود از ان ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ماخذ علوم شان این صحف مکرمه باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه ایشان مختلف ورود یابد مثلاً طهارت و نجاست خمر چنانچه بالا دانستی و انتقاض وضو
و عدم آن از مذی همچنین مسائل بسیار و ازینجاست که اختلاف رفضه را در احکام فقهیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم تکذیب نفس شیطانی خود و هم تکذیب پیر دهقانی و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
مجوسیان ایرانی فظهر ان ماذکره المجتهد یناقض بعضه بعضاً مع کونه اوهن من نسج العنکبوت اسخف
و من ورق التوت و هذا من فضل الحی الذی لا یموت و درینمقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در لال کتاب برای ائمه مختوم شده بود و ان اختلاف داشت لبعضی احکم بتقیه و لبعضی احکم باظهار
هو النفس الامریه و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
لازم نیامد و این مغلطه و کیدی است که گرفتار نمیشود در ان مگر کسی که کتب رفضه نادیده یا دیده و بعمق بحثها
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحف یافتند بعضی طهارت خمر را نزد شیعه بیان کردند و جماعه نجاست را
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سابق از کتب شان دیدی و شنیدی پس بمرتبه بدیهی ادلے
رسید که احکام ائمه مختلف بود و تحقیق متقدمین و معاصرین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست فقد ثبت قضا
بلاریب و نیز لازم آمد که ائمه تبلیغ نباشند مطابق دستور العمل و آن مستلزم بغیر تبلیغ است و آن موجب تقول
بعض اقاویل است و قد قال الله تعالی وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
الآیة هذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمه المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد ورنه لازم آمد که باتحاد بودند و خود با همدگر اختلاف کردند
و هو الضلال و الاضلال و از برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده و گفته اینکه
حکم هر یکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد و لفظ مختلف نیاورده و لکن بعد کشف تلمیع او عیان شد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث ما بمعنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور و هو لیس من داب المحصلین قوله و اما ثانیاً پس بعد تنزل و مماشاة
میگوئیم اه درینجا معلوم نیست که لفظ مماشاة برای چه آورده ایا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها و صحف نزول اجلال یافته تا لفظ مماشاة را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن و حدیث را بر طاق نهادند
که بمذهب پیشوای ایشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود پس ضرور افتاد

برای ائمه جنان قرار دادن که از برای ایشان کتابی و دستور العملی مشتمل بر دوازده
صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان است و همین معنی را مجتهد اقرار کرده
که اهل اخبار ماست که بشهرت رسیده و نزد اهل سنت سنیه این امر موجب کفر کسی است
که چنین گوید پس معنی مماشاة صورت نبست و در حماقت بر روی رئیس علمای رفضه
بر کشاد و این محاوره چنین نیست که مجتهد در خاتمه تطهیر تفریع در اصل استقصا گفته بود
که پس اطلاق لفظ شهادت در این محل فیه که احیانا بر زبان اهل السنن جاری می شود
غالبا که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد پس توان گفت که این لفظ سخن
تکیه مجتهد است که جا و بیجا واقع می شود و در انجا بر مزعوم او درست افتاد و در بنجا بیجا شد یاد دارم
که در عنفوان جوانی همراه گروهی از یاران و شاگردان مجانست و محادثت بسخن سنجی
و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر دروازه بود بدرس می پرداختم و بیشتر در بذله گوئی
و ظرافت گفتار در همین بودی که سخن تکیه فلانی چیست تا معلوم شد که بعضی چنین هستند
که تا لفظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و بعضی باشند که وقت محادثت دست خود
بر شکم می گردانند پس روزی یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد هرگز بر سخن تا در نشد
و همه کس خندیدند و او چندان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد قضا را روزی بزرگی صاحب
سجاده قصبه ردولی برای ملاقات آمد و تا دیر نشست بالآخر وقت نماز پیشتر در رسید گفتیم امامت
کن تا پیش رفت و ما پس پشت او صف بستیم اتفاقا خادمیکه سخن تکیه او لفظ مهمل بود آمد که هم شروع کرد
ناگاه بر ما خنده غالب شد امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بگوئید که از من در ارکان یا مستحبات
نماز چه امری صادر شد که شما بران خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بصدور نیامد الا آنکه
عادت ما چنین هست این امر غریب بخیالش راسخ نشد ما همه احباب قسم خوردیم و صاحب سخن تکیه را
گفتیم که بعد ازان کلام که روبروی فلانی گفتی بجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام آن لفظ مهمل را
در تقریر خویش اعاده شود و صاحب سجاده را هم خنده در گرفت و فتنه فرو نشست بیاد می آمد
که آنروز توبه کردیم و باز بر روی دوستی زینجهت خاص نخندیدیم از آنجا که صدور لفظ مذکور از مانند ایام نرگسی
امری عجیب تر بود بیاد ایام گلزار و بهار دلم در ربود که بصد تمنا تا باینمقام رسیدم و از گلبن تقریر تقریر
قدوة المجتهدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن جنان مست کرد که دامن توبه از دست رفت
؎ توبه نتی کردم و آمد بهار ٭ ساقی توبه بشکنم آرزوست ٭ بعد ازین یاد می آید
که مجتهد ثانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه است میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نزد شان نیست
که بنیاد جمیع احکام شرعیه بر ظواهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه ام

بالجملہ لفظ غالب نداى انہمعنى مفيد ہے كہ احيانا بعض احكام بر علوم لدنيہ مبنى باشد بايد آنرا شرح كردن كہ در
شريعت مطہرہ كجاست و آن كدام كدام چيزاست كہ مخالف قران مجيد بود و حكم علوم لدنيہ بران رود
و قيد مخالف براى آن است كہ در موافق كسے از ما نزاعى ندارد و ہو ظاہر و اگر بضميمہ قول و الا مانند
معنى اينست كہ شاد و نادر در شمار نيست پس تخالفيكہ اشارہ بدان كردم از ميان بر ميخيزد و
معصوم طالب بيانست در تخصوص نہ امرى ديگر كما لا يخفى و درينجا بغور نبايد كہ اگر صديق چيزے
از جناب فاطمہ رضى الله عنها طالب و مطابق ظاہر علوم شرعيہ چہ بدى كردہ باشد ہر گاہ معصومين عالم ما كان
و يكون برين راہ روند او چگونہ بلكہ بالاولى نرود كہ اين علوم او را كجا حاصل بود و اين ابحاث
را در نقض طعن الرماح مفصل نوشتہ ام چنانچہ حق تعالى مرا توفيق تہذيب از ازالۃ الغين
بخشيد اميدوارم كہ توفيق تہذيب آن كتاب نيز ہمين عطا فرمايد تا افتخار رفضہ و غوغاے
وجوشيدن شان بسكوت گرايد بالنبى المطلبى و آلہ الامجاد و بعد ازين ناظرين و سامعين را بايد
اندك غور كردن و تاملى بكار بردن كہ در جائيكہ اتفاق فريقين باشد بر حكمى از احكام در انجا
حاشا و كلا نزد مجتہد كجا متحقق است و اگر باشد بايد كہ در اطلاق لفظ شہادت در باب شاہ شہيدان
اتفاق فريقين باشد لاجرم اعتراض مجتہد در اصل استغنا خود بخود از ہم پاشيدہ زيرا كہ مدعاى
او درانجا از لفظ حاشا و كلا آنست كہ سنيان در شہيد گفتن آنجناب تقليد با ختيار كردہ اند
در حقيقت اين مذہب ندارند و اعتقاد شہادت نميكنند و شہادت بر قواعد شان متحقق نميگردد
پس حاشا و كلا در آنچہ بران اتفاق فريقين باشد كجا است حاليا معنى ثبوت رسيد نزد اہل
انصاف كہ لفظ حاشا و كلا از آن قبيل است كہ گفتم و آنچہ در وبروى من وقوع يافتہ بود كہ حقيقت
براى تمثيل اين مقام براى ظرافت نوشتم بلى در تلفظ باتفاق فريقين اتفاق شيعہ البتہ ثابت شد و من در كتب شيعہ
خلاف آن بيش از بيش ديدہ ام و روايات اكابر محدثين شان در ان باب باصول موضوعہ ... و مرحوم
ازان و آنہم بكمال اختصار اعلام مى نمايم كہ كلينى و قدماى او آوردہ اند كہ جناب امير تكذيب ... و مدح
ابوذر محبت ... ميزد كہ در عالم ارواح ... پس اين دعوى خلاف نقل اہل البيت است كہ ...
اول گفتہ بود بالآخر عاجز شد و نيز ظاہر است كہ احكام مجتہدين در دنيا و آخرت چيزى ديگر است و احكام نبى
و نيز تشيعين چيزى ديگر است و برين امر كتب شيعہ مبنى اند كہ اسامہ را از اموال فدك جواد بہ عبد الله بن عمر را محروم
گذاشتند حالكم بر علم لدنى نزد شيعہ از امامى صادر شد كہ امام الائمہ و خليفہ اول نزد اماميہ بود چند انجيب كہ ... شدہ را
بيارى از بنى اميہ خواستند كہ خليفہ شوند قبول نكردد و اسامہ مدعى خلافت بلا فصل كرديدہ از حرب
مرتضوى ہر دو گوشہ گزيدند كما لا يخفى و مخفى نماند كہ چون مجتہد از مالى قول صاحب تحفہ قدس سرہ العزيز
را قبول داشتہ تائيد آوردہ كہ علوم ائمہ عليہم السلام محصور بودہ است و بيانات كتاب مختوم در ينصورت

نیز قرآن مجید از دست رفته باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم و عمل حضرات امرا لباب بعد ازین گفته
که هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوییم الخ حال مقدمه ذلیل او از بیخ بیان شد مصراع فلک گفت احسن ملک گفت
احسنت ۞ پس حال تقریر ناگفته به و قطع نظر از هر کا کتب و حسنه عبارتش یعنی چون بظاهر اتفاق جمع کثیر از جم غفیر و جهود و
مواثیق مستحکمه بر نصرت و حمایت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود الخ وارد میشود که ما بداهت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگذشته خود تصریح کرده اند که از وقت حضرت آدم تا ایندم بر کسی نرفته
و با اینهمه نفاق غر ایشان تقیه نکردند اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجواز هم نبوده باشند که سر دادند و دست
در دست یزید ندادند که بنای لا اله ساخت حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که کوفیه خیلی بکثرت جمع
شدند محل تقیه باقی نماند که موهم آنست که قبل ازین تقیه میفرمود آخیست مال رئیس المنافقین که امری را که
بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین نظر بیان کرده باآنجناب نسبت دادند مصرع
این کار از تو آید و مردان چنین کنند ۞ سبحان الله بقیة المحققین آنجناب که وقت معرکه کربلا در لال کتاب مامور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی می دانند و قبل از آن متقی نمی پندارند ای زاده زیاد نکرده است
هیچ گاه سهو و این عمل که تو شد اخذ کرده و معلوم نیست که کلمه لو تجرأ الخ بنظر این رئیس اهل النفاق در کتاب ترجم
عیسی اربلی که مجتهد او را چنان میداند که قبل ازین یافتی هنوز دیده یا ندیده پس راستی را از کسی مستفسر
و بگوید که این واقعی امر البته تقیه مخالف هست و اگر با اینهمه چنان اعتقادی کند مگر از روز اجتماع کوفیه تقیه
از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست ۞ گر تشیع خود ازین هست که این جر دانم
آه اگر از پی امروز بود فردائی ۞ و آنچه گفته که اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشت و
آنجا هم دانستی که بمجرد وفات حضرت حسن مجتبی خون شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمد و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال مدکی و کامرانی خویش از حد گذشت فکیف بعد از وفات امام
المسموم حضرت امام حسن پس در وجوب جهاد با یزید و العجب من شان کدام وقته از ظن باقی
نماند اگرچه بروایت شیعه دوازده هزار اخلاص نامه کوفیه بعد از موت معاویه اتفاق میفتند که عدد
مذکور را کسی در اشتراط نمی شمارد چه جای آنکه غلو مبالغه اثنا عشریه در هر باب معلوم همگنان هست
که سه صد را بده و از ده هزار رسانیدند و در غایت نقب خویش را نصب العین گذاشتند و لفظ
انهم بکثرت انسان آورده که علم الهدای رافضه بمقتضای اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ کار امامت امام
حسین را باجتهاد و ظن رسانیده و قبل ازین امور بر تاسف رافضه حرام بود کما فی الاصول
ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بر اصول شیعه چنین طاغی و کافر حربی را گذاشتن البته ترک
واجب خواهد بود و انهم عمدًا اذ السهو محال علی الامام عند المجتهد انفقام و آنچه گفته که بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده اقول درین مقام مخفی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش میفرمایند ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء و از ان
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون عمل بران چگونه درست میشود مثلا یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه راست بود پس در انجاح مقاصدش سعی نکردیم البته تقصیری و تقاعدی روداد
و اگر بر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوشش می نمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و همه را خورد و ما در پس پشیمان گشتیم و بسختی با بتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
شدی چرا در مخمصه گرفتار میشدیم الغرض تحقیق این امر چنان فرمایند که مستفیدان شکر گزار شوند و آنچه جناب
مجتهد جالیسی قائم مقام معلم ابن ملجم حمار بی فیغر مایند که زمان سلطنت معاویه طاغیه بود بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب ثقة المحدثین در افادات راوی نقلا عن الرضا رضی الله عنه
معلوم شد که امام برای دفع غیر منصوب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
ملوث شد پس بایستی برو بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدن
پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح کردند و معنی کمال
بلاغت درین زمان همین است و دون غیره الحاصل چون تدارک بوقوع نیامد ذمه آنجناب مشغول ماند
و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود [illegible] و اگر گویند که امام حسن خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین چگونه باوی می جنگید گوییم جوابش در حقیقت بخوبترین وجوه ازین اوراق معلوم تواند شد
معهذا باز گفته میشود که چون [illegible] فرموده بودند که تخطیه عظیم است ان خطا را باقی گذاشتن چه معنی دارد و آن
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه مرتب
کردند و مجتهد نیز با وصف اجتهاد تقلید ایشان کرده و قمار در سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نباشد
فکیف که بانی مبانی بغاوت و هزاران احداث و آمر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا بر
جناب مرتضی باشد و با او جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی فساد و خون ریزی عباد او برانگیخته بود و از جماعت
کبراء اهل کتاب بالتخصیص یزید شقی [illegible] چنانچه ناکرین عبارت کتاب مخدوم می نویسند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین ان بود مقبول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل او وقت یزید فرستاده بودند وقت معاویه
نفرستادند باکسی دیگر را اگر شیعیان بلکه بجهت طیبه ثابت اتقا عمدا از نصرت می نمودند حجت امام بر انها تمام میشد
و بعد ما از روزگار باقی [illegible] بر می آمدند که یزید را [illegible] بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحاکم مدینه نوشت
که اگر امام بیعت کند فبها والا سر مبارکش بفرست معاذ الله بعبارت مقام استفاده نیست که در فارسی رعایت کرده
نیست نیست که [illegible] و در جواب بعض از انها اصلاح در مختصر عبارت گلستان [illegible] که سیاه را اران زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب [illegible] پس [illegible] راسخ است که عرب را رعایت تا نیست لفظی

درین تراکیب نمیکنند پس چنانچه در حواشی شرح ملا نورالدین عبدالرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قالت علیه مبنی بر حذف
قائمه در اکثر نیز لاجرم معلوم شد که درین ترک بسبب غلبه لونیت این محاوره از جناب مجتهد الزمان صدور یافت لکن
الشاعر ع چون غلبه ازین کشش ماده و ششش منه است و بنده را درین باب خیالی بالاستیفا گرمی بود در بسیاری
از مقامات بعبارات فارسیه و گفتگو میکردم و الفاظ وجب الترک را نشان میدادم تا میدانستی که چنانچه در تاریخ
و سنه بیطولی دارد و بعبارت فارسی سابقه اولی مگر چونکه او در عبارت شده بدون ذکر دلیلی تخطیه نموده
بین اتفاقاً بخیال گذشت چنانچه تخطیه دیگر بطور استفاده و طلب سند درین ورق می آید تا تعرفه و تخطئه او و
کمترین تمام و واضح شود که گفتگوی فقیر بعنایات ایزدی مبرهن است مجتهد دریده دهن و کاو کاو و مثل اخ
فرعون یا او از بوم خانه کن و متوهم نشود که وا غازچه شش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود مکاتبی قلیل
از شیعه فرموده نزد امام حسین رسیده بود تا حضرت امام نه خروج فرموده کسی را فرستادند زیرا که لفظ باز دلالت
بران دارد که انها همین شیعیان بودند از عمائد و اکابر و نامه های ایشان بر دستور معروف رسیده بود و در سلطنت
یزید شقی باز دیگر جوک شنیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدند و آنعبارت اینست چون در اوایل خلافت یزید
باز نامهای متوالی و متواتر الخ معهذا اگر طالب الحق عامه فرمایکان می بودند حضرت امام حسین چگونه بخواهش
شان کلیفت میکشیده معذرت میفرمود این خود شاهد بر انست که اعزه و اکابر بودند و بعنوان معتمد اخلاص
عریضه فرستادند کمالا یخفی و این مضمون مشعر بر انست که امام حسین را بایستی از روی دلیل شرعی توجه بدفع
باغی و طاغی کردن قطع نظر ازان امور شنیعه که مصدر آن گشته بود و بیانش در جلد اول مفصل گذشته که امام حسین اعز
از اواسط چنان احسان و جهان باقی نگذاشته و مستقل شده و بل حکومت نیر گشیم کوفت و همیدان را بایک
مرو ثبت آمدم بر غیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه رفضه در باره مناقب اصحاب احتمالات بر می آرند
الحدود کتب امامیه معنی ان الشیطان یفر من ظل عمر چنان قرار داده که شیطان هم تکریش معاذ الله نمیرسد و چندان تجلیل
است که دانسته میکردند و نیز در کتب شیعه کلیته موجود که احادیث ازان مستنبط است در شان مرتضوی
که شیطان همراه جناب مرتضی بود اولی الالباب اکنون حرفی ازان پیش میکنم باید شنید که چنانچه بر ای
مسلم بن عقیل این احتمال بود که از طرف شان مطمئن شده و عرض حال کرد این احتمال درینجا هم قائم است لنظر بحث
الوله سر لابیه یعنی چنانچه حضرت عقیل امانت نفس بعمر بسر گذاشت و در رفاقت کافر حربی اختیار ساخت کتاوفات
خویش بهمین امور مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادت مند او چنان تدبیری در نوشتن عریضه نمود که نام
نشان اهل بیت در جهان نماند که بدون اظهار اخلاص کوفیه آمدن حضرت امام الشهداء بطوریکه همه کس میدانند چگونه
صورت خواهد بست بسا باشد که آدمی از مزید حسد چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست بر می دارد که مصرع
خاک عالم بسر باد رفته باشد چنانچه در کتب شیعه حال ابن سبا دیده باشی که جناب امام حسین کرده نیز خاهر شرح بود و نیز
و ملک بظاهر اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خورده و درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل بر رفاقت

معاویه اماده کرده بود معاذ الله و ایضاً به اصول رفضه تحقیق که چون حالش امام حسین بچشم خود دیده بود آنچه از حضرت
عقیل بعمل آمد معاذ الله خواست که فرزند شر کشته شود و این احتمال بر مقالات رفضه بعید نیست زیرا که جناب ایشان هم
ام کلثوم را بجبر نکاح کرد بفاروق رضی و هم او را قتل کرد بدست ابو لؤلؤ و نیز عثمان را با وجود هرگونه قرابت بحسنت و هم
قتلم بنمود و شریک هم نمودم و شیخ علی قایل شده اند که او قاتل عثمان بود و قاضی رطل بوق و را احقاق برین مثل
عمل نمود که بهر چیز و نا یابی داری بگیر بزو اگر این امور را بر شمارم رساله منفرده می باید نوشت دانای نهان
و آشکار خوب میداند که نزد اتباع شیعه مخلصین گو این امور البعد بلکه محال باشد و لیکن بر اصول این زنادقه
دو جا جلا اقرب است مع آن الاقرب کالعقرب و عجب نماند که آنچه مجتهد از تواریخ معتمده درین ورق نقل کرده
ایشان هم در آن مندرج است که آن وقت که جناب سید الشهدا بعراق تشریف برده آغاز سلطنت یزید پلید بود و هنوز حکم آنرا
استقرار نیافته و بنده در رساله قدیمه خود این امور را ترتیب داده ام و اقوال علمای اعلام مندرج ساختم مجتهد در آن مقام لم و لا نسلم در
نباخت و بچون و چرا نپرداخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و تناقض و تهافت و قیل و قال و را بمیزان فرا
باید سنجید دهی هذه که در استفتا بود که خلافت یزید بقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدیهی است و مراد از قهر او استیلا
تسلط بر آفاقهم سعه نیست که نادرست و مناط امامت نتواند شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفا و اکثر پادشاهان بنی عباس
و آن در وقت که امام حسین بعراق رفتند حاصل بود و مراد من از علما تصریح صاحب تحفه است در جواب بعضی از
استفتا که در آنوقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکرده لفظ یعنی آغاز سلطنت او بود و مستحکم نشده بود و این همان
مضمونست که در کتب معتمده آورده باز گفتگو در آن چگونه او را می زیبد و از اینجا نیز مانند سفیده صبح صادق روشن شد که مجتهد
هیچگاهی نزد ماهری نرفته و نزد استادی زانوی ادب ته نکرده مگر نزد پدر خود که پیر دهقانی مذکر کتاب قریه بی اشک
جامع بود که احوال اغلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناظرین و سامعین از اهل استعداد نیک میدانند بجدیکه
دندان بر جگر می فشارند و فرزند پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی بسبب سلب حافظه مثل مجتهد فالی انهم یاد ندارد
در تشیید المبانی بالا چه گفته و چه خرمهره ها خرافات که قبل ازین نسفته بالجمله مجتهد بعد از تمهید مقدمات از تواریخ معتمده مذکور آنچه مرقوم نموده
محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیه ثابت نشد و آنهمه کشش
و کوشش او دال بر آن است که اگر این اسباب جمع نشدی آنجناب را بایستی تقیه کردن و به بیعت یزید در آمدن حالانکه
امام حسین پیش مانعین ازین سفر بالخصوص محمد بن حنفیه برادر را آنچه فرمودند اکابر شیعه بیانش کرده و من نقلش
نمودم آن همه دال بر تکذیب همین مضمون است که دانستی بجهت آنکه حاصلش بدین عبارت میرسد اگر در دنیا پناه و
تحت و وسعت جائی نیابم و منافقت الارض بما رحبت بیعت یزید نخواهم کرد یعنی هرچه بادا باد تقیه نخواهم نمود
پس این مجتهد بالیقین دروغ زن است و حال تلمیعاتش چنان مکشوف است که شمع در انجمن و آنچه بعد
از سطری گفته که هرگاه قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود این
قول همه ساخته و پرداخته ابن رئیس المجتهدین و انیس المسولین ناصبی ناپاک را بسماک برابر نموده بر آنکه

که چون امام حسین در صحیفهٔ مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود فوراً انچه حکم بآمده بود که جهاد بکن و بکش و کشته مشو
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم که دیر یکساله حسین و اهل بیت خود را همراه ببر که خداوند
عالم میخواهد که تو را شهید و عیال تو را بدست دشمنان اسیر ببیند انحراف را از چنین شهادت بدان جناب
عالی بقاب امام الصابرین والمجاهدین ع که تنها ملائک ثناخوان او ع که جن و بشر گشته قربان او نسبت کردن
بدان مصیبت خانه جبیت و در کل اسفل بار را بر خویشتن واجب گردانید لست فکان بحر الکلاب العادیات وقد
قتل وما طلبنا من اول الامر فلقد حصل و ایضاً معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین ع میرفتند بجاییکه سفر کرده بود
از آن حر بن یزید او را بمشهدش رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر برد چنانچه می اید در عبارت علم الهدای
شیعه از ارشاد رسول خدا است تا بید معاذ الله به بین حضرت ابراهیم و اسمعیل را که هر چند شیطان رجیم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش ننهادند و داد سر فروشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر خاص و خطاب
مخصوص داشتن نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین آنرا دیده و معاذ الله شربت شهادت آنجناب را گوارا
نگردید و جان خویش را عزیز داشت از انجا که مجتهد در مقام دامن دیگری ناصب اهل بیت با وجود دعوی سیادت
و پیشوای او محکم گرفته و او حقیقت امامت را ندانسته دشمنان جناب امام حسین را از اوج عرش اعلی معاذ الله تحت الثری
افگنده لاجرم بقدر ضرورت مدح سگزاری او بجا می آرم که این پیشوای نواصب بخیال اینمعنی حوصله قیل و قال درین باب
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات کما اشرنا میداند و در احادیث ائمه طاهرین که خصوصاً
حضرت امام ناطق وحید مجددش علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین بغور نمیفرماید چه کلمات حقه فرموده اند که سرمه دیده
اولی الابصار تواند بود و لکن من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و محصل هر دو حدیث منیف چنان است که هیچ بنده
را با حضرت آفریدگار قرابتی نیست و منتهای مبنای ما آنست که انچه برای مادران مومنین قرار یافته که صاحب احسان
را اجر عظیم باشند و کسیکه گناه را مرتکب گردد او را دو گونه معذب کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام را چه
آمد بسبب آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعان نشر ننهاد قال الله تعالی انه لیس من اهلک پس علم الهدای نواصب را بایستی
چشم عبرت کشادن نه از در سرکشی و خودرائی در آمدن بخیال بود که جوابش مطابق کلامش در عبارت عربی نویسم
ولیکن چون مجتهد بسیاری از مقالات رسالهٔ قدیمه را که متن تشیید است تفهیمه چنانچه باید از آغاز تا انجام دانسته پس
ترجمه ان بعبارت سلیس مهیا کرده و اینمعنی موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم وارد سهولت
واختصار در آمدم پس بدانکه شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و تقریرات ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر براه و رسم ایشان قدم
راه بهمین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با التمام باهتمام ملائکه مقربین خصوصاً حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفتند که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و محصل
سخن بعد از رفع تکررات محل آنکه هر چه برای امامان ازین وقت تا مهدی دستور العمل قرار یافته با الذیرا

بجا آوردن و کمر هیچ دعوی نکردیدن و تعرضی نکردن اگرچه نوبت بهدم کعبه رسد و هتک ناموس اتفاق افتد
پس باید صبر ورزیدن چنانچه عبارتش از همان باب که مجتهد و حدیث الآن نقل نموده و دلش اجازتی بذکر این
حدیث بمقتضای اموریکه نمونه آن خواهی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را از دست نه گذاشته
براه اهل سنت افتاده و دامن ایشان در گرفته ورنه تعصب و نسبت باطل بجای رسیده که باظهار مجلسی در حق التقیه
وغیره ایشان را مخالفت فقرات ائمه که همیشه بلباس تستر در بر داشتند و اقتدا میکردند این نجس العین عین نجس
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در خصوص نتوانند ازین معرکه جان بسلامت بردن و راه
جواب مسدود پس از اول خود را متجاهل گردانید و گفت ما بالیقین میدانیم که چون بگمان و خیال امام غالب میشود
که حق خود را خواهد رسید و بنابر اثبات امامت بنوعی از حرکات و افعال واجب میشود ابتلاء ظلم اگرچه محنت و مشقت کشد
که تحمل آن تواند کرد و ازین کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت کلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر افادات
امام رضا هم بگوش او نخورده و انهم در قران مجید نخوانده که امامت باری عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست کشید
ونه این حدیث را گاهی دیده و شنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل و این احادیث و روایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من آثار الحجر فی او اسکیتم که حضرت را ابولهب رجم و لعین
سنگسار میکرد و خون بر بدن مبارکش جاری میشد و بعد از هجرت آیت اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا فرود
آمد و جهاد واجب شد و ازینجاست که جهاد از ذاتیات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور عباد بدون کشیدن
مشاق و محن و سر فروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت بافاده علما و مجتهدین که از تصریحات
حضرات ائمه باخود بجا آن امور را شرط گردانیده اند و اگر او حقیقت این امور را میفهمید النسبت چه ضرر در بود
محنت تالیف تنزیه الانبیا بر خود کشیدن بایستی مثل حضرات ائمه در ثبوت خود بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن و این مجادله با مناظره هرچه گوئید در کافی بعنوانی مذکور است چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته و در حقیقت کم از دشنامها نبوده و از زید شهید سر زده که زبان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه وسلم
از مناقبش تر بوده چنانچه از تصانیف صدوق و معلم بن معلم حارثی که معلم این مدعی سیادت است واضح شده نیز
از روح بر فتوح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق و قیام بامور امامت
بنوعی از فعل واجب میشود و باین وقت انقلاب دول و تبدل دخول سلطنتها و بهم رسیدن افواج مومنین
پاک که نام سنیان دران نباشد در ریاست صفویه و قاجار و غیر ایشان ظنی نیز بهم نرسید صاحب
جابلقا را که هفت اقلیم در وسعتش کم شود و درین وقت سید مرتضی را هم و وجودی همی ماند حیف آنکه لال
کتاب بکشاید فلیف که وجودش نزد شیعه هم نباشد فکان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
معهذا اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کنند که این قاعده را حضرات معصومین کی بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهور است و ازین جهت اجتهاد حرام گشته چنانکه

می آید انشاء الله تع وثانیا اگر از آحاد و تعیین شد خلاف تصریح تست در هر کتاب که لا یوجب علما و لا عملا و کتب
اصول از متقدمین و متاخرین بدان پرگشته و اگر از متواترات باشد بیان آن برای خاطر آنانکه درین
معرکه قدم نهادند چه ضرور ست و بدون بیان چگونه اطمینان توانند شد سبحان الله علمای رفضه را علم
حاصل شود بامر مذکور و حضرات ائمه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف الغطاء را از دوست
نقیسا شان ایشان در وجوب آن فعل تابع ظن باشند و خون خلایق بریزید و سر خود را نثار کنند و صاحب
یقین نباشند آن هذا الشیء عجاب ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور دانست او چرا ذکر نکرد و پر ظاهر ست کا گر ذکر
میکرد البته سائلین می پرسیدند که در صحیفه خود از جناب قاتل و اقتل و تقتل دیده بود یا نه اگر دیده پس
همین مقام ظن ست تا یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوئیم آن طفل ممیز بشرطیکه از اهل لسان باشد
یقین خواهد کرد که مراد مخاطب این افعال امر کرد و بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را رفضه
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت برباد و گنه
لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نمود بصحت و استفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل هم بهمل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لاجرم معرکه آرا گشت
ضرور افتاد و لا حول و لا قوة الا بالله و چون حال احادیث کافی چنین باشد که لا یعبأ بها ست پس
معلوم نیست که نسخه سلیم را تلاش خواهد کرد که الکتاب موضوع شان آنست و کتاب نزد من بمحنت شدید
بهم رسیده بود و حاشا که در آن باشد که سفر آنجناب فقط باجتهاد و ظن بود که هیچ پس ظاهر همین ست که
چنانچه معرکه کربلا متفرع گشت بر ظن نه بحصول الیقین معرکه جناب امیر همچنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نصوص زینهار در میان بود
بلی اجتهاد و جناب امیر مقرون بصواب بود و انیمعنی را محدثین از جناب مرتضوی معنعن آورده اند که اجتهادا
بوده نه نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و متحرم که هر گاه یکی هر دیگر برادر وقت
موت خود وصیت میکرد و خبردار بر گفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین بیش از بیش
برجای خویش که لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین اینا حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفته اند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بوی همین بدماغ میرسد و ذکر یافت
بالا گذشت همین که یاد می آید که دلدار مجتهدین قریب این روایت آورده و در مواعظ حسنیه ازین تقریر
که صاحب صفیه ترتیب داده عیان ست که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد ورنه مدعا
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان هذا من قبیل ان بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان خیالم که کوفیه ترا برانگیزند نه تو نهار بر حرف وحکایت

ایشان مغرور تشوی پس در حقیقت تبلغ ظن جهد نه بود نه کان معصوما لا مجتهدا د توثیق جمهور ایشان را که بافاده
مرتضوی نهج البلاغه نطق عجیب داشته کمانی نهج البلاغه چه اعتبار بلکه مثل مشهور که هرگاه قسم خورند بالیقین تهمتم که دروغ
گفته اند و حیرت است که کوفیه در وطن خود باشند و امام را طلبند میباید که امام هر جا که باشد حاضر شوند و هر کاب
سعادت انتساب شده جهاد و حاضر باشند خواه حضرت براه شام روند خواه بکوفه داخل شوند و سلمنا که
ابتدای مکاتیب از کوفیه بود ولیکن چنین کسان را که بار بار بیوفائی کرده چه اعتبار چنانچه در وقت سید النبیین
و راشدین معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد از آن سخن ایشان
بدرجه قبول نمیرسید اگرچه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم نوشیده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مختوم را اصلی نبوده که آنجناب فعل برادر بزرگ را تخطیه فرمود و شیعیان هم نبسته
اصلا و مطابق لال کتاب ست و لم و لا نسلم را گنجایش نیست نه کلیه و جزئیه چه جای جزائقی الی غیر ذلک و هرگاه
امام معاویه صعب باشد [illegible] بیعت و اتباع ایشان امام را ضرور است آن صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و پا زدن [illegible] کار دیگری بود سبحان الله
حلال مشکلات امام میباشد او درین وقت بکار نیاید [illegible] که
و انه کان [illegible] الزرتی سائلین را جواب چه حال آنکه قلب شریعت میمود و حکام غرضکه صاحب عشریه [illegible]
چیزی دیگر [illegible] یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته علیه العذار و میر و و هنوز از نوم غفلت متنبه
نهم ادراکه قلم در دست دارد هر چه میخواهد عامیانه سخن می نگارد و کسی را چنین جرأتها باشد از محققین شیعه
[illegible] مشهور را از اجله سادات و علما و انسته برابرای بلکه تفوق بر گوشوار عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهدا امام الصابرین فی الباساء و الضراء موسس بر ظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را تخراش و کلمات بی ادبی و بی اندامی مگو که روز حشر تراسوی جهنم کشند مگر
نخوانده شده خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصا راکب دوش سرور عالم را منسد الی ایا یاتمعنی [illegible]
فنتی که برای هر امام علم ما کان و یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان محمول
بر ظن باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون کتابها که در عقائد تصنیف [illegible]
بدان [illegible] ماخذ [illegible] ندانی و سطری از آن نمیخوانی که در حق حضرات ائمه گفته اند که بهتر اند از جمیع انبیاء و میدانند
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان بامر خداست و هر چه
میدانست حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم فرمود جناب امیر را و همچنین هر امام متاخر میداند علم متقدم را و
در هیچ چیزی برای اجتهاد نمیگویند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعا و یقینا از جانب رب العالمین
نه بظن و همچنین معاذ الله در جواب هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را با ایمان و
کفر و نفاق و اخلاص می شناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض می شود نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان بر ایشان روا نیست واخباریکه دال بر سهو ونسیان ایشان باشد همه اش محمول بر تقیه است
که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصائصهم وخواصهم پس حضرات امامیه این
دروغها گفتند وحق آنست که امت ابن سعد علیهم ما علیهم ولا صور خیالیه خولیش را بر اسامی مقدسه بربستند ودانسته
که اعضاء الاخوه لیده اهل سنت نجات یافتند وبیگان شیرها که تا نوفار غرق شد در دروغ گفته فالعجب کل العجب که احوال امیه را از الفاظ
وجواری امامیه بظهر قلت شب وروز یاد میکنند واین بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان حواس وزیرکیا
یا دمنیفر ماید متحیرم که دیگر امیه عموماً فرزند خاتون نرگس وسوسن وریحان خصوصاً چنان باشند که در کتب دین
وایمان شان حتی رساله منفرده علیه بقر مجلسی بران شامل است ومن درین سطور بعضی ازان را نقل کردم وفقره زیر العینین
الرسول والبتول مقربات شهادت خور والتطن وتخمین داند یا حسین راکب دوش رسول الثقلین راس رئیس
کوفیه مدعین مزید ولاجنین ناصبیت وخارجیت اختیار کرده وهنوز معتقدین او ازان توبه نمیکنند وقلم درست
دارند وزیاده تر موجب حیرانست که حضرت امام حسین ازین گمان خیال چنان اندیشید که بالفعل همهم هواخواهان یزید
را که متصل وقریب اند لشکر کوفیان کفایت میکند پس گمان وجوب سفر عراق قوی شد ودر آن وقت خاصه
معینت رفضه تعداد فوجهای یزید البعد از هزار دو صد سال دانند که کتابی معبر ازان است وحضرت امام
با وصف ارادهٔ جهاد ازان هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را ازان چه
سود وکدام روز بهبود که لشکر شام هر صبح وشام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده بود که فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد وحیلها وخدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر را برهم میزد ودو
ملک از دست در بود وشکست آمد وفتح وظفر رفت وگذشت واینجا گفته اند که هر دو آخر بین مبارک بنده الیسع پیش از
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازین ناصبی در پرده انکار میکند وجای دیگر کلیم میگوید بار انکار صریح از علم و
معرفت آنجناب کرده میگوید که غدر وبیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت ودلیلی که ذکر کرده از دعوی خود شر که مسلم
در کوفه داخل شد وابن زیاد مطرود وبعیادت شریک آمد وشریک با مسلم شریک شد که او را بایگشت واین امر صورت
بست ولیکن مسلم او را قتل نکرد وعذر آورد که حضرت صلی الله علیه وآله ازین منع فرموده واگر ابن زیاد کشته میشد مسلم
دار غمیدان بازی می برد یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد واهل خلوص که در فوج بودند وظاهر شان با یزید بود
وباطن شان با امام شریک میشدند ومیگشتند فوج بنی امیه را که در کوفه بوده وقابو یافتن چنین دشمن دین را
گذاشتن قرینه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول رفضه که مطاعن حضرت عقیل را برملا گویند مغشوش
بود کما اشرنا الیه علی اصول الطایفة الفاحشة واگر حضرت از فتک منع فرموده انهم ارشاد کرده چنانکه فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعة پس هر سخن وقتی وهر نکته جای دارد وچون یزید حضرت امام حسن را شهید کرده فریب داده
جعده خدعه باصوبه وار بدگوهر دشمن خونخوار او بود او زمست بنا شد فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم گفته
اند ۵ مکار کره کند کمان رنجه دشمن چو به تیر میتوان دوخت معهذا اکثر مین امامیه قید مومن در حدیث

ذکر کرده اند از انجمله حدیث مخفی است که گفته در حدیث آمده که من فیک بمومن یزید نفسه وماله قدمه مباح شاید
که ابن زیاد با آنهمه شهرت نصب ودشمنی اهل بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس یزید که کمتر از ابن زیاد
بود چرا نزد شان مومن نباشد وچون ثمالینی درین باب خاموش ماند باید معتقدین او را جواب
دادن فکیف که شیعه نقل میکنند درباب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از یزید کسے را در
مروت زیاده نیافتم وحقیقت اینست که درینباب خود نص ثمالینی می آید که یزید در رحم ورقت از ابن زیاد
زیاده تر بود ودر جور وجفا کمتر الغرض دلیل مستبعد ثمالینی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه با نتظام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فیکف که ثابت کند که در خیال شریف امام مخطور نمیشد بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه ابن زیاد آید او را باید گشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصبی
منکر علم وتعیین امام همام آن باشد که مسلم اگر خیال شکست ومغلوبی خود میداشت در کشتنش تقاعد نمیکرد
پس بظفر خود او را اطمینان حاصل بود پس امام را نیز طفلان هم مثل سایر هر فرقه را مضمون واحد شنیده اند
که جنگ وسردار وجوانان وپیران حتے جهاد انبیا بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه وعلیهم کما سبق و
بر ظاهر است که این قیاس اولویت بنوز سیما نزد این منکر علم امام حسینؑ پس تواند بود که مسلم متیقن باشند بظفر
دانه کان نا خرا حضرت امام حسینؑ را که فعل آنجناب مبنی برظن باشد بقول ناصب تیر بجا فانه کان غائبا واگر مدعا
چیزی دیگر است و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچک بدانش هستند بیان فرمایند که بدون
فهم وادراک چگونه کلام اهل النقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب اینست که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین نهی حضرت بود واگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن در قابو کی
می آید پس قیاس بیجا بطور اولویت باشد یا بدون آن و مخفی نماند که عبارت تنزیه که حاصلش نهی که اگر
جنت ابن زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج یزید آنانکه ظاهر وباطن شان مخالف بود شریک میشدند ومنضم به مظفر
میگشتند لالت بر آن دارد که گرشان اهل تقیه بودند وبنابر ان همراه حر بن یزید ریاحی بگر برای محصور کردن میتیده گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم است که فقط رئیس ایشان ویکدو دیگر شریک امام حسینؑ شدند بندرت وهمه ایشان مقاتلین
آنجناب گشتند چنیت حال بتقریر پس چه عجب که بجهت تقیه امام را بکشته نزد خدا اکرم باشند چنانچه از رساله قدیمه بر آید
وبعبارت تنزیه حبیه دلیل آن باشند کما لا یخفی بعد ازین دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هرگاه ابن زیاد هانی را محبوس کرد حضرت
مسلم جماعتی را از کوفیه همراه گرفت وقصر ابن زیاد را محاصره نمود وگویا مخرج نفس او را فشرد وابن زیاد از جهت
خوف وناامیدی در دار الاماره بست تا آنکه مردم منتشر شدند ومردم را ترغیب میداد ندبانعامات یزید وتخویف
میداد ونمودند از غضب وعضب او ودر رسیدن فوج ومنع میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل پس تقصیر وتقاعد کردند کوفیان
و اکثر شان جدا گشتند پس وقت شام قلیلی باقیماندند ونوبت بشهادتش رسید انا لله وانا الیه راجعون مولف
تنزیه با نصب عداوت تمام من بعد عذر تطویل مینماید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که بظاهر اسباب ظفر بود وبار این

قضیه منعکس شد و این کلام ناصبی قاطع قیاس سابق است که مسلم بیچاره گمان غالب داشت که صبح خویشتن بخود
حضور امام را یقین بجا باوصف غیبت فانقلب ما قرره الناصبی فی ذلک المقام کما لا یخفی و ایراد این قصه بلفظ القضا
همان معنی را میخواهد که بیان کردم تا ربط میان دعوی و دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و حاجت
باعاده ندارد و عجب که قیاس کن ز گلستان او بهارش را نیز بار میگوید که هرگاه امام همام بر شهادت حضرت مسلم خبر یافت
بدرستیکه قصد مصمم نمود که از سفر و جهاد مذکور مراجعت فرماید برجستند فرزندان عقیل برادران مسلم شهید و در مخالفت
این امر قسم شرعی خوردند و گفتند که ما مراجعت نخواهیم کرد و نخیزد تا حصول انتقام یا شهادت امام همام فرمود در زندگی خوبی
نیست بعد ازین مردم بر اصول امامیه نقضه لقول مجتهد البتة یصیبهم رجوع از جهاد و شهادت حرام بود و سبب ایچ ...
تصریح نمود که برای انجناب در زلال کتاب این امر بتاکید تمام نوشته بود که خروج بکن و بعد جهاد کشته شو و قبل ازین
مفصل گذشت از کتب مجلسی که حضرت پیغمبر درین باب تاکید شدید فرمود و پس انحراف ازان چنانچه عنقریب تفصیل
آن می آید قطعا و یقینا به مذهب امامیه حرام خواهد بود فکیف بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا دانستی آیات
کریمه هم درین باب نازل گشته بود و کما بینه المجلسی فی تالیفاته و قد نقلت فی المجلد الاول بار ثانیا میگوید که بعد نهضت
خبر آمد همراه فوج امام را از رجوع کردن بجائی که ازان آمده بود باز داشت و گفت جناب را نزد ابن زیاد خواهم برد
امام قبول نکرد و هرگاه دید که عود داشت که ارم نه سفر کوفه میخواهم راه شام بر گزید که میدانست که یزید در رحم زیاده تر است
از ابن زیاد و یاران او پس سفر کرد بشام تا رسید عمر بن سعد بلشکر عظیم و قصه مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
خود را بتهلکه انداخت حالانکه مرد و سیت بتحقیق که از سه چیز یکی قبول کنند که بردم از جائیکه آمدم یا بیعت یزید کنم که فرزند
عم من است تا ببیند شد انچه رای اوست یا بسوی سفر بحدود اسلام و یکی ازیشان باسم عمر سعد نوشت با ابن زیاد
آن مردود انکار کرد و حکم جنگ داد و ازین عبارت اعتراضیکه بر مجتهد بود زیاده تر قوی شد زیراکه انصراف و
انحراف انجناب هم حکم از زلال کتاب بظهور پیوست و هم از آیات کریمه قرانی و هم از تاکید رسول یزدانی معاذ الله
پس مجتهد را دو گوش و یک بینی هم نماند کما لا یخفی الحمد لله از کلام سید السادات رفضه که در لباس ... اهل بیت
تجمل ساخته و کارش از مخالفت ائمه هدی در گذشته یا بقای نمونه خدمتگذاری او فراغ حاصل شد اکنون ...
این زمان متوجه باید شد که نمقدار ... دانست که بعد از گشادن لال کتاب ...
ازین عبارت چنانچه حق مبین ظاهر میشود که آنحضرت را طی بر عهود و مواثیق ...
پیش عقلا و علمای فریقین گشادی و باغ سبز نمودی تا درین روز سیاه ...
ثابت کرد بر اصول موضوعه رفضه که حضرت شهید کربلا از اختیار ...
جوانمردی بار این امانت بر سر دوش مقدس بر داشته بود ...
داد با وجودیکه او بهره از طیب ولادت نداشت تمام ...
که مذهب حنیف حضرت ... مبارک به ... شهادت ... انداخت ایا

یالیل
ای و

قرآنی را یکا منسوخ دانست وکفر چنان باشد کلام و اسلام اوست چه جائی ایمان و چون ایمان قطعاً نماند پس از عصمت
و امامت و شهادت چه نام توان برد و کسی که برخصوص این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی است
علم الهدای ثمانینی باشد یا رازی و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد فانی و زمانی پس ازین کلام که ازجناب رازی حاصل
شد غیر ازانکه عقلای فریقین بر ریش و رانه تو بخندند و مقلدین تو بویل و ثبور نگرایند فایده نیست مگر آنکه طرق
ناصب مذکور برگزینی و مانند کور موصلی مسلوب البصر والبصیرت گردی خَسِرَ الدُّنیا وَالاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الخُسرَانُ
المُبِینُ ۞ و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدفاتر طوال آید و در قرطاسها سواد و بیاض رو و دل من
اجازت نمیدهد مگر اینقدر که اهل کوفه هزاران هزار دل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و از هر گوشه بر خیزند و بجوشند و یزید دوز را وندهای او را بکشند بعد ازین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آب فتنه بجو آید که غالب اوقات شکست و ذلت همقرین بودند و گاهی لذائذ دنیوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و هوش هم نشنیدند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بترفه و آرام عمر خود بسر نمایند و از علت مترقبه و ثواب آن معنی هم خرما و هم ثواب ریابند که صبحی تا شام
چلتا ہو مئی گلگون کا دور شب جو ہو تو ماہ رویون سی کنار و بوس ہے ۞ و آنچه گفته که بر ظاهر است الخ کلامی است
مجمل پس صاف صاف باید گفت که زمان معاویه که دریای خون اهل اسلام دران جاری شد و هر گونه بدعهدی
دران پدید آمد تا آنکه بخلعت خلافت متحلی گردید و در مقابله چنین احسان آنجناب اسارت که حضرت امام حسن را با
بزهر هلاهل شهید نمود و بعمل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نداشت چنانکه در سابق مجالش از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک ذکر شرائع الهی می نماید و در زمان یزید هنوز زنجیر بیعت ستانی که هر پادشاهی در آن اول میکوشد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان است بصدور نیامده معهذا کاتبین و طالبین درین وقت همان جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن در بیرون زمان و عدم حصول در اوائل آن معقول نیست بلکه آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عمامه و نوری منسوب به تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول میکند
اگر بگوید که عمل امیه بر امور ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب تصریحاتش مسدود و اینقدر رخو دید اهمیت
هر رسم که بعد از استحکام خلافت هرچه از مکنونات خاطر پادشاهان است بوقوع می آید و هنوز نداد او
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط بظهور نرسیده بود چنانچه قبل ازین از عبارت ابن ابی حجر
بوضوح پیوست خروج امام درین وقت نیز دلیل بر آنست که بعلوم لدنیه حکم کرده اند و دیگر واقعات
که بر یزید پلید صدور یافته مثل واقعه حره و وضع منجنیق بعد ازین سانحه رو نموده چنانچه در رساله
قدیمه نیز مبین گشته و کتب طرفین از فن سیر بر آن شهادت داده و محصل تقریر برا اصول قوم
سبب آنکه در وقت یزید بی دینی و بی اعتدالی راحدی ننمود پس ضرور افتاد خروج و اگر چنین نکردی
بالیقین جناب امیر را خروج فرمود زیرا چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا جری الدم فلا تقیة

حدیث معصوم است ونیز وقت احراق بیت وتفریق کتاب ابهمه در علل شیخ وبحار وحق الیقین وکتب مطبوعه
وغیره مذکورست وفوج کثیر هم ضرور نبود وده بیست کافی بود کما فی الکافی واز نهج البلاغت کفایت
امیر المومنین بمقابله هزاران مبارزین ودر بخصوص هم کلمات ثمامینی موجب ناصبت اوست در سانی
وغیران پس معلوم شد که غرض سید الشهداء شهادت بود چنانچه از لال کتاب بر آید که قومی را
عبر که شهادت شان همراه تو مقیدست الی غیر ذلک طرفه آنکه مجتهد میگوید که سفر شریف مخالف تقیه جوابم
لعاد آنکه براجهل فتنه نکم بمجالفت میکنند وهم قواعد شهید که موقفش در حکم زندگانست وعنقریب می آید
انشاء الله تعالی واینجا واضح شد که این مجتهد عرف کافی کلینی را چنانچه باید هیچ ندیده اطرف آنکه بهشت
طویل در آن مقام مسرودست وآوانه بلای تعصب این نظری نکرده روی الکلینی باسناده الی
الکاظم قال قلت لابی عبد الله الیس کان امیر المومنین کاتب الوصیة ورسول الله المملی علیه وجبرئیل والملائکة
المقربون شهود قال فاطرق طویلا ثم قال یا ابا الحسن قد کان ما قلت ولکن حین نزل برسول الله الامر نزلت الوصیه
من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک وتعالی من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک
الا وصیک لیقبضها منا وتشهدنا بدفعک ایاه الیه ضامنا لها یعنی علیا فامر النبی باخراج من کان فی البیت
ما خلا علیا وفاطمة فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت
الیک وشرطت علیک وشهدت به علیک واشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا فارتعدت مفاصل
النبی فقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام والیه السلام صدق عز وجل وبر هات الکتاب فدفعه الیه وامره بدفعه
الی امیر المومنین فقال له اقرأه فقرأه حرفا حرفا فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک وتعالی الی وشرطه علی وامانته و
قد بلغت ونصحت وادیت فقال علی وانا اشهد لک بابی وامی انت بالبلاغ والنصیحة والتصدیق علی ما قلت ویشهد لک به سمعی
وبصری ولحمی ودمی فقال جبرئیل وانا لکما علی ذلک من الشاهدین فقال رسول الله یا علی اخذت وصیتی وعرفتها وضمنت لله ولی
الوفاء بما فیها فقال علی نعم بابی انت وامی علی ضمانها وعلی الله عونی وتوفیقی علی ادائها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
یا علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامة فقال علی نعم اشهد فقال النبی ان جبرئیل ومیکائیل
فیما بینی وبینک الان وهما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا وانا بابی و
امی اشهدهم فاشهدهم رسول الله وکان فیما اشترط علیه النبی بامر جبرئیل فیما امر الله عز وجل ان قال له یا علی تفی بما
فیها من موالاة من والی الله ورسوله والبراءة لمن عادی الله ورسوله والبراءة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ
وعلی ذهاب حقک وغصب خمسک وانتهاک حرمتک فقال نعم یا رسول فقال امیر المومنین والذی فلق الحبة وبرء
النسمة لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه انه ینتهک الحرمة وهی حرمة الله وحرمة رسول الله وعلی ان تخضب
لحیته من راسه بدم عبیط قال امیر المومنین فصعقت حین فهمت الکلمة من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی
وقلت نعم قبلت ورضیت وان انتهکت الحرمة وعطلت السنن و[illegible] وخضبت

يحيني من راسي بهم بخبطة ضمانهم خيبها ابدا حتى اقدم عليك ثم دعا رسول الله عليه وآله فاطمة
والحسن والحسين واعلمهم مثل ما اعلم امير المؤمنين فقالوا مثل قوله فختمت الوصية بخواتيم من ذهب لم
تمسه النار ودفعت الى امير المؤمنين فقلت لابي الحسن بابي انت وامي الا تذكر ما كان في الوصية فقال
سنن الله وسنن رسوله فقلت اكان في الوصية توثبهم وخلافهم على امير المؤمنين فقال نعم والله شيئا
شيئا وحرفا حرفا اما سمعت قول الله عز وجل انا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيء
احصيناه في امام مبين والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام اليس
قد فهمتما ما تقدمت به اليكما وقبلتماه فقالا بلى وقبلناه وصبرنا ما ساءنا وما غاظنا بنده اما دمی آید که در مجلد
اول نظر باحتیاط ترجمه این حدیث طولانی را از حیات القلوب باقر مجلسی آورده ام ولیکن بقدر
ضرورت ناظرین وسامعین را در اینجا برین وجه واقف میسازم که مجتهد البته با وجود علم انجمعی که
عالم خدا ورسول اند هر چه امر فرموده امام را باید بجا آوردن وائمه را القبول مجتهد احکام مختلف
بود حضرت امام حسین مامور بود بخروج وعدم تقیه ولیکن چون در حدیث مذکور شده که از جمیع
آل عبا مهر کنانیده تدبیر اینکه تعرض نکنند بخلفا اگرچه انواع ظلم نمایند حتی کعبه را منهدم گردانند
وکتاب را پاره پاره کنند وهتک حرمت بوقوع آرند البته دانست که حکم خروج با امام حسین تناقضی ومخالفتی
دیگر است بعباراتیکه بطور بابه قد لکه المحساب بران مقام مکتوب بود وآل عبا بران مهر
کردند اما فک خاتم صحیفه که دستور العمل باشد برای امام پس نبود مگر وقتی که سابق از جهان رحلت
اقامت بخشد ولاحق بر مسند او نشیند چنانچه از روایات منقوله مجتهد منصوص است که خواهم بود بران
امیر المؤمنین در خود گشاد وعمل کرد بران وامام حسن مهر تمام خود را بگشاد ومامور به بجا آورد وچون او
در گذشت خاتم سوم آنرا امام حسین شکست وچنین یافت که قاتل قاتل ومقتول او پس مجتهد دمی تردد وعدم ذکر آنرا
غنیمت شمرد وغرضیکه تمامی مذهب ایشان متناقض است متحیر اند تا چه گویند در نطاق عجائب این حدیث بسیار است
اگر از راشدین این امور سر میزد منادی برای آن میگردانیدند پس حسنی باید شنید که حضرت از جبرئیل
بر سید ندای جبرئیل ای اهل بیتی وقتیکه این کتاب فرا رسید وهمچنین نجبه اهل بیت را نمیدانستند
ورفضه هر اسجا تصریح کردند که اهل بیت بحکم حضرت نبودند مگر آل عبا ودر نصب است از نصب بر داشتند
ولیکن وصی را با وصف استفاده یاد داشتند ونه رسید ندای جبرئیل وصی کیست حالانکه در قرب وفات شریف
نیز در توصیت متردد بودند واول حضرت عباس را سه بار حکم کردند بشرطها چون او قبول نفرمود برای امیر
تعیین کردند طرفه آنکه حضرت عباس را خبر فرمود بجناب امیر بیانا بیسم خلافت برای کیست فاعتبروا یا اولی الابصار
که مقدمه نصب وتوصیت روز بود که طلسم غدیر عبارت از آنست بنز حضرت عباس معروض شد بر جمیع شما کافیه جناب
امیر تحقیق یافت باز چه آفت رسید که حضرت عباس فرمود سخن همین است برای هر یکی از علمای رفضه که اذا لقیت جلباب الحیاء

فامنع ماشئت **قوله** اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هر گاه سلاح پوشد الخ اقول العجب که مجتهد الزمانی و نجبا
این حدیث را ذکر میفرماید و از احادیث متواتر تقیه اغماض صریح بکار می برد خصوصا آن روایاتیکه نصوص قطعی است در
وجوبش و پاره از آن در رساله قدیمه و این اوراق سمت ذکر یافته و نور قبول هر امام برآن تافته و محصل آنکه
چون ظن هلاک پیش آید ضرورست تقیه کردن و اگر نکند نه دین او مقبول و نه عبادتی از و بدرجه قبول میرسد
و در ما نحن فیه یقین قطعی بود و بجمیع تقیه مور پس در وقت مذکور که عمر سعد با لشکر عظیم در راه شام ملاقی شده در وجوب
باقصی الغایت رسید اکنون بتشبث بحدیث سلاح وقتی می زیبد که امام را ضرورست افتد و بود هر امر با جناب سید النبیین نمودن حالانکه
تفسیر مجمع البیان مولای طبرسی ایشان بصرف درین باب است که تقیه نیست مگر برای امام نه انبیا علیهم السلام پس ابا
از امامت جناب سید الشهداء انکار توانند کرد چنانچه زید شهید انکار امامت برادر خود نمود و ابحاث این امور سابق
بر گذشت و نیز حی آید و هر گاه حکم امام درین باب چنان بود که از تفسیر مذکور عیان گشت همان روز سیاه برای مجتهد پیش آمد
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فلیف که
حدیث سلاح را که ذکر کرده در عین وقت جهاد بوده باشد چون جناب مجتهد الزمانی بوجوهیکه مید الی مسلوب الحافظه گردیده
بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود میگوید که در احد جناب سالت میخواست که بیرون شهر نرود و اصحاب مشوره
خروج دادند بنا بر مصلحت قبول فرموده لباس پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آوردند بعد تصمیم اراده در عین وقت
جهاد کفار و بجای سفر شام برای بیعت یزید شقی رئیس لیام و فتح عزیمت جنگ فاعتبروا یا اولی الالباب کما معهند از آنوقت که
امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک راست کرده بود اینقدر تاخیر نه مجتهد دون عین اختلال حواس بلکه اشد جنون و للجنون
فنون دور تر چرا می باید رفت که در همین صفحه عبارت نقل کرده او از کلام سید مرتضای ثمانینی مکتوبست ان عمر کتب الی
عبدالله بن زیاد و ما یتصل قال فی کتابه بالمشاجره یعنی چون شاه کربلا فرمود که اجازت دهید که رجوع کنم بجائیکه از آن
آمده ام یا آنکه دست بیعت بدست یزید دهم یا بیلاد مسلمین بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در مکتوبی ازین سوالات
ابن زیاد شقی منحوس را خبر داد او زنهار قبول نکرد و مجتهد مختل الحواس کلام مرتضای ثمانینی را هم یاد نمود و شاید
که معنی آن پی نبرد و را نوقت سلاح جهاد کی پوشیده بود تا کلام این حنبق مطابق شود که سزاوار نباشد امام را
که هر گاه سلاح پوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد وای بیخبر این وقت که بالیقین معلوم شد که مسلم
بن عقیل را شهید کردند و شیعه شنیعه کوفه برگشتند و بیعت امام را شکستند و در فوج یزید در آمدند بلحاظ ظفر
بود و کجا عزم جهاد بلکه بجمیع وجوه وقت وجوب تقیه بود فلیف که این مدهوش عنقریب خواهد گفت که در حقیقت
آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نمود بلکه اراده آن نداشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
اتفاقا نه امدن لشکر کفار عزیمت جهاد مصمم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره دران قرار گرفت که بیرون
مدینه جهاد دهند پس سلاح پوشیده تا در احد محاربه نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
جهاد پوشیده بود غرض که حواس او مختل است نه اقوال ثمانینی را یاد دارد و نه عبارات خود را ملاحظه میکند

و در عجاب اضطراب و پریشانی گرفتار است و بدین قیاس بر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول آن شهر
بود بدین تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد جواب رساله الصارم العین لعین لبصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید نشان دادن که بلای کوری و کورانگی چه میباشد و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که دو شاخ
بر پیشانی وی دمی از پیشانی مجتهد بر آید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا قوله دوم آنکه از کجا که آنحضرت
را السبب کینه دیرینه الخ بر جا و هن این متعسف کجی میگراید و درینمقام اینقدر یاد دارد که علم ائمه بر ظاهر
شرع میباشد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز زبانی رسول خدا شنیده بود
ع مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود ۞ القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدانجهه
رسید که یزید را در نسب شریک فرمایند و ابن عم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس درین
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بوده عقلا و نقلا آیا جناب امیر بیعت راشدین نکرده بودند که
بر سلطنت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در بهمان که دقیقه ازان گذاشته باشند حتی که بارها نوبت
ننگ ناموس اکبر رسید و الضرب تازیانها الشنیعه معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را ازان ام غفلت بوداد
که اطفال و خوارمی رفضه آن را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب بود بر جناب رسالتماب امروز نیا
آنجناب است بر نفس اماره خبیثه خود باید دید که فرد ازوج شیطان الطاق او را چه تعلیم کند و بر تقدیریکه کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری نکردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکند
و غار را بر عار اختیار میفرماید و هنگامیکه شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نه بینی که او ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبید الله زیاد بران مطلع
شد این مضمون بآنجناب نوشت که غیر از بیعت یزید چیزی دیگر نمیخواهم امام آن مکتوب خواند و از دست
بر پشت خود بر زمین انداخت و بمجرد این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانید و او ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب عتاب کرد و او را گفت قبول کن ورنه
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود بنشین حب جاه و دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره در غیر که
بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هرگز بدست نمی آید و حقیقة الامر را نمیداند با وصفیکه شب و روز در
مجلس عزای نشنید و کاره بتاکی میرسد و درینجا لی باکی او باید دید که باز قول ثمانینی را از راه فتاکی اعاده
نماید که حالش را بار دیدی و شنیدی بقیه اقوال رکیکه و تاویلات بعیده دال بر السنت که تا امروز بحقیقت
واقعه کربلا نمیرسد مانند پسر کلان میرابو مناقب خوانی که چون بمکتب ما می آمد و مردم فرمالیش میکردند شوقدم
را بتراهم میکنند ع قیامت ثانی حرم سرا این چه شاه دینی سوار می آید پس مردم می پرسیدند که ازین الکلام
مرامراد است لعد اندک از عجز میگفت که در فیض آباد همین دو سر است یکی لیس علیخان نبا کردم میرزا حسن علیخان را

وتمام عمر همین پیشه سوز خانی داشت وندانست که حقیقت معرکه کربلا چیست هنوز مجتهد الزمانی درین احتمالات
گرفتار است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازین رفضه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از ابوبکر صدیق
و خلافتش رفضه بغایت بیزارند و قصه کربلا معلی بر حقیقت خلافتش دلیل است روشن و مانند گل شگفته است
در گلشن و بعد از تفصیلش البته خواهی گفت که انطباق قصه مرثیه خوانی طابق النعل بالنعل است بعد ازین باید دانست
که اگر ادنی تصفح اکار فرمائی و محنت مطالعه کتب پیش نظر داری لبسا خواهی یافت که خود جناب امیر شیر یزدان شاه مردان
سلاح بر تن مبارک راست کردند قبضه شمشیر بدست گرفتند روزیکه غاصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند که قبر شریف
را بکنند و نماز جنازه بگذرانند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشند و از هیبتش لرزه بر کوه قاف
می افتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند لیکن ببین که این قاعده کجا باقی ماند تجسم که خاصه و عامه روایات متواتر
می آرند که صبحدم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب گشته و خصوصاً از روزیکه محصور
شدند و بنص کتاب تنزیه میرفتند لشام بجهت بیعت کردن یزید اگر فرض کنم که بدین اراده که سلاح از مدینه
پوشیدند باری عقل چگونه تجویز کند که از آن روزها گاهی جدا نکردند و این حکایت چه ماناست بافغانی که کاروبار
الطویل و عریض بدست میداشت و در هیچ وقتی جدائی نکرد کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هر چه بادا باد پس لبسی بر نیامد که مفلس و پیر شد
و در خس پوشی بیمار میماند اتفاقاً وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاقت خویش و نخاروش به عنش در آمد
و بجان بحق تسلیم کرد **قوله** همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست الخ سخنی میپرسم که در قبیله عرب قبیله مثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت نبود و جناب امیر ابن حسین راطنی بود از ایشان یا نه خصوصاً بعد از آنکه بر رئیس فدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته رتق و فتق انرا انتظم ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اشاره
آنجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول دالشی اگر ظن اسمعنی بود که رفیق نخواهند شد
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف تو انمیعنی عیان است که آنها مقتدی جناب امیر بودند و بیعت صدیق نکردند
وقتیکه او بیعت نه نمود و بیعت مذکور بجا نیاوردند و هرگاه او بیعت نه نمود ایشان نیز دست کشادند بلکه انهم
ازین عبارات علمای شیعه است که بودند بنی هاشم کنفس واحده و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد بعضی
از اوله خلافت بران نهاده و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت انها با جناب مرتضوی ذکر نمودند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود و وقتیکه قرآن مجید را که معجزه دائمی رسول [illegible] خراب کردند
و تحریف نمودند الی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته و خلافته پس چون [illegible] رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست نگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
لقلب شریف بهم رسیده ای برایمان و دین شان که انها ملحق بمرتدین و غاصبین [illegible] باشند تا آنکه
دیگران دانستند که بنی هاشم با نجناب را خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب [illegible] منافق باشند

وبرین تقدیر قاضی رطب یوق را چه افتاد که اولشان را در احقاق ومصائب النواصب وغیران از حدیث
ردت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول در اثبات خود صنادیق بزرگان خویش مانند صدوق دگاهد آشته
باشی اظهار بکن ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار بحکم شیخ از اهل تجربه روزگار چو سعدی سخن کو وناد م مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن و انچه گفته که در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ در نیمقام
بالپستی از معنی مصطلح بعد از عاقبت اندیشی و ملاحظهٔ بلندی وپستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود جمع فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من آزمودم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بران کردند که یزید را از تخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب بر لشکر او بتازند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست ایا رقص ابا بیل است یا خرطوم فیل چنانکه
دلدار مجتهدین و دلربای متکلمین زیر مشق مغولین در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و در نیمقام تحقیق است
طویل بیانش بطور اختصار انکه اهل سنت در مطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته و درباره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلمیع انکه نواصب
مفتریان بلفظ خارج یای نسبت اضافه کرده خارجی ساختند باقیماند معنی اصل لفظ در ان نسبت که اول کسی
که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقة الامر همین ست که این ترعات ولعب بنام نامش
نزدند ورنه اگر غور کنی با آن زبان بساکس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کردند و علما احوال ایشان نوشتند
مثلا بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر وغیرهم خروج کردند و گفتگوی ایشان این بود که خود را معزول
گرداند یعنی از خلافت دست بردارد و حضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه در روایات معتبره موجود ست در رؤیای
خود ذی النورین را ازینمعنی منع فرمود پس او قبول نکرد که قمیص خلافت را بر کند پس او را قتیل کردند بعد
از انکه بلوی بر وی نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوابق
اسلامیه او را نهایتی در یغ کردند نبوده و ایضا بنسبت جناب مرتضوی بسیاری از ظلمه و اشقیا راه خروج سپردند
حتی که قوم مطرود دین بتکفیر آنجناب پرداختند پس علما چگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول البغاة نیست ایا از علم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند تو لیکه سر و بنی نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را از اجله اصحاب نیز چنین گفته اند پس این اولیت بر مذهب حدی انطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح انچه در نیباب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگری از افواهان خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد و از سر کشی اجتناب باید نمود و هرگاه انکار از بیعت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بجهت پیش آمدن داهیه عظمی
وسانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه وسلم و متعلقات آن چرا خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
دران نبود فکیف که بنقل صاحب ما مره حضرت مرتضی بمبلغین امین امت ابوعبیده فرمود که من درین مصیبت مصداق

خاطر به گرد بدم علاوه بر شغل جمع آیات قرآنی العنوانی پیش آمد که تحقیق مجلسی وغیره او قسم به زبان مبارکش
جاری شده که بچادر بر دوش نه افگنم تا ازین مهم فارغ نشوم وازینجا شفقت آنجناب را توان دانست که دیگران
مثل زید بن ثابت مفصل گفته اند که اگر مامور می گشتم که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم سهل‌تر بود از جمع قرآن مجید و تلفیق
آیات شریف اما آنچه گفته که اگر آنحضرت را نظر بیعت اهل کوفه می بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
به منظر استنکار جلوه ظهور میدید مگر نفهمیده اند که چون احباب واصحاب گفتند که بپناه بحرم کعبه معظمه بهتر منماید باید
ازینجا سفر نکنی امام فرمود که می ترسم که بدان کبشی من باشم که خونش در حرم شریف بریزند حرمتش ازینجهت باقی
نماند ومصداق این کبش که او را ذبح کردند در خلافت بنی مروان عبدالله بن زبیر بود ولیکن چون امری
مبهم بود بکمال احتیاط فرمود واز مکه معظمه برامد وسفر عراق بوجوه سابقه برگزید واین امر را اکابر رفضه بعنوان
طعن بر ابن زبیر نوشته اند پس اکنون باجتهاد مجتهد الزمانی این طعن از وی برخاست ورنه ناصبیت مجتهد به دو وجه لازم
می آید یکی آنکه تجویز کرد جهاد را در حرم شریف با وصف توسعه که ظن معیت کفایت میکند وامام حسین برعایت آن از
مکه برآمد دوم آنکه جناب امیر بر فوری لقتیل حاکم فدک حال ابوبکر و فوج او امتحان هم کرده بود که نهم حسب سنه گمان
نبین بالبیتی جهاد در مدینه شروع کردن وقاتل امیر سد که بگوید که فریاد رسی بود که پیشوای شیعه بود مانی الکتب
واجب بود نه فریادرسی لضعفه حضرت ۴ اگرچه غاصبین آنجناب را شهید کردند کما مر غیر مره وقبل ازین معلوم شده در
رساله قدیمه که سبب برآمدن از مدینه منوره چه بود وبعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
گوئیم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود وقصاص نه فیصله خصومات نه لفظ ثغور اسلام نه نخوره
خلافت نه مذهب مومنین بآنچه مامور اند از شرائع واحکام دین نه اهتمام جمعه وجماعت پس این امامت ست یا قیامت
ولیکن بر نائب او ضروری است تحقیق اینچنی که ساالقین از سکنه مینا بازار اند یا رستم نگر و بر او لا د او انیم ضرور
نیست که حلاق باشد یا حجام ای بی خبر مگر روایت ثقة المحدثین را از صیرفی درکافی سره کردی یا عبارتش از تنقید
هنوز نه دیدی که از قسم شهر واست نا تمام عیار یا تنقید کرده اولی الابصار که صیرفی مذکور پیش امام جعفر رضی الله عنه
آمد و بخلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسب نیست پرسید سببش چیست عرض کرد قربانت روم از کثرت موالی فرمود
چه قدر شنید بخیال تو گفت پنجاه هزار التعجب میکرد وامام او می افزود بالاخر گفت نصف دنیا پس سوار شده وهمراه او را
گرفت ونوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شد وگله دید فرمود تعدادش بکن شاید که گوسفند بعدد میرسید فرمود
اگر شیعه باینقدار می بود خروج میکردیم الغرض چون جناب امیر را حروب بغاة پیش آمد ونوبت تحکیم رسید چنان قوم
لی باک کلمه هولناک بزبان آورد که هیچ خاسفی وکافری چنان نگوید وجماعه ازی شاه شهیدان آنجناب که تا
روز قیامت غافلان هم فراموش نکنند امروز عاقلان بجز دلسوزیش میگریند بار معامله ایشان بحضرت زید شهید
بکجا انجامید ۵ چه توان کرد شیعیان این اید * بهمین شیعیان بباید ساخت * بعد ازین میگویم که چون ائمه غیر
نیست پس باعث چه شد که ائمه هدی خصوصاً حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق ۴ در نواصب چنان بسر کردند که بحجه

هم یاد نمانده و در تراجم خرائج مفصل است و شاید که در ابحاث سابقه دیده باشی که برای تعلیم شیعه خود میفرمود خبردار
باشید و بمخالفین خود را اخبار مکنید مرا که بگوش خود تبرا از جد خویش یعنی علی مرتضی می شنوم و دست ایشان میبوسم
حالانکه آنجناب را در اول کتاب مامور باظهار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست انجاییکه مجتهد و حدیث را ذکر
کرده که ائمه را باحکام مختلفه امر فرموده بودند چه جای آنکه امام جعفر که شیعه مذهب نبوی صلی الله علیه وسلم بذات مقدس ایشان
منسوب ساخته اند در باره مجاهدین این شروط تسعه را ذکر فرموده که اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ و انیم ارشاد فرموده که اهیرن سلطنت کسری و قیصر
مراد اند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف اند پس رد قول مجیب معیب که مقطع صمیم قلب را ذکر کرده و کتبیه خالص فروخ
لازم آن است نقض جعفری را رد نمودن و جامه ناصبیت را در بر کردن است و همین که رو کردن ابصار نقد العین عین
اورا کور گردانید **قوله** واگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر الصمیم قلب نزد جناب رسالتماب هم بود الخ **اقول** اول
کلیه باید دانست که از روز یکه ایت جهاد اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بتصریح علمای سیر که در سنه ثانی
از هجرت حضرت خیر البشر سیزدهم صفر فرود آمد اباحت جهاد شروع شد پیش از نزول این ایت کریمه و دو ایت کریمه در تحریم
قتال بود منسوخ گشته بعد از این ایت السیف نزول اجلال فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْ
تُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ و گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بیست ایت که
پیشتر نازل شده بود زیرا که این ایت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر ایتیکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ
گردانید و نیز ان ایات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را بآیتیکه در اباحت قتال آمده بود در فرضیت
چنانچه الحال معلوم شد ازین سطور و از کتاب الجهاد کلینی مقدمه مذکوره که اباحت قتال با کفار از ایت اُذِنَ لِلَّذِينَ
بود بر ظاهر است و باتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بر زبان قلم رفت بعد از هجرت شریف آمده فاذا ثبت
پس بیان در خصوص مناظره با مجتهد الزمانی پدیدار گشت اعتراضات او در باره جناب رسالتماب بود که در اوائل وقت
در مکه معظمه صدیق را کفار اذیتها رسانیدند که حتی چهره او بسبب ضرب و شلاق متورم بود و موی سر فش وقت
دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دیده و با کفار جهاد نه نمود انتهی قیل و قال او از ابتدا تا آخر هباء منثورا
وکان لم یلبث شیئا مذکورا شد بلکه از ان جهالت شدیده او بظهور پیوست که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما
خبری دیده و شنیده اما جواب از مفوه او که حضرت پیغمبر علیه التحیة فوج کجا بهم رسیده که از صمیم قلب و قلب صمیم
جمع شوند این نیز بر کوری و کور ذاتی و دلیل اشتباه انش کلمه اینکه اتفاق تمامی عقلا است بر معنی که اگر پادشاهی مدعی العجم
با دشمنان بشمشیر بجنگد و رفقای او در همه واقعات همراه او باشند و پای ثبات افشارند و هر که را فرماید او سعادت
خود دانند مخبر من ملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده اند
و در یکدو وقت لشکر قدرت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه عذر ایشان بشنود و شاهنشاه عفو

تمامیه با این پادشاه مشهوری فرسید و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفاقت خویش جدا
کند بلکه هیچ جنگی و جهادی نباشد که تدبیر و مشیر دران نباشند ایشان را نامرد و بزدل نتوان گفت فکیف که
شاهنشاه مراتب ایشان را فرو برو نو بهبر اید و در امور متعلقه و وقت و احوال خصوصاً در حروب توقیع خاص نایب
شود که با ایشان مشورت فرماید چنانچه والسنتی لیس عیان شد که در مردی و مردانگی و ذوی الرای بودن ایشان
هیچ شکی و شبهه نیست خصوصاً وقتی که فرماید اجله اصحاب خود را آن نایب شهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من بنشینند
فکیف که بعد از وی از مکمن قوت بفعل آرند آن امور که او برای ان مبعوث باشد از طرف شاهنشاه ابد مقصد ظهور رسانند
و طریق او را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سابقه و لاحقه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترویج و
رونق گاهی اتفاق نیفتاد که انچه مطلب شاهنشاه میکرد و مقصودش بود بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه تفرق
اتفاق افتاد کالبرق الخاطف تصدیق کتب آسمانی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار لیسها طاعنین ایشان بهره
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دیگ نفاق و کفر و کینه دیرینه ایشان بمقتضای لِیَغِیْظَ بِهِمُ
الْکُفَّارَ در جوش میاید حال دلیری و مردانگی ایشان هر که را منظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کند
تا بداند که هر یکی از اصحاب خصوصاً صحابه مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر نیستان وغا و نهنگ دریای
هیجا بود و اگر مجتهد از وید لیش کور مادرزاد شوند و بالاخر ندای یا ایها الفقیه ادرکنا در میخور که بر دارند کما سبق
صفاتهم المقدسه و تاویلات الرکیکه من الرخصه و اگر بکتب اهل حق گرایند توانند دانست که نهایتی و پایانی ندارد حرفی
از ان با تو گوییم و بعد از ان راه اختصار بجوییم و بازبه میمنه و میسره طاعنین مهاجرین و انصار بتازیم و لشکر
اولین و آخرین ایشان را ته و بالا سازیم ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا شیر غیر مودود و قریب وادی صفرا همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه اماده پیکار گشته اراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه و سلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب است اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن اسود
کندی عرض کرد جوابی که ع ملک گفت احسن ملک گفت زه ٭ محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجالی
نیست که بگوییم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اِذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس بپیکار کنید با دشمنان ما از ینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن با همه همراه شما با دشمنان قتال می نماییم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و روبروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بالغایت پسندیدند و روی مبارک بسیار روشن
شد و شیخین مکررین همین جواب دادند و بر جوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
منیر شید سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتو آوردیم یا رسول الله
و تصدیق تو کردیم و گواهیم بر آنکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بارها مواثیق و عهود نمودیم

که کلام تو خواهیم شنید و اطاعت خواهیم نمود هرچه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل
و جان فرمان می بریم قسم میخورم بخدای عز و جل که ترا مبعوث گردانید و فرستاد بحق اگر فرمائی که درین بحر
ذخار ناپیدا کنار در آئید همراه تو باشیم و کسی از ما تخلف نتواند کرد ما همه تن بصبریم عند الجهاد و بصدق و
راستی هستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و به برکت خدا پیکار مینمائیم چون سعد بن معاذ بدین قول رسید حضرت
بغایت مسرور گشت و تصمیم فرمود غزوه بدر را و بعضی بر آنند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده
غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات برگشادند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب را
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعه خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل جهل بر زبان آورده پس جوابی
مختصری که دندان رفضه بشکند و بنیاد و لن ترانی و بالاخوانی شان بکند و گردنهای اکابر قوم را بشکنجه
عذاب به پیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد یاد کنم و قصه تالیف آن را نیز بدفتر سپارم
آنکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل فرو مانند سلسله خصومت بجنبانند در
پی تعزیر و تشهیر فاضل بدادنی شد و استفتای جدید بتوسط مزین دایره گردانید خیال الیمینی بدلم راسخ
بود که اگر ایشان ازین گیر و دار و کشاکشی دشمنان خونخوار در عمل انگریزی بسلامت برسند جواب مطابق
عادت خود تحقیقا و الزاما و نقلا باچنان بنویسم تو گوئی که تشهیر و تعزیر مجتهد بپایان رسید ورنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زیاده تر است پس بمجرد رسانیدن شان دبلده کانپور کمر همت بر جهاد بر بستیم چنان لو
که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور باول بشارتیکه بمجرد قدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود
که عهد جدید و تعزیر بلا عد مجتهد در انهم بر اصولش در آن منقلب شد و ذلک هو الخسران المومنین و نیز ان جواب
در رد آن استفتا که بعد از مدتها فاضل موصوف نوشتند بکار آمد کما لا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله
در آن اوان بقدر پنجاه و شصت عدد از کاهنین برداشته تقسیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است چندانکه دلم میخواست شهرت نیافت پس نظر همت بر آن گماشتم که مطبوع شود و چنان مشهور
گردد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد پس حاجی محمد حسین طابع نمونه آن همراه دایره نام صاحب
فرمایش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تخویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج پادشاه نصیر الدین حیدر
است و خبر این خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افتان و خیزان رونق افروزند و فرمودند که از
مردم چنین شنیدم و خیلی پریشانم همین وقت مشار الیه را باید طلبید و دایره سور را متغیر باید گردانید که خطر عظیم
است شاید که بخیال رسید که مجتهد ما را چنین عبارات یاد کرده اند و کلام او را رد نموده اند و تاج مرا نیز ربوده اند تا اصلاح
کردم ورنه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده بر عضو ضعیف میریزد الغرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگویم که حال مجتهد در شهر چه بود که هر که سواری او را میدید بر ریشش او می خندید و مغول و افاغنه بی باک چها میگفتند
و هر کس دانست که چنان عاجز شد که تبهان زرد کرد انیست قصه طبع رسائل بطور ایجاز و اختصار در سلطنت چین متعصب عنید
قطع نظر از انکه دو بار در دار الاجتهاد بتوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبراباد و لکهنو فرستادم و چون
اول را در صندوق تقیه گذاشت انکار کرد باز درین شهر بدست حافظ غلام محمد صفی پوری روانه کردم تا از آن
انبساطیکه با حافظ مذکور از راه قدامت داشت باقی ماند ادم بر انکه آن جواب مختصر چه بود پس بدانکه قیاس منتظم
اولین و آخرین رفضه در مباحث ثمر اصحابه اینست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بگریخت او جبین و جبان است
و بعد ازین رجز خوانی و لن ترانیهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد بد گوئی
و عیب جوئی دادند و از کجا بکجا رسیدند بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم ولیکن اختصار همه چیز
است که در یک سطر گنجانیدم و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد باگریخته بودند ارکان حضرات رفضه که
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام ورزید مطابق اصول مردیه ایشان که جهانده شان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیر او در علل الشرائع و تفسیر اهلبیت اورده اند لاجرم این قیاس در حق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد اکنون هر چه فکر جواب از طرفداران اصحاب بکنند از طرف ما هم بدانند و قصر مسافت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب بتقید طائفه مدار لیاقت از کتب بر حضرت مقداد اسود کندی بود چنانچه کتاب مختار
کشی و دیگر کتب متقدمین بران اول دلیل است و با انهمه مقداد اول کسی است که وقت استشاره در جواب حضرت
رسالتماب باقرار سمع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب گشاده و در کتب
شیعه هم تقدم در جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیر آن از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در هر مشهد شریف شریک بوده و مجید
است حال عمار بن یاسر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهلبیت و رسوخ اعتقاد خود را گذاشته بنصوص
حضرات معصومین مصداق خاص حیقیه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بست بخیال بود تقریباً معاذ الله بیچاره
بعید از نگشته مگر وقتی او را انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پیدا آمده یعنی جناب امیر بر مسند خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین لسانی امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
را درمانی نیست تا انهم بر تحقیق ابن بابویه در علل و استاد کلینی در تفسیر اهلبیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از امیر المؤمنین
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نمانده و عاقبت الامر او هم از میدان در رفاقت خاتم پیغمبران رفت و گذشت
و تنها امیر المومنین باقی ماند و هم نسبیه مازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و تفصیل
مذکور هم دلالت تام بران داشت و ازین سلسله ازین دو تا بهفت کس رسیده که بر تصریح مجلسی در حیات القلوب صحابه
راجعین بسوی امیر المومنین تا خلافت عثمان از حرکت دوامی بسبب سیاره میر سید و حال تزلزل ارکان اربعه
چنانست که در ابتدا از سیر این که عوام در ان بود باز او را بجهت مذکور اخراج نمودند و یکی دیگر را بجایش گذاشتند

تا او هم در تنند باد تهب بید و شریک تدین گردید حیرت بر حیرت است که رفضه این معماران را از لنگا یا از جابلقا آورده
که سقف مذهب شان چنان محکم ساختند که با وجود افتادن سلاطین هنوز بزعم شان مانند بنیان مرصوص است تا بعد از دیدنش گوی
محاورات اهل هند که مگر دین ایشان از موم می باشند که بینی از ان درست گردید ودانستند که شمع کافوری در نیز
زنور سیاه روشن نمودند الغرض درینجا وصوله جیده به قصه ارکان شان بیش از بیش گفته ام وعبارات کتب معتبره
شان آورده و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال تقیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدر مشترک همین بود که حضرت ید الله
وقت غلبه کفار نگونسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند وراه فرار می پیمودند به بین که آن دو سطر مختصر چه مقدار
رفضه را العجز و زبونی همه وشی و بذلت و رسوائی هم آغوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب فرها
مثل نامه اعمال خویش سیر سیاهی گردانیده هستند همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند بخوبیه بجوهر بکار
اهلسنت میاید فکیف که دران رساله ماده دیگر راجع کردم وحدیث شیخ المشائخ صدوق را که در کامل علی الاطلاق و انگشت
نمای آفاق است آنچنی لم یر فی الیقین مثله در ترجمه او عبارت امام اعظم تا نیست از صندوق شیعه باز کشادم که قرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانید که شش برهان را بر آن الخ بلغا بر اصول رفضه بالاتفاق سر منبر قائم فرموده اند
ودر براهین ششم اختلاف دارند که آیا ذکر حضرت نوح علیه السلام در آن بود یا نه کتاب صدوق الطائفه بجائی نظر
دارد بنا بر دل روی صاحب علل الشرائع انه حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن جناب الجعفی قال حدثنا محمد بن ابراهیم الحمضی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلمی عن ابیه عن ابن مسعود قال احتجوا في
مسجد الكوفه فقالوا ما بال امير المومنين لم ينازع الثلثة كما نازع طلحه والزبير وعائشه ومعاويه فبلغ ذلك عليا فامر ان
ينادي الصلوة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال معاشر الناس انه بلغني عنكم كذا وكذا قالوا صدق
امير المومنين قد قلنا ذلك قال فان لي بسنة الانبياء اسوة فيما فعلت قال الله تعالى في محكم كتابه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قالوا ومن هم يا امير المومنين قال اولهم ابراهيم اذ قال لقومه واعتزلكم وما تدعون
من دون الله فان قلتم ان ابراهيم اعتزل قومه لغير مكروه اصابه منهم فقد كفرتم وان قلتم اعتزلهم لمكروه راه منهم فالوصي
اعذر ولي بابن خالته لوط اسوة اذ قال لقومه لو ان لي بكم قوة او آوي الى ركن شديد فان قلتم ان لوطا كانت له بهم قوة
فقد كفرتم وان قلتم لم يكن له بهم قوة فالوصي اعذر ولي بيوسف اسوة اذ قال رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ فان قلتم
ان يوسف دعا ربه وساله السجن لسخط ربه فقد كفرتم وان قلتم اراد بذلك كيلا يسخط ربه فاختار السجن عليه فالوصي اعذر ولي
بموسى عليه السلام اسوة اذ قال ففررت منكم لما خفتكم فان قلتم ان موسى فر من قومه بلا خوف كان له منهم فقد كفرتم وان قلتم ان موسى
خاف منهم فالوصي اعذر ولي باخيه هارون اسوة اذ قال لاخيه يا ابن ام ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فان
قلتم لم يستضعفوه ولم يشرفوا على قتله فلذلك سكت عنهم فالوصي اعذر ولي بمحمد صلى الله عليه واله اسوة حين فر من قومه ولحق
بالغار وانامني على فراشه فان قلتم فر من قومه لغير خوف منهم فقد كفرتم وان قلتم خافهم وانامني على فراشه ولحق هو بالغار
من خوفهم فالوصي اعذر خلاصه حديث اينست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه

وارتکاب آن باصحاب جمل وصفین گفتگو میکنند وچون وچرا مینمایند فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر بر آمد وبعد
حمد وثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کناره کشی با ابراهیم علیه السلام ودر آرزوی قوت بلوط علیه السلام ودر
اختیار زندان بیوسف علیه السلام ودر فرار وخوف بموسی علیه السلام وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر اظهار
شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام وازینجا حال استدلال عمده متکلمات امامیه اعنی حلیمه بافضلیت
امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد والعاقل تکفیه الاشاره وچون عصمت مآب شان علی رؤس الاشهاد
فرار خود را بالای منبر مایه الافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام انیمه انکار وغیظ وغضب نبوده باشد
عجب تر آنکه نظر بروایت درمنثور که فاروق اعظم روبروی مردم اقرار القرار خود کرده زبان تشنیع وتعریض در مکاتیب
مذکوره میکشایند وفرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فروکامل الامیه ثابت است نظر نمیفرمایند فرق اینست
که عمر فاروق بسبب شمه انصاف وصفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده وبر تقدیر صحت روایت
مطابق محاوره عرب اقرار القرار خود دلوکان ساعة فرموده وعلی مرتضای شیعیان که مصر بر قرار بوده فقط برای
تطهیر ذیل خود وذات مقدسه انبیا اولی العزم را بتهمت نالایق ملوث نموده چه مراد شان از اقتدای حضرت
موسی وجناب سید الانبیاء در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است فهو تخالف الواقع باتفاق الفریقین واگر مراد تولی
از زحف ورو گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعه کما شهرت به اخبارهم ولطفت به اخبار
هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون وجناب پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار
گاهی فرار اختیار فرموده باشند واگر در اصول واخبار رفضه انیم آمده باشد امید که از استماع آن بهره در شنویم
وبمزید امتنان واحسان مجتهدین قائل گردیم وبعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
دلتنگ شوند وگویند که این اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنا بر عصبیت
وعناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده وگفته آنچه گفته چه حاشا وکلا که بنای آن عصبیت وعناد
بلکه این تقسیم تقریر ماخوذ مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضرب حیدریه دارد ونموده اند ملخص
حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا فائز شده پرسید که چه میگوئی در حق
گروهی که بر دعوی آنها گروه دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
گروه دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نگشت نصرانی گفت که گروه
اول مائیم که بر رسالت پیغمبر با شما گواهی میدهند وگروه دیگر شمائید که ما بر ثبوت دین شما شهادت نمیدهیم پس
دین نصاری حق باشد ودین وملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی
علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده ومبشر بقدوم او بوده واز عیسی شما که انکار نبوت
وشریعت پیغمبر ما کرده بیزاریم پس نه دعوی نصاری به ثبوت گردیده ونه ملت اسلامی را آسیبی رسیده هرگاه
ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند ما در مقابله شیعه ازینگونه اعتبار را

بی‌باک خواهد بود وازینجا دریافت شد که میدان جدل والزام برای اهل حق در مناظره مخالفین بس وسیع است
فتذکر ولاتکن من الغافلین انتهی ما نقلنا عن کاشف الغمام عن نایلی مجتهد اللئام این حدیث که از علل شیخ المشایخ نقل کردم
باز تفریقی مجمل نمودم برای اهلسنت طالب التفصیل است نه برای شیعه که اصول وفروع خود را می‌دانند بخلاف
اهل سنت که بیچارگان عادة بمقدمات جدلیه نمی‌پردازند وشاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آید که بیشتر
در انشای اجتهاد خویش مدهوش وبخواب خرگوش مبتلا می‌مانند وآن اینکه بعضی از متاخرین حدیث مذکور را
از طرق دیگر بشهرت واستفاضه می‌رسانند ومتقدمین ومتاخرین غدر را که برای جناب امیر در امر مذکور بهم می‌انگیزند
بلکه مراد این حدیث وافادات ائمه است واز ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه ثبت یا هفت برهان هویدا است که
آن جناب عصمت قباب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اعذرا بر خاتمه هر قیاس مذکور شده ومعنی آن
نزد هر کس بر آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت ورسالت البته زیاده تر معذور
خواهم بود واین کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند وافعال عادلی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صدور یافته پس عذر من بالطریق اولی باید شنید وهر که افضل باشد چگونه گوید چنانکه شنیدی
واین امر از بس بدیهی است در حسام وکتب دیگر از مجتهدین چنین قرار یافت که حضرت امیر امام الائمه وجمیع اولاد
معصومین ایشان تا امام زمن کسی از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا مانند بنای سقیفه بر ارکان
اربعه نهاده اند از پا در آمد فهی خاویة علی عروشها وعمده متکلمات امامیه که درین باب مورد افتخار قوم لسوان بنده
الامة بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورده واین قصه در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسیٰ خائف بود از قتل خویش بسوی مدین وبگریخت وعلی رض وقتیکه حضرت او را در خانه
گذاشت بی کلفت وبی خوف بر فرش حضرت مطمین خفت ودر غدر چیزی نگفت والبته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف ووجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرتضویست که من مقلد حضرت موسیٰ
هستم در خوف وفرار معهذا ما بین حضرت موسی علیه السلام وجناب امیر فرقهای بسیار بود یکی آنکه مقتضای بل الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست درباره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند وبجهت اظهار کفر از راه تقیه
در کرده خویش میشمارند پس در پی اذیت من نخواهند شد وباخذ این احادیث باخذ بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار چه جای قبل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک ودخیل مراسم واعیاد شان بوده وبارهای احسان بر سر ودوش انها گذاشته وانواع قرابتها با هم
ذکر داریم درباب قبیل وقبیل نخواهم کوشید واین امور نیز در حق الیقین درمیان آن موجود است قطع نظر ازین تمیز
سوم آنکه بجهت علم ما کان ومایکون حتی روز ولادت قبل از نزول قرآن مجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تلاوت فرمود همه بر آنجناب آشکار بود وآنچه واقع شد که غیر ارشادی لا یعیبانهم وانهم بنده رت
از راه تعصب ضرب وشلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که ادهم

در الوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار چه رسد الی غیر ذلک من الوجوه **قوله** وانچه
صحابه جناب ولایتمآب از قسم ترک معیت و عدم توجه بطرف جهاد الخ بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی بعد از آبادی کوفه و خرابی
بصره و اکنون ویرانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری از حال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه بیوفای ایشان بکمال
اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دو در انچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را بعینه
و فرقه الی الله بقابو آورده نزد معاویه سپارند و در تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم بصوابدید ما باشد
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد بلاد و فتنه از اکناف عالم می انگیزیم آیا این عداوت و بی اندامیها کمتر از ان بود که انجناب
را در راه خدا بفروشند. کر بر روایات شیعه هفتاد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه
نفرموده که از تقالیبه لیل و نهار صورت بست و از حضرت امیر بروایات معتبره جهانده رفقه مثل علم الهدای شیعه
یا برادرش در نهج البلاغة بطرق متعدده آورده این گرگ کهنه و بیوفائی قدمای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بذکران در مولفات خویش برای سیاه روی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدما توبه
نکردند چی خبر دند که بانی مبانی این مذهب همین مکاران و غداران از اتباع عبد الله بن سبا بوده اند نهایتش
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بر دارند
پس در جواب بش انچه مفصل گفته بود درینجا بیک حرف ادا می کنم که مقصود ازین مناظرات عریض و طویل همین بود
که مجلسی فو عیل بعد از تحقیق فرمودند پس بر وی به همین مذهب تشیع و برائتا روحین که خوب رفته آیه فادخلوا جهنم
خالدین دیر ظاهر است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه معین
بود لطر الخ لی وان کلمات طیبات کوفیه و اراده قید و بند بدون اخذ رشوت از معاویه چگونه باشد و در فصول
اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و هر خیر خواه با امام حسین همین گفتند که کوفیه با پدر بزرگوارت
چه کردند و با برادرت چه بعمل آوردند و سید مرتضی عذر یکه از طرف امام حسین مرتب نمود و مفصل نقل مجتهد دانستی و معذرتیکه
از طرف امام حسن بصلح معاویه در تنزیه نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعه دارد و کلمه خصوصاً بر تصریح کفتوری
در جلد اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور متبادر میشود فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت اینست که اگر
مهاجرین و انصار که انجناب را باعتراف صاحب کشف الغمه وغیره بر مسند خلافت نشانیدند همراه فطرت انجناب بنگیرند
اللهم عجلت هرچه تمام از ایشان صدور می یافت انچه می یافت و چون حال نفاق و غدر ایشان بانجد رسیده بود
انجناب در عبارات نهج البلاغت داد فصاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده انیم فرموده که دل مرا
خراب کردید و غصها دران انداختید و نیز مرا مملوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتهای
شکایات این منافقین انکه جناب امیر با وصف ان اخلاق که داشتند استغاثه بجناب قدس رسالتمآب بردند و حضرت
دران خواب که بهتر از بیداری بود با وصف الطاف بخلق عظیم فرمود که اکنون که حال برین منوال رسید
دعای بد چرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته ام تا حال قدمای رفضه طشت از بام باشد نعوذ بالله من
الشقاق ورفضه متاخرین امروز هم در صفوف مقتدیان استاده میشوند ونماز با قتدای ما میگزارند واعتقاد ایشان
بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان هذا الشیء عجاب بیچاره مجتهد چون
اینحالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش وبه رفقای خود علی المشهور دیده گویا حرکات بسمل در گمنه بسم الله
بود که از صدور یافت تا دل زبیر کلیم بکوفت وگفت که آنچه اصحاب جناب ولایتماب الخ واین امر بغایت ایزدی
خود پیدا است که مهاجرین وانصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قرآن را پیش نظر گذارند حالات وفا
واخلاص شان که بارها ان عنقریب گذشت به بینند گاهی بطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد ومن تصدیق
اولب کشودم وبتشریح آن اجمال در دو سه فقره متوجه شدم واکنون بدین قدر نیز دال تصدیق وتائید کلام
بزرگانش میدهم ومیگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع برقید وبند وشهادت جناب امیر وامام حسین
علی تسلطی می یافتند بمقتضای ورع عقلشان ذکر خیر زنده کنند نام را البته رسم ماتم ومراسم نوحه وشیون نیز
انتظام میدادند وکار اولاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به بتاکی ودلی باکی میکشید **قوله** واز جناب
که امام السر والعلن اه ودرین افاده تازه که تعلق بحال امام السر والعلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
مغالیط وتناقضات دراحیف راه یافته اول آنکه قبل ازین بده پانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور وحالیا چنین میخاود که امام حسن اراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود وبدیهی است
که اراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح وظفر یا آنکه معاذ الله که شکست رو دهد وسرهنگان
فوج آنجناب را بمعاویه سپارند واز عقل ودین دست بردارند فکیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
واز ملاحظه آن چنان حاصل که ادمی محتاج به نوع خود می باشد ومدنی الطبع است وبتعاون وبتشارک
صاحب شدید دار دو پادشاه با تنی چند اگرچه گیو ونریمان وجهان پهلوان باشند در مقابله لشکرے
همچو مور وملخ چه می تواند کردن ومزین تقلید او در رسایل خویش با وجود مشوره مجتهد وبرادرش
قریب این عبارت نوشته پس بهار تناکرد تناقض در هر دو قول باید دید وانهم در یک صفحه قریب هم گر
واگر بنیاد قول اولش که ضروریست اه بر احادیث اصول است کما شرعناه فی المنتهی وغیره من المولفات پس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم آنکه از کتب دین وایالنش
چنان بوضوح می انجامد که جوش وخروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که مابه النزاع اغاز
همه باشد وواقعه کربلا معلی بپایان ان بود ودرین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل یا پنجاه هزار
میرسیدند گویا کفن پوسیده دست بدست حق پرست امام حسن دادند اکنون آنجناب را ظنی بهم رسیده بود
یا به مقتضای عقل ونقل الثابت که که لطرق اولی بحصول پیوست وعلم الهدای رفضه واین کاسه لیس
او می نویسند که جناب امام حسین را ظن حصول الی الحق بجبر دشنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن عقیل بهم رسیده بود پس درین خصوص حصول آن قطعی و یقینی باشد که گفته اند مصرعه شنیده کی بود مانند دیده ٭ هرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد حالتی منتظره باقی نماند حالیا انکه چون رعافی بر زمین ریزد و بکافر حربی بعد تلاقی طرفین و آراده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول رفضه شکی و شبهه نیست معاذ الله چه جای انکه نتیجه اشر عیاالعبد چندی دیده ند که این خنجر بر گلوی حق جوئی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعیین ریاء و سمعه برای آن علم و نقاره می نهند و اگر فرض کنی که ظن بحصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسینؑ چرا تن برضا ندادند و فعل جناب برادر بزرگ خویش را نه پسندیدند آیا معتقد این معنی هم نبودند که برای هر امامی صحیفه دستور العمل می باشد و هرچه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریف دیده بودند و تثبیت و خوار غلطی مهر خود تثبت فرمودند و با اینهمه کلمه هائله که از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک آوردند و کسیکه از علما سهو و نسیان برای ایمه همراه انبیا بیان کرده اورا علمای شیعه ناسنی و ناصبی قرار داده اند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نمائیتی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات نباید دالنست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم ذهول رو دید و مصحف جناب والده معظمه هم ندیده باشند که جمیع اخبار آینده تا روز قیامت دران گردانده بود کما فی البحار و حق الیقین و غیرهما سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من بحق خود خواهم رسید و بندا تیات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگرچه دران مشاق و محن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بجوشند و درین باب بکوشند و ابتدای جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم لطیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه باضطرار و الجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آراده جمع لشکر که خود جوشیده و کوشیده باشند بار حال ایشان دیدن که یکرنگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شده اند عین ادراک صمیم قلب است و تو انکار ازان میکنی راست گفته اند که منافق هرچه گوید پریشان گوید در و چگونه اضطراب نکند که دلش با زبان یکی نیست فکیف وقتیکه در دفع اعتراضات اهل دانش و بنیش بکوشد که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد و مثل این مقام ستهجن است چگویم و چه نویسم پنجم انکه ادعای این معنی که امام حسنؑ ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد دالنست باوجود گذشتن یکهزار و زیاده از دو صد سال وانهم در غیبت کبری وقتی صاحب الزمان خبرنامی ندارد و انهم لعینه انکه اگر بر بلا گویند موجب لعنت شود نزد مدعیین مزید حلاد جناب امام حسین را که حاضر واقعه باشند خبری بنا شد ان هذا الشئ عجاب تا شکایت بجدی رسد که بار بار دالنستی نعوذ بالله من ذلک و لیکن فائده که از عبارت پوچ مجتهد یعنی بلاچاری صلح با معاویه لها عنه نمود حاصل شد النست که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید و ازینجاست که ایمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب دانستند و از شکایت
ایشان رطب اللسان و از لعنت این عزیزان ایشان عذب البیان زیستند کما مر سابقا ولاحقا و ایضا از فواید
عبارتش چنان بوضوح گراید که اقامت کوفه نه پسندید والحمد لله که ازینجا دانستم که امام حسن بحقیقت سنن
قایل بود و اقامت کوفه بر او از جهت نفاق شیعه شاق شد و نیز بظهور رسید که اگر جناب امیر ع شهید نمیشدند
البته بکوفه نمی ماند زیرا که دل نورانی آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغة هم دلیل بر آنست از ملاحظه افعال
و اقوال شیعه لئیم دو نیم بود و اعتقاد جناب امام حسین ع بحقیقت سنن خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است پس چگونه
برای متاخرین ایمه وهم توان کرد که مذهب رفض داشتند بتخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند
پس دهقانی از کراهیت گوشت خرگوش و تجویزش تشنیع بعض ایمه ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری
نموده از خواب خرگوش بیدار گشته و کید او را آغاز فرموده شاید خلجانش در قلوب ایمه ندیده هشتم آنکه اتمام
حجت را سبب این بود که کوفیه مطرود دین عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که تصمیم قلب جمع نشدند بر ایشان
اعتماد نفرمود و بزعم رفضه ازین جهت تن بتقیه در داد نهم آنکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن ع بر زبان
می آرد نیز بیاد اوصاف آنجناب قصد میکند تا اهلسنت دنبال او بگذارند و این معنی مخلص او نزد عوام
توان بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعه دیده اند ایشان را بدام و دانه نتوان گرفت فکیف
که در احادیث رفضه انهم دیده باشند که امام حسن ع در اولاد خاص و فرزندان با اختصاص جناب فاطمه
زهرا ع داخل نبود کما مر مجملا و مفصلا دهم آنکه عبارت او را پیچ ازان گفتم که درینمقام بار بار لفظ لاچاری
بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم کلیةً و هم
جبر بته که لا کلمه عربی است یا فارسی هیچگونه پیوند نشود الیس ناچار که نا چار باید گفتن نه لاچاری و لاچار و شاید که
قیاس را در محاورات هم دریغ ندارد پس غالبا بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی می آرند پس لاچار
را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و ندانست آنچه تحقیق گفتند و از اتفاقات
است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد و ستایش مباحث و عبارات منتهی الکلام بیش از بیش نمود و بعد از این
گفت که ازالة الغین را دیدم جامعیت مباحث در آن از حد افزون است ولیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
در هیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند و در رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد از آنکه
رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بربستند و مردم دست بدامنم آویختند پس ناچار برای تقویت
اهل اسلام قلم بدست گرفتم و در تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق
محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشد بر واجب الترک باصلاح آن پردازند
و مرا معذور پندارند و اگر مستحسن الترک باشد در آن کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و
قالی توان کرد و نشان توان داد که تلمیح را آورند و ابلغ را نیاورند و مقتضای حال و مقام

چنان بود که با بیچارگی روند و اینها با ملتاب مایل شدند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید افزودم بنا بر ست مقامی را نشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بود یعنی لتشیع مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی بر آن
بیان کند او کاسه مجتهد لیسنده که عبارت ازاله لایق ستایش نیست بعد ازین گفتم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
هرچه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورتی چند را نشان دادم که به بین فصحا و
اساتذه تغلیط این اغلاط و محاورات کرده اند و امثال این امور تا مقدور بحث نمیکنم ولیکن چون الد الخصام در
عبارات من گفتگو می نمایند بنا چاری بقدر ضرورت میکوشم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکند که
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فلان از فلانی گفت و ان کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود باری
چون امثال این کلمات را با و نمودم عاجز شد و دانست که درین پیرایه هم با مجیبتوانیم او بحث **قوله** وانچه
از ابن بابویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ درینمقام مغالیط مجتهد بسیار است مغلطه اول انکه
حاصل استفتای بنده از مجتهد الزمانی بعد ازانکه از جواب استفتای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج و لشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدودی که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین خصوصاً در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست بیجای حصول شهادت که فرع را ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مرد یزید
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیر و یا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید برملا گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل انجناب فرستاد امام درین وقت نیز از بیعت او سر
تافت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در انجا هم فوج همراه نبود پس خروج چگونه روا
بود و حال کو فیه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شد و زینهار بیعت و تقیه نفرمود مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که انچه از ابن بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را فریب میدهد زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و هیچ دانی که علتش چیست علت اینست که نقص ناطقه او نور عیلی در ضربت حیدر یه
جنون را بفاروق اعظم نسبت داده بود فصدق المثل المشهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر برای
او باید خواند ☙ فکر زنجیر و فسونگر کن و همراه ببر ؛ هر که در خانه بنا چار با سنادر وی ؛ مغلطه دیگر
انکه دران وقت که حاکم مدینه انجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من بر او عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها ورنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
دران وقت با شخصی چند از اجله اصحاب در مسجد شریف بود پرسید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا مپیطلبید گفتند بانکه انهم فرمود معاویه مرد و حاکم برای بیعت یزید می طلبد دیگران بطایف رفتند
و امام جمعی را از رفقا همراه گرفت و حکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نزد او میروم اگر بشنوید که آواز من بلند
شد بی تکلف داخل شوید هر چه حال من باشد شریک باید شد و رنه درینجا انتظار من بکنید پار سے
حاکم رقعه یزید درباره قتل انجناب نمود و امام سالما سخانه امد و بسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
مکه شریف نمودند ولیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین پی نبرند مدعا باز گردیدند و امام بمکه رسید
انتهی مختصرا درینجا غرض ما اثبات این معنی ست که حکم یزید درباره قتل امام قبل از ان رسیده بود
که آنجناب را طلب نمود پس پیش حاکم تشریف برده صاف صاف بیان کرد که خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت است و انهم مید انست که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدید و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیه البته یافته شد بالیقین بسبب حکم قتل که یزید نوشته بود حالانکه وجوب تقیه
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد الشهید و ازینجا مغالطه
دیگر عیان شد زیرا که مدار مجتهد وجوب تقیه را به هلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امام دانسته بود که
تا حکم یزید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد گریخت و دست بدامن
عدم التسلیم و وجوب آن خواهد آویخت فلا تغفل و از کتب امامیه جنات الخلود است که در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی نوشته و ابواب تاجم ایمه را جدا جدا در جداول مربعات ذکر کرده از مولد و وفات
و دیگر امور او و در سبب وفات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم یزید نامه بولید
بن عتبة بن ابی سفیان نوشته بود که از انحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
والی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد قبلیت حکم یزید
بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در وجوب چه انتظار باقی ماند همچنین از کتب
دیگر عیان است که حکم قتل قبل از سفر انجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و ان امام بالاتفاق
بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت نکنی حزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی النجفی باید دید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات حزن و بکا از صحیح
و ضعیف هموار کرده اند ولیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نموده انچه را دیده نوشته و انچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
بسوی مکه زادهما الله شرفا می نویسد مروی ست که پس از معاویه خلافت بیزید مستقل گردید
و ان پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید عتبه را نصب کرد و نامه باو نوشت
که از هر چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از جهت من یکی ابن زبیر و یکی عبد الله بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی و هر که بیعت نکند سرش را بفرست چون نامه یزید بولید رسید

الیشان را طلبید و هر یک را به بهانه نرفتند اما ابن زبیر از راه غیر معروف گریخت و بمکه رفت و جناب امام حسین
سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن عنود رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
هرگاه آواز بلند شد بخانه درآیند و خود تشریف فرما گردیده ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بوده پس صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوئیم و بشنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهائی بیعت کند او سخن آن جناب را پذیرفت مروان گفت
که دست از وی بدار و الا دیگر بر او فایق نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا آنکه بفرما تا سرش
را بردارند حضرت از روی غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء الزانیة اقتلنی انت ام هو
یعنی ای پسر زرقاء زانیه تو مرا میکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالتیم و یزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست و بتشویش آنکه مبادا غلامان متعلقان
بدر آیند و مفسده شود و فرمود باشد تا فردا که مجلس منعقد گردد و ببینیم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت اما ابن زبیر و هر جا که باشد بخط ما بوی خواهد رسید
و سر حسین علی را مصحوب نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لا حول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن دهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
با محرمی بحرم سید الشهدا فرستاده پیام داد که من در کار خود حیرانم و لیکن اسباب باعث نفاق فیما بین امام
همام و یزید بد فرجام شده گر شر او لازم نیست پس آنجناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید و از اینجا بروایات معتبره
شیعه یافتی که حکم یزید پلید در قتل امام شهید بکرار رسید و اگر ولید مردی فهمیده و سنجیده هوشمند و دردمند
و دیگران دشمن خونخوار بنده درهم و دینار بودند چنانچه دانستی فتنه قایم شده بود پس امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد طغام رئیس فساق لیام چه قدر جاهل است انچه بچشم مبارک دیده و چنان در دل قرار داد که
تا حکم یزید برسد من البته بعراق خواهم بود حالانکه عازم مکه معظمه بود و خیال اختصار پیش نظر است ورنه عبارت
صد کتاب درین معنی نوشتمی و داد تفضیح مجتهد دادمی و انتقام تجهیل امام الشهدا بخوبی گرفتمی معلوم نیست مجتهد قبر را
در کدام کتاب دیده که تا آن وقت حکم قتل نرسیده بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم یزید اراده قتل و تنگ من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و رای عجایب
نثر تمیع مغالیط او را شرح نکردم ننگ میآید بجواب او قلم به دانستن لیکن بنابر ضرورتیکه میدانی بجواب
خرافاتش وقت ضایع میشود پس مجتهد را درین معرکه خوالش در ربود و مانند افیونی در گنبد بسم الله
است که شاعر میگوید ۵ چو محرابش سجود خاص و عام است ❊ فلک گفته که این بیت الحرام است باید از
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حالانکه از کتب معتبره امامیه پدید آمد که حکم قتل
بار بار در رسید و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمد و هرگز بیعت

یزید قبول نفرمود و تقیه نمود و معهذا این مصدر مغالیط را در همین مقام مغلطه دیگر پیش آمده زیرا که می پرسیم که امام را
علم بود که چگونه بمجهول انجامید اگر گوید بعلم ظاهری گوئیم این دروغ بیفروغ است چه القا از کتب معتبره امامیه
خلاف آن عیان شده کالظهر من الشمس و ابین من الامس بلکه گفت که چون حکم قتل رسید و حاکم بر آن عمل نمود یعنی
بیعت یزید طلبید و امام را حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بقول مولف خیانات الخلود سختی و تنگی نیز بظهور رسید و آنجناب بیعت
یزید نکرد و اگر گوید بعلم لدنی و اشراق باطنی پس تصریح سابق او منافی است زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهریه مسائل شرعیه میباشد نه علوم لدنیه غیبیه و ازین باب است عبارتیکه در خصوص گفته که سابق مفصلا
بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه فکیف که در حقیقت این قول بقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهداء باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تنصیص این غفلت شعار باینمعنی که حضرت میدانست که تا حکم او آید
من هم در سفر خواهم بود دلالت بر بعدیت حکم یزید از سفر مذکور دارد فقد ثبت قضاء و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
دانستند قباحت حکم را با وصف پیدا شدن ایشان در زمان متاخر و حضرت امام حسین با این همه بر آن خبر دارند و این جهالت
است بر اطهار مجتهد شقی که بپایه پدر یزید نیست نعوذ بالله من ذلک ع اینکار از تو آید و مردان چنین کنند باز مغلطه
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد رسید علم و یقین آن نیست مگر علم غیب در
نفس الامر زیرا که این سفر بمکه بود نه بعراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس همین که حضرت علامه مجلسی قدس سره در
رساله الشهادتین معتبر باید آنچه حاصلش در فارسی اینست که چون یزید بجای پدر خود نشست در ماه رجب شصت هجری
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت بهر اقلیم که بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بیعت بگیرد
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه یزید فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد و سوم
شعبان در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر باهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی آنجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق باید افزود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم و درین جهاد غزا و ثانی بنویسند الخ و هرگاه
این نامهای متواتر رسید آنجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفه را به نصرت و حمایتش برانگیخت بعد ازین در بیان آنچه واقع
گشته سوز درون خود طاقتی نمی یابیم که بنویسیم و در اینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت آنجناب و تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر آنجناب بعزمی بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
امان روبروی ابن زیاد بردند آن شقی در باره نائب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و هانی را بدار کشیدند و این واقعه
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رو داد و بحکم آن پلید نهاد همان روز هر دو فرزند او که محمد و ابراهیم بودند نیز همراه
شهید کردند قضا را جناب امام حسین همان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت آنجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
کمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل العیاذ ازان بود که خبر بایشان رسید که
حضرت امام در حرم شریف آمد پس عهد ائمه را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرد که من بسفر عراق باشم و
حکم یزید در رسید تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم یزید تا آن وقت تقیه نمود و در مدینه طیبه

واین کسر بیزه گاهی بود که مجتهد الزمانی برای این روز سیاه بناکام اندلشید لعبد الحمد که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق و لاحق بزمین افتاد و رینجا نیز همان رو داد و مجتهد را یک بینی دو گوش هم باقی نماند فردا
انشاء الله تعالی او را زیاده تر مختوق میکنم الیس الصبح بقریب و درینوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق وانمود بزعم خود بفریب و نفاق قرار داد میخوانم ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی
بترکستانست ؛ اطرف انکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم نه نمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن ناصب عداوت سید الشهداء و دیگر تشنگان کربلا که بدان
شده و مد تجهیل او نماید او برای زیارت آنجناب چگونه از گنبد بسم الله برآید آمدم بر حرف دیگر که میگوید همین
حال است در کلامیکه انجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود معنی این جمله غیر ازین لبشهادت سیاق و سباق
نیست که چنانچه روایت ابن بابویه منافی تقیه تواند بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد درینجا مغلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت یزید نکنی او
زینهار زنده نخواهد گذاشت وانجناب هرگز متاثر نشد واین هم البته منافات وارد با تقیه حتی که مجانین
و اطفال بر کلام مجتهد عدیم المثال تواند خندید و مویدان اینست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما مر آنفا سیجی و شدت از طرف او پیش امد پس وجوب
تقیه چه انتظار تواند بود الغرض دران وقت مروان حاضر بود چنانکه والستی علما نوشته اند که چون امام حسین
رخصت میشد او از انجا که حکم یزید و حال دشمنی اوست با انجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
میدانست گفت ایها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر ابوبکر و عمر و
زبیر بزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن غیر از نیابت یزید چه خواهد کرد
پس البته می گفته باشد امام را که بیعت بکن ورنه کشته خواهی شد پس مطالب یزید را بر شمردن و مناقب
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد اما انچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنفیه افاده نمود پس از نیم اصرح در منافات هست زیرا که الکلام دلالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجاء در دنیا نیابد زینهار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجواب رساله
بصارة العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور مادر زاد دست
که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی برر ۀ می ان ملعون شاشید کما فی مختار الکشی بلکه بعقوق پدری
هم گرفتار است که در صوارم و حسام با هنگ بلند میگوید که ادمی را باید تا استعداد کامل نه داشته باشد
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد و خصوصاً در فن کلام هیچ ننولیسد و این کلام من هر چند سخت و درشت
می نماید چنانچه کلام پدر رشش ولیکن عین مصلحت و خیر خواهی است که شیخ صاحب تجربه میفرماید
که ع ملامت کنان دوستدار تواند ؛ و پر ظاهر است که اگر قفل سکوت بر لب خود

مجتهد نزد مقلدین او بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم او احتمالی می بود که شاید این رساله
لائق جواب ندانسته باشند اما اگر اهل تقلید عرصه را از شش جهات بر او تنگ میساختند میگفت که من درین
امور پیروی پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که انچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت خصم است و اگر کسی قصد جواب کند یقین باید دانست که لافی و گزافی بیش نیست
و تا زندگی بر همین عمل نمود و از انجا که رساله بصارة العین نزد هر پیر اسیر بادنی دار واعرابی باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود اعتراضات
که تا مانده علامه دهلوی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه معتقدین ارکان ثلثه نوشته اند بر ستوده درین مع
مجتهد تکذیب پدر هی فرموده کما عرفت خدایا اگر مقلدین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفید این من
طریق محبت آن اعتراضات نور دیده اند و مرا کجا فرصت بود که من باصلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر جمع
این اعتراضاتست متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار والله ربنا ما کنا مشرکین

قوله معیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام همینست اگر امام حسین با این قلت فوج در جهاد شروع میکرد و چون آنجناب درآن
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت وارد نمیشود
ازین قول مغلطه او باعترافش به ثبوت میرسد زیراکه اعتراض مجیب قوی شده مگر نه بینی که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین ع در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم بیدا کرد و فرموده که
شیعه دست از نصرت باز داشتند و نائب فرزندانش را شهید کردند بر شما حجت تست پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را احتمال نماند و ورود داد جهاد بعد ضعف و محصور شدن بکربلا بمقابله و مقابله پرداخت فوج کثیر که بیشتر
مور و ملخ بودند رفقای امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
گفتار و تواخته باعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر بازگردید فاعتبروا یا اولی الالباب و
لو وان هذا الشیء عجاب اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش عجلت شریف است قبل از ان که در اثنای
راه حضرت امام حسین ع را خبر برگشتن شیعه خود رسید که مسلم را با هر دو فرزندش شهید کردند و الی بدا برداشت نیز
سرهای ایشان بجا رسو کرده اند پس دلالت بران دارد که انچه رفضه در خصایص امامت و شرایط
آن کتابها نوشته اند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و ما یکون میداند و روبروی او عمود نوری نصب
کرده میشود و مخلص و منافق بر او ممیز میگردد و الی غیر ذلک مما لا ینتاهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجالس
و غیره ایضا مما یدل علی ما قلنا مجموعا او منفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و درین مقام قطع نظر از ان آنچه
را که شارحین کلینی و غیر او قرار داده بود نیز بر باد رفت که مراد از ان علوم اسباب آن قدرت و قوت
ایشان است یعنی هر وقت که خواهند بمجرد توجه شان اخبار غیبیه و لطایف لا یه سیر بر تو ظهور می تابد آنهم صورت

زیرا که کوچ امام حسین از روز بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبد الله بن زیاد
بردند و عهد و میثاق را شکسته دران بیچاره مظلوم و بردند و بالآخرش شربت شهادت چشانیدند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوشش اشک متغیر است و شیعه کوفه متاثر نشدند بعد از هزار و چند
صد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر از متعلقات را
همراه گرفتی اول دلیل بران آنکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه کسی را
این توهم درگیرد که آدمی درین وقت و این سفر خطر متوجه باشد اگر حال نائب و فرستاده خویش شنود و پس حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف راسخ بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت اخلاص
و انتظار قدوم میمنت لزوم و با وصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مراتب
مهمانی را چنانکه باید بتقدیم رسانیدند و نائب انجناب را با برادر و فرزندانش کشتند گویند بزرگی متردد بود درینکه
بعد از اسلام کدام یک مذهب برگزیند چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند دانست
که این مذهب منافقین است جرأت بران ننمود و مذهب تسنن اختیار کرد که دل و زبان شان یکی است و بر طریقه اقتصاد
و اعتدال می روند و حضرات ائمه نیز برهمین مذهب بودند و رفضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد ازین فریب رئیس المکارین باید دید که میگوید عبارت
فارسی را بطور بلغا و فصحا کما سبق الیه الاشاره ادا میفرماید که برای حصول بکوفه تعجیل تمام میفرمود تا گاه
لشکر شقاوت اثر در رسید و انجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه الی آخر الآیة الکریمه ازین عبارت صریح
میشود که اگر انجناب محصور نمیشد هرگز قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت لال کتاب نوشته بود مشتمل بر آنکه
ای حسین همره بیر جماعتی را که مشتاق شهادت بودند و قاتل و اقتل و تقتل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر یابی
بانه بالضرورت قتال بکن و علامه العدای رفضه میگویند چنانکه مفصل دانسته که در خیال امام مشهد شریف
بشام رفت که یزید نسبت با ابن زیاد حلیم است مرا نخواهد کشت لشکر عمر سعد او را از راه شام باز داشت غور
بکن هرگاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین بذبح فرزند دارد هیچ حیله و حواله نکرد و امام حسین را
و بیان کتاب مختوم بجد وحید خود است که خود را از شهادت باز دارد پس این تو ابهام مواعید باطل مانند رفضه تقریر
آن کرده اند و بیانش امت و ما یتعلق به بالاخوانی نمودند الی غیر ذلک من الامور و وجه قریب المله از بالا تا
پائین وار از آغاز تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس می باید که از قوت
بفعل آید و ان در بیانش بنهار صورت مناسبت زیرا که رؤسای لشکر یزید شقی همه متفق الکلمه بر همین بودند و عمر سعد
شقی هم بارها گفت که بیعت یزید و هو ما بایع کرد بعد ازین هیچ مصیبتی نیست ازین لفظ چرا خذیه فرمود با وصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت بدنی و مالی و مرکب از هر دو
مقبول نمی شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله قدیمه دیده باشید پس اتمام حجت

بر بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی لفظ بیعت تا دم شهادت بر زبان مقدس نگذشت تا لصفه بیعت چه رسد
پس حجت کجا تمام شد با وجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را انچه رئیس حکم فرموده
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطره از دریا نمیدهیم و جز آب شمشیر علاج نکنیم پس القای ایدی
بتهلکه متحقق شد و در ترک تقیه با وجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
ان زنهار درست نمی شد گوییم قطع نظر از انکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا دهیم تفصیلا خصوصا از بیعت
که بیزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد باجماع شیعه کجا باقی مانده
با مراعات ان کرده شود و بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر دارے بود و چنانچه وقت
اکراه سیما در این مصائب این اتفاق میشود و جناب امیر بالاتفاق بار شدین مرة بعد اخری بیعت می نموده
و کمین پیغمبر مود بر اصول فضه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث بلطایف الحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گذشت فلیس بدا اول قاروره کسرت فی مذهب الشیعه پس امام را باید که بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد جلیلش از کارها دست کشیدند و نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
و دولت سعی می نمودند و برای جمعیت لشکر دست و پا می زدند و حاجت فوج بجمع لکوک مردم هم نبود بسبب مزید تهور و شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود و پس بعد جمعیت فوج ضروری انجناب برادران و هوا خواهانش بعد از بیعت از هر طرف میمنه
و میسره یزید پلید می تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بمرکز خود می نشست تا شهید شدند که از احدی از حضرت جنابی
بود چنانچه حال اهل سنت تواریخ ده میشود که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت گنج خشم ندانستند و بعد از کوشش از کجا بکجا رسیدند و مقامات
تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان امد مواطات قلبی کجا ماند پس نیست
مگر کمین گاهی و اخذ ملک و بادشاهی و با انهمه اول نقض عهد مو کدان بود که کتاب مختوم عند الوفات
نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم روبروی ملائکه مقربین عهد موثق از ال عبا گرفتند که اگر
کعبه را مخالفین هدم نمایند و قران مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود نجنبید
دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و فار عخطی شریک بودند چون آن عهد را نقض
کردند این عهد بیعت انهم بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد ای مجتهد از خدا بترس و ازین مهملات دست بکش
ور نه مقلد چند که ربقه تقلید را از رقبه خویش بر نیاورده و منوز ترا نائب امام سوسنی میدانند لباس بدخواهی
خاهند پوشید و در تخریب دو ومانت خواهند کوشید یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْاِنْسَانُ وَاَنّٰی لَهُ الذِّکْرٰی شکر ایزدی بجا ار
که اگر چه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی ولیکن
یزید پلید تا ترامی یافت زنهار حکومت کوفه عبید الله زیاد بد نهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه انکه این ما
که یکبد و بار بر زبانش بگذشت چون ریاست اهل نفاق دارد خیلے بحالش مناسب شد زیرا که استاد کلینی انچه
زبر ان از حضرت امام صادق اورده و ملا محسن صاحب وافی در صافی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از ان و صحیح

میشود که آنچه حق تعالی از بعض منافقین در مقام نقل فرموده که وقتیکه خبر مینی و قتلی باهل اسلام و ایمان رسد گوید خدا مرا ازین آفات نگاهداشت که همراه ایشان نبودم و اگر فتحی و فیروزی بحصول انجامد تمنا میکنند که اگر بودم با ایشان شریک ایشان در غنیمت شدمی پس حضرت صادق قسم خورد که بخدا اگر این کلمه با اهل مشرق و مغرب می گفتند البته از دائره ایمان بدر می آمدند ولیکن خدا ایشان را مومن نامید بمجرد اقرار ایشان و در حقیقت ایمان ندارند پس اهل سنت سنیه را میرسد چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکوره خواندن که بر طور ایشان شهادت امام الصابرین فی الباساء والضراء منطبق میشود و کما ذکرنا بوجوب تقیه قائل هستند چنانچه زمعه و نمیگویند که اگر ترک کنند نصف ایمان باسبت ندارد بلکه عمل میکنند بر عزیمتی که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد کوفیان بنی ... را که بظاهر از شیعیان ایمان و باطن ایشان کفر و طغیان نکیست که مجتبای امروز در حقیقت حاکم کوفه و زیاد و بر بهشت که بجای ابن زیاد است و از راه تقیه و خوف سنیان بظاهر بر اثبات شهادت میکنند و هنوز سعی او بجای نمیرسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله و علم قطعی انجناب در باب خلع نائب خویش غیر مسلم است الخ **اقول** بدین ناصب عداوت اهل بیت را که رئیس الطائفه شنیعه شیعه است اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را مکذب رسول خدا گردانید از دائره دین و ایمان خارج گرداند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید به بسط تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رو بروی امام حسین بحضور حضرت علی مرتضی رض و فاطمه زهرا رض به تفصیل تمام بیان فرموده اند حتی که بعضی از مدعیان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کرده اند که چگونه تجویز کنیم که آنجناب با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین ع واقعه کربلا بیان فرمایند و او را در طفلی اندوهناک گردانند و شور بیا خاطر بعیه خود و نفس مقدس خویش را پسندند و دیگران گفتند که ازین استبعاد ما را استبعاد می آید زیرا که امام حسین ع اگرچه کوچک تر باشد لیکن در معارف الهیه باوج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر شنیدن این قسم واقعات میشود که از مثوبات اخروی بهره ندارند و بنیاد لذات ان منهمک باشند و روایات دیگر بطور نصوص قطعیه فرا رسیده که اهل کوفه جمع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبند و محروم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل اول در کوفه واصل گردد و بر سم نیابت و آن مطرودین بعد جمعیت و استوار کردن عهود و مواثیق بر گردند و او را شهید نمایند و فرزندان او را نیز در کمال بیکسی ذبح کنند و برین توقع که شیعه بیعت کردند بکوفه روی و باز در کربلا محصور شوی و نوبت بدان رسد که آن قوم مطرود بقطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تشنه و گرسنه بدرجه شهادت فائز گردی و همه بران راضی شدند و امام حسین ع هر گاه در طفلی تن بر رضا داده دیگر چه گفتنی است که با وصف جوانی بر تسلیم برعتبه تقدیر ایزدی ننهد اینهمه بزرگان که راضی برضا و بهدف تیر قضا بودند و بهزار تمنا این مراتب از خدا میخواستند و بران نازان و شادمان بودند بگو قصه حضرت ابراهیم یاد نداری که بلغایت انجاز و اجمال از کتب شیعه نقل میکنم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و مدارج اخرویه از حضرت ابراهیم و فرزندانش یاوه تر باشند و بدین شهادت بر خویشتن ننالند و بملاحظه مصائب

دنیویه از سختیهای فاقه و گرسنگی و تشنگی بنالند بر یکی از ایشان کوه صبر و تمکین بود لا یحرکه العواصف و لا یزیله العواصف
سختیهای ایشان در جوع و عطش باختیار خود که مورد بلا بود دیگر از عادت رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد بعمل آوردند که بر مبلغی کثیر میدان کربلا را
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بچند روز خریدند و محدثین و متکلمین تعداد
آن نیز در تالیفات معتبره بیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین ع
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرموده اراده خود را بر ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خریدن این
زمین است ایشان قصه حضرت نوح ع و حضرت ابراهیم ع و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد در رنجها کشیده بودند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود پس بشصت هزار درهم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهدا نزدیک
و دور آن است انتهی خلاصته و طلب شهادت و اشتیاق زائد الوصف آن برای شهدای کربلا در کافی رو از
عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است جائیکه مجتهد از آن یک دو حدیث آورده و امروز مجتهد سر امد مخبطین
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی بر باید پس انکار می نماید و می گوید که زنهار جناب شهید
کربلا امید انتشند حال مسلم بن عقیل را ای ناصبی شقی انهم میدانستند که فرزندانش نیز درین شهادت گرفتار
باشند و اگر برفرض محال آنجناب به صور خیالیه و هوا حس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیده بار ی بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که باید ربز گوارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نیز یاد بود یا نه و ظن آن حاصل شد
یا نشد که امام بتصریح پیشوای تو در تنزیه الانبیا و اعتراف تو درین کتاب تابع ظن میشود و اجتهاد میکند و میکوشد
پس همه مساعی امام حسین ع بغض این ناصبی کور شعله دار این زیاد و شمر لغو شد حتی که هیچ ناصبی انسی
نتواند نوشت و انیمه بی اندامیها خود را فرع آن شجره طیبه میدانند و او دمان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که بخصوص آیه و حقیقت قاطع این سلسله بود یاد نمیفرمایند
اینها که گفته شد متعلق بود به بیداری بعد ازین منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او در سابق نشان دادیم هم نسیا منسیا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین ع در سفر عجلت بکن و همه
کس و کور اهمراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا در دست دشمنان اسیر به بیند
و آنجناب به دیدن این خواب مطمئن شد چنانکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه گوش ننهاد و روانه شد ابا هنوز وهمی و ظنی بود معاذ الله علم قطعی حاصل نشد
که کوفه غدر کردند و با وصف نصرت دهد حصول چنین شهادت و اسیر اهلبیت چه ممکن هر که این احادیث را
بشنود او را الیقین میشود که شیعیان غدر و دغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهرے منقطع شد
و قضیه تدبیر انعکاس پذیرفت و آن همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتواند شد که خواب نور چشم

رسولخدا وائمه درین واقعه شیطانی ونفسانی باشد یا احادیث منامات ائمه یاد ندارد که حکم آن حکم بیداری است
چنانچه خاتمه مقصد رسیدن خاتون نرگس نزد امام علی نقی در بحار وغیر آن از اسفار اول دلیل بر آنست که شیطان در
لباس وصورت شیعه نتواند آید چه جای حضرات ائمه هدی ورسولخدا فکیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض کمال بیحیایی وبیهوده سرایی است که مجتهد درباره جناب سید الشهدا دعوی ظن آنجناب
اختیار ساخته وانکار علم قطعی آن سلاله اهلبیت اطیاب بد نظر داشته وهو ظاهر غایة الظهور من بعد
مجتهد بازراه اجمال در اهمال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم آنجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت وجهنمی خواهند شد بنابرین
عمل بر علم لدنی نمیکرد وانکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رفضه اینست
که شهدا را نیز نام بنام میدانست بلی فائده که بر ترخیص مترتب شد آنکه بهنوز قتال را مطلق هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد وگریختن رفاقت
ارتکاب معصیت شدید است پس حرجی بر اینها بطریق اولی نماند که رفضه نام اینها گرفتند که فلانی از در
سید الشهدا تخلف کرد ومستحق تبرا شد وبرین تقدیر مقید لدین [illegible] انکه چند کس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند دران وقت هم از دست ایشان رفتند واخو بودن افعال امام حسین ع وقتی با [illegible]
که رسولخدا [illegible] که در تقریرات اولین وآخرین
[illegible] واقع شود ودلیل بطلان این مذهب خواهد بود والملزم [illegible] والتناقض وانچه گفته که آنحضرت بنابر
[illegible] از حاضرین فرموده الخ پس که دلیل صریح بر آن نتواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
[illegible] کوفه [illegible] فرمودن امام حسین بقول او مبنی بر مصلحت بود پس
دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد وتواند گفت که وقتیکه خواب [illegible] دیدند ودانستند که فوج کوفه
برگردید وسلطنت نداشتند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند وفوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
این خبر غیبی نکند از دائره ایمان بدر رود وذات امام برای هدایت ونفع امت می باشد نه از برای
مغفرت وشاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنند کما لا یخفی بالجمله علم سابق
که تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافاتی میانه هر دو نیست وهر گاه معاینه
یا کالمعاینه برگردیدن کوفیه از عهود ومواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه دانی **قوله**
اولا مردود است بانکه لا نسلم که جناب سید الشهدا را مقام تقیه بوده باشد الخ حال الیقینی اقامت
وطن ووطن اقامت ومحصور شدن در کربلا که معلی آن قدر بتفصیل گفته شد که زیادت بران بخیال ناظرین
وسامعین هرگز نگنجد ولیس مجتهد را از امروز تخمیس سوفسطائیه باید گفت نه نائب امام امامیه وانچه ذکر کرده
تخمیص [illegible] است یعنی وقتی که در مکه اقامت بود دران وقت هم فوج کجا بود اما آنچه از عدم انتظام

وتسلط یزید نام برده جواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما ذکر کردند کما عرفت سابقا که همت
بر آن محکم بر بسته اکنون خود ان را بمعذرت آورده انحرافی بود که بیاد ناظرین دادم و بغایت تیره دلی و رسائل نیز
هر باب و فصل را مبسوط گردانیدم و امید چنان ندارم که اگر قصد جواب کند رسوای او از هزار بار تمامی جواب
رسید که در هیچ جا بجواب مجیب مصیب سخن انصاف نگفته نا عتساف را پیش نظر داشته و بحمد الله که حال اتمام
حجت که مجتهد درین مقام دعوی کرده نیز به بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر نقاره افواج اشقیا که مانند ابر غریده و لطلاک رسیده
ولیکن امام زینهار از ایشان نترسیده و لفظ بیعت هم بر زبان نیاورده و مقام حیرتها است که میگویند که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهد ان قوم سور دیوم نیز مقام تقیه نبود و ازینجا در انکار بدیهیات درجه اولی از
قوم سوفسطائی هم درگذشت و علی ای التقدیر که مرتبه او از ایشان درگذرد یا برابر باشد نتیجه دعوی ایمانی
سابق کرد حالش با متعلقات و تقلید عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خفاش وار
مجتهد با وصف تر زبانی او بر هر کس لایح گردید که اگر او اشارتی نهان کرده بود چون شاره ابر ه در انجا نیز
آبروی او بنگر او له عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان خبیر بر خاک مذلت ریختیم و شور دار و گیر او از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختیم و هر چند او بعقوق پیر دهقانی گریز گاهی در اجمال و اهمال برای خود
قرار داده بود من هر طریق را بر او مثل سد سکندری بر بستم و قلوب رفضه را از گرز آهنین شکستم و ادقان
ولات حین مناص **قوله** و ثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیه لا نسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هر گاه
حال چنین است که بر امام معصوم ست [illegible]
[illegible]
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و ازینجا عیان تواند شد که بیچاره هیچ کتابی را نخوانده و بکتاب
چه رسد کاش بتحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلالت عبارت و سهو تعقل بر مشارق
و مغارب ارض محیط است اگر برین قدر اکتفا میکرد البته دماغ علما از جهت یاوگی دلالت و گزاف او محفوظ
پس مجتهد را ضرور شود دست تشبث بطرف هر تمام در هر مقام آویختن ای دشمن عقل و دین بر بین
که از عبارت تنزیه منقوله تو عجز تمامش هویدا میشود که حالانکه معرض غیر از القای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره دانست که اگر بجوالش دست بدامن کتاب مختوم آویزد هر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی دید حتی که رفضه هم می بینند و بیاض عثمانی دانند مگر ملجا گشته آخر بدان مانند منافقین رجوع
می ارند تکیف که بسیاری از آیات کریمه را علمای رفضه که از انجمله تو باشی برای وجوب تقیه بر آورده اند
و انهم عموما حتی که انبیا را هم دران زمره داخل گردانیده اند و این لال کتاب مختوم مذهب خبیث الیت
بیان کرده بی مطلب که با وصف هلاک نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نمیشود پس تکلیف
او را عبد الله بن سبا یهود کرباید جز رفضه ناهموار که قرآن مجید بتواتر را گذاشته لصدوق شیخ الطائفه

رسولخدا و انهم درین واقعه شیطانی و نفسانی باشد ایا احادیث منامات ائمه یاد نداری که حکم آن حکم بیداریست
چنانچه خاتمه قصه سیده خاتون نرگس نزد عالم علی نقی و بحار و غیران از اسفار ادل دلیل بر انست و شیطان در
لباس و صورت شیعه نتواند آید چه جای حضرات ائمه هدی و رسولخدا فکیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض کمال بیحیایی و بیهوده سرایی است که مجتهد درباره جناب سید الشهدا دعوی ظن با نجناب
اختیار ساخته و انکار علم قطعی آن سلاله اهلبیت اطیاب بد نظر داشته و هو ظاهر غایة الظهور من بعد
مجتهد باز راه اجمال: رهال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر انکه علم انجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و جیتهمی خواهند شد پس تا
عمل بر علم لدنی نشود و انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش امد سخن بر اصول رفضه اینست
که شهدا را نیز نام بنام مید انست بلی فائده که بر ترخیص مترتب شد انکه هنوز قتال را مهلتی هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد و گذشتن رفاقت
ارتکاب معصیت شدیده است پس حرجی بر انها بطریق اولی نماند که رفضه نام انها گرفتند که فلانی از در
سید الشهدا تخلف کرد و مستحق تبرا شد و برین تقدیر مقبول لعن [illegible] که چند کس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده [illegible] وقت [illegible] ایشان [illegible] افعال امام حسین وقتی با
[illegible] که در تقریرات اولین و آخرین
[illegible] و آنچه گفته که آنحضرت بنام
[illegible]
بدام [illegible] در دیار [illegible] این [illegible] استماع خبر [illegible] نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بجهت نام فراهم نمودم و کتابی چند مثل صاعقه حسامیه علی عدو الملة
الاسلامیه و صوله حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و ابهة حاطمه
علی من خرج من اهل البیت فاطمه و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد بیاض دیگر از ده
[illegible] و حواشی صوارم وغیره تفصیلی وافی تالیف کردم پیشوایان رفضه از دیدن ان دست لب بر دندان
[illegible] ان مباحث را اعتراف کردند و بکسار گشتند و هر کس به فرمایشی قدما و متاخرین
[illegible] اینجا هم دانسته باشند که اموریکه بسر او جز انبطاهر تعلق دارد که تا از گزیدگان
[illegible] ان بیهوده نفاق بقیه ضلالت انا لیته شب و روز یاد گرفتند
[illegible] از ان بر خدا اشتند بس امیدوارے از درگاه حضرت باری همین است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سرکشی نها و بغایت انجامیده مهدی امت بعین عنایت
[illegible] منافقین را کار گزیده بجوالبر بگوید که
[illegible] بحجت ایشان نا بر بکنند اللهم عجل ظهوره

وتسلط یزید نام برده جواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای ما ذکر کردند کما عرفت سابقاً کہ ہمت
بر آن محکم بربسته اکنون خود ان را معذرت آورده انحرافی بود که بیاد ناظرین دادم و بغایت تیره دبی در ستایح
هر باب و فصل را مبسوط گردانیدم و امید چنان دارم که اگر قصد جواب کند رسوائی او از هزار بلا فتنهای حوامل
رسید که در هیچ جا بجواب مجیب عجیب سخن انصاف نگفته و اعتساف را پیش نظر داشته و بحمد الله که حال اتمام
حجت که مجتهد درین مقام دعوی کرده نیز به بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرائی هیچ دقیقه نمانده بود و غیر لو تقاره افواج اشقیا که مانند ابر عشر بده و بفلاک رسید
ولیکن امام زینهار از ایشان نه ترسیده و لفظ بیعت هم بر زبان نیاورده و مقام حیرتها است که میگویند که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهد ان قوم مور د بوم نیز مقام تقیه نبوده و از نیجا در انکار بدیهیات درجه او از
قوم سوفسطائی هم در گذشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از ایشان در گذرد یا برابر باشد تخیه و عوص ایکار
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیید عیان گشته که خون در عروق رفضه خشک شده و خشک
مجتهد با وصف تر زبانی او بر هر کس لایح گردید که گرد اشارتی نهان کرده بود چون شاره ابرو در انجا نیز
ابرو ای او بذکر اوله عقلیه نقلیه پیش هوشمندان خیر بر خاک مذلت ریختیم و شور داد و گیر ید او از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختیم و هر چند او بعقوق به پرده عقلی گریز گاهی در اجمال و اهمال برای خود
قرار داده بود دست بر طریق را بر او مثل سد سکندری بربستیم و قلوب رفضه را از گریز انیدن بشکستیم هادی
ولات حنین مناص **قوله** ثانیاً بعد تسلیم المقاده مقام التقیه لانسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هر گاه
انها دارد
تمسک بر امام معصوم است خضعه ... اگر ... اطلاع نص است ...
لیقین لانزول الا بیقین متله که مدار فائده اولی از رساله متعه او یعنی بارقه ضیغمیه بر انست نمی باید
کہ چنانچه مجیب مجتهد رفضه را از ان اوله الزام میدهد الزام مجتهد بعد از خبر گرفتن خانه خود همچنان باشد
که از مدنی این امر تصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه همچنان باشند و لو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از شهید مقدس کربلا که مبدای سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من الوجوه
اگر مجتهد مرد میدانست باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قران مجید و احادیث ائمه بر دیر روی اکابر
ثقلین بسر دست بکشد و ذائقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتب این
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی استاد کلینی
و بحار مجلسی و غیره بران اول دلیل بر انست که قران مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند و این مدعی
مجتهد را التمقدار هم شرم نیست که غور کند که اکابر علمای طائفه از علم الهدای شیعه با این فضله خوار نزار بلکه
سالکین مقام پیر بخارا همه در اثبات شهادت سید الشهداء عاجز اند نام شهادت مولف لمعه با شان آن حضرت

واشتهار الاستادانه یعنی صدوق صاحب رقعه فرموده رجوع کنند و چون بحکم لا الکتاب جاری شد البته قرآن مجید
منسوخ گردید احکام او قرآن اهلبیت از هر دو جهت منسوخ گشت یعنی حکما و تلاوة چنانچه از کافی
کلینی و هم از تنزیه کشمیری واضح شده پس تمامینی و مقلدینش مضطر گردیده بالآخر بظن و اجتهاد امام حسین
قایل شده کتاب مختوم را چنان پس پشت انداخته کانهم لا یعلمون و بطور اهلسنت تقریر کردند کانهم لا
یرفعون و همین است عادت قومیکه تابع فقر و عنا و ناظر بر بهار و خزان میباشند محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم است و نسبت خواجه تاشانی با صاحب تنزیه الانبیا و الائمه داده درین
کتاب دار السلام بغداد مقیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت چه دعوی میکرد و درین پیکر مدتی مقتدی
و پیشوا مانده و رنگین بود و چه جلوه‌ها می نمود و بعد از مدتی که در صحبت حارثی معلم بن معلم الملکوت رخت
اقامت انداخت و ابخره سحبانیه مرکز طابه ساخت که مذهب تشیع [illegible] است تا بالطبائع فضل لوازم
[illegible] اهل ایمان را خدیعت سپارند
[illegible] نظر دارند ظاهر آن بود که نام
[illegible] است که باتفاق اهل حق و اهل باطل
[illegible] رسالت مآب صلی الله علیه وسلم [illegible] اگر دیده و این هر دو را از همدگر جدا کرده
[illegible] اقامت [illegible] عام کالشمس فی کبد السماء
هنوز شک میدانند که آن مذهب غیر از طریق اهلسنت مذهب دیگری نیست اگرچه اهل بدعت برای اغوای عوام
[illegible] این [illegible] اشکال نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه را بجهت نام فراهم نمودم و کتابی چند مثل صاعقه حسامیه علی عدد الملتة
الاسلامیه و صوله حیدریه علی المجوس القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و [illegible]
علی من اخرج من اهل البیت ظالمه و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سواد و بیاض دیگر از ده جلد
زیاده بود و حواشی صوارم و غیره بتفصیلی وافی تالیف کردم پیشوایان فضه [illegible] ان دست بسر شدند
دیگران [illegible] آن مباحث را اعتراف کردند و سنگسار گشتند و هر کس به فرومانگی قدما و متاخرین
شیعه [illegible] انجا هم والله باشتی که امور یکه [illegible] بظاهر تعلق دارد و کمتر از گذشته [illegible]
[illegible] از آن مهودی نفاق پیشه ضلالت اندیشه شب و روز یاد گرفتند
[illegible] برداشتند پس امیدوارم از درگاه حضرت باری همین است
که چون [illegible] ایشان بکثرت رسیده سرکشی نهادند بنهایت انجامیده مهدی امت بعین عنایت
[illegible] ناقصین را که از گروه [illegible] بگوید که
[illegible] درصحبت ایشان [illegible] بر مکنند اللهم عجل ظهوره

والنشر علی الآفاق نموده بعد ازین مقام حیرت دیگر است که عامه وخاصه از رساله قدیمه دانسته‌اند ملکه عاقل
هم دیگنه لبسم الله اقرار کرده‌اند که مجیب مصیب درین استفتا قلب افادات مجتهد را باصولش مد نظر دارد پس ذکر ابن جمیعه
که جناب سلطان کربلا نزد اهل حق از ماتم محفوظ است اگرچه در جای خود بر جای خود است لیکن درینجا بر جای
خود نیست کما لا یخفی طرفه آنکه درینمقامات شرکت سنیان را ذکر کنند و در جاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شر کا بر حذر باید بود حالانکه این امور سنیان را می زیبد که گویند از دشمن
خانگی حذر باید کرد و منع کنند از صحبت متقین که لباس اهل تغیر سازند و در دام و دانه خویش سنیان را
بانواع مکاید وحیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند آری راستی موجب رضای حق سبحانه است
وانچه گفته که انعام تقیه باقسام خمسه مسلم الخ الحمد لله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات وایضاح واضحات می توان گفت چه
مولف قواعد را ضبط میکنند وانچه از امثله وجزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت تمیز سد غیر از
تمثیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهداء وهر یکه از ائمه هدی و مومنین بی رو و ریا باشند
دران داخل است ولا ریب فیه واگر جناب سید الشهداء را مجتهد بحکم لال کتاب مختوم استثنا کند لایق
آن نیست که روبروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نموده بادله قطعیه از قرآن شریف
واحادیث منیف وبادله عقلیه به ثبوت رسیده وکتاب مختوم را جز اهل ختم که ختم الله علی قلوبهم در شان
ایشان وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده و مضامین متضاده ومخالفه آن که فهمیده و قد تقرر ان
الیقین لا یزول الا بیقین مثله که مدار فایده اولی از رساله منتعه اوبعنی بارقه ضیغمیه بر اینست نمی باید
کما انچه مجیب مجتهد رفضه را از ان اوله الزام میده الزام مجتهد بعد از خبر گرفتن خانه خود هم آن باشد
که از مدعی این امر بتصریح مجتهدین در صوارم وحسام وبارقه وضربت حیدریه همچنان باشند و لو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از شهید مقدس کربلا که مبدای سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من الوجوه
اگر مجتهد هر دمید نسبت باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قرآن مجید واحادیث ائمه بردیده وهمی اکابر
فریقین بسر دست بکشد و ذایقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتاب این فن
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استعمال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند وکتب قدیمه وجدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی استاد کلینی
وبحار مجلسی وغیره بران اول دلیل بر اینست که قران مجید ثقل اکبر است واهل بیت ثقل اصغر اند واین جمله
اجتهاد را اینقدر هم شرم نیست که غور کنند که اکابر علمای طایفه از علم الهدای شیعه با این فضلا چه از زار بلکه
ساکنین مقام حیرت بحار ائمه در اثبات شهادت سید الشهداء عاجز اند تا م شهادت مولف لمعه با شارح منحوس

نصیحت ناصحان نه پذیرد هیهات هیهات شهادت همین است که لباس را تغییر دهند و فتاوی برخلاف آنچه از مذهب
نواصب دانند و باطل انگار نمی‌نویسند و وجاهت در روم و شام پیدا کنند و بداغ مخالفت ائمه که منزوی
بوده‌اند داغدار باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ائمه بود چنانکه
مجلسی در باره پدر خود بابت اختیار مشیخت دیری و مدیری اختیار رقاصی که بر تصریح صاحب صوارم
و حسام از لوازم اهلسنت است و هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمی‌رسد اگرچه تحکمی در اوصاف
دار الشریف خاتمیه ایشان هم دوش کشند و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه بعد جمع حواس بیان کرده
گوئیم پس چه عجب که عبد الله بن ابی بن سلول منافق نیز و پیروانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بود و ما که ظاهر را می‌بینیم و باطن را نمی‌دانیم در هر دو جا همین
حکم می‌کنیم که طالب دنیا بودند و آخر مذهب نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شیعیان رفضه را هم بسزا
و جزای شان رسانید بلکه توان گفت و بعذاب الآخره اشد و اقوی فان الدنیا لیست بدار الآخره
و الجزاء حتی که کاظم رشتی را بنا بر مکنت او در اجلاء اهلسنت و الفته فرمایش امراء در باره تالیف می‌رسید و علمای اهل سنت را کسی
از ایشان نمی‌پرسید ای بی‌خرد اساس دین بر اظهار حق است نه بر تقیه و خصوصا شهادت و درجه علیا
پس این مکاران دنیا طلب دین فروش‌اند فقط به محاوره اهل هند شهید توان گفت کما انا الیه نعقا
و عقلاء نیک میدانند که بیچاره مجتهد فانی و بعد از ان زمانی از عبارات ترزبیه و تقلید مولف آن باوجود دانشمند
اجتهاد و لفظ ناشی و مانند آن از طور بیانش آموختند و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت قدسیه بنا بر منصب
اجتهاد داشتند تک خویش را هم فراموش ساختند حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی آنقدر دارد که بعضی
از نثر خوانان میداشتند و این هر دو دهقانی ازین هم محروم اند کما هو عنقریب اذکر شاید پس آنهم مبنی بر مغلطه
الیست که آن را ناظرین اصول و اخبار طائفه میدانند و بیانش درین مقام به دو طور کرده میشود عموما و خصوصا
اما اول پس آنکه صاحب جامع الاصول رفضه یعنی صاحب وافی که شیب قرار میدان اخبار نو دیده در تفسیر
صافی بانص گذاشته زیر آیت کریمه لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً از احتجاج طبرسی و غیره نقل نماید آنچه حاصلش اینست که جناب امیر
بخطاب بعضی فرموده‌اند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نموده
باز و بار فرمودند که خبردار خود را بهلاکت نسپاری و از تقیه که بدان امر نمودم دست بر نداری که درین صورت خود را
خود کشتی و هم برادران را و معرض کم دیدی برای انتها خود و نعمتهای شان و ذلیل گشتی در دست دشمنان خدا
و خدا امر فرموده با عشرانه و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر فرموده که ایمان نیست مر کسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می‌نمود که إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً و کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سپر خدا است
میانه او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیزیست که مضطر شود بنی آدم بدان در جائیکه خدا حلال

حلال گردانید برای او واخبار این مقام خارج از اندازه احصا و شمار است و وجه دلالت آنست که جناب
امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه و امر باظهار مجتهد الزمانی در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول
فکیف که تجدید مرة بعد اولی و کرة بعد اخری برسد پس تقیه در مقامیکه ظن هلاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب
امام حسین را یقین هلاک خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصا در مشهد معلی چنانچه
در تصانیف امام اعظم طوسی طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و نعمانی و کاشانی و شهداء ثلثه سیما شهید ثانی مجلسی و قاضی
نور الله منوره مشهور و متواتر است و ایضا هرگاه جناب پیغمبر فرموده اند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت بر وجوب
آن دارد و پس بر اصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که رفضه ناهنجار باشند در مقام مصائب
معلومه مسلوب شد اذا لم یکن راس المال فکیف یربح کما عرفت فی الاستفتاء قلبا و الزاما اما امر ثانی پس از آنکه
هرچند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر بخطاب اصحاب
فرموده اند که وقتی شمارا روسا امر کنند بسبب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد بر جمال
و اتمال کار حی بند و میگوید که شاید نیست تقیه در سب ائمه واجب نمیشود آیا جناب امیر را که امام الائمه است
امام نمیدانند پس شقاوتی است که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود و بدیهی است که بعد از این امامت دیگر ائمه کجا باقی ماند
که متفرع بر آن بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
تواند بود یا آنکه در اصول این قاعده را انکار نماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد
فانی می رود کما لا یخفی الغرض هرگاه بحدیث مرتضوی و اقوال ائمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب ائمه
نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار و اکراه رو دهد بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق فکیف
که شرب خمر منافی مذهب نباشد آیا نمی بینی که رجال بوق در مجالس و غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
در عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند در اثنای آن امام صادق فرمود الحمد لله
که برادر ایشان اگرچه خمر می خورند و این حدیث از نظر فقیر گذشته که بطریق تشیع اند اگرچه ائمه را معاذ الله دشنام
میدهند **قوله** ثالثا بانیکه این شبهه واهمه بدان میماند الخ در نیجا هم مغلطه این معمد رمغالیط مخصوص
ائمه ثابت میشود مختصر آباید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بلفظ متعمد الیس از تفاسیر فریقین چنان
بوضوح می انجامد که قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعمد اینست
که قتل مومن بعلت ایمان باشد و البته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشند
و از مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت و از معانی هم صاف صاف ظاهر است که حضرت
ابوعبدالله صادق رض در تفسیر متعمد لفظ علی دین الله فرموده اند و مالش نیز بمعنی مذکور میرسد باقیماند معامله حضرت
خلیل و حضرت اسمعیل پس جوابش بر مذهب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله منام متحقق شد که
مراد ذبح ولد است پس دریغ در ذبح نفرموده و هرگاه در نصوص قرانی موجود که قد صدقت الرؤیا انا کذلک

بجزئی الحسینین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که هرچه مامور شوند بجا می آرند هرگاه شاگرد او
امر استاد بجا می آرد و مرید او امر شیخ خود حتی که گفته اند ع بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی مامور شوند و هریکی حجت بالغه دارند چه گمان توانی کرد و ذبح حضرت
اسمعیل معاذ الله متعمدا کجا بود بلکه ازین جهت که از حضرت آفریدگار مامور به بوده است آدم بر صدور امر از باری عزوجل
پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل گبشی آمد و مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا بر مردم عیان شود
که مثل خلیل بسخلت کسی سوی برانه نیست و ایراد امر چنانچه باید صورت بست خداوند تعالی شانه هرچه امر فرماید بر بندگان خود اورا
میرسد و کسی را چه مجال که چون و چرا نماید و در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که بپرسد که چرا کردی خدای
عزوجل هرچه خواهد بپرسد از بندگان قال الله تعالی لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ اما اینکه صدور چنین امر از باری
تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هرچه بصدور آید زنهار قبیح نیست و قباحت امری
است اضافی گشتن بنده به نسبت آنکه نبوده است مثلا و نسبت بباری کجا قبیح است و قس علی هذا مارا کی درست است
در کشتی شکستن و جهاز تخته کشتی که بکار ما آید شکستن چون حضرت خضر مامور بود شکست و چه از العلوم لدنی بیان فرمود
و قس علی قتل نفس که امر پروردگار بود دریغ نمود و چون معلوم شد که نزد علمای ما چنان قرار یافته که هرچه صادر شود
از حضرت احدیت قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی امامیه ظاهر گشت که نقل میکند از علمای سنت که صدور قبایح را از باری عزوجل
قائل شده اند اگر معنی این است که آنچه بزعم شیخ حلی و مانند او قبیح است و صدور آن از باری تجویز می کنند پس درین معنی چه قباحت
است و حجت بر ما چیست بسا چیز را شیخ حلی قبیح و مکروه میداند و در واقع قبیح و مکروه نیست اما اگر این مینو دعوی
علم غیب هم دارد قال الله تعالی عَسٰی اَنْ تَکْرَهُوْا شَیْئًا وَّهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ الغرض فهم ما و شما را در ان چه مدخل است بلکه هرچه
از جناب اقدس ایزدی بصدور آید عین نکوهی و احسان است پس کجا لازم آمد قول صدور قبایح چه جای آنکه او مسلک و
مذهب ایشان است چنانچه در نهج الحق از عبارات اوست که ذهب الاشاعره کافة الی ان الله تعالی قد فعل القبایح
باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان ورضی بها و احبها بلکه امام فخر الملة والدین رازی کتابیکه در خوارزم
نوشته و مسمی الحکمة نام گذاشته از ان واضح است که اول مسئله کلامیه این است که حق تعالی ظلم را پیدا نتواند کرد زیراکه
هرچه کند تصرف در ملک اوست و شیخ حلی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب فن تصریح کرده اند
که افریدن چیز قبیح قبیح نیست زیرا که قبیح بالنسبه نیست مگر عملیکه مباشر فعل است دلیل بر ان الکذب صریح المحال حضرت
ابراهیم بنص قرانی تصدیق منام نمود و هرچه بران مامور شد بجا آورد و در خلت [illegible] و اوامر شارع اقدس
و تعالی عیان شد پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و مصداق آیت کریمه وَمَنْ یَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا الآیه
گردیده و باشد این حیل المنافقین هرچه میخواهد میگوید و دست بدامن الحق می آویزد حقیقت این است جنون مطلق
این رنگ بر او می ریزد بلی امر سابق البته نمود این مجنون باقی است که چون جناب امام حسین در ابطال کتاب مامور
بقتل و قتال و شهادت بود پس از مشهد خود تخلف کردن و بشام رفتن و معاذ الله دل از ان برداشتن و بلطایف

چیلی بر داختن چگونه درست باشد و این حرکات را اگر بغور بینی بدان گناهی میرسد که تفصیلش مناسب نمی‌نماید و ایضا
بتقریر دیگر قریب بعد گر که اعتراض بر حضرت ابراهیم زنهار وارد نمیشود زیرا که آنجناب امر الهی را چنانچه باید بتقدیم رسانید
وحق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش را مصداق رویا فرمود کما عرفت آنفا پس اگر این آیات نیز مختبط
کلام باری است تعالی شانه و جامعه زیرا که از حضرت خود چیزی [illegible] اعتراض نماید بلکه بیم
مدیحت گستری و ثنا خوانیست و هرگاه دامن صاحب جنت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر بحضرت
رب العالمین که چنین جور و ظلم را برای او پسندید حالانکه ذبح کردن آن فرزند که در عقوق والد خود انگشت نما باشد تجویز
نفرمود و نسبت باسمعیل که مصداق فلما بلغ معه السعی بود مامور نه کرده اند حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عز و جل
حاصل نشود هیچکسی مومن نمیگردد و عدل بر اصطلاح امامیه اینست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم مثبت
بران کنند و هرچه واجب است از او فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح پیر دهقانی در صوارم است اکنون غور کر که
در عالم چه افعال الهی بعمل آمد که بیشتر بر خلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح مثلا در افادات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود را چنان بر تمام عالم تسلط کردند و کلید پادشاهی
هفت اقالیم در اختیار او سپردند و بنده میگویم که حال او درست و کیاست او بدان درجه به نص قرانی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برخواست یکی را که واجب القصاص بود رها نمود و بیگناه
دیگری را که مرتکب خطائی نبود کشت بخطاب حضرت خلیل و گفت دیدی که احیاء و اماتت در دست من است
و بحضور میکردی که باختیار خداست و لیس و رب العزت در کتاب مستطاب جائیکه این قصه را بیان فرموده
گوشواره و آغاز آن اینست که الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتیه الله الملک یعنی سبب دعوی خدائی برای او آن
بود که خدا او را ملک و سلطنت عطا فرموده بود پس بیان باید کرد که حکیمی چنین در عالم باشد که تجویز کند که در عطای
ریاست جمیع اقالیم سبعه بارتکاب قبیحی شده نه ترک واجبی و آنهم بدست چنین بیخردی که امانت و احیاء را از دست خود
و مدعی آن شد و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت الی غیر ذلک حالانکه حکمای اسلامیین میگویند
۵ نه سکنی امن کاردانی دیده پر دهقان و اناکه سگ دیده اگر پیر دهقانی در عالم رجعت همراه را اشیطان
الطاق گوید که مراد ملا از حکیم حکیمی است که مذهب او باب اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عمر متفق و شمر
نزد اهل هنر دیحت الذی کفر و همچنین سخن میرود در سلطنت هر ظالمی مثل یزید بد کردار و در ریاست همچو عبید الله بن زیاد
بدنهاد با امام حسین و مبعوث کرد اید پیدا کند برای انکه اختلاف امت را از میان بردارد و جهاد کند با ظالمین
و بلاد و دمار منتظم گرداند و هرگاه نائب او کشته شود و هم فرزندانش او عاجز شود و فرشتگان بر حال او گریند
خواهند که نصرت کنند بایشان اجنبین توفیقی نه بخشد که او را دستگیری فرمایند بلکه در انها دیگر اسباب مبتلا شوند
...ت از دست رود هیچ حکیمی تواند گفت تا ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیرهم که این افعال قائل صحیح و مناسب
...تیکه که بعد ازین ظلم ستم بر شهدای کربلا و رئیس ایشان گذشت که اطفال صغیرسن برای قطره آبی جان دادند

پدید آمد حرفی ازان انیست که همه شیعه دو سه کس در دائره ایمان نماندند و همه راه ردت پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال است و قصه فرشتگان در کافی کلینی بنسخه صفوانی این مدل داد و برای خالق العباد تجویز کردن بلکه
واجب دانستن و بعقول ناقصه تراشیدن بار در ورطات مذکوره غوطه با خوردن کار است این سبا و دیگر شیاطین
اشقیاست سابقین عقل انچه از کافی و دیگر اصول طائفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود اقبل فاقبل ثم قال له ادبر
فرمود او بر تا لبس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل خرد عقل را ره و براور انش را باید که بر باری عز و جل
حکم رانی نماید آخر مآل ایشان دیدی بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبد العزیز کشی در مختار که این پیشوایان
امامیه ترک تجارت کرده در دکاکین مدینه نشستند برای انمیعنی بهایا تا می گریستند که معلوم نبود که بعد از امام صادق
امام ایشان کیست پس از تمناهای شان که میکردند این بود که ملحق شوند بخوارج مکفرین جناب امیر المومنین و نیز از
متفرعات عدل بر دهقانی انست که در صوارم فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام در بعضی از صور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لا حول ولا قوة الا بالله المختصر سخن انیست که چون اعتراض متحیر به حضرت ابراهیم راه می تواند یافت پس
اعتراض ایشان نیست مگر بحضرت آفریدگار کائنات لیس اگر اینها نکه بدان اشاره کردیم مثل لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ
و نیز لا معقب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عز و جل است بی تغیر و تحریف این اعتراض الگنا یشی در باره ایزدی
نماند ورنه جواب ملحدی زندیقی بر ذمه ما نیست که بزرگان دین گفته اند ه انکس که بقران و خبر زو نرهی انیست
جوابش که جوابش ندهی **قوله** و پر ظاهر است الخ **مبتل** ازین علمای شیعه همین میگفتند و طعنها
براهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همین عقیده داشتند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند لیکن
باب اختلاف از مجتهدین اهل سنت کشاده شد و انهمه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز همین
بافادات حضرات عیانست که انما الدین واحد و انهم بنکر ارفهم ضمیر انمیعنی که مراد از حجیت اختلاف امت آمده
رفت ایشان است در بلاد و درباره اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی اکنون چنین رای میزنند و فکر میکنند
که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند باحکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض نیز بحضرت آفریدگار
عالمین سر میکشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و مبعوث فرمود ایشانرا برای
رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی بطور واحد بروند چنانچه از تصریح کنتوری صاحب نقائض و تشیید المطاعن
واضح میگردد و این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین از کجا پیدا شد پس معلوم شد که بجهت نزول صحیفه برای هر
ختم نبوت حقیقه باقی ماند نه اثری از اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بلکه برای امامی بطوری دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که قریب بر صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم و ثقا
نکند حرفی برای نمونه مطابق ایمای سابق انکه بعضی بر طاعت جناب امیر میکنند و بعضی بذمایم حضرت
کائنات نیز زبانی میکنند و من حرفی که نتیجه این دان و اصل الاصول شیعه فرق ضاله از کتب اثنا عشریه باب

بغور نشود و فکر کن که بالآخر در کتب شیعه غیر ازین چه که ایمه مراعات تقیه میکردند و معبر این بلا کل الامر غیر ازین چیست که بهر
سایلی موافق حال و مقالش چیزی میگفتند اگر سنی آمد بها اماما ن عادلان الی آخره فرمودند و اگر شیعی آمد از تبرا و بیزاری
دفتر ها کشودند و حدیث نقیض باو نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اول در احقاق و مصائب النواصب
و مانند آن مبسوط الی غیر ذلک مما افتروا علی ائمة الهدی روبرو دیگرے حدیث فاز تحظی نهادند که حضرات آل عبا فاز تحظی
گرفتند و بعضی را فرمودند که نماز پس سنی در جماعت شان چندان ثوابی دارد که گویا باقتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگران چنانچه در کافی است اینچنین تقریر فرمودند که از آن برابری نماز شان باز ناعیان میکرد و پس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشید عجبی نمی بود و این جماعه بیچارگان با وصف گریه و زاری کما سبق اگر ناصبی کردند موجب
حیرت نیست و اگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه دین این چنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند ۵ کین سخن را خود تو مبدا بود + گر فزون گردد توش افزود + پس بیچاره مجتهد اخبار
بر سو فرو مانده بران استقرار کرد که واقعی و سخن درست همین است که ایمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
و کسی مان او را نمیکرد که انبیای الاسلم سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و نزد شیعه در امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت بلا فصل
خرم بر صحابت وه از ده کس از اولاد حضرت امام حسینؑ که مجتهد در اثبات شهادت آنجناب بنور سخنی درست و فقره
چست نمیگوید و اکنون آن شبهت بد نمیمعنی میکند که آنجناب را چون امر خاص در باره شهادت فرا رسیده بود
بالخصوص که بعموم وارد شد کاری نبود جوابش بارها مجملا و مفصلا دانستی که پس بعد از النصوص شیخ به در بیداری
و خواب سفر شام و ما یتعلق بذلک و هم رفتن بجد و دا اهل اسلام و فرزندگی بطور علانیا بسر کردن که لی بالهم آه
خیال آنمیعنی که یزید رحمی و ترحمی دارد بیشتر او میبرم که برادر من است معاویه عم من چه معنی داشته باشد
و این هر دو قول و فعل چگونه جمع شود الی غیر ذلک مما نقلوه عن الامام در اسس علیه علم الهدی و غیره من ائمتهم
و در سابق و لاحق برای ابطال امور یکه مجتهد باز نسبت کرده انقدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه میداند
چنانکه شیخ میگوید ۵ شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا برهانی نحرر
مجتهد چنان قائم است که هیچ را مسلم تواند بود و احدی در ان تکلم نتواند نمود که چون حواس او در جواب رساله مختصره
که به سه جزو بیش نباشد و بکمالش کما سبق مفصلا فی هذا المجلد عاز و عاری چیزی دران مذکور نشود و اختلال پذیرد مثلا
گاهی بگمان جناب امام حسنؑ و تکیه کردنش بر اجتماع اهل کوفه دل نهند و میدانند که فوج را که همراه بود رخصت فرمود
و زمانی مهر کتاب بختو و از غایت جسارت بشکنند و حدیثی اطوال را نه بینند که فاز تحظی آنجناب از هر دعوی و اختیار
خموشی با زهر عبا بود و بحدیکه کعبه را اگر منهدم کنند او مهر خموشی بر لب زند و قران مجید را پاره پاره کنند و او نیز نهال
[illegible]ت نکند و هتک ناموس رع دهد و او قفل سکوت بر لب زند هن نهال الی غیر ذلک مما فیه فساد صراحة و وقیحة
این [illegible] را غربال نماید و غوطه دران زند که شاید از لته های کهنه خبری بدست آرد و چندان مدهوش گردد

که کتابهای مجلسی را هم در خواب ملاحظه نکند او چی تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و متأخرین
در همه ابواب و فصول ته و بالا و برهم کرده قلم گرفتن و سختی بر کرسی نشاندن و داد تحقیق دادن این خیال محال است
بلکه اگر مجتهد در کمند بسم الله و محراب و بیاساید زندگانی تلخ شود و کسی که در آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیار چیزها از ادله بران شواهد یافت که امام حسین را تقیه واجب بود و بر وجوب تقیه یا این فاء غطی دلالت
ندارد که روبروی حضرت ع و ملایکه مقربین خامس آل عبا هم مهر نمودند و با ایشان بسبب کوچکی کاری
ننموده باشند لیکن چون دعوی این امر خوابی مخیل بود ایشان را هم دران شریک گردانیدند چنانچه حسن مجتبی
را پس اگر بر خلاف آن خروج کنند چنانچه وقوع پذیرفت البته بر اصول رفضه ناقض و ناکث میثاق [illegible]
قطعاً و یقیناً و از ینجا نیز معلوم توان کرد نسبت به مجتهد حکایة و نقلا بر طبق کلام پیر دهقانی در صوارم که
در بیشه بزرگانش هر که شک آرد مصداق الحمار لا اهتی گردد که بسا دلیل و رسایل بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ع ذکر کردم و نیز صراحات و اشارات در رساله قدیمه نمودم لیکن گنجایش [illegible] و چنین میگوید
که چون فاضل مجیب [illegible] و متوهم نشود که بر جناب امام حسین ع تقیه حرام بود و از انجاست که بر
خلع خلافت راضی نشد و فرمود آنچه فرمود و جوابش آنکه در آن ایام این غلبه بنی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که بیعت نکند سرش جدا کنید الغرض هر چیز را باعتبارات و جهات خویش در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل و انتهی تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد بعین که از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین به ثبوت میرسد جائیکه این عبارت نوشته مرثیات علم الهدی خود که ازین عبارت چنانچه
[illegible] ظاهر میشود که آنحضرت راضی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت آنها با مسلم بن عقیل حاصل شده بود و بر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدر [illegible] و انست تقیه میفرمود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و از انجا به ثبوت میرسد که امام حسین رضی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه از آن ایهم ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه درینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه و درینجا نیز حواس مجتهد گم گشته زیرا که جمله تقیه میفرمود که جزای شرط است یعنی اگر زمان یزید را مثل
زمان معاویه میدید نسبت آن تقیه میکرد لاجرم تعبیر چنین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و قوله ان کلام المجتهد بیشق الحمار زیرا که هرگاه سفر مذکور برای اراده جهاد و عزل کردن یزید بود بالاتفاق خلاف تقیه
باشد [illegible] و امام شهید کوفیه بر عهد خویش باقی نماندند و دشمن شدند و نائب فرزند آنحضرت را شهید کردند و
اکنون نباید که تقیه جائز اگر از [illegible] بود و واجب گردد زیرا که بالیقین هلاک حاصل شد باز میگوید که هنوز وجوب رجعت
نرسیده و دلیلی بران قایم نگشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل [illegible] او را نظر آید معقول نیست
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و میکه عورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را باید جستجو
که از کجا بکجا رسید که بعد ترتیب مقدماتیکه نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد [illegible]

میکنند و در وقت محصوری بدشت کربلا و حصول یقین بهلاک نفس خود و اولاد و خویشان وجوب تقیه بکار می نماید لاجرم امر را
انایب و حال توان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و دجال شقی بیان کرده
آید که معاملات او بالعکس خواهد بود و لیکن نه بطوریکه فاصله میان هر دو شاخ بعد المشرقین والمغربین
نمودار شود و چنانچه در مجلد اول در ذکر دابة الارض دانستی که رخنه آنرا برای جناب میر کرم الله و جهه
قرار میدهند و داغهای لعنت بر پیشانی خود می نهند و کتابیکه نزد من هست نقل آن رساله ست که خود مجتهد
بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقلش در مقابله آن با اصل مشغول گشتم و بغایت تصوری کوشیدم چنانچه
در سابق حکایات حصولش بعنایت ایزدی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجمله از شور و شغب مجتهد
کسی از عقلا نمی هراسد اگرچه قلوب اهل اسلام را بذکر خرافات مسیلمه کذاب می خراشند نزد اهل عقل
واجب براو درین مناظره اینست که هر جا که درین مجلد بر وجوب تقیه قایم کرده گفته ام که جناب امام حسین با وصف
وجوب تقیه بر اصول امامیه تارکش بوده از آغاز تا به انجام تقریر اینکه علما آنرا قبول کنند پرداز و دیده و دل
آن قبیل و قالش مثمر ثمری نخواهد گردید اگرچه او تمامی رخنه دیده و همه پرستاران ام و لجهن را جمع کند و انا له ذلک قوله
و بر همین منوالست جواب استدلال او از حقیقت انیست که مجتهد چون شب و روز مجلس عزای امام حسین
می نشیند اگرچه ریاء و سمعة امر و در شهادت آنجناب را برفتق و حصول خود کرسی می نشانند بلکه بر قواعد
مقرری اند همش دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشد او را با کتاب الله و تفسیر آن
چه حاجتی ماند تا گاه گاهی بمطالعه آن پردازد و خود را از بن بیهوده سرایی بوالهوسی و خامه فرسا
باز دارد و بس بلا انکه رخنه آشنا عشته به که این تقشف بی خبر خود را از مجتهدین ایشان میشمارد و تهوره قدمه
را برای اجتهاد شرط میکند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفاسیر آورده اند و بعد ذکر آن کردن
این بناح را در شکنجه عذاب هیچ و تاب توان دادانیست که ملا محسن صاحب صافی آورده و دیگران در
غیر آن زیر آیت کریمه لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ انکه نوشته اند محملش بعضی میگویند و معنی آن که حلال نیست مر ترا
بعد از ان زنان که حالت ایشان منصوص ست از برای تو و نه حلال ست از برای تو که ایشان را بدل کنی
به دیگر زنان اگرچه بشگفت آرد حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد از بن زنان تو ایشان را اختیار
داده بودی که اگر خدا و رسول را برگزینند و فقر و فاقه در خانه من اختیار کنند بهتر و سه طلاق بگیرند و ایشان
خدا و رسولش را اختیار کردانیدند و محنت و تنخی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
ایشان را و بنکاح دیگران نپردازی و در همین صفحه سطری چند پیشتر از ان نام ایشان برده عائشه و حفصه و
ام سلمه و زینب بنت جحش و میمونه بنت الحارث و ام حبیبه بنت ابی سفیان و صفیه و جویریه و سوده
این نه در خانه حضرت بودند و حضرت وفات یافت و نزد بسبب افضلیت شان اینست که اهل

شان خدیجه کبری باز ام سلمه باز میمونه رضوان الله علیهن اجمعین مرتبه با اعتبار نکاح و خلوتیان کرده است
خدیجه بنت خویلد باز سوده بنت زمعه باز ام سلمه که نامش هند بود باز ام عبدالله عایشه بنت ابوبکر
بعد حفصه بنت عمر باز زینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین باز زینب بنت جحش و در اینجا بسیر جوزان
برشمرده که آخر آن خوله بنت حکیم سلمی است که حقتعالی برای او فرموده وَهَبَتْ نَفْسَهَا و ام المومنین
هفتم ایشان میشود که حقتعالی عقد نکاح او با رسول خویش بسته جبرئیل بعده سفارش مامور گشته و مفسرین مذکور گفته که در
سه آیات آمده که زینب بسا افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از آن اینست بالجمله هرگاه زینب مطهره
در خانه حضرت باعتراف جماعه مفسرین محدثین رفته بود چنانچه نقل آمد و باعتراف شیعه بطال شده در عقد
نکاح و خلوت گشتند تا مصداق قاله تعالی وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ بشود بشرط آنکه نکاح خامس حضرت صلی الله
علیه وسلم نمودن کار کسی نیست مگر حوصله زندیقی روسیاهی فسقی که در کتب خویش [illegible] دیده مبطلان که کتب
اهل حق فایز گردیده چنانچه [illegible] بصیرت یعنی برای مسترشدین را بعبارت [illegible] برای رئیس المنافقین
و او را اینجا که او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکنند پس در نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عزوجل در قول و بلفظ ترویج و ضمیر ام المومنین فرموده زَوَّجْنَاکَهَا و از این کتاب عیان شد که تحریفی
باعتبار معنی منصوص الله در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قراءت ائمه علیهم السلام زوجنکها بود و چه جای
حق تعالی این ترویج خامس را در کتاب مستطاب بافاده معصومین بیان فرموده و حقیقه [illegible]
بر دوختند ولیکن بحیائی مجتهد زندیق دیده نیست که باز هم از عوعو نورافشانی ماه باز نمانده در نکاح خامس
حضرت آنچنان گفتند که دیدی و شنیدی و چرا بملاحظه آن دلش خونناب نشود که این ترویج با دختر فاروق
معظم بوده که جبرئیل در باره او قوامه صوامه فرموده مناسب حال این زندیق آن بود که در نکاح حضرت که
با ام المومنین عایشه صدیقه نکاح چارم بود نیز قیل و قال میکرد و تعلم حضرت میر و اخت و حوصله خود [illegible]
در قول مقبول است نیز خالی میشود که نزد این ناصبی علاعده اهلبیت حضرت نبی نگاه داشتن او در خانه خود
درست بوده زیرا که ناصبیت عایشه یعنی عداوت با جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم
اجمعین در کتب شیعه باظهار مجلسی و دیگران از علما در غضه علیهم بالتحقیق بجای خود ثابت گردیده و ناصبی
هم کافر است و هم نجس العین فکیف که ام المومنین حفصه رضی الله عنها [illegible] چنانچه بمطالعه بحار و حیات
و غیر آن از کتب غیر متناهی عیانست که ناظرین سامعین بدیدن شنیدن آن لاحول میگویند [illegible]
زوجه خامس یا شد علاوه آنکه چنانچه این هر دو خاصه دشمنان آل عبا بودند دشمن حضرت پیغمبر [illegible]
طائفه ناحقشه بودند حتی که حضرت را زهر داده شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان بقتل ناسعود تفسیر عیاشی
مفصل است و انتقام لائق تفصیلش نیست و در همین مقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش [illegible]
باینکه بر خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المومنین عموماً و خصوصاً برای حضرت عایشه صدیقه

مجیده مطهره است پس بنابه الطیبات للطیبین پس در حقیقت دشمنان ایشان بحبل العین گردیدند و چگونه چنین
نباشد که الخبیثات للخبیثین اولئک مبرؤون مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم و از عجایب غرایب آنکه
مفسر مذکور در زیر تفسیر لا یحل لک النساء من بعد بیان تحریم معلوم افادات حضرت معصومین بمقتضای مذهب
خویش نقل کرده و در حل آن ره بجای نبرده بلکه خود را اینجا بیچاره موجه حیرت سپرده بیافتن آنکه میگوید که کلینی
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست مگر آنکه حلال نباشد برای تو آن زنان که حرام گشتند بآیت
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الایه و اگر چنین بودی که مردم میگویند که لازم آمدی که حلال باشد
برشما آنچه برای حضرت نباشد زیرا که هر کس از شما بدل تواند کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست
که اینها میگویند و راه غلط می پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را هر زنیکه اراده او کند مگر آنچه مذکور شد در سوره نساء و در حدیثی چند
دیگر هم از امام صادق هم مرویست و در بعضی آنست که گمان می برم که شما خیال کنید که حلال باشد
برای شما آنچه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث با اختلاف احادیث مردود هم باشد
و قمی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شدند در سوره نساء و قول او تعالی و لا ان
تبدل بهن من ازواج معطوفست بر قصه ام المومنین زینب که زن زید بود و لو اعجبک حسنهن یعنی حلال نیست
ترا [illegible] حضرتی که امر کنی برای آن تا او طلاق دهد و تو نکاح کنی خبردار انکار مکن بعد از این ما لا یحسن نیز
میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین آنچه قمی گفته بالا اتفاق تمام آن [illegible] خدا فرمود و بعد
آن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بقول او تعالی ترجی من تشاء منهن و تؤوی
الیک من تشاء زیرا که این اگرچه مقدم است در قراءت لکن مسبوق است در نزول [illegible] حال اصول صحیحه
و معتبره ایشان که مدار مذهب این بد کیشان تواند بود [illegible] والست که چون [illegible] بر بعض علما [illegible] بل
[illegible] لباسی که [illegible] ایشان از [illegible] فهمی امام المحدثین
نزد ایشان استاد کلینی باید دید که [illegible] قصور
[illegible] باید خواند
[illegible] نیست [illegible] علامه التفتازانی [illegible]
[illegible] توجیه تواند بود
الکامل در [illegible] که امام رضا [illegible] توسط
روح الامین نازل من الله [illegible] و ابن راقمی و دیگران [illegible] تحقیق قرار داده
افسوس که [illegible] این قسم خرافات این اخبار [illegible] خود
را [illegible] و الله على التوفيق [illegible] التحقیق اکنون عبارت [illegible] مجتهد ابوالقاسم
[illegible] برطبق کلام این عجب [illegible] گفت که از کلام حضرت ملک العلماء

واحادیث صحیحه حضرت خیر الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام جواز زائد علی الاربع مستفاد بلکه
منصوص میشود پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الٰهی در باب ازواج تسعه وَحَلَّتْ مِنْ
وَهَبَتْ نَفْسَهَا واقع نشده واین امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض نگردیده وهمانا این امری است
که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق ولاحق برین نهج مورد اعتراض
نشوند مگر بحبت ملحدی چند خارج از دایرهٔ اسلام که گه خورده باشند وازواج مطهرات را کشته حضرت
سرور کائنات ومعاذ الله از گروه نواصب را نجس العین قرار دهند واگر بخاطرت گذرد که این بحث را
از کتب رفضه مفصل دانستم معلوم نیست که مفسرین اهل حق در خصوص چه نوشته اند تا بالاتفاق
فریقین به ثبوت می انجامید پس بدانکه استیعاب آن موجب اطاله کلام است پس ناگزیر بعبارت
مفسر بیضاوی رحمة الله علیه قناعت میکنم که لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ بالیاء لان تانیث الجمع غیر حقیقی و
قرء البصریان بالتاء من بعد من بعد التسع وهو فی حقه کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی
لو ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری وَلَا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ فیطلق واحدة وتنکح مکانها اخری و
ومن مزید لتاکید الاستغراق وَلَوْ اَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ حسن الازواج المستبدله وهو حال من فاعل
تبدل دون مفعوله من ازواج لتوغله فی التنکیر اذ تقدیره مفروضا اعجابک بهن الی غیر ذلک من التفاسیر
اما تفاسیر اهل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم که شاید مقلدین مجتهد گویند قیل وقال
مجتهد از بحث خاص یعنی الزام بوده بباید دانست قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه در
انوار التنزیل واسرار التاویل میفرماید قوله تعالی وهمچنین میتوانگفت که تعظیم مساجد بالاتفاق واجبست
الخ این اعتراض از نوع اولیت بر نکاح خامس حضرت صلی الله علیه وسلم که حالش از کتب فریقین
که دلیل بر الحاد وزندقه اوست واین اعتراض از آن هم بالاتر است زیرا که این قصه را مفسرین بعنوانی
بیان کرده اند که طلبه هم میدانند تا باهل اجتهاد چه رسد خدای عز وجل نیکو میداند که هر که این خرافات
مجتهد را درین رساله می بیند ولا حول میخواند ویقین میکند که این زندیق در تحصیل دنیا چنان
منهمک میشد که از نصوص آیات قرآنی هم غافل است ادله شرعیه را جمع کردن ومسائل اصولی
وفروعی از آن استنباط کردن چگونه از چنین ملحدی متصور تواند شد باز برای تعلیم این کس
تفسیر صافی را میکشایم ونصوص قرآنی را به بیان حاصل عبارتش در فارسی سلیس
نشان میدهم قال الله تبارک وتعالی وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَّکُفْرًا وَّتَفْرِیْقًا
بَیْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَاِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ مِنْ قَبْلُ وَلَیَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا
اِلَّا الْحُسْنٰی وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ فی الجوامع روی ان بنی عمرو بن عوف لما بنوا
مسجد قبا وصلی فیه رسول الله حسدهم اخوتهم بنو غنم بن عوف وقالوا نبنی مسجدا نصلی فیه ولا نحضر

جماعة محمد ص فبنوا مسجدا الى جنب مسجد قبا و قالوا لرسول الله وهو متجهز الى تبوك انا نحب ان تاتينا
فتصلي لنا فيه فقال انی علی جناح سفر فلما انصرف من تبوك نزلت فارسل من هدم المسجد
واحرقه وامر ان يتخذ مكانه كناسة يلقى فيه الجيف والقمامة ضرارا مضارة للمؤمنين اصحاب مسجد قبا
وكفرا وتقوية للكفر الذي كانوا يضمرونه وتفريقا بين المؤمنين الذين كانوا يجتمعون للصلوة في مسجد
قبا ارادوا ان يتفرقوا عنه ويختلف كلمتهم وارصادا واعدادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل
يعني عامر الراهب قبل بنوته على قصد ان يامهم فيه ابو عامر اذا قدم من الشام في الجوامع انه كان
قد ترهب في الجاهلية ولبس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه واله المدينة حسده وحزب عليه ثم
هرب بعد فتح مكة وخرج الى الروم وتنصر وكان هؤلاء يتوقعون رجوعه عليهم واعدوا هذا المسجد له
ليصلي فيه ويظهر على رسول الله وانه كان يقاتل رسول الله في غزواته الى ان هرب الى الشام لياتي
من قيصر بجنود ويحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم الذي كان سبب نزولها انه جاء قوم من المنافقين الى رسول الله فقالوا يا رسول الله تاذن
لنا ان نبني مسجدا في بني سالم للعليل والليلة المطيرة والشيخ الفاني فاذن لهم رسول الله وهو على
الخروج الى تبوك فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا على جناح السفر فاذا وافيت
ان شاء الله اتيته فصليت فيه فلما اقبل رسول الله من تبوك نزلت عليه هذه في شان المسجد وابي
عامر بن الراهب وقد كانوا حلفوا لرسول الله انهم يبنون ذلك للصلاح والحسنى فانزل الله على رسوله
والذين اتخذوا مسجدا الاية قال وارصادا لمن حارب الله يعني ابا عامر بن الراهب كان
ياتيهم فيذكر رسول الله واصحابه وفي تفسير الامام عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان ياتيه الاخبار ان
صاحب دومة الجندل وكان ملك تلك النواحي له مملكة عظيمة مما يلي الشام وكان يهدد رسول الله بان يقصده ويقتل اصحابه وكان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله حتى قال ان المنافقين اتفقوا وبايعوا لابي عامر بن الراهب الذي سماه رسول الله
الفاسق وجعلوه اميرا عليهم وبخعوا له بالطاعة فقال لهم الراي ان اغيب عن المدينة لئلا اتهم الى
ان تتم تدبيركم وكاتبوا اكيدر صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحى الله الى محمد ص وعرفه ما اجمعوا
عليه من امره وامره بالمسير الى تبوك وكان رسول الله كلما اراد غزوا ورى بغيره الا غزاة تبوك
فانه اظهر ما كان يريده وامرهم ان يتزودوا لها وهي الغزاة التي افتضح فيها المنافقون وذمهم الله
في تثبطهم عنها واظهر رسول الله ما اوحى الله تعالى اليه ان الله سيظفره حتى ياخذه ويصالحه
على الف اوقية ذهبا في رجب ومائتي حلة في صفر ومائتي حلة وينصرف سالما
الى ثمانين يوما فقال لهم رسول الله ان موسى وعد قومه اربعين ليلة وانا اعدكم ثمانين

ليلة اربع سالما غانما ظافرا بلا حرب يكون ولا يصاب احد من المومنين فقال المنافقون لا والله ولكن
اخر كراته التي لا يجبر كسرها بعدها ان اصحابه ليموت بعضهم في هذا الحر ورياح البوادي ومياه المواضع الموذية
الفاسدة ومن سلم من ذلك فبين اسير في هذا الكيد وقتيل وجريح فواستاذنه المنافقون بعلل ذكروها
بعضهم القتل بالحر وبعضهم بمرض بجسده وبعض بمرض عياله وكان يأذن لهم فلما اجمع وصح عزم رسول الله
على الرحلة الى تبوك عمد هولاء المنافقون فبنوا خارج المدينة مسجدا وهو مسجد الضرار يريدون الاجتماع
فيه ويوهمون انه للصلوة وانما كان ليجتمعوا فيه لعلة الصلوة فيتم تدبيرهم ويقع اهنالك ما يسهل به لهم ما يريدون
ثم جاء جماعة منهم الى رسول وقالوا يا رسول الله ان بيوتنا قاصية عن مسجدك فانا نكره الصلوة في غير
جماعة ويصعب علينا الحضور وقد بنينا مسجدا فان رأيت ان تقصده وتصلي فيه لنتيمن ونتبرك
بالصلوة في موضع مصلاك فلم يعرفهم رسول الله ما عرفه الله عن امرهم ونفاقهم وقال ائتوني
بحماري فاتى باليعفور فركبه يريد نحو مسجدهم فكلما بعثه هو واصحابه لم ينبعث ولم يمش فاذا صرف راسه
عنه الى غيره سار احسن سير واطيبه قالوا لعل هذا الحمار قد رأى من الطريق شيئا كرهه ولذلك لا ينبعث
نحوه فقال رسول الله ائتوني بفرس فركبه فلما بعثه نحو مسجدهم لم ينبعث وكلما حركوه نحوه لم يتحرك حتى اذا
فتلوا راسه الى غيره سار احسن سير فقالوا لعل هذا الفرس قد كره شيئا في هذا الطريق فقال لنأتوا
المشي عليه فلما تعاطى هو ومن معه المشي نحو المسجد جفوا في مواضعهم ولم يقدروا على الحركة واذا
هموا بغيره من المواضع خفت حركاتهم وخفت ابدانهم ونشطت قلوبهم فقال رسول الله هذا امر قد كرهه
الله وليس يريده الآن وانا على جناح سفر فامهلوا حتى ارجع ان شاء الله ثم انظر في هذا نظرا يرضاه الله
وجدت العزم على الخروج الى تبوك وعزم المنافقون على اصطلام مخلفيهم اذا خرجوا فقربك الاسلام
ويقول الان تجمع و در ینجا قصه حدیث منزلت آورده که دخل در تعلیم محتمل بدارد و ذکر قصه رسول الله صلعم
مع الكيد واخذه له وصلح معه على بامر ذكره ثم قال عاد رسول الله صلعم قائما ظافرا فاراد الله تعالى كيد المنافقين
وامر رسول الله باحراق مسجد الضرار فانزل الله تعالى والَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا الآيات
ثم ذكر ان اباعامر الراهب كان عجل هذه الامة كعجل قوم موسى وانه ودم الله عليه واصابه لقوة لنخ و
برص وفالج وبقوه وبقي اربعين صباحا في اشد غذاب ثم صار الى عذاب الله لا تقم فيه ابدا اي
لا تصل فيه ابدا يقال فلان يقوم بالليل اي يصلي لمسجد اسس على التقوى من اول يوم من ايام
وجوده في الكافي عن الصادق ع والعياشي عنهما والقمي يعني مسجد قبا قبل اسسه رسول الله صلعم
وصلى في ايام مقامه بقبا احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي فيه العياشي قال يعني من المسجد
النفاق وكان على طريقه اذا اتى مسجد قبا مقام فينضح بالماء والسدر ويرفع ثيابه عن ساقه ويمشي على
حجر في ناحية الطريق ويكره المشي ويكره ان يصيب ثيابه منه شيء فسألته لم كان النبي صلعم يصلي في

و چون براه دیگر تشریف بسفر بنوک رفتند چنانچه باید مردم گفتند شاید در راه چیزی بکرده دید ابه قدم بمیدان او بود
اسپ بیاریده حالش بسیار مشکل بعضو ربود پس مردم درباره او چیز گفتند آنچه گفته بودند به اسب حاضر حضرت از
نفرد آمده و خواست که بهمراه مردم پیاده رود و قدرت بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور رو چون بجاب
دیگر خواستند بروند هیچ ثقلی در بدن نبوده فرمود که خدا این حرکت را مکروه میدارد و من اراده سفر
بتوک میدارم چون بعنایت ایزدی برسیم فکر رفتن بمسجد خواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
و سفر بتوک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند عزم استیصال دین اسلام کردند و قصه حضرت
با کید را از اخذ و صلح بالا مذکور شد بستر حضرت مظفر و منصور باز گردید و کید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت و الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا تا آخر آیات نازل شد باز حکایت
سامری را هیب در میان آمد که گوساله این مسجد بود گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسی
علیه السلام و حق تعالی بهم او را کفایت فرمود که در امراض چند از فالج و لقوه و برص گرفتار شد و مبتلا بودند
درین امراض صعب معذب گشت در دنیا و عذاب آخرت را پایانی نیست باز حق تعالی میفرماید
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا یعنی بگذار ای نبی در آن مسجد نماز را آگاهی که محاوره عرب ست که گویند فلانی در شب
قایم می شود یعنی نماز میکند لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ در کافی از امام صادق
آمده و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش و نیز قمی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قبا ست که بنیاد آن
حضرت پیغمبر نهاده و نماز در آن گذارده تا در آن مقیم بود که نماز گذاردن تو بهتر ست در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده آن و از اتفاقات ست که بود مسجد ضرار در راه آنجناب بسوی مسجد قبا رفتی پس حضرت بکمال احتیاط میبردی
و دامن بدان بیالود و اگر احیانا دامن آنجناب رسیدی و سد رتر تشنیع نمودی و ده گوشه راه آن سنگریزه
پای مبارک بران گذاشتی راوی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارده
فرمود فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى
تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و بعد این نیز حق تعالی در مذمت منافقین میفرماید لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي
بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند کمال طهارت را و خدا چنین مردم را دوست می دارد خیال کنید که شخصی بنیاد عمارت خود نهاده بر خوف از خدا و خوشنودی
او بهتر ست یا کسی که عمارت خود را بنیاد نهاده بر کناره خندقی که در صدد انهدام ست پس آن بکنار سی افتاده
در آتش دوزخ را و خدا دین نمی نماید قوم بی انصاف را جا و دان خواهد ماند شبه از عمارتی که قایم کرده
در دلهای ایشان مگر وقتی که دلهای شان پاره پاره شود و خدا میداند حال دلهای ایشان و صاحب حکمت ست زیرا این آیت
نازل شد قصه مسجد منافقین ست از کافی منقول و مذکور ست نام آن اصحاب کرام از امر شریف حضرت

خیر الانام علیه الصلوة والسلام باهتمام سوختن مسجد ضرار بعلاّ ورزند که فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی که هر دو برادران عمرو بن عوف بودند برگماشت
بر هدم و تخریب مسجد چون برای اینکار در رسید عامر گفت که مهلت ده تا آتش بیارم از منزل خود پس
آورد آتش تا افروختند و جانب فوقانی و تحتانی هر دو را سوختند و منافقین متفرق و پریشان گشتند
و زید بن حارثه برای فرید اهتمام نشسته بود تا آنکه عمارتش از سقف و ستونها بسوخت باز حکم نمود تا همه
دیوارها را بخاک برابر کردند انتهی حاصله مختصراً عجب دارم از مجتهدی که قوت قدسیه را در اجتهاد شرط میکند
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید و روسیاهی دنیا و آخرت حاصل کند و گوید که خدای تعالی در باید انما
یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الا الله الآیه
پس جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمود و اسباب آنرا سوزانید معاذ الله خلاف قواعد
شرع بعمل آورد ای بی خرد این قیاس و نتیجه از سیه درونی و عجز و زبونی تو خبر میدهد که چون تلاوت
و خدمت کتاب الله گذاشتی و شب و روز همت بر اتباع زراره و دیگر شیاطین برگماشتی که بر اضلال
امام صادق و آنهم در وقت کمال امامت آنجناب که وقت پیری او بود نطاق همت بستند تا بامثال
و اقران چه رسد چنین نتیجه از اجتهاد بر آوردی الکنون اتباع اول من قاس در باره حضرت امام حسین
جز آنکه لال کتاب مختوم را بنمائی که جز ابن سبا دجال کسی آنرا ندیده هیچ نتوانی کرد بخلاف اهلسنت که
از کتاب مستطاب ثابت کردند که حضرت انبیه بعمل آورد عین اتباع وحی الهی بود که ائمه هدی خود نمودند
و جابره مذهب تو نوشتند و روایت کردند و این امر چنان نیست که فقط مفسرین تو نوشته اند
اینک از علمای خویش حرفی چند در باب النزاع می نگارم پس یقین باید کرد که امر مذکور متفق علیه
فریقین است اگرچه تو بر اتباع وحی الهی که از حضرت صدور یافت از امر بسوختن و هدم مسجد ضرار
اعتراض کرده باشی قاضی ناصر الدین بیضاوی در انوار التنزیل میفرماید زیر این آیت والذین
اتخذوا مسجدا عطف علی و آخرون مرجون او مبتدا خبره محذوف ای وفیمن وصفنا الذین ا
ومنصوب علی الاختصاص وقرأ نافع وابن عامر ضرارا مضارة للمؤمنین روی ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قباء سالوا رسول الله ان یاتیهم فاتاهم فصلی فیه فحسدتهم اخوانهم بنو غنم بن عوف
فبنوا مسجدا علی قصد ان یؤمهم فیه ابو عامر الراهب اذا قدم من الشام فلما اتموه اتوا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقالوا انا بنینا مسجدا لذی الحاجة والعلة والليلة المطيرة والشاتیة فصل فیه
حتی نتخذه مصلی فاخذ ثوبه لیقوم فنزلت فدعا بمالک بن الدخشم ومعن بن عدی وعامر بن السکن
والوحشی فقال لهم انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدموه واحرقوه ففعل واتخذ مکانه کناسة
والقوی للکفر الذی یضمرونه وتفریقا بین المؤمنین یرید الذین کانوا یجتمعون للصلوة فی مسجد قبا

وارصادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال لرسول الله ﷺ يوم احد لا اجد
قوما يقاتلونك الا قاتلتك معهم فلم يزل يقاتله الى حنين انهزم مع هوازن وهرب الى الشام ليأتي من
قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وقيل كان يجمع الجيوش يوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قبل متعلق بحارب او باتخذوا اي اتخذوا مسجدا من قبل ان ينافق
هؤلاء بالتخلف لما روي انه بني قبيل غزوة تبوك فسألوا رسول الله ان يأتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع قفل ذكر عليه فنزلت وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم لا تقم فيه ابدا للصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قباء اسسه رسول الله وصلى
في ايام مقامه بقباء من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصة او مسجد رسول الله لقول ابي سعيد سألت
رسول الله عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يعم الزمان
والمكان كقوله ع لمن الديار بقنة الحجر اقوين من حجج ومن دهر احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلا ينامون عليها والله يحب المطهرين يرضى عنهم ويدنيهم من جنابه ادناء المحب حبيبه قيل لما
نزلت مشى رسول الله ومعه المهاجرون حتى وقف على باب قباء فاذا الانصار جلوس قال امؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر رض انهم مؤمنون وانا معهم فقال اترضون بالقضاء قالوا نعم قال اتصبرون
على البلاء قالوا نعم قال اتشكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة فجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم فما الذي تصنعون عند الوضوء وعند الغائط فقالوا يا رسول الله نتبع الغائط
الاحجار الثلثة ثم نتبع الاحجار الماء فتلا رجال يحبون ان يتطهروا أفمن اسس بنيانه بنيان دينه على تقوى
من الله ورضوان خير على قاعدة محكمة هي التقوى من الله وطلب مرضاته بالطاعة أم من اسس بنيانه على شفا
جرف هار على قاعدة هي اضعف القواعد وارخاها فانهار به في نار جهنم فادى لضعفه لخوره وقلة استمساكه
الى السقوط في النار وانما وضع شفا الجرف وهو ما جرفه الوادي الهائر في مقابلة التقوى تمثيلا لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانطماس ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان تنبيها على ان
تاسيس ذلك على امر يحفظه عن النار ويوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضياته التي الجنة ادناها وتاسيس
هذا على ما هم عليه سببه على صدد الوقوع في النار ساعة فساعة ثم ان مصيرهم الى النار لا محالة وقرأ نافع وابن عامر
اسس على البناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واس بنيانه على الاضافة واسس واساس
بالكسر وثلثتها جمع اس وتقوى بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتانيث كتترى وقرأ ابن عامر وحمزة و
ابو بكر جرف بالتخفيف والله لا يهدي القوم الظالمين الى ما فيه صلاح ونجات لا يزال بنيانهم الذي

هو ابناشهم الذی بنوه مصدر ازید به المفعول ولیس بحج وکذلک قد یدخل اباد وصف بالمرتاب عنه بقوله تقلبها
فی قلوبهم ای شکا ونفاقا والمعنی ان بناءهم هذا الانزال سبب شکهم وتزایدها ثم فانه حملهم علی ذلک ثم لما هدمه
الرسول صلعم رسخ ذلک فی قلوبهم وازداد بحیث لا یزول وسمعه عن قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم قطعا بحیث لا یبقی
بها قابلة الادراک والاضمار وهو فی غایة المبالغه والاستثناء من اعم الازمنه وقیل المراد بالتقطیع ما هو کان
بالقتل او فی القبر او فی النار وقیل التقطع بالتوبه ندما واسفا وقرء یعقوب الی بحرف الانتهاء وتقطع بمعنی تتقطع
وهو قراءة ابن عامر وحمزه وحفص وقرء یقطع بالیاء یقطع بالتخفیف وتقطع قلوبهم علی خطاب الرسول علیه السلام
او کل مخاطب ولو قطعت علی البناء الفاعل والمفعول والله علیم بنیاتهم حکیم فیما امر بهدم بنائهم من لعبا باید دانست
که چون خوش فهمی مجتهد در هر مقام مبدائی انتقام را هم خلائی انسان تصور نباید کرد لاجرم مطلب اصل
عبارت رساله قدیمه نوشته میشود که مضمون قول مجیب معیب و همانا این فرق است که تنها در حق سید الشهداء
ازا صول ایشان لازم آمد اگرچه سابق ولاحق انسان بی بهره باشد امنیست که هر چند رفضه منافقین بدعوت
امام حسین زیاده تر ظاهر میکنند و ریا و سمعه دفع عار از قد ماءی سیه کار خویش میخوانند که دوازده هزار مکتوب
فرستادند بلکه عهود و مواثیق در آن بستند و روبروی حضرت مسلم بن عقیل شکستند باز بهانه حضرت
امام حسین بوسعی بجا آوردند که خود بعلمای ایشان بدان اعتراف دارند که زمانی کسی هیچ بجا نیاورده
لیکن چون پایه جناب امام حسین بر مذهب باطل شان نسبت بدیگر ائمه چندان زیاده تر است که سابقین ولاحقین
ائمه بدان درجه عظمی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر فضایلی را که نشان سید هند کل سیدان انیست که حضرت
شب معراج لمعان نور آنجناب را از اید الوصف دیده و چون آن حضرت جهان آفرین چنین ارشاد نمود که
ایمان را بپوشید و کفر را تا دم وفات ظاهر نمود و برگزید اگرچه این مذمت چنانست عقلا که بالاتر از ان بخیال
مسلمانی نگذرد و نقلا تمامی کتابها بدان بیر خواهی یافت خواه کتب سنت باشد خواه کتب رفض از تفاسیر ثقات
مثل تفسیر طبری و امام رازی و صاحب لباب و مجمع البیان و مبانی البیان و صحاح سته و اصول اربعه
معتقدین و ارکان ثلثه الهی غیر ذلک و در معامله آن ایمانست که بهتر در آن در عالم چیزی نیست و اعجب
که رفضه از برای خویش آنرا ثابت کنند و از ائمه هدی سلب نمایند و لیکن با اینهمه اتفاق بر اصول موضوعه
و علوم متعارفه خویش خواهند گذاشت آخر همین تقیه را که اصل الاصول است جناب امیر و همچنین ائمه دیگر از دست
حق پرست نگذاشتند اگرچه بعضی از ان اکابر دلایل کتاب مملو از ان باشند و ثواب آنرا پایان
پدید نیست و در مخصوص برای جناب امام حسین که کردن تقیه مشتهد کربلا زده اند این توجیه نیز مسیر نتواند شد
هرگاه ضرورت از برای شرح مقامات حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین پیش آمد و بود مقدار
معلوم دیده فرزده بنظر مقدس جناب مجتهد الزمانی گذرانیدم و عذر حضارت خواستم اگر بعد از این انشاء الله این
ضرورت دامن گیر گشت آنچه دیده ام وعده دلم است اگر بشر طمیسر آمدن وقت مسعد کتاب دیگر برای تطبیق ما خذ چنان خواهم نوشت

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق اینست که رفضه از مجوسیان بدتر اند و در مذهب کسی از ملاحده و
زنادقه آن جهلات و خرافات نیست نعوذ بالله من ذلک و نستغفر الله من ملک الممالک سبحان الله
حال بن ابلیده باوجود کثرت اغنیاء اهلسنت در مساجد نیز بدان درجه رسیده که حالمی میدانند که مقدار
مذکور از کتب و درین شغل حاجتی شدید دارم و هزاران دراهم و دنانیر در بلاغت صرف میکنند و گاهی بخاطر
ایشان این امر خطور نکرد حالانکه در آغاز این شغل عهود و مواکده و مواثیق منعقده بر این معنی بود که تالیف
شروع بکنم بر این تایید دینی از جان و مال دریغ نخواهیم کرد و فا ما یشکی الی الله تعالی وهو احکم الحاکمین
اکنون بعد از انکه کتابهای مذکور نوشتم مناسب ندانم که اینطور را از دست بدهم که امت عبد الله سبا
خصوصا مجتهدین آنقدر سر خود بر داشته اند و بالا خوانی میکنند که عامه گمان برند که این مطرود دین از دعوی
مزید ولای اهلبیت طاهرین شاید که راه نفس الامری مینماید و حقیقت را نیز هم چه دانند که خدای عز و جل
گواهی میدهد در کتاب مستطاب و کفی بالله شهیدا که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم [illegible]
ذکر اعمال مقوله پیغمبر که اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت ست الخ بلکه اشاره به مناقض و تناکر نیز دارد بلکه
که شیوه شنیعه حضرت را با وصف کشیدن محنتهای شاقه از دست زنادقه و ازرق در حکم جهاد بر ایشان که
مدت عمر شریف در آن بسر شد در تقیه میدانند سیما در مکه معظمه که ابولهب لعین و امثال وی و اقران او از کافران
سنگساری میکردند و خون از بدن مبارکش جاری میشد و حضرت برین ایذاهای شدید صبر مینمود و در ادای رسالت
یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصوری و فتوری نمیفرمود کما فی مجمع البیان و از اینجا
که حضرت در بعض احیان در مجمع خواص و عوام صدها بار می پرسید بل بلغت و امت تحقیق حضرت که از
مهاجرین و انصار و هم امت مجاری آنجناب که دیگران بودند بتصدیق آنجناب میکردند که اللهم نعم و با اینهمه
که شنیدی منافقین امت در حق حضرت از انتساب تقیه بنابر رنگ قلوب سیاه خویش [illegible]
و بالاخر سخن شان برین محقق شد که تا نزول آیت کریمه عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که در غدیر یعنی
خم بود تقیه مینمود و باز حرام شد حالانکه دشمنان عقل و دین خفاش طینت منافقین [illegible] ندیدند و بگوش
نشنیدند که از غایت تقیه لقتل راه و نصب جناب مرتضوی هادی نبوت تا آنکه در خم غدیر چنان طلسمات
بر اصول قوم بی سر و پا نمایان شد که استغنای لفظی و معنوی هر دو را نه رسالت هر کسی که کتب شیعه دیده
و کسی بوی از اسلام داشت همچو بیدل [illegible] من بعد انچه از حضرت متعلقات ان نصب بالاجمال [illegible]
غیر از تقیه چه بود که هر چند دل حضرت میخواست و لیکن چیزی از مناسبات و ملائمات ان از قوت بفعلیت
رسید چنانچه ذلت نخواهد و بخوف حاکم زبردست بعمل نمی آرمی و بارتکاب آن جان بسلامت نمیبری
و مآل الامر و غایت قصوی آنکه رسول مقبول خود در وقت وفات نزد جمعی و قربا آن رهبری برخی دیگر
بعد از طلب قرطاس نیز طور تقیه بر اصول اهل فضول مرعی داشتند تا بحدیکه بجای قم عنی یا بن الخطاب

بالانفراد فهو اعنی بالاشتراک ارشاد فرموده‌اند الی غیر ذلک پس کجا ماند مقید آیت عصمت چنانکه دانستے
ثانیکه شنیدی در باب تقیه دهلی ست زیر گلیم که از ارباب فضل و ضغاین در طعن الرماح و تشیید المطاعن طبل طاس
را بوجه امتحان در وقت رحلت شریف توانی یافت و دیگران دهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن بر در شیم نقارهٔ فوق تقیه
می نوازند فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا لشیء عجاب پس حسب مصیبت مضامین تشیید را نمی بینند
بلکه بر ریش مجتهد می خندد که یا از کن اعمال مقبوله حضرت را و بچشم عبرت ببین که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کرده انیست نتایج بر مذهب رفض که شما در نقش بر اصول موضوعهٔ او انطباق نمی یابد و سراسر دوان
مخالفت اعمال مصطفوی بلکه هم افعال حضرت مرتضویست کما لا یخفی و آنچه گفته که سابق در همین رساله بجواهش آنکه
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد او آخر فی باقی نماند پس در اعاده آنچه افاده ... تقیه دیگر
تطویل کتاب را و آنگاه بیروی بی غروسے بیدینی سنی پسندیم گر و المقاب اصحاب نمیگویند قوله
ابوبکر در لفظ کاسه لیسی الخ **اقول** درین عبارت از منبر تا مفتی هم مغالطه را بافته هم بر تو گمان خرافت فرید
بجای بی ادبی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه تا فتح خود تو در ضمن عبارت گوش دار و پنبه غفلت از
گوش هوش برآر پس بدانکه کاسه لیسی بمعنی اتباع و پیروی مستعمل است و حضرت امیر در خلافت خود نیز زینبا
کار از پیش برد و پس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بدان اقرار کرده که در خلافت خود نیز تقیه
مینمود چنانچه ازین کتاب طعن الرماح و غیره و هم از کلمات علم الهدی و قاضی جائیکه این هر دو تصنیف خلاف
جناب امیر بر المعنی نوشته اند فض الله افواههم و نیز کتب شیعه رفضه مثل بحار و حق الیقین و نهج البلاغه و تتمیم المقتبس
و کتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بر آن میکند که امیرالمومنین اقتدای صدیق و عمر در انقش مینمود و هم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام مینمود که فدک را بر ورثه جناب سیده فاطمه زهرا تقسیم نمی نمود پس بهمت بگو
که کاسه لیسی شد یا نشد و همچنین اقتدا به نماز شخصی که با وصف ارتداد مبدل و مغیر دین بود و انواع ظلم بحکم او بر
جناب زهرا رضی الله عنها رفت و اگر نیت اقتدا نفرمود یعنی اگر تواند دانست فانه لا یعلم الغیب الا الله و لیکن
اصحاب میدانستند که مقید لیست در نماز و انگاه باختیار نه اضطرار و اقتدا هم نه قیام و قعود تنها بلکه رکوع و سجود
مثل دیگران و آنهم امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت سر صدیق و
ذکر خلفا و محاذات و اتصال امام چنانچه در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم در سلام دادن نماز
فارغ شدن بر معنی مقصد لاتفعل یا خالد اول دلیل ست چنانچه حق الیقین و غیر آن شاهد است کاسه لیسی
خود از غنایم گرفتن و باز خواستن پس بین بی خرد با وصف چنین اصول و احکام فقه کاسه لیسی ثابت شد
و بسیار گران آمد و اگر میگفتم که تتوع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود پاره جگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول دریغ نفرمود و آنگاه بنکاح شخصی ولد الحرام و نجس العین رئیس النواصب مغیر دین و ملت معاذ الله
الی غیر ذلک مما یستهجن ذکره علی مذهبنا و هو من اسنی مناقبه عند المنافقین البته این دشمن دین

بذکر این امور خوشوقت و منبسط میگردید و قس علی ہذا وقتیکه گفته ہست که بر جناب فاطمه زہرا تهمت نهادند
و آنحضرت را بر سر منابر و امام الائمه شیعه بر خویشتن بجنبید و تا زتا بهانه یا نهار شد و پهلوی مبارک شکستند و
بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه نرسید مگر صدمه باطنی که تعلق بیان ندارد و وقتیکه جناب بتول فرزند انداخت
آنجناب باز کرد که مانند جنین حرم پرده‌نشین شدی و مثل خائنان در خانه گریختی گرگان می بزند و می درند
تو از جای خود حرکت نمیکنی الی آخر الابداد و الشکایة و قوم بجناب امیر در مناقب جلیله و فضائل جزیله ایشان
و اہل البیت الطہر بما فیه را نیز نسیاً منسیا ساخته اکنون از این بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که باره از
اوصاف غیر متناهی او شنیدے در عرف عرب چه میگویند و در بهتان او را چه می نامند فکیف که در کافی
بابی منعقد بود که هر که خود را ذلیل کند [illegible]
خود را ذلیل کرده ای اگر مجتهد را از این اصول نتیجه بقول فضیحه شرم و ننگ می آید مقتضای آنکه لبطلان لازم
موجب لبطلان ملزوم است بایستی مثل ابو الحسن بار دوم تائب گردیدن و از انها که عجیب عجب
برلفظ کاسه لیسی مکتفی شد خصین او بوسیدن نه او را از دائره قسمین خارج گردانیدن ع از بریدن
طعنه رسنے بر بابریده و در درونت ننگ میدارد بریده کتب خویش را ندیدن و دامن برای مناظره بر
چیدن کار بچیاے است که فضیحت و رسوای او را عدی نباشد چه خوش گفت ظریفی که بر دست
چنین مضل خلائق و مطرود نیز یزید و شمر و ابن زیاد ملعون نتوان گفت در یمقام بر حدیثی نقلا از تهذیب امام
اعظم اقدم اکتفا آمده و تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افتر است و بهتانها بعمل آورده اند و آن
اصولی است که امور غیر متناهی بر آن متفرع شده که من نمونه آن در ینجا بنا بر لحوق اشتد ضرورت بیان کردم

شیخ الطائفه روایت میکند در آخر کتاب که آنرا باب الزیادات می نامد ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن
عقده الحافظ الہمدانی عن ابی جعفر محمد بن الفضل بن ابراہیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
و ہو الوشاء الخزاز و ہو ابن بنت الیاس و کان وقف ثم رجع قاطع عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن عبد الله
بن ابی یعفور و معلی بن خنیس عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکبر الکبائر سبع الشرک
بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل مال الیتیم و عقوق الوالدین و قذف المحصنات و
الفرار من الزحف و انکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا و ما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فردوه علی الله و علی رسوله و اما قتل النفس فقتل الحسین و اصحابه و اما اکل مال الیتیم
فقد ظلمنا فیئنا و قد ذهبوا به و اما عقوق الوالدین فان الله عز و جل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و ہو اب لہم فعقوه فی ذریته و فی قرابته و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمه علیها السلام
علی منابرہم و اما الفرار من الزحف فقد اعطوا امیر المؤمنین علیه السلام البیعة طائعین غیر مکرہین ثم فروا عنه و خذلوه و اما انکار ما
انزل الله عز و جل فقد انکروا حقنا و جحدوا له و ہذا مما لا یتعاجم فیه احد و الله تعالی یقول ان تجتنبوا کبائر ما تنہون عنه نکفر عنکم سیئاتکم

قوله خلگه مندحلا گیا درین حدیث را انجاہاے دیگر چون نقل کرده بودم از ہر طرف ہمچو زاغ و زغن ہجوم
کردند و کاو کاو نمودند و جوشیدن ایشان را حدے نبود و ہم تاویلات علیل و ترک سواء السبیل
پس بخیال آمد کہ با تمام سند کار را از پیش برم و پرده ناموس مذہب ایشان را بطور افترا
از جناب امام اعظم بدرم و دلیل بطور مش آنکه صدوق و دیگران از اکابر این مذکیشان چنانچه
در سابق گفته ام ابواب و فصول در کتب اصول معقود کرده اند درینمعنے کہ گاہے جناب
مرتضوی با ساست این بر بحر جدال و خصومت نگشته و آنجناب بگواہے جناب سیده از
جاے خود نجنبیده و کتب فریقین حاضر ست کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوة والسلام وقتیکه تہمت ہم
ام المومنین عائشه دفعه بگوش حق نیوش رسید و آیات قرآنی نزول جلال فرمود کہ اینقدر در اجراے
احکام کوشیده امیر متحرک نگردید و قبل ازین واضح شد کہ جناب امیر ہم براے حفظ حیات خود
اینقدر اہتمام فرمود کہ در مسجد شریف خالد را بالا برده بہر زمین فرو کوفت و این امور واقع شد
و براے حفظ و صیانت ناموس اکبر جناب سیده ہم کہ حضرت دست مبارک گرفته بدست اسد الله
سپرده ہیچ کششے و کوششے بظہور نیامد تا آنکه ہمدران افادات حضرت ہم مذکور موجود ست کہ گرگان
ہمدرند تو خبرے ندارے کما عرفت و شکایت و استغاثه رو بروے رسولخدا انہم اینست حال امیر
بعد ازان امور کہ در قصه بعد ورآن از صدیق اعتقاد دارند و اگر رعایت لال کتاب ملحوظ بود مراعات
حفظ خویش چگونه باین کشتی بوقوع آمد کما روی العمی والاستاد المجلسی وغیره فی تالیفاتہم زیراکه
در کتاب احمر پیر اختیار سکوت و صبر خویش بر شہادت و محسب بودن محاسن شریف
و مسموع گردیدنش بخون خود مصر کرده بود کما سبق بیانه مفصلا علماے شیعه در کتب
خویش شہادت حضرت امام حسین علیه السلام روز سقیفه تصریحات کرده اند انیہم درین
مجلد دیده باشے حاجتے باعاده تفصیل ندارد و اگر مدعے اجتہاد در الفہم حدیث مذہب غور
و تاملی رود پہر براے آسانی حل مشکل رد بعبارت فارسے سے نمایم تا خلاصه اش در ذہن او
بے تامل رسد آیدکه ابوالصامت زبانی حضرت امام جعفر شنید کہ گناہان کبیره ہفت میرسد اول آن شرک بخداے
عظیم دوم قتل نفسیکه حرام گردانیده آنرا خدا مگر بحق سوم خوردن مال یتیمان چہارم نافرمانی پدر و مادر پنجم تہمت
فعل حرام نہادن بر زنان آزاد ششم گریختن از جہاد ہفتم انکار چیزیکه خدا نازل فرموده اما شرک باالله العظیم
پس بالیقین در رسید بشما انچه نازل فرمود حق تعالی در باره ما و رسولخدا صلی الله علیه وسلم ارشاد کرد
و انہا را وکردند بر خدا و رسول ش اما کشتن نفس مذکور پس شہید کردن امام حسین و اصحاب آنجناب که در سقیفه بعمل آمد
که دیگری را بر مسند خلافت نشانیدند و جناب امیر را محروم گردانیدند و اگر خلافت در اہلبیت بودے نوبت بواقعه کربلا
نرسیدے درینجا محو حیرتم کہ مگر شہادت امام حسن که نیز متفرع بر واقعه سقیفه تواند بود از یاد رفت حالانکه امام ممدوح

اگرچه در احادیث شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود نصیحت او را و او نیز در نسیان گرفتار اند و ظاهر است
که کلام در اصحاب میرفت که مرتکب کبایر مفسقانه شدند و چون یزید قاتل امام حسین باعتبار زیادتی بیعی بود حضرت
امام حسن را یاد نظر نمود و از اینجا نیز دامن معاویه پاک شد از زهر دادن اگرچه شیعه برآن اصرار دارند ایضا
امام حسن خود خلع خلافت نموده بود اگر امام جعفر حسن مجتبی را یاد می فرمود کسی میگفت که خلع آنجناب سبب قبح این امر
واقعه امام حسین بود پس نسبت شهادت آنجناب بامام حسن معاذ الله اولی است البته جواب این مراعات
انصاف خارج از دایره امکان نیست پس امام ذکر آنجناب عمداً نفرمود تا ندکه این اعتراض نشود بار دیگر
تشبث بلال کتابکاری برآرد لیکن حالش معلوم است که رفضه اگر متوجه میشوند با تمامی ایشان بر همه نمایند
و بالعکس الی غیر ذلک من الوجوه کما اشرنا الیه سابقاً و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان مشهور
نیست که واقعه شهادت امام حسین که کسی انکار آن نکرد زیرا که بعضی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعیده
موجود اند که امروز در این دیار یافته نشوند که مذهب ایشان این است که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبه شد تا
دیگری را کشتند و حضرت امام را ملایکه باسمان بردند چنانچه کتب مقالات عالم برآن گواه است و نیز کتب عقیده و اما
اکمال ایمان پس حال بازار بود چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کردند چنان نیست که بر بینندگان این کتاب
مخفی باشد اما نافرمانی و مخالفت والدین پس این است که خدا فرموده بود که نبی اولی بنفوس مومنین است و ازواج
او مادران مومنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند درباره تربیت طاهره و اهل بیت او
و اما قذف محصنات پس تهمت نهادند بجناب فاطمه سر منابر اما گریختن از جهاد پس بیعت کردند با جناب امیر
برغبت باز گریختند از رفاقتش و او را مخذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس آن خواسته انکار کردند
که کسی در آن حرف نتواند زد و درین مقام هر چند این خامه را خواستم که بقا بود برآید مگر از توسنی و حرونی با
نماند حالش آنکه مجتهد و بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سابقین و بعد از اهل رشتم نگر توان شمرد پیدا
در جواب مکتوب فاضل بدانونی آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که فراریکه دران حدیث میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف امریکه از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلثه خصوصاً ابوبکر که
اولین شان بود و جوابش آنکه از نفس امام جعفر که در آن بر گمان رفضه ثابت کردند کبایر مفسقانه
از شرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسین تا آخرش برای اصحاب اکرم فرار مبحوث عنه میگویند بیت
میرسد که این مرحله آخر وان وادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح شود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر بر اصول رفضه از جهاد بیشک به ثبوت پیوست وا آنهم به شهادت جناب سیده هر دو نام
کماتند خانمان در خانه گریخته و گرگان می برند و میدیدند تو از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک افکندی و از نیجا قوت و طاقت جناب امیر و قدرت امیر المومنین
در جهاد مشرکین و فتح ولایات گشت و عقل چگونه تجویز کند که در شان او چنین ... الخ

وعجاینن شکایت نماندازکسیکه رفقا نداشته باشد ومویدات آن دراصول هشتم از بیش مروی تا بمدیکه امیرفاروق
راو شنام داد و گریبانش گرفت وفرمود کہ اگر وصیت رسولخدا نه بودی بعصر وسکوت البته میدانستی کمیت کم من
جست لناصرین وضعف واقل زروی عدد وموالین چون وصیت شریف درینوقت چنان باشد البته معلوم
شد که شیعه در خرافات و یاوگیها فرو رفته اند زیرا که ازین جا استحقاق متقدمین وافترات متشیعه بثبوت میرسد
الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الزحف بود و بیانش انچه کردند مجوث عنه بود واگر باشد انچه در رساله
قدمیه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد خواهد بود مع الجزء و بیش آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
بدلیلی که گذشت ونیز بدلیل فاتخطی پس خلفا از رفاقتش چگونه بگریختند مع ذلک ان موقوف است بر اثبات
نصب غدیری وان مشتمل بود بر استغفار از رسالت که البته تعلیل وتصویف حضرت درین باب بجمع روایات اصول
شیعه ورمانی شان متواتر المعنی است فکیف که از بیکار وتراجم آن فرار معاف است لفظا ومعنی مانند آفتاب
تابان باشد وموضوع بلکه محال بود پس خود از حسام پیر دهقانی بکمال شد ومدعی عقلا ونقلا ثابت من
حیث الروایة واگر بر فرض محال کشریک الباری انهم بدرجه ثبوت رسد وشیعه که در ترک دعوی خلافت
از آل عبا گرفتند وباربار دانستی منافی آن پس درکدام وقت جناب امیر قصد جهاد مرتدین فرمود وسلح البته از دو
سرانا نند رسول خدا برامد تا گویند که خلفا فرار کردند از زحف اما جهاد خلفا با مرتدین پس سوفسطائی هم
انکار نتواند نمود و بالیقین بر مذهب شیعه مامور باتباع خلفا بودند ودرزمان ایشان اعظم امور اثبات
جهاد بود که امیر المومنین از آن فرار نمود خواه از کناره کشی گویند تراشیده مجتهد بی خبر و دیگران از قوم بی علم
وبی هنر و هرگاه خلفا شرک بالله العظیم را مرتکب کردند واولین واخرین صحابه پیروی ایشان نمودند و همه
راه دین وکیش ایشان پیمودند الا چندی لایعبا بهم وآنهم در باطن پس ذبیحه ونکاح وانکاح ایشان
چگونه درست افتاد و ممکن است که امام جعفر چنین فرماید و باز در احادیث مطولا ایشان را بستاند چنانکه
در مقاله سادسه خصوصا دانستی پس معلوم شد که امام صادق از مهتربان تقیه کرد موافق صو
خیال ایشان گفت انچه گفت ولفقیه امیه از شیعه باعتراف معلم بن معلم قتلا مذ داد و مدلل قبل ازین
معلوم کردی فتعین الافتراد وهو المطلوب به بین حال منافقین که ایشان را هرگاه از اطراف
احاطه کنی گویند حاشا که ما ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم وحال اصول شان بروایت
امام اعظم و مرشد افخم چنین است اما نفاق پس بطلان آن از غالبیکن غاصبین وظالمین ومحرفین
مهبط وحی وصحابین اسواط و محرقین ابیات بمراحل بعید تر هر اگر آن مبنی بر خوف وتقیه چنین و
کسانرا خوف خالق ومخلوق کجاست ونیز افاده نمایند که بعد از ظهور این امورات ثنرا
بکدام معنی ومنافق توانگفت اصل نفاق از یهود ومدینه پدید آمد چون ترقی اسلام دیدند پس
بخوف وتقیه در پرده اسلام درآمدند ورسوا شدند کفر ایشان متحقق شد وخلفا با اینهمه اظهار غلبه

منافق مانند و حکم اسلام بلکه حکم ایمان بر ایشان موافق تجرید جاری ماند فاعتبروا یا اولی الابصار که هیچ سخنی
از مذهب ایشان با کلامی دیگر مربوط نیست و سببش غیر ازین جبلیت که عادت بلاف و گزاف دارند و
دروغ زن را حافظه نباشد بعد ازین حیرت دیگر آنکه از حضرت صلی الله علیه وسلم در کتب شیعه متواتر المعنی
دشمنی و ناصبیت اصحاب جناب مروی است و ازینجا تعلیل و تسویف میرفت و صبح و شام بر زبان پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام می آمد که اگر علی مرتضی را بنص مصطفوی نصب کنم دین اسلام باقی نماند و مردم بالمرة بجا
بر گردند پس رغبت قلوب ایشان بر بیعت مرتضوی محال بود و ازینجاست که در بحار و غیره مصرح است
بروایات عدیده و طرق کثیره که شیخین بیعت نمیکردند و ناخوش بودند و عقل نیز مقتضی همین است بر اصول
رفضه زیرا که از معذرت و تسویف حضرت ایشان در نصب ظاهر است که ای برادرم جبرئیل غره مشو که در لشکر
صد و پنجاه هزار کس فراهم اند و همه تابعین شیخین اند پس من در شبهای چگونه بهم نصب علی سر کنم کاش
مهلتی یابم که بمدینه برسم و در آنجا سر انجام دهم پس کسانیکه چنین جمعیت داشته باشند و از سوابق اسباب
عداوت و حسد بیشتر از بیش ایشان را بر اصول بد اندیشی چگونه بطوع بیعت کنند و با اینهمه افواج
قاهره و عساکر غالبه کسی ایشان را اکراه تواند کرد چون بجبر و نصب عهده امامت بر قدرت نباید
و از فواید حدیث امام اعظم صاحب تهذیب چیزهای بسیار است حرفی را بتو گویم در راه اختصار جویم که اگر
اصحاب حضرت را در بعضی از مغازی بدست دشمنان می سپردند و میگریختند البته حضرت جعفر رضی
الله عنه در فصل فرار من الزحف ذکر احد و خیبر و حنین میفرمود چنانچه مجتهد بادی آن شد و حاجت
بدان نمی افتاد که باین امور ضعیفه که حالش واضح است لب کشاید و از در هدایت و ارشاد در آید و حال
روایات مطاعن از عادات متعصبین امامیه بعد از تتبع کتب عیان شد که بسیاری از علما چه قتیبه و سعد
باقی ماند که بنا بر یهودیت و مجوسیت نگرویدند و چنان مخفی می بودند که میخواستند که ملکیت خویش را خود هم ندانند
تا بدیگران چه رسد و عاقل را باید اندکی غور کردن که بمقتضای احادیث کلینی معاذ الله حضرت امکر الماکرین
در باره مکر میفرمود که در شریعت درست نیست ورنه من چنین بودمی و شاید که این مضمون مفصل یا مجمل بر
گذشته و انهم ضمیمه آن بوده باشد که این خلیفه اول شیعه بیسکد و فقره حیث دو خلیفه را در زمین سپردند و جان
بابا شجاع الدین امامیه را الفروغ یک قسم دروغ گویا همراه خود بسفر و معراج بردند تا آنکه شیعیان شوم
آن عز ولوم زان جمیله را بعد از اطعام نفائس اطعمه نیز به پهلوی او خوابانیدند تا اطفال از عجلت هرچه تمام تر بهر ترا آوارد
و مردم دانستند که این زمان شهادت فاروق بمدینه نبود و شیعیان باقصای انها تذکال الغنوان شیلاحق
الافکار رواو مهارت فن مذکور چنان داوند که اگر حضرت لعلوم لدنیه سراغ بمرید فوغل ایشان نیز پیدا نیند
گاهی آن لفظ که کلینی اعور جامع آنست بر زبان مبارک گذرانند طرفه آنکه تا دم شهادت حال جناب شان آن تعلوم
نبود و گرنه مسکه موید مذهب خلفا بودند و شیعه دعوی میکنند که مذهب را داشتند نعوذ بالله من ذلک باد سخن

ودیگر متعلق باغماز حدیث جعفری که اصحاب مرتکب کبایر که شرک بالله العظیم است گشتند پس بهتر آنکه مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود ورنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد زیرا که تفسیر این بیت
که علی بن ابراهیم قمی بعلاوه نسبت وهمچنان از تفاسیر دیگر عیان میگردد که حضرت آدم بگفته ابلیس لعین
فرزند خود را عبد الحارث نام نهاد واین شرک از آنجناب بعید در آمد عبارت قمی مذکور است حدثنی ابی
قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علقت
حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتیها ابلیس فقال لها کیف انتم فقالت له اما انی
قد علقت وفی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان نویت ان تسمیه عبد الحارث ولدته غلاما وقد بقی وعاش
وان لم تنوی ان تسمیه عبد الحارث مات بعد ما تلدیه بستة ایام فوقع فی نفسها مما قال لها شیء فاخبرت بما قال
آدم فقال لها آدم قد جائک الخبیث لا تصدقیه منه فانی ارجو ان یبقی لنا ویکون خلاف ما قال لک ووقع فی نفس
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما وضعته غلاما لم یعش الا ستة ایام حتی مات فقالت لآدم قد جائک
الذی قال لنا الحارث فیه ودخلهما من قول الخبیث ما شککهما فلم تلبث ان علقت من آدم حملا آخر فاتیها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت نویت ان تسمیه
عبد الحارث لعاش وبقی وانما هو فی بطنک کبعض ما فی بطون هذه الانعام التی بحضرتکم اما ناقة واما بقرة واما ضان
واما معز فدخلها من قول الخبیث ما استمالها الی تصدیقه والرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیها فی الحمل
الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن
آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا لم تلد ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاتیها الخبیث وقال
لها کیف انتم فقالت له قد ثقلت وقربت ولادتی فقال اما انک ستندمین وترین من الذی فی بطنک
ما تکرهین ویدخل آدم منک ومن ولدک شیئا لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الی طاعته والقبول
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی فیه نصیبا ولدته غلاما سویا وعاش
وبقی لکم فقالت قد نویت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی
مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا ویسمیه عبد الحارث فقالت نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالته التی
وبما قال لها فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لئن انت
لم تنو ان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم یکن بینی وبینک مودة
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها انک سبب المعصیة الاولی وسیدلیک بغرور وتابعتک واجبت ان اجعل للحارث
فیه نصیبا وان اسمیه عبد الحارث فاسرا النیة بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وامنا ما
کانا خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضانا او معزا [illegible]

فلما کان یوم السابع سمیاه عبد الحارث مختصراً یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون باردار شد
حضرت حوا ابتداءً و فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنبش از نطفه من است که خدای
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوقی را با بیار باید مانا در باره او و ابلیس نزد حوا در رسید و پرسید که در چه حال هستید پس قصه
باز گفت ابلیس حوا را به او که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نهی زنده ماند ورنه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار وسوسه او را قبول مکن من امید دارم که آن
فرزند باقی ماند و لیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر حوا چون فرزند پیدا شد در بیست یک روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطرشان و
کسی برنیاید که ابلیس در حمل دیگر رسید چه حال است پس حوا حکایت موتش بیان نمود گفت یاد داری
که چه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زائید مانند شتر یا گاو یا فوج یا گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد که حال حوا بود و چون حوا ثقیل شد دعا کردند هر دو که خداوندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگذاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب ندامت خواهی کشید و خواهی دید فرزندی که انسان ناخوش
شوی و در حال آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زائید فرزندی
ثابت و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
لذا آدم را تا چنین نیت کنند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گذارد پس متوجه شد
آدم و خبر داد پس بخاطرش واقع شد آنچه خوف آن بود و مائل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین نکنی گمان دارم که قریب من آئی و محبتی میانه من و تو نماند فرمود بسبب مقصد اول تو بود و عیب
او ترا لیشت میگرداند ابتریت من مانع تو شدم و نصب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و نمیرد در روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضاً بروایت دیگر از همان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکاء آدم و حوا بود و مقصد رک شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصراً و مخفی نخواهد بود که رفضه معتقدین روایات عور دجال ترانه سابق در خصوص تو انند
بر وکه امام ابو جعفر علیه السلام بپیر و نه محدثین سنیان بجا آورد و تقیه کرد زیرا که آنجناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوئیم که در لال کتاب با مور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع معهذا
برین تقدیر ثابت باید کردن که اصل قصه از سنیان است و انی لهم ذلک سنیان را باید که دعو

متقین آغاز نهند که خوی بد در طبیعتیکه نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست فاعتبروا یا
اولی الابصار و قولوا ان هذا من تقلیب اللیل والنهار که سنیان تقیه را پیش کنند و شیعیان در مخصوص
قفل سکوت بملاحظه اصول سکوت بر لب نهند معهذا در حدیث امام باقر رضی الله عنه اگر اوی غور کنی
مغلطه عامة الورود را در انتساب شرک بالله العظیم باصحاب کرام راه داد زیرا که هرچند فرق ضال
از روافض و خوارج و نواصب قائل برد کلام خدای تعالی و رسول مصطفی صلی الله علیه وسلم نشوند
مگر در مردم آن شکی نیست خصوصا وقتیکه گفتگو در صحت قرآن مجید نمایند با وجود وانه لکتاب
عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و مانند آن از آیات کریمه که بحفظ و حراست
آن وعده حتمی بتاکیدات بلیغ فرموده اند و دل ار بی مروت میگوید که احتمال تحریف دارد و بس استدلال
انجا تمام شود ولیکن این موعظت بلیغ را بخطاب و علم الهدای خود و پیروان او مثل طبرسی و میر
باقر اشراق وغیره گاهی دل ار بی مروت ادا نکرده و هرچه در باب کشف تلمیع شتر عمر نا جناب
پیر دهقانی میفرمایند محصور در موعظت اهل اسلام است ولیس و مقالات علمای خود را مثل لیته ما مستو
نمایند و هر کسیکه در پی تطبیق ما خذ افتند بگو که چند ای شهر زعفران زار کشمیر یعنی نزهه پرداز دتا
معلوم شود که در ذکر این استدلال هم براه تحقیق گام برداشته و هم بالزام رفقه طعام بر خشته پرداخته اند
بالجمله هرکسی از این فرق یکی مر دیگر را که مستدل نشود بقرآن کریم و احادیث الثقلین بتوجیهات
رکیکه باول میسازد و در حقیقت آنکه برد کلام خدا و رسول میکند و مدعی را باید ثابت کردن که انجا هم
که نزاع در ایشان میرود و رد کرده اند بر خدا و رسول حق که اهل بغاوت نیز با ظهار جناب مرتضوی تا ولی
فاسد را دخل میدادند و از همین جهت اخوت اسلامی شان را مسلم داشتند و انها را کافر نپنداشتند
و حدیث را هم نقل کردند اگرچه بعضی لایق احتجاج نه دانند که علی قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن مجید چنانکه
جهاد کردم بر تنزیل آن بالجمله فرق مذکور درین بلا گرفتار اند و قس علی هذا سبین دعوی شرک بالله العظیم
عامة الورود باشد بخلاف آنچه از تفسیر قمی آوردم که باعتراف علمای اهل بیت لا سیما باقر علوم دینی یقینا بلا
از نوع شرک است فافهموا و درین مقام بحثی دیگر است بیا نقش اینکه ازین تجاهلی تا باشی که این امر بارها
اتفاق افتاد که مردم بگریبان عمر آویختند و در وقت خصومت دست بگریبان او دراز کردند چنانچه جناب
امیر و نیز جناب فاطمه اطهر بروایت کلینی اعور و لیکن نه درین کتاب و کتابی دیگر دیده باشی که کسی بگریبان
صدیق آویخته باشد حالانکه درین باب اصول موضوعه دیگر درباره مباحث همین امامت و خلافت
یاد دارم اگر مشتاقی بگوش دل بشنو و یاد دار که برای الزام اهل بدعت بکار خواهد آمد پس بدانکه بروایت امام
اعظم اقدم که مجلسی بران در تراجم بجا می نازد آنکه اصبغ بن نباته روزی بخدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد
که میپرسم امری را که یقین بآن دارم و انا سر خدا ست و صاحب سر ان توئی حضرت فرمود میخواهی ببینی که

چگونه مخاطبه کرد رسولخدا با خصم پدرم در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله همین را میخواهم پس فرمود که برخیز من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی باد را مسخر گردانیده بود بدست حضرت سلیمان و بما زیاده از آن گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچه میدانیم ما محل راز پنهان خدائیم لعلذ زبیان فضائل خود فرمود داخل شو دیدم که رسولخدا نشسته و ناگاه دیدم که امیر المومنین بگریبان ابوبکر چسپیده و حضرت انگشت خود بدندان میگزد و با بوبکر لعنت میکند که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو و اهل بیت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتهی مختصرا من الوسط و عینا من الاول والآخر مخفی نماند که اصبغ بن نباته بصاد مهمله و بای موحده و غین معجمه و نون مضموم و بای موحده و تای مثناة فوقانیه مطابق تصریح محدث نجفی در مجمع البحرین مطلع النیرین نام راوی اخبار است که متمنی آن بود که کشتی جناب امیر را با صدیق در مسجد قبا که حالیست آنفا از کتب قرلفین دانستی پیش رسولخدا صلی الله علیه وسلم به بیند چنانکه واقع شده بود و او با عتراف خودش یقین آن داشت لیکن اطمینان می خواست تا امام حسین آن واقعه را بچشمش نمود و او مطمین شد و بنده میگویم که معروضه اصبغ بن نباته و لقنین او بامر مذکور اگرچه خبط باشد بعوالم اربعین که جناب امیر در آغاز امر ملی آنهمه بود کما فی معجزه البطناویه مسطور فی المجلد الاول من هذا الکتاب غیر جمع الضمایم الآخر از دو حال خالی نیست واقعی بود یا خلاف نفس الامر بر تقدیر ثانی نیچ طعنی بر صدیق و اصحاب اهل بیت او نماند بلکه شیعه را باید از نقل این خرافات توبه کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان متردد نشوند که از دروغگوئی پرسیدند که راست بگو که برین دروغگوئی ترا چه فایده حاصل شد گفت همینکه اکنون راستی من نیز یقین کی میتماید و بر تقدیر اول بیان فرمایند که نوشته که حضرت در قبا بود و چنین رو داد معذلک قصه خصومت و آویختن بگریبان منافی فارغ خطی می نماید اول دلیل اهل السنت که اگر خلفای راشدین زیاده بران میکردند که در خلافتهای خود نهی بر اقرارت فقهه نبا لیستی مجاوله انساء کردن تا تخصوصیت نمودن ان بگریبان صدیق آویختن پیش رسول خدا که حضرت برای دفع امتثال این امور چنان فارغ خطی مکمل مشتمل بر قواعد دینی و دنیوی از امیر بلکه از جمیع آل عبا خصوصا امام حسین یا و صفت کوچکی بود لنش گرفته بود و روبروی ملایکه مقربین بلکه روح الامین بحکم رب العالمین و ازین جهت حضرت انگشت بدندان میگزید و فرمود آنچه فرمود که نتیجه نقض عهد و میثاق همین بود و بجا و ره که مجتهد در آن میگوید تصدیقا عم که ای دختر تو میگویم دیوار تو هم بشنو پس چگونه متصور شود که جناب امام حسین با همه دفتر طویل الذیل فراموش کرده ام ائمه آل عبا خصوصا مدهوش افتادن جناب مرتضوی بر روی مبارک در روی زمین باز خلاف آن ورزیدن که هیچ طعن از مطاعن جناب ابن در کتب فقه مبدین باعتراف شان حالا و مقالا و ر واقعه قرطاس برابران نتوا شد الا آنچه جامع خیار الابرار

بران شامل است وقد سبق بالتکرار و بر تقدیریکه راوی طور صوفیه برگزیده مثل سلمان فارسی و علمای
ظاهر او را مجروح کردند کما فی رسالة المجلسی الاول پس روایت او را چه اعتبار که نزد کلینی و طوسی و مجلسی اتحاد است
و ما ازین کوچه خبر نداریم و در این مجلد بحث هم گذشته که سلمان رکن اول بود از ارکان اربعه چون او را مجروح
کردند اصبغ که نه حضرت را دیده نه بصحبت شریف و مشهدی از مشاهد فایز گردید چه رتبه داشته
باشد و اگر حکایت بهار دانش را ترتیب دهند که زن و راخر گفت که با چشم من و او شلگویم درین عالم
بسا باشد که بعینه و گاهی بتاویل و هدواعجاز امام که میخواهی واقعه قبا را دیدن و او تصدیق نمود کفر
قطعی است در اول پس باید که محکی عنه بوده باشد و هو محال و اگر تبرعا تخمی دیگر بشنوی بگویی که حقیقة الامر است
بیان نشر آنکه آنچه راوی از حیرت حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرده احتمال دارد اول آنکه حیرانی نشر لیف
و نکوهش بحال خلیفه اول اهل سنت متوجه باشد معاذ الله دوم آنکه بخلیفه اول امامیه نعوذ بالله و
هر دو باطل است اما اول پس از آنکه بارها درین مجلد نیز منقولا از کتب اکابر امامیه دیده باشی که صدوق
در علل و غیر او در غیر آن ابواب و فصول منعقد کردند که جناب امیر بارها دعوی لسانی و مجادله زبانی
با خلفا نکردند تا کشتی خصوصا با صدیق چه رسد که گفته بود علی در بیعت مختار است خواه تعجیل آرد خواه
نیاید چنانچه ابن قتیبه رافضی در کتاب السیاسة الامامة نقل کرده فکیف بیشتر رسول خدا در مسجد قبا الذی
اسس بنیانه علی التقوی که هنوز آب ندید و موزه بر کشید و زیاده ازین چه تصریح خواهد بود که
خود هر منبر فرار خود را با ولد تعلیل انبیای سته مدلل فرموده کامر مفصلا و کسیکه فرار کند او چگونه
بگریبان طرف مقابل دست تواند او بخت و عقل چگونه تجویز کند که امیر المؤمنین از تقیه دست بدارد که موجب خونریزی عالمی
شورش گردد و عیاذا بالله از دایره ایمان خارج شود چون ائمه احتیاط در فرار جوم عیار دو گشتی و کشیدن
گریبان صدیق از و محال باشد پس انگشت بدندان گزیدن چگونه معقول شود و چون حضرت صلی الله علیه وسلم
ابوبکر و اصحاب اهل بیت او را تفریح کنند نصوص جعفری که بیش از پیش در آغاز این جلد از روایات اصول
امامیه بر گذشت و انهمه نایاب قطعیه قرانیه موید باشد و باستفاضه رسیده و در استدلال امام اعظم بلکه کلینی و امثالش وارد
چگونه موضوع و مفتری شود بروایت اصبغ که صورت به بین هنش میرس فکیف که حضرت امام جعفر در
کتاب مختوم از تقیه ممنوع باشد پس عیاذا بالله که این حدیث را بر نام مقدس شهید کربلا افترا کردند و حال کذب
و دروغ امام اعظم شیعه قبل ازین مذکور شد که مکاری و غداری او را پایانی نیست که در بغداد چه اندیشید
و چون او بصحبت معلم ابن معلم الملکوت رسید در اضلال خلایق چه قدر کوشید اگرچه شیعه او برین امور افتخار کنند
و داد ضلالت دهند و اگر گویند که در قیامت چنین رنگ خواهند ریخت که اصبغ متروک الحدیث در مسجد قبا
دیده و بر ریش خود در ماند گوییم بجز خدا عادل است نه ترک واجب میکند نه خلاف طور عقل میرود در تو
حکیم مستحق مذمت شود کامر و در جلد اول دیده باشی که حضرت از امیر خواهد پرسید بالثقلین چه کردی

فرماید که اتباع اکبر نمودم و در محبت اصغر جان دادم و بر اصول رفضه کذب محض بود کما عرفت مرارا اهل البلاد
نهار الیس الیه. لازم آمد که دشمنانش که رفضه باشند در درد و مصیبت گرفتار آیند پس چه یارا که باد دیگری
کشتی گیرد و در او نیز د و عیش جاودانی را مکدر یا موقوف بر فیصله کرده‌اند و چون از خلفا سوال کنند بروایت
رفضه گویند مخالفت و عداوت با ثقلین کردیم عدل ایزدی باید دید که در بیان چنین حماقتین و مروجین
دین را فرمایید … و زخم بر یزید … که بمقتضای یوم ینفع الصادقین صدقهم معامله بعکس کشد چنانچه دانستی
و نیز و معتقدین کلام الله آیت کریمه وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ در حلیهای بهشت وارد است ٥
بهشت انجا که آزاری نباشد و کسی را با کسی کاری نباشد و اعجب از همه آنکه فارغ خطی که پیش ملائکه نوشته
بکار خلفا نیاید و ملائکه نیز از شهادت سکوت ورزند وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ را یاد نکنند و خلفا و صفیک
جهاد و بر تنزیل قرآن مجید نمودند و از حجاز شریف تا روم و شام و ایران نور ایمان را منتشر کردند توانند که وجه
فارغ خطی بیان کنند غیر ازین چه بود که عامه خلاصه خلافت ما را آرزو میکردند پس حضرت امیر را اهل بیت شدند تا
درانوقت نمودند تا ما را از کفار بر آوردیم و غیر از فدک چه ملک در دست ما بود در آنهم رزق هر کس از اهل بیت و غیرهم
رسانیدیم و در بیالتی که نسبت بدولت کفار هیچ نبود چنان داد جهاد دادیم که از حجاز شریف تا روم و شام
و ایران کفار و فتوح اسلام انجامیدند و در فارغ خطی این هم مندرج بود که اگرچه کعبه را منهدم کنند خانه تعریف کرد
الخره و ما مناسک کعبه را رواج دادیم و بنیاد آنچه مجاهدت را بر آیات متلوه کتاب الله نهادیم و اگر مسلمانان را
منکر دانیم و الیشان همگر اختلاف میکردند چنانچه بعد از اختلاف بالوقوع آمد البته همه اهل اسلام طعمه تیغ کفار
میشدند و اثری از اسلام و مسلمین باقی نمیماند و اهل ردت او کعبه را منهدم می‌نمودند و از قرآن مجید متلو حرفی را باقی
نمیگذاشتند و قبور مومنین را می‌کندند و … ایشان را میسوختند لله الحمد که تحسین بسیار خون مسلمانان
ارزان شقیقا القدر رعایت هم حرا بر جنت و سلسله دین و ملت را هم نگسیختند و شیر و شکر با هم آمیختند درجه بدرجه خلافت
پیغمبر خدا تا نسبتی سال با اهل استحقاق رسید عم برین حکم … که کنتم خیر امة … گردی …
و داریم از هر ملک که … بدین دین و ذلک … هر گاه کلام منجر باین مباحث شد و تا باینجا نوبت رسید یاد آید تقیه
مجتهد مشهد را لاف و گزاف اکنون عنان خامه بسوی آن متعلقه میسازم قوله یا وجه آنکه اهل سنت آنحضرت خلیفه
چهارم و واجب الطاعت میدانند الخ عنصرت تحفه درباره جناب امیر این اعتقاد سنیا و معتقدا اهل سنت بود و خوارج
و نواصب آن را تکفیر مینمودند و … مجتهد قائل پیر دهقانی و هم این مخطوطات شیطانی و نیز بر قولش ناصبی قرار دادند و
بقول خویش لیکن بعنایت الهی و مقتضای وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ که در ینجا افاده کردند بکذب
نفس خود شدند زیرا که مذهب خوارج و نواصب کفر و دشمنی آنجناب است العیاذ بالله و اینهم نکسیر المعلوم … معیار
نمود که باب التاویل مفتوح علی الجانبین کما لا یخفی بخلاف لفظ رافضی که بر معنی خود هر جا در کلام علمای ما محمول است
و نیز نهار دو هر را در ان راه نیست که رافضی البته کسی است که اصحاب را بد گوید و محصل معنی آن در مجمع البحرین بر زبان

صحبت بعضی چنین میرود پس در راستی اهل حق و کجی اهل باطل در نتیجهٔ خلق و شبهه نماند جناب خاتم الخلفاء الراشدین یعسوب
المتقین جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاه مردان و عالم علوم و کاشف معضلات و حل
مشکلات بر مذهب اهل سنت که گاهی مثل آنحضرت کلمهٔ دروغ بر زبان صدق ترجمانش نرفته و نفس پیغمبر بوده و حرفی
از دغا و دغل در قلب مقدس او نیامده چه جای آنکه مدت العمر بکفر و ارتداد و نفاق مبتلا و در آن مانده قسم میدهیم
مجتهد را بسیر زاره و هو شر من الیهود والنصاری و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق گر است بگوید که ازین
هر دو مذهب کدام یکی نزد عقلا مقبول تواند شد ع بقول دشمن پیمان دوست بشکستی ٭ ببین که از که بریدی
و با که پیوستی ٭ از اینهمه تعصبات و خرافاتش دلیل ظاهر ست بر آنکه مجتهد الزمانی بکفر لواح درین کتاب و طعن [illegible]
اختیار ساخته و فخر الله شر السجار و قد ابتلاه بمرض لیس له شفاء و آنچه گفته که گویا معارضه بین الفاظ
آواز کسمند بسترا لیکن او از کمند نسیم الصبا یا محراب بیت الحرام بر گفته شاعر انشا و حال تمسک فرقه ضاله بحبل المتین
عترت طاهره از آن قبیل ست که مشرکین قریش جان و مال خود را بنام حضرت خلیل فدا میکردند و مدعی
پیروی آنجناب با وصف محبت پرستی بودند و حق تعالی در رد ایشان فرمود إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ
لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس چنانچه ادعای محبت کفار را از
خلیل خویش بجوی نخریدند هم چنین دعوی ولای رفضه که بدتر گفته بجناب امیر چنین ولی ادعا کردند و بجناب
ائمه طاهرین همان طریق سپردند هیچ ندیدند سر موی بکار ایشان قرب بحضرات ائمه اهل بیت باشند که پیروی
شان ننمایند و بر اخلاق این بزرگان بصدق و صفا میروند و از غبار و کینه منزه اند و شب و روز دعا از خدای تعالی
[illegible] ولا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا و از عجایب اتفاقات آنکه در مجلسی از مجالس جناب فکر این مباحثه
میرفت و با وجود سر او له جانبین هیچ و پیچ بودند چنانچه شیخ در بوستان گفت ع در حل آن ره نبردند هیچ ٭
اتفاق بنده را بر سبیل بحث و اتفاق بر این مجلس گذار افتاد و بس همگنان بتعظیم من متوجه گشتند گفتم این
بلند آوازی و بالا خوانیها چه بود بعد از بیان دعوی دلیل هر فرقه استدعا کردند که کمترین هم چیزی بگویم
گفتم که در این معنی شکی نیست که هر دو فریق حسب دعوی ولای اهلبیت رضی الله عنهم دارند بلکه شیعه بدعوی مزید ولای ایشان همت
میگمارند ولیکن درین مبحث بخیالم چنان می آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت اول بسیار مشکل
است چنانچه رساله ملا تقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ائمه بران دلالت دارد و تفسیر مجتهد
در تالیفات خود بدین رساله اعتراف میکند و ایضا رساله صفات شیعه شکار ست که امتیاز زهد و قناعت و صفای سینه
پیشه را سی صفتی ترک در وقعیکه سراسر مفید باشد و برگزیدن صدقیکه هر گونه مضرتی دارد و کام بحسب ست و ثانی
با اول بسیار نسبت آسانست و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل فرو مانده اند دعوی اتباع سیرت
از ایشان پس بعید ست چون این سخن بطور معما که بین الفریقین منتظم دیدم همه اکابر مجلس که مذهب تشیع
داشتند سرنگون شدند زیرا که دلیش تراش بودند ولیکن کلام اصحت چنان در نفوس شان موثر شد

که بعد ازین در مباحثه قدمی نه نهادند و دمی اگر بر داشتند دمی بر نداشتند شوخی و دامن فشانی دلبر دلدار
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان و دل بر آل و اصحاب فدا هستند و در سفینة النجات تعرض
خاطر نشستند و سالها و غانما بر دشمنی نجوم هدی در گذشتند چنین جای حمله و بلند پروازیها نمایند بیانا از تاثیر جعفر
کذاب طنبور نواز و رقاص عند الرقاص نخواهد بود که بداهت را انکار و دعوی میراث آغاز نهادند و اهل دین
بر مجرد ذکرش در مجلس وزرای عباسیه بر ریش شاتل که حال جعفر پرسیدند خندیدند که در جائیکه سخن کار حسن ثانی
بگذرد ذکر چنین فتاک و بی باک فاسق معلن بدکردار ما چه مصرفی دارد چنانچه اعور رحمه الله در کافی ایراد
تمام می آرد و پس پرسنده را ثقل مجلس ساختند و بازره و ملی دلی که رفع ذکر امام بایرو پیرو داشتند و رسانادگان خلیفه برای
علاج روز و شب در رنگ بودند غایة فرقه اصولیه بر بداهت این امر یاوگار این منفعه که حالا میخواهد که جعفر
کذاب را ثواب کرداند و الحاد زندقه خویش را که در میراث یا در رسیده از صفحه هستی محو نماید و احادیث امام الائمه
محدثین شیعه را معمور دم گرداند و انهمه تحیر بر درازی ریش نهست و نمیدانند که قدما چه لطیفه گفته اند که حریفان ترانه عشق
را یاد و ممدوده شعر گو را چنان میخوانند ریش دراز دارد این مجتهد ولیکن کو غایت درازی و هر پیش میمون
خواهند ما دامن صدیق و فاروق پیش آنچنان وسعتی داشت که کسی از آن محتاج اند به دیگر بر بنید بکار آن
کتب سیر و تواریخ مخفی نتواند شد که بعد از داهیه کبری یعنی وفات خواجه هر دو سرا از نا قاصی و ادنی نوعی
داشت که زنده نماند و عرض و ناموس دست برد اهل ارتداد سلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد و مدعی نبوت با فواج
خویش بر تمیتی اتفاق داشتند که مردگان را از اهل اسلام در گور نگذارند تا بزندگان چه رسد و درین سوانح عظیمی مجالی نشسته
که بفراغ خاطر یا در حالت سر آسیمگی بدفن شرلف پردازد این رای جهان آرای شیخین بود که کار حفظ حرمت از صحابه
گرفتند هر کسی را بر عهده او بر گماشتند و دمار از کفار نگونسار که از هر گوشه سر داشتند بر آوردند و اگر ایشان بدینکار موفق
نمیشدند این تدبیر کار حضرت امیر بود و چون بر اصول رافضه نقد است که خانه خود را تنبیه بری نگاه دار تسییر لقیه
همداران وقت از دست رفت و حدیث جامع الاخبار نیز از فکر افتاد و همچنین احادیث کلینی که نص کرد آن عمدا چه حال دارد
و امام از نسیان و سهو مبرا میباشد و حمایت خاتون جنت فرمایند و اگر این حفظ و حرمت بوقوع می آمد ممکن نبود
که خاتون جنت با آنچنان شکایت لب مبارک کشاید که بهر حرف فحش و دشنام غلیظ باشد الغرض چون انتظام و حراست خانه خود دشوار
بود وجه جای حفظ مدینه طیبه و دیگر بلاد اعظم آورده اند که چون وزیر شاهجهان محتضر شد بادشاه [illegible]
خلاف قانون سلطنت بعیادت او رونق افزود بواز عیادت فرمود ای وزیر نیک محضر بعد از تو این کوه لوند
بر دوش که نهم بعد از تامل گفت این بر کسی باید نهاد که خانه اش آباد دارد بی انتظامی مخلوط باشد و برین مقدار بر
اصول طایفه چه موقوف که خود مردم در خلافت جناب تقوی محادثه میکردند که امیر المومنین شجاعت دستور خفیه
دارد ولیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نشود تا نوبت بجوابی افتاد و این جنگ دو سردار د
الغرض در روضة الصفا که شیعه بیشتر عبارات او را ذکر میکنند بو یلیک نمرو ران ایام توقع زندگی بعد بیکه چشم

بهم نزنند بمیدا شت مختصر گفتیم و نتیجه اش بر آورده م که نزد اهل انصاف باقیماند که از احسان عمر و بکر چشم پوشید بر دامن
چنین بزرگان زدن عین انصاف خواهد بود و از همه بالاتر تدبیر سرور عالم بود هر کسی که جنبش هوای
خلافت ممکن بود فارغ خطی محکم نویسایند تا تدبیر شیخین مصداق افتند و ابالذین کراکابر رفقه هم بعد و شر
در عنوان اعتراف بدان دارند و تا امروز پیچ تاب گرفتار اند و آهن سرد و رتاویل و تحریف آن میکوبند
و مانند مکرهین و مضطرین سخنهای پریشان میگویند فتوری و قصوری رو ندهد و چون آن شیخین نزد رسول خدا محبوب بود
هر چه در بیان خلافت ایشان از مرتبه تقدیم دادند و کان ذلک حتما مقضیا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت اراده و
رضای جهان آفرین بود ورنه لازم آمد مخالفت رسول الامرسل که برای استحاله آن امام اعظم ثانی روافض یعنی شیخ علی
فصلی مستقل در نهج الحق و کشف الصدق پرداخته ولیکن بمقتضای ان الکذب لاحافظ له در بسیاری از مواضع معاد طعن
تجهیز مخبر جیش و تحقیق خویش علم اجتهاد برافراخته هر که خواهد بدین کتب و امثالش رجوع دارد و قول هند در سر ساز و تمویه
تحمیق او با علم الهدای قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافته من شاء فلیرجع الیه و ما نحن فیه لقایه بقال کشمیری که او ستاد
پدر اوست درباره مجدد بودن حضرت علی بن موسی الرضا سطری چند نوشته و او مقلد قدمای خود بود چو الحمد آنکه
انکر ده عقلای حق پژوه بجای آن دارم که ساعتی خود را از کارهای دنیا پرداخته بهر شدند که قائل مجدد بودند بمذهب
سنت از کجا لازم آید مگر اثبات وصفی خاص برای بزرگی موجب لغو و معنی دیگر نیست و بعد از تسلیم آن برای آن جناب امام
موصوف در چمنستان بهار صلح گل مثمر امید چه عجب باشد چنانچه مجدد دین اما میه باشد
مجدد دین اهلسنت هم باشد مثلا در اختلاف سنی و شیعه متعلق بشیخین و تفضیل اعاظم ایشان از اجلهٔ مهاجرین و انصار
در خلافت صدیقیت یا در قبول یا در مزین تحلت شیعه در جواب بعضی از مقامات الصباح لطائفه اقال زیاده بر
پیچ مسئلهٔ گلوسوز حتی که صاحب تجرید در فقره محاربوه فسقه ایمان خلفا ثابت نمود برای جناب امام
علی رضا رضی الله عنه چنین باشد که حب و بغض هر دو فرقه چون مبنی بر قاعدهٔ الحب و البغض لله
است هر یکی معذور بلکه ماجور تواند شد زیرا که اهل سنت مدایح ایشان ازین جهت بیان میکنند که ایات قطعیه قرآن
مقتضی همین است که ایشان جوابهای بسیار و کوششهای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا آوردند و تحمل
و مصائب لاتعد و لاتحصی کشیدند و رضای آلهی تا کید یکه فوق آن محتمل نباشد از قرآن مجید برمی آید بخصوص
ایشان لسیر البتة لاحق مدح باشند و از آنجا که نزد شیعه مناقب اهل سنت را پایانی نیست استحقاق زاید الوصف
درباره خلافت جناب امیر و درین معنی مجمع علیه است و اهل اسلام بیش از بیش ایشان لظهور انجا میدو چون
خلافت را از انجاف صرف کردند لایق تذمیم کردید پس حضرت علی رضا که بحر العلوم و میانه اهلبیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راه توجیه کشایند و از در محاکمه در آیند و بر همه
را بر نید شفقت در رافت خود بستایند و قدر ایشان بفزایند باعث حیرت نخواهد بود و اما مجتهد در عشر و کاملا
از افادات رضوی رضی الله عنه فقه الرضا هم ندیده که صد و قیر اوجها کوشش در تجدید و ترویج آن بکار برده

و دیگران در تصحیح آن راه ترغیب و تحریص سپرده‌اند و باو لو بهامین خویش فصول مستقله و ابواب مفصله برداختند
و هر یکی از مجتهدین را مامور بمطالعه آن ساختند پس باید دید که این جناب در مسئله غسل و مسح رجلین
چه فرمود باوجودیکه اولین و آخرین شیعه و فرط بسیاه گروند یعنی سنیان را بابت غسل بابتدع و گمراه دانسته
و زراره راقعه الفقهاء السته و اصدق البهاء قمین رفضه در بار کسیکه در وضو پای خود بشوید چه از راه عصبیت
و محصل سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قرآن مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم الجناب درین باب چنین است که قرارت نصب جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آمده و اقتضای اول حکم غسل پاست و مقتضای
ثانی مسح پاست و عبارت سراسر هدایت و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میداریم اگر توفیق اظهر
شامل حال است باشد در آن یاد خواهیم کرد این مقام تطفلی است بخلاف این کتاب که تسوید بش شروع
نموده‌ایم و در آن بحث غسل و مسح پا بالذات میانه من و ترین جاری گشته و در اینجا ضمناً و تطفلاً آمده
این حرفی که شنیده‌ای تعلق بدان داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه باشند تواند شد که برای
مذهب سنیان هم برین طور مجدد شوند که تا سر سنیان از راه افتخار با وج عرش برین رسد و هر یکی
مضمون این بیت او انماید ه کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید که سایه بر سرش افگند چو تو
سلطانی ه دیگر کلام در معراج شیعه تمام کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصور خاین
سنت که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعی بدون آن از دنیا رود مانند کسی بر خیزد که بینی او بریده باشد
و پر ظاهر است که گوش بریده در احتقای عیب خویش تواند کوشید و بینی بریده هیچ علاجی نتواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور انچنان شفقت بر حال هر کسی از سنیان مبذول داشته‌اند که عهده شکر شریح را آید که
بی اختیار حکایت سردار پیری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه رو خراب کرده اوست و اینمقام اند ذکر مفصلا
مانع است دا اگر فرض کنم که تجدید مذهب سنیان برکه الجناب که کلش همیشه بهار صلح گلگشت او بود محال است خواهم گفت
که از نفی مجتهد که حضرت رضوی مجدد مذهب سنت نبود لازم نمی‌آید که از سلب این قید سنی هم نباشد چه بسا کثر
علمای متبحرین سنی بودند و مجدد مصطلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة ثنادره عرب
عرباکه در تفسیر قاضی ناصر الدین البیضاوی و مواهب لدنیه و دیگر کتب مذکور است همین است که معنی عامه
میباشد مثلاً قاضی جابجا میفرماید که لمحافظة روس الای و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قید در کلامی باشد و نفی بران واقع شود
قید منفی میگردد و اصل حکم بجاب مقرون میباشد نه بینی که در جاری زید را کبا لقی رکوب است نه نفی مجی و همچنین در لم
یاتک العوم اجمعون نفی جمعیت مقصود است نه سلب تمام چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین اهل سنت باشند ضرری از نیر لنفی باایشان نمیرسد که وصف تسنن

هنوز برای ایشان موجود است که سفیان را برای افتخار در دین و دنیا بکار می آید و خون را در عروق شیعه بعد از
ملاحظه فقه الرضا خشک می نماید یعنی که امام ابو حنیفه را مجدد دین نشمرده و امام حسن بن زیاد لؤلؤی برده وقس علی
مالک را نیاورده و شاگرد او را درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اصطلاح دخل نباشند احتیاج نیستی که بجای
خود است کذا هذا و صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که آنجناب پیر طریقت است و در اتباع او میکوشند و بر ان افتخار
دارند و میکوشند و از دست رفضه میخروشند که رکن اول را بجهت این و تیره بنکوهی می نمایند و بدانگی می فروشند
و هرگاه محاوره راس المائه را درینجا از کتب معتبره نشان دادم لعترش پیر دهقانی که هر جا از معنی آن غافل گردیده پیش پا ها
خورده و سراغ تحقیق نبرده مثلا بعد از نقل عبارت کتاب مذکور نیز صاحب قران یعنی امیر تیمور میگوید که مثل این اثر
که از علمای اعلام مذهب اهل سنت و جماعت شهادت میدهد که مجدد دین و مذهب امامیه در مائه ثانیه جناب علی بن موسی الرضا علیه
السلام است و نیز پیش ازین گفته و قتیکه مضمون عبارت نسخ را بیان کرده که در مائه ثانیه مجدد و مذهب امامیه امام موصوف
بوده الی غیر ذلک من المقامات التی ذکر فیه تجدید الکلینی والثمانین علی اعتقادهم و این برهان الهی است و اول این
است که قید مجمع شیعه بالیقین در تجدید این پیشوایان رفضه ملحوظ است ورنه از اطفال اهل سنت صدور نتواند یافت که
ایشان کلینی و ثمانین را که قرآن مجید را بیاض عثمانی دانند کما فی الکافی الذی یقول فی حقه انه حجة بینی و بین الله و
دیگری خلافت مرتضویه را بمعنی اعتقاد کنند و اهل سنت را کجبر العین پندارد و چون در تجدید این هر دو معنی چنین باشد
که ایشان مجدد دین معتمد اند نزد شیعه ثابت شد که تجدید رضوی برای تشیع و امامیت نیز محمول بر زعم رفضه است
ورنه مجبولی از ما چنین نتواند گفت فکیف صاحب جامع الاصول که باعتراف پیر دهقانی از علمای اهل سنت است اما او
انهم در کتب خود ندیده که شیعه را قدوه اهل بیت یعنی زید شهید به رافضی لقب داده که برابر بیزاری و دشنام است تحاشی
ونه سید قید و شان عداوت اصحاب رسالت مآب و ازواج مطهرات و اخراج جناب سیده از اهل بیت است الی غیر
ذلک من تحریف الدین پس عبارت مذکوره اگرچه اعتبار ندارد یا مگر رسائل شان را که در وقت تقیه تالیف کرده باشند مطالعه نکرده
خود را الغرض به بیان وافی و خیال شافی حجت پیر دهقانی هو استاده او ساقط شد و هو المدعا و انهم بخیال نیاورد که هرگاه
امام محمد باقر رضی الله عنه بر رأس مائه اولی مجدد باشد امام رضا در مائه ثانیه چگونه مجدد تواند بود پس بخیال او همین است که آن امام و سرگروه
او از اهل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرهم حتی تابع التابعین در آخر مائه اولی در ان شمرده شدند چنانچه عنقریب بعبارات
صاحب جامع الاصول آید پس در مائه ثانیه که وسط مشتبا و سیست امام رضا چگونه مجدد خواهند بود و هرگاه معنی محاوره
مذکور همین است که پیر دهقانی بار بار میفرماید یعنی عبارت مذکور که در آغاز بحث آورده یعنی وکان علی راس المائة الاولی
من اولی الامر عمر بن عبد العزیز چنین خواهد بود که در سر صده اولی عمر عبد العزیز حاکم و رئیس بوده و این باطل است بداهة
لازم خواهد آمد بر خلافت او در مائه اولی حالانکه معاویه بن ابی سفیان در سال شصتم رخت از دنیا بر داشته بعد از چهار سال در تغلب
یزید بر گذشته بعد از عبد الله بن زبیر کامرانی و تخت نشینی کرده باز عبد الملک و اولاد او مقدم تا آخر و میان ایشان عمر
بن عبد العزیز بوده پس سر صده که پیر تیمور نوشته و پیر دهقانی تحریر او تمسک جسته زید فی است و برای مجتهد دهقانی چنین تقلید

که قطع نظر از اجتهاد تاریخ دانی هم او ختم گشته و جناب پیر عارف بالله قطع نظر از کشف و عرفان در دین قرن نیز
کمال داشتند و بنا بر عجیب جدا و زیاده از همه تقلید این مجتهد علمای مومنین می خراشد که بدون تحقیق
این دکان خود را بکالای دیگران آراسته اند و دکان غارتیدن را مد نظر داشتند این کار یهودیان است
و دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که ۵ جهودی مسی را زر اندود کرده و دکان غارتیدن بر آن سود کرد
الغرض مغفرت اهل سنت از نفی تجدید هم نیست چون اصل تسنن باقی است بعنایت ایزدی و اگر در این مقام
اندک غور را کار فرمائی مغفرتی شدید بلکه شدیدتر از نسبت تجدید مذهب امامیه بسوی حضرت رضویه بر آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج مذهب و دعوی بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عادة متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه چه معنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
امامیه منزه اند از سهو ایشان و اگر عمدا بود لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه اول آن بر
اصول شیعه رفت و گذشت فکیف که مخالف لال کتاب و دستور العمل بود و نیز مینکرده زیرا که چند کس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق تبرک اثنا کلینی که از تقیه مستثنی نموده که امر فی هذا الکتاب مامور باظهار حق ما دام الائمه
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب نا شد مگر بر دو آیات باجاد و انهم در پیرو هامی فرو رفته و وجهها و ته خانها
در تحت الثری فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و از اینجاست که آیات بینات و مانند آن در قرآن مجید مخفی نیز
و نیز من بعد ما بیناه للناس الی غیر ذلک میداد و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس امامیه که تینند که آباء
ایشان باستفاضه و تواتر رسیده حکم کرده اند معاذ الله که رافضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری شق شود
و از تلامذه عبد الله بن سبا و فدویانش بمقام قارون برسد و هیچ دانی که مجتهد شیعه مقلد و پیرو حقانی مگو شوار
عبارت جامع الاصول را چرا حذف کردند بعض آنکه اگر ذکر میکردند مکاید ایشان پیش نمیرفت و تلمیعات ایشان مثل زر اندود
یهود بر منکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوة شریف نیز مطبوع از جامع الاصول میکند که علما در تاویل بیانش کلام
کرده اند و هر یک اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب وی باشد و حدیث را بر او حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست چه انتفاع امت به فقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از روسای و اصحاب حدیث و قاریان و واعظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرع است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و برانگیختن بر تقوی
و بی رغبتی از دنیا و لیکن میباید که بر این کار مبعوث شود مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر فن از این فنون
پس بر خاتمه مائه اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود و از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین و غیرهم من طبقاتهم و من القراء
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری و غیرهم من التابعین و تابع التابعین و فی

رأس المائة الثانية من اولي الامر المامون ومن الفقهاء الشافعي واحمد بن حنبل لم يكن مشهوراً حينئذ والحسن بن
زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة واشهب من اصحاب مالك ومن الامامية علي بن موسى الرضا ومن القراء
يعقوب الحضرمي ومن المحدثين يحيى بن معين ومن الزهاد المعروف الكرخي وفي الثالثة من اولي
الامر المقتدر بالله وغیرهم از طبقات شان واز قاریان عبدالله بن کثیر بود واز محدثین ابن شهاب
زهری وغیر او از تابعین وتبع التابعین ودر خاتمهٔ مائهٔ دوم از صاحبان حکم مامون است واز
فقها شافعی واحمد بن حنبل در آن وقت شهرت نداشت وحسن بن زیاد لؤلؤی از اصحاب ابی حنیفه واشهب از اصحاب
مالک واز امامیه علی بن موسی که لقب آن جناب رضا است واز قاریان یعقوب حضرمی است واز محدثین
یحیی بن معین واز زاهدان معروف کرخی ودر خاتمهٔ مائهٔ سوم از حکام مقتدر بالله است واز فقها ابو العباس بن
سریج شافعی وابو جعفر طحاوی حنفی وابن جلال الحنبلی وابو جعفر الرازی امامی واز متکلمین ابو الحسن اشعری واز
قاریان ابوبکر احمد بن موسی بن مجاهد واز محدثین ابو عبدالرحمن النسائی ودر خاتمهٔ صدی چهارم از صاحبان
ریاست قادر بالله است واز فقها ابو حامد اسفرائی شافعی است وابوبکر خوارزمی حنفی وابو محمد عبدالوهاب مالکی وابو
عبدالله الحسن الحنبلی ومرتضی موسوی برادر شاعر رضی واز متکلمین قاضی ابوبکر الباقلانی وابن فورک واز محدثین
حاکم بن البیع واز قاریان ابو الحسن الحمامی واز زاهدان ابوبکر الدینوری ودر خاتمهٔ صدی پنجم از صاحبان ریاست
مستظهر بالله است واز فقها امام ابو حامد غزالی شافعی وقاضی محمد بن علی الرازی الحنفی وابو الحسن الزاغونی
حنبلی واز محدثین رزین العبدری واز قاریان قلانسی اینها که مذکور شدند بودند از مشهورین در امت مذکور ومراد
آنکه نیست مگر ذکر شخصی که صدی بگذرد واو در آن زنده باشد وعالم ومشهور ومشار الیه باشد والله اعلم اینست
آنچه طیبی نقل کرده در جامع الاصول درست نیست در تمام جهت کرده میشد از جمع بعلوم بیرو دهقانی چنان بوضوح
می انجامد که در اصل مدعا تقلید استاد کشمیری نمودند ودر تایید مقولات خویش آنرا غنیمت شمردند ولیکن آنچه معلوم میشود
اینست که بیچاره حق پوشیها مخصوص متاخرین ایشان است که بسبب کم مائگی در علوم همت خود را صرف
بغض وتعالی بیجا کرده بحث بحث جهل خود را مستور میسازند والا قدمای ایشان بازبالمره از حق نمیگذشتند چنانچه صاحب
جامع الاصول که عبارت از صحاح ستة شده در اثنای شرح غریب الکنون در کتاب جامع الاصول بعد از نقل حدیث ان الله
یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها مذکور ساخته وتصریح داده لازم نیست که مجدد دین یک مردم
باشد میگوید لکن الذی ینبغی ان المذاهب المشهورة فی الاسلام التی علیها مدار المسلمین فی اقطار الارض وهی مذهب الشافعی وابی حنیفة ومالک
واحمد ومذهب الامامیة ومن کان المشار الیه من هولاء علی رأس کل مائة سنة وکذلک من کان المشار الیه
من الطبقات واما من کان المشار الیه المذاهب المذکورة فلم یکن الناس مجتمعین علی مذهب امام بعینه ولم یکن فیما
قبل ذلك المائة الاولى وكان على رأسها من اولي الامر عمر بن عبد العزيز ويكفي الامة في هذه المائة وجوده خاصة فانه
فعل في الاسلام ما ليس بخاف وكان من الفقهاء بالمدينة محمد بن علي الباقر والقاسم بن ابي بكر الصديق

وسالم بن عبد الله بن عمر وکان بمکه منهم مجاهد بن خبیر وعکرمه مولی عباس وعطا بن ابی رباح وکان
بالیمن طاوس وبالشام مکحول وبالکوفه عامر بن شراحیل الشعبی وبالبصره الحسن البصری ومحمد بن سیرین
واما القراء علی راس المائة الاولی فکان القایم بها عبد الله بن کثیر واما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهری
وجماعة کثیرة مشهورون من التابعین واما من کان علی راس المائة الثانیه فمن اولی الامر المامون بن الرشید
ومن الفقها الشافعی والحسن بن زیاد اللولوی من اصحاب ابی حنیفه واشهب بن عبد العزیز من اصحاب مالک
واما احمد فلم یکن یومئذ مشهورا فانه مات سنه احدی واربعین ومایتین ومن الامامیه علی بن موسی الرضا
حاصل مضمون این عبارت اینست که در هر مایه بمقتضای حدیث نبوی میباید که پادشاه و فقها وغیره
مجددین از مذاهب خمسه که مذهب شافعی وابی حنیفه ومالک واحمد وامامیه باشند بهم رسید و در مایه ثانیه
مجدد مذهب امامیه جناب علی بن موسی الرضا بودند وحسن بن زیاد لولوی مجدد مذهب ابی حنیفه و
هکذا تا اینکه گفته که مجدد مذهب امامیه در مایه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی بود و در مایه رابعه سید مرتضی
علم الهدی عرض کمترین انام اینست که پیر دهقانی مجتهد فالی نیز العبارت صاحب جامع الاصول را
از میان انداخته که مکذب شیعه ومخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن اثیر
مجدد مذهب شیعه است پس ضرور شد که همه ایمه اهلبیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی ونسنن بعضی
کسی قایل نگشته وآن عبارت محذوفه از تلخیص بنده بفارسی معلوم شد که ابن اثیر در جامع الاصول گفته
بود که علما در بیانش کلام کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد وحدیث را
بر او حمل کرده چه این مضمون دلالت بر ان میکند که حنفیه حسن بن زیاد لولوی را مجدد دمیدانند ومالکیه
اشهب بن عبد العزیز را وشافعیه امام شافعی را وامامیه امام رضا یعنی هر فرقه تخصیص مجدد کرده بگمان خود
پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اثیر اعتقاد بدان وارد که امام رضا
مجدد مذهب امامیه بود وپس مدعای رفضه ثابت نشد وانچه ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست
اول دلیل این باب را بتر عاسابق دانستی که کلینی دجال وعلم الهدای اهل ضلال را هم در خاتمه صدر
ثالث ورابع بر شمرده یعنی بخیال رفضه کما لا یخفی واین کار که از مجتهد جالسی واستادش صادر شده
خیانتی ست که بادنی غور بر هر عاقل ظاهر میشود وبعد از ادنی امعان بلکه بمجرد دیدن عبارت مطروحه
بلطور می انجامد که اینهمه تطویل کردن وانچه پر ضرور بود در ادای امانت انرا ترک نمودن کار گرگ کهن بچه
مکر وفن ست وکشمیری غدار دریده دهن اما انچه پیر دهقانی از راه کوری وکورانگی و یا وه درائی
وهرزه چانگی گفته بود که ایمه هدی را سنی دانستن لاف وگزاف متاخرین سنیانست که بسبب فریوانگی
خویش دعوی مذکور آغاز کردند همچو صاحب تحفه ولیکن قدمای ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند
ببین که ابن اثیر گفته که امام رضا مجدد مذهب شیعه بود پس همه ایمه شیعه باشند وجواب این هذیان مجتهد

طعام از اکثر مقالات این مجلد بوضوح پیوسته که قدمای اهلسنت سیما نیز ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکردند
حتی که این مدعا را برای تکذیب این سفیه از کتب رفضه باثبات رسانیده ام واعاده آن موجب تطویل میدانم و دیگر
نزدیکی تازه تر از فریقین میاید آنچه وقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که تبت هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشانرا بتبرک نوشتند و معاذ الله اگر آنجناب را دشمن اهلبیت واصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر چگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین لیس ما ید از روح پرفتوح این کننده دهن پرسیدن که آن هجوم وجوش و خروش از قدمای سنیان
بود مثل صاحب تحفه و تلامذه او قدس سره العزیز الی غیر ذلک من الشواهد و این مثل ان مرثیه خوانست که چون سوز
مشهور خواندی که قیامت آمد حرم سرا این جوشاه و نیکی سواری آمد و مردم می پرسیدند که کدام مهاق سرا سواری
امام حسین آمد میگفت در سرای مرزا حسن رضا یا سرای یونس علیخان زیرا که در فیض آباد غیر ازین دو سرای دیگر
نیست باقیماند آنکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ایمه سنی بوده و دیگری براه رفض رفته بنده را دران بحثی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل الفصل نبودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشد چنانکه گفتی نعم تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل نفاق اند پس از ایشان زینهار مستبعد نیست و در تبرای باید رفت و سخن را دراز
میباید کرد در همین ایجاث عنقریب گذشته و از کلام پیرش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این برگزیدگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام بامور مختلفه مامور بودند و شرایع جداگانه داشتند و بنده درین ورق از کتاب مستطاب
فقه الرضا باثبات رسانیده ام که چیزی را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحریف آیت کریمه قرآنی و علامت ناصبیت
میپنداشتند یقینا حضرت امام رضا آنرا حکم ربانی و وحی آسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پایها در وضو مدلل نمودند
و ستودند و متعه را که حضرت ایمه از معراج المومنین بلکه از ان هم فایق تر یقین میکردند امام رضا برای امتثال خویش
تجویز هم نفرمودند پس توان گفت که هیچ نیست که ایمه هدی بر اصول شیعه مختلف المذاهب والشرایع باشند و برین قدر
خود این طایفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تسنن بود چنانکه تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرموده اند
ایمه هدی بعد از تندیم عبد الملک بن مروان روبروی سائلی که بعد از شنیدن ستایش راشدین احتمال التقیه نقل
کرده بود که بعقل خود رجوع نمیکنی که از سلطان ظالم این زمان نترسیم از شیخین که بر موت شان قرون گذشت
چگونه خواهیم ترسید حکما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ایمه هدی ولیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی متعلق بدان داشت که فقط امامیه باشد حالانکه چون تالیفات متکلمین شیعه بینی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل حزین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب مذکور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
امامیه دیدی چون لفظ امامیه نسبت بشیعه خاص است و افرادش قلیل النسبت باول البته لفظ امامیه برای ایشان جلوه ای دیگر
میدهد و تمییز اثنا عشریه در تحفه و طوایف شیعه گفته اند که از کیسانیه و غیره در گذشتند و این تحریر را هیچ نیست که قریب
سه صد سال میگذرد و این فرق محدثه که بعد از ایشان بسر سید هاشمی دیده بودند پس میدان قیل و قال برای
ناظرین اگرچه بملاحظه لفظ شیعه گشتر شد لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه تصریح [illegible] التقیه آنها نیز بر [illegible]

مدعی تجدید مذهب خویش برای امام موصوف توانند شد لاجرم مالش بدین مغلطه میکشند که دعوی تجدید مذهب اثنا عشریه
خاص است و دلیل عام است و لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث اما از نظر ایشان نگذشته که اهل مقالات
عالم فرق ایشان بیش از بیش بر میشمارند کما مر آنفا چندی را برای تنبیه مجتهد طغام درینمقام نام بریم تا بدون آفات
بسهالی تخصیص نکنند از انجمله اند حسینیه که از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب که بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید که رضا من ال محمد ص لقبش نهادند بوصیت حسن مجتبی باز بامامت عبد الله پسرش قائل اند باز
بامامت نفس زکیه باز بامامت برادرش که ابراهیم بود هر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بعد خروج
شهادت رسیدند از انجمله نفسیه که بغیبت نفس زکیه قایل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاهر خواهد شد از انجمله
حکمیه یاران هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین باولاد امجادش منتقل شد تا امام جعفر صادق این سلسله را
بترتیب حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضه بر انگیخته بلکه توحید را
برهم زده مصداق نکوهش و نفرین ائمه گشته بود اگرچه او را اثنا عشریه بعرش برین رسانیده اند و از فقهای
ستة گردانیده اند از انجمله سالمیه که پیروان هشام بن سالم اند که بروایت امام المحدثین رفضه در کافی و حدیث شیخ
کشی در مختار بعد از امام صادق حیران و سرگشته بود همراه شیطان الطاق مایوس گردیده بالاخر در مدینه طیبه ترک
تجارت کرده بدوکانی نشسته بابای منکر بیعت و آنکه بی اختیار مذهب خوارج تکفیر دشمنان امیر المؤمنین
یعسوب المتقین مینمود و در دشمنی او یا اولاد اکبر امام صادق هر که شک آرد کافر گردد زیرا که او را بدم و طعن شما دل میخود
و جاهل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اهلبیت و اضلال مردم که شب و روز او میدید چندی را برای قتل
یا ضرب شلاق او برگماشت علی ای الکذابین المذکورین لیکن معنی ایت کریمه و لی لعنهم تنکیل مشبعی نمودار شد
از انجمله شیطانیه کاسه لیسی شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود پس رانده هر دو عالم
شد چنانکه فرموده اند ع عزیزیکه هر کز درش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت * و اصحاب آنجناب بسعی صفای او را تر
بر داشتند مگر امام زنهار با وصف آن اخلاق عظیم سوی خود او را راه نداد چنانچه در منتهی و غیره از کتب معتبره طائفه نقل
کرده ام و اگر گویند که اینمعنی بر غیر ابلیس صادق نمیآید گوئیم مگر مقالات اهل عالم را ندیده اند که جمعی ابلیس را پرستش میکنند
پس اگر امامیه سر ستی او نمایند و او را معبود سازند هیچ غباری ندارد و اعتراضی وارد نمیشود کما لا یخفی او مارا قیه انه
کان عندهم من الفقهاء الستة و افقههم زراره و هو شر من الیهود والنصاری علی لسان جعفر صادق و هو من الائمة البحر
الفائق از انجمله زراریه اتباع زراره موصوف بشر من الیهود والنصاری و غیره من الاوصاف الکمالیه المروی عن جعفر
کما فی مختار الکشی فی عده من الاوراق شیطان الطاق که نخواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش و پیری اند سر
آنجناب گمراه گردانند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن سعاد در جهنم خاکستر شده و در کتب مانند تاریخ ادیبی برادر
از امامیه بدین منقول است و این سلسله از کجا بکجا کشیده هنوز اثرا بیانی نیست چون بعض سخن رسی النسبت تجدید این
مذاهب شنیعه بجناب رضوی میشود بسبب جهه و بودن مذهب امامیه لازم بلکه از انتساب فقط نقطه که بدگوی مهاجرا

وانصار و ازواج مطهرات نبوی آنجناب باشند که از روایات مذهب اثنا عشریه حسنی است و لم یحج بیده میله زوجه چه جای کذریات
مذکوره پس باید بنده دهی این فقرا را نوزدیدن که ملجا بجوز بالضرورة تتقدر بقدرها پس مناسب آنکه بر اصل بحث روم که
سخن درین بود که معاصرین ما مثل مرزین و غیر او اگر لفظ امامیه میبافتند لفظ شیعه نمی نوشتند که دایره آن نظر بقواعد
منطقه فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه نموذج آن یافتی و از مویدات احتمال مذکور در
کتب اهل سنت بجا دیده باشی که میگویند فلان من الشیعه و من شیعه علی و از قدمای اهلسنت است که شیعه مخلصین باشند
نه شیعه منافقین و اگر برین قناعت نمی ورزی و دلیل الزامی میجویی از ابراهیم بشنو که مرهون احسان خواهی شد و
وآن اینکه بحرانی در شرح نهج البلاغة که در آغازش بتاکید اکید گفته که هرچه در آن گویم سخن انصاف خالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب مرتضوی مهاجرین و انصار معتقد بخوبی و بزرگی شیخین بودند و
وجناب امیر پیش ایشان مناقب و فضایل شان بیان میکردند و مناقب هم بدالسان که بلاحظه هر حرفی از آن مذهب
و نحلت رفضه بجا کشتی عبدالله بن سبا رئیس یهود و اشقیا برابر گردد و از اقامت سنت و ازاله بدعت درست کردن
او و مدادی عمدا الی غیر ذلک و ملا خلیل قزوینی شارح کافی کلینی در شرحیکه بزبان غازی نوشته مهاجرین
وانصار را اصحاب حضرت سید ابرار را بحکم امت حقیقی محکوم ساخته و تشیع ایشان و انهم مقرون باخلاص
از معاملات بظاهر است که جناب امیر را برابر یکه خلافت نشانیدند و آنجناب بخلافت خود را بصواب دید شان
محمول گردانیدند و بیعت شان دلیل حقیقت خلافت خویش می فهمیدند و موجب رضامی ایزدی
میدانستند کسی را از شیعه مجالی است که روبروی رفاقت و تشیع ایشان دم از تشیع خویش برزاند مگر کسی که از دین خاتم المرسلین سر
بشوید و هرچه از کفر و زندقه در خاطرش بیاید بگوید و این امور را از آن شمردم که نزد معاصرین مرده مردود دین
و منهم مجتهد الزمانی قرانجید بر کفریات قوم سواد الوجه فی الدارین عیان است که از آن باعتراف طبرسی صاحب مجمع البیان
بظاهر است که کسی برابر مهاجرین نتواند بود زیرا که اهل جنت همه تابعین ایشانند که از جمیع انسان گوی سبقت
در ربودند قال الله تعالی وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ بعد کسانیکه اکثر کتب سیر و تواریخ دارند البته یقین میکنند بلکه
بمجرد دیدن مواعظ حسنیه او بتوانند کرد که شیعه کوفه بارها خواستند که جناب امیر را بذی النورین ملحق گردانند و چنان
شکست دهند که آدر لحیش برزبان بلا اشد ضرورت خالی از سوء ادب نتواند بود و از ینجاست که از اهلبیت طاهرین
هر کس که رخت از دنیا می بست میگفت که هرگز بر سخنان ایشان گوش نباید نهاد و صاحب تذکرة الائمه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از ینجا گفته اند که ولی را ولی می شناسد سبحان الله بعضی احمقان را دیده ام
که میگفتند این طرفه تماشا است که سنیان شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن سیرت شان شوند
و سفاهت این سخن را احدی نماند که بمجرد احداث این استبعاد کلمات طیبات و ارشادات جناب امیر را در فضائل
شیخین مکرمین باطل می گردانند این متحیران و متعجبین را حشری نخواهد شد مگر همراه زراره ابن اعین لعین که در

درعین حیرانی بجنبم رفت کمامرار او ذلک هو الخسران المبین ای شمنان عقل و دین تشیع عبارت از پیروی امیرالمومنین ست نه فقط
لاف و گزاف لسانی و اتباع هواجس نفسانی یعنی افادات آنجناب را بر خوشامد و دروغ حمل کردن چون جناب امیر علیه
شان باشند و سر منبر ایشان نیز السابقون السابقون قبل ذلک شیعه مخلصین پیروی او نکنند نگاه بکنید باصحاب حضرت انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین اعتقاد تمام داشتند و کما انزل الیه و ما انزل من قبلک مقوله کشان بود
چنانچه در قرآن مجید جابجا می بینی و نیز بمقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میدادند الغرض در پیروی ضرورست اتباع متبوع را بتقدیم رسانند ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه آنچه ارباب عقل و نقل گفته اند محصلش اینست ۵ یا تن برضای دوست میباید داد، یا قطع نظر زیار می باید کرد، و نیز
اطلاق شیعه ابی بر قدمای اهلسنت در منهاج شیخ ابوالعباس جابجا مذکورست هر که خواهد بدان رجوع نماید و غزارت
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متبحرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این بزرگ
معاصر شیخ حلی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بخود کالعهن المنفوش گردانید و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ حلی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برد و حرکت مذبوحی هم از و و مقلدین او صادر نشد و همین است حال درین مذهب فقیر از وقتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام پیشتر و بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی اجزا در آغاز تصنیف ازالة الغین بلکهنو رفته بود و وقتیکه کتابها
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بیچاره در مرض سکته گرفتارست لا یموت فیها و لا یحیی و سببش آنکه با جمیع علما
و اخبار به کنگاش ایشان میکند و بقول خودش غیر از اساطیر اولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر مکتوب خویش عجز و
زبونی خود با جمیع متکلمین خبر میدهد و به نوشتن جوابش غیر از حضرات ائمه کسی را قادر نمیدانند و حال حضرت امام الائمه از شرح
آن مکاتیب بحکایت لطیف دیده باشی که بیچاره سبزواری لیس دریده و نیز بریده صاف صاف میگفت که خانه دین
من خراب کرده اوست و این همه اصحاب تا امروز در معین یکدیگر اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی نمیشنوم
و حالیا انجام کار زین فرمایانکه بهدایت پیر و مرشد خویش یعنی نور الدین جهانگرد و جهانگیر بیچاره در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتارست تا اول مشق فن کلام بهم رساند باز قلم بجواب منتهی بردارد حالانکه رفته از سنی سال او را اعقل اول و
رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقت ذکر او از مجتهدین خویش حسابی برمیدارند عقل کل انهم نمیدانند که صاحب تحفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که مباحث درین همه مرده و فقیر السنت لیس او در رساله الامامت
ما نحن فیه در پیچ و تاب است فاعتبروا یا اولی الالباب و از مغالطات او حرفی مناسب این مقام باید شنید که چون او در مثل شریعه دیده
که حضرت امام رضا بر اصحاب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان تحمل نماید حاصلش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه در جواب مسایل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام به اثبات رسانیدند پس بحرمت آن امام شیعه ایشان هیچ باقی نمی ماند نعوذ به درین امثال همه اند
که صاحب تحفه قدس سره العزیز جابجا اطلاقات شیعه را چنانچه باید تحدید میرساند و جمله اخبارات یکی آنکه در باب ادا

که برای کیفیت حدوث تشیع و انتساب آن بفرق مختلفه منعقد گردانیده میشود باید که ابتدای این لقب یعنی شیعه برای جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان باحسان در سنه سی و هفت بود از هجرت باز بعد از دو سه سال شیعه تفضیلیه ظاهر شدند و از جمله انها ابو الاسود دئلی است واضع نحو و او تلمیذ امیر المومنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال علم قواعد نحو نمود و از جمله انها ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانی است و او تابعی بود با عبد الله بن سوید عدوی ملاقات داشت و عالم بود بقرات و تفسیر نحو و لغات عرب یکی از قراء البصره است و در نحو شاگرد ابو الاسود بود گویند قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القایل بتفضیل اهل البیت من غیر تنقیص لذی فضل من غیرهم و از جمله انها سالم بن ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمله انها عبد الرزاق است صاحب مصنف که محدث مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جمله انها ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب اصلاح المنطق و در جاهای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته لیس از قیاس مزین که در شهر مسنده ساقین ایشان هم نیز کرده بود نامی و نشانی نماند و الحمد لله علی استیصال ما جرموا و اسمات ما غرموا و ایضا اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده که حضرت امیر را بر جناب ذی النورین ترجیح داده اند و حاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفه فی تبیان المحدثین الغرض تواند شد که تجدید مذهب شیعه بهر معنی بر جناب امام رضا صادق اید و منافی مذهب اهلسنت نباشد و قبل ازین گذشت که اگر امام موصوف مجدد نباشد ضرر اچیست چنانچه با مثله و شواهد گذشت و تازه تر آنکه بسیاری از متبحرین و ماهرین در زمانه گذشته مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند در اصطلاح تجدید دین شامل نگشته اند المختصر چون تجدید مذهب شیعه با تجدید مذهب سنت جمع تواند شد و قد بسطنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نمونه اش دالنستی و بعض آن شنوالنستی یا بامعنی و معنی رفاقت و معیت مرتضوی بوجود بغاة و اعتقاد امامت راشده آنجناب و بث مناقب آن عالی قباب کما رواه الثقات بل اجمع علیه الوعاة چگونه ممتنع الاجتماع خواهد بود اگرچه پیر دهقانی در زده الفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المومنین افترا کند و هوس بیهوده فقهای ما بخورد و اگر شواهد بیشتر میخواهی که امام رضا نزد قدمای ماسنی بود باری قطع نظر از انکه آنجناب نیز مثل دیگر ائمه اطهار تسنن میکردند والبته قول ائمه هدی قابل اعتبار است حتی که ما سکت علیه المعصوم فهو حق و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را راه راست نمایند و در ضلالت نینداختند و در تلبیس بر روی ایشان مفتوح نساختند از جمله که بیانش بطور ذره از صحرا و قطره از دریا باشد بشنو و براه انصاف بر د که محدثین فریقین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مرقوم است انکه چون سواری حضرت علی بن موسی الرضا بنیشاپور رسید و علما و مشائخ الشهر بزیارتش هجوم کردند و میدان مذکور مثل عرصه قیامت بنظر آمد منتهای آرزوهای هرکسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود و انرا با آب زر بر صفحه خاطر بنویسد و هر امامی ازانکه برخی حدیث انیضمون و مانند آن ادا فرماید که اگر انرا بر مجنونی بخوانند از جنون خویش نجات یابد و مریض را از مرض مهلکش شفا بخشد این حسن اعتقاد و این محبت و ستایش با اعتقاد رفض امام معاذ الله جمع تواند شد حاشا و کلا پس عیان شد که ائمه حماعه اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین و از و

مطهرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین میدانستند و از وی راضی و خوشنود بودند و خاک پای سم
استرش را برای مزید بصیر و بصیرت در چشم میکشیدند بخداوند کریم وَاِنَّهٗ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُوْنَ عَظِیْم
که اگر کتب مناقضین را غربال کنی و از آغاز و انجام تتبع نمائی غیر ازین نتوانی یافت که بنی امیه دو کس را
از ائمه هدی بواسطه این مرجانه و بتوسط دیگران از اقران و امثالش بزهر و خنجر کشتند ولیکن فرزندان
حضرت عباس ع که طرفدار عمر بن الخطاب ع در وقت خطبه اش با ام کلثوم ع بر اصول رفضه گشتند و سبب آن
غیر از فلاح و نیوی یعنی لقای سفاهت رمزی چیزی دیگر نبود همه ائمه را بزهر کشتند اگرچه در تصانیف
مفیده چیزی چند در شهادت ائمه از قسم شبهات و وسوسه ابلیس بنظر آمده ولیکن جمهور کی بدان مایل گردیدند همچنین کسی دیگر درباره ائمه
دیگر که او را اکذب احادیث بر طور مجلسی امام ششم نیز دهم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا ع بر روایات معتبره رفضه صحیح و ملیح امامیه را با پهلوانان تهمتن مسلط گردانید که به زعم
خود شان اعضای مقدسه امام را ریزه ریزه کردند اگرچه مدعای شان بتقدیر پاک خالق ارض و افلاک
چنانچه دالی بر بنیاد مدلس بعد ازین از دست خود خوشه های انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید و آنجناب
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز بر روایت کفایة المؤمنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی ع بود بسبب زوج ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجه شد که اعضای
مقدس او را از هم جدا کرد ولیکن چنانچه امام رضا ع داماد اولش که در نکاح او ام حبیبه دخترش بود و محبوب هم نشد بوده
مانند همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثرهای تیغ بیدریغ او اگرچه متاثر گشت ولیکن چون او را تحجر دیدند تسلیم
یافتند و از شکرانه هم او اکرد و راوی میگوید که اظهار ندامت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا ع سوگواری و ماتمداری
بجا آورد ندامت کجا چون میدانست که خبر زهر پوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تیزهوش مخفی نمیماند لیکن برای تبصره
عامه بر حرفی چند قصر میلیم که از متن احادیث کلینی و شرح قزوینی و دیگر جاها نه رفضه کما عرفت هم عیان شد که نوبت بدلیل فارغ
از دست فرطن یعنی دشنام دادن و بگریبان او همچنین امیر المؤمنین ع چنان رسید که میدانی و جناب خاتون جنت گریبانش علی
روس الاشهاد و بدان قوت و زور کشید که بار بار حاجت اعاده آن نیست و از جبر رضا و تسلیم و سخنی منقول که الهی دختر پیغمبر چون با
خلافت مکردن مانند اختی در فدک گفتگو مکن ورنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت پس بر اظهار اکابر رفضه نیز آنچه تعظیم
و توقیر و خدمت و اطاعت اهلبیت خلفای راشدین بجا آوردند که اسامی مقدسه الطیبین همایون سر فرقه عطا نوشتند و غاشیه اسپ
امام حسین ع بر دوش کشیدند و درجه غلامی را ابوبکر و عمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتم خطبه فاطمه نیز دال برانست از کسی ظاهر شده
وامروز در اقلیم ایران که سلطنت قوم قاجار است با وصف دعوی مزید و الای حضرات اهلبیت طاهرین و ادعای حصر تشیع جنابا یه معصوم
در طایفه خویش که امیدان بود که سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند و مقالید ملک و تحرانه روبروی شان پیشکش میکشیدند از نشان
خدمت میگیرند بلکه در ادنی امور موجده وعید و غضب و قتل و اسر فرنگ ناموس میگیرد اشدند پس تا امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
که عمل بر قول امیر المؤمنین نماید و با ایشان در مهمات مشوره فرماید و فرمود و ایشان را بتقدیم رساند چنانچه قصه ابی او ...

الی ادبی خاتون شهربانو نسبت بفاروق باز اطاعتش جناب امیر را دلالت بران میکند بهر حیه فرمودتا او حضرت امام حسین
را برگزید الی غیر ذلک مما لا تنتهی والحمد لله که خواجه خواجگان رفضه در خاتمه تجرید ایشان سابدایره مومنین باد
مخالفت داخل نمود ومزین معلوم همراه برادران صوری ومعنوی خویش تا وقتیکه برادر مهین او که رئیس قوم کتابی
بود کتیف را از جاروب رحلت خود بر وقت در اوراق جواب بعضی از مباحث لضاح لطافه الملقال منبولیه انچه مختصر ش
بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم وتکریم اهلبیت علیهم السلام فرو نگذاشتند مگر انچه شیعه طعنی چند ترتیب
میدهند که هنوز سخن دران میرود ونحو مجلسی شقی این تعظیم وتوقیر را چنان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا از راه
جبر وقهر از ایشان برگرفته وایشانرا با وجودیکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود بالجمله در حق الیقین
او نیز تعظیم وتوقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته وچنانچه ناظرین بران خندیدند که کلمه حق را هر چند این
دشمنان دین بکمال اهتمام میپوشند ولیکن آخر رفته رفته خبر دگتاب هم می شود ودر حقیقت بعد ادراک آن غرت وناموس و
ادعای دین وایمان این منافقان برباد میرود وبا تیمانه سخن چند وآن صاحب جامع الاصول جائیکه ترجمه حضرت علی رضا
نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود هست حالیا تفتیش باید افتاد که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد ودر بخاز بنیاد
اعتقاد وزعم رفضه راشل سابق دخلی نمیدهد پس اگر مراد از ان تشیع مرتضویست یعنی اعتقاد امامت راشده ودیت
فضایل آنجناب وانچه بدان متعلق است از خصوصیات مقدسه واوصاف کمائیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند
وخود آنجناب برای هدایت استدیان آن فرموده وعلمای رفضه نتیبا النص رطب اللسان وعذب البیان اند وقول
را برای تجهیل ایشان بر انست قطعی حجتی است قوی که صفات قوم شیعه چنین هست ورفضه به هر گام برخلاف ان میروند
وبمیدان دشمنی ائمه میدوند پس هیچ غباری وانضجاری درمیان نماند بی شک که آنجناب مجدد دین متین باینمعنی
در وقت معلوم بوده اند واگر مقصود انست که امام اهل سبب تبرا ومکر ودغل بودند اینمعنی بدیهی البطلانست زیراکه دوین
صورت رضای اهلسنت که عنقریب بیان آن از کتب شیعه می اید با امام رضا وفدای ایشان بر آنجناب چگونه ممکن تواند
شد لکن معنی این تشیع که بالفعل زبان زد عامه وخاصه است از ملل ونحل شهرستانی وابطال الباطل صدر الدین اصفهانی و
غیرهم للظهور فی الجمله انیست که این فرقه خود را با اهلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند پس شیعه بودن آنجناب باینمعنی درست نمی گردد
بسبب لزوم اضافه الشیء الی نفسه وقس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی اولش وغبارتی وشکی دران نماند
والحمد لله علی وضوح الحق وزهوق الباطل ودرینمقام برای تکمیل این فضل از افادات رشیده المتکلمین بعضی از امور
محصلا منقول میشود که نسخه آن صحیح ومعتمد بهم رسید پس بدانکه مزین بعد ذکر عبارت جامع الاصول وقیاسی که از ان
مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب رضوی ثابت شد تشیع باقی ائمه هدی علیهم السلام از ابای کرام وابنای
عظام جناب امامت مآب هم ثابت خواهد بود واز قایل بالفصل جواب آنکه تشیع رضوی لتشیعا مجوثا عنه زینهار بثبوت
نرسید پس تشیع دیگر ائمه کجا باینکه این دلیل که مزین برای تشیع دیگر آورده برای تسنن شان توان آورد با وجود
تشیع حقیقی که منافات بالتسنن ندارد چنانچه از کلام اوصیاء ثقه رفضه از ائمه اینمعنی که او امام محمد باقر را در مختلف

ماننداولی از فقهای مدینه طیبه معدود نموده و گفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در مکه مجاهد
و ابن جبیر و عکرمه مولای ابن عباس و عطاء و در یمن طاوس و محدثین امام محمد باقر و فقه الیشان احادیث الطلاق است
بدون تقیید بمذهب تشیع اقرب نیست سیاق که محدثین ما را بلا قید مذکور ساخته و دیگران نیز آن امام را از فقهای مدینه
منوره گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجا در ترجمه امام محمد باقر میگوید که تابعی جلیل القدر امام بارع مجمع علی جلالته
معدود فی فقهاء المدینه پس خیال آنمعنی که امام از رفته بجمیع سنی متواتر کرد لاجرم تسنن آن امام نزد این اثنا
عشریه ثابت و تسنن باقی ائمه بران متفرع شده و همه آبای کرام و ابنای عظام سنی گردیدند زیرا که احدی بقول
فرقین قایل نیست که کسی از ائمه سنی و کسی شیعی بود بلکه نزد سنیان همه سنی بودند الی غیر ذلک من العبارات فرشته الحکم
والعجب که علمای شیعه چنین گویند از سابقین و معاصرین که لا قایل بالفصل و بمیر دهقانی تکذیب شان نمود جایکه
گفت این یکی حق بود نه تنها متاخرین مثل صاحب تحفه هست که ائمه را سنی قرار میدهند زیرا که از آن واضح شد که در
سنیان اختلاف هست متاخرین همه را سنی میدانند و محدثان شیعی میگویند بعضی را طرفه آنکه پیر دهقانی را چنان در اوهام
مخیل است که افراط تشیع مامون موجب خلع شد اولاً و ولیعهدی حضرت امام رضا ثانیاً و من میگویم که سبب قتل
امام شد بعد خودش در خوشهای انگور ثالثاً و قتل فرزندش گردید رابعاً بار ماتم امام ضامن ثامن خامساً
کما عرفت سابقاً و ای برافراط تشیع که روز بروز بروز و ظهور فرمود نجز بدید بصر و بصیرت در فرقه ناجیه امامیه چنانچه
از مجالس طول بود واضح است قطعاً و العجب که آنچه مولی و آقای مجتهد فانی یعنی مجلسی و غیر او محقق گردانیدند
محصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا و ترویج دختر خود با آنجناب آن بود که بر مردم
خویش و بیگانه عیان شود که آنجناب تارک دنیا نبود به بینند که چون خلیفه او را بکمال اعزاز و اکرام طلبید و
بولایت عهد خود نواخت و موتمن ساخت خود را از ین ولایت عهد معزول گردانید اقبال دولت دنیوی را قبول
فرمودند و زهد و قناعت را ترک نمود پس معاذالله متروک الدنیا بودند تارک آن انتها که بذهن سامعین جاگزین
شد تعلق داشت بنسخه که لفظ شیعه در آن مذکور نیست و هرگاه کتب شیخ جلال الدین سیوطی را استیعاب کنی علامه مذکور لفظ
ائمه آورده و من الائمه علی بن موسی الرضا نوشته طرفه تر آنکه مجتهد ثانی گفته آنچه دال بر اختلاف مذهب ائمه است کما انتم تا
پس دلیل تحقیقی در مذهب امامیه نماند کما لا یخفی و الزامی فرع تحقیقی است کما فی مطبوعات البحاسی الحرمن علامه سیوطی
لسان و ادلیس محصل التقریر صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد که از اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین دو بزرگ مجدد دین
اند که حضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابوداود خبر داده بود امام محمد بن علی الباقر اول و امام رضا فرزند امام موسی
کاظم و شیعه در خاتمه مایه ثالثه کلینی را مجدد میدانند و در خاتمه مایه رابعه سید مرتضای ثمالبی را از مجدد دین
اعتقاد میکنند و چرا چنین ندانند که رونق بازار رونق و رواج مذهب ایشان بذات او هست رجال از السنت
که قرآن مجید را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی بن ابراهیم صاحب تفسیر میدانند و ثمالبی را بدرجه کاهل سنت را
کافر و نجس العین میخوانند و اگر این کلام مجمل است باری مفصل بشنو که پیر دهقانی در صوارم باین مقام بعض

گفته که ایضاً قول بانیکه امام رضا امامی بوده اند دوان محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفی
و مآل این هر دو عبارت که پیر و مرید یعنی مجتهد و مزین گفته اند یکی است اعنی همه سنیان همه ائمه را سنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفصیل نیست که یکی از ائمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد فانی بتکذیب لنفس خود پرداخته
زیرا که میگوید که قدمای سنیان ائمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا مزین طائفه با آنهم دعوی
فراست و تکلم شمردن شیعه او را در عقول عشره مکذب لنفس خود گشته و اگر مقلدین او زبان تاویل کشایند که مجتهد ما
معتقد همین است که جمیع سنیان همه ائمه را شیعی میدانند و یکی و حق پوشی متاخرین را اعتبار نکرده گوئیم از امروز ما خواهیم گفت که رفضه
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفائی جناب امیر متواتر نسبت بحضرت زهرا حتی که معاذ الله عمر قتلش کرده و بضعه پیغمبر
انشغافته خود را انتر و امیر المؤمنین بعرش برین رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن پرداخت و ذوالفقار برای ترتیب
شان در دست نگرفت پس همه رفضه کاملیه بل الکملیه اند مذهب ایشان چنانچه بدگوئی خلفای متقدمین است قس علی هذا
کفر بالیقین امیر المؤمنین ولیکن کسیکه انکار ان مذهب کند نزد ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب والنقض النقض چنانکه
بزرگان گفته اند ع ز گرگان بگرگی توانیم رست **قوله** و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته اه **اقول** این
عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و پیر دهقانی بدون اشعار نقل
از ان برداشته و دیگران همه کشمیری را بحذف و حیله مثلث گردانیده اند کما یجیٔ بیان خطایهم ان شاء الله تعالی و تعلیم
یکییدون خیه کیدا و الغا گذشته که پیر مذکور اعتقاد انیمعنی داشته که متاخرین اهل سنت همه ائمه اثنا عشر را بطرف
خود از راه کجی و حق پوشی میکشند و پیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق نمی پوشند نمی بینی که این اشعر
امام رضا را مجدد امامیه دانسته پس کلیت قدما از جا بهم رسید ورنه متاخرین توانند گفت که ما بر مذهب قدما یا هم اتفاق کرده ایم
الکنون باید پرسیدن که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما بر تقدیر اول بالیقین بتالیفش پرداخته
نه در خوج در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ائمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و بعضا ایشان
رطب اللسان اند و کتب کلامیه تصنیف میکنند و آلیشانکر الشفیق کتاب الصدمی نامند و او الثقلین میخوانند و بر تقدیر
ثانی بلبتی بتفصیص و تکذیب کردن الغرض انچه بعد از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردید مثل لک
دیگران از متکلمین امامیه انچه از قدمای سنیان نقل کرده اند بزعم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جوئی ائمه
افتاده اند و گوی سبقت ربوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما باعتساف مبدل شده و جهل مرکب
برای مجتهدین عیان گردید هم بذات خودش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پسر خویش
یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید سعادتمندی تحقیق پدر خود را برباد داده و دلیل که مجتهد فانی بر ابطال
انیمعنی قایم نموده بود که بعضی ائمه را سنی و برخی را شیعه شناختن و سنگ تفرقه در زمره مقدسه ائمه طاهره انداختن بر
مذهب کسی نیست صورت ابطال پذیرفت و کلام فخر المتکلمین بر جای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم را هم ندیدند
قطع النظر از ان اکنون در ضمن این اوراق به بصیرت قلبی باید دیدن و بکمال فطانت باید سنجیدن رسیدم بر انکه از صوا

شیعه درباره امامیه برمی آمد پس بر انکه اظهار علمای امامیه است که حضرات ائمه خصوصا جناب امام صادق صد ها نسخه اصول
بتوسط اصحاب خویش جمع فرمودند نه مخفی که درین مقام که بحث مجددیت امده اند که تفصیل وران رفت پیر دهقانی
تقلید معلوم همین گفته وقس علی هذا بلکه دیگران انهم نوشتند بغیر ما لیس جناب امیر المومنین تصنیف و تالیف حدیث
شروع شده ودور بدور در ترقی بود ولیکن ان کتب را اهل خلاف اندوختند و سوختند و بدریا انداختند و بی نام
ونشان ساختند کما فی اللوامع وغیرها مگر کتاب حضرت امام مجدد که از خزانه مشهد مقدس چون آب حیات از ظلمات بر آمده
بتوسط صد و قیین رواج تمام گرفت ندیدی باید مصنفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرمود و هرچند ضروری نبود مگر تصریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فرومایگی انجناب
معاذ الله بر اصطلاح مجتهد الفقد رعیا لست که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نموده
نثار در سابق دیدی وشنیدی و میزان تحقیق علمای رفضه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مجدد خاتمه مائه ثانیه چنین باشد پس
علم فرزندان انجناب و اولاد امجاد ایشان بچه درجه رسیده باشد که ماخذ علم برهر گوارش فقهای سته که حال شان عنقریب دانستی
امر سید که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز تمنای ایشان همیکردند که بخوارج ملحق شوند پس حال دو صد امام با هیچ
وانبوه جماعه امامیه از هزار سال چنان بگیر دائم نیست بر اصول رفضه علمای از تحقیق خبر و رفته اند که نکاح والده معظمه ایشان بر مذهب گیتی
بلند ایشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود وانهم در لشکر خواتین بیداری الکاه ایشان که حضرت رسول نیز
خبر سید که او مسلمه است یا هنوز مشرک کما فی حق الیقین وغیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تدارک مافات پرداخت واو را
بلند عشق و عاشقی در وعده وصل و صال مسلمان ساخت متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر خدا بر سبیل ندرت و اتفاق
بود از براکه چون خطبه نکاح ریحان خود با شاه زنان مشهور بشهربانو خواند در انجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب کیش دودمان تزویر همه را معلوم است که گبر بودند و آتش پرستی دستور ایشان قدیما وجدیدا تراجم بحار الانوار
ببین که درین واقعه هم جناب سیده تدارک مافات فرمود و تفصیل این مجمل انکه قطب الاقطاب رفضه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام به اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهریار را که شهربانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را اسیر و بروی عمر حاضر آوردند دختران مدینه مشتاق جمال
ایشان خصوصا شهربانو گشته از خانها بیرون بر آمدند و مسجد نبوی صلی الله علیه وآله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی او بردارد و جمالش به بیند پس منع کرده و گفت که سیاه باد روز هرمز که تو دست بدخترش دراز کنی عمر خواست
که او را اذیت دهد پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیر المومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد این عمر
گفت که او را الفرو شند امیر مانع شد و فرمود که بنات ملوک را نباید فروخت هر گاه کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن و مهر او از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهربانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری جواب داد که جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهربانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد

که از فرزندی پیدا شود که افضل خلایق باشد پس از تو تا امام سجاد از وی متولد شد اینکه شنیدی روایت قطب الاقطاب
است که راوی دران جهالت فاروق را از عجم خود ثابت کرد که او را این مسئله معلوم نبود که بنات ملوک را چون کافر باشند
نباید فروخت چنانچه جناب امیر فرمود و کنیز او ثابت کرد پس خریدن دختر قیصر چگونه درست خواهد بود که حضرات ائمه بران کار
و بعد از ان بجواب سید ارتی بنگر که چی او رده و نیز راوی تشبیع شهربانو را هم ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب و ظالم
بود حاضر دیدن خویش بالغ کرده چون در جناب لقاب مسجد شریف چگونه روشن شده و هرگاه نقاب و پرده نداشته
از شیع عمر وال تشبیع عصمتش نسبت اول آن ابن بود که از مردم چنان اجتناب با جوانان آن سوال وجواب که می آید
و عصمت و عفت می فزاید این روایت چنانکه والی از مرویات قطب الدین راوندی بود که ارجانی جنبد و دیگران شده
بالضرورة دیگر دران دخلی داده اند که حیا از ذکر تمامش بعینه مانع است ولیکن قوم حیا دار میگویند که بعد از حنفیه رداوش عمر روبرو
گزیرش گفت پر است خوشم نمی اید چون جناب امیر روبرو آمد لپسندید و گفت لیکن فاطمه زهرا از من رنجیده خواهد شد بنده میگو
که چون لبلن مبارکش از کثرت علوم منتفع بود بخلاف اعضای دیگر حتی که جناب فاطمه زهرا فرموده انچه فرمود از تشبیه اعضا
بعبرتش کما فی البحار پس صورت مبارکش را چگونه پسندیده باشد در مرتبه ذاتی و قدر افزائی شهربانو در باب علوم زیاده تر خوا
نسبت بحضرت زهرا درین اعتقاد از رفضه مدعین مزید علا نه بعید باشد به بلیغ بار دفعت نوبت امام حسن گفت خوبست لیکن طلاق
بسیار میدهد پس جلوه امام حسین را قبول کرد سبحان الله حرف در اسلام میرود و ظاهر کلام امیر المومنین دلالت بر کفرش دارد
که فرمود دختران بادشاهان را هرگاه کافر باشند نباید فروختن او حقوق جناب زهرا و را انوقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
شهادت آنجناب که بر دست حضرت عمر گمان قوم بدگهر معاذ الله وقوع پذیرفته زبان را هم بجنبانید صدآفرین بر نیت
شیعیان اهل بیت که در حق دختر یزدجرد الکش پرست چه قدر مراعات کردند و درباره جناب امیر المومنین ان کنایه اعتنا
نمودند که ابلغ من التصریح توان گفت فانظر کیف کان عاقبة المنافقین ملاحظ کنم که درانوقت او چه سیدة النساء حقوق جناب
فاطمه را نا رعایت کرد زیرا که رسول خدا وقت خواستگاری شهربانو امام حسین نورعین خود را همراه داشت او مذهب و دین
او را هیچ نه پرسید نه اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت بی سبب او را نکاح چنین فرزند دلبند خود درآورد و در کلح
امام حسن عسکری مشرکه را پسندید و قد قال الله تعالی ولأمة مؤمنة خير من مشركة ولو اعجبتكم طرفه آنکه چون شهربانو بیدار شد دلش
بلند عاشقی گرفتار بود تا آنکه وقت شب بزیارت جناب الزهرا قیامت مشرف شد یعنی دید که تشریف آورد و اسلام عرض نمود
و شهربانو را ارشاد فیض بنیاد ش مسلمان گردید جناب فاطمه او را تسلی بخشید که عنقریب از دست مسلمانان پدرت شکست میخورد
و تو اسیر میشوی حالی ذلت و کدورت نزد فرزندم حسین میبری پس شهربانو حقوق جناب سیده را چون سیدة النساء برجای خود
نیست قال الله تعالی بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان پس حق که بود جناب سیده و را بر او بود نه دیگری را از مخلوق
خود از شهربانو بسبب عجلت را در دست قبول بر دوش امام حسین گذاشتن بر سیده بود تا این قصه را بیان کرده
و گفت چون شوهر من او بود آنگاه بتزویج رسول خدا او را شناختم و مسلم بن مسلم الملکوب بجارتی این قصه را در تا اضافه خود
چنان محقق گردانید که زنهار فاروق و غیر او را مثل عثمان دخلی دران نباشد و بیان انیکه مثل قصه های سابق بر نقل

مجلسی در جلاء العیون آورده که جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را تا او دو دختر شهریار یزدجرد را نزد آنجناب روانه
کرد پس یکی را با امام حسین بخشید و دیگری را بمحمد پسر ابوبکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شد و از دوم قاسم جد مادری
امام صادق پس سیادت آنجناب هر کسی را از اولاد کسری حاصل شد که در خلافت جناب امیر این فتح عظیم رو داد که دختران کسری در بندی در آمدند
حضرت امیر چنانچه عوالم اربعین را می پروریدند درین تعلیم هم تصرف تمام داشتند بلکه هیچ توسلی هم در میان نبود که این شمشیر
جناب مرتضوی ذکراً نمود بلکه چنانچه باقوام عاد و ثمود معجزه لبسالت تن تنها جهاد فرمود ارکان رفضه آن معرکه را دیده و متوثر
در یافتند و گویا قالب عنصری را تهی ساختند پس علی هذا جهاد ایران اگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که ادعیات
امیر المومنین به نیک محضری و خیرخواهی در خلافت خود بجا می آورد و کار گزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم برو روی
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم عهده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می ترسیدند
و از دره او می لرزیدند ولیکن جائیکه رئیس الکروبین کاری در آسمان نتوانند کرد بدون پروانگی جناب مرتضوی
و ملائکه مقربین اگر بدون اجازتش عملی نمایند خواه بر فلک خواه در زمین غیرت الٰهی ایشان را شکسته گرداند کما فی
تجزه البساط الجد ثم ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجائب و غرائب آنکه چون جمیع
ائمه تابع شریعت غرای جناب سید انبیاء بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با غلام
آزاد کرده خویش یا پدر بزرگوار خود عقد بستند و درین باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در آن
درج کرده و امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیارست روان نمودن چنانچه در وفیات الاعیان است علماء این قوم متحقق نکرده
لازم امر مشهور و معروف شرعی را خواستند که تبدیل و تغیر کنند تا مفوات مذهب خود را مشید و موکد نمایند چنانچه مشهور کرده اند
که زوجه امام بعقد دیگری نمی آید و شهربانو و لا تنکحوا ازواجه من بعده را واقعه کربلا بود اسپ امام حسین بعد از شهادت آنجناب
سوار شده اسپ او را بوصیت آنجناب در کربلا در کوه حر یا موره در ربود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با آنهمه
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیاء گرداند و نمیداند که جهاد امیر بتاویل
قرآن مجید بود نه بتنزیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
نمود دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن برو و با امام حسین داد امام زین العابدین
از بطن او پیدا شد و او برحمت الٰهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر میفرمود بیکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
حضرت سجاد مادر خود را بمولای خود انکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الٰهی بیدار شد و دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی همین است که شهربانو را در خلافت عمر آورده اند و احتمال دارد
یکی از راویان را اشتباهی پیش آمده که بجای عمر نام عثمان گرفت ولیکن غلط اول که ملاحسین معلم الملکوت حارثه
روایت نمود که جناب امیر حریث را والی گردانیده بود و چنین کار سترگ امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجناب تقسیم هر دو بر پسر خود نمود علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر

زیاده تر است بسبب آنکه خلافت عثمان بخلافت فاروق نسبت بخلافت مرتضوی نزدیک تر بود وند ظاهر چه چون
هر روایت مفید حارثی ودین کفری را از خلفا دخل نتواند بود پس هر چه از امور بر خوبی خلفا دلالتی داشته باشد آنرا
بالضرورت باطل باید کرد ودر منقبت وخوبی جناب مرتضوی اگرچه خلاف بداهت واجماع پیش آمد باید بوقوع آن
اذعان کردن وتوجیهاتی موجه که مصداق عذر بدتر از گناه بوده باشد چنانچه در طعن الرماح مجتهد الزمانی هم دیده
باشی که امری است مخالف اجماع امت و بر موضوع بودنش همه عام وخاص اتفاق دارند ومجتهد الزمانی آن حدیث
را صحیح میگوید ونعوذ بالله من تلک الخرافات وقس علی هذا سمران ابی بن کعب که از قدما اصحاب کرام است واعظم
قرارت او را پیروی کرده اند بجای عبدالله ابی بن سلول رئیس المنافقین نزد خرافیین الی غیر ذلک مما صدر عن
المجتهد الظلوم الجهول مخالفا للمعقول والمنقول وچون کلام در اشتباه رواة بمیان آمد که باعتراف مجلسی بجای لفظ عمر
لفظ علی آورده بجای ابن فاروق اجتهادات مرتضوی گمان میبردند وآن جهادات خواه باقلیم شام باشد یا متعلق
بایران وروم همه متعلق دانسته بتسویل کتاب حروب امیر المؤمنین بتاویل قرآن مجید بود و بر شهادت بغاوت آن کفار
منکرین نبوت وقرآن مجید واین از اهل الاسلام بودند پس اگر کسی ازین رو داشته باشد شبهات واشتباهات رواة
ودخل کردن امام اعظم احادیث معصومین را بیان باید شنید باید که کتاب تهذیب الاحکام را ورد حقی که انهم در تعیین
مقدار از نخیری گفته که دو مشت فرموده بودند وراوی دو را یک فهمیده و یاد داشته وچون در روایت فدک الحق
میگویند که وجدت را راوی بمعنی غضب دانسته ولفظ را بمعنی آورده گاهی گردن رگهای ایشان نفوذ میشود وزمانی
تاه تاه میکنند کجا این اشتباهات وکجا روایت بالمعنی عاقبت او را اولی النهی بالجمله کار نواصب دشمنان اهل البیت
واصحاب امری لیس عجیب سرمایه تضحیک است زیرا که حضرت امام رضا ممدود دین شیعه در کتاب فقه الرضا که معدودین
رفضه انرا بکمال طمطراق برواج داده اند انچه نوشته دلالت بران دارد که امام ممدوح اوائل اصحاب را ماخذ علوم گردانیده
پس چگونه تصور کرده شود که علم انجناب وعلوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه مجتهدین زمان بمساوات علم حضرت
نبی ووصی قایل شده اند که یکدانه را درکمی وزیادت گنجایشی نیست ومتاخرین وقدمای ایشان و بعضی علوم جناب
مرتضوی ایمه علوم مصطفوی را زیاده میدانند ومدلل میکنند کما فی المناقب ایمه الغوییه وانچه دیدی وشنیدی نسبت
باصحاب بود که لایق آن بودند که ایمه پیروی شان گفته که والذین اتبعوهم باحسان امری عجیب وغریب انکه ملاحده
وزنادقه را که در اضلال وتلبیس مثل زراره وشیطان الطاق انگشت نمای آفاق بودند ایمه را نیز از ایشان ساخته
خویش قرار داده اند حال امام محمد تا بمتاخرین مقلد چه رسد پس مجتهد الزمانی که عبارت امام فخر الدین را ذکر
مینماید وماده طعن بران می رسید در حقیقت تار وپود مذهب خویش را برهم می زند که بزعم خود گفته بود که خرق اجماع
لازم می آید غافل که خود را اصول رفضه بر قلت علم دلیلی است روشن چون شمع در انجمن وایضا انچه شیعیان
درباره فدک مغالطه جناب فاطمه آورده اند وال اهل السنت که انجناب بعد از شنیدن حدیث الا نورث سکوت
تام اختیار کردند والزام خوردند چنانچه در تالیفات فقیر انقلاع عن اصول الشیعه دیدی ودرین مجلد هم جا بجا اورده

والنسبی وانیم ازین قصه سست وضوح رود که بیهکیه و آیت قرآنی هم احاطه نداشتند و بعد از سکوت والزام امراء
جناب امیر را موخضند واگر این سلسله را فقط در قصهٔ فدک و بیان اغلاط معصومین از دعوی میراث و هبه و دست هم تنازعات
این حرکت هم پایانی ندارد و محقق انکه نقل قول امام رازی مرغوم مجتهد خانی و امثال او از معاصرین پامال میکنند و
بر تیم اعتراضی بر فخر المتکلمین وارد نمیشود چه زیاده برین نیست که متأخرین ائمه در تبحر شند قدمای خویش بوده اند
و اینها هرچند ان بعید از عقل دیگر سوزند تواند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشد که والنسبی که بتفاوت
و کیدانند بنا شد مستبعد نماید و کمی و بیشی علوم ایشان البته مستغرب نیست بلی این امر که ایمان و ایمان را خراشیده
کرد کتب دین و ایمان خواش جهالت جناب پیغمبر را درج کردند و نقض عهد و دروغی را برای انجناب در کافی
وغیره افزودند و بصحت رسانیدند فاین هذا من ذاک کجا گفتگوی حضرت سیدة النسا نزد ما که تعلق بتخصیص و تعمیم آیت
و حدیث دارد و پیشینه مجتهدین است و کجا نسبت جهل و سلب ایمان از وحی و خطای فاحش و خلاف آن نمودن و دیگر جایا
فاروق او سخن و ابن البسوی خود کشیدن الی غیر ذلک مما لا یتناهی والحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تکمیل
ندارد و لیکن در معنی آن اینقدر مسلم است که ائمه کو چنان تبحر نداشتند چنانکه قدما و شافعی وغیره را حاصل بود و انجیله
است که مجتهد نیز همین معنی اضافی نمیدو هرگاه کتاب امام رضا را شیخ کلینی افتخار میفرماید بر شافعی که محمد بن ادریس
مطلبی بود معهذا اگر کتب اصول رفضه برگشائی عیان تواند شد که درین معنی استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
بعضی از اوائل اصحاب حکم حیری میداشتند و اجله نداشتند و اینمعنی اضافی سبب استبعادی نیست مگر نه بینی که
شیخ المفضلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که لغش سوال مقبول بود مسئله نقض وضو از مذی نمیدانست الا بعد تفضیل شیخ
بتوسط مقداد که تشبه او گاهی بکوه وزنانی بقول او و کاغذات ائمه هدی مرویست و انهم بعد از انکاح انجناب بحضرت
زهرا و مرور مدت بر ان که تقریباً سی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم اهل الله بانچه شیخ ارعین
کلینی وغیر ایشان شرح کرده اند هیچکسی کلامی نتواند کرد و ایضاً تمه سلسله امامت حضرت امام نرگسی هستند
که اگر در جابلقا فرخنده بنا همین قرآن المجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تصریح کمانیتی ظاهر است که قرآن همین
است و همین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده لیس البته اگر باهم
انصاف درمیان باشد مرهون احسان جامعین گشته ند و اگر قرآن مجید اهل بیت میخواهند لاجرم
مسیله ما هنوز بعد هزار سال تقریباً ندانستند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت است بفتوای جد امجد شان یعنی
امام صادق علی ما روی ثقة الاسلام عنهم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده زیرا که موقوف
است بر ظهور امام نرگسی در بیابان و اگر شاید بعلمی جدید خبر رسیده باشد الفت آنچه امام صادق فرموده اند پس
این گل دیگر شگفت یعنی عیان شد که ائمه هدی شرائع جداگانه داشتند و مانع این شریعت بودند
لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را دران بلاد نتوانند رسید و این سیر و تماشا نتوانند دید چه جای
سنیان خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین میرفتیم و دیدند از دل میکشادیم و آن گلزار و بهار را

میسد بنیم سے بہار عمر ملاقات دوستدار انست * بچہ حظ کند خضر ز عمر جاودان تنها * دلم بپاکی داماں غنچہ می بالد * کہ
باغبان ہمہ مستند * بوستان تنها * یعنی جناب امام نرگسی ریحانی سوسنی و درین بہار حیرت را چنان مدہوش گردیدہ کہ از حال
خود و حسابی بر مکر رفتند کہ در غیب اندیا انور تالنسخہ اہلبیت رائی خوانند و ظہور و غیب را نمیدانند و لقد اجاد القائل حیث
باقال سے حسن گل و وش چنان بہ زر شبنم ہو شش * کہ چمن پر تو خورشید بروی دو شش * بالجملہ کلام رازی چنین ست
کہ مورد عنایہ عضب مجتہد شود و برای او مفید افتد افسوس اینست کہ کتب مذہب شیعہ در انوقت متداول نبود بلکہ بافنیا
نمنشیدہ و رنہ تعجبش از کی بہ بسیاری میرسید اگر خواص ایمہ را در کتب شیعہ عموما و خصوصا میدید و باستفاضہ و
شہرت می شنید کہ ہر امام لتسدید روح اعظم ہمراہ دارد و اسم اعظم زیادہ از پیغمبران میداند و تصرف بہ عوالم اربعین
او را حاصل است و لوح محفوظ بر روی مبارکش کشادہ و جمیع علوم کلیاتہا و جزئیاتہا در عمود نوری پیش او آمادہ
و با انہمہ اسباب و غیرہا در زوایای خمول نشستن و برای اقامت امور دینی ہنوز بر نخاستن و ہرگاہ با انہمہ تجہیل
و تکفیر اجلہ اہلبیت معاذ اللہ شیعہ تبرائیہ کہ رئیس الشان مجتہد الزمانی است متمسک باشند بحبل متین محبت اہلبیت ما و
اہلسنت کہ بہتر و شیعہ اولی باشیم و جمیع اہلبیت نبوی را دوست داریم و ہر یکی را درجہ بدرجہ ستایش کنیم و ہر امام
را موافق واقع بستائیم و ایشان را از تہمتہای رفضہ پاک و صاف دانیم چرا متشبث باذیال مقدسہ ایمہ عترت و آل
نباشیم و لیکن مگر گوییم انصاف کور باشند چہ چارہ است با کہ نہ جای استشارہ و نہ مقام افتخار علاوہ آنکہ مجتہد خیال نموده کہ ہر کہ علمش زیادہ باشد
فضلیت عند اللہ ہم او بیش است حالانکہ چنان نیست کہ او فہمیدہ بلکہ کثرت علم نیز از اسباب اوست و اگر مدار
افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس خویش پنداشت کہ من اعلم
بنی اسرائیل ام و چرا مامور بسفر و تعلم گشتی و درین معنی التنبیہ شبہہ نیست کہ حضرت موسی افضل بود از حضرت
خضر و جمیع معاصرین خود کما لا یخفی و نیز علم حضرت جبرئیل زیادہ تر است از علم حضرات انبیا و رسل متعلق
تبلیغ حتی حضرت رسالت حال آنکہ موصول است از ایشان نزد رفضہ نیز ختم کہ در آغاز جمہور ایشان بکاسہ لیسی
معتزلہ اعتقاد افضلیت ملائکہ داشتند باز قائل شدند بافضلیت انبیا تا نوبت اینجا رسید کہ متاخرین ایمہ
نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی التفسیر الکبیر و التحفہ و الصوارم علی الفریب **قولہ** اما طین او سیاہ پوشی
پس ناشی از سیاہ دردل و تیرہ باطنی است الخ **اقول** سیاہ پوشان و دنیا خوران و دین فروشان و تیرہ
باطن و غمناک و مایین آن قوم مطرود اند کہ در کتب معتبرہ خود شان نوشتہ اند کہ نور شاہ ولایت در زمان خلفای
اہلبیت مبدل شد بظلمت و ما میگوییم کہ بجہت اعانت خلفا و تدابیر مہمات دینی نور حضرت یعسوب المتقین در ترقی
مصداق نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمہ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ در بارہ [illegible] ایان گمان میدانند و رفضہ
سیہ کار و تیرہ درون در مجلد سیزدہم از بحار آیات مذکورہ را برای [illegible] روایت
میکنند و عجیب مصیبت بلفظ مذکور اشارہ میکنند بکوفیان [illegible] رفضہ [illegible]
کہ [illegible] مجلس ارباب نفاق و [illegible] بودہ اند کما نقلنا سابقا [illegible]

فرستادند و جناب امام حسین را از مدینه طیبه طلبیدند و حق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در زبان هر صغیر و کبیر است بلکه به دلالت مقتل ابومخنف عمدة الاخبار زینین نیز جناب امام حسین صد هزار
و بیست پنجهزار نامه کوفیه سیه نامه جمع شد که ابن طاوس میگوید که در روزی شش صد عرضی رسید و قس علی ہذا
و چون اسیران اہلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که زاغ و زغن از آن شرمنده باشند سینه
کوبی و ماتمداری بجا می آوردند تا اہل بیت حضرت سید الشہدا الغیث و تفرین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوگواری و ماتمداری می نمائید باری نشان دہید که آنها کیستند که ما را قتل
نمودند و موجب چنین مصائب گردیدند پس مجیب مصیب بدین حدیث و مانند آن اشاره میکنند ذہن
سلیم رفضه سیاه درون را کجا حاصل است تا مدعای او مجتهد بفهمد در و براه انصاف بدع تہمت است
دلی محرم اسرار کجاست و از عبارتش قیدی که مانع از تعمیم باشد یافته نمیشود بلکه ہم بر قدمای رفضه که
چنین احسانات بر اہلبیت نمودند صدق آن اولی و انسب و مطابق واقع است که مقصود شان ہمین بود
که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی آثارہم مہرعون اند درجه شمول دارد
و مدعا اینست که اگر اتفاق بر زبان سابقین و لاحقین لفظ شہادت جاری شده و میشود عمدا از خوف
اہلسنت و خوشامد شان خواہد بود و خوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی و قس علی ہذا ناگوار بودن
بقای نسل مکور کوفیه مطہر و دین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والبته تابع منافق
منافق است نه مخلص پس حکم مذکور برای ہمه خواہد بود به بین که مامون بعد از آن چه کرد و ہمین میخواست
کسی باقی نماند و قس علی ہذا ملوک ایران کی میخواہند که شخصی ریاست باقی ماند و از کتب اہل تحقیق چند بار
دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و انصاف بکن که چون محدثین با چنین حکم کردند
پس احتمال عید از ما مردم کلکته برخاست که روزه عید ہند که جمع نمی شود داری احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین حرمت روزه و سر دارید و بر امام صادق افترا کردند و ہرکه روزه دارد حشر او ہمراه ابن
مرجانه و شمر خواہد بود کما فی واقعات کربلا و ہم میگویند که اہل سنت قایل بروزه اند و میدانند که چون طعن ہم
ایجاد عید بود و روزه در عید حرام است پس طعن مذکور بهر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار و از لباس عباسیان
که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت است بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که ہرچه را عباسیه
بعمل آورند سنت باشد و مرتبه استحباب دارد این قول را بدون دلیل کسی اصغا نتواند کرد حالانکه
در کتب شیعه از ائمه ہدی مرویست که لباس اہل سیاه باز است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیلی قائم نکرد
که ہرچه صدور یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد و اگر تفصیل بند و بست شریعت مطہره
میخواہی و حجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش باحادیث حضرت رسالت پناہی متوجه شو که ثقة الاسلام
در کافی باظہار صاحب صافی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

مشرف شدند باز نوبت زنان رسید و آیت کریمه فرود آمد یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ
عَلَىٰ أَنْ لَا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئًا وَلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِینَ وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ
یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ بنت الیمان گفت کنا اما البلد یسمع وردیم در حالت صغر کنتم الیتامیٰ چون بزرگ شدند ما در حکم و قرب حارث
بن هشام که زن عکرمه پسر ابو جهل بود پرسید یا رسول الله امر معروف را بیان فرما که خدا ما را فرموده که عصیان تو
در آن نکنم حضرت فرمود که طمانچه بر روی خود مزن و رو مخراش و موی مکن و گریبان مدر و لباس سیاه مپوش و در
گریه مخروش پس بر این عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب اینهم افزوده که نزد قبر ایستاده مشو و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مرویست که سه روز برای مقیم عزاداری عموماً مقرر ست و برای مسافر فقط آنقدر
که خبر موتش در آن برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الحزن
می باشند و عادت شان گریستن است طویل و بتوره و امثالش پس مردان بالطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا معلی وصیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار فرمود
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کردن لیکن مجرد گریستن را منع نمیکنم و چون اینحدیث جامع این احکام
است و حال سواد البأس بهتر از آن معلوم شد حاجت بدلیلی دیگر نماند و الحمد لله اما آنکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود منصوص بودن خلافت خلفای عباسیه پس آنچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هر که مشتاق باشد در انجا نگاه فرماید اعادهٔ اش جا بجا ضرور نمی نماید حالا برای فهمانیدن
مجتهد آنچه ذکرش ضرور بود انهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات معرفت بحث بود و از خیال حضرت ابراهیم خلیل بگمان
بخیال انمعنی که شاید مجتهد که در مناظرهٔ حواس خود گم میکند هر چیز نا گفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند حضرت
ختم رسالت نیز بعمل آمد تا مخفی برای او باقی نماند قس علی هذا پس بر ما قبل حواله کردم و هر گاه الزاماً و تحقیقاً بدرجه
بداهت اولی رسانیدم که آنچه شیعه از بیوفائیها و دعا و غل با اهلبیت میکنند کسی از اشقیا چنان نکرده البته جای آنست
که گفته شود که سیه پوشی و ماتمداری فقط بملاحظهٔ آنست که امام ادم ثانی یعنی حضرت سجاد درین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می زیبد نه بینی که پیر دهقانی در صوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت افراط تشیع امام رضا را بدان الحاج و تقاضا طلبید که همه کس میدانند و در کتابها این قصه را
بخصوصها میخوانند که بر آن امام سفر از مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که مجلس مبادا و هم از جهت فراغ خاطر
بوطن و هم حضورش بتربت جد امجد نبود لیکن مجتهد آنجناب را انیهم معلوم بود که نوبت بزهر خواهد رسید و بعد از ملاقات
با اظهار مجلسی و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که ناگزیر است اختیار کرد لیکن امام رضا با اظهار رغبت
ناچار شده و ولایت عهد را قبول کرد چنانچه کوفیه از هر طرف نوشتند و هزار طلب و تقاضا جناب سید الشهدا را از
کوفه باعث گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که هیچکسی از کفر هم چنین خدمت ائمه را نتواند کرد قس علی هذا امام

بجهت افراط تشیع حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز ماتمداری بعمل آورده متوجه شد بقتل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری فقط برای ابقای این نسل طاهر بود که قدمای شان این کفر و نفاق را
ایجاد کرده‌اند و خلف شان بر آن میروند اجرم مجیب معیب بمقتضای محاوره قرانی و غیر اتقا القیلون گفت که بجهت ابقای
نسل معصومین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و لتقلید سلف خویش میمایند بالجمله مجتهد ولی خود در
دنیا بهمین امر محصور مید اند که هرچه سنی گوید او باید کرد و اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمونی تازه تر باید شنید که
از تفضیح مذهب خود که هر روز و شب در ترقی است زنهار نه اندیشیده ترانه واقعه احد و غیره که نحو تبرین وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب سوائی مذهب شیعه و سبب نکوهش و لعن ایشان است بار دیگر شروع کرده و بسبب جهل مرکب که بر
مجتهد محیط گشته نه الست که رفضه چند کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند وقتیکه انجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس بصحبت شریف
سیرهای عجیب و تماشای غریب را مشاهده میکردند و در کمال التذاذ بودند و هرگاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی فلما تراءی
الجمعان نمودار شد و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود و کسی از ایشان توفیقی نیافت که برفاقت جناب مرتضوی
پرداز پس انجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و دمار ایشان بر آورد و دریای خون جاری نمود طرفه آنکه
معنی مقاتله کجا صورت نبود که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر ارواح
ایشان پرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت نمیکرد و دست مبارک بر سینهای
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال بیجا در کردند نمیمالیدند مشقت کفن و دفن ایشان
نیز بر حضرت امیر می افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را زیر و زبر
گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم جو فروش گندم نما
بر اصول رفضه نفاق همت بر بیان جان می بستند و عهد و میثاق را فردای آن می شکستند تا آنکه تغیر نزد آن
با ان اخلاص عنهم علی رؤس الاشهاد این قوم رو باه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در جلد اول کما ینبغی در
گذشت و از اینجاست که انجناب از وجود و عدم شان حسابی بر نداشت و ایشان را برابر هیچ شیئی نه پنداشت
و مانند بیران نابالغ انگاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هر چند آدمی مدنی الطبع و محتاج
بتشارک و تعاون است هیچ خدمتی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور مذکوره گردیدند
آنانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشرف بودند در عین کارزار و اشتعال نوایر پیکار حضرت سید ابرار
بدست دشمنان خونخوار سپرده مصداق تولی ادبار میشدند و بفرار می آوردند و از وعید ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی اندیشیدند راست گفته اند حکمای ملت اسلامی که ع آدمی را زبان فضیحت کرد ؛ جوز بی مغز را سبکساری ؛ و بنده
بجای آغاز مصراع اول لفظ مجتهد میخوانم و بغایت الهی وزن از جهت سبکساری در هم نمی شود حیف باشد که اینهمه اصول رجیم
خویش در کتابهای بینند و باز ترانه این مطاعن را از سر میکرد و اندر هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد آنچه بر او بافحش وجوه منقلب

می گردد که پس بمفاد المرء یقیس علی نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می بندد چه گونه که جناب سید سرور
عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کاره از ابقا و حیات آنجناب و اولاد امجادش
بوده اند و کذا من تبعهم واقتفی آثارهم وان کانوا یرون معجزه الیسا و کانوا فی ازغد عیش ولنشاط رسیدم بحاشیه منهیه
که در همقام جناب مجتهد طغام مزید تحقیق خود را در ان درج نمودند والفاظش چنانچه دیدی اینست فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت و ملقب امام است در تفسیر کبیر می فرماید و من المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین
ولم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه و سلم ومنهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال
لهما سعد وعقبه انهزموا حتی بلغوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثه ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لقد ذهبتم فیها و اهنا
لعبراضیه بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در صحبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل القوة
فی سنی النبوة نیز از ابو سعید عن نقلا الروایات آنچه دلالت بر لقای ایشان بر رفاقت حضرت صلی الله علیه و سلم
دارد و امر عقلی است که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود و چون آوازه قتل جناب پیغمبر
بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بخاصه گی پس برای ادراک شهادت حضرت خود بالواسطه
متوجه شد والبته آن را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب وقتیکه پرسید از حال حضرت شادان
و دو حان گشته بود که حضرت شهید شد چنانچه می آید و غرض اینست که چون در انوقت فاروق رفیق حضرت بود پس
بعد از انکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید عنقریب کفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان گردانید
کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود و این امر مثل بدیهی است کما لا یخفی و هرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب
سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین وارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم شیخین
معطلین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر بحضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق
در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه و سلم زنده هست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بود افی القوم
محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی بدهید پس از حال ابوبکر پرسید که افی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند
و جوابی ندادند و سوال او ثالثا از عمر بن الخطاب خاصه بود که افی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد
پس ابوسفیان گفت البته انهمه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد آنگاه عمر بیقرار شد و باواز بلند گفت ابوسفیان
راکه دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی انهمه را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان بیج صیحی که هبل نام داشت
شروع کرد اعل هبل حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که جوابش بدهید پرسیدند چه جواب گوییم حضرت تعلیم نمود که الله
اعلی واجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی ولا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود است و برای شما
مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب هم فرمود بگویید که الله مولینا ولا مولی لکم یعنی خدای
عزوجل ناصر ماست و برای شما فتح دهنده و نصرت کننده نیست و این کتابی است در ضبط احوال مقدس که
از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

بالذات برای کفاران بود که حضرت را بکشند که زمین ابای ایشانرا بحکم الهی برهم فرموده بود پس ابوسفیان در زیر نیک
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت خرم بود از غیر از شکستن دندانی از رباعیه زیرین از جانب یسار که چون
ابن قمیه سنگی زد بر روی مبارک و خلقه خود در رخسار شریفش داخل شد و صدمه عظیم رسید و در آن وقت اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار انست که ترا اذیت دادند و زخمی کردند حضرت دعا
نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا دلالت کن قوم مرا که ایشان جاهلانند و این امر چنان نیست که در یکدو کتاب
باشد و تسویل و تاویل را دران راهی بود ملتزمین صحت مثل نیک نامان نه مانند اهل ریا و سمعه از کرده منافقان
واقعه را بهمین طور نقل نمایند و رسوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین معظمین و قیل و قال ابوسفیان و فاروق میان
روایت میکنند و تاکیدات جناب ایزدی را در عفو از اصحاب بتتبع و تحقیق می آرند هفوات قوم عنید را باید دید
که این روایات صحیحه را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت دران نیست متوجه میشوند پس بعضی از در شیوع
روایتی تجسس کنند که جوابش در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام بتفصیل مذکور است و تازه تر انکه
در انهم ثبات اقدام شیخین مروی بضمیمه قیل و قال حضرت عمر با ابوسفیان دانهم از ان بدلالت آن کلمات عند اهل فراست
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم رؤسای قریش غیظ و غضب و عداوت و حسد چنانکه با صدیق رض
و فاروق داشتند با کسی نداشتند و بر اهتمام میکه ایشان را در عداوت انجناب بود یا این فهم بوده انچه در اصول و
معقول و منقول بپیرایه تحقیق در پیوسته غیر ازین چیست که تعارض و تخالف فرع تکافوست پس چنانچه اعتراف
مجتهد الزمانی در فرعیت حیدریه جا بجا موجود است پس ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است تا کیف که در روایات
مثالب این بزرگان اهتمام رفضه معلوم است اتش و جوی ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبا العین بعمل آورد
که محدث مذهب شیعه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چها مساعی که نفرمودند و اگر قصه سازی اهل کتاب
در مثنوی مولوی معنوی معلوم نمیشد میگفتند که نظیرش را در دنیا قصه های باستانی نشان باید داد
الحمد لله که اکنون کسی منتظر شعائر نتواند گفت چه جای ان که خود حق تعالی فرماید انچه دلالت بران دارد
باشد که حال رفضه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ و قس علی هذا
در تفاسیر که از ان زنهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را دران معرکه گذاشته و بفرار نهاده
باشند و از کتب معتمده انهم عیان شده که سبب واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و ندیدند که دران
صدمات بر زمین افتاده و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بمجرد دیدن نعمت غیر مترقبه مردم را
نشده داد ادا که اینک حضرت پیغمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابوبکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات دینی و تحصیل مثوبات
یقینی مصروف اند و اگر در تمام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود و چه حاجت نقل عبارات
کما لا یخفی و اگر گویند که نام ذی النورین نگرفته اند پس عیان نشد او کجا رفته بود گوییم جائیکه عمار و مقداد

از کلینی واساطین مذهب رفضه رونق افزوده اند و درینمقام اگر از اقوال فقها چیزی شنیدنی باشد بگوش
دل بشنو که صریح است در آنکه جماعت متفرقین از جیش فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند پس معذور نبودند
زیرا که از نص قرآنی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالف از تضعیف بگذرد و بیقین هلاک رود دیدۀ اهل
اسلام رو تابند کبیره نیست به بین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چه می نویسد و چه نقل مینماید باز می فرماید که درینجا همین صورت بود زیرا که در گریزگاه تنگ از هر دو طرف
زیر زخم سهام مشرکین آمده بودند و هر گریزی که اینها خطا نمیکردند ناچار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
بر آیند یا از راه فراخ حمله نمایند و درینمقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتهد الزمانی باید دید در بعض
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده در آمده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات و تنخطی
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افادات حرکات
بسمل بکنند بسم الله توان گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قوله ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا وحاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
فما الفائدة فی العدول عن هذه اللفظة الوجیزة الی تلک الکلمة الطویلة وجوابه ان هذا الکلام انما ورد علی وفق
الواقعة وکان الرسول علیه السلام یبعث السرایا والغالب ان تلک السرایا ما کان ینتقص عددها عن العشرین
وما کان تزید عن المائة فلهذا المعنی ذکر الله تعالی هذین العددین خلاصه آنکه این کریمه و کریمه ناسخه آن درباره
حکم سرایا و بعوث وارد شده و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام و صفت جهاد در آن مذکور نیست و انما کلامنا فیه و چگونه
عاقلی توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا بنفس نفیس شریک معرکه قتال بوده باشند فرار یاران آنحضرت از انتها گذاشته
جایز تواند بود سبحان الله بدیهی نعش بکر می ملاحظه کردنیست که در هر دو تاویل و توجیه فرار صحابه کبار خود چنان مدهوش شده که از ب
اعتراض بر پیغمبر خدا گشاده یعنی صحابه که فرار کردند امر واجب یا مستحب را بجا آوردند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرآنی نموده
اختیار فرار بر قرار کردند مخالفت امر الهی بوده مستحق عقاب العیاذ بالله شدند ناحق پاس حق صحابه باین مرتبت
می باید که بپاس آنها جناب رسالت مآب را عاصی قرار دهند فلا افعل و هم درین جا گفته بلفظ حلت له الهزیمة و در بعض
فتاوای اهل سنت هم مثل اینجا از مختصر نافع و شرایع آورده مذکور است و هذه عبارته قال محمد رح لا احب لرجل
من المسلمین به قوة القتال ان یفر من الرجلین المشرکین ولا باس ان یفر من ثلثة او اکثر واعلم ان فی الابتداء کان
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشرکین وکان یلزمه الثبات علی ذلک علی قتالهم علی ما قال الله تعالی
ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا ثم خفف الله تعالی الا ما قوله
الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا قال شیخ الاسلام ان الواحد لا یفر من الاثنین اذا کان یطیقهما اما اذا
کان لا یطیقهما لا باس بان یفر منهما حتی لا یصیر ملقیا نفسه فی التهلکة والیه اشار محمد رح فی الکتب حیث قال لا احب لرجل
المسلمین به قوة القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتهی چون این مسئله متفق علیه است و اختصاص

باشیعیان ندارد و در قران مجید نیز منصوص پس ناصب نعقل چرا نمیگوید که صحابه کبار که فرار نموده‌اند موافق
مذهب فریقین و مطابق نص قرانی ادای واجب نموده‌اند و رسول خدا و بعض صحابه و اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و عاملی
و مرتکب امر حرام نگردیده‌اند بنا برین جهد و در افضلیت صحابه ابلغ است فلا تغفل خلاصه آنکه از جائیکه پیغمبر خدا بنفس
نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمانند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها گذاشته قرار
یاران از انجا مستحب یا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بر مفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است
باعلای حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب باید دانست که این هفوات تعلق دارد
باوراقیکه مجتهد ما در جواب جمع میکند برای رد منکتو بانچه داخل شد ولهذا بر عبارات رساله قدیمه
که حالش مفصلاً در دیباچه کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است ببیانش آنکه چون فقهای ایشان شده بود
که اهل صحابه سید ابرار صلی الله علیه وسلم یعنی مهاجرین و انصار که امت حقیقی بودند چنانچه سارعین کلینی مثل
خلیل قزوینی بیان کرده‌اند از قوت ان پاک میشود و غرت و ناموس حضرت مقداد و عمار باقی می ماند که بالیقین
در واقعه احد شریک بوده‌اند و بدلالت کتاب علل الشرائع و تالیفات قدمای شیعه و باقر مجلسی این ارکان
امامیه متزلزل شده بودند و بفرار شتافتند و باقی نماندند مگر جناب امیر و مروان پس البته جناب مجتهد الزمانی هر افادات
دشمن اصحاب رسالت ماب شدند خصوصاً دشمن ارکان دین و مذهب خود که قطع نظر از نص قرانی ازاحادیث
جعفریه عیانست که مهاجرین مصداق آیات بینات قرانی هستند از انجمله آیت یرثون الفردوس که ایمان و
اخلاص ایشان از ان به ثبوت می پیوندد و البته هر که در عیب جوئی ایشان افتد از دائره عدالت خارج میگردد
بلکه اگر کتب شیعه را تصفح کنی مثل کتاب جامع الاخبار بخصوص خواهی دانست که محرر این عبارت لائق
ضرب و سلاق است و پس مجتهد درین تقریر تیشه بر پای خود می زند و اصل نحلت خویش را می کند چنانکه
شیخ در بوستان میگوید ع یکی بر سر شاخ بن می برید ٭ خداوند بستان نگه کرد و دید ٭ بگفتا که این
مرد بد میکند ٭ نه با من که با نفس خود میکند ٭ زیرا که بودن رسول خدا درین غزوه باجماع فریقین ثابت
است و همچنین شرکت مقداد و عمار از اجماعیات ایشان و انفاً و سابقاً از کتب معتمده شیعه بوضوح انجامید
که غیر از جناب مرتضوی کسی از مردان در واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعه حضرت را درین معرکه
بدست دشمنان خونخوار گذاشتند تا آنکه صدمه عظیم بحضرت سید الانس و جان بخلاف روزهای دیگر رسید
و نفاق ارکان امامیه آنروز چنان بظهور پیوست که آفتاب در گنبد آسمان روشن گردید حالیا انصاف بدست
ناظرین است که رخنه را درست بود و نطاق همت بر میان جان بستن و در پی ترتیب انمطاعن گردیدن و اهم
و خواص شان رسوخ نیافت که اکثر اربعه ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی منتخب شده بودند منافق
شدند که اگر یکی از ایشان از مقام خود بر افتد سقف مذهب شان بتحت الثری پیوندد و تکلیف که اکثر ارکان
شان چون خشب مسنده رمیم شوند و هر قدر که در تائید و تشئید انمطاعن بکوشند خسران عظیم و نقصان

فخیم مجال بر اختلال شان اهل میکردو اللهم اهد قومی فانهم جاهلون وانچه مجتهد الزمانی گفته که اصحاب امر وجوب
ومستحب را بجا آوردند الخ جوابش بر ظاهر است که بعد از تفرقه در حضور وغیبت شریف وهمچنین در سرایا
ومبعوث وجیش عظیم که مجتهد از راه بلاهت کرده غایة الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی عمل
کردند وحضرت در مقابر تقوی مثلا حضرت امام حسین ع که ببیعت فاسق معلن نفرمود که کمال عزیمت بود
ودیگران که بیعت کردند بر جواز ورخصت رفتند ازینجا هم داو عضال برای مجتهد عدیم المثال بوضوح پیوست
زیراکه رخصه تا نزول آیت عصمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استحباب و وجوب تقیه ثابت میکنید
پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین ع وجد امجد ش انچه گفتی نیست فلا تغفل الغرض
چون جناب امیر با وصف آن عهد و [illegible] رد وحی الهی فرماید صاحبان این مذهب در زوال ایمان دیگران
چگونه تراخی روادارند پس هر چه این منافقین گویند از ایشان بعید نباید فهمید و درین مقام نقض المرام مجتهد
طغام آنکه چون در آیات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر بایستند
وداد مردانگی دهد وحق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند وحضرت فوجیکه میفرستاد
قلیل یا کثیر که ایشان را سرایا ومبعوث میگویند وتعداد انها ارباب سیر بیان می کنند وامام رازی لفظ
سرایا آورده ومبعوث را ذکر نفرمود پس بر خیال مجتهد درینجا هم تفرقه تواند کرد که در اول حکم قتال وقرار
مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور وغیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از فرستادن سرایا ومبعوث گاهی اینمعنی می بود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه آنها را ادنی
میکردند وگاهی گرفتن انتقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم برین مسلمانان که ایشانرا
میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار دو چند باشند گریختن از مقابله شان حرام است واگر
بالتضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست وهر گاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند ونوبت
بان کشد که کفار ده چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ خواهد شد وقس علی هذا
اگر کافرین از تضعیف زیاد باشند چون تفصیل مرام مجتهد بهمین خاص وعام رسید اکنون جوابش
باید شنید که این فهم وادراک مجتهد مخالف دین وشریعت است زیراکه خداوند عالم حکم سابق را که
ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر نترسد و نگریزد اسان فرمود مجتهد انرا بار گران گردانید بحکم
قرانی را هرگز نه پسندید واین بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض نفرمود وحکم بقضا نمود وائمه هدی
ملامت فرمودند اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تهذیب امام اعظم اقدم بظهور می انجامد پس مجتهد
که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرانی را رد نمود زیراکه از قران مجید بتعمیم ظاهر شد یعنی حضرت در
قتال باشد یا نه حکم همین است که مسلمان از مقابله ده کافر نگریزد وقبل ازین چنان بود که از ده کافر نگریزد
ورنه مرتکب گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرمود درین باب که سبب چیست که

لهذا مختصر را گذاشته و طویل را اختیار ساختند سبیل السلم که این نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در معرکه باشند هر چند
فوج کثیر از جانب کافران محیط باشد گریختن از نهیست بلکه مصداق وعید معلوم ست چنانکه مجتهد فهمیده من ادعی فعلیه
البیان فکیف که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تخفیف اهل اسلام باشد و مجتهد ان امر موجب تفرقه حکم قرار داده البغا
بسا نکتهای بلاغت که بیان آن ایات قرآنی را باعجاز میرساند یعنی بعد ادراک آن آدمی یقین میکند بلکه متیقن میشود
که این دقائق خارج از طوق بشریست و لاریب که کلام باری ست و آن نکات سبب اختلاف حکم نمیشود مثلا در باب انتزاع
علم الهی در افت غیر متناهی درباره اصحاب رسالت پناهی مقتضی ایراد لام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شد که ولقد عفا الله
عنهم و اگر اخبار الهی محرومی بود ازین امور بار حکم همان بود که بعد از رعایت اینها ثابت است کما لا یخفی و ایضا بتقریر دیگر
که آیت کریمه یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا زَحْفًا الآیه در سوره توبه نازل است و آن در آخر عمر حضرت
منزل الجلال فرموده زیرا که حال جنگ تبوک که آخر مغازی حضرات است در آن سمت ذکر یافته و تخلف منافقین از آن در سوره
مذکور منفصل گردیده و انهم بطور شیعه مخلصین که مزید مدائح و فضائل مهاجرین و انصار باشد باعتراف طبرسی از شیعه
المفسرین در آیت کریمه وَالسَّابِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ الی قوله تعالی فَوْزُ الْعَظِیْمُ وَهُمُ التَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ تا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ
بهم بخیال و صورو همه شیعه منافقین که معاذ الله میگویند که اکابر مهاجرین قصد قتل رسول مقبول کرده بودند
و بهانه انداختند تا ناقه شریف برمد و هر کسی از ایشان بمدعای خود رسد که ناگاه بتقدیر ایزدی برق درخشید و القدر دیر
پاک دید که هر چند اهل نفاق اطراف رخسار را بسته بودند ولیکن شناخته شدند و رسوا گردیدند چنانچه مجلسی از غایت
بیحیائی و بوالهوسی در بحار و حق الیقین و دیگران در دیگر صفاتف تفاصیل آن بکار برده و ایشان نوشتند که حضرت
سید المرسلین بحفظ رب العالمین بمدینه طیبه رسیده و قاصدین شهادت حضرت رسالت صدیق رض و فاروق رض و دیگر منافقین
اصحاب و سادات مهاجرین بودند که بخصوص جعفر به حسرتی بحدیث طول کافی کلینی ثابت است که این بزرگان مصداق یریدون
نفردوس در آیات قرآنی گشتند و بنص نبوی بروایت حسن مجتبی ع و شهید کربلا سمع و بصیره قلب اطهر حضرت پیغمبر بودند کما
العیون پس معلوم شد که این وعید یعنی فقد باء بغضب من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
و تبوک آخر غزوات و واقعه احد بعد از قرب یکسال ست از واقعه بدر که آغاز جهاد عظیم و ترقی دین از آن
بود و از اینجا قول صاحب تحفه رد ست شد که واقعه احد قبل ازین بوده است که در قرآن مجید نازل شده و غیر
تفصیله فی هذا الکتاب بالجمله بعد از ترتیب این مقدمات اجماعیه کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار شده و
مستتر شدند که رفته رفته طاغیین و لائمین اصحاب حضرت خاتم النبیین مثل منافقین خائبین و خاسرین در تیه ضلالت
حیران و سرگردان اند و ذلک جزاء المعاندین و رفته رفته و بعد ازین مطاعن که و فرش را مانند و خاتمه طول الاعمال خود سیاه
کردند نشانی از سقیفه بنی خیبر و بسبب انهدام ارکان نمی یابند و نقصان عظیم خود را نمیدانند پس غایة الامر درین طعن
آنکه ترک اولی ازین اصحاب بوقوع آمده و این زلت از ایشان صدور یافت و این امر از حضرات انبیا کلیه مسلوب گشته
تا بدیگران چه رسد که معصوم نبودند و مویدان معنی آنکه بنا بر بشریت این امر ازین بزرگان بروز نمود آنکه چون گذشته

بن مالک حضرت را شناخت و آواز داد که رسول خدا اینست بسوی حضرت شتافتن و نعمت غیر مترقب یافتند و باز
کفار پرداختند و بعنایت الهی غالب شدند زیرا که غلغله شهادت حضرت بگوش ایشان بلکه هرکس رسیده بود
موجب زوال حواس گردیده و تو گوئی که زمین از زیر پایهای ایشان بدر رفته و لهذا بر بال کبوتر بست اگر شایبه نفاق
و امیر خلاف و شقاق میداشتند و تخم عداوت معاذ الله در مزرعه قلوب میکاشتند البته پیروی عبدالله بن ابی
بن سلول قبل از قتال میکردند تکلیف بعد ازین واقعه جانکاه و اگر ادنی عذری درین واقعه نمائی البته باور کنی که
هم از آثار اخلاص و محبت و فدا ایشان ست که حق تعالی بدین تاکید در حق آن مردم ارشاد نمود و لقد عفا الله عنهم
که البته خلاف نص شریف از ایشان بظهور رسیده بود چون دیدند که کفار هیچ کس نماند که علم ایشان بر افراشته
و هر که علم را گرفت و بلند کرد او را اصحاب کرام کشتند و عرصه فراخ را بر ایشان تنگ گردانیدند تا آنکه کفار پشت داده
در هزیمت عظیم بر داشتند و چنان بی حواس گریختند که هیچ خیال اسیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و امیدان [illegible]
پس حافظین از مرکز خویش بمقتضای بشریت جنبیدند و مواعظ رئیس خود نشنیدند و دست بغنیمت کشادند بلا نیمه
حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت کریمه ذالتقی بس بر دیگران که چنین خلاف نکرده بودند بطریق
اولی عار نجا سر این تاکیدات و استعمال لام قسمیه و قد تحقیقیه و صیغه ماضیه در آیت و لقد عفا الله عنهم آشکار شد پس
طاعنین صحابه کرام درین طعن با خدای عز و جل میجنگند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند آری مقتضای عداوت
و حسد که هیچ وز حسنات اجنبا نچه آتش هیمه خشک را همین است که حاسد کاه است که برای تشام حسود دینی خود را می برد
و پرده ناموس خویش را میدرد ؎ بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی است * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست مترجم
که عقل این کرده خراف بشروه کجا رفت که اصحاب بر اقالیم عرب و عجم بتائید ایزدی و بزور شمشیر مسلط شوند و هر جهاد
در خلافت متقدمین بر تنزیل کتاب مستطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را پائمال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم گبر و یهود با وجود چندان عداوت که
از عبارت کتاب و سنت پیداست چنین می نویسند که از آن واضح است که اگر در امت محمدی این خلفا سر دفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر فتنه بغاوت بعضی از مسلمانان در خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی غیر از مذهب اهل اسلام هیچ مذهب باقی نمی ماند و اسفی بر فضه دعوی کلمه گوئی کنند
و سر دفتر مسلمین و مجاهدین را هنوز منافقین گویند و تا امروز باوصف انهماک در نفاق معنی منافق و کافر را
ندانند گویند غوکی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید ماهیان متحیر بودند که کیست و چه میگوید ماهی کبیر گفت
شاید وصف دریا بیان میکند گفتند حقیقت دریا ما هم و نزدیک رویم و بشنویم یکی گفت شاید ما را بحلق
فرو برد یکی جواب داد همه را که نتواند خورد مگر اجل رسیده را همینکه نزدیک شدند صیاد دام را کشید و
بخشکی افشاند غوک که هم تفتیش او بدریا و هم بصحبت افتان و خیزان بگوشه خزید و جان بسلامت برد ماهیان در ریگ
میغلطیدند و می مردند و می گفتند این وقت دانستیم حقیقت دریا که زندگی ما در آن بود ؎ بس از مردن

وایضاً تقریر دیگر که چون مجتهد نسخ حکم اول اعتراف کرد پس می پرسم که بیان کنند که حکم اول چه بود اگر گوید که موافق آیات قرآنی قرارداد سابق این بود که هر مسلمان مقابله کند تا بده کافر حالا باید پرسید که این تعمیم بود در هر جا که حضرت همراه ایشان باشند یا نباشند یا تخصیص که چون حضرت بذات والاصفات شریک معرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان باده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید گناهگار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال و گریز اختیار دارد و بعد از این اگر مجتهد باول قایل شود گوئیم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت میمنت هردو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت رسالتمآب امری دیگر خود عیبش معلوم توانی و در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کنند باید از کتب خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات شیعه کی کوشش می نهند و این متاخرین البته نسبت بمتقدمین زیاده بر فضائل و فواضل رفضه مطلع گشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد متبحرین البته مجتهد بران قدرت ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قران مجید این قیود یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیگردد و کما فی الاصول معهذا لازم آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عزوجل میفرماید و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ بیانش آنکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رافت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه واله وسلم این حکم ثقیل را تخفیف فرموده که تحمل آن تکلیف مالایطاق بود اگر چه بفراخی حوصله قبول کردند و شکایتی نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را بکشتن در دهند خصوصاً وقتیکه کفار بر ایشان مثل مور و ملخ برریزند تا هم باید ثبات ورزیدن و گرد فرار نگردیدن و این البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشد نه آنکه مشقت زیاده تر شود در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد اتفاقاً یکدو فرسخ رفته بودند که صحبت منجر بکلفت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه وسلم مرا رئیس گردانید و شما را باطاعت من تاکید فرمود گفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود بداخل گشتن خواستند که خود را در آتش افکنند کسی گفت اسلام آوردیم تا در آتش نه افتیم اکنون معامله بعکس کشید باید کسی فرستاد تا حضرت هر چه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و گرنه همیشه بآتش میسوختید علاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد مجاهد اختیار

دارند در ثبات و رزیدن و گریختن معاذ الله **وایضاً** درینجا تقریری دیگر هست که اکنون آنچه قرار گرفت
یعنی بعد از نسخ حکم اول حاصلش نیست که مسلمانی با دو کافر مقابله کند و ازینجا صاف ظاهر است که چون
کافران سه چند باشند در فرار حکم لاباس هست و در کثرت فوج کافران هیچ شبهه از فاز واقعه نبود خصوصاً و یکه
جماعتی متعین بحراست رخنه کوه احد بمقتضای بشریت و حلم قتل مشهور ۵ سخن درست بگویم نمیتوانم دید
که میخورند حریفان و من نظاره کنم فی اختیار برخاستند و عنان بمالک نفس از دست رفت و خالد بن ولید
و عکرمه از پس اهل اسلام هجوم آوردند و حربه رانی شروع کردند و اوتیغ زنی در دادند و آوازه شهادت حضرت
ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید و طاهر حواس پرید و جمعیت ایشان برسم قدیم فوج نمایند حتی و دین و قت
قیام معرکه لا تسلم که واجب باشد و با اینهمه چون بعضی حضرت را دیدند و اهل سراسیمگی را صلای کرم در دادند باز اصحاب
گرد آمدند و تیغ رانی و حمله های جهان پهلوانی در جز خوانی شروع شد و کفار نگونسار منکوب و مخذول گردیدند
و جز انهزام و فرار چاره ندیدند و معنی ظهر الحق و غلب الدین بمنفعر و آشکار شد و قس علی هذا التقریر آنچه که استبعاد
آن لیس و شنوار تا برین اقتصار کرده شده و آنچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم اینهمه استبعادات بر قالب استعداد
مجتهد در علوم دلالت میکند مگر معجز و بساط که معراج ارضی و آسمانی رو بیعت فاروق بود از یادش رفته
و صد به لسان بر خاطرش غالب آمده که چنین امر واقعی نزد محققین کما فی ازالة الخفاء زوال پذیرفته کار کان مذهب
امامیه همراه جناب امیر بودند و چون وقت جهاد با قوم عاد در رسید شریک نشدند فرق نیست که اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بجان و دل حاضر گشتند و قتال با کفار آغاز نمودند و هر علمدار ایشان را کشتند و علم شان را بخاک
برابر گردانیدند و البته جنگ ساده و سرداران پس بجهت خالی گشتن رخنه کوه جنان غم و اندوه پیش آمد که علم آن نداشتند بخلاف
روز معجز و بساط که ملاهی سمرقندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند ۵ آنکه جنگ آرد بخون خویش
بازی میکند + روز میدان آنکه بگریزد بخون لشکری + پس بر قله کوه بلادی منبع برای دیدن سیر حمله های حیدری
بدست آوردند و مراد بهم کلامی است متین که اباذر احمد و خبیبن و امثال ان چنان پهلوانی جناب شاه مردانی و
شیر یزدانی ندیده بودند تا بر بلندی کوه الوند بنظاره این تماشا مشغول شدند و معلوم نیست که بعد از دیدن شر
در مزید شجاعت حیدری اطمینانی بهم رسانیدند تا هنوز در ان مثل سوفسطای متردد بودند و غلط گفتم حقیقة
نزد او ایشان بر جای خود دلیل است زیرا که دران قصه اینهم مرویست کما سبق الیه الاشارة که حال ایشان بمشاهده
این جهاد دگرگون بود تا آنکه حضرت اسد الله در عین اشتعال نایره قتال بر حال تباه شان مشرف شده بمقتضای
اول خویش بعد از ان درویش قاعده حکما الاهم فالاهم برای تسلیه و علاج ایشان آمد و برودی دست مبارک
بر سینه های پژمرده دلان زنده تن مالید و رفت پس بالیقین این گروه شجاعت پیشه تهور اندیشه را لائق دعوت
هم نه انست بلکه مستحق را گمان نبرد که اگر حضرت سلمان در جمله بوده باشند عمر ایشان از دو صد هم متجاوز بوده
و شاعری از حکمای اسلام در تجربه امور داریم آنچه تمنا داشته خلاصه اش اینست که دو صد سال اگر عمر دهی

قرار گرفتی و در صد سال تجربه کردی و در باقی تحمه پرورده گشتی سبحان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بحصول
انجامد و لائق سیر این مجاهدات هم نباشند و باب العمد نام ایشان نهاده شود الی غیر ذالک من المناقب
سبحان الله بدیهی تر شخصی که بگفته ملهم غیبی و هاتف لاریبی باده تاریخ اود السنتی که مشهور است باید دید
که تقریر خود را العنوانی میکند که از کجا بکجا میکشد و بارکان مذهب ندین نوبت میرسد و چون در باره رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم نیز قائل تقیه هستند و هم بعدت العمر حتی تا نزول ایت عصمت که باتفاق نفه
در مبادی طلسمات ختم نمد یر اتفاق افتاده البته انچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی
پوشیده نیست اگر مجتهد تعرضات و تقریرات این اوراق خواهد دید غیر از رحم مادری پاکمنید محراب
معلوم مفرحی او را اهم نخواهد رسید و ازان جا که قبل ازین بارها دیده ای که ایشان از انتساب کفر
سوی جناب حضرت غنوی با وقاحت دریغ ندارند بلکه انرا موجب مزید نورانیت و ضیا قرار میدهند درینمقام
که خلاف تقیه برای انجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن حوایات نصیر را دیگر خواهند جا دیده
بکسیکه دیباچه این کتاب و عذر تیز زبانی من دیده و یا شنیده و هم باغاز این مجلد در مقاله سادسه فائز
گردیده و زنهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فقهیه اجتهادیه این والد و مولود و شاهد و مشهود
انچه در حق سلاله سادات سنیان شیخ سید عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه نوشته اند ایا کمتر از نسبت سخن نیست
که بعضی از اخبار یین قطع نظر ازانکه حضرت جعفر فرزند جناب امام علی النقی این سلسله را بر اصول نواصب
قطع کرده و باختیار عداوت اهل بیت ازین دودمان جدا شد نوشته اند نسل او کجا بار گردید الغرض چون دودمان
فر توت را انقطاع کلی از سادات رفیع الدرجات حاصل شد هرچه از ونصد و سا آمد از خیرگی و شوخی دمبود گی و در بناشد که در عقیده
خود بعزم حتمی خود را از ایشان جدا گردانیده به بین که از که بریده و با که پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار سر با کند و کنکایشها نماید این
انقطاع به اتصال مبدل نتواند شد کما مر الیه الاشاره فی جواب السابقه و یجئی ما یناسبه فی الابحاث الباقیه ایضا بوجه انقلاب تحریم
گفت که چون این مسئله متفق علیه نیست و اختصاصی شیعیان ندارد و در قران مجید نیز منصوص پس ناصب نصیر ابادی چرا میگوید
که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نموده اند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرانی ادای واجب
نموده اند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعض صحابه و اهل بیت که بر قرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب
امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود و از افضلیت صحابه مانند مقداد که بنص امیه هدی مستثنی از ارتداد و مرحیث
کشی بوده اند نیز حضرت عمار که مصداق جلده یابین عینی و او را الحق معه حیث ما دار بوده انداز ابلغ است زیرا که
هرچه از مدارج علیا و مراتب قصوی بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه فرار مذکور
که فرع خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی تواند بود فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته فرار یاران از انجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگرچه فائزین نزد این گروه مسکین دین فروش

دینا حضرت صاحب کرامات عالیہ بودند و مسئلہ مذکورہ بہ مفاد مامن عام الا وقد خص مخصوص است
در زعم این سقیفہ با عدائے حضور آنحضرت ص در معرکہ جہاد و لا یخفے بطلانہ علی المنصف اللبیب کما عرفت
مرا او بر ظاہر است کہ ہرگاہ مقداد کہ مانند او کسے در ارکان اربعہ پاک نباکیزہ از ہر جنس ارتداد نبودہ
مصداق آن وعید قرآنے گردد کہ بار بار دانستے و انکار آن بہیچ طورے نتوانستے لاجرم ضرور ساقتاد
بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیہہ و تاویل بکار بردن بخلاف صحابہ دیگر کہ برائے
شان آن امور بسیار آسان بود و دریجا سخت مشکل زیرا کہ معاملہ فرارشان قبل ازینہ تواند شد
کما اشرنا الیہ فے التحفہ و دربارہ بعضی از ارکان شیعہ قتل عمار زبخار سمت خوانده اند و مفید ہم نیست
چہ اگر در تخصیص امرے قرار وہیم در جاے دیگر کہ بر جہل کس جناب امیر بر سر منبر لعن نمودند و بودن
عمار در ایشان بسبب تقضی اقتضای عمار وغیرہ بکدام دلیل تواند بود نعوذ باللہ الغرض تحفہ عجیب کتابیست
کہ اگر راست پرسے سخن انیست کہ نزد سنی چون مادہ الزامی نباشد فقط باہانت تحفہ چنان جواب در
تواند داد اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز رد افض بعد از شنیدن نفس بد ابنیان
فرومے شوند تو گوئے جان بلبش رسید و عازم معتر اضے خود گردیدہ دربارہ تالیفات خود مناسب
نیست کہ خود ستائے کنم مگر در مقابلہ مرین جہت کہ رئیس این سلسلہ و مصداق این غلغلہ میباشند
نزد رفضہ بدین قدر قناعت توان کرد کہ انورے گفتہ در ین لعبر شدے گرچہ پس از عہد ونبانا موس کفر تحیر
عیدر کست العجب کہ مجتہد غالبا انچہ در باب تحفہ نوشتہ نیز مہمل است و آن عبارت انیست کہ بجواب
تحفہ صرف صوارم و منزہہ تصنیف نشدہ سیف ناصرے در جواب اول و تقلیب المکائد و تشئید
المطاعن و مصارع الافہام و برہان السفاد و ہ از مصنفات مفتی محمد قلی اعلی اللہ مقامہ فے
دار الکرامۃ و حسام دا حیاء السنۃ و ذو الفقار از مصنفات اۃ اللہ فے العالمین و منزہہ مجلد سوم
و چہارم و پنجم در مصنفات علامہ دہلوے و مکسر الصنمین و نتیجہ البرہان بو علی خان
بنارسی و جواب جملہ ابواب مولوی خیر الدین الہ آبادے و ذکر کتب کہ بجواب تحفہ تصنیف شدہ
حال آنہا از محققین خود باید پرسید و لبسب مہمل گوئی انیست کہ صوارم و منزہہ را یاد میکند و جواب انہارا
کہ بتوسط رسالہ قصہ کاکورے فرستادم و مجتہد الزمانے بعد از دیدنش حواس دریافت از راہ تعصب
بزبان نمی آرد کہ فاضل ملتانے کہ خوشہ چین از خرمن فیض حجۃ اللہ علی البریہ مصنف تحفہ اثنا عشریہ
قدس سرہ العزیز نمودہ چہ قدر با دلہ عقلیہ و نقلیہ داد تحمیق پیر دہقانے دادہ و مرد آزاد و جامع کمالات
و معتقد در وہان انجناب بر تحقیر تضلیل کشمیرے نقال و سرگوبی او چہ نوشتہ کہ مجتہد رفضہ با آنہمہ سامانے
کہ داشتند نتوانستند صوارم و منزہہ را تائید کردن و قس علی ہذا صاحب فضیحۃ الغبی در رد مباحث حسام
چہ تحقیق و تدقیق فرمودہ و مولانا رشید المتکلمین بر ہر سہ کتاب یعنی صوارم و حسام و ذو الفقار چہ تعرضات نمودہ

که بالاخره ضربت حیدریه ستایش آن از زبان مجتهد بر امامت و محبت الهی تمام گشت و اگر مجتهد الزمانی را حوصله باشد انچه
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متقدم من بر آن هر دو بوده به بیند چه خوجها و شکرها بر اصول و فروع
بی نهایت کشیده ام که غیر از ندای یا ایها التقیة در کتب آتیه نتواند کشید و خرمی بر زبان نتواند آورد و یقینا
هر کسی که به بیند خواهد گفت که این خود ذوالفقار مصنوع روزگار و آن ذوالفقار حیدر کرار و انیکه گفتم در باره
فرزندان و مقلدان اوست که هنوز بر مسند او قیام دارند و طنبور قدیم مینوازند و مجلدی که من بجواب ذوالفقار
مصنوع مجلدی ضخیم است یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه و حامل المتن است که حرفی را از خرافات
مومن جا بیسے باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز فرا گرفته و قبل ازین یکدو بار بتوسیل احباب
حال کتاب مذکور را بیان کرده ام تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزائیش را فرستاده با غم ماه و سیه این
گلزار و بهار را به بیند و حال من فرید گوید من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و بس مجتهد ترسید
که دبال جان خواهد بود و هرگز نه طلبید و حال قلت استعدادش از تشیید روشن شد که از خواندن عاجز است
پس در تعمیدان چه بین احباب نفیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت رؤسا کار تالیف نمیکند
بر نمی آید و نویسانیدن کتب شیعه بعلت مشاغل و کثرت مصارف بجای رسیده که شیخ در گلستان میفرماید
سه شب چو عقد نماز بر بندم چه خورد بامداد و فرزندم تا امروز اینقدر مبلغی از دراهم نزد من فراهم نشد
که مکان سکونت که بقدر حش لایق است سقف آنرا از چوب و گلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که الهی نزد من غیر از کتب خاتر دیگر چیست اینقدار وسعتی یابم که خس
پوشی را پردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبانم علی شاخته بر آمد سخن در آن بود که بعد از کتاب جوم الیتامین
مولانا رشید الملة و الدین بر ح انچه از ظلمن قوت بفعلیت رد بر ظاهر است که در زمان سعادت اقران علامه طوسی
نتایج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم و عادت تلامذه رسید گذرانیده
بیشتر نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از هفوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از انست ترتیب داده
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فارغ خطی لتعبیر واقعی از ان خواهد بود و بس حال ان
بلدآمده که مراد کس نگریست چون ایمیدان ملی شد و از پا کوبی کشمیری نقال و رقاصی آن هزال پاک گردید
متکلم موصوف سوی ساکن و کشور متوجه گشت تا با مباحث کتاب او لش را که جواب کافی باب اول تحفه را
قرار داد و جواب کشمیری نقال را جا بجا در تقریر قطب بختیاری که قسم شتی تسمیم سعود و قسیم شتی قسم میکرد و دیرساخته
و کافی نداشته سیف ناصری نامش نهاده بود زیر و زبر کرد و درین حربه رائی المطبع خطوات شیطانی را
رمی و دوده می باقی نگذاشت و بر کسی واضح فرمود که الحیوان لا العلم و رشتی مطلق و مطلق الشتی اشتیا نمیکند
الی غیر ذلک تا لب هر زه درای او را بدوخت و خرمن هفوانش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز ضربت حیدریه واقعه
عجز و زبونی هر یکی از سکان پیر و جوان نمودار است عبارت آنمقام نوشته میشود تا پیدا که هر چند قلم بدست دشمن دین باشد

تمیز بیچارگی هر سه چیز چنان در مقابله آن عجبان پهلوان ظاهرست وهی هذه اضعف العباد در مقام اعتذار
انجاح مامول شان یعنی اثمر دم که طالب جواب شوکت فاروقیه بودند گفتم که چون آیه مباحثات و
مشاغبات از عادات معهوده مستمره مولف رساله ست واکثر علمای اعلام رفیع المقام نظر بوجوه شدیده
عدیده که ذکر آن موجب تطویل کلام ست از جواب کلام شان اعراض فرموده استکراه نموده اند چنانچه
سابق ازین هرگاه فاضل رشید بعضی شبهات مشتبه فرلیفه بخدمت سید علمای کرام اسلم الله تعالی سیدنا
ومولانا السید دلدار علی ارسال داشته بودند جناب کردبی انتساب بعد از اتمام حجت نظر بعوائق عدیده
از جواب آن اعراض فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال نزهه اثنا عشریه که رد تحفه
اثنا عشریه ست نوشته بخدمت مصنف آن فرستاده بودند و جناب ایشان نیز بعد از سطری چند در حله
از نقص کلام شان اعراض نمودند و بر همین منوال هرگاه باب مباحثه و مناظره در بعض مقامات با
فاضل المعی سید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب ثراه منتظم بوده جناب ایشان
هم نظر بوجوه متعدده از جواب و مباحثه فاضل رسید کناره و متنفر گردیده این احقر نیز از مختصرا درینجا مقصود اصلی
همین بود تا بدانند که متکلم موصوف و همین بر یکی را ازین مثلث متساوی الاضلاع چنان برد وخت که قدرت
نداشتند از پس وپیش که بانگ غوغو بر دارند ورنه شرح عبارت ضربت حیدریه چنانچه بایستی در رد آن که ساعی عقه
مساعیه تام دارد وخصوصاً در نسخه بیضاء آن که از دست خود بعنوانی نوشته ام که ناظرین بلطافت و مبانی
نتوانند برد وخواهند گفت که چنین خطاها کمتر کسی را از علمای شیعه هم اتفاق افتاده بحمد الله که درین کتاب آن
موهی او را جمع کرده ام که هر کس بعد دیدنش این بقرشاه تو عیل را گوساله سامری نام تواند نهاد که عجلا جسدا له خوار
ومقدمات این قیاس همه درین تحریر جمع نموده ام فقط دیدن آن در کار ست فکیف که خود مجتهد آن
اعتراضات را مدح هم کرده کنتوری را مستحق تحریر جواب تحفه ندانسته باشد پس اظهار سکوت همه اجماعا به ثبوت رسید
ومعنی عدد تشوه صعبت چهره که خدا خواهد به همین گردیده انجم که گوساله لائق انجوار نی بمقدار نی نقط نیست که برخلاف اجماع
اکابر امامیه تیق و سمیق آغاز کرده فلا تغفل و هر که خلاف آن نماید بنص ائمه کلام در ایمان او ست چنانچه از اساس جا السی
هم هویداست و پیدا ظاهر ست کسیکه در فنون عقلیه چنین استعدادی ندارد که از آغاز سیف ناصری تا علق بابا ولی
بتحفه اثنا عشریه پیداست کما اشرنا او درین مباحث چه مصارعت تواند کرد و مصارع الافهام تواند نوشت که در
تدارک عامی فقی پیدا کند پس مصارعت او درین علوم همانا از مصارعت و کشش گریبان فاروقی که اعور دجال
در کافی بر جناب سیده نساء عالم افترا کرده خبر میدهد چنانچه آن کشتی بعد از خار غطی مکمل رد نمود این مصارعت
هم بعد از خار غطی مدلل جلوه ظهور دارد وخیلی بر اصول رفضه بجای خود واقع شده از محاورات فارسی مثل
بهار عجم بسند اهل لسان پیداست که دانستن بندهای این فن در استعمال لفظ کشتی ضرور نیست
بلکه بمعنی آویختن نیز در کلام بلغا مستعمل شده فلا تغفل اما هفوات دیگر سخن که متعلق بمکائد و مطاعن

رفقه و دلائل محدثه ابن سبا در باره امامت مخترعه باشد پس حاجت تفصیلش نیست که جا بجا درین تالیف خصوصاً
نقض طعن الرماح وغیره بذکرنامش گاهی و بتشریاً اجمالی می پردازم نمی خواهم که وقت را ضائع کنم ولیکن بخاطرداری سائلین
می پردازم و بدانسان می نویسم که هرکس که آن را می بیند در حق میگوید که انهم اعجاز نخل خاویه فهل تری
لهم من باقیه والعجب که تالیف نقال کشمیری همین ست نسخه را تمام بر وجهای باب اول که عدد حدوث تشیع
وانشعاب ان است و هم باب فقه را که نهم است در نیمتمام انشمرد معذالک حاجت بردوش ما باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را القلب استعداد
یاد نموده و صاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در رد تحفه اثنا عشریه قلم بردارد چنانچه انهم جمله
بشرح و بسط تمام در مقاله سادسه ازین مجلد بر گذشته من شاء فلیرجع الیها و از بیجا متوانی دانست که منافقت
با دوستان و حریفان خود بی غبار نمی باشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد رفیقه اوست نه دیگری
و لیاقت نیابت امام نه کسی مخصوص بدانش گشته هیچ کسی پس از رفقه او درین استحقاق احدی را
سرکشی نیست اگرچه باقر مجلسی یا داماد شیعه باشند نه دهریکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمانیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایه آن شود اما حسام پس حالش از مباحث تصحیح الغبی معلوم
تواند شد که از تفتهای کتاب تنبیه السفیه نیست و احیاء السنه را وقتیکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست و حق اینست که چون از اهل لکهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کمتر میدانسته اند که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی هور دوست بی بنده آزاد دیده ام اگر ساطان ان از تالیفات نقل اما
را نمی یابم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا ابد
بهم نه پیوند و انشاء الله تعالی سنه در نمانیم عذر با بنده برای بسا آرزو که خاک شده که از توجه ضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رَبِّ اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ
اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبًا وَلَمْ اَکُنْ بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیًّا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
نزهه که نقلش را میرزا کاظم علی صاحب برداشتند و متعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد غالباً
غیر از غفلت شعاری و صرف همت در عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
هرگاه خمار نزد پیر دهقانی صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در جنبش
آمد و اهتزاز حاصل شد و شاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن اینهم در پرده تا کسی
با قیاس نیز پی نبرد و هل هذا الا السرقة الخالصة کما لا یخفی و سابق چند میگذرد که میرزای موصوف
با من فرمود که مگر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
و چنان بخیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد ولیکن باز کسی ذکر آن نه نمود و چنان دانم

که هر که انرا گرفته بتمامش بر زبان نیاورده که سار تعین که چنین نیست داشته باشند در اظهار
آن چگونه بکوشند که ع بروز اتشی کس نیارست کرد که دارد همین دیده از دیده شرم
ولیکن ظن غالب آنست که متوطن کنتور که در میرٹه قریب دهلی بود که ذخیره مسودات کشمیری را
پیشتر یافت و از همه جمه خویش آراسته و چیزی ازان فرو نگذاشت و این مقلد پیر دهقانی
بود که درین میدان قدم داشت یعنی پنج کتاب درست کرد که صوارم و حسام و احیاء السنه و خاتمه صوارم
و ذو الفقار باشد فرق اینست که او هر پنج را کشکول گدائی ساخته و پیر فرتوت ذو الفقار بدون دیدنش
پرداخته بلکه مجالس طل بوق همدران زمان نیافته مازنجاست که لفظ قریه را در عبارت ملک که بر کتاب
نظام حمل کرده کما مر ذکره هفوات بو علی بنارسی پس ارشد تلامذه صاحب تحفه قدس سره العزیز دماغ
ادراکه و پر از خیالات خام گشته بود چندان خیال فرمود که عرصه ای استغنا نداد را که در خدمت
بادشاه دهلی میفرستاد از نظر شده بر گذشته والبته چون توزیت فرمایند تا بدینجا رسید عیان شد که عجز و نیلونی
حدی بود الغرض از علمای وقت لکهنو میشنیدم که او چندان استعدادی ندارد و کتب فن را کمتر دیده است
و درین باب اگر تصریح علمای شیعه در کار باشد باید مبیضات مرزا حسن که جایجا آنچه نوشته اند
در حالش دلیل بر قلت استعداد اوست ولیکن بقول شیخ که خوی بدش در طبیعت دشمنی در فقاهت
ازین رهگذر راه خود را سیاه کرد تا آنکه حالش را دانستند و بر ریشش هر هیچ خندیدند و قدر یکه بنده اوراق
مسوده مبیضه او دیده ام اذعان دارم که تحریرش قابل تعرض نبوده است ولیکن شیدا کم متکلمین بالحاح احباب
توجه فرمود و باقی ماند تحریر خیر الدین که بشیر الدین او را باید گفت حقیقت حال آنکه در زمان جناب
عالیه اوراد در فیض آباد دیده ام که جز پریشان گوئی و قلت علوم حدی جامع و مانع برای او کسی تجویز نمیکرد
حتی که از جناب میر نجف علی صاحب و دیگر فضلا آنچه یاد دارم چنان نیست که برای او موجب اعتبار تواند
بود و چون جناب شان شمه انصاف داشتند تقریر پیر دهقانی را در مقابله تحفه هیچ نشنودند و یکدو بار که
نوبت پرسشش رسید صوارم را از خانه برادر خود میر غلام رضا طلبیدند و اغاز کتاب مذکور را که بعلاقه
بوجوب معرفت الهی شرعا دارد نزد اهل سنت و عقلا نزد اهل بدعت کالعیان تخلف اهل حکمت کشودند و چون سید غلام
رضا این خبر شنیدند شریک صحبت شدند و جناب میر صاحب در بعضی از امور قصور او را بیان میفرمودند تا القره
تا لتنبیه السفیه بر بیان المرحوم میر صاحب العزیز را ستودند که متعلق اقوال عقلیه و کوهی متانت آن را زدکردن و مطلب پیر دهقانی
بکرسی نشاندن اگرچه سید غلام رضا و دیگران از مقلدین جانبی بودند و علم و رسمی هم داشتند الغرض آیت
نائب صاحب الزمان که تحریرش را احباب شان پسند نکردند تا بشیر الدین چه رسد که جنون مطبق او را کس را یقین
میکند القصه کتابش را که متعلق باب اخیر تحفه بود دیدند بلا اثر یافتم و از دست کاتب نقلش برداشتیم
و بنظر مردم ذوی الاستعداد از شیعه و سنی گذاشتم چون دیدند که مطالب کتاب او خالیا ماخوذ است

ذو الفقار بر پشتش و ارش وتبسم می نمودند و هرگاه مطالعه این میاد می گفت که صاحب تحفه مذهب تشیع داشت وخواست که مذهب سنیان را پایمال کند پس این کتاب را تصنیف فرمود و هرگاه ناظرین این امر را بتطویل لاطائل شنیدند حیران و واقف شدند هر کسی از فریقین با وقاه میکرد و چندان خندید که آواز قهقهه او دور و دراز میرسید که واقعی جنون او از کتاب او پیداست که تصنیف این کتاب را دلیل تشیع قرار میدهد القصه لشر الدین مذکور که جنونش بدینمرتبه رسید از مجیبین تحفه شمردن جنون است که شاید از جنونش بالاتر باشد که غالباً مجتهد یا مقلد حسن کنتوری را پیش آمد نعوذ بالله من ذلک و هیچ دانی که تعمیم لفظ ذکر کتب در آخر عبارتش برای کیست و سبب اضافت آن چیست انهم سبیان قصه موقوف است پس چنانچه همه امور را مختصر کرده اندم نسبت بآنچه وقوع یافته و در خاطر جا گزین گشته این را نیز موخر کردانم تا بضبط و ربط یاد داری آن انکه میرزا محمد اکبر ابادی که پسر عبد النبی خان قلعه دار بود و حال عدم طیب ولادتش و هم ما بونیت او از کتاب آینه حق نمای که از املای مجتهد مالشی است درین کتاب مفصل و انتهی پس بعد از انکه بطهران رسید و تقرب شاه ایران بهم رسانید او نیز بجواب تحفه پرداخته بود و بنده آن را نیز نزد خود داشتم که با شتیاق و محنت تمام بافهم تشیعه نمودم که برای خدا انصاف باید کرد که کسی از اهل عقل این دشنامهای مادر و خواهر که کمینگان هند بعبارات خویش وقت غیظ و غضب بر زبان می آرند و ندامت میکشند و انهم با هیچه هندی در کتاب دینی تواند نوشت که از شنیدنش قلوب دانشمندان شیعه میلرزد تا باهل حق چه رسد الغرض احقر او را نیز مثل لشر الدین دیوانه میدانم و جلدیکه مراد دستیاب شد جواب مکاید رفضه بود و بهم علامت متن گزاشته بود و شین بنشان شرح و در انتهای تقریر و تحقیق برای اهل سنت مثل هندی میگوید چهاج بولی تو بولی چهانی کیا بولی که جس میں بهتر سو چهید امری دیگر یاد آمد که برای ثبوت جنون لشر الدین و امثالش بکار آید و دلیل الزامی بر شیعه باشد بلکه توان گفت که حجة الهی بر ایشان قائم شد بیانش بالایجاز انکه مجتهد و مقلدین او صاحب تحفه را سارق کتاب صواقع محرقه قرار میدهند و الغرض محال اگر صاحب تحفه سارق است از خانه ایشان و کعبه این بیگانگان سارق نیست بلکه از خانه دوستان است و در مثل مشهور آمده که خانه دوستان بروب و در دیگر مکوب حال انکه او مقتبس است و دیباجه تحفه بران دال است کما مر الغرض مجتهدین و مقلدین ستایش کتاب صواقع می کنند و بمتانت دلائل و لطائفش قائل اند که چنین کتاب کاهی در مذهب سنیان تالیف نگشته چون ستایش بدینجا رسید از برای مضامین کتاب تحفه پس انرا بچشم حقارت دیدن و مهمل دانستن که لشر الدین التزام آن کرده البته موید جنون او خواهد بود و هم رد آن نمودن و هو قریب من البلاهة الاولیة و اگر او را پیر و دیگران دانند که هم آن متبوعین در همین مرض مبتلا خواهند بود و ناظرین توانند گفت ؎ این خانه تمام آفتاب است ❊ درین سلسله از طلامی نا لست چنانچه بعضی از حکایات ظرفا قبل ازین بدفتر سپرده شد تا موجب دلبستگی ندیمان باشد القصه صورخیالیه لشر الدین که اساس تصنیف

اوست حکایت آن افیونی را نمونه میکنند که گذرش در اثنای راه بر دامنطی افتاد که بر منبری نشسته و هزاران مستمعین گرد
گردش ایستاده افیونی بهزار مشقت دران هجوم داخل شده دید که فضائل نکاح و حسن معاشرت و مباشرت بیان میفرماید
که مشغولی بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرد اند پس تفصیل این اجمال و مزید ثواب را می شنید
و خویشتن را ملامت میکرد که از روزیکه استعمال افیون ترک کرد ازین سعادت محروم ماندم حالا بالضرورت می باید برین
اساس دو ما نهادن و با علای دیوار عرش پرداختن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن انتظار
معاودتش میکشید پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش را اعاده کرد زن گفت خداوند کریم
اکنون ما هر دو را توفیق بخشد تا دیوار عرش را کامل کردانیم افیونی گفت مخفی مباد که کیفیت افیون مرا نمیگذارد
که تحصیل این ثواب پردازم زن گفت هیچ غم مخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطف و کرم باشد باری زن چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش بشاغل منهمک هست بازوی او بتلطف گرفت و گفته برخیز و فرصت را
غنیمت بشمار تا افیونی برخاست بهر وجه تمام فارغ گشته دعا کرد که الهی توفیق یار فیق دار که از ثواب محروم نباشم
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی تلفت شده گفت که وا اول هنوز خشک
نشده تو میخواهی که دیوار عرش بشکنی و درین مقام آنچه بعد از ملاحظه حال علمای رفضه بجوابات تحفه اثنا عشریه که توسعه
تغییر بکار برده اند و آغاز این امر درین بلده از مجتهد جائسی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رطل بوق
مولای خود قلم بجوابش فرسوده اند هم تحقیق نه فرموده که آیا فریه نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرده اند
و چنین نام گذار و پس بعضی از علما بمجرد دیدن ذوالفقار بروایت مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی در جواب ذوالفقار
مصنوع بسیاری از اجزا نوشتند و نامش بزاق الفحول فی وجه الحاکم المفعول گذاشتند و دیگران نیز درین باب
چه گویم که چه کردند که عبارات بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ میدانم و هر گاه غور کنی که خواهی دانست را
اغازیکه گو سے وبی اندامی و عیب جوئی از وقت عبد الله بن سبا تا امروز از شیعه سبئیه و غیر ائمه است فضل
افواههم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری بمطالعه که در عراق عرب بسزای خود رسید آن مشرف
نشدی چنان میدانم که بشیه خود را فراموش کردی و بالیقین فارغ خطی نوشتی ولیکن انجیر دم توفیق اینان یافتند
که این مضمون از دست ندادند ٭ کین سخن را خود تو مبدا بوده کر فردن کر دتعاش افزوده ٭ و این امر خود از
تسمیه شان هم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدم که مجرد غیظ و غضب بر کسی هجو او را ضروری میدانند مگر ترا با کسی از افراد عالم سر و کاری نبوده جواب داد
که آدمی مدنی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند در حسن معاملات از هزاران کس یکه و متقی تواند شد ولیکن پیش آنکه اول دبال هجو بر نام ناظم
می افتد مثلا میگویند که هجو مرزا فصیح است و این هجو صاحبقران الی غیر ذلک و با اینهمه که تقیه در مذهب شان
ضرورست و انهم تا ظهور حضرت مهدی وجه انشعو که خود امام زمان محکوم است به غیبت و انهم از هزار سال

بآنگاه روز بروز بر عصبیت و تقیه می افزاید ولیکن با همه آتش این فتنه با ایشان می افروزند و بخیز بیحی آن همیشه میسازند و نزد
هر کس شکایت میکنند و مثل صاحب صوارم و اولادش درین کتاب میگویند به بینید تحریر علمای سنیان که چه
الفاظ شنیع می نویسند حالانکه تقیه امامیه در مذهب شان بمراحل دور هست کما لا یخفی و چنان پرده عصبیت
بصر و بصیرت ایشان را زائل میگرداند که تا امروز همین جهالت و بلاهت ازین قوم مورد لوم معاینه کرده میشود
که شکایت سنیان میکنند و در خود نمی یابند که البادی اظلم علمای ایران خصوصا مجلسی علیه ما علیه التحفه چنان عادت
گرفته که اسامی متبرکه خلفای راشدین خلفای حق و یقین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بی سب و دشنام نمی
نویسند و منقولات ایشان را حدی و نهایتی نیست مخفی نماند که شماره این تقریر بعد از آنکه مجتهد لفظ نا البا افزوده
و در اثنای تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول یقین ذکر کرده ام تا بدانی که در انتساب تقریر اول بمجتهد که علاقه باحکام
مجاهدین داشت بجهت مذاق تقریرش و شناختن تحریرش حکم حتمی نمودم و چون امر ثانی که علاقه اش بجوابات
تحفه اثنا عشریه باشد بمرتبه یقین نرسیده بطور تردد خبر از ان داده ام و قرینه بر هر دو انتساب دلالت دارد مثلا
مجتهد را که بسبب تعیش و کامرانی کاری باین ابحاث نمانده چنانچه مزین در مکاتیب جابجا میگوید و دیگران نیز
چنان میدانند پس اگر در بیان این امور اغلاط پیش آید عجبی نیست این قرینه هست بر آنکه مجتهد را علم آن نیست و لفظ علامه
دهلوی برای صاحب نزهه گفتن قرینه همین است که کاتب عبارت مذکور کسی از معتقدین بلکه مقلدین صاحب
نزهه باشد خواه از اقارب خواه اجانب کنتوری الی غیر ذلک من القراین لاجرم حکم جازم در امر ثانی نکردم فنقول
من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سمند یراعه در تنقیدات متعلق بعبارت مجتهد مقام جهاد یقینا و
عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه ظنا و تخمینا تا باینجا رسید یاد آمد تقریر انقلاب که جابجا درین
اوراق نیز مرعی گشته ولیکن درین خصوص متروک شده و تقریرش آنکه آیت کریمه منسوخه و کریمه ناسخه آن در
بار حکم سرایا و بعوث وارد شده که اهل اسلام را باید که از مقابله کفار نگریزند بلکه با وجود تنهائی بخون ده
کس از کفار بریزند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر و تابنده پای ثبات در مقابله
شان فشارد و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد دران مذکور نیست و انما کلامنا
فیه و چگونه عاقلی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس شریک معرکه
قتال بوده باشد و هر چند چنانچه دیگران میگریزند بدنه جنابش ولیکن امام بلا فصل که امامتش از آیتیکه در [illegible]
مثل [illegible] در تصانیف حلی و غیر او ثابت شده بهر دو دست قتال می نمود و دو امیه
بر کفار می تاخت و سینه مازنیه برای حراست حضرت سنیبی کینه را سپر میساخت و هم در معرکه استعمال سیف و ثبات
قدم بود حتی که پسر خود را که دران وقت میگریخت فرمود که در جهاد بکوش تا جامه زنان بپوشی ای نامرد
از خدا بترس و پیش میگریزی و خون منکران توحید نمیریزی تا او را اگر غیرت و حمیت بجوشید و مزید تهور بحصول
انجامید و داد جهاد داد و دولت شهادت فایز گردید پس در صورتیکه افراد یاران آنحضرت مثل مقداد و عمار که بایمان

و اخلاص ایشان از اول بعثت و مبدای رسالت نزد مجتهد و مقلدین او امری است یقینی پس وصی و چار سه هر دو را بدست کفار
گذاشته گریختن چا بر توانند بود حاشا و کلا زیرا که ایشان ایمان آورده بودند و تصدیق قلبی نموده بودند پس دعوی مجتهد بیاری
غیر ایشان نه این مومنین مستلزم کمال نفاق برای این رئیس الغابرین توانند بود که جز این دو و کس از مهاجرین و چندی از انصار
کما فی منهج المقال و غیره من کتب المتقدمین که یار حضرت بود و از نیجا هر ناظر را علم اضطراری بهم رسید که بگریختن ارکان امامیه
مذهب مجتهدین مصداق نخسفنا به و بداره الارض شده و رفضه محصور گشتند و رین دو امر که نفاق ارکان لازم آمد کما نعوذ بالله منه
و اگر بتاویل تقیه ایشان را رها می دهند ترک واجب و عقاب و عذاب معاذ الله بسوی حضرت امیر و چار سه هر دو جناب
و بعض انصار مقبولین برمی گردد و دلالت چنین مناص سبحان الله بید بنی چنین یعنی بچه بصیر آباد وی بملاحظه کردنی است
که در نشیمن رحم همقر بین چنین زادیه خمول بر گزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مهاجرین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از مقداد و عمار که واو فرار داده و امر وجب را قطعا بر اصول مجتهد بجا آورند که خوف و تقیه مبنای
ان بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلاف نصوص قرانی الا ان تتقوا منهم تقیة و نیز و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
الی غیر ذلک من الآیات الهی ذکرها فی رسالة التقیة للاستدلال نموده العیاذ بالله مستحق عقاب باشند الحق پاس
صحابه و اکثر ارکان اربعه بان مرتبه می باید که ثابت کنند که انها بجهت حکم وجوب تقیه در گوشه های کوه ها موافق
موافق آن آیات قرانی خزیده اند و منزوی شده اند و حضرت پیغمبر و وصی اکبر از ثواب تقیه محروم گشتند که لم یبق معه الا علی ع
و چار سه آنها جناب رسالتماب و شاه عرش قباب نزد ایشان عاصی و خاطی و تارک تقیه شوند که حقیقة اصل الاصول
و مدار مذهب شان است حالانکه آیت عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت گشته بود در نیامده بلکه
در قصه خم غدیر که هنوز علمای رفضه و دور تسلسل آن دارند حالانکه بر ظهور آن هفت هشت سال باقی بود کما لا یخفی
و هر کاه این مسئله متفق علیها است و اختصاصی باسنان ندارد و در قران مجید نیز منصوص پس صاحب عدا و عترت
چرا نمیگوید که صحابه کبار و ارکان مذهب که فرار نموده اند موافق اصل الاصول و مطابق نص قرانی ادای واجب
نموده اند و رسول خدا و بعض صحابه اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقینا این نمود در
افضلیت صحابه عموما بالکه ارکان رفضه خصوصا ابلغ است فلا تغفل خلاصه آنکه در جاییکه پیغمبر خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند
و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد حالا یا مقالا که ارکان امامیه یاران قدیم و دوستان صمیم آنحضرت را تنها
گذاشته فرار یا ران چیو مقداد و عمار از انجا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بمفاد ما من عام الا و قد خص مخصوص است با لعدم دوام
حضور آنحضرت در معرکه جهاد کما لا یخفی علی المنصف اللبیب انها که شنیدی قلب تقریرات بر ایشان مجتهد با عاقبت اندیش بود و با اعتبار
اصل گفتگو هنوز تنبیه و تاویلش باقی یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد دشمن عقل در آخر تقریر مقدمه اولی می نویسد که قاعده ما من عام الا و قد خص
مخصوص شد الخ و بیاد نماند که چون فن ایشان تشریف مجتهد عدیم المثال منصب استدلال دار د ضرور است بر او که دلیل و برهان بر ارد و نه
خبط الفضا و بالجمله ایشان باز هم و کثرت شغول شی که در بین جحج انتاج د لغناب حاذ بل چنانچه باید نور دیده شد و هیچ غائله نماند که سعی کمتر یا فقد قبلا
تعلق میکتاب فی التعریض دارد و چو آن بعد از رجوع مکتب سیر و تواریخ ظاهر است که از بعض عبارت چنان بوضوح می گراید که برفاقت شریف حاضر بوده

چنانچه از کتاب پیداست کما لایخفی واگر فرارا در ابعضی از روایا مجاح تیحیح دهند جیرانم که از نص قرانی که بدان تاکید وتحقیق
دار دست چگونه اهل ایمان غفلت توانند کرد فکیف که از ان روایات خود واضح ولائح ست که در صدر اول
این قبیل وقال اجله اصحاب را پیش آمده بود وسائل بالآخر تیر و ترکش در باخت وبعد از شنیدن نص قرآنی
در هوا جس نفسانی چیزی نیافت که بدان جنگ و نزد دست ره نماید که در حقیقت محاربه با خدا ورسول بوده سبحان الله
چنان گناه کبیره بصدور آمد وحضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی نفرمایند مگر انچه در آن تعریضه واقع منصب حضرت رسول
هر همچنین شاید در مداهنه نیست بلکه تدارک مافات وبیان ومعالجات وحکم توبه وانابت وسرزنش وتوبیخ وتهدید
وتشدید بدست تا همه را عبرت شود از آن باز مانند ودیگر بار خود را گرد آن نگردانند یادداری بروایت قمی
در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند وحضرت علی مرتضیٰ در ان بودند حضرت
بعد از اطلاع بران چه قدر اهتمام در دفع آن فرمود بر منبر برآمد وهیچ دقیقه سرزنش وذکر وعیدهای شدید
فرو بگذاشت منصب حضرت همین بود وبرای همین معنی بر کافه خلائق از جن وبشر مبعوث شد والحمد لله علی
ظهور الحق وزهوق الباطل انهما که با فهام سامعین وناظرین در آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کوفیه را
بر آن آورد که دودمان ائمه هدی را بلا تفی نگذاشتند وهمه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند وایضاً کمال
تشیع وافراط آن مامون را کلمات الصوارم باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایت المومنین
پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که باز ماتمداری وسوگواری کوفیه ومامون نبوده باشد مگر بر بقای
نسل مطهر واهتمام متاخرین در ینباب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که فَهُمْ عَلَىٰ
آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ كَيْفَ لَا فَإِنَّهُمْ هُمُ الْمُنَافِقُونَ الغرض سیاه پوشی وماتمداری لوازم آن هرچه از رفضه
دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریه علی رغم اناف الامامیه باقیماند انچه از سوید آشفته
بعضی چیزها را مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته ومجتهد بر عادت قدیمش که جاهلی وناعاقبت اندیشی ست
رفته **قوله** اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن باهل مجلس الخ **اقول** باید دانست که چون مجیب
مصیب در کتب شیعه از قدما ومتاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اهلسنت در روز عاشورا
توسعه طعام میکنند وغسل مینمایند وسرمه بچشم میکشند وعطر میمالند در روزه میدارند واین همه اسباب عید وشادی
ونشاط است مجیب مصیب برای الزام شیعه شنیعه برجاسته وخواسته که ایشان را بانچه تصریح بدان کرده اند الزام
دهد وآن امور را بر ایشان مقلوب ومعکوس سازد ودر ینمقام ملاحظه کتب مجلسی ودیگران از ساحرین در کار ست مثل
زاد المعاد مجلسی ودر رساله تحفة الزائر وغیر آن که احکامیکه مجیب درین فصل یاد کرده همه اش درین کتب ورسائل
بالتفصیل به برهان ودلیل کما ینبغی مروی ومذکور است ومجتهد درینقول فتوی باستحباب داده یعنی برای آنمومنین
که حاضر مجلس عزا شده اند طعام برای شان میباید نه برای عیال واقارب حال آنکه ایشان احق واولی باین احسان
هستند چنانچه از قرآن مجید وحدیث شریف سمت وضوح دارد واستحباب ذکر القربیٰ را یاد میفرماید وشیعه درینباب

چنان تقریرات طولانی مینمایند که در بحار و دیگر اسفار از مجلسی وغیره و بیدلی و بمیران خرد سنجید نیست حتی که در
ادای حقوق ذوی القربی شارحین کلینی بدان قائل شده اند که آیت و آت ذا القربی حقه در مکه معظمه نازل شد
وحضرت با وجودیکه فدک حاصل نشده بود و دیگر در مدینه وانگاه و بربان در از جناب سیده فاطمه زهرا را بهنه فرموده
چنانچه دانسته باشی حالانکه خود مجتهد اقرار بدان کرد که هبه بدون قبض کالعدم است الغرض اهل وعیال شخص
البته بدین امر لائق تر اند و از انجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج طعام است اهل وعیال که وغلی در تقسیم و
وآمادگی اسباب طعام رسند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را اولا و دیگران را ثانیا و لیکن
چون وهمیات را در مذهب شیعه دخلی تمام است چنانچه در قوانین فساد وار نیست که در کتب کلامیه مثل
تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که الشیعه نسوان هذه الامه
جناب مجتهد انهم خیال فرموده باشند چنانچه واهمه نسوان حکم بدان میفرماید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام
را از آتش جدا کردند و طفلی یتیمی از اقارب فاقه کشی بعد از دیدنش مضطرب گشت و برای آنچنین گریه و زاری
بلکه فریاد و بیقراری شروع کرد کسی از زنان پابند و همینها بحکم میتوانند که دیگ را برکشایند و لقمه از آن
این طفل را بدهند که معنی آن در وصول ثوابش مبینت می شود پس نزد شان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد
اگر اولا در از ان چیزی بدهند بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن
در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده با یصال ثواب
بردارند و بدان این امور انفصال ثواب معنی ندارد و انیم دم خواه ذکور باشند خواه اناث غافل
شده اند از انکه بدلالت قرآن مجید و احادیث شریف چنان به ثبوت رسید که ایصال مثوبات بارواح بزرگان
در اختیار کسی نیست و انیمقدمه البته بدیهی است که موصل در عالمی دیگر روح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد از ین چون ریا و سمعه این تقریبات بجامی آرد و ثوابات نام و نشان نزد اهل عقل و نقل کجا پس چون نیت
خالص دعوت مومنین ممنون و محدثات خویش را دخلی نداده ایشان را طعام خورانیده بالیقین ثواب بران مترتب
یافت الکنون اختیار او بدست برای خود آن ثواب ذخیره گرداند تا دیگر برادر آن را شریک نماید که موجب تقریب او بارگاه الهی
خواهد شد کما لا یخفی اما انچه در بعضی گفته که ادعای دلالت ان بر فرح و سرور ناشی از کمال سفاهت است ناشی از کمال سفاهت
عجیب جناب مجتهد کتب افض خواسته که ایشان را بر وفات خویش ملزم گردانند و انیمعنی بدیهی است که مقبول باشند آن امور نزد اهل
حضار چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی چندی از ان نوشتم کالشمس فی رابعة النهار پیداست
که علمای شیعه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسعه طعام مینمایند و حکم بر استحسان آن بزبان می آرند پس عجیب
که بر عادت خود جناب مجتهد بزبانی مدعا مجیب معیب را نفهمیده اند یا خود را بوادی تجاهل و تغافل برده اند و انیم از بعدا در سوم
ایشان است چنانچه ناظرین و سامعین این کتاب مستطاب الحاصل از انجا که علمای امامیه انحکم کرده بودند که توسعه
طعام را سنیان از باب مستحبات میدانند دلالت بر سرور و انبساط میکنند پس عجیب تر

الامام رافضه پیدا کرده و در مقام آنمردم را که کتب ندارند بنده آگاه گردانیدم و حقیقت اینست که چون جناب مجتهد
توسعه طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فقط لفظ حکم مذکور است
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس مقارنت
نسبت آن بتوسعه طعام ضروری نیست چه محتمل که تعلق داشته باشد بانچه قریب تر است بدان که طبل نوازی
و جلاجل زنی و تغنی بترانهای موسیقی باشد پس اولی را چرا از دست میباید داد و شبهه نیست که این امور نزد اهل اسلام
مقید بشریعت اند در مجلس ماتم معتاد و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظ الات شادی
و انبساط در آن ضمیمه باشد پس معین شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی بترانهای موسیقی است و توسعه
طعام را در عرف از الات شادی و انبساط نمیگویند و برین هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند و اگر
احتمال انضمام دارد که مجموع را بحیثیت جمعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور با همه چیزها چنین است و ایضا توان فهمید
که لف نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور و انبساط تعلق باید بتوسعه طعام و شراب الات شادی و انبساط تعلق گیرد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بسفاهت عین سفاهت مجتهد الزمانی خواهد بود معهذا امری دیگر هم بسفاهت او
دلیل است که میگوید که توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن میباشد در دهه محرم
و لیکن از انجا که آن روزها اشتمل سوگواری و ماتم داده حقیقة قرار داده اند قید سوم را چرا گذاشتند و دوازده روز
چرا نگفتند یا سه روز را از عاشوره مستثنی کنند و ناظرین در تحیر اند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته بالوازم و عوارضش ده روز از کجا معین توان کرد و اگر بملاحظه انسداد راه
آب و دانه است پس کتب معتبره شیعه اینک حاضر است دلالت بران دارد که جناب امام حسینؑ سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هرگونه حجت را برادتمام نمود و از مواعظ بسیار ارشاد کرد او در
جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من از رخ عقار از دست رود حضرت امام حسینؑ فرمود
که عوض آن نقصان نزد من است و نیز فرمود که چشمه بغیغ که معاویه تمنای اشترای آن داشت و صد هزار اشرفی
میداد قبول نکردیم بتو بدهیم چون سر باز زد حضرت امام حسینؑ دعای بد نمود و هرگاه شور و غوغا از لشکر یزید از حد گذشت
حضرت امام حسینؑ بحضرت عباس فرمود که امشب مهلت باید طلبید یعنی بامدادان بیعت خواهد کرد یا خواهد جنگید پس مهلت بعد قیل و قال
بهر سبیل حکم کرد و ان شقی حجاج تمیمی را با همراه چهار هزار سوار که دریا را بقابوی خود ضبط کن تا قطره آبی ندهند و بعضی گفته اند
که از روز هفتم محرم آب را بسته کردند و از حدیث امام صادقؑ که در کتب مقاتل وارد شده اند در منع
روز عاشورا را امر دلیست ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسینؑ و اهلبیت و اصحابش را روز نهم
محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند الی غیر ذلک و مخفی نماند که محدث نجفی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
امام میخواست که عمر سعد مطرود اگر ازین قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته البغیغ فی الحدیث
بعث امیر المومنین علیه السلام الی رجل خمسة اوساق من تمر البغیغة بیائین موحدتین و غینین معجمتین

فی الوسط یاد شمناه وفی الاخبار منیعة او صین بالمدینة غزیرة کثیرة النخل لآل الرسول علیه السلام وفی تاریخ المدینة
البغیبغة تصغیر البغبغ وهی البیر القریبة الرشا و البغیبغات والمغیبغة عیون عملها علی بن ابیطالب بینبع اول ما صارت
الیه وتصدق بها وبلغ جذاذها فی زمنه الف وسق ومنها خیف الاراک وخیف لیلی وخیف الطاس واعطاها
حسین بن علی عبد الله بن جعفر بن ابیطالب کل تمرها لیستعین بها علی دینه علی ان شرع ابنته من یزید بن
معاویة بالجملة کلام در توسعه طعام بود و تقسیم آن بر اهل مجلس عزا و بر ظاهر است که چون مجلس محفل عزا قرار داده اند
البته مقید بود بیکی از دعا [illegible] که مباحث دران نباشد و طپانچه بر رخسار با زنند و سینه را نکوبند
و گریبان را ندرند چنانچه از تفسیر و هم از کتب معتبره و درین اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
ازین غلط بلکه خلاف شریعت نبویه علی صاحبها الاف الصلوة والتحیة طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب و مستحسن
تواند بود بلکه معامله بالعکس میباید یعنی چون امام در عین مصائب رحلت دنیا بر لبیته و بدست ظالمین شهید گشته
و این مسلوب الفعل بعد از هزار و چند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیده و در زاویه غم و اندوه نشسته
مومنین و اتقیا و المونث منهم بالصلحی را بایستی خوان طعام مرتب گردانیده برای او فرستادن و اورا نیز بار
ضیافت خویش گردانیدن واز مجتهد بلادت کیش با عاقبت اندیش باید پرسید که هرگاه مستحب است که
لذائذ را ترک نمایند پس اطعمه گوناگون همه آتش زده تو حرام یا مکروه خواهد بود و بالهذا الا الاحداث من لدنه
فکل قدح یعود الیه والعجب که مجتهد هنوز نمیداند باوصف روایت اسناد کلینی در تفسیرش که هرگاه ام الائمة
و خلیفه بلا فصل را با گروهی وصل اتفاق افتاد که گوشت و حربی دو ما لذائذ را ترک کرده بودند و دیگر در
زنان نمیگرویدند ای غیر ذلک خواه جمعا خواه فرادی حضرت التیان [illegible] نقش بغایت
قصبوی فرمود فهیمه و آیت کریمه [illegible] الله لا یحب المعتدین نازل گشت و با اینهمه مجتهد چنین جهالت اختیار کرده باری
رفضه را باید بر ضرین و بر ادسان صورتی و [illegible] دل خویش را فدا کردن که این [illegible]
تن اینقدر در رسائل خویشتن یاد داشتند که احداث گناهی ست که باید در بیان معنی آن کفر [illegible]
گفتن و اداین جراعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند و از جاهلیت میدهند و مفاسد را مصالح تام مینهند
می ستایند و قلوب مقلدین خویش را اندکه چنین هفوات می ربایند نعوذ بالله من [illegible]
واگر او در تجویز معنی احداث شریک مرزین بود چنانچه از [illegible] رساله خصوص رساله المکاتیب [illegible] اوباصلاح
رسائل مرزین ظاهر است پس تناقض صریح هم در کلام او راه می یابد کما لا یخفی و برین تقدیر اگر دیده [illegible]
عشره محرم تنوع سببی پیش آید مثل نکاح مومنین با حضور مسافری از مومنین و توسعه طعام و اجتماع
اعزه و اقربا رو دهد باید که اینهمه مهمانان و میزبانان مرتکب کبایر باشند ببین که در کتاب مستطاب برای
کسانی که از اغذیان خویش چیزی می تراشیدند و پیروی آن می کردند چه نکوشنیعها فرموده
که مشهور است الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود باشد و [illegible]

وتیز زبانی وخود را از ان منزه دارند وبشرط الطاختیار که یکی از ان قوت قدسیه باشد ذات خود را منصف
کرداند پس مثل نه مشهور که خود را فضیحت و دیگران را نصیحت بر مجتهد چنان راست و درست آید که طابق النعل
بالنعل قال الله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ وایضا
مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الی غیر ذلک من ایات البینات والعجب که مجتهد در
فتاوای مجتهدین ایران هنوز ندیده و ملاحظه نکرده که طبل عزاداری را مستثنی کرده اند پس ان رسائل واحکام را نه
کار عوام کالانعام ست یا مجتهدین طعام بعد از ین انچه از راه بیخبری گفته و بطور استثنا آورده که اری عوام فرقه شیعه
میتوانند گفت الخ یاران انصاف بدست شماست عوام را فقط غیر از خوردن جا و سری زدن و نوع لعن بدگوی خواندن گاهی
احسان نگر چه پیدا نشد چون او بعد زیاد شمس الدوله رفت و معرفان گفتند نگاه رو برو ندیمان عرض کرد فدا
احسان مرثیه گوفت شود این جهان کس ست که آچار تعزیه میاندازد و همه کس خندیدند و او دمنا تر هم نشد
مقصود دانیست که غایت استعداد عوام شیعه چنین ست که مرثیه احسان الله خوانند و بدانند که نیم رئیس ضمیر که عائد
از تشبیهات و مراعات صناعت شاعری چیست انتد نیر سد فهم و ادراک شان تا به صحیح بخاری چگونه توانند رسید
الا به بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتهد الزمان نایب امام هر کسی رجحانی
لاجرم توان گفت که اگر این کنایه باشد بذات خود پس میتوان گفتن که این کلمه بی اختیار از زبانش آمد
البته از جای خود خواهد بود و فکر هر چه درین کتاب گفته همه از نشر جهل و عجز اگر چه او آنرا استکرف نعم
میدانند بالجمله چون این استنباط نیست مگر کار این مجتهد اکنون حال این جماعت از کجه بن انام باید
شنیدن که مجتهد برادر نه تنها بسم الله اگر فرصت مطالعه روایات صحیحه و شرح خواستی
آن بجمر رسیده بود که فاش بر رساله دیگر بذل القوه فی سنی النبوة بالیتی مشغول شد که آنرا با عدم
سلاست و سهولت عبارات فهرست کتابهای حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کتابها
سپر توان گفت تا مغلطه مجتهد از دیدنش بقدر سطری چند حل میشد و بعیان میرسید که استدلال مجتهد ابیت
بامر منسوخ و کسی که ناسخ و منسوخ را نداند چگونه از زمره علما شمرده شود بلکه برای او وعیدهای
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرویست که تفصیلاتش موجب تطویل و بیادهی آید که
مجتهدی درین بلاد از مجتهدان رفضه با وصف قلت علوم منسوخ را برای دلیل بر گزیده است
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانی را بحکم رب العالمین باتمی نگذاشت تا برسوم جاهلیت
چه رسد و نقد افاده و اجاده الشیخ فی بستانه ۵ که از لات عزی بر آورد که توریت و انجیل
منسوخ کرده اکنون حال انتقام بشنو که صاحب بذل القوه فی سنی النبوة می نویسد وفیها

بعد الفراغ عن غزوة احد وقع الامر بتحريم النياحة على الميت وخمش الخدود وشق الجيوب ونحو ذلك ولم يكن
حرمت قبل ذلك الا في ايام غزوة احد فلهذا ناحت النساء على قتلى احد ويبكين عليهم فلما سمع النبي صلى الله
عليه وسلم بكائهن قال ان حمزة لا بواكي له فناحت النساء على حمزة ويبكين عليه كما صنعن على قتلاهن ثم لما فرغن
عن ذلك نزل تحريم النوح يومئذ ونهاهن عن النياحة بعد ذلك اليوم كما صرح به الحافظ ابن كثير في
البداية والنهاية والعلامة الشامي في سيرته وفيها بعد فراغ غزوة احد مثّل المشركون بحمزة رضي الله عنه
فلما رای النبي صلى الله عليه وسلم ذلك قال لامثلن بسبعين رجلا منهم مكان حمزة فانزل الله تعالى وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به يعنى در سال سوم از هجرت شريف بعد فراغ از جنگ احد نوحه كردن
حرام شد بر میت طپانچه زدن بر رخسارها وگریبان دریدن وقبل ازین حرام نبود در عین
غزوه احد ازهمین جهت نوحه کردند زنان بر شهدای احد وگریه وبکا بر ایشان نمودند هرگاه رسول خدا گریه زنان
در انشنید فرمود که بر حمزه زنان نگریستند پس نوحه کردند بر حضرت حمزه وگریستند چنانچه بر شهیدان خویش
باز چون فارغ شدند ازین گریه ونوحه در همان روز حرمت این افعال نازل شد وحضرت صلی الله
علیه وسلم منع فرمود زنان را ازین نوحه بعد ازین روز چنانچه حافظ ابن کثیر فرموده در بدایه ونهایه
ونیز علامه شامی در سیرت خود در همین سال بعد از فراغ جنگ احد مثله کردند مشرکین حضرت حمزه را
چون حضرت صلی الله علیه وسلم چنان دید فرمود من هفتاد کس را از مشرکین مثله خواهم کرد یعنی گوش
وبینی شان خواهم برید مثلا حق تعالی نازل فرمود آیتی که حاصلش آنست که اگر مثله کنند همان قدر
باشد که کفار کردند واگر صبر کنند بهتر باشد برای صابران ومقام حیرت ست که در وسعت طعام
اینقدر گفتگو میکنند ونمیدانند که گریه وبکا وسینه کوبی در هرچه باشد وصاحب عزا واولادش را وبالذات
میشود وهجوم دیگران بالفرض وبالواسطه مثل مشهور ست که گرسنه را گریه هم نمی آید زیاده برین نیست
که غذای عمده حیات شد پس توسع طعام را تا خود صاحب عزا والمثل اول بخورند که مانع تواند شد واگر
حقیقه بپرسی معنی این مثل در عرب هم معمول نیست مگر یادندارے که حدیثی که کلینی در کافی متعلق
بماتمداری جناب امام حسین ع آورده وعنقریب درین اوراق گذشته وهنوز از اذهان ناظرین وسامعین
محو نگشته از انهم اینمعنی مستفاد نیست واگر جناب مجتهد الزمانی را در فهم معنی آن صعوبتی پیش آمد
که در عیش وکامرانی خود را منهمک ساخته اند حتی که در تابستان از در ماه مبارک رمضان محروم میباشند
کما سبق مرارا وبرطور امام الفقهاء والمتکلمین سید مرتضی علم الهدی ثمانینی چیزهای غیر معتاد از
راه غیر معتاد کما فی حواشی المختصر النافع وشروح الحدیقه در روزه زمستان خورند یا نخورند در
خلوت یا جلوت اما کارهای دیگران قبول فرمایند کما روی فی الثالث عشر من مجلدات البحار
عن الشعبی فی محاسبهم عند رؤس الاشهاد ولیکن افطار روزه تابستانی بمیوهای آبدار متعدد

نیح لبتہ اکواب فرستادہ اجراد اغنیا بر ضرورست بنابران ترکیبش بعبارت فارسی باوجود حل لغات از شرحش می نویسیم اگرچہ بکار معنوے نشد با این کم مایہ کہ ترجمہ بعضے از عبارات رسالہ قدیمہ بطور ترکیب نحوی از فاضل بدادے بار بار میخواست و ست و یا کم نکند کہ ماتم بفتح میم و سکون ہمزہ و فتح تا سوگ در بالاجتماع زنان برای غیر النساء والخدم عطف بیان ضمیر درتکمن ست الجمد بالفتح جیم و سکون یا دال بے نقطہ مشتقت السوق بفتح سین بے نقطہ و کسر واو و سکون یاے و ولتاہ بالفتح فاوت لہا لیست ہمزہ می نامند و شرب ان باعتبار نیست کہ اسراو اخل شرتی میکنند دے اشا سند و لغتا چون بضم جیم و سکون واو و نون در آن واقع ست جمع جوئے بتشدید یا قسمی از مرغ سنگ خوار کہ شکر و بال اسا آن سیاہ ست و جائز ست ضمیر راجع بجمع مذکر سے کہ از غیر ذوی العقول باشد اینکہ مفرد و مونث باشد و اینکہ جمع مونث باشد لم یحسن بجاے بے نقطہ و تشدید سین بی نقطہ بصیغہ مجہول از باب افعال ست الحسن بکسر حا آوازنرم و فوائد این حدیث بسیار ست از انجملہ آنکہ از روآن ہدیہ چنان ظاہر شد کہ در ماتم تکلفہا را نباید داخل کردن و درین بلدہ شیعہ تکلفات زیادہ ترمرسوم ست کہ در بلاد دیگر نیست کہ اگر از برگ پان و مانندان دست کشیدند با نواع لذائذ دیگر دست کشادند کہ گاہے در غیر محرم صورتش بدان زر و زینت از زر و نقرہ و نقش و نگارہا و رعالم خواب ندیدہ باشند از انجملہ آنکہ ظاہر شد کہ این چیزہا بمقتضا عید و سرور بودہ است پس طبل نوازے و جلاجل زنے کہ علماے ایران در رسائل عزاداری ماتم گذارے نوشتند کما مرت الیہ الاشارۃ بطریق اولے از اسباب شادی و نشاط خواہند از انجملہ آنکہ امام صادق رضی اللہ عنہ بجاے لفظ شہادت لفظ قتل استعمال فرمودہ مجتہد الزمانے برای چنین کس معتقد ناصب گشتہ و حاجت اعادہ باقی نماندہ بسبب آنکہ بحث مذکور عنقریب درین مجلد ہم گذشتہ و چون ناصبیت حضرت صادق ثابت ست فتعین الثانی وہو المطلوب از انجملہ آنکہ قزوینی ناصبے شارح کلینے اعور ترجمہ قتل کرد و بلفظ کشتہ شدن بلفظ شہادت آنچہ مناسب مقام باشد چو بحضرت امام حسین ع اصل الاصول شیعہ یعنی تقیہ را از دل زدہ بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند از انجملہ آنکہ حضرت امام صادق ع لفظ امراۃ برائے زوجہ حضرت امام حسین ع آوردہ حالانکہ از ہمین عبارت بے ادبے و بے اندامی نزد مجتہد شیخ الانامے سرزدہ حتی کہ از کتاب طعن الرماح او پیدا است کہ موجب کفر دانستہ و ایراد این بحث موجب تطویل ست فلیرجع الے نقض الکتاب المذکور الذے سمیتہ بنقض الرماح فے کید النباح از انجملہ آنکہ زوجہ طاہرہ حضرت امام حسین ع کہ در سفر کوفہ ہمراہ بود این زن کلبیہ ست نہ مادر معظمہ حضرت سید الساجدین یعنی شاہ زمان مشہور بشہربانو کہ حضرت رسول مقبول عقد نکاحش و انکاہ در عالم خواب بار بحان خود بستند و حضرت زہرا مشکل خلاف آیت کریمہ وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ در شب دیگر بر کشادند بار رفضہ برائے حفظ قواعد مخترعہ خویش در حاشیہ

مختلف الاقوال والاحوال اند و تاویلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند؛ اگر سر خود پوشند پا برهنه مانند و بالعکس
و صاحب وفات الاعیان نوشته که امام زین العابدین او را با غلام از او کرده امام حسین ع نکاح بست
و خلیفه وقت خطی لبته بشکایت نوشت و آنجناب چنان جوابے از قرآن مجید و حدیث شریف داد و افعال صحاب کرام
که مجوج شد چنانچه داسنے و در ذهن هیچکسے از رفضه که قصه های قدیمه یاد دارند و لطریق اولی نمی آید که خاتون
شهربانو تمامی دودان اهلبیت خصوصًا فرزند خود را در شداید مرض و نهب و غارت اشقیا گذاشته رنج فراق
بیغنه آید که در کتب شیعه از جناب امیر المومنین منقول باشد ؏ یقولون ان الموت صعب ؛ و انما مفارقة
الاحباب والله اصعب ؛ سعدی در گلستان گوید ؏ پای در زنجیر پیش دوستان ؛ به که با بیگانگان
در بوستان ؛ پس جناب امام حسین ع زوجه موصوفه را بجهتے و مصلحتے موافق روایت کلینے در سفر کوفه همراه نبرد و این آن
ماند که بعض از اولاد اناث را در مدینه طیبه گذاشت پس البته خال تو ان شهربانو همراه بود نه انچه رفضه گویند که او
بعد شهادت امام حسین ع بر ذو الجناح سوار شد و در کوه و دشت ری غیبت اختیار کرد یا معاذ الله خود را
در فرات انداخت و این موت را بر گزید انجمل که از کنیز آتش مستبعد ست الی غیر ذلک من هفواتهم و مراد
از قواعد مخترعه آنست که مثلا زن امام بیوه نمیشود فکیف که عقد او درست نشود و برزوجه محبوبه سید عالم
تهمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی با نتساب دختر تفسیر اهلبیت کافر شد کما سبق شطر این
خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند که علماے رفضه بنا بر یادسمعه که شیوه قدیمه قوم ست چنان قرار داده اند که
آدمی را باید که جویا ماند که حضرت ائمه هدات کدام روز خوش بودند و کدام روز ملول تا موافق ایشان زندگانی
بسر کنند و هر که از لاف و گزاف ایشان خبرے دیده نیک میداند که تا امروز ظاهر حال خویش را مطور ائمه
درست نگردانیده اند که بر هر کسے آسان ست تا باتباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد که مشکلترین جملهٔ مشکلات ست
افادات صغار و تالیفات لغاسنے و بحار الانوار مجلسی موجود و هم تصانیف دیگران نیز از قدما و متاخرین دال
بر آنست که حضرات ائمه یکی بعد دیگرے چنان افاده فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان مصیبت امام
زیاده تر میباشد بایمعنے که هنوز چشمش نگرانست که ملکش با دگرانست یعنے اهل خلاف بدان طرفه و
تنعم و اوج و ترقی باشند و ایشان هر دو بابای خمول در انواع غم و اندوه و اصناف مصائب خاک آلام و محن
بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شده اند از آنکه چو حال ائمه چنان بود اهتمام شادی روز شهادت فاروق
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چگونه آن را بجا می آورده و با آواز بلند صلا میداد جگر گوشکان خود را بمقتضای
احادیث زاد المعاد مجلسی که در بین روز بمیرد آنکه خانه را معمور دو صدمه برپا در شمار ساینده باید شاد چنان
کند الی غیر ذلک پس بخورند بار بار نعوذ بالله من خرافات الرفضه لیکن کسی نگفت که این صلا بست بلا
که جوانے بعد از شنیدن این مصائب لقمه از لغای بهشت برند بار دفکیف این اطفال از طعام دنیا پس از صغر سن
ازین بدیهات هم کور و کر شدند و نیز اهتمام روز غدیر چگونه ادا کرده باشند که نتیجه ان غصب خلافت و بیان

مفاسدش باشد کما عرفت از ارتداد تمامه امت یعنی اکثر ما سوای ارکان در حقیقت عذر بدتر از گناه است
کما لا یخفی علی من نظر الی هذا الکتاب فدک الحساب نتیجه واقعه کربلا رو نماید بعد از آنکه خلافت بدودمان
بنی امیه رسید و ظلم اولین ایشان عالم را ته و بالا گردانید کما فی نهج البلاغه بالجمله چگونه بعقل کسی رسوخ یابد
که بر خلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در احیا و ملول سیوفیما الیه پرستش روند بلکه
لوازم عید را بلا تقیه بجا می آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب عطر و لقای احباب
بیان می فرمود بلکه منادی میگردانید که این روزها همانی چنان آفرین است و لیکن یاد می آید که بر زبان
مبارکش گاهی جاری شود که درین ایام که عمر مقتول شود هیچ گناهی بدفتر مندرج نمیگردد و بس شوره شوری
و بلکی را باید دید که آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر ریش می آید و قبل از نیم روز چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت همه صورت استراحت برای آل عبا بهم رسیده باشد امروز در آن عالم نورانیت و ضیا دهان شیون ماتم
و بکا است اگرچه زندگی جناب سیده و دیگران در غم و رنج غصب خلافت و فدک گذشت اکنون حال بمقتضای
کتب معتبره بر نقشه انیست که در عالم برزخ نعرهای رستخیز شکل و شیون صور برپاست و بار بها بالعرش
خداست که کسی از شیعیان هم نمی آساید بلکه فرشتگان تسبیح و درد خویش را ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید و در احادیث الیه که در کتب مقاتل و مصائب مبین است یاد نداری
که جناب سیده با وجودیکه قبل از ولادت امام حسن راضی برضای الهی بسبب شنیدن نتایج و ثواب ها بمقتضای
این شهادت شده بود چندان نعرهای جانکاه میگردید که ملائکه از تسبیح الهی سست بر میدارند و شریک این ماتم
میشوند و صورت سکوت رو نمیداد تا بحدیکه جناب رسالت مآب با چشم گریان و دل بریان رو فوق می افزاید و
بار بار میفرماید که ای نور چشم من یکی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را گذاشتند بلکه فراموش کردند و در آن وقت
گویا العالم بهوشتی این سکوت رو دمید هر بار همان حالت رعود میکند بلکه با انصرام ساعت و ساعت قیام
حال و نعره جانکاه در پیش است و در عالم حشر آنچه در خصوص محشری برپا شود و داور بیاورد کسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمیع نماشته و واقعه شاه شهیدان را بر یکتائی بر روایات صحیحه و احادیث
معتمده خواهی دید که تا یک در روز جناب خامس آل عبا با اهلبیت و تمامی رفقا محصور شد بعد از آنکه سفر آنجناب
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی برضاء هدف تیر قضا در پیر لشکر سحاب رئیس المجتهدین
معاد هند میرفت از کجا بکجا با وجودیکه در زلال کتاب منزل السماء آنچنان برآمد که بارها دانستی بازجا معین مقتلها
متفق میگویند که قتال از هر دو طرف بود در رفیقان و عزیزان امام بعد از دستوری هزاران کس را از لشکر
شقاوت اثر بکشتند و چون آنجناب ذو الفقار کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین بر ابر هم زد حتی که کشتگان از جناب امیر
نتوان کرد و قیاس کن که از دست او در کتاب ماست میگوید که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب
از یاد مردم رفت و دیگر علما نیز همچنین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار توانکرد و عدد لشکر ملاعین را

از سوره پیامده ابو تحفه در مصحفی که نوشته زیاده از شش صد هزار ضبط کرده که یکبار از اسکندریه بار آوردند
هیچ کاره شد حیرانی انیست که ما حفص لشکرهای ملاعین تنها چنکید ند و بخیال نیامد که بهیئت مجموعی این هفتاد
و هشتاد کس یکبار بتازند و جمعیت معاندین بنیات النعش سازند و مصرا اصلی شان رسانند که دین معقول
تهور هر کس نیز با تناهی رسید شاید مقصود عجلت در شهادت باشد لیس بو به بیابا دیگر چه معنی دارد معاذ الله
گویند پادشاهی همراه جماعتی کفن پوشیده و بمقابل جمهور آمد و جوانان گم شده بیر ترسید که گاهی اینقدر
پریشانی نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن سن آید و این از بهر گفته شد
و همچنان واقع شد که در هزیمت دقیقه باقی نماند و لیکن هزار جهد و مشقت تردد
یافت پس هیچ وقت امام غائب الدار و از دیگران با وصف امتداد هزار سال
متواتر ملاحظه کرد به اصول شیعیان نگر صاحب بصیرت و البصار باید دید که چه بلاها از دست
خود دیده قطع نظر از همه چون از زبان ما در معظله این کلمه برداشتی و درستی او برآمد که باز دارم که غلامان حیاکران
عباسیه محیط گشتند نوبت بقاعضی شوراب رسید بروایات محدثین کما اشرت الیه سابقا و لاحقه هرگز جرعه
نچشید و چندان صبر برگزید که ابهیم نداست که این واقعه چه چیز انیست حال امام زکیسی حیا غائب الدار که
اگر بفوج خود اشاره میکرد از انجا تا خلیفه عباسی شام را الصبح نشیخ و فیروزی امام بدل میکرد ند به صبر
و شکیبای او را باید سنجید و اگر کسی در جمله صابرین حقیقی نام حضرت ذی النورین دا ماد حضرت رسول الثقلین
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببر در رفضه از غایت جاهلیت جلا از پیکر النسانی بجاده تاریخ مرگ بیر
د بهقلسی داخل میشوند حالانکه زمانه مصایب او را چهل روز بلکه زائد هم گفته اند و علاما نقش از غایت
استقامت ایمنداران بر جگر میفشردند و اهل مدینه دستوری قتال میخواستند و او قبول نفرمود معذلک
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تزلزلی بیرامون خاطرش راه نیافت و مطابق تقریر
سابق و لتصریح علما هند و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت بیچاره چه سید السنت که
لقب زنی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که بترسی از علم شان غائب بود کما لایخفی علی عقلای عالم
بعد ازین مباحث و اعتراف علمای امامیه که ما باتباع ائمه معصومین ما موریم که از ستر شان منبسط شویم و از غم واندوه
شان منقبض گردیم و حال عیاء ائمه معلوم همگنان شد پس یکی از رفضه در دنیا هم مصداق کاالیموت فیها و لا یحیی
فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا ان هذا شیء لا یسمع و لا تری سبحان الله ملت اسلامی را فریقین مطابق
احادیث رسول الثقلین صلی اعلیه و آله و سلم سهل و کشاده دانسته اند کما فی النهایة الاثیریة
و مجمع البحار الهندیة و البحار المجلسیة از جمله شان محدث نجفی که فخر الدین لقب او نهادند در مجمع البحرین
و مطلع النیرین نقل میکند بالعثت بالرهبانیة الشاقة و لکن بالحنیفیة السمحة هی بفتح فسکون
المسهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج اکنون شریعت غرای مصطفویه برتحقیقات نواصب بیدین از ملت یهود

کوی سبقت در ربوده ای ابن سبا اینهمه آورده لیست؛ مگر شاید بمقتضای ظرافت ظرف فاضل ملا دوپیازه بانه علمای رفضه از در متعة النساء در آیند و سعت مثوبات از آن چنانچه بعضی از اکابر ایشان سر بمفر افتخار بدان میکردند و امید همراهی امام غایب لدا رمید اشتند بیان کنند پس علمای سنیه سنیه را باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خط فیض باطنی را ز پیشتر از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان را بنمایند **قوله** و علاوه بران انچه مجیب استادان آن بطرف ما نموده و اقبح ما اشنع انان در میان اهل نحله او شایع ست الخ **اقول** مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص ست بویتره متکلمین یعنی علمای شریعت و قیل و قالش با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چندی یکی از انجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور اشراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاضت تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات متکلمین متعلق با دله شرعی ست و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و متوهم نشود که ایشان مذهبی ورای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب فتوحات که سر دفتر این گروه و زبان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله منفرده در عقائد دارد که مقصودش از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش ست و من ایمعنی را کرامت آن بزرگوار میدانم ورنه هزاران کس از علما در ما دکه آثار اقدامش میروند و کمال حسن عقیدت یاد دارند ملحق بجماعتی میشدند که از ره متحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول شان همین ست که اهل کلام از اهلسنت در معتقدات خویش نوشته اند مثل نسخه و نسفیه و عضدی علامه و تفتازانی و علامه شریف جرجانی و دوانی شرح و بیان داده اند و قس علی هذا از رساله تقی و غیره هویدا میشود که اصلش از حضرات اهلبیت ست علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلترین مشکلهاست هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و لهذا انتقال آن می نمود بعد ازین تقی مجلسی پدر باقر عسیل هر جا که را طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا مسدود گردانید و پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران برانچه ما فرموده اند حتی که تصوف او کرده خویش محصور فرموده ولیکن پیر دهقانی از جهت قلت علم و معرفت و فرومایگی آنطور را بخیال خویش بنا ورده و تقلید پسر ملائقی اختیار ساخته که پدر خود را در رساله لیلیه بظلمت نفاق منهمک دانسته و در کمینگاه مترصد نهب غارت اعتقاد میکند لاحول ولا قوة الا بالله دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور التصوف حظی ندارم و از انجا که در کتب درسیه اوالا منهمک بودم و باز بحسب ضرورت که شیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی قاضی گذشتگان نور الله مرقدها حوصله تصنیف زاید الوصف یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی الحاج دوستان مرا بدین وادی کشید که قلم بدست گرفتم و هر چه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتم و کسی را که در کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد نیافتم و یقین انعمی ندانستم که علما خواهند پسندید و از بخت و اتفاق چنان واقع شد
که خادم گل یاسمین نماید پس فرصتی کجا بود که ریاضتها کشم اگر بالحاح دوستان بخدمت بزرگان نشستم چنان
خالی شد که بعد از گذشتن عمری در توبه نصوح و اختیار اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خطی از بین
امور باطن توان برد پس چون در انتخاب تسوید و تبییض فرصتی بهم رسید و چنان سامانے پدید نیامد که دیگر
از کارهاے مذکوره بر کسی گذارم که باستعداد خود سر انجام آن عهده بر دهد بسبب تنهای نتوانستم
که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون این طریقه نمیدانم چه بگویم مگر همین مقدار
که فقها و محدثین و متکلمین با این اعراس و قبر پرستی را تجویز نمیفرمایند پس هرچه مخالفت ظاهر شریعت باشد باید گذاشت
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دهلی آسوده اند که
فرموده اند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت از دست نیامد در شریعت خواهی زیست
و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر برے و دنیا را بفردوس شبیه
و دین را بجری چون این امر ممهد شد بتقریر مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو درین مقام
این بود که علماے رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علماے سنت و جماعت
سخن دراز میکنند گاهے میگویند که ایشان بجهت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعه طعام در روز عاشورا
بر اهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زمانے میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس فاخر
و مالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک مما ذکر فی ذوی الفقار و امثاله پس مجیب مصیب بر ایشان این امور را
به اشارات و کنایات موافق گنجایش در رساله قدیمه طلب نمود چنانچه بار بار دانستی زینهار به اموریکه اختلاط
بتصوف دارد نپرداخت پس مقام حیرت است که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر افعال و اعمال صوفیه شود و وجد
و حال را شروع کند و الحال آن البدعة انما نمات تبرک ذکرها کما افاده ابوه المشهور فی المکتوب المعروف
عینون ارسله الی رشید المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه پس آنچه نوشته که ایا نمی بیند که در تقریب عرس مشائخ صوفیه
معمول است که خلق کثیر از فقرا و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده بتوهم دلالت کریمه
خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بر قبور پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان داد که این امر را از کتب فقها و مسائل
فروعیه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانے بر خلاف عادت
خویش رجوع بکتب ایشان آورده بود بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب چنین روایت آ
کرده و فتوری داده که اجتماع مشائخ و فقرا که در اعراس صوفیه لباس های فاخره و جامهای رنگارنگ
معطره در مجالس معظمه و استماع ترانهای مطربین بتاریخهای وفات مشائخ کبار و زیارت هر دیار
جائز است بلکه مستحسن و مستحب است و تا امروز درین امر بعضی از علما تا خذر و تعداد و از هیچ کتابی بعرض ثبوت
نرسیده کاش اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره اکتفا مینمود پس دست بر عادات و رسوم از سعه متاخره که

لغنائی از ریا و سمعه بنا شده و از ایجاد و اختراع عوام بود چانداختن مجتهد را که بدون ملاحظه ماخذ از اداء شعر عبید بیچیزی
در کتب کلامیه و فقهیه ننگارد و زیبا نباشد بخلاف کلام مجیب معیب مثلا نقاره عجز او بار و سرود و مزامیر بابستر انغمهای
موسیقی در کتب تالیف کرده اهل ایران جابجا موجود و کتب و رسائل مجلسی خاتم الفقها و المحدثین و المتکلمین
استدلال بآیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد نیز بطمطراق رانمود و پس کجا ذکر مجالس فقه او احداث ابدعیتها
بر قبور مثل کتب الزیارات سنت و مشایخ و بی اشعار باجدان کردن کجا امویکه مجیب باقوال فقها اشاره نموده و مجتهد درین
انقلاب بچه گفته هانا اواز گنبدی باشد که بی اصالت محض تواند بود زیاده برین نیست که از آواز گنبدی قرار دهند که
نشمن جناب مجتهد الزمانی ست ایضا و بخصوص امری دیگر ست بیانش بر سبیل ایجاز و اجمال آنکه از مجالس قاضی
رطل بوق که پیر پسر هاست در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلیه عناد و الاسلام آنرا ندیده بودند چنانچه از
عبارت ذو الفقار توانی یافت و عبارت اینست که نویسنده نماند که کلام این بر تقریر صحت و صدور آن
فاضل مذکور بقادح مقصود او مفید مطلوب او نمیشود الخ که در جواب مقدمه ششم ست ظاهر ست و حاصلش اینست که در ترجمه امامیه
ذکر کرده اند یکی جمعی باشند که علوم ظاهر حضرات ائمه را بقوت درس و تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان
معتبر آنست و جماعتی دیگر اند که بعلوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت همین آنست و فرقه اول
شیعه موسوم اند کمتر اند از درجات عالیه از فرقه ثانیه که مومن محض لقب شان ست و رفعت منازل و کثرت
فضائل شان در مجلد اول بچشم عبرت بین دیده و در میزان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطل بوق که مولای
این پدر و پسر ست چنانچه از تالیفات ایشان بظاهر و رتبه او نزد علمای با نخفامی ماند که در جواب کتاب الشیخ
یعنی احقاق الحق مسمی باسم نقیضه جهرت و معنی او در اظهار ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بدان درجات قدسیه
بوضوح می پیوندد و درین دعوی نیز بر عاقلی بر راستها موجود و مقصود ایشان می چنند که انیقوم دیده و دهن
طائفه شیعه از انصاف دشمن بدین روح رسد حالانکه هنوز نفس تشیع و در حضیض مذلت گرفتار اند بهره بند
بجنبه بالجمله از کلام ملیح او اختصاصی باهلسنت از راه مسخریه و استهزا ظاهر میشود پس تعرض بمضامین کلمات قاضی
مذکور را سان کردم تا استهزای او منقلب گردد ایضا از اعتقادات قاضی مذکور ست که جمیع صوفیه سنیه
تشیع داشته اند و چگونه ندارند که بدرجات عالیه اخروی مختص بفرقه شیعه ست پس هیچ سنی صوفی نبود
مگر فرقه نقشبندیه بر تصریح این مفعل شیعه امامیه در انجا که آغاز مجالس المومنین اینست که همیشه اهل تشیع
از زبان جناب مرتضوی تقیه میکردند و نیز از ان کتاب واضح ست که خود امام الائمه در خلافت خویش
تقیه میفرمود و طور امامیه در لباس اهلسنت و اعتزال بود خوب میدانی که اهل اعتزال بالاخره فی با نماند و بمقتضای کثرت
بدعات در زمانه اخیر شیعه را روز بروز ترقی ست و جناب امیر در وقت شهادت معاذ الله در اظهار کفر جهد بلیغ
فرمود کما فی جامع الاخبار لمن هو مثل صدوق الکواذب لا شرار پس توان گفت که باعتبار اصول موضوعه امامیه
همه مخلوقات کثیره که لباس نفیس پوشیده و استعمال عطریات نموده بتوهم دلالت کلمه خذوا زینتکم عند

کل متجلد بر قبور جمع میشوند و قوالان در ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات شادی
و نشاط است غزلهای که مشتمل بر مدح حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پریرویان بی مثال و مه‌شمائل
شیرین مقال است میخوانند رفضه باشند نه اهلسنت فکیف که غیر از نقشبندیه کسی در عالم شهادت صوفی
نمانده و ایشان از محافل مذکور البته اجتناب میدارند کما لایخفی من بعد گذارش است که این حرفی چند بود
در علو مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل بوق اتفاق افتاد ورنه او بدر ورقهای بسیار
را از مجالس المومنین بذکر مجاهدان مشک آگین گردانیده که در کتاب صولت حیدریه بخدمت مجتهدین
پیشکش نموده‌ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته‌ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
مانند بزرگان خویش از علامان و معتقدان شان بکمال اخلاص و مزید اختصاص است انست حال مولی
و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه ابو رطل بوق جمعی لاتحصی باشند که خاک پای صوفیه را
بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام ینجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رود و بدخواه
بطور اکتفا بمضامین بادیدن عبارت رساله مذکور که جا بجا عبارات آنش در تالیفات خویش نقل کرده بودم
ورنه امروز آن رساله نزد من نیست که یاران از من گرفتند و با وصف طلب و شدت ضرورت ظلم کردند
و برای ناموری خویش نگاه داشتند که از اسرمایه گردانند یقیناً مضامینش را در جواب المکتوب خیر مجتهد اکنون حرف میکنند
و از مکاتیب مزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمة المکاتیب است میکوشند بدانند
که از افادات شان است پس صبر و خاموشی فقیر را باید دید که با وصف آن احسانات که در دیباچه حدائق
آن بزرگ روبرو دی مزین چه مواد دشمنی درباره من بافترا ریختند و آنچنان مکاتیب که مبین حال او است
در مباحث فریقین نزد من برای حفظ ناموس او مخفی بود مگر چون صدر اعلی خادم حسین خان
و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کردند و مدلل نمودند تاکی این مکاتیب علامی در زاویه خمول مخفی
خواهد بود که بالاخر روزی از غایت صباحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد و پس بعد از سفر مزین که مرحوم
راید گمانی خواهد بود که اگر واقعی بودی روبرو دی کاتب ظاهر میکرد و در پنهان داشتن غیر این غرضی
نبود که آن بزرگ رسوا نشود و لیکن چه میباید کرد که خود میدید دیده خویشتن و شاید که بعد ظهور مکاتیب جناب
ورزد و بحقیقت پی برد که مزین چند مایش او را نقل مجلس میگرداند من بعد چون مزین میداند است که گفت
که الصوفی لامذهب لکمافی الرساله المذکوره پس احسانی چند بعمل آورد که صد را بیشتر ابا شد و چندان
درین دام و دانه پابند نمود که خود مینویسد که اگر مفلس نمیشد او در تالیفات دستگیری میکرد و حق است
که در تسنن او شبهه نیست ولیکن بیچاره مغلوب شد بجهت سما و در دل فرمائشات اهل و عیال از ارتفاع عمارات
و تزیین مکانات که بزرگان گفته‌اند ؎ هرچه هست از فتنه پیر و مرید هم ز زبان آوران پاک نفس ٭
چون بدنیای دون فرود آمد ٭ بعسل در بماند همچو مگس ٭ از اینجا ذکر قدمای رفضه که بانی مبانی این مذهب

اندر میان آمده بود بنا بر آن باید درینباب هم اندک تتبع نمودن که هرگاه میرزا مخدوم شیرازی در نواقض گفته بود که اینطائفه از صوفیه انکار و اعتراض وارند قاضی رطلبوق که مولای مجتهدین لوق ست و در مصائب خود هیچ و تاب بسیار می خورد در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح فصوص که نص النصوص نام دارد و غیرها از تصانیف بعض علمای شیعه ست و در رساله اوصاف الاشراف که محقق طوسی تالیف کرده و کلام امام ربانی کمال الدین بن میثم بحرانی شارح نهج البلاغة و همچنین کلام استادش علی بن سلیمان بحرانی بنیات عادله اند بر آنکه صاحب نواقض راه دروغ میپیماید و میگوید که شیعه منکر صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی انمعنی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی حقیقی نیست مگر صوفی

این خلاصه کلام رطلبوق پیشوای مجتهدین لکهنو بود در حق صوفیه دیگر دانی که امام همام رطلبوق کیست این همان امام قمقام ست که در شرح نهج البلاغة بعد تاکید انمعنی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلمه حق خواهد گفت رضای جناب سیده را نجه صدیق گفته بود درباره فدک آورده و شیعه و سنی را درین قصه که دست سخن دراز کرده مجهول گفته و تو نیک میدانی که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط و این امور در مقامات دیگر هم گذشته تا بیدار باشی و غفلت نکنی و نیز درینجا باب فقیر آنچه بتصوف تعلق دارد در رساله ملا تقی مجلسی پدر باقر علیه ما علیه که بر فیضیاب از جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه تعالی نقلش گرفتم که جیخ و بازی صوفیه را که در حال وجد ایشان را هم میرسد بر محامل صحیحه فرود آورده اند که انیقسم حالات از ایشان بسبب ملاحظه جلال احدیت بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که در وقت ورود تجلیات دست خود را بلند کرد چون از آنحال افاقه حاصل شد باعانت اصحاب آن دست را بزیر آوردند تا بزیر آوردن مانند بلند گردیده بود نباشد و قبل ازین انیم ازین رساله دانستی که ملای مذکور صاف صاف قرار کرده که طریق تصوف راه اهلبیت حضرت خیر الانام بوده و از اینجا که موصوف بریاضت شاقه بود و غیر از مومنین ممتحنین و صاحبدلان از ریاضتین کسی را بر نگزیده و از حماقات علمای ظاهر خویش این سعادت را بر شمرده که ایشان از جهت سلب بصارت سلمان که رکن اول مذهب ماست مجروح کرده اند و همراه او قنبر و غیر او را که صاحبدلان و ریاضت کشان بوده اند از دائره و ثاقت بدر نموده اند از افادات مجتهد الزمانی ست که در بعض حواشی خویش در امثال اینمقامات نوشته و خطا و را ایشنا سم چنانچه دانستی سابقا بعد نقل عبارت علامه یافعی در باب شیخ اکبر آنکه جماعتی او را بجهت مضامین فصوص گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرح رجال در کتب فریقین متداول ست و التقدیم للجرح علی التعدیل کما تقرر فی الاصول الی آخره الغرض چون مضلین رساله ملا محمد تقی ده کبه باقر علیه مثل خار مغیلان میخلید جیخ و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از آن قبیل بود که قاتلوهم حیث ثقفتموهم که هم صوفی ملعونست و هم کسی که مایل بایشان باشد پیر دهقانی و ذو الفقار اتباع او کرده و در سایر احکام اخروی و دنیوی برای شان جها گفته چنانچه تفصیلش از صولة حیدریه علی المجوس القدریه که جواب فرقه الصقاعقه بست

بقدر ضرورت از بعض مهمات پیر طریقت بشرح تحقیق خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهی آنست بالجمله چون از کتب معتبره امامیه خصوصا
رساله فارسی ملا تقی پدر باقر مجلسی معلوم شد که حالات صوفیه را که بملاحظه تجلیات قدسیه میدانند و از از مدارج عالیه
صوفیه میشمارند و این بزرگان راغب به اسرار اهلبیت نبویه علی صاحبها الاف التحیه میپندارند پس مجتهد را چه مناسب
بود به حال و قال صوفیه طعنه زنی کردن فکیف که سطاطین او بر شیعه متوجه شوند نه اهلسنت سینه چنانچه دانستی
که بر تصریح مولانا آقای او همه شیعه اند لاجرم توانگفت که مثل مجتهد الزمانی مثل فیلی شد که لشکر خود را شکست دهد
و پامال سازد و امر محقق اینست که بنده در ایام تدریس کتب درسیه در بعضی از اوقات این امور را آزموده ام
در زمانیکه بگورکهپور بودم بسی طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس می نشستند ذکر بزرگی میدیدند که در آن دیار
بعد از یکدو سال و در سیر مؤید همراه قوم انگریز می آمد و حبس و قتل مردم بر فتوای او بود پس اشتیاق از ترغیب
و تحریص ایشان یوما فیوما بلکه ساعة فساعة می افزود که آن بزرگ وقتیکه در وجد بجوش و خروش می آید بر هر کسی
که از اهل مجلس نظرش می افتد او از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود و من میگفتم که اینهمه را بار بار شنیدم حاجت تکرار
و اعاده باقی نماند و لیکن مدعی اینست که هر وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن و بخدمتش باید رسانیدن تا ببینیم که در من
نظر فیض اثرش تاثیری می نماید یا نه حالانکه چون در مجلسی حیاناً اتفاق میشود و شخصی یا دو از حزین غزلی میسراید یقیناً و قطعاً
دلم متغیر میشود لیکن هیچ و باری مرسوم مانع میشوم و برین امر قادر بودم الغرض بمتغیر بعد از تدریس این امور مذکور
میشد و دل بلقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او بگوشم خورد و این مجر میمون مرغش در آغاز تشی نزد
من جمع شدند که امشب مجلس منعقد میشود بالضرورت قدم رنجه کنی و فرصت را غنیمت شماری و بعضی از ایشان
بخدمتش قبل از ملاقات رسانیده بودند که فلان درباره بعضه سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه دهلوی
قدس سره العزیز است مناسب آنکه چون ملاقات دست دهد بالضرورت مطارحه این امر دائر شود حالانکه سر من
در مناظره فکر نگرده بودم بلی بر ضای همراه این طلبه صحبت بهم رسید و محاورت اشتیاق و مزید شوق در میان آمد و بنده را
در امر موعود انتظار شدید رو داده تا آنکه غالباً نصف شب گذشت و چون نظر این دیدم که آن امر بر حذا من
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم و چنان یاد می آید که بار دیگر هم نوبت افتاد لکن همان آتش در کاسه بود چون
صبح شد و این طلبه بدستور سابق جمع شدند میگفتند و اویلا واحسرتا که بعد از برخاستن مجلس سماع انعقاد یافت و بر تنفر
از حاضرین جوش و خروش بود یکی از ناقلین میگفت بحالمن باید نگریست که در نشست و برخاست و غلطیدن و
واقتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بلی می بینیم و عیان را چه بیان لیکن سخنی که درین حسرت و افسوس گفتنی است
آنکه اگر من میبودم بعد از شنیدن ترانه غزلی متغیر میشدم و لیکن از محرکات البته طبیعت خویش را باز میداشتم و
این تفسیر جلالین بر سر شما می نهم را ست بگوئید که اگر شما در آنوقت از این امور خود را باز دارید ممکن است یا نه پس تاکید
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر ما نیز همین قدر است و بی اختیاری محض نیست و از اینجا بوضوح می انجامد که غالب
اوقات درین زمانه خبیثه و در بعضی مجالس صورتی و مناسبتی چنان بهم میرسد که آدمی میخواهد بغلطد و بار

پهلو به پهلو بگردد و لیکن عنوان بحث بحول فالزام بود مقالات علمای معتقدین مجتهدین ذکر نمودیم و از اسکات
و افحام مجتهد فارغ گشتیم و البته در مقام شکرگذاری توانم گفت که حق تعالی مرا ازین امور محفوظ داشته که عهده
شکرش بدر نتوانم آمد اما آنچه از حاضرین انجالس سخنی بر زبان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین مردم
سخن ندانی آخره پس اول باید امرای لکهنو را التعلیم تلقین فرمودن که من بچشم دیدم و ثقات هم مشاهده کرده اند
که روسائی لکهنو جمع میشدند و این تعظیم و تکریم بجا می آوردند و حکایات سابقه در خانهای مجتهدین برگذشته
و معتقدین چنین گفته اند که ع هر دیار که رفتیم آسمان پیداست :: چون امرای شیعه چنان تکریم و تعظیم روا دارند
معلوم نیست که نتیجه بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد و از ایشان جاریست یا نه تکلیف برای نواب
شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند و نماز مذکور بطور ایشان میگذاردند و بجنب
حضرات راشدین بگوش میکردند و لیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف سنی فکانما
صلی خلف نبی که از من لا یحضره الفقیه واضح تواند بود و الی غیر ذلک و آنچه در احادیث دیگر هست قبل ازین نوشته
که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان و کثرت اختلاف که یکی مر دیگری را دفع میکند پر ظاهر است
بعد ازین مخفی نماند که کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر هم زن تار و پود ذو الفقار حانک امامیه در
ابحاث تصوف هم بعنایت الهیه کتابیست جامع بسبب آنکه پیر فرتوت لیسنده لعاب عنکبوت تصوف را
در رساله مذکور بعیوب حضرت علامه دهلوی شمرده و اوضاع و اطوار صاحبدلان صبح نفس و طریقت شناسان
حقیقت رس ابتذلت و رسوائی نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال تمنا
درخواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین و محدثین از انحضرت آورده و در کتب فریقین مدون گردیده از جمله
علمای شیعه مولف مجمع البحرین در ماده سکن میگوید و فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین پس البته نمیباید که اهل زهد و قناعت و خضوع و فقر را بحقارت به بیند
خصوصا خاندان علم و مشیخت را حالیا ناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه درین مقام آوردن تا برای مزید بصیرت و فراست
دانشمندان روزگار بکار آید و بمقتضای قول بزرگان ع یارب چنان مکن که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود و بار شد
از فرومایگان و عمر پدرش بسر گرد و در صحبت جولاهگان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه اورا بنظر استحقار دیده بود بحق او
قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مرقوم است خانه او مورد قناره بود و شان بود داد بجر و توسل ارباب کبر
مصداق بیت گلستان ؎ چند باشد چو جسر بغداد ش :: آب در زیر و آدمی بر پشت :: از جهت شیوهای
دلبری و دیترهای دلداری خود پا بر زمین نگذارد و بجهت علو کعب همکسی را از هوشان پیشه های طرازی
شل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قایم مقام این شهر آشوب بازندرانی باشد و با اینهمه در کتاب مذکور چنین یاد
دهر زده درائی را انبیا دهند و اینهم مانند رمی فی الظلام در کمال بیخبری خیره سری بوقوع آرد و سرمایه امتیاز طلب
دیابس و طور جمع تلفیق میشود بدست نداری پس در آغاز رساله ذو الفقار نداند که مصنف تحفه کیست ترقی غریب اندر ابتدا

بعد از آنکه از جمیع سنی نعم خود فارغ شد میگوید که اما صوفیه پس مذاهب تمام مختلفه دارند و چون اکثری از اهل آن بمباحات
متعرض شده اند لهذا به بیان بعضی از اصول و فروع صوفیه که اکثر شیوع دارند و گاهی بلباس تشیع آمده عوام
شیعیان را گول میدهند کمترین نام مقتضای ان الامثال مصابیح الاقوال میگوید که چنانچه ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی
را که معتقد که دلالت میکند رساله لیلیه این مجنون پیر خرف بدانکه لباس تصوف باعتراف علماء ایشان و پسر بلکه خود
پوشیده و پای کوبی و وجد در قاضی اختیار کرد و لیکن با اینهمه اختلاف و رنگارنگی صوفیه کمتر از شیعه بود که عدد آن
زیاده از صد فرقه باشند حتی کاملیه و ذمیه نیز که مطاعن سید انبیاء و شاه اولیا بیان کنند کما فی کتب التنقید مثل المنهج
وغیره این حرف گفتم و رجوع کردم بذکر عبارت رساله ذو الفقار شرر بار مجتهد حال الهندی نایب امام نرگسی بکیده حرف برای
توضیح و بیان می افزایم و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن مع ده علم مخالفت شیعیان بر می افرازند اگر چه لال کتاب
موعود بحفاظت و حراست باشد آیة المهدی مصابیح الدجی اکتفا مینماید پس بباید دانست که آنغوی فی کتب است
که قائل بوحدت وجود باشند و حاصل آن مذهب اینست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
تعالی است و فرق اعتباری نیست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه و سلم گاهی
بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بباد و عالم را بامواج و گاهی خدا را بگل و
مخلوق را بکوزه و گاهی او سبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج است و گل عین کوزه و مداد عین حرف
همچنین خدا عین خلق است و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند و رقص میکنند و وجد و حال از آن می مانند و آنرا از جملهٔ عبادت
میدانند و از جملهٔ اشعار بزرگان ایشان اینست ؎ با مریدان آن فقیر محتشم ٭ بایزید آمد که یک یزدان منم ٭ گفت مستانه عیان
آن ذو فنون ٭ لا اله الا انا ها فاعبدون ٭ و هم از آنجمله است ؎ نیست اندر جبه ام غیر از خدا ٭ چند جوئی در زمین
در سما ٭ و هم از آنجمله است ؎ در ذات صفات هر کرا باشد شیر ٭ هرگز نبود در نظرش صورت غیر ٭ در مشرب او یکی شود
باده و آب ٭ در مذهب او یکی بود مسجد و دیر ٭ صاحب فتایح سیبندی صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره الشریف
میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدائی که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن خدائی
که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته اینست فرد ؎ تو ذاتی و خدای پاک هستی ٭ بت صورت
بیکره در شکستی ٭ و هم از اشعار ایشانست ؎ گاه کوه قاف و که عنقا شوی ٭ گاه خورشید و گهی دریا شوی ٭ و از جملهٔ ابیات
فرید الدین عطار این دو بیت است ؎ خود پیمبر شد پیام آورد ٭ گشت خود کافر نمود انکار ٭ خود کند ساز بر گناه که هست
خود کند باز توا استغفار ٭ و محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود است و در فصوص خود را افضل از انبیاء نمیه
و خود را خاتم الاولیا شمرده بجناب حضرت صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی فرعون را
طاهر و مطهر میداند و ابی بکر متوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت اطهار بود بمرتبه که کارکنان خود را حکم نمود که نشان
قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و آنجا کشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که یکی از
سرگروهای اهل تصوف و تسنن است گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر ایشان است

ور غنیة الطالبین گفته که روز عاشورا عید باید کرد چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسن بود
عید دوشنبه برطرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشورا موقوف نخواهد شد و هم در غنیه گفته که معاویه
خلیفه بحق بود و بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هرگاه استیفای کلام اینجا مقصود نیست
اینها ممکن و دشوار است لهذا اکتفا بدو سه حدیث که از جناب معصومین در مذمت آنها وارد شده اکتفا مینمایند بجمله
که روایت کرده از شیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
الصوفیة لیسوا امتی وانهم یهود امتی اولئک قال هم اضل من الکفار وهم اهل النار حاصل مضمون اینکه نبی فرمود قیامت
قائم نشود تا جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت از امت من نیستند
بلکه در جهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند و این حدیث در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه موجود است حاشیه
که ضرور نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد راوی باشد چه بسیار اند که نزد او درایتی دیگر باشد اقوی از آن
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از همه فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اول ماهیه آغاز
تهذیب آورده که کم حدیثی باشد که خلاف آن مروی نباشد بار محبت دفاسئی میگوید و از انجمله حدیثی است
که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که فرموده الصوفیة
کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه
جناب امام علی نقی فرمودند صوفی تمام آنها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق با اهلبیت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه ما است چه آنها خدا را عین سگ مقبول میدانند و آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میدانند
بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس این امت اند که قایل بدو خدا
هستند یزدان و اهرمن و ایضا روایت کرده است از امام رضا که فرمودند لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة
او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار نمی نماید مگر از روی مکر و خدعت یا از
ضلالت یا جهل و حماقت و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق قال قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم اعداءنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم
و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و اصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را مردمان صوفیه می گفتند درباب ایشان
آنها چه میفرماید جناب صادق فرمودند بدرستیکه آنها دشمنان با اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف آنها از جمله آنها است
و با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی خواهند بهم رسید که ادعای دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در
لباس و گفتار خود را بآنها مشتبه سازند و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل
نمایند پس آنها نیستند از ما بلکه ما بیزاریم از آنها کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب او مثل ثواب کسی است که همراه رسول خدا
جهاد کرده باشد و از انجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید از شیخ محمد بن الحسین بن ابی الخطاب

انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینه فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری کان رجلا
بلیغا و کانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه و جلسوا فی جانبه مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة الاجسام و یتهجدون لتصیید الانعام یتجوعون
عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون الا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلب
الدفناس یتکلمون الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم باذلالهم فی الجب اورادهم الرقص و التصدیه و اذکارهم الترنم
و التغنیه فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان
و عبادة الاوثان و من اعان احدا منهم فکانما اعان یزید و معاویة و ابا سفیان فقال رجل من اصحابه و ان کان معترفا بحقوقکم
قال فنظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیه
و الصوفیه کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة اولئک یجهدون فی اطفاء
نور الله و الله متم نوره و لو کره الکافرون حاصل مضمون آنکه محمد بن حسین بن ابی الخطاب میگوید که ما بودیم همراه جناب
امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از انجمله ابو هاشم جعفری بود نزد آنحضرت مرتبه
عظیم داشت و بسیار بلیغ بود بعد از آن جماعتی از صوفیه در آن مجلس داخل شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات مکنید بطرف این جماعت مکار بسبب آنکه
اینها بنیان خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین اند و بی رغبتی از لذائذ دنیا بجهت آن اظهار مینمایند
تا بدنهای خود را راحت دهند یعنی اظهار اند ایشان برای تسخیر عوام کالانعام است و معلوم است که هرگاه خلق خدا
معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش می آیند و این معنی موجب راحت بدن ایشان میگردد و بعد از آن
جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب که برخیزند مطلب اینها از برخاستن این میباشد
که مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا اینها را که بی علمی
مثل حمار اند زیر پالان فرمان خود سازند و تهلیل ایشان نیست مگر برای فریب دادن مردمان و تقلیل غذای ایشان
نیست برای آنکه تا کاسه های هوا و هوس خود را پر سازند و دلهای مردمان را بربایند تا مردمان بمحبت [illegible]
میرزند و در حقیقت اینها را بچاه ضلالت می اندازند ورد و وظیفه اینها رقص کردنست و دست بر دست زدن و گفتن ایشان
سرود است غنا تابع ایشان نمیشود مگر کسیکه سفیه است و نادان و معتقد ایشان نمیشود مگر کسی که احمق و بی عقل میباشد
پس کسیکه برای زیارت احدی از اینها برود خواه در حال حیات خواه بعد ممات چنان است که بزیارت شیطان رفته باشد و
عبادت بتها و کسیکه اعانت کند یکی را از اینها پس چنان است که رعایت کرده است یزید و معاویه و ابو سفیان را پس شخصی
از اصحاب آنحضرت گفت اگرچه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک بسوی
او نگریستند و فرمودند که این حرف را بگذار کسیکه حقوق ما را بشناسد کاری که موجب آزردگی ما و استحقاق خلود جهنم باشد
نمیکند آیا نمیدانی که اینها بدترین طایفه صوفیه اند حالانکه جمیع صوفیه مخالفان هستند و طریقه ایشان مخالف

طریقه ما مست و نیستند آنها مگر نصاری و مجوس این امت و آنها جماعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند
و حق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را تمام کند هر چند کفار مکروه داشته باشند چون علامی مجتهد فانی پدر مجتهد ثانی الاثنای
اجماع شیعه نقل میکنند بر استاد صوفیه و خرقه ایشان بجناب تصوف عجب نیست که صحابی امام بهمین معنی اشاره کرده
باشد و امام بر لفظ صوفیه از شر دیگران اعیان گوید چنانچه در باب اصحاب خود لیث مثل زراره تشبث ورزیده و لعنة الله علی
زراره و هو شر من الیهود والنصاری فقد کرر بار مجتهد مینویسد آنرا حاصل آنکه صوفیها که بسبب خباثت طینت و
عداوت دیرینه که با خاندان رسالت اهلبیت عصمت و طهارت میدارند هر چند میخواهند که با اظهار شعبده و سحر و ریاضت
و عبادت مخترعه فضل و کمال جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بینان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق
سبحانه تعالی التزام نموده که انوار خود را یوماً فیوماً در نظرهای خلائق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمه دین مبین را
بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه اهل ایت طله ظاهر و غالب گرداند که کفار و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند
و از آنجمله حدیثی که روایت کرده آن را مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد ابن ابی نصر البزنطی و محمد بن اسمعیل بن بزیع عن الرضا ع
من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بمیان آید و آن شخص بر آنها انکار
بزبان یا نقل نکند آن شخص از شیعه ما نیست و کسی که بر آنها انکار نماید گویا مثل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب
نگفت
حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد راقم آثم درینجا حرفی چند بایجاز تمام میگوید که بعد نبوت در ایام صوفیه قوا
که تحاسد بود میانه صوفیه و حضرات ائمه هدی لیکن چون باعتراف جمیع شیعه کما مستغرقه مستفید ایشان امام الائمه و اولاد
امجاد وی بوده اند این تحاسد را عقل چگونه تجویز کند فتعین اقرار و هو المطلوب در رساله ملا محمد تقی نیز اینمعنی فهمیده میشود
و بعد از تسلیم حسد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استفاده و توسل ائمه البته نمی نمودند حضرات ائمه حاشا که با وجود که فرزندی
ایشان بودند حسد ورزیده پس ضرور است حمل حسد درینمقام بر غبط چنانچه از احتمام مومن جالیسی تحقیق
حسد حضرت آدم با جناب ائمه و حسد حضرت حوا با جناب فاطمه زهرا واضح تواند شد و درینصورت افترای مولای ایشان مخفی
شوشتری لازم نمی آید و هذا غایة التحقیق فلا تغفل با مجتهد میگوید بالجمله از امثال این احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب
تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب اسرار آنحضرت اند وضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید
و از اصحاب ثلثه تبرا کند و خواه سنی باشد و از مریدین حسن بصری چون اصول و معتقد او کفر و الحادست احتراز از وی واجب
خصوصا از صوفی شیعی که دشمن خانگی است بیزاری از وجستن اجتناب ضرورتر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی حذر باید کرد و طریق
شناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکلست لهذا بدست آوردن مومنین که التفات بطرف دین داشته باشد ملتمس میکرد که
چنانچه متاع دنیوی را از صرافان و جوهریان رجوع نموده نیک را از بد امتیاز میکنند و هر چند بت پرست باشند بر آنها اعتقاد مینمایند
همچنین میباید که از علمای دین و صلحای غلامان خاندان ائمه طیبین طاهرین که صرافان متاع مذاهب و دین اند استکشاف نموده
مسلمان شیعی واقعی و شیعی تغلبی امتیاز دهند و اگر این دشوار باشد طریقی از آن آسان تر نیست که ملاحظه نمایند که مصاحبان وی و جلیس

ندام فرقه اند و یا که بحین سلوک پیش آیند پس رسیتکه بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس این تقریب حوال بطلان تجویز
منکشف میگردد و ما علینا الا البلاغ تمام شد کلام سور دعلام مجتهد طغام چند آغازش را حذف نمودم مختصر آنرا زمیم پس تیغ خواب بزدی
و تایید الهی کلماتی چند که درینمقام سبب کشف تلمیعات این بیهده حرف گردد مستر شدین را باعث تهذیب و استبصار شود بقلم
می آید که تدلیل تکفیر اهل تصوف سببی چند خالی نیست یکی آنکه مجتهد فانی چنانچه درین رساله مفصل گفته در صوارم و غیر آن بابها
نوشته که مذهب صوفیه از جمیع مذاهب در کفر و زندقه بدتر است بسبب اختیار کردن قول بوحدت وجود دوم مقولات
پیشوای ایشان شیخ محی الدین عربی سوم کلمات امام ابوحامد غزالی چهارم آنکه از ضمیمه الطالبین نقل نموده و نسبت
داده پنجم بعد از ستوده آمدن آنچه از احادیث ائمه یکجا جمع و نقل بر داشته بود را انجا که در کتاب صحیفه حیدریه جواب سحر هرزه
خرافات او لعنه الله علیه مفصل گفته چنانچه عادت خفاش است یعنی هیچ احتمالی و رگ و ریشه از کلام نفس عمدا ممکن
باقی نماند پس آنچه درین فصل بکار آمده و ابواب تلفیق و تناقض را در کلام مجتهد طغام بر روی ناظرین باز میکشاید بیان سازم
بدانکه هر گاه ضرور است که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع افتد لاجرم ناگزیر است بهم رسانیدن
آن قومی که دعوی محبت ائمه معصومین نمایند و اهل باطل شوند بمحدثات و مقالات صوفیه و تنها نیستند مگر جماعتی که مجتهد
از برای اعانت شان هوسهای خام پخته و هیچ و تاب خورده با انهمه خبر براه الحاد و زندقه و اتباع یزید و شمر بی خبره انمردم غیر از
بهاء الملة والدین عاملی رئیس المحققین التقیین ملای محمد تقی و مولای مجتهدین قاضی نور الله شوشتری کیستند که دشمنان
یگانگی باشند و نسبت بیگانگی بر جماعت یگانگی باشند و اقوال محدثات چنان ملاحده و زنادقه را که حال شان بکرات بر اهل
شیعه و نصوص ائمه ناآشنا است تاویل کنند و هیچ و پوچ ایمان خویش را بکنند و مجتهد الزمانی در مباحث این کتاب یعنی آیینة المبانی
مقلد پدر مانی گر نشان است یعنی چنانچه او در صوارم غیره اعتقاد و انجمنی ارد و بدلالت مطابق میگوید که تصوف شیعه
از تسنن و مخصوص به آن این اختصاص خصوصیت از کلام او که حرف آن هیچ و تمیز بیداد و رد آن بجواب گفته اکثر این بحث
عادات و رسوم صوفیه را چرا نوشتی و بدین سبیل چگونه پیوستی فی العجب که فانی و زبانی چنان اعتقاد دارد ما بینوایان
ایشان و مبتدعان افتاده اند که امر تصوف مخصوص بمذهب شیعه میباشد پس میانه هر دو تناقضی است صریح از اول
پس عبارتش از صوارم باید شنید که بالجمله قبل ازین واضح کردیم که در اصل تصوف شیعه تسنن است بعد ازین فکر
عبارت نفحات ملای ما عبد الرحمن جامی قدس سره السامی آورده همچنین بعض عبارات دیگر نوشته و از کتب خود نیز بنا بر مالوحه
خبری نگرفته میگوید که بنا بر مذهب امامیه اثنا عشریه این اسم و اهل این اسم علی الاطلاق مذموم و مثل آنچه در کلینی مسطور است که عنوان
آنکه بابی در قول الصوفیه علی اعداء الله و احتجاجهم علیه و آنچه درین باب است دلالت دارد بر سوء حال خسران مآل ایشان و من گوییم
که دلالت مذکور بخیر منع است زینهار طالب حق بعد از رجوع چنین تعقل اند گفت با حدیث رضوی را ذکر کرده و بعد حدیث تقوی رضی الله
عنهما و فقره انا ان نیست که همه محققون مخالف ما هستند و نصاری و مجوس امکام پس ازین عبارات آنچه گفتم عیان شد و جهت تهافت
بر بنی فوت امام ثابت پس مالا دانستی که مولوی آقای آقا و قاضی شوشتری با قوال علمای بتری فضلای ما بین سبب خوف التقیه چنانچه ثابت نموده اند
حقیقتی بدبران حرف خوانده شد و متصوف حقیقی بدون تشیع چنانچه سید نعمت الله [illegible]

پس تناقض صریحی لازم آمد که این پسر و پدر نتوانند از آن مفری برسانیدن زمدعای خود را چنانچه گفتگو انتهی
برمعلومش نشانیدن والضاً هرگاه پدر باقر مجلسی در رساله تائید صوف نص قطعی بر آن می نماید که این
طریق صوفیه طور حضرات اهل بیت است پس علما بگمان او و متعلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیرا که مذهب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برنگزیده
بلکه آن هم نرسیده چنانچه در هر کتاب این شقاهت کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
ظهورش پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد بوحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه انفاً دانستی زیرا که اتباع شریعت و برگزیدن ایثار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مامور به است و مدایح و مجاهدین اطوار
و اوصاف نیز از این کتاب و سنت نزد هر کسی می تابد و گفتگو نیست مگر در این امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوفیه است طور حضرات ائمه هدی خواهد بود و مجتهدین قائل
بدان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابر آن نتواند شد بلکه بدتر از آنست چنانچه از صوارم و حسام و ذوالفقار و
شهاب ثاقب و هفوات مجتهد ثانی عیانست که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی شوشتری
و غیرهما و نیز ظاهر است که هر که طور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس پدر طور مجلسی اول و اساتذه و مقلدانش این هر دو مجتهد پیروان شان کافر اند بل هر که انها را رد نکند
کافر گردد **و ایضاً** پیری و مریدی را این مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رساله ذوالفقار مبین است فی اختصار و عبارتش اینست که و ایضاً در بعضی احادیث وارد شده
است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد
الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون آن شخص ازان امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و برخلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان متابعت
اندخت روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وای
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم تلخی و پشیمانی بر گرفت و بصحرا
رفته هیچ یا فر دکوفته خود را آمان بسته و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جل
حق سبحانه تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

انقدر لستہ نگاہ داری کہ گوشت و پوست و استخوانت از ہم جدا شود تا کہ انہار او در ضلالت انداختہ ہدایت نہ نجالی توبہ تو
مقبول نیست اینکہ شنیدی تحقیق فیقیرت است دربارہ صاحب تحفہ قدس سرہ العزیز کہ علم و فضلش نزد مجتہدان زمانی
در طعن الرماح زیادہ تر از معاصرین او مسلم الثبوت ہست و در خاتمہ کتاب خود بدستور بندگان صالح بدرگاہ احدیت
جل شانہ عرض کردہ بود کہ امید وارم از فضل حضرت باری آنکہ این تحفہ را مقبول درگاہ خود ساختہ جمیع
مومنین و مومنات را بان بہرہ وافر عطا فرماید و راقم این رسالہ را ثواب عظیم تفضل نماید بمنہ و کمال کرمہ
و مسئول العبد تضرع و زاری از جناب او تعالی است کہ اگر فلتہ لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر بانچہ
مرضی او تعالی نباشد سہو خود وستان خود درین رسالہ واقع شدہ باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان عفو
و تجاوز کند و در دنیا و اخرت بدان مواخذہ نفرماید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الی اخر الآیۃ الشریفہ
والصلوۃ المنیفہ پس مقام تحیر است کہ باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفہ بند شود و برای مضلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زرارۃ شر من الیہود والنصاری از ملحدین آفاق کشادہ
کردد کہ ہزاران بدعات و کفر الحادات کردند و فرقہ کاریہ و شیطانیہ را در عالم یادگار گذاشتہ و قس علی ہذا الکافر
دیگر کہ باعتراف فریقین ہزاران محدثات را در عقاید اختراع نمودند کہ شیاطین جن و انس از ان حجب مستفید
فکیف رئیس ملاعین اوفقہ داشتہ از قوم لی دین بر روایت رئیس المتقدمین خواستہ باشد کہ حضرت امام صادق را در بیرایہ
مجوسی کردند معاذ اللہ پس با عجاز انجناب در عین سرگشتگی بمردو باند ز کسی ستے ائمہ معصومین
از نہایت ضلالت پی نبرد ختم اللہ علی سمعہ الجبید و قلبہ وجعل علی بصرہ غشاوۃ فمن یہدیہ من بعد اللہ افلا تذکرون
مخفی نماند کہ این بحث تعلق داشت یا بیعت مسترشدین به پیری و مریدی متصوفین پس خدارا
ملاحظہ عبارتے از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رسالہ فارسیہ بر ضرور ہست کہ او از بزرگان خویش
در ان نقل میفرماید کہ تا سالہای بسیار پیر کاملی معین و مددگار نباشد و مرید ریاضتہا نکشد در حقیقت
وحدۃ الوجود بہرہ ببرد و الفاظش دیدہ شود کہ شیخ بہاء الملۃ والدین ایشان چہ افادہ میفرماید کہ روزی
یکی از فضلای این شہر کہ مولانا خواجہ جان نام او بود نزد من آمد کہ من داشت فکر بسیار کردم تا معنی
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم کہ اخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چہ گفتم چند سال
است کہ ریاضت کشیدہ اند کتب ہیچ گفتم پس انچہ یعنی کہ شما یافتہ اید غیر آن معنی است کہ صوفیہ
میگفتند زیرا کہ ہمہ متفق اند کہ اگر پیر کاملی داشتہ باشد و چہل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است کہ بر دمی کشف شدہ باشد شما کہ پیر ندارید و ریاضت نکشیدہ اید البتہ
انچہ یافتہ اید غیر آن چیزی است کہ صوفیہ میگویند الی آخر العبارۃ ایا شیخ بہاء الملۃ والدین
کہ ممدوح جمہور اکابر متاخرین شیعہ ہستند در واردات سفر مبارک حرمین شریفین
وقتیکہ محمل بر شتر بربستند و قدم درین راہ کشادند و ترانہ جالین درین وادی لبسرانیدند

و نور کشف و عرفان بر ساحت صدر الشان تافت و هر کسی از موالی و رفقا ازان یافت تا درخواست
قطره افشانی از ساقی ازل کردند و این نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فائض شد که خاتمه آن جمیع
پرده‌ها را از میان برانداخت ؎ ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهای ریز از جام قدم تا کند شق پرده پندارها
هم بچشم یار بنید یار درین وارادات غیبیه و لطایف لاریبیه را غیر از مضمون وحدت خبری دیگر را اراده
فرمودند که بدون یار و بچشم یار دل بیار و دلدار بدون وحدة الوجود کرشمه دیگر تواند بود و لا والله ثم
لا والله ؎ بهشتا دو دو دولت گردش چشم تو میسازد به یک پیمانه رنگین کرده صد عشرو
محفلها ثمن بعد باید دانست که پیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف و تکفیر اهلش
نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که آنرا می بیند نکوهش و نفرین او بر میکند زیرا که نسبت بی
بواقع مخالفت صریح دارد آیا کسی را بعد از دیدن کلمات مذکور سابقه و افادات ائمه هدی مردود
تواند بود که نور الله شوشتری زمره مذکوره را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میداند و وصف
عنوانی را دامیا الغضب العین میگرداند حتا که تحریر او از نصوص قطعیه برهانست که صوفیه از جهت
تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی پس او لائق مراجات نیست و عبارت شهاب
ثاقب طویل است لکن در ضمیر که دیدنش بالاختصار ناگزیر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرف زیاده
ترعیان شود پس از تالیفات خویش نقلش بر میدارم که برای تکذیب پیره هقالی دعوای حیدر
آورده بودم و کتاب دران زمان عزیز الوجود بود پس هر قدر که بهم رسید غنیمت شمردم و آن
این است وظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن بامثال هولاء الزهاد و قد و کذا مولانا
محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوشتری
والشیخ بهاء الملة والدین و مولانا محمد تقی کمجالس المومنین والاربعین والکشکول و روضة المتقین و رساله
فارسیه مشتمله علی رد کلام مولانا الطاهر القمی یتفطن بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه
لیس بسدید فالقیل فما قولک فی باب هولاء الجماعة من العلماء الامامیه قلنا ان تلک الجماعة من علمائنا
علی نحوین احدهما من فصل و ثانیهما فصل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
و نظرائه و انا منهم بری و هم لیسوا من علمائنا حقیقة و منهم السید حیدر علی الآملی و قد ذهب شطر من
زندقیه و منهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیه فان من طالع
الکتابین یحکم بخرمانه فضه الاعرابی واظن ان المحسن الکاشی منهم ولیس هذا من بعض الظن فان کثیرا
ما نراه یمدح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا و ملقبه الاستاد فی العلوم الحقیقیة مع کونه صهره
قائلا بوحدة الوجود و قد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بوحدة الوجود فی بعض
تصانیفه والعنایا یظهر من کلامه فی الوافی و هو من تصانیفه المشهورة المعتمدة حیث قال فالقیل

فما معنى الحديث اعني ما عرفوا الله بالله والرسول بالرسالة وهل هات احتمال التوبة تتفرع على قبول التوبة

ويتوقف في تحصيل النظر الى الحديث الدال على عدم قبول توبه اهل البدع كما هو في الكافي وغيره واخبارهم

لعلماء الذين لم يكونوا قائلين بوحدة الوجود ولكن كان لهم حسن ظن ببعض الصوفية كما يظهر مما سبق زعما

منهم انهم لم يكونوا من الصوفية وهذا الزعم خطاء يجاوزنا عنه عن سيئاتهم وانما قلنا انهم لم يكونوا قائلين

بوحدة الوجود لما وجدنا لبعض كلامهم الدال على خلاف مسلك الصوفية انتهى بلفظه حالیا لبعضی از امور

که تعلق به عصبیت وعناد ودیگر وجهی ولهذا این هر دو یعنی محب الکهنو و باقر مجلسی یادگار نمردو وشتاد

دارد و باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عاملی وتقی مجلسی وقاضی شوشتری بصوفیه

دلالت برآن دارد که قلوب ایشان مائل بتصوف بود پس انچه نور عینش باقر مجلسی در رساله خود گفته

وتاویلی برای پدر خود در آن کرده که خواهی دانست هذیانی بیش نیست زیرا که حاصلش اینست که پدرش حسن

ظنی نداشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه مانوس شوند وایشان را در تصوف برانده وبراه

منکرین تصوف متوجه کرده تا ببین کجا اکراهیت قلبی وکجا حسن ظن که البته ضد همدگر اند فلا تغفل ازانجمله آنکه

اگر مراد از لفظ بعض اظهار اینمعنی است که این جماعت از علمای امامیه حسن ظنی بود بافراد قلیله از صوفیه که شاذ ونادر

لا بعبابه باشند پس بگذریش کدام مولی وآقای اوست که در حیاة الموتی منین میگوید که مولف را اعتقاد اینست که

هو بحکلیش از طائفه رفیعه صوفیه سنی مذهب نبوده بلکه شیعه بود لهذا النقش بنا بر این الداتصاف باید کرد که چون

صوفیه سنی مذهب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست الا به صوفیه قلیل مستثنی هستند اقل قلیل وخود این چه حرف

انچه محقق کرده اند چنین است که از دشمن خانگی زیاده تر حذر باید کرد والغرض می باید انسان هرگاه شعور داشته باشد اراده

تصنیف وتالیف نماید ولو همیکه قابلیت بهم نرساند بالجمله بامتحان رسیده که ناصب بعداوت اهلبیت هرگاه مسئله علمیه

که اینکس خوبی داشته باشد در تشای تحریران هست یا کم سکینه تا وی مرادی بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید شنیده ایم که این سبب

تصوفیست بائمه عمدا معدیات را منفع ساخته مذکور کرده باید رغبت دارد که ایرادات اهل حق برای خود کمتر گاهی وجای

پناهی داشته باشد وکتب خویش را هم ندید که خالی از منفعت مشقت نیست امر دیگریست که با دراک حقائق امور می پردازند

ونفهمید که هرگاه آتش قهرالهی مورد ومستوقد گردید همه تر وخشک وخواهد رسید وبباد فنا خواهد داد در هیچ حیله دیگر ونقیه

دران وقت و هذا قتلوه هر کسی معلوم خواهد کرد که هنوز مجتهد فانی از دائره فرومایگی پا بیرون نگذاشته وخود را محقق فن میداند

وانکه شنیده ای اکثیر از صوارم بقید قلم آمده بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز بی شفقت هر جا از منقلب

توانی کرد وشگفته تطبعان توانی نمود حال نامتعقب بجدی چنین است که اراده اینمعنی نموده که هرگاه مسئله دقیقه پیش آید جناب

تحفه در تشای تحریران منحرف شود وعبارتش با وجود تطویل انچه عاجنبا نچه بابد اوهمیکند الی غیر ذلک از انجاست که گاه گاه با

در صوارم حیدریه بمای عقل اشاره کرده عوام بین کمال نادانی آن حیص مرکب عبارت انست بلکه ادبه ثبوت رسید که سلیقه تحریر فارسی هم

ویر صاحب تحفه که عبارتش سلاست وصلاحیت البشل ودر تمامت تحفه به مقام شهرت علم میکند ونیز کمال وفاحش ثابت گردید که بیعیبکه ما اسرائی

کلامش بکثرت موجود وهر نکوهشی که نوشته بسوی او بانحس وجوه متناوب بطریقه مشهوره در رساله وجوه تاجیم
سخنی لطیف در حد جامع مانع امثالش فرموده که الا اتقیی فواره لعنت که از وی میخیزد و بر وی میریزد حالیا تا نخیز
را در تخصیص ریبی نماند که مجتهد ثانی عنان خود را باختیار ابلیس سپرده تا هر جا که خاطر خواه اوست مقتدی
علما از تالیفات خویش هدایت انام مینماید ولیکن سپرده بقالی زیرکش غولان بیابانی بر خلاف آن همت
خود را مصروف گردانیده مورد حمله لعناً وبیلا ومصداق قیلوا تقتیلا گشته سبحان الله چنین دشمن دین
و برهم زن مثوبات یقینی را بیچاره بالیش نیابت امام الزمان نشانیدند که از فیض او گلستان ارم
ذات العماد سرسبز وشاداب وگلزار دولت ودین مبین باآب وتاب است کما لایخفی واو در میان حضرات ایمه چون
آفتاب بین النجوم است چنانچه حدیث کوکب دری بالیقین در اصول شان مروی در قوم از آن جمله آنکه
حسن ظن نمی یابد مگر باهل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میداند که هیچ کفری والحادی
در مرتبه شناعت ولعنت برابر مقالات صوفیه نتوانند شد پس حال حسن ظن با چنین الملحدین والزنادقین
معلوم شد که چون است وتشبه اهل کفر موجب خول جهنم است چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی وامی بر کسانیکه
که بملحدین حسن ظنی ومیل قلوب داشته باشند فانهم اذا مثلهم کما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
وخواهش وارادت حسن ظن از فعال قلوب است چنان نیست که آنرا بر تقیه وکراهیت محمول سازند
وخواهند که بازی بهر ندبلی توجیهات الزامیه وبرادران امثالش از کتب امامیه چیزی دیگر است که ملزم اعتقاد
بوحدت وجود موافق بیان اهل خلاف نیست فکیف که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از آنجمله
آنکه هرگاه امام رهنما وحضرات ایمه دیگر از اولاد انجناب بنص برائمی فرمایند که همه صوفیه کلیه مخالفین ودشمنان
دین اند ومجوس این امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در حفظ وامان الهی محفوظ بودند تفصیل آنرا در افادات
خویش آورده اند پس حسن ظن بایشان قطعاً ویقیناً کار همان قوم خواهد بود که مجوس باشند ومبطل توحید ویگانگی حضرت
رب العالمین وعابدین اهرمن لعین فان الجنس بمثل الی الجنس لشاعر فارسی مناسب اینمقام گفته کبوتر با کبوتر
باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز پس ازینجا معلوم شد که اکتفا درباره مذمت ایمان که حسن ظن بصوفیه دارند
برهمین مقدار یعنی والحال انه لیس لسدید لیس لسدید بل هو عین النقصه والعناد الشدید مع العترة الطاهرین والائمه
الطیبین از آنجمله آنکه مجتهد ثانی الصعید معاشی وبدکمالی مینولیسد که کلام چنین است پس معلوم شد که سر خرقه یقین ایمنی هم مدارند
که بهاء الدین عاملی را به بعضی از صوفیه گمان نیک بود پس مفصل باید گفت که وارد آن تجلیات ثابت او که بر سرفر حسن ظن
پیش او مرد حجتی چند از آن بطور نمونه واضح ودر جاهای دیگر وبال او ما غلبه دیده باشی از آنبا عرفان بود یا از هو نعیر وساو
شیطان برادل کاسه لیسی اهل تصوف به ثبوت رسید وبر تقدیر ثانی نکوهش ونفرین شیخ جلیل او البته لازم گردید
وبهر حال کار بر مجتهد حرف سخت شد واینکه شنیده قطع نظر از آنست که دیگران وی را از اهل التصوف شمرده اند پس دلالت
کلامش ما فوق آن خواهد بود و از آنجمله آنکه مجتهد ثانی میگوید که جماعت مذکوره هر دو قسم اند سید حیدر علی والفقرای

ومصداق مضلال و ضلال اند و از ایشان بنا بر ارتداد بود و از امثال شان احتراز باید نمود بسبب آنکه در قول بوحدت
وجود اتباع شیخ محیی الدین اختیار کرده اند حالانکه مولی و آقای او مدح اینها بیش از بیش از همین جهت نموده ملزوم
آنمعنی مثل الشمس فی کبد السماست زیرا که مجالس المومنین از مدایح و محامد حضرت شیخ مملو و مشحون است و این
امر را در بعض مقالات سابقه که تعلق بجلد اول داشته چنانچه باید با فتی و الحاد و زندقه سید مذکور را اگرچه
مجتهد فانی در کتب خویش ذکر کرده ولیکن انصاف نیست کاو هم از خرمن شیخ موصوف خوشه چین چنانچه از کلمات
مولای مجتهدین در مجالس المومنین ظاهر و باهر و هرگاه بت پرستی عین توحید باشد چنانچه از توجیهات الاکابر
مجتهد مثل قاضی و همجنس النور در مجلد اول معلوم شد و شاید که درینمقام نیز بر زبان رود پس دیگر الحاد و زندقه را
چه نام می بری و پرده سادات و اکابر مولای خود چه میدری ع درکفر هم ثابت شو زنار را رسوا مکن چو از انجمله
آنکه با انیمه اقامت ادله و براهین انیمعنی که ملا محسن کاشی از زمره قائلین بوحدت وجود است هنوز درین ماده
خاص نیز بکمالی هست که او از زمره اولی است که بالیقین ضالین و مضلین و ملحدین و زندیقین باشند و الی الان او را
یقین بامر مذکور حاصل نگشته و کسی اگر کنند ورا دیده درین باب هم تقریر اذعان بلکه اطمینان گردیده لا یحول حول
قلبه ظن و لا تخمین بل هو فی ذلک علی التصدیق و الیقین و شاید که ظن مذکور بوجود انیمه حجج قطعیه که درین
عبارت ذکر کرده و پای خود بدایره یقین نگذاشته مبنی بران باشد که تصانیف او در تفسیر و حدیث زیاده
تر بیست خصوصا وافی که در حقیقت جامع الاصول باشد لاجرم مراعات این سلسله باید نمود ولیکن حق آنکه کتاب عزیز میفرماید
قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ پس رعایت این امور موجب
مخالفت ائمه اهل بیت خواهد بود بلکه توان گفت که هر قدر که تصنیف مضلین زیاده تر باشد موجب مزید اضلال بیشتر است
و تفرع بدعات و محدثات بران البته از یکی بهزار خواهد کشید چنانچه بر ناظرین کلمات ائمه هداة مخفی نمیماند و خود
عقلی است که چون مولفین کتب از ملحدین و مضلین باشند البته کار ایشان همین تلبیس و اضلال خواهد بود و در
آنچه در تالیفات خود مدسوس خواهند کرد مشکل است بدان پی بردن کما لا یخفی محقق بی نظیر و مدقق بی نذیر میباید
تا از عهده تشخیص بدعات مدسوسه در آغاز و انجام برآید بقول پیر دهقانی کار هر جولاهه و نداف نیست و لنعم ما
قال الحال که شرکت ابا رسی معاذ الله و قواین الحاد و زندقه مدسوسه شناخته تبعان گفت که همین است مصداق
حدیثیکه رفضه از جهت شامت مخالفت الصوفیه جعفریه مرویه فی الکافی شبیه را در حق خلفای راشدین انه
خلاف قانون و اصول امیر المومنین کرمان اللهم ایده هذا الدین بالرجل الفاجر با بجای فاروق میان شیخ جلیل بها الدین
و ملا محسن کاشی غیر ازین نخواهد بود که این فجار می بود و شیخ اصولی چنانچه اهل فطانت و نظر را از زبده
وغیره در تصانیف شیخ و ملا عیان میگردد پس مجتهد از راه الفضولی رعایت این نسب که او را بر سند
اجتهاد نشانند بجا آورد و هر دو را نست و خیالی بخرد که شیخ او در دشمن خانگی بودن ابتغین که معاصر شیخ
سابق الاقدام است کما لا یخفی علی ذوی الافهام انتهی انجمله آنکه بالاخیر فرتوت تا هیچ مار و بوده عنکبوت

در بیان حال علمای مذکورین بمقابله اینها این و مثلین چنین اجمال در اجمال و اهمال در اهمال بتعمد اخفی
میکرده اند و میگوید که جماعت دیگر آنانند که قایل بوحدت وجود نبودند و به حسن ظن در حق بعضی از صوفیه
قناعت ورزیدند و گمان تصوف شان نداشتند یعنی اگر این گمان میداشتند از حسن ظن مذکور اجتناب
میکردند و گرد آن نمیگردیدند پس از روح این پیر فرتوت باید پرسید که تراچه افتاد که چنانچه نظر را از مطالعه
مجالس المؤمنین وقت تالیف رساله ذو الفقار قاصر کردی و آن عبارتی است که از آن مستفاد میشود که
با وجود کارگاه اجتهاد در دار المؤمنین لکهنو کتاب مجالس المؤمنین را ندید حالانکه پیشتر تمهید جواب رسوا رقم الهفوات
همین است که آدمی تا کتب فریقین کما ینبغی نه بیند زنهار تالیف را بر نگزیند و هم وقت تالیف شهاب ثاقب
نگاه از ان وحشی و خرمن فیض مولای خود را اکسیر سوختی و این اجمال همانست که تهمت آن بر حضرت صاحب
تحفه اثنا عشریه مرشد البریه در عقیده چهاردهم بربستی و این عبارت فصیح بلیغه در آن نوشتی مصداق
قدر دانی سادات باره که لعله شنیدن نظم فرزند خود گفته بودند که اگر تو الی القران مجید ملحق گردانی تا قیامت
یادگار بلاغت تو باشد که ایضا قول او و اینکه حال انیکه مقصد ایشان و معنی اعتراف است باینکه اهل سنت
قایل اتحاد نیستند و این در حقیقت تصحیح استنادیست که از علامه حلی بوقوع آمده پس حیله اسناد و بجایست نهایت
انیکه بایست که بگوید که اهل سنت قایل باتحاد شده اند لیکن مراد ایشان از ان معنی صحیح است نه باطل
همانا که این قسم اهمال و عبارت را از افاده حرام انداختن بجهت آن رو نزده است که چون شیعیان ما را از منتقص
و منکسر سازد و برای ایشان جای قرار نماند و بگویند که غرض ما ازین عبارت چنین بسته شده فاعتبروا یا اولی
الابصار بلاغت این کلمات بر عقلا مخفی نیست و اصلاح این عبارت فقط بوضع لفظ سنی بجای لفظ امامی صورت
امضا می پذیرد و مکار عذار لفظ بعض صوفیه میگوید و حسن ظن را از ظن خود نه بادعان و تعیین خویش
استناد می نماید حالانکه باعتراف ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی انهمه علمای امامیه از خرمن شیخ اکبر خوشه می چینند و اطاعت
و انقیاد و ارشاد و هزار جان و دل ادمی گزینند که مجتهد دهقانی او و نیز شیخ اکبر وصف می نماید پس این همه علما
مثل شیخ بهائی و تقی مجلسی و دیگران از اهل تباهی همه قضایه اعتراف باعث اقتباس خواهند بود و هر یکی
از علما مصداق ایت کریمه خواهد شد خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ معنی آیت کریمه این است که بخازنین جهنم خواهند فرمود که گرفتار کنند
او را و طوق در گردنش ببندید از نه باز در اینا آتش جهنم در آرید باز در زنجیری که بالیش از هفتاد
گز باشد محکم بر بندند تا پشت گرد اند است تا در کلینی از امام صادق در تفسیر خود نگارد
که اگر یک حلقه از ان سلسله که طولش هفتاد گز است بر دنیا نهند البته تمامش از التهاب
و سوزش ان گداخته شود و در کافی آمده که معاویه صاحب این سلسله خواهد بود و چرا نباشد
که فرعون این امت بوده است و صاحب لسباییه از امام باقر روایت نموده که بودم

پس پدر بزرگوار بر شتری سوار پس اشتر بگریخت ناگاه او پیری هست که در گردنش زنجیری هست
و مردی در پی اوست پس گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن آنمرد گفت سیرابش مکن سیراب نکند خدای
تعالی او را او فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و تیز مرد نیست ازان امام که او نازل شد در وادی ضجنان
پس گفت سه بار که خدا ترا نه بخشد باز فرمود که هیچ میدانند که این لفظ چرا گفتم پس پرسیدند که قربانت شویم
چرا فرمودی فرمود گذشت نزد من معاویه بن ابی سفیان که کشیده میشد بسلسله پس و در کرد برای
من زبان خود در حالیکه سوالی می نمود که استغفار کنم و امر زش طلبم از برای او گفته میشد که این
وادیست از وادیهای جهنم و قتی میگوید که معنی سلسله در باطن الست که هفتاد کس از ظالمین باشند.
و راقم میگوید که چون مجتهد دهقانی در آغاز ذو الفقار از احادیث خویش ثابت کرد آنچه دانستی از وعید های
شدید برای مائلین صوفیه کلا و بعضا او هم زائرین ایشان چه احیاء و چه میتا و هم موجهین اقوال ایشان و هم کسانیکه
رعایت بسیم شان نمایند و تصانیف شان را مدنظر دارند و هر که با قدرت بران باشد که نکیر انها نماید
و عمل بران نکند و مائل شود با حدی از صوفیه یا طالبان صوفی یا او را بجلالت بستاید و به نبالت موصوف
کرداند پس البته این پیر بستان و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جماعتی باشند که صاحبان سلاسل
و اغلال خواهند بود و کما عرفت آنفا پیشتر این سدرنشینان جهنم از گروهی امیه بودند که تعدادشان
و انتهی اسلسل ابوسفیان و معاویه و یزید و عبد الملک بن مروان و مانند ایشان و هم از خاندان دوستان
ایشان که تفصیل همه را وفاتر طوال گنجایش ندارد والحاصل بعد از جمع کردن تا بینات مجتهد ثانی از صوارم
و حسام و ذو الفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجه خواجگان مجتهد طمطام و اساکسانیکه حلقه فرمانبرداری
صوفیه خصوصا شیخ اکبر در گوش انداختند و غاشیه طاعتش بر دوش کشیدند بهاری عجیب و
گلزاری غریب نموداری میشود که نظارگیان دقیقه رس از دیدن تناقص و تهافت فادات دل از
دل ربا بیهوش میشوند و هرگاه مقدمات سابقه باین امور ضمیمه میگردد جنت شداد بگردان
نمیرسد و علاج گردش چشم این نابلامام نرگسی و ریحانی و سوسنی خبر مدبر خواجه حافظ شیرازی
قطرسنی آید و کس بدو نرگست طرفی نه بست از عاقبت به که بفروشند مستوری بمستان
شمالبیمار ترا زین تقریرات راچنان دانسته باشی که از سوانح ست و لعنوانی برسر و دوش مجتهد ثانی
افتاده که بما یم بدین پس سرمه سا گردیده از انجمله آنکه این علما که حسن ظن به بعضی از صوفیه منهم
داشتند و مجتهد را با انهمه کنج و کاو عیان نشد که ان اکابر صوفیها که با بودند حالانکه حضرات معصوم
همه صوفیه را برا صول شیعه امامیه در یک سلک کشیدند و همه را بداغ عداوت خویش داغدار نمودند
پس در ایراد صوفیه بطور ابهام هیچ فایده ترتیب نیافته یا به سبب حسن ظن شان نزد مجتهد
مومنان آن بود که ان بعض را صوفی گمان نبرده اند این تعلیل عجیب تر از همه عجائب غرایب

تا از همه غرایب تواند بود که شاید ابولهب و ابوجهل که در تنزیل مجید بریاست کفر و شرک و عداوت حضرت
سید الاولین و الآخرین با ایشان منتهی میشود و در احادیث منیفه بلفظ فرعون تعبیر میرود اگر زنده می بودند چنین
یاوگی و کفرگوئی منکر و چند میاکه نصوص قطعیه در مجالس المؤمنین شوشتری و کلام ملا محمد تقی مجلسی و غیر ایشان
موجود و دال بر آنکه سبب مدحت گستری ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر شتری باشد و هو
من البدیهیات الاولیه پس منکرش را سوفسطائی و مسخره آفاق توان گفت معهذا یاوندار که ملای موصوف
معتقد این معنی در رساله مذکور است که طریقه تصوف طریقه مرضیه و طور حضرات اهل بیت نبویه علیهم السلام
است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بودند لیکن اینکه حظ وافی در نصیب ایشان بود از انجا که جهد
فرا گرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثنا ازین سبب شد و لیکن سببی دیگر و
اعتقاد فیکسار و گمان خوبی صوفیه از جهت همه سید ابوجهی آخر ابواب و فصول در کتاب عجائب التقیات
شهید ثالث ازین رهگذر منتظم گردیده از آهنگ این رئیس طایفه غنیا گرید ۵ مطربی و در این خجسته سیر
حسن و بارش ندید در یکجای فرا گست چون باکش از دهن بر خاست فعلق را موی بر بدن بر خاست
صرع ایوان زهجول زبیر بیضه مغز ماخورد و حلق خود بدرید و کسانیکه تصفح کتب نفیسه جناب تحقیق و تحصیل
این مورد ساعی موفور تقدیم رسانیده اند لطف این تقریرات خصوصاً اشعار گلستان بلبل شیراز بر ایشان مخفی
نیست که متقدمین تراجم رجال مثل صاحب منهج المقال و غیر او در احوال جد اعلای این مصنف نفاق پیشه
ایراد کرده اند که بطور نوازی و دیگر لعب بازی بر صوفی و رواه این معنی عبارت از انست و آنچه در حق
از قلم هدایت رقم مجلسی چکیده حرفی هم از ان خسیس بطور نمونه بتواند بود خدارا ای ناظرین مجتنب از اعتساف و
بصفت انصاف لحظتی از و دیده یا استماع عبارت مولی و آقای این مقتدای رفته گوش حق نیوش فرا دهید
تقریر عجیب و غریبش و را که آن اهل حسن ظن بعض صوفیه که محل گمان مذکور بودند صوفی نمیدانستند یا آنکه ایشان
عقیده شهید ثالث امامیه که در حکم زندگانست و در چندی از سطور بر شما انفا کرده میشود از جهت صوفیت است یا از
وجوه دیگر در چنین امر بدیهی غیر سوفسطائی کسی چنین یاوه درآئی تواند کرد که نائب حضرت صاحب الامر بسبب
قدرت قدسیه اختیار نمود و عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما میدهم که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که نخبه
سالکان مسلک طریقت و مؤسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختر برج آدم بعد از ایجاد
جواهر زواهر انبیاء ائمه هدی صلوات الله علیهم و موجود فایض الجود اینجا یکه کرام و اصفیای اعظام کرمهم الله
الملک العلام است که بیامن توفیق از ادنی مراتب خاک با علی مدارج افلاک ترقی نموده اند و از خصیص خمول
بشریت باوج قبول ملکیت تلاقی فرموده اند تا آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق دیده
باشد میداند که وصف عنوانی درین باب فضل قضایای مندرجه این عبارت بلا اخفا است
حیث که اعتراف پیر کالش کلام و مستند اعتقادات آن ناید بکتاب طعن الرماح در مبحث

فدک جائیکه حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث مسرود است عنه انشاء الله آنچه طور مزین سے فرماید حقیقت این است
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هر چه خواسته بسبب آن هذیان وریدگی گفته و
اگر دیده چنین چاویده پس برای ثبوت مجمل مرکبیش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید کمالات تحقیق
اینهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جناب شان در تقریب کدخدائی فرزند خود در لکهنو قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حرون تشریف بردند و رفته رفته مباحث عقاید نجفیه را برای تحقیق پیمودند و نوبت بدان افتاد که
بهر طرفی که مجتهد جالیسی تخییر عنکبوت پناه می برد مصداق دلالت عین مناص بلشید ولیکن بجناب جوع
نه نمود و معنی عبارات سوالی خود را هیچ نشناخت و شهاب ثاقب را بعضی از تلامذه سید موصوف بفیض آباد
آوردند و قرائت آن شروع کردند پس خصار مدرسه و بیرونی فقیر مثل میر امان علی میخندیدند و قس علی
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و مواردش را از غلاف میکشیدند و این امور قبل از ان بود که سفر
بلده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بخشش
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شد مگر اولاد
جناب که طعن الرماح فرزند اکبرش مزین چاربالش اجتهاد و ناظم هفوات مهملات نمرود و شداد بران رسوائیها
دانسته و تفصیلش در نقض طعن الرماح که بالبتاخ خواهی یافت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر زهر دینیات باشد که پی شایسته مبالغه مینه عاد له است بر سفاهت و خطای این عدیله و از
مطالعه این کتاب ثابت می گردد اگر تشخص تام اتفاق شود اعتقاد ایمنی توانی کرد که مؤلف آن حسب ساله بارته نسبت تصنیع
و بغلط شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش و زبر و جلد تنقیح هو احسن تصانیف بالاستقلال و پرداخته و
جابجا در مضامین عبارات عماد الاسلام را مذکور ساخته و قلت استعداد شان از کثرت یادگی ظهور یافته
و اگر اغلاط طعن الرماح را که نزد رفضه بالیقین از مجتهد ثانی است بی شرکت تیر مشق مفعول ایرانی در شمار حکم
خواهی کرد که ع گفتم جوانی نه کم از گفته سعدی ع بلکه این غزل خوبتر از یکدگر افتاد متحمم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار فهم و از حقایق هر دو خبر وهم که غیر متناهی را در متناهی گنجانیدن است متوهم
نشود که او درس از مجتهد ثالث بسیار کمتر است بلکه برابر اوست مگر بیک سال و هرگز خردی او بالیقین
بحولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر و استفاده از وزنبهار کمتر منیست بلکه آنچه سید مرتضی
ثمانیه یا رضی برادر او در نهج البلاغة آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضی است ذکرش درینجا مناسب مینماید و این عبارت را هر چند رفضه میخواهند که
از صفحات کتاب محو کنند ولیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم نخلت ایشان یعنی عبد الحمید
مشهور با بن ابی الحدید مدائنی آنرا آورده و بنده بسیاری از نسخ آن جمع کردم و در هر

نسخه آن زا یافتم هر که خواهد بدان رجوع فرماید و اگر رفضه اصرار ورزند که باید عبارت معلومه از شرح علمای شیعه
آورد من بعنایت الهی این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بلیغه حضرت امیر بقدر
ضرورت از آن شرح باید شنید و من کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه و شکوا ما نقموه علی
عثمان و سألوه مخاطبته عنهم و استعتابه لهم فدخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استسفرونی بینک
وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء
فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا و سمعت کما سمعنا و صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله کما
صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله وشیجة رحم وقد نلت
من صهره ما لم ینالا یعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا سفیر گردانیده اند میان تو و خویشتن بخدا که
هیچ ندانم چه گویم با تو نمی شناسم چیزی را که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد ترا بر امری که نمی شناسی البته تو میدانی
آنچه ما میدانیم در چیزی سابق قدم نبوده ایم نسبت بتو پس خبر دهیم ترا و نه بچیزی خلوت کرده ایم تا برسانیم ترا البته تو
دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه
ما صحبت داشتیم و ابوبکر و عمر نبودند در عمل کردن اولی از تو و تو قریب تری بحضرت در رحم و قرابت
و از دامادی حضرت رسیدی بدرجه که ایشان نرسیدند انتهی رفضه در ابطال حدیث دست و پا زدند و بدنام
شدند که اگر حدیث مستلزم مساوات در این امور نبود عرق ریزی در آن چه یعنی فذلک تقدیر العزیز العلیم والله
هو خیر الحاکمین علاوه جناب امیر و رسالت حضرت امیر فرموده هر چه از کلام مخالف مفید شود بر چنین دعوی [illegible] راهبر گرد
مبین [illegible] معامله [illegible] باقرار [illegible] الی غیر ذلک کما لا یخفی علی اولی الابصار الغرض در رتبه تالیفات هر دو
نزد من نسبت کوربیده برانیلی سید علی در وجاهت صورت غالب است و در حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است
و غیر از فربهی ولاغری تفرقه نتوان کرد چنانکه در باب کمال خجندی و اصفهانی که یکی از ایشان فربه و دیگری لاغر بود
نظم کرده اند دو کمال اندر جهان مشهور شد آن یکی ز اصفهان و دیگر خجند آن یکی در غزل عدیم المثل
وان دگر در قصیده بی مانند و در میان علوم یکدیگر نیست فرقی مگر بموئی چند و تقریر لسانی آنچه از
هر دو بگوشم رسیده بالیقین طلاقتش زیاده بر اول مگر انصاف نیست که بسا دیده باشی که عالمی در عربی
و فارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان ممارست ندارد و چون هر دو را در تحریر اردو
[illegible] نیست اگر بجهت دهقانت باصل خود [illegible] دلیل بر کمال [illegible] ایشان خواهد آمد که بار یاد نهتی الغرض هر کسی
را که ادراک پایه بلاغت در سر باشد بتفسیر نیر و بینات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب کوربه جهت حصول
قوت قدسیه که شرط اجتهاد است کم از مجتهد ثانیست و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادر عینی در امور
دینوی شریک یکدیگر باشند فکیف در کتاب دینی که بیگانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی اعانت
و شرکت می نمایند الغرض اشتراک و اعانت از عجائب نیست بلکه نفی از آن ثابت از غرائب است و

و انہیم دیدہ باشی کہ دو برادر چیزی شریک باشند و در بجا آوردن امری دینی یا دنیوی عرق ریزی بکار

برند بعد از آن بوجوہی چند در چند مختلف شوند و عداوت برخیزند کہ خون یکدیگر بریزند ہمین امر خیلی بلکہ بسیار

دیدہ باشی مستبعد نیست کہ از خاندان اجتہاد باشند چنان گویند کہ مثل فارسی ہر کس را یاد اید کہ دروغ گوید بر روی

کما اشرنا و در ینمقام بکاشف اللثام عن تلمیع المجتہد القمقام گفتہ ام کہ ترا کی میسر شود اینمقام

کہ باین است خلاف سست و جنگ و تای لفظ است خطابی است اقتباس از آیت کریمہ یا ابن ام لا تاخذ

بلحیتی و لا براسی الغرض نتیجہ تقریر مجتہد کبیر باید دید کہ اصل کلام او این بود کہ سردفتر مجتہدین

لکہنو شیخ بہاء الدین و ملا تقی و قاضی شوستری را از اضر دم نشمرد کہ حسن ظن بہ بعض صوفیہ دارند

نہ از جہت صوفیت بعنایت لم یزلی و اتحاد لہ و برایتین نقیض آن متعاند شد و ایضاً موید فہم ہوشمندان

چیزی نیست کہ فضلای نامدار شیعہ از باب حسن ظن از شیخ بہائی نقل میفرمایند کہ او ہمراہ شاہ عباس بود

تا بزیارت تربت ابو یزید بسطامی نور اللہ حظیرتہ رفتند و سخن عالم شیرازی را کہ گفتہ بود مناسب

نمے ماند ہر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکہ کرامت آن بزرگ دانستہ بود انکہ مثنوی ملای روم

قدس سرہ در انجا گذاشتہ بودند شیخ بہاء الدین گفت کہ حال ابو یزید بسطامی را ازین مثنوی بجوییم و

بادشاہ اشارہ فرمود تا در آنجا صفحہ برآمد کہ از برون طعنہ زنی بر بایزید * وز درونت ننگ میدارد

یزید پس بادشاہ متنبہ شد و مانع شرمندہ گردید و ہمہ کس از زیارت آن بزرگ فارغ شدند پس اہل القلیل

راضرور نیست در اینمقام عبارت حدیث طولانی کہ در آن حضرات ائمہ فرمودہ بودند ہر کہ بزیارت شان رود در حیات

خواہ بعد ممات او برای زیارت شیطان و عبادت اوثان رفتہ باشد و ہر کہ بہ صوفیہ اعتقاد نماید چنین و چنان بست

حالانکہ ایشان امر مذکور را توسل بارواح بزرگان نمیدانند و ہر کرامات و خرق عادات محمول بید اشتند

والحمد للہ کہ بسیاری از امور در بین اوراق بطرز جدید ادا شد و حالیاً از مبادا حیث اینمقام بہ بعضی از وجوہ فراغی بہم رسید و نحوی

کہ قاضی در مصائب خویش نوشتہ بود و تعلق بنواقض سید مخدوم شیرازی دارد بیاد امد پس اول از عبارت نشان وہم

باز بعذر ضرورت بر نقض جواب قاضی اکتفا کردہ بانچہ مناسب دانیم بذکرش مصروف شوم لیس بیج انکہ صاحب

نواقض میگوید بر نقل قاضی رحمہ اللہ نورہ لاعتقادہ فی خاتم الخلفاء الراشدین ما ہو بخالف الاان

بہ و من ہفوات انکارہم الصوفیہ حتی ان شیخہم المقبول قال فی درسہ و یحرم تصفیۃ الباطن لقول

لمن فی تصفیہ باطنہ وارتاضوا و ذکر اسم الاربعین تجتمع علی قبالہ اکثر من اربعمائۃ و من ظنوہ مراقبا یقولون انہ

نقشبندی ہو یحبون قتلہ و من طالع کتاب الصوفیہ فہو عندہم من اعمال بالانجیل والتوریۃ

ولذلک لاتری بینہم الا من قسی قلبہ بحیث لو صقلت مراۃ ضمیرہ بصیاقل النوائف سنۃ

لما زال عنہ الصدی قدر دقیقۃ ابرہ و ان انکرت ذلک فاذکر اسم رافضی یظن فیہ صفاء و کرامۃ و من یظن

فیہ صفاء و کرامۃ و اشتہرت منہ کرامۃ فہو من اہل السنۃ باتفاقہم معنا فی ذلک ہل ہو داخل

في سلسلة لعنهم التي شملت كل بر وتقي واما امير فضل الله الاسترآبادي فهو اول دليل على عدم امكان ان يصفو
ضمير الشقي ويصدر منه خارق عادة لانه جاور بالنجف المشرف مدة عشرين سنة وهم مجمعون على انه اتقى
الرافضة وازهدهم واعبدهم واعلمهم ومع ذلك قلبه مايل الى السب والطعن لم يحصل منه في تلك المدة
ما يدل على انه من زمرة المسلمين في الصفا فضلا عن الاولياء وامثاله كثيرون فاذا كان حال هؤلاء فكيف
حال غيرهم وقد يفتح لمن يتبع السلف الصالح ولم يفارق الجماعة في الاربعين الاولى ولا يفتح
لمن اتبع الهوى وقارن البدعة في اربعين سنة ولا في اربعمائة حكي عن مريد الهدى مرشده من عدم
الانفتاح له مع توسع الارتياض فقال لعلك في قلبك شيء ممن هو مفتاح المعرفة يعني ابا بكر الصديق
فرفعه عن قلبه وانفتح له ومثل هذه الحكاية في سير الاولياء كثيرة لا يخفى على من تتبعها وتحقق في عقوبات
الروافض يؤيده ذلك تحصيل قول ميرزا مخدوم شریفی رحمة الله علیه وعلی آبائه در فارسی آنکه وانیا زنهار هی
رفته اهل سنت که از انکار صوفیه صافیه میکنند با آنکه شیخ شان که از مکر فریب گشته شد یعنی در لباس تقیه
و دام ها چیده و دانه های رفض مو انداخت پس از مدتی آن معنی محقق شد و بسزای خود رسید و در شرح بو نوشته
که تصفیه باطن حرام است پس دلیل است هر کسی را که بکوشد در آن و ریاضت اختیار کند و نام اربعین بر
زبان آرد که هجوم بر قتل او نمایند و اگر گمان کنند که کسی مراقبه میکند گویند که نقش هندی است
و قتل او واجب شمارند و هر که را ببینند که کتاب تصوف بدست دارد بدتر دانند که فرش از کسیکه عمل کند بر توریت
و انجیل و از نجاست که بخواهی از روافض و بدیگر اهل قساوت را که اگر زنگ قلبش زدایی تا هزار سال
قادر نشوی هر آنکه نوری حاصل شود او را بقدر سوراخ سوزنی و اگر باورت نباید باری یا کن
نام مجلسی از روافض را که صفائی و کرامتی داشته باشد و هر که صفائی دارد و کرامتش مشهور باشد
نخواهد بود مگر سنی بالاتفاق بلکه او نزد ایشان ملعون است که هر مومن شیعی او را لعن میکند
اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کسی را از روافض صفائی
حاصل نمیشود و نه از وی خرق عادتی بظهور میرسد نگاه کن که او تا بیست سال مجاور حظیره
حضرت مرتضوی بود کرم الله وجهه و اجماع بر آن دارند که مثل او در طایفه ایشان چنین عابدی و زاهدی
در عالم بهم نرسیده با اینهمه قلب مایلش بسب و طعن صحابه نشد از و درین مدت امریکه دلالت کند بر آنکه
او از زمره مسلمانان باشد در صفا چه جای اولیا و مانند او بسیارے باشند که تمام صفا حاصل
نکنند تا بدیگران چه رسد و حاصل میگردد کسی را که ترک نکند جماعت را و اتباع سلف و
صالح نماید در اربعین اول که حاصل نشود تابع خواهش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
نه در چهار صد سال آورده اند که مریدی نالید پیش مرشد خود که باوجود کشیدن ریاضتها چیزی مفتوح
نشد فرمود که شاید در دلت غباری باشد از شخصی که او واسطه فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس همین که از آن اجتناب کرد در نور معرفت بر روی او
بگشاد و این حکایات بیش از پیش در سلوک اولیا پیش آمده بر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عقود تهمای
روافض مویدات آن خواهد آمد و راقم گوید که حکایت مذکوره مشاکل حکایت من با جناب استادی سید
نجف علی فیض آبادی است که چون ذکر شاه عبد الرحمن پنجابی رح که منزوی بود در مسجد چند این در بین
بلده یعنی لکهنو در فیض آباد آمد تصوفیه قائل شاه در تصوف یعنی قول بوحدة الوجود فرمودند گفتم بر فقیر چگونه حالی
شود آنچه در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود که بالا دانستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحث شیعه وسنی وقت نصف النهار قرار دادند و فاصله هر دو مکان گویا بعد المشرقین
بود و پس در وقت مذکور که لب دهان نخوشیدی و مغز در استخوان بجوشیدی میر قلندر صحبتے چند رو بروی
سید غلام رضا و پسر میر نثار علی از امر مباحث لبیان آنچنان بوقوع آمد که بے اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی بینم که حق استادی شان بر گردن هست رسیدم بر ذکر عبارت مصائب قاضی که تن بقضا در داده
بلکه رایت فتنات بر دشمن ائمه هدات علیهم من السلام والتحیات شد اقول فیه نظر لان نسبته انکارنا
الصوفیه افتراء وذلك لان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب و نسبة ا
لغیر مستحقه والتهمة وهجاء المومنین الی غیر ذلك ویحرم تصفیة النفس واما تزکیة النفس اظهارها و به اتهاما السوء ولا ریب انه ممنوع عقلا
وشرعا بقوله تعالی فَلَا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ فالقول بحرمة تزکیة النفس بهذا
المعنی عین التصوف وتصفیة الباطن وهذا الرجل فهم منه حرمة التصوف ثم وعاه الجناته والتعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن لیصیر ظاهرا فیما فهمه ونعم ما قیل ع وکم من عائب قولا صحیحا وآفته من
الفهم السقیم ۵ وکیف یعقل نسبة انکار الصوفیة الی مشایخنا مع انهم بأسرهم ذکروا فی باب الامامة من
کتبهم الکلامیة ان من فضایل علی ان جمیع الصوفیة وارباب الاشارات والحقیقة یستندون الیه نعم
قد انکر العلامة الحلی فی کتاب کشف الحق ونهج الصدق علی طایفة من الصوفیة حیث قال فی مبحث
الصفات الشرهیة انه تعالی لا یتحد بغیره و الضرورة قاضیة ببطلان الاتحاد فانه لا یعقل صیرورة
الشیئین شیئا واحدا وخالف فی ذلك جماعة من الجمهور فحکموا بانه تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی
بعضهم وقال انه تعالی نفس الوجود وکل موجود فهو الله تعالی وهذا عین الکفر والالحاد انتهی کلامه
والرد علی مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمهور من المتکلمین بل من محققی الصوفیة ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدوله السمنانی قال فی مکتوب الی وصلت یوما فی مطالعة کتاب الفتوحات و
مباحثه الی قوله سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها فکتبت علی حاشیته ان الله لا یستحیی من الحق
ایها الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه
فکیف یسوغ للعاقل ان ینسب هذا الهذیان الی الملك الدیان تب الی الله توبة نصوحا

لتتخذ من هذه الورطة البو عيرة التي تستنكف منه الدهريون والطبعيون والبوذيون والسلام علی من اتبع الهدی انتهی وایضا فان کثیرا من الفقهاء المتشرعین من اهل السنة والجماعة حکموا بتحریم التصوف ایضاً فان ابن الجوزی کفر الغزالی لاستحسانه طریقة الصوفیة قال صاحب المواقف رایت المولی عبد الرزاق الکاشی فکان ینکر الحلول والاتحاد ویقول لیس فی الدار غیره دیار وهذه العذر اشد من الجرم لی قوله ومن هذه کلامه کیف تبالی منه انکار الصوفیة فان هذه العبارة مرت قبل ذلک فلا حاجة الی ایرادها ثم قال القاضی مجیبا واما ما ذکره من ان الامیر فضل الله الاسترآبادی لم یحصل له صفاء الباطن مع قلة میله الی السب والطعن فلعل ذلک یوضح انما کان لاجل شامة قلبه مثل الی سب من یستحقه من اعداء الله تعالی لانه شرک خفی لا یجتمع معه الصفاء الجلی کما لا یخفی واما ما ذکره اخره من عدم انفتاح لبعض المرتدین و استکانه عند مرشده فلعل ذلک المرید والمرشد من الطایفة النقشبندیة الذین یوجبون علیهم و علی الناس بغض علی تارة بقدر رابانة وتارة بقدر شعرة ونحن نعتقد انهم ممن خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ اعاذنا الله من الغباوة والغوایة ثم من المضحکات ان یکون اباکبر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق علی ان الصوفیة منسوبون الی علی علیه السلام وان الخرقة منسوبة الیه وهذا امر احدثه النقشبندیة ثم نعن القاضی رطل بوق علی الطایفة الخبیثة الرفضة وقال فی صفة نقشبندیة ما وراء النهریة وخاصة سلاطین الازبکیة الذین یوجبون علی القسلم لدینه بعض المحبة العلیة و هذا هو لسر فی انکار الشیعة الامامیة لیلک الطایفة الضالة المضلة الجهنمیة حاصل جواب جناب قاضی رطل بوق انکه دعوی آنمعنی که ما انکار صوفیه ی نمایم افترا است زیرا که شیخ کتاب رمکاتیب از دروس بیانیکه تعداد محرمات از دروغ و دشنام غیر مستحق و تهمت و هجو مسلمان وغیره میکنند میگوید که حرام است تزکیه نفس یعنی اظهار ستایش خویش نمودن بی شک بل هر عقلا و شرعا درست نیست حق تعالی فرمود فَلَا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰى یعنی خود ستائی مکنید که خدا خوب میداند کسی را که متقی میباشد پس چنین حکم منودن عین تصوف و تصفیه باطن است و صاحب نوافض خلاف تصوف دانست و خیانت او مقتضی شد که بجای لفظ نفس باطن آورد تا ظاهر باشد در فهم او چنانچه شاید گفته که بسا باشد که سخنی درست باشد و عیب آن بیان کنند از جهت فهم ناقص پس صاحب نواقض بسبب این آفت در این مغلطه گرفتار شد و چگونه تواند شد عقلا که علماء ما انکار تصوف نمایند حالانکه شیعه باهتمام در باب امامت بکتب کلامیه ذکر کرده اند که از فضایل جناب امیر است که جمیع صوفیه و ارباب اشارات و حقیقت مستند اند بسوی آن جناب راقم گوید که ازینجا باشهادت مغلی مثل مشهور الکفر ملة و حدة عیان میشود یعنی جنابکه محدثین ایشان سبب تابانی و درخشانی نور جناب امیر را اظهار کفر و کتمان ایمان قرار داده اند

متکلمین رفضه از فضایل شریعت این نسبت‌ها برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عز و جل که بار دیگر که بزیارت آنجناب مشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده هفوات رفضه منبر از بیان می‌نمود و حضرت شاه مردان بر سخافت عقول شان میخندید و باز قاضی شوشتری
برای تصدیق مزعوم واهیه و پرگویی و سخن پروری نقش تحقیق میبندد که به شیعه صوفیه را مستند بجناب سید الاولیا اند
بلی اینقدر نیست که شیخ حلی در نهج الحق و کشف الصدق انکار کرده بر گروهی از صوفیه جاهلیه گفت بسبب اثبات
صفات تنزیهیه که خدای تعالی متحد نمیشود بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محالی است گشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته‌اند که او تعالی یکی تواند شد باجسام عارفین یا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است انتهی
و چنین رد و قدح از متکلمین شیعه وقوع پذیرفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در مکتوبی
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدا که ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیا است در آنجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی خشمناک
خواهی شد عاقل را چگونه جایز باشد چنین هذیان توبه خالص بکن و از بن بیار بموجب هلاکت رها
شو که از آن دهریین و طبعیین و یونانیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت تحریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میداشت و صاحب مواقف گفت دیدم
مولی عبد الرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد مینمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار بعد از ین
قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
اولا دانسته حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب بالیقین کرده باز گفته که
اما آنچه از حال امیر فضل الله استرابادی آورده که او را صفای حاصل نشده با وجودیکه قلب میلش بسوی سب
و طعن لیس شاید که اگر صحیح باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل استحقاق از
دشمنان خدای تعالی زیرا که آن شر که غیر است صفای جلی با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعض
مریدین نزد مرشد خود شاید از آن باشد که مرشدش از کرده نقش بندیه خواهد بود که واجب میگردانند عموما
و خصوصا بعض جناب میرزا گاهی لقمه را نار و زمانی لقمه رجو و ما اعتقاد داریم که ایشان مورد این آیت اند
خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ پناه میجویم بخدا از
تلاوت و کجروی باز از امور مضحکه آنست که ابو بکر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب مرتضوی و خرقه منسوب است بآنجناب و این امریست که احداث کردند از نقش بندیه و در مقام
حضرت قاضی رطل بوق خنار سوق الشوح از غایت جوع در هیجان آمده و دشنامهای غلیظه دادند و هوسنها بجنبند و
فضلات خنازیر خورند باز در طعن و تیز علمای ماوراء النهر و سلاطین از بکیه که تسلط تمام هرگونه بر مظلومین

امامیه شنیده تخفیف فرموده اند قول و بالله التوفیق قید نقل قاضی نور الله مذهب شیعه نبوره و در صدر کلام از آنجهت بوقوع آمد که جمعی از ثقات ناظرین هم نواقض الروافض را کتابی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی شوشتری مولای دهقانی فانی وزمانی در دعوی تشیع اکابر اهل سنت چنانچه داد افترا داد حتی که خود بعض علمای شیعه نام او شیعه تراش نهاده و ماجد این لقب قبل از زین نقل شد برده اکتاب عزنا مخدوم را نیز در بعض مقامات بطور خود ساخته ناصورتی چو البش بهم رساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا ساز خویش را تدارک هم فرماید نعوذ بالله من مکاید ابلیس العنید و ما هو من المفترین ببعید و کسیکه در امر مذکور بنیاد کلام خود بر ساخته و پرداخته شیخ مجدی هند و عالمی را برای اثبات قدامت مذهب شیعه بسوی خود کشد و او درین امور چگونه دریغ نماید و بفرض محال اگر صاحب دروس چنان نوشته و ارلوه کرده باشد انکار ظاهر قمی را در رساله فارسیه که قرار بعض شیعه شتم و جبر مفنوم نشد و همچنین انکار مقالات صوفیه در رد و قدح بر مذهب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ملا محمد تقی گفت که سبب عدم الفتاح ان است که تر آبیر بوده در معنی همان است که صاحب نواقض یاد فرموده و از ینجا حال از بکار صوفیه در زهد و عبادت هم توان دانست که ملای ظاهر قمی را صوفی کش لقب داده اند و مثل مشهور است که خود کرده را درمانی نیست و اعجب کل العجب که کلینی امام المحدثین مذهب صوفیه را محدث می پندارد و چنانچه مجتهدین بلدیه مدانند پس معلوم نیست که از طرف قاضی چه جواب توان داد فکیف که مجتهد دهقانی بدان احتجاج مینمایند بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عترت طاهره نبویه علی صاحبها و علیهم الف السلام والتحیه کفر و زندقه ایشان ثابت می فرمایند کما عرفت سابقا و لاحقا و پیشوای مجتهدان مولوی سوسترا چه المحقق و تنقیح کرد او دلیل اهل السنت که این طریق نزد جمیع امامیه از جناب مرتضوی ماثور است پس قندیکم رسند بر طور امامیه یعنی هم بتصریح پدر باقر مجلسی و هم باعتراف مولای دهقانی ثابت شد که امام ائمه اهل بیت مقدسین بکر و معلم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بالجبر والاتحاد نسبت کند و شیعه باشد خارج از دایره دین و ایمان و اگر علمای رفضه درینمقام نیز حرف بازی و کاوتازی بعمل آرند و فرمایند که لازم نمی آید که بر صوفیه صوفی باشد گویم که اکنون هر چند رفضه اثنا عشریه زمین را با آسمان بر دوزند و هن فولاد سر در را نگویند لازم می آید که مذهب ایشان معاذ الله مذهب حضرت خاتم الخلفا الراشدین باشد فکیف که برات بر شاخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بیست و پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه و روایات ایشان در نهج البلاغه و کشف الغمه و غیرهما از نوع مجمع علیه فریقین وزارت خلفای متقدمین بکمال اینکه بحضرت منتظم میفرمودند و درحقیقت بر زبان منافقین تشنه خون ایشان بودند کما عرف فتوهم اتهم پس این همه لاف زنی مجتهدین و مومنین که هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که هزاران کس در مشارق و مغارب دیار قریبه و بعیده را از مذهب شیعه باشند و بار این مذهب مستند بانجناب و ذریه طیبه نشو و اظهار شان بیکار و رایگان رود منقلب است و بعین هذا التقریر بلکه بطریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند که همه صوفیه با جمیع سلاسل غیر از نقش بندیه مستند بانجناب بید و خرقه صاحبدلی و دو در دستی با انجناب

میرسانند و بدیهی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر باشند و از اثنا عشریه کمتر نبودند حالانکه مجتهدان شان بکثرت ایشان اعتراف نموده کما مر آری رفضه کلمات متنافیه میگویند که جناب امیر و اولاد امجادش تقیه میکردند یعنی اختلاف می اندازند سائلی را جوابی میدادند و دیگری را خلاف آن و سوم را خلاف هر دو کما فی الکافی و آن مستلزم ضلال بل اضلال شانست معاذ الله و ازینجا دلیل صوفیه جاری شد بر حقیقت خویش بطریق اولی و بدین عنوان است دلیل تسنن امیه چه کثرت اهل سنت و قلت رفضه خود از کتب فریقین واضح است و عیان را چه بیان بیماو قیتیکه به تمثیل خر و سگ نیز مبین شد فلا ینبغی ان یتمسک کالکلب لان یکون کالحمار الذی یحمل اسفارا لکنت پس محال است که قول علما و شیوخ و سادات ما که نسبت بجمیع عوام و خواص رفضه در هر طبقه بهزار چند باشند و امیه را در جه بدرجه اکابر خود شمارند قابل اعتبار نشود و هر چه رفضه کالعدم یادگی نمایند تقلیدش کرده فلیست لکم محدثات بود و کما مر آنکه حالانکه امیه راضی برضا و بودند و نیز قضا باشند و دنیا الفتیت باز ندیده جای تقیه و صلاح امت محمدیه حالانکه متعه خیر نیک میدانند که چنانچه امیه پیشوایان خود رفضه را لعنت تبرا میکردند اینها او را لعن و سب میگفتند کما مر امیه همین است و عذر شان بجماعت نزد شیعه نزدیکتر است یعنی حفظ جان و ناموس بخلاف عذر شیعه در باره لعنت مقتدیان خویش زیرا که سنیان دوستدار اهل بیت بودند چون امیه کسی را از رفضه لعنت نمودند البته زندگی او بحضرت امیه قسمی میخورند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملا و مفصلا فی هذا الکتاب وغیره پس هر دو دلیل بعنایت باری بطریق اولی جاری است و آنچه شیخ علی امامیه در کتاب مذکور رد و قدح در باره اتحادیه و حلولیه کرده در حقیقت بر صوفیه اهل سنت وارد نمیشود بر حلولیه و اتحادیه رفضه باشتی وجوه متوجه است چنانچه بر ناظرین کتب عقاید مخفی نیست که بسیاری از شیعه حلولیه و اتحادیه گوشه گفته اند که بر اعتقاد شان ناسوت بلاهوت یکی شد و محققین رفضه فضایل جناب تصوف را از مضمون شرع میفرمایند و ادا فترا بر امام شافعی میدهند که چنین عالم را تا بهمه تردد بود که خالق او کیست خداوند تعالی شانه یا حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه پس ببینید که شان آنجناب بکجا رسید و قول اشاعر دبرین دلیل خوب منطبق شد شعر سا لیکه گوست از بهارش پیداست ع و برای شکستن رگ گردن شان حرفی کافی ست که کار جناب امیر با او هیت کشید بخلاف جناب خاتم که بدان مرتبه مترقی نگردید سخن همین است که مفتری را علاجی ممکن نیست و همچنین شاگردان عبد الله بن سبا را خصوصا که با وج کمال در شاگردی او رسیده و موجد مذاهب خبیثه و آفرین او باشند زیرا که لا تسلم که آنها از صوفیه حقیقة اهل سنت باشند یعنی که آنها با عتراف مجتهدین کسی را غیر نمیدانند و حلول و اتحاد دلیل غیریت است چنانچه از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و قید مذکور ما خود از تصریحات علمای شیعه و کبرای ایشانست چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار با عتراف جناب قاضی نور الله شوشتری همین سیر اید که صوفی حقیقی کسی نیست مگر شیعی امامی پس چنانچه کسی او را الزام نتواند داد که پیشتری بسا دیدیم که شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس و درینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تقیید مذکور

دارو نباشد که قبل ازین گذشت که خود کرده را در ملامت نیست فکیف که خود اهل کمال گفته باشند اینچه
دال بر آنست که اشکال اتحاد و حلول مع هذا در کلام شیخ جلی و فهم داور ال قاضی شوستری غباری
دیگر ست بیانش بر سبیل ایجاز آنکه قید جمهور سراسر برای ایشان مضر ست زیرا که همه شیعه بوده اند
به دو جهت یکی آنکه جمیع علما را خواه متکلم باشند خواه غیر ایشان نظر بواقعیت مزعوم بسوی خود کشیده اند
خصوصاً صوفیه را کما عرفت مرارا دوم آنکه اینها قطعاً و یقیناً نقشبندیه نبوده اند و قید نه گوید مفید است
از برای مانه می بینی که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاهر شان تسنن بود ازین سبب مقید
کردیم گویم ظاهره امیه نیز تسنن بود ورنه نسبت تقیه با ایشان معنی ندارد چه جای آنکه این بزرگان
با لی مبالی رفض را قیناً ما و قعوا و علی جنوبهم لعنت میکردند و از صحبت خویش میراندند و
وسفارش را در حق ایشان گوش هنیفر مودند کما عرفت سابقاً و لاحقاً فثبت انهم وهو الله عالمنا به

لہ اذهان وصار شبیهم تحتاجا الی التقیة لا کیف ما کان و آنچه علاء الدوله سمنانی گفته جواب شد
از کلمات صوفیه ظاهر ست که دریا حسن و خاشاک و نفیس پاک همه وارد و از همه منزه ست عارف
کاشی میگوید ع عالم بخروش لا اله الا هو ست؛ غافل بگمان که دشمن ست این یا دوست؛ دریا
بوجود خویش موجی دارد؛ خس پندارد که این کشاکش با اوست؛ و ذکر قاذورات و فضلات
اهل تحقیق را زیب نمیدهد که نزد صوفیه خلق و ایجاد همه جز ظهور چیزی دیگر نیست کما فی بیته الحقیقه
پس ذکر خسیس و نفیس رایگان ست بقول بزرگی ع بحثیم مصلحت بنگر نظام ملک هستی را که هر جای
درین وادی ورفش کاویان بیتی گویند طبیبی حاذقی فکر میکرد که کرم فضله انسانی را چه مصلحت
هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتی نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کحالی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید کحال از بیان ادویه
دریغ کرد طبیب فی رحمه از سر مهر بزبان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزوی کحال انست
که بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طبیب حاذق آنکرم فضله انسان است انا و الست حکمت این بوده
مقام تحیر آنکه عارف سمنانی از نوع رمی فی الظلام ست یعنی از آنجا دانست که شیخ اعرفت مانه خود
تعنت شدی شاید که بر مزید فطانت عارف سمنانی نتیجه نمودی و حکایت ملای نامی عبدالرحمن جامی
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بزبان حال داشت که هر که پیدا شود از دو رو
پندارم توی بوالفضولی گفت ای ملا اگر خری از دو در پیدا شود ملا فرمود
پندارم توی استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و نیز مناسب این مقام زیر
آیت کریمه وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این مبحث را معیت رابع
گفته اند حتی ان سه معیت معلوم که معلوم متکلمان است یعنی حق تعالی با همه ذرها

بذات خود موجود ہست نہ چون معیت اجسام با اجسام کہ او جسم نیست نہ مثل معیت عرض با عرض کہ عرض
نیست نہ مانند معیت جوہر بجوہر کہ جوہر نیست نہ چون معیت جوہرے اجسام نہ چون معیت عرض باجوہر
معیت آرای روح با جسد کہ درین بحث می تواند شد زیرا کہ روح نہ درون قالب ہست نہ بیرون آن بہ
متصل نہ منفصل بلکہ روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر ہست و بر روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
و اتصال و انفصال و جز آن ہیچ دارد نیست و با اینہمہ ہیچ ذرہ از ذرات قالب نتواند بود کہ روح
با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانہ با ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسہ
فقد عرف ربہ اشارہ بدین نکتہ ہست اگر گوئی کہ وارد میشود کہ او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات ہم باشد
گوئیم کہ باتفاق جملہ مسلمانان برآن ہست کہ آنہمہ را خدای عز و جل پیدا میکند و نگاہ میدارد و ورنہ بقای
او محال باشد و این عیبی نیست پس معیت مذکور چرا عیبی باشد یا آنکہ معلوم است کہ ہیچ فعلی بی فاعلی و ہیچ
صفتی بی موصوفی نیست و انظار روح با تصرف دارد در ہمہ اجزای قالب کہ زندگی بدو منوط ست و با اینہمہ تعلق
بخون و مانند آن پاک ہست بلکہ اگر برابر شان متعلق بود چنان باشد کہ قبل از تعلق بودہ ست قس علی ہذا
دامعیت او تعالی با ہمہ ذرات غیر متناہی بی تجربی و حلول و غیرہ بزرگی درانمعنی چہ خوش گفتہ گفت
تو کہ دیدہ ان برحسائی چشم مجنون باید آن دیدار را تا نباید عشق محجوبے پدید گی شود لیلی بجا تو نی پدید گر
بچشم من ببینی روی او تا سازی زخاک کوی او انتہی مختصرا من بعد باید دانست کہ علمای کلام
اعلام از ماہرین فن بعد از افکار صحیحہ آنچہ در کتب معتبرہ گفتہ اند بدان میرسد کہ سالکان کشیدن
ریاضات چنین کلمات بمقتضای بشریت بر زبان می آرد و منظنہ اینمعنی ست کہ تعبیر از بیان آن
قاصر میشود و مطلب چیزے دیگر ہست چنانچہ علامہ جرجانی و غیر او در شرح مواقف و غیر آن تقریر آن
کردہ اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت جدیت تعالی شانہ نظم نمودند ستانی زبان از قیل با
راز کہ تار از سلطان نگویند با زیکی باز را دیدہ بر دوختہ و کہ دیدہ با بال و پر سوختہ و بندہ در ماندہ
رسالہ علامہ شریف قدس سرہ بچشم خود دیدہ ام کہ او در صحبت صاحبدلا
رنگے دیگر ورلے از متکلمین اختیار کردہ پس چگونہ گفتہ شود کہ این اکابر الحاد
و زندقہ بالآخر بر گزیدند حالانکہ بعد از اتباع شریعت کما ینبغی بطریقت در آمدند
و بندہ در حق ایشان طریق احتیاط می پیمایم و سبش آنکہ من بسبب اشتغال
معلوم کہ بضرورت شرعے اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم کہ باظہار فریقین
عمری باید کہ یار آید بکنار این دولت سرمد ہمہ کس را ندہند یعنی با اینہمہ
ریاضات نیز امرے اختیارے نیست کہ قطعا و یقینا بمدعا برسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و لسبار و میدہد

بقول صاحب فتوحات که سالک درجه به بلند پروازی بکجا می کشد و عمری در ایفای انواع ریاضتها بچنین
و لقد ایمان بسلامت نمی برد ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و بعد ازین مقام مزید حیرت است که
قاضی نور الله شوشتری در حال شیخ اکبر نور الله مرقده در مجالس المؤمنین می گوید که بسیاری از علمای
شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود و انکه وجود خالق همان وجود
مخلوق است و در انکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده
و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملائم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بآنکه
وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
از متالهان ارباب حکمت و کلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشان است بان حضرت و میگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ماء
متشمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن
نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق
بان گردیده اند نه حکم بوحدت موجود نیز چنانچه مورد فهمیده دمی تواند بود که مقصود از قول شیخ که
عابد صنم عابد خدا است آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خدا است و صنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما
بران رفته اند نه آنکه صنم خدا است تعالی عن ذلک علوا کبیرا انتهی حرف فی حسد از تاویل
این علامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشید و بالاخر مزه این سخن پدید نها
می چشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس آنچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشا
خواه حکایته سر گریبان تفکر فرو برده درست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است باکثر از آن وجه که بقول
جالسی اشارات حضرت معصومین ملاحظه کرده البته نیک دانسته که قاضی رطل بوق از دایره تشیع بدر آمده و
دخواهست بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر ازان باعتراف طائفه کسیه ناحیه کسی نیست بغیر خود رخنه دشکل تر انست
که در مصاحبه وغیره هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد واقفیه ملعنه ولدالزنا قرار داد و پس برای اشاره امر نافرجام
آنچه این طغام نوشته بود ع هر کسی از روی با شیر یزدان پنجه کرد * گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است
بسوی او باز میگردد وازین اشکال مشکل دیگر زیاده تر مانند آتش قهر الهی بر مجتهد قالی بیگمر دود بالش دین فروش
دنیا خر چنان افتاد که فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ زیرا که چنین جنیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه و آله را که چنین
اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی و آقای خود قرار دادند و ایشان نیز همراه یزید و ابن مرجانه بدرک اسفل نار الطور
التشریف برند که قال الله تعالی يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بعد ازین هر که برین اوراق
نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض و من مفواتهم الخ ازین مباحث اصحت میرسد زیرا که مجتهد قالی
انجمن در تالیفات خود دغل بغولسد نیز عم او اول نیست اینچنین تحقیق مجتهد ثانی درین کتاب اشاره درسایل دیگر هم آمد آنجناب قاضی القضا

القضات مفتی خفیه فی الحیات و عند الممات دشمن حضرت ایمه هدات بسبب نکو رفی الروایات المستفیضه عند اهل الحدثات
فرموده اند که نیز اهلسنت بتحریم التصوف قایل اند الخ مجمل است و تفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار
کشیده اند و بعضی را قتل کرده اند و این امور بدون تکفیر چگونه متصور است و سبب آن غیر از قول بوحدة الوجود
چه تواند شد گویم محتمل که این فتنه ها را مومنین متقین که یومنون بالغیبة الصغری والکبری شان شان بود کما هو مفهوم
قران الایمه برپا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت
در کمین بوده اند چنانچه قاضی رطل لوق در تالیفات خود نظر همت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته و این
متشیعین بمقتضای مثل مشهور ع ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون بپر رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
توقیعات سوله در رقعات مزوره را که بتوسط وکلا حاملین انواع وحی ارض و سما از ناحیه مقدسه پیامی میرسید چنانچه
کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گو نیست نصب العین گردانیده
و صاحب الامر باقتضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران
داده باشد چنانکه اهل الطریقت نظم کرده اند ع گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند ٭ جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
معهذا احتمال دیگر در قتل و صلب متطرق است بوجوه بسیار که ناظر این اوراق را در ان امعانی و غوری بسیار در کار
نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید و از انجا که خود ذکر کرده را در مانی نیست قاضی را درین معارک چه
مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المفتری الشلجی ان بان یقال علیه و هو مجبر الجمیع البدعة
حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان لعنیف شرح المواقف لتفضیح مذهب اهل السنة لیعلم الناس ان اقوالهم و اعتقادهم
سخیفة مسائلهم ضعیفة و معلوم نیست که ابن جوزی رحمة الله علیه کجا بالتصریح بر تکفیر امام غزالی بجهت استحسان
التصوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خودش استنباط می نماید و جبر لسیل است که در بیان معنی عبارات
کتاب خودش گفته بود که آفته من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل یعنی در اصل چه بود و او بکجا برد با الجمله بدون
ذکر ماخذ و قوت دلالت و تایید لنسخ صحیحه حکم قاضی رطل لوق زنهار نتوان شنید که او بیشتر برای سخن پروری
خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب اموری میشود که بدیهی البطلان است و نسبت بدان می نماید و معنی هفوات بر کلام
کالنعل بالنعل الطباق دارد لیس برنقل و حکایتش که هفوات او فراوان مهیا شد و لقب مبارکش که شیعه تراش است
تر و خبر الیقین نیز هویدا است کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طایفه شیعه برای
اثبات قدم مذهب خود تراشیده و قلوب صاحبدلان امت مرحومه را خراشیده او از تراش و خراش اقوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ٭
و عند التحقیق تصوف مذهبی جدا گانه نیست و از عقاید اقوال و اعمال جدیده بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سنیه رایج و معمول
بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشتند آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و از کلام

تحقیقش اینست نیز بر می آید که تصوف طریقتی و طوری جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
که این طور اهلبیت طاهرین است پس نزد ایشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهل بیت در عقاید و
اعمال باتفاق فریقین بر سنن نبویه علی صاحبها الصلوه والسلام والاف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش
شب و روز می پیمودند و هرکسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشند و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریق اهلسنت و جماعت
است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رفضه ربهار نمیگفتند که او سنی است بلکه میگفتند که
این طور از محدثات است و بحمد الله که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور
و معروف است که از انجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السایرین و کشف المحجوب و احیاء علوم
الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح آن و عوارف المعارف
و فتوح الغیب و غیر آن که اگر انرا به عقاید حافظیه و النسفیه و غزالیه و عضدیه عرضه دهند البته توانی گفت
که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که در آن مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه
مطابق خواهد افتاد و رنهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج
الکرامه و شرایع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انهم گفته اند که از خواص امامیه
است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همگنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هرچند این امر
تعصبی بیش نیست نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد و لیکن برای شکستن رگهای گردن منکرین که این
طور را از ایجاد ملاحده فرزند نقین میدانند بکار می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش یافته
که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عیار السنت چنانچه از
شرح مواقف وغیره کلمات عارفین پی بردی و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرف ندای
انا الله و نعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و ما علمت لکم من اله غیری که از عرفا و عشاق خدای عز و جل بظهور
رسید و از فرعون لعین و را ندیده ها گفته دریای شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را نظما و نثرا چنان بیان کرده که قلوب
اهل صدق و صفا بدیدنش مطمین میگردد و اگرچه لب نافته ها در جهان بر خاسته که مردم در آن بحقیقت پی
نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبیت و تناقض لایق آن نمانده که فضلا بدان التفاتی
نمایند و بر دران همت خویش الا باشد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عواقب و عبادت
تفضیل کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطل لوق درباره فاضل و زاهد
استرابادی چیزی گفته و بیان دو اصطلاح بزعم خود بجا آورده پس مضحکه عقلا بیش نیست

و هم بر کمال عصبیت او دلیل خواهد بود و این همان خشک دماغی است که در هر قدم بروز می نماید یا و داری
یا نه که قاضی در مجالس المومنین وغیره از تکفیر صحابه بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجه نصیر را در خاتمه تجرید
یعنی مخالفوه فسقه و محاربوه کفره را ملجا و ماوای خود میگرداند و عوام طلبه نیز بدیدن کتب کلامیه
تحقیقیه و الزامیه متاخرین مثل تحفه اثناعشریه و افادات رشیدیه و آنچه در تالیفات احقر البریه از مشهور
و غیر مشهور دیده و شنیده اند نیک میدانند که اجله علمای شیعه مثل محقق طوسی و دیگران از اهل
تتبع صاف صاف بایمان حضرات شیخین و اتباع ایشان قایل شده اند و نصوص حضرات ائمه خصوص حاشیه
جعفریه در مقاله سادسه ذخیره کرده ام ایا فراموش کردی که عمده ایات مدحیه قرآن مجید درباره خلفاے
راشدین و موبدین شان پیرایه ورود در بر پوشیده و مذهب اهل الحق والیقین مثل افتاب نیمروز روشن
گردیده زیراکه چنین مدائح در کتاب الله برای صحابه کرام با فسق و فجور چگونه جمع تواند شد پس کمال
ورع و تقوی نیز بمدارج علیا بدرجه ثبوت رسیده و درین مقام قاضی رطب اللسان ایات قرآنے
و روایات اهل بیت رسول یزدانی را یک سر پس پشت انداخته و تحقیقات اجله علمای خود را کان
لم یکن پنداشته درباره عالم استرآبادی چنان میگوید که والمستی لیس الانصاف بکن که قلب مثل نجم
و طعن اصحاب کرام و تنزل از مذهب زمره طغام البته سبب فیضان نوری از انوار و حصول صفاء
کشف اسرار خواهد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و هرگاه امت حقیقی حضرت رسول
مختار که باعتراف شارح کلینی زمره قادسه مهاجرین و انصار بودند و دین اسلام را با قالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جهات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا نزد این شهید ثالث
بالخیر مجمع شر و فساد و نیا باشند معلوم نیست که در دوستان خدا تعالے غیر از زراره شر من الیهود
والنصاری و شیطان الطاق خبیث ترین افاق در طائفه اهل نفاق دیگر که باقی ماند که خرابات
مغان و اشکدهای ایشان را آباد گردانند که شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبره
رفضه بچشم عبرت بین دیدی و بگوش هوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیه که سابقا بار بار مجمل و مفصل والستی
زیرا قوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظه می آری ان شاء الله تعالے آری فرق اینست
که در اول جمع بین الحقیقیه والالزام است و در ثانی فقط افحام الد الخصام زیراکه هیچ کتابے
جامع در احادیث شریف نیابی که بر روایات و فضایل ایشان شامل نباشد حضرت سلمان فارسی
و ابوذر غفاری باشند یا مقداد اسود کندی و از محققین ایشان جابر انصاری آنها که بگوش حق
نیوش در آمد مقوله قاضی رطب اللسان ابن الهیثم والمیانزده بود و اگر تعلیل او را بدقت نظر ببینی
یعنی قوله زیراکه ان شرک حقی است صفای جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محدثات ابن سبائی

کافر کیش خود بسبب نجات خویش و تیره شیوه امثال واقران وجهال بد اندیش است اہل حق کی که بکشف بیه تحقیق
غرایب طنین ذباب می نهند واگر ازین باب برای کشف تلمیعات شان چیزی گویند گویا لقمهٔ باشد که کلب
عقور را بدهند واگر سامعین وناظرین را حرفی چند ازین چیستان ولغز ومعمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
که بسیار گلذار ایشان را در نظر انظار گیان بگذارند پس بغور وفکر سخنی از آن باختصار وایجاز بشنوند تا
تلمیعات قدما ومتاخرین خصوصا قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مکشوف شود زیرا که آن اساس
جمیع متفرعات این باب وفذلکة الحساب است پس بدانکه اصل مقولات این دریده دهن آنکه اکابر این
طائفه فاحشه خانه کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات ائمه قرار داده اند وبنیاد محدثات
مذهب بران نهاده می نویسند زیر آیت کریمه وَلَقَدْ اُوْحِیَ اِلَیْکَ وَاِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ
لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ بَلِ اللّٰهَ
فَاعْبُدْ وَکُنْ مِّنَ الشَّاکِرِیْنَ ولیکن من بر بیان صافی ملا محسن که مختصر است قصر میکنم فی الجوامع
روی انهم قالوا استلم بعض الهتنا لنؤمن بالهک فنزلت القمی هذه مخاطبة للنبی صلی الله علیه واله والمعنی
لامته وهو ما قال الصادق ع ان الله عز وجل بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جارة والدلیل علی ذلک
قوله تعالی بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَکُنْ مِّنَ الشَّاکِرِیْنَ وقد علم نبیه یعبده ویشکره ولکن استعبد نبیه بالدعاء الیه
تادیبا لامته وعن الباقر ع انه سئل عن هذه الایه فقال تفسیرها لئن امرت بولایة احد مع ولایة علی
من بعدک لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وفی الکافی عن الصادق ع یعنی ان اشرکت فی الولایة
وغیره قال بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَکُنْ مِّنَ الشَّاکِرِیْنَ یعنی بل الله فاعبد بالطاعة وکن من الشاکرین
ان عضدتک باخیک وابن عمک یعنی در تفسیر جوامع که تفسیری کوچک است نسبت بمجمع البیان ودر
عربیت نیز در رفته زیاده تر چنانچه مولفش ابو علی طبرسی که معاصر صاحب کشاف است مفاخرة
بدان اشاره کرده مذکور است که نازل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند بحضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام که بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو علی بن ابراهیم قمی
که شیخ کلینی میگوید که خطاب است درین آیت شریف بحضرت ص ولیکن مراد امت آنجناب است چنانچه حضرت
صادق فرمود که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بمحاوره ایاک اعنی واسمعی یا جاره یعنی خطاب بشخصی
می باشد ومراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو
ودلیل برانکه اگرچه خطاب بحضرت است ولیکن مراد غیر اوست آنست که زیر آن فرموده اند بلکه
عبادت کن خدا را وشکر او بگذار که خدا میداند که نبی او هم بعبادتش مشغول است وهم شکر
او میگذارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخت امت او را واز امام محمد باقر ع پرسیده
بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود که اگر امر کنی بخلافت کسی همراه ولایت علی ع بعد خود

البته عمل تو بکار نیاید و از زیان کاران خواهی شد و مرویست در کافی از امام صادق که اگر شریک گرداند در
ولایت امیر غیر او را اعمال چنین خواهد بود باز فرمود بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ یعنی بلکه عبادت
ایزدی بجا آر و شکر بگزار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم تو انتهی حاصله بالجمله چون افادات
حضرات ائمه در تفسیر این آیت بدر رکه سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از متفرعات این اصل
حرفی چند که اصول ابن سبا رئیس الیهود را درهم زند و بیخ آنرا قطعاً و یقیناً بکند و قاضی رطل لوق
را در بارهٔ اشارهٔ این امور بسزای اعمالش رساند و دست و پایش را با هوش و حواسش گم گرداند
بعد از غربال کردن کتب روافض باید شنید که امت حقیقی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار
که قلوب خود را از دین آبائی که عبادت لات و منات بود پرداختند و همت والای خویش را باتباع
اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی آنجناب به پیروی شریف بنص
قرآنی الذین اتبعوه فی ساعة العسرة بجا می آوردند و از جان و مال دریغ نمیکردند ولیکن از نصب
شریف مرتضوی بر تصریح ابن سبا یهودی و شاعر حمیری وغیرهما ناخوش بودند و حضرت طرفداری
ایشان میفرمودند و بحامل وحی الهی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی مفاسد این خلافت
بلافصل را ایگان ایکان میشمرد که اگر او را ولی عهد گردانم محنت بست سه ساله من رایگان شود و اصحاب
راه ردت بگیرند کما سبق بیانه مفصلاً تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ
چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستعفی شد چنانچه از کتب معتبرهٔ شیعه یاد میداری پس امری
از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش ازین مصیبت جانگداز خیلی اندوهگین بود و بالفرض
والتقدیر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی باشد پس اثری از آن در لیاقت ان منظر
کسی نیامد زیرا که آخر حکم الهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود
حضرت سید کائنات فارغ خطی محکم که در وثوقش هیچ دفتری برابر نتواند شد از جناب امیر نویسانید
بلکه از جناب حمیرا و امامین همامین نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور
در همین دو قول بود که خلافت بلافصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را جز نافی
نمی شنوی پس البته صدیق متعین شد اکنون کجا ماند این روایات بی سر و پائی رفضه هرزه درا
مخالف کتاب الله و مضاد ماقبل و مابعد آیت مذکوره کما سیجیء ان الله تعالی که حضرت را بکمال
تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود
و هیچکی بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد معاذ الله و خود از کتب معتبره مثل جوامع
وغیره عیان گشت که آیت کریمه در آن نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای نبی عبادت
بعضی از معبودان ما اختیار بکن تا ما ایمان آریم بمعبود تو پس درین مقام بجوابش دفع شرک

واینها که از حضرت آفریدگار مقصود ست واثبات توحید و یگانگی حضرت خالق کائنات یا ولایت و خلافت مرتضوی
فکیف که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق متناکر و تناقض صریح همدگر دارد و یکی مر دیگری را مکذب
است نه بینی که حدیث حضرت امام ابوجعفر حاکم بانیمعنی است که خطاب بحضرت پیغمبر است و هم مراد آنجناب است زیراکه
فرموده اند که اگر امر کنی آنرا ای مخاطب که پس از من در ولایت علی شریک کننده غیر او را اعمال تو حبط شود و بدیهی
است که اینمضمون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امتی را چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که دران غیر آنجناب متعین است
واز قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره پس بحکم تعارض تساقط بوقوع آمد و باقی نماند مگر بیان آنکه در جواب
مشرکین فرود آمده و اینرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِّنَ الشَّاكِرِيْنَ
برابر هزار دلیل بر اینست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که خدا را عبادت
کن و بشکر او بپرداز نه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَأْمُرُوْنِّيْٓ اَعْبُدُ اَيُّهَا الْجٰهِلُوْنَ پس کجا
قصه امامت امیرالمؤمنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات بینات و ترک دین و ارتباط
و ضبط ماقبل و مابعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بر عدالت آنکه دیدی و دانستی حال آیت کریمه
باعتبار ماقبل بود که مضمون ولایت و خلافت استنباسی ندارد رسیدیم بحال مابعد آن و آن اینست که
فرمودند وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِيْعًا قَبْضَتُهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌۢ بِيَمِيْنِهٖ سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ و مدعا ازین بیان
تنزیه حضرت باری عز و جل است از مشارکت انداد و مساهمت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
مقدرین و خیال محدودین که برای او حد و مقرر کردند حالانکه وصف کرده نمیشود دیگر که او اعظم و ارفع
است ازان چنانکه جناب امیرالمؤمنین در خطبه شریف و اولاد طیبش در احادیث منیف بیان کردند
و تفسیر ملا محسن کاشی هم بران شامل است و ایضاً در قول او تعالی و تقدس والارض جمیعا قبضته یوم
القیمه تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بطاعت و عبادت شان بپردازد معاذ الله من ذلک پس اهل سفاهت از قوم سیه کار بیرستان از
روزگار چنین کلام را بطرایا ماقبل و مابعد نابود ساختند و بر اسامی مقدسه حضرات اهل البیت طاهرین افترا دادند و شاید
بجهت غلو در مذهب غلو از لفظ جلاله که در آیت و ماقدروا الله است ذات والا صفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت کما هو مذهبهم مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قران مجید بر انجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غائب عن الابصار منطبق گردانیده زر و جناب نور الانوار مقتدای
مهاجرین و انصار را منکر شدند و رفته رفته تا امام صادق مصدوق رسانیدند و سلسله روایت

تا آنجناب معنعن مرفوع نمودند که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه حال
خواهد بود فرمود در آنوقت نه حاجت بضوء شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد و در صافی هم این حدیث باختصار
مرویست کما لا یخفی انچه نور صاحب الامر موجب قرة العین است لیکن غم وعین بلکه مزید ظلمت حضرت ابو الحسن
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نمودند و داد نواصب دادند چه علاج خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ مقام حیرت است که چنین آیات را صحابه اهل لسان در نسخه خویش چگونه باقی گذاشتند
وجوالش بر اصول طائفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیعاب کرده که نازل شده بود
این اشرکت احد الولایة لعلی واین بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسوله بود ولش بر ضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر ثانی مگر متحمل شود چنانچه والنبی واین هفوات اهل خرابات را پایانی نیست معهذا شرک و اشراک
که از لین اشرکت ندهن هر کس در اد به معنی متبادر الی الاذهان محمول تواند شد یا اصطلاحات برفقه بعید بر
وانهم لظن وتخمین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل بوق کجا بود و درباره فاضل استرابادی کجا افتاد
گفتگو در ان میرفت که چنین زاهد دعا ر را با وصف محاورت حظیره مقدسه امیر المومنین وانگاه تا قرون
و دهور صفای تحصول نه انجامید وقاضی بر شرک خفی وجلی وآنهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد واز
مابه النزاع بمراحل دور و دور در افتاد و بعد از فرض وتسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت ولیکن این
تسویل وتاویل بعید نباشد از قومیکه گویند قرآنیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
واخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقلا از ینجا نیز پی می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر و ذریت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را از بیبد صدها آیاتش را در نصوص
امامت ذکر کردن دوست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر ند کور البته تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بی سود گردد ومخالف نفس الامر شود لاجرم خالی از ین احد الامرین نباشد واز ینجاکه برین تقدیر عناد
وجهارا حضرت بشیر ونذیر رئیس المحرمین منکر دد عیاذا بالله مجتهدین خصوصا پیر دهقانی در عناد الاسلام
قیدی می فزایند که نسخه واحده را دو نسخه گردانیدن وبه تسلیه صحابه منافقین کوشیدن به پروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه این معنی را تجویز تواند کرد و چه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن واطاعت شان نکردن پس حضرت چسان مرتکب این امر عظیم شده باشد بر فرض
اجمال وتقید مذکور اکنون ضرر افتاد این امر را بجیائی قرار دادن که اقوال وافعال او منزه است از عبث
پس عدیله شیاطین را در کتب مطبوعه وغیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ
اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ فَتَعٰلَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ چسان روا نباشد
که حقیقةً رسوائی مذهب خویش است القصه حال دلالت قرآن مجید اینست واگر با فادات اهلبیت طاهرین بر داریم

ازان ابصر است تمام ظاهر است که افعال الهی را از نسبت ظلمی منزه دانستن مذهب دینی که رفضه برین امور مهمله
رکیکه ومختلفه متضاده موسس ومبنی گشته حالانکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت مرحومه نازل فرموده وسخ
که خلق را وصف او چه امکانست و برسول خود جابجا ارشاد نموده که وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و مجتهدین غالی ورمانی چنان مضامین از علمای
خود نقل کرده مثل عماد الاسلام وغیران که حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و بفضایل
مهاجرین و انصار برخاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و درهوارم
خلاف آن می گوید که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و بخرامیدن قدمی چند انهم یاد نماند که
که تا دم وفات و انحصار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را بر کرسی نتوانست نشانیدن
و دیگران نیز بعد از نزول عصمت بشرح و بسط تمام تقیه را شان داده بعد از دعوی اجماع بر معنی
که بعد از ورود والله یعصمک ازین اتفاق مرغوم رو بر تافته اند لزوما تقیه نبود و اجماعا اینکه خیلی
حال حضرت بود اما وصی بلا فصل پس حقیقة و جناب وصی خلیفه بلا فصل یکی را دو کرد و دو را چار کرد یعنی
مجرد وفات شریف قسم خورد که ردا بر دوش نیفگنم تا قران مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت
یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نایب برحق همان طریق بیهوده تتبع اقدام شریف چنانچه
باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ماقبل و مابعد بران قائم است زیرا که چون
تابانی نور بعنوانیکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط به اظهار کفر و ارتداد بود وانهم باوقات کمام
پس کثرت تنبیح و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و هو یزید علی المقصود ولیکن
مجتهدین و متکلمین رفضه تیز زبان و دریده دهن خصوصا جناب مجلسی بوم خانه کن در بحار وحق الیقین از
می نویسند که نسخه مذکور از قبایح وشنایع مهاجرین وانصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی
خلافت برای مطالعه عنایت فرمود ذمایم مهاجرین و انصار را دید حالانکه در قران مسلمین که نسخه
ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ خبری نباشد که از انواع مدائح شان خالی
بوده نباشد پس کتاب را بجهت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین التمی والوصیت
عیان شد والحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطوره بر آیات منسوخة التلاوت مشتمل است
و نیز شمار درین زمان بکار نمی آید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا الظهور انجامید که ذمایم
اصحاب و قرارت اسم مقدس جناب امیر که رفضه نا عاقبت اندیش میبر ساختند بجدیکه کسی دیگر
هم بدام شان افتاد منسوخ التلاوت است چه جای آنکه لایق استدلال باشد لانحصاره فی آیه
واحده بالاتفاق و هرگاه کتب قوم زیاده تر بملاحظه آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت را
جمع کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت برما وگناه لازم

بل کادَ الفقرُ اَن یکونَ کفراً فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون و این امر ابدیهی توان گفت که خدا تلاوت را منع
فرماید و ایشان مضر باشند و جمع کنند و رفضه از غلبه سفاهت و عداوت علیهم السلام بعضی از سور آنرا در کتب خویش می نویسند
چنانچه گذشت و اگر مقصود حضرت امیر المومنین از جمع و تلفیق و خلط و اختلاط بود که منسوخات در یک شیرازه فراهم شود
تا مردم از قرارت آن محترز باشند و دست کشند پس توان گفت که این امری عجیب و غریب است که غیر رفضه منافقین کسی
از مسلمین عبارت نه گیران نتواند کرد که مبطل علم ضروری جناب مرتضوی است و دیگر چه گویم معهذا بجای خود کفر
شنیعه مدلل و مبرهن شده که بسیاری از علما و صلحا که بتلاوت آن سوری می پردازند و بقرارت سوره ولایت و نورین
مشغول می باشند همه کفار و مرتدین اند و قصه های تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعاده و باقی گفته نشته و نیز
هنوز اگر گفته شد رو و التقای رفضه هنوز بدان معتاد اند و غیره کتب شان بران اول دلیل سبحان الله انجناب
و ذریات الاطیاب آن سنی را چنان پوشیدند که در دیار جابلقا هم تلاوت آن بر تحقیق بانیان مبانی التشیع سمت
جواز ندارد بلکه ممنوعیت کما مر و دیدن و خواندنش به خروج و عروج صاحب الامر که بعد چنان اهتمام برای
هدایت و تلاوت اهل ایمان جمع فرموده موکول است چنانچه از کلینی و نزهه پندت کشمیری هویداست و در ظهور
این امام هنوز بهدایت قرون و دهور است تا بجای دولت و ترقی این مذهب و نحلت بسال هفتادم از هجرت بود
و از شامت اعمال شیعه که اسرار حضرات ائمه اطهار را بنابر سبکساری بلکه اراده خونخواری و آنهم عمداً نه خطا
فاش کردند چنانکه بارها دانستی غیبت کبری رو داد که آن را انتهای معلوم نیست کما فی الکافی الکلینی
لاحول ولا قوة الا بالله ع ای آن مجموعه خوبی بکدامت گویم طرفه آنکه از کتب شیعه حتی عماد الاسلام نیز توانی یافت
که قرارت مختلفه از تذکیر و تانیث و تشدید و تخفیف و غیر آن که حضرت رب العالمین بدعای حضرت شد برای سهولت
تجویز فرموده بود بدفع فتنه شدید که حذیفه رضی الله عنه تقریر آن کرد در خلافت ذی النورین موجب تجرید از
قرارت و اکتفا بر اصل شد و حضرت امیر آنرا پسندید و رفضه بر انجناب چنان افترا کردند که مخلط منسوخ التلاوت
تا معمول التلاوت شد و خود اصول شان در صافی و غیره اول دلیل بر آنست که حضرت بکمال شد و مد فرموده بود
که یا علی کمال اهتمام در جمع قرآن مجید عمل آری پس این وصیت هم پایمال گردید الا لعنة الله علی المفترین
الغرض این مسئله را بر شهرات اکابر رفضه و ملاحظه تحقیقات تمامتی در مسایل طرابلسیه و محدثات دیگران در کتب
کلامیه اصول امامیه حیدر اصم و معرکة الآراء مسبب ظهور رانند باید است شان الی یوم الآخر باید گفت که هر چند حضرت ائمه
بجلوس خویش اریکه خلافت را بار بار بعد زنگاری ایام نرگسی و سوسنی و ریحانی تا هشتاد و دو هزار سال زیب
و زینت افزایند ولیکن بجز آنکه بر عاقلی بر الحاد و ارتداد ایشان خنده و تطبیق در خرافات شان معورث نیفتد
امری اشد فی منبعه پس آنچه بر ایشان گذر خواسته بودند که جامعین کتاب مجید را در بین مباحث از دایره ایمان
بیرون ارند بر ایشان صواعق شدید و صوایق عظیم چنان افتاده که به تجدید تدبیر مستغنی است نه بهر افتراء
اتمام گفتنی چون کلام رفته رفته بدینجا کشید یاد آمد که سخن در حقیقت اقتضای رطل لوق و کشف معانی او بود

پس میگوییم واویلاه واحسرتا علمای شیعه بادعوی دانش وبینش انهم خیال نکردند که خود صدر ایت کریمه یعنی
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ مقتضی انست که بر انبیای متقدمین این مضمون برنهایه
راست نتواند شد که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما حبط خواهد شد وهل هذا الا سقط بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار وغیره از اسفار چنان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیاء رسل
علیهم السلام هر یکی را با تحاد دو وزیر حکم بود واین آیت اول بر انست که طور سابق ولاحق یکسانست وبرای
حضرت خاتم رسالت حکم باری چنان شرف نفاذ یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت ونیابت
را هم در حیات وهم ممات پیغمبر خدا صلی الله علیه واله بکمال نیکنحضری سرانجام نماید وبرای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد وبعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی ویکتائی کجا ماند وبدایت ونهایت چگونه برابر شد انهمه الزامات جاعتی
باشد که بهره از مروت وحیا داشته باشند نه قومیکه هرجا دست سخن دراز واستین انصاف را کوتاه کنند وبر نام
ایمه هدی هرچه خواهند بربندند وزبان افترا برکشایند ودامن برگزیدگان درگاه ایزدی را باباواب انواع
محدثات خود ملطخ گردانند طرفه انکه در معنی این ایت خاص نیز ذخیره های شیخ نجدی واین سبای یهودی
را بکار خویش آرند وقلوب منافقین وشیاطین را بربایند فالشکی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
الطائفه الفاحشه سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیدند بلکه انحراف از ان برگزیدند
واگر ادنی غوری وفکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هرچند دار الجزا نباشد ولیکن چاه کننده را چاه در
پیش ولب دیده باشی که مکار وغدار مبتلا میشود بمکر دار خویش بر علمای رفضه بی کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگرچه بظاهر بسوی حضرت
صلی الله علیه وسلم متوجه هست ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر کسی را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شود وصدق این معنی بی کلفت برشیعیان
ضروری هست زیرا که ایمه متاخرین را که نسبت درگی پیش تو شیعه امامت بلافصل دارند شریک این منصب گردانیده
اند ونتوبهی هیدا بلکه چون استیعاب اصول اهل فضول نمالی توانی دانست معاذ الله که کجا مهر معطله وکجا
قصور رشیده وکجا نور وظهور وکجا شب دیجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
وسند این امور قبل ازین تکرار گذشته والحق شیعه شنیعه میزان اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول بعمل آری حکم توانی کردن واین نوع تقریرات بیرودی کار آوردن که مراد از اشراک
عزور در ولایت وامامت که موجب حبط اعمال صالحات هست شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس تفضیل کما ینبغی
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کسی را کسی بدرجه مومنی شریک گرداند برای او نیز
انچنین وعید از قران مجید وحدیث شریف استنباط می توان کرد واگر مومنی هست برگزیده امام معصوم
وعادل پسندیده باشد ایا چون مرید لسان تو از اظهار کفر بر اصول حمر متفق ولو ده افات وهو فرد مش

عنند بهم لاجماعهم علی التقیه ایشان را چه مضرت باشد بلکه این امر لیست مثل بهیمی نه مانند لطرئ الیس معاذ الله که کسی
از اهل دین و ملت تجویز ان کند اگرچه تمرو غیبت شیعه قباحی ندانسته باشد کلام صراحةً واشارةً نمی‌بینی که در زمان
خلافت جناب امیر رضی الله عنه غنها که برخاست و تدارک ان بعمل نیامد نهایتی ندارد از تحریف کتاب الله اکبر
الثقلین و سوختن ایات معمول التلاوت هادی کونین و داهیه حاطمه یعنی احراق بیت حضرت فاطمه و کشاکشی و گستاخیها
و سقط شدن محسن بیگناه و ضربه و لغرو یا اتباه بلکه قتل بضعه خواجه هردوسرا کمانی علل صاحب الرقعات المزوره
و شکایات و عندو دشنامها از حضرت زهرا در باره حضرت مرتضی شیر خدا که مریدی بران بخیال کسی نگذرد و هرگاه
بر سکوت حضرت بتول بمقتضای ولم تتکلم حتی ثابت متفرعات غیر متناهیه نیز در رفضه پدید آمد حالانکه نفس سکوت
نص در مدعای مخالفین نیست بلکه دو پهلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات معصومیه که آغاز شیعه چنین
وانجامش را نهایتی پدید نمیشود و خبر ایذا و حصول اذی محلی ندارد و آنهم تا وفات بضعه سید در کلمات
چنانچه بر ناظرین جواب طعن الرماج مسمی بنقض الرماج فی کبد النباح خصوصاً واین اوراق عموماً مخفی نتواند شد
بر روایات اهل ترهات و هفوات که اگر بتفصیل آن لب کشایم واز در استیعاب درایم ع [illegible] هفتاد من
کاغذ شود الغرض همه این امور و امثالش بر اصول روافض در زمان امامت و ولایت جناب شاه مردان
و شیر یزدان بود که لعقد ابش در کتب قوم لبی سال میکشد خلاصه انکه چون اهل [illegible] شیعه ولایت انجناب
را حقیقة بخاک واعین یهود و مجوس برابر بلکه بدتر می گردانند پس در حبط اعمال ایشان چه گمان توانی کرد
و دخول جنت چگونه متصور بلکه محال اگرچه جنت شداد باشد و هو شدید المحال ایضاً معنی محدث رفضه
مقتضی است اضمار ولایت و هو خلاف الاصل بخلاف معنی اشرک علی المعنی المتبادر المشهور فی الکتاب المستطاب
وامثالش نیز در قران کریم بیشتر از بیش مسرود نه بینی که بعد ذکر شریف حضرات انبیا و مرسلین و دیگر بزرگان
دین میفرماید وَلَوْ اَشْرَكُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ الی غیر ذلک
من الایات البینات علاوه هنوز گفتگو در مناظرات فریقین می میرود و شنیده پهلوئی نشنید که اذعان ولایت
و امامت ائمه هدی همچو اعتقاد توحید خدا و نبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشراک در ان موجب
حبط اعمال چگونه شود قطعا و یقینا مثل شرک و کفر کلی شبهه سبب احتیاط است و در نصوص قرانی و احادیث
رسول هادی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونه انحراف توان کرد
و از معنی مدلل و مبرهن چسان روتوان گردانند آمدیم بر انکه از کلام قاضی رطل بوق شرک خفی و نور جلی
پیداست که گفته بود که شرک خفی با صفای جلی مجتمع نمیشود و جوابش بالاجمال اینست که آن کدام شرک
بود که با اهل بیت طاهرین و طیبین که سراسر نور الهی بودند همقرین شد بر تخریج صدوق ولد الصدوق که
معانی الاخبار کتاب خود را بدان زیب و زینت داده و بسند و اسناد چنان آورده که مراد از رجس اهل
که نفوس قدسیه از ان بعد نزول آیت تطهیر گشتند شرک بود پس اگر بشرک جلی قائل شوند نعوذ بالله لاجرم

میتوان گفت که بلی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض لیستلزم النصب والخروج زیرا که ازان صریح القای شرک خفی در ذوات شان عیان میشود و این مذمت ایمه معصومین شده یا محمد ت فانقلب الامر بحیث لا یشعرون معهذا این مژده باشد برای اهل حق که ایشان درین شرک شرکیا اصطلاحی بهر نوعی که باشد عترت مقدسین گشتند قطع نظر از انکه جمله سنی بودند چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و عقیده برامول یاجوج و ماجوج مفسدین فی الارض بانا این امر حالی رای عالی میشود و اگر دقایق شرک مرادست یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمدی را باوصف ونواح و در زمره مطهر و اهل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اهل البیت تردد می رود و اد در امامت جناب خلیفه اول امامیه کما مر سابقا پس درین معنی کدام مانع تواند بود که نفاق هم دقایق بسیار دارد که بیت النمل علی اصول اهل الحق وقواعد اهل الدغل فکیف که حقیقت نفاق بحجت ستر و استتار خود امر دقیقی باشد کما لا یخفی علی الرفضه که گفته اند

ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ؛ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار رئیس المتقدمین و اظهار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شی یرجع الی اصله فنیه السبب که اتفاق موالف و مخالف بر السنت لاجرم بدین بیان که مبنی بر دقایق شرک و نفاق بود بنیاد کلام قاضی از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع نتواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت و صفا یعنی عترت سید الانبیا صلی الله علیه و علیهم چگونه متصور شد یا مگر چنانچه قاضی رطل بوق ابن الشیم والیا نزده صراحه خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر بسلب نور و صفای اهلبیت قایل شود عجبی نباشد که محدثین شان آنجناب را مصداق وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ گفته اند کما فی البحار و الفیا لفص نبوی هر روایت میکنند که امیر المومنین اظهار کفر و اظهار ایمان نمود تا دم وفات کما مر غیر موضع و بیان امور یکه بران این افادات متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و لغیر اهلبیت رضی الله عنهم نمی رسانند باید که نزد رفضه موجد خالص باشند که اشراک و اشتراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با صحاب و اهل بیت ببرر و شتر آنها خارج از دایره اهل السنت و همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت مخیل نتواند بود پس آغاز و انتهای ان اختلاط و اشراک در محدثات شیعه در مذهب اهلسنت است که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه ان می شمارند و قس علی هذا امر امامت را در ما بعد بحضرت امام مهدی می رسانند و ازینجا بالاجمال دانسته شد وجه بشارتیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم والحمد لله که قاضی انچه بطور تحقیر و معاداکرده بود از شرک خفی و لوز جلی در تو النت که شرح آن بکنند و چنان بگویند که بی کلفت تمهید و شود و تلمیع آن منکشف شد و اگر نمیتوانم فرصت رو دهد تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقله دران باشد و هر عالمیکه موجد این مصطلحات گشته در لباس تقیه مصطلح و انفاق محدثات تاویل و التسویل را هر ایات قرآنی شعار خود ساخته نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد و الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق درین اوراق نیز تر شح قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل بوق چیزی

باقی ست پس مناسب انکه درانهم نظر سرسری نموده حدیقه آرزوهای ناظرین وسامعین را سرسبز وشاداب گردانم وگویم که انچه قاضی گفته که حکایت شکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید ازان باشد که مرشد شان از گروه نقشبندیه غوغایه بوده که واجب میگیر دانند نقلاً وعقلاً بغض جناب امیر را گاهی بقدر امار و گاهی بقدر دانه جوالخ جوالبش عقیقه در قران مجید تا ز لبت فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ این بغض وعناد را باخاتم الخلفاء الراشدین بدان طائفه فاحشه کسیه بنسبت توان داد که از فضائل عمده آنجناب اظهار کفر را والگاه تادم شهادت روایت مینمانیده ومسلوب می گردانند نور آن امام ائمه اهلبیت را وآیت وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی را برای آنجناب خصوصاً می نویسند واز برای ائمه عموماً در کافی وغیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرموده اند امامیکه در تقیه باشد آو بیر معطله است واگر پای انصاف درمیان نهی البته توانی گفت که هرگاه امام محمد باقر وصادق محفوظ بحفاظت الهی علی ما سنح الکافی الکلینی بر بنایات شیخ الطائفه وامام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص پندارند نه احدی را از ائمه هدی بیر معطله بلکه مضل خلایق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب وافترا ایشان بر آبا طیبین خویش کما بینا فی مقام مات من هذا المجلد مما لمنک بغیر بما من الائمة الطاهرین المامورین بالتقیة عند المتشیعین پس اگر بعد روایت حدیث زمان که در کافی ودیگر اصول است ودلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت وجناب شاه ولایت حالانکه بمجرد تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیر المؤمنین شد بخلاف حضرت که تعلیم او ابواب را گویا نسبت قطره دارد بدان دریا بر حال خود بوده علمای امامیه بعض جناب مرتضی را برابر دانه جو پندارند یا بغیه خانگی یا بیضه عقاب قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گندم نما ز مباهات وهرگز موجب عذاب وعقاب نیست بخلاف اکابر نقشبندیه که هزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیه مزید ولای حضرات اهلبیت فائز شده اند که قبل از ارادت مثل عوام بودند سر حلقه ارباب کشف وشهود حلال مشکلات خفی وجلی شاه غلام علی رئیس خانقاه مظهری نور الله مرقده ما را در خوابی دیدیم وبخدمت شان رسیده چنان یافتم که بر دودمان سادات رفیع الدرجات از جان ودل فدا بوده اند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد واز مرید مخلص او اوادامی وش تر بود بسیاری دیگر ازین صاحبدلان مثل مولوی مراد الله تهانیسری رحمة الله علیه آثار اقدام بزرگان خویش می پیمودند وبچشم دیدیم ونسبت باطفال ودانی سادات از تاجران وسپاه خویشتن برابر غازی نمی شمردند غرضکه بعضی ازینها مسافر ملک نورانیت وضیا گشته اند وبرخی اوان تحریر رونق دین ودنیا می افزایند وخاک در غلامان سادات را سرمه دیده میگیر دانند وهمه این بزرگان در نیاب فضیاب سبق ربودند ومی ربایند ومیرزا عبد القادر گروهی که جوانی لیبار طبعه بالا وواقعه دیده بودو وکباب یکدنیه مینخورد وبعد اقامت خانقاه غذا الشمس مانند غذای حکمای حاذقین شد که مقدار شش در گلستان مذکور است صاحب کرامات بلکه استقامت بود ومیرزا عبد القادر گروهی باینهمه پیش اهلسیادت مثل خدام کسی ودقیقه فروتنی باقی نگذاشتی ودر حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الله مرقده

شاید که دیده باشند آنچه در وقت وفات فرمود اول برانست که عنایت بی نهایت حضرت اهلبیت را لحد میست و توسل این عروة الوثقی نیل مدعا بحصول آمد و مثل آن بزرگ که قصه او در سوره یس مذکور است مطابق افتاد که چون قومش شهید گردند تا ملائکه او را زنده بر آسمان برند و پیش بر یالیس و همسایگی حق حاصل شد ارشاد نمود یَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ مراد شیخ رحمة الله علیه کمال الحق آنکه روافض مدعیان مرید و لا محبت مخلصین حقیقی را که اهل سنت اند نمیدانند و لاف و گزاف برای خویش میزنند و بیر ظاهر است نزد هوشمند خبیر آنانکه در محبت وذهاب و خور و خواب به اتباع حضرت بکوشند از بغض جناب مرتضوی چگونه دین را بدنیا فروشند قاضی رطل بوق سنیان را بغض حضرت مرتضوی متهم میگردانند و مقداران بغض را از راه وقاحت خود بیان کرد و لیس بالیقین بر نفس خبثت خود قیاس میکند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْإِفْسَادِ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بجد که مولوی مراد الله مرحوم که هر صحبت ایشان خالی از عبادت نبود بمجرد ذکر جناب سید الشهدا و شیعیان شان چنان میگریستند که رفضه را مدة العمر در ایام عزا اتفاق نیفتاده باشد و پیر مرحوم که معتقد بزرگان طریقت بود واقعه کربلای معلی بیان می کرد از غلبه گریه تاب بیان نمیداشت نور الله مرقده و حال بنده چنان میگذشت که وقتیکه پدر رحمه الله واقعه جناب سید الشهدا بیان میفرمود سلاح را در خانه نمیگذاشتم تا مبادا در ان حال که بر من طاری شد خود را بکشم و اکنون بمقتضای وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میگویم که بارها یاران صحبت خواستند که واقعه شاه شهیدان بیان کنم از غایت گریه طاقت نیافتم که بران قادر شوم و همینکه خیال بیکسی اهلبیت رضی الله عنهم آمد طاقت بیانی و طاقت لسانی رفت پس در ایام محرم شریف قرآن مجید میخوانم و میگریم خصوصا روز عاشورا ؎ خدایا بحق بنی فاطمه ۞ که بر قول ایمان کنی خاتمه ۞ اگر دعوتم رد کنی ور قبول ۞ من و دست و دامان آل رسول ۞ بخلاف اهل ریا و سمعه که اگر آهی برکنند بر اظهارش علم و نقاره می نهند و دزد محبت را برابر الله اکبر می سنجند و بمقتضای دلالت احادیث نبوی خدا می عز و جل خواند فرمود که چون نقاره ماتم نواختی و خود را شیعیان کوفه ملحق ساختی اکنون اجرت ماتم فرزندان رسول مطلبی از من چه مطلبی ؎ ببر بیش بیشی این سبا ۞ یا یزید و عبید را اهل جفا القصه طریقه نقشبند یا قوانین شرعیه ضیلی موافقت و مطابقت میدارد و در اتباع سنن نبوی صلی الله علیه و سلم و از اجتناب محدثات سبائیه ایشان را ید طولی حاصل است و دیگر اموری که در عالم ذوق و شوق و بیهوشی صوفیه را رو میدهد دیگر انرا البیا رست و ایشا نرا اندک چنانچه بر اهل انصاف پوشیده نیست ؎ تو نقشبندان را چه دانی ۞ تو شکل پیکر جان را چه دانی ۞ تو خود دی لنشنوی بانگ دهل را ۞ رموز سلطانرا چه دانی ۞ و آنکه قاضی مذکور درین مقام خوانده است البته بر ناظرین این اوراق معلوم است که مصداق آن کیست بدلیل متین وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

بعد ازین انچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقهٔ تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر معتقدین
نفهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور و انصاف بازه ملاحظه فرمایند واز شوخ چشمی وخیره سری
باز آیند وافترا وتراشش وخراش راکه وتیرهٔ قدیم او بود بگذارند وبدانند که حقیقت انتساب
تصوف وخرقهٔ آن نزد ارباب اجتهاد ومحدثین ایشان چیست کما مر مجملا ومفصلا واگرچه نزد
قاضی در عظمت وجلال بمرتبهٔ عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور راکه می پرسد کاش
برین قدر اکتفا ورزند که نسبت الحاد وزندقه نکنند چنانکه دانستی ورد آن شنوانستی اما انچه قاضی
حقیقت نشناسش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد
ولیکن کسی از رفضه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید بتائیدش برخیزد زیراکه در کتب
ایشان هرچه از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده وهر کسی در بحار
وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر بیعت خلفای راشدین مثل دیگر ارکان متزلزله
برانگیخته بود باز قرین تخلف وتردد بمقتضای نصوص جعفری گردیده وسرهم بر وقت تبرا شنیده اگرچه
جناب امیر بار بار فرموده که سر خود بدست موسی سفید بکن کما فصلنا فی المجلدات السابعه پس باب الله
بودنش نزد قاضی محیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا
که همیشه ملازم صدق وصفا ماند اگرچه برای او مضرت شدیده رسانند وعلامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغت مذکور است کما فی البحار وتازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه از وی رسیده بکمال راستی ودرستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرماح فی کبد النباح
مبسوط گردانیدم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی بقیه دستانه
وایضاً صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده وکتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی عهدیکه در فدک با جناب فاطمه زهرا ع البته بود باعتراف طبرسی وبحرانی ودر
شرح نهج البلاغت کما مر مفصله چنانچه باید بجا آورده آنگاه درزمانیکه هجوم مرتدین اعراب
ومتنبان خانه خراب زاید الوصف بود وقدم بمنزلهج فضایله فی الاکتساب نزل علی
انه ورث الفردوس بلا ارتیاب لان خلافة الخلفای الممدوحین تفرعت علی خلافة
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینم
که مجتهدین که چشم بینا وگوش شنوا ندارند کلام اقامی خود که بدین تقریر

عجب مرلی لنشان و پریشان می گردانیدم چگونه منتظم میگردانند و این الزام را چسان از میان بر میدارند فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون بعد ازین قاضی دلیلیکه بر معنی نوشته که بودن صدیق
با معرفت مضحکه است ادرا انمنزل مقصود نمیرسانند زیرا که اگر معنیش این است که هرچه را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضروریست که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد تحدید
سابقین مجتهدین معاصرین بالحاد و زندقه بودنش و استدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیله
ورنه لازم آید که هرکس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او برطور مرتضوی باشد و آن مستلزم
انیمعنی است که هر فرقه شیعه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشند و بطلانش
بدیهی است که حاجت به بیان ندارد و اگر معلق چنان قرار دلیلیکه هرچه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس انهم باطل است بلکه به بهیرا تمثاولیه بتقریری که انفادیدی و شنیدی بعد از زیر
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب صوارم وغیر اولی چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه بدو صد هجری اسم سنیه
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را بعدیت زمانه در ظهور رود و چه بیم و چه باک حجت اینست بر قرار
داد و رفته که ائمه واحد بعد واحد بعد دو صد سال هجری بلکه زیاده بران بعدد دوازده رسیده اند و اتمام
کن منسوب اند بایشان قبل ازان حالانکه حضرات ائمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده تا غیبت و ایا اولی الالباب حالانکه بانیان مذهب این هم مید التستند بعد
از وقت تمام امام سابق تا امام لاحق بهیمه و در نمار ازوار ضلالت مبتلا بودند و احداث ایشان واقع شد
به تحقیق نسبت بدون المرتبین حکایت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه نیست
تحقیقا و الزاما زیرا که با ملا ارید ربا قر مجلسی دریافتی که تصوف طور اهلبیت بود و ایضا از کتب تصوف
جابجا پیدا است که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صدور
یابد بر طوریکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضویست
و از لبسکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
مصابیت دانستی انچه بحوالتش مجملا انکار باید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هرگاه قلم باینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة التشیید ورق گردانیده کردم و برین مقدار ملتفی شده
برآن نمی پردازم و اگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در مطلب
رسالة التصوف که من حیث الجامعیت بر عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه ها آراستم و چنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق و الزام و انقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید ۵ مشکل
خویش بر پیر مغان بردم دوش ⁂ کو بتایید نظر حل معما میکرد ۵ گر ان شاء الله تعالی ان رساله را
بسبب مذکور و بمقتضای من جد وجد حلال معضلات خواهی یافت ۵ دادیم نشان زگنج مقصود ترا ⁂ گر ما

نرسیدیم تو شاید برسی ۞ و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا ولاحقا دانستی که یاران برای ماموری خویش
چه اندیشیده اند امنیت ورقی چند از مبحث تصوف که مجتهد لا عن شی بادی آن شده حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
کلامیه بود نه اهل تصوف پس حکایت عید در سیم نسبت که جناب مجتهد الدورانی اورده و باین گلگشت فخر امیده ند و بیان
فرموده که از رسوم هنود است یا از حکایت فاضلی از امامیه میده که نامش میر کلو بود دگاه دگاه بدرس کتب درسیه
فارسی غیر مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی و لفظ کجاوه نشینی که در قصهای
گلستان آمده انرا کجاوه پستی خواندی یعنی کجاوه زر در رنگ بند اشتی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و مرسوم است که روز عید گور دهم در عید لوز فور لباس خویش و لباس سواری را بزنگ زرد رنگین میسازد و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجای آورده و رونق می بخشید ند حالانکه کلام مجیب مصیب در
عادات و محدثات مدعیان اسلام بود تا به هنود چه رسد چنانچه تفصیلش بعنوان مناسبت و هم بطور معهود اهل تحقیق
والانصاف بدلیل و برهان میاید اگر خدای عز وجل العنایت خود ببخشید الیس ببداست که حال مشایخ این زمان که بیشتر در بلای جهل
گرفتار اند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و انچه متواتر محسوس است انکه هزاران کس از امامیه در زی
رسم و عادت بالبسه فاخره و زیب و زینت شریک صحبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در فرح
و انبساط پا فرا تر می نهند بالجمله حال این رسم تقلیدیشان بنا بر علیه هواجس نفسانی مینمایند قریب است
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشتند پس بگوش ایشان موعظت پدر بزرگوار خویش باید
دمید که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موید آتش عنقریب گرشته کما لا یخفی دار انجا که مقولات
خاص انمقام اندرز مجتهدانه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
تقریر جناب مجتهد نحریر از باب خرق عادت و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطین
آن ملوک می نهادند که رسم هولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکاثر می بخشید ند و اگر از موعظت شرعی
بمقتضای امر بالمعروف و النهی عن المنکر که قران مجید و حدیث شریف از ان مملو و مشحون است دریغ نمیکردند
البته سخن شان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک باز می ماندند و بر فرض و التسلیم اگر گوش بران نمی نهادند
باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته نصیب اکبر الکبار میرسید الغرض یاد ندارم که در هیچ تقریرے
مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد چه انکه درین خصوص بعمل آمد و لیکن بنده در امری کلام میکردم
که علما بجواز ان فتوی داده باشند لاجرم توقع اینمعنی دارم و بصد دل امید وارم که بیان فرمایند که در
کدام کتاب دیده اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته اند بینوا توجروا بخلاف انچه فقیر
بدان اشارات و تصریحات نموده ام و انچه از دوازده ربیع الاول الخ خبر داده اند اگر مقصود ازین تعبیر
که بکثرت مشتهر است انست که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده جوابش انکه درین خصوص تعیین
روز بخوبی بالیقین نمیشود و لیکن چنان اختلاف نیست که محققین شیعه دران گرفتار اند که ماه راهم مبدل ساختند

که بسیاری اخر صفر گفته اند وقلیلی که مثل کلینی دران داخل است دوازدهم ربیع الاول را مدعی گشته در کافی
این اختلاف را درکتب محققین اهل حق نشان نمیدهند واگر مقصود بیان طعن است که صوفیه اهل سنت
چنین میکنند جوابش آنکه وقتیکه بنده در شاهجهان آباد در سفر دوم که همراه کس وکو رخت اقامت در انجا
انداختم وختم در تفسیر فیوضات حیدری تکملهٔ تفسیر عزیزی مشغول بودم تا عمایدشهر خصوصا با بزرگی که عمده
کو توالی بلدهٔ مذکور رد اشت در دفع این محدثات که کمتر ازان محدثات است که درایام عزای محرم در لکهنو
خصوصاً امام باڑه کلان وامثالش بوقوع می آید ومردم امور ناالایق مستهجن ذکر را بچشم خویش دیده
اند ومحصلش بطوریکه دریای محیط ار القطرات چند گنجایم انکه جمیع عشاق از بدمعاشان ذکور واناث
انچه آرزوها میدارند دران ایام ولیالی علی رؤس الاشهاد برمی آید پس بعد از گفتگوی بسیار همراه
بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم وفتنه شدید است وحکام ازان
می ترسند وزینهار تن برضا نمیدهند پس شکوا واستغاثه ان خبر بدرگاه باری عزوجل علاجی ندارد اما جواب
طعن خالفه پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول دانستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبیترین وجوه چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیرا که بارها دانستی که با وصف نوشتن فارغخطی
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان منهاج کسی نوشته باشد حرص وطمع خلافت را با وجود خون ریزی
بشمسیر وصنعتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تعبیر امامیه از خلیفه اول بخوبی بلفظ خالفه اول وآنهم مبالغه
دیگر هیچ نتواند شد واگاه تناقض روایات یعنی این شوره شوری وان بی نمکی که مانند جنین در رحم پرده
نشین شد ولیکن از اهل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان است تناقض وتنا کر
هرچه بود بیجاست وحمقا هنوز ندانند که مضمون فارغخطی چه بود واین همان مثل است که تمام شب قصهٔ حضرت
یوسف وزلیخا شنید ند صبحدم پرسید ند که زلیخا زن بود یا مرد وظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که آراده جهاد وجنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین وانصار جمع میشد کارزار چیان پهلوانان ازد فتر
عالم محو میشد وتو میرسی زن بود یا مرد نعوذ بالله من تلک الخرافات وچون این قصه تقدم زمانی دارد هرکه
بعد ازان آراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود کما لایخفی **قوله** کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها مملو ومشحون از احادیث وروایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت واستحباب
گریه ونوحه بر مصائب انحضرت دارد ونحوست این روز الخ **اقول** بیهوده گوئی این هرزه جا بابلاغت این ابلغ
بلغا باید دید که انچه دینجا نوشت دلالت دارد برانکه الشخص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
ودر زمان سلاطین صفویه بی مثل وبی نظیر در تفحص وتتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه ناواقف ازین
فنون باشد زیرا که در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ایمه نقل میکنند قال النبی صلی الله علیه واله

من قرا هذا الدعا ایوم عاشورا الایموت فی تلک السنة ولو قدر وفاته لم یقرا السیم بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک وسلم وعلی جمیع الانبیا والمرسلین سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ

الرضا وزنة العرش لا ملجا ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر عدد کلمات الله التامات

اسئله السلامة برحمته ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر

وصلی الله علی محمد واله اجمعین ثم تقول عشر مرات اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم وتقول یا قابل توبة آدم

یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع

شمل یعقوب یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی

وهارون یوم عاشورا یا زاید الخضر فی علمه یوم عاشورا یا خالق الجنة والنار یوم عاشورا الخ وبعد از دیدن
اصول رفضه در مناقب روز مذکور چنان معلوم توانی کرد که آنچه نوشتم نمونه کامل هم تواند بود ومجتهد الزمان
مصدر امور لایعنی میگوید برخلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور است پس تنوع چشمی دخیر که
ورا غیر متناهی توان گفت که بیچاره بمقتضای مثل مشهور نیم طبیب خطره جان ونیم ملا خطره ایمان شده
نشاید بخیالش چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از آنست که حکم نحوست برای یوم عاشورا شود پس چنین ملاکه
مثل ادراکش در خواب نشنیده باشند چه منسوخ چنین احکام جاری تواند کرد و حکم تواند نمود که هر که بر آن
عمل کند چنین امور برای او ترتیب خواهد شد وهل هذا الا الغضب فی العداوة لله رسول واولاد البتول در زوجها و
المقتول وصریح تکذیبش وانقلاب حضرات ائمه طاهرین درین صورت باین ملاهی الی ندیه ولی نظیر متوجه میشود
که اگر بیانش از احادیثی که او در کتب خویش مثل عین الحیات نقل کرده بکوشم کلام بتطویل می انجامد این تحریر
مجتهد مختل الحواس دیده نیست ویاد داشتنی بلکه اگر غور کنی در ان دعا نمودن بدرگاه الهی باقرار لازم آید غلط
گفتم بلکه با قرارات کثیره دلیس رفضه که این دعا از زاد المعاد میخوانند مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که دروغ گو
بیروی نولا حول ولا قوة الا بالله معنا چون این دعا را حضرت اهل البیت واصحاب خود تعلیم فرمود فضائل عاشورا
ثابت بود بدون نحوست پس البته حکم نحوست نباید مگر بعد از وفات شریف بمدتهای دراز پس ثابت شد که ائمه ناسخ
دین محمدی بوده اند یا حضرت سید امجد خود اقرار کردند وعلی ای التقدیر سلسله دین وملت از هم گسیخت واساس شریعت
از هم ریخت واگر این امری واقعی بود از آغاز حضرت آدم ودیگران از انبیا علیهم السلام پس شهادت امام ومصیبت آن روز
بالانفراد چگونه مقادم وواقع این همه تفضیل گشت بجهت عما عرض اینست که بعد از ثبوت بدست ایشان اثری از دین
متین وخاتمه ائمه باقی نماند امی این سبا انچه آورده لست بیان این امور بغیر از مفصلا صورت تواند بست
تکلیف کی عدو قمر تمام گشت بپایان رسید عمر تا اگر انتا الحق را بینی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی
با روزی داشتن ونحوست قایل شدن حتی که اوند دوشنبه نیز نحس نیست در حقیقت دشمنی او با حضرات ائمه
میرسد که ستایش دوشنبه وغیره از ایشان ثابت است والعجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی بر آورده
نمیشود وهزاران بار مکذب ان از این طرح تا ایران دیده باشی که حاجات مومنین هم از لقد وحیش حاصل نماید

بلکه غیر مترقب نیز بر آورده میشود که هم دراهم و دنانیر می‌یابند و هم طعامها و حلواهای لذیذ خصوصاً مرثیه خوانان
الی غیر ذلک لطیفه در ایران روزی صبحدم که برف باشنده آدمی بار یافته نبود شخصی آمد که او را روز عاشورا
برای نوحه بعد از تقریر دنانیر طلبیده بودند پرسید که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت صاحب
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا وادریغا میرود و قیامت برپا شده است و مختصر حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیدند چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود در گذشت و با یزید صلح اختیار کرد ترسیدم
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلفتها خواهی کشید پس ضرورت شد خبر دادن بالجمله هرچه بخیال مجتهدی آید
میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند و ایضاً چون حاجت کسی بر آورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آبی و طعامی
ندهند اگرچه بمیرد و این مذهب البته مذهب عبید الله زیاد و ابن سعد باشد که اهل البیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظلم را خدا و رسول پسندیده باشند قاتلهم الله انی یؤفکون و بر خلاف
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عموماً بالیتیم و المسکین را چنین ساختن که احدی را از آن قوم
که یزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان نباید بر آوردن الی غیر ذلک
من المضامین والبته در کتب شیعه بنظر رسیده است و آنچه در مذهب فرقه قمیان که ایشان را
مجتهد فرقه حقه میگویند و اهل ظرافت از راه فهم ضمیمه منحوله فرقه اثنا عشریه میگردانند پس آنچه مجیب یعنی
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست و حال روزه عاشورا و آنچه متعلق است بود سابق
ازین بقلم آمده و بر عقلا در آنجا هم بوضوح انجامیده که چون رفضه روزه آن روز را حرام دانند موجب تشنیع ایشان و
خواهد بود نه سبب تشنیع که در معنی اتحاد عید است و انهم بجهت بقای حضرت آدم ثانی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و در باره رئیس المحدثین بخاری اصلاً هیچ تشنیعی را مدلل نگردانیده ظاهر سخن همین است که قدرتی بر آن نیافته
پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را مرتکب میشود و مثل مشهور را بر خود منطبق میگرداند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت و حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گذشت مطابق تفرجات مزین و برادرش سیما
اوراق جواب الفضاح که مقتضای جوانمردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر مبدأ سنت
یا ترجیح مبدأ و اسمی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از آن نقل و حکایت میکرد و معهذا اغلب تقسیم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را عنقریب دانستی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و فیما ذکرنا کفایة للمسترشدین والحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر بآب زر نوشتن که در مقام و یکی
از کافی امام المحدثین نقلش برداشتیم و از انجا که مومن جالیسی در ذو الفقار مصنوع خود باین عبارات حساب
کرده بود جوابش در صولة حیدریه آنچنان مبسوط گشته که گویی که گروه تمامی مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
دایمی کشیده ام برمت و فا نمیکنند که اعاده آن بعمل آید و با وجود چندین اختصار و ایجاز بهمت ناظرین

را از مطالعه این کتاب قاصری یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
فضائلش بر احادیث فریقین دالست اختیار فرموده و نور علی نور گردانیده والعجب که انبیا و اولیا بسیاری روز جمعه
وفات یافتند خود در روایات شیعه در کتب شان ببین که شهادت امام حسین روز جمعه بود الی غیر ذلک فعلیک بمطالعه
جنات الخلود و بعد از دیدنش اجمالا هم واضح است که اصح روز جمعه است فهمچنین کتاب حقیقة المنصفیه بر ان دلالت
کرد که شهادت آنجناب روز جمعه است و مابه النزاع این است پس بر تقریر مجتهد منحوس نحوست جمعه ثابت میشود و این
امر برای او مانند شهرست و نیز وفات امام کاظم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
تا الی آخر پس نحوست نحس قسمی یعنی مجتهد دین فروش دنیا خر باید دید و این دفتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر
بکتابیم بعد دیدنش مجتهد مبهوت خواهد شد پس بگوید فبهت الذی کفر و قول مجتهد پس آنچه عجیب اسناد آن بطرف
حقه کتمان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفهمید حالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که بر اصول رفضه
در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشوراست پس مشترک الورود چنانچه مدلل و مبرهن
شده و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود است که رفضه در تاویل
و تسویل مجالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اظهر من الشمس و ابین
من الامس است حتی که ادانی طلبه نیز بکاید مجتهد پی برده و بر ریشش او میخندند و در نجیب اگر طلبه علوم دینی
ادنی غور بکار برند هم تناقض زعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسین را بلفظ قتل تعبیر کرده و از
کتاب اعتقاد او پیدا است که اکرم عند الله آنکس است که تقیه را بیش از بیش بجا آرد پس قیاس کن از اینجا
که درباره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور بجائی چند لفظ قتل موجود است و للاکثر حکم الکل
وانچه در ان جا بجا انکار فضایل عاشورا مرویست مخالف حدیث نبوی است کما لا یخفی فلا یبیانه عند العقلا
فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب و سنت افتد بجای آنکه صریح مناقض حدیث جد امجد
ایمه گردد و طرسی دیگر موالی مجتهد تقیه را بر انبیا روا اندازند فتذکر و از فقره سیفرعون بحدیث لیصنعونه
الخ صریح معلوم میشود که واضعین این حدیث بر نام مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول منافقین حضرات ایمه
خواهند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصا در کتاب چنین معتمد علیه منقشف عنه گوید
قرب شیخین از جهت است که حضرت خواست عذاب ایشان بغضب العیم ماند سبع گونه مناقض القول رطل بوق فی مصائبه و
باز همه اش در کاسه که مجتهد از فقدان حواس لایق تالیف نماند و بالاخر مقالات مجتهد باصل الاصول او کشید
که تقیه و مماشاة شیعه باشد ای قمن عقل و دین حضرات ایمه مهدیین برای هدایت بودند یا برای اضلال و
تلبیس پس ایمه اهل بیت چگونه دین را برای خوشنامی سنیان متبدل گردانیدند حالانکه دوستی اهلسنت خود
از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خویش بلکه بهر اقرار قوم بدانسته کما فی تذکرة الایمه و غیر با حتی الیهم
از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند والحمد لله که این کتاب از ان نقول و حکایات پر است که خلفا وقت معتاب

ملبید ند وایمه هرگز زبان خود را بدروغ نیالودند وازین جهات بلائی که بر امام محمد باقر ع ورفقای آنجناب شهید
اولی رسید که با وصف دو اسپه رفتن تا سند رفی آب ودانه بود کما فی الکافی وامام رضا چه بلاها دید حتی که از دست
مامون شهید شد ولیکن خلافت اورا انکار نشست کما فی العیون شرمش نمی آید که از رسوای اولین وآخرین نخواهیش را متقاضی
است لعنت بر آنکس تا قیامت باد که ایمه را بزبان حال یا قال معترین دانند وخویشتن را مصداق لعنت [illegible]
گردانند وانچه مجتهد مرفوع القلم والقدم بعد از حدیث متیم نهار بمقتضای مثل مشهور هم خرما وهم ثواب گفته که ازین
حدیث مستفاد گردید که اصل روایت فضایل عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است الخ این استفاده واین
خصوصیت چگونه ثابت شود امید وار اتمام تقریب ام افاده فرمایند واحسان بر سامعین افزایند دیگر ارباب شعور کار
مطمئن خواهند شد که چون فضایل ان از اصحاب متعین نزد ما رسیده ضرور بود مجالب خویش فرمودن قصد
بصغوه نه یفعونه وسیرعمون فتعین الرفضه فانهم متاخرون لهو اوداو بجا بجرح حا وحال شیعه [illegible] این
منافقین بهر روم وهر قدم قیاس خلت را جاری میگردانند کما سابقا ولاحقا اگر بعد ازین تحقیقات وافادات والتفا
باز نزد وقوانین انصاف دشمن پرستاران بوم وشوم خانه کن کاو کاو کنند وبدامنت دست اویزند قال
تعالی فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین قوله مخدوش است اولا بانکه الخ اقول نهل است از مکر علمای
ناصبیه مصیبت نهار تفهیمه تفصیل اجمال آنکه مجیب درین عبارت بدستور خویش بالزام علمای شیعه می پردازد
که ازینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی وهویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بالسنه علمای امامیه
واقلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی ولغزش قلمی تصور توان کرد وبر فرض وتقدیر اگر
معتمد را دران دخلی باشد بلاشک وشبهه از خوف اهل حق ولوزیت وتقیه از ایشان یا ماتم وخوشنامی ایشان
وسیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت بقای نسل سید عالمیان خواهد بود وبعد ازین مجیب اموری را ذکر میکند که
موید این ابواب باشد وکلام اورا تایید میکند پس میگوید که از مویدات این معنی بمقتضای کل اناء یترشح
بما فیه حکم بتوسعه طعام وشراب وطبل نوازی وجلاجل زنی وتغنی بترانهای موسیقی که از ارباب سرور
وانبساط وآلات شادی ولذات است وروایت فضائل عاشورا وثواب روزه آن وانکار وصول رنج
آنجناب علی مرتضی وفاطمه زهرا رض وقت استماع سوانح کربلا است وحکم باستحباب غسل وپوشیدن لباس نفیس واستعمال
عطر در روز مذکور توهم دلالت آیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه برین وهمچنین زینت فرش
وروشنی قنادیل وطیاری شیشه آلات وآراستگی مکانات حیران ایم چوش قرار یا ودیگر تکلفات معمول ومرسوم
عوام در حساب وشمار نیست وبا انهمه لاف زنی علمای قوم باید دید تا بکجا رسید یعنی کتب خویش را ندیده مطاعن
بی گناهان آغاز نهادند ودفتر شکایت بر گشادند اینست عبارت مجیب بر نقل مجتهد در تنقید [illegible] لفظ [illegible] ولفظا
برای رفع ابهام وحیات شیما بدکا لعله وهمچنین از طغیان قلم ناشی است مقصود [illegible] علمای امامیه برای اثبات

میگردند از جهت توسعهٔ طعام و غیران که سنیان آنروز را روز عید و سرور میگردانند حالانکه این امور در کتب شیعه مع الزیادة
از لبس لباس زینت و اجتماع مجلس زنان و ترانهای موسیقی که از اسباب نشاط است و در کشف الغطاء و تالیفات ابوعلی بنارسی وغیره
او در عزاداری مذکور است پس بر تقدیر ایشان منقلب شده و عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری بیا
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اصول امامیه ایمه را کشتند و ماتم نمودند و ایمه فرمودند که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که مارا
کشته پس صادق آمد که گفته که این امور کلا خلاف لقای نسل امام حسین است و مقصود از مابعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناسخ
است آنکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتماد نمی گنجانند و با اینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المتعصبین از سلاطین لکهنو با وجودیکه دیگر بزرگان را هم بلاها
پیش آمده و بر فاضل بداونی بجرم تحریر عیدی از رقعات چه ظلم رفته بود کما ذکر فی الدیباجه این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقاتش بلکه بزرگی را ندیدم که افتان و خیزان بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر الاعدا از جبلهٔ سیدیم
چه افتاده است که سبب چندین خرافات است فرمود شنیدیم که برواج رساله قدیمه و جدیده مطالع آن نقشی کشیده که مشاکل تاج
است مبادا خیال بگذرد که طبع چنین رسایل را هم خلاف داب سلطنت گفتم عین مصلحت و احسانست که بعمل آید بالجمله من از
عادت عوام چنانچه دانستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکنند و معلوم شد که سخن را نمی فهمد و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حال تو دانستی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را نشان میدهند و اگر از فی
عفو کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم تواند شد یعنی ضرور است که مقدمات مغلوبه بر تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زاید نباشد لازم آید که چنانچه مجیب اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات مابعد حق عوام است ماقبل آن نیز بحث معنی
تشیعه و هو الاحجور عند متقین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتی که مقصود ازین عبارت که و
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا الخ امر ایست که از دستانی هم نوشته و از آن معلوم گشته که بعضی از عماید
علمای شیعه گفته بودند که بعض آیت که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب امام حسین یا وصف کوچکی او واقعه کربلا پیش
دال الدین مکرمیت بیان فرمایند دیگران جواب دادند که چون آنهمه بزرگان و خوردان راضی بقضا و طالب درجات علا
بودند ذکر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینمعنی است که پیروی ایمه میکنند در سرور شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول ایشان روز عید شد فکیف که روزه
عاشورا را واندازند بخلاف اهلسنت که بر روزه حکم می نمایند که اینهم موید عید شیعه گشت علی ما لا یخفی و محصل تقریر آنکه آنچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب گفته اولا
آنکه مجیب گفته بود که خلاف کتب اهل سنت بر است از واقعه کربلا پس اگر نزد او این امور مستلزم وصول رنج بجناب امیر
و حضرات زهرا است چرا قدمای اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این بقیه هم شک
بر آن میرود الغرض آن عبارتی که مجیب می نویسد تمام مشغوفیست که اول آنمعنی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان می یافت

وهو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت وخطب جمعه وعیدین ایشان از ذکر واقعه وشهادت آنجناب خالیست الخ الفقره هیچ صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود ومن اعجب غفلة البیان لیس الانصاف باید کرد که مسرور وملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا در عالم دنیا در عبارات مجیب نقصیه کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بران ریخته وحدت کنان از میدان بگریخته وانچه مجیب گفته از سرور وانبساط اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بر جای خود ثابت شده پس شیعه را باید بر اصول خویش شادمانی کردن کما سبق مبرهنا فتم الدست وحصل المطلوب علاوه ایال عباء را مرتبه الوهیت بهم رسیده که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه کربلا معلی ذکر کرده وهرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که پیش مجتهد مستلزم خوشی است فیه علیه اعتبار السرور لا البکاء بالویل والثبور واز جواب ثانی یعنی لان الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام بر پا است حضرت زیرا که تسکین پیغمبر خدا احیانا ساکت میشود کما اشرنا سابقا وحدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاقی را که میخواهست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران برآید که چه خواهی دید خبر انکه حضرت در کار است تا متوجه با ازواج مطهرات تا زیارت قبر شریف نماید والحمد لله که متسوخیت این وشیون معلوم قبل ازین مذکور شد وآمدیم بر وجه ثانی مجتهد الزکی که میگوید ثانیا بانیکه لا نسلم که ذکر مصیبت مستلزم رنج باشد بلکه مسکن اخر السنة لیس بنیاد وجه اول از هم جدا شد وذکر بکا ونوحه بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی وحال حضرات ائمه با امام حسین از خوشحالی وفراغ خاطر با عتراف از ذوی وغیر او چنان بود که مردم قبل ازان در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب واین انجناب کجا راه یافته باشد که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت تسلی میداد وباختیار صبر امر میفرمود وپیدا هر است که هرکه خود مضطرب باشد دیگری را چگونه تسلی دهد فکیف که یقینا میدانست که منتهای آرزوی خود مختریب میرسد یعنی خدمت جد امجد خویش وهرگاه نجاح شریف این الفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نیز دکور وگریه زنان بر اناث لیس مقام حیرت است که مجتهد گاهی اهتمام این امر نه فرمود وانچه گفته که اما زینت تعزیه خانه الخ مشعر بدالست که از فهم داور الکش هنوز در پلی دور است عجیب از تو امور سخن میراند پس تعرض بذکر ان چه ضرور که ساله پیشی سجدی شد مطابق تقصیر اهل بیت که حضرت امیر بر حسب ایداع تغدا از سهو ومعاذ الله بر اصول شیاطین ومثل من ضحک ضحک ومن افک افک بالمره پیش از اهل التقریبا شب وروز مشغول ان بر اصول دشمنان بود پس ایة وافی بدایت یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بر روی مجتهدین رفضه باید خواند وحکم ناصبی برایشان باید راند وانچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام وجه وچه تجویز کرده مجتهدین فرقه حقه کشتن یعنی بر معاشان تجویز نموده که نفی امکان جواب ازانها فرموده الخ جواب انکه الکون ع از هفوات مجتهد اولین وآخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه وبراهین یقینیه بر بطلان آن نامی نمانده است بلکه معلوم شد با یمان دستور قدیم است از کوری دکورانگی در پیچ زنی ودانای بیچاره رافضی نمیداند که دریتمام که شعر چند بعد از دیدن کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که هیچکسی از اهل سنت بران قدیلی نمیتواند چنانچه شیطان با اظهار

جناب مرتضوی بر قلب ابن سبا محیط گشته بود فعند التسته که حضرات ایه هم عمل این مشکل هم برای پیروان اولی نمودند
و ایشان را متحیر گذاشته بسجد یکه اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در مقاومت آن
قدمی نه نهد خصوصا حضرت امام رضا علیه او لاوه التحیة والثنا متکفل وضامن آن شده و در اغاز منتهی الکلام بیان
وافی مبین گشته و بر بطالت منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعا حکم نمود و محصلش اینست که علی مرتضی
برای سنیان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود بایکی ازان دو کس
مائل است ؎ که تو و طوبی و ما و قامت یار ؛ فکر هر کس بقدر همت اوست ؛ پس توان گفت که پیشوای ما امیر المؤمنین
خاتم الخلفاء الراشدین است و رهنمای شان مظهر کفر وارتداد بر کافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود بر
بروایت دجال العورین در کافی میفرمود که اگر مکر و زور در دین متین روا بودی ازمن کسی زیاده تر درین
فن نبودی که بر فاروق بتوسط فیروز فیروزی یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اول
لقد رشیری جنبید وگفت ولله تا من درینجا نشسته ام او را ندیدم حالانکه او بسوی علم خویش گریخت وگفت
که من کار فاروق را بضرب ذو الفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه بر گویا خویش را ابتر تاریرقی و او را بر مولای
دلدل فرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دوره را تبقلیه امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدور
دوار داد و نزد ما حضرت مرتضوی السنت نیک مخبری بوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغمه هم مکشوف است
که آنجناب طالب بن عهد بود وایضا او نزد اهل حق غالب کل غالب مظهر العجائب والغرائب مطلوب بر طالب
بود و امام شان نذل جمیع البیت سید ابنیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرده ودر کافی برای چنین شخص نکوهش
آمده پس او را هر چه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر دید بلکه باشاره او جنی متمثل شد فصار لبشر اسویا و ازین قصه قبل ازین
بوضوح پیوسته چنانکه گوئی ؎ انچه دانا کند کند نادان ؛ لیک بعد از خرابی بسیار مهدا او پرده نشین گشته مانند
جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند النواصب الملاعین و نیز امام شان تارک معیت لعنه اظهر بود بلکه قائل انجنا
نیز فانه تجری بعینها ماجری و هم بنظر نوح وایضا در خائنین در آمد و اکابر در امانت جناب سید المرسلین
خیانت نمود که صبیه مطهره سلاله البیت خود را بدست اکثر لعیت سپرد حالانکه حاجتی نبود و هو مه الاخفی علی الوصلا والفضا
ماحی فار مخطی شد که بار بار حالتین والنتی و نیز یا دم عهد و میثاق مصداق وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و تحریر فقرات مقابله در هر مقام ضرور نیست کما العلم کل سر کار من اهل النهی و از انجا که هر لفظ قرانی هفتاد و هشتاد
هزار معانی را محتمل است کما مر بتقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب استبعادی و غرابتی نتواند شد بمقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را بطرق باسناد خودش از امام صادق آورده که لیس شی ابعد
من قلوب الرجال من تفسیر القران وفی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ماشاء الله انتهی مختصرا اندایم که چرا حنفیه کما ینبغی
ازین مطاعن دست بر نداشتند و مباحث کاشفة اللثام ندیده که قبل ظهور مهدی چنین امور را جهت نیست

واز انصاف نباید گذشت که آیا اقتلونی در امامه زیاده تر است از طلب وزارت نیک نظری و معلوم نیست که از
جهتی کلمه یک را نخواسته اما کسی را که صورتش مثل عمر و عبارة بر اصول رفض بوده یا کسی را که راسه زینب و لطایه عظیم
و در اینجا بالبیتی دعوی خدای را از کتب جامعین مباحث مرتضویه نقل کردن نه دعوی عبودیت مشترکه و تحقق
علی خیر البشر در منتهی و دیگر کتب مبسوط است فلیرجع الیه و راست بگو که سرقه و کتمان قران مجید اینست که بار بار مبین
شد و درین سطور هم می آید یا سرقه و کتمان آنست که در قران مجید خلفای راشدین خلفای حق و تعیین
تمام عالم باعتراف معصومین روشن گشت کما عرفت مرارا و سوف تعرف آنفا و تشبیه بقران ناطق برای آن
شخص تواند بود که صدق دعفار الشب ر ذر نصب العین گذارد یا کسی که در عین خلافت نیز نزد بانی مبانی
تشیع یعنی علم الهدای شان تمایمی و رطل بوق مولای مجتهدین احکامش معتبر و بلی معنی باشد پس حالش
در خلافت دیگران چه خواهد بود خبر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
نقد ایمان چگونه بخانه خویش تواند اورد یعنی بتایید باطل و تخریب حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
تمامش درباخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهد شیعیان درست نشود چه از سر کتاب مباحث دینی مثل تفسیر
و حدیث و کلام شان پیداست که جناب امیر بعد از عرق ریزی و مشقت کشی چون از جمع قران مجید فارغ شد
و در مجالس مهاجرین و انصار برد و صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بدان نداریم و حیثش
آنکه چون او بر کشاد دروغ بر گردن رفضه که مذمت مهاجرین و انصار دید ور و در هم لغتید پس راوی رفضه
انهم یاد نکرد که مگر خدای عز و جل را از مدایح مهاجرین و انصار که در هر جزو قران مجید فرمود غفلت رو داد و خدا
میفرماید لا تاخذه سنة ولا نوم جناب امیر بخطابش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مستطاب را مگر معصومین و حقا که بعد
از آن چنان پوشید که بجواب عنقا شد مگر بر نطقی که در امانت امام رضا خیانت نمود و بر خلافت امر شریف
آن امانت را کشاد و چیزی را یاد کرد و حضرت امام بعلوم خویش ازین مطلع شد و چنان تصرف بعنایت
ایزدی نمود که حرفی از آن در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سینه اش اثری پدید نیامد و شخصی اجنبی هم
مسلط شده واین قران اهلبیت معصومین را از دستش در ربود و از و نامی و نشانی نگذاشت این روایات در اصول
شان مثل کافی و غیره از نظرم گذشته بود و وقت بمساعدت تفصیلش چنانچه دلم میخواست وافی نگشت باختصار
پرداختم معهذا در سابق هم گذشته اگرچه دلم فارغ نگشته و از استثنای او درینمقام نیز خبر دادم تا قلوب غفله تخویف
و بر زبان ایشان نخورده شده و بر هر طفل و مجنون هم واضح است که ائمه مذا ارکینی دیدن بر نطقی موید انیمعنی نیست
که فایده بهمون جمع و تلفیق ترتب یافت پس سرقه قران مجید و عار تلمری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
مفصلا و مبسوطا توان گفت اینست یا آنچه از حضرات راشدین بعمل آمده که ائمه نیز مداح آن بودند چنانچه حضرت
امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تجدید و تعریف امام نقلش بهم داشتم بار بار ارشاد نموده و انهمه از کافی
کلینی بمعرض بیان آمد پس مثل آفتاب روز النهار از منت رفتان تحقیق و افاده حضرت رضا روشن شد که زین ...

جامع هر چیز از حلال و حرام و حدود و احکام مبین ست و در هیچ امری تفریطی بعمل نیامده و دقیقه باقی نمانده و
اکمال دین و اتمام نعمت چنانچه باید و شاید بعنوان شایسته صورت بر بسته و ایضا کجا شخصی که رایش در اکثر ابواب موافق
کتاب مستطاب گشته و کجا آنکه رفضه در امالی و غیره موافقت جناب امیر را در چهار چیز از امور افتخار می آرند و درین فصل خاص
مناسب آنکه گفته شود الزاما که کجا آن موافقتها از روایات غیر یقین بکتاب و کجا اقرار انعقی که من بر خطا بودم او بر صواب
و کجا مامور گشتن بامامت در معراج المومنین و کجا تخلف از جیش در زمره متخلفین کما نبینا فی حال ارکان المخالفین **قوله**
مخفی نماند که مجتهد درین مقام حاشیه نوشته که اعطاه الله الولایة والامامة اشاره ست بطرف آیت وافی هدایت انما ولیکم الله
الآیة امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشته الثانی روی عطا عن ابن عباس انها نزلت فی علی بن ابی طالب
روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآیة قال یا رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج وهو راکع فنحن نتولاه
وروی عن ابی ذر قال صلیت مع رسول الله صلوة الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السائل یده الی السماء فقال اللهم
اشهد انی سألت فی مسجد الرسول فما اعطانی احد شیئا وعلی رضی الله عنه کان راکعا فاومی علیه بخنصره الیمنی وکان فیها خاتم فاقبل
السائل حتی اخذ الخاتم بمرأی النبی فقال رب اشرح لی صدری الی قوله اشرکه فی امری فانزلت قرآنا ناطقا سنشد عضدک
باخیک ونجعل لکما سلطانا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله هذه الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرأ انما ولیکم الله الی آخرها انتهی کلامه بلفظه مخفی نماند که
اگرچه این امام اهل سنت اول روایت نزول این آیت در حق ابو بکر نقل کرده لیکن چونکه تائید آن بروایت دیگر مثل روایت ثانی
نشده و اکثر مفسرین اهل سنت نیز اکتفا بر ذکر روایت ثانی فقط نموده اند لهذا لاجرم روایت اولی ضعیف خواهد بود و صلاحیت
معارضه بروایت ثانیه که متعلق علماهست نخواهد داشت منه عفی عنه **اقول** دل میخواهد که باین بحث که مخالف هم عبارت از ان
باشد تعرض کند ولیکن ناگزیر شده که تاخیر شده وان اینکه مرا یاد می آید که امام در جواب روایت ثانی کوشیده و اگر اکثری بر روایت
دوم اکتفا کرده باشند تاهم عجبی نیست که علمای شیعه در لباس نامتواری بوده اند کما فی مجالس المومنین فکیف که چون تائید
روایت اولی در حقیقت بیش از بیش واقع شد و ضعف روایت خاتم بی تردد باقی ماند وان که ام سائل بی باک و شوخ چشم باشد
که غیر یک جماعت شود و دست پیش مصلیان دراز کند و در قد شکایت پیش خالق ارض و سما گشاید حال آنکه از جناب امیر نقل کنند علم الله
که بی سائل مسجدی خصوص سائلی که ضعف از حالش گوش کردی انتهی بیان چنان یاد داشتم و هرگاه کلام مجتهد درین مقام دیده شد
متحیر شدم باری کتاب هم رسیده و عیان شد آنچه مرا یاد بود یعنی امام رازی بجهتهای بسیار بر تقویت روایت اولی بر انگیخته اولا و ثانیا و ثالثا
و رابعا و خامسا و سادسا و سابعا مگر در دل گفتم که اگر نقل تمام عبارتش از متعلقات بحث نکو هر دارم یکی دو حرف دیگر باید که بتو ... مصلحت
چنان شد که از نایابی چنان عزیز الوجود و کمیاب است که در زمان سابق بود و این نسخه که بدست آمده سخت غبار است منها اغلاط بسیار دارد بس
کلام را مجمل گذاشتم یعنی متعلق بهر دو ختم باید نسخه صحیحه رجوع کردن تا بدانی که او در ابطال مذهب شیعه بالطریق کوشیده که زیادت بران
متصور نباشد و هر کس گوید که اغماز از تمام بسیار مجتهد همه کذب نموده ست از هیچ تقریری در هیچ کتاب ثبت نکرده و گاهی الوان لیند یا لاحول ولا قوة
الا بالله واز عجایب آنکه حاشیه بر عکس درین مقام دیگر است مشتمل عبارت شرح بخاری در حق ... آن است قرار ارکان شیعه ...

و مجتهد در تدارک آن نیز مانند الاغ در وحل ماند و هیچ علاجی و دفع دخلی از وظهور نرسید والحمد لله علی عجزه **قوله** اما شق ثانی
تردیدش یعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرآنی پس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است جوابش آنکه این وقتی تواند بود که مبحث مجاهد
خلفا در میان مانده باشد و چون مجاهدات بزرگان بخصوص جعفریه مبسوط گشته هم مجملا و هم مفصلا و از غبارهای مجتهد نامی نمانده در
اصول فریقین قرار یافته بود اولهٔ عقلیه و نقلیه بران نافته که اخبار مورد نسخ نمیشوند ورنه کذب لازم آید معاذ الله پس در صحت قول مجیب
تردد نمی ماند عجب ست که جناب مجتهد بیشتر استنباط دارند و خود را بتغافل می زنند فلیرجع الی المقالات
السابعه و از انجا که علمای شیعه واقعه احد و امثالش جابجا ذکر میکنند حالانکه بر اصول شان خود جناب
امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند ضرور افتاد خاطر متقبض مجتهد را شگفتن
قوله مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
اکراه بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
از آنکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد کلام سابقا نیز بوجود بسیار از نظر هست هر چندی
اقتصار ورزم و ذکر و اطناب در اشتهاب نکردم اولا ازانکه سلمنا که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزمانی
نوشته ولیکن بشمول عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری و نشانی
از غبارش باقی نماند و هر کس که بمو سخن پنهده رسید بخوبی و لطافت و رساقت و متانت آن
اقرار کرد و دانست که کلمات یاد و مجتهد در مقابله ان بیهوده در انکار است اگرچه باظهارش مثل
گنج شائگان باشند و ازین جهت در گوشوار و بحث آیت کریمه خواندم که **فهل ترى لهم من باقية**
و بعد از دیدن این کلمات تازه بیقین انمعنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی مکلب
می بیند لقب بسوفسطائی بهای او می کنند و علمای رفضه را که اصرار بران مغلطها دارند
مصداق حکایت این ارشیقه می فهمد چون اعاده این ابحاث و جوابات خالی از اطناب نیست
تکذیب مجتهد را بران حواله کردم ثانیا آنکه ظاهر کلام مجتهد الثانی ونیست که حدیثی تا سنه که بر بطلان
دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را
سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در ضمن بیان آمد بدیکه بنیاد دعاوی مجتهد از هم ریخت
و اگر بتصدیق این کلام نمیکنی و مثل جهال اعور تقلید امام المحدثین خود داری و مکابره و مجادله دست بر
نمیداری رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین به بینی که ان اعتراضات مثل پر زده جیانگی و بهبود گی
مسیلمه کذاب و عنی زنانه خراب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل الحواس جائیکه این حدیث را
آورده بود نشان میدهیم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
اهلسنت مملو و مشحون است از روایاتیکه بر عدم رضای جناب ولایتماب بر بیعت ابوبکر رض و غصب او
دار دالی اخر کلامه القصه تا اخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام ام حقر الانام

بحصول انجامد زنانکہ آنچہ مجتہد مختل الحواس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم کہ حضرات اہل سنت بنظر
انصاف درین عبارت تامل فرمایند کہ کلام منجر نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا
لقرابتنا من رسول اللہ دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و ہمچنین لفظ لم یزل یکلم ابابکر
صریح است در ینکہ آنحضرت تادیر کلمات بسیار کہ دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود و لفظ
فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت دارد کمترین انام را درین دعاوی بحث
ونظر است زیرا کہ از ابواب و فصول کتب شیخ المشایخ اعنی صدوق امامیہ مثل علل الشرایع وغیرہ چنان
جلوہ ظہور میدہد کہ گاہی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده پس دعوی
شمارا تصدیق کنیم یا دعوی شیخ را کہ شما او را ہمچنین لقب سرفراز کردید ہر کہ خواہد بکتابش کہ علل الشرایع
نامش نہادہ رجوع فرماید ہرگاہ جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیارد غیظ و غضب مذکور کجا
راہ داشتہ باشد بلی شکایت دوستانہ بود با صدیق حال تنگی وقت و مانند آن بیان کرد و صدر الدین
اصفہانی نقلش فرمود در ابطال الباطل الی غیر ذلک درینمقام انیہم ضرور است کہ آنچہ علمای ما در مغالیط شوشتری
مفتری کرد آوردند بہ پیندیم از خرمن تالیفات امام رازی اینا ده اند کہ چنید فلیرجع الی مایجد بہما را لعانکہ
امام المحدثین در کافی خویش ابواب منعقد کردانیده اند بمعنی کہ وقت نزول اللال کتاب و حضور ملائکہ مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین را بخط نویانید تا تاکیدات و شہادات چنانکہ از حضرت آدم تا حضرت خاتم کسی
مثل آنرا ندیده و نشنیده باشد کہ زنہار مطالبہ و مجادلہ نکنی و تن بر رضا و تسلیم بدہی اگرچہ بفرض محال
کعبہ را منہدم کردانند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچہ درین مباحث مجمل و مفصل آن ہمہ دانستی
پس اگر غیظ و غضب در میان آمد و دعوی و نزاع بر زبان رسید البتہ رد وحی الہی لازم آید و حرفی از تصدیق
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضہ دشمنان دین و کاسہ لیسان ابن سبا العین در کتب خود مثل
جامع الاخبار و ملتخذ بحار الانوار با فتخار بیشمار می نوشتند کہ جناب مرتضوی قسیم الجنہ والنار ایمان را می نمود شنیدند
و کفر را اظہار میکردند و مثل مرتدین زندگانی بسر مے نمودند پس صورت تصدیق قلبی لعقاید اہل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار وقت آثار موت باقی مانده بود اکنون از انہم نامی و نشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا اللہ ذلک زیرا کہ رد وحی و نقض چنین عہد منباق وقت نزول کتاب احمر و حضور ہزاران ملائکہ مقربین
از بارگاہ رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارد تمادیست کہ بالاتر ازان بخیال ہیچ مسلمی نگذرد حاشا انکہ
کلام راوی قصہ کہ فلم نزل یکلم ابابکر اکر دلالت بران دارد کہ مجتہد دعوی غیظ و غضب و ظلم و غصب بر زبان
می آرد بعموم اول دلیل بر نمعنی ہم خواہد بود بمقتضای عموم کہ تا دیر جناب مرتضوی معذرتہا بدرنگی در بیعت
برانگیختہ و مجادلت فصاحت و بلاغت آن مدعا را آمیختہ بعنوانیکہ صدیق اکبر انرا مسلم داشتہ و بیرد حرفی
از اہمت بر نگماشتہ و درینجا بسبب وجود قراین بلکہ برہان قطعی کما اشرنا الیہ ہمین امر الہ مذہب اہل صدق صفا

ثابت و متعین شد لا ریب فیه و اگر روایات دیگر این بجویند بلکه دارد استقرا دهند صد صد و غیر از صد نخواهد
و وجود فی چیزی از شیخین که بین ابو قوع خلیفه انیک گو و انیک سیداد آگه صحیحان و اهل زنده بودی
و مجتهد روایات این باب ما بعد از کردا آداب رو بروی او نهادی و به سینه که رهست بگوید بر دعوی خلافت و غیظ
غضب بجهت ظلم و عداوت دلالت دارد بیانه بلیش او خندیدی و گفتی که غایة الامر شکایتی هست دوستانه نه عتابانه
و دشمنانه و به ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاده تر کسی افتد او دست از معاملات بر دارد خواهد که از گوشه خود
بر دن نیامد و شریک مهمات جهانبانی با یاران نشود مردم این دو دوستان قدیم را متوسط میکردانید تا نشیب
و فراز را مینمانید و صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه عموم و هموم نتواند غور و فکر کردن تسلی و دلاسائی بخشید
و بهر حال او را شریک در خیل المهمات خصوصا اموریکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام بدان باشد شریک میکردانید
و بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابو ذر غفاری علی ما فی شرح الکلینی للتحلیل
التفرد یعنی می باشد او را درین باب شریک نمیکنند که مبادا صحبت فردی شود پس ابو بکر رضی تنها آمده عذرهای مرتبه
در امر معلوم شنید حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین نمکث پیرامون خاطرش نبود و الحمد لله
که بعد ازین امور دینی و دنیوی را بشرکت امیر المؤمنین سرانجام میدادند و در هر کار دینی و دنیوی گوی سبقت
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع نداک گفت احسن ملک گفت ازه ساوسا انگه قطع نظر ازان اشیا که درین
تقریر دانستی خود در احادیث فریقین که متعلق بامامت و خلافت است و اطاعت روسا و درباره اخذ بیعت
و مانند آن چه تاکید با مردمی گفته حتی فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیر المؤمنین انچه در حق اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش اورده در متن و شرح نهج البلاغة آورده مانش غیر ازین چیست
که فان ابی فقاتلوه و لا تباعه غیر سبیل المؤمنین بالنحر و درینجا غیر از مدارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم همدگر
که آخر علمای لکهنو بدان اقرار کردند و از خرافتهای خویش تنزل نموده چیزی در میان نبود که تا قیل و قال
و استعمال سیف و نصال و الحمد لله الکبیر المتعال و اگر غبار کینه و عداوت در قلوب بودی انچه متقدمین کردند
از سیاست مدن و ترویج دین و اسلام و اعلای ملت و شریعت محال گشتی بین که چون معاویه سر
بکشید از بیعت اعراض نمود تدابیر امیر المؤمنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما انچه گفت که دلالت
بر استحقاق آنجناب داشت پس نتوان گفت که مجتهد ما به التنازع را در فریقین تا این وقت در نیافت زیرا که
نزاع ایشان درین معنی نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند و ازینجاست که هیچ کتابی از کتب اهل
حق این معنی را ندیده باشد بلی نواصب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله تا تکفیر آن عالی قباب پردازند
و سیه روی دارین برای خویش جمع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود و المقصود
هذا دون ذلک و بحمد الله که در حدیث حمل نیست که دلالت بر ما به النزاع داشته باشد و اگر می بود مجتهد
کی آنرا معطل میگذاشت بلکه آغاز این فواید میکردانید و او لیس فلیس و چگونه چنین تواند بود

اگر میگفت اهل حق بر ریش او می خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاهل کردی
که دران فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و اغماز النست انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک وما اعطاک الله
ولم تنفس علیک خیرا ساقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت هم بعنوانی که شوق
آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جهت مخلوقات چنانچه رفضه بران می نازند که مهاجرین و انصار او را
مثل گوساله سامری ساختند بی آنکه شرفی و فضلی داشته باشد و درین ادعا اتباع ابن سبا و مخالفت
اجماع اهل بیت حضرت سید انبیا ست آیا در اساس الاصول دلدار دلبر با از اصول خود از حضرات ائمه هدی
نقل نکرده که حاشا که ما منکر فضیلت ابوبکر رض باشیم و از صوارم دلدار ظاهر و بینه است که ائمه بر طور واحد
بوده اند پس چگونه در خاطر القا این کرد اندیدن که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ائمه متاخرین
منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله و ایضا در نحیه ثانیه ام لیست که بیخ مذهب
رفض را بر می آرد یعنی ابوبکر رض طلا فرمود که در مقدمه فدک وغیره همان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوه
والسلام را یافته و شیر خدا اینهمه را شنید و بر خود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت
موعدک العشیة للبیعة و وعده بیعت را وفا کرد و تا بعد ظهر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر رض را معظم نمود
و مکشوف گردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود در تاخیر آمدن که میدیدیم که در مشوره شریک خواهند کرد
چون ما را نه طلبیدند و در مشوره شریک نکردانیدند در قلوب خویش متغیر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بودی چگونه حاضرین لفظ اصبت برای جناب
امیر میگفتند و خوشوقت میگشتند و هرگاه برهان قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار موکد از جناب
ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا زنهار مخالفتی ننماید و امر
معروف همین بود و هم نهی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتهد اصول خویش را هم فراموش کرده
از آغاز تا انجام بی راهه رفت و گفت حضرات اهل سنت به نظر انصاف تامل فرمایند پس درینمقام بالقوه
اهل اسلام را باید زانوی ادب ته کردن و بطیب خاطر و انبساط باطن و ظاهر معروض داشتن که تو خود
داد انصاف بده که آنچه فلانی تقریر کرده درین خصوص لائق است که کسی از اهل اسلام منتظر تواند تا بشنید
الا و ابدیم لا و الله بلی ازان لتاحقا انیقدر ثابت میشود که از بزرگان اهلبیت مشوره باستی اگر مشوره به
ابوبکر رض بجا نبودی و این امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میانه آنجناب و حضرت
عباس فما بقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قوله** و عقبلی الخ جناب مجتهد را که قبل ازین
بدیدن مناقب عظمای راشدین از روایت بخانین سید النبین صلی الله علیه وآله وسلم جوش رفض بر آن
آورده بود که در روایت صدوق خویش کتب تشدید کشادند و صاف صاف افاده نمودند که در کتب فریقین
هرگونه روایت وارد شده باید کتب تقلید را برای تمام مسند کشادن و مقالات ایشان را گوش کردن الا جرم

گفته میشود که راوی و تنقیه سند را باید آوردن تا اول نظر دران بکنیم بعد از ان در پی تصحیح یا تضعیف سخن رانیم و هرگاه در مقالات علماء
کلام را نیک تحقیق کنیم البته بعضی ضعیف پنداشته اند و انهم بیاد می آید که برخی تصریح بوضع کرده اند و بنده میگویم
که اگر رفضه گویند که این کلمات طیبات نزد ما مقبول نیست ولیکن ایراد وی فقط برای الزام از زبان اهل سنت می آرم
جوابش انکه تکذیب اصل از ین کلام لازم می آید چنانچه از بحار و دیگر اسفار ظاهر و باهر است که بسیاری از محدثین ایشان
آورده اند و افتخار بران کرده و غایة الامر نیست که اصحاب درین امر تارک اولی گشته اند و بالفرض اگر جناب امیر
را خلیفه اول میساختند لازم آمدی بنص نبوی چنانچه جا بجا درین مجلد هم دانستی فسادهای عظیم برمی خاست
خصوصا بر قرار داد رفضه که همه اصحاب جز شاذی مصداق لایعبأ به حالانکه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
اصول شیعه بدتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت اثارت فتن و حوادث و محن و عداوت انجناب داشتند
پس در هر امری خصوصا جهاد که شاق ترین عبادت و عمده ترین مهمات است تن بر رضا نمیدادند و مسلمانان
طعمه شمشیرهای مرتدین و کافرین میگردیدند و جز نامی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس البته بیعت با
خلیفه اول به بداهت عقلی رسید عند العقلاء و مولی و آقای همه رفضه متاخرین در آغاز شرح خود شیر
بر نهج البلاغت که هر که کتابی نوشته بامداد و اعانت عمر خویش بسر برده شکر و حمد الهی بران بجا آورده
پس رفضه را بایستی تقلید او کردن نه در ننگ و عار انمعنی که مدعی سست و گواه چست زیستن یعنی هر عاقلی میگوید
که جناب امیر بسمع و اطاعت بر و اردو و رفضه گویند که ما بر روش جناب امیر ابا و اهمال میگوییم باز متبوعین
جناب امیر المومنین را این ملاعین بر اب اللعن فی پندارند پس معلوم شد که ایشان کاسه ابن سبا می لیسند و بر تخلت
و محدثات وکیش بد و میر خیره و عمی میرند و هرگاه اجماع اصحاب نه کبیره ایست نه صغیره و ازین امر حضرات انبیا
نجات نیافته اند چنانچه از غرر ثمامینی و تالیف علم الهدای رازی نیز واضح است پس امامیه بپای خویش در گور افتادند
و نصوص صریحه ائمه در اصول شان پی در پی موجود است که ائمه در عالم برزخ اختیاری ندارند پس کالموتی
و کالمیتی در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارت انحدیث بوضوح می انجامد
که جناب امیر را تا وقت مذکور بر روایات فریقین مجالی نشده که هیچ طعنی را سر انجام دهند مگر به موضوعات
توهم و اگر ان بدرجه ثبوت رسد لیسا اصول شان بلکه جمیع آن که از وقت دجال اعور بران اصرار دارند
سنجاک برابر گردد مثلا اگر شقشقیه را پیش کنند سنیان احادیث دیگر را از همان کتب چنان
نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن یکی باشد و معارضاتش توده توده از ان کتاب
بتواتر معنوی میرسد و ادله عقلیه نیز از امور بدیهیست الی غیر ذلک کما عرفت من کل ورق و قدر
من هذا الکتاب فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بعد ازین غوری و فکری بکن که مقام
مذکور دلالت بران داشت که خطایای منکره و ماثم کبیره را اجرای خلفا در ان وقت
تام برند که اکثرش برای العین دیده بودند و برای خویش امور می فرمایند که فضائل ذاتیه

عبارت ازان ست و اجماع عقلا بران انعقاد یافته که ما بالذات اقوی لا بالعرض او بالواسطه پس اگر
بلاک امر انست که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه اسد الله و اسد رسوله و سید الشهدا باشند حالانکه
اگر بروی شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ میشوند و این امر البته اعتقاد
کردنی و در وعای خاطر نگاه داشتنی است که این سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرود آمده چنانچه از بحار وغیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشت و اصول دیگر مقتضی آنست که شجاعت شان نیز فائق بود زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی فیکون اشجع
و از اصول کلینی هم اکثر این مراتب برای انجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگزارند و اوصاف اضافیه را در تخصیص بر شمارند عرفی میگوید
؎ اما نبود وصف اضافی هنر ذات این فتوی همت بود ارباب هم را و ازانجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل انجناب را بیش از بیش محدثین ما در کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه با کثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته ؎
که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بو بکر به عمر کرد دین نبی آشکار بیاراست گیتی چو باغ
بهار و هزاران دلیل عقلی و نقلی بران موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که وبال گناهان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شقی نمیشود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مفضول گوید او مفتری است و مویدات این حدیث منبری جابجا درین
اوراق هم گذشته که خواهد مراجعت فرماید و فقیر را بدعا یاد دارد و ازینجا انهم عیان شد که چنانچه مجتهد
الزمانی در تشییع یعنی تشئیه المبانی بمغز سخن فقیر نرسیده و در حاشیه منهیه هم پای فهمش لغزیده چه در
نزد عقل حیرتی نیست که احد برا از وزرای خویش چنان خلعت نیابت بخشند که قسیم الجنه و النار شود و از
طرف حضرت کاتب فرخوار علی الفرار ما باشد بلی مقام تعجب از هفوات رفضه انست که هنوز ده سال در بعثت
شریف باقی ماند و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفوی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سبحانک
هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ اما روایت جمع الجوامع پس نگار مجتهد وقتی آید کردران انکار استحقاق و فضل
خلائق باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله بمنکر و بیعت اما میکه مهاجرین و انصار او را بقبول جناب
مرتضوی بر دارند درست باشد این تهدید تا احراق چرا جائز نباشد و انکه شنیدی بعد از فرض و تسلیم
صحت سند هست در نه هم اندیشه اهل ردت بوده هست و هم جهاد با اهل بغی چنانچه بارها از کتب فریقین

دانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه باظهار مورخین در روضة الصفا در آن بلوی بقای خویش بقدر
ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و نیز ظاهر است که این امر بدون اتفاق مسلمانان بر شخصی که امت ناطق بود
باشد چگونه خواند شد پس ضرور است از احکام کردن والحمد لله که جناب سیدة النساء این رای را پسندیده از
مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانیده بکنکاشش می پرداختند
که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است انهار ابا زداشت و آنجناب البته خلافت
صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر که آنچه میگوئی که فدک را بدست ما نگاه دار تا با انتقام
پردازیم ورنه بار خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قزوینی معلوم توان کرد چنانچه
بالا گذشت زنهار قبول نیست فدک ایمن بدهید و کار خلافت را بانجام رسانید و البته این امر در عالم
اسباب سفسطه بیش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان
است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر ازین روایت چگونه بحصول پیوست و مستغنی
ازبیان گذشت آنچه ازین روایت بمعاونت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیرالمومنین دران زمان بخانه
خویش منزوی بود که بتصریح آنجناب در روایات مسطور که از صدمه وفات شریف و متعلقاتش از ماتم
فاطمه زهرا در بخانه خواجه هر دو سه از استر پیوستم و البته خانه فاطمی دولت سرای او بود پس دیگران
برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیدة بعد از تهدید فاروقی مانع شده فرمود که برای جمع و
رجوع کنید و از من مشوره بکنید در کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام
و زهی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر
تا مدتی در خانه قدم ننهاد خصوصاً بر طور این اسماعیل مخیل دجال و عزرائیل و مارا مجالی نیست که از صفقه بیعت
عهد و میثاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلاف چنان بود و ذلک ظن المنافقین
و بتقریر دیگر میگوئیم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد استاد در حبس اهل نفاق تا بسوی صدیق
رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا باکراه والثانی باطل بالبداهة
زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادمی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه داشت و زبیر چهار
بود فتحقق الرضا وهو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از حیز امکان
بردن است کما لا یخفی بلی ازین روایت پی توان بردن که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیدة
بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت عرض جناب سیدة نیز همراه شیخین ماند برای ادای کفالت
و وکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جهانده متشیعین کما ینبغی بر گذشت و هیچ خاطمه
بروایات فریقین در بخصوص باقی نماند و فارغخطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین وغیران
واهیه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت بست و باعتراف ابن میثم بحرانی رئیس اهل رفض و عناد

خبط علمای شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجة بالغه آلهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر رض در زندگی جناب سیده فاطمه زهرا رض حاصل شده بود که بعد جناب سید المرسلین صلعم بر اصول
متشیعین دو ماه و دو هفته در دنیا مانده و تطبیق بدت بیعت مرتضوی و رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محدثین بتحریرین وجوه در منتهی نیز دانستی و هم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست **قوله** جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ **اقول** داد انصاف از مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که از ان واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات بهم رسد
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس روی خود در گریبان مدلولش کن مرا یاد و ترا فراموش نشان بده که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میکشد و یکی از رواة را نام ببر و چون این مراحل را طی
نکردی اعاده قول تو مارا کافی است که روایت هر قسم در کتب فریقین آمده و هر روایت لائق استدلال نماند
و این اعتراف تست پایه و بعد از مذکر کجا دلیل تو قائم تواند شد یخربون بیوتهم بایدیهم فاعتبروا یا
اولی الابصار آنچه نقلا از فاروق درین روایت آورده اند بظاهره مخالف متانت فاروق است
که سخن از آسمان و جواب از ریسمان که خود عقلا آنرا بداهتة نمی پسندند که فرشته بر زبانش سخن گوید کما فی الحدیث
و او چنین افاده نماید با اینهمه وجه محمل دارد یعنی مراد قید دینی است یا بی تکلفی همه کرا هست که خداوند
تعالی ترا مرجع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست توانیم کرد هرگاه
تو تجرید اختیار کنی و گوشه برگزینی ترا نمیگذاریم چنانچه مدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در مشاهده بیانش کرده و بنده گناهگار شرمسار اگر در ان محفل مقدس می بود چون از آثار این روایت
داستشماله این چنان بدماغم میرسد که یقینا بر تصرف مصحفین که امامیه باشند مسائل اسباب عرض
میکردم که اگر الزاما چنین میفرمایند چنانچه معمول شیعیانست جوابش اینست باید که اول ایشان نفوس
خویش را از بار این اشکال سبکدوش گردانیدن ورنه این بنده گناهگار شرمسار را چه یارا که با مری دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از در بار امیدوارم که بدن
شریف را مس کنم تا آتش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا بسینه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا از ان روز درجه حل اشکالات بمن
حاصل شد و خلاصه تقریر انکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصه سقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه راه طالب خلافت گشتند حالانکه حضرت در حق ایشان فرمود کسیکه والی امت شود حقوق انصار را
بپیش نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گذرد از مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و از انجا که در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام وصیتهای احسان در باره اهل بیت طاهرین
خلوة و جلوة وقوع پذیرفته و در اصول کافی کما مر قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

به یراق طلبیده بر منبر فرمود که از والی است نمیجویم مگر همین احسان عموماً و خصوصاً پس خلافت با چنین سفارش
و وصیت چگونه جمع تواند شد و انصاف باید کرد که آن والی و کارساز است فرمود غیر از صدیق کیست که حضرت
بشارت خلافت او با خلافت فاروقی با مهات المومنین و بیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه متواتر
معنوی رسید که تقدیر مبرم است زنهار هیچ عزلی زائل نشود و قبل ازین هم مجمل و مفصل معلوم گردید که ائمه عظام
امامیه در کتب کلامیه مبسوط کرده‌اند که زنهار جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالف مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر الی تالیفات الحلی وغیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه وغیره مذکور است و دشمنی
او بنسبت با صحاب کرام عیان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در ترفض او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده برطوری بحجه آلهی مذکور شده که کسی نتواند بران غباری افشاند
هر که خواهد بران رجوع کند الطرف آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از والی است بکمال جد و جهد در خواسته بود
زنهار بر اصول رفضه از جناب امیر صورت نه بسته پس در مقصود برای ایشان چگونه کشاده شد و من بعد همه
حیرانم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
مرا پس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس دست برد گذاشتیم و نص نبوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الدم فلا ایا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولت سرا و قبل مذکور یاد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد فکیف
از ائمه منزهین از سهو و نسیان و عهد تقیه ایا از عهد فاروق علی معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید النبیین نوشته‌اند بالاتر بود که این هر بار منقوص شد و آن تا وفات محکم و مرصوص ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب مما یقول نبولاء الفضاب و از قول الله بن سعد انصاری عیان شد که رفضه مثل قدوه سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد افترا داده‌اند جائیکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهرا بعد دفن حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیدند ورنه بالسی فرمودن از خدا تبرش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شمار رفاقت
اختیار نساخته و از پریشان گوئی دست بر نداشته و هرچه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرموده
مقتضای کمال رأفت و صدق و صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایت دلالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد یعنی بیعت فرمودن و در دایره معلوم داخل شدن بنشستن و گوشه گزینی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یادگار سلیقه تصنیف و تالیف
میدهد پس توان گفت که شفاهت و خرافت مجتهدین از آن ظاهر است و از نجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جا بجا به بیعت آنجناب قائل است لیکن بعدم رضا پس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استنباح فکر جناب امیر چنانچه ازین روایت هم ثبوت رسید پس فکر جناب امیر همین نتیجه داد که ابوبکر رضی

صدیق مستحق این منصب است بعقش باید کرد و شرکت مهمات دینی باید شد در گوشه گزینی و ترک و تجرید این چنین مزید
ثواب و رفع درجات نیست پس برخاستن جناب امیر برای ملاحظه تشبیب فرار و حصول الطمینان در استحقاق مذکور
بوده از برای انکار و اعراض کما لا یخفی پس مهلت یافتن بار دست بیعت گرفتن دلیل بر رضا باشد نه اکراه و مؤید این
روایات بسیار است عند اهل الابصار و امر عقلی نیز مؤید همین معنی است که بیعت صدیق بعد از فکر و غور بود و حصول
اطمینان در استحقاق و اگر بدون ترتیب امور دفعةً بودی شاید احتمال اهل نفاق راه یافتی که از راه اجبار و اکراه بوقوع آمده تقیه
نه تحقیقاً و تصدیقاً و الحمد لله که از روایت فارسیه انهم ظاهر است که علی مرتضی را مهلت دادند تا بمراجعت سوی ادله و ملاحظه امور
فکر صائب خویش متفق شده بیعت چنانچه مهملین دشمنان عقل و دین خیال بدان بستند که سه مردان و رهبند بر رسن
معاذ الله فتدبر و تشکر مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال کتاب امامت و سیاست و وجه
اشتباه دران که در اخبار مشتمل است بر مدح اصحاب قبل ازین چنانچه باید گزارش یافته و آثار و قرائن بلکه دلائل
رفض بران تافته خصوصاً انمعنی که او روایات انواع ظلم را بر جناب سیده معتبر و صحیح پنداشته و مطرود ندانسته که
برین تقدیر از دین و ایمان و شرم و حیای امام الائمه دقیقه باقی نمی ماند که حضرت بضعه مطهره خود را امانت سپار
و حضرت مرتضی نیز بحالش دارد و شیخ حلی و امثالش فریاد کنند از اصحاب درین باب و کسی که بر ذمه او واجب
تر باشد و او مالک امور ارض و سما باشد باو التفاتی نکنند و حق آنست که متبعین یهود را با اینها سو چه کار بلکه برقدر
ذلت و حقارت باهل بیت مطهرین باز کرده و ایشان بار و ز بازار مناسب آن بود که اول باو دله و رجوع بانصاف ثابت
میکردند تسنن او را العبد الذان این روایت را می نوشتند انصاف و عقل کجا بود تا مجتهد بران عمل می نمود و با انهم
آثار خرافت مجتهدین و مقلدین از ان پدید است زیرا که کتاب تشئید نیز دال بر آنست که جناب امیر در خلافت خویش
هم تقیه و پیروی متقدمین میکرد و علم الهدی و غیره از ین جهت خلافت انجناب را بمعنی قرار دادند فلقد فر المجتهد
من المطر و وقف تحت المیزاب و العجب که سابق ازین و درین مجلد هم بار بار برگذشته که شیخین عدل و داد کردند بر همه
کس مگر برین و اکنون چنین تعمیم جور کردند که حیث عملا و معنی حصر که انما کانا عالمین بالجور عیاذا بالله پس توان گفت
بر اصل اصول اهل تبریات که هر چه کردند شیخین عین جور بود و مقلد ایشان کاسه ظلم و جور لیسید تا دم وفات همه صحابه
بسبب آنکه شیخین متبعین سنت سنیه نبویه بودند علیه آلاف السلام و التحیة تمنای انمعنی داشتند که خلفای متاخرین
بر روش شان بروند و انتظام بلاد چنانچه باید و ترقی دین دران باشد بعمل آرند اما این مهمل گو که ماده خروج در سر
داشت بحمد الله که استعداد او ظاهر شد و شکایت من از علمای رفضه بدین جهت است که در اصول عزیمت خارج
می ستانید و نوعی ازین شکایت پیش ازین مذکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقیه مذهب
جناب مرتضوی نبوده و مجتهد قایل بتقیه است کما عرفت و یدل علیه کتاب طعن الرماح الیضا و را کجا خیال
انمعنی است که غور کنند که ذکر روایت مناسبت ما لیس بها ما صحبه و در کرامت ارشاد و ولایت پس منکران ما فضی
ناصبی و خارجی است نکسی از اهل سنت گفتگو و لا دریت امر لیست که بتقیید تعلق دارد کما لا یخفی و رافضی را نقد کم

ازان دادم که در کتب دینیه شان از راه افتخار و بیان فضائل چنان مرقوم است که جناب مرتضوی تادم
وفات ایمان را ظاهر نفرموده و همیشه کفر را اظهار فرموده تا بدرجهٔ اعلی رسیده بخلاف دیگران از خوارج
ونواصب که در خصوص چنین هرزه گوئی نمیکنند والحمد لله که اهل حق انهمه را پشت پا زده براه مستقیم میروند
و بر عقیده پاک و صاف بسلامت میگذرند و مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اولی پس ظاهر است ولی نبردند که کتاب ازان ابن قتیبه است که در
رفض او ریبی و تردد می نیست کما اشرت الیه و بقول قاضی شوشتری در امثال این مقامات قول و بول او هر دو
برابر است و شخص مذکور که ماده خبیث او سمت ظهور یافت البته از غالیان درباب شیخین بکرمین بود چون رفضه
در حق امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ولیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که گاهی آنجناب اظهار ایمان نکرده وحق را همیشه پوشیده حتی قول علم الروحی و باز ال بتقیه وجه محال
داشته که بسبب خوف شیخین فرماید و برملا برده تقیه بدرد و نیز جناب مجتهد درباره روایت دیگری می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استطعت دران موجود است و همگنان
نیک میدانند که نیست تکلیف خدا مالا یطاق قال الله تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ درینمقام لفظ انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بزبیر فتن عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق نتوان
گفت کما لا یخفی چنانچه مذهب بعضی نقل کرده اند **قوله** و نامه های خال المومنین الخ **اقول** این تقریرهم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه اگر هزار تقریر کند و صورت شوریدگی نظر بحصول ملک و کامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم سازد اهل سنت بر خطاهایش و صواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند و هیچ فرقی ازین
اعتقاد از جای خود نمی جنبد و جناب امیر را ازینمعنی که سبب بلوی بر ذی النورین شدند و موجب قتل او
گردیدند پاک و صاف میدانند و صادق و راشد در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و درینمعنی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشتم نه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین مستفیض
و مفصل است و بیانش نیز جابجا گذشت و اگر آنجناب اعانت او نفرمود حق نوبت بلوی بدان امتداد نکشیدی
بلکه قبل ازین گذشته شدی پس اهل سنت التحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین نصوص
صریحه موکده بخبری از نوع تهمتها التفاتی نیست پس اخفای ان برای رفضه بهتر از اظهار است ع خود تو
در ضمن حکایت کوشش دار و این امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه و قوم او بر ملا بود که جناب
امیر چنان کرد و چنان اندیشه و هنوز قصاص نمیگیرد و بتدارک مافات نمی پردازد و این چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه های
و هرگاه از قاتل میپرسیدند فرمود قتله الله و انا معه این امر را مانند ان را موجب یقین دانستند حالانکه احتمال

دارند بلکه این معنی متعین است که مراهم رفضی در پیش است یعنی مثل عثمان رضی الله عنه شهید خواهم شد انکه من قاتل اویم
وسابق دانستی که جناب امیر لعن میکرد بر قاتلانش در سهل باشد یا جبل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنیفه و دیگران ازین و دومان روایت کرده اند ولیکن انهمه مشکلها بر
علمای رفضه متوجه است که بچه بانده علمای شان انجناب را قاتل عثمان گفته اند واین ابحاث را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی رطل بوق را در احقاق الحق بمیزان عقل باید سنجید و قس علیه جماعة اخری که اگر سر از پی
گلیم پوشند پای شان برهنه می ماند و بالعکس وصاف صاف نمیگویند و از کیدات خویش باز نمی آیند و کلام را
محیط میگردانند و انهاکه شنیدی البته بعد از انست که مجتهد سند این فقرات و مرویات بنما یدو از دره تقلید
و تحقیق بدر آید ورنه بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین بقولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید شنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل وغل در شعاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرانم که هر گاه علمای
رفضه با اظهار قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش و این نوع امور لعل او رده اینها بر ساختن
تائمه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دریغ توانند کرد لا حول ولا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ابحاث به نهج البلاغة متوجه گردیدن و عبارت لله بلاد فلان اقام السنة و ازال البدعة
لله و رسوله او بغیره دیدن که بر اصول رفضه نیز می شنید بخلاف مقابل ان که اگر رافضی قدران دانسته
ختن انرا می گزیند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از همه اول باید رو بکتاب الله آوردن و با حادیث سرد
و مناقب این بزرگان دران دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این نیاکان را تا قیامت منبوع نیکان کرده اند
و بالاخر عاید مفسرین شیعه دست و پا گم کرده واین مضامین را در تفاسیر خویش آوردند کما عرفت
سابقا بعد ازین بچیزی چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند از قضایای شرطیه و غیرها امری منصوص
نیست که بدرجه صحت رسد و محقق کرده و مدار اذعان و ایقان بران باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق و رجوع به بیعتش و رضا و رغبت و عدم مدارت شوق و قود بخیال نمی آید اما انچه از نهج البلاغة
بطور فدک الباب آورده بیراولش شکایت از بنی هاشم باشد که محبت ایشان را از اهل وفا و اخلاص حتی
که مثل نفس رسول خدا پنداشته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و انجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دنیات بر او اعتماد می توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از و توان گرفت با وجودیکه نفس نفیس سید المرسلین بوده موید این باب اصول این نوحه الاخناب
انکه حضرت رسول مقبول مفاسد امامت بلا فصل را چنان فرموده که حرف اولش انیست که اگر نصب کنم همه
امت مرتد شود و سعی للبته سه رساله بر باد کرده که کسی معین آنجناب نبوده همه داد بیوفایی داده اند

واگر مراد از ایشان آل عبا باشند پس البته هیچ منفی بوقوع نیامده مگر یاد نکنی وقتی را که چون کشتاکشی فیمابین
اصحاب و اهلبیت روداده و امیر المومنین حضرت فاطمه را سپر خویش ساخته در پناهش ایستاده تا آنکه صد باکس
از مهاجرین و انصار در آن وقت تاب مقاومت نیاوردند و در عین کشتاکشتی فاطمی بر زمین می افتادند و حسنین
که طفل بودند امحاچه میکردند و این میدان جراری و معرکه آرای را سابقا از کتب معتمد رفضه چنانچه باید دید
و دانستی پس شجاعت و تهور فاطمی را برای حفظ و حراست جناب امیر علی ما حیات الخلود و المقام المحمود
حدی نبود و هرگاه بر جناب سیده مصائب شدیده افتاد تا آنکه تازیانها زدند و بازوی مبارک را شکستند
حضرت امیر بر اصول این دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین شده اسلی اخرما نسبت الیه رئیس المنافقین
کالمجلسی الحار فی بحار الانوار غرضکه هرچه مجتهد نویسید موجب تفضیح و تقبیح این مذهب خبیث زیاده تر می شود فاعتبروا
یا اولی الابصار و از اینجا که معمول مجتهدین جابجا در تالیفات همین است که در امثال این اشکالات
حلال مشکلات را یاد میفرمایند ما ابن الحدید نیستی بان شود و مثل حصار سنگین و دیوارے آهنین حایل گردد
لاجرم ضرور افتاد بمقالات او او یختن و بمرد مانش دست تشبث را زدن زیرا که او مطابق تصریح
اقای ایشان مجلسی در حق الیقین از اعاظم علمای اهلسنت بوده و مکروا و مکر الله والله خیر
الماکرین و آدمے بسا چیزها وقت یاس بر زبان مے آرد و متکلم را باید که وقت مناظره هوش و
حواس در قابو داشته باشد قدمای رفضه وقتے که بردو کانے نشستند و ترک تجارت گرفتند
و قوت عیار درهم و دینار از شیطان الطاق صراف مشهور فی الافاق مسلوب شد آرزو سے
ناصبیت و خارجیت و تکفیر جناب مرتضوی العیاذ بالله میکردند اے مجتهد بیدار باش و سر از خواب
خرگوش برآر که هنوز در توبه باز است و العجب که جناب امیر با وجود کثرت بنی هاشم و مزید شجاعت و تهور ایشان
و علوم لدنیه خود نعب عمو نوری بین یدیه هفده هجده کس را علی ما فی الاصول نیافت که در آن وقت
داد اعانت بدهند چنانچه از کلام فی بوضوح میرسد که امام صادق به راهم نرسید و جناب امیر بدانهم محتاج بود
چه رسد که او را عدد عشره کامله کفایت میکرد کما تر حنا بلکه تن تنها و هم طلاع الارض کلها و لیکن قاضی نورالله
صاحب در مجالس المومنین چگونه سید از شیعیان مخلص و معین صاحب در دین بعد از این هر که
عقل سر سرے دارد میباید که واضعین را یاد نمایند که تلاوت آیت اول لا نسلم که مفید مدعا باشد بوجود
العم و هو العباس المطهر من الادناس فانه العم بنص النبوی صلی الله علیه و آله وسلم حفظوا ابیه
واز مناقب او حرفی در مقتل جناب سید الشهدا انیست بروایت شیخ المفید از هشام که پیشتر هارون الرشید
کردند میزدند و قصه بسیار طویل است یعنی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود و عمی العباس بقیة الاباء والاجداد
ایها الناس احفظونی فی عمی العباس من فراده فقد رادنی و من اذاه فقد اذانی العن الله من آذانی فی عمی العباس
اوظلمه او ظلم اهل بیتی آیت دوم یعنی ان اولی الناس بشبه پیدایی خود را دانست یعنی کسیکه آن فاطمه را

که بحضور هزاران ملائکه مقربین نوشت پایمال کنند و امانت سید المرسلین را بدست جفا کاران سپارد و جبر
کفر و ارتداد و آنهم تا وفات چیزی از ایمان بظهور نیامد و مانند خائیان در وقت غصب حق سیدة
نساء عالمیان نگریزد او چگونه او لی القرابه سزاوار زیر اطاعت تواند بود در افصح الکلام در اسلام او هست
چه جای ایمان و امامت و دعوی حق خود بعد نوشتن دفتر لا دعوی دیگر چه گفته آید که در تفصیلش قفل سکوت
بر زبان قلم زده اند و این نیز از اشد ضرر است استغفر الله ربی من الذنوب کلها و اتوب الیه جعفر عم امام یکانے
ایام مرتکب چنین امور گشته بود که او را کذاب لقب دادند و پیوند او را رقیضه ناپاک پاک بریدند و حال
دعوی امامت بعد از سفارش و وصیت نبویه صلی الله علیه وآله وسلم در حق اهلبیت عموما و خصوصا که بتواتر
معنوی در کتب قوم رسیده کما عرفت مرارا زیاده تر از دعوی انصار شد که از باعث اخبار قوم السنه دیتین بود
که زینهار مهاجرین از مصیبت وفات فارغ نخواهند شد و کفار مسلط خواهند گردید شما بر خیزید و بحفظ و حراست
دینی مشغول گردند و این امر عنقریب برگذشته در منتهی الکلام حاجتی باعاده ندارد و بعضی انصار انچه در اوقات
خاص بر زبان آوردند مصلحت دینی مقتضی آن بود در رفت و گذشت بخلاف مقالات امام الائمه بعد
از بیعت صدیق که مخالف مصلحت و بیخ قواعد اسلام میکند پس دعوی اهل السنت مائة ادعای انصار بلکه
خلافت معین شد بکدورت و غبار برای امر مهاجرین که حضرت ایشان از روز قرطاس هم فرمود که مشرکین را از
جزیره عرب برآرند و نسبت بوافدین در اجازه فوقد بمثل من باشید و در فرستادن لشکر اسامه سعی
وافر بتقدیم رسانید و احسان و حسن سلوک با اهلبیت من بجا آرید و قبل ازین بشارت خلافت عثمان
روز خندق باهل اسلام عموما رسانید باز امهات المومنین را خصوصا فتعین الصدیق بالتحقیق و الحمد لله
علی التوفیق بعد ازین انچه از عبارات بنام نامی تقیه پردازان شاه مردان قسم ارداد ند حالش بملاحظه اصول کلینی باید دانست
و نظر با جا ذیبت حضرت سرور کائنات بلکه بنصوص آیات بینات مانند را بعه النهار و خوارا افادات نهج البلاغة پدید است و دیگر
مباحث کلامیه جواب مثل آن بهر نقش نمودار فلا تغفل و در مقدمه حسد مناسب حال مذاهیین آن که گویند اما انتساب حسد
من ابلیس ای معاویه مگر از حضرت صلی الله علیه وسلم نشنیدی که اول حضرت آدم ابو البشر حسد من اولاد امجاد من در بهشت
برین بر دوام الامهات بمراتب جلیله فاطمه حسد کرد تا هر دو را از جوار خود رب العالمین بدنیا انداخت پس من برای
ایشان فتم بزعم تو لاجرم در حقیقت سر رشته بعد از تسلیم برین متوجه نیست اگر تو یاد نداری نشنیدی از اصحاب پذیر
و تحقیق کردن پدرم روضه رضوان بدو کندم بفروخت نا خلف باشم اگر من بجوی نفروشم و متوهم نشود که این روایات
از حضرات ائمه متاخرین است آنرا که بر اصول شیعه این ائمه از اولاد امجاد امیر المومنین بدون شنیدن از آبای کرام خود
بیان کرده اند پس لا محاله علم ایشان بجناب امیر رسید و هو المطلوب و اگر ائمه متاخرین معصومین از اصحاب نشنیدند چنانچه بسیاری
از امور را حضرت امام رضا در کتاب خود از دیگران نوشته تمامی علوم ایشان بحضرت پیغمبر میکشد و سلسله ایشان
بآنجناب منتهی میشود و لا ریب فیه و علی ای تقدیر سفیه اهل حق و یقین است بلکه بر تقدیر ثانی زیاده تر است

از اصحاب میداشتند و الزام معاویه بیشتر در این بود و آنچه گفته که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد فقیر را در آن هم نظرست بچند وجه یکی آنکه جناب امیر مذهب و دین فاروق را دین متین رب العالمین دانستند چنانچه نهج البلاغت دلالت بر آن دارد و وقتیکه او استشاره کرد که مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران روم یا لشکر بفرستم حضرت امیر فرمود این دین خداست و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرمود چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از مومنین تواند گفت که بیعت امیر برین معنی که برین خلفا خروج بکنیم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب و ملت ست از ته دل نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب هم برای جناب مرتضوی این دشمنان دوست نما بتاراج بروند و هیچ عاقل تجویز کند که عمر خود درین طوفان بسر کنند و هجرت را که از سنن مرسلین بود و مثوباتش را به بین تفاسیر ائمه که پایانی ندارد از دست داد ابن ابی الحدید آقا و مولای پیر دهقان هذا نیست نزد ما تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد فکیف که برای دنیا فرمانش علمی پیش نظر گذاشت و بعد از چندی پرده از سکاندیشش برافتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانستی خدای عز و جل را وصیت کرد در آغاز کتاب خود که مختار گردانید مفضول را برای امامت بلا فصل برای مصالح و آن عین مصلحت بود پس جناب امیر هم اگر راضی مصلحت نباشد باید که خلاف آن را عین مصلحت دانند و ذلک بعید عند ارباب العقول

قوله وتدابیر خلیفه ثانی الخ اقول ملاک امرین قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بمهمات خلافت مشغول سازند تا علاج غم و اندوه نمایند و بمشیت امور بنحو بهترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب المدعا بظهور رسد که آدمی مدنی الطبع است بی تعاون و تشارک کارش برنمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که خطوب عظیم در پیش ست و جهاد با هزاران از بد معاشان واقع شد ورنه لشکر شکست و اثری از دین و اهل دین باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب ابو عبیده امین امت و در مقالات از تجرید دست بر نفرمود که عنقریب آیم و چنان نیستم که وعده را بوفا نرسانم پس بیعت نمود و در مشاورات امور مذکور داخل شد و بظاهر ست که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر میدارد چنانچه قبل ازان آنچه گفتیم مطابق همین کتابست وَاللّٰهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یعنی این بزرگان را صاف باطن می انگاریم حقیقتا بعد از عهد و میثاق در قصه بر کدورت نفاق حمل میکنند ای المرء یقیس علی نفسه شرع حق را دان منزه بر دغل پس بنیاد مدار صدق و صفا و اساس فضه بر سمعه و ریا نعوذ بالله منها ذکر عبارات کتاب مسطور که از صاحب فتوحات ست بطول انجامد و از لغات و محاورات عرب مملو و مشحون که شاید جناب مجتهد الزمانی در فهم و ادراک معانی آن رنج بسیار از عیش ناکام محروم مانند پس نظر به تخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن عمل می آرم ذکر نکردم عاقل را اشارت

مجتهد الزمانی که در خصوص نوشته و نقش و نگار بلاغت در آن البته غور و فکر در کار ست که میگوید که اینهم
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که حفظت شیئا
وغابت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمان فے آغازش را دیدند و بمقتضای سفاهت و ناعاقبت اندیشی
از انجامش غفلت تامه ورزیدند و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر بمیدارد و در جمیع امور دینی
و دنیوی هم انتظام شود و مثل دو کس اگر در امری گفتگو کنند و بلا واسطه یا بتوسط رو باصلاح آرند و با
هم گره بپیوندند در حق شان چنین میتوان گفت اینهم یاد بماند که فرد آخر بین مبارک بند دالیست پس از
جناب مجتهد الزمان چنین خرافت صدور یافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب که بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوی قصبه کرسی گذشتند و گفتم که متواتر شنیده ایم که هوای آن اثر
شدید در حماقت و سفاهت دارد مبادا آثارش هم تاثیری کند پس دستار ها را از سرها بر داشتند و کالبرق لما
عبور کردند کسی گفت اینچه حال است که برهنه سر و بدین عجلت گفتند مبادا درین دویدن دستار ها را از
سر جدا شود گویند خندید و گفت اثر حماقت اینچنین ظاهر شد و هنوز نفهمیدند که همیشه اسپ را دوانیدند
و سر برهنه بودند و از همین نوع ست قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار و ترک
نمودن نماز جنازه الے آخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بشرح و بسط در کتب کلامیه خصوصا
تحفه اثنا عشریه مذکور و مشهور ست مجتهد اگر مرد میدان بودے البته برای تکمیل مقام و تاسیس
مرام بذکر آن پرداختی و برده نقض آن خود را مستعد وش ساختے ولیکن شاید بخیالش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی محمد مقلد امام اعظم ابوحنیفه نوشته و در سمع رسانیدن
اینخدمت دین فروش و دنیا خر گردیده و استعداد وے چنان نداشته که برابری صاحب تحفه
قلم بگیرد و در میدان مناظره اسپ شباب و قرار پذیرد پس کوه الوند برمن خواهد افتاد و ازین
دار و گیر و مصیبت رهائی مشکل است پس مناسب همین مینماید که بدون چون و چرا ازین وادی بگذرد
و بنده میگویم که قطع نظر از انچه گفتم در کتاب نهج البلاغت و دیگر کتب معتمده ناچاری جناب مرتضوی
در مقابله اهل بلوی قاتلین ذی النورین بحدی مذکور ست که انها محیط و ایشان محاط باشند
و انها مالک و اینها مملوک گردند یعنی اختیاری ندارند پس در چنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از فوت مقاتله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب میدانستند
از عجائب است بالجمله چون حال بے اختیاری بدین حد رسیده بود چنین تقریرها کردن به تفضیح خویش
عند العقلا پرداختن است پس هر کس تواند دانست که چون از جناب امیر بسبب معدودے این
امور متروک ماند البته فعل آنجناب امور و این قبیل و قال نتواند بود در وقت شدت بلوی و ناچاری
این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین ع و انگاه بحد مسطور یعنی مملوکی از نهج البلاغت قبل

از همین جمله در مفصلا بر گذشت حاجت باعاده ندارد و با انیهمه بی اختیار سهیا و آنچه در آن وقت از اصحاب کرام صدور یافت درباره سامان اخروی ذی النورین بر کرامت و خرق عادت حمل توان کرد چنانچه دفن جناب امام حسین در میدان کربلا و ارباب تواریخ نوشته اند و صاحب تحفه هم نقل فرموده که فتنه عظمی بعد از قتل او در داد که اهل بلوی هر کس را بی قابو کردند و سکنه مدینه منوره باختیار خود نماندند لیکن چون بد معاشان بخواب رفتند زبیر بن عوام و حکیم بن حزام و مسور بن مخرمه و جبیر بن مطعم و ابو جهم بن حذیفه بدر رسیده و بیسار بن مکرم و مانند ایشان بجامهای خون آلوده بدستور شهیدان بعد از نماز جنازه دفن کردند و امام جنازه جبیر مذکور بود و برخی از تابعین نیز شریک شدند چون حسن بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعاً از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معلوم شد که روزیکه عثمان خواهد مرد نماز خواهند گزارد بر او ملائکه آسمان راوی عرض کرد که بر سیدهم عثمان رض خاصة یا مردم عموماً فرمود عثمان رض خاصةً و بر اصول شیعه کما سبق فی تحفة البساط چون بیکسی از ملائک بدون اجازت جناب امیر نتواند بر خود چنید نماز فرشتگان بجای نماز جناب امیر خواهد بود کمالا یخفی و از انجا که مجتهد الزمانی را قوت قدسیه حاصل است اطراف و جوانب را این بیچاره التفات نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقة نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد و رضای جناب امیر اگر در آغاز امر بوزری چند بطور برسلبرای اهل حق چه مضرت میدارد و از برای ملل با ملل مقلدین معلم بن معلم شیطان حارث که حال تقریرات جمله اش در بنمقاله اخیر نیز بخوبترین وجوه دانستی چه مفید و آنچه جناب مجتهد الزمانی درباره سعد بن عباده دماغ خود را سوخته و آتش کذب و افترا برافروخته و در حقیقت چنانست که حق تعالی بکتاب مجید خویش در تمثیل پیشوایانش بیان فرموده مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ و در بیانش بر سبیل اجمال آنکه رفضه بر اصول موضوعه و علوم معروفه جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچه بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجمله باب نسل حضرت آدم علیه السلام است که محققین شان میگویند در ازدواج بنی آدم بعضی از جنیان داخل شده اند از انجا که قصه طویل است مختصر نشان میدهم که ابن بابویه صدوق امامیه در تصنیفات خویش این میدان را طی کرده و در علل الشرایع اشکالات اصول خود را بر طور مذکور حل ساخته و از انجمله روزیکه فاروق رض پیام کدخدای از بهر جناب ام کلثوم رض فرستاده جنی بامر امام الانس والجنه بصورت خواهر مطهره حضرت امام حسین متمثل گشته حالانکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ جنی طاقت بران ندارد که بصورت شیعه در خواب در آید تا به بیداری و ترتیب آثار چه رسد و لیکن بهر حال خود را انجمن به پیکر عروس در لباسهای فاخره و زیورهای خوشنما آراسته بصیغه نکاح بر صدیق اکبر

معلوم ورآمده مدعا برآن گذشت عقابستن شد و زید بن عمرو قیه خواهرش را نیذ چنانچه حال ولادت
از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین ست که اهل حق صاف صاف نوشتند و رفضه داد ابهام
و ابهام دادند و بکار خود پرداختند و بر نام حضرات ائمه محفوظین وضع ساختند که چون زبان شیعه چیزی نشنیده
شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این فضیلت و قرابت او عنه کلام گردانیده اند که درست نشستند
و تماشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر نیک اختر خود را بعمر داده و بدین عار و ننگ
زندگانی کند بلکه جبیه شمل شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن بذلت و خواری فرمودند هیچ
صورت نه بست زیرا که این حقیقت را از سکنه مدینه و زمره امامیه که و الاسنت بجز محفوظین از حضرات ائمه
که چیو و جمند ملائکه شب و روز بناموس ایشان آمد و رفت داشتند و تودهای پر و بال ایشان که از ابدان
ایشان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میشد چنانچه در کتب اصول مرو لیست پس تدارک آن ذلت
و عار و ننگ چگونه شد غرضکه داد این سفاهتها که مو سیمن پاک ما و الا داعجاد شاه لولاک نسبت کردند
بجز منتقم حقیقی از که توان خواست بالجمله چون حضرات حلال مشکلات و عویصات به تیر تدبیر بلکه کمان تیر
فاروق را مرعوب و مسخر ساختند بعد از ماهی تا سالی چند بتوسط آتش مجوس نژادی ابولولو ظفر
و فیروز گشتند بخانه فاروق داخل شدند و آن جن را بخانه خویش بردند تا بسوگواری در عدت
ننشانند چنانچه در تهذیب امام اعظم رافضه مرولیست و منقولست و همچنین واقعات دیگر متعلق بجنیان
و جهاد جناب میر با ایشان در عالم تنهایی که شرح و بسط آنرا پایانی نیست اگر در واقعه سعد بن عباده غور
کرده شود واضح خواهد شد که توسیط جن بخش کار سعد را اتمام کردن کمان را زه نمودن نیز کار جناب امیر
بتدبیر ست و بس نه کار دیگری که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را
حتی که کسی بی اذن مبارکش نمی تواند بر خود جنبیدن و گرد کاری گردیدن چنانچه رفضه این فاتر را
در مناقب مرتضویه به پایان رسانیدند و حقیقة این امر تقریبی ست و درجه تحقیق نیست بغایت اختصار
و ایجاز ۵ مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر با همچنان در اول وصف تو مانده ایم ۶ و لغیر این امر
عجب بی نظیر نظر با صول قوم بی پیر آنکه چون جناب امیر دعوی خلافت از زمین دار مدینه منوره
شنیدند و الاسنت کار و چنانچه از انکار از امامت صدیقی مینماید از خلافت بلافصل من نیز منکر ست و
واقعه غدیر را هم دیده و دانسته پامال بسیار دو مدعی این عهده برای نفس خویش ست پس
آنجناب زیاد تر بجوشید و بکسی از جنیان اشاره فرمود تا کارش به تیری تمام کرد که در اصول امامیه
بجدی کفرش منصوص ست که برای تعمیم آن چنین مضمون را بحد تواتر رسانیده اند که هر که غیر از دو از
امام دعوی امامت نماید کافر ست اگرچه فاطمی و علوی محمدی باشد چنانچه از کافی کلینی
و تصنیف صدوقین و شیخین نقل در البعه النهار روشن ست المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست واز مویدات اینمعنی آنکه سید مرتضی صاحب صواعق
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد نه منتهی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار بجای بنا گفتند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آنوقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از ان انصار نگفت که برین حدیث اعتماد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود معهذلک این حدیث در علل شیخ المشائخ نیز موجود است و در ترجمه اینجا باید رفت
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشریه امیر ضمیمه روایا لست کلهم من قریش پس چون ائمه معصوم
شدند در دوازده پس البته در صحبت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماید کما لایخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تنازع از و بصدور می آید یا آنکه در وقت تصنیف هم
ریش در دست دیگری دارد اعاده این مباحث را موجب اطناب دانستم و گرد تطویل نگردیدم پس مقتل
اهل هند رست آمد گر گهاوین کلکلون سی پرہیز کرین و درینمقام بخیال آمد که سنی قرابراین را انصافی
تواند گفت که چنانچه صدیق به بیان این حدیث دعوی انصار بکمال زودی و آسانی از اوج بیان
انداخته و قصبات سبق از میدان مناظره در ربوده بحیثیکه کسی را مجال انکار نمانده جناب مرتضی
نیز داد بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر یکدو روز قبل از وفات فرموده که والی امت را
باید بر انصار من رحمت و شفقت بتقدیم رسانیدن و بمحسن احسان کردن و از مسیئین تجاوز نمودن
و درگذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی ولیکن
فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه وصیتهای شریف در باره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلب است بخلاف تقریر صدیق که لا یحرکه العواصف و لا یزیله القواصف و تعجب
که بجنس اکبر اسی یعنی مجتهد الزمانی را اینهم یاد نماند که بعد از صدور چنین کفر شدید از سعد بن عباده او
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن مفاد انگیز اصول رفضه خبر ازینا
بلطف میدهند باینمعنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده و پی آن شد که حق برادر را
خود در انداده و مکان اقامت را نیز غصب کرده مستعد بجنگ و پرخاش شد و جناب مجتهد از جهت
مذکور در صدد طرفداری او افتادند و بعوض کذاب مزمن خمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
نواب یاد کردند پس این بزرگ را نیز بهمان طور محل شفقت و عطوفت گردانیده یاد نماند که لازم آمد در
هر دو مقام ناصبیت و ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ و موید اینمعنی است آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
مثل این بخس یعنی شیخ حلی او را ماموری یاد کرده که از ان واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول است یعنی رئیس المنافقین برای نفیس قرار کرده که حقتعالی برای نقصان لفظ جنس کتاب
فرود آورد که برای جنس بربا کرده بهرحال طرفداری سعد بن عباده او را در دائره تشیع بدر آورد

وجهارت اسود داخل نمود و بهم لا یشعرون بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا و فکر رسا میداشتند البته
ان اوصاف را برای جناب امیر در مقابله ابن عباده میشمردند که کسی از آن از اهلسنت کلامی نمیگفت لیکن
بقول حافظ در خرابات پیر سید که هشیار کجاست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
آن زین از محدثات ابن سبا است اهلسنت آنرا انکار کرده اند و مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی بران
دلالتی ندارد و آیتی که در آن شریک خلفا باشند نزد رافضه میگویند برای امام حدیث است و اوصافش منطبق
بر جناب امیر نمیشود بر اصول منافقین کما لا یخفی و در معنی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک امامت نبودند
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک است البته سخت مشکل می افتاد و بحمد الله که
خود میگویند که ضرور بود البته ابوبکر صدیق ابو عمر را بر روایات معلوم فرستاد چنین تقریر باد در بیان
آمد که قبول کردن بیعت و شریک و دخیل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد تا بدان نتایج عالیه و مثوبات متعالیه
فائز شده در هر جهاد شریک گشتند و از انجا که صاحب صواعق نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع سعد را
البته نحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایزدی شریک این مثوبات شد
و از فرستادن امین امت نیز آشکار شد که جناب امیر از بیعار و استحقاق صدیق و انحصار آن در ذات خویش
کما هی نبود بعد ازین مجتهد بشنید که کلام مجیب مصیب بی غبار است اگر تالیفات سید مرتضی را هم دیده
که مثل این تقریر سخن تکیه اوست همچنین مسائل مزین که مجتهد در اصلاح آن شریک بوده نیست که این دلیل از رسائل
منقول است خلفا عن سلف که در خلال امر قیل و قالی ندارند حالا دواعی مقتضی نقل بود و او لیس فلیس
طرفه تر آنکه درین اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود چنان دانم که این مقوله نیز مثل مقولات است
طوطی و شارک حکایت مینمایند و تحقیقش پی نمی برند یعنی حال آدمی مختلف است وقت تردد حالتی
دیگر است و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر **شعر** اگر درویش بر حالی بماندی
سر دست از دو عالم بر فشاندی فکیف در زبان طوق اشد مصائب و ضیق فرصت
و بعد از غور و تامل هنگام فرصت چنانکه صدیق مهلتی داده جناب امیر بمعاد خود در دلق افزوده یا بدان
خود شریک جهات شده و عین مصلحت دانسته اگر حالت دائمی معتبر نباشد و حالت اولی بر قرار ماند که نسبت به
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و ره توفیق از جهان برخیزد پس ارکان مذهب امامیه را
که سابق در بت پرستی مشغول بودند و بشرب خمر زنده و مستی میکردند و فقهای همین ایشان از تمامی بنات و بعد او
ائمه هدی مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای شان در کتب تنقید مثل منهج و غیره استاد ... است
چگونه مومن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طوطی از حقیقت حال بیخبر میباشند و
متوهم میشوند که ائمه چگونه متغیر شوند که از برای ایشان کمال نقصان است زیرا که اصول کافی امام المحدثین
ایشان را باب کراهیة التوقیت دلالت بر آن دارد که بدا و در اعتقادات ائمه هم جاری و ساری بود

هر که خواهد بدان رجوع فرماید پس امیر المومنین ع اگر شکایت برادرانه تقریر کرده از حالت دائمی نتوان گفت
چنین حالات از اطفال و مجانین صدور نیابد آنچه از مجتهدین دیده میشود و ایضاً برین تقدیر قباحتی
دیگر ست که صاحب فهم و ادراک بجزئیات آن پی میبرد و ایضاً در تقریر مجتهد با وجود بداهت مقدمات اولیه
عجیب مصیبت لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اسا بود بحمد الله که در سابق استیصال
آن چنانچه باید بوقوع آمده و تکذیب او بر همگنان بظهور رسید پس از چنین هفوات غیر از سودای او را چه فائده
باشد بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب در هر جا از لفظ مذکور هر کس می خندد ست من آنچه شرط بلاغست
با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ و ذکر عبد الله بن سبا که بر زبان قلم مجیب آمده
پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المنتقدین مجتهدین در کتاب مختار اصل الاصول رفض
را او احداث کرده یعنی خلافت بلافصل و تبرا سه اصل بلکه خلاف عقل و نقل و بر همین دو امر اساس
مذهب شیعه ست کما لا یخفی پس ذکرش برای آنست که تا بداند که جناب امیران سطر در را با تلامذه اش که صحبت بد
آمدند خاکستر گردانید و چنانکه تهدید منبری فرموده بود که هشتاد تازیانه بر مفضل خود خواهم زد و از دهی باید
دیگر میگریخت پس عیان شد که او را بسبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات نجس او الوهیت از
برای امیر المومنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان بفروخت پس چون این واقعه مجتهد را از کتب
خود یاد می آید دلش بران سطر و دمیسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند ولیکن عنان تمالک از دستش میرود
امر واقعی اینست که جناب امیر ع اگر مجتهد را میبافت او را نیز مثل ابن سبا از جهت تکفیر اصحاب و اضلال و
غلو میسوخت ولیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل محدثات آنجناب بزعم مجتهد در خلافت خود
تقیه را کار می بست و فائده عجیب ازین بیانات بر ظاهر ست که مجتهد خفاش طینت از دید لش کور باطنست
و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین امامیه بران دوقی نمانده که خوف او تقیه در تلک آن
میشوند و این نسبت اولی ست ببداهت اولی از نسبت آن بجناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد
عیان میشود و هم از اکابر مذهبش که تقیه آنجناب امیر ع در عین خلافتش نیز دریغ ندارد پس هر
چند مجتهد او را لعنت کند مگر حال درونش را عالم السر و العلن میداند که فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ
إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ و مخفی نماند که جناب مجتهد الزمانی درین صفحه از تشیید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قوله غلظتی که الخ اقول در صواعق محرقه مذکور ست دخل علیه بعض اصحابه فقال له قائل منهم
ما انت قائل لربک اذا سألک عن تولیتک عمر علینا و قد تری غلظته الخ مخفی نماند که در بعض روایات اهلسنت
این تصریح واقع ست بانیکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی درینمقام اجمال و
ایهام درینمقام مناسب دیده چنانچه حال جمیع علمای مذهب شان صحابه همه عدول اند البته در غلظت خلیفه ثانی
اشتباهی نیست و موید اینمعنی آن روایتیکه همین فاضل درهمین کتاب روایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده و نموده بودنا اللهم انی اشهد فلیشهد دانی بخیل بخ بخ الخ پس اگر بمقتضای روایت اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم رتبه هر کسی اقتدا بطلحه که از عشره مبشره بود یا صحابی دیگر که قائل قول مذکور شده نموده لفظ فقط
علینا جرت بان آنرا تحریر نماید بنا دفتر واهتدیتم مستحق ثواب تواند شد نه مورد عتاب کما لا یخفی علی اصحاب الانصاف
همه لاعفا الله عنه سبحان الله مجتهدا شرم نمی آید که عمر خود را در تالیف مباحث کلامیه بگزرد و قبل از دقیقه پی برده تقاضای
کتاب آتیه حق ناز البالغ الالازمخت و هرزا مغل غافل فیض آبادی برانمهم برانگیخته و کتاب درین وقت بد
نیاده در عبارت نوشتن هنر آزموده باشم ملکه که ملکه زبانی را بدان مشق و مهارت حاصله حتی که تنها بر مشق پهلوانان روزگار گشته
تا امروز سلیقه نوشتن عبارت فارسی حاصل نشده صاحب تحفه در بعضی مطاعنها از ندچنانچه بطور نمونه
همراه جواب آن در مقالات سابقه دانستی و درین رساله که جزوی چند بیش نیست اغلاط او بلا هم پیش آمده که
اگر بیان آن کنم البته اطفال مکتب از شنیدنش قاه قاه خواهند کرد چون این بحثهای لفظی است بوجه سابق
اشاره بدان کرده باصل مدعا می پردازم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن امین امت یعنی ابو عبیده ابن
الجراح شاید مشعر بدین نکته باشد که گفته اند ؎ درشتی و نرمی بهم در به است چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
معنا الحاصل که بدین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت عصمت استحقاق امامت بالوجه دیگر قال الله
که بفرستادن ابو عبیده عیان شد که هرگز ازین جهت نبود مگر کثرت صحبت پس تدارک آن چنانچه باید بعمل آورده ند
تا در مهمات داخل شده دانست که عمر درین خوردن بهتر است و بسبب کثرت ثواب نه انهماک صحبت فرا
جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون پای انصاف در میان باشد لو کیست که غلطی ازو بعد در نیاید
باید و تیره انصاف را باستعاره گرفتن و داد عدل و انصاف دادن که روزیکه جناب سیده
خطابهای درشت باعتراف ملا باقر مجلسی علیه ما علیه با جناب سید اوصیا نموده فرموده مانند جنین در پرده نشین
شده و مثل خائنان در خانه گریخته با همه عصمت که از آیت تطهیر بهم رسیده و اخلاق عظیم که بضعه شریف حاصل
شده بود غلطی بود یا نه حالانکه از سهو و نسیان هم منزه بودند دیگر چه توانم گفت مگر آنکه جناب امیر نیز در حین حیات مصدر
غیض و ملامت میشدند چنانچه در مقاله عسل خواستند که ریحان حضرت را تلخ کام کنند قتا زیانه زنند با وصف فرامی
کافی الاخلاق الناخر طرفه آنکه درین عبارت حاشا که چنین الفاظ در میان آمده باشد هر که خواهد بکتاب مذکور رجوع
نماید و بیابد که با کلام جناب سیده که معاذ الله تعنیفو نوبت رسید چه رسد انقسم ابحاث نیز درین ذخیره ملاحظه کرده باشی
و حاجتی نماند که باربار گوییم و لیکن چه توان کرد که در طلبه یارای استنباط نمی بینیم لهذا باز میگوییم که البته مردم به صحبت
فاروقی که برق دقیق مدینه منوره بحکم شریف در دست او بود ترسناک بودند ولیکن جهاد نفس را ببین
که چه مقدار تواضع و فروتنی اختیار فرموده که حکمای اسلام در حق او گفته اند و ز دشت هوا ز صدق و صفا در اوصافش
سفته اند ؎ چه سخن بزرگان دین بوده اند که با زیر دستان چنین بوده اند تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند الحمد لله که از اصول معتبره دشمنان

دین و انصاف مثل اصول کلینی نیز این مجاهدات نفسانیه و اتباع اخلاق رسول یزدانی چنانچه ظاهر است
که هرگاه جناب سیده فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا با خدمت او نیب نوبت رسانیدند فاروق سر فرو داد و اخت
و عرفی خبر آمنا و صدقنا بر زبان نیاورد و قصه علی هذا چون آنجناب همراه زنان بنی هاشم تشریف دو منبر
خطبه بلیغه چنان انشا فرمود که هیچ از بیچیرمتی بر عم رفضه دقیقه فرو نگذاشت مجلس بطول کشید پس عقول بکند نکنیا
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة و السلام باشند و فاروق زمیم که
حاضر نباشند و این از این قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تحتیل که جناب امیر حاضر نباشند چون دیده نکه بر تقدیر
بعض وجوه طعن مذکور عاید خواهد شد بالجمله عمر حاضر بود و هیچ دقیقه بر پا نشد حالانکه از الطرف دقیقه از تمیز یا
و تدمیم باقی نماند اینکه شیعه ری من حیث الرام گفتم علی ما اشترت علیه ورنه در وضع و افترا خطبه مذکوره و انکا
بر اصول فریقین هیچ ریبی و شکی نیست کما فی المنتهی و اگر این جزئیات را بر شمارم عمر بپایان رسد و در تماما
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن به اجمال گذاشتند و بر عبارت فاضل علامه
عسقلانی تاختند زدند و سری بجنبانند و گفتند که تکلف اجمال شد و این ابر کرامت مجتهد حمل میکنم که تردد است
جد النبیت ع مارا باین تکلیف ضعیف گمان نبود و مقصود آن بود که ما حصل آن نیز نقل کند گویا بمقتضای فرا
مومن اشراقی بود که از جناب صدیق و صفا صدور یافت یعنی انچه بکام ازواخلاق حمیده و انتظام مهات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور از راهی در بارگا
کمام شطر من آثار الفاروق نا آنکه از مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
از سر و اشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بروند و این امور از متواتر است و پاره از آن نیز در معا
سابقه بسمت وضوح رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور است که هر که از آغاز تا انجام زیاده تر
پیرو حضرت یافتند سیرت او را در خواستند ورنه در یا دلی ذی النورین مد الوصف بود هر گاه از حال فاروق
و النستهی بنابر در بمعنی بحث کردن لطافت در مزاج صدیق و فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث به نبوت رسیده جانیکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمده و مفسرین فریقین عند کر آن رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید و قدر و منزلت این بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یکی
بر پهلوی خود می نشیند و زینهار مذمتی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه امجمول او بر استغفار باشد
فاعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ورنه انجمله مربوط نیست مگر حجت بالغه الهی که از آن صاف پیدا است که
منافات با عقل ندارد در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الهی لعنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
و هم اجابت دعای او چنانچه سر عمر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در انجا هم نقلا
عن اکابرهم دیدم انچه بر مدیا دلی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در همین شکی نیست که هر که اقتدا بصحابه نماید

براه راست ست ورنه در قرآن مجید برای تابعین ایشان رضوان الهی و جنت عدن و فردوس چگونه ثمرات گرفتی چنانچه ز گواهی تفسیر مجمع البیان در سابق هم مذکور شد ولیکن بدگو و عیب جو بالیقین تابعین شان خارج اند پس رافضی و خارجی هردو ازین جهت کور و خیره اند قطعاً و یقیناً معذلک قیاس شیطنت اساس عدیله رفضه عقل ناشناس بدان ماند که کسی بملاحظه احادیث مناقب اهلبیت طاهرین که بالیقین دلالت بر آن دارد که هر که پیروی ایشان کند بدون سمعه و ریا البته او بهشت بسبب جنتی بعد ازین آنکس جناب لا یتماب بدان اوصاف بستاید که جناب سیده فاطمه زهرا آنجناب را بدان ستوده بود بار پامال کردن فارغ نظی را یاد آرد الی اخر ذلک مما لا تعد و لا تحصی پس باید که از برای وسبب حصول درجات عالیه کرد و این پیر نابالغ رافضه دشمنان دینی بر مسند امام نور بریجای نشانیدند و الا قوا مععنی هم نبود که بر مکتبی مسلط گردانید که اطفال در آن بخوانند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله هر گاه عدم رضاء مصرع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد سبحان الله جناب امیر المومنین سر منبر حدیث تقریر بفصل خویش بر شیخین مکرمین بر زبان مبارک آورند معترا این آنکه شیخین بگویند حکم توبه بمهلت سه روز بر ملا بگویند بسبب امتناع آن یهودی ببسیاری از تا مانده آتش را بسوزیند و خاکستر گردانند و با اینهمه مجتهد تبرا در بنا خود را ترک نگیر و در سفاهت ترقی نمود که بار عدم رضای امامین را باوجود طفولیت ایشان ذکر میکند انگاه برغم افاده جناب میر چنانچه شیخ المشایخ یعنی صدوق الکواذب در علل الشرایع بطمطراق سے آرد که ایشان بمقتضای طفولیت خویش گفتند که این منبر پا ببت که در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم صفوف را درباره بر دوش مبارکش سوار شدند حاشا که این حرکات بتعلیم من باشد دشمن تصدیق کردند و اصحاب آمنا و صدقنا گفتند و تصدیق کلام مرتضوی نمودند پس مطلع صاف شد و مجتهد هنوز مکدر ست که نام حضرت فاطمه ذکر میکنند حالانکه حضرت زهرا در واقعه فدک راضیت والله ارشاد نمودند و بار در ینباب گفتگو نفرمودند و مولای این پدر و پسر یعنی طبرسی صاحب منهج تصریح کرد که ابوبکر حقوق هر کس میرسانید و جناب سیده را راضی شده و ابن میثم بحرانی متبحر در شرح کلام امیر المومنین حیدر بعد از میعاد یعنی در آغازش که حق خود هم گفت و کمی نخواهم کرد چنین افاده نموده البته در مخصوص علمای فریقین ارتکاب ضبط نمودند پس ضبط علمای رافضه بمرتبه شده که اقرار آدمی بر نفس خود حجت ست و این مبین کنفس واحده الی غیر ذلک مما صار منفصلا فما بقی شی من الکدورة قطعاً چه جای ذکر حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و ترک ذکر حضرت عمار که چون امام صادق سابقه در درجات اصحاب بیان فرمودند نام عمار بر زبان مقدس جاری گفت که در راوی مگر فراموش کرده جناب امام هدایت نمودند خاموش شد و من این لفظ. اند رباره بلکه ربانی بصاد معجمه خوانند بهرحال مجتهد خود فریب و غش واقعات را چنانچه باید ذکر نمیکند و نزد عقلا بسبب تعصب افزون میگردد و نمیداند که این هر دم اگرچه انکار کان باشند لیکن درین کتاب نیز پرده از فتنه انگیزی ایشان بر افتاد که تمام منتشر و جا و ساعدین عباده در کتب حلی رئیس اهل النفاق بوده که حضرت خوشی دیده واقعه انگک بتعبیر آنکلین پر از دوا و در انجا در اهلبیت گرفت پس ذکر سعد عین جمع ست برای مجتهد خواهد بود و مجیب را ضرور ست بر هر دم و هر قدم مدحت مذهب شیعه را یاد کردن

تا این بخبردان که در دامش گرفتار شدند حقیقت خویش را فراموش نساختند ثم العجب که این مجتهد دانشمند
و اهل سنت را که بر محدث این محدثات نکوهش و نفرین میکنند لفظ خسران مآل اطلاق مینماید و حال محدث
مذهب خویش را که خاتم الخلفاء الراشدین او را بجمیع ملاء ندارند فخا گستر گردانیده یاد میکنند پس در حق او خسر الدنیا
والآخرة ذلك هو الخسران المبین باید خواند و مقام حیرتست که از برای امامیه که در تقیه شب و روز منهمک اند
و غوق الی انتها اهل حق باشند که رفضه در نکوهش محدثات دل طریق صدق و صفا بر گزیدند نه علی آثارهم
یهرعون قاتلهم الله انی یؤفکون **قوله** چون فاضل مجیب بنای استفتاح الخ **اقول** الحمد لله که بین
بنا مهدو الاوید فاضل مجیب ایما ملحوظ و مرعی ست جناب مجتهد الزمانی از راه کوری و کور انگی اغماض از آن میفرماید
ورنه چگونه تجویز توان کرد که اصول کلینی اهم نبیند و این امور را یاد نفرماید که طفلان هم شب و روز در کتب خاصه
مثل تراجم مجلسی غیره دیده باشند بیاد من ست که حدیث مذکور در سوالات سابقه باستعلاقات ذکر شد
والمکین مقام ضرورت را باز لنگان هم که کلینی در کتاب بیکه بینه و بین الله حجت دانسته ثابت کرد ملاقات زید در
سکاتیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر پرسید که اینهمه جوابات مکتوب است یا ابتدا نوشته اند
گفت بعض جواب و ابتدا کردند که حق ما را امیداند و حال عسرت و بلای ما می شنوند امام فرمود مغرور مشو بخلت مکن
ورنه مبتلا شوی پس غضب کرد زید و گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشد و در نگ نماید
در جهاد بلکه امام کسی ست که مجاهد باشد و دافع شود از رعیت پس هر که گوید که زید دعوی امامت نکرده
معتقد امامت برادر بود البته از مسخره آفاق و کاسه لیس شیطان الطاقست بسبب آنکه خروج او بعد
این کلمات و امتناع او از مواعظ و مبتلا گشتن او در کید رفضه از اجاعیات است پس مجتهد تلبیس المنافقین
مردم را فریب میدهد و اینهمه کتب را می بیند و باز مدعی میشود که فاضل مجیب آنچه نوشته بی دلیل ست اجتنبهم الله
علی الکاذبین و خاتمه مواعظ امام را نیز باید دید که دلالت بر کمال سفاهت این بیدین ملحد بی یقین دارد

اعوذ بالله من امام ضل عن وقته فکانت تابع فیه اعلم من المتبوع اترید یا اخی عن ملة قوم کفروا بآیات الله
و عصوا رسوله واتبعوا اهواءهم بغیر هدی من الله وادعوا الخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله واعیذک بالله
یا اخی ان تکون غدا المطلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه وسالت دموعه ثم قال الله بیننا وبین من هتک

سترنا و جحدنا حقنا و افشی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا لعبارتین بجا که دلم جوش میزند
که تمامی حدیث را بی اختصار نویسیم و فائده بر هر لفظ بیان میکنیم تا عامه هم بدانند که هر چه رفضه امروز میگویند و مجتهد بیروی آن
گمراهی میکند زید را مدعی امامت و خلافت بر اصول خود نمیدانند و معتقد اینمعنی ست که زید شهید نائب امام باقر
و صادق بوده ست بر اصول آن قوم مخذول چنین ضلالت ست که پایانی ندارد و بر هر لفظ امام باقر بر نقیض
این قول ست دانیجاست که امام الائمه محدثین این خرافات را در پای طویل الذیل آورده که تفرقه میکند میان
امام حق و امام مبطل پس البته زید از ائمه مدعون آلکنار بر اصول رجالی خود و پدر مجتهد در آئینه حق نما اعتراف کرده

انچه حاصلش اینست که اگر روایات کافی کلینی حق نباشد مذهب امامیه باطلست وقبل ازین بارها گفته‌ام که
این بزرگ که سر ائمه رافاش کرده وقاتل ائمه شده عمداً نه خطا فکیف که دعوی امامت هم نموده وامامت
ائمه را منکر شده خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک واساس این بیان آنست که منکر یکی از ائمه منکر جمیع است
کما ثبت فی غیر موضع پس قصد میکردم که زیر هر قول وهر لفظ در تهافت نویسیم ولیکن اسیطر درین وجهی از جاسدین جم اهند گفت
کلام فلانی که طول بسیار دارد واطناب بی شمار وازینهم از آغاز تا انجام پس تر قد ضرورت اقتصار ورزیدم
زیرا که بطور استقبا فوائد اهم جا بجا طلبه علوم را فهمانیدم والسلام علی من اتبع الهدی **قوله** چنانچه سید علی
ملقب بصدر الدین الخ **اقول** چون بحدیث کلینی که بنیه دین الله حجت بالغه الهیه است صراحتاً انکار امامت
امام محمد باقر رضی الله عنه از حضرت زید بر آمد وبر بهتی امام اصرار ورزید دیگر بدین روایات التفات کردن شایان
عقل وفراست نیست اگر دفتر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کتشاییم پایانش نظر نمی آید
فکیف که پدر شن پیر دهقانی درآئینه حق نما انچه گفته بود الملائکش یاد کردم سعادتمندی الپسر بشن باید دید که کلام
پدر خود را که بتعلیم او عالم شده وبر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن پنداشته زید بن علی امامت حضرت ابوجعفر را
پیر آجهٔ غارمی نشمرده وصراحةً ازان منکر گشته اما امامت امام صادق اچگونه اقرار تواند کرد واین امر چه بابا است
با آنچه محمد بن حنیفه وبر وی حضرت سید الساجدین اصول رفضه گفت انچه حاصلش بدان هر سه که هیچ نسبت نمی آید
که با وصف حداثت سن دعوی امامت بروی من کنی آمدی وپیر شدی الی غیر ذلک ما یستحق کتابة بانی الباب
آنکه زید پدر را خود را فقیه مجتهد در مسائل حلال وحرام دانسته باشد واین کلام فیه ومقام حیرتست که جناب امام
در خلافت خود بجنگ صفین پرداز دو هزاران کس را از لشکر مخالفین به تیغ بیدریغ بکشد وبعد از وبیان فتاوی
واحکام از دست نگذارد پس اگر حدیث زید شهید با وصف معرکه آرائی مقابله اهل جور عدوان محمول بر تقیه باشد
چه عجب که امام حیرت خواهد بود مجتهد خود فراموش نموده جا اصل خود را پیش نظر ننهاد وبه زرگی پیر وار دپس کجا حدیث کلینی
ثقة الاسلام وامام الائمه المحدثین علو شانه کجا النقل وروایة ابن بابویه مع جهل لما خاذ التفرقه بین مدارج کمالات لا یخفی
اهل الاخبار والاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم ببراه ساخته ما تر دیه الزیدیه دارد ونسبت کلینی آن
در کافی بطمطراق تمام آورده ثابت کرده عین مذهب زیدیه است بوی از کذب افترا ازان بدماغ عقلا نمیرسد فکیف که مناقض
آن در ضربت حیدریه یافته شود جائیکه تو رحقیر بر زبان تو رعیل یعنی ابقه نشاد گفته که حنیفه حال امام خود انیک میداند
ومعتقد امامت خویشتن بود وهر کس که در پرده نشیند وجها را ترک کند وبندگان خدا را بدست ظلمه بسیار در نهایت
او هرگز امام نیست عین تحقیق است لا یشتوبه شی من التشکیک اگر اندک غور دامعان درین عبارت که از منهج المقال نقل کرده
بکنی بر اهل فراست سفینه است وبرای رفضه سخت مضرت دارد زیرا که شامل است براوصاف برگزیده ومدارج پسندیده
اید زید درجة فی الجنة ظاهر است که چنین متقی وفقیه صاحب فتوت قد سه امر بالمعروف ناهی عن المنکر چگونه دروغ تواند گفت

و هر کسی اقتدا تواند کرد و انگاه در معرکه شهادت حالانکه قطعاً و یقیناً ثابت است که آن بزرگوار در مقام کمال
تذمیم و تقبیح پیشوایان امامیه را بلقب رافضی ملقب ساخته که با امروز داغ لعنت بر پیشانی خود دارند یعنی داغ
رفض که قوم مذکور پیش ائمه شکایت تفتیش میکردند چنانچه از مجمع البحرین هم سخت وضوح دارد و مطابق
النعل بالنعل و الحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از علم من العلم الملکوت حارثی لفظی آمده یعنی امر بالمعروف و
عن المنکر که در حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که جهاد دست از ذاتیات امامت که برا صول رفضه ائمه اهل بیت
ازین دولت محروم مانده اند حقیقة زیرا که پیرو امیر المومنین بوده اند در کتمان ایمان که خرق آسمان و زمین از دو لون
باین از امامت و هدایت پس هر چند رفضه از ان اجتناب دارند لیکن حجت بالغه الٰهی از زبان ایشان اختیار آید
ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ همه صفت سلب مذکور از امام الائمة تا غائب الدار پر ظاهر است معهذا امر سوم همین بود
که ائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی العمل می آوردند چنانچه از کتب امام العلم اول بالتشیع امر
بالمعروف والنهی عن المنکر کجا راه داشته باشند بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله و هرگاه حال اعتراف الف
و مخالف اظهار حق باشد پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل است تبادر حقیقت را
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن الرماح مجتهد بناء هم عیانست تا ادّ
وصیت پس از هر کس که باشد پس بسبب عدم بیانش عین علامت فرومایگی ست کما لا یخفی و بعد از اثباتش در صحت
فی نفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر خود بود چه جای برادر زاده **قوله**
و قاضی نور الله در مجالس المومنین الخ **اقول** قاضی رطبوق عوج بن عوق هبا الله منثوره بنیت مقصوص
خود که بارها دانستی هزاران کلمات هم از قدما و هم از متاخرین سلفاً عن خلف بسوی مذهب ایشان کشیده تا بعد ازین
بند و بست صورت مناظره در هر جای اهل درست کند و ندانست که امیر المومنین بارها فرموده اند که لا
دار که قریب اهل مکائد مخفی نمی ماند اهل و بال شر هم مشتغل افتند و الحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشتند چنانکه شیعه تراش لقب او گذاشتند هر که خواهد تالیفات برادران من این از صورتی معنوی به بیند
بلکه هر عاقل بنور عقل اینقدر را بدیماید حاجت نظر هم نیست پس در جواب ایشان باید گفت که ای بیخبر منور از احادیث و کا
با اینهمه که دیدی و شنیدی بیافتی که ادراکی معرف امامت برادرزاده خویش تعین شد که صریح انکار امامت حضرت امام باقر
و والد ماجدش بر اختراعات و محدثات رفضه فریفته العجب که این تیره درون که زبان ابا امامت امام صادق ایشان نظر
[illegible] در بیان آن [illegible] الکافی [illegible] هر آن [illegible]
جناب سید الساجدین بودند زبان انکار صریح ست از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی عوام و غیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد و اگر
خواهد که بمنزل مقصود پی برد با دنی غور تواند رسید که حضرت امام مدین تشنیعه که حال عم مقتول امر بیست که بر جناب امیر
گذشته چنانچه در مجالس و غیره ثابت گشته دعوی امامت و واقعه شهادت داشته پس زید البته مدعی امامت بود اصالةً و هم بشهید

از دست اہل جور وجفا مثل جناب امیر و قطعاً بر اصول رفضه البته زید لائق امامت نیست ازین خود
شهادت یقیناً لاجرم برای رفضه تا بنیا نشو مثنوی باید خواند که فی فروعت محکم آمد فی اصول و نیز جرم با دست
اعدا و ہم رسول ہ وہمین ست حال جناب امام حسین سلطان کربلا بر مجد ثابت اتقیا و الحمد لله که بعد ازین تفصیل
که درین اوراق بعون الله فهم انیمقام عوام طلبه را آسان شد زیرا که تفصیل وصول مکروہات بالمه ہدات از خروج
زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه فرمدی بر آن متخیل نباشد مرتب نگشت و چه انیمعنی ہم
عیان شد که حال زید موصوف مانند آن خاصی ست که مدعی و مدعا علیه ہر دو ہمگار راضی گشته و او ہنوز
عبوس قمطریره نشسته غضبان شسته زیرا که زید مدعی امامت برای نفس خود نبود و این رفضه با ولیس مسئولین نبود بلکه از
بنیابت ائمه و رضا از آل محمد دم میزد و ایشان او را زجر و توبیخ و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه بچشم خود دیدی
پس مثل مشهور بر او مطابق افتاد که رضی الخصمان و لم یرض القاضی و مراد از اہل خصومت حضرات ائمه اہلبیت
طاہرین نواصب جابر میدانند که ایشان پناه شان اعدا انما بودن شان ازین آن بلاد تجویز کردند تشبیر ملکیه خروج نفر تا تو را
فوج کشتی سید اندازی نمانید و الحمد لله رب العالمین المعلن و السلام علی رسوله خیر البریه اجمعین و علی آله المطہرین و اصحابه المقدسین

هذه خاتمة ازالة الغين عن بصارة العين باثبات شهادة سيدنا الحسين ريحان رسول الثقلين صلى الله وسلم عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين الى يوم يقوم الناس لرب العلمين قوله جناب علیین ابلغ **اقول** یا تعی که ماده تاریخ ابکوش
اہل فراست دمید چنانچه در عبارت سابقه ہنوز یاد باشد بر خلاف این امر دلالتی دارد و از نظر ناظرین باید
تصفح بالغ نگذشته که حسین را در جنت دخلی باشد چه جای عالی علیین که مقصود رئیس المجتهدین ست ولیکن از انجا
که فقهای امامیه توسعه بسیار درباره اخس حیوانات جنیفه کرده اند حتی که رشید المتکلمین و مرشد المسلمین گفته
برای متشیعین از اجزایش فراہم آورده و بروایات اصول موضوعه در تالیفات خود صورتش را قرار داده اقام
حیرت نباشد پس شکایت مجتهد الزمانی درین مقام اینست که مضمون مذکور را یاد داشتند و از جوابش
که در تنبیه السفیه و مانند آن مثل مفتحه الغبی ست چشم پوشیدند زیرا که از کتب شیعه در آن ثابت کرده که اسبابی بسیاری
از مطاعن را بر روایات رفضه نهاده اند که دانشمندان شیعه از امثال سقه ما بیوتند البته اگر ان جمهات بشوند
باشد انچه بر آن امور عولیه وار دمیشود بیخ و بنیاد و ایمان و عدالت بلکه شرم حیای امام الائمه ابر جای انداز و سخنان ابر سیبا
معاذ الله من ذلک و ذکر این کتاب ہر چند درینمقام بر جای خود ست زیرا که مواد آن نظر مجتهد رسیده باشد ولیکن
بخیال انیمعنی که عامه خواہند گفت که مجتهد این کتاب را کی دیده بود تا از افاده خویش باز ماند بالجمله از ملاحظه این وغیره
ہمه ہفوات مجتهد کانما ہم لکن شیا منذ کو ہا فلیدعوا الیوم تبعونا باز بنده میگویم که چرا مجتهد احل بعید می زد و انچه ضرب بایست
از ملاحظه نمیفرمائی که مجتهد از باب مطاعن اشد بن فقط در طعن را نیز ہمه مثالب البته برگزیده و ہر که حواشی در ابو
الطعن الرماح بنیه البته خواہد گفت که او نمیتواند آغاز دعوی غضب را ثابت کرد و نه بسلم ست نه دقر قرطاس [illegible] نه داند تا تتمه تقریر

و ادارهٔ کلمات در استدلال و احتجاج و بیان خصومت و لجاج چه رسد مگر بمقتضای انا رقیامت باب توفیق را بر روی مراد اغبیا مسدود ساختند ورنه جواب
مذکوره بعد از انتظام و ترتیب تهذیب البته لذت آوازه در کام جهان و جهانیان حلاوت انداخت کارگاه مجتهدین و تار و پود ایشان را ته و بالا میساخت
و هر کس را از ناظرین و سامعین برین مضامین ناطق میگردانید که چنان مغالیط از مدعین اجتهاد و قوت قدسیه صدور یافت که از عوام طلبه هم بطور ازو
بخیال کسی در نیاید ماذکر آیت مباهله و اهل نجران پس این عقلی دیگر ست عظیم که عوام طلبه هم میدانند که در خاتمهٔ منتهی الکلام چون مباحثهٔ تمام
گشت این مضمون البته مدادا شد لیکن مجتهد الزمانی مثل سکنه نجران بی حقیقت کلام فقیر خبر ده نزد پادشاه ثریا جاه فریاد کرد که چنین کتاب
در زمان تو نوشتند و از برای تشهیر بقالب طبع ریختند چون پادشاه مذکور از حقایق دین و ملت خبری نداشت ورنه بدام مجتهد گرفتار نشد
و قطعا و یقینا میپرسید که اگر برجواب ایشان قدرتی داری باید برد و قدحش میپرداختن ورنه بر و تیرهٔ قدیمهٔ ریده نشستن در روی مردم نبستن
و اگر ابتدا از سنیانست باید بقدر ضرورت سرزنش کردن تا باردیگر این امور نکردند و اگر ابتدا از شیعیان باشد پس باید ساخت و باید
سوخت در این جنگ متعلق نیست بکار بند و قلم و رقید و بند و اشالش رسوائی بیشمار زیاده نیست که هم خواهند گفت که چون مجتهد از جواب مناظره
بر نیامدند بجنگ غیر برخاستند و بر همگنان معلوم است که جناب مجتهد برای فریاد رفتند و قید و بند فقیر درخواستند پس مبهوت و محجوج گشتن او هیچ
شبهه باقی نماند دهر که قصد ارادهٔ مباهله زرکت شیعه دیده میداند که مجتهدین در انتساف نسبت اهل نجران با فراتر نهادند زیرا که قصهٔ ایشان
موافق تفسیر صافی و قمی بروایت امام صادق رضی الله عنه چنین است که چون آمدند بمدینه منوره وقت نماز ایشان رسید ناقوس نواختند و از نماز فارغ شدند
و اصحاب خبر رسانیدند حضرت فرمود بگذارید پس حاضر شدند و گفتند بچه چیز دعوت میکنی فرمود بتوحید و رسالت و باینمعنی که حضرت عیسی بنده خدا و
محتاج باکل و شرب و حدث گفتند پس بگو پدرش کیست وحی آمد که بپرس از ایشان که پدر آدم که بود تا مبهوت شدند حضرت فرمود چون انکار میکنید
مباهله واقع شود پس وعده کردند و رخصت خواستند و فردا گاه آمدند در سوار شان گفتند اگر تکیه کند بر مریدان خویش و جمع کند ایشان را
مباهله بکنید که نبی نیست و اگر باهلبیت خود بر آید و زینت بلیش شکی نباشد چون صبح شد دیدند که با مناسبه او را پس صلح کردند و مجتهد با آنهمه عجز و زبونی
در جواب اراده قید و بند من نمودند بدین حیله که فلانی که باقیات ملک برگردن اوست کیمیای لضرفی الامانه خانه مولوی منیر شاه آمدن این تهمت
ترسیده بحرت کثیر یدیم و تا وقتیکه روایات سابقه بدون این تهمت می شنیدم باعانت مربی خویش حضرت شاه مردان شیر یزدان دل قوی داشتم
و یقین میکردم که هرگاه صورت مناظره پیش پادشاه رو نماید غالب مشیوم وگوی مسابقت می بایم بالجمله بسنت حضرت انبیا عمل کردم و اهل و عیال و کتبخانه را
بخدا سپردم و بکانپور رسیدیم پس گروهی مجتهد که بحدت مذهبشان یهودی بود گشته و شدت دشمنی او با اهل اسلام عیان گشت قال الله تعالی
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لشدة شکیمتهم و تضاعف کفرهم وانهماکهم فی اتباع الهوی
و رکونهم الی التقلید و بعدهم عن التحقیق و تمرنهم علی تکذیب الانبیاء و معاداتهم ایاهم وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ للین جانبهم و رقت قلوبهم و قلة حرصهم علی الدنیا و کثرة اهتمامهم بالعلم والعمل ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ
و سایر فی الدین والعلم وَرُهْبَانًا عبادا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ من قبول الحق اذا فهموه و یتواضعون این عبارت صافی است که برای تنبیه غباوت و
قلب مجتهد نوشتم وَلَكِنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ والمنة لله تعالی که این کتاب مشتهر شد و هر اکثر تقریرات الرسالة ایها العلم مدیا و نمی آیند تا امروز هیچ سخنی بی غبار و دل بدیر گفته باشد اگر او
مراعات طریقه قویمه مینمود هر آینه صحیح اجنبی تفصیل انکار رفت پس از غناوی که او بنا بر طریقه قدیمه قویمه آورده الخ از قبیل الکلام یجر الکلام جواب

واساس آن بر خرافات است بالیقین نه بظن و تخمین بعد ازین آنچه درباره شدید المتکلمین از راه عداوت بهتان بسته گفته که حالش از قرآن مجید با عتراف تفسیر
الامیه دالتی الموجب النسبت که او را سوفسطائی قرار ده هذیر را که درین ذخیره ومانند آن انعیم عیان گشته باعتراف مجتهد و فرزند برادران صوری ومعنوی
که شدید المتکلمین چنین کتاب نفته که بی مثل و بی نظیر است و یاد آمد که مجتهد در جواب از خود بجیب علی آنچه گفته دلالت میکند بر آنکه گفتم درین وقت
تحقیر آن کوشیده و بزرگان سست را فرموده اند که دروغگو را حافظه نمیباشد وهرگاه کلام مجتهد الزمانی بدان رسید که ذکر مشیخه میان آمد لیکن
حرف ازین بابهم مرور افتاد و آن اینکه مقصود اصلی از سفر دهلی زیارت حجة البریه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بود برای تحقیق مذهب اهل سنت
والامیه و چون صحبت شریف را التزام کردم شبهاتیکه پیرامون خاطر میگردید نفیست و نابود شد و دران روزها از غایت ناتوانی و شدت امراض
جسمانی طریقه تدریس سوم مسدود بود و درین اثنا حاجی الله و یاسوسے از حرمین شریفین ولی فرقه ببشارت مناقی حضرت سرور عالم صلی الله علیه
واله وسلم که اگر تحقیق کتاب معراج القدس غزالی آرزو داری باید بدهلی رفتن البعض زمان مغرب درس این کتاب قرار یافته بود مولوی محمد اسحق
سلمه الله تعالی و مولوی حمد الله مثل فقیر ملتزم این مجلس بودند وهرگاه مولوی محمد یعقوب را این صحبت فرو شد شدید المتکلمین درمیان
زبان بفتیر بیماری خطیر مبتلا بود در عالم صحت بدرس صحیح بخاری البقاری کرم الله صحبت داشت و بدرس کتب درسیه بسوی مولوی رحمة الله
شاهجهانپوری و مولوی مملوک العلی و تعلیم شرح چغمینی وغیره شغل داشت و استفاده من فقط از تالیفات رشیدیه بقلم رانی بود که در مقابله
مرزا محمد کشمیری و مفتی کنتوری گفتگوی سبقت ربوده بود دانیم وقتی که دردلم سفر سوی وطن رسوخ یافت ومن عنایات الهی از فیض حضرت
صاحب تحفه مطمئن گشتم وگلیم خود از موج بدر بردم ولیکن ضرور شد که دست غریق را هم بگیرم لاجرم تالیفات شدید العلما می نوشتم بعد از انکه
تنبیه السفیه درهم التنبیه الطیبی را بختم رسانیدم وهرگاه بلکهنو برای تکمیل و تحصیل بقیه کتب درسیه رسیدم و مجتهد را بشغل تالیف ضربت حیدریه دیدم
چیستی بود هرچه برای تحقیق حالش شدید المتکلمین از مزید اشتیاق می پرسید تا بکجا رسید و درشتی و تیز زبانی بطرف شدیدانه الی غیر ذلک
حاشیه تعلیق الکتاب در دیوانخانه مجتهد بچشم دیده و بگوش خود شنیده خبر میدادم و جویای کتب مطلوبه برای الزام و افحام رفته بودم
داول قلم برای رد ضربت حیدریه برداشتم وقتیکه در لکهنو از سفر مشرق برگشته رخت اقامت انداختم هرچه نوشتم بی شرکت غیری
اتفاق افتاد و کسی را نیافتم که بیت بلند میدان نوردیده باشد مجیب المضطرین دستگیری فرمود یعنی فیض ائمه هدی بسیما خاتم الخلفا را
حدی نبود که اگر مفصل گویم ملفوظات صوفیه سابقین از تنگی بران مردو هر سالکی جیب و دامان پر نمود از ده کتاب صغیر و کبیر
چند سالی تعاقب تالیف درآمد بعد اخراج سیزده سال تقریبا بجمیع اسباب وانگاه بطور اسرار در شغل مناظرات و انتخاب مقامات برای جوابات
وتعلیم احباب غیره والمقالش و درس طلبه اقامت سیزده ماه در ملیح آباد و تیمارداری بعد از تاهل و خانه داری و موت اعزه اجازت نمیداد
دیگری حالانکه مجتهد ورقی را از کمی چیزی رسایل بعد از اجتماع سابقین و قاعدین خویش حتی کنوز تن ارمعاید ازام و لجهیمن در سالی چند
منکسبق و رخنه از رخنهای اصول و فروع خویش بربستن چنانچه تا این مقام دیده که هرچه گفت مهمل گفت بسیری دیده و بگوش خود شنیده که از
مزید عداوت خود بجبر و طبع منتهی الکلام چه کرد و حیله اندیشه تا نوبت هجرت کانپور رسید که یکدو منزل از لکهنو باشد و درینجا داهیه حالمه علی من
انجح من اهلبیت خاطر ... و رساله الکاتبیه نوشتم و از ضمیمه تالیفات لکهنو گردانیدم قوله النساء تقیه توهم ادنی عمر الخ اقول و اعتی
که قید مذکور از من جمد و برفت پس مهر بغلط خود سپی بردم که امروز او را آنمقدر حاصل است که ملوک عالم عقبه را
کی بحصول پیوسته بود چنانچه احادیث کلینی بضمیمه اصول دیگر بیان آنحال دلیل است کما مر و انصاف بکن که هرگاه از حضرات ائمه پیوسته

مسئله استنجا باید بیتکه انگشتری بنزع تم واسامی مقدسه لعنی ائمه الفاظ قرانی بران کنده بوده فرموده که درست آیت و بزرگان هم جنین
میکردند تو هم مرز کجا بود الی غیر ذلک مما لا نعد ولا تحصی وانچه لعبارت آنکه لال کتاب فرموده اند حضرت امام محمد باقر و صادق را
کما ینبغی بحفظ دامان مطمئن گردانید شیاطین درین اوقات نیز از نسبت تلبیس با ایمه هدی کوتاهی نکردند و شاید که عبد الله
بن عمر راضی بر بیعت یزید وقتی بوده که هدیه کثیره مرسله را قبول نفرموده و محمد بن حنیفه وقتی از بیعت یزید دست کشیده
که او را امیر المومنین ص میگفته ولقد وجبس سه صد هزار درهم واقمشه در خون بهای جناب سید الشهداء ع گرفته واز دیدها
اطلاق لفظ امیر المومنین ص بر غیر جناب مرتضوی عم نه رسیده کما لا یخفی علی المجتهد رئیس النواصب الا بالسیدم بزد کر قصه کنیز که جناب مجتهد در
درمنهه ذکر فرموده و عبارتش اینست اخرج البیهقی فی الطیوریات بسنده عن ابن المبارک قال لما افضت الخلافة الی الرشید وقعت فی نفسه
جارية من جواري المهدي فراودها على نفسها فقالت لا اصلح لك ان اباك قد طاف بي فشغف بها فارسل الى ابي يوسف فسأله عنه
في هذا الشيء فقال يا امير المومنين اوكلما ادعت امة شيئا ينبغي ان تصدق لا تصدقها فانها ليست بمامونة قال ابن المبارك فلم ادر ممن اعجب
من هذا الذي قد وضع يده في اموال المسلمين يتحرج عن حرمة ابيه او من هذه الامة التي رغبت بنفسها عن امير المومنين او
من هذا فقيه الارض وقاضيها قال اهتك حرمة ابيك واقض شهوتك وصيره في رقبتي **اقول** مجتهد را نمی رسید بر فقهای حنفیه
دست طعن دراز کردن که بزرگان بلکه ائمه عظیم او طور تالیفات شان نمی پسندید مگر کالیفتیان لیسیدند و از جمله های شان خوشها
چیده اند چنانچه علمای متبحر شیعه بدان تفصیل کرده اند و از کتاب اساس و غیره نیز نقل و حکایت این امور واضح تواند شد و هر چند
مجتهدین داد کفران نعمت میدهند ولیکن عقلا نیک میدانند که از تاویلات بلکه تسویلات محنت برباد گنه لازم افتاد الغرض
محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمة الله علیه بدان میکشد که کنیز مدعی گفته بیپل و رابیه در کار است از ین دعوی مجرد حرمت
قطعی به ثبوت نمی رسد زیرا که او مامون نیست به هر گونه احتمال در سخنش راه می یابد و اگر کسی گوید که چون کنیز معذرت نهاد و خود را
از صحبت خلیفه باز داشت حالانکه نهایت متمنای زنان دیگر است بسبب کثرت فواید دنیویه و چگونه عقل تجویز کند که عاقلی بالغی
را پسند دلیس خبر تصدیق بیچاره نباشد و جواب حرمت قطعا و یقینا ثابت شود و جوابش آنکه طبایع و اغراض بنی آدم
مختلف است بعضی نازک مزاج باشند بحدیکه انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن برضا ندهند مگر در بوستان
حکایت پسر هارون مذکور نه دیدی ؎ چو در خلافت بمامون رسید ٭ یکی ماه پیکر کنیزی خرید ٭ شب خلوت آن لعبت حور
زاد ٭ مگر تن باغوش مامون نداد ٭ بگفت از چه بد دل گزند آمدت ٭ چه خصلت ز من ناپسند آمدت ٭ بگفت ار کشتی
در تیغ کافی سرم ٭ ز بوی دهانت برنج اندرم ٭ و برخی را دل بدیگری آویخته باشد و غیر از صحبت محبوب خیری نخواهد دراز
دل بکسی نگوید چنانچه مولوی معنوی قصه کنیزی نظم فرموده پس عجب نیست که عذر آن کنیزی واقعی نباشد و دانسته که
امروز اینهمه عشق و عاشقی هست بعد از ین غیر از قید و بند و پرده داری دیگر چیست ؎ وفاداری مجو از بلبلان
چیستم ٭ که هر دم بر گل دیگر سرایند ٭ پس کنیز بدعوی محبت پدرش لب کشود که در ذهن او عظمت این علاقه
باقی مانده و وقت لغزشها کار آید و قاضی ابو یوسف این همه را بلفظ ادا کرد فانها لیست بمامونة الغرض عذر از صحبت
خلیفه محصور در امور مذکوره نیست والعجب که مجتهد قصه های ازواج مقدسه امام نرگسی را هم فراموش کرد که با وصف کثرت

لقفاد مزید عیش و کامرانی در مشکوی پادشاه بعضی فقط بر حضرت غائب الدار قناعت نورزیدند و از زمرهٔ چوتیان بدر رفتند چنانچه در
جاهای دیگر به بسط و تفصیل بحکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا نیک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیر الدین حیدر
پادشاه و غیر او بعمل در آمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آیا دیگر ملاعب و ملاهی دنیوی هیچ بود
که انهمه برای ضیافت طبیعت بفعلیت در آمد و لفظ مذکور گویا معناء القتة ترجمه لفظ مقدس است کم یطمثهن انس قبلهم و لا
جان که کار پردازان قصور شاهی بر زبان می آوردند زنهار چه باغی نباید کرد که از راه ظرافت بر زبان قلم رفت که هنر بدیمان است
و لیکن عیب حکیمان کما الاخفی عبد الله بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و بکمال احتیاط عمل می نمود این امور را نیند است
و زبان طعن بر گشود محدثین رفضه و فقهاء ایشان همه کجا کرده اند و در تمرد و از رسائل علمای فیض آباد و مجتهدین لکهنو خیری
بر بین و حکایتها بشنو که مقام گنجایش آن ندارد و این حرفی چند که بگوشت رسید یا قطع نظر از انست که مجتهد گفته بود که هر روایت
از کتب غیر یقین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول حدیث امامین همامین رضی الله عنهما
میرفت که خلفای راشدین بمنزله سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز لا النسل که مثل آن باشد
پس توان گفت که برای تمام سند از ذمه تقید باید آمدن و نیز قطع نظر از انست که از سلاطین لکهنو کفر و شرک بصدور می آمد
و جناب مجتهدین با دعوی نیابت ائمه هدی سکوت ورزیدند حالانکه چون شخصی از جنیان متوسط شد از هر چه می ترسیدند
بازمی ماندند کجا وهم و خیال درباره جنیان و شیاطین و کجا الیقین مواعظ مجتهدین **وایضا** قطع نظر ازین است که پیر دستقالی
پدر بزرگوار مجتهد لاثانی بلوازم علت معلوم درباره مرای قدیم خویش چنان قیاسی ترتیب دادند و حیله جواز آن بر اخبار متواتره
چنان آموختند که جوانی همتی شمشیر برهنه بدست گرفته در خلوت بنده و تعدی داخل شود بصورت جبر و اکراه طالب مدعا گردد و از دست
درازی وعده ولنش چنان نماید که اگر کارش بر نیاید و در سر بر الی و خون ریزی ریکی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات
و معاملات ازواج امام منتظر انچه بترقی معکوس هر سال علوق ره میباد و آثار و لوازم عقیقه الظهور کثیره و از قرید این محدثات
اطوار تیز رنگارنگی در آن فواید دنیوی از برای مجتهدین انتظام می یافت و آخر در کتابی مستقل صورت توانند بست پس انسب انکه حرفی چند
بر اصول اصلیه شیعه در تخطیه این پدر و پسر مکرر بگویم تا خود بران کار بندد و برای مقلدین او نیز بکار آید که حضرات ائمه در اصول
و افادات خویش و ذات مقدسه خود را از بیان آن معذور داشتند و آن همه نسخه ضرب جفر و رست که در مقالات سابقه نشان دادم
آن اصول را گذاشتن و برین حیله دست انداختن خبر تحصیل زر و جمع کردن گنج قارون چیزی بخیال نمیگنجد و این حکایت گویا از غایت
تواتر و شهرت در اقالیم شیعه مشهور شده و ملا نور الدین از قوم رحیله چه گویم که چه بسا از در کتاب بیان کرده و شعرا انچه نظم کردند کیست که استیعاب آن
تواند نمود و این اشعار هنوز بسیاری را در زبان است مردمانیکه بچه می زایند علما اندران چه فرمایند گر ضرورت بود روا
باشد بی ضرورت چنین خطا باشد و انچه از استاد البریه نصیر الملة و الدین الطوسی رحمه الله صریحاً بهوا و اشاره پیوسته بمعمول خبر از راوی مجهول میدهد
این مجتهد را باید خود انصاف کردن که هرگاه استدلال الحق و در روایت رواة معارف درست نشود در مرویات قبایل چگونه منتظم
و منتج گردد تا بالی دینی این اکابر بملاحظه ان اثبات کنی خصوصاً حضرت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون او صحبت تلمید
جناب مرتضوی بود چنانچه قبل از مجتهد الزمانی این بحث را بسط نمود و با انهمه حالش چنان بودی که خلاف آن جناب در مسائل

شرعیه فتوی دادی و دل خود را بر مخالفت آن امام الائمه نهادی و هرگاه ماخذ این امر گلوسوز آتش افروز را خواهی که ببینی باید بکتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقه الرضا رجوع آری و برای وجدان این معنی خود را بجهت انهماک در عیش و کامرانی معذور نداری مگر بیادت نیست که هرگاه مردم در تحفه وغیره خلافت ابن عباس را دیدند و پسندیدند غیر از همین که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و از همین جهت ماخذش ننوشتند دیگر چه گفتی لیس جمادی از علما کتب خویش از متقدمین و معاصرین کتب فقهیه را غربال کردند چون هم شنیده لاف زنی و لن ترانی متشیعین از بلندی عرش برین بگذشت ولیکن بمقتضای قول شیخ ؎ بود کز حکیم روشن رای بر نیاید درست تدبیری ؛ گاه باشد که کودکی نادان ؛ بغلط بر هدف زند تیری ؛ از کتاب امام موصوف ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلافت حضرت مرتضوی بعمل آورده تا آتش غیظ و غضب فرو نشست و نزاع برخاست ازین جهت الفاظ گلوسوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بر دعا بر نداری که بار خدایا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی ازین هم غریب تر بشنوی که جناب امام الائمه بر اصول اهل عمه ابن عباس را الفعلی که خود مدت العمر بجا آورده مرتد و گوساله پرست میدانستند و نتیجه این امر عالم سوز بر اذهان و السنه اهل فهم محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بیش از بیش کرده هم در مطاعن صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله بایشتر را بپهلوانی نیدن و کتاب قمی که او را ملقب بتفسیر اهل بیت یاد میکنند نصب العین گردانند غیر از منتقم حقیقی سزای این ناصبیت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شوخ چشمی مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اختیار ساخته اهل حق را باوصاف خویش یاد مینماید و تحصیل زر و توهم ضرر را بایشان منسوب میسازد ولیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را بامید زر اساس نهادند که تحریفات امامت کبری را پای نام تحتی میگردانیدند که بر اصول رفضه مصداق مَنْ كَانَ فِيْ هٰذِهٖ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا بود بامید زر و شرط ادای قرض داد هرگز از پستی حوصله و فرید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رد نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب خویش ساخت پس بنداری جهوری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح در دمید و آفتاب روشن شد قوله پس هرگاه الخ این ترانه مثل ترانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمر شان تمام سپری میشود و ترانه مطابق اصول نمیباشد و مومنین یعنی حاکمین باصطلاح اهل هند لشبنید نقش الفتاد تمام برجی دارند آری برکنده پری را کنده خوری است و از حدیث امام محمد باقر انیم ظاهر است که گفتگوی هردو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود و بداهت این معنی که اگر دیگران می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین میجستند و معرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال میگفتند و اگر از اهل نفاق می بودند تخطیه زید بلکه بکفرش می پرداختند و امری ازین هردو منقول نمیشد و از پس فلیس پس عیان شد که مردم دیگر باظهار یکی ازین هر دو جناب سراغ باین حکایت بردند پس تقیه منافی حق وراق چه گنجایش تکلیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خلیفه را آورده که البته در وقت

خلوت می باید بار خدایا اگر از خدا هم تقیه بود حال آنکه هر دو بزرگ ایزد تعالی و تقدس را عالم الغیب والشهاده
میدانستند نه چنانچه قدمای شان میگفتند لا یعلم شیئا الا بعد تکونه معاذ الله الغرض جنون این مجتهد را الله حضرت
نعمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش و سستی مبنیت واز
منهج المقال هزار اشهر فی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و بیدریغش نقل صد هزار دینار در ذو الفقار آورده فلیرجع
الیه قوله و قس علیه حالی کتمان مؤلف الرساله اسمه غیبا باید انکه معنی این عبارت بضمیمه الفاظ ما قبل چنین ست که تقیه
کردن از برای توهم لعنی ضرر لایق بعبد الله بن عمر ست که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم یعنی معاویه بن
ابی سفیان وهم لایق است بقاضی ابو یوسف تلمیذ نعمان وهم لایق باین بزرگ و امام محمد خواجه تاشان وهم لایق
بجهت بجهت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقا ولاحقا معلوم شد مجملاً و مفصلاً و درینجا بتقریر
جدید هم ملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر مقتضای الظهر افیا لسنت زیراکه چون غور کنی بدلیل عقلی و نقلی
اثل ست اما اول پس از انکه اگر راضی بودی بیعت کردی و به معاویه ... نفر مودی والله ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی بر خلاف آن کما فی الاصول و اساسها فلابد من تقریر حقی نقلعه ده
بجذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین در هر کتاب فن همین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهید کربلا بن علی المرتضی و عبد الله بن الزبیر وانها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل همانست که تقریرش انفا معلوم شد والعجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر ثابت
کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه شهادت ریحان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چنانچه سابقا و لاحقا گذشت فتذکر فلیکه
مزید می بران بخیال چنین نگذرد و شکی و وهمی بخاطر کسی بعد از دیدنش نکرد و لیس انرا احدی از عقلا بلکه عامه نیز توهم
ادنی مهره تعبیر تواند کرد الا المجنون یا ناصبی ملعون مصداق قول جناب والا ثماب یا اضمر احد شافی جنانه الا فتظلم فی فلتات لسانه
اما حال قاضی ابو یوسف و امام محمد پس عنقریب والنتی حاجت باعاده ندارد واما حال کمترین انام پس انسبیت مذکور یمن سخت کوری
کوراتا ... زیراکه زمان نصیر الدین حیدر بادشاه بود و مجددات امور از مراسم تعزیه بحدی رسیده که دو ماه دران لسبب مشتد
... المحبت در انوقت هم بمقابله رفضه می ایستادند و بجنگ وجدال میپرداختند مگر او از جهت مزید عناد در بعضی از احیان حکم
میکرد ... فوج جمع کنید و تو بیار اسر دهید وچون فاضل بداولی باوصف منع فقیر چند از الفاظ از تا نبشت دربی تشهیر شدند
روزی چند در خانه خود مخفی نگاه داشتم و بکانپور روانه کردم و در دیباجه کتاب مفصل نوشتم و تر و مجتهد از بهوپال فرستادم بعد از
ادراک این امور او النسبت امر مذکور یمن وتنبهم لحوق ادنی ضرر چگونه جا نمی شنیم پس کوری و کورانگی او واضح نماند وچون او ام
بنده را اشکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس بیان آورد حال پدر خود را که در ذو الفقار مصنوع نام خود را چنان نمود که مذهبا
نیاورده واگر او را اندیشه بود از رساله وارقند هاری عبد الرحمن خان بد نعمتی که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت برای فقیر یاده
از کسی قیت آمد و رفت من رفیقی از سپاه نمود بخلاف پدرش دهقانی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد نایب
ایضا الی غیر ذلک ما انچه کلامش بران دلالت دارد که شیعه را در نکر مطاعن هیچ اندیشه نیست واز منع مجیب بمنع نخواهند شد و

مجالی ندارد و مقابله شیعه و بخصوص کذا لیس انهم دلالت بر کوری یا کورانگی و یافه درائی و هرزه جانگی او دارد زیرا که انهم بید انها
در منتهی الکلام وازالة الغین در لؤلؤ دیدیم و قتیکه این خفته را بیدار کردم بحدیث امام رضا که تبری خویش از حضرت مسیح
الهنار فرمود که مسیح مانند خدا و رسول است مبشر بقدوم شریف در مسیح شما چنین و چنان است ما بدو ایمان نیاورده ایم اکر
بتقلید این امام نام امام ابن تیمیه تراجم کرد که علی مرتضی نزد ما سنیان آن خاتم الخلفاست که نسبت بخلفای متقدمین معین ومدد
ومنصب وزارت ونیک محضری داشت ومجاهد بجهاد اصغر واکبر نکسیکه معاذ الله مانند حنفین بپرده نشین گشته و فات عظیم
وعهد و میثاق نبوی وخداوندی را پایمال نموده الی غیر ذلك مما یفترون قاتلهم الله انی یؤفکون من بعد تمام وز که قهرمان
میگذرد امید دارم که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه و بتزویر الشان اکر ادله شیعه و تشقو وفقد ارجا بیست و درین صورت چرا هم
خود را بر در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن تلبیح المجتهد القمقام مدفن کردند و مهر سکوت بر دهنهای خویش زدند و بنیان
فاضل مذکور از حصن حصین اسلام بیرون نیاید بلکه طریقه سجریت بر گیرند که رفقه از آن اجتناب کردند واز دایره
ایمان بر آمد فاولئك مأواهم جهنم وساءت مصیرا و حیرانی آنست که چگونه ثابت کرد که متقدمین بیعت امامت
برای جناب امیر کردند و برگزیدند چون خود حضرت پیغمبر مستعفی شدند از رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دار الاجتهاد
هر قدر که خواهد تار و پود افترا بافته و تافته باشد درین کتاب که ذخیره مباحثه فریقین است هر چه خواهد بقانون مناظره گفتگو کند و جا تا
که بر اصول ما بلکه بر اصول رفقه کسی کذب عمر ثابت تواند کرد چنانچه از فدك و متعلقات آن هر جا که عیان است آنچنین مکرمنز
هر جا مقرون بصدق وصفا بوده چنانچه از علل الشرایع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و نیز وقصه ام ایمن ظاهر است الی غیر
ذلك مما لا یحصی اگر عذر و کذب از کتب شیعه بر آید سخن خود روایات طایفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب وغیره والقاء آنکه روایت بی معارض نیامده پس با وجود معارضه دلالت نیست ولیکن در کتب فریقین بحار و حیاة القلوب ثابت است
عیانا و جهرة هم نوشتن قلم خطی بیش ملایکه مقربین و هم نقض آن کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا و فاضل
رشید المتکلمین بعد از عهد رسنها بتنزل نشد ولیکن امت ابن سبا در بخصوص هم بیروی مجتهدات خود کردند فادخلهم جهنم
خالدین فیها فبئس مثوی المعاندین آنچه در وجه سوم گفته از طعن بابت شیعه زیرا که کتاب ... و سید حیدر کشیه

وتکرار مباحث نیز تکرار مجتهد کما میبد للهور الامر و وضوح الحجة ولیس الامر کذلك من قبل من عدل عن قویم المحجة ومنهج الکلام

بحمد الله الملك العلام والصلوة والسلام علی سید الانام واله البررة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر کالخلفاء

الراشدین المقتدین اللهم انا نشهد ان معاندیهم جمیع الامة بو سادتنا وقادتنا الی جنة المقربین فانهم اتبعوا سنة سید الاولین والاخرین
فنتولی بهم ونتبرا من اعدائهم الی یوم الدین واخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین
مخفی نماند که مجتهد درینمقام نیز از تحریر حاشیه منهیه خود را معذور داشته الفاظ متن را باید دید مقصودش باید فهمید که در اثنای
مراجعت جوان بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گذارد و بعد از ان بسوی یاران کرده گفت
الست اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان در روایتی آنکه فرمود گویا مرا بعالم
بقا خواندند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگ‌تر است اول قرآن

واہل بیت من واحتیاط کنید کہ بعد از من باین دو امر چگونہ سلوک خواہید کرد و رعایت حقوق آنہا بچہ کیفیت خواہد کرد و آن دو امر ہرگز از یکدیگر جدا نخواہند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند نگاہ فرمود بدرستیکہ خدای تعالی مولای من است و من مولای جمیع مومنان بعد ازین دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللھم وال من والاہ وعاد من عاداہ واخذل من خذلہ وانصر من نصرہ وادر الحق معہ حیث کان و مردی است کہ قدوہ اصحاب عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفت ای علی بامداد کردی و مولای ہر مومن و مومنہ شدی ؎ روا از برای سر دین خویش تاجی سازد خاک پای جوانمرد وال من والاہ زدل عداوت او دور ساز نجوری زتیغ لفظ بنی زخم عاد من عاداہ گواہ پاکی اصالت ولای میری دان کہ ہر کمال معالیش بل آنا است گولہ روضۃ الاحباب جمال الدین محدث اقول معلوم نیست کہ مجتہد مختل الحواس ازین حاشیہ چہ خواست وازتحریرش چہ فایدہ برداشت اگر مرادش اینست کہ دران زور خلیت خلافت بلافصل متحقق شد پس جوابش از عماد الاسلام مجتہد اول باید دانست کہ اجتماع خلیفہ و مستخلف لازم آمدن ومن در علل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا کہ فرام آمدن دو امام چنان است کہ لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا الی غیر ذلک من الاصول وبمقتضای سیاق وسباق آنکہ صفتیکہ در ذات والاصفات سرور کائنات بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ما ہو الا وجوب الولا فاین الدلیل واین المدعا طرفہ تر آنکہ مدعیین تشیع گویند کہ آن وصف آنحضرت را موجود بود و بعد سہ یا چار ماہ برای حضرت علی مرتضی معدلک اما کہ بروایات ضعیفہ قایل افضلیت شدند از سر آمد اہل قم کہ دارای اسم رزہ راول آن حدیث منزلت است اند روز وفات علیہم عدیر خم وسہ تقدیر نیز دیدہ نیز گوار مجتہد امر لیست ہنگ علیہ الکلی فضلا عن الفضلا زیرا کہ خلافت مفعول نیست الا بعد وفات سید الانبیا و مویدالتش قبل ازین گذشت لا تعد ولا تحصی واگر مرادش آنکہ قدوہ اصحاب عمر بن خطاب بعیت کرد من بعد بکث نمود و باحکام خلافت صدیقی رضی اللہ عنہ پرداخت پس این تہمت چنانست کہ حجۃ الاسلام غزالی قلم بتالیف سر العالمین برداشتہ کہ تا امروز مجتہد لاثانی از غایت پریشانی بصیغہ جمیع میخوانند وگوی چوگان می بازند کما عرفت سابقا ولاحقا را چہ ضرور کہ بار جوابش بر دوش خود کشیم بلکہ بر سر پدرش نہیم تا سعادتمندی فرزندش نیز بظہور انجامد زیرا کہ از تالیفاتش تکذیب والتش ہم عیان است معہذا بر فرض محال اگر ادنی غور کنی خواہی دانست کہ چون حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم مطابق اصول شیعہ مفاسد خلافت مرتضویہ بر اختراع محدثین بیان فرمودہ واز تبلیغ این رسالت استعفا نمودہ وعند الوفات بمجرد ورود دلال کتاب یادی بنا بحکم خدا از اربعہ متناسبہ ال عبا فارغ خطی نویسانیدہ وقوع احکام خلافت صدیقی از فاروق رضی اللہ عنہ بمیمنت دنیوی و دینی و ثواب یقینی خواہد بود و بی اختیار از زبان ہر کسی خواہد برآمد زہی کوشش عمر بن الخطاب رض کان رایہ موافقا للوحی والکتاب کہ اگر او بعد افاقہ نطلاق ہمت بر بستی نشانی از دین وملت یافتہ نشدی کہ بتصریح مورخین کسی را از اہل بیت واصحاب یقین بقای خود و تا روزی و شبی نبودہ پس عدل وداد وحسن وتدبیر ایشان باید دید کہ با وصف آن مجاہدات گوناگون محتاج بگنج قارون وحشمت افریدون دانہ تعدی از حق کسی نگذاشتند وبساتین ملت محمدی صلی اللہ علیہ والہ وسلم را کہ بہمن دوی ارتداد وکفر ثمانیا ن واعراب افسردہ کردہ بودند رشک گلزار ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلہا فی البلاد ساختند

ثمانیا

وحجت بالغه الهی را باید دید که غایة امانی البباب از کلام مجتهد عالی قباب مدعی مزید ولای اهل بیت اطیاب آنکه وصیت
حسن سلوک و خدمت از تمجید بیت برای اهل بیت مقدسین ازین حدیث برآمد که نقیض مدعای دشمنان عقل و نقل
باشد زیرا که در سابق بارها بر گذشته که جناب امیر وصیت را در حق کسی منافی خلافتش دانسته واند دعوی اقتدار
سخت استبعاد فرموده و مخفی نماند که جاییکه بحث معرفت امام آمده مجتهد ناشسته و از امامت قران پیچ و تاب
خورده و در بیان معنی راه بجای نبرده ازین مذهب که خامهٔ تکلم او دست نیز ظاهر شده که معتبر سخن نرسیده
و درین روایت فقط دست گرفتن است و در اصول خویش آنچه علمای شیعه بطمطراق تمام اوردن کما عرفت
سابقا و در روا است فاعتبروا یا اولی الابصار تا بحدیکه راوی گفته که تا باستی بازوی مرتضوی را هم بتید
بقوت هر چه تمام گرفته را تحریکی میداد که بالای دوسینهٔ مبارکش تکانی میداد و میخورد هر یکی را بلفظ هذا ما اکم اعلام
میفرمود و مقصود آنست که اینهمه اهتمامها شد و خامه اثر همه نویسایند ان فارغ خطی بود و دیگر هیچ پس هم غافل
دارسی مانند اطفال الظهور آمد و هم انتظام و نی دفتر از ادعوی و فارغ خطی بحصول انجامید از فعل الحکیم
لا یخلو عن الحکمة و معلوم نیست که آن قران کدام بود که جدائی ایمه ازو مستحیل شد حالانکه امام رضا از خود جدا
کرده بکسی داد که ان مطرود در اوید نش و رشت نبوده و چون مخالفت امام کرده دیده و چیزی حفظ نمود و مسلوب
الحافظه گردید حتی حرفی هم او را یاد نماند و اگر مقصود اتباع احکام بود گوییم تلاوتش درست نبود زیرا که
هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب عین عداوت و کفر منصوص پس بلازمت هر دو بر طور رفضه
و این پیوند عجیب و وصل غریب است که جناب امیر اظهار کفر و ارتداد فرمودند تا دم وفات و قران شان جامع
منسوخات معاذ الله من تلک الاباطیل التی تجر الرجال و غیر از ین پس ثواب ثقلین در جمع ایات قرانی و تکبیر ان
وجها دبر تنزیل آنرا با اتباع رسول رب العالمین خدمتی و منابتی نباشد بخلاف جناب امیر مورد و مثل مشهور سخت برباد
بر اصول اهل خرافات و از ینجا انیهم عیان گشت که چنانچه اهل سنت تابع قران مجید اند همچنان حقیقة تابع اهل بیت
نبی حمید و ایشان تابع کتاب عزیز و تابع التابع تابع و برظاهر است فیضیا ما هم از اهل بیت و هم از قران الف
حیثی که رفضه مثل حلی و رجیع الحق و غیر او در غیر آن بقبض نکور مدعی اند و الحمد لله و در رفضه را بسبب تبع
ابن سبا و شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از هر دو نول بعید بلکه هر یکی از ایشان
حقیقة نسبت بدوازده امام نیز دشمن شده پس برای صاحب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نظر سابق را
اعاده باید کرد شاید که از نصب باطل ثابت شود و بجیب حقیقی گراید و نهادن تاج بر سر ملوک و تقلید بر تخت
می نشستند از یادش رود لیس اگر صاحب نظم بایا قلمش سنی باشد بر جا خود باشد و اگر در لباس تقیه تعبیر بعض میکند رحم را
کار مجید و ناقص مکاره دراکافی گردد قطعه و از برای سرو دین خویش تاجی ساز خاکپای حیدر و آل من و الاه
زوال عداوت او دور و از تا نخوری تیغ لفظ بی زخم عاد و من عاداه گواه پاکی اصلت لای یکی دان که
احتمال معالیش حل ات تاست گواه و در ینمقام حیگویم که در دلم چهل مقمن برای تضلیل و تکفیر طایفه

هیچ شد و فخر را انان آن باید شنید که شیعه را ازین امور عوض هیچ هیچ نتوانند بود مگر آنکه تمامی کتب اصول خود
را ابدریا شور و در انداختند و بهتر آنکه مانند ابن سبا خاکستر سازند بلکه بمصداق آیت کریمه گردانند لنحرقنه ثم لننسفنه
فی الیم نسفا که در نیست و نابود کردن گوساله سامری دار و دست بیانش آنکه جناب تصنوع مجتهد که در جمع
آیات قرآن اهل بیت نور دیده ند بیانش خود از اصول اهل فصول کالشمس فی رابعة النهار است که در ان زمان ملتقطین
روایات را ابرو دوشته اند انداختند تا جمع نساختند کما مر و چون قسم شرعی از عزم بالجزم خوردند اگر بر آن حضرت تریا از دولت
سرا بیرون می آمدند برهنه می بودند پس چنین مصحف عزیز را که حرفی از آن کاستند و نه لفظی زاید بر آن انگاشتند چگونه از نظر
خویش بر انداختند پس البته هرچه از آن جناب بعد وفات رسالت مآب صدور یافت عین اتباع آن قرآن خواهد بود و چیزی که
از آن جناب بی اعتراف طایفه وحی الا که نا بوقوع آمد عین اتلاف حقوق ملت بیضا قرار یافت زیرا که تقیه را جناب
رسالتمآب بر سر مومنین بر اصحاب فضلت جان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمة الزهرا بسوخت و آنجناب
مقبول نشد و همچنین جزئیات دیگر مما لا تتناهی عمل بر آن نکردند که اگر با ولی غور بینی خواهی نسبت دادیم که دیده و دانسته
بضعه پاک را خوار گشتند و آثارش درین کتاب از کتب دینیه ایشان توده توده آوردم پس نتیجه مواد این قصه
از من مهار بنا به پرسید و خود از راه انصاف بگو که چیست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هرگاه قلم نامه نگار
بدینجا رسید بتوفیق الهی مواعید خاتمه یاد آمد از انجمله ذکر مناظره مامون بن هارون الرشید خلیفه عباسی است
که صدوق الکذوب در کتاب عیون اخبار آورده نمود و باید دانی که چنین متکلم از کرده مانوده که محدثین و متکلمین را از محاجه
ما شکست فاش داده تا همه جماعات مبهوت گردیده از مناظره او بعجز و زبونی رد بر تافتند و امید رسیدن به
بجاهای خود نهشتند پس اول انتقام را بفارسی ذکر کنم باز هرچه ممکن باشد در تحقیق فرصت از هیچ جزئی
و وجه ذکر قصه در عبارت فارسی آنست که فهمش مجتهد را آسان خواهد شد کما قرر آن حسنه النسخه عیون الاخبار سقیم بود و زاید و حذف
گوشیدم و بهم رسید به بین که مجتهد با وصف نایاب بودنش از امام الحاضر فی الامصار حکایت میکند که نسخه صحیح بدست نمی آید
پس بین آنکه صدوق الکذوب میگوید بسنا و خود که یحیی بن اکثم گفت که بامر مامون جماعتی از اهل حدیث و جماعتی را از اهل
کلام و نظر آوردم و نزد حاجب نشانیده خبر کردم تا فرمود که حاضر شوند پس از هر دو صنف چهل مرد شمردم پس فقیر یا
پس مشغول شد بانس تا مرعوب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میخواهم اگر کسی را امر دینی و حاجتی باشد بایکه فارغ
شوند مطمئن کرد و پیشتر گفت که سبب طلب این است که هرچه در دل آید بگو نماید باید هر کس بزبان ارد و جلال بهن مانع از آن بشود
و هرچه بدل الم رد حق از اظهار آن دریغ ندارد و باطل را رد کنند و خوف از دریغ داشته باشد و تقرب خدا منظور دارد کسی
که تقرب جوید بسوی مخلوق بمعصیت خالق مگر آنکه خدا مسلط فرماید بر او و مزعوم من انست که حضرت مرتضی خیر البشر است بعد الانبیاء
اگر راست میست تصدیق کنید و رد نکنید بر من و شما اختیار دارید خواه بپرسند از من و خواه من بپرسم از شما محدثین گفتند
ما سوالی داریم فرمود بپرسید و باید که سوال کنید از شما یکی و اگر زیاده بد از آن زیادت را گوید تشدید خلل نماید پس یکی گفت
مزعوم ما آنست که بهترین مردمان بعد الانبیا ابوبکر صدیق است که در حدیث مجمع علیها وارد است که اقتدا کنید بان دو کس

که بعد از من اند ابوبکر و عمر چون حضرت با قتدای ایشان حکم فرمود معلوم شد فضیلت ایشان و هو المطلوب میگوییم چون گفت
احادیث بسیار آمده ضرورست که همه حق باشد یا همه باطل یا بعض حدیث حق است و بعض باطل است پس اگر از جهت
که نقض میکند بعض مر بعض دیگر را و اگر همه باطل بود و لازم آید بطلان دین اندرین شریعت چون این هر دو باطل است
دام سوم که بعضی حق باشد و بعضی باطل باید دید اکنون تلبیس را باید دید و آنچه تو گفتی از آن اخبار یکی است که از ان باطل
است فی حد ذاتها چه حضرت احکم الحکما بود و محال است که امر فرماید بمحال و مردم را برانگیزد بر خلاف حق و وجه آنست که این
دو کس از هر وجه متفق بودند یا مختلف بر اول باید که واحد باشند در عدد و صنعت و صورت و جسم و این محال تواند شد که دو کس
در عالم چنین باشند از هر وجه و اگر مختلف بودند پس چگونه اقتدا جایز باشد با ایشان این تکلیف بالایطاق است زیرا که
اگر اقتدا کنی یکی را مخالفت خواهد شد دیگری را آدم بر اختلاف این هر دو ابوبکر حکم شنی فرمود اهل ردت را و عمر رد کرد این
حکم را و اشاره نمود که عزل نماید خالد را بسبب آنکه مالک بن نویره را کشت ابوبکر هرگز قبول نفرمود و عمر متعه را حرام گردانید
و ابوبکر چنین نکرد و عمر دیوان عطا مقرر نمود و ابوبکر از اینجا بنیاد نه بود و ابوبکر از طرف خود عمر را خلیفه گردانید و عمر کسی را
خلیفه نمود و این مسئله اگر بشمارم پایانش پدید نیست درین مقام جناب شیخ الشیوخ یعنی ابن بابویه صدوق القمی مرید
امام المتکلمین خویش را که مامون بن هارون است و آن آنکه درینجا فیصله است که مامون او را گذاشت و با نفرمود و رد
خصم نمود و بیانش آنکه محدثین روایت نکردند اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بلکه روایت نکردند که ابوبکر و عمر یعنی برفع
یا ابابکر و عمر یعنی بنصب پس اگر روایت صحیح میشد البته معتبر و نصیبی چنین میشد اقتدا کنید بعد از من کتاب خدا و عترت را
ای ابوبکر و عمر و معنی رفع آنست که ای مردم و ابوبکر و عمر بدرستی بعد من کتاب الله و عترت را [illegible] اوراق میگوید
چون صدوق الکوذبه را لقمه دادن کوتاهی نکرد مراجعه [illegible] که قفل سکوت بر لب بکم که حضرت بطور بشارت خطاب کرد ام المؤمنین حفصه را
که ابوبکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از وی این امر را که ترا بشارت دادم مخفی دار و بهر کس مگو و این چنان بود
که یعقوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که خواب خود را بر برادران ظاهر مکن مدعا آنست که ترا اکنون [illegible]
شد بسبب تحریم ماریه و بعد از من نیز خشنود نیست با این دو خلافت گویا ازین حدیث بشارت نیز امر اقتدا ماخوذ نیست
زیرا که اگر امر با قتدا انبا شد باید که امر شد بخلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر مراد هر دو باشد اجتماع ضدین و چون
این هر دو صورت متعقل نمی آید امر با اقتدا مهمل شد و نزد ما بر اختلاف نیز حکم اقتدا است فرق آنست که این هر دو نیز نسبت
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب نه بخلاف رفته که [illegible] اند و ازین طرف واماند چنانکه
می آید ان شاء الله تعالی و حدیث بشارت مذکور بار ها درین اوراق مذکور شد از کتب معتبره دین و ایمان شان بحار الانوار
و حال آن دو روایت شیخ صدوق الکوذبه زبان آورند و چنین رئیس المتکلمین خود را تلمیذ خویش گردانید و در کتب شیعه
فهم جا بجا مذکور است اگر دفتر مذکور را بیا [illegible] موجب طعنات شود و بنده را باید که نعمت عظمی بجا آورد زیرا که همه کرم و نعم جناب
صدوق دلالت بر آن دارد که اگر جای دیگر نیز پیش متکلمین او را اگر [illegible] می بود البته از آن دریغ نمی فرمود پس [illegible] که همه
مقبول باشد و حالش همچو [illegible] است که هیچ کس [illegible] از آن نخواهد [illegible] همراه تلمیذش حال تکلم جناب صدوق نیز [illegible]

انجامید و ایضاً آنچه مامون فرموده که عمر تحریم متعه نموده نه ابوبکر دلالت بر آن دارد که جناب شیخ الشیوخ تحقیق کتاب
مستطاب فقه الرضا را فراموش کرده‌اند زیرا که از دیدنش باید من چنان بود که کوفیان خواسته بودند که بر فارق
ملومی کنند و لیکن خبر در رسید که عمر منع نکرده و این کتابت آن درجه پیش صدوق رسیده که به کتابها بدرجه آن سبیدند عمر
چنانچه از افادات آخوند زاده ملا باقر مجلسی که بسیاری از فوائد را در آن جمع کرده واضح میشود و بعد از ائمه مذکو
شیخ جی میفرمایند که رجوع کردیم سوی حدیث مامون خادم دیرینه شیخ بعد مراعات ادب عرض میکنند که چون عیان گردید
که تقریر سیر فرقه ایشان یعنی مامون ابن هارون قابل امام رضا امر واقعی است پس جوابش باید شنید تا بعد بر افاده
او حال مهمل بودنش بر خودی حاصل شده باشد که محدثین در باره فضایل ریحانتین محقق گردانیده اند که این هر دو
امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن بر رضای صلح معاویه
در داد و جناب سید الشهدا بروایت اکابر ایشان در کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش منعقد کما اعترف به الاردستانی
و قدم مرا لا فرمود والله لو خیر لقی لکان احسن مما فعل اخی الی غیر ذلک امنیت حال اجلال اهل بیت و عترت را اگر در کار
اربعه که مرتبه ایشان تالی حضرات ائمه هدی بوده و ایشان را با اظهار لسانی در تکوک اصحاب برگزیده‌اند چنانچه از تذکره
الائمه نیز بر می‌آید بعد از تحقیق محدث کلینی وغیره از عمایه چنان بود که اگر یکی از ایشان بضمیر دیگری خبر می یافت البته
او را فوراً می‌کشت یا در حق کشنده او دعای خیر می فرمود مثلاً حضرت ابوذر و نص علی هذا العبد اتبع اخبار و پندارم
که این بحث هم در بعضی مقامات این کتاب برگذشته تذکره و ذکر ارکان در حقیقت اجنبی نیست کما اشتهر انه سلمان
منا اهل البیت و همچنین بود ابوذر در زمره قادمیه کما لا یخفی علی من تصفح تالیفات المجلسی فقط و اگر این دفتر را باز کنیم
متحیرم که چگونه بپایان رسانم و بالاتر حیرت است که علمای رفضه تحقیق امام رضا از تالیفات شیخ المشائخ ملاحظه فرمایند و سر خود را
به بیت یا سیخجالت هر دو زانو تکیه نکنند بمناظره مامون رجوع کن که صدوق میگوید که شخصی دیگر از مهتدین سر بر آورده گفت
که ایضاً حضرت در باب صدیق فرموده که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا مامون در جواب گفت این محال است از جهت
که شمار روایت امیکنند که حضرت مواخات کرد میانه اصحاب خود و علی را در این تاخیر گفتگو کرد فرمود موخر نگردانیدم ترا لکن
برای ذات خود پس هر روایتیکه ثابت میشود دیگری باطل میگردد جوابش نه چنان است که حاجت باشد اطفال دبستان فن را
بخوض کردن و تامل نمودن زیرا که کلام در خلت نیست بسبب آنکه فرموده اند غیر زنی پس معلوم شد که آنحضرت بعینی
اعتماد نمودن در هر کلی و جزئی بر او باشد نیست مگر بر او تعالی و اگر این می بود برای کسی آن ابوبکر است پس هیچ غباری در آن نیست
بلی اگر کلام در سببی بودی بالاثبات آن مبنای اعتقادی پس معلوم نیست که آن محدثین را چه رو داد که در هیچ مقام ازین مباحث
هیچ گفتگو نکردند و عنان خود را بدست مامون سپردند پس جنگ نیرنگی ایشان بجای ثبوت میرسد و آن حجت است که هر که مناظرات
جناب امیر نیز مغفوری بکار برد که نه غلیلی اند و شهرت او در این فن بعرش برین رسید و تشقیقات و جوابات او در
نبوده و لیکن بعد از مجالست او در هیچ امر هیچ خلاف نگفت و جز آمنا و صدقنا حرفی بر زبان نیاورد و ذلک اول دلیل علی انه
و لو کان ذلک کذلک لیجب که هذه القصه من معجزاته کرم الله وجهه و خاتمه هذه الحکایات ایضاً تدل علی ان

تمثیل است مطاعن اصحاب الکرام والمقصود بالذات ههنا هذه وان القطع انا فهم کما هو معمول الحاسدین فانهم من
علیه الحسد لا یمیزون بین الزعفران والشعلان باز دیگر ثقی از اهل حدیث سر بر آورده گفت که جناب
مرتضوی سر منبر فرموده که یقیناً معلوم شد بهترین این امت بعد از نبی آن ابوبکر و عمر اند یا مدعی گفت این
محال است که اگر حضرت همین است که بدین درجه رسیده اند بر ایشان حاکم نمیگردانید گاهی عمرو بن عاص و زمانی
اسامه بن زید را و حدیثی که مکذب آن حدیث باشد و خود مقوله حضرت مرتضوی بود آنکه من اولی بودم بقمیص خلافت
ولیکن مطیع شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اصل دین منکر شوند کما ذکره و نیز قول دیگرش که ایشان چگونه بهتر اند
از من حالانکه عبادت کردم قبل ایشان و هم بعد ایشان و راقم الحروف میگوید که خود اکابر علمای رفض این حدیث را
بدرگاه سلطان خدابنده قبول کرده و بتاویل آن کوشیده اند البته تاویل بعد از قبول میباشد کما قال ابو عمره
وانچه گفته اند محصل آن اینست که جناب امیر بعد از اجتماع مردم سر منبر آنچه فرموده که مرا افضل گوید از شیخین هشتاد تازیانه
بر وی خواهم زد و جهش آنکه ایشان امرا بودند پس دعوی افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد با آنجناب است والا او
لایق هشتاد تازیانه شد پس رصد در این قول و آنهم سر منبر و بعد اجتماع مردم ممکن نماند و احتمالیکه بحضور خدابنده
تقریرش را امام اعظم علی بجا آورده خود جناب شیر خدا حلال مشکلات درین محل نموده باینکه مامون نبیس متکلمین
شیعه بیان کرده که خود امیر المؤمنین فرموده من اولی بودم از ایشان و ایشان مرتد بودند نعوذ بالله پس درین تاویل
مهمل زیادتی زروت بجناب این منافقین محسوب میشود و هذا هی الحجة البالغة علی الرافضة فکیف که کتاب مقبول و معتمد علیه
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا او دلیل بران باشد که حضرات شیخین مکرمین بروایت ها بمنزله سمع و بصر علی
المجد بشان یعنی الحسنین باشند پس درت کفر را هر کس از امامیه که با ایشان نسبت کرد البته او بالیقین ملعون است
این تقیه باشد نزد ما یا شیخ علی باشد نزد ایشان فاعتبروا یا اولی الابصار و اعلموا ان مثال کل واحد من الرفضه کمثل
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذهب شیعه که قایل تقیه جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس چگونه عقل رفضه
خصوصاً مجتهد الزمانی که تقیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب و هم در شرح السلام و غیر آن بیان کرده تجویز کنند
که آنجناب اولویت و افضلیت خود علی روس الاشهاد مبین فرماید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و نیز مقام
چگونه بر این مقدار اکتفا ورزم و کرد امری دیگر نکردم که مضامین بسیار از مؤیدات و موسسات خاطر نیجو شد از انجمله اینکه اگر کلینی
و شهرجش عیان میشود که جناب امیر از اول پیش اهل اسلام اند ابوبکر نیز فرق نیست که ابوبکر ظاهر میکرد و او هم پوشیده
پس ابوبکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ربوده باعتراف جناب مرتضوی فان الله هو العلیم بذات الصدور و از
که در شریعت باعتراف مجتهد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاهر است لیس باطن را که میرسد و بدیهی است که چون
جهت خوف و تقیه خواه از پدر بزرگوار خواه از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید و رسالت را بر زبان آوردن البته
عبادات نیز پوشیده در ظلمت ها شب مجبور خواهد بود بخلاف صدیق اکبر که بارها خود را علانیه بر حضرت فدا کرده و بالاخر
کافران جفا از او را ایذا ها رسانیدند که صورتش را نشناختند و اینهمه را مجتهد نیز بدون ... دیگر در کتاب عجیب آورده

وازعاریت نفاق ورفض سرمایه باری چند سرمایه رشیخند گردایند والیضا محدثین رامیرسد که چون اظهار ایمان تادم وفات بنوده جناب امیر چگونه می تواند فرمود بدون سامدی که من چنین عیادت میکردم سبحان الله جناب امیر را اصول اهل نفاق چنین تقریرات فرماید فانه ارفع شانا واعلی مکانا وازغرایب آنکه کسے شاهدی بهم نرسید چنانکه در بعضی جاها درحق ابوبکر گفته وبالاخر دیال بنافقان اول برایشان سے افتد ودرینمقام مناسب آنکه اساس الاصول رئیس المجتهدین رابرکشائی که ازامیه متاخرین نقلش معتبرباید که حاشا که فضایل ابوبکر رامنکر شویم ولیکن این نتواند شد که دانای نهان وآشکارا نه رسد که من راضیم توازمن راضی هستی یانه وچون امیه بعد صدها سال مقر فضایل او باشند به بین که از مذهب نفضه قائلین بالارتداد نشانی بجا مانده مگر البته مرض کورانگی لاعلاج است طرفه آنکه متاخرین ازهمعنی متحیر نشدند ومالک بیمینک یاموسی ونیز من بیمار شدم عیادت نکردی وگرسنه بودم سیر نکردی درانجا صورت مجاز پیدا تواند شد ودرینجا بایه مستند یعنی نتواند شد که تعلق او مقصود بود بر دیگران الغرض ازقاضی یحیی بن اکثم بسیار بعید است که باوجود نشستن والزام وافحام مامون درمتعه ماند اورداد که متعه حرام است بعید است بسیار که گران وکورال را ازاهل سنت برای مناظره برجیده واین برابر هزار دلیل است بر صحت این روایت کما نقل قول الشاعر فی شرح تلخیص المفتاح ونیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحانا یا بوجهی دیگر از مصلحتی عمرو بن العاص را بر شیخین یا اسامه را با نها بر عمر درامارت برگزیند که با آن جلالت سرنتابیدند اگرچه دیگران شکایت کردند ودر افعال خدا ورسولش کسی را چه مجال گفتگو است حضرت جعفر طیار باوجودیکه حضرت داد از نور واحد بودند امارت زید بن حارثه پدر اسامه براو برگزیدند کما فی کتب النفر یقین وشجاعت وتدبیرش بجدی بود که امیر فرمود اگر او زنده بودی ابوبکر به عضب قدرت نیافتی وکلمات فقیر یا کیست که فهم ودانش او بر قرار ه مثل مجتهد که تمیز نکند در ابی بن کعب مقبول ابن ابی ابن سلول مردود فتنه کرتی طعن الرماح وتقصفه فی کبد السناح الی غیر ذلک مما لا یخفی واعجب که جناب قبل از امام رضا که رئیس المتکلمین امامیه بود عور نفرمود که ازان امتحان امامت انجناب لازم می آید زیرا که نصوص امامیه درهمعنی نکتب ثبیه شیعه بپایه رسیده و بشهرت واستفاضه انجامیده که حضرت منیر مود کرامات مرتضوی موجب ارتداد وکفر امت است تا نوبت باستغفار رسیده واین خود مثلی است مشهور در عالم که زبیر دست بازبردست چگونه ستره نماید وهرگاه رسول خدا امامت بلا فصل آن را موجب کفر وارتداد بداند ولفظ بر تقرر باید امیر المومنین چگونه دعوی آن اغار وخصوصا بعد از نوشتن فارغ خطی که هیچ وثیقه در جهان برابر آن کام نتواند بود وپس بدرجه غایت ظهور رسید که اصحاب کافر بودند مرتدین وسلب نفاق از چنین مظهرین وغاصبین چندان عیان است که لا یحتاج الی البیان بس بطلان مذهب نفضه کالشمس فی رابعة النهار خواهد بود ترو اولی الابصار والحمد لله علی ما فعل المهاجرین والانصار بار دیگری از محدثین فرمود که دراخبار آمده که خلافت صدیق بدان درجه رسید که او در بروی حرم واقاله نمود وابن ابی الحدید بر طور آنکه خلافت را بر انفس ومجرد مقصود نداند مستعجل

ندانسته چنانچه شرح نهج البلاغه بر آن دلالت قطعی دارد شیر خدا کرم الله وجهه فرمود که رسول خدا ترا مقدم کردان کیست
که ترا پس انداز و چون خود موید خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم پندارد و مذهب شیعه باطل شد مامون گفت این
امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضی برای بیعت نیامد و گوشه برگزید و در روایات شما آمده که تا زمان فاطمه رض
زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشوند بر جنازه او و جواب این اندک طولی دارد و در
مقالات این کتاب بشرح و بسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین پدید آمد و چون
بر اصول شیعه قیل و قال و تکفیر و اضلال در ارکان شیعه جاری تواند شد و همه بجمله برین خرامند اگر در باب
بوجه من الوجوه در این امر از امور فقط اختلاف بی استعمال سیف و نصال بوقوع آمد چه باک که امام محمد و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور الغرض من غرور بود مامون را که اول ثابت منکر و مجحود بودن امامت را در نص و معجزه چنانچه در اثبات
و آن هنوز صورتی نه بسته پس از روح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم
استحقاق بود و بنا بر عظمت مصیبت آل عبا دیم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین بیقین
همچنین نقل آن میکنند الی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را ترجیح میدهد باید بتمام از ملاحظه
کردن که در آن بتاکید تمام مرقوم است که زنهار زنهار شک نبرده ایم در فضیلتی که حق تعالی بسوی تو ای ابوبکر حواله
کرده و اگر غصب بود آنرا بلفظ مذکور بچگونه تعبیر فرمود و دست بدست او داد به بین شراره بیکی یاد کنید ع
چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی و بر هلاکت امت و ارتداد ایشان صحیح ابا شد بر خلاف حضرت پیغمبر که راضی است به
بر هلاکت امت و از رسالت استعفا کرد و خدا خاطر شریف از عدم وحشت فارغ حلی تو نیساند من بعد کدام دلیل بر استحقاق امام
شد که آدمی بجهت ورود مصیبت فرصت غور و فکر نیابد و برای بیعت امام تو بعد چند بتعجیل امام غور نماید و از اول برای چنانچه
واقع شد که صدیق رض گفت من تعجیل نمیکنم و مهلت میدهم باز دل تو افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت را همین شد
دشمن گشت که آدمی اگر چه از اوصیا و اولیا باشد که مقتدای ایشان باشد و او را فرصتی غور و امعان بهم نرسد و برای بیعت
امام نیاید باز آن امر باد که تو کرد و اینها بعد از تسلیم عدم بیعت است و رنه جماعی از محققین بتطبیق روایات مختلفه نموده اند چنانچه
باید که آن پرده اختتم هر کس که خواهد بدان رجوع فرماید هرگاه که نماز جنازه جناب سیده در نیامد آمد بسبب فقدان وصیت
عذر رشد که تقریر می مختصر نمود که اگر در روایات این باب جمع نمی‌رفع خواهد شد که امامت از سوال قبر فارغ نشود و ملاقات
غیر آن چنانچه باید بحصول نمی آید و جناب سیده نا امیدان البته شب و روز برای حضور در خدمت پدر بزرگوار
صلی الله علیه و آله وسلم ذکر بیست نه برای فدک و غیره چنانچه اهل نفاق خیال آن دارند و از مرتبه حفظ و
سخن را و از گرداینده اند پس وصیت در عجلت دفن هر چه واقع آمد بر جای خود است و شرح این امر و
مقدمات آتش اهل بغض و طول است برامر مختصر اکتفا ورزیدیم و اگر باهمه زفغه زبان خود را بکشایند دفترها و شکایت
اصحاب را نسبت بحضرت امیر چنان مفتوح میسازیم که دایره قیل و قال بر اهل جدال و جنگ ماننده روزن
سوزن تنگ میشود کما لا یخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب و آنچه از تقریر مامون تخصیص روایت اهل سنت

مفهوم شد که شما روایت میکنید که بیعت بعد از وفات فاطمه زهرا بود شاید مبنی بر آن باشد که از روایات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود از آنجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
استعدادش هرجا پدید می آمد که صدوق الکواذب بر آن نیارزد و آن را از عداوت باطنی حضرات ائمه سرمایه دین و
مذهب خود نسازد که کار متحیر و کاسه لیسان قاتلین ائمه هدی همین است بعد از آن که حال کلام مامون افتی وجهی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ابوبکر را خلیفه کرده بود و استقاله چه معنی دارد در سقیفه که ای انصار
من بدان راضی هستم برای شما که بیعت نمائید با ابوعبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون اینهم ندانست که در سقیفه چه
واقعه روداد شیخین در دهلیز دولت سرای شریف بمصیبت حضرت و اهتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند مبادرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابوبکر خلافت قریش بحدیث الائمة
من قریش ثابت کرد و کسی نتوانست در سقیفه انکار کرد و شاید بر سبیل امتحان فرمود آنچه مامون گفت و عمر ابوعبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند و جمهور اهلسنت کی میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخته و حاجت چه بود و چون میدانست که البته
بیعت شدنی نیست و مستحق خلافت بعد اجماع میشد نص نشستنی است بلی وقتیکه حمل امامت بر اصول شیعه دیده باشد فار تخلی کمل
نولیسانید و این علایق را بر بدیه و هرچه از جانب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه موید شده بر طور تا
بخلاف رفضه که ناظم مذهب شان میگویند که مفضل می حجر نداره که ابوبکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم و عدوان است
و حیرت اینست که امام اعظم ثانی شیخ حلی امامیه گفت آنچه بر گناهش دلالت دارد فانهم فی کل واد یهیمون و اگر مراد امامت کبری است
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی وغیره و این اشارات شنید برای خلافتش و الا فمخاصیر اهلبیت اطهار هیچ یکمقدمه را از تقریر صدیق
رد نکردند و هجوم بر بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیر المومنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا ابتر گرداند بعد ازین در اختلاف مذکور مسدود گشت و کسی نیارست دم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند نوآموز و جدید الایمان است روزی در دانه و دام شیعه بنسبت مثل مشهور که هم خرما و هم ثواب اقتاد
و متعه را حلال گردانید و روزی حکم تحریم نمود الی غیر ذلک مما مر و اگر نخبه و بیکار بودی البته استعفای انبیا خصوصا
سید و سرور شان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا تنزفی بالحجارة من بیته من زجاجة و ایضا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم برگمان رفضه
جناب امیر با وصف استبداد و اصرار اهل ملوی چرا دست از چنین خلافت بار کشند که خاصه او بود و فرمود و زرارة فی خیر من المارق
با اینهمه او چنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و شمشیر مناظره آهیخت و متجبرم که محدثین و متکلمین اهلسنت را چه بلا زد
سیما قاضی القضات را با وصف چنان توانائی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گمای
گردن مخالف را بشکند ای عزیز حقیقت اینست که شیخ میگوید ع ولیکن قلم در کف دشمن است ؛ و صدوق و مفید و شاگردانشرا
دیدم که با وصف چنان ملکات و آن سامانها که باختند اطفال دبستان بودند و مرد میدان هر دو از ما نبودند و لو سلمنا که همه
ماهرین و فالقین بوده اند حقیت والها لت چه کنند ممکن است که شخصی مهارت میود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کشف تلبیس ابن تیمیه بعجز و زبونی خود هنده بطلان بوق را در کتاب مجالس المؤمنین دیدم که در تراجم علمای خویش بحث
مناظرات شان را بافتخار تمام دخل میدهد و خداوند عالم شاهد است که مرا بر ریش و بر انش خنده می آید مامون را چه گویم
که بیچاره اصحاب مذهب شیعه را اینگونه نماند و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
و نه دانست که در مذهب این بسیار میر المحدثین قبلیت است از انبیا تا بعد مذکور چه رسد این غفلت مادر تمیزی را تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه چه بینیم که بعد ازین چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوستترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عایشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طایر بریان که احب
جناب مرتضوی بود مترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چندان نیست که شمرده آید با حادیث بیشمار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید وهم احادیث اصول
راست بگو که احب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل
با حضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
از اینجا غور بکن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس برین اصول چه باقی می ماند پس او در آخر آنکه از میدان مناظره فرار میباید کرد چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عایشه صدیقه رض پرسیدند تقریر نمود که فاطمه زهرا از مردان شوهرش و قتیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عایشه رض دیده نشنو از اینجا که دایه حاطم از کتب خبیثه رفضه بوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقة البیت منحصر اند در دوازده امام و چنانچه بقول مجاراد ایشان داخل است از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چهار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
نشان میدهند کما فی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در نیمعنی شکی نیست در طایر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آورده اند
لفظ اللهم یسیر عبد احبک فی یحیی واجینه را دران ذکری نیست و چون انهمه را دانستی حدیث مذکور را لایق استدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که فای رد ایتکلم قلیل و شاید بملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد با اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در صورت
جناب امیر خود تجاوز فرمود از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کرده شدم
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه والسنت بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شد واکثر منتظر بوده است پس لفظ بحث است واگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود واحکام را بیان کند وحدود را اقامت نماید دروغگوئی ونیز براصل
نسخه الفاظی بود که مالش بدان میکشند که متقین بود وچنین کس خود متحیر است وجواب نیز ظاهر است که جایز
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که به بیند که بعد از وی چه واقع میشود بحمد الله که هیچ فتنه بر نجات
وحضرات ائمه بیشتر آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نهج البلاغت است که بلوائیان
حاکم اند بر مومن ومن بر ایشان مالک وحاکم نیستم چنین شخص کی مستحق امامت است ونیز حضرت سجاد عثمان عوض
را بدست شیطان والسنه فلا یلیق بالامامة الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث آمده است
که ابوبکر وعمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کهل در جنت نخواهد بود
ومرویست که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون حضرت فرمود هیچ عجوز در جنت داخل
نخواهد شد او گریست وحضرت فرمود قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت هیچ زنی عجوز نخواهد بود
واگر گمان کنید که ابوبکر نشو ونما خواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شمار روایت دارید
که حضرت فرمود برای ریحانتین خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین وآخرین وپدر
ایشان بهتر است از ایشان جواب آنکه لا نسلم که ازان لازم آید که ابوبکر وقتیکه این حدیث صدور یافت در
جنت بود وداخل شدن بجنت موقوف است بر مردن ودر عالم برزخ بودن من البعدیات کالحساب والکتاب و
هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت تا
صورت اعتراض پیدا شود وحضرات امامین لاریب که بهترین اهل جنت وجناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شد وچنین بازحدیثهای بسیار که حضرت فرمود وامیر المومنین روایت آن نمود وبطور اسرار بود وهم از حدیث
منزی دجاری کردن حد اثر الی غیر ذلک چرا مستغنی نشوند وخدا از عالم گواه است که فقیر وقتیکه مختصرات
کتب درسیه بخدمت اساتذه میگذرانیدم واین اعتراض را از مالی بعضی از رافضه شنیدم فی البدیهه من خود جواب
دادم که در آمدن در حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین هرزها میگویند وبراه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم وحیا نمی آید از ذکر چنین لاف وگزاف از مامون پس او آنچه کرد وقتل
معصومین از وسر زد او را رفضه هنوز از اهل بصائر میدانند وشیخ الثقلین برا او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
باو بهم رسانند کمتر است بوجهیکه والسنتی اعاذنا الله تعالی من هذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سر براورد
وگفت الثابت این حدیث در مناقب فاروق مرویست که اگر من مبعوث نشدمی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده ونیز
فرموده واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم
آیا جایز تواند بود که میثاق گرفته نشود شخصی بر نبوت ومبعوث گردد وان که بود که نبی شده ومیثاقش گرفته

پس بعد از نبوت جواب الثالث آنکه ضرورست مامون را آنحضرت یعنی جاری کردن دلیل بر مدعا و اگر او بران قدرت
نیافت و بیان آنرا بمقتضای سخن تکیه مجتهد المعنی فی بطن الشاعر گذاشت ضرورست عالمین رطل لوق
راکه بمدارک مافات پرداختن و در بنجا بجهتهای دیگر است مالکه زیرا هر حدیث که برگمان گردان رفضه را و نخستین
عتاب پیچ و تاب ده مگر از نبودن فرصت و فقدان اسباب و قصور همت، ناظرین اختصار ضرور افتاد بالجمله چندی
از سخنها ناگزیر بود گفتن و دربای ظرافت زیر هر یکی سفتن ولیکن بمقتضای عجلت وایجاز بر یکی ازان اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق بیه ضرورست بر مبعوث گشتن پس ضرورست صدوق الکواذب مقلدین
او را با صول فریقین کاش با صول خویش بیان فرمودن والی الهم ذلک پس نبوت و رسالت مجهول انجامید
بدون میثاق بر طور امت ابن سیاد شیطان الطاق و حیرانی نیست که جناب امیر مظهر کفر بود معاذ الله و منطوی
الی یوم الوفات پس بیان فرمایند که انهم این میثاق بالطلان بود یا اظهار نیتوا توجروا باز دیگری ازین جراءت
امتثال امر مامون بجا آورده وانچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه و اله وسلم که عمر را در عرفه دید و تبسم فرموده گفت که او تعالی مباهات کرد همه
بندگان عموما و بعمر خاصة مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر و گذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام ولیکن تعجب نیست از محدثین سفیان زیرا که اعجب اینست که
غلام ابوبکر را بر حضرت فوقیتی بخشیده اند که داخل شدم در جنت آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
آزاد کرده ابوبکر پیش میرود از من در جنت و شیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابوبکر و شما میگویید که غلام
ابوبکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثل اینست حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بریخت و جواب الثالث آنکه مجتهد بر عربیت ادبی مامون
تصریح کرده بود و حالش اینکه محاوره عرب را نداند است که متکلم بیشتر خارج میباشد در همین نزدیکی گذشته حدیث
علی خیر البشر و ضمیمه اش آنکه من لم یعتقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا و معلوم نیست که رفضه و کاسه لیسان شان یعنی مامون
رسول خدا را از منکرین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی ترجیح حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله
وسلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را نتواند شناخت و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
و السلم که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنیده که چون حضرت اراده فرمایند
که داخل شود در جنت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه ان مهاجرین و انصار امت بیعتی سرور کائنات باشند تاریخ
و عذاب رفضه ناکاره و بالا شود و علم را اول در جنت در آمد و هم رفقای حضرت پس اگر خادم هم در سابق از خویشتن
در جنت دیده اند کدام مخدوم در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بیجا آوردن شهر است مخدوم که خادم پیش پیش

میر و دشناید مامون را انکار بدیهی محال یا پایان درگاه را هم فراموش کرد واز افراد اغنیا دجواب الزام دیگر انکه در مقالات
سابقه امثال این ابحاث مفصل گذشته یعنی القای کلمات از شیطان واین سانحه ماخوذ از جد امجد مامون است که مفسرین
سیما مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکنند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر بطوری
عیان گشته بر اصول شیعه که دیگری بدان درجه نصب وعداوت نرسیده باشد والعجب که از تفسیر کاشانی التباس
رسول خدا هم عیان است یعنی شیطان ابغض لطفه ابلیس علیه اللعنة والعذاب بلباس حضرت جبرئیل بود ومصدر این سانحه
شد وحضرت سرور عالم در التباس افتاد وعیاذا بالله پس مامون هنوز از خامی خویش مبتلای کوری وکری وهرزه
گری گرفتار است وبپایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا ومبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید وحال
هفوات این ناصبی را درانجا ببیند وجرات او بر ابطال فهر است بسنجد طرفه تر انکه از کلمات خبیثات او بلفظ انما
قصور رفضه همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابوبکر بهتر باشند وبیچاره مامون هنوز در امن وامان بسر میکنند
والقصبا با رفضه را در ان محصور مید انداین لوامع وحدید الایمان تو هنوز بر حقایق ودقایق این مذهب محدث
ابن سبائی نبردی وکی آمدی وکی پیر شدی کتابها در مناقب مرتضویه وضع کرده اند واز جهانده علمای خویش مثل
این شخص یعنی صدوق الکواذب شاگرد واز واوستاد وازاو باثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطن مادر مکرم تلاوت
قران مجید میفرموده وبسال پیشتر از بعثت تشریف وچون حضرت او را بعد از ولادت باغوش در گرفت سلام کرد
وتبسم فرمود وبتلاوت وتعلیم قران مجید از سوره مومنون در کنار تشریف پرداخت ع معذور دارمت که تو
او را ندیده ای یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم هم شاد ما او هم شاگرد او بست اکنون از خواب غفلت بیدار
باید شد وبحث گوئی وشیک جوئی مایل باید گردید ولیکن اما مصداق این بیت است ع نصیحت گن ورا چندانکه
خواهی بکه نتوان شستن از زنگی سیاهی بر روایات مجدده رافضه اگر جمع میکردی بدقایق این مذهب میرسیدی
از غرائب واقعات در سواد الوجه فی الدارین انکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را از راه دور لعبه مشقت
ومحن نزد خود طلبیدی وچندان حسد بحبت مزید تشیع بر تو غالب افتاد که بطوق لعنت بگردن تست وای
بر تو که بر اصول خویش از همه پیش سبقت بردی وراه جهنم مصداق وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ سپردی واویلا قصور شیعه
بلفظ انما هما لقدر اثبات کرد خود در بحث ایت غار چنان کلمات بیهوده آورد که به تفسیق وتکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست ودر آغاز بحث گفت زعم من انست که جناب مرتضوی بهتر است در بشر بعد از انبیا پس او را خود
فراموش یا گفتن اما انچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلاهی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه اندیشان وهم در خرلمیات فروعیه ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت
وزمانی بنقصان ووقتی به تبدیل بر نامهای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل لفیر من ظل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهادند واگر بر فرض محال نام عمر بود معنیش انکه او در فسق وفجور وظلم وعدوان بدرجه
رسیده که شیطان هم پناه از وی میبرد ومیگریزد وحال این واقعه از من بشنو وبدو ردو رمرد که هر که از هیولائی

چنان تیر رسد که از سایه او بگریزد او چنان بادی کشتی کند پس تناقض صریح است که در احادیث خویش تقرب با
الی الله و للرسول معاذ الله بجا آورند و بمصداق فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لایق دخول جهنم خالدین فیها با
گردیدند بعبارت حدیث که سطری چند پیش ازین منقول میشود باید که این زخم کاری را باد داری و فراموش نسازی
پس مخفی مباد که همین صدوق الکذوب باسناد خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالسا
عند الکعبة فاذا شیخ قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر و فی یده عکازة و علی رأسه برنس احمر و علیه مدرعة
من الشعر فدنی الی النبی و النبی مستند ظهره الی الکعبة فقال ادع لی بالمغفرة فقال النبی خاب سعیک یا شیخ و ضل عملک فلما تولی الشیخ
قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته و صرعته الی الارض
و جلست علی صدره و وضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم و الله یا علی انی لاحبک جدا و ما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا یا علی فضحکت و خلیت سبیله
و اعجبا که شیطان از سایه امیر کبیر بگریزد و از رسول خدا آنچه رسد بایستی که گاهی بصورت نمود نه غاید و کیف که قریب
شود بهر صورت حضرت حلال مشکلات را که گاهی سهو و نسیان پیرامون آنجناب نگشت آیت قرآن مجید یاد دهانید
و بد و کلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شوره شوری وضع
کردند مجملا آنکه وجگونه از شیر یزدان بخیال کسی بگذرد که بر روی پیش نیاید یعنی در ایام رجعت پر ضرور است که لشکری
برای مقابله او آراید و او زینهار نه هراسد و در پیکر السانی مثل زور اول بماند و روی خود از نبرد تافته
و بگیران رکابی داد کار زار دهد تا نوبت به شکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار
شیعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فرا رسد
و همراه حضرت فوج ملایکه باشند و آنجناب سواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشند
شنیدند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی
الابصار و هیچ دانی که این لطیفه نادره و کرشمه غیبیه بچه مناسبت جلوه ظهور و پرتو نور داد که سواری سحاب ابر
جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لمعات مزکوم آسمانی برآمول ابن سبای عینانی قرار یافته بود و بارقه لامعه
تازیانه او و صاعقه شرربار یک روایتکه شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بران داشت که گوید که چون دید بجه
بر هم زدند بیدار شدم و اثری ازین جنگها ندیدم قال الله تبارک و تعالی کَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ
مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ اما آنچه از نفاق فاروق چیزی پیش کرد پس قطع نظر از آنکه او مطابق
روایات شیعه که کاشانی هم نشانش در تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج و دیگران در غیر آن داده اند و اهلسنت
دفاتر کتب دینیه را اند کران مزین نموده اند کشنده منافقین و کاشف تلبیسات و مفضح رئیس المنافقین عبد الله بن ا
بن سلول بود در مقالهای سابقه تحقیقش چندان مبسوط است که خواهی گفت که چراغ طلبش که سفیده صبح در دمیده
و اذان نماز فجر در رسیده نیز اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر غدا امع

نجات ثانیتی مکر عمر و سعد بن معاذ الی غیر ذلک بالانفراد او بالاشتراک فلراجع ثمه حتی لا یبقی غبار ولا غمه دیگری گفت
حضرت صلی الله علیه واله وسلم در فضایل او فرموده عمر در جنت است همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
که شما گمان می برید عمر نمی پرسید او از حذیفه که مرا از منافقین شمرده یا نه پس اگر حضرت میفرمود که تو در جنت باشی او را
تصدیق نمیکرد او تا بزکیه می نمود حذیفه پس او تصدیق میکرد و حذیفه را تصدیق حضرت نه نمی نمود پس چنین کس
مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چرا حذیفه پرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر مفصل
و مشروح خواهی بفهرست کتاب تحفه شیعه و بعض مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در اهل سنت و در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من در ان ده کسم که فی الجنة
شان انها انست و من قائل نیستم کانوا در آلی الغرض زبیر را میرسید که میگفت بطور شیعه شنیعه که ازین چه میکشاید
زیرا که بارها از مایم خویش خبر دری و گفتی که این چنین اعمال از من صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی و نعیم
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه آفاده می نمود و الحمد لله که از حذیفه
که از مقبولین لسانی رفضه است کما قال امامهم الشیخ الحلی وغیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه ولا نسلم که کلام در نفاقی بوده که منافی ایمان بوده باشد
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهلبیت تعدید ایشان از شرک است یعنی اقسام خفی کذبیب النمل که منافیست
با ایمان ندارد پس بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که رو ری بحث متعه قایل است در وری بحجت نه هاین
بین ذلک البته کسی که چنین باشد اجتیقه الامر را چه داند فکیف که بغرور دولت و خلافت خود گرفتار باشد ۵
غدری منه ایدل که تو در ولیتی او را با مملکت حس سرتاجوری بود چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مرا در یک پله میزان نهادند و امت مرا در پله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابو بکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد باز میزان غائب شد مامون گفت محال است زیرا که
وزن ذات بود یا وزن اعمال اول محال است نزد همه که دو جسم برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد افعال است
آن هنوز محقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که افاضل میانه مردم بچگونه میشود گفتند که
باعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داده شد در زمان حضرت صلی الله علیه واله وسلم باز مفضول بجا آورد بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضل در زمان حضرت یعنی لاحق شد با او اگر گوئید بلی ایجاد کرده در این عصر کسی را که
اکبر است از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی از اینها گفتند راست میگوئی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در انچه روایت کرده اند ائمه شما او یان شما در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد خردی از اخرای کثیر بعض قول شما معتبر است و اگر فضائل
مرتضوی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوئیم مامون گفت حالیا خبر دهید که وقت مبعث شریف کدام عمل فایق تر بود گفتند اسلام که خدا فرموده والسابقون

السابقون

السابقون الایة گفت آن کیست گفتند جناب مرتضوی ولیکن بحجت صداقت سن جاری نشد بروی حکم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود ومیانه این دو امر فرقی است عظیم گفت بگویید که اسلام انجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا بدعای حضرت پیغمبر اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که انحضرت ملهم نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود وتعریف کرد واگر گویید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود چنان کنند که دعای
حضرت از خاطر شریف بود یا بامر الهی اگر گویید که بخاطر شریف بود این خلاف آیة قرانی است در وصف حضرت که وما
انا من المتکلفین وهم خلاف وما ینطق عن الهوی واگر باشد بامر خدا میانه اطفال این تخصیص ثابت شد پس عزت
فزود وبرا او اعتماد کرد ودالسنتین تا بایدانیدی بعد ازین نه رسید که حکمی از کنند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
نتوانند کرد واگر گویید بلی کافر شدند واگر گفتند نتوانند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که فرماید دعوت طفلی را که بجا نیاورد
ماموربه را بالنسبت صغر خود وبعد ازین پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداد پس همه مقتدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان برند
که جز او طفلی دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع صبیان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر ظاهر است بربینید که در بدر مقتول شدند
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را وجمیل کافر را کشتند سایر یاران کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عرش بتدبیر جواب داد آه عجیب گفتی آیا ابوبکر تدبیر میکرد بدون انجناب یا بشرکت او یا حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که بگویم تخلف او از حرب پس ضرور افتاد که بر متخلف فضیلتی واختصاصات
بر مجاهد خدا فرمود لا یَسْتَوِی الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ الایة چون این خبر اهل سنت
آسالست ولیکن در تحریر قصه مذکور قلم ... اگر صدوق الکواذب نام مناظرین را از محدثین ومتکلمین
بخوبی بیان می نمود ... که از تصانیف بعض شان عجز ماموان بر هر دم وهر قدم باثبات میرساند که الغنا
بالغمه کثرت محال عادیست که در کتب ... از جواب این همه امور تحریر ... بالجمله مقصود از قیام
میزان وفوران ... ثابت گردانند زمانی ... مقبول که در خلافت ومسند نشستن شیخین
اصل این باب ... حضرت ائمه چنانچه حضرت اصل الاصول ... اهم مهمات امامت وذاتیات خلافت
وتفسیر قوانین دینی ... شریعت ... اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند ...
نظیر اند ... کما لا یخفی ... اصول ... فضایل جناب
امیر خیر متناهی است چنانچه ... موجود است هر کسی که رجوع کند بخواهد دا[ند]
که فضایل جناب خاتم الرسل ... واگر اقرار واعتراف شان نخواهی آنهم از گوهر مراد وغیره
حاصل که این فضایل النسبت بمناقب حضرت زیاده ... جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسالت
... دلیلی قوی از ان نخواهی یافت ... قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل
و آن ... چنانچه ... که در فضایل دیگران ... مستثنی نباشد العرض

گذشت روایات چیزی دیگر است اتفاق دانستی که فضائل او اکثر است ولیکن کافر باشد اگر کسی امیر را افضل گوید از پیغمبر و نشای
غلط آنکه اکثریت روایات را موجب افضلیت دانسته اند حالانکه سبب آن اکثریت تواند است عبد الله در حدیث فریقین موجود ای
علی اگر کسی مسلمان شود ثوابش غیر متناهی است پس قیاس کن ثواب متقدمین خصوصا شیخین را که جهانی را به بهشت بردند
ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی هذا آنچه ابو بکر همراه حضرت در دعوت دینی پیروی نمود عمر نیز از ان می آید
و بنده محرم که آن قرآن مجید که رفضه از قرآن اهلبیت نامیده مکتمان آن کوشیده و همه افادات آن هر که عیان
تواند شد ولیکن جسته جسته جاییکه نظر قصیر بر آن افتاده انکار ختم نبوت از آن ظاهر است مامون بیچاره که گرفتار بلاد
او چه دیده و شنیده و چگونه نگویم که او از خدمت امام رضا این امور را انتظام داده و از خرمن علومش همه اموراندوخته
و از صحبتش این تحقیقات آموخته و هر چه میشنوند چراغ بلاغت از آن افروخته زیرا که بالا معلوم شده که ائمه اهلبیت
معاذ الله بلی الضاف بوده اند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند نکیف حضرت امام رضا که فریقین از آنجناب را می
بودند بخلاف این دریده دهن عذار و شوخ و شنگ که هر چه بزبانش میآید بی صرفه میرود و عنقریب حالی ار رفض و انکار
میشود و بصراحت فی انجامد حالانکه مدعی اشعی قبل از آن گشته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب مرتبه تفضیل است و بعد
از آن نوبت تکفیر و تضلیل اصحاب سارسید پس چگونه اهلسنت این به انجام مقلد امام بود بجناب موصوف رافضی گشته بخلاف رفضه
که ایشان را حاضری خدمت عباس لوازم آن انجیه و خام می باید و کرپیچ الغرض از اینجا هم پی توان برد که میانه آنجناب
مامون بن هارون مخالفت شدید بوده امام هدایت او هر چند خواست ولیکن او به امور دینی هم رای خود را مقدم میداشت
و سخن تکیه او در فضائل اصحاب همین بود که محال است که چنین باشد و درین مغالیط غوطه خورده بس ناچار علمای رفضه
مخالفت نعداوت او را نسبت بامام رضا باظهار آورده اند و صاف صاف قتل آنجناب را باو نسبت داده اند و بعضی از ایشان
بملاحظه این امور که علمای اهلسنت را عاجز میکرد به نیکی یاد کرده اند و معذور داشته اند و دانسته اند که روایات رفضه را
هیچ اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی روایات دروغ و مقامات بیفروغ خواهد روایات شیعه را ملاحظه
نماید اعاذنا الله من تلک الخرافات والتفریط والافراط هانا نه مصداق ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لیکن منفصل
معلوم نیست که بالاخر مذهب این فلسفی که کتب حکما را بترجمه آورده چه بود در احادیثیکه علمای رفضه باسناد خود ها جمیع کرده اند
بر آن افتخار دارند که متبعین حضرات اهلبیت ماتم و لبس در سوگواری و اکابر زاری مصائب شان نظیر ما نیست مجلس اعتقاد ستی
بود و مثلا القصه که حضرت جبرئیل آورده و خفیف می نمود و هر چند خواستند که بر دارند نه جنبید و امام حسین با وصف کوچکی آنرا الفراغ
خاطر بر سر و دوش کشید چه بود العاقل یکفیه الاشاره غالبا که انهمه را از باب محال می پندارد و بر حدیث میزان نمت میگمارد
و بعنایت ایزدی آنچه درین سطری چند که بطور اختصار مهیا کرده ام راه جواب تقریر ایشان مسلوک و مفتوح است ادنی غور درکار
است و مرا از سکوت قوم خیر حیرت چیزی نمیفزاید مگر چون این بی باک فتاک هر جا لاف زنی کرده و طالبین این آرزو
کرده باشند که بعنوان شایسته از بی صحبت نجات یابند مبادا بخون ریزی نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است
بحکم مشتی نمونه از خروار لعقبه را هم از نظر اجمالی خارج گردانم و میگویم که لبا حیرت بر حیرت می افزاید که مامون در بقیت اسلام

میکشاید واز اصول مذهبش خبری ندارد که جناب امیر المؤمنین خود بمقتضای آن عادات و احادیث ائمه امجاد فرموده که اسلام آوردم در دهم
وهم ابوبکر مسلمان شد ولیکن تفرقه میانه ما هر دو این بود که او اظهار میکرد و من می پوشیدم و هرگاه روایات باقر مجلسی و دیگران از تداول
عیل و خران و جال و تلاند و غرازیل جمع کنی توانی دانست که جناب امیر درین اظهار و اخفا مقلد مدیر خویش بود و او مقلد اصحاب کهف و
آثار اقدام شان در زنار داری و اختلاط مشرکین بیهوده و بالاجماع انهمه امور در ابحاث کلامیه تعلق بشریعت محمدی صلی الله علیه و آله
وسلم ندارد ظاهر دار دلیل اگر تصدیق قلبی یافته باعتراف لسانی کجا و درباره کتمان ایمان بسیاری از احادیث در کتب معتبره توانی یافت یا
بامضامین که کتمان ایمان تا شهادت بود کتاب جامع الاخبار و برین قدر چه موقوف که امامیه در خلافتش دعوی تقیه دارند تا بدان
وقت که هم شوکت کافرین وهم طفلی بود چه رسد پس انصاف باید کرد که متبع حضرت در انوقت ازین هر دو که بود سه زعمای بسر چشم آخرت مدار
یهود خانه زید باشی بکار بند و تحیر عظیم است که چون جناب مرتضوی بر اصل ابن سبای یهودی حفاظت جناب فاطمی با وصف ذو الفقار
و سواری دلدل بجا نیاورد حفاظت و اتباع آنجناب چه تواند کرد حالانکه ابوبکر زعم در ان زمان بدعوت اسلام و در پیروی سرور
انام میکوشید و صنادید قریش از توسل او بحضرت رجوع می آوردند پس آیت لا یستوی که اولئک اعظم درجه در السنة برای دفع
وساوس قائل امام رضا باید خواند ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ و خبریات این قانون را اگر بشمارم خواهی گفت اطفئه المصباح
فقد طلع الصباح اکنون خبر قدوی اطفال چه باقی ماند والحمد لله که در تخصیص مخاطبین مامون اشاره کرده بودند که مامون
بیر رفان تا در نشد الصفا البطیر لقی دیگر روان ماخوذ از جناب امام صادق است بروایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
کما قال الله تعالی وکنتم ازواجا ثلثة بعد ازان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیا هستند که پنج روح را بایشان
تعلق است یکی روح القدس دوم روح الایمان سوم روح القوة چهارم روح شهوت که در ان علمای بخدا رعیت میکنند و معصب را
نکرده میدارند پنجم روح مدرج که بجهت آن مردم میروند و می آیند و در مومنین اصحاب میمنه فقط روح اول نیست پس بر تقدیر که جناب امیر
را در انبیا نگویند کما فت مرا را باید در اصحاب میمنه میشمارند روح الایمان ضرور است که بحالش و النستی فید کر و لا تعقل و انبیا علیهم السلام
نیستود که گفتگو در سبقت اسلام باعتبار تائید و پیروی حضرت خیر الانام است و الا از مجرد تقدم ساعتی بار وری در مقصود ممکن نیست
بروایت فریقین در اسفار دینیه بانیه ملاحظه کن که ایمان حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری پیشتر است و بلاریب بالنسبة از ایمان امیر
هر دو خرد و بزرگ مقدم تر است و باتفاق فریقین با بت مقاومت ندارد پس کلی محصور در فرد واحد است که آزادی صاحب جاهی
معتمد علیه و صاحب تجربه و مرد جهاندیده مشار الیه غیر او که بود که اکابر قریش باوی رجوع کنند و برگزیدها و دل دهند او درین
باب قد لکه الحساب باشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و از همین رهگذر است که عداوت کفار چنانچه
با حضرت سرور عالم بود همچنان با یار غمگسار او هر دم و بر هر قدم و انجیبا دشمن دین می پرسد که اسلام جناب مرتضی بالهام خدا بود
یا بدعوت حضرت مصطفی و من متحیرم که هرگاه وحی الهی او را رسید قبل از بعثت بده سال از الهام چه حسابی باید برداشت اما بدون
اسلام و ایمان انمراحل توان نورید و بمدارج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه قصوی و درجه علیا است
و افضلیت مذکوره را در احادیث حضرات ائمه دیده و همه اش یا اکثرش را شنیده اجنبی گردیدن کار اهل اسلام نیست
و چون تجویز کردن اسلام حضرت مرتضوی بالهام موجب کفر قایل باشد صدوق امامیه و امام اعظم شیخ حلی البته الکفر

نخواهند بود که قایل شده‌اند امور مذکوره وانکار فضایل مرتضوی ضبط نموده‌اند مغه لک انکار ما نیست جز بیدالایمان تو ان دانست که ورود جبرئیل ع از الهام کمتر باشد فذلک عجب عجاب الا تخصیص جناب مرتضوی بعد اطفال بعض جا شناختن فانی مذهب باشد کلام من در تحمل ان امور بود که بکر تو انست کردن و از امیرالمؤمنین در ان وقت نتواند سر انجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پیشانی او را بانکار بداهت و سفسطی بود ولیکن باید داغدار ساختن بر اصول ما هر چه در باب فراست و متانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدق و صفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر بجا است بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات خلیفه چنان فاحش خطی را پایمال فرماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه بسبب عدوان و تجاوز باشد و از مزید تقریرش تخصیص انجناب را اطفال بست و الکلام فیه لا ریب که آثار رشد و هدایت بوما فیوما جوج میرسید ۵ بالای سرش ز هوشمندی همی تافت ستاره بلندی بلی بر اصول موضوعه و امامت متفرعه کلام درین است که در آخر عمر شریف از کفر و نفاق پاکیزه بودند یا نه افسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم را چه شده که او در سوراخ موش دشتی خزیده و از حکومت و تایید حق دست کشیده غالب است که آثار غیظ و غضبش دیده خاموشی برگزیده باشد که من سکت سلم و من سلم نجی اما آمر جهاد پس لا ریب که جناب مرتضوی را بسیاری از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت ان جناب بدرجه تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده اند و کسی را چه یارا که دران کلامی کند مقام اینست که حضرت امیر بر اشجعیت صدیق دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عریش بحفاظت و حراست حضرت رسالت ع پردازد که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در تنها دلش خواهان بود و کسی را باوجود تنهای صدیق یارا نشد که حربه را بان کند همان ابوبکر مرغوب گشتند والعجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین را در دشت کربلا محصور گردانید و صحیح دم قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و داد قتل و قتال دهد و معمول تا حال است که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل شور و تدبیر را همراه می دارند پس رفقا او در عریش چنانست که جناب امیر بمقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود مبسوطاً درین ذخیره از قرآن مجید و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بارها تا کی گفته شود و هر که صحابه کرام خصوصاً شیخین مکرمین را از جدا کرده اند معلوم شد که سخت بی شرم و حیا است باید آنچه در منتهی و این ذخیره نوشته ام بچشم بصیرت دیدن دوم در گفتن خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عریش پیدا است و انهم از کتب فن هویدا است که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف آرا شدند بخلاف ابوبکر که این شور خاصه او ست و مقام حیرت است که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشمشیر است همچنان بتدبیر بادشاهان بیشتر بجهاد ثانی مشغول شدند و از نیجا است که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب نماند به بین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمئن نشده بودند او به تنها سلاح بر تن آراسته میرفت تا او را سد راه شدند و باز آوردند و شاید که آیت کریمه لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي قُلُوبِهِمْ هنوز بسامعه این رئیس الامامیه متوارد نگردیده باشد شجاعت اصحاب بدرجه که در وقتیکه یکی از اهل اسلام

مامور بمقابله کسی نبود و رو نپوشیدند و مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی و آیات بسیار در خصوص آن
اصحاب تنصوص جعفریه در کلینی فرستاد که بر ناظرین مقاله سادسه ازین مجلد پوشیده نیست پس کمال بیخردی و سینه ادری
که آن نصوص را بر طاق تغافل گذارند و از مذهب جعفری دست بردارند ۵ جعفری باش گر خدا خواهی ؛ ورنه در
هر طریق گمراهی ؛ که از آن نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر چنان مرتبه دارند که جنت
فردوس را بمیراث یافته‌اند و خداوند عالم حیات خود را بدست ایشان فروخته بتاکیدی که مزیدی بر آن
نباشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده و انعم که آن بشارات کامل بایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
در وفا بعهد از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس و خیالات را از ضمایر میبرد دارد در سوره هل اتی کجا لفظ
یرثون الفردوس و مانند آن از الفاظ جامعه بانواع ترغیب گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امامین را خارج ازین شان نزول نمیگرداند معلوم نیست که در باب آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم چه خواهد گفت از کمی و مثنی بود ولش و هرگاه کتاب امام رضا را ببیند البته تعلب و درین باب بسبب
میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال و لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله برا سها فراهم شده تحقیقت حال بیشتر
از آن رساله عیان میشود فلیراجع الیها باز باصل قصه رجوع کنیم که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی بجنت
عشره مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست صحتش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره از
قران نیست کافر شد گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طایر بریان صحیح است گفت بلی گفت پس چنان بود که حضرت
دعا نمود تا مردود شد یا خدا دانست فاضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانست فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا ثانی اثنین می فرماید فرمود استعدا کم داری و لغت انمیتنا
اما کافر مصاحب مومن تواند شد که قال له صاحبه الایه پس چه فضیلت ماند اما معیت الهی پس برابر است بهم اهل
و دیگر نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثه الایه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر چگونه منع کرد و اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود از آن گفت خبر ده از یوم حنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرده سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گریختند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بضرب شمشیر مشغول بود و عباس لجام در دست داشت و آن
پنج کس بحراست بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا آنکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار که سید
اگر بخواهم سلامت مانی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شدند از هر بطن قریش و خواستند که بکشند
تا بنی هاشم قادر نشوند بقصاص او هیچ جزع نکرد و ابوبکر جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا ملایکه را حافظ او گردانید وقت صبح پرسیدند پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتید تو ما را فریب دادی

یاره بحضرت ملحق شد پس بهمت بود به نیکی باوقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
فرمود واجب گردانید مر علی را انچه واجب نگردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
نسبت زید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بغدیر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید
گفتم در غزاده موته فرمود پیشتر بود بدعای حضرت آنکه ای مردم علی آقاست پس متوجه شد و حضرت مکرر فرمود
اما تیزیه میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را ارباب گردانیدند خدای فرماید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ بخدا نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند وایشان اطاعت نمودند
باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت اماندانی که هارون برادر موسی بود یعنی گفتم بلی فرمود علی همچنین
است گفتم نه گفت هارون نبی بود و علی نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت واین وقتی بود که منافقین گفتند
که حضرت ملالی دارد تا اورا در مدینه گذاشت پس خواست که خاطر داری واین ما نا است حکایتی را که خدا بیان میکند
از موسی که میگفت مر هارون را که خلیفه من شو در قوم من الی اخر الآیه من گفتم موسی خلیفه گردانید در قوم
در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات و حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفت بجا گفت خبر ده از حضرت موسی
وقتیکه خلیفه کرد هارون را اما همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود اما نبود که خلیفه
گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در انمردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان
و اطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند و بعد دران بار تلبیس ماندند و دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه در زندگ
خود چون غایب شود و بعد موت خود قول آنجناب است علی منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعده و او وزیر
نبی بود ونیز باین قول زیرا که موسی دعا کرده بود که اجعل لی الی آخر الآیه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون
از موسی پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسی او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی و جواب این
تطویلات نیز بتوفیق الهی بسیار آسانست بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بمخاطب خویش که سفارش
شیطان اطاعت مکن که اینچنین مناظره است که طفلی او را می تواند ملزم کردن پس میگویم ما ای مامون میمون اگر کسی
گوید که مرا معلوم نیست که بای حدیث غیر ثابت است یا در بوالسبب انکه بعضی موضوع گفته اند و اختلاف بسیاری دران
آورده اند ظاهر نشود که کدام صفت بود از خباری و تحمل ما غبران واگر آیت ثانی اثنین و مضمونش را منکر
شود التبه با نحراف خودش کافر خواهد شد پس کجا دلالت قرانی و کتاب اسمانی و کجا ثبوت لوم بر خرافش و ترتب
هجرانی واز غایت سحاق انکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا بحاث ایت غار را با حقائق و دقائق چنان
مبسوط گردانیدم بلکه هر بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریرها نوشتند و مگر بای متعین شیطانی چنانچه
باید شکستند سبحان الله باین فراست و فطانت مامون میمون خواست که انواع معیت ایزدی را با اتقیا و اصفیا برابر گرداند
واز قران مجید او را این ایت وهم یاد نماند اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِيْنَ هُمْ مُحْسِنُوْنَ واگر وجوه و اقسام این
معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بروایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

گفته بیان کنم کتابها وجود چنتم ناتمام ماند روزی یکی از اهل فضول در دهلی آمد میگفت از بسا عالم متبحر پرسیدم که حضرت
در معرکه کربلا همراه حضرت سید الشهدا بودند یا همراه یزید سر آمد اشقیا همه تن بعجز درداده اند و سکوت کرده اند آخر در زمن
شاه عبد العزیز دهلوی را عاجز میگردانم باری نزد آنجناب آمد و پرسید فرمودند همراه هر دو بودند و لیکن صبر آنجناب را
ملاحظه میفرمودند و شقاوت یزید شقی را میدیدند و چون سائل محیصی نیافت سر بر آستان ارادت نهاد رفضه گویند مقصود
مامون از غایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضا رضی الله عنه و نیز از انعقاد مجلسهای مناظره آن بود که مردم
بدانند که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیاست و آنکه او عاجز است در علوم و از این امتحانات و آزمایشها عزت
آنجناب دو بالا شد و دیگ حسد او بجوشید و بما داهی خود رسید صدها حدیث نه امروز در اصول رفضه اول دلیل
بر ایمان و اخلاص اصحاب عموما و خصوصا قایم است حتی که در کلینی او در رجال حالانکه میمون ایمان و اخلاص صدیق با وجود آنکه با
داده بود با وجود سوء الظن بود نش مصداق کان من المکذبین میشود من متحیرم که چون برای حضرت موسی جابجا موجود است
لا تخف پس معلوم نیست که میمون در باره آن چه خواهد گفت مع شئی را زیرا که خوف چیزی دیگر است هر کس انکار دنیا نموده
همانست و اگر گویند درین باده خاص که حزن انده است چیزی بگو پس میگویم جا نهم دلالت بر بقای ذکور انگی
میمون دارد تا بعد از ویدن [illegible] انشا خواهی کرد و اینجا بیان میکنند بوریه هم حقتعالی بخطاب حبیب خود بیش مکرر میفرماید
ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون و در مقام حیرتست که چون دار لفظ ثانی اثنین که منصوب بحبت [illegible]
حال بودنش و طریق دیگر ندارد دلالت بر آن میکنند که صدیق رضه حفظ و حراست حضرت رسالتمآب یا ده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال آنجنابست نه ابو بکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابو بکر رضه در آنشب تاریکی غار اول خود در آمد تا از خس و خاشاک بدر برد رخنه ها را ببندد معلوم نیست که نزد
میمون این خدمت و دلسوزی خیرخواهی مقتضای ایمان بود یا خصنا یا کفر کما صرح به المنافق بالبلیه حزن انده و بالیقین
بر ذات سرور کائنات بود وقتیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لا تحزن ان الله معنا الا که اگر ابو بکر
نفاق و کفر بودی مقام کمال سرور گشتی که مقصود شان حاصل شد بلکه بعوانی شور و شغب کردی که ای کفار در اینجا [illegible]
و لطیفه گویی هم از دست نرفتی یعنی از غار آواز دادی که ای شقیقه پیغمبر تو شعار اگر داشته شما [illegible]
القصه بمقتضای صدق و صفا نمود و همعنی در بیش تهمت ملساد مقید گرداندند تا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در قرآن المجید وارد است لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و بهر حال از بیت شریف محروم [illegible] چنانچه جناب شیعه
تابینا ورد و با وجود علم همه امور از دولت سرا بر آمد که حال شریف دریابد کما اشرنا درینمقام و لم میخواست که
نواصب رضیمعنی فکر ها کردند که سبب چه بود که جناب شیعه تنها در خانه گذاشت و صدیق را همراه برد بالکویم و غایة اذکار
ان ملاعین است که دانسته بود که کفار او را خواهند کشت و درین امر نفع نیست صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از وی میخواهی یافت الی غیر ذلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای [illegible] براین بیت [illegible]
ادم [illegible] سکره نکرد که آدم [illegible] بحساب [illegible] آل و هم اصحاب [illegible] آنکه چار عنصر دین خلفای رسول [illegible]

بالجمله اگر کسی را این بحث خاص منظور باشد با وصف ادراک نفاق و کفر اهل شقاق و مختل الحواس
گشتن رفضه درین معرکه مردار ما باید بکتاب منتهی رجوع آورد و هم کتاب طعن الرماح فی کید النباح را دیدن و
انچه گفته که نهی طاعت بود تا معصیت باید گفت قطع نظر از لا تخف المتحرک در خطاب بسوی سرور کائنات وارد ست نهی برای تسلی ست
سرزنش چنانچه در لم تحرم ما احل الله لک گفته اند حالانکه برای سرزنش نیز می آید ازینجا که هر سخن در تحقیق هر نکته مقامی دارد حجت
بالغه الهی درینخصوص آنکه جا بجا میمون تصریح میکند که اگر خلاف گوید کفر لازم می آید لانکار خبر القران درینجا آنچه
علمای رفضه بر قرات ائمه چنان مستند که علیه لفظ قرآن مجید نیست بلکه نازل بود علی الرسول جا بجا علیه ساختند
دار کافی و عیاشی ظاهر ست که قرات ائمه علی رسوله ست معمول قوم همین ست که چون در آیات قرانی تحریف دیدند
گفتند ائمه ما آموخته اند که آیت محرف ست ای میمون تعجب میگوئی که ابو بکر رض لائق سکینه نبود و جد تو میگوید خلاف آن کما
فی التفاسیر مدللا بالگو که جدت سلطان المفسرین ایمان نداشت چنانچه صدیق رض اگر با ایمانش قائل شوی فیها
ورنه لازم آید شرکت جناب امیر با اهل ردت و نفاق و این بحث مفصل گذشت فتذکر اینجا شکی نیست
که آیت غار چنانست که همیشه ابو بکر رض را ایمان می ستودند کما فی المنتهی بر ذمه میمون لازم که اهل لسان یعنی آیت را
نفهمیده آمد لزوم کفر چون از انکار جز قرآنی حاصل شود البته از انکار لفظ قرآن مجید بطریق اولی خواهد بود و ازینجا گفته اند
که من حضر بیر الاخیه فقد وقع فیه بعد ازین چون میمون خود اقرار دارد که غیر از هفت کس همه رسول الله را گذاشتند
و بدست دشمنان خونخوار سپردند پس جمعیت ارکان رفضه پریشان شد و نفاق و کفر شان البته لازم آمد
و باب روایت هم مسدود گشت و بطلان دین و شریعت بر قیاسات رفضه در مطاعن ایشان مثل
آفتاب نیمروز روشن شد و او جا بجا از ان استعاره نیز میکند و ان امور ازین امر عظیم سبک آمد پس اگر چشم بکشاید
و اندک غور نمائی کفر امامیه و مامون ما میمون بر هر دم و هر قدم لازم می آید فقد فر من المطر و وقف تحت
المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب اما جناب امیر پس البته در هیچ واقعه نگریخته و امام چگونه بگریزد که هر وقت به تسبیح
ملائکه مخفوف و لوح محفوظ را در المحفوظ و قاتل خود را هم دانسته بود بلکه قرآن مجید قبل از نزول وحی در بطن مادر
میخواند و لیکن نتیجه هم که قیام حضرت با وجود عمی و تعامی یعنی کوری و کورانگی چنانچه در اصول شیعه مبین است
حتی تفسیر سے و قدم مرارا فما فتاله لیلا و نهارا از چه راه بود شاید از راه ریا و سمعه و ملاحظه ثبات اربعه یا خمسه
چنانچه دیگران را که از وهم سابق بودند در پیش آمد و اصول شیعه بدان ناطق ست که از جهت جمعیت بود پس
چه عجب که اگر مقتولین سلف باقی میماندند این احتمال در آنها هم میرفت الغرض از جهت مطاعن اصحاب کرام
این روز سیاه علمای رفضه را پیش آمد و البته خود کرده را درمان نیست و از اینجا نیز توان فهمید که چون
حضرت عباس رض با وصف مصداق بودنش مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا
محامرت فی غیر موضع اگر دیگران نیز مصداق نزول سکینه باشند چه عجب پس شتر میمون هیچ پهلو نمی نشیند و در
مثل سائر تعغر دیگر به شنیده بودیم امروز شتر میمون تو انگفت فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا القصه

مقام حیرتست کہ چون دلیل بر غیر صدیق موجود باشد و ہم تسلیہ حضرت در رفع اضطراب صدیق ورنہ بایستی
کفار اشرار را خبر کردن کہ یار در خانہ شما اگر جہان میگردید پس ثابت شد کہ سکینہ بر قلب صدیق اگر فرود آمد
پس گفتن ہمون کہ بیان کنند افضل کیست کسیکہ ہمراہ ماند و سکینہ برادہم نازل شد جناب امیر کہ بر فرش آنحضرت
نمودند کفار ہجوم کردند و ہیچ خبری نداشت و نہ اندوہی یا ابو بکر کہ لائق نزول آن بود ہمہ رایگان رفت خصوصاً
وقتی کہ روایت کتب شیعہ در بیقراری جناب مرتضوی فراہم شود کما فی المنتہی وغیرہ پس بعد از جمع و تلفیق
قلم باید گرفتن و حسبہ خستہ نباید در صدد جواب گشتن و این امر یست کہ پیر دہقانی شرا کردہ بود در جواب
رشید المتکلمین نور اللہ مرقدہ و چون شرط العمل آنست مانند چنین سخم برده نشین شد و متعلق مانند فی غایت الدین
در خانہ کہ بخت آبروی اجتہاد و علی رؤس الاشہاد ریخت و از دیدن مباحث منتہی وغیرہ با فادات ائمہ خود
کہ چنانچہ جناب مرتضوی قبول فرمود انہمہ تکالیف ہجرت را صدیق ہم قبول نمود چنان نیست کہ از راہ تقیہ
الی غیر ذلک مما ینقلون فاتلہم اللہ انی یؤفکون و آنچہ ہمون بخلافت استحق بیان کرد بر اصول ماست
از مناقب مرتضوی و حال اصول رافضہ عیانست کہ تا دم وفات ثلاثہ کفر وارتداد او بود معاذ اللہ راست میگویند
اطفال سنیان ہند در امثال انتقالات کہ تجھی حضرت علی سے کام نہ ہی بن تو اپنی تیغ صدقہ کو متاسف
یعنی شیعہ را جناب مرتضوی کاری نماند ہر غرضی کہ ہست با محمد ثمن انچہ مذہب ست کہ ابن سبا و شیطان
زرارہ بودند و قبل ازین در بحث تخلف جد امجد با مون جناب سید السنۃ با اعتراف پدر مجلسی گذشت کہ
شیعہ را با اصحاب مصطفوی و مرتضوی حاجتی نیست انتہی حاصلہ المختصر نزول سکینہ بر حضرت در قرآن مجید
بر ہر مقام ضرور نیست کہ بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصاً کلام رب الارباب مختلف میباشد مگر
یاد نداری کہ در آیت بیعت الرضوان با وجود ذکر سکینہ بر مومنین ذکر سکینہ آنحضرت کجاست قال اللہ تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ
عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا
قَرِيْبًا پس درینمقام ہم ضرور کہ خود تسلیہ پیغمبر را باز او موجود پس چنانچہ ذکر سکینہ حضرت در سورہ انا فتحنا
نیامد درینجا نیز کہ خود تسلیہ حضرت مستلزم ست پس ابو بکر عقلاً و نقلاً معین شد و چگونہ نشود کہ امام المہاجرین
بود کہ میراث فردوس بردند بنصوص جعفریہ کما فصل فی المقالۃ السادسۃ من المجلد الاولی من ہذہ المجلد بانہ
میگویم کہ ہر قدر کہ از فضائل مرتضوی شمرد ما را باید فخر کردن کہ ایمان او را کامل میدانیم بلکہ ایمان
غلامانش را ہم بخلاف رفضہ کہ اگر یک جزوی از ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و مدار شریعت غرا
بر السنت و ہم اینما یحکمون الظاہر و اللہ ہو العلیم بذات الصدور و متوہم نشود
کہ فقط فضائل مرتضوی چنین نیست برای جناب امام حسین اطہار والابیار ست تا خجالت قبل را از قدم
خود دفع کنند در انجاہم حالات عجیب دیدہ میشود حرفی باید شنید کہ ہر گاہ مقام شہادت می آید رفضہ
گویند باز شہادت را کسی جز سبط اصغر نیز داشتہ حالانکہ باز شہادت جناب امیر با ظہار زیادہ تر فقیہ بود

وهم بار صبر وصیتهای شریف تا بیست پنج سال بخلاف امام حسین که هزاران کس را در معرکه کربلا در روز پیش بنود نگذشته هزاران بر دوم تفتیش آمدند مالیشان را فرو گذاشته وبعد زمانی سیش با نمار اردستانی وغیره چنان یافته شد که حضرت امام حسین میدانست که در اصلاب شان نطفهای شیعه متمکن ست پس ازین رعایت هزاران را با وجود قابو فرو گذاشت ورنه همه را میکشت وبنده میگویم که اینهم آنجناب را متیقن شده باشد که آنها تا خاتمه الائمه بمعد بیوفائی نخواهد شد زیرا که در واقعات کربلا موجود ست که چون خبر شهادت حضرت مسلم در هانی متحقق شد وبیوفای شیعیان حضرت امام حسین فرمود که شیعیان دست از یاری کوتاه کردند اگر شما جدا شوید باکی نیست الی آخره پس امام حسین بر داشت بار شهادت را نه جناب قایع باب جزی الغرض بیوفائی میمون قدمان او همه جا درین مناظره ظاهر ست وشاید از محبت نیز سنیان او در التشکیه نه کشیدند در مجادل ابدا نه کردند و همه بارهی پرسیدند چنانچه تلامذه استفاده میکنند تا عقلا میدانند که لائق تعرض نیست وازینجا ست که بنده میگویم که واقعی بر اصول رفضه که ایمان امیر کبیر را پوشیده مومنتل پدر خویش محمود العاقبته ومسعود العاقبته بودند اما حدیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید گویا وجود شریک الباری کما اشرنا پس معنی آن نماند مگر وجوه محبت وآن مستلزم امامت بحدیث کلینی وغیره او از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا که این مرتبه برای فردی از اهلبیت هم مسلم ست حتی که حضرت زید شهید ودرینباب تقریرات بنده در منتهی این کتاب وبعض رسائل منفرده کافی ووافی ست کما لایخفی لحاذقین اینچه از حدیث منزلت سخن رانده با کلام علمای او قدیما وحدیثا مخالف ست زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند بهای جناب امیر جز نبوت واو همگی را خود گفته که در ذات والاصفات جناب مرتضوی بود کالنبوت واختلاف قدمای شان از ارکان واساطین تبسم وضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه قهقه از نیکه پیرش پیر وچنانچه بالا بطور اجمال دانستی فکیف که گویند که بعد از مدتی در حدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست کما لایخفی ونیز مرکه در کتاب الاکتفا بسیاری از روایات دال بر آنست که استثنا منقطع ست فاعتبروا یا اولی النهی فکیف که اگر در اصل منزلت تشبیه کجا تمام شد که حضرت هارون روبروی حضرت موسی وفات یافت بالاجماع الی غیر ذلک پس کجا دلالت این احادیث وکجا دلالت اجماع جمیع مهاجرین وانصار برخلاف صدیق با صفا چنانچه این اجماع در اصول رفضه هم بثبوت می انجامد در زندگی حضرت فاطمه زهرا و از انجمله تفسیر اهلبیت ست رضی الله عنهم از استاد کلینی حیث روی عن ابی عبد الله قال لما بویع لابی بکر واستقام له الامر علی جمیع المهاجرین والانصار بعث الی فدک من اخرج وکیل فاطمه بنت رسول الله منها فجاءت فاطمه الی ابی بکر فقالت [illegible] اخرجت وکیلی وقد جعلها لی رسول الله الحدیث بتمامه نیز دعوی هبه وهبه مجموع ست اول میراث بنص جعفری بحرف فا چنانچه در آیت فسنو اتقریر کرده اند باز دعوی هبه تقدیم پیرامن ذوالنفس [illegible] الحمله امین جناب مرتضوی شهادت دادند وابوبکر سندش نوشت عمر آمد و گفتگوی [illegible] کرد کاغذ را دریده این اصول رفضه هر چه باشد اجماع در آغاز خلافت دبیعت همه در زندگی جناب فاطمه واضح شد

که مقصود این فصل است پس از حدیث منزلت اجماع مذکور چگونه باطل شد و در اساس الاصول بر سبیل
چنان مذکور شد که حضرت امام نقی در رساله اهل اهواز نوشتند وقتیکه پرسیده بودند از جبر و تفویض و مضمون شریف
اینست که تمامی امت اجماع کردند و اختلافی ندارند بر معنی که قرآن مجید کتابیست لا ریب فیه نزد جمیع فرق
پس ایشان وقت اجتماع بران مصیبت اند و بر تصدیق کتاب الله راه یافتند زیراکه حضرت فرموده است
که اجماع امت من هرگز بر گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که بر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد بعض
ایشان مر بعض را همان حق است پس اینست معنی حدیث نه آنچه تاویلش کردند جاهلان و به آنچه گفتند متمسکان
از ابطال حکم کتاب و پیروی حکم احادیث مزوره و روایات مزخرفه و رای مهلکه که مخالف نص کتاب الله
و تحقیق آیات واضحات جوار بود و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم که توفیق دهد ما را بصواب و هدایت نماید
براه مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد بتصدیق خبره و تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضه آن نمودند باحادیث مزوره بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند و راه دین را گم کردند
که بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیارت و نقصان صادق آمد
میگوید کمترین نام کاشف تلمیعات میمون نافرجام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات داده
بودیم بامهات المومنین و هم باصحاب روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفای
من آمد کما ذکرنا فی بصارة العین و هو اصل کتاب ازالة العین ناگزیر شد که این بشارت بر قدر که بتجلیت
جلوه ظهور دهد برای امت حقیقی یعنی اصحاب که انواع مشتاق و محسن در اعلاء کلمة الله بودند نور علی نور
باشد و قرآن مجید هم تصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الی آخر الآیة
اُلُوا اَفْیَتَارِ لِلْبِدَا اتیم پس بر بیانات ماموں که از غایت رکاکت ملعبه میمون باشد چگونه مطابق نص نقوی
رضی الله عنه گوش توان نهاد که عین کفر و ضلالت خواهد بود و از عجیب روافض در تلبیس ایشان یعنی
میمون نامبارک افتاده که چنانچه نفاق او بشهادت فرزند رسول خدا بمرتبه عیان رسید تقریر تنویریش عین
ضلالت بوده که نه تشبیه راست می آید نه فعلیت بطور میرسد غایة الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذهب ما نیست فکیف که قدمای شان گفته باشند که اسم جنس مضاف است بعلم و نص است بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرده باشند به آن میخندند و انیم بدانند که مستثنی
قرار داده شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت در اینجا عدم نبوت را استثنا میکنند بحکم آنکه جمله بسبب
مدخول آن حکم مفرد دیده اگر ده و ده فضفضه در آن وجود اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکه بود در نسا و صبیان بود و اگر زعامت کبری و خلافت مخترعه شیعه بودی امیر المومنین
چگونه فرمودی که مرا در نسا و صبیان میگذاری مرا باید همراه بردن نه این خلافت مرا میسر دان پس حضرت
تسلی فرمود که از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت هارون ع زنده می ماند خلافت
چه معنی دارد که او مبنی بود بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاودت است دیگر هیچ و این معنی را نساء و صبیان نیز میدانند گو شیعه هنوز پی نبرند آنچه
و فهمیده اند نیست که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارون نبود فاعتبروا یا اولی الابصار مثلا حضرت
موسی ع در سفر رود و بستار خوان بکشید و آب بیارید و طعام را مرتب نمائید یا من تنها میروم شما محافظت اثاث بجا آرید
و امروز چنان حکم شده و فردا چنین کنید این بهتر است این اتباع حضرت موسی ع بود یا حضرت هارون ع پس این سفسطه را که حکیم و
منطق دان تواند دانست و اعجبا این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول ص ادر آن شدت گرما بدین سفر
در از رفتند و تکالیفی بود که گفتنی نیست و شاید که قبیل ازین بروایات فریقین شمه ازان ذکر کردم در حرکات
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خودت تابع فرمان جناب امیر بودند که ازان روز
فعلیت امامته بر تصریح بعضی اساطین ارکان مذهب میمون بحصول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی او را تا کی علاج کنم که بی سود است نه زور به بود در سیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
احداث و خسارت و این صید اگرچه فربه است ولیکن تفصیلش ناگفته به است آغاز و انجامش را بسطی
چند نشان میدهیم فَاِنَّ الْمُتَقَ سِطَاتُ بَیْنَهُمَا غَیْرُ مُتَنَاهِیَة پس بدانکه وزیر بر معتقدات قوم بی ایمان
بعد از بعثت شریف قبول کرد گر بخوف کفار بر زبان نیاورد و امر عقلی است که چون کسی در عین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل ارتداد رنگین باشد لاجرم وقت تسلط منقبرکین چگونه هراست و در بین
خاص فیض اختصاص تقلید پدر بزرگوار اختیار فرمود که او در عایت تقلید اصحاب کهف در قدم
داشتی و در مراسم و عادات مشرکین زنار در گردن انداختی و در پیشگاه معبودان تبذلل و حال
اطاعت سر فرود انداختی چنانچه کافی کلینی و شرح حنش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای دینیه
بران گواه است و پر ظاهر است که وزیر مشتق از وزر است بمعنی بار عظیم را برداشتن و چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدان از طرف پادشاه بجا می آرد و کارگزار او میباشد او را وزیر میگویند
فوا عجبا که سلطانش بدعوت دینی و اعلای کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی مصروف باشد و این وزیر
بنقص و قدح آن بپردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمه توحید بر زبان میارند و مردم را
بقبولش میخواندو کفار نگونسار او را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تنفیر مردم
از شرک باز نماند طرفه آنکه اصحاب کهف و رقیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مردم شهر یار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر دست ازان مدة العمر بر ندارد و عمر خود را در تقلید گدائی که خیاسی باطل
عبثش بود بسر کنند ان هذا لشیء عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق ؓ تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده بود و در اظهارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده و وقت هجوم کفار خود را باد صف

تنهائی و تقیه حضرت علیه السلام باظهار مومنین خود از باب سیر ساخته و در مقاتله شان بتائید شریف چنین گفته
و پرداخته أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ و از دعوت دینی دست برنداشته و بسیاری از صنادید قریش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده و بمنزل مقصود رسانید حتی که بالآخر منافقین تعلیم ائمه دین گفتند که آنهمه سعی
باتباع اخبار کاهنین بود و بس و دشمنان عقل ندانستند که منبت آن نقیه از آبا بکسی و حضرت صلی الله علیه
وسلم بملاحظه کوشش شیخین فرمود که ابوبکر و عمر وزیر من اند بر روی زمین چنانچه جبرئیل و میکائیل بر آسمان
بر بین و وزیر من مذهب شیعه مصداق زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان دادم بتقاضای مثل مشهور من تحك ضحك
اندوه و خجالت بیشمار برداشته حتی که فکر بربادی علاقه معاشش از امثال این غم و الم از یاد دلش رفته کما
فی رسایله و مکاتبه التی ارسلها الی استاده نور الدین و مال من قلبه الی اهل الحق و الیقین دیر اگر چون
بتصریح او مسلمانی درین دو فرقه محصور است پس توحش از هفوات شیعه البته موجب رغبت او به اهلسنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بجهت نصب باطنی رجوع بخوارج و نواصب میکردند کما هو نقلا عن صواعقهم و اگر او بطور
سابق منصلب باشد پس در توجیه او دقیقه نماند و از عجائب است که امامتیکه برای مقلدین اصحاب
کهف قرار یافت درباره نساء و اطفال بود که بیشتر پرده نشین اند و شاید جناب سید و شبهات معلومه بخطاب
آنجناب از نجا اخذ کرده لیکن چون استنباط بر اصول اهل خرابات بر جناب بضعه سید کائنات هم مثل
ائمه جائز نبود پس باید گفت نصی قطعی در آن باب یافته باشند و ذلک اول دلیل علی العصمة المذکورة خدایا
ست این عجائب و غرائب که در هر مقام دیده میشود خواست پایداری و این وزارت که مامون امامیه بکمال جهد
و جهد بر آن نازیده و در مقابله جماعات بالیده و برای اهل خسارت بیکباری ست تا سر بازی بیباکه
شنیدی آغاز وزارت بود باعتقاد شیعه مدعین مزید ولای ائمه طاهرین و انجامش آنکه نسخه تریاق
رافع ضلالات را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند و این فرزیر بنیک محضر بر مقالات دین
فروشان دنیا خر بعد فعلیت خلافت بلافصل خود تدارک نفرمود ورنه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس نبود
تا آنکه معاذ الله سقط جنینها کردند و نسبه بالحنین و الخائنین از جای خود بجنبیدند الی غیر ذلک مما لا یتناهی
ای عزیز وزارت مبینک محقری نزد دشمنان دین هم نیست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیم رسانیدند آنچه از صدیق بعمل رسید که اول موت شریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل دادن و قس علی هذا امور دیگر را ثابت کرد و بترتیب و عیان گردانید وصیت شریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی باشد و همچنین دفن منیف درین حجره بوقوع آید تا آنکه شیخین اینکار
ضروری را از دست آنجناب و حضرت عباس میگرفتند و در دهلیز دولت سرا بودند تا اینجا مسموع شد که
انصار و مخلصین این دودمان در سقیفه سعد بن عباده رئیس خویش را برای خلافت اراده بیعت کردند

دارند که مهاجرین در مصیبت حضرت چنان انهماک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را ابوبکر بتقدیم رسانید
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواهد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن در انصار
صورت لبست پس متوجه شدند بسقیفه بنی ساعده و بمقدمات نفس الامریه عیان شد خلافت قریش فی الجمله
تخصیص احدی از ایشان برروی کار آمد تا صدیق فرمود ازین هر دو یعنی عمر و ابوعبیده بهر کس که خواهند
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان و هم انصار صورت بست و جهاد دشمنان دین پیش آمد و در فرو بردن
غوایل و غبارها رفت و گذشت و هر کسی دانست که تدبیر چنین میباشد که این سیر تنک محصر مدبر اندیشد در
سیاست مدن و جهاد و انتظام حال عباد و اینهمه امور بر منظر استحسان جلوه داد و دوست و دشمن همه گواهی
دادند و اگر منافقین ذو الوجهین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن برضا ندهند در وبرافندهنه کوبیرو حقیقت
❀ بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی ست ❀ که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست ❀ چون مامون میمون از قیل
و قال محدثین فراغ یافت بجال متکلمین پرداخت که از شما چیزی میپرسم پاسخ آن از من گفتندی پرسم که هرگاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چهار رکعت ست و در دو صد درهم
پنج درهم زکوة صورت بسته و سفر حج نبوی بمکه معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکردند
و متواتر شد و متخلف افتادند در خلاف آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع ست جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار میباشد پس انصار بر پیش خویش سعد بن عباده مائل گردیدند و حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در اثنای غسل تشریف فرمودند ای برادرزاده دست
خود بکشا د بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع مفسده سوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب و غیر آن بر زبان خامه رفت بروه اهل
شیعه خصوصا که اساطین و ارکان مرعوب ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
که بالآخر جناب مرتضوی ایشان را بدراغبای لعنت معاذ الله چنان داغدار ساختند که نتوان شست
از زنگی سیاهی پس رجوع همه کس رفقا رفع ایات و عرضیات بصدیق شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و مواعید الهی افتاد و بعنوانی بجا آورد که همه اولین و آخرین سیرت شیخین ستودند و نام کجی و ضلالت
باقی نماند تم الدست و حصل المطلوب والحمد لله عز و جل علی بطلان مذهب اهل الدغل و اگر فقیر
خادم و شایق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده تر می باشد راست گو ترا باوصف تشیع و اعتقاد امیمنی که خلافت حق اهلبیت ست و دیگر کسی
روبروی ایشان لیاقتی ندارد ترا چه باعث شد که بر تخت نشستی و رخت خلافت بر خویشتن بربستی
داد عدل و داد بر داختی و خود را پیش عقلا رسوا ساختی از مسند حکومت برخیز و حقوق معصومین بده
و اگر ایشان ترا بجبر و ناخوشی خلیفه گردانند انگشت نصیحی آرم نه بر معجزه قدرتی دارم پس من زینهار خلیفه

بنا شتم بدون عصمت و شروط دیگر چگونه خلیفه توانم شد و اگر این معنی جایز باشد شیخین چه بدی کرده بودند مردم
نزد امام رضا او را برابر باشد حکم می نشاندم برخلاف شیعه که گویند حضرت امام حسین را پیش خود طلبیدند و الواقع
چنانچه بعمل آوردند و پر ظاهر است که این مناظرات قبل از طلب امام رضا باشد ورنه البته بر زبان گذشتی که چنین
مردم کفار و فجار را از خائنین خلافت روا باشد بعد از آنکه خدا فرماید مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا پس خیرگی و شوخی این غدار جفا کار باید دید که چنین گفتگوها کند و فرزند رسول خدا مقبول را ملکتند نعوذ بالله
من ذلک دیگری گفت تواند بود که چون حضرت رافت و رحمت زاید الوصف بر حال امت داشته اندیشیده باشد
که اگر من خلیفه بکنیم و کسی انکارش کند و مقابله نماید معذب خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را برابر رای
یاران واگذارم پس امامت از آن قبیل نشد که حضرت مثل فرایض بیان فرماید و متواتر کرده مامون جواب داد
که رافت و رحمت خدا زیاده تر است از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را و میدانست که فلانکس نیز خواهد
تابید و فلانی اطاعت خواهد ورزید چون این امر مانع نشد از بعثت آن بلکه نشود از نص امامت جواب آنکه
هنوز مامون پخته کاری نیست بلکه نوآموز و خوشه چین است او نمیداند که این امر منصوص است در کتب فضه
زیرا که در هر کتاب فن موجود است زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان لات و عزی
را می پرستیدند اکنون بتوحید او تعالی و بنبوت من قایل اند و باوامر و نواهی من سر نهاده اند من اگر علی را
نصب کنم و ایشان خلافت وی نپذیرند دین برهم گردد و سعی بیست و سه ساله من رایگان رود پس مرا ازین رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی و جوابیکه مامون بیان کرد از اکثار
از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چنان نیست که او فهمیده و بر نمیقدار چه موقوف که خود قصیده
[illegible] حمیری موجود است و مرتبه قصیده نزد اخص حیوانات چنان است که هر که آنرا یاد کرد و بخواند ضمان
بهشت برایش فرمودند و حضرات معصومین روایت آن کرده اند و در خواب و بیداری از آن خبر داده اند
که حضرت فرمود ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید ارتداد و کفر پس هر که آن
مناسب است الی غیر ذلک مما اجملوه و فصلوه و از اینجا تقریر مامون منقلب شده معامله بالعکس بود
وکو بارب الغرت را از مفاسد آن خبری نبود ولیکن الحمد لله که خود ائمه محدثین ایشان خنک قرائن باب
سخن یعنی فارغ خطی بکمال شد و مدبا شاد چیده آورده اند حامی میمون را باید دید و شوخ چشمی وی باید
[illegible] باید ملاحظه کرد که سابقه مناظره [illegible] و حاطب اللیل سنت و علمای اعصار را جمع کرده و فرق در رد طب
[illegible] بار علت دیگر قرار [illegible] میگوید که اگر اختیار [illegible] را ابان کنند که مختار که بود گفت
که مردیست که حضرت فرمود هرچه مسلمین بهتر دانند نیک است و هرچه را بد گویند بد است مامون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود است زیرا که اجماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه هم بارها علمای
مرتضی روایتی دارند و منسوبه به غیر او پس امامت کجا به ثبوت رسید و جوابش قطع نظر از آنکه اکابر اهل سنت

از مامون نقل میکنند که اگر استماع مفتریات و اکاذیب را قصد کنی باخبار شیعه مائل شو آنکه اطفال و بنات
سفیان میتوانند گفت که اجله اصحاب مراد اند و اولی الامر چنانچه تفصیلش از تفسیر امام مدلل و مبرهن است
و هم کتب دیگر و جناب امیر در نهج البلاغت فرموده بلفظ انما که مشوره امامت نیست مگر برای مهاجرین و انصار
و از کلینی و شروح آن توانی دانست که امت حقیقی اجله اصحاب اند پس متبادر باذهان ایشان
شده بود و التبادر دلیل الحقیقه سخن تکیه کلام مجتهدین است و در ضربت حیدریه و هم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و نیز بجای آن مفصلاً لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و پر ظاهر است
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و هو بدیهی جداً انکار ناظراً بعهد المامون نیز و اهل نظر بروایات فریقین چرا نسبت
که صدیق مراد است زیرا که در کتب ائمه رفضه منقول از امام اعظم ثانی قوم که شیخ حلی است در نهج الحق و کشف الصدق
و از جناب در شرح آن مفصل است که مرسل خلافت هیچ جرح نمیکنند و حضرت را معلوم
بود که بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق است و ماده آن در حق خیر و پیش از پیش کتب فریقین بر جای
خویش مرویست و استحقاق این بزرگان از خصوص جعفریه نسبت مغصور بودن ایشان در زمره آنانکه
تهیا کردند هر کار سعادت انتساب با قبائل کفار و هم از کسری و قیصر محکم و مرصوص دیگری گفت بسیار
جائز است گمان تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند فرمود چاره نه گمان کنم که ایشان
خطا کردند و به گمراهی دینی اجتماع نمودند حالانکه نه فرض دانستند نه سنت آنرا که تو گمان داری که امامت
نه چیزی است از خدای عز و جل نه سنتی است از خاتم الرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو فرضیتی و سنتی جوابش آنکه چون خدا فرماید که بر خلافت فلان نص بکن پس وجوب آن بالتخصیص
یقینی است ابوبکر باشد یا علی رضی الله عنهما و اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
نبندیم تسامح در سنت بود و لیکن چه انتظار توان کرد و شکی نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مستحقین خلافت را بیان فرموده و کتب حدیث از آن مزین گشته و تقدیم در حدیث آن بوده و آنچه برای
تشمین مغطلین رو نموده ایضاً از تامیر مردم بر سرایا و لعوث انمعنی سمت ظهور یافته که هر کرا مصلحت
دانند امیر گردانند چنانچه در سابق و لاحق گذشت و از معصومین نیز بدرجه ثبوت رسانیدم که الله حضرت
در حدیث صحیح فرموده که امت من هیچگاه بر گمراهی جمع نخواهد شد فکیف مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون باعتراف خویش محجوج شد زیرا که از کتب زیدیه شیعه
باثبات رسید که محال است که امت محمدی بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور اقتدا او را خلافت صدیق
قبول نمودن و هرگاه او راضی نشد گمراهی عیان گشت یقیناً دیگری گفت تو دعوی خلافت مرتضوی
میکنی بدون دیگری پس بمقابله کن با آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه متقدم و بقیه بر مقر نیست و
مدعی شخصی است که زعم کند که براوست عزل و نصب و اختیار و بقیه عاری از آن نیست که از

یا تنصیص ایشان خصم او شده‌اند یا باشد از غیر ایشان و آن معدوم است پس چگونه عطا کرده شود و بینه بران این کلام
چنانچه می بینی نزد اهل عقل پسندیده نیست زیراکه سنی و شیعه هر دو بر دعوی خود که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خلیفه بلافصل صدیق است و مرتضی اوله قایم میکنند و کسی را یاد ندارم که وقت طلب دلیل چنین گفته
باشد که بیانش بر ذمه من نیست بلکه بر ذمه کسی است که امام را قایم کند و معزول نماید و این بحث با کلام امام در تفسیر
کبیر دایر است اگر کسی از مقلدین این رئیس النواصب در الروافض دمی ودودی باشد باید که تحقیق
و تدقیق او را باطل ساز د بنده ذمه جوابش دارم و درین مقام مناسب نمی نماید که کتاب شتر بار سازم
و خیال دارم که شاید نمونه از ان در جلد اول این کتاب کبیر گذشته التنبیه یاد ندارم که کسی مناظره چنین گفته باشد
و بالفرض اگر کسی گوید پس در حقیقت آن شخص میخواهد که از میدان مناظره فرار نماید و حالش در کتب بزرگان
دیده باشی خبر که جنگ آن منصور خویش بازمیکنند و در میدان آنکه بگریزد منصور المشکری یعنی فرار سوی حرب فیر الا
دیگران هم شد پس بموجب این روز باید از جهال آن اعتقاد کردن که دوست را از دشمن امتیاز
و پامال سازد المختصر چون حبیب الضعاف گفتنا ی تواتر دانسته که خلاف خلفای راشدین با حضرت حسن
مجتبی را کسی انکار نتواند کرد حتی که شیعه هم انکار نتوانند کردند چون بهم تواتر کرد که افضل منقولات کابر هم بلی از برای
شان نفی استحقاق را دعوی میکنند و درین ذخیره جا بجا تفضیل مقوله شان چنان آشکار است که کوچه
آفتاب را به النهار و دعوی خلافت مرتضوی که شیعه از روز وفات شریف علیها بینه البته خلاف هدایت است
عالم عادت لا طائل خصوصا امامت محمدیه و حمایت مخترعه ایشان معلوم است که در غیر لطلان و خفا بلکه صریح و یا
در هوا است دیگری گفت که بیان بکن چه واجب بود بر جناب مرتضوی بعد از وفات شریف آیا واجب بود
بر او که تعلیم فرماید مردم را که او است امام درینجا هم همین است مقصد المختصر گر ندانید که امامت فعل امام باشد فی نفسه
نه فعل مردم بر چه که بیان واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرمود انی جاعلک للناس اماما و فرموده یا داود انا جعلناک
خلیفة فی الارض و فرموده و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة پس امام نباشد مگر از جانب خدا و برگزیدن او شده
تشریف النسب و طهارت مولد و عصمت و مستقبل ، اگر باشد افعال و باشد ارکردن فعل مستحق امامت
هر گاه خلاف میکند معزول میگشت پس میشد خلیفه از قبل افعال خود جوابش آنکه مضمون این شالها که
آورده در مابه النزاع نیست زیراکه بالیقین در مقامات امر نبوت موجود است و ایضا ما میگوئیم که ماده امامت
و صلاحیت همه بفعل الهی است تعالی شانه و شیعه میگویند که از ضرورت لا وقت باید که معدوم باشد اگر چه باعث خوف
اظهار کفر نماید سبب اختیار هجرت بلکه ضرورت نیز چنانچه ازین اوراق جا بجا پیدا است که اکثر مرتکب فعالی شده‌اند
که صدور آن یکبار از دیگران بسر حد کفر و شرک میرساند پس همچو صلاح دامادگی آن از جانب خدا است
مقرون به نص باشد یا باجماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان در بابه بیعت کاشف آن ماده است
علت تامه کامر را و این ابحاث در مقالات سابقه بالا فرید علیه مندرج شد همون نام را از اوقات خود

و مخاطبین صنایع نمود و از کلامش هر دم و بر هر قدم عیان شد که بمجرد افادات حکما نیر سد و مصطلحات
شان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد چنانچه اداقی طلبه در مبادی علوم حکمیه بتبر طلبکه تنگ ظرف
و فرومایه باشند و دیگری گفت چرا واجب گردانید که امامت را برای جناب امیر بعد از حضرت گفت از ین
نست که از طفولیت بسوی ایمان خروج کرد مانند حضرت دیگر ایشان بودن از ضلالت قوم و اجتناب از شرک مثل
آنجناب زیرا که شرک ظلم است و ظالم امام نتواند شد ثابت گویم که در نیجا اصل بسیار محقق منقح محکوم بود که بعد از عمدان
مذهب حق است آن انتهی هم بدلیل عقل زیرا که اگر حکم کرده شد بر کسی لیاده حاکم نتواند شد پس حاکم محکوم علیه شد پس فرق تمام
میانه حاکم و محکوم علیه جواب این ظاهر است که در سلسله ائمه باید دید که آن کدام امام بود که مقتدی گشت و کدام مقتدی بود
که امام نشد نظر بامام سابق لاحق معهذا قیاس بر حضرت مع الفارق است زیرا که در نیجا هم تصدیق است هم اظهار و اتفاق قلب
در باب مابه النزاع بر اصول اهل فضول مدار علیها احکام شرعی مفقود است نهم تصدیق چنانچه از جامع الاخبار گذشت بروایات
دشمنان وی بی یقین بلکه براجماع شان نیز زیرا که در کتب فن حکم کردند بر نگین بود بس تنگ بالنفاق ماینده
چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند در صافی از جناب امیر که در حق اهل بصره فرموده اند ارکم زغاق و اعدائکم رفاق
و حکم ختم انفاق به اهل عقل گمان داشتند که بود الکوفه علی فی المجالس فمر وآن شیعه بودند مصداق این اوصاف
ایشان باشند نه آنکه اهل بصره که حضرت امیر را دیش خانه ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در مجلد اول داستان
و خدمتی زاید الوصف بجا آوردند تا اکابر شان بمقتضای حکمیکه انقا بگوشت آمده میگویند که ما زال تحفیه عیاذا
بالله و پر ظاهر است که چون اصل الاصول چنین است دیگر متفرعات چگونه صحیح تواند بود و از ینجاست که
هر کسی از مخالفین هم میگویند و میدانند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صدق
واضح شد که مراد از تطهیر تنزیه امام اهلبیت از شرک است بعد از ین متعلقات این امور از حقایق و دقایق
تا چنان است که بر بینندگان این ذخیره مخفی باشند از طفولیت شریف تا سال هجرت چه تقلید مقلدین
اصحاب کهف که حال شان بار بار بر روایات اعداء دین گفته شد چه خبر بود و تکلیف که بعد فعلیت امامت
تقیه مشئوم زیاده تر شد حتی که از حفظ ناموس اکبر هم دست بر داشت بر امتقریان که امام ائمه اهلبیت را
چنان ذلیل کردند تا قیامت لعنت و مل و نفرین عزازیل باد و دیگر چه گویم که قفل سکوت بر زبانم زده اند
بعد ازین معلوم نشد که مقتدی شد کدام یک بقدر که رسید که ظالم شد و مظلوم کیست دیگری گفت
که چون تخمین بر مسلک شیعه چنین است چرا جناب مرتضوی به جنگ با ایشان چنانچه معاویه مقاتله فرمود
گفت این سوال محال است زیرا که لفظ لم مقتضی وجود است و لم یفعل نفی است و نفی علت کیفیت بلکه
بهر که اثبات میباید بلی در امر مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خدا است یا غیر و اگر اول صحیح است پس شک
نمودن نیز کفر است که خدا میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون الی آخر الآیه و افعال فاعل تابع اصل میباشد
پس اگر قیام از جانب خدا بود پس فعالش نیز از خدا است بر هر دم تسلیم و رضا است ببینید که حضرت

در حدیبیه قتال را ترک کرد وقتیکه مانع شدند از زیارت بیت الله و هرگاه مددگاران یافت و قوت شد
محاربه فرمود و حقتعالی ارشاد نمود فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ بعد از ان فرمود بگشتند مشرکین را هر جا که یابید
گفت خوب گفتی چون گمان شما این ست که امامت مرتضوی از جانب خدا است و طاعت او فرض ست
پس اگر جائز نباشد مگر تبلیغ و دعا برای انبیا جائز خواهد بود و ترک او امر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان ما چنین نیست که او مامور بود به تبلیغ پس رسول شد و لیکن نشان هدایت ست میانه خدا
و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع ست و هر که خلافش ورزید عاصی ست اگر قوت با عوان هم رسد باید جهاد
کردن ورنه نفرین بر رعیت ست نه بر او زیرا که آنها مامور باطاعت او بودند بهر حال داعیان و مجاهده نیست
مگر بقوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج ست اگر مردم بجا آوردند فارغ شدند ورنه بر کعبه هیچ دالامی نیست
واویلا وامصیبتاه انیست تقریر میمون فلسفی و ایهم ندانست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود ازین
بابت پرسیدند و آن جناب منبر عذرهای خود بر شمرد و عجب ست از صدوق که درینجا هم چیزی نه گفت و دم
در دهی نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین افاده نمود **ایضاً** دلیل رمیست بر رفضه
انیست جناب فاطمه زهرا شب و روز تا مدت ملامت فرمود که علی مرتضی همه خرابیها دینی و دنیوی می بیند و برخویشتن
نمی جنبد و روز چهرهٔ دهی غاصبین بر منبر خطبه خواندند و اراده خروج کشتی فرمود کما فی المنتهی وغیره مثل هذا الکتاب
و میمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر ع نه مامور بود تبلیغ و نه بدعوت مردم [illegible]
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر کما فی اداء سورة التوبة ورنه معنی الوحی [illegible]
رجوع کردن با عادات امام رضا که سابق ازین در حال امام نقل نمودم و کلام میمون را از هیچ بیاوردن و اینجا توان دانست که مذهب حضرت
چنان بود که این شیعه را ضرور شد قتلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا ع
سنی بود **ایضاً** مقام حیرت به پایان غمیر سد از انجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه ضرور می نبود ماجیند
کس در غایة الامر نسبت شخص چنانچه در منتهی وغیر آن دیده باشی و کلینی گواهی میدهد بر اقل از ان پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار متخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع نشد
تا امام حسین ع زنده و گرفتار انواع مصیبتها بود و دین و غیرت بنی هاشم همه بر باد رفت و عیالش که بر دین
مذهب مصداق أَشِدَّاءُ عَلَى [illegible] بودند و مشهور نیز همین ست چنانچه از مختار امام المتقدمین کشفی پیداست
و ذلک هو المقصود و از انجمله آنکه مبعوث شدن بلا امام بود بر او هی توقع اختلاف از امت کما عرفت ان بصورت
نسبت و سبب انهمه امور از کتب رفضه ظاهر ست که امام الائمه بیچاره و مقلد بمقلدین اصحاب کهف رقیم
بود و آنهم بزعم رفضه کما عرفت مرارا پس بیان عدم الطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر ثنا عشر
که هر دفت بیانش نتوانند شد هر که آنچه اد و از انجمله آنکه نسخه اهلبیت از قرآن مجید حاکم رسالت آنجناب است
کما عرفت بیانه و اینکه مثنوی بحسب ظاهر ست نزد رفضه در بیان امامت چنانچه دانستی و درین فقیر و دیده

چنان تنوع کردند که در تقابل آن خدای را نامی و نشانی نماند تا به نبوت و رسالت چه رسد و جناب امیر عسر منبر بارها جمیع صفات واجب را بسوی خود کشیده و وحدة الوجود مقصود بنود کما عرفت فی ابحاث التصوف و از انجمله آنکه میمون را شرم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه داد و بکعبه معظمه سبحان الله امیر المومنین تنها بجهاد قوم عاد مامور شد کما مر و بجهاد غاصبین امر امیر را دانگی نداد و ندکه دین را متغیر ساخته‌اند و حلال خدا را بحرام بدل کردند که تفصیل آن بر اصول شان هر جا بلا ضرورت شدید گفتنی نیست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الی غیر ذلک من الاعتراضات دیگری گفت که چون واجب میدانی امامی مفروض الطاعت را بالاضطرار از کجایی بردی که آن امام بدین صفت حضرت مرتضوی هست نه غیر او گفت از ینجهت که خدا اطاعت مجهولی را فرض نتواند کرد پس ضرورست دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی نماند میانه خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد روزه و بیان نمیکرد و مردم پی می بردند که ماه رمضانست حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکنند از پیغمبر بسوی شان و در مقام خدعه‌های بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن دار مدار عقود بر روایتی نداشته اند بر حرفی گوش بدارد و تعصب رفض را از خاطر بر آرتا مانع از شنیدن حق نگردد پس بدانی در آغاز مجلد امامت از کلینی و امام المحدثین نقل میکنند که راوی میگوید که ما نفری چند نزد امام صادق بحضور حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام داد عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارای بیان ندارد فرمود چون نفرمایم بجا باید آورد گفت شنیده بودم که در حلقه می نشیند و مردم برو هجوم میکنند باری اینخیال در مسجد بصره دیدم و بعد از اجازت پرسیدم ترا چشمی هست پس خندید گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت می بینم الوان و اشخاص را ازین جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد گفتم میز و مدرک چیست گفت قلب جواب دادم که چون بر جای این جوارح امام ایشان را آفرید که بالاضطرار حاجت باو دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حیثیت ضرورت بسوی امام ثابت شد تا برای او بسقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت ولیکن مذهب رفضه باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایت نتواند شد ساعتی عالم امام عالم چنان از هزار سال بدریای غیبت غوطه خورد معهذا نشست امام برای رفع اختلاف ست چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان ائمه زیاده شد و تدارک آن صورت نه بست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب بعض بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف نفس الامرست که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را میانه امت گذاشت تا آنرا وسیله گردانند و احادیث را بر آن عرض نمایند موافق قرآن و حدیث نگیرند و مخالف را اعتبار ساقط گردانند و آل و اصحاب را واسطه

این غمض دانند ومثل سفینه نوح ع ونجوم آسمان اعتقاد کنند ومحمود العاقبت ازین دریا بگذرند همچون
ازین امور بے خبر بود ولیکن علماے رفضه همچو صدوق در بیان این مناظرات چه اندیشیده بودند و او را
بعرش برین رسانیدند آرے برای مانند مذهب محدث واهل قساوت وشقاوت چنین کس قائل ائمه
امجاد امام باید وکسی ازین جماعت هم نپرسید از مامون که امام الائمه را باعتقاد شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
ودر التقلید حضرت چرا ممنون شد دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی بالغ بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود وبحد بلوغ نرسید گفت ازینجهت که در آنوقت
همین دو احتمال است که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را دعوت تواند کرد واو برادای فرض
قدرت دارد یا نه بر اول مدعا تمام است وبر دوم قول بارے لازم میشود ولو تقول علینا بعض
الاقاویل الآیه ونیز تکلیف مالا یطاق محالست واز شان حکیم بعیدست وانیوقت این متکلمین هم سر فرو
انداختند وتیر در ترکش در باختند واز مناظره همچون محیصے ومفرے نیافتند واین کلام نیز بالعنایت ابن بود
بس سهلست چون مناظره در زمیدان اهل سنت وکار ابولهب وابوجهل که بر حق صریح پشت پا زدند
وبیخ دین وانصاف را بر کنند لاعلاج ورود قدح جملات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو ودر اصل چنین
است که گرفتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق اکبر قدیم است ودر میان اسلام هر دو تا چیره روزی اما قلیلے
ازان یا چیزے زائد بر آن باشد باشد ولیکن ثوابهای غیر متناهی که بر کوشش صدیق مترتب یافته کجا عشر
تقلید اصحاب کهف را با آن مثوبات چه نسبت است که بار ها ازان در سه حرف مبین گردیده وحضرات ائمه بلا خفا
آن داد انصاف دادند که انکار فضیلتش نتوان کرد وایمعنے را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن وضرب شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند ونگذارند بالجمله
درینجا بحث میانه اطفال نبود بلکه میانه علی مرتضی وابوبکر صدیق بود که اهل نفاق ناچار شده حدیث کاذبه
از ائمه متاخرین می آرند غلط گفتم بلکه شخصے رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبد الله قمی آنرا باسامی
مقدسه شان ساخته وگفته که یکی از نواصب میگفت که چون حضرت میدانست که کار دین اسلام از ابوبکر
ترقی گیرد او را همراه خویش گرفت وعلی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام ودین نیست
بعد ازان از من پرسید که شما میگوئید ابوبکر وعمر اراده کشتن حضرت مصمم کردند ودر راه بر خطر وبهانه انداختند
تا ناقه شریف بر مدر است بگو ایمان ایشان بطیب خاطر بود یا بجبر واکراه متحیر شدم ونزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز کرد ابتدا فرمود شما اعتراضها بمن گردید اجازت میدهید که از شما چیزے بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هر چه خواسته فرمود آیا در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دیده که هر که بر من دروغ
گوید عمدا باید که جاے خود آماده کند در دوزخ همه گفتند بلی فرمود انهم روایت نموده اند که هر که گناهی
کند صغیر یا کبیر باز از دین خود گردانند و براصرار ازینجهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم ماند گفتند راست

و درست فرمود خبر دهید مرا از کسیکه بر گزینند کسی را خلیفه برای امت او را خلیفه رسول توان گفت
و از جانب خدا توان دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید تواند شد ظاهر شود
مکابرهٔ شما و اگر گویید هرگز نتواند شد ضرور افتاد در اعتقاد شما یعنی که ابوبکر خلیفهٔ حضرت نبود و نه بود از جانب
خدای عز و جل بلکه شما افترا کردید بر پیغمبر و دروغی شدید پس خبر دهید که دام سخن شما صادق ست که
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر خلیفهٔ حضرت ست بر دو قول متناقض صادق
نتواند شد و اگر یکی صادق ست البته دیگری کاذب ست پس از خدا بترسید و شفقت کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت احتراز نمایید بخدا قبول نخواهد کرد خدای عز و جل مگر از کسی که قول و
فعلش مطابق باشد و داخل نشود مگر در انچه یقین بر آن دارد که حق ست و ریب شک ست و
مصر بودن بر آن کفر ست بخدای عز و جل و صاحبش در دوزخ باشد و از ینهم خبر دهید مرا که اما جائز است
آنکه بخرد کسی بنده را که چون او را خرید او آقای شد و مشتری غلام او گفتند نتواند شد فرمود پس چگونه جائز شود
که اجماع کنید بر شخصی و خلیفه سازید او را و او خلیفه شود بر شما باید شما بر او حکم رانید باز او را خلیفه رسول گردانید
باز چون غیظ و غضب بر شما آید بر او و قتل کنید او را چنانچه کرده شد برای عثمان شخصی از ایشان خواب داد
سببش اینست که امام وکیلست از جانب مسلمین بشرطیکه خشنود شوند توثیقش میکنند و در وقت غیظ و
غضب او را معزول میگردانند با مون جوابش فرمود که مسلمین و شهرها و بندگان برای کیستند گفتند
برای خدا گفت پس او ولی ست خدا که وکیل کردند بندگان خود را بلا دخود را از غیر خود زیرا که باجماع
امت ثابت ست هر که احداث کند در ملک دیگری چیزی را پس ضامن خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد اگر کند گنهگار خواهد شد و تا وان خواهد داد و باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند هیچ کسی را خلیفه نکرد گفت این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس بر مردم واجب ست اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک فعلش ضلال و محال ست
که باشد خلاف هدی و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر الفعل نمود بر خلاف عمل حضرت
نکرده بود پس چرا عمر را خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش گمان دارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امر سه ثالث بر گزید پس بگویید کدام یک
صواب بود اگر درست گویید فعل حضرت را تخطیه ابوبکر لازم شد همچنین در بقیه قولها و نیز خبر دهید مرا از ین
دو که دام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود در بستن یا استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود از رسول خدا و نیز فعل او غیر وی پس هدایت چند هدایت شد پس کجا ست
گمراهی و ایضا خبر دهید بمن که کسی بجا آورد با ختیال اصحاب از وفات حضرت تا امروز اگر گویید نیها

پیش شما ضرور دانستید ضلالت سابرای همه بعد حضرت واگر گویند بلی تکذیب کردید امت را و باطل شد قول شما
الوجود الذی لا یدفع و نیز خبر دهید قول ایزد سبحانه که آسمانها و زمین از برای کیست بگوای سبحانه برای
خدا است هدا است یا دروغ گفتند عین صدق و صوابست گفت آیا نیست ماسوای خدا بر اسمی خدا
که محدث و مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت و گذشت یعنی برگزیدن خلیفه که فرض مکلفین
اطاعت او را و عمل بخلاف مجتنکم و هو مقتول اذا بی الاعتزال دیل براسی شماست افترا کنید بر خدا که
و بالش پیش آید شما را فردا چون رو بروی خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه افترا بسی
شما باشد عمداً حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقعر کند جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبله شد و دست بر داشت و گفت خدایا من حجت خواهی ایشانرا بجا آوردم اینست تقریر
امام المتکلمین رفضه قاتل حضرت امام رضا که این نواصب بی حیا خصوصاً قمی رئیس این قوم مورد
ملامت و لوم و دشمن اهلبیت رسول خدا که با فتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
افتخرا قصوری از و سر زده و هر گاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذه شاگردان این قمی
صدوق الکواذب خواهی دانست که برساخته و پرداخته مامون میروند و زینهار خجل نمیشوند و بسوی
مقر اصلی خویش میدوند که او دو امام معصوم را بزهر و شمشیر کشته اگرچه دیگری با عجاز و حراست آلهی از جمیع
برنداشته و تهمار لبته کام مجملاً و مفصلاً و باوجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الالاف الصلوات و التحیة
که فلانی فرزند مرا خواهد طلبید و آن غریب و مسکین را خواهد کشت نظر به تشیع و پیشتی او این نواصب
در حق او مختلف شدند فَتَخَرَّ فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ وَفِی کُلِّ بَیْدٍ یَتِیهُونَ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
اکنون جواب هذیانش مجملاً و مفصلاً گوش بکن و تعصب خود را دمی فراموش کن مخفی نماند که درین عبارات زیاده از
خبط مامون بظهور میرسد زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهی دید که بسا چیزها است که فعل و ترک
آن برابر میباشد و بسا اشیاست که گردنش بهتر است از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن برادرک
مصلحت و عدم آن موقوف است و هر گاه کتب حدیث و سیر ملاحظه کنی واضح تواند شد که حضرت در بعضی
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین تابعین را برای عهده قضا و افتا و تعلیم مسائل فرستاد
پس ایشان را نیز اختیاری حاصل است که هرچه مصلحت در آن بینند بر گزینند و بنیز خواهی یافت که بیشتر
امور را خود متکفل شد در زندگی و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلاً جمع و تالیف قرآن المجید که معجزه مستدام و اصل همه ادله شرعیه است و جمع کردنش بقدر نزولش
از مهمات بود و حضرت بر طور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت وَکَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا پس مصلحت در آن دانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و اتفاقاً
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالآخر معلوم شد که اصحاب را

بیراق خطبه وارد وصایا آنچه با خلیفه مطلوب بود فرمودند انحضرت نگرفت ع رموز مملکت و ملک خسروان
دانند تو چون عصمت باتفاق حاصل بود حتی که تا امروز از اهل تلونات کو خلاف آن در قلب خویش
داشته باشند بگو بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشت اگر میمون باحاطه جهالت غباری
چند بر دامنهاے اصحاب فشاند هرگز بر آنها نمیرسد بلکه قلبش نیز بے کلفت حاصلست که حضرت از روز
مبعث گاهے در رنگ مخالفان نیامده همیشه مثل مباحث توحید و معاد جاری ماند الا شده و ذاکه
آدمی بیماری و عوائق دیگر هم دارد و جناب امیر در تقلید اصحاب کهف در قیم چه اندیشید کما فی الاصول
و در حالات متوسطه نوبت بکجا رسیده در قرب غدیر با بعضے رنجیدگے هم رسید پس حضرت بخاطر دارے
جناب امیر کوشیده در اظهار وجوب محبتش کوشش بلیغ تقدیم رسانید لیکن مفاسد نصب نصب اللعین
گردانید حتی استعفا از رسالت نمود و رب العالمین براے رزانت رای پیغمبرے و استحکام خلافت
شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا فارغ خطی ملکل گرفتند بعد از آنکه شاه مردان بر زمین افتاد و ماتم برپا
شد و همان امر مستقر ماند آنچه سرور عالم اندیشیده بود تا بیست و پنج سال در خلا و ملا با طاعت خلفا ماند
و بعد شهادت ذی النورین فعلیت خلافت را بر بیعت اهل بدر معلق نمود اگر نهج البلاغت را ببینے
از مقامات طریق اهلسنت خواهی یافت و در سفرهای جناب امیر بر ثبوت ستانی این مدعین لاچنان
در خاطر راسخ گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسپارند و بالآخر تحکیم رو داد و از خاطر میمون محو شد
که زمین و آسمان ها در ملک خداست تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
را تقویت بخشید و حسن مجتبی صلح برگزید و حضرت شهید کربلا لا و جرالنفی بر زبان آورد و هر چند از جد امجد کشش
حکم عجلت میرسید رخت سفر بسوے بلاد دیگر بر بست باز اختلاف اهلبیت تا حجر اسود مرفوع شد و مناظر
زید شهید با امام باقر انجا امید آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافیات اصحاب را در استخلاف و عدم آن
بار بار آورده غم ما خورد و خلق خود بدر ید با یستی او را عاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره مطاعن
شیخین معظمین بر گشودن که هرچه کردند در وقت خود ها عین مصلحت بود که اصحاب آن را تدابیر و سیر ایشان
را پسندیده بود با این زبان درازیها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه برپا بند که اینقدر
بالاتفاق میانه ما و مجتهدین مسلم است که المجتهد یخطی و یصیب و خطای او هم خالے از اجر نیست کتاسکه
اجتهاد بر آنها حرام باشد براے شان غور و فکر باید کرد ان که عصمت بعد از چنین اختلافات و تناقضها
کجا باشد مانند قصر لرزل الدین والارکان بالیقین پس در ماده فضائل ما بین هما مین اگر تقریر را قلب کنے
یقین ست که اگر ماده حیا اندکے هم داشته باشند پیروان او در مذهب نتوانند سر بر داشتن پس مطابق
تقریرش توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بیشمار ست پس با اینهمه البته از سه حال خالی نیست
یا همه حق ست یا همه باطل یا بعضے از ان حق ست و بعضے باطل اگر همه حق ست باید که همه باطل بود زیرا که بعضش ناقض بعض است

و اگر ہمہ باطل بود بطلان دین و اندراس شریعت ضرور افتد و چون این ہر دو باطلست شق سوم
عیان میشود که برخی حق و برخی باطل پس البته دلیلی باید که معین گرداند که از انها حق چیست تا اعتقاد
بنفی خلاف آن بحصول انجامد و روایتیکه در مناظره با امامت آن دو بزرگ توان آورد اینست که ہر دو امام
اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و مقصود اقتدای ہر دو جناب است یعنی تمامی امت را باید اقتدای
ایشان کردن که ہر چند ظاہرش خبر باشد مگر مقصود امر باقتدای ایشان است تا ہدی و رشد ایشان
را دریابند پس گفته میشود که معاذ الله انچه ذکر کردی باطل است اولا ان فی انفسها بیانش آنکه حضرت
احکم الحکماء بود و اصدق الصادقین چگونه عقل تجویز کند که حضرت امر فرماید بمحال و امت را برانگیزد به
تدین باموری متناقضه و سببش آنکه این دو برادر خالی نبودند از آنکه متفق بودند از ہر جہت تا متخلف برا اول
باید که واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و اینمحالست که دو کس از ہر جہت یکی باشند و اگر مختلف بودند
پس اقتدا ہر دو چگونه جایز باشد و این تکلیف شد بالایطاق زیرا که اقتدا بیکی خلاف دیگری است دلیل
بر اختلاف شان انیست که حسن مجتبی وقتیکه دولت لشکر متقابل شدند با معاویه که از کفار حربی بود نیز در
صلح اختیار فرمود و تن بخلع در داد و جناب شهید کربلا قسم شرعی خورد که اگر بینی دشمنان ناپاک مرا
پاک می برید بهتر بود از ینفعل که برآورم بجا آوردند و این در حقیقت ابعد چند سی خنجر بگلوی من اند نست
الی غیر ذلک من الوجوه الموجبه للاختلاف و قس علی هذا اقتدای جناب امیر و اتباع حضرت زهرا ع
و آل دیگران که حالات شان مجملا مذکور شد از حضرات ائمه و کسانیکه در حکم شان هستند و حضرت رسالت
بر شهادت شان افتخار فرموده و بر بیکسی شان بر روایت اہل قساوت گریسته و بر محبت و ولای شان
زلیسته بعماء این تمهید و تنبیه طلبه علوم برانمعنی که ہر گاه او نفی امعانی نماید بالیقین رساله مشتق را
که از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده و برای قوت روحانی خویش تا قیامت یادگار گذاشته
از آغاز تا انجام بهمین عنوان قلب تواند کرد و اگر اشتیاق جواب ہر قول قولش میخواهی آنهم بعنایت
ایزدی ممکن الحصول است فی الله خبر دهید مرا که خود کسی را برای امامت بر دارند و گویند که او خلیفه
رسول الله است جوابش آنکه در کتب فریقین انمضمون در احادیث وارد است که ہر گاه بیعت کرده شد
با یکی و دیگری مدعی امامت شد فاقتلوه کائنا من کان و این احادیث را مجتهد الزمانی در ین کتاب
آورده بگمان آنکه مخصوص و محصور اند در احادیث سنیان حالانکه مثل جاهای دیگر ندانسته که تصفح
او قاصر و تتبع او ناتمام است آری فرق همانست که بار بار گفته شد یعنی ذو الوجهین و مطابقت قلب
و زبان در مقام حیرت انیست که مامون احادیث حضرت یاد داشته نه انچه از جناب امیر م جا بجا با ستفاضه
رسیده که مشوره خلافت نیست مگر برای عظما ہر گاه بر مردی گرد ایند امام میشود و مرضی الهی میگردد و در این بحث
و در ین خره بانواع تقریرات لل است که هفوات امامیه و رتادیلاتش بجوی نمی ارزد و ازان معلوم مشو

که کلام مرتضوی اقتباس احادیث نبویست صلی الله علیه و آله و سلم پس چنانچه او خلیفه شود و قتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت و اجماع شان که سر از فرمان بتابد پس حیرت ماسون میباید که بیغمبر اید
رنیه اگه متحیر بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و درینجا با وصف خلافتش از حضرت وجواز
قتال با شخصی مذکور انیم به ثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین شرعیه
دو بالا گردید و فائده عدم نص که از افادات کتب شیعه مثل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب نمود و ابوبکر صدیق این کجا رتبه داشت
که هر که عصیانش ورزد بجهنم رود و آنچه از وجوه ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد از وی او را درین
باب دخلی و شرکتی باشد که مید انست که میزان باقی نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
بجا داشت که امیر المومنین ع بعد از وی دیدنش متحیر شد و میفرمود که از کسی نتواند شد چنانچه تتمه از ان درین خیره
هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف است آنچه بران متفرع شود ضرورا بست
که انهم مختلف باشد بلکه اگر تخلف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
جا بجا مذکور شد ظاهرست که درباره تامیر اصحاب گاهی حضرت نص فرمود و گاهی باختیار اصحاب
خود گذاشت و روزی که لشکر بجنگ موته فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حالانکه حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر ع که از نور واحد بودند دران لشکر موجود و بعد از ترتیب تامیر که فلانی بعد فلانی
باشد اختیار داد که هر که را اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و باطاعت او بکوشند و همچنان
بوقوع پیوست پس آنچه شیخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف افتاد
در امور یکه مرکز دائره امامت ست از جهاد و انتظام بلاد ورنه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و برای
ماسون خصوصاً نقد ایمان باقی نماند و درین مقام اهلسنت را باید سوال نمودن که جناب امام حسین ع
بعد از صلح امام حسن ع لو خیرا لنفی الخ چرا فرمود و راضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود دانست
که شرح آن از کتب شیعه خیلی طویل و عریض ست حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و نثر را
در آن مرتب گردانیده باز بی انصافی شیعه در میزان عقل سنجیده شود که شیخین را قاتل امام حسین ع
قرار دادند و از سبب قرب دست بر داشته اند و درینجا هم ظلم و عدوان و نفاق شان بدستور قدیم
عیان ست فکیف که چون عوالی را بر کتابی مدح امام حسن ع درباره صلح مذکور بنص حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خواهی یافت پس رسالت بگو که اعتراض حضرت امام حسین ع بکجا کشید
و هنوز عصمت اما مین همام برزبان شیعه برجای خود ست و اگر ابن قتر را درباره ارکان اربعه بخصوص
ائمه کما شهد الکلینی باز کنی چنانچه گذشت هر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیچاره
ماسون باوصف احاطه جهل و نادانی در جوش و خروش ست و صدوق الکواذب بر تحریر و تقریرش

بنا بر شدت رفض مثل ابن طاوس حمی رقص **قوله** و نیز خبر دهید الخ ما را نیز باید خبر دادن
که صلح حسن مجتبی علیه السلام صواب بود یا تشنیع حضرت شهید کربلا و در کتب شیعه بتقریب رعایت ادب فیما بین
هر دو برادر مذکور است که روزی میانه امامین همامین نخشتی بوقوع آمد من بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هر که در اصلاح آغاز نماید اول در بهشت
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در بهشت سبقت کنم امام حسن شنیدند و نزد امام حسین
برای اصلاح قدم رنجه فرمودند لیکن باتفاق شیعه بر آنست که ما سبق **قوله** خبر دهید که کدام یک افضل بود ترک اخذ فدک
که فعل شریف بود یا بجا آوردنش الخ شما را ابتدا اعلام فرمودن که ترک جدل و جدال و قیل و قال
در فدک افضل بود که از امیر المومنین صدور یافت حتی که معیت جناب بضعه پاک بگذاشت
و گوشه برگزیده و در خلافت رعایت آن فرمود و امامیه تا امروز نزد عقلا در آن دست پا گم کرده اند
تا غایة السعی در بجا آوردنش که جناب سیده رضی الله عنها باهتمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و برای
خطبه طویل و عریض که در بحار الانوار و دیگر اسفار بیان کرده اند و در حل لغاتش سعی بسیار
بتقدیم رسانیده اند بر منبر برآمده با وصف نوشتن فارغطی آنهمه مجادلات را برگزیده و قت ارضاء
فرموده مخالفت وصی مطلق اختیار نموده این امر را پایه چنان وثیقه در دعوی توان گفت
یا لفظ حسبنا و حسبکم کتاب الله را که ایمان بدان بکار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
میباشد با طور نسوان چه جای اراده فوج کشی و مصار عتها و میدان داریها که هر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعتبروا یا اولی الابصار فا یقول فی الک الحمار ثم بالتکرار دانیم بر ذمه میمون مقلدین صدوق
ایشان ماند که بیان فرمایند که این امور را جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها احداث فرمود یا عائشه صدیقه رضی الله عنها مجتهده
که بوده مقلد کدام و این تقریرات مرجومه است ورنه از کتب شیعه عیانست که در زمانه
یا ستا نے دختر حضرت شعیب علیه السلام که زوجه مطهره حضرت موسی بود خروج را بر وصی آنجناب ایجاد کرد
کما لا یخفی علی من طالع البحار وغیره من الاسفار **قوله** خبر دهید که چون ترک استخلاف
از حضرت هدایت باشد گردنش از دیگری هم هدایت بود پس هدایت ضد هدایت شد ضلالت
را هیچ نشانے نماند و آن خلاف اخبار قرآنیست یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ اِلٰی
صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَمَا یُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفَاسِقِیْنَ الی آخر الآیات ما میگوئیم انزواے جناب
امیر المومنین علیه السلام آنگاه مثل جنین علی ما فی البحار و حق الیقین هدایت بود و همچنین کلمات تشنیع
در حق امیر المومنین علیه السلام بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز هدایت است سر در اجاد بود عمو یا خصوصا
برای مومنین پاک اعتقاد اکنون ضلالت را نشانے جز جابلقا و جزیره خضرا کجا باشد که ممالک
محروسه و مقبوضه غایب الدار الحاضر فی الامصار است و زبان ساکنین آن هفتاد هزار میرسد و کسے

اشتراک الفاظ را در آن ناصح اثری نمی بینید کما فی الکافی و چرا چنین نباشد که او هنوز بیاض عثمانی
را در آن تلاوت می فرماید و نامه آسمانی و کتاب جاودانی یعنی نسخه اهلبیت رسول ربانی
را می کشاید و خوشه از آن نمی چینید استغفر الله عما یفترون بالجمله اگر کار یکی را درین اشتباه صواب
دانند خطای دیگری و بنالش نینگارید و اگر هر دو را صواب گویید مکابره صریح است که میمون
خود بر زبان می آرد و در ساحت آیین مکابره بدایه دلیلی در کار نیست خصوصاً بعد از اجازت
تا میر یعنی حدیث نبوی ان لو مر ما امر شاه مرتضوی اعنی خان اجتهادتم لعدنا بهم علی بیعت السید
فی السقیفه و قطع التشاجر و اسقاط الاذراء لاختصیه و الاتفاق الرخصه علی نقل صاحب هذا الکتاب
فی تالیفاته مثل علل الشرایع المنیفه الی الامیر الکبیر ما ادعی امامیة ما ناظرهم و لو جاءهما البطل التی نسبه
فی الوثیقه التیر بعیه کبتها الامیر و بقیة آل الحسن من ذریته الحالیه النظیفه حین نزل الکتاب بتقویم الامر علی
من بعث الی الجن و البشر **قوله** ع خبر دهید از قول و تعالی قل لمن ما فی السموات و الارض
قل لله صادق است یا کاذب مخاطبین گفتند در صدق آن هیچ شبهه نیست فرمود که پس در بطلان
مذهب شما انتظاری نماند که برگزیدن خلیفه در اختیار بندگان نیست و فرض گردانیدن طاعت او را
و قتل کردن چون از عزلت انکار نماید و لیکن حضرات ائمه آنچه درین باب فرموده اند و شیعه در روافی
و کافی ضبط کرده اند در خرافات میمون جواب کافی و دوای شافی که امر منصب مشترک است
میانه شما و مخالفین و لیکن آنها اطاعت و انقیاد بجا آورده اند و شیعه رو برتافتند کدام پس آوردن غرور
و بنا حرف قول ترا التصدیق کنیم یا حضرات ائمه را و برین قدر هم موقوف نیست قدر که غور کنی غفلت تر بیشتر
بیشه مدعین مزید و لا از قرآن مجید ظاهر میشود و حق تعالی در باره اشتراک امر فرمود که فابعثوا حکما
من اهله و حکما من اهلها و مفسرین همه که بر جاهایات ای تفسیر آیات می نویسند گفته که هر چه ایشان گویند باید
عمل بر آن کردن قصه علی بناء بر الذین اند راست بگو که آنانکه حضرات امیر را برانگیختند بر جهاد و در
هر بار جانب تخلف دادند از شیعه بودند یا از اهل خلافت و اگر به مذهب داشتند که بعد واقعه کربلا سینه کوبی
آغاز کردند و اهلبیت گفتند اکنون بگوئید که خبر شما مارا که گفته و بدین ذلت رسانیده و از رفاقت زید
شهید فرزند حضرت زین العابدین که باره و حضرتش آنگاه از احادیث سیفیه برگذشته که اعراض زید
و ملقب بروافض که از شنیدن لفظ کفر قدرهای شنیعه شنیعه شکسته کما فی مجمع البحرین کدام قوم گردیده و ای
مقلدین صدوق رئیس المتکلمین میمون قسم میدهم که آن سطر و که امام رضا از مذموم خوانده و فتنه
الطاعه گفته و او را بر هر بلاهای کشته بر جمهور امامیه جز این شقی دیگر که بوده و حاشا که اصحاب کبار که
بیعت ذی النورین کرده اند و او را به اریکه خلافت نشانده اند کسی از آنها او را کشته باشد و بیان کنید که طلحه
و زبیر و غیرهما از حواریین و اصحاب سید النبیین بودند یا نه که قتل قاتلین ذی النورین را طلب می کردند

ومائید مع عین قصاص می نمودند اگر از یاد شما نسیا منسیا شده باشد ٭ و حکایت مختصر از شیبه
مجتهد باید شنید س ازان پس کنانه بناحی رسید٭ که بودش عمودی بکف از حدید٭ روان گرز را
برسر پیشوا٭ که از صدمه او درآمد ز جا٭ شقارن بآن تیغ الماس فام٭ برفرق دیگری مرد حمران بنام٭
پس آن لاشه را جمله کینه ور٭ گرفتند از چار سو در میان٭ بضرب دم خنجر و تیغ تیز٭ نمودند اندام او ریز
ریز٭ و **ایضاً** صدها حدیث در کتب معتبره قوم بدان ناطق ست که ائمه هدی فرمودند که مراد از
قتل انبیاء در کتاب الله این نیست که بدست خود کشتند بلکه اسرار شان را افشا کردند و سبب
قتل شد شما بر دینی هستید که هر که آن را افشا کند خدا او را ذلیل گرداند و هر که اظهار نماید بار القتل
عمداً می کشند نه بقتل خطا که چنانچه کلینی در کافی و بحار و شروح احادیث پر ظاهر ست عجب دارم از گروه
بے شرم و حیا که این مذهب را از مشرق تا به مغرب رسانیدند و اصول خود را ندیدند که موجب وبال دنیوی
و اخروی برایشان بسبب قتل ائمه هدی گشته ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ و اگر در تقریر لزوم کفر قوم
بر کشاییم که پهلو بالزام شاید بلکه از آنهم ترقی نماید خواهی گفت س مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم٭ مثلا در کتب طائفه رافضه فخار شان در افضلیت جناب
امیر المومنین بار بار دیدی که حضرت فرمودند یا علی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی
تنزیله حالانکه این حدیث چنانچه دلیل افضلیت جهاد حضرت ست حکم میکند بافضلیت جهاد خلفای
متقدمین نیز زیرا که جهاد شان هم بر تنزیل قرآن مجید بود فکیف بعد الجمع و الترتیب و اگر گویند که جناب امیر
که نیت دو جهاد کرد و اجتماع بهتر ست از انفراد و سببش آنکه هزار جا از نصوص ائمه دانستیم که فلان
آیت چنان نازل شده جامعین چنین تصرفات کردند چنانچه از تفسیر قمی و کتب اصول مثل کافی
نتائج داده واضح ست و چند آیت درین نوع معدود ست مثل از کی ... و مستخف بالليل
وسارب بالنهار وعليه و على رسوله الى غير ذلك مما لا نهاية له پس انقیاس هرچند نظری باشد و لیکن
بدین اصول بدیهی گشته پس جهاد جناب مرتضوی به هیئت مذکوره دو جهاد شد هم بزبان اهل حل و عقد
با اهل مبین و در حصول افضلیت سهو نماند گوییم درین تقریر قطع نظر از آنکه غلطهای صریحه لازم می آید
نیز آنکه بایستی هر دو را ذکر فرمودن کار بلغا چنین نیست که مقتضای حال اتباع ذو خیر باشد و بیکی اکتفا
ورزند و آنهم ادنی جهاد حضرت مفضول شد و سوم فرقه تا سهون بار بار سیکا دیدی آنچه از ان وانهم
که هر کسی که فعل احدی را افضل گوید از کار حضرت او کافر ست و هو المطلوب هر گاه در آیت تسمیه اهلبیت یعنی ائمه
بنی از کے من الیتلم که در معانی هم تحریف مذکور شده نظر کنی خالی از فائده نیست که افضلیت ایشان
بر ائمه قریش به ثبوت رسید و تقریر که شیخ حلی امام اعظم ثالث متبعین خطوات شیطانی در حدیث مهرے
از احادیث شهیره واثنی یعنی من فضلنی الی آخر التقریر نموده باطل گشت و جرم مفضل لازم نگشت

و نیز لزوم کفر قوم که سخن در آن بود بوجه دیگر ست که جمیع مفسرین اهل حق هر جا که راه اعتراض ملاحده
و زنادقه بسوی کتاب الله می یابند جوابش عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و بیخ آن میکنند و در ضمن آیه
مفسدین فی الارض را بند مے فرمایند بخلاف مفسرین رفضه که اعتراضات ائمه نقل می نمایند یعنی
ائمه هدا التغلیط محاورات قرآنی میکنند و آنرا معطل و مهمل میگزارند چنانچه در آیت سابقه که لفظ
لیل و نهار در آن واقع ست و قس علی هذا و البته این شان کفار ست نه اهل اسلام و ایمان پس
اهل افترا یقیناً کافر باشند الی آخره اما چه جاے آنکه قول تحریف قرآن مجید موجب کفر ست قطعاً بازم زیدی حیرت
اینست که میمون باوجود اختیار مذهب تشیع آیه کریمه قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ را برای ابطال
اختیار دلیل مے آرد و مذهب جبر اختیار میکند و مجتهدین از مذهب انکار شدید دارند و صاحب صوارم
پیر دهقانی خیلی متحیر میشود از ینمعنی که کسی شیعه مذهب دارد و چنین گوید و چنین داند و اگر این آیت
دلالت کند بر انچه میمون گفت اختیار بندگان در ایجاد افعال کجا باقی ماند عموماً الغرض هفوات و
لاف و گزاف میمونی را نهایتی نیست و همت مردم قاصر ست از استیعاب آن بدایتاً
پس باید که بر دعاے حضرت ابراهیم علیه السلام قصر کنم و بر تلاوت آیت قرآنی اکتفا ورزم رَبِّ
اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ و از آنجمله بحث تصوف که وعده ذکرش در خاتمه بر زبانم رفت لیکن چون مقامے
مناسب تر در مقاله عاشره پدید آمد که کتاب بر آن مختوم ست گرد انتظار خاتمه نگردیدم و هرچه
فراهم بود در ذهن پاره پاره های قرطاس دریغ نکردم و از انجمله وعده بحث روایت خاتماً غادر ا الخ که عدم
بیانش بعجلت هرچه تمام بر زبانم رفته بود اکنون تفصیل معذرتش نزد عقلا چنین ست که رساله
مختصری متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور الله مرقده در سفر اول دهلی دیده بودم
و نقلش برداشتم تا مدتی بخیالم ماند که اگر فرصتی یابم شرح آن به بسط و تفصیلش نویسم و آنچه در کتب
شیعه از اولین و آخرین درین نزاع بکتب معتبره محقق ست بیان کنم تا بدانی که اصول و فروع شان
همه سوختنی ست و بجوی دوانه خروانی اند و ختنی و خاکستر اینطعن اصل مذهب رفضه را بر می اندازد و وجه همه
عبد الله بن سبا یهودی برابر میسازد و اتفاقاً بعد از زمانی قبل ازین وعده رساله دیگر مبسوط و
مفصل از نظرم گذشت که جناب موصوف داد تبحر و تکلم دران داده و حاجت تقریری و تحریری
باقی نگذاشته و چنان پندارم که گمتوری یارای قیل و قالے بعد ازان نیافته و تیر و ترکش هر دو را
بمیدان مذکور در باخته و سکوت تام ورزیده بار که بحث و اعتراض نگردیده چنانچه شهادت
سکوت او از حضرت حیدریه سمت وضوح دارد پس اکنون ذکر آن ابحاث معذور گشتم من شاء
التفصیل فلابد ان یرجع الیهما با اینهمه اگر حقیقت آن از من پرسے اینست که از مشاهیر کتب رفضه

مضمون آن هر سه لفظ بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشهادت حضرت سیدهٔ نساء عالمین از کتب رفضه بدین وقت تالیف رسالهٔ قدیمه چنان بر آوردم که اصل حاجت را مثل رگ جان رفضه منقطع گردانید بلکه بطریق اعلی زیرا که کلمات طیبات بضعه پاک بشهادت معلوم یقینی ببراهین عقلیه و نقلیه بر اصول موضوع شیعه قطعاً منطبق و البته از جناب امیر المومنین صادر شده و ریبی و شکی در آن نمانده چنانچه بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس اولویت ازین جهت حاصل است که در حدیث ثالثاً غادر گاه صدور این امور بخیال و گمان است عند المحققین و درین جا آن صدور از جناب معصومه بر سبیل یقین و اگر کتب رافضه مثل احتجاج و شرح آن بهم رسد چه گویم که درین نزاع خاص چه خواهی دید انچه بوقوع آمد میانه حضرت امیر ع و عباس ع که آثار قویه اش ظاهر شد از جوارح و قایع باب خیبر نسبت بعم حضرت پیغمبر که منافقین امت بجنگ زرگری بلکه سحر سامری میگویانند و اگر بعینی البته بگویم انه من الاراء السخیفه فی جواب الاشکالات العویصه و الزام حضرت عباس ع بانتظام این قیاس است یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس که تو گمان میکنی چون او تقسیم در تولیت فدک مثل ما جائز نمی شمارد باید که تو ابو بکر صدیق را هم چنان پنداری و اللازم باطل فالملزوم مثله و بطلان لازم ظاهر است که تا را امام سید المطلب خالد بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر ماخوذ است از کلمات جماعهٔ رفضه در ذیل بعض احادیث متعدده کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس ع پیچ یکی ازین امور جوابی نتوانست داد و معتقد حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه بالمیراث و از حضرت مرتضوی نیز اگر دست خود دراز کرده فرمود در اثنای غسل شریف که بیعت از من بگیر تا مردم بگویند که عم پیغمبر بیعت کرد پس نتوانند کسی خلاف ورزیدن بسبب تقدیم بیعت بجا بایکه درین غسل واقع شد و مستلزم کمال عجلت گردید و رفضه بر فعل شیخین میخندیدند که چگونه به سقیفه دویدند حالانکه در انجا بیعت غیر قریش قرار سیده بود که مخالف احادیث الائمة من قریش و کلهم من قریش بود و جناب امیر علیه السلام عالم ما کان و ما یکون بر اصول اهل جنون انیم مذهب سنت که از مدتهای دراز این کنگاش شهادت دو باز میانه ایشان میرود که منتهای بتقاضای شان اخراج اهل بیت ازین دایره است و صحیفه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرمود ای عم کسی هست که طالب آن گردد و جواب داد که عنقریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق ر ض بگوش آمد و کمال ندامت محیط گشت کما سبق انیم از مقالات بوضوح می انجامد که حضرت عباس ع نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذهب اهل سنت معتقد نبوده مید السنت که از علما اگر کسی

بیعت کند کافی تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و حصر امامت در معجزات و نصوص
هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بروایتهم عن المحدثین کما سبق
عند الناظرین من المناظرین و رنه می فرمود ای عمر مگر نفس غلیرے از یاد رفت که چنین عجلت
روا داری و درین مصیبت جان کاه این امور را یاد می فرمائی و بعد از صدور چنین عجلتها
و عدم نکیر از حضرت امیر اگر شیعه واقعه را مطابق نفس الامر یاد دارند شیخین در حقیقت معذور
بلکه ماجور اند و رفضه در بیان آن که دست سخن و کلمات مستهجن در حق رؤسای مهاجرین
و انصار ممدوحین حضرت آفریدگار دراز می کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود
انشاء الله تعالی القصه وعده فقیر در امر موعود قبل از دیدن رساله موصوف بود بعنوان خاص
و اهتمام بعجلت تمام بر یاد خود بود اگر این امر پیش نیامدی مید الستی که ارکان مذهب رفضه را در خصوص
تیغ تیز لرزل می گردانیدم و طنابهای خیم ایشان می گسستیم کما قیل شعر لیس مع هذا التقدیر بهره عادت عرب است
دورین صورت هم استدلال رفضه صورت نمی بندد و حضرت عباس از زمان روز بید خل شد
و حضرت مرتضی به شناخت ان و فرمان بازگشت از انجمله آنکه در تالیف این فقیر نیز در زمانه
نصیر الدین حیدر پیش آمد یعنی دنا هر کدام بملحوظ گشت چنانچه یازده کتاب صغیر و کبیر
از صولة حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه و منتهی ازالة
اثبات الخلافه بصاحب ثمرة الخلافه و نقض الرماح فی کبد النباح و کاشفة الثمام عن تلمیع
المجتهد القمقام و دو رساله هندیه بکر و اهیه حاطمه و رساله المکاتیب که در کانپور وقت هجرت اتفاق افتاد
حالیا که خوف و ترس مذکور باقی نماند وعده می کنم که اگر علمای شیعه از تیز زبانی باز آیند
و مراعات آداب نمایند بر خلاف زمان سابق يَبْتَغُوْنَ اِلٰی ذِی الْعَرْشِ سَبِیْلًا قطعاً
و یقیناً ازین طرف رعایتش بعمل خواهد آمد و بنده هر بار درین خصوص عرض کرده بودم
لیکن نزد مجتهدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکی آنکه چون سلامت ردی
در میان آمد یعنی انچه حضرات ائمه قرار دادند که تا ظهور مهدی بی رنج و گزند باید بود
و هر که این مذهب را اظهار کند خدای تعالی او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس
نوبت بدان نخواهد انجامید که مهدی و دین عجل الله قیامه شمشیر بر شیعه کشد و بقتل
و اخراج شان حکم در دهد کما فی کتاب المختار وغیره و از ان جمله آنکه تا مدت ها
جستجوی این کتاب نمودند تا مقالات و اوراق پریشان بهم رسید پس هر جا پیوند
اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیمه مفقوده
بار خود نوشتم و چه گویم که از جهت تنهایی و فقدان کاتبین و مصححین چه گذشت گفتنی نیست

نہ جوانے ماند کہ کار ذرہ کس بلکہ زیادہ تنہائے کردم و اگر بیایش نمایم خیر و اقعین اسرا کسے تصدیق نہ کند بحمد اللہ کہ این ذخیرہ موجود چنان مطابق شد کہ اگر ازان
بزرگان کہ کتاب را درین شہر یا شہر دہلی دیدند و اسباب تنوع عبارات مے پرسیدند و
ذکر مباحث آن مے نمودند مثل مولوی امیر حسن سہسوانی و دیگران از اہل ولایت افغانے
خواہند گفت کہ اعادۂ معدوم عیان شد و اقل مراتب آنکہ بلفظ کانہ ہو گویند و اتباع کتاب
مستطاب بجویند و امید انیست کہ از تکرار امور بے دماغ نہ شمریند کہ پسر نابالغ را در
مکتب نشانیدہ ام و بکمند بسم اللہ ہمقرین گردانیدہ ام الحمد للہ تعالی اولاً و آخراً
و ظاہراً و باطناً کہ بہ عنایت ایزدی عنقریب کتاب نقض الرماح فی کبد النباح مطبوع
مے شود کہ شیعہ آن را مستغرب مے شمردند کہ اصلے ندارد و مؤلف براے تخویف ما این
نوع اسامے بر زبان مے آرد و حال قوت قدسیہ مجتہد الزمانے زیادہ تر بشہرت مے رسد
و طشت از بام مے افتد و ازان جملہ کہ موجب مزید بصیرت طلبۂ علوم دینیے مثل
بعض امور سابقہ باشد آنکہ رفضہ امام را العیر[illegible] بریں رسانیدند کما عرفت لیلاً
و النہار آبا ز گویند کہ مبلغ نمے باشد چنانچہ از تصریحات امام المتکلمین شیعہ تقصیرات
صدوق امامیہ پیے بردے حالانکہ خداوند تعالی شانہ بہ تصریح و نص تمام او را
مبلغ قرار دادہ و دلیلش اداے قرائت سورۂ برائت ست بر اہل مکہ و نیز
در اصول ثابت ست زمانے حضرات ائمہ خصوصاً جناب امیر کبیر علیہ السلام
کہ امام مبلغ ست از طرف حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم الی غیر ذلک من الروایات
بہر حال در مناظرہ شنیان ناگزیر ست چیزے گفتن نفی باشد یا اثبات از مفوات
ازان جملہ آنکہ در بعضے از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولۂ حیدریہ و جمیع
حواشی طعن الرماح ولیکن ہم تکملہ تفسیر عزیزے پیش آمد تا آنکہ بشمول رأفت و عنایت
ایزد عزّ در شہر دہلی در بروے خلایق بستم و در بست و ہفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمۂ شہر رمضان تا آخر سورۂ تحریم وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ باتمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنہا و بدیار غربت گردیدم و سامانے نیافتم و ازین است
کہ در بعضے از جاہا راہ تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مر ایشان صحت زدہ است
نباید پنداشت کما لا یخفے و قصہ تفسیر کہ چگونہ با وصف شغل کتب کثیرہ کلامیہ پیش آمد
و چرا ازان دیار باز گردیدم کہ در آنجا شروع کردم و بدہلی اقامت گزیدم و بہ اتمام
رسانیدم بس طویل ست در اعذار یا خاتمۂ کتابے یاد کنم ان شاء اللہ تعالی

وبعنایت وتائید سبحانی در انجاح این مهم بکوشم اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی بِالْقُرْاٰنِ وَاجْعَلْهُ لِی اِمَامًا وَنُوْرًا وَهُدًی
وَرَحْمَةً اَللّٰهُمَّ ذَکِّرْنِی مِنْهُ مَا نَسِیْتُ وَعَلِّمْنِی مِنْهُ مَا جَهِلْتُ وَاجْعَلْهُ حُجَّةً لِی یَا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ
وَالصَّلٰوةُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ

خاتمة الطبع

تقریظ منظم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین تصنیف منیف مشتمل بر ماده تاریخ
جکیده خامهٔ بلاغت ختامه فاضل لوذعی کامل المعی المتکلم بکل لسان المفهم بانواع البیان المشهور فی الاعلام بسمة الکتمان مستور بر او الانام
حسیمه فالظاهر اغنی من التصریح لان الکنایة ابلغ من التصریح لازال بافاده والی المستفیدین منه دعاء

وهو هذا

شیخ حیدر علی عالیجاه	فخر اقران و مفخر اشباه	آفتاب فضائل تحقیق	ماهتاب جلائل تدقیق
شارح مشکلات منقولات	جارح معضلات معقولات	در کلامش بود ید طولی	همچو رازی بطبقهٔ اولی
متکلم بپیش او مسکوت	متوهم ز کیش او مبهوت	کمر حق بدوش بستهٔ او	جگر دین فروش خستهٔ او
غالبا یا مجوس این امت	همه تن صرف دارد او همت	در تصانیف خود بزور قلم	گردن رفض را نمود قلم
زاهما این ازالة الغین است	کور دین را بصارة العین است	کلماتش هدایت آگین است	رهنمای حیران بدین است
در منه حرفش دلیل الزامی است	مسکت قبلهٔ کعبه نامی است	دوستان را بهست دستاویز	دشمنان را شکست گاه ستیز
رفت بدگو سیکه در مطلب	شد همان راه به خودش مقلوب	واه واه زکی بلند اینجاست	آه آه غبی چند اینجاست
ایها القوم ان قبلتکم	نسخت هذه ثمن انهم	گشت چون قبلهٔ شما منسوخ	پس شما را اگر چه هست رسوخ
کیست اینجا که خامه بردارد	حرف تردید بر زبان آرد	سید و شیخ و خان و قوم مغول	تحتش را نموده اند قبول
حجت این کتاب معقول است	منطبق بر نصوص منقول است	حجت این کتاب تا بتمام	هست مسلوک سنت الزام
این کتابیست رد هر مرتاب	لاجواب است لاجواب کتاب	این کتاب است لایق توصیف	آفرین بر مصنف و تصنیف
ایها البلهی السلام علیک	انما الفوز والفلاح لدیک	مدعی ترا بکیت خودشش	باد کالاش بدرش بدش
آن زبون البس است این بهیخ	که بود رد رافضی تاریخ سنه ۱۲۹۵ھ	یا الهی بجاه پیغمبر	یا الهی براه پیغمبر
بطفیل ایمهٔ الحیاب	بطفیل اجلهٔ اصحاب	در جهان یابد این کتاب شیوع	در زمان باشد از تلف ممنوع
اهل دین را معین دین باشد	اهل کین را مهین کین باشد	دوستان بهره ور از ان باشند	دشمنان چشم تر از ان باشند
هر که مداح این کتاب بود	بهمه کام کامیاب بود	هر که مداح این بود بجهان	نبود در جهان قرین امان
	حرف برامید عای خوش انجام	ختم شد والسلام والاکرام	

الحمد لله والمنة که بتاریخ هفتم ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۹۵ هجری شریف تکملهٔ کتاب ازالة الغین عن بصارة العین
باثبات شهادت ریحان رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم اعنی امام حسین رضی الله عنه که از مجر طبع جناب رئیس المتکلمین

قدوۂ مناظرین صفوۂ مفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبہات الغاوین حافظ کلام رب العالمین حاجی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و سامرہ مولانا مولوی حیدر علی صاحب فیض آبادی لازالت شموس ارشادہ طالعۃ علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین قطرہ ایست و از گلشن ذہن او گلی و ثمرہ کہ بلا واسطہ فیض صحبت علامۂ دہلوی حضرت حجت بریہ صاحب تحفۂ اثنا عشریہ نور اللہ مرقدہ مدتہا یافتہ وامروز کسی از مستفیدانش بلا واسطہ باقی نماندہ ادام اللہ تعالی فیضہ الی یوم الدین کہ اول در بلدۂ لکھنو چندی از مجلدات صاعقۂ حسامیہ علی عدد الملۃ الاسلامیہ برد ضربت حیدریہ در زمان نصیر الدین حیدر بادشاہ نوشتہ بود و ہمچنین صولۂ حیدریہ علی المجوس القدریہ بجواب رسالہ مجتہد اول یعنی ذو الفقار مصنوع در مجلدی ضخیمی تالیف فرمود و نقض وطعن الرماح مجتہد ثانی بدو جلد ضخیم کہ نامش نقض الرماح فی کبد النباح است بر حواشی آن بسوید آورد کہ عنقریب بعد التبییض بقوت و توفیق ایزدی مطبوع میشود و نیز دائرۂ حاطمہ علی من اخرج من اہل البیت فاطمہ رضی اللہ عنہا کہ از مدتہا مہذب و مبیض ست و طبع آن بزودی خواہد شد انشاء اللہ تعالی و ایضا کتاب مستطاب تنبیہ اہل الخوض لاعراضہم علی حدیث الحوض کہ در مشارق و مغارب بمنتہی الکلام شہرت گرفتہ دو مجلد ازین کتاب کبیر در قلعۂ دہلی شاہجہانی انار اللہ برہانہ قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شدہ بود کہ این دو جلد تکملۂ آنست و ایضا کتاب اثبات الخرافہ لصاحب ثمرۃ الخلافہ و رسالۃ المکاتیب لروبۃ الثعالب و الغرابیب و با اینہمہ کوششہا و جان نثاریہا در تائید اہل حق امراء و رؤسا اعانتش نکردند تا چندی از تالیفاتش در سانحۂ مذکورہ تلف شد مگر بگوش رسیدہ کہ بعضی از مجلدات صاعقہ در بلاد دور دست یافتہ شدہ و تفسیر فیوضات حیدریہ تکملۂ تفسیر عزیزی کہ مولانای موصوف درا بیست ہفت جلد صغیر و کبیر در شہر دہلی تمام فرمود ہفت مجلد آنرا از آغاز در حیدرآباد یافتہ و بزبانی ثقات بارہا بگوش خوردہ کہ غیر از سورۂ یوسف علیہ السلام ہمہ اش در بنارس رسیدہ و نیز مناسک حیدریہ مشہور بانوار بدریہ این کتاب در عبارت ہندیہ ست و ہمچنین رسائل مناظرات دیگر تا کجا شمرده شود حقتعالی امراء و رؤسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع ثمر ہند مطبوع شد و بانجام رسید

آمین ثم آمین یا رب العالمین ❊

اشعار ہر چند در تاریخ طبع بعد تصنیف کتاب ارجمند مسمی بہ ازالۃ الغین عن بصارۃ العین از نتائج افکار بلند شاعر نامور رنگین خیال کنور جندر سہای متخلص بہ نہال خلف راجہ جیالال بہادر مرحوم متخلص بہ گلشن رئیس لکھنو

نامی حیدر علی عالی منصب		عالم اہل حشم رئیس ابن رئیس

از فهم و فراستش جهان راست یقین ‌‌‌‌‌‌ دارد صد گونه جوهر عقل و تکیس (ظرافت ۱۲)

در فطرت و ذهن برارسطو بالاست ‌‌‌‌‌‌ در حکمت و فن به از ارسطاطالیس

از دبدبهٔ کلام او روشن شد ‌‌‌‌‌‌ بے شبهه بعرصهٔ هنر هست الیس (شجاع ۱۲)

روباه صفت ز پیش شیر سخنش ‌‌‌‌‌‌ بگریخته مدعی بصحرا سے لقیس (تباه شده ۱۲)

آن کیست که بر زبان او ذکرش نیست ‌‌‌‌‌‌ مصروف بمدح هر جوان هست و خلیس (پیر ۱۲)

در فضل و کمال خویش فخرے دارد ‌‌‌‌‌‌ تصنیف کتاب کرد در نثر سلیس

حقا که وثیقه الیست اهل دین را ‌‌‌‌‌‌ دارد طلبش جهان بشوق تدریس

از فیض بهار بندش مضمونش ‌‌‌‌‌‌ چون گل خندان شدند دلهای فریس (افسرده ۱۲)

روی خود زین کتاب نسیان بر تافت ‌‌‌‌‌‌ چون از متبرکان گریزد ابلیس

از عیب چو پاک معترض دید این را ‌‌‌‌‌‌ بر بست زبان ز اعتراض تلبیس

با صد حسن است بس عزیز دلها ‌‌‌‌‌‌ محفوظ بود ز طعن اعدای ضبیس +

از بسکه تسلسل مضامین دارد ‌‌‌‌‌‌ هر صاحب علم را بدل گشت انیس (بدنفس ۱۲)

تا چرخ بلند شد چو صیت و صفش + ‌‌‌‌‌‌ خیل ملک آمده بدرس تقدیس

هر کس که دیدش بصد تمنا بخرید ‌‌‌‌‌‌ از لقد دل باشتیاق تا نیس +

مطبوع بخوشخطی و صحت گردید + ‌‌‌‌‌‌ از حسن صفای کاغذش شد تاسیس (آتش گرفته ۱۲)

شد طرفه سواد از مدادش روشن ‌‌‌‌‌‌ کحل البصر است از پے دفع دمیس (اساس افگنده ۱۲)

شد طبع چه خوشنما کتابے بدو جلد ‌‌‌‌‌‌ مانند دو فرع شد ز یک اصل سسیس (تاریکی ۱۲)

پروانه شدند طالبانش چو برو ‌‌‌‌‌‌ خوانندش شمع بزم یاران جلیس (استوار ۱۲)

زین هیچدان که بے کمال است کمال ‌‌‌‌‌‌ ارشاد جناب شد که تاریخ نویس

بنوشت نهال سال طبع و تکمیل
ماه ایمان ازالة الغین نفیس

سنه ۱۲۷۸ھ

غلط نامہ جلد ثانی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶۷	۲۷	قانس الاعیا	قانس الاعیا علیہ [illegible]	۷۹۲	۳	ثمین	عن	۸۱۳	۲۰	تمنی	متمنی
				//	۴	یذکرو	الذکر	۸۱۴	۱۹	متمیمی	متمنی
//	//	نحوسنت	نحوست	//	۶	الحجہ	مہم الحجۃ	۸۱۵	۱۲	ازین	زرین
۷۶۹	۱۶	بو	بود	//	//	الزابا	الزاما	۸۱۶	۱۲	فالغط	فالغلط
//	۲۴	دفتن	رفتن	//	۷	نیہار	زینہار	//	۲۳	موصلہ	موصولہ
۷۷۰	۷	مدا	بر	۷۹۵	۱۲	بعیدٌ	یعبدو	۸۱۹	۱۹	مضحفہ	مضجعہ
۷۷۱	۲۲	د	در	//	۲۳	فبسنۃ	فتنۃ	۸۲۳	۱۲	فہمید	فہد
//	۲۴	نارو	تاسہ	//	ایضاً	فالا حون	والآخرۃ	۸۲۴	۲۲	کہ کہ	کہ
۷۷۲	۱۹	مملشت	فگشت					۸۲۶		محدف	محذوف
//	۲۶	نفرہ	بصفیرہ	۷۹۶	۶	مقتضنہ	مقتضے		۵	المقضاف واقلم	المقضاف وایقیم
۷۷۴	۳۰	بیرتعقراسیر	حقراسیر	۷۹۷	۴	[illegible]	[illegible]	//	//	المغی	المعنی
۷۷۹	۲۷	فرمو	فرمود					//	۱۱	واذ	واذا
۷۸۰	۱	دارعم	داریم	۸۰۰	۱	فاصعن	ناصعین	//	۵	فمن	ضمن
۷۸۱	۲۷	دلیاے	دلیلے	//	۸	نکہ	بلکہ	۸۳۲	۱	تحمل	یحتمل
۷۸۳	۲۰	دلاالثنتین	اذاالاثنین	//	۲۳	سمرم	ہیزم	//	۱۸	صسل	حیل
۷۸۴	۱۹	الینا	نبینا	۸۰۲	۱۱	نوشتمم	نوشتم	۸۳۴	۵	متغال	متقال
۷۸۵	۵	الا	الی	//	//	علاد	علاوہ	//	۸	منہمک	منہمک
۷۸۶	۱۲	ارغاضر	ارحاضرین	//	۱۳	کلالم	کلام	//	۹	قشب	فثبت
۷۸۷	۲	کردن	کرودند	//	۱۴	وادر	وارد			اقرابہم	افترابہم
//	۳	افض	رفض	۸۰۳	۲	لید	للہ	//	۲۷	کاتجکم	بحکم
//	۹	انکسب	اہل بیت	۸۰۵	۲۲	فولا	فلولا	۸۳۸	۲۰	لشد	شد
//	۲۲	سمت	تہمت کہ	۸۰۶	۲۲	اما	امام	//	۲۲	ثمغث	شغب
//	۲۴	بودنے	بودے	۸۰۷	۱۵	الاداب	قراوت	//	۲۳	بالعرنہ	بابویہ
//	۲۵	نبوت را	ثبوت را	۸۰۸	۷	نغیر نما	تغیر نمائید	//	//	فارعطی	فارغخطی
//	۲۷	تخمتا	تخمینا	۸۱۰	۳	الکتابے	الکتاب وانہ	۸۴۵	۲	واہست	دست
//	۶	نیادرد	نیاوردہ					//	۱۴	کماہر	کمام
۷۹۰	۳۴	اکہ	اگر	۸۱۳	۹	رسان	اسان	//	۱۷	ر	در

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۶	صنختم	ضخیم	[illegible]	۱۵	می نہ آرد	می آرد	[illegible]	۵	شہر	ہر
″	″	تارب	مغارب	″	۱۶	تمنا	شانہ	[illegible]	۳	اَوْ	اِذْ
″	۱۹	لعہوانی	لعنوانی	″	۱۷	دور	در	″	″	اُخْبَۃ	اَجَنَّۃ
″	″	لم کم	لم	[illegible]	۹	وتکفیہ	یکفیہ	″	″	لبطوا	بطون
″	۲۰	یاراند	پازدند	″	۱۰	عنقریب	بلی عنقریب	[illegible]	۳۴	الوصف	زائد الوصف
″	″	جوفارلی	فارغخطی	[illegible]	۹	گمان من	گمان	[illegible]	۱۶	وتکفیہ	یکفیہ
″	۲۱	چناندارم	چنان داریم	[illegible]	۵	یمان	ایمان	″	۳۱	حقیقی	حقیقے
[illegible]	۷	المسیا	السید	[illegible]	۱	نی دارند	اصرار نمی ورزیم	[illegible]	۱۵	صوام	صوارم
″	۹	الفضہ	الفقہ	[illegible]	۲	رقصاصی	رقاصی	[illegible]	۱۶	تجعلہم	تجعلہم
[illegible]	۵	اوراق	اتفاق	[illegible]	۱	لبیار	بسیاری	″	۱۷	تجعلہم	تجعلہم
″	۱۵	فبکت	فبکیت	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	″	۲۰	کی	کی
[illegible]	۵	تد	نہ					″	″	عنہما	علیہما
[illegible]	۸	لو	بوجہ	″	۲۲	لاغیب	لاہیت	″	″	فق	حق
″	۱۸	اجاعیات	اجتماعیات	″	۲۴	اکہ	کہ	۹۰۰	۱۴	والشعرا	والشعراء
″	۲۷	بصامری	انصاری	[illegible]	۱۴	محملی	مخفی	۹۰۶	۷	تعبیہ	بقیعہ
[illegible]	۲۰	می	بی	[illegible]	۱۱	دیدیعون	ویدوقون	[illegible]	۴	قیل	قتل
[illegible]	۴	اخود	اخوہ	[illegible]	۲۴	الابصاہ	الابصار	[illegible]	۱	جاہم	خاتم
″	۸	ر	را	″	۲۱	انحاکلہار	از اکابر	[illegible]	۵	رسا	رسالہ
″	۱۰	الند	الماز	″	″	منبرلہ	معتزلہ	″	۲۶	نا	انا
[illegible]	۱۵	نشیین	نشیمن	[illegible]	۵	مولجدر	وہرجا	[illegible]	۱۵	حذدا	خذوا
″	۲۲	بجنتاند	بجنباند	[illegible]	۱۵	در	زر	″	۲۲	یوم	بقوم
[illegible]	۸	مدج	بزرج	″	۱۶	امید	الیہ	[illegible]	۱۴	عاشوریا	عاشورا
[illegible]	۲۳	متعد	منعقد	″	۲۲	مجلی	مجلسی	″	۱۸	غذیہن	عینہ
″	″	دانشمند منند	دانشمند	″	۲۲	ادابان	آوان	″	۲۱	نضیا	لصیبا
″	۲۵	یا	یاد	[illegible]	۱۷	خنفیہ	ابن حنیفہ	″	۲۲	اوقطر	فطر
[illegible]	۶	یرلیان	نربان	″	۱۹	شیعہ	بر شیعہ	[illegible]	۵	اغتل	اغتسل
[illegible]	۳	انکا	انکار	[illegible]	۱۰	تلیقہ	تقیہ	″	۱۰	صیام	صام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
بدو	١٠	بدر	بد	بده‌و	١٢	انفرانعم	انظر نفهم	٩٢	٢٣	نقل	تقل
بدو	١	باپ	تاب	//	١٥	بهم	لهم	//	٢٦	زنکاب	ازنکاب
//	//	ایضا	ایضا	//	١٦	اشر	شر	٩٧	١٢	اول	به اول
//	٢٢	قاعل	قائل	//	//	ابعض	نقض	//	//	واگراین	این
بدو	٢	بانتعوه	انتعوه	//	٦٩	لی	الی	//	١٩	وجب	موجب
بدو	١٥	بحکم تحت	تحکم بحث	//	٢٣	انقبض	ابیض	//	٢١	دانی	دافی
//	٢٥	نموده نمود	نموده	//	٢٤	طعن الرماح	طعن	//	//	اکه	که
وسو	٩	اوروغ	اورع	سده‌و	٢١	لنسلم	لانسلم	//	٢٤	مدفین	متبوعین
بدو	٢٧	الد	مولد	٥و	١٥	مبر	مبرا	٩٢	٢٠	کریه	کریمه
سوو	٣	لمتنبه	المنتهی	//	٢١	بتمیزه	تمیزیه	//	٢٢	جعت	عت
//	٩	اختصا	اختصار	//	٢٢	کثره	کثر	٩٧	٧	لنشته	نشد
سو	١٦	اجمع	مجمع	٩٥	٦	کاز	از	//	٩	دانستند	وانسته
//	٢١	مذکو	مذکور	//	٩	بالبعد	الابالبعد	//	٢٠	حکنم	نکنم
٩٣	٣	اینغیبت	ابن‌غیبت	٩٦	٤	مطلولات	مطلولات	//	٢٣	وبر	و
//	٨	درش	درس	٩٦	٢	شیر	شتبه	٩٧	١٣	اورنک	اوریک
				//	٣	وایات	روایات				
//	٢٥	فنرج	فعرج	//	١١	تعصیب	تعقیب	١٦٠	٢	ابرامی	وبرامی
سو	٤	متغیر	مغیر	//	١٤	ودایاد	اوذکر	//	٧	مجملی	مجمل
بو	٣	اهن جب	اهل بیت	//	//	ونعسر	وذکر معنیش	٩٨	١٦	حضرات	حضرت
سو	٥	انداتی	انداهی	//	٢٣	زیرفاداک	وبیوفالی	سو	١٠	بیره	مرة
سو	١٨	عالم	عام	٩٧	٢	ماید	یاد	٩٨	١٢	گرنمود	نمود
وسو	٧	و	دو	//	٦	مر	امر	٩٩	١	ومعلی	مولی
//	٨	تحسن	تحتش	//	//	لعلو	لقلو	٩٨	٢٠	دمیدید	میدید
سو	١٣	لصاب	لنصب	٩٦	٧	ترزین	ترین	٩٩	٨	لقیکا	یقینا
وسو	١٩	عارو	غار	//	٢٧	الغت	لغت	//	٤٤	اورد	ار
//	//	لزام	الزام	//	٢٤	رراه	راه	٩٦	٣	بخلوسنا	کاذبین
٩٥٠	١٧	اولی	اونی	٩٠	١٢	منفا	منا	//	٣	نبوءت	نبوت
//	٢٧	اوجر	د	//	٢٦	فرموده انه	فرمودند	//	٩	دانسمی	دانستی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹۵	۵	واین	این
〃	۱۹	بمرحد	بمیرند
۹۹۷	۷	ویس	وقتس
[illegible]	۷	بہ بلکہ	بلکہ
〃	〃	گشتن	برگشتن
[illegible]	۸	اسحف	واسحف
〃	۹	ومن	من
[illegible]	۹	گردوئد	گردیند
[illegible]	۴	متش	مرامش
〃	۲۲	العا	تقاعد
〃	۲۴	وکه	که
〃	۲۷	تامانیت	تانیث
[illegible]	۳	ماده	مه ماده
〃	۶	اود	او
〃	۱۹	متبط	مستنبط
[illegible]	۱۳	اللہ	الا
〃	۱۵	کره	دگره
[illegible]	۱۶	بہ ای	برئی
[illegible]	۴	توفار	سوفار
〃	۲۳	امامیه	امیه
۱۰۲۰	۱۲	خبر	حبر
〃	۱۳	ات	است
〃	۱۶	بیدشد	بیدلشد
〃	۲۰	لسے	کسے
[illegible]	۲۱	نداد	نداند
[illegible]	۱	هزاوا	سزاوار
[illegible]	۱۵	خا	نا
〃	۲۳	کپکه	رکیکه
[illegible]	۲۶	امی	وامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۶	بدان	آن
〃	۲۴	خا	فا
+	+	+	+
[illegible]	۲۴	و	او
[illegible]	۱۵	و	در
〃	۱۸	المومنین	المبین
〃	۲۵	وایرما	دایره
[illegible]	۶	فرا	قرار
[illegible]	۱۷	ضرا	فما
[illegible]	۸	اغدا	اعذر
[illegible]	۱۶	بطرل	بطریق
〃	۱۷	بہ بزبر گرد	پدر بزرگوار
〃	۲۴	حواب	خوناب
[illegible]	۹	پیرو	سیر
〃	۱۷	تبقاذن	تبعاذن
〃	۲۶	گه که	که
[illegible]	۱۱	نهائین	نهائی
〃	۳۰	گویدر	گوید
〃	۲۴	صاحب	که صاحب
[illegible]	۱۷	شودا	شود
[illegible]	۱۱	باطیه	بابویه
〃	۲۳	المتل	لمثل
[illegible]	۷	زر	از
[illegible]	۱۵	جیفد	بعیت
〃	۱۹	فلن ومانی	جان ومال
[illegible]	۳	سپردے	پیروے
〃	۵	مر	من

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۵	امرا	مرا
〃	۱۷	بمقابکه	بمقابله
[illegible]	۳	جوبش	جوش
〃	۱۷	همره	همراه
[illegible]	۱	لصفعه	بصفقه
〃	۳	کمان	کمال
〃	۶	درہمال	واہمال
[illegible]	۱۴	قرا	قرار
[illegible]	۵	وعادت	عادت
〃	۲۰	تبفصیکه	تبفصیلیکه
[illegible]	۶	اشرلف	اشراف
〃	۱۱	را	از
〃	۱۳	مانا	اومانا
〃	۲۷	مخلوق	ومخلوق
[illegible]	۴	ندار	ندارد
〃	۱۵	ود	رود
[illegible]	۱۹	اجتها	اجتیها
[illegible]	۱۱	الا	لا
[illegible]	۱	بشبود	بشنو
[illegible]	۲۳	شدندند	شدند
[illegible]	۱۲	جیلنا	جنا
[illegible]	۴	جرزو	نزد
[illegible]	۳	امزیتی	مزیتی
〃	۱۲	حا	حال
〃	۲۴	کفروا	کفرا
〃	۲۷	مشهد	مسجد
+	+	+	+

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۶۰	۲۲	صبها	صبا	۱۰۹۲	۳	از	ازار	۱۱۴۸	۶	فقا	بقا
۱۰۶۴	۱	بحیوان	بحیون	۱۰۹۵	۲۲	تحفه	صد حیف تحفه	//	۷	لیما	لما
//	۱۲	کتاب	کتا	//	۲۳	مینو	متتبع	//	//	ملقو	ملغو
۱۰۶۷	۸	می	می‌بینیم	۱۰۹۹	۱	درسهام علی	درینجاهم شکی	//	//	رجیو	رجعو
//	۲۷	میداشت	نمیداشت	//	۱۳	که بد	بد	//	۹	عن نقلا	نقلا عن
۱۰۶۸	۲۳	کما	کمال	//	//	ولی	بی	۱۱۵۰	۸	بندو	بنده
//	۲۶	الیشا	ایشان	۱۱۰۰	۲۷	بعد	لقد	۱۱۵۱	۴	بود	مود
۱۰۶۹	۲	ملک	ذلک	۱۱۰۱	۳	عنوان	عیون	۱۱۵۷	۹	تخنتتف	تختلف
=	۲	ایلده	یلده	۱۱۰۹	۳	عصبیت	عصبیت نگفته	//	۲	اوا	روا
//	۴	دنانیر	ودنانیر	۱۱۰۰	۴	شهادت	شهاب	//	۱۱	لوا	فوز
//	۵	مواکد	موکد	=	۷	حضرت	حضرتے	//	۱۸	او	و
//	۱۸	راب	از	//	۱۳	اهدان	زاهدان	۱۱۶۰	۲۱	سطا	فسطا
۱۰۷۰	۳	کونقار	نقاره	۱۱۰۹	۷	عهاق	عهان	۱۱۶۷	۳	نمیی	ضیبی
//	۴	سئا	شها	=	۱۱	در	دور	۱۱۷۰	۳	میگوید متحانقین	متحالفین میگوید
//	//	سرزدان	سروران	۱۱۱۵	۱۱	رسالم	سالم	//	۸	م	هم
۱۰۷۵	۲	تاریانهالند نانهانزند	تارتانیها زوند	۱۱۱۰	۹	ساقین	ساختن	//	۱۰	دو	او
//	۱۵	بعل	بعمل	۱۱۲۰	۱	خروق	خرق	//	۱۷	کرده	کرد
//	۲۳	علی ورسوله	وعلی رسوله	۱۱۲۰	۱۲	دبیت	غیبت	//	۲۵	بتی	بهلی
//	۲۴	دما	واما	۱۱۲۵	۱۶	العدار در	العبده ابدا	۱۱۸۰	۹	وبر	پر
//	۲۵	ازواجهم	ازواجه	//	۱۷	مر	د	۱۱۸۲	۱	وتبسم	تبسم
//	۲۶	البعه	البیعه	۱۱۳۰	۵	موضوح	موضوع	۱۱۸۳	۱	گرد	گردا
//	۲۷	مجید	محمد	۱۱۳۲	۹	نگرنجال	بگریبان	//	۱۹	بمطالعله	بمطالعه
۱۰۸۰	۹	خایا	خدایا	=	۲۴	طوردر	ظهور	//	۲۰	نشد	شد
=	۲۲	کردم	کرام	۱۱۳۴	۲۴	بار	نار	۱۱۸۴	۱	وصی	ووصی
۱۰۸۳	۱۲	اکر	اکراه	۱۱۳۷	۳	گیستم	وکیستم	//	۱۱	الی	التی
۱۰۸۶	۱۹	نضب	لقب	//	۲۷	کفر	کفره	//	۲۵	یرا	برای
//	۲۳	مصدک	مصدر	//	۱۹	غشیم	عظیم	۱۱۹۳	۶	هضب	غضب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	٦	در	و	[illegible]	٢٠	نبعتم	معهم	[illegible]	٩	تناقب	تهافت
//	٢٥	راست	است	//	٢١	ال	مال	//	١٥	بکبند	بکنبند
[illegible]	٩	طعلم	طعام	//	//	بنا	منا	//	٢٦	ده توت	فرتوت
[illegible]	٩	خان	خا	//	٢٣	پین	پیس	[illegible]	٣	صوف	صوفیه
[illegible]	٩	صارحب	صاحب	//	٢٥	قو	قه	//	//	ذتوت	فرتوت
[illegible]	١١	شوراب	الواشوراب	//	٢٦	ارنها	ازانها	//	٧	بپیواند	بپیوند
//	٨	بوجه	بوجهی	//	٢٦	مشتل	ومشتل	[illegible]	١	او	خطاو
[illegible]	٢١	بزنیتیکم	مزنیتیکم	//	٢٧	دو	دور	//	٦	به بیک	ببیک
[illegible]	٤	خنذوه	خذوا	//	//	ازشیخ	ازه	//	١٠	غده	غذه
[illegible]	٢	کرد	گردد	[illegible]	١	انه	انه	//	١٦	قده	قه
//	٢١	تخفقص	مختص	//	٥	بصراخو	یطرحو	[illegible]	١٤	الد	لله
//	٣	وست	دت	//	٧	فا	فکا	//	٣٠	میصب	مصیبت
[illegible]	٧	حقیقی	حقیقی	//	//	مہ حل	رجل	//	٢١	ر	و
[illegible]	٤	طن	عن	//	٩	الطغا	الطفا	//	٢٣	وہذ	مفید نخولهد
//	//	صومی	صوفی	//	١١	با	یا	//	٢٥	لثنا	اثنا
//	١١	ملمی	سخنی	//	١٤	نبانیان	ناثیابن	//	//	ر	و
[illegible]	١٦	مصلن	معنعن	//	٢٢	جمیعقل	بی عقل	[illegible]	١٣	ارارت	ارادت
//	٢٦	سحرری	ینجری	//	٢٥	انبسوی	لبسوی	[illegible]	١٥	لیلے	اعلی
[illegible]	٨	لال	درلال	//	٢٧	اینهلج	انیها	//	٢٠	قرضا	فرضنا
//	٩	مصابج	مصابیح	//	//	طائفه	طوائف	//	٢١	بلتیعال	ملیتوان
[illegible]	٣	کفو	کفر	[illegible]	١٣	رخباب	خباب	[illegible]	٦	افررلش	افرزش
//	٦	جو	جمله	//	١٤	منا	ه با	//	١٤	امثل	مثل
//	١٤	تام	تمام	//	١٥	مسعوقه	ستعرفه	[illegible]	٧	صین	حین
//	١٥	پندارد	پندارند	//	٢٠	با	مار	//	١٥	پینبه	جربلینه
//	١٦	طرقه	حماقه	//	//	کو	که	[illegible]	١٢	بکر	ابوبکر رضا
//	//	رومی	روسی	//	٢٧	مبان	حبان	//	١٥	الحکیم ظمیر	الحکیم
//	//	گراهی	گمراهی	[illegible]	٨	مها	مهما	//	//	ع	ضر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۶	باستتا	باستتار	[illegible]	۱۱	منزلت	فنزلت	[illegible]	۲۳	حر	حرف
〃	۲۳	نت	نیت	〃	۱۷	خدا	خدای	[illegible]	۱۰	ینولهم	ببویتهم
〃	۲۵	نیت	نیست	〃	〃	اراره	زراره	〃	〃	بابایا	یا
〃	۲۷	البسه	البته	〃	۲۱	است	امت	[illegible]	۴	معتمد	معتمده
[illegible]	۱	بکاب	بکار	[illegible]	۱۰	بالهنک	بالهک	[illegible]	۳	شدا	شدین
〃	۳	برری	روهی تو	〃	۲۳	الد	الله	〃	〃	تلامذه	ازتلامذه
〃	۵	بِاَیّنَ آمَر	بِاَنّنَ آدَم	〃	〃	ضات	صفا	〃	۱۴	قع	نفع
〃	۲۴	الرسورة	التورية	[illegible]	۱	بصراست	بصراحت	〃	〃	زبن	ازین
[illegible]	۲۲	بسبب	بسبب	[illegible]	۱	بل کاواکفر	بل کادان	〃	۱۶	نسمت	انت
[illegible]	۱۱	للا	لا			ان یکعین	یکون کفرا	〃	۱۶	تحتی	تحتی
〃	۱۳	درا	اراد	〃	۲	خلهنا	غایت سفا	〃	〃	کفر	کفرو
〃	۱۴	تزکوا	تزکواه	[illegible]	۱	وصیتبا	مصیبتا	〃	۳۰	لدو	له
〃	۱۹	الکلامة	الکلامیه	[illegible]	۱	المنصب	لنصب	〃	〃	عنده	عیند
〃	۲۴	اسمنانی	السمنانی	[illegible]	۲	ششس	ش	〃	۲۱	لمطلوب	لمصلوب
[illegible]	۷	است	النسب	〃	۱۱	التشیعین	المتیعین	〃	۲۵	اصول آلن	اصول
〃	۱۵	التحیه	الخضر	[illegible]	۵	مخضلینی	مخلصین	〃	〃	بره	هر
[illegible]	۸	دار	درار	[illegible]	۸	نشاس	نشناس	[illegible]	۵	کلام	که کلام
〃	۱۹	دہن	وآهن			بالکرنسفاریا	باکرنیناس	〃	〃	که طول	طول
[illegible]	۱۹	منبطق	منطبق	〃	۲۴	الاکتاب	الکتاب	〃	〃	ازین	این
〃	〃	کو	نکو	〃	〃	نذل	تنزل	〃	۱۲	ببرا	ببابر
[illegible]	۲۰	وقول	و	[illegible]	۷	نجان	نجات	〃	۱۴	لیستحق	لیستهجن
〃	۲۱	عارف	قول عارف	〃	۹	به بهیدا	به بدا	〃	۱۲	بقیه	تقیه
〃	۲۳	دورو	دور	〃	۱۲	دوازه	دوازده	〃	۱۹	علو	مع علو
[illegible]	۶	نقشه	نفسه	[illegible]	۶	لبتنی	لبنتی	〃	۲۰	اهل	علی اهل
〃	۱۴	علماکلام	علما	[illegible]	۲۵	رادر	روز	〃	۲۲	عیل	جبیل
〃	۲۰	صاجدلا	صاجدلان	[illegible]	۲۳	ناصیب	ناصبیت	〃	۲۷	بد	بده
[illegible]	۲۷	اصطلاح	اصلاح	[illegible]	۲	گذاشتنه	گذاشتنه	[illegible]	۱	هر	بر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۳	۲	با	تا	〃	۲۱	افازب	اقارب	〃	۱۸	فی هذه	فی هذه الاعوام
〃	۳	تفقیش	تفتیش	۱۲۶	۱	الفاظ	والفاظ	〃	۱۹	نکروند	نکرد
〃	۴	جمجمع	مجمع	〃	۲	فرمود	فرود	〃	۲۰	بنداری	بندامی
〃	〃	سخت	سمت	〃	۱۰	مد	ید	〃	۲۱	تمانه	ترانه
〃	۶	مز	فر	〃	〃	نامه	وماه	۱۲۸	۲	جنون	جنون مطبق
〃	〃	لو	پو	〃	〃	امیر	عن امیر	〃	۳	واز	فاز کتاب
〃	۹	وصف سلب	سلب و صفت	〃	۱۳	سس	شش	〃	۴	عطای	عطایای
〃	۱۷	دریست	سنت	〃	۱۵	ببیه	بینه	〃	۶	تلمیذ	تلمیذ ابوحنیفه
〃	۱۸	ق	فر	〃	۱۶	وجوب	وجوب	〃	۸	بمجبت	بعجیب
〃	〃	اول دو بار کشت	دو بار ثلث اول	〃	〃	شود دو	شود	〃	۹	بلاحظه	ملاحظه
〃	۲۱	ف	فت	〃	۱۹	تن	وتن	〃	۱۱	نقلعه زه	نقلعه
۱۲۴	۱	زید	نه زید	〃	۲۳	کنیزی	کنیز	〃	۱۷	شافی	شیاگر
〃	۲	مثنوی بابا	مثنوی معنوی	۱۲۷	۴	عبید	وعبید	۱۲۹	۱	شیعه	شیعه را
〃	۵	کگشت	گشت	〃	۷	ار	از	〃	۷	وارم	واریم
〃	۱۰	جابرکین	جابرین	〃	۸	یا	با	〃	۸	تلمغ	تلمیع
〃	۱۴	باشد	نه باشد	〃	۱۴	نیست	بناشد	〃	۱۰	نکروند	نکرویدند
〃	〃	عالی	اعلی	〃	۱۷	انچه	وانچه	〃	۱۲	تافته	یافته
〃	۲۲	دو	د	〃	۱۹	اطواریه	اطوار	〃	۱۳	جاکه	جا
〃	۲۳	نیمقام	نیمقام هم	〃	۲۰	الست	بیست	〃	〃	که تشخیص	که شیخین
〃	۲۴	نیشر	سر	〃	۲۱	خبر	جبر	〃	۱۴	وقصه	قصه
〃	۲۷	تا	تابه	〃	۲۲	نخچه	انچه	〃	۱۵	سخن خود	خود
۱۲۵	۱۶	نش	تش	〃	۲۴	اور	بطور	〃	۱۸	قاد	قالید
۱۲۶	۴	ونبر	بز	۱۲۸	۱	فتور	فتوی	〃	۱۹	انچه	وانچه
〃	۵	مز	ضر	〃	۲	وغذا	خدا	〃	۲۰	لحم	لتحتم
〃	۱۰	بوجو	بودو	〃	۶	بود	گه بود	〃	۲۴	مجتهدین	مجتهد
〃	۲۰	سال	درسال	〃	۸	خلافت منفرت	خلاف حضرت	〃	۲۵	جحفه	جحفه است
〃	〃	بجمیع	بجمع	〃	۱۴	ناصبت	ناصب	〃	۲۶	من اعلی	من اولی

صفحه ۱۳۰

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۶	اما	ایا	″	۹	اتش	این	″	۲۰	صف	صنف
″	″	نفسهم	من انفسهم	″	″	هیح	هیچ	″	۲۲	شود	شودو
[illegible]	۱	هد	یهد	″	۱۰	وفرار	ازدفتر	″	″	شود	نه شود
″	۲	نگاه	انگاه	″	۱۲	نبوده	نبود	″	۲۵	بپرسند	بپرسید
″	۶	هر	بر	″	۱۴	برو	هردو	″	۲۶	آشدید	تشدید
″	۷	بل	هل	″	۱۵	غریب	غریب	″	۲۷	مزغوم	مزعوم
″	۹	آمدن	آمد	″	۱۷	خرافات	خرامات	″	″	بیان	با آن
″	″	صندون	صندوق	″	۱۹	لج	نهج	[illegible]	۱	المطابب	المطلوب
″	۱۰	نفسه و	لفسدکم	″	″	بقیض	بفیض				[illegible]
″	″	بمقتضا	مقتضا	″	۲۰	نون	بون	[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]
″	۱۱	وردات	درذات	″	۲۱	شدند	شدید				
″	۱۳	بروایات	برروایات	″	۲۲	بمجبب	بمحبت				
″	۱۴	الکلی	آنکلی	″	۲۳	تعیسه	تقیته	″	۳	نفص	نقص
″	″	مفعو	معقو	″	″	رحم	زحم	″	۴	وامر	وثابت شدام
″	۱۷	کوبهوگان	گوبه‌جوگان	″	۲۶	جهل	جها	″	۶	نا	یا
″	″	را	مارا	[illegible]	۱	عوبفی	عولیصی	″	″	ضعف	صفت
″	۲۱	یادی هدا	بادی بدا	″	۱۰	مقبول	مقتول	″	۸	شمی	سیمی
″	۲۳	اقاقه	افاقه	″	″	لبسو	لسو	″	۹	غز	عز
″	″	برنبته	برنبیته	″	″	تبنهها	یتنهبا	″	۱۳	بالدین	بالذین
″	۲۴	تعین	یقین	″	۱۱	قبنه	اقیه	″	۱۵	[illegible]	[illegible]
″	″	وتا	تا	″	۱۲	[illegible]	[illegible]				
″	۲۵	وتدبیر	تدبیر	″				″	۱۸	جواب	خواب
[illegible]	۴	قران	قرآن مجید	″	۱۴	ورد	وارد	″	″	ماجود	ماخوذ
″	۷	یاشمی	یاسمی	″	″	لو	بو	″	۲۰	ضدین	ضدین است
″	″	گمر	یاگمر	″	۱۵	زد	رد	″	۲۱	ختتن	ختنتین
″	۸	گرفته را	گرفته	″	۱۶	ندستند	ندشتند	″	۲۲	آلنسو	ازآن سو
″	″	فی میدا[illegible]	فی میداد	″	۱۷	عیوان	عیون	[illegible]	۱۹	حضرات	حضرت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۱	زبی	ربی	〃	۲۶	المهاجرین	المهاجرون	〃	۲۷	عیشو	یشود
[illegible]	۱	تمثل	تمثیل	〃	۲۷	مردم	مردم نسبت	[illegible]	۱	روات	روایات
〃	۲	علیه	غلبة	〃	〃	طور	طورها	〃	۲	قلب	قلت
〃	۱۲	درین	دراین	[illegible]	۲	ومذهب	مذهب	〃	۳	آمد	آید
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]	〃	۵	وچون	چون	〃	〃	نیارو	بنازد
				〃	۶	قیل وقال	قتل وقتال	〃	۴	نسا	بسا
〃	۱۷	تشیوق	شهیق	〃	〃	لشیعه	تشیعه	〃	〃	ازان	ازین
〃	〃	ـن	ان	〃	۷	آمد	آید	〃	۵	بودو	بود
〃	۱۸	بل	هل	〃	۸	منکر	میکرد	〃	۷	بمصیب	بمصیبت
〃	۲۳	فَانَ	فَانَّ	〃	۱۰	بود	بودنه	〃	۱۳	می جر	جرسے
〃	〃	لعلیم	لعلّیمُ	〃	۱۱	ما	یا	〃	۱۵	فضلنا	فصلنا
〃	۲۷	رددیگر	دودیگر	〃	〃	یاتمام	تمام	〃	〃	ازین	این از
[illegible]	۱	عایت	عنایت	〃	۱۲	فرمود	فرمود باید	〃	۱۸	نسبت	بسبب
〃	〃	سرمایه	سر	〃	۱۳	اند	ماند	〃	〃	افتاد	درافتاد
〃	۲	سامدی	شاهدی	〃	۱۴	کت	ک	〃	۲۷	البطا	ابطا
〃	۸	ملک	تملک	〃	〃	ستغفا	ستعفا	〃	〃	کند	کنند
〃	۹	نبو	بو	〃	〃	معدم	مقدم	〃	〃	مهارابات	محدثات
〃	۱۳	است	چیست	〃	۱۵	لفعل	لقبول	[illegible]	۴	تابعد	تا به بعد
〃	۱۴	گرشیند	گزینند	〃	۱۶	با	تا	〃	۱۶	داهینه	درداهیه
〃	۱۷	وغضب	غضب	〃	۱۷	بهم	بهم	〃	۱۸	مجار	مجاز
〃	〃	یا	با	〃	۱۹	جناب	جناب	〃	۲۰	در	که در
〃	۱۹	ایی	واین			سیده	رسیده	〃	۲۱	اجنیه	اجنبیة
〃	〃	فی	مافی	〃	۲۰	که تقر	متقر	〃	۲۲	ما	یا
〃	〃	یخفی	تخفی	〃	〃	ست	میت	〃	۲۶	نیستم	نیستم
〃	۱۹	قابل	قاتل		۲۲	آن	ان	[illegible]	۳	منطین	متفطن
〃	〃	استخاله	استحاله	〃	〃	البته	که البته	〃	۹	جنب	جنت
〃	۲۲	نوشتن	نوشتن آن	〃	۲۷	سوزان	سوزن	〃	۱۱	شمار	شما

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۲ص	۱۳	آمد	آید	″	۱۱	و	دو	″	۱۹	چشم	جسم
″	۱۴	بودن من	بودن ای	″	۱۶	روند	رند	″	۲۰	محقق	تحقق
″	۱۵	[illegible]	[illegible]	″	″	نبروند	نبرند	″	۲۵	پیش	پس
″				″	۱۸	شدند واقعه	و واقعه	″	۲۶	نگیرند	بگیرند
	۲۴	گفت	گفت که	″	۲۱	[illegible]	[illegible]	″	″	نکنند	نکنید
″	۲۷	اما	آیا					۵۰ص	۳	با	یا
۴۳ص	۱	تعریب	تقریر	″	۲۰	میفا	صفا	″	۸	ند	ید
″	۲	المعنی	المعی	″	۲۵	مصحر	مفقمی	″	″	گفتند	گفتید
″	۳	عتا	عقا	″	۲۷	اذا	ادا	″	۹	نسبت	بسبب
″	۶	ارملاحظه	ملاحظه	۴۵ص	۱	فلرا	فلیرا	″	۱۱	گفت او	گفت سبق او
″	۱۰	انهم	انهم که	″	″	ینبغی	ینبقی	″	۱۲	باش	ناس
″	۲۳	است	است که	″	۴	[illegible]	[illegible]	″	۱۳	عرش	عریش
″	۲۶	آمد	آید					″	۱۴	بر	هر
۴۴ص	۱	درگاه	درگاه خود	″	″	تصدیق	وتصدیق	″	۲۱	یقیین	تقنن
″	″	افراد	امرا	″	۵	اگر	واگر	۵۱ص	۲	توانست عهد	توانسیت عند
″	۲	الفا	آنفا	″	″	[illegible]	[illegible]	″	۵	وهمه	همه
″	۱۳	سما	ستا					″	۶	حسبة	جسته
″	″	تلاوت	ولادت	″	″	وجز	خبر	″	۸	میشبوند	می شنید
″	۲۱	گر	کر	″	۶	کتاب فهرست	کتاب	″	۱۲	[illegible]	[illegible]
″	۲۵	مجور	فجور	″	۸	فاتلم	قائل	″			
۴۵ص	۳	با	یا	″	″	آلے	آئے	″	″	بود جناب	بود واهل سنت
″	۵	یش	سه	″	۱۳	تنزید	تنزیه	″	۱۴	ناموں	ومامون
″	۶	حلب	خاب	″	″	کذبیت	کذبیب	″	۱۷	مین	این
″	۷	القر	العر	″	″	فسا	فا	″	۱۸	دانستند	ندانستند
″	″	داک	ذاک	″	۱۴	ندبه	نذبذ	″	۱۹	خا	فا
″	۹	خیاک	حیکه	″	۱۶	منه	بنه	″	۲۰	در	و در
″	۱۰	غا	نما	″	″	کلام تابد نیجا	کلام بد نیجا	″	۲۴	مشکوک	مسلوک

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۳	۳	حقا	خفا	//	۷	گفتم گفت	گفتم بلے	//	//	لو	یو
//	۴	ث	ث	//	//	اما	ابا	//	۱۴	[illegible]	[illegible]
//	۷	آخرت	اجرت	//	۱۲	اما	انا	//	//	ار	از
//	۱۳	ایضاً	والیضاً	//	۱۴	بعد	معذ	//	۱۷	خیر	وخیر
//	۱۷	میشما	شما	//	۱۶	ایمه	لایته	//	//	اجان	ایمان
//	۱۹	[illegible]	[illegible]	//	۲۱	صفت	صنفت	//	//	[illegible]	[illegible]
//	۲۱	بره	برنه	//	//	[illegible]	[illegible]	//	۲۰	[illegible]	[illegible]
۲۵۴	۷	جبر	بعر	//	//	ما	یا	//	۲۱	بمقتضا	بمقتضا
//	۱۹	وخیره	ذخیره	//	۲۱	وهم	هم	//	//	ندوه	اندوه
//	۲۳	باد	وباد	۲۵۵	۱	ما	با	//	//	بلسا	تامبادا
//	//	شوند	می شوند	//	//	متحیر	متحجر	//	//	تا	یا
۲۵۵	۱	بهر	بهر بهر	//	//	حدیث	خدا	//	۲۲	لیبوک	لبیبوک
//	۲	عدة یعسر	عدة العسر	//	۳	وهمراه	همراه	//	۲۶	برمیخواهد	ترقی خواهد
//	۵	اردو	درد	//	۴	میدید	میدید	//	//	در	دو
//	۶	خیات	جنات	//	۵	احرام	احترام	//	۲۷	سکرومکر	شکر دیگر
//	۱۰	بمستکات	تمسکات	//	۷	نه امر	امر	//	//	حق یقین	حق الیقین
//	//	مایا	با	//	۸	مفتی	حتی	۲۵۷	۲	[illegible]	[illegible]
//	//	لست	پست	//	۱۰	اظلعة	الخلقة	//	//	کید	گند
//	۱۱	لا	ولا	//	//	[illegible]	[illegible]	//	۳	تا	یا
//	۱۹	اما	ایا	//	۱۱	تخف	تحفت	//	۴	باجل	صا اجل
//	۲۱	چننین	جنبین	//	//	نمیکر	نمیگیر	//	۵	جز	خبر
۲۵۶	۲۵	نم	بم	//	۱۲	والهم	آنهم	//	۷	[illegible]	[illegible]
//	۱	پس	پس همیشه	//	//	[illegible]	[illegible]				
//	۳	مقبو	مقتو	//	۱۳	یمون	میمون				
//	۵	از	ار	//	//	انشاء	انشاد				
//	//	اما	ایا								
//	//	ند	ید								

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۵۸	۹	ما	ایلم	—	۱۴	وافی	ودافی	//	//	بود	بودند
//	//	فیها	فیها	//	۱۷	ازنیکه	زنیکه	//	۹	خودت	حروب
//	۱۱	لازم که	لازم آید که	//	۱۹	استثنا	استثنا	//	۱۵	هراست	هراسد
//	۱۲	ندآید	ندو لزوم	//	۲۶	[illegible]	[illegible]	//	۲۰	بد	مد
//	۱۶	ستعاذه	ستعاذه					//	۲۲	کرد	کردند
//	//	آمد	اند	//	۲۷	[illegible]	[illegible]	۱۲۶۸	۴	با	یا
//	۲۰	[illegible]	[illegible]					//	//	کسے	کس
				۱۲۶	۲	شد	شده	//	۱۱	صوالهم	صولهم
//	۲۶	شتر و میمون	شتر میمون	//	۴	النسان	الیشان	//	۱۲	توجهی	بوجهلی
//	۲۷	ایضا	ایضا	//	//	مصیبت	مصیب	//	۱۶	ست	لیس
۱۲۵۹	۲	ـه	که		۷	درامی	وآرامی	//	۱۷	تا	یا
//	۴	گنبد	گنبد		۸	حوار	خواهد	//	//	بازمی	باری
//	//	شدجناب	شدوجناب	//	//	میکنم	میکنیم	//	۲۴	کرده	کرد
//	۵	روایت	روایات	//	۱۰	مزبوره	مزوره	//	۲۷	اراده	آورده
//	۶	جسته	جسته	//	//	رفع	دفع	۱۲۶۴	۴	[illegible]	[illegible]
//	۲۰	مستلزم است	مستلزم آن است	//	۱۱	جناب امیر	جناب معصوم				
//	۲۵	قبل	قتل	//	۱۳	یم	هم	//	۷	دارود	دادو
//	۲۷	باز	بار	//	۱۹	جهاد	نهاد	//	۸	نیز	[illegible]
//	//	نیز	نه بیر	//	۱۹	سید	سیده	//	۱۰	هم	سیم
//	//	ترسته بود	تر بود	//	۲۲	[illegible]	[illegible]	//	۱۳	ف	فت
۱۲۶۰	۱	وروزے	که روزے					//	۲۳	شا	سا
//	۵	هر	هند	//	۲۴	موجود	موجودکه	//	//	ی	می
//	۶	ن	ن را	//	//	[illegible]	[illegible]	//	۲۷	انکونه	بکوبه
//	//	[illegible]	[illegible]					۱۲۶۵	۱	گردید	گردند
				//	۲۷	جنب	جهت	//	۲	کوند	کوفه
//	۷	باز	بار	//	//	قریب	قربت	//	۵	[illegible]	[illegible]
//	۱۲	وجود	وجوب	۱۲۶۸	۴	وفهمیده	فهمیده				

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۹	تیز	سر	〃	۱۴	ہد	بد	۶۸	۱۶	میدا	نمیدا
〃	۱۰	برا	چرا	〃	۱۰	نباشد	نمی باشد	〃	۲۲	بقدگے	بقدوگی
〃	۱۴	فت	ف	〃	۱۹	اید صنف	او صنعت	〃	〃	که	وکه
〃	۱۶	کرد	گیرد	〃	۲۰	ا	و	〃	۲۳	[illegible]	[illegible]
〃	۲۱	کوبا	گویا	〃	۲۵	بکبار	یکبار				
〃	۲۲	ستا	سنا	〃	〃	ورا	اورا	〃	〃	نجگلند	بجنگید
〃	۲۳	[illegible]	[illegible]	۶۶	۱	کلامش	کلماتش	〃	〃	معاوبہ	بمعاویہ
				〃	۲	آورد	آرد	〃	۲۴	[illegible]	[illegible]
〃	۲۴	پاپش	پالبس	〃	〃	حلوم	علوم				
〃	۲۶	بہ	یہ	〃	۳	کررا	کردوا				
۶۶	۴	پش	پس	〃	〃	بہت	جہت				
〃	۷	عمد	عند	〃	۴	جبت کر	که	〃	۲۵	بری که ا	برای انبا
〃	۱۱	نسبت	بسبب	〃	〃	مرا	ہمرا	〃	〃	با	یا
〃	۱۵	فہ	فر	〃	۵	کابت	کاتب	〃	〃	و	او
〃	۱۶	خیتی	صمی	〃	۸	نفا	لفا	〃	۲۷	بر	وبر
〃	〃	آن لو	ان تو.	〃	۹	در	و در	۶۹	۲	بکشند	بکشید
〃	۱۹	ستحقیر	مستحقین	〃	〃	بیو	نبو	〃	۶	مانغ	تابع
〃	۲۰	ایضا	وایضا	〃	۱۰	وہرا	زیرا	〃	۷	ماورور	ماسور
〃	۲۵	ہی عیان	ہای وعیان	〃	〃	درکتب	ہرکتاب	〃	۸	گفتہ	کعبہ
〃	۲۶	سنیہ	بینہ	〃	۱۱	فا	قا	〃	۱۰	وعجب	عجب
۶۷	۱	س	پس	〃	۱۲	قتکلم	قبیلم	〃	۱۱	تلبو	کہ بو
〃	۶	کتاب	کتاب را	〃	〃	[illegible]	[illegible]	〃	〃	[illegible]	[illegible]
〃	۱۰	ببلا	پہیلا								
〃	۱۱	ف	فت	〃	۱۳	تلبیس خاتمہ	رئیہ	〃	۱۲	خباب	کہ جناب
〃	۱۲	ین	مین	〃	۱۴	وندروبیہ	و نیز	〃	۱۵	سورت	سورة
〃	۱۳	تفصیل	تفتیش	〃	〃	آمد	در آمد	〃	۱۶	ہیج	بیج
〃	〃	ہی	مئی	〃	〃	تخفیہ	تخفیہ	〃	۱۷	ابروی	ابروی

